

ویرایش پنجم
خرداد ۱۳۹۲



نحوه‌های نجیانه

نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن

(جلد دوم)

ویرایش و تدوین:
عباس خسروی فارسانی

- نامه‌ها از علی خامنه‌ای
- نامه‌ها به علی خامنه‌ای
- سایر پیام‌ها و نوشتارها خطاب به علی خامنه‌ای
- نامه‌ها به خانواده علی خامنه‌ای





شناسنامه کتاب

نام کتاب: نجوهای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن (نامه‌ها، نوشتارها، گفتارها)

Noble Whispers: Criticizing of the Islamic Republic of Iran's Regime and its Leaders; Edited by Abbas Khosravi Farsani

ویرایش و تدوین: عباس خسروی فارسانی (khosravifarsani@gmail.com)

ویرایش اول: اردیبهشت ۱۳۹۰ - (۱۱۱۲ صفحه)

ویرایش دوم: خرداد ۱۳۹۰ - (۱۱۴۶ صفحه)

ویرایش سوم: تابستان ۱۳۹۰ - (۱۳۲۶ صفحه)

ویرایش چهارم: پاییز ۱۳۹۰ - (۱۹۱۳ صفحه)

ویرایش پنجم: خرداد ۱۳۹۲ - (۷ جلد، ۶۰۰۰ صفحه)

ناشر: ایرانیان سراسر جهان

انتشار به صورت مجازی (PDF) در اینترنت (به امید انتشار رسمی کتاب، در ایرانی آگاه، آزاد و آباد)

وبلاگ: Najvahayenajibane.blogspot.com

صفحه فیس‌بوک: Facebook.com/Najvahayenajibane

© کلیه حقوق، محفوظ است؛ نقل مطالب، با ذکر منبع، مجاز است.

نام افراد تصویر روی جلد (به ترتیب از راست به چپ)

۱- حسین موسوی خامنه (میرحسین موسوی)

۲- عبدالکریم موسوی اردبیلی

۳- محمد محمدی نیک (ری شهری)

۴- روح‌الله مصطفوی موسوی خمینی (خمینی)

۵- علی‌اکبر ولایتی

۶- علی حسینی خامنه (خامنه‌ای)

۷- اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی)

۸- احمد مصطفوی موسوی خمینی (احمد خمینی)

(ناشر و رسانه شما باید! «نجوهای نجیبانه» را به گوش همه برسانید!)

عباس خسروی فارسانی و «نجوهای نجیبانه» به هیچ فرد، گروه، حزب، دسته، رسته، بسته، هسته، پوسته، مسلک، مرام، منبع، مقام، اندیشه، ریشه، پیشه و... وابسته نیست! و تنها هدف آن «یافتن راهی به رهائی از راه آگاهی بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیبِ مُلک و مردم ایران‌زمین» است.

Najvahayenajibane.blogspot.com

Facebook.com/Najvahayenajibane



تقدیم به:

**زنده‌یاد علی‌اکبر سعیدی سیرجانی و تمام آزادگان آزادی‌خواهی که
«شرط بلاغ» را به جای آوردند و به امید دیدار رنگین‌کمان در بهار پر نقش و نگار آزادی،
با نجوای قلم، نجیبانه به دفاع از حقوق مردم و نقد و آگاهی‌بخشی پرداختند و در پاسخ،
خزان تظاهر و زمهریر تزویر و دروغ و درد و رنج و خفقان و زندان و
حصر و مهاجرت و تبعید و شکنجه و اسلحه و مرگ، دیدند و می‌بینند!
تقدیم به ندا آقاسلطان، سهراب اعرابی، محمد کامرانی، محمد مختاری، صانع زاله، هاله سجابی، هدی صابر و ستار بهشتی!
تقدیم به همه کشته‌شدگان و اسیران راه آزادی!**

و تقدیم به همه آنها که دوستان دارم؛ همه انسان‌ها!



به جای مقدمه ویرایش پنجم:

بترس از مردم نترس! نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۶ خرداد ۱۳۹۲

شما «نجوهای نجیبانه» را نشنیدید و اینک، فریادهای خشمگینانه را می‌شنوید و باید منتظر بدفرجامی نیز باشید

راه‌رهایی ایران و ایرانیان، سرنگونی «جمهوری اسلامی» و تشکیل حکومتی مدافع آگاهی، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر است

هر تلاشی در راستای اصلاح این نظام بی‌نظام و گندیده و تزئین و مشاطه‌گری نقش ایوان این خانه از پای‌بست ویران‌گشته، «آزموده را آزمودن» و خطایی محکوم به هزیمتی محتوم و «آب در هاون و مشت بر سندان کوفتن و باد درو کردن» است

بترسید از روزی که مردم از شما نترسند و من آثار آشکار این ناترسی و انهدام هیمنه و هول و هراس را می‌بینم

سرنگونی سروق سرنگون‌سار و پرنخوت و تبختر شما و حکومت جور و جهل و جعل و جنایت و خیانت شما نیز خواهد آمد

آقای خامنه‌ای! همه جنایت‌ها و خیانت‌های جمهوری اسلامی و رهبران آن به کنار، تنها چهار کلمه، سرنگونی رژیم شما را از نظر اخلاقی، اجتماعی و سیاسی ضروری می‌سازد: «کشتار شصت و هفت!»

تاریخ نشان داده است که سرانجام دیکتاتورها همواره موش‌فرجامی بوده است!

حکومت شما سرنگون شده است و فقط جنازه گندیده آن بر روی زمین و در انتظار دفن در قبرستان تاریخ مانده است

پیشنهاد می‌کنم حداقل نیم‌نگاهی به فهرست مطالب کتاب «نجوهای نجیبانه» بیندازید، که فهرست فشرده‌ای است از کارنامه جمهوری اسلامی و رهبران و مسؤولان آن، به‌ویژه شخص شما، در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و...؛ شاید در خفا و خلوت، شرم و آزر می‌آزارتان داد!

پیشاپیش شکست تمامیت حاکمیت شما را در نمایش ناشایست به اصطلاح انتخابات پیش رو به مردم ایران شادباش می‌گویم. آری، ایران و ایرانیان سیاه‌ترین شرایط را از سر می‌گذارند، اما همواره «پایان شب سیاه سپید است»

«دل‌م می‌سوزد از باغی که می‌سوزد!...»

آقای خامنه‌ای!

من فردا، سه‌شنبه هفتم خرداد ماه، به شکایت وزارت اطلاعات شما، که در واقع مدعی‌الخصوص شماست، به شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان احضار شده‌ام؛ از آنجا که متأسفانه امکان حضور در بیدادگاه شما را ندارم، این نامه را به عنوان دفاعیه نگاشته‌ام؛ علاوه بر این، چون



ویرایش جدید کتاب «نحوای نجیبانه» نیز در هفت جلد و بیش از شش هزار صفحه آماده انتشار بود، آن را نیز به عنوان دفاعیه خود و آزادی خواهان ایران، که نوشتارهایشان در این کتاب منتشر شده است، تقدیم دادگاه دوران و مردم ایران می‌کنم:

آقای خامنه‌ای!

در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۹۰، در فرجام نخستین ویرایش کتاب «نحوای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن» و نیز در وبلاگی با همین عنوان، نامه‌ای با عنوان «شرط بلاغ»، با نام مستعار، خطاب به شما نوشتم و در آن به شما هشدار دادم که «پیش از تبدیل این نحوای نجیبانه به فریادهای خشمگینانه به آنها توجه کنید»؛ و در پایان، گفتم که «امیدوارم فرجام این کتاب، آغاز نیک‌فرجامی شما باشد»؛ اما شما «نحوای نجیبانه» را نشنیدید و اینک، فریادهای خشمگینانه را می‌شنوید و باید منتظر بدفرجامی نیز باشید. شما به جای این‌که به نحوای نجیبانه گوش فرا دهید، گویندگان آنها را به بند می‌کشید، همان‌گونه که نوکران و ریزه‌خواران ثروت و قدرت شما، در اول تیرماه ۱۳۹۱، از طریق پلیس «فتا» (فضای تولید و تبادل اطلاعات) استان اصفهان، هویت واقعی مرا شناسایی کردند و من را بازداشت و تحویل اداره اطلاعات اصفهان نمودند و این اتهام‌های واهی را متوجه من ساختند:

۱- انتشار محتوای مجرمانه [اسناد زمین‌خواری برادران لاریجانی ...]؛

۲- تحریک علیه نظام و رهبران آن؛

۳- توهین نسبت به مسئولین نظام و رهبران آن؛

۴- عضویت در دسته‌جات معاند نظام، وابسته به صهیونیست‌ها [صرفاً به دلیل داشتن حساب کاربری در وبسایت اشتراک لینک «بالاترین»]؛

که همه اتهام‌ها در تمامی مراحل، توسط من رد گردیدند؛ البته اتهام پوچ چهارم را به دستور اداره اطلاعات و در اولین جلسه دادگاه پس از آزادی من به قید وثیقه و برای متوقف ساختن تلاش‌ها برای حل قانونی و حقوقی مشکلات پیش‌آمده به اتهام‌های پیشین اضافه کردند؛ به دنبال آن، من پس از پیگیری‌های لازم و ناامیدی بیش از پیش از دادگری تمامیت دستگاه شما برای این‌که بار دیگر در دام دیوافتان شما گرفتار نگردم و به سرنوشت عزیزانی چون امیدرضا میرصیافی، هدی صابر، ستار بهشتی و...، که به دست مأموران نامعدور شما کشته شدند، دچار نشوم، یا با توجه به اتهام‌های واهی انتسابی و تفسیر آنها به جاسوسی، در دام محاربه و دار اعدام گرفتار نگردم، ناچار گشتم در فرصت آزادی با تودیع وثیقه سنگین - که سند منزل مسکونی پدرم است، که یک کارمند بازنشسته در شهر فارس می‌باشد و اخطار ضبط آن را نیز به تازگی صادر کرده‌اید - با دشواری فراوان، از راه کوه و دره از کشور خارج شوم تا باز هم بتوانم در آوارگی غربت، در یافتن «راهی» به راهی از راه آگاهی، بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیب ملک و مردم ایران‌زمین» تلاش کنم. البته شما پیش از صدور هرگونه حکمی، در حالی که قصد داشتم در شهریورماه ۱۳۹۱، از پایان‌نامه دکتری‌ام دفاع کنم و با رد پیشنهادهای بازجویان شما، از جمله نگارش دوباره تز دکترا با موضوع ولایت فقیه! مرا بلافاصله و در حالی که در بازداشتگاه وزارت اطلاعات بودم، از دانشگاه اخراج کردید و ضمن لغو بورسیه تحصیلی من در وزارت علوم، مرا از تدریس در دانشگاه‌های سراسر کشور نیز منع و محروم کردید و خانواده‌ام را در تنگنا درانداختید و تلاش کردید با تهدید، تحدید، تحیب، تطمیع و إرعاب، مرا مطیع خواسته‌های خود سازید؛ هرچند من راه فلسفه را، که راه آگاهی و راهی است، انتخاب کرده‌ام و اینک نیز در همان راه تلاش خواهم کرد و تا نگارش پایان‌نامه جور و جنایت و خیانت شما از پای نخواهم نشست.

آقای خامنه‌ای!

رئیس بازداشتگاه اطلاعات شما در اصفهان (بازداشتگاه «الف. ط» در زندان مرکزی اصفهان) به من گفت ما با بررسی کتاب و وبلاگ «نحوای نجیبانه» به این نتیجه رسیده‌ایم که اگر آمریکا و اسرائیل، میلیاردها دلار خرج می‌کردند، نمی‌توانستند همان کاری را انجام دهند که تو به صورت رایگان کرده‌ای! فارغ از اغراق مهمل او و این‌که شاید به معنای دقیق میلیاردها دلار توجه نداشت، باید بگویم که نیاز به میلیاردها دلار نیست، آگاهی، سرانجام راهی‌بخش خواهد بود و جرم من فقط «آگاهی‌بخشی» بوده است. آری، شما از «آگاهی» و «بیداری» مردم می‌ترسید و من هدف خود را «یافتن راهی» به راهی از راه آگاهی» می‌دانم و می‌دانم که «راهی، رایگان نیست».

راه راهی ایران و ایرانیان، سرنگونی «جمهوری اسلامی» و تشکیل حکومتی مدافع آگاهی، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر است. تا کنون تمام راه‌ها و تلاش‌ها برای اصلاح این رژیم، به شکست انجامیده است و از این پس هر تلاشی در راستای اصلاح این نظام بی‌نظام و گندیده و



تزیین و مشاطه‌گری نقش ایوان این خانه از پای‌بست ویران‌گشته، «آزموده را آزمودن» و خطایی محکوم به هزیمتی محتوم و «آب در هاون و مشت بر سندان کوفتن و باد درو کردن» است؛ چرا که این رژیم، از لحاظ بنیان‌های نظری، کارنامه و ظرفیت عملی و نیز ساختار قانونی، اصلاح‌پذیر نیست؛ از این رو، به صراحت می‌گویم که من، سرنگونی‌طلب جمهوری‌خواه هستم و سرنگونی «جمهوری اسلامی» دشمن جمهور مردم را می‌خواهم؛ آری، من برانداز نرم از طریق آگاهی‌بخشی هستم، چرا که اطمینان دارم آگاهی مردم، سرانجام به آستانه‌ای خواهد رسید که به سرنگونی جمهوری جهل‌پرور اسلامی منتهی خواهد شد؛ البته این، خواسته شخصی من نیست؛ بلکه با شناختی که از جامعه ایران دارم، این را برآیند خواسته گسترده و اکثریت مردم ایران می‌دانم. من در دانشگاه امام صادق تهران در رشته الهیات، گرایش فلسفه و کلام اسلامی درس خوانده‌ام - دانشگاهی که آقای منتظری، شما و جمعی دیگر، آن را برای تربیت کادرهای جمهوری اسلامی تأسیس کردید و اکنون آقای مهدوی کنی ریاست آن را بر عهده دارد - و به دانشگاه‌های دیگر، از جمله دانشگاه تهران، شهید بهشتی، تربیت مدرس و... هم به صورت مرتب رفت و آمد داشته‌ام؛ همچنین دوره دکتری‌ام را در رشته فلسفه غرب در دانشگاه اصفهان سپری کردم؛ و زادگاه من شهر فارس در استان محروم چهارمحال و بختیاری است و از سایر شهرها و دیدگاه‌های مردم کشور نیز بی‌اطلاع نیستم؛ از این رو، بر اساس علم و آگاهی می‌گویم که اکثریت بسیار بالایی از مردم، از تمامی اقشار و گروه‌ها، از شما و مدیریت خارج از مدار و بدون مدارا و مروت شما خسته‌اند و سرنگونی حکومت‌تان را در دل آرزو می‌کنند و در خلوت و جلوت به زبان می‌آورند، اما افسوس که بسیاری از اقدام عملی هراسناک‌اند. آری، شما حکومت خود را بر مبنای ترس و وحشت پی افکنده‌اید و استراتژی حکومتی خود را «پیروزی با وحشت» (النصر بالرعب) می‌دانید، اما باز هم بر همان نهج نجواگون به شما می‌گویم که بترسید از روزی که مردم از شما نترسند! چرا که حکومت و حاکمیت قسر و قهر و اجبار و وحشت، دائمی و اکثری نخواهد بود و من آثار آشکار این ناترسی و انهدام هیمنه و هول و هراس را می‌بینم. آری، سرنگونی سروقت سرنگون‌سار و پرنخوت و تبختر شما و حکومت جور و جهل و جعل و جنایت و خیانت شما نیز خواهد آمد؛ آری، بترس از مردم نترس!



آقای خامنه‌ای!

همه جنایت‌ها و خیانت‌های جمهوری اسلامی و رهبران آن به کنار، تنها چهار کلمه، سرنگونی رژیم شما را از نظر اخلاقی، اجتماعی و سیاسی ضروری می‌سازد: «کشتار شصت و هفت!»؛ البته این سند محکم محکومیت شما در گذشته به جای خود، در زمان اکنون نیز گسترانیدن غم و افسردگی و فرسودگی و بیماری و گرسنگی و سیاهی بر سراسر ایران و در دل تمام ایرانیان، سرنگونی سراسر حکومت سیاه شما را ثابت می‌کند؛ شما که تورم دست‌های خسته و پینه‌بسته را نمی‌بینید؛ شما که تورم دل‌های گرسنه و غم‌باد گرفته را نمی‌بینید؛ شما که پاهای برهنه را نمی‌بینید و مسأله شما سرهای برهنه شده است، نه هزاران برهنگی و بحران هویدا و نهان فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی.



آقای خامنه‌ای!

همین جا بد نیست به خاطره‌ای اشاره کنم تا عمق غرور، نخوت و تیختر شما را نشان دهم؛ البته تیختر شخص شما بر مردم هویدا و بدیهی است؛ در این جا می‌خواهم یادی کنم از برادر بزرگ‌تر شما آقای محمد خامنه‌ای کنم که به تازگی نیز با تمام توش و توان به دفاع از شما برخاسته است؛ آقا محمد شبیه‌ترین فرد به شما در روش و منش و غرور و قدرت‌طلبی است و پس از سال‌ها عزلت و سایه‌نشینی سیاسی به دنبال عتاب شدید و بایکوت او توسط آقای خمینی در جریان رسوایی مک‌فارلین و ماجرای موسوم به «گروه ۹۹ مجلس» در سال ۱۳۶۴، بار دیگر به میدان آشکار جنگ قدرت و ثروت آمده است. برادر بزرگ‌تر شما در ظاهر، از طرف شما به ریاست «بنیاد حکمت اسلامی صدر» منصوب شده است و در واقع، در حال تجارت و سوداگری است و این بنیاد را پوشش سوداهای پرسود خود قرار داده است و به کار خرید و فروش املاک، صادرات و واردات کالا، انبارداری و... مشغول است. من به اشتباه، و با این گمان که در این بنیاد، کار پژوهشی و فلسفی می‌شود، در سال ۱۳۸۴ چند ماهی را در بخش دبیرخانه «مرکز تدوین تاریخ جامع حکمت و فلسفه» مشغول به کار بودم و به طور مرتب و پیوسته و از نزدیک، با برادر شما در ارتباط بودم. او یک بار از من خواست نامه‌ای خطاب به افراد، نهادها و دانشکده‌های فلسفی ایران و جهان و نیز رایزن‌های فرهنگی ایران در سراسر جهان تنظیم کنم و در آن، از آنان جهت تدوین کتابی در حدود ۴۰ جلد با عنوان «تاریخ جامع حکمت و فلسفه» دعوت به همکاری نمایم. رئوس نظرات خود را نیز جهت تنظیم این نامه به من ارائه داد. از نظر برادر بزرگ‌تر شما، حکمت و فلسفه فقط در اختیار ایران و شرقیان بوده است و غرب و غربیان، آن را از ایران و ایرانیان بنا بر توطئه‌ای از پیش تعیین‌شده ربوده‌اند. در این میان، من با توجه به ادعاهای ایشان مبنی بر جامع بودن و بی‌طرف بودن طرح، فهرستی از افراد و مؤسساتی تهیه کردم که می‌توانند در این طرح مشارکت داشته باشند؛ اما هنگامی که لیست را پیش او بردم، با خط قرمز روی نام برخی افراد خط کشید، که به طور مشخص، چهار نام را به یاد دارم: استاد ارجمندم آقای حسن سعادت مصطفوی (استاد فلسفه، کلام و عرفان اسلامی در دانشگاه امام صادق)، استاد ارجمندم آقای مصطفی ملکیان (این انسان نجیب و آزاده، که پس از رد پیشنهادهای اغواگر شما برای خرید ایشان، از جمله ریاست «پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»، اینک از تدریس در تمامی دانشگاه‌های ایران منع شده است)، آقای عبدالکریم سروش و آقای بهاء‌الدین خرمشاهی؛ و در این رابطه به من گفت: «برخی افراد مثل «موش» می‌مانند که اگر در غذا بیفتند، همه غذا را خراب می‌کنند!»؛ که البته فراتر از تمامی انگیزه‌های احتمالی، به نظر می‌رسد که مهم‌ترین دلیل چنین کاری، این است که شما را یاری دیدن افراد مستقل، غیرمربود، برتر و داناتر از خودتان نیست؛ چنانچه کارنامه شخص شما در برخورد با افراد برتر از خودتان که دست ارادت بر سینه نداشته‌اند، گویای روشنی از این امر است؛ آری، از نظر شما، هر که با شما نیست و چون شما نمی‌اندیشد و مریدانه شما را تقدیس نمی‌کند موش است و غذای غرور و قدرت شما را خراب می‌کند! هرچند تاریخ نشان داده است که سرانجام دیکتاتورها همواره موش‌فرجامی بوده است! - هر چند خواسته قلبی من برای شما و تمام دیکتاتورها دست برداشتن از منش دیکتاتوری و خوش‌فرجامی است - پس از آن بود که فهمیدم نه کار پرطمطراق «تاریخ جامع حکمت و فلسفه» به فرجام می‌انجامد و نه این بنیاد بی‌بنیاد، جای پژوهش و تحقیق است و استعفا دادم و علی‌رغم تمایل برادر شما از آنجا خارج گشتم؛ و اکنون نیز که ۷ سال از آن تاریخ می‌گذرد، تا آنجا که من اطلاع دارم، نه کتابی تدوین شده و نه طرحی به سرانجام رسیده است.

به هر حال، به گمان من و بر اساس شناختی که از جامعه ایرانی و روند سیاسی حاکم بر ایران و جهان دارم، سرنگونی شما و حکومت جنایت و خیانت‌پیشه شما، محتوم و قطعی است و «دیر و زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد»؛ هر چند چندان هم دیر به نظر نمی‌رسد و برای شما و حکومت شما اکنون نیز دیر شده است؛ و البته واقع‌بینانه‌تر آن است که حکومت شما سرنگون شده است و فقط جنازه گندیده آن بر روی زمین و در انتظار دفن در قبرستان تاریخ مانده است؛ البته امید دارم و همه باید تلاش کنیم که این رهایی، از راه آگاهی باشد، نه با جنگ و خشونت و خونریزی و انتقام. بهترین راه برای برگزاری مراسم تدفین حکومت شما و سرنگونی جمهوری اسلامی، سرنگونی درون‌زاد است و پس از آن، برگزاری انتخاباتی کاملاً آزاد و تحت نظارت نهادهای بین‌المللی؛ و مطمئناً در آن انتخابات، مردم آگاه و بیدار ایران، دیگر به روسیاهان روی گشاده نشان نخواهند داد و افرادی در قامت اسامی زیر را، که از حداقل استانداردهای آگاهی، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر برخوردار نیستند، بر سرنوشت خود حاکم نخواهند کرد؛ روسیاهان دیروز و امروزی چون: رضا پهلوی (که حکومت را ارث پدرش و خود را وارث «اسپریم همایونی» می‌داند و همچنان «شاهزاده» می‌خواند، بر سوگند سلطانی سماجت می‌ورزد و خود را نماد ملت می‌داند و «شورای ملی» می‌سازد)، مسعود رجوی (جنایتکار خیانت‌پیشه‌ای که معلوم نیست مرده است یا زنده)، یا مریم رجوی (که خشونت و تزویر از چشمان او می‌بارد و خود را «رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت!» می‌خواند)، ابوالحسن بنی‌صدر (آن صدارت‌طلب همیشگی)، اکبر هاشمی رفسنجانی (آن همیشه «شریک قاتل و رفیق قافله» که در تمام سخنانش، «نظام» و «انقلاب»، «مقدم بر «مردم» هستند)، میرحسین موسوی، مهدی کروبی، محمد خاتمی و حسن خمینی (چهار یار در هر



حال وفادار جمهوری اسلامی)، علی‌اکبر ولایتی (جناب «آقا اجازه» و فرمانبر همیشگی ولایت شما)، اسفندیار رحیم‌مشایی (مهره امنیتی و حقیر و مطیع رژیم، که خود را «سرباز ولایت» می‌خواند)، غلامعلی حداد عادل (نوکر برتر آهنگر دادگرا!)، سعید جلیلی (یار غار مجتبیای شما و رفیق و رئیس برادر داماد شما، مصباح و علی باقری کنی، برادرزاده‌های محمدرضا مهدوی کنی؛ من و سعید جلیلی، هر دو فارغ‌التحصیل دانشگاه امام صادق هستیم و به‌خوبی منش، روش و اندیشه او و اطرافیان امام صادقی‌اش را درک و البته رد می‌کنم)، محمدباقر قالیباف (آن بافنده قالی دروغ و اغراق و دلق و دغل) و دیگر نقش‌آفرینان سیاه‌چهره سیاه‌بازی شما و دیگران که کارنامه آنها و مشارکت و سکوت رضایت‌آمیزشان در جنایت‌ها و خیانت‌ها، آشکار و بر آفتاب است. هر چند تلاش‌های احتمالی آنان در راه رهایی ایران، به عنوان یک انسان، شایسته تقدیر و گامی در جهت جبران گذشته خواهد بود.

آقای خامنه‌ای!

من به همراه این نامه، ویرایش پنجم کتاب «نحوهای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن» را در هفت جلد و مجموعاً نزدیک به شش هزار صفحه (شش جلد و چهار هزار صفحه مطلب جدید) منتشر کرده‌ام و وبلاگ خود را نیز از دست سربازان بدنام و بدکردار شما خارج ساخته و فعال کرده‌ام و با خود عهد نموده‌ام که هیچ‌گاه از آگاهی‌بخشی برای وطن و هم‌وطنان دست برندارم. پیشنهاد می‌کنم حداقل نیم‌نگاهی به فهرست مطالب کتاب «نحوهای نجیبانه» بیندازید، که فهرست فشرده‌ای است از کارنامه جمهوری اسلامی و رهبران و مسؤولان آن، به‌ویژه شخص شما، در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و...؛ شاید... شاید در خفا و خلوت، شرم و آزرتم آزارتان داد!

آقای خامنه‌ای!

و در پایان، باید بگویم که مسئولیت تمامی فعالیت‌ها و نوشتارهای من، در گذشته، اینک و آینده، تنها با شخص خودم می‌باشد و حتا تا پیش از بازداشت، هیچ‌کس از هویت واقعی من در ارتباط با آنها خبر نداشت و همان‌طور که همیشه گفته‌ام «به هیچ‌فرد، گروه، حزب، دسته، رسته، بسته، هسته، پوسته، مسلک، مرام، منبع، مقام، اندیشه، ریشه، پیشه و... وابسته نیستم!» و تنها هدف من «یافتن راهی به رهائی از راه آگاهی بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیبِ مُلک و مردم ایران‌زمین» است؛ از این رو، مسئولیت مستقیم هر گونه تهدید یا تحدیدی که برای خانواده و نزدیکان من و نیز خود من ایجاد شود، با شخص شما خواهد بود.

پیشاپیش شکست تمامیت حاکمیت شما را در نمایش ناشایست به اصطلاح انتخابات پیش رو به مردم ایران شادباش می‌گویم. آری، ایران و ایرانیان سیاه‌ترین شرایط را از سر می‌گذارند، اما همواره «پایان شب سیه سپید است»؛ دیگر رو کردن کاندیدای خودی و معرفی او به عنوان غیرخودی و بازی «این به چیز دیگه است» نتیجه‌بخش نخواهد بود و حنای دوقطبی‌های نمایشی و کاذب ساختن و ادای دموکراسی درآوردن و خیمه‌شب‌بازی‌های مسخره، رنگ و بویی برای مردم ایران ندارد؛ هر چند این بار چنان ترس بر شما غالب شده است که از قالب ساختگی دوقطبی‌های کاذب نیز دوری کردید؛ از این رو، امیدوارم که انتخابات نود و دو، نه به تو و رژیم تو باشد؛ نه‌ای نهایی و تنهایی نهایی تو و یاران پیدا و پنهان تو.

«ما،

همان جمع پراکنده، همان تنها،

آن تنهاهایم!

این همه موج بلا در همه جا می‌بینیم،

«آی آدم‌ها» را می‌شنویم،

نیک می‌دانیم،

دستی از غیب نخواهد آمد،

هیچ‌یک حتی یک بار نمی‌گوئیم

با ستمکاری نادانی، این‌گونه مدارا نکنیم



آستین‌ها را بالا بزنیم
دست در دست هم از پهنه آفاق برانیمش
مهربانی را،
دانایی را،
ما، همان جمع پراکنده
بر بلندای جهان،
بنشانیمش...!
- «آی آدم‌ها...!»
موج می‌آید!...» (فریدون مشیری)

«گیرم که در باورتان به خاک نشسته‌ام!
و ساقه‌های جوانم از ضربه‌های تبرهای تان زخم‌دار است
با ریشه چه می‌کنید؟
گیرم که بر سر این باغ بنشسته در کمین پرنده‌اید
پرواز را علامت ممنوع می‌زنید
با جوجه‌های نشسته در آشیان چه می‌کنید؟
گیرم که می‌کشید
گیرم که می‌برید
گیرم که می‌زنید
با رویش ناگزیر جوانه چه می‌کنید؟» (خسرو گل‌سرخ)

«حرکت از این بیش شتابان کنیم
ولوله در ولوله باران کنیم
جنگل و شهر و ده و کوه و کمر
از نفس خویش شکوفان کنیم
دانه هر گل که تو پرپر کنی
باز بکاریم و دوچندان کنیم
پای بکوییم و برآریم دست
خنده‌زان ترک سر و جان کنیم
روشن از ایمان به طلوعی قریب
چوبه اعدام چراغان کنیم...
تا تو بدانی که چه ما می‌کنیم
هرچه تو گفتی نکنید! آن کنیم!
آتش پنهان درون را، برون
از دل خاکستر ایران کنیم
شعله بگیریم از این آتش و
مشعل تاریخ، فروزان کنیم
باز بسازیم بنایی دگر



ساخته‌ای هرچه تو، ویران کنیم
خواب و خیال خوشت آشفته‌ایم
بیش از این نیز، پریشان کنیم
می‌شنوی؟! این تپش طبل ماست
باش و بین تا که چه طوفان کنیم!؟» (محمدعلی اصفهانی)

«گمان میر که به پایان رسید کار مُغان
هزار باده ناخورده در رگ تاک است!» (اقبال لاهوری)

عباس خسروی فارسانی

۶ خرداد ماه ۱۳۹۲



فهرست مطالب

فهرست اجمالی (هفت جلد)

جلد اول

سخن آغازین	۶۸
بخش اول: پیش‌درآمد؛ آشنایی با ساختار جمهوری اسلامی و رهبران آن	۷۲
بخش دوم: نوشتارهای درباره چستی و چرایی نامه‌نگاری به رهبران جمهوری اسلامی	۳۵۸
بخش سوم: نامه‌ها از روح‌الله خمینی	۴۰۸
بخش چهارم: نامه‌ها به روح‌الله خمینی	۴۲۱
سخن فرجامین	۶۱۶

جلد دوم

سخن آغازین	۶۸
بخش اول: نامه‌ها از علی خامنه‌ای	۷۲



بخش دوم: نامه‌ها به علی خامنه‌ای ----- ۷۵

بخش سوم: سایر پیام‌ها و نوشتارها خطاب به علی خامنه‌ای ----- ۱۳۱۸

بخش چهارم: نامه‌ها به خانواده علی خامنه‌ای ----- ۱۳۸۷

سخن فرجامین ----- ۱۴۰۸

جلد سوم

سخن آغازین ----- ۶۸

بخش اول: نامه‌ها به اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی) ----- ۷۲

بخش دوم: نامه‌ها به محمد خاتمی ----- ۱۳۱

بخش سوم: نامه‌ها به محمود احمدی‌نژاد ----- ۱۵۱

بخش چهارم: نامه‌ها به صادق لاریجانی (رئیس قوه قضائیه) ----- ۱۸۷

بخش پنجم: نامه‌ها به سایر سران و مسؤولان بلندپایه جمهوری اسلامی ----- ۲۵۵

بخش ششم: نامه‌ها به میر حسین موسوی ----- ۲۸۱

بخش هفتم: نامه‌ها به فقها و مراجع تقلید ----- ۳۱۰

سخن فرجامین ----- ۴۲۹

جلد چهارم

سخن آغازین ----- ۶۸

بخش اول: «غوغای برکناری (۱۳۶۸)»؛ (فصل دهم کتاب «خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری» همراه با مکاتبات منتظری و خمینی) ----- ۷۲



- بخش دوم: «رنجامه» احمد خمینی به حسینعلی منتظری ----- ۲۰۳
- بخش سوم: حسینعلی منتظری: سایر نجواها و نوشتارها ----- ۲۴۰
- بخش چهارم: گزیده‌ای از نجوهای نجیبانه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی ----- ۲۵۸
- بخش پنجم: بیانیه‌های اعتراضی میرحسین موسوی پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ و «منشور جنبش سبز» ----- ۳۷۹
- بخش ششم: سایر نجوهای نجیبانه محمد نوری‌زاد در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۲ ----- ۴۳۸
- بخش هفتم: نامه‌های سرگشاده به محمد نوری‌زاد در سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۲ ----- ۸۹۴
- سخن فرجامین ----- ۱۰۳۷

جلد پنجم

- سخن آغازین ----- ۶۸
- بخش اول: فراز و فرود پرونده کشتارهای دهه ۱۳۶۰ ----- ۷۲
- بخش دوم: فراز و فرود پرونده قتل‌های زنجیره‌ای ----- ۱۳۹
- بخش سوم: فراز و فرود پرونده جنایت کهریزک ----- ۲۴۹
- بخش چهارم: فراز و فرود پرونده قتل ستار بهشتی ----- ۵۱۴
- بخش پنجم: کشته‌شدگان پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ ----- ۱۰۱۱
- سخن فرجامین ----- ۱۰۶۰

جلد ششم

- سخن آغازین ----- ۶۸



بخش اول: جلوه‌ای از کارنامه حقوق بشر جمهوری اسلامی	۷۲
بخش دوم: نجوهای پراکنده	۲۴۴
سخن فرجامین	۱۰۱۴

جلد هفتم

سخن آغازین	۶۸
بخش اول: گزیده‌ای از سروده‌های سیاسی - اجتماعی	۷۲
بخش دوم: گزیده‌ای از متون ادبی سیاسی - اجتماعی	۲۱۴
بخش سوم: «حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند!»	۲۵۸
سخن فرجامین	۳۰۷



فهرست تفصیلی جلد اول

به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۴

۱۱ ----- فهرست مطالب

۱۱	-----	فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	-----	فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	-----	فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	-----	فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	-----	فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	-----	فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	-----	فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	-----	فهرست تفصیلی جلد هفتم

۶۸ ----- سخن آغازین

۷۲ ----- بخش اول: پیش‌درآمد؛ آشنایی با ساختار جمهوری اسلامی و رهبران آن

۷۳	-----	نوشتارهایی از دانشنامه اینترنتی «ویکی‌پدیا»
۷۵	-----	«سید روح‌الله خمینی»
۸۷	-----	«سید علی خامنه‌ای»
۹۸	-----	«حسینعلی منتظری»
۱۱۰	-----	«ابوالحسن بنی‌صدر»
۱۲۰	-----	«اکبر هاشمی رفسنجانی»
۱۳۲	-----	«میرحسین موسوی»
۱۴۶	-----	«سید محمد خاتمی»
۱۵۷	-----	«محمود احمدی‌نژاد»
۱۷۰	-----	«مهدی کروبی»
۱۸۵	-----	«علی‌اکبر سعیدی سیرجانی»
۱۹۰	-----	«محمد نوری‌زاد»
۱۹۵	-----	«انقلاب ایران (۱۳۵۷)»
۲۱۵	-----	«حکومت جمهوری اسلامی ایران»
۲۲۳	-----	«عملکرد سید علی خامنه‌ای و سازمان‌های تابعه»
۲۳۳	-----	«انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)»
۲۵۳	-----	«جنبش سبز ایران»
۲۵۷	-----	«احتمال تقلب در انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)»
۲۸۴	-----	«پیامدهای انتخابات ریاست جمهوری دهم ایران»
۳۱۱	-----	«فهرست بازداشت‌شدگان پس از انتخابات ریاست جمهوری دهم»



- ۳۲۲ ----- «جان‌باختگان اعتراضات به نتایج انتخابات دهم ریاست جمهوری ایران»
- ۳۲۹ ----- «شکنجه معترضان به نتایج اعلام‌شده انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)»
- ۳۳۹ ----- جدول‌هایی از دانشنامه اینترنتی «ویکی‌پدیا» (نگاه اجمالی)
- ۳۴۰ ----- «جنبش‌های ملی ایرانیان»
- ۳۴۱ ----- «انقلاب ۱۳۵۷»
- ۳۴۳ ----- «سیاست و حکومت ایران»
- ۳۴۷ ----- «نیروهای مسلح ایران»
- ۳۴۸ ----- «جدول اطلاعات ده دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران»
- ۳۴۹ ----- «شورش‌ها و تظاهرات‌های مهم در ایران پس از انقلاب ایران»
- ۳۵۰ ----- «شکنجه دولتی در ایران»
- ۳۵۱ ----- «کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷»
- ۳۵۲ ----- «قتل‌های زنجیره‌ای ایران»
- ۳۵۳ ----- «جنبش دوم خرداد»
- ۳۵۴ ----- «انتخابات ریاست جمهوری ایران (۱۳۸۸)»
- ۳۵۵ ----- «جنبش سبز ایران»
- ۳۵۶ ----- «زندانیان سیاسی سرشناس منتسب به جنبش سبز»
- ۳۵۷ ----- «جان‌باختگان در سرکوب معترضان بین سال‌های ۱۳۷۸-۱۳۸۸ ایران»

بخش دوم: نوشتارهای درباره چستی و چرایی نامه‌نگاری به رهبران جمهوری اسلامی

- ۳۵۹ ----- «اتهام: نامه سرگشاده به رهبری!»؛ حمید تکاپو، ۳ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۶۳ ----- «نوری‌زاد؛ نمای نزدیک»؛ آیدا قیجر، ۹ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۶۶ ----- «حکایت نامه‌های بی‌پاسخ به خامنه‌ای»؛ احمد سعیدی، ۴ دی ۱۳۸۹
- ۳۶۸ ----- «نامه‌های بی‌پاسخ؛ سیر تحول نامه‌های سرگشاده به آیت‌الله خامنه‌ای»؛ ۱۱ اسفند ۱۳۸۹
- ۳۷۵ ----- «ای رهبر فرزانه، ویران کردی خانه!»؛ بیژن صف‌سری، ۲۰ آذر ۱۳۹۰
- ۳۷۷ ----- «در ستایش نوری‌زاد و شجاعت او»؛ مرتضی کاظمیان، ۲۱ آذر ۱۳۹۰
- ۳۷۹ ----- «نهضت کبوتران نامه‌بر»؛ محمد رهبر، ۲۲ آذر ۱۳۹۰
- ۳۸۱ ----- «پیامدهای نامه‌های اعتراضی به آیت‌الله خامنه‌ای»؛ اکبر گنجی، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۳۸۵ ----- «فراخوان وبسایت محمد نوری‌زاد برای کمپین نامه‌نویسی به خامنه‌ای»؛ ۲۷ آذر ۱۳۹۰
- ۳۸۷ ----- «فراخوان محمد نوری‌زاد، تحرکی به فضای سیاسی کشور بخشیده است»؛ علی افشاری، ۲۸ آذر ۱۳۹۰
- ۳۸۹ ----- «جنون قدرت!»؛ شهباز نخعی، ۳۰ آذر ۱۳۹۰
- ۳۹۱ ----- «در حمایت از پیشنهاد محمد نوری‌زاد»؛ مرتضی کاظمیان، ۸ دی ۱۳۹۰
- ۳۹۴ ----- «کمپین نامه‌نویسی به آیت‌الله خامنه‌ای»؛ رضا حاجی حسینی، ۸ دی ۱۳۹۰
- ۳۹۶ ----- «دوستان! خامنه‌ای ارزش مخاطب بودن ندارد، نامه‌ایتان را به پیشگاه مردم ایران بنویسید!»؛ ۱۴ دی ۱۳۹۰
- ۳۹۷ ----- «از سیاست‌نامه تا سیاست‌نامه‌ای»؛ ۱۵ دی ۱۳۹۰
- ۳۹۹ ----- «نامه ندهید، برنامه بدهید!»؛ احمد وحدت‌خواه، ۱۷ دی ۱۳۹۰
- ۴۰۰ ----- «اصلاح‌طلبان به جز نامه‌نویسی به رهبر و صدور بیانیه چه کار دیگری بلدند؟»؛ ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۴۰۱ ----- «نامه‌هایی برای خدا!»؛ بیژن صف‌سری، ۲۱ دی ۱۳۹۰
- ۴۰۳ ----- «فراخوان دوم نوری‌زاد و موجی فراتر»؛ یعقوب گوهری، ۲۶ دی ۱۳۹۰



- ۴۰۴ ----- «نامه‌نگاری به آیت‌الله به جای مبارزه یا تلنگر به وجدان مردم؟»؛ مهرداد قاسم‌فر، ۲۸ دی ۱۳۹۰ -----
- ۴۰۷ ----- گزارش و بسایت روزنامه «گاردین» از نامه‌های سرگشاده محمد نوری‌زاد و دیگران به خامنه‌ای، ۲۲ تیر ۱۳۹۱ -----
- ۴۰۷ ----- متن انگلیسی (English Text) -----

بخش سوم: نامه‌ها از روح‌الله خمینی ----- ۴۰۸

- ۴۰۹ ----- نامه عاشقانه روح‌الله خمینی به همسرش، فروردین ۱۳۱۲ -----
- ۴۱۰ ----- نامه روح‌الله خمینی خطاب به علمای اسلام (قدیمی‌ترین سند مبارزاتی خمینی)، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳ -----
- ۴۱۲ ----- نامه روح‌الله خمینی به محمدرضا پهلوی، ۱۷ مهر ۱۳۴۱ -----
- ۴۱۳ ----- «حلال کردن حرام‌ها و حرام کردن حلال‌ها»: درباره «بود و نمود خمینی»؛ اکبر گنجی، مرداد ۱۳۸۹ -----
- ۴۱۸ ----- وصیتنامه روح‌الله خمینی، ۲۹ دی ۱۳۵۸ -----
- ۴۱۹ ----- نامه روح‌الله خمینی به مسئولان نظام جمهوری اسلامی در مورد قبول آتش‌بس در جنگ، ۲۵ تیر ۱۳۶۷ -----

بخش چهارم: نامه‌ها به روح‌الله خمینی ----- ۴۲۱

- ۴۲۲ ----- نامه بهشتی، موسوی اردبیلی، خامنه‌ای، باهنر و هاشمی رفسنجانی به خمینی، ۲۸ بهمن ۱۳۵۸ -----
- ۴۲۵ ----- نامه‌های ابوالحسن بنی‌صدر به خمینی و اطرافیان او، طی سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۳ -----
- ۴۲۶ ----- «توضیح عمومی»؛ ابوالحسن بنی‌صدر -----
- ۴۳۵ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹ -----
- ۴۳۵ ----- پاسخ خمینی به نامه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۹ بنی‌صدر -----
- ۴۴۰ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱ خرداد ۱۳۵۹ -----
- ۴۴۳ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۳ خرداد ۱۳۵۹ -----
- ۴۴۳ ----- پاسخ خمینی به نامه ۱۳ خرداد ۱۳۵۹ بنی‌صدر -----
- ۴۴۵ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۵۹ -----
- ۴۴۸ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۱ تیر ۱۳۵۹ -----
- ۴۵۰ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۳۰ تیر ۱۳۵۹ -----
- ۴۵۲ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱ مرداد ۱۳۵۹ -----
- ۴۵۲ ----- پاسخ خمینی به نامه ۱ مرداد ۱۳۵۹ بنی‌صدر -----
- ۴۵۳ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۳ مرداد ۱۳۵۹ -----
- ۴۵۶ ----- گزارش دیدار بنی‌صدر با خمینی، ۲۱ مرداد ۱۳۵۹ -----
- ۴۵۹ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۲ مرداد ۱۳۵۹ -----
- ۴۶۱ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۷ شهریور ۱۳۵۹ -----
- ۴۶۲ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۷ شهریور ۱۳۵۹ -----
- ۴۶۳ ----- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۷ شهریور ۱۳۵۹ -----
- ۴۶۵ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۸ شهریور ۱۳۵۹ -----
- ۴۶۵ ----- پاسخ خمینی به نامه ۸ شهریور ۱۳۵۹ بنی‌صدر -----
- ۴۶۶ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۴ شهریور ۱۳۵۹ -----
- ۴۶۷ ----- نامه بنی‌صدر به احمد خمینی، ۱۹ شهریور ۱۳۵۹ -----
- ۴۶۸ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۸ شهریور ۱۳۵۹ -----
- ۴۷۰ ----- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۳ آبان ۱۳۵۹ -----



- ۴۷۲ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۹ آبان ۱۳۵۹ -----
- ۴۷۶ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۱۴ آبان ۱۳۵۹ -----
- ۴۷۸ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۲۶ آبان ۱۳۵۹ -----
- ۴۷۹ ----- نامه بنی صدر به احمد خمینی، ۲۹ آبان ۱۳۵۹ -----
- ۴۸۱ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۳۰ آبان ۱۳۵۹ -----
- ۴۸۳ ----- نامه بنی صدر به احمد خمینی، ۴ آذر ۱۳۵۹ -----
- ۴۸۶ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۱۰ آذر ۱۳۵۹ -----
- ۴۸۷ ----- نامه بنی صدر به حسین خمینی، ۱۳ آذر ۱۳۵۹ -----
- ۴۸۹ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۱۱ دی ۱۳۵۹ -----
- ۴۹۱ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۲۹ دی ۱۳۵۹ -----
- ۴۹۳ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۶ بهمن ۱۳۵۹ -----
- ۴۹۴ ----- نامه بنی صدر به احمد خمینی، ۱۵ بهمن ۱۳۵۹ -----
- ۴۹۷ ----- نامه بنی صدر به احمد خمینی، ۱۷ بهمن ۱۳۵۹ -----
- ۴۹۸ ----- نامه بنی صدر به احمد خمینی، ۱۷ بهمن ۱۳۵۹ -----
- ۵۰۱ ----- نامه بنی صدر به خمینی، بهمن ۱۳۵۹ -----
- ۵۰۲ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۲۴ بهمن ۱۳۵۹ -----
- ۵۰۴ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۷ اسفند ۱۳۵۹ -----
- ۵۰۶ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۹ اسفند ۱۳۵۹ -----
- ۵۰۷ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۱۱ اسفند ۱۳۵۹ -----
- ۵۱۰ ----- نامه بنی صدر به خامنه‌ای، ۱۲ اسفند ۱۳۵۹ -----
- ۵۱۲ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۱۷ اسفند ۱۳۵۹ -----
- ۵۱۴ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۲۰ اسفند ۱۳۵۹ -----
- ۵۱۶ ----- نامه بنی صدر به عبدالکریم موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، ۲۰ اسفند ۱۳۵۹ -----
- ۵۱۸ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۲۳ اسفند ۱۳۵۹ -----
- ۵۲۰ ----- نامه بنی صدر به حسینعلی منتظری، ۲۴ اسفند ۱۳۵۹ -----
- ۵۲۳ ----- نامه بنی صدر به احمد خمینی، ۳ فروردین ۱۳۶۰ -----
- ۵۲۵ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۱۸ فروردین ۱۳۶۰ -----
- ۵۲۷ ----- نامه بنی صدر به عبدالکریم موسوی اردبیلی، دادستان کل کشور، ۲۲ فروردین ۱۳۶۰ -----
- ۵۳۳ ----- نامه بنی صدر به احمد خمینی، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۰ -----
- ۵۳۵ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰ -----
- ۵۳۷ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۶ خرداد ۱۳۶۰ -----
- ۵۴۲ ----- پیام بنی صدر به مردم ایران، ۱۷ خرداد ۱۳۶۰ -----
- ۵۴۳ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۲۲ خرداد ۱۳۶۰ -----
- ۵۴۶ ----- پیام بنی صدر به مردم ایران، ۲۲ خرداد ۱۳۶۰ -----
- ۵۴۹ ----- پاسخ بنی صدر به سخنان خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ -----
- ۵۵۰ ----- پاسخ تکمیلی بنی صدر به خمینی، ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ -----
- ۵۵۲ ----- نامه بنی صدر به خمینی، ۱ مرداد ۱۳۶۳ -----
- ۵۵۵ ----- نامه اکبر هاشمی رفسنجانی به خمینی، ۲۵ بهمن ۱۳۵۹ -----



- ۵۵۷ ----- نامه محمد حسینی بهشتی به خمینی، ۲۲ اسفند ۱۳۵۹
- ۵۶۰ ----- نامه سرگشاده مهدی بازرگان به خمینی، ۱۶ خرداد ۱۳۶۰
- ۵۶۲ ----- نامه سرگشاده «نهضت آزادی ایران» به خمینی، ۴ تیر ۱۳۶۰
- ۵۶۵ ----- نامه محمدکاظم شریعتمداری به خمینی، ۴ اردیبهشت ۱۳۶۱
- ۵۶۷ ----- نامه محمدرضا گلپایگانی به خمینی، در ارتباط با مرگ محمدکاظم شریعتمداری، ۱۳ فروردین ۱۳۶۵
- ۵۶۸ ----- توضیح حسینعلی منتظری در مورد مرگ محمدکاظم شریعتمداری
- ۵۶۹ ----- «در زندان ولایت فقیه»؛ روایت رضا صدر (برادر بزرگ‌تر موسی صدر) از مرگ محمدکاظم شریعتمداری
- ۵۷۶ ----- نامه مرتضی پسندیده (برادر بزرگ‌تر خمینی) به خمینی، ۱۵ مرداد ۱۳۶۲
- ۵۷۶ ----- مقدمه عباس خسروی فارسانی بر نامه مرتضی پسندیده به خمینی
- ۵۷۹ ----- نامه مهدی بازرگان به خمینی، ۳ اسفند ۱۳۶۲
- ۵۸۴ ----- نامه علی‌اکبر محتشمی‌پور (وزیر کشور) به خمینی، درباره «نهضت آزادی»، ۳۰ بهمن ۱۳۶۶
- ۵۸۵ ----- پاسخ منسوب به خمینی، به نامه علی‌اکبر محتشمی‌پور، درباره «نهضت آزادی»
- ۵۸۶ ----- نامه احمد خمینی به مرتضی پسندیده، درباره «نهضت آزادی»
- ۵۸۸ ----- «جنازه‌ای به اسم قاضی صلواتی و «نهضت آزادی»؛ محمد نوری‌زاد، ۵ آبان ۱۳۹۱
- ۵۹۱ ----- «نامه‌ای با امضای پدر به خط پسر؟»؛ محمد صادقی، ۶ آبان ۱۳۹۱
- ۵۹۵ ----- تلگرام مهدی بازرگان به خمینی و درخواست گفتگو پیرامون جنگ، ۱۷ فروردین ۱۳۶۷
- ۵۹۶ ----- نامه سرگشاده «نهضت آزادی ایران» به خمینی، اردیبهشت ۱۳۶۷
- ۶۰۹ ----- نامه سرگشاده مهدی بازرگان به خمینی، ۱۲ مهر ۱۳۶۷
- ۶۱۴ ----- مکاتبات حسینعلی منتظری و خمینی، طی سال‌های ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸
- ۶۱۵ ----- نامه محرمانه محمدی ری‌شهری، وزیر اطلاعات، به خمینی، یک ماه پس از پذیرش قطعنامه، تابستان ۱۳۶۷

۶۱۶ ----- سخن فرجامین

- ۶۱۷ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰



فهرست تفصیلی جلد دوم

۴	به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲
۱۱	فهرست مطالب
۱۱	فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	فهرست تفصیلی جلد هفتم
۶۸	سخن آغازین
۷۲	بخش اول: نامه‌ها از علی خامنه‌ای
۷۳	وصیتنامه علی خامنه‌ای، ۳ فروردین ۱۳۴۲
۷۵	بخش دوم: نامه‌ها به علی خامنه‌ای
۷۶	نامه روح‌الله خمینی به خامنه‌ای (منشورنامه ولایت مطلقه فقیه)، ۱۶ دی ۱۳۶۶
۷۷	پاسخ خامنه‌ای به نامه خمینی، ۲۱ دی ۱۳۶۶
۷۸	پاسخ خمینی به نامه خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۶۶
۷۹	استعفانامه میرحسین موسوی (نخست‌وزیر) به خامنه‌ای (رئیس‌جمهور)، ۱۴ شهریور ۱۳۶۷
۸۱	نامه نورالدین کیانوری به خامنه‌ای، ۱۶ بهمن ۱۳۶۸
۹۳	نامه حسینعلی منتظری به خامنه‌ای، ۲۹ اسفند ۱۳۷۱
۹۴	نامه فتح‌الله ربانی املشی به خامنه‌ای، ۲۹ اسفند ۱۳۷۱
۹۷	نامه محسن رضایی به خامنه‌ای، ۲۲ آبان ۱۳۷۲
۹۸	دومین نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، ۱۳۷۲
۱۰۱	سومین نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۷۲
۱۰۳	نامه یدالله سجایی به خامنه‌ای، ۲۳ مرداد ۱۳۷۸
۱۰۶	نامه ۱۳۵ نفر از نمایندگان مجلس ششم به خامنه‌ای، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۱
۱۱۳	پشتیبانی ۳۱۰ نفر از فعالان فرهنگی و سیاسی از نامه نمایندگان مجلس ششم به خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۸۱
۱۱۵	نامه سرگشاده قاسم شعله‌سعدی به خامنه‌ای، ۱۶ آذر ۱۳۸۱
۱۲۲	نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۲۶ خرداد ۱۳۸۲
۱۲۶	نامه سرگشاده امیرفرشاد ابراهیمی به خامنه‌ای، ۲۸ خرداد ۱۳۸۲
۱۲۹	نامه سرگشاده «ف. م. سخن» به خامنه‌ای، ۴ آبان ۱۳۸۲



- ۱۳۴ - نامه سرگشاده یک فرهنگی (سعید) به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۸۲
- ۱۳۶ - نامه سرگشاده احمد قابل به خامنه‌ای، ۱۰ خرداد ۱۳۸۴
- ۱۴۴ - نامه سرگشاده مهدی کروی به خامنه‌ای، ۲۹ خرداد ۱۳۸۴
- ۱۴۸ - نامه سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ۸ مهر ۱۳۸۴
- ۱۵۴ - نامه سرگشاده «انجمن مطالعات خاورمیانه آمریکای شمالی» به خامنه‌ای، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۵
- ۱۵۴ - متن انگلیسی (English Text)
- ۱۵۶ - ترجمه فارسی
- ۱۵۸ - نامه سرگشاده یعسوب‌الدین رستگار جویباری به خامنه‌ای، ۱۴ آذر ۱۳۸۵
- ۱۷۱ - نامه سرگشاده حمید روشنگر به خامنه‌ای، ۵ اسفند ۱۳۸۵
- ۱۷۷ - نامه سرگشاده احمد زیدآبادی به خامنه‌ای، ۲۲ فروردین ۱۳۸۶
- ۱۸۱ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۳۰ خرداد ۱۳۸۶
- ۱۸۵ - نامه سرگشاده یک دانشجوی حقوق (محمد) به خامنه‌ای، شهریور ۱۳۸۶
- ۱۸۸ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۵ آبان ۱۳۸۶
- ۱۹۱ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۲ بهمن ۱۳۸۶
- ۱۹۴ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۸۶
- ۱۹۶ - نامه سرگشاده محمد ملکی به خامنه‌ای، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۷
- ۲۰۱ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۹ خرداد ۱۳۸۷
- ۲۰۴ - نامه سرگشاده از زبان کودکان افغانستانی مقیم ایران به خامنه‌ای، بهار ۱۳۸۷
- ۲۰۶ - نامه پیمان فتاحی (ایلیا میم) به خامنه‌ای، ۱۳۸۷
- ۲۰۸ - نامه «انجمن حرفه‌ای متفکران و محققان» به خامنه‌ای، پاییز ۱۳۸۷
- ۲۱۰ - نامه سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ۲۹ بهمن ۱۳۸۷
- ۲۱۲ - نامه سرگشاده حشمت‌الله طبرزدی به خامنه‌ای، ۲۵ اسفند ۱۳۸۷
- ۲۱۴ - نامه سرگشاده جمعی از وبلاگ‌نویسان ایرانی به خامنه‌ای، ۱۵ فروردین ۱۳۸۸
- ۲۱۷ - نامه سرگشاده اکبر اعلمی به خامنه‌ای، ۱۲ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۲۴ - نامه سرگشاده اکبر هاشمی رفسنجانی به خامنه‌ای، ۱۲ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۲۷ - نامه سرگشاده میرحسین موسوی به خامنه‌ای، ۲۰ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۲۸ - نامه سرگشاده یک ایرانی وبلاگ‌نویس («بابا») به خامنه‌ای، ۲۷ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۳۲ - نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۲۹ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۳۶ - نامه سرگشاده پیمان فتاحی (ایلیا میم) و پریس کی‌نژاد به خامنه‌ای، ۳۰ خرداد ۱۳۸۸
- ۲۳۹ - نامه سرگشاده عبدالعلی بازرگان به خامنه‌ای، ۱ تیر ۱۳۸۸
- ۲۴۳ - نامه سرگشاده علی کاظمینی به خامنه‌ای، ۲ تیر ۱۳۸۸
- ۲۴۴ - نامه سرگشاده بابک داد به خامنه‌ای، ۳ تیر ۱۳۸۸
- ۲۴۷ - نامه سرگشاده گل‌مراد مرادی به خامنه‌ای، ۴ تیر ۱۳۸۸
- ۲۵۰ - نامه سرگشاده شجاع‌الدین شفا به خامنه‌ای، ۲۳ تیر ۱۳۸۸
- ۲۵۳ - نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۲ مرداد ۱۳۸۸
- ۲۵۷ - نامه سرگشاده احترام‌السادات نواب صفوی (مادر زهرا رهنورد) به خامنه‌ای، ۳ مرداد ۱۳۸۸
- ۲۵۸ - نامه سرگشاده یک دختر دانشجو (رایحه ایرانی) خطاب به خامنه‌ای، ۴ مرداد ۱۳۸۸
- ۲۶۰ - نامه سرگشاده یک وبلاگ‌نویس («نامشهور») به خامنه‌ای، ۱۴ مرداد ۱۳۸۸



- ۲۶۲ ----- نامه سرگشاده پیام فاضل به خامنه‌ای، ۲۲ مرداد ۱۳۸۸
- ۲۶۵ ----- نامه سرگشاده طنز ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، مرداد ۱۳۸۸
- ۲۶۷ ----- نامه سرگشاده رقیه مؤمنی (برادرزاده عبدالله مؤمنی) به خامنه‌ای، ۱۱ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۶۹ ----- نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به خامنه‌ای، ۱۹ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۷۳ ----- نامه سرگشاده مسیح علی‌نژاد به خامنه‌ای، ۲۲ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۷۵ ----- اولین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۲ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۸۲ ----- نامه سرگشاده ۲۷ استاد دانشگاه به خامنه‌ای، ۲۵ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۸۵ ----- نامه سرگشاده یکی از فرماندهان سابق جنگ به خامنه‌ای، ۲۸ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۸۹ ----- نامه سرگشاده «انجمن مطالعات خاورمیانه آمریکای شمالی» به خامنه‌ای، ۱۵ مهر ۱۳۸۸
- ۲۸۹ ----- متن انگلیسی (English Text)
- ۲۹۱ ----- ترجمه فارسی
- ۲۹۳ ----- نامه سرگشاده تارا نیازی به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۸۸
- ۲۹۵ ----- نامه سرگشاده یک استاد دانشگاه به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۸۸
- ۲۹۸ ----- دومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۵ آبان ۱۳۸۸
- ۳۰۳ ----- سومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۵ آذر ۱۳۸۸
- ۳۰۷ ----- نامه سرگشاده علیرضا حسینی به خامنه‌ای، ۱۵ آذر ۱۳۸۸
- ۳۱۱ ----- نامه سرگشاده عبدالمالک بلوچ (ریگی) به خامنه‌ای، ۲۴ آذر ۱۳۸۸
- ۳۱۳ ----- نامه سرگشاده محسن مخملباف به خامنه‌ای، ۶ دی ۱۳۸۸
- ۳۱۴ ----- نامه سرگشاده ۸۸ استاد دانشکده فنی دانشگاه تهران به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۸۸
- ۳۱۸ ----- نامه سرگشاده عطاءالله مهاجرانی به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۸۸
- ۳۱۹ ----- نامه سرگشاده مهدی خلجی به خامنه‌ای، ۲۵ دی ۱۳۸۸
- ۳۲۱ ----- نامه سرگشاده یک دانشجوی نسل سومی به خامنه‌ای، ۲۸ دی ۱۳۸۸
- ۳۲۵ ----- نامه سرگشاده رسول عباسی به خامنه‌ای، ۳۰ دی ۱۳۸۸
- ۳۲۸ ----- نامه سرگشاده نوشابه امیری به خامنه‌ای، ۲ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۳۰ ----- نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۲ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۳۲ ----- نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۸ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۳۵ ----- نامه سرگشاده «خروش سبز» به خامنه‌ای، ۱۳ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۳۸ ----- نامه سرگشاده فاطمه کروی به خامنه‌ای، ۲۴ بهمن ۱۳۸۸
- ۳۴۰ ----- نامه محمد ابوترابی به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۸۸
- ۳۴۹ ----- چهارمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱ اردیبهشت ۱۳۸۹
- ۳۵۲ ----- پاسخ سرگشاده مهدی کوچک‌زاده به چهارمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۷ اردیبهشت ۱۳۸۹
- ۳۵۷ ----- نامه سرگشاده سمیرا نصیری به خامنه‌ای، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۹
- ۳۶۱ ----- پنجمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۹ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۶۶ ----- نامه سرگشاده کامبیز شبانکاره به خامنه‌ای، ۱۹ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۶۹ ----- نامه سرگشاده عطاءالله مهاجرانی به خامنه‌ای، ۲۱ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۷۲ ----- نامه سرگشاده حیدر رحیم‌پور ازغدی به خامنه‌ای و محمود احمدی‌نژاد، ۲۵ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۷۳ ----- نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به خامنه‌ای، ۲۹ خرداد ۱۳۸۹
- ۳۷۶ ----- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، خرداد ۱۳۸۹



- ۳۷۸ ----- نامه سرگشاده درویش نعمت‌اللهی گنابادی به خامنه‌ای، ۲۶ تیر ۱۳۸۹ -----
- ۳۸۰ ----- سروده سرگشاده «تبهکار» به خامنه‌ای، ۱ مرداد ۱۳۹۰ -----
- ۳۸۳ ----- ششمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۰ مرداد ۱۳۸۹ -----
- ۳۸۳ ----- متن فارسی -----
- ۳۹۰ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation) -----
- ۳۹۲ ----- نامه سرگشاده عبدالله مؤمنی به خامنه‌ای، مرداد ۱۳۸۹ -----
- ۳۹۹ ----- نامه حمزه کرمی به خامنه‌ای، تیر ۱۳۸۹ -----
- ۴۰۰ ----- «اعتراف‌گیری بعد از ۲۰ بار فرو کردن سر یک زندانی سیاسی در توالی فرنگی» -----
- ۴۰۱ ----- هاشمی رفسنجانی، نامه حمزه کرمی را شخصاً برای خامنه‌ای خوانده است -----
- ۴۰۲ ----- نامه حمزه کرمی به دادستان کل کشور (محسنی اژه‌ای)، ۱۱ مرداد ۱۳۸۹ -----
- ۴۰۵ ----- «اعتراف‌های ساختگی، محکومیت‌های واقعی» -----
- ۴۰۸ ----- نامه سرگشاده فاطمه کروی به خامنه‌ای، ۱۰ شهریور ۱۳۸۹ -----
- ۴۰۹ ----- نامه مهدی محمودیان به خامنه‌ای، شهریور ۱۳۸۹ -----
- ۴۱۷ ----- هفتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۸ مهر ۱۳۸۹ (۲۸ استفتاء) -----
- ۴۱۷ ----- متن فارسی -----
- ۴۲۷ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation) -----
- ۴۳۱ ----- «پوزش محمد نوری‌زاد از رهبر انقلاب!»، ۲۳ مهر ۱۳۸۹ -----
- ۴۳۲ ----- پاسخ فرزند شهید سهراب آقاپور به هفتمین نامه محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۴ مهر ۱۳۸۹ -----
- ۴۳۵ ----- نامه سرگشاده «مدرسین و طلاب قم و نجف» (متقن) به خامنه‌ای، ۲۲ مهر ۱۳۸۹ -----
- ۴۴۰ ----- نامه سرگشاده محمدحسین کاظمینی بروجردی به خامنه‌ای، ۲۷ مهر ۱۳۸۹ -----
- ۴۴۱ ----- نامه منسوب به صادق لاریجانی به خامنه‌ای، مهر ۱۳۸۹ -----
- ۴۴۲ ----- «نامه مهم رئیس قوه قضائیه به مقام رهبری» -----
- ۴۴۳ ----- «سه پیشنهاد مهم رئیس قوه قضائیه به رهبری» -----
- ۴۴۶ ----- نامه سرگشاده محمد مصطفایی به خامنه‌ای، ۲۵ آبان ۱۳۸۹ -----
- ۴۵۰ ----- نامه سرگشاده عبدالحسین طوطیایی به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، آبان ۱۳۸۹ -----
- ۴۵۴ ----- نامه سرگشاده خانواده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۸۹ -----
- ۴۵۴ ----- متن فارسی -----
- ۴۵۶ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation) -----
- ۴۵۸ ----- نامه سرگشاده محسن مخملباف به خامنه‌ای، ۳۰ آذر ۱۳۸۹ -----
- ۴۶۰ ----- هشتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، آبان / آذر ۱۳۸۹ -----
- ۴۸۵ ----- نقد عباس خسروی فارسانی به هشتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۷ خرداد ۱۳۹۰ -----
- ۴۸۷ ----- پاسخ محمد نوری‌زاد به نقد عباس خسروی فارسانی، ۳ تیر ۱۳۹۰ -----
- ۴۸۸ ----- نامه سرگشاده جمعی از اساتید فلسفه و باستان‌شناسی به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۸۹ -----
- ۴۹۰ ----- نامه سرگشاده فرخ نگهدار به خامنه‌ای، ۲۰ دی ۱۳۸۹ -----
- ۴۹۴ ----- پاسخ طنز ی. صفایی (از زبان خامنه‌ای)، به نامه سرگشاده فرخ نگهدار، ۷ بهمن ۱۳۸۹ -----
- ۴۹۶ ----- نامه سرگشاده ۱۳۲ نفر از روشنفکران و نویسندگان جهان به خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۸۹ -----
- ۴۹۶ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۵۰۵ ----- ترجمه فارسی -----



- ۵۱۰ - نامہ محمد علی کلی به خامنه‌ای، ۱۲ بهمن ۱۳۸۹
- ۵۱۰ - متن انگلیسی (English Text)
- ۵۱۱ - ترجمه فارسی
- ۵۱۲ - نامہ سرگشاده احمد جلالی فراهانی به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۸۹
- ۵۱۴ - نامہ سرگشاده فرهاد جعفری به خامنه‌ای، ۴ اسفند ۱۳۸۹
- ۵۲۷ - نامہ سرگشاده یک فرزند شهید (مهدی م.) به خامنه‌ای، ۴ اسفند ۱۳۸۹
- ۵۲۹ - نامہ سرگشاده احمد منتظری به خامنه‌ای، ۷ اسفند ۱۳۸۹
- ۵۳۱ - نامہ سرگشاده چهار تشکل دانشجویی خارج از کشور به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۸۹
- ۵۳۳ - نامہ سرگشاده «اصحاب کھف» به خامنه‌ای، ۲۲ اسفند ۱۳۸۹
- ۵۳۸ - نامہ سرگشاده جمعی از مقلدان خامنه‌ای در بحرین به او، ۲۷ اسفند ۱۳۸۹
- ۵۳۹ - نامہ سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ۷ فروردین ۱۳۹۰
- ۵۴۰ - نامہ سرگشاده حسن امرائی به خامنه‌ای، ۲۵ فروردین ۱۳۹۰
- ۵۴۲ - نامہ سرگشاده طنز «عبید سن خوزانی» به خامنه‌ای، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۴۴ - نامہ سرگشاده درویش نعمت‌اللهی گنابادی به خامنه‌ای، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۴۶ - نامہ سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۴۸ - نامہ محرمانہ احمد صدر حاج سیدجوادی به خامنه‌ای، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۵۴ - نامہ سرگشاده محمد علی کلی و جمعی از رهبران مسلمانان آمریکا به خامنه‌ای، ۳ خرداد ۱۳۹۰
- ۵۵۴ - متن انگلیسی (English Text)
- ۵۵۶ - ترجمه فارسی
- ۵۵۸ - نامہ سرگشاده طنز ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۰
- ۵۶۴ - نامہ سرگشاده یک جوان به خامنه‌ای، ۱۳ تیر ۱۳۹۰
- ۵۶۷ - نامہ سرگشاده طنز «عبید سن خوزانی» به خامنه‌ای، ۱۸ تیر ۱۳۹۰
- ۵۷۰ - نامہ سرگشاده جمعی از اساتید دانشگاه و برندگان جایزه نوبل به خامنه‌ای، ۲۳ تیر ۱۳۹۰
- ۵۷۰ - متن انگلیسی (English Text)
- ۵۷۱ - ترجمه فارسی
- ۵۷۵ - نامہ سرگشاده حامد ایزدی به خامنه‌ای، ۳۰ مرداد ۱۳۹۰
- ۵۷۶ - نامہ سرگشاده طنز عبید سن خوزانی به خامنه‌ای، ۷ شهریور ۱۳۹۰
- ۵۷۹ - نامہ سرگشاده احمد صدر حاج سیدجوادی به خامنه‌ای، ۱۵ شهریور ۱۳۹۰
- ۵۸۰ - نامہ سرگشاده جمعی از نمایندگان و فعالان اهل سنت ایران به خامنه‌ای، ۲۶ شهریور ۱۳۹۰
- ۵۸۳ - نامہ سرگشاده شماره یک جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۸ مهر ۱۳۹۰
- ۵۸۵ - نامہ سرگشاده شماره دو جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۳ مهر ۱۳۹۰
- ۵۸۷ - نامہ سرگشاده مادر قاسم شعله‌سعدی به خامنه‌ای، ۲۴ مهر ۱۳۹۰
- ۵۸۹ - نامہ سرگشاده مصطفی تاجزاده به خامنه‌ای، ۲۵ مهر ۱۳۹۰
- ۵۹۲ - نهمین نامہ سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۵ مهر ۱۳۹۰
- ۵۹۸ - نامہ سرگشاده نوشابه امیری به خامنه‌ای، ۱ آبان ۱۳۹۰
- ۶۰۰ - نامہ سرگشاده شماره سه جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۱۰ آبان ۱۳۹۰
- ۶۰۱ - نامہ علی مطهری به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۹۰
- ۶۰۳ - دهمین نامہ سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۷ آبان ۱۳۹۰



- ۶۰۹ ----- نقد «خرمدین سبز» به دهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۱ آبان ۱۳۹۰
- ۶۱۰ ----- نامه سرگشاده شماره چهار جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۲ آبان ۱۳۹۰
- ۶۱۲ ----- یازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۷ آبان ۱۳۹۰
- ۶۲۰ ----- نامه سرگشاده مهدی خزعلی به خامنه‌ای، ۲۷ آبان ۱۳۹۰
- ۶۲۲ ----- نامه سرگشاده احمدرضا احمدپور به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۰
- ۶۲۶ ----- نامه سرگشاده طنز «ف. م. سخن» به خامنه‌ای، ۳ آذر ۱۳۹۰
- ۶۲۸ ----- دوازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۴ آذر ۱۳۹۰
- ۶۳۴ ----- نقد مهدی رود به دوازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۰
- ۶۳۶ ----- نامه سرگشاده شماره پنج جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۷ آذر ۱۳۹۰
- ۶۳۸ ----- نامه سرگشاده اعظم طالقانی به خامنه‌ای، ۸ آذر ۱۳۹۰
- ۶۳۹ ----- سیزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۰
- ۶۴۶ ----- نامه سرگشاده طنز «ف. م. سخن» به خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۰
- ۶۴۸ ----- چهاردهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۸ آذر ۱۳۹۰
- ۶۵۹ ----- مصاحبه محمد نوری‌زاد با «دویچه وله» آلمان در مورد چهاردهمین نامه او به خامنه‌ای، ۱۸ آذر ۱۳۹۰
- ۶۶۲ ----- نامه سرگشاده (۴) به خامنه‌ای، ۲۱ آذر ۱۳۹۰
- ۶۶۳ ----- پانزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۲ آذر ۱۳۹۰
- ۶۶۹ ----- پیش‌نویس اولیه پانزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۲ آذر ۱۳۹۰
- ۶۷۱ ----- نامه سرگشاده «مد» به خامنه‌ای، ۲۲ آذر ۱۳۹۰
- ۶۷۲ ----- نامه سرگشاده شماره شش جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۲ آذر ۱۳۹۰
- ۶۷۴ ----- نامه سرگشاده طنز «ف. م. سخن» به خامنه‌ای، ۲۳ آذر ۱۳۹۰
- ۶۷۶ ----- نامه سرگشاده «انجمن دفاع از اهداف انبیاء و قدیسین» به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۲۳ آذر ۱۳۹۰
- ۶۷۹ ----- نامه سرگشاده وحید رضا به خامنه‌ای، ۲۳ آذر ۱۳۹۰
- ۶۸۲ ----- نامه سرگشاده ب. الف. به خامنه‌ای، ۲۳ آذر ۱۳۹۰
- ۶۸۴ ----- نامه سرگشاده «خادم» به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۲۴ آذر ۱۳۹۰
- ۶۸۶ ----- نامه سرگشاده «بسیجی نمونه» به خامنه‌ای، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۶۸۹ ----- نامه سرگشاده پیمان توانا به خامنه‌ای، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۶۹۱ ----- نامه سرگشاده «یک پزشک جوان ایرانی» به خامنه‌ای، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۶۹۵ ----- نامه سرگشاده (۴) به خامنه‌ای، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۶۹۹ ----- نامه سرگشاده (۴) به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۲۵ آذر ۱۳۹۰
- ۷۰۲ ----- نامه سرگشاده یک طلبه حوزه علمیه (س. الف.) به خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۱۳۹۰
- ۷۰۵ ----- نامه سرگشاده «یکی از اعضای جنبش سبز» به خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۱۳۹۰
- ۷۰۶ ----- نامه سرگشاده «س. ف.» به خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۱۳۹۰
- ۷۰۸ ----- نامه سرگشاده (۴) به خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۱۳۹۰
- ۷۰۹ ----- نامه سرگشاده کریم عمید به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۹۰
- ۷۱۰ ----- نامه سرگشاده «نسل دوم» به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۹۰
- ۷۱۲ ----- نامه سرگشاده مانی امیدوار به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۹۰
- ۷۱۴ ----- نامه سرگشاده آرش فراشبندی به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۹۰
- ۷۱۶ ----- نامه سرگشاده (۴) به خامنه‌ای، ۲۸ آذر ۱۳۹۰



- ۷۱۷ - نامه سرگشاده نمایندگان اهل سنت مجلس به خامنه‌ای، ۲۸ آذر ۱۳۹۰ -
- ۷۱۸ - نامه سرگشاده امیر حبیبی به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰ -
- ۷۱۹ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰ -
- ۷۲۱ - نامه سرگشاده م. نیکویی به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰ -
- ۷۲۲ - نامه سرگشاده «دانشجوی محروم از تحصیل» به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰ -
- ۷۲۴ - نامه سرگشاده معصومه ب. به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰ -
- ۷۲۸ - نامه سرگشاده «مادر داغدار جنبش سبز» به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰ -
- ۷۳۱ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰ -
- ۷۳۳ - نامه سرگشاده «خارج از قلعه» به خامنه‌ای، ۳۰ آذر ۱۳۹۰ -
- ۷۳۴ - نامه سرگشاده یک طلبه (هس. الف.) به خامنه‌ای، آذر ۱۳۹۰ -
- ۷۳۷ - نامه سرگشاده یک طلبه به خامنه‌ای، آذر ۱۳۹۰ -
- ۷۳۸ - نامه سرگشاده سعید خراسانی به خامنه‌ای، آذر ۱۳۹۰ -
- ۷۳۹ - نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۵۰ - نامه سرگشاده مهدی علی‌پور به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۵۶ - نامه سرگشاده حامد الف. به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۵۸ - نامه سرگشاده پارسا مهرگان به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۶۰ - نامه سرگشاده «دوستدار مردم و رهبر» به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۶۳ - نامه سرگشاده علی مخلصی به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۶۵ - نامه سرگشاده «یک بازمانده مجروح جنگ» به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۶۷ - نامه سرگشاده ع. احمدنیا به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۷۰ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۷۲ - نامه سرگشاده یک کارمند (ک. ع.) به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۷۴ - نامه سرگشاده امیروارسته حیدری به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۲ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۷۶ - نامه سرگشاده حمیدرضا حسینی نوکندی به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۷۸ - نامه سرگشاده مجید ش. به خامنه‌ای، ۳ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۸۰ - نامه سرگشاده کامیار بهرنگ به خامنه‌ای، ۳ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۸۳ - نامه سرگشاده مصطفی موسوی لاری به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۳ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۸۷ - نامه سرگشاده یکی از محافظان پیشین خامنه‌ای به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۹۰ - نامه سرگشاده «مهکامه» به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۹۲ - نامه سرگشاده «بهزاد سبز» به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۹۴ - نامه سرگشاده عبدالعلی بازرگان به خامنه‌ای، ۵ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۹۷ - نامه سرگشاده جاوید فرداد به خامنه‌ای، ۵ دی ۱۳۹۰ -
- ۷۹۹ - نامه سرگشاده «یک جانباز شیمیایی» به خامنه‌ای، ۶ دی ۱۳۹۰ -
- ۸۰۱ - نامه سرگشاده نوشابه امیری به خامنه‌ای، ۶ دی ۱۳۹۰ -
- ۸۰۳ - نامه سرگشاده شماره هفت جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۷ دی ۱۳۹۰ -
- ۸۰۵ - نامه سرگشاده حسین زاهدی به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰ -
- ۸۰۹ - نامه سرگشاده «یک وبلاگ‌نویس» به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰ -
- ۸۱۱ - نامه سرگشاده «یک جوان ایرانی» به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰ -



- ۸۱۲ - نامه سرگشاده عاطفه به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰
- ۸۱۶ - نامه سرگشاده یکی از مسؤولین سابق سازمان انرژی اتمی به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰
- ۸۲۳ - شانزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۹ دی ۱۳۹۰
- ۸۲۷ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۹ دی ۱۳۹۰
- ۸۲۸ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۹ دی ۱۳۹۰
- ۸۲۹ - نامه سرگشاده فیروزه نظام‌آبادی به خامنه‌ای، ۹ دی ۱۳۹۰
- ۸۳۱ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۸۳۵ - نامه سرگشاده محسن نمکیان به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۸۳۹ - نامه سرگشاده «یک حقوقدان» به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۸۴۱ - نامه سرگشاده یک کارگر وبلاگ‌نویس به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۸۴۳ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۸۴۶ - نامه سرگشاده عادل یوسفی قدس به خامنه‌ای، ۱۱ دی ۱۳۹۰
- ۸۴۷ - نامه سرگشاده «یک جوان ایرانی» (رضا) به خامنه‌ای، ۱۱ دی ۱۳۹۰
- ۸۴۸ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۱۱ دی ۱۳۹۰
- ۸۵۰ - نامه سرگشاده سالار باقری اصل به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰
- ۸۵۲ - نامه سرگشاده «ن. م. بهار» به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰
- ۸۵۴ - نامه سرگشاده «دلگک ایرانی» به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰
- ۸۵۶ - نامه سرگشاده مهیار فرآورده به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰
- ۸۵۹ - نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰
- ۸۶۳ - نامه سرگشاده «یک ایرانی دلسوخته از سر درد» به خامنه‌ای، ۱۳ دی ۱۳۹۰
- ۸۶۵ - نامه سرگشاده ع. ش. به خامنه‌ای، ۱۳ دی ۱۳۹۰
- ۸۶۷ - نامه سرگشاده «یک دانشجوی نسل جدید» به خامنه‌ای، ۱۴ دی ۱۳۹۰
- ۸۷۰ - نامه سرگشاده احمد منتظری به خامنه‌ای، ۱۴ دی ۱۳۹۰
- ۸۷۲ - نامه سرگشاده مجتبی واحدی به خامنه‌ای، ۱۴ دی ۱۳۹۰
- ۸۷۷ - نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «حرف زیادی» به خامنه‌ای، ۱۵ دی ۱۳۹۰
- ۸۷۸ - نامه سرگشاده «شوالیه پارسی» به خامنه‌ای، ۱۵ دی ۱۳۹۰
- ۸۸۳ - هفدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۶ دی ۱۳۹۰
- ۸۸۸ - نقد مهدی خزعلی به هفدهمین نامه محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۶ دی ۱۳۹۰
- ۸۸۹ - نامه سرگشاده طنز «کلاه قرمزی» به خامنه‌ای، ۱۷ دی ۱۳۹۰
- ۸۹۰ - نامه سرگشاده محمد شوری به خامنه‌ای، ۱۷ دی ۱۳۹۰
- ۸۹۴ - نامه سرگشاده علیرضا پورپیرعلی به خامنه‌ای، ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۸۹۸ - نامه سرگشاده طنز یک وبلاگ‌نویس به خامنه‌ای، ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۸۹۹ - نامه سرگشاده طنز «امام نقی» به خامنه‌ای، ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۹۰۱ - نامه سرگشاده علی تارخ به خامنه‌ای، ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۹۰۴ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۹۰۸ - نامه سرگشاده عباسعلی فتاح به خامنه‌ای، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۹۰۹ - نامه سرگشاده طنز یک وبلاگ‌نویس به خامنه‌ای، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۹۱۱ - نامه سرگشاده بابک دلنواز به خامنه‌ای، ۲۰ دی ۱۳۹۰



- ۹۱۳ - نامه سرگشاده احمدرضا احمدپور به خامنه‌ای، ۲۰ دی ۱۳۹۰
- ۹۱۸ - نامه سرگشاده «یک بانوی ایرانی» («اشک سبز») به خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۹۰
- ۹۲۰ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۲ دی ۱۳۹۰
- ۹۲۲ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۲ دی ۱۳۹۰
- ۹۲۳ - نامه سرگشاده طنز خداوند به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۹۰
- ۹۲۵ - هجدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۹۰
- ۹۳۰ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۹۰
- ۹۳۱ - نامه سرگشاده شماره هشت جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۹۰
- ۹۳۳ - نامه سرگشاده اشکان احمدی به خامنه‌ای، ۲۶ دی ۱۳۹۰
- ۹۳۴ - نامه سرگشاده طنز عبید سن‌خوزانی به خامنه‌ای، ۲۸ دی ۱۳۹۰
- ۹۳۶ - نوزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۳۰ دی ۱۳۹۰
- ۹۴۲ - نقد عباس خسروی فارسانی به نوزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۴۳ - بیستمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۵۰ - نامه سرگشاده زهرا ربانی املشی به خامنه‌ای، ۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۵۲ - نامه سرگشاده امید کشتکار به خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۵۴ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۵۶ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۵۷ - نامه سرگشاده «حقیقت‌دوست» به خامنه‌ای، ۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۵۹ - نامه سرگشاده «یک عوام ایرانی» به خامنه‌ای، ۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۶۲ - نامه سرگشاده اکبر اعلمی به خامنه‌ای، ۹ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۶۵ - نامه سرگشاده «پاسداری که به زودی بازنشسته می‌شود» به خامنه‌ای، ۹ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۶۶ - نامه سرگشاده شماره ۱۱ جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۱۱ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۶۷ - بیست و یکمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۴ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۷۳ - نقد عباس خسروی فارسانی به بیست و یکمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۴ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۷۴ - نامه سرگشاده عادل یوسفی قدس به خامنه‌ای، ۱۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۷۵ - نامه سرگشاده غفور میرزائی به خامنه‌ای، ۱۷ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۷۸ - نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۱۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۸۱ - نامه سرگشاده محمدولی حیدریگی به خامنه‌ای، ۱۹ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۸۳ - نامه سرگشاده «جوانی که هیچ نقطه شاخصی ندارد» به خامنه‌ای، ۲۰ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۸۵ - بیست و دومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۱ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۸۹ - نامه سرگشاده ایمان فلاح به خامنه‌ای، ۲۱ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۹۱ - نامه سرگشاده یک دانشجوی به خامنه‌ای، ۲۳ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۹۴ - نامه سرگشاده شماره ده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۷ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۹۵ - بیست و سومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۰۱ - نامه سرگشاده «یک جوان معترض» به خامنه‌ای، ۲۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۰۳ - نامه سرگشاده حبیب تبریزیان به خامنه‌ای، ۲۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۰۵ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۱۰ - نامه سرگشاده طنز یک وبلاگ‌نویس به خامنه‌ای، بهمن ۱۳۹۰



- ۱۰۱۱ ----- بیست و چهارمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۵ اسفند ۱۳۹۰
- ۱۰۱۴ ----- «چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!»: عباس خسروی فارسانی، ۷ اسفند ۱۳۹۰
- ۱۰۱۶ ----- نامه سرگشاده یک وبلاگ‌نویس (ف.) به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۸ اسفند ۱۳۹۰
- ۱۰۱۸ ----- نامه سرگشاده شماره یازده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۸ اسفند ۱۳۹۰
- ۱۰۲۰ ----- بیست و پنجمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۱ اسفند ۱۳۹۰
- ۱۰۲۳ ----- نامه سرگشاده شماره دوازده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۴ اسفند ۱۳۹۰
- ۱۰۲۵ ----- نامه سرگشاده «دلسوخته‌ای برای مسلمین مظلوم پاراچنار» به خامنه‌ای، ۹ فروردین ۱۳۹۱
- ۱۰۲۷ ----- نامه سرگشاده مادر قاسم شعله‌سعدی به خامنه‌ای، ۱۷ فروردین ۱۳۹۱
- ۱۰۲۷ ----- متن فارسی
- ۱۰۳۱ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۱۰۳۴ ----- نامه سرگشاده محمدصدیق کبودوند به خامنه‌ای، ۲۱ فروردین ۱۳۹۱
- ۱۰۳۶ ----- نامه سرگشاده شماره سیزده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۲ فروردین ۱۳۹۱
- ۱۰۳۸ ----- نامه سرگشاده «یک جوان محروم از تحصیل بهایی» به خامنه‌ای، ۲۹ فروردین ۱۳۹۱
- ۱۰۴۱ ----- «نامه سربسته امام راحل (ره) به سید علی خامنه‌ای!» (طنز)، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۱۰۴۲ ----- نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۱۰۴۴ ----- نامه سرگشاده شماره چهارده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۱۰۴۶ ----- نامه سرگشاده پنج فعال ملی - مذهبی به خامنه‌ای، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۱۰۴۷ ----- نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۱ خرداد ۱۳۹۱
- ۱۰۵۲ ----- نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۱۷ خرداد ۱۳۹۱
- ۱۰۵۵ ----- نامه سرگشاده شماره پانزده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۱۲ تیر ۱۳۹۱
- ۱۰۵۷ ----- نامه سرگشاده رئوف طاهری به خامنه‌ای، ۶ مرداد ۱۳۹۱
- ۱۰۶۲ ----- نامه سرگشاده یک دانشجو به خامنه‌ای، ۱۹ مرداد ۱۳۹۱
- ۱۰۷۴ ----- نامه سرگشاده «یک هم‌وطن از ایران» به خامنه‌ای، ۲۹ مرداد ۱۳۹۱
- ۱۰۷۷ ----- نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۲ شهریور ۱۳۹۱
- ۱۰۸۴ ----- نامه سرگشاده بیژن افتخاری به خامنه‌ای، ۳ شهریور ۱۳۹۱
- ۱۰۸۶ ----- نامه سرگشاده شماره شانزده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۱۸ شهریور ۱۳۹۱
- ۱۰۸۸ ----- نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «گسترش آگاهی» به خامنه‌ای، ۸ مهر ۱۳۹۱
- ۱۰۸۹ ----- نامه سرگشاده افشین شافعی به خامنه‌ای، ۱۳ مهر ۱۳۹۱
- ۱۰۹۶ ----- بیست و ششمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۴ مهر ۱۳۹۱
- ۱۱۰۶ ----- نامه سرگشاده کیوان صمیمی به خامنه‌ای، ۲۳ مهر ۱۳۹۱
- ۱۱۰۸ ----- نامه سرگشاده حسین رونقی ملکی به خامنه‌ای، ۳۰ مهر ۱۳۹۱
- ۱۱۱۱ ----- نامه سرگشاده امید به خامنه‌ای، مهر ۱۳۹۱
- ۱۱۱۳ ----- نامه سرگشاده ستار بهشتی به خامنه‌ای، ۱ آبان ۱۳۹۱
- ۱۱۱۶ ----- نامه سرگشاده محمود احمدی‌نژاد به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۹۱
- ۱۱۱۷ ----- نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به خامنه‌ای، ۱۵ آبان ۱۳۹۱
- ۱۱۲۳ ----- نامه سرگشاده «دارا ایرانی» به خامنه‌ای، ۲۷ آبان ۱۳۹۱
- ۱۱۲۴ ----- بیست و هفتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۱
- ۱۱۳۰ ----- در ادامه بیست و هفتمین نامه؛ دروغی به اسم حمایت از مردم فلسطین، ۱۷ آذر ۱۳۹۱



- ۱۱۳۲ - نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «چنین گفت میرحسین» به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۱
- ۱۱۳۳ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۱
- ۱۱۳۸ - نامه علی لاریجانی به خامنه‌ای، ۱ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۳۹ - نامه سرگشاده «شاهین ضد» به خامنه‌ای، ۲ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۴۰ - نامه سرگشاده محمد ملکی به خامنه‌ای، ۶ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۴۵ - نامه محمد ملکی به خامنه‌ای: هشدارهای بی‌فایده؟ سیاوش اردلان، ۱۰ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۴۷ - نامه مرتضی اصفهانی، امام جمعه قاین، به خامنه‌ای، ۲۰ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۴۸ - نامه سرگشاده طنز «کلاه‌قرمزی» به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۱
- ۱۱۴۹ - نامه سرگشاده اعظم طالقانی به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۵۱ - نامه سرگشاده ۶ فعال ملی - مذهبی به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۵۷ - نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به خامنه‌ای، ۱۱ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۵۹ - نامه سرگشاده نمایندگان ادوار مجلس به خامنه‌ای، باراک اوباما و کاترین اشتون، ۱۸ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۶۱ - نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «اندیشه» به خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۶۲ - نامه سرگشاده «سپیدار جاوید» به خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۶۴ - نامه سرگشاده بیش از ۳۰۰ نفر از فیلسوفان، اساتید و دانشجویان فلسفه و علوم انسانی جهان به خامنه‌ای، ۲۷ دی ۱۳۹۱
- ۱۱۶۴ - متن انگلیسی (English Text)
- ۱۱۷۷ - ترجمه فارسی
- ۱۱۷۹ - نامه سرگشاده «آرام سبز» به خامنه‌ای، ۳ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۱۸۰ - نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۴ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۱۸۴ - نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۵ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۱۸۶ - نامه سرگشاده طنز حسین پویا به خامنه‌ای، ۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۱۸۸ - نامه «فرزند یک جانباز ۷۰ درصد» به خامنه‌ای، میرحسین موسوی و مردم، ۱۲ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۰۰ - نامه سرگشاده «سعید ۶۵» به خامنه‌ای، ۱۲ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۰۱ - نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به خامنه‌ای، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۰۵ - نامه محمود احمدی‌نژاد به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۰۶ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۱۰ - نامه سرگشاده فرید یزدان‌پناه به خامنه‌ای، بهمن ۱۳۹۱
- ۱۲۱۵ - نامه سرگشاده زهرا ربانی املشی به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۲۱۷ - نامه سرگشاده محمدرضا معتمدنیا به خامنه‌ای، ۱۵ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۲۲۰ - نامه سرگشاده محمد مهدی امامی ناصری به خامنه‌ای، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۲۲۲ - نامه سرگشاده بیماران هموفیلی به خامنه‌ای و احمدی‌نژاد، ۲۵ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۲۲۳ - نامه سرگشاده طنز ف. م. سخن به خامنه‌ای، ۱۹ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۲۲۵ - نامه سرگشاده «بابک خرم‌دین» (ح.ع.) به خامنه‌ای، ۲۰ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۲۲۸ - نامه سرگشاده «شاهین ضد» به خامنه‌ای، ۲۵ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۲۲۹ - نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به خامنه‌ای، ۳۰ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۲۳۳ - نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «ایران سبز» به خامنه‌ای، ۲ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۱۲۳۵ - نامه سرگشاده طنز «حزب قربونت بریم آغا» به خامنه‌ای، ۳ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۱۲۳۶ - نامه سرگشاده رضا حقیقت‌نژاد به خامنه‌ای، ۴ اردیبهشت ۱۳۹۲



- ۱۲۴۱ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۲۴۶ - نامه سرگشاده «سازمان گزارشگران بدون مرز» به خامنه‌ای، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۲۴۷ - نامه سرگشاده حسین انصاری راد به خامنه‌ای، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۲۹۶ - نامه سرگشاده محمدرضا معتمدنیا به خامنه‌ای، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۰ - نامه سرگشاده محمدحسین کروی به خامنه‌ای، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۲ - بیست و هشتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۵ - نامه محمدصادق (م‌حی‌الدین) حائری شیرازی به خامنه‌ای، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۶ - نامه سرگشاده زهرا مصطفوی (دختر خمینی) به خامنه‌ای، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۷ - پاسخ دفتر خامنه‌ای به نامه سرگشاده زهرا خمینی (طنز)؛ مهدی یعقوبی، ۱ خرداد ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۸ - نامه سرگشاده علی مطهری به خامنه‌ای، ۱ خرداد ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۰۹ - نامه سرگشاده محمدامین هادوی به خامنه‌ای، ۱ خرداد ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۱۱ - نامه سرگشاده پرویز کاظمی به خامنه‌ای، ۲ خرداد ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۱۲ - نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۶ خرداد ۱۳۹۲ - - - - -

بخش سوم: سایر پیام‌ها و نوشتارها خطاب به علی خامنه‌ای ۱۳۱۸

- ۱۳۱۹ - پیام حسینعلی منتظری به خامنه‌ای، ۲۱ تیر ۱۳۷۳ (ابلاغ: ۱۲ آبان ۱۳۷۳) - - - - -
- ۱۳۲۰ - «آقای خامنه‌ای! اشتباه می‌کنید!»؛ نوشابه امیری، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۷ - - - - -
- ۱۳۲۲ - پیام همسر شهید همت و همسر شهید باکری به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۸۸ - - - - -
- ۱۳۲۵ - «خامنه‌ای = احمدی‌نژاد»؛ نوشابه امیری، ۱۶ خرداد ۱۳۸۹ - - - - -
- ۱۳۲۶ - «ای دو چشمانت چراغ شام یلدای همه!»؛ سروده غلامعلی حداد عادل در وصف خامنه‌ای، ۳۰ مرداد ۱۳۸۹ - - - - -
- ۱۳۲۷ - «خامنه‌ای القابش را پس دهد!»؛ نوشابه امیری، ۴ خرداد ۱۳۹۰ - - - - -
- ۱۳۲۸ - «تقلب انتخاباتی؟! آقا اختیاریز وار!»؛ «عبید سن خوزانی»، ۴ تیر ۱۳۹۰ - - - - -
- ۱۳۳۱ - «خیانت است به قرآن!»؛ «عبید سن خوزانی»، ۱۶ آذر ۱۳۹۰ - - - - -
- ۱۳۳۳ - «آقای خامنه‌ای! ما را هم رها کنید!»؛ مجتبی واحدی، ۸ دی ۱۳۹۰ - - - - -
- ۱۳۳۵ - «بین آفتاب لب بام را!»؛ سروده صدیقه وسمقی خطاب به خامنه‌ای، ۱۷ دی ۱۳۹۰ - - - - -
- ۱۳۳۸ - مصاحبه خیالی محمد نوری‌زاد با خامنه‌ای، ۱۷ مرداد ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۶۰ - بیانیه «دفتر تحکیم وحدت» خطاب به خامنه‌ای، ۱۹ مرداد ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۶۳ - «آقای خامنه‌ای پس کی می‌روید؟»؛ بیژن صف‌سری، ۳ آبان ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۶۵ - چرا دیکتاتورها از سقوط هم پند نمی‌گیرند؟ محمد زمانی، ۱۲ آذر ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۶۹ - خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت اول، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۷۱ - خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت دوم، ۱ فروردین ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۷۳ - خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت سوم، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ - - - - -
- ۱۳۷۵ - من رهبر را به مناظره دعوت می‌کنم! محمد نوری‌زاد، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۷۶ - آقای نوری‌زاد! «مُرشد» نشد سراغ «بچه مرشد»ها بروید! مجتبی واحدی، ۲۹ بهمن ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۷۸ - حضرت آیت‌الله خامنه‌ای! شما هر روز غلط می‌کنید! مجتبی واحدی، ۳ اسفند ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۸۰ - چون هرزه شما بید ما هرزه می‌نگاریم! نوشابه امیری، ۹ اسفند ۱۳۹۱ - - - - -
- ۱۳۸۲ - خطاب به رهبر: شما به زودی با آمریکا کنار خواهید آمد! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱ - - - - -



- ۱۳۸۳ ----- توصیه به رهبر: فیلم «گاندی» را حتماً ببینید! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱ -----
 ۱۳۸۴ ----- آقای خامنه‌ای! «این عوعو سگان شما نیز بگذرد!»؛ مجتبی واحدی، ۱۶ فروردین ۱۳۹۲ -----
 ۱۳۸۶ ----- پیام ویدئوی گوهر عشقی، مادر ستار بهشتی، خطاب به خامنه‌ای، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----

بخش چهارم: نامه‌ها به خانواده علی خامنه‌ای ----- ۱۳۸۷

- ۱۳۸۸ ----- نامه سرگشاده یک هم‌شاگردی به بُشری خامنه‌ای، دختر علی خامنه‌ای، ۱۵ تیر ۱۳۸۸ -----
 ۱۳۸۹ ----- نامه سرگشاده حسین جعفری به بُشری خامنه‌ای، دختر علی خامنه‌ای، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۰ -----
 ۱۳۹۱ ----- نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به زهرا حداد عادل، همسر مجتبی خامنه‌ای، ۲۶ دی ۱۳۹۰ -----
 ۱۳۹۴ ----- نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به زهرا حداد عادل، همسر مجتبی خامنه‌ای، ۹ آبان ۱۳۹۱ -----
 ۱۳۹۸ ----- نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به زهرا حداد عادل، همسر مجتبی خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۱ -----
 ۱۴۰۱ ----- نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به خجسته باقرزاده، همسر علی خامنه‌ای، ۱ فروردین ۱۳۹۲ -----
 ۱۴۰۳ ----- پاسخ طنز از زبان خجسته باقرزاده به نامه فخرالسادات محتشمی‌پور، ۶ فروردین ۱۳۹۲ -----
 ۱۴۰۵ ----- نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به بُشری خامنه‌ای، دختر علی خامنه‌ای، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----

سخن فرجامین ----- ۱۴۰۸

- ۱۴۰۹ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰ -----



فهرست تفصیلی جلد سوم

به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۴

۱۱ ----- فهرست مطالب

۱۱	فهرست اجمالی (هفت جلد) -----
۱۵	فهرست تفصیلی جلد اول -----
۲۰	فهرست تفصیلی جلد دوم -----
۳۳	فهرست تفصیلی جلد سوم -----
۳۷	فهرست تفصیلی جلد چهارم -----
۴۶	فهرست تفصیلی جلد پنجم -----
۵۹	فهرست تفصیلی جلد ششم -----
۶۶	فهرست تفصیلی جلد هفتم -----

۶۸ ----- سخن آغازین

۷۲ ----- بخش اول: نامه‌ها به اکبر هاشمی بهرمانی (رفسنجانی)

۷۳	نامه سرگشاده ۹۰ نفر از آزادی‌خواهان ایران به هاشمی رفسنجانی، اردیبهشت ۱۳۶۹ -----
۷۷	نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به هاشمی رفسنجانی، حسن حبیبی و محمد خاتمی، ۵ مرداد ۱۳۷۰ -----
۷۸	نامه سرگشاده مهدی کروبی به هاشمی رفسنجانی، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۴ -----
۸۲	نامه مهدی کروبی به هاشمی رفسنجانی در مورد تجاوز به زندانیان، ۷ مرداد ۱۳۸۸ -----
۸۵	استیضاح رهبری؛ نامه سرگشاده محسن کدیور به هاشمی رفسنجانی، ۲۶ تیر ۱۳۸۹ -----
۱۳۰	نامه سرگشاده حسن خمینی به هاشمی رفسنجانی، ۱ خرداد ۱۳۹۲ -----

۱۳۱ ----- بخش دوم: نامه‌ها به محمد خاتمی

۱۳۲	نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به هاشمی رفسنجانی، حسن حبیبی و محمد خاتمی، ۵ مرداد ۱۳۷۰ -----
۱۳۳	نامه ۲۴ فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به محمد خاتمی، ۲۱ تیر ۱۳۷۸ -----
۱۳۶	نامه خانواده‌های قربانیان قتل‌های سیاسی پس از انقلاب اسلامی به محمد خاتمی، ۴ شهریور ۱۳۸۲ -----
۱۳۷	نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به محمد خاتمی، ۱۵ شهریور ۱۳۹۰ -----
۱۴۱	نامه سرگشاده ۱۴۳ فعال سیاسی و اجتماعی ایران به محمد خاتمی، ۲۳ مهر ۱۳۹۰ -----
۱۴۷	نامه یک زندانی به محمد خاتمی؛ روایتی داستانی از انفرادی‌های ۲۰۹ زندان اوین، ۲ دی ۱۳۹۰ -----
۱۴۹	نامه سرگشاده علی مخلصی به محمد خاتمی، ۲ بهمن ۱۳۹۰ -----

۱۵۱ ----- بخش سوم: نامه‌ها به محمود احمدی‌نژاد

۱۵۲	نامه سرگشاده اردوان روزبه به محمود احمدی‌نژاد، تیر ۱۳۸۴ -----
۱۵۴	نامه مسعود ده‌نمکی به محمود احمدی‌نژاد، ۱۸ مرداد ۱۳۸۴ -----
۱۵۹	نامه سرگشاده پیمان عارف به محمود احمدی‌نژاد، ۵ خرداد ۱۳۸۸ -----



- ۱۶۲ ----- نامه سرگشاده حیدر رحیم‌پور ازغدی به خامنه‌ای و محمود احمدی‌نژاد، ۲۵ خرداد ۱۳۸۹
- ۱۶۳ ----- نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به محمود احمدی‌نژاد، ۱۸ مرداد ۱۳۸۹
- ۱۶۶ ----- نامه سرگشاده بهمن اخوان به محمود احمدی‌نژاد، ۲۲ آبان ۱۳۹۰
- ۱۶۹ ----- نامه سرگشاده حسین رونقی ملکی به محمود احمدی‌نژاد، ۲۳ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۷۱ ----- نامه سرگشاده محمدحسین پاپلی یزدی به محمود احمدی‌نژاد، ۱۸ آبان ۱۳۹۱
- ۱۷۵ ----- نامه سرگشاده روح‌الله زم به محمود احمدی‌نژاد، ۱۴ دی ۱۳۹۱
- ۱۷۶ ----- نامه سرگشاده اردلان به محمود احمدی‌نژاد، ۱۴ دی ۱۳۹۱
- ۱۷۷ ----- نامه سرگشاده امیر به محمود احمدی‌نژاد، ۱۴ دی ۱۳۹۱
- ۱۷۸ ----- نامه سرگشاده پوریا به محمود احمدی‌نژاد، ۳ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۷۹ ----- نامه سرگشاده جمال به محمود احمدی‌نژاد، ۳ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۸۱ ----- نامه سرگشاده حسین درخشان به محمود احمدی‌نژاد، ۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۸۴ ----- نامه سرگشاده بیماران هموفیلی به خامنه‌ای و احمدی‌نژاد، ۲۵ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۸۵ ----- نامه سرگشاده «اعصاب خط‌خطی» به محمود احمدی‌نژاد، ۱۹ فروردین ۱۳۹۲
- ۱۸۶ ----- نامه سرگشاده «سازمان گزارشگران بدون مرز» به محمود احمدی‌نژاد، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲

۱۸۷ ----- بخش چهارم: نامه‌ها به صادق لاریجانی (رئیس قوه قضائیه)

- ۱۸۸ ----- نامه سرگشاده خانواده کیانوش آسا به صادق لاریجانی و کمیته حقیقت‌یاب مجلس، ۶ آذر ۱۳۸۸
- ۱۹۱ ----- نامه سرگشاده عیسی سحرخیز به صادق لاریجانی و طرح شکایت از خامنه‌ای، احمدی‌نژاد و محسنی اژه‌ای، ۲ مرداد ۱۳۸۹
- ۱۹۳ ----- نامه سرگشاده زهرا رهنورد به صادق لاریجانی، ۲۵ مهر ۱۳۸۹
- ۱۹۵ ----- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به صادق لاریجانی و طرح شکایت از مأموران وزارت اطلاعات، ۲۷ آبان ۱۳۸۹
- ۱۹۵ ----- متن فارسی
- ۱۹۷ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۱۹۹ ----- نامه سرگشاده نسرين ستوده به صادق لاریجانی، اسفند ۱۳۸۹
- ۲۰۰ ----- نامه سرگشاده امید کوکی به صادق لاریجانی، ۲۴ تیر ۱۳۹۰
- ۲۰۴ ----- نامه سرگشاده فاطمه کروی به صادق لاریجانی، ۳۱ شهریور ۱۳۹۰
- ۲۰۷ ----- نامه سرگشاده «بسیجی دهه شصت» به صادق لاریجانی، ۱ بهمن ۱۳۹۰
- ۲۱۰ ----- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به صادق لاریجانی، ۲۳ تیر ۱۳۹۱
- ۲۱۳ ----- نامه سرگشاده محمود احمدی‌نژاد به صادق لاریجانی، ۱ آبان ۱۳۹۱
- ۲۱۵ ----- پاسخ صادق لاریجانی به نامه سرگشاده محمود احمدی‌نژاد، ۳ آبان ۱۳۹۱
- ۲۲۱ ----- نامه سرگشاده «انجمن اسلامی جامعه پزشکی ایران» به صادق لاریجانی، ۶ آبان ۱۳۹۱
- ۲۲۳ ----- نامه سرگشاده محمد توسلی به صادق لاریجانی، ۷ آبان ۱۳۹۱
- ۲۳۰ ----- نامه سرگشاده محمد توسلی به صادق لاریجانی، ۲۲ آبان ۱۳۹۱
- ۲۳۲ ----- نامه سرگشاده عمادالدین باقی به صادق لاریجانی در مورد قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱
- ۲۳۶ ----- نامه سرگشاده رضا شهابی به صادق لاریجانی، ۶ آذر ۱۳۹۱
- ۲۳۹ ----- نامه سرگشاده ابوالفضل قدیانی به صادق لاریجانی، ۲۲ آذر ۱۳۹۱
- ۲۴۰ ----- درخواست بازجوی جمهوری اسلامی از همسر علیرضا رجایی: طلاق بگیر! رضا ماندگار، ۲۲ آبان ۱۳۹۱
- ۲۴۳ ----- نامه زهرا ربانی املشی به ابوالفضل قدیانی، ۲۸ آذر ۱۳۹۱
- ۲۴۵ ----- نامه سرگشاده محمدمین هادوی به صادق لاریجانی درباره قتل ستار بهشتی، ۲۲ آذر ۱۳۹۱



- ۲۴۷ - نامه سرگشاده خانواده مصطفی تاجزاده به صادق لاریجانی، ۵ دی ۱۳۹۱ -
 ۲۴۹ - نامه سرگشاده ابوالفضل قدیانی به صادق لاریجانی، ۲۵ دی ۱۳۹۱ -
 ۲۵۱ - نامه سرگشاده محمدامین هادوی به صادق لاریجانی، ۲ بهمن ۱۳۹۱ -
 ۲۵۳ - نامه سرگشاده محمدامین هادوی به صادق لاریجانی، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ -

بخش پنجم: نامه‌ها به سایر سران و مسؤولان بلندپایه جمهوری اسلامی

- ۲۵۶ - نامه مرتضی پسندیده به بنی صدر درباره تقلب وسیع «حزب جمهوری اسلامی» در اولین دوره انتخابات مجلس، اسفند ۱۳۵۸ -
 ۲۵۷ - پاسخ ابوالحسن بنی صدر به نامه مرتضی پسندیده، ۲۸ اسفند ۱۳۵۸ -
 ۲۵۸ - نامه سرگشاده مهدی کروی به محمود هاشمی شاهرودی، ۱۹ تیر ۱۳۸۸ -
 ۲۶۱ - نامه سرگشاده غلامحسین عرشی به دادستان تهران (جعفری دولت‌آبادی)، ۱۲ دی ۱۳۸۹ -
 ۲۶۳ - نامه سرگشاده فاطمه کروی به علی لاریجانی، ۲۷ بهمن ۱۳۸۹ -
 ۲۶۵ - نامه سرگشاده علی محمد دستغیب به محمدرضا مهدوی کنی، ۵ شهریور ۱۳۹۰ -
 ۲۶۸ - نامه سرگشاده علی محمد دستغیب به محمدرضا مهدوی کنی، ۱۶ شهریور ۱۳۹۰ -
 ۲۷۰ - نامه سرگشاده ضیاءالدین نبوی به محمدجواد لاریجانی، ۲۵ فروردین ۱۳۹۱ -
 ۲۷۴ - نامه سرگشاده روح‌الله زم به غلامعلی حداد عادل، ۳ تیر ۱۳۹۱ -
 ۲۷۷ - نامه سرگشاده مجتبی واحدی به مهدی کروی، ۲۹ تیر ۱۳۹۱ -
 ۲۷۹ - نامه سرگشاده «جنبش عدالت‌خواه دانشجویی» به سران قوای سه‌گانه، ۶ اسفند ۱۳۹۱ -

بخش ششم: نامه‌ها به میرحسین موسوی

- ۲۸۱ - نامه روح‌الله خمینی به میرحسین موسوی، ۳ آذر ۱۳۶۷ -
 ۲۸۲ - نامه سرگشاده سام محمودی سرابی به میرحسین موسوی، ۵ دی ۱۳۸۸ -
 ۲۸۴ - نامه سرگشاده یک روزنامه‌نگار به میرحسین موسوی، ۱۲ دی ۱۳۸۸ -
 ۲۸۷ - نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به میرحسین موسوی، ۵ خرداد ۱۳۹۰ -
 ۲۸۹ - نامه سرگشاده بهروز ش. به میرحسین موسوی، ۱۸ مرداد ۱۳۹۱ -
 ۲۹۴ - نامه سرگشاده محمود فرجامی به میرحسین موسوی، ۲۳ آذر ۱۳۹۱ -
 ۳۰۴ - نامه سرگشاده محمود فرجامی به میرحسین موسوی، ۲۱ دی ۱۳۹۱ -
 ۳۰۶ - نامه سرگشاده محمود فرجامی به میرحسین موسوی، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ -
 ۳۰۸ -

بخش هفتم: نامه‌ها به فقها و مراجع تقلید

- ۳۱۰ - نامه سرگشاده محمد خاتمی، مهدی کروی، میرحسین موسوی و ده‌ها فعال اصلاح طلب به مراجع تقلید، ۳ مرداد ۱۳۸۸ -
 ۳۱۱ - متن فارسی
 ۳۱۱ - ترجمه انگلیسی (English Translation)
 ۳۱۳ - پاسخ یوسف صانعی، ۴ مرداد ۱۳۸۸ -
 ۳۱۵ - نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به مشایخ و مراجع، ۳ خرداد ۱۳۸۹ -
 ۳۱۷ - نامه سرگشاده محمدجواد حجتی کرمانی به محمدتقی مصباح یزدی، ۲۰ تیر ۱۳۹۰ -
 ۳۲۲ - پرسش‌های محمد نوری‌زاد از مراجع و علما (۲۵ استفتاء)، ۳ مرداد ۱۳۹۰ -
 ۳۳۱ - پاسخ‌های اسدالله بیات زنجانی به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۳ مرداد ۱۳۹۰ -
 ۳۳۱ - پاسخ‌های احمد قابل به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰ -
 ۳۴۱ -



- ۳۵۲ ----- پاسخ‌های «س. الف» به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰
- ۳۶۳ ----- پاسخ‌های محمدعلی عطاریه به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰
- ۳۷۵ ----- پاسخ‌های محسن کدیور به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۱۸ آبان ۱۳۹۰
- ۳۸۹ ----- پاسخ‌های محمدعلی ایازی به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۲ اسفند ۱۳۹۰
- ۳۹۷ ----- نامه سرگشاده مصطفی تاج‌زاده به مراجع آگاه و مستقل شیعه، ۷ شهریور ۱۳۹۰
- ۴۰۰ ----- نامه سرگشاده محمدجواد حجتی کرمانی به محمدتقی مصباح یزدی، ۸ شهریور ۱۳۹۰
- ۴۰۹ ----- نامه سرگشاده محمدباقر باقری‌نژادیان‌فرد به مراجع تقلید، ۲۶ آبان ۱۳۹۰
- ۴۱۱ ----- نامه سرگشاده «کمپین فرزندان روح‌الله» به علما، شخصیت‌های تأثیرگذار و مردم، آذر ۱۳۹۰
- ۴۱۵ ----- نامه سرگشاده (؟) به عبدالله جوادی آملی، ۱۴ دی ۱۳۹۰
- ۴۱۷ ----- نامه سرگشاده خانواده‌های جمعی از زندانیان سیاسی به مراجع تقلید، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۴۱۹ ----- «رهبر چشم به راه شماست، داخل شوید!»؛ محمد نوری‌زاد، ۲۷ مهر ۱۳۹۱
- ۴۲۱ ----- انتقاد «سفیران سبز امید» از سکوت مراجع تقلید در برابر قتل ستار بهشتی در بازداشتگاه، ۲۹ آبان ۱۳۹۱
- ۴۲۳ ----- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به مراجع تقلید: بیایید برقصیم و شاد باشیم! ۲۸ دی ۱۳۹۱
- ۵۲۵ ----- درباره حجاب و رقص و موسیقی و مرجعیت؛ محمد نوری‌زاد، ۴ بهمن ۱۳۹۱
- ۴۲۸ ----- محمود احمدی‌نژاد خطاب به برخی مراجع تقلید: انقلاب، مرتع نیست که فقط در آن بگردید، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲

سخن فرجامین ----- ۴۲۹

- ۴۳۰ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰



فهرست تفصیلی جلد چهارم

به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۴

۱۱ ----- فهرست مطالب

۱۱	-----	فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	-----	فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	-----	فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	-----	فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	-----	فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	-----	فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	-----	فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	-----	فهرست تفصیلی جلد هفتم

۶۸ ----- سخن آغازین

۷۲ ----- بخش اول: «غوغای برکناری (۱۳۶۸)»؛ (فصل دهم کتاب «خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری» همراه با مکاتبات منتظری و خمینی)

۷۴	-----	«تبلیغات یک‌سویه در دو کتاب «رنجنامه» و «خاطرات سیاسی»»
۷۵	-----	«بهره‌برداری از قضیه سید مهدی هاشمی»
۷۹	-----	«نامه مرحوم امام و بازداشت سید مهدی هاشمی»
۸۰	-----	«مصاحبه سید مهدی و چگونگی اقرار و اعترافات»
۸۱	-----	«تبعید آقای سید هادی هاشمی»
۸۲	-----	«جریان اعدام آقای امید نجف‌آبادی»
۸۳	-----	«ولایت بر فقیه، هدف جوسازی‌ها»
۸۳	-----	«ملاقات آقای سید هادی هاشمی با مرحوم امام»
۸۴	-----	«اتهام حمایت از منافقین و لیبرال‌ها»
۸۵	-----	«تأکید بر پرهیز از اعدام زنان و دختران محارب»
۸۵	-----	«اعتراض به اعدام‌های بی‌رویه» [اعدام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷]
۹۳	-----	«اجبار به گزارش غلط به امام»
۹۳	-----	«امام خمینی: «شما برج بلند اسلام هستید»»
۹۴	-----	«آخرین دیدار با حضرت امام»
۹۵	-----	«خط تعادل»
۹۶	-----	«سخنرانی بهمن ۱۳۶۷ و مصاحبه با ستاد دهه فجر»
۹۶	-----	«برکناری از قائم‌مقامی رهبری»
۹۷	-----	«نامه‌های مورخه ۱/۳ و ۶۸/۱/۴»
۹۹	-----	«نامه مورخه ۶۸/۱/۶ منسوب به امام»
۹۹	-----	«نویسنده نامه ۶۸/۱/۶»



- ۱۰۰ ----- «زمینه‌های صدور نامه ۶۸/۱/۶»
- ۱۰۴ ----- «اصرار برای گرفتن توبه‌نامه»
- ۱۰۵ ----- «نامه ۶۸/۱/۷ در پاسخ به نامه ۱/۶»
- ۱۰۷ ----- «نامه ۶۸/۱/۸ منسوب به امام»
- ۱۰۸ ----- «بقای بر وکالت»
- ۱۰۹ ----- «انتشار گسترده «رنجنامه» حاج احمدآقا خمینی»
- ۱۰۹ ----- «آخرین نامه به امام»
- ۱۰۹ ----- «سیاست یک بام و دو هوا»
- ۱۱۰ ----- «اعتراضات پنهان و آشکار مردمی»
- ۱۱۱ ----- «موضع‌گیری نمایندگان مجلس»
- ۱۱۱ ----- «بطلان نظریه ولایت‌عهدی»
- ۱۱۲ ----- «وصیتنامه حضرت امام(ره)»
- ۱۱۳ ----- «رحلت حضرت امام خمینی(ره)»
- ۱۱۴ ----- «ارسال پیام تبریک برای آقای خامنه‌ای»
- ۱۱۶ ----- «بازنگری قانون اساسی»
- ۱۱۷ ----- «نامه به اعضای شورای بازنگری قانون اساسی»
- ۱۱۹ ----- «اتهام جدایی از امام و نظام»
- ۱۲۱ ----- سایر پیوست‌های فصل دهم کتاب «خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری»

۲۰۳ ----- بخش دوم: «رنجنامه» احمد خمینی به حسینعلی منتظری

- ۲۰۴ ----- «رنجنامه» احمد خمینی، به حسینعلی منتظری، ۹ اردیبهشت ۱۳۶۸
- ۲۳۵ ----- «نامه سید مهدی هاشمی به آقای سید هادی هاشمی»
- ۲۳۶ ----- «نامه سید مهدی هاشمی به آیت‌الله منتظری»
- ۲۳۸ ----- «نامه سید مهدی هاشمی به سید هادی هاشمی»

۲۴۰ ----- بخش سوم: حسینعلی منتظری: سایر نجوایها و نوشتارها

- ۲۴۱ ----- سخنرانی حسینعلی منتظری خطاب به علی خامنه‌ای و مسؤولان جمهوری اسلامی، ۲۳ آبان ۱۳۷۶
- ۲۴۸ ----- نامه سرگشاده اکبر گنجی به حسینعلی منتظری در نقد نظام و رهبری، ۳۱ تیر ۱۳۸۴
- ۲۵۰ ----- نامه میرحسین موسوی به حسینعلی منتظری، ۲۱ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۵۲ ----- پاسخ حسینعلی منتظری به نامه میرحسین موسوی، ۳۱ شهریور ۱۳۸۸
- ۲۵۴ ----- دوران‌دیشی حسینعلی منتظری: «محمد خاتمی، مقامی بی‌خاصیت و ثناگو است»؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۰

۲۵۸ ----- بخش چهارم: گزیده‌ای از نجوایهای نجیبانه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی

- ۲۶۰ ----- مقدمه
- ۲۶۱ ----- «بررسی اجمالی دیدگاه‌های مرحوم سعیدی سیرجانی، شهسوار عرصه آزادگی و ریاستی‌زی، ضیایی گرگانی، ۹ بهمن ۱۳۸۸
- ۲۷۰ ----- نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به هاشمی رفسنجانی، حسن حبیبی و محمد خاتمی، ۵ مرداد ۱۳۷۰
- ۲۷۱ ----- نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، ۷ شهریور ۱۳۷۰
- ۲۷۲ ----- نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به هاشمی رفسنجانی، ۱۷ مهر ۱۳۷۱



- ۲۷۴ - نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به مردم ایران (رنجنامه)، ۵ آبان ۱۳۷۱ - - - - -
- ۲۷۶ - نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به مردم ایران (وصیتنامه)، فروردین ۱۳۷۲ - - - - -
- ۲۸۲ - نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به دادگاه کیفری، ۵ اسفند ۱۳۷۲ - - - - -
- ۲۸۳ - دومین نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، ۱۳۷۲ - - - - -
- ۲۸۶ - سومین نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۷۲ - - - - -
- ۲۸۸ - توبه‌نامه منسوب به علی‌اکبر سعیدی سیرجانی در روزنامه «کیهان»، تیرماه ۱۳۷۳ - - - - -
- ۲۹۰ - نامه منسوب به علی‌اکبر سعیدی سیرجانی خطاب به بازجوی خود، خرداد ۱۳۷۴ - - - - -
- ۲۹۳ - گزیده‌ای از سروده‌های سیاسی - اجتماعی علی‌اکبر سعیدی سیرجانی - - - - -
- ۳۳۶ - «شیخ صنعان»؛ نوشتاری ادبی - اجتماعی از علی‌اکبر سعیدی سیرجانی - - - - -
- ۳۶۹ - «سیمای دو زن»؛ نوشتاری ادبی - اجتماعی از علی‌اکبر سعیدی سیرجانی - - - - -

بخش پنجم: بیانیه‌های اعتراضی میرحسین موسوی پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ و «منشور جنبش سبز» - - - - - ۳۷۹

- ۳۸۰ - بیانیه شماره ۱ میرحسین موسوی، ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۸۱ - بیانیه شماره ۲ میرحسین موسوی، ۲۴ خرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۸۳ - بیانیه شماره ۳ میرحسین موسوی، ۲۷ خرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۸۵ - بیانیه شماره ۴ میرحسین موسوی، ۲۷ خرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۸۶ - بیانیه شماره ۵ میرحسین موسوی، ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۸۹ - بیانیه شماره ۶ میرحسین موسوی، ۳۱ خرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۹۰ - بیانیه شماره ۷ میرحسین موسوی، ۴ تیر ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۹۱ - بیانیه شماره ۸ میرحسین موسوی، ۴ تیر ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۹۳ - بیانیه شماره ۹ میرحسین موسوی، ۱۰ تیر ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۹۸ - بیانیه شماره ۱۰ میرحسین موسوی، ۱۱ مرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۳۹۹ - بیانیه شماره ۱۱ میرحسین موسوی، ۱۴ شهریور ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۰۶ - بیانیه شماره ۱۲ میرحسین موسوی، ۱۹ شهریور ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۰۷ - بیانیه شماره ۱۳ میرحسین موسوی، ۶ مهر ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۱۱ - بیانیه شماره ۱۴ میرحسین موسوی، ۱۳ آبان ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۱۴ - بیانیه شماره ۱۵ میرحسین موسوی، ۴ آذر ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۱۷ - بیانیه شماره ۱۶ میرحسین موسوی، ۱۵ آذر ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۲۱ - بیانیه شماره ۱۷ میرحسین موسوی، ۱۱ دی ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۲۵ - بیانیه شماره ۱۸ میرحسین موسوی، ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۳۲ - ویرایش دوم منشور جنبش سبز (میرحسین موسوی و مهدی کروبی)، ۳ اسفند ۱۳۸۹ - - - - -

بخش ششم: سایر نخواه‌های نجیبانه محمد نوری‌زاد در سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۲ - - - - - ۴۳۸

- ۴۴۰ - پخمگان فرهنگی یا سمفونی پخمگان، سخنرانی در دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۵ - - - - -
- ۴۴۴ - سمفونی ای کاش‌های من! خرداد ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۴۷ - آفات منبر و خطابه (راز فرسودگی منابر ما)! ۳۱ شهریور ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۵۲ - تنها راه نجات نظام! شهریور ۱۳۸۸ - - - - -
- ۴۵۵ - یک پیشنهاد مبارک برای آینده دینی مردم! ۱۸ مهر ۱۳۸۸ - - - - -



- از آن سوی: رو به اندرون! اگر موسوی رئیس‌جمهور می‌شد...! مهر ۱۳۸۸ ----- ۴۵۷
- همه برای یکی، یکی برای همه! درباره علما و اخلاق رهبری، ۱۷ آذر ۱۳۸۸ ----- ۴۶۰
- خبر درگذشت محمد نوری‌زاد! ۱۹ آذر ۱۳۸۸ ----- ۴۶۳
- سقوط قاضی‌القضات شهر! ۲۷ آذر ۱۳۸۸ ----- ۴۶۶
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به حسن خمینی، ۲۰ خرداد ۱۳۸۹ ----- ۴۶۷
- تکمله و توضیح اکبر اعلمی بر نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به حسن خمینی، ۲۰ خرداد ۱۳۸۹ ----- ۴۷۰
- روسی‌های سرزمین من! ۱۲ مرداد ۱۳۸۹ ----- ۴۷۴
- داستان مصالای تهران، ۲۳ مرداد ۱۳۸۹ ----- ۴۷۹
- نامه محمد نوری‌زاد به همسر شهید همت و همسر شهید باکری، ۲۴ مهر ۱۳۸۹ ----- ۴۸۱
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به صادق لاریجانی و طرح شکایت از مأموران وزارت اطلاعات، ۲۷ آبان ۱۳۸۹ ----- ۴۸۳
- متن فارسی ----- ۴۸۳
- ترجمه انگلیسی (English Translation) ----- ۴۸۵
- اگر خرج‌چنگ نبود! (از نوشته‌های داخل زندان)، ۱۳۸۹ ----- ۴۸۷
- نوشته‌های قرآنی من در زندان: آیه‌ای از قرآن که جمهوری اسلامی به خاکش انداخته! اسفند ۱۳۸۹ ----- ۴۸۹
- زندانی انفرادی و فرمان رهبرمان، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۰ ----- ۴۹۱
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به میرحسین موسوی، ۵ خرداد ۱۳۹۰ ----- ۴۹۲
- نامه محمد نوری‌زاد خطاب به علی ابن ابی طالب، در نقد نظام و رهبری، ۲۵ خرداد ۱۳۹۰ ----- ۴۹۷
- پاسخ «ف. م. سخن» از زبان علی ابن ابی طالب به نامه محمد نوری‌زاد، ۲۶ خرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۰۰
- آن علی و این علی! شعری از «شاعر سبز»، ۲۶ خرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۰۲
- کافر؛ به یاد فرزند کمانگر، ۱ تیر ۱۳۹۰ ----- ۵۰۳
- روزی در همین نزدیکی‌ها؛ در مورد آینده ایران، ۲ تیر ۱۳۹۰ ----- ۵۰۴
- با تو هستم سردار! خطاب به سردار شوشتری، ۴ تیر ۱۳۹۰ ----- ۵۰۶
- ما نیز چون شما! به مناسبت مرگ هدی صابر، ۶ تیر ۱۳۹۰ ----- ۵۰۹
- گل‌ها و گاوها! در نقد نمایندگان مجلس، ۱۷ تیر ۱۳۹۰ ----- ۵۱۰
- پرسش‌های محمد نوری‌زاد از مراجع و علما (۲۵ استفتاء)، ۳ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۱۷
- پاسخ‌های اسدالله بیات زنجانی به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۳ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۱۷
- پاسخ‌های احمد قابل به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۲۷
- پاسخ‌های «س. الف» به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۳۸
- پاسخ‌های محمدعلی عطاریه به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۸ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۴۹
- پاسخ‌های محسن کدیور به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۱۸ آبان ۱۳۹۰ ----- ۵۶۱
- پاسخ‌های محمدعلی ایازی به پرسش‌های محمد نوری‌زاد، ۲ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۵۷۵
- هر آنچه تاریخ درباره شاه گفته، صد مطابقش اکنون در خود ما جمع است! ۲۴ مرداد ۱۳۹۰ ----- ۵۸۳
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به محمد خاتمی، ۱۵ شهریور ۱۳۹۰ ----- ۵۸۵
- استاد...! درباره احمد قابل، ۱۷ شهریور ۱۳۹۰ ----- ۵۸۹
- پدر، دختر، و خاک! به مناسبت مرگ عزت‌الله و قتل هاله سحابی، ۲۷ شهریور ۱۳۹۰ ----- ۵۹۰
- با موسوی و کروبی چه خواهند کرد؟ ۲۷ مهر ۱۳۹۰ ----- ۵۹۴
- من آیا علیه این نظام تبلیغ می‌کنم؟ ۵ آبان ۱۳۹۰ ----- ۵۹۷
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ کامبیز محبی‌نژاد، ۹ آبان ۱۳۹۰ ----- ۵۹۹



- مرگ تدریجی میرحسین موسوی! ۱۳ آبان ۱۳۹۰ ----- ۶۰۵
- نامه محمد نوری‌زاد به دخترش، ۲۵ آذر ۱۳۹۰ ----- ۶۰۷
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ وحید پوراستاد، ۲۶ آذر ۱۳۹۰ ----- ۶۱۰
- سمفونی فریگان، ۴ دی ۱۳۹۰ ----- ۶۱۳
- یه روز خوب میاد! ۱۹ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۶۱۹
- نود و یک آرزو برای سال نود و یک! ۲۶ اسفند ۱۳۹۰ ----- ۶۲۵
- آهای گنگی‌ها! ۴ فروردین ۱۳۹۱ ----- ۶۳۰
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ سپند میریوسفی، ۱۸ فروردین ۱۳۹۱ ----- ۶۳۴
- بلوغ، داشتن یا نداشتن، مسأله این است! ۸ اردیبهشت ۱۳۹۱ ----- ۶۵۱
- اگر پیامبر امروز مبعوث می‌شد، چه می‌کرد و چه نمی‌کرد؟ ۲۲ خرداد ۱۳۹۱ ----- ۶۵۹
- هیولاهای حیات وحش جمهوری اسلامی! چگونگی ربایش و بازداشت محمد نوری‌زاد به قلم خودش، ۳۰ خرداد ۱۳۹۱ ----- ۶۶۱
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به صادق لاریجانی، ۲۳ تیر ۱۳۹۱ ----- ۶۶۴
- نامه محمد نوری‌زاد به امید کویچی، ۳ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۶۶۷
- متن فارسی ----- ۶۶۷
- ترجمه انگلیسی (چکیده) (English Translation) ----- ۶۶۹
- نیایش‌های محمد نوری‌زاد در زندان، ۱۳ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۶۷۰
- مصاحبه خیالی محمد نوری‌زاد با خامنه‌ای، ۱۷ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۶۷۵
- فصلی از رُمان منتشرنشده محمد نوری‌زاد، ۴ مهر ۱۳۹۱ ----- ۶۹۷
- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به نلسون ماندلا، ۲۰ مهر ۱۳۹۱ ----- ۷۰۲
- تشکر محمد نوری‌زاد از مقام معظم رهبری، ۲۱ مهر ۱۳۹۱ ----- ۷۰۴
- رهبر چشم به راه شماست، داخل شوید! خطاب به مراجع تقلید، ۲۷ مهر ۱۳۹۱ ----- ۷۰۶
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ علیرضا کرمانی، ۱ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۰۸
- خاک ناقابلی که قابل شد؛ به یاد احمد قابل، ۲ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۱۰
- جنازه‌ای به اسم قاضی صلواتی و «نهضت آزادی»؛ محمد نوری‌زاد، ۵ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۱۱
- آقازاده‌های نفرت‌انگیز، ۱۶ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۱۴
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ مژگان مدرس علوم، ۱۶ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۱۶
- وزیر اطلاعات بخواند! درباره قتل ستار بهشتی، ۲۰ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۱۹
- شعبون بی‌مخ‌ها و خانه روستایی محمد نوری‌زاد، ۲۱ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۲۱
- قهقهه مشهور شیطان! درباره قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۲۲
- پرتقال‌آباد؛ درباره سرداران سپاه، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ ----- ۷۲۵
- رئیس‌جمهور آینده ما: نسرين ستوده، ۱۳ آذر ۱۳۹۱ ----- ۷۲۶
- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ در غربت ستار بهشتی، خاتمی کجا بود؟ محمدرضا یزدان‌پناه، ۲۷ آذر ۱۳۹۱ ----- ۷۲۷
- ایجاد صفحه فیس‌بوک علی خامنه‌ای تمثیلی از عقب‌ماندگی است، ۲۹ آذر ۱۳۹۱ ----- ۷۲۹
- گریه‌های شدید خامنه‌ای، ۳۰ آذر ۱۳۹۱ ----- ۷۳۰
- کاش مجتبی خامنه‌ای هم شلاق می‌خورد! ۵ دی ۱۳۹۱ ----- ۷۳۷
- به یاد این سه زندانی؛ موسوی، کروبی و رهنورد، ۱۲ دی ۱۳۹۱ ----- ۷۳۸
- جمهوری اسلامی و نقش عملگرایش برای اسرائیل، ۱۲ دی ۱۳۹۱ ----- ۷۳۹
- دو مرگ، دو مجلس، دو نگاه، ۱۸ دی ۱۳۹۱ ----- ۷۴۱



- ۷۴۲ ----- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ «مؤسسه ایتالیایی تحقیقات و مطالعات ژئوپلیتیک»، ۲۰ دی ۱۳۹۱
- ۷۴۲ ----- متن فارسی
- ۷۵۱ ----- ترجمه ایتالیایی (Italian Translation)
- ۷۵۳ ----- نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به مراجع تقلید: بیاید برقصیم و شاد باشیم! ۲۸ دی ۱۳۹۱
- ۷۵۵ ----- درباره حجاب و رقص و موسیقی و مرجعیت، ۴ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۵۸ ----- قاتلی به اسم شیخ صادق لاریجانی، ۶ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۶۰ ----- ای کاش انقلاب نمی‌کردیم! ۱۰ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۶۲ ----- خطاب به آقای نوری‌زاد «انقلابی» نادم، ای کاش ضد انقلاب حاکم نمی‌شد! ج. پاک‌نژاد، ۱۱ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۰ ----- آری، انقلاب ۵۷ لازم نبود، اما...؛ حسین باقرزاده، ۱۴ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۱ ----- بصیرت‌زدگان، ۱۶ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۲ ----- گفتگوی با محمد نوری‌زاد؛ «راديو فرانسه»: روزهای تلخ احمدی‌نژاد و رهبری، ۱۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۴ ----- خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت اول، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۶ ----- من رهبر را به مناظره دعوت می‌کنم! ۲۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۷ ----- آقای نوری‌زاد! «مُرشد» نشد سراغ «بچه مرشد»‌ها بروید! مجتبی واحدی، ۲۹ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۷۹ ----- درباره این روزهای دکتر مهدی خزعلی، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۸۰ ----- وقتی رهبر اسلامی راست نمی‌گوید! ۳۰ بهمن ۱۳۹۱
- ۷۸۳ ----- تحصن مقابل زندان اوین، نوری‌زاد در کنار خانواده خزعلی، ۳ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۸۴ ----- فتاوی خونین یک آیت‌الله (عزیزالله خوشوقت)، ۳ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۸۵ ----- آهای تنهایی، تنهایی، تنهایی! ۴ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۸۷ ----- آقای خاتمی، از دراویش مان بیاموزیم! ۶ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۸۸ ----- جسارت خروج از انزوا؛ حمید آقایی، ۱۴ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۹۱ ----- چرا محمد نوری‌زاد درست می‌گوید؟! بهروز کربلایی، ۱۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۹۳ ----- آهای سردار علی فضلی! بخوان به نام گل سرخ! ۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۹۵ ----- احضار محمد نوری‌زاد به دادگاه، ۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۹۶ ----- پرسش‌های معکوس رهبری! ۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۷۹۹ ----- درباره دادگاه غیرعلنی جنایت کهریزک، ۹ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۰ ----- دختری پشت وانت نشسته و پیانو می‌نوازد! ۱۴ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۲ ----- خطاب به رهبر: شما به زودی با آمریکا کنار خواهید آمد! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۳ ----- توصیه به رهبر: فیلم «گاندی» را حتماً ببینید! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۴ ----- «حفظ نظام از اوجب واجبات است»؛ مخوف‌ترین سخن خمینی! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۵ ----- قابل توجه سازمان بازرسی کل کشور؛ نرم‌افزاری برای کاستن دزدی‌ها و خطاها، ۱۷ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۷ ----- قاتلان ستار بهشتی! ۱۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۰۸ ----- گفتگو با محمد نوری‌زاد؛ «همبستگی نیوز»، ۱۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۱۰ ----- سنگوارگی آیت‌الله‌ها، ۲۰ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۱۱ ----- آهای مادر، مادر، مادر! حکایت مادر شش قربانی دهه شصت، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱
- ۸۱۲ ----- مادر بهکیش، همچنان استوار است! یک مادر داغدار، ۴ خرداد ۱۳۸۹
- ۸۱۴ ----- تعجب نمی‌کنم که از آنچه بر خانواده من روا داشته شده، بی‌خبر هستید؛ جعفر بهکیش، ۶ فروردین ۱۳۹۲
- ۸۱۵ ----- فتنه خیلی خیلی بزرگ؛ همه ما سر کاریم! ۲۲ اسفند ۱۳۹۱



- ۸۱۷ ----- آشفشان بی ادبی، ۲۵ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۱۹ ----- مجلس خبرگان؛ هیاهوی خفتگان، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۰ ----- شنبه دادگاه، چهارشنبه حکم صادره دم منزل! ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۱ ----- سرکوفت! ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۲ ----- یک خبر خیلی خوب! ۲۹ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۳ ----- پاسخ به ابهام‌ها؛ نوشته‌های پراکنده من و ساسان، ۲۹ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۹ ----- وزارت اطلاعات و شبکه‌های ماهواره‌ای، ۳۰ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۰ ----- به یاد آیت‌الله منتظری، ۳۰ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۲ ----- «سه افیون؛ سیاست، اقتصاد و دین»؛ این فیلم را تماشا کنید! ۱ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۳۳ ----- خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت دوم، ۱ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۳۵ ----- این روزهای نخبگی، ۱ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۳۶ ----- امنیت متراکم! ۱ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۳۷ ----- پوست و استخوان و کوچه یک متری؛ به یاد ستار بهشتی، ۱۰ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۳۸ ----- این گروه خشن قاتلان! یک پیشنهاد انتخاباتی، ۱۰ فروردین ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۹ ----- ر بوده شدن مجتبی خامنه‌ای (سعید زینالی) به دست مأموران اطلاعات! ۱۷ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۴۱ ----- جمعه‌های خامنه‌ای؛ دعوت از صاحب‌نظران و دلسوزان کشور، ۱۹ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۴۳ ----- ازدها وارد می‌شود! ۲۳ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۴۵ ----- فاطمه و گورستان سنیان سنندج، ۲۵ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۴۷ ----- خامنه‌ای رهبر می‌شود! ۲۹ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۸۴۹ ----- مارادونا را ول کنید و این آخوند بی‌کله (محمدباقر خرازی) را دریابید! ۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۲ ----- خامنه‌ای راستگو می‌شود! ۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۳ ----- خامنه‌ای با ادب می‌شود! ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۵ ----- برای رهنورد و میرحسین و کروبی: در غیاب شما، کرکس‌ها به جلد قناری فرو شده‌اند، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۶ ----- خامنه‌ای مسلمان می‌شود! ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۸ ----- در سوگ خاتمی یا خامنه‌ای؟ ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۵۹ ----- خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت سوم، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۶۱ ----- این روزهای دلمردگی؛ با هیچ انتخاباتی «حال» نکرده‌ام! ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۶۳ ----- کپسول بلاهت زیر عمامه صادق لاریجانی، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۶۵ ----- خامنه‌ای معتاد می‌شود! ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۸۶۶ ----- پوزش خواهی، تنها راه باقی‌مانده برای هاشمی و خامنه‌ای، ۳ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۸۶۷ ----- شعرهای نوزوی نوری‌زاد در زندان، ۹۰-۱۳۸۹ -----
- ۸۷۵ ----- گزارش برخی فیلم‌های محمد نوری‌زاد در سال ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۶ ----- متن فیلم کوتاهی از محمد نوری‌زاد به نام «ما آدم کشته‌ایم!»، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۷ ----- متن فیلم کوتاهی از محمد نوری‌زاد به نام «ممد نبودی ببینی!»، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۰ ----- گزارش سلسله‌فیلم‌های کوتاه محمد نوری‌زاد با نام «شعبون بی‌مخ‌ها» -----
- ۸۸۰ ----- گزارش قسمت اول فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۹ تیر ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۱ ----- گزارش قسمت دوم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۲۶ تیر ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۲ ----- گزارش قسمت سوم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۱۲ مرداد ۱۳۹۱ -----



- گزارش قسمت چهارم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۲۰ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۸۸۴
- گزارش قسمت پنجم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۳۰ مرداد ۱۳۹۱ ----- ۸۸۶
- گزارش قسمت ششم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۱۳ شهریور ۱۳۹۱ ----- ۸۸۸
- گزارش قسمت هفتم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۷ مهر ۱۳۹۱ ----- ۸۸۹
- گزارش قسمت هشتم فیلم کوتاه «شعبون بی‌مخ‌ها»، ۱۹ مهر ۱۳۹۱ ----- ۸۹۰
- پرسش و پاسخ درباره شعبون بی‌مخ‌ها، ۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۸۹۱
- سریال تلویزیونی «جنگ رستم و اسفندیار»؛ به کارگردانی محمد نوری‌زاد، ۱۳ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۸۹۳

بخش هفتم: نامه‌های سرگشاده به محمد نوری‌زاد در سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۲ ----- ۸۹۴

- نامه یک پاسدار (الف. س.) به محمد نوری‌زاد، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۰ ----- ۸۹۶
- نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «آخوندنامه» به محمد نوری‌زاد، ۱۹ آذر ۱۳۹۰ ----- ۸۹۸
- نامه سرگشاده رضا رئیسی به محمد نوری‌زاد، ۲۵ آذر ۱۳۹۰ ----- ۸۹۹
- نامه سرگشاده حنیف مزروعی به محمد نوری‌زاد، ۲۵ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۰۱
- نامه سرگشاده رشید اسماعیلی به محمد نوری‌زاد، ۲۵ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۰۳
- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به محمد نوری‌زاد، ۲۶ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۰۵
- نامه سرگشاده مسیح علی‌نژاد به محمد نوری‌زاد، ۲۶ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۰۷
- نامه سرگشاده فاطمه امیرانی (همسر شهید باکری) به محمد نوری‌زاد، ۲۷ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۰۹
- نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «امید سبز» به محمد نوری‌زاد، ۲۷ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۱۱
- نامه سرگشاده یک روزنامه‌نگار به محمد نوری‌زاد، ۲۸ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۱۲
- نامه سرگشاده محبوبه نوریها به محمد نوری‌زاد، ۲۹ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۱۴
- نامه سرگشاده حسن یوسفی اشکوری به محمد نوری‌زاد، ۳۰ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۱۹
- نامه سرگشاده «جوانی در میان هزاران» به محمد نوری‌زاد، ۳۰ آذر ۱۳۹۰ ----- ۹۲۴
- نامه سرگشاده «سردار مستعفی (اخراجی) سپاه» به محمد نوری‌زاد، ۴ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۲۶
- نامه سرگشاده «یک روحانی معترض» به محمد نوری‌زاد، ۵ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۳۰
- نامه سرگشاده امید ب. به محمد نوری‌زاد، ۵ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۳۲
- نامه سرگشاده علی موسوی به محمد نوری‌زاد، ۶ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۳۳
- نامه سرگشاده ایرج مصداقی به محمد نوری‌زاد، ۸ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۳۷
- نامه سرگشاده سارا زرتشت به محمد نوری‌زاد، ۱۰ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۶۰
- نامه سرگشاده طاهر سرحدی‌زاده به محمد نوری‌زاد، ۱۲ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۶۱
- نامه سرگشاده احمد صادقی به محمد نوری‌زاد، ۱۲ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۶۴
- نامه سرگشاده مادر دو شهید به محمد نوری‌زاد، ۱۲ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۶۶
- نامه سرگشاده لیلا خالدی به محمد نوری‌زاد، ۱۳ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۶۸
- نامه سرگشاده (؟) به محمد نوری‌زاد، ۱۳ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۷۱
- نامه سرگشاده علی مهدی به محمد نوری‌زاد، ۱۴ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۷۳
- نامه سرگشاده «زندانی شماره هیچ» به محمد نوری‌زاد، ۱۵ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۷۵
- نامه سرگشاده یک روحانی ساکن قم (احمد) به محمد نوری‌زاد، ۱۶ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۷۷
- نامه سرگشاده پویا ارجمند به محمد نوری‌زاد، ۱۶ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۸۳
- نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «خرمدین سبز» به محمد نوری‌زاد، ۱۷ دی ۱۳۹۰ ----- ۹۸۴



- ۹۸۶ ----- نامه سرگشاده طنز «نوری زاده» به «نوری زاد»؛ حسین قدیانی، ۱۸ دی ۱۳۹۰
- ۹۸۸ ----- نامه سرگشاده مسیح علی نژاد به محمد نوری زاد، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۹۸۹ ----- نامه سرگشاده احمد صادقی به محمد نوری زاد، ۲۶ دی ۱۳۹۰
- ۹۹۲ ----- نامه سرگشاده «یک روحانی» به محمد نوری زاد، ۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۹۹۵ ----- نامه سرگشاده داریوش ایزدیار به محمد نوری زاد، ۱۳ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۰۱ ----- نامه سرگشاده «کاو» به محمد نوری زاد، ۱۳ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۰۵ ----- نامه سرگشاده داوود مرادیان به محمد نوری زاد، ۱۷ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۰۷ ----- نامه سرگشاده احمد صادقی به محمد نوری زاد، ۱۹ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۱۱ ----- نامه سرگشاده «زندانی شماره هیچ» به محمد نوری زاد، ۲۷ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۱۳ ----- نامه سرگشاده «یک جوان» به محمد نوری زاد، ۲۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۱۰۱۷ ----- نامه سرگشاده (؟) به محمد نوری زاد، ۱۶ اسفند ۱۳۹۰
- ۱۰۱۹ ----- نامه سرگشاده (؟) به محمد نوری زاد، ۹ فروردین ۱۳۹۱
- ۱۰۲۳ ----- نامه سرگشاده «زندانی شماره هیچ» به محمد نوری زاد، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۱۰۲۵ ----- نامه سرگشاده ابراهیم به محمد نوری زاد، ۱۵ تیر ۱۳۹۱
- ۱۰۲۷ ----- نامه سرگشاده «سردار اخراجی سپاه» (ا.م.) به محمد نوری زاد، ۲۷ تیر ۱۳۹۱
- ۱۰۳۱ ----- نامه سرگشاده «سردار اخراجی سپاه» به محمد نوری زاد، ۲۰ مهر ۱۳۹۱
- ۱۰۳۵ ----- نامه سرگشاده حسام به محمد نوری زاد؛ ۶ اسفند ۱۳۹۱

۱۰۳۷ ----- سخن فرجامین

- ۱۰۳۸ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰



فهرست تفصیلی جلد پنجم

به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۴

۱۱ ----- فهرست مطالب

۱۱	----- فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	----- فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	----- فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	----- فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	----- فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	----- فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	----- فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	----- فهرست تفصیلی جلد هفتم

۶۸ ----- سخن آغازین

۷۲ ----- بخش اول: فراز و فرود پرونده کشتارهای دهه ۱۳۶۰

۷۳	----- اسامی شماری از آمران و عاملان ۲۵ سال جنایت علیه مردم ایران
۷۶	----- اعدام‌های جمعی سال ۱۳۶۷؛ پرواند آبراهامیان
۸۳	----- دادخواهی؛ ن. نوری‌زاده (سام آ.)
۸۶	----- گلزار خاوران؛ ن. نوری‌زاده (سام آ.)
۸۷	----- از دست بی‌قانونی‌ها، بی‌عدالتی‌ها و بی‌رحمی‌ها خدایا به تو پناه می‌بریم! «نهضت آزادی ایران»؛ دی ۱۳۶۷
۹۰	----- دادخواست بیش از ۵۰ خانواده قربانیان کشتار ۱۳۶۷ به حسن حبیبی، وزیر دادگستری وقت، ۵ دی ۱۳۶۷
۹۲	----- ترجمه بخش‌هایی از گزارش سال ۱۳۶۷ سازمان عفو بین‌الملل
۹۴	----- ترجمه بخش‌هایی از گزارش رسمی گالیندوپل، نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در ایران
۹۵	----- نامه خانواده‌های قربانیان قتل‌های سیاسی پس از انقلاب اسلامی به محمد خاتمی، ۴ شهریور ۱۳۸۲
۹۶	----- مرداد ۶۷، دستور قتل عام مجاهدین در زندان‌ها؛ محمد ملکی، مرداد ۱۳۸۳
۹۹	----- ادای دین به جان‌باختگان؛ علی‌اصغر صدر حاج سیدجوادی، ۲۴ آذر ۱۳۸۳
۱۰۲	----- خاوران، باید باقی بماند! فریبا کاویانی، شهریور ۱۳۸۴
۱۰۴	----- انسان، گرگ انسان است؛ در حاشیه قتل عام سال ۶۷؛ همنشین بهار
۱۰۹	----- عشق‌کشی، مهدی اصلانی
۱۱۱	----- با آب هفت دریا نیز ننگ کشتار ۶۷ را نمی‌توان شست! ایرج مصداقی، ۹ مرداد ۱۳۹۰
۱۲۵	----- نامه سرگشاده محمد ملکی به احمد شهید (گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل) در مورد قتل‌های دهه ۶۰، ۱۷ شهریور ۱۳۹۰
۱۲۷	----- سوز ماندگار پاییز ۶۰؛ «زندانی شماره هیچ»، ۱۳ مهر ۱۳۹۰
۱۲۹	----- چگونه علی خامنه‌ای مانع اعدام هزاران مارکسیست و توده‌ای شد؟! ۲۵ آذر ۱۳۹۱
۱۳۰	----- ادعاها و افشاگری‌های تازه از دهه شصت؛ فرمان اعدام سه هزار نفر صادر شده بود؛ حسین محمدی، ۲۶ آذر ۱۳۹۱
۱۳۲	----- آقای خامنه‌ای! جنایت ادامه دارد...؛ حسین باقرزاده، ۲۹ آذر ۱۳۹۱



- ۱۳۵ ----- آهای مادر، مادر، مادر! حکایت مادر شش قربانی دهه شصت؛ محمد نوری‌زاد، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱
- ۱۳۶ ----- مادر بهکیش، همچنان استوار است! یک مادر داغدار، ۴ خرداد ۱۳۸۹
- ۱۳۸ ----- تعجب نمی‌کنم که از آن‌چه بر خانواده من روا داشته شده، بی‌خبر هستید؛ جعفر بهکیش، ۶ فروردین ۱۳۹۲

بخش دوم: فراز و فرود پرونده قتل‌های زنجیره‌ای ----- ۱۳۹

- ۱۴۰ ----- سعید امامی (دانیال قوامی) که بود؟
- ۱۴۲ ----- سخنان سعید امامی در دانشگاه همدان، ۱۳۷۵
- ۱۴۳ ----- آمران و عاملان قتل‌های زنجیره‌ای؛ لیلاج بازنده
- ۱۵۰ ----- پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را باز نگه داریم؛ علی کشتگر
- ۱۶۹ ----- فتوای قتل پیروز دوانی به خط و امضای محسنی اژه‌ای
- ۱۷۱ ----- افشاکاری فرج سرکوهی از شکنجه‌های وزارت اطلاعات (بخش اول)، مرداد ۱۳۷۸
- ۱۷۱ ----- متن فارسی
- ۱۷۴ ----- ترجمه انگلیسی
- ۱۸۰ ----- سخنرانی جنجالی روح‌الله حسینیان در مورد قتل‌های زنجیره‌ای، تابستان ۱۳۷۸
- ۱۸۷ ----- گزارش به ملت؛ سیما صاحبی (همسر محمدجعفر پوینده)، ۱۳ آذر ۱۳۸۱
- ۱۹۱ ----- گزارش به ملت؛ پرستو فروهر، آذر ۱۳۸۱
- ۱۹۷ ----- از روش‌های خشونت‌آمیز تا قیام رش‌دیابنده مردم؛ نامه پرستو فروهر پیرامون روند پیگیری قتل‌های زنجیره‌ای؛ آبان ۱۳۸۲
- ۱۹۹ ----- «برای مردنش هنوز زود بود!»؛ روایت قتل علی‌اکبر سعیدی سیرجانی؛ امیرفرشاد ابراهیمی
- ۲۰۲ ----- النصر بالرعب، محمد شریف
- ۲۰۵ ----- گزارش خبرگزاری رژیم (ایسنا) از قتل‌های زنجیره‌ای
- ۲۱۱ ----- سعید امامی؛ «بازخوانی یک حق پامال شده»، ۲۸ خرداد ۱۳۸۷
- ۲۱۵ ----- رابطه سعید امامی با خانواده علی خامنه‌ای؛ پریسا حاتمی، ۲۹ خرداد ۱۳۸۷
- ۲۱۷ ----- برگی از بازجویی سعید امامی؛ محرمانه‌ترین پرونده امنیتی؛ ماشاءالله عباس‌زاده، ۲ آذر ۱۳۸۸
- ۲۲۰ ----- بازخوانی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای؛ شهاب نیکزاد، ۲ آذر ۱۳۸۸
- ۲۲۴ ----- سعید امامی، مردی که با داروی نظافت خودکشی کرد؛ شهاب نیکزاد، ۳ آذر ۱۳۸۸
- ۲۲۷ ----- نگاهی به زندگی اکبر خوش‌کوش، از عوامل اصلی قتل‌های زنجیره‌ای؛ ایرج مصداقی، ۱ خرداد ۱۳۸۹
- ۲۳۴ ----- آیا سعید امامی فوت شده است؟ ف. م. سخن، ۲۴ آبان ۱۳۸۹
- ۲۳۵ ----- بیانیه ۹ زندانی سیاسی بند ۳۵۰ اوین در مورد پرونده «قتل‌های زنجیره‌ای»، ۳۰ آبان ۱۳۹۰
- ۲۳۷ ----- «عزیز»ی که جان برایش عزیز نبود؛ عزیزالله خوشوقت، از فتوادهندگان قتل‌های زنجیره‌ای، عبدالکریم سروش، ۸ اسفند ۱۳۹۱
- ۲۳۹ ----- بازخوانی پرونده قتل احمد خمینی، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱
- ۲۴۲ ----- آخرین سخنرانی احمد خمینی در اعتراض به عملکرد هاشمی رفسنجانی، اسفند ۱۳۷۳
- ۲۴۴ ----- سعید امامی: علی فلاحیان به من دستور حذف سید احمد خمینی را داد
- ۲۴۶ ----- آفتابی شدن اکبر خوش‌کوشک، «فرنگی‌کار» قتل‌های زنجیره‌ای؛ فیروزه متین، ۲۰ فروردین ۱۳۹۲

بخش سوم: فراز و فرود پرونده جنایت کهریزک ----- ۲۴۹

- ۲۵۰ ----- «جنایت کهریزک» به روایت اسناد فاش شده دستگاه قضائی جمهوری اسلامی
- ۲۵۱ ----- قرار نهایی بازپرس دادسرای نظامی تهران برای ۲۲ متهم جنایت کهریزک، ۵ آذر ۱۳۸۸
- ۲۸۹ ----- کیفرخواست دادستان نظامی تهران علیه ۱۲ عامل متهم جنایت کهریزک، ۲۵ آذر ۱۳۸۸



- حکم صادره توسط دادگاه نظامی برای جنایت کهریزک، ۱ تیر ۱۳۸۹----- ۳۰۵
- اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح درباره بازداشتگاه کهریزک، ۲۸ آذر ۱۳۸۸----- ۳۱۸
- اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح: حکم اعدام متهمان قتل‌های کهریزک، قطعی نیست، ۹ تیر ۱۳۸۹----- ۳۲۰
- بیانیه خانواده‌های ۳ قربانی کهریزک: دو افسر نگهبان محکوم به اعدام را بخشیدیم؛ چرا آمران اصلی به دادگاه نیامدند؟ ۷ مهر ۱۳۸۹ --- ۳۲۳
- دو تن از متهمان حوادث بازداشتگاه کهریزک اعدام شده‌اند، ۱۷ بهمن ۱۳۸۹----- ۳۲۸
- تکذیب اعدام دو افسر متهم در پرونده کهریزک؛ ۱۷ بهمن ۱۳۸۹----- ۳۳۰
- تمام نام‌های گره‌خورده با کهریزک؛ دو سال پس از کهریزک؛ خاطیان بر مسند، افشاگران در زندان؛ مسیح علی‌نژاد، ۲۶ تیر ۱۳۹۰ ---- ۳۳۱
- گفتگو با خانواده قربانیان کهریزک؛ در زندان کهریزک چه گذشت؟ فرشته قاضی، ۲۹ آذر ۱۳۹۰----- ۳۴۰
- «چه کسی قرص‌های مرگ را در سالاد رامین پوراندرجانی ریخته بود؟!»، محمدحسین روانبخش، ۲۷ آبان ۱۳۹۱----- ۳۴۴
- محمود علیزاده طباطبایی: ده‌ها «کهریزک» در سراسر کشور دیده‌ام! ۲ دی ۱۳۹۱----- ۳۴۶
- پرونده ۳۰۸۵ صفحه‌ای کهریزک؛ مرتضوی، حداد و حیدری فر مجرم شناخته شدند، نازنین کامدار، ۳ دی ۱۳۹۱----- ۳۵۴
- اعلام آمادگی محمد داوری برای شهادت در دادگاه جنایت کهریزک، ۱۴ دی ۱۳۹۱----- ۳۵۶
- متن کامل کیفرخواست دادستانی تهران علیه قضات تعلیقی پرونده بازداشتگاه کهریزک، ۶ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۵۷
- در دادگاه غیرعلنی متهمان کهریزک چه گذشت؟ بخش اول، ۸ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۵۹
- در دادگاه غیرعلنی متهمان کهریزک چه گذشت؟ بخش دوم، ۸ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۱
- نوار مکالمه سعید مرتضوی با مجتبی خامنه‌ای؛ آنچه که باعث شد دادگاه کهریزک غیر علنی برگزار شود، ۹ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۲
- دادگاه تمام شد، سعید مرتضوی به سر کار رفت، ۹ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۳
- درباره دادگاه غیرعلنی جنایت کهریزک؛ محمد نوری‌زاد، ۹ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۶
- چرا با سعید مرتضوی برخورد جدی نمی‌شود؟ ۱۹ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۷
- دومین جلسه دادگاه جنایت کهریزک؛ علنی یا غیرعلنی؟ ۱۹ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۶۸
- مرتضوی به یکی از بازداشت‌کنندگان سیلی زده است! ۲۰ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۷۰
- متن کامل دفاعیات سعید مرتضوی در دومین جلسه دادگاه کهریزک، ۲۰ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۷۱
- مرتضوی پس از جلسه دادگاه: هنگام حادثه کهریزک مرخصی بودم؛ رئیس دادگاه صلاحیت ندارد! ۲۰ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۰
- پدر روح‌الامینی: فرزندان ما با شهاب‌سنگ کشته شده‌اند! ۲۰ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۱
- سعید مرتضوی شاکی هم شد: آقای روح‌الامینی چرا زودتر به ضرغامی خبر ندادی؟ ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۳
- متهم، شاکی شد؛ اعتراض مرتضوی به صلاحیت دادگاه؛ حسین محمدی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۵
- دادگاه جنایات کهریزک؛ متهم در جایگاه شاکی نشست؛ مهدی تاجیک، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۷
- قاضی تعلیقی کهریزک پیش از ورود به دادگاه: انتقال متهمین به کهریزک دستور مستقیم من بود، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۸۹
- حیدری فر: من دستور بازداشت‌ها و اعزام به کهریزک را صادر کردم؛ مرتضوی بی‌گناه است، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۰
- حیدری فر: بازداشتگاه کهریزک دسته گل اصلاحات است؛ مرتضوی مقصر نیست، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۱
- قاضی معزول متهم به نگهداری مواد مخدر: اوین جا نداشت، قصوری نکرده‌ام! ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۲
- کلاف پرونده کهریزک، سردرگم‌تر شد، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۴
- چرا حیدری فر اتهامات مرتضوی را پذیرفت؟ طاها پارسا، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۵
- دومین جلسه دادگاه هم غیرعلنی برگزار شد؛ متهم جنایت کهریزک متهم کرد؛ مهراوه خوارزمی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۶
- دادگاه، غیرعلنی؛ دفاعیه متهم، علنی! نعمت احمدی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۳۹۹
- بدعت عجیب در پرونده کهریزک، بهمن کشاورز، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۴۰۰
- آلزایمر در کهریزک؛ ابراهیم نبوی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱----- ۴۰۱
- روح‌الامینی بعد از ۳ سال دویدن متهم هم شد؛ مرتضوی: او وظیفه پدری‌اش را درست انجام نداد! ۲۲ اسفند ۱۳۹۱----- ۴۰۳



- متهم جنایت کهریزک حتا در دادگاه هم صدایش را بلند کرد! ۲۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۰۵
- مانع شرکت فرزندانان در اعتراضات می‌شدید تا نمیرند! بهروز صمدبیگی، ۲۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۰۸
- وکیل خانواده قربانی کهریزک از اتفاقات سومین جلسه دادگاه کهریزک می‌گوید، ۲۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۱۱
- گفتگو با پدر امیر جوادی فر: ما چیزی جز برقراری عدالت نمی‌خواهیم؛ مزگان مدرس علوم، ۲۳ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۱۳
- استدلال‌های سعید مرتضوی، قاضی نمونه حکومت اسلامی؛ مجید محمدی، ۲۳ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۱۵
- سعید مرتضوی کیست؟ مهدی محسنی، ۲۵ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۱۸
- گفتگو با وکیل خانواده محمد کامرانی: هنوز فرصت علنی کردن دادگاه مرتضوی وجود دارد؛ مهراوه خوارزمی، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۲۰
- گفتگو با یک حقوقدان: تداوم قانون‌شکنی‌های مرتضوی در دادگاه؛ بهروز صمدبیگی، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۲۵
- اخطار دیوان عدالت اداری درباره نامه‌نگاری‌های غیرقانونی سعید مرتضوی، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۲۹
- یکی از مطلعان جنایات کهریزک: آقای مرتضوی! یادتان هست در حضور خانواده‌های بازداشت‌شدگان چه گفتید؟ ۲۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۳۰
- انتشار دفاعیات مرتضوی در روزنامه «ایران»؛ وکیل قربانیان کهریزک: نمی‌توانیم پاسخ خود را منتشر کنیم، ۲۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۴۳۳
- یکی از شاکیان سعید مرتضوی: شکایت جدیدی از مرتضوی به دادستانی تقدیم کردم، ۵ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۴۳۴
- نگاهی به پرونده کهریزک و سوابق جنایتکارانه «قاضی حداد» (حسن زارع دهنوی)؛ ایرج مصداقی، ۱۷ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۴۳۷
- گفتگو با یکی از شاکیان سعید مرتضوی؛ ۶ شکایت تازه از مرتضوی؛ مهراوه خوارزمی، ۱۸ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۴۴۲
- برگزاری چهارمین جلسه محاکمه قضات کهریزک پشت درهای بسته، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۴۵
- حاشیه‌های دادگاه کهریزک؛ زن میانسال برای چه منتظر مرتضوی بود؟ ناپدید شدن حیدری فر بعد از دادگاه، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۴۷
- عبدالحسین روح‌الامینی: مرغ پخته هم به حرف‌های مرتضوی می‌خندد! ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۴۸
- دادگاه چهارم کهریزک؛ از غیرعلنی بودن دادگاه کهریزک تا عدم انتشار جزئیات آن! محمدرضا زمانی درمزاری، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۰
- مرتضوی پس از خروج از دادگاه کهریزک: هیچ اطلاعات محرمانه‌ای در بحث کهریزک وجود ندارد، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۲
- قاضی دادگاه کهریزک: دادگاه تا آخرین جلسه غیرعلنی خواهد بود، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۳
- درخواست روح‌الامینی از رهبر؛ پورمحمدی، محسنی اژه‌ای و دری نجف‌آبادی شاهدان پرونده کهریزک، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۴
- سعید مرتضوی در جمع خبرنگاران: دادگاه کهریزک باید علنی برگزار شود، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۵
- سعید مرتضوی: کوچک‌ترین تقصیری در کهریزک ندارم؛ حتا یک برگ علیه من موجود نیست! ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۶
- معاون اول قوه قضائیه: بنای دستگاه قضائی و دادگاه، رسیدگی سریع به پرونده کهریزک است، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۵۹
- دادگاه پنجم «کهریزک» برگزار شد؛ شاکی‌ها، راضی؛ مرتضوی، ناراضی، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۶۱
- پنجمین جلسه غیرعلنی دادگاه کهریزک؛ محاکمه غیابی «حداد» در دادگاه جنایت کهریزک؛ مهراوه خوارزمی، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۶۳
- گفتگو با پدر محمد کامرانی: می‌خواهم بچه‌های بازداشتی کهریزک به دادگاه بیایند، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۶۵
- نامه مسیح علی‌نژاد به پدر محسن روح‌الامینی؛ حتماً می‌دانید چرا بازجو دهان و دندان‌های محسن را خرد کرد! ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۶۷
- قاضی تعلیقی کهریزک: بازداشتگاه کهریزک اکنون با نام «سروش ۱۱۱» فعالیت می‌کند، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۷۰
- مرتضوی و حیدری فر: کهریزک قانونی بود و تعطیل هم نشد؛ مسیح علی‌نژاد، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۷۲
- در دادگاه هشتم کهریزک چه گذشت؟ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۷۵
- در هشتمین جلسه محاکمه صورت گرفت: شهادت گزارشگر منتزیت در دادگاه کهریزک؛ مهراوه خوارزمی، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۷۶
- قاضی در هشتمین جلسه دادگاه کهریزک: «نیازی ندیدم شهود را احضار کنم»، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۷۸
- نهمین جلسه دادگاه کهریزک؛ بازی موش و گربه سعید مرتضوی با عکاسان، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۸۰
- پدر محمد کامرانی: تا پشیمانی را در چهره متهمان نبینم یک گام به عقب نمی‌رویم، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۸۲
- اولیای دم قربانیان کهریزک: دستور رهبری برای برخورد با مسببان حادثه کهریزک اجرا شد، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۸۴
- اعلام رضایت جوادی فر از اتهام معاونت در قتل مرتضوی؛ جلسه خصوصی پدر یکی از قربانیان با مرتضوی، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۸۵
- پرونده کهریزک در ایستگاه آخر؛ آنچه در ۹ جلسه قبلی گذشت، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۸۶



- ۴۸۹ پدر یکی از قربانیان کهریزک: پشیمانی در چهره متهمان دیده نمی‌شود؛ از علت رضایت جوادی فر بی‌اطلاعم، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ --- ۴۹۰ انصراف ناگهانی یکی از شاکیان پرونده کهریزک از شکایت علیه مرتضوی؛ دادگاه پشت درهای بسته، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۹۱ پدر کامرانی فر شکایتش از مرتضوی را پس گرفت؛ نشانه‌ای از پشیمانی در متهمان نیست، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۹۲ انصراف ناگهانی پدر جوادی فر از شکایت علیه مرتضوی؛ یک علامت سؤال بزرگ، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۹۳ دهمین جلسه دادگاه کهریزک: پدر امیر جوادی فر اعلام رضایت کرد، هیچ‌کدام از شاهدان احضار نشده‌اند، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ ---- ۴۹۴ در مستند «قربانیان ۸۸»، یکی از شاکیان پرونده کهریزک از علت انصراف خود می‌گوید؛ مسیح علی‌نژاد، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۹۵ خانواده جوادی فر، مرتضوی را بخشیدند؛ شوک در دادگاه «کهریزک»؛ مهسا جزینی، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۴۹۸ چرا سعید مرتضوی را بخشیدیم؟ بخشش با «خرد جمعی»؛ پدر و برادر امر جوادی فر، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ ----- ۵۰۱ تا همین‌جا خانواده امیر جوادی فر بار مسؤولیت مردمی که پرسش نمی‌کنند را به دوش کشید؛ مسیح علی‌نژاد، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ --- ۵۰۲ دادگاه «کهریزک» به خط پایان رسید؛ در انتظار عدالت؛ مهسا جزینی، ۲ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۵۰۴ پایان دادگاه کهریزک: ۳۸ ساعت تأخیر در انتقال بازداشت‌شدگان توسط سعید مرتضوی و مرگ سه نفر، ۲ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۵۰۹ چرا قانون حریف مرتضوی نشد؟ ۲ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۵۱۲

بخش چهارم: فراز و فرود پرونده قتل ستار بهشتی

- ۵۱۴ ستار بهشتی؛ فریاد راهی به رهایی از راه آگاهی؛ عباس خسروی فارسانی ----- ۵۱۵ برای ستار بهشتی و گوهر عشقی! طرح‌هایی از مانا نیستانی ----- ۵۱۶ نامه سرگشاده ستار بهشتی به خامنه‌ای، ۱ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۱۷ «تهدید می‌کنند اطلاع‌رسانی نکنید و گرنه دهانتان را می‌بندیم»؛ آخرین نوشتار ستار بهشتی در وبلاگ خود، ۸ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۲۰ بازداشت و ضرب و شتم ستار بهشتی، فعال مدنی، ۱۱ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۲۲ شکایتنامه ستار بهشتی از شکنجه در زندان، ۱۱ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۲۳ ابراز نگرانی مادر ستار بهشتی از وضعیت فرزندش، ۱۵ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۲۶ جنایت در زندان؛ تماس مأموران با خانواده ستار بهشتی: قبر بخريد و فردا جنازه را تحويل بگيريد! زهرا صدر، ۱۶ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۲۷ تماس مأموران با عموی ستار بهشتی: فردا جنازه را در کهریزک تحويل بگيريد، ۱۶ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۲۹ ستار بهشتی زیر شکنجه مأموران درگذشت؛ مأموران گفتند خفه شوید و به شما ربطی ندارد! ۱۶ آبان ۱۳۹۲ ----- ۵۳۰ بیانیه «کانون وبلاگ‌نویسان ایران» در محکومیت قتل ستار بهشتی، ۱۶ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۳۱ تأیید وجود جنازه شکنجه‌شده ستار بهشتی در پزشکی قانونی کهریزک؛ زینب سادات حسینی، ۱۷ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۳۲ درگذشت یک وبلاگ‌نویس حین بازجویی، نگذارید به سرنوشت پرونده کهریزک تبدیل شود! ۱۷ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۳۴ ادامه رفتار غیرمسئولانه حاکمیت درباره سرنوشت یک زندانی؛ تصویر شکایتنامه ستار بهشتی از شکنجه در زندان، ۱۸ آبان ۱۳۹۱ --- ۵۳۵ عفو بین‌الملل: احتمال بالای مرگ ستار بهشتی بر اثر شکنجه در زندان، ۱۸ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۳۷ متن انگلیسی (English Text) ----- ۵۳۷ ترجمه فارسی ----- ۵۳۹ گزارش «گاردین» از مرگ ستار بهشتی؛ ایران به کشتن ستار بهشتی بر اثر شکنجه متهم شد، ۱۸ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۴۰ متن انگلیسی (English Text) ----- ۵۴۰ ستار بهشتی؛ فریاد فاجعه؛ مرتضی کاظمیان، ۱۸ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۴۲ «مرگ مشکوک ستار بهشتی و پرسش‌هایی که باید پاسخ داده شود»؛ مهناز پراکنده، ۱۸ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۴۴ تهدید اعضای خانواده ستار بهشتی به دستگیری: «نگذارید خون ستار پایمال شود»، ۱۹ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۴۶ نامه یک وبلاگ‌نویس («یار دبستانی تو») به مادر ستار بهشتی، ۱۹ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۴۸ برای ایران؛ از فاطمی تا ستار؛ مرتضی کاظمیان، ۱۹ آبان ۱۳۹۱ ----- ۵۵۰



- ۵۵۲ ----- شهادتنامه ۴۱ زندانی سیاسی بند ۳۵۰ زندان اوین: ستار بهشتی شکنجه شده بود، ۲۰ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۵۲ ----- متن فارسی -----
- ۵۵۵ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation) -----
- ۵۵۷ ----- وزیر اطلاعات بخواند! درباره قتل ستار بهشتی؛ محمد نوری‌زاد، ۲۰ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۵۹ ----- ستار بهشتی هم...؛ تقی رحمانی، ۲۰ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۶۱ ----- «تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما!»؛ غلامعلی رجایی، ۲۱ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۶۳ ----- فیلمی از مزار ستار بهشتی؛ فایل صوتی آخرین سخنان او قبل از آخرین بازداشت، ۲۲ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۶۴ ----- سخنگوی قوه قضائیه وجود کبودی در ۵ جای بدن ستار را تأیید کرد؛ حسین نصری‌نیا، ۲۲ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۶۸ ----- دادستان کل کشور و بیماری قلبی ستار بهشتی؛ امید معماریان، ۲۲ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۷۱ ----- قاتلان ستار بهشتی چه کسانی هستند؟ محمد مصطفایی، ۲۲ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۷۳ ----- گفتگوی «کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران» با خانواده ستار بهشتی، ۲۲ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۷۶ ----- شکنجه، مصداق جنایت علیه بشریت؛ محمدرضا سرداری، ۲۲ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۷۸ ----- رسانه‌هایی کم‌تر از ستار؛ مرتضی کاظمیان، ۲۲ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۸۰ ----- یک جنایت علیه جمهوری اسلامی اتفاق افتاده است، ۲۲ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۸۱ ----- با انتخاب مسئول کمیته پیگیری، سرنوشت پرونده ستار بهشتی از هم‌اکنون روشن است، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۸۲ ----- ستار بهشتی که بود؟ مریم حسین‌خواه، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۸۵ ----- شهادتنامه ۱۸ زندانی سیاسی بند ۳۵۰ زندان اوین در مورد قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۸۷ ----- بیانیه زندانیان سیاسی زندان رجایی‌شهر در محکومیت قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۸۹ ----- بیانیه «کانون نویسندگان ایران» در محکومیت قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۹۰ ----- قهقهه مشهور شیطان! درباره قتل ستار بهشتی؛ محمد نوری‌زاد، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۹۳ ----- قتل ستار بهشتی حاصل یک رویه جنایت‌ساز؛ علی بردبار، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۹۵ ----- نامه سرگشاده عمادالدین باقی به صادق لاریجانی در مورد قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۵۹۹ ----- بیانیه «سازمان گزارشگران بدون مرز» در مورد قتل ستار بهشتی، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۰۱ ----- از تلاش متهم اختلاس سه هزار میلیارد تومانی برای لاپوشانی مرگ وبلاگ‌نویس تا...، ۲۳ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۰۲ ----- اگر با خاطیان کهریزک برخورد می‌شد، شاهد ماجرای ستار بهشتی نبودیم، ۲۴ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۰۴ ----- اظهارات متناقض درباره پرونده ستار؛ برخی به دنبال انحراف در پرونده هستند، ۲۴ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۰۷ ----- ستار بهشتی، نمونه پیوند طبقات فرودست با جنبش سبز، ۲۴ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۰۸ ----- ستار؛ پرونده‌ای با سیر مایوس‌کننده؛ محمد صادقی، ۲۴ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۱۲ ----- دوربین‌های زندان، دروغ پلیس فتا را برملا کرد؛ چرا زندانی سیاسی عمودی می‌رود، افقی بر می‌گردد؟! ۲۴ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۱۴ ----- رئیس قوه قضائیه: مرگ ستار بهشتی به قوه قضائیه ارتباط مستقیم ندارد؛ برخی رسانه‌ها موج‌سواری کردند، ۲۴ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۱۶ ----- گزارش «اکسپرس» از مرگ مشکوک ستار بهشتی؛ دردسر جدید برای حکومت تهران، ۲۴ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۱۷ ----- آزادی متهمان پرونده قتل ستار بهشتی به قید وثیقه؛ اشتباه چاپی، دلیل تناقضات گزارش اولیه مجلس، ۲۵ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۱۸ ----- وبلاگ‌نویسانی که با مرگ خود، دنیای خبری را تکان دادند! بهروز سورن، ۲۵ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۲۰ ----- سرخ‌های مهم در پرونده قتل ستار بهشتی؛ علت دقیق مرگ چه بود؟! ۲۵ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۲۳ ----- تبعید ابوالفضل عابدینی به زندان اهواز، پس از اعلام شهادت درباره شکنجه ستار بهشتی در حضور قاضی، ۲۵ آبان -----
- ۶۲۵ ----- از آب‌بازی در تهران تا مرگ ستار بهشتی؛ ایران از اینترنت می‌ترسد؛ ۲۵ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۲۸ ----- مأموران معذور؛ از فروهرها تا ستار؛ مرتضی کاظمیان، ۲۵ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۳۰ ----- گزارش «گاردین» از مرگ ستار بهشتی؛ وبلاگ‌نویسی از طبقه فرودست، ۲۵ آبان ۱۳۹۱ -----



- ۶۳۰ ----- متن انگلیسی (English Text)
- ۶۳۲ ----- ترجمه فارسی
- ۶۳۴ ----- گزارش «دیلی بیست» از مرگ ستار بهشتی؛ دوستان ستار بهشتی: او شکنجه شده بود، ۲۵ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۳۴ ----- متن انگلیسی (English Text)
- ۶۳۶ ----- گزارش «پاریس مج» از مرگ ستار بهشتی؛ مرگ بلاگر و تحریک احساسات، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۳۶ ----- متن فرانسوی (French Text)
- ۶۳۸ ----- ترجمه فارسی
- ۶۴۰ ----- گزارشگران سازمان ملل خواهان تحقیق مستقل درباره مرگ و بلاگ‌نگار زندانی شدند، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۴۰ ----- متن انگلیسی (English Text)
- ۶۴۱ ----- ترجمه فارسی
- ۶۴۳ ----- قتل ستار بهشتی؛ استراتژی یا خودسری؟ مجتبی واحدی، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۴۵ ----- نامه «یزدان پرست» به ستار بهشتی، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۴۷ ----- قتل ستار بهشتی «تخلف» نیست، قتل عمد و سرکوبی سیستماتیک است؛ زینت میرهاشمی، ۲۶ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۴۸ ----- بیانیه دوم ۴۱ زندانی سیاسی؛ جای عامل جنایت و شاهد جنایت عوض شد، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۵۰ ----- اعتراض مدیرکل یونسکو به مرگ ستار بهشتی در زندان، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۵۲ ----- تحلیلی ناگفته درباره فوت یک وبلاگ‌نویس؛ هدف: شکستن اقتدار سازمان‌های امنیتی و انتظامی؛ حمید رسایی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۵۶ ----- اراده قطعی نظام برای ادامه کشتار وبلاگ‌نویسان، مجتبی واحدی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۵۷ ----- قتل ستارها چه اثری روی ما گذاشته و چه هزینه‌ای برای حکومت داشته است؟ ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۵۸ ----- ستار، آشکارکننده! عباس عبدی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۰ ----- خون ستار بهشتی برای روضه‌خوان‌ها چه ارزشی دارد؟! غلامعلی رجایی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۲ ----- ستار دو بار خفه شد: یک بار توسط چماقداران مجازی، یک بار هم توسط چماقداران واقعی؛ رضا رحیمی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۳ ----- عملکرد کمیته ویژه مجلس درباره مرگ و بلاگ‌نویس؛ محسن مقدسی، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۴ ----- بیانیه جمعی از اصلاح‌طلبان مازندران: قتل ستار بهشتی، ادامه راه و روش معاویه و یزید بود، ۲۷ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۵ ----- آیا ستار بهشتی اولین نفر بود که...؟ آیا آخرین نفر خواهد بود؟ ۲۸ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۷ ----- اگر احمدی‌نژاد به بازدید اوین رفته بود چه می‌شد؟ قتل ستار، دعوی مدیران را تشدید کرد؛ آرش بهمنی، ۲۸ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۶۹ ----- رئیس کمیته امنیت داخلی مجلس: ضرورتی برای گفت‌وگو با خانواده ستار بهشتی ندیدیم! ۲۸ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۰ ----- مجمع مدرسین حوزه علمیه قم: پیروان حسین چگونه مرگ جوانی را که به اتهام اعتراض دستگیر شده، می‌پذیرند؟ ۲۸ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۲ ----- رئیس سازمان پزشکی قانونی: احتمال مرگ ستار بهشتی در اثر استرس ناشی از بازجویی، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۳ ----- موافقت ناجا با بازدید محل فوت بهشتی؛ پزشکی قانونی: طبیعی مرده، شاید از استرس، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۴ ----- ما شوخی می‌کنیم که پیرو حسینیم، بلکه دروغ می‌گوییم؛ حسین ناصری‌نیا، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۵ ----- پاسخی به سخنان دو نماینده مدعی اصولگرایی در پی قتل ستار بهشتی؛ علی بردبار، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۷ ----- مسؤول کمیته پرونده ستار بهشتی: بازداشتگاه رباط کریم، مورد غیرطبیعی نداشت! ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۸ ----- انتقاد هفت زندانی سیاسی بند زنان اوین از برخورد با شاهدان شکنجه ستار بهشتی، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۷۹ ----- انتقاد «سفیران سبز امید» از سکوت مراجع تقلید در برابر قتل ستار بهشتی در بازداشتگاه، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۸۱ ----- پزشکی قانونی، گزارش «مرگ طبیعی» را تکذیب کرد! ادامه سکوت درباره از کار افتادن کلیه ستار بهشتی، ۳۰ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۸۲ ----- مرگ بر اثر استرس بازجویی؟! مردم را هالو فرض نکنید! عبدالجواد موسوی، ۳۰ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۸۴ ----- جمعی از خانواده زندانیان سیاسی: هموطنان! نسبت به این همه ظلم بی‌تفاوت نباشید! ۳۰ آبان ۱۳۹۱ -----
- ۶۸۷ ----- هزینه‌های بیهوده، بر گرده نظام؛ چه کسی قربانی است؟! هادی شریفی، ۳۰ آبان ۱۳۹۱ -----



- ۶۸۸ --- مادر ستار بهشتی: رضایت نمی‌دهم؛ ستار به مرگ طبیعی نمرده؛ فرزندم را کشته‌اند، ۱ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۰ --- پزشکی قانونی: علت مرگ ستار بهشتی مشخص شد؛ اجازه انتشار نداریم! ۱ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۱ --- بازداشت موقت پزشک معاینه‌کننده ستار بهشتی در اوین، ۱ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۲ --- سازمان پزشکی قانونی در اطلاعیه‌ای خبر داد: خاتمه یافتن بررسی مرگ «ستار بهشتی»، ۱ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۳ --- اطلاعیه‌ای از قول سازمان پزشکی قانونی: سخنان مسؤولان ما اعتبار ندارد؛ از محسنی اژه‌ای بپرسید! ۱ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۴ --- دل‌نوشته‌ای از خواهران اعدام‌شدگان به خواهر ستار بهشتی، ۱ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۵ --- رئیس سازمان پزشکی قانونی: نتایج پزشکی قانونی پرونده ستار بهشتی متفاوت از شایعات است، ۱ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۶ --- جعفری دولت‌آبادی از بیانیه زنان زندانی درباره ستار بهشتی، عصبانی است، ۲ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۷ --- نماینده مجلس از ادامه فعالیت بازداشتگاه‌های غیرقانونی خبر داد؛ محل نگهداری ستار بهشتی غیرقانونی بود، ۲ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۶۹۸ --- شرح جزئیات بررسی علت فوت؛ اطلاعیه دادستانی تهران درباره فوت ستار بهشتی، ۲ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۰۰ --- واکنش یک وکیل دادگستری به اطلاعیه دادستانی: «ارباب منجر به مرگ» هم مصداق قتل است؛ مصطفی ترک همدانی، ۲ آذر ۱۳۹۱ -
- ۷۰۱ --- پزشکی قانونی: احتمال مرگ بر اثر شوک ناشی از ضربه به نقاط حساس بدن، ۲ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۰۳ --- مادر ستار بهشتی: به دخترم گفتند به خودت رحم نمی‌کنی، حداقل به بچه شش‌ماهه‌ات رحم کن، ۳ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۰۴ --- گرفتن رضایت اجباری از خانواده ستار بهشتی و اظهارات مادر وی، ۳ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۰۶ --- سایه پلیس «فتا» بر سر شهروندان؛ ندا رهنورد، ۴ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۰۸ --- واکنش جامعه جهانی به کشته شدن ستار بهشتی؛ آیدا قجر، ۴ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۱۱ --- ستار بهشتی و ضحاک زمان؛ علی کشتگر، ۴ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۱۳ --- می‌خواستند «ستار» بی‌نام و نشان بمیرد؛ نامدار شد؛ بهروز صمدبیگی، ۴ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۱۶ --- ارگان مؤتلفه: ستار بهشتی از ترس نوشته‌هایش سخته کرده! ۴ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۱۷ --- نشریه مؤتلفه «اسلامی» می‌گوید ستار بهشتی از ترس سخته کرده است! ۶ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۲۰ --- «سازمان گزارشگران بدون مرز»: مراقیبم تا کشته شدن ستار بهشتی مصون از مجازات نماند، ۶ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۲۳ --- ما، ستار بهشتی و زینب بایزیدی؛ مرتضی کاظمیان، ۶ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۲۵ --- نماینده ویژه مجلس در پرونده ستار بهشتی خواستار برکناری یا استعفای فرماندهی پلیس فتا شد، ۶ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۲۶ --- سعید مرتضوی، بروجردی و مشکلات تربیتی ستار بهشتی! صادق زیباکلام، ۷ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۲۷ --- دفن در مرور زمان؛ محمد رهبر، ۷ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۲۹ --- رئیس بند ۳۵۰ زندان اوین پس از آنکه خبر شکنجه ستار بهشتی از این بند به بیرون درز کرد، برکنار شد، ۷ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۳۱ --- بازجویان در روز آخر، دارویی را که در زندان اوین برای ستار بهشتی تجویز شده بود، قطع کرده‌اند، ۷ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۳۲ --- مرگ ستار بهشتی و ساختار حکومت اسلامی؛ نعیمه دوستدار، ۸ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۳۵ --- نماینده مجلس: ستار بهشتی قربانی ضعف نهادهای نظارتی شد، ۸ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۳۷ --- فرمانده ناجا فاش کرد: اجازه مصرف قرص آرام‌بخش به ستار بهشتی داده نشد، ۸ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۳۸ --- مجلس نباید از دادستان تهران به خاطر پیگیری پرونده ستار بهشتی حمایت کند؟ ۸ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۳۹ --- نگرانی عفو بین‌الملل از تلاش‌ها برای مخفی کردن عامل مرگ ستار بهشتی، ۹ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۳۹ --- متن انگلیسی (English Text) ---
- ۷۴۲ --- ترجمه فارسی ---
- ۷۴۳ --- عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس: هر کسی می‌گوید بازداشتگاه غیرقانونی داریم غلط کرده است! ۱۰ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۴۴ --- مادر ستار بهشتی: قاتلان را نشانم دادند و با تهدید رضایت گرفتند! ۱۰ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۴۷ --- محمدجواد لاریجانی: قتل ستار بهشتی مشکوک است! ۱۰ آذر ۱۳۹۱ ---
- ۷۴۸ --- برای ستاری که بهشتی بود و بهشتی شد؛ محمدتقی کروبی، ۱۰ آذر ۱۳۹۱ ---



- ۷۵۱ ----- رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس: پلیس فتا در سیاست‌های خود بازنگری جدی کند! ۱۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۵۲ ----- برکناری رئیس پلیس فتا و تأیید ضرب و شتم ستار بهشتی در بازداشتگاه، ۱۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۵۳ ----- برکناری رئیس پلیس فتای تهران؛ سکوت درباره مرگ ستار بهشتی ادامه دارد؛ فرشته قاضی، ۱۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۵۵ ----- سردار احمدی مقدم! شما استعفا دهید تا خون انسان ارزش پیدا کند! ۱۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۵۶ ----- پیشنهاد علی مطهری به وزیر کشور و ناجا: در نامه‌ای از خانواده ستار بهشتی عذرخواهی کنید! ۱۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۵۸ ----- مراجع تقلید، قانون اساسی و ستار بهشتی، ۱۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۰ ----- آقای محسنی اژه‌ای! آیا خانواده ستار بهشتی می‌توانند مراسم چهلم برگزار کنند؟ ۱۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۲ ----- سخنگوی دستگاه قضا خبر داد: آخرین وضعیت پرونده ستار بهشتی؛ احتمال شوک وجود دارد، ۱۳ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۳ ----- برکناری رئیس پلیس فتا؛ یک اقدام نمایشی دیگر؟ فرشید آل داوود، ۱۳ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۵ ----- گزارش نماینده ویژه مجلس به هیأت رئیسه تحویل می‌شود؛ جزئیات تازه از پرونده «ستار بهشتی»؛ علی ذهابی، ۱۴ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۸ ----- آموزه‌های «ستار»ی، ۱۴ آذر ۱۳۹۱
- ۷۶۹ ----- آقای اژه‌ای! این ۱۰+۲ پرسش تا پل صراط همراه شماست! مهرداد طباطبایی، ۱۴ آذر ۱۳۹۱
- ۷۷۳ ----- نمایندگان از قول پزشکی قانونی: مرگ ستار بهشتی عامل خارجی نداشت! ۱۴ آذر ۱۳۹۱
- ۷۷۴ ----- شانزده آذر، روز حماسه‌سازی دانشجو و جامعه؛ ستار بهشتی، آذر ۱۳۹۰
- ۷۷۶ ----- فرمانده ناجا: رئیس فتا به خاطر فشار رسانه‌ها برکنار نشد، ۱۶ آذر ۱۳۹۱
- ۷۷۷ ----- نسرین و ستار؛ پیروزی افکار عمومی؛ مرتضی کاظمیان، ۱۶ آذر ۱۳۹۱
- ۷۷۹ ----- دیدار خانواده ستار بهشتی با ۴ تن از متهمان اصلی مرگ ستار، ۲۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۰ ----- نماینده پیگیری کننده مرگ ستار بهشتی: انصافاً روند قضائی پرونده خوب بود، ۲۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۱ ----- بیست مورد نقض «اعلامیه جهانی حقوق بشر» در پرونده ستار بهشتی؛ حسن فرشتیان، ۲۰ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۶ ----- محمد خاتمی خواستار پیگیری جدی «حادثه دلخراش» مرگ ستار بهشتی شد، ۲۰ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۷ ----- پایان تحقیقات: علت مرگ ستار بهشتی «شوک» اعلام شد، ۲۱ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۸ ----- ابراز نگرانی وکیل خانواده «ستار بهشتی» از احتمال ارسال نشدن پرونده به دادگاه، ۲۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۸۹ ----- نامه سرگشاده محمدامین هادوی به صادق لاریجانی درباره قتل ستار بهشتی، ۲۲ آذر ۱۳۹۱
- ۷۹۱ ----- چهلمین روز درگذشت ستار بهشتی، آزمونی دیگر پیش روی پلیس و دستگاه‌های امنیتی؛ مارو خا عظیمی، ۲۳ آذر ۱۳۹۱
- ۷۹۴ ----- چهل روز از قتل ستار بهشتی گذشت؛ صحرا عابدی، ۲۳ آذر ۱۳۹۱
- ۷۹۵ ----- مادر ستار بهشتی قاتلان فرزندش را دیده است؛ درخواست از مسئولان برای پیگیری پرونده، ۲۳ آذر ۱۳۹۱
- ۷۹۷ ----- همکاران قاتلان ستار بهشتی نگذاشتند مراسم یادبود او با آرامش تمام شود، ۲۴ آذر ۱۳۹۱
- ۷۹۹ ----- گزارش مراسم چهلم ستار بهشتی؛ گفت و گو با سحر بهشتی و محمد نوری‌زاد؛ زهرا صدر، ۲۳ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۱ ----- انتقال چندساعته مادر ستار بهشتی به بیمارستان، در پی حمله مأموران به مراسم چهلم فرزندش، ۲۴ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۲ ----- فیلم سخنان یکی از هم‌محله‌ای‌های ستار بهشتی: به خدا او قهرمان دنیاست، ۲۴ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۴ ----- کی می‌کُشه؟ حاکم باشی؛ کی فراموش می‌کنه؟ علی بردبار، ۲۵ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۶ ----- واکنش آیت‌الله بیات به کتک زدن مادر ستار بهشتی: جا دارد مسلمانان از این‌گونه رفتارها دق کنند و بمیرند، ۲۵ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۷ ----- تخلف چند بازجو و پلیس نباید به پای نظام نوشته شود؛ جواد یگانه، ۲۵ آذر ۱۳۹۱
- ۸۰۹ ----- وکیل خانواده ستار بهشتی: شکایتنامه، به خط مرحوم ستار بهشتی است، ۲۶ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۱ ----- چهل روز گذشت؛ حتی یک نفر از مسئولان هم برای دلجویی تماس نگرفت، ۲۶ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۳ ----- گفتگو با وکیل خانواده ستار بهشتی: مادر ستار بهشتی خواستار قصاص قاتل است؛ محمد ضرغامی، ۲۷ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۵ ----- گفتگو با محمد نوری‌زاد: در غربت ستار بهشتی، خاتمی کجا بود؟ محمدرضا یزدان‌پناه، ۲۷ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۷ ----- سؤال از وزیر کشور درباره ستار بهشتی؛ علی مطهری: باید از مردم و رهبری عذرخواهی کنند! ۲۸ آذر ۱۳۹۱



- ۸۱۸ ----- نگرانی از تکرار داستان دزدی ریش تراش، در پرونده قتل در شکنجه‌گاه پلیس، ۲۸ آذر ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۱ --- دیدار «مادران پارک لاله» با خانواده ستار بهشتی؛ مادر ستار: نتوانسته بود درست بنویسد، انگشتانش را شکسته بودند! ۱ دی ۱۳۹۱ ---
- ۸۲۳ ----- پدر ستار بهشتی حی و حاضر است؛ از مادر او رضایت زوری گرفته‌اند! زهرا صدر، ۲ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۶ ----- گفتگو با مادر ستار بهشتی: من صدای زخم‌های تن فرزندم هستم؛ مژگان مدرس علوم، ۲ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۲۹ ----- چرا گزارش مرگ ستار بهشتی در مجلس خوانده نشد؟ ۴ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۰ ----- دادستان تهران: ستار بهشتی بیمار نبود، مرگ در اثر ضربه یا فشار شدید روانی، ۴ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۲ ----- مرگ ستار بهشتی: جرم عادی یا نقض حقوق بشر؟ آرش نراقی، ۴ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۵ ----- گفتگو با وکیل خانواده ستار بهشتی: فشارها بر دستگاه قضائی کاملاً محسوس است؛ رؤیا کریمی مجد، ۴ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۳۷ ----- از کجا معلوم که ستار، بهشتی نباشد؟ پرویز اسماعیلی ۵ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۴۱ ----- سنگ قبر ستار بهشتی در محاصره نیروهای امنیتی؛ این‌همه نگرانی برای چیست؟ ۵ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۴۳ ----- گزارش خبرگزاری «روترز» از بازتاب‌های مرگ ستار بهشتی؛ بابک دهقان‌پیشه، ۶ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۴۳ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۸۴۷ ----- ترجمه فارسی -----
- ۸۴۸ ----- گفتگو با وکیل خانواده ستار بهشتی: امنیتی‌ها نمی‌گذارند پرونده ستار به دادگاه برود؛ فرشته قاضی، ۶ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۱ ----- ستار بهشتی، بازیچه دادرسی فرمایشی حکومت؛ علی افشاری، ۶ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۳ ----- مرگ ستار بهشتی؛ آب در لانه مورچگان، ۶ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۶ ----- گزارش تحقیق و تفحص مجلس درباره ستار بهشتی باز هم خوانده نشد، ۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۷ ----- دیدار جمعی از دانشجویان دانشگاه علم و صنعت با خانواده ستار بهشتی، ۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۸ ----- مصائب تمام‌ناشدنی خانواده ستار بهشتی؛ تصادف شدید داماد خانواده، ۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۵۹ ----- آخرین نتیجه کمیته تحقیق مجلس: علت مرگ ستار بهشتی سنگ‌کوب و شوک ناشی از دستگیری است! ۹ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۶۱ ----- متن عذرخواهی بازجوی فتا از خانواده ستار بهشتی! ف.م.سخن، ۱۰ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۶۳ ----- حذف بخشی از گزارش پرونده ستار بهشتی، ۱۶ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۶۴ ----- امروز گزارش نماینده ویژه مجلس خوانده می‌شود؛ حذف «پاراگراف» از گزارش «ستار بهشتی»؛ علی ذهابی، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۶۶ ----- متن کامل گزارش مجلس درباره مرگ ستار بهشتی؛ تأکید بر لزوم بررسی ویژه پرونده، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۰ ----- اعتراض نمایندگان به گزارش ناقص تحقیق و تفحص قتل ستار بهشتی، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۴ ----- رئیس مجلس: مبنا برای ما تحقیقات کمیسیون امنیت ملی است نه حرف‌های مادر و خواهر متهم، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۵ ----- نماینده مجلس: گزارش مرگ ستار بهشتی آزادانه تهیه شد، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۶ ----- نماینده مجلس: بخش حذف‌شده از گزارش ستار بهشتی اعتراف نبوده است، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۷ ----- نماینده مجلس: ضرب عمدی و شوک فیزیکی و روانی علت مرگ ستار بهشتی است، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۷۸ ----- کشمکش بر سر «حذف علت مرگ ستار بهشتی» از گزارش مجلس ایران، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۱ ----- یک وکیل دادگستری: تمام بازداشتگاه‌ها باید زیر نظر سازمان‌زندان‌ها باشد، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۴ ----- گزارش ستار بهشتی در مجلس؛ روایت دستکاری شده یک قتل، مژگان مدرس علوم، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۶ ----- استتار ستار؛ محمدرضا سرداری، ۱۷ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۸ ----- ستار بهشتی و اقطاع افکار عمومی؛ حسین انصاری راد، ۱۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۸۹ ----- گزارش مرگ «بهشتی» در مجلس سیاست؛ سروش فرهادیان، ۱۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۹۰ ----- پاراگراف حذف‌شده سیاست؛ مهدی دواتگری، ۱۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۹۱ ----- گفتگو با نماینده رباط‌کریم: امیدوارم آن بندی که باید مردم از آن اطلاع داشته باشند اعلام شود؛ علی ذهابی، ۱۸ دی ۱۳۹۱ -----
- ۸۹۲ ----- از کهریزک تا بازداشتگاهی که زندانی تلفن همراه و رایانه دارد؛ اینجا ایران است! مصطفی ترک همدانی، ۱۸ دی ۱۳۹۱ -----



- گفتگو با مادر ستار بهشتی: دادگاه فرزندم باید علنی باشد؛ بهروز کارونی، ۱۹ دی ۱۳۹۱ ----- ۱۸۹۴
- مرثیه‌ای برای جامعه مدنی ایران؛ علی آزاد، ۱۹ دی ۱۳۹۱ ----- ۱۸۹۶
- پشت پرده زندگی ستار بهشتی! «مؤسسه راهبردی دیده‌بان»! ۱۹ دی ۱۳۹۱ ----- ۱۸۹۹
- حکم اراذل و اوباش یک ماهه صادر شد؛ پرونده ستار سه ماه در دادسرا مانده، ۳۰ دی ۱۳۹۱ ----- ۹۰۱
- از گم شدن ۱۰ روزه پدر ستار بهشتی تا برنامه‌ریزی برای فرسایشی نمودن پرونده قتل، ۱ بهمن ۱۳۹۱ ----- ۹۰۳
- گفتگو با مادر ستار بهشتی؛ شرح جزئیات ناپدید شدن ۱۰ روزه پدر ستار؛ زهرا صدر، ۲ بهمن ۱۳۹۱ ----- ۹۰۵
- گفتگو با خانواده ستار بهشتی: پدر ستار سالم و خواهان مجازات قاتلین است؛ فرشته قاضی، ۳ بهمن ۱۳۹۱ ----- ۹۰۸
- مفقودی ۱۰ روزه و مشکوک پدر ستار بهشتی؛ وکیل خانواده بهشتی: نگرانم پدر ستار را محجور قلمداد کنند، ۸ بهمن ۱۳۹۱ ----- ۹۱۰
- ۱۰۰ روز از قتل ستار بهشتی گذشت؛ پرونده هنوز در دادسرا خاک می‌خورد! ۲۴ بهمن ۱۳۹۱ ----- ۹۱۲
- ماه بهمن هم تمام شد؛ پرونده ستار بهشتی به دادگاه رفت، ۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۱۴
- دیدار فرزند حسینعلی منتظری با مادر ستار بهشتی، ۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۱۶
- اولین ثمره خون ستار بهشتی؛ ابلاغ ممنوعیت بازجویی از متهمان در بازداشتگاه‌های پلیس، ۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۱۷
- نامه سرگشاده زهرا ربانی املشی به خامنه‌ای درباره ستار بهشتی، ۱۰ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۱۹
- بازی با افکار عمومی؛ نماینده مجلس: پرونده ستار بهشتی خاتمه پیدا کرده؛ او از ترس زندان فوت کرده! ۱۲ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۱
- پس از چهار ماه، علی‌رغم ادعای پایان رسیدگی به قتل، پرونده ستار بهشتی به دادگاه ارسال نشده؛ فرشته قاضی، ۱۳ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۳
- گیتی پورفاضل وکیل خانواده ستار بهشتی: گزارش مجلس ریختن آب بر آتش نبود، آتش شعله‌ور شده است، ۱۳ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۵
- مادر ستار بهشتی: تهدید می‌شویم؛ خون فرزند من فروشی نیست، ۱۶ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۶
- کابوسی که نظام را رها نمی‌کند؛ ندا سینا، ۱۶ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۸
- سازمان دیدبان حقوق بشر خواهان تحقیقات جنایی در مورد ستار بهشتی شد، ۱۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۲۹
- داستان شگفت‌انگیز یک مادر؛ زن رنج‌دیده سرزمینم روزت مبارک! نرگس محمدی، ۱۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۱
- قاتلان ستار بهشتی! محمد نوری‌زاد، ۱۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۳
- عدالت کور و حق‌طلبی مادر ستار؛ تقی رحمانی، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۴
- نماینده مسؤول پیگیری پرونده ستار بهشتی در مجلس: پرونده ستار بهشتی مختومه شد، ۲۴ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۵
- وکیل خانواده ستار بهشتی: پرونده هنوز باز است، ۲۵ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۶
- گفتگو با خانواده ستار بهشتی: هر چند امنیت نداریم، اما پرونده را دنبال می‌کنیم؛ فخرالسادات محتشمی‌پور، ۲۶ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۳۷
- دو داستان گزنده با دو سرانجام متفاوت؛ درباره ستار بهشتی و استفن اسلویین؛ مجید محمدی، ۲۶ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۴۰
- دردنوشته‌ای برای مادر ستار بهشتی: تو تنها نیستی، مادر! حسین نصری‌نیا، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۴۳
- وکیل خانواده ستار بهشتی: پرونده مختومه نشده است؛ هنوز مدارک در اختیارم نیست، ۲۷ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۴۶
- گفتگو با وکیل ستار بهشتی: هنوز پرونده را نخوانده‌ام؛ فرشته قاضی، ۲۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۴۸
- جای شاهد و متهم عوض شد؛ اتهام تبلیغ علیه نظام به ابوالفضل عابدینی، شاهد پرونده ستار بهشتی، ۲۸ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۵۰
- با وجود گذشت بیش از ۴ ماه از مرگ در بازداشتگاه پلیس فتا، پرونده «ستار بهشتی» به دادگاه نرفت، ۲۹ اسفند ۱۳۹۱ ----- ۹۵۱
- پوست و استخوان و کوچه یک متری؛ به یاد ستار بهشتی؛ محمد نوری‌زاد، ۱۰ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۲
- تبریک نوروزی و درد دل مادر ستار بهشتی با مردم: می‌خواهیم فرزندانمان آزاد باشند، ۱۱ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۳
- وکیل خانواده ستار بهشتی: تحقیقات بر روی پرونده ستار بهشتی ادامه دارد، ۱۷ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۴
- پرونده ستار بهشتی وزیر کشور را به مجلس کشاند، ۱۷ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۵
- به اتهام مشکوک خواندن مرگ ستار بهشتی، مدیر مسؤول روزنامه «خورشید» محاکمه می‌شود، ۱۷ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۶
- ادامه تعلل در ارسال پرونده ستار بهشتی به دادگاه؛ از خانواده او و مردم عذرخواهی نشد؛ لیلا طیری، ۱۸ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۷
- احضار وزیر کشور به مجلس برای پرونده مرگ ستار بهشتی؛ مطهری: عذرخواهی نکرده‌اند؛ آمنه شیرافکن، ۱۸ فروردین ۱۳۹۲ ----- ۹۵۹



- ۹۶۱ پرونده قتل ستار بهشتی در دست بازپرس پرونده قتل ندا آقاسلطان، ۱۸ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۶۲ سؤال علی مطهری از وزیر کشور در مجلس: ستار بهشتی شکنجه شد، نه عذرخواهی کردید، نه رضایت گرفتید! ۲۰ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۶۷ پایان نافرجام پرونده ستار بهشتی در مجلس گوش به فرمان خامنه‌ای؛ آزمون آزموده! عباس خسروی فارسانی، ۲۰ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۶۸ نماینده مجلس در اعتراض به سؤال از وزیر کشور: علت فوت ستار بهشتی را باید از ملک‌الموت پرسید! ۲۰ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۶۹ وزیر کشور برای پاسخگویی به مجلس آمد؛ روز داغ ستار بهشتی در مجلس؛ آینه شیرافکن، ۲۱ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۷۱ فرهنگ عذرخواهی؛ محسن رهامی، ۲۱ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۷۳ گفتگو با ابراهیم نکو، نماینده رباط کریم، شهر محل سکونت ستار بهشتی، ۲۲ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۷۵ چرا ستار بهشتی باید کشته شود و مجتبی دانش طلب به اندرزگاه رجایی شهر برود؟ محمد مسیح یاراحمدی، ۲۴ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۷۷ مادر و خواهر ستار نیاز به همراهی دارند، ۲۵ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۷۸ پیگیری علت مرگ ستار بهشتی برای زندانی نشدن سایر وبلاگ‌نویسان بود، احسان رستگار، ۲۶ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۸۱ گفتگو با اسماعیل کوثری، نماینده مجلس؛ به ستار بهشتی ظلم نشده است! عظیم محمودآبادی، ۲۶ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۸۶ آقای کوثری! اگر فرزندان جای ستار بهشتی بود، باز می‌گفتید ظلم نشده؟ ۲۷ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۸۷ سردار کوثری! سهم شما همان دو درهم است؛ علی آستانه، ۲۸ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۸۹ برای مادر ستار بهشتی؛ علی آزاد، ۲۸ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۹۲ دیدار فرزندان رهنورد و موسوی با مادر ستار بهشتی و دل‌نوشته آنان؛ سفر به خانه شجاعت، ۲۸ فروردین ۱۳۹۲
- ۹۹۵ رنج‌نامه مادر ستار بهشتی به مناسبت روز کارگر و روز زن: وای از روزی که نخواهند! ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۹۹۶ پیام ویدئوی گوهر عشقی، مادر ستار بهشتی، خطاب به خامنه‌ای، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۹۹۷ گفتگو با گوهر عشقی، مادر ستار بهشتی: گفت کتکش می‌زدیم و او می‌خندید؛ امید معماریان، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۹۹۷ متن فارسی
- ۱۰۰۰ ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۱۰۰۳ مادر ستار بهشتی: برای تحصن جلوی بیت رهبری آماده می‌شوم؛ ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۱۰۰۴ وکیل خانواده ستار بهشتی: کاش «پوارو»یی داشتیم تا به پرونده ستار بهشتی رسیدگی می‌کرد! ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۲
- ۱۰۰۵ «مرگ بهتر از آن هستی، که اختیار کنم پستی»؛ سروده‌ای برای ستار بهشتی؛ سیمین بهبهانی
- ۱۰۰۶ «مرگ طبیعی»؛ سروده‌ای برای ستار بهشتی
- ۱۰۰۷ «مادر چه کنم؟!»؛ سروده‌ای برای ستار بهشتی؛ رضا بی‌شتاب
- ۱۰۰۸ «پیرزنی را ستمی درگرفت»؛ سروده‌ای برای مادر ستار بهشتی

بخش پنجم: کشته‌شدگان پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸

- ۱۰۱۱ مستند رادیویی قربانیان ۸۸؛ مسیح علی‌نژاد، ۱۳۹۲-۱۳۹۱
- ۱۰۱۲ قربانیان ۸۸؛ بخش ۱: میثم عبادی؛ یکی از اولین قربانیان انتخابات ۸۸، کارگر خیاط خانه بود
- ۱۰۱۳ قربانیان ۸۸؛ بخش ۲: محمد مختاری؛ از «نشسته زیستن» خسته شده بود
- ۱۰۱۵ قربانیان ۸۸؛ بخش ۳: صانع ژاله؛ او عاشق هنر، شعر و شادی بود
- ۱۰۱۸ قربانیان ۸۸؛ بخش ۴: شهرام فرج‌زاده؛ با ماشین از روی او رد شدند
- ۱۰۲۱ قربانیان ۸۸؛ بخش ۵: رامین پوراندرجانی؛ پزشکی که زندانیان کهریزک را معاینه می‌کرد
- ۱۰۲۴ قربانیان ۸۸؛ بخش ۶: مصطفی کریم‌بیگی؛ «فقط یک اعتراض ساده داشت»
- ۱۰۲۷ قربانیان ۸۸؛ بخش ۷: بهنود رضایی؛ تاوان شاد زیستن
- ۱۰۲۹ قربانیان ۸۸؛ بخش ۸: احمد نعیم‌آبادی؛ «برای اعتراض به تقلب بیرون رفته بود»
- ۱۰۳۲ قربانیان ۸۸؛ بخش ۹: رامین رضایی؛ دلش می‌خواست تولدش را کنار خانواده‌اش باشد
- ۱۰۳۵



- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۰: شب‌نم سهرابی؛ قربانی یک انتخابات، زیر چرخ‌های پاترول سیاه ----- ۱۰۳۸
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۱: علی حبیبی موسوی؛ خواهرزاده میرحسین هدف سرنشینان پاترول سیاه ----- ۱۰۴۰
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۲: علیرضا صبوری؛ معترضی که در تهران زخمی شد و در آمریکا درگذشت ----- ۱۰۴۲
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۳: محسن روح‌الامینی؛ پدر وابسته حکومت، فرزند قربانی در کهریزک ----- ۱۰۴۵
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۴: امیر جوادی‌فر؛ از مضروب شدن در ۱۸ تیر تا جان باختن در کهریزک ----- ۱۰۴۸
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۵: رامین آقازاده قهرمانی؛ با بدنی کبود از کهریزک بازگشت و جان داد ----- ۱۰۵۱
- قربانیان ۸۸؛ بخش ۱۶: محمد کامرانی؛ وقتی به اغما رفت که حکم آزادی‌اش صادر شده بود ----- ۱۰۵۴
- کشتگان ۸۸؛ پرونده‌های مسکوت، خانواده‌های خاموش؛ فریبا صحرایی، ۴ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۱۰۵۷

سخن فرجامین ----- ۱۰۶۰

- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰ ----- ۱۰۶۱



فهرست تفصیلی جلد ششم

به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۴

۱۱ ----- فهرست مطالب

۱۱	-----	فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	-----	فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	-----	فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	-----	فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	-----	فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	-----	فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	-----	فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	-----	فهرست تفصیلی جلد هفتم

۶۸ ----- سخن آغازین

۷۲ ----- بخش اول: جلوه‌ای از کارنامه حقوق بشر جمهوری اسلامی

۷۳	-----	گزارش سالانه (۲۰۱۱) «سازمان عفو بین‌الملل» در مورد ایران، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰
۷۳	-----	متن انگلیسی (English Text)
۷۸	-----	ترجمه فارسی
۸۳	-----	اولین گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، ۱ مهر ۱۳۹۰
۸۳	-----	متن انگلیسی (English Text)
۹۷	-----	ترجمه فارسی
۱۱۳	-----	دومین گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، ۱۳ اسفند ۱۳۹۰
۱۱۳	-----	متن انگلیسی (English Text)
۱۲۸	-----	ترجمه فارسی
۱۴۵	-----	سومین گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، ۲۲ شهریور ۱۳۹۱
۱۴۵	-----	متن انگلیسی (English Text)
۱۶۱	-----	ترجمه فارسی (چکیده)
۱۶۶	-----	چهارمین گزارش مقطعی گزارشگر ویژه سازمان ملل (احمد شهید) در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، ۱۰ اسفند ۱۳۹۱
۱۶۶	-----	متن انگلیسی (English Text)
۱۸۱	-----	ضمیمه گزارش
۱۹۱	-----	ترجمه فارسی
۲۱۰	-----	گفتگو با گزارشگر ویژه سازمان ملل در مورد حقوق بشر در ایران؛ نرگس توسلیان، ۷ فروردین ۱۳۹۲
۲۱۳	-----	نامه سرگشاده محمد ملکی به احمد شهید (گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل) در مورد قتل‌های دهه ۶۰، ۱۷ شهریور ۱۳۹۰
۲۱۵	-----	گزارش هاشم خواستار از زندان مشهد، ۱۵ بهمن ۱۳۹۰
۲۲۶	-----	گزارش مهدی محمودیان از زندان رجایی شهر کرج، ۲ آبان ۱۳۹۱



- ۲۲۸ --- بیانیه مشترک عفو بین‌الملل، عدالت برای ایران، شورای دفاع از حق تحصیل و شیرین عبادی به مناسبت روز دانشجو، ۱۵ آذر ۱۳۹۱ -- ۱۳۹۱
- ۲۲۸ --- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۲۳۱ --- ترجمه فارسی -----
- ۲۳۴ --- گزارش سالانه (۲۰۱۳) عفو بین‌الملل: نقض حقوق بشر در ایران همچنان ادامه دارد، ۲ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۲۳۴ --- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۲۳۹ --- ترجمه فارسی -----

بخش دوم: نخواه‌های پراکنده ۲۴۴

- ۲۴۵ --- اساسنامه «شورای انقلاب»، ۱۳۵۷ -----
- ۲۴۷ --- وصیتنامه محمدرضا پهلوی، مرداد ۱۳۵۹ -----
- ۲۴۸ --- بیانیه «نهضت آزادی ایران» پیرامون ولایت مطلقه فقیه یا «انقلاب چهارم»، ۳۰ دی ۱۳۶۶ -----
- ۲۵۱ --- کتاب «نهضت آزادی ایران» در تفصیل و تحلیل ولایت مطلقه فقیه، فروردین ۱۳۶۷ -----
- ۳۱۷ --- استعفانامه سرگشاده جلال‌الدین طاهری اصفهانی (امام جمعه اصفهان) خطاب به مردم ایران، ۱۸ تیر ۱۳۸۱ -----
- ۳۲۰ --- «دانشگاه امام صادق» از نگاهی دیگر!؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۶ خرداد ۱۳۸۲ -----
- ۳۲۴ --- «زمهریر تزویر و خزان تظاهر؛ نگاهی به دانشگاه امام صادق»؛ عباس خسروی فارسانی، ۲ آبان ۱۳۸۵ -----
- ۳۲۶ --- رنجنامه فرزاد کمانگر از زندان رجائی‌شهر کرج، ۲ آذر ۱۳۸۶ -----
- ۳۳۰ --- نوشتار احمد قابل در نقد نظام و رهبری، ۲۰ فروردین ۱۳۸۷ -----
- ۳۳۹ --- «گزارشی از یک اصلاح‌طلب بازداشت‌شده به ملت ایران»؛ وصیتنامه احمد قابل، اردیبهشت ۱۳۸۷ -----
- ۳۵۲ --- نوشتار احمد قابل در نقد نظام و رهبری، ۲۸ بهمن ۱۳۸۷ -----
- ۳۵۵ --- «وصیتنامه سیاسی» احمد قابل، ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ -----
- ۳۶۲ --- «تنفیذ در مسجد ضرار»؛ نوشتار محسن کدیور در نقد نظام و رهبری، ۱۳ مرداد ۱۳۸۸ -----
- ۳۶۷ --- نظام موعود خمینی و نظام موجود جمهوری اسلامی؛ اکبر اعلمی، ۱۰ شهریور ۱۳۸۸ -----
- ۳۷۴ --- دل‌نوشته فرزاد کمانگر در زندان اوین، ۱۴ آذر ۱۳۸۸ -----
- ۳۷۴ --- متن فارسی -----
- ۳۷۶ --- ترجمه انگلیسی (English Translation) -----
- ۳۷۸ --- در عاشورا کسی کشته نشد! ابراهیم نبوی، ۷ دی ۱۳۸۸ -----
- ۳۸۰ --- دل‌نوشته‌ای برای معشوق و دردنوشته‌ای برای میهن؛ فرزاد کمانگر، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۹ -----
- ۳۸۰ --- متن فارسی -----
- ۳۸۲ --- ترجمه انگلیسی (English Translation) -----
- ۳۸۴ --- «پدر، مادر، ما باز هم متهمیم!»؛ مصطفی تاج‌زاده، ۲۴ خرداد ۱۳۸۹ -----
- ۴۱۳ --- استیضاح خامنه‌ای؛ محسن کدیور -----
- ۴۱۳ --- استیضاح رهبری؛ نامه سرگشاده محسن کدیور به هاشمی رفسنجانی، ۲۶ تیر ۱۳۸۹ -----
- ۴۵۸ --- استیضاح مرجعیت مقام رهبری؛ محسن کدیور، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۴۷۶ --- افتاء و مرجعیت با اکسیر مصلحت نظام؛ محسن کدیور، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۱ -----
- ۴۹۰ --- موافقان و مخالفان مرجعیت آقای خامنه‌ای؛ محسن کدیور، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱ -----
- ۵۰۶ --- ابتدال مرجعیت شیعه؛ محسن کدیور، ۲ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۵۲۴ --- دفاعیه عیسی سحرخیز در دادگاه و نقد نظام و رهبری، ۲۷ تیر ۱۳۸۹ -----
- ۵۵۵ --- نامه سرگشاده ۱۲ فعال دانشجویی به باراک اوباما در سالروز اشغال سفارت آمریکا، ۱۳ آبان ۱۳۸۹ -----



- ۵۵۵ ----- متن فارسی
- ۵۵۷ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۵۵۹ ----- رنجنامه عبدالکریم سروش درباره شکنجه دامادش، ۳ اسفند ۱۳۸۹
- ۵۶۲ ----- ابتدا «سید خراسانی» و حالا «یا علی گفتن آیت‌الله خامنه‌ای هنگام تولد!» ۲۵ فروردین ۱۳۹۰
- ۵۶۳ ----- سخنان رئیس «جریان شیعیان آزاده» لبنان در محکومیت حکومت ایران و تقاضای آزادی کروب‌ی و موسوی، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۶۳ ----- متن عربی (بالغة العربية)
- ۵۶۴ ----- ترجمه فارسی
- ۵۶۶ ----- نامه سیامک مهر (محمدرضا پورشجرى) (وبلاگ‌نویس) از درون زندان به فرزندش، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۶۸ ----- «اتهام: توهین به مقدسات!»؛ سیامک مهر، اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۷۰ ----- «فاحشگی، مقام زن در اسلام!»؛ سیامک مهر
- ۵۷۲ ----- «من اسلام‌شناس نیستم؛ من اهریمن‌شناسم!»؛ سیامک مهر، مرداد ۱۳۹۰
- ۵۷۶ ----- شکایتنامه ۲۶ زندانی سیاسی سرشناس، از اعمال غیرقانونی وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۸۲ ----- نامه ابراهیم نبوی به مردم ایران، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۰
- ۵۸۷ ----- نامه سرگشاده رضا پهلوی به بان‌کی‌مون، دبیرکل سازمان ملل متحد، ۳ تیر ۱۳۹۰
- ۵۸۷ ----- متن فارسی
- ۵۸۹ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۵۹۰ ----- گفتگو با مادر سعید زینالی: بعد از ۱۲ سال نمی‌دانم بچه‌ام زنده است یا مرده! فرشته قاضی، ۳۰ تیر ۱۳۹۰
- ۵۹۳ ----- دل‌نوشته هیلا صدیقی به جای دفاعیه دادگاه، ۲۸ شهریور ۱۳۹۰
- ۵۹۷ ----- «سبز است دوباره!»؛ شعری از هیلا صدیقی
- ۵۹۹ ----- «فایده خمینی و حکومت جمهوری اسلامی برای اسرائیل و غرب»؛ مهرداد حیدرپور، ۲۸ شهریور ۱۳۹۰
- ۶۰۲ ----- نامه عباس خسروی فارسانی به ایرانیان و تحلیلگران سیاسی و طرح یک پرسش درباره حصر موسوی و کروب‌ی، ۱۷ مهر ۱۳۹۰
- ۶۰۴ ----- پاسخ محمود خادمی به پرسش عباس خسروی فارسانی، ۲۸ مهر ۱۳۹۰
- ۶۰۹ ----- نامه ابراهیم یزدی به راشد الغنوشی، رهبر جنبش «النهضة» تونس، ۴ آبان ۱۳۹۰
- ۶۱۱ ----- نامه سرگشاده ۱۹ فعال دانشجویی به باراک اوباما در سالروز اشغال سفارت آمریکا، ۱۳ آبان ۱۳۹۰
- ۶۱۱ ----- متن فارسی
- ۶۱۴ ----- ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۶۱۷ ----- نامه سرگشاده ۷ فعال سیاسی و محقق ایرانی به رهبران «بهار عربی»، ۱۴ آبان ۱۳۹۰
- ۶۲۱ ----- «شکنجه تنهایی»؛ خاطرات سارا شورد از سلول انفرادی در ایران، ۱۴ آبان ۱۳۹۰
- ۶۲۱ ----- متن انگلیسی (English Text)
- ۶۲۳ ----- ترجمه فارسی
- ۶۲۵ ----- بیانیه ۳۶ زندانی سیاسی در مورد انتخابات مجلس نهم و مسائل روز، ۱۵ آبان ۱۳۹۰
- ۶۳۰ ----- بیانیه بیش از ۱۲۰ روشنفکر ایرانی در مورد هشدار نسبت به وقوع جنگ و مسائل روز، ۱۶ آبان ۱۳۹۰
- ۶۳۳ ----- «اخلاق، سیاست و انتخابات»؛ محمد ملکی، ۵ آذر ۱۳۹۰
- ۶۴۸ ----- بیانیه جمعی از فعالان جنبش زنان در داخل کشور، ۷ آذر ۱۳۹۰
- ۶۵۲ ----- نامه ابراهیم یزدی به محمدجواد حجتی کرمانی، ۱۱ آذر ۱۳۹۰
- ۶۵۷ ----- نوشتار ابوالفضل قدیانی در نقد نظام و رهبری، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۶۶۱ ----- «ابوالفضل قدیانی؛ خط‌شکن سبزها»؛ بیتا موحد، ۱۰ دی ۱۳۹۰
- ۶۶۳ ----- «قیام ۱۹ دی از نگاهی دیگر»؛ نوشتار حسین علایی در نقد نظام و رهبری، ۱۹ دی ۱۳۹۰



- ۶۶۵ ----- «کفتاری به نام حسین اعلائی»؛ وبسایت «بصیرنیوز»، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۶۶۶ ----- «واکنش جناح حاکم به نوشته حسین اعلائی: سردار یک‌شبه کفتار شد»؛ محمدرضا یزدان‌پناه، ۲۰ دی ۱۳۹۰
- ۶۶۹ ----- «سردار «علائی» و رمزگشایی از وضعیت موجود»؛ علی مصلحی، ۲۰ دی ۱۳۹۰
- ۶۷۰ ----- نامه سرگشاده جمعی از سرداران سپاه به حسین اعلائی، ۲۴ دی ۱۳۹۰
- ۶۷۳ ----- «جزئیات جلسه همکاران سابق علائی با وی»، ۲۶ دی ۱۳۹۰
- ۶۷۵ ----- نامه سرگشاده حسین اعلائی به حسین شریعتمداری، ۲۷ دی ۱۳۹۰
- ۶۷۷ ----- «بهمن، ماه زوال دیکتاتوری‌ها»؛ حسین اعلائی، ۸ بهمن ۱۳۹۰
- ۶۷۸ ----- «پیام مهم دادگاه فرعون»؛ سرمقاله روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۹ دی ۱۳۹۰
- ۶۸۰ ----- «ذکر اربابنا و سرورنا سلطان الفقها خمینی (لکن العلما) پروردگار ثانی»؛ سیاوش صفوی، ۲۷ دی ۱۳۹۰
- ۶۸۳ ----- نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به سرداران نظامی ایران، ۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۶۸۶ ----- فراخوان ۳۹ زندانی سیاسی برای آزادی موسوی و کروبی، ۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۶۸۹ ----- نامه احمد صدر حاج سیدجوادی به مردم ایران، ۱۵ بهمن ۱۳۹۰
- ۶۹۵ ----- «گذار به جمهوری اسلامی پساخامنه‌ای؛ چرایی و چیستی»؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۲ بهمن ۱۳۹۰
- ۶۹۹ ----- پاسخ محمد نوری‌زاد به نوشتار عباس خسروی فارسانی، ۲۶ بهمن ۱۳۹۰
- ۷۰۰ ----- نامه سرگشاده مهدی خزعلی به احمد منتظری، ۲۴ بهمن ۱۳۹۰
- ۷۰۲ ----- نامه سرگشاده سیامک فرید به مهدی خزعلی، ۲۶ بهمن ۱۳۹۰
- ۷۰۴ ----- نامه مهدی خزعلی به همسرش، ۲۹ بهمن ۱۳۹۰
- ۷۰۵ ----- نامه‌ای خطاب به «ننه علی»، یک مادر شهید، پس از مرگش، ۴ اسفند ۱۳۹۰
- ۷۰۷ ----- نامه سرگشاده یکی از اعضای بُریده «سازمان مجاهدین خلق» به مسعود رجوی، ۱۴ اسفند ۱۳۹۰
- ۷۰۸ ----- ترکمانچای ارزی (ترکمان‌چین)؛ پارانه دو سال ۷۰ میلیون ایرانی با یک امضا به جیب برادران چینی رفت! ۲۲ اسفند ۱۳۹۰
- ۷۱۰ ----- گفتگو با ابوالفضل قدیانی: خامنه‌ای مملکت را به لبه پرتگاه کشانده؛ زهرا صدر، ۲۹ فروردین ۱۳۹۱
- ۷۱۷ ----- «راز بزرگ جمهوری اسلامی: آیا جسد خمینی در سوریه دفن شده است؟!»؛ عباس خسروی فارسانی، ۳۱ فروردین ۱۳۹۱
- ۷۲۰ ----- نامه سرگشاده روح‌الله زم به بازجوی خود، برادرِ حیدر مصلحی، ۴ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۲۴ ----- سخنان ابوالفضل قدیانی در جلسه دادگاه، ۴ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۲۶ ----- نامه رسول بداقی به فرزاد کمانگر، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۲۸ ----- نامه فخرالسادات محتشمی‌پور به فاطمه دختر پیامبر اسلام، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۳۱ ----- «آیت‌الله خامنه‌ای، یک زندگی ممنوع»؛ گزارش انتشار کتاب «شرح اسم»؛ مصطفی خلجی، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۳۴ ----- «طرح‌واره‌ای برای گذار به دموکراسی»؛ نامه محمد ملکی به ایرانیان، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۱
- ۷۳۷ ----- کفتار عبدالکریم موسوی اردبیلی در عذرخواهی از مردم، ۱۱ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۴۰ ----- نوشتار عبدالکریم سروش در مورد انتشار آهنگ «نقی» شاهین نجفی و واکنش‌ها نسبت به آن، ۱۶ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۴۵ ----- نوشتار مهدی خلجی در پاسخ به عبدالکریم سروش، ۲۲ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۵۱ ----- «چرا فصل سبز و گرم و زیبایمان، زرد و سرد و نازیبا گشت؟»؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۲ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۵۲ ----- «آسیب‌شناسی جنبش سبز: جنبش عشق و زندگی، نه نفرت و مرگ»؛ م. آزاد، ۲۰ بهمن ۱۳۸۸
- ۷۵۹ ----- اسامی ۱۱۲ کشته‌شده پس از انتخابات سال ۱۳۸۸، به همراه جزئیاتی از چگونگی مرگ آنان، ۲۲ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۷۷ ----- اسناد زمین‌خواری برادران لاریجانی (دالتون‌ها)؛ عباس خسروی فارسانی، ۲۸ خرداد ۱۳۹۱
- ۷۸۰ ----- نامه یک جوان (محمد ب.) به خدا، ۱۹ تیر ۱۳۹۱
- ۷۸۲ ----- «سقف بلند، سقف کوتاه»؛ «دکتر لولیتا»، ۲۳ تیر ۱۳۹۱
- ۷۸۴ ----- نامه سرگشاده جمعی از طلاب و دانشجویان افغانستانی به عبدالکریم سروش، ۲۰ مرداد ۱۳۹۱



- ۷۹۰ - نامه مصطفی تاجزاده به همسرش فخرالسادات محتشمی پور، ۳۰ مرداد ۱۳۹۱
- ۷۹۲ - «آسیب شناسی موقعیت زندانیان سیاسی»؛ بهاره هدایت، شهریور ۱۳۹۱
- ۷۹۵ - «سلسله مراتب خشونت و تحقیر»؛ گزارشی از زندگی «مجاهدین خلق» در «پادگان اشرف»، ۶ آبان ۱۳۹۱
- ۸۰۰ - گفتگو با مادر سعید زینالی: ۱۴ سال گذشت، چه بلایی سر سعید زینالی آمده؟! فرشته قاضی، ۸ آبان ۱۳۹۱
- ۸۰۲ - «وحدت ملی فرزانه و فتنه بی بصیرت»؛ ابراهیم نبوی، ۱۰ آبان ۱۳۹۱
- ۸۰۶ - گزارشی از انتشار جزوه «عصمت استراتژیک ولی فقیه»؛ ۲۱ آبان ۱۳۹۱
- ۸۰۸ - نامه سرگشاده امیرحسین موحدی به رضا پهلوی، ۷ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۰ - هواپیماهای رهبر ساده زیست و بازگشایی یک پرونده قدیمی؛ امیرفرشاد ابراهیمی، ۸ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۳ - احمدی نژاد، مداحی که این روزها فقط به انتقام می اندیشد! امیرفرشاد ابراهیمی، ۹ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۶ - رهبر غیر پاسخگو و مسؤولیت نخبگان؛ مجتبی واحدی، ۱۰ آذر ۱۳۹۱
- ۸۱۸ - مدرسه دموکراسی؛ گزارشی از زندگی در زندان اوین؛ فائزه هاشمی، ۱۵ آذر ۱۳۹۱
- ۸۲۰ - نامه سیامک قادری به فائزه هاشمی؛ خواهرم درست می گویی، اما...، ۲۸ آذر ۱۳۹۱
- ۸۲۴ - رو در رو با فائزه هاشمی و «عبرت روزگار»، ایرج مصداقی، ۳ دی ۱۳۹۱
- ۸۴۱ - گفتگو با مادر امیرارشد تاجمیر: امیرارشد را سه بار کشتند! فرشته قاضی، ۱۶ آذر ۱۳۹۱
- ۸۴۴ - کارنامه ادبی علی خامنه‌ای: پندار بد، گفتار بد، کردار بد؛ مصطفی خلجی، ۲۲ آذر ۱۳۹۱
- ۸۴۷ - خودش هم به خودش رأی نداد؛ ابوالقاسم خزعلی: فکر نمی کردیم خامنه‌ای رهبر بشود؛ نیما فرح‌آبادی، ۲۶ آذر ۱۳۹۱
- ۸۴۹ - پیشنهاد بی‌شرمانه؛ احسان مهرابی، ۲۷ آذر ۱۳۹۱
- ۸۵۱ - پیام پنج نواندیش مسلمان ایرانی به رهبران ملت مصر: از تجربه تلخ جمهوری اسلامی ایران عبرت بگیرید! ۱ دی ۱۳۹۱
- ۸۵۱ - متن فارسی
- ۸۵۳ - ترجمه انگلیسی (English Translation)
- ۸۵۶ - مرگ ایدئولوژی اسلامی در ایران؛ مهدی خلجی، ۳ دی ۱۳۹۱
- ۸۵۹ - پرونده رسواساز خامنه‌ای در دست گماشته او؛ مجتبی واحدی، ۳ دی ۱۳۹۱
- ۸۶۱ - ما باید عوض شویم! مجتبی واحدی، ۷ دی ۱۳۹۱
- ۸۶۲ - اگر اندیشه و قلم قابل کنترل بود، محمدرضا پهلوی سقوط نمی کرد؛ فائزه هاشمی، ۴ دی ۱۳۹۱
- ۸۶۴ - گفتگو با خواهر شهرام فرج‌زاده؛ زهرا صدر، ۶ دی ۱۳۹۱
- ۸۶۷ - زوال کیش شخصیت رهبری؛ بیژن صف‌سری، ۷ دی ۱۳۹۱
- ۸۶۹ - خامنه‌ایزاسیون؛ اکبر گنجی، ۷ دی ۱۳۹۱
- ۸۷۳ - پیشنهاد ابوالفضل قدیانی برای نام‌گذاری ۹ دی: «روز نکبت استبداد دینی»، ۹ دی ۱۳۹۱
- ۸۷۶ - گفتگو با خواهر سعید زینالی: بازجو گفت دنبال دو تکه استخوان او نباشید! فرشته قاضی، ۱۰ دی ۱۳۹۱
- ۸۸۰ - نامه سرگشاده به مسعود رجوی، دی ۱۳۹۱
- ۸۸۲ - دوست قدیمی از خاطراتش گفت: وقتی خامنه‌ای تهدید به قمه‌زنی می کرد؛ محمدرضا یزدان‌پناه، ۱۸ دی ۱۳۹۱
- ۸۸۴ - مرثیه‌ای برای جامعه مدنی ایران؛ علی آزاد، ۱۹ دی ۱۳۹۱
- ۸۸۷ - خدای خامنه‌ای به مرخصی رفته است؛ مجتبی واحدی، ۲۰ دی ۱۳۹۱
- ۸۸۸ - مرثیه‌ای برای رهبر جمهوری اسلامی؛ علی آزاد، ۲۱ دی ۱۳۹۱
- ۸۹۱ - سونامی رسوایی‌های اخلاقی بعد از سیل اختلاس‌ها، ۲۶ دی ۱۳۹۱
- ۸۹۲ - ماجرای هم‌خانگی با هاشمی رفسنجانی؛ زندگی پنهان خامنه‌ای در تهران؛ نیما فرح‌آبادی، ۱ بهمن ۱۳۹۱
- ۸۹۴ - همزاد «بالا» نشینی خامنه‌ای بر «بالا»ی دار؛ مجتبی واحدی، ۲ بهمن ۱۳۹۱
- ۸۹۶ - شمارش معکوس فروپاشی؛ تحلیلی روان‌شناختی از شرایط پیش روی نظام جمهوری اسلامی؛ امیر رهنما، ۲۱ بهمن ۱۳۹۱



- ۹۰۳ ----- با کمک مالی تهران به سوریه چه کارهایی می‌شد در ایران انجام داد؟ ۲۶ بهمن ۱۳۹۱ -----
- ۹۰۶ ----- محمود احمدی‌نژاد: هوگو چاوز با حضرت مسیح و انسان کامل بازخواهد گشت! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۰۸ ----- احمدی‌نژاد تکرار کرد: چاوز منتظر امام موعود و انسانی موحد و مؤمن بود! ۱۹ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۰۹ ----- توصیف جدید خامنه‌ای از جایگاه خود: حرفی نمی‌زنم مگر آنکه دستور باشد؛ حسین باستانی، ۲۲ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۱۱ ----- درد دل حضرت آقا! وقتی چرخه بازتولید قدرت لنگ می‌زند؛ تقی روزبه، ۲۲ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۱۳ ----- گلایه شدید خامنه‌ای از ادامه اختلافات؛ فرمایشات یعنی چه؟ دستور است! بهرام رفیعی، ۲۳ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۱۵ ----- پرونده‌های باز سال ۱۳۹۱؛ جان‌باختگان زندان؛ فرشته قاضی، ۲۹ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۲۱ ----- خامنه‌ای در سالی که گذشت؛ بحران اقتدار؛ محمدرضا یزدان‌پناه، ۲۹ اسفند ۱۳۹۱ -----
- ۹۲۴ ----- علی خامنه‌ای، گرفتار در پیچ و خم‌های تاریخ حکومت ایران؛ عباس میلانی، ۱۵ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۹۲۴ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۹۲۷ ----- ترجمه فارسی -----
- ۹۲۹ ----- ایران بعد از احمدی‌نژاد؛ تلاش برای پاک کردن نشانه‌های فروپاشی؛ روبرتو توسکانو، ۱۳ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۹۲۹ ----- متن فرانسوی (French Text) -----
- ۹۳۲ ----- ترجمه فارسی -----
- ۹۳۴ ----- مشایی، مهره پنهان رهبر؛ محمدعلی محمدیان، ۲۵ فروردین ۱۳۹۲ -----
- ۹۴۱ ----- علی خامنه‌ای روزهای سختی را می‌گذراند؛ حسین باقرزاده، ۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۴۳ ----- توهمات علی خامنه‌ای؛ مجید محمدی، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۴۶ ----- افشای راز «بگم بگم» احمدی‌نژاد و جعبه سیاه انتخابات ۸۸؛ عباس خسروی فارسانی، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۴۸ ----- آیا احمدی‌نژاد به دنبال «افشاگری» در مورد انتخابات ۱۳۸۸ است؟ حسین باستانی، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۰ ----- پرده آخر کودتا؛ محمدرضا سرداری، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۲ ----- مرکز روابط عمومی دفتر رئیس‌جمهور خبر «نوار ۸ میلیونی» را تکذیب کرد، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۳ ----- دفتر رئیس‌جمهوری ایران آگاهی او از «تقلب انتخاباتی» را تکذیب کرد، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۵ ----- نوار ۸ میلیونی؛ مکالمه مجتبی خامنه‌ای با محمود احمدی‌نژاد، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۶ ----- توقف فعالیت «بازتاب» در پی انتشار خبری از اسناد تقلب در انتخابات ۸۸، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۵۸ ----- پشت پرده نوار ۸ میلیونی؛ گفتگوی ویژه با فؤاد صادقی مدیر سایت «بازتاب امروز»؛ علیرضا شاکر، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۶۰ ----- وحشت حکومت، تکذیب دولت؛ چرا دفتر احمدی‌نژاد نوار را تکذیب کرد؟ نازنین کامدار، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۶۲ ----- گفتگو با فؤاد صادقی: خبر «نوار ۸ میلیونی» را منبع نزدیک به احمدی‌نژاد به ما داد؛ مسعود کاظمی، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۶۵ ----- احمدی‌نژاد بازداشت شد و پیش از آزادی، هفت ساعت به مکانی امنیتی برده شد، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۶۵ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۹۶۷ ----- ترجمه فارسی -----
- ۹۷۰ ----- خبر بازداشت «محمود احمدی‌نژاد» از کجا درآمد؟ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۱ ----- تأکید دوباره «ورد نت دیلی» بر صحت خبر بازداشت احمدی‌نژاد، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۴ ----- ادعای دروغین سایت خبری آمریکایی با هدف اجرای پروژه ضد امنیتی در ایران، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۵ ----- رسانه دولت «شایعه دستگیری احمدی‌نژاد» را توطئه خواند، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۶ ----- «بازتاب» غیب شد، مدیرش هم به زندان رفت؛ فریرز سروش، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۷ ----- بی‌خبری از وضعیت علی غزالی پس از بازداشت و ممانعت از فعالیت مطبوعاتی فؤاد صادقی، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۷۹ ----- فؤاد صادقی، سردبیر سایت «بازتاب امروز» و فعال رسانه‌ای نزدیک به هاشمی بازداشت شد، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۸۰ ----- بی‌خبری از فؤاد صادقی، سردبیر سایت مسدود شده بازتاب بعد از بازداشت، ۱ خرداد ۱۳۹۲ -----



- ۹۸۱ ----- «توهم خطرناک»؛ چشم‌انداز آتی کشور بسیار نگران‌کننده است؛ محمدتقی کروبی، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۸۳ ----- گزارش ۹۲؛ نامه سرگشاده ایرج مصداقی به مسعود رجوی، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۸۵ ----- مطهری: «بازرگان را برای فریب نخست‌وزیر کردیم!»؛ اوج وقاحت ماکیاولیستی؛ «گلاس‌نوست»، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۸۶ ----- یک آینده با دو احتمال متغایر؛ چه راحت بازی می‌خوریم! محمدعلی محمدیان، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۹۲ ----- آیا رهبر جمهوری اسلامی، دارای ادبیات فاخر است؟ حسین علیزاده، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۹۵ ----- شلیک به پیکر نیمه‌جان انقلاب؛ هاشمی رفسنجانی رد صلاحیت شد، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۹۷ ----- «علی ماند و حوضش»؛ صل علی محمد؛ کوسه به خشکی آمد! «گلاس‌نوست»، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۹۸ ----- تحلیل «نیویورک تایمز» از رد صلاحیت هاشمی: ایجاد تغییر از طریق صندوق رأی و خیابان به پایان رسیده، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲ -----
- ۹۹۸ ----- متن انگلیسی (English Text) -----
- ۱۰۰۰ ----- ترجمه فارسی -----
- ۱۰۰۲ ----- پایان جمهوری اسلامی، عبدالرضا تاجیک، ۱ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۱۰۰۴ ----- این صلاحیت هاشمی نبود که احراز نشد! غلامعلی رجایی، ۱ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۱۰۰۶ ----- جمهوری اسلامی به مثابه دالانی کوتاه در تاریخی دراز، صادق رحیمی، ۱ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۱۰۰۷ ----- خطای اصلاح‌طلبان و «جنبش سبز»: پای‌بندی به قواعد بازی نظام و رهبرانی وابسته به نظام، ۲ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۱۰۱۰ ----- باز تولد تو رسید و در کنار تو نیستم بهمن جانم! ژیلابنی یعقوب؛ ۲ خرداد ۱۳۹۲ -----
- ۱۰۱۲ ----- بالآخره بوسیدم؛ بوسیدم چشمان اشک‌آلود تو را مهسا...! مسعود باستانی، ۲ خرداد ۱۳۹۲ -----

۱۰۱۴ ----- سخن فرجامین

- ۱۰۱۵ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰ -----

**فهرست تفصیلی جلد هفتم**

به جای مقدمه ویرایش پنجم: نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به آقای خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲ ----- ۴

۱۱ ----- فهرست مطالب

۱۱	-----	فهرست اجمالی (هفت جلد)
۱۵	-----	فهرست تفصیلی جلد اول
۲۰	-----	فهرست تفصیلی جلد دوم
۳۳	-----	فهرست تفصیلی جلد سوم
۳۷	-----	فهرست تفصیلی جلد چهارم
۴۶	-----	فهرست تفصیلی جلد پنجم
۵۹	-----	فهرست تفصیلی جلد ششم
۶۶	-----	فهرست تفصیلی جلد هفتم

۶۸ ----- سخن آغازین**۷۲ ----- بخش اول: گزیده‌ای از سروده‌های سیاسی - اجتماعی**

۷۴	-----	گزیده‌ای از سروده‌های سیاسی - اجتماعی علی‌اکبر سعیدی سیرجانی
۱۱۷	-----	گزیده‌ای از سروده‌های سیاسی - اجتماعی سایر شاعران ایران

۲۱۴ ----- بخش دوم: گزیده‌ای از متون ادبی سیاسی - اجتماعی

۲۱۵	-----	«شیخ صنعان»؛ نوشتاری ادبی - اجتماعی از علی‌اکبر سعیدی سیرجانی
۲۴۸	-----	«سیمای دو زن»؛ نوشتاری ادبی - اجتماعی از علی‌اکبر سعیدی سیرجانی

۲۵۸ ----- بخش سوم: «حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند!»

۲۵۹	-----	مجموعه نوشتارهای «حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند»؛ «کاتب جنگل»
۲۵۹	-----	چرا «حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند» را در «خودنویس» منتشر می‌کنیم؛ نیک‌آهنگ کوثر، ۳۰ دی ۱۳۹۱
۲۶۰	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱): لاشخور خمین (روح‌الله خمینی)
۲۶۲	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۲): اختاپوس معظم رهبری (علی خامنه‌ای)
۲۶۴	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۳): خوک رفسنجان (اکبر هاشمی رفسنجانی) - قسمت اول
۲۶۷	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۳): خوک رفسنجان (اکبر هاشمی رفسنجانی) - قسمت دوم
۲۷۰	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۴): شترگاوپلنگ آرادان (محمود احمدی‌نژاد)
۲۷۴	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۵): موش تدارکاتچی اردکان (محمد خاتمی)
۲۷۷	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۶): سگ زرد مازندرانی (علی لاریجانی)
۲۷۹	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۷): خرس اشغالگر لانه جاسوسی (محمد موسوی خوئینی‌ها)
۲۸۲	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۸): جنتی‌زوروس لادان (احمد جنتی)
۲۸۵	-----	حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۹): استاد تمساح یزدی (محمدتقی مصباح یزدی)



- ۲۸۷ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۰): مار «بهاری» مازندران (اسفندیار رحیم‌مشایی)
- ۲۸۹ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۱): خروس مهاجران (عطاءالله مهاجرانی)
- ۲۹۳ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۲): آفتاب‌پرست‌اولادی بازار (حبیب‌الله عسگر‌اولادی مسلمان)
- ۲۹۵ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۳): لک‌لک میرزا، طبیب اختیاریه (علی‌اکبر ولایتی)
- ۲۹۷ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۴): گراز سمنانی (حسن روحانی)
- ۳۰۰ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۵): کفتار نجف‌آباد (علی فلاحیان)
- ۳۰۲ ----- حیواناتی که بر ما حکومت کرده‌اند (۱۶): سگ خراسان (محمدباقر قالیباف)
- ۳۰۴ ----- نگاه «فارین پالیسی» به «حیوانات» حاکم بر ایران، ۱۷ بهمن ۱۳۹۱
- ۳۰۴ ----- متن انگلیسی (English Text)
- ۳۰۶ ----- ترجمه فارسی

۳۰۷ ----- سخن فرجامین

- ۳۰۸ ----- نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰



سخن آغازین



سخن آغازین

«من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
محل قابل و آنگه نصیحت قائل
چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!» (سعدی)

«گرچه دانی که نشنوند، بگوی
هرچه دانی ز نیکخواهی و پند» (سعدی)

«آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است:
با دوستان، مروّت، با دشمنان، مدارا» (حافظ)

«آدمیزاده‌ام، آزاده‌ام و دلپش همین نامه، که در حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران؛ بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند.»
(جمله پایانی نامه زنده‌یاد علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، که فرجام نگارش نامه، قتل او بود!)

کتابی که پیش رو دارید، «راهی به رهایی» (۱) است از طریق آگاهی، بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیب مُلک و مردم ایران‌زمین؛ نحوه‌هایی است نجیبانه و برآمده از اندیشه‌ها و قلم‌های گوناگون و رنگارنگ، که وجه مشترک همه آنها، دلسوزی و نیکخواهی برای ایران و ایرانی و رهبران ایران و تلاش برای یافتن و نشان دادن راه صحیح و استوار رهایی است.

جهان سیاست، جهان نقد و تحلیل و ارزیابی کردار، گفتار و افکار سیاستمداران و مجریان نظام‌های سیاسی، برای تدبیر و تمشیت بهتر امور، جهت وصول به رفاه، آزادی و عدالت برای انسان‌ها است، نه جایگاه تقدس، تملق، تظاهر و تزویر. بنا بر این، در وادی سیاست، هیچ‌کس، در هیچ عنوان و جایگاهی، در مقامی الوهی و فراتر از نقد، نظارت و سنجش نمی‌نشیند؛ هدف از تدوین این کتاب نیز، با چنین نگاه و رویکردی به سیاست و سیاستمداران، آگاهی‌رسانی به منظور رسیدن به آزادی، عدالت و رفاه ایرانیان است. بر همین اساس، و نیز به منظور رعایت اختصار در تیتراها، در این کتاب، آگاهانه و عمدانه معمولاً از عناوینی نظیر آیت‌الله، حجت‌الاسلام، مهندس، دکتر و... در تیتراها و مطالبی که توسط اینجانب درج شده، استفاده نشده است و این امر، به هیچ وجه، بیانگر تحقیر، بی‌احترامی یا نادیده گرفتن تلاش‌های علمی صاحبان این عناوین نیست.

البته اینکه در این کتاب، عمدتاً نامه‌هایی منتشر شده که مخاطب آنان آقایان خمینی و خامنه‌ای و سران شاخ جمهوری اسلامی هستند، بدین معنا نیست که تنها مسؤول شرائط امروز ایران، این دو نفر هستند، بلکه آنها به عنوان سرسلسله و رأس هرم قدرت در نظام جمهوری اسلامی ایران، مخاطب قرار گرفته‌اند؛ رویکرد کتاب «نحوه‌های نجیبانه»، «نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن» است و در «نقد نظام»، همه مسؤولان، مسؤول‌اند و بزرگ‌ترین مسؤولان، بیش‌ترین مسؤولیت را دارند؛ البته مردم نیز مسؤولیت دارند و وظیفه آنان، نقد و پاییدن و پالایش مسؤولان و انتخاب و به کار گماردن انسان‌های شایسته است؛ وقتی نظام و ساختاری با محک نقد سنجیده می‌شود، بدی‌های آن نمایان می‌گردد، و برای سازگار کردن ناسازه‌ها و رفع نقصان‌ها، راه‌حل ارائه می‌شود و برای خروج از مازهای پیچ در پیچ و بن‌بست‌های بلند، راه برون‌رفت نشان داده می‌شود؛ و این، رهبران و مسؤولان هستند که باید با استقبال از منطق نقد و گفتگو و احتراز از استبداد و خودرأیی، به محتوای این نقدها توجه کنند و راه صحیح و سازنده در پیش گیرند. بنا بر این، رهبران هر نظام و ساختاری، چون هدایتگر سایر کارگزاران، الگو و نمونه نمایان جامعه، معمار بنا و مبنای نظام، و سلسله‌جنبان، تخصیص‌دهنده و جهت‌دهنده «منابع کمیاب قدرت، ثروت، معرفت (علم، دانش) و منزلت اجتماعی»



هستند، از نظر اخلاقی، عقلی، قانونی و دینی، بزرگ‌ترین نقش را در ساختن یا سوختن آن نظام و آبادانی یا ویرانی آن ساختار و به دنبال آن، رفاه و بهزیستی یا درد و رنج مردمان ساکن در اجتماع این ساختمان دارند؛ و صد البته، در این میان، نباید از نقش مردم و آگاهی یا ناآگاهی آنان و تأثیر فرهنگ بر سیاست، که تأثیری اساسی، مبنایی و ماندگار است، چشم پوشید؛ مردمی که باید در انتخابی دقیق و آگاهانه، افرادی را برای تصدی مناصب گوناگون کشور، برای دوره زمانی معین و محدودی، به کار گمارند و همواره آنها را در منظر نقد و نظارت خود داشته باشند و آنان را خادم خود بدانند نه رئیس، رهبر و سرور خود.

چند نکته

- ۱- انتشار این کتاب، بیش و پیش از هر چیز، به انگیزه‌ای اخلاقی و انسانی صورت گرفته است؛ با دیدن انسان‌هایی در حال غرق در دریای غم و گرفتاری، کم‌ترین وظیفه ما رساندن فریاد آنان به گوش و آستانه آگاهی دیگر انسان‌هاست؛ آری، «دلم می‌سوزد از باغی که می‌سوزد!»
- ۲- انتخاب عنوان «نحوه‌های نجیبانه» برای این کتاب، با نگاه بر وجه غالب نوشتارها و نویسندگان صورت گرفته است و داوری نهایی، با خوانندگان و تاریخ خواهد بود.
- ۳- در انتخاب نوشتارهای این کتاب جهت انتشار، هیچ‌گونه جهت‌گیری خاصی، اعم از سیاسی، مذهبی، صنفی و...، لحاظ نشده است؛ و البته حُسن و ویژگی کتاب «نحوه‌های نجیبانه»، این است که نامه‌ها و نوشتارهایی که ممکن بود در دستان تطاول‌گر خزان زمان و بدون ثبت ماندگار، به دامان نسیان سپرده شوند - به‌ویژه با توجه به اینکه نویسندگان برخی از آنها نامشخص یا غیرمشهور هستند - اینک به صورت یکجا، و بدون هرگونه دخل و تصرف یا جهت‌گیری خاص در انتخاب نوشتارها، ثبت و ماندگار شده‌اند؛ و کارنامه‌ای هستند از داوری مردمی که امروز و دیروز، تحت تدبیر یا بی‌تدبیری حکومت جمهوری اسلامی، زندگی کرده‌اند و طعم تلخ این نظام را با جسم و جان چشیده‌اند، برای به‌سازی، به‌زیستی و به‌روزی فردا و داوری تاریخ و آینده و البته داوری وجدان‌های بیدار امروز، که با توجه به تنوع نویسندگان و شیوه بیان آنها، می‌توانند قضاوتی کلی و منصفانه نسبت به دیروز و امروز فراهم آورند و دورنمایی امیدبخش برای فردا ترسیم سازند.
- ۴- نامه‌ها و نوشتارهایی که در این اثر مطرح شده، بدون هیچ‌گونه تغییر محتوایی - به‌جز در موارد ضرورت که در کروش، []، قرار گرفته است - بازنشر شده است و صرفاً به لحاظ علائم نقطه‌گذاری، و نیز اصلاح اغلاط املائی و نگارشی، تغییرات شکلی ویرایشی‌ای به منظور یکدست‌سازی مطالب جهت انتشار به‌صورت کتاب، اعمال شده است؛ البته نهایت دقت و تلاش، صورت گرفته است تا متنی منقح، منظم، پیراسته، یکدست و بدون غلط ارائه گردد.
- ۵- نوشتارهای نشریافته در این کتاب، به‌جز در برخی موارد معدود، بدون هیچ‌گونه توضیح، مقدمه و مؤخره‌ای ذکر شده است تا خواننده بتواند مستقلاً و بدون پیش‌داوری یا پیش‌زمینه‌ای، با مطالب مواجه گردد. البته در مواردی، بخشی از جملات شاخص و مهم متن، به صورت تیتراژ انتخاب شده است تا کسانی که فرصت مطالعه متن کامل نوشتار را ندارند، بتوانند با مطالعه تیتراژها، نمای اجمالی آن را نظاره کنند.
- ۶- مطالب کتاب، صرفاً بر اساس تقدم و تأخر زمانی، در فصل‌های جداگانه، بر اساس تنظیم موضوعی، تدوین یافته است.
- ۷- با توجه به حجم انبوه مطالب، مجبور شدم اندازه قلم متن را کمی کوچک‌تر انتخاب کنم و صفحات و پاراگراف‌ها را فشرده‌تر سازم، تا بتوانم در حجم کم‌تری، مطالب بیش‌تری را ارائه نمایم؛ با وجود این، صفحات مجموع ۷ جلد کتاب از ۶۰۰۰ فراتر رفت. البته حدود ۲۰۰۰ صفحه مطلب نیز در مورد کارنامه فرهنگی، اجتماعی، دینی، اقتصادی، و پزشکی جمهوری اسلامی، آماده شده بود، که با توجه به اینکه مربوط به بازه زمانی خاص هستند و از سوی دیگر، در سایر نوشتارهای منتشرشده نیز تا حدودی به این موضوعات پرداخته شده و اضافه شدن آنها، حجم کتاب را بسیار بیش‌تر می‌کرد، از انتشار آنها خودداری کردم.
- ۸- ویرایش‌های پیشین کتاب را با نام مستعار «آزاد آزاده» منتشر کرده‌ام؛ اما انتخاب این نام، به هیچ‌عنوان دلیلی بر خودستایی نیست؛ این اسم، بیانگر نوع نگاه من به جامعه و سیاست است؛ بدین معنا که جامعه و سیاست را آزاد و رها از هرگونه خفقان و استبداد و نیز از نظر اخلاقی، در راه آزادی می‌پسندم و در این جهت، خود، جامعه و سیاست را همواره در راه، روان و در جریان و حرکت می‌بینم. البته قصد داشتم فعالیت خود را در یافتن «راهی به رهایی از راه آگاهی» با این اسم مستعار ادامه دهم و به منظور امکان ادامه این فعالیت در داخل کشور، سعی می‌کردم همه جوانب امنیتی را رعایت کنم، اما به هر روی، پلیس «فتا» (فضای تولید و تبادل اطلاعات) اصفهان، از طریق اینترنت، هویت واقعی مرا شناسایی کرد و مرا دستگیر و تحویل اداره اطلاعات استان اصفهان نمود؛ اما من دست از آگاهی‌بخشی برنداشتم و در فرصت آزادی به قید وثیقه تا تشکیل



دادگاه، از کشور خارج شدم. به هر روی، در ویرایش پنجم، عنوان تمامی مطالبی که حاصل قلم قاصر اینجانب است، با نام حقیقی‌ام درج شده است.

۹- از آنجا که بخش عمده‌ای از کار تدوین و ویرایش پنجم کتاب را در فرصت پس از آزادی از زندان و خروج از کشور و در دوران عدم ثبات و استقرار و در شرایط غربت و آوارگی انجام داده‌ام، کتاب، خالی از خلل و نقصان نیست، که امیدوارم در ویرایش‌های بعدی، این موارد اصلاح گردند.

درخواست از خوانندگان

ضمن دعوت از همه هموطنانم جهت مطالعه این اثر، که بیان چکیده و شالوده و پالوده شرنگ‌هایی است که در زمهریر سرد و زرد جمهوری اسلامی به جسم و جان ایران و ایرانی وارد آمده است، از آنان درخواست دارم از هر طریق ممکن، از جمله پست الکترونیک، وبلاگ‌ها، وبسایت‌ها، شبکه‌های اشتراک مطالب، شبکه‌های اجتماعی و... در مورد این اثر، اطلاع‌رسانی کنند و آن را در دید و دسترس همگان، و از جمله یکی از مخاطبان این نامه‌ها، آقای علی خامنه‌ای، و نیز سایر مسئولین کشوری و لشکری جمهوری اسلامی قرار دهند، تا همه از زبان دلسوزترین، نجیب‌ترین و متین‌ترین مردمان این سرزمین، بیش از پیش از سرمای استخوان‌سوز و جانکاه زمهریر تزویر و تظاهر جمهوری اسلامی ایران و آنچه در این ۳۳ سال بر این مملکت و ملت رفته آگاهی یابند.

درخواست دیگر من از هموطنان آگاهی‌دوست و آزادی‌خواه در سراسر جهان، این است که اگر نامه یا نوشته‌ای دارند که رهبران جمهوری اسلامی را مورد خطاب مستقیم یا غیرمستقیم قرار داده و کردار، گفتار و افکار آنان را در ترازوی نقد قرار داده و از چشم من دور مانده و در این کتاب، مطرح نشده است، و نیز نامه‌های تازه انتشار یافته را به پست الکترونیک من، ارسال نمایند تا در ویرایش‌های بعدی کتاب، منتشر گردد. و در نهایت، از ایرانیان عزیز تقاضا دارم مرا از انتقادهای، نظرها و پیشنهادهای خود محروم نفرمایند و نواقص و خطاهای احتمالی کتاب را برای من ارسال نمایند.

به امید یافتن «راهی به رهایی از راه آگاهی»، بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیب مملکت و مردم ایران‌زمین.

عباس خسروی فارسانی

۶ خرداد ۱۳۹۲

khosravifarsani@gmail.com

آدرس وبلاگ «نحوهای نجیبانه»:

<http://najvahayenajibane.blogspot.com>

آدرس صفحه فیس‌بوک «نحوهای نجیبانه»:

<http://www.facebook.com/najvahayenajibane>

*** پی‌نوشت ***

۱- اشاره به عنوان کتابی از روشنفکر معاصر، آقای مصطفی ملکیان، با مشخصات کتاب‌شناختی زیر:
«راهی به رهایی: جستارهایی در عقلانیت و معنویت»؛ تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۱.



بخش اول: نامه‌ها از علی خامنه‌ای



وصیتنامه علی خامنه‌ای، ۳ فروردین ۱۳۴۲

توضیح:

این وصیتنامه یک روز پس از حادثه مدرسه فیضیه قم در ۲ فروردین سال ۱۳۴۲ نوشته شده است؛ آقای خامنه‌ای در توضیح این حادثه و چگونگی نگارش وصیتنامه، در مطلبی که در بهار ۱۳۷۳ در مجله «۱۵ خرداد» چاپ شده است، می‌گوید:

«... از آنجا که ما در شرائط بحرانی و غیرعادی به سر می‌بردیم و هر لحظه ممکن بود خطری برای ما پیش بیاید، فردای آن روز نشستم و وصیتنامه خود را نوشتم. تا چند هفته پیش، از این وصیتنامه خبری نداشتم، لیکن آقا سید جعفر [شیرازی زنجانی] آن را برایم آوردند و گفتند که پسرشان در لابه‌لای کاغذهای قدیمی پیدا کرده است. این اصل وصیتنامه است که در بالای آن نوشته‌ام:

«وصیتنامه سید علی خامنه‌ای مرقومه ليله يكشنبه ۲۷ شوال ۱۳۸۲»؛

یعنی فردای شب حادثه مدرسه فیضیه نوشته‌ام. متن وصیتنامه این است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

عبدالله علی ابن جواد الحسینی الخامنه‌ای غفر الله لهما یشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و أن محمداً صلی الله علیه و آله عبده و رسوله و خاتم الانبیاء و أن ابن عمه علی بن ابیطالب علی‌السالم وصیه سید الاوصیاء و ان الاحد عشر من اولاده المعصومین صلوات الله علیهم الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و الحجة أوصیائه و خلفائه و أمناء الله علی خلقه و أن الموت حق و المعاد حق و الصراط حق و الجنة و النار حق و أن کل ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله حق. اللهم هذا ایمانی و هو ودیعتی عندک استلک أن تردها الی و تلقیها إیای یوم حاجتی إلیها بفضلک و کرمک.

مهم‌ترین وصیت من آن است که دوستان و عزیزان و سروران من، کسانی که بهترین ساعات زندگی من با آنان و یاد آنان سپری شده است، مرا ببخشند و بحل کنند و این وظیفه را به عهده بگیرند که مرا از زیر بار حقوق‌الناس رها و آزاد نمایند. ممکن است خود من نتوانم از همه کسانی که ذکر سوءشان بر زبان رفته و یا بدگوئی‌شان را از کسی شنیده‌ام، حلیت بطلبم، این کار مهم و ضروری را باید دوستان و رفقای من برای من انجام دهند.

دارائی مالی من در کم هیچ است، ولی کفاف قرض‌های مرا می‌دهد. تفصیل قروض خود را در صفحه جداگانه یادداشت می‌کنم که از فروش کتب مختصر و ناچیز من ادا شود. هر کسی هم که مدعی طلبی از من شود، هر چند اسمش در آن صفحه نباشد، قبول کنند و ادا نمایند... پنج شش سال نماز هر چه زودتر ادا و مرا از رنج این دین الاهی راحت کنند (البته یقیناً آن قدر مقروض نبودم، ولی احتیاط کردم) مبلغی به عنوان رد مظالم بابت قروض جزئی از یاد رفته به فقرا بدهند.

از همه اعلام و مراجع و طلاب و دوست و آشناها و اقوام و منسوبین من استحلال شود. (چون آن روزها نق و نوق علیه آقایان در جلسات زیاد بود که چرا فلانی اقدام نکرده، فلانی چرا این حرف را زده و این مطلب را گفته است، لذا خواستم از آقایان اعلام و مراجع، حلیت طلب کنند). و گمان می‌کنم بهترین راه این کار، آن است که عین وصیتنامه مرا در مجلسی عمومی که آقایان من باشند، قرائت کنند. پدر و مادرم در مرگ من از همه بیشتر عزادار هستند، به مفاد حدیث شریف «إذا بکیت علی شیء فأبک علی الحسین»، به یاد مصائب اجدادمان از من فراموش خواهند کرد، إن شاء الله تعالی.

گویا دیگر کاری ندارم. اللهم اجعل الموت اول راحتی و آخر مصیبتی و اغفرلی و ارحمنی بمحمد و آله الاطهار

العبد علی الحسینی الخامنه‌ای»

ضمیمه وصیتنامه آقای خامنه‌ای، فروردین ۱۳۴۲



(حالا صورت قرض‌هایم [را] که در صفحه جداگانه‌ای نوشتم، برایتان می‌خوانم):

«حدود ۱۰۰ تومان، مقدس‌زاده بزاز (مشهد)

کم‌تر از ۳۰ تومان، خیاط گنگ (مشهد)

۲ یا ۳ تومان، عرب خیاط (قم)

مطابق دفتر دین، آقا شیخ حسن بقال کوچه حجتیه (قم) (چون مرتب با او سر و کار داشتیم و نمی‌دانستیم چقدر به او بدهکاریم).

گویا چند تومانی آقای شیخ حسن صانعی (قم)

۳۲ تومان تقریباً حاج شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی (قم) (بیش‌ترین پولی را که من آن زمان مقروض بودم، به آقای هاشمی بود. چون وضعش نسبتاً

خوب بود، از او قرض می‌کردیم).

مطابق دفتر دین، آقای مروارید کتاب‌فروش (قم)

مطابق دفتر دین، آقای مصطفوی کتاب‌فروش (قم)

۱۰ تومان آقای علی حجتی کرمانی

شاید ۵ تومان، محمد آقا نانوا نزدیک منزل (مشهد).»

*** منع ***

فصلنامه «۱۵ خرداد»، بهار ۱۳۷۳.



بخش دوم: نامه‌ها به علی خامنه‌ای

**نامه روح‌الله خمینی به خامنه‌ای (منشورنامه ولایت مطلقه فقیه)، ۱۶ دی ۱۳۶۶**

بسمه تعالی

جناب حجت‌الاسلام آقای خامنه‌ای، رئیس محترم جمهوری اسلامی - دامت افاضاته

پس از اهدای سلام و تحیت، من میل نداشتم که در این موقع حساس به مناقشات پرداخته شود. و عقیده دارم که در این مواقع، سکوت بهترین طریقه است. و البته نباید ماها گمان کنیم که هر چه می‌گوییم و می‌کنیم کسی را حق اشکال نیست. اشکال، بلکه تخطئه، یک هدیه الهی است برای رشد انسان‌ها. لکن صحیح ندانستم که جواب مرقوم شریف و تقاضایی که در آن شده بود را به سکوت برگزار کنم. لهذا، آنچه را که در نظر دارم به طور فشرده عرض می‌کنم.

از بیانات جنابعالی در نماز جمعه این‌طور ظاهر می‌شود که شما حکومت را که به معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام شرعی الهیه تقدم دارد، صحیح نمی‌دانید. و تعبیر به آنکه اینجانب گفته‌ام حکومت، در چهارچوب احکام الهی دارای اختیار است، به کلی برخلاف گفته‌های اینجانب بود. اگر اختیارات حکومت در چهارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - یک پدیده بی‌معنا و محتوا باشد و اشاره می‌کنم به پیامدهای آن، که هیچ‌کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد: مثلاً خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است در چهارچوب احکام فرعی نیست. نظام وظیفه، و اعزام الزامی به جبهه‌ها، و جلوگیری از ورود و خروج ارز، و جلوگیری از ورود یا خروج هر نحو کالا، و منع احتکار در غیر دو-سه مورد، و گمرکات و مالیات، و جلوگیری از گران‌فروشی، قیمت‌گذاری، و جلوگیری از پخش مواد مخدره، و منع اعتیاد به هر نحو غیر از مشروبات الکلی، حمل اسلحه به هر نوع که باشد، و صدها امثال آن، که از اختیارات دولت است، بنا بر تفسیر شما خارج است؛ و صدها امثال اینها.

باید عرض کنم حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - است، یکی از احکام اولیه اسلام است؛ و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتا نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند؛ و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند. و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیرعبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند. آنچه گفته شده است تا کنون، و یا گفته می‌شود، ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است. آنچه گفته شده است که شایع است، مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با آن اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است. و بالاتر از آن هم مسائلی است، که مزاحمت نمی‌کنم.

إن شاء الله تعالی خداوند امثال جنابعالی را، که جز خدمت به اسلام نظری ندارید، در پناه خود حفظ فرماید.

۱۶ دی ۱۳۶۶

روح‌الله الموسوی الخمینی

*** منع ***

کتاب «صحیفه امام»، ج ۲۰، ص ۴۵۵



پاسخ خامنه‌ای به نامه خمینی، ۲۱ دی ۱۳۶۶

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک رهبر معظم انقلاب حضرت امام خمینی - مدظله العالی

پس از عرض سلام و ارادت، مرقوم مبارک در پاسخ به معروضه اینجانب را استماع و زیارت کردم و از ارشادات آن حضرت که مانند همیشه ترسیم‌کننده خط روشن اسلام است متشکرم. نکته‌ای که بیان آن را لازم می‌دانم آن است که بر مبنای فقهی حضرتعالی که اینجانب سال‌ها پیش آن را از حضرتعالی آموخته و پذیرفته و بر اساس آن مشی کرده‌ام، موارد و احکام مرقوم در نامه حضرتعالی جزو مسلمات است و بنده همه آنها را قبول دارم. مقصود از حدود شرعی در خطبه‌های نماز جمعه چیزی است که در صورت لزوم مشروحاً بیان خواهد شد. امید است سال‌های متمادی این ملت عزیز و فداکار و مسئولان آن و همه امت بزرگ اسلام از فکر بیدار و روشن و رهبری بی‌بدیل جنابعالی بهره‌مند گردند و خداوند عمر شریف شما را تا حضور ولی عصر - ارواحنا فداه - مستدام بدارد.

۶۶/۱۰/۲۱

سید علی خامنه‌ای

*** منع ***

کتاب «صحیفه امام»، ج ۲۰، ص ۴۵۶

**پاسخ خمینی به نامه خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۶۶**

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حجت‌الاسلام آقای خامنه‌ای، رئیس محترم جمهوری اسلامی - دامت افاضاته

مرقوم شریف جنابعالی واصل و موجب خرسندی گردید. اینجانب که از سال‌های قبل از انقلاب با جنابعالی ارتباط نزدیک داشته‌ام و همان ارتباط بحمدالله تعالی تا کنون باقی است، جنابعالی را یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می‌دانم و شما را چون برادری که آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانبداری می‌کنید، می‌دانم و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید، روشنی می‌دهید. مع‌الأسف جمهوری اسلامی و سران محترم آن به جرم اسلامخواهی و بسط عدالت اسلامی در جهان مورد تاخت و تاز تبلیغاتی جهانخواران شده‌اند و مثلاً اگر بگویند آفتاب، روشن است، فردا تبلیغات جهانی به شرح و تفصیل و توجیه و تحلیل پرداخته و جمهوری اسلامی و یاران آن را به طوری محکوم می‌کنند و چون آشنا به فقه اسلامی و به ملت فداکار اسلام و ایمان راسخ آنان نیستند، بسیاری از اوقات، تبلیغات آنان به نفع جمهوری اسلامی تمام می‌شود.

و البته ما متوقع نیستیم که با قیامی که بر پایه اسلام عزیز نمودیم و «نه» به شرق و غرب و عمال آنان گفته‌ایم، آنان به ما و شماها و به ملت عزیز جان بر کف ما بارک‌الله بگویند. و خوشبختانه اخیراً در همین موضوع حدود ولایت فقیه، نویسندگان و گویندگان متعهد و آگاه به مسائل اسلامی، مسأله را در مجالس و روزنامه‌ها تا آنجا که دیدم مورد بحث قرار داده که من از تمامی آنان تشکر می‌کنم و امید است ائمه محترم جمعه و به‌ویژه امثال جنابعالی که در بیان مسائل دست توانا دارید، مسأله را تعقیب و در خطبه‌های نماز جمعه اذهان ناآگاهان را روشن و زبان دشمنان اسلام را قطع فرمایید. و جنابعالی و ملت بزرگوار خواهند دید که در اطراف همین نامه چه شیطنتها و تحلیل‌ها در رسانه‌های گروهی مخالفین اسلام و همدستان آنان خواهد صورت گرفت. در خاتمه، سلامت و سعادت جنابعالی را از خداوند خواستار و امید است امثال جنابعالی در مقاصد عالیه خود پیروز و سربلند گردید.

والسلام علیکم ورحمة الله

۲۱ دی ماه ۶۶

روح‌الله الموسوی الخمینی

*** منبع ***

کتاب «صحیفه امام»، ج ۲۰، ص ۴۵۶

**استعفانامه میر حسین موسوی (نخست‌وزیر) به خامنه‌ای (رئیس‌جمهور)، ۱۴ شهریور ۱۳۶۷**

خیلی محرمانه

بسمه تعالی

مقام محترم ریاست جمهوری

برای آنکه دشمنان اسلام و کشور نتوانند سوء استفاده نمایند، اینجانب در استعفانامه خود که برای رسانه‌ها نیز ارسال گردیده است، دلایل را ذکر نکردم. با این نیت که ذکر آنها إن شاء الله در آینده برای کشورمان و دولت‌های بعدی مفید باشد، به صورت خیلی خلاصه به بیان آنها می‌پردازم:

۱- مسلوب‌الاختیار شدن دولت در سیاست خارجی. امروز امور افغانستان و عراق و لبنان در دست جنابعالی است. نامه‌هایی به عنوان کشورهای مختلف نوشته می‌شود بی آنکه دولت از آنها خبری داشته باشد. (اینجانب به عنوان نخست‌وزیر از این نامه‌ها جز در موارد استثنائی و آن هم به طور اتفاقی بی‌خبرم).

نخست‌وزیر ژاپن برای ریاست محترم مجلس و ریاست محترم مجلس برای نخست‌وزیر ژاپن نامه می‌نویسد و اینجانب در یک مراسم عمومی و مردمی از این ماجرا و متن نامه با خبر می‌شود.

آقای لاریجانی در جایی می‌گوید از پنج کانال با آمریکا تماس گرفته می‌شود و بنده به عنوان رئیس هیأت وزیران از این کانال‌ها اطلاعی ندارم. همه جا صحبت از سیاست‌های خارجی دولت جمهوری اسلامی است. بدون آنکه دولت از این سیاست‌ها که در همه جای کشور و جهان بیان می‌شود، خبر داشته باشد.

۲- عملیات برون‌مرزی که بدون اطلاع و دستور دولت صورت می‌گیرد. شما بهتر می‌دانید که تا کنون فاجعه‌آفرینی و اثر نامطلوب آنها برای کشور چقدر بوده است. بعد از آنکه هواپیمایی ربوده می‌شود، از آن باخبر می‌شویم. وقتی مسلسل‌ی در یکی از خیابان‌های لبنان گشوده می‌شود و صدای آن در همه جا می‌پیچد، متوجه قضیه می‌شویم. پس از کشف مواد منفجره از حجاج ما در جده، اینجانب از این امر آگاه می‌شوم. متأسفانه و علی‌رغم همه ضرر و زبانی که این حرکت متوجه کشور کرده است، هنوز نظیر این عملیات می‌تواند هر لحظه و هر ساعت به نام دولت صورت گیرد.

۳- تجزیه سازمان برنامه و بودجه از نخست‌وزیری که به دلایل سیاسی صورت گرفت، از همان اول ضایعه‌آفرین بوده و ادامه آن در شرائط نوسازی کشور فاجعه‌بار خواهد بود. متأسفانه این مشکل و مشکل وزرای مشاور، علی‌رغم طرح در شورای تشخیص مصلحت، به تأخیر افکنده شده و حل نگردیده است، هر چند که به هر حال حق شورای تشخیص مصلحت است و اینجانب انتظاری در این خصوص ندارم.

۴- تجزیه اقتدار مشروع و قانونی دولت و مسؤولیت دولت و وزرا توسط شوراها گوناگون.

۵- عدم قدرت اینجانب به پاسخگویی در مقابل اعضا هیأت دولت و نمایندگان محترم مجلس در مورد کارهایی که بدون اطلاع دولت، ولی به نام دولت، صورت می‌گیرد.

۶- در خاتمه لازم می‌دانم بار دیگر یادآور شوم که این استعفا، العیاذ بالله، به معنای قهر اینجانب از نظام و دولت جمهوری اسلامی و مسؤولین انقلابی آن نیست، که اگر هم بود، با توجه به عظمت انقلاب و ناچیزی اینجانب، یقیناً نمی‌توانست هیچ تأثیری در روند رشد و توسعه انقلاب اسلامی داشته باشد. این استعفا دلیل ناتوانی اینجانب برای کار به دلیل همین ناتوانی است و درست به دلیل همین ناتوانی است که اینجانب مسؤولیت را از خود ساقط می‌بینم.

میرحسین موسوی

۱۴ شهریور ۱۳۶۷



*** منع ***

وبسایت «گویانیوز»

<http://news.gooya.com/politics/archives/2010/07/108301.php>



نامه نورالدین کیانوری به خامنه‌ای، ۱۶ بهمن ۱۳۶۸

آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران

با سلام و شادباش، به مناسبت یازدهمین سالگرد انقلاب شکوهمند اسلامی ایران

حضرت آیت‌الله!

من در نظر داشتم که این نامه را پیش از نامه‌ای که در چهاردهم مرداد ماه ۱۳۶۸ به حضورتان نوشتم، به حضورتان بفرستم، اما در آن هنگام، این‌جور اندیشیدم که یادآوری این جریان‌ات دردناک، شاید سودی نداشته باشد و از این رو، تنها به درخواست بنیادینم بسنده کردم. متأسفانه تا کنون که بیش از ۶ ماه از آن زمان می‌گذرد، هیچ‌گونه اثری از برآورده شدن همه و یا دست‌کم کمی هم از درخواست‌هایم هویدا نشده است و آن‌جور که از نمونه‌های کنونی می‌توان دید، امیدی هم به آن نمی‌توان داشت. از این رو، بر آن شدم اکنون که دوستانم و من باید در این بیغوله پیوسیم، دست‌کم درد سنگین دل خود را درباره آنچه بر ما گذشته است بنویسم. شاید در سرنوشت دیگران که پس از این مانند ما گرفتار خواهند شد، پیامد مثبتی داشته باشد.

روز پنجشنبه ۱۵ بهمن ماه، بعدازظهر بدون اینکه ما را پیش از آن آگاه کرده باشند، نمایندگان کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به اطاق (...) علی عموی و من) وارد شدند و از ما خواستند که اگر نظریاتی داریم که مربوط به حقوق بشر می‌شود، به آنها بگوئیم. من به زبان فرانسه، که برای آنان هم قابل فهم بود، گفتم که مهم‌ترین اصول حقوق بشر که در اعلامیه جهانی ذکر شده است، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دقیقاً در نظر گرفته شده است. اما متأسفانه در جریان عمل، برخی مراجع قضائی به این مواد بسیار مهم توجه نکرده و آنها را زیر پا می‌گذارند. در مورد ما متهمان بازداشت‌شده توده‌ای هم، چنین بوده است.

من به آنان گفتم که خودم چندی پیش در این مورد به رهبر کشور، شکایتنامه‌ای نوشته‌ام و رونوشت آن را به شما می‌دهم. برای آنکه برای مقامات زندانی، که بر خلاف عرف بین‌المللی همراه آنان بودند، سوء تفاهم نشود، یک رونوشت دیگر از آن نامه را که در ۱۴ مرداد به شما نوشته بودم، به ایشان دادم.

در پاسخ این سؤال که شکنجه شده‌ام، پاسخ مثبت دادم، ولی از گفتن جریان دردناکی که در این نامه به آگاهی شما می‌رسانم، خودداری کردم. به‌راستی هنگامی که مواد قانون اساسی میهنمان را، که خود شما هم در تدوین آن فعالانه و مؤثر شرکت داشته‌اید و ما به‌طور دربست آن را پذیرفته‌ایم و امروز هم مورد پذیرش ماست، در مورد حقوق و آزادی‌های افراد و به‌ویژه در آن بخش که مربوط به حقوق بازداشت‌شدگان است، می‌خوانم و آنها را با آنچه بر ما گذشته و هم اکنون می‌گذرد، برابر می‌کنم، بی‌اندازه شگفت‌زده شده و می‌اندیشم که مبادا در سایر بخش‌های زندگی سیاسی و اجتماعی مردم و به‌ویژه حقوق اقتصادی و اجتماعی توده‌های ده‌ها میلیونی محرومان کشورمان هم جدائی و دوری میان شعارها و کردارها همین اندازه باشد!

هنگامی که در اصل ۲۳ قانون اساسی خوانده می‌شود که:

اصل ۲۳ - «تفتیش عقاید، ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد.»

اما در عمل می‌بینیم و در دادنامه‌های دادستان انقلاب که در آن برای ما درخواست محکومیت اعدام شده است، می‌خوانیم که یکی از مواد عمده:

«تبلیغات ضد اسلامی از طریق اشاعه فرهنگ مادی‌گرایانه مارکسیسم» نوشته شده است، چطور ممکن است شگفت‌زده نشد؟

اصل ۳۲ - «هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد، مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل، بلافاصله کتباً به متهم، ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف ۲۴ ساعت، پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضائی ارسال و مقدمات محاکمه در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل، طبق قانون، مجازات می‌شود.»

اکنون حضرت آیت‌الله اجازه بفرمائید این اصل بسیار درست را با آنچه بر سر من و بستگانم گذشته است، برابر نهم. من از شیوه بازداشت دیگران آگاهی ندارم، اما آنچه بر ما گذشته است، به اندازه بسنده گویا است.

صبحدم روز ۱۷ بهمن ماه ۱۳۶۱ ساعت ۴-۳/۵ پس از نیمه‌شب، گروهی از پاسداران، با بازکردن در خانه، به اطاق خواب ما در منزل دخترمان ریختند و دستور دادند که من فوراً لباس بپوشم. این آقایان، تنها حکم بازداشت مرا در دست داشتند. اما نه تنها مرا، بلکه همسرم را هم بدون



داشتن حکم، بازداشت کردند. به آن هم بسنده نکرده، دخترمان را هم که در کارهای سیاسی ما نه سر پیاز بود و نه ته پیاز، او را هم بدون حکم، بازداشت کردند. تصور نفرمائید که به این هم بسنده کردند، نه! فرزند ۱۱ ساله افسانه دخترمان و نوه ما را هم بازداشت کردند و همه ما را به بازداشتگاه ۳۰۰۰، یعنی کمیته مشترک دوران شاه که من در آنجا مدت‌ها (پیش از کودتای ۲۸ مرداد) بازداشت و محاکمه و زندانی شده بودم، بردند.

پس از آزاد شدن افسانه دخترمان (که پس از شکنجه و یک سال و نیم زندانی بدون محکومیت آزاد شد)، معلوم شد که آقایان بازداشت‌کنندگان، در غیاب ما خانه را «غارت» کردند. هر چیز گران‌بها را از سکه‌های طلای متعلق به افسانه (سکه‌هایی که طی سال‌ها به مناسبت اعیاد و روز تولد خود از بستگانش دریافت کرده بود) گرفته، تا مقداری اشیاء قیمتی که من در سفرهای خود به‌عنوان هدیه دریافت کرده بودم، تا حتا مدارک تحصیلی من (از تصدیق ششم ابتدائی گرفته تا بالاترین سند علمی من که حکم پروفیسوری آکادمی شهرسازی و معماری جمهوری دموکراتیک آلمان بود)، به غارت بردند و تا کنون که ۷ سال از آن زمان می‌گذرد، با وجود ده‌ها بار درخواست افسانه و من، اصلاً کوچک‌ترین اثری هم از آنها پیدا نشده است. ظاهراً آقایان بازداشت‌کننده ما، این اشیاء گران‌بها را به عنوان غنائم جنگی در جنگ مسلمانان علیه کفار، برای خود به غنیمت برداشته‌اند.

این بود «پیش‌درآمد» بازداشت ما. از این پس، «نمایش دردناک»، آغاز و «پرده به پرده» دنبال می‌شود.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین می‌خوانیم:

اصل ۳۵ - «هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع، ممنوع است. اجبار شخص به شهادت یا اقرار یا سوگند مجاز نیست، چنین شهادت و اقرار یا سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل، طبق قانون مجازات می‌شود.»
جای بسی تأسف است برای گذشته و جای بسی نگرانی است برای آینده که این اصل گران‌بها زیر پای برخی مسؤولان له و کورده شده و احتمالاً در آینده هم خواهد شد.

در مورد اکثر بازداشت‌شدگان، از همان روز اول بازداشت و در مورد من، چند روز پس از بازداشت، شکنجه به معنای کامل خود، با نام نوین «تعزیر»، آغاز گردید.

شکنجه عبارت بود از شلاق با لوله لاستیکی تا حد آس و لاش کردن کف پا. در مورد شخص من، در همان اولین روز شکنجه آنقدر شلاق زدند که نه تنها پوست کف دو پا، بلکه بخش قابل توجهی از عضلات، از بین رفت و معالجه آن تا دوباره پوست بیاورد، درست ۳ ماه طول کشید و در این مدت، هر روز پانسمان آن نو می‌شد و تنها پس از ۳ ماه، من توانستم از هفته‌ای یک‌بار حمام رفتن بهره‌گیری کنم.

نوع دوم شکنجه که به مراتب از شلاق، وحشتناک‌تر است، دستبند قپانی است. تنها کسی که دستبند قپانی خورده می‌تواند درک کند که دستبند قپانی، آن هم ۸-۱۰ ساعت متوالی در هر شب، یعنی چه؟

در مورد من، پس از اینکه شلاق اولیه که با فحش و توهین و توسری و کشیده تکمیل می‌شد، سودی نداد، یعنی آقایان نتوانستند در مورد دروغ شاخدار ساخته شده که در زیر، آن را شرح خواهم داد، از من تأییدی بگیرند، مرا به دستبند قپانی بردند.

۱۸ شب پشت سر هم مرا ساعت ۸ بعدازظهر به اطافی واقع در اشکوب دوم می‌بردند و دستبند قپانی می‌زدند و این جریان تا ساعت ۶-۵ صبح، یعنی ۹ تا ۱۰ ساعت، طول می‌کشید. تنها هر ساعت، مأمور مربوطه می‌آمد و دست‌ها را عوض می‌کرد. چون ممکن است شما ندانید که دستبند قپانی چگونه است، آن را توضیح می‌دهم.

این شکنجه عبارت از این است که یک دست از بالای شانه و دست دیگر را از پشت به هم نزدیک می‌کنند و بین مچ دو دست یک دستبند فلزی زده و با کلید آن را تن می‌کنند. درد این شکنجه، وحشتناک است. طی ۱۸ شب که من زیر این شکنجه قرار داشتم و دو بار هم در تعویض ساعت به ساعت آن «غفلت» شد و از ساعت ۱۲ نیمه‌شب تا ۵ صبح به همان حال باقی ماندم. علت اینکه چرا این‌قدر طول کشید، این بود که من به آنچه می‌خواستند به «زور» اعتراف کنم، تسلیم نشدم.

من ۱۸ کیلوگرم از وزن خود را از دست دادم و تنها پوست و استخوان از من باقی ماند، تا آن حد که بدون کمک یک نفر، حتا یک پله هم نمی‌توانستم بالا بروم و برای رفتن به دستشویی هم محتاج به کمک نگهبان بودم.

پیامد این شکنجه وحشتناک که هنوز هم باقی است، این است که دست چپ من نیمه‌فلج است و دو انگشت کوچک هر دو دستم که در آغاز کاملاً بی‌حس شده بود، هنوز نیمه‌بی‌حس هستند. یادآوری می‌کنم که من در آن زمان ۶۸ ساله بودم.



همسر مریم [فیروز] را آنقدر شلاق زدند که هنوز پس از ۷ سال، شب، هنگام خوابیدن، کف پاهایش درد می‌کند. البته این تنها شکنجه «قانونی» بود که به انواع توهین و با رکیک‌ترین ناسزاگوئی‌ها تکمیل می‌شد (فاحشه، رئیس فاحشه‌ها و...)، آنقدر سیلی و توسری به او زده‌اند که گوش چپ او شنوائیش را از دست داده است. یادآور می‌شوم که او در آن زمان، پیرزنی ۷۰ ساله بود.

خواهش می‌کنم عجله نفرمائید و نیندیشید که بدترین نوع شکنجه (تعزیر) همین بود. نه، از این بدتر هم دو نوع دیگر بود. نوع اول شکنجه، جسمی بود و آن، این جور بود که فرد را دستبند قپانی می‌زدند و با طنابی به حلقه‌ای که در سقف شکنجه‌خانه کار گذاشته شده بود، آویزان می‌کردند و او را به بالا می‌کشیدند، تا تمام وزن بدنش روی شانها و سینه و دست‌هایش فشار غیرقابل تحمل وارد آورد. درد این شکنجه نسبت به دستبند قپانی ساده، شاید ده برابر باشد. حتا افراد ورزیده‌ای مانند دوست عزیز ما آقای عباس حجری که ۲۵ سال در زندان‌های مخوف شاه، مردانه پایداری کرد، چندین بار از هوش رفت. آقایان به این هم بسنده نکرده و او را مانند تاب تلوتلو می‌دادند.

دوست هنوز زنده ما آقای محمدعلی عمویی که با آقای حجری و ۵ جوانمرد دیگر از سازمان افسری حزب توده ایران، پس از کودتای آمریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به زندان افتاده و مانند یارانش ۲۵ سال در همه زندان‌های مخوف شاه معدوم، مردانه پایداری کرد، شاهد زنده این شکنجه‌هاست. البته نه شاهد دیدار، بلکه خود او زیر این شکنجه‌ها قرار گرفته است.

آقای عباس حجری که مردی ورزیده بود، در اثر این شکنجه وحشتناک، دست راستش تا حد ۳/۴ فلج شده بود تا آنجا که نمی‌توانست با آن غذا بخورد.

مرا مسلماً به علت آنکه دیگر جانی برایم باقی نمانده بود از این شکنجه معاف داشتند.

نوع دوم، شکنجه روحی بود. این نوع شکنجه که در مورد من عملی شد، از همه شکنجه‌های دیگر دردناک‌تر بود. این شکنجه چگونه بود؟ پس از اینکه آقایان از تحمیل اعترافات به من با شکنجه‌ها و با هدفی که در بالا شرحش را دادم، ناامید شدند، ۳ بار مرا زیر این «آزمایش» قرار دادند.

بار اول مرا به اطاق شکنجه بردند. مریم همسر مرا که چشمش را بسته و دهانش را با دستمالی که در آن فرو کرده بودند، بسته بودند، روی تخت شلاق خوابانده و دهان مرا هم گرفتند و در برابر چشم من، به پای لخت او شلاق زدن را آغاز کردند. این جریان، پیش از شلاق‌زدن‌های شدید مریم که در بالا یادآور شدم، بود. آقایان برای اینکه دست خود را به یک چنین کار ننگینی که بدون تردید قابل دفاع نبود، آلوده نکرده باشند، یکی از افراد توده‌ای، به نام «حسن قائم‌پناه» را که برای فرار از فشار، تن به پستی داده بود، مأمور شلاق زدن کردند. پس از نشان دادن این منظره، مرا به پشت در سلول شکنجه‌گاه بردند و به زمین نشانند و از من اعتراف می‌خواستند تا شلاق زدن به پای همسر مرا که من صدای ضربات شلاق و ناله همسر مرا می‌شنیدم، پایان دهند. پس از چند دقیقه (؟) چون من حاضر به پذیرش آنچه از من می‌خواستند، نشدم (قبول طرح کودتا)، مرا به سلول خودم برگرداندند.

این بود یک نمونه از انجام اصول مربوط به حقوق افراد در قانون اسلامی جمهوری اسلامی در «عمل».

حضرت آیت‌الله

من اکنون ۷ سال است که زیر چوبه دار ایستاده‌ام. سوگند به وجدان انسانیم که حتا یک کلمه از آنچه در این تشریح نوشته‌ام، غیرواقعی و حتا زیاده‌روی نیست.

باز هم خواهش می‌کنم عجله نفرمائید. این داستان، هنوز ادامه دارد.

چون من باز هم تسلیم نظریات آقایان نشدم، بار دوم، باز هم مرا به اطاق شکنجه بردند. این بار، دخترم افسانه را خوابانده بودند و همان فرد پست، در برابر چشم «آقایان»، مشغول به شلاق زدن به پای برهنه او بود. باز هم مرا پشت در نشانند و به گوش کردن ناله‌های دخترم مجبور کردند و از من خواستند که خواسته آنان را بپذیرم و چون حاضر نشدم، بار سوم، باز هم مرا شبی به اطاق شکنجه بردند. این بار، همسر مریم را دستبند قپانی زده و به سقف آویزان کرده بودند. او پاهایش هنوز روی زمین بود. مرا به پشت در شکنجه‌گاه آوردند و گفتند اگر اعتراف نکنی، مریم را بالا خواهیم کشید. چون من حاضر به اعتراف نشدم، دستور دادند که مریم را به بالا بکشند. من تنها صدای ناله‌های مریم را که چون دهانش با دستمال بسته بود، به‌طور مبهم، شنیدم. پس از مدتی، آقای «یاسر» که در درون شکنجه‌گاه بود، فریاد زد متهم از حال رفته، دکتر را بیاورید و مرا به سلول خود برگرداندند.



برای اینکه از حقیقت‌گویی دور نشوم، پس از چند هفته که بازپرسی‌ها به‌طور کلی در بخش عمومی‌اش پایان یافته بود، بازپرس مستقیم من آقای «مجتبی» به من گفت که این جریان سوم، یک صحنه‌سازی بود و ناله‌ها را هم «یاسر» با صدای زنانه و مبهم می‌کرده است. پس از دیدار کوتاهی که با همسرم مریم داشتم، او هم این حقیقت را تأیید کرد و گفت او را بالا نکشیدند، تنها پنج دقیقه نگه داشتند.

حضرت آیت‌الله

آیا همه این اعترافات، در چارچوب «تعزیرات» اسلامی می‌گنجد؟

تا آنجا که من از مسائل «تعزیرات» در جزای اسلامی آگاهی دارم:

۱- تعزیر که منحصرأ زدن تازیانه است و نه شیوه‌های امریکائی و اسرائیلی آموخته شده به عوامل ساواک شکنجه‌گر، مانند دستبند قپانی، آویزان کردن به سقف با دستبند قپانی و سایر اقداماتی که در بالا یادآوری کردم.

۲- تعزیر یک حد مجازات است که در صورت ثابت شدن جرم، مانند «حدود» دیگر، از طرف حاکم شرع تعیین می‌شود. تعزیر برای گرفتن «اعتراف»، آن هم روی یک اتهام به‌کلی واهی و فرضی و نادرست و اختراعی که در زیر به شرح آن می‌پردازم، اتهام دروغی که پس از این همه شکنجه‌ها و زیر پا گذاشتن بنیادی‌ترین اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مورد متهمین، پوچ بودن و دروغ بودن آن روشن گردید. همان‌جور که یادآور شدم، همه این شکنجه‌ها برای این بود که از افراد برجسته حزب توده ایران، این اعتراف دروغ را بگیرند که گویا حزب توده ایران، تدارک یک کودتای مسلحانه برای سرنگون ساختن نظام جمهوری اسلامی ایران را می‌دیده؛ تدارک کودتائی که قرار بود در آغاز سال ۱۳۶۲ عملی گردد.

به دید من، آقایانی که این دروغ شاخدار را ساخته بودند و این همه شیوه‌های غیرانسانی را برای گرفتن تأیید برای این دروغ شاخدار ساخته بودند، این انگیزه را داشتند که «دلیلی» برای درهم شکستن حزبی که در چهار سال فعالیت قانونی خود، علی‌رغم انواع فشارها، هم از طرف نظام جمهوری اسلامی و هم از سوی نیروهای ارتجاعی و سایر گروه‌های راست و چپ‌نما همواره و به‌طور تزلزل‌ناپذیر از انقلاب، بی‌دریغ و با همه امکانات دفاع کرده و در همه رفتارندوم‌های نظام، با رأی مثبت شرکت کرده است، «توجیهی مردم‌پسند» بسازند. دلیل بدون پاسخ برای این دید من، جریان بازجوئی شاهد زنده و حاضر آقای محمدعلی عموئی است که نه تنها امروز، بلکه بارها و برای اولین بار چند سال پیش، تمام جزئیات بازجوئی وحشیانه و غیرانسانی را که از او و از آقای عباس حجری به عمل آمده را در نامه‌ای در حدود ۴۰ صفحه به وسیله حجت‌الاسلام ناصری، نماینده حضرت آیت‌الله منتظری، برای ایشان فرستاده‌اند و از آن پس هم در موارد بی‌شمار، هرگاه فرصتی پیدا شده، همه مطالب را به اطلاع مقامات گوناگون رسانده‌اند.

جریان، چنین بود که از سوی بازجویان به آقای محمدعلی عموئی و عده‌ای دیگر از کادر رهبری حزب، تکلیف می‌شود که گزارش دروغی و ساختگی در این باره که حزب توده ایران (هیأت دبیران کمیته مرکزی که در فاصله میان دو پلنوم همگانی افراد کمیته مرکزی، بالاترین مقام رهبری حزب است) در یکی از چند هفته پیش از بازداشت، تصمیم گرفته است که تدارک کودتائی را که در بالا شرح دادم، بدهند. به دلیل عدم پذیرش آقای عموئی و دیگران، آنان را در زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌دهند. آقای عموئی، یعنی کسی که در دوران طاغوت نه تنها ۲۵ سال، یعنی تقریباً تمام جوانی خود را در زندان‌های مخوف رژیم شاه گذرانده و شکنجه‌های جسمی عجیب و غیرقابل تحمل را تحمل نموده و من از شرح کامل آنچه برایشان گذشته است عاجز و امیدوارم که خود ایشان یک‌بار دیگر این جریان را به اطلاع شما برسانند. همین روش درباره آقایان عباس حجری و رضا شلتوکی و چند نفر دیگر، من جمله شخص من، اعمال گردیده است.

یکی از موارد [را] که مربوط به آقای عباس حجری بود، پیش از این شرح دادم. در مورد دیگران هم مسلماً به همین‌جور بوده است.

با همین شگردها، تا آنجا که من شنیده‌ام از ۱۲ نفر از اعضای رهبری مرکزی حزب توانستند این اعتراف دروغ را کتباً بگیرند.

تنها من علی‌رغم همه فشارها حاضر به پذیرش این دروغ شاخدار نشدم. به من گفتند که همه اعضای هیأت دبیران که در بازداشت هستند، این را پذیرفته‌اند که گویا حزب قرار است روز اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۲) کودتا را انجام دهد.

پاسخ همیشگی من این بود که:

اولاً- اگر همه افراد حزب هم این را در برابر چشم من بگویند، من این دروغ را نمی‌پذیرم و بر آنم که آنها هم زیر همان فشارهایی که به من وارد شده و یا بدتر از آن، به این دروغ، اعتراف کرده‌اند.



ثانیاً- آیا این مسخره نیست که حزبی بخواهد با نزدیک به یک‌صد قبضه سلاح سبک (تفنگ) و مقداری نارنجک و یا دو تیربار سبک، در برابر این نیروی عظیم سپاه و ارتش و پلیس و کمیته‌های انقلاب و بسیجیان کودتا کند. شما که ما را خیلی کارکشته و زرنگ می‌دانید، چگونه چنین «حمافتی» را به ما نسبت می‌دهید؟

در پاسخ به من گفتند که افراد دیگر (حسن قائم‌پناه) گفته که شما از شوروی‌ها مقدار زیادی سلاح گرفته و آنها را احتمالاً در جنگل‌های مازندران و در بعضی باغ‌های اطراف تهران و بخشی را در خراسان مخفی کرده‌اید.

پاسخ من این بود که آیا این احمقانه نیست که اسلحه از شوروی‌ها به میزان زیاد بگیریم و آن را در جنگل‌های مازندران مخفی کنیم؟ آیا من به تنهایی می‌توانم چنین کاری را انجام دهم؟ آن‌هم با وضع مزاجی‌ام. آیا یک نفر دیگر هم در میان این صدها بازداشت‌شده هست که بگوید با من در گرفتن اسلحه و مخفی کردن آن کمک کرده است؟ یک نفر هم پیدا نشد!

اگر هم شما عقیده دارید که در یکی از باغ متعلق به دوستان، در اطراف تهران سلاح‌ها پنهان شده، بروید آنها را در بیاورید. من گفتم که در جریان انقلاب، روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن، افراد حزبی که از چند ده نفر تجاوز نمی‌کردند، مقداری بسیار محدود سلاح، مانند همه مردم، جمع کردند که همان‌وقت آنها را که میزان تقریبی‌اش را در بالا گفتم، در یک خانه یا دو خانه مخفی کردیم، تا اگر روزی ضد انقلاب توانست ضربه‌ای به انقلاب وارد سازد، ما بتوانیم با نیروی اندک خود به موازات نیروهای وفادار به انقلاب، علیه نیروهای ضد انقلابی وارد عمل شویم.

ثانیاً- تمام اسناد و صورت‌جلسات هیأت دبیران، یکجا به دست شما افتاده است. در این صورت‌جلسات، نه تنها کلمه‌ای از اینکه چنین صحبتی، حتا با هزار فرسنگ فاصله، شده باشد دیده نمی‌شود، بلکه درست برعکس، درست چند هفته پیش از بازداشت، که از گوشه و کنار می‌شنیدیم و همه رفتار مأمورین تعقیب که شب و روز با گروه‌های کاملاً مجهز در تعقیب ما بودند، احساس می‌کردیم که مقامات جمهوری اسلامی به علل سیاسی عمومی در صدد وارد آوردن ضربه‌ای به حزب ما هستند و به همین جهت، در هیأت دبیران، به اتفاق آراء، تصمیم گرفتیم که کادر رهبری مرکزی حزب را به‌طور غیرقانونی از کشور خارج کنیم و به تشکیلات کوچک مخفی حزب که مسئولیت تدارک فنی این کار را داشت، مأموریت داده شد که امکانات تدارک‌دیده خود را آماده سازد.

حضرت آیت‌الله!

آیا این خنده‌آور نیست که کسانی را متهم به تدارک کودتا کنند که درست در همان دوران مورد ادعای آقایان اتهام‌زننده، این افراد می‌کوشند از کشور فرار کنند!

در گزارش ساختگی که به افراد رهبری زیر شکنجه تحمیل شد، درست از همین افراد به عنوان رهبران بخش‌های سیاسی - نظامی - تشکیلاتی و تبلیغاتی کودتا نام برده شده است و از این بالاتر، حتا لیست «کابینه» پس از پیروزی کودتا را سرهم کرده بودند که در آن گویا کیانوری رئیس‌جمهور (!!)، فلانی نخست‌وزیر، عموئی وزیر خارجه و دیگری وزیر جنگ و....

واقعاً تعجب‌آور است که چه «مغزهای داهیان‌ای» این کم‌دی بی‌مزه را تنظیم کرده بودند. البته تصور نفرمائید که این نام‌گذاری‌ها تنها به این نام‌گذاری‌ها باقی مانده بود. در این دوران، در هر بخشی که من را می‌بردند از پاسداران و... که البته به علت داشتن چشم‌بند، من آنها را نمی‌شناختم، یکی توی سر من می‌زدند و می‌گفتند: «حال آقای رئیس‌جمهور چطور است؟»

در همان دو سه ماه اول بازداشت، بر اثر فشارهای سنگین، من دو بار دچار خونریزی معده شدم که تنها با کمک سرم مرا از مرگ نجات دادند. شب یازدهم اردیبهشت (اول ماه مه) بازجویم به من گفت: «ما همه با اسلحه به خانه می‌رویم و در انتظار کودتا خواهیم بود. تو بدان که ما به نگهبان بند یک نارنجک داده‌ایم که اگر صدای یک تیر در شهر بلند شود، او نارنجک را از درون سوراخ در سلول تو به داخل خواهد انداخت.» پاسخ من با تبسم به او این بود: «امیدوارم شب را راحت بخوابی و فردا صبح، همدیگر را خواهیم دید.» جریان بدرستی مانند گفته‌های من پایان یافت و روشن شد که مسأله «کودتای حزب توده ایران» بادکنکی بیش نبوده است.

انتقال ما به زندان اوین، یک سال طول کشید. یک سال، به‌جای ۲۴ ساعت مندرج در اصل ۴۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، یعنی ۳۶۵ بار ۲۴ ساعت.

در این یک سال، من و همسر و دخترم از هر گونه ملاقات با بستگانمان، محروم بودیم و حتا مانند دیگران هم که هفته‌ای یک بار به بستگانمان تلفن می‌کردند، نبودیم. یعنی از این حق هم محروم بودیم.



در زندان اوین

در پایان سال ۱۳۶۲، بخش عمده و پس از چند ماه، بقیه زندانیان توده‌ای برای رفتن به دادگاه به زندان اوین منتقل شدیم. در زندان اوین به‌جای اینکه بر پایه پرونده‌های ساخته شده در بازداشتگاه، طبق ماده ۳۲ قانون اساسی، دادنامه‌ها در اسرع وقت تسلیم دادگاه گردد، جریان بازجوئی با همان تفصیل، دوباره از اول شروع شد و همه ما مجبور بودیم که به صفحات دور و دراز پرسش‌ها پاسخ بدهیم، تنها با این تفاوت که در اینجا، تا آنجا که من آگاهی دارم، شکنجه‌های بازداشتگاه تکرار نشد. ولی این واقعیت را باید یاد آور شوم که در جریان بازداشتگاه و اقامت در اوین، ۱۱ نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب، که بازداشت شده بودند و اسامی آنان را در زیر می‌آورم، بدرود حیات گفتند:

- ۱- آقای رضا شلتوکی
- ۲- آقای تقی کی‌منش (این دو نفر جزو آن گروه افسران توده‌ای بودند که ۲۵ سال در زندان‌های شاه معدوم مقاومت کردند).
- ۳- آقای گایگیک (که در زمان شاه، جمعاً ۱۵ سال در زندان و یک بار هم با خود شما در زندان بوده و در اولین شب گرفتاری شما که در سلول انفرادی بودید، برای شما سیگار آورده بود. بار دیگر هم که حاج آقای مصطفی خمینی، فرزند بزرگ امام را به زندان آوردند و بدون بالاپوش در زمستان سرد در سلول انفرادی افکندند، گایگیک یک پتو از بالاپوش خود را برای ایشان برد و ضمناً یادآوری کرد که او ارمنی است و توده‌ای است. آیت‌الله حاج آقا مصطفی در پاسخ، از او سپاسگزاری کرده و گفتند «در چنین شرائطی، این مسائل اهمیت ندارد.»)
- ۴- آقای باباخانی که در زمان طاغوت سال‌ها در زندان به سر برده و مدتی هم با آقای لاجوردی در زندان مشهود بوده است.
- ۵- پرفسور آگاهی، استاد فلسفه.
- ۶- حسن قزلچی، شاعر و نویسنده پیرمرد گرد.
- ۷- حسن حسین‌پور تبریزی
- ۸- علی شناسائی (این دو نفر کارگر قدیمی بودند و هر دو پس از کودتای ۲۸ مرداد چندین سال زندانی بوده‌اند).
- ۹- محسن علوی - دبیر سابقه‌دار ریاضیات - (آقای علوی پس از ۲۸ مرداد، زندانی شد و زیر شکنجه‌های حیوانی جلاخان ساواک دست چپش به‌طور کامل فلج شده و به شانه‌اش آویزان بود).
- ۱۰- آقای انصاری از اهالی ترکمن صحرا و دکتر در علوم اجتماعی و ادبیات ترکمن در اتحاد شوروی.
- ۱۱- آقای رحمان هاتفی.

از مرگ ۱۰ نفر (شماره‌های ۲ تا ۱۱) هیچ‌گونه اطلاعی ندارم و نمی‌دانم آنها زیر شکنجه و یا بر اثر شکنجه و یا در پی بیماری جان سپرده‌اند. به‌طوری که من در بهداری زندان اطلاع پیدا کردم، هیچ‌گونه سابقه‌ای از مرگ آنان و یا بیماری خطرناک در بهداری زندان اوین نیست. در مورد آقای رضا شلتوکی، ایشان مدتی مدید مبتلا به سرطان معده بودند و به همین علت نمی‌توانستند از غذای زندان به‌جز نان خالی چیزی بخورند. دوستانی که با او در یک بند، در سلول‌های نزدیک به هم زندانی بودند، گفته‌اند که بارها، صدای التماس او را شنیده‌اند که نان می‌خواسته و مسئول پنخش غذای زندان از دادن نان اضافی به او خودداری می‌کرده است. پس از انجام محاکمات، در تابستان ۱۳۶۴ که شرح آن را پس از این خواهم داد، چند نفری، از آن جمله آقای حجری - عموئی - شلتوکی - باقرزاده - ذوالقدر (همه از افسران ۲۵ سال زندان‌کشیده دوران شاه) - بهرام دانش و دکتر احمد دانش و فرج‌الله میزانی را به یک اتاق در حسینیه منتقل ساختند.

آقای عموئی و دیگران می‌گفتند که از شلتوکی ورزشکار و نیرومند، جز پوست و استخوان، چیزی باقی نمانده بود و پزشکان هم جز داروی مسکن، کاری برای او نمی‌کردند، تا اینکه دیگر امیدی به زنده ماندنش باقی نمانده بود، او را ابتدا به بیمارستان زندان و بعداً به کمک خانواده‌اش به بیمارستانی در تهران منتقل کردند و پس از آنکه دیگر پزشکان امیدی به زنده ماندنش نداشتند، دوباره به بیمارستان زندان منتقل شد و در آنجا به وضع دردناکی جان سپرد.

پس از مرگ، نه جنازه‌اش را به خانواده‌اش تحویل دادند و نه اینکه محل دفن او را به خانواده‌اش اطلاع دادند. حتی به خانواده‌اش غدغن کردند که مبادا مراسم عزاداری برای او ترتیب دهند.



آقای عمویی، خاله‌زاده آقای شلتوکی است و این اطلاعات را از راه خانوادگی پیدا کرده است. در مورد ۱۰ نفر دیگر، تنها پس از پایان محاکمات که همه ما را از سلول‌های بند ۲۰۹ به بند جدیداً ساخته شده به نام آسایشگاه، که به‌راستی نام بسیار بی‌مسمائی است، به سلول‌های انفرادی منتقل کردند، آقای عمویی می‌گوید که گایگ را دیده که چون خود مستقلاً نمی‌توانسته راه برود، دو نفر او را بغل کرده بودند. او یک پیراهن مندرس و یک شلوار از آن مندرس‌تر در برداشته که تمام بدنش از پارگی شلوار پیدا بوده است. پس از این تاریخ، دیگر هیچ‌یک از افرادی که ما طی چند سال دیدیم، از او خبری نداشته است.

چرا او به آن حال و روز افتاده بود؟ آیا در اوین هم همان برنامه شکنجه زندان ۳ هزار تکرار شده بود؟ در هر حال، این پرسش باقی می‌ماند که به کسی که در سرمای زمستان، بالاپوش خود را به آیت‌الله مصطفی خمینی می‌دهد، پیروان او حتا یک پتوی پاره نداده‌اند تا آن را به کمر خود ببندد و این راه دراز را در زندان، در آن وضع در برابر چشم ده‌ها و ده‌ها مأمور و کارمند عبور نکند و مورد استهزا قرار نگیرد.

این درد را به چه کسی می‌توان گفت؟ تا کنون من شرم آمده که حتا به دوستانم این را بگویم. در اینجا، برای آنکه باز هم از حقیقت دور نیفتم، یادآوری می‌کنم که آنچه مربوط به شخص من است، از بهداری زندان اوین گله‌ای ندارم. چه از لحاظ مداوای عمومی و چه از لحاظ ۴ بار عمل جراحی (دو بار در بیمارستان زندان و دو بار در بیمارستان‌های تهران) در حق من کوتاهی نشده است.

در مورد سایر زندانیان توده‌ای هم تا آنجا که من اطلاع دارم، به‌ویژه در ۲-۳ سال اخیر، اگر نه آن‌چنان‌که در مورد شخص من بوده، ولی جای شکایت عمده‌ای نبوده است.

از زمان انتقال از زندان ۳ هزار به زندان اوین تا پایان محاکمات در تابستان ۱۳۶۴ و تا چند ماه پس از آن، در سلول‌های انفرادی ۱/۸۰ متر در ۲/۸۰ متر بوده‌ایم. در برخی سلول‌ها ۲-۳ و در موارد کمی حتا ۵ یا ۶ نفر زندانی بوده‌اند. از هواخوری به‌کلی محروم بودیم و هفته‌ای یک بار امکان استفاده از حمام داشتیم.

همسرم مریم فیروز و من در تمام این مدت، دو بار و هر بار چند دقیقه در مقابل بازپرس، همدیگر را دیدیم و از دیدار با بستگانمان تا زمان آزادی دخترمان (نزدیک به یک سال پس از انتقال) محروم بودیم.

همان‌جور که در گذشته هم یادآور شدم، دخترمان افسانه پس از یک سال شکنجه و بازجویی در زندان ۳ هزار، به زندان اوین منتقل گردید، بازپرسی مجدداً انجام گرفت و در پایان، نمونه دیگری برای نمایشنامه مشهور شکسپیر به نام «هیاهوی زیاد برای هیچ» پیدا شد و افسانه بدون محاکمه و محکومیت، آزاد گردید و تنها دو سال از زندگی‌اش تباہ شد و فرزند کوچکش (۱۱-۱۳ سالگی) بی‌سرپرست ماند، زندگی‌اش متلاشی شد و بخشی از دار و ندارش غارت شد.

در اینجا بجا می‌دانم پیش از آغاز جریان محاکمه به دو کمبود جدی در زندان‌های جمهوری اسلامی، نه تنها نسبت به زندان‌های کشورهای مردمی و دموکرات (البته به جز امریکای ضددموکرات و کشورهای دموکرات‌نمای ماندش)، بلکه حتا نسبت به زندان ایران در زمان طاغوت، یادآوری کنم.

اول- در مورد دیدار زندانیان با بستگان خود - نه تنها در کشورهای شرقی و مردمی، بلکه حتا در زندان‌های شاه معدوم، زندانیان نه تنها از امکان دیدار با بستگان خود برخوردار بودند، حتا دوستان و آشنایان غیربسته آنان هم می‌توانستند به دیدارشان بیایند. زندانیان حق داشتند از دوستان و بستگان خود هر نوع خوراکی و پوشاکی دریافت دارند. هنگامی که خود شما در زندان بودید، مسلماً شاهد آن بودید که زندانیان مرفه حتا شام و نهار از منزل برایشان می‌آوردند.

اما در زندان‌های جمهوری اسلامی، تا آنجا که من آگاهم، زندانی تنها امکان دیدار هفته‌ای و یا دو هفته یک بار با بستگان درجه اول خود را دارد (پدر - مادر - همسر - فرزند - خواهر و برادر) و اگر زندانی از داشتن این بستگان درجه اول محروم باشد، تنها با اجازه مخصوص می‌تواند از امکان دیدار یک نفر از بستگان درجه دوم خویش بهره‌مند شود. البته دیدار هم همیشه از پشت شیشه و گفتگو به وسیله تلفن است.

دوم- در مورد امکان ارتباط زندانیان در درون زندان- در ارتباط با شلوار مندرس گایگ ممکن است شما به ما بگوئید که خوب، چرا خود شما که این وضع را دیدید، برای او کمکی نفرستادید. این درست پیامد همان کمبود دوم در زندان‌های جمهوری اسلامی است (البته تا آنجا که من می‌دانم).



البته در مورد زندانیانی که هنوز در جریان بازپرسی هستند، برای جلوگیری از تبانی، جلوگیری از تماس آنان قابل درک است، ولی در زندان اوین که من شاهدش هستم، امکان تماس، حتا سلام و علیک بین زندانیان آشنا که در سلول‌های مختلف هستند (به‌استثای بخش عمومی)، غدغن است، حتا برای زندانیانی که سال‌هاست محاکمه‌شان تمام شده و حتا برای زندانیانی که مدت‌ها و گاهی سال‌ها در یک سلول با هم بوده‌اند، اگر در سالن ملاقات یا تصادفاً در بهداری به هم برخورد کنند، نه تنها حق سلام علیک با هم ندارند، بلکه اگر سلام و علیکی با هم بکنند، مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند.

این پرسش، بدون پاسخ می‌ماند که این سخت‌گیری و محدودیت، آن هم در مورد افرادی با سابقه دوستی و آشنائی (حتی میان همسر، مانند همسر مریم و من) برای چیست و دیدار و صحبت این افراد چه زبانی به مقررات زندان در نظام جمهوری اسلامی می‌رساند؟ تصور می‌فرمائید که با این‌گونه سخت‌گیری‌ها، «زندان، دانشگاه می‌شود؟»

جریان محاکمه

نمونه دادگاه ما (آقای محمدعلی عمویی - آقای مهدی پرتوی - نورالدین کیانوری) مانند همه دادگاه‌های دیگر، خود سند گویائی است برای زیر پا گذاردن مواد قانون اساسی از سوی مراجع قضائی.

اصل ۳۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران - «در همه دادگاه‌ها طرفین دعوا حق دارند برای خود، وکیل انتخاب نمایند و اگر توانائی انتخاب وکیل نداشته باشند، باید برای آنها امکانات تعیین وکیل فراهم گردد.»

معمولاً در همه دادگاه‌ها شیوه عمل این است که پس از تنظیم دادنامه از سوی دادستان و ابلاغ آن به متهم، نامبرده وکیل و یا حتا وکلای خود را انتخاب می‌کند و پس از آن اجازه مطالعه پرونده به متهم و وکیل و یا وکلایش داده می‌شود و پس از آن، روز جلسه دادگاه تعیین و دادرسی آغاز می‌شود.

در دوران طاغوت که من و شماری دیگر از رهبران و مسئولین حزبمان به بازداشت و محاکمه کشیده شدیم و دادستان نظامی برای من و چند نفر دیگر (از ۱۴ نفر) تقاضای مجازات اعدام کرده بود، جریان عیناً همین‌طور بود. ما دوازده وکیل درجه اول تهران را انتخاب کردیم، به‌طور دسته‌جمعی. این آقایان حتا بدون دریافت یک‌شاهی از ما، در تمام مدت محاکمه که چند هفته به طول انجامید، شجاعانه و بی‌دریغ از ما دفاع کردند و در پایان، علی‌رغم تهدید شاه به قضات محاکمه، یکی از ۳ قاضی (سرهنگ بزرگ امید)، علی‌رغم دو قاضی فرمایشی دیگر، رأی بر برائت کامل ما داد.

البته این رأی به بهای بسیار گرانی برای این شخصیت والای انسانی تمام شد. او را پس از مدتی، خلع درجه کرده و به زندان محکوم کردند، ولی نام نیک او در تاریخ محاکمات فرمایشی دوران ننگین حکومت طاغوت باقی ماند.

پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هم که عده زیادی از رهبران و اعضای حزب ما به زندان افتادند و آزموده، قصاب دادستان نظامی بود، همه متهمان توده‌ای از همین حقوق که در قانون اساسی جمهوری اسلامی در نظر گرفته شده است، برخوردار بودند.

ولی در محاکمات ما چند اصل از اصول قانون اساسی جمهوری به‌طور کامل زیر پا گذاشته شد.

اول اینکه مختصر دادنامه دادستان انقلاب، ۲ سال پس از بازداشتمان در اواخر زمستان ۱۳۶۳ به ما ابلاغ شد.

دوم اینکه به ما امکان تعیین وکیل و مطالعه پرونده داده نشد.

سوم اینکه - دادرسی‌ها در دهم تیرماه ۱۳۶۴، یعنی درست سه سال و نیم پس از بازداشتمان آغاز شد و دادخواست، بدون توجه به تناقضات شکفت‌انگیزی که در پرونده‌های بازپرسی بود، بدون توجه به مواد قانون اساسی در مورد بی‌اعتبار بودن اعترافاتی که با اعمال فشار، تهدید و شکنجه گرفته شده است، تنظیم شده است.

در دادخواست دادستان انقلاب، بدون توجه به اینکه «بادکنک ساختگی کودتا» به‌طور مفتضحی ترکیب، برای اکثریت افراد، درخواست مجازات اعدام بر پایه ادعائی: «قصده براندازی جمهوری اسلامی ایران» شده است.

خنده‌آور این است که حتا در مورد اینکه متهمی علی‌رغم شکنجه و فشار، اعتراف به همان دروغ‌های ساخته‌شده نکرده، باز هم دادستان بر پایه «قصده براندازی جمهوری اسلامی» تقاضای مجازات کرده است.

نمونه: در دادخواست همسر، مریم فرمانفرمایان، زیر ماده ۴ چنین گفته شده است: «دروغ‌گوئی و کتمان حقایق در مسیر کلیه بازجوئی‌ها»

ملاحظه می‌فرمائید که دادخواست‌ها تا چه اندازه بدون هیچ‌گونه پایه واقعی تهیه شده است.



از همه اینها خنده‌دارتر دو مورد زیر است:

۱- آقای فریبرز صالحی در ۸ شهریور ۱۳۶۰، یعنی نزدیک به یک سال و نیم پیش از بازداشت ما، بازداشت شد و از آن روز تا زمانی که اعدام شد (تابستان ۱۳۶۷) در زندان بود.

۲- آقای دکتر فریبرز بقائی در ۱۵ تیرماه ۱۳۶۰، یعنی بیش از یک سال و نیم پیش از بازداشت ما، بازداشت گردید و هنوز با وجود دریافت یک درجه تخفیف از اعدام به حبس ابد، در زندان است و شب و روز به کار پزشکی در زندان مشغول است. حتی برای این دو نفر هم دادستان انقلاب به جرم «قصد براندازی جمهوری اسلامی ایران» تقاضای اعدام کرده است. به‌راستی که شگفت‌انگیز است.

اکنون چند کلمه درباره «قصد براندازی»:

همان‌طور که گفته شد، مسأله کودتا به‌طور مفتضحانه‌ای رسوا شد، تا آنجا که حتا در بازجوئی گروه دوم از رهبران حزب توده ایران که در اردیبهشت ۱۳۶۲ بازداشت شدند، دیگر از سوی بازجویان مسأله طرح کودتا مطرح نگردید، حتا دادستان انقلاب هم نتوانسته است روی این نکته تکیه کند.

اما درباره «قصد»!

حضرتعالی خوب می‌داند که از لحاظ قضائی میان «قصد» و «سوء قصد» تفاوت بنیادی وجود دارد. حتا «سوء قصد» هم ۳ مرحله دارد که برای هر مرحله در صورت اثبات جرم، مجازات جداگانه‌ای در نظر گرفته می‌شود.

این ۳ مرحله عبارتند از: ۱- فکر و تصمیم به سوء قصد؛ ۲- تهیه وسایل برای انجام سوء قصد؛ و ۳- اقدام عملی برای انجام سوء قصد. تنها قصد ارتکاب جرم، هیچ‌گونه جرمی نیست. هزاران نفر در شب و روز قصد می‌کنند کسانی را که دشمن یا آزاردهنده خود می‌دانند، خودشان مجازات کنند و حتا به قتل برسانند، ولی بیش از این کاری انجام نمی‌دهند. اینکه جرم نیست. از این بگذریم، چگونه می‌توان کسانی را به «قصد براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران» متهم کرد که تمام همتشان بر این بوده که پیش از بازداشت از کشور فرار کنند؟ بدون اینکه حتا یک کلمه درباره چنین «قصدی» حتا در درازمدت با یک نفر از اعضاء و یا مسؤولین درجه اول حزب، صحبتی کرده باشند.

همه اینها نشان می‌دهد که تا چه اندازه هیکل عظیم این اتهامات و محاکمات و رأی‌های حاکم شرع بر روی پایه‌های گلین، استوار بوده است. دادرسی، بدون اطلاع پیشین، بدون آگاهی از متن گسترده دادخواست عمومی دادستان انقلاب، بدون وکیل، بدون خواندن پرونده و پیدا کردن تناقضات درون آن، آغاز و طی چند جلسه کوتاه دوساعتی به پایان رسید. رأی دادگاه هم تا امروز که ۴ سال و نیم از آن تاریخ می‌گذرد، به من و آقای عموی ابلاغ نشده است. به این ترتیب، من اکنون چهار سال و نیم است که مانند سال‌های طولانی در دوران مبارزه با رژیم طاغوت، روی سکوی زیر چوبه دار ایستاده‌ام و هر روز منتظرم که رأی دادگاه، که مسلماً اعدام است، به من ابلاغ و به‌موقع [به] اجرا گذاشته شود.

زندگی پس از دادرسی

دوران ۴/۵ سال پس از پایان دادرسی برای زندانیان توده‌ای و از آن جمله من، فرازهای کم بلندی و پر نشیب‌های ژرف و تا حد بدون بازگشت داشته است.

از مدت‌ها پیش از آغاز دادرسی، از سوی حوزه علمیه قم یکی از روحانیون به نام آقای موسوی زنجانی با من تماس گرفت و از من درباره مسائل گوناگون مثل مسأله «تعاونی‌ها» و نقد چند کتاب سیاسی مشکوک (ارتباط با دار و دسته مظفر بقائی و محافل امریکائی)، مناسبات حزب توده ایران و دکتر مصدق و... تحلیل و اظهار نظر خواستند. من هم در هر مورد با تفصیل و استدلال، این تحلیل‌ها را تهیه و در اختیار ایشان می‌گذاشتم. پس از دادرسی هم تا تابستان ۱۳۶۵ که جریان‌ش را شرح خواهم داد، این همکاری ادامه داشت.

پس از مدتی آقای «رازانی»، دادستان انقلاب، از من خواستند که یک سلسله درس‌هایی را برای آشنائی حوزه علمیه قم با مارکسیسم و به‌ویژه کتاب «کاپیتال» کارل مارکس به صورت نوار تهیه نمایم. من به ایشان گفتم که دوستان فرج‌الله میزانی (که در تابستان ۱۳۶۷ اعدام شد)، تخصص در اقتصاد سیاسی دارد و برای این کار، از من مناسب‌تر است. ایشان هم این پیشنهاد را پذیرفتند و از همان زمان، آقای موسوی زنجانی هر هفته یک



روز به اتاقی که ما (۷ نفر) با هم زندانی بودیم می‌آمدند و با رادیو ضبط صوت طی دو ساعت، مطالبی را که آقای میزانی تهیه کرده بود، روی نوار ضبط کرده و نوشته آن را که طبیعتاً مفصل‌تر و کامل‌تر بود، از ایشان گرفته و با خود می‌بردند. کار تدریس جلد اول کاپیتال، در مدت نزدیک به ۱۰ ماه پایان یافت و جلد دوم آغاز گردید که با حادثه زیر، این جریان، متوقف گردید.

به‌طوری که آقای موسوی زنجانی می‌گفت، مسئولین ذی‌صلاحیت در حوزه علمیه قم از نتایج کار بسیار راضی بودند. ضمناً در همین دوران به‌طور تلویحی به ما این‌طور فهمانده شد که مسأله اعدام ما دیگر منتفی است. البته بعداً معلوم شد که این‌طور نبوده است. شاید در آن زمان، تصمیم مقامات عالی این‌جور بوده و بعداً به علل سیاسی، تغییر پیدا کرده است.

در این دوران، وضع ما در زندان، عادی بود و از حقوق عمومی زندانیان بدون ترجیح برخوردار بودیم. روزی یک ساعت هواخوری داشتیم و گاهی هم بیش‌تر. در مورد شخص من که علاوه بر مسائل عمومی، مسأله دیدار با همسر هم مطرح بود، پس از پایان دادرسی به‌طور نامنظم هر از چندی (دو ماه یک بار) دیداری داشتیم. در تابستان ۱۳۶۵ به یکباره این وضع عادی دگرگون شد. علت آن چنین بود:

آقای مجید انصاری که سرپرست اداره زندان‌ها بود، در گفتگویی با خانواده‌های زندانیان سیاسی و به‌ویژه زندانیان توده‌ای که از ایشان خواستار عفو بستگان خود بودند، با لحن بسیار زننده همان اتهامات واهی را که شرحش داده شد، تکرار کرده و در ضمن، یک دروغ شاخدار و یک تهمت، نسبت به شخص من اظهار داشت. این مصاحبه در روزنامه *اطلاعات* به چاپ رسید. این دروغ، چنین بود: «کیانوری دبیر اول حزب توده در یک جلسه وسیع در حسینیه زندان اوین، در برابر زندانیان توده‌ای سخنرانی مبسوطی در رد مارکسیسم و درستی اسلام کرده و در پیامد این سخنرانی عده زیادی از حاضرین در جلسه با شور، نسبت به مارکسیسم ابراز انزجار کردند.»

البته این ادعای ایشان به‌کلی دروغ بود. من طی نامه‌ای به وسیله آقای موسوی زنجانی به ایشان یادآور شدم که این گفته ایشان دروغ است و اتهام و خواستار آن شدم که آن را در همان روزنامه *اطلاعات* تکذیب کنند. در مورد پرونده ما هم نوشتم که بخش اعظم اتهامات، مطلبی بی‌اساس بوده و اگر اعترافاتی در پرونده ما هست، این اعترافات زیر شکنجه به آنان تحمیل شده است.

آقای انصاری به‌جای آنکه مانند یک مسلمان واقعی درصدد تصحیح اشتباه خود، لااقل در مورد اتهام نادرستی که به من زده بود، برآید، با کین‌توزی غیرقابل وصفی به آزار نه تنها من، بلکه سایر افراد رهبری حزب که در آن اتاق با من بودند، برآمد.

همان فردای روزی که من نامه را برای ایشان فرستادم، مرا از اتاق دسته‌جمعی جدا کردند و به سلول انفرادی با شرایط بسیار سنگین منتقل کردند. ۱- من ممنوع‌الملاقات با دخترم و همسرم شدم؛ ۲- همه کتاب‌ها و یادداشت‌ها و هرگونه وسائل نوشتن از من گرفته شد؛ ۳- هواخوری از من سلب شد؛ ۴- از تلویزیون هم که در اتاق دسته‌جمعی داشتیم، خبری نبود؛ ۵- آقای انصاری در همان اولین شب، به سلول من آمد و به من ابلاغ کرد که چون من در نامه خود، ایشان و مقامات قضائی جمهوری اسلامی را زیر سؤال برده‌ام، حکم اعدام من، مورد تأیید قرار گرفته و بزودی اعدام خواهم شد.

به این ترتیب، من درست ۴ ماه در بی‌خبری مطلق از همه جا هر شب و هر روز و هر ساعت، منتظر احضار برای اعدام بودم. پس از دو سه روز، معاون آقای انصاری به سلول من آمد و پس از تهدید زیاد و پرخاش، از من خواست که از اعتقاداتم دست بردارم و مسلمان شوم تا در وضع من، بهبودی حاصل شود.

پاسخ من به ایشان این بود که «من ترجیح می‌دهم که اعدام شوم تا به پستی ریاکاری و دروغ‌گوئی دچار نشوم. من جمهوری اسلامی ایران را دوست می‌دارم و هوادار جدی خط امام هستم و درباره حکم دادگاه درباره خودم هم آن را پذیرا می‌باشم.» همین مطالب را هم در نامه به آقای انصاری نوشتم.

به این ترتیب، من چهار ماه در انتظار اعدام و بی‌خبر از همسرم بودم و پس از چهار ماه مرا به سلول جمعی بازگرداندند. در آنجا آگاه شدم که چند روز پس از انتقال من به سلول انفرادی، افراد دیگر اتاق را هم به سلول‌های انفرادی فرستادند و پس از چند هفته اقامت در سلول انفرادی، آنها را در گروه‌های کوچک‌تر به اتاق‌های کوچک‌تر گروهی فرستادند. در مورد آقایان فرج‌الله میزانی و منوچهر بهزادی که هر دو، چه تا آن زمان و چه بعدها برای حوزه علمیه قم فعالانه کار می‌کردند، این اقامت در سلول انفرادی ماه‌های بیش‌تری ادامه یافت، علتش هرگز برایم معلوم نشد.

در اثر این اقدام آقای انصاری، کارهای ما هم برای حوزه علمیه قم تعطیل گردید.

پس از ۸ ماه دوباره اجازه ملاقات با همسرم را دادند. او گفت که آقای انصاری پس از دیدار با من، به سلول او رفته و با پرخاش او را هم مانند من ممنوع‌الملاقات با من و دخترمان کرده و هواخوری هم که او در تمام مدت زندان تا سال ۱۳۶۶ هرگز نداشته است. همسرم به من گفت که در این مدت ۸ ماه، ۸ تا ۱۰ نامه برای من نوشته که من تنها پس از انتقال به اتاق عمومی، یکی از این ۱۰ نامه را دریافت داشتم و ظاهراً نامه‌های



دیگر به عنوان اسناد نوین ارتکاب جرم و یا «غنائم جنگی» ضبط شده است. با فشارهایی که به سایر دوستان و همسر در پیامد نامه من به آقای انصاری وارد گردید، یک بار دیگر مفهوم این شعر زیبای پارسی، واقعیت پیدا کرد:

«گنه کرد در بلخ آهنگری
به شوشتر زدند گردن مسگری»

خوشبختانه در این مورد، گردن زدن‌ها به خون کشیده نشد. پس از ۸ ماه درد و رنج، وضع به حال عادی برگشت، اما با کمال تأسف، وضع به این حال باقی نماند و پس از کمی بیش از یک سال، مصداق این شعر به شکل دردناکی به واقعیت تبدیل شد و صدها نفر از افراد بی‌گناه توده‌ای به جوخه‌های تیرباران سپرده شدند.

حضرت آیت‌الله

همان‌جور که حضرت‌عالی آگاهی دارید، در تابستان ۱۳۶۷ پس از عملیات «مرصاد»، در ماه‌های خرداد تا مهرماه عده بی‌شماری از زندانیان در زندان‌های کشور و به‌ویژه در زندان‌های تهران (اوین و رجائی‌شهر) اعدام شدند و در میان آنان، تعداد زیادی از زندانیان توده‌ای که نه تنها کوچک‌ترین رابطه‌ای با مجاهدین خلق هرگز نداشتند، بلکه برعکس، همیشه آماج دشمنی آنان بوده‌اند و این دشمنی با زندانیان توده‌ای درست به این علت بود که زندانیان توده‌ای، حتا آنان که به اعدام محکوم شده بودند، همواره از جمهوری اسلامی ایران و خط امام پشتیبانی کردند. من از تعداد تیرباران‌شدگان آگاهی دقیقی ندارم، تنها در کنار آن ۱۱ نفر مفقودشدگان که در زندان بدرود حیات گفته‌اند، من اسامی ۵۰ نفر از اعدام‌شدگان را در اختیار دارم و بدون تردید، تعداد واقعی اعدام‌شدگان خیلی بیش‌تر از این شمار است.

حضرت آیت‌الله

شگفت‌انگیز است که در این «کشتار»، نه تنها تعداد معدودی که زیر حکم اعدام بودند، بلکه شمار زیادی از افرادی که محکومیت‌های غیر اعدام داشته‌اند، مانند حبس ابد، بیست سال، ۱۵ سال و حتا ۶-۵ سال، بدون هیچ‌گونه دلیل تازه‌ای اعدام شده‌اند. آیا همه آنچه در این نامه نوشته‌ام، و به وجدان انسانیم سوگند که یک کلمه از آن خلاف واقع و حقیقت نیست، در چارچوب عدالت اسلامی می‌گنجد؟

تنها امید من این است که این نامه، این پیامد را داشته باشد که این‌گونه جریان‌ات در آینده تکرار نشود. با همان دردهای خوره‌وار روحی که در نامه پیشین نوشتم، نامه خود را با یک پیشنهاد عملی برای اثبات درستی آنچه در این نامه نوشته شده است، پایان می‌دهم [۱].

موفقیت شما را در انجام وظائف بسیار دشوار و سنگینی که در این مرحله بی‌اندازه حساس از زندگی میهن عزیزمان به عهده شما گذاشته شده است، خواستارم.

نورالدین کیانوری

۱۶ بهمن ۱۳۶۸

*** پاورقی ***

[وبسایت «راه توده»، علاوه بر توضیحی در مورد «پیشنهاد عملی» کیانوری، بخشی از مصاحبه میرحسین موسوی، که ضمیمه نامه بوده است را نیز در انتهای آن آورده است]:

۱- این پیشنهاد، هنوز به دست ما نرسیده است، اما گمان می‌رود پیشنهادی عملی برای تحقیق مستقیم از باقی‌ماندگان رهبری حزب و تحقیق از کسانی باشد که مستقیماً در جنایات دست داشته‌اند و در این نامه به آنها اشاره شده است.



۲- «راه توده»: بخشی از مصاحبه میرحسین موسوی، که ضمیمه نامه نورالدین کیانوری بوده است، عیناً نقل می‌شود:
نقل از مصاحبه مجله «حوزه»، با مهندس میرحسین موسوی درباره «امام و مدیریت اسلامی»، روزنامه کیهان ۶۸/۵/۱۳، صفحه ۶:

«نکته مهم دیگر: معمولاً انسان که پیر می‌شود و عمری از او می‌گذرد، فعالیت ذهنی‌اش کاهش پیدا می‌کند و مطلب را دیرتر دریافت می‌کند، اما امام به هیچ وجه این حالت را تا دقایق آخر عمر پربرکت پیدا نکردند. هر دفعه که با ایشان روبه‌رو می‌شدم احساس می‌کردم از نظر سرعت انتقال و برخورد با مسأله، با وجود کهولت سن، مثل یک جوان بیست و دو ساله بودند. یعنی همان سرعت انتقال و شاید سریع‌تر از آن را داشتند. در وهله اول، در موقع گزارش، زیاد توضیح می‌دادم، بزودی متوجه شدم که نیازی به این توضیحات نیست، از این روی مسائل را تلگرافی و فشرده خدمت ایشان مطرح می‌کردم. همیشه احساس من این بود که سریعاً مطالب مطرح شده را دریافته‌اند. دریافت‌های ایشان دریافت‌های بسیار دقیق و عمیق بود. مثلاً در جریان حزب توده، به ما تلفن زده شد که حزب توده توطئه وسیعی را پی ریخته و مسأله چنین مطرح بود که ظرف ۴۸ ساعت تا ۲۴ ساعت ممکن است اتفاقاتی بیفتد. تلفن کردیم به برادرمان جناب هاشمی رفسنجانی و مسأله با بقیه مسؤولین بالای مملکتی مطرح شد. گویا حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با آیت‌الله موسوی اردبیلی آن وقت تشریف نداشتند. بالأخره فوراً خدمت امام رفتیم. برادران اطلاعاتی مسأله را گزارش دادند.

حضرت امام با دقت مسأله را گوش دادند. سپس تحلیلی در ظرف چند دقیقه از روند حرکت شرق و غرب ارائه کردند و فرمودند:

«این اطلاعات کاملاً نادرست است. هیچ مسأله‌ای پیش نخواهد آمد.»

اصرار شد که آقا چنین نیست، خود آنان اعتراف کرده‌اند. ایشان فرمودند:

«من نمی‌گویم مواظب نباشید و تحقیق نکنید، ولی بدانید این مسائل و اطلاعات دروغ است.»

بعد هم تحلیل حضرت امام درست در آمد و نظر ایشان ثابت شد.»

منع

وبسایت «راه توده»



نامه حسینعلی منتظری به خامنه‌ای، ۲۹ اسفند ۱۳۷۱

«پیوست شماره ۱۸۹:

پیام معظم‌له به آقای خامنه‌ای به دنبال هجوم شبانه به بیت و دفتر معظم‌له»

بسم الله الرحمن الرحيم
جناب مستطاب آیت‌الله آقای حاج سید علی خامنه‌ای دامت افاضاته

پس از سلام و تحیت و تبریک به مناسبت عید نوروز و عید سعید فطر به عرض می‌رساند من بر حسب سیره مستمره‌ای که تا حال داشته‌ام در حوادث و مصائب صبر می‌کنم و اهل شکایت به شخص یا به مقامی نبوده و نیستم چون امید به رسیدگی ندارم، إلی الله تعالی آشکو بئی و حزنی و منه أستمذ فی جمیع أموری.
امیدوارم خداوند قادر متعال اسلام عزیز و انقلاب و کشور و ملت مسلمان ایران و روحانیت شیعه و شخص جنابعالی را از نادانی‌ها و تندی‌ها و عقده‌گشائی‌های عناصر اطلاعات و دادگاه ویژه و فتنه‌جویان و حساد و ثناگویان متملق و منافق نجات دهد و روزبه‌روز بر عظمت اسلام و مسلمین بیفزاید.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته
۱۳۷۱/۱۲/۲۹ - ۲۶ رمضان المبارک ۱۴۱۳
حسینعلی منتظری

*** منابع ***

- «وبسایت رسمی دفتر آیت‌الله منتظری»: <http://www.amontazeri.com>
- کتاب «خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری»، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، ۱۳۷۹، پیوست شماره ۱۸۹، ص ۵۵۵.



نامه فتح‌الله ربانی املشی به خامنه‌ای، ۲۹ اسفند ۱۳۷۱

شکستن حریم مرجعیت برای اسلام و مسلمین چه نفعی دارد که آقایان با دروغ و افترا و اعمال خلاف شرع این کار را با جدیت تعقیب می‌کنند؟!!

«پیوست شماره ۲۳۲:

شکوائیه آقای مهندس فتح‌الله ربانی املشی – فرزند مرحوم آیت‌الله ربانی املشی – در اعتراض به حمله شبانه به بیت و دفتر فقیه عالیقدر، مورخه ۷۱/۱۲/۲۹»

بسمه تعالی

محضر مبارک رهبر معظم جمهوری اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

سلام علیکم

ضمن اظهار ارادت و آرزوی سلامتی و موفقیت جنابعالی و نصرت اسلام و مسلمین، حسب وظیفه مطالبی را به عرض می‌رسانم. قبلاً از بذل توجه شما تشکر می‌کنم.

نقش روحانیت و مرجعیت شیعه در هدایت امت اسلامی نقشی بسیار مؤثر و غیر قابل انکار می‌باشد. به خصوص در مواقعی که اسلام و مسلمین از جانب دشمنان تهدید می‌شود این نقش آشکارا خود را نشان می‌دهد که با بسیج توده‌های مردم مسلمان و مبارزه با ستمگران خطر را دفع نموده‌اند. در مقاطع مختلف تاریخ این موضوع به وضوح و مکرر دیده می‌شود و این از امتیازات مخصوص شیعه است که دیگر فرق اسلامی و دیگر مذاهب از آن بی‌بهره هستند. یکی از علل برخوردار بودن روحانیت از این موهبت الهی، تقدس روحانیت و به تبع آن احترام و اعتماد مردم به آنها می‌باشد و از آن مهم‌تر حساسیتی که مردم به حفظ این حرمت و تقدس دارند و چه بسیار اتفاق افتاده است که مردم مسلمان با ایثار جان خود در مواقع خطر از آن دفاع کرده‌اند.

در انقلاب مقدس جمهوری اسلامی که به رهبری روحانیت و در رأس آن حضرت امام(ره) آغاز شد مشاهده می‌شود که نقاط عطف و اوج‌گیری انقلاب چیزی جز دفاع از حریم مرجعیت نبوده است.

با شنیدن خبر دستگیری حضرت امام در پانزده خرداد ۴۲ مردم به خیابان‌ها ریختند و با نثار جان خود از حریم مرجعیت شیعه دفاع کردند و با آفریدن حماسه‌های جاودانه آن رژیم مغرور را رسوا نمودند و ماهیت پلیدش را بر همگان آشکار کردند. در نوزده دی ماه ۵۶ به دنبال اهانتی که در یکی از روزنامه‌ها به ساحت مقدس حضرت امام مرجع تقلید مردم شده بود مردم به خیابان‌ها ریختند و با ایثار جان خود از حریم مرجعیت دفاع کردند و به دنبال آن مردم دیگر شهرها یکی پس از دیگری قیام کردند تا بالاخره آن رژیم خونخواری که توسط همه جهان‌خواران حمایت می‌شد از پای درآمد.

اگر نبود حرمت مراجع و علما و حساسیت مردم به حفظ این حرمت این انقلاب به ثمر نمی‌رسید. این موضوع را دشمن دیرزمانی است دریافته لذا با طرح نقشه‌های مختلف درصددتک حرمت علما و روحانیت در بین مردم بوده است ولی بحمد الله به علت آشکار بودن چهره پلید دشمن و هوشیاری مردم موفقیت چندان به دست نیاورده است.

متأسفانه اخیراً عده‌ای از خودی‌ها این نقش را به عهده گرفته‌اند و فارغ از تمام مشکلات مملکت، تمام هم و غم خود را مصروف آن می‌کنند و آن هدفی را که دشمن از نیل به آن ناکام مانده است تعقیب می‌کنند و خطر اینجاست که به اسم دفاع از اسلام و انقلاب عمل می‌کنند و همین امر ممکن است باعث مشتبه شدن مردم گردد و اگر خدای نکرده کوچک‌ترین موفقیتی در این زمینه به دست آورند سرمایه بزرگی را از دست داده‌ایم که جبران‌ناپذیر است.

منظور از ذکر این مطالب اتفاقات ناگواری است که حدود یک ماه پیش در قم اتفاق افتاده است. حضرت آیت‌الله العظمی منتظری در روز ۲۱ بهمن سخنانی را بعد از درس در جمع محدود طلاب ایراد فرمودند. بعد همان‌هایی که چندین سال است هدف شومی را دنبال می‌کنند بدون آنکه به



عواقب خطرناک آن توجه داشته باشند وارد عمل شدند. ابتدا با تحریف سخنان معظم‌له در جمع عده‌ای از علاقه‌مندان به انقلاب باعث شدند بعد از نماز جمعه عده‌ای در جلو دفتر جمع شده و پس از مدتی اسائه ادب و اهانت متفرق شدند.

شب بعد عده زیادی از نیروهای اطلاعات و سپاه و انتظامی پس از قطع تلفن‌های منطقه به محاصره کوچه‌های اطراف دفتر پرداختند، سپس با طرز بسیار زشتی با شکستن قفل‌ها و درب‌های دفتر و حسینیه شهدا هر چه را دیدند بردند. وقتی به روش کار و اقلام اجناس برده شده توجه شود مشخص می‌شود طراحان این عملیات هدفی جز هتک حرمت و اسائه ادب به یک مرجع تقلید با آن همه سوابق درخشان در انقلاب نداشته‌اند. کاری کردند که در تاریخ کم‌سابقه یا بی‌سابقه است. بدعتی گذاشتند که معلوم نیست به کجا بینجامد.

همزمان با عملیاتی که در دفتر و حسینیه انجام می‌گرفت برای همسایگان هم مزاحمت‌هایی صورت می‌گرفت. منزل ما با دفتر یک کوچه فاصله دارد. مادرم در شروع عملیات در منزل همشیره که حدود بیست متر با منزل ما فاصله دارد رفته بود بعد از ساعتی جهت استراحت قصد مراجعت به منزل را داشتند ولی مأمورین مانع شده بودند و بعد به واسطه خشونت‌ها و اهانت‌های بعضی مأمورین که از ذکر بعضی از آنها شرم دارم، حالشان به هم خورده بود و غش کردند. هرچه همشیره تلاش و التماس کرده بود که اجازه بدهند از منزلمان دارو بیاورند مورد قبول واقع نشده بود. تلفن هم قطع بود و نمی‌توانستند از اورژانس کمک بگیرند. مادرم به همین حال مانده بود تا بعد از مدتی به هوش آمد. ساعت ۲/۳۰ که عملیات تمام شده بود ایشان توانستند به خانه بیایند و این گوشه‌ای از حرکات آقایان در آن شب بود برخوردی که با یک خانم مریض داشتند. خانمی که تا آنجا که من از کودکی خودم یاد دارم یا پشت در زندان‌ها برای ملاقات پدرم بود، یا در تبعیدگاه‌ها همراه پدرم.

راستی این برخوردها چه نتیجه‌ای دارد. شکستن حریم مرجعیت برای اسلام و مسلمین چه نفعی دارد که آقایان با دروغ و افترا و اعمال خلاف شرع این کار را با جدیت تعقیب می‌کنند. استفاده از نیروهای نظامی و انتظامی و اطلاعاتی و شکستن قفل‌ها و درب‌های حسینیه و دفتر در تاریکی شب و بردن وسایل و لوازم موجود در آنجا نشانه چیست؟ آیا این کارها باعث تقویت نظام و استحکام وحدت مردم می‌شود؟ هر شخص منصفی از واقعیت این برخوردها آگاه شود چه می‌گوید؟ چرا دست آقایان این قدر باید باز باشد تا به اسم اسلام و انقلاب و استفاده از امکانات دولت اسلامی هر کاری دلشان می‌خواهد بکنند و متأسفانه منعکس کنند که دستورات حضرتعالی را اجرا می‌کنند. آقایانی که طراحان این قضایا هستند توجه ندارند که مسؤولیت قائم مقام رهبری باری بود بر دوش حضرت آیت‌الله العظمی منتظری که با فضل خداوند منان این بار از دوش ایشان برداشته شد. ظاهراً استنباط آقایان از مسؤولیت در جمهوری اسلامی غیر از این است که این گونه عمل می‌کنند. ایشان به اندازه سن اکثر این آقایان سابقه اجتهاد و سابقه مبارزاتی درخشان دارند. شخصیت ایشان ناشی از مسؤولیت ظاهری که چند صباحی علی‌رغم میل باطنی ایشان بر عهده‌شان گذاشته بود نمی‌باشد. نمی‌توان فضایل و ارزش‌های والای اسلامی ایشان را نادیده گرفت و هرگونه تلاشی در این جهت ظلمی است که نتیجه‌ای جز خسارت دنیا و آخرت برای عاملین آن در پی ندارد.

از این که با ذکر این مطالب مصدع اوقات شریف جنابعالی شدم عذر می‌خواهم ولی واقعیت این است که بنده به عنوان مقلد و مرید حضرت آیت‌الله العظمی منتظری در این چند سال از این برخوردها بسیار زجر کشیده‌ام زیرا همان حساسیتی که نسبت به حفظ ساحت مقدس حضرت امام (ره) داشته‌ام برای ایشان نیز به عنوان مرجع تقلیدم قائم و نمی‌توانم بینم عده‌ای بی‌توجه هر روز به بهانه‌ای قصد شکستن این حریم را دارند و به عنوان یک فرد علاقه‌مند به انقلاب و وظیفه‌ای جز شاهد این ماجراها بودن و زجر کشیدن نداشته‌ام هرچند معتقدم این اعمال ناشایست خللی به عظمت و اعتبار ایشان وارد نمی‌کند.

آنچه مسلم است ظلم بزرگی به معظم‌له روا داشته می‌شود هم از ناحیه عاملین و هم از ناحیه ناظرین که به ظلم بودن این برخوردها معتقدند و اقدامی جهت رفع آن نمی‌کنند. معلوم نیست کی و کجا آثار این ظلم در جامعه آشکار می‌شود و همین موضوع جای نگرانی بسیار دارد.

«واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة»

از خداوند متعال توفیق روزافزون حضرتعالی و تمام خدمتگزاران به اسلام و مملکت اسلامی را خواهانم.

با تشکر - ارادتمند

فتح‌الله ربانی املشی

۷۱/۱۲/۲۹



*** منع ***

کتاب «خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری»، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، ۱۳۷۹، پیوست شماره ۲۳۲، صص ۶۱۱-۶۱۰.

**نامه محسن رضایی به خامنه‌ای، ۲۲ آبان ۱۳۷۲**

محضر مبارک فرماندهی معظم کل قوا
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام عزه

چندی پیش (قریب به ۲ ماه) نامه‌ای برای سرور عزیزم آقای هاشمی رفسنجانی نوشتم و در آن نامه از عدم توجه ادارات دولت ایشان به بسیجی‌ها و سپاهی‌ها گله کردم و قصد آن را نداشتم که جنابعالی را از محتوای این نامه با اطلاع سازم، ولی چون آقای لاریجانی وزیر محترم ارشاد به آقای ذوالقدر گفتند که آقای هاشمی از این نامه ناراحت شدند، فکر کردم مصلحت نیست که جنابعالی از این نامه بی‌اطلاع باشید، لذا به پیوست، نامه را خدمت شما می‌فرستم.

جنابعالی مطلع هستید که اینجانب چه میزان از آقای هاشمی دفاع کرده‌ام (و ان‌شاءالله خواهم کرد) ولی به همان دلیل و انگیزه‌ای که دفاع کرده‌ام و به دلیل احساس خطری که از تضعیف ایشان می‌نمایم، این نامه را به ایشان فرستادم.

من به روشنی می‌بینم که تکنوکرات‌ها که از اساس مخالف روحانیت و ایشان هستند چگونه دارند با ده‌ها اقدام بی‌صدا ریشه حاکمیت سیاسی روحانیت را در این کشور تضعیف می‌کنند و با بی‌وفایی کامل نسبت به آقای هاشمی و روحانیت، به آن سویی که خودشان می‌خواهند، نظام را می‌کشانند. برای آنها ظاهراً مهم نیست که امثال آقای هاشمی شکست بخورند، برای آنها این مهم است که وضع فعلی را یک قدم به سوی غرب‌زدگی ببرند و آن را به دست کسانی بسپارند که از دست روحانیت و سربازان وفادار آن، که سپاه و بسیج باشد، زخم اساسی خورده و به جان همه ما تشنه‌اند.

من به عنوان یک سرباز روحانیت، دست جنابعالی را می‌بوسم که آقای هاشمی را از این خطر بزرگ نجات دهید. انقلاب اسلامی و امام راحل‌مان و حوزه بزرگ شیعه برای امثال آقای هاشمی بهای بزرگ پرداخته‌اند و زحمت طاقت‌فرسایی کشیده‌اند. خدا را شاهد می‌گیرم که من به آقای هاشمی علاقه‌مند هستم و آرزو می‌کنم که ایشان با سربلندی این ۳ سال باقیمانده ریاست‌جمهوری را طی کند و خدای ناکرده به شخصیت سیاسی ایشان لطمه‌ای وارد نشود.

سرباز جنابعالی

محسن رضایی

۷۲/۸/۲۲

**دومین نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، ۱۳۷۲**

محضر مبارک حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم جمهوری اسلامی
با عرض سلام و تقدیم احترام،

سه ماه پیش عریضه‌ای به حضورتان فرستادم در شرح اختناق تحمل‌ناپذیر نامعقولی که مأموران وزارت ارشاد در کار نشر کتاب اعمال می‌فرمایند. چون تا امروز مأموران دفتر آن جناب نه وصول عریضه‌ام را اعلام فرموده‌اند و نه اثری از توجه به مسأله مشهود افتاده است، و از طرفی یقین دارم اخلاق اسلامی و طبع هنرپرور جنابعالی والاتر از آن است که دادخواهی متظلمی بی‌جواب ماند، با این احتمال که شاید در رساندن نامه‌ام غفلت یا تغافل رفته باشد مجدداً زحمت‌افزا می‌شوم و نسخه‌هایی از این شکواییه به وساطت مقامات برجسته جمهوری اسلامی به حضورتان تقدیم می‌کنم.

راه و روشی که مأموران وزارت ارشاد در مسأله سانسور کتاب و توزیع کاغذ و برخورد با اهل فکر و قلم در پیش گرفته‌اند نه منطبق با احکام اسلامی است و نه متضمن مصالح حکومت و نه به نفع مملکت.

نویسنده‌ای با صرف سال‌ها عمر بی‌حاصل کتابی می‌نویسد و با تهیه کاغذ دولتی از بازار آزاد، چاپش می‌کند و همه مخارج چاپ را به برکت عدالت متصدیان چند برابر می‌پردازد، و در آخرین لحظات گردن از مو باریک‌ترش در پنجه قهار مأموران وزارت ارشاد می‌افتد، کتابش را توقیف و خمیر می‌کنند بی آنکه بگویند چه عیب و ایرادی بر نوشته‌اش وارد است و بی آنکه فریاد دادخواهی‌اش به جایی رسد.

بنده بدین نیت که جوانان ایرانی بر اثر مطالعه نمونه‌های تلخیص و تفسیر شده متون کهن با ادبیات فارسی مانوس شوند و سرچشمه را دریابند اقدام به نگارش جزوه‌هایی کرده‌ام که اولینش با عنوان «سیمای دو زن» منتشر شد و با آنکه به علت تهیه کاغذ از بازار سیاه به قیمت سنگینی عرضه شده بود مورد استقبال قرار گرفت. دومین جزوه از این مجموعه شرح و تفصیل فصل نخستین شاهنامه است که به نام «ضحاک ماردوش» به چاپ رسیده و اکنون مدت‌هاست در وزارت ارشاد اسلامی به انتظار اجازه نشر مانده است.

«ضحاک ماردوش» کتاب مفصلی نیست. جزوه مختصری است که خواندن و بررسی‌اش بیش از دو ساعت وقت نمی‌گیرد. موضوعش مربوط است به دوران‌های اساطیری ایران و هیچ ربطی نه به زمان حاضر دارد و نه به رژیم فعلی. البته توجه به شاهنامه فردوسی و فرهنگ فارسی گناهی است در نظر بزرگانی که در نهایت مال‌اندیشی همتشان مصروف برگزاری سمینار دعبل خزایی است، آن هم در مناسب‌ترین نقطه ایران یعنی استان خوزستان. اما بعید می‌دانم از معاصی کبیره به شمار آید و ببرند و مستوجب آن مرتکبش را دق‌مرگ کند و کتابش را چون هزاران نسخه «در آستین مرقع» ببرند و بسوزانند یا چون «ای کوته‌آستینان» در انبار چاپخانه پیوسانند.

دیگران را نمی‌دانم، اما رفتار مأموران حکومت اسلامی در هشت سال گذشته با شخص بنده، لبریز از عناد و ظلم و تبعیض بوده است و فرزندان و بستگانم نیز به آتش این بی‌عدالتی‌ها سوخته‌اند. با این همه نه خواسته‌ام با شعار نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم بترک وطن گویم و گلیم خویش را از سیلاب بلا بیرون برم و نه دلم رضا داده است شکوه‌های داخلی را به خارج از مرزهای کشور بکشانم و مظلومیت خود را مددکار تبلیغات کسانی کنم که جز تصرف حکومت سودایی ندارند. اما خون خوردن و خاموش نشستن هم حدی دارد.

سال‌هاست ناشران ایرانی مقیم خارج می‌خواهند کتاب‌های مرا منتشر کنند و من صرفاً به رعایت این نکته که مبدا آثارم دستاویز کسانی شود که از خاک نکبت زده عراق کمن به کین ایران بسته‌اند با تقاضایشان موافقت نکرده‌ام. اما واقعاً نمی‌دانم کجای نوشته‌هایم خلاف مصلحت اسلام یا حتا حکومت موجود است. رجال‌الغیب وزارت ارشاد هم که در ردیف از ما بهتراند و دست نویسند مطرود و ممنوع‌القلمی چون من به دامن کبرایشان نمی‌رسد تا ارشاد کنند و آخر عمری از تکرار معاصی محفوظم دارند، و فی‌المثل بفرمایند نشر همین جزوه صرفاً تحقیقی و ادبی «ضحاک ماردوش» چه زیان جبران‌ناپذیری می‌تواند به ارکان جمهوری اسلامی وارد آورد و کجای نوشته من خلاف ارکان شریعت است و مصالح مملکت و ملت.

صاحب‌نظران بزرگواری که شغل شریف سانسور قلم را بر عهده گرفته‌اند به حکم قرائن متعددی که در سالیان اخیر مشهود است یا با ظرافت کار خویش و زبان ادب و هنر آشنایی ندارند یا به علت انتخاب خط فکری خاصی - جدا از اصول اعلام شده حکومت - می‌خواهند به هر قیمت و با هر شیوه‌ای به سرکوب نویسندگانی پردازند که به حکم گذشته بی‌آلایش خویش مورد توجه مردمند و در عین وابستگی به ملت و مملکت خود



هرگز تسلیم زور و زر نشده‌اند، و بی آنکه سرسپرده قدرتی و مشتاق منصبی باشند دور از تحریکات آشوبگران مسندطلب، جز به حکم عقیده، قلمی بر صفحه کاغذ نگذاشته‌اند.

صاحبان این خط فکری، حضور و وجود وارستگان را مخمل موقعیت خود می‌پندارند و سعی‌شان مصروف آن است که به عنوان جنگ با آزادی، ریشه آزادگی را هم در این بوم و بر بخشکانند، و مردمی را که نه مخالفتی با حکومت فعلی دارند و نه عنادی با رژیم اسلامی به دشمنان قهر آلوده مبدل سازند تا با کشتار و قلع و قمعشان بر افتخارات خود بیفزایند.

مدعیان حفظ حکومت اسلامی اگر قلم‌ها را آزاد می‌گذاشتند، مردم حق‌طلب بی‌غرض، به جای خاموشی گزیدن یا به صف مخالفان خزیدن، به بیان واقعیت‌ها می‌پرداختند و افشای مظالمی که در رژیم گذشته بر ملت ایران رفته است، و این خود قدمی بود در بیداری ملت و دفع مدعیانی که در کمین قدرتند و آماده خونریزی، بی آنکه مسائلی از قبیل نقض حقوق بشر و سرکوبی آزادگان و متفکران ورد زبان جهانیان گردد و مایه سرافکنندگی ایرانیان.

عجبا که سرنوشت ما ملت، آزمایش آزموده‌هاست آن هم به صورتی رنگین‌تر و سنگین‌تر. در دوران سلطه آریامهری هم وزارت اطلاعاتی بود و سانسور مطبوعاتی، خود بنده بارها ممنوع‌القلم شدم و طعم خفقان را چشیدم اما نه بدین ناشیگری، با این همه عاقبتش را دیدیم. در حکومتی که با اعلام بازسازی و امنیت اجتماعی به میدان آمده است شیوه سانسور وزارت ارشاد در حکم دم تکذیب گر خروس است و زانوی سفته بسته شتر. مادام که حلقوم متفکران و صاحب‌نظران از پنجه مخوف قانون‌شکنان وزارت ارشاد رهایی نیابد و حاصل عمری جان‌کندن اهل تحقیق از سلطه سلیقه‌ها و اغراض شخصی نرهد یقین داشته باشید که در بر همین پاشنه می‌گردد و حاصل تلاش مردان صافی عقیدتی که در هیأت دولت به جبران مافات مشغولند، نه در اوضاع ایران اثری خواهد گذاشت و نه در پهنه به هم پیوسته جهان امروز جلوه‌ای خواهد داشت.

قوانین موجود برای مجازات مخالفان و حتا منتقدان دولت بحمدالله کم و کسری ندارد. چرا حکومت قانون را جانشین شیوه‌های بدنام‌کننده و واقعاً بی‌حاصل وزارت ارشاد نمی‌کنید و نویسندگانی که مرتکب خلافی شده‌اند به محاکمه نمی‌کشید.

اکنون نه جنگی در میان است که بهانه ادامه اختناق گردد و نه خطری رژیم محکم اساس اسلامی را تهدید می‌کند که لازم‌اش توسل به شیوه‌های سرکوبگرانه استبدادی باشد. مملکتی به ظاهر آرام است و حکومتی به ظاهر مسلط با قانونی مدون. اگر در نوشته من خلاف شرع و قانونی است چرا به محاکمه‌ام نمی‌کشید و راحتم نمی‌کنید. چرا باید در طول سال‌هایی که فروش و توزیع کاغذ در انحصار وزارت ارشاد است حتا یک برگ نصیب سی و چند جلد تألیفات من نشود و مجبور باشم کاغذی بندی دوپست تومان را به قیمت پنج هزار تومان از همان کسانی خریداری کنم که هزار و دوپست تنش را به اعتراف مأموران دستگاه خودتان، پکی بالا کشیدند و افشاگر قضیه را به زندان. و سرانجام همین کتاب‌های با خون دل چاپ شده یا بسوزد یا بیوسد.

همین است مصداق عدالت اسلامی و حکومت بامعرفت و باتقوایی که به مردم وعده کردید؟ در ماه‌های اخیر شایعه‌سازان البته متدین جوانمرد خروارها کاغذ مؤسسه کیهان و خبرنامه‌ها را تلف کردند که مرا سرسپرده امپریالیسم و از فعالان حزب توده و از مداحان رژیم آریامهری و از نوکران پهلبدی که شوهر اشرف است و بالأخره عضو رسمی ساواک معرفی کنند تا اگر روزی صفیر گلوله‌ای سینه‌ام را شکافت یا جسد بی‌جانم فرش خیابانی شد، حتا یک نفر بر جنازه ملحد آلوده بدنامی چون بنده نماز نخواند. اقدام بی‌حاصل پرخرجی که می‌توانستند با کشف یک لوله تریاک یا مصرف دو مثقال سرب هم بهتر به مقصود رسند و هم عملشان با تقوای اسلامی و شرافت انسانی فاصله کم‌تری داشته باشد.

این شاید آخرین نامه من باشد، که گوش جانم مشتاق طنین رهایی‌بخش «الرحمن» است. و مزه‌ای در جهان نمی‌بینم. یا بفرمائید مرا بگیرند و به پاداش جرایمی که به سائقه طبع بزرگوار پرهیزگارشان برایم تراشیده‌اند بکشند یا به دادخواهی‌ام رسیدگی کنند و علت توقیف کتاب‌هایم را اعلام. راه پیشوای آزادگان جهان، حسین بن علی که در انحصار قشر و طبقه خاصی نیست.

به نزدیک من در ستم سوختن

گوارتر از با ستم ساختن

با عرض احترام و عذر تصدیق

سعیدی سیرجانی



*** منع ***

کتاب «از شیخ صنعتان تا مرگ در زندان»، صفحه ۹۱

**سومین نامه علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۷۲**

توضیح: سعیدی سیرجانی، به دنبال نوشتن این نامه، در تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۷۲ بازداشت شد و در تاریخ آذر ۱۳۷۳ در زندان به قتل رسید.

«نامه آخر به آقای سید علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران و تمام کردن حجت بر ایشان به عنوان ولی امر مسلمین و بلندپایه‌ترین مسؤول نظام»

در حکومتی که مرحوم شریعتمداری با آن مقام فقاقت، مهندس بازرگان با آن تقوای دینی و سیاسی، آیت‌الله منتظری با آن سوابق مبارزاتی، دق مرگ و خانه‌نشین و مطرودند، تکلیف امثال بنده معلوم است

آدمیزاده‌ام، آزاده‌ام و دلپوش همین نامه، که در حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران؛ بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند

جناب آقای خامنه‌ای

پیام عتاب‌آمیز جناب عالی را آقای [کیومرث] صابری [فومنی]، [مدیر نشریه «گل‌آقا»]، برایم خواند، و متأسف شدم، نه به علت این که مورد قهر آن مقام معظم قرار گرفته‌ام و به زودی امت همیشه در صحنه حزب‌الله حسابم را خواهند رسید، که مرگ در راه دفاع از حق، شهادت است و ما مرگ شهادت از خدا خواسته‌ایم. تأسف و تأثرم از پندارهای باطل خویش بود و امیدهای برباد رفته‌ام درباره سعه صدر جنابعالی و سرنوشتی که ملت ایران در دوران رهبری شما خواهند داشت.

بگذریم از لحن توهین‌آمیز پیام که حتا قاصد را شرمند کرده بود و از هر مسلمان باتقوایی بعید می‌نمود تا چه رسد به رهبر مسلمانان جهان. حیرتم از این است که جنابعالی به استناد کدامین سند و قرینه و امارت، مرا مرتد قلمداد کردید و نامعتقد به اسلام؟! اگر مستند به نوشته‌های من است، ای کاش موردش را مشخص می‌فرمودید، و اگر مبتنی بر واردات غیبی است و اشراف بر ضمائر، که «إنا لله و إنا إليه راجعون». می‌دانم در حکومتی که مرحوم شریعتمداری با آن مقام فقاقت، مهندس بازرگان با آن تقوای دینی و سیاسی، آیت‌الله منتظری با آن سوابق مبارزاتی، دق مرگ و خانه‌نشین و مطرودند، تکلیف امثال بنده معلوم است و «بر ما کجا برآزد دعوی بی‌گناهی؟!». و می‌دانم رهبر جلیل‌القدری که با یک نهی‌ش نمایندگان مجلس اسلامی در لاک سکوت و وحشت می‌خزند، البته می‌تواند با تیغ بی‌دریغ تکفیر، حمله بر من درویش یک‌قبا آرد.

فرموده بودید چرا این همه مزایای حکومت اسلامی را ندیده‌ام و به تمجید نپرداخته‌ام. این وظیفه اخلاقی را شاعران و نویسندگان محترمی که با چرخشی ناگهانی در سلک هواداران ولایت فقیه درآمده‌اند بهتر و مؤثرتر انجام می‌دهند. وانگهی رژیم‌ی که علاوه بر فرستنده‌های رادیویی و تلویزیونی، هزاران مسجد و منبر و مجلس را در اختیار دارد، چه نیازی به مدیحه‌سرایی مطرودان دارد، به‌خصوص نویسنده کج‌سلیقه‌ای که هرگز در مدح هیچ امیر و حاکمی قلم نزنده است.

فرموده بودید چرا در انتقاد از حکومت شاه به جزئیات اداری پرداخته‌ام؟ از همین انتقادهای جزئی هم شرمند‌ام که بحمدالله در این ده سال فرصت‌شناسان حق مطلب را ادا کرده‌اند و بر حاکم معزول تاخته‌اند. وضع من در زمان شاه نیز مانند امروز بود. می‌نوشتم و چاپ می‌شد و منتشر نمی‌گشت، دیکتاتور مغرور بدعاقبت می‌پنداشت با شکستن قلم‌ها و زجر آزادگان، بر دوام حکومت خود می‌افزاید. قطعاً مقالات سانسور شده من در بایگانی ساواک موجود است. بفرمایید مطالب از «یغما» و «خواندنی‌ها» بیرون کشیده مرا در مقوله سیاست فرهنگی، ماجرای کاپیتولاسیون، مضحکه تغییر تاریخ، شعبده جشن‌های شاهنشاهی به حضورتان بیاورند تا بدانید بوده‌اند مردم از جان گذشته‌ای که به هیچ دعوی مبارزه و پیوستگی به دار و دسته‌ای، از بیان حقایق پروایی نداشته‌اند.



اما در مورد کتاب‌های توقیف‌شده بنده، واقعاً نمی‌دانم کجایش حمله به اسلام است یا اساس حکومت اسلامی. من ذاتاً از ریا و دروغ و تبعیض و ستم متنفرم و این نفرت در نوشته‌هایم منعکس است. اگر خدای ناخواسته همچو مفسدیدی در دستگاه حکومت راه یافته است چه بهتر که مطرح گردد و علاج شود. مسأله اساسی در حکومت حاضر، این است که انتقاد از هر مسندنشین و مسؤولی حمل بر «زیر سؤال بردن رژیم» می‌شود و لطمه زدن به اساس اسلام، و بهانه‌ای برای سرکوبی و اختناق و نتیجه‌اش همین که می‌بینیم. من به آنچه در کتاب‌های توقیف و خمیرشده‌ام نوشته‌ام عمیقاً اعتقاد دارم و در هر محکمه‌ای حاضر به پاسخ‌گویی‌ام. اگر واقعاً خلاف اسلام یا حکومت واقعی اسلامی است، چرا بدین شیوه‌های غیراخلاقی با من رفتار می‌کنند؟ مگر مملکت، قانون و محکمه ندارد؟

جناب آقای خامنه‌ای، توقع مردم مسلمان ایران از حکومت اسلامی جز اینهاست که می‌کنند. در رژیم کمونیستی، تکلیف خلاق معلوم است. همه فضایل و امتیازات، در نیروی کار مفید افراد ملت خلاصه می‌شود و مناصب و مقامات، در دست طبقه کارگر است و استبداد کارگری، حاکم بر جامعه. در ممالک سرمایه‌داری، تمول و درآمد بیش‌تر ضامن قدرت اجتماعی است و سرنوشت مردم در قبضه کسانی که به هر شیوه و از هر طریق، صاحب آلف و الوفی شده‌اند. اما در حکومت اسلامی، ضابطه چیست؟ آیا فضایل، منحصر به نماز و دعای بیش‌تر است و روزه طولانی‌تر و سجده غلیظ‌تر و لقب حاجی و انبوهی محاسن و کلفتی دستار و دعوی بسیار، یا به حکم آیه کریمه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ»، فضیلت افراد، محصول تقرب به حق است و قرب یزدان در گرو تقوا؟

اگر چنین است اجازه فرمایید بی هیچ ملاحظه و پروایی عرض کنم بسیاری از اعمال سران حکومت، خلاف تقواست. این را به تجربه شخصاً دریافته‌ام و اثباتش اگر خواستید آسان است. بگذریم از دو سال اول که نابسامانی‌ها جواز آشفته‌گویی‌ها و آشفته‌کاری‌ها بود، در همین چند ماه اخیر، بزرگانی که در خبرنگارها و جراید مرا عضو حزب توده و خدمتگزار شاه و مأمور ساواک معرفی کردند، هم از معصیت سنگین بهتان باخبر بودند و هم از نحوه زندگی و خُلق و خوی من. به فرض این که با گذشته زندگی بنده آشنایی نداشتند، به فیض مقام و موقعیت خویش می‌توانستند از دستگاه اطلاعاتی کشور، جویای سوابق شوند و آنگاه دست به قلم ببرند، یا کسانی را مأمور که مزاحمت‌هایی از قبیل سنگ پراندن و شعارنویسی بر در و دیوار خانه‌ام کنند.

جناب آقای خامنه‌ای، بنده به خلاف حکم قاطع شما، مسلمانی صافی اعتقادم، و به دین و عقیده‌ام مباحثات می‌کنم. هیچ ابله مخالف اسلامی نمی‌آید پانزده سال عمر خود را صرف تصحیح و چاپ مفصل‌ترین تفسیر قرآن کند. کسی که به اسلام بی‌اعتقاد است، با چه انگیزه‌ای قصیده «این بارگه که پایه‌اش از عرش برتر است» را تقدیم آستانه قم می‌کند؟ کسی که دل‌بسته اسلام نیست در شرایط حاضر خاموش می‌نشیند تا به نام مقدس اسلام هر ناروایی بر مردم تحمیل شود و اساس اعتقادشان متزلزل گردد.

جناب آقای خامنه‌ای، من بیش از هر مسلمان متعصبی با سلطه و نفوذ اجانب به هر صورت و در هر مرحله، اعم از شرقی و غربی، در وطن عزیزم مخالفم، و بیش از بسیاری از مدعیان، به حقانیت شریعت مقدس اسلام، معتقد. به هیچ حزب و دسته و گروهی نه در گذشته بستگی داشته‌ام و نه بعد از این می‌توانم داشته باشم. اگر هوس جاه و منصب داشتم، در سال ۵۷ دعوت وزارت را با سرعت و صراحت رد نمی‌کردم، و اگر در طمع مال و منال بودم، مجبور نمی‌شدم در این سال‌های پیری و ممنوع‌القلمی، خانه مسکونی‌ام را که تنها مایملکم در پهنه جهان بود بفروشم و صرف معاش کنم.

آدمیزاده‌ام، آزاده‌ام و دل‌بش همین نامه، که در حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران؛ بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند.

با تقدیم احترام

سعیدی سیرجانی

*** منبع ***

کتاب «از شیخ صنعان تا مرگ در زندان»، صفحه ۹۵؛ وبسایت سعیدی سیرجانی،



نامه یدالله سبحانی به خامنه‌ای، ۲۳ مرداد ۱۳۷۸

بسمه تعالی

مقام محترم رهبری جمهوری اسلامی ایران

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

با سلام و دعای خیر و عافیت

این نامه از طرف کسی است که بیش از نود سال عمر عاریتی را پشت سر گذارده، در آستانه لقای دوست و لیبیک‌گویی به دعوت داور قرار گرفته، مراد و مقصودی جز رضایت پروردگار و مغفرت و رحمت او ندارد و در شرائطی است که نمی‌توان شائبه‌ای از حب دنیا یا دلبستگی به قدرت سیاسی و وجاهت ملی در ایفای وظیفه‌ای که او به مصداق «النصیحة لأمرء المسلمین» می‌نماید، تصور کرد.

وقتی مولای متقیان(ع) در مسند خلافت، مردم را به حق‌گویی و نصیحت نسبت به خویش دعوت فرموده و حقوق دوطرفه‌ای را تعریف نموده است، بنده علی‌رغم سستی جسم و کسالت ناشی از کهولت، فریضه‌ای فرا راه خود می‌بینم که به مصداق «معذرة إلی ربکم» ناگزیر از ادای آن هستم.

حوادثی که طی دو سال بعد از انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری یکی پس از دیگری رخ داده است، از هتک حرمت مراجع عظام و قتل‌های فجیع زنجیره‌ای تا حمله وحشیانه بخشی از نیروهای انتظامی و گروه‌های غیرقانونی فشار به خوابگاه دانشجویان (که متعاقب تصویب غیرمنتظره طرح اصلاح قانون مطبوعات، اقدامات شتاب‌زده و غیرقانونی دادگاه ویژه روحانیت و فشارهای دائم بر مطبوعات مستقل و مردمی همانند زنجیره‌ای از حوادث نامطلوب پدید آمد)، نگرانی‌هایی برای این جانب که عمری را در عشق به سعادت ملت و سرافرازی وطن طی کرده‌ام به وجود آورده است که ناگزیر از طرح آنها هستم. از طرفی می‌بینم که در نظام مبتنی بر ولایت فقیه تمامی راه‌ها به ولی امر ختم می‌شود و همه عوامل اقدامات نگرانی‌آور، به طور مستقیم یا غیرمستقیم و به حق یا ناحق، خود را منتسب به مقام رهبری و مدافع ولایت فقیه معرفی می‌نمایند. از این جهت، بر آن شدم که مستقیماً نامه‌ای به جنابعالی بنویسم.

به تصریح قرآن، دعای ربیون یعنی تربیت‌شدگان طراز اول پیامبران، به درگاه پروردگار همواره به جای نفرین به دشمنان و دگراندیشان و بدخواهی برای آنان، استغفار از عوارض عملکردهای انحرافی خود و تندروی‌هایشان در امور بوده است. بنا بر این، اگر به مصداق فرموده امیر مؤمنان «دائک منک و دوائک فیک» ریشه مصائب را در خودمان جستجو کنیم، دور از تربیت قرآنی نخواهد بود. بر این مبنا، برای حل اساسی و ریشه‌ای بحرانی که موقتاً خاموش شده است، شایسته است که به جای فرافکنی و متهم کردن بی‌دلیل این و آن و جستجوی عوامل مؤثر و مقصر در این حوادث در حوزه‌ای خارج از عملکرد خود، به تجزیه و تحلیل علل و موجبات اصلی وقایع بپردازیم و بر اساس نتایج آن، گره اصلی را بگشاییم. در گیر و دار چنین فکری، وقتی سخنان اخیرتان را در نماز جمعه در حمایت بی‌دریغ از رئیس‌جمهور منتخب مردم، دانشجویان و مطبوعات مستقل و اعلام صریح انزجار نسبت به جنایت انجام‌یافته در کوی دانشگاه شنیدم، آن را به فال نیک گرفتم و برای اصلاح امور و ترمیم وضعیت پیش آمده به دادن تذکرات زیر مصمم شدم.

۱- قبل از هر چیز از جنابعالی می‌خواهم دستور دهید که آمران و عاملان جنایت حمله به کوی دانشگاه را، همچون متهمان به آشوب‌های خیابانی، بدون ملاحظه نسبت به اسم و رسم و مقام و منصب به مردم معرفی کنند و آنان را به پای میز محاکمه بکشاند تا سزای جنایاتی را که مرتکب شده‌اند، دریافت نمایند. همچنین تکلیف گروه‌های رسمی و غیررسمی فشار را که در تبلیغاتشان خود را مدافع، یاور (انصار) و منتسب به آن مقام می‌دانند برای همیشه روشن فرمایید. اینان دشمنان زیرک یا دوستان نادانی هستند که با اعمال خلاف دین و قانون و عرف، دل مردم را خون کرده‌اند و موجب وهن مقام رهبری هستند.

۲- حرکت سنجیده و به‌موقع جنابعالی در حمایت کامل و همه‌جانبه از رئیس‌جمهور منتخب مردم، بسیار به‌موقع و سنجیده بود. با توجه به این که برخی از گروه‌های سیاسی در جریان انتخابات ریاست جمهوری تبلیغات فراوانی کردند که مقام رهبری کاندیدای مورد نظر آنها را تأیید می‌نمایند، این بیانات علاوه بر آنکه بازتاب مثبت و مفیدی در سطح جهانی به نفع جمهوری اسلامی ایران داشته است، با استقبال عموم مردم و نیروهای اصلاح‌طلب داخلی مواجه گردیده و زمینه‌های مساعدی را برای بازگشت به وفاق ملی صدر انقلاب فراهم آورده است. اما لازمه مؤثر واقع شدن



این حمایت صریح و تحقق وفاق ملی، عمل کردن هماهنگ سازمان‌ها، نهادها و قوایی است که مسؤولیت آنها بر طبق قانون اساسی به‌طور مستقیم بر عهده جنابعالی است.

به یقین مستحضر هستید که سیاست‌ها و برنامه‌های صدا و سیما، عمدتاً جانبدارانه و یک‌طرفه در خدمت اهداف گروه‌ها و اندیشه‌های سیاسی خاصی است که بعضاً در تضاد با مصالح ملی و مواضع اعلام‌شده جنابعالی است. در برخی از برنامه‌های صدا و سیما (نظیر «هویت» و «چراغ») به حرمت و حیثیت شهروندان تجاوز می‌شود.

قطعاً مسبوقید که ضامن عدالت و امنیت در جامعه، قوه قضائیه است و این نهاد، تنها در صورتی می‌تواند عدالت و قسط را در جامعه بگستراند و امنیت همه‌جانبه را حاکم سازد که به واقع، بی‌طرف و خالی از حب و بغض و تعصب و پیشداوری باشد. اگر گرایش‌های سیاسی و منافع جناحی و گروهی بر قضاوت قضات سایه افکند، کل قوه قضائیه، هم اعتبار و اقتدار خود را از دست می‌دهد و هم قادر و صالح به عدالت‌گستری و حراست از امنیت نخواهد بود و هم در نزد پروردگار عادل حکیم و نیز شارع مقدس اسلام مسؤول و مجرم می‌شود.

امروزه قوه قضائیه به تصدیق قضات و حقوقدانان مسلمان، متعهد و دلسوز نظام که خدمات آنان بر همگان و بر شخص جنابعالی پوشیده نیست، بدترین دوران تاریخ خود را می‌گذراند. وضع دادگستری بسیار اسفناک، رقت‌بار و درهم‌ریخته توصیف می‌شود. قوه قضائیه و دادگاه‌های متنوع ویژه و غیرویژه آن، فقهای شورای نگهبان، سازمان صدا و سیما، روزنامه‌ها و نشریات غوغاسالار، گروه‌های فشار و عناصر قانون‌شکن به‌طور آشکار و بی‌پروا خود را منتسب به مقام رهبری و مورد حمایت‌های مادی و معنوی بیت آن مقام و مجری منویات رهبری معرفی می‌نمایند و برخی از مصاحبه‌ها و مذاکرات نیز چنین تصویری را در اذهان مردم تقویت می‌کند. سیاست‌ها و عملکردهای این نهادها و محافل یکی از عوامل بسیار مؤثر در تشدید نارضایتی مردم، دامن زدن به اختلافات و در نهایت، وهن مقام رهبری است. آنچه مع‌الأسف در شعارهای انحرافی حوادث تأسف‌بار اخیر به‌طور واضح و آشکار و با عبارات مختلف ابراز گردید، برخاسته از همین زمینه‌ها بود. مؤثرترین راه اصلاح این ذهنیت، نه تنها اعلام نظر شفاف و صریح مقام رهبری درباره این جریان‌ات و تبری از این عملکردها، بلکه تغییر مسؤولان این‌گونه نهادها و اصلاح سیاست‌ها و عملکردهای آنان است.

مسئلاً به مصلحت نظام جمهوری اسلامی نیست که رهبر آن در ذهنیت ملت به عنوان مدافع و حامی جناحی شناخته گردد که در انتخابات ریاست جمهوری آشکار گردید که بخش کوچکی از ملت را تشکیل می‌دهد. تمایل مستقیم یا غیرمستقیم مقام رهبری به یک جناح، چه در انتخابات مجلس خبرگان رهبری، چه در تصویب لوایح سرنوشت‌ساز در مجلس و چه در سیاست‌ها و عملکرد نهادهای مختلف، نقش فراگیر مقام رهبری را که باید مستقل از مناقشات درونی حاکمیت باشد خدشه‌دار می‌سازد. محدود کردن مجاری ارتباطی به جریان‌های یک‌سویه‌نگر و دریافت انحصاری اطلاعات از این مجاری محدود، نه تنها به ضرر جامعیت رهبری تمام می‌شود، بلکه کیان نظام را نیز تهدید می‌کند.

۳- عدم تفویض به‌موقع فرماندهی نیروی انتظامی به وزیر کشور که قانوناً مسؤول حسن اجرای وظایف این وزارتخانه کلیدی و تأمین امنیت داخلی کشور است، امری غیرمعارف در شیوه‌های کشورداری در دنیای امروز است و حتا می‌تواند زمینه‌ساز حوادث خونباری همچون فاجعه کوی دانشگاه تهران گردد. در قانون اساسی مصوب آذرماه ۱۳۵۸، تنها فرماندهی کل نیروهای نظامی (که صرفاً مسؤول حفظ امنیت مرزها هستند) به رهبر انقلاب واگذار شده بود. در تغییرات اعمال شده در خردادماه ۱۳۶۸، فرماندهی نیروی انتظامی نیز به رهبری واگذار شد. این کار خطای بسیار عظیمی بود، زیرا وزارت کشور که مسؤول حفظ امنیت داخلی است، باید بر نیروی انتظامی کنترل داشته باشد. نمی‌توان وزارت کشور را مسؤول دانست، اما اختیار نیروی انتظامی را به مقام دیگری سپرد. برای رفع این تعارض میان قدرت و مسؤولیت، در دو دوره ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، مقام رهبری اختیارات قانونی خود را در مورد نیروی انتظامی به وزیر کشور وقت تفویض کردند. اما در دولت آقای خاتمی، تفویض اختیار به علت مشروط بودن آن عملی نشد. بعداً هم تفویض اختیار به‌طور کامل صورت نگرفت. اکنون معلوم نیست که در مواقع بروز بحران، نظیر فاجعه‌ای که در هفته‌های گذشته اتفاق افتاد و بخشی از نیروی انتظامی نقش مخربی در آن داشت، مجلس شورای اسلامی چه مقامی را باید استیضاح کند؟ وزیر کشور یا مقام رهبری؟ طبیعی است که گزینه دوم، به صلاح کشور و نظام نیست. بنا بر این، راه درست این است که کلیه اختیارات، از جمله اختیار عزل و نصب فرماندهان نیروی انتظامی به وزیر کشور واگذار شود.

۴- اگر دولت در نظام جمهوری اسلامی ایران، مقبولیت خود را از آرای اکثریت مردم و مشروعیت خود را در چارچوب اندیشه ولایت فقیه از شخص رهبری می‌گیرد و در حالی که نمایندگان مجلس (که بر طبق قانون اساسی بر عملکرد دولت و تصویب قوانین نظارت دارند) با اعمال نظارت استصوابی شورای نگهبان معین می‌شوند و مورد تأیید هستند، عقل و منطق حکم می‌کند که از مدیریت‌های موازی قانونی یا فراقانونی در



امور اجتناب گردد و همه سازمان‌ها و نهادهای اقتصادی، اجرایی، انتظامی و نمایندگی‌های گسترده رهبری در نهادهای مختلف، در دولتی که باید قدرت متناسب با مسؤولیت را دارا بوده و در برابر مقام رهبری، مجلس و مردم جوابگو باشد، ادغام گردند.

جناب آقای خامنه‌ای

قطع نظر از برخی نمایندگی‌های آن مقام در دانشگاهها و مراکز دیگر و پاسخگویی مستقیم مالی و اداری بعضی از بنیادهای بزرگ به جنابعالی، می‌دانم که برخی از اقدامات و اوامر رهبری نشأت گرفته از اختیاراتی است که در قانون اساسی تجدید نظر شده در سال ۱۳۳۸ به شخص رهبر تفویض شده است. از این جهت ایرادی نیست، اما رضایت خداوند، مصلحت مردم و روح قانون، فوق ظواهر و صورت‌هایی است که خودمان پدیدآورنده آنها هستیم. بنا بر این، اگر تعارض و تناقضی ناشی از تصمیمات و قوانینی که زمانی به مصلحت تشخیص داده شده است پدید آید، حکمت ایجاب می‌نماید که چنین قوانینی بازنگری و اصلاح شود.

به این ترتیب، برای یافتن سیاست مشترک درباره عواملی که امنیت جامعه را سخت به خطر افکنده است و به منظور دستیابی به وفاق ملی، وحدت مدیریت و توازن میان قدرت و مسؤولیت، لازم است که گام‌هایی را که اخیراً برداشته‌اید و راهگشای سعادت ملت و سربلندی دولت است به‌طور قاطع و صریح ادامه دهید.

۵- از آنجا که قوه مقننه از ارکان مهم نظام جمهوری اسلامی است و همگامی و همراهی آن با برنامه‌های توسعه سیاسی رئیس‌جمهور که مورد تأیید اکثریت قاطع مردم ایران می‌باشد ضروری است، و به دلیل آنکه در جراید و افکار عمومی این فکر پراکنده شده است که ریشه اصلی ناآرامی‌ها، حملات متقابل جناح‌ها و تشنجات اخیر، احساس نگرانی نسبت به شرائطی است که انتخابات مجلس ششم در آن برگزار خواهد شد، اینجانب لازم به توصیه می‌دانم که چگونگی اعمال نظارت استصوابی شورای محترم نگهبان مورد شور و تجدید نظر قرار گیرد و اصلاح گردد، به نحوی که نمایندگان واقعی، شایسته و مورد علاقه مردم، بدون شائبه یکسونگری بتوانند به مجلس راه یابند، نمایندگانی که هم به اتکای آرای واقعی مردم و هم به دلیل شایستگی خود بتوانند نقش مؤثری در رفع بحران‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه ایفا نمایند.

جناب آقای خامنه‌ای

اینجانب از موضع ناصحی شفیق و امین و به‌طور شفاف و صریح، مهم‌ترین نکاتی را که به نظرم می‌رسید با جنابعالی در میان گذاشتم و آرزو می‌کنم که پیش از آنکه آتش فتنه به ارکان نظام سرایت کند و راه اصلاح بسته شود، تعارضات در مدیریت کشور و حاکمیت و مردم را به تفاهمی پایدار که مورد رضای خدا و خلق او باشد تبدیل نمایید.

با احترام

یدالله سبحانی

۲۳ مرداد ۱۳۷۸

*** منع ***

روزنامه «نشاط»، چهارشنبه ۱۰ شهریور ۱۳۷۸، شماره ۱۴۷.

**نامه ۱۳۵ نفر از نمایندگان مجلس ششم به خامنه‌ای، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۱****پیش از نوشیدن جام زهر، عذرخواهی کنید!**

بسمه تعالی

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

مقام معظم رهبری،

با عرض سلام و تحیت و آرزوی سلامت و توفیق الهی

نویسندگان این نامه چهره‌های ناآشنایی نیستند، وجه مشترک همه آنها در این است که در عرصه تلاش برای سرنگونی رژیم شاه و استقرار نظام مردم‌سالار بر پایه جمهوریت و اسلامیت و یا استمرار و استحکام پایه‌های آن، پرتلاش بوده‌اند و در طول سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، همگی در گوشه و کنار کشور در حفظ آرمان‌های اولیه انقلاب اسلامی و دستاوردهای گرانقدر خون شهیدان این ملت کوشیده‌اند و بسیاری از آنان متعلق به خانواده بزرگ شهدا و رزمندگان و جانبازان و آزادگان‌اند، اینک نگران هستند. نگران همان آرمان‌ها، نگران پایه‌های مشروعیت نظام یعنی اسلامیت و جمهوریت و افزون بر همه اینها، اخیراً نگران تمامیت ارضی و امنیت ملی کشور.

آنچه ما را بر آن داشت تا بدین صورت، مصدع اوقات شویم، حساسیت شرائط، فرصت اندک و بزرگی خطری است که پیش روی کشور است و با کمال تأسف، نخواه‌های خیرخواهانه و پیشنهادهای آرام و مکتوم ما در سال‌های گذشته ره به جایی نبرده است. پس اجازه دهید بر مبنای وظیفه شرعی و قانونی خود و تعهد و مسؤولیتی که در برابر خدا و مردم داریم، آنچه را به خیر و صلاح همه می‌دانیم، با حضرت‌تعالی، که بر اساس قانون اساسی - یعنی میثاق ملی همه ما - شخص اول کشور هستید در میان بگذاریم، به آن امید که این خیرخواهی، منشأ آثار و برکات برای نظام باشد. شاید در تاریخ پر فراز و نشیب معاصر ایران، هیچ زمانی را به حساسیت امروز نتوان یافت. تنها با تسامح می‌توان وضعیت ایران را در زمان اشغال در جنگ جهانی دوم و یا پیش از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ با وضع کنونی قابل مقایسه دانست که در اولی، با قطع هرگونه امید در داخل، عامل خارجی سرنوشت کشور را رقم زد و در برهه دوم، اراده و تدبیر و دوراندیشی حضرت امام خمینی (ره) و اتکای به مردم، کشور را نجات داد. اما شاید دوره کنونی از این لحاظ بی‌مانند باشد که شکاف‌های سیاسی و اجتماعی با تهدید خارجی و برنامه آشکار دولت ایالات متحده آمریکا (به عنوان قدرتی که در برابر خود مانعی نمی‌بیند) برای تغییر نقشه ژئوپولیتیک منطقه همزمان شده و نظام ناچار به کنش و واکنش در برابر این برنامه است.

هنوز فضای سیاسی کشور را در سال ۷۵ از یاد نبرده‌ایم که به دلایل گوناگون در عرصه سیاست خارجی، ایران در انزوای کامل و حتا کشور در معرض تهدید نظامی خارجی قرار داشت و متأسفانه وضعیت انفعال بر فضای سیاسی کشور حاکم بود. اما دوم خرداد ۷۶ همه این تهدیدها را از بین برد و فرصت‌های بسیاری را فراهم آورد و به قول حضرت‌تعالی انقلاب را بیمه کرد، به گونه‌ای که به سرعت، فضای جهانی به سود ایران تغییر نمود. سال ۲۰۰۱ به پیشنهاد ایران سال گفت و گوی تمدن‌ها نام گرفت و حتا رئیس‌جمهور وقت آمریکا برای ادای احترام به ملت ایران، در سفر آقای خاتمی به نیویورک، به دنبال فرصت برای دیدار با رئیس‌جمهور ایران بود و بعدها حتا وزیر امور خارجه وقت آن کشور رسماً به خاطر برخی سیاست‌های گذشته آمریکا در قبال ایران عذرخواهی کرد.

فضای سیاسی-اجتماعی کشور نیز پس از دوم خرداد ۷۶ پر نشاط و دورنمای توسعه همه‌جانبه امیدوارکننده گردید. حتا شاخص‌های کلان اقتصادی نیز حرکتی امیدبخش را برای درمان بیماری‌های مزمن و تاریخی اقتصاد کشور نوید داد.

اما هنوز دو سال از این نعمت بزرگ الهی نگذشته بود که جریان‌هایی که تا مدتی در بهت و حیرت ناشی از رأی مردم در دوم خرداد به سر می‌بردند، با برنامه‌ای حساب‌شده، برای فرصت‌سوزی و شکست آنچه اصلاحات نام گرفته و در برنامه رئیس‌جمهور تجلی یافته بود، به منظور بازگرداندن اوضاع به وضعیت قبل از دوم خرداد ۷۶، فعال شدند. سیاهه اقدامات تخریبی آنها طولانی و مکرر و اندوهبار است و به قول آقای خاتمی، هر ۹ روز یک بحران آفریدند. از آن جمله است قتل‌های زنجیره‌ای، جنایت کوی دانشگاه، تعطیلی مطبوعات و رسانه‌ها، دستگیری فعالان سیاسی، سرکوب دانشجویان و دانشگاہیان، اجرای علنی احکام قضائی بسیار کم‌سابقه، خشتی کردن تصمیمات مجلس و دولت و انتقال قدرت از



آنها به نهادهایی مانند شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت، شورای انقلاب فرهنگی و حتا برتری دادن اساسنامه کمیته امداد و آئین‌نامه فروش و مسائل اسقاطی نیروی انتظامی بر قوانین مصوب مجلس! بی‌اختیار و بی‌اراده کردن مدیران و مسؤولان اجرایی با پرونده‌سازی‌ها، میج‌گیری‌ها و تبلیغات سیاه، برخورد با نهادهای مستقل مدنی مانند احزاب، کانون وکلا، سازمان‌های علمی و پژوهشی و مؤسسات فرهنگی و... نتیجه خواسته و ناخواسته این همه، جز این نبود که به مردم ایران و جهان نشان داده شود در ایران هیچ تغییری اتفاق نیفتاده و نخواهد افتاد و ثابت شود رأی مردمی که خواست اصلی آنها تغییر در روش‌ها و بینش‌ها بوده است، هیچ اثری ندارد و اعلام گردد که نهادهای مظهر اراده ملت، قدرتی ندارند و آشکار شود که نهادهایی که باید کانون حل منازعه و مظهر حاکمیت ملی و جایگاه اجماع و وحدت ملی باشند، به دست تندترین نیروهای مخالف اصلاحات سپرده می‌شود، تا در نهایت، رأی مردم بلاموضوع گردد.

با این حال و روز کشور، فرصت چندانی باقی نمانده است. غالب ملت، ناراضی و ناامید، اکثریت نخبگان، ساکت یا مهاجر، سرمایه‌های مادی، گریزان و نیروهای خارجی، از هر طرف کشور را احاطه کرده‌اند. با این وضع، برای آینده کشور، دو حالت بیش متصور نیست؛ یا دیکتاتوری و استبداد، که در خوش‌بینانه‌ترین حالت، فرجامی جز وابستگی و در نهایت فروپاشی یا استحاله ندارد، و یا بازگشت به اصول قانون اساسی و تمکین صادقانه به قواعد دموکراتیک؛ چنین رویکردی، هم مبتنی بر فرهنگ و ارزش‌های اسلامی و ملی این ملت است و هم قابل تعامل با همه جهان. آنچه مانع عملی شدن تهدیدات خارجی می‌شود، نه توپ و تانک و موشک و سلاح، بلکه افزایش مشروعیت نظام، وحدت ملی و یگانگی حکومت و ملت است. تنها راه برطرف کردن تهدید خارجی، همان راهی است که ملت ما را در برابر رژیم دیکتاتوری شاه، متحد و بر سرنگونی آن مصمم ساخت و این، تنها در صورتی میسر است که ملت، مطمئن باشد خواسته و رأی او منشأ اثر و تغییر خواهد بود. وحدت ملی یعنی تمکین به رأی مردم، یعنی همه با مردم، یعنی «میزان، رأی ملت» و... با این تفسیر از وحدت ملی، نه تنها تهدیدهای بیگانه خنثی خواهد شد، بلکه می‌توان امیدوار بود تا به فرصت نیز تبدیل شود.

آنچه ما می‌فهمیم این است که مسؤولان حاکمیت باید صادقانه از مردم در قبال همه قصورها و سوء تدبیرها پوزش بخواهند و البته این عذرخواهی، شکست و عقب‌نشینی از مواضع اصولی نیست، بلکه نشانه فروتنی و بزرگواری است. تعظیم به مردم خود، سبب جلوگیری از کرنش به بیگانگان می‌شود.

اگر جام زهری باید نوشید، قبل از آنکه کیان نظام و مهم‌تر از آن، استقلال و تمامیت ارضی کشور در مخاطره قرار گیرد باید نوشیده شود و بی‌تردید این برخورد خردمندانه و متواضعانه، از سوی ملت با همان پاداشی مواجه می‌شود که امام عزیز راحل روبه‌رو شد. این اقدام، نشانه تدبیر، دوراندیشی، مصلحت‌جویی، خیرخواهی و توفیق‌الاهی است و البته نشانه این تغییرات در بینش باید با علائمی در منش و روش همراه باشد. باید در چهره‌ها و یا حداقل رفتار نهادهای اجماعی و بی‌طرف، تغییرات اساسی پدید آورد. شورای نگهبان، قوه قضائیه، صدا و سیما و همه نهادهایی که ملت، نقش مستقیمی در انتخاب مسؤولان آنها ندارند، باید واقعاً بی‌طرفانه رفتار کنند که متأسفانه امروز چنین رویکردی مشاهده نمی‌شود.

امروز، شورای نگهبان به عنوان بزرگ‌ترین مانع فراراه مجلس با توسل به تفسیرهایی عجیب و احتجاجاتی غریب، متأسفانه موجبات وهن و بی‌اعتباری شرع و قانون اساسی را فراهم ساخته است. مفسران قانون اساسی چنان بی‌پروا به تفسیر برخی از اصول قانون اساسی می‌پردازند (به عنوان نمونه، اختیارات بی‌حد و حصر برای رهبر) که گویی همه شرع و قانون اساسی تنها یک اصل است. بی‌تردید اگر در سال پنجاه و هشت در هنگام فرماندوم، چنین تفسیرهایی از قانون اساسی مطرح می‌شد، سرنوشت نظام ما چیز دیگری بود.

اگر مردم و مجلس و دولت و همه نهادها هیچ هستند و تمرکز اصلی قدرت و منشأ همه اعمال در یک اصل است و به قول آقایان، اصل یکصد و ده قانون اساسی، تنها کف اختیارات رهبری است، آیا بهتر نیست برای همیشه با صداقت و صراحت تکلیف مردم را روشن کنیم و از این همه دوگانگی‌ها، شعار دادن‌ها و افزودن صفت و قید بر کلمات معناداری چون مردم‌سالاری و آزادی، رهایی یابیم؟ و اگر غیر از این است، که قطعاً چنین است و روش و منش امام نیز مؤید ابطال نظریه فوق است، پس چرا نباید با این رفتارهای فروکاهنده اعتبار و شأن نظام و اعتماد عمومی جداً مقابله کرد؟

اکنون فرصت مناسبی برای آزمون همگان فراهم است. دو لایحه مصوب مجلس، همه ما را در ادعاهای خود خواهد آزمود. انتخابات آزاد و جلوگیری از نقض قانون اساسی، دو مبنای محوری هر حکومت مردم‌سالار است. نمی‌توان برای مردم عراق فرماندوم را تجویز کرد و از تریبون نماز جمعه خواستار انتخابات آزاد در آن کشور شد، ولی مردم خودمان را از این حق مسلم محروم کرد.



البته پس از انتخابات آزاد و تضمین حقوق منتخبین ملت به خصوص رئیس‌جمهور و در اجرای قانون اساسی، باید موانع مصنوعی بر سر راه فعالیت قانونی و آزاد آنها را نیز برطرف کرد.

آنچه امروز در قوه قضائیه، آن هم به دست برخی افراد فاقد صلاحیت‌های لازم، که سپر برنامه‌ریزان ضد اصلاحات شده‌اند، در محدود کردن حق نمایندگان مجلس از اظهار نظر، که حق مسلم ضروری به رسمیت شناخته شده در هر نظام متکی بر مجلس است، می‌گذرد، نه قابل تحمل است و نه قابل دوام.

در عرصه جامعه مدنی نیز فشارهای غیرقانونی و برخوردهای ناهنجار به حد غیرقابل تحمل رسیده است. برخوردهای قضائی از حد فعالان سیاسی و کادرهای اصلی اصلاحات فراتر رفته و همه نهادهای مدنی را تهدید می‌کند. احضار، دستگیری و محاکمه تعدادی از وکلای دادگستری، برخی از فعالان عرصه‌های فرهنگ و هنر و رسانه‌ها در چند ماه گذشته، با هیچ منطقی قابل توجیه نیست.

اقدام بایسته در این عرصه، التزام کامل و فارغ از تأویل‌های ناروا به قانون اساسی، اجتناب اکید نهادهای اجماعی نظیر شورای نگهبان، قوه قضائیه، نیروهای مسلح و صدا و سیما، از هرگونه دخالت در عرصه منازعات سیاسی به نفع این یا آن جناح، متوازن ساختن ترکیب نهادهای حل منازعه، نظیر مجمع تشخیص مصلحت، بر اساس گرایش‌های موجود در جامعه و... می‌باشد.

مسئله در عرصه زندگی مردم، همچون گذشته، مشکلات معیشتی نیز وجود دارد؛ کما فی السابق، فساد اداری و مالی خودنمایی می‌کند و علاوه بر آن، در سایه تبلیغات سیاه و بزرگنمایی مفاسد و مشکلات توسط مخالفین اصلاحات، مردم چنان تصور می‌کنند که فساد و تباهی صدر تا ذیل را دربرگرفته است. آن مشکلات و این تبلیغات، همراه با انبوه نارضایتی‌های حاصله، همه ما را بر سر یک انتخاب دشوار قرار داده است.

بی‌شک، مهم‌ترین وظیفه همه ما، رفع فقر و ایجاد رفاه برای مردم، بهبود و تقویت اساس و پایه‌های اقتصاد کشور و تضمین رشد پایدار اقتصادی و تولید ثروت است. این همه میسر نمی‌شود جز با تزریق سرمایه و نیروی انسانی کارآمد و مدیریت توانمند به سیستم اقتصادی کشور، و این دو حاصل نمی‌شوند جز با تأمین امنیت سیاسی، اقتصادی که این نیز جز با حکومت برآمده از مردم محقق نمی‌گردد.

امروز از سوی برخی از محافل جهانی، ززمه‌هایی مبنی بر فراندوم به عنوان حربه اصلی تغییر نظام‌های منطقه ما شنیده می‌شود؛ روندی که معمولاً جامعه جهانی نیز اگر از آن حمایت نکند، در برابر آن ساکت می‌نشیند. ما گرچه مبنای مشروعیت هرگونه تصمیم درباره نظام‌ها را صرفاً اراده ملی و رأی مردم کشورها می‌دانیم، در عین حال، بهترین شیوه مواجهه با چنین ترفندهایی را نه ایجاد جامعه‌ای تک‌صدایی و تشدید روش‌های اقتدارگرایانه و مرعوب‌کننده، بلکه آشتی با مردم و استقرار و تمکین به روند مردم‌سالاری واقعی و ارائه الگوی عملی سازگار با حریت و کرامت شهروندان، از جانب حکومت می‌دانیم. اگر چنین قرائت و تفسیری از جمهوری اسلامی حاکم شود، حتا اگر بارها از مردم همه‌پرسی شود، همچون ابتدای انقلاب، با دل و جان به جمهوری اسلامی رأی خواهند داد. به اعتقاد ما در شرایط کنونی انتخاب چنین رویکردی در اختیار شماست.

از خداوند قادر متعال می‌خواهیم که ما را بر صراط حق، مستقیم بدارد و نیت‌های ما را خالص کند و عاقبت امر همه ما را خیر گرداند.

از درگاه حضرت احدیت برای جنابعالی، طول عمر و سلامت و عزت مسألت داریم.

۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۱

اسامی امضاءکنندگان نامه

۱. محسن آرمین (تهران)
۲. حسین آفریده (شیروان)
۳. مهدی آیتی (بیرجند)
۴. غلام‌حیدر ابراهیم‌بای سلامی (خواف و رشتخوار)
۵. علی محمد احمدی (الیگودرز)
۶. عیسی قلی احمدی‌نیا (ایذه و باغملک)
۷. محمود اخوان بازارده (لنگرود)
۸. عسگر اسلام‌دوست (تالش)



۹. حبیب‌الله اسماعیل‌زاده (فلورجان)
۱۰. محمدرضا اسماعیلی مقدم (قم)
۱۱. جواد اطاعت (داراب)
۱۲. مقصود اعظمی (نقده و اشنویه)
۱۳. بهروز افخمی (تهران)
۱۴. جعفر افقهی فریمانی (سرخس و فریمان)
۱۵. علی اکبرزاده (ورزقان)
۱۶. حسن الماسی (پارس آباد مغان)
۱۷. شهربانو امانی (ارومیه)
۱۸. ابراهیم امینی (نورآباد ممسنی)
۱۹. حسین انصاری راد (نیشابور)
۲۰. عبدالغفور ایران‌نژاد (چابهار)
۲۱. محمدباقر باقری نژادیان فرد (کازرون)
۲۲. قهرمان بهرامی (مبارکه)
۲۳. سهراب بهلولی قشقائی (فیروزآباد)
۲۴. رحمان بهمنش (مهاباد)
۲۵. احمد بورقانی (تهران)
۲۶. سمیر پورجزائری (خرمشهر)
۲۷. محمد پیران (رزن)
۲۸. نورالدین پیرمؤذن (اردبیل)
۲۹. عبدالرحمان تاج‌الدین (اصفهان)
۳۰. علی تاجرنیا (مشهد)
۳۱. محسن ترکشوند (تویسرکان)
۳۲. علی تقی‌زاده (خوی)
۳۳. غلامحسین تکفلی (مشهد)
۳۴. حسن توفیقی (کاشان)
۳۵. علی‌اکبر جعفری (ساوه)
۳۶. جلال جلالی‌زاده (سنندج)
۳۷. سهیلا جلودارزاده (تهران)
۳۸. علی حسنی (اراک)
۳۹. شهباز حسین‌زاده (میاندوآب)
۴۰. سید مسعود حسینی (قروه)
۴۱. فاطمه حقیقت‌جو (تهران)
۴۲. عبدالرضا حیدری‌زادی (ایلام)
۴۳. فاطمه خاتمی (مشهد)
۴۴. سید محمدرضا خاتمی (تهران)
۴۵. ناصر خالقی (اصفهان)
۴۶. مصطفی خانزادی (دماوند و فیروزکوه)



۴۷. محمدحسین خلیلی اردکانی (کرج)
۴۸. مرتضی خیرآبادی (سبزوار)
۴۹. محمد دادفر (بوشهر)
۵۰. حاصل داسه (سردشت و پیرانشهر)
۵۱. فاطمه راکعی (تهران)
۵۲. سید ابوالفضل رضوی (نائین)
۵۳. احمد رمضانپور نرگسی (رشت)
۵۴. حسن رمضانپور (شهرضا)
۵۵. احمد رهبری (گرمسار)
۵۶. حسین روزبهی (ساری)
۵۷. حسن زحمتکش (آستارا)
۵۸. جلیل سازگارنژاد (شیراز)
۵۹. ابوالقاسم سرحدی زاده (تهران)
۶۰. محمدعلی سعدایی (جهرم)
۶۱. میثم سعیدی (تهران)
۶۲. بهیار سلیمانی (فسا)
۶۳. داوود سلیمانی (تهران)
۶۴. منصور سلیمانی میمندی (شهریابک)
۶۵. عبدالله سهرابی (مریوان)
۶۶. سید علی سید آقامیری (دزفول)
۶۷. ولی الله شجاعپوریان (بهبهان)
۶۸. علی شکوری راد (تهران)
۶۹. سید ماشاءالله شکیبی (فردوس و طبس)
۷۰. احمد شیرزاد (اصفهان)
۷۱. گل محمد صالحی سلحچینی (لردگان)
۷۲. رضا صالح جلالی آستانه (آستانه اشرفیه)
۷۳. رسول صدیقی بنایی (بناب)
۷۴. ذبیح الله صفایی (اسدآباد)
۷۵. محسن صفایی فراهانی (تهران)
۷۶. سید مهدی طباطبایی (آباده)
۷۷. مصطفی طاهری نجفآبادی (نجفآباد)
۷۸. علی ظفرزاده (مشهد)
۷۹. غلامعلی عابدی (نهبندان)
۸۰. ابوالقاسم عابدین پور (تربت حیدریه)
۸۱. پیمان عاشوری بندری (بندر ماهشهر)
۸۲. محمد عبایی خراسانی (مشهد)
۸۳. غلامرضا عبدالوند (درود و ازنا)
۸۴. احمد عظیمی (شیراز)



۸۵. صلاح‌الدین علائی (سقز و بانه)
۸۶. محمدرضا علی‌حسینی (نهایند)
۸۷. نعمت‌الله علیرضائی (خمینی‌شهر)
۸۸. کریم فتاح‌پور (ارومیه)
۸۹. حسین فرخی (جیرفت)
۹۰. علی قنبری (اردل و فارس)
۹۱. سید ناصر قوامی (قزوین)
۹۲. محمد کاظمی (ملایر)
۹۳. جعفر کامبوزیا (زاهدان)
۹۴. جمیله کدیور (تهران)
۹۵. سید منصور کشفی (لارستان)
۹۶. محمدعلی کوزه‌گر (شهریار)
۹۷. الهه کولایی (تهران)
۹۸. حمید کهرام (اهواز)
۹۹. محمد کیافر (میانه)
۱۰۰. محمد کیانوش راد (اهواز)
۱۰۱. غلامرضا گرزین (قائم‌شهر و سوادکوه و جویبار)
۱۰۲. حسین لقمانیان (همدان)
۱۰۳. انوشیروان محسنی بندپی (چالوس و نوشهر)
۱۰۴. امرالله محمدی جزئی (برخوار و میمه)
۱۰۵. احمد مرادی (چناران و طرقله)
۱۰۶. رجبعلی مزروعی (اصفهان)
۱۰۷. اکرم مصوری منش (اصفهان)
۱۰۸. میرطاهر موسوی (تبریز)
۱۰۹. میرطاهر موسوی (کرج)
۱۱۰. سید باقر موسوی جهان‌آباد (بویراحمد)
۱۱۱. سید مجتبی موسوی اجاق (کرمانشاه)
۱۱۲. علی‌اکبر موسوی خوئینی (تهران)
۱۱۳. سید عیسی موسوی نژاد (خرم‌آباد)
۱۱۴. رسول مهرپور (درگز)
۱۱۵. احمد میدری (آبادان)
۱۱۶. محسن میردامادی (تهران)
۱۱۷. منصور میرزاکوچکی (بروجن)
۱۱۸. بهزاد نبوی (تهران)
۱۱۹. عبدالمحمد نظام‌اسلامی (بروجرد)
۱۲۰. محمد نعیمی‌پور (تهران)
۱۲۱. علی محمد نمازی (لنجان)
۱۲۲. سید رضا نوروززاده (اسفراین)



۱۲۳. سراج‌الدین وحیدی مهرجردی (تفت و میبد)

۱۲۴. سید شمس‌الدین وهابی (تهران)

۱۲۵. علی اصغر هادی‌زاده (دلیجان و محلات)

۱۲۶. میر محمود یکانلی (ارومیه)

۱۲۷. رضا یوسفیان (شیراز)



پشتیبانی ۳۱۰ نفر از فعالان فرهنگی و سیاسی از نامه نمایندگان مجلس ششم به خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۸۱

مردم حق دارند هم بر عملکرد زمامداران، نظارت کامل و جامع داشته باشند، هم زبان به نصیحت و انتقاد آنان بکشایند و چنانچه از عملکرد ایشان ناخرسند باشند، با همان مبنا که آنان را در جایگاه قدرت «موقت و مشروط» نصب کرده‌اند، از آن جایگاه، خلع و عزل کنند

به نام خداوند بخشنده مهربان

در جهان امروز، در کشورهای مردم‌سالار، حق حاکمیت از آن مردم است که آن را با وکالت موقت و مشروط به زمامداران با حوزه اختیارات و وظایف مشخص و در چارچوب تفکیک قوا از یک سو، و تفکیک دو مقوله نظارت و اجرا از سوی دیگر، تفویض کرده‌اند. از این رو، چون گذشته مردم، رعیت و زمامداران، قیم مردم محسوب نمی‌شوند، بلکه این اراده عمومی است که به قدرت سیاسی مشروعیت می‌بخشد. پس مردم حق دارند هم بر عملکرد زمامداران، نظارت کامل و جامع داشته باشند، هم زبان به نصیحت و انتقاد آنان بکشایند و چنانچه از عملکرد ایشان ناخرسند باشند، با همان مبنا که آنان را در جایگاه قدرت «موقت و مشروط» نصب کرده‌اند، از آن جایگاه، خلع و عزل کنند.

در آموزه‌های دینی و انسانی نیز اولاً همه آحاد جامعه، از حکومت‌کننده و حکومت‌شونده، نسبت به امور عمومی مسؤولند و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر نیز به ویژه در برابر ارباب قدرت، عموم و اطلاق دارد. ثانیاً نشستن اشخاص یا نشانیدن ایشان بر جایگاه ربوبیت و قدرت مطلقه یا شأن «لایسئل عما یفعل»، شرک آشکار است نسبت به خداوند متعال و ظلم آشکار است نسبت به مقام صاحب‌کرامت انسانی.

بنا بر این، نگارش پندنامه‌های مسؤولانه به زمامداران از سوی شهروندان، به ویژه نمایندگانشان در نهادهای انتخابی همچون مجلس شورای اسلامی - که برآیند خواسته‌ها و دیدگاه‌های جامعه و بازنمون اراده ملی و افکار عمومی است - نه تنها بدعتی ناپسند به شمار نمی‌آید، بلکه اساساً سنتی است بایسته اما متأسفانه فراموش شده که احیای آن را باید به فال نیک گرفت و قرینه‌ای بر حیات و نشاط سیاسی جامعه ایرانی انگاشت.

شگفت اینکه اخیراً برخی اذهان ساده‌اندیش، نمایندگان ملت را - که از سر دلسوزی و به سائقه وظایفی که در برابر ملت دارند نامه‌ای محترمانه به مقام رهبری نوشته‌اند و آنچه شرط بلاغ بوده با ایشان در میان نهاده‌اند - مورد هتاک و توهین قرار داده و در مواردی دفاتر آنها را به آتش کشیده‌اند و نظم جامعه را به هم ریخته و حتا موجب اختلال در فعالیت نهادهای دولتی شده‌اند.

از این رو ما دانشگاهیان، دانشجویان، روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی و فرهنگی امضاءکننده زیر از اقدام مسؤولانه ۱۳۵ تن از نمایندگان ملت در نگارش نامه به مقام رهبری و بیان محترمانه دغدغه‌های خود که کف مطالبات مردم و پژواک دغدغه‌های ملی است، تقدیر و حمایت می‌کنیم. چنانچه این نامه ملایم و محترمانه که در آن همه شوون رسمی و متعارف لحاظ شده است پسند خاطر عده‌ای قرار نگیرد، ای بسا باید روزی را چشم داشت که قلم‌هایی تیزتر برای نگارش عباراتی صریح‌تر و عاری از ملاحظیات مرسوم و متعارف به گردش درآید.

اسامی امضاءکنندگان نامه:

هاشم آقاجری، زهره آقاجری، مسعود آقایی، ناصر آملی، جواد ابراهیمی، نعمت احمدی، عباس ابوذری، حمید احراری، حسن اربابی، محمد محمدی اردهالی، کریم ارغنده‌پور، علی اکرمی، یدالله اسلامی، رضا افضل‌زاده، حسین اعتمادی، اعظم اکبرزاده، محمدجواد اکبرین، علی افصحی، محمود امیراحمدی، حمید امینی اسماعیلی، مرتضی اشفاق، بهمن اوصیاء، ابوالحسن الطافی، حسن ایزدی، مصطفی ایزدی، محمدعلی ایازی، ابوالفضل بازرگان، بهزاد بازرگان، عبدالعلی بازرگان، محمدنوید بازرگان، فرشته بازرگان، حسین باستانی، عمادالدین باقی، پروین بختیارزاد، جلال بختیاری، بهروز برومند، امیرحسین برمکی، رحمت‌الله برهانی، علی‌اکبر بدیع‌زادگان، محمد بسته‌نگار، محمدحسین بنی‌اسدی، محمد بهزادی، صفا بیطرف، محسن بزرگ‌مقام، حسین پایا، علی پایا، مسعود پدرام، محمود پیش‌بین، وحید پوراستاد، عباس پورظه‌ری، سعید پورعزیزی، رضا پویان، آرش پهلوان‌نصیر، حبیب‌الله پیمان، مجید پیمان، مصطفی تاج‌زاده، عباس تاج‌الدینی، عزت‌الله تقوائیان، مصطفی تنها، غلامعباس توسلی، محمد توسلی، عبدالله توسلی، سارا توسلی، محمود توکلی، مجید تولایی، رضا تهرانی، حمیدرضا جلالی‌پور، رضا حاجی، بهمن حافظی، سعید حجاریان، ابوالفضل حکیمی، حسین حریری، علی حکمت، مجید حکیمی، محمدرضا حمسی، علی محمد حیدری، کاظم حیدری، سید حسین جعفری، مجید



جابری، امیر خرم، جعفر خانف، علی خدابخش، ابراهیم خدادادی، حشمت‌الله خضوعی، محمد خلیل‌نیا، اسماعیل خوش‌محمدی، رسول دادمهر، حبیب داوران، محمد مهدی دانشیان، مصطفی درایتی، محمود دردکشان، محمد مهدی دانشیان، سعید درودی، محمد حسین درودیان، محمود دل‌آسیایی، مصیب دوانی، علیرضا رجایی، محمد جواد رجائیان، محمد صادق رسولی، اصغر رضائی، محمد جواد رضایی، عبدالعلی رضایی، احد رضایی، بهمن رضاخانی، سعید رضوی فقیه، حسین رفیعی، مهدی رهنما، رقیه زارع پورحیدری، فیاض زاهد، جمال زره‌ساز، پرویز زندگی‌نیا، محمدرضا زهدی، علیرضا ساریخانی، احمد ساعی، نسرین ستوده، عزت‌الله سبحایی، فریدون سبحایی، عبدالکریم سروش، عیسی سحرخیز، جعفر سعیدیان‌فر، علی سلطان‌زاده، سید محمد سیف‌زاده، وحید سینایی، شاد دل، علی شاملو، محمد شانه‌چی، حسین شاه‌حسینی، سعید شریعتی، الله‌وردی شمبوری، ماشاء‌الله شمس‌الواعظین، محمد شریف، احمد صدر حاج سید جواد، هاشم صباغیان، رضا صدر، مهدی صراف، کیوان صمیمی، عباس صفائی‌فر، فضل‌الله صلواتی، علی اشرف ضرغامی، اعظم طالقانی، طاهره طالقانی، فریدون ضرغامی، حسام طالقانی، نرگس طالقانی، اکبر طاهری، محمد طاهری، فرهاد طاهری، امیر طیرانی، روئین عطوفت، رضا عمادی، علی عزیزاده نائینی، محمود عزیزاده طباطبایی، حسن عزیزاده، علیرضا علوی‌تبار، علی اصغر غروی، علیرضا غروی، سعید غفارزاده، مسعود غفاری، علی غفرانی، محمد جواد غلامرضا کاشی، مهدی غنی، مرتضی فلاح، مجید فتحی، ناصر فخرسلطانی، غفار فرزندی، فاطمه فرهنگ‌خواه، حسن فرید اعلم، محمد تقی فاضل‌مبیدی، احمد قابل، هادی قابل، حاتم قادری، رحمانقلی قلی‌زاده، نظام‌الدین قهاری، محمد قوچانی، خسرو قشقایی، ماهر و قشقایی، عبدالمجید قندی‌زاده، حجت‌الله قیاسی، رحمان کارگشا، مرتضی کاظمیان، محسن کاکاوند، منوچهر کدیور، محسن کدیور، فاطمه کمالی احمدسرای، ناصر کمیلیان، فاطمه گوارایی، علی اصغر گواهی، بیژن گل‌افرا، سعید لیلان، زهرا مجردی، امید معماریان، علی‌اکبر معین‌فر، مرتضی مقدم، خسرو منصوریان، نگار منصوریان، رضا مسموعی، مصطفی مسکین، لیلا مصطفوی، مصطفی مصطفوی، عباس مصلحی، فهیمه ملتی، محمد مولوی، عبدالله مؤمنی، علی مؤمنی، محمود مؤمنی، محسن محقی، مرضیه مرتضی لنگرودی، نرگس محمدی، محمد جواد مظفر، هرمز ممیزی، الله‌کرم میرزایی، حجت‌الله میرزایی، حسین میرزایی، احمد منتظری، سعید منتظری، سید رضا موسوی، سید علی میرموسوی، یوسف مولایی، وحید میرزاده، ابوالفضل میرشمس شهبهانی، کاوه نقوی، محمود نعیم‌پور، حسن نراقی، محمود نکوروح، کامبیز نوروزی، محمد تقی نکوفر، امیر نکوفر، فخرالسادات نوربخش، منوچهر نوربخش، غلامحسین نادی، سید علی نریمانی، اکبر والی، حمید وحید دستجردی، حسن وهاب آقایی، ناصر وهداد، مراد ویسی، امین هادوی، ناصر هادیان، احمد هادوی، ناصر هاشمی، هادی هادی‌زاده، احسان هوشمند، علی فرید یحیائی، ابراهیم یزدی.

اسامی افراد زیر به لیست امضاءکنندگان این بیانیه افزوده شده است:

ناصرالدین قاضی‌زاده، شهرام رفیع‌زاده، جعفر گلابی، عسگر قهرمان‌پور، عظیم رجب‌پور، بیژن کیامنش، ایرج جمشیدی، زهره آقایی، مجید پورطاهر، مسعود سفیری، مجید یوسفی، روزبه میرابراهیمی، اسماعیل آزادی، حسین ماکینی، فرشته قاضی، محمد بلوری، داود محمدی، آسیه امینی، رضا احمدی، محمود صارمی، قاسم میقانی، کاظم میقانی، سید علی نریمانی، سید رضا حسینی امین، علی فرید یحیائی، حسین مفید، مهناز رئیس‌زاده، رضا صدوقی، امیرحسین رسایل، بهمن دارالشفا، امیرحسین مهدوی، مهران کرمی، سحر نمازی‌خواه، سلیمان فرهادیان، علی محمد نجاتی، محمدرضا شاهرخی‌نژاد، رضا آشفته، حسن محمودی، عباس فتاح‌زاده، حمیدرضا ابک، محمد رهبر، عبدالرضا تاجیک، علی معظمی، فرزانه روستایی، کورش صحتی، امیرعباس فخرآور، احمد باطبی، جواد جزینی، حسین بکایی، بدرالسادات مفیدی، مسعود شجاعی، امیر حریری، امیر میرخانی، جلیل ولی‌بیک، ژیلای بنی‌یعقوب، رؤیا کریمی مجد، علی اصغر سیدآبادی، مسعود هوشمند رضوی، اکبر منتجبی، جواد روح، فریدون عموزاده خلیلی، امیرعباس نخعی، بیژن صف‌سری.

**نامه سرگشاده قاسم شعله‌سعدی به خامنه‌ای، ۱۶ آذر ۱۳۸۱**

این است سزای ملتی که بیش از ۲۳ سال، سنگر جهاد و تحمل را رها نکرده است؟! این است معنی مردم‌سالاری دینی؟! این است معنی آزادی در شعار محوری «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»؟!

نتیجه حتمی تجربه شکست‌خورده حکومت مذهبی شما پیدایش رنسانس، سقوط حکومت دینی و نهایتاً استقرار نظامی لائیک و سکولار در قالب یک جمهوری تمام‌عیار خواهد بود

به نام خدا

نامه‌ای است سرگشاده به جناب حجت‌الاسلام آقای علی خامنه‌ای از بنده خدا قاسم شعله‌سعدی

سپاس بی‌کران خدای را که به انسان نه فقط به اندازه توانستن، که به قدر دانستن، مسؤولیت داد و درود بر پیامبر رحمت و سلام بر علی(ع)، اسوه عدالت و درود بر حسین، رب‌النوع غیرت.

اجازه فرمائید با تاسی به مولایم علی(ع)، بدون لکنت زبان با شما سخن گویم؛

۱- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در ۱۳۵۶/۵/۱۲ به تصویب ملت ایران رسید و به موجب اصول ۵ و ۱۰۷ و ۱۰۹ آن، کسی که از طرف اکثریت مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته می‌شد، مسؤولیت رهبری را عهده‌دار می‌گردید و چنانچه هیچ فقیهی چنان اکثریتی را به دست نمی‌آورد، خبرگان رهبری منتخب مردم، اعضاء شورای رهبری یا شخص رهبر را از بین مراجع و حائزین شرایط مندرج در اصول سه‌گانه فوق‌الذکر برمی‌گزیدند، بنا بر این، رهبر، اولاً می‌بایست الزاماً حائز شرایط مرجعیت باشد و ثانیاً ابتدائاً توسط اکثریت مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و برگزیده شده باشد که در آن صورت، خبرگان را محلی از اعراب نبود، و چنانچه چنین اکثریتی حاصل نمی‌شد، آن‌وقت خبرگان می‌توانستند اعضاء شورای رهبری یا رهبر را، آن هم منحصرأ از بین مراجع و حائزین شرایط مندرج در اصول ۵ و ۱۰۷ و ۱۰۹ برگزینند.

امام خمینی چهل روز قبل از فوت، دستور بازنگری در قانون اساسی را صادر کردند، ولی قبل از آنکه بازنگری انجام شود و مصوبات هیأت بازنگری به تصویب ملت ایران برسد، در ۱۳۶۸/۳/۱۴ فوت نمودند و چون در آن روز، نه بازنگری انجام شده بود و نه تبعاً به تصویب ملت رسیده بود، لذا کماکان قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸/۹/۱۲ ملت ایران بی‌کم و کاست، معتبر و لازم‌الاتباع بود که به موجب اصول سه‌گانه یادشده آن، رهبر می‌بایست دارای همه شرایط مربوطه و از جمله شرط مرجعیت می‌بود و اگر فرض کنیم که اکنون جنابعالی به مرجعیت دینی رسیده باشید، قطعاً در آن تاریخ، یعنی ۱۳۶۸/۳/۱۴، یعنی روز فوت امام و انتصاب جنابعالی به عنوان رهبر توسط خبرگان، حضرتعالی فاقد شرایط مرجعیت بودید. لذا سؤال این است که چگونه راضی شدید برخلاف نص صریح قانون اساسی، چنین مسؤولیتی را بپذیرید؟ اگر پاسخ، این است که امام خمینی با تأیید شما به عنوان رهبر، مسأله را حل کرده است، ضمن تشکیک در چنان امری، یادآور می‌شوم که اولاً امام خمینی اختیار نصب جانشین برای خود نداشت، ثانیاً امام خمینی حق نداشت از قانون اساسی تخلف کند و شرایط رهبری مندرج در قانون اساسی را نادیده بگیرد و ثالثاً در پاسخ به نامه نمایندگان مجلس سوم که خود افتخار عضویت آن را داشتیم، امام خمینی گفتند «اگر تا کنون از قانون تخلفی شده به خاطر جنگ و مسائل خاص بوده و از این پس بنا دارد در چهارچوب قوانین کشور اداره شود» (نقل به مضمون)؛ لذا امام خمینی نه اختیار نصب جانشین خود را داشته نه حق تخلف از قانون را داشته و نه بنا داشته که از قانون تخلف کند.

۲- با آنکه امام خمینی گفته بود فقیه عالیقدر آیت‌الله منتظری به نظام و حوزه‌های علمیه گرمی دهد و نظام از نظرات ایشان برخوردار باشد، چند سال است که بدون هیچ حکم قانونی، ایشان در منزل خود زندانی می‌باشند و عملاً مردم، نظام و حوزه‌های علمیه از نظرات معظم‌له محروم می‌باشند و من شخصاً به دلیل عدم دسترسی به ایشان، در جستجوی یک مرجع دینی دیگر هستم و شنیده‌ام که جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، جنابعالی را هم در عداد دیگر مراجع قرار داده‌اند و من ترجیح می‌دهم چنانچه واقعاً شما واجد شرایط مرجعیت و از



جمله شرط اعلی‌ت و اعدلیت باشید، شما را برگزینم، اما به دو دلیل در مورد شما تردید دارم، اول به خاطر نامه مورخ ۱۳۶۸/۲/۴ امام خمینی به شما در خصوص بازنگری قانون اساسی که جنابعالی را «حجت‌الاسلام» خطاب کرده بود و من که می‌دانم از یک طرف بین مرتبه «حجت‌الاسلامی» و «مرجعیت»، فاصله بسیار زیادی وجود دارد و برای نیل به مرجعیت، نیاز به سال‌ها تلمذ و تتبع و تحقیق... است و از طرفی، به دلیل اشتغالات حساس مهم و بزرگ، قاعدتاً نباید جنابعالی توفیق چنان فرصتی را به دست آورده باشید، و دوم به خاطر معرفی شما که جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم بوده‌اند، که در بسیاری از موارد، اعضاء این دو تشکل، یکی هستند و نیز پیوند آنها با کانون‌های قدرت و از جمله شخص جنابعالی، این شائبه را ایجاد کرده که خدای ناکرده با ملاحظه پیوندهای خاص سیاسی، در معرفی شما اقدام کرده باشند. لذا اگر در این خصوص راهنمایی فرمایند تا رفع تردید شود، سپاسگزارم و معرفی چند نفر از اساتید بزرگی که بعد از ۱۳۶۸ افتخار شاگردی آنها را داشته‌اید، می‌تواند در این خصوص، مؤثر باشد.

اکنون با فرض اینکه پاسخ و راهنمایی‌های حضرتعالی در مورد ۲ سؤال مطرح شده اقناع‌کننده باشد، اجازه می‌خواهم در مورد عملکرد جنابعالی در دو بخش کلی سیاست خارجی و سیاست داخلی، به طرح سؤال بپردازم.

الف - سیاست خارجی

۱- شما خود ۳ اصل عزت و حکمت و مصلحت را برای تنظیم سیاست خارجی اعلام نمودید و لابد ترکیب مناسبی از اصول یادشده می‌تواند در سمت‌دهی سیاست خارجی مؤثر باشد. آیا ترکیب آنها در مورد آمریکا قابل اجرا نیست؟!

۲- بسیاری از شخصیت‌های نظام در خصوص مسائل جهانی و آمریکا به شما مطالبی گوشزد نموده‌اند، از جمله آقای دکتر رجائی خراسانی طی مکتوبی که با حضور من، تقدیم شما نمودند، مطالبی را بیان نمودند، از جمله اینکه گفتند اکنون شما می‌توانید شرائطی برای مذاکره و برقراری رابطه با آمریکا تعیین کنید و اگر از فرصت استفاده نکنید، با از دست دادن فرصت، بعداً آمریکا برای شما شرائط تعیین می‌کند؛ سؤال من، این است که با گذشت نزدیک به ۱۰ سال از آن تاریخ و اتخاذ موضعی توسط آقای بیل کلینتون و مادین آلبرایت مبنی بر انتقاد از عملکرد گذشته آمریکا در قبال ایران، از فرصت‌های نسبی به دست آمده چه استفاده‌هایی برای تأمین منافع ملی کرده‌اید؟

۳- کسانی که الفبای سیاست را می‌دانند، سیاست را بازی و سیاستمداران و رهبران و دولت‌ها را بازیگر می‌نامند و کار آنها را بازیگری، اگر این عبارات، درست باشد، بازی کردن با دشمن برای دفاع از منافع ملی، وظیفه و هنر حکام و حکومت‌هاست و بدیهی است که انجام این وظیفه و هنر، نیاز به مهارت دارد، لذا آیا بهتر نیست برای دفاع از منافع ملی در خصوص آمریکا به جای پاک کردن صورت مسئله و منع مذاکره که شاید ناشی از ضعف دستگاه دیپلماسی و عدم مهارت دیپلمات‌ها و بازیگران جمهوری اسلامی ایران و یا ناشی از ترس «طرح حجم عظیمی از مطالبات و ادعاها» توسط آمریکا باشد، به کسب مهارت دیپلماتیک و ارتقاء توان بازیگری همت گماشت؟ آیا قرار است بازیگران فقط با دوستان بازی کنند؟! و از بازی با دشمنان عاجز باشند؟ و اگر چنین است، آیا دولت‌هایی مثل انگلستان، اول دوست شده‌اند و سپس روابط با آن برقرار شده؟! آیا اصول سه‌گانه عزت، حکمت و مصلحت، فقط در مورد دوستان، قابل اعمال است و در خصوص دشمنان، فاقد اعتبار و کارائی هستند؟

۴- آیا این همه توهین به بخش عظیمی از مردم ایران و بسیاری از دلسوزان دگراندیش که جرمشان فقط این است که سیاست‌های شما را در خصوص آمریکا منطبق با منافع ملی ایران ارزیابی نمی‌کنند، ناشی از توهم توطئه نیست؟ آیا استعمال واژه‌هایی از قبیل بی‌غیرت، احمق، مرعوب و... موجب وهن ادبیات سیاسی ملت ایران که در تاریخ فرهنگ و تمدن جهانی دارای مرتبه والائی بوده نمی‌شود؟ و به شخصیت خود شما آسیب نمی‌رساند؟

۵- شما به درستی موضعگیری رئیس‌جمهور آمریکا را که گفته بود «کشورها یا با ما هستند یا با تروریست‌ها» مورد اعتراض قرار دادید و گفتید ایران نه با شما هست نه با تروریست‌ها و لذا شق سوم قابل تصور است که یک کشور، نه طرفدار آمریکا باشد و نه طرفدار تروریست‌ها. چگونه شما این منطق خود را قبول ندارید و می‌گوئید کسانی که از مذاکره با آمریکا دفاع می‌کنند یا الفبای سیاست نمی‌دانند یا الفبای غیرت! آیا در منطق شما هم شق سوم قابل تصور نیست؟ و آیا ممکن نیست کسی، هم الفبای سیاست بداند هم غیرتمند باشد و هم در عین حال، با سیاست شما در مورد آمریکا کاملاً مخالف باشد؟ و آن را منطبق با منافع ملی ایران ارزیابی نکنند؟ آنچه به شخص من مربوط می‌شود، علاوه بر بیش از ۳۰ سال زندگی و کار سیاسی، دارای بالاترین مدرک علمی در سیاست هستم و این برای دانستن الفبای سیاست کافی است و آنچه مربوط به غیرت من می‌شود، سرپای وجودم را غیرت فرا گرفته، آن هم غیرتی حسینی و به همین دلیل است که علی‌رغم پیش‌بینی خطرات عظیم ناشی از ناخشنودی احتمالی شما از این سطور که ممکن است منجر به بریدن سر من توسط محافل خودسر شود، غیرتم اجازه نداد در برابر توهین شما سکوت کنم و



لذا علی‌رغم آن خطرات، اعلام می‌کنم هم الفبای سیاست می‌دانم هم الفبای غیرت و هفت شهر غیرت را و نه فقط هفت شهر عشق را گشته‌ام و هم با سیاست شما در خصوص آمریکا کاملاً مخالفم و آن را در چهارچوب منافع ملی ایران ارزیابی نمی‌کنم. همانطور که طبق نظرسنجی‌های به عمل آمده توسط مؤسسات عمومی جمهوری اسلامی که صحت آنها مورد تأکید مجلس شورای اسلامی و وزارت ارشاد قرار گرفته، حدود سه چهارم مردم ایران، سیاست امریکایی شما را رد می‌کنند و مذاکره با آمریکا را تأیید می‌نمایند، در حالی که طبق نظر شما این سه‌چهارم مردم ایران، یا الفبای سیاست نمی‌دانند یا الفبای غیرت و این، در حالی است که جهانیان، هوش سیاسی و غیرت ملی ایرانیان را مورد تأکید قرار می‌دهند، اما شما که مدیریت این ملت را قبضه کرده‌اید، آنها را بی‌سیاست و یا بی‌غیرت می‌دانید. چگونه ممکن است از یک طرف، شما اکثریت سه‌چهارم ملت را بی‌غیرت و یا بی‌سیاست بشناسید و در عین حال، به مدیریت خود بر همین مردم به زعم شما بی‌غیرت و یا بی‌سیاست ادامه دهید و اگر نظر شما درست نباشد، که البته نیست، و آنچنان که ما معتقدیم این مردم در عین برخورداری از مرتبه بالایی از غیرت ملی و هوش سیاسی، مذاکره با آمریکا را تأیید می‌کنند که در این صورت، این امر چیزی جز مخالفت آشکار با سیاست‌های شما نیست و در چنین فرضی نیز ادامه مدیریت شما منطقاً، قانوناً، شرعاً و اخلاقاً مجاز نیست.

۶- راستی شما نمی‌دانید طبق اصل ۳۹ قانون اساسی، حتا هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون، دستگیر و بازداشت و زندانی یا تبعید شده باشد، به هر صورت که باشد، ممنوع و موجب مجازات است چه رسد به دلسوزان کشور که هدفی جز دفاع از منافع ملی این مملکت ندارند؟! چگونه به خود اجازه می‌دهید به کسانی که نظر شما را بر نمی‌تابند، این همه توهین روا دارید؟!!

۷- آیا جنابعالی وقوع یک جنگ جدید را مغایر اهداف و برنامه‌های نظام ارزیابی نمی‌کنید؟ البته اگر منافع ملی ایران، ایجاب کند که با هر کشوری و از جمله آمریکا وارد یک جنگ تمام‌عیار هم شویم، من آمادگی خود را از هم‌اکنون برای حضور در جبهه جهاد و شهادت اعلام می‌کنم، اما خاطره ناخوشایندی در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و دوران دفاع مقدس مرا آزار می‌دهد و آن خاطره این است که درست در زمانی که هزاران برادر دینی و میهنی‌ام در کنار برادرم شهید اصغر شعله‌سعدی شعر بلند جهاد و شهادت را در جبهه‌ها می‌سرودند، خواهر مکرمه جنابعالی به دشمن بعثی صیبه‌نیستی عراق، پناهنده شدند و متأسفانه به منزلت و موقعیت جنابعالی لطمه زدند، دلم نمی‌خواهد در صورت وقوع یک جنگ جدید، تکرار این قبیل مسائل به حیثیت حضرت‌تعالی خدای ناکرده لطمه وارد کند.

۸- لابد استحضار دارید که ملت بزرگ ایران، مارگزیده است و از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد و حق دارد از وقوع یک جنگ جدید، نگران باشد. آیا صلاح نمی‌دانید در چند مورد به آنها اطمینان دهید تا رفع نگرانی شود؟ از جمله آنکه ملت اطمینان یابد که حکومت در جنگ، فقط «مأمور به تکلیف» نیست، بلکه «مأمور به نتیجه» نیز می‌باشد، یعنی حکومت، مسؤولیت نتیجه جنگ را می‌پذیرد. دیگر آنکه حافظه تاریخی ملت با مواضع متغیر آسیب نبیند، زیرا ده‌ها خاطره از مواضع متغیر حکومت، حافظه ملت ما را آزرده‌اند، از جمله آنکه گفته می‌شد اگر صدام دست به دریا بزند، دریا نجس می‌شود و اگر با صدام صلح کنیم، جواب پیامبر اکرم را چه بگوئیم؟ جواب قرآن را چه دهیم؟ و اگر این جنگ ۲۰ سال هم طول بکشد، ایستاده‌ایم... بالأخره با صدام صلح کردیم. یا وقتی که فاجعه مکه رخ داد، گفتیم اگر از صدام هم بگذریم، از آل سعود نخواهیم گذشت، ولی بعداً عربستان تبدیل شد به بال اسلام و یا در مورد اشغال سفارت آمریکا در ایران و به گروگان گرفتن دیپلمات‌ها و پرسنل سفارت آمریکا که آنها را تهدید به محاکمه می‌کردیم، وقتی که فرصت‌های طلایی را از دست دادیم و در آستانه آغاز به کار آقای ریگان، بیانیه ننگین الجزائر را پذیرفتیم.

۹- البته توقع ندارم که در خصوص جنگ، شما هم مانند من فکر کنید، چون من فقط الفبای سیاست را می‌دانم و حضرت‌تعالی علامه هستید. من هیچ جنگی را رحمت نمی‌دانم، از جمله جنگ تحمیلی عراق علیه ایران را که به قول آقای رفسنجانی که خود مسؤول بسیاری از بدبختی‌های ملت و نابسامانی‌های کشور و نیز یکی از مسؤولین ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر می‌باشد و باید پاسخگوی عملکرد خود در قبال ملت مظلوم ایران باشد، این جنگ «۱۰۰۰ میلیارد دلار خسارت مادی داشت» و خسارات غیرمادی آن قابل ارزیابی نیست و هنوز هزار هزار شهید گرانقدر، کشف و تشییع و دفن می‌کنیم. اگر امروز، اسرائیل چنان جنایاتی در سرزمین‌های اشغالی مرتکب می‌شود، یکی از دلایل آن متلاشی شدن دو قدرت بزرگ منطقه خاورمیانه و صدماتی که دو ارتش بزرگ جهان اسلام متحمل شدند، می‌باشد. و اگر امروز میلیون‌ها مرد و زن ما دچار تباهی و فقر و فساد شده‌اند، لاقبل بخشی از آن معلول جنگ و آثار آن است؛ لذا من اصلاً جنگ را رحمت نمی‌دانم، ولی برای حضور در جنگ، لازم نیست که حتماً آن را رحمت بدانند، بلکه به‌خصوص بازیگران سیاسی در بسیاری از موارد علی‌رغم میل خودشان ناچار به اقدام هستند؛ به هر حال، چنانچه حضرت‌تعالی نظر دیگری راجع به جنگ دارید، آن نظر محترم است و اگر فکر می‌کنید که چنان جنگی قطعاً رخ نخواهد داد، که ما نیز چنین آرزو می‌کنیم، ولی یادآوری این نکته بی‌فایده نیست که حتا در زمان جنگ سرد و وجود سیستم دوقطبی جهان، تعارض ابرقدرت‌ها مانع وقوع



جنگ ۸ ساله تحمیلی نشد و نیز اخیراً حکامی مانند ملا محمد عمر، میلوسویچ و صدام نه تنها خود را با مسائل پیچیده و تعقیب بین‌المللی مواجه کردند، بلکه مهم‌تر از آن، ملت و کشور خود را در معرض جنگ‌های ویرانگر قرار دادند، البته من از درایت شما در جلوگیری از تحمیل یک جنگ دیگر در زمان حمله آمریکا به عراق در ۱۹۹۰ تقدیر می‌کنم، به‌خصوص که دوستانی مانند جناب آقای خاتمی و جناب آقای محتشمی‌پور در آن زمان، بی‌طرفی ایران را بر نمی‌تابیدند و اگر اشتباه نکنم ظاهراً طرفدار دخالت ایران در جنگ علیه آمریکا و له عراق بودند.

۱۰- چنانچه امکان‌پذیر باشد، تدبیری اتخاذ فرمائید که منافع ملی ایران با منافع ایدئولوژیک در تعارض قرار نگیرند، زیرا تعارض این دو عموماً به ضرر منافع ملی تمام می‌شود. مثلاً در مورد افغانستان سال‌ها به‌خاطر منافع یا احساسات ایدئولوژیک برای دفاع از گروه‌های جهادی در مقابل ارتش سرخ و ابرقدرت جهانی شرق هزینه پرداختیم و چه حمایت‌ها که از آقای ربانی و حکمتیار... نکردیم و چه پاسخ‌ها که توسط سام‌ها و میگ‌های شوروی سابق در جبهه‌های جنگ تحمیلی عراق علیه ایران دریافت نکردیم و عاقبت هم نتیجه کار را در تشکیل دولت موقت افغانستان دیدیم، اگر چه بعضی از دوستان جنابعالی حسرت فقدان امنیت طالبانی را در دل داشتند، ولی به هر حال، طالبان سقوط کردند و آقای کرزای را شما خود به حضور پذیرفتید.

۱۱- در مورد فلسطین که البته یک سرزمین اسلامی است و ملت مسلمان آن بیش از نیم قرن در آوارگی و مشقت به‌سر می‌برند، آیا لازم است تا این حد با سرنوشت ملت ما گره بخورد؟ آیا بین مسلمان چین و هند و فلسطین تفاوت هست؟ مگر مسلمانان چین توسط ارتش روسیه سرکوب نشدند؟ چرا منافع ایدئولوژیک ایجاب نکرد که به حمایت مجدانه از آنها برخیزیم؟ ضمناً آنچه با الفبای سیاست استنباط می‌شود، این است که در حذف آقای یاسر عرفات، بین سیاست‌های آریل شارون، شما و جورج بوش چندان تعارضی نیست. اگر چنین استنباطی صحیح است، چرا باید این همسوئی یا لاقط عدم تعارض برقرار باشد؟

۱۲- آیا زمان آن نرسیده که در انتخاب متحدان استراتژیک تجدید نظر کنیم؟ تا آنجا که ما می‌دانیم، (البته در حد الفبای سیاست)، دولت‌های سوریه و روسیه و لبنان و سودان از متحدان استراتژیک ما محسوب می‌شوند و فعلاً لبنان را مورد بحث قرار نمی‌دهم و سودان نیز با حدود چهارصد میلیون دلار بدهی ظاهراً بلاوصول به ایران مورد نظر نیست، تنها در مورد سوریه و روسیه سؤال می‌کنم. سوریه از اول انقلاب تا کنون از حمایت‌های بی‌دریغ ایران، چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی و سیاسی، برخوردار بوده و عموماً در مجامع بین‌المللی علیه ایران موضع‌گیری می‌نماید. موضع اخیر آن در اجلاس بیروت که هم از ادعای امارات در خصوص جزائر سه‌گانه ایرانی در خلیج فارس حمایت کرد و هم با رد حمله آمریکا به یک کشور عرب! و نه مسلمان، تلویحاً از حمله آمریکا به ایران به جای عراق پشتیبانی نمود... و روسیه نیز که تعهدات خود راجع به نیروگاه بوشهر را به اتمام نمی‌رساند و از این رهگذر، هم از غرب ارتزاق می‌کند و امتیاز می‌گیرد و هم از ایران، و بالأخره در دریای خزر، ضمن امضاء قرارداد دوجانبه راهی را گشود که نتیجه قهری آن کاهش سهم ایران در دریای مازندران است و با اعلام مانور نظامی، در واقع نشان داد که حرف اصلی را در این منطقه روسیه می‌زند. آیا داشتن چنین متحدان استراتژیکی ما را از داشتن دشمن بی‌نیاز نمی‌کند؟!

۱۳- آیا انتقال انرژی بخشی از آسیای میانه از طریق آذربایجان و جیحان و انتقال انرژی بخش دیگری از آن از طریق ترکمنستان، افغانستان، پاکستان و دور زدن ایران و محروم نمودن جمهوری اسلامی ایران که مسیر کوتاه، ارزان، اقتصادی و اصلی بود، معلول سیاست‌های خود شما نیست؟ آیا پاسخ این همه ضرر و عدم‌نفع را چه کسی می‌دهد؟ آیا عدم حمایت بین‌المللی از ایران، ما را در خصوص حاکمیت بر جزائر سه‌گانه در خلیج فارس با مشکل مواجه نمی‌کند؟

ب - سیاست داخلی

۱- آیا اصل ۱۵۹ قانون اساسی را که مقرر می‌دارد تشکیل دادگاهها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است، مطالعه فرموده‌اید؟ و آیا اصل ۱۱۰ قانون اساسی که اختیارات رهبر را احصاء نموده بررسی فرموده‌اید؟ اگر آری، با چه مجوز قانونی، یک دستگاه عریض و طویل به عنوان دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت ایجاد کرده‌اید؟ و آیا شما می‌دانید که دادگستری گوش به فرمان، حتا نظر شما را به مثابه قانون، آن هم قانون جزاء، تلقی می‌کند و مخالفین نظر شما را مجرم می‌شناسد؟ و تهدید به تعقیب آنها می‌کند؟ برای نمونه اطلاعیه مورخ ۱۳۸۱/۳/۴ دادگستری تهران، کسانی را که برخلاف نظر شما دم از مذاکره با آمریکا بزنند، به عنوان متهم، قابل تعقیب کیفری و مصداق ماده ۵۰۰ قانون مجازات اسلامی می‌شناسد، در حالی که شما طبق ذیل اصل ۱۰۷ قانون اساسی، باید در برابر قوانین با سایر افراد کشور، مساوی باشید، یعنی نه تنها مافوق قانون اساسی نیستید و نه تنها مافوق قانون عادی هم نیستید، بلکه مثل سایر شهروندان این کشور، باید تابع قانون باشید. پس چرا با این شیوه‌های دیکتاتورپرور مبارزه نمی‌کنید؟ آیا سکوت شما در برابر این امور، تنفیذ و تأیید آن تلقی نمی‌شود؟!



۲- مگر شما فرمودید که تضعیف مجلس جایز نیست؟ آیا دخالت‌های رسمی شما در امر قانونگذاری، مهم‌ترین عامل تضعیف مجلس نیست؟ شما با تجویز کدام اصل قانون اساسی به مجلس نامه نوشتید و نمایندگان را از قانونگذاری در مورد مطبوعات منع کردید؟ شما می‌دانید که شورای نگهبان، حضرت‌عالی را عین موازین شرع تلقی می‌نماید و مصوبات مجلس را بعضاً به علت مغایرت با نظر شما رد می‌کند؟ آیا واقعاً شما و نظر شما موازین شرع هستید؟ حضرت‌عالی به تجویز کدام قانون، در امر انتخاب حقوقدانان شورای نگهبان دخالت نمودید؟ آیا این امر، واقعاً معضل نظام بود؟ و اگر هم معضل تلقی می‌شد، آیا برانگیختن مخالفت بیش از دوسوم نمایندگان منتخب مردم در مجلس، تدبیر شما را زیر سؤال نبرد؟ آیا اینگونه حل معضل می‌کنند؟ آیا رأی منفی بیش از دوسوم نمایندگان، در واقع رأی منفی به نظر و تدبیر شما نبود؟

۳- احتمالاً استحضار دارید که مجلس خبرگان، به دلیل فقدان یک انتخابات کاملاً دموکراتیک و آزاد و توأم با رقابت کامل و نیز به دلیل اعمال نظارت استصوابی توسط فقهای شورای نگهبان که منصوب جنابعالی هستند و نیز به دلیل آنکه اکثریت اعضای آن عملاً ائمه جمعه و نمایندگان حضرت‌عالی در ارگان‌های مختلف هستند و از این نظر، حقوق‌بگیران حضرت‌عالی به حساب می‌آیند، عملاً قادر نیستند بر شما و شرایط شما و استمرار شرایط شما نظارت واقعی کنند، مع‌الوصف ظاهراً جنابعالی آنها را از نظارت بر امور سیاسی و امور نیروهای مسلح هم منع کرده‌اید و اگر این مراتب، درست باشد، آیا چنین امری بر جایگاه خود شما لطمه نمی‌زند؟

۴- حضرت‌عالی به جناب آقای احمد جبریل به خاطر شهادت فرزند گرانقدرشان تسلیت گفتید، آیا انتظار یک تسلیت به خانواده شهدای قتل‌های زنجیره‌ای که به دست محافل خودسر که به هر حال، از عناصر نهادهای رسمی جمهوری اسلامی ایران که نهایتاً تحت مسؤولیت جنابعالی هستند صورت گرفت، یک انتظار بی‌جاست؟ آیا این تسلیت، پاسخی به شایعات مبنی بر آمریت خود شما در آن قتل‌های نفرت‌انگیز نبود؟

۵- جنابعالی از بدو جنبش اصلاح‌طلب ایران، با آن سرسختانه مخالفت کردید. مطبوعات مستقل را پایگاه دشمن خواندید و دادگستری گوش به فرمان، به صرف موضع‌گیری شما حجت را بر خود تمام دید و مبادرت به بستن فله‌ای آنها نمود. در مورد جنبش دانشجویی هم فرمودید حسینی عمل می‌کنم و بر سرنوشت دانشجویان و جنبش دانشجویی آن رفت که می‌دانید و هیچکس هم جرأت نکرد بپرسد مگر دانشجویان مظلوم ما که ۴۰٪ رزمندگان اسلام و درصد بالایی از آنها را خانواده‌های ایثارگران و فرزندان معظم شاهد تشکیل می‌دهند، یزیدی بودند که شما در برابر آنها حسینی عمل کنید؟ مجلس اصلاحات را هم به منفعل‌ترین شکل ممکن درآوردید و علاوه بر موانع متعدد بر سر راه قانونگذاری آن و نفی مصونیت پارلمانی و تعقیب و محکومیت و بازداشت بعضی از نمایندگان، اخیراً به صراحت تهدید کردید که در مقابل رئیس‌جمهور و نمایندگان مجلس می‌ایستید. مگر رئیس‌جمهور و نمایندگان مجلس با رأی مستقیم اکثریت قاطع مردم ایران انتخاب نشده‌اند؟ مگر آنها تبلور ملت ایران نیستند؟ و مگر مقابله با آنها مقابله با ملت بزرگ ایران تلقی نمی‌شود؟ آیا شما در مقابل ملت عظیم‌الشأن ایران می‌ایستید؟ این است سزای ملتی که بیش از ۲۳ سال، سنگر جهاد و تحمل را رها نکرده است؟! این است معنی مردم‌سالاری دینی؟! این است معنی آزادی در شعار محوری «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»؟!

۶- حضرت‌عالی بر مبارزه با فساد اقتصادی در مقام سخن تأکید می‌فرمائید، ولی آیا فساد نتیجه سیستمی که به وجود آورده‌اید، نیست؟ آیا نمی‌دانید چه کسانی از نزدیکان شما و از اعضاء دفتر خود شما در این مسأله متهم هستند؟ آیا نمی‌دانید آقازاده‌ها به اتکاء قدرت حاجی‌آقاهایشان که پست‌های کلیدی در شورای نگهبان، مجلس خبرگان، قوه قضائیه، مجمع تشخیص مصلحت و... را اشغال کرده‌اند، بر سر اقتصاد این کشور چه آورده‌اند؟ و آیا نمی‌دانید که حاجی‌آقاها بعضاً دست کمی از آقازاده‌هایشان ندارند؟ آیا نمی‌دانید تمدید حکم آقای رفیق‌دوست توسط جنابعالی در بحبوحه رسیدگی به پرونده اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی و در حالی که هنوز مدت مأموریت وی تمام نشده بود، به معنی حمایت از ایشان و اصولاً به معنی چراغ سبز برای این امور تفسیر می‌شد؟! و خود شما سالانه صدها میلیارد درآمد نهادهای عمومی مانند ستاد اجرائی فرمان امام، بنیاد مستضعفان و... را بدون اینکه مجلس یا دولت بر درآمدها و هزینه‌ها کوچک‌ترین نظارتی داشته باشند و کم‌ترین اطلاع‌رسانی به مردم ارائه شود، هزینه می‌کنید و جنابعالی که در پاسخ آیت‌الله طاهری فرمودید هر کس مبارزه با فساد را از خود و از نزدیکان خود شروع کند، آیا این نسخه‌ای را که نوشته‌اید، در مورد خود شما قابل اجرا نیست؟ و آیا بهتر نیست حضرت‌عالی گزارشی کامل از درآمد و هزینه‌های مزبور را به اطلاع ملت رشید ایران برسانید؟ ملتی که امکانات یک قاره را دارد، اما بخش عظیمی از مردمش زیر خط فقر زندگی می‌کند و جوانانش، که سرمایه‌های ارجمند فکری این کشورند، گروه گروه به «دیار کفر» پناه می‌برند و در مسیر این پناهندگی، طعمه هزاران مصیبت، از غرق شدن در رودخانه‌ها تا منجمد شدن در کانتینرهای سردخانه‌ای، می‌شوند و ثروت آنها در خوشبینانه‌ترین فرض‌ها در اختیار سوریه، سودان، حماس، سید حسن نصرالله، حکمتیار و... قرار گرفته. راستی مسؤول فرار این مغزهای گرانقدر کیست؟ بگذریم از فرار سرمایه‌ها که خود حدیث غم‌انگیز دیگری است!



۷- آیا تأیید نمی‌فرمائید که حضرت علی علیه السلام با آنکه شایسته‌ترین چهره تاریخ بشریت بود و علی‌رغم نصب الاهی، وقتی که به هر دلیل از رأی اکثریت، محروم ماند از این رأی (ولو ناآگاهانه مردم)، تمکین نمود و افسار شتر خلافت را رها کرد و تلخی روزگاری که چون خار در گلو و چون خاک در چشمش می‌گذشت را با شیرینی پایه‌گذاری سنت حسنه (رجحان رأی مردم بر حق خود)، جبران کرد تا پرچم مردم‌سالاری و آزادی در همه عصرها و برای همه نسل‌ها در اهتزاز باشد و فقط زمانی حکومت را پذیرفت که مردم مصرانه از او خواستند و در مدت کوتاه زمامداری علی‌رغم (عصمت)، هرگز خود را از اشتباه مصون نمی‌انگاشت و پیوسته از مردم می‌خواست تا به او تذکر و هشدار دهند؟ و آیا تأیید نمی‌فرمائید که رأی آقای خاتمی در دوم خرداد ۷۶ بیش از آنکه به معنی «آری» به ایشان باشد، به معنی «نه» به جنابعالی بود؟! زیرا برخلاف نظر شما که طبق آن اکثریت سه‌چهارم مردم ایران، بی‌غیرت یا بی‌سیاست تلقی می‌شوند، ملت هوشمند ایران، علی‌رغم آگاهی از نظر حضرتعالی مبنی بر انتخاب کاندیدای دیگری، آقای خاتمی را برگزید و در چند مورد دیگر این رأی را به نحوی آشکار و معنی‌دار تکرار کرد، هر چند آقای خاتمی نسبت به ماهیت این رأی که برای وی سخت تعهدآور بود، تجاهل نمود، زیرا ایفای آن تعهدات، مستلزم مبارزه‌ای بود که اصولاً آقای خاتمی مرد آن مبارزه نبود و به خاطر پذیرش مسؤولیتی که توان ایفای آن را نداشت، در پیشگاه ملت مظلوم و عظیم‌الشأن ایران مؤاخذه خواهد شد. حتا اگر فرض کنیم که تصاحب کرسی مدیریت این کشور توسط شما در سال ۱۳۶۸ منطبق با قانون بوده باشد، لاقلاً از دوم خرداد ۷۶ به بعد، مردم ایران در همه موضع‌گیری‌ها به سیاست شما و جناح مورد حمایت شما رأی عدم اعتماد داده‌اند، که آخرین آنها همان نظرسنجی اخیر در مورد امریکاست. بگذریم از نظرسنجی دیگری که طبق آن شما و سیستم حکومتی شما فقط از شش درصد حمایت مردم برخوردار بوده و نود و چهار درصد دیگر، خواهان تغییرات اساسی هستند. لذا اگر این ادعا درست باشد که لاقلاً از دوم خرداد ۷۶، حضرتعالی رأی اعتماد ملت ایران را از دست داده‌اید، آیا ادامه حکومت شما با سیره علوی مغایرت ندارد؟ و اگر این واقعیات را انکار می‌فرمائید، آیا انجام فراندم و مراجعه به آراء عمومی نسبت به ادامه مدیریت جنابعالی، راه حل قابل قبولی نخواهد بود؟

۸- جنابعالی بارها فرموده‌اید راه امام، راه شما و هدف امام، هدف شماست. آیا امام نمی‌گفت میزان، رأی مردم است؟ آیا نمی‌فرمود مرکز همه قدرت‌ها و همه قانون‌ها مجلس است؟ و آیا تأکید نمی‌کرد که مجلس، در رأس امور است؟ راه امام را این‌گونه ادامه می‌دهید و اهداف امام را این‌گونه پاس می‌دارید؟ آیا مجمع تشخیص مصلحت که به اشاره شما با تصویب آئین‌نامه‌ای می‌خواهد مصوبات مجلس را به طور سیستماتیک کنترل کند و در واقع، تیر خلاص را به پارلمان شلیک کند و از مجلس، به طور کامل، خلع ید شود، با راه امام و منش امام و هدف امام هماهنگ است؟! آیا امام نمی‌گفت اگر به او خدمتگزار گویند بهتر است تا رهبر، اما حضرتعالی به شکل مسرت‌بخشی واژه «رهبری» را مکرراً در مورد خود استعمال می‌کنید و در زمان مدیریت حضرتعالی، چهره‌ای غیرقابل دفاع از اسلام و ولایت ترسیم گردیده و از این منظر، به دین و ولایت جفا شده است و این تصویر نادرست از دین و ولایت، یکی از علل دین‌گریزی جوانان است که از این مصیبت عظمی به ساحت مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه شکوه می‌برم و می‌پرسم آیا پاره‌ای از رفتارهای شما بیش از آنکه نمایانگر مدیریت شما بر کشور باشد، نمایشگر مالکیت شما بر این ملت نیست؟ به‌خصوص اهانت‌های شما به مردم، آیا انسان را بیاد رفتار مالکان دوره فئودالیته نسبت به رعایا و حتا به یاد رفتار برده‌داران نسبت به بردگان نمی‌اندازد؟ با آنکه دوره برده‌داری و فئودالیته دیرزمانی است که به سر آمده، تازه من بعید می‌دانم که حتا برده‌داران نسبت به بردگان، واژه‌هایی مانند بی‌غیرت را به کار برده باشند. به هر تقدیر، نتیجه قهری و منطقی چنین رفتار و چنان چهره خشنی از حکومت دینی و بالأخره، نتیجه حتمی تجربه شکست‌خورده حکومت مذهبی شما پیدایش رنسانس، سقوط حکومت دینی و نهایتاً استقرار نظامی لائیک و سکولار در قالب یک جمهوری تمام‌عیار خواهد بود.

در پایان از حضرتعالی می‌خواهم به‌جای هرگونه واکنش ناشی از توهم توطئه که خودبه‌خود مجوزی برای اقدام محافل خودسر خواهد بود، این کلام را منصفانه بررسی فرمائید و نسبت به هر مقدارش که حق، تشخیص دهید، تسلیم گردید. این سطور را برای رضای خداوند، دفاع از حق، تذکر به جنابعالی و امر به معروف و نهی از منکر و دفاع از ملت مظلوم ایران نوشتم، آن‌هم به حکم خداوند که فرمود «ولاتلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق و أنتم تعلمون» (حق را لباس باطل مپوشانید و حق را کتمان نکنید، در حالی که می‌دانید). به هر حال، به خدا توکل می‌کنم و از محافل، به او پناه می‌برم و با این سروده خود، به سخن خاتمه می‌دهم:

سرم اگر برود

«به دل هراس ندارم، خدا چو یار من است



اگر همه بگریزند، خدا کنار من است
همان که حضرت موسی به نیل یاری کرد
به لحظه‌های خطر، مونس و نگار من است
کسی که در دل ماهی نظر به یونس کرد
همیشه در نظرم هست و یار غار من است
همانکه یوسف کنعان ز چاه بیرون برد
یقین، محافظ جان امیدوار من است
کسی که آتش نمرود را گلستان کرد
به وقت آتش فتنه نگاهدار من است
دفاع از وطن و حق ملت ایران
همیشه کار من است و همه شعار من است
سرم اگر برود بر سر دفاع از این مردم
خدای سجده نمایم که این هم افتخار من است
اگر فدای وطن، خاندان خود بکنم
نشان راه درست و عزم استوار من است
مبارزه به ستمگر، سرشته با جانم
اگر چه قتل و شکنجه در انتظار من است
نه از شما بهراسم، نه اهل سودايم
که ترس و خلق فروشی بدان که عار من است
نه شاعرم که سرايم به سوک آزادی
وگر نه این سخن قلب بی‌قرار من است
امید «شعله» که راه تو پر ز رهرو باد
که آن طریق رهائی این دیار من است»

در سینه ستبر من قلبی کوچک برای ملت بزرگ ایران می‌تپد.

بنده خدا

قاسم شعله‌سعدی

منبع

وبسایت رسمی دکتر قاسم شعله‌سعدی



نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۲۶ خرداد ۱۳۸۲

زمانی فرا خواهد رسید که شورای فرماندهی سپاه هم حرف شما را گوش نمی‌کند. آن وقت است که «علی می‌ماند و حوض»

جناب آقای خامنه‌ای!

در خبرها خواندم که گفته‌اید کسانی که در حوادث روزهای اخیر دانشگاه به اعتراض صنفی پرداخته و یا معترض به سیاست‌های رایج کشور شده‌اند، عوامل دشمن‌اند و دستور صادر کرده‌اید که با این عوامل دشمن با بی‌رحمی برخورد شود. اگر چه پیش‌تر از این نیز صدور دستورات تند شما را در برخورد با مطبوعات و مردم شاهد بودیم، اما این دستور صریح، که در شما بی‌سابقه است، باب جدیدی می‌گشاید که برای من که شما را می‌شناسم عجیب است؛ و همراه با این تعجب، مجموعه‌ای فراوان از سؤالات را در من بر می‌انگیزد.

نخست می‌خواهم بپرسم آیا می‌دانید حاصل صدور برخورد بی‌رحمانه چیست؟ و مجریان این دستورات چگونه آن را اجرا خواهند کرد؟ و کسانی که این بی‌رحمی بر آنان روا می‌شود چه کسانی هستند؟ و بر سرشان چه خواهد آمد؟ آیا زمانی که دستور برخورد بی‌رحمانه صادر می‌کردید می‌دانستید که ممکن است کسانی کشته شوند؟ وقتی دستور تحییب قلوب را در فردای فاجعه کوی دانشگاه در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ صادر کردید، فرزندان چفیه به گردن شما چنان بی‌رحمی کردند که زخمش تا مدت‌ها بر چهره جامعه ایران بود، وای به امروز که دستور بی‌رحمی صادر می‌کنید.

جناب آقای خامنه‌ای!

آنان که به تبعیت از انصار پیامبر اسلام، خودشان را انصار حزب‌الله و لایب یاران شما می‌خوانند، سوگمندان پلیدترین و بی‌رحم‌ترین جوانان این کشورند. وسایل اعمال برخورد آنان، در حالتی که دستور برخورد بی‌رحمانه صادر نکرده بودید، ابزاری بود مانند زنجیر، باتوم، پنجه‌بوکس، چاقو، گاز بی‌حس کننده، کمربند چرمی و چیزهایی شبیه این. این موجودات معمولاً برخلاف سنت‌های جوانمردانه جنگ و کشتی و حتا دعوا یک به یک نمی‌جنگند، اینها در گروه‌های ده پانزده نفری یکی را گیر می‌آورند و دسته‌جمعی حمله می‌کنند. در هنگام کتک زدن، و به قول شما بی‌رحمانه برخورد کردن، چنین توهم می‌کنند که انسان‌هایی فداکار و از جان گذشته‌اند. و گروه ده پانزده نفری ایثارگران به جان جوانی، دختری یا پسری، می‌افتند که معلوم نیست تا چه حد در درگیری و دعوا نقش داشته است. من بارها آدم‌های زخمی را دیده‌ام که برخورد بی‌رحمانه مورد نظر حضرتعالی با آنان روا شده است. و عجیب است که زخم‌های این خشونت‌های بی‌رحمانه پس از گذشت یک ماه و دو ماه که هیچ، تا سال‌ها خوب نمی‌شود.

نمی‌دانم، فکر کردید و دستور برخورد بی‌رحمانه صادر کردید؟ یا مطابق معمول، با دیدن گروهی از روستائیان ورامین که خودشان را فدایی رهبر خواندند، ذوق‌تان گل کرد و دستور دادید؟ آیا متوجه هستید وقتی که همه جمعیت می‌گویند سرباز شما هستند و گوش به فرمان شما هستند، این «همه» فقط پانزده درصد از جمعیت کشور است؟ و آیا می‌فهمید که به همین دلیل است که حق ندارید احساس کنید رهبر سیاسی یا مذهبی همه مردم ایران هستید؟ آیا می‌فهمید این جمعیتی که فریاد می‌زند، در حالت زندگی عادی و در زندگی اجتماعی جرأت ندارد به مردم اعلام کند که حزب‌اللهی است و مدافع شما و وضع موجودی است که شما طرفدارش هستید؟ آنها می‌آیند و فریاد می‌زنند و شما دچار این توهم می‌شوید که چون سالن پر از جمعیت است یا استادیوم پر از جمعیت است یا خیابان پر از جمعیت است، بنا بر این، اکثریت مردم شما را دوست دارند. حاصل این توهم، این است که می‌گویید که به اشاره یک انگشت، دشمنان را توسط مردم سر جایشان می‌نشانید. اشاره انگشت شما را مردم فداکار ایران نیستند که می‌پذیرند، نه، اشتباه نکنید؛ اشاره انگشت شما را قاضی دادگاه انقلاب و دادگاه مطبوعات و فرماندهان سپاه و بسیج و انصار حزب‌الله می‌بینند. آنها قدرت دارند. آنها می‌توانند با امضاء یک کاغذ، یک خانه را بازرسی کنند و کسی را به زندان ببندازند یا با باتوم و زنجیر، بدن‌های بی‌دفاع را له کنند. پشت این قدرت، هیچ چیز مقدسی نیست، هیچ انگیزه پاکی نیست. عاشقان و فداکاران شما مثل آب خوردن فحش می‌دهند و با بی‌رحمانه‌ترین شکل کتک می‌زنند و تا مطمئن نباشند که یک لشگر ضد شورش پشتیبان آنهاست، جرأت حمله به جوانان کشورمان را ندارند. اشتباه نکنید! متأسفانه شما در هفت سال اول حکومت نادرشاه نیستید که قدرت و انگیزه داشت، شما در هفت ساله دوم هستید، همان سراسیمگی که تقریباً تمام قدرتمندان بر سریر قدرت فریب آن را خورده‌اند و دستور برخورد بی‌رحمانه را صادر کرده‌اند. و سوگمندان هیچ کدام تأمل نکردند که



آیا این برخورد بی‌رحمانه دوی درد آنهاست یا نه. حاصل، این می‌شود که تازه وقتی قدرت را از دست دادند به این فکر می‌کنند که کاش عاقلانه و منطقی برخورد کرده بودند.

آقای خامنه‌ای!

نه شما در ایران محبوب‌تر از صدام حسین در عراق هستید و نه انصار حزب‌الله و بسیج و سپاه و طرفداران شما انگیزه و عصبیت سربازان و عاشقان صدام حسین را دارند. محض رضای خدا به سرنوشت او نگاه کنید و درس عبرت بگیرید. صدام حسین، که زمانی نامش بر بدن هر شهروند عراقی لرزه می‌انداخت، ذوب شد و به زمین فرو رفت و الآن جز کابوسی در ذهن مردم عراق نیست. مردم چنان از او نفرت پیدا کردند که با آغوش باز، سربازان بزرگ‌ترین قدرت نظامی و خشونت‌بار جهان را استقبال کردند. این سرنوشتی تلخ است، کاری نکنید که مردم در آرزوی حمله آمریکا باشند. این ظلمی است بر مردم ایران. آنان دوست دارند مستقل باشند و پیشرفت کنند و آزادی فردی و سیاسی و امنیت داشته باشند. آنان می‌خواهند در پناه قانون زندگی کنند و مثل همه مردم جهان، نزد افکار عمومی جهانیان، احترام داشته باشند. اینها حق طبیعی مردم است.

جناب آقای خامنه‌ای!

آیا می‌دانید که مردم، کاربرد واژه «دشمن» را در جملات شما مسخره می‌کنند؟ آیا شنیده‌اید که وقتی در مورد دشمن حرف می‌زنید مردم خنده‌شان می‌گیرد؟ متأسفانه تعریف دشمن در ادبیات سیاسی شما آن‌قدر گشاد شده است که ۸۵ درصد جمعیت ایران در آن، جا می‌گیرند. مجلس، دشمن است، دولت، دشمن است، احزاب، دشمن‌اند، جوانان، دشمن‌اند، زنان، دشمن‌اند، دانشجویان، دشمن‌اند، پیرمردها دشمن‌اند.... آقای خامنه‌ای! دوستان‌تان کجا هستند؟ چند نفرند؟ چند درصد جامعه ایران هستند؟ با اتکاء به چقدر پشتیبان جرأت می‌کنید از کلمه «ملت ایران» استفاده کنید؟ این چه کشوری است که اکثریت مردمش دشمن کشورشان هستند؟ حتماً یک اشکالی وجود دارد. آقای هاشمی معتقدند که با ۱۵ درصد از آرا هم می‌توان یک کشور را اداره کرد. آیا شما هم همین اعتقاد را دارید؟ می‌دانید نام حکومتی که اکثریت مردم را دشمن می‌داند چیست؟ شما آن‌قدر دانش دارید که معنی نام دیکتاتوری را بدانید. آیا وقتی در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ در مشهد در جمع روشنفکران خراسان به حکومت ایده‌آل‌تان فکر می‌کردید هرگز گمان می‌کردید رهبر کشوری بشوید که فقط ۱۵ درصد مردمش حکومتشان را قبول داشته باشند؟ اگر زمانی به شما می‌گفتند نظرتان درباره چنین حکومتی چیست، چه می‌گفتید؟ دور و برتان آینه سراغ دارید؟ چه مدتی است که در آینه به خودتان خیره نشده‌اید؟

آقای خامنه‌ای!

یکی از دوستان قدیمی‌تان به من می‌گفت کار تمام است. می‌گفت آقا به این نتیجه رسیده است که اگر برود، ایران هم می‌رود. می‌گفت آقا می‌گوید تا آخرین قدم می‌ایستم و نمی‌گذارم با از میان رفتن ما دین هم از بین برود. او با ناامیدی در مورد شما فکر می‌کرد و معتقد بود در چنین وضعی بهتر است آدم، مثل کسی که در طوفان شن گرفتار شده است، گوشه‌ای بنشیند تا طوفان تمام شود و اگر زنده ماند، به زندگی‌اش بعد از طوفان ادامه دهد. این نگاه دوست قدیمی شماست، وای به حال ملت که شما را دوست ندارد و دوست نمی‌شمارد.

آقای خامنه‌ای!

یک بیماری وجود دارد به نام «پارانویا»، این بیماری دو نشانه دارد؛ نخست اینکه بیمار احساس عظمت می‌کند و خود را مهم‌ترین موجود جهان می‌پندارد و دوم اینکه بیمار احساس می‌کند تمام جهان در حال توطئه علیه او هستند. این بیماری را می‌شناسید؟ بسیاری از قدرتمندان بر سریر قدرت دچار این بیماری‌اند. آنان احساس می‌کنند عظیم‌اند، احساس می‌کنند ناجی محرومان و فقرا و مستضعفان و پابرهنگان‌اند. احساس می‌کنند در سرنوشت بشر نقش مهمی دارند، فکر می‌کنند قدرت تغییر جهان را دارند. در همان حال، همه را دشمن می‌پندارند، می‌بینند که همگان در حال توطئه‌اند. آمریکا قصد حمله نظامی دارد، اروپا قصد تهاجم فرهنگی دارد، ژاپن قصد تهاجم اقتصادی دارد، عرب‌ها قصد دارند با توسعه وهابیت شیعه را از بین ببرند، حیدر علی‌اف قصد دارد تا آذربایجان را از ایران جدا کند، حامد کرزای قصد دارد تا مرز شرقی را دچار بحران کند. همین می‌شود که همه دشمن می‌شوند، همه سازشکار و خودفروخته می‌شوند. یاسر عرفات می‌شود دوست اسرائیل و بشار اسد می‌شود موجودی ترسو و سازشکار. هیچ‌کس دوست نیست، جز موجوداتی موهوم که در واژه‌هایی موهوم‌تر معنی می‌شوند. می‌گویید دوستان ما ملت‌های مستضعف‌اند.



این ملت‌های مستضعف کجا هستند؟ جغرافیای‌شان کجاست؟ اسمشان چیست؟ چطور فهمیدید که دوستان ما هستند؟ آقای خامنه‌ای! شخص شما در جهان دوستی دارید که بدون کمک مالی، حامی شما باشد؟

از مرزهای جهان بگذرید و داخل کشور بیایید. چه کسانی در داخل کشور قصد توطئه علیه شما را ندارند؟ «نهضت آزادی»، با متوسط سنی ۷۰ سال، قصد براندازی حکومت را دارد. «ملی - مذهبی‌ها» شش ماه بعد از اینکه چهار بار در خانه همدیگر مهمانی دادند، شدند تشکیلاتی پیچیده که برای آمریکا کار می‌کردند. «مشارکتی‌ها» جاده‌صاف‌کن آمریکا هستند. تندروهایی مثل «مجاهدین انقلاب» قصد کودتای خزنده دارند. روشنفکران که مادرزاد، دشمن اسلام‌اند. ملی‌ها که مرتد هستند. جوانان که فاسدند. زنان که متأثر از فرهنگ غربی‌اند..... اینها را جمع ریاضی ببندید، چند نفر برای شما باقی می‌ماند؟ واقعاً اگر این همه دشمن قصد توطئه علیه شما را دارند، پس این حکومت با اتکاء به چه چیزی سر جایش ایستاده است؟

آقای خامنه‌ای!

بگویند تا حفاظت اطلاعات قوه قضائیه نظرسنجی علمی کند و ببیند که شما محبوب چند درصد از مردم ایران هستید. نمی‌گویم وزارت اطلاعات، چون لابد وزارت اطلاعات هم دشمن است و قابل اعتماد نیست. فکر می‌کنید چند درصد از مردم ایران شما را دوست دارند؟ چند درصدشان در خلوت به شما احترام می‌گذارند؟ چند درصدشان در گفتگوی دوفره نام شما را با احترام می‌برند؟ می‌دانید! شاخص خوبی به شما می‌دهم، امیدوارم کمی به آن فکر کنید. می‌گویند نفرین، آخرین کاری است که یک درمانده می‌کند. وقتی مردم کاملاً از دست یک حکومت به تنگ می‌آیند و همه راه‌های اصلاح، بسته می‌شود، مردم رهبرانشان را نفرین می‌کنند و برای آنها جوک می‌سازند. به دفترتان بگویید برایتان جوک‌هایی که پس از توقیف و سرکوب مطبوعات در مورد شخص شما ساخته شد را جمع‌آوری کند؛ آنها را گوش کنید و به انگیزه سازندگان آن دقت کنید. هر بار که علیه مردم حرفی زده‌اید و مردم حق اعتراض نداشتند، یک جوک برای شما ساختند. هر بار که حق انتخاب را از مردم گرفتید، مردم یک جوک در مورد شما ساختند. سوگمنده این جوک‌ها آن قدر غیرانسانی است که من حتا حاضر نیستم خیلی از آنها را گوش کنم، نه به این خاطر که در مورد شماست، نه، به این خاطر که در مورد یک انسان است. اما شما، شخص شما هستید که خودتان را ویران کرده‌اید. شما هستید که اجازه می‌دهید برایتان جوک بسازند. و می‌دانید که «خودکرده را تدبیر نیست». وقتی جرج بوش در نقش یک احمق سیاسی ظاهر شد و بدون هیچ دلیلی، رفتاری تجاوزکارانه در پیش گرفت، مردم جهان و آمریکا هزاران جوک برای او ساختند. وقتی یک شهروند، تحت فشار حکومتش قرار می‌گیرد و راهی برای واکنش قانونی ندارد و حق اعتراض از او سلب می‌شود، مجبور می‌شود تا باورهایش و کینه‌اش را در لطفه و جوک نشان بدهد. آقای خامنه‌ای! در این چهار سال، کاری کرده‌اید که مردم کینه شما را به دل دارند. شما می‌روید، مطمئن باشید که می‌روید؛ حتا اگر به نابودی حکومت مطمئن نباشید، به مرگ که ایمان دارید؟ هیچ وقت یادتان نرود که نام نیکی از شما در تاریخ ایران نخواهد ماند. البته، نه، بگذارید کمی عادلانه‌تر قضاوت کنم؛ این را می‌توانم بگویم که شما در دوران خودتان دستور بی‌رحمی و شقاوت و اعدام را تا به حال صادر نکرده‌اید. به این ایمان دارم. گمان می‌کنم چیزهایی از رمان و شعر و موسیقی و ادبیات و محمد مختاری و شریعتی و اخوان و شفیعی کدکنی و روشنفکران خراسان هنوز به جا مانده است که به شما اجازه نمی‌دهد بی‌رحم باشید و دستور اعدام صادر کنید. گرچه می‌دانم که خاتمی درمانده و مستأصل، مدت‌ها بست نشست که شما دستور اعدام بچه‌های دانشجویی واقعه ۱۸ تیر [را] صادر نکنید، و شما معتقد بودید که باید چند تایی را اعدام کنند تا چنین وقایعی تکرار نشود و عبرت شود برای دیگران.

جناب آقای خامنه‌ای!

بگویند تا فهرست اسامی کوچک دستگیرشدگان ۱۸ تا ۲۵ ساله درگیری‌های دانشجویی را برایتان بیاورند. مطمئن نام‌هایی مانند ابوزر، سجاد، میثم، احسان، یاسر، سارا، مونا و زهرا در آن فهرست فراوان است. اینها فرزندان پدر و مادرهای نسل جنگ و انقلاب هستند. این بچه‌ها در مدارس جمهوری اسلامی درس خوانده‌اند. این بچه‌ها تقریباً هرگز از ایران پایشان را بیرون نگذاشته‌اند. شما به اینها می‌گویید عوامل دشمن؟ ابوزر و میثم و یاسر که عوامل دشمن باشند، وای به خود دشمن! چه شد که اینها دشمن شدند؟ چه کسی اینها را به خیابان کشید؟ وقتی قاضی مرتضوی در بهار سال ۱۳۷۹ به دستور شخص شما حکم بازداشت ۱۴ روزنامه را در یک شب امضا کرد و لکه ننگ بر دامن شما و جمهوری اسلامی گذاشت، شما اجازه دادید تا تخم کینه و نفرت در دل یک نسل کاشته شود. حالا بیایید و آنچه کاشته‌اید درو کنید. می‌گویند:

«هرکه گریزد ز خراجات شهر

جورکش غول بیابان شود»



آقای خامنه‌ای!

روزهای تلخ و سیاهی در پیش است. به حکم آنکه انتقادات نرم و ملایم ما را در مطبوعات دوم خردادای تاب نیاوردید، به حکم آنکه روند طبیعی جنبش اصلاحات را تحمل نکردید، به حکم اینکه نپذیرفتید یک اقلیت ۱۵ درصدی حق ندارند ۷۰ درصد قدرت را در اختیار داشته باشند، به حکم اینکه نپذیرفتید مردم حق دارند نمایندگان خود را انتخاب کنند، به حکم اینکه نپذیرفتید مردم حق دارند اعمال خود را به اختیار انجام دهند، به حکم همه اینها، نسلی را در پیش رو خواهید داشت که اصلاً شما را دوست ندارد و به این نتیجه رسیده است که حکومت شما غیرقابل اصلاح است.

حالا دو راه در پیش دارید، یا پا پس بگذارید و بپذیرید که سهم واقعی از قدرت برای آن ۱۵ درصد حفظ شود و یا دستور بی‌رحمی و برخورد بی‌رحمانه صادر کنید و بدون گوش کردن به مشاورت عاقلان، با اشاره انگشت، مخالفان را درو کنید. اگر جسد ۴۰ یا ۵۰ نفر کف خیابان امیرآباد بیفتد، مطمئن باشید آن خانه دیگر هرگز روی آرامش نخواهد دید. طوفان جامعه چنان گیج‌کننده است که فرصت تأمل دوباره به شما را نخواهد داد. زمانی فرا خواهد رسید که شورای فرماندهی سپاه هم حرف شما را گوش نمی‌کند. آن وقت است که «علی می‌ماند و حوضش»، گرچه سالهاست که علی مانده است و حوضش. در این حال، هرچه کنید به ضرر شما خواهد بود. آن وقت است که چفیه‌ها را دختران جوان به عنوان دستمال‌گردن و رودامنی خواهند بست و به تمسخر تمام آنچه ارزشی خوانده‌اید خواهند پرداخت. و این تمسخر، پاداش کسی است که نمی‌خواهد چیزی را به وقت خودش بفهمد.

آقای خامنه‌ای!

دستور برخورد بی‌رحمانه‌تان را هرچه زودتر پس بگیرید. واقعیت اجتماعی بی‌رحم‌تر از آن است که کسی بتواند چنین دستوراتی صادر کند. می‌خواهم رازی را با شما در میان بگذارم. دانستن آن سودمند است. پیرمردها و میانسالان جامعه ایران تندرتر از جوان‌ها هستند، همه می‌دانند که تا دو سه سال دیگر، جمهوری اسلامی در تاریخ سیاسی جهان تدریس خواهد شد و اثری از آثارش نخواهد ماند. پیرمردها می‌گویند تا دو سه سال دیگر، ما پیرتر می‌شویم و دیگر وقتی برای زندگی نخواهیم داشت، اما جوان‌ها می‌گویند ما تازه آن زمان اول جوانی‌مان است و وقت زندگی داریم، بنا بر این، چه عجله‌ای است!

آقای خامنه‌ای! رهبری حکومتی که مردمش ساعت پایانش را انتظار می‌کشند کار سختی است؟ نه؟

سید ابراهیم نبوی



نامه سرکشاده امیر فرشاد ابراهیمی به خامنه‌ای، ۲۸ خرداد ۱۳۸۲

به نام خداوند

آقای خامنه‌ای!

رهبر حکومت اسلامی ایران

سلام علیکم

حضرتعالی مرا نیک می‌شناسید و تاریخ و ملت معاصر ایران نیز مرا و دوستان سابقم را که از یاران شما می‌باشند نیز به خوبی می‌شناسند. دوستان سابقم و فدائیان شما این روزها بی‌امان و سخت مشغول دفاع از شما و حکومتتان هستند و الحق هم که تا پای جان بر سر این پیمان ایستاده‌اند، اما چه حیف که سود این دفاع احمقانه را نه شما که دشمنان آمریکا خواهد برد؛ که این دفاع خشونت‌طلبانه مساوی است با باز شدن پای ژاندارم‌های منطقه و آنچه که بر سر افغانستان و عراق آمده است و باقی ماجرا...

دانشجویان و ملت این روزها به خیابان‌ها ریخته‌اند و فریاد بر داشته‌اند و آزادی و مساوات را طلب می‌کنند؛ فریاد بر می‌آورند و خواستار عدالت اجتماعی هستند و از همین روست که مباح است تا خون پاکشان نیز بر سنگفرش خیابان‌ها نقش بندد. راستی مگر چه شده است که امروز حرف از عدالت و آزادی و حرف از همه‌پرسی و برابری اجتماعی ممنوع است و تاوانش مرگ است؟ و مگر اینها ارکان متشکله این نظام نبود؟ مگر این انقلاب برای استقرار آزادی به پیروزی نرسید؟ مگر این انقلاب به پیروزی نرسید تا جامعه بی‌طبقه توحیدی را برقرار کند؟ پس امروز در پس گذر از بیست و چهار سال، چه شده است که اگر در خیابان‌ها حرف از آزادی و حاکمیت مردم بزنی، گرفتار جوخه‌های مرگ و وحشت فدائیان شما خواهیم شد؟ پس باید پذیرفت که این انقلاب و حاکمان و فدائیان آن و همه و همه چیز آن رنگ باخته است!

در همین دو روز گذشته بود که ایادی شما مرا به وحشیانه‌ترین شکل ممکن از مقابل دانشگاه تهران ربوده و به سیاهچال‌های خویش بردند و به شکنجه و ارباب من پرداخته‌اند و وقتی که برایشان خواسته‌هایمان را که همان ارزش‌های سابق این نظام بوده را مطرح می‌کردم، می‌گویند که زور بی‌جا می‌زنیم! اما غافل از آنکه هیچ زوری هر چه اندک، اما بی‌حاصل نخواهد بود، مگر نه اینکه پیر جماران گفته است که وقتی که حقیقت و صداقت مطرح باشد، آتش اگر چه به اندازه کف دستی هم باشد، دنیایی را خواهد افروخت. امروز عده‌ای حزب‌اللهی‌نما با سوء استفاده از لباس و چکمه مقدسی که روزگاری با افتخار آن را بر تن نموده و مقابل دیکتاتوری صدام ایستاده بودیم، به خیابان‌ها ریخته و رقص آتش و چماق بر کرده و به ما می‌گویند که آرام بگیریم و به نوعی خفه شویم و حرفی از آزادیخواهی و عدالت‌طلبی نزنیم، و ما هم گفته‌ایم که نمی‌توانیم بیش از این سکوت کنیم، چرا که دل‌شکسته‌ایم و داغدار، هنوز که هنوز است داغ برادران شهیدمان بر دل‌مان است، داغ آنان که شب بر خاک‌های شلمچه می‌خفتند و روز به آسمان‌های فکه می‌پیوستند، داغ آنانی که تا آخرین لحظه بر پیمانی که با ملت بسته بودند و آن دفاع از ایران و ایمان بود، وفادار ماندند و نارنجک را که می‌دیدند آغوش خویش را برایش باز می‌کردند تا مبادا کمر گردان بشکند.

پدرانمان به خاطر مبارزه با غارت پهلوی، به خاطر احیای عدالت اجتماعی، به خاطر استقلال و آزادی و جمهوری و اسلامی، به خیابان‌ها ریختند و شلاق خوردند و زندان رفتند و خودمان نیز برای استمرار این نظام، تمام محدودیت‌ها را متحمل شدیم و گشنگی کشیدیم، جنگ هشت‌ساله را پشت سر گذاشتیم و تمام معذوریت‌ها را تحمل کردیم، در خانه‌های فقر، زاده شدیم، اما امروز وقتی به زعفرانیه و کامرانیه و آجودانیه می‌رویم و چشممان به برج‌ها و کاخ‌های کارگزاران شما می‌افتد سرمان گیج می‌رود و دلمان سخت می‌گیرد که این است نظام اسلامی و علوی؟!

آیا باید آرام بگیریم؟ ما که چند صد دانشجوی پای برهنه و از نسل انقلاب و مستضعف هستیم برای چه آرام بگیریم؟ ما که چیزی نداریم تا از دست بدهیم جز جان ناقابل‌مان که مشتاقیم آن را هم به پای عقیده‌مان بدهیم؟ مشتی دانشجویی شوریده که عهد بسته‌ایم تا بر پای این بیرق عدالت‌طلبی و آزادیخواهی که در دست داریم بایستیم. پس می‌ایستیم، چنانچه حضرتعالی نیز در سال‌های مبارزه با سلطنت ایستادید. می‌ایستیم و هراسی از برچسب‌هایی که این روزها اطرافیان شما به ما می‌زنند نداریم.

ما که هم خود می‌دانیم کیستیم و هم ملت می‌شناسندمان، ما که نسل خون و آتش و قیام هستیم، ما که نسل انقلاب هستیم، ما که نسل جنگ هستیم، ما که نسل شهادت و شهامت هستیم و اکنون که باز از همان ارزش‌های اولیه انقلاب می‌گوئیم، ارادل و اوباش و سوسول و شورشی و بچه‌ساواکی لقب می‌گیریم! به راستی ما سوسول هستیم؟ ما که با سنین دوازده سالگی و سیزده سالگی با جعل شناسنامه به جبهه می‌رفتیم و



نوجوانی مان را بوی باوروت و آتش و خون پر کرده و با شهادت و به خاک افتادن هر برادرمان، به خاک افتادیم و اکنون از میان هر صد دوستان، یک نفرشان را سراغ نداریم که پیکری سالم داشته باشد و هر کدام را که می‌نگریم، جزئی از اجزای بدنش قلبی است و مصنوعی، سوسول هستیم؟ و آقازادگانی که بیست و چهار سال است در کنج عافیت و هزارتوهای پلیدشان به سر می‌برند و از خون این ملت ارتزاق می‌کنند و تعطیلات آخر هفته‌شان را در کانادا و اروپا و آمریکا می‌گذرانند، ولی نعمت این مملکت هستند و مردان مرد؟

آری، در ابتدای کلام آوردم که امروزه بسیاری از واژه‌ها رنگ باخته‌اند و عوض شده‌اند. شما نیک می‌دانید که این ملت و دانشجویان با کسی یا کسانی مشکل و خصومت شخصی ندارند. در دل این ملت، دیگر جایی برای مشکل و خصومت شخصی نمانده است، ملتی که هشت سال جنگیدن و رزم بدون کینه شخصی را آموخته‌اند، چگونه می‌توانند دل به کینه شخصی و مشکلات خانوادگی و خصوصی بدهند؟ مگر از بین رفتن آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، سرکوب همه‌جانبه مردم، پایمال کردن حقوق زنان، گسترش فقر و بیکاری، اعتیاد و فحشا و از بین رفتن ارزش‌های والای انسانی، دیگر جایی برای کینه و عداوت شخصی هم برای این ملت باز گذاشته؟

جناب آقای خامنه‌ای!

شما برای پیروزی حاکمیت مردمسالاری، خود، زندان رفته‌اید و شلاق خورده‌اید و ما برای برقراری و صیانت آن، بارها و ماه‌ها و سال‌ها در بازداشتگاه «توحید»، زندان‌های انفرادی را تحمل کرده‌ایم و شکنجه‌هایی را کشیدیم که هر کدامش برای یک‌بار مردن در بازداشتگاه «کمیته مشترک» بس و کافی بود. شما که خود، روزگاری فعال و زندانی سیاسی بوده‌اید، نیک می‌دانید که چه راه پرخطر و ناهمواری را پیش رو داریم و هرگز سکوت نخواهیم کرد، چرا که این راه، اگر سکوت‌پذیر بود، در روزگار جوانی شما هم سکوت می‌کردید!

در هفته پیش که اعتراض و انتقاد خویش را در کوچه پس کوچه‌های تهران، به هنگام تعطیل شدن کلاس درس و در حال رفتن به خانه زمزمه می‌کردیم، خود نمی‌دانستیم که دست بر چه نقطه حساسی گذارده‌ایم و چه زود ملت را در پشت سر خود یافته و امروز که به یک هفته گذشته خوب می‌نگریم، می‌بینیم که تیر چه درست بر هدف خورده است! ما تا استقرار آزادی و استقلال و تا برقراری جمهوری ناب، از پای نخواهیم نشست و اگر ما را هم از پای در آورند، اما دغدغه‌ها و فریادهای ما جاودانه خواهد ماند، چرا که این دغدغه‌ها ماندگار است و پس از ما نیز می‌ماند و بار دیگر شهر و کشور را به انقلاب و می‌دارد. این شعله‌ای که در سینه‌های دانشجویان و ملت است و قول می‌دهم که روز به روز فروزان‌تر خواهد شد و می‌بینید که هر روز از یک دانشگاه و خیابان و شهر سر می‌کشد و از هیجده تیرماه روز اوج مظلومیت دانشجویان نیز می‌گذرد و می‌گذرد و از ما نیز شاید خاکستری خواهد ساخت، اما بی‌شک بهار زیبایی را ارمغان خواهد داد.

این روزها مثنی چماق‌به‌دست، از نام و نان شما ارتزاق می‌کنند و به بهانه دفاع از شما به مال و ناموس مردم حمله می‌برند و عریه می‌کشند و ترک‌تازی می‌کنند و به ملت و جوانانی حمله می‌برند که روزگاری ولی‌نعمت این مملکت بودند، داغ و درفش بر سر این ملت فرو می‌آورند و حیدر حیدر سر می‌دهند و چاقو و تیغ بر صورت دختران و پسران این مرز و بوم می‌کشند و برای سلامتی شما صلوات سر می‌دهند!

آقای خامنه‌ای!

اگر این جماعت مست از باده قدرت، با شما بگویند تا فاتحه این نظام را بخوانیم و اگر با شما نیستند، چرا قوای امنیتی و انتظامی ما که رکورددار کشف براندازها و مخالفان و تروریست‌ها و شورشیان هست، با ایشان برخوردی نمی‌کنند؟ چرا هنگامی که فقط چند خیابان بالاتر از محل اقامت شما مدعیان فدائی و ذوب‌شدگان شما، این پادوهای داخلی خشونت، تیغ بر ملت ایران می‌کشند و جان و مال و ناموس ملت را نشانه رفته‌اند، شما در سخنرانی شصت دقیقه‌ای خود ششصد بار از دشمن خارجی می‌گوئید و خطر آن را برای این ملت بر می‌شمارید؟! این‌شاء‌الله که شما از آنچه تا به حال این چنگیزها و مغول‌های دوران کرده‌اند، بی‌خبر بوده‌اید. اما بدانید که اگر باخبر می‌باشید و خدای ناکرده از این اعمال، خشنود بوده‌اید، بدانید که دیر یا زود است که به سرنوشت همسایه خویش و فدائیان مبتلا خواهید شد.

مقام رهبری!

این تصدیق، هیچ دلیلی نداشت جز آنکه بر خود تکلیف دانسته که به مصداق «النصیحة لائمة المسلمین» و همچنین اخلاقاً و منطقاً باید بخشی از دلایل و دفاعیات خود را برای اعتراض به وضعیت موجود، مستقیماً خدمتتان بیان داشته.



با تشکر و احترام
کوچک‌ترین فرزند این آب و خاک
امیرفرشاد ابراهیمی
۱۳۸۲/۳/۲۸
تهران

**نامه سرگشاده «ف. م. سخن» به خامنه‌ای، ۴ آبان ۱۳۸۲ (++)****نامه به محضر مبارک حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی****قربان! ما شما را نمی‌خواهیم!**

محضر مبارک حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی

با عرض سلام و تحیت؛

از اینکه مُصدع اوقات شریف می‌شوم پیشاپیش عذر می‌خواهم، اما قربانت گردهم، چاره‌ای ندارم! می‌دانم هر که برای حضرت‌عالی نامه نوشته، حتا اگر پیرمرد شصت هفتاد ساله بوده توسط سربازان گمنام امام زمان به دادگاه‌های انقلاب دلالته شده و می‌دانم نوشتن نامه به شما چه مصیبت‌هایی می‌تواند برای نویسنده به بار آورد، چون حتا شنیدن نام دادگاه انقلاب و بازداشتگاه سپاه، و به یاد آوردن قیافه بازجوهای بسیار مهربانی چون برادر تفتازانی و آملی خود عین مصیبت است، اما چه کنم که تنها نوشتن و گفتن می‌دانم و اهل تیر و تفنگ بازی نیستم. به قول مهندس [بازرگان] در دادگاه زمان شاه، شاید ما آخرین گروهی باشیم که این‌گونه با شما سخن می‌گوئیم....

والله بنده اصلاً دلم نمی‌خواهد مثل خواهر محترم، همسر مرحوم مغفور سعید امامی [فهمیه ڈری نوگورانی]، کلید «آن یکی اتاق» را بگیرم و توسط برادران، «بالانس» شوم؛ اما از طرف دیگر، می‌بینم هیچ‌کس در این مملکت هر کی به هر کی، قدرت انجام کاری را ندارد الا شخص حضرت‌عالی. نمی‌دانم، شاید شما هم از همین برادران به نوعی واهمه دارید که در مقابل این همه بلائی که به سر ملت می‌آورند، ساکت و صامت نشسته‌اید. شاید از شما هم مانند برادر [عباس] عبدی یا برادر بهزاد نبوی عکس گرفته‌اند و نوار تهیه کرده‌اند، اما هر چه هست، فعلاً ما فکر می‌کنیم که اهرم‌های قدرت در دست جنابعالی است و شخص شما می‌تواند منشأ اثری باشد.

اگر به خاطر مبارک مانده باشد، روزی که آن جوان بدبخت در نشریه «موج» در مورد امام زمان غلط زیادی کرده بود، در مراسم سخنرانی شما، برادر لطیف و خوش‌چهره، نقدی، فریاد «اعدام باید گردد» سر داد، که جنابعالی تغییر کردید و طرف را سر جایش نشانیدید و گفتید در حضور شما شکر زیادی نخورد، که او هم زبان در دهان گرفت و لابد در دلش به شما بد و بیراه گفت. ولی به هر حال، تغییر جنابعالی به عنوان ولی امر مسلمین، در او که ذوب‌شده ولایت بود اثر کرد و صدایش بریده شد و بعداً لابد به خاطر عکس‌العمل شما و رنجیدگی خاطر شریفش بود که ترجیح داد کارهای خلاف و فسادانگیز کند و خود، راهی زندان شود. شما همان آدمی بودید که نمی‌دانم از روی شجاعت یا از روی سادگی، رو در روی امام ایستادید و گفتید اگر سلمان رشدی توبه کند، حکم مرگ از او ساقط می‌شود، که امام البته آن زمان تو دهن شما زد و گفت توبه موبه خبری یوخدی! سلمان باید کشته شوه! به هر حال، ما روی شجاعت و اتوریته شما حساب می‌کنیم.

ما در مملکت اسلام درمانده‌ایم که برای که نامه بنویسیم. شما که مانند امپراطوران سابق چین شده‌اید و کسی جرأت نمی‌کند حتا اسم شریف‌تان را بر زبان بیاورد. درست مانند «صد دام» یزید تکریتی عقلقی کافر دیروز و برادر مجاهد مبارز صدام حسین امروز که مردم عراق از او اصلاً حرف نمی‌زدند و به جای او مثلاً درخت خانه‌شان را نفرین می‌کردند. الآن هم که دوستان و رفقا اکثراً در خارج جمع هستند، در اینجا هم می‌ترسند اسم شما را به زبان بیاورند و یقه آن سید درمانده، سید خندان، رئیس‌جمهور محبوب و محبوب، خاتمی عزیز را می‌گیرند. حال امروز ما برای اینکه گریبان آن سید درمانده را از دست مردم برهانیم و خودمان را هم از دست انتقادات جوانانی که دم به دم می‌نویسند شما طرفداری نظام را می‌کنید نجات دهیم، ریسک می‌کنیم و بالانس و آپارکشی حاج آقا تفتازانی را به جان می‌خریم و مستقیماً برای شخص حضرت‌عالی نامه می‌نویسیم.

حضرت آیت‌الله!

می‌دانم که شما عادت دارید همیشه موضوع را برایتان آن‌قدر بیچنانند که نه گوینده خود بفهمد که چه می‌گوید نه شما بفهمید که طرف چه می‌خواهد. اما این بنده چون نمی‌خواهم وقت حضرت‌تان را زیاد بگیرم همین اول کار می‌روم سر اصل مطلب و لب کلام را خدمت‌تان می‌گویم:

قربان! ما شما را نمی‌خواهیم!



من می‌توانم مثل خانم بیضائی و مثل خیلی دیگر از روشنفکران مان بگویم: ملت شما را نمی‌خواهند! اما چون ملت را یک مجموعه بسیار بزرگ و بسیار پیچیده دور از دسترس می‌دانم، کوتاه می‌آیم و همین جمع کوچکی را که مثلاً اخبار «گویا» را می‌خوانند و عقایدشان را می‌نویسند در نظر می‌گیرم و از قول خودم و آنان می‌گویم که: ما شما را نمی‌خواهیم! البته با جمع و تفریق کردن تعداد کسانی که آن «نه» بزرگ را در ۲ خرداد گفتند و بعدها به تدریج دست از حضور در انتخابات برداشتند، می‌توانید بفهمید که آیا ملت، شما را می‌خواهد یا نه؛ اما ما فعلاً دست از سر ملت بر می‌داریم و از قول خودمان حرف می‌زنیم.

ما برای آن که کار شما و کار خود را راحت کنیم پیشنهاد می‌کنیم مثل رهبران کمونیست نیکاراگوئه، خودتان مثل بچه آدم از ناظران بین‌المللی دعوت کنید که صندوق و دستگاه‌های رأی‌گیری‌شان را با خودشان بیاورند و مردم بدون ترس و لرز و نگرانی از تقلب، به حکومت فعلی شما آری یا نه بگویند. اگر گفتند آری که خوب خوش به حالتان! مثل قهرمانان پیروز به دنیا بگویید که بفرمایید! دیدید گفتیم مردم ما را می‌خواهند! و ناظران را به خانه‌هایشان برگردانید. ما نیز به خاطر مردم دست از سر شما بر می‌داریم، و شما هم ما را به عنوان مجازات بفرستید برویم کوره‌های اتمی بوشهر را تمیز کنیم. با آن جمعیتی که ما در زنجان دیدیم که نزدیک بود ماشین حامل شما را سر دست ببرند، من اگر جای شما بودم با اطمینان خاطر می‌گفتم همین فردا، آقای کارتر با نمایندگان منتخب خودش به تهران یا زنجان بیاید و در حضور ناظران بی‌طرف بین‌المللی رفراندوم انجام شود و مطمئن می‌بودم که حتماً اکثریت مردم مرا انتخاب خواهند کرد، و این انتخاب، مشت محکم که چه عرض کنم، لگد محکمی می‌بود به آمریکای جهنم‌خوار. اما نمی‌دانم چه کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است که شما این جمعیت را می‌بینید و باز به رفراندوم تن نمی‌دهید. حقیقتش ما هم مانده‌ایم. اگر اکثریت جمعیت نظر به شما دارند پس آن رأی دوم خرداد از کجا آمد؟

حال فرض بگیریم که همین آدم‌های عجیب غریب دم‌دمی‌مزاج که ماشین شما را سر دست گرفته بودند، زد به سرشان و گفتند نه! آن وقت قول می‌دهیم برایتان بلیط سفر به سوریه یا فلسطین یا لبنان یا نجف اشرف را تهیه کنیم و شما را بفرستیم بروید آنجا درس حوزه را گرم کنید. همان کاری که امام گفت آقای منتظری بکند. من نمی‌دانم شیره کُتار چیست که [علیرضا] نوری‌زاده می‌گوید شما به آن علاقه دارید، اما اگر آن چیزی است که حدس می‌زنم، قول می‌دهیم شده از طریق حامد کرزای سفارش بدهیم برایتان به جائی که می‌روید بفرستند تا زیاد اذیت نشوید و جبران محبتی را که در سال‌های آخر عمر به شه‌ریار شاعر کردید بدین نحو کرده باشیم. چند نوار تاری عبادی را هم خدمت‌تان پشت‌نویس و تقدیم می‌کنیم تا ایام بازنشستگی‌تان را با شنیدن آنها با عشق و حال بگذرانید. اگر هم بخواهید شما را می‌فرستیم در عمان یا دمشق به صدام ببینید و با ذکر گذشته‌ها و خاطرات جنگ، ایام خوش گذشته را مرور کنید و همراه با شیخ بهرامی ماجراهای کاهوسکنجین خوردن‌تان را در سنگرها برای هم تعریف کنید و عکس‌هایی را که با چفیه در جبهه گرفته‌اید به هم نشان دهید. با آقای خاتمی هم مثل الصحاف کاری نخواهیم داشت و او را به کتابخانه ملی می‌فرستیم تا کتاب‌های بی‌صدا را سامان دهد و مدتی را به تمدد اعصاب بگذرانند. طفلی این چند وقت خیلی خسته شد. آقای هاشمی شاهرودی را هم به کشورش دیپورت می‌کنیم تا حاکم آمریکائی عراق در موردش تصمیم بگیرد. امیرکبیر دوران را هم اگر با شما همراه نشود می‌فرستیم به دهستان تا بابت پول‌هایی که او و مافیای اقتصادی‌اش بالا کشیدند زمین بیل بزنند. روزنامه شرق نوشته بود در ایران چهار انگشت یک سارق نگون‌بخت را که چهار میلیون تومان دزدیده بود قطع کردند. در مقایسه با چنین مجازاتی من نمی‌دانم شیخ بهرامی چقدر باید بیل بزند که حسابش تسویه شود!

قربان! بیایید مانند یاروزلسکی در لهستان عمل کنید و نگذارید بلائی که بر سر چائوشسکو آمد بر سر شما بیاید.

خیلی از ما مسلمان و مذهبی هستیم اما حکومت مذهبی و اسلامی نمی‌خواهیم! ما می‌خواهیم سیاست از مذهب جدا باشد و هر کدام کار خودش را بکند. در قرون وسطی چون مسیح گفته بود خون کسی را نباید به زمین ریخت، مردم بدبخت را زنده زنده در آتش انداختند و کباب کردند و آیندگان را از هر چه مسیح و مسیحیت بود بیزار کردند. در قرن حاضر، برادران طالبان، به نام سنت محمد، مردم بینوای افغانستان را به خاک و خون کشاندند و لعن ابدی برای خود خریدند. باز در همین سال‌ها حکومت شیعی تحت رهبری جناب‌عالی پوستی از مردم کند که تا چند ده سال احتمالاً چهره مخدوش شده مذهب تشیع در ایران ترمیم نخواهد شد، و پدرجد دکتر هم که بیاید و راجع به تشیع علوی و تشیع صفوی بگوید کسی گوش نخواهد کرد. بنا بر این، به خاطر حفظ شریعت و دین هم که شده، دست از سر حکومت مذهبی بردارید.

حضرت‌عالی با سواد و معلوماتی که دارید تعجب می‌کنم که چطور دستور نمی‌دهید برادران یک دستگاه کامپیوتر برایتان بخرند و از طریق یکی از شرکت‌های کامپیوتری برادران لاریجانی یک خط اینترنت بگیرید ببینید مرد و زن و پیر و جوان در وبلاگ‌ها و چت‌روم‌ها به شما چه‌ها که نمی‌گویند. دلتان را خوش کرده‌اید به اخبار کیهان و همشهری و چند نظری که مردم در قسمت مردمی درباره تعاونی‌ها و وزارت آموزش و پرورش و قیمت مرغ و تخم مرغ می‌دهند. یکی از دلایلی که من این نامه را به شما می‌نویسم مثلاً مقاله خانم نیلوفر بیضائی است که با آن حالت



پراحساس تئاتری راجع به «ناجی» و «منجی» چنان مطلبی نوشته بود که مرا تکان داد. «پدر» ایشان را که راستی راستی در جمهوری اسلامی شما درآوردند و ما را از هنر ایشان و ابوی‌شان محروم کردند و چنان عرصه زندگی بر ایشان تنگ آمده بود که یا باید از ایران خارج می‌شدند و یا خودکشی می‌کردند! و ده‌ها زن و مرد دانشی و هنری دیگر نیز به همین شکل. نامه‌ای را هم که سید طنزنویسان [ابراهیم نبوی] به شما نوشته بود حتماً خوانده‌اید و لابد خندیده‌اید. عرایض مسعود خان بهنود را هم که نمی‌دانم کجای کارش در ایران گیر است، یا چه زهر چشمی ازش گرفته‌اید که در انگلستان هم زندان اوین را فرهنگستان می‌خواند، حتماً از طریق بولتن‌های فوق سری به سمع و نظر شما رسانده‌اند.

قربان! ملتی که من می‌شناسم رفتارش چیزی شبیه به شتر است! به قول مرحوم هویدا، هر بلائی که سر ملت بیاوریم هیچ نمی‌گوید و سکوت می‌کند! اما آن خدا بیامرز با تمام دانش و سوادش، آن طرف کار را ندیده بود و کار دست خودش داد. به شتر یک ذره خوراک بدهید و اندکی آب، با نجابت و آرامش برایتان یک صبح تا شب راه می‌رود و خم به ابرو نمی‌آورد. در لحظه استراحت به شما خیره می‌شود و به خاطر کمی خوراک و آب و کار سختی که ازش کشیده‌اید هیچ واکنشی نشان نمی‌دهد. اما وای به روزی که جان شتر به لب برسد و از کوره در برود! می‌بینید با دهان کف‌کرده و خشمی غیر قابل مهار، شما را دنبال می‌کند و تا شما را با دندان نگیرد و تکه و پاره نکند دست از سرتان بر نمی‌دارد. آنجا دیگر نه خوراک اثر دارد، نه آب، نه آواز هُدی، نه دست نوازش و نه هیچ چیز دیگر. نگذارید ملت به این نقطه برسد و بلائی را که بر سر شاه و نخست‌وزیر آورد بر سر شما بیاورد. بارها این وضع پیش آمده و گمان بر آن بوده که ملت، طاقت از دست داده و به نقطه انفجار رسیده است؛ اما این‌طور نبوده و جریانات اعتراضی به ضرب و زور عوامل حزب‌الله سرکوب شده؛ اما مطمئن باشید این نقطه اوج نبوده است، نقطه اوج را هیچ‌کس، حتی کارکنان سیاسی‌ترین سیاستمداران نمی‌توانند پیش‌بینی کنند. در زمان شاه ده‌ها موضوع پیش آمد؛ جز صدای اعتراض عادی چیزی شنیده نشد. در دانشگاه‌های آن زمان هم - همان موقع که شما سه‌تار می‌زدید و روضه می‌خواندید - به مناسبت‌های مختلف تظاهرات و جنجال می‌شد، ولی این تظاهرات و جنجال‌ها هم از نظر اصلاح‌حضرت همایونی اهمیتی نداشت و گارد شهربانی با آن لباس‌ها و کلاه‌کاسک‌های سرمه‌ای مخوف آنها را به راحتی سرکوب می‌کرد. اما ناگهان به خاطر یک مقاله، که سر عصبانیت شاه نسبت به آیت‌الله خمینی نوشته شد، و اصلاً معلوم نبود چند نفر آن را خوانده‌اند، کل مملکت به آتش کشیده شد. شما هم یک روز می‌بینید که خدمتکارتان دم در اتاق خواب‌تان ایستاده و می‌خواهد که شما پیژامه‌تان را بپوشید و بیرون بیایید تا خبر بدی بهتان بدهد. مثل زلزله‌ای که در یک روز آرام و عادی دنیا را زیر و رو می‌کند.

جناب رهبر!

این توصیه‌های من به خاطر شخص شما نیست، چرا که شما مسؤول هستید و باید به خاطر آنچه در ایام حکومت‌تان رخ داده پاسخگو باشید. جناب رئیس‌جمهور، رئیس قوه قضائیه، رئیس مجلس همه و همه باید به مردم پاسخگو باشند و اگر کسی کوتاهی کرده باشد باید مجازات شود. توصیه من به شما به عنوان یک شهروند کاملاً معمولی ایرانی از آن روست که برای کشورم آرامش می‌خواهم. نمی‌خواهم فرزندان ایران‌زمین با انقلاب خونین دیگری ده بیست سال را در تنش و درگیری بگذرانند. نمی‌خواهم دوباره جماعتی به نام خلق فلان و خلق بهمان به عنوان استقلال‌خواهی، در صدد تکه تکه کردن این سرزمین برآید و برای حفظ خاک و تمامیت ارضی، خون مردم به زمین ریخته شود. نمی‌خواهم جریاناتی که در طول سال‌های اولیه انقلاب رخ داد و به کشته شدن و قتل عام صدها نفر انجامید، تکرار شود. نمی‌خواهم دوباره گروه‌های تندروی اسلامی و غیراسلامی این بار به نام خلق و با لباس سبز و روسری‌های قرمز، خون عده دیگری را بر زمین بریزند و از کشته پشته بسازند و کسی مانند ماه تابان را به عنوان رئیس‌جمهور مادام‌العمر به ما تحمیل کنند.

من به عنوان یک نفر ایرانی می‌خواهم به تمام مخالفان حکومت حاضر پیشنهاد کنم که طرح قانون اساسی آتی را کلاً بر اساس مفاد حقوق بشر بنویسند. مجازات مرگ را کلاً بردارند. هیچ‌کس تحت هیچ شرایط و به هیچ بهانه‌ای شکنجه نشود. جنایتکارترین جنایتکاران نیز بعد از افتادن به چنگال قانون، حقوق انسانی‌شان رعایت شود. جنایتکارترین جنایتکاران نیز در دادگاه بی‌طرف محاکمه و مطابق قانون مجازات شوند. شاید در این صورت، بسیاری از عواملان حکومت شما بتوانند از دست جوانان عاصی نجات پیدا کنند و در زندان و از پشت میله‌ها پیشرفت و به‌روزی مردم را به چشم ببینند و به حال خود و کارهایی که در زمان زمامداری‌شان کردند تأسف بخورند. الآن اگر زندان اوین، فرهنگستان است فردا می‌شود حوزه علمیه قم و مسلماً به دوستان بد نمی‌گذرد! هر چه باشد از گوانتنامو بهتر است! به حسین درخشان مأموریت می‌دهیم که برایشان در زندان، شبکه کامپیوتری و اینترنتی درست کند و سایت‌های آموزنده را نشان دهد و به گروه «دیو» هم می‌گوئیم گاه‌گذاری در حیات زندان برایشان کنسرت اجرا کند که هنگام گذراندن محکومیت چند بار حبس ابد، حوصله‌شان سر نرود!



حضرت خامنه‌ای!

ما اگر در رأی‌گیری‌ها شرکت کردیم، امید نداشتیم که کارها درست شود؛ ما آگاهانه میان بد و بدتر، بد را انتخاب کردیم؛ میان خاتمی خندان و نوری گریان، اولی را انتخاب کردیم. شما هم این قدر شعور دارید که این را بفهمید. اما این رأی‌گیری‌ها و انتخاب کردن‌ها و هیاهوها به شکل مهوعی تبدیل به موش و گربه بازی و بازی دادن خلق خدا شده است. ما انتظار نداشتیم جناب رئیس‌جمهور خاتمی، ایران را بهشت کند. هر چند در اوایل، سر و صدائی که با انتخاب ایشان به پا شد - و بیش‌تر هیاهوی و اسلامای مخالفان ایشان و جنجال‌های ساخته حاج سعید امامی بود - این امید را در دل جوانان و حتا برخی پیران زنده کرد، اما با گذشت زمان، ثابت شد که نه ایشان، نه مجلس اصلاحات، نه شورای شهر، و نه هیچ کس دیگر در چهارچوب این کشور و این قانون اساسی و این نظام حکومتی قادر به انجام کاری نیست. تمام این امیدها و آرزوها هم تقصیر بابک داد و آیت‌الله خزعلی بود!

قانون اساسی فعلی ایران مثل رمانی شده که هر کس آمده یک فصل از آن را به میل خود تغییر داده و به شکلی که خواسته نوشته است. اکنون این قانون نه سر دارد و نه ته! هر چند در گذشته هم ده‌ها مورد در این قانون بود که می‌شد با آن به راحتی حق مردم را تضییع کرد. به هر طریق، این قانون اساسی باید کلاً عوض شود. اگر در رفتارندوم مردمی رأی نیاوردید و شما و زیر دستانتان گذاشتید که مردم بدون درگیری به حکومت مورد نظرشان برسند این قانون نیز می‌تواند در آرامش نوشته و به مفاد آن به صورت قانونی عمل شود. کاری که در چند کشور کمونیستی هم صورت گرفت و مرحله گذار، با کم‌ترین خون و خونریزی به انجام رسید. شما که کم‌تر از یاروژلسکی نیستید. به قول خانم بیضائی این بار به کم‌تر از این رضایت نمی‌دهیم و در انتخاباتی که هیچ فایده‌ای برای ملت ندارد شرکت نمی‌کنیم. می‌گذاریم که دوستان شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام خوشحال و راضی باشند و از این که حال مردم را گرفتند بشکن بزنند و مجلسی هماهنگ با خودشان تشکیل دهند. کار از این کارها گذشته و انقلابی‌ترین مجالس هم با قوانین فعلی و وتوی شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام و در نهایت، رأی خود جنابعالی - که نمونه‌اش را در مسأله مطبوعات دیدیم که به یک عتاب شما مجلس کاسه کوزه‌اش را جمع کرد - نخواهد توانست قدمی در جهت مصالح ملت بردارد.

جناب خامنه‌ای!

شاید آنچه که می‌نویسم بیش‌تر به یک آرزوی دور و دست‌نیافتنی و یک طنز بامزه و خنده‌دار شبیه باشد، اما شما که ادعا می‌کنید مرد خدائید بگذارید مردم، فردا که از خواب بر می‌خیزند ببینند معجزه‌ای رخ داده و دعاهایشان بدون خونریزی مستجاب شده است! بگذارید اول صبحی صدای آقای حیاتی را بشنویم که در تلویزیون می‌گوید: «این صدای حکومت جدید ایران است!». البته ما همین چند سال پیش به ضرب و زور آمریکائی‌ها و به قیمت از دست رفتن مسافران یک هواپیمای مسافربری و یکی دو سکوی نفتی و نوشیدن جام زهر چند منی، چنین معجزه‌ای را دیده‌ایم و شاهد بوده‌ایم که «جنگ جنگ تا پیروزی» و «جنگ جنگ تا رفع فتنه»، چطور بدون به پیروزی رسیدن و بدون رفع فتنه به پایان رسید. شاهد بوده‌ایم جنگی که ممکن بود بیست سی سال هم طول بکشد در عرض یک شبانه‌روز با اعلام پذیرش قرارداد سازمان ملل خاتمه یافت و ما هم بزرگوارانه، بی آن که دیناری خسارت بگیریم پی کار خودمان رفتیم. مثل آب خوردن از خون هزاران جوان گذشتیم و هزار میلیارد دلار ناقابل از کیسه خلیفه بخشیدیم! بگذارید این بار بدون حضور آمریکائی‌ها چنین معجزه‌ای رخ دهد.

مردم ما مثل کسانی که می‌خواستند آمریکا را درنوردند، کاروانی را به دست شما سپردند تا آنها را به سرمنزل مقصود برسانید. برادر! نتوانستید! مردم ایران را از همه چیز و همه کس عقب انداختید. آنها را به خاطر ندانم‌کاری‌های خود با خطرهای بزرگ و کوچک روبه‌رو کردید. مردم تا اینجا کار با شما آمدند اما اکنون می‌خواهند کارشان را خودشان به دست بگیرند. فراموش نکنید، رهبری ارث پدری‌تان نبوده، که اگر بود آسید هادی هم باید سهمی می‌برد! این وظیفه‌ای بوده که مردم در اختیارتان گذاشته‌اند و همان‌ها اگر بخواهند، انجام این وظیفه را به کس دیگر می‌سپارند. از شما می‌خواهیم اگر این خواست اکثریت مردم باشد، در مقابل آن مقاومت نکنید.

والسلام.

ف. م. سخن

آلمان



*** منع ***

وبسایت «گویانیوز»

<http://news.gooya.com/politics/archives/000928.php>

**نامه سرگشاده یک فرهنگی (سعید) به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۸۲**

به نام او که هستی از اوست

جناب حجت‌الاسلام والمسلمین سید علی خامنه‌ای

سلام علیکم

باور بفرمایید حقیر نه جزء ابادی استکبار هستم و نه از آن دشمنانی که شما مدام در سخنرانی‌های خود از آنان یاد می‌کنید. من ایثارگر و جانبازی هستم که از وضع موجود خسته شده‌ام. پس از این حیث، حیالتون راحت باشد.

به هر حال، بنده و هزاران نفر مثل من، بنا بر عشق و علاقه‌ای که داشته‌ایم به استخدام آموزش و پرورش در آمدیم. ولی در طول این مدت، دریغ از یک روز خوش. باور بفرمایید دیگر نه تنها نسبت به این شغل، علاقه‌ای در خود احساس نمی‌کنم، بلکه از آن متنفر نیز شده‌ام. و این احساس، بعینه در اکثر قریب به اتفاق همکاران فرهنگی قابل لمس و درک است. من نمی‌دانم که واقعاً شما از وضع موجود، بی‌اطلاع هستید و یا اطلاع دارید ولی اراده‌ای در جهت رفع این معضل ندارید، که در هر دو صورت، گناهکارید. شما به عنوان عالی‌ترین مقام کشور، اگر از این مهم بی‌اطلاع باشید، قطعاً از بسیاری مسائل دیگر بی‌اطلاع خواهید بود و در نهایت، سرانجام کشوری که چنین رهبری داشته باشد بر همه روشن است. و اگر واقعاً باخبرید و اراده‌ای در جهت حل این مشکل ندارید، که پرواضح است انسان بی‌اراده به درد هر کاری می‌خورد به‌جز رهبری یک کشور.

رهبر عزیزم متأسفانه شما دچار توهم توطئه هستید و تمام هم و غم خویش را صرف خنثی‌سازی توطئه‌های دشمنان خیالی خود می‌کنید. غافل از اینکه دشمن اصلی این ملت و حتا خود جنابعالی، افکار خرافی و پوچ جنابعالی و مقربان دستگاه خلافتتان می‌باشد. افکار و اعمالی که نزدیک‌ترین دوستان خود را (جانبازان و ایثارگران) به بزرگ‌ترین دشمنانتان تبدیل نموده است؛ پس بر شماست لاقلاً برای حفظ قدرت دنیوی خود، سعی کنید نارسائی‌های موجود را از بین برده و یا کاهش دهید، چرا که در غیر این صورت، روزی فرا خواهد رسید که «نه از تاک نشان ماند و نه از تاک‌نشان».

جنابعالی می‌توانید با تشکیل هیأتی (البته نه از نوع هیأت‌هایی که سگ دربار محمد خاتمی تشکیل می‌دهند)، نسبت به ادعاهای من تحقیق نمایند (البته در صورتی که بی‌اطلاع هستید). در انتها گوشه‌ای از مشکلات و معضلات گریبانگیر جامعه فرهنگی را متذکر می‌گردم که می‌تواند مبنای کار گروه تحقیق قرار گیرد:

۱- اکثر قریب به اتفاق فرهنگیان، دچار افسردگی و مشکلات روحی و روانی بوده و به شدت احساس سرخوردگی می‌کنند و نسبت به شغل خود احساس انزجار می‌کنند.

۲- اکثریت فرهنگیان، جهت امرار معاش به مشاغل کاذب روی آورده‌اند، که از آن جمله‌اند سیگارفروشی، مسافرکشی، آبدارچی شرکت‌های خصوصی و بنگاه املاک و اتومبیل، بنائی و حتی....

۳- اکثر فرهنگیان، دچار مشکلات خانوادگی هستند که این نیز زائیده مشکلات اقتصادی است. پرواضح هست که هر دختری وقتی تشکیل خانواده می‌دهد، آمال و آرزوهایی دارد که از آن جمله‌اند خانه‌ای محقر و وسیله‌ای جهت تردد، اما وقتی تمام این آرزوها را نقش بر آب می‌بیند که بماند، حتا شوهرش توان خرید لباس، آن هم سالی یک بار را ندارد، مسلماً دچار یأس مفرط می‌شود و مشکلات خانوادگی از اینجاست که استارت می‌خورد.

۴- فرزندان معصوم و بی‌گناه ما نیز از این شغل مقدس ما بی‌نصیب نمی‌مانند. پدر و مادری که بیش‌تر اوقاتشان را در بیرون خانه دنبال لقمه‌ای نان می‌دوند، دیگر نه فرصت رسیدگی به امورات فرزندشان را دارند و نه از خستگی، حوصله این کار را و در ثانی، وقتی آنان وضع زندگی خود با بقیه را مقایسه می‌کنند و متوجه این شکاف عمیق می‌شوند، دچار یأس و تزلزل روحیه می‌گردند.

۵- جامعه فرهنگیان، به سبب مشکلات معیشتی که دارد، نه تنها در جامعه قدر و منزلت خویش را از دست داده است (به طوری که کم‌تر کسی پیدا می‌شود دخترش را به جوانی بدهد که معلم باشد، حتا خود جنابعالی آیا حاضرید دخترتان را به معلم بدهید و در نتیجه او را از همه امکانات خدادادی محروم نمایید؟)، بلکه در بین دانش‌آموزان نیز ابهت خویش را از دست داده است و چه بسا که مورد تمسخر و استهزاء آنان نیز قرار می‌گیرد.



وقتی دانش‌آموز می‌بیند لباس معلمش با رفتگر محله‌شان فرقی نمی‌کند، استهزاء و تمسخر آنان تعجبی ندارد؛ (در همین رابطه بهتره خاطره‌ای را به عرض همایونی برسانم شاید خستگی از تن مبارک برهاند و تبسمی بر لبانتان بنشاند؛ بنده در مقطع راهنمایی تدریس می‌کنم، چند روز پیش، یعنی پس از اعتصابات نیم‌بند فرهنگیان، دانش‌آموزی به من گفت آقا اجازه چرا آقای فلانی مثل شما اعتصاب نکرد و کلاس می‌آمد؟ بهش گفتم چرا این سؤال رو می‌کنی؟ گفت آقا اجازه آخه اون معلم کلاس اول و دوم ابتدایی منم بود، از اون موقع تا الآن کت و شلوارش عوض نشده، ولی اعتصاب هم نمی‌کنه.

۶- باور کنین چه بسیار پیش آمده و بازم خواهد آمد که معلم به دلیل فقر، روزهای متوالی از درد دندان و بیماری‌های دیگر رنج برده است، ولی به علت فقر موجود و هزینه بالای درمان، درد را تحمل نموده است که شاید فرجی حاصل شود و... و چه بسا روزهای متوالی شاهد درد کشیدن جگرگوشه‌شان بوده‌اند، ولی توان پرداخت حق ویزیت و هزینه سنگین و روزافزون دارو را نداشته‌اند.

۷- با این حقوق هنگفتی که شما به فرهنگیان می‌دهید، هر معلم می‌تواند سالی چند بار به مسافرت داخل و خارج از کشور برود تا تجدید روحیه کند (البته فقط در عالم خواب) خواهشاً خواب را برای فرهنگیان ممنوع نکنید.

رهبر معظم، شما که مدام از نهضت خدمت‌رسانی به مردم سخن می‌گویید، آیا بهتر نیست خودتان در این ابتدای سال نو این نهضت به اصطلاح خدمت‌رسانی رو کلنگ‌زنی کنید؟ چه قشری برای ارائه خدمت واجب‌تر از معلمین. پس منتظریم.

سعید



نامه سرگشاده احمد قابل به خامنه‌ای، ۱۰ خرداد ۱۳۸۴

بسم الله الرحمن الرحيم

«أدع الی سبیل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة، و جادلهم بالتي هی أحسن»

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای،

با سلام و احترام

چهاردهم خرداد، پایان شانزدهمین سالی است که حکومت ایران با تمامی ساز و کارهای لازم، تحت رهبری و مدیریت مطلقه شما بوده است. ۲ سال عضویت در شورای انقلاب، مجلس و نمایندگی رهبری در شورای عالی دفاع، ۸ سال ریاست جمهوری و ۱۶ سال رهبری، مسئولیت تمامی اوضاع کنونی کشور را در مرتبه اول، بر دوش شما و در مرتبه دوم، بر دوش آقای هاشمی رفسنجانی می‌گذارد (۹ سال رئیس مجلس، ۸ سال رئیس‌جمهور، ۸ سال رئیس مجمع تشخیص مصلحت). مدیریتی که به سبب آن، کشور در آستانه اتفاقات تعیین‌کننده و خطیری قرار گرفته که سرنوشت همه را شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد و ملک و ملت را در دوراهی موجود، یا به سلامت رهنمون می‌شود و یا اندوخته سالیان دراز رنج و کوشش و سرمایه‌گذاری مادی و معنوی‌شان را به تاراج بیگانگان و تروریست‌هایی از سنخ القاعده می‌دهد.

گزینش ریاست جمهوری در چنین شرائطی، حکم «رفراندومی» را پیدا کرده است که از میان چهار گزینه:

- «نفی جمهوری اسلامی»؛

- تغییر ساختار کلی قدرت در قانون اساسی؛

- قرائت استبدادی از قانون اساسی و حفظ وضع غیردموکراتیک موجود؛

- اصلاحات بنیادی و کارساز و محدودیت همه قدرتمندان در چارچوب قانون اساسی با قرائت و رویکردی علمی و دموکراتیک»،

یکی بر کرسی واقعیت می‌نشیند. واقعیتی که در شرائطی ناعادلانه، غیرآزاد و غیردموکراتیک شکل گرفته و می‌گیرد و پیشاپیش به اعتبار آن صدمه جبران‌ناپذیری خورده است.

با همه این نابسامانی‌ها و رفتارهای ناعادلانه، اگر اکثریت ملت ایران به پای صندوق رأی بروند، یکی از گزینه‌های سوم یا چهارم را بخواهند گزید و اگر از رأی دادن امتناع کنند، یکی از دو گزینه نخست رأی خواهد آورد. این داوری، برآیند حقیقتی است که در ایران می‌توان به آن رسید، چرا که هم شما و اقتدارگرایان حامی شما سخن از «لزوم و وجوب شرکت» به میان می‌آوردید و هم مخالفان شما گزینه‌های «لزوم شرکت و رأی دادن به اصلاحات» یا «لزوم عدم شرکت و تحریم» را تبلیغ کرده و می‌کنند.

وضعیت شکننده و خطرناک موجود، البته ناشی از اختیار و انتخاب شما و یاران و همراهان صادق و غیرصادق شماست که در طول ۲۶ سال تسلط بر قدرت، شکل گرفته و می‌رود که به تصمیمی سرنوشت‌ساز (که یا به «خیانت» می‌انجامد و یا به «فداکاری و ازخودگذشتگی ضروری» اما به یاد ماندنی) منتهی شود.

می‌خواهم برای یاد آوری، چند نکته تاریخی را یادآور شوم که در پدید آمدن این دوراهی خطیر، برجستگی بیش‌تری از سایر نکات دارد و برخی از آنها کم‌تر مورد توجه سیاستمدارانی قرار گرفته که خطر تذکر به شما را به جان خریده و معمولاً مواردی از اقدامات شما و منصوبان شما که بر خلاف قانون و یا خلاف شرع بوده است را کم و بیش تذکر داده‌اند.

این مواردی که بر می‌شمارم، علاوه بر تذکراتی است که دیگر ناصحان مشفق، از باب «فذكر إن الذکری تنفع المؤمنین» در فرصت‌های مختلف علنی یا مخفی به شما یادآوری کرده‌اند. شاید خدای سبحان در این بیان، تأثیری مثبت گذارد و در تصمیم صحیح، به شما یاری رساند.

۱- همه آدمیان در زندگی گذشته خویش، کم یا بیش، خطاهایی داشته‌اند. چه در اندیشه و چه در عمل. خطای بزرگ روحانیت ما این بود که بدون دانش «مدیریت»، مدعی «حکومت» شد و با سرمایه‌ای به نام «فقه»، که در جای خود ارزشمند است و به گفته مرحوم آیت‌الله محمدحسین غروی اصفهانی (معروف به کمپانی)، «هیچ ارتباطی به ریاست حکومت و نظام و مدیریت ندارد»، نامزد ریاست و سیاست شده و بر ارکان قدرت، مسلط شد و «ولایت مطلقه» را طلب کرد. ولایتی که با قرائت رایج در بین اصحاب قدرت، نه امکان منطقی داشت و نه عملی و علمی بود، ولی در



برخی زمینه‌ها، مصداق «آش نخورده و دهان سوخته» شد، هرچند در برخی زمینه‌های منفی، چهره‌ای ناپسند از آن پدیدار شد که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌کنم.

البته در سال آخر عمر، مرحوم بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز به این نکته واقف شد و با صراحت اعلام کرد که در امر حکومت؛ «فقه مصطلح، کفایت نمی‌کند». یعنی در برخی زمینه‌ها، به همان نتیجه‌ای رسید که مرحوم کمپانی به آن رسیده بود.

۲- از آغاز جمهوری اسلامی، حکومت ایران در صحنه سیاست داخلی، به دام خشونت‌طلبان افتاد و چهره «اسلام»، با غبار خشونت‌های غیراصولی و اعدام‌های مکرر و تصمیم به حذف و هتک مخالفان سیاسی و اعتقادی (از جبهه ملی و نهضت آزادی تا مجاهدین خلق و مارکسیست‌ها) همراه شد و به جای «همزیستی و تحمل و مدارا با مخالفان» که توصیه عقل و شرع بود، قیچی دودم «مخالفان مسلح خشونت‌طلب، همچون مجاهدین خلق و فدائیان خلق و احزاب مسلح کرد و عرب و ترکمن و بلوچ از یک سو و دستگاه‌های اطلاعاتی و قضائی به شدت کم‌تجربه و یا بی‌تجربه و جوانان احساساتی و خشن مسلط بر این دستگاهها از سوی دیگر»، کشور و نظام حاکم بر آن را به سوی دره‌ای عمیق و هولناک از کینه و انتقام و جنگ‌طلبی و بی‌اعتمادی مطلق، سوق داد.

کشور از سوی دو نیروی مخالفان مسلح انقلاب اسلامی و برخی حامیان مسلط بر قدرت، که وجه مشترک آنان «اسراف در قتل و خون‌ریزی» بود، به وادی خشونت بی‌مهاری کشیده شد که حاصل آن، کشتار هزاران نفر از سرمایه‌های انسانی بود که بسیاری از آنان «جرمی در حد قتل» نداشتند و به ناحق کشته شدند، برخی از سوی مخالفان حکومت و بسیاری از سوی حامیان خشونت‌طلب حکومت.

ملت ایران هرگز از یاد نخواهد برد که در دو طرف قضیه، افرادی قرار داشتند که در تصمیم‌گیری نسبت به سلب «حق حیات» دیگران و گرفتن جان آنان شدیداً اسراف کردند و اساساً هیچ ارزشی برای «انسانیت انسان» قائل نبودند و به راحتی، دستور قتل و خون‌ریزی مخالفان خود را صادر کرده و یا خود اقدام به کشتن آنان می‌کردند. گویی «جانی بالفطره» بودند و از جنایتکاری لذت می‌بردند.

نقش شما در این میان، چه در هنگامی که به مراجعان خود از پاسداران انقلاب در خراسان توصیه می‌کردید که: «خان ستمگری از اهالی بجنورد را بدون ارجاع به دادگاه انقلاب و گرفتاری در پیچ و خم آن، اعدام کنند و از شرش راحت شوند»، و چه در هنگامه «محاکمه و اعدام دوست و همراه و همفکر سابق شما، مرحوم شیخ حبیب‌الله آشوری، به اتهام ارتداد» که سکوت کردید و شاهد جان باختن فردی شدید که به جرم انتشار کتاب «توحید» و اصرار و شهادت آقایان، شیخ ابوالقاسم خزعلی (عضو سابق شورای نگهبان) و شیخ محمدتقی مصباح یزدی، مبنی بر کفرآمیز بودن مطالب و مرتد بودن نویسنده آن کتاب، اعدام شد.

وجدان شما بهتر از هر کسی گواهی می‌دهد که در جلسات متعدد و تلاش‌های مکرر و ناموفق دوستان مشهدی و خراسانی برای آشتی دادن شما با مرحوم آشوری (پیش از پیروزی انقلاب)، سخن اصلی شما این بود که «مطالب کتاب «توحید»، از من است که این آقا به نام خودش چاپ کرده است». شگفت‌انگیز نیست که از دو نفر با یک دیدگاه، یکی اعدام شود و دیگری تکریم؟! یکی شایسته «گور» باشد و دیگری شایسته «رهبری نظام اسلامی».

البته از ده‌ها نفری که از چند و چون این ماجرا باخبراند، هنوز تعداد بسیاری زنده‌اند و هنوز وجدان بیدارشان این حقیقت را گواهی می‌دهد. کاش این شهادت را در دادگاه مرحوم آشوری و نزد دوستان خود (آقایان خزعلی و مصباح) نیز می‌دادید تا یک روحانی زاهد و فقیر و معتقد به خدا و رسول (ولی مخالف شما) مظلومانه کشته نمی‌شد و همسر و فرزندانش بی‌سرپرست و یتیم نمی‌شدند.

البته کم نیستند کسانی که سخنان پرشور شما در مسجد امام حسن (ع) را در مشهد و قبل از انقلاب را به یاد دارند که پس از قرائت آیه «و تُرید أن نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ، وَ نَجْعَلُهُمْ أُتَمَّةً وَ نَجْعَلُهُم الْوَارِثِينَ» با صدای بلند، فرمودید: «ماتریالیسم تاریخی، آقا، ماتریالیسم تاریخی»!! جناب آقای خامنه‌ای، این رویکردهای نظری متفاوت با آنچه اکنون به آن رسیده‌اید، حق شماست. ولی آیا اگر از اعدام مرحوم آشوری جلوگیری می‌کردید (با فرض اینکه تصورات او خطا بوده باشد)، آیا امکان منطقی تغییر رأی و رسیدن به حقیقت برای او وجود نداشت؟! چرا باید شما این فرصت را داشته باشید، ولی دیگری از این فرصت، محروم بماند؟ آیا از نظر شما، مرحوم آشوری مستحق اعدام بود؟!

آیا این خون به ناحق ریخته شده و خون صدها بی‌گناه دیگر در اعدام‌های سیاسی و امنیتی دادگاه‌های انقلاب در سال‌های ۶۰ تا ۶۸، سرنوشت خطیر امروز را رقم زده است؟

در فرهنگ دینی ما آمده است که «الحجر الغصب فی الدار رهنٌ علی خرابها» (سنگ غصبی در یک بنا، گروی خرابی آن است). و این مضمون از پیامبر خدا (ص) نقل شده است که «المُلک بقی مع الکفر، و لایبقی مع الظلم» (حکومت با کفر می‌ماند، ولی با ظلم و ستم نمی‌ماند). آیا این



رویکردهای مسرفانه نسبت به قتل و اعدام مخالفان، منجر به هیچ ظلمی از جانب حاکمان جمهوری اسلامی نشده است و اگر شده است، چه کسی جز مرتکبان این ظلم‌ها را می‌توان به «براندازی نظام» متهم کرد؟!!

نگوید که در زمان حکومت علی(ع) نیز از این‌گونه اتفاقات می‌افتاد، چرا که علی(ع) به محض اطلاع از ستم کارگزارانش، از مردم عذرخواهی کرده و مجرمان را متناسب با جرمشان کیفر داده و در مواردی نیز از کار برکنارشان کرده است. آیا در این ۲۶ سال نیز اینگونه عمل شده است؟!!

۳- در دوران رهبری شما (۱۶ سال) ستم دستگاه‌های قضائی و شبه‌قضائی و اطلاعاتی و امنیتی، بیش از گذشته فزونی گرفته است و قانون‌شکنی و قانون‌گریزی در آنها به یک روند، تبدیل شده است. مخالفان سیاست‌های شما، شدیداً سرکوب شده و با محرومیت‌های مختلف از حقوق فردی و اجتماعی مواجه بوده‌اند. به نمونه‌هایی از آن تذکر می‌دهم:

الف) ترورهای مخالفان سیاسی و اعتقادی در داخل و خارج کشور ادامه یافته است. برای نمونه به قتل برخی کشیش‌ها، فعالان سنی‌مذهب، و دگراندیشانی چون سعیدی سیرجانی اشاره می‌کنم.

ب) برخوردهای نامشروع و غیرقانونی با علما و مراجع مخالف سیاست‌های شما در حوزه‌ها از قبیل آقایان: سید حسن قمی، سید صادق روحانی، مرحوم سید محمد روحانی، مرحوم سید محمد شیرازی و... ادامه یافت و این آقایان با حصر درازمدت یا محرومیت‌های مختلف اجتماعی و سیاسی روبه‌رو بوده‌اند. گرچه در این اواخر، یکی دو نفر از آنان آزادی مختصری پیدا کرده‌اند، ولی برخی دیگر تا زمان مرگ، مورد تعرض دستگاه‌های امنیتی و قضائی شما قرار داشتند.

پ) برخوردهای خشن و غیرقانونی و غیراخلاقی با آیت‌الله منتظری و منسوبان و اماکن مربوط به ایشان از سوی ارگان‌های شبه‌قضائی و امنیتی رسمی و منسوب به شما و هتک حیثیت ایشان از جانب شخص شما در بیانات و جلسات مختلف و «حصر غیرقانونی پنج سال و اندی ایشان» و بی‌توجهی مکرر شخص شما در این خصوص به راهنمایی‌های دلسوزان و بزرگان.

به یاد آورید که در پاسخ برخی پیشنهادات مبنی بر رفع حصر از ایشان، با تأکید گفته بودید: «تا من زنده‌ام، ایشان باید در حصر بماند»!! هنوز هم اموال و املاک شخصی ایشان و بستگانشان در قم و مشهد، در تصرف غاصبانه دادگاه ویژه و سپاه پاسداران است و موقوفاتی که ایشان متولی خاص آنها است، در تصرف غاصبانه دیگران است.

ت) سریال قتل‌های زنجیره‌ای و اظهارات عجیب شما پس از قتل مرحوم فروهر و اسکندری، بدون آنکه تسلیتی به بازماندگان نشان بگویید و شتاب بیش از حد شما در انتساب بی‌دلیل آن اتفاقات فجیع به «استکبار جهانی و اسرائیل» و محکوم کردن کسانی که انگشت اتهام را به سوی نهادهای حکومتی نشانه می‌گرفتند، اقدامات غیرقانونی فراوانی را در پی داشت که بعدها در فیلم اعترافات خانم سعید امامی در قالب «اصرار بازجویان، همراه با شکنجه برای اعتراف متهمان به ارتباط با اسرائیل» خود را نشان داد، تا اتهامات القاء شده از جانب شما را مستند کنند. برملا شدن حقیقت آن جنایات، بر اثر اصرار آقای خاتمی، و روشن شدن خطای شما در انتساب آن جنایات به بیگانگان و در محکوم کردن مخالفان خود، حتی یک عذرخواهی ساده از جانب شما را در پی نداشت!!

به یاد آورید که «بوش و بلر» در مورد «اطلاعات غلط در مورد جنگ عراق» از ملت خود عذرخواهی کردند، ولی شما در تمام دوران زمامداری خویش، از این وسیله مطلوب خدا و خلق خدا (عذرخواهی از مردم)، بهره نگرفته‌اید. حتی بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز در موارد مختلف، و از جمله در مسأله پذیرش قطعنامه آتش‌بس و عدم توفیق کامل در دفاع ۸ ساله، از ملت ایران عذرخواهی کرد.

رویکرد حکومت به ترور مخالفان سیاسی، ناشی از عادت حاکمان به این روش (ترور) برای حل مشکلات انسانی فراروی حکومت بوده است. وقتی برای پرهیز از حساسیت مجامع بین‌المللی حقوق بشر، دستگاه قضائی به‌جای محاکمه و اجرای حکم از طریق قانونی، به ترور افراد شرور و باجگیر در مناطق جنوبی تهران پرداخت و شما در برترین منصب حکومتی، مانع از این پدیده شوم نشدید، باید امکان تسری این روش به سایر موارد را نیز در نظر می‌آوردید.

سکوت و رضای شما به این اقدامات، تا آنجا پیش رفت که مباشر اصلی قتل‌های زنجیره‌ای سال ۷۷ (کاظمی) آن را دلیلی بر رضایت شما نسبت به قتل‌های زنجیره‌ای دانسته بود و به هیأت مشترک شما و رئیس‌جمهوری گفت: «ما در موارد مشابهی به آقای خامنه‌ای گفتیم که از ترور استفاده کرده‌ایم و ایشان لبخند زد و در مورد دیگری سکوت کرد». گرچه شما در برابر گزارش هیأت یاد شده، گفتید: «اینها دلیل نمی‌شود»، ولی آیا نسبت به اتهامات دیگران نیز از همین منطق استفاده می‌کنید یا در ایراد اتهام به مخالفان خود، از نظر شما این‌گونه موارد «دلیل می‌شود»؟!!



ث) در مورد متهم شدن روزنامه‌های اصلاح‌طلب از طرف شما به عنوان «پایگاه دشمن» که بدون ارائه دلیل در سال ۷۹ تحقق یافت و توقیف موقت تعداد کثیری از نشریات، مبتنی بر اظهار نظر شما (که برخی از آنها هنوز هم در توقیف موقت به سر می‌برند)، باید به اطلاع برسانم که جز «آقای آقای سیامک پورزند»، هیچ دلیل دیگری برای ادعای شما در مجموعه دستگاه قضائی و اطلاعاتی کشور پیدا نشده است.

آیا رهبری نظام حق دارد که بدون دلیل معتبر و به صرف حدس و گمان، کارکنان نشریات را به انواع اتهامات متهم کرده و سال‌ها از درآمد مشروع خویش محروم کند و در نهایت نیز «دلیلی از نوع اعترافات پورزند، در خلوت بازداشتگاه» را که نه اعتبار شرعی دارد و نه اعتبار قانونی، به عنوان مستند خویش به ملت ایران عرضه کند؟! (این اعترافات، تداعی می‌کند اعترافات تحت شکنجه خانم سعید امامی و همکاران او یا اعترافات وبلاگ‌نویسان را که برای قوه قضائیه شما نیز قابل قبول نبوده است).

وقتی مقام رهبری که باید استحکام منطق و وقار رفتاری او به دیگران آرامش دهد، و تشویش اذهان را برطرف کند، برعکس رفتار کند و خود بدون سند و مدرک به تهمت زدن پردازد و اذهان را مشوش کند و آرامش شغل و زندگی شهروندان را برهم زند، چه اتفاقی جز آنچه امروز در ایران و در ارتباط با جایگاه رهبری افتاده است را می‌توان انتظار داشت.

جناب آقای خامنه‌ای، آیا جری شدن بیگانگان را ناشی از تضعیف جایگاه رهبری (که ناشی از عملکرد شخص شماس) و سایر مسؤولیت‌های قانونی نمی‌دانید؟

ج) در انتخابات مجلس چهارم و پنجم و ریاست جمهوری آقای هاشمی در دو دوره، بی‌توجهی به قانون و رد صلاحیت‌های مکرر و غیرقانونی، چه اثری جز روگردانی بیش‌تر مردم از انقلاب را در پی داشت. مگر این روند خسارت‌بار را مکرراً نیازموده‌اید که هنوز هم بر تکرار آن ابرام می‌ورزید؟

چ) در انتخاب آقای خاتمی به ریاست جمهوری، ابتدائاً دریافتید که «ملت راهی دگر برگزیده است». کاش این فرصت را مغتنم شمرده و لاقبل به آقای خاتمی اعتماد می‌کردید و راه خدمتگزاری را برایش باز می‌کردید و به بحران‌آفرینان هشدار داده و یا آنان را از قدرت برکنار می‌کردید تا این «فرصت طلایی جمهوری اسلامی برای بقاء» را این‌گونه راحت از دست نمی‌دادید.

دوم خرداد ۷۶، تمامی بیگانگان را مات کرد و آنان را وادار به تأمل و تدبیر کرد. تدبیری که اگر می‌خواست به «شکست جمهوری اسلامی» بیانجامد، هیچ روشی جز «بحران‌آفرینی‌های مکرر و ناکارآمد جلوه دادن اصلاحات درونی نظام» و رساندن مردم به گزینه‌های: «۱. تغییر ساختارهای بنیادی نظام از طریق تغییر قانون اساسی، ۲. تغییر نظام جمهوری اسلامی از طریق فراندوم» را در پیش نمی‌گرفت. کاری که شما و همراهان و همفکرانتان به آن مشغول شدید و حقیقتاً در این کار (مأیوس کردن اکثریت مردم از اصلاح درونی نظام) موفق بوده‌اید.

بستن دست و پای دو دولت آقای خاتمی و بستن دست و پای مجلس ششم با فعال‌تر کردن شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام و قوه قضائیه و ایجاد نهادهای موازی اطلاعاتی که با هدایت و تأیید شما انجام گرفته است، تنها بهره‌ای که رساند این بود که: «در این کشور تنها یک نفر حکومت می‌کند و اگر او نخواهد، نه رئیس‌جمهور و نه دولت و نه مجلس شورا (دو قوه اصلی و انتخابی نظام) هیچ اقدام مثبتی نمی‌تواند انجام دهند».

شاید در نگاه اول، این پیام سترگ، برای شخص شما شیرین و دوست‌داشتنی جلوه کند، ولی ملت ایران همیشه مثل حاکمانش نمی‌اندیشد. این پیام حاوی «بی‌خاصیت بودن قوای مقننه و مجریه در نظام جمهوری اسلامی» نیز بوده است. پیامی که شهد پیش‌گفته را در کام صاحبان قدرت به زهری کشنده تبدیل می‌کند و یادآور «جام زهر»ی دیگر می‌شود.

ح) در انتخابات مجلس خبرگان رهبری در سال ۷۷، با تمام وجود به صحنه آمدید و لشکر شکست‌خورده جناح راست را سازمان‌دهی کردید تا تمامی مخالفان سیاست‌های شما (جز ۱۰ تا ۱۲ نفر را رد صلاحیت کنند تا نظارت مؤثر بر عملکرد، استیضاح یا عزل رهبری در مجلس خبرگان ناممکن گردد. اظهار نظرهای مکرر و دفاع بی‌پایان شما از اقدامات غیرقانونی شورای نگهبان، از چشم بیدار ملت دور نمانده است.

خ) وقایع ۱۸ تیرماه ۷۸ و لرزه‌ای که بر ارکان قدرت نشاناند، می‌توانست به تصحیح برخی روش‌ها بیانجامد، ولی اقتدارگرایی که مورد عنایت شما قرار دارند، با جمع‌آوری نیروهای خاص، راه سرکوب و ارعاب را در پیش گرفتند و شما به آن رضایت دادید. مجرمان وقایع فجیع کوی دانشگاه، آزادانه به راه خود رفتند و وکیل دانشجویان مضروب و مجروح، راهی زندان شد. اعتماد مردم به رهبری که در خصوص جنایات کوی گریه می‌کند و از مجازات مجرمان سخن می‌گوید و آخرالامر در دستگاه قضائی تحت امر او تنها یک سرباز وظیفه به جرم «دزدیدن ماشین ریش‌تراشی» محکوم می‌شود، تا چه اندازه سلب می‌شود و تا چه حدی باقی می‌ماند؟ خود به آن پاسخ دهید. از طرفی، دانشجویانی وجود دارند که از آن روز تا کنون در زندان به سر می‌برند.



این وقایع در دانشگاه تبریز نیز تکرار شده بود و باز هم افرادی که مورد تعدی و تجاوز قرار گرفته بودند، تحت تعقیب قضائی قرار گرفتند. زندانی کردن عبدالله نوری و سایر روزنامه‌نگاران زندانی همچون عمادالدین باقی و اکبر گنجی و بسیاری از فعالان سیاسی ملی و مذهبی و روحانیان مخالف سیاست‌ها (که از دیگر افراد فعلاً گرفتار زندان به آقایان: ناصر زرافشان، رضا علیجانی، هدی صابر، تقی رحمانی و عباس عبدی نیز اشاره می‌کنم) روند بی‌اعتمادی به نهادهای مورد حمایت شما را به نهاد حامی آنان (نهاد رهبری) تسری داده است. کم‌تر کسی است که از مخالفت‌های شما با عفو مشروط آقای عبدالله نوری مطلع نباشد و یا از دفاع بی‌چون و چرای شما از دادگاه ویژه روحانیت بی‌خبر باشد.

ذ) انتخابات مجلس ششم و وقایع نفس‌گیر پس از آن، تا جایی که سخن از کودتا به میان آمد و کمیته بحران تشکیل شد و بسیاری از دلسوزان ملک و ملت را از اصلاح نظام از طرق قانونی و مسالمت‌آمیز مأیوس کرد، نیز نمونه‌ای از اتفاقات دوران مدیریت عالی شما بر کشور است. نتیجه ملموس آن ابطال بی‌دلیل و غیرقانونی ۷۵۰ هزار رأی مردم تهران و نشان دادن آقای حداد عادل بر کرسی آقای علیرضا رجایی بود. گویی گرفتن حقوق ماهیانه دیگری و نشستن بر جایگاهی که حق دیگری است، نه عنوان «غصب» را دارد و نه «لقمه حرام» را تداعی می‌کند!! این همه، در مرآی و منظر رهبری نظام انجام گرفت و جز تأیید و تشکر شما از شورای نگهبان و تهدید و تحقیر مخالفان، نتیجه‌ای در بر نداشت. (ر) ترور حجابیان و اقدام نامناسب دستگاه قضائی در نحوه پی‌گیری این فاجعه و رفتار تحقیرآمیز متهمان یا مجرمان با پدیده ترور در متن دادگاه، جز سکوت و تأیید رهبری را در پی نداشت.

ز) اقدامات دستگاه قضائی و ضابطان آن در مورد بازداشت و شکنجه شهرداران مناطق تهران و محاکمه و زندانی کردن آقای کرباسچی، اعتبار این دستگاه تحت امر شما را از بین برد. شما از تعقیب آقای تیمسار نقدی و عوامل آن فاجعه حمایت نکردید و هرگز آنان مجازات نشدند. این در حالی بود که دستگاه قضائی مکرراً (قبل و بعد از این فاجعه) مورد تأیید شما نیز قرار گرفت.

ژ) اقدام فاجعه‌بار دستگاه قضائی در مورد محاکمه و محکوم کردن آقای دکتر آقاجری به اعدام، آن‌هم با جوسازی و اتهام اهانت به مقدسات، حیثیت سیاسی، علمی و حقوقی نظام را به کلی مخدوش کرد و دو سال تمام، بسیاری از نهادهای علمی و سیاسی غیردولتی و دولتی بین‌المللی را علیه نظام جمهوری اسلامی به تحرک واداشت و افکار عمومی داخل و خارج، خصوصاً دانشگاهیان را به شدت نسبت به حاکمان ایران بدبین کرد و در تمام این مدت، هیچ اقدام فوری و مؤثری از جانب شما انجام نگرفت.

می‌خواهم بدانم که: «اگر سخنان آقای آقاجری اهانت به مقدسات بود (که نبود) آیا اقدام بازجویان خانم سعید امامی که با شکنجه و تهدید، زن مسلمانی را وادار به اعتراف دروغ در مورد «شنیع‌ترین اهانت به قرآن» می‌کردند، مصداق اهانت به قرآن و مقدسات نبود و نباید به این جرم محاکمه می‌شدند؟!». آیا با توجه به اینکه نوار آن شکنجه‌ها به شما داده شد و از متن آن اطلاع یافتید، هیچ اقدامی برای توبیخ یا مجازات این اهانت‌کنندگان حقیقی و واقعی انجام دادید؟ چرا آن افراد هنوز مورد توجه و عنایت شما و دوستان شما هستند؟!!

س) فاجعه قتل زهرا کاظمی که نقش مجرمانه قاضی مرتضوی در آن (که شما در خصوص اقداماتش بر علیه مطبوعات، شدیداً و مکرراً از وی حمایت کرده بودید و با نظر مساعد شما، ارتقاء یافته و دادستان تهران شده است) تا آنجا آشکار است که منسوبین شما به آن اعتراف کرده‌اند، و اقدامات خلاف شرع دستگاه‌های رسمی، پس از آن، نسبت به عدم ارسال جسد به کانادا (برخلاف نظر پسر و مادر مقتوله) و تدارک دیدن اقدامات شدید بین‌المللی در محکومیت ایران از نظر نقض حقوق بشر (که کاملاً صحت دارد) چیزی جز رسوایی و اضمحلال اخلاقی و سیاسی حاکمان ایران را تداعی نمی‌کند. بر فرض که آن بانوی محترم، تخلف کرده یا جرمی مرتکب شده بود، آیا از نظر حکومت شما مستحق قتل بود؟

اگر جنابعالی با این اقدامات موافق نبودید، باید با پی‌گیری شدید، نسبت به آن واکنش نشان می‌دادید و مجرمان را شدیداً تنبیه می‌کردید. ولی گویا کشتن مظلومانه یک زن مسلمان ایرانی بی‌پناه در خلوت بازداشتگاه، از نظر شما ارزشی کم‌تر از تعرض به یک زن یهودی تحت حمایت حکومت اسلامی و سرقت زینت و زیور او دارد که علی (ع) می‌فرماید: «اگر آدمی از غم این واقعه (سرقت) بمیرد، سزاوار است» و شما از دادن یک پیام تسلیت (برای قتل حکومتی) و اظهار تأسف، خودداری کردید!!

اگر تصور عمومی این باشد که: «شما از این مجرمان، حمایت می‌کنید»، نباید کسی جز خود را ملامت کنید. چرا که گفتار و کردار شما، بیانگر حمایت از آنان است.

ش) جناب آقای خامنه‌ای، اختصاص بودجه‌های کلان دولتی برای سفرهای جنابعالی و همراهان در داخل کشور که تنها در سال ۸۰، بالغ بر ۳۷ میلیارد تومان بوده است، تحمیل هزینه‌ای هنگفت به بودجه عمومی است. جنابعالی که در زندگی شخصی، فردی اهل مراعات و زهد نسبی هستید، آیا در خصوص این مبلغ درشت (و سایر مبالغ هنگفتی که مسرفانه در دستگاه رهبری و نهادهای وابسته هزینه می‌شود)، هیچ مسؤلیت



شرعی و ملی احساس نمی‌کنید؟ آیا بنیانگذار جمهوری اسلامی که به چنین سفرهایی اقدام نمی‌کرد، توفیق کم‌تری از شما در امر رهبری کشور داشت؟ آیا بهتر نیست که این سفرها به صورت ناشناس و بدون اطلاع قبلی و برای کشف کمبودها و خدمات و درک تصور حقیقی ملت از حاکمیت، تحقق یابد؟

ص) سلب حقوق بسیاری از فرهیختگان ملت در مسأله رد صلاحیت‌ها از طریق شورای نگهبان منصوب شما و دفاع‌های مکرر و صریح شما از این رفتار غیرقانونی و تعرض به حقوق ملت، علی‌رغم امضای قرارداد اجتماعی و میثاق ملی «قانون اساسی» از سوی شما در دو یا سه نوبت، برگی سیاه در کارنامه این دو دهه حکومت است. دورانی که ۸ سال آن با ریاست جمهوری شما و سیاست‌گذاری سران سه قوه همراه بود و ۱۶ سال آن با رهبری و ولایت مطلقه شما.

جالب است که خود، اعتراف کرده‌اید که پس از این دوره مدیریت عالی شما بر کشور، مشکل اصلی مردم سه چیز است؛ «فقر و فساد و تبعیض». البته از اصلاح‌طلبان توقع داشتید که در زمانی اندک و بدون ابزار لازم برای تصمیم‌گیری و اعمال برنامه‌های علمی، این سه آفت رشدیافته را از دامان کشور و زندگی ملت، پاک کنند!!

ض) حساسیت فوق‌العاده شخص رهبری نسبت به عناوین به کار رفته در مطبوعات و بیانات افراد که آیا از عناوینی چون «رهبر معظم» بهره می‌گیرند یا خیر؟ آیا «تبر اول را به رهبری اختصاص می‌دهند یا خیر؟» و... که پس از چندی به سایر اعضای بیت رهبری نیز سرایت کرده است، و تعیین ملاک «موافق و مخالف نظام» در بهره‌گیری یا عدم بهره‌گیری از این عناوین و سپس رویکرد برخورد و حذف مخالفان، امروز نیز ادامه دارد.

پخش مکرر مراسم دست‌بوسی‌ها و مدیحه‌سرایی‌ها در مورد رهبری، از صدا و سیما را با واکنش منفی آیت‌الله خمینی در مراسم حسینیه جماران و تعاریف آقای فخرالدین حجازی، مقایسه کنید تا معلوم گردد که کدام روش ناپسند، جمهوری اسلامی را تا این حد در معرض سقوط قرار داده است و مقصران اصلی این معرکه خسارت‌بار، چه افرادی هستند؟ و...

گر بگویم جمله آمار را

مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

۴- در زمینه سیاست خارجی، تصورات نادرست بزرگان جمهوری اسلامی از توانایی‌های خود و رقبای اصلی منطقه‌ای و جهانی و برخی اظهارات شتاب‌زده، منجر به بی‌اعتمادی منطقه‌ای و بین‌المللی گردید و تلاش برای سرنگونی نظام در قالب آشوب‌های قومی، درگیری‌های امنیتی، جنگ ۸ ساله عراق علیه ایران، تحریم‌های بین‌المللی، قطع ارتباط دیپلماتیک با برخی کشورها، اقدامات تلافی‌جویانه آمریکا بعد از اشغال سفارت آمریکا در تهران (که برخلاف قوانین پذیرفته شده بین‌المللی بود) خود را نشان داد.

از طرفی نیز جمهوری اسلامی با تلاش و اقدام برای ترور مخالفان سرشناس خود در خارج از کشور، یاری رساندن به برخی گروه‌های پیکارجوی مسلمان در جوامع مختلف، با عنوان «نهضت‌های آزادی‌بخش» و اتهامات جدی و همراه با برخی قرائن مبنی بر دخالت ایران در بعضی اقدامات تروریستی از قبیل «رستوران میکونوس» و... و دخالت در اوضاع داخلی افغانستان و لبنان و ارسال سلاح همراه کاروان‌های حج به عربستان سعودی، عملاً چهره‌ای مهاجم از خود به حکومت‌های منطقه و جهانیان نشان می‌داد.

این رویکردها، عملاً به تشنج در روابط بین‌المللی و سیاست خارجی کشور می‌انجامید و خسارت‌های جبران‌ناپذیر مادی و معنوی را برای کشور در پی داشت.

در رویکرد آقای خاتمی از مقوله‌ای به عنوان «تشنج‌زدایی از سیاست خارجی» سخن به میان آمد که اقدامات اولیه عملی ایشان با واکنش مثبت جهانیان و به‌خصوص حکومت‌های منطقه روبه‌رو شد. نتایج پربار اقتصادی و سیاسی این روش تا آنجا بود که اکنون در مقام نظر، رویکرد اصلاح‌طلبانه ایشان به اصلی تغییرناپذیر در سیاست خارجی تبدیل شده است.

۵- اکنون آن بذره‌های کاشته شده در سیاست داخلی و خارجی جمهوری اسلامی در طول ۲۵ سال گذشته به بار نشسته است.

رقیبان خارجی، در منطقه خاورمیانه و در سطح بین‌المللی، پشتوانه مردمی جمهوری اسلامی را به عنوان مانعی بزرگ برای زیاده‌خواهی‌های خویش، به یاری عملکردهای نادرست حاکمیت، از سر راه خود برداشته‌اند و از تفرقه‌ای که بین ملت و حاکمیت پدید آمده، به نفع سیاست‌های خویش بهره می‌برند.

دیرزمانی است که در مذاکرات رویارو با اروپا، حکومت ایران در موضع ضعف قرار دارد و مجبور به دادن امتیاز شده است و هر روزه عقب‌نشینی می‌کند، ولی باز هم شما این حقیقت را به ملت نمی‌گویید و همچنان در تبلیغات داخلی، به تهدید و تحقیر لفظی رقبای بین‌المللی می‌پردازید تا



کسی از شکست سیاست‌های غیرعلمی شما در سیاست خارجی باخبر نشود و بتوانید به روش گذشته بر ملت حکومت کنید. این موضع ضعف، خود را در بسیاری موارد و از جمله اختلافات منطقه‌ای در مورد جزایر سه‌گانه در جنوب و سهم ایران از دریای خزر نیز نشان داده است.

در مذاکرات مربوط به نیروگاه اتمی بوشهر نیز، بارها و بر خلاف موازین حقوقی، مجبور به تجدید نظر در قرارداد با روسیه شده‌اید.

۶- از همه مهم‌تر این است که، موجودیت حکومت با خطر مواجه شده است. در تمام ۲۵ سال گذشته، ایران تا این حد در موضع ضعف نبوده است که حکومت امریکا با صراحت از «تغییر حکومت در ایران» دم بزند. آیا نقش خود را در پدید آمدن این وضعیت، کم‌تر از دیگران می‌دانید؟ آیا در نیمه دوم سال ۷۶ نیز چنین جسارتی در موضع‌گیری دولت مردان آمریکایی وجود داشت؟

از خود بپرسید که فاصله بین «پذیرش خطا در مورد رفتارهای گذشته و به‌خصوص در مورد کودتای ۲۸ مرداد، توسط وزیر خارجه امریکا در دولت کلینتون، تا تصریح به لزوم تغییر حاکمیت در ایران در دولت بوش را چگونه و با چه سرمایه عملی طی کرده‌اید؟». چه اتفاقی در این میان افتاده است که این تغییر رفتار را شاهدیم؟

لحن نیروهای سیاسی نیز تندتر شده و برخی از آنان در درون کشور، سخن از ضرورت رفراندوم در مورد نظام به میان آورده‌اند و یا از لزوم تغییر ساختار قدرت در قانون اساسی سخن می‌گویند و ظاهراً خطر این پیشنهادها را به جان خریده‌اند. البته عدد آنان نیز چندان کم نیست که زندان‌های جمهوری اسلامی توان پذیرایی از ایشان را داشته باشند.

پیشرفت مطالبات سیاسی را می‌توان در تبلیغات نامزدهای ریاست جمهوری نزدیک به خودتان نیز مشاهده کنید. حتا یکی از کاندیداهای راست‌گرای ریاست جمهوری، از ضرورت انطباق ولایت فقیه با تسلط احزاب و لزوم ایجاد فرصت و امکان برای اجرای برنامه‌های حزبی سخن گفته است.

جناب آقای خامنه‌ای، اگر با اصرار غیراصولی برخی از یاران شما، تلاقی احتمالی خاتمی و کلینتون در سازمان ملل، که فرصتی طبیعی برای آغاز رفع تنش بین ایران و امریکا بود را با رفتاری تحمیلی و غیراخلاقی تعویض نمی‌کردند، امروز همان دوستان شما مجبور نبودند که از حضور احتمالی امریکا در مذاکرات هسته‌ای ذوق‌زده شوند و در مقابل با استنکاف امریکا مواجه شوند، یا در مراسم تشییع و تدفین پاپ، علی‌رغم تلاش ژاک شیراک برای تلاقی بوش و خاتمی، با بی‌اعتنایی طرف آمریکایی مواجه شوند.

۷- اکنون نیز «کوره‌راهی برای ماندن جمهوری اسلامی» باقی مانده است که شما را به پیمودن آن دعوت می‌کنم.

من متکی بر منطق «گرچه دانی که نشنوند، بگوی // هرچه دانی ز خیرخواهی و پند...» و بدون نیت توهین و اسائه ادب، تصور خود و برخی همفکران خود را از روشی معقول برای ماندن جمهوری اسلامی به اطلاع می‌رسانم، گرچه امیدی به توجه شما ندارم. بنا بر این طرح، لازم است که رهبری، اقدامات زیر را شخصاً انجام دهند:

الف) اعلام عفو عمومی در مورد تمامی سوابق سیاسی و امنیتی ایرانیان داخل و خارج و آزادی تمامی زندانیان سیاسی و مطبوعاتی و اینترنتی و تضمین امنیت آنان که در خارج از کشور هستند برای بازگشت به ایران.

ب) جدا کردن اعتبار و موجودیت نظام از اعتبار افرادی چون اعضای شورای نگهبان و مسؤولان متخلف یا ناتوان قوه قضائیه و برخی اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام در اسرع وقت و اختصاص عادلانه عضویت شورای نگهبان به گرایش‌های مختلف علمی و سیاسی (به نحوی که گرایش‌های مختلف فقه سنتی و پویا و نیروهای علمی و حقوقدانان برجسته نزدیک به اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران، که خود از آنها به «دو بال نظام» تعبیر کردید، لااقل با عدد مساوی در آن حضور داشته باشند) و سپردن قوه قضائیه به افرادی غیروابسته به گرایش‌های سیاسی یا با اشتها به اعتدال در گفتار و کردار، می‌تواند بخشی از اعتماد از دست رفته مردم به حاکمیت را بازگرداند. بدیهی است که تداوم رویکرد پیشنهادی و تلاش علمی و عادلانه افراد جدید، می‌تواند اعتماد عمومی را برگرداند.

پ) اعلام کتبی تضمین اجرای برنامه‌های رئیس‌جمهور منتخب. البته، باید نامزدهای ریاست جمهوری نیز برنامه‌های خود را به صورت شفاف و عملی ارائه کنند. آنان باید مجاز باشند که حتا نسبت به تغییرات در قانون اساسی، طرح مشخص خود را به مردم ارائه دهند و در صورت انتخاب به ریاست جمهوری، تعهد کتبی رهبری مبتنی بر پذیرش آن طرح بوده و در گزینش شورای بازنگری قانون اساسی، اکثریت افراد آن شورا از حقوقدانان باسابقه کشور و موافق با نظر ریاست جمهوری انتخاب شوند.

ت) گرچه مسأله رد صلاحیت‌ها با همان روش غیرمنطقی و غیرقانونی گذشته سپری شد، ولی برای تأمین بخشی از اعتبار از دست رفته، با دعوت رسمی از نهادهای بین‌المللی، نظارت ناظرانی از سازمان ملل و سازمان کنفرانس اسلامی بر انتخابات پذیرفته شود.



گمان نمی‌کنم که جنابعالی، تردیدی در علاقه مردم ایران به نظام جمهوری اسلامی داشته باشید. اگر در این باور خود که بارها اعلام کرده‌اید، راسخ هستید و در آن هیچ خللی نمی‌بینید، مطمئن باشید که این اقدام پیشنهادی، کشورهای بیگانه را خلع سلاح خواهد کرد و کشور را از خطر تکرار اوضاع عراق و افغانستان و صربستان ایمن می‌گرداند. البته ممکن است به محدودیت اقتدار رهبری در قانون اساسی بیانجامد که در صورت گرایش اکثریت مردم، چاره‌ای جز پذیرش آن نخواهید داشت. در هر صورت، گمان نمی‌کنم که در دیدگاه شما، ماندن نظام جمهوری اسلامی و بقای عزتمندانه و محدود به قانونی اصلاح‌شده برای رهبری، بدتر از سناریوی جایگزین آن، یعنی حذف نظام جمهوری اسلامی و سرنوشتی مشابه میلوشوویچ، ملامر و صدام حسین برای رهبری باشد.

روی دیگر این سکه، بی‌اعتنایی به این تنها راه باقی‌مانده و رفتن به سوی انتخاباتی همچون انتخابات مجلس هفتم است که نهایتاً و پس از عدم حضور حداقل نیمی از صاحبان حق رأی، با عدم پذیرش نتایج آن در داخل و خارج کشور مواجه می‌شوید و راه نفوذ بیگانگان و رفتن به طرف برخورد نظامی با ایران و حذف حاکمیت باز می‌شود که با خون‌ریزی و سلسله‌ای از اقدامات تروریستی پس از سقوط حکومت همراه خواهد بود. گزینه‌ای که هر فرد دوستدار مُلک و آئین، از انتخاب آن باید پرهیز کند و هستی ملت محروم ایران را به آتش خشم و خشونت بیگانگان و قدرت‌طلبان داخلی نسوزاند.

از خدای بزرگ می‌خواهم که همه ما را به آنچه صلاح همه آحاد ملت ایران است، راهنمایی کند و رحمت خویش را بر این کشور و ملت گسترش دهد.

برای شما توفیق جلب رضایت خدا و خلق را آرزو می‌کنم و از شما می‌خواهم که این مطالب را از منظر یک انسان دلسوز ارزیابی کنید، شاید تأثیری مثبت داشته باشد (لعل الله یحدث بعد ذلک أمراً).

احمد قابل

سه‌شنبه ۱۰ خرداد ۱۳۸۴



نامه سرگشاده مهدی کروب‌ی به خامنه‌ای، ۲۹ خرداد ۱۳۸۴

بسمه تعالی

مقام معظم رهبری

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای مد ظله العالی

با سلام و تحیت

روز شنبه پس از آن که اینجانب از عزم برخی از نهادهای قدرت برای تغییر جهت رأی مردم اطمینان حاصل کردم، ضمن برگزاری مصاحبه، مطابق رویه معمول خویش و بر اساس اصل ۵۷ قانون اساسی، از حضرت‌تعالی درخواست کردم برای اصلاح انحرافی که در حال انجام بود دخالت نموده و دستور مقتضی صادر فرمایید. اما بر اساس آنچه دفتر جنابعالی اعلام کرده است پاسخ شما به درخواست اینجانب به شرح ذیل است: «به آقای کروب‌ی بگویید: من رؤوس مطالب شما را نگاه کردم. مطالبی که شما گفتید به کلی دور از شأن شما و در جهت ایجاد بحران در کشور است. آیا متوجه هستید که چه کار دارید می‌کنید؟ آیا متوجه هستید که ایجاد بحران و بدبین کردن مردم، کاملاً در جهت خواست دشمنانی است که خیز برداشته‌اند برای این که بلایی بر سر انقلاب و نظام جمهوری اسلامی در بیاورند که همه شما را در برخواهد گرفت. اگر اعتراض به انتخابات دارید، مگر راه قانونی وجود ندارد؟ چرا فضا را خراب می‌کنید؟ ممکن است دیگران نیز اعتراضات مشابه داشته باشند. آیا حق می‌دهید آنان بی‌پروا همه چیز را زیر سؤال ببرند؟ من از شما مطلقاً انتظار چنین برخوردی ندارم و من به حول و قوه‌الاهی نخواهم گذاشت افرادی در کشور بحران ایجاد کنند.» مشاهده پیام حضرت‌تعالی اینجانب را وادار نمود که با طرح چند نکته مصدع اوقات شوم:

۱- من در شرائطی وارد عرصه مبارزات انتخاباتی شدم که عزمی یکپارچه را برای منصرف کردن و تغییر دادن تصمیم خود مشاهده می‌کردم. نهادهای مختلف قدرت با ارائه نظرسازی‌های بسیار شبیه به هم، اینجانب را فاقد پایگاه مردمی جلوه می‌دادند و کسانی در دستگاه‌های مختلف حکومتی برای ایجاد نگرانی در من تلاش می‌کردند: از عده‌ای در دفتر ریاست جمهوری تا بعضی از وابستگان به بیت مکرّم حضرت امام (ره) تا گروهی در وزارت اطلاعات و وزارت کشور و حتا (به قرار مسموع) برخی از نزدیکان حضرت‌تعالی با تأثیرپذیری از نظرسازی‌های قلبی، ترجیح‌بند محافل خاص در مورد عدم اقبال مردم به مرا تکرار می‌کردند و حتا متأسفانه تعداد زیادی از استانداران در محافل خصوصی و عمومی از تصمیم من ابراز تعجب می‌کردند و مثلاً استاندار لرستان از رأی ۷ درصدی من در میان مردم لرستان سخن می‌گفت که صحت و سقم این ادعاها روز جمعه ۲۷ خرداد مشخص شد. ورود من به عرصه انتخابات با تأکید فراوان بر حفظ اصول و آرمان‌های امام و انقلاب و با نیت تقویت مبانی جمهوریت و اسلامیت، با اعتماد به پشتیبانی مردم و هواداران واقعی امام و انقلاب، موجب شد حتا عده‌ای معدود از افراد نزدیک به مجمع روحانیون به مخالفین ملحق شوند، اما در مقابل، استقبال و هواداری مردم از گرایش‌های گوناگون و به‌خصوص جوانانی را به دنبال آورد که اشتیاق و شور و حال مبارزات انتخاباتی را به سطحی غیرمنتظره رسانده، فضای یخ‌زده ماه‌های پایانی سال قبل را شکستند. من در سفرهای متعدد به نقاط مختلف کشور با افشار مختلف مردم گفتگو کردم و در جریان مشکلات واقعی و مطالبات حقیقی ایشان قرار گرفتم و امروز با افتخار اعلام می‌کنم که مردم نه چنان که عده‌ای متحجر می‌گویند از اصلاحات روگردان شده‌اند و نه آن طور که عده‌ای تازه به دوران رسیده ادعا می‌کنند از جمهوری اسلامی حقیقی با قرائت امام خمینی بیزار شده‌اند. اجازه دهید به عرض شما برسانم اگر همه نهادهای قدرت، دستگاه‌های اطلاعاتی و به طور کلی مراکز تصمیم‌گیری به جای اتکا به گزارشات مشکوک، به روش اینجانب ارتباط مستقیم با مردم را در پیش بگیرند، بسیاری از مشکلات حل خواهد شد. من بسیار متأسفم که یک خبرنگار عرب‌زبان که برای تهیه گزارش از جریان انتخابات به ایران آمده بود واقعیات جامعه را درک کرد و پیش از انتخابات با اظهار تعجب، به تناقض میان نظرسنجی‌های قلبی و نظر واقعی مردم اشاره نمود. اما بعضی از دستگاه‌های مسؤول تا آخرین روز بر انتشار نظرسازی‌های خویش و آشفته کردن ذهن مسؤولین سطح بالای کشور اصرار داشتند.

من در تمام سفرهای استانی ضمن تبیین برنامه‌های خود، به کرات این نکته را مورد تأکید قرار دادم که پیروزی در انتخابات، اولویت دوم من است و حضور پرشکوه مردم در انتخابات برایم اهمیت بیش‌تری دارد، به طوری که شاید بسیاری از مردم تصور کردند اینجانب نه با هدف پیروزی بلکه فقط به عنوان وسیله‌ای برای گرم کردن تنور انتخابات وارد عرصه شده‌ام و شاید بعضی از آرای مردم را به دلیل همین افراط در تأکید بر اولویت حضور پرشکوه مردم بیش از رأی دادن به شخص خودم، از دست دادم. به هر حال، هرچه بود انتخابات برگزار شد و من به خود می‌بالم که بیش



از تمام کاندیداها به میان مردم رفته و آنها را به استفاده از حق انتخاب خود تشویق کرده‌ام و همین‌جا از مردم بزرگوار که با ریختن بیش‌ترین آرا به نام من در صندوق‌های رأی پاسخ مناسبی به اینجانب دادند سپاسگزاری و در برابر بزرگواری ایشان سر تعظیم فرود آورده، علاوه بر این، مراتب احترام خویش را به کسانی که به سایر کاندیداها محترم رأی داده‌اند به خاطر حضور در انتخابات تقدیم می‌دارم.

حضرتعالی استحضار دارید که در تمام دوره‌های گذشته از ساعات پایانی رأی‌گیری می‌توان جهت‌گیری رأی مردم را تخمین زد و از نخستین ساعات شمارش آرا نتیجه انتخابات برای مجریان و ناظران قابل پیش‌بینی است. این دوره نیز تابع همین قاعده بوده و از حدود نیمه‌شب، مراجعات حضوری و تماس‌های تلفنی حکایت از رأی بسیار گسترده مردم به اینجانب بود. گزارشات غیررسمی هم نشان می‌داد که در حدود نیمی از استان‌ها اینجانب دارای بالاترین رأی هستیم. حدود ساعت سه بامداد شنبه بیست و هشتم خرداد ماه که ثبت رسمی آرا در سایت انتخابات آغاز شد تمام آمارهای رسمی رأی اینجانب را بسیار بالاتر از سایر کاندیداها محترم نشان می‌داد. ساعت پنج بامداد که اینجانب به استراحت پرداختم رأی بنده حدود ۲۵ درصد و سایر کاندیداها کم‌تر از بیست درصد بودند. در همان ساعات بعضی از دوستان با توجه به آرای شصت و هفتاد درصدی در بعضی استان‌ها معدل بیست و پنج درصدی ثبت‌شده به نام اینجانب را مشکوک می‌دانستند. اما پس از حدود دو ساعت که از خواب بیدار شدم مانند بیداری از خواب اصحاب کهف دریافتیم که همه چیز تغییر کرده است. سخنگوی شورای نگهبان در مصاحبه‌ای کودتاگونه در ساعات اولیه صبح با دستپاچگی کامل و برخلاف رویه نشان داد که اعلام آرای مردم از مجرای قانونی وزارت کشور، مطلوب بعضی از مراکز قدرت و افراد ذی‌نفوذ نیست. اینجانب حدود ساعت هشت و نیم صبح با مسؤولان وزارت کشور تماس گرفتم که آنها نیز از این حرکت شورای نگهبان و صدا و سیما - که به قرار مسموع، بدون اطلاع مدیریت صدا و سیما انجام شد - ابراز تعجب کردند و اعلام نمودند بر اساس اطلاعاتی که بلافاصله از صورتجلسه نهائی اخذ آرا در حوزه‌های انتخابیه استخراج و مسقیماً وارد سایت کامپیوتری وزارت کشور می‌شود اینجانب کماکان در رتبه اول قرار دارم. رأی مردم به اینجانب که برخلاف انتظار و علی‌رغم تلاش گسترده افرادی در نهادهای مختلف برای تخریب پایگاه اجتماعی اینجانب به صندوق‌ها ریخته شد، در حالی بود که بخش‌هایی از سپاه و بسیج در بسیاری از شهرستان‌ها از طریق پرداخت برخی وجوه به بعضی از مراکز و هیئات، آنها را به خدمت گرفته بودند و همچنین با حضور غیرطبیعی بر سر صندوق‌ها، به‌طور غیرقانونی برای فرد دیگری تبلیغ می‌کردند. موضوع دخالت احتمالی بخش‌هایی از سپاه و بسیج را اینجانب قبلاً به صورت حضوری به عرض جنابعالی رسانده بودم و آن‌گونه که شنیده‌ام وزرای کشور، اطلاعات و دادگستری نیز طی نامه‌ای آن را به جنابعالی منعکس و خواستار اتخاذ تدابیر لازم برای جلوگیری از وقوع آن شده بودند. همچنین برخی دوستان تأکید می‌کردند بیش‌ترین تقلب‌ها در ساعات پایانی شب انجام می‌شود و لذا اینجانب به وزیر کشور پیشنهاد کردم ساعات رأی‌گیری بیش از حد ضرورت تمدید نشود که ایشان اعلام کرد ممکن است از برخی مراکز قدرت برای تمدید مکرر ساعات رأی‌گیری فشار وارد شود. آنچه امروز به عرض حضرتعالی می‌رسانم برای تأکید بر رأی خود نمی‌باشد، زیرا معتقدم ملت ایران بخوبی می‌داند اینجانب منتخب اول آنها هستم و هر چقدر هم که اختیارات نظارتی شورای نگهبان توسط خود آن شورا توسعه یابد، حرکت کودتاگونه آن شورا در اعلام غیرقانونی نتیجه‌ای غیر از نتایج اعلام شده توسط وزارت کشور، آن هم در ساعات اولیه بامداد روز بعد از انتخابات، قابل توجیه نخواهد بود و تنها می‌توان آن را لطف الاهی برای افشای یک برنامه از پیش طراحی شده دانست که قبلاً توسط یکی از روزنامه‌ها زمینه‌سازی شده بود. اینجانب که این روند را خطرناک می‌دانستم ابتدا خبر تصمیم خود برای برگزاری مصاحبه مطبوعاتی و افشاکاری نسبت به تحولات مشکوک انتخاباتی را به دفتر جنابعالی اعلام و هفت ساعت پس از آن در مصاحبه خود، ضمن تقدیر از حضور پرشور مردم در انتخابات، نگرانی خویش از روند موجود را ابلاغ و در عین حال، به صراحت اعلام کردم که در نظام ما، رهبری با اختیارات گسترده حضور دارد و اینجانب از ایشان تقاضا می‌کنم به موضوع وارد شوند و جلوی انحرافی که توسط باند مشخصی از سپاه و برخی مراکز قدرت، طراحی و با حمایت شورای نگهبان انجام شده را بگیرند. هم‌اکنون نیز با تأکید مجدد بر آنچه در مصاحبه گفتم از حضرتعالی تقاضا دارم برای رسیدگی به دخالت‌های غیرقانونی و تلاش‌های غیرمجاز بخش‌هایی از سپاه و بسیج که بر سرنوشت انتخابات تأثیر داشته است، دستور لازم را صادر فرمائید. حضرتعالی استحضار دارید شورای نگهبان در زمان حضرت امام (ره) نیز گام اولیه‌ای برای دخالت فراقانونی در انتخابات برداشت و تلاش کرد انتخاب مردم تهران در مجلس سوم که خلاف دیدگاه سیاسی اکثریت اعضای شورای نگهبان بود را باطل نماید. البته خوشبختانه آن روز شورای نگهبان در این راه، هیچ همراه و همفکری نداشت و نه وزارت کشور مانند امروز بی‌خاصیت و ناتوان بود و نه صدا و سیما مانند امروز تحت فشار گروه‌های خاص قرار داشت. در عین حال، امام در برابر نخستین نشانه‌های دخالت غیرقانونی آن شورا در انتخابات ایستاد و اکنون نیز اینجانب از شما تقاضا دارم برای نجات انقلاب، اسلام و کشور از تبعات دخالت‌های غیرقانونی بخشی از سپاه و نیز توقف روش‌های بدعت‌آمیز شورای نگهبان، دستور لازم صادر فرمائید. امیدوارم همان‌طور که ورود امام به موضوع انتخابات مجلس سوم از ایجاد انحراف توسط شورای نگهبان جلوگیری نمود، دستور حضرتعالی به



عنوان جانشین امام، از روند خطرناکی که نتیجه آن بی‌خاصیت شدن رأی مردم می‌باشد جلوگیری نماید. در کنار طرح این تقاضا، طرح چند نکته را ضروری می‌دانم:

۱- من در همه صحنه‌ها و فراز و نشیب‌ها نشان داده‌ام که حراست از اصل انقلاب، نظام، اسلام و حقوق مردم برای اینجانب از هر چیز مهم‌تر است و نگرانی از تخریب‌ها، حملات و اقدامات احتمالی، مرا از انجام وظیفه باز نخواهد داشت. اینجانب همانگونه که بی‌مهری از نزدیک‌ترین دوستان و برخی متحدان سیاسی را به خاطر تأکید بر حفظ اصول و ارزش‌ها پذیرفته‌ام، اکنون حاضریم به خاطر دفاع قدرتمندانه از حق انتخاب آزاد مردم نیز تبعات احتمالی را بپذیرا شوم.

۲- در طول ماه‌های گذشته به مناسبت‌های مختلف بر بی‌طرفی رهبری نظام در انتخابات تأکید کرده‌ام. اما در عین حال، به صورت مختلف تلاش کردم از نظر احتمالی جنابعالی نسبت به برخی کاندیداها اطلاع حاصل کنم زیرا عقیده داشتم اگر جنابعالی نسبت به کاندیدای خاص نظر مثبت دارید - اگرچه این کار را مفید نمی‌دانستم - از کاندیداتوری خودداری کنم، زیرا تصور می‌نمودم در آینده مشکلات ایجاد خواهد شد. اما برداشت اینجانب از سخنان و مواضع حضرتعالی این بود که مهم‌ترین نکته برای شما، حضور گسترده مردم در انتخابات است.

۳- علی‌رغم شفافیت مواضع جنابعالی، اخباری مبنی بر حمایت فرزند محترم شما - آقا سید مجتبی - از یکی از کاندیداها منتشر شد که پس از به تواتر رسیدن این اخبار، نگران شدم که مبدا این موضوع مرتبط با دیدگاه حضرتعالی باشد. اما تجربیات سابق و شناختی که از شما داشتم مرا مطمئن کرد که این موضوع، نظر شخصی ایشان می‌باشد. پس از آن هم شنیدم که یکی از بزرگان به جنابعالی گفته‌اند که «آقازاده حضرتعالی از فلان کس حمایت می‌کند و شما فرموده‌اید ایشان آقا است نه آقازاده» و به هر حال، مشخص شد که آن حمایت‌ها نظر شخصی آقا مجتبی بوده است. در عین حال، کماکان خبرهایی در مورد فعالیت ایشان به نفع یکی از کاندیداها - که سه روز قبل از انتخابات ناگهان ستاره بخت او افول کرد و عنایت‌ها به طرف فرد دیگر سرازیر شد - و حتا رفت و آمد به ستاد انتخاباتی آن کاندیدا منتشر شد. حضرتعالی به خوبی واقف هستید که دخالت‌های نسنجیده اطرافیان برخی از مقامات روحانی و سیاسی در سال‌های گذشته تبعات منفی فراوانی برای کشور و نظام داشته است و لذا اینجانب از سر اخلاص، احترام و دلسوزی از جنابعالی تقاضا می‌کنم اجازه ندهید تجربه دیگری به تجربه‌های تلخ گذشته اضافه شود، در عین آنکه اطمینان دارم شخصاً از برخی اقدامات مورد نظر حمایتی نکرده‌اید و شاید مخالف آنها نیز بوده‌اید و اکنون نیز با هوشمندی که از حضرتعالی سراغ دارم مطمئنم برای رفع شائبه‌های احتمالی موجود، تدبیری خواهید اندیشید، چون جنابعالی جانشین امامی هستید که وقتی در یک حادثه عده‌ای مدعی شدند مرحوم آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی باعث ایجاد محدودیت‌هایی برای ارتباط مردم با امام شده است، علی‌رغم جایگاه فکری و فقهی آن مرحوم، دستور داد که «ایشان در کارهایی که مربوط به من است دخالت نکنند».

۴- ضمن تأکید بر تقاضای خود - بازشماری آرا در برخی حوزه‌های مشکوک، استفاده از روش‌های کامپیوتری برای کشف آرای تکراری و نیز شناسایی منع و مجوز پرداخت بعضی از وجوه در روزهای منتهی به انتخابات - به استحضار حضرتعالی می‌رسانم نتیجه انتخابات هرچه باشد دیگر در این باب مصدع حضرتعالی نخواهم شد.

۵- معتقدم سپاه بر خون جوانانی بنا شده است که همه آنها شاهد و ناظر بر اعمال ما هستند و حفظ سپاه را برای حراست از کشور و انقلاب ضروری می‌دانم. همچنین یقین دارم اکثریت نیروهای جان بر کف سپاه نیز از برخی مسائل موجود ناراضی هستند. همان‌طور که اکثر آنها با برخی فعالیت‌های اقتصادی که به نام این نهاد مقدس انجام می‌شد مخالف بودند. خوشبختانه جنابعالی دستوراتی برای جلوگیری از فعالیت‌های اقتصادی توسط نیروهای نظامی صادر و از خطرات این کار جلوگیری نمودید. اینجانب از شما تقاضا می‌کنم با رهنمود دیگری، بخشی از سپاه و بسیج را که در کارهای سیاسی وارد شده‌اند از این اقدام - که خطر آن به مراتب بیش از اقدامات اقتصادی است - برحذر دارید. من معتقدم که اگر قرار است عده‌ای از دوستان در سپاه و بسیج به مراکز قدرت دسترسی پیدا کنند، بهترین کار آن است که این مسؤولیت‌ها مستقیماً به آنها محول شود نه آنکه اعتبار سپاه را خرج رساندن عده‌ای به قدرت نمایند و در این راه مرتکب اقدامات غیرقانونی شوند. این نکته را از آن جهت عرض می‌کنم که حضرتعالی در پیام شفاهی خود برای اینجانب اعلام فرموده‌اید اجازه بحران‌سازی در کشور نخواهید داد و من معتقدم بحران ناشی از دخالت‌های نابجا در انتخابات، خطرناک‌ترین بحرانی است که امروز و آینده کشور را تهدید می‌کند.

۶- امروز مشخص شد روش اعتدال‌گونه و همراه با حفظ اصول و آرمان‌ها، که همواره مورد توجه اینجانب بوده و اتفاقاً منجر به دشمن‌تراشی‌های فراوان برای اینجانب در میان صاحبان سلاقی مختلف شده است، با مقاومت‌های فراوانی روبه‌روست و لذا به نظر می‌رسد راحت‌ترین کار برای اینجانب آن است که از همه فعالیت‌های سیاسی کناره‌گیری کنم، اما وفاداری به راه امام، دین نسبت به اسلام و انقلاب و قدرشناسی نسبت به مردم، حقیر را از عافیت‌جویی برحذر می‌دارد. لذا تصمیم به تشکیل حزبی فراگیر و غیرحکومتی گرفته‌ام. خوشبختانه سفرهای چهار ماه اخیر،



اینجانب را با میلیون‌ها ایرانی متدین، خالص و دلسوز آشنا نمود که دغدغه اصلی آنها حفظ اصول و در عین حال، رفع مشکلات فراوان جامعه است و اکنون مطمئن هستم اکثر آنها آمادگی دارند در تشکیل حزبی فراگیر با اینجانب همکاری نمایند. حزبی که اینجانب تشکیل می‌دهم - و هر کس اکثریت اعضا خواستند دبیرکل آن خواهد بود - هم از حیثیت ملت بزرگ و شریف ایران دفاع خواهد کرد و هم برای شفاف شدن مواضع و تقویت مبانی حزب اقدام می‌نماید و هم به شدت با دو گروه که دشمنان اصلی انقلاب و کشور هستند، یعنی اقتدارگرایان متحجر و سکولارهای مخالف نظام، مرزبندی خواهد داشت. حزب مورد نظر اینجانب، به شدت در برابر کسانی که با رأی مردم مخالف هستند - و حتا از ابراز این عقیده متحجرانه ابا ندارند - ایستادگی خواهد کرد و اگر لازم باشد آنها را به مردم معرفی می‌کند.

۷- من بارها در سال‌های گذشته از اینکه تعدادی از احزاب توسط قدرتمندان درست شده و رقابت را بر سایر احزاب و گروه‌ها سخت کرده‌اند، انتقاد نموده‌ام. امروز برای آنکه خودم مشمول این انتقاد نباشم و شائبه هر گونه سوء استفاده از قدرت سیاسی و اجرائی در تشکیل و ادامه فعالیت حزب منتفی شود، ضمن تشکر از ابراز اعتماد جنابعالی، از این لحظه از کلیه مسؤولیت‌های سیاسی از جمله مشاورت حضرتعالی و عضویت مجمع تشخیص مصلحت نظام استعفاء می‌دهم. قاعدتاً با شناختی که از اینجانب در بین همه دوستان از جمله حضرتعالی وجود دارد، همگان مطمئن خواهند بود که اینجانب کماکان بر اصول و آرمان‌های خود پافشاری خواهم کرد و اجازه نخواهم داد مرزهای ضروری با افرادی که مبانی اصلی نظام یعنی جمهوریت و اسلامیت را قبول ندارند شکسته شود. اگرچه در هر شرائطی، حتا دفاع از حقوق شهروندی کسانی که با آنها اختلاف عقیده دارم - چه متحجران و چه سکولارهای مخالف حکومت دینی - را فراموش نخواهم کرد و به عنوان یک وظیفه بر آن پافشاری می‌نمایم.

سلامتی جنابعالی، آبادانی ایران و سربلندی نظام جمهوری اسلامی را از درگاه حضرت احدیت مسألت می‌نمایم.

مهدی کروی



نامه سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ۸ مهر ۱۳۸۴

آقای خامنه‌ای! کجا می‌روید!؟

جمعه ۸ مهرماه ۱۳۸۴

به نام خدا
حضور محترم آقای خامنه‌ای:
با سلام

تصمیم گرفته بودم دیگر به شما نامه‌ای ننویسم؛ چون به نظرم آنچه شرط بلاغ بود، در سه نامه خصوصی و یک نامه علنی طی ۱۵ سال گذشته نوشته بودم. حرف بیش‌تری نیاز نبود. اما اکنون که بحران قریب‌الوقوع در کشور درمی‌گیرد، فکر می‌کنم یک بار دیگر چند کلمه به شما گفتن، ضرری نداشته باشد، اگرچه امید ندارم فایده‌ای هم داشته باشد.

جناب آقای خامنه‌ای!

دست از این افکار عجیب و غریب بردارید که فکر می‌کنید تمام دنیا توسط یک هیأت مدیره نامرئی اداره می‌شود و آن هیأت مدیره و یا به قول جنابعالی، دشمن، صبح تا شب هم کار و زندگی‌اش این است که ببیند شما در ایران چه کار می‌کنید و آنگاه علیه شما، یا جمهوری اسلامی یا حکومت دینی، توطئه و نقشه‌چینی کند.

تصور شما این است که تمام رهبران دنیا هم از آن مرکز، دستور می‌گیرند. باور کنید دنیا این‌طوری نیست. هیأت مدیره هم ندارد. آن دشمن خیالی شما هم وجود خارجی ندارد. مردم و دولت‌های دنیا هم کار و زندگی خودشان را دارند. ایران هم بخش بسیار کوچکی از اشتغالات آنها است. دوستی کردن با دنیا و دنبال منافع ملت ایران بودن، صلح و آشتی، مسیری است که کمک می‌کند تا این ملت رنج‌دیده پس از ۲۷ سال، سر به بالین آسایش بگذارد و بالأخره از «شرائط حساس کنونی» بیرون بیاید. اما دوستی با دنیا لوازمی هم دارد که از جمله آنها دموکراسی و حقوق بشر است. نگوئید دیگران نمی‌کنند و اینها برای ما است. باور کنید این‌طور نیست. اولاً وضع حقوق بشر در کم‌تر جایی از دنیا، به خرابی ایران است. ثانیاً کم‌تر نظام سیاسی در دنیا به اندازه ایران غیردموکراتیک و فردی است. ثالثاً چه کار به کار دیگران دارید. شما با مردم خودمان درست رفتار کنید. دیگران را در قبر شما نمی‌گذارند. باور کنید با این افکار، تصویر شما در دنیا چیزی شده در حدود عیدی امین یا قذافی، حیف از ملت ایران است که دچار چنین جفایی باشد. کمی از پوسته این تفکرات بیرون بیاید.

جناب آقای خامنه‌ای!

خاطرتان هست وقتی رئیس‌جمهوری شدید، دنبال نخست‌وزیری بودید که از شما حرف‌شنوی داشته باشد. به همین دلیل، آقای مهدوی کنی را کنار گذاشتید و مهندس موسوی را که در آن روزها جوانی از حزب خودتان و فامیلتان بود، نخست‌وزیر کردید. تنها یک سال زمان احتیاج داشت تا معلوم شود هرکس در رأس دولت باشد، به مقتضای مسؤلیتی که دارد نمی‌تواند هرروز، از کس دیگری بیرون از دولت دستور بگیرد. این از بدیهیات اداره هر سازمان کوچکی است، چه رسد به دولت و مملکت. با مهندس موسوی مشکل پیدا کردید و اگر امام نبود، دور دوم او را نخست‌وزیر نمی‌کردید. پس از رهبر شدن هم، روی همین هوس و نگرش غلط به مدیریت، به تدریج در همه امور دخالت کردید. در هشت سال گذشته، وقت مملکت را تلف کردید. نیروهای نظامی و امنیتی را وارد سیاست کردید و در نهایت، گروهی را بر مملکت مسلط ساختید که حرف شما را گوش کنند و به اصطلاح رایج، حکومت یکدست شود و یا اگر دقیق‌تر بگوئیم، تمام ارکان حکومت تابع شما شوند. اما دیدید که در اولین قدم، در دوران انتخابات ریاست جمهوری نهم، کاندیدای شما را کنار گذاشتند و کس دیگری را جلو انداختند و با فشار شما اخیراً به او یک پست دست دوم داده‌اند. اکنون هم به راهی می‌روند که ناکجاآباد است. و البته این تازه از نتایج سحر است، باش تا صبح دولتت بدمد.



پیش‌بینی سرنوشت سرابی که تحت عنوان دولت مطیع خودتان در انتظارش بودید، خیلی سخت نیست و نیاز به هوش خیلی بالا ندارد. گروهی که با بی‌تدبیری شما بر مملکت حاکم شده‌اند، این تضادها را با این بخش‌های کشور دامن خواهند زد:

۱- جناح‌های سیاسی که خواهان تغییر قانون اساسی و ساختار کل نظام بوده و در این انتخابات اخیر هم یک بار دیگر معلوم شد که بزرگ‌ترین جناح کشور هستند. تندروری نسبت به این جناح‌ها، فضای خشونت را تشدید می‌کند و راه‌گذار مسالمت‌آمیز کشور به دموکراسی را سخت‌تر می‌سازد. در واقع، خشونت‌ورزی حاکمین جدید با طرفداران دموکراسی، راه‌گذار محتوم کشور به دموکراسی را ناهموارتر می‌سازد.

۲- جبهه دوم خرداد و طیفی که از ملی - مذهبی‌ها تا روحانیون مبارز را در بر می‌گیرد. با فشار گروه‌های پشتیبان حاکمین، کنار گذاشتن تمام طرفداران آنها از مشاغل و مناصب و یا به قول انصار حزب‌الله پاکسازی دستگاه‌ها از منافقین، درگیری با این جناح را تشدید می‌کند و فضای کشور را ناامن‌تر می‌سازد.

۳- تکنوکرات‌های حکومتی که اکثراً از نسل اول و دوران انقلاب هستند و در طی ۲۷ سال گذشته در عمل، تحول فکری کرده‌اند. شعار بازگشت به سیاست‌ها و ارزش‌های اول انقلاب آن‌ها به شکل عوام‌فریبانه‌ای که این روزها به نمایش در می‌آید، چون در عمل مغایر دانش و تجربیات این گروه است، با این بلوک قدرت به درگیری می‌انجامد و منجر به استعفا و کناره‌گیری بسیاری از آنها می‌شود. وزرای آقای احمدی‌نژاد، دو دسته می‌شوند؛ یک دسته که عاقل‌تر هستند در عمل با بدنه کارشناسی دستگاه‌های دولتی همسویی می‌کنند، آنگاه با گروه‌هایی چون انصار حزب‌الله و کیهانی‌ها درگیر می‌شوند که از هم‌اکنون روی طبل تصفیه می‌کوبند و صحبت از حضور منافقین در دولت می‌کنند. دسته دوم، بر سر سیاست‌های قبلاً شکست خورده تندروانه پافشاری می‌کنند و با بدنه اجرایی دولت و تکنوکرات‌های حکومتی دچار مشکل می‌شوند و دولت ناتوان را ناتوان‌تر می‌سازند. نگاهی به صدرالمشاورین آقای احمدی‌نژاد بیاندازید که به دلیل تندروری در همین کارها در زمان دکتروالایتی از وزارت خارجه اخراج شد. حالا می‌خواهد همان کارها را در سطح یک کشور انجام دهد.

۴- جناح سنتی بازار و هیأت مؤتلفه که عملاً از زمان انتخابات، کنار گذاشته شده‌اند و تندرورهای حاکم درصد حذف آنان هم هستند. اگر چه باج‌هایی هم به آنها داده شده است، اما منطقی قدرت نظامی حاکم، کار را به درگیری با آنها می‌کشاند. این کشمکش ابتدا در مجلس، چهره نشان می‌دهد و سپس به قوه قضائیه و پاره‌ای نهادهای زیر نظر شما کشیده می‌شود.

۵- روحانیت مبارز تهران و مدرسین حوزه علمیه قم و جناح‌های سنتی‌تر روحانیت. به‌خصوص آنکه در همین ابتدای کار، آقای احمدی‌نژاد کسی را مشاور امور روحانیت خود کرده است که سال‌ها در بخش اطلاعاتی و امنیتی روحانیت مشغول کار بوده است. همچنین بال و پر گرفتن روحانیونی چون آقای مصباح یزدی که فاقد وزن حوزوی هستند و سطح گسترده‌ای از تنفر در حوزه‌ها را برای خود یدک می‌کشند، اختلاف روحانیت با حکومت را تشدید می‌کند. اولین نمود آن را در اجلاس اخیر مجلس خبرگان مشاهده کردید که دنبال تغییر آئین‌نامه انتخابات خبرگان بودند تا شاید بتوانند در انتخابات سال آینده خبرگان، اکثریت را به دست آورند و سپس حضرت‌عالی را عزل نمایند. البته جالب است که گروه آقای مصباح یزدی و نظامیان حامی ایشان هم، همین خیال را در سر دارند و می‌خواهند با همین آئین‌نامه فعلی، مجتهدین خودشان را وارد انتخابات کنند و اکثریت را بگیرند و صندلی را از زیر پای شما بکشند.

۶- خود جنابعالی و بیت رهبری، مرکز بعدی اختلاف است. وقتی گروهی با اسلحه وارد سیاست شوند، دلیلی ندارد که از شما یا کس دیگری حرف‌شنوی داشته باشند. کما اینکه در جریان انتخابات هم، کاندیدای مورد حمایت شما و فعالین بیت جنابعالی، کس دیگری بود و در آخرین لحظه کنار گذاشته شد. در مورد وزرا هم از همین ابتدای امر به پاره‌ای از پیشنهادات شما ترتیب اثر نداده‌اند. به‌خصوص در مورد وزات خارجه این گروه راه خود را رفته است. بعد از این هم مطمئن باشید هرچه شما بیش‌تر بر ایده‌آل خود که دخالت در امور اجرایی است، پافشاری کنید، بیش‌تر هیچ‌کاره خواهید شد. غولی را که از چراغ بیرون آورده‌اید، گریبان خودتان را قبل از همه گرفته است، هیچ چاره‌ای ندارید جز اینکه بخشی از فرماندهان نظامی و امنیتی پشتیبان آقای احمدی‌نژاد را عزل کنید و قدرت نظامی را از آنها بگیرید. کاری که شروع کرده‌اید، ولی فایده‌ای ندارد، نیروهای پشتیبان خود را با آنها گره زده‌اید. با این کار، در صف این نیروها شکاف ایجاد می‌کنید. متأسفانه راه دموکراتیک و حضور مردم و نهادهای مردمی چون مطبوعات را در سیاست بسته‌اید و در چند سال گذشته دائماً آنها را سرکوب و تضعیف کرده‌اید. اگر به همین راه که آمده‌اید، ادامه دهید، چاره‌ای جز مقابله اسلحه با اسلحه نخواهید داشت.

۷- وزارت اطلاعات و نهادهای اقتصادی و امنیتی وابسته به آن، مشکل دیگری است که با هجوم سازمان امنیت موازی برای تسخیر این وزارتخانه، منجر به واکنش‌های تندی خواهد شد. ترورهای اخیر، تنها مقدمه‌ای بر مشکلات آتی خواهد بود.



۸- سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، محل دیگر نزاع است. شما بهتر از من می‌دانید که سپاه، ارگانی به صورت اطاعت محض نیست و از روز نخست با اما و چرا تأسیس شده است. علی‌رغم تصفیه‌های مکرر، باند کودتاجی حاکم بر آن، محبوبیتی در بدنه سپاه ندارد و مشکل اصلی آنها با بدنه و بخش بزرگی از فرماندهی سپاه است. وقتی پای قدرت سیاسی و اقتصادی هم بیش از پیش به سپاه باز شود، این تضادها تشدید می‌شود.

۹- بحران بعدی با دنیا است. سیاست‌های تروریستی و شاخ و شانه کشیدن برای دنیا و تدریجی‌های بچگانه، خوب یا بد، درست یا غلط با جهت عمومی دنیا همخوانی ندارد. ممکن است تصور کودکانه حاکمین جدید، تشکیل یک جبهه تروریستی از بخشی از مسلمانان برای به هم زدن روال فعلی دنیا باشد. اما این کار، همانطور که در ۲۷ سال گذشته نشان داده شد، حاصلی جز اتلاف منابع ملی و تحلیل بردن توان یک مملکت ندارد. دنیا نیز واکنش نشان می‌دهد. دیدید چگونه چند سال حرکت دیپلماتیک کشور برای جذب اروپا، ظرف یک ماه از دست رفت. نطقی را که برای آقای احمدی‌نژاد، خود شما پسندیده بودید و تصحیح کرده بودید، در سازمان ملل مورد تمسخر محافل دیپلماتیک قرار گرفت و حاصل آن هم، در فاصله کوتاهی، صدور قطعنامه حکام آژانس بین‌المللی انرژی در محکومیت ایران شد. البته بی‌اعتنایی شما به درخواست محافل بین‌المللی برای آزادی گنجی هم در این امر، تأثیر زیادی داشت. حالا تمام امید شما باید به روسیه‌ای باشد که همیشه بیش‌ترین کلاه را بر سر ملت ایران گذاشته است و شیخ سنگین تحریم هم دور سر ملت و کشور ایران دور می‌زند. بعد هم معلوم نیست به نذر چه کسی باید این همه هزینه بپردازیم. آخرش هم اگر تمام دنیا کن فیکون شود، چیزی عاید ما نمی‌شود. مایی که در اداره کشور خودمان درمانده‌ایم و یک مشکل ترافیک یا آلودگی هوا یا فساد در قوه قضائیه را نمی‌توانیم حل کنیم، معلوم نیست چه پیامی برای دنیا داریم. به قول قدیمی‌ها اگر بیل‌زن هستیم، اول باغچه خودمان را بیل بزیم، بعد برای دیگران تعیین تکلیف کنیم. به هر حال، دور جدیدی از بحران با دنیا، مردم را در یک دور نوین از سختی و ناراحتی قرار می‌دهد.

۱۰- و بالأخره بالاترین بحران و درگیری، با مردم است. کافی است از میان گروه‌های مختلف اجتماعی، تنها به سه گروه اقلیت‌های قومی، زنان و جوانان نگاه کنید. هر سه گروه، مطالبات روشن اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دارند که ۲۷ سال است دولت‌های مختلف هر از گاهی با آنها کلنجار رفته‌اند و همواره نیز به نوعی مصالحه و کوتاه آمدن راضی شده‌اند، بدون آنکه البته فکر اساسی هم برای مشکلات این گروه‌های اجتماعی بکنند. حالا نوبت این دار و دسته جدید است که می‌خواهد با خواست‌های این گروه‌های اجتماعی، کشتی بگیرد. آن هم با گماشتن یکی از بدنام‌ترین و مخوف‌ترین چهره‌های اطلاعاتی در رأس وزارت کشور که مستقیم‌ترین وظیفه را در این مورد دارد. کشور ایران در سطوح مختلف و در میان گروه‌های گوناگون اجتماعی، به صورت انباری از تضادها و مطالبات انباشته درآمده است که گاهی نیز پرده‌هایی بسیار خون‌آلود بر آنها کشیده شده است. صبر و حوصله و عقل و درایت بسیار بالایی می‌طلبد که با تأنی و حوصله و حسن نیت، بتوان کشور را از مرحله کنونی عبور داد و سر آن را به سلامت بر بستر آرامش و دموکراسی قرار داد. حرکات حاکمین جدید، تنها چند گره محکم‌تر بر کلاف پرگره و کور کشور خواهد زد. مملکت ایران و نیروهای موجود در آن، بزرگ‌تر از آن هستند که چند نفر تازه به دوران رسیده در قدرت بتوانند آن را به راحتی از گلو پایین دهند. یادتان باشد که آدم‌ها به هر صورت، با یکدیگر اختلاف سلیقه دارند و آن یکدستی که فکر می‌کنید هرگز پیش نمی‌آید. در سیاست یا هر کار جمعی دیگر، اختلاف نظر و سلیقه قطعی است. دو راه دارید؛ یا این اختلاف را به رسمیت بشناسید و آن را قانونمند سازید که در این حالت، می‌شود دموکراسی؛ و یا سرکوب کنید و همه را یکدست بخواهید که آخرش می‌شود امثال حکومت صدام حسین که کار آمدی ندارد و ملت عراق، بدبخت می‌شود و دنیا به جانش می‌افتد. نگاهی به اختلافات مجلس هفتم و یا همین کابینه تازه تأسیس بیاندازید تا ببینید چرا آن یکدست‌سازی‌ها سرابی بیش نیست.

جناب آقای خامنه‌ای!

شما به هر صورت، ۲۷ سال تجربه در اداره کشور دارید. بعید است که ندانید مبارزه با فقر و تبعیض و فساد که شعار شما است، با نمایش راه انداختن و روی زمین نشستن، حل نمی‌شود. ساده‌زیستی، امر خوبی است، اما نه جلوی دوربین‌ها. نام این کار، ریا است. فقر در کشور ما جدی است. درآمد سرانه کشور نسبت به سال ۵۶، تا سی درصد برای هر ایرانی پایین آمده است. اما درمان آن با افزایش درآمد نفت هم عملی نیست، چون این افزایش، حداکثر می‌تواند درصد اندکی در تولید ناخالص ملی تأثیر گذار باشد. تا ایرانی‌ها دلخوش نباشند و سرمایه‌گذاری و تولید نکنند و تولید ناخالص ملی را بالا نبرند و در واقع تا چرخ مملکت به حرکت نیفتد، مسأله فقر حل نمی‌شود. برگرداندن درآمد سرانه ایرانی‌ها به همان سطح سال ۵۶، نیاز به تولید ناخالص ملی حدود سیصد میلیارد دلار دارد، یعنی بیش از دو برابر وضع فعلی. درآمد نفت، حداکثر به ۴۰ یا ۵۰ میلیارد دلار خواهد رسید. یعنی ۱۵٪ آن تولید ناخالص ملی مورد نیاز برای رسیدن به درآمد سرانه سال ۵۶. الباقی را باید بخش‌های صنعتی و کشاورزی و خدمات کشور و در واقع ملت ایران تولید کنند. برای این کار، ایرانی‌ها باید محیط امن و آرام و قوانین مناسب و دولتمردان عاقلی را



بینند تا با دلخوشی به سرمایه‌گذاری و تولید در بخش‌های صنعتی و کشاورزی و خدمات پردازند. نگاهی به رکود بازار بورس تهران یا معاملات ملک یا خروج وحشتناک ارز از کشور بیاندازید تا ببینید که اقتصاد کشور و مردم چگونه واکنش نشان می‌دهند. باور کنید این دیگر توطئه دشمن جهانی نیست. بدیهیات علم اقتصاد است. ببینید برای حل مشکل فقر در جامعه چطور راه برعکس را رفته‌اید و یک دولت خروس جنگی و خط و نشان بکش برای مردم و دنیا سر کار آورده‌اید.

در خصوص تبعیض هم حتماً با من موافقتی که اصلی‌ترین و پایه‌ای‌ترین درمان رفع تبعیض، حاکمیت قانون است. باید قوانین روشن و مشخص و قوه قضائیه مستحکمی وجود داشته باشد و شاه و گدا در مقابل آن مساوی باشند تا اصولاً صحبت از رفع تبعیض، معنی داشته باشد. نهادهای فراقانونی و در رأس تمام آنها وجود خود حضرت‌عالی، مهم‌ترین عامل عدم حاکمیت قانون است. نگاهی به چند سال گذشته بیاندازید و ببینید که چگونه نهادهای منسوب به شما از هر مجازاتی رهایی یافتند. یک قلم نگاهی به روزنامه کیهان و سرنوشت تمام هتاک‌ها و تهمت‌زنی‌های آن بیاندازید و ببینید که گویی در مقابل آن، هیچ فریادرسی نیست و آنچه با هرکس بخواهد می‌کند و هیچ مرجعی برای رسیدگی نیست. یا سرنوشت حمله‌کنندگان به خوابگاه دانشجویان یا عاملین قتل‌های زنجیره‌ای و یا شکنجه‌کنندگان شهرداران نواحی و معاونین شهرداری و ده‌ها مثال دیگر. در تاریخ قرن نوزدهم ایران، صحنه خیلی جالبی داریم. وقتی ناصرالدین شاه از سفر سوم فرنگ برگشت، تمام درباری‌ها را جمع کرد و گفت در آنجا آنچه دیدم قانون بود و ساعتی از حاکمیت قانون و لزوم آن برای کشور دم زد. یکی از درباری‌ها نقل می‌کند که در آن جمع، هیچ‌کس جرأت نکرد بگوید که اعلاحضرت، عامل اصلی عدم حاکمیت قانون، خود شما هستید. حالا نقل شما است. دم از تبعیض و مبارزه با تبعیض می‌زنید و می‌زنند، اما یک نفر نمی‌گوید تا شما و منصب رهبری ماورای هر قانونی قرار دارد و به هیچ‌کس هم پاسخگو نیست، رفع تبعیض و حاکمیت قانون غیرممکن است. نگوئید مجلس خبرگان، مقام رهبری را می‌میزی می‌کند که نمی‌کند. تمام وکلایش از فیلتر شورای نگهبانی رد شده‌اند که منصوب شما است و در عمل هم حتی یک مورد دیده نشده که این مجلس، لاقفل برای حفظ ظاهر هم که شده، علنی و در مقابل ملت به یک عملکرد شما یا نهادهای زیر نظر شما انتقاد کند. این همه انحراف و خرابکاری در نهادهای زیر نظر شما مثل رادیو و تلویزیون و نیروی انتظامی و قوه قضائیه و بنیاد مستضعفان و ستاد اجرایی فرمان هشت ماده‌ای امام و بنیاد شهید و سازمان امنیت موازی و سپاه پاسداران و ده‌ها ارگان دیگر وجود دارد. اما جالب است حتی یک مورد هم تا کنون مطرح نشده است. متوجه می‌شوید که چرا مبارزه با تبعیض، با ساختار کنونی و تمرکز قدرت در دستان شما عملی نیست. لطفاً سراغ تئوری مندرس تقوای رهبر هم نروید که اگر نداشته باشد به‌طور اتوماتیک از رهبری ساقط است. اکثریت کارها و خطاهایی که یک رهبر سیاسی می‌کند از دایره معمول تعاریف تقوا بیرون است. مثلاً وقتی در کردستان تصمیم می‌گیرید مردم را سرکوب کنید، تعاریف رایج تقوا با این تصمیم شما کاری ندارد. اگر بالاترین جنایت‌ها را هم در آنجا مرتکب شوند، بر دامن این تقوای تعریف شده رایج، گردی نمی‌نشیند. یا اگر هرکس به شما نامه‌ای بنویسد و یا انتقادی بکند، جایش در زندان و مستحق حکم محکومیت باشد، نسبت به تعریف تقوای حاکم، خللی وارد نمی‌شود. یا همین سیاست معروف شما که معتقدید مردم باید از حکومت بترسند و مطبوعات نباید روی مردم را به حکومت باز کنند را در نظر بگیریم؛ بر اساس این سیاست، در سالیان اخیر، مطبوعات را بسته و منتقدین را به بند کشیده‌اید و موجی از افسردگی و دل‌سردی در مردم ایجاد کرده‌اید؛ باز هم این خطایا برابر تعاریف موجود، از تقوای شما کم نمی‌کند. چون تعاریف رایج تقوا، تنها در حدود اجرای احکام شرعی دور می‌زند که اکثراً در حوزه فردی جای دارند و مهم‌ترین مسائل اجتماعی که با سرنوشت مردم سر و کار دارد، از آن دایره بیرون است. در تاریخ اسلام، صحنه بسیار تکان‌دهنده‌ای وجود دارد. چند سال پس از شهادت امیرالمؤمنین و استقرار معاویه این ابی سفیان بر مصدر حکومت، پیرزنی از اهل کوفه، به دلیل بی‌عدالتی که در حق پسرش شده بود، به شام رفته و هر روز جلوی کاخ خلیفه دادخواهی می‌کرد و سروصدا به راه می‌انداخت. تا بالأخره یک روز خلیفه تصمیم گرفت خودش با او صحبت کند. وقتی آن پیرزن در مقابل خلیفه نیز درشتی کرد و از حق دادخواهی برای پسرش کوتاه نیامد، معاویه جمله‌ای در مذمت علی(ع) گفت که به نظرم یکی از بهترین تعاریف‌ها از روش حکومتی علی(ع) است. او گفت: «خدا لعنت کند آن علی را که طعم مخالفت با حکومت را به شما چشاند.» ظاهراً امروزه از معاویه باید عذرخواهی کنیم. آن بدبخت به صراحت امروز شما برای مردم شاخ و شانه نمی‌کشید. خنده‌دارتر این اتوماتیک بودن است. در مملکت استبدادزده‌ای مثل ایران که استبداد بازتولید می‌شود، اگر ده‌ها نهاد نظارتی و کنترلی هم برای مردم طراحی کنی، باز هم امکان مطلقه شدن قدرت و عدم تمکین آن به خواست مردم وجود دارد، چه رسد به اینکه قدرت بی‌کرانی مثل ولایت فقیه داریم که در واقع هر کاری دلش می‌خواهد می‌تواند بکند و به هیچ‌کس هم جواب ندهد و مردم هم راهی برای پایین آوردن او از مسند قدرت و یا نظارت بر او و یا انتقاد از او ندارند و بعد بگوئیم یک روزی که تقوا نداشت، خودش اتوماتیک، عزل می‌شود و از مصدر قدرت، پایین می‌آید.



در مورد فساد، که به شکل فساد اقتصادی و رانت‌خواری و اعتیاد و فحشا و فسادهای اجتماعی و مهم‌تر از همه تزلزل ارزش‌های اخلاقی، ارکان کشور را فرا گرفته است، نیاز به وارونه کردن تمام روابط موجود است. باید دخالت حکومت در بسیاری از حوزه‌ها را کم کرد. اما درست راه برعکس اتخاذ شده و قرار است دخالت حکومت افزایش یابد. اجازه بدهید یک قلم به فساد اقتصادی و رانت‌خواری بپردازم. مطمئناً برای مقابله با این بلیه در کوتاه‌مدت باید دست رانت‌خواران اقتصادی را کوتاه کرد و در میان‌مدت باید ساختار اقتصادی کشور را از اقتصاد حکومتی و دولت‌سالار به اقتصاد خصوصی و بازار آزاد، تغییر داد و البته در درازمدت هم، سایر روابط اجتماعی که بر اقتصاد، تأثیر دارند، باید اصلاح شوند و زمینه فساد از آنها ریشه‌کن شود. حالا فرض کنید چند نفر پیدا شده‌اند و می‌گویند می‌خواهند با فساد اقتصادی مبارزه کنند. از نمایش و شو درآوردن مثل روی زمین نشستن که بگذریم، باید بتوانند جلوی رانت‌خواری را بگیرند. آیا می‌توانند دست شرکت‌های سپاه را از پیمانکاری‌های کشور و واردات لوازم خانگی و معاملات نفتی و تولید خودرو و ده‌ها فعالیت دیگر کوتاه کنند؟ آیا می‌توانند سهمیه آقای مصباح یزدی از واردات شکر صنعتی را متوقف کنند؟ آیا می‌توانند بیش از ۵ هزار واحد املاک و مستغلاتی را که توسط ستاد اجرایی فرمان ۸ ماده‌ای امام، مصادره شده را به صاحبانش برگردانند و مزایایی را که یک عده از قبل این مؤسسه و مؤسسات نظیر آنها که همگی زیر نظر شما هستند، به دست آورده‌اند متوقف کنند؟ آیا می‌توانند تمام رانت‌هایی را که آقای واعظ طوسی و یا ری شهری و یا دیگران به نام امامان و امام‌زاده‌ها استفاده می‌کنند، موقوف کنند؟ اگر بکنند، آنگاه شما باید با یک بودجه محدود دولتی، شفاف و روشن و منعکس در ردیف‌های بودجه و زیر نظر ذیحساب وزارت دارایی سر کنید. در این صورت، پول برای پرداخت شهریه برای طلاب و یا پشتیبانی گروه‌های فشار و یا ده‌ها هزینه دیگری را که بیت شما انجام می‌دهد، از کجا می‌آورید؟ اگر امیرکبیر در ظرف سه سال توانست راه دزدی را در این مملکت ببندد، دلیلش این بود که اول بودجه ناصرالدین شاه را در دست گرفت و محدود کرد و بعد به سراغ دیگران رفت. اگرچه آن بزرگوار، جانش را هم گذاشت، اما لاقل راه درست را نشان داد. آیا به نظر شما با رانت‌خواری بزرگ و سازمان‌یافته‌ای که عمدتاً در اطراف شما و در مؤسسات زیر نظر شما وجود دارد، می‌توان صحبت از مبارزه با فساد اقتصادی کرد. به نظر شما نمایش‌های کم‌دی آقای احمدی‌نژاد مثل روی زمین نشستن در مقابل دوربین تلویزیون، تا چه حد با یک مبارزه جدی با فساد مربوط است؟

می‌گویند «خودکرده را تدبیر نیست». شما این کشور را به این شکل درآورده‌اید و شما هم باید پاسخگو باشید. تکلیف امثال من روشن است. به دنبال تغییر قانون اساسی فعلی و تدوین یک قانون اساسی دموکراتیک، مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر هستیم. نقطه شروع این کار را هم برگزاری یک رفراندوم آزاد با نظارت نهادهای بین‌المللی برای تعیین تکلیف قانون اساسی فعلی می‌دانیم. برای رسیدن به این مقصد هم، چاره‌ای جز سازماندهی مقاومت مدنی در مقابل قدرتمدارانی که در مقابل این خواسته مردم می‌ایستند، نداریم. اما نمی‌دانم شما می‌خواهید چه کار کنید. مطمئناً دروغ‌هایی را که در مورد شرکت مردم در انتخابات گفته‌اند، دیگر شما باور نکرده‌اید. لاقل به گزارش‌های محرمانه اعتماد کنید و مطمئن باشید کم‌تر از ۳۰٪ مردم در انتخابات شرکت کرده‌اند. اگر به بحث‌های برون‌دینی اعتقادی ندارید و به رأی اکثریت مردم قائل نیستید، لاقل به بحث‌های درون‌دینی و فتوای اکثریت فقها توجه کنید؛ به موجب فتوای اکثریت فقها، حکومت، وقتی برای فقیهی مسجل می‌شود که مستظهر به رأی اکثریت مردم باشد. با آقای منتظری دشمن هستید و لابد فتوای ایشان را قبول ندارید، با آقای سیستانی چطور؟ بعید است حرف غیرشرعی و غیرعقلی آدم‌هایی چون آقای محمد یزدی مورد قبول شما یا هر آدم عاقلی باشد. ایشان می‌گویند منصب ولایت فقیه را یک نوع نصب الهی قلمداد می‌کنند و وظیفه خودشان را کشف این انتصاب الهی می‌دانند و نه رأی دادن. می‌دانید این حرف یعنی چه؟ یعنی نعوذ بالله، شما یا هر آدم دیگری در این منصب، هم‌تراز پیامبران و یا امامان شیعه می‌گردد. می‌دانید چه حقه‌بازی بزرگی در این حرف نهفته است و می‌تواند تا چه حد، مورد سوء استفاده شیادان قرار گیرد. بیائید با مردم صریح باشید. اگر شما هم به این قبیل حرف‌ها اعتقاد دارید، صریحاً اعلام کنید تا مردم بدانند که شما چگونه برای خود یک نیمچه پیامبری و نظرکردگی الهی قائلید. فقهای شیعه هم بدانند که شما چه در سر دارید، آنگاه نه فقط اطاعت از شما جایز نیست، بلکه مبارزه با شما واجب شرعی می‌شود. و اگر به این حرف‌های مشکوک امثال آقای یزدی باور ندارید که فکر می‌کنم نداشته باشید، در آن حالت، چاره‌ای جز اخذ رأی مردم، برای مشروعیت حکومت خود ندارید. رأی مردم را هم در یک انتخابات آزاد می‌توان اخذ کرد، نه از طریق یک مجلس خبرگان دست‌چین‌شده. کاشکی به نصیحت مصلحانی مثل اکبر گنجی، گوش می‌کردید که شما را به شرکت در یک انتخابات آزاد و اخذ رأی اکثریت مردم دعوت می‌کنند، و در صورت عدم رأی اعتماد مردم، کنار می‌رفتید. کاشکی تا دیر نشده بابت تمام دهن‌کجی‌هایی که به ملت کرده‌اید، از مردم عذرخواهی می‌کردید و کنار می‌رفتید. واقعیت این است که شما کشور را بسیار بد اداره کرده‌اید؛ خاطریم هست وقتی صدام حسین به کویت حمله کرد و به زور متحدین، از آنجا بیرون رانده شد و مملکتش هم دچار تحریم سازمان ملل شد، شما در یک سخنرانی به درستی از او انتقاد کردید و گفتید این چگونه رهبری است که کشورش را دائماً به مشکل و بدبختی دچار می‌کند و



مردمش را به زحمت می اندازد. اکنون، قدری به خودتان نگاه کنید و ببینید ملت و مملکت را کجا برده اید. می دانم در دلتان به این حرف های من می خندید و متأسفانه از باده قدرت مستید. فکر می کنید بر خر مراد، سوار هستید و مخالفین را قلع و قمع کرده اید، اشتباه می کنید. سرنوشت ادامه مسیر فعلی، روشن است. در تاریخ ایران و جهان، بارها اتفاق افتاده است. تا دیر نشده می توانید با همراهی با مردم، از خسارت بیش تر به کشور جلوگیری کنید؛ خود دانید.

و ما توفیقی الا بالله

محمد محسن سازگارا

مهرماه هشتاد و چهار



نامه سرگشاده «انجمن مطالعات خاورمیانه آمریکای شمالی» به خامنه‌ای، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۵

متن انگلیسی (English Text)

May 8, 2006

Ayatollah Ali Khamenei
Supreme Leader of the Islamic Republic of Iran
c/o H.E. Javad Zarif
Ambassador Extraordinary and Plenipotentiary
Permanent Mission of the Islamic Republic of Iran to the United Nations
Fax: 212-867-7086

Your Excellency:

We write to you on behalf of the Committee on Academic Freedom of the Middle East Studies Association of North America (MESA) and the Committee on Academic and Intellectual Freedom of the International Society for Iranian Studies (ISIS) to protest in the strongest possible terms the recent arrest of Dr. Ramin Jahanbegloo, a prominent Iranian intellectual and political theorist. We urge you to use your good offices to determine the circumstances of his detention and to secure his immediate release.

The Middle East Studies Association of North America and the International Society for Iranian Studies are the preeminent international organizations in their respective fields. MESA, founded in 1966, and ISIS, founded in 1967, were established to promote scholarship and teaching on Iran, the Middle East, and North Africa. MESA publishes the International Journal of Middle East Studies and has more than 2600 members worldwide; ISIS publishes the international journal of Iranian Studies and has more than 500 members worldwide. Both organizations are committed to ensuring academic freedom, the free exchange of ideas, and freedom of expression in all its forms, both within Iran and the Middle East and in connection with the study of Iran and the Middle East in North America and elsewhere.

According to information we have received Dr. Jahanbegloo was arrested at Tehran's Mehrabad airport in late April. Officials from your government have stated that Dr. Jahanbegloo is currently undergoing "interrogations" and that he is suspected of crimes related to "security and spying". Despite these statements, as of this date no official charges have been filed against Dr. Jahanbegloo. Officials have stated that charges against Dr. Jahanbegloo will only be filed after his interrogation. Given these facts we are concerned that officials of your government are in the process of coercing confessions from Dr. Jahanbegloo. We also have reason to believe that he has been allowed only limited access to his family, and as far as we know he has not had any access to legal counsel.

Dr. Jahanbegloo is a highly respected scholar and academic who is currently the head of the department of Contemporary Studies at Tehran's Cultural Research Bureau, an important institution in your country that has gained international recognition for its important scholarly work in the area of Iranian history, culture, and politics. Dr. Jahanbegloo's work as part of the Cultural Research Bureau has contributed to the high regard in which it is held by scholars both inside and outside of Iran. He has also studied and taught at major universities in Europe and North America, including the Sorbonne, Harvard University, and the University of Toronto. In his role as a public intellectual Dr. Jahanbegloo has also consistently advocated for the US and Europe to adopt a less confrontational approach in dealing with Iran. His published work includes over twenty books in Persian, French, and English on topics relating to European and Iranian intellectual history and political philosophy. Dr. Jahanbegloo's writing reflects a thoughtful consideration of Iran's encounter with modernity and the difficult and complex process by which modern Iranian intellectuals have sought to define universal values such as democracy and human rights in terms that are organic to Iranian tradition. Given the arbitrary and unusual nature of Dr. Jahanbegloo's detention, we are compelled to conclude that his arrest is connected to his scholarly and intellectual pursuits.

We also feel compelled to remind you, Your Excellency, that the rights of individuals to freedom of thought, opinion, and speech are explicitly protected under the Constitution of the Islamic Republic of Iran (Article 23), as well as the International Covenant on Civil and Political Rights (Articles 18, 19, 21), to which the Islamic Republic of Iran is also a state party. The arbitrary arrest of Dr. Jahanbegloo does further harm to the reputation of Iran as a country where scholarly research and inquiry are highly valued. Dr. Jahanbegloo's arrest and detention can only be conceived as a direct attack on the principles of academic freedom and critical intellectual inquiry.



Your Excellency, we trust that you will appreciate the seriousness of this matter and will take the appropriate measures. We urge you to secure his immediate release.

Yours Respectfully,
Juan R.I. Cole
President, MESA

and

Janet Afary
President
ISIS

*** منع ***

http://www.mesa.arizona.edu/caf/letters_iran.html



ترجمه فارسی

۸ مه ۲۰۰۶

آیت‌الله خامنه‌ای

رهبر جمهوری اسلامی ایران

توسط جناب آقای جواد ظریف

سفیر ویژه و تام‌الاختیار

نماینده دائم جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل متحد

عالیجناب:

ما از طرف کمیته آزادی علمی در «انجمن مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا» (MESA) و کمیته آزادی علم و اندیشه در «جامعه بین‌المللی برای پژوهش درباره ایران» (ISIS) با شما سخن می‌گوییم تا با قوی‌ترین واژه‌های ممکن به دستگیری رامین جهاننگلو، نظریه‌پرداز سیاسی و روشنفکر برجسته اعتراض کنیم. ما مصرانه از شما می‌خواهیم که با استفاده از امکانات میانجیگری خود، وضعیت بازداشت وی را مشخص کرده و آزادی فوری ایشان را تضمین کنید.

«انجمن مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا» و «جامعه بین‌المللی برای پژوهش درباره ایران»، انجمن‌های علمی برجسته در زمینه تخصصی خود هستند. انجمن مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا در سال ۱۹۶۶، و جامعه بین‌المللی برای پژوهش درباره ایران در سال ۱۹۶۷ برای ارتقاء کار علمی و تدریس در زمینه ایران، خاورمیانه و شمال آفریقا پایه‌گذاری شده‌اند. انجمن مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا «نشریه بین‌المللی مطالعات خاورمیانه» را منتشر می‌کند و بیش از ۲۶۰۰ عضو در سراسر جهان دارد. جامعه بین‌المللی برای پژوهش درباره ایران، نشریه بین‌المللی «مطالعات ایران» را انتشار می‌دهد و بیش از ۵۰۰ عضو در سراسر جهان دارد. هر دو انجمن پایبند به تضمین آزادی علمی و تبادل آزاد اندیشه‌ها به هر صورتی، در ایران و خاورمیانه و در رابطه با مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا و هر جای دیگر هستند.

بر پایه اطلاعاتی که ما دریافت کرده‌ایم، دکتر جهاننگلو در فرودگاه مهرآباد تهران در اواخر ماه آپریل دستگیر شده است. مسؤولان دولت شما اظهار داشته‌اند که دکتر جهاننگلو در حال حاضر تحت «بازجویی» است و مظنون به ارتکاب جرم در رابطه با «جاسوسی و امنیت ملی» است. با وجود این اظهارات، تا این تاریخ هیچ‌گونه اتهامی بر علیه دکتر جهاننگلو اعلام نشده است. مسؤولان بیان داشته‌اند که اتهامات علیه دکتر جهاننگلو تنها پس از پایان بازجویی تفهیم خواهد شد. با توجه به این حقایق، ما نگران این امر هستیم که مسؤولان دولت شما در کار اعتراف گرفتن به زور از دکتر جهاننگلو هستند. ما همچنین دلیل داریم که باور کنیم که ایشان دسترسی بسیار محدودی به افراد خانواده خویش داشته، و تا جایی که ما آگاه هستیم، ایشان هیچ‌گونه امکان تماس با وکیل نداشته است.

دکتر جهاننگلو یک شخصیت علمی و دانشگاهی بسیار مورد احترام است که در حال حاضر ریاست «مؤسسه مطالعات معاصر ایران» در دفتر پژوهش فرهنگی دانشگاه تهران را به عهده دارد که سازمان مهمی در کشور شماسست که در جهان به خاطر کارهای علمی مهم در زمینه سیاست، فرهنگ و تاریخ ایران شناخته شده است. کار دکتر جهاننگلو به عنوان بخشی از دفتر تحقیقات پژوهش فرهنگی باعث جلب احترام فراوان شخصیت‌های علمی داخل و خارج از ایران برای این دفتر شده است. ایشان همچنین در دانشگاه‌های برجسته در اروپا و امریکای شمالی، از جمله سوربن، هاروارد، و دانشگاه تورنتو آموزش دیده و تدریس کرده است. دکتر جهاننگلو به عنوان یک روشنفکر، پیوسته و به طور آشکار ایالات متحده آمریکا و اروپا را تشویق کرده است که در برخورد با ایران از شیوه رودرویی کناره بگیرند. کارهای منتشر شده ایشان شامل بیش از بیست کتاب به زبان‌های فارسی، فرانسه، و انگلیسی در زمینه‌های مربوط به فلسفه سیاسی و تاریخ روشنفکری ایرانی‌ها و اروپایی‌ها است. نوشته‌های دکتر جهاننگلو بازتاب‌دهنده توجه به مواجهه ایران با مدرنیته و روند دشوار و پیچیده‌ای است که روشنفکران مدرن ایران خواسته‌اند ارزش‌های جهانی از جمله دموکراسی و حقوق بشر را بر پایه ارزش‌های اصیل سنتی ایرانی تعریف کنند. با توجه به بازداشت خودسرانه و غیرعادی دکتر جهاننگلو، ما مجبوریم چنین نتیجه‌گیری کنیم که بازداشت ایشان در رابطه با کارهای علمی و اهداف روشنفکری ایشان است.



عالیجناب، ما همچنین خود را ناگزیر می‌بینیم به شما یادآوری کنیم که حقوق افراد در زمینه آزادی اندیشه، نظر، و بیان به طور صریح در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (ماده ۲۳)، و همچنین در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ماده‌های ۱۸، ۱۹، ۲۱) که جمهوری اسلامی عضو آن می‌باشد، حمایت شده است. دستگیری خودسرانه دکتر جهانگلکو همچنین به شهرت ایران به عنوان کشوری که کنکاش و پژوهش علمی در آن دارای ارج بسیار است، لطمه می‌زند. بازداشت و حبس دکتر جهانگلکو تنها می‌تواند به حمله مستقیم به اصول آزادی علمی و کنکاش نقادانه روشنفکری تعبیر شود.

عالیجناب، ما باور داریم که شما اهمیت این مسأله را درک کرده و اقدامات لازم را به عمل خواهید آورد. ما مصرانه از شما می‌خواهیم که آزادی فوری ایشان را تضمین نمایید.

با احترام،

خوان ر. آی. کول

رئیس انجمن مطالعات خاورمیانه و شمال افریقا

ژانت آفاری

رئیس جامعه بین‌المللی برای پژوهش درباره ایران

*** منع ***



نامه سرگشاده یعسوب‌الدین رستگار جویباری به خامنه‌ای، ۱۴ آذر ۱۳۸۵

شما با شاخه درخت اسلام، دسته تیشه درست کرده و به نام اسلام، به ریشه‌اش می‌زنید

آیا این است اسلام ناب محمدی؟! و آیا این است حکومت عدل علوی؟!!

ناخدای کشتی، ناآگاه از ناخدایی، غیرمتعالی، ناتوان و ناموزون است

نامه سرگشاده تقدیر و تشکر به آقای خامنه‌ای از حکم بغیر ما أنزل الله و برخلاف مقررات بین‌المللی و ضد انسانی، به جرم بیان حقایق دین مبین اسلام، پس از نهمصد و پنجاه روز از زمان دستگیری و حبس در سخت‌ترین شرائط و شکنجه مداوم روحی و هتاک‌ی در بازداشتگاه موقت زندان اوین تهران، و آشکار ساختن ماهیت درونی خود برای همگان.

بسم الله قاصم الجبارین

قال الله العزيز القهار: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» - وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ - وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (سوره مائده، آیات ۴۴-۴۵ و ۴۷).

و قال: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» (سوره انعام، آیه ۵۷).

و قال حکایة عن شعيب (ع) «وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» (سوره اعراف، آیه ۸۹).

اما بعد:

لازم دیدم نامه‌ای سرگشاده به یادگار ماندنی و سند تاریخی که بیانگر اجمالی ماهیت درونی و عملکرد بیرونی رژیم شماسست، به عنوان تقدیر و تشکر در پی فرمان مکرر به آقای علی رازینی، رئیس دادگاه (کابوس وحشت - بیدادگاه) ویژه روحانیت بر اشد مجازات بر من به جرم - طبق گفته آقای اکبری بازپرس ارشد وزارت اطلاعات قم در دومین روز دستگیری من: بیان حقایق دین و نفوذ کلام در افکار جامعه بر اثر عدم وابستگی شما به رژیم که در نامه سرگشاده از زندان اوین به سردمداران رژیم در تاریخ ۱۳۸۵/۹/۱۴ بیان گردیده است - برای شما بنگارم و مراتب تقدیر و تشکر خود را به خدمت آن جناب ابراز دارم.

که آقای رازینی طبق فرمان اکید و شدید آن جناب، پس از هفتصد و هفتاد و شش روز از دستگیری و حبس در بازداشتگاه موقت بند ویژه روحانیت زندان اوین تهران در سخت‌ترین شرائط و شکنجه بی‌وقفه روحی و اخیراً جسمی، و منع از ارتباط تلفنی حتا با افراد خانواده به مدت ۵۹۰ روز، صبح شنبه ۱۳۸۵/۳/۲۰، سیزدهم جمادی الاولی ۱۴۲۷ هـ.ق، مصادف با روز شهادت حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (علیها افضل صلوات الله)، مرا از چنین بازداشتگاه شما به وسیله مأموران خشن و هتاک از باب «الناس علی دین ملوکهم» با نهایت اهانت و دستبند و بدون لباس روحانی و با دمپایی و جوراب، برای بیعت اجباری با آن جناب (همچون بردن مولایم حضرت امیر مؤمنان علی(ع) را با ریسمان بر گردن به مسجد، جهت بیعت اجباری با خلیفه غاصب) به چنین دادگاهی نزد حاکم منصوب شما برده‌اند که مجموع مدت دادگاه (بیدادگاه) دقیقاً کم‌تر از پنج دقیقه، پایان، و به اجبار، با دستور ایشان به وسیله مأموران چنین دادگاهی رانده شدم.

به مجرد ورود اجباری من به چنین دادگاهی، آقای علی رازینی گفت: «شما تعهد بدهید که طبق خواسته‌های ما عمل کنید».

گفتم: «بنده یک تعهد الهی به خداوند یکتا دادم که به حول و قوه و توفیق او جلّ و علا طبق فرامینش عمل نمایم که فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ» (سوره آل عمران، آیه ۱۸۷) و نمی‌خواهم از عهدشکنانش باشم تا گرفتار عذاب ابدی خداوند متعال و مورد لعن و نفرین خداوند قهار و همه لعن‌کنندگان قرار گیرم که فرمود: «فَنَبِّدُوهُمُ وِرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ» - لَا



تَحْسِنَ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيَجُوبُونَ أَنْ يَحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبْنَهُمْ بِمَقَازَةِ مَنْ الْعَذَابِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (سوره آل عمران، آیات ۱۸۷-۱۸۸).

و فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (سوره بقره، آیه ۱۵۹) و تعهد دیگری ندارم.

آقای رازینی گفت: شما برخلاف گفته خدا: «لَا يَجِبُ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوِّ مِنَ الْقَوْلِ» (سوره نساء، آیه ۱۴۸) به علما توهین کرده‌اید. گفتیم: چرا تمام آیه کریمه را نمی‌خوانید که فرمود: «إِلَّا مَنْ ظَلِمَ»؟ شما بر بنده اشکال دارید یا بر خداوند دانا؟ آیا شما نمروود را ابراهیم و فرعون را موسی می‌خوانید؟ و بنا بر فرض شما بنده علمای راستین را اهانت کرده باشم، مگر نه این است که می‌گویید: این اسلام شما که ۲۷ سال است به مردم عرضه کرده‌اید، اسلام ناب محمدی، و این نظام شما که می‌خواهید بر گستره زمین صادر کنید، حکومت عدل علوی است، رسول خدا(ص) در ده سال حکومت خود، چه کسی را به مجرد اهانت به آن حضرت(ص) حبس و شکنجه و از زندگی ساقط کرده است؟ و یا امیر مؤمنان امام علی(ع) در پنج سال حکومتش، یک نفر سرسخت‌ترین مخالف و دشمن و اهانتگرش را زندانی کرده است و او و افراد خانواده و بستگانش را از کم‌ترین حقوق انسانی محروم کرده است که شما در این مدت ۲۷ سال نسبت به مخالفان کرده‌اید؟

آیا شما بر بنده ناچیز خداوند قادر متعال اشکال دارید؟ یا بر خداوند سبحان که در قرآن کریمش علمای دینی را به دو گروه متضاد تقسیم فرمود: گروهی از علمای دین خواه که در دفاع از آن، خود را فدای دین می‌کنند که برترین مقام پس از مقامات امامان معصوم صلوات الله علیهم اجمعین و تالی تلو عصمت همچون ابوالفضل(ع) را دارا هستند که درباره این دسته از علمای دینی فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (سوره فاطر، آیه ۲۸).

و گروهی از علمای هواپرست، دنیاطلب و دین‌فروش که از آنها به سگ (هار) و حمار تعبیر فرمود: «كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (سوره جمعه، آیه ۵).

خداوند قهار، این دسته از علمای دینی را ظالم و اضلال‌گر و گمراه‌کننده افراد و جوامع بشری معرفی و لعن فرموده است: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ - الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ» (سوره هود، آیه ۱۸-۱۹).

آیا به جرم دفاع از کیان اسلام و بیان حقایق دین و اعانت به مظلومان و خصم بر ظالمان در این ۲۷ سال پس از پیروزی انقلاب نکبت‌بار شما، تا کنون مرا چهار بار دستگیر و نزدیک به ۹ سال حبس در سخت‌ترین شرایط در سلول‌های مخوف انفرادی و شکنجه، و حتا دو بار دستور قتل من، با تطمیع و وعده تخفیف مجازات به افراد قاتل و اشرار در زندان، و دستگیری و حبس فرزندان و بعضی از بستگانم بدون کم‌ترین جرم «إِلَّا بُغْضًا لِي» و حمله و حشیانه مأموران زن و مرد وزارت اطلاعات به منزل و دفتر و کتابخانه در تاریکی آخر شب، و غارت نوشته‌های حدود نیم‌قرن با زحمات طاقت‌فرسای من، و غارت اموال و کتاب‌ها و اجناس شخصی و... که در نامه سرگشاده از زندان اوین به سردمداران رژیم اجمالاً درج شده، به من ظلم نشده است؟

شما بدترین ظلم تاریخ بشریت را به نام دین، مرتکب می‌شوید، و زشت‌تر از آن، تحمل کوچک‌ترین صدا و کم‌ترین نفس کشیدن مظلوم را ندارید؟ شما با شاخه درخت اسلام، دسته تیشه درست کرده و به نام اسلام، به ریشه‌اش می‌زنید و فریاد عدالت می‌زنید، و می‌خواهید با تمام نیروی سواره و پیاده‌تان چنین عدالتی را در گستره زمین صادر نمایید؟!

آقای شیخ علی رازینی! یقیناً تا چهل سال دیگر، من و شما زنده نخواهیم بود، روز قیامتی هست که حاکم بین ما، خداوند یکتاست. در این هنگام، آقای رازینی بدون پاسخ به پرسشها، زنگ زده و مأمور انتظامی به سرعت وارد دادگاه (بیدادگاه) شد، رازینی به مأمور گفت: ایشان (خطاب به من) را ببر!

پس از توقف کوتاه در بیرون دادگاه، چهار نفر از مأموران خشن دادگاه (بیدادگاه) ویژه روحانیت، مرا با هتاکی و اهانت و هل دادن، به پای ماشین، و با مأمور انتظامی و دستبند به بازداشتگاه موقت بند ویژه روحانیت بازگرداندند.

و دومین بار، در تاریخ ۱۳۸۵/۴/۱۱، با دستبند و بدون لباس روحانی و اجبار و اهانت، به دادگاه (بیدادگاه) ویژه روحانیت، جهت ابلاغ حکم بغیر ما أنزل الله و ضد انسانی و برخلاف مقررات بین‌المللی بردند که موضوع جرم را طبق معمول رژیم از پیروزی ننگین انقلاب تا کنون، متهم ساختن بزرگ‌ترین مراجع تقلید و آیات عظام و علمای راستین دین مبین اسلام و اندیشمندان آزاده و... به اتهامات دروغین «اقدام علیه امنیت ملی، و اهانت به علما و نشر اکاذیب و...» عنوان، و حکم خواسته‌های شیطانی یک سال حبس به اضافه ۷۹۸ روز بازداشت موقت که مجموع حبس را ۳



سال و دو ماه برشمردند، به من ابلاغ نمودند، که شفاهاً اتهامات دروغین و حکم متناسب آن را به شدت تکذیب کردم، ولی آقای قاسم ورزدار، ابلاغ‌کننده حکم، مانع از نوشتن تکذیب در داد (بیداد) نامه شد که پس از نوشتن آیه ۱۸۷ از سوره آل عمران، داد (بیداد) نامه را از دستم گرفت. و پس از ۳ ماه از ابلاغ چنین حکمی، حدود ساعت ۱۱ صبح یکشنبه ۱۳۸۵/۷/۱۶، آقای شیخ جعفر قدیانی، دادستان دادگاه (بیدادگاه) ویژه روحانیت تهران، با ده نفر از همراهانش وارد اطاق ۲ بازداشتگاه موقت بند ویژه زندان اوین شدند که من در آن محبوس بودم؛ پس از نشستن همگی در اطاق کوچک (مکاناً ضیقاً)، آقای قدیانی خطاب به همراهانش کرد و گفت: من مسؤول پرونده آقای رستگار نیستم، ایشان را که متهم به وهابیت است، از دادگاه ویژه قم به تهران فرستادند، و در تهران، حکم (بدون ذکر مدت آن) به او داده شد، و ما شما را به قم برمی‌گردانیم. مهران یوسفیان، رئیس واحد تحقیقات و عملیات دادسرای ویژه روحانیت تهران، که در میان همراهان، و در نزدیکی چند جلد از کتاب تفسیر کبیر البصائر که در اطاق ۲ نشسته بود، خطاب کردم: جلد ۴۴ را بدهید؛ وقتی گرفتم، گفتم: این جلد ۴۴ در سال ۱۳۵۸ چاپ و منتشر شد، و صفحه ۴۸۰ آن را تحت عنوان «الفرقة الوهابية» خوانده و معنی کردم، و خطاب به آقای قدیانی و همراهانش کردم و گفتم: «آیا نویسنده این کتاب، وهابی است؟!» آقای قدیانی و همراهانش سر به زیر، از اطاق خارج شدند.

به راستی! تاریخ، همیشه تکرار می‌شود؛ پیامبر الهی و جانشینان به حق، و رهروان راستین آنها که برای ایجاد وحدت میان امت‌ها، با فراخوانی، همه را به یک راه الهی و پرهیز از راه‌های گوناگون «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (سوره انعام، آیه ۱۵۳)، و جهت رشد استعدادها و بینش و آگاهی افراد، و اصلاح جوامع بشری قیام کردند، زمامداران فرومایه و فرمانروایان خودکامه، همچون فرعون‌های زمان، آنها را به ایجاد اختلاف میان امت‌ها و افسادگر جامعه معرفی می‌کردند: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ» (سوره غافر، آیه ۲۶)؛ و خود را که مبدأ فتنه و فساد و اختلاف بین افراد و جامعه بودند، از یک سو هدایتگر جامعه معرفی می‌نمودند، و مردم را علیه آنان تحریک می‌کردند و از سوی دیگر، رسولان الهی و جانشینان به حق و رهروان راستین آنها را به کفر و بت‌پرستی و شهوت و شکم و شهرت و همسویی با جنایات خود فرامی‌خواندند، و در صورت تخلف از خواسته‌های شیطانی آنها، آنان را به زندان و قتل و تبعید و آتش زدن و محرومیت از حیات انسانی و سنگسار و... تهدید می‌کردند: «قَالَ لَئِنِ اتَّخَذَتِ آلِهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ - قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ» (سوره شعراء، آیات ۲۹ و ۱۱۶)؛ «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَتُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ» (سوره ابراهیم، آیه ۱۳)؛ «لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنُرْجِمَنَّكُمْ وَنُلَاقِيَنَّكُمْ مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (سوره یس، آیه ۱۸). آری! پرچمدار آزادی و آزادگی، حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) که برای اصلاح دین جدش (ص) قیام نمود، به اتهام خروج از دین جدش، محکوم به قتل شد.

بنده که در جلد اول تفسیر کبیر البصائر، ص ۱۹۷-۱۹۸ که در اواخر سال ۵۶ چاپ و قبل از پیروزی انقلاب نکبت‌بار، انتشار یافت، و در جلد ۶۰ ص ۱۰۳۸ همین تفسیر که در سال ۱۳۷۱ چاپ و منتشر شد، و در تمام کتاب‌های فارسی و عربی خود، همه ادیان، مذاهب و ملت‌های مختلف جهان را به خداوند یکتا و رسول خاتمش محمد مصطفی و اهل بیت معصومش صلوات الله علیهم اجمعین و به آخرین کتاب آسمانی (قرآن مجید) و وحدت و اخوت ایمانی، و طبق قرآن مجید به یک راه حق الهی: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» دعوت، و از تفرقه و اختلاف برحذر داشتم: «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ...» (سوره انعام، آیه ۱۵۳).

آقای خامنه‌ای گفت: ما ادله فراوانی داریم که ایشان (رستگار) پول از دشمنان و بیگانگان می‌گیرد، و کتاب تفرقه و اختلاف‌انداز چاپ می‌کند؛ ولی نه تنها تا کنون (با در اختیار داشتن هزاران نامه از داخل و خارج و کنترل و شنود تلفن و دیگر اطلاعات عمومی و خصوصی از طریق جواسیس)، کم‌ترین دلیلی را برای اثبات مدعای دروغین خود ارائه نکرده است، بلکه آقای محسنی اژه‌ای، وزیر اطلاعات کنونی، پس از گذشت ۲ سال از دستگیری و حبس در زندان، در مصاحبه اختصاصی‌اش که بعد از ساعت ۱۱ شب یکشنبه ۱۳۸۴/۱۱/۳۰، از صدا و سیما پخش شد، در پاسخ به سؤال خبرنگار از خود و پیش تنظیم شده، گفت: ما هیچ دلیلی بر ارتباط ایشان (رستگار) با هیچ حزب و گروهی، چه در داخل و چه در خارج، نداریم.

آری! اگر العیاذ بالله تعالی، سرور آزادگان جهان حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) به جرم قیامش جهت اصلاح دین مبین اسلام، از دین جدش خارج و محکوم به قتل شده، درست باشد، نویسنده تفسیر کبیر البصائر نیز به جرم بیان حقایق دین مبین اسلام و مبارزه با بازیگران دین، و دفاع از کیان ولایت خاندان رسالت صلوات الله علیهم اجمعین، و خصم بر بیدادگران، خارج از دین، و سزاوار قتل خواهد بود.

پس از حدود چهل روز دیگر، ساعت ۸ صبح چهارشنبه ۱۳۸۵/۸/۲۴، رئیس بند ویژه روحانیت، و روستا، مأمور دادگاه ویژه، به اطاق ۲ بازداشتگاه موقت که من در آن حبس بودم، آمدند، و با کشیدن عبایم، مرا به اجبار به دادگاه (بیدادگاه - کابوس وحشت) ویژه بردند، و پس از حدود ۲



ساعت توقف تحقیر و اهانت‌آمیز در سالن دادگاه، حدود ساعت ۱۱ نزد آقای قدیانی، دادستان ویژه بردند که سخایی، مجری احکام دادگاه ویژه حضور داشت؛ آقای قدیانی، فتوکپی دادنامه‌ای که آقای قاسم ورزدار، ابلاغ‌کننده حکم دادگاه ویژه، در تاریخ ۱۳۸۵/۴/۱۱، حکمش را به من ابلاغ کرده بود، به من داد و گفت: من از طرف دادگاه ویژه قم به عنوان نیابت، این حکم را به شما ابلاغ می‌کنم و محکومیت شما ۴ سال و ۳ ماه حبس در زندان است و دادنامه را به من داد؛ وقتی دو سطر اول آن را نگاه کردم، گفتم: این فتوکپی همان دادنامه‌ای است که آقای ورزدار، بیش از چهار ماه قبل در تاریخ ۱۳۸۵/۴/۱۱ به من ابلاغ کرده، و من با نوشتن آیه ۱۸۷ از سوره مبارکه آل عمران، خواستم تهمت‌های دروغین، و حکم متناسب آن را تکذیب و دفاع کنم، که ورزدار آن را از دست من گرفت، و در این دادنامه، محکومیت ۳ سال و ۲ ماه حبس بود، و خواستم آن را نشان دهم که قدیانی دادنامه (بیدادنامه) را از دستم گرفت، و حتا اجازه خواندن آن را به من نداد.

سخایی گفت: من مجری احکام دادگاه ویژه هستم و حکم ۴ سال و ۳ ماه را اجرا می‌کنم، و اگر قتل و اعدام هم باشد، اجرا خواهم کرد. گفتم: اولاً: اتهامات دروغین و حکم بغیر ما أنزل الله این دادنامه، همان اتهام «خَرَجَ الْحَسِينِ عَنِ دِينِ جَدِّهِ» و حکم به قتل آن حضرت (ع) توسط شریح قاضی، سرسپرده یزید بن معاویه لعنة الله علیهم است که خداوند قهار، حکم حاکم و قاضی (و بالتبع، حکم ابلاغ‌کننده و مجری) آن را با صراحت در قرآن مبین، که همان کفر و ظلم و فسق است، بیان فرمودند: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ - وَ مَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ - وَ مَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (سوره مائده، آیات ۴۴-۴۵ و ۴۷)؛

و ثانیاً: آیا شما ماهی را از آب می‌ترسانید؟ حیات من به شهادت در راه خداوند یکتا گره خورده است، که نه تنها وحشت و ترسی از آن ندارم «وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَكَأَ هَضْمًا» (سوره طه، آیه ۱۱۲)، بلکه شهادت، یک عهد و پیمان بنده با خداوند منان و آروزی دیرینه و برای نیل به آن، روزشماری می‌کنم: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ - وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (سوره توبه، آیات ۱۱۱-۱۱۲)؛ و ثالثاً: به طوری که از عشق و شور و هیجان شما در اجرای احکام بغیر ما أنزل الله معلوم است، اگر به تو بگویند: یک سر حضرت امام حسین (ع) را بیاور! تو سر آن حضرت (ع) و ده‌ها سر شیعیان راستین آن حضرت (ع) را خواهی آورد.

و آنگاه خطاب به آقای قدیانی گفتم: شماها با پیروزی انقلاب نکبت‌بار، سخت خود را باخته‌اید!

آقای خمینی که از سال ۴۱ تا پیش از پیروزی انقلاب، می‌گفت: من دست‌های مراجع تقلید، علما، فضلا، طلاب و بازاری‌ها را می‌بوسم، و اگر کسی به من اهانت یا فحاشی کند، کسی حق ندارد بر آن اعتراض نماید، آیا این بود بوسیدن دست‌ها که پس از پیروزی به گونه‌های مختلف، همه را قطع کرد، و حاضر نبود و نیستید کسی بگوید: خال بالای ابرویتان سیاه یا سفید است، و اگر بزرگ‌ترین مرجع تقلید و شخصیت علمی و تقوا و ایمان و... می‌گفت یا بگوید، باید نابود گردد. حکومت و ریاست، سعه صدر می‌خواهد که متأسفانه، حداقل آن هم در شما نیست، از این رو هیچ‌کس، حتا خداوند سبحان هم، برای شما قابل تحمل نیست، زیرا بارها گفته‌اید: «ولی فقیه می‌تواند توحید را تعطیل و هر حلالی را حرام، و حرامی را حلال، و حضرت ولی عصر (ع) هم باید فدای جمهوری اسلامی شود»؛ چنانچه فرعون مستبد مطلق به حضرت موسی (ع) گفت: «لَئِنْ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُورِينَ» (سوره شعراء، آیه ۲۹)؛ فرعون، این ادعای ولایت مطلقه حتا بر موسی کلیم الله را پس از ولادت از مادرش، و یا پیش از رسیدن به ریاست و فرمانروایی نگفت، بلکه پس از رسیدن به زمامداری گفت.

حضرت مولای متقیان، امیر مؤمنان امام علی (ع)، در نامه‌اش به قثم بن عباس، فرمانروای مکه از طرف آن حضرت (ع)، نوشت: «وَ لَا تَكُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطْرًا وَ لَا عِنْدَ الْبُؤْسَاءِ قَسِيلاً» (نهج البلاغه، رقم نامه: ۳۳)؛

«گر به دولت برسی، مست نگردي، مردی

گر به ذلت برسی، سست نگردي، مردی»

آقای قدیانی! از اول این چهارمین بار از دستگیری و حبس تا کنون که نهصد و سی و یک روز از آن می‌گذرد، اتهامات دروغین گوناگون و ضد و نقیضی (که دأب این رژیم شما نسبت به مخالفان و منتقدان شما از نخست تا کنون بوده و تا پایانش خواهد بود) را مطرح کرده‌اید، و هم‌اکنون ۳ بار در مدت کوتاه کم‌تر از ۵ ماه، حکم‌های مختلفی را عنوان و ابلاغ می‌کنید، و آن‌چنان سر در گمید که خود نمی‌دانید چه می‌کنید. و باید هم، چنین باشد! آقای قدیانی! من یک دعای قرآنی می‌کنم، اگر خواستید آمین بگویید: «رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ» (سوره اعراف، آیه ۸۹)؛ وی گفت: آمین.



در این هنگام، قدیانی خطاب به من گفت: با آقای سخایی به اطاق اجرای احکام بروید تا حکمتان را به شما ابلاغ و اجرا کند؛ با سخایی به دفترش رفتیم، وی دادنامه دیگری را که محکومیت ۴ سال و ۳ ماه حبس در آن آمده بود، خواند؛ گفتیم: این بیدادنامه غیر از آن است که در دست قدیانی بوده است که دو بار به من ابلاغ شده. سخایی گفت: حکم شما این است. گفتیم: پس به من بدهید تا دفاع و امضا کنم! نداده است و گفت: ما این حکم را درباره شما اجرا می‌کنیم، ما مأموریم و معذوریم.

گفتیم: چه خوب بود می‌گفتید: مأمورید، که قطعاً پیش خودتان و یا به دیگران می‌گویید. اگر شما مأمور و معذور و یا مأمورید، پس چرا هویدا و نصیری و ده‌ها درباریان و مجلسیان و سران ارتش و... و حتا چندین نفر از روحانی که فقط چند بار به شاه دعا کرده، و عده‌ای از ساواکی‌ها را که به آنها دست یافته‌اید، اعدام کرده‌اید؟ آیا آنها مأمور و معذور و یا مأمور نبوده‌اند؟ و حتا بسیاری از بستگان و افراد خانواده آنها که مأمور نبوده‌اند، اعدام و یا آواره کرده‌اید و اکنون حدود ۵ میلیون پناهنده و آواره ایرانی در کشورهای مختلف جهان، کیانند؟ بنا به گفته شما، همه نمرودیان و فرعونیان و یزیدیان زمانه، مأمور و معذور و یا مأمور بوده‌اند و در قیامت، صدرنشینان بهشت خواهند بود. و آفرینش دوزخ، العیاذ بالله تعالی، بیهوده و خالی از سکنه خواهد بود.

آقای مأمور معذور و مأمور! خداوند متعال می‌فرماید: «تِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَّأُولَٰهَا بَيْنَ النَّاسِ» (سوره آل عمران، آیه ۱۴۰).

و حضرت امیر مؤمنان امام علی (ع) فرمود: «وَ اعْلَمُ بِأَنَّ الدَّهْرَ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ» (نهج البلاغه، نامه‌های حضرت، رقم ۷۲).

این فراز و نشیب برای فهم پیشینیان بود، قطعاً برای شما هم خواهد بود، امروز، روز فراز شما، و فردا به حول و قوه و قهر و غضب الهی، روز نشیبتان خواهد بود و عذر مأمور بودن شما هرگز پذیرفته نخواهد شد، چنان‌که از پیشینیان نیز پذیرفته‌اید.

خداوند قهار می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْكُمُ عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (سوره یونس، آیه ۲۳).

هیچ قوم و ملتی از این سنت قطعی الهیه مستثنا نیستند تا شما باشید، و نسب دنیوی، در روز قیامت مطرح نیست تا به کار آید، زیرا به کلی منقطع است؛ خداوند متعال می‌فرماید: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ» (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱).

فرزند دنیوی نوح پیامبر (ع)، فرزند اخروی نوح به شمار نمی‌رود، عمومی دنیوی رسول خدا (ص) همچون ابولهب، عمومی اخروی آن حضرت (ص) نخواهد بود؛ پس، نسبت‌های دنیوی در آخرت به کلی گسسته می‌شود، و گرنه کلید بهشت باید در دست پسر نوح و ابولهب عمومی رسول خدا (ص) باشد؛ روایات متعددی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام وارد شده است که ما به ولادت و نسبت به حضرت امیر مؤمنان امام علی (ع) هرگز افتخار نمی‌کنیم، بلکه به ولایت او افتخار می‌کنیم؛ از این رو، ابولهب، با وجود نسبت با رسول خدا، «تَبَّتْ يَدَا...» می‌گردد، و سلمان فارسی رضوان الله تعالی علیه، با ولایت «سلمانُ منا أهل البيت» گردید؛ و روز قیامت، سیادت به ولایت است نه به ولادت، و نه به عمامه سیاه که از بدعت‌های هارون عباسی است، خواهد بود، و گرنه هارون عباسی بدعت‌گذار، باید صدرنشین بهشت باشد.

بنا بر این، آقای سخایی! شما نه به عذر مأمور بودن دل ببندید، و نه به نسبت و سیادت و عمامه سیاه که هرگز در قیامت به کار نیاید؛ ملاک سعادت، سیادت و نجات، همان ایمان، تقوا و ولایت خاندان رسالت علیهم السلام، و صداقت است.

و گفتیم: آقای قدیانی، همراه اسکندری، دادیار دادگاه ویژه و حسین مهرنوش، نیروی عملیات دادگاه ویژه، حدود ساعت ۱۱ صبح دوشنبه ۱۳۸۴/۱۲/۱ به اطاق ۲ بازداشتگاه موقت بند اوین آمدند، و آقای قدیانی گفت: پرونده شما مربوط به قم است.

و من گفتیم: پس چرا ۲۲ ماه مرا در اینجا با چنین شرائطی حبس کرده‌اید و اعلام جرم نکرده و در بازداشتگاه موقت نگه داشته‌اید؟ در حالی که طبق قانون اساسی، کسی را بدون تفهیم اتهام، نمی‌توان دستگیر نمود، و طبق آیین‌نامه زندان، نمی‌توان کسی را بیش از یک ماه در بازداشتگاه موقت نگه داشت! کدام اندیشمند آگاه به ماهیت این رژیم تردید دارد که: قانون اساسی و آیین‌نامه‌ها و مصوبات مجلس و مانند اینها یک ملعبه سیاسی است تا مجامع بین‌المللی و اندیشمندان جهان نگویند: کشور ایران، قانون و مقررات و مجلس و... ندارد.

و به آقای قدیانی گفتیم: شما همه چیز دارید، تنها یک چیز ندارید، و آن، صداقت است، و خشت اصل رژیم شما را معماری بی‌صداقت پایه‌گذاری کرد و تا ثریا بر کجی و بی‌صداقتی بالا می‌رود.

پس از یک ساعت توقف اهانت‌آمیز در سالن دادگاه ویژه، سخایی و یوسفیان مرا به زندان آوردند، و با اهانت و هتاک، و گرفتن کتاب تفسیر کبیر البصائر و کتاب‌های دیگر شخصی، و حتا قرآن مجید و مفاتیح و مقداری از وسایل شخصی مرا که در اطاق ۲ بازداشتگاه موقت بودم، با هل دادن از اطاق بازداشتگاه، پس از نهصد و سی و یک روز حبس در آن، به بند ویژه روحانیت زندان اوین منتقل کردند.



آیا این است اسلام ناب محمدی! آیا این است حکومت عدل علوی شما؟! آیا می‌خواهید چنین اسلام و حکومتی را به گستره زمین صادر کنید و هوای رهبری جهان را بر سر می‌پرورانی؟

حضرت امیر مؤمنان امام علی(ع) فرمود: اگر دانه جویی را از دهان مورچه‌ای در قلمرو حکومت من از روی ظلم بگیرند، پسر ابی طالب مسؤول آن است. و از خار پای زن کافره اظهار تأسف کرد و...

اگر حکومت شما اسلامی باشد، باید الگوی شما، حکومت رسول خدا(ص) «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (سوره احزاب، آیه ۲۱)، و حکومت حضرت امیر مؤمنان امام علی(ع) در راستای حکومت رسول الله باشد؛ این دو بزرگوار، صلوات الله علیهما، چند نفر از مخالفان سرسخت خود، و حتا اهانت‌کنندگان به آنان (علیها السلام) را حبس، زندان، تبعید، و از حقوق اولیه انسانی، محروم و اموالشان را غارت و مصادره و... کرده‌اند؟! و اگر غیراسلامی باشد، در بدترین شکلش، به نظر خود شما، باید رژیم صهیونیستی باشد که پیوسته در سطح جهانی، دشنام، نفرین و لعنت بر آنان می‌فرستید، که باید به نظر شما از صفحه روزگار محو شود؛ باز هم گفتار و رفتار و کردار بسیار خشن شما با ملتی که شما را بر خود مسلط کرده، قابل مقایسه با رژیم صهیونیستی در برخورد با غیر ملت خود نیست، زیرا اگر شما به جای رژیم صهیونیستی بودید، کسی از ملت خود را باقی نمی‌گذاشتید! و برای این نوشتار، ادله واضح روشن فراوانی است که از جمله آنها روزنامه ایران دولتی شما، به شماره ۳۳۷۵، روز دوشنبه ۳ بهمن ۱۳۸۴، ص ۵، تحت عنوان «رژیم صهیونیستی: برغوثی می‌تواند در زندان، مصاحبه تلویزیونی داشته باشد»، نوشته: «به گزارش خبرگزاری فارس به نقل از خبرگزاری فرانسه، سخنگوی سازمان زندان‌های اسرائیل اعلام کرد: وزارت دفاع اسرائیل استثنائاً به مروان برغوثی (رهبر فهرست جنبش فتح) اجازه داده است تا در آستانه برگزاری انتخابات پارلمانی فلسطین، مصاحبه مطبوعاتی داشته باشد. این مصاحبه قرار است قبل از برگزاری انتخابات، با شبکه‌های تلویزیونی «العربیه» و «الجزیره» انجام شود».

آقای خامنه‌ای!

شما را به آن کسی که او را دوست یا بیش‌تر از همه دوست دارید! از اول پیروزی انقلاب تا کنون که مسؤولیت‌های سنگین، نخست، رتبه سوم، سپس، رتبه دوم، و هم‌اکنون، رتبه برتر این رژیم را بر عهده دارید، به چند نفر از مخالفان گوناگون خود در زندان‌ها چنین اجازه‌ای داده‌اید؟ من کار به شصت جلد تفسیر کبیر البصائر (تفسیر قرآن بی‌سابقه در جهان اسلام) و دو جلد توضیح‌المسائل و ده‌ها جلد کتاب در علوم و فنون اسلامی چاپ‌شده و چاپ‌نشده خود را که به غارت برده‌اید، ندارم، و از نظر سن، حدود هفتاد سال می‌باشم، مرا در این دستگیری چهارم، حدود نهصد و چهل روز در بازداشتگاه موقت بند ویژه روحانیت زندان اوین در کنار کسانی به نام روحانی که اکثر آنها اصلاً طلبه و روحانی نبوده‌اند، ولی در رتبه اول و دوم و سوم اشرار، اراذل و اوباش و... با جرم‌های غیر قابل ذکر بوده‌اند، در سخت‌ترین شرایط و شکنجه روحی مداوم و اخیراً جسمی هم، به بندم کشیده‌اید؛ از اول دستگیری تا ۵۹۰ روز، اجازه یکبار ارتباط تلفنی با نزدیک‌ترین افراد خانواده‌ام را به من ندادید، در حالی که قاتل، زانی، لواط‌کار، مرتد، شرور و سارق و... به مجرد ورود به همین بازداشتگاه موقت بند ویژه روحانیت زندان اوین، ارتباط تلفنی با افراد خانواده و دیگران بدون مانعی پیدا می‌کردند!

آیا این است اسلام ناب محمدی؟! و آیا این است حکومت عدل علوی شما؟

از دین مبین اسلام، چه بدی دیده‌ای که با فریاد و اسلاما این‌گونه تیشه به ریشه اسلام می‌زنی؟ آیا نمی‌شود یک ساعت از گرداب نازای «المُلک عقیم» و لجن‌زار «حُبِّ الشَّيْءِ يَعْمي و يُصم» خارج، و صدای مردم جهان، حتا مسلمانان را، بشنوی که اگر این است اسلام، ما اهل آن نیستیم؟ و خود و گروه زیادی از فریب‌خوردگان را از آن گرداب و لجن‌زار نجات دهی؟ مگر تا کی من و تو زنده خواهیم ماند؟

شما زندان‌های ابوغریب و گوانتانامو را ملعبه سیاسی و وسیله تحمیق مردم بی‌خبر از پشت صحنه‌ها، و سرپوشی بر ستم‌ها، بیدادگری‌ها و جنایات فراگیر بر تمامی ملت ایران قرار داده، و به مراتب، بدتر از ابوغریب و زشت‌تر از گوانتانامو، به گستردگی کشور ایران را، نمی‌بینی و نمی‌دانی؟ اگر نمی‌دانی، که وای بر تو! و اگر می‌دانی، که صدها وای بر تو! که پشه را فیل و فیل را پشه، کوه را کاه و کاه را کوه جلوه می‌دهی! مژه چشمت را نمی‌بینی، ولی بیخ هر خال موی دیگران را عمیق‌تر از گودال «ماریاناس» (عمیق‌ترین گودال دریایی در اقیانوس آرام)، و خال مو را بزرگ‌تر و بلندتر از کوه هیمالیا در نظر می‌گیری؟! و یا همانند بُز که از عورت همیشه مکشوفه خود غافل، ولی به هنگام پریدن گوسفند از جوی آب و کشف عورتش در آن هنگام، فریاد می‌زند دیدم، دیدم!

مسؤول ابوغریب و گوانتانامو، غیرمسلمان است، شما که شعار اسلام ناب محمدی و حکومت عدل علوی و رهبریت جهان اسلام را سر می‌دهید چرا؟



شما که در صدد اسقاط رژیم سابق و هوای فرمانروایی را بر سر خود می‌پرورانید، آیا رژیم شاه این‌گونه با شما برخورد کرده است؟ در حالی که «والله و تالله و بالله» بنده هیچ‌گاه، چه در رژیم سابق و چه در رژیم شما، اجازه خیال فرمانروایی را به خود نداده و نمی‌دهم و هدفی من جز بیان حقایق دین، و بینش و آگاهی مردم به آن و اعانت به مظلومان و خصم بر بیدادگران و اصلاح جامعه ندارم؛ در این ۲۷ سال نکبت‌بار، با من و مراجع بزرگ تقلید و علمای راستین و اندیشمندان آزاده برخورد کرده و می‌کنید؟ گویا سند ابدیت رژیم خود در دنیا را از خداوند سبحان دریافت کرده‌اید که هرگز فناپی برای تو از آن نیست؟

چرا؟ و چرا؟ و صدها چراها؟ و به فرموده مولای متقیان امیر مؤمنان امام علی (ع): «أَيْنَ الْفِرَاعِئَةِ وَ أَيْنَ الْفِرَاعِئَةِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۱ فیض). اگر فشارها، سرکوبگری‌ها، زندان‌ها، تبعیدها، اسارت‌ها، اعدام‌ها، دغلبازی‌ها، ترفندها و فریبکاری‌های یک فرمانروا، نشانگر اقتدار و عدالت او باشد و نه انحطاط و جنایت او، چرا فشارها و فریبکاری‌های نمرودها، فرعون‌ها، قارون‌ها، شدادها، هامان‌ها، غاصبان خلافت، بنی‌امیه و رهروان آنها، حجاج‌ها، منصور دوانیقی‌ها، هارون الرشیدها، و متوکل عباسی‌ها و هزاران هزار مانند اینها، بر رسولان الهی و جانشینان به‌حق آنان، صلوات الله علیهم اجمعین، و بر علمای راستین و اندیشمندان حق‌گو، دلیل بر اقتدار و عدالت آن بیدادگران تاریخ بشریت نباشد که خود را حق و زشت‌ترین جنایات خود را عدالت برمی‌شمردند؟

آقای خامنه‌ای!

طبق ادله اربعه اجتهاد، «شیعه»، «مصوبه»، که همان استبداد مطلق «الْحُكْمُ لِمَنْ غَلَبَ» است، نیست که هرچه یک مجتهد جامع‌الشرایط می‌گوید همان حق باشد، چه رسد به یک فرمانروا، که حق، تابع نظر فرد زمامدار باشد، نه رهبر، تابع حق؛ زیرا طبع هر فرمانروا، بدون هیچ استثنائی، نافرمانی از فرامین الهی است، مگر آنکه یکی از چهار امر: عصمت، فطرت، دیانت و بینش اصولی افراد جامعه او را مهار کند. و حضرت امیر مؤمنان امام علی (ع) در تکذیب مصوبه فرمود: «قَالُوا: أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِي الْحَقِّ أَنْ تُتْرَكَ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۱ و ۲۰۸ فیض).

آقای خامنه‌ای!

کمی در قضیه ذوالشهادتین و جریان زره حضرت امیر مؤمنان امام علی (ع) بیندیش، یا اگر به فرض محال، در این زمان وانفسای سرکوبگری حق‌گویان به نام حق، فرد حق‌گوی و آزاده‌ای را (از دیو و دم ملولم و انسانم آرزوست)، پیدا کردی، برای شما بازگو کند. به‌راستی اگر تظاهرات پی در پی و اعتصابات طولانی سراسری امسال (۱۳۸۵) در فرانسه که بدون سرکوبگری با برآوردن خواسته‌های ملت پایان یافت، در ایران برپا می‌شد، چقدر کشته، مجروح، معلول، دستگیر، محبوس، اعدام و سر به نیست می‌شدند؟ و آیا در کم‌تر از دو روز، همه، برای همیشه، خفه و سرکوب و... نمی‌شدند؟ که نمونه‌اش کوی دانشگاه، خوزستان و استان سیستان و بلوچستان و تبریز و کردستان و تعدادی از استان‌های دیگر در این چند سال اخیر می‌باشد؟

شاه با یک جمله، به سلطنت خود پایان داد و از آن دست کشید که: «وقتی ملت ایران بر اثر تحریکات بیگانگان، مرا نمی‌خواهند، می‌روم»، ولی شما می‌گویید: اگر روزی تمام ملت ایران، جز چند نفر از خودمان، بگویند: ما شما را نمی‌خواهیم، خواهید گفت: ملت ایران همه بمیرند و ما چند نفر، خود زنده‌ایم، زیرا وقتی ما نباشیم، دنیا نباشد، و چنانچه دوران امر، بین ماندن شما چند نفر معلوم، و تمام ملت ایران، و یا حتا همه مردم جهان شود، خواهید گفت: ما چند نفر بمانیم، همه ملت ایران و مردم جهان بمیرند! آیا اگر شما توانایی ابرقدرت‌های فعلی جهان را می‌داشتید، دریایی از خون انسان‌های بی‌گناه پدید نمی‌آوردید؟

آقای خامنه‌ای!

چه کسی بدون سرسپردگی به شما، می‌تواند در این مملکت غارت‌شده و به غارت رفته، برای دستیابی به حقوق اولیه خود، نفسی بکشد که پس از چند روزی، نفسش گرفته نشود و از هستی ساقط نگردد؟

آیا این است اسلام ناب محمدی؟ و حکومت عدل علوی شما؟ و آزادی در دین مبین اسلام برای رشد و شکوفایی استعدادهای افراد و بینش و آگاهی و شناخت اصولی جامعه به مسائل اعتقادی، اقتصادی، اخلاقی، تربیتی، سیاسی، اجتماعی و جهانی اسلام؟ سخنان حق، فراوان، ولی گوش شنوا کو؟!



اینک، لازم می‌دانم اشاره‌ای بسیار کوتاه به بعضی از دستاوردهای ۲۷ ساله شما، طبق آمار منتشره از سوی مسئولان مربوط، در رسانه‌های گروهی و روزنامه‌های دولتی و کثیرالانتشار داشته باشم تا درس عبرت و بسیار آموزنده‌ای برای ملت ایران و ما مردم جهان باشد:

۱- بیش از ۱۲۰ میلیون پرونده سالانه در ایران:

آقای شاهرودی، رئیس قوه قضائیه، در خرداد ۱۳۸۳ گفت: «ما هر سال ۶ میلیون پرونده جدید در دستگاه قضائی داریم که در دنیا بی‌سابقه است»؛ یعنی ملت ایران، جنایتکارترین مردم جهان، و در مملکت ایران، بیش‌ترین جنایت روی می‌دهد. روزنامه اطلاعات، شماره ۲۳۷۳۹، شنبه ۸ مهر ۱۳۸۵، می‌نویسد: «قربانعلی دری نجف‌آبادی، دادستان کل کشور، در مراسم تودیع و معارفه دادستان قم گفت: در سال گذشته ۳ میلیون و ۱۸۰ هزار پرونده در دادرسی‌های کشور مورد بررسی قرار گرفت، این میزان، ۵۰ درصد پرونده‌های ورودی را تشکیل می‌دهد»؛ یعنی تعداد ورودی پرونده‌ها در سال ۱۳۸۴ تنها در دادرسی‌های کشور، ۶ میلیون و ۳۶۰ هزار بوده است. و این رقم، غیر از پرونده‌های ورودی در شوراهای حل اختلاف و پرونده‌های دادگاه ویژه و نیروهای مسلح سپاه و ارتش و انتظامی است. روزنامه شرق، شماره ۷۸۳، چهارشنبه ۲۴ خرداد ۱۳۸۵، ص ۲، آمار ریز پرونده‌های رسیدگی‌شده در سال ۱۳۸۴ را از آقای کریمی راد، وزیر دادگستری و سخنگوی قوه قضائیه نقل نموده که: «مجموع پرونده‌های رسیدگی‌شده در دادگاه‌ها (بدون پرونده‌های رسیدگی‌شده در دادگاه ویژه روحانیت و نیروهای مسلح سپاه و ارتش و انتظامی) هفت میلیون و چهارصد و هفتاد هزار و ششصد و شصت و پنج پرونده بوده است، و پرونده‌های رسیدگی‌شده در شوراهای حل اختلاف نیز در سال ۱۳۸۴، چهار میلیون بوده است که مجموع این دو، ۱۱/۴۷۰/۶۶۵ پرونده است»؛ که اگر پرونده‌های دادگاه ویژه و نیروهای مسلح بر آن اضافه شود، بیش از ۱۲ میلیون خواهد بود. آیا با این تعداد پرونده سالانه در یک کشور با جمعیت هفتاد میلیون نفر، کسی بدون پرونده می‌ماند؟ آیا برای کسی اعصاب، آرامش و امنیت و... می‌ماند؟ از این رو، تمام جمعیت ایران، در تمام ابعاد زندگی، ناآرام، مضطرب، افسرده و عصبانی و... و پیوند خانواده‌ها از هم گسسته و هر روز، جرائم، جنایات، تصادفات و امراض گوناگون و... رو به افزایش است.

روزنامه اطلاعات، شماره ۲۳۷۲۶، پنجشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۸۵، ص ۱۳، نوشته: «آیت‌الله شاهرودی در سخنرانی گشایش دومین همایش سالانه دادستان‌های سراسر کشور گفت رسیدگی به ۸ میلیون پرونده در یک سال با کشوری با ۷۰ میلیون جمعیت، بسیار زیاد است». البته این رقم، غیر از رقم تعداد بیش از ۶ میلیون پرونده در شوراهای حل اختلاف و دادگاه ویژه و نیروهای مسلح است؛ یعنی کشور ایران، سالانه چهارده میلیون پرونده دارد. برای به دست آوردن افزایش پرونده‌های سالانه در ایران، به روزنامه مأوی، وابسته به دستگاه قضائی، سال چهارم، شماره ۵۳۵، یکشنبه اردیبهشت ۱۳۸۵، ص ۸، مراجعه شود. یعنی بالاترین رقم جنایات جهان در ایران، که در زمان انوشیروان (به نظر شما غیرعادل) چندین سال، طبق نقل تواریخ متعدد، یک پرونده نداشته است، چرا؟ آیا آب از سرچشمه گل‌آلود نیست؟ بخوان مفصل از این مجمل، «والناس علی دین ملوکهم».

آیا می‌خواهید جنایات و جرائم خود را به جهان صادر، و همه مردم بر گستره زمین را به تبعات آنها مبتلا سازید؟!

۲- ورودی و خروجی سالانه بیش از ششصد هزار زندانی و افزایش جنایات در ایران:

روزنامه حمایت، وابسته به سازمان زندان‌ها، شماره ۹۰۷، چهارشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۸۵، ص ۵، تعداد ورودی و خروجی سالانه زندانی از زندان‌ها را ششصد هزار نفر نوشته است. و همین روزنامه، شماره ۹۷۲، دوشنبه اول آبان ۱۳۸۵، ص اول، نوشته: «آیت‌الله شاهرودی در بخشنامه به واحدهای قضائی و دادرسی‌های کشور نوشته: متأسفانه بر اساس آمار مزبور، نرخ ورودی‌ها ۸ درصد افزایش یافته است».

روزنامه ایران، شماره ۳۴۲۶، یکشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۸۴، ص ۱۳، عواملی که باعث ارتکاب جرائم و افزایش جنایات در جامعه می‌شود را از زبان دکتر حمیدیان، مدیر کل هماهنگی امور استان‌های قوه قضائیه نقل کرده است، که به‌راستی خواندنی و دانستن آن بر هر ایرانی ضروری است. و روزنامه شرق، شماره ۷۸۰، یکشنبه ۲۱ خرداد ۱۳۸۵، ص ۵، وضعیت شرم‌آور زندان‌های کشور ایران در سال ۱۳۸۴ را تفصیلاً بازگو کرده است که آگاهی به آن بر هر انسان اندیشمند لازم است.

و افزایش جرائم و جنایات در ایران بیداد می‌کند؛ به روزنامه حمایت، وابسته به سازمان زندان‌ها، شماره ۹۹۰، ۲۵ آبان ۱۳۸۵، ص ۱۴، و روزنامه ایران، شماره ۳۴۸۵، سه‌شنبه ۹ آبان ۱۳۸۵، ص ۱۳؛ و تعداد جرائم و جنایات گوناگون در کشور ایران به مدت ۷ ماه، به روزنامه دولتی اطلاعات،



شماره ۲۳۷۶۸، سه‌شنبه ۱۶ آبان ۱۳۸۵، ص ۱۳، و روزنامه قدس، شماره ۵۴۲۳، دوشنبه ۲۲ آبان ۱۳۸۵، ص ۹؛ و آثار بد زندان در خانواده‌های زندانیان و جامعه، به روزنامه حمایت، شماره ۷۸۹، شنبه ۱۰ تیر ۱۳۸۵، ص ۸ رجوع کنید. روزنامه ایران، شماره ۳۴۲۶، یکشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۸۴، ص ۱۳، نوشته: «دکتر حمیدیان، مدیر کل هماهنگی امور استان‌های قوه قضائیه گفت: زندان نمی‌تواند مفسد اجتماعی را حل کند».

آقای خامنه‌ای!

زندان زمان شاه چقدر در شما اثر مثبت داشت؟

روزنامه حمایت، شماره ۸۹۲، یکشنبه ۲۵ تیر ۱۳۸۵، ص ۵ و ۸، نوشته: «۱۶۶ هزار زندانی در ایران محبوس هستند» و «زندان، هرگز سازنده که نیست، مخرب افکار و خانواده و جامعه است»؛ مسؤول آن در ایران کیست؟

آیا این است اسلام ناب محمدی؟ و آیا این است حکومت عدل علوی شما؟ که می‌خواهید با صدور آن، همه مردم جهان را به بند بکشانید، و افکار را تخریب و خانواده‌ها و جوامع بشری را به نابودی سوق دهید و افساد حرث و نسل نمایید؟

آیا رسول الله (ص) در ده سال حکومت خود، با آن همه دشمنان و مخالفان و شرکان و کافران و... از یک سو، و منافقان (کافران نقابدار) از درون از سوی دیگر، زندان و زندانی از بیرون داشت؟ و آیا حضرت امیر مؤمنان امام علی (ع) در پنج سال حکومت خود با آن همه دشمنان و... از بیرون و درون نیز، زندان و زندانی داشت؟

عمر بن الخطاب نخستین کسی است که در اسلام، در زمان خلافتش، خانه صفوان امین را در مکه به چهارده هزار دینار خریده و آن را تبدیل به زندان، و افرادی را در آن حبس نمود؛ و در زمان عثمان، ادامه یافت؛ و حضرت مولای متقیان امام علی (ع) در آغاز خلافتش آن را تخریب نمود. زندان، منطبق بپیدادگرانی همانند نمرودها، فرعون‌ها، شدادها و قارون‌ها و عُمرها و معاویه‌ها و یزیدها و منصور دوانیقی‌ها و هارون عباسی‌ها و... است.

آیا می‌خواهید با انتخاب راه این پیدادگران، این بیماری‌های فکری و فساد خانواده‌ها و جامعه ایران بلازده آفت‌دیده و به غارت رفته و... را به دنیا صادر کنید؟

۳- بیش از ۱۵ میلیون روانی در ایران:

روزنامه ایران، شماره ۳۴۷۰، شنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۸۵، ص ۴ نوشته: «عبدالرضا کردی، استاد دانشگاه تهران، گفت: بر اساس اعلام رسمی و گزارش دفتر سلامت روان وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، هم‌اکنون ۱۵ میلیون نفر در ایران، درگیر مسائل روانی هستند و نباید نسبت به این آمار بی‌تفاوت بود». روزنامه همشهری، شماره ۴۰۸۹، چهارشنبه ۲۹ شهریور ۱۳۸۵، ص ۱۲ نوشته: «طبق آمار روان‌پزشکان دانشگاه تهران، یک‌چهارم جمعیت ایران، بیماری روانی دارند». روزنامه اطلاعات، شماره ۲۳۷۵۵، پنجشنبه ۲۷ مهر ۱۳۸۵، ص ۵، نوشته: «دکتر خدایی، رئیس مرکز روان‌پزشکی رازی گفت: ۲۰ تا ۲۵ درصد افراد جامعه مبتلا به مسائل روانی هستند»؛ چرا؟ و منشأ آن چیست؟ و چگونه باید آن را درمان اصولی نمود؟ آیا شما می‌خواهید با صدور انقلاب خود، تمام مردم جهان، روانی گردند تا بر روانی‌ها حکومت جهانی تشکیل دهید؟

۴- بیش از ۱۴ میلیون فقیر در ایران:

روزنامه حمایت، شماره ۹۶۷، سه‌شنبه ۲۵ مهر ۱۳۸۵، ص ۱۵، آمار حاشیه‌نشینان را ۶ میلیون نفر و جیره‌بگیران را ۹ میلیون نفر، و زیر خط فقر را ۱۰ میلیون، و ۴ میلیون نفر را که از هیچ حمایتی برخوردار نیستند، ذکر کرده است. همشهری، شماره ۴۰۸۷، دوشنبه ۲۷ شهریور ۱۳۸۵، ص ۴، نوشته: «بی‌خانمانان باید خانه‌دار شدن را در خواب ببینند». روزنامه ایران، شماره ۳۴۲۶، یکشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۸۴، ص ۱۳، نوشته: «دکتر حمیدیان، مدیر کل هماهنگی امور استان‌های قوه قضائیه، فقر را یکی از مفسد فراگیر جامعه برشمرد». همشهری، شماره ۳۹۹۵، شنبه ۶ خرداد ۱۳۸۵، ص ۲، نوشته: «علی شمخانی، وزیر دفاع سابق، در حاشیه همایش همبستگی ملی، در مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام گفت: پتانسیل‌های قبلی و ناشی از چهار فاکتور: تنگدستی، تبعیض، تحقیر، و تحریک، در حال حاضر، مناطق مرزی و امنیتی را به جایی رسانده که حتا تحریک هم نیاز ندارد، و شکاف ایجادشده، با هر چیزی قابل تحریک است».



«لشکرکشی رژیم به استان سیستان و بلوچستان، برای سرکوبی گرسنگان، به نام اشرار، به گفته عبدالمحمد رئوفی نژاد استاندار کرمان»، به روزنامه ایران، شماره ۳۴۷۵، پنجشنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۵، ص ۳، مراجعه شود. و همین روزنامه، شماره ۳۴۷۸، یکشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۵، ص ۳، نوشته: «عبدالمحمد رئوفی نژاد، استاندار کرمان، گفت: ۶۰٪ ناامنی‌ها به مشکلات معیشتی، فرهنگی و فقر در این استان برمی‌گردد». حل این مشکلات و صدها مشکلات دیگر در سراسر کشور پهناور ایران با کیست؟

۵- بیش از ۶ میلیون جوان بیکار در ایران:

روزنامه ایران، شماره ۳۴۲۶، یکشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۸۴، ص ۱۳، می‌نویسد: «دکتر حمیدیان، مدیر کل هماهنگی امور استانی قوه قضائیه، یکی از عوامل مفسد فراگیر جامعه را وجود بیش از ۶ میلیون جوان بیکار در ایران دانسته است». روزنامه حمایت، شماره ۸۵۶، سه‌شنبه ۹ خرداد ۱۳۸۵، ص ۱۴، نوشته: «سردار علی اصغر جعفری، معاون آگاهی ناجا، با اعلام وقوع روزانه ۶/۵ فقره قتل در کشور، در حالی که میزان وقوع قتل در کشورهای غربی ۳۰ به یکصد هزار نفر جمعیت است، که این میزان به ۳/۵ فقره قتل در هر یکصد هزار نفر می‌رسد. وی با ابراز نگرانی از رخداد قتل‌های خانوادگی، اظهار کرده از مجموع جرائم وقوعی در سال گذشته با ۲۶ درصد قتل خانوادگی در کشور مواجه شدیم. وی گفت: ۴۰ درصد علل قتل‌های وقوعی، ریشه‌های فرهنگی داشته است. وقوع قتل‌های خانوادگی، دوبرابر کشورهای غربی است. بیکاری در کنار تورم و شکست تولید داخلی و افزایش واردات...». آیا می‌خواهید با صدور انقلاب، بیکاری و قتل‌های خانوادگی و... را در جهان گسترش دهید؟!

۶- بیش از ۴ میلیون معتاد در ایران و هزینه روزانه آن:

روزنامه حمایت، وابسته به سازمان زندان‌ها، شماره ۸۶۲، شنبه ۲۰ خرداد ۱۳۸۵، ص ۱۵، نوشته: «سه بار تصمیم‌گیری به مدت ۲۷ سال در شورای مصلحت نظام در خصوص بحث مبارزه با مواد مخدر، نه تنها وضع بهتر نشده که بدتر و افزایش یافته، و بیش از چهار میلیون معتاد در ایران وجود دارد».

چرا نتوانسته‌اند راه‌حلی بیابند؟ باید اندیشمندان آزاده غیرمعتاد و... با دیده ژرف‌نگری، در رفع این بلائی انسانیت‌برانداز خانمان‌سوز بیندیشند. روزنامه شرق، شماره ۷۹۴، سه‌شنبه ۶ تیرماه ۱۳۸۵، ص ۲۷، نوشته: «آمار رسمی معتادان در ایران، پس از پیروزی انقلاب تا کنون رو به افزایش است»؛ چرا؟ آیا خرماخورده می‌تواند کسی را از خوردن خرما باز دارد؟ روزنامه ایران، شماره ۳۴۲۶، یکشنبه ۲۸ اسفند ۱۳۸۴، ص ۱۳ می‌نویسد: «دکتر حمیدیان، مدیر کل هماهنگی امور استان‌های قوه قضائیه گفت: سالانه سیصد هزار جوان بر حلقه معتادان کشور اضافه می‌شود».

روزنامه حمایت، شماره ۸۵۷، چهارشنبه ۱۰ خرداد ۱۳۸۵، ص ۱، نوشته: «آیت‌الله هاشمی شاهرودی گفته: مواد مخدر و معتاد در ایران رو به افزایش است». و همین روزنامه، شماره ۸۷۴، شنبه ۳ تیر ۱۳۸۵، ص ۱۵، می‌نویسد: «دبیر کل ستاد مبارزه با مواد مخدر، فداحسین مالکی، صبح دیروز در سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران گفت: ایران، بیش‌ترین معتاد را دارد». و در صفحه ۱ و ۳ نوشته: «بیش‌ترین معتاد جهان در ایران»؛ و همین روزنامه، شماره ۹۲۹، چهارشنبه ۸ شهریور ۱۳۸۵، ص ۳ و ۱۴ می‌نویسد: «هر دو ساعت یک معتاد در کشور می‌میرد»؛ و همین روزنامه، شماره ۸۵۸، پنجشنبه ۱۱ خرداد ۱۳۸۵، ص ۱، نوشته: «هشدار آیت‌الله هاشمی شاهرودی در دیدار با مسؤولان بهزیستی: مشکل اعتیاد، با دستگیری و زندان حل نمی‌شود، معتاد فضای زندان را هم آلوده می‌کند».

روزنامه اطلاعات، شماره ۲۳۷۲۲، یکشنبه ۱۹ شهریور ۱۳۸۵، ص ۱۳، می‌نویسد: «یک میلیارد دلار، سالانه برای مبارزه با مواد مخدر هزینه می‌شود».

روزنامه همشهری، شماره ۴۰۳۴، شنبه ۲۴ تیرماه ۱۳۸۵، ص ۱، نوشته: «سالانه ۱۱/۷ میلیارد دلار هزینه صرف مواد مخدر در ایران است».

روزنامه اطلاعات، شماره ۲۳۷۷۸، یکشنبه ۲۸ آبان ۱۳۸۵، ص ۱۳، می‌نویسد: «روزانه ۱۲ میلیارد تومان صرف مواد مخدر در ایران می‌شود».

روزنامه همشهری، شماره ۳۹۸۸، پنجشنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۵، ص ۶، می‌نویسد: «خطر مواد مخدر، کم‌تر از انرژی هسته‌ای نیست».

روزنامه اطلاعات، شماره ۲۳۷۲۵، چهارشنبه ۲۲ شهریور ۱۳۸۵، ص ۹، نوشته: «ضرر مواد مخدر برای ملت و مملکت ایران، کم‌تر از جنگ نیست».

روزنامه همشهری، شماره ۴۱۳۳، چهارشنبه ۲۴ آبان ۱۳۸۵، ص ۶، نوشته: «سیصد تن مواد مخدر، به مدت ۹ ماه در ایران کشف شد».



این نوشتار بسیار کوتاه درباره اعتیاد و معتاد و مواد مخدر و تأثیر ویرانگر انسانی، اعتقادی، اقتصادی، اخلاقی، فردی و اجتماعی و... آن نشان‌دهنده چیست؟

تمام متخصصان در موضوع اعتیاد، معتاد و مواد مخدر، اتفاق نظر دارند که نخستین تأثیر مواد مخدر در انسان، آن است که: اراده، غیرت و اعتقاد را از او می‌گیرد، سپس یک مرده متحرک ویرانگر زندگی انسانی در ابعاد گوناگون بر جامعه تحمیل می‌کند. آیا می‌خواهید با صدور انقلاب، چنین انسانی را بر جهان تحمیل کنید؟!

۷-۵ میلیون آواره و پناهنده و فرار ۹۲/۵٪ نخبگان ایرانی در جهان:

طبق آمار منتشره از سوی مسئولان مربوطه، حدود ۵ میلیون پناهنده و آواره ایرانی در کشورهای مختلف جهان به سر می‌برند، و ۹۲/۵ درصد از مغزهای متفکر و نخبگان از کشور گریختند، و بیش از یک میلیون دختر و پسر نوجوان و جوانان زن و مرد از کانون خانواده‌ها و کاشانه‌های خود می‌گریزند، و این در حالی است که پس از پیروزی انقلاب نکبت‌بار تا کنون، سیاست‌بازان دغل‌باز، برای تحمیل مردم و سرپوش گذاشتن بر ویرانگری ایران در ابعاد گوناگون، بی‌وقفه برای آوارگان فلسطینی اشک تمساح می‌ریزند! ذکر اسناد در اینجا شاید و ما تنها به ذکر بعضی از اسناد در اینجا اجمالاً بسنده می‌کنیم:

روزنامه اطلاعات، شماره ۲۳۷۶۲، سه‌شنبه ۹ آبان ۱۳۸۵، ص ۱۰، نوشته: «ایران، رتبه اول فرار نخبگان از آن در جهان را دارد». روزنامه ایران، شماره ۳۴۴۴، دوشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۸۵، ص ۱۶، می‌نویسد: «طبق گزارش سازمان بهداشت جهانی، سالانه بیش از یک میلیون نوجوان ۱۳ تا ۱۹ ساله از خانه فرار می‌کنند که ۷۱٪ از این تعداد، دختر و ۲۶٪ پسر هستند. همچنین بر اساس آماری که چندی پیش از سوی مدیر کل سیاستگذاری و برنامه‌ریزی امور حمایتی و امدادی رفاه و تأمین اجتماعی اعلام شد: پدیده فرار از منزل طی سال‌های اخیر در ایران رشد فزاینده‌ای داشته...».

علل و عوامل فرار کودکان و نوجوانان دختر و پسر و زنان از خانه‌ها و کشور ایران به دیگر کشورهای جهان چیست؟ چرا جوانان تربیت‌شده در رژیم گذشته انقلاب کردند و جبهه رفتند و شهید شدند و... ولی جوانان تربیت‌شده در این رژیم، از خانه‌ها و کشور می‌گریزند و یا در کشور، افساد حرث و نسل می‌کنند و معتاد می‌شوند و...؟

در پاسخ کوتاه، به روزنامه حمایت، وابسته به سازمان زندان‌ها، شماره ۹۳۶، پنجشنبه ۱۶ شهریور ۱۳۸۵، ص ۶، و اطلاعات، شماره ۲۳۶۹۲، چهارشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۸۵، ص ۲ و ۳ و ۱۸ مراجعه کنید!

روزنامه شرق، شماره ۷۸۵، شنبه ۲۷ خرداد ۱۳۸۵، ص ۲۷، نوشته: «ایران در گروه‌بندی قاچاق انسان به کشورهای جهان در ردیف سوم است که زنان و دختران قاچاقی برای فحشا و فساد به پاکستان، ترکیه و اروپا فرستاده می‌شوند، در حال حاضر، در ایران بیش از ۳۰۰ هزار دختر فراری وجود دارد. و هر روز ۵۴ دختر و زن ایرانی بین سن ۱۶ تا ۲۵ سال در خیابان‌های کراچی (پاکستان) به فروش می‌رسند، آمار زنانی که در ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند، بیش از هشت میلیون نفر است.»

آیا می‌خواهید با این آمار و ارقام نبایدها و آفت‌بایدها، الگوی حکومت اسلامی در جهان شوید؟ و جمهوری اسلامی خود را به گستره زمین صادر نمایید؟ آیا منظور از صدور انقلاب، ارسال زنان و دختران و پسران نوجوان برای فحشا و فساد و... به کشورهای جهان بوده و هست؟

۸- افزایش سرسام‌آور طلاق و گسسته شدن پیوند زندگی انسانی در ایران:

روزنامه همشهری، شماره ۳۹۹۲، سه‌شنبه ۲ خرداد ۱۳۸۵، ص ۶، در رشد طلاق در ۲۰ سال گذشته در تهران، تحت عنوان «رکورد طلاق در تهران شکسته شد»، می‌نویسد: «مدیر کل امور اجتماعی استانداری تهران، ابراهیم رضوانی، با اشاره به اینکه سال گذشته حدود یک میلیون نفر در استان تهران، مستقیم و غیرمستقیم از واقعه طلاق آسیب دیده‌اند، گفت: با این شرایط، ۱/۵ درصد سرانه جمعیت کشور در استان تهران از این امر آسیب دیده‌اند. وی با اشاره به اینکه تخریب‌های روانی ناشی از طلاق از تخریب‌های ناشی از زمین‌لرزه بیش‌تر است، گفت: سال ۱۳۸۴، ۱۱۸ هزار و ۵۵۲ واقعه ازدواج و ۲۲ هزار و ۴۹۳ واقعه طلاق در استان تهران رخ داد، به طوری که در سال گذشته روزانه حدود ۸۵ طلاق در استان تهران ثبت شده است...».

روزنامه ایران، شماره ۳۴۴۴، دوشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۸۵، ص ۱۶، نوشته: «بر اساس آماری که چندی پیش از سوی مدیر کل سیاستگذاری و برنامه‌ریزی امور حمایتی و امدادی وزارت رفاه و تأمین اجتماعی اعلام شد: «حکایت از افزایش نرخ رشد طلاق نسبت به ازدواج دارد.»



روزنامه حمایت، شماره ۸۷۳، اول تیر ۱۳۸۵، ص ۳، نوشته: «معاون قضائی دادگستری استان مرکزی گفت: «آمار طلاق در جامعه نگران‌کننده است».

به آمار طلاق در استان مرکزی، تهران و ایران به همین روزنامه، وابسته به سازمان زندان‌های کشور پهناور ایران، شماره ۹۱۲، چهارشنبه ۱۸ مرداد ۱۳۸۵، ص ۱۵، و شماره ۹۵۴، شنبه ۸ مهر، ص ۱۵ و شماره ۹۴۶، چهارشنبه ۲۹ شهریور ۱۳۸۵ و شماره ۹۶۹، پنجشنبه ۲۷ مهر ۱۳۸۵، ص ۹ مراجعه فرمائید.

و دیگر مفاسد اعتقادی، اقتصادی، اخلاقی، انسانی، فردی، اجتماعی و مشکلات و نابسامانی‌های فراگیر در ابعاد گوناگون که ذکر همه آنها با اسناد و مدارک از خود مسؤولان مربوطه در یک نامه، هرچند طولانی باشد، امکان ندارد، مثنوی هفتاد من کاغذ شود و نیاز به نوشتن چندین جلد کتاب دارد.

در اینجا این سؤال برای همه انسان‌هایی که کم‌ترین فکر و اندیشه دارند، چه رسد به اندیشمندان آزاده که خود پاسخگوی آن، گرچه برای خود، مطرح است که علل و عوامل این گسسته شدن پیوند زندگی انسانی در یک کشور بنام اسلامی پس از پیروزی انقلاب تا کنون چیست و مسؤول آن کیست؟

بدون تردید، دست‌آورد ۲۷ سال پس از پیروزی انقلاب ننگین شما در یک جمله خلاصه می‌شود: «رشد فزاینده ناپایدها و افت بی‌شمار پایدها». تا کی می‌توان سر را زیر برف فرو برد و این همه جنایات، جرائم، ظلم‌ها، ستم‌ها، حق‌کشی‌ها، نابسامانی‌ها، مفاسد اخلاقی، اعتقادی، اقتصادی، و مشکلات فردی و اجتماعی و... را نادیده گرفت؟!

گناه سکوت در برابر گناهان فراگیر، به مراتب سنگین‌تر از خود گناهان کبیره است، زیرا سکوت، از یک سو ارتکاب گناه را برای مرتکب آن مشروعیت می‌بخشد و از سوی دیگر، باعث تجری و ارتکاب گناه بیش‌تر و سنگین‌تر گناهکار می‌گردد، و ثالثاً: کسانی که زمینه ارتکاب گناه در آنها فراهم است را فعلیت می‌بخشد، و رابعاً: خفتگان را نیز بیدار، و زمینه ارتکاب گناه را در آنها زنده می‌کند، و دیگر آثار زشت سکوت کسانی که باید حقایق دین مبین اسلام را طبق تعهد الهی: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ» (سوره آل عمران، آیه ۱۸۷)، برای افراد و مردم جهان بازگو نمایند.

آقای خامنه‌ای!

قلب مریض، پرتپش و ناسالم در یک بدن، باعث ناهمگونی، درد، استرس، اضطراب روح و ناآرامی تمام اعضای جسم می‌گردد، چنانچه سرچشمه گل‌آلود، سبب آلودگی‌های تمام نهرها، جوی‌ها و لوله‌های منشعب از آن می‌شود، پادشاه، رهبر، فرمانروا و زمامدار یک کشور، و مسؤول معاش و اقتصاد و عدالت و امنیت یک جامعه، همانند قلبی است که اگر مریض، ناسالم و غیرمتعادل و ناآگاه باشد، موجب ناآرامی و اضطراب و ناامنی و... افراد جامعه می‌گردد، باید به‌جای قطع اعضا، قلب سالم را جایگزین کرد، چنانچه باید به‌جای تصفیه آب‌های گل‌آلود، سرچشمه را صاف و زلال نمود؛ این قلب سالم است که می‌تواند خون‌ها را پمپاژ و به تمام رگ‌های یک بدن به قدر نیاز برساند، اگر قلب، مریض، ناتوان و غیرمتعادل باشد، نمی‌تواند خون‌ها را به قدر نیاز به رگ‌های مختلف بدن برساند، که در نتیجه تمام اعضای بدن بر اثر تشنج فلج می‌گردند، یکی از بی‌خونی، و دیگری از پرخونی و...

چرا تمام ملت ایران و همه مردم جهان، همچون سرنشینان یک کشتی گرفتار در میان امواج طوفان دریا، در این ۲۷ سال پس از پیروزی انقلاب تا کنون، در اضطراب، متشنج، ناآرام و وحشت‌زده به سر می‌برند؟ زیرا ناخدای کشتی، ناآگاه از ناخدایی، غیرمتعادل، ناتوان و ناموزون است. آیا هنوز هم تردید دارید که با چنین عملکرد ۲۷ ساله خود، صدق و حقیقت گفته آن اندیشمند آزاده: «اسلام در کشورهای غربی و اروپایی، و مسلمان در ایران است» را ثابت کرده‌اید؟!

نامه را با کلام خداوند متعال به پایان می‌برم: «وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِيَّايَ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» (سوره اعراف، آیه ۱۶۴).

آقای خامنه‌ای!



والله و تالله و بالله! روز قیامت، نسبت و سیادت دنیا بدون تقوا به کار نیاید، زیرا: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ» (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱) و الا پسر نوح و ابولهب و صدها مانند اینها باید صدرنشین بهشت باشند.

بنده هنوز هم نومید و مأیوس نیستم که جنابعالی با چند ساعت اندیشه بدون مشورت با بله‌قربان‌گویان هزارچهره، به خود آیی و برای سعادت خودت، خود را بشکنی تا بت‌شکن به شمار آیی، زیرا هر خودشکنی، بت‌شکن به شمار می‌رود، ولی هر بت‌شکن، همچون خالد بن ولید، خودشکن نخواهد بود، و این انتصابات (انتخابات دروغین) را کنار نهی و از مراجع تقلید راستین غیروابسته به این رژیم، و مجامع بین‌المللی و اندیشمندان آزاده جهان و ایران مصرانه بخواه تا با نظارت کامل آنها و حفظ نظم و امنیت، ملت ایران بر باد رفته در این ۲۷ سال نکبت‌بار، با آزادی تمام، حکومت دلخواه مظلوم خود را انتخاب کنند، تا هم خود، و هم ملت ایران را از آتش فتنه فراگیر جهان‌سوز نجات دهی.

والسلام علی من التبع الهدی

چهاردهم ذی‌قعدة ۱۴۲۷ هجری قمری،

۱۳۸۵/۹/۱۴

در نهد و پنجاهمین روز دستگیری و حبس در زندان اوین تهران

يعسوب‌الدین رستگار جویباری



نامه سرگشاده حمید روشنگر به خامنه‌ای، ۵ اسفند ۱۳۸۵

مطمئناً مطلع هستید!

نامه سرگشاده به رهبر جمهوری اسلامی ایران

با عرض سلام و آرزوی سلامتی و توفیق خدمت برای کلیه مسئولین دولتی در حل مشکلات روزافزون کشور و بعد؛

چنانچه مستحضرید آقای احمدی‌نژاد در یکی از تازه‌ترین سخنرانی‌های خود در ملاقات با اعضای کمیته فرهنگی مجلس شورای اسلامی اظهار داشته‌اند که دولت جمهوری اسلامی ایران هنگام انتصاب ایشان به مقام ریاست جمهوری تا خرخره غرق در فساد بوده است (روزنامه خراسان و دیگر مطبوعات، اول اسفند ۱۳۸۵). اینجانب به عنوان یک شهروند ایرانی و پس از تأمل در مورد اهمیت مشکلات ناشی از فساد اداری و اجرائی و عواقب آن در زندگی فرزندان و عزیزان خود و با توجه به مسؤولیت خود به عنوان یک هم‌نوع و یک شهروند و با پیروی از مسؤولیت اخلاقی و انسانی و اصول وجدانی قبول العام برآن شدم نکات زیر را به عرض حضور جنابعالی به عنوان عالی‌رتبه‌ترین مقام مسؤول کشور برسانم. مطمئناً جنابعالی بی‌شتر از هر کس دیگری از اوضاع مملکت اطلاع دارید و مطمئناً واقفید که گفته آقای احمدی‌نژاد نه تنها گزافه‌گوئی نیست بلکه بیانگر تنها بخشی از فساد است که امروزه دامنگیر این ملت نجیب و مؤمن به ارزش‌های والای معنوی و اجتماعی شده است. بالواقع گفته آقای احمدی‌نژاد بیان نارسا، عامیانه و ناقص مشکلی است که نه تنها دولت‌های قبل از دولت فخریمه ایشان بلکه کل جامعه را در بر گرفته است. و چنانچه کارمندان و مدیران شریف دولتی یعنی عناصر اصلی بدنه دولت و شرایط نامساعد معیشتی، مسؤولیت، امکانات مالی و اختیارات محدود آنان را با امکانات و اختیارات افراد و قشرهای با نفوذ جامعه مقایسه نمائیم دید که آقای احمدی‌نژاد در بیان مشکل فساد مصداق مناسبی را انتخاب نموده‌اند. زیرا که فساد گسترده در دستگاه دولتی به رشوه‌گیری و اختلاس‌های مالی و سوء استفاده از روابط خصوصی محدود می‌گردد. این نوع فساد همیشه وجود داشته و به نوعی بیانگر فقر و استیصال و بی‌عدالتی در تقسیم امکانات و بیم و نگرانی اقشار آسیب‌پذیر از فردای خود و فرزندان خود است. آنچه مورد اغماض آقای احمدی‌نژاد قرار گرفته است فساد و نابسامانی در عمق جامعه، در کوچه و خیابان، در بطن خانواده‌ها، در روابط اجتماعی، در آسیب‌پذیری فرهنگی جوانان، در فرار مغزها و در فراموش شدن ارزش‌های معنوی نهضت سال ۱۳۵۸ می‌باشد. اما بیان این واقعیت‌های تلخ به معنی سلب مسؤولیت از دولت‌های قبلی یا کنونی نیست. بالعکس نادیده گرفتن ابعاد فساد که به شهادت آمار و گزارش‌های رسمی اینک حتا دامن دخترکان نابالغ خیابانی و کودکان دبستانی را هم در برگرفته است خود بر گناه و مسؤولیت این دولت‌ها می‌افزاید. اینان دیگر کارمندان دولت نیستند که از سر استیصال به رشوه‌خواری روی می‌آورند. اینان طاقت‌های آینده کشور و قانون‌های بازسازی فرهنگی و معنوی نسل آینده‌اند و قربانی فساد فراگیر و اجتماعی. فساد است که به مراتب وخیم‌تر و مخرب‌تر از فساد دولتی و مالی می‌باشد. مطمئناً جنابعالی بیش‌تر از هر کس دیگری به آمار سراسری فقر و فحشاء و ناهنجاری‌های اجتماعی دسترسی دارید و از فعالیت‌های تفرقه‌انگیز و تجزیه‌طلبانه و رشد افکار سوء شوونیستی، کوچ تأسف بار اقلیت‌ها و تهی شدن جامعه از رنگ‌ها و بافت‌های گوناگون قومی و دینی، از تحریکات مذهبی و رشد خرافات و شمایل‌پرستی؛ درویشگری و فرقه‌گرایی، آسیب‌پذیری جامعه در برابر تهاجم همه‌جانبه اخلاقی و فرهنگی غرب، فرار نسل جوان و تحصیل‌کرده، و از تلاشی ازدواج به مثابه حیاتی‌ترین نهاد اجتماعی در رابطه زنان و مردان جامعه اطلاع دارید. شما مسلماً در کنار این آمار به گزارش‌های دلسوزانه کارمندان شریف دولت هم دسترسی دارید که همانند آقای احمدی‌نژاد اما با دیدی ژرف‌تر دلایل اصلی فساد را برای شما و دیگر تصمیم‌گیران نظام بر می‌شمرند. اگر به فرض محال فاقد این دسترسی‌ها می‌باشید شما را به صفحات اجتماعی روزنامه‌های درون کشور و گزارش‌ها مندرج در آنها رجوع می‌دهم. پیام‌های مردم را بخوانید تا ببینید که چگونه فساد و بی‌کفایتی در مدیریت اجتماعی بزرگ‌ترین دستاورد تاریخ این ملت کهنسال، یعنی آگاهی و عشق به ارزش‌های معنوی، آزادی و حقوق انسانی را در معرض خطر نابودی قرار داده است. آری! ثروت و غنای ایران و افتخار این ملت در تاریخ شاهان، نفت بدبوی سیاه و یا به چنگ آوردن انرژی هسته‌ای نیست. زیرا که ثمره اینها برای این ملت جز بیداد، ستم و فقر و نابرابری نبوده است. دست یافتن به انرژی هسته‌ای گرچه حق مسلم ماست لیکن از نقطه نظر زیستگاهی مسلماً جز ویرانی و فاجعه نتیجه‌ای نخواهد داشت. هیروشیما، چرنوبیل، و پتانسیل بالقوه ولی نهفته در شهوت قدرت سران کشورهای بزرگ و



زرادخانه‌های اتمی آنان شاهد این مدعاست. ارزشمندترین دارائی ما در طول تاریخ مان آن چیزی است که در نهضت سال ۱۳۵۸ در دل‌های ما زاده شد؛ آگاهی عاشقانه به ارزش‌های معنوی هستی، آزادی انسان و حیثیت او. و امروزه مدیریت بی‌کفایت اجتماعی این ارزش‌ها را آن‌چنان در معرض خطر نابودی قرار داده است که سکوت در برابر آن قطعاً خیانت به فرزندان خود و آمال و آرزوهای پاک آنان است. این است فسادی که هستی این ملت را تهدید می‌کند و باید با کوششی همگانی به چاره آن برخاست.

تازگی ندارد که مسؤولین ریز و درشت دولتی گاه از سر دلسوزی و گاه برای رد گم کردن و انداختن مسؤولیت به گردن دیگران و یا لجن‌مال نمودن جناح‌های سیاسی رقیب، به وجود مشکلات و نابسامانی‌ها اذعان می‌کنند. و البته این گفته آقای احمدی‌نژاد نیز که یادآور بعضی اقوال دیگر ایشان مانند تأکید بر لزوم قبول شروط مساوی از طرف همه کشورهای درگیر در مذاکرات هسته ایران است تازگی ندارد. همانطور که ایشان گفته‌اند اگر قرار است شرط شروع مذاکرات هسته‌ای تعلیق غنی‌سازی باشد صد البته که این شرط باید شامل تمامی کشورهای مذاکره‌کننده من جمله روسیه و ایالات متحده و دیگران هم باشد. چرا که نه ملت ایران صغیر و غلام اربابان بورس‌های جهانی و سیاستمداران وابسته به آنان است و نه حکومت‌های مسلط بر جهان کارنامه درخشانی در این مورد دارند. چنانچه انرژی اتمی به لحاظ آلودگی‌های زیستگاهی و یا کشتار جمعی مقرون به خطر می‌باشد بهتر است که جامعه بین‌الملل قبل از پیش‌داوری در مورد عدم کفایت ملت ایران در اداره منابع هسته‌ای خود، به سابقه غیر قابل انکار قدرت‌های بزرگ و به‌خصوص ایالات متحده آمریکا و روسیه شوروی در استفاده از بمب‌های اتمی در جنگ‌های پیشین و ایجاد آلودگی‌های ناشی از آزمایش‌های نظامی اتمی و سوانح نیروگاهی بپردازد. و اما پاسخ به مسأله استفاده ایران از منابع هسته‌ای خود امری است که به پاسخگو بودن مسؤولین کشوری، بحث آزاد و مشارکت مردم در تصمیم‌گیری نهایی درباره آن ایران منوط می‌گردد.

غرض از این مقدمات، بیان این امر است که حل مشکلات یک کشور، چه مشکلات خارجی و چه مشکلات داخلی در گرو به رسمیت شناختن دو اصل است. اول اینکه هر ملتی حق تعیین سرنوشت و سیاست‌های خود را دارا می‌باشد و دوم اینکه تمامی ملت من جمله مسؤولین عالی‌رتبه کشوری در برابر مشکلات مسؤول و در برابر ملت پاسخگو هستند. در مورد احساس مسؤولیت آقای احمدی‌نژاد البته این سؤال مطرح است که آیا ایشان بنا بر احساس مسؤولیت، دولت‌های قبلی را مسؤول تا خرخره فرو رفتن دستگاه اداری در فساد معرفی می‌کنند و یا اینکه از حربه انتقاد برای فرار از پاسخگویی در برابر تداوم روزافزون این فساد استفاده می‌کند. و در حالت اولی چرا به عنوان تحویل‌گیرنده این دستگاه فاسد برای عاملین این فساد یعنی آقایان هاشمی و خاتمی اقامه دعوا نمی‌کنند؟ مگر نه اینکه تا خرخره در فساد فرو کردن ثمره یک نهضت مردمی می‌باید عواقب قابل لمسی برای عاملین آن داشته باشد. چگونه است که یک نماینده ملت یا یک دانشجوی بی‌گناه یا یک راننده اتوبوس را با اتکا به اتهامات غیر قابل اثبات به زندان‌های انفرادی می‌اندازند و حتا به اعدام محکوم می‌کنند ولی در برابر کسانی که به گفته آقای احمدی‌نژاد دستگاه اداری کشور را تا خرخره در فساد فرو برده‌اند هیچ عکس‌العملی نشان داده نمی‌شود؟ پاسخ به این سؤالات را به وجدان خود آقای احمدی‌نژاد موکول می‌کنم. اما به ضرورت مسؤولیتی که احساس می‌کنم نکاتی چند را هم در تأیید پافشاری آقای احمدی‌نژاد بر خودمختاری ملت در تصمیم‌گیری‌های هسته‌ای و غیر هسته‌ای خود و هم در روشن کردن دلایل فساد گسترده در بخش‌های مختلف و لزوم برداشتن قدم‌های اولیه برای حل مشکلات رو به افزایش مردم به عرض می‌رسانم.

فساد به تعریف مصطلح عبارت است از تغییر و تحول ناشی از عوامل رکود درونی در چیزی و یا امری که ثمره آن برای صاحب آن چیز و یا اولیای آن امر ناگوار، ناپسند و یا زیان‌آور باشد. برای مثال، ثمره فساد در نظام توزیع مواد غذایی کشور اجبار تولیدکنندگان به فروش محصولات خود به قیمت نازل از یک سو و از سوی دیگر، اجبار مصرف‌کنندگان به خرید همان محصولات به قیمت‌های گزاف، تورم اقتصادی، سوء تغذیه قشرهای بزرگی از مردم، سر نهادن به شروط کاپیتولاسیون مانند بانک جهانی در مورد آزاد گذاشتن یکطرفه واردات محصولات کشاورزی و در نتیجه ویرانی بخش‌های آسیب‌پذیر زراعی کشور است. این امر نامطلوب و نتایج آن ناگوار است، چرا که صاحبین اصلی مزارع و محصولات کشاورزی بانک جهانی و سلف خران و دلالان بازار نیستند. صاحبین اصلی مزارع و اولیاء اصلی امر توزیع محصولات زراعی امانتداران نعمت‌ها و منابع طبیعی و بیت‌المال کشور یعنی کلیه اقشار مردم می‌باشند.

بنا بر این، تعریف فساد معنوی و فرهنگی عبارت است از تولید و توزیع لوح‌های لهو و لعب و مستهجن، موسیقی و رقص‌های عاری از محتوای هنری، آلوده شدن مراکز آموزشی و فرهنگی، دبستان‌ها و گردشگاه‌ها به مواد مخدر و ناهنجاری‌های اخلاقی به قیمت عدم بازسازی فرهنگی و حتا از دست رفتن و نابودی ارثیه‌های فرهنگی و اخلاقی. چرا که فرهنگ و معنویات میوه باغ تمدن بشر است و صاحبان اصلی آن اربابان هنر و بازسازان فرهنگ برای نسل آینده‌اند و نه مروجین مستهجنات و ناهنجاری‌های داخلی و خارجی.



یکی از کربه‌ترین عوارض فساد فرهنگی و اخلاقی تحمیق، توهین، اختلاس و ترعیب [ارعاب] مردم و در نهایت، اغماض عمومی بر این ناهنجاری‌هاست. امروزه بر اثر فساد اخلاقی و فرهنگی، احساس مسؤولیت، وجدان اجتماعی، همدردی با مظلومین، به پرسش کشیدن نمایندگان ملت و قد بلند کردن در برابر ظالمین، یا به عبارت کوتاه، ارزش‌هایی که به نهضت سال ۱۳۵۷ انجامید اینک جای خود را به ظلم، نابرابری، و تحمیق و ترعیب از سوی گروه‌های فشار و سر نهادن و سکوت از سوی مردم داده است. اگر سکوت بسیاری از مردم در برابر این بی‌عدالتی‌ها به لحاظ آسیب‌پذیر و بی‌یار و یاور بودن آنان در صورت پیگیری‌های قضائی قابل درک می‌باشد، برای آنان که عاملین فسادند توجهی وجود ندارد به جز اینکه خود تا خرخره در این فساد فرو رفته و نه از سر آسیب‌پذیری و بی‌قدرتی که از سرمستی قدرت تن به فساد داده‌اند. در نتیجه روح نهضت سال ۱۳۵۷ یعنی تضمین و نگاهداری ارزش‌های اجتماعی از طریق نظارت دائمی بر اعمال مسؤولین در جرائد، گردهمایی‌ها، و اعتراضات قانونی، جای خود را به بی‌تفاوتی، سکوت، ترس، خودسانسوری و بی‌میلی به شرکت در تعیین و تدوین و نظارت بر امور کشور سپرده است. از سوی دیگر عدم مساوات و بیقانونی در کسب و توزیع درآمدهای ملی و مالیات‌ها و تقسیم ناعادلانه این منابع میان استان‌های مختلف و تمرکز نامتناسب بخش عمده آن به تهران و معدودی از مراکز استان‌ها و گستردگی روزافزون رشوه‌خواری و رشوه‌دهی به رشد ناهنجاری اجتماعی خطیر دیگری مانند سوء استفاده از روابط برای رسیدن به اهداف شخصی و گروهی به قیمت زیر پا گذاشته شدن ضوابط و شایستگی‌ها انجامیده است. کار به جایی رسیده است که گروهی از مسؤولین دولتی به خود این اجازه را می‌دهند که آشکارا خاستگاه اختیارات و قدرت خود را نه رأی و خواست مردم بلکه مقام و رأی جنابعالی بدانند. و این در حالی است که جنابعالی بارها اعلام نموده‌اید که ولی فقیه خود خدمتگزار مردم است؛ پس چگونه می‌شود که کسی خدمتگزار مردم باشد ولی به رأی و خواسته آنان و نمایندگان مردم بی‌اعتنا بماند و از پاسخگوئی در برابر قانون برخاسته از رأی مردم سر باز زند؟

«خودبینی و خودخواهی و خودکامگی نفس

جان را چو «روان» کرده زمینگیر و دگر هیچ

در بارگه دوست نبردیم و ندیدیم

جز نامه سر بسته به تقصیر و دگر هیچ

بگزیده خرابات و گسسته ز همه خلق

دل بسته به پیشامد تقدیر و دگر هیچ

درویش که درویش صفت نیست، گشاید

بر خلق خدا دیده تحقیر و دگر هیچ

صوفی که صفایش نباشد، نهد سر

جز بر در مرد زر و شمشیر و دگر هیچ

عالم که به اخلاص نیاراسته خود را

علمش به حجایی شده تفسیر و دگر هیچ»

حال اگر نحوه اداره و برنامه‌ریزی محیط زیست و شهرهای بزرگ کشور را مورد بررسی قرار دهیم باز خواهیم دید که آمار سرسام‌آور تلفات و سوانح رانندگی و مشکلات ناشی از آلودگی‌های کشنده زیستگاهی شهرهای بزرگ کشور هم ناشی از فساد و بی‌کفایتی در مدیریت برنامه‌ریزی فیزیکی زیربنای حمل و نقل و تأسیسات خدمات شهری و روستائی و عدم پاسخگوئی مسؤولین می‌باشد. در کشوری که در گذشته‌های نه چندان دور دارای سالم‌ترین زیستگاه‌ها و شهرهایی هماهنگ با روستا و اقلیم بوده است، امروزه عامل عمده مرگ ساکنین شهرهای بزرگ نه کهولت سن بلکه آلاینده‌های زیستگاهی و نابسامانی راه‌ها و سیستم راهنمایی و رانندگی می‌باشد. برای مثال مطابق گزارش‌های هشداردهنده داخلی و خارجی اینک ایران صاحب بالاترین رتبه در سوانح ناشی به جرح و مرگ رانندگی بوده و تهران، این غده سرطانی عظیم‌الحجم هم آسیب‌رسان‌ترین شهر دنیا به دلیل آلودگی‌های گوناگون آن و هم آسیب‌پذیرترین شهر دنیا در صورت بروز زمین‌لرزه‌های نه چندان شدید ولی با حرکت‌های عمدتاً افقی می‌باشد.

گرچه اینجانب به امور اقتصادی آشنائی کافی برای اظهار نظر شخصی ندارم، اما اطمینان دارم که مدیران و برنامه‌ریزان جمهوری اسلامی هم مانند پیشینیان خود از درک و قبول تفاوت بین بهره‌بری بهینه و کارساز از درآمدهای نفتی و سیاست‌های نفتی امروزه عاجزانند. سیاست‌هایی که تنها به



فروش و مصرف درآمد نفت برای خرید مایحتاج‌های یومیه از خارج و پرداخت سوبسید و نتیجتاً کمک به توسعه رانت‌خواری و فساد در تعیین‌کننده‌ترین بخش اقتصاد ملی محدود می‌شود. مطالعه خلاصه گزارش‌های تخصصی و هشدارهای بی‌شمار کارشناسان دلسوز و تجربه کشورهای دیگر در این زمینه برای اثبات این ادعا کافی است. نتیجه سال‌ها نابسامانی و بی‌برنامگی در امر استخراج، فروش، و استفاده از درآمدهای نفتی رشد نوعی رخوت و عدم تمایل به ابتکار عمل و نزول فرصت‌های شغلی در بخش خصوصی، نظر داشتن و دلبستن به شغل‌های کاذب در دستگاه عریض و طویل دولتی و نهایتاً رکود و بطالت طاقتهای انسانی می‌باشد. این خود بارزترین مصداق فساد در فرهنگ اقتصاد، کار و کوشش و می‌باشد.

حال از نویسنده این عریضه‌نامه تا رئیس‌جمهور مملکت همگی به مشکلات و فساد و عدم کفایت و عواقب آن واقف‌اند و این مشکلات گریبانگیر عام و خاص گشته است. همه از استنشاق هوایی که تنها در تهران سالانه حاوی هزاران تن آلاینده‌های مسموم می‌باشد، از نوشیدن آب‌های آلوده به آثار زباله‌های بیمارستانی و صنعتی و مدفوعات شهری، و از مرگ زودرس ولی قابل پیش‌بینی عزیزان در سوانح رانندگی به فغان آمده‌اند. اما خوشبختانه این وقوف و اذعان همگانی به مشکلات و رنجی که همگان از عواقب این مشکلات می‌برند نیاز مشترک به حل این مشکلات را بیش از پیش مشهود نموده است.

آنچه مشترک نیست متأسفانه و به وضوح راه حل این مشکلات می‌باشد.

برخی باور دارند که تنها راه حل مشکلات کشور براندازی نظام حاکم بر کشور و برقراری نظام سلطنتی قدیم و یا نظامی مطابق با جوامع دیگر مانند کره شمالی و یا تعجیل در برقراری نظام امام زمانی می‌باشد. دیگران بر این عقیده‌اند که هر کس باید گلیم خود را از آب بکشد و با اندوختن مال و منال و به خیال خود با تأمین مالی آینده خویش مانند روباهی به گوشه‌ای بخزند و به خوشخواری مشغول گردد. و بسیاری کسانی که ناامید از رسیدن به ساحل نجات و آسایش به قعر رخوت افیون و افسون فرو می‌روند.

لیکن هستی انسان و ابعاد جهان را معنائی است که درک آن متناسب با قدرت درک انسان‌هاست و به تبع آن عقل سلیم اقتضاء می‌کند که درک مشترک انسان‌ها از نیازها و توانایی‌های یکدیگر می‌تواند و باید اساس ناموس‌های اجتماعی و اصول روابط انسانی قرار گیرد. زیرا که روابط اجتماعی انسان‌ها بر اساس درک مشترکات معنی هستی قرار دارد و نه بر پایه غرائض حیوانی. آدمی با درک وجود هم‌نوع خویش و درک نیازهای مشترک به همدردی و همیاری اجتماعی می‌کوشد و به هستی حیوانی خود بُعد والای معنوی می‌دهد تا تاب بیاورد زندگی در جهان پست را که دنیا نامش نهاده‌اند. چرا که هستی خاکی را دون شأن اولیه خود می‌داند. به قول ملای روم:

«جان زهجر عرش اندر فاقه

تن ز عشق خاربن چون ناقه

جان گشاید سوی بالا بال‌ها

در زده تن در زمین چنگال‌ها»

باور انسان به نیازها و امیال مشترک هم‌نوعان خویش انگیزه معنوی کنش‌های نیک انسان و عمل صالح او برای نجات از رنج‌های خوش‌خواری و خودپرستی و تحقق وعده تحول و رسیدن به آسایش همگانی در فردوس جاودانه است.

اما چگونه می‌توان به درک مشترک از نیازها رسید و مشکلات را حل کرد اگر رابطه افراد جامعه بر دشمنی و کینه و بهتان استوار باشد؟ چگونه می‌توان گرد هم آمد اگر فاصله‌های بی‌اعتمادی از دست‌های دوستی و مهربانی درازتر گشته باشد؟ چگونه می‌توان از همیاری و همدردی سخن گفت اگر به جای گوش شنوا بند و زنجیر پاداش احساس مسئولیت اجتماعی و بیان نابرابری‌ها و پرسش از ساکنین مراکز قدرت باشد؟ چگونه می‌توان از سلامت جامعه و نسل فردا سخن گفت هنگامی که غده‌های سرطانی ناهنجاری‌های اخلاقی و فرهنگی، رشد بی‌سامان و بی‌رویه شهرها و آلودگی‌های مرگبار زیستگاهی چنان فرصت تعقل و ابتکار عمل را از جامعه ستوده است و چنان در بینش و نگرش انسان‌ها رخنه کرده است که در افق دودآلوده شهرها به‌جز بیماری‌های مقدر و تقدیری به نام مرگ زودرس آینده‌ای برای فردای خود و نسل آینده نمی‌بینند.

همان‌گونه که مترادف دانستن نابسامانی‌های اجتماعی کشور ما به نهضت سال ۱۳۵۷ دور از انصاف و بی‌اساس است، نسبت دادن تداوم این نابسامانی‌ها به نظام پیشین نیز برخوردی سلبی، فلج‌کننده، غیرمسئولانه و غیرخلاق با مسائل خواهد بود و مطمئناً حاصلی جز باز گذاشتن دست بزهکاران و مفسدان نخواهد داشت. بالعکس با برخورد سازنده و بینش‌ایجابی می‌توان از شناخت مشکلات به تجربه و از مقام تجربه به حل مشکلات رسید. و تجربه به ما آموخته است که حل مشکلات اجتماعی از راه‌های مسالمت‌آمیز در گرو پیش‌قدم شدن حاکمیت در ایجاد روحیه



آشتی جوئی، مشارکت افراد دلسوز، بی طرف و شایسته در تعیین اولویت‌ها و بالاخره تمرکززدائی واگذاری تصمیم‌گیری‌های محلی به شوراهای محلی و استانی با انگیزه کارا نمودن اداره امور محلی و محدود نمودن فساد ناشی از تمرکز قدرت می‌باشد.

اختیارت نامحدود مقام رهبری و سلسله‌مراتب تصمیم‌گیری در جمهوری اسلامی ایران به جنابعالی این امکان را میدهد که ابتکار عمل را به دست گرفته با اعلام آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی، رفع محدودیت فعالیت‌های سیاسی و مطبوعاتی، ممنوع نمودن تضيیقات علیه فعالیت انجمن‌های غیردولتی و تأمین امنیت آنان فضای سیاسی کشور را برای این کار آماده نمائید. این انتظار و توقع عامه از شماسست. قدم بعدی باید تحقق بخشیدن به هدف اصلی نهضت سال ۱۳۵۷ یعنی تمرکززدائی هرچه بیشتر اقتدار سیاسی و اجرایی با هدف مشارکت هرچه بیشتر مردم در انتخاب نمایندگان خویش و اداره امور محلی باشد. این امر مستلزم محدود کردن نظارت بر انتخابات و رفع موانع انتخاباتی و گزینشی مانند صافی‌های شورای نگهبان و غیره می‌باشد. تنها با ایجاد احساس امنیت و مشارکت است که می‌توان از افراد جامعه توقع داشت در صحنه‌های گوناگون فعالیت‌های اجتماعی حضور خلاق پیدا کنند. حضور تکراری و بی‌حاصل ده‌ها هزار نفر در تظاهرات نمایشی و احسنت گفتن نمایندگان تأییدشده از سوی حاکمیت مرکزی تا کنون نتوانسته است گرهی از مشکلات کشوری بگشاید بلکه تنها توانسته به نوعی قطبی شدن جامعه و تشدید تعصبات جناحی کمک کند.

همان‌گونه که قبلاً اشاره کردم، فساد مالی ناشی از رانت‌خواری و به تبع آن درک مغشوش از مقوله کار و کوشش و رشد فساد در فرهنگ اقتصاد نتیجه بلاواسط سیاست‌های غلط نفتی کشور می‌باشد. در حقیقت این سیاست‌ها خود به مراتب متعفن‌تر و عواقب آنها به مراتب سیاه‌تر از خود نفت است و برای حل این مشکل نیز راهی نیست جز بازگری اساسی در این مورد. آن‌گونه که کارشناسان امور اقتصاد و به‌ویژه اقتصاد نفت معتقدند راه حل صحیح این امر توسعه تکنولوژی و کنترل هرچه بیشتر چرخه استخراج و پالایش نفت و استفاده از درآمدهای نفتی برای ایجاد فرصت‌های شغلی در بخش‌های تولیدی دولتی و خصوصی می‌باشد. همان‌طور که اعطای فرصت‌های شغلی به جامعه و به‌ویژه جوانان امید و سربلندی و حیثیت انسانی می‌بخشد، اعطای سوبسید، رانت‌خواری و شغل‌های کاذب در دستگاه‌های اداری دولتی تنها باعث هتک حرمت و حیثیت انسان‌ها و سرشکستگی آنان، رشد روحیه گدامنشی و نهایتاً قبول این وضع و انتقال آن به نسل آینده به عنوان فرهنگ غالب می‌گردد.

اما چگونه می‌توان کار ساماندهی اجتماعی و سیاسی جامعه را در محیط آلوده و کلاف سردرگم شهر بی‌سامانی مانند تهران سامان بخشید؟ چگونه می‌توان در گل نشست و گل از پای زدود؟ چگونه می‌توان برای کشور چاره اندیشید و تهران این نماد انبساط نابسامان دهه‌های اخیر کشور را که یک‌چهارم جمعیت و نیمی از امکانات و همه حاکمیت را در خود متمرکز نموده است نادیده گرفت؟ تهران هم معلول مشکلات دهه‌های اخیر و عدم توازن میان شهر و روستا و هم خود علت تشدیدکننده این مشکلات است. تهران دمل چرکینی است که باید شکافت و مرکزیت متراکم اداری و اجرایی و امکانات انباشته شده اقتصادی درون آن را به نقطه‌ای دیگر منتقل نمود. نقطه‌ای که از نظر تاریخی، جغرافیائی و زیستگاهی شرایط مناسب‌تری را دارا باشد. بدین ترتیب، هم بر رشد سرطانی تهران نقطه پایانی گذاشته خواهد شد و امکانات اصلاحات شهری برای این شهر بیمار فراهم خواهد شد و هم نقطه دیگری از کشور دارای امکانات رشد خواهد شد.

ناگفته روشن است که یزد از نظر جغرافیائی، تاریخی، و زیستگاهی دارای تمامی شرایط لازم برای تبدیل به پایتختی جوان و پویا می‌باشد. تاریخ یزد و مردم کوشنده آن می‌تواند نماد دوام و پیوند ایران باستان، ایران اسلامی و ایران فردا باشد. حال اگر یزد را نمی‌پسندید مرکز حکومت را به کاشان، خامنه و یا هر کجای دیگر که ترجیح می‌دهید منتقل کنید، لیکن بدانید که هر روزی که از عمر تهران به عنوان پایتخت نابسامانی‌های کشور بگذرد این غده سرطانی ریشه‌دارتر شده و قدرت حرکت و ابتکار عمل ساکنین خود را کم‌تر و ضعیف‌تر خواهد کرد. زیرا که این غده به‌جز در زیستگاه آلوده و دستگاه‌های اداری و زیربنای این شهر، در افکار، رفتار و نگرش ما به اجتماع خویش هم ریشه دوانده است. این غده چرکین بارزترین و بزرگترین مظهر تمدنی است که از بی‌کفایتی هزار فامیل نظام پهلوی برای ما بر جای مانده و دل بستن بدان جایز نیست. از سوی دیگر، تداوم رشد سرطانی تهران و ابعاد گسترده آسیب‌های ناشی از آن هم یادآور تلخی است از فرصت‌های بر باد رفته در دهه‌های پس از نهضت سال ۱۳۵۷، از این رو انتقال مرکز سازندگی آینده کشور از تهران نقطه عطفی در حافظه تاریخی جامعه و تسلی خاطر برای نسل آینده خواهد بود.

پدر مرحوم اینجانب همواره این قول ملای روم را یادآوری می‌کردند که:

«حال پخته در نیابد هیچ خام

پس سخن کوتاه باید والسلام!»

از آنجا که جنابعالی در امور سیاسی شخصی پخته می‌باشید این نامه را با این شعر منسوب به آن معمم بزرگوار کوتاه می‌کنم:



«چو ملک کوفت دمامه بنه ای عقل عمامه
تو میندار که آن مه غم دستار تو دارد»

با احترامات فائقه

حمید روشنگر

۵ اسفند ۱۳۸۵

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=615>



نامه سرگشاده احمد زیدآبادی به خامنه‌ای، ۲۲ فروردین ۱۳۸۶

توضیح: این نامه به «نامه بدون معظم» شهرت یافته و از جمله موارد محکومیت احمد زیدآبادی در دادگاه بوده است.

«طرح دو پرسش از آیت‌الله خامنه‌ای»

به چه علت شرعی، عقلی، قانونی و یا عرفی و بر اساس کدام مصلحت عمومی، پرسش علنی از رهبری و یا نقد گفته‌ها و عملکرد وی، عملاً در جامعه ایران ممنوع است؟

سؤال من از رهبری اما این است که چرا ایشان اصرار دارند که همه ایرانیان، ارزیابی ایشان را از شرائط داشته باشند و اگر جز این باشد به تعبیر وی، حرف دشمن را تکرار می‌کنند و یا به گفته برخی از مقام‌های امنیتی، از عوامل دشمن هستند؟

من از حساسیت‌های نظام سیاسی ایران درباره هرگونه انتقاد و یا پرسش از رهبری نظام جمهوری اسلامی به خوبی آگاهم و می‌دانم که ورود به این حیطة، عبور از خط قرمزی است که عملاً در کشور ما اعمال می‌شود.

به همین علت، با آنکه از سال‌ها پیش قصد نوشتن نامه‌ای به ایشان داشتم و به‌ویژه می‌خواستم از قانون‌شکنی‌ها و اجحاف‌هایی که در طول دوره بازداشتم در سال ۱۳۷۹ بر من و دوستانم روا شد، نزد وی شکایت ببرم، اما هر بار از تصمیم خود منصرف شدم، زیرا حساسیت موضوع می‌توانست حمل بر خودنمایی و یا ابراز بی‌باکی و تهور شود.

این بار اما به‌خصوص پس از سخنان رهبری در شهر مشهد، تصمیم گرفتم تا قصد دیرینه خود را عملی کنم و امیدوارم که این تصمیم به مسائلی مانند خودنمایی و ابراز بی‌باکی نسبت داده نشود.

هر چند که من نیز مانند هر موجود انسانی دیگر، از وسوسه خودنمایی در امان نیستم و از بی‌باکی هم به سهم خود بهره‌ای دارم، اما برای گریز از مواضع تهمت، تأکید می‌کنم که قصدم از نوشتن این مطلب، ابراز وجود سیاسی از طریق به چالش کشیدن مقام عالی نظام نیست و از همین رو، در سرتاسر این نوشته، تلاش می‌کنم تا در کاربرد واژه‌ها و عبارات، موقعیت خاص ایشان را در نظر داشته باشم و قلم را به ورطه بی‌احترامی و جسارت نکشانم.

در عین حال، هر چند که شاید از شجاعت هم خداوند برای من نصیبی قرار داده باشد، اما بر کسی پنهان نیست که من اهل ماجراجویی و گزافه‌گویی، حتا در جایی که کم‌ترین هزینه و خرجی هم نداشته باشد، نیستم و اینک نیز نمی‌خواهم با خطاب قرار دادن رهبری، دست به ماجراجویی بزنم.

با این همه، ممکن است این پرسش پیش آید که چرا طبق سنت مألوف در ایران، پرسش‌ها و یا انتقادهایم را از رهبری در قالب نامه‌ای سربسته به دفتر ایشان ارسال نمی‌کنم و بر انتشار علنی آن اصرار دارم.

پاسخ پرسش فوق، این است که آنچه می‌خواهم در این نوشته مطرح کنم، در شمار مسائل شخصی نیست که نیازمند ارسال نامه خصوصی باشد. در این نوشته در واقع قصد دارم برخی از بزرگ‌ترین مشکلات رویاروی جامعه ایرانی را طرح کنم و نظر رهبری را هم در این باره جویا شوم، به این امید که طرح این موضوع برای سایر ایرانیانی هم که مانند من می‌اندیشند، مفید افتد.

پرسش نخست

پرسش نخست من از رهبری به همان حساسیت‌های موجود در مورد طرح پرسش و یا نقد اظهار نظرهای ایشان بر می‌گردد. سؤال این است که به چه علت شرعی، عقلی، قانونی و یا عرفی و بر اساس کدام مصلحت عمومی، پرسش علنی از رهبری و یا نقد گفته‌ها و عملکرد وی، عملاً در جامعه ایران ممنوع است؟



از نقطه نظر شرعی می‌دانیم که حتا انبیا و اولیای خداوند که در نزد ما از منزلت معنوی بی‌مانندی برخوردارند، هیچ‌گاه افراد جامعه و از جمله پیروان خود را از به چالش کشیدن رفتار و گفتار خود بر حذر نداشته‌اند و سیره پیامبر اسلام و خلفای راشدین به‌خصوص امیرالمؤمنین علی نیز نشان می‌دهد که آن بزرگان، هیچ‌گاه در مقابل تندترین برخوردهایی که افراد عادی جامعه با آنها داشته‌اند، شدت عمل نشان نداده‌اند و اگر هم از تعرض لفظی بی‌ادبانه و بی‌موردی به خشم آمده‌اند، کلام را با کلام پاسخ داده‌اند و نه با تشکیل پرونده و ارجاع به قاضی و وضع مجازات. در اینجا نمی‌خواهم با فهرست کردن شیوه برخورد پیامبر و اصحاب آن بزرگوار در برابر انتقادهای لفظی دیگران، فضل فروشی کنم، اما تأکید می‌کنم که مصونیت رهبری از طرح پرسش و انتقاد در جامعه ما، نه فقط سابقه‌ای در شرع ندارد، بلکه بدعتی بی‌سابقه در تفکر اسلامی به شمار می‌رود.

نقد گفتار و رفتار رهبری منع نشده است

از نقطه نظر عقلی نیز همه دلایلی که در حوزه نقد و پرسش به ذهن بشر می‌رسد، دلالت بر ضرورت انتقاد از رهبران جامعه در هر سطحی دارد و حتا یک دلیل عقلی نیز نمی‌توان برای حرمت نقد و پرسش از رهبران سیاسی و مذهبی جوامع ارائه کرد. از لحاظ قانونی هم تا آنجا که من اطلاع دارم، توهین به رهبری در قوانین جمهوری اسلامی جرم شناخته شده، اما نقد گفتار و رفتار وی در هیچ قانونی منع نشده است.

از منظر عرفی نیز، امروزه در همه کشورهایی که رهبران آنها با رأی مردم انتخاب می‌شوند، انتقاد و پرسش که جای خود، بلکه شهروندان از حق هر نوع تخطئه و تعرض لفظی به آنها نیز برخوردارند. نمونه‌ای از این تعرض‌ها و تخطئه‌ها را صدا و سیمای جمهوری اسلامی به نقل از مطبوعات آمریکا و انگلیس علیه رهبران این کشورها روزانه پخش می‌کند. حتا سیمای جمهوری اسلامی صحنه‌هایی از راهپیمایی معترضان به سیاست آمریکا در شهرهای مختلف آن کشور نشان می‌دهد که تصویر جرج بوش را به صورتی حیوانی خون‌آشام بر روی پلاکاردها حمل می‌کنند و پلیس هم متعرض آنان نمی‌شود.

به هر حال، وقتی که هیچ مبنای شرعی، عقلی، قانونی و عرفی برای منع نقد رهبری و پرسش از وی وجود ندارد، چرا کارگزاران امنیتی و قضائی نظام، در مورد کوچک‌ترین اشاره غیرمستقیمی در گفته‌ها و نوشته‌های افراد به مواضع رهبری تا این اندازه سخت می‌گیرند و آن را ذنب لایغفر می‌پندارند؟

آیا رفتار آنان در این باره، مورد تأیید رهبری است؟ اگر هست، بر اساس کدام حجت شرعی و یا عقلی؟ و اگر نیست، چرا این موضوع، علنی و صریح اعلام نمی‌شود تا هم راه نقد اصولی و منطقی گشوده شود و منتقدان احساس امنیت کنند و هم کارگزاران نظام، امکان سوء استفاده از این مسأله را پیدا نکنند؟

تا آنجا که من به یاد دارم، در دوران حیات بنیانگذار جمهوری اسلامی، به رغم فضای سنگینی که برخی از هواداران آتشین مزاج ایشان در جهت منع هر گونه نقد آن مرحوم ایجاد کرده بودند، آیت‌الله خامنه‌ای خود یکی از معدود منتقدان به نسبت صریح نحوه اداره کشور و پاره‌ای از اظهار نظرهای مرحوم آیت‌الله خمینی بود.

با توجه به این سابقه، انتظار می‌رفت که در دوره رهبری خود ایشان، فضای نقد و پرسش از مقام‌های عالی نظام، بسط و گسترش یابد، اما متأسفانه نه فقط چنین نشد، بلکه صداهای ضعیفی هم که در دوران حیات آقای خمینی در نقد ایشان بلند بود، در دوره بعدی یا خاموش شد و یا هزینه سیاسی و امنیتی در پی داشت. من هنوز توجیهی منطقی برای این مسأله پیدا نکرده‌ام و امیدوارم شخص رهبری یا یکی از نزدیکان ایشان، در این باره توضیحی ارائه کنند.

پرسش دوم

پرسش دوم اما مربوط به مسأله‌ای است که برای جامعه ایرانی سرنوشت‌ساز شده و چنانچه در مورد آن، تصمیم درست گرفته نشود، چه بسا کشور ما را در شرایط فوق‌العاده خطرناکی قرار دهد.

همان‌طور که همه می‌دانیم، بحث دستیابی ایران به چرخه سوخت هسته‌ای، مدت‌ها است که ایران را اسیر بحرانی بین‌المللی کرده و سبب صدور قطعنامه‌های الزام‌آوری از طرف شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران شده است.



در اینجا من نمی‌خواهم از اهمیت یا عدم اهمیت برخورداری از چرخه سوخت هسته‌ای و یا از میزان تأثیر دستیابی به این چرخه در توسعه و پیشرفت کشور سخن بگویم.

اصلاً فرض را بر این می‌گیرم که آنچه مقام‌های کشور درباره اهمیت استراتژیک سوخت هسته‌ای و تأثیر آن در پیشرفت کشور می‌گویند، تماماً درست و دقیق باشد، اما به گمان من، مسأله اصلی این است که از خود بپرسیم به چه هزینه‌ای؟ در زندگی اجتماعی و فردی بشر، بسیاری چیزهای مفید و خوب وجود دارد که به دلیل هزینه‌های مترتب بر آنها کنار نهاده می‌شوند، زیرا دنیا، دنیای تزاخم امور و نظام ترجیحات است. در نظام ترجیحات یک ملت، حفظ موجودیت کشور، بی‌گمان در رأس اولویت‌هاست و پس از آن، حفظ امنیت داخلی و سرمایه‌های انسانی و ملی قرار دارد.

نگاه به دستاورد علمی از دریچه حق و باطل

اگر قرار باشد دستیابی به یک دستاورد اقتصادی یا علمی، موجودیت یا امنیت یا سرمایه‌های ملی آن را به خطر اندازد، چه توجیه منطقی برای اصرار بر آن دستاورد وجود دارد؟

می‌دانیم که جمهوری اسلامی بر این نکته پافشاری می‌کند که منظور از دستیابی به چرخه سوخت هسته‌ای، تولید سلاح اتمی نیست. با توجه به این نکته، چرخه سوخت هسته‌ای برای ایران تنها جنبه اقتصادی و علمی پیدا می‌کند. اما کدام دستاورد اقتصادی یا علمی در جهان وجود دارد که بتوان به آن از دریچه حق و باطل نگریست؟

هر امر اقتصادی به ناچار باید با مکانیسم تحلیل اقتصادی، یعنی هزینه و فایده آن، مورد ارزیابی قرار گیرد و از همین روست که منتقدان برنامه هسته‌ای کشور با توجه به اصل هزینه-فایده، خیری در ادامه این برنامه در شرایط حاضر نمی‌بینند، چرا که تبعات منفی تحریم فزاینده کشور و یا احتمال حمله نظامی، به مراتب پرهزینه‌تر از فایده‌های دستیابی به چرخه سوخت هسته‌ای است.

در اینجا اما من از مقام رهبری نمی‌خواهم که نظر خود را رها کند و نظر منتقدان را بپذیرد، چرا که هر کس بر اساس دیدگاه و اطلاعات خود، ارزیابی خاص خویش را از شرایط دارد. یک نفر ممکن است بر مبنای یک سری داده‌ها، شرایط را خطرناک تصور کند و فردی دیگر، بر اساس داده‌های متفاوت، اوضاع را عادی و معمولی فرض کند.

ارزیابی متفاوت و حق بیان آن

سؤال من از رهبری اما این است که چرا ایشان اصرار دارند که همه ایرانیان، ارزیابی ایشان را از شرایط داشته باشند و اگر جز این باشد به تعبیر وی، حرف دشمن را تکرار می‌کنند و یا به گفته برخی از مقام‌های امنیتی، از عوامل دشمن هستند؟ در دنیای امروز، روزانه میلیون‌ها خبر و گزارش درباره یک موضوع انتشار می‌یابد که مسلماً یک نفر نمی‌تواند همه آنها را مطالعه کند. هر کس به فراخور دیدگاه کلی خود نسبت به نظام جهانی، بخشی از اخبار را گزینش و آنها را مطالعه می‌کند. از همین رو، ارزیابی افراد مختلف از شرایط خاص، به فراخور دیدگاه کلان خود و خبرهایی که خوانده‌اند، متفاوت است و این امری کاملاً طبیعی است.

آیا از نظر رهبری، یک ایرانی بر مبنای مطالعات خود، نمی‌تواند ارزیابی متفاوتی نسبت به ایشان از شرایط کشور داشته باشد؟

و اگر ارزیابی متفاوتی داشت، نباید از حق بیان آن برخوردار باشد؟

اگر یک ایرانی بر اساس تجربه و نگاه خود، کشور را در معرض خطر ببیند، آیا می‌توان او را به دلیل نگرانی‌اش از آینده، مجرم و شریک دشمن دانست و به ترس و رعب متهم کرد؟

تأکید پی در پی رهبری و نزدیکان ایشان بر مرعوب بودن طرفداران انعطاف در برنامه هسته‌ای به‌خصوص باعث تعجب و تأسف است. مسلماً ترس و رعب در زندگی فردی و جمعی صفات پسندیده‌ای نیستند، اما به نوبه خود مکانیسم‌هایی برای ادامه بقای بشرند. اگر قرار باشد در وجود هیچ‌کدام از افراد بشر، ذره‌ای ترس از کسی یا چیزی وجود نداشته باشد، آیا جهان انسانی یک لحظه برقرار می‌ماند؟ آیا اگر فردی به اتکای نترسی و بی‌باکی شخصی خود، جمعیت کثیری را به ورطه بدبختی و هلاکت اندازد، مستوجب تحسین و پاداش است؟

خدا رحمت کند کسی را که بر جان و مال و سرنوشت دیگران بیم و ترس داشته باشد.



به هر حال، واقعیت این است که بسیاری از ایرانیان، ارزیابی متفاوتی نسبت به ارزیابی مقام رهبری از مجموعه شرایط کشور و بحران هسته‌ای جاری دارند و دقیقاً از آینده این کشور می‌ترسند! آیا باید ترس خود را کتمان کنند؟ و اگر نکردند، آیا باید مورد تهدید وزیر محترم اطلاعات قرار گیرند؟

تصمیم نهایی با همه ایرانیان

بار دیگر تکرار می‌کنم که من از مقام رهبری نمی‌خواهم که نظر خود را فرو گذارد و نظر دیگران را بپذیرد، اما از ایشان می‌خواهم درباره مسأله‌ای که به سرنوشت تک‌تک ما و فرزندانمان مربوط می‌شود، اجازه دهد که نظرات و ارزیابی‌های متفاوت، در فضایی امن و آزاد مطرح شود. به گمان من، در مسأله‌ای در اندازه بحران هسته‌ای، تصمیم نهایی با همه ایرانیان است. ایرانیان برای تصمیم در این باره لازم است که نظر همه صاحبان اندیشه و نظر را بشنوند و در فضایی آرام و معقول از هر تصمیمی که صلاح می‌دانند، پشتیبانی کنند. آیا مقام رهبری با این مسأله موافقت؟

به باور من، سرنوشت آینده ایران تا حدود بسیار زیادی به تصمیم رهبری کشور درباره موضوع فوق‌گه خورده است و اگر ایشان در این باره تصمیم صحیحی بگیرند، بدون شک گفتنی‌های بسیاری برای طرح نزد ایشان وجود خواهد داشت.

خداوند همه ما را در شناخت حقیقت، که به تعبیر امیرالمؤمنین علی از موری سیاه بر سنگی سیاه در دل شبی سیاه، پنهان‌تر است، یاری رساند.



نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۳۰ خرداد ۱۳۸۶

گزارشی از قوه قضائیه

اساسی‌ترین معضل کشور ما دادگستری حاضر است

نظام، اجباراً راهی را که پیش پای ما قرار داده، راه دروغ و تملق و ریا و ناجوانمردی است

مقام معظم رهبری

سلام علیکم، امیدوارم وجود شریف همچنان در راه خدمت به اسلام عزیز استوار و بانشاط باد. مدت‌های مدیدی بود که حسب تکلیف و با توجه به سوابق کاری خود در دستگاه قضائی، قصد ارسال گزارشی از اوضاع این مجموعه را به حضور داشتم که به دلیل مشغله کاری فرصت نمی‌شد.

می‌خواهم عرایض را به یک روایت از نبی کرام متبرک کنم:

«تقدیس نمی‌کنم آن توده را که حق مستمندان از نیرومندان باز نگیرد. ویران باد آن عدالتخانه که اعتماد دادخواه ضعیف بر پاکدامنی قضات استوار نباشد و به هنگام دادخواهی همچون بیمناکان، بریده و نادرست سخن گوید. از آن دادگاه و از آن ملت تا به رستاخیز خشنود نیستم و پروردگار من نیز هرگز از آنان خشنود مباد.»

همین یک روایت، نهیب بزرگی بر ماست تا متوجه اهمیت امر شویم. آقا من به این عرایض در پیشگاه پروردگار پاسخ خواهم داد و یک سرباز انقلاب اسلامی هستم و شما را ولیّ امر خود می‌دانم و به همان دلیل نیز باید خیلی صریح و روشن این گزارش را تقدیم کنم؛ آنچه برای بنده اهمیت دارد انجام تکلیف است و طبیعی است که صراحت لهجه اینجانب به کام خیلی‌ها خوش نخواهد آمد و البته شکی نیست که این ناخوشی‌ها هرگز سربازان انقلاب را از ادای تکلیف باز نخواهد داشت. از طرف دیگر با توجه به ضرورت رسیدگی سریع و لطمات جبران‌ناپذیری که از این مجموعه بر کشور وارد می‌شود، مجبور به ارسال سرگشاده این نامه هستم. آقا از عرایض حقیر تعجب نکنید، بنده، هم مقلد و هم مرید شما هستم و نیز یکی از اعضای این قوه. خدا شاهد است که چه خون دل‌ها در طی این سنوات خدمت از عدم توجه نظام به این مجموعه کشیده‌ام و این در حالی است که این قوه اساسی‌ترین رکن نظام اسلامی است و بارها جنابعالی بر این امر تأکید فرموده‌اید. فقط تقاضا دارم عرایض حقیر را جدی بگیرید. حکومت‌ها در طی دو یا سه روز ساقط نمی‌شوند بلکه در مرور زمان و به دلیل عدم پاسخگویی به مردم و ایجاد فاصله، در نهایت به زیر کشیده می‌شوند. متأسفانه جریانی خودخواه و متحجر، اجازه انطباق این قوه با مقررات را نمی‌دهد، همچنان‌که در طی سه سال اجازه نداده‌اند مجلس تحقیق و تفحص کند. سال‌های سال که در ۷ تیر در محضر شما بوده‌ایم و تذکرات بسیار بجا و خلاصه آمال عمومی را که داده‌اید اصلاً مورد عمل واقع نشده است و شاهد مثال، فرمایشات سال گذشته است که فرمودید تخلفات قضات به طور جدی برخورد شود، که در کمال تأسف اصلاً این‌گونه نیست و نشد و با وضع فعلی نخواهد شد.

مقام معظم رهبری به نص فرمایش حضرت امیر(ع) و نیز با توجه به قانون اساسی، شما مسؤول اعمال حکومت هستید و همه ما دیر یا زود در محضر پروردگار مورد مواخذه‌ایم. رئیس قوه قضائیه منصوب شماست و اجازه دخالت سایر نهادهای نظارتی داده نمی‌شود؛ بنده این مطالب را به عنوان گزارش به حضور تقدیم می‌دارم و امیدوارم دستورات شایسته در بررسی و اقدامات قاطع صادر فرمائید. شاید تعجب کنید ولی به شدت بر این باورم که اساسی‌ترین معضل کشور ما دادگستری حاضر است و متأسفانه با وضع فعلی، رشد در خور شأن ملت ایران ندارد و از آن فجیع‌تر اینکه به دروغ و خدعه این افتضاحات را به عنوان رشد و توسعه تبلیغ می‌کنند! ایجاد شوراهای حل اختلاف، ایجاد مشاوران و وکلای قوه قضائیه و داستان‌های زندان‌زدائی... واقعاً فاجعه و صد در صد مخالف احکام شرع انور و مقررات است. کجای شرع انور مقرر نموده با دزد و کلاهبردار و خائن و متجاوز مصالحه شود؟ کجای شرع انور اجازه داده میلیون‌ها تومان مال مردم خورده شود و سپس ادعای إعسار شود و زندان بر این



شخص حرام باشد؟ ...؛ در اوایل تشریف آوردن رئیس محترم فعلی قوه [محمود هاشمی شاهرودی]، در اقدامی کاملاً سیاسی و به تأسی از اصلاح‌طلبان و ادا و اطوار دموکراسی، قضیه ملاقات هفتگی ایشان با مردم را با بوق و کرنا راه انداختند و در کمال تعجب، در هر جلسه حدود ۳۰ پرونده را که سال‌ها رسیدگی به هر کدام طول کشیده بود، تعیین تکلیف کردند و خدا می‌داند که چقدر مورد مسخره اهل فن قرار گرفت.

«دادگاه ویژه روحانیت» که در زمان امام(ره) و در اصل برای حفاظت از نفوذ بیگانگان در این نهاد مقدس صورت گرفت، هم‌اکنون با حالتی کاملاً فرمایشی و به تأسی از دادگاه‌های ویژه کشیشان در مغرب‌زمین، به حمایت کامل از این قشر تبدیل شده است که هیچ تطابقی با شرع انور و مقررات کشور ندارد و حتا اخیراً اجازه حضور وکلای غیرروحانی را نیز نمی‌دهند و واقعاً شکایت مردم از روحانیون در بسیاری موارد به جایی نمی‌رسد! راستی چه کسی این تبعیض را جواز داده است؟ آیا با این وضع می‌توان از مردم عامی، انتظار عدالت و برابری و... را داشت؟ این امر از مسؤولیت‌های مستقیم جنابعالی است و البته خطری بزرگ برای کشور. خدا می‌داند که روحانیون موجود در دادگستری به شدت دارای کم‌سوادی در امور حقوقی هستند و حداقل ۷۰ درصد آنها صلاحیت علمی قضاوت را ندارند ولی برخلاف شرع و قانون و صرفاً از روی ترجیح صنفی به این شغل منصوب شده‌اند و جهت خلاصی از پرونده‌ها گاه به حقه‌ها و دروغ‌هایی متوسل می‌شوند که هزار بار روی شخصی‌ها را سفید می‌کنند. مطمئن باشید ضربه‌ای که به روحانیت از حضور اینها در دادگستری وارد شده کم‌تر از ضربه وابستگان شرق و غرب نیست! راستی کدام جریان و مرجعی اجازه این تبعیض و ظلم را داده است و چرا باید این امر ادامه داشته باشد؟ حقیقتاً این کار حرام و ترجیح بلا مرجحی است که به‌جز با توجه شما حل نخواهد شد. و تا این متحجران و متکبران و انسان‌های عقده‌ای در این قوه هستند، این قوه اصلاح نخواهد شد. همین عده بودند که در سنوات قبل دستور دادند به‌جز روحانیون کسی قاضی نشود و نتیجه آن شد که نجیبان کشور در زمینه علوم انسانی به کنار گذاشته شدند و آقایان با کم‌سوادی مطلق بر جان و مال مردم مسلط شدند، به نحوی که سال‌ها آرای آنها را منشی‌ها نوشتند و یا سایر قضات از حقوقدانان آرا را نوشتند و اینها امضا کردند! آیا حقیقتاً جنابعالی اینها را شنیده‌اید؟

در ادامه با توجه به زمین‌گیری شدید، باز در ادامه همان فکر دادگاه‌های عام را به غلط بر مردم ایران تحمیل کردند و یک‌باره همه چیز را بر هم ریختند و شاید در تاریخ دادگستری ایران بدترین مصوبه را بتوان همین قانون ذکر کرد که بالأخره پس از ۸ سال افتضاح و واقعاً ظلم و ستم در سال ۱۳۸۱ اصلاح شد. بر خلاف تمام نصوص شرعی و عقلی و تجارب عملی صرفاً بر اساس تفکر ارتجاعی و متحجرانه و جهت مقابله با انتقادهای به‌حق، یک‌باره قاضی را مطلق‌العنان بر تمام امور کیفری و حقوقی و... مسلط نمودند و نیز جهت جبران انحصار قبلی با توجه به درماندگی، این بار درهای جذب قاضی را باز و بدون رعایت حداقل شرایط، عده کثیری را وارد دادگستری کردند که قطعاً گزارشات واصله به جنابعالی بیانگر عمق نارضایتی از این قوه است

عدالت، رکن نظام اسلامی و روح آن است و اگر قرار باشد بقای نظام اسلامی به اندکی ظلم و ستم باشد هرگز این جواز وجود ندارد و در عین حال که تمام مسائل ریز و درشت کشور از قبیل توسعه راه و انرژی و... مورد توجه‌اند ولی این مسأله بسیار مهم به فراموشی سپرده شده است. مهم‌ترین ثروت هر کشور، افراد و نیروی انسانی آن هستند که متأسفانه در حال حاضر فقط برای زمین و مسکن و خیابان او کار می‌کنیم و هویت اصلی او که همان آزادگی و شرف و در هنجار زیستن است اصلاً مورد توجه نیست، زیرا اگر مورد توجه باشد حتماً باید این دادگستری اصلاح شود. شما مطمئن باشید بیش از نصف قضات موجود، صلاحیت علمی و عملی و مقرر قانونی قضاوت را ندارند، در حالی که اهمیت قاضی و شرایط آن و نیز تسلط بسیار زیاد آن بر جان و مال مردم در قانون و شرع بر کسی پوشیده نیست. شرایط تعهد و التزام عملی در ۵۰ درصد قضات شخصی وجود ندارد و حداقل سواد قضاوت نیز در بیش از ۷۰ درصد قضات روحانی وجود ندارد. به تبع همین امر، مطمئن باشید حداقل ۶۰ درصد از آراء نیز دارای ایراد هستند و واقعاً چه شکست و ننگی بزرگ‌تر از این؟

این در حالی است که در کشور امیرالمؤمنین حتا وجود یک رای ناصحیح نیز ایراد بزرگی است. خدا شاهد است که دادگستری پدر مردم را با این تصمیمات ناصحیح در آورده است و القاء‌کننده بی‌قانونی و یأس و تباهی و ناهنجاری است. یقین بدانید علت اصلی بیماری روانی اکثریت جامعه ما ناشی از بی‌کفایتی این قوه است. تا این قوه اصلاح نشود هرگز و هرگز کشور ایران رشد شایسته خود را نخواهد کرد.

آقا به روح طیب و مطهر این امام (رضاع) سوگند که این مطالب را اغراق‌آمیز نمی‌گویم؛ در تشریف‌فرمائی اخیر شما به مشهد، قصد تشریف را داشتم که میسر نشد و به هر حال، وظیفه سنگینی است که باید به حضور عرض می‌کردم، آیا استحضار دارید در بسیاری موارد، اخذ رشوه توسط کارمندان دادگستری بسیار بدیهی و عادی است و حتا در موارد بسیار مکرر، انجام کار را با نهایت قلدری به دریافت رشوه منوط می‌کنند و قطعاً قضات شعب نیز از این امر اطلاع دارند؟ آیا استحضار دارید تعداد معلومی از قضات نیز بسیار واضح و گستاخانه رشوه‌گیری علنی را پیشه کرده‌اند و با تبانی با کارشناسان و وکلا فقط به فکر اخاذی و پول درآوردن هستند؟ دریغ از یک جو غیرت در مسئولین مربوطه! شما مطمئن باشید اگر



همین الآن مسؤول حفاظت اطلاعات قوه و یا هر یک از حفاظت‌های استان‌های کشور را بخواهید و اسم قضات و کارمندان رشوگیر و متخلف را بخواهید فی‌البداهه حداقل ۴۰ درصد آنها را حفظ دارند ولی کو احساس تکلیف و انجام وظیفه؟

در ۳ سال اخیر جهت بررسی انتقال به تهران چند روزی در آنجا بودم، حقاً از نظام احساس یأس کردم! در مرکز کشور در ساعت ۱۱ صبح و در معرض ده‌ها ارباب رجوع، کارمند صریحاً اخاذی و رشوه‌خواری می‌کرد و جالب اینکه مسؤول مربوطه کاملاً در جریان این امر بود و یک تبانی بسیار گسترده بین قضات و وکلا و کارشناسان در بسیاری موارد وجود دارد و آنچه اهمیتی ندارد تکلیف و عدالت است!

بگذارید در یک جمله عرض کنم که این قوه، مایه ننگ نظام است و خدا می‌داند که در اثر بی‌کفایتی مسؤولین آن، چه حرام‌هایی که حلال نمی‌شود و برعکس، و در این میان نقش منفی وکلا و کارشناسان و ضابطین بسیار زیاد است و خود قوه و اعمال آن بزرگ‌ترین منکرات هستند و صریح بگویم اینجا مرکز فروش حیثیت نظام اسلامی است؛ در حال حاضر، کار دادگستری فقط روزمرگی است و دفع شر پرونده و واقعاً احقاق حق و سایر اهداف والای شرع انور در این مجموعه نقش اصلی ندارد؛ مأموری بفرستید جلو دادگستری تا اشخاصی را که بیرون می‌آیند اعم از شاکی یا متهم و... زیر نظر داشته باشند، مطمئناً گزارش خواهند کرد که بیش از ۸۰ درصد آنها ناراضی‌اند. آقا ما در برابر نظام اسلامی مسؤولیم. راستی چرا باید در کشور ما این‌گونه باشد. دادگستری به دلیل بی‌کفایتی بزرگ‌ترین مرکز خلط‌کننده رزق حلال و حرام است و نتیجه اینکه می‌بینیم. واقعاً نظام ما حکومت تساهل و تسامح شده است. شما یقین بدانید حراست‌ها از ۷۰ درصد دزدی‌ها و بی‌قانونی‌ها و تخلفات اطلاع دارند ولی چون مسؤول این امور (قوه قضائیه) در نهایت بی‌کفایتی قرار دارد، اصلاً اراده برخورد با منکر وجود ندارد، و این خود بزرگ‌ترین رواج منکر و ترک معروف است.

من به لحاظ پاره‌ای از ملاحظات، مجبورم این گزارش را علاوه بر جنابعالی به چند مرجع دیگر ارسال کنم تا از آن طریق، یقین کنم که به دست شما رسیده است. باز به عنوان یک حقوقدان و دارای سابقه کاری در این مجموعه با در نظر گرفتن پروردگار احدیت و احساس پاسخگوئی در روز قیامت، عرض می‌کنم که رسیدگی به این مسأله اصلی‌ترین وظیفه نظام و شخص جنابعالی است. در حد خود به تهدیدات دشمنان از جنبه‌های مختلف آشنائی دارم، ولی این را نیز یقین دارم که دشمن با توسل به تمام امکانات مطالعاتی سعی دارد از منافذی که ضررپذیری نظام بیش‌تر است ضربه بزند و چه بهتر که این منافذ مورد شناسائی و توجه مسؤولین نباشد. من به قطع و یقین بر این باورم که عمده مشکلات، ناشی از بی‌کفایتی این قوه است، این قوه، مروج دروغ، حقه، شرک، چاپلوسی و... است. این مرکز، مأیوس‌کننده ایمان، شرف، حریت و آزادی است. و راستی ملت ایران بدون این سجایای اخلاقی چه هویتی می‌تواند داشته باشد؟ متأسفانه این دروغ‌گوئی‌ها و چاپلوسی‌ها به عالی‌ترین سطوح مسؤولین کشور نیز سرایت کرده است و خیلی راحت امروز در جلوی چشم ملت مسؤولی حرفی می‌زند و فردا مسؤولی دیگر آن را کاملاً رد می‌کند. آیا ملت از این دروغ‌ها به‌جز دروغ یا یأس و ناامیدی و ناکارآمدی می‌آموزد؟ و جلوگیری و نظارت بر همه اینها بر عهده قوه قضائیه می‌باشد.

هر کس ملت ایران را با اروپا و... مقایسه کند به خطا رفته است، تنها وظیفه و تکلیف مقایسه حکومت ما با معیارهای شرعی و علوی است. مطمئناً با این بودجه و ثروت، حداقل ۲۰۰ میلیون ایرانی را به راحتی می‌توان پوشش داد. مطمئن باشید به راحتی می‌توان رشد حاضر را به ۴ برابر رساند. اینها ادعا نیست، با تمام اصول مسلم علمی آماده اثبات هستم. و در حال حاضر، شروع و انجام این کار فقط و فقط توسط جنابعالی ممکن است. آقا زمین و آسمان این کشور پر از نعمت است و مخصوصاً مردم بزرگ آن برای زیستی متشرعانه و با مرام، بستری کاملاً مناسب‌اند و بدون کم‌ترین شکمی در زمانی بسیار کم می‌شود که در ردیف پیشرفته‌ترین کشورهای جهان قرار گیرند و از نظر من باز بدون شک قوه قضائیه بزرگ‌ترین مانع آنان است! شاید در نگاه اول، مسخره جلوه کند، ولی از نگاه فلسفی و منطقی و بر اساس آموزه‌های دینی و فرمایشات بی‌همتای مولای تمام عدالت‌طلبان علی(ع) سخن، همین است.

اینجا کشور امیرالمؤمنین است و شما نیز فرزندی خلف برای ایشان، حتی یک مورد تبعیض و بی‌عدالتی باید کمر مسؤولین را بلرزاند، در حالی که سر تا پای کشور تبعیض است و بی‌عدالتی، این امت، آنی هستند که پیامبرشان دادگستری غیرمقیم به حق را تا قیامت لعن فرموده است.

آقا جان! همه ما اکثر ملت، شما را در درجه اول، به عنوان نائب حضرت ولی امر(عج) و بر اساس تکلیف اطاعت می‌کنیم و در مرحله بعد، رهبر کشور مائید، این ایمان و این عشق حتماً نباید این‌گونه پاسخ داده شود. همه ما سرباز اسلام و انقلابیم و بحمدالله با رشد ملت بزرگوار، تخطی اشخاص از اصول، آن‌چنان لطمه‌ای بر ایمان اکثر آنان وارد نمی‌سازد، ولی آنچه به شدت همه را ناراحت کرده است، تسامح کامل نظام در برابر تخلفات است و بدتر از آن اینکه این تسامح خیلی‌ها را نیز به خلاف کشانده است، خدا و کیلی امروزه به راحتی حداقل ۶۰ درصد ایرانی‌ها اذعان دارند که رزقشان حلال کامل نیست (از طریق کم‌کاری یا خلاف یا چاپلوسی و... به دست آورده می‌شود) و واقعاً روزی‌ای که از راه حلال و با آزادی به دست آید تقریباً نادر است؛ حقاً چه ننگی بالاتر از این؟ با هزار تأسف، امروز قانونمند زیستن در این کشور تقریباً محال است. در کمال



تأسف، خیل عظیم نیروهائی که در صورت کارا بودن این قوه همه سربازانی در خدمت اسلام می‌بودند هم‌اکنون مشغول انواع تخلفات و جنایات از قبیل ارتشاء و زمین‌خواری و... هستند. متأسفانه مسؤولین توجه ندارند که یک رأی صحیح قاضی، بزرگ‌ترین معروف و اندازه‌دهنده‌ها جلسه و عطف و سخنرانی در جلوگیری از تخلفات اهمیت دارد و بر عکس، در کمال تأسف قطعاً امیدواری متخلف به دادگستری بیش از امید صاحب حق است. نظام، اجباراً راهی را که پیش پای ما قرار داده، راه دروغ و تملق و ریا و ناجوانمردی است.

اگر همه فعالیت‌های عمرانی در سراسر کشور ۴۰ درصد در پیشرفت کشور نقش داشته باشند، مطمئناً این قوه ۶۰ درصد نقش دارد و متأسفانه اصلاً اهمیتی به این نقش داده نمی‌شود که: نقش تخریبی آن نیز فاجعه است مضافاً اینکه نقش این قوه در باور و ایمان و اعتقاد مردم است و با توجه به فلسفه حکومت اسلامی، این امور به مراتب بیش‌تر از جنبه‌های مادی اهمیت دارند.

خیلی صریح بر این باورم که تا نظام، خود، قانونمند نیست و خود به وظیفه خود عمل نمی‌کند، نه حق دارد و نه می‌تواند مردم را به رعایت مقررات و عمل صحیح دستور دهد و از قانونمندی، جز اراذل و اوباش و خودپسندان و متکبران و زیاده‌طلبان ضرر نخواهند دید! البته اندک انسان‌هایی که با این همه اسباب و آلات شرک و ریا همچنان به مدد الاهی سعی در پاک زیستن دارند و واسطه فیض ملت ما هستند از این قاعده مستثنی هستند و... «النادر کالمعدوم».

آخر عرضم با ارادتی تام و اشتیاق فراوان برای زیارت، این است که تنها راه نجات کشور عزیز ما اجرای دقیق و قاطع مقررات است و هیچ کاری جز حاکمیت مطلق و قاطعانه قانون، اولویت اول این کشور نیست و این نیز به‌جز توسط دادگاه‌های کشور امکان‌پذیر نیست و دادگاه‌های کشور نیز هرگز به‌جز توجه فوری و تام جنابعالی اصلاح نخواهد شد و شکی نیست که نظام اسلامی در ماهیت خود تکلیفی جز عمل به مقررات و اجرای عدالت ندارد و هر حرکتی به‌جز ماهیت تکلیفی آن بی‌خود و ابتر و به دور از رسالت الاهی آن است. حل این مسائل بسیار آسان و کم‌هزینه و سریع است و فقط و فقط توجه خاص جنابعالی را لازم دارد و من شخصاً اعتقاد دارم اصلاح این مشکل به مراتب بیش از ثروت نفت و گاز این کشور برای ایران مفید است و البته جنابعالی مکرراً متوقف بودن پیشرفت کشور بر اصلاح قوه را متذکر شده‌اید.

وضع فعلی کشور ما همانند این است که همه در ظرفی سوراخ، مدام در حال بردن آب از جایی به جایی هستند که حداقل ۷۰ درصد آن تلف می‌شود. آقا این عرایض را جدی بگیرید! به هزار و یک دلیل، بدون اصلاح این قوه هرگز کشور ما آباد نخواهد شد. لقمه‌های حرام و افول شرف و حریت و مردانگی و رواج شرک و دغلبازی، مستقیم از بی‌کفایتی این قوه عارض شده و این همه خودفروشی‌ها و جنایت‌ها و آفت ایمان و درستی از این منشأ است. ای کاش در کشور ما این احساس وظیفه و این آزادی وجود داشت که در کنار برنامه‌های کم‌اهمیت‌تر مانند تحلیل فوتبال (۹۰) در صدا و سیما، این مهم‌ترین مسأله کشور نیز مورد کنکاش قرار می‌گرفت. اینجانب آدرس خود را به حضور ارسال می‌دارم و اگر تکلیفی بود آنچه می‌دانم در پیشرفت امور ارائه خواهم کرد.

ای بزرگوار! بنده شخصاً به وجود شما افتخار می‌کنم و آرزوی توفیق در استمرار تبعیت و پیروی از شما که پیروی از حق است را دارم و ذات باری تعالی شاهد است که این عرایض همه برآمده از دل و بر اساس تکلیف است و مسؤولیتی که همه در دفاع از جمهوری اسلامی داریم. همه ما سرباز اسلامیم و مطمئناً تا آخر عمر در راه اسلام و کشور اسلامی خود هر آنچه تکلیف باشد عمل خواهیم کرد. ان شاء الله، ای کاش لیاقت آن را داشته باشیم که همه چیز خود را در راه خدا در طبق اخلاص قرار دهیم. التماس دعا

**نامه سرگشاده یک دانشجوی حقوق (محمد) به خامنه‌ای، شهریور ۱۳۸۶**

آقا! ظلم و ستم و رشوه و کلاهبرداری و بی‌تعهدی و بی‌وفائی و انواع تخلف سراسر کشور را گرفته و مردم در اوج ناراحتی‌اند و من به عنوان یک حقوقدان می‌دانم که ریشه همه این تباهی‌ها در قوه قضائیه است و متأسفانه اجازه افشای کثافات داده نمی‌شود

هیچ منگری بدتر از دادگستری حاضر در ایران وجود ندارد و از بین بردن آن واجب‌ترین کارهاست

آیا نظام از ریشه پوسیده شده و به دست نامحرم افتاده است؟

افسوس که ناصالحان نشسته بر مسند این حق‌گوئی را تحمل نمی‌کنند

آقای خامنه‌ای سلام،

من محمد هستم، یک دانشجوی حقوق در تهران. تا حدی مطالعات اقتصادی و اجتماعی هم دارم. الان که این نامه را به شما می‌نویسم، در یک بحران بزرگ روحی قرار دارم و اجازه خواهم خواست بی‌تکلف و به دور از چاپلوسی‌ها و ریاکاری‌های حاکم بر جامعه، مطالبی را به شما بگویم! شاید مهم‌تر از همه عواملی که مرا وادار به نوشتن این نامه کرد، گذراندن یک دوره کارآموزی در دادگستری بود. پدر و برادران من از یاران انقلاب و [دارای] سابقه جبهه هستند و خودم نیز با توجه به سنم در فعالیت‌های اسلامی شرکت دارم. اگرچه ناهنجاری‌های بسیاری در سراسر کشور ما و ادارات دولتی و حتا مجلس وجود دارد ولی از زمان اطلاع یافتن دقیق از اوضاع بسیار افتضاح و نادرست دادگستری، به شدت دچار تأسف شده‌ام و حتا درس کارشناسی ارشد حقوق را کنار گذاشته‌ام و قطعاً بر این باورم که جنابعالی تا این حد اطلاع ندارید و با عرض معذرت، خود این عدم اطلاع دقیق، موجب مسؤولیت است و غیر قابل قبول. و اگر اطلاعی از این اوضاع داشته باشید و همین‌طور به حال خود رها کنید، واقعاً تأسف‌آور و مسؤولیت‌آور خواهد بود. مرا ببخشید، ولی هیچ مقام مسؤولی را نه امین و نه شایسته این نوشته نیافتم. زمانی که دانشجو بودم اساتید گاهی از اوضاع بد دادگستری چیزهایی تعریف می‌کردند که من به ذهن ناقص خود به حساب مشکل داشتن آنها می‌گذاشتم، ولی الان می‌بینم که آنها یک از هزار را بازگو کرده‌اند. در مطالعاتم، نظرات محکم و متین شما در مورد اهمیت عدالت و ضرورت داشتن دادگستری کاملاً دقیق و قوی را مکرراً خوانده‌ام، ولی با دیدن وضع اینجا از همه چیز مأیوس شدم! قضات، یا کم‌سواد و یا دارای عقده‌های شدید روانی و یا انحرافات مالی و کارمندان در دید آنان در حال اخاذی آشکار و مسؤولین اداری و حفاظتی نیز در اوج بی‌خیالی و خود مشغول دلالی و...! نه شاکی احترامی دارد و نه متهم. محدود انسان‌های متعهد از این حکم خارجند، ولی اکثریت به این‌گونه‌اند. آیا جنابعالی می‌دانید که توصیه در این سازمان خیلی رایج است؟ آیا می‌دانید به بهانه‌های بی‌خود پرونده‌ها را مکرر به عقب می‌اندازند؟ آیا می‌دانید بر خلاف اظهارات رئیس و مسؤولین قوه قضائیه شوراها حل اختلاف خود کثافت این قوه را افزایش داده‌اند؟ آیا مستحضر هستید در همین مرکز، قاضی در دادسرا مردم را به زندان می‌اندازد و بعد از ظهر در بیرون از آنها رشوه می‌گیرد تا روز بعد زندانی را ول کند در حالی که پرونده مکرر رشوه‌ها و تخلفات این شخص روی میز مسؤول حفاظت است؟ آقا! ظلم و ستم و رشوه و کلاهبرداری و بی‌تعهدی و بی‌وفائی و انواع تخلف، سراسر کشور را گرفته و مردم در اوج ناراحتی‌اند و من به عنوان یک حقوقدان می‌دانم که ریشه همه این تباهی‌ها در این قوه است! و متأسفانه اجازه افشای کثافات داده نمی‌شود، حتا در سطح قوا، و در کمال تأسف، بدون کم‌ترین احساس مسؤولیت شرعی و قانونی و بدون پایبندی به اصول شرعی گزارشات بسیار دروغ و غیرواقعی از طریق رسانه‌ها اعلام می‌کنند که توهینی بزرگ به دین و ملت و شهدا و امام و شماست! حتماً اطلاع دارید که مجلس سال پیش طرح تفحص از قوه قضائیه را تصویب کرد ولی صریحاً اجازه ندادند. گوئی هر یک از اینها یک طاغوتند! با این دوره محدود در دادگستری، به یقین به این نتیجه و آمار رسیدم که بیش از ۷۰ درصد رأی‌ها خلاف صادر می‌شوند! آیا می‌دانید این تخلفات، دین و ایمانی برای مردم باقی نگذاشته است؟ من بررسی کردم، هزاران میلیارد تومان از بی‌کفایتی دادگستری بر مردم ضرر وارد می‌شود مخصوصاً در مورد آراء صادره مربوط به اراضی ملی و روستائی و...



از نظر من، کشور ما با این همه امکانات و استعدادها در سطحی بسیار ضعیف از جهت بهره‌وری و استفاده بهینه از امکانات دارد که هیچ شک نکنید علت اصلی در این افتضاح همین دادگستری است. آقا! ای کاش فرصتی بود و تریبون آزادی بدون تهدید انسان‌هایی که منافع خود را بر منافع اسلام و نظام ترجیح می‌دهند وجود داشت و من صحت مطالبم را برای شما بازگو می‌کردم، ولی افسوس که این حوزه خط قرمز انحصاری زیاده‌خواهان است و منتقد آن با عناوین متعدد سرکوب می‌شود. اصلاً شک نکنید که اکثر وکلا و مشاوران مراکز دولتی در پرونده‌ها با طرف‌های خود تباخی کرده و بیت‌المال به یغما می‌رود! بسیاری از کارمندان دولت، هم مال دولت را می‌خورند و هم آبرو و حیثیت دولت را می‌برند و مدیران همه آنها را می‌شناسند.

سر تا پای این کشور کارهای خلاف قانون و سلیقه‌ای مخصوصاً در نهادهای دولتی رایج است و آن‌چنان به اساس جمهوری اسلامی لطمه وارد می‌شود که حدی ندارد و صد بار تأسف از اینکه هیچ مدافع جدی وجود ندارد، در کمال تأسف حتا از سوی جنابعالی.

برابر قانون اساسی کشور ما قوه قضائیه مسؤول حسن اجرای قوانین و پیشگیری از جرم و نظارت بر حسن اجرای قوانین است. خدا شاهد است که این واژه‌ها فقط در کتاب‌هاست و دادگستری که به گفته آقای شاهرودی ویرانه‌ای بوده، هم‌اکنون کشور را نیز به تبع خود خرابه کرده است! برای من باز هم جای ابهام است که آیا نماینده آزاده و باسرفی وجود ندارد که علیه این کثافتکاری بشورد؟ آقا در کارآموزی خود تعدادی از پرونده‌های سنوات قبل را بررسی می‌کردم که با اسف فراوان دیدم که قضات آنها روحانی بوده و بسیار ناشیانه و کاملاً خلاف قانون، آراء متعددی صادر کرده‌اند و جالب اینکه گفتند این آراء را در بسیاری موارد منشی آنها نوشته است! جملاتی از آنان دیدم که بوالله یک دانش‌آموز پنجم ابتدایی نیز ادبی‌تر از آنان می‌نویسد! خیلی واضح، اسامی و مشخصات قضاتی که فساد مالی دارند و رشوه می‌گیرند دهان به دهان می‌گردد و کو فریادرسی؟ و جالب‌تر اینکه پس از گندکاری‌های فراوان، نه با اخراج و استیفای حقوق تلف‌شده، که با استعفا کنار گذاشته می‌شوند و بلافاصله از طریق وکالت و در حوزه‌ای گسترده‌تر به کثافات خود ادامه می‌دهند!

شما را به جدتان به این اظهارات عنایت کنید، کمر ملت از این ظلم و ستم شکسته است و اعتقاد کامل به بی‌کفایتی دادگستری در احقاق حق در نزد کسانی که یک بار مراجعه کرده‌اند پیدا شده است. هیچ منکری بدتر از دادگستری حاضر در ایران وجود ندارد و از بین بردن آن واجب‌ترین کارهاست. و این در حالی است که اصلاح تمام کارهای کشور در درجه اول به این تشکیلات بستگی دارد. هیچ چیزی بیش از عدالت، آرامش‌بخش نیست و وظیفه اصلی حکومت اسلامی نیز این است و در نهایت تأسف اینجا به هم زننده عدالت است.

مطالعه‌ای در باب عدالت و قضاوت در نهج‌البلاغه داشتم! به دلیل فشار روانی نتوانستم به آخر برسانم! این است حکومتی که ادعای پیروی علی(ع) را می‌کند و این‌چنین وحشتناک با عدالت فاصله دارد. نه حساسیتی در احقاق حق وجود دارد و نه همت و اقدامی اصولی در اصلاح، صریح بگویم قضات روحانی اکثراً کم‌سواد و کندذهن و قضات شخصی نیز در موارد زیادی کم‌تعهد و البته از نظر هوش و استعداد در هر دو قشر و اولیاست! به نظر من و آنچه از شرع آموخته‌ام، یک قاضی مؤمن و متعهد و باهوش از میلیاردها تومان ثروت بهتر است.

در این دادگستری، وکیل و کارشناس در خیلی موارد بر اساس تباخی و دلالت‌بازی و... ارتزاق می‌کند و وکیل و کارشناسی که بخواهد برابر مقررات کار کند خیلی سریع به عناوین متعدد کنار گذاشته می‌شود. راستی چقدر زشت است که در کشور امیرالمؤمنین حق نتواند به راحتی پیش برود! اگر کسی از من به عنوان یک کارشناس حقوق سؤال کند هرگز به او پیشنهاد مراجعه به دادگستری نمی‌دهم و اخذ ۵۰ درصد طلب از طرف را به مراجعه به دادگستری و سال‌ها علافی و شنیدن انواع طعنه و پرداخت رشوه و... ترجیح می‌دهم. و یقین دارم این کار برای او بهتر است. آقا شما مسؤول این وضع هستید و باید عنایت کنید. هرگز با شعار دادن مشکل کشور ما حل نخواهد شد. پرداختن به این وضع از هر کاری واجب‌تر و لازم‌تر است و اصلاً بدون دخالت شما امکان اصلاح ندارد. حقیقتاً چه منکری بالاتر از این می‌شود نشان داد. و منکر بزرگ‌تر اینکه اصلاً داعیه و اراده برخورد با این کثافات وجود ندارد. آیا نظام از ریشه پوسیده شده و به دست نامحرم افتاده است؟ شما در پیام سال گذشته روز ۷ تیر دستور فرمودید با قضات متخلف برخورد شدید شود! چه کسی به این فرمایشات توجه کرد. پرونده‌های متعددی که در دادسرای انتظامی قضات مطالعه کردم، اکثراً نشان از ارتکاب تخلفات بزرگ و عدیده قضات رسیدگی‌کننده داشت، ولی همگی بدون دلیل، رد شکایت شده بود و حتا دنبال بهانه‌های شکلی هستند که شکایات مردم از قضات را رد کنند؛ این حکومت، بازمانده شهدا و صلحا و امام و در دست ما امانت است و مؤمنین از این وضع خیلی سرخورده شده‌اند... فاصله مردم با حکومت روزه‌روز به همین دلیل بیشتر می‌شود. من از خانواده‌ام آموخته‌ام که از این نظام دفاع کنم و تضعیف آن از طرف هیچ‌کس و هیچ صنفی را نمی‌شود تحمل کرد. اگر این اظهارات، تضعیف نظام است، من به جان می‌خرم، چون می‌دانم که قلب فساد و تضعیف را هدف گرفته‌ام. اگر امکان ارائه باشد، حاضرم مو به مو واقعیت‌ها را بگویم، ولی افسوس که ناصالحان نشسته بر مسند



این حق گوئی را تحمل نمی‌کنند. آقا به داد ما و انقلاب و اسلام برسید. من به وظیفه خودم عمل کردم و امیدوارم در بیان مطالب، اخلاص و حقیقت‌گوئی را رعایت کرده باشم. خداوند شما را طول عمر با عزت و عظمت عطا نماید و مشکلات کشور ما را روز به روز برطرف نماید.

والسلام



نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۵ آبان ۱۳۸۶

امروز محال است بدون رشوه و رابطه و چاپلوسی کار پیش برود! محال است آزاده زندگی کرد، محال است سوءظن نکرد، محال است یک مسلمان ایرانی شاد و آزاده بود، محال است مرتکب منکر نشد و معروفی را ترک نکرد،... و همه این منکرات در اثر بی‌کفایتی حکومت ماست

همه ما تسلیم ظلم شده‌ایم و البته عدم تسلیم، تاوان بسیار سنگینی در جمهوری اسلامی دارد

مطمئن باشید دادگستری بزرگ‌ترین مروج منکر و عامل اصلی ناامیدی در کشور ماست

رهبر معظم انقلاب اسلامی

با سلام،

این چندمین نامه از این دست است که برای شما ارسال می‌دارم. اگرچه نامه‌های قبلی بر خلاف عقیده و انتظارم بی‌پاسخ بوده است، ولی باز بر اساس تکلیف و در راستای احساس مسؤولیت نسبت به نظام و امام و شهدا مطالب زیر را به عرض می‌رسانم.

تذکر این مطلب لازم است که ارتباط من با شما تنها از طریق دفتر شماسست و با ارسال نامه به دفترتان فرض بر این است که شما از محتوای آن مطلع می‌شوید. از اینکه نسبت به نامه‌های قبلی هیچ پاسخی دریافت نشده و یا در عمل هیچ اقدامی در جهت مفاد آن مشاهده نشده، به شدت گله‌مندم! امیدوارم این بار جوابی قانع‌کننده ان‌شاءالله در عمل دریافت نمایم و البته در وسع و امکان، راه‌حلهائی بسیار منطقی را در صورت اعلام نیاز ارائه خواهم داد.

بنا بر نص فرمایش حضرت امیر(ع) و بر اساس دستورات صریح قانون اساسی، جنابعالی مسؤول اعمال حکومت و مکلف به دفاع از شرع و تطبیق اعمال حکومت با شرع انور و نیز وفق قانون و از نظر سابقه نیز بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مدافع مردم و کشور می‌باشید.

بر خلاف ظاهر بیینی‌ها و نگاه‌های مسموم جناحی و مغرضانه که در توجیه و امتیازدهی کارکرد نظام وجود دارد، بنده می‌خواهم خیلی صریح و البته تنها در محدوده آموخته‌های خود گزارشی از وضع جاری کشور را به حضور تقدیم نمایم و البته انتظار مؤکد دارم خیلی سریع به موضوع رسیدگی نمائید و آلام و دردهای روزافزون مردم را مرتفع نمائید.

شما رهبر ما و دارای حقوقی بر گردن مائید و وظیفه ماست همیشه به فرمایشات شما اطاعت نمائیم. از طرف دیگر، به عنوان نماینده ما و امین ما تکالیفی بر عهده دارید. مخصوصاً شما به‌حق بر کار نرم‌افزاری و انتقاد به عنوان عواملی مؤثر در کمال تأکید دارید.

هیچ شکی نیست که دو رکن اساسی قدرت ایران، یکی، اعتقاد و دیانت و دیگری، همراهی مردم با حکومت است و دشمنان، تمام هم‌خود را به از بین بردن و سست کردن این دو رکن گمارده‌اند. و بدبختانه حکومت به جای تقویت این دو مورد و مقابله قاطع با عوامل تضعیف‌کننده این دو رکن، خود تضعیف‌کننده گردیده است!

بنا بر آمار رسمی و غیررسمی وارده از ده‌ها مرکز مسؤول، میزان رضایتمندی عمومی و امید و اعتماد مردم به حکومت کاهش یافته و از طرفی، مردم دچار انواع ناهنجاری‌های روحی و جسمی گردیده‌اند که مستقیماً این بیماری‌ها به اجتماع سرایت نموده است. ایجاد جو شدید بی‌اعتمادی، فرار از تعهد و وفا، دروغ، حقه، سر کار گذاشتن، رفع قیاحت منکر و شاید در یک جمله، دوری شدید از معارف دینی و پرداختن منکرات بلائی است که حکومت ما (بلی حکومت ما) در میان مردم رواج داده و مسؤول اصلی این کار است.

امروز محال است بدون رشوه و رابطه و چاپلوسی کار پیش برود! محال است آزاده زندگی کرد، محال است سوءظن نکرد، محال است یک مسلمان ایرانی شاد و آزاده بود، محال است مرتکب منکر نشد و معروفی را ترک نکرد،... و همه این منکرات در اثر بی‌کفایتی حکومت ماست.

در این مقال، به لحاظ خلاصه‌کاری، وقت بیان مصادیق نیست، ولی مردم ایران با گوشت و استخوان خود صدق این عرایض را می‌فهمند. این چه بساطی است که برای ما پهن شده است. به قلب مردم رسوخ داده‌اند که به هنگام مراجعه به اداره و مرکزی دولتی در هر نوع آن حتماً به دنبال



رابطه یا رشوه یا چاپلوسی و... باشند، قلب انسان‌های آزاده و حقیقت‌خواه و متدین از این رفتارها خون است. و هزار بار بیش‌تر از این کثافتکاری‌ها، تسامح کامل و بی‌عرضگی و بی‌کفایتی در برخورد با این پدیده‌هاست.

ایمان ما را از ما گرفته‌اند، کدام مؤمنی می‌تواند به خواندن یک نماز عاشقانه خود افتخار کند. همه ما تسلیم ظلم شده‌ایم و البته عدم تسلیم، تاوان بسیار سنگینی در همین جمهوری اسلامی دارد.

امروز کارمندی که بخواهد فقط بر اساس مقررات در این جامعه عمل کند، در معرض انواع اذیت‌هاست، و حداقل تهمت انواع بی‌کفایتی‌ها را خواهد شنید. امروز حکومت ما به مردم عملاً درس منکرات و منکر بودن یاد می‌دهد، و عملاً آنها را از توحید و خدا به دور می‌کند.

برگزاری دعای کمیل و یا نماز جمعه و... مصادیقی بسیار ناچیز و در اولویت‌های بعدی نظام اسلامی هستند، اولین و غیر قابل اغماض‌ترین وظیفه حکومت اسلامی، اجرای دقیق و بدون تبعیض احکام اسلامی در تمام زمینه‌هاست و مخصوصاً عدالت در تمام شؤون و به طور مسلم، یعنی اجرای دقیق مقررات کشور و قانونمندی محض و بدون تبعیض.

آقا مطمئن مطمئن باشید درد اصلی مردم ما نان و آب و... نیست، در درجه اول به لحاظ عدم اجرای قانون و تبعیض در رفتار که نتیجه آنها ظلم است، همه ما بیمار و دارای مشکلات روانی هستیم و حتماً و حتماً وظیفه حاضر و اولی حکومت رفع این فساد بزرگ است.

ای معظم، اینجانب تنها و تنها بر اساس تکلیف با شما سخن می‌گویم و از ارادت قلبی خود که ناشی از تکلیف است به شما خبر دارم و صریحاً بر این امر نیز معتقدم که من و شما و همه، امانتداران این نظام و مسؤول و مکلف در پیشگاه خدائیم و هرگز جواز تقدم فرد بر اسلام وجود ندارد.

مطالبی که حقیر قبلاً برای شما ارسال داشته‌ام حتماً و حتماً باید حداقل با یک ایمیل پاسخ داده می‌شد، چون این مطالب ادعاهای بسیار بزرگی است (و البته تماماً حقیقت و واقعیت امروز جامعه ما). این نشان می‌دهد که حتا در دفتر شما نیز مشکل وجود دارد و رفع این مشکل نیز تکلیف و

وظیفه شما. مطبوعات که به واسطه حاکمیت تحجری قوه قضائیه حقیقتاً توان درج مطالب این‌گونه را ندارند و رسانه‌های خارج از کشور را نیز غیرت و دیانت ما نمی‌پسندد (به لحاظ احتمال تضعیف نظام)، پس چه کار کنیم؟ آن فرهنگ بسیار غنی و باز و بی‌انتهای فقه ما چه شد؟ کدام

وابسته اجانبی است که امکان برقراری یک نقادی علمی و صحیح و شرعی در این حکومت را تحمل نمی‌کند و فریادها را در گلوهای مسلمین خفه می‌کند و البته بسیاری را به دامن بیگانگان رهنمون می‌کند؟ چرا صدا و سیما فقط به برقراری برنامه «نود» فوتبال که از مسائل بسیار بی‌اولویت

کشور ماست اکتفا می‌کند؟ شما را به خدا آیا تا به حال یک جلسه واقعی نقد قوه قضائیه تشکیل شده است؟ این در حالی است که جنابعالی با توجه به ده‌ها هزار شکایت سالیانه از قوه قضائیه به دفترتان حتماً از ضرورت این کار اطلاع دارید.

خیلی صریح باید به حضور عرض کنم که قوه قضائیه فساد و منکری بزرگ در کشور ماست و مروج شدید ظلم و تبعیض، و چون توان احقاق حق و رسیدگی دقیق و قانونی ندارد، همه را به جان هم انداخته است و کشور را در آستانه از هم پاشیدگی! این امری است که شخص شما باید به

آن برسید. نه مجلس ما و نه مرجعی دیگر توان حل این مشکل بزرگ را ندارد و البته چون رئیس این قوه منصوب شماست، حتماً باید دخالت مستقیم شما باشد. به اعتقاد عرض می‌کنم اگر شما حداقل یک ماه، تمام تشکیلات دفتر رهبری را تعطیل کنید و در ساختمان دادگستری مشغول

شوید و به حل این مشکل بزرگ کشور بپردازید، بهترین کار را انجام داده‌اید. به نظر من حتماً از ریز جریانات این مجموعه خبر ندارید!

آقا آیا اطلاع دارید بیش از ۶۰ درصد آراء صادره دارای تخلفات آشکار شرعی و قانونی هستند؟ آیا اطلاع دارید که بیش از ۶۰ درصد قضات حداقل شرائط مقرر قانونی و شرعی را ندارند و حتا بسیاری از روحانیون قاضی به لحاظ کم‌سوادی مفرط، آبروی اسلام و روحانیت را می‌برند؟

آیا مستحضرید که بیش از ۸۰ درصد ارباب رجوع، اعم از شاکی و متهم، از دادگستری ناراضی‌اند؟ مطمئن باشید دادگستری بزرگ‌ترین مروج منکر و عامل اصلی ناامیدی در کشور ماست. آیا استحضار دارید در همین ساختمان دادگستری از سرباز دم در تا کارمند و قاضی و... باج‌خواهی و

رشوه‌گیری می‌کنند؟ آیا می‌دانید انواع هواهای نفسانی به حساب قانون به مردم تحمیل می‌شود؟ مطمئن باشید مسؤولین مربوطه در ریاست و حفاظت اطلاعات و... به طور دقیق از این امور، اطلاع و بسیاری موارد، مشارکت دارند! کجاست غیرت علوی؟ کجاست احساس تکلیف؟

هیچ شکی نیست که پیشرفت جوامع ملازمه با هماهنگی و ترقی تمام نهادهای اجتماعی و حکومتی دارد و سکون یکی حتماً در کل مجموعه تأثیرگذار است و این امر مخصوصاً در مورد دادگستری که نقش بسیار اساسی در اداره و رشد کشور دارد مؤثرتر است. تمام فعالیت‌های اقتصادی

و تحقیقی و حتا اعتقادی و تربیت اخلاقی و... به شدت از این مجموعه تأثیرپذیرند! تاجری که مالش برده می‌شود و در این دادگستری باید سال‌ها با تحمل انواع تهمت و خفت و رشوه و... در پی گرفتن آن باشد، هرگز نمی‌تواند ادامه فعالیت بدهد. محققی که به او تهمت یا... زده‌اند و در این

دادگستری سال‌ها سرگردان می‌شود، هرگز حوصله و روحیه تحقیق برایش باقی نمی‌ماند. دادگستری‌ای که خود بزرگ‌ترین ناقض قانون در بسیاری از موارد است هرگز به درد قانونمندی مردم نمی‌خورد. عنایت داشته باشید یک رأی صحیح دادگاه در بسیاری موارد از هزار مجلس



وعظ و خطابه مؤثرتر است و یک رأی ناصحیح، به شدت آفت دین و ایمان و اعتماد مردم! حوزه تأثیرگذاری قوه قضائیه بسیار بزرگ و اساسی است و به مراتب بیش از دولت، ولی چون قدرت را در دست دارد اجازه انتقاد داده نمی‌شود و حتا مجلس علی‌رغم تصویب تحقیق و تفحص در ۳ سال موفق به اجرای کامل آن نشده است. آقا شما باید دخالت کنید. امروز اگر روزنامه‌ای و یا فردی از حقایق این قوه بنویسد با هزار انگ و اتهام، پدرش را در می‌آورند! و هزار بار مطمئن باشید بدون اصلاح این قوه، اصلاح و پیشرفت لایق شأن کشور محال محال است. هرگز وضع و روال امروزی شایسته این ملت نیست و باز تأکیداً عرض می‌کنم علت اصلی این بلبشو و ناهنجاری‌ها و افت شدید راندمان کاری و شتاب بسیار ضعیف کشور در رشد و... معلول این مرکز نارساست.

حال با این اهمیت موضوع که جنابعالی در صحبت‌های خود مکرر آن را مورد تأکید قرار داده‌اید، واقعاً برای حقیر جای سؤال است که چرا به این امر مهم پرداخته نمی‌شود؟ این قدر صحبت از انرژی هسته‌ای یا تحقیقات پزشکی و... آیا واقعاً بیش از صحبت در مورد عدالت که جزء ماهیت و از تکالیف اساسی حکومت ماست ارزش دارند؟ حتا محل تأمل است که شاید استکبار در این مورد توطئه‌ای را از قبل سامان داده و با شهادت شهید بهشتی، آغاز و تا سقوط کامل نظام ادامه می‌دهد! حقیقت امر این است که امروز بیش‌ترین ضرر ملت ایران از همین دادگستری است و تسامح و سکوت در مقابل این منکر و ضرر بسیار بزرگ، خیلی قابل تأمل! پیشنهاد می‌کنم حتماً جلسه‌ای با دعوت از حقوقدانان مختلف، مخصوصاً از وکلا و قضات، اعم از مخالف و موافق، و ترجیحاً در صدا و سیما برگزار نمائید تا حقیقت امر روشن شود.

خیلی مختصر ریشه این قضایا از اینجاست که در کمال تحجر و بر خلاف صریح قانون و عقل، در سنوات قبل، از ورود دانشجویان نخبه حقوق به دادگستری جلوگیری کردند و تنها روحانیون را با سواد واقعاً افتضاح، به استخدام در آوردند و توأمان با گسترش تعاملات اجتماعی و اقتصادی پس از جنگ و در دوران بازسازی، با انبوه پرونده و بیچارگی کامل در برابر آن [مواجه] گردیدند و این بار هر کسی را با هر سواد و سوابقی به این مجموعه راه دادند و شد آنچه امروز بر سر مردم بدبخت می‌آید: قاضی‌ای که نه نماز می‌فهمد و نه از رشوه و دروغ و... ابائی دارد، چه جائی در نظام دارد. آقا واقعاً در اصل، تحجر و انصارطلبی و ترجیح حرام روحانیت بر دین و کشور، باعث این امور گردیده است و متأسفانه هرگز امیدی به اصلاح با توجه به سیاست‌های امروزی این قوه وجود ندارد. اصل قضیه مشکل دارد و گرنه بارها و بارها انواع راه‌حل‌های ساده و سریع و بدون هزینه که اثرات بسیار مثبتی دارد ارائه شده است، ولی اراده اصلاح و احساس تکلیف وجود ندارد. این ننگ بسیار بزرگی است که هرگز نباید در نظام اسلامی وجود داشته باشد؛ باز تأکید می‌کنم بدون دخالت مستقیم شما محال است حل شود.

ناگفته نماند تعداد محدودی از اعضای این مجموعه که در نهایت سختی تلاش در اجرای عدالت و قانونمندی دارند و همواره مورد رضایت مردم قدرشناس قرار دارند، از شمول این مطالب خارجند، ولی خود آنها نیز بسیار صریح به بی‌دقتی و عدم رسیدگی صحیح و ناهنجاری شدید این قوه معترفند. اگر جهت‌گیری اصلی و کلان این قوه بر اساس علم و تقوا بود، بسیاری از این مجموعه که امروز به روزمرگی و بی‌تعهدی عادت کرده‌اند، در مسیر اصلاح و تأثیر مثبت بودند.

خدا می‌داند که این مطالب را حقیر از روی تکلیف و ادای دینی که در مقابل امام و شهدا و جنابعالی دارم و در محضر حضرت بقیة الله الاعظم مکتوب نمودم؛ تکلیف، امری غیرتعارفی و آشکار و واضح است، هیچ شخصی بر نظام اسلامی تقدم ندارد و همه در برابر قانون مساوی هستند. آقا من می‌دانم در حضور مادران فاطمه زهرا(س)، در پیشگاه پروردگار به این مطالب خود پاسخگو خواهم بود و باز خدا شاهد است که نه اغراقی و نه دروغی در حد وسع خود درج نکردم. ولی حقیقتاً این مسائل، خلاف صریح شرع انور و قانون است و حتماً حتماً شما باید به عنوان مسؤول اصلی پاسخگو باشید.

باز تأکید بر این است که با اندکی توجه و تدبیر و بدون هزینه‌های گزاف، در زمانی بسیار سریع می‌توان کیفیت این قوه و در نهایت کیفیت کشور را بسیار بسیار افزایش داد و این امر مسؤولیت‌آور است و تسامح در برابر آن، حتماً غضب پروردگار را به دنبال دارد. در یک کلام، این دادگستری هرگز و هرگز سختیتی با نظام علوی ندارد و با وضع فعلی هرگز نخواهد داشت. و ما علینا إلا البلاغ و الأمر إلیکم.

ما شما را رهبر و ولی امر خود می‌دانیم و به این افتخار می‌کنیم و آرزو داریم که همه چیز خود را برای بارها در راه اسلام عزیز فدا کنیم. و بر همان اساس نیز دفاع از این نظام را در هر شرائطی وظیفه خود می‌دانیم. از خدای بزرگ، طول عمر حضرتتعالی و سلامتی وجودتان را خواستارم.

با تشکر،

سرباز گمنامتان



نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۲ بهمن ۱۳۸۶

بسم الله الرحمن الرحيم

«... ما مسلمانان ناگزیریم به هر چه غیر از آزادی و مساوات است، پشت پا زنیم و همگان را با خود همسر و هموزن بدانیم... الا ای محمد! فراموش نکن که خداوند بزرگ، ستم را هر چه کوچک باشد، بزرگ می‌پندارد و هر بیداد که به نظر خرد آید، کبیری کلان داده می‌شود... ای محمد! تا آخرین لحظه زندگی با حقایق حق قیام کن و آن دقیقه عزیز از عمر را نیز به راه عدالت و دادگری قربان فرمای، زیرا در دولت ما هیچ چیز از عدل و داد عزیزتر نیست... در محضر عدالت بی‌پیرایه بنشین و سخن از نیازمندان صمیمانه بشنو...» (امام علی (ع))

مقام معظم رهبری، با سلام این چندمین نامه‌ای است که به حضور می‌نویسم. از عدم دریافت پاسخ به نامه‌های قبلی بسیار متأسفم. اگر اعلام فرمائید اطلاعی از آنها ندارید پس متصدیان دفتر شما یا خائن هستند و یا مقصر! و اگر اطلاع دارید و پاسخ نمی‌دهید که خیلی ناگوارتر خواهد بود. امروز روز عید غدیر است و مخصوص مظلوم‌ترین و عدالت‌دارترین سرباز اسلام یعنی علی (ع) و من تعمداً این نامه را با تأسی به روح بزرگ و بی‌بدیل آن بزرگوار و تکلیفی که در دفاع از جمهوری اسلامی احساس می‌کنم، مجدداً و به طور سرگشاده و از طریق رسانه‌ها به حضور ارسال می‌کنم و امید دارم که حتماً پاسخ لازم را در پیشگاه ملت مؤمن و متعهد ایران اعلام فرمائید. من شما را ولی امر خود می‌دانم و دقیقاً در راستای تکلیف دوطرفه‌ای که داریم از شما پاسخ می‌خواهم.
من تصویر دو فقره از نامه‌هایی را که قبلاً ارسال کرده‌ام با همین نامه ارسال می‌کنم و فقط به طور خلاصه عرض می‌کنم که:

۱- عملکرد فعلی نظام ما به دلیل ظلم و ستم بیش از حد ناشی از آشفتگی و جهل و بی‌تعهدی قوه قضائیه واقعاً غیر قابل قبول و روند فعلی نیز هرگز نمی‌تواند نظام ما را در مسیر اسلام ناب پیش ببرد. ادامه وضع فعلی که مملو از ظلم و ستم است حتماً به بروز مشکلات اساسی در نظام (بیش از وضع افتضاح فعلی) منجر خواهد شد.

۲- مسؤول مستقیم این کار، با توجه به انتصاب رئیس آن توسط جنابعالی، شما هستید. قطعاً از وضع افتضاح این قوه اطلاع دارید. به هیچ توجیهی عدم اقدام سریع و قاطع و قانونی پذیرفته نیست و اگر از وضع واقعی آن اطلاع ندارید که مسائل بسیار مهم دیگری پیش می‌آید.

۳- علمای حقوق، اعم از روحانیون حقوقدان و دانشگاهی‌ها، به طوری واضح و آشکار و بسیار آسان راه‌های حل این معضل بزرگ کشور را دارند و پذیرفتن نظر آنها و عدم اعتنا به آنها، خود، بزرگ‌ترین منکر و ظلمی فاحش و حرام مسلم است. علت اصلی عدم اصلاح، وجود انسان‌هایی است که خود را بر اسلام و نظام ترجیح می‌دهند. من هیچ شکی ندارم که در این حوزه، کار دست نامحرم است و جاهل.

۴- یکی از بزرگ‌ترین موانع اصلاح این قوه، وجود روحانیونی است که سواد کامل حقوقی نداشته‌اند و حتا تا امروز نیز وارد این قوه می‌شوند. اگرچه صداقت و تعهد اولیه این اشخاص نسبت به شخصی‌ها زیاد است (به طور میانگین) ولی افتضاحات ناشی از جهل و کم‌سوادی آنها ضررهای به مراتب زیادتری به نظام اسلامی وارد می‌کند. متأسفانه نزدیک ۳۰ سال است اینها این پست دنیوی را با تمام دین و... خود عوض کرده‌اند، زیرا حداکثر ۳ ماه پس از ورود خود به قوه قضائیه حجت بر آنان تمام می‌شود که هرگز سواد و توان قضاوت ندارند. این کار به جز ترجیح بلا مرجح روحانیت بر اسلام و مصالح کشور امیرالمؤمنین هیچ توجیهی ندارد. به عنوان یک حقوقدان عرض می‌کنم که ادامه کار اینها با این کیفیت و نیز حقوقی که می‌گیرند حرام است و در پیشگاه خدا هرگز نخواهند توانست پاسخ دهند.

۵ - خواهشمندم یک بار دیگر این تیتراها را مرور کنید:

مراجعه‌کنندگان ناراضی از قوه: ۹۰ درصد.



آرای دارای ایرادات اساسی: ۷۰ درصد.

امید به اصلاح وضع فعلی: ۲۵ درصد.

آقا همین آراء، سازنده فرهنگ و رفتارهای جامعه هستند. امروز امیدواری کلاهدار و خلاف به قوه بیش از صاحب حق است. آیا از وضع قضات مجموعاً اطلاعات دقیقی دارید؟ آیا می‌دانید در همان کاخ اصلی دادگستری روزانه چقدر رشوه رد و بدل می‌شود؟ واقعاً بی‌کفایتی تا چه حد؟ البته من معتقد به وجود افرادی نفوذی در این قوه‌ام. واقعاً دریغ از یک جو غیرت و وظیفه‌شناسی مراجع مسؤول! با این وضع چه کسی به داد ما خواهد رسید؟

۶- بنا بر نص فرمایش قرآن و امیرالمؤمنین، هیچ اولویتی مهم‌تر از عدالت و مبارزه با ظلم و ستم وجود ندارد. با این وضع دادگستری من فکر می‌کنم نظام باید همه کارهای خود را تعطیل و در درجه اول، این منکر بزرگ و فساد را اصلاح نماید. در حالی که قضیه برعکس است. نه تلویزیون و نه رسانه‌ها و حتا نمایندگان مجلس به دلیل ترس از ظلم‌های بعدی و انگ و تهمت این قوه، جرأت جراحی و افشای این کثافتخانه را ندارند. جناب‌عالی هم که سالی یک بار در ۷ تیر مطالبی اساسی را تذکر می‌دهید ولی شاید در همان جلسه تمام می‌شود و دوباره ظلم و ستم. هرگز مسیر فعلی نظام منطبق با امیرالمؤمنین (ع) نیست. در کشور امیرالمؤمنین مسؤولین باید از این همه ظلم و ستم بر خود بیچند. باید قیام کنند و ریشه فتنه را خفه نمایند. شما توجه کنید قوه قضائیه واقعاً از ابتدا در مسیر نادرست قرار دارد. دادرسانی که رئیس قبلی با میلیاردها ریال هزینه جمع‌آوری کرد و از افتخارات قضائی کشور اعلام کرد، ریاست فعلی با ده‌ها میلیارد ریال مجدداً ایجاد و آن را از افتخارات قوه اعلام نمود! کدام عقل ناقص و جاهلی باور می‌کند که ریاست فعلی در یک جلسه دیدار مردمی به ۴۰ پرونده رسیدگی کند؟ پرونده‌ای که هر کدام سال‌ها توسط قضات متعددی مورد بررسی و حکم قرار گرفته و رأی صادر شده در عرض چند دقیقه مورد نقض قرار بگیرد!؟

۷- آقا! جناب‌عالی در یک سخنرانی فرمودید که کشور روی هم رفته رو به جلو است. می‌خواهم عرض کنم که با توجه به گسترش شدید تکنولوژی و امکانات بشری شاید الان هیچ کشوری را در دنیا نتوان یافت که رو به جلو نباشد، مهم شتاب و میزان رشد است که واقعاً به نظر حقیر خفت‌بار و افتضاح و ناامیدکننده است (با توجه به امکانات عالی و ویژه ما). به نظر حقیر، میزان ممکن رشد فعلی ما اگر ۸۰ باشد، بیست آن صورت می‌گیرد و این یعنی سه برابر سکون و عدم رشد! اساسی‌ترین عامل رشد، نیروی انسانی است که در کشور ما به دلیل بی‌کفایتی قوه قضائیه دچار بیماری‌های متعدد روانی است! تعجب نکنید! تمام افراد ملت این مطالب را خیلی واضح درک می‌کنند. این همه بی‌نظمی و توسری‌خوری و رشوه و رابطه و تبعیض و... که به هزار نص و عرف و قانون و عقل و... رفع آنها از وظایف قوه قضائیه است، پدر ملت را در آورده است و تیشه به ریشه ایمان آنها زده است. اگر تمام امکانات مادی دنیا هم در کشور ما انباشته شود ولی این مسائل اساسی حل نشود، باز دزدی و غارت و بی‌دینی و... بیش‌تر خواهد شد. در حالی که مقدم بر تمام تکالیف، در درجه اول، عدالت و اجرای قاطع و بدون تبعیض احکام الهی است.

۸- به عنوان یک حجت الهی به حضور عرض می‌کنم که بسیاری از ادعاهای مسؤولین این قوه در مورد مشکلات آن توخالی و متأسفانه فریب مردم و دروغ است که تا حدی ناشی از جهالت و البته مقداری هم از بی‌تقوائی و... ناشی می‌شود. بحث اهمیت شوراهای حل اختلاف، کمبود قاضی، کثرت پرونده‌های ورودی، زندان‌زدائی و... واقعاً بسیار افتضاح‌اند. اهل فن می‌دانند که چه ظلم‌ها و ضررهائی معنوی و مادی را بر کشور تحمیل کرده است. شما مسؤولیت دارید و من به عنوان یک مقلد شما و پیرو شما بر طبق حق شرعی خود از شما می‌خواهم به این امور رسیدگی و پاسخ دهید.

۹- با توجه به اینکه یک سرباز شما هستم، از توطئه‌های دشمنان و اوضاع کلی کشورم اطلاعات مختصری دارم و خیلی صریح به حضور گزارش می‌دهم که نامحرمان و متحجران این جبهه را تصرف کرده‌اند، جبهه‌ای که از همه جبهه‌های ما مهم‌تر است. یقین تلخ این سرباز این است که هرگز و هرگز بدون اصلاح سریع این قوه، کشور روی فلاح نخواهد دید و مشکلات بسیار بیش‌تری عارض خواهد شد. شاید به نظر عجیب جلوه کند ولی من یقین دارم با اصلاح مختصر این قوه که البته تنها با دخالت شما میسر است، برنامه ۲۰ ساله کشور در ۱۰ سال براحتی قابل وصول است و



البته در ابعاد معنوی بسیار بسیار توفیقات عالی نصیب امت اسلامی می‌شود. همه این عرایض، واقعی و علمی و مستند است، متحجران مجال ارائه آن را نداده‌اند. شما شروع کنید و سپس خواهید دید.

۱۰- در اینجا لازم می‌دانم به عنوان یک ایرانی از قضات (حد اکثر ۳۰ در صد) عادل‌ی که علی‌رغم همه مشکلات و فشارهای دورنی و بیرونی، قلم خود را در عدالت و تقوا نگاشته‌اند، نهایت قدرشناسی خود را اعلام نمایم و از روح عالی امیرالمؤمنین (ع) برای آنها چشیدن مستمر لذت عدالت را تقاضا نمایم.

۱۱- تقاضا دارم به نحو مقتضی، اطلاع از این امور و نظر خود را اعلام و ابلاغ فرمائید. إن شاء الله خداوند جنابعالی را برای ملت قهرمان و قدرشناس ایران حفظ فرماید و بر ما نیز لیاقت انجام وظیفه و بصیرت در تکلیف و عمل بر آن عطا نماید.



نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۸۶

مقام معظم رهبری

با سلام و احترام، باز هم بر اساس تکلیف، نامه‌ای را به حضور ارسال می‌کنم. این دقیقاً پنجمین نامه‌ای است که با رعایت تمام شرایط امر به معروف و نهی از منکر و علاقه به دین و کشورم، به دفتر شما ارسال داشته‌ام!

پس از اینکه سه نامه اول که تنها به دفتر شما ارسال شد و در کمال ناباوری و تأسف هیچ پاسخی دریافت نشد، اجباراً نامه چهارم را علاوه بر دفتر شما به حدود ۲۰ تن از مقامات مسؤولی که ارتباط آنها با دفتر شما مسلم بود و نیز پانزده رسانه و روزنامه و سایت داخلی و البته یک سایت خارجی فارسی‌زبان نیز ارسال داشتم.

دریغاً که هیچ پاسخی از هیچ‌یک از طرف‌ها دریافت نشد و تنها و تنها آن سایت خارجی در کمال امانتداری، اقدام به انتشار نامه در سایت خود کرد. اینکه این رفتارها کمال منکر و در تعارض مستقیم با آموزه‌های شرع انور دارد هیچ شکی نیست و صد البته که مایه ننگ و عار نظام ماست! نظامی که اساس آن بر مبنای تکلیف بوده و استمرار آن نیز به‌جز ادای تکلیف میسر نخواهد بود هرگز نباید به این روز دچار شود. جمهوری اسلامی باید دست منتقدان واقعی را ببوسد و مصراً در جهت استفاده از آنان بکوشد.

آنچه مایه تأسف بیشتر است اینکه با توجه به محتوای انتقادی و کشف منکر نامه فقیر از افتضاحات قوه قضائیه، در کمال عوامفریبی نامه‌ای از طرف حوزه ریاست قوه قضائیه به همان سایت ارسال و از نگارنده دعوت شده بود با مدارک به قوه قضائیه مراجعه کند! جالب است که سایت مذکور این پیام را نیز در کمال امانتداری درج کرده بود. راستی کم‌تر کسی شک دارد که در صورت مراجعه به قوه با انواع تهمت‌ها و انگ‌های مختلف سر از زندان و... مواجه خواهد شد.

مطمئن بدانید اوضاع به هم ریخته و مبتنی بر تحجر و غرض‌ورزی این قوه آن‌چنان آشکار است که هر کس به هر نحوی با این قوه ارتباط دارد، از این حقیقت مطلع است.

آقا مطمئن باشید هرگز کشور ما بدون اصلاح اینجا به تعالی مطلوب نخواهد رسید. مطمئن باشید این تشکیلات بر هم زنده عدالت کشور است. مطمئن باشید رویه حاضر در این مجموعه بزرگ‌ترین سوهان فرساینده ایمان و عدالت‌طلبی و غیرت و شرف و حریت مردم است. من یک کارشناس هستم و در مرکز این مجموعه بزرگ‌ترین سوهان فرساینده ایمان و عدالت‌طلبی و غیرت و شرف و حریت مردم است. من یک کارشناس هستم و در مرکز این مجموعه! عملکرد قبلی و فعلی و برنامه‌های موجود، اکثراً واهی و مسخره‌اند. نظام اسلامی از اینجا آسیب می‌بیند و چون قدرت دست اوست و البته زیر نظر مستقیم شما، قوای دیگر جرأت بیان ایرادهای آن را ندارند. برنامه‌ها و سیاست‌های فعلی برخلاف صریح نصوص مکرر شرعی و نهج‌البلاغه و نیز سیستم‌های حقوقی جوامع بشری است.

هم از نظر شرع انور و هم از نظر قانون، شما مسؤول مستقیم این قوه هستید و من وظیفه می‌دانم این مطالب را برای چندمین بار متذکر شوم و البته از ته دل از عدم وصول هیچ پاسخی تا به حال بسیار ناراحت و رنجیده. مگر حکومت ما اسلامی نیست؟ پس احساس تکلیف کجاست؟ همه جای این قوه منکر است و معلوم نیست چرا اصلاً حرکتی در دفع این منکر نمی‌شود!

خدا و کیلی من به عنوان یک مقلد و مرید شما تا به حال خود را این‌گونه قانع کرده‌ام که نامه‌هایم را به دست شما نرسانده‌اند! البته خود این کار هم منکری است که باید برخورد شود. من نامه‌هایم را به دفتر رهبر نظام اسلامی فرستادم و انتظار معقول و منطقی‌ام این است که حداقل با دو سطر پاسخ دهند که مثلاً نوشته‌هایت بی‌خود و یا فاقد مبناست و یا در دست بررسی است.

حقیقتاً امروز مقابله و مبارزه با این وضع قوه قضائیه تکلیف است.

درد ملت بدبخت ما فقر و خیابان و... هست، ولی بسیار مهم‌تر از آن، درد بی‌عدالتی است که با ناشیگری این قوه روزبه‌روز بیشتر می‌شود! هزار بار افتضاح‌تر از بیکاری و... وجود قضات کم‌سواد و فاقد شرایط لازم است.

اساساً تکلیف مهم و غیر قابل اغماض حکومت اسلامی، اجرای قاطع و دقیق مقررات است که مسؤولیت اصلی آن بر دوش این قوه است و متأسفانه بی‌کفایتی این قوه همه را به هم ریخته است و همین بزرگ‌ترین ضررها و فشارها را بر مردم وارد می‌سازد.

به‌راستی از حقوقدانان امین خود سؤال فرمائید. من این عرایض را با احساس تکلیف بیان می‌کنم.



مطمئن باشید اکثر این مجموعه، اعم از قاضی و وکیل و کارمند، به مزخرف بودن و ناقص بودن و نارسا بودن و بی‌کفایتی کامل این وضع اذعان دارند و با این حال، معلوم نیست چه دست ناپیدا و یا اجنبی و... اجازه اصلاح و مبارزه را نمی‌دهد.

فرمایش لا یتغیر نبی گرام(ص) است که «مُلک با ظلم نمی‌ماند» و الآن محصول این قوه در اکثر موارد ظلم مسلم است و حتماً با ادامه وضع حاضر، لطمات غیر قابل جبرانی وارد خواهد شد.

حقیر به‌جز شما (از طریق دفترتان) کسی را جهت عرض این آموخته‌ها و دیده‌هایم مسؤول و اصلح و مأمن نیافتم. و البته متن این نامه را در اختیار همگان نیز قرار خواهم داد.

همه ما رفتنی هستیم و در پیشگاه پروردگار باید نسبت به این امانت بزرگ پاسخگو باشیم و هیچ تعارفی و استثنائی وجود ندارد.

هر عقل سلیمی نیک می‌داند که امروز رسیدگی به وضع این قوه صدها بار بیش از پزشکی و هسته‌ای و رفاه و... اهمیت دارد. این قوه مستقیم با ایمان و اعتماد و آبرو و آزادی مردم سرو کار دارد. مسؤول نظارت بر حسن اجرای قوانین است.

من یقین دارم و این حرف اول و آخری است که جنابعالی هم یک بار صریحاً فرموده‌اید: بدون اصلاح این قوه، اصلاح کشور محال است.

به عنوان یک سرباز انقلاب و عضوی از این مجموعه، از نهایت افتضاح و روزمرگی و داغون بودن اوضاع به شما شکوه می‌کنم.

همانند اکثریت قاطع مردم ایران، خانواده من هم در این انقلاب با تقدیم خون و جان و مال انجام وظیفه کرده‌اند و دفاع از این نظام، تکلیفی شاق و اساسی بوده و هماره بر دوشم سنگینی می‌کند. و بسیار ناراحت‌تر از این جهت که فقط در صورت احساس تکلیف و با کم‌ترین هزینه،

بزرگ‌ترین نتیجه عاید کشور خواهد شد و با این وصف، هیچ حرکت جدی نمی‌شود.

إنشاءالله خداوند ما را خلوص در عمل و بصیرت در دین و انجام بی‌واهمه تکلیف عطا فرماید و سایه پرمهر جنابعالی را برای نظام اسلامی مستدام دارد و در ظهور وجود زاکیه حضرت حجت(س) تعجیل فرماید.

و لله المستعان و الأمر إلیکم

**نامه سرگشاده محمد ملکی به خامنه‌ای، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۷****«می‌نویسم، هر چه بادا باد!»****شما بعد از بستن دانشگاه‌ها آنچه خواستید کردید، اما نتیجه چه شد؟****چه شد آن آزادی و برابری و عزت و نیک‌فرجامی که قرار بود نظام اسلامی منادی آن باشد؟****گول این حرف‌ها و تظاهراتی که صاحبان زر و زور و تزویر برایتان راه می‌اندازند را نخورید!**

با سلام و سپاس از خداوندی که این جرأت و جسارت را در سالی که آن را «سال نوآوری و شکوفایی» نام نهاده‌اید، عطا کرد تا در یادداشتی خطاب به شما که روزهای پیش از انقلاب در سنگر مبارزه با ظلم و استبداد قدرت به دستان در کنار هم بودیم و جنابعالی در کسوت یک روحانی روشنفکر و مبارز برایمان از حکومت عدل علی (ع) و رفتار او با مخالفین می‌گفتید، نکاتی را یادآوری کنم.

آن روزها می‌گفتید داستان زن یهودی را که خلخال از پای او کشیده بودند و می‌گفتید چگونه علی (ع) دست برادر نابینایش عقیل را به خاطر سهم بیش‌تر از دیگران خواستن به آتش نزدیک کرد و ما را به خاطر برپایی چنین حکومتی آماده هر نوع فداکاری می‌کردید. اکنون در سال جدید و پس از گذشت ۳۰ سال از آن روزهای به‌یادماندنی، می‌خواهم سخنی بر نوشته‌ها و گفته‌ها و اعمال شما داشته باشم.

پس از پیروزی انقلاب و تبدیل نظام شاهی به نظام اسلامی، هر یک به سویی رفتیم، شما مدارج پیشرفت را با عضویت در شورای انقلاب و کالت مجلس اول و ریاست جمهوری و تا امروز رهبری نظام طی کردید و من به عضویت شورای موقت دانشگاه تهران انتخاب و پس از بسته شدن دانشگاه‌ها به بهانه انقلاب فرهنگی و اسلامی کردن دانشگاه‌ها تنها به دلیل پیش‌بینی حوادث آینده دچار گرفتاری‌ها، زندان و شکنجه و بیماری‌های گونه‌گون باقی‌مانده از آن دوران شدم. اجازه دهید حالم را برایتان تشریح کنم و بگویم که:

«جای‌جای تنم زخم‌دار «تعزیر» است

و قلب و کلیه و مثانه جملگی بیمار

و پشت، گوژ ز سنگینی و صلابت دار»

حال به مناسبت بیست و هشتمین سالگرد تعطیلی دانشگاه‌ها و پس از مدتی کلنجار رفتن با خودم که بنویسم یا ننویسم و با پذیرش تمام هزینه‌های آن و با توجه به اینکه سالخورده‌گی و بیماری ممکن است فرصت را بگیرد و موفق به باز کردن سفره دل با جنابعالی نگردم، می‌نویسم، هرچه بادا باد!

راستی یادمان نرود شما و دیگر روحانیون، بارها پیش از پیروزی انقلاب در گوشمان خواندید که «قولوا الحق ولو علی أنفسکم» (حق را بگویید هر چند به زیان شما باشد). پس می‌گویم و می‌نویسم برای ثبت در تاریخ.

وقتی حزب جمهوری اسلامی، که شما یکی از رهبران آن بودید، تصمیم گرفت دانشگاه‌ها را تعطیل کند و گردانندگی این کار به عهده آقای حسن آیت، دبیر سیاسی حزب و دوست آقای دکتر بقایی (۱) نهاده شد، ایشان از اواخر سال ۱۳۵۸ کار خود را شروع کرد و در جلسه‌ای گفتند:

«دانشگاه به این صورت فعلی باید تعطیل بشود و برنامه‌های آینده، کارهای علمی در رابطه با مردم و در زمینه ایدئولوژی و اسلامی کردن، این کلیات مسأله است. و مطمئن باشید که نقشه آماده است و اصلاً زیر و رو می‌شود تمام مسائل و غیر از مسائلی که شما فکر می‌کنید می‌شود، بعد از ۱۴ خرداد مطلقاً نه امتحانی خواهد شد و نه دانشگاهی باز خواهد بود، دانشگاه تعطیل خواهد شد.» (۲)

طبق برنامه تنظیمی، روز سه‌شنبه دوم اردیبهشت ۱۳۵۹، دانشگاه‌ها توسط عوامل حکومت برای اسلامی کردن اشغال شدند و فردای آن روز (چهارشنبه سوم اردیبهشت)، مدیریت دانشگاه تهران [دکتر محمد ملکی] که می‌دانست هدف، نه اسلامی کردن دانشگاه‌ها که تسلط بر آنهاست و تصفیه عظیم استادان و دانشجویان دگراندیش در پیش است، طی یادداشتی، اعلام استعفا کرد و نوشت:



«... هنوز چند روز از دعوت رئیس‌جمهور از ملت برای وحدت در مقابله با امپریالیسم نگذشته است که ناگهان ظاهراً با یک برنامه بدون مطالعه و بی آنکه شورای انقلاب و اداره‌کنندگان مملکت با مقامات دانشگاهی از جمله دانشگاه تهران، کوچک‌ترین تماسی گرفته و مشورتی کرده باشند، تصمیمی گرفتند که مملکت را با سوءاستفاده گروه‌های ضد انقلاب از این فرصت، متشنج کرده و به آتش و خون کشند و بهترین بهانه به آمریکای جهانخوار داد تا بلافاصله از درهم‌ریختگی وضع ایران، اظهار خوشحالی کند(۳)....»

و چند روز از این ماجرا و اشغال دانشگاه‌ها نگذشته بود که جنابعالی در خطبه نماز جمعه روز ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۹، خطاب به مدیریت مستعفی دانشگاه تهران فرمودید:

«آقایانی که مسؤول دانشگاه بوده‌اند در طول این یک سال هر کار خلافی در دانشگاه انجام گرفته است. این ملت حق دارد گریبان آنها را بچسبد و از آنها جواب بخواهد. دسته‌جمعی استعفا می‌کنند و گناه را به گردن دولت و در حقیقت به گردن ملت می‌اندازند. این یک خیانت است، این کار یک خطای بزرگ است. این عمل، ضربه زدن به حیثیت این انقلاب است. آقایان، مسؤول این مفسده‌انگیزی‌های این یک سال دانشگاه هستند، باید به این جواب می‌دادند. نباید در مقابل مردم می‌ایستادند، نباید برای جلب چند نفر یا یک قشر یا یک جناح و کسب و جاهت و کسب حیثیت و آبرو در مقابل انقلاب و در مقابل شورای انقلاب می‌ایستادند.»(۴)

جناب آقای خامنه‌ای؛

راستی ما در آن یک سال و چند ماه چه کرده بودیم که ملت باید گریبان ما را می‌گرفت و از ما جواب می‌خواست؟ مگر ما بعد از فرمایشات شما در نماز جمعه بارها تقاضا نکردیم در یک مناظره رودررو با هم بنشینیم و گفتگو کنیم تا مردم به قضاوت بنشینند؟ اصلاً ما در استعفانامه چه گفته بودیم جز اینکه اسلامی کردن دانشگاه و جامعه از طریق خشونت و حمله به دانشگاه‌ها و مراکز اجتماعات و حذف دگراندیش‌ها میسر نیست. مگر ما اعلام خطر نکردیم که با بستن دانشگاه‌ها ده‌ها هزار دانشجو را خلع قلم نکنید تا سلاح به دست شوند؟ مگر ما وقایع دهه شصت را، که منجر به زندانی شدن و کشتار ده‌ها هزار از بهترین زنان و مردان این سرزمین شد، یادآوری نکرده بودیم؟ آنها که روزی به ما می‌آموختند که پیامبر و علی و دیگر امامان شیعه با مردم عادی به بحث می‌نشستند و به حرف آنها گوش می‌دادند، چرا حاضر نشدند حتا جواب درخواست‌های ما را برای یک گفتگو بدهند؟ شما بعد از بستن دانشگاه‌ها آنچه خواستید کردید، اما نتیجه چه شد؟ اجازه دهید جملاتی از جناب مصباح یزدی که یکی از سرشناس‌ترین ایدئولوگ‌ها و استراتژیست‌های رژیم است را در اینجا بیاوریم تا نتیجه حکومت اسلامی، بعد از حدود ۳۰ سال، مشخص شود:

«نسل آینده در معرض خطر است که نه آداب قدیمی و سنتی و نه ارزش‌های اسلامی بر تربیت آنها حاکم است و با این فرهنگ غربی و تلویزیون و دروس دانشگاهی تربیت شدند و در کلاس درس، دانشجویان غیر از بدگویی به نظام و بعضاً به اسلام، چیز دیگری یاد نمی‌گیرند. وی افزود باید سعی کنیم این نسل جوان را تقویت کرده و در تربیت دینی آنها نقش داشته باشیم، ایشان افزودند نباید توقع داشته باشیم که اگر فرد یا گروهی برنامه صحیحی ارائه کرد، صرف امضاء رئیس دولت حتماً اجرا می‌شود که در این صورت، باید کشور در چند ماه مانند حکومت امیرالمؤمنین(ع) می‌شد. (ایشان با کمال زرنگی توپ را به زمین شما پرتاب می‌کند و می‌گوید): دستور مقام معظم رهبری بر همه چیز اعتبار و مشروعیت می‌دهد و ما در تصمیم‌گیری‌ها نباید دخالت کنیم و هرچه ایشان امر کنند، آن را می‌پذیریم.»(۵)

جناب آقای سید علی خامنه‌ای؛

فرمایشات جناب مصباح یزدی در مورد وضع جامعه و دانشگاه‌ها خاطرات حدود پنجاه سال قبل را در من زنده کرد. در آن سال‌ها ما نوشته‌ها و گفته‌های شما را با تمام وجود می‌خواندیم و می‌شنیدیم، از جمله کتاب «دعائنامه‌ای علیه تمدن غرب و دورنمایی از رسالت اسلام»، تألیف سیدقطب، با ترجمه سید علی خامنه‌ای و سید هادی خامنه‌ای. این کتاب، با مقدمه نسبتاً مفصل و آموزنده‌ای در آذرماه سال ۱۳۴۹ در چاپخانه دقت مشهد به چاپ رسید و منتشر شد. مترجمین، کتاب را به آنان که از نابسامانی‌ها رنج می‌برند و راه نجاتی می‌طلبند، اهداء نمودند. در مقدمه‌ای که جنابعالی به آن نوشته‌اید آمده است:

«در این کتاب پس از شمارش مشکلات «تمدن صنعتی غرب» و نشان دادن نابسامانی‌هایی که برای انسان بار آورده و پس از معرفی انسان و بازگو کردن ویژگی‌های این موجود «یگانه» و «بی‌نظیر»، راه‌حل نهایی در این ابتلاء بزرگ را با نظری دقیق و قلمی شیوا و با اخلاصی هرچه بیش‌تر ترسیم و تحلیل کرده است.



به نظر او - و به نظر ما - این معجزه در انحصار اسلام است، دیگر راه‌ها جز سرگردانی بیش‌تر، نتیجه‌ای به بار نمی‌آورند و همچنان که خود مولود عجز و ضعف‌اند، جز بر عجز و ضعف آدمی کمکی نمی‌کنند، فقط اسلام است - این مکتب الاهی - که چون زاینده علم و قدرت و حکمت است می‌تواند انسان را به علم و قدرت و حکمت رهنمون گردد.

ما نمک‌پروردگان «اسلام» که یکروز بهترین مرحله زندگی خود را از آن گرفته‌ایم، معجزه «نظام اسلامی» را از نزدیک دیده‌ایم نباید خود را فریب دهیم و به سرابی دل خوش سازیم. بسی نابخردانه است که به‌جای نسخه تجربت‌نموده خود، باطله دیگران را به دست گیریم و نیروی خود را اینجا و آنجا هرز کنیم.

اگر آدمی باید در راه آرمانی و هدف مقدسی تلاش کند و با این تلاش به زندگی خود معنی و جهت بخشد، همان بهتر که راه خدا را که سرانجام آن «نقطه اوج انسانیت» است برگزیند و نظامی اسلامی را که ضامن آزادی و برابری و عزت و نیک‌فرجامی است بطلبند و در راه آن تلاش کنند. این است آن تلاش مقدسی که به زندگی جلوه و صفا می‌بخشد و آدمی را لایق عنوان «خلیفه خدا» می‌سازد و بی‌گمان در آخر کار نیز با موفقیت و پیروزی قطعی قرین می‌گردد... به امید آن روز (۶)...

برای بهتر روشن شدن ویژگی‌های نظام اسلامی یا به قول سید قطب جامعه اسلامی مورد نظر شما و سید، جملاتی چند از نظرات سید قطب را هم در اینجا از متن کتاب، که توسط جنابعالی ترجمه شده است، می‌آورم:

«صدها کتاب درباره اسلام، صدها سخنرانی و خطابه در مسجدها و تالارها و میدان‌ها، صدها فیلم تبلیغی و صدها هیأت اعزامی از طرف حوزه‌ها و مراکز تبلیغ اسلام، نمی‌تواند به اندازه یک اجتماع کوچک که در نقطه‌ای دورافتاده بر اساس اسلام تشکیل شود و با روش اسلامی زیست کند، مزایای مکتب اسلامی را آشکار سازد و خلاصه، نمایشگر زندگی در سایه اسلام باشد، اثربخش و آموزنده باشد. این است که از شیخ اسلام می‌هراسند و حاضر نیستند به هیچ عنوان وجود تحقق‌یافته آن را تحمل کنند.

بدون هیچ شک و تردید باید این جامعه، جامعه اسلامی، تحقق یابد. اگر این آرزو امروز جامعه عمل نپوشد، فردا خواهد پوشید و اگر در این گوشه جهان تحقق نیابد، در گوشه‌ای دیگر تحقق خواهد یافت. هیچ دلیل ندارد که در مورد مکان یا زمان این آینده حتمی، پیش‌گویی کنیم، چه، مقدرات ما افراد بشر همواره در ورای حجاب غیبت پوشیده است و کسی جز خدا از آن باخبر نیست.

در آن روز سر و کار اجتماع، با قماش اصیل و پردامنه «شریعت» است و می‌تواند جامعه‌ای زیب‌پیکر و سازنده خود از آن اختیار کند و خود را از وصله‌بندی و پاره‌دوزی نجات بخشد.» (۷)

جناب آقای خامنه‌ای؛

حدود ۲۹ سال است که به ادعای حکومتگران، نظام یا جامعه اسلامی در ایران تحقق یافته است و شریعت اسلام بر همه امور حاکم است تا آنجا که در اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب مجلس خبرگان (۱۳۵۸) آمده است:

«کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.»

و اصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌گوید:

«در زمان غیبت حضرت ولی‌عصر «عجل الله تعالی فرجه» در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.» (۸)

و با توجه به اینکه پس از تبدیل رژیم شاهی به رژیم ولایت فقیه و تأسیس جمهوری اسلامی و تصویب قانون اساسی، همه امور از جمله قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و سایر قوانین با الهام‌گیری از شریعت اسلام تدوین گردیده و شما ولایت مطلقه نظام ولایتی را در دست دارید، می‌توان گفت خواست سید قطب که آرزو می‌کرد روزی در جایی از جهان، جامعه اسلامی تأسیس گردد و شما در مقدمه کتاب ذکر شده آورده‌اید که نظام اسلامی تأمین‌کننده آزادی و برابری و عزت و نیک‌فرجامی است (۹) به ادعای قدرت‌به‌دستان عملی گردید.



حال این سؤال اساسی مطرح می‌گردد که آیا نظام اسلامی پس از ۲۹ سال که از برپایی آن می‌گذرد، به این اهداف رسیده است، و اگر چنین است، چرا کسانی مانند مصباح یزدی، مراد و مرشد و مرجع اصول‌گرایان (بنیادگرایان) از جمله آقای احمدی‌نژاد، می‌گویند: «نه آداب قدیمی و سنتی و نه ارزش‌های اسلامی بر تربیت آنها (نسل آینده) حاکم است و با این فرهنگ غربی و تلویزیونی و دروس دانشگاهی تربیت شدند و در کلاس درس دانشجویان غیر از بدگویی به نظام و بعضاً به اسلام چیز دیگری یاد نمی‌گیرند.» (۱۰)

و آقای امامی کاشانی در خطبه‌های نماز جمعه ۸۷/۲/۶، این چنین وضع دانشگاه‌ها را تشریح می‌کنند: «باید مغز و هوش ایرانی که ثابت شده در صف اول استعدادها دنیا است را به منصفه ظهور بگذاریم و این وظیفه مدارس و دانشگاه‌ها و جوانان است... ای جوان، دانشگاه و درس را به عیاشی، رفیق‌بازی و شهوت تبدیل نکن.» (۱۱)

باید از آقایان پرسید شما و همفکرانتان که ایدئولوگ این نظام بودید، در این ۳۰ سال چه می‌کردید که امروز استادان منتخب خودتان در دانشگاه‌ها به دانشجویان جز بدگویی به نظام و بعضاً به اسلام و عیاشی، رفیق‌بازی و شهوت چیز دیگری یاد نمی‌دهند؟ و مگر دانشجویانی که به قول شما به نظام و اسلام بد می‌گویند و شهوترانی می‌کنند، متولدین پس از انقلاب و پرورش‌یافته در دامان نظام اسلامی ادعایی شما نیستند؟ به راستی، چه کسی یا کسانی مسؤول به وجود آمدن این وضع هستند؟ آقایان یا راست می‌گویند و یا تهمت می‌زنند. اگر راست می‌گویند، مسؤول این نابسامانی‌ها کیست؟ و اگر تهمت می‌زنند، چرا به اتهام نشر اکاذیب و تشویش اذهان عمومی و توهین به نظام، مورد تعقیب قرار نمی‌گیرند؟ این چه عدالت و برابری است که اگر دانشجویان، کارگران، معلمان، زنان و دیگر طبقات دگراندیش، نقدی بر حاکمیت بزنند، سروکار آنها با دادگاه‌های انقلاب و محرومیت از درس و کار و رفتن به زندان و هزاران بلای دیگر است، اما هیچ‌کس حتا جنابعالی نمی‌گویند بالای چشم آقایان ابروست.

جناب آقای سید علی خامنه‌ای؛

بالآخره باید به این سؤال پاسخ داده شود که نظام ما یک نظام اسلامی هست یا نه؟ اگر نیست، اعلام کنید تا بیش از این مردم همه نابسامانی‌ها را به حساب اسلام نگذارند و فوج فوج از دین خدا خارج نگردند و اگر هست، پاسخ دهید در برابر این همه فقر (خوب می‌دانید اقتصاددان‌های رژیم می‌گویند کسانی که درآمد ماهانه آنها از ۶۰۰ هزار تومان کم‌تر است، زیر خط فقر قرار دارند. از خودم که یک استاد بازنشسته دانشگاه هستم می‌گویم که پس از بیش از ۵۰ سال تدریس و تحقیق طبق آخرین فیش، حقوق دریافتی‌ام کم‌تر از ۴۰۰ هزار تومان است (فروردین ۸۷ برابر با ۳۶۲۶۶۹۵ ریال). حال ببینید دریافتی کارمندان و معلمان و کارگران و دیگر اقشار شاغل و بازنشسته چه مقدار است و آنها باید چگونه زندگی کنند؟، فساد بی‌حد، اعتیاد، خرافات، تن‌فروشی دختران، خیابان‌گردی بچه‌ها، کارتن‌خوابی، چپاول و دزدی و رشوه‌خواری، ثروت‌های کلان بادآورده، اختلاف و وحشتناک طبقاتی که آمار آنها از سوی مقامات حکومتی منتشر می‌گردد، چه کسی مسؤول است؟ چرا دولت‌های مورد حمایت شما به جای شعارهای توخالی و مردم‌فریب و نخ‌نما شده، حقایق را نمی‌گویند؟ چه شد آن آزادی و برابری و عزت و نیک‌فرجامی که قرار بود نظام اسلامی منادی آن باشد؟ کجاست آن دانشگاه‌های اسلامی که می‌خواستید الگویی باشد برای دانشگاه‌های ممالک اسلامی؟ چرا این همه دشمنی با دانشجویان و دانشگاهیان؟ پس از آن همه ستم و کشتار دانشجویان و استادان در دهه شصت، چگونه است که هنوز بسیاری از زندانی‌های سیاسی - عقیدتی را دانشجویان تشکیل می‌دهند؟ اصولاً دانشگاه را برای چه می‌خواهید وقتی می‌شود با نیاش، باران از آسمان نازل کرد، وقتی می‌توان با صلوات، مشکلات را حل کرد (کتاب «صلوات کلید حل مشکلات»، تألیف علی خمسه‌ای قزوینی معروف به حکیم هندی، چاپ هشتاد و دوم، اخیراً به بازار آمده است)، وقتی رئیس‌جمهور مملکت می‌گوید، یک خواهر و برادر جوان در آشپزخانه منزلشان با کماجدان و کفگیر و ملاقه انرژی اتمی تولید کرده‌اند، دیگر دانش و دانشگاه را برای چه می‌خواهید؟

جناب آقای سید علی خامنه‌ای؛

نمی‌دانم آنچه در کشور ما می‌گذرد چگونه و تا چه اندازه به اطلاع شما می‌رسد، اما می‌دانم وضع بسیار بدتر از آن است که شما گاه‌گاه در فرمایشات خود به آنها اشاره می‌کنید. احتمالاً افراد بیت و دوستان و نزدیکان به شما می‌گویند که اکثریت قریب به اتفاق مردم، طرفدار رژیم هستند. گول این حرف‌ها و تظاهراتی که صاحبان زر و زور و تزویر برایتان راه می‌اندازند را نخورید! بیایید برای نجات کشور و ثبت در تاریخ، با



استفاده از اختیاراتی که قانون اساسی طبق بند ۳ از اصل یکصد و دهم به شما داده است، فرمان یک همه‌پرسی در مورد نظام ولایتی را با تمام شرایط انتخابات آزاد و شفاف صادر فرمایید تا هر کس که شناسنامه ایرانی دارد، بتواند در آن شرکت کند و حکومت دلخواه خود را بار دیگر پس از گذشت ۳۰ سال، همان‌گونه که در ۱۲ اردیبهشت سال ۵۸ شد، انتخاب نماید تا معلوم شود چند درصد مردم طرفدار نظام هستند و برای اینکه «دشمنان» مُلک و ملت، حرف و حدیث نسازند! از سازمان‌های بین‌المللی و حقوق بشری دعوت کنید بر آن نظارت نمایند که اگر امروز چنین نکنید، فردا دیر است.

*** پی‌نوشت‌ها ***

۱. به کتاب «زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی» نوشته حسین آبدیان، صفحه ۲۷۱ (نامه آیت به بقائی) مراجعه شود.
۲. قسمتی از سخنان آیت در نوار افشا شده در خرداد سال ۵۹.
۳. متن استعفانامه مدیریت موقت دانشگاه تهران، چهارشنبه ۳ اردیبهشت سال ۱۳۵۹.
۴. فرمایشات جناب‌عالی در خطبه نماز جمعه ۱۵ اردیبهشت سال ۱۳۵۹.
۵. سخنان آقای مصباح یزدی چاپ شده در روزنامه «اعتماد ملی» صفحه ۲، یکشنبه اول اردیبهشت ۱۳۸۷.
۶. مقدمه کتاب «دعانامه‌ای علیه تمدن غرب و دورنمایی از رسالت اسلام»، نویسنده سید قطب ترجمه سید علی خامنه‌ای، صفحات ۱۴ تا ۱۷.
۷. کتاب فوق، صفحات ۲۸۷ تا ۲۸۹.
۸. اصول چهارم و پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
۹. کتاب «دعانامه‌ای علیه تمدن غرب»، مقدمه به قلم سید علی خامنه‌ای، صفحه ۱۶.
۱۰. فرمایشات آقای مصباح یزدی در روزنامه «اعتماد ملی»، یکشنبه اول اردیبهشت ۱۳۸۷.
۱۱. فرمایشات آقای امامی کاشانی، منتشر شده در روزنامه «اعتماد ملی»، شنبه ۸۷/۲/۷، صفحه ۲.



نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۹ خرداد ۱۳۸۷

گزارشی از قوه قضائیه

شمشیر عدالت به دست نادانان و مغرضان سپرده شده است، و مسؤولیت اصلی در این مورد، با شخص جنابعالی است

جامعه ما ریاکاری و بی‌نظمی و بی‌تقیدی به قانون و دروغ و سایر منکرات را از حکومت ما می‌آموزد

«از مهمات امور، مسأله قضاوت است که سر و کار آن با جان و مال و ناموس مردم است. وصیت اینجانب به رهبر و... [این است که] دست کسانی را که با جان و مال مردم بازی می‌کنند و آنچه نزد آنان مطرح نیست عدالت اسلامی است از این کرسی پراهمیت کوتاه کنند...». (امام خمینی)

مقام معظم رهبری، با سلام،

احتراماً پیرو نامه‌های قبلی و به مناسبت سال شکوفائی و نوآوری و نیز گزارش مجلس شورای اسلامی در مورد وضعیت بسیار تأسفبار قوه قضائیه، یک بار دیگر حسب تکلیف شرعی خود و در دفاع از انقلاب اسلامی و ملت بزرگ ایران، مطالبی را به حضور ارسال می‌دارم. همه ما مسلمانیم و یکی از تکالیف مهم ما امر به معروف و نهی از منکر است. مطالبی که به حضور تقدیم می‌دارم مشاهدات روزانه حقیر از این مجموعه است و امیدوارم با توجه به خسارات سنگین ادامه وضع حاضر به اسلام و کشور عزیز، راه را برای کالبدشکافی و ارائه راه‌حل‌های مفید باز کنید. تمام اهل فن می‌دانند که امروز هر کس انتقاداتی صریح و صحیح از این قوه بکند، با انواع برخوردها و مجازات‌های ناروا و غیرمشمروع این قوه مواجه خواهد شد. قوه قضائیه پیشانی نظام و میر رأفت و غضب و دارنده فرقان و شمشیر عدالت است. کم‌ترین کمال و یا نقص آن، ارتباط مستقیم با نقص یا افزایش دین و آرامش و همه چیز مردم دارد و دریغا که مسؤولین، توجه لازم را هرگز نداشته و ندارند. و ایراد آن دارای آثار منفی بسیار مهم است

۱- گزارش تحقیق و تفحص از قوه قضائیه، که البته همه می‌دانند بسیار ضعیف و ناقص و در مواردی خاص انجام گرفته است، واقعاً ننگ بزرگی بر نظام ماست. حسب متن گزارش، در طی ۴ سال ده‌ها مورد کارشکنی در تهیه و تنظیم این گزارش صورت گرفته است. در متن گزارش هم به ده‌ها مورد ایرادات این قوه متوجه می‌شویم. فقط یک لحظه تصور کنید که وقتی با عالی‌ترین نمایندگان ملت این رفتار، آن هم توسط کسانی که قسم بر رعایت قانون خورده‌اند، صورت می‌گیرد، با ملت بدبخت، اعم از شاکی و متهم و مدعی، چگونه رفتار می‌شود. بسیار افتضاح‌تر اطلاعیه قوه قضائیه در پاسخ تحقیق و تفحص و انتقاد معاون اداری و مالی قوه قضائیه و اظهارات سخنگوی آن و... در مورد این گزارش می‌باشد.

۲- اینجانب به عنوان یک کارشناس حقوق و مطلع کامل از درون این قوه، مکرراً نامه‌هایی برای شما ارسال داشته‌ام و مشروحاً نابسامانی این قوه را از جهات مختلف شرح داده‌ام. باز هم به عنوان یک حجت الاهی تأکید می‌کنم بوالله از نظر حقیر بزرگ‌ترین عامل بازماندگی و آفت پیشرفت کشور ما این قوه نابسامان است. بوالله عامل اصلی این همه بدفرهنگی و ریخت و پاش و بی‌نظمی و رشوه و ربا و... این مجموعه است. بی‌کفایتی این قوه، لقمه‌های حرام را در شکم مردم انباشته است. حلال و حرام در هم قاطی شده است. اگر اوضاع این‌طور پیش رود، حتماً مشکلات بیش‌تری حادث خواهد شد.

۳- بدون شک، نگاه عمده مسؤولین در سنوات گذشته به شاخص‌های ظاهری پیشرفت نظیر عمران و صنعت و... بوده و از این امر بسیار مهم که بستر فعالیت سالم تمام عرصه‌های دیگر می‌باشد غفلت شده است و به همین، دلیل علی‌رغم پیشرفت‌های زیاد در خیلی از زمینه‌های مادی، باز هم ناهنجاری‌ها و بی‌نظمی‌ها به شدت ادامه دارد.



۳- متأسفانه جمهوری اسلامی ما به جایی رسیده که حتا بالاترین مسؤولین نظام، علناً در در پیشگاه مردم دروغ می‌گویند. همین گزارش و پاسخ‌های مسؤولین قوه قضائیه یکی از این موارد است. برخورد با این منکرات چگونه خواهد بود؟ آیا این کثافتکاری‌ها دین و ایمان مردم را مخدوش نمی‌کند؟ خیلی صریح و با اطلاع خودم از بین مردم عرض می‌کنم که ادامه این منکرات، نظام را در سرایشی سقوط قرار خواهد داد. این سنت الاهی است و در ترک امر به معروف و نهی از منکر، همه عذاب خواهند کشید. مطمئن باشید همه و همه از وضع موجود ناراضی و ناراحتند. همه در حسرت یک روز با صفا و معنوی و به دور از ریا و دغلبازی هستند.

۴- با توجه به ارسال قبلی مطالب نمی‌خواهم زیاد به جزئیات پردازم، ولی همین قدر بدانید که اصلی‌ترین مشکل نظام ما بی‌کفایتی این قوه است، در حالی که اصلی‌ترین وظیفه حکومت ما یعنی قانونمداری و عدالت و مبارزه با خلاف شرع بر عهده این قوه سپرده شده است. آقا وقتی یک قاضی کم‌سواد و مغرض و بی‌تعهد است شما چه انتظاری دارید؟ شمشیر عدالت به دست نادانان و مغرضان سپرده شده است، این را مطمئن باشید. و مسؤولیت اصلی در این مورد، با شخص جناب‌عالی است. گزارش مجلس به‌وضوح نشان می‌دهد تقید اینان به قانون و شرع مخدوش است. مگر فتوای صریح شما و مرحوم امام نیست که نباید از مقررات تخلف شود؟ اینان که سوگند بر اجرای مقررات خورده‌اند چگونه جرأت این تخلف صریح را می‌دهند. شخص شما باید دخالت کنید.

۵- شک نداشته باشید که رفتار قضات و کارمندان قوه با ارباب رجوع بسیار سخیف و زشت و واقعاً مایه ننگ نظام اسلامی ماست، این را به‌وضوح تمام مراجعه‌کنندگان به دادگستری می‌دانند. به‌راستی آیا شما اطلاعی از این امر ندارید؟ آن‌چنان رأی‌های نابرابر و جاهلانه و مغرضانه داده می‌شود و بدبختانه رفتار رده‌های بالاتر خصوصاً دادرسی انتظامی قضات بسیار بدتر از قضات متخلف است و این ظلم و ستم‌ها در قلب مردم جای گرفته است. نعوذ بالله یا باید فرمایش نبی گرام (المُلک ببقی مع الظلم...) ناصحیح باشد و یا با وضع فعلی، نظام حتماً نخواهد ماند. این را جدی بگیرید. هرگز این وضع، سنخیتی با اسلام و قانون و ملت باصرف ایران ندارد.

۶- آراء قوه، محدود به طرفین دعوا نیست، الگو است، فرهنگ‌ساز است. در مجموع، آراء این قوه به مردم یاد داده است که باید متملق و دروغگو و چاپلوس باشند. من بر این باورم که دزد و کلاهبردار و خلاف، بیش‌تر از افراد متدین و حق‌طلب به این آراء امیدوارند.

۷- هیچ اولویتی واجب‌تر و ضروری‌تر از رسیدگی به این قوه وجود ندارد و متأسفانه هیچ مرجعی به‌جز شخص شما نمی‌تواند این کار را انجام بدهد، رفتار قوه قضائیه در برابر گزارش، نمونه‌ای از تأیید این امر است.

خدا شاهد است که عرق انقلابی بودن و حزب‌اللهی‌گری نمی‌گذارد بیش‌تر بنویسم، بوالله اینجا فاجعه است، همه چیز در هم و بر هم است، نظام از اینجا به‌طور مستقیم لطمه می‌خورد، حق و باطل در هم می‌آمیزد و مایه یأس و ناامیدی و بی‌نظمی کشور است. بوالله شمشیر و میزان به دست نالیقان و ناشایستان سپرده شده است و مطمئن باشید که مسؤول اصلی این کار، رؤسای این قوه‌اند که تحت مسؤولیت مستقیم شمایند. ای بزرگوار، تقاضا دارم مستقیماً این عرایض را مد نظر قرار دهید. در این قوه آن‌قدر کارهای متحجرانه و ناشایسته صورت گرفته است که لطمات آن تا ده‌ها سال از کشور رفع نخواهد شد. اینکه همه جای کشور دزدی و رشوه و بی‌نظمی و بی‌انضباطی حاکم است، مطمئناً در درجه اول ناشی از این قوه است. مراجعه‌کننده به این آخرین ملجأ و امیدگاه، واقعاً از همه نظام مایوس می‌شود.

مطمئن باشید و می‌توانید تحقیق کنید خود قضات منصف نیز مصراً به این ریخت و پاش و بی‌دقتی در رأی‌ها اعتراف دارند. والله دنیا و آخرت آنها نیز به دلیل تحجر و ندانم‌کاری از میان رفته است. قاضی و کارمند بدبخت از نظر کمیت، به شدت گرفتار و از نظر کیفیت، واقعاً افتضاح! اینها مولود تحجر و بی‌کفایتی هستند.

هیچ‌کس در نظام ما بر شرع انور ما ترجیح ندارد. شرع ما هرگز این رفتارها را نمی‌پسندد. واقعاً در این خصوص آزادی نیست که شخصی جرأت تحلیل و نقد آزادانه این قوه و بیان افتضاحات را داشته باشد. در اینجاست که شما تکلیفی ویژه دارید. مطمئن باشید با وضع فعلی، این قوه نظام را به فنا خواهد کشاند. استمرار این وضع، حرام است.



آقا من شهروند از این رفتارها به جز قانون‌گریزی و دروغ و ریا چه یاد می‌گیرم؟ چرا هرگز عدالت و قضا و وضعیت این قوه مورد بررسی قرار نمی‌گیرد؟ مگر اصلی‌ترین وظیفه حکومت اسلامی اِعمال عدالت نیست؟ چرا هرگز عوامل این کمبود عدالت مورد تحلیل قرار نمی‌گیرد؟ من بر این باورم که شما به طور مفصل و مشروح از ننگ و عار درون این قوه خبر ندارید؟ حداکثر سی درصد قضات هستند که در این ناهمواری‌ها بر اساس عدالت و تقوا زیسته‌اند و به‌وضوح از همه چیز خیر دارند. چرا باید مطالب نظام اسلامی فدای اغراض و هواهای عده‌ای بشود؟ همین رفتار این مجموعه با تفحص ضعیف و محدود نمایندگان باید نمونه‌ای باشد که بی‌تقوایی و غرور و تکبر و بی‌تعهدی آنان را به اثبات برساند. جمهوری اسلامی به جایی رسیده که این همه تزویر و ریا و دروغ گفته می‌شود و هیچ حیثی هم وجود ندارد. به‌راستی اینها چگونه رأی می‌دهند و چگونه سوگند بر اجرای مقررات خورده‌اند؟

هر مقدار کار فرهنگی و... که در این کشور صورت گیرد به اندازه اصلاح جزئی این قوه از نظر کیفیت تأثیرگذار نخواهد بود، کارهای فرهنگی همه حرف است، ولی رأی و رفتار این قوه، عمل است و همین عمل است که تأثیر اساسی بر مردم می‌گذارد. شکی نیست که در حال حاضر جامعه ما ریاکاری و بی‌نظمی و بی‌تقیدی به قانون و دروغ و سایر منکرات را از حکومت ما می‌آموزد. حکومت اسلامی هرگز حق ندارد به مردم دروغ بگوید، هرگز نمی‌تواند پیمان‌شکنی بکند، هرگز نباید در برخورد با منکر تأخیر بکند، هرگز نباید اجازه شیوع منکر را بدهد، نمی‌تواند در مقابل رشوه و تبعیض و بی‌انضباطی ساکت باشد... هرگز نباید اجازه دهد کارمند و قاضی آن به کرات با توهین با مردم برخورد کنند.

تعدادی از قضات هستند که با بر اثر کم‌سوادی مفرط و یا بی‌تعهدی، بزرگ‌ترین لطمات را به نظام می‌زنند و به‌وضوح اخاذی می‌کنند و مسؤولین مربوطه کاملاً از این افراد مطلعند ولی هیچ اقدام جدی به عمل نمی‌آورند. شخص جنابعالی سال گذشته فرمودید با قضات متخلف به شدت برخورد شود، مطمئن باشید هرگز این کار صورت نگرفته است! والله واضح‌ترین تخلفات و حتا جرائم اینها هم در بسیاری موارد نادید گرفته می‌شود. در کمال بدبختی، قضات متعفن هم که پس از میلیون‌ها تومان رشوه و تبعیض و... مورد برخورد قرار می‌گیرند، با پیشنهاد استعفا کنار گذاشته می‌شوند و بلافاصله به شغل و کالت روی می‌آورند و این بار در کمال گستاخی به خیانت از حوزه‌ای دیگر می‌پردازند. شوراها حل اختلاف، تأسیسی بسیار ناشیانه و در اصل، جهت فرار از تراکم پرونده‌ها ایجاد شدند که به دلیل سپردن امور به اشخاصی به مراتب ناشی‌تر از قضات، لطمات سنگینی بر کشور و اعتبار نظام وارد آوردند! انسان‌هایی بدون آموزش کافی و بدون احراز شرایط تعهد و... شروع به رأی دادن در مواردی مهم نمودند که واقعاً کیفیت آنها افتضاح بود و هست و...

ایجاد مرکز مشاوران قوه قضائیه، هم در حوزه و کالت و هم در حوزه کارشناسان، نیز کاملاً مغرضانه و در جهت مقابله با کانون وکلای دادگستری و کارشناسان بود که گاه به خواهش‌های غیرقانونی دادگستری تمکین نمی‌کردند و ایجاد این مجموعه واقعاً جهت به کار گماردن افرادی بود که تحت امر و بله‌قربان‌گو در هر شراطی باشند. تفصیل بیش‌تر با مراجعه به سابقه واضح است.

کاهش زندانیان و زندان‌زدائی اگرچه در مواردی به‌حق باعث جلوگیری از غرض‌ورزی‌های شدید قضات گردید، ولی در اصل باعث از دست دادن اهمیت این مجازات اساسی و گسترش جرم گردیده است. بدهکاران براحتی در مقابل طلبکاران قد علم می‌کنند و به وضوح از پرداخت بدهی خود طفره می‌روند، مجرمانی اساسی با تحمل زندان کم یا پر داخت جزای نقدی خلاص می‌شوند و...

کماکان آن دسته از روحانیونی که سواد اقلّ قضاوت را ندارند وارد قوه می‌شوند و علاوه بر لطمات جبران‌ناپذیر به اعتبار قضاوت و حکومت، روحانیت را نیز خدشه‌دار می‌کنند. این امر از واضحات است و بدون شک ترجیح بلا مرجح صنف روحانیت بر اسلام عزیز! و حقایق مختلف دیگری که درج آنها در این مقال رجحان ندارد و باز از روی ادب و وظیفه، نهایت ارادت قلبی خود را به حضور تقدیم و تقاضا دارم به طور مؤکد به مسؤولین امین امر فرمائید پیرامون قضیه، بررسی جدی به عمل آورد. همه ما در حفظ و پیشرفت نظام جمهوری اسلامی مسؤولیت داریم.

باز هم بر حسب وظیفه شهروندی خود از تمام قضات عادلانی که در بحبوحه ناهنجاری‌ها و فشارهای داخلی و خارجی بحمدالله بر سبیل عدالت و تعهد رأی داده‌اند و می‌دهند، عرض ادب و احترام می‌کنم و از خداوند متعال اخلاص در گفتار و عمل را مسألت دارم.

والسلام علی عباد الله الصالحین



نامه سرگشاده از زبان کودکان افغانستانی مقیم ایران به خامنه‌ای، بهار ۱۳۸۷

ما کودکان افغان در ایران، جز ظلم و ستم از ملت و دولت و دستگاه حکومتی، چیز دیگری در ذهنمان نمی‌باشد

سلام علیک و رحمة الله و برکاته

جناب آقای خامنه‌ای ما کودکان ملت مظلوم، مجاهد و مهاجر افغانستان که در ایران به سر می‌بریم، این مطلب را به عرض شما می‌رسانیم که همان‌طور که خداوند (جل جلاله) در قرآن مجید به رسول گرامی خود محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) وحی فرموده است که «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» [و اما (تو نیز به پاس نعمت ما) یتیم را میازار] و حضرت علی (کرام الله وجهه) در هر کجا طفلی را می‌دیدند آن را در آغوش می‌گرفتند و از احوال خانواده‌اش می‌پرسیدند. و اینک پدران ما چرا مهاجر گشته‌اند؟ آیا از تن‌پروری بوده است یا این مهاجرت، حاصل جنگی بزرگ علیه بزرگ‌ترین و ظالم‌ترین قدرت جهان در آن زمان بوده؟ این قضاوت را به شما سیاست‌مداران ایرانی واگذار می‌کنیم.

اینک تقاضای ما از شما جناب آقای خامنه‌ای این است که با ما به گونه‌ای رفتار کنید که در قرآن مجید و سیره نبوی آمده است. و اگر موضوع اخراج ملت همیشه مظلوم افغانستان با سیره نبوی و قرآن مجید و گفته بزرگان دین اسلام همخوانی دارد، از شما می‌خواهیم که نه تنها ما را اخراج ننمائید بلکه ما را با شدیدترین و سنگین‌ترین وضع ممکن مجازات کنید، در غیر این صورت، اگر عمل شما در این مدت، مغایر با شریعت نبوی و قرآن مجید و گفته‌های ائمه اطهار است، لطفاً به ما کودکان ملت ستم‌دیده، مهلتی دهید تا روزگار خود را در ایران و در کنار شما بگذرانیم.

ناگفته نماند که تا دیروز روزگار، در افغانستان، قشون سرخ روس‌ها تازیدند و دو دست از دو پا درازتر بازگشتند و چیزی جز آوارگی و خرابی برای ملت افغانستان بر جای نگذاشتند. خون ملت افغانستان بود که امروزه بعد از بیست و هفت سال رؤسای برخی از کشورها جرأت کرده‌اند تا پسوند «اف» را از روی اسم خود بردارند و برخی دیگر از خون این ملت برای خود بمب اتم را بسازند.

و امروز روزگار، بعد از اینکه این کشور زیر آماج حملات تروریسم بین‌المللی قرار گرفت، زیر سلطه دشمنان دین خدا یعنی یهودی‌ها به سرکردگی آمریکا قرار گرفته است و آنها برای نابودی مسلمان‌ها و شست و شوی مغزهای متفکر اسلامی از هیچ کوششی دریغ نمی‌کنند.

آیا درست است که ما کودکان افغانی با این شرایط و خیم و اسفناک به کشورمان باز گردیم که در این صورت، بازگشت ما دو پیامد خواهد داشت:

۱- یا با تروریسم بین‌المللی همدست خواهیم شد و جهان را پر از آشوب خواهیم کرد؛

۲- و یا با قاچاقچیان بین‌المللی همدست شده و تولید و توزیع مواد مخدر را از میلیون‌ها تن به میلیاردها تن خواهیم رسانید.

و این دو پیامد، نه به نفع ما است و نه به نفع جامعه جهانی و نه به نفع دین اسلام.

اگر بحث اینجا است که عامل بیکاری و تورم شدید و گرانی‌های بی‌سابقه در ایران، افغان‌ها هستند، توجه شما را به چند آیه از قرآن مجید جلب می‌نماییم:

سوره هود، آیه ۶: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» [و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست

مگر (اینکه) روزیش بر عهده خداست و (او) قرارگاه و محل مردنش را می‌داند همه (اینها) در کتابی روشن (ثبت) است.]

سوره ملک، آیه ۲۱: «أَمْ نَحْنُ هَذَا الَّذِي يَرُؤُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ» [یا کیست آن که به شما روزی دهد اگر (خدا) روزی خود را

(از شما) باز دارد (نه) بلکه در سرکشی و نفرت پافشاری کردند.]

سوره اعراف، آیه ۱۴۶: «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ» [به زودی کسانی را که در زمین بناحق تکبر می‌ورزند از آیاتم

رویگردان سازم.]

و در آخر لازم به ذکر است که بگوئیم ما هم مسلمانیم، ما هم خون در رگ داریم، جان در تن داریم، جمله مشترک ما «لا اله الا الله» می‌باشد. آیا در اسلام، این امر ذکر شده است که به خاطر غلبه بر دشمن خود، یک ملت دیگر و یا برادران دینی خود را جفا کنید. بهتر می‌دانید که پادشاه



حیشه چگونه از مهاجران صدر اسلام استقبال کرد. اما ما کودکان افغان در ایران، جز ظلم و ستم از ملت و دولت و دستگاه حکومتی، چیز دیگری در ذهنمان نمی‌باشد. امید است که رفتارها تغییر یابد تا ذهن ما کودکان هم این خاطرات تلخ را از یاد ببرد.



نامه پیمان فتاحی (ایلیا میم) به خامنه‌ای، ۱۳۸۷

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر محترم رهبر انقلاب

سلام علیکم. در شناسنامه ثبت احوال، اسمم پیمان فتاحی است و مردم مرا به نام الیاس یا ایلیا می‌شناسند. خودم هم به همین نام خودم را می‌شناسم. مرا نزدیک به شش ماه در زندان ۲۰۹ به دور از چشم زندانبانان تحت پیچیده ترین، مخوف ترین و عجیب ترین شکنجه‌ها قرار دادند و برای نجات شاگردان و خانواده‌ام از مرگ و از حبس‌های سنگین، در شدیدترین شکنجه‌های شبانه روزی، پیوسته خواستند که گذشته خود را و هزاران کار و محصولات گذشته را انکار کنم، و درباره نیاتم، مسائل مالی و اخلاقی چیزی را بگویم که بازجویان، از طرف شما می‌خواستند. همزمان با خونریزی‌های شدید و بالا آوردن خون که بیش از پنج ماه طول کشید و آنها اصرار داشتند که آن را مخفی کنم (اما خودشان بارها و در مجامع مختلف ناچاراً به آن اعتراف کردند) از طرف شما، از طرف حاکمیت اسلامی به من گفتند که باید فیلمی ضبط کنی و متن فیلم را بارها به من دیکته کردند و ماکت آزمایشی می‌خواستند که البته دیکته آنها اجرا نشد. گفتند بگو این اشتباه بوده که من مردم را به اسلام و قرآن دعوت کرده‌ام چون دین آنها به کنترل من در می‌آمده. گفتند برای روحانیت پیغام‌هایت را بده و این‌طور و آن‌طور بگو. بارها تأکید کردند که این فیلم چک سفید تو به نظام اسلامی و به حاکمیت اسلامی است. حکومت اسلامی و حاکمیت اسلامی این را از تو خواسته و این قفلی است که کلید آن در دست ولی امر مسلمین است. حکم حکومتی شما را نشان دادند مبنی بر ضبط چنین فیلمی... باید به دروغ به مردم بگویم دروغ گفته‌ام و انحراف داشته‌ام. اما در طول شش ماه شکنجه و برخلاف ده‌ها بار تأکید بنده نتوانستند حتی یک دروغ، حتی یک دروغ یا خلاف قانون یا خلاف شرع از گذشته بنده بیرون بیاورند و گفته‌اند باید در سال‌های آینده خودم این مسأله را کشف کنم. تحت شدیدترین شکنجه‌ها باید در سلول انفرادی بر کتاب خودم نقد می‌نوشتم و از کتاب دشمنانم به صورت مکتوب تجلیل می‌کردم. بازی با فیلم‌ها و عکس‌های خصوصی و خانوادگی و توهین به شاگردان و نزدیکانم از ابتدایی‌ترین شکنجه‌های روانی بود... می‌گفتند ما استادان صحنه‌سازی و مونتاژ هستیم و به این افتخار می‌کردند. روزها و شب‌ها تحت شکنجه بودم تا بگویم... طبق درخواست آنها که خود را در همه آن ماه‌ها حکومت معرفی می‌کردند، من باید به مردم بگویم شیطان هستم، شاید هستم، با قدرت شیطانی کارهای خارق‌العاده می‌کنم و ساحر و دیوانه هستم...

...در طول شش ماه بیش از بیست و پنج مرتبه گفتند که ما قبول داریم که تو ده‌ها هزار نفر را از بی‌خدایی نجات داده‌ای... گفتند می‌دانیم نیت تو خدایی بوده اما وظیفه ما این است که همه چیز را با بدبینی محض و طبق استعلام‌هایی که قبلاً داده‌ایم تفسیر کنیم و تفاسیر خود را به بالا منتقل نماییم. تو باید اعتراف کنی که می‌خواستی در آینده بگویی مسیح هستی و همه چیز خود را مثل مسیح و لوتر شبیه‌سازی کرده‌ای... گفتند توبه کن تا اتهام الحاد و بدعت از تو و همه شاگردانت کنار برود. گفتیم توبه از چه؟ گفتند مهم نیست از چه. بالاخره در زندگی ات هیچ گناهی نکرده‌ای؟ از هر چیزی. فرقی نمی‌کند. گفتند بگو سوءاستفاده کرده‌ام و قصدم نفسانیات و شیادی بوده است. گفتم اگر یک سوء استفاده یا خطای قانونی نشان دادید، هزار برابر آن را می‌پذیرم. گفتند بالاخره یک روزی خودت می‌فهمی. یکی از بازجویان در روز تولد علی(ع) آمد و ضمن حلال‌خواهی گفت مسأله این است که ما هیچ جرمی از تو نداریم اگر تو خودت یک جرمی بگویی که در گذشته مرتکب شده باشی، هر چه که باشد، قسم جلاله خورد که همه چیز حل می‌شود. او گفت من خودم مشکوک هستم که چرا به ما گفته‌اند تو را نگه داریم و خودم در این باره تحقیق کرده‌ام.

در همه جا و با همه روش‌های ممکن مرا تخریب کردند و گفته‌اند اگر دفاع کنی، یعنی بر علیه حکومت اسلامی بلند شده‌ای. من برای زنده ماندن همه دوستانم، برای جلوگیری از زندان همه آنها و برای زندگی کردن آنها طبق درخواستی که به قول آنها کل حکومت اسلامی از من دارد باید:

بر علیه خودم و اندیشه‌هایم به سرعت کتابی بنویسم و منتشر کنم. [کتاب آمین یکم سال ۸۷ منتشر شد] بگویم سخنرانی‌ها و درس‌های این پانزده بیست سال را دیگران برایم تهیه کرده‌اند و ده‌ها کتابم را خودم نوشته‌ام. نباید با شاگردانم ارتباط داشته باشم. باید بگویم نیت من خدا و کار خدا و خدمت به خدا نبوده بلکه نفسانیات بوده. باید بگویم مسائل اخلاقی و مالی داشته‌ام در حالی که آنها بارها به من گفتند ما مطمئن هستیم که تو مسأله‌ای نداشته‌ای اما باید به بالاترها جواب قانع‌کننده بدهیم. من باید بگویم همه فیلم‌های مستندی که از مردم ضبط شده، هزاران تجربه‌ای که آنها داشته‌اند و هزاران رؤیایی که دیده‌اند توهم بوده. مأموریتی که آن را از جانب حاکمیت اسلامی و حکومت اسلامی، از جانب شما به من اعلام کرده‌اند بطور خلاصه این است:



حکومت اسلامی از تو می خواهد که کاری کنی مردم درباره ات تردید کنند و بدبین شوند. کاری کنی که شاگردانت انکارت کنند. به هر گروه از مردم جملاتی را بگو که ما نوشته ایم.

بارها گفتند ما همه مسؤولین را توجیه کرده ایم. کلید مغز مسؤولین دست ماست و هر طور که بچرخانیم می چرخند. گفتند ما شما (ال یاسین) را چیزی بدتر از بهائیت و مسیحیان تبشیری و... معرفی کرده ایم. گفتند ما درباره شما استعمال داده ایم نمی توانیم حرفمان را پس بگیریم. شاهد من فقط خدا نیست بلکه درباره گذشته، دهها هزار شاهد و هزاران محصول گواهی می دهند و درباره آنچه از جانب حکومت اسلامی و حاکمیت اسلامی گفته شده، دهها نفر شهادت می دهند که به آنها هم همین چیزها گفته شده...

بعداً دیدم که آنها همه آن فیلم را که چیز فوق العاده ای هم در آن نبود و تکرار مطالب کتابهایم بود اما طی ماهها شکنجه و با حکم حکومت اسلامی تهیه شده بود را به بدترین و حقه بازانه ترین شکل ممکن مونتاژ و جعل کرده اند و از قطعات مختلف آن بدترین و دروغ ترین استفاده های ممکن را کرده اند.

در آخرین ماه انفرادی از من حلال خواهی کردند و گفتند که جرم خاصی نداری، فقط شاید چند ضربه شلاق بخوری تا افکارت عوض شود. آنها خبر از بولتنی محرمانه و فیلمی مونتاژ شده دادند که اگر خودم هم آن را ببینم خودم را انکار می کنم. اعلام کردند اموال تو به حکومت اسلامی تعلق دارد اما ما به تو هر مقدار که بخوای پول، زمین و قدرت حکومتی می دهیم به شرط آنکه کارها را تعطیل و گذشته ات را انکار کنی.

... من نه از بی آبرویی برای خدا می ترسم، نه از حبس سنگین می ترسم، نه از اعدام و نه از بدترین شکنجه ها وحشتی دارم زیرا بدترین ها را تجربه کردم اما از شما می خواهم همان طور که سالها درخواست کردم، به دهها هزار نفر از جوانان مسلمان که عموماً هم غیرمذهبی اند کمک کنید. اینها در حال رانده شدن از اسلام هستند، به آنها برچسب می زنند و هویت های واهی و فرقه ای می دهند و مسؤولین طور دیگری توجیه می شوند. من خدایم را، ایمانم را، گذشته را، هزاران نشانه را، هزاران محصول را، نجات دهها هزار انسان از بی خدایی را، و فیض و برکات شمارش ناپذیر خدا را انکار نخواهم کرد حتا اگر در آتش سوزانده شوم یا آن طور که گفته اند، همه دوستان و خانواده ام را تیرباران کنند.

من از خودشکنی و خودانکاری استقبال می کنم اما از ظلم ها و بی عدالتی ها، از دروغ ها و تهمت ها، از جعل ها و جوسازی ها، خداوند را که به شدت زنده و حاضر و قادر است به یاری طلبیده ام. عملکرد این آقایان در این ماهها باعث شد همه چیز از ابعاد مختلف چند برابر شود که شرح و مستندات آن موجود است اما اصرار دارند که در این باره حرفی نزنم. امروز ایران دهها هزار نیروی جوان، متخصص، آزموده و اهل فکر و برنامه دارد اما سالهاست که دوستان نادان کمر به نابودی آن بسته اند و متأسفانه در کار خود توفیقاتی هم داشته اند. من در میان مردم در ایران و کشورهای دیگر و در بیست سال گذشته بیش از هر چیز به آن شناخته شده ام که کلماتم عین واقع اند. آنچه می گویم واقع می شود، هر چه گفته ام واقع شده و هرگز از راستی و درستی خارج نشده ام. اگر یک کلمه از این نامه غیرواقع باشد من حاضر به انجام هر کاری و پذیرش هر اتهامی هستم.

تسلیم و خدمتگزار خداوند

الیاس رام الله (فتاحی)

*** منع ***

وبسایت پیمان فتاحی



نامه «انجمن حرفه‌ای متفکران و محققان» به خامنه‌ای، پاییز ۱۳۸۷

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام علیکم. ما به شما نامه نوشتیم و از شما تقاضا کردیم که امکان برخورداری ما را از درس‌های معلم‌مان [پیمان فتاحی (ایلیا میم)] ممکن سازید. از شما درخواست کردیم که اجازه ندهید درباره ایشان دروغ‌سازی و جعل و تحریف کنید. اجازه ندهید که بر اساس شهادت‌های دروغی که خود شهادت‌دهندگان می‌گویند دروغ است و از سر ترس و تطمیع بوده معلم ما را در اسارت هر چه بیشتر تر قرار دهند. بعد از نامه ما به شما فشارها صدها مرتبه بیشتر شد. صدا و سیما هر شب بر علیه ما با ذکر مشخصات برنامه می‌گذارد. معلم ما را تحت فشار بیش‌تر گذاشتند. وعده دادند که قرار است ما را به جرم حمایت از ایشان و اعتقاداتمان دستگیر کنند. و ما ماه‌هاست که منتظر زندانیم و برخی از ما وصیت‌های خود را نوشته‌ایم. شدت تقاضای اداره ادیان از مردم برای شکایت خصوصی و ساختگی از استاد علی‌رغم آنکه در سال‌های اخیر بی‌نتیجه بوده اما امروز بالا گرفته است. آنها بر علیه معلم ما بولتن‌هایی سراسر دروغ و تحریف را که دروغ بودن آنها با مدارک و مستندات ما به سادگی قابل اثبات است، تنظیم کرده‌اند. از استاد فیلم‌های مختلفی مونتاژ کرده‌اند، از کسانی که در سال‌های گذشته در بین ما و حتی در سطح جامعه معروف به دروغ‌گویی و ضعیف‌النفسی بوده‌اند، برای تخریب‌های تلویزیونی استفاده کرده‌اند. پیش هر کسی می‌رویم می‌بینیم چیزهایی می‌گویند که واقعاً و حقیقتاً وجود خارجی ندارد بلکه توهمی است که با توجیهاات دایره مذاهب برای آنها به تصویر کشیده شده. همه با زبانی مشترک ما را با فرقان و وهابیان مقایسه می‌کنند. هیچ کس به سؤالات ما جواب نمی‌دهد. می‌گویند او را رها کنید و این تنها راه شماست. می‌گوییم اگر به سؤالات ما جواب دهید، باشد اما در همه این سال‌ها و امسال هم هیچ‌کس به ما جوابی نمی‌دهد.

می‌گویند منحرفیم اما هیچ‌کس هنوز انحراف ما را به ما نگفته است. بعد می‌گویند شما پاک‌ترین گروهی هستید که ما تا بحال در ایران داشته‌ایم. می‌گویند فرقه هستید اما چطور ده‌ها تشکل مستقل و پرمحصول غیردولتی، موسسه فرهنگی، انجمن زیست‌محیطی و نشریه که از دیدگاه کارشناسی در سطح ممتاز عمل کرده‌اند، می‌توانند فرقه باشند؟ ما از نظر علمی و تجربی همه مؤلفه‌های ضدفرقه را داریم. چطور می‌توانیم یک فرقه باشیم؟ با کدام مناسک دینی، با کدام اعتقاد مجزا، با کدام نشانه علمی و کارشناسی، با کدام هویت فرقه‌ای؟ کدام فرقه بر پایه تفکر و تحقیق استوار است؟ اما همه تشکل‌های ما بر پایه تفکر و تحقیق اند و بیش از دو‌یست پروژه تحقیقاتی و مطالعاتی مبنای کار ماست. کدام فرقه فرهنگ سؤال‌سازی و تحقیق علمی را در جامعه گسترش می‌دهد؟

چرا باید معلم ما را به بدترین و بی سابقه‌ترین شکل ممکن با دروغ‌ترین و تحریف شده‌ترین مطالب تخریب کنند؟ چرا صدا و سیما هر شب درباره ایشان برنامه دارد و در هر برنامه مستقیم و غیرمستقیم به ایشان اشاره می‌شود اما او حق ندارد در تلویزیون یا رسانه‌ها از خود دفاع کند؟ می‌گویند مردم به استاد هدیه می‌دهند اما نمی‌گویند که ایشان حتی یک اتاق شخصی هم ندارد و بیشتر این هدایا هرگز از جانب ایشان پذیرفته نشده و اساساً ایشان هرگز هدیه‌ای دریافت نکرده‌اند.

چرا می‌خواهند ما را به جرم اعتقادمان به دانایی و توانمندی او به زندان ببرند؟ گفتند پرونده استاد شما ختم شده بود اما چون به رهبری نامه نوشتید، به‌زودی استاد را در زندان خواهید دید. چرا؟ آیا عدالت اسلامی و علوی این است که مردم را تحت فشار بگذارند، بترسانند یا تطمیع کنند تا بلکه بیایند و بر علیه او شکایت کنند؟ آیا عدالت علی با طرح شاکی‌سازی خصوصی، جرم‌سازی و تحریف اسناد توافق دارد؟ آیا عدالت علی و عدالت اسلامی با قضاوت یک‌طرفه، با محکوم‌سازی بدون دفاع همخوانی دارد؟ همین حالا افراد زیادی حاضرند برای شما شهادت بدهند که چگونه از آنها با فشار و تهدید خواسته شده تا بر علیه معلم ما شهادت دروغ بدهند و در دادگاه طرح شکایت خصوصی کنند.

آیا حکومت اسلامی اجازه می‌دهد که عضوی از آن را این چنین ناجوانمردانه، نابرابر و ظالمانه تخریب و بی‌آبرو کنند؟ اینها می‌گویند ما چیزهایی می‌دانیم که شما نمی‌دانید. آنچه آنها در باره معلم ما جمع‌آوری و جعل و مونتاژ کرده‌اند ما اینها را دوازده سال قبل می‌دانستیم. چرا رو در رو و مردانه و سند به سند حرف نمی‌زنند. همه چیز یا یک طرفه است یا پشت سر یا توأم با ابهام‌زایی‌های جهت‌دهنده و بدبین‌کننده.

اینها می‌گویند که استاد کافر است. اگر هست چطور ده‌ها هزار نفر را به خدا مؤمن کرده؟ آیا ایمان و خداپرستی و توحید این همه آدم دروغ است؟ اگر راست است که محصولات و نشانه‌های آن هم از راستی آن خبر می‌دهند، پس آبروی مؤمن و خانه کعبه چه می‌شود؟ او که به همه ما این ایمان و خداپرستی و توحید دوباره را بخشید، چرا با چنین دروغ‌ها و تحریف‌هایی، با چنین حجم گسترده‌ای بی‌آبرو و تخریب می‌شود؟ اگر استاد کافر است چگونه تا این حد مورد توجه جوانانی است که خدا و ایمان به خدا را در گرداب‌ها و فرهنگ مسموم و مهاجم گم کرده‌اند؟



بعضی از شاگردان استاد تا دیروز گم شده در پوچ‌گرایی یا مشغول به برخی از فعالیت‌های مخرب مانند مصرف مواد مخدر و مانند آن بودند. چطور است که در این سالها هم و غم آنها تحقیق و تفکر و تألیف است؟ بارها به ما گفتند شما خیلی خوب هستید اما او خطرناک و عنصر نامطلوب است. اگر ریشه درخت بیمار یا مرده باشد کل درخت و کل میوه‌ها این چنین هستند. چطور ممکن است رأس منحرف باشد و بدنه به قول اینها خوب و مطلوب.

اگر او ناحق است و ما ناحق هستیم، چرا این آقایان آنطور که دهها مرتبه به آنها گفتیم یک جلسه صریح و شفاف نمی‌گذارند تا اگر حق با آنها بود ما همه حرف‌های آنها را قبول کنیم؟ روش آنها فقط مونتاژ، تحریف، گزینش، حذف ابتدا و انتهای مطالب و توجیهات ترساننده است. بعد از نامه ما به شما که از طرف همه جمعیت ال یاسین، از طرف دهها هزار نفر از اعضای ال یاسین بود، آنها به شش نفر از حاضران در دوره‌های سخنرانی استاد که (از میان دهها هزار نفر) به بدنامی معروفند، خواستند برای مسؤولین نامه بنویسند و در آن نسبت به استاد بدگویی کنند و از این طریق حرف ما را خفه و خنثی کنند. سالهاست که ما به مدیران دولتی و غیردولتی آموزش تفکر و مدیریت می‌دهیم و از این راه کسب درآمد می‌کنیم. کار ما قانونی است. انجمن متفکران و محققان ایران، پژوهشگاه‌های تفکر و مدیریت و اتاق‌های متعدد فکر و بنیادهای اندیشه از متدهای کاری ماست اما به همه جا نامه زدند که قراردادهایشان را با ما منتفی کنند. کلاس‌های آموزش تفکر ما را تعطیل کردند. نشریات تفکری ما را بستند. معلم ما را که هزاران متفکر، محقق، نویسنده و مدرسان تفکر آموزش داده بود، برای مسؤولین و روحانیت، در حد یک مدعی، تشبیه و تقییح کردند. همه راهها را بر ما بسته‌اند.

مگر ما چکار کردیم؟ چرا با ما این‌طور رفتار می‌کنند؟ ما اهل تفکریم و در این زمینه هزاران ساعت کار و تحقیق و تدریس کرده‌ایم. چرا با چند سؤال و جواب همه ابهامات را حل نمی‌کنند؟ چرا همه چیز تا این حد ظالمانه و تحریف شده است؟ اگر درخواست ما از شما به فشار بیش‌تر منجر شود ما به چه کسی می‌توانیم پناهنده شویم؟ این کلمات از قلب ما بیرون می‌آید نه از تدبیر و تعقل ما. به داد ما برسید از این همه ظلم و دروغ و تحریف....

جمعی از اعضای انجمن متفکران و محققان
به نمایندگی از جمعیت ال یاسین

*** منع ***

وبسایت «حامیان استاد ایلیا میم در کانادا»

<http://hamianeostadeliamramollahdarcanada.blog.com/2013/01/11...>



نامه سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ۲۹ بهمن ۱۳۸۷

«خانه‌ای از نی»

گزارش‌های مأموران امنیتی [شوروی سابق و آلمان] که در قالب هیأت‌های تجاری برای همکاری در زمینه فروش و تولید سلاح از آلمان شرقی به ایران آمده‌اند، نشان می‌دهند که نسبت به جنابعالی نظر بسیار مثبتی دارند و قول و قرارهایی که با شما در زمانی که عضو شورای انقلاب و رابط این شورا با وزارت دفاع بوده‌اید، گذاشته‌اند، بسیار خواندنی است، به خصوص اصرار شما برای نزدیکی بیش‌تر با شوروی و همکاری روزافزون با بلوک شرق

جناب آقای خامنه‌ای!

در چند هفته گذشته، رسانه‌های تحت امر جنابعالی، چون صدا و سیما و «کیهان»، پا را از گلیم خود درازتر کرده و آنچه تهمت و ناسزا بوده نصیب بنده کرده‌اند. گفته‌های این رسانه‌های مأمور، ارزش پاسخگویی ندارند، اما از آنجا که حرف‌های آنها منعکس‌کننده مواضع و نظرات حضرتعالی است، فکر کردم این چند خط را خطاب به شما بنویسم؛ شاید کمی به خود بیایید و تقوا پیشه کنید.

اول- در بیست سال گذشته که جنابعالی در مسؤلیت رهبری نظام جمهوری اسلامی قرار داشته‌اید، برای سرکوب مخالفین و تثبیت پایه‌های قدرت خود، بدون استثناء (حتی بدون یک استثناء)، تمام مخالفین خود را به عامل آمریکا و سپس اسرائیل و دیگر کشورها متهم کرده‌اید. در این راه، حتا کسانی که مخالف شما نبوده‌اند و فقط دیدگاه و نظری غیر از نظر شما و یا تفسیری از دین و دنیا غیر از تفسیر شما داشته‌اند را هم به این اتهامات مزین کرده‌اید. برایتان هم فرق نمی‌کرده مخاطب شما معلمین بوده‌اند یا کارگران، فعالین حقوق زنان بوده‌اند یا مدافعین حقوق بشر، بازاریان بوده‌اند یا دانشجویان، روحانیان بوده‌اند یا دانشگاهیان، نویسندگان بوده‌اند یا روزنامه‌نگاران، سیاسی بوده‌اند یا غیرسیاسی. حتا اصلاح‌طلبان داخل حکومت هم از این تهمت و برچسب‌زنی شما در امان نبوده‌اند. توپخانه صدا و سیما و روزنامه‌هایی چون کیهان به محض کسب اجازه از شما، شلیک تهمت و افترا را شروع کرده‌اند. شب و روز، نغمه مرگ بر این و مرگ بر آن سر می‌دهید و همگان را مطیع خود می‌خواهید، غافل از آن که به قول شیخ اجل:

«کس نیاید به زیر سایه بوم

گر همای از جهان شود معدوم»

به همین دلیل، هر کس و هر گروه اجتماعی یا سیاسی که به نوعی در راه دموکراسی، حقوق بشر، آزاداندیشی و مطالبات به‌حق مردم ایران می‌کوشد، اگر از جانب رسانه‌های مأمور شما به مزدوری و وابستگی و پادویی و حقوق‌بگیری آمریکا و اسرائیل و دیگران متهم نشود، به نظر حتماً باید در اصالت کار خود شک کند و قبول کند که یک جای کارش لنگ است و لابد به نوعی آب به آسیاب استبداد دینی می‌ریزد که از ماشین تهمت‌زنی شما در امان مانده است.

دوم- من مدت‌ها فکر کرده‌ام که چرا شما این‌گونه‌اید. یک بخش از این رفتار شما را به درد بی‌درمان درون جامعه و میان مردم ایران، یعنی تهمت‌زنی و بدبینی نسبت می‌دادم و هنوز هم می‌دهم. یک بخش دیگر را هم ناشی از ساختار ذهنی و بدبینی مفرط شما می‌دانستم و هنوز هم می‌دانم، به خصوص با قوت بیمارگونه تئوری توطئه در ذهن شما. جنابعالی تمام حوادث عالم را ناشی از برنامه‌ریزی یک هیأت مدیره برای کل دنیا به نام «دشمن» می‌دانید و فکر می‌کنید که تمام حوادث سیاسی عالم از عصر رنسانس تا حالا حاصل کار یک عده سرمایه‌دار و صهیونیست است که می‌خواهند مادیت و انسان‌محوری و انحراف اخلاقی را جایگزین معنویت و خدامحوری نمایند و چون جمهوری اسلامی و شخص شما هم سبمل این معنویت و بازگشت به خدا و نشانه حکومت صالحان هستید، لذا شب و روز هم علیه جمهوری اسلامی و شخص شما توطئه می‌کنند. تمام سیاستمداران و حتا متفکرین، به خصوص غربی‌ها هم عروسک خیمه‌شب‌بازی آن هیأت مدیره پشت پرده، دانسته یا ندانسته، هستند. معتقدم که این ذهنیت و تفسیر بیمارگونه از عالم، نزد شما و بسیاری از اطرافیان‌تان به شدت جاری است و اثبات حرفم را هم اتفاقاً بیش از همه، نوشته‌جات همین روزنامه کیهان و برنامه‌های صدا و سیما می‌دانم که نظرات و تئوری‌های شما را اعلام می‌کنند و چکیده هزاران صفحه نوشته و



صدها ساعت برنامه و تحلیل این رسانه‌ها هم همین چند خطی است که اینجا آوردم. شما هنوز هم از این بیماری رنج می‌برید و امیدی هم به بهبودی نیست.

تا این جا دو ضلع «تثبیت استبداد» و «بیماری ذهنی» توجیه اصلی من برای تهمت‌پراکنی و برجسب‌زنی روزمره شما و کیهان و صدا و سیما و سایر رسانه‌هایتان بوده است.

و اما سوم - چندی پیش به جوان محقق ایرانی برخورد کردم که سال‌ها است برای رساله دکترایش روی اسناد سازمان امنیت آلمان شرقی (اشتازی)، که اکنون در اختیار پلیس جمهوری فدرال آلمان است، کار می‌کند. او با معرفی دانشگاهش و با پیگیری‌های فراوان، توانسته به سراغ آن بخش از اسنادی برود که هنوز اجازه انتشار و در اختیار عموم قرار گرفتن را نیافته‌اند. این اسناد، نشان می‌دهند که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، به دلیل حساسیت‌ها روی شوروی و شعار «نه شرقی، نه غربی» حاکم بر انقلاب و همچنین به دلیل سکونت رهبران حزب توده طی سالیانی طولانی در آلمان شرقی و همکاری تنی چند از رهبران این حزب با سازمان امنیت آلمان شرقی و در نتیجه، تخصص و تبحر این سازمان در امور ایران، شوروی تصمیم می‌گیرد که بخش اصلی امور ایران را در سازمان امنیت آلمان شرقی متمرکز کند و جالب است که یکی از افسران عالی‌رتبه «ک. گ. ب.» (سازمان امنیت معروف شوروی) که بخشی از مسؤولیت امور ایران را هم داشته، همین جناب ولادیمیر پوتین بوده که حتماً معرف حضور جنابعالی هست و در سفر اخیرش به تهران «حضرت مسیح» را هم در وجود شما دید.

گزارش‌های مأموران امنیتی که در قالب هیأت‌های تجاری برای همکاری در زمینه فروش و تولید سلاح از آلمان شرقی به ایران آمده‌اند، نشان می‌دهند که نسبت به جنابعالی نظر بسیار مثبتی دارند و قول و قرارهایی که با شما در زمانی که عضو شورای انقلاب و رابط این شورا با وزارت دفاع بوده‌اید، گذاشته‌اند، بسیار خواندنی است، به خصوص اصرار شما برای نزدیکی بیش‌تر با شوروی و همکاری روزافزون با بلوک شرق. به گفته این جوان محقق که زحمت مطالعه هزاران صفحه اسناد را به خود هموار کرده، اتفاقاً نه فقط اظهارات جنابعالی به مأمورین آلمان شرقی بسیار جالب است، بلکه جالب‌تر از آن، ارزیابی‌های بسیار مثبت افسران اطلاعاتی روسی از ارتباطات با شما است. و باز هم نکته جالب اینکه از زمانی که بعد، محبت افسران اطلاعاتی روسی و آلمان شرقی به حزب توده سرد می‌شود و چندان نگرانی هم برای قلع و قمع آنان ندارند و دیگر به گزارش‌های آنها که در خطر هم قرار دارند، توجهی نمی‌کنند. نمی‌دانم که آیا در نهایت، دولت آلمان اجازه خواهد داد که این بخش از اسناد منتشر شود یا نه، اما این را می‌دانم که کسی مثل شما که چنین در خانه شیشه‌ای نشسته، نباید شب و روز به خلق خدا سنگ‌اندازی کند و باز هم به قول سعدی علیه‌الرحمه که «هندویی نفت‌اندازی [= آتش‌بازی] همی کرد؛ حکیمی گذر کرد و گفت: آن را که خانه نئین است، بازی نه این است!»، ولو آن که به این روش قدیمی سیاسی هم معتقد باشید که «اگر به همه فحش بدهی و تهمت بزنی، کسی از خودت نمی‌پرسد چه کاره‌ای و از کجا آمده‌ای». واقعاً اگر کسی یک‌دهم چنین اسنادی از ارتباطات با بیگانگان را داشته باشد، با او چه رفتاری می‌کنید و چه بلایی بر سرش می‌آورد؟ قدری به خودتان بیایید.

آقای خامنه‌ای!

من بر خلاف شما از خدا می‌ترسم و به خودم اجازه نمی‌دهم با آبروی بندگان خدا بازی کنم، حتا اگر جنابعالی باشید. به این آیه قرآن هم اعتقاد دارم که «دشمنی با قومی شما را از جاده عدالت منحرف نسازد، عدالت پیشه کنید که به تقوا نزدیک‌تر است» (مائده، ۸). به همین دلیل، بیش از این، چیزی نمی‌گویم و قضاوتی هم نمی‌کنم. صبر می‌کنم تا اسناد ارتباطات شما با مأمورین آلمان شرقی، روشن و شفاف، به زودی منتشر شود و قضاوت را هم ملت ایران خواهد کرد. اما بالاتر از همه ما خداوند دانایی است که ناظر بر اعمال همه ما است. شما را دعوت می‌کنم که تقوا پیشه کنید و تنها کمی از خدا بترسید.

همین!

محمد محسن سازگارا

بیست و نهم بهمن ماه ۱۳۸۷



نامه سرگشاده حشمت‌الله طبرزدی به خامنه‌ای، ۲۵ اسفند ۱۳۸۷

این بازی خطرناک را دستگاه امنیتی ولی فقیه شروع کرده و مسؤولیت آن نیز با شخص رهبر خواهد بود

مگر این مملکت، متعلق به آقای خامنه‌ای و یک اقلیت پیرو اوست؟!

جناب آقای خامنه‌ای

با سلام

بدون مقدمه شروع می‌کنم. امیدوارم اینکه که این نامه را می‌نویسم، خشم ناشی از برخورد سربازان شما با خانواده‌ام موجب نگردد تا از جاده منطقی و عقلانیت خارج شوم و مطالبی را قلمی کنم که ای بسا از اهداف فشار جدید و جنگ روانی آنها علیه همسر و سایر اعضای خانواده‌ام باشد. جناب خامنه‌ای! شما رهبر جمهوری اسلامی هستید و من نیز از مخالفان شناخته‌شده این نظام هستم که در ۱۵ سال اخیر، هر نوع زندان و شکنجه سفید و ضرب و شتم و محرومیت را تحمل کرده اما به هر حال، پذیرفته‌ام که برای رسیدن به آزادی و دموکراسی می‌بایست هزینه پرداخت کرد و این طبیعت هر رژیم سرکوبگر و ایدئولوژیک است که مخالفین خود را سرکوب کند. اخیراً اما مأموران وزارت اطلاعات و دادگاه انقلاب حرکت جدیدی را شروع کرده‌اند که از خدا می‌خواهم ختم به خیر شود!

جناب خامنه‌ای! من در این ۱۵ سال گذشته هیچ‌گاه در هیچ مبارزه سیاسی همسر را دخالت نداده‌ام و بر این باور بوده‌ام که به اندازه کافی نظام تحت رهبری شما برای من و خانواده‌ام مشکل تراشیده است که همسر اگر بتواند همین مشکلات و مصائب را تحمل کند شاهکار کرده است. ضمن این که ایشان خودش نیز هیچ علاقه‌ای به شرکت در این‌گونه منازعات ندارد. اما متأسفانه اخیراً اطلاعات دست به حرکتی ناپسند، ناجوانمردانه و ضد بشری زده است. شما شاید ندانید اما هرگاه دستگاه امنیت به سراغ خانواده‌ای می‌رود به ویژه امثال همسر من که سیاسی نبوده و جرمشان این است که عضو خانواده یک سیاسی هستند، به خوبی آشکار است که به دنبال اعمال زور و فشار و بدتر از آن، جنگ روانی علیه آنها است. در واقع، عمل و نحوه رفتار آنها به لحاظ روانی یک اقدام قانون‌مند تلقی نمی‌شود. بلکه بیش‌تر زورگویانه تلقی می‌شود تا قانونی. درست مثل این که یک زورگو بخواهد از شما باج‌خواهی کند. حال، شما خودت را به جای ما بگذار و سپس داوری کن. یک نفر ناشناس چند روز پیش زنگ می‌زند و مدعی است که از دفتر پیگیری وزارت اطلاعات زنگ می‌زند و می‌گوید که خانم محبوبه علی‌نقیان روز بعد به این دفتر مراجعه کند. همین فرد روزهای بعد همین کار را تکرار می‌کند و حتا حاضر نیست نام و تلفن خود را بگوید، اما در عوض به خود حق می‌دهد از دیگران بخواهد که خود را به دفتر مربوطه معرفی کنند. در روزهای بعد دزدکی زنگ می‌زند و به همسر من می‌گوید که نباید به همسرت می‌گفتی که ما احضارت کردیم و بار دیگر از ایشان می‌خواهد تا برای انجام پاره‌ای مذاکرات در مورد شخص ایشان به دفتر مربوطه برود. این در حالی است که در این مدت، همسر و فرزندانم در یک جنگ روانی ناخواسته قرار گرفته و گاهی بر این گمان بودیم که شاید گروه‌های خودسر دست به چنین کارهای ناشایست و ضد بشری می‌زنند. اما امروز ۲۵ اسفند ماه که روز تعطیلی رسمی نیز اعلام شده، همان فرد بار دیگر تلفن زده و پس از این که پاسخ مورد نظر را دریافت نکرده و به فاصله چند ساعت، در پشت در منزل ما حاضر شده و می‌گوید از شعبه ۲ دادگاه انقلاب برای خانم محبوبه علی‌نقیان احضاریه‌ای دارد! و از ما می‌خواهد که در را باز کنیم.

شرح این ماجرا به همین کوتاهی و سادگی، ممکن است در نظر شما این‌گونه جلوه کند که: خوب، وزارت اطلاعات و دادگاه انقلاب، نهادهای قانونی هستند و حق دارند برای امنیت نظام هر اقدامی انجام بدهند. یا گفته شود: کسی که با نظام اسلامی مبارزه می‌کند باید پای این چیزها نیز بنشیند. این البته داوری حاکم و نیروهای همسو با آن است. ولی برای ما به عنوان شهروندان، مسأله جور دیگری معنا پیدا می‌کند. اجازه دهید برداشت روانی و منطقی خود از این رویداد را بیان کنم و از منظر یک شهروند عادی و در عین حال مخالف، آن را بیان نمایم. دستگاه می‌خواهد من را مجبور به سکوت و عدم مخالفت کند و چون از راه زندان و فشار علیه خودم به نتیجه نرسیده، و می‌داند که من در مورد اعضای خانواده‌ام حساسیت مضاعف دارم، از این زاویه وارد شده و همچون آدم‌های گردن‌کلفت و قداره‌بند تا پشت در خانه من نیز آمده و چون می‌داند تا من زنده هستم نخواهد توانست همسر یا فرزندانم را از راه نیرنگ یا زور به دادگاه انقلاب ببرد، باید در انتظار حوادث بعدی آن نیز بمانیم.



جناب آقای خامنه‌ای!

وقتی که مأمور اطلاعات زنگ در خانه ما را زد و اصرار کرد که در را باز کنیم و هر گاه که همین کار را تکرار کند، از آنجا که برخورد آنها را نوعی زورگویی تلقی می‌کنیم، همه فرزندانم انتظار دارند تا همچون بارهای پیشین به زور وارد شوند. اما با این تفاوت که این بار معلوم نیست در مقابل زور تسلیم شوند. آنها در صدد هستند به حریم خصوصی من تجاوز کنند و من حق خود می‌دانم که دفاع نمایم و به همین دلیل به شما و به دنیا اعلام می‌کنم در این رابطه هر اتفاقی برای من یا عضوی از خانواده‌ام افتاد، مسئولیت آن با شخص شما به عنوان رهبر جمهوری اسلامی است.

جناب آقای خامنه‌ای! شما با زور سپاه و دستگاه‌های امنیتی همه مخالفین را از میدان خارج کرده و حتا یاران دیروز شما یعنی رفسنجانی و خاتمی را نیز از دست داده‌اید. اگر چه آنها بنا به مصلحت و به صورت علنی حرفی نمی‌زنند، اما همگان از این امر آگاه هستند. شما به خوبی می‌دانید که اکثریت قاطع مردم ایران از حکومت شما ناراضی هستند، اما نیروهای امنیتی آنها را سرکوب می‌کنند. به خوبی می‌دانید که دولت احمدی‌نژاد حتا در بین اصول‌گرایان محافظه‌کار نیز طرفداری ندارد، اما از ترس شما یا از روی مصلحت سخنی نمی‌گویند. شما و حکومت تحت امرتان به برکت پول‌های نفت هر مخالفی را به راحتی سرکوب کرده و اجازه نمی‌دهید مردم آزادانه در انتخابات یا رفراندوم شرکت کرده و سرنوشت خود را در دست بگیرند. ما نیز قاعده مبارزه دموکراتیک را می‌دانیم و به راه خود ادامه می‌دهیم. اما از شما می‌خواهم نیروهای تحت امر، به حریم خصوصی من کاری نداشته باشند. به انسانیت و شرف سوگند که اگر کشته شوم، در مقابل این اقدام ضد حقوق بشری کوتاه نخواهم آمد. من چیزی ندارم از دست بدهم و اگر به شکنجه‌گاه افتادم دست به اعتصاب نخواهم زد و خوشبختانه صحیح و سالم هستم. من اعلام می‌کنم که از دسیسه دستگاه امنیتی علیه خود و خانواده‌ام آگاهی ندارم و ممکن است اینها برنامه کُشتن من را طراحی کرده باشند. من از این طریق به سازمان‌های بین‌المللی اعلام می‌کنم که من و خانواده‌ام امنیت جانی نداریم. از کجا بدانم در برخورد با من و خانواده‌ام من را از بین نبرند و بعد اعلام نکنند که کار گروه‌های خودسر بوده است. امروز دستگاه اطلاعات آقای احمدی‌نژاد به سراغ همسر و حریم خانوادگی من حمله‌ور شده و هر آینه این امکان هست که به درون خانه بریزند و من را به عکس‌العمل وا بدارند. این بازی خطرناک را دستگاه امنیتی ولی فقیه شروع کرده و مسئولیت آن نیز با شخص رهبر خواهد بود. مگر ما چه گناهی کرده‌ایم که حتا در خانه خود از شر این نیروهای زورگو و اسلحه به دست در امان نیستیم؟ مگر این مملکت، متعلق به آقای خامنه‌ای و یک اقلیت پیرو اوست؟! آیا سرداران سپاه و نیروهای ایثارگر در جبهه و جنگ مرده‌اند که عده‌ای این‌گونه به جان مردم افتاده‌اند! چند روز پیش از فردی شنیدم که دستگاه امنیت، برنامه حذف طبرزدی را تدارک دیده است. امیدوارم این خبر درست نباشد، اما نحوه برخورد نیروهای امنیتی با من و همسر و اعضای خانواده‌ام حاکی از این است که آنها با آگاهی از عکس‌العمل طبیعی و قانونی من در مقابل آنها، ممکن است چنین سناریویی را تدارک دیده باشند. دنیا بدانند من تأمین جانی ندارم.

حشمت‌الله طبرزدی

۲۵ اسفند ماه ۱۳۸۷ خورشیدی



نامه سرگشاده جمعی از وبلاگ‌نویسان ایرانی به خامنه‌ای، ۱۵ فروردین ۱۳۸۸

آیت‌الله سید علی خامنه‌ای مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران
با سلام

همان‌طور که مطلع هستید یک جوان وبلاگ‌نویس به نام امیدرضا میرصیافی که به جرم اهانت به شما در زندان به سر می‌برد و به دو سال و نیم زندان محکوم شده بود، چند روز پیش در زندان درگذشت. «گزارشگران بدون مرز»، احتمال قتل او را بر اساس شواهدی که پیوست این نامه است اعلام می‌کنند. امیدرضا میرصیافی قبل از زندان به حکم خود معترض بود و آن را ناعادلانه می‌دانست و معتقد بود هیچ‌گونه توهینی به شما نکرده است و حتا در رأی دادگاه مشخص نشده بود که جملات توهین‌آمیز ایشان چیست.

پس از فوت ایشان، ما با مطالعه آرشیو وبلاگ ایشان که به دلیل مطالب همان وبلاگ زندانی بود، متوجه نشدیم که کدام مطلب ایشان در مورد شما توهین‌آمیز بود و مستحق دو سال و نیم زندان بوده است.

ایشان در یک دادگاه غیرعلنی محاکمه شد، در حالی که درخواست برگزاری دادگاه علنی را داده بود.

حال سؤال ما، که تعدادی از وبلاگ‌نویسان ایرانی هستیم، در چند موضوع تقدیم می‌شود:

۱- با توجه به اینکه اتهام امیدرضا توهین به شما بود و ما موفق نشدیم مطلب توهین‌آمیزی در وبلاگ ایشان پیدا کنیم، لطفاً توضیح دهید که کدام

مطلب ایشان در مورد شما چنان توهین‌آمیز بود که حکومت جمهوری اسلامی، ایشان را مستحق دو سال و نیم زندان می‌دانسته است؟

۲- چرا دادگاه ایشان به صورت علنی برگزار نشد و چرا مفاد اصل ۱۶۸ قانون اساسی که بیان می‌دارد متهم سیاسی باید در دادگاه علنی و با حضور هیأت منصفه محاکمه شود، در مورد ایشان رعایت نشد؟ چرا دفاعیات ایشان در دادگاه به اطلاع افکار عمومی رسانده نشد؟ آیا شما برای متهم

سیاسی این حق را قائل نیستید که در برابر افکار عمومی بتواند از اتهامش دفاع کند؟

به غیر از ایشان، تقریباً تمام متهمین سیاسی در سال‌های اخیر در دادگاه غیرعلنی محاکمه می‌شوند. آیا حکومت به صورت ناعادلانه این افراد را محاکمه می‌کند که دوست ندارد افکار عمومی شاهد دفاعیات متهم باشند؟

۳- آیا شما در جریان اتهام امیدرضا میرصیافی و دفاعیات ایشان بودید؟ اگر بودید آیا با حکم دادگاه موافق بودید؟ اگر در جریان نبودید لطفاً توضیح دهید که مگر در سال چند نفر به اتهام توهین به شما زندانی می‌شوند که شما از پرونده این افراد بی‌خبر هستید؟

آیا این مسأله را نابجا می‌دانید که ما انتظار داشته باشیم که بالاترین مقام حکومت، از جریان پرونده افرادی که به اتهام توهین به خود او زندانی می‌شوند مطلع باشد تا مبادا شخصی بی‌گناه به دلیل انتقاد از او به زندان نیفتد؟

۴- جناب آیت‌الله خامنه‌ای در سخنرانی در سال گذشته فرموده بودید انتقاد از رهبر، آزاد است؛ حال، سؤال ما این است ما وبلاگ‌نویسان باید چگونه از شما انتقاد کنیم که به زندان نیفتیم و عواقب زندان که متوجه چندین زندانی سیاسی در یک ماه اخیر شده است، متوجه ما نشود؟

با تشکر از وقتی که می‌گذارید و پاسخی که خواهید داد

جمعی از وبلاگ‌نویسان ایرانی

امضاءها:

کامبیز غفوری <http://azadmardoman.wordpress.com>

آروند اهوازی <http://iranian.com/main/blog/ahvazi>

منوچهر گلستان <http://manocher.blogspot.com>

رضا بایگان <http://bayegan.blogspot.com>

آرش داکلان <http://www.arashdacklan.blogfa.com>



- <http://hanjar.page.tl> نارین محمدی
<http://rahezady.blogspot.com> زهرا فراهانی
<http://pariqadami.blogfa.com> پری قدمی
<http://iranmandegar.blog.de> علی بهرامی
<http://www.iran-bano.blogfa.com> آرش و فریما کیانزاد
<http://jighodaad3.blogfa.com> آرش روزبه
<http://pendarema.blogspot.com> علی بیات
<http://enzeva16.blogfa.com> مهرداد بزرگ
<http://www.shahriar-aachen.blogspot.com> شهریار ایرانی
<http://navidepadeshahi.blogfa.com> النا تابش
<http://www.noend.blogfa.com> آرمین سنایی
<http://zaitoun.wordpress.com> طیبه قنبری
<http://www.ayandegi.persianblog.ir> مریم رئیس‌دانا
<http://www.taraniazi.com> تارا نیازی
<http://www.tandisd.blogfa.com> داود تندیس
<http://ahmadbatebi.us> احمد باطبی
<http://www.aliveiranian.blogspot.com> داریوش شاهد
<http://www.misaghzomorod2000.blogfa.com> علی زمردی
<http://www.assize.blogfa.com> محمد شوری جزه
<http://siradmiral.blogspot.com> میثم طهماسبی
<http://beedare.blogfa.com> نوشین پارسی
<http://faryadekhamosheman.blogfa.com> هنگامه انصاری
<http://www.pilehvar.blogspot.com> بهزاد پیلهور
<http://www.tnmp.blogfa.com> محمد علیجانی
<http://payam.malakut.org> پیام یزدیان
www.sooresafil.blogfa.com کوروش جنتی
www.greentea2500.wordpress.com کاوه پاک‌نژاد
<http://1blondi.wordpress.com> علیرضا ادیبان
<http://greenlandhighway.blogspot.com> آریا صادقی
www.mhyousefpourseifi.blogfa.com محمدحسن یوسف پورسیفی
<http://ks82.blogspot.com> کیانوش سنجری
<http://amiretemadi.blogfa.com> امیرحسین اعتمادی
<http://belgiran.blogfa.com> سیامک فرید
<http://newsiniran.blogspot.com> صنم کازرونی
<http://fereshteh.blogfa.com> فرشته قاضی
<http://zananemelli.blogspot.com> شیوا نوجو
<http://maroufi.malakut.org> عباس معروفی
<http://shampilix.wordpress.com> علیرضا محمدظاهری



- <http://www.sohreh.blogfa.com> سمیه جهانگیری
<http://notes.kaaveh.net> کاوه رضایی
<http://www.kntoosi.com> حمید توکلی
<http://komite-aghvam.blogfa.com> شهریار ایازی
<http://balouch.blogspot.com> عبدالقادر بلوچ
<http://ayandema.blogspot.com> کریم پورحمزای
<http://www.behzadmehrani.blogfa.com> بهزاد مهرانی
<http://gameron.wordpress.com> شایگان اسفندیاری
<http://www.rottenods.com> فریرز شمشیری
www.icanadian.blogspot.com وحید میلانی
<http://navayerahayee.blogspot.com> امیرحسین اعتمادی
<http://akhtarghasemi.blogfa.com> اختر قاسمی
<http://www.siamakold.blogspot.com> سیامک عبدی
<http://ssahraei.blogspot.com> سعید صحرائی
<http://m-khazaie.blogfa.com> مهناز خزاعی
<http://nedayekavir2.blogfa.com> امیر شکبیا
<http://azizanpress.blogspot.com> فضائل عزیزان
<http://amooarvand.wordpress.com> محمد افراسیابی
<http://ospeyman.org> پیمان روشن ضمیر
<http://www.nourizadeh.com> علیرضا نوری‌زاده



نامه سرگشاده اکبر اعلی به خامنه‌ای، ۱۲ خرداد ۱۳۸۸

به نام خدا

نامه سرگشاده یک بنده خدا، به بنده دیگر خدا، مقام محترم رهبری!

سلام علیکم

قال رسول الله: «أنتم بنو آدم و آدم من تراب!»!

در روایات اسلامی آمده است که «ابوتراب» یا پدر و دمساز خاک، از زیباترین و محبوب‌ترین القاب در نزد علی(ع) بوده است. در «مناقب» ابن شهر آشوب نیز نقل شده است که آن امام، پس از آنکه زره گمشده خویش را در نزد یکی از یهودیان کوفه یافت، حق خود از وی مطالبه کرد، لیکن آن مرد، از پس دادن آن به حضرت خودداری ورزید. ناگزیر این دو، اختلاف خویش را در نزد شریح قاضی مطرح کردند و چون امام، دلیل و بیته‌ای برای تصاحب زره خود نداشت، لاجرم قاضی منصوب ایشان به نفع آن یهودی، حکم صادر کرد.

همچنین در نهج‌البلاغه می‌خوانیم که امام معصوم(ع) حتا خویشتن را از تذکر و نصیحت دیگران بی‌نیاز نمی‌دانست و کشورداری بر مبنای کبرورزی و گرایش به پذیرش تملق را مذمت نموده و مردم را به بی‌پروا سخن گفتن توصیه می‌کرد و از آنان می‌خواست تا با مشارکت و نظردهی خویش، خطاهای زمامداران را یادآور شوند. به بیان دیگر، در حکومت علی(ع) منتقد بودن و سخن تلخ حق گفتن، یک ارزش، و اطاعت بی چون و چرا یک ضد ارزش به شمار می‌آمد.

از این رو، علی(ع) با مردمان می‌گفت: «بدان سان که رسم سخن گفتن با جباران تاریخ است، با من سخن مگوئید و آن چنان که از زورمندان دژخوی پروا می‌کنید، از من فاصله مگیرید، به تصنع با من نیامیزید و چنین مپندارید که اگر با من سخن حقی بگوئید، مرا گران آید». به همین سبب، به فرماندهان و کارگزاران خود نیز توصیه می‌فرمود تا مشاورینی برگزینند که سخن تلخ حق را با آنان در میان نهند.

نظر به اینکه نه شما معصوم و والاتر از علی(ع) هستید و نه من عاصی و فروتر از آن یهودی و اعراب بدوی می‌باشم و هر دو عبد خدا و از جنس خاکیم و دیر یا زود، به اصل خویش باز خواهیم گشت، بدین سبب در وهله نخست، در مطلع نامه‌ام شما و خود را بنده خدا خطاب کردم تا در نگارش این نامه مشفقانه دچار لکنت زبان و لغزش قلم نگردم و رسم سخن گفتن با زمامدار اسلامی را آن‌گونه که «ابوتراب» توصیه کرده است، به‌جای آورم و در وهله دوم، به عنوان یک شهروند صاحب حق، در این نامه شکوه و دغدغه‌هایم را با شخصیتی در میان نهم که قدرت مطلقه را در کشورم در اختیار دارد، زیرا به قول سعدی «دو چیز طیره عقل است؛ دم فرو بستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی» و گمان می‌کنم که اگر در این فرصت هم واقعیات را با شما در میان نگذارم، شاید روزی، روزگاری مورد شماتت تاریخ قرار گیرم که غایبان خود را هرگز نمی‌بخشد.

گمان می‌کنم که حضرت‌عالی نیز با حکایت خردمندان هفتگانه یونانی آشنائید، چنانکه منتسکیو می‌نویسد: از خردمندان مذکور پرسیدند که کامل‌ترین حکومت‌ها کدام است؟ «سلن» مقنن آتنی گفت: آنکه دشنام یک فرد، در همه تأثیر کند. «بیاس» گفت: آنکه قانون، به‌جای حاکم کار کند. «سالیس ملیوسی» فیلسوف گفت: حکومتی که برابری اموال در آن باشد. «پتیاگوس» گفت: آنکه درستکاران حکومت کنند نه شران. «گلئوبوس» گفت: آنکه قانون به‌جای خطیب نطق کند.

«سرمامدرس» از این سخنان، این‌گونه نتیجه گرفت: پس باید دانشمندان پارسا حکومت کنند!

نتیجه دیگری هم از سخنان خردمندان یونانی می‌توان گرفت و آن اینکه اگر در جامعه‌ای دانشمندان پارسا حکومت کنند، انتظار می‌رود که حاصلش، کار کردن «قانون» به‌جای حاکم و نطق کردن آن به‌جای خطیب باشد. در این صورت، دیگر قانون‌شکنان، جایگاهی در حکومت قانون نخواهند داشت و در نتیجه، عدالت نیز در آن جامعه حکفرما و تضييع حقوق یک فرد همه را متأثر خواهد کرد، زیرا دانشمندان پارسا خود را فراتر از دیگر هم‌نوعان خود نمی‌پندارند و در چارچوب قانون و با در نظر گرفتن مصالح عمومی و احترام به خرد جمعی رفتار کرده و از اتخاذ هرگونه تصمیم و روشی که بوی استبداد و خودخواهی دهد، اجتناب می‌ورزند.



با نگاهی به اصول ۱، ۲، ۳، ۱۰۷، ۱۰۹ و ۱۱۱ قانون اساسی، متوجه نوعی شباهت و قرابت میان اهداف و مختصات نظام سیاسی مورد نظر واضعان قانون اساسی با آرمانشهری می‌شویم که خصوصیات آن را منتسکیو از زبان خردمندان یونانی توصیف کرده است.

این حقیقت، زمانی آشکارتر می‌شود که در ذیل اصل ۱۰۷ قانون اساسی، قانونگذار، تفاوتی میان رهبر و رهرو قائل نگشته و به صراحت بیان می‌دارد که «رهبر در برابر قوانین، با سایر افراد کشور مساوی است» و در بند ۱۴ اصل سوم نیز حاکمیت را به ایجاد امنیت قضائی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون ملزم می‌کند.

پرواضح است که امنیت قضائی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون، از یکسو در گرو برابری حقوق اجتماعی و شهروندی میان فرادستان و فرودستان است و اینکه هرکس متناسب با وظایف و اختیاراتی که داراست، در برابر مردم مسؤول و پاسخگو باشد و به بیان دیگر، قدرت هرگز از عدالت نگسلد و در صورت گسستن این دو از یکدیگر، امکان استیضاح و محاکمه ارباب قدرت تا عالیترین سطوح آن میسر گردد و از سوی دیگر، قانون به عنوان مبین ضابطه‌مند مدیریت اجتماعی، مدیریت سیاسی کشور و تمشیت امور را تحت انضباط قانونی و اطمینان‌بخش خود قرار دهد و لاجرم هیچکس نتواند مصداق «هر کاری کند کس نخواهد خواستن از او حساب» واقع شود. شاید به همین سبب نیز معمار نظام جمهوری اسلامی ایران در وصف حکومت معهود خود به مردم نوید می‌دهند که «هر فردی از افراد ملت، حق دارد مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و او باید جواب قانع‌کننده دهد و در غیر این صورت، اگر برخلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد، خود به خود از مقام زمامداری معزول است».

با این وصف، قصد من از نگارش این نامه نه استیضاح که به اعتبار «المیسور لا یترک بالمعسور»، تلاش هرچند کم‌ثمر برای استیفاء حقوق مخدوش شده یک ملت و نجات جمهوریت و ارزش‌های آن است؛

بر این اساس، به عنوان یک حقوقدان و شهروندی که سهم بسیار ناچیزی هم در پیروزی و حفظ انقلاب داشته و سی سال سابقه خدمت به کشور و ملت ایران را در کارنامه خود داراست و با انتخاب مردم ۸ سال در کسوت قانونگذار و عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس، اوضاع داخلی و خارجی را به‌طور دقیق رصد کرده و کم و بیش با نقاط قوت و ضعف کشور و نابسامانی‌هایی که مردم ایران را رنج می‌دهد آشنا و از اشراف کامل نسبت به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برخوردار است، در قالب این نامه سرگشاده آنچه شرط بلاغ است با شما در میان می‌گذارم:

الف- مقام محترم رهبری واقفند، آنچه مبدأ انقلاب ما گردید، معطوف به آزادی و جمهوریت بود تا مردم ایران در پرتو آن، آگاهانه زندگی خود را رنگ و جلای اسلامی داده و از این طریق، کرامت انسانی خود را باز یابند، نه آن که به نام اسلام، آزادی و جمهوریت و کرامت خویش را به پای قرائت خاصی از دین قربانی کنند.

ارزش و جایگاه مفاهیمی چون آزادی و کرامت انسانی در نظام سیاسی موعود، به حدی بود که نویسندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی در اصل دوم این قانون «ایمان به آزادی توأم با مسؤولیت انسان در برابر خدا» را یکی از پایه‌های ایمانی نظام جمهوری اسلامی بیان و در اصل بعدی، حاکمیت را با همه امکانات خود به محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی و تأمین آزادیهای سیاسی و اجتماعی ملزم ساختند! در همین راستا حداقل اصول ۱، ۳، ۶، ۹، ۲۰، ۵۶، ۵۹ و ۱۷۷ قانون اساسی به وضوح بر جمهوریت نظام تأکید می‌ورزد، تا جائی که اصل ششم مقرر می‌دارد در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکا آرا عمومی از راه انتخابات اداره شود.

سیاق مفاد اصول ۹ و ۵۶ همین قانون، بیانگر این حقیقت است که اولاً، اصالت با آزادی و حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خود می‌باشد و اعمال ولایت مطلقه فقیه و ارکان تحت امر ایشان هم تنها در چارچوب حقوق و آزادی‌های بلامنازع و غیر قابل سلب مردم معتبر می‌باشد و لاجرم، لذا هیچ‌کس مطلقاً نمی‌تواند آزادی‌های مشروع و مصرح در قانون اساسی و حق حاکمیت ملت بر سرنوشت خود را از انسان سلب کرده و یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد.

از آنجا که «التزام به شی، التزام به لوازم آن است»، عملی شدن اصول مذکور و تحقق جمهوریت و به‌ویژه مفاد آمرانه و راهبردی دو اصل ۶ و ۵۶ قانون مزبور، در گرو تن دادن به لوازم و مقدمات جمهوریت و ارزش‌های پذیرفته‌شده دموکراسی در قانون اساسی است.

در واقع، مستفاد از اصل ۵۶ قانون اساسی، قلمرو آزادی و حق حاکمیت مطلق انسان‌ها بر سرنوشت خود که از سوی خداوند به او تفویض شده لایتناهی است و با قدری اغماض و تسامح نسبت به اصل ۱۷۷ این قانون، حتا می‌تواند ناظر به اصلاحات ساختاری و مناسبات حاکم بر نظام



سیاسی مستقر و جایگزین کردن نظام دلخواه اکثریت نیز شود، تا چه رسد به تلاش مدنی برای انجام اصلاحات در چارچوب قانون اساسی موجود جهت رهایی از وضع ناگوار کنونی و رسیدن به وضعیت دلخواه!

جنابعالی بهتر از راقم می‌دانید که به موجب آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَتْ حَتَّىٰ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُم بِمَا عَمِلُوا» هم خداوند مهندسی سرنوشت هر قومی را به اراده او واگذار کرده است، این مهم زمانی تحقق خواهد یافت که آن قوم و ملت، قادر به ظهور و بروز اراده خود باشند و اگر صاحبان قدرت و ثروت در برابر این اراده مانعی ایجاد کنند، عمل آنان مصداق بارز «يَصُدُّونَ عَنِ اللَّهِ» و به منزله ایجاد سدّ در برابر اراده خداوند است! شاید اشاره به این بخش از سخنان آیت‌الله خمینی که در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ در بهشت زهرا ایراد شده و بیانگر احترام به اوج آزادی اراده یک ملت در تعیین سرنوشت خود و تغییرات دلخواهش می‌باشد، ما را از ادامه این بحث بی‌نیاز کند:

«... فرض می‌کنیم که این سلطنت پهلوی، اول که تأسیس شد به اختیار مردم بود... چه حقی داشتند ملت در آن زمان، سرنوشت ما را در این زمان معین کنند... مگر پدرهای ما ولیّ ما هستند؟ مگر آن اشخاصی که در صد سال پیش از این، هشتاد سال پیش از این بودند، می‌توانند سرنوشت یک ملتی را که بعدها وجود پیدا کنند، آنها تعیین بکنند؟... این ملتی که سرنوشت خودش با خودش باید باشد، در این زمان می‌گوید که ما نمی‌خواهیم این سلطان را. وقتی که اینها رأی دادند به اینکه ما سلطنت رضاشاه را، سلطنت محمدرضاشاه را، رژیم سلطنتی را نمی‌خواهیم، سرنوشت اینها با خودشان است. این هم یک راه است از برای اینکه سلطنت او باطل است.»

بدون شک، تغییر وضع موجود با هدف دستیابی به وضعیت مطلوب و دلخواه مردم، در بدو امر، مستلزم این است که در یک انتخابات و یا همه‌پرسی، امکان مستولی شدن اراده جمعی ملت ایران بر اراده قدرت قاهره و فائده‌ای که بر کشور حکومت می‌کند، مهیا شود و ملت ایران عملاً بتواند تغییرات و اصلاحات دلخواه خود را کم و بیش به منصه ظهور برساند، این وضعیت، زمانی رخ خواهد داد که مردم به‌جای ناگزیر شدن به انتخاب کاملاً محدود و معطوف به سوگلی‌های حکومتی و عناصر دستچین شده موجود در سبد کوچک حاکمیت، آزادانه قادر به استفاده از حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن در یک انتخابات کاملاً آزاد و مدنی در دامنه‌ای به وسعت میان بدترین تا عالی‌ترین گزینه‌های موجود باشند و مآلاً بتوانند با انتخاب مجریان و حاکمان دلخواه خود، امکان اصلاحات و تغییرات حداکثری مورد نظر خویش را از طریق آنان فراهم سازند.

به بیان دیگر، سلطه بلامنازع مردم بر سرنوشت خود و اداره مطلق امور کشور به اتکاء آرای عمومی و عملیاتی شدن اصول یادشده که با آزادی‌های فطری و مشروع او در هم تنیده، مستلزم تحقق مقولاتی نظیر برگزاری انتخابات آزاد از طریق تدارک بستر مناسب برای تظاهر اراده و انتخاب آزاد، استفاده آزاد از حق انتخاب، اجتناب از انحصاری کردن استفاده از حق حاکمیت ملت بر سرنوشتش از طریق تحدید حق انتخاب شدن و حق انتخاب کردن جانبدارانه به نفع افراد و گروه‌های خاص و تسلیم شدن حاکمان در برابر خروجی انتخاب و اراده جمعی است. بر این مبنا، نظر به اینکه انتخاب به معنی عینیت بخشیدن به خواست و اراده واقعی افراد و در اصل ششم مشخصاً به مفهوم ابراز و اعلام تمایلات درونی برای اعمال حاکمیت و دخالت در اداره امور کشور است، لازم است که در پرتو تمهیدات به عمل آمده، شهروندان، قادر باشند طبق خواست و اراده خود در مقررّات کشور و شیوه اداره آن نقش اصلی را ایفاء نمایند و در واقع خواست و اراده آنان، منشاء اصلی شکل‌گیری قدرت و مهم‌ترین عامل نظارت بر رفتار قدرت و در صورت لزوم، مهار آن باشد.

به بیان دیگر، انتخابات باید بدون دخالت و اعمال نفوذ هیأت حاکمه، بستر و ساز و کاری برای تظاهر آزاد خواست و اراده واقعی افراد به منظور مشارکت در اداره کشور و در صورت لزوم، زمینه‌سازی برای تحمیل خواست مردم به حاکمیت جهت جابه‌جایی قدرت حتا تا سطح عالی‌ترین مقام واقع در هرم مدیریت کشور نیز شود.

اصرار قانونگذار بر استفاده از واژه «باید» در اصل ششم، بیانگر این واقعیت است که اداره امور کشور بدون اتکاء به آرای عمومی و از طریق تحمیل خواست هیأت حاکمه به مردم، فاقد هرگونه اعتبار و مشروعیت بوده و به منزله گام نهادن در مسیری است که سرمنزل آن استبداد می‌باشد و به همین سبب نیز در این قانون، ضمن الزام حکومت به به‌کارگیری همه امکانات خود برای «محو هر گونه استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی» و «تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون»، به وضوح حاکمیت را موظف به به‌کارگیری همه امکانات خود برای «مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش» کرده است.

از طرفی، انتخاب مطلوب از یکسو باید واجد دو عنصر آگاهی و اراده آزاد باشد و از سوی دیگر، لازم است که گزینه‌های متفاوت متناسب با ذائقه مردم در معرض اراده انتخاب‌کننده واقع شوند تا امکان به حداکثر رسیدن مطلوبیت نهائی او فراهم گردد، در غیر این صورت، با فقدان هریک از عناصر و شرائط یادشده، انتخاب جای خود را به اکراه و اجبار و انصباب خواهد داد. بنا بر این، هرچه دایره انتخاب مردم محدودتر شود و یا با



فشار روانی رسانه‌های حکومتی افکار مردم به سمت و سوی افراد دلخواه نهادهای قدرت هدایت گردد، میل به استبداد و انتصابی شدن قدرت نیز نمود بیش‌تری خواهد یافت.

ب- جناب آقای خامنه‌ای! انتخابات آزاد برای اعمال حاکمیت و اداره امور کشور جهت دسترسی آزاد به حقوق اجتماعی، زمانی تحقق خواهد یافت که فارغ از دخالت‌های جانبدارانه و تبعیض‌آمیز ارکان قدرت، همه شهروندانی که از اهلیت لازم برخوردارند، قادر شوند تا «حق انتخاب کردن» و «حق انتخاب شدن» خود را که از مصادیق بدیهی حقوق اجتماعی است، آزادانه و بدون تبعیض استیفاء نمایند. از همین رو، قانونگذار در ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی به منظور تبیین و اجرای دو اصل ۱۹ و ۲۰ قانون اساسی، با بیان اینکه «حقوق اجتماعی» از حقوقی است که قانونگذار برای اتباع کشور جمهوری اسلامی ایران و سایر افراد مقیم در قلمرو آن منظور نموده و سلب آن به موجب قانون یا حکم دادگاه صالح می‌باشد، در جزء الف، «حق انتخاب شدن» در مجالس شورای اسلامی و خبرگان و عضویت در شورای نگهبان و انتخاب شدن به ریاست جمهوری را یکی از مصادیق «حقوق اجتماعی» معرفی کرده است.

بر این اساس، از دیدگاه قانونگذار، استفاده از همه مصادیق حقوق اجتماعی به شرحی که بیان شد، برای همه شهروندان ایرانی یک «حق طبیعی و قانونی» و مهیا کردن بستر مناسب برای استیفاء این حق توسط شهروندان، برای حکومت یک «وظیفه»، «تعهد و تکلیف قانونی» و «واجب عینی» است.

بنا بر این، محروم کردن هر یک از شهروندان واجد شرایط از حق انتخاب شدن برای نمایندگی مجلس و یا ریاست جمهوری و نظایر آن مستلزم فقدان و یا از دست دادن اهلیت استفاده از چنین حقوقی است.

قهرماً می‌پذیرید که در صورت «وجود مقتضی و مفقود بودن مانع»، محروم کردن افراد از نامزدی شرکت در انتخابات مختلف از حیث حقوقی، نامشروع و به منزله محروم کردن واجدان شرایط از حقوق اجتماعی، «مانعت از مشارکت فعال و مؤثر در تعیین سرنوشت اجتماعی، جلوگیری از حق انتخاب شغل دلخواه»، مصداق بارز تبعیضات ناروای حاکمیت در ایجاد امکان اشتغال به کار و احراز مشاغل در شرایط برابر برای افراد، جلوگیری از «شرکت فعال در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار»، مصداق بارز هتک حرمت و حیثیت اجتماعی اشخاصی که حرمت شرعی و قانونی دارند و در نتیجه، تحمیل نوعی مجازات تکمیلی و «عقاب بلا بیان» و در نتیجه نقض آشکار اصول ۳ (جزء‌های ۷، ۸، ۹ و ۱۴)، ۶، ۹، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۳ (جزء ۳) ۵۶ و ۱۱۵ قانون اساسی است.

مضاف بر این، مستفاد از اصول ۹۱ و ۹۹ قانون اساسی، شورای نگهبان، پاسدار قانون اساسی و ناظر و حافظ سلامت انتخابات مختلف از جمله ریاست جمهوری است. در واقع، مسؤولیت نظارت بر انتخابات از آن رو به شورای نگهبان واگذار شده است که این نهاد، مساعی خود را بی‌طرفانه تنها صرف صیانت از حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن افراد و جلوگیری از هرگونه ایراد خدشه و صدمه به حقوق مذکور نماید، نه آنکه به بهانه نظارت استصوابی در مقام تراحم و تقابل با حق انتخاب کردن و انتخاب شدن مردم ایران به تهدید، تحدید و تضییع حقوق اجتماعی آنان روی آورد!

بنا بر این، عدم رعایت این امر، به منزله زیر پا نهادن همه اصولی است که ناظر به کرامت انسانی، آزادی و جمهوریت نظام می‌باشد و پیش از این، به آن اشاره شد.

لذا ملاحظه می‌شود که قانونگذار به موجب اصل ۲۲ قانون اساسی و ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی، تنها در دو مورد یعنی «فقدان اهلیت قانونی» و «حکم دادگاه صالح»، محروم کردن شهروندان از حقوق اجتماعی و داوطلب شدن برای ورود به حریم قدرت (مجلس شورا، خبرگان رهبری، شورای نگهبان، ریاست جمهوری و...) را مجاز اعلام کرده است. به این اعتبار، محرومیت از حق انتخاب شدن یا باید به موجب حکم دادگاه صالح باشد و یا اینکه قانون به صراحت مصادیق افراد فاقد شرایط لازم را بیان نماید و این در حالی است که طبق ماده ۶۲ مکرر قانون مجازات اسلامی، حتا محکومیت قطعی کیفری در جرائم عمدی هم، محکوم علیه را تنها تا زمانی که اعاده حیثیت نشده، از حقوق اجتماعی محروم می‌سازد و پس از انقضاء مدت تعیین‌شده، متناسب با شدت و ضعف جرم ارتكابی که حداکثر تا هفت سال پس از اجرای حکم است، رفع اثر می‌گردد.

وانگهی، محروم کردن افراد از حقوق اجتماعی خود با استناد به هر یک از دو مورد فوق‌الذکر، باید به صورت مدلل و مستند و مبتنی بر دلایل و مدارک کافی باشد، از همین رو، قانون مقرر می‌دارد که «کلیه مراجع رسیدگی‌کننده صلاحیت داوطلبان در انتخابات مختلف، موظفند صرفاً بر اساس مواد قانونی و بر اساس دلایل و مدارک معتبر که توسط مراکز مسؤول قانونی به مراجع اجرائی و نظارتی ارسال شده است، به بررسی



صلاحیت داوطلبان پردازند و چنانچه صلاحیت داوطلبی را رد کردند، باید علت رد صلاحیت را... با ذکر مواد قانونی مورد استناد و دلایل مربوط به داوطلب ابلاغ نمایند.»

ج- مقام محترم رهبری! با توجه به آنچه بیان شد، کیست که نداند مسئولیت اداره کشور و اعمال حق حاکمیت مردم بر سرنوشتشان موضوع دو اصل ۶ و ۶۵ قانون اساسی را قوای مجریه و مقننه و خبرگان رهبری منتخب مردم بر عهده دارند؟ در این صورت، منوط شدن انتخاب و گزینش اعضای این سه قوه و نهاد به اراده و خواست تعداد انگشت‌شماری از اعضای شورای ۱۲ نفره‌ای که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم منصوب شماس و چیره و غالب شدن تصمیم این اقلیت بر اراده و تصمیم هفتاد میلیون نفر ملت ایران، چه نسبتی با آزادی، جمهوریت، حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خود و اداره کشور به اتکاء آرای عمومی به شرح مذکور در اصول بیان شده دارد؟!

اگر برخورد‌های قیم‌آبانه و تصمیم‌گیری کم‌تر از ۱۲ نفر به‌جای ۷۰ میلیون نفر و محدود کردن انتخاب یک ملت بزرگ به اراده و تصمیم شورای نگهبان و دستچین‌شدگان این نهاد، سلب کردن حق حاکمیت ملت بر سرنوشت خود و در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دادن آن نیست، چه معنا و مفهوم دیگری می‌تواند داشته باشد؟!

بر همین اساس هم در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری بدون توجه به مختصات مورد نظر واضعان قانون اساسی، تراژدی تلخ و تکراری رسیدگی به صلاحیت داوطلبان شرکت در انتخابات مزبور و اعلام اسامی واجدان شرایط به پایان رسید و همچون گذشته از میان صدها کاندیدای موجود، تنها صلاحیت چهار نفر از اعضای دائمی کلکسیون قدرت به تأیید کسانی رسید که هنوز صلاحیت خودشان در معرض داوری ملت قرار نگرفته است!

در این سناریوی از پیش طراحی شده، دستگاه‌های مسؤول چنان تشجیع شده‌اند که حتا به خود اجازه ندادند تا بر اساس قوانین مورد تصویب نظام هم نمایش رسیدگی به صلاحیت‌ها را کامل به اجراء در آورده و رد صلاحیت و دلایل آن را به داوطلبان محذوف اعلام نمایند! تکرار این سناریو در موسم انتخابات مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان رهبری و اخیراً در انتخابات ریاست جمهوری و سلب کردن حق حاکمیت ملت بر سرنوشت خود و آن را به خدمت منافع کسانی در آوردن که از رانت حکومت به قدرت رسیده‌اند، چنان ملال‌آور و تأسف‌برانگیز شده است که دیگر کم‌تر کسی به انجام اصلاحات و آینده‌ای نوین دل می‌بندد و کسانی هم که در مراسم موسوم به انتخابات شرکت می‌کنند، بعضاً از روی اضطرار و اکل میته و با هدف پناه بردن به بد از بیم بدتر است، حال آنکه یک انتخابات واقعی و سرشار از امید به آینده بهتر و منطبق بر مختصات و مطالبات مورد اشاره، باید به نحوی تدارک دیده شود که اداره کشور به اتکاء آرای عمومی به مفهوم واقعی آن و به شرحی که در قانون اساسی آمده است، تحقق یابد!

جنابعالی و همه کسانی که در طول ۳۰ سال گذشته در مصدر امور قرار گرفته‌اند، فراموش نکرده‌اند که در ابتدای انقلاب با حداقل تجربیات مدیریتی و اجرائی، این امکان را یافتند تا در مصدر امور قرار بگیرند. اما اکنون که ۳۰ سال از انقلاب می‌گذرد، شورای نگهبان منصوب شما به کمک ابزار ضد جمهوریت نظارت استصوابی، حتا افرادی را هم که از ۳۰ سال تجربه و سابقه درخشان برخوردار و واجد شرایط و صلاحیت‌های مذکور در قانون خود تصویب کرده هستند، از امکان کاندیداتوری برای سمت‌های انتخابی محروم می‌کند! بدیهی است مادامی که شورای نگهبان به عنوان قیم ملت با غربالی به نام نظارت استصوابی که منافذ مشبک آن روز به روز ریزتر از گذشته می‌شود، حق انتخاب شدن و انتخاب کردن ملت ۷۰ میلیونی را به اعضای یک کلکسیون چندنفره محدود می‌نماید، جمهوریت نظام بیش‌تر به یک شیر بی یال و دم و اشکم شبیه است تا جمهوریت به عاریت گرفته از جوامع مدنی! به همین دلیل، انتخابات ریاست جمهوری در ایران نه تنها در حد استانداردهای بین‌المللی نیست، بلکه حتا با استانداردهای انتخاباتی کشورهای نظیر پاکستان، زیمباوه و افغانستان هم قابل مقایسه نمی‌باشد!

اگر واقعاً سرنوشت محتوم ملت ایران این است که همواره آزموده‌ها را بیازمایند و از میان یک ملت بزرگ ۷۰ میلیون نفری، تنها سوگلی‌های دائمی قدرت که کارنامه درخشانی هم از خود بر جای نگذاشته‌اند، استحقاق نامزدی ریاست جمهوری را دارا شوند، باید به حال این ملت گریست!

مادامی که که شورای نگهبان از طریق نظارت استصوابی خود، حصارى به گرد جمهوریت و حکومت می‌کشد و برخلاف کشورهای دموکراتیک که گردش نخبگان در آن نامحدود است، گردش قدرت در یک جمعیت ۷۰ میلیونی را صرفاً محدود به نورچشمی‌های هیأت حاکمه و آن دسته از نخبگان ابزاری می‌کند که در ۳۰ سال گذشته نوعاً با رانت حکومت به قدرت و ثروت رسیده‌اند و وضع موجود نیز کم و بیش نتیجه عملکرد آنهاست، این پرسش برای امثال حقیر مطرح می‌شود که این روند چه نسبتی با جمهوریت و آزادی و اصول مورد اشاره قانون اساسی دارد و اساساً چه تفاوتی میان این شیوه از اداره کشور با حکومت‌هایی است که به صورت ملوک‌الطوایفی و یا لیگارشى اداره می‌شوند. اساساً آیا تمرکز بیش از ۸۰ درصد قدرت و اختیارات کشور در دست یک فرد و ارکان منصوب وی در آینده نمی‌تواند زاینده استبداد باشد؟



جناب آقای خامنه‌ای! به شهادت اصول ۲، ۳، ۶، ۹، ۵۶ و ۱۷۷ قانون اساسی، ارزش‌هایی نظیر نفی هرگونه ستمگری و سلطه‌گری، محو هرگونه استبداد، خودکامگی و انحصارطلبی، رفع تبعیضات ناروا، تساوی عموم در برابر قانون، آزادی، جمهوریت، احترام به کرامت والای انسانی، تمکین از حق حاکمیت انسان‌ها بر سرنوشت خود و اداره کشور به اتکاء آراء عمومی، مهم‌ترین مولفه‌های مبانی نظام جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهند. در این صورت، نهادی که با توسل به ابزار مهلک نظارت استصوابی خود عملاً این سلسله از مبانی نظام را نادیده می‌گیرد، آیا می‌تواند مرجع و خط‌کش معتبر و صالحی برای تشخیص اعتقاد و التزام عملی کاندیدها به مقولاتی مانند نظام، مبانی نظام و قانون اساسی باشد؟ خود می‌دانید که قدرت کنونی شما مرهون جانبازی و جانفشانی کسانی است که از عزیزترین سرمایه‌های خود گذشتند و آن را نثار کردند تا تمامیت ارضی و جمهوریت و اسلامی بودن نظام تضمین شود. فیلتری که شورای نگهبان منصوب شما ایجاد کرده است، چنان تنگ است که حتا جانبازانی مانند دکتر رضا جلالی با ۷۰ ماه حضور در جبهه و جانبازی بالای ۷۰ درصد هم تنها به دلیل زبان سرخشان، قادر به ورود به خانه ملت نمی‌شوند و چنان گشاد است که حتا بعضی از افراد زن‌باره و کسانی که آشکارا متصل به مافیای ثروت و قدرت نامشروعند، به راحتی از آن عبور می‌کنند!

پارادوکسی که بیش از هر چیز مرا رنج داده و متأسف می‌نماید، این است که رسیدگی به صلاحیت ملت و رد صلاحیت فرزندان انقلاب با برچسب‌هایی مانند عدم اعتقاد و التزام به اسلام و مبانی آن، توسط گروه بسیار کوچکی صورت می‌گیرد که نه تنها هنوز صلاحیت و اعتقاد آنان به جمهوریت نظام در معرض قضاوت و تأیید ملت قرار نگرفته است، بلکه سلسله و دبیری آن را فردی مانند جنتی بر عهده دارد که فرزندش حسین پس از اعلام جنگ مسلحانه مجاهدین خلق علیه جمهوری اسلامی، به حمایت از این سازمان برخاسته و به اتهام محاربه با نظام و کشتار مردم، در درگیری‌های ۱۹ بهمن ۶۰ به دست پاسداران کشته شد و عروسش فاطمه سروری نیز به خارج از کشور متواری و در آنجا به عنوان مسؤول یکی از نهادهای اجرایی سازمان مجاهدین خلق، به فعالیت علیه نظام جمهوری اسلامی ادامه می‌دهد!

د- حضرت آقای خامنه‌ای! در سفر اخیرتان به کردستان در تبیین شاخص‌های مهم انتخاب صالح‌ترین رئیس‌جمهور، خطاب به ملت توصیه فرمودید کسی را برگزینید که درد کشور را بفهمد، درد مردم را بداند و از درد مردم احساس درد کند، با مردم، یگانه و صمیمی باشد، ساده‌زیست باشد و خود و خانواده و نزدیکانش از فساد و اشرافی‌گری و اسراف دور باشند. و در ادامه به مردم توصیه کردید که «دنبال حداکثر باشید، بهترین را انتخاب کنید»، در شرائطی که نهاد تحت امر شما انتخاب مردم را به دایره تنگ منتصبین تحمیلی شورای نگهبان و انتخاب میان بد و بدتر محدود کرده است، انتخاب مردم بر اساس تشخیص خود و تأمین نظر شما چگونه متصور است؟!

صرف‌نظر از دیدار شورای نظارت بر سازمان صدا و سیما با جنابعالی، شنیده‌ام که حتا در ملاقات گروهی از فرماندهان سپاه و همچنین جناب آقای کروبی با شما در وصف حقیر هم اشاراتی داشته‌اید که ان‌شاءالله منطبق بر همان ویژگی‌هایی است که در کردستان بر رعایت آن تأکید ورزیده‌اید، مایلم بدانم که به‌جز ویژگی‌هایی نظیر انقیاد و اطاعت محض در برابر حضرت‌عالی و اتصال به دو منبع ثروت و قدرت، کاندیدهای تأیید صلاحیت شده این دوره و دوره‌های پیشین، چه برتری و امتیازی نسبت به داوطلبانی نظیر بنده داشته‌اند که آنها از سوی شورای نگهبان منصوب شما واجد شرائط تشخیص داده می‌شوند، اما برخلاف قانون به دیگران حتا رد صلاحیت و دلایل آن هم ابلاغ نمی‌شود و مهم‌تر از آن، مایلم بدانم که حقیر، فاقد کدامیک از شاخص‌هایی است که در دیدار با مردم کردستان بیان کرده‌اید؟!

آیا در قاموس شورای نگهبان، برخورداری نامزدهای ریاست جمهوری و یا نمایندگی مجلس از ویژگی‌هایی نظیر سواد و تحصیلات عالی، جسارت و آزادی، استقلال و عدم سرسپردگی، ارزشگرایی و ساده‌زیستی و اکتفا کردن به حداقل‌های زندگی، تجارب و سوابق انقلابی و مدیریتی، مردم‌داری و نداشتن کوچک‌ترین نقطه ضعف مالی و اخلاقی، پیشگامی در فسادستیزی و دفاع از منافع ملی و تمامیت ارضی و نیز اجتناب از حرام‌خواری، نشانه عدم صلاحیت اوست؟!

شاید تنها جرم امثال بنده این است که در دوران خدمت و خصوصاً هشت سال نمایندگی مردم در مجلس شورای اسلامی، به‌جای سرسپردگی در برابر ارکان قدرت، تنها سخنگوی مردم بوده‌ایم و سخنان فروخورده آنان را بر زبان جاری ساخته‌ایم و فقط برای آنان گریبان چاک داده‌ایم و اگر این است، یقین بدانید تا زنده‌ام هرگز خفت سر فرود آوردن در برابر قدرت‌های زیاده‌خواه را به جان نخواهم خرید!

مقام رهبری خود نیک می‌دانند که «عدالت»، مادر آزادی و انیس و گوهر اصلی دین الهی است و در واقع آنچه به جمهوری اسلامی ارزش می‌دهد، میزان پایبندی زمامداران و کارگزاران این حکومت به عدالت و آزادی است و اگر اسباب رنجش خاطر شما را فراهم نمی‌سازد، باید به این واقعیت تلخ اشاره کنم که مهم‌ترین تفاوت میان شما و قدیسان صدر اسلام که خود را ادامه‌دهنده راه آنها می‌دانید، در این است که قدیسان مذکور و بسیاری از حواریون آنها نه تنها هرگز عدالت را به پای مصلحت ذبح نکردند، بلکه خود را نیز شهید راه عدالت کردند تا عدالت با همه



زیبائی‌هایش پابرجا بماند، اما در کمال تأسف، مشاهده می‌شود که شورای نگهبان منصوب شما چنان بی‌پروا و تبعیض‌آمیز عمل می‌کند که به نظر می‌رسد در چالش میان عدالت و مصلحت، همواره عدالت باید به پای مصلحت قربانی شود تا شاید از این طریق، چند صباحی هم منافع و تمنیات بعضی از افراد و گروه‌های مورد نظر تامین شود!

قهرماً مادامی که اوضاع به همین منوال ادامه دارد و جمهوریت این‌چنین مورد تعرض واقع می‌شود، نظام جمهوری اسلامی به‌سان کشتی بادبان‌شکسته و برگل نشسته‌ای است که به‌جای پیشروی در اقیانوس امید، به‌تدریج در کام خودخواهی‌ها فرو می‌رود و دیری نخواهد پائید که دیگر اثر و نشانی از آن باقی نخواهد ماند و این، یعنی ظلم ناروا در حق صدها هزار شهید و جانبازی که از جان خود گذشتند تا جمهوری اسلامی را در کنار ساحل امنی مستقر سازند.

جناب آقای خامنه‌ای مقام محترم رهبری! از آنجا که جنابعالی بر مسند ولایت مطلقه فقیه تکیه زده‌اید و قدرت لایتناهی در دستان شما متمرکز شده است، قهرماً مسؤولیت هرگونه انحراف شورای نگهبان از قانون اساسی و آرمان‌های نخست انقلاب و به مخاطره افتادن جمهوریت و اسلامی بودن نظام و ظلمی که این شورا در حق مردم روا می‌دارد، متوجه شخص شماست و این امر می‌تواند در تنافر با برخی از شرائط و صفات رهبر به شرح مذکور در اصول ۱۰۹ و ۱۱۱ قانون اساسی قرار گیرد!

و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

اکبر اعلمی

کاندیدای محذوف دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری

۱۳۸۸/۳/۱۲

**نامه سرگشاده اکبر هاشمی رفسنجانی به خامنه‌ای، ۱۲ خرداد ۱۳۸۸**

(تاریخ انتشار: ۱۹ خرداد ۱۳۸۸)

آتش فشان‌هایی که از درون سینه‌های سوزان تغذیه می‌شوند، در جامعه شکل خواهد گرفت**«سرچشمه شاید گرفتن به پیل
چو پُر شد، نشاید گرفتن به پیل»**

بسم الله الرحمن الرحيم

مقام معظم رهبری آیت‌الله خامنه‌ای زیده عزّه

متأسفانه اظهارات عاری از حقیقت و غیرمسئولانه آقای احمدی‌نژاد در جریان مناظره با مهندس موسوی و مقدمه‌چینی‌های قبل و حوادث بعد از آن، خاطرات تلخ اظهارات و اقدامات منافقان و گروهک‌های ضد انقلاب در سال‌های اول بعد از پیروزی انقلاب و نیز تهمت‌زدن‌ها در انتخابات ۸۴ و انتخابات مجلس ششم و لجن‌پراکنی‌های باند پالیزدار که در دادگاه محکوم شده را به نمایش گذاشت و از آنجا که بخشی از این اظهارات قبلاً در رسانه‌های دولتی و آتش تهیه آن در سخنرانی مشهد مقدس مطرح شده، ادعای اینکه مطالب او تحت تأثیر فضای مناظره گفته شده و فاقد برنامه‌ریزی قبلی است، پذیرفتنی نیست و گویا برای تحت‌الشعاع قرار دادن گزارش‌های مستند و مکرر دیوان محاسبات در خصوص مفقودالاثربودن یک میلیارد دلار و ارتکاب چند هزار تخلف در اجرای بودجه‌ها می‌باشد و شاید هم رقیب اصلی خود را افتخارات ربع قرن انقلاب اسلامی می‌داند.

ده‌ها میلیون نفر در داخل و خارج، ناظر دروغ‌پردازی‌ها و خلاف‌گویی‌هایی بودند که برخلاف شرع و قانون و اخلاق و انصاف، افتخارات نظام اسلامی‌مان را نشانه گرفته بود.

زیر سؤال بردن تصمیمات بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و تلاش‌های امام راحل و مردم مسلمان و متعهد و روحانیت عظیم‌القدر که در نیم‌قرن گذشته با مجاهدت‌های خویش توانستند بنای باشکوه نظام اسلامی را ایجاد و مستقر و بالنده کنند، از این بدتر نمی‌شد. دوران مشعشعی که خود شما پشت سر امام (ره) در قامت مجاهد پیشتان، رئیس‌جمهور و نهایتاً رهبری نظام، نقش و مسئولیت‌های ممتازی به عهده داشته‌اید.

نقطه قابل توجه در این تهمت‌ها این است که غیرمستقیم، مقام ولایت در زمان رهبری امام راحل و جنابعالی که هادی دولت‌ها بوده‌اید و با اظهارات صریح، مدیریت‌ها را مورد تأیید و تحسین قرار داده‌اید، نشانه گرفته است.

بعد از جریان شوم ۱۴ اسفندماه ۱۳۵۹ با ارشاد امام و بنیانگذار جمهوری اسلامی، شهید مظلوم دکتر بهشتی و جنابعالی و اینجانب که در شعارهای مردمی به عنوان «سه یاور خمینی» شناخته شده بودیم، با همراهی نیروهای انقلابی و به‌خصوص نمایندگان متعهد مجلس اول و حزب جمهوری اسلامی توانستیم در جهت زدودن غبارهای ابهامات و سم‌پاشی‌ها اقدامات مؤثری انجام دهیم و امام راحل در آشنا با تشکیل گروه حقیقت‌یاب و داور، بخشی از حقایق را آشکار کردند. نتایج آن، آگاهی بیش‌تر مردم و رسوایی فتنه‌گران و در نهایت، نجات کشور از خطری بود که دشمنان استکباری و ضد انقلاب طراحی کرده بودند.

البته اینجانب قصد ندارم که دولت موجود را مثل دولت بنی‌صدر معرفی کنم و یا سرنوشتی شبیه آن دولت را برای این دولت بخواهم، بلکه مقصود این است که باید مانع گرفتار شدن کشور به سرنوشت آن روزگار شد.

اینجانب برای پرهیز از آلوده شدن فضای سیاسی کشور در آستانه انتخابات به تشنجات بیش‌تر، از عکس‌العمل فوری که مورد انتظار ملت است، خودداری کردم.



در مراسم بزرگداشت سالگرد امام(ره) به آقای احمدی‌نژاد گفتیم که در اظهارات او خلاف‌گویی‌های فراوانی وجود داشته و ادعای کذب تماس تلفنی من با یکی از سران عرب و ادعای کارگردانی مبارزات انتخاباتی رقبای و اتهامات ناروا به جمعی از بزرگان نظام، از جمله جناب آقای ناطق نوری و فرزندان من و بدتر از همه زیر سؤال بردن اقدامات امام راحل را یادآوری و پیشنهاد کردم با صراحت اتهام‌های نادرست را پس بگیرد که نیازی به اقدامات قانونی افراد و خانواده‌هایی که ناجوانمردانه و مظلومانه هدف تیرهای ناسزاگویی قرار گرفته‌اند، نباشد.

از صدا و سیما هم خواسته شد که فرصتی در اختیار طرف‌های ذی‌حق بر اساس مقررات سازمان قرار دهد که از خود دفاع نمایند. گرچه در گذشته به بخشی از این اتهامات پاسخ داده شده و رئیس قوه قضائیه وقت جناب آقای یزدی در پایان کار ریاست جمهوری اینجانب، در عمل به اصل ۱۴۲ قانون اساسی رسماً اعلام پاک‌ی و منزّه بودن خانواده رئیس‌جمهور و حتی کم‌شدن دارایی‌ها در دوران مسؤلیت را نمودند، ولی تکرار اتهام، تکرار جواب را می‌طلبد.

مع‌الأسف، این دو پیشنهاد خیرخواهانه عملاً پذیرفته نشده و رهبر معظم هم صلاح را در سکوتشان دیدند و بی‌شک جامعه و به‌خصوص نسل جوان، نیازمند اطلاع از حقیقت است. حقیقتی که با اعتبار نظام و همدلی ملت ارتباط جدی دارد و اگر محدود به حق چند نفر بود، اقدام به نوشتن چنین نامه‌ای نمی‌کردم.

معتقدم جنابعالی بخوبی می‌دانید که اینجانب و بسیاری از بزرگان تأثیرگذار انقلاب و حتی خود جنابعالی از دوران مبارزه و سال‌های اول انقلاب و در تعدادی از مقاطع، مورد تهاجم افراد لابی‌ها و ضدانقلاب بوده‌ایم و همیشه صبورانه تهمت‌ها و اهانت‌ها را پشت سر گذاشته‌ایم و در دور جدید تهمت‌ها و هجمه‌ها هم از حدود پنج سال پیش تا کنون دندان روی جگر دارم و به خاطر خداوند و مصالح انقلاب و کشور، اندوه خویش را مکتوم می‌دارم و از این جهت هم مورد گلابی بسیاری از دلسوزان اسلام و انقلاب و بستگانم قرار می‌گیرم و مهم این است که این بار این تهمت‌ها توسط رئیس‌جمهور و در رسانه ملی مطرح شده است. البته در موقع مناسب، انحرافات و حق‌کشی‌های ناگفته انتخابات و اعمال دولت نهم در اختیار مردم و تاریخ قرار خواهد گرفت.

تاریخ، گواه است که اکثریت مردم متعهد و انقلابی‌مان کم‌تر تحت تأثیر خلاف‌گویی‌ها قرار می‌گیرند و دلیل آن، آراء افتخارآمیز مردم به اینجانب در آخرین انتخابات مجلس خبرگان رهبری است و نیز خوب می‌دانید که در جریان انتخابات جاری، تا کنون به خاطر مسؤلیت‌های رسمی‌ام، در رسانه‌ها مطلبی به نفع یا ضرر افراد و جریان‌های درگیر در انتخابات نگفته‌ام و در موارد ضروری به کلیاتی مبتنی بر حضور حداکثری مردم در پای صندوق‌ها و سلامت انتخابات اکتفا کرده‌ام و رسماً گفته‌ام برنامه شرکت در انتخابات ندارم.

چهار نامزد موجود، برای آمدن به صحنه، با اطلاع از نظر و سیاست اینجانب، از من نظر نخواسته‌اند و بعد از نامزدی هم از اینجانب درخواست حمایت نکرده‌اند و اگر هم در جلساتی به هم رسیده باشیم، چیزی جز همان کلیات فوق‌الذکر را از من نشنیده‌اند و اگر حزب یا گروهی در مورد جهت‌گیری در انتخابات نظر خواسته‌اند، گفته‌ام بر اساس آیین‌نامه خود عمل کنند و حقیقتاً آنها با تصمیم خودشان و همکاری‌شان در صحنه‌اند و عمل می‌کنند و انصافاً تهمت دست‌نشانده بودن آنان، ستم و بی‌حرمتی غیرقابل توجیه است.

بجاست که به این حقیقت هم توجه شود که احتمالاً عوامل دولت از نظر اینجانب مطلع‌اند که من ادامه وضع موجود را به صلاح نظام و کشور نمی‌دانم و خود جنابعالی هم از این نظر من مطلعید و دلایل آن را هم می‌دانید. ولی این نظر را رسانه‌ای نکرده‌ام و خود عوامل دولت در این مورد بزرگ‌نمایی کرده‌اند که هدف بزرگ‌نمایی در آن مناظره روشن شد.

با این همه، بر فرض اینکه اینجانب صبورانه به مشی گذشته ادامه دهم، بی‌شک بخشی از مردم و احزاب و جریان‌ها این وضع را بیش از این بر نمی‌تابند و آتش‌فشان‌هایی که از درون سینه‌های سوزان تغذیه می‌شوند، در جامعه شکل خواهد گرفت که نمونه‌های آن را در اجتماعات انتخاباتی در میدان‌ها، خیابان‌ها و دانشگاه‌ها مشاهده می‌کنیم.

اگر نظام نخواهد یا نتواند با پدیده‌های زشت و گناه‌آلودی مثل تهمت‌ها، دروغ‌ها و خلاف‌گویی‌های مطرح شده در آن مناظره برخورد کند و اگر مسؤولان اجرای قانون نخواهند و یا نتوانند به تخلف‌های صریح خلاف قانون در اعلان افراد به عنوان فاسد که فقط بعد از اثبات تخلف در دادگاه قابل اعلان است، رسیدگی کنند و اگر فردی در موقعیت ریاست جمهوری، بدون مراعات شأن منصب مقدسش، خود را مجاز به ارتکاب چنین گناهان کبیره و اخلاق‌شکن، علی‌رغم سوگند به مراعات شرع و قانون بداند، چگونه می‌توانیم خود را از پیروان نظام مقدس اسلامی بدانیم؟

رهبری معظم انقلاب؛



اکنون که امام راحل (ره) آن پیر فرزانه و حلال مشکلات، و ملجاء همه و یار صبور و دیرینه هر دوی ما آیت‌الله شهید مظلوم دکتر بهشتی و بسیاری از همسنگران قدیم که یا به فیض عظمای شهادت رسیدند و یا به دیار باقی شتافتند، در بین ما حضور ندارند، شما مانده‌اید و من و معدودی از یاران و همفکران قدیم، از جنابعالی با توجه به مقام و مسؤولیت و شخصیتتان انتظار است برای حل این مشکل و برای رفع فتنه‌های خطرناک و خاموش کردن آتشی که هم‌اکنون دودش در فضا قابل مشاهده است، هرگونه که صلاح می‌دانید اقدام مؤثری بنمایید و مانع شعله‌ورتر شدن این آتش در جریان انتخابات و پس از آن شوید.

لذا در فرصت باقی‌مانده ضروری به نظر می‌رسد خواسته حق حضرتعالی و مردم در خصوص انجام انتخاباتی سالم و پرابهت و حداکثری تحقق یابد. کاری که می‌تواند عامل نجات کشور از خطر و باعث تحکیم وحدت ملی و اعتماد عمومی باشد و فتنه‌گران نتوانند با حدس و گمان، نص‌پیامتان در مشهد و در مرقد امام راحل را با هوس خود تحریف کنند و با نادیده گرفتن قانون، بنزین بر آتش افروخته بریزند.

«سرچشمه شاید گرفتن به بیل
چو پُر شد، نشاید گرفتن به بیل»

دوست، همراه، و هم‌سنگر دیروز، امروز و فردایتان
اکبر هاشمی رفسنجانی



نامه سرگشاده میرحسین موسوی به خامنه‌ای، ۲۰ خرداد ۱۳۸۸

احتمال تصرف در آراء مردم، اذهان را می‌آزارد

مقام معظم رهبری

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله العالی)

سلام علیکم

احتراماً همان‌گونه که از طریق رسانه‌ها و گزارش‌های واصله استحضار یافته‌اید، شور انتخاباتی گسترده کشور را فرا گرفته است و همه اقشار و اصناف اعم از زن و مرد، پیر و جوان، در کوی و برزن، به طور شبانه‌روزی، فعال عرصه انتخابات هستند و این پدیده مبارک، نویدبخش مشارکت فراگیر مردم در انتخابات و موجب ارتقاء وحدت ملی و عزت و احترام بین‌المللی کشور خواهد بود. لکن متأسفانه اخباری واصل می‌شود که برخی مقامات و دستگاه‌های رسمی از این حرکت مردمی اصیل استقبال نمی‌کنند. موارد زیر نمونه‌ای از آنهاست:

۱- بعضی از اعضای شورای نگهبان در مرکز و تعدادی از ناظرین در استان‌ها با جانبداری علنی از رئیس کنونی دولت، رعایت شئون بی‌طرفی را نمی‌نمایند.

۲- وزارت محترم کشور و فرمانداران در پذیرش فهرست نمایندگان اینجانب در هیأت‌های اجرایی، محل استقرار دستگاه‌های شمارشگر و شعب اخذ رأی تعلل می‌نمایند و قانون مصوب ۱۳۷۹/۵/۳۰ به صورت آشکار نقض می‌شود. آخرین اقدام غیرقانونی آنان جابه‌جایی نمایندگان معرفی‌شده از طرف ستاد اینجانب در شعب است که به هم ریختگی عجیبی ایجاد خواهد نمود. این عمل، کارشکنی آشکار و موجب اختلال در انجام وظیفه آنان می‌گردد. این در حالی است که ستاد انتخابات کشور، ضمن بخشنامه شماره ۴۵۳۳۳/۴۴ مورخه ۸۸/۳/۹ بر صدور کارت نمایندگان نامزدها برای محلی که معرفی شده‌اند، تأکید نموده است و این اقدام فرمانداران یا خودسرانه است و یا بخشنامه داخلی دیگری خلاف متن قبلی ابلاغ شده که از آن اطلاعی در دست نیست.

۳- شواهدی از مداخله تعدادی از فرماندهان و مسؤولان سپاه و بسیج در انتخابات واصل گردیده است و به نظر می‌رسد این عمل در صورت صحت خبر، علاوه بر نقض قوانین، شکاف بین فرماندهان و مسؤولان رسمی و بدنه سالم و صادق نیروهای بسیج و سپاه را دامن می‌زند. از آنجا که دامنه اقدامات غیرقانونی فوق مشخص نیست و بخشی از اعضای شعب اخذ رأی و ناظران، از حامیان نامزد خاص آنان انتخاب شده‌اند، احتمال تصرف در آراء مردم، اذهان را می‌آزارد.

۴- بهره‌گیری رئیس دولت از امکانات دولتی در تبلیغات و مسافرت‌های تبلیغاتی مقامات رسمی و وزرا با استفاده از امکانات دولتی و نقض ماده ۶۸ قانون، که به وفور خبرهای آن را در رسانه‌ها می‌توان ملاحظه کرد، از آن جمله است. اینها بخشی از اقداماتی است که نتیجه‌ای جز سرخوردگی مردم عزیز که با شوری وصف‌ناپذیر در صحنه تحکیم استوانه‌های نظام جمهوری اسلامی وارد شده‌اند نخواهد داشت. با اطمینان از این که دغدغه اصلی حضرت مستطاب عالی مشارکت هر چه بیشتر و گسترده‌تر مردم در انتخابات و رعایت قانون و بی‌طرفی کامل مسؤولان در تمام سطوح و برگزاری انتخابات سالم می‌باشد، امیدوارم با رهنمودها و دخالت حضرت‌عالی، زمینه مساعدی برای رعایت بی‌طرفی کامل مقامات، ناظران و مجریان انتخابات و دقت در حفظ آرای مردم فراهم آید.

میرحسین موسوی

۲۰ خرداد ۱۳۸۸



نامه سرگشاده یک ایرانی وبلاگ‌نویس («بابا») به خامنه‌ای، ۲۷ خرداد ۱۳۸۸

«وهن اسلام و روحانیت»

شما با کمک مستقیم هاشمی و مرحوم احمد خمینی و دیگرانی که از دور قدرت به بیرون رانده شدند، به قدرت رسیدید

جمهوری اسلامی، یک تناقض بزرگ و یک دروغ بزرگ است

با سلام؛ می‌خواستم از باب «نصیحت ائمه مسلمین»، چند کلامی با رهبری درد دل کنم. در ابتدا قدری از احوال خودم؛ من از نسلی هستم که آن را کتک‌خور می‌نامم. دوران کودکی نسل من هنوز چوب معلم و سیلی پدر و... گل بود و هر کس که نمی‌خورد خُل بود. نوجوان که شدیم تظاهرات بر علیه شاه به راه افتاد و ما بیرون از خانه نیز کتک خوردن را تجربه کردیم، این بار از پلیس و مأموران حکومت نظامی که می‌گفتند مأموریم و معذور. بعد، انقلاب شد و هنوز دیری نگذشته بود که دیدیم باز هم عده‌ای در حال زدن ما هستند. طوری بود که برای رفتن به جبهه با کلی مرارت و کلک به تأییدیه دست یافتیم. اگر بخوایم وارد جزئیات بشوم از حوصله شما خارج خواهد شد و اکثراً هم تکراری می‌باشند. فقط همین قدر بگویم که ما خانواده خوشبختی بودیم و حکومت اسلامی مستقیم و غیرمستقیم چنان ضرباتی به ما زد که متلاشی شدیم. و بنده از اعضای کمی زنده آن جمع سرزنده در خارج از ایران به سر می‌برم. و حالا از جهان‌بینی خودم کلامی بگویم؛ حتماً می‌دانید که اکثر ایرانیان در خارج از کشور اگر هم سیاسی نیستند، دوست دارند که سیاسی دیده شوند. وقتی که من با این هموطنان برخورد می‌کنم سعی می‌کنم دعوت‌ها و پروپاگاندای آنها را از راست راست تا چپ چپ با دلیل رد کنم و وقتی آنها در نهایت می‌پرسند که خودت چه راهی را برای ایران به صواب می‌دانی، من خیلی جدی می‌گویم «خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خامنه‌ای را نگهدار». آنها نیز که خوشبختانه به علت حاکم بودن دموکراسی نمی‌توانند مرا کتک بزنند، با تأسف مرا مزدور و جاسوس خوانده و من در غربت نیز در ایزولاسیون زندگی می‌کنم. اعتراف می‌کنم این نوع زندگی بهتر از کتک خوردن است.

آقای خامنه‌ای!

کجای کارید، نقل شده است که شما مسؤولیت رهبری را با اکره قبول فرموده‌اید، ولی امروز ظاهراً قدرت، مزه کرده. آیا فراموش کرده‌اید که شما افراد معمولی اجتماع بودید و به وسیله انقلاب مردم به قدرت رسیدید. آیا واقعاً فراموشتان شده که قدرت، ماندگار نیست که اگر بود، در ایران بایستی که هنوز نوادگان کوروش و یا اسکندر یا چنگیز و یا پهلوی حکومت می‌کردند «المُلک ببقی مع الکفر و لا یبغی مع الظلم» را فراموش کرده‌اید.

آقای خامنه‌ای!

تو را به انصافتان! ۳۰ سال کافی نبود تا ببینید و بدانید که شماها این‌کاره نیستید؟! به چه دل خوش دارید؟! به راهپیمایی ۲۲ بهمن؟! آقای خامنه‌ای راهپیمایی‌های زمان انقلاب با اینکه جمعیت تهران حدوداً یک‌سوم بود، افراد بیش‌تری را جذب می‌کرد. آن هم بدون وعده مخلفات. و من و شما هر دو در خاطر داریم که تا مدتی قبل از انقلاب به مناسبت‌هایی همین مردم تهران کم‌جمعیت سابق، خیابان آینه‌هاور سابق تا میدان شهید سابق را با حضور خویش در صحنه مملو از جمعیت می‌کردند و در نهایت هم هویدا دستی برای متظاهرين جاویدشاه‌گو تکان می‌داد، یادم نیست که نطق هم می‌کرد یا نه.

آقای خامنه‌ای!

شما وقتی به یک سفر می‌روید چرا مانند تمام دنیا ترتیبی نمی‌دهید که مردم در پشت نرده‌ها یا صف نیروهای انتظامی، به ابراز احساسات بپردازند. (لطفاً نگوئید که آنها از شدت علاقه این کار را می‌کنند، من به شما ثابت خواهم کرد به جز اقلیتی ناچیز، مردم کوچه و بازار علاقه‌ای نه به شما و



نه به دیگر سیاستکاران ایرانی ندارند)، از مردم که بگذریم، شما درون پاپا مبیل چه احساسی دارید؟ مثلاً وقتی که جسمی را به بدنه اتومبیل یا شخص شما می‌مالند تا تبرک! شود چه احساسی دارید؟ اگر مخالفید چرا اعتراض نمی‌کنید؟ آقای خامنه‌ای به کدام دلیل در جمع سران حکومت خودتان بر روی صندلی جلوس می‌فرمائید و دیگران باید بر روی زمین بنشینند؟ مثل زمان‌های قدیم در پائین شهر توی هر محله‌ای یک صندلی موجود بود، که خانه به خانه می‌گشت برای آقای روضه‌خوان. مگر شما برای حکومتیان روضه می‌خوانید، یا اینکه این مدل جدید تحقیر مقامات است. چرا وقتی که نظامیان فلک‌زده در حضور شما بر روی زمین نشسته‌اند، شما به صندلی خالی هم بسنده نکرده و از بالکن، آنان را مورد ارشاد قرار می‌دهید تا گردن درد نیز بگیرند، آیا این اعمال طبیعی است؟ ایا واقعاً بر این گمانید از این راه‌ها نزد مردم عزیز می‌شوید، و یا اصلاً در این فکر نبوده و با ارشاد از روی بالکن، جایگاه بلند قدرت را به امت یادآوری می‌کنید. خواهش می‌کنم حداقل از طریق ماهواره نحوه حکومتداری و برخورد با قدرت را در دنیای امروز مورد مذاقه قرار دهید، خواهید دید که حتا سیمای جمهوری اسلامی برای نمایش تصاویر شما از دکوراسیون و اتمسفری استفاده می‌کنند که در حال حاضر به‌طور مثال در کره شمالی مورد استفاده قرار می‌گیرند. در زمان انقلاب که ما با واژه‌هایی جدید مثل آیت‌الله العظمی، آیت‌الله غیر عظمی و حجت‌الاسلام آشنا می‌شدیم، بنده بارها شاهد بودم که پدرم فقط با شنیدن نام آن آیت‌العظمی‌ها اشک از چشمانش جاری می‌شد. و حالا چه؟ دور و بر شما را عده‌ای بادمجان‌دورقاب‌چین گرفته‌اند که ظاهراً شما را هم خوش آمده. در همین روزهای گذشته یک تشکل دانشجویی عدالت‌خواه! در نامه سرگشاده‌ای، شما را «ولی امر مسلمین جهان» خطاب کرده بود. آیا واقعاً بر این باورید؟ اگر نه، چرا با این افراد برخورد نمی‌شود؟ اگر دنبال شدت علاقه مردم به شخص خودتان هستید، باید انتخابات ریاست جمهوری را که به انتخاب آقای خاتمی ختم شد به یادتان بیاورم. شما و ذوب‌شدگان هر چه در توان داشتید انجام دادید تا آقای ناطق انتخاب شود، آیا انکار می‌کنید که اکثریت جامعه بر علیه شما بود؟ حتا خبر از آن بود که سپاه مخصوص شما هم به خاتمی رأی دادند. در آخرین انتخابات نیز احمدی‌نژاد به عنوان اپوزیسیون (و با امدادهای غیبی) وارد صحنه شد. او تمام ارکان نظامی را که شما حاکم مطلقش می‌باشید فاسد و مسؤولین این حکومت را مافیایی اعلام کرد. یادتان که می‌آید بارها از زبان شکنندگان دست و پا و سر و قلم و غیره شنیده شد که وقتی امام زمان تشریف بیاورند اول گردن عده زیادی از روحانیون را خواهد زد. و شما چه کردید؟ تقریباً سر مبارک را زیر برف فرو برده و وانمود می‌کنید که شما از گروهی که باید گردنشان زده شود نیستید. انتخاب آقای خاتمی را رأی منفی به خود ندانستید و در مقابل اتهاماتی که احمدی‌نژاد به حکومت شما زد، انگار شما هم تازه بر سر کار آمده‌اید و از علل و عاملین فساد و مافیا چیزی نمی‌دانید پس مسؤولیتی هم متوجه شما نیست. چه جایگاه خوبی و چه شغل آسانی، «کی بود کی بود، من نبودم»؛ جواب دائمی حکومت خدمتگزار به مردم. البته با تئوری‌های جدید که ولایت فقیه را آسمانی می‌دانند، دیگر احتیاجی هم به مردم ندارید، مردم عقلشان ناقص است و شما مأموریت از جانب خدا دارید تا این گمراهان را به بهشت رهنمون شوید حتا به ضرب و زور. آقای خامنه‌ای بنده از ترس شورش دوباره و ریختن خون بی‌گناهان، دعا می‌کنم که شما تا انقلاب حضرت مهدی زنده بمانید، ولی هر دو می‌دانیم «به حرف گربه‌کور باران نمی‌بارد». راستی آیا لحظه‌ای به آینده ایران بعد از مرگ یا به هر دلیلی جدا شدن از قدرت، اندیشیده‌اید؟ چه کسی می‌تواند ولایت جامعه را بر عهده بگیرد. کیهانیان شما با عتاب و خطاب، برای مراجع تقلید تکلیف تعیین می‌کنند که اگر تشخیص شما در مورد شروع یا اتمام ماه رمضان با تشخیص آقای یکی نیست، در خانه خود نیز اجازه اظهارش را ندارید. این را که دیگر حتماً می‌دانید که حرف کیهانیان روی زمین نمی‌ماند. احتمالاً چون که آنان قدرت! دیدن «نیمه‌های پنهان» را دارند. بخش اعظم همراهان بنیانگذار انقلاب را بعد از مرگش با آبروریزی از دور خارج ساختید. آنچه را که باقی مانده بود را تقسیم بر خودی و غیرخودی، اصلاح‌طلب و اصول‌گرا کرده و اصلاح‌طلبان رقا را طالبان نامیدند و آنان نیز اینها را وابسته و جیره‌خوار امریکا. و این نبرد هر روز با بی‌شرمانه‌ترین روش‌ها با بردن نام افراد ادامه دارد. در مرحله بعد هاشمی رفسنجانی را که نقل است که آقای خمینی شما را به وحدت توصیه اکید فرموده بود، هدف مستقیم قدرت دوستان قرار گرفت. و جالب آن بود که اعلام شد که پسر خودتان پشت توهین‌ها به هاشمی بوده است. و این روزها نیز که مردم دیگر روش ملاها را شناخته‌اند و می‌بینند هر جا رفسنجانی اظهار نظری می‌کند، شخص رهبری از بالای منبری دیگر جوابش را می‌دهد. جریان آقای احمدی‌نژاد و امداد غیبی‌اش و اتهاماتی که به تمام مخالفان سیاسی‌شان نثار کردند که قبلاً ذکر شد و اظهر من الشمس است و ادامه دارد. نتایج تحقیقات آقای پالیزدار این سفره پُرگُل را به سبزه نیز آراسته کرد. شما با کمک مستقیم هاشمی و مرحوم احمد [خمینی] و دیگرانی که از دور قدرت به بیرون رانده شدند، به قدرت رسیدید، و امروز با کم‌ترین نارضایتی، مردم شعاری را که بر علیه شاه به کار می‌بردند بر علیه شخص شما به کار می‌گیرند و از آن سو نیروهای امنیتی جوانان را با کم‌ترین انتقادی یا شرکت در اجتماعی اعتراضی، از زندگی ساقط می‌کنند و بلایی به جرم توهین به رهبری بر سر توهین‌کننده و اعوان و انصارش می‌آورند تا به زعم خودشان با ایجاد رعب به نصر برسند [النصر بالرعب]، که شما باید بهتر از همه بدانید که زندان و اعدام و شکنجه، درمان هیچ دردی نیست و به‌خصوص دردهای سیاسی و اجتماعی، درمان دیگری را می‌طلبد.



آقای خامنه‌ای!

این روزها مصادف با روز رأی مردم به جمهوری اسلامی می‌باشد و ساعتی پیش از عجائب زمان ما «جام جم» ایران مصاحبه‌ای از مرحوم مطهری در تبیین جمهوری اسلامی پخش کرد که مربوط به قبل از ۱۲ فروردین ۵۸ بود. ایشان می‌گفت که «جمهوری اسلامی به معنی حکومت طبقه روحانی نیست!» (هست یا نیست بر عهده خواننده). امروز بنده شهروند عادی دور از وطنی که صابون حکومت طبقه روحانی به تن و جانش خورده، می‌گویم که جمهوری اسلامی یک تناقض بزرگ و یک دروغ بزرگ است و «سیاست ما عین دیانت ماست» و تبلیغ بر علیه جدایی دین از سیاست یا حداقل دوری روحانیت از سیاست، یک آبروریزی بزرگ و تنها حُسنش می‌تواند به فساد و ظلم آلوده کردن جامعه باشد برای عده‌ای که اعتقاد دارند در شرائط یادشده امام زمان ظهور خواهد کرد. بنده با سواد کم خودم و بیش‌تر با تکیه بر دیده‌هایم و تجربه‌ها این تأثیر را در جامعه دیده‌ام، چگونه باور کنم که شما به عنوان شخص اول مملکت آن را ندیده باشید؟ اسلامی که با ناشیگری به جمهوری چسبانده شد، تجربه‌ای از اداره یک کشور در قرن بیستم و با قوانین اسلامی را نداشت، پس با تنها چیزی که از قوانین اسلامی حی و حاضر و مدون بود دست به کار حکومت شد، یعنی اجرای مجازات‌های اسلامی، آن هم نه برای همه مردم و طبقات، که بیش‌تر برای دورماندگان از ثروت و قدرت. بقیه امورات کشور فلک‌زده ما هنوز هم بر اساس آزمون و خطا اداره می‌شود که آخرین ثمراتش نیز راه‌های ابتکاری احمدی‌نژاد و دوستانش می‌باشد. نتیجه به کار بستن مجازات‌های اسلامی نیز جامعه پاک! امروز. اعدام را که یک روحانی به نام [صادق] خلخالی از همان روزهای آغازین پیروزی بهمن شروع کرد، با شدت و حدت متفاوت هنوز ادامه دارد و چون آمارگیری تحقیقات و نظرخواهی در قوانین اسلامی پیش‌بینی نشده، بالطبع کسی هم زحمت یک تحقیق را بر خود هموار نکرده که این تعداد انسان که به طور سیستماتیک به وسیله قدرت حکومت ولایت مطلقه اسلامی کشته شده‌اند، چه تأثیری در پیش‌گیری از جرائم مشابه را داشته است.

بنده اطلاع چندانی از مسائل دینی اهل سنت ندارم، با یک فلسطینی اهل سنت آشنا بودم، مدام با اندکی تمسخر می‌گفت شیعه هر جا کارش گیر می‌کند با یک فتوا مشکل را حل می‌کند، و من جوابی نداشتم چون دیده بودم نه فقط خاویار حلال شده بود، بلکه شکنجه هم اسلامی شده بود، حتا عده‌های فتوا دادند که دوشیزگان محکوم به اعدام را به عقد موقت اعدام‌کنندگان در بیاورند تا راه ورود به بهشت برایشان بسته شود.

آقای رهبر!

عین دیانت بودن سیاست شما باعث وهن اسلام و شیعه شده، ایرانیان به صورت گروهی ترک دین آبا و اجدادی را می‌کنند. بعضی کلیساهای ناشناس و کوچک در اروپا به لطف این نودینان، سری در میان سرها شده‌اند و به مرحله تولید انبوه رسیده‌اند. شما خود را با این مطلب دلخوش کنید که اینها برای گرفتن حق اقامت این کار را می‌کنند، ولی در میان هیچ دینی یافت نمی‌شوند مردمی که در عرض ۳۰ سال حکومت تحت سلطه روحانیت چنین از دین خود فراری بشوند. آقا جان وقتی دین را آلوده به سیاست می‌کنید آن هم به دست روحانیت، اول، دین و بعد، روحانیت لطمه می‌خورند، مردم هم که در حساب‌های ما جایی ندارند.

ببینید روحانیت حداقل در زمان‌های قدیم، عمرش را به تحقیق و تلمذ و تدریس می‌گذرانده تا بشود آیت‌الله العظمی (بگذریم از اینکه شما و آقای رفسنجانی بدون طی این مسیر آیت‌الله شدید) و یا به نوعی کارشناس و متخصص امور دینی. انسان وقتی که از پزشک بشنود که کشیدن سیگار یا خوردن چربی برای قلب مضر است، یقیناً اگر جناب دکتر را سرگرم دود و دم و شکم‌چرانی ببیند اطمینانش به او زائل شده و با خیال راحت‌تر از قبل سیگارش را دود می‌کند و غذای چرب نوش جان می‌کند. و می‌اندیشد که پزشک متخصص وقتی اهل دود و چربی است حتماً می‌داند که زیاد هم خطرناک نیست و برای جلب مشتری ما را می‌ترساند.

آقا!

سیاست در همه جای دنیا و به‌خصوص در ایران به دروغ آلوده است. وقتی کودکی را با گفتن «دروغگو دشمن خداست و جایش در جهنم»، تربیت می‌کنیم، بزرگ که شد وقتی که کارشناسان امور دینی را مدام در حال دروغگویی ببیند، اولین نتیجه‌گیری‌اش این است که روحانیتی که عمرش را در تحقیق سپری کرده مثل آب خوردن دروغ می‌گوید، حتماً به این نتیجه رسیده که جزای دروغگو جهنم نیست و یا اینکه اصلاً جهنم و بهشتی و به طبع آن، خدایی در کار نیست. آیا این وهن دین نیست؟



اعلام می‌شود که عده‌ای خودسر با گرفتن فتوا از متخصصان دین با خیال واهی «النصر بالرعب»، اقدام به کاردآجین کردن زن و مرد و پیر و جوان می‌کنند که بزرگ‌ترین جرمشان نوشتن بوده یا حرف زدن. بعد از کلی سر و صدا شخص اول مملکت یعنی بزرگ‌متخصص امور دینی، رسماً اقدام به دروغ‌گویی می‌کند و آن کشتار را به اسرائیل و امریکا نسبت می‌دهد. برای خدایگان قدرت باید که قربانی داد. یکی از بله‌قربان‌گوها را [سعید امامی] در زندان واجبی می‌خورانند و همسرش [فهمیه ڈری نوگورانی] را که نقل است با اهل بیت شما در رفت و آمد بوده برای رضای شخص شما آن قدر شکنجه می‌کنند که نه تنها به رابطه با اسرائیل اعتراف کرد، بلکه اعتراف کرد با چه کسانی چه کارها و با کدام انگشت انجام داده است. فقط نمی‌دانم چرا این اعمال را فیلم‌برداری و پخش می‌کنند. می‌خواهند زهر چشم بگیرند یا فیلم، مخصوص تماشای عموم تهیه شده تا همه ببینند که رهبر دروغ نمی‌گوید. و چون «ماهی از سر گنده گردد نی ز دم»، آن حاکم شرع! که دخترکی ۱۶ ساله را با جعل و دروغ ۲۱ ساله معرفی می‌کند و با اعمال نفوذ و حتا خارج از روال اعدام‌های همیشگی به سرعت به دار می‌کشد. وقتی که بوی قضیه در می‌آید و کارشناس دین مورد سؤال قرار می‌گیرد که چرا با این سرعت آن بخت برگشته را اعدام کردی، با وقاحت می‌گوید شهر ما در کنار دریاست و چیزی به آغاز هجوم مردم به دریا نمانده و من باید برای جلوگیری از فساد، از مردم زهر چشم می‌گرفتم. فرمانده نیروی انتظامی! با هجوم شبانه و پر سر و صدا و برای اولین بار در حضور نصفه نیمه دوربین تلویزیون با بی‌رحمی مثال‌زدنی اقدام به جمع‌آوری اراذل و اوباش! می‌کند.

وقتی که انسان‌هایی در بازداشتگاه‌ها کشته می‌شوند و تصاویر افراد نقابدار که با چوب مردم را می‌زنند و آفتابه به گردنشان می‌اندازد دوباره باعث معروفیت و به سر زبان آمدن نام ایران در دنیا می‌شود و حتا صدای خودی‌ها هم در می‌آید که آقا شما بعد از سی سال، قانون خودنوشته و حتا قوانین مجازات اسلامی را هم زیر پا می‌گذارید، سردار یک‌شبه می‌گوید اگر ما این کار را انجام نمی‌دادیم، با اعلام کوپنی شدن بنزین احتمال اغتشاش مردم را می‌رفت.

می‌بینید آقای خامنه‌ای همه این لطمات به دین و جامعه با تشنگی طبقه روحانی به قدرت آغشته است.

می‌دانیم که این مثال‌ها پایانی ندارد مخصوصاً از وقتی که احمدی‌نژاد با بوسیدن دست شما از امداد غیبی تشکر کرد، انگاری به اضافه تمام خرابکاری‌ها برای تسریع ظهور امام زمان، اجازه رسمی دروغ‌گویی را هم گرفته، و دیگر کسی جلودارش نیست. هر چه به ذهنش می‌رسد به زبان می‌آورد و با اینکه سخنانش در تمام دنیا ضبط و پخش می‌شود، ساعتی نگذشته به راحتی آب خوردن انکار می‌کند و زورش را به خبرنگار و دانشجو می‌رساند به این جرم که شما چرا کر نیستید.

باعث تأسف است که در ایران ضرب‌المثل شده که «حرف راست را باید از کودک شنید» و یا «مستی و راستی». یعنی از ایرانی هوشیار بزرگسال نباید انتظار حقیقت را داشت. ولی حداقل دامن دین و تا اندازه‌ای روحانیت از آلودگی مصون بود. می‌گویم «تا اندازه‌ای»، چون دروغ مصلحت‌آمیز از گذشته‌ها هم مجاز شرعی بوده، ولی باز هم مثل امروز نبود. اگر مرحوم مطهری امروز زنده بود شاید دوباره کتابی در رابطه با «خدمات متقابل اسلام و ایران» و یا روحانیت ایرانی می‌نوشت.

آقای خامنه‌ای بیاید و قدر زمان باقی‌مانده را بدانید، تا زنده‌اید از نفوذ خود استفاده کنید و ولایت فقیه را از قانون اساسی حذف کنید و جایش بنویسید «کرامت انسانی، خدشه‌ناپذیر است». شما به دلیل تخصصتان بهتر از من از سرگذشت اسلام خبر دارید. بعد از رحلت پیامبر، مسلمانان صدر اسلام که محضر شخص پیامبر را درک کرده بودند نتوانستند برای تقسیم قدرت به توافق برسند که بابتش خون‌ها ریخته شد و دشمنی‌ها همچنان ادامه دارد. اگر درست به خاطر داشته باشم، بعد از فوت امام چهارم این مسأله گریبانگیر شیعه هم شده که نتیجه‌اش انواع فرّقی شیعی است با تعدادی متفاوت از امام‌ها. و این اتفاق به سادگی می‌افتاد، یک پیشوا از دنیا می‌رفت و جانشینانش بر سر تقسیم قدرت به توافق نمی‌رسیدند. و این اتفاق در ایران هم افتاد، بعد از فوت آقای خمینی هم عده زیادی خانه‌نشین شدند. لابد خود را مانند حضرت علی می‌بینند که حقش را خورده‌اند ولی او سر در چاه می‌کند برای درد دل. و این نوع از اتهام‌زنی که هر کس دیگری را با بدنامان صدر اسلام یکی بداند هم که مُد روز است و گروه‌ها مخالفین خود را ابن سعد می‌نامند و موافقین را «معجزه هزاره سوم». به دلایل پیش گفته و هزاران دلیل دیگر، این نوع از کشورداری راهش جز به ترکستان ختم نخواهد شد و این حکومت نه به عاقبت‌بخیری حاکم می‌انجامد و نه به رستگاری جامعه. ولی اگر واقعاً اعتقاد دارید که باید جامعه را به فساد و ستم آلوده کرد تا امام زمان زودتر ظهور کند، از نصیحت به شما توبه می‌کنم.



نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۲۹ خرداد ۱۳۸۸

خون را بنا نبود بریزید، که ریختید و حد را بنا بود نگه دارید، که نگه نداشتید و حرمت را بنا بود حفظ کنید، که بی حرمتی کردید و با بی انصافی و بی هیچ عدالتی، حق ملتی را پایمال کردید

حداقل حق همسایگی ده بیست ساله و رفاقت چهل ساله با هاشمی را نگه می‌داشتید، یعنی واقعاً به هیچ رفیقی نیاز ندارید!؟

من نگران تغییر حکومت نیستم، نگران خون‌هایی هستم که ریخته خواهد شد، اگر چه اکنون نیز خون بر سنگفرش‌های خیابان نشسته است. از عاقبت ظلم بترسید!

باور نکنید که هماره و با هر ظلمی که بر مردمان برود، تسلیم و رام می‌مانند

اما از همه چیز مهم‌تر، این است که شما، با حرمت‌شکنی روحانیت و دانشگاه و ملت و مجلس و انقلاب و جمهوری اسلامی، خودتان را بی حرمت کردید

شترهای مرگ در کاخ و بیت رهبران هم می‌خوانند

اگر باد بکارید، توفان مردم را درو خواهید کرد

آقای خامنه‌ای؛

اظهارات امروز شما همه اتفاقات رخ‌یافته روزهای اخیر را متوجه حضرتعالی می‌کند. از سوی دیگر، دیروز اعلام شد که سرکار خانم رجایی، همسر شهید رجایی، نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور محبوب آیت‌الله خمینی را در حرم حضرت معصومه دستگیر کرده‌اند و وی را به زندان برده‌اند، چرا که او نیز مانند میلیون‌ها ایرانی دیگر به ظلم و بی‌عدالتی که بر این ملت رفته است، اعتراض کرده بود و دولت تحت امر شما صدای او را هم نتوانست تحمل کند. حق نخست‌وزیر محبوب آیت‌الله خمینی و نخست‌وزیر سابق خودتان، بر اساس شواهد بسیار و قرائن بی‌شمار، در انتخاباتی پرشکوه و بی‌نظیر غصب شده و شما پیش از آنکه حتی پیرمردهای منصوب خودتان انتخابات را تأیید کنند، بی‌صبرانه بر دروغی بزرگ، مهر تأیید زدید و با همین کار، هم از وظیفه قانونی‌تان تخلف کردید و هم شرط «عدل» را، که از شروط اصلی ولی فقیه است، زیر پا نهادید... اینها همه به کنار، سؤالی بزرگ‌تر مطرح است، شما می‌دانید چه می‌کنید؟ می‌دانید به کجا می‌روید؟

آقای خامنه‌ای!

مرا به عنوان یکی از نویسندگان سرشناس ایرانی می‌شناسند، برخی بر این کلمه «خوب» را هم می‌افزایند، یکی از اینها روحانی شریفی است که هفت سالی قبل که از زندان بیرون آمده بودم گفته بود «آقا گفته‌اند تو و فلانی نویسنده‌های خوبی هستید، چرا نمی‌نویسید؟» و این زمانی بود که تازه از زندان بیرون آمده بودم به جرم نوشتن و روزگرم به خاطر حفظ حرمت همان قلمی که خدای به آن قسم خورده بود و قاضی شما بی‌حرمتش کرده بود، ویران بود و هنوز هم بر این باور بودم که قلمم جز هدیه کردن لبخندی به ملت، شاید کاری دیگر هم بتواند بکند. خواننده بودم روایت شاعرانه و مسحورکننده عبدالفتاح عبدالمقصود را از زندگی «علی بن ابیطالب» و قصد کرده بودم که سه چهار سالی از زندگی‌ام را بگذارم برای نوشتن زندگی امام حسین.



این وسوسه تنها در من کافر نبود، که سرگذشت آن بزرگان را بسیاری از هم‌قبیلگان من نوشته‌اند، از همان عبدالفتاح عبدالمقصود بگیر تا شاعران و نویسندگان بزرگ ایران و عرب و حتا نویسنده بزرگ ایرانی مرحوم غلامحسین ساعدی که می‌خواست «مقتل» را بنویسد و ما همگی بیش از آنکه اهل شریعت باشیم، سرگشتگانی بودیم که با خدای خویش عاشقانه به مهر و قهر بودیم، نه چون رفقای شما که بندگی و بردگی منش و روش‌شان در مواجهه با خدای است. من به قول آن پیر بینوا، بنده‌ای سر به راه نبودم، و راه بهشت مینوی من بر روی طوع و خاکساری دیگران نبود، اما جای آفتاب را می‌دانستم و کلمه را می‌شناختم و می‌دانستم که آن کسی می‌تواند راوی شرق باشد که خورشید عشق در دلش طلوعی کرده باشد، نه آنان که تمام روحشان را شب گرفته است و کلماتشان غروب می‌کند وقتی که روایت را آغاز می‌کنند. اما نشد، نشد و نشد آن کار که بشود. داروغگان و شحنگان دستگاه داغ و درفش چنان کردند که رخت بر بستیم از وحشت زندان سکندر و خراجات سنگین‌تان را هم تاب نیاوردیم و حالا گرفتاری ماست و این غول‌های بیابان. که می‌بینید هر چه باشند از آن راهزنان خیابانی چکمه‌پوش و چماق به دست شریف‌تراند.

باری، شرح خویش را دادن مقصد من نیست، اما بهانه‌ای است که فراموش نکنید که کدام کس با شما سخن می‌گوید. چند سالی قبل نیز کاری کرده بودید و من نیز به خشم چیزی نوشته بودم و اسباب زحمت برای من شد و چنان که گفته‌اند اسباب کینه برای شما. که می‌گویند کینه‌هایتان سخت است و از دل برون نمی‌رود، وقتی که آمد... و لابد باید که باز حکایت این روزها را می‌شنیدم و تصویرش را که در هر رسانه بازتابیده می‌دیدم و لب سکوت به دندان می‌گزیدم و راه خاموشی برمی‌گزیدم... اما و اما، که این بار گوئی کار چنان از دست بشده است که سکوت معنا نمی‌دهد، وقتی سه میلیون نفر، نفرت‌شان از بی‌عدالتی و ظلم را در حد فاصل انقلاب و آزادی در سینه حبس می‌کنند و تنها به اشارت انگشت، داستان پیروزی دزدیده‌شده‌شان را می‌گویند.

خون را بنا نبود بریزید، که ریختید و حد را بنا بود نگه دارید، که نگه نداشتید و حرمت را بنا بود حفظ کنید، که بی‌حرمتی کردید و با بی‌انصافی و بی‌هیچ عدالتی، حق ملتی را پایمال کردید. پایمال کردید حق میلیون‌ها آدم را و بعد مرد دروغگوی شهر، بی‌شرمانه یک ملت بزرگ و شریف را «خس و خاشاک» نامید، همو که غلام حلقه‌به‌گوشی بود و خریدیدش، به قیمت فروختن همه آنان که از بزرگان آن قبیله بودند. نمی‌گویم که عقل، نمی‌گویم که عدل، نمی‌گویم که شرافت، نمی‌گویم که درایت، نمی‌گویم که هشیاری، نمی‌گویم که مصلحت‌داری، نه، اینها را بگذاریم و بگذریم، می‌پرسم که قیمت را چرا درست حساب نکردید؟

می‌گویند هر چیزی قیمتی دارد، و می‌گویند هر چه بگیری، چیزی می‌دهی. حساب نکردید این که می‌گیرید قیمتش چقدر است در مقابل همه آنچه می‌دهید؟ این غلام‌بچه‌ای که در بازار مکاره دروغ و فریب، مفت هم گران است، به چه قیمت خریدید؟ به قیمت سرشکستن و زبان بریدن و زخم زدن بر تن ملت خودتان؟ به قیمت کشته شدن خلقی شریف و مردمی آزاده که تنها حقشان را بر اساس قول خودتان می‌خواهند؟ به قیمت طعن و لعن و نفرین میلیون‌ها انسان که از ترس قداره‌بندهای چکمه‌پوش و ریشوهای بی‌ریشه قمه به دست و نفربرهای ضد شورش در سکوت راه می‌روند و هیچ نمی‌گویند تا حداقل در این ساعات سکوت، کمی به خودتان فکر کنید؟

این غلام‌بچه را خریدید به قیمت به آسمان رفتن صدای الله اکبر میلیون‌ها آدمی که حقشان را ظالمانه نقض می‌کنید؟ یک بی‌لیاقت بی‌ادب را چون موجودی وحشی به جان این ملت انداختید و سگان را رها کردید و سنگ‌های بنای حکومت خودتان را بستید و رئیس مجلس خبرگان‌تان را در حصر نگه داشتید؟ حداقل حق همسایگی ده بیست ساله و رفاقت چهل ساله با هاشمی را نگه می‌داشتید، یعنی واقعاً به هیچ رفیقی نیاز ندارید؟! شنیدم که گفته‌اید «آنان که به خیابان می‌آیند مسؤول جان‌شان خودشان هستند»، چرا؟ آیا خیابان‌های کشور، مُلک طلق مرحوم ابوی شماس است؟ آیا مردم حق ندارند در خیابان‌های شهر از حقشان دفاع کنند؟

آقای خامنه‌ای!

شما که به آخرت اعتقاد دارید! نمی‌خواهم به روزهای محشری که در تهران به راه افتاده فکر کنید، به روز محشر آن جهان که باور دارید؟ نمی‌خواهم به آشکار شدن اسرار یک دروغ ساده‌لوحانه، که ملتی باورش نمی‌کنند و سرانجام آشکار خواهد شد، باور کنید، حداقل به «یوم تَبلی السرائر» که اعتقاد دارید؟ چطور می‌توانید در آن قیامتی که لابد باورش دارید با استاد و معلم‌تان آیت‌الله خمینی مواجه شوید و بگوئید که تمام اهل بیتش را از بیت‌تان راندید؟ و هر که او از خود می‌شمرد، جزو غیرخودی‌ها به شمار آوردید؟ چطور می‌توانید با او مواجه شوید و بگوئید که در حکومت عدل شما همسر رئیس‌جمهور محبوب او رجایی را زندانی کردید؟ چطور می‌توانید با او مواجه شوید و بگوئید حق نخست‌وزیر او را که محبوب‌ترین رجل اجرایی کشور نزد آیت‌الله خمینی بود، انکار کردید و حق مرد صدیقی مانند موسوی را پایمال کردید و دروغگویی چاپلوس را به ناحق به جایش گماردید؟



چطور می‌توانید با او مواجه شوید و بگوئید که هاشمی رفسنجانی را که امین‌ترین اصحاب خمینی بود، در حکومت‌تان دزد خواندند و فرزندانش را ممنوع‌الخروج کردند و شما هیچ نگفتید و خوشحال هم شدید؟ چطور می‌توانید با سردارانی که برای دفاع از ایران در جنگ به شهادت رسیدند مواجه شوید و به آنها بگوئید که خانواده‌های آنان که امانت‌شان نزدتان بودند، از خود رانند و مثنی دروغگوی ریاکار را به آنها ترجیح دادید؟ چطور می‌توانید به آیت‌الله خمینی بگوئید که بهترین شاگردانش را در تنگنا گذاشتید و یک مشت روحانی قدرت‌طلب را تنها به این دلیل که شما را دوست می‌داشتند، بر آنان ترجیح دادید؟ لابد زمانی هست که تا پیش از آن روز به همه این سؤالات پاسخ بدهید. شاید به من بگویند که همچون منی که به هیچ چیز اعتقاد ندارم چرا نگران شمایم، نه، من نگران شما نیستم، فقط می‌خواهم بگویم که همه چیز به این آسانی تمام نخواهد شد. آنها که بارگه داد بودند، از ایوان مدائن‌شان هیچ نماند، شما می‌خواهید با این خیابان پاستور چه کنید؟

جناب خامنه‌ای!

در این روزها صداهایی در شهر بلند است.. بشنوید. سی سال قبل، مردی دیگر بر صندلی اقتدار این کشور نشسته بود که صدای ملت را دیر شنید، دیر شنید و وقتی شنید قول داد که انتخابات بعدی را عادلانه برگزار کند. اما کار به جایی رسید که برای یافتن گوری هم در این دنیای پُر قبرستان سرگردان بود. البته چنان کرده‌ایم و کرده‌اید که مردمانی برایش دایم آرزوی آمرزش می‌کنند و صد بار توبه می‌کنند که چرا چنان کردند. اما وقت، همیشه نیست. گاهی پیش از آنکه فکر کنی اتفاق می‌افتد. وقتی توفان آغاز شد، نه از تاک، نشان می‌ماند و نه از تاک‌نشان. من نگران تغییر حکومت نیستم، نگران خون‌هایی هستم که ریخته خواهد شد، اگرچه اکنون نیز خون بر سنگفرش‌های خیابان نشسته است. از عاقبت ظلم بترسید!

ظلم را مردمان بر نمی‌تابند، آتش‌شان می‌زنید، زبانه می‌کشند؛ می‌زنیدشان، فریاد می‌زنند؛ بر سرشان می‌ریزید، رودی می‌شوند و جاری می‌شوند و کاری می‌شود که دیگر از هیچ کاره‌ای هیچ کاری نیاید. با ظلم حکومت کردن نمی‌شاید. شاید گفتنش بد نباشد و این سخن را هرگز فراموش نکنید که آن بیت، حصن حصینی نیست که تا ابد آباد بماند و آن حرم را چنان محترم نگاه نداشته‌اید که وقتی شمشیرداران همه را بزند، مردمان، مقیم حرم بمانند. حکومت جمهوری اسلامی از مسیری دشوار گذشته است، باور نکنید که همواره و با هر ظلمی که بر مردمان برود، تسلیم و رام می‌مانند. در این انتخابات، از صد نفر از بزرگان همین حکومت، حداقل هفتاد نفرشان پشت سر میرحسین موسوی بودند و به زحمت بیست نفرشان پشت سر احمدی‌نژاد، مردم به موسوی رأی دادند، شما با تأیید تقلب بزرگ انتخابات چنان کردید که هفتاد درصد حکومت هم توسط خودتان حذف شده است. بترسید که اگر هر فرمانی بدهید، حتا اعضای نزدیک به شما هم امرتان را مَطاع ندانند.

آقای خامنه‌ای!

آنچه در این انتخابات رخ داد، تنها یک دروغ بزرگ نبود. دروغی چنان بزرگ و موهن که اثباتش از انکارش بسیار ساده‌تر است. آنچه مردم را عصبانی کرد و به خیابان کشید، وقاحت و بی‌شرمی بی‌حد رئیس‌جمهور در انکار همه واقعات جلوی دوربین تلویزیون بود، او بدون اینکه به شعور مردم احترام بگذارد، حتا به قدرت محاسبه ریاضی مردم هم بی‌احترامی کرد. آنچه در این انتخابات مردم را عصبانی کرد، این بود که این بود که رئیس‌جمهور این‌قدر ارزان رأی و فکر مردم را می‌خواست بخرد. آنچه در این انتخابات مردم را عصبانی کرد، این بود که او به چشم مردم هم دروغ گفت و به آنان گفت چیزی را که می‌بینند اتفاق نیفتاده است. آنچه در این انتخابات اتفاق افتاد این نبود که چرا در شمارش آرای مردم تقلب شد، این بود که چرا آرای مردم اصلاً شمارش نشد. آنچه مردم را عصبانی کرده است، این است که رئیس‌جمهور میلیون‌ها ایرانی، مخالف خودش را «خس و خاشاک» نامیده است. آقای خامنه‌ای! ما آدمیم، خس و خاشاک نیستیم.

از سوی دیگر، آنچه در این انتخابات رخ داد، این بود که بعد از ۲۸ سال به روی جمعیت خیابانی شلیک شد، فقط به خاطر اینکه آنان حق قانونی‌شان را می‌خواستند. پلیس، مردمی را گُشت که در کمال سکوت و آرامش، چهار ساعت در خیابان راه رفته بودند. شوربختانه دولت در این چهار سال آن‌قدر پول نفت داشته است که همه اراذل و اوباش را به لباس شخصی‌های دولتی تبدیل کرده است. آنها هستند که با قمه و باطوم به جان مردم افتاده‌اند.

در این انتخابات، حرمت شهدای جنگ هم شکسته شد، حرمت کسانی که مردم آموخته بودند که آن بزرگان فداکار، حافظ ناموس مردم بودند. در این انتخابات، حرمت روحانیت و مرجعیت هم شکسته شد. ما به این حرمت نیاز داشتیم و داریم، همیشه باید خانه‌ای باشد که بتوان از دست ظلم به آن پناه برد. آنچه در این انتخابات رخ داد، این بود که به ۲۶ سال از زندگی سی ساله جمهوری اسلامی و به تمام رهبران آن، جز شخص شما، بی‌احترامی شد. و البته تاریخ به یاد ندارد که حکومتی چنین با خود بی‌رحمی کرده باشد، تنها به خاطر اینکه انتخاب شخصی دیگر را تاب



نمی‌آورد. آقای عزیز! آنچه بی‌حرمت شد چنان بزرگ است که براحتی نمی‌توان از آن گذشت. اما از همه چیز مهم‌تر، این است که شما، با حرمت‌شکنی روحانیت و دانشگاه و ملت و مجلس و انقلاب و جمهوری اسلامی، خودتان را بی‌حرمت کردید، آیا ادامه عمر دولت احمدی‌نژاد ارزش این همه بی‌حرمتی را داشت؟ آیا به خاطر این دولت بی‌لیاقت که هر روز میلیون‌ها نفر نفرینش می‌کنند، تا کجا حاضرید بمانید؟

آقای خامنه‌ای!

بسیاری از سرداران جنگ، بزرگانی‌اند که حاضر نیستند دروغی به این بزرگی را بپذیرند، آنها اوباش گردن‌کلفت نیروی ضد شورش نیستند که مثل سگ‌ها به جان ملت بیفتند، مطمئن باشید در روزی که دور نیست، آنان در کنار مردم خواهند ایستاد. آنانی که بخشی از جانشان را برای دفاع از ملت فدیہ کرده‌اند، روبه‌روی ملت نمی‌ایستند. کارکنان دولت نیز غلامان حلقه‌به‌گوش رئیس‌جمهور نیستند، حتا به کارکنان وزارت اطلاعات‌تان هم اعتماد نکنید، آنها هم حاضر نیستند از دروغی به این بزرگی دفاع کنند. و از همه مهم‌تر ملتی هستند که راه خیابان‌ها را یاد گرفته‌اند. این ملت دیگر از هیچ‌کس نمی‌ترسند.

متأسفانه یا خوشبختانه چنان راه حضور همه رسانه‌ها را بسته‌اید که دیگر هیچ صدایی جز صدای ملت در شهر شنیده نمی‌شود. نه صدای آمریکا، نه صدای انگلیس، نه صدای اسرائیل و نه حتا صدای روشنفکران، فقط صدای پارازیت دولت، حاکم بر رسانه‌هاست. اما صدای مردم، بلند است، بلند تا آسمان. به چه زبان باید بگویند؟ در شعارها می‌گویند، نمی‌شنوید؟ سه میلیون نفر با سکوت و انگشت‌های نشانه شده حرف می‌زنند، نمی‌شنوید؟ بر کاغذهایی که در دستشان است، می‌نویسند، نمی‌خوانید؟ بر دیوارهای شهر نظرشان را نوشته‌اند، نمی‌بینید؟ آیا شب‌ها صدای «مرگ بر دیکتاتور» و «الله اکبر» را نمی‌شنوید؟ چگونه باید بگویند تا بشنوید؟ آنان حق‌شان را می‌خواهند، آنها به مردی که یک سال وزیر خارجه و هشت سال نخست‌وزیر دوران جنگ و بیست سال عضو مهم‌ترین ارکان قدرت بود، با شادمانی تمام رأی داده‌اند و حالا هم حاضرند تا پای جان از رأی‌شان دفاع کنند. آنها برای دفاع از عدالت، شهید داده‌اند. نمی‌بینید؟

کاری که باید بکنید کاری ساده است، باید حق مردم را به آنان برگردانید، همان چیزی که هر انسان شریفی از آن دفاع می‌کند. انتخابات را باید باطل کنید تا مردم آزادانه انتخاب‌شان را بکنند. این، همه چیزی است که مردم می‌خواهند، اگر این را ندهید، آن وقت ممکن است مجبور بشوید چیزهای بزرگ‌تری را بدهید. مردم ایران با شنیدن خطبه‌های نماز جمعه شما عصبانی و خشمگین شده‌اند ولی متانت‌شان را از دست نمی‌دهند، آنان به راهپیمایی‌های گسترده‌شان ادامه می‌دهند.. آنها بدون نفرت و خشم، حق‌شان را می‌گیرند. آقای خامنه‌ای! مردم بزرگوار ایران، قدرتمندتر از آن هستند که فرض می‌کنید، آنها به خیابان آمده‌اند، در خیابان می‌مانند، حق‌شان را می‌گیرند و شما را هم سر جای خودتان می‌نشانند.

در جهان گورستان‌های بی‌شماری است که در آن مردانی خفته‌اند از قبیله سیاست، که چیزی شبیه به همین حرف‌های شما را زده‌اند، آنان یک چیز را فراموش کرده بودند، و آن اینکه شترهای مرگ در کاخ و بیت رهبران هم می‌خوانند. هیتلر و استالین و پل پت و لنین و شاه و آیت‌الله خمینی مُردند، شما هم بالأخره می‌میرید. وقتی مرگ بزرگان فرا می‌رسد دو واکنش در عموم مردم ایجاد می‌شود، گروهی بر مزار مرد بزرگ می‌گریند و گروهی دیگر نفرینی ابدی را نثارش می‌کنند.

آقای عزیز!

تا مرگ نرسیده است و دچار نفرین ابدی مردم نشدید، حرفتان را پس بگیرید و بگذارید همان خامنه‌ای معمولی باشید، آدمی که مردم او را یک آدم بی‌قدرت، پرکینه و بدون موضع مشخص می‌دانند، یک رهبر ضعیف که شاید بشود تحملش کرد. اما اگر هوس کنید که ادای بزرگ‌تر از خودتان را در بیاورید و دستور کشتن بدهید، ما باورتان نمی‌کنیم، شما این‌کاره نیستید برادر. مردم هم این‌قدر ترسو نیستند، مردم ایستاده‌اند و اگر باد بکارید، توفان مردم را درو خواهید کرد.

ابراهیم نبوی

۲۹ خرداد ۱۳۸۸

**نامه سرگشاده پیمان فتاحی (ایلیا میم) و پریس کی نژاد به خامنه‌ای، ۳۰ خرداد ۱۳۸۸**

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب

پریس کی نژاد، عضو مرکزی جمعیت ال یاسین

اینجانب پریس کی نژاد از شاگردان استاد الیاس رام الله (ایلیا- فتاح) هستم. امروز و در این نوشته می‌خواهم زبان کسی باشم که صدای او ظاهراً در دخمه‌های خوف‌انگیز بخش عقیدتی و امنیتی زندان اوین خفه شده است و شکنجه‌گرانش گمان می‌کنند از پس آن دیوارهای قطور هیچ صدایی قابل شنیدن نیست... و امروز مسؤولیت رساندن این صدا به بیرون بر عهده من گذاشته شده است. دریافت و کشف صحت گفته‌ها و مطالبی که در این نامه می‌آید برای شما بسیار ساده است اگر امینی را بر آن بگمارید.

سی و یکم خرداد ماه هشتاد و هشت

دکتر پریس کی نژاد (عضو مرکزی جمعیت ال یاسین)

ایلیا میم (پیمان فتاحی) رهبر جمعیت الاهیون ایران (ال یاسین)

گفتند و تأکید کردند که به دستور حاکمیت اسلامی و به عنوان کلیدی در دست ولی امر مسلمین باید فیلمی ضبط کنی که بعدها روشن شد به بدترین شکل ممکن مونتاژ و جعل شده و بدترین و دروغ‌ترین استفاده‌ها از آن شده است. مطالب آن فیلم همان‌هایی بود که از سال‌ها قبل در سخنرانی‌ها و کتاب‌ها و بیانیه‌ها آمده بود اما آنها با پلیدی و حقه بازی تمام آن را قطعه قطعه کردند و بدترین و دروغ‌ترین مونتاژها را از آن تهیه کردند... و بعد خبر از فیلم و بولتنی محرمانه دادند که مونتاژ کرده بودند و گفتند اگر خودت هم ببینی خود را انکار می‌کنی... مدت‌ها دچار خونریزی‌های شدید بودم [بالا آوردن خون، خونریزی از گوش و بینی و ادرار خونی بر اثر فشارهای خردکننده شکنجه‌ها] و نهایتاً پس از شش ماه زندان انفرادی گفتند آزادی و هیچ جرم خاصی به جز جمعیت [الاهیون- ال یاسین] مطرح نشد. گفتند کاری می‌کنیم که روزی هزار بار آرزوی مرگ کنی. در شش ماه اول شکنجه‌ها روزی هزار بار مرگ را به چشم دیدم اما آرزویش نکردم. می‌گفتند ما شکنجه گر نیستیم و فقط در موارد استثنایی اینطور خشن برخورد می‌کنیم. در باره تو دستور از بالا داریم.. در پایان دوره اول انفرادی تعهداتی خواستند. گفتند با مردم قطع رابطه کنم. هیچ چیزی ننویسم. اندیشه‌ها و یافته‌هایم را با هیچ کس مطرح نکنم. همه جا بگویم پشیمانم، انحراف داشته ایم، خطا کرده ایم. مردم و شاگردانم را به هر شکل که می‌توانم از خودم فراری بدهم. تند تند حرف بزنم نه آرام (باورتان می‌شود؟) موهابیم را از ته بزنم! مردم را به هیچ چیزی دعوت نکنم. کتابی در ردّ و تقبیح خودم بنویسم و صفحه به صفحه آن را آنها باید از ماه‌ها قبل ببینند... و اگر در باره شکنجه‌ها و بازجویی‌ها بگویم قبر شاگردان و خانواده‌ام را با دست خودم کنده ام.

... بعد از گذشت چند ماه دوباره مرا به زندان آورده‌اند و [اکثر روزها و شب‌ها] شکنجه می‌کنند. شاگردانم و همسر و نزدیکانم را برای اعمال فشار دستگیر کرده‌اند. در بدترین شرایط ممکن... نگهداری می‌شوم... تا امروز بیش از یازده ماه است که در سلول انفرادی و در شرایطی ویژه [سلول مرگ] محبوس هستم... تا امروز، بیش از بیست و پنج جلسه رسمی شکنجه شده ام، بارها خفه‌ام کردند، همه پشت و کف پاهایم تاول است... البته قسمتهایی از پوست بدن و مقدار زیادی از لباس‌های خونی را در جلسه دادگاه به قضات دادم. تقریباً در هر جلسه شکنجه خونریزی و بالا آوردن خون به حدی بوده که مجبور شده‌اند موقتاً شکنجه را متوقف کنند... سلولی که در آن هستم در طبقه زیرین ۲۰۹، آن قدر کم هوا و پر از دود است که معروف است به اتاق گاز و نگهبانان می‌گویند هر کس به این سلول می‌آید یا خیلی زود خودکشی می‌کند یا به خاطر لجاجت و حماقتش! اعدام می‌شود. اما باور کنید تحریف‌ها و دروغ‌هایی که اینها به نام خدا می‌گویند بسیار دردناک‌تر از خفگی‌های مکرر و شکستن استخوانهایم بوده. اینها فرزندان جهش‌یافته شمر و یزید و معاویه‌اند. قبلاً از مردم و جهان آزاد شنیده بودم اما ماه‌هاست که شبانه‌روز آن را تجربه می‌کنم. اینها فرزندان چنگیز و هیتلر و خونخواران تاریخ‌اند اما درد آنجاست که به نام فرزندان اسلام و قرآن معروف شده‌اند... نمی‌دانم آیا شیطان می‌تواند مانند اینها دروغ بگوید، تحریف و سیاه‌نمایی کند، حقه بازی و فریبکاری کند یا اینکه این مسلمانان دروغین می‌توانند شیطان را هم تعلیم دهند... باز هم موضوع دادن چک سفید به نظام اسلامی را مطرح می‌کنند تا خیالشان راحت شود که من بر ضد اسلام، حکومت اسلامی و مهم‌تر اینکه بر ضد خود آنها کاری نمی‌کنم و حرفی نمی‌زنم و بعدها محاربه نمی‌کنم... این بار هم با حکم حکومتی شما و حکم آقای شهرودی



[ریاست وقت قوه قضائیه] آمده‌اند و می‌گویند که باید دیکته شکنجه‌گران را تکرار کنم و جواب سؤالات را جلوی دوربین بدهم آن هم به شکلی که جواب‌ها تأمین‌کننده نظر حکومت اسلامی و حاکمیت اسلامی باشد. می‌گویند نظام اسلامی اراده کرده تو را نابود و بی‌حیثیت کند. نظام از اعدام تو منصرف شده. ما می‌خواهیم تو را اعدام اجتماعی کنیم... برو بی نام و نشان در یک روستای دورافتاده زندگی کن تا ضرری متوجهات نشود... باید به حکم قانون همکاری کنی. تو برای نظام خطرناکی و باید در افکار عمومی تخریب شوی. بیا همه چیز را انکار کن ما هم پرونده تو و همه را می‌بندیم. ما ابزارهای زیادی داریم. صدها قلم به دست. رسانه‌های زیادی با ما کار می‌کنند. تلویزیون و رادیو در اختیار ماست... به راحتی با چند فیلم و سریال و برنامه تخریبات می‌کنیم. موضوع برای مقامات آنقدر حاد شده که نظر نظام این است فیلم‌ها یا سریال‌هایی ساخته شود تا اسم و فکر تو نابود شود...

[من به نقل از ایشان ادامه می‌دهم] تا امروز مجموعاً بیش از ۳۲۰ روز برای ضبط چند فیلم و چند صدا و نوشتن مطالبی که آنها می‌خواهند و البته می‌گویند حاکمیت اسلامی و حکومت اسلامی می‌خواهد و نوشته‌های رسمی نشان می‌دهند شکنجه شده ام. با وجود شاهدان متعدد در دادگاه، قضات می‌گویند شکنجه‌ها جزء موارد استثنایی اما قانونی است اما جالب اینکه درخواست‌های پر خط و نشان شکنجه‌گران این است که جایی به شکنجه‌ها اشاره نکنم که این حکم محاربه! می‌گیرد. البته دوستان دیگری هم که شکنجه شدند یا کسانی که بر شکنجه‌ها شهادت دادند به شدت مرعوب و محکوم شدند... برای اعترافات دروغین و توبه که معلوم نیست از چه چیزی باید توبه کنم. مسئولین عالی بارها قسم خورده‌اند که اگر فیلم ضبط نکنم شاگردان و خانواده‌ام در بیرون کشته می‌شوند... ۲۵ جلسه شکنجه فیزیکی و روانی باعث نشد دیکته آنها را تکرار کنم اما به واسطه حکم حکومتی و قانون نظام اسلامی انجام دادم ولی باز هم حاضر نشدم دیکته‌های دروغ را روخوانی کنم... می‌گویند اعلام کن که سخنگویان جمعیت در کشورهای دیگر دروغ می‌گویند. بگو نامه‌ها و مطالبی که به نقل از تو منتشر می‌شود دروغ است... علاوه بر فیلم و صدا باید با کیهان و روزنامه جمهوری اسلامی مشتاقانه مصاحبه کنم و همه این مطالب را بگویم و بگویم VOA، BBC، رادیو فردا، رادیو آلمان، وزارت امور خارجه آمریکا، سازمان عفو بین‌الملل و نهادها و رسانه‌های بین‌المللی سخنگویان جمعیت را در خارج زیر فشار گذاشته‌اند و به آنها پول داده‌اند و به همین دلیل آنها در دفاع از ما و بر ضد نظام حرف می‌زنند.

اما مجبور شدم درخواست کمتر آنها را عملی کنم و سعی کردم به اصرار چند ماهه آنها که توام با ده‌ها جلسه شکنجه بود مبنی بر ایجاد تردید و ابهام درباره خودم و درباره تعالیم و کارهایم طوری با مردم حرف بزنم [بعد از شش ماه انفرادی اول] که آنها را از خودم دفع کنم... در فیلم هم چیزهایی گفتم که بیش از ۲۰ سال در آموزش‌ها و سخنرانی‌هایم گفته‌ام اما بعد دیدم با حقه بازی تمام آن را تحریف و مونتاژ کرده‌اند... می‌گویند خودت بیا به تلویزیون و خودت را از ذهن جامعه پاک کن و همه چیز را انکار کن یا اینکه همان فیلم هایت را چنان مونتاژ می‌کنیم که صد بار بدتر از مصاحبه تلویزیونی شود.

برای یازدهمین مرتبه، این بار با حضور نمایندگان شما نوشتیم، گفتم و ضبط شد که چرا دو سال شکنجه شده‌ام اعتراف دروغین کنم و واقعیات را انکار کنم اما حتا یک دروغ، یک تحریف، یک بدعت و یک خلاف قانون و شرع نشانم نمی‌دهند و می‌گویند خودت باید اعتراف کنی. به بازجویان گفته‌ام اگر یک جرم نشان دهید همه را می‌پذیرم. بعد از صدها روز شکنجه مرگبار باز هم ادعا کرده‌ام که هر چه گفته‌ام راست و درست بوده، قول‌ها و کلامم همیشه انجام شده، هرگز دروغ نگفته‌ام و نیز هر تعلیمی که داده‌ام موافق کلام خدا بوده... و البته علاوه بر خودم، کارهایم، زندگی ام و هزاران محصولم، هزاران شاهد زنده بر این امر شهادت می‌دهند. در ۲۰ سال گذشته این چیزها را نگفته‌ام اما ۶۶۰ روز است که همین‌ها را می‌گویم ولی جواب فقط شکنجه و قصابی و فحاشی است... نماینده شما آمد ساعت‌ها حرف زد و دست آخر بدون جواب رفت. او قول داد تا فردا حداقل یک دروغ یا قول انجام نشده یا خلاف قانون را از زندگی ام بیرون بکشد و در عوض من هم شفاهاً و کتباً متعهد شدم که اگر یک دروغ یا کلام عملی نشده یا وعده بی تحقق یا خلاف کلام خدا را نشانم دهند، تسلیم و برده آنها می‌شوم. اما ایشان دیگر بازنگشت. ناخواسته شهادت داد که همه آنچه گفته‌ام و انجام داده‌ام حق بوده و حق است زیرا من آشکار کننده حقیقت هستم.

... می‌گویند برای آزادی ات باید کمک کنی. در تلویزیون حاضر شو و خودت خودت را تخریب کن اگر نه آنقدر اینجا نگهت می‌داریم و شکنجه‌ات می‌دهیم... بارها و بارها شکنجه شده‌ام که بگویم شکنجه نشده‌ام. جالب آنکه برخی مسئولین می‌آیند و می‌گویند شما اصلاً شکنجه نشده‌ای و در همان حال شکنجه‌گران قول و قسم می‌خواهند که جایی مطرح نکنم که شکنجه شده‌ام. مرتباً موضوع چک سفید به نظام اسلامی را مطرح می‌کنند و می‌گویند برای نظام خطرناکی و باید در افکار عمومی تخریب ات کنیم... بعد از این همه شکنجه فیزیکی و روانی تازه می‌گویند اگر همکاری نکنی طرفدارانت را دروغ می‌کنیم و جوی خون راه می‌اندازیم. می‌گویند مقامات را هر طور و در هر جهت که بخواهیم قانع می‌کنیم.



کلید نظر مسئولین در دست ماست. افکار عمومی را ما شکل می‌دهیم... همه درها را هم بسته‌ایم و علما و مراجع را هم توجیه کرده‌ایم هر کس بخواهد از تو حمایت کند پابینش می‌کشیم. بالاتر از آقا [رهبری] نداریم. ایشان خودش دارد دنبال می‌کند...

... در نوشته‌هایم که در بازجویی‌ها مکتوب شده دست می‌برند و به عنوان مدارک و مستندات... استفاده می‌کنند. سؤال شفاهی می‌پرسند و می‌گویند کتباً جواب بده وقتی جواب می‌دهم، روی برگه، سؤالی متفاوت با سؤال شفاهی می‌نویسند. چند بند از یک مطلب را در کپی حذف می‌کنند و معنی بندهای دیگر عوض می‌شود و آن را برای قضات می‌فرستند. موردی که نیاز به یک صفحه جواب دارد، می‌گویند در یک خط جواب بده... روزها اجازه رفتن به دستشویی را نمی‌دهند تا زیر برگه‌هایی را که می‌خواهند امضا کنم و بگویم دستخط من است یا مطالبی را که می‌دهند رونویسی کنم... خفهام می‌کنند و می‌گویند بنویس که مدعی هستی. دفترچه تحقیقی و تفکری دوران نوجوانی را که علامت x و باطل روی آن خورده و در بایگانی بوده برداشته‌اند در کپی علامت باطل و x را حذف کرده‌اند و به عنوان سند خودپرستی من و... به مسئولین نشان می‌دهند. باز هم تکرار میکنم اگر یک دروغ... در زندگی‌ام نشانم بدهند آن وقت از هر اتهامی استقبال می‌کنم.

در گذشته هم گفته‌ام من از خودشکنی و خودانکاری استقبال می‌کنم اما از ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌ها، از دروغ‌ها و تهمت‌ها، از جعل‌ها و جوسازی‌ها، خداوند را که به شدت زنده و حاضر و قادر است به یاری طلبیده‌ام. من برای کمک از شما یا حکومت اسلامی این حرف‌ها را نزد خداوند جهانیان حامی و ناجی من است. خداوند زنده و حاضری که دشمنانم را محکوم و مغلوب می‌کند و دوستانم را نجات می‌دهد و حمایت می‌کند. من تسلیم رب العالمین هستم و هم او که نور جهان‌هاست. مرا و دوستانم را با نور خود راه می‌برد و قوت می‌بخشد. این خداوند جهان‌هاست که از ما دفاع می‌کند و با دشمنانمان می‌جنگد. خدایی که ما تسلیم و خدمتگذار او هستیم و همه زندگی خود را فدای او کرده‌ایم.

تسلیم و خدمتگذار خداوند

الیاس رام الله (فتاحی)

سی‌ام خرداد ماه هشتاد و هشت

یازدهمین ماه سلول انفرادی

*** منع ***

وبلاگ «کانون مدافعان ایلیا در خارج از کشور»



نامه سرگشاده عبدالعلی بازرگان به خامنه‌ای، ۱ تیر ۱۳۸۸

هو العلی الکبیر

جناب آقای سید علی خامنه‌ای، نمی‌دانم با چه زبان و از کدامین ظلم و جنایتی با شما سخن بگویم که مشفقان و دلسوختگان ملت نگفته باشند؟ در نظام متمرکز و مطلقه‌ای که همه راه‌ها منتهی به رأی و تصمیم شخصی شما گشته، نامه‌های ناصحانه متعددی در ارتباط با تقلب انتخاباتی و سرکوب خونین معترضین به جنابعالی نوشته شده که هیچ‌کدام هم پاسخی دریافت نکرده‌اند. بنده نیز امیدی ندارم این نوشته از کانال‌های کنترل‌شده ارتباطی بیت بگذرد و به رؤیت شما برسد، با این حال، بنا به وظیفه ملی و دینی خود نکاتی را یادآور می‌شوم.

در نظام ولایت مطلقه فقیه، شما و ثنوریسین‌های این تیز مدعی هستید مشروعیت خود را نه از آراء اکثریت مردم، بلکه از پیوند به ولایت اهل بیت مطهر پیامبر مکرّم اسلام می‌گیرید. سرسلسله ولایت و عرفان در مکتب تشیع امیرالمؤمنین علی(ع) است که دیدگاه سیاسی خود و معیارهای مطلوب حکومتی را در «عهدنامه‌ای» که به «منشور حکومت اسلامی» شهرت یافته، تدوین کرده است. عهدنامه‌ای که برای اداره سرزمین بزرگ مصر به «مالک اشتر» سپرده تا در مأموریت خطیر خود به عدالت رفتار کند. بنا بر این، بر آن شدم عملکرد شما در وقایع خونبار اخیر را در عرضه به این منشور، که تبلور عصاره تجربیات حکومتی نخستین امام مکتب تشیع است، مورد ارزیابی و مقایسه قرار دهم. گرچه این نکات را بهتر از من می‌دانید، اما خواستم به مصداق: «فَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»، هرچند خوشایند شما و چاپلوسان نباشد، هم یادآوری کرده باشم، و هم به کسانی که ولایت شما را از سنخ همان ولایت می‌دانند، تفاوت زمین تا آسمان را به توفیق حق نشان دهم.

الف - بدبینی ملت به رهبری

جناب آقای خامنه‌ای، میلیون‌ها ایرانی آزاده، به حق یا باطل، شما را در حوادث اخیر به خاطر حمایت بی‌دریغتان از رئیس‌جمهور و تقلب آشکار انتخاباتی همکاران او، عامل اصلی تشنجات و کشتارها می‌دانند و سیاست‌های یک‌طرفه و استبدادی شما را محکوم و عدالت و صلاحیت رهبری‌تان را انکار می‌کنند. جنابعالی مسلماً چنین قضاوتی را بر نمی‌تابید، اما مدعی پیروی از کسی هستید که (در همان عهدنامه) فرمود:

«اگر ملت بر تو گمان ستمگری برد (حکم تو را ظالمانه بشمارد)، عذر خویش را با شفافیت تمام برای آنها بیان کن و بدگمانی مردم را با دلایل روشن از خود دور ساز. مسلماً در این (تمکین به حقوق و حاکمیت مردم) ریاضتی است که باید بر خود دهی، و رفاقتی است با مردم، و رسیدنی است به آرمانت که باید برپا داشتن مردم در راه حق باشد.» (بند ۱۳۰ عهدنامه).

اما شما جز تأیید شتابزده صحت انتخابات پیش از زمان قانونی آن و مردود شمردن ادعای مخالفین بر تقلب در امانت آراء، نه تنها هیچ دلیل و منطقی جز پافشاری بر درستی و «شیرینی»! آن ارائه ندادید، بلکه نیروهای سرکوب تحت فرمانتان را از «تلخی» عواقب کشتار منع نکردید. در حالی که باید به جای تهدید و توبیخ، با عدالت و انصاف و عذرخواهی از ملت، آنها را آموزش و رشد می‌دادید.

با وجود بسته شدن خبرگزاری‌ها و همه امکانات و ابزار رسانه‌ای قابل کنترل، برای بی‌خبر نگه داشتن توده‌های مردم از سرکوب سازمان‌یافته حاکمیت، به نظر نمی‌رسد برای شما محدودیتی برای آگاهی از عوارض این قلع و قمع باشد. آیا هرگز گزارش و عکسی از شهدا و مجروحین وقایع اخیر را به سمع و نظر شما رسانده‌اند؟ آیا می‌دانید نزد خدا و خلقتش، به عنوان تصمیم‌گیرنده اصلی و مسؤل مستقیم آنها پاسخگوی در دنیا و آخرت هستید؟ از دو حال خارج نیست: یا می‌دانید، یا نمی‌دانید. این سؤال را رهبر سلف شما در آستانه انقلاب از شاه کرد. آیا به یاد نمی‌آوردید؟!

اختلاف میان مقام رهبری و ملت، امری بسیار طبیعی و عادی در سایر کشورهاست، در نظام ولایت فقیه، همواره این مردم هستند که صغیر و مهجور و محتاج سرپرستی هستند و حق، همیشه با رهبری است و نظر او «فصل الخطاب» و «حکم حکومتی» اش حذف‌کننده هر حرکت فکری است. اما در همان «عهدنامه»، در تنازع احتمالی رهبر با ملت (مشابه چنین حوادثی)، تصریح شده است طرفین موظفند به کتاب و سنت (قانون) مراجعه نمایند و رهبری هیچ حق ویژه‌ای بر دیگران ندارد (بندهای ۶۳ تا ۶۵).



جناب آقای خامنه‌ای، اینک متأسفانه میان شما و بخش عظیمی از ملت، اختلاف و فاصله‌ای عمیق افتاده است که در صورت لجاجت و بی‌اعتنائی به حقوق مردم، می‌رود خدای ناکرده به جنگی داخلی و برادرکشی منتهی شود، آثار چنین فتنه‌ای که تا ابد بر پیشانی عاملان آن باقی می‌ماند، نام نیکوئی از شما باقی نمی‌گذارد. توجه‌تان را به تصویر زشتی از این اوضاع در فرازی دیگر از عهدنامه جلب می‌کنم:

«اگر ملت بر رهبری چیره گردد (نظام مدیریت، گسسته شود) یا رهبری به ملت ستم کند، در این هنگام، اختلاف کلمه پدید می‌آید و نشانه‌های زورگوئی قدرت آشکار می‌گردد، فریبکاری‌های دینی زیاد می‌شود، عمل به سنت‌های نیکو متروک می‌ماند، هر کس به دلخواه عمل می‌کند، احکام، معطل می‌ماند، دردها و بیماری‌های (جسمی و روحی) مردم افزون می‌شود، هیچ‌کس از پامال شدن حق بزرگ و رواج امور باطل، بیمی به دل راه ندهد (بی‌تفاوتی مردم). در این هنگام، نیکان به خواری و بدکاران به عزت می‌رسند.» (خطبه ۱۶۰).

ب- انتقاد به رهبری

جناب آقای خامنه‌ای، علی (ع) که شما سالی را به یاد او نامگذاری کردید، در همان آغاز خلافت، صریحاً مردم را به حق‌گوئی (انتقاد) از خود و نظردهی (مشورت) دعوت و تأکید کرد: «من بالاتر از این نیستم که اشتباه نکنم، مگر آنکه خدا کفایت کند» (خطبه ۲۱۶) و در متن عهدنامه معروف خود به مالک هشدار داد:

«باید نزدیک‌ترین وزیرانت از نظر قرب مقام، کسی باشد که بیش‌ترین حرف تلخ حق را به تو می‌زند و آنگاه که عملی از تو سر می‌زند که خدا از اولیائش ناخوش دارد، کم‌ترین یاری را به تو می‌رساند... همکارانت را به جد بیاموز تا تو را ستایش و بی‌جهت تجلیل نکنند.» (بند ۳۳)

شما اگر در حوادث اخیر به جای دستگیری گسترده رهبران گروه‌های سیاسی و صاحب‌نظران دلسوز مُلک و ملت، از بیم واهی بهره‌برداری از نیروی خشم ملت، و اعتمادتان به تحلیل‌های اطرافیانتان، طبق فراز زیر با آنان گفتگو و رایزنی می‌کردید، آیا به صلاح خودتان و مُلک و ملت مظلوم نبود؟

«تا آنجا که می‌توانی با دانایان و حکیمان (کارشناسان) در تثبیت آنچه امور کشور را به اصلاح و مردم را به پا می‌دارد، مذاکره کن.» (بند ۴۰)

رهبران فکری و سیاسی مردم که جای خود دارد، شما طبق این عهدنامه وظیفه دارید بخشی از اوقات هفته را به شنیدن نظریات کسانی که به شما انتقاد دارند، اختصاص دهید:

«باید قسمتی از اوقات خویش را به کسانی که مطالباتی از خودت دارند اختصاص دهی و در مجلسی عمومی که نهایت تواضع را به خاطر خدا انجام می‌دهی، بدون حضور نیروهای نظامی، حراستی (امنیتی) و پلیس، شخصاً حضور یابی تا گویندگان (شاکیان) بدون لکنت زبان با تو سخن بگویند، که من از رسول خدا، نه یکبار، که به کرات شنیدم که می‌فرمود: هرگز نظامی را که حق ضعیف بدون لکنت زبان از قوی ستانده نمی‌شود، نمی‌توان نظام مقدس (پاک و مبرای از عیب) شمرد...» (بندهای ۱۰۹ تا ۱۱۱)

جناب آقای خامنه‌ای، هواداران شما با کدام معیار، حکومتی را که مطالبه امانت در آراء انتخابات را با ضرب و شتم و ابزار قتاله پاسخ می‌دهند، نظام مقدس!! می‌شمارند؟ شما وقتی کارهای بزرگ را به اشخاص کوچک می‌سپارید، برای حفظ موقعیت خود از هیچ اقدامی فروگذاری نمی‌کنند. به راستی منطق شما در حمایت مستمر از آقای احمدی‌نژاد، که مملکت را با عملکردش در آستانه نابودی قرار داده، جز نزدیکی به افکار خودتان، آنچنان که در نماز جمعه گفتید، چیست؟ نمازی که فرصت استثنائی خدائی بود تا جامعه را با قبول تقلب و قضاوت منصفانه خودتان به آرامش بیاورید. اما در «عهدنامه علی» آنگاه که ضوابط گزینش کارگزاران را: «داشتن تجربه، حیاء، خانواده صالح، سابقه در اسلام پیشگام (نه متحجر)، اخلاق کریمانه، بی‌طمعی مالی، عاقبت‌اندیشی و...» تبیین می‌کند به گونه دیگری توصیه شده است:

«کارگزارانت را پس از آزمایش به کار بگمار، نه با تمایل شخصی و رأی فردی. که این شیوه ظلم است و خیانت (به ملت).» (بند ۷۲)

ج- سرکوب مخالفین

کشتارهای فجیعی که در برخورد با دانشجویان و یا در تظاهرات مسالمت‌آمیز خیابانی در حوادث اخیر توسط نیروهای تحت فرمان مستقیم و غیرمستقیم شما رخ داده است، تماماً حکایت از عزم راسخ آن مقام در قلع و قمع مخالفینی می‌کند که جز تجدید انتخابات مهندسی‌شده،



درخواست دیگری ندارند. گویا فدا شدن هزاران نفر برای به کرسی نشاندن تصمیم رهبری و نادیده گرفتن میلیون‌ها درخواست منطقی، اهمیتی در نظام ولایتی شما ندارد!

اگر از خاطر نبرده باشید، ۵۶ سال قبل در بیدادگاه نظامی شاه، وقتی مرحوم طالقانی و سایر سران نهضت آزادی محاکمه می‌شدند، مهندس بازرگان پس از دریافت محکومیت ده‌ساله خود خطاب به تیمسار «قره‌باقی» رئیس دادگاه گفت:

«ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون و به شیوه مسالمت‌آمیز با شما سخن می‌گوئیم. با محکوم کردن ما ملت خاموش نمی‌شود، بلکه با زبان دیگری با شما سخن خواهد گفت.»

ده سال بعد حرکت‌های چریکی در جنگل‌های «سیاهکل» و عملیات مسلحانه شهری جایگزین مبارزات مسالمت‌آمیز پارلمانی شده بود. تشکیلات شما استثنا نیست و قوانین الهی، شیخ و شاه نمی‌شناسد.

شما این سخت‌سری و قاطعیت را به نفع نظام ولایتی می‌دانید، اما در فراز دیگری از منشور حکومتی علی(ع) نظر دیگری عنوان شده است:

«تو را هشدار می‌دهم درباره خون‌ها (جان مردم) و خون‌ریزی به ناحق. زیرا هیچ عاملی بیش از کشتار به ناحق موجب بروز نابسامانی‌های اجتماعی (نقمت) و پی‌آمدهای تخریبی عظیم و زوال و بریده شدن مدت (حکومت) نمی‌گردد... مبدا پایه‌های سلطنت خویش را با ریختن خون حرام تقویت کنی که چنین شیوه‌ای نه تنها موجب تضعیف و سستی ارکان حکومت، بلکه زوال و انتقال آن (به نظامی دیگر) می‌شود.» (بند ۱۴۱)

جناب آقای خامنه‌ای، شما که اجازه نمی‌دهید خبرنگاران داخلی و خارجی از صحنه‌هایی که هواداران آن آفریده‌اند، فیلم و گزارشی تهیه کنند، آیا مستقل از فضا و فیلتری که پیرامونتان ایجاد کرده‌اند، هرگز فرصت کرده‌اید نیم‌نگاهی به عکس‌ها و فیلم‌هایی که جوانان جسور با موبایل‌های خود از جنایت‌های مأمورانتان گرفته‌اند بیندازید؟ آیا حمله نیروهای سرکوبگر در لباس شخصی را، که همچون گرگ به جان جوانان برومند وطن افتادند، دیده‌اید؟ مگر امام علی(ع) در همان عهدنامه هشدار نداده بود:

«مبادا، همچون درندگان به جان مردم افتاده و خوردنشان را غنیمت بشماری. آنها از دو حال خارج نیستند: یا برادر دینی تواند و یا همنوع تو.» (بند ۹ و ۱۰).

البته شما در نماز جمعه با فرافکنی زیرکانه‌ای، مسئولیت این جنایت‌ها را به گردن «تروریست‌های نفوذی!» انداختید که در پوشش تظاهرات خیابانی، ضربات تروریستی خود را وارد می‌کنند. عجب! چگونه است که تروریست‌ها اهداف خود را همواره از میان دانشجویان معترض دانشگاه‌ها و در میان مردم عادی انتخاب می‌کنند!

گفتید: «اینکه بروند دانشگاه و جوان دانشجوی مؤمن و حزب‌اللهی را آن هم با شعار رهبری مورد تهاجم قرار دهند، دل انسان را واقعاً خون می‌کند!» اگر چنین احساسی، صادقانه است، چرا برای یکبار هم که شده دستور نمی‌فرمائید نیروهای انتظامی شما با نیروهای رسمی با لباس شخصی، برخورد و آنها را دستگیر کنند؟

امام علی به مالک اشتر، با آنکه مطمئن‌ترین یاور او بود، در دفاع از حقوق مردم تازه‌مسلمان مصر و پرهیز او از اتخاذ شیوه‌های خشن در برخورد با مردم فرمود:

«اگر به خطا کسی را کشتی یا تازیانه‌ات، یا شمشیرت، یا دستت در عقوبت از حد گذرانید، یا با مشت و بالاتر از آن، به ناخواسته مرتکب قتلی شدی، نباید گردن‌کشی و غرور قدرت تو مانع آید که خون‌بهای مقتول را به خانواده‌اش پردازی.»

جناب آقای خامنه‌ای، در نظام ولایتی شما خون‌بها که پیش‌کش! جنازه جوانان را هم به خانواده‌هاشان به راحتی تحویل نمی‌دهند تا بر آنان عزاداری کنند؟! این است رأفت و عطف اسلامی ادعائی شما!

شما با تحریک عواطف مذهبی نمازگزاران، بخش عظیمی از ملت را فریب‌خوردگان یا وابستگان به بیگانه شمرده و مرتکب ظلم عظیمی می‌شوید. شما ناله و نفرین مادران داغدار و فرزندان شکنجه‌شده آنان را نمی‌شنوید، اما در نظام خداوندِ سمیع و علیم، ناله والدین «ندا»های مقتول بدون جواب نمی‌ماند.

(بند ۱۹) هیچ عاملی برای تغییر نعمت‌ها (راحت و رفاه و امنیت و آزادی) در جامعه و شتاب گرفتن نقمت‌ها (نومیدی، اعتیاد، فساد، فحشاء و...) مؤثرتر از قدرت گرفتن یک حکومت بر پایه ظلم نیست. زیرا خداوند شنوای دعای شکنجه‌دیدگان و در کمین ستمگران است.



د- شخصیت پرستی مشرکانه

جناب آقای خامنه‌ای، ملت ما در انقلاب سال ۵۷، از طاغوت زمان که نماد طغیان استبدادی یک فرد بود، نجات یافت و به حاکمیت ملی رسید. اینک پس از ۳۱ سال، گرچه ظواهر و عناوین، عوض شده، اما همچنان در بر همان پاشنه می‌گردد و اکثریت ملت در نظام ولایت مطلقه و شورای نگهبان و سایر نهادهای وابسته، از حاکمیت خود محرومند. شیوه‌های شخص پرستی و بت‌سازی مشرکانه از مقامات و تملق و چاپلوسی، سکه رایج زمانه است و برخلاف امام علی که در طرد و دفع متملقین فرصت طلب از هیچ فرصتی دریغ نمی‌کرد، متأسفانه دیده نمی‌شود مقام رهبری ابراز برائتی از چنین چاپلوسانی کرده باشند. گویا این فراز زیر از عهدنامه به کلی فراموش شده است:

«هرگاه از اقتدار خویش احساس ابهت و اوج خیال (در آسمان جاه و مقام) کردی، نگاهی به عظمت ملک خداوند بر بالای سرت بیفکن و قدرت او را بر خویش، که فاقد آنی، در نظر بگیر. با چنین به خود نگرستی، سرکشی تو تسکین می‌یابد، تند و تیزی تو فرو می‌کاهد و عقل و خردی که از تو گریخته باز می‌گردد.» (بند ۱۴).

ر- عدالت‌پروری

انتظار ملت از شما چیزی جز انصاف و عدالت و ترجیح حقوق ملت بر تمایلات خودتان نیست، شادمانی شما نیز، آنچنان که در عهدنامه آمده است، نباید جز اجرای عدالت و جلب رفاه و رضایت مردم باشد. این سخن امامی است که یکسره از ولایت او داد سخن می‌دهید:

«بهترین مایه شادمانی رهبران باید به پا داشتن عدالت در شهرها و پدیدار شدن دوستی (طرفداری) ملت باشد و چنین دوستی حاصل نمی‌شود، مگر با خوشبینی‌شان و این نیز حاصل نمی‌شود جز با گردآمدنشان پیرامون مسئولین امور و سنگین نشمردن بار دولت آنها بر دوش خود و ترک آرزوی سر آمدن دوران زمامداری‌شان.» (بند ۵۸).

جناب آقای خامنه‌ای، پایان‌بخش نامه خود را مقدمه عهدنامه امام علی قرار می‌دهم، مقدمه‌ای که به هنگام اعزام مالک اشتر به سرزمین فراعنه، نوشته شده است:

«ای مالک، بدان که تو را به سرزمینی فرستاده‌ام که پیش از تو دولت‌ها دیده، برخی دادگر و برخی ستمگر. و مردم در کارهای تو به همان چشمی می‌نگرند که تو در کار رهبران پیش از خود می‌نگری و درباره تو همان می‌گویند که درباره آنان می‌گوئی و نیکوکاران را از آنچه خدا بر زبان مردم جاری می‌سازد توان شناخت.»

میهن عزیز ما بیش از ۲۵ قرن است در سلطه سلسله سلاطینی، عموماً ستمکار زیسته است، زمان زیادی ندارید تا قضاوت بندگان خدا را عوض کنید. آریامهر!! آنگاه صدای انقلاب مردم را شنید که فریاد «مرگ بر شاه» همه فضای شهر را پر کرده بود. به نصیحت امیرمؤمنان گوش دل بسپارید که فرمود:

«کفایت کار مردم به عهده تو قرار گرفته و خداوند تو را در رفتارت با ملت امتحان می‌کند. پس خود را در جنگ با خدا قرار مده که قدرتی در برابر انتقام او نداری و نیز بی‌نیاز از عفو و رحمتش نیستی.» (بند ۱۱).

«... و ما أريد أن أخالفكم إلى ما أنهيكم عنه إن أريد إلا الإصلاح ما استطعتُ و ما توفیقی إلا بالله عليه توكلتُ و إليه أنيب» (هود ۸۸).



نامه سرگشاده علی کاظمینی به خامنه‌ای، ۲ تیر ۱۳۸۸

پسرم در سال ۵۷ در میدان ژاله کشته شد و نوه‌ام بعد از تظاهرات اخیر ناپدید شده

خداوند تبارک تعالی دو پسر به من عطا نمود که آنها را حسن و حسین نامگذاری کردم؛ حسن ۲۲ ساله به ندای رهبرانی که یکی از آنها حضرت تعالی هستید، روز ۱۷ شهریور ۵۷ به میدان ژاله رفت تا به همراه سایر همفکرانش بر علیه رژیم شاه تظاهرات کند. در جمعی که برای آن مجوز نداده بودند حاضر شد و عوامل سفاک شاه به ادعای آنکه تجمع، غیرقانونی است با جمعیت برخورد کردند و حسن شهید شد.

تا چند روز قبل، شاه را عامل ریختن خون فرزندم می‌دانستم.

چند روز قبل نوه ۱۹ ساله‌ام، پسر حسین که پدرش او را به یاد عمومی شهیدش حسن نام گذاشته بود، به ندای رهبرانی به خیابان انقلاب رفت تا به همراه همفکرانش بر علیه حقی که از کف داده بود، تظاهرات کند.

در جمعی که برای آن مجوز نداده بودند حاضر شد و عواملی به ادعای آنکه تجمع، غیرقانونی است با جمعیت حاضر برخورد کردند و حسن دیگر به خانه برنگشت. حال که شما فرموده‌اید مسبب خون‌های ریخته‌شده دعوت‌کنندگان مردم به خیابان‌ها هستند، باید گفت: رهبر محترم کشور!

قبول فرمائید که یک بام و دو هوا نمی‌شود. اگر خونخواهی از دعوت‌کننده تظاهرات، صحیح باشد، پس من بایستی خونخواهی پسرم که در ۱۷ شهریور ۵۷ خورش ریخته شد را از شما مطالبه کنم و اگر خونخواهی از سردمداران حکومتی که به مخالفین خود حتا اجازه ابراز مخالفت در یک تظاهرات آرام را هم نمی‌دهند، صحیح باشد، پس خونخواهی نوه ۱۹ ساله‌ام از شما فقط معنی می‌دهد و لاغیر.

دوم تیر ماه ۸۸

علی کاظمینی

**نامه سرگشاده بابک داد به خامنه‌ای، ۳ تیر ۱۳۸۸****چرا «جمهوریت»، پیش پای احمدی‌نژاد «قربانی» شد؟!**

نیروهای تحت امر شما از «خط قرمز» ناموس مردم، یعنی «رأی» و «جان فرزندان» عبور کردند، انتظار نداشته باشید خانواده میلیونی «ندا» از «خطوط قرمز» متعددی که برای مردم ترسیم کرده بودید، عبور نکنند

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای!

با سلام

خطبه‌های نماز جمعه حضرتعالی، هرگونه امیدی را برای احقاق حق از «نامزد مورد ظلم واقع شده» و حفظ امانت مردم، تبدیل به یأس کرد. از حکمت و ایمان و عدالتی که «شایسته و بایسته رهبری» یک نظام دینی است، بسیار بعید بود تنها «یک روز» بعد از برگزاری انتخابات، نتیجه آن را عجولانه تأیید کنید. به نامزدهای معترض اجازه ملاقات ندهید. به اعتراضات آنها و مردم، بی‌توجه باشید. در مقابل دستگیری نخبگانی که به قول شما «مرجعیتی» در میان مردم دارند و شاید می‌توانستند در کنترل اوضاع کمک کنند، سکوت کردید تا کار به جایی برسد که امروز رسیده است. از یک رهبر دینی که باید شرائط فوق‌العاده‌ای داشته باشد، این تعجیل، بعید است که از فردای انتخابات و حتا قبل از پایان شمارش آراء، «نتیجه» آن را تأیید کنید. و قبل از اتمام موعد قانونی ده روزه شورای نگهبان برای بررسی شکایات، در خطبه‌های نماز جمعه به طرفداری آشکار از «نامزد پیروز اعلام شده» پردازید و از نزدیکی نظراتان با ایشان سخن بگویید. از «تدبیرهای بایسته» رهبر یک کشور بسیار بعید بود نامزدهای معترض را «پیشاپیش» از هر اقدام قانونی ناامید کنید و با بزرگنمایی فاصله یازده میلیونی دو نامزد، امکان هرگونه تقلبی را محال بدانید و در عین حال، تظاهر بفرمایید که نامزدها اعتراضشان را قانوناً پیگیری کنند! جای تعجب است که مردم معترض و نامزدهای مورد ظلم واقع شده را تهدید می‌فرمایید که مسئولیت عواقب وخیم اعتراض‌ها بر عهده آنهاست. در حالی که نمونه «راهپیمایی سکوت» جمعیت میلیونی مردم تهران و «آرامش بی‌نظیر» آنها را در روز دوشنبه ۲۵ خرداد دیده بودید و باید به نیروهای تحت امرتان هشدارهای لازمه را می‌دادید که با این مردم نجیب، چنان وقیحانه و وحشیانه رفتار نکنند.

مردمی که به اعتراض پرداخته‌اند، از توهینی که به شعورشان و خیانتی که در رأیشان شده بود، عصبانی و خشمگین بودند. بایسته بود که شما با حکمتی پدرانه، چنان موضع مدبرانه‌ای بگیرید که آبی باشد بر آتشی که «نیروهای تحت امرتان» در هفته قبل بر جان مردم انداخته بودند. اما شما برعکس، در نماز جمعه ۲۹ خرداد، «بنزین» بیش‌تری بر خصومت‌های نیروهای تحت امرتان با مردم پاشیدید و مردم را هم عصبانی‌تر و ناامیدتر کردید. به جای آنکه نیروهای تحت امرتان، از لباس شخصی‌ها و بسیج و نیروهای مسلح را توجیه کنید، تا در این به قول خودتان «بگومگوی خانوادگی»، خویشتنداری برادرانه‌ای با هموطنان خودشان داشته باشند، با خبر مجعول کشتن یک بسیجی توسط معترضان، که صحت آن هیچ کجا تأیید نشده، بر آتش کینه‌توزی بسیجیان نسبت به خواهران و برادرانشان افزودید. و سبّیت آنها را از روز شنبه صدچندان کردید. آیا این است حکمت و مصلحت‌اندیشی یک رهبر؟ آیا این است موضع فراجناحی و پدرانه رهبری؟

مقام معظم رهبری!

معمدترین و نزدیک‌ترین یاران امام خمینی (آقایان موسوی، کروبی، هاشمی رفسنجانی و...) بارها به شما گفتند گروهی به رهبری احمدی‌نژاد و فرزندان «در پوشش انتخابات» در حال تدارک یک شبه‌کودتا هستند و خواهان «صیانت از آراء مردم» شدند. زعم و برداشت کسانی مانند ما «شهروندان درجه دو» این بود که شما حداقلی از واقع‌بینی و حق‌مداری دارید که به هشدارهای مشفقانه آنها یا تحلیلگران مستقل گوش فرا دهید و نگذارید این «نامحرمان» به رأی مردم دست‌درازی کنند و جمهوریت نظام را به تاراج ببرند و ارزش‌های مردمسالاری را نابود سازند و یاران امام خمینی را خانه‌نشین کنند. با اقدامات آنها و تأییدات جنابعالی، امروزه دایره نظام که باید «هفتاد میلیون شهروند ایرانی» را در آن جای می‌دادید، به حدی تنگ شده (و شما تأیید فرموده‌اید) تا کار به اینجا رسیده که خودی‌های «مؤثر» نظام فعلی، افرادی هستند که بعضاً حتا امام خمینی را از



نزدیک هم ندیده‌اند؛ چه رسد که با منویات و خصائل نیکوی آن بزرگمرد و «توجه‌شان به رأی مردم» کم‌ترین آشنایی و پابندی و نسبتی داشته باشند. نظام فعلی باید از فرصت شایان این انتخابات، نهایت استفاده را می‌کرد و به سوی ارزش‌های اصیل مردم‌سالاری بازگشت می‌کرد. آقای میرحسین موسوی بهترین گزینه برای «رجوعی آمیخته با تحول و نواندیشی» به ارزش‌های اصیل انقلاب مانند عدالت و آزادی و ارزش‌های دیگر بود. شما می‌توانستید با بی‌طرفی و عدم جانبداری از یک نامزد خاص، بگذارید روند انتخابات توسط نامزدها و رسانه‌ها به دقت رصد شود و هر کسی برگزیده می‌شد، بایسته بود شما به رأی مردم اعتماد می‌کردید و احترام می‌گذاشتید. در آن صورت، بهترین فرصت را داشتید تا محبوبیت از دست رفته‌تان را بازسازی کنید. می‌توانستید «امانت» جمهوری اسلامی را که از امام خمینی تحویل گرفته بودید، به «نااهلان و نامحرمان» نسپارید، اما در برابر خیانت در «امانت آراء مردم»، سکوت تأییدآمیز کردید و در خطبه‌های نماز جمعه، با صراحت بیش‌تر و با «تهدید» فرمودید تا دنیا بشنود آخرین نشانه «جمهوریت» یعنی «رأی مردم» را پیش پای احمدی‌نژاد و ستاد کودتاچیان «قربانی» کردید. آیا این‌گونه از ما شهروندان و ارزش‌هایمان و حکومتی که به عنوان «امانت» از امام تحویل گرفتید «پاسداری» کردید؟ آیا این است آئین امانتداری؟

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای!

به جای آنکه دائماً خودتان را به عنوان «ولی امر مسلمین جهان» ببینید، برای یک بار هم شده، لطفاً لحظه‌ای خودتان را به جای «پدر مستأصل» و وحشت‌زده آن دختر جوان (ندا) بگذارید که با تیر مستقیم به سینه‌اش، توسط نیروهای تحت امر جنابعالی، داشت جان می‌کند و دنیا وحشی‌گری نیروهای تحت امر شما را نظاره کرد و دید. خودتان را به جای پدری بگذارید که پسر جوانش [مصطفی غنیان] در «بالکن منزل» هدف تیر قرار گرفت و شهید شد. به جای پدرانی که کبودی و جراحات‌های بدن نازنین فرزندشان را می‌بینند و خشم‌شان و آهشان، دیر یا زود دامان شما را خواهد گرفت. اگر مداحان تملق‌گوی قدرت، ذره‌ای از وجدان انسانی را در وجود شریف‌تان باقی گذاشته باشند، فقط دیدن همین صحنه‌ها کافی است تا پایان عمر استغفار کنید. اگر حضرت ولی عصر (عج) که جنابعالی فرمودید جانتان را «برای اهدا به ایشان کف دست گرفته‌اید!» ناظر و بیننده این صحنه‌ها بوده باشد، وای بر شما که خود را نائب ایشان می‌دانید و می‌پندارید باید حکومت را به ایشان تحویل دهید! وای بر همه کسانی که این جنایات را دیدند و تأیید کردند و سکوت کردند و بدان رضایت دادند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای!

من به عنوان یک شهروند درجه دو (!)، یک نویسنده و ژورنالیست و تحلیلگر سیاسی که همواره سعی کرده‌ام «بی‌طرف و مستقل» باشم، صادقانه اعلام می‌کنم در «عدالت» و «بی‌طرفی» شما که از شروط اصلی برای رهبری و ولایت و مرجعیت تقلید است، شک کرده‌ام و مخالف نظامی هستم که احمدی‌نژاد «نماد» آن باشد. البته جز قلم خود، به ابزار دیگری برای بیان مخالفتم اعتقادی ندارم و با همین قلم، صادقانه این مخالفتم را می‌گویم. یعنی در چارچوب‌های قانونی موجود، مخالفتم را با این خیانت آشکار به آرای مردم ابراز می‌کنم و امیدوارم نیروهای تحت امر حضرتعالی، کلیه حقوق قانونی مرا به عنوان یک مخالف، محترم بدانند. من نه «براندازم» و نه «جاسوس» و «صهیونیست» و منافق و آمریکایی و انگلیسی! به جز نگهداری از دو فرزندم و دلسوزی نسبت به سرنوشت آنها و سرنوشت سایر جوان‌ها مثل آن دختر معصوم که سینه‌اش را با گلوله دریدند (ندا)، من یک شهروند درجه دو «اما ناراضی و مخالف» هستم، همواره نوشته‌ها و مصاحبه‌هایم حاوی خیرخواهی برای کشور و شفقت و دلسوزی نسبت به هموطنان و ملت بوده و هست. در جوانی به سهم خود هفت سال در جبهه‌های جنگ برای دفاع از خاک کشورم حضور داشته‌ام و امروز هم به دنبال دفاع از رأی مردم کشورم خود را متعهد می‌بینم. پس هرگز وصله‌های «نخ‌نمای دستگاه‌های امنیتی» شما را نمی‌شود به بنده حقیر سنجاقت نمود. لذا به عنوان یک مخالف که به جای تملق‌گویی، نظر مخالفش را بیان داشته، از شما توقع حدافلی از صبر و تحمل و از نیروهایتان، توقع حدافلی از جوانمردی را دارم.

همین‌جا خواهش می‌کنم به مأموران تحت امر بفرمایید دست از آزار و شکنجه و بازداشت فعالان و تحلیلگران و روزنامه‌نگاران و بلاگ‌نویس‌ها و مردمی که در این اعتراضات دستگیر شده‌اند، بردارند و بیش از این، به سوی پروژه «نخ‌نمای» اعتراف‌گیری یا نادم‌سازی نروند. هر کسی گذارش به زندان‌های شما افتاده باشد یا بیفتد، چنان «مهرورزی» می‌بیند که به هر چیزی (!) اعتراف خواهد کرد. دنیا که آن اعتراف‌ها و دشمن‌سازی‌های نهادهای امنیتی نظام را باور نکرده و نمی‌کند. مردم هم اگر با دیدگاه حضرتعالی «هماهنگ» نباشند، «شأنی» ندارند تا نیازی به قانع شدن آنها باشد. و از دیدگاه نیروهای تحت امر شما «جواب هر سؤال مردم» را می‌شود با «گلوله» داد. اما آیا به عاقبت و مسؤولیت این جنایات که با اذن شما و مسؤولیت جنابعالی صورت می‌گیرند، اندیشه کرده‌اید؟ مگر این مردم چه می‌خواستند جز دانستن «سرنوشت» رأیی که داده بودند؟ چرا حق انسانی



و شهروندی آنها را حتا در ظاهر هم مورد احترام قرار ندادید و اجازه دادید آنان را «مشتی خس و خاشاک» بخوانند؟ و مردم را به خاک و خون بکشند؟

ای کاش «عنصر خیرخواهی» را از لابلای نامه این شهروند درجه دویتن (!) دریابید و به حال پدران و مادران و بازماندگان کشته‌شدگان «ناشمرده و مخفی‌کرده» این روزها همچون ندا، و سایر کشته‌شدگان مانند زهرا بنی‌یعقوب، امیدرضا میرصیافی، حسین حشمت‌ساران، زهرا کاظمی و بسیاری دیگر فکر کنید که بی هیچ جرمی، جان آنها را ظالمانه گرفتند و این همه جنایات را با عنوان دفاع از «شأن ولایت» جنابعالی و با مسؤولیت انسانی و دینی شما انجام داده و می‌دهند. نیروهای تحت امر شما از «خط قرمز» ناموس مردم، یعنی «رأی» و «جان فرزندان» عبور کردند، انتظار نداشته باشید خانواده میلیونی «ندا» از «خطوط قرمز» متعددی که برای مردم ترسیم کرده بودید، عبور نکنند. هر چند هنوز این مردم، فقط به دنبال سرنوشت رأی خود هستند و نه تغییر دادن شما یا خدای نکرده سرنگونی نظام. مردم فقط نمی‌خواهند فرد دروغگو و فریبکاری همچون احمدی‌نژاد «نماد» این نظام باشد. این حق طبیعی آنهاست. اما در کمال حیرت، این حق مردم، نادیده گرفته شد و «رأی مردم» پیش پای احمدی‌نژاد قربانی شد!

مشفقانه می‌گویم اجازه ندهید بعد از «جمهوریت» که پیش پای احمدی‌نژاد و یارانش قربانی شد، خدای نکرده هزینه‌های سنگین‌تری هم قربانی این کوتوله‌های سیاسی شود.

معتمدان شما باید مخالفان این خیانت بزرگ را به «واحد میلیون‌ها نفر» محاسبه کنند و به جنابعالی گزارش بدهند، نه اینکه میلیون‌ها مردمی را که شب‌ها بر پشت بام‌ها «الله اکبر» می‌گویند، «مشتی خس و خاشاک» و اراذل و اوباش بخوانند و آنها را «حشره»‌هایی فرض کنند که می‌توانند با هلی‌کوپترها بر سرشان اسید یا گازهای شیمیایی پاشند و از «حق‌خواهی» منصرفشان نمایند! اگر تاب تحمل شهروندان دگراندیش یا مخالف را ندارید، لطف کنید لطفاً «گذرنامه‌های ما را بدهید!» تا از این آب و خاک برویم! اما یقین داشته باشید در آن صورت، حکومت کردن بر یک کشور بدون وجود میلیون‌ها شهروندش، حکومت لذت‌بخشی نخواهد بود و بدانید:

«چنین که پرده‌دار به شمشیر می‌زند همه را
کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند»

بابک داد

روزنامه‌نگار و نویسنده

۳ تیر ۱۳۸۸



نامه سرگشاده گل‌مراد مرادی به خامنه‌ای، ۴ تیر ۱۳۸۸

چرا زیر عباي مؤمن بودن و اسلام، شیره سر مردم می‌مالید؟!

اگر من با خودم روراست باشم و ایمان دارم که روراست هستم، باید بگویم، شرم دارم که این نامه خطاب به شخص شما است. شرم دارم که با آدم‌های تزویرگر و متقلب و فرصت‌طلب، قلمی روبه‌رو می‌شوم. زیرا کسانی که با من مکاتبه دارند و من به مقام‌ها و شخصیت‌های مملکتی، چه خصوصی و چه علنی نامه‌ای می‌نویسم و آنها را به دلایلی مورد پرسش قرار می‌دهم و یا مسائلی عمومی را مطرح می‌کنم، حتا با مخالفان سرسخت ایدئولوژیکم، انسان‌های پایبند به اصول انسانی‌اند و مانند شما دوروی و دوزبان نیستند. من این سومین نامه سرگشاده است که در مدت زمان حدود ده سال گذشته، به عنوان شما منتشر می‌کنم و هر سه نامه به دلایل کثافتکاری‌ها و جنایاتی هستند که در مملکت محل تولد من و زیر فرمان شما و تحت لوای اسلام محمدی انجام گرفته و می‌گیرد؛ یکی در رابطه با کثافتکاری‌ها و بزن و بیندهای پسر واعظ طوسی بود که میلیون‌ها تومان سر بانک‌های ایران و به‌ویژه سر بانک صادرات کلاه گذاشته بود و دومین نامه در رابطه با شهرام جزایری و رشوه‌دهی این جوان ۲۷ ساله بستنی‌فروش دوره‌گرد و بعد میلیاردر، به همه مقامات کشوری و حتا دفتر مخصوص خود شما بود و نهایتاً این نامه در رابطه با تقلب‌های انتخاباتی و صحنه گذاشتن شما بر آن است، که من می‌نویسم. گرچه من این افشاگری را بیش‌تر برای آن پاک‌دلان مؤمنی می‌نگارم که ناآگاهانه به شما دل بسته و باور دارند که در خدمت اسلامشان هستی، که واقعیت ندارد. من بدون هیچ‌گونه چشم‌داشتی مایلم آنها به این حقیقت پی ببرند، چون احتمالاً شما گوشتان به روکردن این کثافتکاری‌های، به سبک اسلامی خودتان، بدهکار نیست. واقعاً من کسر شأن خود می‌دانم که عنوان نامه به شخصی است که اگر به فرض مسلمان بودم و جلسه روضه‌خوانی از قبیل سفره ابوالفضل و فاطمه زهرا و رقیه و غیره پهن می‌کردم، شما را فقط لایق آن می‌دانستم که برای به گریه انداختن مردم، همان‌گونه که این روزها در نماز جمعه مردم را به گریه می‌اندازی، با پانصد تومان آن زمان دعوت به روضه‌خوانی کنم و نه بیش‌تر. شرم دارد کسی که از گاوچرانی و خیاطی و مکانیکی و آرایشگری و گروهبانی، به مقام استادی دانشگاه‌های معروف جهان رسیده، شهروند کشوری باشد که شما روضه‌خوان دست‌چندم نه مؤمن، بلکه شریک متقلبان، رهبر آن شده‌اید و برای حفظ جاه و مقامتان مانند خلف [سلف] خود از هیچ دروغ و سفسطه و برگرداندن حرف‌هایتان ابائی ندارید. مگر آقای آیت‌الله خمینی در پاریس همین قول و قرارها را با انقلابیون نگذاشت و نگفت: «در جمهوری اسلامی کمونیست‌ها نیز در بیان عقاید خود آزادند.» (صحیفه نور، ج ۹، ص ۳۷۲) و ادامه داد: «اما شکل حکومت ما جمهوری است، جمهوری به معنای اینکه متکی به آرای اکثریت است.» (سخنرانی در جمع حکام شرع دادگاه‌ها ۶۱/۱۱/۱۸؛ صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۷۹). البته نه ایشان و نه شما به چیزی که احترام نمی‌گذاشته و نمی‌گذارید، رأی مردم بوده و هست. او گفته است: «من در آینده [پس از پیروزی انقلاب] همین نقشی که الان دارم خواهم داشت. نقش هدایت و راهنمایی، و در صورتی که مصلحتی در کار باشد اعلام می‌کنم... لکن من در خود دولت نقشی ندارم» (سخنرانی در کنگره قدس، صبح آزادگان، ۵۹/۵/۱۹). خلف شما در ادامه گفته است: «علما خود حکومت نخواهند کرد. آنان ناظر و هادی مجریان امور می‌باشند. این حکومت در همه مراتب خود، متکی به آرای مردم و تحت نظارت و ارزیابی و انتقاد عمومی خواهد بود.» (پیام به مناسبت روز قدس، سروش، شماره ۶۳، ۲۵ مرداد ۵۹، ص ۶). اکنون می‌بینیم از بالاترین مقام مملکتی تا حتا رئیس خانه‌های عفاف شما ساخته، همه عمامه‌به‌سر هستند.

همین آیت‌الله خمینی بعد از انقلاب و تحکیم قدرت‌اش، صفحه را برگرداند و گفت: «به آنها که از دموکراسی حرف می‌زنند گوش ندهید. آنها با اسلام مخالفند. می‌خواهند ملت را از مسیر خودش منحرف کنند. ما قلم‌های مسموم، آنهايي را که صحبت ملی و دموکراتیک و اینها را می‌کنند می‌شکنیم.» (سخنرانی مورخه ۲۲ اسفند ۱۳۵۷، قم).

«ملی‌گرایی، مخالف اسلام است.» (سخنرانی در جمع دانشجویان و طلاب، جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۵). «ملی‌گرایی، بر خلاف اسلام است، این بر خلاف دستور خداست و بر خلاف قرآن مجید است.» (سخنرانی ۵۹/۳/۳، صحیفه نور، ج ۱۲، صفحه ۱۱۰). «ملی‌گرایی، اساس بدبختی مسلمین است» (سخنرانی در کنگره قدس، صبح آزادگان، ۵۹/۵/۱۹). «ما از این ملی‌ها هیچ ندیدیم جز خرابکاری» (جمهوری اسلامی، ۵۹/۳/۵). علاوه بر رد دموکراسی و ملیت‌ها و ملی‌گرایی و غیره، او با بیان این جملات زیر، آب پاکی روی دست همه ریخت و گفت: «ما می‌خواهیم اسلام را پیاده کنیم. پس ممکن است دیروز من یک حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری را و فردا حرف دیگری را. این معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام باید روی همان حرف باقی بمانم.» (سخنرانی ۶۲/۹/۲۰، صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۷۸). این است که گویند: آخوندها حیل‌گر و



روبه‌صفت‌اند. بدین منوال، شکی در آن نیست که شما نیز همان حجت‌الاسلام سید علی خامنه‌ای هستید که این جملات را گفته است: «شاه گناهش همین بود که می‌گفت: آنچه من می‌گویم، نه آنچه ملت می‌خواهد. امروز هر کس این منش را تکرار کند، کاری مطرود و محکوم را انجام داده است.» (کیهان، ۲۰ اسفند ۱۳۵۷، حجت‌الاسلام خامنه‌ای).

پس شما همانند خلف خود حيله زده‌اید. آن روز با تأکید آن‌گونه گفته‌اید و امروز که سر قدرت هستید، بر این که احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور بماند دیگر کار مطرود و محکومی نیست و باید حرفتان عملی شود!! هر انسانی از خود می‌پرسد: در این زمینه، فرق بین شاه و شما چیست؟! چرا زیر عبای مؤمن بودن و اسلام، شیریه سر مردم می‌مالید؟! خواجه حافظ شیرازی هم می‌داند که در انتخابات ۲۲ خرداد تقلب انجام گرفته و رهبر دینی ایران هم بر آن تقلب صحه گذاشته است. آیا فکر نمی‌کنید عمر جمهوری اسلامی با عمر شما این‌گونه دارد به پایانش نزدیک می‌شود؟!

یعنی شما با این کارتان مردم را نادان می‌دانید و به رأی آنها هیچ وقعی نمی‌نهدید و امروز همان روشی را پیش گرفته‌اید که شاه پیش گرفته بود و فقط آنچه خود می‌خواهید باید باشد؟! پس رأی میلیون‌ها انسان هموطن بنده کجا رفتند؟ به‌درستی شعار جوانان که به خیابان‌ها می‌آیند و جان خود را به خطر می‌اندازند، این است: «رأی من کو؟»؛ شما به خاطر مصلحت نظام و حفظ جمهوری اسلامی به هر قیمتی بر تقلب صحه می‌گذارید؟ آیا بهتر نیست کمی عمقی بیندیشید و بعد عمل کنید؟ حالا ما اسلام دروغین شما را کنار می‌گذاریم، حداقل انسان باید پای‌بند به انسانیت باشد و دروغ نگوید و تقلب نکند، دزدی و رشوه‌خواری و رشوه‌دهی را غیراخلاقی و غیرانسانی بداند؟ اجازه ندهد در این «اسلام علی» (گرچه بر اساس تزویر و نیرنگ هم استوار است) صادق محصولی‌ها وزیر کشور دولت رئیس‌جمهور منتصب شما احمدی‌نژاد، خانه‌زاد و گوش‌به‌فرمان، در ده سال، به قول خودش ۱۶۰ میلیارد تومان (از راه حلال!) کسب کند؟! حالا شاید شما و اعوان و انصارتان بگوئید این مطلب و تقلبی بودن دکترای علی کردان وزیر پیشین کشور در روزنامه‌ها زیاد مطرح بوده و نیاز به تکرار ندارد که بیش از این آبروی حاکمان اسلام در ایران را ببرید. بنده باور دارم که این لکه‌های ننگ را مکرر باید آن‌قدر تکرار نمود که حتا فراموش‌کارترین مردمان وطنمان از یادشان نرود که چه گونه علی‌وار! مملکت اداره می‌شود؟ در کشوری که مزد ماهانه یک زن ۴۲ ساله با روزی حدود ده ساعت کار، برای کمک به شوهرش و پرداخت پول داروهای خودش، فقط هفتاد هزار تومان است، صادق محصولی (پاسدار ۲۴ ساله بی‌چیز اوایل انقلاب) در هر دقیقه (درست می‌خوانید در هر دقیقه) حدوداً ۲۹۴ هزار تومان درآمد داشته است. آیا این است آن اسلام ناب محمدی که به مردم قولش را داده بودید؟!

شما باید بدانید آخر عمرتان رسیده است و خوشبختانه بعد از شماها، آخوندهای تزویرگر و حتا اسلام شیعه در ایران شانس چندانی نخواهند داشت که پای بر جا بمانند و حتا مسلمانان معتقد رویشان نخواهد شد، نامی از اسلام شماها بیاورند. مثلی است معروف که گویند: «آش شله‌قلمکار شما، به آن اندازه شور است که آشپزهای خودتان صدایشان بالا آمده». در واقع شماها به آن اندازه جنایت کرده‌اید که دیگر آبرویی برای اسلام در ایران به عنوان دینی در کشوری متمدن با مردمان نجیب، باقی نمانده است. از هر سه ایرانی دو نفر آنها در ایران با نفرت خاصی به فرهنگ عربی که اسلام از آن برخاسته است نگاه می‌کند. ما شاهد بودیم که چگونه بسیاری از پاسداران به قدرت رساننده شماها مانند هاشم آغاچری‌ها، اکبر گنجی‌ها و عمادالدین باقی‌ها و از مغزهای متفکران، مانند سروش‌ها و امثال آنها در هر برهه از زمان که شما مرتکب جنایت بیش‌تر از حدی شده‌اید، از حکومت‌تان فاصله گرفته‌اند. تصور کنید، اگر آن شیخ صادق خلخالی، جانی قرن بیستم، امروز زنده می‌ماند و می‌دید که چگونه دختر فهمیده و متهورش قلم می‌زند، چه می‌گفت؟ آیا دست به خودکشی نمی‌زد؟ علاوه بر اینها ملاحظه می‌کنیم که سردار علی فضلی (جانباز) و به قولی دهنمکی که یک زمانی مهره مطمئن دست شماها بودند و کماکان هستند، تحت تأثیر وجدانشان قرار گرفته و از شماها فاصله می‌گیرند و یا به احتمال زیاد، اعتراف به اشتباهاتشان می‌کنند. اینها خود دلایل گوناگون می‌توانند داشته باشند که من در این نامه وارد ریزه‌کاری آن نمی‌شوم. در هنگام نوشتن این نامه به شما، تکذیب آن نامه از قول مسعود دهنمکی هم به دستم رسید و خواندم که گویا آقای دهنمکی از این نوشته فاصله گرفته است و ادعا کرده است که سائیش هک شده و مخالفان او آن را نوشته‌اند. اگر چه نیروهای مترقی، ارزشی برای مهره‌های خودفروخته و بی‌شعور و شارلاتانی مانند الله‌کرم و دهنمکی و غیره قایل نیستند و حیف از وقت و کاغذی که صرف نوشتن حتا نام منحوس این جانوران بشود، می‌دانند، اما کماکان ما به خاطر خوانندگان این کار را می‌کنیم. و ای چه بسا و شاید خود آقای دهنمکی یک آزمایشی کرده و خواسته است نظر مردم را درباره خودش بداند. همان‌گونه که عوامل خود شما شیشه و پنجره اتومبیل‌ها و خانه‌های مردم را می‌شکنند و به گردن تظاهرکنندگان ناراضی از حکومت شما می‌اندازند و این خود در میان مردم احتمالاً تأثیر بدی برای تظاهرکنندگان به وجود می‌آورد. در این میان، گمان می‌رود آقای دهنمکی هم نظیر این را می‌خواسته انجام دهد، منتها با نتیجه عکس آن. حالا که حکومت شما را تق و لُق دید، مایل بوده بداند و جایی در میان مردم برای آینده خویش رزرو کند. در هر صورت، صحت یا سقم این شایعه از نامردمی و شخصیت خشن و افراطی دهنمکی به عنوان یک حربه کاری در دست رژیم در گذشته نمی‌تواند زیاد بکاهد. به هر حال، ما از شما به عنوان آمر همه جنایات و از هموطنان حق‌طلب



مصرأ می‌خواهیم این جملات اعتراف‌مانند ده‌نمکی را با دقت بخوانید. اگر هم دروغ باشد و به اصطلاح از زبان او گفته باشند، باز هم حقایقی در آن نهفته است که نه خود شما رهبر مذهبی شیعه‌ها و نه آقای ده‌نمکی به عنوان چماقدار تان نمی‌توانید انکارش کنید. زیرا ده‌نمکی‌ها و الله‌کرم‌ها با انصار حزب‌الله‌شان و غیره بسیاری از جنایت‌ها را مرتکب شده‌اند که تکرار آنها در اینجا از وظیفه این نامه خارج است:

«ندامت‌نامه‌ای از مسعود ده‌نمکی: چه سخت است که بخواهی از ننگ بر پیشانی سخن‌بگویی اما واژه‌گان را کم داشته باشی. چه سخت است که بخواهی از دیروز صحبت کنی، اما این گمان را داشته باشی که چه زود، دیر شده است. چه سخت است که بخواهی از زرخرد شدن خود سخن به میان آوری و قطرات شرم را بر پیشانی خود ببینی. هرگز عبدالحسین الله‌کرم را به خاطر دعوتش از من در تشکیل گروه انصار حزب‌الله و عضویت در کادر مرکزی آن، که بعدها به گروه فشار در میان عموم مردم شهره گشت، فراموش نمی‌کنم. در گام‌های نخست تأسیس و دیدار با رهبر معظم انقلاب، این گمان را داشتم که در مسیری علی‌وار ورود یافته‌ام. اما هنگامی که خون کشته‌شدگان حادثه کوی دانشگاه در ۱۸ تیر را بر پیراهن خویش دیدم، مرحله تردید را در خویش باز یافتم. ماجرای قتل عام درمانی تیم سعید امامی و انقلاب فرهنگی و هنری و سیاسی او همه شبهات ذهنی‌ام را از این که من یک فاشیست تمام‌عیار شده‌ام زدود. نمی‌دانم شاید این ساعت دیوانگی من است که این سطور را می‌نگارم. در مصاحبه با کریستین امان‌پور من به صراحت از عملکرد فضای وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران و ماشین آدمکشی آن به طرز وقیحانه‌ای حمایت نمودم. کاش هرگز زاییده نمی‌شدم تا شاهد شلیک مرگبار مهدی صفری تبار به چشم و جمجمه ابراهیم عزت‌نژاد در حادثه کوی دانشگاه باشم. کاش از مادر، بی‌دست متولد می‌گشتم تا توان حمل زنجیر و قمه نمی‌یافتم و از این رو ضربات غیرانسانی بر بدن فرزندان این خاک و مرز و بوم نمی‌نواختم. کاش در همان روزنامه دگم و کج‌اندیشانه «با لثارات الحسین» می‌ماندم و قصارات نگارشی خویش را ادامه می‌دادم. کاش هرگز فیلمساز نمی‌شدم تا چشم شیشه‌ای سینما این‌چنین رسوایم سازد. خداوندا تو را به کرم‌ت سوگند می‌دهم که روسیاهم مساز. تو را به جمال و اسعت قسم می‌دهم که دل شکسته‌ام را مرحم باش. در ازای گناه گذشته‌ام در این زندگانی فانی، شماتت و عقوبتم کن تا سبکبالی روان و روح را حس نمایم. بنده مسعود ده‌نمکی در پیشگاه ملت سوگند یاد می‌کنم که حامی مظلومان و دل‌سوخته‌گان ایران‌زمین باشم و از عملکرد تیره و نابخردانه خویش در گذشته و همکاری و عضویت‌ام در گروه انصار حزب‌الله و فشار، اعلام براءت و پشیمانی می‌نمایم و رفتار دیکتاتوری حاکمان امروز ایران را که با زبان دین و ائمه اطهار اقدام به دروغ‌پردازی می‌نمایند و کاخ‌های قارونی از جواهر برای خاندان خویش می‌سازند را محکوم می‌نمایم.»

گرچه این اعترافات، تکذیب شده، اما همان‌طور که اشاره شد، حقایقی در آنها نهفته است که غیر قابل انکار است. این را خود شما هم بخوبی می‌دانید که این انصار حزب‌الله دست‌پرورده الله‌کرم و ده‌نمکی چه جنایت‌هایی در جامعه مرتکب شده است. اگر دستگیری سرتیپ فضلی به خاطر تمرد از امر شما حقیقت باشد، باید آن را قدمی نزدیک به پیشرفت شعور انسانی ایشان به حساب آورد که حداقل این جانباز فرمانده سپاه پاسداران سیدالشهدا تهران را وا داشته که تحت تأثیر وجدانش قرار گیرد و به خاطر مردم، تمرد امر رهبر نماید و نخواسته است مردم بی‌گناه را به فرمان شما آقای خامنه‌ای به گلوله ببندد. این را یک کار متهورانه باید دانست. یعنی سرتیپ فضلی نخواسته است به هر قیمتی زندگی کند و حاضر شده زندان برود و احتمالاً حتا کشته شود، اما نیروهای تحت فرمانش را علیه مردم به خیابان نیاورد. امیدوارم شما و دیگر گردانندگان افراطی جمهوری اسلامی سر عقل بیایید و این لکه ننگ را از دامان خویش بزدائید. به امید آن روز که ملیت‌های ایران بر سرنوشت خویش در یک فضای آزاد و دموکراتیک حاکم باشند.

هایدلبرگ، آلمان فدرال

۲۵ / ۶ / ۲۰۰۹ [۴ تیرماه ۱۳۸۸]

دکتر گلمراد مرادی

Dr.GolmoradMoradi@t-online.de



نامه سرگشاده شجاع‌الدین شفا به خامنه‌ای، ۲۳ تیر ۱۳۸۸

این نامه را به عنوان یک ایرانی از جمع هفتاد میلیون نفر ایرانی دیگر به شما می‌نویسم، و اگر آن را به صورت نامه‌ای سرگشاده می‌نویسم، بدین جهت است که سایر ایرانیان نیز بتوانند بر مضمون آن آگاهی یابند، و در عین حال، بتواند به گوش غیرایرانیان نیز برسد، تا واقعیت‌های ناشناخته‌ای را برای آنان روشن کند.

بیست سال است شما بر مسند رهبری کشورمان نشسته‌اید، و به موجب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با اختیاراتی قانونی بر این مسند نشسته‌اید که از اختیارات غیرقانونی بدترین دیکتاتورهای مبتذل جهان سومی فراتر می‌رود. ولی برخورداری از این اختیارات، تعهدات روشنی را نیز چه در برابر خداوند و چه در برابر مردم کشور خودتان بر عهده شما می‌گذارد. آنچه مربوط به خداوند است، در کتاب آسمانی قرآن، و آنچه مربوط به ملت ایران است، در قانون اساسی جمهوری اسلامی مشخص شده است.

حکم روشن قرآنی در این مورد، آن است که «نباید عداوت شما نسبت به گروهی، شما را بر آن دارد که پا از طریق عدالت بیرون گذارید» (سوره مائده، آیه ۸) و «خداوند به شما امر می‌کند که چون حاکم شوید میان مردمان به عدالت رفتار کنید» (سوره نساء، آیه ۵۸) و «با یکدیگر در نکوکاری و تقوا یاری دهید و نه در دروغ و ستمگری» (سوره مائده، آیه ۳).

و در مورد آنچه به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مربوط می‌شود، در اصل بیست و هفتم این قانون تصریح شده است که «تشکیل اجتماعات و راهپیمائی‌ها بدون حمل سلاح، به شرط اینکه مخل به مبانی اسلام نباشد، آزاد است».

در جریان انتخاباتی که در خردادماه امسال برای گزینش رئیس‌جمهوری مملکت صورت گرفت، بسیار و بسیار از کسانی که در دادن رأی شرکت جسته بودند دریافتند که در اعلام نتایج این رأی‌گیری شدیداً دستکاری شده است تا رئیس‌جمهوری قبلی کشور [احمدی‌نژاد] همچنان رئیس‌جمهور باقی بماند.

منطقاً می‌بایست اینان از بابت این دستکاری به مراجع قضائی شکایت کنند، ولی این مرجع، متأسفانه خودش در انجام این تقلب شریک بود. بدین جهت، راهی برای این مردم باقی نماند جز اینکه از طریق تظاهرات عمومی، آن‌طور که قانون اساسی اجازه داده بود، وارد عمل شوند، با قید اینکه این تظاهرات، مخل به مبانی اسلام نباشد، و تا آنجا هم که دیده شد، هیچ کاری که مخالف مبانی اسلام باشد در آن صورت نگرفت، مگر اینکه از دیدگاه شما، ابراز مخالفت با آقای محمود احمدی‌نژاد، ابراز مخالفت با اسلام تلقی شود.

قانون اساسی جمهوری اسلامی، یکی از شرایط ضروری مقام رهبری را «صلاحیت لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه» دانسته است، در این صورت، یا باید قبول کنید که چنین صلاحیت لازم را ندارید و یا بپذیرید که اظهار نظر شما [درباره احمدی‌نژاد] یک اظهار نظر شرعی نیست، بلکه یک تصمیم‌گیری «کودتایی» است.

در پایان هفته این کودتای سیاسی، شما انجام مراسم نماز جمعه را در دانشگاه تهران شخصاً به عهده گرفتید. و این بار در خطبه‌های خودتان از این نیز فراتر رفتید و شمشیرکشانه به مخالفان رئیس‌جمهوری برگزیده شما اخطار کردید که نه انتخابات را ابطال می‌کنم و نه رئیس‌جمهوری را عوض می‌کنم، و هر نفس‌کشی را هم که در کار من فضولی کند اس.اس.های اسلامی را می‌فرستم تا تکلیف آنها را معلوم کنند، و با چنین شمشیرکشی، این بار دست به کودتایی نظامی زدید، در حالی که در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی، وظیفه ارتش و وظیفه پاسداران جمهوری «جهاد در راه خدا و گسترش قانون عدل الهی» شناخته شده است و نه کودتای نظامی.

و باز نیز، در نماز جمعه... تیرماه جاری، آیت‌اللهی به نام احمد خاتمی را مأمور کردید تا در تکمیل شمشیرکشی شما، با توپ و تشری محکم‌تر ضرورت بازداشت و محاکمه مخالفان مقام مقدس محمود احمدی‌نژاد را از دستگاه قضائی کشور خواستار شود.

متأسفانه هم شما و هم آیت‌الله احمد خاتمی و هم دیگر آیت‌الله‌های گوش به فرمان شما، اصل پنجاه و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی را فراموش کرده یا تعمداً نادیده گرفته‌اید که: «حاکمیت مطلق بر جهان از آن خداوند است و هم اوست که انسان‌ها را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است، و هیچ‌کس نمی‌تواند این حق را در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد».

پس از همه این بی‌عدالتی‌ها و این زورگویی‌ها، می‌باید به صراحت یادآور شد که اکنون دیگر شما و رئیس‌جمهوری منتصب شما و دولت او در نزد آن دسته از مردم کشور که حقوق‌بگیران دستگاه حاکمه نیستند، مشروعیت مذهبی خودتان را از دست داده‌اید و از این پس، تنها با قانون زور



حکومت می‌کنید، ولی این ضرب‌المثل بسیار معروف و در عین حال بسیار آزموده‌شده را از یاد نبرید که می‌توان با سرنیزه به قدرت رسید، ولی نمی‌توان روی سرنیزه نشست.

حضرت آیت‌الله‌العظمی!

شما با مطالعات وسیع خود در تاریخ اسلام و به‌خصوص تاریخ خلفای قبل از خودتان، به احتمال بسیار تاریخ‌الخلفای معروف سیوطی را خوانده‌اید، و در این صورت، می‌باید بخش جالبی از آن را که به عبدالملک‌ابن مروان مربوط می‌شود را خوانده باشید. این به من امکان می‌دهد که از شما بپرسم: فکر نمی‌کنید که این فرضیه مشهور که تاریخ، غالباً تکرار می‌شود، فرضیه صحیحی باشد؟

برای این که سایر خوانندگان این نامه سرگشاده نیز در جریان امر باشند، این موضوع را به صورت جامع‌تری نقل می‌کنم:

پنجمین خلیفه بنی‌امیه، عبدالملک‌ابن مروان (۸۶-۲۶ هجری) خون‌خوارترین خلیفه این خاندان بود. وقتی که طلحة ابن زبیر، صحابی پیامبر، حاضر به بیعت با او نشد، عبدالملک فرمان قتل او را داد، ولی وی برای نجات جان خود به خانه کعبه پناه برد و در آنجا بست نشست. با اطلاع بر این موضوع، عبدالملک، حجاج‌ابن یوسف ثقفی والی بصره را که به سفاکی و خونریزی شهرت داشت، برگزید و از او خواست که به هر صورت که مقتضی بداند زبیر را به قتل رساند و سرش را برای او به شام (دمشق) بفرستد و برای انجام این مأموریت، سپاه کارآمدی را نیز در اختیار او قرار داد.

با دریافت این فرمان، حجاج، مردم بصره را برای برگزاری نماز جمعه به مسجد بزرگ شهر فرا خواند، و در خطبه نماز بدانان گفت: دانسته باشید که خلیفه سفاک‌ترین والی خودش را برای انجام مأموریتی بزرگ برگزیده است، و این برگزیده او منم. هم‌اکنون میان شما سرهای بسیاری را می‌بینم که آماده بریده شدن‌اند. و نفس‌های بسیاری را می‌شنوم که آماده خاموش شدنند، اگر نخواهید از جمله آنها باشید، باید بی‌چون و چرا آماده همکاری با سپاه خلیفه باشید، و در غیاب من نیز هوس سرکشی نکنید.

چند روز بعد، عازم مکه شد و بی‌درنگ خانه کعبه را به محاصره گرفت، و برای نخستین بار در تاریخ اسلام، آن را به منجنیق بست تا برای سپاهیان او راه دخولی بدان باز شود. چند روز تمام دیوار کعبه با منجنیق کوبیده شد تا سرانجام حصار شکست و سپاهیان حجاج وارد آن شدند و زبیر را در بستگاهش سر بریدند. و از آنجا تمامی خدام مسجدالحرام را کشتند، و حجرالاسود معروف را چهارپاره کردند و خود مسجدالحرام را آتش زدند.

سپس دامنه کشتارها را به داخل شهر کشاندند و درهای خانه‌های قریشیان را سوزاندند و نقاب از صورت زنان قریش کشیدند و بدانان تجاوز کردند و هر چه را که آنان داشتند به غارت گرفتند. و چون کار مکه به پایان رسید، به مدینه تاختند و همه غارتگری‌ها و آتش‌افروزی‌ها و کشتارها را در آنجا تکرار کردند.

به پاداش این خدمتگزاری، عبدالملک، حکومت مکه و مدینه و طائف را به حجاج داد و عراق را نیز که در آن شورش برخاسته بود، ضمیمه قلمرو حکومتی او کرد.

از جمله واقعیت‌های قرآنی، که از جانب دستگاه شما و رئیس‌جمهوری منصوب شده شما نادیده گرفته شده‌اند، این است که قرآن در همه سوره‌های خود از خداوند به‌صورت رحمان و رحیم یاد کرده است و مفهوم این امر، طبعاً این است که خواست خداوند نامیده شدن به همین صورت است، در صورتی که «اسلام ناب محمدی» شما، از نخستین روزی که به نام انقلاب اسلامی پا به میدان گذاشته است تا به امروز، این خدا را جز به صورت قهار و جبار شناسانده و حتا یک بار نشانی از عطف و بخشش در او نداده است.

از جمله دیگر واقعیت‌ها این است که بیست سال تمام است شما در مقام رهبر مذهبی تنها کشور شیعه اثنی‌عشری جهان، خود را مجری تعالیم دینی و فرامین حکومتی علی‌ابن ابیطالب امام اول شیعیان شمرده‌اید و می‌دانیم که این تعالیم به بهترین صورت در نهج‌البلاغه این امام منعکس شده‌اند، یکی از بلیغ‌ترین فصول این نهج‌البلاغه رهنمودهایی است که حضرت علی، در آستانه عزیمت مالک اشتر نخعی به سرزمین مصر برای تصدی حکومت این کشور، به وی نوشته است؛ و مهم‌ترین این رهنمودها این هشدار بزرگ است که: «ای مالک، بترس از خون‌های به ناحق ریخته شده، که در پیشگاه خداوند گناهی بزرگ‌تر از آن نیست!»

و شما این هشدار پرشکوه را شنیده‌اید و همچنان به آدم‌کشان بسیجی خود دستور کشتار بی‌گناهان را داده‌اید، و برای افزون کردن حجم خون‌های به ناحق ریخته شده، سپاه پاسداران خود را نیز وارد همین میدان کرده‌اید.



در همین نامه حضرت علی به مالک اشتر، آمده است که: «اجرای مهمات امور را به کسی از رعایای خودت واگذار که ستیزه‌جو و لجوج نباشد و در لغزش پایداری نکند، و اگر به خطای خود آگاه شود، شهامت بازگشت به راه درست را داشته باشد». و شما این مأموریت را به دست دست‌نشانده‌ای به نام محمود احمدی‌نژاد داده‌اید که هم ستیزه‌جو است و هم لجوج، و در لغزش‌هایش پایدار است، و حاضر به قبول خطای خود نیست و شهامت بازگشت به راه درست را نیز ندارد.

۱۳۳۰ سال پیش، حسین‌ابن علی، بزرگمردی از تبار پیامبر اسلام، به علت اینکه حاضر به بیعت با خلیفه‌ای فاسق و جبار به نام یزید ابن معاویه نبود، در یک روز گرم تابستانی مانند روزهای کنونی ما، در جنگی بسیار نابرابر با قوای چند هزار نفری یزید، جنگید و مردانه جان باخت. و به ظاهر کار این سرکشی، با همه شکوهمندی آن به پایان رسید، ولی همین شکست، بزرگ‌ترین حماسه جهان اسلام را به دنبال آورد، حماسه‌ای که از جمله پیامدهای آن برقراری تشیع در ایران بود.

ولی حضرت ولی فقیه جمهوری اسلامی ایران!

اجازه دهید بی‌پرده به شما بگویم امروز این حماسه شکوهمند حسینی درست در جهت عکس آن رویداد چهارده قرن پیش تکرار شده است، یعنی اکنون دستگاه حکومتی شما است که در نقش یزید، وارد میدان شده است، و رئیس‌جمهوری منتصب شماست که ایفای نقش شمر ذی‌الجوشن را به عهده گرفته است، و این آیت‌الله‌های گوش به فرمان شما هستند که نقش دستیاران گوش به فرمان یزید را ایفا می‌کنند و این بار حماسه‌آفرینان واقعی، مردان و زنانی هستند که با منطق دفاع از حق قانونی خود به میدان آمده‌اند، ولی با منطق قدرت‌نمایی صاحبان قدرت روبه‌رو شده‌اند. آن صندوق رأی‌گیری نیز که رئیس‌جمهوری برگزیده شما سر از آن برآورده است، همان صندوقی است که هفتصد سال پیش، عارف بزرگ ما مولوی دربارہ آن گفته بود:

«تا بداند کافر و گبر و یهود

کاندر این صندوق جز لعنت نبود!»

پیش از پایان این نامه سرگشاده، وظیفه میهنی خودم می‌دانم که پیش از فرا رسیدن ساعت بیست و پنجم، و برای اینکه کار به خونریزی‌های احتمالی خطرناکی نکشد، به شما یادآوری کنم که با همه محبتی که نسبت به نورچشمی عزیزتان دارید، متوجه باشید که او اکنون مهره سوخته‌ای بیش نیست که به گفته شاعر «نه در مسجد گذارندش که رندی و نه در میخانه کاین خمار خام است»، و دیر یا زود خواهید دید که اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران در برابر او روش مقاومت در پیش خواهند گرفت و چوب و چماق‌های او دیگر کاری از پیش نخواهد برد. و نیز خواهید دید که در صحنه بین‌المللی هم او را دیکتاتور بی‌پشتوانه‌ای بیش نخواهند شناخت که رهبر مذهبی کشورش در خطای محاسبه‌ای خطرناک، سرنوشت خود و همه رژیم خود را در راه تحمیل او به قمار گذاشته است.

با مراتب احترام

امضاء: شجاع‌الدین شفا



نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۲ مرداد ۱۳۸۸

این ریشه است که سرطان گرفته است و حرث کردن شاخ و برگ، دردی را دوا نخواهد کرد

بسمه تعالی

رهبر معظم انقلاب اسلامی، حقیر قبلاً نامه‌ای را به حضور نوشته و برای عده‌ای نیز ارسال کرده بودم. قضایای انتخابات اخیر [ریاست جمهوری دهم] و عیان شدن افتضاحات بیش از پیش موجود در حاکمیت کشور ما بار دیگر باعث ارسال این نامه گردید. از بی‌توجهی و تن به منکر سپردن دفتر شما (به فرض عدم اطلاع شما) و تسامح در امور مسلمین بسیار متأسفم.

خاطرتان باشد روزی نوشته بودم که جمهوری اسلامی فرشته مجروح خونینی است که لاشخورها در حال دریدن وی می‌باشند! امروز صریح‌تر عرض می‌کنم با استمرار وضع فعلی، اسلامیت نظام از آن زایل خواهد شد و تکلیف، چیزی دیگر!

حقیر، رسیدگی به این امور را در درجه اول به عهده شما می‌دانم و یقین دارم به‌جز توجه شما امکان اصلاح کشور بسیار سخت خواهد بود. قوه قضائیه زیر نظر مستقیم شماسست و شما مسؤول اصلی عملکرد آن، تمام افتضاحاتی که اخیراً کشف گردیده (دروغ و فساد مالی و تهمت و اختلاس و باندا بازی و...) همه و همه موضوعاتی هستند که مستقیماً رسیدگی به آنها از وظایف قوه قضائیه می‌باشد و عملکرد تا به حال این قوه نشان از توان آن دارد!

آقا، مطمئناً راه امروزی نظام ما راه امام نیست! این را همه مردم ایران بعینه و با تمام وجود درک می‌کنند. متأسفانه در حالت کلی، حکومت ما با راه امام خیلی فاصله گرفته است، راه امام کجا و دروغ کجا؟! راه امام کجا و ریا و منت‌گذاری کجا؟! راه امام کجا و به سخره گرفتن همه کجا؟! متأسفانه منکرات الهی همانند نقل و نبات از سر و روی اکثر جناح‌ها و مسؤولین می‌ریزد و....

بنده حقیر به حسب تکلیف، تمام برادران و خواهران هموطن خویش را به تقوا و خداترسی و احساس وظیفه در قبال این شجره طیبه دعوت می‌کنم. بدون شک به‌جز اجرای دقیق قانون در مورد همه، این کشور اصلاح نخواهد شد و اجرای قانون با وضع فعلی قوه قضائیه تقریباً محال است. تعصبات خود را به‌جز شرع انور و عقل و خردگرایی به دور ریزیم و در نجات اسلام و جمهوری اسلامی بکوشیم. بیش از همه کلید حل این مشکل در دست رهبر عزیز است و البته تسامح در اصلاح آن موجب عذاب دنیوی و اخروی.

مصراغه منتظر دریافت پاسخ نامه‌ام هستم.

این نامه‌ای از یک مسلمان ایرانی به عموم خواهران و برادران دینی می‌باشد. خدایا تو شاهدهی که نیتی جز انجام وظیفه و تلاش در اصلاح و پیشرفت کشور ندارم و همه چیز از توست و بازگشت همه به سوی تو و همه ما فقیر و محتاج کاملیم.

این حقیر را عقیده این است که در حال حاضر حکومت ما به طور کلی اعم از دولت و مجلس و دادگستری و حتا نهادهای انقلابی در اجرای احکام شرع انور و اداره کشور بسیار ناقص و نارسا عمل می‌کند. و در کمال تأسف به آثار زیانبار آن توجهی نمی‌شود. در خیلی موارد منکرات جای معروف را گرفته و معروف به فراموشی سپرده شده است.

از نظر شایستگی و دیانت و لیاقت ملت بزرگ ایران، هیچ کسر و نقصی وجود ندارد و هر چه هست تقصیر کامل حکومت است و اگر ملت راه شرک و خلاف در پیش گرفته است اجباراً راهی است که حکومت در پیش پای آنان قرار داده است و مسؤولیت همه بر دوش حکومت است، چنان‌که بسیاری از فقها نظر داده‌اند که اگر فردی مجبور به پرداخت رشوه باشد، بر او ایرادی نیست و بر گیرنده حرام است.

متأسفانه حکومت ما در موضع انفعال در مقابل دشمنان (که با تمام قوا و امکانات به جنگ با این حکومت الهی آمده‌اند) فقط به تحرک و شتاب می‌پردازد و به جهت حرکت کم‌تر توجه دارد.

حکومت ما دقت نمی‌کند این‌همه روزی‌های حرامی که در اثر قصور او وارد شکم مردم می‌شود ایمان را از دل آنان بیرون خواهد کرد. توجهی ندارد عضوی از جامعه که از راه رشوه و رابطه و چاپلوسی و سفارش و تملق به جانی می‌رسد دیانت و حریت خود را فروخته است و دیگر یک



شهروند شریف و متدین واقعی نمی‌تواند باشد. فراموش کرده است که با اعتبار دادن به رشوه و رابطه و... شرک را فرهنگ‌سازی می‌کند و این جامعه مدام در حال ارتکاب کیبیره است.

از یاد برده است که وظیفه او در درجه اول اجرای فوری و دقیق مقررات شرع انور است که در حال حاضر، همین قوانین کشور است. توان فهم این را ندارد که در کشور، متشرع و متدین و قانونمند، مایوس و سرافکنده گردیده و اخاذ و کلاهبردار و متملق، اسب مراد می‌رانند! حکومت اسلامی، نظامی است که در آن متخلف، آسایش ندارد و مؤمن، در کمال اطمینان است. آیا شرافتاً امروز چگونه است؟ آیا مؤمن آسایش دارد یا مشرک؟

حکومتی که روح آن باید عدالت باشد و این امر را به هر قیمتی در اجتماع جا بیندازد مردم را به روزی انداخته است که جهت گرفتن یک حق مختصر باید سال‌ها در این دادگستری ویران با شنیدن انواع تهمت و ناسزا سرگردان شوند.

حکومتی که وظیفه دارد کارگزاران و خصوصاً قضات خود را از کامل‌ترین افراد اجتماع از نظر عقل و دین و شخصیت انتخاب نماید، کار را به افرادی نادان و عقده‌ای و بی‌تعهد سپرده است و خدا می‌داند که چه لطمه‌هایی از این بی‌تقوایی و بی‌سوادی و... به مردم و کشور وارد می‌شود. حکومتی که از وظایف اصلی او رد منکر است، در پیکره خود بیش‌ترین مفساد را می‌پروراند و از آن منکرتر اینکه نظاره‌گر این همه اف‌تضح و منکر است و واقعاً دریغ از یک جو غیرت دینی!

متأسفانه حکومت ما از بالاترین سمت‌ها دروغ و تملق را رواج داده، براحتی مسؤولین مربوطه انواع تهمت‌ها و دروغ‌ها و... را به هم نسبت می‌دهند و دریغ از دفاع‌کننده‌ای از حیثیت نظام.

واقعاً فاجعه نیست که تمام بنگاه‌های اقتصادی دست دولت، علی‌رغم رانت‌خواری فاحش، ضرر می‌دهد و بلافاصله پس از اینکه به دست شخص خصوصی می‌افتد چندین برابر سودده می‌شود و فقط یک مورد مثال کافی است که تا وقتی تلفن همراه در انحصار دولت بود حداقل قیمت به ۵۰۰ هزار تومان رسید و با حضور بخش خصوصی در دو سال اخیر به ۳۰ هزار تومان تقلیل یافت. چه کسی مسؤول سال‌ها اجحاف و ستم بر مردم است؟ متأسفانه این امر تنها منحصر به بنگاه‌های اقتصادی نیست.

عزیزانی که مطلعند قطعاً می‌دانند که با ثروت فعلی کشور و این ملت به راحتی می‌توان رشد حاضر را به چند برابر رساند، ولی رانت‌خواران نمی‌گذارند و آیا این فاجعه نیست که به جای مکتب من گفتن امروزه اکثر مسؤولین داد منم منم سر می‌دهند؟ کجاست آن فریادهای امام خمینی؟ فاجعه نیست که ریشه اعمال به جای قصد قربت، کوبیدن حزب و جناح مقابل است و در این مسیر چه منکراتی که سر نمی‌زنند.

هموطنان و همکیشان! از نظر بنده ریشه مشکلات در این است که در کشور ما هنوز مقررات و حکومت به صورت سنتی و شخص‌محوری اداره می‌شود و بر همان اساس، قوه مجریه و در رأس آن رئیس‌جمهور به عنوان همه‌کاره کشور معرفی می‌شود و تمام انتظارات مخصوصاً در مورد عدل و داد که به دلیل شیعه بودن ملت بزرگ ما اهمیتی ویژه دارد، از اوست، ولی حقیقت چیز دیگری است. شاید در مدیریت کلان کشور، تمام قوه مجریه حداکثر ۲۵ درصد نقش داشته باشد و بخش مهمی از آن به عهده مجلس و بسیار مهم‌تری به عهده قضائیه است.

رهبری کشور ما که حقیقتاً یک موهبت الهی و بدون شک وارسته‌ترین و باخداترین رهبر موجود در سطح کره زمین است و سبب افزایش معنویت و ایمان ملت ما، استراتژی خود را استقلال دادن به قوا و عدم دخالت در امور آنها قرار داده‌اند، اگرچه نظارت بر شرعی بودن امور آنها را مد نظر قرار دارند و حقیقتاً کارهای طاقت‌فرسا و گاه قائم به شخصی که در قبال مسائل بسیار گسترده و مهم جهان اسلام دارند شاید انتظار بیش از این را غیرمعقول می‌شمارد، اگرچه نگارنده به نص فرمایش حضرت امیر(ع) شخص رهبر معظم را مسؤول اعمال حکومت می‌داند و بر این نظر است که در حوزه‌های ناقص مخصوصاً دادگستری دخالت فوری و مؤثر ایشان ضروری و واجب است، اگرچه به دلایل متعدد، مجلس در تصویب مقررات جامع و تخصصی کارنامه درخشانی ندارد و بیش‌تر در امور فنی، لویج دولت را که با دیدی محدودتر تهیه شده تصویب می‌کند و شاید از بهترین مصادیق آن لایحه ایجاد دادگاه‌های عام در سال ۱۳۷۳ بود که توسط دادگستری تهیه و با بوق و کرنا در مجلس تصویب شد و ادعای اصلاح بسیار سریع و کامل مشکلات قضائی کشور را می‌کرد (علاقه‌مندان می‌توانند به مذاکرات مجلس در این خصوص مراجعه کنند) ولی در نهایت افتضاح ۸ سال بعد، همان قانون قبلی را برگرداندند و اهل علم می‌دانند که چه لطمات جبران‌ناپذیری بر اعتماد عمومی و دین و مال و حیثیت مردم و نظام وارد شد.

از این قبیل کارها زیاد است و از نقایص عمده دیگر پرداختن به طرح‌ها و اموری است که شاید از نظر ضرورت اجتماع، در درجه چندم اهمیت باشند و متأسفانه اغراض سیاسی در این امور دخالت دارند و یکی از خصلت‌های بد آن پرداختن به تحقیق و تفحص در مواردی است که قصد



درگیری با سازمان مربوطه را دارند و سستی کامل در حوزه‌ای که تکلیفشان است. مثلاً وضعیت افتضاح دادگستری که کمر ملت ایران را شکسته هرگز مورد تحقیق و تفحص نبوده و بالأخره با دستور قرار گرفتن در ۳ سال پیش، هنوز غرضه اجرای آن را نداشته است و عملاً تسلیم گردنکشی قوه قضائیه شده است.

اینها را مثل مرحوم مدرس‌ها؟ متأسفانه قوه قضائیه که مهم‌ترین رکن و ضامن اجرای قانون و عدالت در جامعه است، در وضعیتی بسیار افتضاح به سر می‌برد و این روند همچنان ادامه دارد و تأسف بارتر اینکه تبلیغاتی ناصحیح و صریحاً دروغ و خلاف شرع در وجهه بخشیدن به این مرکز ضد عدالت و فساد ادامه دارد و هیچ‌کس را عرضه حقیقت‌گویی و حقیقت‌جوئی نیست!

در کمال تأسف، بیش از ۶۰ درصد قضات، شرایط اولیه قانونی و شرعی قضات را ندارند و با رابطه‌بازی و بر خلاف شرع، وارد این مجموعه شده‌اند، مخصوصاً قشری از روحانیون که سواد بسیار کم و افتضاح در امور حقوقی دارند و سال‌هاست که آبروی اسلام و روحانیت را می‌برند و در تمام مراکز انگشت‌نما هستند، ولی قرار است حیثیت یک صنف و یک شخص بر حیثیت نظام و مصالح ملی مقدم شمرده شود! حقوقدانان می‌دانند بنده چه عرض می‌کنم و قطعاً مسؤولین و در رأس آنها رهبر مکرّم باید به این مطلب توجه اساسی نمایند. کدام شرعی اجازه می‌دهد یک معمم که حقاً سواد بسیار اندک دارد، صرفاً به اعتبار لباس خود قاضی شود. این افراد جهت تیرئه خود روزانه به ده‌ها دروغ و متوسل می‌شوند! آری در رأس محکمه نظام اسلامی! مابقی هم که تکلیفشان معلوم است.

همه با هم اتحاد علیه عدالت و ملت. آنچه زمین‌خور می‌شود و از بین می‌رود دین و غرور و مال ملت است! قوه قضائیه بستر ساز حرکت بر مبنای مجاری قانونی در اجتماع است و وقتی خود بر خلاف قانون قرار دارد، تکلیف ملت معلوم است.

به‌راستی چه کسی باید این مشکل بزرگ را که برابر با ماهیت حکومت اسلامی ماست برطرف کند. علما و اندیشمندان می‌توانند جهت درک بهتر فاجعه به حقوقدانان حتا خود قضات مراجعه کنند و تحقیق نمایند.

بنده یقین دارم این امر هزاران بار بیش‌تر از بیکاری و نفت و گاز و بنزین و... اولویت دارد. این ریشه است که سرطان گرفته است و حرث کردن شاخ و برگ، دردی را دوا نخواهد کرد. مطمئن باشید.

حقیقتاً این همه امکانات و کشور و ملت بزرگ ما حیفاً! اندیشمندان و علما و در رأس آنها رهبر معظم عنایت کنند. باید فریاد کرد. باید به مسائل اساسی پرداخت. قوه قضائیه رأس هرم نظام و میراب سر چشمه است که با نابخردی و غرض‌ورزی خود همه ملت و کشور را به گل نشانده است. بروید از حقوقدانان، چه وکیل یا قاضی و...، بپرسید. بوالله بسیاری از این قضاوت‌ها حرام است. بوالله این حوزه پرمشکل‌ترین جای نظام است. بوالله ملت از این مجموعه لطمات سنگینی می‌خورد.

شاید اینها را فقط بیان درد ولی بدون درمان تلقی کنید! هرگز این‌گونه نیست. راه‌هایی بسیار آسان و کم‌هزینه و بسیار پرتیر وجود دارد. جای بسیار تأسف است که در این حکومت اسلامی مسؤولی جویای راه اصلاح نیست.

این را خیلی صریح می‌گویم. وقتی قاضی‌ای به‌وضوح رشوه می‌گیرد و مافوق او علم کامل دارد و هیچ! تعجب نکنید هیچ اقدامی در عزل یا برخورد او صورت نمی‌دهد، شما چه تلقی می‌کنید؟ کجاست تکلیف شرعی؟ پس چه شد حلال و حرام؟

من در محضر پروردگار احدیت و حضرت بقیة الله الاعظم (ارواحنا فداه) و پیشگاه ملت ایران و با خطاب قرار دادن رهبر مکرّم که او را عصاره فضائل و مسؤول ملت بزرگمان می‌دانم، اعلام می‌کنم که رسیدگی به وضع واقعاً اسف‌بار این قوه از هر کاری در کشور ضروری‌تر بوده و محال است بدون اصلاح این قوه کشور ما اصلاح شود. باید با حمایت شخص ایشان هر چه سریع‌تر جلسات و میزگردهائی در صدا و سیما تشکیل تا عمق ضعف و نارسائی برای عموم! و بیش‌تر مسؤولین کشور مشخص شود.

واقعاً جای تأسف نیست که در صدا و سیما راجع به هر مسأله مهم و غیرمهمی ساعت‌ها میزگرد گذاشته می‌شود وی در خصوص این قوه با این‌همه آثار مهم آن به‌جز موارد محدود حرفی گفته نمی‌شود. هیچ شک نکنید که انقلاب در این حوزه در دست نامحرم است! باید هر چه سریع‌تر قضات ناکارآمد و بی‌تعهد از این قوه کنار روند. باید نظارت ناقص و عقب‌نگهداشته‌شده مجلس بر این قوه شدیداً اعمال شود. باید با نظارت مستقیم رهبر عزیز، دادرسی انتظامی با متخلفین به شدت برخورد کند. سکوت در این خصوص، حرام مسلم شرعی است.

آیا انرژی هسته‌ای یا ساعت کار بانک و مترو و بنزین مهم‌اند یا عدالت که ذات و ماهیت ملت ایران و شرع انور است؟ به‌راستی تا به حال در این خصوص فکر کرده‌اید؟ کدام دست پنهانی است که مایل نیست وضع این قوه روشن و مشخص شود؟ از هر نظر که حساب کنیم باید حکومت، اجازه تعطیلی و یا تأخیر عدالت را به هیچ وجه ندهد.



چه کسی است که عدالت را به ما بنزین و پول و وام و... تعریف کرده است؟ عدالت یعنی مضطرب بودن دزد و کلاهبردار. عدالت یعنی کشوری بدون تبعیض در تمام زمینه‌ها. عدالت یعنی اجرای دقیق و سریع حدود الهی. عدالت یعنی اجرای بی چون و چرا و دقیق قانون نسبت به همه و در تمام زمینه‌ها.

به طور قاطع مشخص است که همه ملت ما از هر قشری دچار تبعیض‌اند. و راه پیش پا گذاشته شده از بدو شروع زندگی، انجام منکر و... است. به‌راستی یک قانونمند متشرع توان ادامه حیات ندارد. آیا فاجعه‌ای بزرگ‌تر از این سراغ دارید؟ متأسفانه نظام دارد معروف‌گریزی و توسل به منکرات را بسترسازی می‌کند.

ذکر این تذکر لازم است که شاید عده‌ای به منظور فرافکنی، آن‌گونه که دردی رایج در کشور ماست، این مطالب را تضعیف نظام یا... عنوان نمایند. ولی همه ملت شریف ایران بیش از مسئولین بسیاری واقفند که این نظام و کشور متعلق به آنهاست و دفاع از کشور خود را مقدم بر هر امری می‌دانند ولی حواسشان جمع است که ممکن است عناصری از دشمن تحت لباس و شکلی دیگر در امور نفوذ کند و به نص وظیفه شرعی و حق قانونی خود، مدام امور حکومت را زیر نظر دارند و اتفاقاً بدترین نوع تضعیف نظام را ماست مالی کردن مشکلات و پاک کردن صورت مسئله می‌دانند و بدیهی است که این هیاهوها در اراده ملت بزرگ و دلسوزان کشور تأثیری نخواهد داشت.

شاید قشری دیگر نیز این عرایض را صرفاً احساسی و بیان مشکلات بدون پیشنهاد راهکار معرفی نمایند، در حالی که این اظهارات کاملاً اعتقادی و واقعیت‌های مسلم این کشورند و حتا قرار نیست کسی که ایرادی را می‌گوید حتماً راهکارش را نیز بگوید. چون فرض است که مسئولین، آگاه و متخصص و راهگشای امورند.

از اینها گذشته، حقیر چندین بار راهکارهای بسیار عملی و کاملاً کارگشا و بسیار ضروری را به مراجع مختلف ارائه داده‌ام، ولی در کمال تأسف و حتا یک مورد مسئولی احساس وظیفه نکرده که در مورد آن توضیحی بخواهد یا حتا آن را رد کند. و در کمال تأسف، اکثر حقوقدانان می‌دانند که اوضاع دادگستری آن‌چنان آشفته و ابتدائی و ناگوار است که در یک جلسه می‌توان ده‌ها طرح و راهکار ارائه کرد.

مجدداً معروض می‌دارد این مطالب از روی تکلیف و وظیفه عنوان گردید و نویسنده از عموم ملت و خصوصاً زحمتکشانش انقلاب که امروزه با دیدن این نابسامانی‌ها دچار ضربات سنگین روحی هستند می‌خواهد به موضوع حساسیت به خرج دهند.

ما می‌خواهیم در کشور امیرالمؤمنین و با قوانین امیرالمؤمنین زندگی کنیم.

ما می‌خواهیم لقمه‌های حرام وارد شکم بچه‌هایمان نشود.

ما می‌خواهیم خُر و آزاده زندگی کنیم و همان‌گونه نیز بمیریم. امری که با ادامه وضع فعلی محال خواهد بود. و در این راه تکلیف اندیشمندان و علما بسیار بزرگ است.

خدایا سلام و ارادت خالصانه ما را به محضر مولایمان برسان و ارواح مطهر شهدا و روح پرفتوح امام بزرگوار را متعالی گردان و مقام معظم رهبری این مؤمن مجاهد و خداگونه را کماکان یار و یاور باش و عاقبت همه ما را خیر بگردان.



نامه سرگشاده احترام السادات نواب صفوی (مادر زهرا رهنورد) به خامنه‌ای، ۳ مرداد ۱۳۸۸

پسرم را آزاد کنید

بسمه تعالی

محضر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی

با سلام

خاطر شریف هست که در تیرماه ۱۳۶۰ آنگاه که به تیغ جفای نفاق، مجروح شده و در بیمارستان بستری بودید، دختر نوعروسم را برای جاری کردن خطبه عقد خدمت شما فرستادم و این نهایت ایمان و اعتقاد مرا به شما ثابت می‌کند هر چند در میانه راه، پیک اجل سرآمد و فرزندم در اثر سانحه تصادف رانندگی در روز ازدواج خود پیراهن ابدیت پوشیده و از دنیای فانی رخت بر بست.

من نیز چون دیگر مادران نسل انقلاب در همه فراز و فرودهای پیش و پس از انقلاب در کنار شما بوده و با فرزندان مبارزم تلخ و شیرینی روزگار را چشیده و از زندان و شکنجه و تبعید پیش از انقلاب تا جنگ و توطئه نفاق و خطراتی که خود بیش‌تر مستحضرید را در کنار ایشان و پس از انقلاب تا امروز لمس کرده‌ام.

از آن زمان که همسنگر مادران و همسران شهید در پشت جبهه خدمت می‌کرده‌ام تا امروز که با قلبی داغدار و تنی بیمار ۸۶ سال سن دارم، بر عهد خود با خدا و پیمانم با امام و شهدا ثابت‌قدم بوده و از حضرتش می‌خواهم که با عاقبت به خیری و سلامت دین به میثاق خود پایدار بمانم. نبود شب و روزی که سکنداران کشتی انقلاب را دعا نکنم تا در امتحانات سخت الهی پیروز شده و از این شجره طیبه‌ای که با خون‌های پاک راست‌قامتان جاودانه تاریخ آبیاری شده به رسم امانت صیانت کنند و از گزند آفت‌ها و عوارض مصون نگه دارند.

پسر ارشدم که ۶۲ سال سن دارد، مهندس شاپور کاظمی که خدمتگزار علمی کشور است، اکنون پس از انتخابات در زندان به سر می‌برد و یک ماه است که نگران او هستم. او دارای همسری بیمار، سه فرزند، عروس، داماد و نوه، و دارای زندگی معمولی و آبرومندانه است، فرزند من شخصی زبده با بیش از ۴۰ سال سابقه خدمت در عرصه مخابرات کشور است و اکنون حداقل به واسطه او، روزی ۳۰۰ نفر در کارخانه به طور مستقیم و بیش از میلیون‌ها نفر به طور غیرمستقیم از خدمات علمی او بهره‌مند می‌شوند، ناگهان امروز مطلع شدم، که او مورد تهمت قرار گرفته که وابسته به بیگانگان یا از سردمداران اغتشاشات است.

این تهمت یا از سر اشتباه است یا کذب محض، چنین رفتاری از روحیه وطن‌خواه و ملی او و سابقه خانوادگی ما به دور است و من مفتریان را به خدا واگذار می‌کنم که بی‌شک او دادرس‌ترین وکیل است و از حکومت عدل الهی کسی را گریزی نیست.

لذا از جنابعالی که در کسوت ولی امر مسلمین و پناه بی‌پناهان هستید، تقاضا دارم با آزادی وی تسکین قلب مجروح مادر در انتظار او و با آزادی سایر بی‌گناهان، همه مادران و همسران و فرزندان چشم به راه را دلشاد کنید.

با امید آنکه نظام اسلامی مان همیشه برقرار باشد

احترام السادات نواب صفوی



نامه سرگشاده یک دختر دانشجو (رایحه ایرانی) خطاب به خامنه‌ای، ۴ مرداد ۱۳۸۸

«خاوران»، قطعه‌ای زنده از پیکر زخم‌خورده تاریخ معاصر ماست که به ضرب بلدوزر نابود نمی‌شود

تو خود استادی و این روزها احمدی‌نژاد کنار دست تو دکترای وقاحت می‌دهد به رادان‌ها و فیروز آبادی‌ها!

تو شادی ما را برنتابیدی و ما شیادی تو را در ۲۲ خرداد ۸۸!

مانده‌ای که چه؟ هیچ‌کس تو را نمی‌خواهد! تنها شدی پیرمرد! ارتجاع مرگ تو نزدیک است. بترس از شعله‌های خشم مردم ستمکش و داغ‌دیده!

تو با خون، وضوی جنایت می‌گیری وقتی که ما مرثیه می‌خوانیم برای فرزندان در خاک خفته فریدون

«تو را چه سود از باغ و درخت

که با یاس‌ها

با داس سخن گفته‌ای؟»

از کجا شروع کنم که ما را به آغاز این داستان ببرد؟

از دهه شصتی که تو رئیس‌جمهورش بودی؟ از قتل عام و تیرباران بگویم یا از اعدام‌های گروهی هزاران دگراندیش، از گورهای دسته‌جمعی بی‌سنگ و بی‌گل، بی‌نام و نشان یا از خانواده‌هاشان که تمام آن سال‌ها حقوقشان نادیده گرفته شد و دم نزدند که مبادا از دستشان بگیرد همان تکه زمینی را که باور داشتند عزیزشان را در بر دارد! که گرفتید و ویران کردید «خاوران» را، که حرمت مرده را هم نگاه نداشتید، اما ندانستید که «خاوران»، قطعه‌ای زنده از پیکر زخم‌خورده تاریخ معاصر ماست که به ضرب بلدوزر نابود نمی‌شود. راستی یادت هست؟ تابستان ۶۷ را می‌گویم. حتماً هست چون آن روزها هم فتوای جنون‌آمیز تو بود که این چنین آذین تاریخی خونین و ننگین شد. آه! دهه شصت... می‌دانی خامنه‌ای! من هم متولد همان دهه هستم! یکی از نهال‌هایی که جای گورهای زیر و رو شده کاشتید.

هرچند در کارنامه پلیدت ترور میکونوس و آمیا هم هست و از خونخواری هیچ کم نگذاشته‌ای، اما بگذار کمی از ۷۸ بگویم! ۱۸ تیری که ماندگار شد در تاریخ مبارزات مردمی که خسته بود از شلاق استبداد و برای نخستین بار پس از ۲۰ سال، زبان به اعتراض گشود و به خیابان آمد. اما باز هم کشتار و این بار دانشجویهای میهنم.

هی سیدا! می‌دانی که هنوز مدال شکنجه‌هایت بر تن نخبگان مملکت به یادگار مانده تا برگ دیگری بر تاریخ افتخارات خصمانه‌ات بیفزاید! خودت بگو از کجا دیگر بگویم که هر برگش درد است و ظلم. از غروب‌های خونین اوین، از عزت ابراهیم‌نژاد و اکبر محمدی که خون ایشان هم بر گردن توست یا از احمد باطبی و بهروز جاوید طهرانی، که بهترین سال‌های عمرشان به گناهی ناکرده در زندان‌های سیاه تو سوخت. راستی شعارهای تیرماه ۷۸ را که یادت هست. «خامنه‌ای حیا کن، سلطنتو رها کن... صد رحمت به آن روزها! هنوز ته‌مانده حیایی بود که اشکی بریزی ولو تمساح... در این ده ساله شاگرد مکتب کدام بی‌برویی بودی که این قدر وقیح شدی مرد! آه چه می‌گویم؟ تو خود استادی و این روزها احمدی‌نژاد کنار دست تو دکترای وقاحت می‌دهد به «رادان»‌ها و «فیروزآبادی»‌ها!

نمی‌دانم با تمام این احوال چه شد که باور کردیم ما هم دموکراسی شکسته بسته‌ای داریم و به این امید که مفسده حقیر ابلهانه از سرزمینمان رخت بر بندد پای صندوق‌های رأی رفتیم. عجب روزهایی بود! روزهای سبز، روزهای زنده و دلخوشی‌های ساده و زودگذر. تو شادی ما را برنتابیدی و ما شیادی تو را در ۲۲ خرداد ۸۸! باز هم خون و این بار رد پای تو عجب پررنگ است. یادت هست قبل تر گفته بودم که چشم‌ت را باز کن. ببین و



بشنو پیش از آن که مجبور شوی با صدای لرزان بگویی صدای انقلابمان را شنیدی. می‌دانی! آن وقت‌ها حتا به ذهنمان خطور نمی‌کرد ما کجا و انقلاب کجا! فقط رأیمان را خواسته بودیم و به جستجوی اعتماد گم‌شده‌مان به خیابان آمدیم. آرام و بی‌صدا با دست‌های برافراشته! اما باور کن خودت خواستی که بغض ما بشکند و سکوتمان فریاد شود و فریادمان خون.

از این روزها هم برایت بگویم؟ شاید حافظه تو آنقدر ابله است که زود فراموش می‌کند و باز از فاصله شبی به صبح، میرا می‌شوی و با تقوا! اما نه برایی و نه با تقوا! مانده‌ای که چه؟ هیچ‌کس تو را نمی‌خواهد! تنها شدی پیرمرد! ارتجاع مرگ تو نزدیک است. بترس از شعله‌های خشم مردم ستمکش و داغ‌دیده کوچه خیابان‌های شهر که دیر یا زود تو را خواهد سوزاند. بترس از سکوتی که پاسخش را با خون دادی! بترس از آن همه سیاه‌چال که پر شده است از بهترین فرزندان این آب و خاک! بترس از خاکی که تاب نمی‌آورد در آغوش کشیدن این همه جوانی و این همه زندگی را. بترس که ما بی‌شماریم! ببین! ما همه سهرابیم، ما همه ندا و ترانه، همه فرزندان کاه‌ایم. غریو شب‌هنگاممان را بشنو و شهامت‌مان را ببین که ستودنی است.

«چنین نماندست و چنین نیز نخواهد ماند»؛ از عظمت هخامنش تا ذلالت پهلوی، افتخار نادر و اقتدار جمشید. شاید عبرت‌گرفتی از جنگ ننگ‌آور خودخواهان تاریخ به قیمت شرف و ناموس و وطن. اما نه! تو ضحاک‌تر از آنی که درس بگیری. تو با خون وضوی جنایت می‌گیری وقتی که ما مرثیه می‌خوانیم برای فرزندان در خاک خفته فریدون.

گیرم تو راست می‌گویی و حق با تو است و ابلیس یارانت! ما خسیم و خاشاک، ما اغتشاش‌گریم. ما ندا را کشتیم و به دیدن چهره غرق در خونش چیزی به اسم وجدان نداشتیم که بیدار شود. ما مادر سهراب را داغدار کردیم و شرافتی نبود که تک‌انمان دهد. ما ایران را عزادار زیباترین فرزندان آفتاب کردیم و چون دلان خون، مست از پیروزی، سور عزای مردگان جوان را بر سفره نشستیم. ما این روزها سلاحمان را به رخ مردم بی‌دفاع می‌کشیم. ما تیر می‌زنیم و باطوم و مهم نیست که درست پشت سرمان یکی را نقش بر زمین کرده باشیم و رد دلمه بسته خون باشد و فریاد و آه و ناله و بغض و کینه باشد!

باشد! تو راست می‌گویی! اما تو را به ایمانی که نداری و از ما هم گرفتی، تو را به شرافتی که ندیدیم داشته باشی، تو را به وجدان که آن هم برایت غریبه است، تو را به ناچیز آبروی تن ناقص که از آن دم زدی و نداری، تو را به هر آنچه داری قسم! تو خودت باور می‌کنی؟!

رایحه ایرانی



نامه سرگشاده یک وبلاگ‌نویس («نامشهور») به خامنه‌ای، ۱۴ مرداد ۱۳۸۸

کاریکاتور آخرین دیکتاتور

مطلبی از آقای نامشهور

آقای رهبر غیرمنتخب و مادام‌العمر

از دوران دیکتاتور مغرور قبلی که با اشتباهات فاحش خود مملکتی را به آتش انقلاب سپرد، سی سال می‌گذرد. حال پس از سه دهه جلوس بر تخت سلطانی، دیکتاتوری دیگر [محمود احمدی‌نژاد] همچون شما در مراسمی شرم‌آور با عده‌ای کاسه‌لیس و با تنفیذی نامشروع روبه‌روی مردم ایستاده و از آن صدا و سیمای نامردمی به گونه‌ای سوزنده آن تکبریات سلطان‌گونه و تهوع‌آور خود را تکرار می‌کند. جمالتی بس سوزنده که مطمئناً آتش به جان عده زیادی زد. آن یکی دیکتاتور سی سال پیش آن‌قدر سلامت نفس برایش باقی مانده بود که در اوج قدرت هم به تحقیر مخالفانش به این وقاحت نپردازد.

آقای رهبر مادام‌العمر

آن دیکتاتور سی سال پیش در پایان کار، صدای انقلاب مردم را شنید و تلاش دیرنگامش را برای جبران شروع کرد، ولی عده‌ای همچون شما که بر موج‌های احساس مردمی بعضاً هیجانی و ناآگاه سوار بودید، آن مصادره غم‌انگیز را به نام استقلال، جمهوریت و به ظاهر اسلامیتی رقم زدند که مابقی آزادی وعده داده شده را هم به تاراج برد، و این فرآیند بسیار پرهزینه شما که به سنگینی نابود شدن یک نسل، بر پشت ملت ایران سنگینی می‌کند، شخصی همچون شما را بر مسند مادام‌العمری کشوری نشانده که شعارش مبارزه با استبداد و سلطنت بی‌مسئولیت و فاسد بوده است. امروز این سلطنت مادام‌العمر به ولایت مطلقه فقیه مادام‌العمری تبدیل شده است که آن‌قدر وقیح باشد که این جوشش و اعتراض به‌حق مردم را «کاریکاتور انقلاب ۵۷» بنامد. آن هم شور مردمی که برای اساسی‌ترین حق خود، یعنی اعتراض به تضییع ناجوانمردانه رأی خود در انتخابات اخیر، به میدان آمده بودند.

آقای رهبر مادام‌العمر

ملت ایران شما را کاریکاتور شاه سابق نام نهادند، ولی انصافاً در مقام مقایسه، روی آن دیکتاتور را با این گفته‌های ناشایست خود سفید کردید. شاهی که فرماندهی ششمین ارتش جهان را در دست داشت، اگر می‌خواست (که نخواست) آن‌قدر قدرت و امکانات داشت که به جای ترک کشور، همچون شما به خون و خونریزی و قلع و قمعش ادامه دهد و ساواکش را به جای انحلال، تقویت کرده و از نوع اردوگاه‌های کهریزک شما بیش‌تر احداث کند و امثال شما را در همان زمان، تشنه‌وار مجبور به لیسیدن آب کف کانتینرهای کهریزک نماید، جلادانش دهانتان را خرد کرده و جنازه کبودتان را تحویل قبرستان بدهد. او تمام این قدرت‌ها را فرو گذاشت و با اشک‌های روان و سرشار از پشیمانی بی‌حاصل از کشور رفت، با این تفاوت که حداقل در این کره خاکی دشمنی برای خودش و ملتش نساخته بود، آنچه بود آبروی حداقلی برای جماعتی بود که همانند امروز از نشان دادن گذرنامه کشورش در برابر دیگر ملل شرمگین نمی‌شد، حال شما را چه جای این همه نخوت تا این‌چنین با مردم سخن بگویید، در حالی که همه دنیا را دشمن خود و ملت ایران کرده‌اید تا مجبور باشید برای بر مسند ماندن، از جیب ملت خرج کرده و خزانه‌های کشور را تقدیم روسیه و چین نمایید. هر چند آنها هم منابع این ملت را به یغما برده و التماس‌هایتان را واقعی نگذاشته و با فضاحت تمام، قطعنامه‌های سازمان ملل را هم بر علیه شما و رئیس‌جمهور نورچشمی تأیید کنند و حال پس از دو دهه، داغ ساختن همین یک نیروگاه اتمی را هم به دلتان بگذارند. ولی شما را چه باک که تا این نفت مفت برای شما فراهم است، بی‌رحمانه می‌سوزانید و خود و نورچشمی‌ها را گرم نگاه داشته و دود و خاکسترش را هم به چشم این ملت بی‌گناه حواله می‌کنید.

آقای رهبر مادام‌العمر



از زمانی که شما را می‌شناسیم بعضی الفاظ، همچون «دشمن» همواره وصله دهان شما بوده است و با آن دشمن‌تراشی‌های کاذب و بی‌حاصل خود، به جز نفرت و غم و اندوه، چیزی برای ملت نساخته‌اید و از دیگر سوی، بی‌زاری دیگر ملل را از خود ساخته و پرداخته‌اید. اما سخنان این روزهای شما از جنسی دیگر بود. مطمئن هستم که این حرف‌های گنده‌تر از دهان، از آن ذهن تنگ و تاریک شما تراوش نمی‌کند و قطعاً در میان آن اطرافیان چاپلوس شما کسانی هستند تا این‌گونه به شما خط بدهند و حرف در دهانتان بگذارند تا همچنان از تظاهرات مردمی به خیال خودتان کاریکاتور بسازید، کشته و زخمی‌های مردم را اغتشاشگر نامیده و کاندیداها و هواداران نامزدها را عامل بیگانه معرفی سازید و مجموع همه این اعتراضات به حق را وارونه جلوه داده و کودتای مخملین بر علیه قدرت نامشروع و نامنتخب خود قلمداد نمایید. و اینها حاصلش چیزی جز نفرت‌پراکنی بیش‌تر و دور شدن بیش‌تر از مردم نخواهد بود.

آقای رهبر غیرمنتخب

زمانی که صدام در عراق با انتخابات ساخته و پرداخته خود و دستگاه مخوف استخبارات، همگان را به پای صندوق‌های رأی آورده بود تا تأییدش کنند و همگان هم از ترس چنان کردند، کسی باور نمی‌کرد ساعتی پس از سرنگونی‌اش توسط دشمنان خبیث شما آمریکا و انگلیس، همان ۹۹ درصد مردمی که از ترس به او رأی داده بودند در حال ادراک کردن بر مجسمه واژگون‌شده‌اش باشند. چیزی که تا روز قبل از آن، تصورش هم برای ملت عراق همچون کابوس دهشتناکی تلقی می‌شد. گمان نکنید با اعترافات ساختگی دستگاه اطلاعاتی مخوف خودتان از فرزندان این ملت، شما چیزی بر محبوبیت و یا مقبولیت خود اضافه کرده‌اید، بلکه هر چه بیش‌تر خود را در چاه نفرتی فرو می‌کنید که هم‌قطاران و دیکتاتورهای پیشین شما تجربه‌های تلخی از آن را برای شما به ارمغان گذاشتند تا پند شما نشود و به امورات نابخردانه خود ادامه دهید.

آقای رهبر مادام‌العمر

این تظاهرات و شور مردم نه تنها «کاریکاتور انتخابات ۵۷» نبود، بلکه حتماً مقایسه آن انقلاب و وصل آن به این رویداد هم ظلم بزرگی بود به موج سبز و زیبای مردمی. این ملت این بار بر خلاف گذشته دقیقاً می‌داند آرمانش چیست، در حالی که سی سال پیش نمی‌دانست. می‌داند حرکتش ره به کجا می‌برد، در حالی که آن زمان نمی‌دانست. می‌داند که وسیله کارش چیست، در حالی که آن زمان نمی‌دانست. آری، آن زمان، همه پشت سر یک فرد قرار گرفتند و این بار، همه پشت سر یک اندیشه و سیستم؛ آن زمان، شور و احساسات از ایدئولوژی یک فرد ناشی می‌شد و این بار، این شور و ایثار برای احیای یک حق از دست رفته است. آن زمان، محو یک سیستم بدون توجه به عواقب آن مد نظر بود و این بار، اصلاح یک سیستم ناقص با رهبری فردی ناصالح مد نظر است، آن زمان، ما و شما هر دو به درستی، آن واقعه بدفرجام را انقلاب نام نهادیم که متأسفانه کشور را به اعماق قرون فرستاد و این بار، ما این واقعه را احقاق حق از دست رفته می‌نامیم؛ اما شما با آن ذهن پریشان و ناسالم خود، آن را انقلابی مخملین و یا به خیال خودتان، کاریکاتور کارهای ناصواب و استمرار دیکتاتوری خود می‌نامید. اگر این رویه و مرام غیر قابل تغییر شما هست و خواهد بود، پس شما به این افاضات و حرکات اهانت‌آمیز خود ادامه دهید تا در آینده‌ای نزدیک، تاریخ معاصر، کلکسیون کاریکاتورهای خویش را از دیکتاتورهای قرن بیست و یکم با تصاویری از امثال شما تکمیل نماید. احتمالاً آن زمان خیلی دور نخواهد بود.



نامه سرگشاده پیام فاضل به خامنه‌ای، ۲۲ مرداد ۱۳۸۸

من بیگانه نیستم، فرزندی هستم که در حیاط خانه شما بازی می‌کرد

جناب آقای خامنه‌ای؛ رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران

این نامه را در پاسخ نامه شماره ۸/۷۸۱۸۸ مورخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۸ جنابعالی که توسط معاون اول سفارت جمهوری اسلامی جناب آقای اسلامیان به اینجانب تحویل شد می‌نویسم. (پیوست) از نامه شما متشکرم و از آن که با وجود مسؤولیت‌های خطیرتان، به پاسخ به نامه من مبادرت ورزیدید، خشنود شدم.

من یک فرزند این انقلاب هستم. شما مرا از کودکی بخوبی می‌شناسید. با وجود این که این روزها برچسب‌های بیگانه، منافق، مخملی و غیرذلک را به آسانی و ارزانی به افراد می‌زنند، من با دلایل محکم یادآوری می‌کنم که هنوز فرزند این انقلاب و ایران عزیز هستم. برچسب منافق زینده فرزندی چون من نیست، از آنجا که چندین بار به عنوان یک شهروند ایرانی و جهانی و یک نویسنده زمینه روان‌پزشکی اجتماعی و تربیت استراتژیک، برای محکومیت فعالیت‌های تروریستی سازمان مجاهدین خلق به سران کشورهای اروپا و آمریکا و سازمان ملل شکایت کردم و افتخار آن را دارم که یکی از عوامل مؤثر در ثبت اسم این سازمان جنایت‌پشه در لیست سازمان‌های تروریستی دنیا بوده‌ام.

برچسب سفاهت که به افراد پیشینه‌داری مثل آقای منتظری عنایت شده نیز بر من روا نیست که اولین پزشک بدون مرز ایرانی و نویسنده ۲۴ اثر علمی فرهنگی بین‌المللی هستم و چند نمونه از کتب بنده نیز حضورتان تقدیم شده است. برچسب انگلیسی هم شایسته من نیست چون علی‌رغم آنکه چندین سال است که واجد شرائط دریافت تبعیت انگلستان هستم و علی‌رغم مواجهه بودن با مشکلات فراوان برای ویزا و سفرهای بین‌المللی برخلاف توصیه مسؤول کنسولی کنونی سفارتخانه آقای فقیه، از گرفتن پاسپورت انگلیسی اکراه داشته و تنها با افتخار، تابعیت ایران عزیز را دارم. داشتن پاسپورت رژیم که تنها چند دهه پیش بزرگانی چون ماندلا و گاندی را آزار می‌کرد مایه مباهات من نخواهد بود.

تمامی دنیا و خدای من شاهدند که در ۳۱ کشور دنیا مایه افتخار و سرافرازی کشور عزیزم ایران بوده‌ام. ممکن است بپرسید پس چرا در ایران مشغول به خدمت نیستم. پاسخ آن که در زمانی که فرزندان ناخلف، بی‌ریشه و بی‌خردی چون احمدی‌نژاد بر مسند قدرتند، فرزندان خلفی چون من به هجرت سر می‌کنند. به یاد دارید که وقتی مجروح بودید با پدرم برای قالب‌گیری دندان شما به بیمارستان قلب آمدیم؟ به خاطر دارید که پدرم مرا به علت نبوسیدن دست شما شماتت کرد و من صادقانه در حالی که کودکی ۱۳ ساله بودم قد برافراشته گفتم: من به جز خدای عظیم به هیچ‌کس تعظیم نمی‌کنم! شما پدرم را نصیحت کرده و گفتید این پسر، پیرو رسول خداست، آزارش ندهید.

سال ۱۹۹۷ با پزشکان بدون مرز به کره شمالی رفتم و اولین فرد خارجی بودم که از تعظیم در مقابل مجسمه آسمان خراش کفر و شرک «کیم ایل سانگ» ابراهیم‌گونه خودداری کردم. این حرکت در رسانه‌های بین‌المللی ثبت و مایه افتخار ایران شد. روزنامه‌ها و تلویزیون‌های غربی این فرزند رشید ایران را با این عنوان معرفی کردند: دکتر پیام فاضل، پزشک بدون مرز ایرانی: به جز خدای عظیم بر هیچ‌کس تعظیم نخواهم کرد. مسؤولین کره شمالی با خشم بسیار، تصاویر سفرای جمهوری اسلامی و کشورهای عربی را در حال تعظیم به مجسمه به من ارائه کردند و من مجدداً از این عمل شرک‌آمیز سر باز زدم.

آقای خامنه‌ای،

برچسب دشمن و بیگانه هم بر من سزاوار نیست که از محرم‌ترین خانواده اطباء انقلاب می‌آیم. پدرم دکتر هوشنگ فاضل سرپرست سابق وزارت بهداشت و دندان‌پزشک معتمد شماسنت که دندان‌های مصنوعی که هم اکنون طعام شما را می‌جود، دسترنج ایشان است که همیشه به رایگان تقدیمتان کرده‌اند. عموزاده دکتر ایرج فاضل وزیر سابق بهداشت، علوم و مشاور پزشکی شما هستم، جراحی که جان شما را از مرگ حتمی پس از سوء قصد شوم دشمنانتان نجات داد و اکنون از آنچه می‌گذرد به فریاد آمده است.

آری، من خودی‌تر از خودی‌ها هستم، به همین سبب بود که چند نسخه از آخرین کتاب‌هایم را در فروردین ماه ۱۳۸۸ با نامه‌ای به یاد مهربانی‌هایی که از شما و دوران کودکی به یاد داشتم برای شما فرستادم. نامه من و کتاب‌ها در دفتر شما موجود است.



کتاب‌هایم را در پاره‌ای از سجاده سبز دوران کودکی پیچیده و به هدیه به شما، رئیس‌جمهور پیشین آقای احمدی‌نژاد، وزارت علوم و وزارت بهداشت فرستادم.

سجاده‌ای که به اشک نماز شب کودک ۱۲ ساله‌ای که شیون «العفو» شبانه‌اش خانواده‌اش را بی‌قرار می‌کرد، آراسته است. آن موقع نه «مخملی» در کار بود، نه «سبز» جرم به حساب می‌آمد.

جالب اینکه پاره‌ای از این سجاده سبز با چندین کتاب و دستاورد فرهنگی‌ام را به هدیه، چند روز قبل از انتخابات با پست سفارشی برای آقای مهندس موسوی نیز ارسال کردم. بسته‌های شما و وزارتخانه‌ها رسید اما کتاب‌های آقای مهندس موسوی، و قطعه سجاده اشک آراسته من ضبط شد و اکنون پس از گذشت حدود ۶۰ روز به دست ایشان نرسیده است. چگونه می‌توان باور کرد که انتخابات بدون خدشه بوده، وقتی حتی کتب علمی و پاره‌ای از سجاده اشک‌آلود کودکان این انقلاب به اسارت می‌رود؟! لطفاً بگویید پاره سجاده و کتب اسیر مرا به ایشان بدهند.

معلمین من محمدرضا حکیمی نویسنده برجسته جهان شیعه، شیخ محمود تحریری عزیز و محبوب امام و آیت‌الله درباری بوده‌اند. دکتر ولایتی مشاور وفادار شما نیز در دوران جوانی با من کتابی نوشتند. البته ایشان سریع می‌خواندند و بنده قلم می‌زدم! من منافق، بیگانه، نامحرم و دشمن نیستم و این نامه را از آنجا می‌نگارم که شما را هنوز دوست و پدر پیر خود می‌دانم. پدری که به آتش بسیار نزدیک شده است. از آنجا که همیشه فقط با فعالیت‌های صلح‌آمیز در اقصی نقاط دنیا در خدمت محرومین زمین بوده‌ام و به عنوان یک طبیب به آیه مبارکه «و من أحيأها فكأنما أحيأ الناس جميعاً» [سوره مائده، آیه ۳۲] پرداخته‌ام، امروز این نامه را به همین سبب می‌نویسم.

آقای خامنه‌ای

شما را از قسمت اول این آیه شریفه می‌ترسانم: «من قتل نفساً بغير نفس أو فساداً فی الارض فكأنما قتل الناس جميعاً» شما نیاز به ترجمه ندارید. اما این آیه را به عنوان یک یادآوری تاریخی می‌نویسم و می‌پرسم اخیراً چند نفس بغير نفس به قتل رسیده‌اند و به همین سبب می‌پرسم چند بار جمیع مردم دنیا به مصداق این آیه مبارکه قتل عام شده‌اند؟

از شما می‌پرسم: مسؤول قتل عام مکرر جمیع مردم دنیا کیست؟ آیا ولی فقیه مستقیماً مسؤول هر آنچه در حیطه ولایت او می‌گذرد نمی‌باشد؟ مطمئناً این آیات محکم را مهمل نمی‌انگارید که آیه شریفه دیگر می‌گوید: «الذین إذا ذُكر الله وجَلَّت قلوبهم...»

آقای خامنه‌ای به پیوست متن استراتژی پایه جنبش مردمی ایران را نیز تقدیم می‌کنم. این متن برای حفظ نظام نه براندازی آن نگاشته شده است و توسط اینجانب - یک فرزند شما و این انقلاب طراحی شده و هزاران نسخه آن به‌طور گسترده برای مشورت عموم، مسؤولین، خواص، نمایندگان، خبرگان و مراجع دینی منتشر و توزیع شده است.

من به پنهان کاری معتقد نیستم و شما نیز بیگانه نیستید. لذا یک نسخه این متن را برای شما ارسال می‌کنم. حساب آقای احمدی‌نژاد با شما سواست. ایشان مرد جسوری هستند که امروز به خدا و روح‌القدس (هاله نور!)، مردم و مراجع اهانت کرده و فردا به روی شما پنجه خواهند کشید. ایشان و آن داستان کذابی «هاله نور»، مصداق «الشقی شقی فی بطن أمه» می‌باشند.

اما شما مرد مهربانی بودید. چه شد اینگونه گرفتار مسؤولیت خون جوانان بیگناه شدید؟ هیهات. به خدای بزرگی پناه می‌برم که هرگز شهامت آن که نزدیک مسؤولیت خون بیگانه‌ها باشم را به من نداد.

نویدی هم دارم و آن آیه «لا تَقْنَطُوا من رَحْمَةِ اللَّهِ...» است. اگر به بخشش و سخاوت مردم امید ندارید، خواهشمندم از بخشش و مغفرت خداوند مهربان مایوس نباشید که یاس از رحمت خدا کفر است و خدای بزرگ بس بخشنده و مهربان می‌باشد.

پناه بر خدا، نه من موسی هستم، نه شما خدای ناکرده فرعون.

فرزندانی هستم که با پدر پیر دوران کودکی درد دل می‌گویم. شما را به طاغوت بودن متهم نمی‌کنم، اما از آن روزی که فراری از آن نیست، از پیچیدن ساق به ساق، از «الذی فکر و قَدَّر» و «أبی و استکبر» و «کبر و تولی» می‌ترسانم. به پاره سجاده سبزم که معطر به اشک دعا‌های شبانه است پناه برید، به تصویر روی کتابم و لبخند معصومی که حاکی از دلسوزی و طبابت برای مستضعفین اقصی نقاط دنیا می‌باشد بنگرید. در آینه به چهره خود نگاهی بیاندازید.

من بیگانه نیستم، فرزندی هستم که در حیات خانه شما بازی می‌کرد. خانواده ما از رگ گردن به شما نزدیک‌تر بود. به آیه نور اقتدا کنید و تا دیرتر نشده از سمت خود و مقام خطیر ولایت کناری جسته و امیدوار رحمت خداوند رحیم باشید. بزودی عازم ایران هستم و به امید خدا درخواست خود را حضوراً تکرار خواهم کرد.



به پیوست یک نسخه از آخرین کتابم به عنوان «رهایی از گناه» حضورتان ارسال می‌نمایم.

با امید سعادت، رستگاری، انابت و مغفرت الاهی

۲۲ مرداد ۱۳۸۸



نامه سرگشاده طنز ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، مرداد ۱۳۸۸

علی جون! تحریک نکن تا تحریک نشن!

آقای علی آقا خامنه‌ای

عنوان رهبر را برایتان نمی‌نویسم، چرا که حتا اگر آن را قبول هم می‌داشتم، به دلیل اسقاط شرط «عدالت» که الزام شرط ولایت فقیه است و همچنین انجام ندادن وظیفه قانونی خود در مورد تبریک به رئیس‌جمهوری که هنوز شورای نگهبان صحت انتخاباتش را تأیید نکرده است و طبیعتاً همین امر موجب قتل ده‌ها شهروند کشور شده و پاسخ این خون‌ها را باید بدهید، شما دیگر رسماً رهبر کشور نیستید. طبیعی است از این به بعد، ما دیگر با هم صمیمی هستیم، من شما را علی صدا می‌کنم، شما هم می‌توانید مرا داور صدا کنید. و حالا که دیگر هادی غفاری هم نظرش را در مورد ترکیب کنونی حضرتعالی گفته است و دیگر همه چیز صمیمانه شده، می‌توانیم خیلی راحت‌تر وارد مقولات و معقولات بشویم.

اول اینکه، علی جان! می‌خواستم از شما تشکر کنم که همان‌طور که احمدی‌نژاد ترتیب رئیس‌جمهور و ریاست جمهوری را داد و کاری کرد که اصولاً توهین به رئیس‌جمهور مجازات ندارد، چون اگر قرار باشد کسی را به عنوان توهین به رئیس‌جمهور زندانی کنند، حداقل بیست میلیون نفر ایرانی را باید زندانی کنند که به نظرم صرف نمی‌کند، چون خیلی جا می‌گیرد؛ شما هم با خطبه‌های نماز جمعه‌تان کاری کردید که کلاً دور هم هستیم و دیگر اهانت به رهبری و این حرف‌ها مشکل ندارد و الآن دیگر توهین به رهبری، نقل و نبات است و این مشکل هم حل شده و حالا دیگر کسی نگران این حرف‌ها نیست. البته واقعاً جای تشکر دارد که شما کاری کردید که این تابو شکست و اصولاً این تابوشکنی شما واقعاً جای تقدیر دارد. یک کاری کردید که اهانت به رهبری جزو مسائل عادی زندگانی باشد.

دوم اینکه، علی جان! پدرم! رفیق جان! شما که لالایی بلد بودید، چرا هفته قبل خوابتان نبرد؟ و چرا این هفته خوابتان برد؟ دیروز گفته‌اید «نخبگان و فعالان و جناح‌های سیاسی از هر دو طرف باید از تحریک احساسات و ایجاد خلل در یکپارچگی مردم بپرهیزند.» این که گفتید یعنی چی؟ یعنی منظورتان این است که کسی طرفداران احمدی‌نژاد را تحریک نکند؟ آنها که تحریک‌شده به دنیا آمده‌اند و اصولاً خودشان منشأ تحریک‌اند. کسی که یک باتوم هفتادسانتی دستش گرفته، یک گاز اشک‌آور توی جیبش است، یک قمه هم آویزان کرده فلان جایش، و یک زنجیر هم دستش گرفته، این آدم راه برود، خود بخود تحریک می‌شود. اصلاً سر ماه دارد پول می‌گیرد که تحریک بشود. اگر تحریک نشود حقوقش قطع می‌شود. ما چه کار کنیم که اینها تحریک نشوند؟ اگر بلدید خودتان یک چیزی بگوئید که تحریک نشوند. اگر هم مشکل‌تان این است که طرفداران موسوی تحریک نشوند، بدون شوخی و بدون هیچ بامزه‌بازی، عرض می‌کنم که اگر می‌خواهید طرفداران موسوی تحریک نشوند، اقدامات زیر را انجام دهید:

اول: بیرون از خانه از حرف زدن خودداری کنید. حتی الامکان توی خانه هم با صدای بلند حرف نزنید، ممکن است صدای‌تان بلند باشد، همسایه تحریک شود و همسایه که تحریک شد، بقیه شهر هم تحریک می‌شود. اصولاً جیغ صدایتان طوری است که وقتی آدم صدایتان را می‌شنود دلش می‌خواهد هر چه سنگ دور و برش هست بزند توی هر چه شیشه که در اطراف است.

دوم: انتخابات را اصولاً بی‌خیال شوید. فرض کنید که اصلاً نه خانی آمد، نه خانی رفت. پیرمردهای شورای نگهبان را صدا کنید و به آنها بگوئید که اصولاً انتخابات را ابطال کنند. این‌جوری هم خودتان سنگین‌ترید، هم آنها، هم مردم ممکن است یادشان برود در این دو هفته چه فجایعی اتفاق افتاد.

سوم: احمدی‌نژاد را بفرستید برود کاراکاس و بشود مسؤول واحد خدمات و انبارداری پروژه تولید مشترک تراکتور ایران و ونزوئلا و بلافاصله پس از خروج از ایران او را ممنوع‌الورود کنید و زن و بچه و همه باجناق‌هایش را بفرستید لای دست محمود و به چاوز هم بگوئید که حرکت محمود و خانواده را در یک منطقه ده کیلومتری محدود کند.

چهارم: به انصار حزب‌الله بگوئید کلاً تا دو سال از خانه بیرون نیایند و یا در یک اردوگاه نگاه‌شان دارید تا چشم مردم به آنها نیفتد.

پنجم: پخش هر برنامه خبری و گزارشی و تحلیلی و سیاسی را از تلویزیون ممنوع کنید و صدا و سیما فقط حق پخش سریال، موسیقی، فوتبال، راز بقا (جز برنامه‌های مربوط به میمون‌ها)، آگهی (بجز آگهی‌های چی‌توز) را داشته باشد.



ششم: برای مدت دو سال، پلیس حق ورود به خیابان را نداشته باشد و آبدارچی نیروی انتظامی را به عنوان فرمانده کل پلیس منصوب کرده و تابلوی پلیس و نیروی انتظامی و بسیج را بکشید پائین و برادران لباس شخصی و بسیجی را هم با احداث یک خانه عفاف دارای کارت معتبر بهداشتی، بفرستید سراغ کار اصلی شان.

هفتم: نماز جمعه تهران را به طور کلی تعطیل کنید و ائمه جمعه را برای مجاورت در کربلا یا نجف به این کشور بفرستید، قبلاً در این مورد با آمریکایی ها هماهنگ کنید.

هشتم: حرف زدن از منحنی، هاله، نور، چراغ قوه، کلمبیا، کریستف کلمب، سوئیس، صهیونیسم، هولوکاست، انرژی هسته‌ای، سفره، نفت، قله، خستگی، دشمن، سفر، شهرستان، نیویورک، قطعنامه، محمود، اسرائیل، گوجه فرنگی، سیب زمینی، صندوق و پرتقال و سایر کلماتی که اعصاب مردم را به هم می‌ریزد و آنها را تحریک می‌کند ممنوع کنید....

علی جون!

این موارد را امشب نوشتم که تا فردا سریعاً هر اقدامی می‌توانی بکنی، از فردا شب بقیه نامه‌ها را هم می‌نویسم که حواست باشد، اگر می‌خواهی جمعش کنی، درست جمع کن، نه اینکه از اینجا جمع کنی بروی صد متر آن طرف‌تر پهن کنی.

زت زیاد

داور نبوی

ضمناً به موجی و برویج هم سلام برسان، فعلاً فرمایش دیگری ندارم.

رونوشت: حضرت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی

رونوشت: آقای علی لاریجانی ریاست محترم مجلس

رونوشت: آیت‌الله گمشده سید محمود شاهرودی

**نامه سرگشاده رقیه مؤمنی (برادرزاده عبدالله مؤمنی) به خامنه‌ای، ۱۱ شهریور ۱۳۸۸****آرزوی دیدار چهره پدر شهیدم به رهایی عمومی اسیرم بدل شده است**

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

رهبر معظم انقلاب

با سلام و تحیت

بسیار خرسندم که فرزند و وارث پدری هستم که در قهقهه مستانه‌اش به تمام ظواهر دلفریب دنیای فانی، مرا در اوان طفولیت و بدون آنکه بتوانم تصویرش را در ذهنم مجسم نمایم، در دامان مادری ماتم‌زده رها کرد و در راه دفاع از کیان این مرز و بوم، بزرگ‌ترین سرمایه‌اش را در جهان هستی که جانش بود، تقدیم این امت شایسته ساخت و دعوت حق را لیک گفت. لیک دریغ از آنکه پس از سال‌ها انتظار نه تنها نتوانستم تصویر رؤیایی صورتش را با چهره واقعی او تطبیق دهم، بلکه پلاکی فلزی همراه مقداری از خاک جبهه و استخوان‌های بازمانده از تن لطیفش نتوانست تسلایم دهد. شب‌ها و روزها با آرزوی دیدن چهره واقعی‌اش می‌زیستم و عجیب آنکه این رؤیا مرا به آینده امیدوار می‌کرد.

در دوران این امید سازنده ولی مبهم، به تنهایی خویش و حوادث آینده می‌اندیشیدم که ناگهان دست محبت عمومی عبدالله مؤمنی را بر سر خود و مادر داغدارم احساس کردم، کسی که در آن هنگام ۱۷ سال بیش‌تر از عمرش نگذشته بود و فقط به خاطر جلب رضایت پدر و مادرش که پیرانی دل‌شکسته بودند و خواسته آنها سرپرستی از من بود، به این وصلت رضایت داده بود و این مسؤولیت خطیر را به دوش کشید.

آن روزها که کودکی بیش نبودم گمان می‌کردم این احساس مسؤولیت، برخاسته از عقلانیت نبوده و ممکن است بعداً موجب اشکال گردد. اما هر چه پیش‌تر می‌رفتم، این احساس مسؤولیت را بیش‌تر در چهره‌اش می‌دیدم، احساس مسؤولیت نه تنها نسبت به من و مادر بلاکشم که نسبت به جامعه و آزادی‌های مشروع مبتنی بر خواست جمعی مردم، روز به روز در او بیش‌تر می‌شد و من نه تنها هراسم به امید تبدیل شد، بلکه به وجود چنین سرپرستی توانمند و لبریز از محبت به خود می‌بالیدم.

بارها از زبان حضرت‌عالی شنیده بودم که فعالیت‌های دانشجویی در زمینه‌های مختلف علمی و سیاسی را نه تنها مفید می‌دانید بلکه لعنت می‌فرستید بر کسانی که نمی‌خواهند دانشگاه، سیاسی باشد، خصوصاً در زمینه توصیه به گرم کردن تنور انتخابات و فعالیت در این زمینه نصایح شما را به خاطر دارم.

اما برای ما خانواده عبدالله مؤمنی مایه تعجب است که عمومی روزی به خاطر تحریم انتخابات و نقد قدرت و دوری از آن، زندانی و محاکمه می‌شود و امروز به جرم مشارکت فعال در انتخابات، زندانی است.

رهبر انقلاب!

تعجب من زمانی بیش‌تر شد که در ملاقات مورخه ۱۴ مرداد گذشته با وی در محوطه زندان اوین، وضعیت روحی او را چنان نابسامان دیدم که تکرار آن صحنه در آینده مرا وحشت‌زده خواهد نمود. عمومی عبدالله مؤمنی قادر به تکلم نبود و تعادل خود را کاملاً از دست داده بود. از آن روز، آرزوی دیدار دوباره پدر شهیدم به آرزوی خلاصی و رهایی عمومی اسیرم «عبدالله» از این وضع تبدیل شده است.

مایلم بدانم آیا با گذشت بیش از ۷۵ روز حبس انفرادی و گذران عمر در سلولی که به قبر شبیه‌تر است تا زندان، هنوز زمان بازجویی و تحقیقات مقدماتی تمام نشده است؟ و بدتر از این، آیا سزاوار است که به خاطر مصاحبه با روزنامه و بیان وضعیت نابسامان وی، اعضای خانواده حتی از تماس تلفنی او محروم شوند؟

رهبر انقلاب!



اینک توقع من به عنوان فرزند و تنها یادگار آن شهید و آرزوی مادرم به عنوان همسر شهید و کسی که عمو و پسر دایی خود را تقدیم اسلام و انقلاب کرده است و دیگر برادران عبدالله مؤمنی که خود عمری را در جبهه‌های جنگ سپری نموده‌اند، این است که شاهد آزادی ایشان از زندان و پایان دادن به این کابوس باشیم. بدیهی است کماکان اعتلا و سربلندی ایران اسلامی آرزوی دیرینه ما است.

با احترام

رقیه مؤمنی

فرزند شهید احمدعلی مؤمنی

رونوشت:

ریاست محترم قوه قضائیه، حضرت آیت‌الله لاریجانی، جهت صدور دستور شایسته
ریاست محترم مجلس شورای اسلامی، جناب آقای دکتر لاریجانی، جهت استحضار و اقدام لازم
ریاست محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام، حضرت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، جهت استحضار و اقدام لازم



نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به خامنه‌ای، ۱۹ شهریور ۱۳۸۸

«جشن زوال استبداد دینی»

به یاری خدا، دین و آزادی می‌مانند و استبداد می‌رود

شریعت هم از شما شفاعت نخواهد کرد که مشروعیت از شما گریخته است

عروسی خونین پایان یافت و داماد دروغین به حجله در آمد؛ صندوق‌ها بر خود لرزیدند و دیوان در تاریکی رقصیدند؛ قربانیان در کفن‌های سپید به نظاره ایستادند و زندانیان با دست‌های بریده کف زدند؛ و جهانیان یک چشم خشم و یک چشم نفرت، داماد را بدرقه کردند؛ چشم روزگار فاش گریست و خون از سر ایوان جمهوری گذشت؛ شیطان خندید و آنگاه ستاره‌ها خاموش شدند و فضیلت به خواب رفت.

آقای خامنه‌ای،

«که این کند که تو کردی به ضعف همت و رای؟

ز گنج خانه شده خیمه بر خراب زده

وصال دولت بیدار ترسمت ندهند

که خفته‌ای تو در آغوش بخت خوابزده» [حافظ]

در این قحط سال فضیلت و عدالت همه از شما شاکی‌اند و من از شما متشکرم. «زان یار دلنوازم شکری است با شکایت.» نه اینکه شکایتی نداشته باشم. دارم و بسیار دارم، اما آنها را با خدا در میان نهاده‌ام. گوش‌های شما چندان از ستایش و نوازش مداحان، پر و سنگین شده است که جایی برای صدای شاکیان ندارد. ولی من از شما بسیار متشکرم. شما گفتید که «حرمت نظام، هتک شد» و آبروی آن به یغما رفت. باور کنید که در تمام عمر خود، خبری بدین خوشی از کسی نشنیده بودم. آفرین بر شما که نکبت و ذلت استبداد دینی را اذعان و اعلام کردید.

شادم که آخرالامر، آه سحرخیزان به گردون رسید و آتش انتقام الاهی را برافروخت. شما حاضر بودید آبروی خدا برود، اما آبروی شما نرود. مردم به دیانت و نبوت پشت کنند، اما به ولایت شما پشت نکنند. شریعت و طریقت و حقیقت مچاله شوند، اما ردای ریاست شما چین و چروک نخورد. اما خدا نخواست. دل‌های سوخته و لب‌های دوخته و خون‌های ریخته و دست‌های بریده و دامان‌های دریده نخواستند و نگذاشتند. پاکان و پارسایان و پیامبران نخواستند. محرومان و مصلحان و ستم‌کشیدگان و ستم‌ستیزان نگذاشتند.

«پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن»، قصه جمهوری ولایی شما بود. و اینک خدا را شکر که پرده عصمت دروغین این دیو دریده شد. رازش فاش و مشتش باز شد و تردامنی‌اش بر آفتاب افتاد. و جهانیان با خشم و حیرت آن را برهنه مشاهده کردند.

آقای خامنه‌ای،

می‌دانم که روزهای تلخ و سختی را می‌گذارید. خطا کرده‌اید، خطایی سخت. تدبیر این خطا را من دوازده سال پیش به شما نشان دادم. گفتم آزادی را چون روش برگزیدید. از حق بودن و فضیلت بودنش بگذرید. آن را برای رسیدن به حکومتی کامیاب به کار بگیرید. این را که می‌خواهید؟ چرا شیپور را از سر گشاد می‌زنید؟ چرا میان مردم عسسان و خفیه‌نویسان و جاسوسان می‌گمارید تا ضمیر آنان را بخوانند یا به حيله و ترفند، سخنی از زیر زبانشان بکشند، و راست و دروغ و نارس و ناقص به شما گزارش دهند؟ مطبوعات را، احزاب را، انجمن‌ها را، ناقدان را، مفسران را، معلمان را، نویسندگان را... آزاد بگذارید، مردم به صد زبان، حکایت خود را آشکارا خواهند گفت و پنجره‌های خبر و نظر را بر روی شما خواهند گشود و شما را در تدبیر مُلک و تنظیم نظام یاری خواهند کرد. مطبوعات را خفه نکنید. آنها ریه‌های جامعه‌اند. اما شما از بیراهه و کژراهه رفتید. و اینک در طلسم ته‌لکه‌ای افتاده‌اید و قربانی نظام بسته‌ای شده‌اید که دیرگاهی است خود آن را آفریده‌اید، که نه نقد در آن می‌روید نه نظر، نه علم نه



خبر. گمان می‌کنید با خواندن بولتن‌های محرمانه و گوش کردن به مشاوران گوش به فرمان، خبرهای کامل و جامع را به چنگ می‌آورید. اما هم انتخاب خاتمی، هم انتخاب سبز موسوی باید به شما نموده باشد که افیون استغنا و افسون استبداد، زیرکی و دانایی را از شما ستانده است. و اینک برای جبران آن گناه ناشی از جهل، ناشی از استبداد، دست به ارتکاب گناهان بزرگ‌تر می‌زنید. و خون را به خون می‌شوئید مگر طهارتی حاصل کنید.

خیانت و تقلب کم بود، دست به قتل و جنایت بردید، خیانت و جنایت بس نبود، تجاوز به زندانیان را بر آن افزودید، قتل و تجاوز و تقلب هنوز کم بود، تهمت‌های جاسوسی و ناموسی را هم بر آن اضافه کردید. درویشان و روحانیان و نویسندگان و دانشجویان را هم امان ندادید و از دم تیغ گذرانید. عاقبت هم به جانان و بانیان، جایزه دادید و به ریش همه خندیدید و ریش سرباز بی‌نوایی را گرفتید که چرا ماشین ریش‌تراشی را به سرقت برده است!

از صبر خدا در شگفت بودم. می‌دانستم که:

«لطف حق با تو مداراها کند

چون که از حد بگذرد رسوا کند»

می‌دانستم که مادران داغدار و پدران سوگوار در خفا می‌سوزند و می‌گیرند و به زبان حال و قال با خدا می‌گویند:

«ربنا أخرجنا من هذه القرية الظالم أهلها و اجعل لنا من لذنک ولیاً و اجعل لنا من لذنک نصیراً» (خداوندا ما را از این محیط پرستم نجات بخش و برای ما یآوری بفرست).

می‌دانستم که «چه دست‌ها که ز دست تو بر خداوند است.» زندان‌ها معبد بود و عابدان روز و شب در سجود، سقوط ولایت جایز را از خدا به دعا می‌خواستند (و می‌خواهند).

ندای آقاسلطان که به خاک شهادت افتاد و حنجره‌اش به گلوله ستم سوراخ شد، به درگاه سلطان عالم نالیدم که باز هم ندای خلاق را نمی‌شنوی؟ چون عیسی بر صلیب گله کردم که «خدایا چرا ما را رها کرده‌ای»، مگر سیاهکاران را نمی‌بینی که سبزه‌ها را سرخ کرده‌اند، مگر عبوسان و ترش‌رویان را نمی‌نگری که شیرینی‌ها را تلخ کرده‌اند، سوختن خرمن امنیت و کرامت انسان را می‌نگری و ذلت اعتراف زندانیان و شوکت شیرانه ستمگران را می‌بینی و باز هم استغنا می‌ورزی؟

تا روزی که آن اقرار مجبورانه و مکروهانه یعنی آن کلمات سه‌گانه را شنیدم: «هتک حرمت نظام»، که چون حدیث سرو و گل و لاله و چون ثلاثه غساله جان‌بخش بود. گویی کلمات آن خطیب نبود. کلمات تو بود خدایا که در خطابه جاری شد. دانستم که دست به کار اجابت شده‌ای و باد را فرمان داده‌ای تا آتش را به کشتزار فرومایگان ببرد. سجده کردم و سپاس گزاردم که:

«آفرین‌ها بر تو بادا ای خدا

بنده خود را ز غم کردی جدا

آتشی زد او به کشت دیگران

باد آتش را به کشت او بران» [مولوی، مثنوی معنوی]

آقای خامنه‌ای،

می‌خواهم به شما بگویم دفتر ایام، ورق خورده است و بخت از نظام برگشته است، آبرویش به یغما رفته است و طشت رسوائیش از بام تاریخ افتاده است. کشف عورت شده است. خدا هم از شما روگردان شده و ستاریت خود را باز گرفته است. آن دلیری‌ها که در کنج خلوت و در پرده تزویر می‌کردید فاش شده است. آه جگرسوختگان و جان‌باختگان و دهان‌دوختگان کارگر افتاده است و دامان و گریبان شما را سوخته است. خائفم که بگویم باب توبه هم به روی شما بسته شده است. شریعت هم از شما شفاعت نخواهد کرد که مشروعیت از شما گریخته است. ایران سبز از این پس دیگر آن ایران سیاه و ویران نیست. سبزی و سپیدی این جنبش به عنایت و اجابت الاهی بر سیاهی جور شما پیشی گرفته است. خاک و آب و آتش و ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا به فرمان خدا بر علیه شما بشورند.

سال‌ها اعوان و انصار شما زیر چتر حمایت و ولایت شما چون شغالان گرسنه در پوستین خلق افتادند و امنیت و عدالت را از مردم ربودند، دهانشان را بستند، عزتشان را ستاندند، راحتشان را گرفتند، گلویشان را فشردند، خون در دل و اشک در چشمشان نشاندند، زهر قساوت را به آنان



چشانند و چون قومی اشغال‌شده به اسارتشان گرفتند، حقوقشان را پامال کردند، آزدیشان را به تاراج بردند، حرمتشان را شکستند، افکارشان را به سخره گرفتند، دینشان را وارونه کردند، کارخانه مقدس تراشی تراشیدند، و به نام دین، خرافه فروختند، کامشان را تلخ و روزشان را شب کردند، دست خیانت در صندوق آرائشان گشودند، و پای اهانت بر کرامتشان نهادند، دانشگاه‌ها را به دست جُهل سپردند، و بیت‌الاحزانی به نام صدا و سیما را از دروغ و تهمت انباشتند، و درس غلامی و غمناکی به مردم دادند. نظر حرام نمودند و خون خلق، حلال، اجتماعات دروغین و گراف برپا کردند، و لاف‌زنان به مردم دنیا فروختند که همگان عاشقان سینه‌چاک نظام ولایتند. در زندان‌ها و قتلگاه‌ها از قتل و تجاوز و تعدی و ضرب و شتم و جرح و شکنجه آن کردند که مغولان نکردند، شرع و قانون را زیر پا گذاشتند، و علم جهل و تعصب برافراشتند، نادانان را برکشیدند و دانایان را فروکوفتند، لذت را از جوانان و حرمت را از پیران دریغ داشتند، آیت‌الله‌های رنگین ساختند و فتاوی‌ای سنگین از آنان گرفتند تا نویسندگان و ناقدان را به طناب توحش، خفه کنند و به ساطور سبعیت، بند از بند بکشایند، در پی مالیخولیای دشمن‌ستیزی هر روز مهلکه‌ای و معرکه‌ای تراشیدند و جمعی را به بند کشیدند، و اقرار بر مضحک بر زبانشان نهادند و کیف‌های مهلک بر جانشان. عمده استبداد نظامی و قضائی، بیداد را به نهایت رساندند، گویی نظام قسم خورده بود که از صدام و حجاج چیزی کم نیاورد.

این مکرهای سرد و رندی‌های واژگونه و زیرکی‌های ابلهانه، و ستم‌های آشکار و نهان و زور و تزویرهای گران و حق‌کشی‌ها و آدم‌کشی‌ها و تقلب‌ها و تخلف‌های پرعفونت و درازمدت، آتشی در وجدان رعیت افروخت که کاشانه ولایت را بسوخت. آن اعتراض پس از انتخابات، نه «رزمایش» بود، نه «فتنه» و نه «مسجد ضرار» (که دارالضرب شما هر روز مهری بر آن می‌زند)، بل طغیان و غلبان غیرت بود بر علیه غارت. وجدان‌های بیدار، بر رأی خود، بر انتخاب خود، بر حقوق شهروندی خود، بر آزادی اندیشه خود، غیرت ورزیدند و بر غارتگران رأی و حقوق و آزادی، آرام و متین شوریدند. دزدان، سراسیمه بر خود پیچیدند، ولی ما صدای خنده خدا را شنیدیم که در فضا پیچید. او از ما راضی بود. دعای ما را شنید و جانیان و بانیان را رسوا کرد. مرگ ترانه (موسوی)، ترانه مرگ استبداد بود.

آقای خامنه‌ای،

بارها حافظان، حکام جائر زمانه را به زبان رمز موعظه کردند که:

«با دعای شب‌خیزان ای شکردهان مستیز

در پناه یک اسم است خاتم سلیمانی» [حافظ]

و گفتند:

«مکن که کوبه دلبری شکسته شود

چو بندگان بگریزند و چاکران بجهند» [حافظ]

نشیندند و عاقبتشان را شنیدی.

جنبش سبز برای آفریدن ایرانی سبز اکنون محکم‌نهاد شده است. چون شجره طیبه‌ای که پایی در زمین و سری در آسمان دارد و به اذن خدا در ثمربخشی است («أصلها ثابت و فرعها فی السماء» - سوره ابراهیم). این جنبش، شهید سبز خود، شعر و شاعر سبز خود، ادب و هنر و گوینده و گفتمان سبز خود را پیدا کرده است. محصول بیست سال جهاد فرهنگی و دردمندان روشن‌نگران و پیکارگران عرصه سیاست و فرهنگ است. بیهوده می‌کوشید با نظامی‌گری و انوری‌پروری به سبک سلطان‌سنجر و سلطان‌محمود آن را در هم بشکنید. خود را مگر بشکنید

«این نه آن شیر است کز وی جان بری

یا ز پنجه قهر او ایمان بری» [مولوی، مثنوی معنوی]

فرو ریختن رعب رعیت و زوال مشروعیت ولایت، بزرگ‌ترین دستاورد شورش غیرت بر غارت بود و شیر خفته شجاعت و مقاومت را بیدار کرد. نه تطاول نظامیان، نه تجاوز حرامیان، نه خاک افشاندن در چشم مروت، نه باد افکندن در آستین ژنده قدرت، نه تکیه بر سببیت حیوانی، نه حمله به علوم انسانی، نه مداحی مداحان مزدور، نه شاعری شعرفروشان کم‌شعور، هیچ‌کدام قامت مقاومت را خم نخواهند کرد. استبداد دینی رسوای کفر و دین شده است. و در مزرع سبز جنبش، هنگام دروی آن رسیده است. ما این را به دعا از خدا خواسته‌ایم و خدا با ماست.



برگشتن بخت و روزگار، شاهدی شیرین تر از این ندارد که عیدهای شما همه عزا شده است. و هر چه روزی شما را می‌خنداند، اینک می‌گریاند و می‌لرزاند. دانشگاهی که می‌خواستید به پابوس شما بیاید، اکنون به کابوس شما بدل شده است. تظاهرات خیابانی، اجتماعات آئینی، رمضان و محرم، حج و روزه و ماتم همه برای شما نماد نحوست شده‌اند و به زیان شما روان می‌شوند.

ما نسل کامکاری هستیم. ما زوال استبداد دینی را جشن خواهیم گرفت. جامعه‌ای اخلاقی و حکومتی فرادینی، طالع تابناک مردم سبز ماست. ما آزادی را ارج خواهیم نهاد و قدر خواهیم دانست، همان آزادی که شما به آن ظلم کردید و قدرش را ندانستید و اکنون مظلّم‌ه‌اش را می‌برید. فاشیسم‌مشربان به شما فروختند که آزادی یعنی بوالهوسی و اباحی‌گری و لابی‌روشی. و ندانستید که شفای امراض مهلک نظام شما در این خجسته آزادی است. بی‌جهت به دنبال مفسدان اقتصادی می‌گردید (که در آن هم عزمی و جدیتی نیست). اگر مطبوعات را آزاد می‌گذاشتید، فسادها را رو می‌کردند و مفسدان، جرأت فساد نمی‌کردند. می‌گذاشتید نقد شما را بگویند تا شما هم به ورطه استبداد رأی و نخوت شوکت و فساد قدرت در نمی‌افتادید. می‌گذاشتید سخن راستین مردم را با شما در میان بگذارند تا مستی بی‌خبری از سرتان بپرد. آنها مدارس میهن‌اند، نه «پایگاه دشمن». و چه باک که درهای مدارس باز باشد و شما هم در آن شاگردی کنید.

ما دیانت را هم ارج خواهیم نهاد، همان‌که شما آن را بازیچه مصالح قدرت خواستید و به نام آن درس غلامی و غمناکی به مردم دادید و ندانستید که شادی و آزادی با ایمان راستین هم‌پیمانند و اجبار فقیهانه، حریت مؤمنانه را می‌ستاند و قدرت شریعت‌مدار، هم قدرت و هم شریعت را فاسد می‌سازد. حکومت بر مردمی شاد و آزاد و آگاه و چالاک، افتخار دارد، نه رعیتی دربند و غمناک.

با خود می‌گویم برای که اینها را می‌نویسم؟ برای نظامی که بخت از او برگشته و آب از سرش گذشته و تشنه در سراب مانده و خیمه بر خراب زده و چشم نجابتش بسته و ستون صلابتش شکسته و از چشم خواص و عوام افتاده و طشت رسوائیش از بام افتاده است؟ و آنگاه به یاد می‌آورم کلام خالق سبحان را در ذکر حکیم که: «و إذ قالت أمة منهم لم تعظون قوماً الله مهلكهم أو مُعذبهم عذاباً شديداً قالوا معذرةً إلى ربكم و لعلمهم يتقون» (آنان پرسیدند چرا کسانی را موعظه می‌کنید که خدا قطعاً هلاک و عذابشان خواهد کرد، موعظه‌گران گفتند عذری است تا خدا ما را به گناه آنان نگیرد، شاید هم پند ما در آنان درگیرد) (سوره اعراف، ۱۶۴).

بار خدایا! تو گواه باش، من که عمری درد دین داشته‌ام و درس دین داده‌ام، از بیداد این نظام استبدادآئین برائت می‌جویم و اگر روزی به سهو و خطا اعانتی به ظالمان کرده‌ام از تو پوزش و آمرزش می‌طلبم.

ای خدای خرد و فضیلت! به صدق سینه مردان راستگو و به آب دیده پیران پارسا دعای ما را هم با دعای سحرخیزان و روزه‌داران و عابدان و صالحان همراه کن و شکوه دردمندان ما را بشنو و بر سینه‌های بریان و چشم‌های گریان ستمدیدگان رحمت آور و بیش از این خلقی را پریشان و خروشان مپسند. دوستان خود را به دست دشمنان مسپار و خرد و فضیلت را از اسارت این نامردمان به در آر. باد را بگو تا خیمه استبداد را بر کند و آتش را بگو تا ریشه بیداد را بسوزاند. آب را بگو تا فرعون‌ها را غرق کند و خاک را بگو تا قارون‌ها را در خود کشد. ابرها و باران‌ها را بگو تا رحمت و عدالت و شادی و شفقت بر این قوم مظلوم محروم ببارند و خارزار رذیلت ظالمان را به گلزار فضیلت عادلان بدل کنند.

«آب و دریا ای خداوند آن توست

باد و آتش جمله در فرمان توست

گر تو خواهی آتش، آب خوش شود

ور نخواهی آب هم آتش شود

تو بزنی یا ربنا آب طهور

تا شود این نار عالم، جمله نور» [مولوی، مثنوی معنوی]

رمضان مبارک ۱۴۳۰ قمری

شهریور ۱۳۸۸ شمسی

عبدالکریم سروش



نامه سرگشاده مسیح علی‌نژاد به خامنه‌ای، ۲۲ شهریور ۱۳۸۸

پایان یک «آقا»

آقای خامنه‌ای! جای روزنامه، دیوارهای شهر را بخوانید!

اینجا دفتر روزنامه است. زمان: فرقی نمی‌کند، چه انتهای شب باشد و چه لحظه‌های پایانی بستن صفحات روزنامه، آنگاه که خبر و نظری از بیت شما برسد، ما پله‌ها را دو تا یکی می‌دویم، با سر می‌پریم و چون باد و برق خودمان را به بچه‌های فنی روزنامه می‌رسانیم و آنها نیز چشم اگر شده با چوب‌های باریک کبریت، باز و بیدار نگاه دارند، کلمه به کلمه از بیانات گهربار آقا را به صفحه کلیدها التماس می‌کنند تا مبادا یک نیمچه‌گام از همکارانمان در نشریه بغلی عقب افتیم و خبر و عکس شما خدای نکرده از قلم بیفتند. این همه می‌پنداری برآمده از هوا و فتوای قلبمان بود؟ یک بار هم که شده می‌خواهم با شما روراست باشم و صادقانه بنویسم: قلب کجا بود! ما از ترس قلم نشدن پایمان و نشکستن قلم‌هایمان تا نوک قله هم در همان نیمه‌شب‌های آشنا و مکرر می‌دویدیم، پله‌های حقیر ساختمان فقیر روزنامه که سهل است، حاضر بودیم هفت طبقه تا خود آسمان بدویم تا هرچه شما فرمودید، فردا به نام تیترا نخست روزنامه، یا گوشواره روزنامه، جایی آن بالای بالا که قادر به درخشش در تمام روزنامه‌فروشی‌های شهر باشد، منتشر کنیم. از صبح سگ‌دو می‌زدیم، سوز و ساز و سور و ساط آفتاب و برف و باران، سفرهای دراز در مناطق زلزله‌زده و آوارشده، قطارهای از ریل منحرف‌شده، صحنه‌های دل‌آزار هواپیماهای سقوط‌کرده، همه یک طرف، مصاحبه‌های به‌سختی شکل‌گرفته و گزارش‌های جان از ما گرفته تا مهیا شده، همه و همه را به آنی مجاله می‌کردیم و از صدر به ذیل می‌بریدم، آنگاه که افاضه فیض آقا از راه می‌رسید حتی اگر تنها دو خط بود، روی سر ما و رسانه ما جا داشت. اینها را از هیچ مکتب و مدرسه روزنامه‌نگاری نیاموخته بودیم. به یاد ندارم در هیچ‌یک از کلاس‌های درس فریدون صدیقی، یونس شکرخواه، حسین قندی یا علی‌اکبر قاضی‌زاده ما را به چنین تیزی و فرزی دیده باشند که خبری را روی هوا چنان رندانه بقاییم و برایش یک گزارش خبری و تحلیلی پرملاط بنویسیم. فرقی نمی‌کرد چه فرموده باشید، ما در هر صورت ایفای وظیفه می‌کردیم. مثلاً بعد از اظهار نظر شما راجع به فلان پیشرفت تکنولوژی گرفته تا تأسفاتان از فلان فعالیت سیاسی و فرهنگی، این ما بودیم که دوره می‌افتادیم میان نماینده‌های مجلس و محافل سیاسی با یک سؤال روشن: «ارزیابی شما از بیانات اخیر آقا چیست؟» و بعد خبر اعظم‌مان، بازتاب گسترده فرمایشات مقام معظم رهبری در محافل سیاسی بود. کسی از کار اگر در می‌رفت، فردا کل کار را از ما می‌گرفتند، پس چه عشقی بالاتر از عشق ما مجنونان به نویسندگی و روزنامه‌نگاری سراغ دارید که برای ماندن و نفس کشیدن و توقیف نشدن، مجبور بودیم برای هر نفس شما صد قصه بسازیم، برای هر شک شما هزار شعر بسراییم تا بدتان نیاید از این پایگاه‌های دشمن و ما را با خاک یکسان نکنید.

حضرت آقا!

یادم هست آن روز که ما را با واژه بی‌نظیرتان به «لجن‌پراکنی» متهم کردید، ما حتی آن روز هم در ساختمان‌های کوچک روزنامه‌هایمان بال بال می‌زدیم تا لجن مورد نظری که از دهان مبارک شما تقدیم ما شد، به‌جا و به‌موقع بنشیند روی پیشانی ما. جا بگیرد در بالاترین نقطه روزنامه تا حسابی درخورمان باشد و خاطر و خیال شما نیز آسوده باشد که ما لجن‌پراکنان در خبرپراکنی آن شب، دست از پا خطا نکرده‌ایم و فردا صحبت‌های گهربار شما در تمام کوچه پس‌کوچه‌های کشور، خوب پراکنده شده باشد. دیدید چه رعیتان سر به راهی هستیم که دردآورترین و دشوارترین کلمات‌تان را هم بی‌منت به سینه می‌چسبانیم و در صفحه‌آرایی هم هرگز شیطنت نمی‌کنیم تا مبادا تنها کمی از غلظت آنچه بر ما تاخته بودید کم شود؟ اصلاً در تمام سال‌های آقایی‌تان، حتی یک بار دیده‌اید که در تمام کشور، کسی یک خط ناچیز در حاشیه روزنامه‌ای نوشته باشد؟ یک اما و اگر کوچک از ما در هیچ‌یک از روزنامه‌های داخلی خوانده‌اید که شکی بر شرح آنچه شما فرموده‌اید روا بدارد؟ بی‌شک نه. می‌پندارید اینها هم برآمده از هوا و فتوای قلب ما بود؟ بگذار باز هم صادقانه عرض کنم؛ نه، که ما به بودن به [بہتر] از نبود شدن می‌اندشیدیم، خاصه در بهار و باورمان این بود که سال‌ها آقایی را بی‌نقد و نقب منتشر ساختن، خود بهترین شیوه نقد تمام آقایان جهان است. مردم و ملت هیچ کجای جهان هنوز آن‌قدر کور و کر نشده‌اند که چشم و چنته‌شان تنها با نوشته و گفته جماعتی پر شود که زیر شمشیر داموکلس نفس می‌کشند. حتماً یادتان هست ما بی‌آنکه خودمان چیزی گفته باشیم، نامه ۱۲۱ نماینده مجلس مورد تأیید شورای نگهبان تحت نظارت آقا را منتشر کردیم، فردا روی



میزهای تحریریه، شکم‌های خالی‌مان را ضرب گرفته بودیم و ساز بیکاری‌های مکررمان را کوک می‌کردیم و دنبال این نشریه و آن نشریه، پی کار و باری می‌گشتیم. در جوانی خامی کردیم و روی دیوارهای شهر، یک بی‌احترامی مختصر سه‌کلمه‌ای به آقا کردیم، علاوه بر یک سال زندان تعلیقی به اتهام توهین به رهبری، تمام آینده و پیری‌مان را هم در آن کشور باختیم و چهار سال که در مجلس، خبرنگار بودیم، هر روز به عنوان مهمان با یک کاغذی که به امضای روزانه می‌رسید، عبور و مرور در راهروهای پارلمان میسر می‌شد و عاقبت هم هیچ جواب مثبتی از وزارت اطلاعات حامی امنیت ملی، استعلام نشد به خاطر همان سه کلمه شعار، در نوزده سالگی، تا خود سی سالگی از درس و مدرسه و مجلس رانده شدیم. از جنس نسل من کم نیستند آنانی که در روزنامه‌هایشان پا به پای کلمات از راه رسیده از بیت آقا دویدند تا با انتشار برجسته شما در بهترین جای روزنامه، بهترین شیوه روزنامه‌نگاری در جهان سوم را مشق کنند. ما آن‌قدر به دنباله نامتان، «اعظم» و «معظم» و «حضرت» افزودیم تا آنکه عاقبت ملت خودشان دست به کار شدند. از همان روز که به نام دفاع از دولت، دل ملتی خون شد، همه آن الفاظ و صفات کشدار پشت نام آقا را خودشان به کمک بیانات این جمعه و آن جمعه‌تان، حذف کرده‌اند و بر دیوارهای شهر جور دیگری نوشته‌اند.

من که از روزنامه شیخ مهدی کروبی [اعتماد ملی] رانده و مانده‌ام، اما باقی همکارانم این روزها هر چقدر هم مجبور باشند ادب و قانون نیم‌بند میهن هزارپاره‌شان را پایبندی کنند و در گوشواره و بالای روزنامه، آقایی‌تان را به گزارش مردم برسانند، با دیوارهای شهر، که به روزنامه‌های واقعی ایران بدل شده‌اند، چه می‌کنید؟ گیریم ما هنوز به ماندن و از دست ندادن می‌اندیشیم و آقا خطابتان می‌کنیم، با مردمی که چیزی برای از دست دادن ندارند و بر دیوارهای شهر، نامتان را طور دیگری می‌نویسند و دیکتاتورها را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، چه خواهید کرد؟ برای جامعه‌ای که مردمش رونامه‌نویس شده‌اند و همه دیوارهای شهرش به صفحات روزنامه تبدیل شده است، نمی‌توان یک مدعی‌المعموم خیالی گمارد. [قاضی، سعید] مرتضوی برای اهل رسانه جواب می‌داد، اما برای اهل خانه، صد مرتضوی هم دیگر جواب نمی‌دهد. اگر در تمام این سال‌ها ما روزنامه‌نگاران به حکم دادستان معروف و محبوب حضرت آقا متهم به «تشویش اذهان عمومی» بوده‌ایم، امروز عموم مردم خودشان مشغول تشویش اذهان آقای شهرشان هستند و آنکه دلش مشوش شده، عموم نیستند، خواص اندکی هستند که هنوز باورشان نمی‌شود که دیگر آقای معظم ایران نیستند که شاید آقای ویران یک سرزمین معظم‌اند. آقایی که خود به ویرانی خویش برخاسته است، ورنه در همین نشریه اینترنتی «روز»، بی سایه سانسور و دادستان هم تا همین دیروز، کسی حرمت آقا، به این اندازه که خود این روزها به نام دفاع از احمدی‌نژاد دارد می‌شکند، نمی‌شکست.

آقای خامنه‌ای!

از همین راه دور، لکنت زبانم ببین! با اینکه فرسنگ‌ها از خانه دور مانده‌ام و مسافر موقت دیار غربتم، اما ترس، چنان در من نهادینه شده که اگر همین چند کلام را هم قرار بود کمی نزدیک‌تر به شما بر زبان جاری سازم، لکنت‌ام رسوایم می‌کرد. حالا مانده‌ام در برابر شجاعت ملتی که در حوالی شما، چگونه بی‌لکنت، کمر همت به خلق روزنامه‌های دیواری بسته‌اند و به همان اندازه که شما ترسیده‌اید، آنها ترس شده‌اند و بر دیوارهای شهر، مشق می‌کنند پایان یک «آقا» را.



اولین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۲ شهریور ۱۳۸۸

مردم هرگز عذرخواهی رهبر بابت اشتباهاتش را به یاد ندارند

سابقاً ما برای دشمن خط و نشان می‌کشیدیم، حالا کارمان به جایی رسیده است که باید برای بخشی از مردم خودمان خط و نشان بکشیم. قبول می‌فرمایید که این روند معکوس، کار را به جایی می‌رساند که در فردای این نظام، جز دشمن، مردمی در کار نباشد

حوادث بعد از انتخابات، همه معادلات فکری و انسانی ما را به هم زد

به نام خالق زیبایی‌ها

محضر رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

من همیشه، چه در نوشته‌هایم و چه در گفتگوی حضوری، شما را با واژگانی چون: «آقا جان»، «مولای من»، «خامنه‌ای ما»، مخاطب قرار داده‌ام. اما در این رُقع، مُصرم که حضرت‌تعالی را «پدر» خطاب کنم. علتش را نمی‌دانم. شاید به خاطر اینکه با این واژه، الفت عاطفی فراوان‌تری برقرار می‌کنم. اگرچه واژگان پیشین، به لحاظ معرفتی کاربرد ویژه‌ای طلب می‌کنند. من در نوشته‌هایم به یاد ندارم «مقام معظم رهبری»، یا «مقام عظمای ولایت»، آورده باشم. در این دو واژه اخیر، رسمیت و تشخیصی می‌بینم که شما را بسیار دورتر از مردم می‌نشانند. و حال آنکه ما دوست داریم شما را در کنار خود ببینیم.

پدر گرامی!

من شاید بیش از هر نویسنده و فیلمساز، در سال‌های رهبری شما، در جانبداری از شما مطلب نوشته‌ام و فیلم‌های مستند ساختم. و آن‌چنان غلیظ و ناگشودنی با شما و جایگاه شما گره خورده بودم که احساس می‌کردم یاوری امام زمان، نسبت مؤکد و انفکاک‌ناپذیری با یاوری شخص شما دارد. احساس می‌کردم شما تمثیل و نماینده‌ای از همه غربت‌های تشیع محضید. احساس و باورم به این بود که شما، تنها فرصت تشیع برای به تجلی درآوردن معارف خفیه شیعه هستید. معارفی که می‌بایست یک به یک به صحنه آورده می‌شدند و امکان جولان می‌یافتند. من و دوستان همفکر من، همه آرزوها و آرمان‌های متعالی شیعه را در برافراختن و هویت‌بخشی انسان زخم‌خورده و تکیده از اندیشه‌ها و رویه‌های ناسالم بشری، و این همه را در کلام شما و سیره شما و مواضع شما می‌جستیم. وقتی به آمریکا نهیب می‌زدید و او را از عواقب جهان‌خواری‌اش برحذر می‌داشتید، ما غرق شعف می‌شدیم. چرا که سال‌های سال، در دوران ستمشاهی، حسرت یک «مرگ بر آمریکا» به دل‌مان مانده بود.

وقتی از «فقر و فساد و تبعیض» می‌فرمودید، در پوست نمی‌گنجیدیم. چرا که به خود نوید می‌دادیم از پی این خروش‌های فهیمانه، حتماً افق‌های مبارکی در جهت زدودن این رذیله‌های اجتماعی در پیش خواهد بود. وقتی فراتر از چارچوب‌های دیپلماسی، بر سر طراحان «دادگاه میکونوس» فریاد برآوردید و بساط خدعه و نیرنگشان را بر سر خودشان آوار کردید، ما به همدیگر تبریک می‌گفتیم.

بعد از واقعه هولناک «یازده سپتامبر»، آنجا که برجستگان سیاسی ما - آنان که در ادعای برتری‌شان تردیدی تحمل نمی‌کردند - با شنیدن عریبه‌های خشمناک بوش به حاشیه‌های سکوت و ترس پناه بردند، شما یک‌تنه سر برآوردید و آوار دیگری از شهادت و حق‌طلبی را بر سر هیأت حاکمه آمریکا فرو ریختید، ما قامت راست کردیم و به خود بالیدیم.

وقتی به زندگی شخصی شما نگاه می‌کردیم که چگونه فرزندان خود را از ورود به کارهای اقتصادی و مسؤولیت‌های درشت و ریز نهی فرموده‌اید و همگان خود را از اشرافیت متداول مسئولین کنار زده‌اید و به بهره‌مندی از یک زندگی بسیار ساده بسنده کرده‌اید، سرافرازی می‌کردیم و به خدای خوب خود سپاس می‌گفتیم.



با هر ادله و احتجاج شما، برج بلند «چرا»های ما فرو می‌ریخت. طوری که تحقیق و مجادله را شایسته تداوم سخن شما نمی‌دیدیم. از اینکه گذشته و سابقه سالم و پاک و آکنده از رنج و مقاومت داشته‌اید، و در سال‌های پس از انقلاب نیز در کنار سایر مردم ایران عزیز، به مقابله با دشمن شتافتید و عرصه دفاع مقدس را با حضور و همراهی خود سامان دادید، شما را بی‌واسطه از جنس خود می‌دیدیم و با شما و سخن و سیره شما همذات‌پنداری می‌کردیم.

بعد از امام عزیز، آنگاه که ستون محکم عاطفی و احساسی و بینشی ما لرزید، به زیر سایه شما خزیدیم و کاستی‌های فردی و اجتماعی خود را به یمن روزهایی که شما نوید بهبود می‌دادید، در خیال، ترمیم می‌کردیم.

هرچه بر حجم کاستی‌ها و بدکاری‌ها و تلخ‌گویی‌ها و عقب‌ماندگی‌های کشورمان افزوده می‌شد، به یک سخن و نهیب شما، همه را به حساب دشمن بدکردار می‌گذاریم. دشمنی که در سخن شما، در همین نزدیکی‌ها بود و جز به نابودی ما راضی نمی‌شد و لحظه‌ای درنگ را نیز در حذف ما جایز نمی‌دانست. که در جای خود، تشخیص درستی نیز بود. رفتار هزارفتنه آمریکایی‌ها و تجربه‌های خود انقلاب، بر همین تیزبینی تأکید می‌ورزید.

با اشاره و تأیید و نصب جنابعالی، شیفتگان و سربازان و اطرافیان و مأموران شما بر منصب‌های فراوان کشور قرار گرفتند تا این کشتی طوفان‌زده را به ساحل امن و آسایش و رشد برسانند. از شورای نگهبان تا قوه قضائیه. از فرماندهان سپاه تا فرماندهان ارتش. از امامان جمعه تا مجمع تشخیص مصلحت. از شورای انقلاب فرهنگی تا صدا و سیما. هیچ منصب کلیدی‌ای نبود که منتصبین شما در آن حضور نداشته باشند. حتا نمایندگان مجلس خبرگان که به صورت ظاهر از جانب مردم انتخاب می‌شوند، پیشاپیش از فیلتر شورای نگهبان شما گذر می‌کردند.

این همه حضور حضرتعالی در مواقف چند و چون نظام، ما را به درک و لمس یک مدینه فاضله این‌زمانی بشارت می‌داد. مرتب خود را به پایکوبی و تناول لذت حضور در آن مدینه فشنگ امید می‌دادیم. اگر امسال رونقی در نمی‌یافتیم، به سال دیگر چنگ می‌بردیم.

ما با شما آن‌چنان آمیخته بودیم که خود را نمی‌دیدیم. به خود می‌نگریستیم که غبارآلود از جنگ و کار و زحمت آمده بودیم. به شما می‌نگریستیم که مرتب بر تأیید و تقدیر از مسئولین اصرار می‌ورزید. به زیرک‌هایی می‌نگریستیم که در زیر چتر امن نظام، فارغ از درد و داغ مردم به تکمیل سفره سیری‌ناپذیر خویش همت می‌کردند. و می‌دیدیم هیچ روزنامه‌ای و هیچ برنامه تلویزیونی و هیچ خبری و هیچ محکمه‌ای، از نابکاری آنانی که به اسم مسئول، کیسه بهره‌مندی خود و اقوامشان را پر کرده بودند و رسوا نیز شده بودند، اجازه نشت یک «چرا» نمی‌یافت.

در طول سالیان دراز، ما هرگز لذت یک روزنامه مستقل و صدا و سیما مردمی را که بی‌واهمه در برابر کاستی‌ها و زد و بندها و مراودات پشت پرده افشاگری کند و سلامت جامعه را با این رویه درست تضمین کند، نچشیدیم. به شوق بساط علوی و مهدوی، و افق‌های روشنی که شما نشانمان می‌دادید، و به خاطر دشمنی که صدای زنگ خطرش از داخل و خارج قطع نمی‌شد، از مطالبات امروزمان می‌گذشتیم و به فردا موکولش می‌کردیم.

و شما، پدر گرمی، مرتب بر شعله‌های درون ما آب می‌افشانید و التهاب و گداختگی ما را فرو می‌نشانید. که: مبدا دشمن شاد شوید. مبدا آب به آسیاب دشمن بریزید. مبدا زبان و قلمتان به تضعیف نظام منجر شود. مبدا همانی را بگویید و بنویسید که دشمنان می‌خواهند. دشمن شناس باشید. موجبات اغتشاش فکری مردم را فراهم نکنید. مشکلات داخلی ما یک امر خانوادگی است، به همسایگان مربوط نیست. مبدا بار دیگر پای اجنبی به میان آید.

با مدیریت و خواست شما، روحانیان بر تمامی مقدرات محوری ما حاکم شدند. از نهادها و نمایندگی‌های ولی فقیه، تا ادارات عقیدتی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی. چه در داخل و چه در خارج. و ما تا می‌آمدیم به این همه حضور و سرک کشیدن روحانیان در زیر و بالای کشور بیاندیشیم، خود را سراسیمه با خواست شما مجاب می‌کردیم. که یعنی: لابد این درایتی است از جانب شما و ما از تبعات آن غافلیم.

به عنوان نمونه، در وزارت جهاد کشاورزی، نماینده ولی فقیه حضورداشته و دارد و صاحب نفوذ است. جایی که تناسبی با حضور یک روحانی ندارد و این حضور کم‌تناسب، مقدرات خاصی را بر بدنه این وزارتخانه بار می‌کند. این روحانیان، در کل، و در طول این سالیان هدرشده، به دلیل نداشتن سواد و آگاهی درباره بدنه‌ای که در آن حضورداشته‌اند و گاه بر سر آن نیز ایستاده‌اند، مخاطرات فراوانی را بر ساحت‌های متعدد کشور تحمیل کرده‌اند. هم به جهت دخالت‌های گاه و بی‌گاهشان، و هم به خاطر تحمیل آدم‌های همجوارشان.

این روحانیان، ظاهراً حضور داشته‌اند تا چشم شما باشند در بدنه کشور. اما نه که هر کدام مختصاتی و علائقی خاص به خود داشته و دارند، به ردیابی همان تعلقات مشغولند و مرتب از نام و وجهه و نفوذ شما بهره برده‌اند و سنگی از پیش پای نظام نیز برنداشته‌اند.



به عنوان مثالی دیگر: ما دکتر علی شریعتی و تفکرات او را می‌ستودیم، اما نظام، او را به خاطر این که روحانی نبود و فراتر از چارچوب‌های حوزه می‌اندیشید، کنار گذارد تا مبدا در برابر روحانی، یک غیرروحانی سر برآورد و در حوزه دین، ابراز وجود کند و سخنانش پراکنده شود و مردم را از اطراف روحانیان و منابرشان متفرق کند. شریعتی، برای برپایی این نظام سوخت، اما این نظام او را به خاطر روحانی نبودنش و تفکرات تازه‌اش سوزاند و حق او را در نهضتی که به وجود آورده بود ادا نکرد. این روزها، می‌بینیم برای فلان روحانی دور تاریخ و گاه جامانده در تاریخ، مراسم یادبود به پا می‌کنند، اما سالگرد وفات و شهادت شریعتی باید با ترس و لرز برگزار شود.

تبعات این حضور همه‌جانبه شما و روحانیان بر مقدرات محوری کشور، و دوختن همه مخاطرات به هیمنه نظام، این شد که از هر سخن مخالف بهراسیم و از هر نوشته و اشاره مخالف بلرزیم. که نکند خوابی برای واژگونی نظام دیده باشند. که نکند چشم دیدن ما را نداشته باشند. بر صدا و سیما و مطبوعات سخت گرفتیم و هیچ لحنی و نقدی را به کیان کشور تحمل نکردیم. در یک وعده، ده‌ها نشریه را به جرم نقد خودمان بستیم و آدم‌های منتقد را به محفظه زندان درانداختیم. از این می‌ترسیدیم که نقد از ما، به کاسته شدن محبوبیت نظام و کیان آن منجر شود. و ما به این محبوبیت همیشگی نیاز داشتیم.

و ما، عزیز گرامی، در تمامی این سال‌ها، از شما و حضور همه‌جانبه شما در ترسیم مقدرات کشور، حمایت کردیم و نوشتیم و نوشتیم و سخن گفتیم و مخاطبین خود را به همراهی با شما و نظام فراخواندیم. و گاه در این فراخوانی بزرگ، عبوس نیز شدیم و اهل خود را به رنج انداختیم و دوستان خود را از دست دادیم و حلقه نظام را تنگ‌تر و تنگ‌تر دیدیم.

یک سؤال: ما برای چه در اطراف شما گرد آمده بودیم؟ که نفعی و سفره‌ای نصیبمان شود؟ آن هم با شهدایی که داده بودیم و دوستانی که جلوی چشم ما پرپر زده بودند؟ که اگر این‌گونه بود، ما کاسبکاران خفیفی بودیم که ما برای این در پشت سر شما صف بسته بودیم که از جانب شما، نسیم علوی بر ما وزیده بود و دوست داشتیم مردمان ما و جهان از این فرصت تاریخی بهره‌مند شوند.

به همه می‌گفتیم صبر کنید تا عدالت علوی را در محاکم قضائی کشور نشانان بدهیم. تا خوب اندیشیدن و خوب بودن را، و جهانی شدن و جهانی بودن را نشانان دهیم. هر معترضی را به روزهای عنقریبی از خوبی‌ها وعده می‌دادیم و هر منتقد را به دیدن چیزی دلنشین در آینده متقاعد می‌کردیم. اما زمان که می‌گذشت، دیدیم از آن مدینه فاضله که خبری نیست، از ابتدائیات یک رشد متداول نیز جا مانده‌ایم.

دیگران، کشورهای همجوار ما، فارغ از چند و چونی که ما گرفتارشان بودیم، با شتاب به راه خود رفتند و به جایی رسیدند که ما امروز به التماس از آنان تخصص و تکنولوژی و برنامه و مدیریت خرید می‌کنیم. و ما، با همان تار و پودی که بر خود تنیده بودیم، جا ماندیم. چرا؟ چون از سنت‌های الهی دور افتادیم.

گفتم: از سنت‌های الهی دور افتادیم و به روزی درافتادیم که امروز بر فرصت‌های هدررفته خویش افسوس می‌خوریم. ببخشید از این که وارد حوزه‌ای شدم که در تخصص شماست. بله، «سنت‌های الهی»! چیزی که شما خود مرتب به آن تأکید داشته‌اید. مرتب.

شما در هر سخنرانی، همه را به یکی از این سنت‌ها فرا خوانده‌اید. عمده سخنان شما در این سال‌ها، یا نقد بوده یا ارشاد. که البته این رویه درستی نیز هست. اما یک غفلت در این میان خود می‌نمایاند. پوزش مرا بپذیرید که ناگزیرم از اینجای سخن، به محاکاتی بپردازم که مستقیم به خود شما مربوط است. و این مستقیم‌گویی، نه که تمرین ما در این سال‌ها نبوده، چه بسا برای حضرت شما و هم‌طریقان دیرین من، بسی نامتحمل باشد و بر من سخت بگیرند که: تو کی هستی که برای ولی فقیه ما تعیین تکلیف می‌کنی و اساساً چرا می‌پرسی: چرا؟

عزیز ما، در همه این سال‌ها، من ندیدم یا نشنیدم که شما، در مقام شخص اول این کشور پرمخاطره و پرآوازه، یک بار، حتا یک بار، مسؤولیت یک خطا و خبط و عقب‌ماندگی و درجا زدن را شخصاً بپذیرید. امید دارم بسیار بوده باشد، اما من که یکی از آحاد این مردم، شخصاً ندیده یا نشنیده‌ام.

همیشه در مقام نقد، جانب مردم را گرفته‌اید و حتا به مسؤولین پرخاش کرده‌اید، اما نبوده که به مردم بفرمایید: ای مردم، تا اینجای عقب‌ماندگی‌های کشور، متعلق به دیگران است و این مختصر، متعلق به خطاهای انسانی من رهبر است. همیشه خود را برکنار از آسیب‌ها دیده‌اید و همراه و همصدا با مردم، بر مسؤولین و مجریان برافروخته‌اید که: چرا فقر و فساد و تبعیض؟ چرا بدکاری؟ چرا بی‌برنامگی؟ چرا عقب‌ماندگی؟ چرا بی‌کیاستی و بی‌مدیریتی و بی‌خردی؟

و حال آنکه شاید پسندیده این بود به همان روحانیان منصوب خودتان نیز می‌نگریستید و خرابکاری و نقش احتمالی آنان را در این چراهای تمام‌نشدنی رصد می‌فرمودید. باز به عنوان نمونه، به امام جمعه بندرعباس که مثل امام جمعه تهران آقای سید احمد خاتمی و امام جمعه مشهد آقای علم‌الهدی، چهره‌ای عبوس و زبانی تلخ دارد اشاره می‌کنم که به زور، بله به زور، زمینی از دانشگاه علوم پزشکی را برای ساخت مصلا



بندرعباس تصاحب کرد و آنگاه که رئیس این دانشگاه اعتراض کرد که: این یک تصاحب است، اینجا باید دانشگاه می‌شد، این غیرشرعی است، از تریبون نماز جمعه پرخاش می‌کند: تو برو آمپولت را بزن. ما خودمان شرعی و غیرشرعی بودنش را حل می‌کنیم.

پدر گرامی

هر کجا از سخن من دل‌آزرده شدید، با یادآوری این نکته خود را مجاب کنید که گوینده این سخنان، کسی است که دوست بودنش نه بر همگان، که بر خود شما ثابت است. پس، سخن دوست را باید تاب آورد و از او نرنجید. شاید برخی از دوستان من بگویند: ای منافق بریده، اگر سخنی هم با رهبر داشته‌ای و داری، آن را خصوصی برای خود ایشان می‌فرستادی. نه این که آن را در بوق کنی و جار بزنی. که می‌گویم: هر آنچه من با استناد به آنها سخن می‌گویم، از واضحات و امور آشکار کشورمان است. من مسأله‌ای محرمانه را که برملا نکرده‌ام. در ضمن، تأثیر و بُردی که یک نامه آشکار دارد، هرگز یک نوشته محرمانه ندارد. و باز این که: روح این نوشته، نه از جانب یک دشمن تابلودار و منافق در کمین، که خیرخواهی کسی است که هنوز چشم به اصلاح امور دارد و همان مدینه فاضله را از جانب این نظام، طالب است.

یک اشتباه دیگر نیز مرتکب شدیم. هم ما هم شما. شاید این اشتباه به دلیل انباشت معارف شیعی در درون تک‌تک ما صورت پذیرفت. و شاید از این جهت که از انقلابی که کرده بودیم زیادی خرسند بودیم و اجرش را هم فوراً به حساب خودمان واریز کردیم و بلافاصله هم دریافتش کردیم. اجر این که ما و انقلابمان، ادامه خواست و تمایل پیامبر اعظم (ص) و ائمه معصومین (ع) است. که یعنی رهبران ما همانانند و جانشینان همانان و مردم هم لابد مردم و مخاطبین همانان.

این مهم را مرتب از سخنان شما و سایر مسئولان نوشیدیم و پذیرفتیم که می‌توانیم تاریخ این روزگار خود را با تاریخ دوران امام علی و امام حسین (ع) مشابهت دهیم. و اصلاً در این مشابهت‌سازی به سراغ سایر امامان نرفتیم. مثلاً امام باقر و امام صادق و امام رضا و امام جواد (ع). شاید بیش‌تر به این دلیل که از میان همه امامان، امام علی (ع) فرصت حکومت یافته بود و کربلای امام حسین هم بیش‌تر با درون ما همراهی داشت و مثلاً به سیره و نحوه مدارای شخص پیامبر اکرم (ص) با مخالفین هیچ توجهی نکردیم. و حتا نحوه مدارای حضرت علی با مخالفینشان. خودمان در این وسط یک فرمولی برای جمهوری اسلامی خلق کردیم که هر سمتش را بشود به امامی مربوط کرد. شعار: «ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند»، یا شعار: «خامنه‌ای خمینی دیگر است، ولایتش ولایت حیدر است»، و شعارهایی از این دست، محصول این نگرش تطبیقی است.

آنقدر در تشبیه و تطبیق انقلاب و حادثه‌های آن، با حکومت حضرت امیر و حادثه‌های آن افراط ورزیدیم که خودمان در تحلیل هر ماجرای انقلاب، حتا مراودات اجتماعی‌اش، با شتاب، حضرت شما را در جایگاه حضرت امیر می‌نشانیدیم و دوستان و مخالفین شما و نظام را با دوستان و مخالفین حضرت امیر می‌سنجیدیم.

این افراط، کار را به جاهای باریک کشاند. به جایی که مثلاً خود شما بحث مفصلی از نقش خواص و عوام را در ظهور ماجرای کربلا به میان آوردید و عبرت تاریخ را به دوستان و دشمنان هشدار دادید. غافل از این نکته که: این عبرت تاریخی، از همان ابتدا، فرضیه‌ای تثبیت‌شده با خود داشت و نیازی به اثبات نداشت. این که در این عبرت: حسین، ما هستیم، و انقلاب می‌تواند با خیانت خواص و پیروی عوام، به کربلایی درجهت حذف حسین و مرام حسین، که ما هستیم، منجر شود.

و باز غافل از این که ما تنها به یک دلیل و شرط، و تنها به یک دلیل و شرط می‌توانستیم خود را و نظام و مسئولین نظام را با علی و اولاد او و نظامان را با ولایت و حکومت آنان بسنجیم که: شیوه مردم‌مداری و حکومت ما، و رفتار شخصی ما، همانند آنان باشد یا متأثر از آنان.

نمی‌شود که ما در بسیاری از امور، مخالف آنان رفتار کنیم، اما همچنان جایگاه آنان را برای خود بلوکه کنیم و به هر مخالفی و منتقدی بگوییم: حواست باشد که چه کسی و چه نظام و حکومتی را داری نقد می‌کنی.

وقتی امام علی، مرگ را بر خود و یاران خود روا می‌داند آنگاه که خبر ربه‌ده شدن یک خلخال از پای یک زن یهودی را می‌شنود، چگونه است که علی دوستان امروز ما، از شنیدن خبر کشته شدن مردم، بله، مردم، به دست عوامل حکومت، مرگ را از خدا تقاضا نمی‌کنند؟ ما اگر از خبر تجاوز به یک دختر، مثل علی گریبان چاک زدیم و زمین و زمان را متوجه این رفتار شوم خودی‌ها کردیم، می‌توانیم از خواص و عوام انتظار مشابهت رفتاری داشته باشیم. یا اگر مثل علی، دست منتسبین خود را از بیت‌المال کوتاه کردیم و حال آنکه در کشور ما این مسأله بیش‌تر به یک شوخی می‌ماند، می‌توانستیم به مردم بگوییم: ما نیز علوی هستیم.

می‌دانم که با هر سخن این فرزندان، از او ناامیدتر و ناامیدتر می‌شوید. اما سخن فرزند با پدر، هیچ‌گاه به تلخی و گزندگی سخن یک فرد فحاش و معاند نیست. در سخن یک معاند، هیچ مفری از امید نیست، اما در سخن این فرزندان هنوز امید هست. خواهم گفت:



حضرت شما، در این سال‌های رهبری، آن قدر که به دشمن و دشمن‌ستیزی بها دادید، به دوست و دوستی و دوستیابی بها ندادید. شاید از این باب که باران دشمنی‌های پی در پی و فراوانی که بر سر این نظام می‌بارید، عمده نگرانی شما را بدان سو گسیل نمود. و شما و ما، بیش از آن که به دوست متمایل شویم، دشمن را در مدار توجه خود قرار دادیم. و در این گردونه دشمن‌شناسی، از شناسایی دوست غفلت ورزیدیم. و حیف که باز در این گردونه غفلت، مرتب با تحریکات و تحرکات و شیوه‌های مختص به خود، از شمار دوستان خود کاستیم و بر شمار دشمنانمان افزودیم. یک مثال دیگر: اگر سخنان شما پیش از این، نگران دشمن بود، در نماز جمعه همین هفته گذشته، دیدیم که سخنان شما نگران رفتار بخشی از مردم، بله، مردم است. و این، همان دستاوردی است که در این سی سالگی انقلاب، ما بدان دست یافته‌ایم. یعنی سابقاً ما برای دشمن خط و نشان می‌کشیدیم، حالا کارمان به جایی رسیده است که باید برای بخشی از مردم خودمان خط و نشان بکشیم. قبول می‌فرمایید که این روند معکوس، کار را به جایی می‌رساند که در فردای این نظام، جز دشمن، مردمی در کار نباشد.

اردوغان، چندی پیش وارد مجلس ترکیه شد و با شادمانی گفت: در این بحران اقتصادی، کمک از غیب رسید. شادمانی‌اش به طلاهای انتقالی از ایران اشاره داشت که در ترکیه بار انداخته بود و صاحبی نیز نداشت. هنوز که هنوز است نه فردی ادعای مالکیت آن طلاها را داشته است و نه کشور مبدأ که جمهوری اسلامی ایران باشد. این خبر و این خنده کنایه‌آمیز اردوغان، مدت‌ها دستمایه رسانه‌های ترکیه و جهان بود.

من از این مثال، این بهره را می‌برم که ما به دست خود، بسیاری از فرصت‌ها را مفت از دست داده‌ایم و برای دیگران، فرصت مفت فراهم آورده‌ایم. ما می‌توانستیم امروز دوستان فهم و فراوانی داشته باشیم که ما را در عبور از بحران‌های در کمین یاری دهند، اما اغلب آنان را به شیوه‌ای و تهمتی و رنجی و آسیبی و خراش عاطفی‌ای از خود رانده‌ایم و ناخواسته به صف ناراضیان پیوندشان داده‌ایم.

اکنون به جامعه‌ای و کشوری و نظامی دست یافته‌ایم که به‌جز استقلال سیاسی، در سایر حوزه‌ها سخت گرفتار است. رشوه و ریا و رابطه و خاصه‌پروری و اعتیاد و بیماری مصرف و بیماری تولید و بیماری اجتماعی و بیماری فرهنگی و بیماری انتظامی گریبانمان را گرفته. شما با نوشته‌های من آشنا باشید. من از دیرباز بر سر این امهات، آوار بوده‌ام و هشدار داده‌ام. بارها گفته و نوشته‌ام که خدای متعال هرگز رعایت شهدا و زحمت‌های ما در برپایی این انقلاب را نخواهد کرد و به راحتی آب خوردن ممکن است با پشت کردن به سنت‌های الهی فرو بپاشیم و از گردونه توجه عالم و خدای عالم به دور افتیم.

پدر گرامی!

اگر سی سال پیش از شما و ما می‌پرسیدند: برای چه می‌خواهید انقلاب کنید؟ پاسخ می‌دادیم: برای این که مستقل شویم. برای این که به سرافرازی اقتصادی و علمی و انسانی و قضائی دست یابیم. برای این که مردمان دنیا بیایند و خوب بودن و خوب شدن را از ما بیاموزند. برای این که می‌خواهیم انسان را در کمال انسانیت خود به نمایش بگذاریم. و از این حرف‌ها.

خوب، ما برای رسیدن به این همه خوبی، زحمت کشیدیم و جنگیدیم و جوانان و عاطفه‌های بسیاری را از دست دادیم. امروز لاقلاً باید به بخشی از آنها رسیده باشیم. تماشای دورنما که نه، یک نمای نزدیک از کشورمان و آسیب‌های اجتماعی و اقتصادی و قضائی و فرهنگی‌اش، و مسؤولینی که به راحتی نوشیدن یک شربت گوارا دروغ می‌گویند، و البته یک استقلال سیاسی آشفته که آمریکا را وانهاده‌ایم و به دام روسیه و چین افتاده‌ایم - و دستیابی علمی هسته‌ای که اگر زمان شاه بود چه بسا به بیش از این دست می‌یافتیم (نیروگاه هسته‌ای بوشهر و...) و کوهی از آزمون و خطاهای انباشته شده و دانشگاه‌های از دست رفته و مردم پریشان و غم‌زده، به ما می‌گویند که ما نه تنها در رسیدن به آن آرمان‌های طلایی شیعی موفق نبوده‌ایم، بلکه از دستیابی به مقدمات یک نهضت انسانی نیز عاجز مانده‌ایم.

می‌دانم که واگوبه کردن این آسیب‌ها، روان شما را می‌آزارد. این را از زبان شما بسیار شنیده‌ام. باور کنید مردم ما با همه این غفلت‌ها و ناکامی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها کنار آمده بودند و می‌خواستند با شما و به رهبری شما سنگ‌های پیش پای نظام را بردارند. به همین دلیل با شکوهی مثال‌زدنی در انتخابات اخیر شرکت کردند. آنان شرکت نکردند که جامعه را به آشوب بکشند. و یا جامعه را به عقب‌تر بازگردانند. مسلماً تصویرشان از آینده، تصویری درخشان از جمهوری اسلامی ایران بوده است. هنوز هم هست.

همه ما و همه مردم، از این انتخابات اخیر چشم‌اندازی پر از خیر و خوبی آرزو داشتیم. فکر می‌کردیم اگر نونهال انقلاب در یک یا دو سالگی‌اش آداب معاشرت نمی‌دانست و با ترشروی اُنس بیش‌تری داشت، در سی سالگی‌اش می‌داند مردم یعنی چه و نحوه معاشرت با مردم یعنی چه. فکر می‌کردیم این حداقل رشد را یافته است.



حوادث بعد از انتخابات، همه معادلات فکری و انسانی ما را به هم زد. رفتاری که تحت امر حضرتعالی با مردم شد، رفتار هم‌شأن و هم‌طراز زحمت و فهم و همراهی مردم نبود. مردم اگر انتظار داشتند این رفتار را از مأموران خودسر نظام ببینند، در عوض، انتظار این را هم داشتند که رهبرشان، بلافاصله به رسم علی‌علی‌های مکررش، همچون علی به مددشان بیاید و دادشان بستاند. نه این که مرتب، روح و رفتار وحشیانه مأموران را تأیید کند و به مردم معترض خودش، هم‌سنگ اغتشاشگران و براندازان نگاه کند.

به این سخن امام جمعه منصوب خود در مشهد، آقای علم‌الهدی، توجه کنید که در همین نماز جمعه اخیر افاضه فرموده‌اند: «ابن‌ملجم‌ها نمی‌توانند در کشور علی(ع) به دنبال سیاست باشند. بعضی از جریان‌های سیاسی که ادعا دارند نخبگان باید وارد سیاست شوند، بدانند که اگر ولایت‌پذیر نباشند، ولایت‌ستیزند و ولایت‌ستیزی یعنی ابن‌ملجم!»

این سخن پوک و مفت و بی‌خاصیت از آن روی توسط این روحانی کم‌سواد زده می‌شود که نعل بالنعل حکومت فعلی را حکومت علی می‌داند و فعالان سیاسی را ابن‌ملجم. و در این تحلیل پوک، اصلاً هم به این اشاره نمی‌کند که چرا و به چه دلیلی یک رئیس‌جمهور قبل از انتخابات برای یک امام جمعه، یک میلیارد تومان پول می‌فرستد. و به این نیز نمی‌اندیشد که یک چنین فرمول‌هایی که ما در نظاممان خلق کرده‌ایم، ممکن است فرسنگ‌ها از رویه علی و اولاد علی دور باشد و حتی در مدار تنفر آنان نیز جای داشته باشد.

اگر بگویم یکی از آسیب‌هایی که شما خورده‌اید از ناحیه همین مبلغین کم‌خردی است که به اسم جانبداری از شما، و با رفتار غیراسلامی و غیرانسانی‌شان، متأسفانه بذر نفرت از شما را در این مردم افشاندند، از فرزند خود خواهید رنجید؟ اگر نمی‌رنجید باید بگویم که حضرت شما در مقام فرماندهی کل قوا، در حوادث بعد از انتخابات، با مردم خود، خوب رفتار نکردید. مأموران شما، به سمت مردم تیراندازی کردند و آنان را کشتند و زدند و اموالشان را سوختند و تخریب کردند. متأسفانه سهم شما در این حوادث، قابل اغماض نیست. به‌خصوص که بعدها مکرر فرمودید اهل مجامله نیستید و از مواضع خود عدول نمی‌کنید. ما به دنبال همان حنجره خشم‌آگینی بودیم که بر سر آمریکا فریاد می‌زد، که چه بکند؟ که وارد میدان شود و از مرگ و خلخال و زن یهودی که نه، کشته شدن زنان و مردان مسلمان خودش بگوید. نه این که بدون دلجویی از مردم زخم‌خورده، آنان را به تکرار همان رویه‌های خونین هشدار دهد.

من شما را به یک سخن دیرین خودتان ارجاع می‌دهم. پیش از آن بگویم: من خود شخصاً نوشته‌هایی دارم که امروز از مراجعه به آنها شرم می‌کنم. اما نوشته‌های بسیاری نیز دارم که هرچه زمان می‌گذرد، بر نورانیت محتوایی آنها افزوده می‌شود. خوشبختانه این سخن شما نیز این‌گونه است که هرچه زمان بگذرد بر نورانیت آن افزوده می‌شود:

«مردم اگر متوجه باشند و هوشیار باشند اگر نشانه‌های کبر و غرور و خودخواهی را در زمامداران فوراً ببینند و بشناسند و خیرخواهانه اعتراض کنند و اگر احساس کردند که زمامدار درصدد رفع این بیماری نیست، در مقابل او تعرض کنند، یقیناً آن بیماری علاج خواهد کرد.» این سخنان شخص شماس‌ت در سال ۱۳۶۳. می‌بینید در آن سال‌های دور انقلاب، چه سخن نورانی‌ای از زبان شما جاری شده است؟ سخنی که هرچه می‌گذرد ما بدان نیاز مفرطی احساس می‌کنیم. سخنی که در گردونه عمل، مطلقاً به آن مراجعه نشد.

شما در آن سال‌ها، مسؤولیت‌چندانی نداشتید، اما در این سال‌های رهبری، کدام مسؤولیت است که بدون تأیید شما مقبولیت داشته باشد؟ و چرا این سخن، به جان جامعه درنیفتاد؟ و چرا جامعه از نورانیت آن بهره‌مند نشد؟ پاسخ را خود می‌دانم: در قرآن نیز سراسر نور هست، اما آیا به چه میزان در طریقت ما سهم دارد؟ درباره همان سخنان دیرین شما، بگویم که ما هرگز شخص شما را به آن آفات مورد اشاره متهم نمی‌کنیم، اما شما هم در خیرخواهی ما شک نکنید.

یادم هست که برای تلویزیون، مجموعه‌ای می‌ساختم به اسم «حماسه خمینی». و ناگزیر باید همه آرشیو تصویری ملاقات‌های مردم با حضرت امام را مرور می‌کردم. خودم این مجموعه را طراحی کرده بودم. بسیار نیز خوب بود و تأثیرگذار. در یکی از نوارها به ملاقات امام عزیزمان برخوردارم با اهالی گنبد. اگر اشتباه نکرده باشم، زمان این ملاقات هم مربوط می‌شود به سال‌های ۶۰-۶۱. یعنی چند سال پس از پیروزی انقلاب؟ در این ملاقات که مکتوب آن در صحیفه نور هم هست، امام عزیز رسماً از مردم، به دلیل این که نتوانسته‌اند با برپایی این نظام به وعده‌های خود عمل کنند، عذرخواهی می‌کنند. این سخنان در شلوغی آن سال‌ها گم شد و کسی از مسؤولین به آن مراجعه نکرد.

من می‌خواهم در این بخش از نامه‌ام شما را «مالک اشتر» خطاب کنم. تجسم این که شما در برابر حضرت علی ایستاده‌اید و ایشان شما را مالک اشتر خود خطاب می‌کنند چقدر شورانگیز است؟ حضرت، نامه خود را که قرار است والی و حاکم مصر شوید به دست شما می‌دهند. به راه می‌افتید. در گوشه‌ای خلوت، نامه را می‌گشایید و آن را با دقت مطالعه می‌کنید:



«... اگر مردم بر تو به ستمگری گمان بردند، عذر خود را علناً با آنان در میان بگذار. و با این عذرخواهی، از بدگمانی مردم کم کن. اگر چنین کردی، خود را به عدالت پرورنده‌ای و با مردم مدارا کرده‌ای. دلیل و عذری که می‌آوری، باعث می‌شود تو به مقصود خودت برسی و مردم هم به حق خودشان دست پیدا کنند...»

مردم ما هنوز اقتدار نظام را طالبند و هیچ گزندی را بر جمال او بر نمی‌تابند. این عذرخواهی شما می‌تواند آتش خشم مردم را سرد کند. به آنان امید بدهد. آب رفته را به جوی باز گرداند. اما اگر این نشود، و همان‌گونه که در نماز جمعه اخیر فرمودید، کار به تنگنای انتظامی بکشد، ما رفته‌رفته، این باقیمانده مردم را نیز از دست خواهیم داد. و شما نیک‌تر از همه ما می‌دانید: نظامی که مردم نداشته باشد، چه دارد؟

والسلام

فرزند کوچک شما:

محمد نوری‌زاد

یکشنبه ۲۲ شهریور سال ۱۳۸۸

*** منع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

<http://nurizad.info/?p=301>

<http://nurizad.info/index.php/nurizad/301>

<http://nurizad.anonymo.us.org/index.php/nurizad/301>



نامه سرگشاده ۲۷ استاد دانشگاه به خامنه‌ای، ۲۵ شهریور ۱۳۸۸

رژیمی که وحشیانه‌تر از هر مهاجم بیگانه با ملت خویش رفتار می‌کند، از هر بیگانه‌ای بیگانه‌تر است

به راستی با چه رویی از امام علی و حکومت وی سخن می‌گویید!؟

جناب آقای خامنه‌ای

خطبه‌های نماز جمعه اخیر (۸۸/۶/۲۰) شما بیانگر این بود که شما با شبیه‌سازی بین حکومت امام علی(ع) و سیاست ایشان در برخورد با مخالفین و نظام ولایی خودتان، سعی وافر داشتید که اولاً خود را به جای امام علی و مخالفین خود را به جای مخالفین امام قرار داده و قداست و پاکی را از آن خویش و نفرت و پلیدی را از آن مخالفین خود سازید. ثانیاً تلاش نمودید با شبیه‌سازی مخالفین خود با مخالفین امام علی، به زعم خود زمینه را برای قلع و قمع نهایی مخالفین فراهم نمائید. همچنین با ترسیم چهره دشمنان و دوستان خارجی نظام و نیز تکرار حضور ۸۵ درصدی مردم در انتخابات، سعی کردید پایگاه مستحکم مردمی نظام را به رخ مخالفان داخلی خود کشیده و داغ و درفش را به سران جنبش مردمی نشان دهید تا هم آنان و هم مردم را از ادامه حرکت جنبش سبز و حضور در راهپیمایی روز قدس باز دارید. در این رابطه، نکات قابل تأملی به چشم می‌خورد که برای تنویر افکار عمومی و احیاناً تنبّه شما، به تبیین آنها می‌پردازیم:

۱- شبیه‌سازی بین دو پدیده اجتماعی یا دو دوره تاریخی زمانی، در صورتی امکان‌پذیر و منطقی خواهد بود که بین آن دو وجوه تشابهی موجود باشد. در حالی که بین نظام علوی و نظام ولایی شما نه تنها وجوه تشابهی وجود ندارد، بلکه در تضاد با یکدیگرند. البته شاید تنها وجه تشابه هر دو نظام، واژه اسلامی باشد که به عنوان صفت (واقعی یا غیرواقعی) به دنبال هر دو نظام آمده است.

۲- اینکه شما نه تنها علی(ع) و مشابهنش نیستید، بلکه در مقابل و در تضاد با آن بزرگوار هستید را از مقایسه کارنامه سی ساله شما در ایام پس از پیروزی انقلاب تا کنون با کارنامه سی ساله دوران سکوت و حکومت آن حضرت می‌توان به وضوح مشاهده کرد (که البته تفصیل آن نیازمند مجال و مقال دیگری است).

۳- ظاهراً شما در مقام خطابه، با مطرح کردن دیدگاه‌های امام در مورد ارزش حکومت و انگیزه ایشان در پذیرش حکومت، سعی کردید خود را به ایشان تشبیه نمائید. در حالی که اولاً صرف ادعا برای اثبات این امر، کافی نیست و تنها اعمال و رفتار شماست که می‌تواند مؤید یا نافی این امر باشد. ثانیاً شما عمداً یا سهواً نظر امام را در مورد حق حاکمیت که مختص مردم می‌داند و لاغیر، فراموش کردید مطرح بفرمایید و شاید به مصلحت نظام ولایی خویش ندیدید! آری، فراموش کردید این سخن امام را مطرح کنید که فرمود: «ای مردم، حق حاکمیت از آن شماست و هیچ‌کس جز آنکه شما او را امیر خود گردانید، حق حکومت بر شما را ندارد.» و یا آنجا که می‌فرماید: «رسول خدا(ص) از من پیمانی گرفت و فرمود: ای پسر ابی‌طالب، ولایت امتم حق توست. اگر به درستی و عافیت تو را سرپرست خود کردند و با رضایت در مورد تو به وحدت نظر رسیدند، امرشان را بر عهده گیر و بپذیر؛ اما اگر درباره تو به اختلاف افتادند، آنان را به خواست خود واگذار.»

۴- می‌بینیم که تضاد نگرش و عمل شما با نگرش و عمل امام علی(ع) در این است که امام، حق حاکمیت را حق مردم می‌دانست و در مقاطعی که مردم نمی‌خواستند، نه به دنبال حکومت می‌رفت و نه خود را بر مردم تحمیل می‌کرد (به عنوان مثال، عدم شرکت امام در جریان سقیفه بنی‌ساعده و نه گفتن به پیشنهاد عبدالرحمن بن عوف در شورای حکومتی عمر و خودداری از پذیرش حکومت پس از قتل عثمان، شواهد روشنی هستند بر این نگرش و روش امام). در حالی که شما با حمایت از طراحی و اجرای کودتا و خیانت در امانت مردم، نه تنها حق انتخاب و حق حاکمیت را از مردم سلب کردید، بلکه چشم خود را بر حضور میلیونی و آرام مردم معترض بستید و به جای پاسخگویی آرام و منطقی به اعتراض آرام مردم، چماقداران حکومتی خود را در ملأ عام بر سر مردم ریختید و به بهانه آشوب و اغتشاشی که ایادی خود شما بر پا کرده بودند و می‌کنند، مردم بی‌گناه را یا در خیابان‌ها به خاک و خون کشیدید و یا در بازداشتگاه‌های مخوف قرون وسطایی خود به مسلخ نظام ولایی خود بردید و با شکنجه‌های جسمی و روحی و حتا فحاشی‌های رکیک و تجاوز جنسی به زنان و مردان دربند و بی‌گناهی که گناهی جز اعتراض به خیانت شما در امانت و باز ستادن امانتشان نداشته‌اند، نه تنها حق انتخاب و حق حیات را از آنان سلب نمودید، بلکه کرامت انسانی آنان را با پلیدترین رفتارها به ابتذال کشانیدید.



۵- شما که دائماً به بهانه دشمن‌ستیزی، هر نوع انتقاد و مخالفت مردم را به توطئه دشمنان و بیگانگان نسبت داده و می‌دهید و مردم حماسه‌ساز قبل از انتخابات را به بهانه اعتراض آنان به نتیجه انتخابات و ربودن رأیشان توسط ایادی شما و ستاد کودتا، عاملان دولت‌های بیگانه و مجریان انقلاب مخملی می‌خوانید و پس از بازداشت‌های فله‌ای، آنان را در اختیار بازجویان جلاد خود (که هیچ حد و مرز قانونی و دینی و اخلاقی و انسانی نمی‌شناسند) قرار می‌دهید تا از طریق اعمال شکنجه‌های وحشتناک قرون وسطایی، توهمات اربابشان را به صورت اقرار و اعترافات نمایشی بر زبان آنان جاری ساخته و تحویل بی‌دادگاه‌های ولایی شما دهند، چه وجه تشابهی با امام علی دارید؟ و اصولاً چه تشابهی بین نظام ضد دینی و ضد انسانی شما و نظام مبتنی بر حق و عدل امام علی است که شبیه‌سازی می‌کنید تا با عوام‌فریبی و به لجن کشیدن دین خدا و ولیّ او، چند روزی بر عمر ننگین نظام ضد جمهوری و ضد اسلامی خویش بیفزایید؟

۶- به راستی این دشمنانی که دائماً از آنان سخن می‌گویید، کیانند و چه ویژگی‌هایی دارند؟ و اصولاً معیار دوست و دشمن چیست؟ اگر ظلم و غارتگری، معیار شناخت بیگانگان و دشمنان است، آیا ظلم آشکار و تعدی و تجاوزهای بی‌شمار شما و ایادیتان به مال و جان و مال و نوامیس مردم، شما را در ردیف بیگانگان و دشمنان قرار نمی‌دهد؟ شما که دائماً مردم را از هجوم و سلطه بیگانگان می‌ترسانید، آیا تا کنون از خود پرسیده‌اید که اگر بیگانگانی نظیر آمریکا و اسرائیل بر این مملکت مسلط شوند، آیا بدتر از شما با مردم رفتار می‌کنند؟ آیا لحظه‌ای اندیشیده‌اید که در نظر اکثریت ملت تحت ستم، ماهیت رژیم ولایی شما از رژیم اسرائیل بدتر و خطرناک‌تر است؟ چرا که اسرائیلیان، زندانیان فلسطینی را شکنجه می‌کنند و دژخیمان شما مردم بی‌گناه و ملت خویش را مورد شکنجه‌های جسمی و روحی و جنسی قرار می‌دهند. آری در نظر مردم، جنایاتی که چماقداران حکومتی شما با خوابگاه‌های دانشجویی و دانشجویان بی‌گناه کردند، از هیچ بیگانه‌ای انتظار نمی‌رفت.

۷- در حکومت علوی، وقتی که پیشوای مسلمین می‌شوند که در نقطه‌ای از قلمرو اسلامی، خلخالی را به ستم از پای یک زن یهودی ربوده‌اند، بر خود سیلی می‌زند و می‌فرماید که اگر کسی از شنیدن این خبر و ننگ وقوع این عمل در قلمرو اسلام دق کند، نباید بر او خرده گرفت. اما در حکومت ولایی شما بازجویان و دژخیمان، با اختیار تام و خیالی آسوده از هرگونه مجازات احتمالی، هر بلایی که مایلند بر سر زندانیان بی‌گناه می‌آورند و جان و حیثیت انسانی و ناموس آنان را مورد تجاوز قرار می‌دهند و پس از تجاوزات بی‌شماره جنسی، آنان را به قتل می‌رسانند و حتا برای محو آثار جنایتشان، قربانیان را با آتش یا اسید می‌سوزانند و جسد آنها را شبانه یا در بیابان‌ها رها کرده و یا به صورت گمنام در گورهای دسته‌جمعی بهشت زهرا پنهان می‌نمایند و شما در روز روشن و در برابر دیدگان خانواده‌های مظلوم و داغدار خانواده‌های آنان و نیز یک ملت دربند و همه جهانیان، از جایگاه نماز جمعه به تعریف و تمجید از جنایتکاران پرداخته و با افتخار از ظرفیت بالای نظام برای سرکوب فریاد حق‌طلبانه ملت سخن می‌گویید. به راستی با چه رویی از امام علی و حکومت وی سخن می‌گویید؟! شما نه تنها شبیه او نیستید، بلکه به عنوان کسی که همه ویژگی‌های دشمنان امام علی (ع) را در خود جمع کرده‌اید (آنچه شران همه دارند تو تنها داری)، حق ندارید نام آن بزرگوار را بر زبان آورده و اسوه عدالت را شریک جنایت‌های نظام ضد دینی خویش کنید. آیا درد انتساب شما به امامی که قربانی عدالتخواهی خود شد و حاضر نبود برای حفظ قدرت و حکومت خویش و رسیدن به پیروزی، کوچک‌ترین ستمی را حتا بر دشمنان قسم‌خورده خود روا دارد، از درد ضربت شمشیر مسموم ابن ملجم دردناک‌تر و کشنده‌تر نیست؟

۸- به راستی بین حکومت علوی که مبتنی بود بر صداقت و عدالت و احقاق حق مظلومین، و حکومت ولایی شما که بر دروغ و تقلب و خیانت در امانت مردم و تزویر و عوام‌فریبی و ارعاب و تهدید و سرکوب مردم بی‌گناه استوار شده است، چه وجه تشابهی است؟ چقدر عوام‌فریبی؟ چرا حاضرید برای حفظ قالب نظام خود، همه محتوای دینی و انسانی و اخلاقی انقلاب و اسلام را قربانی کنید؟ آیا لحظه‌ای اندیشیده‌اید که حاکمیت نظام اسلامی بی‌محتوای شما، از تسلط هر حکومت بیگانه بر کشور خطرناک‌تر است؟ زیرا تسلط بیگانگان، ممکن است مال و جان ملت را تباه کند، در حالی که حاکمیت نظامی که به هیچ حد و مرز قانونی و شرعی و اخلاقی و انسانی پای‌بند نیست و فقط نام دین را یدک می‌کشد، نه تنها مال و جان و ناموس مردم، بلکه دین و ایمان و فرهنگ جامعه را به تباهی و ابتذال می‌کشانند.

۹- شما شبیه امام علی نیستید و مخالفین شما هم شبیه مخالفین امام علی نیستند. زیرا هر سه گروه مخالف امام علی، بر علیه عدالتخواهی امام شمشیر کشیدند. در حالی که مخالفین شما برای احقاق حق انتخاب مردم و تعیین تکلیف رأی ربه‌دهنده آنها در برابر شما به اعتراض ایستادند و با مسالمت و مدنی‌ترین شکل ممکن به تحقیر ملت توسط کودتاگران و دزدان رأی مردم اعتراض کردند. نه باتوم داشتند و نه سلاح سرد و گرم، در حالی که ایادی آشوبگر و اغتشاشگر شما هم باتوم داشتند و هم سلاح سرد و گرم و سُبُعیت. پس با چه منطقی خود را به جای امام علی می‌نشانید و مخالفین خود را به جای مخالفین امام علی؟ و بی‌شماره از مدارای با مخالفین دم می‌زنید؟



۱۰- بنا بر این، اگر استبداد و خودکامگی اندک توانی برای دیدن واقعیات و حقایق در شما باقی گذاشته باشد، که بعید می‌نماید، خواهید دید همان‌گونه که نظام ولایی شما هیچ شباهتی به نظام علوی ندارد و مخالفین شما نیز هیچ شباهتی با مخالفین امام علی ندارند، روش سیاسی شما و حکومت ولایی‌تان هم هیچ شباهتی با روش سیاسی حکومت علوی ندارد. امام علی نه تنها هیچ‌کس را مجبور به بیعت نکرد، بلکه حقوق هیچ مخالفی را از بیت‌المال قطع نکرد و هیچ مخالفی را قصاص قبل از جنایت نکرد. در حالی که حکومت ولایی شما نه تنها مردم را از حق حاکمیت محروم ساخته، بلکه مخالفین را به گناه نکرده قصاص کرده و دست تجاوز به مال و جان و نوامیس مخالفین گشوده و پای اهانت و تحقیر بر حیثیت و کرامت انسانی ملت بزرگ ایران نهاده است.

۱۱- ادعای پایگاه مردمی برخاسته از ۴۰ میلیون رأی مردم و حضور ۸۵ درصدی مردم در انتخابات نیز پوشالی است و قابل مصرف برای چماقداران و جلادان و دژخیمان حکومتی و درصد خیلی از مردم طرفدار شما. زیرا حضور پرنشاط توده مردم و به‌ویژه جوانان در ایام تبلیغات انتخاباتی، و حضور ۸۵ درصدی مردم (که ناشی از فعال شدن تمامی رأی‌های خاموش در داخل و خارج کشور بود)، قطعاً برای ادامه وضع موجود نبود. نسل جوان و مردم مایوس و قهرکرده با نظام و انقلاب، برای تغییر وضع موجود به صحنه آمدند، نه برای تثبیت آن و تمامی شعارهای امواج خروشان مردم در ایام تبلیغات انتخاباتی، بیانگر این واقعیت آشکار است. بدیهی بودن این امر، به قدری بود که وقتی یک ساعت پس از اتمام انتخابات و قبل از آمدن تمامی صندوق‌ها از شهرستان‌ها، ستاد کودتای وزارت کشور و برخی از خبرگزاری‌های وابسته به دولت، محمود احمدی‌نژاد را با احراز بیش از ۶۰ درصد آراء، برنده انتخابات اعلام کردند، مردم به‌تازده شدند و احساس کردند کودتایی در حال شکل‌گیری است و وقتی نظامی شدن فضای شهر تهران از عصر روز انتخابات و حضور شما در تلویزیون و تبریک شتابزده ایشان به احمدی‌نژاد (قبل از اتمام شمارش آراء و بررسی شکایات و اعلام صحت انتخابات توسط شورای نگهبان) را در کنار هم قرار دادند، یقین کردند کودتا به رهبری شخص شما صورت گرفته است و به همین دلیل، از روز ۲۳ خرداد، اعتراضات مردمی با شعار «موسوی، موسوی، رأی مرا پس بگیر» آغاز شد و مردم با حضور چندمیلیونی خود در راهپیمایی روز ۲۵ خرداد، علیه توهینی که به شعور و حق انتخاب آنان شده بود، فریاد اعتراض مسالمت‌آمیز خود را به گوش جهانیان رساندند. اما شما جاهلانه یا مغرضانه چشم خود را بر این اعتراض گسترده مردمی (که یادآور حضور گسترده مردم در ایام پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۵۷ بود)، بسته‌اید و عوام‌فریبانه حضور گسترده اصلاح‌طلبانه مردم در انتخابات و نیز حضور معترضان و میلیونی مردم تهران در روز ۲۵ خرداد و پس از آن را به نفع خود و نظام ولایی رسوای خود مصادره کرده و بی‌شرمانه همه این واقعیات (که «نه» بزرگ ملت به شما و رئیس‌جمهور منتصب شما بوده است) را پایگاه مردمی نظام تلقی کرده و با تکیه بر آن، به ملت اعلام جنگ می‌دهید و در سراب توهم خویش، روش سیاسی خویش را ادامه روش سیاسی امام علی می‌نمایید! زهی خیال باطل! غافل از اینکه طشت رسوایی شما از آسمان قداست بر زمین افتاده و عام و خاص، پلیدی چهره مستور در پس پرده قداست و امامت مسلمین جهان را به‌وضوح دیده‌اند و برملا شدن جنایات دژخیمان نظام ولایی، حنای همه ادعاهای پوشالی شما را بی‌رنگ ساخته است.

۱۲- آری، رژیم که وحشیانه‌تر از هر مهاجم بیگانه با ملت خویش رفتار می‌کند، از هر بیگانه‌ای بیگانه‌تر است و ادعای دفاع از مظلومین فلسطینی توسط چنین نظامی، از تلخ‌ترین لطفه‌های تاریخ است که نظام ولایی شما مبدع آن بوده است. بنا بر این، از این پس ملت ایران، قدس شریف (عدالت، آزادی و کرامت انسانی) در بند خویش را نه در سرزمین فلسطین، که در سرزمین غصب‌شده کهریزک و اوین و هزاران بازداشتگاه و زندان رسمی و غیررسمی رژیم ولایی و جای‌جای وطن به یغما رفته‌اش، جستجو کرده و برای رهایی آن از چنگال ایادی غاصب بدتر از اسرائیل نظام استبداد دینی شما که تمامی سرزمین پاک ایران را همانند غزه به زندانی بزرگ تبدیل کرده، تلاش می‌کند و پتک سنگین تمامی آه و ناله‌ها و نفرین‌ها و فریادهای دلخراش مادران و پدران داغدار و همسران و فرزندان به سوگ عزیزانشان نشسته و تمامی ملت ستمدیده ایران بر سر استکبار مولود نظام ولایی شما فرود خواهد آمد.

به امید رهایی هر چه سریع‌تر ملت مظلوم و شجاع ایران و نیز اسلام منادی آزادی و عدالت از چنگال متحجرین و قدرت‌پرستان نظام استبداد دینی

**نامه سرگشاده یکی از فرماندهان سابق جنگ به خامنه‌ای، ۲۸ شهریور ۱۳۸۸**

آن روزها رسم بود که به حسین الله کرم می‌گفتند شعبان بی‌مخ، ولی من می‌گفتم شعبان بی‌مخ، خود رهبری است که بیت را به کله‌پزی مشی رمضون تبدیل کرده، نه نوجه‌هایش که حسین الله کرم و غیره و غیره باشند

حاکم علی، سلمان فارسی بود نه احمدی‌نژاد شارلاتان. فرمانده بسیج مولا علی، مالک اشتر بود نه یک شارلاتان بدذات مثل حسین طائب

هی دشمن دشمن برای چی؟ دشمن خودت هستی بنده معصیت کار خدا!

روی سپاه حساب باز کرده‌ای؟ نخیر خبری نیست. آنهایی که باید جنگ را فرماندهی بکنند، مشغول معاملات بورس و مخابرات و شورت و لوازم آرایشی زنانه هستند. بدنه هم فهمیده که زیر بار نرود

به برکت رهبری شما میلیون‌ها جوان داریم که کافر شده‌اند و نه خدا می‌شناسند و نه پیغمبر

«ألا و إن الدعی ابن الدعی قد رکزنی بین اثنتین بین السله و الذله و هیهات من الذله».

این سخن مولایمان حسین(ع) است خطاب به مردم کوفه. امام حسین(ع) می‌فرمایند: «این حرامزاده (یزید) پسر حرامزاده (معاویه) مرا بین دو امر مخیر گردانیده، یکی شمشیر و دیگری ذلت و خواری، و اما هیهات من الذله».

آقای خامنه‌ای، سلام بر شما اگر شایسته سلام هستید

نامه برادرم نوری‌زاد که خطاب به شما چاپ شد، دلمان روشن شد که هنوز انسانیت و خداپرستی جریان دارد. آفرین بر این شیر پاک خورده و باغیرت. ولی خواندم که از همان روز، بنای آزار و اذیت و تهدید ایشان را گذاشته‌اند. مرد خدا را چه باک از تهدید؟ صد افسوس و لعنت بر آنهایی که ادعای مرجعیت دارند، ولی مثل ابوموسی اشعری نافهمند و علی(ع) را از معاویه تشخیص نمی‌دهند. من این نامه را می‌نویسم که برادرم نوری‌زاد و خیل گمنامان تنها نباشد. به ملت هم بگویم که بچه‌های اصیل سپاه، ساکت نیستند. آنها به طرق گوناگون در اینترنت مشغولند و به وظیفه الهی خود عمل می‌کنند، اما ملاحظاتی دارند که نمی‌توانند عنوان کنند عضوی از خانواده سپاه هستند. من هم به موقع خود را معرفی می‌کنم. ولی من یکی مثل نوری‌زاد دست به قلم نیستم. من اهل تفنگ و جنگم. اگر هم این نامه را می‌نویسم نه به خاطر حالا نصیحت و این جور صحبت‌هاست. آدم منحرفی مثل شما ابداً راست نمی‌شود. با شمشیر باید شما را راست کرد مگر خود را دریابید. نامه که می‌نویسم خطاب به ملت است که نشینند در خانه‌هایشان و شب‌ها به سپاه بد بگویند و ما را متهم کنند که غیرت و مردانگی نداریم. ما اصل غیرت و مردانگی هستیم، منتهای مراتب رهبری یک عده فرصت‌طلب و موذی را بر سپاه حاکم کرده و اینها هستند که بی‌غیرتند و آبروی ما را در هشت سال دفاع و نبرد جانانه می‌برند و برده‌اند.

دخترم چند بار گفته که بگذار نوشته‌ها را اصلاح کنم که گفتم نخیر لزومی ندارد. اهل معرفت می‌فهمند که چه می‌نویسم. چقدر لفاظی؟ چقدر قلم‌فرسایی؟ من که ترکی نمی‌نویسم. فارسی می‌نویسم و همه می‌فهمند. یک‌بار این کار را کرد و جملات پس و پیش شد که جالب نبود. فقط در ویرگول‌ها از ایشان یاد می‌گیرم که خواندنش راحت باشد.

روزی که من وارد جنگ شدم، اصلاً و هرگز به خاطر خاک نبود. همه غم و غصه امثال ما پاسداری از مردم بود. راضی بودم خاک را از دست بدهم اما مردم آسیبی نبینند. حالا نگویید وطن‌پرست نیستم. خاک برای من معنایی ندارد. هرچه هست مردم هستند. خاک و وطنی که مردم سالم



نداشته باشد، بودنش به چه دردی می‌خورد؟ من منکر تاریخ گذشته نیستم، ولی دلم به این چیزها خوش نیست. شما ممکن است به من بگویید سواد درست و حسابی نداری و دشمن نظام هستی.

بله قبول دارم که مدرک تحصیلی ندارم، ولی بیشتر و بهتر از آنهایی می‌دانم که زیر سایه شما با مدرک ساختگی مملکت را نابود نموده‌اند. من بهتر از خیلی کسانی می‌دانم که در حوزه درس خوانده‌اند و حالا به خاطر زندگی در سایه شما در کشتار مردم دست دارند. همین طلبه فاسد، طائب، که حکم تو را دارد و بسیج را به جهنم مبدل کرده بیش‌تر از من می‌داند؟ اینها همه دوست و خوش‌فکر هستند اما من دشمنم؟ من اقل کم به خاطر خصلت نظامی‌گری از هوش جنگی برخوردارم و می‌دانم که در شب، نباید مستقیم به یک شیء ثابت نگاه کرد، زیرا برای آدم دوتا می‌شود. ولی شما و اطرافیانت از بس در روز و شب بر روی چیزهای مسخره تمرکز کرده‌اید که از سایه خودتان هم می‌ترسید و خیال می‌کنید همه دشمن نظام هستید. خب دشمن نظام فعلی که هستیم. اما نه نظامی که برایش جان دادیم. آن نظام مُرد و رفت پی‌کارش.

سال‌ها پیش از روی میل و رضا با جمعی به دیدار شما آمدم. آن وقت‌ها خیال می‌کردیم علی‌آباد هم دهی است. دیدار نیمه‌خصوصی بود، ولی اوآخرش کاملاً خصوصی شد. عذر ما را خواستند و چندتایی هم ماندند. یکی از این افراد حسین الله‌کرم بود و یکی هم طلبه‌ای بود به نام آقای پروازی. فهمیدم که خبرهایی هست. گفتم باقی ماندن الله‌کرم نزد رهبری نشان می‌دهد یک جای کار گیر دارد. حسین الله‌کرم همیشه به شرخری و دردرس شهرت داشته و دارد. یادم هست هر کسی می‌خواست یکی را بترساند، دست به دامن الله‌کرم می‌شد. او هم یارو را درست و حسابی می‌ترساند. اما پروازی بچه ساده و سالمی بود و به گفته خودش عاشق انقلاب و شما بود. این طلبه ساده شب‌ها موقع نماز شب، اسم شما را می‌برد و برایتان دعا می‌کرد. بعدتر یک نفر تازه به دوران رسیده مشکوک هم اضافه شد که الان هم برای خاله‌جانش فیلم می‌سازد و بچه‌های جنگ را مسخره می‌کند، شما هم خوشتان می‌آید. و آن شخص مسعود ده‌نمکی است. آدم مطمئنی تعریف می‌کرد که در کثافت‌کاری و اجیر کردن آدم‌های ناسالم، یک حیوان بی‌بند و بار است. اخیراً یک حسین رمضون یخی کله‌خر مثل شریفی‌نیا هنرپیشه را هم اجیر کرده که کارهای فیلمسازی را نشانش بدهد تا به نام خودش تمامش کند. این شریفی‌نیا هم شده یکی از دست‌بوسان تو. کاری به سابقه‌اش ندارم که کارش پادویی برای این و آن است تا کثافت‌کاری‌هایش لاپوشانی شود. خانواده محترمی دارد و گرنه گفتنی‌ها را می‌گفتم. لزومی هم ندارد بگویم.

پروازی به خاطر اینکه بچه پاک و سالمی بود و شیر حرام هم نخورده بود، زود خودش را جمع و جور کرد و رفت و حرف‌هایی هم زد. خیلی هم بنده خدا را اذیت و آزارش کردند و الان معلوم نیست کجاست و چه می‌کند. یک سال بعد که باند حزب‌الله (حزب‌الشیطان) تشکیل شد، نتیجه دیدارهای مکرر و خصوصی الله‌کرم را با بیت دیدیم. حسین آقای شرخر آدم‌های خودش را داشت. او به دستور و سفارش بیت شما از همه جا تلکه و باج می‌گرفت و حسابی آدم‌هایش را که یک عده کله‌خر و حرامزاده بودند سیر می‌کرد. آنها هم در عوض هر کثافتی انجام می‌دادند. هر کسی هر کاری داشت و می‌خواست یک جایی را به گند بکشد، آنها را خبر می‌کرد. پول خوب هم به آنها می‌دادند. چندتایی از آدم‌هایش در مسجد، مفعول و فاعل بودند و کارهای زشت می‌کردند. آن هم در خانه خدا! پاپوش درست کردن برای زن و دختر مردم، باجگیری و کارهای دیگر برای آنها مثل آب خوردن بود و الان هم هست. اینها اطرافیانت بیت شما بودند و الان هم لباس شخصی‌های معروف هستند.

من آن وقت اجباراً بازنشسته بودم، اما گاه‌گذاری به محل کار سابقم می‌رفتم تا دیداری تازه بکنم. در قضایای مربوط به دوره آقای خاتمی، یکی از بچه‌های سالم اهل سواد به من گفت فلانی، آقا که این همه توپ و تانک و هواپیما و نمی‌دانم ارتش و بسیج و سپاه و قوه قضائی و نیروی انتظامی دارد، چه نیازی به آدم‌های شرخر دارد؟ مگر نمی‌تواند آدم‌های خلافکار را بدهد دست قانون تا مجازات شوند؟ پس چرا دست به دامن یک شرخر مثل حسین الله‌کرم و غیره و غیره می‌شود؟ گفتم والله چه عرض کنم. دوستان نکته جالبی مطرح کرد که تا آن وقت من متوجه نبودم. خودش هم جوابم را داد و متذکر شد که عمداً این سؤال را مطرح کرده. او گفت که همه حکومت‌های استکباری و زورگو برای اینکه تحت فشار سازمان‌های بین‌المللی قرار نگیرند، دست به این کارها می‌زنند تا جنایات به نام آنها تمام نشود و مثلاً به نام بخشی از مردم تمام شود. عجب کلکی؟ یک عده نویسنده و دانشجوی بدبخت را کتک‌کاری و تهدید بکنند و بگذارند به نام مردم. خب چرا محاکمه‌شان نمی‌کردید؟ مگر کاری داشت؟

وقتی به این مسأله پی بردم، فهمیدم کسی که ادعای نیابت از آقا امام زمان (عج) دارد، چقدر باید بترسد که عده‌ای کله‌خر شرخر دور خودش جمع کرده است. با خودم گفتم چنین آدمی باید در چاله‌میدان باشد و یک دستمال هم دور مچش ببندد و عربده‌کشی بکند. خدایا چه می‌شنویم و چه می‌بینیم؟ این آدم باید در جایگاه ولایت ائمه اطهار (ع) بنشیند؟ چنین آدم نالایقی باید در مقام و جایگاه مرجعیت شیعه و رهبری یک انقلاب بزرگ و یک میلیون شهید باشد؟ آن روزها رسم بود که به حسین الله‌کرم می‌گفتند شعبان بی‌مخ، ولی من می‌گفتم شعبان بی‌مخ خود رهبری است که بیت را به کله‌پزی مش رمضون تبدیل کرده، نه نوچه‌هایش که حسین الله‌کرم و غیره و غیره باشند.

آدمی که این‌طور باشد چه باید به او گفت؟



کارت به جایی رسیده که خودت را جای مولا علی(ع) هم می‌نشانی. شوخی می‌کنی یا جدی می‌گویی؟ تو و علی؟ غیر یک تشابه اسمی چه چیز تو مانند علی(ع) است؟ اگر علی مثل تو بود می‌توانست دعای عرفانی کمیل بنویسد؟ یعنی نعوذ بالله دور و بر مولا علی را یک عده شرخر مثل طائب و جعفری و حسین الله‌کرم و فیروزآبادی و چندتایی ارادل و اوباش پر کرده بودند؟

حاکم علی، سلمان فارسی بود نه احمدی‌نژاد شارلاتان. فرمانده بسیج مولا علی، مالک اشتر بود نه یک شارلاتان بدذات مثل حسین طائب. همین دغلباز بود که داستان ترانه موسوی را ساخت و داد تلویزیون عزت ضرغامی منافق نابکار تا پخشش کنند. خدا شاهد است با این آدرس‌هایی که من دادم تو با معاویه و هارون‌الرشید قابل مقایسه هستی نه مولا علی(ع). ولی جرأت آنها را هم نداری. گمان نکنم آنها برای پیشبرد کار خود شرخر استخدام می‌کردند. کسی که قانون در دستش هست، چه نیازی به این کارها دارد؟

بیماری توهمات و فساد عقلی مشخصه دیگر شماس است. هی دشمن دشمن برای چی؟ دشمن خودت هستی بنده معصیت‌کار خدا! دشمن خودت هستی که با اطرافیان از خودت بدتر، پاک این نظام را نابود کرده‌ای. خودت همه چیز را خراب کرده‌ای، الآن هم رفته‌ای در حاشیه امن و دستور بگیر و بند می‌دهی. به داخل تنها اکتفا نمی‌کنی و هی مرتب خارجی‌ها را هم تهدید می‌کنی. خیال می‌کنی آنها دستشان بسته است و منتظر می‌مانند که مثلاً تو تهدیدشان کنی؟

خیال می‌کنی مثلاً تشکیلات نظامی ناتو یا جنگنده‌های آمریکایی را مادر بی‌پناه سهراب اعرابی می‌چرخاند که غیر ضجه و ناله کاری دیگری بلد نیست؟ اینها خیلی مارمولک هستند و اگر دست تکان بدهی، خُرد و خمیرت می‌کنند. یاد هم گرفته‌اند که مثل عراق کار نکنند که بمب زیر پایشان منفجر شود. می‌زنند و در می‌روند تا علی بماند و حوضش. اصلاً معلوم هست دلت به کی در سپاه خوش است که این همه تهدید می‌کنی؟ ارتش چطور؟ هر چه سرهنگ و تیمسار ارتشی است به گاریچی تبدیل شده. از ظهر تا نصف شب پشت پیکان لکته هستند و کرایه‌کشی می‌کنند که از گرسنگی نمیرند.

روی سپاه حساب باز کرده‌ای؟ نخیر خبری نیست. آنهایی که باید جنگ را فرماندهی بکنند، مشغول معاملات بورس و مخابرات و شورت و لوازم آرایشی زنانه هستند. بدنه هم فهمیده که زیر بار نرود. بعضی از بدنه هم که عموماً مال بعد از جنگ هستند، نمی‌فهمند جنگ چه شکلی است و آنجا مثلاً آتش نذری تقسیم می‌کنند یا رفاصی می‌کنند. امثال ما هم که در گوشه‌ای غم و غصه می‌خوریم. مردم هم زخم خورده‌اند و هرگز فریب حسین طائب و فیروزآبادی یا جعفری را نمی‌خورند. بروند خودشان را از بین ببرند که اینها بمانند آلف و الوف جمع کنند؟

اگر همین شرخرها را نداشتی، یک سپاهی باوجدان حاضر نبود روی مردم اسلحه بکشد. آنهایی هم که اسلحه به دست نوحه‌ها می‌دهند، سرشان در توبره مال حرام است. هر کدامشان که اُلدرم بُلدرم می‌کند، یا در بانک سهمیه دارد، یا در فلان صندوق قرض‌الحسنه عضو است، یا در کار واردات و صادرات شکر و قند و این جور چیزهاست، یا معامله نفتی می‌کند، یا شرکت راهسازی با چندین بولدوزر و لودر دارد؛ آدم‌های پست‌تر هم دارند که یا وام می‌گیرند و پس نمی‌دهند، یا در ستاد امر به معروف می‌روند مثلاً از زنان بدبختی که مجبور به خودفروشی هستند تا زندگیشان تأمین شود، باج می‌گیرند. یک جورایی جاکشی هم می‌کنند. یکی سرش در کار لوازم آرایشی زنانه است. یکی را می‌شناسم که در معامله کاندوم و کاپوت هم دست دارد. یکی از قاچاقچی مشروبات الکلی و پاسور و نوارهای مستهجن رشوه می‌گیرد. یکی از تجار مواد مخدر رشوه می‌گیرد، بعد هم می‌آید در تلویزیون آمار مبارزه با قاچاقچی مواد می‌دهد. هر کدامش به نحوی سرش در توبره است.

اینها برای تو جنگ می‌کنند؟ این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست. گذشت آن روزی که محمد بروجردی‌ها و باکری‌ها زن و زندگی را ول کردند، ولی در عوض، شب و روز صدام را تیره و تار کردند. بدنه سپاه آن قبلی‌ها حواسشان تیز شده که اگر تو بخوای جنگ راه بیاندازی محلت نگذارند. آن اطرافیان هم اهل جنگ نیستند و فقط بلدند چهار تا جوان دانشجوی بی‌دفاع و بی‌اسلحه را کتک‌کاری کنند یا چهار تا دختر بدبخت را بگیرند در سیاهچال بیاندازند. اینها عُرْضه بیش‌تر از این ندارند. اگر نمی‌دانی تا حالیت کنم که در بد کثافت‌خانه‌ای گیر کرده‌ای. تجاوز به پسر و دختر بی‌پناه مردم که هنر نیست.

حرفت برای آدم سالم و باتقوا هیچ ارزشی ندارد. مگر چهار تا آدم بدبخت که اگر تو دست روی سرشان بکشی، خر می‌شوند. این مال عقده حقارت است که یک نفر دلش به نوازش امثال تو خوش باشد. آن روح‌الامینی بدبخت و بی‌تشخیص، یا چهار تا مطرب مسأله‌دار و هنرپیشه بدسابقه عرق‌خور به حمایت بیت نیاز دارند. چه بکنند؟ سال گذشته بود که کار یکیشان گیر کرد و چطوری نجاتش دادند. و الا باید هشتاد ضربه شلاق می‌خورد. این آدم‌ها دور و برتان هستند و برای همین چیزها با بیت کار دارند. روز تنگ هم به ریشت می‌خندند و فلنگ را می‌بندند. بی‌تشخیصی و نافهمی تا چه حد؟



بیا یک محاسبه سرانگشتی بکن تا بفهمی که چه کسی دور و برت باقی مانده است. بیت شریف امام چه رابطه‌ای با تو دارند؟ السابقون انقلاب چه رابطه‌ای با تو دارند؟ حتا به یک بدبخت فلک‌زده ترسو مثل محسن رضایی هم که به هر دری می‌زند تا به بیت شما راه پیدا کند، کم‌محللی می‌کنید. رفسنجانی که رفت و فقط اسمش مانده. ولی او هم دارد تاوان دروغی را پس می‌دهد که پشت سر امام بست تا شما بشوید رهبر. زیرا از حاج احمدآقا و بقیه می‌ترسید. از این مسأله درگذر، من به آقای هاشمی احترام می‌گذارم. هرچند خیلی کارهای بد را خودش بنیان نهاد، اما همین که الآن فاصله دارد مأجور است. این اواخر میرحسین و کروبی هم برایت تره خرد نمی‌کنند. کروبی به جای نامه‌نگاری با بیت شما به رفسنجانی نامه می‌نویسد. فقط علی مانده و حوضش. نمردیم و این مثل را هم بعینه دیدیم.

دو راه در پیش داری. یکی اینکه خودت را خلاص کنی و بگذاری مجلس خبرگان محترمانه شما را عزل بکنند. بعد برو در گوشه‌ای و توبه کن. البته اگر محاکمه‌ات کنند باید بروی زندان یا اینکه اعدام بشوی. به حرف‌های مزخرف امثال سید احمد خاتمی بی‌آبرو و طائب و جعفری و فیروزآبادی و جزایری و امثالهم دل‌خوش نکن. اینها خودشان هم مثل خر در فاجعه‌ای که درست کرده‌اند گیر افتاده‌اند. یکی از آنها ملعون زن و بچه‌اش هم هست. حالا هم دارند همه چیز را هل می‌دهند به سمت تو. به اینها بها نده که کارت از این هم که هست بدتر می‌شود. دارند گزارش دروغ می‌دهند. تا حالا هشتاد نفر کشته شده، ولی آنها می‌گویند بیست نفر. نمی‌دانم تو خوابی یا بیدار؟ خبر داری آن پسر بیچاره‌ای که مورد تجاوز قرار گرفته، رفته در خارج و دارد افشاگری می‌کند؟ راه دوم، این است که سماجت کنی و مردم را بکشی. اما چه خیال کرده‌ای؟ خدا می‌داند مردم همه چیز را به هم می‌زنند و به هیچ چیز رحم نمی‌کنند.

به برکت رهبری شما میلیون‌ها جوان داریم که کافر شده‌اند و نه خدا می‌شناسند و نه پیغمبر. اینها چنان بلایی سرت بیاورند که نفهمی به چه کسی پناه ببری. جوانان مسلمان هم کم نیستند و آنها هم با بقیه دست به یکی می‌کنند تا از شر تو خلاص شوند. خطر کفر و بی‌دینی به والله قسم از ستم کم‌تر است. باید یادت نرفته باشد که گارد جاویدان، اولین کسی بود که شاه را ول کرد و رفت. اینها اطرافیان تو فقط اُلدرم اُلدرم بلدند. همه تهدید تو خالی است. طقی به طروقی بخورد همه در می‌روند و آن وقت علی می‌ماند و حوضش.

دوره ستم و ظلم به سر آمده و تو یا هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند بر مردم ستم کند. چند روز؟ یک سال، دو سال؟ چند سال؟ بالأخره یک روزی عمامه پیغمبر را که به دروغ دور سرت بسته‌ای می‌کنند در گردنت می‌کنند و خفه‌ات می‌کنند. اگر بار دیگر اسلحه روی مردم بگیرد آن وقت حسابت سخت‌تر می‌شود. به والله قسم در بدنه سپاه برایت کمین گذاشته‌اند. خلبان آماده داریم که در یک لحظه کار بیت را یکسره کند. «نکن کاری که باز آرد پشیمانی».

نکن کاری که عده‌ای بی‌گناه هم کنارت از بین بروند. البته کسی که در کنار تو باشد بی‌گناه نیست. خدایا قرار نبود این‌طور شود. خدایا اگر ما به جنگ رفتیم و شب و روز خودمان را برای این کار گذاشتیم، نمی‌خواستیم به این روز بیفتیم که مردممان از ما رنجیده شوند. خدایا کدام پاسدار قبول دارد که ادعا کند برای حفظ مردمش جنگ کرد، اما الآن بر روی مردمش اسلحه بکشد. خدایا تو خود شاهده‌ی که چقدر زجر کشیدیم و چقدر سختی و طعنه دیدیم، اما از پای نیفتادیم، اما الآن از دشمن داخلی مخفی شده در بیت رهبری داریم رودست می‌خوریم. خدایا یاریمان کن تا از شرور نجات یابیم. خدایا به علما و روحانیون بی‌عرضه بفهمان که این طریقتش نیست. خدایا علمای دل و جرأت‌دار ما را شجاع‌تر کن تا ریشه ظلم و فساد را بخشکانند. خدایا به مردم ما صبر و شجاعت عطا فرما تا ناامید نشوند. خدایا روی ما را زمین‌نزن. آمین.

یکی از فرماندهان سابق جنگ



نامه سرگشاده «انجمن مطالعات خاورمیانه آمریکای شمالی» به خامنه‌ای، ۱۵ مهر ۱۳۸۸

متن انگلیسی (English Text)

October 7, 2009
 Ayatollah Ali Khamenei
 Supreme Leader of the Islamic Republic of Iran
 c/o H.E. Mohammad Khazaei
 Ambassador of Iran to the United Nations
 Permanent Mission of the Islamic Republic of Iran to the United Nations
 622 Third Ave. New York, NY 10017

Fax: (212) 867-7086

Your Excellency,

I am writing to you for the fourth time this year (2009) on behalf of the Committee on Academic Freedom (CAF) of the Middle East Studies Association of North America (MESA) to express our very grave concern and mounting consternation over the continued intimidation, arrests, expulsions, and unwarranted violent crackdown carried out by the Iranian authorities against peaceful student activists on Iranian university campuses, as well as the latest spate of harassment and dismissal of university faculty on grounds of political and ideological dissent.

MESA was founded in 1966 to promote scholarship and teaching on the Middle East and North Africa. The preeminent organization in the field, MESA publishes the International Journal of Middle East Studies and has more than 3000 members worldwide. MESA is committed to ensuring academic freedom and freedom of expression, both within the region and in connection with the study of the region in North America and elsewhere.

I am again compelled to bring to your attention the deteriorating situation on Iranian university campuses, where the state-appointed officials and university and other security forces are engaged in routine violations of the basic rights of students and faculty to freedom of speech and opinion. This takes place in direct breach of both the rights guaranteed under the constitution of the Islamic Republic of Iran and the International Covenant on Civil and Political Rights (Articles 18, 19, 21), to which the Islamic Republic of Iran is a signatory. Over the summer, the security forces of the IRI engaged in widespread campaigns of violence against students on Iranian campuses, resulting in the deaths of a number of non-violent student activists along with serious injuries to, and the detention of, hundreds of other students. The security forces also engaged in large-scale destruction of student dormitories and ransacking of personal belongings.

Recently, with the start of the new academic year in Iran, the situation has grown even more alarming. There are increasing indications of a premeditated large-scale purge being unleashed by the authorities, intended to rid the campuses across the country of student activists and those faculty deemed ideologically unsuitable. Over the past few days alone, a number of student leaders and activists belonging to the organization, Office for Fostering [Student] Solidarity (daftar-e tahkim-e vahdat), as well as other student activists have been arrested at the University of Tehran, Sharif University (Tehran), and on other campuses around the country. While a number of these students have now been released, many remain in detention and are denied access to due process of law. There are also increasing reports that detained student activists are frequently subject to physical torture and/or psychological coercion. Numerous other students have been expelled from universities and/or summoned to court, for merely exercising their constitutional right to freedom of opinion, peaceful assembly, and free speech.

Moreover, in the past few days a number of faculty on university campuses, such as the campuses of the Allameh Tabatabai University in Tehran, have been summarily and arbitrarily dismissed from their posts as part of a coordinated ideological purge being carried out by the authorities. There are clear signs that these purges, which appear to be specifically targeting the faculty in the social sciences and the humanities, are part of a well-orchestrated government policy. It is also feared these are only the beginning of a much more extensive impending wave of purges directed against students and faculty alike, aimed at instilling a regime of fear on university campuses and silencing all dissenting opinions. These recent circumstances have expectedly attracted much international attention and drawn



widespread condemnation from concerned academics and scholars around the world (for example: <http://www.payvand.com/news/09/sep/1206.html>).

The ideologically and politically motivated purges by Iranian officials and security forces, the callous murders, and regular brutal and unwarranted beating of student activists by the security forces, along with large-scale intimidation, frequent arrests and torture during detention, and the periodic expulsion of peaceful student activists and dissenting faculty from university campuses throughout the country, have made the abuses of power by the Iranian state and the atmosphere of fear to which students and faculty are subjected on and off the university campuses by far among the most dismal in the world.

Your Excellency, the fact that I am writing to you again within such a short span of time should unequivocally underscore the dire urgency of the situation in the Islamic Republic of Iran and underline our strongest disapproval of such routine violations. MESA again calls on Iranian authorities to implement and guarantee the full rights of academic and intellectual freedom and the right to peaceful assembly on all university campuses. MESA shall continue its rigorous monitoring of developments in Iran, and we hope that Iranian authorities will reverse course and provide solid assurances of respecting and protecting basic rights of freedom of speech, opinion, and scholarship, as well as the right to non-violent assembly, on all Iranian campuses.

Sincerely,

Virginia H. Aksan, PhD
MESA President
Department of History, McMaster University

*** منع ***

http://www.mesa.arizona.edu/caf/letters_iran.html



ترجمه فارسی

ترجمه‌شده توسط «کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران»

۱۵ مهرماه ۱۳۸۸

آیت‌الله علی خامنه‌ای

رهبر جمهوری اسلامی ایران

رونوشت به: جناب محمد خزائی؛ سفیر ایران در سازمان ملل متحد، نمایندگی دائم جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل متحد

خیابان سوم، پلاک ۶۲۲، نیویورک

از طریق نمابر

مقام محترم رهبری،

من برای چهارمین باری است که در سال جاری (۲۰۰۹) به نمایندگی از کمیته آزادی علمی «انجمن مطالعات خاورمیانه امریکای شمالی» برای شما نامه می‌نویسم تا نگرانی‌های بسیار جدی و بهت و حیرت رو به افزایش خود را در مورد تهدیدها، بازداشت‌ها، اخراج‌ها، و سرکوب خشونت‌بار غیر قابل توجیهی که توسط مقامات ایرانی علیه فعالیت‌های مسالمت‌آمیز دانشجویان در دانشگاه‌های کشور ایران به کار برده می‌شود و همچنین موج اخیر آزار و اذیت و اخراج پرسنل دانشگاهی به خاطر دگراندیشی ایدئولوژیک و سیاسی، ابراز کنم.

انجمن مطالعات خاورمیانه امریکای شمالی در سال ۱۹۶۶ میلادی برای ارتقاء علم و دانش و آموزش در مورد خاورمیانه و آفریقای شمالی تأسیس شد. انجمن مطالعات خاورمیانه امریکای شمالی به عنوان یک سازمان شاخص و برجسته در منطقه، «ژورنال بین‌المللی مطالعات خاورمیانه» را منتشر می‌کند و بیش از ۳۰۰۰ عضو در سراسر جهان دارد. انجمن مطالعات خاورمیانه امریکای شمالی به تضمین آزادی علمی و آزادی بیان هر دو هم در منطقه خاورمیانه و هم در امریکای شمالی و سایر مناطق برای مطالعه منطقه متعهد می‌باشد.

من بار دیگر مجبور شدم که وضعیت رو به وخامت دانشگاه‌های ایران را در معرض توجه شما قرار بدهم که در آنها مقامات منصوب دولت، دانشگاه و سایر نیروهای امنیتی به طور روزمره مشغول نقض حقوق اساسی دانشجویان و پرسنل دانشگاهی در آزادی بیان و عقیده هستند. این اقدامات به طور مستقیم ناقض حقوق تضمین‌شده دانشجویان و اساتید برای آزادی بیان و عقیده که هم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و هم میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (مواد ۱۸ و ۱۹ و ۲۱) هستند که جمهوری اسلامی ایران از امضاءکنندگان این میثاق بین‌المللی است. در تابستان امسال، نیروهای امنیتی به طور گسترده در دانشگاه‌ها علیه دانشجویان خشونت اعمال کردند که منجر به مرگ و زخمی شدن تعدادی از دانشجویان فعالی شد که فعالیت‌های مسالمت‌آمیز داشتند. همچنین صدها دانشجوی دیگر نیز بازداشت شدند. نیروهای امنیتی همچنین دست به تخریب وسیع خوابگاه‌های دانشجویی و غارت اموال شخصی دانشجویان زدند.

اخیراً، با شروع سال تحصیلی در ایران، شرایط حتی بسیار نگران‌کننده‌تر شده است. نشانه‌های فزاینده یک اخراج وسیع برنامه‌ریزی‌شده افسارگسیخته توسط مقامات دیده می‌شود که تمایل دارد که دانشگاه‌های سراسر کشور را از فعالان دانشجویی و پرسنل دانشگاهی که از نظر ایدئولوژی نامناسب تشخیص داده می‌شوند، پاکسازی کنند. فقط در چند روز گذشته تعدادی از رهبران دانشجویی و فعالان سازمان‌های دانشجویی؛ دفتر تحکیم وحدت، و همچنین سایر فعالان دانشجویی در دانشگاه‌های تهران، صنعتی شریف در تهران، و سایر دانشگاه‌های کشور بازداشت شده‌اند. در حالی که تعدادی از دانشجویان بازداشت‌شده آزاد شدند، اما همچنان تعداد زیادی در بازداشت به سر می‌برند و آئین دادرسی در مورد آنها اجرا نمی‌شود. همچنین در مورد فعالان دانشجویی زندانی گزارش‌های متعددی رسیده است مبنی بر اینکه آنها تحت شکنجه جسمی و یا فشار روحی- روانی هستند. تعداد بسیار زیادی از دانشجویان صرفاً به خاطر اینکه خواستار حقوق خود در قانون اساسی برای آزادی عقیده، تجمع مسالمت‌آمیز و آزادی بیان بودند، از ادامه تحصیل محروم شده‌اند، یا به دادگاه احضار شده‌اند.

علاوه بر اینها، در چند روز گذشته تعدادی از پرسنل آموزشی در دانشگاه‌ها از جمله دانشگاه علامه طباطبائی در تهران، به طور شتابزده و خودسرانه در هماهنگی با اخراج ایدئولوژیک که توسط مقامات صورت می‌گیرد، اخراج شده‌اند. علائم روشنی وجود دارد مبنی بر اینکه این اخراج‌ها که به طور مشخص، پرسنل دانشگاهی در علوم اجتماعی و انسانی را هدف قرار داده‌اند، بخشی از سیاست در حد بالایی سازماندهی‌شده



دولت است. همچنین این نگرانی وجود دارد که اینها فقط آغاز یک موج قریب‌الوقوع اخراج دانشجویان و پرسنل دانشگاهی با هدف تزریق ترس از دولت در دانشگاه‌ها برای به سکوت کشاندن همه عقاید دگراندیشی باشد. همان‌گونه که انتظار می‌رفت این حوادث اخیر توجه بسیار زیاد نهادهای بین‌المللی را به خود جلب کرده و به طور گسترده‌ای از سوی دانشگاهیان و متفکرین در سراسر جهان محکوم شده است. (برای نمونه نگاه کنید به: <http://www.payvand.com/news/09/sep/1206.html>)

با اخراج‌هایی که منشاء سیاسی و ایدئولوژیک دارند و توسط مقامات ایرانی و نیروهای امنیتی صورت می‌گیرند، کشتارهای بی‌رحمانه، ضرب و شتم‌های بی‌دلیل خشن و مستمر فعالان دانشجویی توسط نیروهای امنیتی به همراه تهدیدهای گسترده، بازداشت‌ها و شکنجه در دوران بازداشت و اخراج‌های دوره‌ای فعالان مسالمت‌جوی دانشجویی و پرسنل دانشگاهی دگراندیش در سراسر کشور باعث سوءاستفاده از قدرت توسط دولتی‌ها و فضای ترسی شده که در آن دانشجویان و پرسنل دانشگاهی مورد ممانعت و ورود به دانشگاه قرار می‌گیرد، و وضعیت دانشگاه‌های ایران را بسیار فراتر از بدترین نوع خود قرار داده است.

مقام محترم، حقیقت این که در این دوره کوتاه زمانی من باز هم برای شما می‌نویسم قطعاً نباید جای هیچ تردیدی در مورد مبرم بودن فوریت وضعیت جمهوری اسلامی ایران و محکومیت شدید این خشونت‌های روزمره توسط ما باقی بگذارد. انجمن مطالعات خاورمیانه امریکای شمالی از مقامات ایرانی می‌خواهد که حقوق کامل آزادی علمی و روشنفکری و حق تجمع مسالمت‌آمیز را در همه دانشگاه‌ها به اجرا بگذارد و آنها را تضمین کند. انجمن مطالعات خاورمیانه امریکای شمالی به نظارت متداوم و مستند خود در مورد تغییر و تحولات در ایران ادامه می‌دهد و ما امیدواریم که مقامات ایرانی مسیر این جریان را برگردانند و در رعایت و حفاظت حقوق اساسی آزادی بیان، عقیده، آموزش و تحقیقات علمی و همچنین حق تجمع مسالمت‌آمیز در همه دانشگاه‌ها، ضمانت‌های محکمی ارائه کنند.

ارادتمند

دکتر ویرجینیا اچ آکسان

رئیس انجمن مطالعات خاورمیانه امریکای شمالی

دپارتمان تاریخ، دانشگاه مک مستر

*** منع ***

<http://www.asre-nou.com/php/view.php?objnr=6095>



نامه سرگشاده تارا نیازی به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۸۸

آقای خامنه‌ای، آیا من هم مجاز به انتقاد هستم؟

آقای خامنه‌ای! دیرزمانی از مرگ امیدرضا میرصیافی نمی‌گذرد. وبلاگ‌نویسی که به علت انتقاد از شما به زندان افتاد و بر اثر عدم رسیدگی بهداری زندان پس از مسمومیت دارویی از میان ما رفت. هنوز غم پر کشیدن امیدرضا بر دل‌مان سنگینی می‌کند که امروز در خبرها خواندیم: «انتقاد شجاعانه دانشجوی دانشگاه شریف و برنده المپیاد ریاضی از رهبری در دیدار با نخبگان»؛ منبع خبر وبسایت شخصی شما بود و این، شک و شبهه و سؤالات فراوانی را در ذهن‌ها ایجاد کرد که نکند این هم نمایش دیگری است برای فریب مردم! نکند رهبر به دنبال تلطیف چهره خویش است؟ شاید که توطئه دیگری در کار است و... که البته با وجود جو حاضر، این قبیل شبهات چندان هم دور از ذهن نیست. حالا دلشوره به دل‌مان چنگ انداخته که اگر نمایشی در کار نباشد و حضور این جوان و بیان گلایه‌اش حادثه‌ای باشد که از دست جان برکفان شما و ذوب‌شدگان در ولایت در رفته باشد، آیا سرنوشتی مشابه امیدرضا در انتظار این جوان است؟ آیا باز هم بهای چند کلمه حرف حساب، قرار است جان آدمی باشد؟

آقای خامنه‌ای!

من می‌دانم و خوب هم می‌دانم - و حتماً شما هم می‌دانید - که اولین آفت قدرت و شهرت این است که تمایز و تشخیص میان حقیقت و دروغ را از میان می‌برد. چه، دنیا پر است از چاپلوسانی که هنرشان تنها مجیزگویی اهالی شهرت و قدرت است و نفس آدمی را همواره از این چرب‌زبانی‌ها خوش می‌آید که سعدی گفته است: «ابله را ستایش خوش آید، چون لاشه که در کعبش (۱) دمی فربه نماید». و بعد، قدرت که مطلق شد، و بعد، مشروعیت آن قدرت هم که از ماوراء آمد، دومین آفت و فساد رو می‌نماید و دیگر ارتباط با کل عالم قطع می‌شود و می‌مانند تنها آن مگسان دور شیرینی که حال و روز آنها هم ناگفته پیداست.

آقای خامنه‌ای! از پدرم شنیدم که می‌گفت در سال‌های دور پیش از جلوس شما بر تخت حکمرانی، همگان سید علی خامنه‌ای را مردی نیک می‌دانستند. شما را بارها از نزدیک دیده بود و پای منبرتان نشسته بود. حتماً به خاطر دارید، مسجد «ملکه مادر» که توسط «ملکه توران» یکی از همسران «رضاشاه» ساخته شد و شما به دعوت ملکه توران شب‌هایی در ماه محرم و ماه رمضان مراسم وعظ و نوحه‌خوانی در آنجا برگزار می‌کردید. پدرم کاسب همان محله بود و اگرچه با آخوندجماعت میانه چندان خوشی نداشت، اما شما را یک روحانی مترقی و خوش‌فکر و اهل مطالعه می‌دانست. هرگز از خود پرسیده‌اید که آن روحانی اهل شعر و موسیقی کجا رفت و چه بر سرش آمد؟ چه بر سرش آمد که هم‌اینک اشاعه موسیقی و ترویج و تدریس علوم انسانی در دانشگاه‌ها را هم بر نمی‌تابد؟ علومی که زمانی خود دستی در مطالعه و تعلیم آن داشت. می‌دانم که فلسفه را از میان علوم دوست‌تر می‌داشته‌اید و کیست که فلسفه‌خوان و فلسفه‌دان باشد و «نیچه» اندیشه‌اش را نیاشوبد و دگرگون نکند؟ نیچه‌ای که می‌گوید: «چه کسی هنوز مایل است سلطان باشد؟ چه کسی می‌خواهد سلطه‌پذیر باشد؟ هر دو بار گران هستند» (۲)؛ متوجه هستید آقای خامنه‌ای؟ این بار گران قرن‌هاست که بر گرده این مردم سنگینی می‌کند و شانهاشان را خسته و مجروح کرده است. گمان نمی‌کنید که دیگر وقتش رسیده که از شانهای این مردم عاصی پایین بیایید؟ گمان نمی‌کنید زمان آن است که مجیزگویان سلطه‌پذیر بارگهتان هم از شانهای برادران و خواهران من پایین بیایند؟

آقای خامنه‌ای! گویند «أفضل الجهاد كلمة حق عند سلطان جائر» (۳) و امروز دانشجوی المپادی دانشگاه شریف نشان داد که اهل مصلحت و منفعت نیست، که اهل علم است و جهاد. و نیک می‌دانم آنچه که کابوس شده بود و هشدارش را داده بودید در باب علوم انسانی که عامل فساد است و چه و چه... امروز گریبان گرفت و معصوم نبودن انسان را به رختان کشید و چشم در چشم شما و در میان جمع فدائیان متعصبان که شما را موجودی فرازمینی می‌دانند، به شما گوشزد کرد که شما هم زمینی هستید و جایز الخطا. شاید که دیرزمانی بود کسی این‌گونه با شما سخن نگفته بود و شاید درست به همین دلیل است که نماز نخوانده، رفتن را بر ماندن ترجیح دادید. اما آنچه که سخت مشتاق دانستنش هستم این است که امشب خلوت شما چگونه است؟ می‌خواهم بدانم آیا هیبت و شوکت بیست‌ساله ذوب‌شدگان رهبری و حکمرانی بی‌قید و شرط را تلنگری آشفته کرده؟ اصلاً یارای آشفته کردنش را داشته؟ شما را حتماً برای لحظه‌ای به تفکر واداشته؟ نکند سالوسان دربارتان نقشه سر به نیست کردن جوان گستاخ را می‌کشند؟ نکند خشم و انتقام، باز هم چهره حقیقت را بپوشاند و به مسلخش برد؟



آقای خامنه‌ای! باور کنید در جایی که پیام‌آور خدا هم می‌گوید: «أنا بشرٌ مثلكم» (۴)، هیچ چیز آن قدر مقدس نیست که نتوان ایرادی به آن وارد کرد. باور کنید در جایی که همان پیام‌آور خدا تازیانه به دست عربی بیابان‌گرد می‌دهد تا تقاص ضربه سهوی را ستانده باشد، حاکمیت نباید فرمان قتل ملتی را صادر کند که دنبال رأی گم‌شده‌شان هستند، و شما نباید «معترضان به نتیجه انتخابات را مجرم بدانید».

آقای خامنه‌ای! در همین خبر آمده بود پس از اتمام سخنان این دانشجو، یکی از شیفتگان و جان‌نثاران آن حضرت، تقاضای دست‌بوسی می‌کند که حضرت‌عالی چفیه‌تان را به رسم تبرک اهدا می‌کنید و می‌روید و چه می‌دانم! شاید جوان عاشق، آن قدر چفیه را بوییده و بوسیده که جانش به سر آمده! می‌خواهم بدانم این قماش را دوست و فدایی فرض کرده‌اید؟ گمان باطل برده‌اید که در روز «مبادا» این جماعت، ناجی شما خواهند شد و در روز «بادا» هم که خوب! وظیفه‌شان انباشتن نفس است؟ باور ندارم ندانید که رسم و آئین دست‌بوسی و چفیه‌بوسی و بوسیدن جای پای شما و سینه‌چاکی این جماعت از سر تسلیم و ارادت نیست، که وسوسه نامی و نانی، انگیزه‌ای قوی‌تر از ارادت به رهبر پدید می‌آورد. آن هم نان و نامی که تنها بهایش فروختن اندیشه و عزت نفس آدمی است که این، سقله را بهایی نه چندان گزاف باشد. و یا نه! می‌تواند از سر بیچارگی و تهی بودن گنجینه وجود هم باشد و نیاز به آویزان شدن به یک قدرت برتر برای پر کردن خلأ نداشته‌ها. چرا که «شیر» همواره تنها حرکت می‌کند و «گوسفند» در میان گله. بودن در گله، حس آرامش و امنیت می‌دهد، نیازی به تفکر نیست؛ کافی است خود را به دست چوپان بسپاری و دنبال گله حرکت کنی. و تفکر... همان چیزی است که یقین دارم وجودش را خوش ندارید؛ چرا که اندیشه، گوسفند را شیر می‌کند و شیر تنها حرکت می‌کند و... دیگر چه حاجت به قیّم و ولی؟

آقای خامنه‌ای! نامه‌ها نگاشته شده و حرف‌ها گفته شده و از میان همه مکتوباتی که امروز ادعا کردید همه‌شان به دستتان می‌رسد و شما هم می‌خوانید و می‌دانید، نامه معروف دکتر عبدالکریم سروش (۵)، سندی است که به گمانم در تاریخ ما ماندگار شود. شاید پس از نگارش آن نامه، حجت بر شما تمام شده باشد و نیازی به تکرار مکررات نباشد، چه، اگر قرار بود پندی گرفته شود یا ملالی، همان نامه کفایت می‌کرد. بر من مگیرید قلمی کردن این چند جمله را که خود، راه انتقاد بر هر شهروندی باز دانستید. شکایتی بود از سر دل‌تنگی و دل‌آزردگی و خوب می‌دانم که البته بی‌اثر.

*** یادداشت‌ها ***

۱. کعب: استخوان پشت پای گوسفند که موقع پوست کندن در آن می‌دمند و لاشه باد می‌کند و پوستش به راحتی کنده می‌شود.
۲. ویلهلم فریدریش نیچه؛ چنین گفت زرتشت.
۳. برترین جهاد بیان کلمه حقی است نزد سلطانی ظالم.
۴. من هم انسانی مثل شما هستم. سوره ۴۱، آیه ۶.
۵. نامه دکتر سروش خطاب به آقای خامنه‌ای را اینجا بخوانید:

http://www.drSOROUSH.com/Persian/By_DrSorOUSH/P-NWS-13880619-JashneZevaleEstebdadeDini.html

**نامه سرگشاده یک استاد دانشگاه به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۸۸****جناب آقای خامنه‌ای، «بزرگ‌ترین حق مردم» را «بزرگ‌ترین جرم» نخوانید****نشاندن مردم معترض و رهبران آنها بر کرسی اتهام، و قرار دادن مجرمان بر کرسی شاکی و دادستان و قاضی، تلخ‌ترین تراژدی تاریخ است**

سخنان اخیر شما در جمع نخبگان و تعریف تازه شما از «بزرگ‌ترین جرم» و «خلاف بزرگ»، بیانگر زوایای پنهان نگرش و اندیشه و تصور شما نسبت به جایگاه قدرت مطلقه خود در نظام دینی است. البته انتظار می‌رفت که حوادث پس از انتخابات و شواهد و قرائن سیاسی و اجتماعی و نیز نامه‌های سرگشاده برخی از دلسوزان و فرهیختگان جامعه توانسته باشد از دیواره آهنین فضای امنیتی پیرامون شما گذر کرده و شما را از خواب سنگین ۲۰ ساله بیدار کند؛ اما گویی این سنت لایتغیر الهی است که مستبدین و جباران تاریخ، هر گونه استعداد واقع‌نگری و عبرت‌آموزی از حوادث و رویدادهای اجتماعی و تاریخی را از دست داده و به‌ویژه در اواخر دوران حکومت سیاه خود که صدای شکستن شیشه عمر خویش را می‌شنوند، تا آخرین لحظه سقوط و تسلیم در برابر اراده مردم، همچنان سوار بر اسب چموش غفلت و غرور و قدرت به عربده‌کشی جنون‌آمیز خود ادامه دهند. بنا بر این، بدون انتظار تنبه شما موارد زیر را برای تنویر افکار عمومی و افشای هرچه بیش‌تر چهره عوام‌فریب نظام ولایی حاکم، متذکر می‌شویم:

۱- برخلاف فرمایشات ملوکانه شما! زیر سؤال بردن اصل و نتیجه انتخابات، نه تنها بزرگ‌ترین جرم نیست، بلکه بزرگ‌ترین حق طبیعی مردم است. زیرا مگر نه این است که حق اندیشیدن و حق انتخاب، از بزرگ‌ترین موهبت‌های بزرگ الهی به انسان و فصل ممیز حیات انسانی از حیات حیوانی است؟ و مگر نه این است که در داستان خلقت آدم، خداوند به خاطر این دو موهبت بود که فرشتگانش را در پای انسان به سجده افکند؟ و مگر نه این است که ابلیس به خاطر خودبزرگ‌بینی و استکبار و کفر ورزیدن نسبت به این دو موهبت و حق بزرگ انسان، از جمله کافران گردیده و از درگاه احدیت رانده شد؟

این که شما شک نسبت به سلامت انتخابات (که نشان اندیشه و حساسیت یک فرد و جامعه انسانی نسبت به حقوق مسلم خود یعنی حق اندیشیدن و اظهار نظر و نیز حق انتخاب آزادانه خویش است) را بزرگ‌ترین جرم تلقی می‌کنید، نشان ابلیسی بودن اندیشه و عمل استکباری شما نیست؟ آیا طغیان شما در برابر ملت و پایمال کردن مال و جان و ناموس و آبروی مردم (معترض به نهادینه شدن دروغ و تقلب و عوام‌فریبی و زیاده خواهی در شما و نظامیان و چماق‌داران حامی شما)، مصداق بارز کفر ابلیس نسبت به حقوق و شأن والای انسان و طغیان او نسبت به فرمان الهی نیست؟ آیا توهم برتری شما بر ملت، مصداق تازه‌ای از توهم برتری طلبی جنسیتی ابلیس بر آدم نیست؟ اگر اندک توان اندیشیدن و واقع‌بینی برایتان باقی مانده باشد (که بعید می‌نماید)، خواهید دید که مدت‌هاست مورد لعن و نفرین ابدی خداوند قرار گرفته و مطرود درگاه آن حکیم و عادل مطلق شده‌اید.

۲- مردم، اصل انتخابات را به خاطر بلایی که شما بر سر نتیجه آن آورده‌اید، به زیر سؤال برده و می‌برند. زیرا شما می‌دانید که چه کرده‌اید و چگونه صورت مسأله را تغییر داده‌اید تا به جای محکومیت آمران و طراحان و مجریان این تقلب بزرگ قرن، مردم (که صاحبان اصلی حق حاکمیت بر سرنوشت خویش هستند) در موضع اتهامات گوناگون قرار گیرند. اکثریت مردم که می‌دانند به چه کسی رأی داده‌اند، به همین امر اعتراض داشته و دارند که چرا به رأی آنان خیانت کرده‌اید؟ چرا به جای به رسمیت شناختن حق اعتراض مردم، با منطق چماق و گلوله به سرکوب آنان پرداختید؟ مگر نه این است که شما مدعی داشتن بیش از ۲۴ میلیون رأی مردم هستید؛ پس چه نیازی به چماق و گلوله و زندان و شکنجه بود؟ چرا به جای استفاده از این ابزارهای غیرانسانی، فراخوان تجمع ۲۴ میلیونی به طرفداران نداده و نمی‌دهید تا یک پاسخ محکم به اقلیت معترض! و افکار عمومی جهانی بدهید؟ آیا همین تمسک شما به زور عریان، بهترین دلیل بر حقانیت فریاد معترضین نیست؟ آری، ولی نعمتان شما (یعنی مردم) به این معترضند که چرا به جای احساس شرم و نشستن در جایگاه متهم، در جایگاه شاکی و دادستان و قاضی نشسته‌اید و مردم و فرزندان غیور و جان بر کف آنان را بر کرسی اتهام شاکی بودن نشانده‌اید؟ و با توسل به شکنجه‌های قرون وسطایی و تجاوزات جنسی (که موجب روسفیدی همه دژخیمان و جلادان مستبدین گذشته و حال تاریخ بشری گردیده است)، پاره‌های تن ملت را مجبور به حضور در بیدادگاه‌های



فرمایشی و قرائت اعتراف‌نامه‌های رسوا در برابر دوربین‌های صدا و سیمای ضد ملی خود می‌کنید؟ اعتراف‌نامه‌هایی که با افزودن موارد بی‌شماری از جنایات بی‌شرمانه، باید توسط شما و ایادی‌تان در دادگاه‌های مردمی خوانده شود.

۳- آری در دادگاهی که مردم و وجدان‌های بیدار بشری قاضی آن هستند، ارتکاب تقلب و دروغ و خیانت در امانت، بزرگ‌ترین جرم است، نه اعتراض به مرتکبین آنها. خیانت در امانت ملت و توهین به شخصیت و کرامت انسانی و حق انتخاب مردم، بزرگ‌ترین جرم است و نشان‌دهنده مردم معترض و رهبران آنها بر کرسی اتهام، و قرار دادن مجرمان بر کرسی شاکی و دادستان و قاضی نیز تلخ‌ترین تراژدی تاریخ است. البته طبیعی است شخص شما که نقش کلیدی و آمر در ارتکاب این خیانت بزرگ داشته‌اید، برای اغفال مردم و فریب جهانیان و توجیه جنایاتی که بر این ملت مظلوم تحمیل کرده‌اید، به جنایت دیگری دست زده و بر قامت «بزرگ‌ترین حق مردم»، ردای «بزرگ‌ترین جرم» را بپوشانید و به زعم باطل خود، بستر مناسبی برای نمایش بیدادگاهی دیگر برای محاکمه رهبران جنبش فراهم آورید؛ اما زهی خیال باطل! اگر تا کنون از زندان و شکنجه و اعتراف‌گیری و نمایش آن نتیجه‌ای گرفته‌اید، از این پس نیز خواهید گرفت! ولی باید بدانید که اگر خودکامگی چشم و گوش شما را کور و کر نکرده بود و درهم شکستن بت وجودی خویش را در اذهان و افکار مردم به عیان دیده و شنیده بودید، اکنون با طرح این سناریوی مبتذل، بر طبل رسوایی خویش این چنین بی‌محابا نمی‌کوبیدید.

۴- شما در بخشی از سخنان خود از حذف شعارهای «مرگ بر اسرائیل» و «مرگ بر آمریکا» (و احیاناً جایگزین کردن شعارهای «مرگ بر روسیه» و «مرگ بر چین») توسط مردم انتقاد کرده و از مفهوم واقعی آن سؤال کرده‌اید. آیا واقعاً دلیل این تحول را نمی‌دانید یا برای عوام‌فریبی آن را مطرح می‌کنید؟ در هر دو صورت، پاسخ سؤال شما این است که: «جریان تقلب در انتخابات و بدتر از آن، برخورد غیرانسانی و وحشیانه چماق‌داران و پلیس ضد شورش شما با مردم در خیابان‌ها و ضرب و شتم مردم معترض و حمله به اموال و خانه‌های مردم و تخریب و آتش زدن اموال عمومی توسط آنان و نسبت دادن بی‌شرمانه همه این آشوبگری‌ها و اغتشاش‌آفرینی‌ها توسط صدا و سیمای ضد ملی شما به مردمی که ناجوانمردانه هم مورد ضرب و شتم سبانه چماق‌داران حکومتی قرار گرفته بودند و هم متهم به آشوب‌طلبی می‌شدند؛ و نیز اعمال شکنجه‌های قرون وسطایی و تجاوزات جنسی غیرشرعی و ضد انسانی در زندان‌ها، علت اصلی این تحول اساسی بوده است. وقتی مردم هر روز شاهد بازداشت فله‌ای فرزندان برومند خویش هستند و هر از چند گاه جسد درهم شکسته و یا سوخته آنان را در سردخانه‌ها و یا در بیابان‌های دور و نزدیک و یا در تدفین دسته‌جمعی باید ردیابی کنند و متعهد گردند که هیچ مراسم کفن و دفن و ترحیم و سوگواری برای فرزند سلاخی‌شده خویش نداشته باشند، به این نتیجه می‌رسند که در شرایط کنونی نه آمریکا دشمن این ملت است و نه اسرائیل، بلکه نظام حاکم متکی بر استبداد دینی و دول خارجی روسیه و چین (حامیان اصلی دولت کودتا در جریان کودتا و حوادث پس از انتخابات)، اصلی‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن ملت ایران هستند؛ زیرا شرکای واقعی کودتاگران در سرکوب مردم و جنایات دژخیمان آنها در سرتاسر ایران، دولت‌های روسیه و چین هستند نه دولت‌های آمریکا و اسرائیل. بنا بر این، در چنین شرایطی، نه تنها تغییر شعارهای کلیشه‌ای و حکومتی توسط مردم، طبیعی و منطقی است، بلکه مردم حق دارند که برای درهم شکستن دشمنان داخلی و خارجی خود، شعارهای متناسب را انتخاب کنند، هرچند که حاکمان کودتاگر را خوش نیاید».

۵- شما در بخش دیگری از سخنان خود «مواجه کردن مجموعه‌ای از مردم با نظام» را تلویحاً به رهبران جنبش نسبت داده و آن را «خلافی بزرگ» دانسته‌اید. شما در تبلیغات رسانه‌ای خود سعی وافر داشته و دارید که گناه همه اشتباهات، بی‌تدبیری‌ها و حتا جنایات خود را به گردن رهبران جنبش بیندازید و آن‌قدر تکرار کرده‌اید که خود نیز باورتان شده است. اما آیا واقعاً نمی‌دانید که بزرگ‌ترین دشمن هر انسان، جهل و غرور و اندیشه و رفتارهای زشت خود اوست، نه تحریک این و آن؟ بنا بر این، آنچه بخش عظیمی از مردم را در برابر نظام ولایی شما قرار داده، نه آقای موسوی بوده است و نه آقای کروبی و نه آقای خاتمی و نه دولت‌های بیگانه‌ای نظیر آمریکا و انگلیس، بلکه سوء تدبیر، غرور، زیاده‌خواهی، دروغ، تقلب و عوام‌فریبی و برخوردهای سرکوب‌گرانه و سبانه با مردم «خلاف بزرگی» بوده است که مردم را در برابر نظام شما قرار داده است، نه عملکرد رهبران جنبش. اگر خود و نیروهای سپاهی حامی خود را قانع می‌کردید به داشته‌های مشروع و نامشروع کنونی خود بسنده کنید و برای به انحصار در آوردن تمامی منابع ثروت و قدرت، ننگ خیانت در رأی و امانت مردم را برای خود نمی‌خریدید و به رأی و خواست مردم احترام می‌گذاشتید، نه تنها در گرداب و منجلاب فعلی گرفتار نمی‌آمدید، بلکه سالیان سال بقای حکومت خود را بیمه می‌کردید. اما توهم ولایت مطلقه شما از یک سو و زیاده‌خواهی‌های سرداران سپاه و بسیج و تمایل آنان به دست‌اندازی بر همه عرصه‌های اقتصاد و سیاست و فرهنگ و قدرت مطلقه از سوی دیگر، موجب گردید مشکل تقلب و توهین به ملت که در روزهای نخستین با یک تدبیر ساده و عذرخواهی از ملت قابل حل بود با سوءتدبیرها و سخنرانی‌های پی در پی شما در نمازهای جمعه و سایر مناسبت‌ها و دادن مجوز کشتار مردم در راهپیمایی‌های آرام و مسالمت‌آمیز و نیز تجویز شکنجه و تجاوز در زندان‌ها و زیر پا گذاشتن همه مرزهای قانون و منطق و اخلاق و ارزش‌های انسانی متداول در همه جوامع



انسانی، به مشکلات و معضلات غیر قابل حل تبدیل گردید؛ به طوری که جنایات و وحشی‌گری‌های چماق‌داران و دژخیمان شما موجب گردید که خواسته‌های مردم از سطح مشکل انتخابات گذر کرده و اکنون همه ارکان نظام، از ولایت فقیه مطلقه شما گرفته تا شورای نگهبان و مجلس خبرگان و قانون اساسی و... همه و همه را به زیر سؤال برده و اکثریت ملت، حاضر به ادامه وضع موجود و مشروع دانستن نظام ولایی و کودتایی شما نیستند. بنا بر این، بهتر است قبل از این که طوفان خشم ملت، طومار حیات ننگین استبداد دینی شما را در هم پیچد، به جای هرگونه فرافکنی و رهبران جنبش و... را مسؤول وضعیت ناهنجار موجود دانستن، با کناره‌گیری از قدرت و اظهار توبه و عذرخواهی از ملت و به‌ویژه خانواده‌های شهدا و آسیب‌دیدگان و زندانیان دربند و بی‌گناه حوادث اخیر، راه را برای بازگرداندن حق حاکمیت به مردم فراهم سازید؛ شاید با این عمل بتوانید اندکی از بار گناهان جنایات بزرگ خویش بکاهید.

به امید رهایی هر چه سریع‌تر ملت شریف و آزاده ایران از چنگال دژخیمان نظام استبداد دینی و رهایی همه اسیران دربند راه آزادی

**دومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۵ آبان ۱۳۸۸****میر حسین موسوی، سید محمد خاتمی و مهدی کروبی، دوستان واقعی نظام هستند**

به نام خالق زیبایی‌ها

سلام به محضر رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران

پدر عزیز، برای اولین بار در تاریخ سی ساله عمر انقلاب، و در مراسم روز قدس و سیزده آبان امسال، نه اسرائیل از ما ترسید و نه آمریکا، و البته کشوری که بسیار ترسید، کشور خود ما بود. با آن همه تسلیحات رسمی و غیررسمی که برای مقابله احتمالی مردم معترض به خیابان‌ها آورده بودیم. این هشدار است برای همه ما که خواهان فردایی بهتر و شایسته‌تر برای این نظامیم.

در این میان، یک رخداد حتمی، پای ما را به مخاطراتی گشوده است که برون‌رفت از آنها، تنها و تنها به تدبیر مدیرانه شما بستگی دارد. این تنها شماست که می‌توانید کشور را از این بن‌بست ویرانگر به در آورید و همه را که در نابجای خود قرار گرفته‌اند، سر جای خود بنشانید. من راز این تنگناها را از باب دوستی که در گوشه‌ای از مواضع فرهنگی کشور به کار مشغول است با شما می‌گویم و امید این دارم که با عنایت به شجاعت شورانگیزتان و دوراندیشی نافذتان، سرگشتگی مردم را به حلاوت حضوری مجدد و یکپارچه بدل فرمایید.

کلید راز اشاره شده را، من در جابه‌جایی دوست و دشمن می‌دانم. و می‌گویم: از مدت‌ها پیش به این طرف، دو مؤلفه دوست و دشمن، نه در خارج از کشور، که در همین داخل نظام، جابه‌جا شده‌اند. و شما و ما را همین معمای پیچ در پیچ، به خطای محاسباتی در انداخته است. تلاش من در این نوشته مشفقانه، چیزی نیست الا واگشایی این سرسبسته.

تعریف دوست را با هم مرور می‌کنیم: دوست ما کسی است که معتقد به باورهای دینی محکم باشد؛ سابقه درست و پاکی در برپایی و تداوم انقلاب داشته باشد؛ فراتر از بند بند قانون اساسی، در عالی‌ترین وجه ممکن، فدایی نظام باشد؛ متخصص باشد؛ کاردان و مدیر باشد؛ و همیشه گوش به زنگ هر مأموریتی برای برداشتن سنگی از پیش پای نظام باشد؛ درستکار باشد؛ دست کجی نداشته باشد.

برای ما، دوستی این فرد با همین مختصات، و یا حتی با بخشی از آنها ثابت می‌شود.

اما دشمنان ما در داخل کیانند؟ آنان که از توفیق و سربلندی و ظهور یک به یک شایستگی‌های ما رنج می‌برند؛ با اجنبی‌ها سر و سری دارند، یا اگر ندارند، محصول رفتار و عملکردشان به سود اجانب و دشمنان خارجی ماست؛ سنگ‌انداز و تلخ‌گوی و آب زیر کاهند؛ از هیچ اقدامی چه آشکارا و چه در خفا برای آسیب زدن به ما و نظام ما دریغ نمی‌کنند؛ آرزویشان فروپاشی مقدرات فعلی نظام است و جایگزینی مقدرات دشمن‌پسند؛ خیرخواهی‌شان مزورانه و انتقادشان زهرآلود است.

با احتساب یک چنین رفتارهایی است که شناسایی دشمنان ما ممکن می‌شود.

سؤال این که: اگر دوستان و دوستانان ما این بودند، و دشمنان ما این، تشخیصشان به یک مطالعه ممکن بود و تکلیف ما را در مراد با آنان روشن می‌ساخت. متأسفانه گرفتاری این سال‌های ما، ای عزیز، در همین است که به همین مختصات ظاهری بسنده کرده‌ایم و به حساب خود، دوست را در جای خود نشانده‌ایم و دشمن را در جای خود. و با همین شاخصه‌های بدیهی، یکی را نواخته‌ایم و دیگری را رانده‌ایم.

و لابد با عملی کردن این فرمول متداول، کارها باید سامان می‌یافت. چرا که در محاسبات ما، دست دوست، گشاده بود و دست دشمن، بسته. دوستان را بر مقدرات کشور تفوق بخشوده بودیم و دشمنان را به هزارتوی هول و هراس در انداخته بودیم. پس چه فتنه‌ای در اختفای جامعه ما به تولید و بازپروری این همه آسیب و خطا مشغول بوده است که این همه کاستی و نابخردی و پسر رفت ما را احاطه کرده است؟ از اعتیاد فراگیر تا مصرف بی‌واهمه، تا بیکاری آزاردهنده، تا هدر دادن ثروت‌ها، تا سرگردانی مدیریتی، تا ظهور نهضتی به اسم ریاکاری، تا یأس و دل‌مردگی؟ غفلت ما به کجا مربوط بوده است؟ از کدامین روزنه ناغافل، و از دیرزمان، بر ما زخم می‌باریده است؟ ما که به صورت ظاهر همه تمهیدات و هوشمندی‌ها را به کار بسته بودیم و آیین دوست‌نوازی و دشمن‌ستیزی را نیک می‌دانسته‌ایم؟ پس چرا، و از کجا این آسیب‌های به‌ناگاه بر ما باریده‌اند و چهره ما و نظام ما را خراشیده‌اند؟ خواهم گفت:



پدر گرامی!

یک اشتباه عملیاتی، و یک خطای معرفتی، از همان روزهای نخستین به جان ما در افتاد و ما را فریفت و روز به روز بنیان ما سست کرد و بنیان خود استحکام بخشید. اشتباه ما آن بود که به خیال خود، منافقین تابلودار را از کشور راندیم و با راندن آنها، نگرانی‌مان از نفاق داخلی برطرف شد. اما به این نیندیشیدیم که فروبردن آحاد جامعه به آغوش اسلامی که در ظاهر متوقف است، ما را به ذات دین خدا راه نمی‌برد. به ریش و تسبیح فردی نمره دادیم و از کراوات و ادکلن دیگری نمره کاستیم. و با همین قیاس، جامعه را به اندرون بلوایی از ریاکاری ترغیب کردیم. اشتباه ممتد ما این بود که به چاپلوسی دوستان ریاکار خود، بیش از نقد مشفقانه دوستان دیگر خود بها دادیم. و در این داد و ستد، دوستان چاپلوس، فرصت بیش تری برای همنشینی با ما یافتند و دوستان منتقد، به خاطر همان تلخی ناخواسته سخنشان، از گردونه رفاقت ما دور افتادند؛ و حال آنکه خود می‌دانستیم: جامعه‌ای که نقد منصفانه را از خود دریغ کند، حکمت رشد را از خویش دریغ کرده است. و این بود که: آثار انشقاق در میان دوستان ما رخ داد.

و این‌گونه شد که: آدم‌های زیرک، رگ خواب ما را کشف کردند و با نفوذ در باورهای ظاهرپسند ما، به موقعیت‌هایی دست یافتند که هرگز در اندازه و لیاقتشان نبود. من برای این که از کلی‌گویی پرهیز کرده باشم، ناگزیر از بیان مصداق و مثال. و از آنجا که خود ما در این سی سال عمر انقلاب بسیاری از آبروها را برده‌ایم و بر بسیاری از چهره‌های خدوم خود تیغ کشیده‌ایم، گمان نمی‌کنم اسم بردن این چند نفری که عملکردشان در منظر همه ما بوده است، ارکان استوار الهی را به تزلزل اندازد. کدام چند نفر؟

امروز افرادی چون آقایان حداد عادل، سعید مرتضوی، حسین شریعتمداری، صادق محصلی، محمدجواد لاریجانی، و محمدحسین صفار هرندی، با عنایت به همان تعریفی که ما از دوست برای خود آراسته‌ایم، دوستان مایند و برای خود ارج و قربی دارند و برو بیایی. که اولی، تمثیلی از وفاق عالمانه حوزه و دانشگاه، دومی: جوانی و عدل، سومی: ذکاوت و تیزبینی، چهارمی: شمیم اقتصادی، پنجمی: کیاست و سیاست، و ششمی: نمونه‌ای از یک فرد نظامی معتقد و فرهنگی است. که با کمی صرف وقت، می‌توان خصوصیات مشترک فراوانی نیز بر این خصیصه‌ها افزود. من نخواستم برای اثبات نکته‌ای که خواهم گفت، فهرست مطولی از نام این قبیل دوستان را فراهم آورم. که اگر این‌گونه بود، بایستی نام برخی از روحانیان، به‌خصوص امامان جمعه‌ای را که در نامه نخست بدانها اشاره کرده‌ام نیز می‌آوردم.

اگر صریح و صمیمی، آن سوی چهره این دوستان را ورق بزنیم، می‌بینیم آقای حداد عادل، تمثیلی از علم متوقف است؛ دوستی که با همه دارایی‌های علمی‌اش، کم‌تر به ذات علم مراجعه می‌کند. تمایل بیش‌ترش به این است که همچنان چهره‌ای خواستنی باقی بماند. ورود ایشان به مجلس، این تمایل را با ضرورتی دیگر آمیخت؛ این که می‌شود با ابطال صندوق‌های رأی به مجلس راه یافت و بعدها، در مقام نماینده مردم، هرگز نگران ابطال صندوقی، حتی یک صندوق، نشد، و همچنان چهره‌ای خواستنی باقی ماند. آقای حداد عادل، از نردبان علم بالا رفته است اما از آنجا نه به ذات علم که به بام تأویل در آمده است. مردم در نگاه وی، که نماینده همه مردم ایران است، به بازتعریف مؤکدی نیازمند است. به زعم ایشان می‌شود از میان ازدحام مردمان، انگشت به درآورد و به یکی در آن میان اشاره کرد که: تو بیا جلو! مابقی بروند سر کار خودشان. و این به خیال ایشان یعنی مردم. توقف علم مگر تعریف دیگری نیز می‌تواند داشته باشد؟

آقای سعید مرتضوی، در عین جوانی، نشان داد: خوف بزرگان دینی ما از ورود به عرصه قضاوت، خوف بیجایی بوده است. این جوان، به‌خوبی نشان داد که اگر بازی سیاست برای خود قواعدی دارد، بازی با عدل به قاعده خاصی متمایل نیست. وی با عدلی که به صحنه آورد، نشان داد که می‌توان تعریف متفاوتی برای آبرو خلق کرد، و لباس حق را درآورد و برتن ناحق کرد و بالعکس. ایشان با همین جوانی، نشان داد که بدل عدالت علوی را می‌توان به گونه‌ای که نیازهای ما را اجابت کند به صحنه آورد، و اصل آن را به همان دوره خود حضرت علی احاله داد. در این خصوص، بد نیست شمه‌ای از رویه‌های عدالت‌گستری آقای مرتضوی را از آقای ذاکانی، دوست دیگر ما در مجلس شورای اسلامی بپرسید تا مسیر ضربه‌های ناغافلی که نظام می‌خورده است بر شما عیان شود. ضربه‌هایی که هیچ رد پای از آمریکا و اسرائیل در آنها مشاهده نمی‌شود.

هیچ أهدالناسی در دوستی آقای شریعتمداری و علاقه وافرش به نظام و شخص حضرت‌عالی تردید ندارد. آقای شریعتمداری، تمثیل دوستی است که با اطمینان می‌گویم: به اشتباه، به عرصه مطبوعات راه یافته است. تخصص و علقه محوری او حوزه غلیظ مسائل امنیتی است. ما در جهاد سازندگی همکاری داشتیم که مدعی بود همه بیماری‌ها را می‌شود با عسل مداوا کرد. کارش کندوداری و تولید عسل بود. از آیات قرآن و فرازهای نهج‌البلاغه مستنداتی برآورده بود و هر سخن محفلی را که در آن بود، به عسل و به فواید ناشناخته عسل بند می‌کرد. بی‌معطلی برای زخم پا و درد حاملگی و آپاندیس حاضرین، عسل تجویز می‌کرد و عجبا که کم‌ترین تردیدی را در درستی تشخیص خود تحمل نمی‌کرد و مخالفان خود را به کف‌چهمی از قرآن و نهج‌البلاغه اشارت می‌داد. دوست ما آقای شریعتمداری نیز چنین است. تا به حدی که من بعید می‌دانم وقتی او به یک شاخه



گل نگاه می‌کند، آن گل را نرویده از گور یک منافق مزدور، و یا از غبار یک پیامبر سلف نداند. آقای شریعتمداری به برکت همین روحیه نافذش، بسیاری از منتقدان صادق نظام و شما را یا از هستی ساقط کرده یا آبرویشان برده یا مردمانی را که می‌توانسته‌اند هنوز دوست و دوستدار نظام باشند، به دشمنی قسم خورده بدل کرده است. وی از رنجاندن مردم، و به زعم خود: آنانی که دشمنان نظامند، به لذت ژرفی مبتلا می‌شود. آن‌چنان دو دست خود از هم واگشوده و سینه سپر کرده و از شما دفاع می‌کند که همه ببیندند تنها مجاهد ناب و خالص ولایت هموست و لاغیر. و حال آنکه به زعم من، او به تناول همان لذت مورد اشاره مشغول است و اسمش را دفاع از ولایت نام نهاده است.

دوست دیگر نظام ما، آقای صادق محصولی، تمثیلی از همان کسانی است که در لباس دوست، بی آنکه نفاق آشکاری در کارشان باشد، و بی آنکه آیات قرآن از کلامشان فاصله بگیرد، و بی آنکه حفظ نظام از واجباتشان حذف شود، با زیرکی به بدنه رفاقت‌های مدیریتی راه یافته و اکنون به برکت همان رفاقتی که مردم ما از آن بی‌نصیب‌اند، به ثروت هنگفتی دست یافته‌اند. به طوری که این کسب ثروت، به هیچ وجه به شرم اقتصادی آنان مربوط و مدیون نیست، بلکه هر چه باد برای ایشان آورده، از ناحیه همان رفاقت‌های همجواری است. رفاقتی که فردی ضعیف را در بزنگاهی ضروری از اختفای مورد علاقه‌اش به در بیاورد و وزیر کشورش کند و بعد از پایان آن ضرورت، به همان اختفای مألوفش باز فرستد. امثال آقای محصولی، در فهرست دوستان نظام ما فراوانند. اینان در هر منصبی که قرار گیرند، به دلیل همان برکات همجواری، دست و دندان به ریشه اقتصاد کشور می‌برند و بنیان اعتماد مردم به نظام را ترمیم می‌کنند و برای شما و ما و نظام، آبرو و رشد و توسعه کشور را به نحوی که خود مشتاقند تعریف می‌کنند.

آقای محمدجواد اردشیر لاریجانی، نمونه‌ای از کسانی است که از موضع یک دوستدار خالص نظام، فقر نظام را در حوزه فهم سیاسی می‌دانند. و به هر مناسبت، سخنان درشت می‌گویند تا درشتی آن سخن، به تقویت فهم سیاسی نظام انجامد؛ و حال آنکه اینان با ابراز همان سخنان درشت و بی‌مغز، هوش و خرد ترک‌خورده خود را پوشش می‌دهند. تمثیل کسانی که به جای سیاست‌مداری، سیاست‌ورزی می‌کنند. اینان با اعتنا به پشتوانه خانوادگی، و نه دانش و تخصصی که بایست می‌داشته‌اند، بر منصب‌های کلیدی کشور می‌نشینند و در حاشیه‌های همان مناصب، و در فرجه کردن کارهای مورد تعلق خود، برای نظام مجاهده می‌کنند. حفظ نظام برای اینان از آن روی واجب است که اگر ورق برگردد، جایی برای ابراز آن سخنان درشت اما بی‌مخاطب خود سراغ ندارند. این دوستان، استاد هدر دادن فرصت‌های بی‌بازگشت کشورند. استاد دشمن‌تراشی‌های بین‌المللی. و استاد تحلیل‌هایی که در آنها ریزش دوستان بین‌المللی، مطلوب‌تر از کاستن دشمنی‌های بین‌المللی است. داستان دوستان و دشمنان داخلی برای اینان جای خود دارد.

آقای صفار هرندی شاید به زعم من، به لحاظ فردی از همه اینها پاک‌تر و ناب‌تر باشد؛ اما او تمثیلی از کسانی است که با وجود اصلح، خود را صالح‌تر می‌دانند. مسؤولیتی را که شایسته‌اش نیستند فی‌الغور می‌پذیرند. و با علم به این که می‌دانند اداره وزارتخانه‌ای مثل ارشاد اسلامی به تخصص‌های ویژه محتاج است، به امید یآوری خدای متعال و ائمه معصومین و توکل به همه خوبان خدا، یک یا علی‌ای می‌گویند و وارد کار می‌شوند. و هرچه که از ماه‌های مسؤولیت‌شان می‌گذرد، آنان را همچنان برخوردار از عنایات آشکار و پنهان الهی می‌بینید. ضایعات، به دلیل بلد نبودن کاری که انجامش را پذیرفته‌اند، از پس و پیش مسؤولیت‌شان فوران می‌کند، اما اینان به سمت دیگری صورت برمی‌گردانند که: اسم اینها ضایعه نیست، بلکه خدمت است و اجانب و دگراندیشان اسمش را ضایعه نهاده‌اند. شاید یکی از علت‌های فرار فرهیختگان و هنرمندان از مجامع مربوط به نظام، همین قرار گرفتن آدم‌های غیرکارشناس بر مصدرهایی باشد که شدیداً کارشناس می‌طلبند. شما را به نشست اخیرتان با دانشگاهیان ارجاع می‌دهم؛ مشاهده فرمودید با هر فراز سخن آن جوان دانشجو - که از شخص شما انتقاد داشت - حاضرین چگونه او را تأیید می‌کردند؟ این یعنی این که: جسم دانشگاهیان را نزد شما آورده بودند اما روحشان در جای دیگر بود. امثال آقای صفار هرندی، جسم‌پروان این سال‌های پس از پیروزی انقلابند.

پدر گرامی!

این دوستان، هر روز صبح، به هنگام خروج از خانه، رو به آسمان می‌کنند و با خلوص تمام رضایت خدا را از دل می‌گذرانند و با زمزمه آیه‌الکرسی اشکی بر چشم جاری می‌کنند. صورت ظاهرشان آن‌چنان با معارف و معروفات دینی آراسته است که کم‌ترین تردیدی را در دوستی آنان نمی‌توان باور کرد. و من معترفم اینان در هر مصداقی از مظاهر دینی خود، صمیمی و صادق‌اند. خیال ویرانی نظام را نه به خود، که به هفت پشت خود نیز ربط نمی‌دهند. اما متأسفانه هر روز که می‌گذرد، از پس و پیش رفتار اینان، که بسیار نیز صادقانه صورت می‌پذیرد، فتنه‌های درشت و ریز سامان می‌گیرد و به پر و پای نظام می‌پیچد. این دوستان، نشانه دیگری نیز دارند؛ و آن، این که: مطلقاً از تماشای فلاکت مردمان خود، گزشی



در خود احساس نمی‌کنند. مثلاً از دقیق‌ترین آمار میزان اعتیاد جوانان کشورشان مطلع‌اند اما دانستن این آمار برای اینان با ندانستنش یکی است. و حال آنکه اینان با دانستن این ارقام خوفناک، به دلیل دوستی ریشه‌داری که با نظام دارند، باید پوست خود می‌دریده‌اند.

در این سی سالی که از عمر انقلاب می‌گذرد، بخشی از نگرانی‌های ما به این بوده است که: ما از کجا زخم می‌خوریم؟ از کجا باران بلا بر ما می‌بارد؟ ما که منافذ ورود دشمن را بسته‌ایم و عواملش را به وادی هول و هراس و خروج از کشور در انداخته‌ایم، همه امکانات مالی و موقعیت‌های ملی را از آنان دریغ کرده‌ایم، پس از کجاست که مرتب ضربه می‌خوریم؟ چرا آمار اعتیاد در کشور ما رتبه اول جهانی را دارد؟ چرا بیش‌ترین مصرف‌ها را داریم؟ و بیش‌ترین ضایعات را؟ و بیش‌ترین هدر دادن ثروت‌های ملی متعلق به نسل‌های نیامده را؟ پس دوستان ما چه می‌کنند؟ آنان که همه اختیارات کشور با آنان است؟ دوستانی که ذکر اسما و صفات خدا از زبانشان نمی‌افتد و به وقت نماز به سمت سجده‌ای ناب و خالص و شورانگیز شتاب می‌کنند؟

اعتقاد من به عنوان فردی از آحاد این مردم، به این است که: ما و نظام ما و به‌خصوص حضرت شما، از ناحیه همین دوستان است که ضربه خورده و می‌خوریم. دوستانی که با تعلقات مخصوص به خود، در اطراف شما و نظام ما مجتمع شده‌اند. شناسایی نتیجه عملکرد اینان بسیار ساده است؛ بیایید و در یک امتحان پنهانی، این دوستان را که گزیده‌ای از دوستان هم‌طیف‌اند، و به عنوان مثال، همین آقای شریعتمداری را در خلوت به نزد خود فرا بخوانید و از آنها بپرسید در این مدت مسؤلیتشان، چه تعداد ایرانی و غیرایرانی بی‌تفاوت و مدعی و معاند را به دوستی با نظام ترغیب کرده‌اند؟ و حتی از آنان بخواهید دست یک نفر را بگیرند و نزد شما بیاورند و بگویند: ما این یک نفر را از دوردست‌ها به جانبداری از نظام آورده‌ایم. من با اطمینان به شما عرض می‌کنم که اینان، هرگز به آن یک نفر دست نخواهند یافت. البته من اینها را هوشمندتر از این می‌دانم که شما و ما را به یک مجلس سینه‌زنی مذهبی احاله دهند که: اینانند مشتاقان ما. و بعد، از آنها بپرسید به موازات این جذبی که حتماً هیچ‌اند هیچ است، چه تعداد از دوستان همراه و منتقد و دوستدار نظام را به ضرب تهمت‌ها و رانش‌های سخیف غیراسلامی، به سمت دشمنان رانده، و یا به وادی بی‌تفاوتی در انداخته‌اند؟

نامه نخست مرا نمی‌دانم مطالعه فرمودید یا نه، اگر چه می‌دانم عده‌ای از همین دوستان مورد اشاره در اطراف شما و چه بسا خواستشان با خواست شما یکی نباشد و آن نامه را از چشم مبارک شما دور داشته باشند. اما باور کنید من گاه شما را در خیال خود نشانده‌ام در میانه ازدحامی از این دوستان که نمونه‌ای از آنان را اسم بردم. و شرمندهم که بگویم: شما را در آن جمع پرهای و هوی تنها می‌بینم. جمعی که با هر سخن شما سر به تأیید تکان می‌دهند و در دل، حواشی خاص خود را مرور می‌کنند. و گاه به سخن احساسی شما شورشی می‌آفرینند و اشک می‌ریزند و هوار می‌کشند، اما خوب که نگاهشان می‌کنی، می‌بینی درست همان کاری را می‌کنند که ما در این سی سال انقلاب آموزششان داده‌ایم و ریاکاری‌شان را به نرخی گزاف، قیمت‌گذاری کرده‌ایم.

من در اینجای سخن، و در نقطه مقابل، دوستانه و مشفقانه، از دوستان دیگری اسم می‌برم که برای نظام، و برای شخص شما، و برای شخص شما، و برای شخص شما، آن هم در بحرانی‌ترین روزهای عمر انقلاب، یک گشتی در کل کشورمان زدند و میلیون‌ها ایرانی رمیده و پشت‌کرده به نظام و حتی معاندین داخلی و خارجی را در شورانگیزترین وجه ممکن، به پای رکاب شما باز آوردند: آقایان میرحسین موسوی، سید محمد خاتمی، و مهدی کروبی. صمیمانه می‌گویم: دوستان واقعی نظام و شما و ما، اینانند!

این سه تن، دوستان واقعی مایند که برای نظام و شخص شما اقتدار خواسته و می‌خواهند و به آن نیز عمل کرده‌اند. در عوض، همان دوستان دیرین، به‌خاطر به خطر افتادن متعلقاتشان، از اینان دیوی ساخته‌اند که تنها خود از آن می‌هراسند. داستان غمبار روز قدس و روز سیزده آبان امسال، که نظام با همه تجهیزات نظامی خود به مراقبت از مردم خود تجهیز شده بود، و حوادث جانبی آن، نتیجه ضربات پنهان کسانی است که مجملی از عملکردشان را به اختصار شرح دادم. تمنای ما این است که: شخصاً، این سه تن دوستان واقعی خود را فرا بخوانید و با مشورت با آنان، بر این زخم سروا کرده مرهم گذارید.

والسلام

فرزند شما: محمد نوری‌زاد

پانزدهم آبان‌ماه یک‌هزار و سیصد و هشتاد و هشت



*** منع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

<http://nurizad.info/?p=206>



سومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۵ آذر ۱۳۸۸

من در این غروب غم‌انگیز، مانده‌ام که نسبت ما با حسین چیست؟

شرمنده‌ام که بگویم: ما ظالمیم؛ و خدا ما را دوست ندارد؛ و مردمی را که خدا دوست نداشته باشد، همه داشته‌های عالم، کفایتشان نمی‌کند

قرار بود با این انقلاب، ما توسط شمایان، شکل دیگری از انسان بودن را نشان جهانیان بدهیم

ما به زعم خود، دیواری ضخیم و نفوذناپذیر در اطراف خویش آراستیم تا گزندی به ما نرسد. و برای بالا بردن این دیوار، از ناب‌ترین فرزندانمان بهره بردیم

گذر شتابناک زمان، نشان داد که احمدی‌نژاد، در هر چه که زیرک نیست، در این که چگونه خود را از وجهه شما بیاویزد و از برکت حمایت‌های بی‌دریغ شما بهره ببرد، زیرک است

سلام به محضر مبارک رهبر جمهوری اسلامی ایران

اکنون که این نامه را برای شما می‌نویسم، غروب غمبار عرفه است. یادآور آوارگی و سرگردانی حسین عزیز. که در این زمین بزرگ، یک جای امن، برای اطراق اهل خود ندارد. و یک بلندگو برای سخنان محبوس در سینه‌اش. و من، از همه تنگناهایی که حسین را احاطه کرده، از همین بی‌کسی او می‌گذازم. و عجب غربتی است این بی‌کسی. این که تو حسین باشی و کسی تو را نشناسد. حسین باشی و در غوغا و ازدحام آدمیان: تنها باشی.

من در این غروب غم‌انگیز، مانده‌ام که نسبت ما با حسین چیست؟ با کسی که به ظاهر، بار غریبی خود به دوش می‌برد. اما یک‌تنه، نه بار غریبی، که بار هستی راه، و بار بشر چشم به راه راه، به شانه دارد.

حسین می‌رود تا به دنیایی که خواستار عقل نیست، بگوید: آهای ای همه آدمیان همه عصرها، عقل زیباست. و به کسانی که عاشقی نمی‌دانند، عشق‌ورزی بیاموزد؛ و به کسانی که بلد نیستند انسان باشند، آداب انسان بودن بیاموزد؛ و به کسانی که از انسان بودن دیگران رنج می‌برند، بیاموزد که عاقبت، انسانیت پیروز است.

راستی نسبت ما با این حسین چیست؟ دوستدار اویم؟ عزادار اویم؟ خواستار اویم؟ حسین هست تا ما بدانیم چگونه باید باشیم؟ یا نه، حسین چون پدران و فرزندانش بساطی برای رونق ما آراسته تا ما از آنان سخن بگوییم و بازار کسب خود بیاراییم؟

من شخصاً ای عزیز بزرگوار، احساس می‌کنم خدا ما را دوست ندارد. و ملتی را که خدا دوست نداشته باشد، کس دیگری او را دوست نخواهد داشت. و ملتی را که خدا از او روی بگرداند، روی کردن قومی دیگر، چاره‌سازش نیست. می‌بینید این روزها، روس‌ها و چینی‌ها، چگونه ما را به بازی گرفته‌اند؟ و بعد از آن همه پولی که از ما برده و می‌برند، چگونه بر لاشه رفاقت ما پایکوبی می‌کنند؟ ما تقاص کدامین رفتار نابجای خود می‌پردازیم؟

ای عزیز، من احساس بی‌کسی می‌کنم. نه برای خود، که برای همه مردم ایران. انگار مردم ایران، این روزها بار غربت خود به دوش می‌برند. در غروبی غمبار، و تنها، و بلندگویی نیست که از آلام و درد آنان بگوید؛ زمین، با همه فراخناکی‌اش، برای آنان تنگ شده؛ و عجباً که مظلومیتی با ما نیست. شرمنده‌ام که بگویم: ما ظالمیم؛ و خدا ما را دوست ندارد؛ و مردمی را که خدا دوست نداشته باشد، همه داشته‌های عالم، کفایتشان نمی‌کند.



احساس می‌کنم «حب» خدا از جانب خدا، از چرخه زندگی ما دریغ شده. و شاید راز این که ما در گردونه چه کنیم‌های تمام‌نشدنی گرفتار آمده‌ایم، در همین بساط حب خداست که به دست خدا از میان ما برچیده شده است.

شما نیک می‌دانید که مردم هر قوم، موم دست بزرگان خویشند، تا هرگونه که بخواهند شکلشان بدهند. این بزرگان قوم‌اند که می‌توانند از موم دست خود، اشکال هیولاگون، و یا انسان‌گون بسازند. و ما، در این سال‌های پس از انقلاب، موم دست شما بزرگان خود بوده‌ایم. به امید روزی که از موم ما پرندگانی بسازید و با دم مسیحایی‌تان، به پروازمان درآورید.

احساس می‌کنم شما بزرگان، ما را جوری شکل داده‌اید که خدا از تماشای ما، دوستی‌اش را از ما دریغ کرده است؛ خدا از تماشای شکل ما راضی نیست؛ از ما خوشش نمی‌آید؛ تمایلی به شاکله ما ندارد؛ و من، خدا را می‌بینم که از تماشای ما چندشش می‌شود.

راز این محبتی که در میان ما نیست، و ما نسبت به هموعان خویش، این‌گونه غلیظ و غضبناکیم، شاید در همین شکل نامتجانس ما باشد. و شاید راز تنهایی ما در جهان به این بزرگی، که ملت‌ها تمایل چندانی به مراد با ما ندارند، به همین شکل ناجور ما مربوط باشد.

قرار بود با این انقلاب، ما توسط شمایان، شکل دیگری از انسان بودن را نشان جهانیان بدهیم. قرار بود به همگان بیاموزیم که اگر بلد نیستند انصاف و عدل و عشق بورزند، به تماشای ما شتاب کنند. اگر راه روشن «شکر» را بلد نیستند، به قدم‌های ما بنگرند. ما با شما قرار بود به اکتشاف

قاره‌های کشف‌نشده معنویت بشری شتاب کنیم. ما به قول هانری کوربن فرانسوی، قرار بود، ایران را - پارس را - نه فقط سرزمینی برای یک ملت، نه فقط خاطره‌ای از یک امپراطوری بزرگ، که به عنوان یک عالم معنوی و کانون تاریخ مذاهب به دنیا بشناسانیم. و باز به قول او: ایران را

یک سرزمین منتظر تعریف کنیم. قلمرویی که در آن امام غایب دست اندرکار فرا رساندن ساعت موعود در امتداد غیبت خویش است.

اما چه دردناک که من، در این غروب عرفه، همان سرگردانی و بی‌کسی سیدالشهدا را در این مُلک: برای دین خدا می‌بینم. با مردمی که بیش از سایرین، علم حسین را برافراشته‌اند و بیش از سایرین، به او جفا کرده‌اند. حسین حسین کرده‌اند و جز به ظاهر، به ذات سخن او راه نبرده‌اند. از نام حسین، نان خورده‌اند و برای او، که آزادگی را حتا در سپاه دشمن می‌جسته است، آبرو بر نیاورده‌اند.

این‌گونه است که می‌گوییم: شما بزرگان قوم، شکل خوبی از ما نپرداخته‌اید. و به همین دلیل است که می‌گوییم: خدا ما را دوست ندارد.

ما به زعم خود، دیواری ضخیم و نفوذناپذیر در اطراف خویش آراستیم تا گزند به ما نرسد. و برای بالا بردن این دیوار، از ناب‌ترین فرزندانمان بهره بردیم. فرزندان که داوطلبانه، جسم خود را ملات جرزهای این دیوار کردند؛ به امید این که مردمان و آیندگان و بشریت، در پناه این دیوار، به رشد برسند.

این دیوار، ای عزیز، مدت‌هاست که ترک برداشته. و نگران نسیمی است که هیبت طوفان بگیرد. اما شکاف سرتاسری این دیوار، آن روزی به جان او دوید، که شما از بلندای رهبری خود به زیر آمدید و سینه مبارک خود را برای پیروزی آقای احمدی‌نژاد، سپر کردید. ظاهراً او - آقای

احمدی‌نژاد - این شعار را می‌داد که: آمده است تا خود را سپر بالای شما کند؛ اما گذر شتابناک زمان، نشان داد که او، در هر چه که زیرک نیست، در این که چگونه خود را از وجهه شما بیاویزد و از برکت حمایت‌های بی‌دریغ شما بهره ببرد، زیرک است.

من راز این که چرا خدا ما را دوست ندارد، خواهم گفت. اما پیش از آن بگویم: مبدا سخن این گمشده در غروب عرفه را در ردیف سخن صرف ناراضیان انتخاباتی محدود فرمایید. این کم‌ترین، سال‌ها در سپاه شما بوده است. امین شما بوده است. و اکنون، با همان امانت مؤکد، شکاف

هولناک آن دیوار را نشان شما می‌دهد.

چندی پیش، دوستان قدیم جهاد سازندگی، مرا به مراسمی در حرم امام خمینی (ره) دعوت کردند تا به رسم قدیم که مجری برنامه‌های تلویزیونی «روایت فتح» و «جهاد سازندگی» بودم، اجرای آن مراسم را به عهده بگیرم. حاضرین، عده‌ای از اولین‌ها و پیران جهاد سازندگی استان‌های کشور،

وزیر جهاد کشاورزی، نماینده حضرتعالی در این وزارتخانه، حجت‌الاسلام حسن خمینی، و معاونان و مدیران وزارت جهاد کشاورزی بودند. همه آمده بودند تا برای آخرین بار، یادی از جهاد سازندگی بکنند و او را برای همیشه به تاریخ بسپارند.

آن روز پشت تریبون قرار گرفتم و یک به یک افراد مشخص شده را فراخواندم تا هر کدام بیایند و سخنی به فراخور حال بگویند و شعارهایی سر بدهند و بروند و سر جای خود بنشینند. نوبت به آقای حسن خمینی رسید. پیش از فراخواندن ایشان، رو به حاضران گفتم: ای عزیزان، همسنگران،

من، تا همین چند وقت پیش، هر وقت به این مکان - حرم حضرت امام - می‌آمدم، رعشه‌ای توفنده به جانم می‌افتاد. چرا که به خود نهیب می‌زدم: اگر دستی از داخل ضریح برون آید و مرا به درون کشد و از من بپرسد: بعد از من چه کرده‌اید، من چه پاسخ بدهم؟ و همین رعشه، مرا از آمدن به

این مکان باز می‌داشت. تا این که یک روز شهامت کردم و با اعتماد به نفس به خود تلقین کردم: اگر همان دست برون آید و مرا به درون کشد، می‌گویم: امام عزیز، خیالتان راحت، ما بعد از شما کارها کرده‌ایم کارستان. چه کارهایی؟ ما اول کشور جهان شده‌ایم در مصرف مواد مخدر؛ اول



کشور دنیا شده‌ایم در میزان رفت و آمد رشوه و مفساد اداری؛ امام عزیز، بعد از رفتن شما، در رواج ریا و چاپلوسی به تخصص بالایی دست یافته‌ایم؛ مقام اول دنیا در مصرف نفت و گاز و بنزین و روغن و شکر و خیلی چیزهای دیگر با ماست؛ جزو چند کشور اول دنیا در بدکاری و بیکاری و مطالعه کم هستیم؛ در میزان جریان جاری عدالت و انصاف، در میان سایر کشورها، از انتها، به رتبه‌های فاخری دست یافته‌ایم! در دروغگویی مسئولان، در فرار نخبگان، در تعداد مهاجران و فراریان از کشور، در تعداد دختران و زنان تن‌فروش، در خروج سرمایه‌های پولی از کشور، در میزان واردات بی‌سرانجام، و اتکای همیشگی به نفت و نفت و نفت، سرآمد ورشکستگان دنیا شده‌ایم؛ و...

و بعد، آقای سید حسن خمینی را برای ایراد سخنرانی به جایگاه دعوت کردم. ای عزیز، ای بزرگوار، این شکل هیولاگون، همان است که از ما برداشته‌اید. این است که می‌گوییم خدای خوب ما را دوست ندارد. این همان احساسی است که می‌گوید: «حب» خدا از جانب خدا، از چرخه زندگی ما سلب شده. و شاید راز این که ما در گردونه چه کنه‌های تمام‌نشدنی گرفتار آمده‌ایم، در همین بساط حب خداست که به دست خدا از میان ما برچیده شده است.

ما توسط بزرگان قوم خود، تربیت شده‌ایم برای مصرف؛ برای تناول دروغ؛ برای شنیدن وعده‌ها و شعارهای تکراری؛ برای هدر دادن فرصت‌ها؛ برای راندن دوست؛ برای خلق دشمن؛ برای بداخلاقی؛ و برای مخدوش کردن چهره دین خدا به اسم دین خدا! و این شاید معنی دیگر «اسراف» باشد؛ که خدا، اسرافکاران را دوست ندارد؛ و ما: ای عزیز، سخت اسرافکار شده‌ایم؛ چرا خدا ما را دوست داشته باشد؟!

ما، ایرانیان سال ۱۳۸۸ هجری شمسی، سال‌هاست که از چشم خدا افتاده‌ایم و بی‌جهت خود را نورچشمی خدا می‌دانیم. به خاطر اسراف‌های خارج از اندازه‌مان. این اسراف، ربطی به مردم کوچه و بازار ندارد. در قرآن، فرعون نیز جزو اسرافکاران است. و به زعم من، اسراف، در مصرف گزاف و بیهوده نیست؛ در هدر دادن نعمت‌ها نیز هست.

و ما، ای عزیز، نعمت انقلاب را هدر دادیم؛ نعمت با خدا بودن را هدر دادیم؛ نعمت اشتیاق مردم جهان را که با ظهور انقلاب، از ما انتشار خوبی‌های خدا را انتظار داشتند، هدر دادیم؛ و بالاتر از همه، ما، نعمت مردم را، نعمت مردم ایران را هدر دادیم. آن شکوه بالقوه مردمان ایران، امروز، به فعلیت سردرگمی در افتاده است.

غروب عرفه است و من، مردمان ایران و آیندگان خود را می‌بینم که در این زمین بزرگ، سرگرداندند و جایی برای پناه خود می‌جویند. این سرگردانی را، عزیز بزرگوار، در این ببینید که: نخبگان کشور، خود را از بدنه تعلقات نظام، کنده و جدا ساخته‌اند و بی‌تفاوت، به تماشای اطوار رئیس‌جمهوری نشسته‌اند که ما و شما را با شتاب به سراشیب سقوط می‌برد.

ما، در هواخواهی از او، جمعی از نخبگان و فرزندان خود را به زندان افکنده‌ایم؛ کسانی را که یک روز، هم‌پا و هم‌دوش شخص شما، برای برقراری این نظام، تلاش کرده و به زندان رفته بودند. و شاید، راز این که خدا ما را دوست ندارد، در این نیز باشد که ما، قدر دوستان خود ندانستیم و انتقاد بدیهی آنان را به حساب براندازی خود گذاردیم و جلوی چشم دنیای عقل، به رفتاری غیرعقلانی دست بردیم و سر و ته مجرمیت اغلب این زندانیان را در دادگاه‌های غیرعلنی به هم آوردیم.

آن هم با جرم‌هایی که از فرط کوچکی، خنده‌دارند و ما دلیلی برای غیرعلنی بودن دادگاه‌هایشان، اقامه نکردیم؛ لابد اگر دادگاه‌های علنی تشکیل می‌شد، مجرمیت خود ما در مظان اتهام قرار می‌گرفت؛ و ما، از انتشار این نتیجه معکوس هراس داشتیم.

ای عزیز!

در دادگاه‌های غرب پلید و کافر، متهمان، در بهترین لباس‌های ممکن، از زندان به دادگاه برده می‌شوند و به آنان فرصت سخن و دفاع داده می‌شود. و ما، متهمان را با زیرشلواری و دمپایی به دادگاه می‌بریم و کم‌ترین بهایی نیز به حق انسانی‌شان قائل نمی‌شویم. تا: تحقیرشان کنیم و از تحقیر آنان بزرگی خود برآوریم. این است که می‌گوییم خدا ما را دوست ندارد. که ما، در کنار همه اسرافکاری‌ها، عدالت را نیز در این مُلک ضایع کرده‌ایم. و خدا، چرا ما را دوست داشته باشد؟

اکنون که قسمت‌های پایانی این نامه را می‌نویسم، خبردار شدم حضرت آیت‌الله جوادی آملی، از امام‌جمعگی قم انصراف داده‌اند. عزیز گرانمایه، شکاف، جدی است. چینی نازک نظام، ترک خورده است. و اگر شما با اختیارات قانونی خود، و رجعت به اصل انصاف و عدل، چاره‌ای برای این ترک‌های یک به یک نیندیشید، چه بسا روزی رسد که اصرار ما برای جابه‌جایی آب با ظرفی شکسته به جایی نرسد.

من شخصاً از موضع یک دوست، حضرت‌عالی را در محاصره می‌بینم. در محاصره کسانی که از نخبگی، هیبتش را و از صداقت، الفاظش را، و از دوستی، اطوارش را آراسته‌اند.



دوستان شما، ای عزیز، در این سوی نیز هستند. کسانی که صادق‌اند. و راز لبخند مجدد خدا را می‌کاوند. رفتار دوستان دروغین شما باعث شده است که کشور، از نخبگی تهی شود. و کارهای بزرگ، به دست آدم‌های کوچک بیفتند. در چهار نمونه آشکار، یک نگاهی به اندازه قامت وزیر ارشاد فعلی بیندازید، و به وزیر علوم فعلی، و به وزیر صنایع فعلی، و به وزیر نفت فعلی. آیا اینان، عصاره نخبگی ملت مایند؟ یا نه، در عین درستی و خوب بودن، آدم‌های کوچکی هستند که ما آنان را برای اطاعت محض از خود بر سر کارهای بزرگ گمارده‌ایم؟

جاذبه آقای احمدی‌نژاد باعث شد که شما، آن خود رهبری خود را خرج او کنید. خرج کسی که لیاقت این‌همه همراهی نداشت. شما به خاطر آقای احمدی‌نژاد، مراجع را از دست دادید. بخش وسیعی از مردم و نخبگان کشور را از دست دادید. به خاطر او، دوستی ملت‌های دیگر را از دست دادید. و این همان موجی است که در سراسر کشور، به سمت فراگیری می‌خزد. این موج، شما را با آقای احمدی‌نژاد تنها خواهد گذارد. البته با جماعتی که نام و نان خود می‌جویند. و البته با کسانی که خوب خوبند اما راه بازگشتی ندارند. و البته با عوامی که می‌شد دست فهمشان را گرفت و از این مهلکه عوامیت به درشان بُرد و بر مرتبه فهمیدگی نشاندشان و داغ عوام بودن را از ناصیه‌شان سترد. به سخن یکی از وزیران فعلی دقت بفرمایید: «روستاییان، احمدی‌نژاد را بر تمایل نخبگان ترجیح دادند»، در ذات این سخن چه می‌بینید؟

اگر مشتاق این هستید که مجدداً لبخند خدا را مشاهده فرمایید، و مجدداً خدای خوب، ما را در جرگه آنانی که دوستشان دارد جا دهد، این چند نکته را از باب رفاقت، از نویسنده این سطور بپذیرید؛ که در قرآن شریف، شأن و جایگاه رفاقت، از همه شئون رابع بالاتر است:

۱- با عنایت به اختیارات فراوانتان، و برای نجات کشور، از طریق مجلس، آقای احمدی‌نژاد را به دلیل عدم کفایت سیاسی و اقتصادی و امنیتی، و به دلیل دروغ‌های فراوانش، و به دلیل هدر دادن فرصت‌های سرفرازی ما، یا به زیر بکشید یا به شدت محدودش کنید.

۲- فرمان دهید دوستان دیروز خود را، و زندانیان امروز خود را آزاد کنند و در یک نشست رسمی از آنان دلجویی فرمایید.

۳- برای برون‌رفت از این بحران، ما را به مشاوران و همراهان شما امیدوی نیست، با یادی از حسین کربلا، شخصاً عمامه از سر بگیرید، و پای برهنه و ژولیده‌موی، همچون پدران بزرگوارتان، برای رونق مجدد دین خدا، نهضتی به اسم آشتی ملی به راه اندازید.

دل‌های گسسته و غم‌زده مردم را به اکسیر محبت محمدی به هم بند زیند. و به یاد سرگردانی حسین عزیز، در غروب غمبار عرفه، و برای پرهیز از مواجهه با فتنه‌هایی که ناگزیر به سمت ما شتاب می‌کنند، زنگ در خانه تک‌تک مردم ایران را به صدا در آورید و آنان را به احیای مجدد روزهای خوب انقلاب بشارت دهید.

به مردم بگویید که من، سید علی خامنه‌ای، همچون شمایم. تفاوت من با شما، تنها در بار امانتی است که به دوش می‌برم. و همین بار امانت، مرا بر این داشته است که پای برهنه و ژولیده‌موی، به در خانه‌هایتان بیایم و از همه شما برای سرفرازی کشورمان مدد جویم.

و اگر کسانی - با یادآوری روزهای تلخی که داشته‌اند - در را به روی شما بستند، ناامید نشوید. باز زنگ در خانه‌هایشان را به صدا در آورید. مشکل این در بستن‌ها در ناباوری آنان است. اگر باور کنند آن کس که پشت در است: علی است، با کوله‌باری از عدالت، و نجوهای عاشقانه، و طبعی از محبت، و عطری محمدی، سراسیمه در را به روی شما خواهند گشود و برای ورودتان آب و جارو خواهند کرد.

باز آوردن مردم بر سر سفره نظام، و جبران هر آنچه که به اسم سرفرازی از آنان دریغ شده، آغاز روی آوردن خدای خوب به جانب ما خواهد بود. و خدا، ما را دوست خواهد داشت. و دوستی خدا، دوستان ریمده ما را از سراسر جهان، باز خواهد آورد. و سر آخر این که: مردمانی را که خدا دوست بدارد، همه مردمان دنیا دوست خواهند داشت. و آیندگان، آفرینشان خواهند گفت.

یا علی!

محمد نوری‌زاد

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»



نامه سرگشاده علیرضا حسینی به خامنه‌ای، ۱۵ آذر ۱۳۸۸

«سؤالاتی از محضر ولایت مطلقه فقیه»

نمی‌دانم از کجا شروع کنم، سی سال است که گوش ما از فلسفه فکری شما و گروه شما پر شده، افراد زیادی هم تا کنون به شما ایرادهایی گرفته و نامه‌هایی نوشته‌اند، به‌راستی اگر حق با شماست چرا اندکی از برج عاج ولایت و از آن مقام کبریایی پایین نمی‌آیید؟ و از طریق تلویزیون خیلی روشن و واضح، پاسخ آنها را نمی‌دهید؟ آیا شما از خدا بالاترید که موسی را به سوی فرعون فرستاد تا با لحن نرم با او سخن بگوید؟ یا حکومت شما از حکومت خداوند بالاتر است که فرشتگان در آن می‌توانستند در مورد علت خلقت آدم سؤال کنند؟، بگذریم.

آقای خامنه‌ای شما مدعی پیروی از علی هستید، من از کتاب‌های شیعه و از دیدگاه خودتان سؤال می‌کنم:

۱- مگر خلفا در ۲۵ سال خلافتشان با علی مشورت نمی‌کردند، دختر نمی‌گرفتند، رفت و آمد نداشتند؟ چرا روابط شما با اهل سنت داخل و کشورهای همسایه این‌گونه تیره و تار است؟ در ظاهر دم از هفته وحدت و روابط دیپلماتیک می‌زنید ولی در محافل خصوصی و در ته قلبتان با آنها دشمنید، پس بدانید این‌گونه هیچ‌گاه هیچ وحدتی حاصل نمی‌شود.

۲- حضرت علی خطاب به مالک اشتر می‌فرماید: باید نزدیک‌ترین افراد به تو مخالف‌ترین آنها با تو باشند، آقای خامنه‌ای چرا دورترین افراد به شما مخالفان و منتقدین شما هستند؟ (حتی افرادی از خودتان مانند منتظری و طاهری)

۳- آقای خامنه‌ای خداوند در قرآن خطاب به پیامبر می‌گوید: با کافران به طریق نیکو مجادله کن. گیرم اهل سنت کافر، چرا در یکی از شبکه‌ها مناظره‌ای آزاد بین علمای شیعه و سنی نمی‌گذارید؟

۴- آقای خامنه‌ای شما می‌گویید پیرو علی هستید، علی در جنگ صفین خطاب به سپاهیان خودش می‌گوید به لشکر معاویه دشنام ندهید، در قرآن نیز خداوند می‌فرماید به بت‌های کافران دشنام ندهید. آقای خامنه‌ای این زیارت عاشورا چیست که از صبح تا شب در حکومت شما خوانده می‌شود؟ مگر شما نمی‌دانید این زیارت فقط از سه طریق نقل شده، یعنی خبر واحد است، مگر شما علم روایه نخوانده‌اید؟ مگر در بین روایان این زیارت نام غالیان و افراد فاسد المذهب وجود ندارد؟ بگذریم.

۵- آقای خامنه‌ای در قرآن آیات فراوانی وجود دارد که خدا در آن می‌فرماید: آنها گوش‌هایی دارند که نمی‌شنوند و چشم‌هایی که نمی‌بینند و قلب‌هایی که نمی‌فهمند، آقای خامنه‌ای متأسفانه من فکر می‌کنم شما و طرفداران شما این‌گونه‌اید و این‌گونه بودن متأسفانه راهی جز آتش دوزخ در پی نخواهد داشت، آقای خامنه‌ای می‌گویند شما نه دزدی می‌کنید و نه سوء استفاده، پس چرا به خاطر اطرافیان رفسنجانی و یک مشت سردار سپاه دزد خودتان را جهنمی می‌کنید؟

۶- آقای خامنه‌ای ایام محرم است. می‌دانید اگر کسی خواست مثل امام حسین در حوزه حکومت و سیاست امر به معروف و نهی از منکر کند سربازان گمنام امام زمان در اداره اطلاعات چه بلایی سر او می‌آورند. داخل غذا یا کفش او سم می‌ریزند، آقای خامنه‌ای شما که معتقدید معاویه داخل غذای مخالفینش سم می‌ریخته، پس تفاوت حکومت شما با حکومت معاویه چیست؟ آیا این است عدل علی؟ معاویه و یزید هر چه بودند لاقل برای مردم خودشان که خوب بودند.



۷- آقای خامنه‌ای دزدی و سوء استفاده از بیت‌المال در اکثر ادارات و سازمان‌های دولتی یا وابسته به دولت بیداد می‌کند که مسلماً گزارش آن را اداره اطلاعات برای شما ارسال می‌کند، آیا حضرت علی عاملان خیانتکار خود را عزل نمی‌کرد؟ و مجازات نمی‌کرد؟ این غارت‌ها و سکوت‌ها که بیش‌تر شبیه به حکومت‌های اموی و بنی‌عباس است تا حکومت عدل علی.

۸- آقای خامنه‌ای شما معتقدید که پس از رحلت نبی اکرم (ص) در حکومت ابوبکر، خفقان شدیدی حاکم بوده و کسی جرات اعتراض و مخالفت نداشته است، ولی از طرفی دیگر می‌گوئید که حضرت فاطمه در مسجد علیه خلیفه خطبه خوانده است و آیا در حکومت شما می‌توان علیه شما خطبه خواند؟

۹- آقای خامنه‌ای همان‌گونه که مستحضرید اکنون سه حکومت مدعی دین بر روی کره زمین وجود دارد: آمریکا، اسرائیل و ایران، آیا عجیب نیست که هرچه آشوب است از ناحیه این سه حکومت بر می‌خیزد؟ و این چنین زندگی را به کام مردم جهان و مردم خودشان تلخ کرده‌اند.

۱۰- آقای خامنه‌ای من وقتی ادعای خاخام‌های یهودی مبنی بر کشور اسرائیل از نیل تا فرات را می‌شنوم به یاد تفکر همفکران شما مبنی بر شیعه کردن همه جهان و فتح دنیا به دست امام زمان می‌افتم، بگذریم.

۱۱- آقای خامنه‌ای می‌دانید تهران تنها پایتخت جهان است که اهل سنت در آن مسجدی ندارند، آقای خامنه‌ای می‌دانید وقتی آنها می‌خواهند در مساجد شیعه نماز بخوانند بعضاً مورد توهین و تمسخر قرار می‌گیرند در حالی که من در مسجدالنبی در مدینه شاهد هیچ‌گونه توهینی از جانب اهل سنت نبودم، شما که خود را ولی امر مسلمین جهان می‌دانید پس چرا اکثر اهل سنت در تهران مسجدی ندارند؟ آقای خامنه‌ای به‌راستی چرا یک شبکه تلویزیونی به اهل سنت و یا مخالفین سیاسی خود نمی‌دهید؟ یعنی این قدر از حقیقت می‌ترسید؟ شنیده بودیم که حقیقت تلخ است ولی کسی از تلخی آن نمی‌میرد.

۱۲- آقای خامنه‌ای چرا هر گاه اسرائیل دست به جنایتی می‌زند رسانه‌های شما سر به جان کشورهای عربی می‌کنند؟ مگر جمعیت کشورهای عربی خاورمیانه ۶۰ میلیون نفر بیش‌تر است؟ جمعیت ایران و لبنان و شیعیان عراق و سوریه که بیش‌تر از اینهاست. برای همین من شک می‌کنم که مبدا شما عامل صهیونیست‌ها برای ایجاد تفرقه هستید!

۱۳- آقای خامنه‌ای مگر حضرت علی نفرموده: حق را با صریح‌ترین لهجه بگویید؟ چرا نمی‌آیید و نام مفسدین اقتصادی را با صراحت اعلام و آنها را مجازات نمی‌کنید؟ آقای خامنه‌ای آیا آقای محصولی ۱۶۰ میلیارد تومان را با کار و تلاش به دست آورده است؟!

۱۴- آقای خامنه‌ای من می‌دانم ممکن است اکنون در گردابی افتاده باشید که هیچ راه نجاتی برای آن وجود ندارد، خیلی راحت کناره‌گیری کنید تا لااقل این گندی که بالا آمده به اسم اسلام تمام نشود.

۱۵- آقای خامنه‌ای در سال ۵۷ شاه ۲۰ میلیارد دلار نفت فروخت و جمعیت ایران ۳۶ میلیون بود، طی سال‌های گذشته ۲۰۰ میلیارد دلار نفت فروش رفته و جمعیت ایران ۷۰ میلیون است، آیا هیچ‌گونه تخلفی در خصوص این همه مبلغ صورت نگرفته است؟! که شاهد این همه تورم و گرانی هستیم.

۱۶- آقای خامنه‌ای آقای خمینی در بهشت زهرا قول معنویات و اسلام ناب محمدی را به ما داد آیا می‌دانید آمار تارکین نماز، معتادان، طلاق‌ها، افسردگی، تورم و گرانی، بیکاری و فقر، هر سال رو به افزایش است پس کو آن‌همه قول و ادعا؟



۱۷- آقای خامنه‌ای تا گرفتار اوهام بحارالانوار و علامه مجلسی و حق‌الیقین و منتهی‌الامال هستتید مطمئن باشید سرنوشتی بهتر از شاه سلطان حسین در انتظار شما نخواهد بود، از ما گفتن و از شما نشنیدن، تو را به خدا از خرافات مذهبی و از افسانه‌های تاریخی خارج شوید، ما همیشه افسوس خرابی مغول را می‌خوردیم غافل از اینکه فساد و فتنه‌ای که اینک دچار کشور شده از هر زمان دیگری در تاریخ خطرناک‌تر است. پس تا ایران تکه تکه نشده بیدار شوید. علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.

۱۸- آقای خامنه‌ای شما و مردم شیعه ایران، سال‌هاست خود را شیفته امام حسین معرفی می‌کنید. شیفته امامانی که همه جان و حتا آبرو و مال و فرزند بر سر امر به معروف و نهی از منکر گذاشتند. آن هم در مهم‌ترین حوزه یعنی حوزه سیاست و حکومت (أفضل الاعمال کلمه عدل عند امام الجائر) چرا هر کس کوچک‌ترین انتقاد و حتا تذکری نسبت به حکومت شما انجام دهد می‌شود غرزه و از ایادی آمریکا و سر از زندان سیاسی درآوده و یا اعدام و ترور می‌شود؟

۱۹- آقای خامنه‌ای وظیفه مجلس خبرگان این است که رهبر را دقیقاً زیر نظر داشته و به او تذکر بدهند ولی ما می‌بینیم که شما سالی یکی دو بار آنها را جمع می‌کنید و تذکرات و رهنمودهایی به آنها می‌دهید!

۲۰- آقای خمینی در سال ۵۸ در بهشت زهرا گفتند: پدران ما چه حقی داشتند که سرنوشت ما را تعیین کنند (اشاره به قانون اساسی مشروطه که سلطنت را به رسمیت می‌شناخت) آقای خامنه‌ای: پدران ما چه حقی داشتند که سی سال قبل در سال ۱۳۵۸ سرنوشت ما را به دست ولایت فقیه سپردند و چرا هم اینک زیر نظر نهادهای بی‌طرف بین‌المللی یک نظرخواهی آزاد برای وجود یا عدم وجود ولایت فقیه نمی‌گذارید؟ (که به قول آقای منتظری از مصادیق بارز شرک است)

۲۱- آقای خامنه‌ای مجمع تشخیص مصلحت یعنی تصویب قوانینی که شورای نگهبان آن را خلاف اسلام دانسته! آیا این است سیاست عین دیانت شما؟

۲۲- شما بیش‌ترین حجم روابط را با چین و روسیه مشرک کافر بی‌خدا دارید چرا وقتی مسلمانان چین (در یک روز ۱۵۰ نفر به شهادت رسیدند) و همچنین کشتار مسلمانان چین در روسیه شما هیچ موضع‌گیری نکردید؟ ولی اسرائیل... این است دین عین سیاست شما؟

۲۳- آقای خامنه‌ای یزید خود را مبرا از قتل امام حسین دانسته و مرتب می‌گفت این زیاد این کار را سرخود انجام داده است. ولی با این همه از خانواده امام حسین دلجویی و عذرخواهی می‌کند ولی شما در جریان قتل‌های زنجیره‌ای حتا عذرخواهی هم نکردید؟

۲۴- شما می‌گویید در سفارت آمریکا جاسوسی می‌شد برای همین دانشجویان آن را اشغال کردند! به‌راستی چه کشف بزرگی! خوب همه سفارتخانه‌ها از جمله سفارتخانه‌های شما در همه جای دنیا مشغول جاسوسی هستند! آیا می‌دانید همین کار، دعوتی بود برای عراق برای حمله به ایران! مگر در همه جای دنیا دیپلمات جاسوس را اخراج نمی‌کنند چرا شما چنین نکردید؟ کاری که پس از ۴۴۴ روز انجام دادید؟ هم کتک را خوردید هم پیاز را و هم پول را دادید؟

۲۵- در خصوص جنگ نیز همین‌گونه بود کاری که پس از ۸ سال در اوج ذلت و شکست حاضر به پذیرش آن شدید کاری که نهضت آزادی آن را در سال ۶۳ از شما خواست چرا همان موقع که عراق درخواست کرد انجام ندادید؟ که حتا حاضر به پرداخت غرامت نیز بودند! هم جام زهر را خوردید هم پیاز را و...



۲۶- شما کی می‌خواهید دست از دشمن‌پروری بردارید؟ مجاهدین را چه کسی منافق و دشمن کرد؟ لاهوتی، منتظری، طالقانی، خاتمی، موسوی، شریعتمداری، علامه برقی، رفسنجانی، بنی‌صدر، بازرگان، آیت‌الله صانعی و بیات... همه بد بودند همه ایادی آمریکا بودند! همه اشتباه می‌کردند! فقط شما معصومید! چرا تا به حال به یک اشتباه خود هم اعتراف نکرده‌اید؟

۲۷- آقای خامنه‌ای، آقای خمینی در زمان شاه می‌گفت: اگر مسبب تمامی جنایات و کاستی‌ها شاه است که مقصر است و باید برود و اگر نمی‌داند و اینها سرخود این کارها را می‌کنند باز هم بی‌کفایت و مقصر است! آقای خامنه‌ای مسؤول این همه فقر و فساد و اعتیاد به انواع مواد مخدر و بی‌اعتباری شدید ایران در کل جهان و ارتشاء در ادارات دولتی و گرانی و تبعیض طبقاتی کیست؟

۲۸- آقای خامنه‌ای، پالیزدار در حضور ۱۰۰ نفر دانشجوی دانشگاه همدان، دزدی‌های سران حکومتی را افشا کرد به ۹ سال زندان محکوم شد آقای احمدی‌نژاد همین کار را در حضور ۲۰۰ میلیون بیننده انجام داد و از سوی شما مدال افتخار گرفت! چرا؟ آیا این است عدل علی؟

۲۹- آقای خامنه‌ای فریب تملق دیگران و موشک‌های سپاه و یا حفاظت اطلاعات سپاه را نخورید، محمدرضا شاه، چهارصد هزار ارتشی وفادار داشت با ساواک به مراتب قوی‌تر از اداره اطلاعات شما و زندان اوین و غیره، در عرض ۶ ماه سلطنت او دود شد و رفت راه هوا، آقای خامنه‌ای می‌دانید چرا؟ پاسخ آن را من به شما می‌دهم: حکومتی که تحمل شنیدن حرف اقلیت مخالف را نداشته باشد زمانی بر او خواهد آمد که اکثریت مخالف عذرخواهی آن حکومت را نخواهند شنید. به یاد دارید شاهنشاه در تلویزیون ظاهر شد و گفت صدای انقلاب شما را شنیدم و غلط کردم و جبران می‌کنم، ولی دیگر دیر شده بود. او باید سال‌ها قبل به حرف اقلیت ضعیف گوش می‌کرد تا اکثریت مخالف پیدا نکند یا اگر پیدا کرد آنها عذر او را قبول کنند؛ بگذریم. آقای خامنه‌ای با این همه شاه آنقدر شرف داشت که جوی خون در ایران براه نیندازد و تیمساران او آنقدر شرف داشتند که هواپیمای خمینی را نزنند و مردم را به کشتن ندهند. کل کسانی که شاه در مدت حکومتش در خیابان‌ها کشت به زحمت به چند هزار نفر می‌رسد ولی شما فقط در عرض یک شب در سال ۶۷ گورستان خاوران را آباد کردید. و من می‌ترسم از زمانی که گرگ‌های سپاه، بسیج و لباس شخصی در ایران جوی خون به راه بیندازند.

والسلام علی من اتبع الهدی

شیعه دیروز، موحد امروز و إن شاء الله پیروز فردا، علیرضا حسینی

*** منع ***

وبسایت «سنی‌نیوز»

**نامه سرگشاده عبدالملک بلوچ (ریگی) به خامنه‌ای، ۲۴ آذر ۱۳۸۸**

بسم الله الرحمن الرحيم
سلام علی من اتبع الهدی

از آنجائی که رهبری کشور ایران به دست شماسست و تمامی قدرت اجرائی کشور تحت امر شما قرار دارد و شما به عنوان قدرت مطلقه ایران شناخته می‌شوید، لازم دیدم در راستای اتمام حجت، در این نامه شما را مورد خطاب قرار دهم تا شاید پی به حقیقتی که امروز نظام مطبوع شما با آن در بلوچستان دچار است برید و به دور از چاپلوسی‌های جاسوسان دروغگو و مزدوران منافق، موضوع بلوچستان و جامعه اهل سنت را مورد بررسی قرار داده و تا دیر نشده برای حل عاقلانه آن فوراً اقدام نمائید.

و خوب بدانید که آتش بلوچستان تمام ایران را فرا خواهد گرفت و بوی جنگ‌هایی بس خونین‌تر از تیمور شرقی و بوسنی هرزگوین از سرزمین بلوچستان به مشام می‌رسد و شعله‌هایی از آن، پس از عملیات فاروق اعظم در حسینیه علی بن ابی طالب علیه دشنام‌دهندگان به مقدسات اهل سنت در دارالسنه زاهدان بلند شد و اگر قیادت اهل سنت نبود، آن آتش تمام بلوچستان و تمام ایران را فرا می‌گرفت و آن‌گونه که درباریان به تو گزارش می‌دهند و اوضاع را عادی و ایران را امن‌ترین نقطه جهان و بلوچستان را امن‌ترین استان ایران بیان می‌دارند، نیست و آتش بلوچستان در حال شعله‌ور شدن است که به زودی شعله‌هایش تمام ایران را فرا خواهد گرفت و همه این جنگ‌ها و خشونت‌ها و اختلافات و درگیری‌ها و منازعات و خونریزی‌ها نتیجه سیاست‌های فاشیستی و ضد بشری رژیم تحت قیادت شما می‌باشد که کارگزاران چاپلوس دربارت به غلط آن را به غرب و امریکا و انگلیس و اسرائیل نسبت می‌دهند تا بر جنایات خود پرده نهاده و گناه را بر گردن دیگران بیاندازند، در صورتی که کشورهای مذکور هیچ نقشی در منازعات و مبارزات بلوچستان ندارند و مقاومت و مبارزه بلوچستان، برعکس ادعاهای دروغین مسئولان استانی و کشوری که آن را به بیگانگان نسبت می‌دهند، برخاسته از متن جامعه و از میان مردم سنی و بلوچ می‌باشد که برای بقای خود و دفاع از دین و کیان خود برخاسته‌اند و این نبرد برای رسیدن به عدالت و برابری می‌باشد که مردم بلوچستان و جامعه اهل سنت هرگز طعم آن را نچشیده‌اند و همیشه تخته مشق ظالمان و ستمگرانی بوده‌اند که یا از سلفت و یا از خود جنابعالی فرمانبری کرده‌اند و در بلوچستانی که ۹۰ درصد جمعیت آن را ملت مسلمان بلوچ تشکیل می‌دهند، هیچ حقی در تعیین سرنوشت خود ندارند و دین و مذهب و فرهنگشان مورد اهانت قرار گرفته و بزرگان قوم توسط سربازان معمولی تحقیر و تذلیل می‌شوند و جنایاتی وحشیانه و غیرانسانی انجام گرفته که مردم این دیار را به مبارزه واداشته است و مردم بلوچستان دفاع از خود و سرزمین و ناموس و دین را وظیفه شرعی و اسلامی و انسانی خود دانسته و در این میدان قدم نهاده‌اند و تا دستیابی به حقوق مشروع خود به این نبرد ادامه خواهند داد.

بلوچستان توسط قشون رضاخان با تانک و توپ تصرف شد و رهبران بلوچ توسط نیروهای متجاوز کشته و اسیر و اعدام شدند و رضاخان سیاست‌های ناسیونالیسم افراطی فارسی را برای از بین بردن فرهنگ و زبان ملت بلوچ به اجرا در آورد که این سیاست‌ها از پدر به فرزند منتقل شده تا جائی که بر شهرها و روستاهای بلوچستان نام فارسی نهاده شد و فارس‌های شیعه از دیگر نقاط ایران در مناطق شمالی بلوچستان که امروز زابل خوانده می‌شود اسکان داده شدند و مردم بلوچ قبل از انقلاب به ندای عدالتی که رهبر سابق نظام آیت‌الله خمینی سر داد لبیک گفتند و چنین پنداشتند که به رؤیای عزت و آزادی و برابری و مساوات و عدالت در سایه اسلام عزیز دست خواهند یافت، اما غلط بود آنچه پنداشته بودند و با انقلاب ۵۷ وضع از آنچه که بود بدتر شد و فاشیسم شیعی با ناسیونالیسم افراطی فارسی مخلوط گردید و مردم بلوچ از دو ناحیه قومی و مذهبی هدف حمله قرار گرفتند و یک اقلیت شیعه و فارس که زابلی خوانده می‌شود حاکم بر بلوچستان دارای اکثریت سنی و بلوچ شد و با رساندن گزارش‌های دروغین به تهران، زمینه تهاجم همه‌جانبه تهران علیه بلوچستان را فراهم آورد که با نام جنگ با خوانین و سردارهای مزدور بیگانه و جنگ با توده‌ای و کمونیست و جنگ با مواد مخدر و جنگ با وهابیت و جنگ با تجزیه‌طلب، هزاران فرزند این دیار را به کام مرگ فرستادند و علمای این دیار را ترور کردند و مساجد و مدارس را با اتهام لانه‌های تروریستی و مراکز وهابیت تخریب کردند و دین و مذهب مردم را مورد اهانت قرار دادند و هزاران جنایت دیگر که بیانشان دفتری بزرگ و زمانی دراز می‌طلبد.

این وضعیت بوده که جوانان این دیار را مجبور به مسلح شدن و جنگیدن نموده است و از آغاز انقلاب شومی که شما اکنون رهبری آن را در دست دارید تا کنون، این درگیری بین نظام و مردم بلوچ بوده است، اگر چه برخی اوقات از حشمش کاسته شده است اما مدام این جنگ وجود



داشته است و امروز جنبش مقاومت جندالله توانسته است تمامی نیروهای مقاومت را در کنار هم جمع کند و راه نبرد همه‌جانبه علیه متجاوزان و ستمگران را هموار نماید و اکنون مقاومت در بلوچستان تبدیل به درخت تنومندی شده است که ایران به جای خود، جهان نمی‌تواند آن را نادیده گیرد و به سادگی از کنار آن بگذرد و این فقط به خاطر اخلاص و ایمان مبارزان بلوچستان بوده است و تنها هدف این مبارزات و مقاومت‌ها دفاع از مردم و دین و ناموس مردم بوده است و جز این هیچ هدفی را دنبال نکرده است و نمی‌کند.

از آنجائی که این مقاومت، مردمی است و به هیچ بیگانه‌ای کوچک‌ترین ارتباطی ندارد و هیچ‌کس و قدرتی کوچک‌ترین تأثیری بر تصمیمات گرفته شده در این مقاومت ندارد، من بار دیگر به عنوان رهبر این مقاومت، خواهان حل موضوع از طریق مصالحت و گفتگو هستم، نه از این جهت که ضعیف هستیم یا ترسیده باشیم، بلکه از آن جهت که خواهان خون‌ریزی و کشتار نیستیم، بلکه هدف ما رسیدن به حقوق مشروع ماست و اگر حقوق مشروع ملت بلوچ به این ملت برسد، دیگر نیازی به جنگ نخواهد بود و به همین جهت بوده که ما همیشه و از همان روز اول، خواهان حل مسائل از راه‌های مسالمت‌آمیز بوده‌ایم، اما مسؤولان اطلاعاتی با غرور در برابر ما ایستاده و توجهی به مطالبات مشروع ما نکردند و اعضای جنبش را بدون هیچ جرمی دستگیر و اعدام کردند که در نتیجه، جنبش متوسل به مقابله بالمثل شد و راه جنگ و نبرد مسلحانه را در پیش گرفت.

و امروز جنبش در اوج قدرت قرار دارد و آن‌گونه نیست که فرماندهان سپاه به دربارت گزارش دروغ می‌دهند و جنبش را یک گروه چندنفره می‌خوانند، حقیقت جز این است و امروز جنبش از حمایت تمامی اقشار جامعه بلوچستان برخوردار است و دستگیری‌های گسترده و اعدام‌های فله‌ای نشانگر اوج اقتدار جنبش و ریشه‌دار بودن جنبش و ضعف دستگاه حاکم می‌باشد و گزارش‌های دروغین گذشته ثابت می‌کند که گزارش‌های کنونی هم دروغ هستند، زیرا مزدورانت قبلاً گزارش دادند که ۹۰ درصد جنبش را از بین برده‌اند و گزارش دادند که توان عملیاتی جنبش را از بین برده‌اند و بازوی جنبش را شکستند، اما تاریخ ثابت کرد که فرماندهان سپاه دروغ می‌گفتند و جنبش روز به روز مقتدرتر شد و امروز جنبش تبدیل به بزرگ‌ترین چالش پیش روی نظام شده است و نظام در رویارویی با جنبش شکست خورده است و عملیات‌های مقتدرانه جنبش در بلوچستان این موضوع را ثابت می‌کند.

و الآن جنبش وارد فاز استشهادی شده است و در یک سال، سه عملیات استشهادی را به اجرا گذاشته است و هیچ قدرتی را توان مقابله با عملیات استشهادی نیست و خود عملیات‌های استشهادی هم پس از عملیات پیشین سرباز، وارد فاز جدیدی شد و آن اینکه دیگر نیازی به فرستادن گروه‌های چریکی و یا حمله به پایگاه‌ها و پاسگاه‌ها و افراد عادی نظامی نیست، بلکه جنبش به این حقیقت پی برد که این نظام، متکی بر چند شخص است و با از بین رفتن این اشخاص، کل نظام دگرگون خواهد شد و جنبش تمام توانش را در این زمینه به کار خواهد برد.

اما قبل از اجرای عملیات بعدی و برای آخرین بار و به عنوان اتمام حجت و جلوگیری از خون‌ریزی و خشونت، جنبش حل مسائل را از طریق گفتگو و مذاکره مطرح می‌کند و من به عنوان رهبر مقاومت، این طرح را با شما که رهبری نظام را در دست دارید در میان می‌گذارم و در راستای جلوگیری از جنگ و خون‌ریزی، با قلبی صادق می‌خواهم مسائل را حل کنم و تا دو هفته دولت را مهلت می‌دهم که راه مذاکره و گفتگو را پیش گیرد و گره این موضوع به دست شماست و شما می‌توانید به عنوان رهبر نظام در این باره تصمیم بگیرید و از ریخته شدن خون‌های بیش‌تر جلوگیری نمائید، اگر چه تجربه نشان داده است که شما جز خشونت به چیزی دیگر نمی‌اندیشید و از اعدام و کشتار و خون‌ریزی و شکنجه لذت می‌برید، اما به عنوان اتمام حجت و برای آخرین بار، از شما می‌خواهم که در سیاست‌های خود در قبال بلوچستان و اهل سنت تجدید نظر کنید و دست از قتل و کشتار و جنایت بردارید، ورنه آتش بلوچستان کاخ‌های مجلل شما را در تهران تبدیل به خاکستر خواهد کرد و اگر تا دو هفته به این پیشنهاد صادقانه ما پاسخ داده نشد، عملیات‌های جنبش با شدت تمام از سرگرفته خواهد شد و مردم ایران و جهان هم بدانند که ما خواهان کشتار و خون‌ریزی و بمب‌گذاری نیستیم و این رژیم است که جنگ را بر ما تحمیل نموده است و ما را چاره‌ای جز دفاع نیست و دفاع، حق مشروع همگان است.

والله علی ما نقول وکیل

عبدالمالک بلوچ

رهبر جنبش مقاومت جندالله

**نامه سرگشاده محسن مخملباف به خامنه‌ای، ۶ دی ۱۳۸۸****«ای یزید! تو را از تختات به زیر می‌کشیم!»****تو منتظری نیستی که به قدرت «نه» گفت تا انسان بماند و محبوب مردم شد و رفت****ولایت فقیه جامه آلوده‌ای است که حتا اگر خدا به تن کند، هستی کن فیکون می‌شود**

خامنه‌ای! ای پست‌تر از یزید! تو برنده شدی، اکنون دیگر یزید، نفر اول نیست که در عاشورا آدم کشت، تو از او بردی. حالا از خودم ناراضی‌ام که در ۱۷ سالگی با شاه جنگیدم. او وقتی دید مردم او را نمی‌خواهند، کشور را گذاشت و رفت. اما تو ایستاده‌ای تا همه از ایران بروند. خامنه‌ای! ای پست‌تر از یزید! مقاومت کن. بیش‌تر آدم بکش. بیش‌تر تجاوز کن. می‌خواستی احمدی‌نژاد را نجات بدهی، خودت از دست رفتی. می‌خواهی خودت را نجات بدهی، اصل ولایت فقیه را از بین بردی. دست مریزاد. لطفاً باز هم مقاومت کن تا ما باز هم بیش‌تر به دست آوریم. خامنه‌ای! ای پست‌تر از یزید! غرور و نخوت تو را همه می‌دانستند، اما حسادتت را کم‌تر کسی می‌دانست. تو منتظری را کشتی و خودت بر پیکر شهید او بر بلندای دستان مردم حسودی کردی.

خامنه‌ای! ای پست‌تر از شمر! تو منتظری نیستی که به قدرت «نه» گفت تا انسان بماند و محبوب مردم شد و رفت. تو خمینی نیستی که شاه را بیرون کرد و برای چند سال محبوب مردم شد و رفت. تو حتا برای نجات خودت در روز تاسوعا با مزدوران خودت به خانه خمینی حمله کردی. تو حتا شاه نیستی که وقتی دانست مردم او را نمی‌خواهند سلطنت و کشور را گذاشت و رفت تا مردم بدانند روزهای بدتری در انتظار آنهاست. تو فقط یزیدی. چون تنها تو در عاشورا آدم می‌کشی.

خامنه‌ای! ای پست‌تر از خولی! ما تو را به زیر می‌کشیم، با اصل ولایت فقیه‌ات. ولایت فقیه جامه آلوده‌ای است که حتا اگر نعوذ بالله خدا به تن کند، هستی کن فیکون می‌شود.

خامنه‌ای! ما تو را به زیر می‌کشیم از تخت حکومت‌ات. نه، ما تو را بالا می‌کشیم از چاه صدامی‌ات و نور به صورتت می‌اندازیم اما نه با چراغ قوه‌ای که در دست یک سرباز آمریکایی است؛ این نور از مشعل یک دانشجویست که تو را از عمق چاه ترسات بیرون کشیده. آن دانشجو اما تو را نمی‌کشد. او تو را در عاشورای بعدی در بین دسته عزاداران حسینی رها می‌کند تا مردم با چشمان حیرت‌زده خود ببینند تنهایی یزید را.

خامنه‌ای! ای یزید! در هفتم و چهلم شهدای عاشورای امسال، تو را از تختات به زیر می‌کشیم.

خامنه‌ای! ای پست‌تر از پستی...

محسن مخملباف

عاشورای ۱۳۸۸

**نامه سرگشاده ۸۸ استاد دانشکده فنی دانشگاه تهران به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۸۸****در مجموع مسؤولین دولتی و قوای دیگر، توان و پتانسیل لازم برای حل ریشه‌ای مشکلات حاضر را نمی‌بینیم**

بسمه تعالی

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، مقام معظم رهبری جمهوری اسلامی ایران

با سلام و احترام،

جریانات و حوادث بعد از انتخابات دهم ریاست جمهوری، موجب تأسف و نگرانی کلیه علاقه‌مندان به اسلام و ایران گشته است. امضاءکنندگان این نامه از اساتید پردیس دانشکده‌های فنی دانشگاه تهران و خود از علاقه‌مندان به انقلاب و میهن بوده و بیش‌تر ایام جوانی خویش را صرف خدمت به تمدن، فرهنگ، دانش و اعتلای این مرز و بوم نموده و بعضی نیز از طلایه‌داران انقلاب اسلامی بوده‌اند. لذا بر اساس فرمایش مولایمان «کلکم راع و کلکم مسؤول» بر آنان سخت ناگوار است که بنشینند و تماشاگر مصائب و مسائلی باشند که خدای ناکرده ممکن است موجب پرپرشدن غنچه‌های امید این مملکت و بر باد رفتن تمامی فرصت‌ها و زحمات سالیان دراز و رشادت‌ها و مردانگی نسل‌های این مرز و بوم گردد. دلیل اینکه این جمع خدمتگزار، مُصدع اوقات حضرت‌تعالی می‌شود این است که متأسفانه در مجموع مسؤولین دولتی و قوای دیگر، توان و پتانسیل لازم برای حل ریشه‌ای مشکلات حاضر را نمی‌بینیم. نیت تمام امضاءکنندگان این نامه چیزی جز اصلاح امور مملکت و دین و دنیای مردم نیست و انتظار داریم که این نامه هم از این منظر نگریسته شود. مطلبی که کام همه دوستداران اسلام و مملکت را تلخ کرده است برخوردهای خشن و فرافرونی، خصوصاً با دانشگاهیان، دانشجویان و فرهیختگان این مرز و بوم است. مسلماً حمله‌های شبانه به خوابگاه، مأمن، مأوا و محل زندگی دانشجوی بی‌پناه و یورش روزانه به آنان در صحن دانشگاه، محل تحصیل علم و پژوهش، نه نشان قدرت و صلابت نظام است و نه ضرب و شتم و زندان دسته‌جمعی آنان زیننده اسلامیت و جمهوریت نظام. متأسفانه علی‌رغم تأکیدات جناب‌عالی و تمام قول‌های مسؤولین، آمران و مسببان واقعه هنوز محاکمه و به مردم معرفی نشده‌اند و این دانشجویان هستند که هر روز به بهانه‌ای دستگیر و زندانی می‌شوند و یا مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. حق می‌دهید که برای دانشجویان بسیار سخت است که در چنین شرایط ناگوار، دعوت اساتید به بحث، درس و تحقیق را با طیب خاطر و راحتی اجابت کنند.

سالگرد ۱۶ آذر همه ساله پس از انقلاب در جامعه ما بدون هیچ تنشی برگزار می‌شد. اما امسال چه کسانی و از چه می‌ترسیدند که چنین بر پیکر دانشگاه تاخت و تاز کردند و نمایش فتح صحن آن را غرورآمیز ترسیم نمودند! در روز ۱۶ و ۱۷ آذر امسال چند هزار نفر که برخی از آنها مسلح به سلاح‌های سرد، اسپری گاز فلفل و گاز اشک‌آور بودند به داخل دانشگاه وارد شده و طی دو روز متوالی دانشگاه را، که محیط علم و اندیشه است، به صحنه اغتشاشات و نمایش‌های خود تبدیل نمودند.

هنوز برای ما باور این امر بسیار سخت است که در نظام جمهوری اسلامی ممکن است عده‌ای با عُدّه و تجهیزات فراوان و با هماهنگی، به داخل دانشگاه لشکرکشی کنند و دو روز متوالی به ضرب و شتم دانشجویان، فرزندان پاک این آب و خاک، تخریب اموال عمومی و توهین به اساتید پردازند و مهد مهندسی کشور را بی‌حرمت نمایند. متأسفانه که همه اینها به بهانه پاسداری از اسلام و ولایت انجام می‌گیرد و متأسفانه هیچ فرد و نهادی مسؤولیت آن را نمی‌پذیرد.

درخواست ما این است که مسؤولین امر و خصوصاً حضرت‌تعالی ترتیبی اتخاذ فرمائید که خدای ناکرده این حوادث تبدیل به سوژه‌ای در دست رسانه‌های صهیونیستی و معاند نگردد که جمهوری اسلامی را مخالف علم و دانشگاه جلوه دهند، خصوصاً آنکه در این جو نامناسب و غیرشفاف، شایعه تدارک و هماهنگی حضور عناصر غیردانشگاهی و مهاجم در روزهای ۱۶ و ۱۷ آذر ۱۳۸۸ در دانشگاه توسط نهادی منتسب به جناب‌عالی در همه سطوح دانشگاه پخش شده است.

به گمان امضاءکنندگان این نامه، علاج درد، این است که تمام مقامات و کارگزاران نظام، همه اعضای ملت را جدا از گرایشات سیاسی در عمل به عنوان اعضای یک پیکره ببینند و صدای همه آنان را بشنوند و حقوق ملت را، که مصرح در قانون اساسی جمهوری اسلامی است، و آزادی‌های قانونی آنان را به یکسان پاسدار باشند. به اعتقاد ما برخوردهای خشن با جامعه علمی و ادامه بازداشت اهل علم و دانشگاهیان به صلاح مملکت



نیست. بنا بر این، از جنابعالی تقاضا داریم دستور فرمائید که صحن مقدس دانشگاه از تمامی نیروهای غیردانشگاهی عاری گشته و با عذرخواهی مسؤولین امر و پیگرد قانونی مسببین این غائله‌ها و آزادی همه دستگیرشدگان دانشگاهی، از همه اقشار و گروه‌های دانشجویی دلجوئی گردد. امید است که با انجام این اقدامات، پردیس دانشکده‌های فنی دانشگاه تهران که بر اساس معیارهای جهانی در میان دانشگاه‌های برتر دنیا قرار گرفته و بالاترین رتبه در میان دانشگاه‌های کشور را با تکیه بر قدمت، تجربه، نخبگان خود و تلاش‌های مستمر چند ساله اخیر کسب نموده است، به همراه دیگر دانشگاه‌ها و مراکز علمی کشور به رشد بالنده خود ادامه داده و منشأ خدمات بیش‌تر به میهن اسلامی گردد.

با تشکر و احترام

جمعی از اساتید پردیس دانشکده‌های فنی

دانشگاه تهران

۱. آرائی، علیرضا؛ استادیار دانشکده مهندسی مکانیک
۲. آسائی، بهزاد؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۳. ابری‌نیا، کارن؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۴. اسکندری قادی، مرتضی؛ استادیار دانشکده علوم پایه
۵. اشجعی، مهدی؛ استاد دانشکده مهندسی مکانیک
۶. اصل سلیمانی، ابراهیم؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۷. افشارنیا، سعید؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۸. افضل‌ی کوشا، علی؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۹. باباخانی، علی؛ استادیار دانشکده علوم پایه
۱۰. بدیعی، پیمان؛ استادیار دانشکده مهندسی عمران
۱۱. بشارتی گیوی، محمدکاظم؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۱۲. بنی‌هاشمی، محمدعلی؛ استادیار دانشکده مهندسی عمران
۱۳. بهمینار، حسین؛ استاد دانشکده مهندسی شیمی
۱۴. پنجه‌شاهی، محمدحسن؛ دانشیار دانشکده مهندسی شیمی
۱۵. تابش، مسعود؛ دانشیار دانشکده مهندسی عمران
۱۶. تقی‌یاره، فتانه؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۱۷. تیمورنژاد، جمال؛ مربی دانشکده مهندسی مکانیک
۱۸. جعفری، احمد؛ استادیار دانشکده مهندسی معدن
۱۹. حائری یزدی، محمدرضا؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۲۰. حامدی، محسن؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۲۱. حسین‌زاده، غلامعلی؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۲۲. حقیقی، منوچهر؛ دانشیار دانشکده مهندسی شیمی
۲۳. خدادادی، عباسعلی؛ دانشیار دانشکده مهندسی شیمی
۲۴. خدایاری، علی‌اصغر؛ مربی دانشکده مهندسی معدن
۲۵. خسروی، رامتین؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۲۶. خوانساری، احمد؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۲۷. دولت‌شاهی پیروز، محرم؛ استادیار دانشکده مهندسی عمران
۲۸. دولت‌شاهی، بهمن؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر



۲۹. راستگو، عباس؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۳۰. رجایی سلماسی، فرزاد؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۳۱. رحیمی کیان، اشکان؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۳۲. رحیمیان، محمد؛ استاد دانشکده مهندسی عمران
۳۳. رحیمیان، محمدحسن؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۳۴. رضوانی تبار، حیدر؛ مربی دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۳۵. زهرایی، سید مهدی؛ دانشیار دانشکده مهندسی عمران
۳۶. ستاره‌دان، سید کمال‌الدین؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۳۷. سلطانی، ناصر؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۳۸. سلطانیان‌زاده، حمید؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۳۹. سیدابراهیمی، سید علی؛ استاد دانشکده مهندسی متالورژی و مواد
۴۰. سیدامامی، کاظم؛ استاد دانشکده مهندسی معدن
۴۱. شکوری گنجوی، حامد؛ استادیار دانشکده مهندسی صنایع
۴۲. شکرچی‌زاده، محمد؛ دانشیار دانشکده مهندسی عمران
۴۳. صادقی، کیوان؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۴۴. صالحی دزفولی، عبدالرحیم؛ مربی دانشکده علوم پایه
۴۵. صدر، افسانه؛ مربی دانشکده مهندسی شیمی
۴۶. فاخر، علی؛ دانشیار دانشکده مهندسی عمران
۴۷. فاروق حسینی، سید محمد؛ دانشیار دانشکده مهندسی معدن
۴۸. فتحی‌پور، مرتضی؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۴۹. فرجی دانا، رضا؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۵۰. فروزنده، بهجت؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۵۱. فرهنگ، شاهرخ؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۵۲. فیض دیزجی، احمد؛ دانشیار دانشکده علوم پایه
۵۳. فیض، جواد؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۵۴. قادری، سید فرید؛ دانشیار دانشکده مهندسی صنایع
۵۵. قربانیان، سهرابعلی؛ استادیار دانشکده مهندسی شیمی
۵۶. قلندرزاده، عباس؛ استادیار دانشکده مهندسی عمران
۵۷. کراچیان، رضا؛ دانشیار دانشکده مهندسی عمران
۵۸. کهربائیان، احمد؛ استادیار دانشکده مهندسی مکانیک
۵۹. کوثری، فرشاد؛ استاد دانشکده مهندسی مکانیک
۶۰. لاهوتی، فرشاد؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۶۱. لسانی، حمید؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۶۲. لطیفی نمین، منوچهر؛ دانشیار دانشکده مهندسی عمران
۶۳. محجوب جهرمی، محمد؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۶۴. محسنی، حسین؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۶۵. محمدی توچایی، سهیل؛ دانشیار دانشکده مهندسی عمران
۶۶. محمدی، سیامک؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر



۶۷. مرادی، مجید؛ استادیار دانشکده مهندسی عمران
۶۸. مرتضوی، یدالله؛ دانشیار دانشکده مهندسی شیمی
۶۹. معصومی، ابوالفضل؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۷۰. معصومی، ناصر؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۷۱. معظمی، دارا؛ استاد دانشکده علوم پایه
۷۲. منتظری نمین، مسعود؛ استادیار دانشکده مهندسی عمران
۷۳. منصف، حسن؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۷۴. موسوی، مهدی؛ دانشیار دانشکده مهندسی معدن
۷۵. مهاجرزاده، سید شمس‌الدین؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۷۶. میرقاسمی، علی اصغر؛ دانشیار دانشکده مهندسی عمران
۷۷. نادر اصفهانی، سعید؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۷۸. نایی، محمدحسن؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک
۷۹. نجار اعرابی، بابک؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۸۰. نوابی شیرازی، زین‌العابدین؛ استاد دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۸۱. نوع‌پرست، محمد؛ استاد دانشکده مهندسی معدن
۸۲. نیایش، کاوه؛ استادیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۸۳. نیلی احمدآبادی، مجید؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۸۴. نیلی احمدآبادی، محمود؛ استاد دانشکده مهندسی متالورژی و مواد
۸۵. وهابی، سید شمس‌الدین؛ مربی دانشکده مهندسی معدن
۸۶. یاوری شهرضا، مهدی؛ مربی دانشکده مهندسی معدن
۸۷. یزدانی، ناصر؛ دانشیار دانشکده مهندسی برق و کامپیوتر
۸۸. یوسفی کما، عقیل؛ دانشیار دانشکده مهندسی مکانیک

**نامه سرگشاده عطاءالله مهاجرانی به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۸۸****«سخنی با صاحب روزنامه کیهان»****تبدیل ولایت به نفرت، پروژه بزرگی بوده است که روزنامه کیهان، در این سال‌ها این مأموریت را به خوبی انجام داده است**

«دور فلکی یک‌سره بر منهج عدل است
خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل» (حافظ)

منظورم از صاحب روزنامه کیهان، آیت‌الله خامنه‌ای است.

دیری نخواهد گذشت که آیت‌الله خامنه‌ای درمی‌یابد که حسین شریعتمداری نماینده ایشان، مثل سعید مرتضوی، ضربه‌ای کاری به ولایت ایشان زده است. تبدیل ولایت به نفرت، پروژه بزرگی بوده است که روزنامه کیهان، در این سال‌ها این مأموریت را به خوبی انجام داده است. سال‌ها پیش برای شرکت در اجلاس شورای ملی فلسطین به الجزایر رفته بودم. شبی ابوایاد ما را به محل اقامتش، که ویلایی در نزدیکی قصر کنفرانس‌ها در الجزیره بود، دعوت کرد؛ صحبت به طول انجامید؛ ۲۹ سال پیش بود؛ انگار همین دیشب بود؛ ابوایاد هوشمند و به تعبیر اریک رولو در درونش یک نویسنده بزرگ زندانی شده بود و فریاد می‌زد... گفت: در انقلاب اسلامی مراقب افراطی‌ها باشید؛ افراطی‌ها را ما در انقلاب فلسطین تجربه کردیم یا احمق بودند و یا خائن....

در این که حسین شریعتمداری افراطی است، تردیدی نیست؛ حتا دکتر علی مطهری پیشنهاد کرده است ایشان مدتی به جای خوش آب و هوایی برای استراحت بروند تا بلکه این ذهن آشفته و این قلم و زبان خونچکان، اندکی آرام گیرد... به نظرم لازم است آیت‌الله خامنه‌ای دستور دهند گزارشی درباره کیهان برای ایشان فراهم شود. در هر صورت، در این باره سبب، اقوی از مباشر است و این روزنامه به عنوان کارنامه و کتاب آیت‌الله خامنه‌ای تلقی خواهد شد، کتابی که در فردای قیامت، به قول حافظ: «گر بود فردایی»، باید پاسخ‌گوی آن باشند.

نکته‌ای که بهانه نوشتن این یادداشت شد، این است که کیهان بارها در این سال‌ها نوشته است که من به انگلستان پناهنده شده‌ام؛ در سرمقاله‌ها، در ستون یادداشت خوانندگان، و تازگی آقای شریعتمداری در مناظره تلویزیونی با آقای کواکبیان همین ادعا را مطرح کرده است؛ تکرار یک مطلب هم وقتی در طول سالیان انجام شد، لابد در اذهان مردم تأثیر می‌گذارد.

جهت اطلاع آیت‌الله خامنه‌ای عرض می‌کنم که من پناهنده نشده‌ام و هیچ‌گاه به هیچ کشوری پناهنده نخواهم شد؛ هیچ‌گاه در عمرم گذرنامه دیگری نخواهم داشت. صد البته من درباره هموطنانی که به هر دلیل پناهنده می‌شوند و رنج‌ها و دشواری‌های کسب پناهندگی را تحمل می‌کنند، داوری نمی‌کنم. هر ساله ده‌ها هزار نفر از مردم افغانستان و عراق و ایران و ترکیه و پاکستان و زیمبابوه و کنگو و سریلانکا به انگلستان پناهنده می‌شوند که داستانی است پرحسرت و پر آب چشم....

برای کارهای کنسولی مثل تجدید گذرنامه و شرکت در انتخابات در کنسولگری جمهوری اسلامی در لندن رفته‌ام و حتماً تمامی صفحات گذرنامه سابق و فعلی من کپی برداری شده است. مشخص است که من از ویزای اقامت موقت استفاده می‌کنم. آیت‌الله خامنه‌ای دستور دهند همین مورد بررسی شود، که من پناهنده شده‌ام یا نه؛ اگر دیدند که سخن نماینده ایشان در روزنامه کیهان و نیز در سیمای جمهوری اسلامی ایران افتراست، دستور دهند این موضوع از طریق خود آقای شریعتمداری تکذیب شود. در روزنامه کیهان و سیمای ولایت اعلام شود که پناهندگی اینجانب افتراست، البته لابد فردایی هم هست و خدایی و «دور فلکی که یک‌سره بر منهج عدل است».



نامه سرگشاده مهدی خلجی به خامنه‌ای، ۲۵ دی ۱۳۸۸

علی و نهج‌البلاغه او به کنار، دست کم معاویه‌وار، شام خود را تدبیر کنید

من منتقد ریشه‌ای حکومت شما و ایدئولوژی اسلامی هستم

آقای سید علی خامنه‌ای

«و لقد آتوا علی القرية التي أمطرت مطرَ السوء» (قرآن، سوره فرقان، آیه ۴۰)

پدر من، محمدتقی خلجی، روز سه‌شنبه گذشته در خانه‌اش در قم بازداشت شده است. مأموران وزارت اطلاعات نه تنها یادداشت‌ها، نوارها و کامپیوتر او که حتا پاسپورت همه اعضای خانواده از جمله، دختر پانزده‌ساله مرا، برده‌اند و آنها را از حق شهروندی آزادی مسافرت محروم کرده‌اند. پدر من، روحانی سرشناسی است که سابقه انقلابی و زندان در دوران پهلوی دارد و از شاگردان استادان درگذشته‌ای چون مرتضی مطهری و حسینعلی منتظری است. او نزد مراجع تقلید کنونی مانند آقایان وحید خراسانی، شبیری، مکارم شیرازی، نوری همدانی و موسوی اردبیلی نیز شناخته‌شده است. تنها فعالیت اجتماعی وی نیز سخنرانی بوده است. او هرگز در سخنرانی‌های خود نام شما را بی‌احترام نبرده و آشکارا از جمهوری اسلامی دفاع کرده، خود را یکی از تلاش‌گران برای استقرار آن می‌داند. اگر انتقادی نیز بر زبان او رفته، یک‌سره در چارچوب جمهوری اسلامی و قانون اساسی بوده است. گفتن ندارد که او نیز مانند میلیون‌ها ایرانی دیگر از وضع سیاسی کشور خرسند نیست و خواهان خروج مسالمت‌آمیز از بحران است.

شما بارها حکومت عدل علی، را الگوی زمامداری خود فرا نموده‌اید. امام نخست شیعیان در نامه سی و یکم نهج‌البلاغه می‌گوید: «میان خود و دیگران، خویش را عیار سنج بینگار. برای دیگران آن پسند که برای خود می‌پسندی و برای دیگران آن روا مدار که خود بر نمی‌تابی. ستم مکن؛ چنان که ستم کردن بر خود را خوش نداری و نیکی کن؛ چنان که می‌خواهی دیگران با تو چنین کنند. همان‌گونه که خوشنودی خود از مردم را طلب می‌کنی، خوشنودی مردم از خود را نیز بخواه.»

شما در مقام والی اسلامی رفتاری در پیش گرفته‌اید که با این سخن علی سازگار نیست. شما که خواهان بازگشت به الگوی حکومت پیامبر اسلام و امام شیعیان هستید، افراد را در پیشه‌ها و پایه‌های گوناگون به دلیل ابراز نظر سیاسی به زندان‌های مخوف و سلول‌های انفرادی و شکنجه‌های طاقت‌فرسا و احکام قضائی جائزانه گرفتار می‌کنید؛ در حالی که دست‌کم، در شناخت من از سنت اسلامی، نه پیامبر زندانی سیاسی داشته و نه صحابه او که به قدرت رسیدند. علی در مقام خلیفه مسلمین با یک مسیحی بر سر زره خود به قاضی مرافعه می‌برد و قاضی به دلیل فقدان گواه از سوی علی، به نفع مسیحی حکم صادر می‌کند. اما قوه قضائیه، دادگاه ویژه روحانیت، و نهادهای پلیسی و امنیتی تحت نظارت مستقیم شما، نه مستقل هستند که به دلیل ستم عیان شما، داد شهروندان را از شما بستانند، نه حتا به قوانین جمهوری اسلامی یا احکام فقه عمل می‌کنند. ملت ایران از دادگستردن و دادستاندن از شما نومیدند.

هیچ مدرک، شاهد یا بینه‌ای بر نقض قوانین جمهوری اسلامی، که یکی تبلیغ علیه نظام یا توهین به رهبری است، علیه پدر من وجود ندارد. پدر من را تحت فشار قرار داده و به زیر بازجویی گرفته‌اند، بدون اینکه دلیل موجه شرعی یا قانونی برای آن وجود داشته باشد. رسانه‌های جهان خبر بازداشت پدرم را منتشر کرده‌اند، اما رسانه‌های تحت امر شما چون نمی‌توانند اتهامی علیه او مطرح کنند، هنوز خاموش‌اند. مادر بیمار و برادران جوان من با مراجعه پی در پی به زندان‌های شما در قم و نیز اداره اطلاعات و دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت، هنوز هیچ خبری از او نگرفته‌اند که پدر کجاست و چرا در بند است.

اکنون به استعاره قرآن، بر شهر ما «باران بد» می‌بارد. سال‌هاست که بدن روحانیان و خانواده‌های آنان زیر سایه نهادهای ستم‌گستر و رعب‌پرور شما می‌لرزد. سال‌های زندان خود را پیش از انقلاب به یاد می‌آورید؟ جمله‌های نهج‌البلاغه را چطور؟ تصور کنید پدر زاهد و وارسته مرا را در تنگنای سلول انفرادی که این شب‌ها، پیش و پس از بازجویی، قرآن تلاوت می‌کند. تصور کنید خانواده مرا که شام و سحر همان نیایش‌هایی را می‌خوانند که خانواده شما وقتی در بند بودید. از جور شما به که شکایت بریم؟



می‌دانم که پدرم راضی نخواهد بود - اگر حتا من راضی شوم - از شما چیزی بخواهم. هنگامی که بسیاری از روحانیان در شعله‌های تاریک ولع قدرت می‌سوختند و از باریک‌راهی برای رسیدن به مقامی نمی‌گذشتند، عزت نفس پدرم موجب شد در سی سال پس از انقلاب نه خود را آلوده مقام و پول کند نه هدایای شما را به وسیله احمد مروی، از قربان و اعضای دفتر شما، بپذیرد. شما ممکن است سخنرانی‌های نجیبانه اما منتقدانه پدرم را برنتابید، ولی روحانیان بلندپایه در قم پدرم را مدافع سرسخت جمهوری اسلامی و از انقلابی‌های «السابقون السابقون» می‌دانند. پدرم بر سر حرمت آیت‌الله خمینی آشکارا در جلسه‌ای با سید محمود هاشمی شاهرودی - که هنوز برکشیده شما نشده بود و نام بنیان‌گذار جمهوری اسلامی را به درستی و زشتی می‌برد - جدلی تلخ کرد. آن زمان که محمدتقی مصباح یزدی رفتن طلبه‌ها را به جبهه جنگ ایران و عراق «القاء در تهلکه» و خودکشی می‌دانست، پدرم به جبهه می‌رفت و رزمندگان را نیرو و روحیه می‌داد. پسر برادرش، هجده‌ساله، روی مین سوخت و تفتید. مادر بیمارم داغ دو برادر شهید بر دل گرفت که از یکی تنها پس از سال‌ها دو تکه استخوان برگشت. فکر نمی‌کنید، علما و فضلالی قم چه خواهند گفت؟ به جامه ژنده عدالت شما با چه چشمی خیره خواهند شد؟ چرا روز به روز، پله پله، از نردبان عدالت پایین‌تر می‌آیید؟ فرض کنید پدرم در سخنرانی خود در تهران گفته باشد که در حکومت عدل علی نه کهریزک بود نه اوین. باید او را به اوین برد؟ با دیگری که نهان و پیدا همین می‌گویند و می‌اندیشند چه خواهید کرد؟ گمان دارید حوزه علمیه را با اداره آمار، دادگاه ویژه روحانیت و تیپ هشتاد و سه امام صادق تا کی و با چه هزینه‌ای می‌توان ارباب کرد و ترس خورده نگاه داشت؟ شما نه تنها از تصویر خود در میان مردم عادی که از چهره برج‌مانده‌تان در میان روحانیان، غافل‌اید. اخلاق و قانون به کنار، آیا این با زیرکی سیاست‌مداری و کشورداری سازگار است؟ علی و نهج‌البلاغه او به کنار، دست‌کم معاویه‌وار، شام خود را تدبیر کنید.

البته روحانیت و مرجعیت نیز در این میان مسؤول و مقصر است. اگر روزی که با آن خشونت به آیت‌الله منتظری و خانه و خانواده او حمله بردند، علما و فضلال سکوت نمی‌کردند و سیاه‌پوش در خانه خود بست می‌نشستند، امروزه جامعه مدرسین شما دلیری نصب و عزل مرجع نمی‌یافت. یک‌یک به سراغ روحانیان برجسته رفتند و جدا از تطمیع‌شدگان، تهدیدشدگان را به چاه خاموشی انداختند. اکنون باز هم صدایی از استقلال و هویت صنفی روحانیت بر نمی‌خیزد و قربانی بالفعل در میان تماشای ساکت و بهت‌زده و هراسیده قربانیان بالقوه، در چنگال مأموران شما فشرده می‌شود.

ببینید با روحانیت چه کرده‌اید، اسلام که جای خود دارد. و راستی اگر نهاد روحانیت این اندازه زیر سلطه و ارباب شما باشد، روحانی بودن خود شما چه معنا و ارزشی دارد؟ چه کسی با چه امیدی باید به حوزه علمیه برود و طلبه‌وار درس بخواند؟ فقیه و خطیب بشود که چه بشود؟ شما همه روحانیان را آخوند درباری خود می‌پسندید. شما با بدعت‌های سوء نظری و عملی خود باب اجتهاد را کاملاً مسدود کرده‌اید. اجتهاد که به معنای استنباط شخصی از متون دینی است با حاکم شرعی مانند شما چه معنا دارد؟ وقتی روحانی سالوس‌باز شما در تلویزیون شما می‌گوید «هر کس ولایت فقیه را تشریفاتی بداند، کافر و مشرک است»، واقعاً فکر می‌کنید دیگر، فقه، خواندن و آموختن هم دارد؟ دیگران فکر نکنند، چون شما به جای همه فکر می‌کنید؟

احتمال می‌دهم که مرا می‌شناسید و بارها هم سخن مرا خوانده و شنیده‌اید و تصویر مرا از رسانه‌های غربی دیده‌اید. من منتقد ریشه‌ای حکومت شما و ایدئولوژی اسلامی هستم. از نظر فکری و سیاسی نیز با پدرم فاصله‌ای عمیق دارم. امیدوارم که در بازجویی‌ها و اتهاماتی که این روزها پدرم را آماج گرفته‌اند، نخواهید از رابطه نسبی ما بهره سیاسی بگیرید.

شما هر که باشید و هر چه کنید، شهروندان ایرانی منتقد هم همان که بودند خواهند ماند و همان خواهند کرد که تا کنون کرده‌اند. کردار روای شما را می‌ستاییم و رفتار ناحق شما را نکوهش می‌کنیم. ما تنها سخن می‌گوییم و می‌نویسیم و بی‌سلاح و خشونت نقد می‌کنیم. شما اگر راه خشونت را ادامه دهید، ترس بیش‌تری می‌ریزید و بخش‌های خاموش‌تر جامعه را به سخن گفتن و اعتراض بیش‌تر وامی‌دارید. دین شما برای شما. اما اگر به دنیاتان می‌اندیشید، آزادی زندانیان سیاسی و پایان دادن به نقض حقوق بشر در ایران، تنها راه ممکن برای طولانی‌تر کردن عمر زمام‌داری شما و دوام جمهوری اسلامی است.

مهدی خلجی

واشنگتن، بیست و پنجم دی ماه ۱۳۸۸



نامه سرگشاده یک دانشجوی نسل سومی به خامنه‌ای، ۲۸ دی ۱۳۸۸

سلام آقا!

نامه‌ام از سر درد است که سرگشاده شد. می‌نویسم تا همه فریادم را بشنوند، حتا شده اوپاما و سارکوزی و براون، حتا جین شارپ و جرج سوروس هم بشنوند، چاوز تو هم بشنو! نتانیوی جلاد که دوست ندارم و سید حسن نصرالله که دوست دارم، شما هم بشنوید! چاره‌ای نیست، بالأخره نامه سرگشاده را همه می‌خوانند. بدانید من برای رهبرم نامه می‌نویسم.

رهبرم سید علی!

مخاطب نامه من شما نیستید، که اگر بودید سرگشاده نمی‌شد، البته من سرباز ولایت نیستم که سرباز برای فرمانده تعیین تکلیف نمی‌کند و اگر هم خواست نامه‌ای به فرمانده‌اش بنویسد سرگشاده نمی‌نویسد، سرباز ولایت، صیاد شیرازی بود که در وصیتنامه‌اش نوشت: «خداوندا! ولی امرت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را تا ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) زنده، پاینده و موفق بدار.» پسرش می‌گفت تنها سربازی که نگاه می‌کرد «امام علی» بود و اغلب هم موقع تماشا گریه می‌کرد. کاش صیاد الآن بود، می‌دانم شما هم دلتان برایش تنگ شده است؛ صیاد، صیاد دل‌ها بود.

دانشجو هستم، اما الگوی من احمد باطبی نیست که پیراهن خونی دوستش را بالای سرش گرفت تا عکس روی جلد مجله اسپانیایی شود و امروز در آمریکا دارد فکرش را روشن می‌کند و جلوی کنگره آمریکا عکس یادگاری می‌گیرد؛ الگوی من حسین است؛ حسین علم‌الهدی. همانی که نه با پیراهن خونی دوستش بلکه با پیراهن خونی خودش زیر تانک له شد و صدای شکسته شدن استخوان‌هایش زیر شنی تانک، سندی شد بر خیانت سید ابوالحسن بنی‌صدر. همان حسینی که شما را خیلی دوست داشت و شما هم او را خیلی دوست داشتید؛ در خاطراتش خواندم یک بار به خاطر اینکه شاگردان کلاس نهج‌البلاغه‌اش آماده، سر کلاس حاضر نبودند از غربت سخنان امیرالمؤمنین گریه کرد. آقا جان! درد من هم از این جنس است، درد من این است که امروز همه نامه حضرت به مالک اشتر را می‌خوانند، اما نه برای خود بلکه برای مخاطب؛ کاش آن خطبه‌ای را هم می‌خواندند که حضرت فرموده بود که اگر بیت‌المال کابین زنانان باشد، پس می‌گیرم. شاید اگر امیرالمؤمنین تبصره‌ای در ادامه باز می‌کرد که این عدالت، مستثنی از کسانی است که بدون نوبت به دیدار علی آمدند و علی برای آنها اختیاراتی داده است که به کسی تا حال نداده است، آن موقع شاید آن را هم می‌خواندند. آقا جان سؤالی داشتم، راستی امیرالمؤمنین کی به مالک نامه نوشت؟ زودتر از سال ۸۴ که نیست؟ همین ۱۳۸۴ شمسی خودمان را می‌گویم، چرا که تا چند سال پیش به جای نهج‌البلاغه، لایحه کنوانسیون زنان را برایمان می‌خواندند و کتاب نیچه مقدس‌تر از نهج‌البلاغه و حتا قرآن بود، بی‌خیال آقا، می‌روم سر اصل مطلب.

آقا جان! برای اینکه از دست تناقضات دور و برم خلاص شوم، تصمیماتی گرفته‌ام؛ با هیأت امنای محله صحبت کردم، قصد داریم اسم مدرسه‌ای که خواهرم آنجا درس می‌خواند را از «سمیه» به «ندا» تغییر دهیم. آخر اگر سمیه اولین شهید زن اسلام بود، ندا هم اولین شهید! زن راه جنبش سبز بود و اصرار هم داریم حتماً «شهید ندا» باشد نه ندای خالی؛ آخر ممکن است بعضی‌ها، که با قانون دو دو تا چهار تا، تعدادشان کم نیست، ندا را شهید ندانند. با دو تا بسیجی هم صحبت کردیم که شبانه‌روز از تابلوی مدرسه محافظت کنند تا مبادا لباس شخصی‌ها تابلو را از جا بکنند. خوب است بهتان بگویم تصمیم گرفته‌ام از این به بعد لباس دوستم را بپوشم تا متهم به لباس شخصی نشوم، البته شب‌ها هم دندان‌هایم را با مسواک خواهرم مسواک می‌زنم، می‌ترسم مسواک شخصی هم بهم بگویند، بی‌خیال آنفلوانزا. آقا جان! هنوز با شهرداری کار زیاد داریم، با شورای شهر صحبت کردیم اگر قبول کنند می‌خواهیم اسم خیابان «شهید مطهری» را هم به «علی مطهری» تغییر دهیم، چرا که دوران، دوران فرزندسالاری است و البته علی مطهری چون از بصیرت فوق‌العاده‌ای برخوردار است و اعتقاد دارد انقلاب مخملین توهم است و چنین کاری در دستور کار هیچ‌کس نبود و از آنجایی که تمام این حوادث را زاینده ساعت ۱۰ شب ۱۳ خرداد می‌داند، چنین تصمیمی گرفته‌ایم. با این روشنگری علی آقا آن حرفی که شما روز ۲۹ خرداد زدید که «ایران، گرجستان نیست» هم یک توهم بود. قرار است اسم دبستان سر کوچه‌مان را از «عمار» به «زبیر» تغییر دهیم. زبیر بیچاره خیلی مظلوم است، هر کس کم می‌آورد از آبروی زبیر می‌بخشد. زبیر حیف است، او شمشیر اسلام بود و زمانی که مردم مدینه علی را تنها گذاشتند، او جزء هفت نفری بود که پای بیعت با امیرش ماند، اما آخر عمری کم آورد. حالا حالاها برخی باید بدوند تا به گرد پای زبیر برسند، حیف است زبیر را با برخی هم‌سان بدانیم.



آقا جان!

حرف بسیار است اما گویا قلم هم با برخی تبانی کرده است. درد من به اندازه درد پدرم است. درد من شاید از او هم بیشتر است. درد من کسانی‌اند که «أشداء علی الکفار و رحماء بینهم» را «أشداء بینهم و رحماء علی الکفار» تفسیر کرده‌اند. درد من کسانی‌اند که از ۲۱ جلد «صحیفه» امام، تنها صفحه ۱۹۹ از جلد آخرش را خوانده‌اند، اما سطر آخر وصیتنامه امام را نخواندند که فرمود: «میزان، حال فعلی افراد است»، تصمیم دارم به دفتر حفظ و نشر بسپارم در ویرایش‌های جدید این سطر را از وصیتنامه امام پاک کند. آن‌موقع تمام مشکلات حل می‌شود، آن‌موقع استوانه‌های نظام هم شب راحت سر بر بالش می‌گذارند. آن‌موقع دوران دکترای مهدی در انگلیس هم عرض یک ترم تمام می‌شود و برمی‌گردد به وطن. سابقه انقلابی لااقل مدرکی برای روشنفکرترین زن ایران شد، این یکی هم رویش، با سابقه پدرش حساب می‌کنیم، خیالی نیست. اما این حرف امام را چه کنیم که «میزان، رأی ملت است»؟ فکر می‌کنم این را هم می‌شود حل کرد. انکار! انکار تنها راه حل این مسأله است. چه کسی گفته «میزان، رأی ملت است» نخیر، میزان، رأی ملت نیست، میزان، رأی خواص خیلی با بصیرت است. میزان، رأی برخی شکنجه‌دیدگان دوران طاغوت است نه همه آنها، میزان، رأی مرفهین بی‌درد است، میزان، رأی تهرانی‌ها مخصوصاً شمیراناتی‌ها است، میزان، اصلاً رأی نیست. میزان، تعداد بیانیه‌هاست، میزان، اردوکشی خیابانی است، میزان، تعداد موتورها و ماشین‌ها و مغازه‌ها و سطل آشغال‌های سوخته است، از این به بعد هر طرف سطل آشغال بیش‌تری بسوزاند برنده انتخابات است، اولویت هم با سطل آشغال‌های میدان انقلاب تا میدان آزادی است.

رهبرم سید علی!

امام فرموده بودند: «انقلاب ما انقلاب مستضعفین و پابرهنگان است»، چه کسی پابرهنگ‌تر از دختری که پول ندارد قیطره پیتزا بخورد روز ۲۵ خرداد می‌آید در میدان انقلاب ساندویچ می‌خورد. چرا نیروی انتظامی او را دستگیر کرد؟ برود آن بچه دهاتی را دستگیر کند که رأیش با این برابری دارد. انقلاب نکردیم که مردم جسارت بکنند و بیایند رأی بر خلاف رأی برخی بدهند، باید جلوی این جسارت‌ها گرفته شود و نیروی انتظامی هم باید از بابت دستگیری چند ساعته آن دختر مستضعف از عموم استوانه‌ها معذرت‌خواهی کند. اما آقا، من یک مشکلی دارم. احتمالاً معلم اول ابتدایی‌ام به من اشتباه یاد داده است. چندین سال است که انواع کتاب‌های ریاضی عضو دایم و ثابت قفسه کتابخانه‌ام هستند اما هنوز معنای حداکثر و حداقل را نمی‌دانم. شما فرمودید: «سیاست ما جذب حداکثری و دفع حداقلی است»، حداکثر، فاکتور کمی است یا کیفی؟ تا امروز من خیال می‌کردم کمی است، اما گویا من خیالاتی شده بودم. برخی می‌گویند «حداکثر» یک واژه کاملاً کیفی است و ممکن است یک انسان اندازه ۲۴ میلیون انسان کیفیت داشته باشد، حتا اندازه ۴۰ میلیون انسان! ۲۴ میلیون را بی‌خیال، همگی بی‌سواد بودند و پاپتی، احمدی‌نژاد با رمالی رأیشان را دزدیده بود، این رأی‌ها که ارزشی ندارند، مهم کسانی هستند که رأی نیاوردند اما در عوض نخبه‌اند، روشنفکرند، بعضی‌هایشان هم از بس روشنفکرند فیوزشان سوخته است و البته روشنفکرتر و مدنی‌تر و خداجوتر از همه کسانی‌اند که سطل آشغال آتش می‌زنند، ماشین و موتور می‌سوزانند، روز شهادت امام حسین هلهله می‌کنند، به نمازگزاران حمله می‌کنند و با هر چی دستشان برسد می‌زنند، حتا با اسلحه، آدم از روی پل پایین می‌اندازند. خیلی روشنفکرند، آخر ۵۵ میلیون دلار اوپاما که نباید روی زمین بماند.

آقا جان!

کاش آن‌قدر که روضه ندا خواندند یک فاتحه هم نثار آن مادر و دختری می‌کردند که به جرم چادری بودنشان، کشتند. انگار خون ندا رنگین‌تر از آنها بود اما نه سرخ بلکه سبزتر بود، اسمشان را نمی‌دانم، صدا و سیما هم نشانشان نداد، چون بی‌بی‌سی نشانشان نداد. یاد حاج کاظم در [فیلم] «آژانس شیشه‌ای» می‌افتم که می‌گفت: «امنیت ملی من بی‌بی‌سی نیست، امنیت ملی من عباس است». من هم به تقلب از حاج کاظم می‌گویم امنیت ملی من را هم بی‌بی‌سی تعیین نمی‌کند، امنیت ملی من آن مادر و دختری است که به خاطر چادرشان آنها را کشتند. شهید حسن باقری همان غلامحسین افشردی، ژنرال بیست و پنج ساله که معرفتش خیلی سنگین‌تر از معرفت خیلی برخی‌های آن موقع و خیلی برخی‌های این زمان بوده و است، چقدر خوب گفته است که: «بالتر از سیاهی رنگی هست و آن، رنگ سرخ است که رنگ خون شهید است»، این شهیده‌های گمنام چقدر زیبا این سخن حسن باقری را تفسیر کردند که بالاتر از سیاهی چادرشان، سرخی خونشان است.

رهبرم سید علی!



من بچه تهران نیستم، اما شنیدم وضعیت معیشتی مردم آنجا خیلی خراب است، مخصوصاً مردم بی‌بضاعت سعادت‌آباد. مردم آنجا پول برای خرید نان هم ندارند. صف نانوبی‌ها مثل قبل شلوغ نیست، روزها روزه می‌گیرند و شب‌ها از درد گرسنگی، سنگ بر شکم می‌بندند. یادم باشد این تابستان با بچه‌ها اردوی جهادی برویم سعادت‌آباد، مهم‌تر از روستای قوزلوجه است. خدا وکیلی مردم آنجا نانی برای خوردن داشتند اما وضعیت مردم بالاشهر تهران بدتر است. بالأخره آنها شهروند درجه یک‌اند. آنها ملت‌اند. آنها کسانی هستند که کوتاه شدن صف نانوبی‌اشان سند بی‌بدیل تقلب گسترده در انتخابات است، حتی صف نانوبی آنها مهم‌تر از نظام و انقلاب هم هست، نباید کوتاه شود؛ بی‌خیال انقلاب، صف نانوبی را بچسب. مردم درجه یک را داشته باش. غیر از آنها مردمی وجود ندارد و آدم‌هایی که در گوشه‌کنار ایران زندگی می‌کنند مثنی آدم درجه دو هستند که احمدی‌نژاد با رمالی جادویشان کرد و آنها به او رأی دادند، من هم یکی از جادو شدگان، الآن هم نمی‌دانم چرا پشیمان نیستم، هر چند گاهی از دست دکتر هم عصبانی می‌شوم و می‌خواهم برایش نامه بنویسم اما بی‌خیال می‌شوم. اگر به دست خودش می‌رسد می‌نوشتم اما حیف که به دست رئیس دفترش می‌رسد.

رهبر عزیزم!

سرگشاده نامه‌ام را جمع می‌کنم، اما بنا به مد روز در نامه‌ها و بیانیه‌ها، در آخر چند پیشنهاد دارم تا از وضعیت موجود خارج شویم: اول اینکه قانون اساسی را اعلام کنید غیراساسی است تا ما هم با خیال راحت بنشینیم پای لویی جرگه و با حضور نخبگان و عناصر و سرمایه‌ها و استوانه‌ها و برخی‌ها و همه چیزهای انقلاب، مشکل موجود را حکمیت کنیم. البته می‌شود یک دست‌کاری کوچک در قانون اساسی بکنید و در تمام بندها یک تبصره نیم‌سطری برای استوانه‌های نظام و انقلاب و خاندانشان مخصوصاً نورچشمیان، مهدی و فائزه، باز کنید. آخر آنها گناه دارند، این مدت خیلی زحمت کشیده‌اند، گناه است ناامیدشان کرد. به قوه قضائیه هم بسپارید به این مهدی گیر ندهد، آن پسر بیچاره دارد در لندن جهاد علمی می‌کند، چه کار به جهادش دارند آخر؟!

دومین پیشنهاد هم این است که بی‌خیال انقلاب شوید. افراد مهم‌اند، الآن که سربازان ولایت برایتان نامه می‌نویسند و ازتان می‌خواهند یک پیام بدهید تا غائله ختم به خیر شود، خب شما هم پیام بدهید، این میان ختم انقلاب را هم می‌گیریم. انقلاب فدای استوانه‌هایش و برخی عناصرش، شما هم بی‌خیال مردم. تظاهرات ۹ دی هم حکومتی بود با ساندیس گولمان زدند، البته ما اینجا ۸ دی تظاهرات کردیم، بزرگ‌ترها می‌گفتند شبیه تظاهرات دوران انقلاب است. جایتان خالی رهبر جان، با دوستانم کلی شعار نوشته بودیم، سربندم هم «لیبیک یا خامنه‌ای» بود، اما یک گلایه دارم، به ما ساندیس ندادند، اما ما آمده بودیم و آماده هم بودیم. تظاهرات را هم بی‌خیال؛

اصلاً جذب حداکثری یعنی همین. یعنی جذب چهار، پنج نفری که هنوز به خاطر خیانتشان از ملت معذرت‌خواهی نکردند و گویا تصمیم هم ندارند چنین بکنند، آنها خودشان هم اگر بخواهند از نظام و انقلاب خارج شوند ما نباید بگذاریم، به زور هم که شده باید بمانند، آخر آنها نباشند ایران به لبه پرتگاه می‌رسد! (این جمله را یکی از نخبگان فوق‌العاده بصیر گفته است) «حداقل» هم همان مردم روز ۹ دی هستند. آنها که در برابر استوانه‌ها ارزشی ندارند. یکیش خود من، من که در دوران طاغوت نبودم تا شکنجه شوم. دوران امام هم نبودم نخست‌وزیرش شوم؛ اگر هم بودم خیلی کودک بودم و بدون نوبت به دیدار امام نرفته‌ام و دست‌خطی هم از ایشان ندارم. تنها چیزی که از امام دارم وصیتنامه‌اش است و البته «صحیفه نور» را هم امانت گرفته و گاهی می‌خوانم. من که سرمایه نظام نیستم، اصلاً ما نسل سومی‌ها کاره‌ای نیستیم، فردا پس فردا هم همین برخی‌ها مثل اینکه قرار است کشور را اداره کنند. آن یکی نسل‌ها خودشان می‌دانند. اما ما نسل سومی‌ها فدای همان آشیخ اصلاحات. خوب شد یادم افتاد شیخ اصلاحات بیانیه داده است و آمادگی‌اش برای مناظره را اعلام کرده است. آشیخ! اگر صدایم را می‌شنوی اعلام می‌کنم من، یک دانشجوی نسل سومی که از بدی روزگار سابقه انقلابی ندارم و پدرم هم سرمایه انقلاب نیست و تمام سرمایه‌اش مغازه سه در پنجه است که با عمویم شریک است، آماده‌ام با تو در هر موضوعی که کارشناسانت بگویند مناظره کنم، اما پیشنهاد می‌دهم اولین مناظره‌مان در مورد مبانی و اصول انقلاب و اندیشه‌های امام باشد. البته آشیخی که جای پدر بزرگ مرحوم هستی! یادت باشد به کارشناسانت بسیاری اخبار را دقیق به اطلاعات برسانند، متن‌هایت را هم خوانا بنویسند، اما خیالت راحت باشد من از شهرام چیزی نمی‌گویم.

رهبرم سید علی، پیشنهاد سوم هم این است که قانون انتخابات را تغییر دهید. از این پس رأی هر بچه تهرانی غیر بالاشهری برابر ۱۰۰ رأی شهرستانی‌های غیر تهرانی؛ و رأی هر بچه تهرانی بالاشهری غیر از شمیرانات، برابر با ۱۰۰۰ رأی بچه دهاتی‌ها غیر از بشاگردی‌ها؛ و رأی هر بچه شمیراناتی برابر با ۱۰۰۰۰ رأی بچه‌های بشاگرد. عدالت یعنی این، با این قانون، دیگر کسی به فکر کودتای مخملی هم نمی‌افتد. (۱)



و آخر نامه‌ام را کاملاً بی‌ربط با متن نامه می‌نویسم، هر کس هر چه می‌خواهد بگوید، خیالی نیست:
«در حفاظت ز امیرم علی خامنه‌ای
می‌شوم میثم تمار، به دارم بزیندا!»

والسلام

بچه مسلمون مدعی، که دغدغه‌هایش بیش از ادعاهایش است.

*** پاورقی ***

۱- مخلص هموطن‌های تهرانیم هستم، این پیشنهاد سوم به این خاطر است که برخی از همون برخی‌ها! معتقد هستند ایران، همان تهران است و ملت هم فقط مردم تهران هستند. در خلق حماسه ۹ دی مگر تهرانی‌ها کم نقشی داشتند؟ خلاصه اینکه سوء برداشت برای هموطنان پایتخت‌نشینم نشود.

**نامه سرگشاده رسول عباسی به خامنه‌ای، ۳۰ دی ۱۳۸۸ (++)****«جناب علی خامنه‌ای! شما باید بروید!»****اصرار بر خودکامگی و استبداد و درشت‌خویی با مردمی که ولی‌نعمت شما هستند، فرجام تلخی برایتان خواهد داشت**

مردم ایران، امسال در عاشورای حسینی با حضور خودجوش و اعتراضی خود در خیابان‌ها علیه حاکمیت ستم و استبدادی جنابعالی، حجت را بر شما تمام کردند. فریاد ستم‌ستیز مردم ایران به گوش همه عالم رسید و چهره کریه و دژخیمانه شما نیز بیش از پیش بر همه عالم آشکار شد. مردم غیور و آزادی‌خواه ایران برای اتمام حجت با دیکتاتوری شما از بالاترین ارزش‌های خود یعنی نثار جانشان مایه گذاشتند، چرا که مردم ایران آشنا به خوی درنده‌مزدوران جنایتکار شما بودند و با تمام این آگاهی برای آزادی به خیابان‌ها آمدند تا آگاهانه و بدون ترس و وحشت از اختناق پوشالی جنابعالی، خونشان را تقدیم میهن خود و آزادی کنند.

جناب علی خامنه‌ای

بیش از بیست سال حاکمیت مطلقه جنابعالی، نتیجه‌ای جز فساد و تباهی در میهن ما بر جای نگذاشته و هنر (عملکرد) شما منافق‌پروری و پرورش جرگه‌ای چاپلوس مفسد و جنایتکار بیش نبود و ایجاد شکاف بین آحاد ملت و برقراری تبعیض در کشور. جناب خامنه‌ای؛ بیست سال، زمان اندکی نیست و شما هر آنچه در چنته داشتید با مردم و میهن ما آزمودید و با توهنات حماقت‌بار خویش کشورمان را به مصاف همه دنیا بردید و همه را دشمن خوانده و دشمن ایران ساختید.

هجده سال پیش در چنین روزهایی که تحت ستم حاکمیت جورتان بودم، به شما خیرخواهانه نوشتم از فروپاشی استبداد در شوروی پند بگیرید و دین به مسجد بسپارید و حکومت به جمهور؛ به شما نوشتم با سپردن حاکمیت به جمهور، نام نیک از خود در تاریخ ایران ثبت کنید که حاکمی از بالا اصلاحات ساختاری در جهت منافع ملی و میهنی به عمل آورد و کشور را به پیشرفت و ترقی سوق داد، خاطر من هست که برایتان نوشتم ولایت فقیه ابتر است و دیر یا زود حاکمیت ملی و مردمی در میهنمان برقرار می‌شود، ولی هرچه دیرتر، زیان مصالح و منافع ملی ما بیش‌تر؛ لذا از شما استدعا داشتم برای منافع ایران روند تحولات را از بالا تسریع دهید. (خاطر من هست برایتان متذکر شدم بعد از بیست سال یا سی سال بالآخره این رژیم، رفتنی هست و فروپاشی، گریزناپذیر، حالا اتفاقی که به جبر تاریخ و سلطه بیست یا سی سال طول خواهد کشید، چه بهتر که زودتر محقق شود و دین و دنیای مردم ایران بیش‌تر آسیب نبیند و منافع ملی دچار زیان نشود و با برقراری حاکمیت ملی و مردمی، کشورمان بدون تضاد با دنیای خارج، در مسیر رشد و توسعه و رفاه مردم قرار گیرد). اینک سال‌هاست از مکتوب قبلی اینجانب به شما می‌گذرد، شرایط، بسیار فرق کرده است و جنابان مانند در قدرت را گزیدید و پیروی نفس‌گردید و ستمکار در حق ملت و میهن، اینک ننگ را قرین نام خویش ساخته‌اید و خون مردم را ریخته و حتا حرمت عاشورا شکستید و با کشتن مردم، جنایت کردید. حتم دارم منافقان، شما را چنان احاطه کرده‌اند که فرصتی برای اندیشیدن ندارید و ای کاش از آرشو بیت عنکبوتی‌تان نامه قبلی‌ام را می‌خواستید و دوباره می‌خواندید و یا هشدارنامه نمایندگان مجلس ششم را محترم می‌شمردید. اصرار بر خودکامگی و استبداد و درشت‌خویی با مردمی که ولی‌نعمت شما هستند، فرجام تلخی برایتان خواهد داشت. بار دیگر با نظر به مصالح و منافع ملی و میهنی کشورمان، شما را خیرخواهانه دعوت می‌کنم به کناره‌گیری از قدرت و سیاست و توبه به پیشگاه ملت شریف ایران و پیشگاه خدای متعال - باشد که مردم از تقصیرات شما به مهر گذشت کنند. تا فرصت هست، اندیشه کنید و عمر باقی را به خلوت خویش مشغول شوید و از توهنات احمقانه دوری گزینید و خود را به نمایش‌ها و شعبده‌های مندرس و مزخرف چون نهم دی‌ماه دلخوش و فریفته نسازید، که چنین مضحکه‌ای گر چاره‌ساز بود، سابق بر این در بیست و سوم تیرماه ۷۸ آزمودید، امسال سال خیزش ملی با فریاد رسای «مرگ بر دیکتاتور» و «مرگ بر خامنه‌ای» آیا به گوشتان رسید؟ اعمال مزدوران شما و مکاری و جنایت‌پیشگی شما بنی‌امیه را نزد تشیع روسفید کرد؛ شرم و ننگتان باد!

هرچه از نردبان نخوت استکباری بالاتر روید، استخوانتان بدتر خواهد شکست، چرا که عاقبت شما سقوط و سرنگونی محتوم است. جناب خامنه‌ای، اصرار شما بر استمرار سلطه و حفظ قدرت به چه منظور هست؟ بعد از این، چه کار می‌خواهید بکنید که طی بیست سال گذشته فرصت



آن را نداشتید؟ تنها راه عاقبت به خیری شما توبه و عذرخواهی از ملت ایران هست و کناره‌گیری از قدرت و سیاست؛ در غیر این صورت، شما با زور و قهر کنار خواهید رفت. ماندن شما بر اریکه قدرت، محال هست و غیرممکن و دوام هر چه بیش‌تر حاکمیت شما مترادف هست با جنایت و ستم بیش‌تر و بدتر شدن فرجام شما، از عاقبت و سرنوشت صدام و دیگر دیکتاتورها عبرت بگیرید. توجه به تاریخ سرزمین ما داشته باشید که مردم نجیب ایران با بردباری، سال‌ها با حاکمان خود به مدارا کنار آمده‌اند، ولی همیشه این شکیبایی را حد و اندازه‌ای بوده و امروز دوران شما سر آمده است و شما جناب علی خامنه‌ای باید بروید.

پاینده و جاوید ایرانی آزاد و آباد
دبیرکل نهضت نجات ملی ایران
رسول عباسی

رونوشت به:

ریاست محترم مجلس خبرگان، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی
ریاست محترم مجلس شورا، آقای لاریجانی
دبیرکل مجمع روحانیون مبارز، آقای خاتمی
دبیرکل جامعه روحانیت مبارز تهران، آیت‌الله [مهدوی] کنی
دبیرکل حزب اعتماد ملی، آقای کروی
دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب، آقای سلامتی
دبیرکل حزب مؤتلفه، آقای حبیبی
دبیرکل حزب کارگزاران، آقای کرباسچی
دفتر سیاسی حزب مشارکت
اولین رئیس‌جمهور، آقای بنی‌صدر
آخرین نخست‌وزیر، آقای میرحسین موسوی
رئیس شورای ملی مقاومت، خانم رجوی
رایزن حزب مشروطه، آقای همایون
شورای مرکزی جبهه ملی ایران
دفتر سیاسی نهضت آزادی
ولی عهد سابق و فعال سیاسی، آقای رضا پهلوی

حضرات آیات عظام:

آیت‌الله العظمی صانعی
آیت‌الله العظمی شبیری زنجانی
آیت‌الله العظمی بیات زنجانی
آیت‌الله العظمی موسوی اردبیلی
آیت‌الله العظمی دستغیب

*** منع ***

وبسایت «نهضت نجات ملی ایران»



http://www.nehzat.info/nehzat/Abbasi_khamani.htm



نامه سرگشاده نوشابه امیری به خامنه‌ای، ۲ بهمن ۱۳۸۸

آقای خامنه‌ای! کی می‌روید؟

نوشابه امیری

آقای خامنه‌ای! ولی مطلقه فقیه!

تا امروز ما هر چه نوشتیم و گفتیم بی‌اثر بود. شما صدای مردم را نمی‌شنوید، نمی‌خواهید بشنوید. نمی‌توانید بشنوید... نمی‌دانم؛ بی‌اثر است حرف‌هایمان. ما ولی حرف‌های شما را می‌شنویم، می‌خوانیم، عملکرد شما را می‌بینیم. می‌دانیم توقع‌تان از «مردم همیشه در صحنه» چیست. شما می‌خواهید آنان یک زبان بگویند شما و رئیس دولت منتصب‌تان، لباس بر تن دارید. همین. آن هم در حالی که واقعیت نشان می‌دهد که چنین نیست. حالا باید چه کنیم؟ حالا که به اینجا رسیده‌ایم، آیا سؤال دیگری در برابر ما می‌ماند، جز اینکه: آقا! شما کی می‌روید؟ ما حرف دیگری داریم بزنیم جز اینکه: تا کی باید در برابر رهبر ایران، بنویسند «آیت‌الله خامنه‌ای»؟ ما کی دوباره حق خواهیم داشت که در برابر نوع حکومت کشورمان بنویسیم «جمهوری»؟ باور کنید پاسخ شما به این سؤال، نه فقط تکلیف عوام، که تکلیف خواص را هم روشن خواهد کرد. ما دیگر این بحث را فراموش کرده‌ایم که ولی فقیه باید واجد چه شرایطی باشد. مهم این است که می‌دانیم ویژگی‌های حکومت «دیکتاتوری» چیست. اصلاً چه وقت این حرف‌هاست وقتی نمایندگان‌تان به صراحت می‌گویند «شرایط مرايط» نداریم؛ «انتخاب منتخب» در کار نیست. آقا، آمدنش بر اساس «کشف» است.

باشد؛ خودتان این را به صراحت بگویید. خودتان بگویید جمهوری در کار نیست. بفرمایید انقلاب ۵۷ ضد سلطنت خانواده پهلوی بود، بگویید خواست آن انقلاب، سلطنت ما بود. بگویید اینها را. جانشین هم که دارید. بگویید؛ شترسواری که دولا دولا نمی‌شود. بگویید چرا ملت ما را مردمانی می‌خوانید با صفاتی عجیب و غریب - از جمله اینکه آگاهیم، شجاعیم و زمان‌شناس - اما تا می‌آییم نشان دهیم که حق با شماست، نشان دهیم که ما آگاهیم، شجاعیم و زمان‌شناس، صدایتان در می‌آید که: «انتخابات تمام شد و اشکالی هم بر آن وارد نبود». چرا توصیه می‌کنید که «کاملاً هشیار» باشیم، اما تا می‌خواهیم هشیاری خود را به منصف ظهور برسانیم، می‌گویید: «از هرگونه رفتار و گفتار تحریک‌آمیز و بدگمانانه پرهیز کنید. رئیس‌جمهور منتخب و محترم، رئیس‌جمهور همه ملت ایران است و همه و از جمله رقیبان دیروز باید یکپارچه از او حمایت و به او کمک کنند.»

آقای خامنه‌ای! حضرتعالی «دیدار با جوانان فرزانه را مثل همیشه بسیار شیرین و امیدبخش» می‌خوانید، و اینکه «توجه جوانان به مسائل اساسی کشور، نشانه و معنای پیشرفت است و مسئولان باید با توجه به این حقایق، برای آینده برنامه‌ریزی و اقدام کنند». پس بگویید چرا تا صدای همین جوانان در می‌آید، می‌فرمایید: «بیگانگان با درک این مسأله، محیط‌های دانشگاهی و دانشجویی را آماج توطئه قرار داده‌اند تا به هر شکل ممکن، در روند فعالیت‌های علمی اختلال ایجاد کنند». بعد آدم‌هایتان هم در جامه قضا هم، حکم ۸ سال و ۱۰ سال و تبعید و شلاق، برای جوانان ما صادر می‌کنند؛ چرا؟

آقای ولی مطلقه!

چرا شما خطاب به ما مردمان «همیشه در صحنه» می‌گویید «به هر حال، در انتقاد از هر مسأله و دستگاهی باید انصاف را هم در نظر گرفت» اما نوبت خودتان که می‌رسد، می‌گویید: «همان فردای انتخابات عده‌ای بدون دلیل و استدلال، آن انتخابات عظیم را دروغ خواندند؛ آیا این جرم کمی است!» این جرم کمی است؟

چرا می‌گویید «انتخابات مال مردم است و نتیجه آن بر اساس تشخیص ملت رقم می‌خورد» اما وقتی سیزده چهارده میلیون نفر از همین ملت [البته بین سیزده تا چهارده، یک میلیون تفاوت است ولی چون اعداد معنای زیادی در قاموس گردانندگان حکومت اسلامی ندارند، ما هم مثل شما می‌گوییم سیزده چهارده میلیون] تشخیص‌شان با تشخیص شما یکی نیست، می‌شوند خس و خاشاک، و شما هم صدایتان در نمی‌آید؟

این سیزده چهارده میلیون، حرکت بعدی‌شان باید چه باشد، وقتی «تشخیص»‌شان به هیچ گرفته می‌شود؟ چرا وقتی فرزندان همین میلیون‌ها نفر، تظاهرات سکوت برپا می‌دارند، در عاشورای حسینی به خیابان می‌آیند تا برای یک مرجع تقلید عزاداری می‌کنند، روی پشت بام‌ها الله اکبر می‌گویند



و... اما مأموران رئیس‌جمهور همفکر شما با ماشین از روی بدن‌های گرم و زنده آنها می‌گذرند، شما هیچ نمی‌گویید تا بقیه آنها را هم بگیرند، به دادگاه نمایشی بکشانند، وابستگان شهیدان انقلاب ۵۷ را به روز علیرضا بهشتی بنشانند، با روح‌الامین‌شان در کهریزک آن کارها کنند، که می‌دانید؛ چرا؟

چرا می‌گویید: «انتخابات برای این است که در صندوق‌های رأی معلوم شود که مردم چه می‌خواهند نه در کف خیابان‌ها.» اما یک کلمه نمی‌گویید وقتی آن همه صندوق را با کاغذهای یکدست پر کردند، مردم باید چه کنند؟ نکنند باید به احمد جنتی مراجعه کنند! یا به سردار محصولی، سردار رادان، سردار نقدی، سردار احمدی مقدم، به روح‌الله حسینیان که زمانی قاتل بوده، به سعید مرتضوی... به کی؟

آقا! اگر شما به واقع بر این باورید که «همه باید فصل‌الخطاب را قانون بدانند» با استناد به چه قانونی امریه صادر می‌کنید که «همه جریان‌ها و گرایش‌های داخل نظام، به ویژه خواص، باید خط و مرز خود را با دشمن، به صورت شفاف، مشخص کنند؟» این خط و مرز را چه کسی تعیین می‌کند؛ شما که خود طرف اصلی دعوایید.

شما می‌فرمایید: «مردم با دیدن مناظره‌ها و دیگر برنامه‌های تبلیغاتی قدرت قضاوت به دست آوردند و احساس کردند که نظام اسلامی، اندرونی، بیرونی ندارد و مردم را بیگانه نمی‌داند و حقیقتاً برای مردم حق انتخاب آگاهانه قائل است... بنا بر این، از این دیدگاه، مناظره‌ها امری مطلوب به حساب می‌آید.»

بعد همین مناظره‌ها قطع می‌شود؛ سیمای حکومت اسلامی شود می‌شود تربیون یک‌جانبه آنکه همفکر شماست؛ حتا به هاشمی رفسنجانی (که درباره‌اش چنین اظهار نظر کرده‌اید: «آقای هاشمی قبل از انقلاب، اموال خود را صرف مبارزه می‌کرد و در سی سال اخیر هم با به عهده گرفتن مسؤولیت‌های فراوان، در حساس‌ترین مقاطع در خدمت انقلاب و نظام بوده و هرگز از انقلاب برای خودش، مالی نیاندوخته است و مردم باید به این حقایق توجه داشته باشند»)، به مهندس میرحسین موسوی که نخست‌وزیر خود شما بوده، به مهدی کروبی که رئیس مجلس تان بوده، به ناطق نوری که رئیس دفتر بازرسی شماست، به... نه فقط اجازه حضور در سیمایتان را نمی‌دهید، نه فقط مجوز راهپیمایی نمی‌دهید، بلکه آنها را در حصر نگاه می‌دارید، بر آنان حمله فیزیکی می‌برید، رئیس‌جمهور همفکر تان از شیراز، خودش را به تهران می‌رساند تا حکم عزل رقیب را امضا کند و... آن وقت شما باز می‌گویید: «اگر نخبگان سیاسی بخواهند قانون را زیر پا بگذارند، خواسته یا ناخواسته، مسؤل خون‌ها، خشونت‌ها و هرج و مرج‌ها خواهند بود!»

نه؛ این‌طوری نمی‌شود. شما برای ما یک راه گذاشته‌اید؛ یک سؤال: شما کی می‌روید؟ دقت کنید بحث بر سر براندازی یک نظام نیست؛ سؤال بر سر حضور یا عدم حضور یک تفکر است؛ سؤال بر سر حضور یا عدم حضور قانون است؛ پرسش این است: جمهوری داریم یا سلطنت؟ همین.

*** منع ***

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/article/-3d930fc3e9.html>



نامه سرگشاده یک کارمند قوه قضائیه («سرباز گمنام») به خامنه‌ای، ۲ بهمن ۱۳۸۸

بسم الله الرحمن الرحيم
رهبر معظم انقلاب اسلامی

پس از ارسال چندین باره نامه‌های مکرر به جنابعالی و عدم دریافت هیچ پاسخی از آنها و با توجه به حوادث یک سال اخیر کشور و اوضاع بسیار آشفته و اسفناکی که در این مرز و بوم حاکم است، بار دیگر حسب تکلیف مطالبی را به حضور و به صورت سرگشاده معروض و از جنابعالی تقاضا دارم پاسخ لازم را ارائه طریق فرمائید.

شاید این نوشته مورد غضب بسیاری از خودپرستان و وابستگان شرق و غرب و جهال قرار گیرد! ولی آنچه برای حقیر مهم است، انجام تکلیف است و حمایت یا نکوهش بی‌پایه اهمیتی ندارد و اتفاقاً حقایقی که مورد هجوم جماعت غیر امت و وسط قرار نگیرد حقیقت نیست. امروز کشور عزیز ما ایران در میان دو تیغه تحجر و دگراندیشی قرار دارد و در کمال تأسف، حاکمیت این دو پدیده مذموم و غیرشرعی در بخش‌هایی از نظام اسلامی ما رؤیت می‌شود!

برای پیشنهادهای اصولی، تجزیه و تحلیل واقعی و منطبق بر حقیقت موضوع ضرورت دارد. حکومت جمهوری اسلامی ایران که تا یک سال پیش ادعا می‌شد ام‌القرای جهان اسلام و باثبات‌ترین کشور جهان است و به زودی اداره جهان را عهده‌دار خواهد شد! هم‌اکنون حدود ۸ ماهی هست که با خود درگیر است و توان اصلی کشور برای آرامش‌بخشی و ایجاد امنیت صرف شده است. راستی آیا انتخابات و کاندیداها عامل و باعث این روند هستند؟ آیا ملت ایران قبلاً اطلاعی از وضعیت کشور و مسؤولین خود نداشت؟ آیا استکبار و مزدوران وی فقط در این یک سال به کشور ما حمله‌ور شده‌اند؟ آیا واقعاً آنان آن‌قدر قوی و ما آن‌قدر بوج هستیم که نمی‌دانستیم؟ آیا اکثریت دانشگاهیان مرتبط با جریان‌های روشنفکری و تقریباً سکولار منحرفند و یا اکثریت روستائیان سهام عدالت بگیر و دفترچه درمانی بگیر؟... آیا این بن‌بست استراتژیک نیازمند راهگشایی‌ای صریح و شفاف و قاطع و اصولی نیست؟

باور کنید که این برادر کوچک شما تنها و تنها بر اساس تکلیف و درک خود و با ملحوظ قرار دادن پاسخگوئی در پیشگاه باری تعالی و شاهد قرار دادن مولای همه ما حضرت حجت (عج) این مطالب را می‌نویسد و البته شرعاً و قانوناً انتظار پاسخگوئی را دارد. نگارنده عمیقاً و با توجه و تمسک آموزه‌های شرع انور و مرحوم امام خمینی و جنابعالی بر این باور است که قاطبه ملت ایران و از اکثر جناح‌های موجود، هدف و سعیشان بر انجام تکلیف و توجه به مسلمانی و ایرانی بودنشان است. گاهی در گروهی مدنیت و در گروهی توجه به اصول اعتقادی ارجحیت دارد که اگرچه در حقیقت این ترجیحات ناشی از نقص در فهم دین و طی طریق است، ولی در حالت کلی، نشان دیانت و دلسوزی برای کشور است و به حق و انصاف از عالی‌ترین کمالات امام توأمان‌سازی دیانت و مدنیت و روشنفکری عالی در عین دیانت و اصولگرایی مطلق است! همان امری که به حق و وضوح در حوزه حاکمیت، از طرف شما مردمسالاری دینی نام گرفته است.

شاید این عریضه تحفه‌ای ناچیز در بسط اتحاد و همدلی باشد. برای همین و به دلیل سعه صدر شما و به دلیل مسؤولیت شما و به دلیل بستن زبان افراط‌گرایان و به دلایل عدیده دیگر، طرف خطاب جنابعالی هستید. ارائه راهکارها در حد فهم ناقص حقیر، متوقف بر تحلیل اوضاع کشور از همان منظر حقیر است:

اوضاع کنونی کشور عزیز ما بر پایه معقولات و خردورزی مورد تأکید شما، از نظر مبانی استراتژیک و شاخص‌های اساسی مورد توجه شرع انور، چندان موجه و مطلوب نیست! اقدام بر اساس دستورات شرع انور در تمام زمینه‌ها اولویت و تکلیف بدون شبهه و مؤکد حکومت اسلامی است. صداقت در گفتار، مبارزه با ظلم و طغیان، رفع منکرات از ظاهر کشور اسلامی، جلوگیری از اسراف در هر زمینه‌ای، پیگیری و اجرای هر پیشنهاد خیر و پیگیری شدید هر تخلف و در یک جمله، قانونمندی محض و قاطعانه و فراگیر تمام ارکان حکومت، حتا شخص رهبری، تکلیف شرع و وظیفه حکومت است و مهم‌تر اینکه حکومت اسلامی در صورت عدول از این اصول، دیگر اسلامی نخواهد بود، حتا اگر عنوان اسلامی بودن را مرتباً تکرار کند. در کمال تأسف، امروز حکومت جمهوری اسلامی ایران در این زمینه‌ها بسیار ضعیف و پر از نقص و ایراد است و تأسف‌بارتر اینکه این بیماری‌ها در درجه اول ناشی از تسامح و سستی و قصور مسؤولین کشور است! حقیر، مجبور به شمارش بخشی از این مصادیق هستم:



دروغگوئی بسیار وقیحانه و مکرر مسؤولین کشور در اکثر رده‌ها به مردم مثلاً: تا به حال در مورد عاملان و کیفیت و... «قتل‌های زنجیره‌ای» ده‌ها گزارش دروغ توسط مسؤولین مربوطه به ملت ایران داده شده است و ملت به عنوان صاحب کشور و نظام واقعیت ماجرا را نمی‌دهد! در قضیه «قتل زهرا کاظمی» (خبرنگار ایرانی مقیم کانادا) حدود ۷ گزارش متضاد از ۷ مرجع مسؤول و رسمی دولتی صادر شد و باز ملت ایران حقیقت امر را نفهمیدند.

در قضیه «جعل مدرک تحصیلی یکی از وزرای سابق کشور» [گردان] حداقل ۵ مرجع رسمی ۳ گزارش متضاد تحویل مردم دادند و در کمال تأسف، ۲ مرجع همچنان بر موضع باطل خود اصرار کردند و می‌کنند. در همین مورد، حقیر بر علیه وزیر مذکور به دلیل جعل مدرک و کلاهبرداری چندین ساله از بیت‌المال، اول به رئیس‌جمهور و سپس به رئیس قوه قضائیه و در آخر به دفتر شما شکایت کردم و سه بار هم اصرار بر پیگیری شکایت کردم و در کمال تأسف خبری نشد!

هم اکنون تعدادی از نمایندگان و مراجع مسؤول مجلس یکی از معاونین اصلی رئیس‌جمهور [رحیمی] را دارای مدرک جعلی و کلاهبرداری از بیت‌المال می‌دانند و تعدادی از مسؤولین دولتی هم به شدت این اتهام را دروغ می‌دانند، طبق معمول، بیگانه و غیر مطلع از اصل قضیه، ملت ایران است

دروغگوئی فاحش در مورد انواع آمار و ارقام فعالیت‌های دولت‌های فعلی و قبلی به طور مکرر و توسط بسیاری از وزرا و نمایندگان که به لحاظ گستردگی، فقط عناوین آن را متذکر می‌شوم: میزان نرخ تورم، تولید فولاد و آلومینیوم و قیمت مسکن و...

دروغگوئی آشکار ۳ معاون رئیس‌جمهور فعلی در ظرف یک هفته پس از ارسال نامه جنابعالی به رئیس‌جمهور در مورد عدم به کارگیری فردی خاص [رحیم‌مثنائی] در مشاغل حساس در خصوص واقعیت نداشتن نامه و....

شاید نزدیک‌ترین مصداق، مربوط به فعال بودن یا نبودن «راه‌آهن مسیر شیراز - اصفهان» باشد. در حالی که این پروژه در ایام انتخابات افتتاح شد، مورد انکار عده‌ای قرار گرفت. اخیراً توسط مسؤولی سابق، ادعای افتتاح نشدن گردید و بلافاصله راه آهن، اعلامیه دایر بودن داد و مردم دایر بودن را تکذیب کردند و خبرگزاری‌هایی به صورت مستند اثبات عدم دایری کردند و یکی از مسؤولین طرفدار دولت در قم ادعا کرد که این خط دایر است و اینان وقیحانه دروغ می‌گویند! و باز در این عصر گستردگی ارتباطات، ملت ایران نمی‌دانند که این خط دایر است یا نه!

**نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۸ بهمن ۱۳۸۸****«سربداران ویرانه دروغ»****امروز دو تن بی‌گناه بر دار شدند، سربدارانی که به دار شدند تا مردمان با ترس، از حق خود دست بردارند**

امروز دو تن بی‌گناه [محمدرضا علی‌زمانی و آرش رحمانی‌پور] بر دار شدند، سربدارانی که به دار شدند تا مردمان با ترس، از حق خود دست بردارند. شاید کسانی را ترس بر جان نشسته باشد، که ترس، اسلحه جبار است در هنگامه دروغ. امروز دو تن بی‌گناه بر دار شدند، سربدارانی که تنها جرم‌شان این بود که باید کشته می‌شدند تا مردمان حق خویش را از یاد ببرند. و این اتفاق افتاد در دورانی که حاکمی ادعای عدل می‌کرد و قاضی قسم به خدای خورده بود و امیری امارت می‌کرد که هاله‌ای از نور بر دور خویش دیده بود و فیلسوفی بر انجمن بزرگان تکیه زده بود که حقیقت از بزرگان آموخته بود.

امروز دو تن بی‌گناه بر دار شدند، سربدارانی که شاهد دروغ و فریب و نیرنگ حکومتی‌اند که مدعی حقیقت است و گوش جهان را از ادعای عدل و اخلاق کر کرده است. هرگز، هرگز، هرگز، در هیچ دورانی چنین بی‌گناهی، به این «هیچ جرم» بر دار نشده بودند. و تنها دلیل بر دار شدن آنان همان بود که مردمان از دروغ بترسند. و این یعنی که حاکمی که بر مرکب ظلم سوار بود، سر بلند کرد و چشم در چشمان خدای دوخت و نیزه بر چشمان حقیقت کرد.

آقای خامنه‌ای!

باورم هست که خدایی ناظر بر شماست، و باور نمی‌کنم که خدای را باور داشته باشید که اگر یک لحظه به عدالت الاهی ایمان داشتید، در سرزمینی که حکم‌تان جاری و ساری است این دو تن را چنین ظالمانه بر دار نمی‌کردند، برای ترساندن مردمان. و ما چه بیهوده مردمانی خواهیم بود اگر فریاد نکنیم از این ظلمی که بر آن دو تن رفت و اگر بر دیگران رود.

آقای خامنه‌ای!

باورم نمی‌شود اگر چهل سال قبل می‌شنیدید آنچه را که امروز کردید سلطانی، امیری، پادشاهی، فقیهی انجام داده باشد، خود کرده باشید و از خدا آرزوی مرگ نکنید که خدا نکند من به جایی برسم که چنین کاری بکنم. باورم نمی‌شود اگر سی سال قبل شما یا بزرگان دیگر گمان می‌کردند که عاقبت حکومت‌شان به جایی می‌رسد که دو تن را بی‌گناه بر دار می‌کنند تا دیگران را از عدالت‌خواهی بترسانند، مطمئنم اگر آن بزرگان پایان کارشان را چنین می‌دیدند، هزار بار لعن و نفرین می‌کردند دستانی که مشت شد و شعار عدالت و آزادی و جمهوری اسلامی را داد. باورم نمی‌شود اگر بیست سال قبل که هنوز خرقة ولایت را بر دوش نینداخته بودید، اگر به شما می‌گفتند، برای این خرقة باید جوانی را و جوانانی را بکشید تا دیگران بترسند و حقی را که خدای به آنان داده است، نخواهند. باورم نمی‌شود انسانی باشد، بشود و بتواند خود را شریف و بزرگ و آدم بداند و چنین ظلمی را بر دیگران روا کند.

آقای خامنه‌ای!

به قول شمس تبریزی «عرصه سخن، بس تنگ است» و در این تنگنای سخن، آدمی نمی‌داند چه بگوید و به که قسم‌تان بدهد و ذکر کدام حقیقت را بکند که باب گفتنی و شنیدنی و عرصه حقیقتی با شما گشوده شود. می‌گویند ظلم و جور، گوش و چشم ظالم را چنان می‌بندد که هیچ چیز نمی‌بیند و نمی‌شنود جز قدرت، و هیچ نمی‌خواهد جز اینکه باشد و نفس بکشد و زنده بماند. همین است آن جیفه بی‌مقدار دنیا که آدمی که چنان بود، چنین کوچک و بی‌مقدار شود؟ بگویم شرف؟ می‌گوئید کدام شرف؟ بگویم حقیقت، جز قدرت مگر چیزی می‌بینید؟ بگویم انسانیت، می‌گوئید انسانیت تحفه غرب است! بگویم عدالت، خود می‌دانید که عدالت جز کلامی پوچ در بارگاه‌تان نیست.

آقای خامنه‌ای!



من به حکم سن و سالم دو بار در مقابل چشمانم سقوط دیکتاتوری را دیده بودم که در فاصله‌ای کم‌تر از یک سال از ابرمردی و رهبری معظم و قائد اعظمی به هیچ بدل شد که حتا زمین نیز از جسدش خجالت می‌کشید، اما هرگز گمان نمی‌کردم ظهور و سقوط یک حکومت را به چشم ببینم. در یک سال گذشته بارها چیزهایی نوشته‌ام که وقتی عدالت شما و زبان خودم را می‌بینم، عاقبتی جز مرگ برای خود تصور نمی‌کنم، اما باور کنید، اگر به خاطر همین نوشته زمانی، در گوشه زمینی، هر جا که باشد، بمیرم، تردید نمی‌کنم که به خاطر گفتن حقیقت مرده‌ام و ایمان دارم که چنین مرگی جز افتخار برایم نخواهد بود.

امروز شما ظلم را تمام کردید. ضحاک را به یاد بیاورید، او هر روز جوانانی را می‌کشت تا فقط دو روز بیش‌تر زنده بماند. فکر نمی‌کردم در این روزگار، ضحاک دیگر را ببینم. آن هم شما که بارها در موردتان چه فکرهای خوبی می‌کردم. امروز به ضرس قاطع به این یقین رسیدم که انسان می‌تواند چنان ذلیل شود که ذلیل‌تر و عاجزتر از او را تصور نتوان کرد. امروز دستگاه عدلیه شما حکم مرگ دو جوان را اجرا کرد تنها برای ترساندن مردم از اینکه حق‌شان را بخواهند و بدانید که خدای به همین دلیل چنان شجاعتی در دل مردم و چنان ترسی در دل دوستان شما خواهد انداخت که این بارگاه و بیدادگاه زودتر از آنکه فکر کنید نابود شود.

آقای خامنه‌ای!

امروز دو تن بی‌گناه بر دار شدند. آنان قربانی دروغ و فریبی شدند که شما آغازش کردید و مشت‌اراذل و اوباش و زورگو ادامه‌اش دادند. تمام آنچه به استناد آن، این دو جوان بر دار شدند، دروغ اندر دروغ بود. و تردیدی نیست که می‌دانستید که با این دروغ آنان را می‌کشید و می‌کشد. کشتن روح پدری که وادارش کردید که بر سر مزار فرزندش با شما بیعت کند بس نبود؟ دادن نسبت قتل به پاک‌ترین مردمان توسط یک مشت قاتل و زندانی کردن شوهر و خانواده ندای یک ملت که در خیابان کشته بودید بس نبود، که در کمال رذالت دستگاه ظلم شما، نمایش آن را هم در خیابان بازی کرد؟ این همه دروغ از قول بزرگان این کشور بس نیست؟ این همه زندانی که جز خدمت به مردم جرمی نکردند، بس نیست؟ شما که به قول خودتان مشت‌استخوان هستید، چقدر دیگر از این جهان می‌خواهید؟ چقدر آدم باید کشته شوند تا یک موجودی که عقده عظمت دارد، و رذل‌ترین اراذل را بر کشوری حاکم کرده است، دو روز بیش‌تر حکومت کند؟ خنده‌های مصنوعی، گریه‌های دروغین، ناله‌های بیهوده در پیشگاه مردم و خنده‌ها که می‌زنید که یک ماه دیگر هم زنده ماندیم. ملتی را علیل کردید، ملتی را ذلیل کردید، ملتی را به خاک سیاه نشانید، بس کنید این قصه را.

گفتند که این دو تن که بر دار شدند اعضای انجمن پادشاهی بودند و قصد براندازی داشتند. و تمام دلیل‌تان این است که مجنونی بی‌ادب زمانی مردمان را به شورش می‌خواند و گروهی ساده‌دل نیز باورش کردند. همین است! وقتی دروغ سنت می‌شود، هر کس دکانی می‌گشاید. وزارت اطلاعات‌تان نفوذ کرد و عده‌ای از طرفداران فلان بن فلان را به بازی گرفت و از کسانی که تنها مخالفانی ساده بودند دشمنانی ساخت که در حقیقت شما به آنان این درس را آموخته بودید. مگر نه این است که همین حالا هم دستگاه‌تان مردم را فریب می‌دهد و به هزار زبان به خشونت می‌خواند تا خسته شوند و دست که می‌خواهند به اسلحه ببرند، فوراً دستگیرشان می‌کنید و تازه معلوم می‌شود، پشت همه این بازی‌ها، بازی خودتان است. این یک دروغ. دروغی زشت که هیچ انسانی با دشمنش نمی‌کند، چه رسد با ملتش.

گفتند که آنان اغتشاشگر بودند. کدام اغتشاش؟ کدام شورش؟ یکی را ماه فروردین زندانی کرده‌اند و با شکنجه و وعده و فریب از او خواسته‌اند که اعتراف کند که سه ماه بعد از زندانی شدنش اغتشاش به پا کرده است. دروغ زشت‌تر از این! وعده می‌دهید که اگر به جرم ناکرده اعتراف کنی آزادت می‌کنیم، و بعد با همان اعتراف دروغین او را می‌کشید؟ می‌خواستید در آن دادگاهی که آمرش فاسد درآمد و عامل‌اش مفسد، بزرگان کشور را بدنام کنید، با چهار نفر وعده کردید که بیایند علیه خود و دیگران اعتراف کنند. می‌گویند وقتی این بچه‌ها از دادگاه برمی‌گشتند خیال‌شان راحت بود که با آن اعترافات سراسر دروغ رهیشان می‌کنید، اعتراف‌شان را برای دیگران نوشتید و خودشان را هم به دار آویختید. این همان عدالتی است که قاضی‌القضات‌تان را برای اجرایش منصوب کردید؟

هفت ماه است که مردمانی را که در انتخابات رسمی خودتان، از میان نامزدهای تأییدشده خودتان، تحت نظارت خودتان، به کسی که شما دوستش نداشتید، رای دادند و شما علناً تقلب کردید و به امانت مردم خیانت کردید و عدالت را نقض کردید و حالا هر روز کاری می‌کنید که مردم به سوی خشم و خشونت بروند و ما چه ساده‌دلیم که هر روز از مردم می‌خواهیم زیر و روی‌تان را یکی نکنند. کسانی را که نه در انتخابات حضور داشتند، و به خاطر اینکه زندانی بودند می‌توانستند اغتشاش کنند، محکوم می‌کنید به محاربه با نظام، و بی‌سر و صدا می‌کشید، فقط به خاطر اینکه مردمی که حق‌شان را فریاد می‌کنند، خفه شوند. همین بود آن نظام مشعشعی که هاله نورش قرار بود چشم مسلمین و جهانیان را خیره کند؟



تشکیلاتی دروغ را خودتان ساخته‌اید، عده‌ای از جوانان ساده‌دل مخالف را به آن جذب کردید، به آنان درس خشونت دادید، آنان را از کشور بیرون بردید و در مرز گرفتید، زندانی کردید و وعده دروغ دادید، آنان را به بازی نقشی دروغ در مقابل مردم واداشتید، حالا هم به جرم این همه همراهی اعدام‌شان کردید! یعنی واقعاً به هیچ حقیقتی باور ندارید؟ این همه دروغ و این همه فریب و این همه ساده‌لوحی در دروغ گفتن؟ مشکل این مردم این نیست که باور نمی‌کنند دروغ‌های‌تان را، مشکل‌شان این است که چرا یک ملت را این همه احمق فرض کرده‌اید؟ آن همه مشاوران رنگارنگ چینی و روسی که بلد بودند لااقل خوب دروغ بگویند، جنس بنجل را که از آنان می‌خرید، لااقل مثنی دروغ باورکردنی هم می‌خریدید که مردم این قدر احساس حماقت نکنند.

آقای خامنه‌ای!

مطمئنم اگر سی سال قبل خواب می‌دیدید که چنین خواهید کرد، هرگز از خواب بیدار نمی‌شدید. چندی قبل یکی از عزیزترین دوستانم چیزهایی درباره شما گفته بود که به عقل من جور نمی‌آمد، رفاقت‌مان فدای حقیقت شد. چرا که نمی‌خواستم باور کنم مردی که دیکتاتور است، الزاماً فاسد هم هست، می‌خواستم دشمنم همان قدر که واقعیت دارد بد باشد. شما امروز همه چیز را به لجن کشیدید. می‌بینم‌تان که روز به روز کریه‌تر و غیرقابل تحمل‌تر می‌شوید. خنده‌های‌تان که زمانی خنده بود، حالا دیگر انگار ماسک بازی است بر صورتی که می‌خواهد مقتول را قاتل و قاتل را شهید نشان دهد.

از زندان بیرون آمدم، چون می‌خواستم زنده بمانم و ننگی که چون داغ بر پیشانی‌مان خورده است روایت کنم، اما گاهی درد و رنج و دروغ و ننگ، بزرگ‌تر از آن است که بتوانی برای نابودی‌اش زندگی و جهان را تحمل کنی. کاش می‌شد زنده نماند و این همه ظلم و خونریزی و زشتی و پلیدی را ندید. من نمی‌دانم خداوند تا چه زمانی به شما فرصت می‌دهد، بعید می‌دانم این فرصت زیاد باشد. روزی که جسد صدام حسین را دیدم، یادم آمد که «ای کشته که را کشتی، تا کشته شدی زار؟!»

تاریخ‌مان را گوئی که با خون می‌نویسند، ما سبز خواهیم ماند، اما هرگز از یادتان مرواد که هر چه خواهید کشید، از آن چیزی است که کشتید. دنیا مزرعه آخرت‌تان است و آخرت‌تان را در همین روزها خواهید دید.

من مردم ایران را باور نداشتم، تا پیش از این خیزش سبز، امروز و بعد از هفت ماه مبارزه عدالت‌خواهانه ملت بزرگ ایران به آنان ایمان آورده‌ام. بهمن، میقات ماست با شما، روزی که مردم خواهند آمد، و حق شما را کف دست‌تان خواهند گذاشت. آن روز رشیدترین و شجاع‌ترین و پاک‌ترین مردمان را خواهید دید که با قلب‌های سرخ و سرهای سبزشان به جدال با سیاهی‌تان می‌روند. می‌دانید! خداوند ظلم را دوست ندارد، و همین است که هر روز بگذرد، روزگارتان سیاه‌تر و جرم‌تان سنگین‌تر خواهد شد.



نامه سرگشاده «خروش سبز» به خامنه‌ای، ۱۳ بهمن ۱۳۸۸

برسد به دست جناب آقای خامنه‌ای لطفاً

جناب آقای خامنه‌ای،

جوانی هستم در اواخر دهه سوم زندگی و اوایل دهه چهارم. دوران کودکی من مصادف بود با ریاست جمهوری شما و در تمام دوران نوجوانی و جوانی‌ام تا کنون شما رهبر مملکت بوده‌اید. کوچک‌ترین تصمیم و جهت‌گیری شما بر کل زندگی من تأثیر داشته است. به من حق بدهید که حق دارم برای شما نامه بنویسم و اندکی از وقت شما را بگیرم.

با اینکه کوچک‌ترین تردیدی در تقلب بزرگ انتخاباتی ندارم، اما بگذار فرض کنیم که حرف شما درست باشد و انتخابات در صحت و سلامت برگزار شده است.

باز بیا فرض کنیم که شما به اینترنت دسترسی دارید و اینترنت‌تان هم فیلتر نیست و اگر هم فیلتر است، همانند ما به انواع و اقسام ترفندهای گذر از فیلترها آگاهی دارید. راستش از صدقه سر کارگزارانتان امروزه جوانان به خاطر گذر کردن از انواع و اقسام فیلترهایی که بر سر راهشان قرار می‌گیرد، همه یک‌پا فیلترشکن شده‌اند. امیدوارم که مشاوران و کارگزارانتان خودشان به عنوان فیلتری برای رسیدن اطلاعات به شما عمل نکنند و این نامه بتواند از خلال فضای مجازی به دست شما برسد.

جناب آقای خامنه‌ای

جوانان و مردم مملکت فقط همانهایی نیستند که شما در تلویزیون می‌بینید و یا هر کجا جلسه دارید و یا حاضر می‌شود به طرفداری از شما شعار می‌دهند. اگر حقیقت را می‌خواهید، فضای مجازی پر شده است از نفرت از شما. و در فضای حقیقی نیز وضع کماکان به همین منوال است، منتها همیشه هستند افرادی که اطراف شما را گرفته باشند و نگذارند که طعم واقعی جامعه را بچشید. باری، با این دو فرض که یکی دروغ بودن تقلب انتخاباتی و دیگری دسترسی آزاد شما به اطلاعات و رسیدن این نامه به دست شماست، می‌خواهم با شما حرف بزنم.

شما می‌گویید که معترضان هیچ سند و مدرکی برای تقلب در انتخابات ندارند و بدون سند ادعای تقلب می‌کنند. آیا هیچ می‌دانید با این حرف چه اعتراف بزرگی بر علیه خودتان کرده‌اید؟ آیا می‌دانید مشاورانتان چه اعتراف بزرگی را به خورد شما داده‌اند؟

جناب آقای خامنه‌ای چه شده است که مردم ادعای بدون سند را هم بر علیه شما قبول می‌کنند؟ در طول این بیست سال با مردم چه کرده‌اید که امروز مردم به جایی رسیده‌اند که اگر کسی بدون سند هم بگوید که دستگاه شما تقلب کرده است، مردم قبول می‌کنند؟

حتماً می‌خواهید بگویید که این‌گونه نیست. ولی مگر جنابعالی نامه تشکر از مردم و تبریک نفرستادید و همه آن را به منزله تأیید انتخابات دانستند و مردم در ۲۵ خرداد آن‌چنان میلیونی در صحنه حاضر نشدند؟

شنیدم که راهپیمایی نهم دی را اتمام حجت توسط مردم دانستید؟ از شما می‌پرسم که چرا راهپیمایی ۲۵ خرداد از نظر شما اتمام حجت توسط مردم نبود؟

اگر مردم در نهم دی برای محکوم کردن هتک حرمت عاشورا به صحنه آمدند، در ۲۵ خرداد برای اعتراض به تقلب در انتخابات در صحنه حاضر شدند؟ کدام یک از این دو انگیزه برای راهپیمایی برای اتمام حجت کردن در زمینه صحت انتخابات به صواب نزدیک‌تر است؟

حتماً می‌خواهید بگویید که تعداد مردم در ۲۵ خرداد اندک بود، بسیار خوب، یادم هست که هلی‌کوپتری که احتمالاً توسط مقامات امنیتی آن روز بر فراز تهران به پرواز در آمد، حتماً از آن راهپیمایی فیلم تهیه کرده است. از کارگزارانتان بخواهید که آن فیلم را برایتان نشان دهند تا بدانید که مردم اندک بودند یا نه؟

اگر مشاورانتان به شما می‌گویند که اعتراضات فروکش کرده و مردم به خانه‌هایشان برگشته‌اند، باور نکنید. خیلی ساده است، کافی است که از مقامات امنیتی بخواهید که به معترضان اجازه یک راهپیمایی در اعتراض به نتیجه انتخابات داده شود و آن وقت خواهید دید که اوضاع چگونه است. اگر تعداد راهپیمایی‌کنندگان کم بود که فیلم آن را بگیرید و به معترضان از طریق چندین شبکه تلویزیونی که در اختیار شماست نشان دهید



و آنها هم اگر متوجه کم بودن تعدادشان شوند دیگر حرفی برای گفتن نخواهند داشت. راستی می‌دانی کارگزاران امنیتی دستگاه شما چگونه می‌خواهند نشان دهند که تعداد معترضان اندک است؟ انواع و اقسام تهدیدها را می‌کنند، به زندان می‌اندازند، شکنجه می‌کنند، با باتوم و گاز اشک‌آور به معترضان حمله می‌کنند، و آنوقت به شما می‌گویند که معترضی وجود ندارد. راستی هیچ می‌دانی که در حمایت از آن جوانی که در دانشگاه شریف به شما گفت که چرا از شما انتقاد نمی‌شود چه فضایی بر جامعه جوان دانشجویی رفت؟ اگر خبر ندارید، بدانید که حتماً فیلتر هستید و فیلتری که بر شما هست از ما نیز بدتر است.

می‌گویند شما نایب امام زمان هستید. به این سؤال چگونه در محضر امام زمان جواب می‌دهید که چرا مردم باید ادعای تقلب بدون سند را بر علیه نایب امام زمان قبول کنند؟ آن هم نه مردم هر جایی؟ مردم مسلمان و شیعه ایران و در همین تهران که ام‌القرای جهان اسلام می‌خوانی‌اش. چه کرده‌ای با مردم؟

می‌گویی دشمن طراحی کرده و در حال کشیدن نقشه برای نابودی ماست. می‌گویی جنگ، جنگ نرم است. باشد حرفت قبول. ولی مگر دشمن در جنگ نرم غیر از اینترنت و تلویزیون‌های ماهواره‌ای و اینگونه چیزها، چیزهای دیگری دارد؟

تمام این امکانات به راحتی در اختیار دستگاه شما نیز هست. آیا چندین شبکه تلویزیونی و ماهواره‌ای در اختیار حکومت نیست؟ آیا صدها روزنامه و مجله و شبانه و هفته‌نامه و... در اختیار حکومت نیست؟ آیا اینترنت در اختیار حکومت نیست، تازه بدون فیلتر؟ آیا خطیبان نماز جمعه که هر جمعه در حال تبلیغ حسنات حکومت هستند، در اختیار حکومت نیست؟ آیا صدها مرکز تبلیغاتی نظیر سازمان تبلیغات اسلامی، ستاد اقامه نماز و... در اختیار حکومت نیست؟ آیا آموزش و پرورش و آموزش عالی که مسؤول تربیت نسل جوان مملکت است در اختیار حکومت نیست؟ آیا حوزه علمیه و مناسبت‌های مذهبی مثل محرم و صفر در اختیار حکومت نیستند؟ آیا تهیه و تدوین کتب درسی و مخصوصاً کتب تعلیمات اسلامی که رتبه‌های زیر ۱۰۰۰۰ کنکور برای تست زدن همه آن کتاب‌ها را از حفظ هستند در اختیار حکومت نیست؟ این لیست البته خیلی طولانی‌تر از اینهاست.

حال با تمام این امکاناتی که در اختیار حکومت است، اینکه قبول کنیم در این جنگ نرم دشمن پیروز شده است، جز اعتراف به ناکارآمدی خود، چیز دیگری می‌تواند باشد؟ حتا اذعان به اینکه دشمن می‌تواند از این طریق به ما ضربه بزند خود نیز اعتراف به عدم کارآمدی است. به علت اینکه امکانات زیادی در اختیار حکومت است. روزی در جمعی، یکی از دوستان حکومت می‌گفت که اینها همه کار بی‌بی‌سی فارسی است. بر او نهیب زد که آخر این چه حرفی است؟ حکومتی با این همه ادعا چگونه می‌تواند این حرف را بزند که پس از ۳۰ سال از برقراری حکومت، یک تلویزیون ماهواره‌ای ۸ ساعته، با مخاطبان اندک، در عرض ۸ ماه بتواند این‌چنین از حکومت زیر و رو بکشد و البته ایشان نیز متوجه خبط خود شد.

می‌گویند کاندیداهای معترض به نتیجه انتخابات به آمریکا و اسرائیل وابسته هستند؟ البته این را خود شما به صورت صریح نگفته‌اید، ولی کسانی این حرف‌ها را می‌زنند که انگار سخنگویان شما هستند.

جناب آقای خامنه‌ای،

از زمانی که بنده خودم را شناختم شما رهبر بودید، شاید به جرأت بتوان گفت کلمه غالب در تمام گفتارهایتان دشمن بوده است. تا قبل از این وقتی می‌گفتید دشمن، هیچ وقت فکر نمی‌کردم که این دشمن اینقدر به ما نزدیک شده باشد. اگر حرف این‌گونه سخنگویانتان را قبول کنیم، باز اعتراف به ناکارآمدی است. با فرض صحت این ادعا خوب ببینید که دشمن تا کجا نفوذ کرده است؟ آخر پس شما و کارگزارانتان مگر در خواب بودید که دشمن توانست نیروی خودش را به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری وارد بازی حکومت کند. اگر این درست باشد، پس دیگر ما چگونه به شما اعتماد کنیم و مقدراتمان را در دستان شما و کارگزارانتان قرار دهیم؟ از کجا معلوم که در جاهای دیگر این‌قدر مرتکب اشتباهات فاحش نشوید؟

جناب آقای خامنه‌ای،

اگر کارگزاران حکومت و مشاورانتان به شما گفتند که مردم به صحت انتخابات قانع شده‌اند، لطفاً باور نکنید. اصلاً در طول این ۸ ماه در هیچ جایی صدای مخالفان شنیده نشده است. تمام روزنامه‌های غیرحکومتی را بسته‌اند و یا سانسور می‌کنند و اجازه شنیده شدن صدای معترضان را



نمی‌دهند. در طول این ۸ ماه شاید فقط ۴۵ دقیقه دکتر اطاعت در برنامه «رو به فردا» حرف دل معترضان را زد که آن برنامه را هم در زمانی از شب گذاشته بودند که احتمالاً شما خواب باشید و نتوانید ببینید و البته همان برنامه را نیز قطع کردند و با سبک و سیاق سایر برنامه‌ها ادامه‌اش دادند. جناب آقای خامنه‌ای، شما در دوران مبارزات بر علیه حکومت شاه جزو مبارزان بودید. آیا حال و هوای آن دوران یادتان مانده است؟ آنقدر از آن دوران برای ما فیلم ساختید و روایت کردید و گفتید که حتا اگر شما هم حال و هوای آن دوران یادتان رفته باشد، ما در خاطرم‌ان هست. یادتان هست که شاه، مبارزان و مخالفان را به زندان می‌انداخت و شکنجه می‌کرد، که خود نیز زندانی شده و طعم شکنجه را کشیده‌ای؟ یادتان هست که شاه شما را وابسته به انگلیس و خارج می‌دانست و شما را به انواع جرم‌ها محکوم می‌کرد؟ یادتان هست که ماموران شاه چگونه با مخالفان و مبارزان رفتار می‌کردند؟ یادتان هست که شاه زمانی گفت مردم بنده صدای اعتراضات شما را شنیدیم که دیگر خیلی دیر شده بود؟ یادتان هست که چگونه زندان و شکنجه و کشتار مبارزان، عزم شما را برای مبارزه مستحکم‌تر و نفرت‌تان را از شاه و حکومتش بیش‌تر می‌کرد؟

جناب آقای خامنه‌ای،

اگر خود نمی‌دانید و نمی‌خواهید، نوع رفتار کارگزارانتان دارد در بازی زمانه شما را در همان جایگاهی می‌نشانند که خود بر علیه آن مبارزه کردید. اگر این نامه به دستتان رسید، لطفاً حتا برای چند ثانیه هم که شده سعی کنید از فضای فکری نویسنده نامه به فضای نگاه کنید. در ضمن هیچ می‌دانی که اگر کارگزارانتان بدانند نویسنده این نامه کیست چه معامله با او خواهند کرد؟



نامه سرگشاده فاطمه کروبى به خامنه‌ای، ۲۴ بهمن ۱۳۸۸

تا دیر نشده به داد جوانان بی نام و نشان برسید

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیت الله خامنه‌ای - مقام معظم رهبری

با سلام و احترام

در ارتباط با راهپیمائی ۲۲ بهمن امسال و حوادث پیرامون آن که شخصاً شاهد بخش کوچکی از آن بودم و یا فرزندم علی پس از آزادی بیان کرد با در نظر گرفتن خدا، صادقانه و به نیت درمان این غده سرطانی که تمامیت نظام و اسلام را نشانه گرفته است و با این امید که دستور صریح و قاطع جنابعالی به افراد صالح به پاک کردن همیشگی آن منجر شود، نکاتی به استحضار می‌رسانم. اینجانبه از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷ در کنار همسرم در مبارزه علیه رژیم سفاک پهلوی فراز و نشیب‌هایی را پشت سر گذاشتم و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به لطف خداوند متعال توفیق یافتم در بنیاد شهید در دوران دفاع مقدس در بخش دارو و درمان به مجروحان و خانواده‌های معزز شهدا خدمت نمایم و مورد تقدیر کتبی امام(ره) قرار گیرم. پس از آن نیز در هر مسئولیت اجرائی قرار گرفتم و یا نمایندگی مردم در مجلس را بر عهده داشتیم، سعی کردم با خدمت به مردم به طور عملی از نظام و انقلاب حمایت کنم. همگان می‌دانند که اینجانبه از بدو انقلاب تا کنون نیز همواره از انقلاب، نظام و آرمان‌های امام و شهدا دفاع کرده و می‌کنم. استدعا دارم آنچه که در این نامه به نگارش در آمده را تنها از سر دلسوزی و برای پیشگیری از جنایات آتی علیه فرزندان این سرزمین بدانید، نه برای فرزندم علی که بازداشت او فقط یک نمونه کوچکی است از این دریا. توضیحات زیر تنها در این راستا بیان می‌گردد و لاغیر.

فرزند سومام علی که در سن ۲ سالگی دستگیری و محکومیت ۵ ساله پدر را در شمیران تجربه کرده بود، در کنار پدرش در راهپیمائی ۲۲ بهمن به رسم همه ساله شرکت کرد. همه گروه‌های سیاسی و شخصیت‌های هر دو جریان از مردم برای شرکت در این راهپیمائی بزرگ دعوت کردند و از آنان خواستند با پرهیز از افراط‌گرایی و خشونت زبانی و فیزیکی به طور آرام شرکت کنند. متأسفانه خشونت‌طلبان که حیات سیاسی و اقتصادی خود را در خشونت و بحران می‌بینند با دستور به پیاده نظام‌های بی‌هویت به همسرم این یار دیرینه امام و مردم یورش بردند که ابعاد آن را همگان می‌دانند. اینجانبه که برای شرکت در راهپیمائی رفته بودم با فاصله‌ای اندک شاهد آنچه گذشت بودم. در همان موقع، علی به جرم نانوشته شرکت و کمک به حفاظت از پدر دستگیر و به مسجد امیرالمؤمنین(ع) برده شد و در خانه خدا این محل امن الهی در کنار سایر بازداشت‌شدگان کتک خورد و ناسزا شنید.

هنگامی که اسامی بازداشت‌شدگان را یادداشت می‌کردند، اوپاش‌هایی که امروز در لباس ضابطان قرار گرفته‌اند به هویت علی پی بردند و پس از ده دقیقه و کسب اجازه از مسوولان ارشد خود، او را از جمع جدا کرده و به شدت مورد ضرب و جرح قرار دادند. این از خدا بی‌خبران مکان امن الهی را به شکنجه‌گاه فرزندان مردم تبدیل کردند. آنان در کنار ضرب و جرح شدید فیزیکی علی، با به‌کارگیری سخیف‌ترین و زشت‌ترین الفاظ نسبت به فاطمه و مهدی کروبى او را تحت فشار روحی قرار دادند و در قبال اعتراض علی نسبت به آن اهانت‌ها و شکستن حرمت مسجد، نه تنها خشونت فیزیکی و زبانی را افزایش دادند بلکه این مرد ۳۷ ساله را در خانه خدا تهدید به... کردند - مجازات ارتکاب آن فعل در قانون مجازات اسلامی مرگ است. خدا می‌داند این جماعت وقیح با دست بازی که دارند بر سر جوانان کم سن و سال این کشور چه آورده و می‌آورند. به‌راستی که زبان و قلم از بیان وحشی‌گری این قوم که این روزها بر فرزندان این مرز و بوم حاکم شده‌اند قاصر و ناتوان است.

دستگیری علی، فتح‌الفتوحات این جماعت بی‌هویت بوده که با افتخار و برای مرعوب کردن سایر بازداشت‌شدگان او را شکنجه می‌کردند. در هنگام انتقال بازداشت‌شدگان، آنان علی را از جمع جدا کرده و به گارد ویژه به سرکردگی افراد فاسدی می‌سپارند که دور جدید شکنجه او آغاز می‌گردد. در هنگام شکنجه از او فیلم گرفته و با افتخار از اینکه فرزند مهدی کروبى در اسارت آنان است با زشت‌ترین الفاظ به مهدی کروبى و خانواده او توهین می‌کنند. هنگامی که دستور انتقال و آزادی علی به پایگاه خیابان شهید مطهری می‌رسد، مأمور شکنجه ضمن اظهار تأسف



می‌گوید اگر ۲۴ ساعت دیگر اینجا بودی جنازه‌ات را تحویل می‌دادم. البته جا دارد از رفتار انسانی افسران پایگاه شهید مطهری و تلاش آنان در جهت درمان علی تشکر شود. برای نجات سایر بازداشت‌شدگان ایشان آمادگی دارند جزئیات بیش‌تر را در اختیار هر مقامی که صلاح بدانید قرار دهند.

این رنجنامه برای علی نیست، زیرا او امروز تحت درمان و در کنار خانواده‌اش است. این نوشته برای آن است که جنابعالی تا دیر نشده به دادخواهی فرزندان بی‌نام و نشان این کشور به‌ویژه دستگیرشدگان جوان اخیر برسید. پیش از آنکه کامران‌ها و محسن‌های دیگر زیر شکنجه این افراد بی‌مسئولیت جان دهند و حیثیت این کشور و نظام را به چالشی اساسی بکشانند، تدبیری ننمائید. امروز متأسفانه شاهد قوه قضائیه مستقل و مقتدر که بتواند به تظلم‌خواهی مردم رسیدگی کند و یا مجلسی توانمند که بخواهد به حمایت از حقوق مردم مبادرت کند نیستیم، فلذا از حضرت‌عالی خاضعانه و مصرانه می‌خواهم به داد مردم و ظلمی که بر آنان می‌رود برسید و از مسئولان قضائی بخواهید که چرا به جنایت آمران و عاملان اصلی جنایات کهریزک و سایر بازداشتگاه‌ها رسیدگی نمی‌کنند که اگر به دستور به‌جای جنابعالی در قبال کهریزک بدرستی عمل کرده بودند، امروز قطعاً شاهد تکرار مجدد آن نبودیم.

**نامه محمد ابوترابی به خامنه‌ای، اسفند ۱۳۸۸**

تاریخ انتشار: ۲۰ دی ۱۳۸۹

**در نامه یکی از فرماندهان ارشد نیروی هوایی سپاه به رهبری فاش شد:
جزئیات طرح فرقه مطلقه در امنیتی کردن فضای جامعه و جنگ روانی**

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس): یکی از فرماندهان ارشد نیروی هوایی سپاه با ارسال نامه‌ای به رهبری جمهوری اسلامی، ضمن بررسی شرائط پس از انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته، نسبت به ظهور فرقه‌ای جدید در میان حامیان نظام هشدار داده است و از رهبری خواسته است که عملکرد مردان فراقانونی، فراشرعی و فرائخلاقی که خود را منتسب به ولایت فقیه معرفی می‌کنند، را بازنگری کند.

منابع خبری جرس، اسناد چهارگانه‌ای حاوی دو نامه با امضای «سید محمد ابوترابی، خاک پای پاسداران انقلاب اسلامی» ارسال کرده‌اند. جرس بعد از تحقیق از صحت این اسناد، طی دو نوبت مبادرت به انتشار آنها می‌کند. در نوبت اول نامه سه صفحه‌ای ابوترابی به رهبر جمهوری اسلامی و ضمیمه ده صفحه‌ای آن با عنوان «سرفصل‌های اجمالی شکلی و محتوایی نهاد جنگ نرم بسیج در فضای مجازی» منتشر می‌شود.

بر اساس گزارش منابع خبری جرس، وی که از فرماندهان ارشد نیروی هوایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است، کاملاً مورد اعتماد فرماندهی کل قوا بوده تا حدی که به خود اجازه داده با کمال ادب به ایشان تذکر دهد. از مفاد نامه مشخص می‌شود که این دومین نامه سردار ابوترابی به آقای خامنه‌ای است، ابوترابی به تلخی از عدم اعتنا به نامه اولش سخن می‌گوید: «برای یک سرباز مقدور نیست دو بار این‌گونه سخن بگوید. برای یک سرباز مقدور نیست دو بار برای دسترسی به فرمانده خود اقدام کند».

این نامه فاقد تاریخ است. اما از شواهد داخل نامه (از جمله اینکه سردار نقدی فرمانده بسیج است، دو بار اشاره به نشریه همت همه یاران هاشمی، افتتاح تونل توحید) تاریخ تقریبی نامه حوالی اسفند ۱۳۸۸ است. این نامه و پیوست آن حوالی اوائل آذر ۱۳۸۹ در تهران به شکل محدودی منتشر شده است. تحقیقات جرس، حکایت از معتبر بودن نامه ۳ صفحه‌ای و پیوست ۱۰ صفحه‌ای آن دارد. نویسنده به شهادت نامه‌اش از دوستان رهبر جمهوری اسلامی و منتقدان جنبش سبز است که از اعمال خلاف شرع طرفداران افراطی رهبری و هواداران دولت محمود احمدی‌نژاد به به ستوه آمده و از آقای خامنه‌ای تقاضا می‌کند که مانع از اقدامات خلاف شرع و اخلاق و قانون این افراد که از آنها به فرقه مطلقه یاد می‌کند بشود.

سردار ابوترابی در این نامه ابتدا هفت ویژگی برای فرقه مطلقه (همان بنیادگرهای شیعه ایرانی) برمی‌شمارد، آنگاه پنج محور از بستر امنیت ملی را با رهبری مرور می‌کند. او با صراحت، رهبری را مقام قانونی قابل تغییر تحت نظارت خبرگان که فاقد هر گونه قداستی است، معرفی می‌کند و از وی می‌خواهد هر که او را فراتر از این توصیف می‌کند، غالی بدانند و به سیره ائمه هدی(ع) ایشان را طرد کند.

در این رابطه وی در نامه خود تصریح دارد که شخص ولی فقیه به دلیل وجود مکانیزم جابه‌جایی و تغییر، جزء اصول نظام نبوده و ارکان حقوقی و افراد حقیقی کشور باید این آمادگی را داشته باشند که در مقابل تغییر قانونی ولی فقیه مقاومت و کارشکنی نکنند.

وی همچنین می‌افزاید که هیچ ارگان و فردی حق ندارد آن‌قدر به شخص ولی فقیه قداست و ربانیت بخشد که بررسی عملکرد و احتمالاً اعمال قانون، برای کشور غیرممکن یا پرهزینه گردد.

سردار ارشد سپاه بر این باور است که هر گونه دفاع از رهبری، دفاع از فردی قانونی است که با وظایف مشخص برای حفظ و پایداری اصول نظام (آرمان‌ها، منافع و اهداف نظام) مقدس ج.ا.ا. تحت نظارت خبرگان منتخب ملت در حال انجام وظیفه است.

در نامه سردار ابوترابی درخواست شده است که عملکرد مردان فراقانونی، فراشرعی و فرائخلاقی که خود را منتسب به رهبری معرفی می‌کنند، را بازنگری کند که شاید طلیعه‌ای شود برای پیشگیری از ظهور فرقه مطلقه.

ابوترابی در «جزوه پیوست که نمونه‌ای از سناریوسازی‌های جدید می‌باشد که از مجموعه عملکردها تنظیم شده» بیست و پنج روش جنگ روانی القاء‌شده به بسیج و سپاه را با دقت ترسیم می‌کند و برای هر کدام یک تا سه مثال ملموس می‌زند. این بیست و پنج تاکتیک جنگ روانی به قدری برای مردم ایران آشناست که با خواندن آن، انگار روزشمار دو سال اخیر را مطالعه می‌کنند.

با سردار ابوترابی بعد از ارسال این نامه چه می‌کنند؟ با توجه به سوابق غیرقابل انکار وی، ابوترابی با احترام به مأموریت خارج از کشور اعزام می‌شود تا بیش از این مسأله‌دار نشود! و به توصیه‌هایش هیچ توجهی نمی‌کنند. بعد از آن هم از وی خبری در دست نیست.



در ادامه ابتدا خلاصه نامه و پیوست آن مرور می‌شود، آنگاه متن کامل نامه و پیوست، درج، و سپس اسکن اسناد فوق‌الذکر برای اطلاع خوانندگان منتشر می‌شود.

ویژگی‌های فرقه مطلقیه

سردار ابوترابی در نامه‌اش به رهبری به روند هتاکی به روحانیون و دست‌اندرکاران انقلاب اسلامی پرداخته و تأکید کرده است که گروهی از حامیان نظام، برای از صحنه خارج کردن مسلمانان، از هیچ تلاشی خودداری نمی‌کنند و آن را مباح می‌دانند. در این نامه سردار ابوترابی در خصوص ویژگی‌های این فرقه به مجاز دانستن دروغ‌گویی و کتمان حقیقت، حمله به بی‌پناهان برای اعمال رعب، بازرسی منازل و دستگیری و نگهداری بی‌گناهان بدون مجوز قانونی، حمله به بیت علما و مراجع اشاره می‌کند و می‌نویسد: هر کس حتا قدیمی‌ترین یاران نظام و انقلاب اگر فقط کلمه‌ای بر خلاف میلشان به زبان آورد، به لشکر یزید وارد شده و در صف دشمنان، تکفیر می‌گردد.

نفوذ همه‌جانبه فرقه مطلقیه

این سردار سپاه بر این باور است که این گروه هیچ نظارتی را بر خود نمی‌پذیرند و برای پاسخگو نبودن در برابر اعمالشان با لباس شخصی و مردمی به سوی مردم شلیک می‌کنند و آن‌قدر مقید عمل می‌کنند که حتا گلوله‌ای اسراف نشود. سردار ابوترابی در نامه خود به رهبری جمهوری اسلامی با اشاره به خطر این گروه که در همه نفوذ دارند، می‌نویسد: عناصر این فرقه متأسفانه در ارکان نظام رسوخ کرده و منبر و محراب، روزنامه، تریبون کلاس درس، روابط عمومی، بخشنامه و ابلاغیه در اختیار دارند، به‌خوبی در حال تئوریزه کردن تفکرات خود برای اقشار مختلف خصوصاً قشر جوان انقلاب هستند.

هشدارهای سردار سپاه

این سردار سپاه در نامه هشدارگونه خود پیش‌بینی کرده است که اگر جلوی این گروه گرفته نشود، آنان در آینده تهدیدات بی‌شماری را برای نظام و انقلاب رقم خواهد زد. تهدیداتی که در تحلیل امنیتی بسیار عمیق‌تر و کاری‌تر از همه مزدوران استکبار (منافقین، اشرار، براندازان، بهائیت و...) علیه اصول انقلاب خواهد کرد.

فرمانده ارشد سپاه که خود را از معتقدان به نظام ولایت فقیه و علاقه‌مند به رهبری معرفی می‌کند، بر این باور است که این فرقه جدید در باطن حتا به رهبری هم اعتقادی ندارند و در مباحث خود آن بخش از رهنمودهای رهبری را که با فکر و اندیشه و اهداف آنها جور نیست را به عنوان نظرات مصلحتی شما کنار می‌گذارند.

سردار سپاه با نوشتن این نامه امیدوار است توانسته باشد تکلیف خود را در قبال انقلاب و نظام انجام داده و برای بازداری نامحرمان از تسلط بر ارکان نظام، گامی هرچند کوچک برداشته و در راه ممانعت از توسعه شکاف ملت - حاکمیت، اقدامی کوچک انجام داده باشد.

وی در خاتمه این نامه اظهار امیدواری می‌کند که امید ناهلان در ایجاد انقلابی مردمی با پیروی از الگوی انقلاب امام خمینی (ره) (به‌کارگیری مردم ناراضی و ناامید از اصلاح ساختارها، قوانین و مدیریت‌های بحران‌زا و فسادآلود) به یأس تبدیل شده و با توسعه مبارزه واقعی نظام با فقر و فساد و تبعیض، فرصت خدمت به ملت شریف ایران و مستضعفان جهان بیش از پیش تداوم یابد.

جنگ نرم بسیج در فضای مجازی

در ضمیمه نامه این سردار سپاه، سرفصل‌های شکلی و محتوایی نهاد جنگ نرم بسیج در فضای مجازی به اختصار آورده شده است. وی تصریح دارد که در این حرکت مجازی که زیر نظر سردار نقدی و نیلی از ریاست جمهوری اداره می‌شود، جوانان اعم از دانش‌آموزان و دانشجویان، هدف اصلی برنامه‌ها معرفی شده‌اند تا از طریق آموزش این افراد، بتوان فضای مناسب برای اهداف این جریان افراطی حامی حکومت فراهم شود.



بر اساس این طرح، در واقع هدف از مجموعه این فعالیت‌ها این است که یک مجموعه مخاطبان جوان و کم‌تحلیل، که قرار است در راستای یک هدف مقدس فعالیت کنند، گاهی با لوازم نامشروع و هدایت‌های غیراخلاقی و توصیه‌هایی که با اصل نظام و انقلاب در تعارض است، به مجموعه‌ای تبدیل شوند که ضد خود عمل می‌کند و هدف مقدس، دستخوش انحراف می‌شود.

القای فضای رعب و وحشت و امنیتی جلوه دادن فضا، تخریب و تضعیف خانواده شخصیت‌ها و مرجعیت و علمای قم، تلاش برای القای مظلومیت رهبری انقلاب در قالب خیانت نزدیکان ایشان، بزرگان و خواص، انحراف افکار عمومی و بسترسازی برای محاکمه سران فتنه و حکم اعدام آنها از محورهای اصلی این پروژه برای فضاسازی در کشور می‌باشد.

در بخشی از این طرح، با مباح دانستن دروغ و تهمت و هتاکی آمده است: وقتی آقا می‌گویند: «به رئیس مجمع تشخیص، اهانت نکنید»، ما باید گرا را بگیریم و بفهمیم که آقا دارند دروغ تاکتیکی گفته و برعکس می‌گویند و منظورشان این است از «نکنید»، «بکنید» است.

دروغگویی مباح!

در این طرح، دروغگویی و تکذیب و تخریب شخصیت، تأکید و تصریح شده است و به مخاطبان توصیه شده است که وقتی شما حرفی بزنید که ۵۰ درصدش راست است و مردم دیده و شنیده‌اند، فکر می‌کنند که بقیه‌اش هم همین‌طور بوده و آنها خبر نداشته‌اند، پس باورش می‌کنند، این مسأله خصوصاً در مورد کسانی که بدنام شده‌اند و اسم‌شان در میان مردم بد در رفته، بیش‌تر کارایی دارد؛ کسانی که رئیس‌جمهور در مناظره‌هایش پرونده‌هایشان را علنی کرد.

در این طرح، با اشاره به حمایت رهبری از ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، تأکید شده است که هر کس بر خلاف دکتر (احمدی‌نژاد) حرفی بزند و رأی داده باشد، با ولی فقیه تعارض داشته و هر که با ولی فقیه تعارض دارد، با نماینده معصوم در زمان غیبت و در نتیجه با معیار حق و اسلام، تعارض دارد. اگر هم کسی در انتخابات غفلت کرده، اکنون باب توبه باز است و باب توجیه، بسته. چرا که حجت، تمام شده است.

خواص بی‌بصیرت

از منظر این گروه، خواص بی‌بصیرت جبهه باطل عبارتند از: مراجع تقلید، علمای قم و مشهد، مشاوران رهبری، رؤسای سابق قوای سه‌گانه که همراه نشده‌اند، اساتید دانشگاهی که به دکتر احمدی‌نژاد رأی نداده و یا بعداً حمایت نکردند، شخصیت‌های تأثیرگذاری که سکوت کردند، لیست «همه یاران هاشمی» (چاپ نشریه «همت»).

القای فضای امنیتی

در خصوص القای فضای رعب و وحشت و امنیتی جلوه دادن فضای کشور، این گروه به شایعه چک کردن همه ایمیل‌ها، همه پیامک‌ها، شناسایی همه جنبش سبزی‌ها و کسانی که به غیر از دکتر احمدی‌نژاد رأی داده‌اند و پُر کردن فضای مجازی و اینترنت را، هر روزه با اخباری از دستگیرشدگان جدید و موج جدید زندان و بازجویی (حتی ساختگی و به دروغ) اشاره دارد.

همچنین در بخش دیگری از این طرح، برای انحراف افکار عمومی پیشنهاد شده است که اخبار منتسبان به احمدی‌نژاد که مردم رویشان حساسند (امثال آقایان مشایی و رحیمی و کردان) مطرح نشود و یا سریع رد شود و روی دشمنان حساس شویم، هر گاه هم دیدیم چاره‌ای نیست، قضیه فوتبال و تیم ملی و دعواهای علی دایی و علی کریمی و... را آن‌چنان مطرح کنیم و موج راه بیندازیم تا مسأله خود به خود به حاشیه برود.

محاکمه رهبران جنبش سبز

در خصوص رهبران جنبش سبز، در حامیان افراطی دولت به بسترسازی برای محاکمه آنها تصریح شده و افزوده است: تا زمانی که انقلاب بلایی که سر بنی‌صدر و بازرگان و نهضت آزادی و ملی-مذهبی‌ها و منافقین و... آورد را سر امثال آقایان هاشمی و ناطق و کروبی و خاتمی و موسوی، نیاورد، این فتنه خاموش نشده و این اژدها نمرده و هر لحظه دوباره سر، بلند می‌کند.

پرونده‌سازی



یکی دیگر از سیاست‌های این گروه، پرونده‌سازی است، که در این رابطه بر این باورند که باید علیه تمامی حامیان رسمی و غیررسمی آقای موسوی و کروبی پرونده‌هایی آماده داشته باشیم تا هر زمان که هر یک، دستی رو کردند و حرفی زدند و موضعی گرفتند، با آن پرونده‌ها آبرویشان را بریزیم، پرونده‌هایی که مخلوط اطلاعات موثق و ساختگی باشد، کافی است نصف اطلاعات، موثق و با ذکر سند باشد، تا مردم همه آن را باور کنند.

متن کامل نامه و طرح جنگ نرم

متن کامل این نامه و نمونه‌ای از سناریوسازی‌های جدید در دست اجرای حامیان افراطی حکومت که در اختیار جرس قرار گرفته، به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور ولی امر مسلمین حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای

با صلوات بر محمد و آل محمد(ص) و سلام بر ولی معظم انقلاب اسلامی، همچنان که مستحضردید، روز افتخارآمیز ۲۲ خرداد ماه سال جاری که یادآور روز جمهوری اسلامی در نخستین ماه‌های پیروزی انقلاب اسلامی می‌باشد، با تلاش دشمنان قسم‌خورده انقلاب و جهالت برخی دوستان و دست‌اندرکاران نظام، به یکی از تلخ‌ترین واقعه‌ها در انقلاب اسلامی مبدل گردید، چنانکه حضرت‌عالی به حق از آن به عنوان فتنه عمیق یاد کردید. برخی از دوستان که شاهد اعمال و رفتار رسمی و غیررسمی برخی متولیان امر بودند، متأسفانه شاهد اقداماتی شدند که ظهور فرقه‌ای جدید در میان حامیان نظام و انقلاب اسلامی را جلوه‌گر ساخته است، فرقه‌ای که:

- طراحی و سناریوسازی برای هتک حرمت و از صحنه خارج کردن مسلمانان را مباح می‌داند.
- دروغ‌گویی و کتمان حقیقت را مجاز می‌شمرند و در این عمل، قاضی و حاکم شرع و ولی امر مسلمین برایشان فرقی نمی‌کند.
- حمله به بی‌پناهان را برای اعمال اصل رعب، مباح می‌دانند و در این راه، بچه، پیر، زن محجبه، روحانی و... برایشان فرقی نمی‌کند.
- بازرسی از منازل، دستگیری، نگهداری بی‌گناهان را بدون نظر قاضی، در راستای تفهیم هزینه‌ها به دوست و دشمن جایز می‌شمرند.
- حمله به بیت علما و مراجع را برای خاموش کردن نقدها و بستن راه‌های رسیدگی به جرم‌شان مجاز می‌شمرند.
- هر کس حتی قدیمی‌ترین یاران نظام و انقلاب، اگر فقط کلمه‌ای بر خلاف میلشان به زبان آورد، به لشکر یزید وارد شده و در صف دشمنان تکفیر می‌گردد.
- هیچ نظارتی را برخورد نمی‌پذیرند و برای پاسخگو نبودن در برابر اعمالشان، با لباس شخصی و مردمی به سوی مردم شلیک می‌کنند و آن‌قدر مقید عمل می‌کنند که حتی گلوله‌ای اسراف نشود.
- و...

از آنجا که عناصر این فرقه متأسفانه در ارکان نظام رسوخ کرده و منبر و محراب، روزنامه، تریبون کلاس درس، روابط عمومی، بخشنامه و ابلاغیه در اختیار دارند، به خوبی در حال تئوریزه کردن تفکرات خود برای اقشار مختلف، خصوصاً قشر جوان انقلاب هستند. تفکراتی که اگر امروز با تدبیر امام‌گونه شما و تلاش علمای ربانی جلوی‌ش گرفته نشود، در آینده تهدیدات بی‌شماری را برای نظام و انقلاب رقم خواهد زد. تهدیداتی که در تحلیل امنیتی، بسیار عمیق‌تر و کاری‌تر از همه مزدوران استکبار (منافقین، اشرار، براندازان، بهائیت و...) بر علیه اصول انقلاب عمل خواهد کرد. این سرباز کوچک انقلاب، به دلیل اعتمادی که به رهنمودهای امام راحل(ره) و تدابیر حکیمانه شما دارم و آن را با اعتقادات خود عجین می‌بینم، سال‌هاست در راه پشتیبانی از ولایت فقیه انجام وظیفه می‌نمایم به امید اینکه به این مملکت آسیبی نرسد. زیرا همه دست‌آوردهای شهدا، ایثارگران و امام بزرگوار در سلامت این مملکت و آزادی مسلمانان این ملت متجلی می‌باشد.



با همه سختی‌هایی که در این راه متحمل شده، اما همیشه شیرینی عمل به وظیفه و تکلیف و روسفیدی در برابر امام و شهدا آرام‌بخش همه آلام بوده و هست. از این رو در راستای پاسداری از حریم و حرمت ولایت فقیه، برخی بسترهای امنیت ملی را حضورتان مرور می‌نمایم:

۱- اصل نظام ولایت فقیه از اصول نظام مقدس ج.ا.ا. است و چون در قانون، لایتغیر است به عنوان اصل، در کنار سایر اصول نظام، طرح گردیده است.

۲- شخص ولی فقیه به دلیل وجود مکانیزم جابه‌جایی و تغییر، جزء اصول نظام نبوده و ارکان حقوقی و افراد حقیقی کشور باید این آمادگی را داشته باشند که در مقابل تغییر قانونی ولی فقیه، مقاومت و کارشکنی نکنند.

۳- هیچ ارگان و فردی حق ندارد آن‌قدر به شخص ولی فقیه قداست و ربانیت بخشد که بررسی عملکرد و احتمالاً اعمال قانون، برای کشور غیرممکن یا پرهزینه گردد.

۴- هرگونه دفاع از شما دفاع از فردی قانونی است که با وظایف مشخص برای حفظ و پایداری اصول نظام (آرمان‌ها، منافع و اهداف نظام) مقدس ج.ا.ا. تحت نظارت خبرگان منتخب ملت در حال انجام وظیفه است.

۵- برخورد با غالیان، سنت معصومین علیهم‌السلام و جانشینان خلف ایشان، علمای بزرگوار شیعه بوده و خواهد بود و پیشگیری از شکل‌گیری فِرَقِ غالبه برای آنها که چیزی جز زحمت برای مریدانشان نداشته، لازم شمرده شده، چه رسد به آنهایی که در قدرت باشند و از منافع دنیا سرمست در رفاه و امنیت خواهند بود.

از آنجایی که با مرام آزادی و ذی‌طلبگی شما آشنایی دارم و دغدغه‌های شما برای پرهیز از دنیازدگی و فریفتگی به زرق و برق پست‌ها و شؤونات آن را می‌دانم، لذا به خود اجازه می‌دهم از شما درخواست نمایم یک بار از این منظر، عملکرد مردان فراقانونی، فراشرعی و فرااخلاقی که خود را منتسب به شما معرفی می‌کنند را بازنگری کنید. شاید طلعه‌ای شود برای پیشگیری از ظهور فرقه مطلقه.

فرقه‌ای که در باطن حتا به شما هم اعتقادی ندارند و در مباحث خود، آن بخش از رهنمودهای شما که با فکر و اندیشه و اهداف آنها جور نیست را به عنوان نظرات مصلحتی شما کنار می‌گذارند. فرقه‌ای که زنگیان مستی را در اختیار دارند که تیغ‌های تیزی به نام نظام مقدس ج.ا.ا. در کف گرفته‌اند. فرقه‌ای که دائماً خود را در تهدید می‌بینند و برای پوشش اعمال و رفتار غیرقانونی خود، غبار تهدید شدن نظام را به باد می‌دهند تا با ترساندن مسؤولین، اقدامات غیرقانونی آنان نادیده گرفته شود.

ولی امر معظم انقلاب اسلامی،

- برای یک سرباز مقدور نیست دو بار این‌گونه سخن بگوید.

- برای یک سرباز مقدور نیست دو بار برای دسترسی به فرمانده خود اقدام کند.

- برای یک سرباز مقدور نیست بدون پشتیبانی فرمانده‌اش بیش از این در مقابل این سیر انحطاط مقاومت کند.

امید است با بررسی و دقت در عملکردهای اشاره شده در جزوه پیوست، که نمونه‌ای از سناریوسازی‌های جدید می‌باشد که از مجموعه عملکردها تنظیم شده، و دستور بازرسی‌های مورد نیاز، از تداوم این مسیر و تجدید این شیوه غیرحسنة پیشگیری فرمائید. بارها جهت یادآوری زشتی حرکت به این عاملان، با توجه به انتسابشان به اردوگاه ولایت‌مداران، این حدیث گهربار را یادآور می‌شویم که «القبيح لكل أحد قبيح، لك أقيح»، اما هنوز اثری نداشته است و آنها مسرورانه از توفیق، به اقداماتشان ادامه می‌دهند.

موارد فوق با همه ضعف‌هایی که به آن وارد است، از منظر یک سرباز، با نگاه امنیت ملی و امنیت نظام مقدس ج.ا.ا. و امنیت حریم مسلمانان، تنظیم و ارائه گردیده است.

امید است در انجام وظیفه و شناخت تکلیف، موفق بوده و برای بازداري نامحرمان از تسلط بر ارکان نظام، گامی هر چند کوچک برداشته و در راه ممانعت از توسعه شکاف ملت - حاکمیت، اقدامی کوچک انجام داده باشم.

إن شاء الله امید نااهلان در ایجاد انقلابی مردمی با پیروی از الگوی انقلاب امام خمینی (ره) (به‌کارگیری مردم ناراضی و ناامید از اصلاح ساختارها، قوانین و مدیریت‌های بحران‌زا و فسادآلود) به یأس تبدیل شده و با توسعه مبارزه واقعی نظام با فقر و فساد و تبعیض، فرصت خدمت به ملت شریف ایران و مستضعفان جهان بیش از پیش تداوم یابد.



با آرزوی سلامتی و دعا برای توفیق روزافزون شما و امید به پایداری نظام مقدس ج.ا.ا.

خاک پای پاسداران انقلاب اسلامی

سید محمد ابوترابی

[ضمیمه نامه]

این برنامه توسط دولت ارائه و اجرا شده برای بدنام کردن مخالفین

هو الشاهد

ألا إنَّ الشاهد هو الحاكم

سرفصل‌های اجمالی شکلی و محتوایی نهاد جنگ نرم بسیج در فضای مجازی

۱. مخاطبان: عموماً دانشجویان، اقلیتی از دانش‌آموزان، معدودی از فارغ‌التحصیلان و طلاب (جوانان پاک و دغدغه‌مندی که چندان صاحب تحلیل نبوده و به سادگی تحت تأثیر قرار می‌گیرند).

۲. نظام طبقه‌بندی (ساختار درونی): شامل گروه‌های

۲.۱. اتاق فکر

۲.۲. طرح و برنامه‌ریزی

۲.۳. رصد

۲.۴. تولید

۲.۵. نشر و بازنشر

۳. جریان حرکتی و مراحل طی شده

۳.۱. بسترسازی

۳.۱.۱. شناسایی افراد

۳.۱.۲. تأمین سخت‌افزار و نرم‌افزار لازم

۳.۱.۳. تأمین مالی

۳.۱.۴. ایجاد ارتباطات انسانی و تعامل‌های فردی و تشکیلاتی

۳.۲. فضاسازی (جوسازی)

۳.۳. کادرسازی

۳.۴. توانمندسازی (آموزش)

۳.۵. شایعه‌سازی

۳.۶. پرونده‌سازی



۴. انتساب سازمانی و تشکیلاتی (البته به صورت غیر علنی و مخفیانه): بسیج (سردار نقدی) + دفتر ریاست جمهوری (آقای نیلی)

نمونه‌هایی از مطالب انحرافی محتوایی:

اهمیت این نمونه‌ها از این باب است که یک مجموعه مخاطبان جوان و کم‌تحلیل، که قرار است در راستای یک هدف مقدس فعالیت کنند، گاهی با لوازم نامشروع و هدایت‌های غیراخلاقی و توصیه‌هایی که با اصل نظام و انقلاب در تعارض است، به مجموعه‌ای تبدیل می‌شوند که ضد خود عمل می‌کند و هدف مقدس، دستخوش انحراف می‌شود.

نمونه‌های مذکور و شواهد مثال، همگی به عنوان مواضع مورد تأیید، در جلسات و از جانب سخنران‌های مدعو و حتا در کلاس‌های آموزشی مطرح شده است:

۱. بعضی‌ها واجب‌الغیبت‌اند؛ توی شرائط جنگ و لازمه جنگ روانی، تخریب است و دروغ در این مقام، مانعی ندارد. شاهد مثال: از آنجایی که غیبت فاسق و فاجر و مفسد، جایز است، غیبت، تهمت و شایعه‌سازی علیه سران، حامیان، رهبران پشت پرده، همفکران، همراهان و کلیه جریان‌ها و شخصیت‌های حامی فتنه اخیر، جایز، بلکه لازم، است.

۲. بعضی وقت‌ها تکلیف این است که بر خلاف گفته صریح ولی حرکت کنیم! شاهد مثال: شب عاشورا، اباعبدالله(ع) به اصحاب امر کردند که بروید، ولی کسانی که خلاف امر و گفته صریح امام معصوم عمل کرده و ماندند، به تکلیف‌شان درست عمل کردند.

۳. از بی ادبی و اهانت، نترسید؛ ما بی ادبی را از حضرت عباس(ع) یاد گرفته‌ایم! شاهد مثال: شب عاشورا شمر به قمر بنی هاشم(ع) امان‌نامه داد و در متن آن «بسم الله» نوشت و سلام کرد؛ آقا نه جواب سلام، که واجب بود، دادند و بعد نامه حاوی بسم الله را پاره کردند و بعد هم به شمر اهانت کردند؛ (پس اهانت و بی ادبی به دشمن را ما از حضرت عباس یاد می‌گیریم!)

۴. گاهی ولی، دروغ تاکتیکی می‌گوید و به ما خط می‌دهد! شاهد مثال: وقتی آقا می‌گویند: «به رئیس مجمع تشخیص، اهانت نکنید»، ما باید گرا را بگیریم و بفهمیم که آقا دارند دروغ تاکتیکی گفته و برعکس می‌گویند و منظورشان این است از «نکنید»، «بکنید» است.

۵. آرام شدن فضا به ضرر ماست، فضا را ملتهب کنیم! شاهد مثال: شایعه‌سازی، گسترش و تشدید بگیر و ببندها در میان مردم، شایعه تشکیل و تشدید فعالیت‌های اطلاعاتی در شناسایی افراد و جریان‌های منتقد و حامیان مردمی جنبش سبز.

۶. تغییر معیار حق و باطل به شخص ریاست جمهوری شاهد مثال: چون آقا، از دکتر احمدی‌نژاد حمایت کرده و معلوم شد که رأیشان به دکتر بوده است، پس هر کس بر خلاف دکتر حرفی بزند و رأی داده باشد، با ولی فقیه تعارض داشته و هر که با ولی فقیه تعارض دارد، با نماینده معصوم در زمان غیبت و در نتیجه با معیار حق و اسلام، تعارض دارد. اگر هم کسی در انتخابات غفلت کرده، اکنون باب توبه باز است و باب توجیه، بسته، چرا که حجت، تمام شده است.

۷. پیوند زدن ظهور حضرت صاحب الزمان(عج) به دولت فعلی و نتیجه گرفتن اینکه هر انتقاد و کوچک‌ترین عدم همراهی، تأخیر انداختن و مانع ایجاد کردن در مسیر ظهور است.

شاهد مثال: فلان شخصیت (کسانی مثل دکتر علی لاریجانی و نمایندگان غیرهمسو با دولت)، با دکتر احمدی‌نژاد و دولت اسلامی و دولت زمینه‌ساز ظهور، همکاری نمی‌کند، پس دارد در امر ظهور تأخیر می‌اندازد. چنین کسی هر خدمتی هم که بکند، با این خیانتش قابل مقایسه نیست. ۸. از قول شخصیت‌ها نقل دروغ کرده و بعداً تکذیب و شخصیتش را تخریب کنیم.

شاهد مثال: وقتی شما حرفی بزنید که ۵۰ درصدش راست است و مردم دیده و شنیده‌اند، فکر می‌کنند که بقیه‌اش هم همین‌طور بوده و آنها خبر نداشته‌اند، پس باورش می‌کنند، این مسأله خصوصاً در مورد کسانی که بدنام شده‌اند و اسم‌شان در میان مردم بد در رفته، بیش‌تر کارایی دارد؛ کسانی که رئیس‌جمهور در مناظره‌هایش پرونده‌هایشان را علنی کرد.



۹. علیه دشمنان و مخالفان، خبر دروغ بگوئیم و شایعه درست کنیم؛ مردم که تحقیق نمی‌کنند؛ زبان به زبان نقل می‌کنند و بعد، آن چیزی که همگانی شود را باور می‌کنند.
- شاهد مثال: انتساب کارخانه کالا به آقای ناطق؛ ارتباط آقای هاشمی با منافقین و انگلیس، دست کسانی مثل لاریجانی، هاشمی، ناطق، قالیباف، ولایتی و... توی یک کاسه بودن
۱۰. دفع حداکثری و جذب حداقلی: تعمیم و توسعه شدید مصادیق موجود در جبهه باطل (جریان فتنه و جنبش سبز) و تقلیل و محدود کردن افراطی مصادیق موجود در جبهه حق (حامیان دولت دکتر احمدی‌نژاد)
- شاهد مثال: تلاش برای اینکه به هر بهانه‌ای افراد و مسؤولان و جریان‌ها را به جبهه باطل انتساب دادن و ملحق کردن.
- شاهد مثال ۲: امروز خواص بی‌بصیرت جبهه باطل عبارتند از: مراجع تقلید، علمای قم و مشهد، مشاوران رهبری، رؤسای سابق قوای سه‌گانه که همراه نشده‌اند، اساتید دانشگاهی که به دکتر احمدی‌نژاد رأی نداده و یا بعداً حمایت نکردند، شخصیت‌های تأثیرگذاری که سکوت کردند، لیست «همه یاران هاشمی» (چاپ نشریه «همت»)...
۱۱. تلاش برای القای مظلومیت رهبری انقلاب در قالب خیانت نزدیکان ایشان، بزرگان و خواص.
- شاهد مثال: استفاده حداکثری از عباراتی مثل: «گرگ در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم!»
۱۲. القای مفهوم فشار از درون و از میان نزدیکان به رهبر انقلاب (و در نتیجه محدودیت‌های ایشان در موضع‌گیری، اعلام نظر صریح، خط‌دهی صحیح... و ثمره عملیاتی این حرف: جلو افتادن از رهبری و افراط و تندروری)
- شاهد مثال: امروز بزرگ‌ترین خائنان به انقلاب و نظام و رهبری و ولایت فقیه، نزدیکان ایشانند: کسانی مثل رئیس مجلس خبرگان رهبری، رئیس بازرسی بیت، مشاوران عالی رهبری، اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام، باند و طایفه مدعی مبارزات انقلابی (مثل جامعه روحانیون و روحانیت مبارز) و لیست «همه یاران هاشمی» (چاپ نشریه «همت»)...
۱۳. القای فضای رعب و وحشت و امنیتی جلوه دادن فضا
- شاهد مثال ۱: شایعه چک کردن همه ایمیل‌ها، همه پیامک‌ها، شناسایی همه جنبش سبزی‌ها و کسانی که به غیر از دکتر احمدی‌نژاد رأی داده‌اند....
- شاهد مثال ۲: فضای مجازی و اینترنت را، هر روزه با اخباری از دستگیرشدگان جدید و موج جدید زندان و بازجویی (حتی ساختگی و به دروغ) پر کنید.
۱۴. تخریب و تضعیف مرجعیت و علمای قم
- شاهد مثال ۱: علمای بی‌بصیرتی مثل آیت‌الله جوادی آملی، همواره برخلاف مسیر انقلاب و خود از گردانندگان ناآگاهانه فتنه بوده و هر وقت قرار شده درخت عمرشان میوه‌ای بدهد، میوه کال و یا گندیده داده است.
- شاهد مثال ۲: مملکتی که ولی فقیه دارد، مرجع می‌خواهد چه کار؟ مراجع، جایگاه نظری و عملی ولی فقیه را تضعیف می‌کنند.
- شاهد مثال ۳: هم امام از قم و مراجع دل خونی داشتند و هم آقا، بسیاری از برنامه‌های انقلاب، از ابتدا تا کنون، به خاطر قم و مراجع به ثمر نرسیده.
۱۵. تخریب و تضعیف خانواده شخصیت‌ها و بعد انتساب به خودشان
- شاهد مثال ۱: فرزندان آقایان هاشمی و ناطق و محسن رضایی و... کسانی که غرضه ندارند فرزندان و خانواده خود را کنترل و مدیریت کنند، چطور می‌توانند به درد نظام و انقلاب بخورند؟
- شاهد مثال ۲: حکایت حجت‌الاسلام سید حسن خمینی + پیوند زدن به داستان سید حسین خمینی.
- شاهد مثال ۳: تخریب‌های مربوط به دکتر علی مطهری
۱۶. تخریب کلیه رقبای احتمالی و مسؤولین غیرهم‌راستا با رئیس‌جمهور
- شاهد مثال: باید رقبای احتمالی و مخالفان دکتر را زد و علیه آنها جو راه انداخت و پرونده ساخت. حتا کلیپ طنز و هجو بسازید، بخشی از جمله‌ها و کارهایشان که مردم‌پسند نیست را نقل کنید تا نتوانند پایگاه مردمی پیدا کنند و خطر ساز شوند، در رأس آنها باید به لیست «همه یاران هاشمی» که نشریه «همت» چاپ کرد، توجه کنیم.
۱۷. تعمیم‌های ناروا، تمثیل‌های ناصواب و مصادره به مطلوب‌های جهت‌مند



شاهد مثال: دکتر قالیباف به جای اینکه جاده ظهور را آسفالت کند، پیاده‌روها را تعمیر می‌کند، به جای اینکه در افتتاح پروژه‌ها را به دست امام زمان (عج) بسپارد، افتتاح تونل توحید را همگانی می‌کند. به جای اینکه به فکر زیبا کردن نیت و عمل و دین‌داری در شهر باشد، پروژه زیباسازی شهری راه انداخته است، به جای آنکه به فکر یکرنگی امت اسلامی باشد، در و دیوار شهر را رنگ می‌کند و...

۱۸. انحراف در مسیر اهداف و اغراض آدم‌ها و القای این که همه این کارها مهندسی شده و برنامه دشمنان برون‌مرزی است. شاهد مثال: دکتر علی مطهری، از خواص بی‌بصیرتی است که پول انگلیسی‌ها را گرفته و دارد علیه دولت اسلامی شعار می‌دهد و چون فرزند شهید مطهری است، کسی کاری به او ندارد.

۱۹. بزرگ‌نمایی انتقادات و القای اینکه هر نوع نقدی نسبت به دولت، کل نظام و حاکمیت و انقلاب را زیر سؤال برده و ریشه‌ها را می‌خشکاند. شاهد مثال: دکتر علی مطهری (که از عوامل آقای هاشمی و اصحاب فتنه و جیره‌خواران انگلیسی و... است) می‌خواهد آقا را بزند، زورش نمی‌رسد و جرأت نمی‌کند، دکتر احمدی‌نژاد را می‌زند.

۲۰. انتساب‌های فامیلی و خاندان هزارلایه اصحاب و سران فتنه و القای اغراض فامیلی و منفعت‌های شخصی در جریانات اخیر شاهد مثال: انتساب‌های فامیلی آقایان علی و صادق لاریجانی با آقای علی مطهری، آقای عباس‌پور و آقای جاسبی (حکایت‌ها و حمایت‌های مربوط به دانشگاه آزاد)...

۲۱. پرونده‌سازی شاهد مثال: باید علیه تمامی حامیان رسمی و غیررسمی آقای موسوی و کروبی، پرونده‌هایی آماده داشته باشیم تا هر زمان که هر یک دستی رو کردند و حرفی زدند و موضعی گرفتند، با آن پرونده‌ها آبرویشان را بریزیم، پرونده‌هایی که مخلوط اطلاعات موثق و ساختگی باشد، کافی است نصف اطلاعات، موثق و با ذکر سند باشد، تا مردم همه آن را باور کنند.

۲۲. سوءاستفاده از مفهوم خودی و غیرخودی (توجیه و کم‌رنگ‌سازی اشتباهات به اصطلاح خودی‌ها و تقبیح و برجسته‌سازی اشتباهات به اصطلاح غیرخودی‌ها)

شاهد مثال ۱: ما حکمت خیلی از کارها و حرف‌های آقای مشایی را نمی‌فهمیم، ولی خیالمان راحت است که دکتر احمدی‌نژاد عنان او را در دست دارد و او را تحت کنترل و هدایت دارد، پس جای نگرانی خاصی نیست!

شاهد مثال ۲: فرض کنیم تهمت‌های مالی مربوط به آقایان رحیمی و محصولی، درست باشد، اولاً که آنها آدم‌های باتقوایی هستند و خودشان شریعت سرشان می‌شود، ثانیاً

۲۳. ایجاد ارتباط اغراق‌آمیز و دومینوار (متوالی) مسائل و حوادث (بدون ادله، مستندات و شواهد کافی) شاه مثال: گول تخریب‌ها و شایعات علیه آقای مشایی را نخورید، هدف منتقدان وی، کوبیدن دکتر احمدی‌نژاد و بعد تخریب جایگاه رهبری و تضعیف شخص آقا و سرنگونی نظام اسلامی حضرت امام (ره) است.

۲۴. انحراف افکار عمومی شاهد مثال: سعی کنید اخبار منتسبان به دکتر که مردم رویشان حساسند (امثال آقایان مشایی و رحیمی و کردان) مطرح نشود و یا سریع رد شویم و روی دشمنان حساس شویم، هر گاه هم دیدیم چاره‌ای نیست، قضیه فوتبال و تیم ملی و دعوای علی دایی و علی کریمی و... را آن‌چنان مطرح کنیم و موج راه بیندازیم تا مسأله خود به خود به حاشیه برود.

۲۵. بسترسازی برای محاکمه سران فتنه و حکم اعدام آنها شاهد مثال: تا زمانی که انقلاب، بلایی که سر بنی‌صدر و بازرگان و نهضت آزادی و ملی مذهبی‌ها و منافقین و... آورد را سر امثال آقایان هاشمی و ناطق و کروبی و خاتمی و موسوی نیاورد، این فتنه خاموش نشده و این اژدها نمرده و هر لحظه دوباره سر، بلند می‌کند.

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس):



چهارمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱ اردیبهشت ۱۳۸۹

من از خود خامنه‌ای، به خدای خامنه‌ای پناه می‌برم!

شما، امروز رهبر کدام مردمید؟ من مردم فراوانی برای شما نمی‌بینم. رهبری، آن هم بر حداقل مردم، که غرور آفرین نیست

بیاید سخن تلخ و صادقانه مرا، بر شیرینی سخن چاپلوسانه کسانی که شما را احاطه کرده‌اند، ترجیح دهید؛ جامعه ما، در جوار یک انفجار بزرگ است

ما و شما، مردم خویش را از دست داده‌ایم. اگر سکوت و آرامشی در آنان می‌بینید، به ضرب زور و اسلحه است

به نام خالق آزادی

سلام به رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران

این روزها، نزدیک به چهار ماه است که به خاطر نگارش نامه به حضرتعالی در زندانم. شصت و هشت روز از این مدت را در زندان انفرادی به سر برده‌ام. توسط بازجوهای خود مورد اهانت و ضرب و شتم قرار گرفته‌ام. در همه این احوال، از جنابعالی به عنوان رهبری فهیم و آگاه اسم برده‌ام. که اگر قرار باشد تغییری در اوضاع کشور رخ دهد، این تغییر از ناحیه شما بسیار شدنی‌تر و پایدارتر خواهد بود. من شخصاً امیدی به نقش‌آفرینی سایر افراد و دستگاه‌های کشور ندارم. شما را از نزدیک می‌شناسم. به روح بلند شما واقفم. شما نیز نیک و از نزدیک مرا می‌شناسید. در این ماه‌های زندان از آنچه در بیرون گذشت بی‌خبر بودم، اما در دیدار کوتاهی که فقط یک‌بار، گذرا، با خانواده خویش داشتم، دانستم که در غیاب من آقای مهندس موسوی و حجج‌الاسلام خاتمی و کربوبی با خانواده من دیدار کرده‌اند. نمی‌دانم چرا، اما بسیار دوست می‌داشتم خود شما نیز با آن بزرگواری که از شما سراغ دارم، به دیدار خانواده‌ام قدم‌رنجه می‌فرمودید، به آنها دلداری می‌دادید و به آنان می‌فرمودید که: فلانی - نوری‌زاد- درست در روزهای بحرانی، با برنامه‌های تلویزیونی‌اش، با نوشته‌هایش، برای من رهبر که در معرض تهاجمات طوفانی این و آن قرار گرفته بودم، به میان آمد و از من سخت جانبداری کرد. امروز او در زندان است؛ به خاطر انتقاد از من! او باید در زندان ادب شود. همسر و فرزندانم توسط بازجوهای بی‌سواد و بی‌ادب و تندخو به ناسزا گرفته شوند و خود او به تلخ‌ترین شکل ممکن به ورطه تهدید و تحقیر و ضرب و شتم درافتد. اما این دلیل نمی‌شود که من رهبر، قدر زحمتهای پیشین او را ندانم و به خانواده‌اش سرزنش کنم. یا اگر خود به دیدار آنان بروم، نماینده‌ام را نیز به این منظور به سراغشان نفرستم.

رهبر گرامی!

چشم‌انتظاری خانواده من، برای تماشای جمال مبارک شما و رؤیت نماینده شما به جایی نرسید. لابد، در این گردونه، آدم‌ها، تاریخ مصرف دارند، که اگر به سر رسیدند، مثل دستمال آلوده، باید به دور انداخته شوند. اما گرایش من و امثال من به شما، گرایش به شخص خامنه‌ای نبوده و نیست. ما، در جمال اندیشه‌های شما، افق‌های گمشده آرزوهای شریف مردم خویش و مردم جهان را می‌دیدیم. یادم هست این اواخر، وقتی تلاش کردم به دیدار شما بیایم و آقای حسین محمدی - از دفتر شما- ماه‌ها مرا به امروز و فردا وعده می‌داد، در نامه‌ای به او نوشتم: من از خود خامنه‌ای، به خدای خامنه‌ای پناه می‌برم! و دیگر سراغی از شما نگرفتم. و شما نیز! چرا که دانستم شما از محاصره آدم‌های جاهل، از تماشای افق آرزوهای مردم باز مانده‌اید. من می‌خواستم در آن ملاقات‌های احتمالی، همین نگرانی‌ها را با شما بگویم. اما گویا محاصره‌کنندگان شما از صراحت سخن من و از اندیشه من آگاه بودند. همین آقای حسین محمدی، بعد از دیدار اعضای «انجمن قلم» با حضرتعالی، که حقیر نیز یکی از آنان بود، به من گفت: آقای نوری‌زاد، من، قره‌الی الله از شما می‌ترسم. ترس او، از همان نشست پا گرفته بود که من، بی‌ملاحظه راجع به اعتیاد گسترده مردم و جوانان به مواد مخدر و آشوبی که در ساختار اجتماعی شهرهای کوچک و بزرگمان درافتاده به آشنا سخن گفتم.



اکنون اما چرا از زندان برای شما نامه می‌نویسم؟ برای اینکه هنوز ناباورانه، به شما، آری به شخص شما، امید بسته‌ام. باورم بر این است که: شما مگر برای این انشقاق بزرگ مردمان چاره‌ای بیندیشید. شما، امروز رهبر کدام مردمید؟ من مردم فراوانی برای شما نمی‌بینم. رهبری، آن هم بر حداقل مردم، که غرورآفرین نیست. مبدا من و شما را ازدحام مردمی که به استقبال یک مسؤول و یا خود جنابعالی می‌آیند، بفریید. شما اگر به دیگر افراد مشهور هم اجازه سخنرانی و حضور در کشورتان بدهید، غوغای مردمان ما فزونی خواهد گرفت. اجتماع فراوان این مردم، هیچ‌گاه قابل استناد نبوده و نیست. امروز شما بر کشوری رهبری می‌کنید که مردمش از دست رفته است. کشوری که در گردونه چه کنه‌های بسیاری گرفتار است. کشوری که اتحاد و یکپارچگی‌اش، به دست خود شما و اطرافیان شما، به حاشیه رفته است و نگرشی قلیل و تنگ به میدان آمده. نمی‌دانم امسال را سال چه نامیده‌اید؛ شنیده‌ام که به کوشش و تلاش در آن اشاره شده است [سال «همت مضاعف، کار مضاعف»]. این نام‌گذاری، نشان می‌دهد که بعضاً مشاوران شما، افراد صادق و کارآمدی نیستند. من و همه، آنجا به شما آفرین می‌گفتم که امسال را سال «آشتی ملی» می‌نامیدید و خود برای این پیوند مبارک اما دشوار و سخت، پیشقدم می‌شدید. اگر کوشش و تلاش برای شما مهم است، از انرژی آن در آشتی ملی باید بهره ببرید.

رهبر گرامی!

می‌دانم سخنان ناگوار من چه بسا تلخ و آشوبنده باشد؛ اما بیایید سخن تلخ و صادقانه مرا، بر شیرینی سخن چاپلوسانه کسانی که شما را احاطه کرده‌اند، ترجیح دهید؛ جامعه ما، در جوار یک انفجار بزرگ است. دیگ جوشانی است که ما به خاطر آزار از خروج پر سر و صدای بخار آن، چوب کبریتی در سوپاپ آن فرو کرده‌ایم. من با همه اطمینانی که سابقاً در جانبداری از شما می‌نوشتم، اکنون نیز در جانبداری از شما می‌نویسم: ما، به روزهای پایانی فرصت آزمون خویش رسیده‌ایم. روزهایی که دست تقدیر، سنت‌های ناب و حتمی خدای متعال، ما را از گردونه امتحان به در می‌برد. امتحانی که در این سی سال فرصت، جز خراش و خرابی با ما نبوده است. ما و شما، مردم خویش را از دست داده‌ایم. اگر سکوت و آرامشی در آنان می‌بینید، به ضرب زور و اسلحه است. اگر باور ندارید به یک آزمون خیالی تن در دهید. به دو کشور ایران و مثلاً سوئد یا کانادا یا حتا مالزی اعلام می‌کنیم که مردم این دو کشور، یک روز، فقط یک روز، پلیس و بسیج و اسلحه‌ای بر سر نخواهند داشت و آزادند که هر چه می‌خواهند انجام دهند؛ فقط طی یک روز؛ تصور می‌کنید در پایان این یک روز، کشور ما و شما چگونه خواهد بود؟ و کشورهای دیگر چگونه؟ قصد من از این مقایسه، مجیزگویی از غرب یا سایر کشورها نیست، بلکه می‌خواهم به شکنندگی آرامش و سکوت دروغین جامعه خویش اشاره کنم.

رهبر عزیز!

من و بسیاری، هنوز دوستدار شما و سرنوشت کشور خویشیم. به رهبری شما بر مقدرات کشور ایمان داریم. ما دوست داریم با رهبری شما به افق‌های مبارک دست ببریم. اما شما ظاهراً این اشتیاق را طالب نیستید. بعضاً مشاوران و دوستان ناآگاهی شما را در محاصره خود گرفته‌اند، به شما اطلاعات و آمار نادرست می‌دهند؛ و از زبان شما سخن غیرواقع برمی‌آورند. دوستانی همچون آقای شریعتمداری کیهان، که اطمینان دارم آنگاه که همه از اطراف شما پراکنده شدند و شما و او در یک جزیره تنهایی تنها ماندید، او در جانبداری غلیظ از شما، به مخالفت با خود شما برخواید خواست!

برخلاف ظاهر تلخ نوشته‌ام، با صدای بلند و آوازی که همه هستی را درنوردد اعلام می‌دارم که: ما شما را دوست داریم و به پایان خوب سرنوشت شما سخت علاقه‌مندیم. مرا و ما را باور کنید. حتا در خیال احتمال دهید که ما درست می‌گوییم. این احتمال هیچ هزینه‌ای برای شما ندارد. در خیال خود باور کنید که دوستان خوب شما، فراتر از شما، و در صنفی که انگ دشمن بر پیشانی آحادش خورده است، غم شما را می‌خورند و مضطربانه علاقه‌مند درخشش ناب شما در این روزهای پایانی آزمون الاهی‌اند و با شجاعت تمام، شجاعتی که من شخصاً در شما باور دارم، امسال را سال «آشتی ملی» اعلام کنید و از ملامت هر ملامتگری نهراسید. که خدا شما و ما را کفایت می‌کند. خدایی که دست خود و دست مردم را در دست شما می‌نهد.

یا علی!

فرزند شما: محمد نوری‌زاد



اوین، بند ۲۴۰ - سلول ۵۷

*** منع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

<http://nurizad.info/?p=153>

**پاسخ سرگشاده مهدی کوچکزاده به چهارمین نامه سرگشاده محمد نوری زاد به خامنه‌ای، ۷ اردیبهشت ۱۳۸۹**

«به نام خالق آزادی

سلام به رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران

این روزها، نزدیک به چهار ماه است که به خاطر نگارش نامه به حضرتعالی در زندانم.»

آقای نوری زاد! به نظر خودت به دلیل نگارش نامه زندانی هستی، ولی آنها که تو را زندانی کرده‌اند دلایل دیگری دارند و من هم حرف آنها را صادقانه‌تر از تو می‌یابم، چرا که این روزها شاهد نگارش چند نامه دیگر هم به رهبری هستیم که نویسندگان آنها زندانی نشده‌اند! پس به من حق بده ادعای تو را مبنی بر زندانی بودن به خاطر نگارش نامه به رهبری نپذیرم.

«شصت و هشت روز از این مدت را در زندان انفرادی به سر برده‌ام. توسط بازجوهای خود مورد اهانت و ضرب و شتم قرار گرفته‌ام. در همه این احوال، از جنابعالی به عنوان رهبری فهیم و آگاه اسم برده‌ام.»

اگر در مورد ۶۸ روز انفرادی بودن و توسط بازجوها مورد ضرب و شتم قرار گرفتن راست بگویی که زندانیان تندتر و بی‌منطق‌تر از تو در ماجراهای این روزها آن را انکار می‌کنند، تازه جای این سؤال باقی است که مگر قرار بوده و هست که آگاهی و فهیم بودن رهبر انقلاب با رفتار برخی مأموران زندان تغییر و تحول یابد؟

«که اگر قرار باشد تغییری در اوضاع کشور رخ دهد، این تغییر از ناحیه شما بسیار شدنی‌تر و پایدارتر خواهد بود. من شخصاً آمیدی به نقش‌آفرینی سایر افراد و دستگاه‌های کشور ندارم. شما را از نزدیک می‌شناسم. به روح بلند شما واقفم. شما نیز نیک و از نزدیک مرا می‌شناسید. در این ماه‌های زندان از آنچه در بیرون گذشت بی‌خبر بودم، اما در دیدار کوتاهی که فقط یک‌بار، گذرا، با خانواده خویش داشته‌ام، دانستم که در غیاب من آقای مهندس موسوی و حجج اسلام خاتمی و کربوبی با خانواده من دیدار کرده‌اند. نمی‌دانم چرا؟»

گفته‌ای چرایی دیدار سران داخلی فتنه با خانواده‌ات را نمی‌دانی، با این همه ادعایی که در برخورد، فهم و تحلیل مسایل سیاسی داری، بعید می‌دانستم دلیل این دیدار را نتوانی ارزیابی کنی و تصور می‌کنم دوست داری خود را به نفهمیدن بزنی! وضعیتی که ریشه بخشی از مشکلاتی است که اکنون با آن دست و پنجه نرم می‌کنی.

«اما بسیار دوست می‌داشتم خود شما نیز با آن بزرگواری که از شما سراغ دارم، به دیدار خانواده‌ام قدم رنجه می‌فرمودید، به آنها دلداری می‌دادید و به آنان می‌فرمودید که: فلانی -نوری‌زاد- درست در روزهای بحرانی، با برنامه‌های تلویزیونی‌اش، با نوشته‌هایش، برای من رهبر که در معرض تهاجمات طوفانی این و آن قرار گرفته بودم، به میان آمد و از من سخت جانبداری کرد. امروز او در زندان است؛ به خاطر انتقاد از من! او باید در زندان ادب شود. همسر و فرزندان او توسط بازجوهای بی‌سواد و بی‌ادب و تندخو به ناسزا گرفته شوند و خود او به تلخ‌ترین شکل ممکن به ورطه تهدید و تحقیر و ضرب و شتم درافتد. اما این دلیل نمی‌شود که من رهبر قدر زحمت‌های پیشین او را ندانم و به خانواده‌اش سر نزنم. یا اگر خود به دیدار آنان نروم، نماینده‌ام را نیز به این منظور به سراغ‌شان نفرستم.»

ادعا کرده‌ای که در روزهای بحرانی، با برنامه‌های تلویزیونی‌ات، با نوشته‌هایت، برای رهبر که در معرض تهاجمات طوفانی این و آن قرار گرفته بود، به میان آمدی و از ایشان سخت جانبداری کردی.

راستی نکند دلیل دیدار سران داخلی فتنه با خانواده‌ات همین جانبداری ادعایی‌ات از رهبر در شرایط بحرانی باشد! آخر اینها خیلی به رهبری و هر کس به او وفادار باشد علاقه‌مندند! راستش را بخواهی من یقین کرده‌ام آدم اگر نماز را هم برای خدا نخواند، مستوجب عقوبت شرک است. تو هم



با این همه استقامت و آزادگی که ادعا می‌کنی، حتماً برای خدا و البته به خیال خودت به یاری و جانبداری از رهبر قلمی زده‌ای و با رانت و نمی‌دانم هزار رابطه دیگر سریالی بی سر و ته یا فیلمی ساخته‌ای و به صدا و سیما انداخته‌ای و نان و نامش را برده‌ای، حالا چرا از رهبری طلبکاری؟!

«رهبر گرامی، چشم‌انتظاری خانواده من، برای تماشای جمال مبارک شما و رؤیت نماینده شما به جایی نرسید. لابد؛ در این گردونه، آدم‌ها، تاریخ مصرف دارند. که اگر به سر رسیدند، مثل دستمال آلوده، باید به دور انداخته شوند.»

آقای نوری‌زاد! راستش از خدا پنهان نیست، از تو چرا پنهان بماند که این فراز طعنه‌آمیز نامه‌ات به رهبری که به قول خودت فهیم و آگاه است را که خواندم، نفاق و دورویی تمام‌قد در برابرم مجسم شد و از خود پرسیدم برای مثل تویی اگر روزی به اندازه دستمال آلوده هم ارزش قایل بوده‌اند، چه هزینه هنگفتی داده‌اند البته از آنجا که خداوند به بندگانش علم غیب نداده تا درون و نیت افراد را ببینند، حرجی نیست که در گذر ایام هر از گاهی خزف به جای لعل بنشینند!

«اما گرایش من و امثال من به شما، گرایش به شخص خامنه‌ای نبوده و نیست. ما، در جمال اندیشه‌های شما، افق‌های گمشده آرزوهای شریف مردم خویش و مردم جهان را می‌دیدیم. یادم هست این اواخر، وقتی تلاش کردم به دیدار شما بیایم و آقای حسین محمدی -از دفتر شما- ماه‌ها مرا به امروز و فردا وعده می‌داد، در نامه‌ای به او نوشتم: من از خود خامنه‌ای، به خدای خامنه‌ای پناه می‌برم! و دیگر سراغی از شما نگرفتم. و شما نیز!»

شنیده بودم آقای حسین محمدی از کسانی است که در حد لیاقتش مورد اعتماد رهبر عزیز است و اکنون با این نقلی که تو کردی و با شناختی که از تو با وقایع این روزها در حد کمال یافته‌ام، رهبرم را به واسطه این درایت و هوشیاری در انتخاب اطرافیانش ستایش می‌کنم و به تو اطمینان می‌دهم آنچه بر سرت آمده و می‌آید و خواهد آمد، جز ناشی از خصلت خودبزرگ‌بینی و بینش شرک‌آلودت نیست و خدای خامنه‌ای هم شرک را از بزرگ‌ترین گناهان برشمرده و امیدی نداشته باش که با این خصلت‌ها در آن درگاه نیز تحفه‌ای نثارت کنند!

«چرا که دانستم شما از محاصره آدم‌های جاهل، از تماشای افق آرزوهای مردم باز مانده‌اید.»

آقای نوری‌زاد! من و بسیاری از همفکرانم بارها و در مجالس و جشنواره‌ها و محافل مختلف تو را در محاصره انبوهی از آدم‌های... دیده‌ایم که حقیقتاً با ترکیب و چهره‌های رنگ‌آمیزی شده و اطوارهای غرب‌زده و روشنفکرانه‌ای که در اطرافت می‌دیدیم، رغبت نکرده‌ایم جلو آمده و حرف‌هایمان را در مورد نوشته‌ها و سریال و فیلم‌هایت برای بازگو کنیم، با این وصف، آیا به ما هم حق می‌دهی که ادعا کنیم که این تویی که در محاصره خودخواسته‌ات در میان هوس‌بازان و اوهامی که به تو القا کرده‌اند، نه تنها از دیدن افق آرزوها بلکه از دیدن خواست فعلی مردم نیز که از تفسیر بی‌نیاز است، بازمانده‌ای؟!

«من می‌خواستم در آن ملاقات‌های احتمالی، همین نگرانی‌ها را با شما بگویم. اما گویا محاصره‌کنندگان شما از صراحت سخن من و از اندیشه من آگاه بودند. همین آقای حسین محمدی، بعد از دیدار اعضای انجمن قلم با حضرت‌عالی، که حقیر نیز یکی از آنان بود، به من گفت: آقای نوری‌زاد، من، قریب‌الی الله از شما می‌ترسم. ترس او، از همان نشست پا گرفته بود که من، بی ملاحظه راجع به اعتیاد گسترده مردم و جوانان به مواد مخدر و آشوبی که در ساختار اجتماعی شهرهای کوچک و بزرگمان درافتاده، به آشنا سخن گفتم.»

آه و وای از این من!



«اکنون اما چرا از زندان برای شما نامه می‌نویسم؟ برای اینکه هنوز ناباورانه، به شما، آری به شخص شما، امید بسته‌ام. باورم بر این است که: شما مگر برای این انشقاق بزرگ مردمان چاره‌ای بیندیشید. شما، امروز رهبر کدام مردمید؟ من مردم فراوانی برای شما نمی‌بینم. رهبری، آن هم بر حداقل مردم، که غرورآفرین نیست. مبدا من و شما را ازدحام مردمی که به استقبال یک مسؤول و یا خود جنابعالی می‌آیند، بفریید. شما اگر به دیگر افراد مشهور هم اجازه سخنرانی و حضور در کشورتان بدهید، غوغای مردمان ما فزونی خواهد گرفت. اجتماع فراوان این مردم، هیچ‌گاه قابل استناد نبوده و نیست (!) امروز شما بر کشوری رهبری می‌کنید که مردمش از دست رفته است. کشوری که در گردونه چه کنم‌های بسیاری گرفتار است. کشوری که اتحاد و یکپارچگی‌اش، به دست خود شما و اطرافیان شما، به حاشیه رفته است و نگرشی قلیل و تنگ به میدان آمده.»

آقای نوری‌زاد! از نگاه تنگ و خودخواهانه و آلوده به حسادت دامنه مقبولیت رهبری را به بحث سخیف حداقل و حداکثر کشانده‌ای و نتیجه گرفته‌ای که رهبری، آن هم بر حداقل مردم، که غرورآفرین نیست! معلوم شد فهمیدی که خامنه‌ای خلف صالح خمینی است که می‌گفت: قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها و نوکران آنان مطمئن باشند که اگر خمینی یکه و تنها هم بماند، به راه خود که راه مبارزه با کفر و ظلم و شرک و بت‌پرستی است، ادامه می‌دهد و به یاری خدا در کنار بسیجیان جهان اسلام، این پابرنه‌های مغضوب دیکتاتورها، خواب راحت را از دیدگان جهانخواران و سرسپردگانی که به ستم و ظلم خویشتن اصرار می‌نمایند سلب خواهد کرد (صحیفه امام، ج ۲۰، ص: ۳۱۹)

آری همان‌طور که برای آن روح خدایی چه آن زمان که در غربت تبعید بود و چه آنگاه که در اوج محبوبیت در چشم و قلب مردم قرار داشت، چیزی جز عمل به تکلیف الهی مطرح نبود، خلف صالح او خامنه‌ای نیز علی‌رغم آنکه بسیجیان جهان اسلام و پابرنه‌گان مغضوب دیکتاتورها بارها با جان و هستی خویش وفاداریشان را به شخص او و آرمان‌های والایش اعلام نموده و با فداکاری و ایثار و بذل جان اثبات کرده‌اند که اهل کوفه نیستند، چیزی جز عمل به تکلیف الهی در سر ندارد و همین ویژگی است که مجاهدانی بزرگ چون سید حسن نصرالله را به خضوع در مقابل این مرد بزرگ وا می‌دارد. آری، امروز خامنه‌ای بر کشوری رهبری می‌کند که مردمش به لطف و عنایت حق تعالی از دست فتنه‌گران و بازی‌خوردگان داخلی استکبار جهانی رفته‌اند و در آغوش اسلام ناب محمدی (ص) پناه گرفته‌اند، به همین جهت است که سران داخلی فتنه، ریاکارانه و منافقانه برای جلب یکی دو نفر هم که شده، به دیدار خانواده تو می‌روند. شک نکن اینها اصحاب شیطانند و من دعا می‌کنم خانواده‌ات از شر آنها در امان بمانند؛ اگر تو فرصتی برایشان بگذاری!

«نمی‌دانم امسال را سال چه نامیده‌اید. شنیده‌ام که به کوشش و تلاش در آن اشاره شده است. این نامگذاری، نشان می‌دهد که بعضاً مشاوران شما، افراد صادق و کارآمدی نیستند. من و همه، آنجا به شما آفرین می‌گفتیم که امسال را سال آشتی ملی می‌نامیدید و خود برای این پیوند مبارک اما دشوار و سخت، پیش قدم می‌شدید. اگر کوشش و تلاش برای شما مهم است، از انرژی آن در آشتی ملی باید بهره ببرید.»

آقای نوری‌زاد! من اطلاع دقیق دارم که زندانیان در حبس با امکانات گوناگون رسانه‌ای از اخبار بیرون مطلع‌اند و سخت متعجبم که تو چرا با استفاده از عباراتی مثل (نمی‌دانم امسال را سال چه نامیده‌اید. شنیده‌ام که به کوشش و تلاش در آن اشاره شده است). در صددی به دروغ، شرایطی را که در آن به سر می‌بری، بر خلاف واقع جلوه دهی. خدا کند خودت باور نکنی که خیلی اهل استقامت در برابر ناملایمات هستی! اما به دنبال القای این دروغ، مشاوران رهبری را به دلیل نامگذاری این سال، غیرصادق و ناکارآمد برشمرده‌ای و این‌گونه ادامه داده‌ای که:

«من و همه، من و همه، من و همه آنجا به شما آفرین می‌گفتیم که امسال را سال آشتی ملی می‌نامیدید و خود برای این پیوند مبارک اما دشوار و سخت، پیش قدم می‌شدید.»

به‌راستی چرا فکر می‌کنی اگر تو ترجیح می‌دهی امسال سال آشتی ملی نامیده می‌شد، همه، تأکید می‌کنم همه هم با این ترجیح تو موافقت. بوی تعفن خودبینی و خودبزرگ‌بینی به مشامت نمی‌رسد؟!

«رهبر گرامی، می‌دانم سخنان ناگوار من چه بسا تلخ و آشوبنده باشد. اما بیایید سخن تلخ و صادقانه مرا، بر شیرینی سخن چاپلوسانه کسانی که شما را احاطه کرده‌اند، ترجیح دهید.»



باز یک نشانه دیگر از خودبینی در نوشته‌ات از روز روشن‌تر است، سخن خود را تلخ ولی صادقانه انگاشتن و مدعی چاپلوسی مابقی اطرافیان شدن را چرا باید خوانندگان نامه تو بپذیرند؟ چون تو ادعا می‌کنی! آقای نوری‌زاد! البته اعتراف می‌کنم سخنان تلخ است نه از این جهت که حقیقتی را در مورد اطرافیان رهبری اثبات کردی بلکه از این جهت که منویات درونی و خصلت‌های خودت را بروز دادی و انسان تأسف می‌خورد از اینکه تا چه حد یک انسان می‌تواند اسپر بافته‌های ذهن خود شود و خودبینی و خودخواهی او را از حقیقت مشهود دور سازد! خدا را شاکرم که رهبری سخن امثال تو را بر مشورت‌های افراد لایق ترجیح نداده است.

«جامعه ما، در جوار یک انفجار بزرگ است. دیگ جوشانی است که ما به خاطر آزار از خروج پرسروصدای بخار آن، چوب کبریتی در سوپاپ آن فرو کرده‌ایم. من با همه اطمینانی که سابقاً در جانبداری از شما می‌نوشتم، اکنون نیز در جانبداری از شما می‌نویسم: ما، به روزهای پایانی فرصت آزمون خویش رسیده‌ایم. روزهایی که دست تقدیر، سنت‌های ناب و حتمی خدای متعال، ما را از گردونه امتحان به در می‌برد. امتحانی که در این ۳۰ سال فرصت، جز خراش و خرابی با ما نبوده است. ما و شما؛ مردم خویش را از دست داده‌ایم. اگر سکوت و آرامشی در آنان می‌بینید به ضرب زور و اسلحه است. اگر باور ندارید به یک آزمون خیالی تن در دهید. به دو کشور ایران و مثلاً سوئد یا کانادا یا حتا مالزی اعلام می‌کنیم که مردم این دو کشور، یک روز، فقط یک روز پلیس و بسیج و اسلحه‌ای بر سر نخواهند داشت و آزادند که هرچه می‌خواهند انجام دهند. فقط طی یک روز. تصور می‌کنید در پایان این یک روز؛ کشور ما و شما چگونه خواهد بود؟ و کشورهای دیگر چطور؟ قصد من از این مقایسه، مجیزگویی از غرب یا سایر کشورها نیست. بلکه می‌خواهم به شکنندگی آرامش و سکوت دروغین جامعه خویش اشاره کنم.»

آقای نوری‌زاد! از روز روشن‌تر است که اگر مردم، این نظام مقدس را که رهبری اساسی‌ترین رکن آن است، نخواهند، با این همه دشمنی که قلدران و زورمداران و زراندوزان عالم در داخل و خارج علیه آن می‌کنند، یک روز هم دوام نخواهد آورد و اگر طی ۳۰ سال این نظام نه تنها پابرجا مانده بلکه بسیاری از مردم جهان را نیز حامی و دوستدار خود نموده، دقیقاً به‌خاطر خواست مردم و بسیجیان و محرومان و پابرهنگان مغضوب دیکتاتورها بوده است. آقای نوری‌زاد! امیدوارم حبس، اندکی تو را از خودخواهی و فضای ذهنی که بزک کرده‌ها و روشنفکران هواپرست غرب‌زده اطرافت برایت ساخته‌اند، بیرون آورد تا این همه حقیقت واضح را وارونه نبینی.

«رهبر عزیز! من و بسیاری، هنوز دوستدار شما و سرنوشت کشور خویشیم. به رهبری شما بر مقدرات کشور ایمان داریم. ما دوست داریم با رهبری شما به افق‌های مبارک دست ببریم. اما شما ظاهراً این اشتیاق را طالب نیستید. بعضاً مشاوران و دوستان ناآگاهی شما را در محاصره خود گرفته‌اند، به شما اطلاعات و آمار نادرست می‌دهند و از زبان شما، سخن غیرواقع برمی‌آورند. دوستانی همچون آقای شریعتمداری کیهان، که اطمینان دارم آنگاه که همه از اطراف شما پراکنده شدند و شما و او در یک جزیره تنهایی تنها ماندید، او در جانبداری غلیظ از شما، به مخالفت با خود شما برخواهد خواست!»

در این پاراگراف، که برای چندمین بار انگیزه‌ات از نگارش نامه بر ملا شده (شاید ناخواسته) که همان بغض و کینه آلوده به حسادت نسبت به افرادی است که رهبری به دلیل لیاقت‌هایشان به برخی نظرات‌شان توجه می‌کنند، نکته جدیدی که به آن پردازم، نیست.

«برخلاف ظاهر تلخ نوشته‌ام، با صدای بلند و آوازی که همه هستی را درنوردد، اعلام می‌دارم که: ما شما را دوست داریم و به پایان خوب سرنوشت شما سخت علاقه‌مندیم. مرا و ما را باور کنید. حتا در خیال احتمال دهید که ما درست می‌گوییم. این احتمال هیچ هزینه‌ای برای شما ندارد. در خیال خود باور کنید که دوستان خوب شما، فراتر از شما، و در صنفی که انگ دشمن بر پیشانی آحادش خورده است، غم شما را می‌خورند و مضطربانه علاقه‌مند درخشش ناب شما در این روزهای پایانی آزمون الهی‌اند و با شجاعت تمام، شجاعتی که من شخصاً در شما باور دارم، امسال را سال آشتی ملی اعلام کنید و از ملامت هر ملامت‌گری نهراسید. که خدا شما و ما را کفایت می‌کند. خدایی که دست خود و دست مردم را در دست شما می‌نهد. یا علی! فرزند شما: محمد نوری‌زاد. اوین بند ۲۴۰- سلول ۵۷»



در پایان، همان‌طور که به خودت حق داده‌ای به اقرار خودت نامه تلخ بنویسی، امیدوارم به من هم این حق را بدهی که با لحنی مشابه خودت برایت پاسخ سرگشاده بنویسم! و امیدوارم باور کنی که من و همه دوستداران رهبری (که إن‌شالله دوستیمان برای رضای خدا باشد نه به امید اینکه اگر خدای ناخواسته در نظام حق جمهوری اسلامی به حق یا اشتباه و خطا، که طبیعی است در هر مجموعه انسانی و نظامی رخ دهد، دچار مشکلی شدیم، از رهبری انتظار مساعدت و دیدار با خانواده‌مان را داشته باشیم!) نیز حسب آموزه‌های دینی‌مان که از امام و رهبری و شاگردان و همراهان ایشان آموخته‌ایم نیز به پایان خوب و سرنوشت خیر همه بندگان خدا و از جمله تو علاقه‌مندیم و متقابلاً از تو می‌خواهم برای نجات خودت از توهمات که گرفتارش شده‌ای، حتا در خیالت هم که شده، احتمال صدق در این نوشتار را بدهی و در کارت تجدید نظر کنی و واعظ بی‌عمل نباشی و خود نیز باور کنی که اگر خدا بخواهد کسی را نصرت کند، هیچ غلبه‌کننده‌ای بر نصرت‌شونده خدا نخواهد بود و خود را به خدا بسپاری و از ملامت ملامت‌گران نترسی و بدانی که عزت و ذلت به دست اوست!

کم‌ترین علاقه‌مند خمینی و خامنه‌ای

مهدی کوچک‌زاده

*** منع ***

وبسایت «ندای سبز آزادی»

<http://www.irangreenvoice.com/article/2010/may/06/3073>

**نامه سرگشاده سمیرا نصیری به خامنه‌ای، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۹**

چطور ممکن است کسی دستور قتل، تجاوز و بازداشت هزاران نفر را صادر کند و بر منبر استکبار محکم تکیه زند و بداند که هزاران لعن و نفرین به دنبالش است، آن وقت بر سر سجاده بایستد و با خیال آسوده نماز بخواند؟

سال‌هاست که آبروی اسلام و محمد و علی را به باد داده‌اید!

با چشم خود مردمی را دیدم که به خاطر حرف‌ها و عمل‌های نابخردانه شما حتا از اسلام متنفر شده و دیگر خود را مسلمان نمی‌دانند!

به نام خداوند بخشاینده مهربان

جناب آقای سید علی خامنه‌ای!

تا آن جا که میان ما ایرانیان مرسوم است، نامه‌های خود را با نام خدا آغاز می‌کنیم و پس از آن سلامی بر خواننده نامه می‌فرستیم؛ من نیز نامه‌ام را با نام خدای مهرگستر و مهربان آغاز می‌کنم، اما با نهایت تأسف اکنون که می‌خواهم سلامی در آغاز نوشتار نثاران کنم، شرائط روز کشورم را می‌بینم و با دیدن جمعیت کثیر کشته‌شدگان و زندانیان و افرادی که با چراغ سبز شما به وحشیانه‌ترین شکل ممکن سرکوب می‌شوند، خدای خویش را یاد می‌کنم و به این فکر فرو می‌روم که:

«آیا به‌راستی خدای مهربان از مهر و مودت خویش جز ناشایستگی و بی‌رحمانگی چیزی به شما و طرفداران شما نبخشیده است؟» شاید به دور از ادب باشد، اما با این همه فجایعی که رژیم تحت امر شما علیه ملت بی‌دفاع ایران رقم می‌زند، شما را در خور آن نمی‌بینم که بخواهم سلامی برایتان بنویسم!

وقتی به این فکر می‌کنم که چه آسان اهداف دوران جوانی خویش در مبارزه با ظلم و ستم و استبداد را فراموش کردید و چه آسان اجازه دادید مردمی که خود بر آمده از میان آنان بودید به بهانه «قرار گرفتن در مقابل حکومت به زعم شما اسلامی» با پاسخ‌های تند و وحشیانه‌ای از جنس گلوله سربی و انفرادی و تجاوز مواجه شوند، نمی‌توانم سلامی نثار شما کنم!

به‌راستی چگونه می‌توانم بر کسی سلام بفرستم که رهبری یک حکومت به ظاهر اسلامی اما در باطن استبدادی را بر عهده دارد؟! حکومتی که ۸۰ درصد مردم ایران آن را به رسمیت نمی‌شناسند و می‌خواهد انقلابی را که متعلق به همین مردم است با ابزاری به نام «دادگاه انقلاب» در مسیری قرار دهد که فقط برای سردمداران آن مطلوب است؟

رهبری که از زمان آغاز ولایت خود، دستور ترور شخصیت‌های برجسته و قابل کشور را صادر کرد، به جای ساخت مراکز بزرگ علمی و افزایش علم و دانش مردم، به ساخت حوزه‌های علمیه پرداخته و کوشید ذهن افراد را در همان افق‌های ۱۴۰۰ سال قبل نگاه دارد، اجازه فراتر رفتن را به آنها نداد و کسانی را که از حد مورد نظرش در اندیشه یا بیان عقایدشان فراتر رفتند به قتل رسانده و یا در مکان مورد علاقه‌اش، که زندان اوین باشد، محبوس کرد و باز همان رهبری که به جای به کار گرفتن نخبگان کشور در امور دولتی، افراد ناشایست و ناکارآمد را بی‌توجه به نتایج سوء عملکرد آنها بر سرنوشت ملت به کار گرفت.

سال‌هاست که دانشجویان دلسوز و وطن‌پرست ایرانی به خاطر ابراز عقایدشان مورد ستم نظام شما قرار گرفته‌اند؛ البته این‌شاءالله نمی‌گویید که جریان اعتراض دانشجویان را در ۱۸ تیر یازده سال قبل به یاد نمی‌آورید:

یکی از جریان‌های دانشجویی معروف، جریان کوی دانشگاه در سال ۱۳۷۸ بود و اگر بیش‌تر به خاطرات خود مراجعه کنید شاید به یاد آورید شبی که تیر رها شده از تفنگ یکی از فداییان شما پیشانی عزت ابراهیم‌نژاد را سوراخ کرد؛ شبی که دیوارهای اتاق دانشجویان با خونشان رنگ‌آمیزی شد؛ شبی که دانشجویان بسیاری در آن بازداشت شده و سالیان بسیاری از عمرشان را در اوین گذراندند و به دنبال آن شب و حتا قبل از آن، همواره دانشجویان شجاع ایران به اعتراض علیه نابرابری‌های موجود پرداخته و همچنان بازداشت شده و به قتل رسیده‌اند.



شاید نام این افراد را تا کنون شنیده باشید:

- اکبر محمدی که بر اثر شکنجه‌های شدید عمال شما در اوین به شهادت رسید و به بزم الاهی شتافت!
- امیرعباس فخرآور که بهترین روزهای جوانی‌اش را در اوین به سر برد و پس از آن از وطنش ایران متواری شد!
- دانشجویانی چون بهروز جاوید که همچنان در اوین به سر می‌برد و جز دردنامه‌های او که از اوین می‌رسد خبری از او نداریم!
- دانشجویانی چون علیرضا داوودی، دانشجوی رشته حسابداری دانشگاه اصفهان، که به خاطر اعتراضات برحق خود بازداشت شده و به اوین رفته و پس از آزادی ۳ ماه‌اش به طرز مشکوکی در بیمارستان خورشید جان سپرد!
- دانشجویانی چون محمد پورعبدالله، دیگر دانشجوی رشته شیمی دانشگاه تهران، که همچنان در اوین به سر می‌برد و هر روز بر نگرانی دوستان و خانواده‌اش افزوده می‌شود!
- دانشجویانی چون کیانوش آسا یکی از نخبگان عالی ایران که در درگیری‌های پس از انتخابات و در مبارزه علیه باطل، مورد اصابت گلوله عاملین شما قرار گرفته و به شهادت رسید!
- دانشجویانی چون امیر جوادفر که بر اثر شکنجه‌های طاقت‌فرسا در کهریزک جان سپرد.
- دانشجویانی چون کوهیار گودرزی که به دلیل فعالیت‌های سیاسی و حقوق بشری خود از دانشگاه شریف، اخراج و پس از آن محارب شناخته شده و هم اکنون در اوین به سر می‌برد!
- دانشجویانی چون میلاد ابراهیمیان، فعال حقوق بشر و فعال دانشجویی‌ای که در اوین تحت بازجویی و شکنجه قرار دارد.
- دانشجویانی چون هم‌دانشگاهی من سعید نورمحمدی، دانشجوی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد تهران مرکز، که پس از سپری کردن هفت ماه از سال گذشته در زندان اوین، به تازگی آزاد شده و در انتظار دادگاه خود است: دادگاهی که در آن به حداقل ۴ تا ۶ سال حبس محکوم خواهد شد و تبعید به یکی از شهرستان‌های دور از تهران را نیز نویسندگان کیفرخواست برایش تقاضا کرده‌اند تا ایرانیان بدانند در کشور تحت ولایت شما دیگر نباید شب‌های جمعه «دعای کمیل» قرائت کرد!
- دانشجویانی چون من، سمیرا نصیری، که به دلیل فعالیت‌های حقوق بشری و ابراز عقیده‌های سیاسی و بروز دادن اطلاعات محرمانه و بی‌شرمانه دولت منفور احمدی‌نژاد و همچنین حضور در تجمعات اعتراضی پس از انتخابات از جمله در روز عاشورا به عنوان محارب شناخته شده و از ترس تجاوز فدائیان شما ایران را ترک کرده و مجبور به هجرت اجباری شدم!
- بد نیست اگر بدانید من پس از دوازده سال تحصیل با تلاش‌های پی در پی موفق به ورود به دانشگاه شدم، اما به دلیل مخالفت با جو سردی که بسیج می‌کوشید بر دانشکده ما حاکم کند، مورد خشم نیروهای قرارگاه ثارالله سپاه که از دانشجویان دانشکده علوم سیاسی هستند قرار گرفتم: همان دانشجویانی که از باتوم‌به‌دستان معروف احمدی‌نژاد به شمار می‌آیند و طی عملیاتی غرورآفرین و شجاعانه من را از دانشکده بیرون راندند، همان باتوم‌به‌دستانی که من را محارب خطاب کرده و خواستار مجازات من شدند...
- چگونه به من حکم محارب می‌دهید در حالی که از بدو ورودم به تهران، تمام عزم خویش را جزم کردم تا کودکانی را که علی‌رغم سن کم‌تر از ۱۸ سال خود به اعدام محکوم می‌شوند از مرگ برهانم و هیچ‌گاه مرگ را حتا برای سینه‌چاکان شما که به جرم حضور در مراسم چهلم ندا آقاسلطان سه روز من را در انفرادی نگه داشتند آرزو نکردم!؟
- و من این روزها از خود می‌پرسم شما که در جوانی تحصیل در حوزه علمیه و فراگیری فقه را از مشهد تا نجف دنبال کردید، چگونه می‌پسندید که در دوران زعامت‌تان اینقدر ساده با واژگان و احکام شریعت اسلامی بازی شود:
- چگونه به من و همراهان من حکم محارب می‌دهید در حالی که ما روز عاشورا همراه دیگر عزاداران حسینی سینه زده و و همراه با بقیه نوحه می‌خواندیم!؟
- راستی از میان اساتید فقه شما برای مثال آیا مرحوم حاج شیخ هاشم قزوینی و یا مرحوم آقا میرزا مدرس یزدی هیچ‌گاه به شما گفته بودند که هرکس عقاید خود را ابراز کند محارب محسوب می‌شود؟؟؟ خصوصاً آنکه در روزی به نام روز عاشورا به جمع تظاهرات‌کنندگان بیبوند؟
- چگونه سینه‌چاکان شما در سایت‌ها و وبلاگ‌های خود مرا جاسوسه می‌خوانند در حالی که هرگز به غیر از ایرانی باج نداده‌ام؟
- اگر افشای مراکز شکنجه و نامه‌های محرمانه مبنی بر کشتار و بازداشت مردم و اطلاع‌رسانی اخبار سیاسی به هموطنانم جاسوسی برای سیا و انگلیس و اسرائیل محسوب می‌شود، خود تأیید می‌کنم که من یک جاسوسه هستم!



اگر حضور در تظاهرات روز عاشورا و سینه زدن و همراهی کردن عزاداران حسینی و میرحسینی، معنای دقیق محارب بودن است، در همین جا اعلام می‌کنم که من یک محاربم و به محارب بودن خود می‌بالم!

شما که دم از اسلام و قرآن و نماز و پیامبر و حضرت علی می‌زنید، تا به حال چند بار قرآن را به دست گرفته‌اید و چند تا از سوره‌های قرآن را از حفظ می‌باشید؟

مطمئن هستم اگر شما صد هزار برابر من هم نماز خوانده باشید، که می‌دانم خوانده‌اید، در دوران اخیر حتی یک رکعت هم به اندازه من با آرامش خاطر نماز نمی‌خوانید و یقیناً از روی رفع تکلیف در پیشگاه خدای خود می‌ایستید؛ چرا که در محضر خدای تعالی پاسخی برای این همه جنایت ندارید، و خود هم می‌دانید که حتی یکی از نمازهایتان مورد قبول درگاه خدا واقع نشده و نمی‌شود و نخواهد شد! چطور ممکن است کسی دستور قتل، تجاوز و بازداشت هزاران نفر را صادر کند و بر منبر استکبار محکم تکیه زند و بداند که هزاران لعن و نفرین به دنبالش است، آن وقت بر سر سجاده بایستد و با خیال آسوده نماز بخواند؟

جناب آقای سید علی خامنه‌ای

شمایی که نام علی را بر زبان خود می‌آورید و مرحوم پدرتان نامتان را هم «سید علی» گذاشته بود، آیا یکبار هم مانند او رفتار کرده‌اید؟ آیا علی بر سر رهبری با دیگران در ستیز افتاد، یا برای دفاع از مردم و حقوق آنان؟ آیا از کسی شنیده‌اید که برای به دست گرفتن رهبری چند نفر را به قتل برساند؟

علی واقعی آن بود که سکوت اختیار کرد تا همگان از او راضی باشند و روزی برسد که حتی یک نفر مخالف هم نداشته باشد! شما نیز گرچه نامتان علی است، اما پیشنهاد می‌کنم هیچ‌گاه خود را با علی اسلام ناب اشتباه نگیرید و مقلدان خود را هم برحذر دارید از این خطای بزرگ؛ چون سال‌هاست که آبروی اسلام و محمد و علی را به باد داده‌اید!

ولی فقیه دیروز و مدعی امروز امامت!

راستی فکر می‌کنید اگر با اسم اسلام جلو بیایید، مردم، بی‌اعتنا به وجدان و نفس ملهمه خود که خداوند در سوره شمس بدان قسم یاد کرده، آن را باور کرده و جلوی فرمان‌های شما زانو خم می‌کنند و چشم و گوش بسته آن را می‌پذیرند؟!

اما متأسفانه باید به شما بگویم طی هجده سال زندگی‌ام در ایران با چشم خود مردمی را دیدم که به خاطر حرف‌ها و عمل‌های نابخردانه شما که به قول معروف با اسم اسلام، ماست‌مالی‌شان می‌کنید، حتی از اسلام متنفر شده و دیگر خود را مسلمان نمی‌دانند! جز افراد بسیجی و جیره‌خوران جناب‌عالی که آنان هم به انگیزه سهمیه و امتیازات مادی، دیگر حتی کسی حاضر نیست پایش را به مساجد بگذارد! کم‌تر کسی حاضر است در نمازهای جماعت شرکت کند و پشت سر آخوندهای نمره بیست شما بایستد!

من خود به یاد دارم که در طی ۱۲ سال تحصیل، هرگز حاضر به خواندن نماز دسته‌جمعی همراه با آقای نماز جماعت مدارس نبودم؛ چون نمی‌خواستم پشت سر کسی بایستم که معلوم نیست قبلاً چه کاره بوده و حال به کجا رسیده!

جناب آقای سید علی خامنه‌ای!

دانشجویان ایران بیدارند و اگر روز خود را در اعتراض به نابرابری با گاز اشک‌آور و گاه در سلول‌های انفرادی که حتی نفسشان هم در آن می‌گیرد سپری می‌کنند، شب‌ها نیز خواب آزادی ایران را می‌بینند و صد البته لحظه لحظه عمر خود را حاضرند برای به تعبیر رساندن این خواب هزینه کنند!

بدانید اگر یک دانشجو در بند رفت، چند دانشجوی دیگر جایش را پر می‌کنند.

اگر یک دانشجو به شهادت رسید، دانشجویان دیگر راهش را ادامه می‌دهند.

اگر من دانشکده‌ام را وداع گفتم، دانشجویان دیگری را نیز تعلیم دادم و این را خوب می‌دانم که جامعه دانشجویی ایران هر روز تحت بدترین فشارها قرار می‌گیرد و دانشجویان زیادی به بند کشیده خواهند شد و دانشجویان زیادی دار فانی را وداع خواهند گفت و بسیاری نیز چون من مجبور به ترک وطن خواهند شد؛ اما به سهم خود به شما قول می‌دهم این جامعه محکم بر جای خود ایستاده است و به مبارزه ادامه خواهد داد و این مبارزه، با کمک دیگر مردم ایران‌زمین به سرانجامی روشن خواهد رسید!



و شما نیز بهتر است بدانید با به شهادت رساندن و بازداشت کردن دانشجویان شجاع و روشنفکر ایران نمی‌توانید به اهداف خود برسید! سال‌هاست که این رویه را ادامه داده‌اید، اما به وضوح شاهد افزایش چشمگیر دانشجویان معترض به دولت و نظام خود بوده‌اید، هستید و خواهید بود.

این را نیز بدانید که دانشجویان دلیر ایران تنها نیستند و دیگر مردم نیز آنها را همراهی می‌کنند و اگر چشمان خود را باز کنید، خواهید دید که روز به روز بر تعداد مخالفان شما افزوده می‌شود. البته هم من که از چهارمین نسل انقلاب ۵۷ هستم و هم شما که جزء مبارزین آن بودید، می‌دانیم که این کشتارها و بازداشت‌ها از همان زمان ایجاد نظام جمهوری اسلامی آغاز شده بود: زمانی که روح‌الله خمینی با موج گسترده مخالفان دانشجویی نظام جمهوری اسلامی رو به رو گردیده و دستور قتل و بازداشت آنها را صادر کرد. قتل‌های گسترده‌ای که در سال‌های ۵۸، ۶۰ و اعدام‌های فله‌ای سال ۶۷ و... توسط قاتلین حرفه‌ای این رژیم چون عالیجنابان خلخالی و لاجوردی معدوم صورت گرفت و سرنوشت اکثر آنان را تا همین امروز حکومت‌تان هم که بنگرید، می‌توانید عبرت‌های بزرگی بگیرید! به ویژه اگر آخرین دیدارتان با مرحوم آیت‌الله شریعتمداری را به یاد آورید و پندهای آن عالم ربانی را که شاید قلب‌تان را روشن سازد!

در خاتمه این نوشتار شما را به توبه در پیشگاه خدای مهربان فرا می‌خوانم، چنان‌که خداوند در قرآن که عهدی است بین او و بندگانش فرموده، او خود کسی است که از بندگانش توبه می‌پذیرد و از گناهان در می‌گذرد و آنچه را که می‌کنید، می‌داند! توصیه می‌کنم که دست از این جنایات هولناک برداشته و بیش از این حقوق مردم ایران را پایمال نکنید؛ چرا که خدای تعالی در جای حق بنشسته است و شاهد اعمال ناشایست شماست؛ پس تا از زمان توبه نگذشته است، نسبت به انجام آن اقدام فرمایید!

۸۹/۲/۱۲

فرستنده: سمیرا نصیری

یکی از اعضای جامعه دانشجویی ایران



پنجمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۹ خرداد ۱۳۸۹

یک سال از ظهور «فتنه» گذشت

آسیبی که ما به اسلام وارد آورده‌ایم فراتر از آسیب طول تاریخ است

ای کاش مراجع تقلید ما و روحانیان ما می‌دانستند که محدوده آگاهی و دانش آنان، محدود به علومی است که ارتباط چندانی با حساسیت‌های کشوری و جهانی ندارد

چرا شهر قم، که نا پیش از انقلاب، پاک و شایسته بود، بعد از انقلاب، اول شهر آسیب‌دیده از مفساد اجتماعی کشور شده است؟

ما امروز، چه بخواهیم و چه نخواهیم، شکست‌خورده معرکه جولان تاریخی خویشیم

چرا با سرمایه‌های پولی سرزمین خویش به آن‌چنان غارتی درافتاده‌ایم که دزدان گردنه، فردا، از ما طلبکار آبروی رفته خویش خواهند شد؟

اگر «سران فتنه» نبودند، ما و شما اکنون باید به مردم خود «پاسخ» می‌گفتیم که مسؤول این همه عقب‌ماندگی و کارنا بلدی، و رواج‌گر این همه بی‌کیاستی و بی‌لیاقتی، و به باد دهنده این همه فرصت و ثروت، و بدبهی‌کننده این همه دروغ و حرام‌خوری، و بانی این همه خنده‌دار شدن قانون، کسی جز خود ما نیست

آیا اسلامی که از او دم می‌زدید، همین است که در چارچوب در خانه جوانان بیکار و معتاد و تن‌فروش و سرگشته و فرورده و پژمرده و معلق ما ذبح می‌شود؟

اجبار در مواضع فهم و فکر و باور مردم، جز خسارت و خرابی و گریز و نفرت مردم نتیجه ندارد؛ راز تنهایی ما، و کم شدن مخاطبان داخلی و جهانی ما، در همین اسلام اجباری و اختراعی ما است

سران واقعی فتنه، سران قدرت‌های در سایه‌اند؛ سرانی که میلیارد میلیارد پول بی‌زبان مردم را جابه‌جا می‌کنند، و به پرونده مفتوحه میلیاردها پول گمشده، پوزخند می‌زنند

به نام خالق حق

سلام به رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

یک سال از ظهور «فتنه» در کشور ما سپری شد. فتنه‌ای که به قول رسانه‌های رسمی و شخصیت‌های شاخص نظام، هم آبروی ما را مضحکه جهانی در انداخت، و هم خون و مال جمعی از هم‌وطنان ما را تباه ساخت، و هم شکاف هراسناکی در ساختار ملی و حیثیتی ما ایجاد کرد.



می‌بینید که من نیز مثل بسیاری، از همین واژه «فتنه» آویخته‌ام. واژه‌ای که در این یک سال گذشته، به قدر همه عمر اساطیری‌اش از او سود برده‌ایم. واژه‌ای که در ادبیات سیاسی ما، به فهرست مطول واژگانی چون: «طاغوت»، «طاغوتی»، «انقلاب»، «ضد انقلاب»، «مستضعف»، «مستکبر»، «منافق»، «ضد ولایت فقیه»، «امت شهیدپرور»، «دشمن قسم‌خورده» و واژگان دیگری از این دست پیوست و معنای ویژه‌ای برای خویش اختیار کرد.

در این یک سال گذشته، آن چنان افراط‌گونه بر طبل «فتنه» و «سران فتنه» کوفتیم تا کودکان ما نیز به محض شنیدن آن، بدانند ما را جز از موسوی و خاتمی و کروبی، مقصودی نیست. آوار، و بهمن سران فتنه، همان پلیدی درهم فشرده‌ای است که خسارت این ستم را بر سر مردمان ما فرو می‌بارد. بهمنی که به هنگام عبور، از کنار خانه هاشمی رفسنجانی می‌گذرد، و کسانی از اهل این خانه را نیز به حجم آوارگونگی خویش می‌افزاید. سران فتنه اما، فراتر از خسارات فراوانشان، فوایدی نیز داشته‌اند که من، قصد و اشکافی فایده‌های آنان را دارم.

پیش از آن، اجازه بدهید در سفری به دور دست‌های روستای محل زادگاهم، به ترسیم دورنمایی از این فایده‌ها بپردازم. جدال بر سر قدرت، ظاهراً ودیعه مکرری است که در هیچ کجای تاریخ، بی‌مخاطب نبوده است، چه در قبایل بدوی، و چه در جوامع مدنی؛ در روستای ما نیز، دو طایفه کم‌خرد، طبق یک عادت ضروری، و به بهانه‌ای تکراری، خشم‌آگین بر سر هم می‌کوفتند و بعد از تحمل جراحات‌ها و ناسزاها و بی‌آبرویی‌ها کارشان به پاسگاه و امنیه و وساطت بزرگ‌ترها می‌کشید.

در جدال هرباره، نیک به یاد دارم که مردان طایفه شکست‌خورده، بی‌دلیل بر اهل خانه خود سخت می‌گرفتند. یعنی پدری که در میدان کارزار، توسط حریف از پا در آمده بود، در خانه خویش، به یک خطای مختصر، بر سر زن و فرزند خود می‌کوفت و مردانگی مخدوش خود را به رخ می‌کشید و یادآور می‌شد.

باورم بر این است که حکایت ما و سران فتنه نیز خارج از این روال روانی و تاریخی نیست. سران فتنه، در این مثال ساده و روستایی من، همان اهل منزل‌اند. کسانی که ما با کتک زدن آنان، عصیبت ناشی از شکست‌های پی در پی خود را تخلیه می‌کنیم و قدرت مخدوش خود به رخ می‌کشیم. روستایی چوب‌خورده و تحقیرشده دیروز، از این روی بر سر زن و فرزند خود می‌کوفت، که فکر آنان را از واکاوی چند و چون شکست خویش، به همان خطای خانگی معطوف کند.

قبول می‌فرمایید که ما و شما، در این آزمون سی ساله، کارنامه درخشانی از عمل به وعده‌های اسلامی انقلاب نیاراسته‌ایم. اگر که با خود صادق باشیم، صدای شکستن استخوان‌های اقتدارمان را خواهیم شنید. متأسفانه آسیب و جراحی که ما به اسلام و به گرایش دینی مردم وارد آورده‌ایم، فراتر از آسیب و جراحی همه طول تاریخ است.

شرمند‌ام که نوشته من از صراحتی این‌چنین تلخ و گزنده آکنده است. باورم بر این است که ما را فرصت چندانی برای بازگشت و ترمیم خرابی‌ها نیست؛ وگرنه، من آداب کوچک‌تری خویش، نیک می‌دانم.

اگر انقلاب سی ساله ما، هیچ نداشت الا به صحنه آوردن انصاف، ما پیروز بودیم. و اگر هیچ نداشت الا ادب و پاکی و پاک‌دستی بزرگان، ما پیروز بودیم. من از بلندای سی سالگی انقلاب که به گذشته می‌نگرم، آرزو می‌کنم ای کاش ما را با «اسلام اختراعی» خود کار نبود. و یا حتا اسلام، تنها در سفر به دوردست‌های تاریخی ما محدود و تعریف نمی‌شد. و ما، به جای بار انداختن اسلام اختراعی خود در کوچه بنی‌هاشم، بر سر و سینه کوفتن‌های بی‌پشتوانه، اهالی کوچه بنی‌هاشم را به امروز تاریخی خویش فرا می‌خواندیم و از نورشان بهره می‌بردیم.

ای کاش در همان ویرانه تاریخی خویش مانده بودیم اما در عوض: ادب داشتیم، خدا داشتیم. ای کاش دوستی ما با خدا و خوبان خدا، در لفظ نمی‌ماند، و به عمل می‌گرایید. ای کاش مراجع تقلید ما و روحانیان ما می‌دانستند که محدوده آگاهی و دانش آنان، محدود به علوم است که ارتباط چندانی با حساسیت‌های کشوری و جهانی ندارد. و می‌دانستند که جامعه، مردم، تاریخ، و سنت‌های الهی، برای خود مختصات و قواعدی دارند و ورود ناآگاهانه به هر یک از این حوزه‌ها، و دخالت ناشیانه در سیر عالمانه آنها، جامعه را به آشفتگی حتمی فرو می‌برد.

رهبر گرامی، از خود شریف شما آموخته‌ام که سخت دلتنگ عدالت علوی باشیم؛ عدالتی که به جانبداری از مردم شهر قم، محکمه‌ای به پا کند، و بزرگان دینی و مسؤولان خطاکار حکومتی این شهر را فرا بخواند، و از آنان بپرسد: چرا شهر قم، که تا پیش از انقلاب، پاک و شایسته بود، بعد از انقلاب، اول شهر آسیب‌دیده از مفاسد اجتماعی کشور شده است؟ عدالتی که آقازاده‌های ما را، مثل پدرانمان، به تناول شهد مفاهیم دینی و می‌داشت و آنان را از شیرینی واردات شکر باز می‌داشت؛ عدالتی که خود این پدران را نیز از مواضعی چون معدن سنگ سرخ بیدخت فارس، باز می‌داشت؛ عدالتی که برای ورود به حسابرسی آستان قدس رضوی زانوانش نلرزد؛ عدالتی که به عدم تعادل فکری مسؤولان حکومتی، و حتا به عدم تعادل یک رئیس‌جمهور، نمره منفی بدهد؛ عدالتی که شهامت اعاده حیثیت از خود را داشته و اجازه ندهد کسی و کسانی از او بیاویزند و مطاع دروغین خود را در سبد نیاز مردم گذارند.



رهبر گرامی!

ما امروز، چه بخواهیم و چه نخواهیم، شکست‌خورده معرکه جولان تاریخی خویشیم. متأسفانه، حتا در موضوع تخصصی خودمان که اسلام باشد، به قهقرا گراییده‌ایم. بدیهی است که در این سی‌سالگی انقلاب، باید به یک‌یک کاستی‌ها و ناهنجاری‌ها، و به نقش و سهم خود اعتراف کنیم و در جایگاه یک مسؤول، پاسخگوی مردم و تاریخ باشیم. که چرا در معرفی اسلام به روزی در افتاده‌ایم که علاوه بر طرد مخاطبان جهانی، مخاطبان داخلی دین خدا را نیز تاراندیده‌ایم و به گزینش نامبارک حداقلی مردم خویش ناچار شده‌ایم؟ و چرا چنان چهره مخوف و نامبارکی از اسلام آراسته‌ایم که فرزندان بلافصل خودمان نیز از آن می‌هراسند و بدان تمایلی ندارند؟ و یا چرا با سرمایه‌های پولی سرزمین خویش به آن‌چنان غارتی درافتاده‌ایم که دزدان گردنه، فردا، از ما طلبکار آبروی رفته خویش خواهند شد؟ و یا چرا با آوار اسلام اختراعی خویش، جلوی «رشد» اسلام واقعی و جلوی رشد مردم خود را گرفته‌ایم؟

رهبر گرامی!

می‌بینید که پرسش‌های بزرگ و توفانی و حتمی پیش روی ماست. و ما ناگزیر از پاسخگویی به این همه سؤال سرگردانیم. باورم بر این است که سران فتنه، درست در بزنگاه نیاز، به یاری ما شتافتند. اگر آنان نبودند، ما و شما اکنون باید به مردم خود «پاسخ» می‌گفتیم که مسؤول این همه عقب‌ماندگی و کارنابلدی، و رواج‌گر این همه بی‌کیاستی و بی‌لیاقتی، و به باد دهنده این همه فرصت و ثروت، و بدیهی‌کننده این همه دروغ و حرام‌خوری، و بانی این همه خنده‌دار شدن قانون، کسی جز خود ما نیست.

سران فتنه از راه رسیدند تا ما را از پاسخگویی به مطالبات مکرر و رهامانده و بی‌سرانجام مردم برهانند. ما و شما از این روی به سرکوب سران فتنه اصرار ورزیدیم که تا مردمان ما به مشغله‌ای انحرافی درافتند و از چگونگی کارهای تودرتوی ما و مسؤولیت‌های خاک‌آلود و بر زمین مانده ما نپرسند. از ما نپرسند آیا این بود آن انقلابی که همگان را به درک و لمس و بهره‌مندی از افق‌های نورانی‌اش نوید می‌دادید؟ آیا اسلامی که از او دم می‌زدید، همین است که در چارچوب در خانه جوانان بیکار و معتاد و تن‌فروش و سرگشته و فرومرده و پژمرده و معلق ما ذبح می‌شود؟ همین است که در مجلس شورای اسلامی، هرروزه چهره‌اش می‌خراشد و پوستش می‌درند؟ و در دستگاه قضا به شوخی‌اش می‌گیرند؟ و در دولت، جیب‌هایش را خالی می‌کنند؟ اگر سران فتنه نبودند، ما و شما باید هرروزه به مردم خود پاسخ می‌گفتیم که چرا سپاه، در روز روشن، سهام مخابرات را بالا کشید؟ و چرا سپاه و نیروی انتظامی، با واردات میلیاردها کالای قاچاق، همچنان سلحشور و غیور و مردمی‌اند؟ سران فتنه آمدند تا نمایندگان شجاع و ترس و البته باکفایت ما بهانه‌ای برای پرخاش و ناسزا داشته باشند، نمایندگانی که مفهوم استقلال مجلس، و نمایندگی مردم را در همان روز نخست، زیر پا می‌نهند تا اعتبارنامه‌هایشان تصویب شود؛ نمایندگانی که همچنان به سرکوب سران فتنه محتاج‌اند و برای محاکمه آنان طومار امضاء می‌کنند تا نگاه مردم را از عصارگی بر خاک افتاده فضایل‌شان، و از طنز مجلسی که باید در رأس امور باشد و نیست، به غوغای سران فتنه منحرف کنند و خود را از حمل سنگینی امانت مضمحل‌شده مردم، و تحمل شماتت مردم برهانند. نمایندگانی که متأسفانه، سال‌هاست به جای قانون و نظارت قانونی، و به جای تحقیق و تفحص مؤثر، و به جای واخواهی حقوق فراموش‌شده مردم، شوخی می‌پراکنند.

رهبر گرامی!

اطمینان دارم با من موافقید که اگر از این مجلس و قوانین و نظارت آن، آبی گرم شده بود، مردمان ما را اکنون بهره‌ای در مشت بود، و اگر دستگاه قضا را با قانون نسبتی بود، ما را اکنون از برکات عدل و انصاف و درستی او نصیبی بود، و اگر دولت را لیاقت و برنامه و عقلانیتی بود، ما را تا کنون از ورطه ورشکستگی‌های داخلی و تحقیرهای جهانی به در برده بود. اما این سه یار دبستانی را ظاهراً جز رکود و رخوت و رفاقت، رویکردی نیست. پس چرا نباید از ظهور فتنه و سران فتنه در پوست نگنجیم و نگاه پرسشگر و پرشماتت مردم داخل و خارج و نسل‌های گذشته و آینده را به رفتار آنان منحرف نکنیم؟

این روزها شاهدیم که بار دیگر مبارزه با بدحجابی به کانون فهم بزرگان دینی ما راه یافته است. و چه برخوردهای شداد و غلاظ، برای چندمین بار، بر سر جامعه ما سایه انداخته است. اما برای چندمین بار نیز می‌توان از همین اکنون عاقبت شکست‌خورده و پر از آسیب این هیاهوی هیچ در هیچ را به چشم دید. چرا که شهر قم، و آسیب‌های دلخراش و مفسده‌های اجتماعی آن، دقیقاً محصول همین نگرش خام و دستوری و بی‌خردانه است. اگر بپذیریم که اجبار در خط‌کشی‌های خشک اجتماعی، ضروری و بافایده است، این را نیز می‌پذیریم که اجبار در مواضع فهم و فکر و باور



مردم، جز خسارت و خرابی و گریز و نفرت مردم نتیجه ندارد؛ شرمندهم که بگویم راز تنهایی ما، و کم شدن مخاطبان داخلی و جهانی ما، در همین اسلام اجباری و اختراعی ما است؛ اسلامی که اغلب در این سی سال عمر خود، از کنار حق‌های آشکار عبور کرده است و بر گزینش ناحق‌های آشکار اصرار ورزیده است.

در زندان وزارت اطلاعات، و در زندان عمومی، داستان‌هایی از اسلام اختراعی خودمان دیده‌ام که امید دارم در یک ملاقات حضوری، همه را یک به یک برای شما باز گویم. اما از باب نمونه، به یکی از مظاهر آن اشاره می‌کنم و از توقف بر این شرم بزرگ، درمی‌گذرم:

من این روزها، با جوان نوزده ساله‌ای هم‌نشین و هم‌بند هستم که مجموعه‌ای از خردمندی‌ها و درستی‌ها با اوست. این جوان با همین سن و سال اندک خود، دو فرمول بدیع ریاضی را که از دسترس همه دانشمندان و ریاضی‌دانان جهان دور بوده است، کشف کرده و به اسم خود به ثبت رسانده است. این جوان، با همین سن و سال اندک خود، چهار اختراع غرورآفرین دارد. المپیادی است. برنده جشنواره خوارزمی است. به زبان‌های انگلیسی و ایتالیایی مسلط است. این جوان اما به اتهام متداول توهین به رئیس‌جمهور و تبلیغ علیه نظام، پنج ماه و نیم است که در زندان است. اتهامی که مردمان جهان، به میزان ارتفاع آن غش‌غش می‌خندند. این جوان، شصت روز در زندان انفرادی بوده و توسط بازجوهای تند و بی‌ادب خود کتک خورده و تهدید شده است. این جوان، همان است که آقای جلال‌الدین فارسی، پدرش را به ضرب گلوله تفنگ شکاری خود کشته است. این جوان، اکنون، هفده سال است که چشم به راه تراوش حق و عدالت، از اسلام اختراعی ما است. اسلامی که آقای جلال‌الدین فارسی قاتل را به پرداخت یک ریال از پول خون پدر او ملزم نکرده است. اسلامی که آقای جلال‌الدین فارسی قاتل را آزاد گذارده، و خود او را که به ابراز نشاط سیاسی‌اش مشغول بوده، به زندان و انفرادی و تحمل ناسزا و ضرب و شتم در انداخته است.

من معتقدم راز شکست اسلام اختراعی ما، در همین خصلت‌های گزینش‌گری و خاصه‌پروری و نخبه‌گریزی و فریبکاری و عوام‌پروری است. و اختلاط غلیظ حق و باطل در او. کارایی سرکوب سران فتنه، در این بوده است که نگاه منتقدین ما را از امثال آقای جلال‌الدین فارسی که قاتل اما آزاد است، به این جوان گستاخ اما بی‌گناه، معطوف کند. حالا خود شما رد پای نمایندگان مجلس، و قضاوت دستگاه قضائی، و دولتمردان عدالت‌ور زمان را در تحلیل فرایندهای این چنینی جامعه، رصد فرمایید.

راستی شما در مقام فرماندهی کل قوا، تا چه حد به رفتار سپاهیان و نظامیان خود، در ورود به مواضع اقتصادی، و در قامت رانت‌خوارانی چون آقای صادق محصولی، و در واردات میلیاردها کالای قاچاق از مبادی گمرکی و اسکله‌های رسمی و غیررسمی اشراف دارید؟ و البته اجازه می‌دهید که در تقبیح رفتار ناشایست سپاهیان و نظامیان، مسئولیت حضرت‌عالی را نیز در مقام فرماندهی یادآور شویم؟ و از شما به خاطر تغییر چهره آن سپاه و آن بسیج و آن اسلام آرمانی گله کنیم؟

رهبر گرامی!

کم‌کم به سالروز ظهور فتنه نزدیک می‌شویم. اگر کمی هوشمندی اختیار کنیم، باور خواهیم کرد که جماعتی، دور از چشم شما، به خلق حادثه می‌اندیشند. حادثه‌هایی که نیمه دوم خرداد را به زعم خود در بحرانی طراحی شده فرو ببرند. این بحران، که چه بسا خونین نیز باشد، قرار است مجدداً انرژی تازه‌ای را علیه سران فتنه سامان دهد. طراحان این بحران، با خلق حادثه‌های ریز و درشت، شما را در موضعی قرار خواهند داد تا همانی بگویید که آنان می‌خواهند. و همان موضعی را اختیار کنید که آنان مشتاق‌اند. شما را به خدا، رهبر گرامی، مراقب فتنه‌ها باشید. فتنه‌هایی که بانیان آن، فراتر از سران فتنه، در اطراف شما آرایش یافته‌اند و ادعای دوستی غلیظ می‌کنند. فتنه را در تحرک قدرتی بکاوید که در سایه است. قدرتی که هرگز مطیع شما نیست و برای خود قرار و مداری دارد. قدرتی که یک جا از حنجره رئیس‌جمهور نامتعاذل ما بیرون می‌خزد، و در جای دیگر از امضای نمایندگان مجلس ما جاری می‌شود، و برای گشودن موانع پیش رو، به قاضیان مرعوب دستگاه قضا تحکم می‌کند. سران واقعی فتنه، سران قدرت‌های در سایه‌اند. سرانی که میلیارد میلیارد پول بی‌زبان مردم را جابه‌جا می‌کنند، و به پرونده مفتوحه میلیاردها پول گمشده، پوزخند می‌زنند. در این یک سال گذشته، و با غوغایی که از رسانه‌ها و تریبون‌های رسمی علیه سران فتنه در گرفت، قدرت‌های در سایه، بهترین فرصت را برای پیش‌برد مقاصد خود بلوکه کردند. قدرت‌های در سایه، در این یک سال پرآشوب و پرهیاهو، به قدر همه عمر خود به تحکیم مواضع خود پرداختند، اما غافل از این که بخش وسیعی از مردم را از اطراف شما پراکنندند. قدرت‌های در سایه، به مردم احتیاج ندارند، اما کدام رهبر است که بدون مردم، همچنان رهبر باشد و رهبری کند؟!

از باب طنز، بگویم که چندی پیش آقای جلال‌الدین فارسی، به سران فتنه تاخت تا او نیز حتا از این کارناوال هتاک‌ها جا نمانده باشد. فراتر از طنز، شما را به تماشای امضای خودتان، پای برگه خرید سهام مخابرات توسط سپاه فرا می‌خوانم. بله، قدرت‌های در سایه، با شما این می‌کنند! و بدون



این که شما بخواهید و شما راضی باشید و شما خبر داشته باشید، امضای رضایت شما را پای عملکرد خود می‌نشانند. شما را به خدا مراقب فتنه‌های واقعی باشید.

با احترام و ادب

فرزند شما، محمد نوری‌زاد

زنداد اوین

نهم خرداد هزار و سیصد و هشتاد و نه

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

<http://nurizad.info/?p=172>

**نامه سرگشاده کامبیز شبانکاره به خامنه‌ای، ۱۹ خرداد ۱۳۸۹**

با نام آفریننده نیکی
جناب آقای آیت‌الله خامنه‌ای
رهبر جمهوری اسلامی ایران

من از جانب هیچ‌کس سخن نمی‌گویم. از طرف هیچ سازمان جاسوسی و هیچ دولتی هم تأمین نمی‌شوم. این نامه صرفاً دغدغه‌های یک روزنامه‌نگار است که مردم ایران را ظاهراً بهتر از شما می‌شناسد. امروز که این نامه را خطاب به شما می‌نویسم، قریب به یک سال از ظلمی که بر مردم ایران رفته می‌گذرد. ظلمی که شما اگر در گفته‌ها و سخنرانی‌های خود بر آن اذعان نکنید، در خلوت خود به آن باور دارید و در عجبم که چگونه می‌خواهید؟ چگونه تصاویر کشته‌شدگان این حوادث آزارتان نمی‌دهد؟ شما می‌گویید هر قدمتان را در زندگی صرفاً برای رضای خدا و در راه او بر می‌دارید. آیا این، حقیقت است؟ و این کدام خدایی است که به نام آن می‌توان دستور کشتار مردم ساده و بی‌گناه را صادر کرد و چشم بر روی به یغما بردن دارایی ملتی بست؟

من یک روزنامه‌نگار ساده و بر طبق نظر مأمورین اطلاعاتی‌تان محاربم. ولی از این محارب ناچیز که به‌ناچار مملکت و خانواده‌اش را رها کرده و راهی دیار غربت شده بپذیرید، هیچ گونه‌ای از دینداری مجوز فروختن دین به دنیا را صادر نمی‌کند. هیچ کجای قرآنی که به آن اعتقاد دارید تقدیس قتل و کشتار بی‌گناهان و بستن دهان معترضان مجاز دانسته نشده است.

من مسلمان نیستم، اما به‌خوبی می‌دانم که اسلام در ذات خود، دین رأفت و مهربانی است. آنچه پیامبر اسلام را محبوب کرد صداقت و محبتش بود، نه خشونت و خودرأیی. شما می‌گویید انسان باید فردای قیامت در بارگاه الهی پاسخگوی اعمالش باشد. آیا به‌راستی به این سخن اعتقاد دارید؟ چگونه اعتقادی است که اعمال شما خلاف آن را ثابت می‌کند؟ چگونه است که شما می‌خواهید نماینده دینی باشید که بنیانش بر صداقت و پاکی است و شما مجوز آلوده کردن نام اسلام را به خشونت و دروغ صادر می‌کنید؟ به راستی به زعم خودتان فردای قیامت در مقام پاسخ چه خواهید گفت؟ هنگامی که نماز می‌خوانید - اگر بتوانید با صدق دل بخوانید - دست‌ها و پاهایتان نمی‌لرزند؟ چگونه است که پیامبر اسلام نمونه تواضع بود و شما سمبل تفرعن؟ این بدان معنی است که شما از پیامبر اسلام هم برترید؟ مگر پیامبر شما بر دشمنانش رحم نمی‌آورد؟ مگر آنها را نمی‌نواخت و با رفتار مهربانانه به اسلام دعوتشان نمی‌کرد؟ چگونه است که شما احمد زیدآبادی - روزنامه‌نگاری را که صرفاً یک انتقاد ساده از شما کرده - به زندان می‌اندازید و مجوز شکنجه و کشتار صادر می‌کنید؟ چگونه است که صرفاً یک انتقاد ساده از شما معنای محاربه با دین و حکومت می‌شود؟ در حالی که زمانی عمر بر منبر می‌رود و خطابه ایراد می‌کند یک عرب ساده به او می‌گوید اگر پایت را در دین کج بگذاری با همین شمشیر راستت می‌کنم و کسی به او تعرض نمی‌کند. این اسلامی است که پیامبر اسلام مروجش بود و آن‌گونه که به نظر می‌رسد با اسلام شما تفاوت‌های آشکاری دارد.

سخن از آزادی بیان می‌گویید، که به زعم شما هست و در واقعیت نیست. این چگونه آزادی بیانی است که پیامد آن لزوماً تک‌صدایی است. تنها کسانی حق سخن گفتن دارند که شما را تأیید می‌کنند و تنها رسانه‌هایی حق حیات دارند که در مدح شما سخن می‌گویند. این چگونه آزادی بیانی است که طاقت انتقاد ندارد و انتقاد را به مثابه حربه‌ای برای متزلزل نمودن پایه‌های نظام می‌بیند؟ و این چه نظامی است و چه پایه‌های متزلزلی که با یک مطلب و چند خط، متزلزل می‌شود و فرو می‌ریزد؟

اگر باور شما این است، فکری به حال پایه‌های سست نظام بکنید، چون چنین نظامی چه امثال عمادالدین باقی، احمد زیدآبادی، مسعود باستانی و هنگامه شهیدی بنویسند چه ننویسند، به هر صورت، روزی فرو خواهد ریخت. پاک کردن صورت مسئله مشکل شما را حل نمی‌کند. اگر به نامه محمد نوری‌زاد با دقت نگاه کنید، به روشنی می‌گویید ریشه‌های سستی پایه‌های نظام جمهوری اسلامی در چه مسائلی نهفته‌اند. استواری هر نظامی، مردمی هستند که در آن حکومت زندگی می‌کنند و میزان دوام آن با میزان علاقه مردم رابطه مستقیم دارد. علاقه مردم در هیچ نظامی تأمین نمی‌شود مگر آنکه مسؤولین نظام با مردم صادق باشند و خواسته‌های آنها را و سعادت‌مندی آنها را ارجح بر هر چیزی بدانند. هیچ حکومتی بدون مردم دوام نخواهد داشت.



اما آزادی بیان، رکن اصلی یک حکومت متداوم است. چرا که یک حکومت پیش از اینکه به مجیزگو محتاج باشد، محتاج منتقد است. منتقد است که نقاط ضعف را نشان می‌دهد و نارضایتی‌ها را، آنهایی که در سطوح زیرین لایه‌های جامعه پنهان شده‌اند، به سطح می‌آورد و نشان می‌دهد. منتقد، همراه هر حکومت مردم‌مداری است نه مقابل آن. انتقاد باعث رشد است نه اضمحلال.

روزنامه‌نگاران منتقدی که شما مزدور بیگانه و جاسوس می‌خوانید و با حکم محارب اعدامشان می‌کنید و یا برای سال‌های طولانی به زندانی افکنده‌اید که وصف شکنجه‌ها و تجاوزاتش بر همگان مبرهن است، ارکان مهم دموکراسی هستند. چیزی که شما داعیه‌اش را دارید و ما شده‌ایم مصداق شعر مولانا:

«دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسام آرزوست
گفتم که یافت می‌نشود جسته‌ایم ما
گفت آنچه یافت می‌نشود آنم آرزوست»

چراغ به دست در کوچه‌های تاریک جمهوری اسلامی به دنبال دموکراسی و آزادی بیان می‌گردیم و هر چه بیش‌تر جستجو می‌کنیم کم‌تر می‌یابیم، چرا که آنچه را که یافت نمی‌شود در نظام جمهوری اسلامی، آرزو داریم.

شما می‌گویید بهترین شکل دموکراسی در اسلام هست. باور دارم در تمام ادیان این قاعده وجود دارد. این را به‌عینه می‌توان در شیوه سلوک پیامبران و آموزه‌های ایشان جستجو کرد. و مگر نه اینکه پیامبران آمده بودند مفهوم برابری و عدالت را در جامعه نهادینه کنند؟ در داستان‌های مذهبی بسیاری از ادیان توحیدی می‌توان این مفاهیم را جستجو نمود. نمونه‌اش بارها و بارها در رفتار پیامبر اسلام و فرزندان و امامان وجود دارد و اصولاً ایشان به همین خصیصه شهره شدند. ایشان دنیایشان را با قلب‌های مردم و آخرتشان را با خداوند معامله کردند. و این است رمز ماندگاری. اما معنای دموکراسی در اسلام، سایر ادیان و حتی فلسفه سیاسی و نزد متفکرین، کشتار و به زندان انداختن مخالفین نیست. معنای دموکراسی، انتقادپذیری و احترام به عقاید دیگران است.

شما می‌گویید دموکراسی غربی فریب و ریا است، باشد، اما چگونه این را ثابت می‌کنید؟ با توسل به خشونت؟ چگونه به دنیا نشان می‌دهید که شما مروج بهترین شکل مملکت‌داری هستید؟ با شکنجه و تهمت و تجاوز؟ با اعدام دانشجویان و روزنامه‌نگاران و معلمان؟ در شکل دموکراسی غربی حداقل توان شنیدن نظر مخالف و معترض وجود دارد، اما شما به دنیا چه نشان داده‌اید؟ تعریفی که شما از اسلام ارائه می‌دهید چقدر باعث سربلندی مسلمانان شده؟ باور کنید تنها چیزی که رفتار شما و شیوه حکومتی شما نماینده آن نیست، دموکراسی است. باور کنید هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند. برای یک هدف عالی، نمی‌توان از ابزار ناصواب استفاده کرد. گیرم که هدف شما انسانی، اما قلب‌های شکسته را چه می‌کنید؟ سوز دل مادران عزادار فرزند از دست داده و کودکان یتیم را که شما باعثش بوده‌اید چه می‌کنید؟ این کدام هدف انسانی است که بهای آن کشتن انسان‌های بی‌گناه و به زندان انداختن و تبعید و فرار صدها هزار ایرانی و داغدار شدن هزاران خانواده است؟ این کدام هدف انسانی است که به قوه قضائیه شما اجازه می‌دهد حکم اعدام انسان‌های بی‌گناه را بدون محکمه‌ای عادلانه و بدون داشتن حق دفاع و وکیل قانونی صادر کند؟ این کدام انسانیتی است که حتی از تحویل جنازه‌های کشته‌شدگان وحشت دارد و آنها را دزدانه و در جایی نامعلوم دفن می‌کند و نه تنها از خانواده‌ها فرصت آخرین دیدار را - که حق طبیعی و انسانی‌شان است - می‌گیرد، که حتی حق سوگواری برای عزیزانشان را نیز از ایشان سلب می‌کند؟ این چگونه هدفی خواهد بود هنگامی که بنیانش بر دروغ و تجاوز و جنایت استوار می‌گردد؟

تا کنون از خود پرسیده‌اید که چند نفر از معترضان را می‌توانید به زندان بیندازید؟ گیرم ایران را مبدل به عظیم‌ترین زندان جهان کردید؟ بر که می‌خواهید حکومت کنید؟ شما که به رهبر و ملجأ خود و به قول خوتان معمار کبیر انقلاب اسلامی - آیت‌الله خمینی - وفادار نماندید و امروز با خانواده‌اش چنان می‌کنید که دشمن با خاندان دشمنش چنین نمی‌کند، فکر می‌کنید این جماعتی که گرد شما را گرفته‌اند به شما وفادار خواهند ماند؟

پیشنهاد می‌کنم در میان دستور کشتار و تجاوز، لختی بیاسایید و تاریخ بخوانید. شاید از گذشتگان درس بگیرید. هیچ سردمداری با خشونت دوام حکومت خود را تضمین نکرده است. همیشه پایان عمر کسانی که با ظلم و تعدی به ناموس ملت‌ها بنیان حکومت خود را استوار کرده‌اند، بی‌آبرویی و مرگی سخت بوده است. می‌گویند تیمور، حافظ قرآن بوده، اما می‌بینیم سرانجام کشتارهای بی‌رحمانه او کشته شدن به دست نزدیکانش بوده و بدنامی در تمام طول تاریخ. آیا این سرانجامی است که برای خود می‌خواهید؟ زندگی فقط امروز نیست. فردایی هم وجود دارد.



فردایتان را چگونه می‌بینید؟ با اطمینان به شما می‌گویم فردای شما همچون فردای بسیاری از کسانی است که به طمع امروز و حکومت سبعمانه، به حریم امنیت مردم تجاوز کردند و انتقام تلخی پس دادند. می‌گویند چوب خداوند صدا ندارد. باور کنید و از خدایی که به کلام دم از اعتقاد به او می‌زیند بترسید. انتقام روزگار، انتقام سختی است و راه گریزی بر آن متصور نمی‌توان شد. آه مظلوم اگر دامان انسان را بگیرد، هیچ دارویی برای درمان آن وجود ندارد. لحظه‌ای بنشینید و به تصاویر کشته‌شدگان حوادث اخیر نگاهی بیندازید. اگر هنوز ذره‌ای از خدامداری در وجود شما باشد ممکن نیست اشک از چشم‌هایتان جاری نشود.

در شب ۲۵ خرداد، پسر جوانی که تنها ۱۵ یا ۱۶ سال داشت و در کنار من ایستاده بود، توسط آن بسیجی که خود را مرید شما می‌داند کشته شد و از آن زمان، خواب به چشمانم حرام شده است. هنوز خود را مقصر می‌دانم که نتوانستم او را نجات دهم. در مورد شما چگونه است که بیش از صدها نفر به فرمان شما جانشان را از دست داده‌اند؟ نکند اصلاً به آنها فکر نمی‌کنید؟ نکند به شما گفته‌اند کسی کشته نشده است؟ نکند دروغ‌های رسانه ملی‌تان را باور می‌کنید؟ و مگر دروغ، گناهی کبیره نیست؟

به چهره ندا آقاسلطان، سهراب اعرابی، اشکان سهرابی، محسن روح‌الامینی و کیانوش آسا نگاه کنید. یک ساعت از وقت مبارکتان را بگذارید و به زندان‌ها سر بزنید. عمادالدین باقی مگر کیست به جز یک روزنامه‌نگار؟ احمد زیدآبادی چه؟ محمد نوری‌زاد که بارها و بارها نام شما را به نیکی یاد کرده بود و از مریدان شما بود، حقیقتاً نامه‌های او را خوانده‌اید؟ یا جوانان و دانشجویانی که هر روز به دست افراد شما شکنجه می‌شوند. چه کسی به اینان مجوز داده که برای آخرت انسان‌های دیگر تصمیم بگیرند؟ کیست برتر از آفریننده؟ آیا شما خود را برتر از او می‌دانید؟ آیا در اندیشه شما خداوند عمر ابدی به شما داده است؟ آیا فکر می‌کنید در هیچ دادگاهی - چه خداوندی و چه دنیایی - پاسخ‌گو نخواهید بود؟ خداوند سلیمان نبی را به دلیل ظلم بر یک حیوان مورد خطاب قرار می‌دهد، داستان ایوب را به خاطر بیاورید و یا یونس پیامبر را.

هیچ‌کس از زمانه توانمندتر نیست. سعی نکنید صبر خدا را امتحان کنید. زندگی صبور است اما مباد که روزی صبرش تمام شود و بخواهد انسان را تأدیب کند. پیش از شما بسیاری این صبر را آزموده‌اند و سرانجام در لحظه آخر، حاضر بودند هرچه داشتند بدهند تا زمانه باز گردد، اما آن زمان برای توبه بسیار دیر است. باور کنید درهای توبه به روی همگان باز نیست. دروغی را که به مریدانتان می‌گویید خودتان باور نکنید. شما خودتان بهتر از هر کسی می‌دانید که خداوند محتاج نماز و روزه شما نیست. عالم، محضر خدا است. این جمله آشنا نیست؟ هنوز تا دیر نشده باز گردید و از مردم به دلیل تمام ظلم و جوری که شما تا حدی باعث آن بودید عذرخواهی کنید. مردم ایران بزرگواری و هنوز درهای رحمتشان بسته نشده است. محاکمه‌ای هم اگر باشد بر خلاف محاکمات طراحی شده توسط شما و نزدیکانتان عادلانه است. نه خشونت در کار است، نه شکنجه‌ای و نه تجاوزی. شاید این آخرین فرصت شما باشد تا پیش از آن که مردم ایران با شما آن‌گونه کنند، که دیگر مردم با دیگر مروجین ظلم کرده‌اند.

آنچه پرسیدم مطمئناً از سوی شما پاسخی دارد که می‌دانم داده نخواهد شد، مگر در کهریزک و اوین و امثالهم و در زیر چنگال بازجوها؛ و این بنده کم‌ترین پیش از این طعم نوازش‌های توأم با رأفت اسلامی را از سرانگشتان نوازشگر ایشان چشیده‌ام. تنها لختی بیندیشید همه این رفتارها ارزش فردا را دارد؟ فردایی که خودتان می‌دانید چگونه فردایی خواهد بود اگر این ظلم و تعدی به پایان نرسد.

با احترام

کامبیز شبانکاره

۱۹ خردادماه ۱۳۸۹، مطابق با ۹ ژوئن ۲۰۱۰



نامه سرگشاده عطاءالله مهاجرانی به خامنه‌ای، ۲۱ خرداد ۱۳۸۹

از این همه دروغ، عرق شرم بر سیمایتان نمی‌نشیند؟

از دید اینجانب، مسؤول صدا و سیما شخص مقام محترم رهبری است. از این رو در این نوشته روی سخنم با ایشان نیز هست. البته ایشان در این سال‌های دراز حکومت و ولایت، نه به نامه‌ای پاسخ داده‌اند و نه با نشریه‌ای گفتگو کرده‌اند. یکسره متکلم وحده بوده‌اند و اگر هم پاسخی داده‌اند، پاسخ‌شان همان برهان قاطع به روایت فداییان اسماعیلی بوده است. فداییان با مخالفان خود سخن نمی‌گفتند، بلکه تیغ تیز بر گلویشان می‌کشیدند تا مفهوم برهان قاطع را به درستی درک کنند؛ مثل درک محمد نوری‌زاد در زندان اوین...

در سیمای ایشان که می‌توان آن را سیمای ولایت نامید. سیمایی که توسط پاسداری اداره می‌شود که در طراز افراد محبوب رهبری است؛ دست‌بوس و پابه‌رکاب. سلطان اشاره کند برایش کلاهی را بیاورند، سر می‌آورد... کار مقام ولایت و ملک که از سیب خوردن گذشته است تا: «برآورند غلامان او درخت از بیخ»... وقتی ملک خود درخت را از ریشه بر می‌کند، غلامان او باغ را می‌سوزانند.

در سیمای ولایت، فیلم به ظاهر مستندی درباره اندیشه و منش و رفتار اینجانب منتشر شده است. این فیلم در سایت‌های وابسته به حکومت و سپاه نیز در دسترس است. چند نکته را درباره این فیلم از باب نمونه برای مقام رهبری و مسؤول اول صدا و سیما نقل می‌کنم، بقیه موارد نیز از همین مقوله‌اند.

یکم: در فیلم ادعا شده است که اینجانب با منافقان همراه هستم.

سند؟ فیلمی را نشان می‌دهند که بنده و آقای بهنود داریم در کنار خیابانی گفتگو می‌کنیم و در سوی دیگر، مخالفان دارند علیه جمهوری اسلامی شعار می‌دهند.

این فیلم در روز ۲۲ خرداد سال ۱۳۸۸ گرفته شده است. بنده و آقای بهنود در صف رأی‌دهندگان در جلو کنسولگری ایران در کنزینگتون بودیم، طولانی‌ترین صفی که لندن در تاریخ انتخابات ایران دیده بود. عده‌ای هم در برابر کنسولگری شعار می‌دادند. اتفاقاً علیه بنده هم شعار دادند! آنها مردم را به عدم مشارکت در انتخابات دعوت می‌کردند. کسی اعتنایی نمی‌کرد. جهت اطلاع مقام رهبری بیش از ده هزار نفر از ایرانیان در انگلستان در انتخابات شرکت کردند. بیش از هشت هزار نفر به مهندس موسوی رأی داده بودند. همان نسبتی که در صندوق سیار صدا و سیما مهندس موسوی احراز کرده بود؛ یعنی هشتاد در صد آرا. البته این نسبت به روایت شاعری که به رهبری در سرکوب ملت نمره بیست داد، در هند نود درصد آرا به نفع مهندس موسوی بوده است.

فیلمی که نشانه حضور ما در انتخابات است و اساساً ربطی هم به مخالفان یا منافقان ندارد، به گونه‌ای مونتاژ شده است که گویی ما در جمع منافقان و مخالفان حضور داریم.

دوم: سه قول از اینجانب درباره آقایان سروش و سازگارا و گنجی نقل شده است. ظاهراً تیترو روزنامه‌ها را نشان می‌دهند.

هر سه نقل قول، جعلی است. این که من گفته‌ام: «دکتر سروش، ایدیولوگ دوم خرداد است» و یا «سازگارا پدر معنوی روزنامه‌های اصلاح‌طلب است» و «تأثیر انقلابی گنجی از انقلابیون بیشتر است» تماماً دروغ و جعلی است. اگر تهیه‌کنندگان، مدعی درستی سخن و ادعای خویشند تاریخ انتشار روزنامه‌ها را اعلام کنند. در واقع همان آقایانی که روزنامه‌های جعلی برای زندانیان تدارک می‌بینند همان تیتروها را جعل کرده‌اند. جنابعالی دستور دهید همان تیتروها را بررسی کنند و روزنامه را از آرشیو بیرون بیاورند. اینجانب مطلقاً چنان اظهاراتی را درباره افراد مذکور نداشته‌ام و اساساً این‌گونه سخن گفتن سبک و سیاق من نبوده و نیست.

سوم: بخشی از فیلم درباره شرکت من در اجلاس واشنگتن انستیتیو(۱) است. با قرار دادن تصویر من در کنار ایهود باراک، وانمود شده است که ایشان هم در اجلاس حضور داشته‌اند و من برای خوشامد ایشان سخن گفته‌ام.



جهت اطلاع شما ایهود باراک مطلقاً در اجلاس حضور نداشتند. در همان سخنرانی برای اولین بار آن هم در «واشنگتن انستیتیو» درباره سفر شیمون پرز به ایران و قرارداد اسرائیل با ایران صحبت کردم. آیا این سخنان برای استقبال اسرائیلی‌ها زده شده است؟! درباره پرونده هسته‌ای گفتم: «همه کشورهایی که طرف گفتگو با ایران در مورد مسأله هسته‌ای هستند غیر از آلمان همه سلاح هسته‌ای دارند و در واقع آن هیأت‌هایی که به ایران توصیه می‌کنند که بایستی غنی‌سازی اورانیوم را محدود کنید، همه کشورهای اتمی هستند که سلاح هسته‌ای خود را سال به سال مدرن می‌کنند و برای این کار بودجه دارند و این هزینه‌ها در بودجه‌های آنها قابل شناسایی است... به رژیم شاه شما کمک می‌کردید که به سلاح هسته‌ای برسد و در سال ۱۹۷۵ آقای شیمون پرز، وزیر دفاع اسرائیل و رئیس‌جمهور فعلی، به ایران آمدند و سفرشان بیش از ۱۰ روز طول کشید. البته پیش از انقلاب تمام سفرهایی که مقامات اسرائیلی به ایران انجام می‌دادند، مثل شیمون پرز، مناخیم بگین، اسحاق رابین، گلدا مایر، بن گوریون و دیگران، سفرهایی بودند که ساواک، دستگاه اطلاعاتی امنیتی ایران سازماندهی می‌کرد که انجام می‌شد. در سال ۱۹۷۵ پیمانی بین شیمون پرز و شاه امضاء شده که ایران ۱.۲ میلیارد دلار به اسرائیل بدهد و اسرائیل در مقابل، در ساخت سلاح هسته‌ای به ایران کمک کند. در واقع این پیمانی بود که امضاء شد و اسنادش در اختیار حکومت ایران هست. همکاری فرانسه در مورد نیروگاه‌ها و دیگران هم در جای خودش مطرح بود.»

(از متن سخنرانی بر گرفته شده است. گزارش سخنرانی در [وبسایت] «روزآنا» منتشر شده است که در [وبسایت] «جرس» (۲) نیز نقل گردید.)

چهارم: با نقل جمله‌ای وانمود شده است که اینجانب طرفدار استفاده آمریکا از زور علیه جمهوری اسلامی بوده‌ام. درست برعکس در سخنرانی‌ام درباره حمله به ایران و محاصره اقتصادی صحبت کردم و تمام صحبت علیه این دو تصمیم است. آن جمله - استفاده آمریکا از زور بر علیه ایران را من نقل کردم و به نقد و رد آن پرداختم. به همین خاطر سخنرانی‌ام (۳) نه تنها مورد استقبال قرار نگرفت بلکه افراطی‌های سوی دیگر گفتند سخنان من همان مواضع سنتی انقلاب و حرف‌های احمدی‌نژاد بود با ادبیاتی دیگر!

پنجم: در فیلم با نشان دادن سایت «واشنگتن انستیتیو» وانمود می‌شود که اینجانب از جمله پژوهشگران این مؤسسه هستم. این مطلب هم مثل تمام مطالب مذکور در این مستند جعلی، مطلقاً دروغ است. اینجانب غیر از یک سخنرانی در آن مؤسسه، آن هم کاملاً برخلاف مواضع سنتی آنان هیچ‌گونه نسبت و همکاری با آن مؤسسه نداشته و ندارم.

این مطلب درست مثل این است که گفته شود چون آقای احمدی‌نژاد در «شورای روابط خارجی آمریکا» سخنرانی کرده‌اند، بگوییم که ایشان وابسته یا عضو همان شورا هستند.

ششم: در فیلم می‌گویند من ادعا می‌کنم که کتابی در رد سلمان رشدی نوشته‌ام و اکنون در لندن همشهری سلمان رشدی هستم! انصافاً چنین استدلالی تنها از عهده ذوب‌شدگان در حضرت‌تعالی بر می‌آید. کتاب «نقد آیات شیطانی» (۴) اینجانب تا سال ۱۳۸۴ بیست و پنج بار به فارسی و بارها به زبان عربی و انگلیسی چاپ شده است. چند سالی است که تمام کتاب‌های من در ارشاد متوقفند.

شما این کتاب را ملاحظه کرده‌اید. وقتی من به لندن آمدم که سلمان رشدی چند سالی بود دیگر در لندن زندگی نمی‌کرد! این هم شد استدلال که من حالا همشهری سلمان رشدی هستم؟! مثل این که گفته شود جنابعالی هم همشهری سران به زعم خودتان «فتنه» هستید! یا با سرکرده مجاهدین خلق همشهری هستید! و یا نماینده جنابعالی و نماینده سایر آیات عظام در لندن همشهری سلمان رشدی هستند؟

هفتم: در این فیلم، درباره مسؤولیت‌م در وزارت فرهنگ و ارشاد بسیار سخن به میان آمده است. منتها به این نکته مهم اشاره نکردند که اینجانب با پیشنهاد شما وزیر ارشاد شدم و خود شما به صراحت این موضوع را در نخستین نشست رئیس‌جمهور و هیأت وزیران مطرح کردید. البته ماه غسل وزارت اینجانب وقتی تمام شد که از من خواستید روزنامه‌ها را تعطیل کنم و صراحتاً از روزنامه «سلام» نام بردید، من کناره‌گیری از ارشاد را ترجیح دادم. البته همیشه گمان می‌کردم امکان گفتگو با شما وجود دارد. چنان‌که وقتی آقای مسجدجامعی به عنوان معاون فرهنگی و مسؤول برگزاری «بیست سال ادبیات داستانی» به من گفتند جنابعالی با جشنواره مخالفید و ظاهراً بر اساس نامه آقای رضا رهگذر فرموده بودید جشنواره متوقف شود، با شما به تفصیل درباره نویسندگان صحبت کردم؛ درباره تک‌تک نویسندگان و کارشان بحث کردیم. مشخصاً درباره محمود دولت‌آبادی که شما نسبت به [کتاب رمان] «کلیدر» حساس هستید و یک بار آن را در نماز جمعه تهران، دروغ خواندید! درباره سیمین دانشور و میرو روانی‌پور و... به تفصیل حرف زدیم. خوشبختانه درباره ۱۹ نفر راضی شدید و پذیرفتید که



جایزه بدهیم. تنها نقطه مقاومت شما رمان «مدار صفر درجه» احمد محمود بود که از قضا به عنوان رمان برگزیده «بیست سال ادبیات داستانی» انتخاب شده بود و من هیچ‌گاه نگاه بهت‌زده و غم‌آلود احمد محمود را از یاد نمی‌برم. همه هیأت داوران می‌دانستند که «مدار صفر درجه» ستاره جشنواره ادبیات داستانی است.

حتماً به یاد دارید فرمودید این رمان، ضد جنگ است. گفتم مگر شما ضد جنگ نیستید؟! جنگ یک شر ناگزیر است و نه یک خیر لازم... اکنون زمانه تغییر کرده است. جنابعالی در یک کلام، اراذل را بر کشور حاکم کرده‌اید و افاضل را رانده‌اید. همان که درباره نشانه‌های زوال حکومت توسط امام علی (علیه السلام) نقل شده است:

«یستدل علی إِدبار الدول بأربع: تضييع الأصول و التمسك بالغرور و تقديم الأراذل و تأخير الأفاضل» (غرر الکلم، شماره ۷۸۳۵)؛ هاشمی رفسنجانی را رانده‌اید و احمدی‌نژاد را بر کشیده‌اید.

موسوی خامنه‌ای و کروبی و خاتمی را طلحه و زبیر می‌دانید و مالک اشترتان، فیروزآبادی است. همین فیلمی که سیمای شما درباره بنده منتشر کرده است، نمونه خوبی است. شما که از تقوا و عدالت سخن می‌گویید، به همین مورد، که درست در حوزه و طایف شماس، رسیدگی کنید. ببینید از این همه دروغ، عرق شرم بر سیمایتان نمی‌نشیند؟ اگر دیدید آنچه که درباره اندیشه و منش اینجانب در سیمای شما منتشر شده است، که گوشه‌هایی از آنها را برشمردم و بقیه نیز مشابه همین موارد، دروغ و جعل و افتراست، بر اساس عدالت و انصاف خودتان داوری کنید و دست‌کم همان فرصت در اختیار اینجانب قرار گیرد تا به برخی از این بی‌رسمی‌ها اشاره کنم.

هشتم: ببینید سیمای جمهوری اسلامی و جنابعالی با این همه دروغ و جعل و افترا می‌خواهد اعتماد مردم را جلب کند، تا باور کنند در انتخابات ۲۲ خرداد تقلبی اتفاق نیفتاده است؟

این «رنگ رخساره» سیمای شماس و در یک کلام: «به صدق کوش، که خورشید زاید از نفست که از دروغ، سیه‌روی گشت صبح نخست» [حافظ]

*** پی‌نوشت‌ها ***

1. <http://www.washingtoninstitute.org/templateC07.php?CID=490>
2. <http://www.rahesabz.net/story/3817>
3. <http://www.washingtoninstitute.org/templateC07.php?CID=490>
4. <http://maktuob.net/book/mohajerani/213.php>

**نامه سرگشاده حیدر رحیم‌پور از غدی به خامنه‌ای و محمود احمدی‌نژاد، ۲۵ خرداد ۱۳۸۹**

امام انقلاب، ای خامنه‌ای بزرگ، ای ولی و جانشین بر حق خمینی طراح نقشه آزادی مسلمانان جهان! و تو احمدی‌نژاد، ای رئیس امروز کشور ایران که در همه عمر تنها تو را مردی شایسته امیری و ریاست کشور دلیرمردان ایران و شیعیان به پاخاسته دریافتیم! جسمی و جانی و روحی فداگما.

سوگند به خدا که من در عمر سیاسی‌ام بسیار از غصه دردمندی کشورم، اشک غم ریختم و بر مظلومیت شیعه گریسته‌ام، لیکن فقط پنج بار از شادی گریسته‌ام.

اولین شادی آن روز که نوجوانی بودم و از پی مصدق و فقیه کاشانی و نواب همیشه شهید به خاطر ملی کردن نفت و کوتاه کردن دست روباه پیر از دامان پاک مام وطن اشک شادی می‌ریختم و دگر بار آن روز که خمینی به وطن برگشت و سومین بار آن‌گاه که لانه جاسوسی آمریکا به تسخیر انقلاب درآمد و چهارمی آن روز که امام انقلاب در لحظه‌ای که شکوه خامنه‌ای را در سازمان ملل دیده بود، ذوق‌زده به حاضران فرموده بود: مگر این سید چه نقصی برای رهبری ایران دارد که از مرگ من می‌ترسید. آن‌گاه نیز اشک شوق از دیده‌ام جاری شد و آخرین بار، دیروز که توانستید با تدبیرتان پوز آمریکا و جهان استکبار را به خاک بمالید. لیکن این بار تا به این لحظه دو مرتبه اشک شوق چشمان همیشه گریانم را شسته است و این خبر خوشی است.

و سخن امروزم با ریاست جمهوری این که آیا به یاد دارید آن‌گاه که خدمتتان عرض کردم جناب آقای رئیس قوه مجریه بفرمایید آیا چقدر می‌دانید ادارات‌تان با مردم چه می‌کنند؟ آیا می‌دانید که پوست از سر مردم این انقلاب می‌کنند! و پاسختان این بود: بگذار ابتدا خدمت اربابان پشت پرده خائنان برسم و بازوی قدرت و بهانه هجوم دشمن به کشور را قطع کنم. آن‌گاه اصلاحات داخلی چیزی نیست که به رقم آید. ان‌شاء الله به سه سوت قوه مجریه را هم اصلاح می‌کنم. هم‌اکنون در همه جا مأمورانم مشغول نسخه‌برداری از رفتار مجریان‌اند.

سرورم! اینک فصل همان «سه سوت» رسیده است، به خصوص با شرایط خوبی که در دو قوه دیگر هم پدید آمده‌است. مجلس شورای اسلامی امروز ما هماهنگ و تشنه هر گونه اصلاحاتی و قوه قضائیه به ریاست مردی دلاور و شایسته و با پشتیبانی امام انقلاب، سخت در تکاپوی اصلاح اندرون و دفع فاسدان بیرونی و سرکوبی مستکبران.

ولا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

حیدر رحیم‌پور از غدی

*** منبع ***

وبلاگ «معرفت دینی»



نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به خامنه‌ای، ۲۹ خرداد ۱۳۸۹

«فتور در قوه ناطقه (و عاقله؟)»

فرمان هبوط صادر شده؛ بهشت ولایت، دیگر جای شما نیست!

کار بدانجا کشید که... با کبر تمام، حق و باطل را در نزدیکی و دوری از خود تعریف کند و بدین حيله آب رفته مشروعیت را به جوی خشکیده ولایت باز گرداند

روزی نبود که از شجره خبیثه استبداد، حنظلی فرو نیفتد و سری را نشکند یا کامی را تلخ نکند

بیمار ما خیال‌اندیش شده بود؛ نصیحت‌ها را دروغ و دغل‌بازی و نقدها را توطئه و براندازی می‌دید و جرم‌های جاسوسی و ناموسی برای ناقدان می‌تراشید و آنان را به زجر و زنجیر می‌کشید. مداحان را می‌خرید و نقادان را می‌درید و رقیبان را سر می‌برید؛ و چندان که نقد و نصیحت‌ها بالا گرفت مالیخولیای دشمن‌ستیزی هم در او قوت بیشتر یافت

سوء تدبیر و طغیان ستم و زوال عدالت و بحران مدیریت و تراکم تطاول و تجاوز، کلاه گشاد مشروعیت را عاقبت از سر او برداشت و درماندگی و ناشایستگی او را در تدبیر ملک و تنظیم نظام آشکار کرد

از میوه ممنوعه ولایت خورده است و حالا چون آدم در بهشت، برهنه و بی‌پناه، ایستاده است تا کی فرمان «هبوط» در رسد و راهی زمین شود

خوش‌تر آن است که مقام رهبری، خود لیبک‌گویان ردای نابه‌اندام ریاست را از تن بیرون کند و چون آدم ابوالبشر، کلمات توبه را بر زبان آورد و از بهشت آسمانی ولایت، آرام بر زمین رعیت بنشیند

آیا امید بستن به سردمزاجان گرمخانه خبرگان، که مشاطگان قدرت‌اند و رطب‌خوردگان ولایت، آب به غربال پیمودن و گره بر باد زدن نیست؟!!

«ولی امر مسلمین» باید پریشان شود و گریبان چاک کند که بزهای لنگ، پیشاپیش گله می‌روند و برتر از سلطان، فرس می‌رانند و خادمند و مخدومی می‌کنند. و بدانند که دیری نخواهد گذشت که شاخ گستاخ این دشمنان خانگی، جامه و عمامه ولایت را هم بدرود تاج سلطنت را بشکند و روزگار امارت را تباه کند

«آن قوت جوانی وان صورت بهشتی

ای بی‌خردتر از من، از دست چون بهشتی؟

تا صورتت نکو بود، افعال زشت کردی

پس فعل را نکو کن اکنون که زشت گشتی» [ناصرخسرو]



آقای خامنه‌ای

نطق چهاردهم خرداد هزار و سیصد و هشتاد و نه شما را همه شنیدیم. خطابه‌ای پرخطا بود. لغزش‌های ذهنی و زبانی در آن موج می‌زد. نشان از فتور در قوه ناطقه داشت. خطیب زبردست ما که در دوران سی‌ساله پس از انقلاب به چالاک‌گی از همه سخنوران پیشی گرفته بود، آن روز، سخت آشفته و ناتوان می‌نمود. در سخنش نه سحر بلاغت بود نه شهد عبارت، نه کمال معنا نه جمال صورت. صفرای غضب، پروای ادب را از او ستانده بود. چندان که ذهن آشفته بر زبان خفته‌اش شلاق می‌زد مرکب سخن رام نمی‌شد. کلمات، سرکش و بی‌وقار از قفس مغز بیرون می‌جستند و بر شاخ زبان می‌نشستند. داوری‌های باژگونه تاریخی، حفره‌های کلام را افزون‌تر کرده بود و خطیب از یکی برنیامده در حفره دیگر می‌افتاد. با طلحه و زبیر در می‌پیچید و به جای علی با آنان می‌جنگید. دل اهل سنت را به دست نیاورده، به درد آورد. خود را چون علی در محاصره دشمنان می‌دید و بدین خیال کج و قیاس باطل چنان مبتهج بود که مخالفان سیاست و ریاست خود را غاصبان مسند وصایت و ناقضان عهد ولایت پنداشت. معرکه و مهلکه غریبی بود. تماشاچیان از او انتظار حمله داشتند، اما او قوت دفاع هم نداشت. هم نطق، خشکیده بود هم منطق. نه خوب سخن می‌گفت نه سخن خوب می‌گفت. نه به نقل وفا می‌کرد نه به عقل. ناطقه و عاقله گویی با هم فرو خفته بودند. کار بدانجا کشید که کورکورانه دست در انبان فرسوده تاریخ کُند و شخصیت‌های خفته را بر انگیزد و بیازارد و به آنان نقش‌های مجعول دهد و بر اجتهادشان مَهر انحراف نهد و آیین ویژه خود را معیار داوری عمل دیگران سازد و انتقام گذشتگان را از معاصران بگیرد و با کبر تمام، حق و باطل را در نزدیکی و دوری از خود تعریف کند و بدین حيله آب رفته مشروعیت را به جوی خشکیده ولایت بازگرداند.

آقای خامنه‌ای

وقتی بر سر کار آمدید، در خیال، شریعتی غرب‌نیده‌ای را می‌دیدم که عنان سیاست را به دست گرفته است. فقه و فلسفه و تفسیر نمی‌داند، به عوض، اهل تاریخ و هنر و بلاغت است. می‌گفتم همین نیکو است. فقیهان و فیلسوفان غالباً تاریخ نمی‌دانند و لذا به قول ابن خلدون نااهل‌ترین کسان برای ریاست‌اند. زمان که گذشت و استبداد نظری و عملی، شما را به سوء تدبیر و ستمگری کشاند و مداحان و متملقان بر شما جوشیدند و ناصحان و ناقدان به زنجیر و زندان افتادند و نظم مُلک، پریشان شد و بانگ بینوایان برآمد و دست تطاول حرامیان در اموال و نفوس بی‌گناهان گشوده شد، بر من آشکار شد که جامه ریاست و ولایت را بر اندام شما نیک نبریده‌اند و روح خسته و خواب‌آلوده تاریخ در نیمه‌شب تاریک، کلید این مُلک را ناسنجیده به دست شما داده است. روزی نبود که از شجره خبیثه استبداد، حنظلی فرو نیفتد و سری را نشکند یا کامی را تلخ نکند. به دعا با خدا می‌گفتم ایرانی را از هلاکت و سلطانی را از سوء سیاست برهان، اما طناب توحش که سخت‌تر شد و آتش اختناق که بالاتر گرفت، دانستم کار فقط از دعا نمی‌رود. سال‌ها نیک‌خواهانه نصیحت کردم و امیدوارانه دل به تأثیر بستم، اما «از قضا سرکنگبین، صفرا فزود» و بیمار رنجورتر شد. بیمار ما خیال‌اندیش شده بود؛ نصیحت‌ها را دروغ و دغل‌بازی و نقدها را توطئه و براندازی می‌دید و جرم‌های جاسوسی و ناموسی برای ناقدان می‌تراشید و آنان را به زجر و زنجیر می‌کشید. مداحان را می‌خرید و نقادان را می‌درید و رقیبان را سر می‌برید؛ و چندان که نقد و نصیحت‌ها بالا گرفت مال‌بخوبی‌های دشمن‌ستیزی هم در او قوت بیش‌تر یافت. نه اینکه:

«هر درونی که خیال‌اندیش شد

چون دلیل آری خیالش بیش شد؟

پس در وعظ و نصیحت بسته شد

امر «أعرض عنهم» پیوسته شد» [مولوی، مثنوی معنوی]

پس به حکم خدا و خرد، إعرض کردیم و اعتراض کردیم.

سوء تدبیر و طغیان ستم و زوال عدالت و بحران مدیریت و تراکم تطاول و تجاوز، کلاه گشاد مشروعیت را عاقبت از سر او برداشت و درماندگی و ناشایستگی او را در تدبیر مُلک و تنظیم نظام آشکار کرد. ولایت معنوی که از ابتدا نداشت، ولایت سیاسی را هم در انتها در باخت. اما هنوز جامه جمیل خطابت بر تن داشت، تا نوبت به خطابه اخیر رسید. معلوم شد که نه فقط فقه و فلسفه و تفسیر کم می‌داند، تاریخ را هم کج می‌خواند. سخن را هم به اسلوب بلاغت نمی‌راند. از میوه ممنوعه ولایت خورده است و حالا چون آدم در بهشت، برهنه و بی‌پناه، ایستاده است تا کی فرمان «هبوط» در رسد و راهی زمین شود.



و اینک ای «رهبر معظم!» من به شما می‌گویم که فرمان هبوط، صادر شده و از آسمان به زمین رسیده است. بهشت ولایت، دیگر جای شما نیست. صدای آدمیان، صدای خداست. آیا صدای خدا را نمی‌شنوید؟

خوش‌تر آن است که مقام رهبری، خود لیبیک‌گویان ردای نابه‌اندام ریاست را از تن بیرون کند و چون آدم ابوالبشر، کلمات توبه را بر زبان آرد و از بهشت آسمانی ولایت، آرام بر زمین رعیت بنشیند و با حوای خود، آسوده زندگی کند و برادرکشی هابیل و قابیل را ببیند و رازدان تاریخ شود. بدین‌سان، دست‌کم، خطیبی باقی می‌ماند تا فارغ از سودای ریاست، به ارشاد و موعظت پردازد و به عهد امانت وفا کند، مگر دیگر بار با کرامت و رخصت مردم در «مسجد کرامت» تردد کند و به شکرانه سلامت، «درویشان بی‌نوا را تفقد کند».

یا خفتگان مجلس خیرگان سر از خواب غفلت برآورند و بند اسارت بشکنند و روزگار ولایت جائزه را به سر آورند. ولی آیا امید بستن به سردمزاجان گرمخانه خیرگان، که مشاطگان قدرت‌اند و رطب‌خوردگان ولایت، آب به غربال پیمودن و گره بر باد زدن نیست؟!

اما آن جریده دریده نگون‌بخت که گوش به فرمان بیت رهبری است [روزنامه «کیهان»]، وقتی جعل خیر کرد و مرا «مرتد» شمرد، دانستم که پا را از گلیم غصبی خویش درازتر کرده است. منتظر نشستم تا از بیت ولایت اشارتی رود و فرمان «استرداد ارتداد» صادر شود. چون می‌دانستم که رهبری حکم تکفیر و ارتداد را از شوون ولایت می‌داند و بولفضولی دیگران را در این امر ولایی حتا اگر فقیهان و مراجع باشند، نه به خاطر عدالت، بل به خاطر ولایت، تحمل نمی‌کند. چنین شد و آن نگون‌بختان وادار به تکذیب شدند و کذب بر کذب انباشتند و پلیدی نخستین را به پلیدی دیگر شستند و بر آن اسکناس هفت‌صد تومانی که با تقلبی ابلهانه جعل کرده بودند، مهر باطله زدند. با خود «حافظانه» می‌خواندم:

«به شکر تهمت تکفیر کز میان برخاست

بکوش کز گُل و مُل داد عیش بستانی

جفا نه شیوه دین‌پروری بود،

همه کرامت و لطف است شرع یزدانی» [حافظ]

من از آن نسبت مکرر مجعول ابدأ نرنجیدم و بر خود نلرزیدم، چون ایمان خود را از عارفان گرفته‌ام نه از فقیهان. فقیهان باید بر خود بلرزند که جمعی بی‌فضیلت و بی‌ایمان چنین ریشخند فقاقت می‌کنند و سرمایه‌شان را بر سر بازار سیاست آتش می‌زنند. «ولی امر مسلمین» باید پریشان شود و گریبان چاک کند که بُزهای لنگ، پیشاپیش گله می‌روند و برتر از سلطان، فرَس می‌رانند و خادمند و مخدومی می‌کنند. و بدانند که دیری نخواهد گذشت که شاخ گستاخ این دشمنان خانگی، جامه و عمامه ولایت را هم بدرد و تاج سلطنت را بشکند و روزگار امارت را تباه کند. هلا تا کار را از دستش بیرون نیاورده‌اند گریبان خود را از دستشان بیرون آورد و ایرانی را از هلاکت و سلطانی را از سوء سیاست برهاند. «صبا گر چاره داری وقت وقت است» [حافظ].

«قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند

بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

فتنه می‌بارد از این سقف مُقرَس برخیز

تا به میخانه پناه از همه آفات بریم» [حافظ]

«ربنا لا تسلط علينا من لا یرحمنا»: خداوندا حاکمان بی‌رحم را بر ما چیره مکن.

عبدالکریم سروش

خرداد ماه هزار و سیصد و هشتاد و نه خورشیدی



نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، خرداد ۱۳۸۹

ما فتنه‌گران، به همراه سران خویش، از شما تقاضای دیداری دوستانه و صمیمانه داریم

پیش از آغاز سخن

در زندان که بودم، تعدادی از نوشته‌های خود را (پنج مطلب) به دوستی که نمی‌شناختمش سپردم تا آنها را در بیرون زندان به من برساند. این نوشته‌ها، یکی همین تقاضا از رهبر گرامی‌مان بود، و چهار نوشته با عنوان کلی «گل‌ها و سیم خاردارها». از زندان که بیرون آمدم، تلاش من برای دستیابی به آن نوشته‌ها به جایی نرسید، تا این که دیروز (۸۹/۵/۲۲) همه آن پنج مطلب به دستم رسید. با نگاهی به نوشته: تقاضا از رهبر، دیدم گرچه طعم این نوشته از داخل زندان، مطلوب‌تر می‌بوده است اما اکنون که بیش از دو ماه از زمان نگارش آن می‌گذرد، هنوز ظرافت‌های بطئی آن خواستنی و در خور اعتناست.

این نوشته، در راستای نامه‌های پیشین من به رهبری نیست. بلکه برای خود خواستگاه مستقلی دارد که تقدیم حضرت ایشان می‌گردد:

به نام خالق حق
رهبر گرامی، سلام.

سپاس خدای خوب را که سالروز کوچ امام عزیز، آن‌گونه که حضرت شما انتظار داشت، با شکوه تمام برگزار گردید و با شایستگی نیز به سرانجام رسید و سپاس دیگر این که فتنه‌گران را فرصت و مجال فتنه‌گری به هیچ افتاد و جملگی از صفحه روزگار محو و ناپیدا شدند و به یمن زحمت و درایت مردان کاردان ما، مفتضحانه به دوردست‌ها رانده شدند و به تاریخ و خاطره پیوستند. اگر اجازه فرمایید من تقاضای ساده و دوستانه و انسانی و خیرخواهانه و خداپسندانه خود را از زاویه‌ای دیگر به پیشگاهتان معروض دارم و همزمان امید این نیز داشته باشم که اگر ثواب و خیری در تقاضای ساده من مشاهده فرمودید، در اجابت آن دستور به شتاب دهید و در این امر خیر، به سخن هیچ نابکار و مکاری که در لباس دوست، بنای دشمنی دارد، اعتنا نفرمایید.

رهبر گرامی،

من در پیش‌فرض تقاضای خویش، فتنه‌گران و سرانشان را در کنار منافقین و سران از خدا بی‌خبر آنان می‌گذارم و در این فرض گستاخانه، شرم و حیا را به آستان بخشایدگی حضرت خدای متعال احاله می‌دهم. پس، فرض من بر این است که فتنه‌گران، همان منافقین‌اند و جناب شما، همان امام خمینی عزیز.

یادتان هست یک روز پیش از آن که منافقین به ستیز مسلحانه و ترورهای کور و ناجوانمردانه روی برند، از امام خمینی تقاضای ملاقات و دیدار حضوری کردند؟ می‌دانم که تقاضای آنان را نیک به یاد دارید. و باز می‌دانم که هنوز زنگ پاسخ امام خمینی در گوش مبارکتان هست، آنگاه که فرمود: شما (مجاهدین) اسلحه‌های خود را زمین بگذارید، من خمینی، خود به دیدار شما خواهم آمد!

رهبر عزیز، نور چشم ما،

ما فتنه‌گران، به همراه سران خویش، از شما تقاضای دیداری دوستانه و صمیمانه داریم. و پیش از آن، برای اعتماد و اطمینان شما، دست روی قرآن می‌گذاریم و سوگند می‌خوریم که ما جملگی از سلاح تهی هستیم و جز برای برون‌رفت از این محمضه نامبارک، اندیشه و نگرانی و اهمتامی نداریم. ما، اعلام می‌داریم که نه از اجنبی خط گرفته‌ایم و نه بنای فروپاشی نظام خویش را در سر داشته و داریم. اشتباه ما شاید این بود که از آموزه‌های مکرر حضرت شما آموخته بودیم که در اسلام ناب، مردمان، از آزادی فراوان‌تر و عمیق‌تری نسبت به جوامع غربی بهره‌مندند. و از خود شما آموخته بودیم که برای نشاط سیاسی و اجتماعی جامعه باید هزینه‌های بدیهی آن را تحمل کرد. بنا بر این، فارغ از فتنه‌گری‌هایی که به ما



منتسب کرده‌اند، و با دستانی تهی از فتنه، تقاضای دیدار شما را داریم. دوست داریم در این دیدار تاریخی، که حتماً در دایره فهم مطلق خدا، از خیر و خوبی سرشار است، حضرت شما در جایگاه شریف رهبری بنشینید و ما- فتنه‌گران دیروز و بخشی از مردمان انکارناپذیر امروز- با فرزندان و همسران و پدران و مادران خویش، در مقابل شما بنشینیم و با هم سخن از درستی و پاکی و مهر و خدا و پیغمبر و ایران و آینده و عدل و انصاف بگوییم. شما با آن سینه گشاده خود، صبوری اختیار کنید و مثل همیشه، سخن چند نفر از حاضرین را بشنوید، و در پایان، همان حاضرین، گوش دل به سخنان شما بسپارند.

محصول نهایی این ملاقات، هر چه که باشد، جز خیر نخواهد بود. چرا که تأیید حتمی خدای متعال با هر نشست منتهی به خیر است. بدخواهان ما و شما چه بسا شما را به مجرای از افق نامطلوب این نشست دراندازند، که: با این ملاقات، فتنه‌گران معدوم شده و به تاریخ پیوسته، حیات و روحیه و فرصت تنفس خواهند یافت. اما فراتر از این افق تیره و نادرست، من می‌گویم: پس از این نشست، چه بسا اعتماد گسسته و انشقاق حتمی مردم، فرصت ترمیم یابد. برکات این دیدار از شماره بیرون است، اما من به «برکت رضای خدای خوب» اشاره می‌کنم و در می‌گذرم. اگر صدای تقاضای ما از اعماق زندان به شما رسید و پاسخی هرچند مختصر در حد یک «نه» حتا دریافت کردیم، معلوم می‌شود که رهبر فرزانه ما در جریان چند و چون جامعه خویش است. وگرنه، به ما، و به همان فتنه‌گرانی که خود را «مردم» می‌دانند، حق بدهید که شما را و دیدار شما را دور از دسترس خویش ببینند و باور کنند. که: مباد آن روز!

با احترام و ادب

*** منع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

<http://nurizad.info/?p=806>



نامه سرگشاده در اویش نعمت‌اللهی گنابادی به خامنه‌ای، ۲۶ تیر ۱۳۸۹

اینها، نه درد دین دارند و نه درد نظام، نه بهایی برای کشور قائلند و نه برای قانون و عدالت

در اویش گنابادی نه طالب پست و مقام بودند که حریمان قدرت بخواهند آنها را از صحنه رقابت بیرون کنند و نه آزاری به خلق خدا رسانده بودند که مستحق مجازات باشند؛ پس این همه ظلم و بیداد برای چیست؟

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

رهبر محترم نظام جمهوری اسلامی ایران

با سلام

تخریب حسینیه‌های در اویش سلسله نعمت‌اللهی گنابادی در شهرهای قم، بروجرد و اصفهان، پلمپ مراکز عبادی و ممانعت از انعقاد مجالس درویشی در بسیاری از مناطق کشور، جلوگیری از مسافرت قطب معزز این طریقه جناب آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوب‌علیشاه به بیدخت، موطن و زادگاه ایشان، دستگیری، بازداشت و مجازات حبس، شلاق، تبعید و ضرب و شتم قریب به سه هزار نفر از سالکان طریقت در طی ۵ سال گذشته، اخراج درویش از ادارات و دوایر دولتی و مراکز فرهنگی، ممانعت از چاپ کتب عرفانی و دینی به بهانه‌های واهی و بایکوت خبری و عدم انتشار اخبار مربوط به این طریقه در رسانه‌ها، محکومیت غیرقانونی در اویش در محاکم قضائی و ابطال پروانه وکالت وکلای آنها و... اندکی از بسیار ستم و مشقات رفته بر پیروان این طریقت عرفانی در نظام جمهوری اسلامی است.

پرواضح است که تحریک و تشدید اختلافات قومی و مذهبی، تشنج‌آفرینی و بحران‌سازی، تضييع حقوق قانونی افراد و ایجاد نارضایتی عمومی، منافع هیچ حکومتی را تأمین نمی‌نماید. حتا نظام‌های غیرمردمی هم نیازمند آرامش و سکوت مردم هستند و بدین جهت آنچه در سال‌های اخیر بر درویش گنابادی روا داشته‌اند با هیچ عقل و منطقی توجیه‌پذیر نیست، زیرا خلق و ایجاد این‌گونه حوادث! مسلماً به مصلحت نظام، ملت و مملکت نخواهد بود. از سوی دیگر، قابل قبول هم نیست بخشی از مردم مورد ظلم و ستم مستمر قرار داشته و رهبران حکومت از آن بی‌خبر باشند. وجوه مشترک حوادث پیش‌آمده و هم‌صدایی و هماهنگی مراکز مختلف، این ذهنیت را ایجاد می‌کند که فرماندهی واحدی همه را سازماندهی نموده و عملیات سرکوب در اویش را انجام داده است، چون در ادامه هر واقعه، مهاجمان، در اویش مظلوم را به میز محاکمه کشیده و به زندان و تبعید محکوم کرده‌اند و مسببین و آمرین حوادث حمایت شده، ارتقاء درجه یافته و مورد تمجید و تشویق قرار گرفته‌اند. این نحوه برنامه‌ریزی و اعمال قدرت که می‌تواند وجدان را از قاضی و دادستان و ترس از روز معاد را از مدعیان دیانت بگیرد و خادمان رعیت را به ستم وادارد، این توان را هم دارد که سال‌ها بزرگان نظام را یا از اخبار این حوادث دور نگه دارد و یا قضایا را به گونه دیگری بر آنها جلوه دهد.

تنها علتی که می‌توانیم دلیل بر سکوت و ادامه برخوردهای غیرقانونی بدانیم همین است. البته گاهی نیز مصلحت حکم می‌کند در رابطه با عملکرد افراطیون و بعضی جناح‌های صاحب قدرت، مماشات شود. اگر این‌چنین باشد، این پرسش مطرح می‌شود که تسامح و تساهل با افراطیون قانون‌شکن به چه قیمتی انجام می‌گیرد و چرا در اویش باید هزینه آن را پرداخت کنند و آیا در زد و بندهای سیاسی، وجه‌المصلحه قرار دادن امنیت و حیات اجتماعی بخشی از شهروندان این مملکت، آن هم صرفاً به دلایل اعتقادی، عادلانه و به مصلحت کشور و منطبق با اصول قانون اساسی است؟ نگاه ما به وقایع رخ داده علیه درویش در این سال‌ها و رفتار خودسرانه جماعتی قانون‌گریز این شائبه را قوی‌تر می‌سازد که اینها، نه درد دین دارند و نه درد نظام، نه بهایی برای کشور قائلند و نه برای قانون و عدالت. این جماعت با لطایف الحیل و انتقال اخبار و گزارشات کذب، مقامات ارشد و مراکز تصمیم‌گیری کشور را فریب داده، به توهم توطئه مبتلا و مجبور به اتخاذ تدابیری می‌کنند که در راستای اغراض سیاسی آنهاست و بدین وسیله سرنوشت خویش را با کلیت نظام گره می‌زنند و شاید هم زده‌اند.

حکومت مردم‌سالار و خصوصاً دین‌مدار را فرض آن است که بی‌تمنّا و اصرار مردم، قانون‌مدار، دادگر و عدالت‌گستر بوده و مدافع حقوق و آزادی‌های مردم، اقلیت‌های فکری و مذهبی و اساساً قدرت قانون حلال همه مشکلات اجتماعی باشد. متأسفانه قانون‌شکنان و سیاست‌های مغرضانه آنها، عرفان و تصوف حقه را در ردیف مذاهب مستحده و عرفان‌های نوظهور قرار داده و عملاً نفی حقیقت شیعه و تحریف تاریخ



مذهب تشیع می‌کنند. هر چند در اویش به صورت فردی مختارند به تشخیص عقل ایمانی خویش فعالیت اجتماعی و سیاسی داشته باشند، ولی تاریخ، گواه آن است که مکتب و طریقه تصوف در هیچ دوره‌ای، ماهیتاً به سیاست‌های متداول و رایج، توجه و تعلق خاطر نداشته است و این تبلیغات مسموم که سعی و تلاش دارد در اذهان عمومی شأن و جایگاه مکتب تصوف را در حد یک حزب سیاسی تنزل دهد، دسیسه‌ای است که اغراضی خاص، علیه طریقه‌ای دنبال می‌کند که سهم بسزایی در توسعه فرهنگ و تفکر دینی - اسلامی داشته است. همین برنامه‌ریزی سیاسی است که سال‌هاست در اویش گنابادی را در چنبره و حصار محکمی از تفاسیر متفاوت و متضاد از قوانین مدنی و قانون شرع به اسارت گرفته است و در این چالش ناخواسته درویشان نمی‌دانند با کدامین زبان و بیان با مخالفین خویش سخن بگویند، در نظام اسلامی چه حاجت است که مسلمان و شیعه اثبات اعتقاد خود نماید و پاسخگوی ایمان خویش باشد؟ چگونه باید اثبات نمود که مکتب عرفان و درویشی، حزب و گروه سیاسی نیست و با احدی نقاضت و دشمنی ندارد؟ در اویش گنابادی نه طالب پست و مقام بودند که حریمان قدرت بخواهند آنها را از صحنه رقابت بیرون کنند و نه آزاری به خلق خدا رسانده بودند که مستحق مجازات باشند؛ پس این همه ظلم و بیداد برای چیست؟

به هر تقدیر، آنچه بیان شد تنها گوشه‌ای از جفای رفته بر در اویش در این سال‌هاست که البته نگارش آن برای جنابعالی نه از باب یاری و تظلم‌خواهی است زیرا که به مصداق شریفه حقیقت مشحون: «إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ»، درویش را جز به درگاه خدا به احدی از خلق تمنا و زاری نیست، بلکه تذکری است از سر تأثر و مشفقانه، چرا که این اعمال ضد انسانی و خلاف شرع و قانون، آتشی است که امروز بر خرمن درویشان افتاده و فردایی نه چندان دور بر کشتزار همگان و یقیناً دیری نمی‌پاید که نه از تاک نشان ماند و نه از تاک‌نشان.

توفیق شما را در انجام وظایفی که ملت بر عهده جنابعالی گذاشته‌اند از درگاه حق مسألت می‌نمایم.

والسلام علی من اتبع الهدی

مدیریت سایت «مجدوبان نور» [پایگاه خبری در اویش سلسله نعمت‌اللهی گنابادی]



سروده سرگشاده «تبهکار» به خامنه‌ای، ۱ مرداد ۱۳۹۰ (++)

گفتگوی تبهکار با «آقا»

«تبهکاری به آقا گفت روزی:
 که من بر خود ستم کردم، تو بر دین
 سیاست را نقاب دین زدی تو
 تو کاری کرده‌ای بسیار ننگین
 کجا دین گفته با چین دوست باشید؟
 و یا روسیه کافرتر از چین
 فشار مصلحت یک بار باشد
 نه چندین بار و چندین سال و چندین
 کجا دین گفته آزار و شکنجه؟
 کجا دین گفته فحاشی و توهین؟
 کجا دین گفته کهریزک بسازی؟
 برای مردم مظلوم مسکین
 کجا دین گفته مکر و حيله‌بازی؟
 کدامین دین؟ کدامین راه و آیین
 کدامین دین بترسد از مخالف
 چرا لالی بگو با ما کدامین؟
 دلیلش فیلترینگ و جهل و سانسور
 چماق آهنین در زیر آستین
 حدیث و قصه شد بنیاد مذهب
 روایت، کرده دین را زشت و چرکین
 نگو مذهب، بگو جهل و خرافه
 نگو دین بر چنین پوسیده آیین
 نماد دین اگر ریش است و چفیه
 نماد کفر، لابد پوشش جین!
 در این کشور، منافق‌پروری شد
 برای اینکه دین شد راه تعیین
 تبهکاری من با توبه پاک است
 ولی شد هفت دریا از تو چرکین
 دل تو سنگ شد آقا ز نیرنگ
 به گوش تو نصیحت مثل یاسین
 تو «آقا» نیستی ای بنده جاه
 تو کوچک‌تر از این، کوچک‌تر از این
 ستمگر بوده‌ام من بر تن خود



تو یک ملت فنا کردی به صد کین
 چه شد بر ما که دائم می‌فرستیم
 خراج و باج، سوی چین و ماچین
 همین ایران که سویش بود هر روز
 خراج و باج، حالا گشته است این
 بر این شاهی که با دین شد سوارت
 دو صد لعنت بگو ای دوست، آمین
 به هر جا پا نهی ترس است و وحشت
 تو گویی هست ایران، کشور مین
 چرا مردم چنین افسرده هستند؟
 به هر جا پا نهی، هستند غمگین؟
 شده مغز تو پوک از حرف «کیهان»
 از این تحلیل‌های پوچ و پشمین
 خدا کی گفته این او‌باش، دین‌اند؟
 اگر دین این بود، رحمت به بی‌دین
 تو دشمن‌پروری آقا ندانی
 سپاهت احمقانی سر به پایین
 بترس ای خر‌مگس روزی به ناگاه
 به هم کوبد تو را پره‌ای شاهین
 دو صد لعنت بر آن شاهی که مرده
 دو صد لعنت بر این آخوند بی‌دین
 به ذات حق قسم افکار آخوند
 نجس‌تر باشد از مدفوع و سرگین
 سواری می‌دهی تا کی برادر؟
 بیا بر روی زین ای روی تو زین
 سرت را گرم کردند ای برادر
 به دعوایی که باشد در فلسطین
 ندو مانند خر دنبال آقا
 نرو، هُش، های، هو، هر، لاجرم هین!!
 تو را فردا چه تلخ است ای برادر
 تو ای خوابیده در او‌هام شیرین
 به پا خیزی اگر از خواب، بینی
 گریزد دزد، پاورچین ز پرچین
 به شهد علم، پایان ده به تلخی
 به نور علم تا یک صبح زرین
 ولایت، مظهر یک شرک ناب است
 بتی اطراف آن جمع شیاطین
 چماقا اقتدارت آهنین نیست



که پای ظلم، کوتاه است و چوبین
 تو بستی عقد دائم با شیاطین
 نهادهی نفت را هم شرط کابین
 تو خود کوری به آیات الاهی
 تو دین را می‌کنی تفسیر و تبیین؟
 فروشی جو، ولی گندم نمایی
 بگویی زر، ولی داری ملامین
 اگر از جانب الله هستی
 جوازت کو؟ بده یک بار تضمین!
 ملامت نیست بر ملت، نباشد
 علامت بر جبین این شیاطین
 بله من مخملی، دشمن، برانداز
 به هم خورده دلم از این مضامین
 سپاهت هار شد، روزی بگیرد
 تو را پاچه به جای امر و تمکین
 نظام تو بساطش بر می‌افتد
 بین من کی زدم این نکته تخمین
 گمانم شانزده سال دگر وقت
 شما دارید تا گردید تدفین
 کشندت عاقبت چون سوی دوزخ
 بگیرد زخم‌های کهنه تسکین
 کشیدی گند بر ارکان کشور
 ز ری تا قشم، از قم تا ورامین
 عجب دارم که داری انتظار
 اطاعت، جانفشانی، عشق، تحسین
 تو رسم مملکت‌داری پیاموز
 از آن روبه، ولادیمیر پوتین
 ببندی گر فلنگت را ببندیم
 تمام کوچه‌ها را شمع و آذین
 خدا بخشد مرا شاید، تو را نه
 که من بر خود ستم کردم، تو بر دین!

*** منع ***

وبلاگ «آلفوس»



ششمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۰ مرداد ۱۳۸۹

متن فارسی

«آخرین نامه»

مرگ، بی‌گمان سر خواهد رسید، و ما را و شما را به کام خود فرو خواهد کشید

هر آنچه که من در اینجا از شکواییه مردمان در محشر عدل خدا بر می‌شمرم، گزیده‌ای از میلیون‌ها حق پنهان و آشکاری است که شما چه بخواهید و چه نخواهید، باید بدان‌ها پاسخ گوید

شما هستید و مردمان معترض؛ و خدایی که قاضی منصف این عرصه حساس و حتمی است

در دوره رهبری سید علی، قانون و تن سپردن مسؤولان به قانون، خوار و خفیف شد

نقد از رهبری به گناهی نابخشودنی تغییر ماهیت داد و کسی را جرأت اعتراض و ایراد و پرسش نماند؛ و باز نتیجه این شد که هاله‌ای از تقدس به ساحت رهبری او راه یافت

به چهره کلی کشور نقابی از دروغ بسته شد؛ به نحوی که: صدا و سیما، خشن‌ترین دروغ‌ها را آذین بست

خامنه‌ای راه را بر هرگونه تغییر بست تا بساط قدرت، همچنان در اختیار او باشد

بلایی بر سر اسلام و شرافت دینی مردم آوردند که اگر کینه‌توزترین دشمنان اسلام نیز به واژگونی تشیع در کشور ما اراده داشتند، هرگز به این سهولت به آرزوی خود نمی‌رسیدند

در کشور ما، قانون و قضا، به طنزی بدل شد که جز شوخی از آن چیزی مستفاد نمی‌شد

خدایا، ما به چشم خود دیدیم که انسانیت، در آن ژولیدگی قضائی، چگونه به هیچ گرفته شد، و عدالت و علی و اولاد علی، و همه آموزه‌های دینی، به اسم دین چگونه به مسلخ برده شدند

در همه این سال‌ها، سید علی، فرهنگ شعارگویی و شعارخواری را در جامعه ما به اعلا درجه رساند

چرا در جامعه ما، علی و اولاد علی، برای حکومتی هزینه شدند که نسبتی با عدل و سیره علی نداشت اما مرتب از علی سخن می‌گفت؟



ندانم‌کاری‌ها و شعارگویی‌ها و فریبکاری‌های فرد نالایقی چون احمدی‌نژاد، سرنوشت سوزناک ما را به تحریم و تقبیح و تحقیر جهانی در انداخت

حکومتی که بر جهل مردمان خویش خانه بسازد، شایسته حتمی فروپاشی است

سلام و درود به محضر رهبر گرامی ما حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

مرگ، بی‌گمان سر خواهد رسید، و ما را و شما را به کام خود فرو خواهد کشید. جنازه ما را که ناشناس و بی‌کس و کاریم، با شتاب، به آغوش سرد گور می‌سپرند، و جنازه شما را که معروف عالمید، مردمان بی‌شمار، بر سر دست می‌برند و اشک‌ریزان و بر سر زنان، جلوی چشم صدها دوربین و صدها خبرنگار و صدها میهمان خارجی، در آرامگاه ابدی‌تان می‌نهند. مزار ما، گذرگاه باد و باران و محل تابش آفتاب داغ می‌شود، و مزار شما، با گنبد و بارگاهی مجلل، با تالارها و شبستان‌ها و رواق‌ها و صحن‌ها و هتل‌ها و دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه، و با فروشگاه‌ها و کتابخانه‌ها و بوستان‌هایی پر از گل و گیاه، آذین خواهد یافت.

ما، که غریب و گم‌گشته‌ایم، زود از خاطره‌ها محو خواهیم شد؛ شما اما، که از سامان‌دهندگان بخش‌هایی از تاریخ این سرزمین‌اید، تا روزگاران دراز بر سر زبان‌ها خواهید بود. با هر آنچه که ما نخواهیم داشت، و با همه آنچه که شما خواهید داشت، یک سرنوشت مشترک، ما را و شما را به هم پیوند می‌زند. و آن: پوسیدن و خوراک مار و مور شدن جسم‌هایمان، و پاسخ‌گویی به رفتار و اعمال دنیاوی‌مان در سرای باقی است. و باز این‌که: ترازوی دقیق و موین خدا، به یک جهش، تکلیف خُرد و کلان ما بی‌نشانان را مشخص می‌کند، و تعیین تکلیف شما، به خاطر مسؤولیت‌های فراوانتان به درازا خواهد کشید.

گرچه در دستگاه سریع‌الحساب خدا، زمان به کشداری ایام عمر ما نخواهد بود، با شما اما، تا به ریزریز امضاها و امر و نهی‌ها و خنده‌ها و اخم‌ها و طردها و جذب‌هایتان رسیدگی نشود، زمان بر شما به کندی گام‌های مور، گذر خواهد کرد.

ما را و شما را یک به یک بر بلندی‌های محشر می‌ایستاند تا راضیان و ناراضیان با عبور از مقابل ما، ما را و شما را شناسایی کنند و فریاد هواخواهی و دادخواهی سر دهند. ما را که آوازه‌ای با ما نیست، مردمان فراوانی نخواهند شناخت، شما را اما دوستان راضی، و شاکیان ناراضی بسیار خواهد بود.

دوستان و دوستداران شما، از نیکی‌های شما خواهند گفت. که:

خدایا، ما شاهد بودیم که سید علی خامنه‌ای، سخنوری شجاع و نترس و صاحب‌نفوذ بود. ما را در همه حال به تقوای الهی دعوت می‌نمود. صدای خوشی در نماز داشت. از مال دنیا هیچ برای خود برنداشت. یک‌تنه دست به گلولی آمریکا و اسرائیل فشرده و جلوی چشم مردمان دنیا، با این زورگویان خدانشناس درافتاد. سید عزیز، کشور ما را از هزارتوی فتنه‌ها عبور داد و به هر بهانه، ما را از دشمنان در کمین باخبر کرد و برحذر ساخت. در زمان دراز رهبری او، کشور ما گرچه در فقر و فساد ریشه‌داری دست و پا می‌زد، همزمان اما از «سلول‌های بنیادین» به شلیک موشک‌های یک و دو و سه «شهاب»، و از آنجا به «غنی‌سازی اورانیوم»، و از آنجا به پرتاب «ماهواره امید»، و حتا به پیروزی حزب‌الله لبنان در «جنگ ۳۳ روزه» بر اسرائیل دست یافت. ما ای خدا، در زمان رهبری او، از انزوای فقر به در آمدیم و به نوا رسیدیم. خدایا، ما که در دنیا از او، و از رهبری او خوش و خشنود بودیم، تو نیز بیا و از او راضی باش و حساب و کتاب دنیا را بر او آسان بگیر و در بهشت خودت جا و مرتبه مناسبی برای او مهیا کن.

رهبر گرامی!

همه ما قبول داریم که شما هوشمندی‌ها و درایت‌های مؤثری را به روان جامعه جاری فرمودید، اما شرمندیم که فراتر از دوستان و دوستداران شما، که عمدتاً از بهره‌مندان رهبری شمایند، جماعتی نیز از شما به خدا شکوه خواهند کرد. من، از باب دوستی و رفاقت، و از باب فردای نیکی که برای شما آرزو دارم، شمارگانی از این شکوه‌ها را برای شما واگویی می‌کنم تا مگر در این فرصت باقیمانده، خود را برای پاسخ‌گویی به مطالبات رهامانده مردم در پیشگاه عدل خدا آماده کنید. با این اشارت، که دستگاه حسابگری خدای متعال، خود به ذات رفتار ما و شما واقف است، و ابراز



رضایت و شکایت مردمان، تنها تراشه نوری است از عدالت او تا حجت بر همگان ما و شما تمام شود. از زبان شخص شما بارها و بارها شنیده‌ایم که: مراقب «حق الناس» باشید. هر آنچه که من در اینجا از شکوائیه مردمان در محشر عدل خدا بر می‌شمرم، گزیده‌ای از میلیون‌ها حق پنهان و آشکاری است که شما چه بخواهید و چه نخواهید، باید بدان‌ها پاسخ گوید.

شاید دوستان چشم‌پسته حضرت شما که در دستگاه‌های قضائی و امنیتی به انجام وظیفه مشغولند، از نمونه پرسش‌هایی که من برای شما آورده‌ام برآشوبند و با من آن کنند که با صدها بی‌گناه کرده و می‌کنند، شما اما بزرگوارانه به آنها بفرمایید: چه نوری‌زاد را خاموش کنید و چه نکنید، و چه او را به داغ و درفش بسپرید و چه به تبعید و آوارگی‌اش در اندازید، من خامنه‌ای در فردای حسابرسی نافذ خدا با همین پرسش‌ها مواجهم. او را رها کنید که او حق دوستی را با من به‌جای آورده و مرا از فردای بی‌کسی‌ام باخبر کرده است. پس با این مقدمه، شما را به عرصه محشر می‌برم. به همان بلندی مُشرف. شما هستید و مردمان معترض؛ و خدایی که قاضی منصف این عرصه حساس و حتمی است.

در آن وادی پراضطراب، شاکیان شما از شما به خدا شکوه خواهند کرد و ندا در خواهند داد:

۱- ای خدا، سید علی خامنه‌ای، در کنار خوبی‌هایی که باید می‌داشت و داشت، و با کارهای خوبی که باید انجام می‌داد و داد، از همان بدو رهبری اما، بر طبل تفرقه آحاد مردمان کوفت و با عَلم کردن بیرق «خودی و غیرخودی»، جامعه را رو به انشقاق هرچه بیش‌تر شتاب داد. وی، هیچ‌گاه به ما که موافق او و کارهای او نبودیم، روی خوش نشان نداد و تا توانست، راه‌های عبور ما را مسدود کرد. خدایا، مگر نه این که او، علاوه بر آن که رهبر موافقان خود بود، رهبر ما مخالفان و منتقدان خود نیز بود؟ از او بپرس چرا حق رهبری را درباره ما مخالفان ادا نکرد؟ چرا بیهوده ما را به تنگنای دشمنی در انداخت؟ چرا حقوق ما را به هیچ گرفت؟ چرا در همه جا، گزینش‌گران او، راه را بر ما و بر فرزندان ما بستند و حیثیت اجتماعی و شهروندی ما را منکر شدند؟

۲- خدایا، دوره طولانی رهبری سید علی خامنه‌ای، مرهون همراهی و همدلی ما مردمان ایران بود. او - سید علی - هیچ‌گاه از جانب ما مردم به مشکلی که ناشی از عدم همراهی ما باشد، در نیفتاد. ما ایرانیان، جز همراهی با هر آنچه که او می‌خواست و بدان متمایل بود، دغدغه‌ای نداشتیم. اما عجب که در همان سال‌های رهبری او، جو جامعه، به لایه‌های تودرتوی خوف و هراس آلوده شد. جمعی از مردمان، به خاطر کم‌ترین اعتراض و نقد از بزرگان تحمیلی، به حبس و شکنجه در می‌افتادند و دچار آسیب‌های روانی و اجتماعی فراوان می‌شدند. شب‌ها و روزهای خانواده‌های بسیاری، در متن اضطراب سپری می‌شد. تا بدانجا که: امنیت روانی جامعه مخدوش گردید. فضای تلخ پلیسی، جان جامعه را خراشید. امنیتی هم اگر بود، برای موافقان او بود. نصیب مخالفان، گرچه نخبه و برجسته و کاردان و کارآمد، جز هراس، هیچ نبود.

۳- خدایا، در دوره رهبری سید علی، قانون و تن سپردن مسؤولان به قانون، خوار و خفیف شد. خواص، از قانون، نردبانی برای بالا رفتن از فرصت‌ها پرداختند. یک فلک‌زده بی‌نشان، به خاطر یک میلیون بدهی، به زندان حکومت می‌افتاد، اما رئیس‌جمهور مطلوب او، و معاون اول رئیس‌جمهور، و برخی از وزرا و مدیران دولتی او، با میلیاردها اختلاس و کلاشی، در مارتن فریب مردم، دکمه‌های بیخ گلو را به رخ می‌کشیدند و به ریش قانون و به ریش مردم می‌خندیدند. همین قانون، در مجلس، فرش زیر پای نمایندگان بزدل مجلس می‌شد؛ تا در دستگاه قضائی توسط برخی از قاضیان مرعوب و رشوه‌خوار ذبح شود، و پوستش به دست جمعی از مأموران وزارت اطلاعات دریده گردد، و تا مایملکش، به یغمای آن دسته از سپاهیان رُود که در چارچوب قانون می‌ایستادند و هیکلش را رنگ می‌زدند.

۴- خدایا، در زمان رهبری سید علی، کارهای خوب و فراوانی صورت گرفت، با آن همه اما، اعتیاد و بیکاری و مصرف فراوان، عضو مؤثری از شاکله کشور شد. آبروی کشور در سطح جهان، فرو کشید و به انتهای جدول آبروداران جهان نزل کرد. علتش این بود که هم خود سید علی، و هم دولتمردان، و هم مجلسیان، و هم قاضیان، و هم پاسداران، و خلاصه، همه و همه، مشغله‌هایی پیدا کرده بودند که سخت مشغولشان کرده بود و فرصتی برای آنان باقی نمانده بود تا به سالم‌سازی فضای کلی جامعه بپردازند. وقتی هر یک از اینان به کارهای متعددی گرفتار بودند، کسی نمی‌ماند که به اعتیاد گسترده مردان و زنان و جوانان کشور، و به بیکاری آنان، و به مصرف‌گرایی فراوانشان، و به کج‌روی‌های مکررشان رسیدگی کند.

۵- در زمان سید علی، خدایا، ریا و چاپلوسی و دروغ و مسؤولیت‌ناپذیری مردم و مسؤولان، به فرهنگی رایج منجر شد. مسؤولان، پیوسته دروغ گفتند و کج رفتند، و مردم، با نگاه به آنان، از آنان آموختند: آنجا که فرد نامتعادلی چون رئیس‌جمهور، دروغ می‌گوید و پول و فرصت مردم را بالا می‌کشد و دوستان خود را نیز در این حرام‌خواری و به باد دادن فرصت‌های بی‌بازگشت کشور تهییج می‌کند، پس چرا آنان نخورند و مصرف نکنند و دروغ نگویند و دوستان و هم‌کیشان خود را به نوا نرسانند.



۶- نجبگان، خدایا، به دلیل بر سر کار بودن ناشایستگان و نالیقان، و به دلیل تخریب وجهه قانون، و به خاطر امنیتی که وارونه عربده می‌کشید، ناگزیر به خارج از کشور پناه بردند. و کشور، روز به روز، به فقر نجبگی درافتاد. کارهای محوری کشور بر زمین ماند. مدیریت کودتانه مبتنی بر نفت‌خواری، نشان داد که جز شعارهای سطحی سال به سال، هیچ تحرک قابلی برای اقتصاد غیرنفتی کشور در کار نبود. خدایا بزرگان ما، ما را جوری تربیت کردند که جز مصرف و کم‌کاری و کج‌روی، دغدغه‌ای نداشته باشیم. نخبه‌ها رفته بودند و کشور، در بست در دست آنانی بود که با نجبگی نسبتی نداشتند. و همین آفت نخبه‌کشی و گرایش به بی‌نجبگی، باعث شد که کارها به دست ناهلان و بی‌سوادان بیفتد و دارایی‌های کشور به باد داده شود.

۷- خدایا، در زمان سید علی، به‌ویژه در اواخر عمر او، مردمان، که طبق قانون، از حق انتقاد و اعتراض و اعتصاب برخوردار بودند، هیچ‌گاه فرصتی برای ابراز خواسته‌های خود نیافتند. کم‌ترین تقلای نقد و اعتراض آنان به حساب دشمنی و جاسوسی و براندازی گذارده می‌شد، و در حرکتی همه‌جانبه، همه معترضان به شکنجه و زندان و انفرادی درمی‌افتادند، و در احکامی مضحک و از پیش مشخص، به سه سال و پنج سال و ده سال و اعدام، محکوم می‌شدند.

۸- خدایا، دیدی که خامنه‌ای، در کنار همه خصلت‌های خوبی که داشت، برای تداوم رهبری‌اش اما، مقوله‌ای به اسم نظارت استصوابی را در انتخابات مجلس خبرگان باب کرد تا مبادا نماینده‌ای مستقل و منتقد و صاحب‌رأی، به آن مجلس راه یابد و به ساحت رهبری او و خطاهای رهبری او متعرض شود. نتیجه این شد که نقد از رهبری به گناهی نابخشودنی تغییر ماهیت داد و کسی را جرأت اعتراض و ایراد و پرسش نماند؛ و باز نتیجه این شد که هاله‌ای از تقدس به ساحت رهبری او راه یافت و به‌کلی سید علی را از دسترس ما مردم جدا کرد و به دوردست‌های تقدس برد و بر سریر سروری نشاند. قدرت مطلقه‌ای که او برای خود سامان داده بود، هرگز به کسی و جریانی اجازه ورود به حریم آسیب‌شناسی خیرخواهانه رهبر نداد. نتیجه این شد که خلاف‌کاری، به بدنه بیمار و تب‌آلود ارکان اصلی کشور رسوخ کرد؛ و کسی نبود از کسی مطالبه حق مردم کند. کشور سال به سال، از جهات گوناگون فرو کشید و در زباله روابط تودرتوی مناسبات سخیف طایفگی فرو رفت و پس کشید و با همه هزینه‌ها و شهیدها و آسیب‌ها و زحمت‌ها، به جایی نیز نرسید.

۹- در ادامه این فروپاشی‌های همه‌جانبه، به چهره کلی کشور نقابی از دروغ بسته شد؛ به نحوی که: صدا و سیما، خشن‌ترین دروغ‌ها را آذین بست، و وجهه ملی بودن خود را در سانسوری سراسیمه و گسترده، به فریبی مضمئرکننده تنزل داد. و سایر رسانه‌ها نیز، به تلمبه‌ای مانند شدند که از چاه آب، به جای آب، سرگین‌های بوی‌ناک بیرون می‌کشیدند و جبارانه آن را بر طبق نیاز مردم می‌نهادند.

۱۰- خدایا، سید علی، رسماً در دفاع از فرد کم‌خردی چون احمدی‌نژاد به میدان رفت و سیمای مستقل رهبری خود را خرج او کرد تا به زعم خویش، حفظ نظام را که از اوجب واجبات بود، جامعیت بخشند. و حال آن‌که، حفظ نظامی که تا گلو در پلشتی و دروغ و فریب و ورشکستگی فرو رفته بود، جفا به مقام خداوندگاری تو، و جفا به ما مردم و نسل‌های بعدی ما بود. باید آن نظام آلوده به دروغ، جایش را به یک نظام درست می‌داد، اما خامنه‌ای راه را بر هرگونه تغییر بست تا بساط قدرت، همچنان در اختیار او باشد.

۱۱- خدایا، در زمان دراز رهبری سید علی، نمایندگان روحانی او، به هر کجای مقدرات جامعه سر فرو بردند و بی آن که مسؤولیتی بپذیرند، در بایدها و نبایدها و حیثیات کلی کشور دخالت کردند. و چون سواد و آگاهی و تخصصی در آن امور نداشتند، روند اوضاع کشور را به قهقرا بردند. سال به سال، کشور، به لحاظ علمی، و به لحاظ توسعه و رشد در موازین حقوقی و اجتماعی و فرهنگی، فرو کشید. تا آن که در انتهای رهبری او، جمهوری اسلامی ایران، در کنار کشورهای ورشکسته، به آمار جهانی راه یافت. اختناق و سانسور و حق‌پوشی، به رویه‌ای متداول بدل شد. هم در میان مردم، و هم حتا در میان روحانیان. روحانیتی که جذابیت منبر و خطابه‌اش در آزادگی‌اش بود، و در سخنوری شورانگیز و منتقدانه و روشنگرانه او، به آن‌چنان بُهتی از ترس و خط قرمزهای حکومتی در افتاد که در منبر او هیچ فصل مشترکی از درد و داغ مردمان مشاهده نشد. این بهت ناشی از ترس، به خانه معنوی روحانیان که حوزه‌های علمیه باشد نیز راه یافت و از او چهره‌ای مخوف پرداخت. هیچ روحانی مستقلی پیدا نشد که ترس را زیر پا بگذارد و سخن از بغض‌ها و دردهای مردم بگوید و انگشت بر نقد مراجع و حوزه‌ها و حاکمیت بگذارد. روحانیتی که هویتش در استقلال و عدم وابستگی‌اش به حکومت‌ها بود، به آن‌چنان روزی از بی‌هویتی دچار شد که جز روحانیان مجیزگو را فرصت منبر و تبلیغ نماند. چرا که روحانیان منتقد، به اسم منافق، از گردونه مجامع و حوزه‌های علوم دینی کنار گذارده می‌شدند. در عوض، مداحان سطحی و فریبکار، فرصت جولان یافتند و طی سال‌های متمادی، بلایی بر سر اسلام و شرافت دینی مردم آوردند که اگر کینه‌توزترین دشمنان اسلام نیز به واژگونی تشیع در کشور ما اراده داشتند، هرگز به این سهولت به آرزوی خود نمی‌رسیدند.



۱۲- خدایا، سید علی، با گم‌کردن افراد سست و بی‌دانشی چون شیخ محمد یزدی بر رأس دستگاه قضا، حیثیت قضا و قضاوت را در کشور ما به خاک انداخت. در کشورهای کافر دنیا، عدالت ناشی از قانون، حتا به رئیس‌جمهور و دولت و بزرگان آن کشور می‌پرداخت و به محض تشخیص خطا، آنان را از بلندای قدرت به زیر می‌کشید؛ اما در کشور ما، قانون و قضا، به طنزی بدل شد که جز شوخی از آن چیزی مستفاد نمی‌شد. ظاهراً همگان، و به‌ویژه بزرگان، راه‌های گریز و دور زدن قانون را به‌خوبی دریافته بودند و دلیلی برای هراس از گرفتاری نداشتند. آن‌چنان که گویا جمعی از قاضیان به رشوه، و جمعی به نابخردی، و جمعی به انتشار نکبت در دستگاه قضا مأمور شده بودند. و در آن میان، از دست قاضیان صادق و قلیل نیز کاری ساخته نبود. اوج فلاکت دستگاه قضا آنجا پا گرفت که روحانی خالی‌الذهنی چون صادق لاریجانی به حکم سید علی بر مسند قاضی‌القضاتی کشور نشست. در طول تاریخ و در همه جای دنیای فهم، قاضی‌القضاة به کسی گفته و می‌گویند که در کار قضا و قضاوت، هم به لحاظ علمی، و هم از حیث تجربه، کارآمد قاضیان و کارکشتگان دستگاه قضا بوده باشد. اما این شیخ، بدون این که ذره‌ای تجربه، و ذره‌ای دانش قضائی داشته باشد، بر مسندی نشست که هرگز مستحقش نبود؛ وی، نیامده آستین‌ها را بالا زد و گوش‌به‌فرمان شد و هرچه را که مأموران وزارت اطلاعات و پاسداران امنیتی به او دستور فرمودند، در دستور کار خود قرار داد و برای اولین بار در تاریخ قضا و قضاوت، به خلق جرم‌هایی مبادرت ورزید که از فرط سستی، کودکان را نیز به خنده وا می‌داشت. اما همین جرم‌های خنده‌دار، باعث شد که با امضای این شیخ قضاوت‌نکرده و قضاوت‌ندیده، ناگهان صدها مرد جوان و پیر و زن و دختر به زندان‌های انفرادی و شکنجه در افتادند. خدایا، ما به چشم خود دیدیم که انسانیت، در آن ژولیدگی قضائی، چگونه به هیچ گرفته شد، و عدالت و علی و اولاد علی، و همه آموزه‌های دینی، به اسم دین چگونه به مسلخ برده شدند.

۱۳- البته خدا، در همه این سال‌ها، سید علی، فرهنگ شعارگویی و شعارخواری را در جامعه ما به اعلا درجه رساند. تا توانست، با الفاظی تند و گزنده، و با ادبیاتی که دوره‌اش سپری شده بود، با قدرت‌های برتر جهان سخن گفت. بی آن که پا به پای «مرگ بر آمریکا»‌های مکررش، در داخل، مقدمات درستی و عدل و انصاف و کار و تولید و معیشت و رشد و توسعه و بالندگی را فراهم آورد. این ادبیات، از گنجینه دارایی‌های خود، فرد منطقی چون احمدی‌نژاد را برگزید و برکشید و بر مسند نشانند تا بلندگوی شعارگویی، فعال‌تر شود، و سفره شعارخواری عوام، با همه فلاکتی که گرفتارش بودند، آذین یابد. این شعارها، کشور ما را بر صدر جدول نفرت مردمان جهان نشانند. هر کجا در هر نقطه از جهان فهم، تا اسم ما ایرانیان شنیده می‌شد، ای خدا، بی آن که دیرینگی چند هزار ساله ما، و دارایی‌های علمی و فرهنگی ما متبادر شود، تندی و عبوسی و هیمنه تروریستی ما تبلیغ می‌شد.

۱۴- خدایا، ما از همین صحرای محشر، با صدای بلند اعلام می‌داریم: مأموران سید علی ممکن است از مطالعه این نوشته برآشوبند و برای نویسنده صادق آن برنامه‌ای تدارک ببینند؛ به آنان بگو که اگر نوری‌زاد در زمان علی(ع) بود و این نامه را از سر خیرخواهی و حتا انتقاد صرف برای او می‌نوشت، با آغوش گشوده علی و یاران او مواجه می‌شد و هرگز کسی متعرض او نمی‌شد. اما چرا در جامعه ما، علی و اولاد علی، برای حکومتی هزینه شدند که نسبتی با عدل و سیره علی نداشت اما مرتب از علی سخن می‌گفت و از همگان انتظار همراهی داشت و همگان را نیز به عاقبت کوفیان و خائنان کوفه احاله می‌داد؟

۱۵- خدایا، سید علی، با همه مراتب علمی‌اش، و با همه زیرکی و شرم شریف سیاسی‌اش، و با همه ذکاوت‌های منحصر به فردش، بی آن که خود به عاقبت رفتارش بیندیشد، به برآوردن قدرتی مخوف و پنهانی دست بُرد. سپاه را که باید از مراودات سیاسی و اقتصادی و اطلاعاتی به دور می‌بود، به هر کجای مواضع کشور نفوذ داد و مستقیماً دایره سیاست را که به سلامت روانی آحاد مردم و برجستگان سیاسی کشور محتاج است، به قمه و کُلت و ضرب و شتم و زندان و شکنجه آلوده کرد. به موازات دستگاه رسمی وزارت اطلاعات، سپاه را واداشت تا او نیز به کارهای اطلاعاتی و امنیتی ورود کند و بساط موازی و مُشرف بر وزارت اطلاعات را در همه جا بگستراند. این قدرت پنهان، هم خود قاچاقچی فعالی بود و سالانه میلیاردها دلار از مبادی رسمی و غیررسمی به واردات کالا مبادرت می‌کرد، و هم با کلت و بی‌سیم و مسلسل خود در مناقصه‌های اقتصادی شرکت می‌نمود و در همه جا نیز برنده بلامنازع این مناقصه‌ها بود، و هم به تنظیم روان امنیتی کشور - آن‌گونه که خود می‌خواست - دست می‌برد.

مشغله‌های این‌چنینی، ای خدا، باعث شد که سید علی، هرگز به میزان مصرف مواد مخدر در کشورش که در صدر جدول جهانی بود، نیندیشد. و همچین، هیچ‌گاه به رواج تن‌فروشی دخترکان و زنان سرزمینش، و به فروپاشی روال رایج فعالیت‌های اقتصادی مردمش، و به اسلامی‌که زیر دست و پای مأموران قلدر و بی‌خرد، و مسؤولان بی‌کفایت، و قاضیان مرعوب و ناسالم پرپر می‌زد و استمداد می‌طلبید، توجه نکند.

۱۶- تا اینکه ندانم‌کاری‌ها و شعارگویی‌ها و فریبکاری‌های فرد نالایقی چون احمدی‌نژاد، سرنوشت سوزناک ما را به تحریم و تقبیح و تحقیر جهانی درانداخت. بله ای خدا، جهانیان، با هر نیت و با هر آواری که برای ما تدارک دیده بودند، در تحریم همه‌جانبه ما متحد شدند. التماس‌های



پنهان و آشکار رئیس‌جمهور آشفته‌حال ما به جایی نرسید. تا این که متحدان جهانی، با همین تحریم‌های همه‌جانبه، بساط کاذب برقراری و برپایی ما را برچیدند و بر زمین گرممان کوفتند.

رهبر گرامی ما!

کامتان شیرین؛ اگر که، از مطالعه این نوشته کامتان تلخ شده است، ما به همگان، و حتا به کودکانمان آموخته‌ایم: دوستی در صداقت است، گر چه تلخ. اگر مرا بنا بر چاپلوسی و فریب بود، شما را با الفاظی نرم و سراسر مداحانه می‌ستودم. اما چه کنم که هنوز شما را دوست دارم و به نام نیک شما در پهنه تاریخ این سرزمین، سخت مشتاقم. پس، این آخرین نوشته‌ای است که مستقیم، رو به شما می‌نویسم. و خود، به عاقبت تلخ آن واقفم. چرا که مأموران و قاضیان گوش‌به‌فرمان ما، در کار خود استاندند. آنان نیک می‌دانند چگونه یک معترض و منتقد را با شکنجه و فحش‌های ناموسی به تنگنای روحی و روانی در اندازند. من همه این ابتلائات آتی را به جان می‌پذیرم تا صدای سخن خود را به گوش حضرت شما برسانم. ای کاش بعد از پنج نامه‌ای که چه در بیرون زندان و چه از داخل زندان برای جنابعالی نوشتم، مرا فرا می‌خواندید و بر من می‌آشفید که فلانی، تو را چه می‌شود؟ مرگت چیست؟ و من، با شما، نه از فرصت‌های از کف رفته، نه از بسیج و سپاه واژگون‌شده، نه از بن‌بست حتمی و فروپاشی عن‌قرب، نه از مردم از کف رفته، نه از فلاکت جهانی مردمان ایران، بلکه از ضربه‌هایی می‌گفتم که بر در خانه شما می‌خورد و شما آنها را نمی‌شنوید. و آن، ضربه‌های کف دست مرگ است که بر خانه دل ما و شما می‌خورد و ما بی‌اعتنا به او، سر به کار دلخواه خود فرو برده‌ایم. بله رهبر گرامی، مرگ، بی‌گمان سر خواهد رسید، و ما و شما را به کام خود فرو خواهد کشاند. جنازه ما را که ناشناس و بی‌کس و کاریم، با شتاب، به آغوش سرد گور می‌سپزند، و جنازه شما را که معروف عالمید، مردمان بی‌شمار، بر سر دست می‌برند و اشک‌ریزان و بر سر زنان، جلوی چشم صدها دوربین و صدها خبرنگار و صدها میهمان خارجی، در آرامگاه ابدی‌تان می‌نهند.

رهبر گرامی ما!

این که «آخرین نامه» را به این نوشته عنوان داده‌ام، نه از این روی است که امیدم از شما و اصلاح امور کشور سلب شده است، بلکه آرزو دارم در این روزهای پایانی عمر، نام نیکی از خود به یادگار گذارید و خطاهای رفته را به سامان خویش باز آورید. فردا، مردم از ما که بی‌نشان و بی‌آوازه‌ایم، هیچ نخواهند گفت، اما از شما، به محافل مردمان، سخنان فراوانی راه خواهد یافت. آنان با غرور خواهند گفت: خامنه‌ای، رهبری فهیم و باخرد بود؛ گرچه در مقطعی از اواخر عمرش، رشته‌های اداره کشور از دستش به در رفت و خسارت‌ها بالا گرفت، در سال‌های بعد اما، وی به مجاهدتی شبانه‌روز پرداخت. دل‌های رمیده را از هر سو بر سر سفره همدلی باز آورد و برای ایرانیان پراکنده آغوش گشود. اشک‌ها را سترد. قدرت‌های در سایه را از هر کجای کشور به زیر کشید. به نمایندگان مردم، اقتدار بخشود. خود را، همچون نلسون ماندلا، از منصب‌های کلیدی کشور کنار کشاند و راه را بر حاکمیت قانون هموار ساخت. بساط رابطه‌های مخوف را برچید. آدم‌های کم‌خرد خانه‌کرده بر مسندها را به زیر آورد و برجستگان و شایستگان را بر سر کارها گمارد. مرز مضحک میان خودی و غیرخودی را محو کرد و شرافت مخدوش ایران و ایرانی را ترمیم کرد و برکشید.

آری رهبر گرامی!

همه ما دوست داریم شما را بر بلندای سربلندی ببینیم و نام نیک شما را بر تارک همواره تاریخ سرزمین خویش تماشا کنیم. شما اکنون، در دو قدمی یک چنین افق مبارکی ایستاده‌اید. در این یک سال گذشته، مردمان ما توسط همان قدرت‌های در سایه، به آسیب و تفرقه و انشقاقی بزرگ دچار شده‌اند. به امید روزی در همین نزدیکی‌ها، که با درایت شما، همه دورنگی‌ها به یکرنگی، و همه جدایی‌ها به یکتایی منجر شود. و این، ممکن نخواهد شد إلا با به بازی گرفتن فهم مردمان. حکومتی که بر جهل مردمان خویش خانه بسازد، شایسته حتمی فروپاشی است. و شما نیک‌تر از ما می‌دانید که: ما را جز به فرا بردن فهم‌ها، و اعتنا بخشودن به خواست مردمان‌مان چاره‌ای نیست.

رهبر گرامی!



اگر پرسش شما این است که از کجا می توان آغاز کرد، پاسخ می دهیم: به یک دستور شریف شما همه زندانیان بی گناه ما به آغوش عزیزان خویش باز می گردند. این همان بارقه پربرکتی است که امید بارش آن را به شما دل بسته ایم. مابقی راه را خود خدا پیش روی شما خواهد گشود. و من، نام نیک شما را می بینم که مردمان ما با غرور بر زبان می آورند و بدان مباحثات می کنند. یا علی!

فرزند شما:

محمد نوری زاد

بیست مرداد هشتاد و نه

منبع

«سایت رسمی دکتر محمد نوری زاد»

<http://nurizad.info/?p=548>



ترجمه انگلیسی (English Translation)

ترجمه بخش‌هایی از نامه ششم محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ترجمه‌شده توسط سیاوش جلیلی

The Last Letter of Mohammad Nourizad to the Supreme Leader

By Mohammad Nourizad
Translation Siavosh Jalili for Persian2English

Death shall inevitably arrive and swallow you and I. We, the lost and the unknown, will soon be obliterated from memory, but you have played a role in making part of the history of this land and it will be talked about for a long time. Despite all that we do not have and all that you have, a common destiny joins us, and that [destiny] is dying and rotting and will be held accountable on Judgment Day.

They will have us and you stand on Judgement Day so that those who were happy and those who were discontent may voice their grievances. Not many people will know us, but you will have many content friends and discontent complainants.

Your friends and followers will talk about your virtues: Oh God, we witnessed that Seyyed Ali Khamenei was a courageous, brave, and influential orator. He would always call us to piety. He gathered no worldly possessions and single-handedly clashed with the U.S.A. and Israel. He led our country through labyrinths of sedition, and on every occasion, warned us against the enemies who are in ambush. During his long leadership, although our country was struggling in deep-rooted poverty and corruption, we accomplished stem-cell research, Shahab missiles, uranium enrichment, the launch of Omid Satellite, and even gained victory of Hezbollah over Israel in the 33-day war.

Dear leader,

... aside from your friends and followers who are mostly those who profit from your leadership, there will be those who will voice their grievances. Out of friendship, and since I wish you a good future, I will repeat some of these grievances... perhaps your friends who have closed their eyes (to all the vices that exist) and who serve in the judicial and security system will be enraged at the questions that I have posed here and will do to me what they have done to hundreds of innocent people.

On Judgment Day, your complainants will carry grievances from you to God and say:

1) Oh God, Seyyed Ali Khamenei, aside from the virtues that he should have had and did have and the good deeds he had to perform and did perform, he beat on the drums of schism from the beginning of his leadership. He raised the flags of "those who belong to the inner circle of the regime" and "those who do not belong to the inner circle", and thus society was led down the path of division and fission... Oh God, why did those who selected and vetted on his behalf deny our civil and social dignity and respect?

2) Oh God... during the years of his leadership, some groups of people faced imprisonment and torture for the smallest protest and the slightest criticism of senior officials who imposed on them. These groups of people were subjected to great psychological and social harms.

3) During his rule, the law and observing the rule of law by officials was looked down upon and belittled... an unknown miserable person would be sent to prison for owing \$1000, while the leader's favourite president, the vice president, some of the ministers, and his government officials were involved in multi-million dollar embezzlements and extortions. They would compete in a marathon of demagoguery and mock the people and the law. This very law has become the carpet on which the coward deputies of parliament walk. It is slaughtered by the scared and corrupt judges. It was skinned and devoured by a group of Ministry of Intelligence agents. And the law was finally pillaged and looted out of its content by the Revolutionary Guards who pretended to be acting within its frame, but instead painted it and portrayed it as they wished.

4) ... during his reign, addiction, unemployment, and consumerism became the main parts of society. The country's reputation on the world stage was damaged and deteriorated...

5) During the time of Seyyed Ali Khamenei, hypocrisy, flattery, deception, and the lack of accountability on people and officials became the common trend and (anti) culture. The officials constantly lied and took the wrong path, and



the people, by looking at them, learned and followed suit. In a place where an unbalanced person such as the president tells lies, takes away the people's money, and burns opportunities, why would the people not do the same?

6) The experts and the elite had no choice but to take refuge in foreign lands because those who held no merit and did not deserve were at the helm. They took refuge because the rule of law was not observed... puerile management based on oil money indicated that shallow words were not the drive for the non-petroleum based economy... the country was run by those who had no expertise and knowledge. The 'plague of eliticide' resulted in the affairs of the country to be run by those without the expertise and the knowledge to do so. Consequently, the wealth and resources of the nation were wasted.

7) In the time of Seyyed Ali Khamenei, especially in the last years of his life, people, who according to the law are entitled to criticize, protest, and launch strikes, were never given the chance to express their demands. The slightest attempt to dissent and protest was deemed as an act of hostility, espionage, and an attempt to overthrow the regime... all the protesters were subjected to torture, prison, and solitary confinement. And in ludicrous verdicts, they would receive predetermined sentences of imprisonment and execution.

8) Oh Lord, did you see how Khamenei, next to his virtues, introduced and institutionalized a concept called "seeking the approval and piety of candidates by the council of religious jurisprudence"... lest an independent and free thinker deputy be elected to the parliament and protest against the leader's mistakes... this resulted in the leader to be wrapped in a halo of sanctity and made Seyyed Ali inaccessible to the people... the absolute power he built for himself does not allow anyone or any movement to engage in benevolent pathology of leadership, and as a result, corruption infiltrated the pillars of society.... the country, year after year, descended into the trash of contemptible tribal ties...

9) ... state television and radio resorted to the most violent lies... and other media turned into a pump which would suck sewage instead of clean water from the well...

10) Oh God, Seyyed Ali entered the arena in defense of a dim-wit like Ahmadinejad and damaged the image of an impartial leader... Khamenei shut down the roads to any change so that he could continue to control the power.

Our dear leader,

I wish you would leave a good name after your death and right the wrongs... so that tomorrow people could say: "Khamenei was a wise and enlightened leader... Although toward the end of his rule, he lost control and some harms were done... he, like Nelson Mandella, gave up key posts and paved the way for the rule of law.

If you ask where you can start, I shall answer: with one noble order from you, all the innocent prisoners can return to the arms of their loved ones...

*** منع ***

<http://en.nurizad.net/?p=19>

<http://persian2english.com/?p=13607>



نامه سرگشاده عبدالله مؤمنی به خامنه‌ای، مرداد ۱۳۸۹

در حالی که مدام در گوشم می‌خواندند که «نظام، ترک برداشته»، با این وعده مواجه بودم که «شماها اعدام خواهید شد»

بازجویی‌ها تنها یک هدف داشت: بریدن زندانی و اعتراف او به آنچه بازجو می‌خواهد

وقتی می‌گفتم این سخنان درست نیست و من نمی‌توانم علیه خود به دروغ اعتراف کنم، با فحش‌های رکیک و ضرب و شتم و این پاسخ آنها روبه‌رو می‌شدم که «فاحش‌های را در دادگاه می‌آوریم تا علیه تو اعتراف کند و بگوید که رابطه نامشروع با تو داشته است»

تخصص بازجوی نظام جمهوری اسلامی و به اصطلاح «سربازان گمان امام زمان» در استعمال الفاظ رکیک و فحش‌های ناموسی، برایم تجربه دردناکی بود

آیا با تکیه بر انهدام روانی و شخصیتی زندانیان به عنوان حلقه مکمل شکنجه و سرکوب، می‌توان به عدالت دست یافت؟

کوبی اراده بازجو بالاتر از دستگاه قضائی و هر قانونی است، چرا که حتا بازجویان مدعی بودند که احکام قضائی را نیز آنان صادر می‌کنند

پس از کتک‌کاری مفصل و تحقیر و توهین، گفتند «به تو اثبات می‌کنیم که حرامزاده و ولدزنا هستی». این سخنان، عصبانیت مرا نیز برانگیخت و به درگیر شدن من با آنان نیز منجر شد که البته نتیجه آن، فرو کردن سر من در چاه توالت بود، آن‌چنان که کثافت‌های درون توالت، به دهان و حلق من وارد و به مرحله خفگی رسیدم

می‌گفتند که «باید کاملاً توضیح دهی که با چه کسی، در چه زمانی و در کجا و چگونه ارتباط داشته‌ای» و حتا از من می‌خواستند که در برگه بازجویی‌ام بنویسم که «در دوران کودکی، مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌ام». بارها به تجاوز و استعمال بطری و شیشه نوشابه و چوب تهدید می‌شدم تا جایی که فی‌المثل، بازجوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بیان می‌کرد که چوبی را در... استعمال می‌کنیم که صد تا نجار نتواند آن را در بیاورد

در شرح این واقعیت تأسف‌آوری که حکایت از فروپاشی نظام اخلاقی در میان مأموران منتسب به یک حکومت دینی دارد و یادآوری آن نیز برایم عذاب‌آور است، به همین مقدار بسنده می‌کنم

آیا وجود این برخوردها بدین مفهوم نیست که حکمرانان و حاکمان فعلی نظام جمهوری اسلامی در آزمایش عدالت، اخلاق و انسانیت مردود شده‌اند؟!

آنان به صورت مداوم بر این نکته پای می‌فشردند که ما به پشتوانه رهبری از هرگونه برخوردی برای رسیدن به هدف استفاده می‌کنیم و هیچ خط قرمزی برای رسیدن به اهداف خود نداریم و استفاده از هر روشی برای وادارسازی افراد و منتقدین، به پذیرش القانات بازجویان در راستای حفظ نظام را مشروع، بلکه واجب می‌دانستند



بسمه تعالی

«لا یحب الله الجهر بالسوء من القول إلا من ظلم و كان الله سمیعاً علیماً»

(خدا دوست ندارد کسی عیب خلق خدا را به بلندی صدا کند، مگر آنکه ستمی به او رسیده باشد و بخواهد از دست ظالم، فریاد و دادخواهی کند و زشتی عمل ظالم را فاش گوید.) (سوره نساء، آیه ۱۴۸)

جناب آیت‌الله خامنه‌ای

مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران

در یکی از روزهای بازداشت در زندان اوین فرصتی دست داد تا سخنان شما را از تلویزیون در ضرورت ضدیت با ظلم و رعایت انصاف و عدالت بشنوم (۸۹/۴/۲) و همان روز بود که تصمیم گرفتم تا این نامه را خطاب به شما بنویسم، از آن رو که شاید اخبار این بازداشتگاه‌ها به شما نرسد و ندانید که غیر از کهریزک، در بازداشتگاه اوین نیز یک زندانی نه تنها از حداقل حقوق برخوردار نیست، بلکه شدیدترین فشارهای روحی و جسمی نیز با هدف ترور شخصیتی و اقرار اجباری بر او وارد می‌شود. همچنین از آنجا که شنیدم در همان ایام که من و امثال من، تحت سخت‌ترین شکنجه‌ها جهت اعتراف به جرایم ناکرده بودیم، حضرت‌عالی در خطبه‌های نماز عید سعید فطر، اظهار داشته‌اید که «متهم هر چه درباره خود بگوید در دادگاه، این حجت است»، قصد کردم طی این نامه، شکنجه‌ها و رفتارهای غیرقانونی، غیرشرعی رفته بر خودم را شرح دهم تا به این پرسش، پاسخ جدی داده شود که: آیا اعترافاتی که از طریق چنین شیوه‌های غیرانسانی و غیراخلاقی اخذ می‌شود نیز از نظر شما معتبر است یا خیر؟ بدین ترتیب و به امید تشکیل کمیته‌ای حقیقت‌یاب جهت بررسی آنچه در طول دوران بازداشت، بازجویی و دادگاه بر من به عنوان یک زندانی جمهوری اسلامی در دوران حکومت شما گذشته است را بازگو می‌کنم. گرچه امیدوارم بازجویی آنچه بر من رفته است، به جای تحقیق در خصوص واقعیت ماجرا و اجرای عدالت، به افزون شدن فشارها و تلخ‌تر شدن ایام زندان نینجامد.

مقام رهبری

امروز که به عنوان یک منتقد نظام جمهوری اسلامی در زندان اوین به سر می‌برم، بی‌مناسبت نمی‌دانم که در چند سطر مواضع سیاسی خود را طی یک دهه گذشته بیان نمایم. اینجانب در سال ۱۳۷۵ وارد دانشگاه شدم و در همان سال ابتدایی، به عضویت «انجمن اسلامی دانشجویان» و متعاقب آن «دفتر تحکیم وحدت» درآمدم و تا سال ۱۳۸۴ که مدرک کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی خود را از دانشگاه علامه طباطبایی (ره) اخذ نمودم، به عنوان عضو شورای مرکزی و دبیر تشکیلات دفتر تحکیم وحدت، فعالیت کرده و از سال ۱۳۸۴ تا به امروز به عنوان عضو شورای مرکزی «سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی (ادوار تحکیم وحدت)» و سخنگوی آن مجموعه قانونی، در جهت پیشبرد دموکراسی و حقوق بشر، به فعالیت پرداخته‌ام. در دوران حضور در جریان دانشجویی، دغدغه اصلی من و همفکرانم، تأکید بر استقلال نهاد دانشگاه از نهاد قدرت و احزاب و جریان‌های سیاسی و نقد حاکمیت در جهت همراهی با ملت ایران بوده است. من و دوستانم در مجموعه دفتر تحکیم وحدت، معتقد بودیم که جنبش دانشجویی رسالت بسترسازی برای طرح مطالبات آزادی‌خواهانه و تاریخی مردم و دفاع از حقوق شهروندان، فارغ از هرگونه گرایش و سلیقه آنان را بر عهده دارد و هم از این رو معتقد بودیم و هستیم که جریان دانشجویی به جای مجیزگویی قدرت و اصحاب آن، می‌بایست به نقد هرگونه ویژه‌خواری و امتیازطلبی برای هر قشر و یا طبقه خاصی پرداخته، از حقوق آحاد ملت از جمله زنان، اقلیت‌های مذهبی و قومیت‌ها دفاع نماید. از این رو در طول یک دهه گذشته همواره مغضوب قدرت و نهادهای امنیتی بوده و به همین دلیل، چندین بار طعم زندان و انفرادی را چشیده‌ام، به گونه‌ای که با احتساب دوره اخیر، قریب به ۲۰۰ روز سلول انفرادی را تجربه کرده‌ام. اگر چه زندان‌های قبلی نیز عاری از فشار و شکنجه نبوده است، اما از این رو که دوره اخیر، تجربه‌ای متفاوت را به نمایش گذاشت و آگاهی افکار عمومی و مسئولان امر از جنایات رخ داده، امری بیش از پیش ضروری است، بدان می‌پردازم.

مقام رهبری

هتاک و فحاشی، ضرب و شتم و رفتارهای غیرقانونی از همان لحظه اول بازداشت من آغاز شد. در جریان دستگیری در حالی که گاز اشک‌آور، که تا پیش از آن در خیابان‌ها استفاده می‌شد، در فضای بسته مرا به حالت خفگی انداخته و امکان هرگونه تحرکی را از من سلب کرده بود، مأموران



دست بردار نبوده و با کینه و دشمنی چنان مرا به زیر مشت و لگد گرفتند که با بینی، دهان و دندان‌هایی خونین و دستان و پاهایی زنجیرشده به مسؤولان‌شان در زندان اوین تحویل شدم؛ و جالب آنکه وقتی به مأموران، که حدود بیست نفر بودند، در برابر فحاشی و ضرب و شتم می‌گفتم که از شما به قاضی شکایت می‌کنم، با فحش‌های رکیک آنها و الفاظ وقیحانه به خودم و قاضی مواجه می‌شدم. این البته دستگرمی آغاز کار بازجویان بر روی جسم و روح من بود. از همان ابتدای بازداشت، در حالی که مدام در گوشم می‌خواندند که «نظام، ترک برداشته»، با این وعده مواجه بودم که «شماها اعدام خواهید شد». انتظار تحقق این وعده تا مدت‌ها بارها وقتی در طی شبانه‌روز بدون هیچ توضیحی مرا از سلولی به سلولی دیگر و از بندی به بندی دیگر منتقل می‌کردند، مرا در بیم و هراس نسبت به ادامه حیات خویش قرار می‌داد. طی ۸۶ روز انفرادی، هیچ‌وقت آسمان را ندیدم و طی هفت ماه بازداشت در بندهای امنیتی ۲۰۹ و ۲۴۰ تنها شش بار از «حق هواخوری» برخوردار شدم و پس از دوران انفرادی و حتا پایان بازجویی و برگزاری دادگاه، هر دو هفته تنها یک بار اجازه تماس تلفنی کوتاهی، آن هم با حضور بازجو، با خانواده را داشتم.

بگذریم و بگذارید به شرح روزهای ابتدای بازداشت خود برگردم: پس از بازداشت به شرح فوق، روانه انفرادی در سلول ۱۰۱ بند ۲۰۹ اوین شدم و در بدو ورود، متوجه وجود مدفوع در زیر موکت سلول شده و اعتراض کردم، پاسخم این بود که «شایسته بیش‌تر از این نیستی».

از بند ۲۰۹ نیز که پس از دو روز مرا به بند ۲۴۰ منتقل کردند و در اختیار وزارت اطلاعات قرار گرفتم، شرایط زندان سخت‌تر و غیرانسانی‌تر شد. برخلاف مصوبه مجلس ششم و دستور آیت‌الله شاهرودی که هر دو سلول انفرادی را یکی کرده بودند تا سوئیت بشود، در اینجا هر سلول انفرادی را تقسیم به دو سلول کرده بودند با ابعاد ۱/۶۰ در ۲/۲۰ متر (به شکلی که عرض سلول از قد من کوتاه‌تر بوده و تنها در یک وضعیت امکان درازکشیدن داشتم). یک سطل فلزی که بر سر چاه توالت جهت اجابت مزاج گذارده بودند و یک شیر آب در بالای آن نیز داخل سلولی به همین اندازه بود تا زندانی برای نیازهای اولیه نیز از سلول بیرون آورده نشود. در فضای قبرمانند سلول و سکوت گورستانی بند، متأسفانه وضعیت سلول نیز به شکلی بود که جهت قبله به سمت سطل فلزی مذکور بوده و فاصله سجده‌گاه زندانی با آن حدود یک وجب بود و نورافکنی هم ۲۴ ساعته روشن بود تا مبدا زندانی هوس خواب در سر بپرورد.

تحمل انفرادی و بازجویی‌های طولانی، امری بود که باید به آن عادت می‌کردم. اما در کنار انفرادی، بی‌خوابی‌های مکرر در نتیجه جلسات بازجویی چندساعته و ایستادن بر روی یک پا و ضرب و شتم و سیلی‌های پیاپی نیز ترجیح‌بند این روزها بود. فشارها و آزار ناشی از عدم اطاعت از خواست بازجویان آن‌قدر بود که گاهی باعث می‌شد در حین بازجویی از هوش بروم.

گاهی نیز که گویی باید مشت آهنین از آستین بازجو بیرون می‌آمد، چنین می‌شد و چندین بار آن‌چنان بازجوی پرورنده، گلویم را تا حد خفگی می‌فشرده که بی‌هوش بر زمین می‌افتادم و تا روزها از شدت درد در ناحیه گلو، خوردن آب و غذا برایم زجرآور می‌شد. البته صدمات ناشی از شکنجه تنها متوجه یک زندانی چون من نیست، بلکه به شخص بازجو و شکنجه‌گر نیز آسیب می‌رساند تا جایی که به یاد دارم در جریان یکی از بازجویی‌ها پس از ضربات متعدد و مکرر بازجو که با پشت دست به دهان و دندان‌هایم می‌کوبید، متوجه ایراد جرح بر روی انگشتان دستش شدم. بازجویان حتا از فریاد و ناله‌های من نیز در هنگام ضرب و شتم علیه دیگر زندانیان استفاده می‌کردند، به طوری که بعدها از برخی زندانیان شنیدم که با ترتیب دادن جلسات بازجویی همزمان، ضجه‌های من را به گوش سایر زندانیان می‌رسانده‌اند تا آنها را نیز بدین وسیله تحت فشار و شکنجه روحی و روانی قرار دهند.

بدین ترتیب، بازجویی‌ها تنها یک هدف داشت: بریدن زندانی و اعتراف او به آنچه بازجو می‌خواهد و البته وقتی می‌پرسیدم که چگونه می‌توان برای اعتراف گرفتن دست به چنین رفتارهایی زد، پاسخی چنین می‌شنیدم که «به گفته بنیانگذار انقلاب، حفظ نظام، اوجب واجبات است». در ماه اول بازجویی، مدام این جمله را از زبان بازجوها می‌شنیدم که «خونی ریخته شده و نظام، ترک برداشته و خیلی از شماها باید اعدام شوید و شاکی شما نیز نظام است». هر بار نیز که در بازجویی «مطابق میل بازجو» و به تعبیر آنها «مطابق مصلحت نظام» پاسخ نمی‌گفتم، گفته می‌شد که «یا جواب باید مطابق آنچه باشد که ما می‌خواهیم یا باید همین برگه بازجویی را بخوری و قورت بدهی» و این فقط تهدید نبود، بلکه پس از رد خواسته‌هایشان، با زور و فشار، برگه‌های بازجویی به من خورانده می‌شد و جالب آنکه این عمل حتا یک بار در ماه مبارک رمضان و در هنگامی که روزه‌دار بودم نیز انجام شد، البته وقتی کتک زدن و فحش‌های ناموسی در شب‌های مبارک قدر، حرمتی نداشته باشد، دیگر هر رفتاری مجاز خواهد بود.



از همان ابتدای بازجویی، من را وادار به تک‌نویسی علیه دوستان و نزدیکان کرده و وقتی مقاومت کردم، علاوه بر ضرب و شتم و سیلی‌های پیاپی، با این پاسخ بازجو مواجه شدم که «باید تک‌نویسی کنی تا شخصیت‌کذایی‌ات خورد شود». شاید از همین رو و برای خُرد شدن و تحقیر شخصیتی من بود که مرتباً می‌خواستند به روابط و مسائل اخلاقی ناکرده خود نیز اعتراف کنم و وقتی می‌گفتم این سخنان درست نیست و من نمی‌توانم علیه خود به دروغ اعتراف کنم، با فحش‌های رکیک و ضرب و شتم و این پاسخ آنها روبه‌رو می‌شدم که «فاحشه‌ای را در دادگاه می‌آوریم تا علیه تو اعتراف کند و بگوید که رابطه نامشروع با تو داشته است».

تخصص بازجوی نظام جمهوری اسلامی و به اصطلاح «سربازان گمان امام زمان» در استعمال الفاظ رکیک و فحش‌های ناموسی - رکیک‌ترین فحش‌هایی که به هیچ عنوان در این نامه نمی‌توان به آن اشاره کرد و حتا برای اولین بار در عمرم به گوشم می‌خورد - برایم تجربه دردناکی بود و در ادامه همین بازجویی‌ها و فحاشی‌ها وقتی از بازجوی خود می‌شنیدم که «بلایی سرت می‌آوریم که وقتی بیرون اسم ۲۴۰ را شنیدی بدنت بلرزد»، از خود می‌پرسیدم که چگونه یک دستگاه امنیتی می‌تواند با چنین تهدیدها و ارباب‌هایی، امنیت را در کشور برقرار کند و عاقبت چنین روش‌هایی به کجا خواهد رسید؟ آیا با تکیه بر انهدام روانی و شخصیتی زندانیان به عنوان حلقه مکمل شکنجه و سرکوب، می‌توان به عدالت دست یافت؟ اینکه در رفتار ضابطان، هیچ ضابطه‌ای جز قاعده اعتراف‌گیری به هر قیمت، حکفرما نباشد، با کدام اصول اخلاقی، شرعی و انسانی سازگار است؟ بازجویان در تمام طول بازجویی، بارها به مادر مرحومه‌ام که زنی مؤمنه و مادر شهید است، با بدترین وجه ممکنه، مورد فحش و ناسزا و الفاظ رکیک قرار می‌دادند، همسر فداکارم، بارها به‌رغم آنکه زنی مسلمان و مؤمنه و همسر شهید است (و با آنکه می‌دانستند من با همسر برادر شهیدم ازدواج نموده‌ام) به عنوان.... [نقطه‌چین‌ها در متن است] می‌نامیدند و خواهران و نوامیس مرا به فجیع‌ترین وجه ممکن با لقب.... مورد دشنام و توهین قرار می‌دادند. این ابراز مکرر الفاظ ناشایست از مدافعین نظام اسلامی، شامل حال برادر شهیدم نیز می‌شد و هدیه خانواده ما به میهن را منافق می‌خواندند.

آنان نه تنها برای ما، که برای مسؤولان سابق و فعلی کشور نیز هیچ حرمتی قائل نبودند و بارها شاهد بودم که با فحاشی و الفاظ زشت و زننده از شخصیت‌هایی همچون حجت‌الاسلام سید حسن خمینی (به عنوان «لپ‌گلی»، «بچه مُزلف»، و «از نظر اخلاقی مسأله‌دار» و...)، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی («فاسد» و...)، میرحسین موسوی («دجال» و...)، حجت‌الاسلام مهدی کروبی («فاسد مالی و اخلاقی» و...)، حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی («فاسد اخلاقی» و با نام بردن از برخی زنان مسلمان و متدین، مدعی رابطه ایشان با آن زنان بودند)، آیت‌الله موسوی خوئینی‌ها («مفسد» و...) یاد می‌کردند؛ در حالی که حتا برخی از این افراد را در طول زندگی خود ندیده بودم، و می‌خواستند که سخنانی علیه آنها در دادگاه به زبان آورم. در خصوص آقایان کروبی و عبدالله نوری می‌خواستند واژه‌های سخیفی و ناشایستی علیه آنان در دادگاه به زبان آورم. در مورد آیت‌الله موسوی خوئینی می‌گفتند که شما باید از ایشان در دادگاه اسم بیاورید و بگوید ایشان در به اصطلاح فتنه، نقش اصلی و محوری را داشته و صحنه‌گردان و طراح اصلی فتنه بوده است، در حالی که تا کنون هیچ‌گاه ایشان را ندیده‌ام. در این رابطه گفتنی است که در مؤدبانه‌ترین حالت، ذکر نام این شخصیت‌ها، فی‌المثل جناب آقای هاشمی را همیشه «اکبرشاه» خطاب کرده و می‌گفتند که همه اینها را به زندان می‌آوریم. گویی اراده بازجو بالاتر از دستگاه قضائی و هر قانونی است، چرا که حتا بازجویان مدعی بودند که احکام قضائی را نیز آنان صادر می‌کنند. شاید ذکر این نکته ضروری باشد که قاضی پرونده من (قاضی صلواتی) مطرح می‌کرد که اگر بازجویان از تو راضی باشند، شما را آزاد می‌کنم؛ که این خود مؤید میزان استقلال مقام قضا از ضابطین خود است.

به فشار برای اعتراف اخلاقی علیه خود اشاره کردم و اکنون برای آنکه سخنم را دقیق‌تر کرده باشم، شرح تنها یکی از جلسات بازجویی خود در یک سلول، در خصوص مسائل اخلاقی را بازگو می‌کنم، باشد که این نمونه کثیف اعمال‌شده در حق من، با معیارهای اخلاق و عدل و انصاف و رفتار و سیره علوی و نبوی، سنجیده و تطبیق داده شود: باری در یک سلول کوچک، بازجوها به سراغ من آمدند و گفتند که آیا تصمیمت را به اعتراف گرفته‌ای؟ پرسیدم که در چه خصوصی؟ گفتند در مورد مسائل اخلاقی، گفتند «همه مسائل اخلاقی که داری بگو و خودت را خلاص کن و هر آنچه از دیگران نیز می‌دانی بازگو کن». آنها به دروغ خبر از مسائل اخلاقی برخی از زندانیان و مسؤولان سابق نظام می‌دانند و ادعا می‌کردند که از فلان فعال سیاسی، اعترافاتی در مورد روابط نامشروع‌اش گرفته‌ایم. به صورت مداوم، مسائل مربوط به پرونده دیگران که یا با زور و فشار و شکنجه از آنان اخذ شده بود و یا اساساً کذب محض و دروغ بود را به هدف تخریب چهره آنان مطرح می‌کردند، که البته بعدها متوجه شدم که این حربه و شیوه کثیف، بیت‌الغزل بازجویی از زندانیان سیاسی پس از انتخابات، به ویژه چهره‌های سرشناس بوده است. (به‌طور مثال، در خصوص یکی از چهره‌های برجسته و متدین اصلاحات، بارها مسائلی در خصوص ارتباط ایشان با زنان شوهردار را مطرح می‌کردند.)



در آن شرایط، که اصرار به اعتراف به داشتن رابطه نامشروع با دیگران، جهت به اصطلاح خلاص کردن و پاک شدن من وجود داشت، هر چه قسم خوردم که به زخم پایبند بوده‌ام و گفتم که به رئیس تیم‌تان هم گفته‌ام طرح این مسائل، هیچ مشکلی را حل نمی‌کند و وارد این اتهامات ناروا نشوید و بس کنید. پاسخ می‌دادند که ما می‌خواهیم تو اعتراف کنی تا نشانه صداقت و همکاری‌ات باشد و اگر روی کاغذ بنویسی و اعتراف کنی، در حکمت تخفیف داده می‌شود و در غیر این صورت، برخوردها تندتر خواهد شد. آنها همچنین می‌گفتند که البته اعتراف تو به ما کمکی نمی‌کند، چون ما همه چیز را می‌دانیم و این اعتراف، فقط کمکی به خودت است. گفتند که می‌رویم و برمی‌گردیم و در این فاصله با فکر و حوصله و در نظر گرفتن عواقب، آنچه لازم است را روی کاغذ بنویس. به آنها گفتم که جوابم از اکنون روشن است، که در نتیجه سیلی‌های محکمی بر صورتم فرود آمد؛ پس از این مجادله، بازجویان از سلول بیرون رفتند و من با خدای خود عهد کردم که در مقابل آنها کوتاه نیایم و هیچ چیز خلاف واقعی را نپذیرم و بر کاغذ نوشتم که «من هیچ رفتار و عمل غیراخلاقی نداشته‌ام».

در فضای دلهره و انتظار، مدت مدیدی را منتظر ماندم تا بازجویان برگردند. پس از ساعتی، بازگشتند و پرسیدند که آیا آنچه باید را نوشته‌ای یا نه؟ و من نیز بیان داشتم همان را که به شما قبلاً هم گفته بودم، نوشتم. کاغذ را از من گرفتند و خواندند. پس از خواندن کاغذ بازجویی، به من هجوم آورده و با مشت و لگد و سیلی به جان من افتادند و به خود و خانواده‌ام تا جای ممکن فحاشی کردند و پس از کتک‌کاری مفصل و تحقیر و توهین، گفتند «به تو اثبات می‌کنیم که حرامزاده و ولدزنا هستی». این سخنان، عصبانیت مرا نیز برانگیخت و به درگیر شدن من با آنان نیز منجر شد که البته نتیجه آن، فرو کردن سر من در چاه توالت بود، آن‌چنان‌که کثافت‌های درون توالت، به دهان و حلق من وارد و به مرحله خفگی رسیدم. سرم را بیرون آوردند و گفتند که می‌رویم و تا شب بر می‌گردیم و تو تا آن زمان وقت داری که به مسائل اخلاقی‌ات اعتراف و خودت را خلاص کنی. می‌گفتند که «باید کاملاً توضیح دهی که با چه کسی، در چه زمانی و در کجا و چگونه ارتباط داشته‌ای» و حتا از من می‌خواستند که در برگه بازجویی‌ام بنویسم که «در دوران کودکی، مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌ام». بارها به تجاوز و استعمال بطری و شیشه نوشابه و چوب تهدید می‌شدم تا جایی که فی‌المثل، بازجوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بیان می‌کرد که چوبی را در... استعمال می‌کنیم که صد تا نجار نتواند آن را در بیاورد. و می‌گفت مسائلی در خصوص مسأله‌دار بودن اخلاقی شماها به سایت‌ها سفارش داده‌ایم که به زودی در سطح جامعه به صورت بلوتوث یا سی دی منتشر شود. در شرح این واقعت تأسف‌آوری که حکایت از فروپاشی نظام اخلاقی در میان مأموران منتسب به یک حکومت دینی دارد و یادآوری آن نیز برایم عذاب‌آور است، به همین مقدار بسنده می‌کنم تا روشن شود که یک زندانی سیاسی محبوس در اوین برای اعتراف به ناکرده‌های خود تحت چه فشارهایی قرار می‌گیرد. و این پرسش را در برابر شما مطرح کنم که آیا وجود این برخوردها بدین مفهوم نیست که حکمرانان و حاکمان فعلی نظام جمهوری اسلامی در آزمایش عدالت، اخلاق و انسانیت مردود شده‌اند؟! گرچه این وقایع، بی‌سابقه نبوده و حتا افکار عمومی نیز با انتشار جریان بازجویی از همسر سعید امامی [فهمیه ڈری نوگورانی] در سال‌ها پیش، بدان پی برده بوده‌اند، اما جریان بازجویی‌ها از زندانیان سیاسی در سال ۸۸، نشان داد که آن واقعه، یک تخلف موردی نبوده و اراده‌ای برای برخورد با این بی‌قانونی‌ها در کشور وجود ندارد. آنان به صورت مداوم بر این نکته پای می‌فشرده‌اند که ما به پشتوانه رهبری از هرگونه برخوردی برای رسیدن به هدف استفاده می‌کنیم و هیچ خط قرمزی برای رسیدن به اهداف خود نداریم و استفاده از هر روشی برای وادارسازی افراد و منتقدین، به پذیرش القائات بازجویان در راستای حفظ نظام را مشروع، بلکه واجب می‌دانستند.

مقام رهبری

برای آنکه از ذهنیت تیم بازجویی و فضای حاکم بر آن بیش‌تر اطلاع داشته باشید نیز سخنی را نقل می‌کنم که یک بار بازجو در جلسه بازجویی به من گفت و با زبانی آکنده از نفرت و خشم فریاد زد «حاضر بودم گردن هاشم آقاجری را بعد از سخنرانی همدان از پشت با دست‌های خودم می‌بریدم و حتا اگر پس از آن، هفت بار اعدام می‌شدم راضی بودم، اما به خاطر مصلحت نظام و برای آنکه به پای نظام نوشته نشود، این کار را نکردم و در مورد امثال تو نیز همین‌طور است.» آن بازجو می‌گفت که در قنوت نماز به جانب خدا استغفار می‌کند که نتوانسته است حکم او را اجرا کند و امثال ما را به خیال خود، به جهنم بفرستد.

البته به باور من، این سخنان بازجویان، ادعایی بی‌پایه بود، چرا که آنان در واقع به هیچ ایدئولوژی اعتقاد نداشته و حتا به قرآنی غیررحمانی و خشونت‌آمیز از دین نیز پایبند نیستند و تنها حضور در قدرت و بهره‌مندی از منافع آن و همچنین کینه و نفرت نهادینه‌شده در آنان است که انگیزه این افراد در مأموریت‌های غیرانسانی‌شان را تشکیل می‌دهد.



رهبر جمهوری اسلامی

دروغ، همچنان که در فضای جامعه رواج پیدا کرده و ابزار حکمرانی گشته است، در داخل زندان نیز ابزار کارآمد بازجویان است. مبنای حرکت بازجویان در تمامی مراحل بازجویی، «دروغ و فریب» است، به طور نمونه، آنها در مورد وضعیت سیاسی کشور، اخبار و تحلیل‌های کذب به زندانیان داده و سعی در تخریب روحیه آنان داشتند، به طور نمونه، پس از راهپیمایی روز قدس، به سراغ ما آمده و می‌گفتند که «۵۰ نفر در این روز به خیابان‌ها آمده و مردم آقای خاتمی را کتک زده و ما وی را نجات داده‌ایم». و یا می‌گفتند که «خشم مردم از موسوی چنان است که یک گردان محافظ برای حفاظت از جان وی گذاشتیم که مردم او را نکشند». در دادگاه من، عنوان شد که طی سفری به آلمان، آموزش انقلاب مخملین دیده‌ام، در حالی که پاسپورت من سال‌هاست توسط وزارت اطلاعات، توقیف شده و اساساً تا کنون هیچ‌گونه سفری به اروپا و کشورهای غربی نداشته‌ام. بازجویان تلاش بسیاری داشتند تا فضای سلول انفرادی را به صحرای محشر و دادگاه عدل الهی تعبیر کنند و می‌گفتند تصور کنید در روز قیامت هستید و باید به همه گناهان خود اعتراف کنید؛ البته تفاوتی را در نظر نمی‌گرفتند و آن، این بود که در قیامت، اعضا و جوارح انسان علیه او به سخن در می‌آیند، اما در سلول انفرادی و تحت بازجویی و فشار جسمی و روحی، زندانی مجبور به اعتراف دروغ علیه خود نیز می‌شود، بلکه از دستان بازجو و مشت‌های آهنین آنها رهایی یابد. برای بازسازی چنین محشری، بارها متهمین در سلول‌های کناری را مورد کتک و ضرب و شتم قرار می‌دادند تا علاوه بر فشار روحی و شکنجه ما، ضجه‌های دردمندانه مضروبین، یادآور عذاب الهی در محشر کبری باشد.

آری، چنین است رفتارهایی که در چارچوب حکومت ولایی و با توجیه حفظ نظام، با منتقدان و مخالفان انجام می‌شود و این مؤید این گزاره است که نظام مبتنی بر چنین قرائتی از حکومت دینی، تحمل هیچ نوع مخالفت و اعتراض قانونی را هم ندارد. در حالی که اساس حکومت پیامبر به عنوان نمونه کامل یک حکومت دینی، بر مدارا و مهربانی با مردم استوار بود، همچنان‌که در قرآن کریم می‌خوانیم:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضِّتَ مِنَ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (به برکت رحمت الهی، در برابر آنان (مردم) نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش بطلب! و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش! و بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.) (آیه ۱۵۹ سوره آل عمران)

جناب آیت‌الله خامنه‌ای

اما آن‌چنان‌که توضیح دادم، بسیار تحت فشار قرار گرفتم تا در دادگاه علیه خود، دوستان و مجموعه سیاسی که با آنها همکاری می‌کردم و بیش‌تر از همه، علیه جناب آقای مهدی کروبی که در جریان انتخابات دهم ریاست جمهوری از ایشان حمایت کرده بودم، اعتراف کنم و می‌گفتند «باید اعتراف کنی تا خُر شوی و پس از آن، برای اسلام شمشیر بزنی».

در ادامه چنین فشارهایی و پس از ۸۶ روز انفرادی و بعد از ۵۰ روز بی‌خبری مطلق، عدم دسترسی به تلفن و ملاقات با خانواده (که منجر به طرح این پرسش در رسانه‌ها شده بود که: آیا عبدالله مؤمنی زنده است؟)، پس از انجام تمرین زیر نظر بازجویان برای اعتراف علیه خود، روانه دادگاه شدم؛ در حالی که نه اجازه داشتیم و کیلی برای خود اختیار کنیم و نه البته علاقه‌ای داشتیم، حتا با اختیار کردن وکیل - وکیل تسخیری و مورد تأیید و هماهنگ با بازجویان - به دادگاهی مشروعیت بخشیم که دفاعیه متهمش پیش از محاکمه به او دیکته شده است. بازجویان به دروغ به من گفته بودند که قبل از مهرماه (۱۳۸۸) بدون حکم از زندان آزاد می‌شوی و کافی است در دادگاه، متن مورد نظر را بخوانی تا از بند رهایی یابی. من اما به دنبال آن نبودم که با اعتراف در دادگاه علیه خود، از زندان رهایی یابم، بلکه تنها به دنبال آن بودم که از فشار روحی و جسمی شبانه‌روزی بازجوها و مشت آهنین آنها خلاصی پیدا کنم، تا لاقلاً هر روز با فحش‌های رکیک و ناموسی خطاب به خود و خانواده‌ام مواجه نشوم، تا برای پذیرش یک اعتراف دروغ، سرم را داخل چاه توالت فرو نکنند، تا از ضرب و شتم‌های پیاپی و سیلی و مشت بازجو خلاصی یابم، تا تهدید مداوم به اعدام و اعمال روش‌های کثیف در بازجویی تمام شود، تا مگر داستان کثیف اعتراف کردن به انحرافات اخلاقی نداشته، پایان یابد. به این ترتیب بود که با دفاعیه‌ای که برایم آماده شده بود، به دادگاه رفتم. در دادگاه، تلاش کردم متن دفاعیه را به گونه‌ای بخوانم که مشخص باشد انشایی دیکته‌شده را از رو می‌خوانم. باید علیه خود اعتراف می‌کردم و متنی دیکته‌شده را که به مثابه کیفرخواست علیه خود بود، به عنوان دفاعیه می‌خواندم، بدون آنکه اعتقادی به آن داشته باشم. باور کنید تردیدی وجود ندارد که حتا یک گناهکار نیز علاقه‌ای به اعتراف در دادگاه در برابر عموم ندارد.

اما تجربه زندان اوین و بازجویی‌های پرحاشیه مأموران وزارت اطلاعات، فرد را به آنجا می‌کشاند که حتا علیه خود به دروغ، در دادگاه اعتراف کند و جالب این است که این اعترافات دروغ، مبنای رأی و حکم قاضی نیز قرار می‌گیرد. اگرچه من بارها در دوران بازجویی و بازداشت، با فحاشی



بازجوها خطاب به قاضی و دادستان نیز مواجه شدم؛ گویی که از نگاه آنها قاضی و دادستان در روند صدور حکم، هیچ تأثیر و نظری ندارند و این، آنها هستند که برای دستگاه قضائی کشور و کل نظام تصمیم می‌گیرند. در مورد عدم استقلال دستگاه قضا و مقامات قضائی نیز تنها به اولین جلسه ملاقات با دادستان جدید تهران، یعنی آقای [جعفری] دولت‌آبادی اشاره می‌کنم. گرچه اوج فشار و شکنجه‌ها علیه من در دوره دادستان سابق تهران [سعید مرتضوی] بود و ملاقات من با آقای جعفری دولت‌آبادی نیز پس از ۵ ماه بازداشت و برگزاری دادگاه صورت می‌گرفت و طبعاً انتظار چندانی نداشتم، اما بازجوی مربوطه پیش از انجام این ملاقات، مؤکداً به من گفت که نیاز نیست چیزی از آنچه بر من رفته است به دادستان بگویم و تصریح داشت که «دادستان هیچ‌کاره است و همه‌کاره من هستم»؛ بازجو به من گفت که در ملاقات با دادستان بگو «وکیل نمی‌خواهم» و در نهایت، این ملاقات نیز در حضور بازجویی که تجربه شکنجه‌های چندماهه او بیش از هر چیزی برایم ملموس و باورپذیر بود، انجام پذیرفت و بدیهی است که در این شرایط، سخنی برای گفتن با مقام قضائی باقی نمی‌ماند.

مقام رهبری

باید توجه داشت که آیا قدرت‌نمایی نهادهای امنیتی در برابر مردم و جایگاه بالادستی آنها در تصمیم‌گیری‌های مربوط به روند سرکوب و مهار و کنترل تحولات سیاسی - اجتماعی نشان از کاهش مشروعیت حاکمیت نداشته و وابستگی حکومت به قدرت سرکوب را به ذهن متبادر نمی‌کند؟ و آیا این باور، هنوز در ذهن حاکمان ما ایجاد نشده که راه‌حل استفاده از زور برای ادامه حکومت، منسوخ شده است؟ و آیا اینان همچنان پاسخ مناسب برای اعتراض، مخالفت و حق‌خواهی را سرکوب می‌دانند؟

بیش از چهارصد روز از بازداشت من می‌گذرد و اندکی پیش از عید نوروز نیز که با وثیقه‌ای سنگین از زندان آزاد شده و به مرخصی کوتاهی آمدم، به دلیل نپذیرفتن اراده تیم بازجویی به ادامه اعتراف علیه خود و دیگران در خارج از زندان، به حبس بازگشتم. به آگاهی می‌رسانم من همچنان به اعتقاداتی که پیش از بازداشت داشته‌ام پایبندم و آن‌چنان‌که توضیح دادم، سخنانی را که تحت فشار در دادگاه روخوانی کردم، بیان اعتقاد خود نمی‌دانم.

جرم ما این بوده و هست که برای بهبود شرایط کشور، اصلاحات و دموکراسی را مناسب‌ترین روش می‌دانیم و می‌خواستیم قدرت نامحدود نهادهای بازدارنده دموکراسی را محدود کنیم. پرسش من این است که آیا حمایت از خواست ملت ایران برای دستیابی به دموکراسی، کیفری برابر با تحمیل رفتارهای غیرانسانی و ظالمانه دارد؟ آیا هنوز زمان آن نرسیده که بپذیریم بیان و باور هیچ فرد و یا جریانی نباید موضوع محاکمه قرار گیرد؟

و آیا انتظار اینکه در صورت ثبوت شکنجه، شکنجه‌گر محاکمه شود، انتظار گزافی است؟ اگر به دنبال دفع عملی ظالم و رفع ظلم هستیم، محاکمه شکنجه‌گران است که می‌تواند به تشویق راه‌های مؤثر و عملی برای اجرای عدالت بینجامد و این کاستن از ظلم و استبداد است که می‌تواند زمینه‌ساز اجرای عدالت و قانون گردد.

در نهایت، نمی‌دانم که این ظلم‌ها و شکنجه‌ها بر من و خانواده‌ام، که گوشه‌هایی از آن روایت شد، با چه منطق و به چه قصدی انجام شده است و پاسخی نیز برای این پرسش نمی‌خواهم، چرا که «صلاح مملکت خویش، خسروان دانند»؛ اما آنچه می‌دانم این است که چنین رفتارهایی نه با عدالت و انصاف سازگار و نه با هیچ قانون و شرعی قابل توجیه است. امید که تشکیل یک کمیته حقیقت‌یاب، ما را از این ظلم‌های آشکار برهاند و آختی به سوی عدالت بکشانند.

«وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسِكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ»؛ (و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد و در آن حال، هیچ ولی و سرپرستی جز خدا نخواهید داشت؛ و یاری نمی‌شوید!) (قرآن کریم، آیه ۱۱۳ سوره هود)

والسلام

عبدالله مؤمنی

مرداد ماه ۱۳۸۹، زندان اوین



نامه حمزه کرمی به خامنه‌ای، تیر ۱۳۸۹

توضیح

عباس خسروی فارسانی

نامه حمزه کرمی به صورت محرمانه برای آقای خامنه‌ای ارسال گردیده است و متن کامل آن، منتشر نشده است؛ اما در ادامه، علاوه بر نامه حمزه کرمی به دادستان کل کشور، آقای محسنی اژه‌ای، که در واقع بیانگر قسمتی یا همه مطالب نامه به خامنه‌ای است، مطالبی آورده می‌شود که به بخش‌هایی از محتوا و حواشی نامه او به خامنه‌ای نیز اشاره دارد.

**«اعتراف‌گیری بعد از ۲۰ بار فرو کردن سر یک زندانی سیاسی در توالی فرنگی»**

تاریخ انتشار: ۱۲ مرداد ۱۳۸۹

مرا انواع شکنجه کردند، از جمله بیش از بیست بار، سرم را در کاسه توالی فرنگی پر از کثافت کردند و می‌خواستند که آنچه را آنها می‌گویند اعتراف کنیم! هرگاه فریاد «یا زهرا» سر می‌دادم، به آن حضرت جسارت می‌کردند! وقتی می‌گفتم: «یا الله»، می‌گفتند: خدایت امروز ماییم که هر کاری بخواهیم با تو می‌کنیم!

جرس: میرحسین موسوی در سخنان ۱۱ مرداد ۸۹ خود با جمعی از ایثارگران گفت: «ظلم و جور در هر شرائطی و هر دوره‌ای بد است، چه در دوران پهلوی و چه در دوران جمهوری اسلامی. ظلم در جمهوری اسلامی اتفاقاً بدتر است، چرا که به نام اسلام صورت می‌گیرد. آیا اسلام قبول می‌کند که از یک انسان هتک حرمت شود یا با فرو کردن سر یک زندانی در توالی از او اعتراف گرفته شود؟»

به گزارش خبرنگار جرس از تهران به نقل از منابع آگاه، نام این زندانی سیاسی، حمزه کرمی است. وی از فرماندهان سپاه در دوران دفاع بوده و آخرین سمتش در سپاه، رئیس ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان تهران بوده است. کرمی از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۴، فرماندار ورامین و از سال ۱۳۷۴ تا ۱۳۸۰، مدیرکل سیاسی دفتر رئیس‌جمهوری در دولت‌های اکبر هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی بوده است. وی در جریان انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری، مسؤول ستاد مطبوعاتی هاشمی رفسنجانی بود و در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، مدیریت و بسایت جمهوری را بر عهده داشت و در ستاد میرحسین موسوی فعالیت داشت.

حمزه کرمی در جریان حوادث بعد از انتخابات دستگیر شد. بیش از هفتاد روز در سلول انفرادی بوده و بدون وکیل در سوم شهریور ماه ۸۸ در دادگاه محاکمه شد. کرمی از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران، به ۱۶ سال حبس و انفصال دائم از خدمات دولتی محکوم شد. وی با ارائه لایحه تجدیدنظرخواهی، تمامی اعترافات خود را در بازجویی‌ها و دادگاه اولیه تکذیب و اظهار کرده است که تمامی این اعترافات، تحت فشارهای شدید از او اخذ شده و فاقد هرگونه ارزش حقوقی و اخلاقی است. شعبه ۳۶ دادگاه تجدیدنظر تهران، حمزه کرمی را به ۱۱ سال حبس قطعی و انفصال دائم از خدمات دولتی محکوم کرد. حمزه کرمی رکورددار طولانی‌ترین حکم در میان دستگیرشدگان پس از انتخابات است.

حمزه کرمی که در ۲۴ اردیبهشت ماه ۸۹ با تودیع وثیقه سنگین دو میلیارد تومانی به طور موقت از زندان اوین آزاد شده بود، ۲۹ اردیبهشت به اوین بازگردانده شد. مأموران امنیتی از وی خواسته بودند که علیه هاشمی رفسنجانی مصاحبه تلویزیونی کند، اما وی این درخواست را رد کرد و به همین دلیل با تمدید مرخصی پنج روزه وی موافقت نشد و به زندان بازگردانده شد.

کرمی در اوایل مرداد جاری در حالی که برای دومین بار به مرخصی پنج روزه آمده بود، در اثر حمله قلبی در بخش سی‌سی‌یو بیمارستان طالقانی تهران بستری شد. دکتر هادی منافی وزیر اسبق بهداشت و درمان به نمایندگی از آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان، صبح یکشنبه سوم مردادماه از وی عیادت کرد. یکی از بستگان وی اعلام کرد که وی در حالت نیمه‌هوشیار قرار دارد و پزشکان او را ممنوع‌الملاقات کرده‌اند. حمزه کرمی که به خاطر شکنجه‌های زیاد دچار بیماری‌های گوناگون شده، گفته است: مرا انواع شکنجه کردند، از جمله بیش از بیست بار، سرم را در کاسه توالی فرنگی پر از کثافت کردند و می‌خواستند که آنچه را آنها می‌گویند اعتراف کنیم! هرگاه فریاد «یا زهرا» سر می‌دادم، به آن حضرت جسارت می‌کردند! وقتی می‌گفتم: «یا الله»، می‌گفتند: خدایت امروز ماییم که هر کاری بخواهیم با تو می‌کنیم!

*** منع ***

و بسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



هاشمی رفسنجانی، نامه حمزه کرمی را شخصاً برای خامنه‌ای خوانده است

نامه تکان‌دهنده حمزه کرمی به آقای خامنه‌ای

تاریخ انتشار: ۱۲ مرداد ۱۳۸۹

جرس: به دنبال انتشار گزارش تکان‌دهنده جرس درباره حمزه کرمی در همین ستون با عنوان «اعتراف‌گیری بعد از ۲۰ بار فرو کردن سر یک زندانی سیاسی در توالی فرنگی» اطلاعات جدیدی درباره این زندانی سیاسی به خبرنگار جرس در تهران رسید. حمزه کرمی بعد از چهارده ماه زندان، به دلیل شدت شکنجه، هم اکنون در بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان طالقانی تهران در حال اغماست. حمزه کرمی طی نامه‌ای خصوصی پنج صفحه‌ای به مقام رهبری شرح شکنجه‌هایی را که در طول هفتاد روز زندان انفرادی و ده ماه بعد از آن بر وی وارد آمده است نوشته است. وی موفق می‌شود این نامه - که یکی از اسناد تاریخی حقوق بشر در دوران زمامداری آقای خامنه‌ای است - را به دست هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان رهبری برساند. از آنجا که او سال‌ها مدیرکل سیاسی دفتر هاشمی در زمان ریاست جمهوری وی بوده است، هاشمی با خواندن نامه وی به گریه می‌افتد.

یکی از اموری که بازجویان از کرمی می‌خواستند اعتراف بگیرند، اقرار به روابط نامشروع با یکی از بستگان طراز اول رهبران جنبش سبز و دو نفر از بستگان طراز اول یکی از مقامات عالی‌رتبه بصیرت بوده است. کرمی بارها امتناع می‌کند، تا اینکه در بار بیستمی که سر او را در توالی فرنگی پر از نجاست فرو می‌کنند و با احساس خفگی به اعتراف به خواست بازجویان تن می‌دهد و آنچه را می‌خواستند می‌نویسد و امضا می‌کند. از دیگر موارد اعتراف تحت شکنجه کرمی اختلاس و فساد مالی مهدی هاشمی فرزند هاشمی رفسنجانی بوده است.

هاشمی رفسنجانی نامه را شخصاً نزد آقای خامنه‌ای می‌برد و به او می‌گوید این نامه را به دفتر شما ندادم، مبادا در پیچ و خم نامه‌های اداری فراموش شود، می‌خواهم شخصاً برایتان بخوانم تا مبادا اگر به دستتان بدهم، فراموشش کنید یا به دست یکی از کارگزاران بیت بدهید و به سرنوشت دیگر نامه‌ها دچار شود. وی تمام مفاد نامه پنج‌صفحه‌ای حمزه کرمی را برای رهبر جمهوری اسلامی می‌خواند و بعد از آقای خامنه‌ای می‌پرسد باز هم می‌گوئید اعتراف‌های یک سال اخیر زیر شکنجه اخذ نشده است!؟

آقای خامنه‌ای می‌گوید نامه را به من بدهید، یکی را می‌گذارم رسیدگی کند. هاشمی رفسنجانی می‌گوید با عرض معذرت، من به نمایندگان شما اعتماد ندارم، اجازه دهید من هم یک نفر نماینده تعیین کنم تا پایه‌پای نماینده شما مسأله را دنبال کند و تحقیقات خود را سریعاً در اختیار من بگذارد. اگر مباحث مطروحه در این نامه بررسی شود پرده از بسیاری از امور دیگر بعد از انتخابات برخواهد داشت. آقای خامنه‌ای قول می‌دهد که نماینده وی با کمال بی‌طرفی به ادعاهای کرمی رسیدگی کند و عملاً پیشنهاد هاشمی رفسنجانی را نمی‌پذیرد.

آقای خامنه‌ای رسیدگی به شکایت حمزه کرمی را به غلامحسین محسنی اژه‌ای دادستان کل کشور و وزیر سابق اطلاعات می‌سپارد. محسنی اژه‌ای در جریان رسیدگی شکایات کرمی چند بار وی را احضار کرده جزئیات شکنجه‌ها را از وی جویا می‌شود، نام بازجویان را می‌پرسد و قول می‌دهد که با خاطیان برخورد کند. گزارش نهائی محسنی اژه‌ای هنوز تنظیم نشده بود که حمزه کرمی به دلیل شدت شکنجه و تألمات بعدی ناشی از آنها به حالت اغما فرو رفته، به سی‌سی‌یو منتقل می‌شود.

منبعی که خبر فوق را در اختیار خبرنگار جرس در تهران قرار داد، تصریح کرد اگر چه با افشای این مسأله چه بسا فشار بر حمزه کرمی و آقای هاشمی رفسنجانی افزایش یابد و با اینکه اطمینان دارم هیچ‌یک از این دو نفر راضی به علنی شدن مسأله نیستند، اما اهمیت فراوان مفاد این گزارش و تأثیری که در سرنوشت بسیاری زندانیان گمنام سیاسی دارد، مرا به افشای این مسأله وادار می‌کند. جرس بعد از تحقیق صحت کامل این گزارش از چند منبع متفاوت، اقدام به انتشار آن می‌کند.

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



نامه حمزه گرمی به دادستان کل کشور (محسنی اژه‌ای)، ۱۱ مرداد ۱۳۸۹

آنها اعلام کردند اگر روز دادگاه، من متن مورد نظر بازجوها را نخوانم، خانمی در جلسه علنی دادگاه بلند خواهد شد و علیه تو در دادگاه افشاگری خواهد کرد که تو با او رابطه داشته‌ای و غیره!

بسمه تعالی

حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای محسنی اژه‌ای

دادستان محترم کل کشور

با سلام و احترام و آرزوی توفیقات الهی، پیرو مذاکرات حضوری، بدین‌وسیله توضیحاتی را در مورد نحوه بازداشت و بازجویی‌ها و سایر مسائل مربوط به پرونده‌ام، به استحضار می‌رساند:

اینجانب در تاریخ ۸۸/۳/۲۷ در حالی که در منزل دخترم در حال استراحت بوده، نزدیک ساعت یک نصف شب، به‌طور فجیعی با محاصره کل منطقه از سوی نیروهای امنیتی و شکستن در ورودی ساختمان و وارد شدن به آپارتمان دخترم با کفش و بدون ارائه حکم و بداخلاقی و فحاشی به دختر و داماد و همسر، دستگیر نموده و به بند ۲۰۹ و سپس به بند ۲۴۰ زندان اوین منتقل نمودند.

۱۳۸ روز، یعنی چهار ماه و نیم، در انفرادی به سر بردم. بازجویی‌ها از همان ابتدا با کتک و سیلی و مشت و لگد آغاز شد. از ابتدا ۷ نفر بازجویی من بودند. چهار نفر از آنان پس از یکی دو ماه، دیگر نیامدند، اما دو یا سه نفر از آنها تا مراحل پایانی پرونده اینجانب بازجویی می‌نمودند. در طول مدت بازجویی، پانزده بار در حین بازجویی یا پس از آن بیهوش شدم. بازجویی‌ها همراه با فشارهای روحی و جسمی بود که بخشی از آن به شرح زیر به استحضار می‌رساند:

- از جمله فشارهای روحی، تهدید بنده به اعدام و مرگ بود که هر روز بازجوی بنده مرا به خاطر همکاری با هاشمی‌ها مستحق مرگ می‌دانست و نوید آن را می‌داد. مسأله دیگر، تهدید به تجاوز و همچنین تهدید به استعمال بطری توسط بازجوها بود. یا تهدید به ارسال و اعزام بنده به بندهای عمومی مخوف که افراد خلاف در آن سپری می‌کنند و ظاهراً حسب گفته بازجوها در آن بندها به افراد جدیدالورود تجاوز جنسی می‌نمایند.

- تهدید به اینکه همسر و دختر و داماد را به دلیل پیگیری مسائل مزبور به بازداشت و زندانی شدن بنده دستگیر می‌نمایند. یک روز صدای خانمی از فاصله چند سلول آن طرف‌تر حین بازجویی می‌آمد که در حال گریه و زاری بود و بازجویم اعلام کرد که این صدای دختر شما زینب است که دارد شکنجه می‌شود و من با شنیدن این خبر، دنیا بر سرم خراب شد. زیرا دخترم فرزندی خردسال دارد و تا یک ماه به لحاظ روحی و روانی به هم ریخته بودم. زیرا وقتی بنده را تهدید به تجاوز و... می‌نمودند با دختری جوان چه می‌کردند؟! از طرفی، نگران فرزند دخترم بودم که بدون مادر چگونه سپری می‌نماید. تا اینکه پس از یک ماه تماس تلفنی با منزل داشتم و متوجه شدم بازجویم دروغ می‌گفته و دخترم دستگیر نشده است.

- اصرار بازجویم با فحش و کتک‌کاری مخصوص خود مبنی بر اینکه اعتراف کنم با کلیه خانم‌هایی که ایام انتخابات با بنده تماس داشته‌اند رابطه داشته‌ام، از جمله خانم... [نقطه‌چین‌ها در متن است] که بابت پیگیری صحت مدرک... با من تماس داشت و یا خانم‌ها فائزه و فاطمه هاشمی و... - تفتیش مسائل شخصی و خصوصی، همراه با فشار و شکنجه، آنها هر از گاهی اعلام می‌کردند فلان خانم خبرنگار که دستگیر شده است، اعتراف کرده که با تو رابطه داشته است و بدین صورت، مرا شکنجه روحی می‌کردند. از نظر بازجوها بنده با زمین و زمان رابطه داشته‌ام مگر خلاف آن ثابت شود.

- آنها اعلام کردند اگر روز دادگاه، من متن مورد نظر بازجوها را نخوانم، خانمی در جلسه علنی دادگاه بلند خواهد شد و علیه تو در دادگاه افشاگری خواهد کرد که تو با او رابطه داشته‌ای و غیره!! بدین صورت، آنها مرا مجبور کردند به خاطر حفظ آبروی خانوادگی‌ام، متن مورد نظرشان را در دادگاه بخوانم و بلافاصله آن را که علیه مهدی هاشمی و خودم تنظیم شده بود، از تلویزیون پخش کردند. در حالی که بعدها شنیدم که مقام معظم رهبری با پخش دادگاه‌ها از صدا و سیما موافق نبودند.



- متن مورد اشاره حاوی مشکلات زیادی بود، زیرا در آن علیه دیگران اقامت‌گیری وجود داشت که بعدها فهمیدم مقام معظم رهبری در خطبه عید فطر اعلام کرده‌اند پخش اعترافات علیه دیگران در دادگاه غیرشرعی و غیرنافذ است؛ در حالی که اعترافات علیه دیگران بر اساس اصرار بازجویان صورت می‌گرفت. حداقل در مورد خود بنده این مطالب، کاملاً صادق است.

- اصرار بازجوها به تک‌نویسی علیه دیگران. آنها از اینجانب علیه دیگران تک‌نویس می‌خواستند و وقتی من نمی‌نوشتم کتک می‌زدند. می‌نوشتم، باز هم کتک می‌زدند که تو نوشته‌ای ولی همه‌اش را نوشته‌ای! و با اعصاب و روان من بازی می‌کردند.

- از جمله کارهایی که بازجوها می‌کردند، نگهداری اینجانب در کنار دیوار به صورت ایستاده تا ساعت‌های متمادی بود. کتک‌کاری، زدن با سیلی، پس‌گردنی، لگد و مشت به شکم و سایر اعضای بدنم، به طوری که بنده در دو مرحله دچار خون‌ریزی شدم و چندین روز خون‌ریزی ادامه داشت. در آن ایام، هر چه اصرار می‌کردم مرا به پزشک و دکتر نشان بدهند تا معاینه کنند، آنها به بهانه اینکه بند ۲۴۰ پزشک ندارد (آن موقع بند ۲۴۰ فاقد پزشک و بهداری بود و بیماران را برای معاینه به بند ۲۰۹ می‌بردند)، از رسیدگی پزشکی طفره می‌رفتند.

- بازجوها سناریویی نوشته بودند و حسب سناریوی آنها بنده باید در مورد مسائل «بهینه‌سازی مصرف سوخت» علیه هاشمی و خودم اقرار می‌نمودم و این کار را با شکنجه از من طلب می‌کردند. یکی از بازجویان بارها گلوی مرا می‌فشرد، در حدی که بیهوش می‌شدم و با کتک و لگد مرا شکنجه می‌نمود.

- فرو کردن سرم در چاه توالت و آزار جنسی و روحی در این زمینه.

- محروم کردن بنده از داشتن وکیل و سایر حقوق قانونی در مرحله اول دادگاه و تجدیدنظر و دخالت آنها در متن‌ها و پاسخ‌هایی که به دادگاه می‌نوشتم؛ زیرا در موقع صدور حکم، بنده هنوز در ۲۴۰ زندانی بودم. اتهام داشتن انحرافات اخلاقی توسط وکیلم آقای علیرضا طباطبایی مبنی بر اینکه وی دچار انحرافات اخلاقی است! و اعلام اینکه او دچار انحرافات جنسی و مانع شدن از پذیرش وکالت بنده توسط نامبرده و هر وکیل دیگر.

- جلوگیری از کارشناسی شدن ادعاهای مالی علیه بنده و مهدی هاشمی توسط دادگاه اولیه و تجدیدنظر و صدور حکم ناروا در این زمینه.

- جنگ روانی با بنده و اعزام افراد متفاوت به درب سلول من و سؤال اینکه بازجوی شما کیست؟ که نقش همه آنها ترساندن بنده از بازجوی وحشی و بیرحمی که دارم بود، که مسائل از این بخش بسیار مفصل است.

- توهین و تحقیر بنده نزد هم‌بندان و دوستانم که در سلول‌های دیگر بودند و توهین و تحقیر آنها نزد بنده و شکستن و خرد کردن شخصیت و غرور بنده و سایرین.

- توهین و تحقیر و اتهام بستن به همسر و دخترانم که بسیار مرا عذاب می‌داد و شرح مفصلی دارد که در این نامه نمی‌گنجد.

- کتک‌کاری بنده در نزد دیگران و کتک‌کاری دیگران در نزد من.

- دادن فحش‌های رکیک و ناموسی و عدم توجه آنها به سوابق و شخصیت اینجانب؛ به هر حال، بنده شش سال از فرماندهان دفاع مقدس و جنگ بوده‌ام و رئیس ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان تهران (منطقه ۱۰) و همچنین حدود شش سال فرماندار شهرستان ورامین و هفت سال مدیر کل سیاسی دفتر رئیس‌جمهوری در زمان آقایان هاشمی و خاتمی بودم. مدتی نیز مشاور سیاسی نهاد ریاست جمهوری را بر عهده داشتم. آنها بدون توجه به سوابق و خدمات بنده، بسیار سخیف و بی‌ادبانه و رفتار می‌کردند.

- نگهداری طولانی‌مدت بنده در انفرادی، ۱۳۸ روز در ۲۴۰ و در مرحله دوم، نگهداری بنده به مدت ۱۰۰ روز به اتفاق یکی دیگر از متهمان بدون هر گونه بازجویی. در مجموع ۸ ماه از دوران بنده در ۲۴۰ بوده‌ام که چهار ماه و نیم آن انفرادی بود.

- تحقیر نمودن بنده در نزد فرزندان و همسر و طرح اینکه اگر شما بدانید چه پدر و یا همسر فاسدی دارید، یک روز هم با او زندگی نمی‌کنید! به هر روش در جهت ایجاد اختلاف و بدبینی خانوادگی که کاری غیرشرعی و انسانی است.

- اتهام بستن و دروغ گفتن در مورد خانواده‌ام و اینکه ما می‌خواهیم تو را آزاد کنیم اما آنها با «بی‌بی‌سی» مصاحبه کرده‌اند و نمی‌گذارند تو را آزاد کنیم، این در حالی است که تا کنون خانواده بنده حتی با رسانه‌های داخلی هم مصاحبه نکرده‌اند، چه رسد به رسانه‌های خارجی و بی‌بی‌سی.

- شکنجه روحی من از طریق بردن بنده به سلول دیگران و افرادی که در حال بازجویی بودند، از جمله آقای سید علیرضا بهشتی فرزند شهید بهشتی، الویری، ابوطالبی، هدایت‌الله آقایی، محمدرضا نوربخش و... که باعث آزار روحی و روانی من می‌شد.

- تحقیر بنده از طریق تراشیدن ریشم و نگهداری سیبیل‌هایم و تشبیه کردن بنده به هنرپیشه‌های فیلم‌های سینمایی خارجی و خندیدن و تحقیر کردن دسته‌جمعی.



- تهدید کردن خانواده‌ام در حین مکالمه با خانواده‌ام و دخالت‌هایی که در حین تماس‌ها و تهدید آنها به دستگیری و غیره.

- قطع کردن مکرر تلفن‌هایم در حین تماس با خانواده و شکنجه روحی به خودم و خانواده‌ام.

- فحاشی‌های بسیاری که از بیان آنها شرم دارم.

- اعلام اینکه هاشمی، منتظری دوم است و تو هم سید مهدی هاشمی هستی و باید اعدام شوی و وعده اعدام هاشمی به دستور مقام معظم رهبری!!

- ایراد تهمت برانداز و ضد انقلاب به بنده، در حالی که از همه آنها، سابقه حضورم در جبهه و دفاع مقدس و صحنه‌های انقلاب اسلامی بیش‌تر بوده، ولی آنها میراث‌خواران خود را محرم انقلاب کرده بودند و دیگران و بنده را نامحرم و ضد انقلاب می‌نامیدند.

- آنها نیروهای خودسری بودند، بنده را تهدید به مرگ می‌کردند، حتا اگر دادگاه در مورد من حکم اعدام صادر نکند! اعلام می‌دارم خود و خانواده‌ام از دست آنها امنیت نداریم، آنها اعلام کردند اگر روزی آزاد شوی ما تو را از بین می‌بریم! زیرا از نظر آنها بنده مفسد فی الارض هستم.

- و اما داستان بازجویی‌ها هم تأثیربرانگیز است، که در این مجال نمی‌گنجد، آنها در برابر فشارهایشان، با قسم دادن به خدا و پیامبر از سوی اینجانب رو برو می‌شدند، ولی در کمال تعجب، آنها مقدسات را مسخره می‌کردند و از توهین به مقدسات، ابایی نداشتند.

- موضوع مهم بعدی، اعترافات بنده بود که آنها با زور، اعتراف می‌گرفتند و با کتک و فحاشی؛ اعترافات، چندین مرحله بود، همراه با نوشتن اقراریه و تهیه فیلم.

- توهین‌های آنها به خانواده، بسیار تأثیربرانگیز بود، زیرا وقتی همسر آقای هاشمی به همسر و دخترانم تعارف کرده بودند که به اتفاق آنها برای نیمه شعبان به مشهد بروند، بازجوها توهین می‌کردند که پسران هاشمی... قصد سوء به خانواده‌ات دارند!

- در تمام دورانی که بنده در ۲۴۰ بودم، در انفرادی که چهار ماه و نیم طول کشید، آنها مرا از دیدن پزشک محروم کردند، در حالی که بنده بیماری قلبی دارم و از گذشته تحت نظر پزشک بودم، بیش از پانزده بار در مدت زندان در حین بازجویی‌ها و پس از آن بیهوش شدم که محل تأمل جدی است.

در خصوص اثبات ادعاهای خودم برای رسیدن به حقیقت، می‌توانیم مطالب ذکرشده را با بازجویی‌ها رو در رو کنم و یا از سایر متهمان که بعضاً مثل من اذیت و آزار دیده‌اند کمک بگیریم و آنها را معرفی کنم که رویه بازجوها مشخص شود. هر چند معتقدم هیچ‌کس را به اندازه بنده مورد فشار قرار ندادند، زیرا آنها با آقای هاشمی رفسنجانی عداوت داشتند و بنده به دلیل ارتباطم با آقای هاشمی، مورد فشار و شکنجه شدید آقایان بودم.

در مورد اتهامات خود، پیشنهاد دارم، کار کارشناسی صورت پذیرد.

بخش مالی که ده سال حکم برایم صادر کرده‌اند، فاقد کارشناسی رسمی است و هیچ کارشناس مالی آن را تأیید نکرده، مگر با فشار و تهدید از افراد اقرار گرفته‌اند و اقراریه‌ای که زیر فشار و شکنجه به دست بیاید ارزشی ندارد!

تشکیل یک دادگاه غیرسیاسی و اعمال ماده ۱۸ در مورد بنده و سایر متهمین مرتبط با پرونده بنده، تقاضای اصلی حقیر است که امیدوارم با آن موافقت فرموده و در محیطی حقوقی و قانونی به پرونده بنده رسیدگی شوند و نه در محیطی سیاسی و با پیش‌داوری‌های آن‌چنانی.

اینک که این نامه را به حضور عالی مرقوم می‌دارم، چند روزی است که از سی‌سی‌یو خارج شده‌ام و هنوز معالجاتم به پایان نرسیده، گاهی بیهوش می‌شوم، به دلیل کابوس‌های شبانه!

پزشکان به لحاظ روحی، نگران وضعیت حقیر هستند، لذا خواهشمند است دستور فرمائید تا بهبودی کامل، با مرخصی اینجانب موافقت گردد، زیرا محیط زندان برایم نگران‌کننده و استرس‌آور است.

ضمناً مدارک پزشکی که اخیراً در سی‌سی‌یو و بیمارستان بودم و نظرات پزشکان و همچنین لایحه دفاعیه وکیلیم که برای تجدید نظر نوشته و هیچ‌گاه مطالعه نشد، به ضمیمه تقدیم می‌گردد.



«اعتراف‌های ساختگی، محکومیت‌های واقعی»

یلدا آراسته

تاریخ انتشار: ۱۴ مرداد ۱۳۸۹

«مرا انواع شکنجه کردند... از جمله بیش از بیست بار سرم را در کاسه توالت فرنگی پر از کثافت کردند و می‌خواستند که آنچه را آنها می‌گویند، اعتراف کنم!»

این بخشی از نامه پنج‌صفحه‌ای است که حمزه کرمی بعد از گذشت بیش از یک سال از دستگیری‌اش، برای آقای خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران نوشته است.

نامه‌ای که در آن شرح شکنجه‌های بازجوهایش در مدت دستگیری‌اش آورده شده است. این نامه توسط آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به دست رهبر ایران رسیده است.

یازده مرداد ماه میرحسین موسوی در جمع تعدادی از ایثارگران گفت: «ظلم و جور در هر شرائطی و هر دوره‌ای بد است، چه در دوران پهلوی و چه در دوران جمهوری اسلامی. ظلم در جمهوری اسلامی اتفاقاً بدتر است، چرا که به نام اسلام صورت می‌گیرد. آیا اسلام قبول می‌کند که از یک انسان، هتک حرمت شود یا با فرو کردن سر یک زندانی در توالت، از او اعتراف گرفته شود؟»

غلامحسین محسنی اژه‌ای مسؤول رسیدگی به پرونده کسی شده است که سرش را در توالت فرو کرده بودند و این تنها بخشی از شکنجه او بود، اما هنوز گزارش نهایی محسنی اژه‌ای تنظیم نشده است که حمزه کرمی به علت فشار شکنجه‌های زندان در حالت اغما فرو رفته است و در سی‌سی‌یو بستری است.

از سایت «جمهوریت» تا زندان

حمزه کرمی از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۴، فرماندار ورامین و از سال ۱۳۷۴ تا ۱۳۸۰، مدیرکل سیاسی دفتر رئیس‌جمهوری در دولت‌های اکبر هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی بود و در جریان انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری، مسؤول مطبوعاتی ستاد هاشمی رفسنجانی بود و در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، مدیریت وبسایت «جمهوریت» را بر عهده داشت.

کرمی در ۲۹ خرداد ماه ۱۳۸۸ در منزل دخترش و بدون هیچ حکمی دستگیر شد. حوری دانایی، همسر کرمی، در دل‌نوشته‌ای که در سالگرد دستگیری او منتشر کرد نوشت: «آن شب در خانه دخترمان مهمان بودیم؛ ناگهان زنگ در به صدا درآمد. در نیمه‌شب، مهمانان ناخوانده با دروغ از میزبان می‌خواستند که در را بگشاید، آن شب افراد ناشناس بدون داشتن هیچ حکمی درب خانه را شکستند و با بی‌حرمتی وارد شدند. در مقابل اعتراض ما عربده‌کشی کردند و در برابر چشمان بهت‌زده ما، تو را مظلومانه با خود بردند... و رسالت ما آغاز شد.»

خانم دانایی در این دل‌نوشته، به تلویح به فشارهایی که همسرش در مدت زندانی بودنش تحمل کرده است اشاره می‌کند و می‌آورد: «از آن شب که به دست ناهلان، غریبانه به اوین کوچ کردی، رسالتی دیگر در سابقه خدمتت به میهن و انقلاب رقم خورد. رسالتی که در آن به اسارت رفتی و در مقابل هجمه‌ای از تهمت‌ها، فشارها، بی‌قانونی‌ها و بی‌عدالتی‌ها و کینه‌ورزی‌ها قرار گرفتی، تا پرده از چهره ریا و تزویر برداری و آزاده شوی. و رسالت ما در این عرصه، رسالت زینبی بود؛ صبر بود در برابر فاصله‌ها، تهدیدها، دروغ‌ها، فشارها و نامردی‌ها. و افشاگری و پرده‌برداری بود از حقایق و واقعیت‌ها و مظلومیت‌ها.»

از قرائت کیفرخواست تا محکومیت ده ساله

حمزه کرمی نیز مانند جمعی دیگر از دستگیرشدگان حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری ایران در دادگاهی حضور یافت تا بر اساس کیفرخواستی که معاون دادستان تهران قرائت کرد، متهم شود. این در حالی بود که از زمان بازداشت تا زمان دادگاه، کرمی در انفرادی به سر می‌برد. کرمی در دادگاه چهارمی که برای متهمان «کودتای مخملی» صورت داده شده بود، با این کیفرخواست در جایگاه قرار گرفت.



«اقدام علیه امنیت کشور از طریق اجتماع و تبانی به قصد برهم زدن امنیت عمومی، فعالیت تبلیغی علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و تقلب در نتیجه انتخابات و سلب اعتماد عمومی نسبت به حاکمیت و مراجع رسمی کشور، اخلال در نظم عمومی از طریق بلوا و آشوب و حرکات غیرمتعارف و ایجاد ترس و وحشت در جامعه، نشر اکاذیب به قصد تشویش اذهان عمومی و توهین و افتراء به مسؤولان عالی‌رتبه نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران از طریق سایت جمهوریت، تهیه و توزیع و پخش شب‌نامه موج در راستای تشویش اذهان عمومی توسط نامبرده، اختلاس از سازمان بهینه‌سازی با سندسازی (جعل سند) بالغ بر سه ۳ میلیارد ریال که در راستای انتخابات مصرف گردیده است.»

معاون دادستان، آن روز جزو دلایل و مستندات اتهامات «اقرار صریح متهم موصوف به ارتکاب اتهامات مطروحه در پرونده» را ذکر کرد. همان اقراری که امروز با گذشت یک سال، از خلال نامه کرمی به آقای خامنه‌ای، مشخص می‌شود که تحت چه شرایطی گرفته شده است.

از مدیریت کل سیاسی دفتر هاشمی تا اقرار علیه او

حمزه کرمی آن روز بدون حضور وکیل - که به نقل از خبرگزاری فارس خودش تمایل به داشتن وکیل نداشته است - در جایگاه دفاع قرار گرفت.

دفاعیات کرمی که در اصل حمله‌ای بود به مهدی هاشمی رفسنجانی، به شرح اختلاس‌های مالی و استفاده از بیت‌المال برای پیروزی در انتخابات گذشت. کرمی ادعا کرد که مهدی هاشمی از بیت‌المال استفاده‌های شخصی می‌کرده است و دست به انتشار شب‌نامه برای القای تقلب در انتخابات دست زده است.

کرمی در خصوص میرحسین موسوی نیز گفت: «موسوی و ستاد وی پس از انتخابات و اعلام نتایج، اقدام به عدم پذیرش رأی مردم کردند که باید بگویم این اقدام موسوی، هیچ تناسبی با شعارهای وی نداشت. کشاندن مردم به خیابان‌ها امری خلاف قانون و مقررات کشور بود که باعث مخدوش شدن چهره نظام نیز شد.»

با همین کیفرخواست، اعترافات و دفاعیات بود که وی در دادگاه بدوی توسط رئیس شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب، قاضی صلواتی، به ۱۶ سال زندان محکوم شد و این حکم در دادگاه تجدیدنظر به ۱۱ سال تبدیل شد.

از بستری شدن در بهداری اوین تا سی‌سی‌یو بیمارستان طالقانی

حمزه کرمی ۲۴ اردیبهشت ماه ۸۹ با تودیع وثیقه دو میلیارد تومانی به طور موقت از زندان اوین آزاد شد و ۲۹ اردیبهشت به اوین بازگردانده شد. مأموران امنیتی از وی خواسته بودند که علیه هاشمی رفسنجانی مصاحبه تلویزیونی کند، اما وی این درخواست را رد کرد و به همین دلیل، با تمدید مرخصی پنج‌روزه وی موافقت نشد و به زندان بازگردانده شد.

یازده تیر ماه امسال، حمزه کرمی به علت اختلالات تنفسی در بهداری اوین بستری شد. حوریه دانایی به خبرگزاری کلمه گفت: «به دلیل مشکلات قلبی و تنفسی همسرش، حمزه کرمی، چندین هفته است که از دادستان تهران برای وی درخواست مرخصی استعلاجی کرده اما با مخالفت روبه‌رو شده است.»

دادستان تهران در دیدار با خانواده کرمی به آنها گفته بود که فعلاً باید صبر کنند، چون وزارت اطلاعات با اعطای هرگونه مرخصی به حمزه کرمی مخالف است.

کرمی در اوایل مرداد، در حالی که برای دومین بار به مرخصی پنج‌روزه آمده بود، در اثر حمله قلبی در بخش سی‌سی‌یو بیمارستان طالقانی تهران بستری شد.

دکتر هادی منافی، وزیر اسبق بهداشت و درمان، به نمایندگی از آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان، صبح یکشنبه سوم مردادماه از وی عیادت کرد. یکی از بستگان وی اعلام کرد که وی در حالت نیمه‌هوشیار قرار دارد و پزشکان او را ممنوع‌الملاقات کرده‌اند.

از حکومت علوی مسؤولان تا ادعای خدایی بازجوها

«هرگاه فریاد «یا زهرا» سر می‌دادم، به آن حضرت جسارت می‌کردند! وقتی می‌گفتم: «یا الله»، می‌گفتند: خدایت امروز ماییم که هرکاری بخواهیم با تو می‌کنیم!»



شرح این شکنجه‌ها همراه با نام بازجوها در اختیار بالاترین مقام جمهوری اسلامی ایران است. محمد نوری‌زاد، احمد زیدآبادی، بهمن احمدی امویی، بدرالسادات مفیدی و... از دیگر کسانی هستند که پیش از این شرح شکنجه‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که بر آنها رفته بود در رسانه‌ها منتشر شده بود.

باید دید که حکومتی که ادعای عدالت امیرالمؤمنین را دارد و رهبرش مخالفانش را طلحه و زبیر می‌خواند تا کسی فراموش نکند که این حکومت اسلامی است، در برابر چنین بی‌عدالتی و هتک حرمتی چه خواهد کرد؟

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/20811>



نامه سرگشاده فاطمه کروب‌ی به خامنه‌ای، ۱۰ شهریور ۱۳۸۹

آیا جنابعالی به نام حفظ نظام، تخریب و این‌گونه رفتارهای غیراخلاقی را مجاز و مشروع می‌دانید؟!

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

مقام معظم رهبری

سلام علیکم

احتراماً به اطلاع می‌رساند که جمعی متعلق به نیروهای بسیج و سپاه در سه شب متوالی، همزمان با شب ضربت خوردن امیرالمؤمنین علی(ع) تا شب شهادت آن امام، با تجمع مقابل مجتمع مسکونی متعلق به ما و اشخاص دیگر اقدام به اهانت، آزار و رنجش همسایگان و تخریب اموال کردند. این گروه سازمان‌دهی شده که خود را سرباز ولایت نامیدند، در شب شهادت بزرگ‌مرد عالم بشریت و لیلۃ‌القدر که اهمیت معنوی آن بر کسی پوشیده نیست، اوج وحشگیری خود را با به‌کارگیری الفاظ سخیف علیه همسر و خانواده، شعارنویسی بر دیوار مجتمع و همسایگان و تخریب اموال نشان دادند. این جرایم مشهود، به نام حمایت از حضرت‌تعالی و در مقابل نیروی انتظامی صورت گرفت و جالب آنکه این نیرو حتا جرأت نزدیک شدن به این جماعت تحت‌الحمايه را نداشت. همگان به یاد دارند که در گذشته حرمت رمضان، لیالی قدر و محرم و صفر را حتا آنان که خود را مقید به انجام تکالیف دینی نمی‌دانستند، رعایت می‌شد، اما امروزه جماعتی از خدا بی‌خبر (آمران و عاملان) تربیت شده‌اند که با واژه حرمت به کلی بیگانه‌اند.

مقام معظم رهبری

جنابعالی بر خلاف این نوکیسه‌های بی‌هویت، ما را می‌شناسید و می‌دانید که در سال‌های مبارزه و رنج، همسر، همان یار دیرین امام، و پدر مجاهد و بزرگوارش مرحوم حاج شیخ احمد، در صف اول مبارزه بودند و بارها توسط ساواک دستگیر، زندان و تبعید شدند، اما هیچ‌گاه آرامش و آسایش خانواده نه از سوی ساواک و نه از سوی مزدوران متعلق به رژیم مورد تعرض واقع نشد. اختلاف همسر با جنابعالی در مسائلی که همگان بر آن واقفند، چه ارتباطی با حق زیستن خانواده و آسایش و آرامش همسایگان ما دارد؟ آقای کروب‌ی بارها گفته‌اند که آماده پرداخت هر هزینه‌ای بابت این اختلاف در نگرش هستند. در این مدت، من و فرزندانم ظلم‌های فراوانی را تحمل کردیم، اما محروم کردن ما از دعا و نیایش و تحمیل اضطراب به همسایگان در این ایام مبارک، امری غیر قابل قبول و تحمل است. من سعی کردم موردی مشابه در ممالک دیگر بیابم که موفق نشدم. آیا جنابعالی حکومتی را در میان ملل عقب‌افتاده که حقوق اولیه افراد در آن لحاظ نمی‌گردد سراغ دارید که با خانواده و همسایگان مخالفان سیاسی چنین کنند؟ و آیا جنابعالی به نام حفظ نظام، تخریب و این‌گونه رفتارهای غیراخلاقی را مجاز و مشروع می‌دانید؟!

مزید اطلاع به استحضار می‌رساند که این تهاجم وحشیانه توسط مأمورین نیروی انتظامی و نیروهای امنیتی فیلمبرداری شد و البته اسنادی در اختیار است که در صورت صلاحدید، تقدیم می‌گردد.

با تشکر و سپاس فراوان

فاطمه کروب‌ی

۱۰ شهریور ۱۳۸۹



نامه مهدی محمودیان به خامنه‌ای، شهریور ۱۳۸۹

توضیح: نامه مهدی محمودیان به خامنه‌ای، در شهریور ماه سال ۱۳۸۹ نگارش یافته است، اما در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۰ منتشر شده است.

در حکومت شما زندان‌ها به شهر مردگان می‌ماند!

امروز در سلامت و آزادی کامل، به خدای بزرگ و ائمه اطهار و همین‌طور به خون تمام شهدای راه آزادی به‌خصوص شهدای یک سال اخیر سوگند یاد می‌کنم، اعلام می‌کنم ضمن اینکه این مطالب عین واقعیت رخ داده در زندان‌های تحت امر شماست، هیچ هدفی جز تلاشی در راه اصلاح امور، همین‌طور انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت‌الملوک نداشته و ندارم

کاش حاکمان صدای ملت خود را قبل از آنکه دیر شود می‌شنیدند!

بسم الله الرحمن الرحيم

«ولتكن منكم أمة يدعون إلى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اوالئك هم المفلحون» (آل عمران، آیه ۱۰۴)

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

اولین و آخرین نامه‌ای که به شما نوشتم به تابستان سال ۱۳۸۶ بر می‌گردد که به عنوان یک شهروند و یک روزنامه‌نگار، گزارشی از برخوردهای غیرانسانی و جنایت‌بار نیروهای انتظامی با افرادی که اوباش و اراذل نامیده شده بودند و در خیابان‌ها بازداشت و به بازداشتگاه کهریزک منتقل شده بودند را خدمتتان عرض کردم. در آن نامه از ضرب و شتم‌ها، فحاشی‌ها، هتک حرمت‌ها، شکنجه‌های روحی و جسمی و جنسی برخی از نیروهای انتظامی نسبت به جوانانی که غالباً ۲۰ تا ۳۰ ساله بودند و از فرزندان جوان این مرز و بوم به شمار می‌رفتند گزارش داده بودم، از ده‌ها نفری که در زمان نگهداری این افراد در کهریزک کشته شده بودند، از رفتارهای زشت و نامناسب و غیرانسانی دادستان وقت با خانواده‌هایشان، نوشته بودم، از مجبور کردن زندانیان به برهنه شدن و کابل زدن بر بدن یکدیگر، از جادادن بیش از ۴۰ نفر در یک کانتینر ۳۰ متر مربعی به مدت چندین هفته، از شکستن دست و پاهای زندانیان و از کابل زدن بر بدن‌های خیس زندانیان در حضور مرد هلی‌کوپترنشین در سحرگاهان و...».

اما دریغ از هرگونه پاسخ و عکس‌العملی، نتیجه آن شد که در سال ۸۸ فرزند یکی از یاران نزدیکتان (فرزند آقای دکتر روح‌الامینی) به همراه چندین جوان عزیز دیگر که در آن شکنجه‌گاه به شهادت رسیدند، تازه یادتان افتاد که باید دستور تعطیلی آن بازداشتگاه را صادر فرمایید. و البته در روزهایی که در سال ۸۸ در انفرادی به سر می‌بردم، بازجوها و نگهبانان به خوبی از خجالت آن گزارش‌ها درآمدند و جناب قاضی نیز چندین سال زندان را به‌خاطر افشا مسائل مربوط به کهریزک به من تحمیل نمود.

با این حال، بر اساس آموزه‌های دینی، اخلاقی و انسانی خود آموخته‌ام که در یک جامعه انسانی همه آحاد مردم نسبت به یکدیگر وظایفی دارند و در صدر آن وظایف، اشاعه امر به معروف و نهی از منکر است و از آنجایی که هنوز کمی امیدواری برای اصلاح امور در من وجود دارد و خوش‌بینانه فکر می‌کنم و یا لاقلاً امیدوارم که گزارش قبلی من را حضرت‌تعالی ندیده باشید و یا نگذاشتند به دست شما برسد، بر آن شدم گزارشی از وضعیت شکنجه و رفتارهای وحشیانه نیروهای امنیتی با زندانیان سیاسی و همین‌طور وضعیت اسفبار زندانیانی که در ۱۱ ماه اخیر حداقل در سه زندان و یک بازداشتگاه) با پوست و گوشت خود احساس کرده‌ام را برای شما بگویم، تا شاید این بار قبل از آنکه فردی از نزدیکانتان را از دست بدهید، دستور رسیدگی به این اوضاع را صادر کنید، با آنکه می‌دانم بعد از گفتن و انتشار این گزارش، احتمالاً چندین سال دیگر نیز به محکومیتم اضافه خواهد شد و احتمالاً دوباره به انفرادی منتقل و مورد ضرب و جرح بازجویان و برخی نگهبانان قرار خواهم گرفت، حضرت‌تعالی را به دلیل خیرخواهی که معنای... (ص ۵).... در «النصيحة لأئمة المسلمين» تجلی یافته است مخاطب قرار می‌دهم و این نامه را با امید به پیگیری و اجرای قسط و داد و نه فقط در برخورد با زندانیانی چون ما که با جرایم و بزه‌های گوناگون و متنوع در زندان به سر برده و امید به جاری شدن عدالت



دارند نگاشته‌ام. زندانیانی که در مسیر بازجویی‌ها و دادرسی‌ها و حتا پس از صدور احکام در زندان‌ها مورد انواع آزارها و شکنجه‌های جسمی و روحی و جنسی و انواع و اقسام فشارهای غیرانسانی، چه از طرف زندانبانان و چه از طرف دیگر زندانیان قرار می‌گیرند و متأسفانه با توجه به سیستم و نوع مناسبات دستگاه قضا در زندان، هیچ فریادرسی نمی‌یابند و شرم‌آور اینکه تمام این مظالم نه در زندان‌های شرق و غرب که در جمهوری اسلامی که مدعی نیابت امام زمان را برای حکومت دارد، در جریان است، در حکومتی که مسؤولینش هر روز دم از مدیریت جهان می‌زنند و از حقوق بشر و حقوق انسانی در دیگر کشورها انتقاد می‌کنند. لذا همگی وظیفه داریم تا حداقل دامن اسلام را از این همه فجایع و جنایات پاک کنیم و این وظیفه قاعداً با توجه به مسؤولیتی که به هر دلیل سیاسی و شرعی بر دوش حضرتعالی به عنوان حاکم نظام مدعی اسلامی و به عنوان کسی که خود را نایب امام زمان می‌خواند گذاشته شده است، بیش‌تر سنگینی می‌کند، به امید اینکه قبل از آنکه خیلی دیر شود و با از دست دادن نزدیکانتان متوجه شوید که جوانان این مرز و بوم در زندان‌ها چه می‌کشند، این گزارش را تقدیم حضورتان می‌کنم:

۱- وضعیت زندان‌های کچوئی، رجایی‌شهر و اوین:

الف: مواد مخدر و اعتیاد:

در این سه زندان و بندهایی که در آن حضور داشتم، مواد مخدر به راحتی و بدون هیچ مشکلی و به هر میزان که اراده می‌شد وجود داشته و دارد، در حالی که برای ورود یک دست لباس در زندان اوین می‌بایست ۶ ماه صبر کرد و در زندان رجایی‌شهر می‌بایست چند هفته نامه‌نگاری کرد و موافقت چندین مدیر و رئیس را گرفت، اما مواد مخدر در حد مصرف نزدیک به هزار نفر در یک زندان وارد می‌شود و بدون اینکه مزاحمتی برای واردکنندگان مجاز!! ایجاد شود، و این در حالی است که بعد از حدود ۱۱ ماه زندان بودن، هنوز نتوانسته‌ام اجازه ورود ۲ جلد کتاب آموزشی را به دست آورم. قابل ذکر است که ورود روزانه چند صد گرم مواد مخدر مختص زندان رجایی‌شهر نیست، که در زندان کچوئی نیز در مقیاسی کوچک‌تر به همین صورت بود و در زندان اوین و بند ۳۵۰ که شرائط بسیار جالب‌تر بود، به این صورت که مواد مخدر دقیقاً توسط زندانبانی که هر روز در اتاق رئیس اندرزگاه بودند و اکثراً با هم غذا می‌خوردند، به قیمتی ارزان توزیع می‌شد و این افراد خدوم!!! نه فقط مشکلی نداشتند که از طرف عوامل نامریی!! کاملاً حمایت می‌شدند.

ب: لواط:

حضرت آیت‌الله با شرمندگی از اینکه مجبورم این مطالب را بنویسم صرفاً از باب تکلیفی است که بر دوش خود احساس می‌کنم برای اطلاع شما بازگو می‌کنم.

در بندهای مختلف زندان رجایی‌شهر، عمل لواط به صورت امری معمولی و قابل پذیرش در آمده است که ظاهراً مسؤولین زندان برای کم‌تر شدن آلودگی‌های آن، وسایل بهداشتی مورد لزوم افراد را آزادانه در اختیار زندانبانان قرار می‌دهند، من از صدها مورد از این روابط که با رضایت طرفین و به صورت آزادانه و شاید صرفاً به خاطر چند نخ سیگار و یا یک بار مصرف مواد صورت می‌گیرد می‌گذرم، من از وضعیتی می‌گویم که در این زندان هر کسی که کمی زیبایی در چهره داشته باشد و احیاناً زوری در بازو نداشته باشد و یا پول خوبی در حسابش نداشته باشد که باج بدهد به دیگران، به زور در سالن‌های مختلف و هر شب در یک اتاق گردانده می‌شود و هر مفعولی صاحبی دارد و از این بابت، پولی به دست می‌آورد و بعد از چند وقت هم او را به دیگری می‌فروشد؛ طبق مشاهده یک زندانی سیاسی، به یک جوان در طول یک شب ۷ مرتبه تجاوز شده است و وقتی صبح به زندانبان شکایت می‌کند، به انفرادی (یا به گفته مسؤولین زندان، سوئیت) منتقل می‌شود بدون اینکه هیچ‌کدام از متجاوزین حتا مورد سؤال واقع شوند.

ولی امر مسلمین... اینجا در زندان رجایی‌شهر تحت امر شما فرزندان و شهروندان کشور تحت امرتان با قیمت دویست و پنجاه هزار تومان اجاره داده می‌شوند و در این سیستمی که شما مسؤولیت آن را دارید هیچ دادرسی نمی‌یابند.

در زندان کچوئی شخصی که ده‌ها نمونه از آن قابل مشاهده است، به اتهام عدم پرداخت نفقه و مهر به زندان آمده است، به صورت مفعول حرفه‌ای حکم آزادی گرفته است.

ج: ضرب، شتم و جرح زندانبانان:



برای زندانیان غیرسفارشی در بسیاری از موارد هیچ‌گونه شأن انسانی قائل نیستند. هر کسی اعم از مسؤول، نگهبان و... به خود اجازه می‌دهد هر نوع کلمات رکیک و هتاکانه‌ای را نسبت به زندانیان روا بدارد و هر زمان که لازم بداند زندانی را با دست، باتوم، زنجیر و یا هر وسیله دیگری مورد ضرب و شتم و حتا جرح قرار دهد و هیچ دادرسی برای مظلوم به‌جز ناله‌ها و ضجه دردآور وجود ندارد، و یا در مورد دیگر، حداقل ۳ مرتبه در طول یک ماه فقط در یک بند که ۱۰ درصد زندانیان رجایی‌شهر را تشکیل می‌دهند، زندانبانان چندین زندانی را به دلایل مختلف با باتوم چنان مورد ضرب و شتم قرار دادند که تمام بدنشان را سیاهی و کبودی در بر گرفته بود و تا چندین روز حرکت را از آنها سلب کرده بود، در یک مورد که فقط صدای آن را می‌شنیدم، زندانی را که ظاهراً از یک زندانبان به دلیل ضرب و شتم شکایت کرده بود، با الفاظ رکیک و با زنجیر و باتوم می‌زدند تا به گفته آنها بگوید غلط کردم و شکایتش را پس بگیرد که البته او نیز بعد از نیم ساعت با بدنی کبود و سیاه رضایت داد و از شکایتش منصرف شد و سپس به خاطر بر هم زدن نظم زندان به انفرادی و یا سوئیت (بند ۱۱) منتقل شد و صد البته خوب است بدانید از سگ‌های موادیاب نیز به‌جای کشف مواد، برای ارباب و زخمی کردن زندانیان استفاده می‌شود.

جناب آقای خامنه‌ای، به جرأت می‌توان گفت هیچ‌کدام از قوانین رفاهی که توسط همین نظام و کشور برای رفاه زندانیان تصویب شده است به اجرا گذاشته نمی‌شود، نه غذای سالم و کافی و نه محیط بهداشتی (مطابق آیین‌نامه) و نه هیچ‌کدام دیگر از امکانات پیش‌بینی شده در قانون در اختیار زندانی قرار نمی‌گیرد و از آنجا که امکان استفاده از مرخصی برای زندانیان در اختیار زندانبانان و مسؤولین زندان (و نه قانون) قرار دارد، هیچ‌کس اعتراض نمی‌کند.

در حکومت شما زندانیان به بیگاری‌های بدون حقوق و یا حقوق اندک، کارگری در سالن‌های سرویس بهداشتی و محوطه زندان گمارده می‌شوند و زندان‌ها به شهر مردگان می‌ماند که باید به هر طریقی فقط از آن خارج شد. البته کسانی که در زندان درآمدهای میلیونی دارند، هیچ نیازی به بیرون رفتن ندارند و هر زمان که بخواهند با هماهنگی مسؤولین زندان و به راحتی چند روزی از مرخصی استفاده می‌کنند.

د: ایدز و سایر بیماری‌های واگیردار:

جمعیت قابل توجهی از زندانیان مواد مخدر و معتادین به بیماری‌هایی همچون ایدز و هیپاتیت مبتلا هستند و هیچ تفکیکی بین بیماران و افراد سالم وجود ندارد و با توجه به مصرف مواد مخدر و شیوع لواط بین این افراد، هر روز بر تعداد افراد مبتلا به بیماری‌های واگیردار افزوده می‌شود. جناب آیت‌الله، اگر به وضعیت اسفبار این زندان‌ها توجه نشود، با توجه به افزایش روزافزون زندانیان و برگشت بدون کنترل آنها به جامعه و خانواده، هر روز به تعداد کسانی که به آلودگی‌های روحی، روانی و جسمی مبتلا می‌شوند افزوده خواهد شد و...

۲- برخورد با زندانیان سیاسی حوادث یک سال گذشته:

جناب آیت‌الله از فجایع بازداشتگاه کهریزک و شهادت برادرانم در آنجا فعلاً چیزی نمی‌گویم، چون می‌دانم به طور کامل می‌دانید در آنجا و توسط چه کسانی چه گذشته است؛ از فجایعی که در خیابان‌ها و کوچه‌ها بر سر مردم آمد می‌گذارم، چرا که شما نیک می‌دانید که کسانی که عکس‌های شما بر سینه و دستشان بود، بر سرخواهران و برادرانم در خیابان‌ها چه آوردند؛ از پدران منتظر فرزند و مادران گریان و قبرهای بی‌صاحب می‌گذرم؛ از بیان به خاک و خون کشیده شدن ده‌ها عزیز هموطنم در خیابان‌ها می‌گذرم و صرفاً به بیان جنایاتی که توسط نهادهای امنیتی و انتظامی دولت و حکومت شما بر سر زندانیان آورده‌اند بسنده می‌کنم.

در مدت ۴ ماهی که در زندان اوین و در بند ۳۵۰ و همین‌طور در زندان رجایی‌شهر بودم، با بیش از ۲۰۰ نفر از زندانیان سیاسی و کسانی که پس از انتخابات به دلایل مختلف بازداشت شده‌اند هم‌سلول و هم‌بند بودم که مطالب ذیل گوشه‌ای از شنیده‌هایی است که هر مورد آن از ده‌ها نفر شنیده شده است و بسیاری را نیز در بند ۲۰۹ دیده‌ام و یا شنیده‌ام:

الف: نحوه بازجویی‌ها:

تقریباً تمام بازجویی‌ها بر خلاف نص صریح قانون، با چشم‌بند و رو به دیوار صورت می‌گیرد، لذا در بیش‌تر مواقع، امکان شناسایی و معرفی بازجویان امکان‌پذیر نیست و در طول بازجویی‌ها سربازان گمنام شما از هیچ رفتار و روش خشونت‌بار و غیرانسانی در برخورد با زندانیان کوتاهی نکرده و نمی‌کنند که در این صورت، می‌توان گفت اگر در این راه، عمدی وجود نداشته باشد، این موارد به راحتی قابل تشخیص و رسیدگی است.



ب: به کار بردن الفاظ رکیک، فحاشی، تحقیرهای لفظی و...

تقریباً تمام کسانی که مورد بازجویی قرار گرفته‌اند، از جمله خود من، بارها و بارها با رکیک‌ترین الفاظ، از فحش‌های جنسی و خانوادگی و اتهامات اخلاقی روبه‌رو شده‌اند، به‌خصوص در بند ۲ الف که تحت‌نظر سپاه اداره می‌شود، الفاظ رنگین‌تر و پر و پیمان‌تری نثار زندانیان و خانواده آنها و به قول خودشان برای خرد و تحقیرکردن زندانی از این الفاظ توسط بازجویان استفاده می‌شود.

ج: تحقیرهای روحی و جنسی:

حداقل ده نفر از زندانیان شهادت می‌دهد که در زمان بازجویی‌ها آنها را مجبور کرده‌اند که برهنه شوند و یا با لباس زیر، ساعت‌ها در بازجویی بایستند و حداقل سه نفر از این افراد شهادت می‌دهند که با باتوم و یا وسیله‌ای شبیه آن مورد تحقیر جنسی قرار گرفته‌اند و حداقل ۲ نفر از اینها کسانی بوده‌اند که تا قبل از بازداشت حاضر بوده‌اند برای جنابعالی جانشان را نثار کنند و حتا انتقادی هم به شما نداشته‌اند.

د: دروغ، تهدید و تطمیع زندانیان برای پروژۀ اعتراف‌گیری:

جناب آقای آیت‌الله، سربازان گمنام شما از هیچ دروغ و نیرنگی برای فریب متهم بی‌دفاع جهت به اجرا گذاشتن پروژۀ اعتراف‌گیری دریغ نکرده‌اند، از بازداشت اعضای خانواده تا صدور احکام دروغین اعدام و نمایش دروغین کودتا. حداقل در ۲ مورد که شاهد آن بودم همسران زندانیان بازداشت شده‌اند و به آنان گفته شده اگر اعتراف‌نامه‌ها را نخوانند برای همسرانشان احکام سنگین صادر خواهد شد و آنها مجبور به اعتراف به کارهای نکرده نموده‌اند، در دو مورد، فرزندان نوجوان و جوان را احضار نموده و از پشت شیشه به زندانی نشان داده‌اند تا با این کار او مجبور شود برای نجات فرزندانش آنچه را که آنها می‌گویند انجام دهد. حضرت آیت‌الله، همه اینها که در زندان‌های امنیتی شما در جریان است، توسط سربازان گمنام شما در وزارت اطلاعات و به‌خصوص سپاه پاسداران به انجام می‌رسد.

ه: دخالت در حریم خصوصی متهمین و ایجاد درگیری‌های خانوادگی:

در بسیاری موارد، به خاطر شنودها و سرک کشیدن‌های قانونی و غیرقانونی نهادهای امنیتی در خصوصی‌ترین و شخصی‌ترین حوزه‌های زندگی افراد و دسترسی بازجوها به این اطلاعات، حربه‌ای بود برای تحت فشار قرار دادن زندانی؛ با استفاده از همین اطلاعات، حداقل در ۳ مورد (من جمله خودم) با همسران متهمین تماس گرفته شده است که تقاضای طلاق کنند و یا با به اجرا گذاشتن مطالبات (مهریه) خود، متهم تحت فشار بیش‌تر قرار بگیرد.

جناب آیت‌الله، بازجویان، وقاحت را به جایی رسانده‌اند که حتا به خود اجازه می‌دهند به همسران جوان زندانیان به دفعات تماس بگیرند تا جایی که آنها مجبور شده‌اند گوشی‌های موبایل خود را خاموش یا تعویض کنند تا از شر این بی‌حرمتی‌ها نجات یابند.

جناب آقای آیت‌الله خامنه‌ای، با جشمان خودم دیدم که در بند ۲۰۹ جوان بیست و چند ساله به خاطر تماس‌های مکرر بازجویان با مادر تنه‌ایش چند بار اقدام به خودکشی کرد.

جناب آقای آیت‌الله، مأمورین اطلاعاتی شما به جایی رسیده‌اند که از همسر جوان یکی از زندانیان خواسته‌اند اگر دوست دارد شوهر و برادر زندانی‌اش از اعدام احتمالی نجات یابد و خود نیز به حبس طولانی محکوم نشود از شوهرش طلاق بگیرد!!! و خدا را شکر می‌کنم که حداقل از این حوادث را در بند ۳۵۰، دو یا سه مورد بیش‌تر ندیدم.

و: ضرب و شتم و جرح:

تقریباً تمام زندانیانی که به بند ۳۵۰ منتقل شده‌اند و با آنها صحبت کرده‌ام، کم یا زیاد و هر کدام به میزان لازم!! مورد نوازش قرار گرفته‌اند که از شرح بسیاری از آنها می‌گذرم و فقط به برخی از انواع ضرب و شتم‌ها اشاره می‌کنم:

- در بند ۲ الف، متهمین را با شوکر (shocker) برقی مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند (با شوکر به آلت تناسلی و سایر نقاط حساس بدنشان می‌زنند).



- در بند ۲ الف، حداقل ۲ نفر از متهمین به محلی در زیرزمین برده شده و دستانشان در دستگاهی که برای کشیدن ناخن بوده قرار داده شده است.

- ده‌ها زندانی که در بند ۲ الف اوین بوده‌اند، گفته‌اند که با کابل و باتوم به دفعات متوالی مورد ضرب و شتم و جرح قرار گرفته‌اند.

- حداقل سه نفر از متهمین بند ۲ الف می‌گویند به آنها قرص‌های رنگی داده شده که آنها را از حالت عادی خارج کرده است و اثرات آن در بعضی افراد تا مدت‌ها در بند ۳۵۰ قابل مشاهده بوده است.

- در بند ۲۰۹، متهمین را برای تنبیه در سرمای شب‌های زمستان صرفاً با لباس زیر، ساعت‌ها در فضای باز رها می‌کنند، از جمله خود من که بیش از ۶ ساعت فقط با لباس زیر در نیمه‌شب اواسط دی‌ماه در فضای باز رها شدم و بعد از گذشت چند ماه، هنوز آثار آن باقی است و به مداوای طولانی مدت نیاز دارد.

- ده‌ها نفر که در بند ۲۰۹ بوده‌اند از ضربات ناگهانی با اجسامی مثل پرونده بر سر و صورت، ضربات مشت به گلو، سیلی زدن‌ها، مشت‌ها و لگدها، بشین و پاشوهای طولانی و زیاد، به سینه و صورت خواباندن متهم در اتاق بازجویی و ده‌ها مورد شکنجه و آزار و اذیت‌های روحی و جسمی دچار صدماتی شده‌اند که اثرات آن در برخی افراد هنوز بعد از ماه‌ها قابل مشاهده است.

جناب آقای آیت‌الله، مطالب گفته شده فقط گوشه‌ای از شرائطی است که سربازان گمنام شما بر سر متهمین بی‌دفاع آورده‌اند.

۳- نحوه برگزاری دادگاه‌های علنی و غیر علنی:

الف: دادگاه‌های غیر علنی:

اساساً دادگاه‌های غیر علنی، به جز برخی موارد اندک، نه از لحاظ ساختاری و نه از لحاظ محتوایی با هیچ‌یک از قوانین داخلی منطبق نبوده است و معمولاً بدون حضور وکیل و یا حتی نماینده دادستان تشکیل و با چند سؤال و جواب ساده، قاضی در نهایت با صدور همان حکمی که قبلاً با جویان گفته بودند دادگاه به پایان می‌رسد. البته قابل ذکر است که در بسیاری از موارد، من جمله قاضی شعبه ۲۸، متهمین را با ترساندن از حکم سنگین و به تعویق افتادن طولانی دادگاه، از گرفتن وکیل منع می‌کنند و قضات شعبه ۱۵ از پذیرش بسیاری از وکلای مستقل خودداری و متهم را مجبور کرده‌اند تا از وکلای مورد تأیید و سفارشی‌های قاضی و دادگاه استفاده نمایند.

جناب آقای آیت‌الله، از تعداد و درصد احکامی که با تمام فشارها در دادگاه‌های تجدید نظر، توسط این دادگاه‌ها نقض شده است، می‌توان به عمق فضاخت و بی‌قانونی دادگاه‌های بدوی و مراحل تحقیق پی برد. احکام اعدامی که به سه سال زندان تبدیل شده‌اند، احکامی که شش سال بوده، به یک سال تبدیل شده‌اند، خود به خوبی نمایانگر افتضاحات دادگاه‌های انقلاب هستند.

ب: دادگاه‌های علنی:

جناب آقای آیت‌الله

در سال ۱۳۸۸ چندین دادگاه تحت عنوان دادگاه‌های علنی با حضور فله‌ای متهمین مرتبط و غیرمرتبط برگزار شد و امید دارم و یا احتمالاً شما نیز به مانند ما صرفاً از تلویزیون به تماشای آنها نشست‌ه باشی و سربازان گمنامت در سپاه و وزارت اطلاعات در مورد چگونگی برگزاری آنها و چگونگی آماده‌سازی نمایش‌ها با شما سخن نگفته باشند و از آنجا که برای فردی چون شما توجیه نداشتند و حتماً قابل پذیرش نخواهد بود، من به عنوان یک روزنامه‌نگار که در طول یک سال اخیر در زندان بودم و تقریباً با تمام کسانی که در دادگاه‌ها صحبت کرده‌اند، از نزدیک مذاکره کرده‌ام، در ادامه گزارشی از مقدمه تشکیل این به اصطلاح دادگاه‌ها را نیز به شما ارائه می‌دهم.

۱- نحوه وادار کردن زندانیان به تن دادن به اعترافات:

الف: تهدید به بازداشت برخی از اعضای خانواده:

حداقل در ۲ مورد، از افرادی که در دادگاه‌ها علیه خود و دیگران صحبت کردند، همسرانشان توسط این نهادها بازداشت شده بودند و به آنها گفته شده بود اگر قبول نکنند، برای همسرانشان احکام سنگین صادر می‌شود که بعد از پذیرش حضور در دادگاه، همسرانشان شب قبل یا روز قبل آزاد شده بودند.



- در یک مورد، نهادهای امنیتی شما وقتی با مقاومت زندانی روبه‌رو می‌شوند، فرزند نوجوان وی را بازداشت و از پشت شیشه وی را در مقابل پدرش بازجویی می‌کنند و او را تهدید می‌کنند که اگر وی همکاری نکند، فرزندش را به اتهام فروش چند کیلو!!! مواد مخدر بازداشت می‌کنند و به خاطر آبروی دختر جوانش مجبور می‌شود از آبرو و حیثیت خود بگذرد و در دادگاه صحبت کند.

- در حداقل سه مورد از کسانی که در دادگاه‌ها صحبت کردند، نهادهای امنیتی شما با تحت فشار گذاشتن زندانیان از طریق افشای مسائل خصوصی زندگیشان، از جمله تصاویر فیلم‌ها و یا اطلاعات به‌دست آمده از شنودها و ردگیری‌های غیرقانونی، موفق به گرفتن اعترافات بعضاً دروغین شدند.

۲- افرادی که در دادگاه‌ها حضور پیدا کرده‌اند:

الف: شخصیت‌های سیاسی:

جناب آقای آیت‌الله، سربازان گمنام شما در بازجویی‌ها با افتخار از خرد و تحقیر کردن این افراد سخن می‌گفتند و آن چیزی که از شادی‌ها و هلهله‌هاشان به نظر می‌رسید، بوی تعفن انتقام‌جویی بود، انتقام از محبوبیت برخی از این افراد که به گفته آنها باید شاخشان شکسته می‌شد که بحمدالله سربازان گمنام شما با استفاده از غیرانسانی‌ترین و وحشیانه‌ترین اعمال، این کار را انجام دادند که من در مورد این افراد سخن نمی‌گویم، چون امیدوارم شخصیت‌های سیاسی که در دادگاه‌ها صحبت کردند، خود از لاک منفعت‌طلبی و ترس خارج شده و به حرمت خون صدها جوان رشید این مملکت که در حمایت از آنها در خیابان‌ها به خاک و خون کشیده شدند، بگویند در زندان‌ها بر سرشان چه آمده است و با این کار، دوباره به آغوش مردم باز گردند.

۳- زندانیان غیرسرشناس:

زندانیان غیرسیاسی که در دادگاه‌ها علیه خودشان و جنبش سبز صحبت کردند غالباً افرادی بودند که مجبور شده بودند در مورد وابستگی‌شان به سازمان‌ها و گروه‌های مخالف نظام صحبت کنند تا سربازان گمنام شما بتوانند به مردم بقبولانند که معترضین و مردم بی‌دفاع که در خیابان‌ها به خاک و خون کشیده شده بودند وابسته به خارج و سازمان‌های ضدانقلابی و تروریستی بوده‌اند تا بلکه بدین طریق جنایت‌های خود در خیابان‌ها و بازداشتگاه‌ها و زندان‌ها را توجیه کنند. برای همین هم تقریباً از هر گروه و سازمان تروریستی و به اصطلاح ضدانقلابی، چند نفر در این نمایش حضور داشتند، که من در ادامه به برخی از این افراد اشاره می‌کنم:

- حداقل ۶ نفر، از جمله ۲ نفری که در روزهای پس از حوادث روز عاشورا اعدام شدند، اساساً قبل از انتخابات بازداشت شده بودند و هیچ فعالیتی در انتخابات نداشتند، که سه نفر از آنها هم اینک زندانی هستند و یکی از اینها نیز زیر اعدام قرار دارد؛ تا روزی که آن نوشته‌ها را در مقابلشان گذاشته بودند به دلیل در انفرادی بودن، از حوادث پس از انتخابات آگاهی نداشتند و صرفاً به دلیل اینکه بازجوها به آنها گفته بودند که اگر این حرف‌ها را در دادگاه و یا تلویزیون بگویید نجات پیدا می‌کنید، دست به چنین کاری زده بودند.

- حداقل سه نفر از کسانی که در دادگاه به انجام اقداماتی از جمله آتش زدن کیوسک و همین‌طور مسجد و یا بانک در تاریخ ۸۸/۳/۲۵ اعتراف کردند اساساً شب ۲۳ خرداد توسط نیروهای امنیتی شما بازداشت شده بودند تا برای انجام چنین نمایش‌هایی مورد استفاده قرار گیرند.

جناب آقای آیت‌الله، مأمورین امنیتی شما در سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات، برای اثبات ادعای وابستگی اعتراضات به حق مردم در خیابان‌ها، به هر اقدامی دست زدند، کافی است شما زمان بازداشت اعتراف‌کنندگان با اظهاراتشان در دادگاه‌های نمایشی را بررسی کنید.

۳- مراحل آماده‌سازی افراد برای حضور در دادگاه‌های نمایشی:

بعد از اینکه زندانیان تحت فشارهای ویران‌کننده جسمی و روحی، از ضرب و جرح قرار گرفته تا هتاک و فحاشی و تا تهدید و تطمیع نیروهای امنیتی شما، مجبور می‌شدند حضور در دادگاه‌ها را بپذیرند، اوراق تایپ‌شده‌ای که در اختیارشان قرار می‌گرفت تا با خواندن و تمرین کردن آن متون در دادگاه نقش خود را بهتر و جذاب‌تر بازی کنند. و برای این امر متون تایپ‌شده توسط زندانی مجدداً نوشته می‌شد تا در دادگاه‌ها خواندن از روی آنها طبیعی‌تر جلوه کند و در صورت لزوم، دست‌نویس‌ها توسط سایت‌های خبری نهادهای امنیتی منتشر شود تا دادگاه‌ها و اعترافات، طبیعی‌تر جلوه کند.



آقای آیت‌الله، از روزهای قبل بسیاری از این افراد توسط برخی از بازجویان خاص مورد آزمایش قرار گرفتند و برای اجرای بهتر نقش، مجبور بودند چندین و چند بار مطالب را در حضور بازجوها تکرار کنند و حتا به آنها در مورد چگونگی حرکت دست و صورت و نحوه بیان، مطالب آموزشی و تذکرات لازم داده شده بود.

- برگزاری تمرین‌های نهایی در محل دادگاه‌ها: روز قبل از تشکیل دادگاه‌ها، زندانیان به محل دادگاه برده می‌شدند و در حضور قاضی صلواتی و یا دادستان وقت و یا آقایان دادیار و بازپرس، متون را در مقابل دوربین‌های صدا و سیما و برخی خبرنگاران وابسته اجرا می‌کردند و در حین اجرا تذکراتی برای بهتر شدن نقش، از کارگردانان گمنام شما دریافت می‌کرده‌اند. جالب اینجاست که در یکی از موارد، که زندانی بخت برگشته در دادگاه اصلی به‌خاطر حضور تماشاگران، دست و پای خود را گم می‌کند و نمی‌تواند نقش خود را خوب بازی کند، برنامه ۲۰:۳۰ تصاویر و گفته‌های وی در تمرین روز قبل را پخش می‌کند و آقای شمشادی مجری این برنامه خبری، احتمالاً به اشتباه، در حالی سخنان اعتراف‌کننده در دادگاه را پخش کرد که پشت سر وی خالی از تماشاگران و دیگر زندانیان بود.

جناب آقای آیت‌الله! توجه داشته باشید که این تمرینات نه توسط تعدادی سرباز گمنام که توسط عمال قوه قضائیه، قاضی ارشد آن و دادستان وقت تهران که مورد حمایت همیشگی شما بوده است، صورت می‌گرفته است.

- شب قبل از دادگاه، زندانیان متناسب با گفته‌هایی که قرار است در دادگاه بگویند، اصلاح (سر و صورت) می‌شدند تا چهره‌ای متناسب با نقششان داشته باشند. یکی از مضحک‌ترین بخش‌های این دادگاه‌ها وقتی بود که به دلیل عدم هماهنگی سربازان گمنامان در سپاه و وزارت، یک نفر در دو زمان مختلف با دو آرایش مختلف در برنامه‌سازی نمایش، دو اعتراف تقریباً متضاد انجام داد و جالب‌تر آنکه قاضی محترم شما به جرم هر دو اتهام متضاد که در دو روز و دو منطقه مختلف رخ داده بود، حکم اعدام و ۱۰ سال زندان صادر کرده است، در حالی که وی اساساً در آن روز در بازداشت به سر می‌برده است.

- ۱۲ نفر از افرادی که قرار بود در دادگاه صحبت کنند برای امتحان نهایی!! به حسینیه و یا مسجدی در طبقه سوم دادگاه برده می‌شوند که در حضور سعید مرتضوی متن‌های خود را بخوانند و بعد از تأیید ایشان، ۹ نفر از آنها فردای آن روز در دادگاه صحبت می‌کنند و البته دادستان به آن قول شرف!! می‌دهد که آنها را فردای دادگاه آزاد کند، که نکرد.

جناب آقای آیت‌الله، حتماً مضحک خواهد بود در مورد دادگاهی که با این شرایط تشکیل می‌شود حرف از آیین دادرسی، حقوق شهروندی، حقوق انسانی و... زده شود، اما به جهت اطلاع می‌گویم که هیچ‌یک از حاضرین در آن دادگاه‌ها نتوانستند و یا بهتر بگویم نگذاشتند از وکلای خود استفاده کنند و به اجبار وکلای خود را عزل کردند و از وکلای خود فروخته که توسط قضات و یا آقای دادستان و یا نهادهای امنیتی شما تعیین می‌کردند تن بدهند، و صد البته همان وکلای تسخیری، هیچ‌وقت با این زندانیان ملاقات و گفت‌وگویی نداشتند و حتا هرگز اجازه دسترسی به پرونده‌های متهمین را نداشتند و فقط برای سیاهی‌لشگر در دادگاه‌ها حضور پیدا کردند و بسیاری از آنها حتا وکالت‌نامه امضا شده‌ای هم در اختیار نداشتند.

جناب آقای آیت‌الله! نمی‌دانم بعد از انتشار این نامه چه سرنوشتی پیدا خواهیم کرد، نمی‌دانم شاید در دادگاه‌های عادلانه سربازان گمنامت با زیر پا گذاشتن شرافت و انسانیت حرف‌ها و نوشته‌هایم را تکذیب کنم و اعتراف کنم در این مدت که در زندان بودم توسط رژیم صهیونیستی و عوامل استکبار تحریک شده‌ام تا نسبت به نظام مقدس شما توطئه کنم و یا نمی‌دانم، شاید اعتراف کنم سفیر انگلستان و فرانسه و رابط سازمان‌های جاسوسی غربی این حرف‌ها را به من آموزش داده‌اند، اما امروز در سلامت و آزادی کامل، به خدای بزرگ و ائمه اطهار و همین‌طور به خون تمام شهدای راه آزادی به‌خصوص شهدای یک سال اخیر سوگند یاد می‌کنم، اعلام می‌کنم ضمن اینکه این مطالب عین واقعیت رخ داده در زندان‌های تحت امر شماسست، هیچ هدفی جز تلاشی در راه اصلاح امور، همین‌طور انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت‌الملوک نداشته و ندارم.

جناب آقای آیت‌الله، کاش حاکمان صدای ملت خود را قبل از آنکه دیر شود می‌شنیدند تا لازم نبود ملت‌ها برای رساندن صدایشان به حاکمان، شیشه‌ها را بشکنند.



مهدی محمودیان

روزنامه‌نگار در بند

شهریور ۸۹

[زندان] رجایی شهر [کرج]

**هفتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۸ مهر ۱۳۸۹ (۲۸ استفتاء)****متن فارسی****«با این عملکرد، آیا ما عاقبت به خیریم؟! ۲۸ سؤال از رهبری»****مردم ما، به هیچ وجه، از آزادی بیان بهره‌ای ندارند. خفقان گسترده‌ای، زبان مردم را از کار انداخته است****شخص شما، شاید تنها کسی هستید که از لذت غلیظ آزادی بیان در این سرزمین بهره‌مند است**

سلام به محضر رهبر گرامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

قابلیت شب‌ها و روزهای زندان، در این است که فرد زندانی می‌تواند دوستان دیرین خود را به سلول خویش فرا بخواند، و در خیال با آنان به گفت و شنود پردازد. یکی از هم‌نشینان همیشگی سلول من، شخص حضرت‌عالی هستید. حضور شما در سلول تنهایی من، این حُسن را داشته است که بسیاری از ندانسته‌های خویش را با شما در میان گذارم، و در همان خیال از شما پاسخ گیرم. اخیراً اما با پرسش‌هایی روبه‌رو شده‌ام که پاسخ به آنها از جانب شما، می‌تواند برای مردم و مسؤولین ما راهگشا باشد، و بسیاری از موانع را از پیش پای ما و شما بردارد. من، متعمدانه شأن این پرسش‌ها را به ساحت استفتاء می‌برم تا مرجعیت و رهبری شما را توأمان مخاطب قرار دهم.

رهبر گرامی!

من کشوری می‌شناسم که در فساد غلت می‌زند. در قتل و غارت و آدم‌کشی سابقه طولانی دارد. قلدر است. قلچماق است. در پیشگاه بسیاری از مردم جهان، در مدار نفرت قرار دارد. شما از او جز به «دشمن» یاد نمی‌کنید. این کشور، فاسد است. فاجر است. شیطان است. شیطان بزرگ است. آمریکاست. جلوی چشم این کشوری که ما او را «عقرب جراه» توصیف می‌کنیم، انقلاب اسلامی ما پا گرفت. برخلاف میل او. انقلابی که آرزوه‌های فراوانی با او گره خورده بود. انقلابی که قرار بود انسان و انسانیت را برای بشری که از دایره بشریت بیرون افتاده بود، به نمایش گذارد. انقلابی که آمده بود آزادی را به وجاهت راستینش، باز بَرَد. انقلابی که در وعده‌هایش، جز رواج عدل و راستی و رشد و تحمل مخالف هیچ نبود. انقلابی که با تمامی قامت خویش، بر سر صیانت از فرهنگ این مرز و بوم اصرار می‌ورزید، و همه مرزهای انسانی را پیش روی خود می‌دید. امروز، سی و دو سال از برپایی این انقلاب می‌گذرد. انقلابی که بخش وسیعی از عمر خود را از رهبری شخص شما بهره‌مند بوده است. بنا به خواست و هدایت شما، خیز برداشته، و بنا به تشخیص حضرت شما، بر جای نشسته است. به چپ رفته، یا به راست متمایل شده. فریاد کشیده، و یا سکوت کرده است. من کاری به این ندارم که امروز، مردمان کشور فنلاند، از رتبه اول کیفیت زندگی، و مردمان آمریکا از رتبه یازدهم، و مردمان کشور ما، از رتبه هفتادونهم کیفیت زندگی برخوردارند، اما می‌خواهم بدانم به لحاظ «فرهنگی»، که تخصص و گرایش محوری انقلاب ما بوده است، امروز ما، در کدام مرتبه از دنیای فهم قرار داریم. من در این پرسش‌ها، به سراغ پرتاب «ماهواره امید»، و دانش غنی‌سازی اورانیوم، و سلول‌های بنیادین در کشورمان نرفته‌ام؛ چرا که دستاوردهای این‌چنینی، نه چیزی است که ما را از ورشکستگی برهانند؛ که اگر کم‌ترین نسبتی میان دستیابی به این دستاوردها، و برقراری و بقای یک نظام حکومتی بود، شوروی سابق، با آن ابرقدرتی بلامنازعش، و موشک‌های هسته‌ای و ماهواره‌های مریخ‌پیمایش، فرو نمی‌پاشید و به موزه‌های عبرت جهانیان نمی‌پیوست. همه داشته‌ها و نداشته‌های ما، تنها آنجا که به حوزه فرهنگ و اخلاق اجتماعی ما مربوط است، می‌تواند بر درستی یا نادرستی رفتار ما انگشت نهند. از همین روی، من پرسش‌های فرهنگی، و اخلاقی و اجتماعی خود را، در نسبت با همان «دشمن»، یعنی پای ثابت اشارات شما مطرح می‌کنم. به زعم همه ما، کشور آمریکا، به لحاظ فرهنگی، که همان تخصص محوری انقلاب ما باشد، از هم دریده، و بنیان نظامات اجتماعی‌اش، به هم ریخته است. این مقایسه، درست‌ترین و شاید جوانمردانه‌ترین مقایسه‌ای است که می‌تواند تکلیف بسیاری از ما را روشن سازد.



من در این پرسش‌ها، هرگز سراغی از داشته‌های تکنولوژیک، و پیشرفت‌های علمی، و وضعیت تولید و کار و معیشت و رفاه و ثروت آمریکایی‌ها در نسبت به خودمان نگرفته‌ام. فقط به همان ساحتی ورود کرده‌ام که در نقطه مرکزی علایق، و وعده‌های اولیه انقلاب اسلامی ما بوده است. این شما، و این پرسش‌هایی که من، از رهبر، و از مرجع تقلید بسیاری از مردمان ایران و جهان می‌پرسم. استفتائاتی است که پاسخ شخص شما را می‌طلبد. پیش از مطرح کردن این پرسش‌ها اما بگویم که من، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در آمریکا بوده‌ام. و تا حدودی با چند و چون حساسیت‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی مردمان آمریکا آشنایی دارم. به شوق انقلاب و وعده‌های آسمانی آن بود که دست از همه چیز شستم و به آغوش میهنم شتافتم. و از همه نقاط کشورم، محروم‌ترین مناطق را برای خدمت برگزیدم: سیستان و بلوچستان، هرمزگان، و منطقه محروم بشاگرد. و سال‌ها نیز در همین وادی دست به قلم بردم و آثار هنری برآوردیم. مجموعه مقالات اینجانب با عنوان «جهان پس از آمریکا» نشان‌دهنده این است که من بیش از زوال آمریکا، به تجلی و درخشش انقلاب اسلامی ایران چشم داشته‌ام. پس، غرض و نیت من از گزینش و مطرح کردن این پرسش‌ها، شیدایی من نسبت به آمریکا نیست. تعارضات آشکاری است که در این سی و دو سالگی انقلاب اسلامی، بر طبق صدق می‌نهم تا مقام شامخ شما، به یک‌یک آنها پاسخ گوید، و مرا، و جمع بسیاری را از ابهام و بُت به در آورد:

۱- حریم خصوصی مردمان، و رعایت حدود آن، یکی از حساسیت‌های حتمی ادیان ابراهیمی، و به‌ویژه دین مبین اسلام، و بالأخص مذهب تشیع بوده است. آموزه‌های دینی ما، سرشار از توصیه‌هایی است که ما را به حفظ حریم خصوصی مردمان تحکم می‌کند. چه مسلمان، و چه غیرمسلمان. در سال‌های پس از پیروزی انقلاب، ورود به حریم خصوصی مردم توسط مأموران حکومتی، به امری رایج و بدیهی بدل شد. این روند، آن‌قدر آشکار و ملموس است که نیازی به تحقیق و پیگیری ندارد. تازه‌ترین، و فاحش‌ترین نمونه آن، هجوم اوباشان مذهبی، در ساعت سه بعد از نیمه‌شب، به منزل شخصی آیت‌الله صانعی در شهر قم است. در این هجوم طراحی شده که تحت همراهی و حمایت نیروهای انتظامی صورت پذیرفت، اوباشان مذهبی با دیلم، در ورودی دفتر و منزل ایشان را دریدند و از جا کردند و به اندرونی خانه ایشان هجوم بردند و به تخریب اموال، و ایجاد رعب و هراس همت ورزیدند. در آمریکایی که ما و شما می‌شناسیم، حریم خصوصی مردمان، شدیداً توسط قانون و مجریان قانون تحت محافظت است و ورودکنندگان به این حریم، با عکس‌العمل شدید دستگاه قضا مواجه می‌شوند. گرچه، اتفاقات خارج از روال نیز صورت می‌پذیرد، اما روح جاری قانون، بنا بر صیانت سفت و سخت از حریم خصوصی مردمان دارد. حتا شنوهای تلفنی مردم پس از حادثه تروریستی یازده سپتامبر، با عکس‌العمل معترضانه و نابخشودنی مردم روبه‌رو شد. همان چیزی که در کشور ما، تفریح مأموران حکومتی به شمار می‌رود. با این توصیف، مشخص بفرمایید که در خصوص حفظ و صیانت از حریم خصوصی شهروندان، قوانین و هیأت حاکمه آمریکا به اسلام و مسلمانی نزدیک‌ترند یا خود ما؟

۲- در آمریکا، اقلیت‌های دینی، و حتا بی‌دینان و شیطان‌پرستان، از همان آزادی برخوردارند که مردمان مسیحی آمریکا. اقلیت‌های دینی، در همه ایالت‌های آمریکا، اجازه احداث بناهای عبادی و اجتماعی مخصوص خود را دارا هستند. در این میان، مسلمانان، از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. در جوار برج‌های دوقلوی تخریب‌شده نیویورک، مسلمانان قطعه‌زمینی را برای احداث مسجدی بزرگ خریداری کردند. عده‌ای از متأثرین حادثه یازده سپتامبر، بنا بر اعتراض گذاردند تا از احداث این مسجد جلوگیری کنند. همان کاری که در کشور خودمان با همت «نیروهای خودجوش» صورت می‌پذیرد و کسی هم پاسخگوی رفتار سخیف آنان نیست. دستگاه قضائی آمریکا اما، با اقتدار، حق را به مسلمانان نیویورک داد و اکنون این مسجد، با کمی فاصله از مکان برج‌های دوقلو، در حال احداث است. اقلیت‌های دینی کشور ما، انصافاً تا پیش از انقلاب، به شکل سنتی، از آزادی بیش‌تری برخوردار بودند. می‌توانستند در همه دوایر دولتی استخدام شوند و از نردبان مسئولیت‌های جامعه بالا روند. بعد از انقلاب اسلامی، آنان محدود و محدودتر شدند. مثلاً در یک قلم، ما هرگز به اهل سنت خود، اجازه نداده‌ایم در تهران، مسجدی بنا کنند و بی‌واهمه به عبادت پردازند. در روز روشن، ما عبادتگاه درواپش خود را تخریب می‌کنیم. زنانی از ادیان رسمی کشورمان را که اعتقادی به حجاب ندارند، مجبور می‌کنیم که پوشش بانوان خود ما را به تن کنند. در میان همه مسؤولان کشورمان (غیر از نمایندگی مجلس)، یک مسیحی، یک یهودی، یک زرتشتی به چشم نمی‌خورد. و تا این اواخر، حتا تحصیل‌کرده‌های اهل سنت نیز، اجازه حضور در مسئولیت‌های کشور را نداشتند. پرسش اینکه، آیا ایشان، با همه خصلت‌های نامناسبی که دارند، به خدا، و به آموزه‌های پیامبران الهی نزدیک‌ترند یا ما؟

۳- کشور ما، اول کشور پرمصرف مواد مخدر در جهان است. تجسم اینکه جمع کثیری از مردان و زنان و دختران و پسران ما به مصرف مواد مخدر مشغولند، نه براننده انقلاب اسلامی، که براننده هیچ حکومت و حاکمیتی نیست. روی بردن مردم ما به مصرف مواد افیونی، آن هم فراتر از مردمان همه کشورها، نشان از تزلزل بسیاری از مناسبات اجتماعی و انسانی در جامعه ما دارد.



سخن گفتن از غنی‌سازی اورانیوم در کشور، آنگاه پسندیده بود که ما بر یک چنین مفاسدی خط بطلان می‌کشیدیم و تکلیفشان را یکسره می‌کردیم. دستیابی به دانش هسته‌ای و سلول‌های بنیادین و پرتاب ماهواره امید، در جامعه‌ای که جمعیت فراوانی از جوانانش به خماری در افتاده‌اند، بیش‌تر به هیبت مردی شباهت دارد که موهای خود را روغن و شانه زده، و کراوات بسته، اما پای‌افزار او دمپایی است. و باز تجسم اینکه به نسبت جمعیت، مردمان ما، بیش از مردمان آمریکا به مصرف انواع مواد مخدر معتادند، آنجا به آزار فکری ما می‌انجامد که انقلاب خویش را انقلابی فرهنگی و رهایی‌بخش بدانیم. با این مقدمه، پرسش من از شما این است که آیا آمریکایی‌ها - در خصوص مواد مخدر - با فرهنگ‌تر از ما نیستند؟ که آنان کافرند، و ما با مغز اسلام سروکار داریم؟ و آیا حاکمیت موجود در آمریکا، دلسوزتر از حاکمان خود ما نسبت به مردم خویش نیستند؟ که در آنجا سرمایه، حرف اول را می‌زند و در کشور ما اسلام ناب؟

۴- مردمان آمریکا به‌گونه‌ای تربیت شده‌اند که اغلب دروغ نمی‌گویند، و از دروغ و دروغگو متنفرند. این اخلاق جاری، به صورت یک فرهنگ رایج، در همه ارکان حکومتی نیز رخنه کرده است. موارد استثنایی، در هر حوزه، من جمله دروغ‌گویی مردم و مسئولین، امری بدیهی است. صورت کلی اما همان است که گفته آمد. یک مسئول حکومتی در آنجا، اگر دروغ بگوید، از جایگاه مسئولیتی‌اش ساقط می‌شود. دامنه این مسئولیت‌ها، هر چه به سمت رأس هرم و مسئولین برتر کشور می‌رود، سخت‌گیری‌ها نیز تشدید می‌شود. امکان دروغ‌گویی یک دادستان آمریکایی، تقریباً محال است. مگر در موارد نادر. در کشور ما چه؟ دادستان ما، به راحتی سر کشیدن یک جرعه آب، دروغ می‌نویسد، و دروغ خود را در سراسر کشور منتشر می‌کند. از باب نمونه، حادثه قتل «زهرا کاظمی» را سکنه، و مرگ ناشی از سلاخی جوانانمان در کهریزک را، متأثر از بیماری مننژیت بیانیه می‌دهد. به گمان حضرت شما، در همین خصوص دروغ‌گویی مسئولین، آنها، به خدا و آموزه‌های دینی ما نزدیک‌تر نیستند؟

۵- از شخص حضرتعالی درباره «حق و تو» فراوان شنیده‌ایم. که بنایی ظالمانه و غیرعقلانی و غیرانسانی است. آمریکایی‌ها، یکی از دارندگان حق و تو، در سازمان ملل هستند. و از آن طریق، به سایر کشورها جفا می‌کنند. در کشور ما نیز، گونه‌ای از حق و تو در جریان بوده است. داستان «خودی و غیرخودی» و نظارت استصوابی، یک حق و توی نانوشته است. حقی که ما، با تأسی بدان، دوستان خود را بر مسندها و موقعیت‌ها می‌نشانیم، و غریبان را از آن دور می‌سازیم. با این تفاوت، که آمریکایی‌های جهان‌خوار، حق و تو را نه درباره مردم خود، که در حق بیگانگان و دیگر کشورها اعمال می‌کنند؛ و ما، در کمال شهامت، حق و توی خویش را مثل ساطوری بُرنده، در میان مردم خویش می‌نهمیم. آنها کافرند و ما مسلمان. به نظر شرعی شما، آنان که کافرند، آیا مردمی و مردم‌دوست هستند، یا ما که مسلمانیم و بهره‌مند از هزارهزار حدیث و آیه مغایر؟

۶- حضرت شامخ شما، شاید جزو معدود رهبران تاریخ است که فراوان سخن گفته است. کم‌تر رهبری به قدر شما سخن گفته و می‌گوید. و البته، سخنان نغز و موعظه‌گون. اطمینان دارم از اینکه می‌توانید به راحتی، در هر موضوع، بدون دغدغه ورود کنید و مفصل سخن بگویید، لذت می‌برید. این لذت اما، محدود به شخص حضرت شماست. از خود شما که فاصله بگیریم، این لذت، کم و کم‌تر می‌شود. به مردم که می‌رسد، چیزی از طعم آن باقی نمی‌ماند. به راستی که مردم ما، در بازگو کردن مکنونات قلبی خویش، محدود و در تنگنایند. شاید به همین دلیل است که واگویه کردن مسائل ختنی، در رسانه‌های ما به افراط گراییده است. مردم ما، به هیچ وجه، از آزادی بیان بهره‌ای ندارند. خفقان گسترده‌ای، زبان مردم را از کار انداخته است.

امام علی علیه‌السلام در فرمان شورانگیز خود به مالک اشتر، او را به آن‌چنان شیوه‌ای از حکومتداری ترغیب می‌کند که زبان یک فرد ضعیف، در برابر حاکم به «لکنت» نیفتد. متأسفانه مردم ما، در هر کجا، و حتا در پیشگاه شما، به لکنت می‌افتند و از گفتن صریح هر آنچه در دل دارند، اجتناب می‌ورزند. ترس از تجربه‌های داغ و درفش، زبان گویای مردم ما را به کام و نیام فرو برده است. و شخص شما، شاید تنها کسی هستید که از لذت غلیظ آزادی بیان در این سرزمین بهره‌مند است. برخلاف مردم آمریکا، که صغیر و کبیرشان از این لذت متنعم‌اند. در آنجا، مردم، بدون لکنت، و بسیار روان، با بزرگان خود سخن می‌گویند و حتا مفاسد آنان را در حضورشان به رخ می‌کشند. درست مثل آن عرب یک لاقبا، که به خلیفه اول گفت: «اگر کج بروی با این شمشیر راست می‌کنم». در این باب نیز می‌بینیم آمریکایی‌ها به آموزه‌های دینی ما راغب‌تر بوده‌اند و آن را عملی نیز کرده‌اند. آیا شیوه حکومتی آنان، در همین محدوده آزادی بیان، از سنت‌های الهی و اسلامی ما تعبیت نمی‌کند؟ و ما که در کنار سفره گسترده این آموزه‌ها حضور داریم، آیا بی‌بهره از آنها نیستیم؟

۷- اطمینان دارم خود حضرتعالی نیک می‌دانید که نظامیان آمریکا، هرگز اجازه دخالت در امور سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشورشان را ندارند. دادگاه‌های فعال، سخت مراقب کوچک‌ترین تخطی نظامیان هستند. کدام نظامی در آنجا جرأت می‌کند برای یک نماینده مجلس خط و نشان بکشد؟ کجا نظامیان آمریکایی، رسماً آستین‌ها را بالا می‌زنند و در زیر و بالای انتخابات کشورشان دخول می‌کنند و با راه‌اندازی کارناوال‌هایی از لباس شخصی‌ها و نیروهای خودسر، و البته با هماهنگی کامل با آنان، به ستادهای تبلیغاتی رقیبان انتخاباتی هجوم می‌برند و با مهر و موم و تخریب



اموال مردم، فضا را برای پیروزی هر آن کس که خود می‌خواهند، فراهم می‌کنند؟ نظامیان آمریکایی، آن قدر به امنیت داخلی و خارجی خود بها می‌دهند که هیچ فرصتی برای ورود به حوزه‌های اقتصادی یا سایر حوزه‌های بی‌ربط ندارند. درست برخلاف نظامیان ما که اکنون، هم در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی یک پای محکم مداخلات داخلی و خارجی‌اند، و هم بسیاری از منصب‌های فرهنگی و اجتماعی را در سطح کشور اشغال کرده‌اند. اگر نگاهی به لیست اسامی نظامیان در هر کجا ببیند، بر این نکته با ما هم‌رأی خواهید شد که از صدا و سیما تا شهرداری تا ریاست مجلس تا استانداری‌ها و فرمانداری‌ها و وزارتخانه‌ها و نمایندگی مجلس، همه جا نظامیان، پای در رکاب خروج از عهد قانونی خویش‌اند. با همان اخلاق اطاعت‌تشیلاتی که ذاتی نظامیان است. با این مقایسه کوتاه، قبول دارید که آمریکایی‌ها، با کنار گذاردن نظامیان از هر مداخله بی‌ربط، نسبت به ما که مشکلات جاری خود را با تحکم نظامیان مرتفع کرده و می‌کنیم، از رشد همه‌جانبه و نافذتری برخوردارند؟

۸- با پیروزی انقلاب، ما به رسانه‌های جمعی خود وعده دادیم که آنان را از آزادی در تحلیل‌ها و پیگیری‌ها و افشای مفاسد و انتشار باورهای خاص و عامشان، برخوردار خواهیم ساخت. وضعیت فعلی مطبوعات ما، در این سی و دو سالگی انقلاب، بسیار اسفبار و مُشرف به موت است. گردی از مرگ بر سر مطبوعات و رسانه‌های دولتی افشاندیم و اسمش را «جریان آزاد اطلاعات» گذارده‌ایم. در هیچ کجای دنیای فهم، به اندازه کشور ما، مطبوعات، در معرض تهدید و تعطیل و جریمه و سانسور شدید نبوده و نیستند. مگر کشورهای به قهقرا رفته، و یا شوروی سابق، و کشورهای همسان با خود ما. در عوض اما، رسانه‌ها و مطبوعات آمریکا، نه از آزادی محض و بی حد و مرز، اما از آزادی بسیار بسیار فراوان و گسترده بهره‌مندند. یک نشریه سراسری و حتا محلی، آزاد است به هر کس و به هر موضوعی، در چارچوب قانون پردازد، و واهمه‌ای از رئیس‌جمهور و دولت او و نمایندگان مجلس و دستگاه قضائی نیز نداشته باشد. گاه در آنجا، درج یک خبر، آن هم در یک نشریه محلی، یک قاضی صاحب‌نام را، یک نماینده مجلس را، یک وزیر را، و یک مسؤول برجسته را به زیر کشیده و او را به چوب قانون سپرده است. برخلاف کشور ما، که مطبوعات، در تب و لرزی همیشگی، روزگار سپری می‌کنند. انصافاً آیا خدا و پیغمبر و انسان و انسانیت، در آن نظام بیش‌تر رعایت می‌شود یا در جمهوری اسلامی ایران؟

۹- ما پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، به مردم خود، و به مردم جهان وعده دادیم که حتا کمونیست‌ها در ابراز عقیده خود آزادند. این آزادی نه به این معناست که یکی بتواند بگوید: آهای مردم، من یک کمونیست هستم. بلکه به این معنا که او بتواند در دانشگاه‌ها، شاهد دست به دست شدن فلسفه فکری خود باشد و هم‌زمان، در فلان اداره نیز استخدام شود. امروز اما به جایی رسیده‌ایم که احزاب فرزندان امام و انقلاب را نیز تحمل نمی‌کنیم.

خلاصه این وعده‌ها همه به فراموشی سپرده شده. در آمریکا اما، با همه جنایت‌هایی که او در گذشته، به ما، و به سایر کشورها روا داشته، جریان سیالی از اندیشه، در دانشگاه‌ها، آزادانه، در حال حرکت است، بی آنکه مزاحمتی برای کسی و جریانی پدید آورده شود. آیا آنان، که به زعم ما کافر و از خدا برگشته‌اند، به این آیه قرآن که: «پس به بندگان من بشارت ده، آنانی که اقوال مختلف را می‌شنوند و از بهترین آنها پیروی می‌کنند» [سوره زُمر، آیه ۱۷-۱۸] عمل کرده و می‌کنند، یا ما که همه ادیان الهی را پس می‌زنیم تا درستی خود را به رخ بکشیم؟

۱۰- در آمریکا، علاوه بر فیلم‌سازان دولتی، که فیلم‌های سفارشی و موردپسند دولت را می‌سازند، این امکان نیز برای فیلم‌سازان آزاد و مستقل فراهم است که به مخفی‌ترین و تاریک‌ترین زوایای حکومت، و حتا دستگاه‌های امنیتی ورود کنند، فیلم بسازند، و فیلمشان نیز آزادانه و بدون کوچک‌ترین محدودیت، در سراسر کشور به نمایش گذارده شود؛ همانند فیلم‌ساز مستقلی چون «مایکل مور» که سیاست‌های «بوش» را به نقد کشید، و فیلم انتقادی‌اش، در آنجا، و در سایر کشورها، به شکل گسترده‌ای نمایش داده شد.

در کشور ما، من نمی‌گویم فیلم‌سازی بتواند درباره قتل‌های زنجیره‌ای، یا درباره حساسیت‌های پنهان و آشکار شخص حضرتعالی، یا درباره زد و بندهای یک نماینده مجلس، یا درباره نحوه بازجویی از همسر سعید امامی [فهمیه دُری نوگورانی]، یا در مورد بی‌کفایتی یک وزیر، یا یک قاضی، یا یک معاون وزیر، یا یک مدیر مدرسه، یا یک سرباز کلانتری فیلم بسازد، که نمی‌تواند بسازد، هرگز، اما این فیلم‌ساز وطنی، حتا بتواند دوربینش را در خیابان‌های شهر حرکت بدهد، و از شعارهای هر از گاه جوانان معترض بر دیوارهای شهر، تصویر بگیرد و از رازهای دل‌تنگی آنان اثری استغناایی پدید آورد. حالا شما انصاف بدهید، فتوا صادر کنید، و پاسخ پرسش مرا بدهید که آنان به خدا نزدیک‌ترند یا ما؟

حرفه اصلی من فیلم‌سازی است. من و شما نیک می‌دانیم که شرکت‌های غول‌پیکر فیلم‌سازی هالیوود، هم در پی سودند، و هم با فیلم‌هایشان بر اندیشه مردمان جهان آوار می‌شوند. چه با حقه‌یک مفهوم، چه با سکس، چه با خشونت. اما این جامعه، به آن‌چنان رشدی از اعتماد و اطمینان رسیده است که فیلم‌ساز خود را به خاطر نگاه نافذش، به چهارمیخ نمی‌کشد. بلکه فضا را برای جولان فکر و خلاقیت او فراخ می‌کند. این آمریکا، با همه مفاسدی که دارد، آیا بر ما، برتری فرهنگی و عقلانی و معرفتی ندارد؟



۱۱- در کشور ما، بنا به هر دلیل قانونی یا غیرقانونی، مردم از داشتن شبکه‌های مستقل تلویزیونی محرومند. معنای ذاتی یک چنین نگرشی، عدم اعتماد و اطمینان به فهم مردم است. و اینکه استحقاق مردم به همین اندازه است که بشینند و از شبکه‌های دولتی ارتزاق شوند. و هر خبری را، هر تحلیلی را، هر روشنگری‌ای را که دولت صلاح می‌داند، از همان زاویه دلخواه دولت، ببینند و بشنوند و لابد: باور کنند. البته، یک معنای پنهانی نیز بر این روند حاکم است، و آن اینکه: انقلاب اسلامی به شدت آسیب‌پذیر است؛ باید منافذ آسیب را کور کرد و راه را بر توطئه علیه انقلاب بست؛ و یا حتی: انقلاب، در برابر فرهنگ و باور مردم مسؤول است؛ نکند یک شبکه مستقل و آزاد، اخلاق و دین مردم را به بازی بگیرد و ذهن مردم را برآشوبد!

در آنجا اما، در کنار شبکه‌های دولتی، ده‌ها شبکه خصوصی، بسیار فعال‌تر و پرمخاطب‌تر از شبکه‌های دولتی، و صدها شبکه آزاد و خصوصی محلی وجود دارند که شبانه‌روز به تبلیغ و انتشار هر عقیده و مرام و نگرش درست و نادرست مشغولند؛ با برنامه‌های متنوع؛ کاملاً منطبق با همان آیه قرآن، که خدا بندگانش را به گزینش بهترین‌ها از میان جوراجور عقیده و مرام ترغیب می‌کند. این جامعه، با هر مشکلاتی که با آن دست و پا می‌زند، به مرحله‌ای از شایستگی رسیده است که: به فهم مردم خود بها داده و آنان را در گزینش مطلوب خویش مخیر ساخته است. جوامعی که از استحکام استوانه‌های بقای خویش نگرانند، بر همان شبکه‌های دولتی تحکم می‌کنند، به اسم جانبداری از فکر و روان مردم. پرسش من از محضر شماست: کدام یک راه درست پیش گرفته‌ایم؟ آنان یا ما؟

۱۲- در آمریکا، رقابت آشکاری برای روشنگری و درست‌گویی، میان رسانه‌ها و شبکه‌های تلویزیونی به چشم می‌خورد. در عین حال که رسانه‌هایی نیز هستند که بنا بر انتشار دروغ و فریب مردم دارند. اما آنچه که غالب است، این است که رسانه‌ها، متناسب با میزان صداقتشان در میان مردم مقبولیت دارند. رسانه‌های دروغگو، به سرعت در مدار نفرت مردم قرار می‌گیرند. چرا که دروغ و انتشار آن، گناهی است نابخشودنی. این، بخشی از فرهنگ مردم آن کشور است. هم خودشان دروغ نمی‌گویند، و هم فضا را بر دروغ‌گویی تلخ و تنگ می‌کنند. رسانه‌های ما و به‌ویژه تلویزیون ما، برعکس، به غلبه‌ترین شکل ممکن، به انتشار دروغ دست می‌یازند. در این یک سال و چند ماه گذشته، دروغ‌گویی و دروغ‌پردازی و انتشار دروغ توسط رادیو و تلویزیون ما، آن‌چنان از مهندسی ناآگاهانه‌ای برخوردار بود که مخاطبین کم‌تجربه نیز می‌توانستند دروغ خام او را بفهمند و بدان بخندند. نکته آزاردهنده‌ای که در این سال‌ها ما را می‌آزرد، اصرار شخص شما در تأیید مداوم این رویه در صدا و سیما بوده است، که رئیس آن، توسط شما تعیین می‌شده است. تلویزیون ما، بسیاری از مسائل و مشکلات جامعه را نمی‌بیند، و در کنار آن، به موضوعاتی متوجه می‌شود که آن موضوعات، مسأله و مشکل مردم نیست. راز مهارت رادیو و تلویزیون ما، در خشتی‌گویی و خشتی‌پراکنی، آن هم در جامعه‌ای که در هر ساعت هزار خبر آشکار و پنهان در او دست به دست می‌شود، نشان از همین دروغ‌پراکنی و ندیدن درد و داغ مردم دارد. با مقایسه این دو رویه، بسیار مشتاقیم حقایق رفتاری ایران و آمریکا را از نگاه شما بدانیم: کدام یک بر حقیقت ما درست است؟ و با راستی نسبت دارد؟

۱۳- مذهب ما، علاوه بر ترغیب مردمان به خیر و خوبی، آنان را از زشتی‌ها و رذیله‌های فکری و رفتاری پرهیز داده است. یکی از این رذیله‌ها، «ریا» است. این ریا، به دلایلی که جای واگشایی آن، اینجا نیست، در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، به یک نهضت رایج، و اخلاق مستمر در کشور ما بدل شده است. شاید در هیچ کشوری همانند کشور ما، مردمان، در مواجهه با مسؤولان و بزرگان دینی، به ریا روی نمی‌برند. مثلاً استاد دانشگاهی که به محضر شما راه می‌یابد، بلافاصله لباسی از ریا می‌پوشد، و خود را آن‌گونه به شما نشان می‌دهد که شما می‌پسندید. این ریاکاری، که از صدر تا به ذیل ما راه یافته است، در آمریکا، یک «بی‌تعریف» است؛ یعنی مردم، ریا را نمی‌فهمند، با آن آشنا نیستند. همه، همانی هستند که آنند. باز هم در این مورد، از سر استثنائات درمی‌گذریم. بله رهبر گرامی، ما که اسلامی هستیم، با ریا آمیخته‌ایم. و آنان که به ظاهر کافرند، ریا را نمی‌شناسند. به فتوای حضرت شما، کدام یک از ما آیا به خدا نزدیک‌تریم؟

۱۴- رهبر گرامی، من و عده‌ای دیگر به صورت ظاهر، زندانیان این‌زمانی انقلابیم. با هر گذشته‌ای که داشته‌ایم، و با هر آینده‌ای که رو به ما آغوش گشوده است. نه جرم و خطای این‌زمانی ما حتمی است، و نه درستی آنانی که در اطراف حضرت شما ابراز دوستی می‌کنند. تاریخ، گواه صادق این مدعا خواهد بود. با این همه اما، ما را با شما دوستی است. دوستانی که از رهبر خود راه می‌جویند. رهبری که می‌داند در آمریکا، تنها قوای مسلح در عرصه‌های اجتماعی، تنها و تنها پلیس است. در آنجا، به‌جز موارد بسیار نادر و قابل اغماض، دسته‌ای از مردم، علیه مردمی دیگر، و در پناه حمایت نیروهای انتظامی، وارد عمل نمی‌شوند. لباس شخصی‌ها به دانشگاه و کوی دانشگاه حمله نمی‌کنند. آتش نمی‌زنند. تخریب نمی‌کنند. دانشجو را مجروح و کور نمی‌کنند. به منزل ناراضیان مثل آقای کربوبی حمله نمی‌کنند. هر رفتار اجتماعی، در چنگ قانون، مهار است. پلیس، و تنها پلیس است که راه‌ها را می‌بندد و راه‌ها را می‌گشاید. پلیس است که در برابر خشم مردم ناراضی، از منزل و محل کار یک شخصیت، یک حزب، یک جریان فکری محافظت می‌کند. در آنجا چیزی به اسم دادگاه خیابانی وجود ندارد، که در همان‌جا حکم کند و همان‌جا نیز به اجرای آن دست



ببرند. پلیس، مسؤول نظم اجتماعی است. اگر لباس شخصی‌ها، فاجعه‌ای آفرینند، پلیس، مسؤول است. برای آنکه لباس شخصی‌ها، در قاموس انتظامی آمریکا، یک بی‌تعریف‌اند. شعبان بی‌مخ‌های مذهبی‌اند که آبروی مذهب را می‌برند. یا اگر در زمان‌های دور، بر علیه سیاهان بوده، این روزها به ندرت به چشم می‌خورند. و البته به شدت مهار شده‌اند. موارد نادر، قابل استناد نیستند. آنچه که به چشم می‌خورد و قانونی است، تسلط پلیس است بر زوایای پنهان و آشکار حادثه‌های اجتماعی. اکنون، ما، زندانیان امروز، ققنوس آتشیخوار آسمان رهبری شمایم. که خود، می‌گدازیم تا شما را از خطرهای در کمین باخبر کنیم.

پاسخ شما به این پرسش‌ها، که قطعاً عالمانه و صادقانه خواهد بود، نسبت ما را با شما و با جهان فهم آشکار می‌کند. آیا در جامعه ما، پلیس همه‌کاره است؟ و پاسخگو؟ یا نه، دیگرانی هستند که به وقت ضرورت، اقتدار پلیس را زیر پا می‌گذارند و خود، بی‌آنکه شناسنامه‌ای داشته باشند، روند امور جامعه را، یا یک حادثه را در دست می‌گیرند. یادتان هست چند سال پیش، مردمان معترض فرانسه، چه به روز پاریس و سایر شهرهای فرانسه آوردند؟ همه جا را سوختند و تخریب کردند و غارت کردند؟ آیا جز از پلیس، توپ و تانکی به میدان رفت؟ و آیا تیری شلیک شد؟ شیوه مردم‌داری کدام یک، درست است؟ خدای متعال، کدام رویه را تأیید می‌کند؟

۱۵- پلیس آمریکا، هیچ‌گاه با سلاح گرم، معترضین خیابانی خود را از پا در نمی‌آورد. روال کلی جامعه آمریکا که چنین است. مگر مواردی بسیار معدود. همین پلیس، با اتومبیل خود، به سمت مردم یورش نمی‌برد و کسی را زیر نمی‌گیرد. و یا حتی مردم تظاهرکننده را -گرچه مجوز راهپیمایی نیز نداشته باشند- از بالای پل به زیر نمی‌اندازد. یا پلیس، یا هر جریان حکومتی. وقوع یک چنین حادثه‌هایی یعنی ظلم. ظلم است که دست به ریشه انقلاب‌ها و زحمت‌ها و فداکاری‌ها می‌برد، و بساط برقراری یک حکومت را در هم می‌پیچد. متأسفانه در کشور ما، و در این سال‌های پس از انقلاب، مشاهده یک چنین وقایعی، دور از دسترس نبوده است. مرگ بی‌دلیل یک نفر در آمریکا، «موج» ایجاد می‌کند. نزد ما، موج‌ها، نه به خون بی‌گناهان، که مثلاً به پاره شدن عکسی از امام، بند است. این موج‌های دروغین، به دلیل آنکه امر حقی را خود ندارند، به اضمحلال ارکان جامعه ما می‌انجامند. که یک جا، خونی بر زمین ریخته می‌شود و بزرگان جامعه متأثر نمی‌شوند، در عوض اما، به خاطر پاره شدن یک عکس، گریبان چاک می‌کنند و از فرط خشم، کف بر لب می‌آورند. این تفاوت استخوان‌بندی ارکان اجتماعی آمریکا و خود ماست. به نظر شما، کدام یک از ما، به درستی، به انصاف، به عدل، به خدا، به اسلام، و به نهضت پیامبران روی داریم؟ آنها؟ یا ما که به اسم اسلام، حکومت به پا کرده‌ایم؟

۱۶- دوستی ما، که زندانی سیاسی این نظامیم، با شما صادقانه است. گرچه اکنون در زندانیم؛ و گرچه در زندان، با ما به تلخی سخن گفته‌اند و بر ما ناسزا باریده‌اند و ما را به ضرب و زور نواخته‌اند. دوستی ما با شما، در این روزهای تلخ زندان، از سر صدق است. و نه، نفاق. چرا که نفاق، در ظاهر به گونه‌ای است و در باطن به گونه‌ای دیگر. ما را اما چه به نفاق؟ که از همین زندان، سخن باطن خود آشکارا با شما می‌گوییم. نفاق آنجا پا می‌گیرد که نفعی به مخاطره افتد. نفع ما که زندانی شمایم، در چیست؟

در آمریکا، زندانی سیاسی وجود ندارد. یعنی زیرساخت‌های سیاسی، آنقدر هموار و ستودنی است که یک فرد سیاسی، بدون کسب امتیاز، و صرفاً از باب تأسیس و ثبت رسانه‌اش، به یک نهاد حقوقی مراجعه می‌کند و بلافاصله، روزنامه‌اش را، و شبکه تلویزیونی، و رادیویی‌اش را و حزبی را راه‌اندازی می‌کند و به حوزه فعالیت خود پای می‌گذارد.

در آنجا یک سؤال جدی وجود دارد، و آن اینکه: چرا باید یک شهروند، به دلیل فعالیت سیاسی‌اش، مثلاً شرکت در راهپیمایی غیرقانونی، و یا سخنرانی علیه رئیس‌جمهور، و یا چون و چرا با رهبر، به زندان بیافتد؟ زندانی شدن یک فرد سیاسی در آمریکا، با غریب و اعتراض‌های مدنی همراه است. چرا و به چه دلیل او باید زندانی باشد؟ ما زندانیان سیاسی این روزهای انقلاب اسلامی، باورمان بر این است که بی‌دلیل حق آزادی از ما سلب شده است. و این یعنی ظلم. و ظلم، همان است که حتا نهضت رسولان الهی را فرو پاشید، و حکومت علی علیه‌السلام را از پا درآورد. شاید از ما پرسید آیا در حکومت علی علیه‌السلام ظلم بوده که از پای درآمد؟ می‌گوییم بله. جامعه‌ای که به عدالت علی پشت کند، و نسبت به خلخال ربهوده شده از پای زن یهودی، بی‌تفاوت باشد، و عقیل‌های طایفه را به نوا برساند، و پرچم‌های علم را فروکشد، و اموال عمومی را ارت پداری خود بداند، و بر تحمیق و تحقیر مردمان اصرار ورزد، و دروغ و تزویر را به صحنه آورد، و نعمت‌های خدا را خراب کند، و به مصرف و اسراف روی برد، و به تفرقه و انشقاق درافتد، و به درجا زدن جاهلانه دچار شود، و آبروی خدا را خرج خود کند، و به اسم یآوری خدا، از خود خدا پیش افتد، و جز خسارت و خرابی بر جای نگذارد، لاجرم، خواهد شکست و فرو خواهد پاشید.

بله رهبر گرامی، ما زندانیان سیاسی، در اعتراض به این نازیبایی‌ها، اکنون در زندانیم. ما، به جای آنکه مورد تشویق و اعتنا قرار بگیریم، به تنگنای زندان درافتاده‌ایم. آمریکایی‌ها، زندانی‌هایی از جنس ما ندارند، و ما بسیار داریم. کدام آیا درست و درست‌کاریم؟



۱۷- یکی از جرم‌های من، نقد حضرت‌عالی است. دو سال از سه سال ونیم حبس من، و عده‌ای دیگر چون من، به همین خاطر است: نقد مشفقانه. که قضات مأمور و معزول ما، آن را به توهین ترجمه کرده‌اند. در آمریکا، انتقاد از بزرگان حکومتی، بدون استثناء، امری رایج و جاری است. در ایران مگر نویسنده‌ای، خطیبی، روشنفکری، فیلم‌سازی، هنرمندی، می‌تواند به دزدی‌های یک وزیر، و خطاهای یک روحانی، و بی‌قانونی‌های یک قاضی، و نقد رهبر نزدیک شود؟ نقد شخص اول آمریکا، یکی از امور متداول رسانه‌های آن کشور است. و نقد رهبر در جامعه ما، ظاهراً یک رویای دست‌نیافتنی! شما را به خدا، آمریکایی‌ها، با عنایت به همه جنایاتی که در سراسر جهان مرتکب می‌شوند، به فهم، به مدنیت، به رشد، به عقل، و به درستی دست یافته‌اند یا ما؟

۱۸- ما از خدا برای شما شرح صدر آرزو می‌کنیم. که خدا به شما سینه‌ای گشاده، و فهمی غلیظ، و چشمی بصیر، و مردمی پای در رکاب، و فردایی نیکو عنایت فرماید. ما دوست داریم دیگرانی که خامنه‌ای ندارند، با حسرت به راه‌های طی شده، و به افق‌های روشن ما بنگرند. دوست داریم ما که خامنه‌ای داریم، به خدا، و به خوبی‌ها، و به خیر، و به درخشندگی‌های همه‌جانبه، نزدیک‌تر از دیگران باشیم. چنین فرایندی، به راحتی، و با گشاده‌دستی، و با باور مردم می‌تواند در دسترس فهم ما و شما قرار گیرد. مثلاً، چرا نباید استادان ما، احساس آزادی کنند؟ و در عوض، احساس کنند که چشم‌هایی در کلاس، و در بیرون کلاس، مراقب آنانند تا به محض شنود سخن غیر، کار او را به حراست دانشگاه، و اخراج، و حتا به زندان در اندازند؟ استادان دانشگاه‌های آمریکا، در کمال آزادی، به نقد حکومت، و شخصیت‌های آن، چه در محافل رسانه‌ای، و چه سر کلاس درس خود می‌پردازند. بی‌واهمه. امشب در تلویزیون، زیر و بالای دولت حاکم را به هم می‌دوزند و فردا، انگار که چیزی رخ نداده باشد، سر درس دانشگاهی خود حاضر می‌شوند. استادان ما اما، با کم‌ترین تعریض به مسائل حکومتی، به عرصه‌های هول و هراس درمی‌افتند. به نظر شرعی حضرت شما، کدام یک از ما، بر مدار حق ایستاده‌ایم؟

۱۹- جرم بسیاری از زندانیان سیاسی این یک سال اخیر، مثلاً شرکت در راهپیمایی غیرقانونی است. شما اگر از موضع رهبری فرود آید و به سلول‌های ما پای نهدید، به ما حق خواهید داد که از چشم خود حضرت‌عالی، جرم خود را خنده‌دار بدانیم. چرا که در این سی و چند سال انقلاب، کدام حزب و گروه و صنف و اجتماع مخالف، امکان راهپیمایی قانونی یافته است که ما دومی‌اش باشیم؟ شما که رهبر این انقلابید، در اصل، رهبر صیانت از قانون اساسی و حق مردم‌اید. و یکی از بندهای قانون اساسی ما، حق اعتصاب، حق اعتراض، و حق راهپیمایی مخالفین است. تلویزیون ما، به کرات، تجمع و تظاهرات مردم آمریکا و اسرائیل و سایر کشورهای غربی را علیه سیاست‌های حاکمانشان نشان می‌دهد و به زعم خود، سستی ارکان آنان را به رخ می‌کشد. اما ندانسته، داستان شکوهمند آزادی را در میان آنان برمی‌کشد. که در این کشورها، مردمان مخالف، می‌توانند اعتصاب کنند، تظاهرات کنند، و حتا در اغتشاش یک‌ماهه، پاریس و شهرهای فرانسه را به آتش بکشند، و خون از دماغ کسی جاری نشود. در کشور نازنین ما اما، تنها دسته‌جات خودجوش، و کفن‌پوش، بی آنکه کسی از آنان مجوز بخواهد، اجازه راهپیمایی و اعتراض و حتا تخریب دارند. آن هم تحت حمایت قانون، و دستگاه‌های قضائی و انتظامی، و صدا و سیما!

کفن‌پوشان و لباس‌شخصی‌هایی که بی‌واهمه از قانون و مجریان قانون، می‌توانند به حریم‌های خصوصی و اماکن علمی و رفاهی ورود کنند و آنجا را تخریب کنند و به آتش بکشند و بر سر و صورت دانشجوی خفته در خواب بزنند و چشم او را نیز از حدقه درآورند. این همه، متأسفانه، پیش چشم حضرت شما صورت می‌پذیرد. حالا خود، در مقام یک مرجع، یک رهبر، به این پرسش من پاسخ دهید که کدام یک از ما، به حقوق شهروندی مردم خویش احترام قائلند و در حفظ و اجرای آن، از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزند؟

۲۰- رهبر گرامی، ما اکنون زندانی شمایم. بابت جرم‌هایی که مرتکب نشده‌ایم. یکی از جرم‌های ما این بوده است که گفته‌ایم: چرا باید رئیس‌جمهور یک کشور، به رفتاری مشکوک، و گاه غیرعقلانی دست یازد؟ از باب نمونه، به رفتار اخیر جناب آقای احمدی‌نژاد، دقت فرمایید! عده‌ای را که هیچ نسبتی با روند دیپلماسی جهانی ندارند، و خود، اتفاقاً در جایگاه مسؤولیتی خویش، با هزار مشکل و کاستی جدی مواجهند، و فرصتی برای ورود به حوزه‌های مغایر ندارند تا نماینده ویژه رئیس‌جمهور در آن حوزه‌ها باشند، توسط رئیس‌جمهور به مسؤولیتی جدید و موازی فراخوانده می‌شوند. این حرکت آقای رئیس‌جمهور، هیچ نیست مگر اینکه وی، به تشکیل حلقه‌ای مشکوک مبادرت ورزیده است. و گرنه، برای یک رئیس‌جمهور، کدام نماینده و کدام مشاور، فرادست‌تر و مهیاتر از وزیری است که خود، او را برگزیده است؟ مگر می‌شود یک رئیس‌جمهور در حوزه دیپلماسی و فعل و انفعالات برون‌مرزی، خواسته‌ای و طرح و برنامه‌ای داشته باشد و وزارت خارجه، او را تمکین نکند؟ حالا اگر دانشجویی به رفتار مشکوک این رئیس‌جمهور اعتراض کند، باید او را به بند کشید؟ رئیس‌جمهوری که خود، آشکارا، به فهم مردم خود، و به قانون جاری کشورش توهین می‌کند، آیا مستحق برخورد قانونی است یا منتقدینی که او را از بلاهت‌های رفتاری‌اش بازمی‌دارند؟



در آمریکا، اولاً یک رئیس‌جمهور، جرأت تخطی از قانون را ندارد تا داستان تخطی او را رهبر کشور متذکر شود و بعد از آنکه آبروی کشور و عقلانیت جاری، آن را به چالش جهانی و داخلی درانداخت، تحکم رهبر او را به جای اول بازگرداند. ثانیاً تخطی یک رئیس‌جمهور از قانون، غوغایی از انتقادها را به میان سیاسیون درمی‌اندازد و نشاط سیاسی کشور را برمی‌انگیزد. یعنی آمریکایی‌ها، با فراخ کردن راه منتقدین، راه را بر رفتار غیرقانونی مسؤولان خود می‌بندند و آن را ناهموار می‌کنند. نه اینکه زندان‌ها را از منتقدین آنان پر کنند. کاری که در کشور ما صورت گرفته و می‌گیرد. حال، شما خود بفرمایید، ما اهل فهم و قانون و حق مردمیم یا آنها؟ آیا عزل نیکسون، نه از این روی بود که حزب او، در دفتر حزب رقیب، شنود کار گذاشته بود؟ داستان «واترگیت»، برای آمریکایی‌ها، در عین حال که از یک منظر، خفت‌بار است، اما از صد منظر، غرورانگیز و قابل تقدیر است. با این حوادث، در آمریکا، قانون، سر برمی‌آورد و سرفرازی می‌کند. برعکس ما که قانون را، و حیثیت آن را خرج حاجت‌های صنفی و گروهی خود می‌کنیم و به دست خود، گلوله‌ای از آتش می‌پردازیم و به جان جامعه درمی‌اندازیم. کدام برتریم؟

۲۱- در آمریکا، قانون، به هیچ وجه از خون‌های به ناحق ریخته شده در نمی‌گذرد. اگر حادثه سال گذشته کشور ما، در آمریکا رخ داده بود، قطعاً دولت فرو می‌کشید و شخصیت‌های متعددی به زیر کشیده می‌شدند. درست همانی که خدا و قرآن و رسول می‌خواهد. که کشته شدن بی‌دلیل یک انسان را به مثابه کشته شدن همه مردم می‌داند و بالعکس! [سوره مائده، آیه ۳۲]؛ آیا آنها که در قبال خون بی‌گناهان خود، تا بدین حد حساس و پای در رکابند، به فرامین خدا تن سپرده‌اند، یا ما؟ باز مجدداً اشاره می‌کنم که در محاسبه اوضاع داخلی آنجا، از سر حادثه‌های هر از گاه آن در گذشته و به روال جاری جامعه آمریکا تأکید می‌کنم.

۲۲- پرسش بعدی من کمی برای شما تلخ است. می‌دانم. اما حقیقتی است که با تلخی آمیخته است؛ واقعیتی است انکارناپذیر. آمارها، در این مورد، دروغ نمی‌گویند. رهبر گرامی، متأسفانه یا خوشبختانه، اسلام در آمریکا، سال به سال رشد می‌کند. نه در آنجا، که در همه کشورها. طبق آمارها که می‌توان بر درستی آنها نیز اذعان داشت، تنها در دو کشور است که اسلام، رو به افول دارد؛ یکی در کشور ما، دیگری در افغانستان. نیازی به آمار میدانی نیست. با نگاه به اطرافمان، میزان گرایش به اسلام را می‌توانیم رصد کنیم. آیا واقعاً امامان جمعه حضرت‌تعالی، قابلیت و سواد این را داشته و دارند که یک نفر، به آمار موافقین اسلام بیافزایند؟ بیایید و نه با چشم محمد و علی، که با چشم رهبر یک کشور خردورز، به میزان سواد امامان جمعه و نمایندگان خویش بنگرید، و سواد آنان را در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی و مردم‌شناسی ارزیابی فرمایید، و اندازه تأثیر بود و نبود آنان را، و دخالت‌های غیرقانونی آنان را در امور جاری کشور، به ترازوی همان خرد جمعی بسپرید؛ نتیجه، بسیار زیان‌بار و آشوبنده است. شما با گماردن این امامان جمعه، بخش وسیعی از مخاطبین خود، و مخاطبین نماز جمعه، و مخاطبین اسلام را از کف داده‌اید. راز افول شمارگان نمازگزاران جمعه، آیا در همین نیست؟ عدالتی که در دستگاه قضائی ما چندان به چشم نمی‌خورد، و دولتمردانی که اغلب کارآمد و صادق نیستند، و نمایندگانی که عمدتاً بزدل و نمک‌گیرند، و آشفته‌گی‌هایی که در حوزه‌های علمی و معیشتی مردمان پدید آمده، باید هم عرصه را برای رشد اسلام در این ملک تنگ سازد. اگر اسلام در کشور ما رو به رشد بود، جای تردید بود. حالا شما خود بفرمایید، آیا ما در مسیر آسیب رساندن به اسلامیم یا آنها؟ و آیا ما آبروی اسلام را برده‌ایم یا آنها؟ با این همه ادعایی که ما داریم، و ادعایی که آنان ندارند. و بنا به گفته‌های مکرر شما، دشمنی‌هایی که آنان نسبت به اسلام و مسلمین روا می‌دارند؟

۲۳- در آمریکا، N.G.O های مردمی و غیردولتی، امکان فعالیت در اغلب حوزه‌ها، و نفوذ در بسیاری از زوایای حکومتی را دارا هستند. در ایران، ما یکی دو حزب مخالف خود را نیز با شتاب، به اسم وابستگی به دشمنان انقلاب، تعطیل می‌کنیم، تا جز خود ما، کسی از ما چیزی طلب نکند و خطاهای ما را به رخ نکشد و دست به اندرون مناسبات ما نبرد و برخوردارهای بی در و پیکر ما را برملا نکند. کدام یک از ما، اهل «رشد» هستیم؟

۲۴- ما آمریکایی‌ها را به خاطر زندان «ابوغریب» و «گوانتانامو» منفور می‌دانیم. اولاً این دو زندان برای غیرآمریکایی‌ها بود، و در هیچ‌یک، مثل «کهریزک»، به کسی تجاوز نشد، و کسی نیز سلاخی نگردید. در آمریکا، دستگاه‌های امنیتی، به کشتن فعالان سیاسی دست نمی‌برند. در کشور ما، «قتل‌های زنجیره‌ای» رخ داد و هیچ مسؤول مؤثر حکومتی به زیر کشیده نشد. مگر می‌شود بزرگان یک کشور، در جریان یک چنین فاجعه‌ای نبوده باشند؟ مگر می‌شود اسرائیلی‌ها به حساس‌ترین دستگاه امنیتی ما ورود کنند و سیاسیون ما را یک به یک از پای درآورند؟ حالا خود شما قضاوت بفرمایید، با همه جنایت‌هایی که در آنجا رخ می‌دهد، در این مورد به‌خصوص، دست ما به خون سیاسیون آلوده‌تر است یا دست ایشان؟

۲۵- دستگاه قضائی آمریکا، رئیس‌جمهوری چون کلینتون را به خاطر یک دروغ، جلوی چشم دنیا مفتضح کرد. به گمان من، این دستگاه قضائی مستقل و نفوذناپذیر، حتا غرور دستگاه عدل الهی را نیز برمی‌انگیزد. در کشور ما اما، رئیس‌جمهور ما، مرتب، دروغ بر دروغ می‌نشانند و دستگاه قضائی ما، یک «چه گفت؟» نیز بر زبان نمی‌آورد. خدا و کیلی کدام انصاف، کدام عدل، کدام قضاوت، خدایی‌تر است؟ آنچه که در آنجا جاری



است؟ یا آنچه که ما به شوخی نامش را عدل در جمهوری اسلامی گذارده‌ایم؟ من این را هم قبول دارم که آمریکایی‌ها، بعد از واقعه یازده سپتامبر، عرصه را بر مردم خود و خارجی‌ها سخت گرفتند. از شنود تا انگشت‌نگاری و تا سانسور. اما بلافاصله با آرام شدن اوضاع، به جای اول خود بازرفتند و از آن دوره، و دوره «مک‌کارتی» به عنوان دوران سیاه اسم می‌برند.

۲۶- آمریکایی‌ها آن قدر از خود مطمئن‌اند و به زیرساخت‌ها و استوانه‌های فرهنگی و اجتماعی خود باور دارند که در اختیار نهادن تربیون برای مخالفین خود را یک زنگ تفریح می‌دانند. آن‌چنان که صدها تربیون رسمی خود را در اختیار آقای احمدی‌نژاد می‌گذارند و او، با حسی از پیروزی به وطن بازمی‌گردد و برای خود جشن پیروزی به پا می‌کند. پیروز آن‌اند که به چنان رشدی رسیده‌اند که شنود سخنان مخالفین خود را جزئی از شاکله فهم اجتماعی و سیاسی خود می‌دانند. آیا ما به‌راستی تحمل شنود سخنان او‌با‌ما در دانشگاه‌ها و شبکه‌های تلویزیونی که هیچ، تحمل شنود یک ربع صحبت آقای سید محمد خاتمی را در یکی از هزاران تربیون‌های خود داریم؟ داوری بفرمایید: کدام‌یک از ما احترام برانگیزتریم؟ نه در شعار، که در عمل؟

۲۷- افکار عمومی در آمریکا آن قدر اهمیت دارد که شرمندگی از تماشای چهره معترض مردم، بسیاری از مسؤولان خطاکار را مجبور به استعفا و سپس خانه‌نشینشان می‌کند. افکار عمومی در کشور ما، یک شوخی است. و فریب فکر مردم، در کشور ما، یک امر رایج؟! در سفر پاپ، رهبر کاتولیک‌های جهان، به انگلستان، مردمانی که به او و به رفتار زشت کشیشان کاتولیک معترض بودند، به خیابان‌ها ریختند تا صدای اعتراض خود را به پاپ و به جهانیان برسانند. فشار ناشی از افکار عمومی، آن‌چنان پاپ را در تنگنای بی‌آبرویی روحانیان خویش قرار داد که وی رسماً، و برای چندمین بار، مجبور شد در مقابل رسانه‌های جهان قرار گیرد و از مردم پوزش بخواهد. بله، این است خاصیت اعتراض آشکار مردم، که زشتی را، حتا در پستوهای کلیسای متعصبین مسیحی نیز تحمل نمی‌کند؛ اگر اعتراض مردم نبود، و یا حتا عذرخواهی پاپ، در خفا، و در یک محفل خصوصی صورت می‌پذیرفت، چیزی به اسم «تربیت» به جان جامعه نمی‌نشست. و این است خاصیت و اهمیت افکار عمومی؛ همان چیزی که ما از نعمت او بی‌بهره‌ایم. و به اسم حفظ نظام، و عدم تضعیف نظام، جامعه خود را از این شایستگی بزرگ محروم ساخته‌ایم. ما از این نعمت بی‌بهره‌ایم، اما مردمان آن سرزمین، در یک چنین بستری زاده می‌شوند و بزرگ می‌شوند و به کهنسالی می‌رسند. آیا خدای خوب، اگر بنا بر گزینش باشد، ما را برمی‌گزیند یا آنان را؟ این نعمت بزرگ این‌زمانی، در قانون اساسی کشور ما دیده شده است، اما نه حضرت شما، و نه دولت‌ها و مجلس‌ها و دستگاه قضائی، هیچ‌یک به صرافت این نیافتاد که حذف یک حق آشکار از حقوق مردم توسط حاکمان، به زوال آنان منجر خواهد شد. ما به سراغ این اصل شایسته نرفته‌ایم که امروز، پرسش از رهبر، از وضعیت مالی «آستان قدس رضوی»، «بنیاد مستضعفان»، و پول‌هایی که رئیس‌جمهور در مدت مسئولیت خود چه در شهرداری و چه در سال‌های اخیر جابه‌جا کرده، برای ما ثقیل و سنگین و همراه با تب و لرز جلوه می‌کند. و من، خدای خوب را می‌بینم که از ما، که به اسم او شعارهای بسیاری سر داده‌ایم، روی برگردانده، و به کسانی روی برده است که ادعای مسلمانی ندارند، اما روح مسلمانی را به جان جامعه خویش درانداخته‌اند.

۲۸- نظام ما، یک نظام دینی است. بسیار متفاوت با نظام فکری آمریکایی‌ها که سکولار است. با این حساب، باید در میان ما، ادب، اخلاق، تحمل، مدارا، بزرگواری، گذشت، احترام، محبت، صداقت، پاکدامنی، پاکدستی، تحمل مخالف، احترام به مخالف، فداکاری، و بسیاری از خصلت‌های ناب انسانی، فراوان‌تر از یک جامعه سکولار باشد. پیشنهاد می‌کنم یک نگاهی به «ادب»یات رسانه‌های دولتی و ملی در همین یک سال و چند ماه گذشته ببیند تا بداند: انصاف و عدل و مساوات و عدم تبعیض، نه، بلکه چه محموله‌ای از ناسزاهای سخیف در آنها به روان جامعه جاری شده است. همه اینها در مقابل چشمان شما دست به دست شده است. آنها هرگز به یک عالم دینی، هر چند غیرمسیحی، توهین نمی‌کنند و منزل او را و حریم او را به دست او‌باشان حکومتی نمی‌سپرنند. همان کاری که ما، با عالمان روحانی خویش، مرتکب شدیم. ایشان، با افتخار، عکس مسؤولین و رؤسای جمهوری سابق خود را، با هر گذشته‌ای که داشته‌اند، به مناسبت‌های مختلف، و در اماکن مربوطه، جلوی چشم همگان می‌گذارند. و حال آنکه ما، به محض بر سر کار آمدن، مسؤولین سابق خود را متعمدانه در مدار فراموشی و حتا نفرت خود قرار می‌دهیم.

رهبر گرامی!

فرض بدیهی این نوشته بر این نبود که خدای ناکرده، مختصات جامعه و فرهنگ آمریکا را به مثابه یک الگو متصور شویم. ابداً. چه، جایگاه حقیقی مدینه فاضله موعود ما، فرسنگ‌ها با آنچه که امروز از غرب برمی‌آید، دور و متفاوت است. بلکه تنها هدف و نیت از این قلم‌فرسایی، این بود که مگر با چند مقایسه عینی و ملموس، راه تأمل و بازنگری را بازبشکافیم و بر تثبیت‌شده‌های مکرر و فرسوده ذهنی خود نگاهی دوباره ببیند.



روزگار عجیبی است. زمانی خواهد رسید که آیندگان، در زمانی نه چندان دور، به داوری اطوار ما خواهند پرداخت و به بسیاری از رفتار ما خواهند خندید و بر فرصت‌های به باد داده شده توسط ما، افسوس خواهند خورد....
حال، از دید شخص شما، آیا با توجه به این همه آوازه‌ای که با ماست، ما عاقبت به‌خیریم؟

با احترام و ادب

محمد نوری‌زاد

زندادان اوین

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

<http://nurizad.info/?p=1018>



ترجمه انگلیسی (English Translation)

ترجمه بخش‌هایی از نامه هفتم محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای

A letter of Nourizad to Iran's Khamenei (28 Questions)

Which regime is really more ethical, Islamic Iran or Secular US?

In the name of intellect's GOD

Hello to the respected leader, great Ayatollah Khamenei.

A characteristic of days and nights in prison, is that the prisoner can recall his/her old friends into his prison ward, and have an imaginative talk to them. One of my continual companions here is YOU. Your presence here in my solitude ward, gave me a sense to share lots of my questions with you and in that imaginary conversation, get my answers. But recently, questions arise that your answers to them could help people and authorities and clear the road ahead of us and you. Deliberately, I ask this questions as a religious questionnaire to address both your religious premiership and your political leadership.

Dear Leader!

I know a country in the world that is entangled in immorality. That country has a long history in murder and havoc. It's haughty. Most of people around the world hate it. You always call it "enemy". That country is the big evil. It's US. To confront that country as we call it "the dangerous scorpion", an Islamic revolution has emerged. A revolution objectant to that country. A revolution with lots of wishes. A revolution that was supposed to demonstrate real human and humanity and return the global community to the correct path. A revolution for true freedom. A revolution that promised nothing but justice, rectitude, growth and opposition toleration. A revolution that focused on Iranian culture and targeted all human borders. Today, 32 years has passed from that revolution. Most of this period, you've been the leader of this revolution. A revolution that started by your help, has been set up by you, turned left and right by your orders, shouted or kept silent by your order. I don't care that today, people in Finland, are the first in quality of life, US is 11th and Iranian people are 79th in this rating. But I want to know that from "CULTURAL" point of view, as the central trend of our revolution, where on intellect's world we stand now.

A revolution that promised nothing but justice, rectitude, growth and opposition toleration. A revolution that focused on Iranian culture and targeted all human borders. Today, 32 years has passed from that revolution. Most of this period, you've been the leader of this revolution. A revolution that started by your help, has been set up by you, turned left and right by your orders, shouted or kept silent by your order.

I don't care that today, people in Finland, are the first in quality of life, US is 11th and Iranian people are 79th in this rating. But I want to know that from "CULTURAL" point of view, as the central trend of our revolution, where on intellect's world we stand now. In this questions, I don't ask about sending Omid Satellite onto orbit of the earth, or uranium enrichment or stem cells cause such achievements can't prevent our bankruptcy. If such achievements could have even a little effect on perpetuity of a political regime, the soviet republics of Russia, wouldn't collapse and go to history museums. Among our possessions, only those related to culture and social morality, affect our legitimacy.

Therefore, I make all my questions in cultural, moral and social fields compared with the country that you frequently talk about and call it "enemy". We all say that US is culturally disordered and its social systems are messy. This comparison is the best and the very fair comparison that can assist many of us clarify our ambiguities. In these questions, I've never compared technological, scientific, economic issues. I've just discussed the central value and central wish of our revolution, (i.e. cultural growth).

Now, here are my questions asking from the leader, and religious premier of many Iranian and non-Iranian people. The questions need your direct answers. Before raising the questions, let's say that I was in US prior to the Islamic revolution in Iran and I'm familiar with Americans' cultural, social and political considerations. I've relocated from US back to Iran cause of the interesting wishes and promises of the revolution. Around my country, I've decided to work in most poor and outlying regions like Sistan & Baluchestan, Hormozgan and bashagerd. I've been an author in my country. My papers on "the world after US" clearly shows that I eyed Iran Islamic revolution to shine in the world rather that staring on US extermination. According to this, my intention is not enthusiasm to US. The reason for asking



these questions is the discrepancies that I see. I ask the questions in a sincere manner to receive your answers so that me and many others get out of this serious ambiguity and amazement.

Question 1: Privacy

It's highly emphasized in Islam and other religions to respect people's privacy. After the revolution, it's easily ignored and government forces enter private areas so frequently. It's so obvious and very common. Just recently, Ayatollah Sane'ee's house is attacked by religious gangsters under full support umbrella of police. In US, privacy is strongly recognized and respected by the government and judiciary system. Now, please let us know your opinion. Which one is closer to our Islamic religious beliefs?

Question 2: Rights of minorities

In US, religious minorities and even irreligious groups and evil worshippers enjoy the same level of freedom as Christians. They all have the right to build their own worshipping houses. Muslims are building a mosque close to September 11th attacks and when opposed by some families of victims, US judiciary system strongly supported Muslim's rights. But in here, after the revolution minorities situation got worse and worse and we even don't let Sunni Muslims to build their own mosque in Tehran. We destroy Muslim Darvish's Mosque and force non-Muslim women to wear Islamic Hijab, to which they don't believe religiously. Now, which government is acting closer to religious beliefs, Iran or US?

Question 3: Narcotic & drug consumption

Iran is rated the first country in the world in narcotic and drug use. This shows social and humanity values disorders in our country. Talking about Uranium enrichment and stem cells technologies and sending satellite to the earth's orbit while lots of young people are heavy users of drugs, is like a well-dressed man with oiled beautiful hair and tie but wearing slippers. This is a real shame for a cultural revolution. So, which government is better considering its people, Capitalist US or deeply Islamic Iran?

Question 4: Lying

Americans are trained and abetted so that most of them do not lie and hate lying. The higher the post, the more important is this value. It's almost impossible or very rare for an American prosecutor to lie. What about our country? Our prosecutor writes lies, broadcast his lies, as easy as drinking a glass of water. Here are few examples. Our prosecutor reports Zahra Kazemi's murder as caesura, writes our young boys killing in Kahrizak as meningitis. So, dear Aytollah Khamenei, what do you think? Regarding authorities lying, which one is acting more Islamic? Iran or US?

Question 5: Veto-like right by Iran government against Iranians

We've heard a lot from you talking about Veto right, which is an unjust and unreasonable right. Americans are one of the countries having Veto right in the UN and abuse it against other countries. And here in my country, there's a right much the same as Veto right. The story of "insiders" and "outsiders" and unregulated and unlimited supervision by guardian council is actually a non-written Veto right. This power or unjust right is abused to give opportunities to "insiders" and exclude "outsiders". So, US government and Iran government both use some sort of Veto right but there's still a difference. Americans use it against other countries but, bravely and shamelessly, we use it against Iranians and claim being religious, Muslim and god proponent. According to your religious opinions, which one is godly? Iran or US?

Question 6: Freedom of speech

Glorious and great Leader!

You are one of the few leaders in history who spoke so much. And of course your speeches are homiletics and pearl-like. I'm absolutely sure that you enjoy and revel such a level of freedom to speak so comfortably and unlimited about everything. But this joy is limited to you. The more distance a person has from you, the less joy and more limitations exist regarding freedom of speech and when it comes down to normal people, nothing exist. For sure, Iranian people have zero freedom of speech, totally against our religious beliefs and documents. And you, only you, are the single individual who enjoys freedom of speech deeply over this land. And over there in the US, every one, young and old enjoy this freedom to speak to authorities and express their corruption and penalties very fluently and without any stammer. Again in this matter, we see that Americans are more interested in our religious values and implement it in their actions. Now, which regime is more Islamic and religious and godly? Iran or US?

Question 7: Military forces meddling in politics

Certainly you are well aware that American military forces are never permitted to meddle in political, economic and cultural affairs. In fact, US army forces are so concerned and busy about their own business, internal and international security, that have no free time to get involved in economic or other non-related affairs. This attitude is wholly against



our military forces here in Iran, where military forces have undisguised influence on lawmakers, meddling in everything, organize gangsters gangs to attack opposition figures, and do every crime to get their own candidates out of polls. So, what's your word on this? Which is the correct system? Iran or US?

Question 8: Freedom of media & press

One of the promises and wishes behind the revolution was freedom of media and press to speak, analyze and unfold corruptions. Now 32 years later, our media is almost dead. Nowhere is as bad as Iran expect very few dictatorship regimes like us. And at the other side in US, there's lots of freedom, although it's not totally unlimited. A pieces of text on a national or even local magazine in US can start a serious prosecution against a top ranging authority and here in Iran, reporters are always afraid of the heavy threats. Now, honestly, which is ethical and godly?

Question 9: Freedom of media & press

During the years of revolution, we aimed to establish a regime in which, all have freedom of ideology and equal social facilities, even communists. And now, even some founders of the revolution, some revolutionary parties, and close allies and kindred of Imam Khomeini are not tolerated. There in US, such a level of freedom exists at universities and in here, we suppress all religions and ideologies to bolden ourselves.

Question 10: Freedom of film making

In us, in addition to government-supported film makers, who produce ordered movies, independent film makers also have the opportunity to create their own movies and even on governmental and security topics. An example is Michael Moore who seriously criticized Bush administration policies. On this side, there's no freedom not only for making movies for example about chained murders, or about your personality, or about lawmakers corruption, prosecution file of Saeed Imami's wife, incompetence of a minister, a school manager or a simple soldier. All these are impossible and even worse, it's not possible to make a documentary film from Iran streets and the written slogans and appositive sentences on the walls written by people.

Question 11: Tribunes and TVs

In Iran, the worst and heaviest ban is imposed on TV and it's limited to the government. This means that the regime doesn't trust the people and their intellect and people are forced just to see, read and hear what the regime says and believe it without any question. A hidden meaning behind this restrictions is that the regime is seriously fragile and weakened. That side of the river, in US, we see lots of free and independent TV channels. Let's tell you that this is exactly according to our holy book, Quran, where says, God has given freedom to people to see different ways and choose the best as per their own conclusions.

Question 12: State-run media repeat lying

State-run TV in Iran is very busy with producing and broadcasting lies and lies under your direct supervision and leadership. Most of these lies are so stupidly fabricated that even inexperienced young people find it out. In US lying is socially and culturally prevented and media cant's lie so easy.

Question 13: Hiporisy

This is very common in our regime. You know that it's against our religion and our religion goes far beyond that and says avoid evil and bad behaviors. For example, when a university instructor comes to you, he or she expresses a totally different personality from the reality. Just note that this is an undefined term in US.

Question 14: Police attacks on opposition, normal people and student dorms

In US, police protects every one against violence and here our police creates and organizes violence against people and attacks opposition figures like Mr. Karroubi.

Question 15: Police opening fire to unarmed people in the streets

In US, police doesn't shoot bullets to normal people in the streets, doesn't throw them down from the bridges, and doesn't run vehicles onto people in the streets. So frequent bloodsheds are ignored but tearing a photo of Imam Khomeini is a top important issue. Which regime is more respecting humanity?

Question 16: We are political prisoners imprisoned by you

No political prisoners in US. Where is the real freedom?

Question 17: I'm one of prisoners who are jailed just for speaking or writing letters

Free speech and writing public letters and criticizing the authorities is being done in US frequently on a daily basis.

Question 18: We hope better intellect and understanding for you



Your regime is openly banning instructor to speak as per their scientific knowledge and understanding in universities because of presence of intelligent service members inside almost every university and school class and every office.

Question 19: Gathering ban in Iran

Many people like me are imprisoned just for attending in rallies. If you just get out of leadership chair and come to our prison wards, you will laugh at our files and guilt. Please let us know which opposition party or group could have a coordinated and government permitted rally during the past thirty years that you expect us to be the second?

Question 20: We are empoisoned just for asking questions about the president

Is criticizing a president who openly speaks offensively to his own country people, so costly?

Question 21: If last year's election events happen in US, government will soon collapse

So much bloodshed and crimes happened by the regime in Iran last year. If that was the case in US, many top ranking authorities would be dismissed and prosecuted for their crimes.

Question 22: Islam is downfallen in Iran & Afghanistan only

Who is causing people to hate Islam? Is it you or US regime?

Question 23: NGOs are suppressed in Iran

In US NGOs are performing valuable assistance to social groups and help in corruption detection.

Question 24: In Abu-Quraib prison, no one was raped or killed

Here in kahrizak, so much tortures, rape and murder happened just for rallying. These crimes are not done by Israili agents, it's by Islamic regieme.

Question 25: Clinton's only one lie caused so much judiciary reaction

Our president is always lying and nothing happen to him.

Question 26: US provides tribunes for Ahmadinejad

The reason is that they are confident to their social and cultural systems. In Iran, not Obama's speech in an Iranian university, not even Mr. Khatami, our previous president, is not tolerated.

Question 27: Reputation and public opinions

Public pressure caused Pope to oppologize for the crimes in churches. This is valuable in training future generations on how important are social values. In Iran, do you ever considered public acceptance or satisfaction?

Question 28: We claim we have a religious regime and US doesn't claim so

As we are religious, our actions must be full of justice, honesty, kindness, peace, forgiveness, toleration, freedom, etc. Now, where are these important values respected, considered and implemented? Iran or US?

Future will soon clarify everything.

Sincerely yours

Mohammad Nourizad

Evin Prison

*** منع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری زاد»

<http://nurizad.info/?p=1030>

**«پوزش محمد نوری‌زاد از رهبر انقلاب!»، ۲۳ مهر ۱۳۸۹****رهبر ما، نه اولین، که «دومین» نفری هستند در کل کشور، که از آزادی بیان مفرط بهره‌ها دارند. نفر اول، جناب حاج حسین شریعتمداری [روزنامه] «کیهان» است**

من، محمد نوری‌زاد، اعلام می‌دارم که در نامه هفتم خود به محضر رهبرمان، مرتکب یک اشتباه سهوی شده‌ام؛ قصد و غرضی نداشته‌ام البته. اما قبول دارم که اشتباه من، جز با پوزش‌خواهی من، رفع و رجوع نخواهد شد. در آن نامه، من به حضرت ایشان نوشته بودم که شخص شما، در بهره‌مندی از آزادی بیان، بیش‌ترین سهم را دارید. یعنی از آزادی بیان، در حد اعلای آن برخوردارید. منظورم از این اشاره در آن نامه، این بود که رهبرمان در کل مملکت، اول کسی هستند که از بیش‌ترین آزادی بیان برخوردارند، و به تناول مکرر لذت این بهره‌مندی نیز متنعم‌اند؛ که این البته اشتباه است و من از این بابت عذر می‌خواهم.

در جهت اصلاح این سهو بزرگ، مرا چاره‌ای جز فرا بردن درستی سخن نیست. پس سختم را به این شکل اصلاح می‌کنم: رهبر ما، نه اولین، که «دومین» نفری هستند در کل کشور، که از آزادی بیان مفرط بهره‌ها دارند. نفر اول، جناب حاج حسین شریعتمداری [روزنامه] «کیهان» است. و من، از آقای شریعتمداری نیز پوزش‌خواهی می‌کنم که شأن و مرتبه‌اش را نادیده گرفتم؛ که این البته جفای کمی نیست.

حاج حسین شریعتمداری، در اشاعه سخن، هم صاحب‌سبک است و هم صاحب‌مرتبه. در پیشگاه قلم او، آبروی مردم، نقل و نباتی است که باید به هر بهانه بر سر جامعه ریخت. طبعی است که باید بر سر هر گذر، بر آن کوفت. در پیشگاه قلم ایشان، اسلام و انسانیت، و اساساً کل هستی، ملت‌مس به نوع نگاه حضرت ایشان است. هیچ حریمی، حتا حریم‌های خصوصی و حیثیتی و مملکتی، حتا حریم خصوصی فلان دانشمند و فلان رئیس‌جمهور فلان کشور دور، اجازه ندارند در برابر قلم وی، روی ترش کنند و روی بگردانند.

من دیدم در آن نامه، هم به محضر رهبرمان جفا شده، و هم به جایگاه برتری جناب شریعتمداری در کل کشور و کل هستی و کل نظام خلقت از بدو پیدایش آدم ابوالبشر تا هر کجا که بشری قرار است بر این کره خاکی چیزی بگوید و چیزی بنویسد و البته همزمان دم از مسلمانی و انسانیت و انقلاب نیز برانند. پس از سر خلوص و ادب، اعلام می‌دارم: العفو! الاهی العفو! مرا ببخشایید!

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

**پاسخ فرزند شهید سهراب آقاپور به هفتمین نامه محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۴ مهر ۱۳۸۹**

به نام خدای شعور

با سلام خدمت کارگردان محترم «پروانه‌ها می‌نویسند»

جناب آقای نوری‌زاد!

من به چهره اولیه انقلابی شما علاقه داشتم و نمی‌توانم این موضوع را کتمان کنم، از این رو هر بار در حوادث پس از انتخابات، خبری یا نامه‌ای و حرف و حدیثی از نوری‌زاد ثانی به گوشم می‌رسید یا می‌خواندم، جز حسرت و اندوه و دعا برای عاقبت به‌خیری خودم و دیگران چاره‌ای نداشتم. از بی‌ادبی شما نسبت به سید و رهبر و مرجع‌ان حضرت آیت‌الله العظمی سید علی‌الحسینی‌الخامنه‌ای، در نامه‌های قبلی‌تان نمی‌توانم بگذرم، نه من و نه تمام سربازان ولایت فقیه. اما مقصود من از این نوشته، پاسخ و هنیات [وهمیات] ذهنی شما در نامه‌های پیشین‌تان نیست. به تاریخ ۱۸ مهرماه نامه‌ای از شما منتشر شد که سؤالاتی را مطرح کرده بودید، و البته از محضر رهبرمان، و اینکه چون خود را سرباز کوچکی می‌دانم که پدر، تاج بندگی و فدایی ولایت بر سر نهاد و بر دوشم مسؤولیت حفاظت از خون خود را، به خود اجازه می‌دهم که در این پرسش و پاسخ، بنده نقش جواب را بازی کرده و در حد توانم پاسخگوی شما باشم. البته این نامه نه فقط خطاب به شما بلکه مخاطب این نامه تمام کسانی هستند که این‌گونه حرف‌ها را برحق می‌دانند، پس بدون حاشیه‌نگاری، به اصل مطلب می‌پردازم.

در ابتدای نامه‌تان از زندان و تنهایی‌تان گفتید، که قطعاً ایام بسیار سختی بوده و اگر بگویم که درکتان می‌کنم، دروغ گفته‌ام، چرا که فقط کسی می‌تواند این ادعا را کند که خود سختی و رنج تنهایی را در زندان کشیده باشد. اما زندان به همین رنجش است که جنبه تنبیه و توبیخ دارد، و اگر چنین نبود که زندان، زندان نبود. اما یادم می‌آید در یکی از قسمت‌های مجموعه «پروانه‌ها می‌نویسند»تان، روایت یکی از یاران حضرت بود که به خاطر ارتکاب عملی، انگشتان دستش توسط حضرت قطع شده بود و ایشان نه از این کار ناخشنود بودند، بلکه هنوز به حضرت ابراز علاقه می‌کردند....

هیچ‌گاه فکر نمی‌کردم سازنده این مجموعه، که قطعاً آشنایی کافی با تاریخ عصر آن حضرت را دارد، و با قدرت استنتاجی که از جنابعالی انتظار می‌رود، توان مقایسه با دوران حاضر را نیز، به دلیل برخورد با پسرش، که همراه اغتشاشگران ساعاتی در بازداشت بوده، تیر خلاص به همه شعارهایش بزند، و نه حتا بعد از آن در بند شدن خودتان هم احتمالاً در بیش‌تر کج رفتن مؤثر بوده. تنبیه و توبیخ برای اهل علم و بصیرت، راه نجات است و اصلاً این نه سنت بین ماست، بلکه سنتی است الهی در مسیر هدایت و بازگرداندن شخص هلیده شده در مسیر غیر هدایت. و تنها در صورتی موجب گمراه‌تر شدن می‌شود که آن شخص از مسیر علم و بصیرت به دور باشد و چشم را بر واقعیت ببندد و واقعیت را آن‌گونه که خود می‌خواهد تفسیر نماید.

سپس از امریکا گفتید و از جهان‌خوارگی و استبدادش، خدا را شکر که هنوز در این موضع با هم، هم‌عقیده هستیم و بنده می‌توانم از این روزن، شاید، و باز هم شاید، جرقه‌هایی از روشنایی را در ذهن و تفکرتان بیاندازم. برادر عزیز، جناب محمد نوری‌زاد «پروانه‌ها می‌نویسند»، نبودید ببینید و یا نخواستید ببینید که همین امریکایی که آن‌گونه در نامه‌تان وصف ردالتش را کردید و سایت‌ها و شبکه‌ها و عمّال داخلی و خارجی‌اش چگونه برای گفتارتان، کردارتان و قلمتان سوت و کف می‌زدند و و می‌زدند و چگونه شما را از خود می‌دانند، اگر تا این حد به ناحق بودن آنها یقین دارید، پس چرا این صحنه‌ها را نمی‌بینید؟ چرا باید خواسته یا إن‌شاءالله ناخواسته، شما را در پشت تریبون خود قرار دهند و لباس ضد انقلاب بر تن شما بپوشانند؟ اگر واقعاً دغدغه‌تان دلسوزی برای انقلاب است، به عنوان برادر کوچک‌ترتان توصیه می‌کنم از این خون‌آشامان برائت جویند پیش از آنکه بیش از این خون‌مظلومان عالم، دام‌گیرتان شود. مگر همان امام و مولایمان، علی(ع) نفرمودند که حق و باطل را از طرفدارانشان بشناسیم؟ پس بشناسید و بشناسیم که اگر جهان غرب، به ویژه امریکای جنایتکار، پشت جریان فکری یا حرکت سیاسی را گرفتند و طرفداری کردند، حتماً آن حرکت در خوشبینانه‌ترین حالت رگه‌هایی از کفر و ظلم و نفاق را داراست.



از فلاند گفتید و «کیفیت زندگی» و رتبه اولش؛ جایی داستانی می‌خواندم از شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی که در پاسخ به سفیر انگلیس که در مورد فشار و تحریم و محاصره اقتصادی انذار داده بود و شهید بهشتی پاسخی داده بود که امروز دوباره قسمت‌هایی از آن را بازگو می‌کنم: «... ما قرار است آرمان‌طلبانه با مسائل برخورد کنیم. انقلاب ما انقلاب آرمان‌هاست نه انقلاب تسلیم به واقعیت‌ها... از همان اول، قرارمان بر این بود که انقلاب پیش برود و ما همان نان و پنیر خودمان که توی همین مملکت به دست می‌آید می‌خوریم... إن شاء الله سیاست ما بر این است که حتا اگر قرار شود روزی همه مردم، نان خالی نوش جان کنند، [همین کار را بکنند] ولی با آمریکا بجنگند...». بگذریم که اگر همه مشکلات و معضلات اقتصادی که بنده به عنوان یک دانش‌آموخته رشته مرتبط، به آنها واقف هستم و نه البته از بوق و کرنای رسانه‌های مخالف، به دلیل فشار و تحریم همان دولی نباشد که احتمالاً از «کیفیت زندگی» مطلوبی برخوردار هستند، قسمت نه چندان کوچکی از این مشکلات به همین فشارها برمی‌گردد. که اگر بخش عظیمی از سرمایه انسانی و مادی ما در هشت سال جنگی که به ما تحمیل شد، تقلیل نمی‌یافت و اگر ابرمردانمان به دست همین گروهک‌هایی که امروز از جریان‌ها مخالف حمایت می‌کنند، ترور نمی‌شدند، شاید مشکلات امروز به این اندازه نبودند که دیگران آنها را بسان گریز بر سر راه پیشرفت و توسعه روحیه انقلابی بکوبند، گرچه این جنگ و تحریم و فشار اقتصادی که به ظاهر و در دید مغرضین و معاندین، ضرر و زیان قابل توجهی داشته و دارد، ثمرات مادی و معنوی آن بر چشم اهل بصیرت پوشیده نبوده و نیست.

از بشاگرد و هرمزگان گفتید، بنده افتخار نوکری مردم بشاگرد را دارم و یکی از مدال‌های زندگی‌ام خدمت به مردم این منطقه در رکاب مرحوم عبدالله والی است؛ در طی ۱۰ سالی که به این مناطق رفت و آمد داشتم، چیزهایی دیدم که شما نخواستید یا نتوانستید ببینید، برق‌رسانی و آبرسانی و بهسازی و نوسازی عمرانی، ساخت درمانگاه و مدرسه و حوزه علمیه، راه‌سازی و سدسازی و... بحمدالله مردم، دولت و نظام مقدس جمهوری اسلامی در این سال‌ها خدمات قابل توجهی به مردم این منطقه داشتند و دارند، بشاگرد اول انقلاب کجا و بشاگرد امروز کجا؟ آیا درست است که از محرومیت یک منطقه به نفع خودتان استفاده کنید؟ آیا درست است که واقعیت را که همان رسیدگی و حل مشکلات این مناطق است، ندیده بگیری؟ و صد البته که هنوز باید به بشاگرد نوکری کرد که در اصل، مردمش ولی نعمتانمان هستند.

از حریم خصوصی گفتید و تجاوز به آن؛ قطعاً این حرکات هیچ ارتباطی با پیروان راستین ولایت فقیه نداشته و ندارد، که همیشه دوستان مذهبی باید تحمل انگ‌زنی‌هایی تحت عنوان «تندرو و رادیکال و...» را به خاطر برخورد نادرست این قبیل اوباش داشته باشند و از همه مهم‌تر اینکه رهبر عزیزمان همیشه این‌گونه حرکات را کلاماً و عملاً تقبیح کرده و در مواردی شخصاً فرمان پیگیری و رسیدگی را دادند، که در اکثر حوادث این چنینی بعد از انتخابات، رسیدگی صورت گرفته و خواهد گرفت.

موضع شما در مقابل دولت امریکا برای من روشن است، اما طوری از شرایط زندگی و مردم امریکا می‌گویید که گویی آنجا مدینه فاضله گم شده شماست؟ شاید هم آرزوی رسیدن به آن را همانند افرادی همچون سروش و مخملباف می‌پروانید؟ گویا همان سال‌های زندگی‌تان در امریکا و در پیش از انقلاب شما را مدهوش سبک زندگی غربی کرده! البته فرمودید که «به شوق انقلاب و وعده‌های آسمانی آن بود که دست از همه چیز شستم و به آغوش میهنم شتافتم». آفرین که از همه چیزتان! دست کشیدید. همیشه دنبال دلیل این چرخش ۱۸۰ درجه‌ای شما می‌گشتم و در ذهن خود مرور می‌کردم... شاید حیف و میل ۴ میلیارد تومان پول بیت‌المال در «چهل سرباز»‌تان این اثر سوء را گذاشته و شاید حقوق گرفتن سی‌ساله‌تان از وزارت جهاد کشاورزی، بدون خدمت به آن وزارت، باعث این گمراهی شده. ولی امروز فهمیدم قضیه چیز دیگری است، شما مست و مدهوش فرهنگ و سبک زندگی امریکایی شدید، فرهنگی که از قلب پوسته به ظاهر زیبای آن چیزی به جز فساد و فحشا و حق‌کشی و حق‌خوری بیرون نمی‌آید.

از مواد مخدر گفتید، افیونی که دولتمردان غربی تا خرخره در ترانزیت و پخش آن شریک هستند، نه فقط مواد مخدر، بلکه تجارت انسان، سکس و قاچاق اسلحه را نیز اضافه کنید، از پیروان مکتب اصالت نفع مگر انتظار دیگری دارید؟ که مهم سود است و از کجا و به چه قیمتی، مهم نیست، تا به حال از خود پرسیده‌اید که چرا در کشور افغانستان که سال‌هاست در بند امریکا دست و پا می‌زند، هیچ برخوردی با کشت تریاک و تحصیل مواد مخدر نمی‌شود و در مواردی حتا از سوزاندن مزارع مواد مخدر جلوگیری می‌شود؟ شما ندیدید و نخواستید اینها را ببینید، همین‌طور چندین شهیدی که هر ساله در مبارزه با ترانزیت مواد مخدر در کشور جان خویش را فدا می‌کنند، شما آنها را هم ندیدید.

از آزادی گفتید و اینکه نیست! در شرایطی که آمار بی‌سابقه توهین و یا حتا فحاشی به رئیس محترم جمهور، که دومین مسند مهم مملکتی را به دست گرفته، در اینترنت و رونامه‌ها و سخنرانی‌ها و میتینگ‌های قبل و بعد از انتخابات سر به فلک می‌گذارد، در شرایطی که سران اغتشاشات و آشوب‌های سال گذشته هنوز زیر سقف زندانی که از آن حرف زدید نرفته‌اند، در شرایطی که به کشته‌شدگان کهریزک نام شهید می‌نهند و برای تغییر نام کوچه محل سکونتشان به نام شهید فلان نامه‌نگاری می‌کنند و از آن طرف، هیچ‌کس سراغ شهدای بسیجی و مردمی که در برخورد با



اغتشاشگران، جانشان را فدای دینشان کردند نمی‌گیرد، حرف از حفقان و دیکتاتوری زدن به نظر من مضحک است. نکند انتظار کسانی همانند شما این است که با متعرضین به جان و مال و ناموس مردم برخورد نشود! بله، همه کسانی که مردم بی‌گناه را برای اهداف شومشان تحریک کردند و به خیابان کشیدند و سردمداران‌شان بی‌شرمانه برای کشته‌گیری و کشته‌سازی تیم‌های ترور را در میان مردم نفوذ دادند، و آنها می‌دانستند و هیچ نگفتند، متعرض به جان و مال و ناموس مردم هستند. حتا اگر با قلم و حتا اگر با سخن خویش محرک شورش و آشوب بودند و به گفته رهبر انقلاب، همین‌ها مسؤول مستقیم خون‌های ریخته‌شده هستند و در این دنیا و آن دنیا باید پاسخگو باشند.

از آزادی نقد گفتید و آزادی بیان در رسانه‌ها؛ جالب است که شاهد خود را در این زمینه از آمریکا می‌آوردید و آزادی فیلمسازانی چون مایکل مور. کدام فیلمساز آمریکایی قادر است به نقد ریشه‌ای بپردازد؟ شاهد عینی صحبت من حوادث یازده سپتامبر است که می‌شناسم شهروندان و اصحاب رسانه آمریکایی را که اموالشان توقیف شده، تهدید به مرگ شدند و حتا مدیر روزنامه‌ای در فرانسه از کشورش اخراج شد، فقط به این دلیل که به اصل واقعه یازده سپتامبر، که همان دست داشتن دولت آمریکا در این واقعه مرگ‌بار بود، پافشاری داشتند، کدام فیلمساز در غرب جرأت به تصویر کشیدن جنایات اسرائیل را دارد و کدام روزنامه‌نگار، حق تحقیق در باره هولوکاست؟ صحبت از مقایسه بین آزادی در ایران و غرب فقط از گلوی غریزدگان بیرون می‌آید و نه دلسوزان انقلاب. بله، در کشور من، هر کس بخواهد خون شهدا را پایمال کند، چه با فیلم و چه با قلم و... آزادی ندارد، بهای سلب این آزادی، خون ریخته‌شده پدرانمان است. نه، حتا اگر دولت و مسؤولین، روزی به چنین افرادی اجازه دهند که بیابند و حرفی مخالف جهت حرکت انقلاب بزنند، حرفی بزنند که خوشایند دشمنان انقلاب باشد و موجی ایجاد کنند که نتیجه آن موج‌سواری آمریکا و اسرائیل باشد، من و همه دوستان و هموطنان فدایی ولایت فقیه با تمام توان در مقابلشان ایستاده و می‌ایستیم.

از دروغ گفتید، و از راستی و راستگویی در آمریکا؛ بگذریم که به عقیده من، این گونه سخن گفتن فقط نتیجه همان تأثیر از فرهنگ غربی است! اما اگر کلینتون برای یک دروغ، مفتضح شد، کدام دولتمرد آمریکایی برای بهانه دروغ جنگ با عراق محاکمه شد؟ کدام مقام آمریکایی برای دروغ یازده سپتامبر به میز محاکمه کشیده شد و چه کسی پاسخگوی دروغ‌های بزرگ آمریکا در مقابله با مخالفین اسرائیل است؟ که حتا امروز جامعه جهانی توان تصویب یک قطعنامه غیر الزام‌آور را نیز برای جلوگیری از جنایاتش ندارد؟

جناب محمد نوری‌زاد کنونی!

بالشی که بر آن سر نهادید از خون هزاران و میلیون‌ها انسان بی‌گناه پر شده و خواب غفلت شما ندیدن این همه ظلم و جنایت را موجب شده. حرفم را که در ابتدای این نامه زدم، پس می‌گیرم، که گفته بودم شما حداقل با دولتمردان آمریکا مخالفید، ای کاش تنها اندک امیدی داشتم که شما لااقل اگر از مسیر انقلاب خارج شدید، در مسیر دشمنان اسلام و انقلاب گام ننهاده‌اید، اما چنان بت بزرگ غربردگی برای شما الاهی شده و چنان غفلت از واقعیت در کلامتان موج می‌زند که من این نامه‌نگاری را در تأثیر بر شما بی‌اثر می‌دانم و فقط می‌خواستم تلنگری باشم برای ذهنتان، که با این دست و پا زدن و تلاش برای پوشانیدن حقیقت و حمایت از جریان نفاق، چگونه پاسخگوی پدر شهید من در آن دنیا خواهید بود؟!

«یریدون لیطفثوا نور الله بأفواهم و الله متمّ نوره و لو کره الکافرون»

فرزند شهید سهراب آقاپور - شهادت: فاو، والفجر ۸

منبع

وبلاگ «شعر سبز»؛ وبسایت «تبیان»

**نامه سرگشاده «مدرسین و طلاب قم و نجف» (متن) به خامنه‌ای، ۲۲ مهر ۱۳۸۹****شما خود می‌دانید که مجتهد مطلق نیستید و در امور شرعیه موظف به تقلید از اعلیٰ فقها و آفته مراجع هستید**

باسمه تعالی

ملت شریف ایران!

با توجه به خبرهای منتشرشده و فضای شدید امنیتی حاکم بر قم و ورودی‌های این شهر در رابطه با سفر قریب‌الوقوع آقای سید علی خامنه‌ای به شهر مقدس قم، همراه با هیأت بلندپایه، و تلاش ایشان برای راضی نگه داشتن مخالفان، تأیید مرجعیت خویش، گرفتن اجازه اجتهاد از مراجع برای فرزند خود سید مجتبی خامنه‌ای و چون همیشه در فشار و تنگنا قرار دادن مخالفان خود، نامه سرگشاده خویش را به آقای خامنه‌ای منتشر می‌کنیم تا اولاً تمامی جنایاتی که زیر نظر ایشان و یا با فرمان مستقیم ایشان به وقوع پیوسته است را یادآور شویم و در ثانی به علما، فقها، مراجع، روحانیون، مدرسین و طلاب قم اعلام کنیم که «من أعان ظالماً علی ظلمه سلطه الله علیه» (هرکس ظالم را در ظلمش یاری کند، خداوند او را تحت سلطه ظالم قرار می‌دهد). متذکر می‌شویم دیدار با آقای خامنه‌ای نه تنها تأیید و تصدیق تمامی جنایات و اتفاقات دردناکی است که این حکومت مرتکب شده است، بلکه تکذیب و دروغ جلوه دادن تمامی تعبیر اسلامی و مفاهیم عمیق قرآنی است، زیرا قرآن بارها ظالمان را شکست‌خوردگان عرصه دنیا و آخرت معرفی کرده است و عالمان دینی، ابرياء و پرهیزگاران را ناصحان، مخالفان و دشمنان حقیقی ظالمان و مأمین و پناه مردم در مقابل طاغیان، طاغوتیان و ظالمان معرفی نموده است. در پایان، یادآور می‌شویم که دعا می‌کنیم این نامه بتواند تأثیری بر رفتار رهبر ایران گذارد و ایشان در پیشگاه مردم، از گناهان خویش توبه نماید، از ملت شریف ایران عذرخواهی کند و مردم را چون فرمان مولای متقیان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ولی نعمت خویش بداند.

متن کامل نامه:

نامه سرگشاده مدرسین و طلاب قم و نجف به سید علی خامنه‌ای

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مقام رهبری حکومت جمهوری اسلامی ایران، جناب آقای سید علی خامنه‌ای!

سلام علیکم

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۱۷ و ۱۸)

(و آنان که خود را از طاغوت به دور می‌دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا بازگشته‌اند آنان را مژده باد پس بشارت ده به آن بندگان من که، به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان.)

لازم است در ابتدای سخن مستقیمان برای اولین بار با شما، روایتی از رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را ذکر کنیم که حضرت (صلوات الله علیه) در جمع اصحاب فرمودند: «أنصر اخاك ظالماً او مظلوماً» (برادر خود را چه ظالم باشد و چه مظلوم، یاری کن)؛ اصحاب با تعجب پرسیدند که: «ما عالم به وجوب یاری مظلوم هستیم، لیک ظالم را چگونه یاور باشیم؟» حضرت (صلوات الله علیه) در پاسخ فرمودند: «بکفه عن الظلم» (با بازداشتن او از ظلم).



ما متذکر شویم که ما عامل بیگانه نمی‌باشیم و به شدت نگران امنیت ملی و استقلال ایران هستیم. لذا خواهشمند است سعی نفرمایید با برچسب‌های همیشگی و تکراری این نامه را به فراموشی سپارید. لازم به ذکر است که این نامه فقط به دلیل انجام وظیفه شرعی و تکلیف امر به معروف و نهی از منکر به شما نوشته می‌شود و امید است مطالب مهم این نامه که کاملاً مطابق فقه اسلامی و شرع مقدس با استناد به آیات قرآن کریم و احادیث شریف از رسول مکرم اسلام و اهل بیت (علیهم السلام) می‌باشد بر شما اثرگذار باشد و نتیجه آن تغییر رفتار غیر قابل دفاع حضرتعالی در وقایع و اتفاقات جاری مملکت و در تعامل با مردم باشد، که مردم همیشه ولی نعمت والیان هستند و وظیفه والیان سهل کردن امور معیشت مردم است.

جناب آقای سید علی خامنه‌ای!

انتقادات از رفتار شما این روزها و پس از وقایع اسفبار و کودتای انتخاباتی سال گذشته به بیش‌ترین حد خود در دوران ۲۲ ساله حکومتان رسیده است. کودتایی که هر روز اسناد جدیدی از آن رو می‌شود و این اسناد، شما را مسؤول مستقیم این جنایت و خیانت بزرگ به ایران، مردم شریف ایران، اسلام و شرع مقدس اسلام اعلام می‌کند.

شروع این نقدها پس از نماز جمعه تاریخی روز ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ بود که چهره واقعی و موضع‌گیری صریح شما در رد اعتراضات مردم به نقض قانون و تقلب و تخلف مهندسی‌شده انتخابات، نمایان گشت. در آن نماز جمعه شما با لحنی کاملاً دیکتاتورمانانه هر سخنی جز سخن خویش را محکوم کردید و با اعلام: «مسئول خون‌های ریخته‌شده رهبران معترضان هستند»، امر به سرکوب معترضان را دادید. این سخنان شما زمینه‌ساز فجایع ننگین روز ۳۰ خرداد، کشتار معترضان و دستگیری‌های بسیار گسترده گشت.

جناب آقای سید علی خامنه‌ای!

مردم و تاریخ ایران هرگز نمی‌توانند فجایع کهریزک و اوین، دادگاه‌های نمایشی و سریالی، هتک حرمت مکرر دلسوزان و استخوان‌خورد کرده‌های نظامی که شما سنگش را به سینه می‌زنید و مشکلات عدیده سیاسی در سطح داخل و بین‌المللی همراه با رکود شدید اقتصادی و تحریم‌های مکرر به دلیل دیپلماسی‌های غلط شما و رئیس‌جمهور منتخب شما را در ذهن خود حک نکنند و به باد فراموشی سپارند.

جناب آقای خامنه‌ای!

اجازه دهید وقایع بیش از یک سال گذشته را مجدداً یادآورتان شویم تا شاید بحران سیاسی موجود را که متأسفانه دامن حوزه‌های علمیه را نیز گرفته است درک کنید. در حالی که سخنان جدید شما احساس خطر شدیدتان را کاملاً نشان می‌دهد که شرایط کشور را حساس اعلام نموده‌اید. شما و همراهان شما بحرانی به وجود آورده‌اید که استقلال حوزه‌ها را نیز با حکومتی و دولتی کردن حوزه‌های علمیه و طیف اندکی از به ظاهر روحانیونی که متأسفانه سردمداران و گردانندگان حوزه‌ها می‌باشند زیر سؤال برده است. لازم به ذکر است که اتفاقات زیادی از جمله ظلم‌های فراوان به حضرات مراجع مستقل همچون آیات عظام مرحوم شریعتمداری، مرحوم سید محمد روحانی، مرحوم سید محمد شیرازی و مرحوم منتظری به خودی خود دامن نظام را که اسم اسلام را یدک می‌کشد و بر این است تا به جهانیان جمهوری بودن خود را تحمیل کند به شدت سیاه نموده است. شما و همراهانتان در طول این سال‌ها به اسم اسلام حکومت کردید و با تأسف فراوان هرگز نصوص صریح فقه و شرع مقدس اسلام را اجرا نکردید و هیزم به آتش نفاقی ریختید که دشمنان اسلام و شیعه خواهان آن هستند. نتیجه این امر از بین رفتن وجهه روحانیت در بین مردم شده است. مردم اینک دیگر مراجع را مأمون خود نمی‌دانند و بیش‌تر به چشم قلدران شهر و مداحان شما آنان را می‌شناسند که این امر خود یکی از گناهان و ظلم‌های بزرگی است که رژیم به ظاهر اسلامی و مسمی به جمهوری، به اسلام راستین که همان اسلام رحمانی و ناب محمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) است روا داشته است.

آقای خامنه‌ای!

وقایع و اتفاقات اخیر از قبل انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ شروع شد. آنجا که محمود احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور منتخب از جانب شما، در مناظره خویش با جناب آقای مهندس میرحسین موسوی، ارکان انقلابی که با شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی به پیروزی رسیده است را در رسانه‌ای که طبق قانون می‌بایست کاملاً ملی باشد و در حضور میلیون‌ها بیننده به دزدی از بیت‌المال و عامل اصلی مفاسد اقتصادی معرفی کرد.



آمارهای دروغ و ساختگی ایشان عصبانیت مردم را از کاندیدای منتخب شما بیش‌تر کرد، لیک اوج ناراحتی مردم پس از آن سکوت معنادار شما به نامه سرگشاده آقای هاشمی رفسنجانی به وجود آمد. لیک همچنان مردم چشم امید به انتخابات داشتند که آرای آنها از صندوق خارج شود. تخلفات گسترده حین انتخابات باشکوه ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، که با قطع شدن وسایل ارتباط جمعی شروع شد و به دستگیری گسترده اصلاح‌طلبان، تبریک عجولانه حضرتعالی به کاندیدای مورد نظرتان قبل از اعلام رسمی شورای نگهبان، وارونه ساختن نتایج انتخابات و نمایش مسخره روز یکشنبه ۲۴ خرداد ۱۳۸۸ در میدان ولی عصر که به اذعان کسبه و مردم حاضر در آن محل قلبی با اتوبوس‌ها و لوازم دولتی، با هزینه بیت‌المال به این نمایش آورده شده بودند، آتش عصبانیت مردم را که امید به جمهوریت نظام داشتند شعله‌ورتر نمود. سخنان ناشایسته آقای احمدی‌نژاد که معترضان را اندکی خس و خاشاک خواند نیز دلیلی بر حضور مجدد، پر شور و کاملاً مسالمت‌آمیز روز دوشنبه ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ مردم در تهران بود. حضوری که تاریخ ایران از آن به عنوان نبوغ سیاسی و بلوغ فکری مردم شریف ایران یاد خواهد کرد، که میلیون‌ها نفر از معترضان به خیابان آمدند و در کمال سلم و آرامش، اعتراضات خویش را به نتایج انتخابات و سخنان اهانت‌آمیز رئیس‌جمهور مورد علاقه شما اعلام نمودند که متأسفانه نیروهای نظامی بسیج و لباس شخصی که گوش به فرمان مستقیم شما و بیت شما می‌باشند، این اعتراضات آرام و مسالمت‌آمیز را به خاک و خون کشیدند. پس از آن تظاهرات سکوت مردم در تاریخ چهارشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۸۸ و برگزاری مراسم ختم کشته‌شدگان روز ۲۵ خرداد در تاریخ پنجشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۸۸ را دیدیم و دیدیم چگونه مردم ملبس به لباس مشکی که نماد عزاداری است، در سکوت مطلق، با خانواده شهدا همدردی نمودند و آن کشتار وحشیانه را محکوم نمودند.

آقای خامنه‌ای!

وقایع هفته بعد از انتخابات به قدری برای شما و همراهانتان هراس‌آور بود که تصمیم به حضور در نماز جمعه روز ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ گرفتید. زمانی که مشخص شد شما امامت نماز جمعه را بر عهده خواهید داشت، امیدی ولو بسیار اندک در دل‌های مردم داغدار و خشمگین ایران که شما را رهبر و پدر خویش می‌دانستند، پدید آمد تا شاید شما با تدبیر خویش این قائله را به نفع مردم خاتمه دهید و خود را مطابق وظیفه ملی، اسلامی و شرعی که دارید، همراه مردم اعلام نمایید. لیک شما این فرصت تاریخی را به یک معضل تاریخی تبدیل نمودید و فرمان سرکوب سنگین را صادر نمودید و برای همیشه در اذهان مردم و حتا طرفداران خود که گمان به زعامت رهبری عادل، مدیر و مدبر داشتند، به چهره‌ای منفور، دیکتاتور و ظالم مبدل گشتید.

آقای خامنه‌ای!

پس از آن، روز شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ کشتار عظیمی از جانب وفاداران به شما که نام مقدس بسیج را یدک می‌کشیدند، به وجود آمد و زمزمه‌های حکومت به ظاهر اسلامی به گوش رسید. حکومتی که در مقام مقایسه با خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس در یک صفحه قرار می‌گیرد، که تاریخ اسلام، استبداد و ظلم را با نام آنها عجین نموده است. به صورت گذرا، وقایع روز قدس ۱۳۸۸، ۱۳ آبان ۱۳۸۸، ۱۶ آذر ۱۳۸۸، فجایع کهریزک، ترس حکومت از برگزاری مراسم فاتحه مرجع عالیقدر مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی منتظری (رضوان الله تعالی علیه)، هتک حرمت بی‌سابقه و کشتار خونبار و وحشیانه روز عاشورا ۱۳۸۸ و غیره را یادآورتان می‌شویم.

آقای خامنه‌ای!

نامه مولای متقیان حضرت علی (علیه السلام) به مالک اشتر که خود دستور کار حکومت علوی (حکومتی که شما و همراهان شما، گاه و بیگاه، با دلیل و بی‌دلیل با حکومت خویش مقایسه می‌کنید) است را آیا خوانده‌اید؟ آیا خوانده‌اید که مولای مؤمنان حضرت علی (علیه السلام) به مالک اشتر فرموده است: «بر کسانی حکومت می‌کنی که یا از نظر دینی برادر تو اند و یا از نظر خلقت با تو یکسانند.» امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این نامه به مالک اشتر متذکر می‌شوند: «مردم در کارهای تو همان‌طور که تو در کارهای فرمانروایان پیشین نظر می‌کنی تأمل می‌کنند، و درباره تو همان‌طور صحبت می‌کنند که تو درباره پیشینیان سخن می‌گویی.»

آقای خامنه‌ای!



مولای عارفان و متقیان (علیه السلام) در این نامه خطاب به مالک می‌فرمایند: «و إن ظنت الرعية بك حيفاً فأصحر لهم بعدرك و أعدل عنك ظنونهم بأصحارك فإن في ذلك رياضة منك لنفسك و رفقاً برعيتك و إعدارا تبلغ به حاجتك من تقويمهم على الحق» (اگر مردم گمان بردند که در کاری ستم می‌کنی، دلیل خود را آشکارا با آنان مطرح کن، و با بیان شفاف خویش ظن سوء آنان را از بین ببر، یقیناً با این شیوه هم خود را ساخته‌ای، و هم با مردم مدارا نموده‌ای، و هم عذری نزد خداوند خواهی داشت که اگر هدف تو برپا داشتن و رشد دادن مردم در طریق حق باشد، برآورده خواهد شد).

آقای خامنه‌ای!

اگر نامه شماره ۵۰ نهج البلاغه را خوانده باشید خواهید دید که حضرت علی (علیه السلام) خود را موظف به پاسخگویی می‌دانستند به طوری که می‌فرمایند: «ألا و إن لكم عندي ألا أحتجز ذونكم سيراً إلا في حرب و لا أطوي ذونكم أمراً إلا في حكم و لا أؤخر لكم حقاً عن محلّه و لا أفق به ذون مقطعه و أن تكتونوا عندي في الحق سواءً فإذا فعلت ذلك و جبت لله عليكم النعمة و لي عليكم الطاعة» (بدانید، حق شما بر گردن من، این است که جز اسرار جنگ، چیزی را از شما مخفی ندارم، و جز اجرای حکم خدا، کاری را بدون مشورت شما انجام ندهم و حق شما را از موعد مقرر خود به تأخیر نیندازم و تا به انجامش نرسانم از پای ننشینم و حق شما را به تساوی دهم. چون چنین کردم، بر خداست که نعمت خود بر شما عنایت کند و بر شماست که از من فرمان ببرید).

جناب آقای خامنه‌ای!

شما که دائماً خود را در مقام مقایسه با حضرت امیر (علیه السلام) قرار می‌دهید، آیا در نهج البلاغه به خطبه ۲۱۶ برخورد نموده‌اید که مولا (علیه السلام) می‌فرمایند: «فعلیکم بالتناصح فی ذلک، و حسن التعاون علیّه... و لکن من واجب حقوق الله علی العباد النصیحة بمبلغ جهدهم، و التعاون علی إقامة الحق بینهم. و لیس امرؤ - و إن عظمت فی الحق منزله، و تقدمت فی الدین فضیلته - یفوق أن یعان علی ما حملة الله من حقه. و لا امرؤ - و إن صغرته النفوس، و اقتحمته العیون - بدون أن یعین علی ذلک أو یعان علیّه» (پس بر شما لازم است که یکدیگر را بر اداء این حقوق نصیحت کنید و به خوبی در انجام آن همکاری نمایند... آری از حقوق واجب خداوند بر بندگان این است که به اندازه توان خود در خیرخواهی و نصیحت بندگان تلاش نمایند و در راه برقراری حق در میان خود، همکاری نمایند. هیچ‌گاه نمی‌توان کسی را یافت (هر چند در مقام و منزلت، بزرگ و در دین سابقه‌دار باشد) در انجام حقی که به عهده دارد نیاز به مساعدت نداشته باشد و همچنین هرگز کسی را نمی‌توان یافت (هر چند مردم او را کوچک شمارند و با چشم حقارت به وی بنگرند) که در کمک کردن به حق، یا کمک به او در انجام حق، از او بی‌نیاز باشند).

جناب آقای سید علی خامنه‌ای!

شما مردم ایران را که مخلصان و عاشقان وطن هستند، به براندازی نظام و وهن اسلام متهم می‌نمایید، در حالی که ما اهالی حوزه و شما به خوبی میزان تحصیلات حوزوی شما را می‌دانیم. شما ادعای مرجعیت می‌نمایید در حالی که اگر به نفس خویش رجوع کنید، خواهید دید که صلاحیت این ادعا و فتوا دادن را ندارید. شما خود می‌دانید که مجتهد مطلق نیز نیستید و در امور شرعیه موظف به تقلید از أعلم فقها و آفقه مراجع هستید. شما ولایت فقیه را که در امور حسبه به اجماع اکثر علما می‌باشد، به یک خلافت بلامنازع بدل نموده‌اید و با این کار، نه تنها ظلم بزرگی به مردم ایران نموده‌اید، بلکه بدعت عظیمی نیز در شرع مقدس و فقه اسلامی آغاز کرده‌اید. فی الواقع این شماست که باعث وهن اسلام و براندازی نظام هستید و شخص شما قانون‌شکن بزرگ می‌باشید.

جناب آقای خامنه‌ای!

شما با نقض آشکار استقلال قضات و قاضی‌القضات، دستگاه قضا که می‌بایست قوه عدالت و پیگیر شکایات مظلوم از ظالم باشد را به قوه‌ای کاملاً سیاسی مبدل نموده‌اید و با امر به ظلم به منتقدان خویش، ولایت خویش را که «ولایت جائر» می‌باشد محقق نموده‌اید. شما این استبداد، ظلم، قانون‌شکنی و براندازی را به نام اسلام، مذهب اهل بیت (علیهم السلام)، جانشینی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، ائمه (سلام الله علیهم اجمعین) و حکومت اسلامی مرتکب شده‌اید. بزرگ‌ترین ضربه را به اسلام، تشیع، پیامبر و ائمه اطهار (صلوات الله علیهم اجمعین) وارد کرده و با



سیاسی کردن دین، مایه وهن اسلام و از بین رفتن وجهه روحانیت در میان مردم شده‌اید. شما ولی فقیه را نایب برحق امام زمان (عج الله تعالی فرجه الشریف) عنوان نموده‌اید. شما هر کس را که به ولایت فقیه اعتقاد ندارد به بهانه‌های واهی و مسخره‌ای چون اقدام علیه امنیت ملی به زندان انداخته‌اید و یا او را حصر نموده‌اید. شما در جواب استفتایی (که صلاحیت علمی پاسخگویی به آن را ندارید) ولی فقیه را ورثه ولایت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (سلام الله علیهم اجمعین) خوانده‌اید و این بدعت را شما در جامعه رواج داده‌اید که ولایت فقیه از اصول دین است.

جناب آقای خامنه‌ای!

شما خطیبی توانا بودید. سخنان شما را در مراسم تشییع پیکر استاد شهید مطهری همچنان به یاد داریم که چگونه با فن بیان خویش دشمنان اسلام را خطاب قرار دادید. شما خطابت را با فقاقت اشتباه گرفته‌اید. شما خطابت را ولایت اشتباه گرفته‌اید. ولایتی که فقط از آن امام معصوم است. شما به ولایت فقیه خالی بسنده نکرده‌اید و بحث ولایت مطلقه را طرح نموده‌اید. ولایتی که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین (سلام الله علیهم اجمعین)، با ضمانت عصمت از آن برخوردار نبودند.

جناب آقای خامنه‌ای!

برادرانه به شما نصیحت می‌کنیم که در مطالب مذکور در این نامه تأمل کنید و رویه خویش را در اسرع وقت تغییر دهید تا شاید در روز جزا مطلبی برای دفاع از خود در دادگاه خالق در پیشگاه مخلوق داشته باشید. در حالی که معتقدیم دادگاه خلق به زودی برای شما برگزار خواهد شد. شما اگر مطالعات اسلامی داشته باشید و نوع حکومت‌داری امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را دیده باشید، طبعاً در کوچک‌ترین امور جاری در مملکت و تمامی اتفاقات خود را مسؤول می‌بینید و به عنوان حاکم، خود را موظف به پاسخگویی خلق می‌دانید. لازم است یادآور شویم، روزی در کوفه، مرکز خلافت حضرت علی (علیه السلام)، خبر آوردند که والی یکی از شهرهای تحت خلافت آن حضرت، خلخال از پای زن غیرمسلمان به ناحق کنده است و قطره‌ای خون جاری شده است، مولا (علیه السلام) از شدت خشم، شمشیر از غلاف بیرون کشیدند و فرمان عزل آن والی را صادر نمودند. این در حالی است که در حکومت شما، مسلمانان را به ناحق به خاک و خون کشیدند، اعدام کردند، در زندان‌ها مورد تجاوز و هتک حرمت قرار دادند، شکنجه کردند و شما نه تنها خشمگین نشدید، بلکه با سکوت معنادار خویش این امور به کل خلاف انسانیت، حریت، اسلام و شرع را تأیید نمودید. آیا شما هرگز به آیه شریفه ۳۲ از سوره مبارکه مائده برخورد کرده‌اید که حضرت حق (جل و علی) در بخشی از آن می‌فرماید: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (هر کس، کسی را جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فسادی در زمین بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد و هر کس، کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است)؟

جناب آقای سید علی خامنه‌ای!

ما مدرسین و طلاب قم و نجف (متقن)، شما را به بازخوانی مجدد اقل ضرویات فقه و مسلمیات شرع دعوت می‌نماییم و بار دیگر خاطر نشان می‌کنیم که مسؤول تمام اتفاقات، کشتار، تجاوزها، هتک حرمت‌ها، ظلم‌ها و تنگنای شدید معیشتی مردم در این روزگار، شما می‌باشید و شما می‌بایست پاسخگوی خون‌های ریخته شده باشید.

جناب آقای خامنه‌ای!

اگر در تاریخ، سیر کنید و قرآن خوانده باشید، خواهید دید که هرگز حکومتی با ظلم باقی نمانده است و حدیث شریف نبی مکرم اسلام (صلوات الله و سلامه علیه) که می‌فرماید: «الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ» (حکومت با کفر می‌ماند و با ظلم نمی‌ماند)، مصداق بارز این امر است.

والله عالم بکل شیء

مدرسین و طلاب قم و نجف (متقن)

**نامه سرگشاده محمدحسین کاظمینی بروجردی به خامنه‌ای، ۲۷ مهر ۱۳۸۹**

اگر سی سال قبل، ملت ایران با وجود فریب بزرگی که خورد و خیال نمود که زیربنای این رژیم، استقلال، آزادی، جمهوریت و خداجویی است و میل به چنین سیستم سیاسی پیدا کرد، اکنون هیچ‌گونه تمایلی به ادامه آن ندارد

شورای نگهبان، نگهبان تاج و تخت ولایت فقیه است

اینجانب، سید حسین کاظمینی بروجردی، بندی زیر شکنجه از خاندانی برجسته با شجره‌نامه‌ای معتبر، بیش از سی سال از بهترین ایام عمرم را صرف اعتلای فرهنگ معنوی و رواج اخلاق الهی نمودم، اینک از شما که در رأس حکومت هستید می‌پرسم:

آیا سه دهه قبل، ملت ایران بی‌دین بودند و بانی این نظام آنها را مؤمن کرد؟

آیا مردم این مملکت، فقیر بودند و انقلاب کنونی آنها را ثروتمند نمود؟

آیا تعداد زندان‌ها با دیروز ایران، یکسان است؟

شما به این مردم چه داده‌اید که به آن افتخار می‌کنید؟

سوغات انقلاب، بی‌انگیزگی جوانان است، بیکاری، قطع آب و برق و گاز، گرانی کمرشکن، تاراج منابع طبیعی، هرج و مرج اعتقادی، حراج میراث ملی و بسیاری ارقام که موجود می‌باشد.

اکنون در زندان به نام شما و به خاطر بقای ولایت مطلقه فقیه، انواع صدمات بر مذهب‌یون و سیاسیون غیروابسته به حکومت عملی می‌گردد تا حدی که از این گرفتاران زنجیر دیکتاتوری، تنها اسکلتی باقی مانده است. روزی که بعد از سی سال، زندانی سرشناس لبنانی (سمیر قنطار) را از زندان‌های اسرائیل آزاد می‌کردند، دیدیم که چگونه با توانمندی و حال و روز نیکو و عافیت جسم و امنیت روح، رها شد، ولی عکس‌های قبل از زندان ما را ببینید و کالبدی که باقیمانده را مشاهده و مقایسه نمائید!

امروز، عامه مردم، اسلام سیاسی را آزموده‌اند و بیلان کار آن را در عمر انقلاب فعلی مشاهده کرده‌اند. اگر سی سال قبل، ملت ایران با وجود فریب بزرگی که خورد و خیال نمود که زیربنای این رژیم، استقلال، آزادی، جمهوریت و خداجویی است و میل به چنین سیستم سیاسی پیدا کرد، اکنون هیچ‌گونه تمایلی به ادامه آن ندارد. بدیهی است وقتی که صندوق رأی از فیلتر شورای نگهبان، که نگهبان تاج و تخت ولایت فقیه است، تا وزارت کشور، که تسبیح به دست روحانیون درباری است، می‌گذرد، چگونه ایده و آرزوی هفتاد میلیون نفوس ایرانی تحقق می‌یابد؟ اگر میزان هیأت حاکمه فعلی، آراء مردم باشد، باید رفراندومی آزاد و بدون گزینه‌های تحمیلی حکومت برگزار گردد و چون مسؤولین امور، بنا به اسناد و مدارک موجود، مجرم هستند و به کرات به ایران و اسلام و ملت خیانت کرده‌اند و آثار آن در کشتارها، ویرانی‌ها، زندان‌ها، گورستان‌ها و تبعیدها مشخص و معلوم می‌باشد، لهذا باید رأی‌گیری زیر نظر مستقیم دیده‌بان‌ها و ناظرین سازمان ملل متحد انجام پذیرد.



نامه منسوب به صادق لاریجانی به خامنه‌ای، مهر ۱۳۸۹

توضیح

عباس خسروی فارسانی

متن نامه منسوب به آقای صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه، انتشار نیافته است و خود او و سخنگوی قوه قضائیه، آقای محسنی اژه‌ای، نیز پس از انتشار اخبار و گزارش‌هایی در مورد این نامه توسط وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس) و دیگر سایت‌ها، آن را تکذیب نمودند، اما برخی سایت‌ها مدعی گردیدند که به بخشی از محتوا و مضمون آن دست یافته‌اند؛ در هر صورت، صرفاً به منظور آگاهی‌بخشی، در دو مطلب بعدی، برخی مطالب و تحلیل‌ها پیرامون این نامه آورده شده است و داوری نهایی بر عهده خوانندگان محترم گذاشته می‌شود.

**«نامه مهم رئیس قوه قضائیه به مقام رهبری»**

تاریخ انتشار: ۱۶ مهر ۱۳۸۹

وبسایت «جرس»: بر اساس شنیده‌های خبرنگار جرس در تهران، هفته گذشته شیخ صادق لاریجانی نامه بسیار مهمی به سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی نوشته است.

مضمون این نامه تاریخی به خامنه‌ای - که حکایت از تکان خوردن وجدان شیخ صادق لاریجانی بعد از یک سال دارد - به این شرح است: «عمل به دستورات جنابعالی و مأموران نظامی مرتبط با شما از جمله آقایان طایب و نقدی به‌ویژه در امور زندانیان سیاسی بالاخص شکنجه، انفرادی و پخش اطلاعات دروغ مسئولیت شرعی دارد. اینجانب از این به بعد تنها اگر حضرتعالی مسئولیت شرعی دستورات ایشان را می‌پذیرید در خدمتان خواهم بود.»

صادق لاریجانی در بحرانی‌ترین برهه جمهوری اسلامی بدون داشتن کم‌ترین تجربه حقوقی و قضائی و مدیریتی در صدر قوه قضائیه با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم می‌کند.

از یک سو حجم عظیم نارضایتی‌ها از عملکرد قوه قضائیه به‌ویژه اعمال خلاف قانون و خلاف شرع بازجویان سپاه و شکنجه زندانیان و دروغ‌های مکرر مسئولان نظام، لاریجانی را با مشکل جدی دینی مواجه کرده است. این سؤال مهم بالأخره برای وی مطرح شده: آیا این اعمال، مشروع است؟!

گفته می‌شود دخالت وقت و بی‌وقت افرادی که مستقیم با رهبری وصلند و بی‌مهابا ضوابط قضائی را زیر پا می‌گذارند از قبیل طائب و نقدی هم امان لاریجانی را بریده است.

شنیده‌ها حاکی است تذکرات و تحذیرهای مکرر پدر همسر لاریجانی یعنی آیت‌الله وحید خراسانی در نگارش این نامه مؤثر بوده است.

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

**«سه پیشنهاد مهم رئیس قوه قضائیه به رهبری»****در پی شکایت صادق لاریجانی از دخالت‌های بی حد و حصر مجتبی خامنه‌ای، طائب و نقدی**

تاریخ انتشار: ۲۰ مهر ۱۳۸۹

جرس: بنا به گزارش منابع موثق از تهران، رئیس قوه قضائیه طی نامه‌ای از دخالت‌های برخی اعضای متنفذ بیت رهبری در کار دادگاه‌ها و زندان‌ها به تلخی شکایت کرده خواستار جدا کردن دادگاه‌های امنیتی سیاسی از قوه قضائیه و قبول مسئولیت شرعی آنها توسط مقام رهبری شده در غیر این صورت از رهبر خواسته استعفای وی را بپذیرد.

جرس خلاصه‌ای از این نامه تاریخی را چهار روز پیش منتشر کرد.

غلامحسین محسنی اژه‌ای دادستان کل کشور و سخنگوی قوه قضائیه در نشست خبری ۱۹ مهر ماه خود خبر یادشده را تکذیب و اظهار داشت: کار ضد انقلاب چیست؟ بخشی از فعالیت آنها واقعاً بر هم ریختن روان جامعه، ایجاد اختلاف و راه‌اندازی جنگ روانی است. سخنگوی قوه قضائیه با بیان اینکه رسانه‌های ضد نظام مرتب دروغ ساخته و آنها را پمپاژ می‌کنند، خاطرنشان کرد: شخصاً این خبر را دیدم و یقین داشتم که سر تا پای این نامه دروغ است. اما وجود چنین نامه‌ای را از رئیس قوه قضائیه جویا شدم، که ایشان اعلام کرده‌اند که یک کلمه آن هم راست نیست. گاهی اوقات یک جعلی صورت می‌گیرد که هیچ بخشی از آن درست نیست.

گزارش خبرنگار جرس حاکی است که غلامحسین محسنی اژه‌ای واقعیت را کتمان کرده و برای حفظ نظام، رسماً دروغ می‌گوید.

زمینه نامه تاریخی شهریور ۸۹ لاریجانی

به گزارش خبرنگار جرس، در اواسط شهریور ۸۹ صادق لاریجانی نزد پدر همسر خود آیت‌الله وحید خراسانی می‌رود تا وی را راضی به قبول ملاقات با آقای خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی در سفر به قم کند.

این گزارش می‌افزاید آیت‌الله وحید نه تنها این ملاقات را نمی‌پذیرد، بلکه به شدت دامادش را مورد ملامت قرار می‌دهد که نکند دینت را به دنیا فروخته‌ای؟! با توجه به ظلمی که به نام قوه قضائیه بر ملت انجام شده، اگر این مظالم را اصلاح نکنی عاقبتی جز عذاب جهنم نخواهی داشت.

در پی این انتقاد جدی استاد، شیخ صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه نامه‌ای در چهار صفحه و نیم برای سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی نوشت. این نامه که یکی از مهم‌ترین اسناد جمهوری اسلامی است، بسیاری از زوایای تاریک حوادث پس از انتخابات خرداد ۱۳۸۸ را روشن می‌کند. صادق لاریجانی در ۲۴ مرداد ۱۳۸۸ از سوی رهبر جمهوری اسلامی به عنوان رئیس قوه قضائیه منصوب شده و این نامه اواخر شهریورماه ۸۹ نوشته شده است.

وی در سطور ابتدائی نامه برخی نکات لازم را به یاد مافوق خود می‌آورد. خلاصه‌ای از این نامه که در اختیار جرس قرار گرفته به شرح زیر است: شما از اوائل سال ۱۳۸۷ به من تکلیف کردید که در حوزه قوه قضائیه کارآموزی کنم و به تدریج مشخص فرمودید که بعد از اتمام ریاست ده‌ساله آیت‌الله سید محمود هاشمی شاهرودی مرا برای ریاست قوه قضائیه در نظر گرفته‌اید. برادرم علی [دکتر علی لاریجانی رئیس مجلس شورای اسلامی] از همان ابتدا با ریاست من بر قوه قضائیه مخالف بود، من این مطلب را با شما در میان گذاشتم، و شما اصرار کردید تا به نصیحت علی گوش نکنم.

شرائط چهارگانه قبول مسئولیت

من بعد از تأمل و مشورت، اجابت فرمان جنابعالی را متوقف بر قبول چند شرط کردم:

اول. دست گروه مدرسه حقانی [سید ابراهیم رئیسی، شیخ علی رازینی] از قوه قضائیه کوتاه شود.

دوم. سعید مرتضوی [دادستان وقت تهران] عزل شود.

سوم. دفتر حضرتعالی [سید مجتبی خامنه‌ای و سید اصغر حجازی] در امور قوه قضائیه و وظایف من دخالت نکنند، و اینجانب مستقیماً با خود جنابعالی کار کنم.

چهارم. با پرونده‌های درشت اقتصادی بدون هر گونه ملاحظه‌ای امکان برخورد داشته باشم.



جنابعالی با بزرگواری شرائط مرا تلقی به قبول فرمودید، تنها درباره شرط سوم اضافه فرمودید: سید مجتبی و حجازی پیغام‌های مرا به شما ابلاغ خواهند کرد، نه بیش‌تر.

درخواست لغو حکم شبانه ۲۱ خرداد ۱۳۸۸ رهبری

پس از برگزاری انتخابات خرداد ۸۸ با توجه به توصیه‌های لازم‌الاتباع استاد و ابوزوجه، حضرت آیت‌الله وحید خراسانی که مرا اکیداً از ورود به دستگاه قضا نهی فرمودند، این بنده درخواست کردم مرا عفو بفرمائید، شما مؤکداً امر فرمودید که نظام به من احتیاج دارد و شانه خالی کردن از زیر بار مسؤولیت را مجاز ندانستید.

من درخواست جدیدی خدمتتان مطرح کردم. حضرتعالی در آخرین ماه‌های ریاست آیت‌الله هاشمی شاهرودی استناداً به بندهای ۲ و ۳ اصل ۱۷۶ قانون اساسی در شب ۲۱ خرداد ۱۳۸۸ اختیار مطلق در جلوگیری از هر گونه تحرک معاندان نظام را از قوه قضائیه عزل و به شورای امنیت ملی تفویض فرمودید، شورای امنیت ملی نیز به صورت ضرب‌الاجل قاضی سعید مرتضوی دادستان تهران را مسؤول اجرای فرمان حضرتعالی نمود. وی نیز بدون فوت وقت فوراً به کلیه ضابطان خود مجوز بازداشت کلیه فعالان سیاسی را بدون طی مراحل قضائی و به صورت سفید امضا صادر کرده بود.

من صراحتاً از حضرتعالی لغو این حکم را درخواست کردم. شما پذیرفتید و در عمل به ذیل اصل ۱۷۶ قانون اساسی شورائی فرعی متشکل از سه نفر تشکیل شد تا وظایف پیشین محوله از سوی شما به شورای عالی امنیت ملی را متکفل شود، و دادستان تهران تحت امر این کمیته سه‌نفره امور مرتبط با فتنه را به لحاظ قضائی مدیریت کند و با مشورت با جنابعالی افراد ذیل به عنوان اعضای کمیته یادشده، قائم مقام شورای امنیت ملی در حوزه قضائی رسیدگی فتنه باشد: آقایان حجت‌الاسلام شیخ علی خَلَفی [دادستان سابق انتظامی قضا و رئیس حوزه ریاست قوه قضائیه از تاریخ ۲۹ مرداد ۸۸]، حجت‌الاسلام سید ابراهیم رئیسی [معاون اول قوه قضائیه] و حجت‌الاسلام شیخ غلامحسین محسنی اژه‌ای [وزیر سابق اطلاعات و دادستان کل کشور].

دخالت مجتبی خامنه‌ای، طائب و نقدی در امور قضائی

اگر چه حضرتعالی پذیرفتید که این کمیته زیر نظر مستقیم رئیس قوه قضائیه انجام وظیفه کند، اما متأسفانه این کمیته مصدر عملی تصمیمات قضائی نبود. احکام قضائی در دفتر شما [مقام معظم رهبری] توسط آقازاده محترم آفاسید مجتبی، حجت‌الاسلام سردار حسین طائب [فرمانده وقت بسیج و رئیس کنونی سازمان اطلاعات سپاه] و سردار محمدرضا نقدی [فرمانده فعلی بسیج] صادر و به آقای رئیسی عضو این کمیته ابلاغ می‌شد. من چند بار خواستم آقای رئیسی را عزل کنم، آقا سیدمجتبی اجازه نداد.

اگر چه ظاهراً بنده رئیس قوه قضائیه هستم، اما در واقع این فرزند شماست که از طریق ابراهیم رئیسی حکم قضائی صادر می‌کند. به استحضار شما می‌رسانم که دیگر نمی‌توانم شاهد این بی‌عدالتی‌ها باشم. اجازه دهید اهم این بی‌عدالتی‌ها را در زمان مسؤولیت خود به عرض شما برسانم.

مصادیق بی‌عدالتی در حوزه قضائی

اول. احکام بازداشت و دستگیری متهمین امنیتی و سیاسی بدون رعایت قوانین خارج از قوه قضائیه صادر شده است.

دوم. زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها بر خلاف آئین‌نامه سازمان زندان‌ها اداره می‌شود.

سوم. رؤسای زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها هیچ دخالت و نظارتی بر زندانیان امنیتی سیاسی ندارند.

چهارم. حنا آزادی و مرخصی این‌گونه زندانیان تنها با تأیید آقا سید مجتبی و ابلاغ آقای وحید [از اعضای بیت رهبری] انجام می‌گیرد.

پنجم. در زندان‌ها کم‌ترین شکنجه، سلول انفرای طویل‌المدت بوده است.

ششم. لازم به ذکر است که حنا زندانیانی که مشمول عفو حضرتعالی واقع شده‌اند، این عفو رهبری به آنها ابلاغ نشده تا عملاً گروگان دفتر شما باشند.

هفتم. از همه مهم‌تر احکام دادگاه‌ها توسط گروهی خارج از قوه قضائیه صادر شده و از سوی آقای رئیسی به قضاوت مربوطه ابلاغ شده است. من با شرمندگی عرض می‌کنم در پاسخ به قضاوت مستقل شریف قوه قضائیه حقیقتاً در مانده‌ام.

هشتم. خانواده بی‌گناه زندانیان مورد اذیت و آزار واقع شده‌اند.



نهم. بدون اینکه از سوی مراجع قانونی در قوه قضائیه مجوزی صادر کرده باشند، تلفن‌های مردم شنود شده است. مسؤول قانونی شنود از این همه شنود انجام شده بی‌خبر بوده است. به عرض می‌رساند که بسیاری از این شنودها مورد سوء استفاده اقتصادی، سیاسی و غیره قرار گرفته است. بالأخره چون موارد فوق از سوی قضات مستقل شریف دادگستری مورد اعتراض قرار گرفته است، از جانب افرادی که چندین بار در این نامه از آنها یاد شد، این‌گونه توجیه شده است که کلیه این امور در راستای حفظ نظام صورت گرفته و حفظ نظام، اوجب واجبات است، لذا کلیه تصمیمات یادشده مشروع است.

سه پیشنهاد مهم رئیس قوه قضائیه

از آنجا که حضرتعالی رهبر نظام و صاحب ولایت مطلقه امر هستید و تشخیص مصلحت نظام نیز شرعاً به دست شماست، سه پیشنهاد مشخص را خدمتان مطرح کرده تقاضای تعیین تکلیف دارم:

پیشنهاد اول. دادگاه‌های امنیتی - سیاسی از قوه قضائیه جدا شده، همانند دادگاه ویژه روحانیت مستقیماً زیر نظر ولایت مطلقه امر اداره شود. در این صورت جناب آقای رئیسی [معاون اول قوه قضائیه] به عنوان رئیس دادگاه‌های امنیتی سیاسی خدمتتان پیشنهاد می‌شود.

پیشنهاد دوم. اگر پیشنهاد اول مقبول نمی‌افتد، استدعا دارم مسؤولیت شرعی کلیه امور مرتبط با زندانیان امنیتی سیاسی - که شمه‌ای از آن به عرضتان رسید - ولو شفاهی خودتان بپذیرید و این مهم را به من ابلاغ فرمائید تا عندالله حجت شرعی داشته باشم.

پیشنهاد سوم. اگر هیچ‌یک از دو پیشنهاد فوق‌الذکر مقبول نمی‌افتد، جساراً با استعفای این بنده موافقت فرمائید.

اهمیت تاریخی نامه لاریجانی

آنچه گذشت مضمون نامه تاریخی صادق لاریجانی به رهبر جمهوری اسلامی است. این نامه مهم‌ترین سند بالاترین مقام قضائی کشور در اعتراض به تخلفات قضائی یک سال و نیم اخیر ایران است.

در زمان زمامداری سید علی خامنه‌ای وی هرگز زمام دادگاه‌های امنیتی، سیاسی و مطبوعاتی را به رؤسای پیشین قوه قضائیه (شیخ محمد یزدی و سید محمود هاشمی شاهرودی) نسپرد و با گماشتن افراد مطیعی مانند سعید مرتضوی عملاً خود، کار قضائی را به عهده داشت.

لاریجانی در این ۱۴ ماه به وضوح دریافته که رئیس قوه قضائیه در حوزه امنیتی سیاسی همانند حوزه روحانیت فاقد هرگونه اختیار است. در این حوزه فرزند رهبر سید مجتبی و دو سردار سپاه طائب و نقدی و عاملشان ابراهیم رئیسی اختیاراتی به مراتب بیش‌تر از رئیس قوه قضائیه دارد.

اگر چه یزدی و شاهرودی نیز از این بی‌اختیاری در حوزه امنیتی سیاسی ناراضی بودند، اما حجم تخلفات دوره لاریجانی به دلیل اعتراض همگانی مردم پس از انتخابات سال ۸۸ فوق‌العاده زیاده‌تر است، از این رو طبیعی است که لاریجانی زبان به اعتراض بگشاید و خواستار به عهده گرفتن مسؤولیت شرعی امور از جانب رهبری یا قبول استعفای وی گردد. در واقع همانند قبل از انقلاب که محاکمه معترضان و منتقدان توسط دادگاه نظامی و زیر نظر مستقیم اراده همایونی صورت می‌گرفت، رئیس قوه قضائیه نیز به این نتیجه رسیده است که با جدا کردن دادگاه‌های امنیتی - سیاسی از قوه قضائیه ساحت دادگستری را از امور فرمایشی و بی‌عدالتی پاک نگاه دارد.

این نامه - که امیدواریم متن کامل و کلیشه آن را نیز بزودی در اختیار افکار عمومی قرار دهیم - سند انکارناپذیر دخالت مستقیم سید علی خامنه‌ای در احکام دادگاه‌های سیاسی امنیتی، فعال مایشاء بودن فرزند وی سید مجتبی خامنه‌ای، دخالت غیرقانونی سرداران سپاه از قبیل طائب و نقدی در کار قوه قضائیه و در یک کلام، استبداد و خودکامگی رهبر جمهوری اسلامی است.

گزارش خبرنگار جرس حاکی است که پیش‌بینی می‌شود با انتشار مضمون این نامه، نویسندگان آن آیت‌الله شیخ صادق لاریجانی تحت فشار قرار خواهد گرفت. او ناگزیر خواهد بود بین ادامه ریاست و تکذیب آنچه نوشته است یکی را انتخاب کند.

گفتنی است که بلافاصله بعد از ارسال این نامه پرونده دو برادر وی (محمدجواد و فاضل) توسط سازمان اطلاعات سپاه به جریان انداخته شد.

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

**نامه سرگشاده محمد مصطفایی به خامنه‌ای، ۲۵ آبان ۱۳۸۹**

فریاد می‌زدم که نباید کودکان زیر ۱۸ سال را اعدام کرد. فریاد می‌زدم که سنگسار انسان‌ها عملی وحشیانه است و قطع دست و پا و شلاق و صدور دستورهای بازداشت خودسرانه و زندانی کردن غیرقانونی اشخاص به نظام به اصلاح جمهوری اسلامی ضربه می‌زند

به دلیل مخالفتی که با مجازات سنگسار داشتیم هر جا می‌شنیدم که احدی به سنگسار محکوم شده است و کالت او را می‌پذیرفتم

شما کجااید آقای خامنه‌ای عزیز، که ببینید چه جنایت‌های در دادگستری و زندان‌های جمهوری اسلامی به خصوص زندان گوانتاناموی ۲۰۹ امنیتی اوین در حال رخ دادن است؟! هر چند می‌دانم و به خوبی می‌دانم که عامل اصلی تمام این جنایت‌ها شماست. شمایی که چشم خود را بسته‌اید و برای حفظ قدرت هر دستوری که لازم باشد صادر می‌نمایید

برحسب وظیفه در سال گذشته، وکالت زنی به نام سکینه محمدی را که به جرم ناکرده زنا محصنه در زندان تبریز بود به عهده گرفتم

خون من رنگین‌تر از سهراب‌ها و نداها و کشته‌شدگان بازداشتگاه کهریزک نیست

بیش از این به نام اسلام جنایت نکنید. به نام اسلام، زنان را برده نکنید و تبعض‌های ناروا بر آنها ننمائید. به نام اسلام، اعدام و سنگسار نکنید و به نام اسلام و حفظ اسلام، گروگان‌گیری نکنید

شما و سربازان شما که برخی‌ها با نام و برخی‌ها گمنام هستند، لیاقت حکومت و حکمرانی را به هیچ عنوان نداشته و ندارید

این اولین باری است که خطاب به شما نامه می‌نوسم و آخرین بار هم خواهد بود که شما را خطاب خود قرار خواهم داد؛ چرا که اعتقاد دارم که به هیچ عنوان، شایستگی رهبری یک نظام مردمی و دموکراتیک را نداشته و خود می‌دانید که با اغفال و دروغ و تزویر و ریا سکان رهبری را در دست گرفته و با توصیه و مسامحات و تسامحات، آیت‌الله شده و بعد از فوت امام خمینی به ناحق رهبر شدید. به هر حال، تقدیر چنین است که امروز شما رهبر کشوری هستید که حدود هشت میلیون نفر از مردمانش به دلیل نالایقی شما و ایجاد نظامی غیرمردمی و دیکتاتوری، آواره کشورهای دیگر شده و توان بازگشت به ایران را ندارند، اما امیدوارم این نامه یکی از فرزندان زجرکشیده ایران‌زمین را بخوانید و یا اگر سربازان گمنام امام زمان شما خواندند، به دست مبارک شما نیز برسانند.

آقای خامنه‌ای

هفت ساله بودم که وارد جامعه شدم جامعه‌ای که شروعهش با حکومت خمینی و افرادی مثل شما و دار و دسته قدرتمند شما بود. از هفت سالگی به دلیل فقر مالی کار کردم، پدر و مادرم نیز سرسختانه مشغول کار بودند و ناچار بودم به هر دری بزنم تا لباس گرمی خریده و در زمستان بر تن کنم. هیچ‌وقت از یاد نخواهم برد روزهایی که در خیابان‌های تهران به دنبال لقمه‌نانی به هر دری می‌زدم و دست یاری به هر کس و ناکسی دراز می‌کردم. یادم نمی‌رود سیلی‌هایی را که از برخی افراد می‌خوردم و اجباری که ناچار بودم برای لقمه‌نانی تحمل کنم. یادم نمی‌رود روزهایی که تا ساعات دو نیمه‌شب به همراه مادر و پدرم کار می‌کردم و زجر می‌کشیدم. پيله‌ها و تورم‌هایی که بر دستانم به دلیل اشتغال به کار زیان‌آور از جمله کاشی‌پزی با آن کوره‌های داغ، ایجاد می‌شد را هرگز فراموش نمی‌کنم. یادم نمی‌رود کتک‌ها و سیلی‌های معلمم را که به دلیل نبود وقت برای



تحصیل و درس خواندن بر صورتم می‌آمد و ناچار بودم صدایم را در گلو خفه کنم. و یادم نمی‌رود، در دوران کودکی، حسرت خرید دوچرخه‌ای را داشته و برای اینکه نمی‌توانستم با هم‌سن و سالی‌های خودم بازی کنم، غصه می‌خوردم و ساعت‌ها گریه می‌کردم. یادم نمی‌رود مادر سیدم را که او نیز مشقت‌های بسیاری را تحمل کرد و سالیان سال سختی کشید.

مصیبت‌هایی که بر من و مادرم رفت باعث شد تا مسیر زندگی‌ام را تغییر دهم و پس از خدمت سربازی، تصمیم گرفتم راهی دانشکده حقوق شوم. به دلیل آنکه شما به دنبال پر کردن جیب خود با سرمایه‌های غنی نفتی و صنایع بودید و من و امثال من، محروم از حقوق اجتماعی، و به دلیل کار در کودکی یکی از ناموفق‌ترین شاگردان دوران دبستان و راهنمایی و دبیرستان بودم؛ با تلاش‌های شبانه‌روزی و با شداید بسیار، موفق به قبول در رشته حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران شده و پس از سال‌ها وکیل دادگستری شدم. وکیلی که قسم خورد مدافع حقوق مظلومین و مستضعفین باشد.

آقای خامنه‌ای

کوتاه سرگذشت خود را گفتم که گمان نکنید به راحتی توانستم شغلی را که عاشقش بودم به دست آورم. من سی سال در دوران حکومت شما و افراد نالایقی مثل شما زجر کشیدم و تلاش کردم و تلاش کردم و توانستم جایگاه اجتماعی بسیار مناسبی برای خود ایجاد کنم و افتخار می‌کردم که مدافع کسانی هستم که حقوقشان ضایع شده و من برای آنکه حقوق از دست رفته‌شان را احقاق کنم، شبانه‌روز تلاش می‌کردم. اغلب کسانی که به دفتر کارم رجوع می‌کردند کسانی بودند که حقوقشان را برخی از قضات دادگستری بی‌وجدان و وحشی دستگاه قضائی تضییع کرده بود. قضاتی که جز اعمال خشونت و صدور احکام غیرانسانی از جمله سنگسار، اعدام و زندان‌های طولانی‌مدت، عملی دیگر بلد نبودند.

آقای خامنه‌ای

زمانی که کودک بودم شاهد زجر و در به دری و بدبختی خود بوده و بعد که وکیل دادگستری شدم شاهد زجر و ناله کسانی شدم که به دفتر کارم مراجعه می‌کردند. روزی نبود که مادری گریان در دفتر کارم نیاید و استمداد نجوید و پدری برای نجات فرزند بی‌گناهِش التماس نکند. چون زجر و سختی کشیده بودم، می‌دانستم مراجعه‌کنندگان چه دردی می‌کشند. آنان دردشان از ستم و ظلمی بود که شما و سربازان شما بر سرشان آورده بودید.

آقای خامنه‌ای

در طول دوران وکالت، از زندگی و خانواده خود زدم. شب و روز کار کردم. روزها فرزند کودک خود را، برای نجات جان انسان‌هایی که در دست شیادان شما اسیر بودند، نمی‌دیدم و همسرم نیز به احترام آرمان‌هایم تحمل می‌نمود. در این مدت، به لطف خدا توانستم جان پنجاه نفر را از مرگ نجات داده و ده‌ها نفر از بی‌گناهان را از زندان آزاد کنم.

آقای خامنه‌ای

از هفت سال پیش هر جایی که می‌شنیدم حق فردی ضایع شده است، وکالتش را به عهده می‌گرفتم و به زندان‌های مختلف هر گوشه کشور می‌رفتم، تا بتوانم حق مظلومی را بستانم. فریاد می‌زدم که نباید کودکان زیر ۱۸ سال را اعدام کرد. فریاد می‌زدم که سنگسار انسان‌ها عملی وحشیانه است و قطع دست و پا و شلاق و صدور دستورهای بازداشت خودسرانه و زندانی کردن غیرقانونی اشخاص به نظام به اصلاح جمهوری اسلامی ضربه می‌زند. برای نجات جان کودکان، به هر دری می‌زدم از درآمد شخصی خود صرف می‌کردم و با کمک بسیاری از خیرین ایرانی و خارجی با پرداخت دیه، جان انسان‌هایی که مستحق اعدام نبودند را نجات می‌دادم و کسانی که سال‌ها به صورت خودسرانه در زندان بودند را یاری می‌کردم که از حبس بی‌مورد نجات یابند. یادم نمی‌رود فاطمه زن تبعه افغان را که دو سال بی‌گناه در زندان بود و اگر من وکالت او را به عهده نداشتم باز هم در زندان می‌ماند و شاید تا حال اعدام می‌گردید. یادم نمی‌رود زندانی دوجنسیتی که هر روز مورد تجاوز مأموران زندان قرار می‌گرفت و ماه‌ها در زندان انفرادی بود و توانستم از زندان آزادش کنم. یادم نمی‌رود زنی را که همسر بی‌رحمش بر صورتش اسید پاشیده بود و متواری گشته بود. هیچ‌کس نبود دستش را بگیرد و توانستم برای او امکانات رفاهی و پزشکی فراهم کنم. یادم نمی‌رود هدیه دختر ۱۴ ساله را که به اتهام رابطه نامشروع، راهی زندان اوین می‌شود و بعد از مدتی به زندان رجایی‌شهر، تبعید و در میان زندانیان خطرناک قرار می‌گیرد و در نهایت، توسط



قاتلانی که با وی هم سلول بوده‌اند به قتل می‌رسد. یادم نمی‌رود رحیم، جوان اهل تبریز را که مأمورین دولتی شما چشم به زنش داشتند و زمینه اعدام وی را فراهم کرده و همسرش را دستگاه قضائی به سنگسار محکوم کرد و رحیم را ناجوانمردانه اعدام نمود. یادم نمی‌رود التماس‌هایی که برای نجات جان بهنود شجاعی نوجوان ۱۷ ساله کردم و جلادان شما او را ناجوانمردانه در مقابل چشمانم اعدام کردند. یادم نمی‌رود خاطرات تلخ شکنجه موکلینم را که مأمورین آگاهی و اطلاعات انجام داده بودند.

آقای خامنه‌ای

وکالت صدها پرونده را به عهده گرفته‌ام که حقوقشان توسط مراجع امنیتی و قضائی شما و با اجازه شما و دوستان نزدیکتان از جمله جنتی و لاریجانی‌ها و احمدی‌نژاد، تضییع شده بود و دست یاری به سوی من دراز کرده بودند. به دلیل مخالفتی که با مجازات سنگسار داشتم هر جا می‌شنیدم که احدی به سنگسار محکوم شده است وکالت او را می‌پذیرفتم و برای من فرقی نمی‌کرد که این پرونده توسط چه کسی معرفی شده است. مهم این بود که شخصی به سنگسار محکوم شده و هر لحظه جلادان دادگستری تشنه‌وار قصد کشتن زندانیان بی‌پناه را داشتند و احدی نبود که یاریشان کند. اما شما کجا بود آقای خامنه‌ای عزیز، که ببینید چه جنایات‌های در دادگستری و زندان‌های جمهوری اسلامی به خصوص زندان گوانتاناموی ۲۰۹ امنیتی اوین در حال رخ دادن است؟! هر چند می‌دانم و به خوبی می‌دانم که عامل اصلی تمام این جنایات‌ها شما هستید. شمایی که چشم خود را بسته‌اید و برای حفظ قدرت هر دستوری که لازم باشد صادر می‌نمایید.

آقای خامنه‌ای

نمی‌گویم چه تهدیدهایی از سوی دستگاه قضائی و امنیتی شدم و چندین بار مورد بازجویی و بازخواست قرار گرفتم، چون برایم مهم نیست و خود پذیرفته بودم که شرایط سختی را در پیش خواهم داشت. برحسب وظیفه در سال گذشته، وکالت زنی به نام سکینه محمدی را که به جرم ناکرده زنا محصنه در زندان تبریز بود به عهده گرفتم، خبر زندانی بودن این زن بی‌پناه را یکی از موکلینم که در زندان تبریز بود به من داد. تمام مقدمات سنگسار فراهم شده بود و تلاش‌هایم برای نجاتش به نتیجه نرسید، به هر دودی می‌زدم بسته بود. ناچار شدم خبر سنگسار قریب‌الوقوع این زن را در وبسایتم منتشر کرده و به بسیاری از خبرنگاران داخلی و خارجی اطلاع دهم تا صدای بی‌گناهی موکلم را به گوش مسئولین ناشنواي جمهوری اسلامی برسانند. پس از اینکه این خبر منتشر شد، بسیاری از سیاستمداران، حمایت خود را اعلام کردند، ولی هرگز و هیچ‌گاه نخواستند و نمی‌توانستم به خود جرأت دهم که از پرونده‌ای سوءاستفاده کنم. اما این پرونده، جنبه و حساسیت بین‌المللی به خود گرفت و جهانی شد. پس از این ماجرا بود که احضار شدم و مورد بازجویی چهار ساعته شعبه دوم بازپرسی قرار گرفتم. روز احضار گمانم این بود که دیگر به خانه باز نخواهم گشت، اما به لطف الهی، بازپرس شعبه دوم بازپرسی زندان اوین مرا آزاد کرد. چند ساعت بدون آنکه بدانم چه اتفاقاتی رخ داده است، بعد به دفتر کارم رفتم و متوجه شدم که مأمورین امنیتی برای بازداشت من به دفترم هجوم آورده و با نبودم رفته بودند، اما ده‌ها نفر از مأمورین امنیتی بیرون از دفتر در کمین من بودند، ولی آنها چشمشان کور بود و ورود مرا به دفترم ندیدند. چند ساعت بعد، متوجه شدم مأموران امنیتی همسرم را گروگان گرفته‌اند و می‌گویند تا زمانی که خود را معرفی نکنم او را آزاد نخواهند کرد. این شد که تصمیم گرفتم به خواسته‌های غیرقانونی مرجع امنیتی و قضائی تمکین نکنم و خود را معرفی نکنم، چند روزی گذشت و چاره را تنها در این دیدم که از مرز ایران خارج شوم و به این صورت، همسرم از بازداشت امنیتی سربازان شما آزاد شود. پس از خروج از مرز به ترکیه رفتم و در آنجا خود را به پلیس معرفی کردم. خبر بازداشتم در یکی از روزنامه‌های ترکیه منتشر شد و این بود که تیمی از مأمورین وزارت اطلاعات و امور خارجه برای مذاکره جهت برگرداندنم، به ترکیه آمدند و اما حمایت همین دولتی‌های اروپایی و آمریکا و غیره باعث شد دست مأمورین نیروی امنیت به من نرسد.

آقای خامنه‌ای

دست سربازان امام زمان شما به من نرسید و حال از اینکه نتوانستند حتی با گروگان‌گیری همسرم مرا بازداشت کنند می‌سوزند. دست سربازان امام زمان شما به من نرسید تا از من نیز همچون سجاد قادرزاده، پسر سکینه محمدی، هوتن کیان، وکیل دیگر سکینه، و خود سکینه، تحت شکنجه اقرار گرفته و سوءاستفاده تبلیغاتی کنند. دست سربازان امام زمان شما به من نرسید تا بتوانم صدای مظلومیت زنان و کودکان زندانیان و جنایات‌هایی که شما علیه بشریت کرده‌اید را به گوش جهانیان برسانم.



آقای خامنه‌ای

اگر هم دست سربازان امام زمان شما به من می‌رسید، باز هم واهمه و باکی نداشتم، چرا که خون من رنگین‌تر از هزاران نفر از زندانیانی که در دهه ۶۰ و ۷۰ به صورت خودسرانه اعدام شدند نیست. خون من رنگین‌تر از ده‌ها نفر از جوانان و نوجوانان و زنان و مردانی که در خیابان‌های تهران مورد حمله سربازان امام زمان شما قرار گرفته و به قتل رسیدند نیست. خون من رنگین‌تر از زندانیان سیاسی که حق ملاقات با فرزندان و خانواده خود را ندارند نیست. خون من رنگین‌تر از سهرباب‌ها و نداها و کشته‌شدگان بازداشتگاه کهریزک نیست.

آقای خامنه‌ای

پس از اینکه مأموران امام زمان شما دستشان به من نرسید، شروع کردند به تخریب شخصیت من، یک روز من را کلاهبردار خواندند. یک روز وکیل فراری خواندند. یک روز مزدور غرب خواندند و در کنار این تهمت‌زنی‌ها، بارها از طرق مختلف، از جمله سفارت ایران در نروژ، خواستند که برگردم تا به اهداف شومشان برسند. حال نیز در برنامه «هشت و سی دقیقه» دیروز، مرا مزدور غرب و منتسب به حزب کمونیست کارگری نمودند.

آقای خامنه‌ای

من بارها گفته‌ام که با هیچ گروهی همکاری نمی‌نمایم و وکیلی مستقل هستم، اگر هم با گروهی فعالیت کنم نیز تخلف ننموده‌ام. همه کسانی که در خارج از کشور زندگی می‌کنند، اعم از کمونیست و مجاهدین و توده‌ای و غیره، همه قربانی جنایت‌هایی شده‌اند که شما و امثال شما مرتکب شده‌اید و حال به دنبال احقاق حق هستند و خوشبختانه امروز اکثریت آنها مدافع حقوق بشرند و شما ناقض حقوق بشر.

آقای خامنه‌ای

مطمئن هستم با شکنجه و زور و اجبار و زندانی کردن افراد و سرکوب معترضان به سیاست‌های غلط شما و پخش برنامه‌های دروغین و اغفال‌کننده در صدا و سمیا، راه به جایی نخواهید برد و توصیه می‌کنم بیش از این به نام اسلام جنایت نکنید. به نام اسلام، زنان را برده نکنید و تبعض‌های ناروا بر آنها ننمائید. به نام اسلام، اعدام و سنگسار نکنید و به نام اسلام و حفظ اسلام، گروگان‌گیری نکنید. توصیه می‌کنم به جای اخذ اقرار با شکنجه، به فکر زدودن مجازات‌های غیرانسانی از قوانین باشید، هر چند شما و سربازان شما که برخی‌ها با نام و برخی‌ها گمنام هستند، لیاقت حکومت و حکمرانی را به هیچ عنوان نداشته و ندارید.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

محمد مصطفایی



نامه سرگشاده عبدالحسین طوطیایی به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، آبان ۱۳۸۹

نامه یکی از بازنشسته‌های وزارت جهاد کشاورزی و بیان مشکلات از دید یک جهادگر کشاورزی

به نام خدایی که جانشینش را آفرید

جناب آقای محمد نوری‌زاد

درود به شما و آنان که در کشتی کشورمان همسفرانی با دغدغه‌های مشترک هستید. آنان که از بیم غرق نشدن این کشتی و گذر درست به سوی ساحل رستگاری، بی عنایت به مرزبندی‌های کاذب، دستان مهر و عشق در همدیگر پیوند زده و سرود همبستگی‌شان در بیکران هستی طنین انداخته است.

قلم دردمندان‌تان برای امثال من همچون زنگ ساعتی است که هر چند دیر اما خواب را آشفته و ناله حزینان آرامش‌مان را ستانده است. اجازه دهید از پنجره‌ای که امثال من نیز می‌بینند و صاحبان قلم و اندیشه تا کنون کم‌تر به آن پرداخته‌اند اشاراتی نمایم. اینجانب هم در آبان ۱۳۸۹ نامه‌ای که در ذیل می‌آید به عنوان رهبری نظام نوشتم و در آن از شرایط رو به نابودی منابع تولید کشاورزی و عرصه‌های طبیعت کشورمان گفتم و افسوس خوردم که در انبوه دانایان این وادی چرا من با توان و دانش ناچیزم باید که دیوار بلند سکوت را بشکنم؟

از نگاه نگران و تخصصی امثال من، مسافرین کشتی سرزمینی که بر آن نشسته‌ایم هر یک به فراخور بر ته آن می‌زنند تا برای صید ماهی کوچکی این کشتی را در ورطه نابودی فروتر برند. آنان که در خطرند تنها من و شما و فرزندانمان نیستند. همه نسل‌های بی‌گناه کسانی نیز که اکنون از بد حادثه شاید آرامش از شما نیز ستانده‌اند هستند. اگر میلیاردها از پول عمومی ربوده شود این امید هست که آفریدگان آفریننده سرزمینمان در پیمان جانشینی با خدایشان مجال یابند که افزون بر آن را به ذخایر بیفزایند. اگر جوانان این سرزمین به هر دلیلی گوهر حیات خود را در جنگ با دشمن خارجی و... از دست دهند باز مادران این خطه اهورایی جای خالی‌شان را پر خواهند نمود. همان‌طور که بعد از جنگ ۸ ساله این‌گونه شد. اما همه ما اکنون در کارزاری بر علیه خود و به تناسب تیغی که در دست داریم به بریدن بن شاخه که بر آن نشسته‌ایم سرگرمیم. پیامدهای این نابودی هرگز برای مردم کشورمان جبران نخواهد شد.

طبیعت خشک و آسیب‌پذیر کشور ایران ما تنها در چند میلیون هکتار ناچیز قابلیت تولید غذا دارد. این اراضی گرچه از نظر قوانین می‌تواند مورد بهره‌برداری مالکانش قرار گیرد اما هرگز بهره‌برداران حق ندارند که آن را از چرخه تولید فرو گذارند. متأسفانه با تلقی غلط از مفهوم مالکیت دیر زمانی است که همه ما در ارکستری از نابودی به تناسب توانایی خود سازی در آن می‌نوازم تا چرخه فرسایش بی برگشتی را رقم بزنیم. نقش دولت‌ها به خصوص در ۶ ساله اخیر و با همراهی دیگر قوای نظام مدیریتی (گرچه با غر و لندهای ظاهری نسبت به هم) در یک همبستگی نا نوشته این بوده که با تمامی ابزار و اهرم‌های در اختیار به جای مهار این لهیب سوزان بر آن بدمند. چرخه مرگ این سرزمین سال‌هاست آغاز شده است. شما در نامه‌هایتان از چه چیز آینده نگرانید که اکنون رخ نداده است؟ چندین هزار بولدوزر و دیگر ماشین‌آلات سنگین، در زیر دود و غبار مرگ‌زای ده‌ها کارخانه سیمان و با نفیر جغدگونه سوت صدها و صدها کشتی واردات شبانه‌روز در حال بریدن شاخه‌ای هستند که ما و قرار است آیندگان بر آن بنشینیم. رئیس دولت دهم در شادی سیری‌ناپذیر از سخنرانی‌های استانی از پنجره‌های کاذبی سخن می‌گوید که تنها به یمن وجود او و تیم کاری‌اش برای بهروزی این آب و خاک و مردمش گشوده‌اند. پنجره‌هایی که اگر آن را نبندیم آلودگی هوایش همه ما را در کانون خود خواهد فسرد. هزاران سال است که مردم ما روزی را به بزرگداشت درختکاری به جشن می‌نشینند. آیا باورکردنی بود در چنین پیشینه سبزمافی باغ کلکسیون گونه‌های کمیاب جنگلی مرکز تحقیقات نوشهر با تهدید فرماندار منطقه و بهره‌گیری از نیروی نظامی و انتظامی به زیر ارابه تخریب برود؟ و چه گویم از صدها رخداده غم‌انگیز دیگر که بر تارک بستر حیات این مرز و بوم نشسته است!

آقای نوری‌زاد! از بروز چه جنگی در هراسید؟ به شمال کشور مسافرتی کنید تا ببینید آیا این جنگ از سال‌ها پیش آغاز نشده است؟ مگر حتماً بایستی تانک و هواپیمای جنگی و... ببینیم تا جنگ را باور کنیم؟ ما و بیش‌تر دولتمردان و صاحبان امضا و ابزار تدارکات این جنگ خانمانسوز بر علیه خودمان را به عهده گرفته و نام آن را رشد اقتصادی نهاده‌ایم. آیا اگر دشمن قدرتمندی از فراسوی مرزها می‌آمد بیش از آن می‌کرد که ما تا کنون با خود و آیندگانمان بر بستر حیاتی کرده‌ایم که بیش‌ترین حق مسلم ما و نسل‌های بی‌دفاع آینده است؟



اکنون کشتزارهای بی‌بدیل در همه جا و به ویژه در خطه شمال به اسارت ابدی میلیاردها تن آهن و بتن در آمده است. اسارتی که رهایی از آن در هیچ آتش بسی مقدور نیست اما این پیکار نابرابر کماکان ادامه دارد. وزارت‌های نیرو، نفت، بازرگانی و... از خیل تدارکات رسان‌های عمده این هجوم ستمکارانه، فرا روی دشمنان این آب و خاک فرش قرمز می‌گسترانند. دشمنانی که در لباس خودی‌ها پوستین وارونه دین پوشیده تا هر جا که جلوه حیاتی باشد بر آن سنگر نابودی بسازند. شگفتا که در این هیاهو و هجوم بی‌امان مدیریت مفلوک بخش کشاورزی و منابع طبیعی در وسوسه چند صباحی میز مدیریت با اسارت نرم‌افزاری صدها متخصص و کارشناس به نفع تیم مقابل به دروازه خود گل می‌زند و سازمانی که باید زیست را حفاظت کند، در زیر تابوت قربانیان به تناول حلوا سر در گریبان فراموشی برده است.

آقای نوری‌زاد، از بسیاری گفتار می‌پرهیزم و همه را فرا می‌خوانم این بار نه با شادی کم‌عمق مسافرینی که (چه در عزا و یا عروسی) با گاز دادن بی‌هدف در جاده‌ها آلودگی افزوده و بذر مرگ می‌پراکنند، به عرصه‌های طبیعی برویم که قربانیان این پیکار درونی شده‌اند. پیکاری که زیان آن هرگز کم‌تر از هیچ هجوم خارجی نخواهد بود. لطفاً برای لحظه‌ای هم که شده از این پنجره هم بحران را ببینیم، حتا اگر از آن هوای آلوده و مرگ‌زایی به درون بیاید؛ سال‌هاست که می‌آید حتا اگر که پنجره هم نگشاییم.

با احترام: عبدالحسین طوطیایی

آذرماه ۱۳۹۰

به نام آفریدگار هستی بخش

رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران

با سلام و احترام،

در این یادداشت مخاطبم تمامی مردم کشورمان نیز هستند. البته هر یک از ما به سهمی که به عنوان مسؤل داریم روی سخن بیش‌تری برای این دردنامه خواهیم داشت و بدیهی است حضرت‌عالی به دلیل آنکه تأثیرگذارترین مسؤولیت را بر عرصه مدیریت کشور دارا هستید، اصلی‌ترین مخاطب آن خواهید بود و البته پاسخی که همه نسل حاضر از مردم به تناسب اثرشان به نظام هستی خواهند داد. در طول سی سال گذشته مدیریت اجرایی و نیز مجلس شورای اسلامی هرگز سیاست منسجم، درست و پایداری برای بخش کشاورزی کشورمان نداشته‌اند. اگر هم در مقاطعی مدیران بخش اجرایی در تلاش تصحیح سیاست‌ها و اجرای روش‌های درست بودند عدم هماهنگی آنان با دیگر نهادهای مؤثر در بخش‌های اقتصادی و.. مانع از آن بود که بتوانند نتایج اصلاحات خود را تحقق بخشند. سخن در این باره بسیار و البته فرصت شما مغتنم است.

بی‌گمان اگر منابع تجدیدنپذیر در بخش کشاورزی کشورمان تحت حفاظت باشند دغدغه ناکارایی و روش‌های نادرست در این بخش نگرانی عمیقی ایجاد نمی‌نماید. به هر حال، این امید در دل‌های صاحب‌نظران وجود خواهد داشت که روزی درآینده وهنگامی که درد جانکاه واردات مخرب مواد غذایی در شرایط کاهش درآمد نفت به استخوان برسد چه بسا صاحبان خرد، اندیشه و تجربه گرد هم بیایند و برای برخورداری از منابع خدادادی سیستمی پایدار و رشدیابنده طراحی نمایند.

اندوه راقم این سطور مانند بسیاری از نظاره‌گران صاحب‌نظر در آنچه از سال‌های گذشته ایجاد و در چند سال اخیر شتاب گرفته است از بین رفتن مداوم و برگشت‌ناپذیر بهترین اراضی کشاورزی، مراتع، جنگل‌ها و دیگر عرصه‌های منابع طبیعی است. مثال برجسته در این مورد محدوده استان تهران و پیرامون آن تا ارتفاعات البرز، قزوین، ساوه، ورامین، گرمسار و رودهن است که به عنوان کانونی عمده برای تولید کشاورزی و برخورداری از منابع غنی آب ارتفاعات البرز که برای همیشه از چرخه تولید خارج شده است.

اکنون شمال ایران به‌خصوص استان‌های گیلان و مازندران و همزمان مطلوب‌ترین اراضی کشاورزی پیرامون شهرهای بزرگ و کوچک نیز در معرض تخریبی فاجعه‌آمیز قرار دارند. نوار باریک شمال کشور در حقیقت با ارزش‌ترین منبع تولید کشاورزی با برخورداری از ترکیب آب و هوای استثنایی است. این اراضی بالقوه توان تولید سالانه حدود ۵ هزار دلار و یا بیش‌تر درآمد خالص در هر هکتار را دارند و هرگز در خشکسالی‌های بحرانی کشور در مخاطره جدی قرار نمی‌گیرند. متأسفانه به لحاظ فقدان قوانین شفاف بازدارنده و نهادهای اجرایی ضابط قاطع، از جمله قربانی خوداتکایی شهرداری‌های متعددی شده‌اند که در این خطه چون قارچ رشد نموده‌اند. این شهرداری‌ها با دادن مجوز ساخت و سازهای بی‌رویه و



سپس توزیع آب، برق، گاز و تلفن در هماهنگی با زمین‌خواران تنها عامل استراحت ماهی چند روز جمعی از ساکنین تهران و دیگر نقاط کشور شده‌اند.

چنین رخدادی مبتلا به پیرامون اکثر شهرهای کوچک و بزرگ کشور بوده و همچنان هست. به موازات این آهنگ تخریب بسیاری از برنامه‌های تحت عنوان توسعه دولتی نیز منجر به تخریب جنگل‌ها و کانون‌های حیاتی منحصر به فرد کشور شده و می‌شود. ماه‌هاست که جنگل‌های با ارزش در استان‌های غرب کشور به‌خصوص کردستان در حال سوختن و نابودی است. البته مثال‌ها بیش از گنجایش این نوشتار می‌باشد. کشور ما در منطقه کم‌آبی قرار دارد و با خوش‌بینی شاید بتوانیم با مهار آب‌های موجود ۷ میلیون هکتار اراضی آبی حاضر را حد اکثر به ۸ میلیون هکتار برسانیم. در این چشم‌انداز خیلی مطلوب و در یک سیستم کشاورزی پایدار حداکثر می‌توان انتظار تأمین غذای ۴۰-۳۵ میلیون نفر را داشت. وابستگی‌های به واردات روغن، شکر، برنج و متأسفانه واردات بی‌توجهی میوه و... نشان می‌دهد که جلب توجه برای رسیدن به خودکفایی گندم که بسیار شکننده و متکی به نزولات آسمانی و نه سیستمی نهادینه‌شده است نباید به رضایت واقعی مردم و مسؤولین منجر شود.

اکنون جامعه حدود ۷۵ میلیون نفری ما برای رسیدن به جمعیتی یکصد میلیونی دورخیز برداشته است که با روند تخریب بی‌بازگشت منابع تولید این چشم‌انداز بسیار نگران‌کننده می‌نماید. متأسفانه مدیریت‌های مسؤول منابع طبیعی، محیط زیست و اراضی کشاورزی در برابر این آهنگ شتابدار تخریب نه تنها سکوت کرده‌اند بلکه بدون هیچ توجیه علمی آمدن هر نوزاد جدید را با پرداخت پاداش مورد تشویق قرار می‌دهند. نابودی خاموش این منابع گرانبها، حتی در دوره‌های زمانی کوتاه که شاهد آن هستیم صدای فریاد خود را در خشک شدن دریاچه‌های هامون سیستان و ارومیه به گوش می‌رسانند و گاه در سیل مخرب محدوده حفاظت‌شده جنگل‌های گلستان و به طور مستمر در هجوم بی‌امان کشاورزان به شهرهای کوچک و بزرگ همراه با رها کردن اراضی کم‌بازده فاجعه را نشان می‌دهند.

به استناد گزارشات مرکز آمار ایران تنها از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ سهم اشتغال کشور از بخش کشاورزی از ۲۴/۷ درصد به ۲۱/۲ درصد در سال ۱۳۸۸ کاهش پیدا کرده است. افزایش واردات بی‌رویه بسیاری مواد غذایی و محصولات کشاورزی علی‌رغم توانایی‌های بالقوه تولید در کشورمان از فریادهای این نابودی است. با عنایت به شرح فشرده فوق، متأسفانه در گفتمان غالب در مجلس شورای اسلامی و نیز مصاحبه‌ها، گزارشات و برنامه‌های مسؤولین اجرایی به‌خصوص در بخش کشاورزی، صدای این زنگ خطر و نگرانی‌های ناشی از آن حس نمی‌شود. باید از نمایندگان مجلس شورای اسلامی هم حیرت نمود که گاه در بروز خبری بسیار کم‌ارزش، واکنش‌هایی زیاد نشان می‌دهند اما در برابر مرگ خاموش و جبران‌ناپذیر منابع طبیعی کشور سکوت پیشه کرده‌اند. شگفت‌انگیزتر آنکه رئیس دولت‌های نهم و دهم در سال ۱۳۸۵ در مشهد اظهار داشتند که حفاظت از محیط زیست، مغایر با برنامه‌های توسعه است!

وجود ۱۴۰ هزار نیروی کارشناسی، تحقیقاتی و خدماتی در وزارت جهاد کشاورزی به گونه‌ای سنتی و شکلی چیدمان شده‌اند که بیش از آنکه نهایتاً یار غار تولید و تولیدکنندگان بخش کشاورزی باشند بار خاطر آنان هستند و بسیاری از نیروی مدیریت‌ها تنها صرف نگهداری و رتق و فتق این مجموعه در حالت روزمرگی می‌شود. در نگاهی خوش‌بینانه بخش تحقیقات این وزارت با تأکید به راهبردهای قدیمی تنها به نتایج افزایش عملکرد توجه دارد و بررسی‌های خود را بر کاهش هزینه‌های تولید و راهبرد کشاورزی پایدار تطبیق نداده است.

آنچه که اکنون باقیمانده کشاورزان کشورمان به آن نیاز دارد کاهش هزینه تولید در هکتار و از طرفی برابری درآمد با نیازهای معیشتی آنان است. علی‌رغم آنکه این کشاورزان تا کنون از یارانه‌های سنگین سوخت و... بهره‌جسته‌اند اما در رقابت با محصولات وارداتی ناتوان بوده و این است که تنها به انتظار آن می‌مانند تا پروژه‌ای عمرانی در جوار اراضی آنان اجرا و بتوانند با فروش و تغییر کاربری اراضی خود به جمع بزرگ مصرف‌کنندگان بپیوندند.

به عنوان یکی از میلیون‌ها شهروند این کشور که به لحاظ حرفه و تخصص از میانگین جامعه بیش‌تر نگرانم درخواست می‌نمایم با تعیین کمیته‌ای نخبه و قدرتمند تا ضمن ترسیم سیمای مخاطره‌آمیز موجود بتواند نهادهای تأثیرگذار بر پایداری منابع و تولید کشاورزی را به گونه‌ای سامان دهد که بقایای موجود از گزند روند تخریب نجات یابد. شاید در این بررسی با این حقیقت تلخ، بیش‌تر روبه‌رو شویم که دولت‌ها به‌خصوص در ۶ ساله اخیر خود به جای نقش حافظ و بازدارنده، به بهانه گرم نگاه داشتن رونق کاذب اشتغال‌زایی از این منابع بی‌بدیل بیش‌ترین هزینه را از حق نسل‌های آینده این سرزمین پرداخته‌اند. نسل‌هایی که در حال حاضر نیستند تا از منافع برحق خود دفاع نمایند اما از مردم و مسؤولین این زمان ما خرده خواهند گرفت که شگفتا جامعه‌ای که صدها هزار نفر از جوانان خود را برای دفاع از سرزمینش تقدیم نمود اما بهترین آن اراضی را به ناچیزی و برای گذران موقت خود برای همیشه از قابلیت تولید فرو نهاده است!



بی‌تردید تأکیدات پیگیرانه و استقرار سیستمی پایدار برای حراست از بقایای آنچه برای این کشور به جا مانده است می‌تواند امید به کند شدن و یا حتا توقف روند تخریب را در دل‌های نگران از این آینده محتوم زنده نماید.

عبدالحسین طوطیایی
بازنشسته وزارت جهاد کشاورزی
آبان‌ماه ۱۳۸۹

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=399>



نامه سرگشاده خانواده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۸۹

متن فارسی

تنها چیزی که در خاطرمان مانده، صحنه کشیده شدن بدن مادرمان بر روی زمین است در حالی که زمزمه زیر لبش «یا زینب» بود

به نام خدای هرچه مهربانی؛ هرچه خوبی
رهبر معظم جمهوری اسلامی ایران

اینکه امروز از پس این همه حادثه، خطاب به شما دست به قلم برده‌ایم، تنها به این خاطر است که تمام راه‌های قانونی و مجراهای مرتبط را طی کرده و سرگردان و زخم‌دیده و بی‌پاسخ مانده‌ایم. دوست داشتیم بی‌پرده و بی‌واهمه شما را «پدر» خطاب می‌کردیم، اما در این شرایط بحرانی که بر ما رفته و می‌رود، ترجیح دادیم همچون معمولی‌ترین عضو جامعه، نامه‌ای برای شما بنویسیم؛ مگر که این درد بی‌پایان ما، اندک تسکینی یابد.

آقای خامنه‌ای یادتان هست سال‌ها پیش، در میان انبوه جمعیت ولایت‌مدار و نگاه پرمهر برادران، دختری کم سن و سال، با دستی لرزان، به شما نزدیک شد و گفت: «آقا! من نمی‌دانم شما را چه صدا بزنم. یکی شما را «مولای من» خطاب می‌کند، دیگری شما را «سید و مقتدا» می‌خواند و آن یکی: «رهبر»؟! و شما گفتید: «بگو خامنه‌ای!»؛ دخترک گفت: «آقای خامنه‌ای، من از شما انتقاد دارم، ولی می‌خواهم خودتان این نامه را بخوانید و به این دو آقا ندهید. چون آنها نمی‌خواهند کسی از شما انتقاد کند!»؛ شما با مهر، کاغذ تاشده‌اش را گرفتید و زیر عبا گذاشتید. شما رفتید و ندانستید که مأموران و برادران، دخترک را با آن که کم سن و سال بود، بسیار مؤاخذه کردند. دخترک می‌لرزید و می‌گریست و سؤال و جواب می‌شد، اما در دلش خوشحال بود که آقای خامنه‌ای گفته است نامه را می‌خواند. آقای خامنه‌ای! دخترک در نامه‌اش گفته بود: «... در روز راهپیمایی روز قدس، سخنرانی شما را از صدا و سیما مشاهده می‌کردم. یادم است شما از علی و صاحب‌قلم «صحیفه»، سخن گفتید. از کسانی که عبادات طولانی‌شان به نظرشان نمی‌آمد، در اوج قدرت، و در لحظات تلخ انزوا، یتیم‌نوازی می‌کردند و دل کسی را نمی‌شکستند... در این میان، یادم هست که مردی بلند شد، مثل اینکه نامه‌ای داشت؛ و شما چقدر تلخ او را در آنظار هزاران هزار شکاندید. خدا من را ببخشد اگر تهمتی بر شما بزنم. قصدم توهین نیست؛ یک سؤال است؛ این درست که شاید شما یا آن شخص در شرایط بدی بوده‌اید، اما آن فرد تا آخر عمر، خود را از ولایت، طردشده می‌داند. آن مرد اشتباهش یک صدای بلند و برخاستن بی‌جا بود؛ مرا ببخشید، اما شما اشتباهتان در مقام ولایت اسلامی بود و آنجا که سخن از علی (ع) می‌رفت... و حتا در ادامه نامه، بی‌دلیل نوشته بود: «من شما را علی زمان نمی‌دانم!» نوشته بود: «اصل نامه به فلان شماره، به دفتر رهبری ارسال شد، ولی روال، بر رساندن این گونه نامه‌ها به شما نیست!»

آقای خامنه‌ای!

برای شما زیاد نامه می‌نویسند. برای شما به‌وفور گله و شکایت و ناله و التماس دعا پست می‌شود، ولی کم‌تر کسی است که توانسته باشد از شخص شما پاسخی دریافت کند. دخترک اما این اتفاق معدود تاریخی را به نام خودش ثبت کرد. او انتقادی صریح و بی‌پروا و بی‌واسطه کرده بود. انتقادی که پاسخ داده شد و عجیب که مخاطب، آن را پذیرفته بود؛ پاسخ شما این چنین بود: «دختر عزیزم، از تذکر شما خرسند و متشکر و امیدوارم خداوند همه ما را ببخشد و از خطاهای کوچک و بزرگ ما که کم هم نیستند، درگذرد. من در باب آنچه شما یادآوری کرده‌اید، هیچ دفاعی نمی‌کنم؛ گاهی گوینده از تلخی لحن خود، به قدر شنونده آگاه نمی‌شود و در این موارد، همه باید از خداوند متعال بخواهند که آن گوینده را متوجه و اصلاح کند و اگر ممکن شود به او تذکر دهند. توفیق شما را از خداوند متعال مسألت می‌کنم...».

آقای خامنه‌ای!



آن دختر، امروز دیگر اقبال گذشته را ندارد تا از رصد عزیزان بگذرد و بی ترس، صدایتان کند: «آقای خامنه‌ای! من از شما انتقاد دارم!»؛ اکنون حدود یک سال است که محمد نوری‌زاد، پدر آن دخترک، به خاطر انتقاد از شما در زندان است. خانواده‌اش حق دیدار و شنیدن صدای او را ندارند. مأموران شریف و عزیز، همسر و فرزندان او را مورد لطفی قرار داده‌اند که حریم قلم، شرح موقوفشان را بر نمی‌تابد. چندین بار او را محکوم کرده‌اند، بی آنکه حتی سخنانش را بررسی کنند و در آخر، او را «مزدور اجنبی» خواندند.

آقای خامنه‌ای!

شنیده‌ایم که شما روزهای زیادی را در زندان گذرانده‌اید. از سرمای آنجا بر خود لرزیده و از دوری عزیزان خود اشک ریخته‌اید. در آنجا شاید عنوان «اعتصاب غذای خشک» به گوشتان خورده باشد. حالا، محمد نوری‌زاد بیش تر از یک هفته است که در اعتصاب غذای خشک به سر می‌برد؛ یعنی نه آبی می‌نوشد و نه غذایی می‌خورد. ما تمام این روزها، همچون همه کسانی که سلامتی عزیزشان را در خطر می‌بینند، هر مسیری را که به ذهنمان رسید، پیمودیم تا مگر از حال او خبری به دست ما رسد. به مسئولین مربوطه، نامه نوشتیم و به دیدار علمای دینی رفتیم تا شاید کسی بتواند امکان شنیدن صدای او را برای ما فراهم کند و ما را از این همه بی‌خبری و نگرانی برهاند.

آقای خامنه‌ای!

علما ما را به «توسل» فراخواندند و «صبوری». ما نیز ظهر عاشورا با لیبی تشنه و قلبی ترک‌خورده، مقابل اوین نشستیم و - حتی به توصیه مأموران - با صدای آرام، زیارت عاشورا خواندیم. ناگهان در مقابل چشمان حیرت‌زده مأموران انتظامی، برادران شریف و بزرگوار لباس شخصی، بی هیچ کلامی، دعا از ما ربودند و حجاب از سر ما کشیدند و بر سر و دست ما تا توانستند، نواختند و تنها خدا شاهد است که در ظهر عاشورا، چه کردند با ما... تنها چیزی که در خاطرمان مانده، صحنه کشیده شدن بدن مادرمان بر روی زمین است، در حالی که زمزمه زیر لبش «یا زینب» بود....

آقای خامنه‌ای!

مادر ما بر اثر برخورد شنیع و ناجوانمردانه عزیزان، بلافاصله در بخش مراقبت‌های ویژه بستری شد. و ما، خانواده‌ای که حالا نه مادر داشت و نه پدر، شام غریبان را اشک ریختیم و زخم یکدیگر را مرهم کردیم.

آقای خامنه‌ای!

کاش زمانی که همسر و فرزندان و خواهران محمد نوری‌زاد را می‌زدند و می‌بردند، یا وقتی که از آنها بازجویی می‌کردند، و یا حتی زمانی که شبانه رهایشان کردند، دست‌کم خبری از حال و روز وی به خانواده‌اش می‌دادند یا نهاد و مرجع پاسخ‌گویی را معرفی می‌کردند.

آقای خامنه‌ای!

ما شما را مثل محمد نوری‌زاد، «پدر» خطاب نمی‌کنیم. شما را با اجازه خودتان به نام می‌خوانیم، و به دل شکسته مادر و پدری پیر و زحمتکش، برادری جانباز، همسری زخمی و بیمار و فرزندان سرگردان و بی‌پناه ارجاع می‌دهیم که امروز حتی نمی‌دانند چه کسی مسئول است و کدام گناه نکرده، جسم و روحشان را کبود کرده است.

در پناه خدای آزادی

خانواده محمد نوری‌زاد

شنبه ۲۷ آذر ۸۹



ترجمه انگلیسی (English Translation)

Mohammad Nourizad's Family Address the Supreme Leader in a Bold Letter

In the name of the loving and merciful God,

To the Supreme Leader of the Islamic Republic of Iran,

We write to you today because even though we have exhausted all legal avenues and procedures with regards to the arrest and detention of Mohammad Nourizad, we are wounded at a loss for words, our questions still unanswered. We would have liked to have addressed you as "father", but given the difficult circumstances we have endured and continue to endure, we come to you like all ordinary citizens, hoping to find some relief for our endless pain.

Mr. Khamenei, do you recall a young girl with trembling hands who approached you so many years ago amidst a large crowd of citizens who looked at you lovingly? She said: "Sir, I'm not sure how to address you. Some refer to you as my Imam Ali, others call you Seyed, Moghtada or Supreme Leader. How should I address you?" You responded: "Call me Khamenei" The young girl said: "Mr. Khamenei, I am here to criticize you, but I wish for you to read this letter yourself rather than give it to the two men present here, because they don't want anyone to criticize you." You looked at her endearingly, took the folded letter from her hand and placed it under your cloak. You left without realizing what the security agents and the brothers present did to this young girl. She shivered and cried while being interrogated, but in her heart she was glad because Mr. Khamenei had said he would read her letter.

Mr. Khamenei, the young girl had written the following in her letter: "... On the day of the Qods demonstrations, I heard your speech on the national television station [Seda Sima]. I recall you speaking of Imam Ali, of those who were never phased by long periods of worship, those whom at the peak of power and bitter moments of isolation were hospitable to the orphans and never broke anyone's heart. I recall a man standing up. It looked as though he had a letter for you and yet you bitterly ignored him in front of thousands of people. May God forgive me if I insult you in any way. My intention is not to insult, but rather to ask one question. Perhaps it was not the best of circumstances for this person to approach you, but he will for ever feel as though he has been excluded and ignored by the Supreme Leader and the Islamic government. This man's only error was his bad timing and loud voice. Please excuse me for saying this, but you erred in your role as the Guardian of the Islamic Jurist and while speaking of Imam Ali..." The young girl then stated without any particular reason at the end of her letter: "I don't view you as Mehdi, the last Imam. Even though my letter was addressed to the Office of the Supreme Leader, there is no procedure in place to make sure that letters actually reach you..."

Mr. Khamenei, we realize that you receive many letters. We are aware that you frequently receive complaints, cries and pleadings by post, but only a few have actually succeeded in receiving responses to their letters. With her courageous act, however, this young lady became a part of our history. She had presented a simple, direct and bold criticism that was surprisingly answered. Your response to her was as follows: "My dear young girl, I thank you for your note and hope that God will forgive all of us for our numerous small and large mistakes. I provide no defense against the issues you have reminded me of in your letter. At times, because of their bitter tone, the narrators become less aware than those who are listening to them speak. In this case, we must all ask almighty God to correct the speaker of these words and if possible point her in the right direction. As such, I too ask almighty God for your happiness and success".

Mr. Khamenei, that young girl no longer has the opportunity to boldly address you as she did in the past and say: "Mr. Khamenei, I would like to criticize you. A year has past since Mohammad Nourizad, the father of that young girl, was incarcerated as a result of criticizing you. His family have been deprived of the right to see him and the right to hear his voice. The honorable and beloved security agents have treated his wife and children with such grace and kindness showing no respect for the words they expressed in their numerous letters describing their difficult circumstances.

Mr. Khamenei, we have been told that you too have spent many days in prison; that you too have shivered in the cold prison cells and cried as a result of being alienated from your family. Perhaps when you were in prison you heard about dry hunger strikes. Mohammad Nourizad has been on one of these dry hunger strikes for more than a week. He has not eaten nor has he drunk anything in one week. Like every other family experiencing such a nightmare, we have done everything in our power to find out about his well being. We have written to the judicial authorities and visited



religious scholars, all with the hope that someone will provide us with the opportunity to hear his voice and relieve us from our never ending worry and pain.

Mr. Khamenei, the religious scholars asked us to resort to patience. At noon on Ashura, with dry lips and broken hearts we sat in front of Evin prison and as per the request of security agents quietly prayed on the sacred day of Ashura. Suddenly out of no where our honorable plain clothes brothers showed up, interrupted our prayers, removed our hejab and began beating us. Only God is witness to what they did to us and what happened at noon on Ashura! The image of our mother being dragged on the street while whispering “hail to Zeynab” remains vivid in our minds.

Mr. Khamenei, our mother was admitted to the ICU as a result of these heinous and cowardly acts and our family who was now without a mother and a father mourned the night of Ashura in tears, consoling each other and mending our wounds.

Mr. Khamenei, we only wish that when they beat and arrested the wife and children of Mohammad Nourizad, when they interrogated them and finally released them, that they had at least provided them with information on his condition, or at lease referred them to an entity or individual accountable for responding to their unanswered questions.

Mr. Khamenei, we will not address you as “father” like we address our own father Mohammad Nourizad. With your permission we will address you by your name and refer you to a heart broken mother, an old and hard working father, a veteran brother, a wounded spouse in poor health and children that have been left wondering and without answers. They still don't know who to turn to nor do they know who is responsible for their bruised and battered bodies and souls.

We seek refuge in the God of freedom,

The Nourizad Family

Saturday 18th December, 2010

*** منع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری زاد»

<http://nurizad.info/?p=2269>



نامه سرگشاده محسن مخملباف به خامنه‌ای، ۳۰ آذر ۱۳۸۹

دفتر شعر مرا دزدیدند!

خامنه‌ای، ای رهبر شعردوست!
نگو که نمی‌دانی. نگو که بی‌خبری. در بیت حضرتت و به قلم مبارکت، حکم جعفر را بریده‌اند. قاضی بیچاره تنها حکم ولی فقیه را از روی دست خط تو خوانده است.

خامنه‌ای، رهبر شعردوست!
دیشب تا به صبح نخوابیدیم. اگر منظورت بدخواب کردن ما بود، موفق شدی. دیشب هر که یک بیت شعر در عمرش خوانده بود، نخوابید. نه برای ۶ سال زندان، که جعفر پناهی به زندان بزرگ و کوچکت خو کرده است. برای محرومیتش از ۲۰ سال سخن گفتن.

ای رهبر شعردوست!
احکام تو رهبر فرزانه غریب است. بسیار غریب. تو در قضاوت از شعر بی‌دل غریب‌تر می‌نمایی. نگاه کن! تو حکم کرده‌ای که متقار قناری را بدوزند، چرا که آوازش گمان نرفته است که در مدح تو بوده باشد.

ای رهبر خود در قفس بیت رهبری!
دلم برایت می‌سوزد. برای شعرهایی که می‌توانستی و نسرودی. برای اسارتت در محاصره ملازمانت. ای اسیر بزرگ!
گدازترین گدای شهر از این که می‌تواند بی‌مهابا در شهر پرسه بزند، از تو در آزادی ثروتمندتر است. اکنون این تویی که از واقعیت محرومی. تویی که پیش از آن که به هر کجا سفر کنی، واقعیت را برایت بزرگ می‌کنند، ای خود قناری بی‌آواز خوش!

بگذار خاطره‌ای واقعی از یک شاعر سرزمینت را فاش کنم. اما نخواه که نام شاعر را بگویم. شاعر اکنون مرده است. لیک بیم آن دارم که اگر از او نام ببرم، مریدانت قبر او را به آتش بکشند.

در شهرستانی فیلم می‌ساختیم. فرماندار شهر شنیده بود که علیه او شعرهای نابی گفته شده است. که در دهان مردم شهر می‌چرخد. این و آن را مأمور کرده بود تا شاعر این شعرهای ناب را بیابند. هر که طبع شعر داشت را دستگیر کردند و نیافتند. تا این که گمان بر شاعر بزرگ شهر که پیرمردی تکیده بود رفت.

به حکم حاکم شهر، دفتر شعر شاعر را ربوده بودند و هیچ شعری که خلاف حاکم باشد نیافته بودند. اما حاکم گفته بود قدرت شعری که علیه من گفته شده، به قدرت شعر شاعر بزرگ شهر است. پس برای عذاب شاعر، دفتر شعرهای منتشر نشده او را که حاصل عمرش بود ربودند. شاعر التماس می‌کرد که مرا زندانی کنید. قل و زنجیر کنید. شلاق بزنید. اما دفتر شعرم را پس بدهید. پس نداده بودند. و گفته بودند تو از شعری که علیه حاکم شهر گفته شده، بی‌خبری و ما از دفتر شعرهای تو. این به آن در. بگرد تا بگردیم.

وقتی ما وارد آن شهر شدیم. شاعر دیگر دیوانه‌ای ژولیده و تکیده بیش نبود. چو مجنونی در پی لیلای خویش. چون حافظی در به در غزل خویش، سر در کوی و بیابان می‌نالید:

ای وای

ای وای

دفتر شعر مرا دزدیدند!

خامنه‌ای، ای رهبر شعردوست!



دفتر شعر پناهی را به او پس بده!

۲۱ دسامبر ۲۰۱۰

محسن مخملباف

**هشتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، آبان / آذر ۱۳۸۹**

تاریخ انتشار: ۱۶ خرداد ۱۳۹۰

توضیح

عباس خسروی فارسانی

آنچه در پی می‌آید، یکی دیگر از نخواه‌های نجیبانه آقای محمد نوری‌زاد خطاب به آقای خامنه‌ای است، با عنوان «ما و رژیم پهلوی»، که مقایسه‌ای است میان کارنامه رژیم پهلوی و رژیم جمهوری اسلامی؛ این نامه در تاریخ ۱۶ خرداد ۱۳۹۰ در وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد و با عنوان «هشتمین نامه» او منتشر گردیده است؛ آقای نوری‌زاد در آغاز این نامه، با مخاطب قرار دادن آقای خامنه‌ای، می‌گوید: «این نامه را ماه‌ها پیش، در آذرماه سال گذشته و در داخل زندان نوشته بودم. نامه‌ای به بهانه ورود ما به سی و سه سالگی انقلاب اسلامی»؛ هرچند در انتهای نامه، تاریخ نگارش آن، «آبان ماه ۱۳۸۹» درج شده است. در هر حال، من، بر اساس روش این کتاب، این نامه را با توجه به تاریخ نگارش آن - آبان یا آذر ۱۳۸۹، و نه بر اساس تاریخ انتشار آن، خرداد ۱۳۹۰، در این قسمت قرار داده‌ام. همچنین مثل برخی دیگر از نامه‌ها و نوشتارهای این کتاب، بعضی جملات شاخص و مهم متن را در آغاز، به صورت تیتیر آورده‌ام تا شمایی اجمالی از مطالب نامه را ارائه دهند؛ البته تیتیرهای انتخابی، این بار زیادتر شدند؛ هرچند توصیه می‌کنم متن کامل این نامه، مطالعه گردد؛ نامه‌ای از نگاه یک انقلابی پشیمان و شرمنده، و در عین حال، صادق، صمیمی، متین، نجیب و دلسوز.

یک روز پس از انتشار این نامه، من در وبسایت آقای نوری‌زاد آن را مطالعه نمودم، اما به نظرم رسید که هنوز رسوب‌های رسوخ‌یافته برخی افکار، از جمله اندیشه ولایت و قیمومت و ساختار ارباب و رعیتی و نیز احکام غیرانسانی سنگسار و اعدام، از ذهن و ضمیر آقای نوری‌زاد به صورت کامل زدوده نشده است؛ بنا بر این، بر لوح رایانه خود، چند جمله‌ای را با نگاهی انتقادی خطاب به او و با عنوان «آزموده را آزمودن خطاست»، نگاشتم و در وبسایت آقای نوری‌زاد، در صفحه‌ای که متن نامه او قرار داشت، منتشر نمودم و برای او ایمیل نیز نمودم. پاسخی کوتاه از او را نیز از طریق ایمیل و وبسایت او، دریافت کردم. متن این نامه کوتاه و پاسخ آقای نوری‌زاد را نیز پس از متن نامه هشتم او به آقای خامنه‌ای، آورده‌ام.

«ما یا رژیم پهلوی؟ مسأله این است!»

اسلام پیش از انقلاب، اسلامی زلال و زاده زیبایی نبود، اما هر چه که بود، سفره سالمی از «ابراز» داشت. بستر نرمی از چمن بود. چماق نبود. اقیانوسی آرام بود. آوار نبود. و البته از «اختیار»، سرشار بود

ما، هم به مردم خویش، هم به آن آرزوهای چشم به راه، و هم به اسلام راستین، جفا کرده‌ایم

اسلام راستین را چنان دست‌آموز خواسته‌های صنفی خود ساخته‌ایم که در هر بزنگاه، هزینه همواری راه ما شود، و به وقت ضرورت، رنگ پذیرد، و بنا به میل ما شکل عوض کند

ما با پیروزی انقلاب، گرسنه‌گون، مثل غنیمت‌روبان سراسیمه، به حذف متخلفین و مصادره اموالشان دست بردیم



مردم، تنها در بحبوحه‌های بحران و جنگ و اخذ رأی و تأیید و تثبیت خود ما، مردمی فهیم و آگاه و متشخص و امت شهیدپرور می‌شدند. و در سایر مقاطع: گله‌ای که باید به راه‌شان بُرد و حق‌شان را ذره‌ذره به کامشان درانداخت

یک نگاهی به وضعیت صدا و سیما و سایر رسانه‌های ما بیاندازید؛ که چگونه دست به گلوی فهم مردم برده‌اند و به قدری که خود صلاح می‌دانند به مردم بها می‌دهند!

سید احمد خاتمی، با همه خساراتی که از نوع نگرش او به دین و دنیا برمی‌جوشد، صرفاً به دلیل سنخیت فکری‌اش با خود ما، برکشیده می‌شود، و سید محمد خاتمی، با میلیون‌ها مخاطب، بی‌آنکه نسبتی با همنام خود داشته باشد، به سیاه‌چالی از نفرت ما درمی‌افتد

به دلیل نفوذ و گرایش و گسترشی که اسلام پیش از انقلاب داشت، و به دلیل نفوذ و گرایش و گسترشی که اسلام اختراعی این سال‌های انقلاب ما ندارد، نمره منفی به ما و عملکرد ما تعلق می‌گیرد

ما، انقلاب اسلامی کرده‌ها، بیش و افزون‌تر از رژیم پهلوی، به اسلام راستین ضربه زده‌ایم؛ و چهره مخوفی از عقاید و سلايق و منافع خود را به اسم اسلام محمد و علی جا زده‌ایم؛ و بسیاری از مردم ایران و جهان را نسبت به زیبایی‌ها و ظرفیت‌ها و کشش‌های تشیع، به تردید و انزجار درانداخته‌ایم

قم امروز ما، شمعی است که بی‌آنکه نوری بیفشاند، آب می‌شود؛ نه از بی‌آبی و گرما و هوای داغ؛ که از خراش ناشی از پنجه نابخردی‌های خود ما

شهر قم، در نسبت با سایر شهرهای جمهوری اسلامی ایران، از آسیب‌ها و مفسده‌های اخلاقی و اجتماعی بیش‌تری برخوردار است
مردمان جهان آیا ادعاهای مدیریت و هدایتگری جهانی ما را باور کنند، یا درماندگی که نه، شتاب معکوس ما را به قهقرا؟ آن‌هم در قم!

استفاده ابزاری از دین و شعائر دینی، آن‌هم در توجیه ندانم‌کاری‌های ما است که ما را به این حال و روز، مبتلا ساخته است

ای خاک بر سر من که در آستانه سی‌وسه سالگی انقلاب، نشسته‌ام بر افق سپری‌شده انقلاب، و در مقایسه‌ای جانگاہ، انگشت تأیید بر ایمان مطلوب‌تر و خالص‌تر مردم در گذشته‌های دور کشورم می‌گذارم!

روحانیت امروز ما، به برکت اسلام اختراعی ما، به طرز چشمگیری، از چشم و دل قشرهای وسیعی از مردم، فرو افتاده است

روحانیت ما، از جایگاه برانندگی‌اش در زمان شاه، به جایگاه دلمردگی و گاه بیهودگی‌اش در این روزها سقوط کرده است. این سقوط، دستاورد اسفبار سال‌ها کج‌روی خود ما بوده است



روحانیتی که کاستی‌ها و نازیبایی‌ها و پلشتی‌های جامعه اطراف خود را ببیند و به‌جای نقد مشفقانه، سکوت کند، یا به توجیه آنها روی بَرَد، نصیب و سرنوشتی جز این که امروز گرفتار آن شده، نخواهد داشت. روحانیتی که مردم نداشته باشد، چرا باید هنوز در دل مردم جا بگیرد؟

عجب ترجیع‌بند کودکانه‌ای شده است این «مدیریت بر جهان» در سخنان رئیس‌جمهور نامتعادل ما!

هیچ آیا در اینکه ما ایرانیان جمهوری اسلامی، در مصرف مواد مخدر، پیشتاز جهانیانیم، شب تا به صبح گریسته‌اید؟

چهره این روزهای ما خیلی خنده‌دار شده است. گویی مردمی شده‌ایم پرمدها که هر از گاه سر از پنجره‌ها به در می‌بریم. یک «مرگ بر آمریکا»یی می‌گوییم و مجدداً به سر وقت منقل و وافور خود بازمی‌رویم!

جماعتی از بزرگان و برجستگان ما، دکمه‌های بیخ گلو را از سر تقوا بسته می‌دارند تا مبادا وجهه ظاهرالصلاحی‌شان تَرَک بردارد

هر چه در این سال‌ها، وزن علمی محافل دینی ما فروکشیده، ریاکاری، و ادا و اطوار دینی ما فزونی گرفته است

افق نگاه بزرگان و مسؤولان دینی ما، بنای سرکشی به ذات کهکشان علوم ندارد

رژیم پهلوی، تنها سر به سودای سلطنت داشت، و ما علاوه بر سلطنت، خود را نماینده حتمی ناب دین خدا نیز می‌دانیم

ظاهراً مراتب علمی استادان فرهیخته ما باید به زیر کشیده شود، تا آدم‌های کوتاه‌فکر، فرصت سر بر آوردن پیدا کنند

منبرهای این روزهای ما یکی تلخ‌ترین دوران عمر خود را سپری می‌کنند. منبری که آزادی سخن از او دریغ شده باشد، جز به کار تحمیق مردمان نمی‌آید، و ما ظاهراً به همین محتاجیم

پهلوی‌ها هرگز اما از دین نیاویختند و از دین برای خود دکان نیاراستند

ما به اسم اسلام، از خط‌قرمزهای اسلام که نه، از دم‌دست‌ترین خط‌قرمزهای انسانی گذر کرده‌ایم

ما خیلی زود آموختیم که می‌شود با به‌کارگیری پسوندهای اسلامی، چیزی به اسم «گلاهِ شرعی» را باب کرد، و هرگونه اعتراض مردم را نیز به دشمنی و مخالفت با نص صریح اسلام تفسیر نمود

مردم را جواری تربیت کرده‌ایم که به‌خاطر «مصلحت نظام» و: «عدم تضعیف نظام»، و برای این که «دشمنان نظام» شاد نشوند، دزدی‌ها و دروغ‌گویی‌های ما را ببینند و بشنوند و دم برنیاورند



هر کجا در گل مانده‌ایم، به یک جهش، پای اسلام را پیش کشانده‌ایم، و سال‌های سال از فریب مردمان ساده‌لوح خود لذت برده‌ایم

کارخانه‌های صادره‌شده دولتی را به اسم خصوصی‌سازی، ابتدا ورشکسته اعلام کرده‌ایم و سپس خودمان یک به یک آنها را به قیمت هیچ بالا کشیده‌ایم

انقلابی که با هزار زحمت و تقدیم هزاران شهید، برای به تجلی در آوردن زیبایی‌های انسانی و ایمانی به ثمر رسیده بود تا در کنار اهداف اصلی‌اش، پلشتی‌هایی چون پارتی‌بازی و ویژه‌خواری را ریشه‌کن کند، به چنان وسعتی از «اسلام‌خواری» در افتاده است که خود ما به اسم مساعدت به فلان مدرسه دینی، و البته برای خریداری هواداری سرپرست آنجا، امتیاز واردات شکر را، و به اسم سرپرستی چند معلول توسط فلان آیت‌الله، معدن سنگ سرخ بیدخت فارس را، و برای ناز شست سرداران سپاه، سهام مخابرات را، و صدها و صدها امتیاز و فرصت و اموال عمومی را به مفت، به قباله شخصی این آشنای خویش و آن رفیق خود ضمیمه کرده‌ایم و دهان معترضان فلک‌زده را نیز پر خاشک‌گرانه با انگ ضد انقلاب دوخته‌ایم

ای خدای علی و ابوذر و سلمان، ما به اسم تو، چه بلاهایی که بر سر دین تو نیاورده‌ایم!

دامنه «اسلام‌خواری» ما به نهضت لفت‌ولیس‌هایمان محدود نیست؛ ما اختراعات دینی خود را نیز به اسم اسلام حقیقی به مردمان خود قالب کرده‌ایم

به حریم خصوصی مردم وارد می‌شویم، به اموالشان دست می‌بریم، و اسمش را می‌گذاریم: «اختیارات حکومت اسلامی»!

از جانب خود خدا، عده‌ای را «خودی» می‌خوانیم و عده‌ای را «ناخودی». و دیوار بلندی به نام «نظارت استصوابی» برمی‌کشیم که نمونه‌اش در هیچ کجای چنته عقلائی و حقانیت دین خدا پیدا نمی‌شود

فجایع خودمان را ناچیز می‌شمیریم (قتل‌های زنجیره‌ای) و فعالیت مدنی رقیب خود را به جاسوسی و براندازی و فتنه تحکم می‌فرماییم (وقایع پیش و پس از انتخابات ۸۸)

اختراعات اسلامی ما، سفره‌ای شده است که بنا به ضرورت، در هر کجا که به صلاح خود ما باشد، پهنش می‌کنیم و بر آن بساط کاسبی خویش می‌آراییم

ما با دکانی که پرچم اسلام را بر بام آن علم کرده‌ایم، کاسبی‌هایی به راه انداخته‌ایم؛ منتها با این شگرد که پول این کاسبی را به جیب مبارک خودمان، و خسارت‌های هرروزه آن را به حساب خود اسلام واریز می‌کنیم



بر کرسی فرصت‌ها و موقعیت‌ها لمیده‌ایم و اسلام بی‌نوا را در پس پنجره بی‌توجهی به تماشای شادخواری خود وانهاده‌ایم. اسلام در زمستان بیرون، از سرما می‌لرزد، و ما، در کنار شومینه لذت، به دواندن کیفوری‌های جور به جور به زیر پوست مبارکمان مشغولیم

از دیرباز تاریخ، نان به اسم دین خوردن، برای بسیاری از مفسدان جهان حتی، گریه و خفت‌بار بوده است؛ ما اما خوردیم تا نشان جهانیان، و نشان تاریخ بدهیم که می‌شود خورد؛ بسیار نیز می‌توان خورد

پهلوی‌ها سقوط کردند. اما با سقوطشان، اسلام را در خواستنی‌ترین چهره‌اش، برای ما وانهادند؛ ما اگر سقوط کنیم، خودمان که هیچ، اسلامی را که هنوز هزاره‌زار آرزو با اوست، در این ملک به اعماق می‌بریم

برادران لاریجانی، اگر هر تعداد که باشند، ظاهراً شهرتشان یکی باید باشد! اما ما مردمان به‌ظاهر پخمه، باید اولی را لاریجانی، دومی را اردشیر لاریجانی، و سومی را آملی لاریجانی بنامیم و چهارمی را...

داستان فریبکاری‌های ما متأسفانه به قدر همه افسوس‌های تاریخی بشر، درازا دارد؛ سر یک بی‌گناه را گوش تا گوش می‌بریم، جوان‌های مردم را سلاخی می‌کنیم، در روز عاشورا مردم را ترور می‌کنیم، و زیر چرخ اتومبیل انتظامی خود له می‌کنیم، و آنان را از بالای پل به زیر می‌اندازیم، کوچک‌ترین گزشی اما به خاطر مبارک ما خطور نمی‌کند و کوه غیرت ما را بر نمی‌جوشاند. همین خاطر مبارک و کوه غیرت، ناکهان اما با پاره شدن یک عکس امام برمی‌آشوبد و جوشیدن می‌گیرد و کف به لب، کل کشور ما را درمی‌نوردد

خود ما، از رنج مستمر دود و آلودگی و مصرف فراوان و اسراف و اعتیاد و بیکاری و بی‌برنامگی عذاب می‌کشیم، هم‌زمان اما، مثل آدم‌های پخمه و نامتعادل، سخن از مدیریت جهان با محوریت و درایت خودمان می‌رانیم

دریغ و درد که گستره فریبکاری‌های ما جامع‌الاطراف است!

ساواک، خود را مأمور رژیم می‌دانست، دوستان ما اما به کم‌تر از سربازی امام زمان راضی نیستند

مطالعه نامه‌های سرگشاده و محرمانه‌ای که آقایان «عبدالله مؤمنی» و «حمزه گرمی» و «حجت‌الاسلام دکتر مهدی منتظر قائم» برای حضرت‌عالی نوشته‌اند، سندهای حتمی این خفت بزرگ‌اند؛ اینکه بازجویان نظام اسلامی ما با آنان چه‌ها که نگفته‌اند و چه‌ها که نکرده‌اند، جز شرم، بر روان و جان ما نمی‌بارد

لکه ننگ آشکاری که تا ابد بر پیشانی نظام ما و سیستم اطلاعاتی ما باقی خواهد ماند، نحوه بازجویی از همسر سعید امامی [فهمیه دُرّی نوگورانی] است؛ این زن، که تا دیروز، محرم راز بیت شریف خود حضرت‌شما بوده است، به چنان منگنه‌ای از فحش‌ها و ناسزاهای جگر خراش، و بمبارانی از تحقیرهای ضد انسانی درمی‌افتد، که سنگ اگر از شنیدن آنها متلاشی نشود، در سنگ بودن او باید شک کرد



پیشنهاد می‌کنم متعمدانه، فیلم بازجویی از همسر سعید امامی را هر روز صبح، بعد از نماز، مشاهده بفرمایید؛ تماشای هرروزه این خفت دهشتناک، ابتدایی‌ترین خاصیتش در این است که ما به تعریف تازه‌ای از زن، و مقام زن، و کرامت انسانی او دست می‌یابیم!

این، پرونده سیستم اطلاعاتی رژیم منحوس پهلوی، و این هم پرونده سیستم اطلاعاتی خودمان؛ چه نمره‌ای به این، و چه نمره‌ای به آن بدهیم؟!

ساواک شاه، هر چه که کرد، پای خدا و اسلام و محمد و علی و فاطمه را پیش نکشید

آمار که نه فقط، بلکه جمع جمیع مردمی که پیش از انقلاب را درک کرده‌اند، متفقاً می‌گویند: «پیش از انقلاب، خدا و قرآن و ائمه، در میان مردم ایران، حضور پررنگ‌تر و نافذتری داشتند»

ما پس از انقلاب، در اندازه‌های سهمگین به بمباران مفاهیم مذهبی همت کرده‌ایم

دستگاه قضائی و اطلاعاتی ما، قربه‌ای الی الله، با لگد به صورت عدل و انصاف می‌کوبند و پیراهن تقوا را می‌درند و در سلول‌های انفرادی به چهارمیخ می‌کشند و با الفاظ ناب، برای عبرت دیگران مومیایی‌اش می‌کنند

در مجلسی، نمایندگان عمدتاً پخمه ما، با زبانی که فروکشیده‌اند، و با ترسی که تا همه سلول‌های شعوری‌شان نفوذ کرده، از خجالت آیات حق‌گویی قرآن درمی‌آیند

ما مکرر در مکرر از خدا گفته‌ایم و مردمان خود را به خدا باوری دعوت کرده‌ایم، اما در همان حال، خودمان: «چون به خلوت رفته‌ایم، آن کار دیگر کرده‌ایم»

به سخن وزیر ارشاد سابق و مورد تأیید خودتان (آقای صفار هرندی) درباره ضربه سر آقای استیلی، آنگاه که در بازی فوتبال به آمریکایی‌ها گل زد، توجه فرمایید، وی در یک مصاحبه تلویزیونی گفت: «ضربه سر آقای استیلی در آن بازی، بلا تشبیه مثل ضربت علی (ع) در روز خندق بود!»

خدا و کیلی، مسجد رفتن مردمان ما پیش از انقلاب بیشتر و با کیفیت‌تر بود یا حالا؟ مناسبات بازار و کسب روزی حلال در پیش از انقلاب به انصاف و درستی متمایل بود یا اکنون؟ تجمل‌گرایی و افراط و اسراف در مصرف، سابقاً بسیار بود یا این روزها؟ دختران فراری و مصرف مشروبات الکلی و روسپی‌گری در آن سال‌ها فزونی داشت یا این روزها؟

شرمنده‌ام که باید نمره مردودی را به خودمان بدهیم؛ انصاف و آمار این را می‌گویند



با قلم من، ای عزیز، شما را به خدا، دوستی را ببینید

فصل و فرصت چهره‌های عبوس و پر خاشگر و بز ن بهادر به سر آمده است

اساسی‌ترین مشکل رژیم پهلوی در این بود که: تنها و تنها، فرمان و خواست یک نفر را بر مقدرات کشور تحکم می‌فرمود. در زمان شاه، دستگاه‌های قانون‌گذار و سایر انتظامات کشور، خود را با همان یک فرمان و یک خواست شاهنشاهی تطبیق می‌دادند و اراده‌ای از خود نداشتند. چیزی که متأسفانه در جامعه ما نیز تکرار می‌شود

قانون در کشور ما، تقریباً موجودی محقر و مفلوک است

شما اگر سرزده به دیدن آقای میر حسین موسوی، و به دیدن حجج اسلام سید محمد خاتمی و کربوبی بروید، آیا دنیای فهم، دنیای عقل، دنیای اسلام و خدا و پیغمبر به شما ایراد می‌گیرند که چرا از دژ بصیرت به زیر رفتید و دست فتنه را در دست گرفتید؟! یا نه، همه کائنات و همه پدیده‌ها و همه مردمان دنیا به فهم و درایت و هوشمندی و نیک‌بینی شما آفرین خواهند گفت؟!!

زنجیرهای تفرقه را بگسلید. به‌جای اینکه دیگران را تشویق به وحدت کنید، از خود شروع کنید. زندان‌ها را جز برای غارتگران اموال مردم و قاتلان و قاچاقچیان نخواهید

بساط تحمیل و تحکم احکام دینی را برچینید؛ اجازه بدهید مردم، نفس تازه کنند

اگر بدانید چه جوانانی در زندان‌های ما و شما زندانی‌اند؟! جوانی که گفته: من، ایران را دوست دارم؛ و ما، او را تا پای محکمه ارتداد و اعدام پیش رانده‌ایم!

«بازی با آبروی مردم» یعنی: ظلم! چیزی که در این سال‌های انقلاب اسلامی، ما بدان بسیار روان و بدیهی دست برده‌ایم

کدام ملت حاضر است سیستم حکومتی ما را الگوی حکومت خویش قرار دهد؟!!

می‌توان سنگسار را به اعدام تغییر داد

شما از سر بر آوردن دوباره اصلاح‌طلبان نگران بودید، به همین دلیل، به ریسمان سست آقای احمدی‌نژاد دست بردید و اعتماد کردید به کسی که ریشه در باد داشته و دارد

ظهور آقای احمدی‌نژاد، و چنگی که او بر مقدرات بنیادین کشور ما انداخته است، تمثیل و تجلی حماقت آن مردمی است که نسل‌های بعدی‌اش، به ارتفاع فهم او خواهند خندید؛ و نیز البته او را نخواهند بخشید



من با اطمینان از همین سلولی که در آن زندانی‌ام، اعلام می‌دارم: آقای احمدی‌نژاد به وقت ضرورت، از شما «عبور» خواهد کرد و همه خاکساری‌های دروغین خود را کنار خواهد زد و ذات نامتعادل خود را عریان خواهد نمود

احمدی‌نژاد، نابکاری است که با روی بردن به پرونده‌سازی، سعی در مخفی نگاه داشتن اسرار دزدی خود دارد. او، یک روز، رو در روی خود شما خواهد ایستاد و به شما خواهد گفت: پرونده همه شما پیش من است، به دزدی‌های من و اطرافیان من کاری نداشته باشید تا به دزدی‌های شما کاری نداشته باشم

مبادا ما با همین انشقاق مخوف، به سمت روزهای پایانی سرنوشت محتوم خود شتاب کنیم!

در یک آزمون ساده، همه رنج‌ها و زحمت‌ها و مجاهدت‌ها و خون‌ها و آسیب‌ها و سرمایه‌های پولی و انسانی و وقت‌ها و عمرها و عاطفه‌ها را در یک کفه بگذارید، و حالا به کفه دوم این ترازو چشم بگردانید؛ در کفه دوم این معادله انقلابی، شرمنده‌ام، که در کنار مختصری از شایستگی‌ها، کوهی از دردها و غصه‌ها و آلودگی‌ها و خسارت‌های همه‌جانبه تلنبار شده است

یکروز قرار بود ما با این انقلاب، به روی بشر، دریچه‌هایی از نور بکشاییم. دریغ و صد افسوس که امروزه، آسیب‌های فراوانی از قامت این کهنسال خمیده‌قامت و گوزپشت آویخته است

به نام خدای فهم

سلام به محضر شریف رهبر گرامی ما، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

پیش از آغاز سخن

این نامه را ماه‌ها پیش، در آذرماه سال گذشته و در داخل زندان نوشته بودم. نامه‌ای به بهانه ورود ما به سی و سه سالگی انقلاب اسلامی، که می‌توانست در همان آذرماه سال گذشته نیز منتشر شود، اما به دلایل مختلف، شخصاً از انتشار آن پرهیز کردم. این نامه، هدیه من است به پیشگاه حضرت شما.

در همین اواخر، درست چند روز پیش از آن که آزاد شوم، مرا از سلولم در زندان اوین به دفتر دادستان تهران - آقای جعفری دولت‌آبادی - بردند. در آنجا، به‌جز شخص ایشان، آقای نبوی، رابط سازمان اطلاعات سپاه و دستگاه قضائی، و دو نفر دیگر نیز بودند. من به دادستان تهران، در همان جلسه گفتم: علت این که شما، در آن‌سوی این میز دراز نشسته‌اید و من درست در مقابل شما، این است که: کسی، در سلول‌های تنگ همین زندان، به ناموس شما فحش نداده است. و کسی نیز، شما را کتک نزده است. و گرنه، شما امروز، نه در آن‌سوی این میز، که در کنار من می‌نشستید. به وی گفتم: من یک نویسنده و متقدم؛ از من نخواهید که چیزی ننویسم. شما به یک پرنده نمی‌توانید بگویید: پرواز نکن. که ایشان در پاسخ به این سخن من گفت: بنویس. کسی با تو کاری ندارد. اما چرا می‌روی به دیدن آیت‌الله وحید؟

دادستان تهران نیک می‌دانست: به دیدن آیت‌الله وحید رفتن من، نه که جرم نیست، پسندیده نیز هست. با این تفاوت که او می‌دانست من به آیت‌الله وحید گفتم: مردم ما چه اندازه باید هزینه کنند و آسیب ببینند تا برای شما علما به قدر آن خلخال ربوده‌شده از پای آن زن یهودی، گزنده و آشوبنده باشد؟ و به ایشان گفتم: آیا سیره مردم‌داری پیامبر، و شیوه مملکت‌داری حضرت امیر، تنها برای مدفون شدن در کتاب‌های تاریخ است یا که نه، می‌توان یهودی بود و بر سر پیامبر، خاک‌روبه ریخت و از او جز ادب ندید. یا با شکایت یک یهودی دیگر، علی را به محکمه خودش کشاند و پیروز از آن بیرون آمد؟



چندی پیش، بعد از انتشار مطلبی تحت عنوان «شلم شوربا»، آقای نبوی، به تلفن همراه من زنگ زد. وی که سابقاً در داخل زندان، با چهره‌ای سر به زیر و آمیخته به شرم با من سخن می‌گفت، آن روز اما، عتاب‌آلود و عبوسانه گفت: مگر قرار نبود چیزی بنویسید؟ به ایشان گفتم: نه یک چنین قراری بوده و نه من به زیر یک چنین قراری می‌روم.

آقای نبوی برای من خط و نشانی کشید و آن مکالمه کوتاه تلفنی را قطع کرد. دادستان تهران نیز اخیراً در مصاحبه‌ای، به: «به مرخصی آمدن من» و نه «آزادی» من اشاره کرد. و حال آن که یکی از مسئولین اطلاعات سپاه در داخل سلول، به: «آزاد» شدن من، آن‌هم به دستور شخص حضرت‌تعالی تأکید ورزید.

از آنجا که احتمال دارد در همین حوالی مرا مجدداً به زندان اوین فرا بخوانند، از سر ناچاری، نامه هشتم خود را، از باب «سخن بدون لکنت یک کوچک‌تر به بزرگ‌ترش» تقدیم شما می‌دارم. این نامه، به صورت ظاهر، کمی تلخ می‌نماید، اما هزار شهادت صادقانه و مشفقانه با اوست. این اثر، تقدیم به حضرت شما. با این امید که از کلمه به کلمه آن، صداقت و خیرخواهی نویسنده، برکشیده شود و در مسیر اصلاح جامعه‌ای که از کاستی‌ها و نادرستی‌ها رنج می‌برد، به کار آید. و اکنون، آغاز کلام:

ما و رژیم پهلوی

چه خوب که پیش از بیان هر سخن، به مردمانی آرزو به دل اشاره کنم که طی سالیان دراز، با هزار زحمت، گفتند و نوشتند و مبارزه کردند و به زندان رفتند و سیلی خوردند و تبعید شدند و کشته شدند، تا به رژیم پهلوی بگویند: ما، مردمان ایران، به چیزی کم‌تر از همه آزادی، و همه استقلال، و همه عدالت، و همه انسانیت و درستی و رشد، و به چیزی کم‌تر از همه سرفرازی راضی نیستیم.

رهبر گرامی ما، اگر مردم ایران، به مسلمانی ما اعتماد و اعتنا کردند، و بخت و اقبال و آینده و اراده خود و فرزندان خود را به ما سپردند، گمانشان این بود که می‌توانند از ما و رفتار ما بوی محمد و علی را استشمام کنند. مردم ایران، اراده سرزمین خود را به ما سپردند تا ما به نمایندگی از آنان، آنان را، و آینده‌گانشان را، از زینت زیبایی، و از اوج ایمان بهره‌مند سازیم. و آنان را به جایگاهی فرابریم که جهانیان از تماشای آن‌همه نیکبختی‌شان دچار بهت و رشک شوند. تا جهانیان بدانند: اگر رژیم تندخو و خودمحمور و وابسته پهلوی، پنجاه سال، مردم این سرزمین را از رشد و شایستگی بازداشت، اکنون، این ما، آمده بودیم تا عقب‌ماندگی‌ها را بروییم و شایستگی‌ها را پیش روی آوریم.

خلاصه در غوغای انقلاب، مردم ایران، به انسان‌های برجسته و مسلمانی چون امام خمینی و شهید مطهری و مرحوم طالقانی و مرحوم منتظری و شهید بهشتی اعتماد کردند. به کسانی که آمده بودند تا به جهانیان بفهمانند: اگر بلد نیستید بشر را به راه سعادت رهنمون شوید، کنار بایستید و تماشا کنید.

مردم در اعتماد به برجستگی چون امام راحل اشتباه نکردند. تشخیصشان درست بود. چرا که سیره سرشار از صداقت و خلوص امام و همراهان او، از آسمان زیبایی‌های خدا نور می‌گرفت. وعده‌های نورانی آنان نیز، این می‌گفت.

و، زمان گذشت. سی‌ودو سال. و ما اکنون در آستانه سی‌وسه سالگی انقلاب خویشیم. و هیچ بعید نیست جماعتی از مردم ما، در رازواری عدد سی‌وسه، درنگ کنند. جمعی به یاد سی‌وسه پل اصفهان بیفتند، و برخی دیگر، شمارگان تسبیحات حضرت زهرا را تداعی کنند: سبحان‌الله (سی‌وسه مرتبه) - (الحمدلله (سی‌وسه مرتبه) - الله اکبر (سی‌وچهار مرتبه).

من خود اما به خود انقلاب می‌پردازم. به این کامله موجود سی‌وسه ساله. که نه خردسال و خام است، و نه فرسوده و از پا درآمده. بله، چندی دیگر موجود انقلاب اسلامی ما، پای به سی‌وسه سالگی عمر خود می‌گذارد. این موجود، امروز فراتر از اطوار و تأثیر هر ایرانی، متأثر از شخص حضرت شماست. او، به راستی خود را تربیت شده شما می‌داند.

این موجود، ده‌ساله بود که دست به دست شما سپرد. و کم‌کم، قوام و شاکله‌ای را که از امام یافته بود، در نظام فکری شما مستحیل نمود. این شما بودید که آداب چگونگی بودن را به قامت او لباس کردید. و در کام او، شاهد و شریبتی از چگونگی زیستن افشاندید.

انقلاب سی‌وسه ساله امروز ما، در هر چه که دارد و در هر چه که ندارد، شخص شخصیت شما را سهم و مؤثر می‌داند. انقلاب ما، به هر کجا که میل و اراده شما تحکم می‌فرمود، به کج و راست، و به افت و خیز، متمایل شد. این موجود، امروز اگر زیباست، بخش وسیعی از زیبایی‌اش را مدیون حضرت شماست. و اگر نازیباست، نیز همین‌طور.



رهبر گرامی ما،

مبتدای سخن خویش به درازا نبرم. در این نوشته، قصد این دارم که نه انقلاب، که پای «اسلام» انقلاب را پیش آورم. اسلامی که: انقلاب ما، سر به سودای او داشته و دارد. و مدعی است که هیچ دأبی جز فرابردن نام و راه و جاه او نداشته و ندارد. انقلابی که می‌خواست - و لابد می‌خواهد - به مردمان جهان نشان بدهد: می‌توان از ناب‌ترین برکات آخرین دین ابراهیمی بهره‌مند شد، و به عالی‌ترین مراتب انسانی‌اش نائل آمد، و از آنجا به عالی‌ترین عرصه‌های سلامت و سرفرازی دست یازید.

پس، مرا در این نامه، به مقولات دیگر کار نیست. نه با داشته‌های دیگران، و نه با نداشته‌های خودمان. بنا ندارم به تنگناهای اقتصادی خودمان، و پیشرفت‌های همسایگانمان اشاره کنم. اصلاً بنا را بر این می‌گذارم که مردمان و مسؤولان فعلی ایران، خوشبخت‌ترین، و مرفه‌ترین، و دانشمندترین، و ثروتمندترین، و زیرک‌ترین افراد روی زمین‌اند. از این بالاتر آیا؟

تأکید من اما همچنان بر دین مبین اسلام است. و به همین دلیل، ناگزیر از مطرح کردن یک پرسش محوری‌ام.

این که: اسلام پیش از انقلاب، به خدا و اسلام واقعی نزدیک‌تر بود، و نزد مردم ما عزیزتر، یا اسلام موجود در جمهوری اسلامی ایران؟ و یا در پرسشی جسورانه: آیا رژیم پهلوی، عالمانه و آگاهانه به اسلام بیش‌تر ضربه زد، یا خود ما؟

۱- در آغاز، اجازه می‌خواهم تصویری از اسلامی را که ما با پیروزی انقلاب، رفته‌رفته به ابداع و اختراعش دست بردیم، ارائه دهم. اینکه: تا قبل از انقلاب، اسلام در ایران، هم از خزانه خرافات ارتزاق می‌کرد، هم از سنت‌های دست به دست‌دیرین، و هم از مفاهیمی تازه و نو. با این‌همه اما، اسلام پیش از انقلاب، آسمانی دستیافتنی‌تر داشت. و با هر مانعی که رژیم شاه بر او می‌گمارد، روزبه‌روز، خواستنی‌تر نیز می‌شد. چرا که هم‌زمان، مردم علاوه بر خرافه و جادو و جنبل، و اضافه بر منبرها و محافل سنتی، از تریبون‌های تازه‌ای چون حسینیه ارشاد نیز تغذیه می‌شدند. و هر کس در این میان، به تناسب هر فهم و گرایشی که داشت، دست به گزینش مطلوب خویش می‌برد.

اسلام پیش از انقلاب، اسلامی زلال و زاده زیبایی نبود، اما هر چه که بود، سفره سالمی از «ابراز» داشت. بستر نرمی از چمن بود. چماق نبود. اقیانوسی آرام بود. آوار نبود. و البته از «اختیار»، سرشار بود.

رهبر گرامی ما،

سخنان من در این نامه، هرگز از جنس مچ‌گیری‌های یک رقیب سیاسی نیست. شما به نیکی از خُلق و خوی من آگاهید. مرا با شما و انقلاب و نظام، جز خیرخواهی و خیراندیشی هیچ نیست. پس چرا از چاره‌اندیشی تنگناهای باطنی خویش استقبال نکنیم؟ من از بابِ مصداق، به چند وجه از اسلام این روزهای انقلابمان اشاره می‌کنم. اسلامی که به دست مبارک خود ما، پیرایه‌هایی بر او بار شده، و یا به کاستی‌هایی چند به چند دچار گردیده است.

این دگرگشتگی‌های نازیبا، نه از آن روی به ساحت دین ما راه یافته‌اند تا ما را به راه محمد و علی و نهضت پیامبران دراندازند، و یا آیین‌های از تمایل ناب خدا و قرآن بر ما باز بتابانند، بل از این روی، که به استحکام چهار ستون برقراری خود ما بیانجامد. این در هم‌شدگی و در هم آمیختگی، شوربختانه، شترگاوپلنگی از آیین راستین را بر سر مردم ما آوار کرده است. که اگر در این دیرگاه عمر، به چاره‌اندیشی آثار همه‌سویی این کج‌پیکری همت نورزیم، خود به چشم خود، شاهد گسستن، و شکستن، و فرو نشستن کاخی خواهیم بود که بنیان آن بر اعوجاج است.

ای عزیز، چه بگویم که ما، هم به مردم خویش، هم به آن آرزوهای چشم به راه، و هم به اسلام راستین، جفا کرده‌ایم. مردم به کنار، آرزوهای چشم به راه به کنار، اسلام راستین را اما چنان دست‌آموز خواسته‌های صنفی خود ساخته‌ایم که در هر بزنگاه، هزینه همواری راه ما شود، و به وقت ضرورت، رنگ پذیرد، و بنا به میل ما شکل عوض کند. اسلامی که قابلیت این را داشته باشد تا خوار و خفیف آدم‌های برجسته شود. و از آنان بهرآسد. و شهادت این را نیز نداشته باشد که بگوید:

«ایها الناس، من در همه حال برای جان و مال و ناموس و حریم خصوصی مردمان، چه مسلمان و چه نامسلمان و چه کافران خداگریز، ارزش قائلم و نسبت بدان غیرتمندم. شما را به‌خدا با مردم این مکنید».

رهبر گرامی ما،



سخاوت‌مندانه سخن تلخ مرا تحمل کنید. تلخ‌نوشی امروز ما، گوارانوشی فردای ما را در پی دارد. اگر که: از عبرت‌های امروز، پلی برای ترمیم فردای خود برآوریم. با من آیا هم‌رأی نیستید که ما با پیروزی انقلاب، گرسنه‌گون، مثل غنیمت‌روبان سراسیمه، به حذف متخلفین و مصادره اموالشان دست بردیم؟ بی‌آنکه به گدازش اسلام واقعی و واقعی نهیم؛ که می‌سوخت و می‌گداخت و با ما می‌گفت: «ای بزرگان انقلاب، در من، بخشایش نیز هست. چرا به جای تندی و تنش، خاستگاهی از بخشایش عمومی و آشتی ملی نمی‌پردازید؟»

ما اما به او بها ندادیم. چرا که سخت، سرگرم اختراع اسلام تازه‌ای بودیم. متناسب با خوی و خصلت خودمان. که ما را اجابت کند، و ما را از تنگناهای عقده‌هایمان به در ببرد. اسلامی پرداختیم که قلندرانه دست به گلوی اسلام راستین بُرد. اسلام راستینی که به ما التماس می‌کرد و می‌گفت: «کارها را به شایستگان بسپريد و از واگذاری کارهای بزرگ به آدم‌های کوچک بپرهیزید.»

ما اما در واکنش به استغاثه‌های او، برمی‌افروختیم که: «خاموش! دنیا اگر یک لقمه باشد، آن یک لقمه باید نصیب مؤمن شود». و مؤمن را هم البته در میان خویشان و دوستان خود می‌جستیم و متعمدانه بخشی از آن یک لقمه را به گلوی او فرو می‌تپانیدیم.

عدالت را نه به‌گونه علی و اولاد او، که از نوع دلخواه خودمان تعریف کردیم. و با گماردن دوستانی چون شیخ محمد یزدی بر مسند قاضی‌القضاتی کشور، چنان خاکستری بر سر عدل و انصاف و واری و واکاوی حق مردم پراکندید که نمونه‌اش را مگر در تاریخ دیگرانی جُست که هیچ نسبتی با درستی نداشته و ندارند.

هر چه اسلام واقعی بر سر خود می‌کوفت و گریبان می‌درید که: «ای انقلابیون مسلمان، شما را به‌خدا مراقب وجهه من در داخل و خارج و پهنه تاریخ باشید و حاجت‌های نفسانی خود را بر من بار نکنید و به اسم من، بلا بر سر مردم نبارید»، ما دست به دهانش می‌بردیم که: «حرف مزین!» به گوشه‌ای پرتابش می‌کردیم و خود، فارغ از سوز و گداز او، دست به اعماق حق مردم می‌بردیم و رگ و پی دارایی آنان را می‌دریدیم و بر طَبَقِ منافع طایفگی خویش می‌نشانیدیم.

هر چه اسلام بی‌نوا می‌گفت: «من در قرآن خود به بندگان خدا بشارت داده‌ام که گفته‌ها و سخنان مکتب‌های گوناگون را بشنوند و راه‌های موجود بشری و الهی را مطالعه کنند و بهترین‌ها را برگزینند» [سوره زمر، آیات ۱۷-۱۸]، ما بر سرش می‌کوفتیم که: «زبان به کام بگیر که ما خود به‌جای مردم، بهترین‌ها را که خودمان باشیم، برگزیده‌ایم و کار کاوش را بر مردم جاهلی که به خود ما آری گفته‌اند، ساده و سهل فرموده‌ایم. به همان قانع شوند که هم از سرشان زیاد است و هم بهشتشان را تضمین می‌کند.»

رهبر شریف ما،

سخن تلخ اما صادقانه من، هنوز ادامه دارد. بیماری ما، جز با این شربت‌نوشی تلخ اما شفابخش، به مدار مداوا در نخواهد افتاد. از مردم بگویم؛ که تنها در بحبوحه‌های بحران و جنگ و اخذ رأی و تأیید و تثبیت خود ما، مردمی فهیم و آگاه و متشخص و امت شهیدپرور می‌شدند. و در سایر مقاطع: گله‌ای که باید به راهشان بُرد و حق‌شان را ذره‌ذره به کامشان در انداخت.

شما را به‌خدا یک نگاهی به وضعیت صدا و سیما و سایر رسانه‌های ما بیاندازید؛ که چگونه دست به گلوی فهم مردم برده‌اند و به‌قدری که خود صلاح می‌دانند به مردم بها می‌دهند! هر چه اسلام محمد و علی بر سر خود می‌کوبد که: «شما را به‌خدا بیایید و به اسم من، این همه برای مردم، محدودیت و تنگنا فراهم نیاورید!»، ما قلدرمآبانه خنجر به کمرش فرومی‌بردیم که: «آرام بگیر و به تماشا بنشین! ما خود بلدیم چگونه زنان و مردان و جوانان و کودکان این سرزمین را با اسلام ناب آشنا کنیم و بهشت خدا را از دوردست‌های این دنیا، به آخرتشان تزریق کنیم.»

خلاصه ای رهبر خوب، به اختراع و تحمیل چنان گونه‌ای از اسلام دلخواه دست بردیم، که اسلام حقیقی از تماشای چهره نامتجانس آن، رنگ باخت و ضربان قلبش به شماره افتاد.

حضرت‌عالی، درست روز تولد حضرت رضا در شهر قم، به ترسیم مختصاتی از اسلام انقلاب تلاش فرمودید. اسلامی که این روزها، بر کل روی کره زمین، کم‌تر انسانی مشتاق گرویدن به آن است. بنا به فرمایش خود شما در اولین سخنرانی سفر قم، گرایش برخی از مردم ایران در این روزها به «کلیساهای خانگی» - یعنی چیزی که در طول تاریخ اسلام و تشیع بی‌سابقه بوده - دروازه‌ای از نگرانی را به روی شریف شما گشوده بود.

با اجازه حضرت شما، صریح‌تر سخن بگویم و به نمونه‌ای از گزینش‌گری اسلام اختراعی خودمان اشاره کنم. که از میان دو نفر، یکی را که فردی فرهیخته و باسواد و صاحب‌سخن و کارآمد اما منتقد است، و انهادیم، و به گزینش فرد دیگری که تنها برجستگی‌اش حضور در گردونه دوستی با خود ما است، دست برده‌ایم. یکی را به مضیقه‌های همه‌جانبه در انداخته‌ایم و همه تریبون‌های تجلی و خدمت را از او بازستانده‌ایم؛ و به دیگری، تریبون‌ها و اختیارات و نفوذ فراوانی عنایت فرموده‌ایم.



سید احمد خاتمی، با همه خساراتی که از نوع نگرش او به دین و دنیا برمی‌جوشد، صرفاً به دلیل سنخیت فکری‌اش با خود ما، برکشیده می‌شود، و سید محمد خاتمی، با میلیون‌ها مخاطب، بی‌آنکه نسبتی با همنام خود داشته باشد، به سیاه‌چالی از نفرت ما درمی‌افتد.

سید احمد خاتمی که هیچ مخاطبی فراتر از روند معکوس نمازگزاران خویش ندارد، بازوی پرتوان اسلام اختراعی ما می‌شود، و سید محمد خاتمی، با میلیون‌ها مخاطب، صرفاً به دلیل زاویه‌ای که در مسائل فرعی - و نه اصلی و اساسی - با ما اختیار کرده، از گردونه حضور میلیونی‌اش برکنار می‌ماند.

و یا از برادران «مجتهد شبستری»، آن را که با ما همراه است، برمی‌کشیم و گستره‌ای از فرصت‌ها و تربیون‌ها و سرمایه‌ها را به امضا و سخن و خواست او بند می‌کنیم، و دیگری را که باسوادتر و آگاه‌تر و دانشمندتر و دلسوزتر و فهیم‌تر و مشفق‌تر و روحانی‌تر و دنیادیده‌تر اما منتقد است، به قهقراپی از تندخویی‌های خویش فرو می‌رانیم.

در اینجا نیز هر چه اسلام محمد و علی فغان برمی‌آورد که: «آهای بزرگان انقلاب! طبق آیه‌های قرآن، اجازه بدهید اینها هر کدام سفره فهم و اعتقاد و برداشت‌های خود را به روی خرد مردم بگشایند تا مردم خود بهترین سخن و مشاورت آنان را برگزینند. یعنی درست همان کاری که امروزه در هر کجای غرب کافر صورت می‌پذیرد». ما بلافاصله به دهان این اسلام می‌زنیم که: «مباد! ما صلاح خسروانی خویش نیک‌تر می‌دانیم».

پس ای رهبر محترم،

به دلیل نفوذ و گرایش و گسترشی که اسلام پیش از انقلاب داشت، و به دلیل نفوذ و گرایش و گسترشی که اسلام اختراعی این سال‌های انقلاب ما ندارد، نمره منفی به ما و عملکرد ما تعلق می‌گیرد. و اگر منصف و اهل راستی و درستی باشیم، باید با گردنی کج و صدایی برآمده از اعماق ورشکستگی، اعلام کنیم: «ما، انقلاب اسلامی کرده‌ها، بیش و افزون‌تر از رژیم پهلوی، به اسلام راستین ضربه زده‌ایم؛ و چهره مخوفی از عقاید و سلاطین و منافع خود را به اسم اسلام محمد و علی جا زده‌ایم؛ و بسیاری از مردم ایران و جهان را نسبت به زیبایی‌ها و ظرفیت‌ها و کشش‌های تشیع، به تردید و انزجار درانداخته‌ایم».

۲- ما و شما، از یک بلندی مُشرف بر شهر مقدس قم بالا می‌رویم و از آنجا به مردم خوب و پای‌درکاب این شهر شریف، سلام و درود می‌فرستیم.

این قم اما، آن‌سوتر از هیاهوی مراکز علمی و دینی و زیارتی و حوزوی و بیوت مراجع و کثرت روحانیانش، چهره دیگری نیز دارد. که این چهره، در ورای این ظاهر پرآوازه، سر به کار فرسودن خود دارد. متأسفانه، قم امروز ما، شمعی است که بی‌آنکه نوری بیفشاند، آب می‌شود؛ نه از بی‌آبی و گرما و هوای داغ؛ که از خراش ناشی از پنجه نابخردی‌های خود ما.

در تحلیل این خراش و این نابخردی‌ها، نیازی به ژرفکاوی چندان نیست. بانگ بلند رنج قم، آن‌چنان به طنین دردناکی مبتلا شده است که انکار و کتمان آن، نه هیچ‌موجه و عاقلانه است، و نه دردی از دردهای شهر قم دوا می‌کند.

چند سال پیش، در همین نزدیکی‌ها، دستگاه‌های رسمی استان قم، آمار دردناکی از این شهر منتشر کردند که نگاهی گذرا به ذات و روح این آمار، صورت هر مسلمان گردن‌فرازی را به خاک می‌ساید. این که: «شهر قم، در نسبت با سایر شهرهای جمهوری اسلامی ایران، از آسیب‌ها و مفسده‌های اخلاقی و اجتماعی بیش‌تری برخوردار است».

این آمار، آنجا به درد می‌نشیند که ما چند و چون همین قم را در سال‌های نه‌چندان دور پیش از انقلاب واپکاویم؛ که: قم، نه برتر از همه شهرها، که شهری پاک و سالم و کم‌مسأله بوده است.

رهبر گرامی، در این سال‌ها، ما آیا چه بلایی به سر شهر مقدس قم آورده‌ایم؟ شهری که اختیار هر ریز و درشتش با خود ما بوده، و هیچ دشمن غداری، چه آشکار و چه پنهان، جز خود ما، کمر به تخریب وجهه شریف او نبسته بوده است.

مردمان جهان آیا ادعاهای مدیریت و هدایتگری جهانی ما را باور کنند، یا درماندگی که نه، شتاب معکوس ما را به قهقرا؟ آن‌هم در قم! در جایی که کانون غلیظ معارف شیعی ما است. با این همه اما، پرسش من این است: درخصوص شهر قم، رژیم مستبد و اسلام‌ستیز پهلوی آیا به سلامت و اسلامیت و باورهای دینی و اخلاقی مردم این شهر بیش‌تر ضربه زد، یا خود ما؟ که گوش فلک را از گستره غلیظ فهم خود پر کرده‌ایم؟



۳- درباره حجاب، تنها این را بگویم که در این سی‌وسه سال، ما عمده‌ترین سرمایه‌ها و فرصت‌ها و آبروها و آرزوهای انقلاب را خرج حجاب کرده‌ایم. با اصرار بر حجاب اجباری بانوان، از حیثیات درخشان و جذاب انقلاب کاسته‌ایم و بر انزجار و رنج مردمان خود، و بر دل‌زدگی مخاطبان جهانی خویش افزوده‌ایم.

ما از آسمان دودآلود شهرها و روستاها، و مدرسه‌ها و مسجدها و منبرها، و از گلوی خستگی‌ناپذیر رسانه‌ها، و با مراقبت و تحکم خشمگین نیروهای انتظامی، و با فتاوای اخم‌آلود مراجع دینی، سنگ‌های سرگردانی به اسم حجاب را بر سر بانوان خویش فرو بارانده‌ایم. و در این راه، مجاهدتی همه‌جانبه به کار بسته‌ایم تا به زعم خود، از خون شهدا و آرمان‌های انقلاب صیانت کرده باشیم.

یادم هست آقای «حداد عادل»، آن روزها که هنوز با شما نسبتی نیافته بود، در اجلاس نماز مشهد به خود من گفت: «فلانی، باورم بر این است که اگر رضاشاه توانست به اجبار از سرِ مادران ما چادر بردارد، ما نیز می‌توانیم به اجبار، زنان بی‌حجاب جامعه خویش را از بی‌حجابی به‌در آوریم و باحجابشان کنیم». آقای حداد عادل، امروز اما شهادت ابراز این باور درست دیروزش را ندارد. چرا که همان اسلام اختراعی ما، بلافاصله دست به گلوی او می‌برد و بی‌توجه به نسبتی که با شما دارد، بساط برقراری‌اش را برمی‌چیند و دودمان پاکش را به باد می‌دهد.

رفتار غلط و غیردینی و غیرعقلانی ما، گاه آن‌چنان ترکیب انسانی ما را به هم آشفته است که ما از خود خدا نیز در انتشار و حاکمیت دین او جلو زده‌ایم. جوری که اکنون، همین سُرناوازی دینی ما که از سرِ گشاد فهم ناقص ما برآمده و گوش مردم ما و مردم جهان را آزرده، باعث شده: نه اشتیاق به حجاب، که اشتیاق به خود خدا هم در این مُلک به چالش درافتد.

و حال آنکه در زمان شاه، و به رغم تلاش‌های ضد دینی مقامات پهلوی، بخش قابل توجهی از بانوان مسلمان ما، پیشتاز در پذیرش آگاهانه حجاب بودند.

امروز اما، رئیس قوه قضائیه ما، در جهت تشجیع خشونت عاملان انتظامی می‌فرماید: «مگر ما برای محو شرارت، با کار فرهنگی به مقابله می‌رویم که برای محو بدحجابی، به کار فرهنگی متوسل شویم؟»

این سخن پوک و سست و بی‌پشتوانه یعنی چه؟ یعنی: یک بانوی بدحجاب، هیچ تفاوتی با یک شرور قمه به دست ندارد. و یعنی: ما با هر توپ و تانک و ضرب و زوری که با شرارت شروران می‌جنگیم، نیز باید با بدحجابی بانوان بدحجابمان بجنگیم!

خلاصه رهبر گرامی، امروزه کار حجاب در آسمان اندیشگی ما به چنان سرنوشت غمباری فروشده است که طبق آمار فهیمانه جهان اسلام، رغبت به حجاب، در آمریکا، در اروپا، و در هر کجای کره زمین، رو به گسترش است! لا در سرزمین اسلامی ما!

خود شما بفرمایید آیا در باب حجاب، محمدرضا پهلوی بیشتر به اسلام ضربه زد، یا خود ما؟ که سال‌های سال، با پتک اسلام بر سر اسلام کوفته‌ایم و بسیاری از مردمان خود را به لجاجت و انشقاقی بیمارگونه درانداخته‌ایم.

من با همه اطمینان خود به محضر شریف حضرت شما می‌گویم که اگر بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب، ما سر به سر بانوان خویش نمی‌گذاریم و آنان را به حال خود وامی‌نهادیم، امروز، از حجاب برتر و گسترده‌تر و مطلوب‌تر و فهیمانه‌تری بهره‌مند بودیم.

بله، این استفاده ابزاری از دین و شعائر دینی، آن‌هم در توجیه ندانم‌کاری‌های ما است که ما را به این حال و روز، مبتلا ساخته است.

مطالعه میزان و کیفیت پوشش بانوان در اواخر عمر رژیم پهلوی، شما را و ما را بر این باور متقاعد خواهد کرد که پوشش بانوان در آن دوران، از نمره قبولی بالاتری برخوردار بوده است.

می‌گویند: طالبان که سقوط کرد، آرایشگاه‌ها و مغازه‌های سلمانی در افغانستان شلوغ شد. چرا؟ چون در نظام فکری طالبان، ریش بلند، نمادی از اسلام ناب بود. با سقوط طالبان، بسیاری از مردم، آن نماد تحمیلی را تراشیدند و به خاک‌روبه‌ها ریختند.

قبول می‌فرمایید که با پیروزی انقلاب، ما قرار بود دست به تجلی آرزوهای برنیامده بشری ببریم؟ ای خاک بر سر من که در آستانه سی‌وسه سالگی انقلاب، نشسته‌ام بر افق سپری‌شده انقلاب، و در مقایسه‌ای جانکاه، انگشت تأیید بر ایمان مطلوب‌تر و خالص‌تر مردم در گذشته‌های دور کشورم می‌گذارم!

۴- نمی‌دانم فراتر از ظاهر اوضاع، آیا به وضعیت رقت‌بار این روزهای روحانیان خودمان اشراف دارید یا نه؟ فقط این را بگویم که: روحانیت امروز ما، به برکت اسلام اختراعی ما، به طرز چشمگیری، از چشم و دل قشرهای وسیعی از مردم، فرو افتاده است. دلیلش چه می‌تواند باشد الا دخول روحانیان به موافقی که در اندازه و شأن آنان نبوده است؟ و: دخالت آنان در کارهایی که عمدتاً به خسارت انجامیده است؟



قبل از انقلاب، مگر کسی به حضور استاد مطهری در دانشگاه معترض بود؟ هرگز! چرا؟ چون به جایی وارد شده بود که تخصصش ایجاب می‌کرد. وی در دانشگاه، اضافی، یا کلاً [سنگینی، طفیلی] بر کرسی درس خود نبود. امروز چه؟ ما به هر اداره و نهاد و دستگاه و وزارتخانه، یک یا چند روحانی تزریق کرده‌ایم، تا مثلاً از مناسبات اسلامی آنجا مراقبت کنند.

حضور نادرست این همه روحانی در ادارات و دستگاه‌های دولتی، و افول سال به سال وجهه دینی آنان، و شمار علاقه‌مندان و نمازگزارانشان در همان دستگاه‌ها، دقیقاً به تکرار جایگاه رو به افول روحانیت در شاکله کلی اجتماع اشاره دارد.

روحانیت ما، از جایگاه برانندگی‌اش در زمان شاه، به جایگاه دلمردگی و گاه بیهودگی‌اش در این روزها سقوط کرده است. این سقوط، دستاورد اسفبار سال‌ها کج‌روی خود ما بوده است.

دردا که روحانیت امروز ما، هیچ منبری برای ابراز آزادی خود ندارد. او، از جانب همین اسلام اختراعی، سخت در فشار و در تنگناست. چرا؟ چون خود ما، با خط و نشان کشیدن‌ها و توپ و تشرها، او را از هرگونه اظهار نظر درست، و نقد و آسیب‌شناسی نظام ترسانده‌ایم. و راهی جز تبریک و تهنیت و تعریف از نظام، پیش روی او نگشوده‌ایم.

روحانیتی که کاستی‌ها و نازیبایی‌ها و پلشتی‌های جامعه اطراف خود را ببیند و به‌جای نقد مشفقانه، سکوت کند، یا به توجیه آنها روی ببرد، نصیب و سرنوشتی جز این که امروز گرفتار آن شده، نخواهد داشت. روحانیتی که مردم نداشته باشد، چرا باید هنوز در دل مردم جا بگیرد؟ نه از من، بلکه از هر روحانی افسرده‌ای که زمان شاه را درک کرده اگر پیرسید: روحانیت، در آن زمان از اعتبار و اعتنا و اقبال بیش‌تر مردمی برخوردار بود یا امروز در جمهوری اسلامی ایران؟ پاسخ، آشکارتر از آشکار است. پس قبول می‌فرمایید که ما، نسبت به آن دوران، ضربه هولناک‌تری به ساحت روحانیت وارد آورده‌ایم؛ و او را از جایگاه مألوف و مطلوبش که دل مردمان باشد، به جایی دور که معلوم نیست کجاست، پرتاب کرده‌ایم.

۵- خانواده در ایران زمان پهلوی، از انسجام و یکپارچگی آحاد خویش بهره‌مند بود. چیزی که دردمندان این روزها، به تلاطم زایدالوصفی درافتاده است. لنگ زدن چرخ چوبین هویت خانواده در جمهوری اسلامی ایران، منجر به بروز نکبت‌هایی چندبه‌چند در این وادی شده است. که آمار روزافزون طلاق، و پیشنازی ما نسبت به بسیاری از کشورهای جهان در این خصوص، خود نشانگر درستی این سخن است.

گرچه ایرانیان بنا به ریشه‌های مقوم فرهنگی‌شان، در مقایسه با بسیاری از کشورها، هنوز از قوام خانوادگی بیشتری برخوردارند، اما اعتنای کلی این بخش از نوشته، به مقایسه انسجام بیش‌تر خانواده در پیش و پس از انقلاب تأکید دارد.

یکی از حساسیت‌های دین مبین اسلام، استحکام استوانه‌های هویتی و معرفتی خانواده است. و نه لُق زدن و زوال و اضمحلال آن. شوربختانه، در بحث خانواده نیز ما ناگزیر از دادن نمره منفی به وضع کنونی خود هستیم. چرا که اسلام‌زدگی و اسلام‌گریزی این روزهای ما، ابتدا در کانون خانواده مزمه می‌شود، و سپس در مقام واکنش، به صورت جامعه سیلی می‌زند.

خانواده‌های ما، پیش از انقلاب، مسلمان‌تر بودند. به این دلیل که خودشان دست می‌بردند و به تناسب تمایل و بضاعتشان از آسمان معارف الهی خوشه برمی‌چیدند. برخلاف این روزها که ما از چهار طرف، بر جامعه و بر آحاد خانواده، تحکیم‌های اسلامی فرومی‌باریم و محدوده اختیار خانواده را به مضیق‌های انسانی و عرفی درمی‌اندازیم.

با پیروزی انقلاب، قرار بود خانواده‌های ما در کنار سفره‌های معمول خود، از گواراترین مأكولات انسانی و ایمانی ارتزاق کنند؛ اما: به اختیار! تا: به تجلی درآیند. شرمنده‌ام که بگویم اسلامی را که انقلاب ما قصد تبلیغ آن کرده است، در ارتقای معرفتی خانواده‌های خود ما عاجز مانده است، چه برسد به خانواده‌های آن‌سوی مرزها. عجب ترجیع‌بند کودکانه‌ای شده است این «مدیریت بر جهان» در سخنان رئیس‌جمهور نامتعادل ما!

۶- وزن علمی پیش از انقلاب محافل دینی ما، آیا قابل قیاس با مراتب علمی محافل دینی این روزهای ما که در آستانه سی‌وسه سالگی انقلابیم، هست؟ هرگز! انقلابی که در این همه سال جز دو واژه «دین و دشمن» بر ذهن و زبان خویش نرانده، متأسفانه نه در ابراز دین متعال خود قد برافراشته، و نه به موازات «مرگ بر آمریکا» هایش، توانسته خود را از نکبت‌های آبروبری چون اعتیاد و مصرف فراوان و هدر دادن دارایی‌های بی‌شمارش برهاند. هیچ آیا در اینکه ما ایرانیان جمهوری اسلامی، در مصرف مواد مخدر، پیش‌تاز جهانیانیم، شب تا به صبح گریسته‌اید؟



چهره این روزهای ما خیلی خنده‌دار شده است. گویی مردمی شده‌ایم پرمدها که هر از گاه سر از پنجره‌ها به در می‌بریم. یک «مرگ بر آمریکا» می‌گوییم و مجدداً به سر وقت منقل و وافور خود بازمی‌رویم! ساعتی بعد، دوباره پنجره‌ها را می‌گشاییم. یک «مرگ بر اسرائیل» می‌سر می‌دهیم و دوباره سر به مصرف حریرخانه روزمرگی‌های خود فرو می‌بریم! و در همه این احوال نیز البته، جماعتی از بزرگان و برجستگان ما، دکمه‌های بیخ گلو را از سر تقوا بسته می‌دارند تا مبدا و جبهه ظاهرالصلاحی‌شان ترک بردارد.

هر چه در این سال‌ها، وزن علمی محافل دینی ما فروکشیده، ریاکاری، و ادا و اطوار دینی ما فزونی گرفته است. انقلابی که جز از فرا بردن دین و رواج دین، سخن دیگری نداشته، هنوز که هنوز است نتوانسته مقاله‌ای و کتابی فراتر از آثار مطهری و شریعتی برآورد. چرا؟ چون عمده روحانیان ما، انرژی و پتانسیل خود را مصروف کارهایی کرده و می‌کنند که نه دردی از دین دوا می‌کند و نه سنگی از پیش پای مردمان برمی‌دارد؛ بلکه آثار سوء حضور آنان در نابجای مسؤلیت‌هایی که پذیرفته‌اند، چشمه‌های ناگواری از آسیب‌ها و خرابی‌ها جوشانده که مگر شخص شخص حضرت صاحب بیایند و به رویدان این همه ناروایی فائق آیند.

راستی چرا از حوزه‌های ما، در این سال‌های دراز، صدها مطهری که نه، یک مطهری بیرون نیامده؟ مگر مطهری چه داشت که روحانیان امروز ما ندارند؟ مطهری، تلفیقی از اراده و انگیزه و پشتکار و غیرتمندی و هوش و ذکاوت بود. تکرار این خصلت‌ها، به راحتی در دسترس روحانیان امروز ما است. اما چرا مطهری تکرار نشده و نمی‌شود؟ بگوییم؟ صرفاً به این دلیل که: افق نگاه بزرگان و مسؤولان دینی ما، بنای سرکشی به ذات کهکشان علوم ندارد؛ که آنها به همین ریزه‌های دم دست قناعت ورزیده‌اند. مطهری، دست‌پرورده دورانی است که به او تحکم می‌کرد: هر چه می‌خواهی بگو و بفهم، چیزی اما از کیفیت سلطنت ما بر مردم جاهل مگو و نفهمان! و ما این روزها، درست همین را به روحانیان و علمای خود تحکم می‌کنیم. با این تفاوت که: رژیم پهلوی، تنها سر به سودای سلطنت داشت، و ما علاوه بر سلطنت، خود را نماینده حتمی ناب دین خدا نیز می‌دانیم.

هیچ آیا به این اندیشیده‌اید که چرا مداحی سطحی و مبتذل مجالس مذهبی، این قدر مظهریت پیدا کرده است؟ به نحوی که حتا حسادت سخنوران ما را برانگیخته؟ حسادتی از جنس اینکه چرا باید بازار مداحان این همه گرما بگیرد و بازار ما به کساد می‌درافتد؟ راز رونق بساط مداحان در این است که در مجالس مداحی، حداقل یک موسیقی، و جنب‌وجوش سطحی و احساسی وجود دارد، در منبر سخنوران ما آیا چه؟ چرا امثال منبرهای مطهری، و امثال تریبون‌های شریعتی، که جملگی از آسمان همین دین مبین ارتزاق می‌کردند، دیگر مشاهده نمی‌شود؟ به دلیل اینکه رهبران دینی ما، به همین ابتدائیات علمی راضی‌اند. و راه ورود به ناب دین را با تحکیمات حکومتی مسدود کرده‌اند. و گرنه استادانی چون: محمد مجتهد شبستری، که عالم و محقق و اندیشمند و مبدع و صاحب‌نظرند، فرصت درس و بحث و مجادله علمی می‌یافتند و رشد را از آسمان علم، پایین می‌کشیدند و در سفره فهم مردمان می‌نهادند.

ظاهراً مراتب علمی استادان فرهیخته ما باید به زیر کشیده شود، تا آدم‌های کوتاه‌فکر، فرصت سر برآوردن پیدا کنند. اصل سخن اینکه در سال‌های پس از انقلاب، ما هرگز به بازپروری اندیشه‌هایی در اندازه علامگان امینی و طباطبایی و محمدتقی جعفری، و عالمان فراخ‌فکری چون دکتر سید جعفر شهیدی، و بسیاری دیگر از این دست موفق که نبوده‌ایم، بلکه همان دارایی‌های متداول خود را نیز با انگ‌ها و آسیب‌های نامردمانه به حاشیه رانده‌ایم تا مبدا آنان، از خود ما که متوسط‌العلمیم، سر فراتر برند و دارایی‌های افزون‌تر علمی خود را به رخ ما بکشند. فروخزیدن علم در کشور ما، به‌ویژه در سال‌های اخیر، تنها به علوم دینی ما محدود نیست. در سایر علوم نیز اوضاع بازتولید علمی ما اسفبار و اندوهناک است.

رهبر گرامی،

اگر مقدورتان بود، سری به یکی از مساجد همجوار بیت شریف خود بزنید، تا مشاهده فرمایید منبرهای ما، چگونه در چنبره خط‌قرمزهای حکومتی گرفتارند و راهی برای دست بردن به آسمان اندیشگی و نقد و واگویی کردن آسیب‌ها و حتا امر به معروف و نهی از منکر نمی‌جویند. جرأت‌ها و شهامت‌های علمی در این سال‌های انقلاب، به‌شدت در منگنه چارچوب‌های حکومتی محدود شده است. منبرهای این روزهای ما، باورکنید که یکی تلخ‌ترین دوران عمر خود را سپری می‌کنند. منبری که آزادی سخن از او دریغ شده باشد، جز به کار تحمیق مردمان نمی‌آید، و ما ظاهراً به همین محتاجیم.



سطح علمی محافل دینی ما چرا باید به محدوده‌ای از سخنان تکراری آقایان قرائتی و پناهیان و رحیم پور ازغدی مبتلا باشد؟ ما باید این همه فرصت تبلیغ را به برجستگان صاحب‌نظری می‌سپردیم که فراتر از مطهری‌ها و شریعتی‌ها، به جولان علمی متبحر بودند. دریغ و افسوس که این محدودیت‌های علمی، به تربیون‌های نماز جمعه که می‌رسد، صورتی عینی‌تر و آشکارتر پیدا می‌کند.

به‌طور مثال، مراتب علمی آقایان صدیقی، خاتمی، جنتی و امامی کاشانی و یا بسیاری از امامان جمعه در کل کشور، به قدر نیاز مخاطبان سال‌های دور انقلاب نیز نیست، چه برسد به مخاطبان فعلی، که برای آنها، نه که هیچ ندارند، بلکه آزردهنده نیز هستند. کجا آقای جنتی و امثال او می‌توانند از پس پرسش‌های تمام‌نشدنی و شمشیرگون یک جوان رهگذر ایرانی برآیند؟ جوان رهگذر اروپایی به‌کنار!

۷- رژیم پهلوی بنا به هر دلیلی که مأمورش بود، با مقوله دین در افتاد؛ البته برای فریب مردم، از خرافه نیز سود برد. داستان کمر بستگی شاه و: «السلطان ظل الله» شاید در همین محدوده بگنجد. پدر شاه نیز در ماجرای کشف حجاب، غلیظ‌گونه بر سر حساسیت‌های اعتقادی مردم کوفت. با این همه، پهلوی‌ها هرگز اما از دین نیاویختند و از دین خود دکان نیاستند.

ما به اسم اسلام، از خط‌قرمزهای اسلام که نه، از دم‌دست‌ترین خط‌قرمزهای انسانی گذر کرده‌ایم. انقلابی که پرچمدار زیباترین آرزوهای فروخورده ایرانیان مسلمان و غیرمسلمان بود، و حتا مرزهای جغرافیایی اطراف خود را نیز برای انتشار و جولان دارایی‌های خود کافی نمی‌دانست، و به کم‌تر از اصلاح و ترمیم کاستی‌های روحی-روانی و معرفتی همه انسان‌ها در همه جهان راضی نبود، و برای یک چنین افقی نیز دورخیز کرده بود، رفته‌رفته از نردبان وعده‌هایی که به مردم خود داده بود پایین آمد، و از نردبان آسیب به حیثیات دینی بالا رفت.

ما خیلی زود آموختیم که می‌شود با به‌کارگیری پسوندهای اسلامی، چیزی به اسم «کلاه شرعی» را باب کرد، و هرگونه اعتراض مردم را نیز به دشمنی و مخالفت با نص صریح اسلام تفسیر نمود. اگر تا دیروز، مثلاً هزینه سفر شاه به یک کشور یا یک شهر و استان خودمان، از طرف ما انقلابیون، بر سر رژیم پهلوی چماق می‌شد، حالا هزینه‌های نجومی سفرهای خودمان را، تحت عنوان «شان و ضرورت نظام» شرعی کرده‌ایم و دهان همه را بسته‌ایم. که یعنی: «خاموش! این شان ما و ضرورت این‌زمانی نظام است که یک چنین دم و دستگاه و ریخت و پاش‌هایی را می‌طلبد».

اگر دزدی و دروغ‌گویی یک مسؤل در رژیم گذشته، موجی از نفرت ما را برمی‌انگیخت، ما، همین مردم را جوری تربیت کرده‌ایم که به‌خاطر «مصلحت نظام» و: «عدم تضعیف نظام»، و برای این که «دشمنان نظام» شاد نشوند، دزدی‌ها و دروغ‌گویی‌های ما را ببینند و بشنوند و دم برنیاورند. کار را به جایی کشانده‌ایم که مصلحت نظام، بر مصلحت اسلام، و آبروی خود ما - که مثلاً بخشدار دست‌کج یک بخش دوریم - بر آبروی اسلام ارجحیت پیدا کند. مرتب و روزبه‌روز، حیثیت دین خدا را خرج روزمرگی‌های خود کرده‌ایم. هر کجا در گِل مانده‌ایم، به یک جهش، پای اسلام را پیش کشانده‌ایم، و سال‌های سال از فریب مردمان ساده‌لوح خود لذت برده‌ایم.

لفت‌ولیس‌های هزارفامیل زمان شاه را که با هزارمشقت و با تقدیم جان جوانان خویش پس رانده بودیم، حالا با پا پیش آورده‌ایم، و به عدد هزار آن هزارفامیل، یک چند هزارتایی از قوم و خویش و دوستان هم‌صنف خود افزوده‌ایم. کارخانه‌های مصادره‌شده دولتی را به اسم خصوصی‌سازی، ابتدا ورشکسته اعلام کرده‌ایم و سپس خودمان یک به یک آنها را به قیمت هیچ بالا کشیده‌ایم.

انقلابی که با هزار زحمت و تقدیم هزاران شهید، برای به تجلی درآوردن زیبایی‌های انسانی و ایمانی به ثمر رسیده بود تا در کنار اهداف اصلی‌اش، پلشتی‌هایی چون پارتی‌بازی و ویژه‌خواری را ریشه‌کن کند، به چنان وسعتی از «اسلام‌خواری» در افتاده است که خود ما به اسم مساعدت به فلان مدرسه دینی، و البته برای خریداری هواداری سرپرست آنجا، امتیاز واردات شکر را، و به اسم سرپرستی چند معلول توسط فلان آیت‌الله، معدن سنگ سرخ بیدخت فارس را، و برای ناز شست سرداران سپاه، سهام مخابرات را، و صدها و صدها امتیاز و فرصت و اموال عمومی را به مفت، به قبالة شخصی این آشنای خویش و آن رفیق خود ضمیمه کرده‌ایم و دهان معترضان فلک‌زده را نیز پرخاشگرانه با انگ ضد انقلاب دوخته‌ایم. ای خدای علی و ابوذر و سلمان، ما به اسم تو، چه بلاهایی که بر سر دین تو نیاورده‌ایم!

من خود شاهد پرپر زدن یک جوان نازنین اردبیلی بودم که می‌سوخت و می‌گداخت و می‌گفت: «این آقای صادق محصولی، یک پاسدار یک‌لایقبا بیش نبود. چطور با دستی که به دست آقای احمدی‌نژاد، استاندار آن زمان اردبیل داد، ناگهان به صدها میلیارد ثروت مفت دست یافت؟»



دامنه «اسلام‌خواری» ما به نهضت لفت‌ولیس‌هایمان محدود نیست؛ ما اختراعات دینی خود را نیز به اسم اسلام حقیقی به مردمان خود قالب کرده‌ایم. به حریم خصوصی مردم وارد می‌شویم، به اموالشان دست می‌بریم، و اسمش را می‌گذاریم: «اختیارات حکومت اسلامی!» بدون حکم قانون و حتا با خنده به ریش قانون، عده‌ای را پایین می‌کشیم و زیر گوششان می‌خوابانیم، و در مقابل، عده‌ای دیگر را بالا می‌بریم و می‌نوازیمشان و اسمش را «اقتضای حکومت اسلامی» می‌گذاریم.

از جانب خود خدا، عده‌ای را «خودی» می‌خوانیم و عده‌ای را «ناخودی». و دیوار بلندی به نام «نظارت استصوابی» برمی‌کشیم که نمونه‌اش در هیچ کجای چنته عقلانیت و حقانیت دین خدا پیدا نمی‌شود.

فجایع خودمان را ناچیز می‌شمیریم (قتل‌های زنجیره‌ای) و فعالیت مدنی رقیب خود را به جاسوسی و براندازی و فتنه تحکم می‌فرماییم (وقایع پیش و پس از انتخابات ۸۸).

خلاصه رهبر گرامی، اختراعات اسلامی ما، سفره‌ای شده است که بنا به ضرورت، در هر کجا که به صلاح خود ما باشد، پهنش می‌کنیم و بر آن بساط کاسبی خویش می‌آراییم.

نمی‌دانم آیا در این سخن با من موافقید که ما با دکانی که پرچم اسلام را بر بام آن غلم کرده‌ایم، کاسبی‌هایی به راه انداخته‌ایم؛ متتها با این شگرد که پول این کاسبی را به جیب مبارک خودمان، و خسارت‌های هرروزه آن را به حساب خود اسلام واریز می‌کنیم؟ به همین دلیل است که اسلام سرزمین ما، از چشم و دل بسیاری از جهانیان، و حتا مردم خود ما افتاده است. کسی را رغبت مراجعه به این اسلام نیست. و اگر مردمانی مسلمان، در سرزمینی دیگر، حتا در جاهایی مثل لبنان و فلسطین، بخواهند به یک انقلاب اسلامی، از جنس انقلاب ما دست ببرند، زیرک‌ترها، سرنوشت غمبار فعلی ما را هشدارشان می‌دهند. که یعنی: وضعیت رقت‌بار اسلام را در ایران فعلی ببینید و پشت دستتان را داغ کنید!

رهبر گرامی،

خون شهدایی که برای درخشش زیبایی در این مُلک جاری شد، و خون شهدایی که به امید جاماندگانی چون ما، دست از این دنیا شستند و رفتند، جویناری شده است برای آبیاری باغچه‌های برخورداری جماعتی از خود ما؛ که بر کرسی فرصت‌ها و موقعیت‌ها لمیده‌ایم و اسلام بی‌نوا را در پس پنجره بی‌توجهی به تماشای شادخواری خود وانهادیم. اسلام در زمستان بیرون، از سرما می‌لرزد، و ما، در کنار شومینه لذت، به دواندن کیفوری‌های جور به جور به زیر پوست مبارکمان مشغولیم.

چهره مشعشع اسلام روبه‌رشد در پیش از انقلاب، مردم ما را به برپایی جشنی تمام‌عیار در سالروز میلاد حضرت صاحب ترغیب می‌کرد. مردم در این جشن‌ها، چنان به چراغانی و ابراز احساسات صادقانه می‌پرداختند که رنگارنگی آن، چشم دوست را می‌نواخت و برق آن چشم حکومتیان را کور می‌نمود. این روزها، کار اسلام اختراعی و تحمیلی ما به جایی رسیده است که اگر به ضرب و خرج دولت، چراغی در روز میلاد یک امام چشمک نزند، کمتر کسی به یاد آن روز پرشکوه می‌افتد.

از دیرباز تاریخ، نان به اسم دین خوردن، برای بسیاری از مفسدان جهان حتی، کریه و خفت‌بار بوده است؛ ما اما خوردیم تا نشان جهانیان، و نشان تاریخ بدسیم که می‌شود خورد؛ بسیار نیز می‌توان خورد. تنها حکومت‌های فاسد، از اعتقادات مذهبی مردم سود می‌برند، ما اما نشان دادیم که فراتر از همه سوداگران دینی، می‌توان اسلام را خرج خود کرد، و همزمان به چهره غم‌زده خیل اوصیا و اولیاء، و هزارهزار پیامبر صف به صف نگرست و به شاکله نهضت‌شان غش‌غش خندید!

رهبر گرامی،

پهلوی‌ها سقوط کردند. اما با سقوطشان، اسلام را در خواستنی‌ترین چهره‌اش، برای ما وانهادند؛ ما اگر سقوط کنیم، خودمان که هیچ، اسلامی را که هنوز هزارهزار آرزو با اوست، در این مُلک به اعماق می‌بریم.

پهلوی‌ها- در شکل عمده‌اش- دزدیدند. هم‌زمان اما هرگز «حسین حسین» نکردند. ما چه؟ پول نفت و امتیاز شکر و معدن و کارخانه و سهام مخابرات را بالا می‌کشیم و هم‌زمان «حسین حسین» نیز می‌گوییم و بر سر و سینه می‌کوبیم.

ای خدای حسین، شاهد باش که من و امثال من، با هر خطایی که مرتکب شده‌ایم، و با هر مشارکتی که مستقیم و غیرمستقیم در این آسیب‌های کوچک و بزرگ داشته‌ایم، امروز، به جرم انتقاد و واگویه کردن همین کج‌روی‌ها در زندانیم.



ای خدای خوبی‌ها، شرم و پوزش ما را بپذیر. و این روزهای زندان ما را، و ضرب و شتم‌ها و ناسزاهایی را که در این ایام بر ما باریده‌اند، به حساب کفار گناهان ما بگذار.

۸- پهلوی‌ها در فریب مردم، فراوان پیش رفتند؛ آنان حتا تاریخ را به نفع خود مصادره کردند. خرده گرفتن بر پهلوی‌ها که چرا مردم را فریفتند، خرده بر جماعتی است که زشتکارند، اما ادعای مسلمانی و رهبری دینی ندارند؛ که البته باید در همان محدوده مجرمیت‌شان، به فریبکاری آنان پرداخت. فریبکاری‌های ما اما نه که از موضع حکومت دینی بر فکر و ذهن آحاد جامعه بار شده و می‌شود، خسارتش، دریغا که به صورت و ساحت دین نشسته و می‌نشیند.

برادران لاریجانی را در نظر بیاورید؛ اینان اگر هر تعداد که باشند، ظاهراً شهرتشان یکی باید باشد! اما ما مردمان به‌ظاهر پخمه، باید اولی را لاریجانی، دومی را اردشیر لاریجانی، و سومی را آملی لاریجانی بنامیم و چهارمی را...

همین آقای محمدجواد اردشیر لاریجانی، در لندن با نیک‌براوان انگلیسی به مذاکره می‌نشیند و او را به حمایت از کاندیدای مورد علاقه‌اش ترغیب می‌کند. این مذاکره به ظاهر غیررسمی و ممنوع، و اوایل اگر که در طایفه مقابل ما رخ می‌داد.

داستان فریبکاری‌های ما متأسفانه به قدر همه افسوس‌های تاریخی بشر، درازا دارد؛ سر یک بی‌گناه را گوش تا گوش می‌بریم، جوان‌های مردم را سلاخی می‌کنیم، در روز عاشورا مردم را ترور می‌کنیم، و زیر چرخ اتومبیل انتظامی خود له می‌کنیم، و آنان را از بالای پل به زیر می‌اندازیم، کوچک‌ترین گزشتی اما به خاطر مبارک ما خطور نمی‌کند و کوه غیرت ما را بر نمی‌جوشاند. همین خاطر مبارک و کوه غیرت، ناگهان اما با پاره شدن یک عکس امام برمی‌آشوبد و جوشیدن می‌گیرد و کف به لب، کل کشور ما را درمی‌نوردد.

خود ما، از رنج مستمر دود و آلودگی و مصرف فراوان و اسراف و اعتیاد و بیکاری و بی‌برنامگی عذاب می‌کشیم، هم‌زمان اما، مثل آدم‌های پخمه و نامتعادل، سخن از مدیریت جهان با محوریت و درایت خودمان می‌رانیم.

من خود به چشم خود دیدم که پیرزنی را به دلیل این که حجاب داشت اما چادر نداشت، به بیمارستان بقیه‌الله تهران راه ندادند. دریغ و درد که گستره فریبکاری‌های ما جامع‌الاطراف است! که اگر به حوزه سیاسی و دیپلماسی کشور سر بزینم، آنجا را بهره‌مند از فریبکاری - و نه زیرکی دیپلماتیک- خواهیم یافت. اگر به حوزه‌های اقتصاد و فرهنگ و حتا نظامی سر بزینم، مختصات فریبکاری را در آنجاها نیز برقرار می‌بینیم.

عجبا که این فریبکاری‌ها در همه زمان‌ها و حکومت‌های پیشین، مردم را به سمت مجیزگویی سلطان و اطرافیان و دستگاه او می‌رانده‌اند؛ در زمان ما اما، فریبکاری‌های رایج حکومتی، مردم را به ریاکاری‌های متنوعی از دکمه‌های بیخ گلو، تا: چهره‌های ظاهرالصلاح، الفاظ متشرعانه، نمازها و روزه‌های دروغین، چاپلوسی‌های کُرنش‌گرایانه، نفاق‌های مزورانه، حسادت‌های مخرب، افتراهای روزمره، و هزار درد و مرض سخیف اخلاقی و جاری درانداخته است.

پس به لحاظ فریبکاری نیز، ما گوی سبقت از رژیم شاه ربه‌وده‌ایم. من مانده‌ام که در رجحان وضعیت فعلی انقلاب خویش، به کجای رژیم سلطنتی انتقاد کنم؟ رژیم شاه، قبول، استقلال کشور را به اسفباری درانداخت؛ از استقلال کشور که درگذریم، من منصفانه، بسیاری از ضعف‌ها و زشتی‌های آن رژیم وابسته و نامبارک را خفیف‌تر از ضعف‌های این روزگار خویش می‌بینم. چرا؟ تنها به یک دلیل؛ که: آنجا، در آن دوره، پای اسلام و مسلمانی در میان نبود؛ و ما اینجا، به اسم خدا و دین خدا، به خلاف‌اندیشی‌ها و کارهای خلاف خود، اصرار می‌ورزیم.

خدایا شرم بر من، که در زندان این سال‌های عمر خود، نشسته‌ام و به عملکرد دو رژیم سلطنتی و اسلامی نمره می‌دهم؛ و مجبورم انقلاب نورانی خود را با رژیمی مقایسه کنم که انبانی از انواع آلودگی با او بود؛ و ناگزیر، نمره قبولی به او بدهم نه به خود.

۹- رژیم پهلوی با مخالفین خود برخورد‌های تلخی داشت؛ و در مواجهه با یک زندانی سیاسی، از فحش تا کتک تا شکنجه تا تبعید، و تا اعدام پیش می‌رفت. خط قرمزهای ساواک اما، تنها در محدوده رژیم سلطنتی دور می‌زد. که یعنی: ای سیاسیون، ای روحانیان، ای دانشجویان، شما با بقای رژیم سلطنتی کاری نداشته باشید، ما را نیز با شما کاری نیست.

اما همین ساواک، در کنار فحش و کتک و شکنجه و تبعید و اعدام سیاسیون، دانشجوی سیاسی را بعد از اتمام روزهای بازداشت و زندان، به سر کلاس درسش می‌فرستاد؛ و حتا اگر این دانشجوی سیاسی از زندان برگشته، به خاطر لیاقت‌های تحصیلی‌اش، به بورسیه‌ای نیز دست یافته بود، او را با هزینه دولت به خارج می‌فرستاد؛ و بعد از بازگشت، او را استخدام نیز می‌کرد.



یک کارمند، یک مهندس، یک پزشک، و یا هر کارگزار سیاسی را، به محض خروج از زندان، به سر کارش بازمی‌گرداند؛ نان او و خانواده‌اش را آجر نمی‌کرد. برعکس خود ما، که دانشجوی خود را درجا، به‌خاطر چسباندن یک عکس و یک نوشته، در یک محکمه آسمانی، در همان دانشگاه، و نه با برپایی یک دادگاه رسمی، از ادامه تحصیل بازمی‌داریم، معلقش می‌کنیم، اخراجش می‌کنیم؛ یا یک منتقد و یک کارمند را با یک جبهه‌گیری سیاسی، بی‌هیچ خطا، از کار بیکار می‌کنیم. کرسی تدریس یک استاد دانشگاه را به‌خاطر یک صحبت مختصر مغایر، با خفت، از او بازمی‌ستانیم و به امان خدا رهایش می‌کنیم.

رهبر گرامی،

بازجویی کردن من وقتی به من ناسزای ناموسی گفت، و دیگری، آنگاه که به ضرب و شتم من پرداخت، و سومی، آنگاه که همسر و دختر و پسر من را به زندان اوین فراخواند و با آنان سخنان ناشایستی که خدا نصیب هیچ کافری نکند بر زبان آورد، مرا بلافاصله به یاد ساواک پهلوی انداخت؛ که او، به اسم رژیم سلطنتی اینها می‌کرد، و ما به اسم اسلام.

ساواک، خود را مأمور رژیم می‌دانست، دوستان ما اما به کم‌تر از سربازی امام زمان راضی نیستند. مطالعه نامه‌های سرگشاده و محرمانه‌ای که آقایان «عبدالله مؤمنی» و «حمزه کرمی» و «حجت‌الاسلام دکتر مهدی منتظر قائم» برای حضرت‌عالی نوشته‌اند، سندهای حتمی این خفت بزرگانند؛ اینکه بازجویان نظام اسلامی ما با آنان چه‌ها که نگفته‌اند و چه‌ها که نکرده‌اند، جز شرم، بر روان و جان ما نمی‌بارد.

لکه ننگ آشکاری که تا ابد بر پیشانی نظام ما و سیستم اطلاعاتی ما باقی خواهد ماند، نحوه بازجویی از همسر سعید امامی [فهمیه ڈری نوگورانی] است؛ این زن، که تا دیروز، محرم راز بیت شریف خود حضرت شما بوده است، به چنان منگنه‌ای از فحش‌ها و ناسزاهای جگرخراش، و بمبارانی از تحقیرهای ضد انسانی درمی‌افتد، که سنگ اگر از شنیدن آنها متلاشی نشود، در سنگ بودن او باید شک کرد.

پیشنهاد می‌کنم متعمدانه، فیلم بازجویی از همسر سعید امامی را هر روز صبح، بعد از نماز، مشاهده بفرمایید؛ تماشای هرروزه این خفت دهشتناک، ابتدایی‌ترین خاصیتش در این است که ما به تعریف تازه‌ای از زن، و مقام زن، و کرامت انسانی او دست می‌یابیم! خاصیت دومش در این خواهد بود که هر کجا خواستیم از علی و فاطمه سند بیاوریم و دیگران را به این زوج باشکوه اشارت دهیم، یادمان بیاید که خودمان چگونه و با چه تمهیدی از پس این ادعا برآمده‌ایم.

رهبر گرامی،

این، پرونده سیستم اطلاعاتی رژیم منحوس پهلوی، و این هم پرونده سیستم اطلاعاتی خودمان؛ چه نمره‌ای به این، و چه نمره‌ای به آن بدهیم؟! خود حضرت‌عالی بفرمایید! پیش از آن اما اجازه بدهید از یک روحانی تحصیل‌کرده و میانسال اسم ببرم، که از خانواده معزز شهداست. حجت‌الاسلام دکتر مهدی منتظر قائم، برادر همان منتظر قائم فرمانده سپاه یزد که در جریان بمباران هلی‌کوپترهای آمریکایی در طبس به شهادت رسید. دوستان اطلاعاتی و امام‌زمانی ما، ایشان را بعد از مجلس بزرگداشت شهید بهشتی در مسجد قبا بازداشت می‌کنند؛ در زندان نامعلوم، ابتدا او را زیر آبنشاری از لجن ناسزا تن می‌شویند، که به قول خودش، کم‌ترین فحش آقایان محترم امام‌زمانی از «حرام‌زاده» شروع و تا جزیی‌ترین نسبت‌های پلشت به او و بستگانش و آقایان هاشمی رفسنجانی، میرحسین موسوی و مهدی کروبی ادامه پیدا می‌کند. غسل مخصوص وی با آبنشازا همراه با تحقیر، تهدید و کتک، با چشم و دست بسته، از بدو ورود به زندان تا نزدیکی صبح ادامه پیدا می‌کند تا وی را برای بازجویی از صبح تا شب مهیا کرده باشند. البته او طی نامه‌ای که برای مقام شامخ حضرت شما نوشته و ارسال داشته، به ذکر کلیاتی از این فاجعه جاری اشاره کرده است. ساواک شاه، هر چه که کرد، پای خدا و اسلام و محمد و علی و فاطمه را پیش نکشید؛ و ما، علاوه بر آنکه در حوزه‌های امنیتی، افزون بر راه و رسم شقاوت‌گون ساواک سر برآورده‌ایم، هم خدا را، هم اسلام را، هم محمد و علی و فاطمه را پیش پای حفظ و بقای نظام خویش ذبح کرده‌ایم.

۱۰- یک پرسش! خدا و قرآن و ائمه آیا در سال‌های پیش از انقلاب اعتبار بیشتری داشتند یا اکنون؟ شاید بلافاصله بفرمایید: اکنون! اما آمار که نه فقط، بلکه جمع جمیع مردمی که پیش از انقلاب را درک کرده‌اند، متفقاً می‌گویند: «پیش از انقلاب، خدا و قرآن و ائمه، در میان مردم ایران، حضور پررنگ‌تر و نافذتری داشتند».

شاید بفرمایید: امروز، از همه جا، از کتاب‌های درسی گرفته تا صدا و سیما و مساجد و محافل و نهادها و دستگاه‌های دولتی، برخلاف سال‌های پیش از انقلاب، اسم خدا و ائمه بر زبان آورده می‌شود. شاید بفرمایید: پیش از انقلاب، کجا در ادارات ما نماز اقامه می‌شد؟ شاید بفرمایید: پیش از



انقلاب، کجا افرادی چون روحانیان، از رسانه ملی، به قدر سی و دو سال فرصت تبلیغ دینی داشتند؟ شاید بفرمایید: حضور خدا و قرآن و ائمه، در سال‌های پیش از انقلاب، تنها به خانه‌ها و محافل مذهبی محدود بود، اکنون اما، دارالقرآن‌های چند هزارگانه ما سراسر کشور را به زمزمه و حفظ و تلاوت و صوت و تفسیر قرآن معطر کرده‌اند. یا شاید بفرمایید: پیش از انقلاب، کجا زندانیان، نماز جماعت داشتند و پیشنهادشان یک روحانی بود؟ و کجا از ده‌ها شبکه رادیویی و تلویزیونی، پشت به پشت و همزمان، اذان و نماز و مناجات و سینه‌زنی و دعای کمیل و دعای ندبه پخش می‌شد؟ و احتمالاً نمونه‌های مذهبی دیگر؛ مثل مسابقه‌های مذهبی و همایش‌ها و بزرگداشت‌ها و نکوداشت‌ها و میزگردها. میزگردهایی در باب همه مسائل دینی، از جمله حجاب بانوان (البته با حضور خانم‌های چادری).

بله، از منظر آمار، همین‌گونه است. ما پس از انقلاب، در اندازه‌ای سهمگین به مباران مفاهیم مذهبی همت کرده‌ایم؛ اما نه که تبلیغ ما، با برآیند و فرایند اصول حتمی و کارشناسانه تبلیغ، نسبتی نداشته و ندارد، عمده تبلیغاتمان باد هوا شده، یا نتیجه‌اش به عکس خواسته ما بدل گردیده است. مثل مجالس و محافل انس با قرآن، که در صورت ظاهر، با فزونی همراه بوده‌اند، اما از آنجا که محتوای شریف آیات الهی، با آنچه که در جامعه، در دستگاه قضائی، در مجلس، در دولت، و در عملکرد مسئولین، مطابقتی نداشته و ندارند، کارکردی کاربردی نیز نیافته‌اند.

مثلاً جمعیت کثیری از قاریان، چه در محضر خود حضرت‌تعالی و چه در محافل مذهبی و چه در هر کجا، آیات عدل و قسط و درستی و تقوا و پاکی و پاکدستی و دروغ نگفتن و دزدی نکردن و «لا إکراه فی الدین» قرآن را با صوتی حزین، و با رعایت اصول کهن و جدید صرف و نحو، و با رعایت همه وقف‌ها و مدها، تلاوت کرده و می‌کنند، اما آن‌سوتر از مساجد و محافل و حضور شریف شما، دستگاه قضائی و اطلاعاتی ما، قرابه‌ای الهی، با لگد به صورت عدل و انصاف می‌کوبند و پیراهن تقوا را می‌درند و در سلول‌های انفرادی به چهارمیخش می‌کشند و با الفاظ ناب، برای عبرت دیگران مومیایی‌اش می‌کنند.

در دولت چه؟ مسئولین ما از سر تفریح، با گم‌کردن آدم‌های کوچک و مطیع بر مسندهای حساس، و بالا کشیدن اموال مردم، به آیات پاکدستی و دروغ نگفتن و دیگر تأکیدات قرآن غش‌غش می‌خندند. در مجلس نیز، نمایندگان عمدتاً پخمه‌ما، با زبانی که فروکشیده‌اند، و با ترسی که تا همه سلول‌های شعوری‌شان نفوذ کرده، از خجالت آیات حق‌گویی قرآن درمی‌آیند. اگر چه این حق‌گویی‌ها بنا بوده: حتا به زیان خودشان تمام شود، و یا حتا به زیان پدر و مادرشان تمام شود، و یا حتا به زیان خویشاوندانشان تمام شود. آری، چرا این نمایندگان، البته دور از چشم خدا، به زدوبندهای رایج خود مشغول نباشند؟

نتیجه اینکه ما مکرر در مکرر از خدا گفته‌ایم و مردمان خود را به خداواری دعوت کرده‌ایم، اما در همان حال، خودمان: «چون به خلوت رفته‌ایم، آن کار دیگر کرده‌ایم».

در مجالس مذهبی، به سطحی‌ترین شکل ممکن، سوز و گداز برآورده‌ایم و از علی و فاطمه و حسین و زینب و عباس گفتن‌های خود، اشک خلاق‌الله را سرازیر کرده‌ایم، اما دو قدم آن‌سوتر، به علی و فاطمه و حسین و زینب و عباس پشت کرده‌ایم و گوش تا گوش، سر از تن توصیه‌های انسانی و ابدی آنان بریده‌ایم.

پیشنهاد می‌کنم به سخن وزیر ارشاد سابق و مورد تأیید خودتان (آقای صفار هرندی) درباره ضربه سر آقای استیلی، آنگاه که در بازی فوتبال به آمریکایی‌ها گل زد، توجه فرمایید، وی در یک مصاحبه تلویزیونی گفت: «ضربه سر آقای استیلی در آن بازی، بلا تشبیه مثل ضربت علی(ع) در روز خندق بود!»

۱۱- شاید با انگشت نهادن بر «تهاجم فرهنگی»، بر این نکته تأکید فرمایید که انقلاب ما به حال خود وانهاده نشد تا به راه رشد مطلوب خود درافتد. این را قبول می‌کنیم. دشمنی‌ها با انقلاب ما کم نبوده است. اما فراتر از تهاجم فرهنگی، اجازه بفرمایید شیوه‌های غلط مدیریتی خودمان را، و نوع اسلامی را که ما به مردم خود تحکم فرموده‌ایم نیز در ناموفق بودن انقلاب دخیل بدانیم.

وگر نه من در همسایگی خودمان، کشوری می‌شناسم که از در و دیوار و زمین و آسمان بر او هجمه فرهنگی می‌بارد، از سال‌های دور، بسیار پیش‌تر از پیروزی انقلاب اسلامی ما؛ مردمان این کشور اما روزبه‌روز، و سال به سال، به اسلام گرایش بیش‌تری پیدا کرده و می‌کنند.

کشور ترکیه، تلاش بسیاری برای پیوستن به اتحادیه اروپا به کار بسته است. عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا، با باز گذاردن دروازه‌های فرهنگی‌اش میسر خواهد بود. از جامعه باز جنسی گرفته تا تمایلات فردی و جمعی، با چاشنی سکس و مشروب و قمار، در کنار سیاست و تجارت؛ اما چرا گرایش به اسلام در این سرزمین، روزبه‌روز رو به فزونی است؟ دلیلش چه می‌تواند جز این باشد که در آنجا، حکومت به اسم دین، مته بر مغز



مردم فرو نمی‌کند؛ و به اسم دین، مغزشان را و جیبشان را خالی نمی‌کند؛ و به اسم دین، جامعه را به عوام و خواص تقسیم نمی‌کند؛ یعنی درست همان کارهایی که ما به انجامشان مفتخریم، و هیچ‌گاه نیز از عوارض سوء و پی‌درپی آنها درس نگرفته و نمی‌گیریم.

راستی، تهاجم فرهنگی رژیم پهلوی مگر کم بود؟ فراوان بود. بسیاری از ما و شما و همه رزمندگان و شهدای ما، پرورده آن دوران پرتهاجم بوده‌ایم؛ اما اگر فرمودید چرا اسلام آن زمان، خواستنی‌تر و زلال‌تر از اسلام امروز ما بود؟ دلیلش چه می‌تواند باشد إلا اینکه پیش از انقلاب، کسی «مجبور» به رعایت چارچوب‌های تحکمی دینی نبود. هر کس متناسب فهم و تمایل خود، دست به آسمان باورهای الهی‌اش می‌برد و خوشه‌ای از خرمن آن برمی‌گرفت و بو می‌کرد و تناول می‌کرد.

خدا و کیلی، مسجد رفتن مردمان ما پیش از انقلاب بیش‌تر و با کیفیت‌تر بود یا حالا؟ مناسبات بازار و کسب روزی حلال در پیش از انقلاب به انصاف و درستی متمایل بود یا اکنون؟ تجمل‌گرایی و افراط و اسراف در مصرف، سابقاً بسیار بود یا این روزها؟ دختران فراری و مصرف مشروبات الکلی و روسپی‌گری در آن سال‌ها فزونی داشت یا این روزها؟ این سخن جناب آقای مصباح یزدی فراموش‌نشده است که می‌فرمایند: «زمان شاه، به لحاظ فرهنگی، بهتر از امروز بود.» شرمندهم که در اینجا نیز باید نمره مردودی را به خودمان بدهیم؛ انصاف و آمار این را می‌گویند.

۱۲- من با اجازه حضرت شما، غیر از این نامه، نامه‌های دیگری نیز برای شما نوشته و به حافظه اینترنت سپرده‌ام، با عناوین و محتوای متنوع، که یک به یک و به تدریج منتشر خواهند شد. این نامه‌ها همگی روی سخن با حضرت شما دارند؛ رنجامه‌های یک کوچک‌ترین با بزرگ‌تر خویش؛ می‌بینید؟ من در زندان شما، هنوز شما را بزرگ‌تر خویش می‌دانم! و هنوز مرا با شما مهر و صدق و درستی است. من هنوز در فهم کوچک‌تری خود، کلید حل بسیاری از مشکلات کشور را در دست مبارک شما می‌بینم. این شما می‌بینید که می‌توانید بسیاری از کج‌روی‌ها را در این روزهای پرشتاب باقی‌مانده اصلاح فرمایید. این شما می‌بینید که می‌توانید دل‌های متفرق ما را به هم نزدیک کنید. با قلم من، ای عزیز، شما را به خدا، دوستی را ببینید.

نجات کشور ما با ظهور چهره‌ای همچون «گاندی» میسر خواهد بود. کسی که به روی همه آغوش بگشاید و غم همه را بخورد. فصل و فرصت چهره‌های عبوس و پرخاشگر و بزنبه‌ادر به سر آمده است. شما را به خدا، بیاید و گاندی این روزهای انقلاب خود باشید. مرا بیخشایید اگر حضرت شما را به گاندی ارجاع می‌دهم. قصدم، خوی و خصلت گاندی‌گونه است. وگرنه همه می‌دانیم اساسی‌ترین مشکل رژیم پهلوی در این بود که: تنها و تنها، فرمان و خواست یک نفر را بر مقدرات کشور تحکم می‌فرمود. از همین روی، در زمان شاه، دستگاه‌های قانون‌گذار و سایر انتظامات کشور، خود را با همان یک فرمان و یک خواست شاهنشاهی تطبیق می‌دادند و اراده‌ای از خود نداشتند. چیزی که متأسفانه در جامعه ما نیز تکرار می‌شود.

قانون در کشور ما، تقریباً موجودی محقر و مفلوک است. به کوه کوه پرونده‌های تحقیق و تفحص در سازمان بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات بنگرید که بنا به گفته مسئولانشان، مستقیم و به‌فرموده، در قفسه‌های بایگانی جای گرفته و می‌گیرند.

رهبر گرامی،

ما جنگ‌ها و عصبیت‌ها را پشت سر گذارده‌ایم. شاخصه مردمان رشدنا یافته به این است که مرتب بر طبل تفرقه می‌کوبند. اما مردم و رهبران اهل رشد، به روی گذشت و مهربانی و دلسوزی و رعایت حق دیگران آغوش می‌گشایند. آیا حکایت رفتن پیامبر اسلام به عیادت آن یهودی خاکروبه‌ریز تنها به درد دفن در کتاب‌ها می‌خورد؟

شما اگر سرزده به دیدن آقای میرحسین موسوی، و به دیدن حجج اسلام سید محمد خاتمی و کربوبی بروید، آیا دنیای فهم، دنیای عقل، دنیای اسلام و خدا و پیغمبر به شما ایراد می‌گیرند که چرا از دژ بصیرت به زیر رفتید و دست فتنه را در دست گرفتید؟! یا نه، همه کائنات و همه پدیده‌ها و همه مردمان دنیا به فهم و درایت و هوشمندی و نیک‌بینی شما آفرین خواهند گفت؟!!

برون‌رفت از مخمصه‌هایی که امروزه به دست و پای ما تار نکبت و تفرقه تنیده‌اند، تنها و تنها به دست باکفایت حضرت شما صورت می‌پذیرد. من با اطمینان عرض می‌کنم که خواست شهدا و امام و خدای بزرگ و همه انبیاء و اوصیا و همه مردم فهیم ایران و جهان همین است که: «به روی همه آغوش بگشایید. مردم ریمیده و قهر کرده را باز آورید. شما را به خدا برخیزید و درهای بسته بیت خود را به روی همه مردمان خویش وا کنید.»

گزینه‌های و فاصله‌اندازی‌ها را برای رژیم‌هایی و ابگذارید که اساس حکومتشان بر عقل و انصاف و رحمت بنا نشده است. به همه نشان بدهید که در اسلام، لبخند نیز هست؛ صبوری و تحمل و مدارا نیز هست. به همه نشان بدهید که شما رهبر همه هستید؛ از چادری و بدحجاب و



بی‌حجاب تا حزب‌اللهی و بی‌ریش و کراواتی و کافر. نشان بدهید که بیش از همه، غم حتا یک بانوی رهامانده و منحرف را می‌خورید؛ و حتا به روی جوانانی معتاد و تن‌فروش، چهره می‌گشایید و برای برون‌رفت آنان چاره می‌اندیشید. نشان بدهید که حتا یک روسپی، در تنگنای بی‌کسی و بیچارگی، می‌تواند در خانه شما را به صدا درآورد و شرمنده و سر به زیر، انتظار یآوری شما را داشته باشد.

شما را به خدا زنجیرهای تفرقه را بگسلید. به جای اینکه دیگران را تشویق به وحدت کنید، از خود شروع کنید. زندان‌ها را جز برای غارتگران اموال مردم و قاتلان و قاچاقچیان نخواهید.

شما را به خدا بساط تحمیل و تحکم احکام دینی را برپینید؛ اجازه بدهید مردم، نفس تازه کنند. و خودشان با تماشا و مطالعه راه‌های مختلف، یکی را برگزینند. به یک اشاره، فرمان بدهید زندانیان سیاسی را که بی‌دلیل زندانی‌اند، آزاد کنند. فردای قیامت، به خدا قسم هر دقیقه یک زندانی بی‌گناه، از ما مطالبه حقوق تضییع شده خود را خواهد کرد.

اگر بدانید چه جوانانی در زندان‌های ما و شما زندانی‌اند؟! جوانی که گفته: من، ایران را دوست دارم؛ و ما، او را تا پای محکمه ارتداد و اعدام پیش رانده‌ایم!

به تظاهرات غلیظ این روزهای مردم فرانسه دقت بفرمایید. آیا کسی در آنجا به جرم شرکت در یک مجلس ختم، یک مجلس دعا، یک راهپیمایی خشن حتی، به زندان و داغ و درفش محکوم می‌شود؟!

شما را به خدا دست از سر دو واژه خواص و عوام بردارید و دستی به سر مردم خود بکشید. به جای اینکه مخالفان خود را به خوارج تشبیه کنیم، چه بهتر که با آنان همچون پیامبر، در روز فتح مکه مواجه شویم. همه را ببخشاییم. و از آنان طلب بخشایش کنیم و شادمانی بزرگی از آشتی ملی به راه اندازیم.

ای صد افسوس که بسیاری از مردمان ما، همین امروز، معتقدند که ایمان خود را در آمریکا و غرب کافر، بهتر از جمهوری اسلامی ایران می‌توانند حفظ کنند. چرا؟ چون در آنجاها، خدا را خواستنی‌تر و در دسترس‌تر می‌بینند. و خوبی‌ها را، زیبایی‌ها را، پاکدامنی‌ها را، فراخ‌تر از کشور ما، مشاهده می‌کنند. آن‌هم با همه مفسده‌های آشکار و پنهانی که در غرب وجود دارد و انکارپذیر نیز نیست.

از نگاه ما و شما، «بازی با آبروی مردم» یعنی: ظلم! چیزی که در این سال‌های انقلاب اسلامی، ما بدان بسیار روان و بدیهی دست برده‌ایم. و ظلم، خود بهتر از همه ما می‌دانید، موربانه‌ای است که استوانه‌های برقراری بسیاری از حاکمیت‌های جور را جویده و فروریخته است. ملموس‌ترین شاهد سخن من، شوروی سابق است، که نه از هیچ عامل خارجی، که از ظلم حاکمیت داخلی‌اش، شکست خورد و از پا درافتاد.

رهبر گرامی،

شما را به خدا یک نگاهی به روند معکوس شمارگان نمازگزاران جمعه و مساجد خودمان بباندازید، و حال آنکه در تمام دنیای اسلام، حضور مردم در صفوف نماز، رو به فرونی است. من عاشقانه و با اطمینان عرض می‌کنم که: هنوز راه دلجویی و اصلاح امور بر ما و بر انقلاب ما بسته نشده است. نمی‌خواهم پایان نوشته‌ام تلخ باشد، اما ظرفیت روحی والای حضرتعالی، مرا به سمت پرسش پایانی سوق می‌دهد:

یکی از محورهای دغدغه‌گون حضرت شما در این سال‌های رهبری، این بوده است که به کرات فرموده‌اید: دشمن (آمریکا و اسرائیل) در پی تثبیت این دروغ و این نکته انحرافی است که: اسلام، دین خشونت است. اسلام، دین زور و تحمیل و دین ضد اخلاق و ضد حقوق بشر است. بله، ما نیز چون شما باورمان بر این است که یک چنین برداشتی از اسلام، سراسر دروغ و تهمت و افترا است؛ چرا که در باور ما و در واقعیت، اسلام، دین رحمت و گذشت و عقل و رشد و برادری و برابری است؛ دین دعوت به خداآوری است؛ دین دعوت به توحید و یکتاپرستی است؛ دین دعوت به یکی شدن سیاه و سفید و فقیر و غنی است؛ دین دعوت به فهم است؛ و دین گریز از جهل؛ و دین پرهیز از پلیدی‌ها و زشتی‌ها؛ و دین احترام به حقوق و عقاید دیگران است.

با این همه، از محضر حضرت شما درخواست می‌کنم یک بار دیگر به دروغ و نکته انحرافی دشمنان در سخن خود دقت بفرمایید: «آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها، اسلام را دین خشونت، دین زور و تحمیل، و دین ضد اخلاق و ضد حقوق بشر تبلیغ می‌کنند». پرسش من این است: «شما را به خدا، چه کسی و چه جریانی و کدام حکومت در دنیا، به این سخن دروغ و انحرافی آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها جامه عینی و عملی پوشانده است؟ جز طالبان؟ و شرمنده‌ام؟ جز آیا خود ما؟ به‌خصوص در این یک سال و نیم گذشته؟!»



پرسش جانبی من نیز این است: «کدام ملت حاضر است سیستم حکومتی ما را الگوی حکومت خویش قرار دهد؟! آیا آیت‌الله سیستانی حاضر است نظام سیاسی مطلوب خود را در عراق، بر مبنای قانون اساسی ما قرار دهد؟ و احکام فقهی متعارف اسلام را اجباری کند؟ حزب‌الله لبنان و حماس در فلسطین چطور؟ که از بیش‌ترین حمایت‌های همه‌جانبه ما برخوردار بوده و هستند؟ همه می‌دانیم که پاسخ منفی است. آیا در عصر کنونی، حکومتی پیدا می‌شود که بر: قطع دست دزدان و سنگسار زنان زناکار اصرار ورزد؟ و حال آنکه مجازات‌های معادل آنها وجود دارد و مثلاً می‌توان سنگسار را به اعدام تغییر داد و از فضاحت روانی و جهانی آن کاست. جز آیا طالبان افغانستان؟ و وهابی‌های سعودی؟ و شرمنده‌ام: جز خود ما؟ جالب اینکه از حکم سنگسار خانم سکینه محمدی، آقای احمدی‌نژاد در نیویورک نمی‌تواند دفاع کند. و ضمن انکار آن، صدور چنین حکمی را در دادگاه‌های جمهوری اسلامی ایران، «شایعه» دشمنان می‌خواند.

سخن پایانی من

حضرتعالی به شعارها و تندگویی‌های آقای احمدی‌نژاد، آنگاه که اسرائیل و آمریکا را دشنام می‌دهد و تحقیر می‌کند، بسیار علاقه‌مندید. در این که آمریکا و اسرائیل در چشم بسیاری از مردمان جهان و به‌ویژه در چشم مسلمانان، منفور و زشتکارند، تردیدی نیست. ما خود دشمنی‌های این دو را با رگ و پی خود لمس کرده‌ایم. پس بنا به همین نفرتی که مسلمانان از این دو دارند، اگر کسی پیدا شود که به جای کرنش، به این دو، درشت بگوید، فحش بدهد، تحقیرشان کند، حداقل در میان جمع کثیری از عوام مسلمین، مورد اعتنا قرار می‌گیرد.

درست مثل صدام، که در بحران و غرقاب غرق، با پرتاب چند موشک بدون کلاهک به تل‌آویو، در مقطعی برای خود محبوبیت کسب کرد. یا مثل بن‌لادن، که با درافتادن با آمریکایی‌ها، در میان جمعی از مسلمانان تندر، محبوب شد. نفر بعدی، آقای احمدی‌نژاد است، که در میان مردم تحقیرشده، و در میان کشورهای وامانده، طرفدارانی دارد، البته افرادی چون هوگو چاوز را نیز می‌توان به این جمع افزود. فصل مشترک همه اینانی که با آمریکا درافتاده‌اند، یا به آمریکا و اسرائیل دشنام می‌دهند، و جگر آتش‌گرفته ملت‌های ظلم‌دیده و تحقیرشده را خنک می‌کنند، در این است که کشورهای خود آنان، در فلاکت و نکبت داخلی گرفتارند. در حقیقت، اینان با دشنام دادن و درشت‌گویی به آمریکا و اسرائیل، و با پرخاش‌ها و سینه‌چاک زدن‌هایشان، ضعف‌های اساسی خود را پنهان می‌کنند و با همین فرافکنی‌ها، سرکوب مخالفان خود، و نقض حقوق شهروندی آنان را مخفی یا توجیه می‌کنند.

شما از سر برآوردن دوباره اصلاح‌طلبان نگران بودید، به همین دلیل، به ریسمان سست آقای احمدی‌نژاد دست بردید و اعتماد کردید به کسی که ریشه در باد داشته و دارد. اصلاح‌طلبان، گرچه متقدم و شما بوده و هستند، اما ریشه‌های سلامتشان آشکار و مطمئن است. درست همان چیزی که آقای احمدی‌نژاد از آن بی‌بهره است. ظهور آقای احمدی‌نژاد، و چنگی که او بر مقدرات بنیادین کشور ما انداخته است، تمثیل و تجلی حماقت آن مردمی است که نسل‌های بعدی‌اش، به ارتفاع فهم او خواهند خندید؛ و نیز البته او را نخواهند بخشید.

من با اطمینان از همین سلولی که در آن زندانی‌ام، اعلام می‌دارم: آقای احمدی‌نژاد به وقت ضرورت، از شما «عبور» خواهد کرد و همه خاکساری‌های دروغین خود را کنار خواهد زد و ذات نامتعادل خود را عریان خواهد نمود. سلامت یک فرد را می‌توان از میزان سلامت اطرافیان او رصد کرد. حضور دزدانی چون محمدرضا رحیمی در اطراف احمدی‌نژاد، نشان از دزد بودن خود وی دارد. او - احمدی‌نژاد - نابکاری است که با روی بردن به پرونده‌سازی، سعی در مخفی نگاه داشتن اسرار دزدی خود دارد. او، یک روز، رو در روی خود شما خواهد ایستاد و به شما خواهد گفت: پرونده همه شما پیش من است، به دزدی‌های من و اطرافیان من کاری نداشته باشید تا به دزدی‌های شما کاری نداشته باشم.

زیرکی احمدی‌نژاد در این بود که دانست برای جاکردن خود در دل شما، شعارهایی را سر بدهد که مورد علاقه شماست؛ و دانست در ادبیات سال‌های رهبری شما، واژه «دشمن»، از اعتنا و اعتبار ویژه‌ای برخوردار است. او نیک به این نکته نیز واقف آمده بود که با پرتاب نگاه و فهم و مطالبات مردم به دوردست‌ها، می‌توان بر سر کاستی‌ها و ندانم‌کاری‌ها و حقوق تباه شده مردم، کلاه گذارد.

برخلاف آقای احمدی‌نژاد که در سطح رویین شعارهای مورد علاقه شما متوقف است، «اردوغان»، بهترین نمونه دفاع درست و مؤثر از حقوق فلسطینیان و افشای اقدام‌های غیرانسانی اسرائیل و آمریکا است. اردوغان شخصیتی متفاوت، هوشمند، و موفق در این عرصه است. جالب اینکه دولت او، هم با آمریکا و اسرائیل مرادده سیاسی و اقتصادی و حتا نظامی دارد، و هم با اتخاذ سیاست‌های درست، این امکان را فراهم آورده که مردمش را از فقر و جهل به‌در ببرد. او، درهای آزادی و مناسبات دموکراتیک را نیز به روی مردم خود واگشوده است.

در یک چنین بستری، حالا دیگر این یک نفر، و تنها این یک نفر نیست که سخن از «دشمن» می‌گوید. یک ملت فهمیده و رشدیافته نیز فریاد می‌کشد و نفرتش را از رفتار غیرانسانی آمریکا و اسرائیل ابراز می‌دارد. در کشور ما، یکی شعار می‌دهد و مابقی تکرار می‌کنند. من، اردوغان را



بسیار بسیار موفق‌تر از خودمان می‌دانم؛ او، از همه ظرفیت‌های موجود در جهان به نفع مردم سرزمینش سود می‌برد. و روزبه‌روز نیز بر گرایش مردمش به اسلام افزوده می‌شود.

من در تمامی نامه‌هایی که برای حضرت شما منتشر کرده و یا خواهم کرد، شما را به تماشای دو افق کاملاً نزدیک اما متفاوت، بشارت و هشدار داده‌ام؛ بشارت، آنجا که نه جمعی معدود که همه مردم کشورمان را از لبخند شما بهره و نصیب افتد؛ و هشدار، از آن روی که مبادا ما با همین انشقاق مخوف، به سمت روزهای پایانی سرنوشت محتوم خود شتاب کنیم!

قرار است امسال، صدا و سیمای ما، دولتمردان ما، مجلسیان ما، به کدامین سرفرازی برآمده از متن انقلاب، سالروز بیست‌ودو بهمن را به شادمانی و غوغا بنشینند؟

خود حضرت شما، در یک آزمون ساده، همه رنج‌ها و زحمت‌ها و مجاهدت‌ها و خون‌ها و آسیب‌ها و سرمایه‌های پولی و انسانی و وقت‌ها و عمرها و عاطفه‌ها را در یک کفه بگذارید، و حالا به کفه دوم این ترازو چشم بگردانید؛ در کفه دوم این معادله انقلابی، شرمندهم، که در کنار مختصری از شایستگی‌ها، کوهی از دردها و غصه‌ها و آلودگی‌ها و خسارت‌های همه‌جانبه تلنبار شده است. بُهت این ترازو، درست همسنگ بهت خود ما و شماست که چرا باید در سالروز پیروزی انقلاب اسلامی، بر سر پا بایستیم و پایکوبی کنیم؟ چه‌ها داده‌ایم و چه‌ها به‌دست آورده‌ایم؟

امسال، صدا و سیمای ما قرار است از چه بگوید که در باور مردمان ما جا بگیرد و فهم آنان را به طنز برنیانگیزد؟ یک‌روز قرار بود ما با این انقلاب، به روی بشر، دریچه‌هایی از نور بگشاییم. دریغ و صد افسوس که امروزه، آسیب‌های فراوانی از قامت این کهنسال خمیده‌قامت و گوژپشت آویخته است.

شما را به‌خدا آستین همت بالا بزنید و سفره‌ای به وسعت لبخند، از جنس لبخند محمد و علی و فاطمه، بر سرزمین خود بگسترانید و همگان مردم خویش را به تناول خوردنی‌های خوشگوار از یکدلی و یکرنگی فرا بخوانید. که ما خدا باوران این سوی آسمان معرفت الاهی، به با هم بودن، و به لبخند، بیش از نفرت و ترسویی دعوت شده‌ایم.

بیاید و نفرت‌ها را بتاراندید، و لبخندهای رفته را بازآورید. شما را به‌خدا کاری بکنید که سی‌وسه سالگی انقلاب، هر چه که ندارد، لاف‌گوه‌هایی از لبخند، از آشتی، و از آغوش‌های گشوده داشته باشد. اگر حضرت شما به صید این گوه‌های شاهوار همت کنید، پیروزی واقعی، عن‌قرب به روی ما آغوش خواهد گشود. برقرار باشید رهبر گرامی ما!

با احترام

فرزند شما: محمد نوری‌زاد

قرنطینه حفاظت اطلاعات زندان اوین

آبان ماه ۱۳۸۹

*** پی‌نوشت (بعد از تحریر)، ۱۹ بهمن ۱۳۹۱ ***

آری بیست و دوم بهمن ماه امسال، با شتاب سر می‌رسد. بی آنکه کوله‌باری از شادمانی با خود بیاورد. انبان این روز پیروزی، از این روی تهی از سرور است که در سن سی و چند سالگی‌اش روی به کهولت برده است. این کهنسال سی و چند ساله، نمی‌داند چرا در روز تولدش، باید از جای برجهد و به رقص و پایکوبی پردازد. این کهنسال سی و چند ساله، امروز در بد مخمصه‌ای گرفتار آمده است. او همچنان باید به این پرسش سهمگین پاسخ بدهد که به ازای آن همه زحمت و مجاهدت و سرمایه‌ای که صرف پیروزی و پایداری‌اش شده است، چرا کوله‌بارش از آزادی، از علم، از یکپارچگی، از امید، از فهم، از امنیت، از آرامش، از عدل و از قانون تهی است؛ و چرا باید این کهنسال سی و چند ساله، بر پشت خود گوژی از اعتیاد، از مصرف، از دروغ، از ریا، از عقب‌ماندگی، از تحقیر، از بی‌قانونی، از بی‌کیاستی و از هدر دادن سرمایه‌های بی‌بدیل انقلاب رویانده باشد؟

اشاره: من این نامه را در داخل زندان نوشته‌ام. در آستانه سی و سه سالگی انقلاب اسلامی. در این نامه، من ایران اسلامی را با ایران پهلوی مقایسه کرده‌ام و ظرفیت هریک را مختصراً و اشکافی کرده‌ام. انتشار نامه‌های چهارم و پنجم و هفتم من از داخل زندان، رئیس زندان را در مظان اتهام و



همکاری قرارداد بود. یادم هست مرا از قرنطینه‌ای که در آنجا به سر می‌بردم به دفتر رئیس زندان بردند. یک مأمور اطلاعاتی هم در اتاق بود تا با دو گوش خود بشنود من چگونه این نامه‌ها را بیرون داده و می‌دهم. رئیس زندان با چشمانی پر از التماس به صورت من نگاه کرد و صفحه مونیتر کامپیوترش را نشانم داد و پرسید: آقای نوری‌زاد، امروز دو روز است که نامه هفتم تو منتشر شده. به ما بگو این نامه را چگونه از داخل زندان بیرون داده‌ای؟ راستش نخواستم به چگونگی ورود کیلو کیلو مواد مخدر به داخل زندان اشاره کنم؛ حتا نخواستم به نقش برادر همین رئیس زندان در قاچاق جور واجور مواد در محدوده زندان پردازم. قیافه مأمور اطلاعات - که سعی می‌کرد پهنای صورتش را از من پنهان کند و در همه حال سر به زیر داشت - عبوس بود و نشان می‌داد سخت به هم ریخته است. من باید رئیس زندان را و البته خودم را نجات می‌دادم. گفتم: در همان یک ماهی که به مرخصی رفته بودم، من یک تعداد نامه نوشته و به حافظه کامپیوتر سپرده‌ام. این نامه‌ها یک به یک منتشر خواهند شد. این که نامه هفتم است، شما منتظر نامه بیستم من هم باشید. این را که گفتم، هردو نفسی به راحت کشیدند. مأمور اطلاعات سر به تأیید تکان داد؛ که یعنی: همین است. به قرنطینه زندان که بازگشتم، به هم‌بندم آقای تاج‌زاده گفتم: نامه هفتم من منتشر شده و احتمالاً پشت‌بندش نامه هشتم هم منتشر خواهد شد. من در نامه هفتم به مقایسه وجه انسانی و فرهنگی ایران و آمریکا اشاره کرده‌ام و نمره قبولی را به آمریکایی‌ها و نمره خفت را به خودمان داده‌ام. در نامه هشتم به همین مقولات در دو رژیم اسلامی و پهلوی پرداخته‌ام. در این نامه نشان داده‌ام رژیم پهلوی‌ها حتا از نظر اسلامی و اخلاقی و ادب اجتماعی - که تخصص آقایان علماست - جامعه‌ای سالم‌تر برای ما آراسته بودند. این نامه را به مناسبت سالروز انقلاب اسلامی بازنشر می‌دهیم:

محمد نوری‌زاد

بهمن ماه سال نود و یک

*** منع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

<http://nurizad.info/?p=4605>
<http://nurizad.info/?p=21149>

**نقد عباس خسروی فارسانی به هشتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۷ خرداد ۱۳۹۰****نجوایی با محمد نوری‌زاد، نجیب استوار****«آزموده را آزمودن خطاست!»****نمی‌دانم چرا در پایان نامه‌ات، پیشنهاد داده‌ای که: «می‌توان سنگسار را به اعدام تغییر داد»؟!**

متأسفم که رسوب‌های اسلام و انقلاب و رهبران خطاکارش از ذهن و ضمیر تو زدوده نشده است؛ توجیه‌گر نباش! اصلاح‌گر باش! و اگر این نظام نامقدس و پلیدکردار، اصلاح نمی‌شود، «برانداز» باش! آری برانداز! نترس از «براندازی»! هیچ‌کس و هیچ‌چیز، مقدس و ورای نقد براندازنه نیست

آقای محمد نوری‌زاد عزیز، سلام

در نامه هشتم خود به آقای خامنه‌ای با عنوان «ما و رژیم پهلوی» (تاریخ انتشار: ۱۶ خرداد ۱۳۹۰)، بسیار گفته‌ای و بسیار زیبا، متین، متقن، شایسته و به‌جا گفته‌ای؛ تحسین می‌کنم تو را و بیان و فهم و اندیشه و بزرگی تو را و نجوای نجیبانه، منصفانه و مشفقانه تو را؛ صد حیف اما که از میان همه سخنان زیبای تو، به نظر آمد که دو جمله نامتناسب، نافاخر و نابه‌جای تو به اندام زیبای این نامه نمی‌سازند؛ و نقد کوتاه من نیز به این دو جمله است؛ امیدوارم بر من خرده‌گیری که این دو جمله را با نگاه نقد نظاره می‌کنم؛ زیرا، به نظر من، خطای این دو جمله، مهیب، انسان‌سوز / انسان‌ساز و سرنوشت‌ساز / سرنوشت‌سوز است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. اما از آن دو جمله بگویم:

(۱) در آغاز نجوای نجیبانه‌ات با خامنه‌ای خویش، چنین گفته‌ای: «نامه هشتم خود را، از باب «سخن بدون لکنت یک کوچک‌تر به بزرگ‌ترش» تقدیم شما می‌دارم.»

نوری‌زاد عزیز، زاده نور خویش باش و خودت بزرگ باش! «کوچک‌تری» مباش که «بزرگ‌ترش» خامنه‌ای است؛ افتاده صغیر و حقیری مباش که قیم و ولی‌ای دارد؛ این سخن تو خطاب به آقای خامنه‌ای، شایسته مقام انسان و بایسته اخلاق نیست؛ همین «کوچک‌تر» دانستن خودت در مقابل «بزرگ‌تر»، لکنت است و لکنت‌آور؛ این سخن تو ناسره و ناسنجیده است و تناقض دارد. تو در انسانیت و اخلاق، با او برابری؛ حتا اگر پدر یا برادرت باشد؛ و البته در وادی سیاست و نقد سیاست، «کوچک‌تر» و «بزرگ‌تر» و مقدس و مقدس‌سازی، استبدادساز و اندیشه‌سوز است. خرمن اندیشه را نسوز و استبداد را نساز و بر نیفزاز!

همین نگاه «کوچک‌تر و بزرگ‌تر»، «امام و مأموم»، «امام و امت»، «چوپان و رمه و گله»، «ارباب و رعیت»، «عظمی و معظم و محقر»، «صغیر و کبیر»، «آیت‌الله و آیت‌الشیطان»، «عام و خاص»، «خودی و غیرخودی» و... ما را بدین‌جا، بدین‌ویرانه‌سرا، رسانده است؛ عزیز بزرگوار! استبداد حقیر را برای ما جامه نو و زیبا مپوشان! استبداد حقیر با جامه ظاهر، فاخر نمی‌شود. ما همه انسانیم! همه برابریم! و در جامعه و سیاست، هیچ‌کس «بزرگ‌تر» و «کوچک‌تر» نیست؛ همه بزرگ هستند و برابر. تو نیز بزرگ باش! و شأن انسانی خویش را به خروش استبداد مفروش!

تو رعیت خامنه‌ای نیستی، تو انسان هستی؛ اما شوربختانه و با اندوه می‌گویم که اگر تو می‌خواهی «کوچک‌تر، رعیت، حقیر، گله، رمه، مأموم و امت» «مقام معظم آیت‌الله العظمی ارباب پادشاه چوپان، آقا امام خامنه‌ای بزرگ حفظه‌الله تعالی، آدم الله ظلّه الشریف و مد ظلّه العالی (با مخلفات سه صلوات)» باشی، که البته می‌دانم دل و درونت نمی‌خواهد، اما بدان که مردم ایران، چنین نیستند؛ دیگر چنین نیستند و نمی‌خواهند.



خامنه‌ای، فقط خامنه‌ای است و تو فقط محمد نوری‌زاد، و من و همه انسان‌ها فقط یک انسان هستیم با واحد شمارش «انسان»؛ همین و بس! ارزش هر کس به کردار، گفتار و اندیشه اوست؛ و بر این اساس، رهبر تو، پیشوا و مقتدای تو، بزرگ‌تر تو، علی خامنه‌ای، با این همه خطاهای بزرگ و مهیب، کوچک‌ترین و حقیرترین در ذهن و ضمیر مردم بزرگ ایران زمین شده است! و «خودکرده را تدبیر نیست!».

نوری‌زاد عزیز!

اگر با مردم هستی، با مردم سخن بگو، نه با رهبرت؛ که اگر رهبرت گوش شنوایی برای نصیحت مشفقانی چون تو داشت، تا کنون از خواب برخاسته بود؛ اما او خواب نیست؛ خود را به خواب زده است و نمی‌توان او را بیدار کرد؛ به حکم فهم و عقل، «آزموده را آزمودن خطاست!»؛ اما اگر با رهبرت هستی، مردم را، این سوت‌دلان فسرده و فرسوده را، با دردها و زخم‌های ناسورشان، به حال خودشان بگذار و بگذر! بر زخم خونین آنها نمک مپاش!

۲) نمی‌دانم چرا در پایان نامه‌ات، پیشنهاد داده‌ای که: «می‌توان سنگسار را به اعدام تغییر داد»!

به به! چه پیشنهاد مشعشعی! وه! چه نور درخشانی از نگاه نوری‌زاد ما! آخر نوری‌زاد عزیز! چرا باز هم از «اعدام» می‌گویی؟! چرا؟! چرا از گرفتن جان انسان‌ها سخن می‌گویی؟! چرا مجوز مرگ صادر می‌کنی؟! چرا گرد مرگ و نفرت می‌پاشی؟! مگر تو کیستی؟! هان که دچار تبختر خامنه‌ای‌گونه نشوی! نفرین و ننگ بر اعدام و وای بر تو اگر...!

لطفاً ما را به بازی مگیر! زیبا می‌گویی! خوب می‌گویی! اما ناقص می‌گویی! متأسفم که رسوب‌های اسلام و انقلاب و رهبران خطاکارش از ذهن و ضمیر تو زوده نشده است؛ توجیه‌گر نباش! اصلاح‌گر باش! و اگر این نظام نامقدس و پلیدکردار، اصلاح نمی‌شود، «برانداز» باش! آری برانداز! ترس از «براندازی»! هیچ‌کس و هیچ‌چیز، مقدس و وری نقد براندازنه نیست؛ البته براندازی هم سیر و سیره و شیوه درست و استوار خود را دارد، نه بدان‌طریق که حکومت پهلوی‌ها رانده شد و رفت و این ماند برای ما که می‌بینیم و می‌چشمیم؛ آری «آزموده را آزمودن خطاست!»؛ ظلم و ظالم را باید برانداخت! هر جا و هر که می‌خواهد باشد! حتا خامنه‌ای، رهبر عزیز و «بزرگ‌تر» تو! حتا «جمهوری اسلامی ایران»، محبوب تو! نخواه که این نظام و رهبرش را به هر قیمتی حفظ کنی! نخواه، که این خواسته تو اخلاقی و انسانی نیست! زبینه تو نیست!

ای عزیز! بر فراز این گردنه و پرتگاه، اگر نمی‌توانی کمک کنی، بار دیگر ما را به قعر حضيض پرتگاه نفرست! خوبی! بزرگی! اما تو نیز البته انسان هستی و خطاکار! پس خطایت را به تو هشدار می‌دهم! همان‌گونه که خطاهای بی‌شمار رهبر بی‌مردمت را به او هشدار می‌دهی! و البته شایسته و بایسته می‌گویی! اما این خطایت را بپذیر و اصلاحش کن! اگر واعظ غیرمتعظ نیستی و عالم باعمل هستی!

با سپاس

دوستدار شما و همه ایرانیان

آزاد آزاده (اسم مستعار)

با پوزش از اینکه نتوانستم با نام حقیقی با شما سخن بگویم؛ چرا که استبداد، نام‌ها را گم و مستعار می‌سازد.

۱۷ خرداد ۱۳۹۰

*** منع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد» و وبسایت «گویانیز»

**پاسخ محمد نوری‌زاد به نقد عباس خسروی فارسانی، ۳ تیر ۱۳۹۰**

سلام دوست عزیز

درباره نکته نخست، می‌گویم این شیوه‌ای است که من اختیار کرده‌ام و در قاموس اندیشه‌ای که من و دوستان هم‌طیف مرا به هم آمیخته، یک چنین نگرشی چندان آزاردهنده نیست. برای جلب نگاه مخاطبی که عادت به شنودن ندارد، می‌توان به نفع همین شنودن، از بخشی از اعتبارات شخصی کنار گرفت. این شیوه به تجربه به من آموخته که آن‌سوتر از دوستانی چون تو که یک چنین ادبیاتی را بر نمی‌تابند، مخاطبان فراوانی دارد. در عین حال که ابداً بنای چاکری و چاپلوسی در کار نیست.

نکته دوم را در عین حال که با شما موافقم و امید دارم روزی در همین نزدیکی‌ها اعدام را کنار بگذاریم، مقصودم این بوده است که: اگر غیض شما، شما را به سمت سنگسار متقاعد کرده است، لاف‌ل از باب عقلانیت، و نه انسانیت، طرف را اعدام کنید و به خواسته خود برسید، اما سنگسارش نکنید. این سنگسار، نه حکومت را، که همه مردمان ما را در چشم جهانیان خوار و خفیف می‌کند. در ضمن، برای دستیابی به آرزوهای درست، باید صبور بود و از شعارگویی پرهیز کرد. اغلب کشورهای جهان، اکنون مجرمین خاص خود را اعدام می‌کنند. شما کسی را که به چهل زن به زور تجاوز کرده نمی‌توانید شصت سال در زندان تر و خشکش کنید. بله می‌شود در بخشی از قوانین تعدیل ایجاد کرد، اما به مرور.

باز هم تشکر از شما

محمد نوری‌زاد

*** منع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد» و وبسایت «گویانیز»

<http://nurizad.info/?p=4968><http://news.gooya.com/politics/archives/2011/08/126853.php>



نامه سرگشاده جمعی از اساتید فلسفه و باستان‌شناسی به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۸۹

بسم الله الرحمن الرحيم

«فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِيَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ» (یونس، ۹۲)

[پس امروز تو را با زره (زرین) خودت به بلندی (ساحل) می‌افکنیم تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند عبرتی باشد و بی‌گمان بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافلند]

محضر مبارک مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

سلام علیکم

قرآن شریف به ما آموخته که حتا جسد فرعون و میراث اعمال و افعال فرعون را می‌بایست در کرانه تذکر و حافظه تاریخی برای نسل‌های آینده پاس داشت و از رخدادها و کرده‌های گذشته عبرت آموخت تا اندیشه تاریخی آدمی در «نیل» غفلت و نسیان غرق نشود. این، موضع صریح و روشن کلام و کتابی است که در یک هزاره و نیم اخیر نقش بی‌بدیل و تعیین‌کننده در تقدیر تاریخی، شخصیت، هویت و منش ایرانی بودن و ایرانی زیستن ما به عنوان یک ملت مسلمان و قاره عظیم مدنی و معنوی در عرصه تاریخ جهانی داشته است.

شمار سرزمین‌هایی که به لحاظ حجم، وسعت، تراکم، تنوع و غنای موارث مدنی و معنوی، محوطه‌های باستانی و ابنیه تاریخی شانه به شانه ایران بزرگ ساییده‌اند، بی‌اغراق از انگشتان یک دست فرا نمی‌گذرد. این تنوع، تراکم و تداوم موارث مدنی و معنوی، مسؤولیت خطیر و سنگینی را بر شانه هر ایرانی از هر طبقه و صنف و متعلق به هر طایفه و مذهبی می‌نهد.

متأسفانه اینک این سرزمین ریشه‌ها و جغرافیای عظیم فرهنگی در معرض تهاجم، تخریب و تحقیر جماعتی بی‌بهره از آگاهی تاریخی و احساس ایرانی بودن قرار گرفته است.

سازمان میراث فرهنگی [، صنایع دستی و گردشگری] تنها نهاد و سازمان رسمی کشور است که دهه‌هاست مسؤولیت سنگین صیانت، حفاظت، مرمت، شناسایی، شناساندن و ثبت و معرفی ملی و بین‌المللی موارث مدنی و معنوی کشور را بر شانه گرفته است. سربازان و سنگربانان این نهاد فرهنگی بسیار مهم دهه‌هاست که در این سنگر، سرمایه و عمر و اندیشه خویش را هزینه کرده‌اند.

انحلال و انهدام این سنگر استوار و نهاد عظیم فرهنگی و متفرق کردن سربازان و سنگربانان موارث مدنی و معنوی کشور با هر انگیزه‌ای-دانسته یا نادانسته- اثرات و تبعات بسیار منفی و جبران‌ناپذیری بر عزت و اعتبار، اقتدار و وحدت ملی ما خواهد نهاد. انتظار می‌رفت کشوری با چنین موقعیت و اعتبار تاریخی-فرهنگی در صیانت از سنگرهای تاریخ و فرهنگ و موارث مدنی و معنوی خود شهره آفاق می‌بود، اما متأسفانه مشاهده می‌کنیم که عملاً گام به راهی نهاده‌ایم که اینک در بی‌توجهی به موارث فرهنگی و صیانت از آثار و محوطه‌های باستانی و ابنیه تاریخی شهره شده‌ایم. این تصمیم ناموجه و ناکارشناسانه نه تنها دست متجاوزان و سوداگران را در غارت موارث فرهنگی، تخریب محوطه‌های باستانی و فروختن یوسف میراث کشور در بازار مکاره سود و سودا گشوده‌تر می‌کند بلکه نهایتاً میهن ما را در مواجهه با چالش‌های تاریخی، به شدت شکننده و آسیب‌پذیر خواهد کرد. تضعیف و آسیب‌پذیر شدن میراث و فرهنگ این سرزمین نیز بیش از هر چیز به معنای تضعیف یکی از مهم‌ترین و غنی‌ترین کانون‌های بالنده فرهنگ بشری است.

امروزه، مراکز و سازمان‌های میراث فرهنگی در سراسر جهان از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین سازمان‌ها و نهادها به شمار می‌روند و برنامه‌های آنها در نهایت نظم، دقت و هوشمندی تنظیم و تدوین و اجرا می‌شود. انتظار می‌رفت که سازمان میراث فرهنگی کشور نه فقط در زمینه صیانت و پاسداری و شناخت میراث ایرانی-اسلامی ما در درون مرزهای کنونی کشور گام‌های بلندی بردارد بلکه در شناخت و پاسداری میراث سترگ جهان ایرانی و سرزمین‌های اسلامی نیز مشارکت فعال و پویا داشته باشد. اکنون نه تنها این سازمان در راستای تحقق این اهداف گام بر نمی‌دارد بلکه با تصمیم‌ها و اقداماتی که در پیش گرفته است، زمینه‌های تخریب و آسیب‌پذیری موارث سترگ فرهنگ ملی و اسلامی و بشری نیز فراهم شده است. چندپاره کردن این سازمان و انتصاب مدیران غیرمتخصص از جمله آفت‌هایی است که خصوصاً طی سال‌های اخیر گریبانگیر مدیریت میراث فرهنگی کشور شده و آسیب‌هایی را بدان وارد آورده است که ابعاد و زوایای خسارت‌بار آن در شرائط کنونی قابل ارزیابی نیست. تسامح و



تساهل در تصحیح این امر خطیر نه تنها تخریب و زایل شدن میراث هزاران ساله کشور را به دنبال خواهد آورد و اقتدار و اتفاق ملی و مدنی ما را در سطح جامعه جهانی خدشه‌دار و ناموجه جلوه می‌دهد بلکه سبب از دست رفتن سرمایه‌هایی خواهد شد که در آینده نزدیک با پایان گرفتن منابع و ذخایر زیرزمینی، می‌بایست جایگزین آنها شود. اینک تصمیمات جدیدی بر مبنای استدلال‌های ناصواب در عرصه میراث فرهنگی ایران به مرحله اجرا گذاشته شده که تبعات آن نه تنها رسیدگی به وضعیت موارث مدنی و معنوی و محوطه‌های باستانی و یادمان‌های تاریخی ما را در کوتاه‌مدت بیش از این تضعیف یا مختل خواهد نمود، بلکه در درازمدت چه بسا تمامیت ارضی و هویت ملی کشور را در معرض تهدید قرار خواهد داد.

تجربه و تقدیر تاریخی ما می‌بایست این واقعیت را به ما آموخته باشد که زنگ خطر فروپاشی ملت‌ها و فرهنگ‌ها و انحلال جامعه‌ها و حتا افول و انحطاط تمدن‌ها هنگامی شنیده شده که جامعه‌ای، از درون، ریشه‌های اصالت و هویت و ارزش‌های خود را نشانه گرفته و دست تجاوز و تخریب به سوی موارث مدنی و معنوی‌اش گشوده است. سنگر تاریخ و فرهنگ، هر چند سنگر تیغ و شمشیر نیست، اما تجربه تاریخی به ما آموخته است که سربازان این سنگر در میدان عمل بغایت مرزگشاطر و پیروزمندتر در رویارویی با چالش‌های تاریخی و صیانت از مرزهای حیثیت، ملیت، اقتدار و «اتحاد ملی و انسجام اسلامی» ما بوده‌اند.

وظیفه خود دانسته‌ایم در برابر این حرکت ناآگاهانه و تصمیم ویرانگر که تأسف و تأثر عمیق و نگرانی شدید ما را برانگیخته سکوت نکنیم و ناخرسندی خود را به استحضار مقام معظم رهبری برسانیم تا به مسؤولان و متولیان امر دستور دهند در راستای مصالح و منافع کشور از فروپاشی سازمان میراث فرهنگی جلوگیری نمایند.

لازم به ذکر است امضاء اساتید در پایگاه خبری «هنر» محفوظ است که در صورت لزوم، ارایه خواهد شد.

- دکتر رضا داوری اردکانی
- دکتر احمد احمدی
- دکتر غلامحسین دینانی
- دکتر غلامرضا اعوانی
- دکتر مهدی قوام‌صفری
- دکتر حکمت‌الله ملاصالحی
- دکتر محمدرحیم صراف
- دکتر کمال‌الدین نیکنامی
- دکتر هایده لاله
- دکتر کامیار عبدی
- دکتر حمید خطیب شهیدی
- رجبعلی لباف خانیکی
- مهدی رهبر
- دکتر هادی ندیمی
- دکتر اکبر مجدالدین
- دکتر علی غفاری
- دکتر محمدباقر وثوقی
- دکتر منصور صفت‌گل
- دکتر محمدعلی آذرشب
- دکتر محمود جعفری دهقی



نامه سرگشاده فرخ نگهدار به خامنه‌ای، ۲۰ دی ۱۳۸۹

آقای خامنه‌ای! فردوست‌ها دارند از شما آریامهر می‌سازند

همان بلایی را که بر سر شاه آوردند، همان کاری که با کیم ایل سونگ و مائوتسه تونگ و استالین کردند، حالا دارند با شما می‌کنند

وجدان جامعه ما امروز قانع است که همه قانون‌شکنی‌ها و بار مسئولیت فجایع کهریزک، کشتار مظلومان و اسارت بی‌گناهان تماماً بر عهده حاکمیت است

براندازان آنهایند که ترس مردم برایشان بیش از رأی مردم ارزش دارد

«ای که دستت می‌رسد کاری بکن
پیش از آن که تو نیاید هیچ کار!» [سعدی]

سخنی که شنیده نشد

پس از خطبه‌های پرخطای نماز جمعه ۲۹ خرداد ماه ۸۸، برای شما نوشتم که به راهی قدم نهاده‌اید که اگر ادامه یابد ماهیت حکومت را دگرگون، قانون اساسی را معلق و کشور را به سوی پرتگاهی دیگر خواهد برد. شما در آن روز، مقام خود را به سطح رهبری یک جناح از حکومت تنزل دادید و جناح دیگر را به مقابله خواندید.

آن روز، از زبان یک شهروند، هشدار دادم که بیش از تحمل نظام تند رفته‌اید. آن روز دل‌نگران نوشتم: این خطای سیاسی را جبران کنید، خود را از اسارت یک جناح رها سازید، به مسئولیتی باز گردید که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر عهده شما نهاده است. اصرار کردم که مداخله رهبر به سود یک جناح، جمهوری اسلامی ایران را دو شقه، و بحران در شکل‌یابی قدرت سیاسی را، ناگزیر می‌کند. با کمال تأسف، آن روز این سخن نه تنها شنیده نشد، بلکه به تدریج ضدیت با آقایان موسوی، کروبی، خاتمی و اخیراً با آقای رفسنجانی، بسط یافته است. براندازانی که ماسک «خامنه‌ای‌پرستی» به صورت زده‌اند، حرف از پاکسازی و خاموش‌سازی اصلاح‌طلبان می‌زنند. آنها تا آنجا جسور شده‌اند که علناً به «مقام رهبری» فشار می‌آورند که فرمان دستگیری «سران فتنه» را صادر کند.

مراسم سالگرد تظاهرات ۹ دی‌ماه ۸۸ را از سیمای جمهوری اسلامی تماشا کردم و تأسف خوردم. صحنه‌های تکان دادن هزاران عکس رهبر در دست جمعیت و «خامنه‌ای‌ستایی» بر دهانشان جاری بود. همه بوی تلخ تکرار تاریخ در خود داشت. همان بلایی را که بر سر شاه آوردند، همان کاری که با کیم ایل سونگ و مائوتسه تونگ و استالین کردند، حالا دارند با شما می‌کنند.

این فاجعه است. تلخ‌ترین سرنوشت است [برای] یک انسان. با محمدرضا هم همین کردند. به عرش اعلاش بردند و نهراسیدند از تحقیر کردن مردم. این تفرعن، هیزم انقلاب شد و چنان دردی در جان آن خاندان کاشت که به یک قرن هم پاک نمی‌شود. دومین فرزندش را هم همین درد کشت. این درد، روح و روان نواده‌هایش را هم رها نخواهد کرد.

آیا تغییر رفتار رهبری ممکن است؟

کسانی هستند که می‌گویند: تا این حکومت هست، هیچ اصلاحی در امور کشور ممکن نیست؛ اول باید رژیم را برداشت. کسان دیگری می‌گویند: تا این رهبری هست، در بر همین پاشنه می‌چرخد؛ اول باید او را برداشت تا برداشتن گام اول در مسیر اصلاح امور میسر شود. و من به تجربه دریافته‌ام که کسانی اصلاح‌طلب‌اند که تغییر رویه رهبران سیاسی را ممکن بشمارند.



برخی بر من خرده می‌گیرند که بیهوده تلاش می‌کنم رفتار رهبری کشور در قبال متقدان و مخالفان حکومت تعدیل شود. آنها می‌گویند «ذات» و «فطرت» این کسان اجازه تعدیل نمی‌دهد. آنها می‌گویند فرق است میان طینت آقای منتظری و طینت این «رهبری». قبول می‌کنم. رجال سیاسی متفاوت‌اند. اما مؤثرترین عامل تنظیم‌کننده رفتار رهبران سیاسی این تفاوت‌ها نیست؛ فشاری است که از سوی بلوک‌های قدرت بر آن «رهبری» اعمال می‌شود. من گناه همه فجایعی که رخ می‌دهد را تنها بر عهده رهبری نظام نمی‌گذارم. همه مسؤولیم، اما هرکس به میزان مسؤولیت خویش. و این را من بارها به صراحت نوشته‌ام و گفته‌ام.

این سخن که می‌گویند: ولی فقیه هرچه توانسته علیه معترضان مرتکب شده، حامل اهداف سیاسی خاص است. رسالت این سخن این است که راه را برای تأثیرگذاری بر رفتار رهبری را مسدود کنند و امید به موفقیت تلاش‌ها برای اصلاح و هر نوع همگام ساختن رهبری با نیازهای جامعه را از میان بزدایند. رسالت این سخن، بستن راه هرگونه آشتی ملی است. هدف این حرف‌ها کسب و یا حفظ قدرت سیاسی است. کار کسانی که جز به کسب قدرت سیاسی به چیز دیگر نمی‌اندیشند این است که به همگان بباوراند که طینت حاکمان، خبیث، گوششان، کر و چشمشان، کور و یک‌سر، اصلاح‌ناپذیرند. آنها فقط وقتی به فکر اصلاح رفتار خود می‌افتند که کار از کار گذشته است. درست مثل شاه. و کار کسانی که جز به هموارسازی راه آشتی ملی نمی‌اندیشند آن است که به همگان بباوراند که می‌توان نگذاشت کار به آنجا بکشد که کار از کار بگذرد و راه اصلاح مسدود شود. من به وضوح برق این دغدغه را در رفتار آقایان موسوی و کروبی و خاتمی و اخیراً در سلوک آقای هاشمی می‌بینم و می‌پسندم. کسی که به امکان اصلاح رفتار رهبران معتقد نیست، اصلاح‌طلب نیست.

قانون شکن کیست؟

در جناحی که شما خود را به آنان نزدیک‌تر می‌دانید، عده‌ای بر آقایان موسوی و کروبی و همفکران اتهام می‌زنند که آنها از نظام جدا شده، سمت «براندازی نرم» رفته و «فتنه‌جویی» کرده‌اند. این سخنان، دور از حقیقت است. این عناصر، صادقانه صحبت نمی‌کنند. رهبران معترض از برپادارندگان جمهوری اسلامی ایران و از صاحبان اصلی این نظام‌اند. بی‌اعتنایی به قانون اساسی در کارنامه آنان نیست؛ آنها، به پشتوانه خرد و تجربه، تحریکات خناسان را خنثی کرده‌اند.

در وقایع تلخ سال ۱۳۶۰، رفتار رهبران معترض، به افراطی‌ها در حاکمیت فرصت داد اقبشار وسیعی از مردم را قانع کنند که جز سرکوب چاره‌ای نیست. اما در وقایع تلخ سال ۱۳۸۸، رفتار رهبران سبز، کوچک‌ترین فرصتی برای بدخواهان فراهم نکرد. وجدان جامعه ما امروز قانع است که همه قانون‌شکنی‌ها و بار مسؤولیت فجایع کهریزک، کشتار مظلومان و اسارت بی‌گناهان تماماً بر عهده حاکمیت است.

آقایان موسوی و کروبی با مهارتی قابل توجه، ترند را شناختند. آنها نه قانون شکستند، نه ترویج نفرت و خشونت کردند و نه به بیگانگان متوسل شدند. آنها مسؤولان کشور را به اجرای بدون تنازل به قانون اساسی فرا می‌خوانند و این سخن، حق است. رهبری نظام باید تابع قانون باشد. آقای محمد یزدی رهبری نظام را فراقانون می‌داند. وای به حال آن نظام. همین کار را با شاه کردند. و حالا هم دارند با شما می‌کنند و شما اعتراض نمی‌کنید.

نقض قانون در پرونده سران جناح حاکم، همان جناحی که شما آنان را به خود نزدیک‌تر می‌بینید، بس وافر و در سابقه رهبران اصلاحات، بس نادر است. کهریزک و کوی دانشگاه از آخرین نمونه‌هاست. پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و قبل از آن هنوز مفتوح‌اند. کهریزکیان، قاتلان ندا و سهراب و محسن و دیگر قربانیان تا امروز نه از درگاه رانده شده و نه به دست عدالت سپرده شده‌اند. رطل‌زنان دخل ولایت برند و نوری‌زادها را به جنایت. مجیزگویان دربار پهلوی فرمان شاه را فرمان خدا نام کردند و او را به خاک سیاه نشانده‌اند. و امروز باز کسانی به هوای کاسه‌لیسی، تحت نام تبعیت از ولایت، دارند سنگ بر تغار قانون می‌کوبند.

«گوش به فرمان توایم خامنه‌ای!»

خامنه‌ای پرستان در هر فرصتی که شما به صحنه می‌آید صحنه را با این شعار می‌آرایند. رؤسای مقننه و قضائیه هر شبانه‌روز همگان را، نه به تبعیت از قانون، که به تبعیت از رهبری فرا می‌خوانند. در حکومت، باور غالب این است که حکم رهبر، حکم قانون دارد و باید مطاع باشد. آقایان موسوی و کروبی شهادت کرده در عمل نشان داده‌اند که تبعیت از فرمان رهبری، هرگاه خلاف قانون و خلاف حق باشد، مطاع نیست. آنها همگان را، من جمله «مقام رهبری» را، به تبعیت قانون اساسی، به «اجرای بدون تنازل قانون اساسی» فرا خوانده‌اند. این کار درستی است و اصلاً فتنه‌جویی نیست. این کار، مقابله با نظام و رهبری نیست. همه باید به قانون التزام دهند. فتنه‌جویان آنها را که پشت سلاح حکومت پناه گرفته و



مدام به جان و مال و ناموس مردم، به حقوق ملت، به اصول فصل سوم قانون اساسی، دستبرد می‌زنند. لباس شخصی‌ها و صاحبان ایشان را می‌گویم. براندازان آنهایند که ترس مردم برایشان بیش از رأی مردم ارزش دارد.

سرمایه نظام، «اعتماد ملی» است و اینها بس سهل‌انگارانه بر بادش می‌دهند.

نمی‌گویم معترضان همه یکسان و مسؤولانه عمل کرده‌اند. برخی اعتراضات مردمی در سال پیش از «رأی من کجاست» فراتر رفت و در برخی مقاطع به شعارهای تند علیه نظام و رهبری، و در برخی جاها به خشونت نیز، کشیده شد. اما این موضوع به هیچ وجه ناشی از تصمیم و خواست رهبران معترض نبوده است. صادقانه بپذیریم که این تندروی‌ها بیش از همه، در اثر موضع‌گیری جانبدارانه شما - به خصوص پس از نماز جمعه ۲۹ خرداد - رخ داده است. من حتا مسؤولیت شعارهای براندازانه را بر عهده سازمان‌های سرنگونی‌طلب نمی‌اندازم. زیرا تصمیم آنها به هیچ وجه قادر نبود فضا را بگرداند. اما موضع‌گیری یک‌جانبه شما قادر بود اوضاع را بچرخاند و چرخاند.

«سران فتنه» و «خواص بی‌بصیرت»

با این وجود، وجدانم گواهی نمی‌دهد که هرچه طائب‌ها خواسته‌اند، شما تن داده‌اید. قابل درک است که جانبداری آشکار شما از یک جناح تا آنجا نبوده است که شما بر حذف آقایان موسوی کروبی و خاتمی و رفسنجانی و پیگرد آنان به مثابه «سران فتنه» مُصر باشید. افکار عمومی البته جز این فکر می‌کند. تصور غالب این است که شما از بیم واکنش‌های تند اجتماعی دست نگاه داشته‌اید. رفتار شما و روانشناسی خاص ایرانی این خطای باصره را شکل داده است. حقیقت این است که فشار سنگینی بر شما بوده است که آقایان موسوی و کروبی تحت پیگرد قرار گیرند و شما تا امروز تن نداده‌اید.

عناصری مثل دولت‌آبادی، دادستان تهران، یا احمد خاتمی، امام جمعه موقت تهران، می‌خواهند شما مسؤولیت همه تصمیم‌ها، از خرد و کلان را بر عهده خود بگیرید و نهادهای حکومتی همه مجری اوامر ملوکانه شوند. آنها شما را به جایی می‌برند که هر سیاست‌مدار صاحب‌نظر و ورزیده‌ای را دشمن و رقیب خود بیندازد؛ که شما مسؤول همه سیاست‌ها و مشکلات ممکن‌داری معرفی شوید. این همان سرنوشت شومی است که فردوست‌ها برای شاه رقم زدند.

اما راست این است که هنوز تسلیم به انتها نرسیده. یک نمونه می‌آورم: شما می‌گوئید: «سران اصلی فتنه» امریکا و انگلیس و اسرائیل‌اند و «خواص بی‌بصیرت» نتوانستند فتنه را تشخیص دهند، در دام افتادند و گناه کردند. و یهودا می‌گوید: «سران اصلی فتنه» همین خواص‌اند. سرشان را به سنگ بکوبید تا عوام بی‌بصیرت فریب نخورند.

اینها بی‌ریشه‌اند

تحلیل‌های جامعه‌شناختی حاکی از آن است که فردوست‌صفتان، برخلاف اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان اصیل، ریشه اجتماعی ندارند و قدرتشان بیش‌تر ناشی از تسلط بر دستگاه‌های امنیتی - نظامی و دسترسی به منابع مالی دولتی است. اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان اصیل هر دو ریشه‌های اجتماعی قوی دارند و بر دو رویکرد تاریخی، اجتماعی و فرهنگی عمده در کشور ما تکیه می‌کنند. پیوندهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعی اصلاح‌طلبان با لایه‌های نوظهور شهری و تجددگرا گسترده‌تر و ارتباط اقشار سنت‌گرا بوده و بخش‌های قدیمی‌تر شهری و روستایی با اصول‌گرایان اصیل گسترده‌تر است. انتخاب برنامه‌ها و سیاست‌های هر دو بخش جمهوری اسلامی ایران و رقابت‌های انتخاباتی آن دو بیش از همه زیر تأثیر و فشار تمایلات تجددخواهانه (دانشگاه‌ها و روشنفکران) و یا سنت‌گرایانه (روحانیت و بازار) در جامعه صورت گرفته است. اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان اصیل همواره بر رأی بلوک‌های اجتماعی شناخته‌شده متکی بوده‌اند. حامیان دولت، فاقد این نوع پایگاه‌اند. تکیه‌گاه قدرت آنان یا سازمان امنیت و پول نفت خواهد شد و یا حمایت مستقیم قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای.

بین «جناح دولتی‌ها» در ایران و گروه‌بندی‌های پوپولیستی حاکم بر برخی کشورهای امریکای لاتین تفاوتی بنیادین هست. در امریکای لاتین رأی و حمایت مردمی مهم‌ترین منبع قدرت گروه‌بندی‌های حاکم است. دولت احمدی‌نژاد در ایران، فاقد این نوع پایگاه اجتماعی، فرهنگی، تاریخی است. قدرت‌گیری این جریان، محصول رشد شکاف میان اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان است. اصول‌گرایان، به دنبال ضعف اجتماعی و کاهش شمار رأی‌دهندگان به خود و حفظ امکان رقابت با جریان اصلاح‌گرا به تکیه بیش‌تر بر نهادهای امنیتی و نظامی روی آورده و شما نیز این «چاره‌جویی» را کارساز یافتید. «چاره»‌ای که دو بار به صورت کودتایی در ایران و بارها در برخی کشورهای منطقه تجربه شد و هر بار به قطع ارتباط تمام اقشار



اجتماعی با حاکمیت منجر شد. این مسیری است که نظام را بی‌پایه و از اعتماد ملت بی‌بهره خواهد کرد. محروم‌سازی اصلاح‌طلبان از مشارکت سیاسی به هیچ وجه ضعف اجتماعی اصول‌گرایان را جبران نمی‌کند.

پی‌آمد حذف اصلاح‌طلبان

آقای جنتی گفته است به حضور اصلاح‌طلبان در انتخابات، نیازی نیست. این حرف، پیامش این است که در انتخابات بعدی «به حضور اصول‌گرایان در انتخابات نیازی نیست». معنای این «چاره‌جویی»، محروم کردن جمهوری اسلامی از قدرت رأی مردم است. شعار «رأی من کو» شعار حامیان اصلاح‌طلبان بود. راهی که جمهوری اسلامی می‌پیماید، هرگاه متوقف نشود، «رأی من کو» را به شعار مشترک اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان، به شعار فراگیر ملی، و جنبش سبز را به جنبشی واقعاً همگانی و فراجنبشی بدل خواهد کرد.

آیا کار از کار گذشته است؟

گرچه یأس از تصحیح رفتار شما در میان اکثریت بزرگ شهروندان در شهرهای بزرگ کاملاً فراگیر است، اما تحلیل جدی اوضاع کشور حاکی از بازگشت‌ناپذیر شدن روندها نیست. هدف کسانی که جز این تحلیل می‌کنند، بستن راه اصلاحات است. «سینه‌چاکان ولایت» از یک سو و «سرنگونی‌طلبان خشمگین» از سوی دیگر، علیه اصلاح‌طلبی برخاسته‌اند. هر دو نعره می‌زنند: «اصلاحات مُرد». و این، دروغ بزرگی است که تنها ولع قدرت پشتوانه آن است.

هنوز راه اصلاح باز است هرگاه رهبر جمهوری اسلامی ایران در رقابت سیاسی دخالت نکند و نهادهای قانونی کشور هر چه بیش‌تر قادر باشند مستقلاً تصمیم‌گیری کنند. راه بازگشت مردم به پای صندوق‌های رأی باز است هرگاه شما قدرت قانونی خود را به اهرم اجرای اهداف یک جناح تبدیل نکنید. خشت کج آن روز نهاده شد که شما به مجلس «حکم حکومتی» فرستادید. امروز کار به جایی کشیده که عده‌ای دوره افتاده‌اند که از شما برای آوردن سر‌رقبای انتخاباتی خود «حکم حکومتی» بگیرند و شما هنوز (به آوردن سر) تن نداده‌اید.

جنبش اصلاح‌طلبانه جاری به یقین از چنان حمایت مردمی برخوردار هست که قادر شود دست قانون‌شکنان را کوتاه و به دور از هر مداخله‌ای نهادهای ریاست‌جمهوری و مجلس به رأی آزادانه تشکیل دهد. دل‌سردی و یأس مردم از کارآیی نظام حقوقی و قانون حاکم بر کشور، بزرگ‌ترین خطر برای کشور است. آنها که خیر این ملت را می‌خواهند هم‌چنان تلاش می‌کنند کار به جایی نکشد که نفرت فراگیر و راه بازگشت به صندوق رأی بسته شود. آنچه آقای محمد خاتمی در سه جمله گفته است حرف همه دلسوزان ملت است. فاصله برانداختن نهاد انتخابات تا برافتادن جمهوری اسلامی، فاصله لب تا به دهان است. ایران، تحمل حکومت پلیسی ندارد.

و سخن آخر

آنچه شاه سابق با ملت و ملت با شاه سابق کرد، همه ناگزیر نبود. آیت‌الله خمینی ابتدا نصیحت کرد و شاه نشنید. وقتی شنید، که کار از کار گذشته و نفرت، فراگیر شده بود. به وضوح دارند از شما یک «آریامهر» می‌سازند. مسیر پانزده خرداد تا ۲۲ بهمن را دارند تکرار می‌کنند. هنوز دیر نشده؛ و اگر بخواهیم خیلی زود، دیر نشود، نخست باید اعتماد آسیب‌دیده ملت درمان شود. این، یک مصلحت همگانی است. خطای دهشتناک آن است که تصور شود طرفداران حکومت با مخالفان، هیچ وجه مشترک، هیچ درد مشترک ندارند. این بزرگ‌ترین دروغ است. ایران، سرزمین ماست و همه آن را دوست داریم. برای تعیین سرنوشت آن می‌توان و باید باز به پای صندوق رأی، به روزهای پرشور و پرامید انتخابات بازگشت. روح سخن آن سید خندان سرشته به نیک‌خواهی است. برای همه، برای شما نیز.

فرخ نگهدار

لندن - بیستم دی‌ماه ۱۳۸۹

<http://www.negahdar.net>



پاسخ طنزی. صفایی (از زبان خامنه‌ای)، به نامه سرگشاده فرخ نگهدار، ۷ بهمن ۱۳۸۹

فرخ جان، پسرم ای کاش در کنارم بودی!

امروز آقامجتبی به من اطلاع داد که برایم نامه‌ای ارسال کرده‌ای، گفتم آن را پرینت (کپی) بگیرد تا بخوانم.... فرخ جان، مثل همیشه باز هم مرا مورد لطف خود قرار دادی. من تحلیل‌هایت را از طریق «بی‌بی‌سی»، «صدای آمریکا» و در اینترنت دنبال می‌کنم. از باورمندی تو به این نظام و حال نیز به شخص خودم خوشحالم، ولی من دیگر نمی‌توانم از مسیری که انتخاب کرده‌ام، برگردم. چون دست‌های من به خون فتنه‌گران آلوده شده و راه بازگشتی برایم نمانده است. با این حال، گفته بودی که وجدانت گواهی نمی‌دهد که هرچه طائب‌ها خواسته‌اند من تن داده باشم! دست روی دلم نگذار فرخ جان، چون هر کسی وجدان بیدار و آگاه تو را ندارد.

خودت بهتر می‌دانی که در آن سال‌ها من همیشه از مشاوره تو و حزب توده بهره‌مند می‌شدم. من هرگز شعار «تزو شکوفایی جمهوری اسلامی» را فراموش نکرده‌ام و اگر یادت باشد «زمانی که توده‌ای‌ها را بازداشت کردند، من رفتم پیش امام خمینی و عمامه‌ام را بر زمین زدم و گفتم که اینها کودتاگر نیستند و کیانوری را نباید اعدام کنید» (۱) و باقی مسائل که خودت بهتر می‌دانی. من می‌دانم که تو با تمام وجود از نظام دفاع می‌کردی و می‌کنی. برای مثال در آن سال‌ها با شعار «پاسداران را به سلاح سنگین مسلح کنید» که بسیار شایسته و برای ما راهگشا بود. ولی خوب با این حال سیاست ایجاب می‌کرد که حتا شما را از میدان سیاست دور کنیم. تو فرار کردی و چه خوب شد که جان خودت را نجات دادی و اکنون هستی که مرهمی بر دردم بگذاری.

فرخ جان، ای کاش در کنارم بودی و از استعداد و راه و روش سیاسی تو در جهت ماندگاری این نظام بهره می‌بردم. البته هم اکنون نیز در مورد مصاحبه‌ها و تحلیل‌هایت با آقامجتبی بحث و گفتگو می‌کنیم و یقین داشته باش که هر آنچه را که در لفافه به من می‌گویی مورد تعمق قرار می‌دهم و اگر در آشکار از تو و رفقای حزبی‌ات دفاع نمی‌کنم به دلیل معذوراتی است که خودت فائق بدان هستی.

من بسیار خوشحالم که نه تنها نسبت به گذشته و اعمال در مورد حمایت از نظام «ابراز تأسف و شرمساری و پشیمانی نکرده‌ای، بلکه بسیاری از شما هنوز همان سیاست‌ها و رفتار پیشین را در پوشش و حجابی تازه در خارج از کشور تکرار و تبلیغ و ترویج می‌کنید» (۲). این روند فعالیت تو در اپوزسیون مرا به یاد آن ضرب‌المثل خودمان می‌اندازد: برادر گوشت برادر را می‌خورد ولی استخوانش را دور نمی‌ریزد!

من از شهامت تو خوشم می‌آید، با وجود اینکه هر وقت از ما تعریف می‌کنی، حتا دوستان قدیمی‌ات هم به تو پرخاش می‌کنند ولی میدان را خالی نمی‌کنی. میدانی که حمایت‌های تو و همفکرانت در خارج کشور، کمک بزرگی به حفظ نظام می‌کند. شنیده‌ام که «اتاق فکر» تشکیل داده‌اید و هر طور که شده برای بقای ما تلاش می‌کنی هر چند که به نام «فتنه سبز» است ولی مهم نیست. همین قدر که خود و دیگران!! در در گناه همه فجایعی که رخ می‌دهد با من شریک می‌دانی برای من کافی است. اما در حال حاضر مصلحت را در این می‌بینیم که این «سران فتنه» و «خواص بی‌بصیرت» در حاشیه بمانند، چون حفظ نظام از همه چیز مهم‌تر است.

اگر به سخنرانی اخیر من گوش داده باشی گفتم که الآن حکومت من یکدست شده، مشکل اختلاف سلیقه هست که آن نیز قابل حل است، ولی فکر من راحت است و همه به نوعی از سیاست‌های من جانبداری می‌کنند. در نامه‌ات اشاره کرده بودی که خامنه‌ای پرستان در هر فرصتی که شما به صحنه می‌آید صحنه را با شعار «گوش به فرمان توایم خامنه‌ای» می‌آرایند و رؤسای مقننه و قضائیه هر شبانه‌روز همگان را، نه به تبعیت از قانون، که به تبعیت از رهبری فرا می‌خوانند و در حکومت، باور غالب این است که حکم رهبر، حکم قانون دارد و باید مطاع باشد. به یقین که درست اشاره کردی و جز این هم انتظار ندارم چون بی‌جهت لقب «امام» به من نداده‌اند. خواهشی که از تو دارم این است که پس از من سعی کنی هوای آقامجتبی را داشته باشی و همان‌طور که به من گوشزد می‌کنی ایشان را نیز دریابی. بد نیست که در گفت‌وگوها و نامه‌های آتی کمی وجود و حضور آقامجتبی را مطرح کنی تا کم‌کم در صحنه سیاسی کشور مطرح شود. سعی کن همواره به گونه‌ای عمل کنی که فتنه‌گران شعارهای ساختارشکن ندهند تا باعث فروپاشی بیت من شوند. مبدا بلایی که سر «بن علی» آمد سر ما بیاید! در طول این چندین سال وجود تو و یاران همفکر یکدیگر از موانعی بوده که بر سر راه تشکیل یک آلترناتیو قوی در مقابل ما قرار گرفته، همین‌طور ادامه بدهید و همیشه مانع حرکت اپوزسیون واقعی بر علیه ما شوید.

در ضمن نامه بعدی‌ات را نیز خواندم، خیلی با احساس بود و عکس مظلومانه‌ای هم ضمیمه نامه‌ات کرده بودی، خوششان آمد!



دلگیر شده‌ای که مبدا رفقاییت از سازمانت اخراجت کنند، نترس تو باید با همان سیاستی که تا کنون داشته‌ای پیش بروی و در سازمان و آن دیگری «اتحاد جمهوری خواهان» بمانی و آنها را نیز همچون خودت به این باور برسانی که سرمایه نظام جمهوری اسلامی «اعتماد ملی» است. پس وجود تو در هر دو لازم است و سعی کن مثل من خواص بی‌بصیرت را از هر دو بیرون کنی. تو و دوستانت باید پراکندگی در اپوزیسیون را هر چه بیش‌تر دامن بزیند، چه که اتحاد همه اینها حفظ نظام را به خطر می‌اندازد.

خودت بهتر می‌دانی که «نوری‌زاد» نمک خورد و نمکدان را شکست، ولی من وقعی به نامه‌های او و دیگران نمی‌گذارم، چون اینها مهره‌های سوخته هستند و تو را پاک‌تر از همه اینها می‌دانم. اینها همه به من خیانت کردند و خواهان نابودی من و بیت من هستند و همان‌طور که به درستی گفتم «فردوست‌ها در کنار من بسیارند». در ضمن فرخ جان هیچ اشکالی ندارد که من هم آریامهر باشم، آن هم با عمامه، سلطنت، سلطنت است، چه با تاج و چه با عمامه! ما که بدمان نمی‌آید.

در ضمن باید اضافه کنم که علم روانشناسی‌ات هم قابل تحسین است و چه استادانه درباره خطای باصره خاص ایرانی و نیز علت خودکشی پسر شاه اظهار نظر کردی!

فرخ جان، پسر! می‌دانم که میدان را خالی نمی‌کنی، به فرض هم اگر چنین شد، بلافاصله تشیکلات دیگری از نیروهای طرفدار خودت ایجاد کن و سعی کن که همیشه در سطح اپوزیسیون مطرح باشی. چون همان‌طور که به درستی اشاره کردی، درد همه ما مشترک است، چه حکومتیان و طرفداران حکومت و چه مخالفان. سفارش کردم که دورادور مواظبت باشند که خدای ناکرده و ان‌شاءالله صدمه‌ای نبینی.

آنچه که در پایان برای گفتن دارم این است که شعر زیبایی را که در بالای نامه‌ات نوشته بودی به خودت تقدیم می‌کنم و التماس دعا دارم:

«ای که دستت می‌رسد کاری بکن
پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار» [سعدی]

دوستدارت
سید علی خامنه‌ای

ی. صفایی
۲۷ ژانویه ۲۰۱۱

*** پاورقی ***

(۱) گفتاری از علیرضا نوری‌زاده در یکی از برنامه‌های تلوزیونی

(۲) مسعود نقره‌کار: «تکرار تراژدی»، بخش نخست، در تاریخ ۲۴ دی ۱۳۸۹ - ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱

لینک نامه آقای نگهدار با عنوان: «آقای خامنه‌ای! فردوست‌ها دارند از شما آریامهر می‌سازند»:

http://www.negahdar.net/index.php/article/2011-01-12_1929

*** منع ***

http://www.azadi-b.com/J/2011/01/post_119.html



نامه سرگشاده ۱۳۲ نفر از روشنفکران و نویسندگان جهان به خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۸۹

متن انگلیسی (English Text)

132 Intellectuals Call on Supreme Leader to Release Ebrahim Yazdi and Prisoners of Conscience

The Supreme Leader, Ayatollah Sayed Ali Khamenei,

January 24, 2011

We are writing to appeal to you for the immediate and unconditional release of Dr. Ebrahim Yazdi and all prisoners of conscience in the Islamic Republic of Iran whose sole offense is to speak out peacefully against the policies of your government. Their detention and abuse is an unjustifiable violation of internationally accepted norms of human rights and international law and is surely an affront to all religions that are based on the principles of justice, legality, and compassion. Furthermore, the detention of these prisoners of conscience is in violation of Iran's own constitution and laws as well as Iran's international obligations under the Universal Declaration of Human Rights and the International Covenant of Civil and Political Rights, both of which the Islamic Republic of Iran has formally endorsed.

Ebrahim Yazdi is a man of honor who has for over 60 years devoted his life to democratic reforms in Iran and the promotion of respect for human rights throughout the Muslim world. Before the revolution, for two decades, he lived in exile where he worked tirelessly to expose the abusive rule of the Pahlavi monarchy. After the 1979 Revolution, he served with dignity and loyalty as Iran's Foreign Minister under Prime Minister Mehdi Bazargan. While in office, these two exceptional political leaders, opposed on principle the summary and arbitrary executions of enemies of the Iranian regime being carried out at that time. They later resigned in protest against the seizure of the US embassy in November 1979. Ebrahim Yazdi is today the Secretary-General of the Freedom Movement of Iran (Nehzat-e Azadi Iran). He and the Freedom Movement have unequivocally insisted that their activities rely only on legal and non-violent methods of political opposition. He opposed the continuation of the war with Iraq after the expulsion of Iraqi forces from Iranian territory in 1982. As a believer in national reconciliation he has devoted himself to dialogue and mutual respect between Iran's various political and social groups and has championed social and political reform and minority rights. For over thirty years, Ebrahim Yazdi has been a voice for moderation inside Iran, rejecting all initiatives by Iran's governing elites that lead to violence, cause enmity within the society, and involve denials of human dignity. He has bravely criticized illegal government actions and the concentration of power in the hands of a few.

Dr. Yazdi has been arrested three times since the 2009 presidential election in Iran. At the time of his most recent arrest on October 1, 2010, he was attending a prayer service in a private house in the city of Isfahan. Police violently attacked the home and took him and several others into custody under the pretext that this was "an unauthorized prayer service". Ebrahim Yazdi is now 80 years of age and in poor health. Indeed, at the age of 80, Dr. Yazdi is the oldest political prisoner in Iran and one of the oldest captives held anywhere in the world. Your government has subjected him to repeated and lengthy imprisonment as well as debilitating interrogations, definitely contributing to his need for emergency open heart surgery. Continued imprisonment may result in further severe deterioration in his health.

We respectfully appeal to you to instruct your government to release Ebrahim Yazdi and all other non-violent prisoners of conscience in Iran, including Nasrin Sotoodeh, Mohammad Nourizad, Mostafa Tajzadeh, Abdullah Momeni, Majid Tavakkoli, Farid Taheri, Emad Bahavar, Bahareh Hedayat, Jafar Panahi, Leila Tavassoli, Mahdiyeh Golroo, Mohsen Mirdamadi, Feizullah Arab Sorkhi, Emadeddin Baghi, Mansour Osanloo, Issa Saharkhiz, Masoud Bastani, Ahmad Zeidabadi, Hoda Saber, Nazanin Khosravani, Mohsen Safaii Farahani, Reihaneh Tabatabai, Sajedeh Kinoush Rad, Mohsen Aminzadeh, Abdollah Ramazanzadeh, Farzaneh Roustaii, Mehdi Mahmoodian, Zhila Bani Yaghoob, Bahman Ahmadi Amoui, and Fariborz Rais Dana.

We appeal to you to end this disregard for human rights that will eventually destroy all trust between your government and Iran's citizens and block national dialogue and reform through reliance on the democratic institutions and practices of civil society. Wherever normal political activities of citizens is prevented and punished, other less peaceful means of change become inevitable. The regime of the late Shah of Iran is a telling example of the political consequences of



such a degeneration of the Iranian governing process. Against all odds, with admirable courage, and at great human sacrifice, the people of Iran were ultimately successful in removing Shah's powerful, yet abusive regime. The goal of the Iranian Revolution was to realize its inspiring vision of independence, freedom, constitutional governance, and popular sovereignty. Again, we appeal to you to release all prisoners of conscience in your prisons and to start a forthright dialogue with the Iranian people to bring that noble vision back to life and turn it finally into a reality. The people of Iran deserve nothing less.

Richard Falk

Albert G. Milbank Professor of International Law Emeritus, Princeton University

Research Professor, Global Studies, University of California-Santa Barbara

A copy was sent to:

Ayatullah Ali Akbar Hashemi Rafsanjani, Head of the Assembly of Experts and Expediency Council, Islamic Republic of Iran

Ayatullah Sadeq Larijani, Head of Judiciary, Islamic Republic of Iran

Dr. Mahmood Ahmadinejad, President, Islamic Republic of Iran

Dr. Ali Larijani, Speaker of the Majlis, Islamic Republic of Iran

Mr. Mohammad Khazaei, Permanent Representative of the Islamic Republic of Iran in the United Nations

Appeal's Supporting Names and Signatures:

Douglas Allen

Professor of Philosophy, University of Maine

Alice Amsden

Barton L. Weller Professor of Development Economics, MIT

Abdullahi Ahmed An-Na'im (from Sudan)

Charles Howard Candler Professor of Law, Emory University School of Law

Kwame Anthony Appiah

Laurance S Rockefeller University Professor of Philosophy and the University Center for Human Values, Princeton University; President, PEN American Center; Chair, Board of Officers, American Philosophical Association

Sibylle Appuhn-Radtke

Professor for the History of Arts, University of Erlangen, Germany

Andrew Arato

Professor in Political and Social Theory, New School for Social Research

Stanley Aronowitz

Distinguished Professor of Sociology, CUNY Graduate Center

Talal Asad

Distinguished Professor of Anthropology, Graduate Center, City University of New York

Anthony Barnett

Founder, Open Democracy

Robert N. Bellah



Professor of Sociology, Emeritus, University of California, Berkeley

Ronald Beiner
Professor of Political Science, University of Toronto

Seyla Benhabib
Eugene Meyer Professor of Political Science and Philosophy Yale University

Richard J. Bernstein
Vera List Professor of Philosophy, New School for Social Research

Michael Bérubé
Paterno Family Professor in Literature, Director, Institute for the Arts and Humanities,
The Pennsylvania State University

Michael Bordt
President of the Munich School of Philosophy, Germany

Rony Brauman
Professeur at Sciences Po (Paris), former president of MSF (France)

Stephen Eric Bronner
Distinguished Professor of Political Science, Rutgers University

Rainer Brunner
Directeur de recherche, CNRS, Paris, France

Ian Buruma
Henry R. Luce Professor, at Bard College, New York

Charles E. Butterworth
Emeritus Professor, University of Maryland

Craig Calhoun
University Professor of the Social Sciences, Director, Institute for Public Knowledge, New York University

Craig Campbell
Director and Professor, Public Safety Management Program, St. Edward's University

Richard Caplan
Professor of International Relations
Director, Centre for International Studies, Department of Politics and International Relations, University of Oxford

Jose Casanova
Professor of Sociology and Senior Fellow Berkley Center for Religion, Peace, and World Affairs, at Georgetown University

Peter Chelkowski
University Professor

Partha Chatterjee
Professor of anthropology, Columbia University, New York

Noam Chomsky
Institute Professor (retired), MIT, Cambridge MA, USA

Simon Critchley
Chair Department of philosophy, New School for Social Research, New York

Fred Dallmayr



Chair and Professor of Philosophy and Political Science, Senior Fellow of the Kroc Institute for International Peace Studies, University of Notre Dame

Joyce Davis,

President of the World Affairs Council of Harrisburg and an independent journalist and media consultant

Ariel Dorfman

Author, Distinguished Professor, Duke University

Shadia Drury

Professor of Philosophy, University of Regina

Martín Espada

Professor of English, University of Massachusetts-Amherst

John L. Esposito

University Professor and Founding Director, Prince Alwaleed Bin Talal Center for Christian-Muslim Understanding, George Town University

Roxanne L. Euben

Ralph Emerson and Alice Freeman Palmer Professor of Political Science, Wellesley College

Michel Feher

Writer

Patrick Franke

Professor of Islamic Studies, University of Bamberg, Germany

Edward Friedman

Professor, Department of Political Science, University of Wisconsin, Madison

Johan Galtung

Founder TRANSCEND, Professor of Peace Studies

Robert Gassmann

Prof. em. of Chinese Studies, University of Zurich, Switzerland

Todd Gitlin

Professor of Journalism and Sociology, Chair, Ph. D. Program in Communications, Columbia University

Jürgen Habermas

Philosopher and Social Thinker

Gerd Haefner

Professor of Philosophy, Munich School of Philosophy, Germany

Michael Hainz

Institute of Societal Politics, Munich School of Philosophy, Germany

Thomas Harrison

Co-Director, Campaign for Peace and Democracy

W. D. Hart

Professor of Philosophy, University of Illinois at Chicago

Seamus Heaney

Professor, Previously Teaching at Harvard

Sonja Hegasy

Vice-Director of the Center of the Modern Orient, Berlin, Germany



David Held
Graham Wallas Professor of Political Science, LSE, United Kingdom

Dick Howard
Distinguished Professor of Philosophy, SUNY at Stony Brook

Elizabeth Shakman Hurd
Assistant Professor, Department of Political Science, Northwestern University

David B. Ingram
Professor of Philosophy, Loyola University Chicago

Mark Juergensmeyer
Director Orfalea Center for Global and International Studies University of California, Santa Barbara

M.H. Kaldor
Prof. of Global Governance, London School of Economics

Otto Kallscheuer
Political Philosopher, University of Sassari, Italy

John Keane
Professor of Politics at the University of Sydney and the Wissenschaftszentrum Berlin (WZB)

Thomas Keenan
Professor, Bard College

Rashid Khalidi
Edward Said Professor of Arab Studies Department of History, Columbia University

Anke von Kügelgen
Professor of Islamic Studies, University of Bern, Switzerland

Mirjam Künkler
Assistant Professor in Near Eastern Studies, Princeton University

Timur Kuran
Professor of Economics and Political Science and Gorter Family Professor of Islamic Studies, Duke University

Ernesto Laclau
Emeritus Professor at Essex University, UK

Joanne Landy
Co-Director, Campaign for Peace and Democracy

Robert D. Lee
Professor of Political Science, Colorado College

Jesse Lemisch
Professor Emeritus, History, John Jay Coll of Criminal Justice, CUNY

Zachary Lockman
Professor of Middle Eastern and Islamic Studies and of History, New York University

Claudio Lomnitz
Campbell Family Professor of Anthropology, Columbia University

Steven Lukes
Professor of Sociology at New York University



Cecelia Lynch

Professor of Political Science, and Director, Center for Global Peace and Conflict Studies, UC Irvine

Alan Macfarlane, F.B.A .

Professor of Anthropological Science, Emeritus, University of Cambridge

Mahmood Mamdani

Professor and Director, Makerere Institute of Social Research, Makerere University, Kampala, Uganda and Herbert Lehman Professor of Government, Columbia University, New York

Ulrika Mårtensson

Associate professor, Religious studies, The Norwegian University of Science and Technology

Brinkley Messick

Professor of Anthropology, Columbia University

Pankaj Mishra

Writer

Tariq Modood, MBE, AcSS

Professor of Sociology, Politics and Public Policy, Director, University Research Centre for the Study of Ethnicity and Citizenship and Founding Co-editor of Ethnicities (Sage), University of Bristol, UK

Ebrahim Moosa

Associate Professor of Islamic Studies, Department of Religion, Duke University

Rosalind Morris

Professor, Anthropology, Columbia University

Chantal Mouffe

Professor and Director of the Centre for the Study of Democracy, University of Westminster, London

Johannes Müller

Prof. Dr., Institute for Social and Development Studies (Institut für Gesellschaftspolitik) at the Munich School of Philosophy, Germany

Anne Norton

Professor of Political Science, University of Pennsylvania

Claus Offe

Dr. rer. pol. Dr. h. c. Claus Offe, Dipl.-Soz., Professor em. of Political Science Hertie School of Governance, Berlin, Germany

Friederike Pannewick

Professor of Arab Studies, Center for Near and Middle Eastern Studies, Universität Marburg, Germany

Philip Pettit

L.S.Rockefeller University Professor of Politics and Human Values, Princeton University

Philip Pettit

Center for Advanced Study in Behavioral Sciences, Stanford University

Katha Pollitt

Writer

Noah Porter

Professor Emeritus of Philosophical Theology, Yale University, Senior Fellow, Institute for Advanced Studies in Culture, University of Virginia



Hilary Putnam
University Professor Emeritus, Harvard University

Joanne Rappaport
Professor, Department of Anthropology, Georgetown University

Joseph Raz
Thomas M. Macioce Professor of Law at Columbia Law School

Stefan Reichmuth
Professor of Islamic Studies, University of Bochum, Germany

David Rieff
Writer

Maurus Reinkowski
Professor of Islamic Studies and the History of the Islamic Peoples, University of Basel, Switzerland

Friedo Ricken
Professor em. of Philosophy at Munich School of Philosophy and University of Salzburg

William R. Roff
Professor Emeritus of History, Columbia University, New York
Hon. Professorial Fellow, Islamic & Middle Eastern Studies, University of Edinburgh

Jonathan Rosenbaum
Visiting Professor at Virginia Commonwealth University

Stephan Rosiny
German Institute of Global and Area Studies (GIGA), Institute of Middle East Studies, Hamburg, Germany

Sara Roy
Senior Research Scholar, Center for Middle Eastern Studies, Harvard University

Sharon Stanton Russell, BA, MA, MPA, PHD
Research Affiliate at Center for International Studies, Massachusetts Institute of Technology, and, in 1974-1975

Academic Year, Consultant for Manpower Policy, Planning and Evaluation of the Kavar Village Health Worker Project, from the Department of Community Medicine, Pahlavi University School of Medicine, Shiraz, Iran

Alfred Stepan
Wallace Sayre Professor of Government, Columbia University

Malise Ruthven, Ph.D.
independent researcher and writer based in London UK

Joe Sacco
Cartoonist

Saskia Sassen
Robert S. Lynd Professor of Sociology, Department of Sociology, Columbia University

Reinhard Schulze
Professor of Islamic Studies, University of Bern, Switzerland

Christoph Schumann
Professor for Politics and Contemporary History of the Middle East, University of Erlangen, Germany

Jillian Schwedler
Associate Professor and Honors Program Director Department of Political Science, University of Massachusetts



Richard Sennett
School Professor of Sociology, emeritus, The London School of Economics

Martin Shaw
Professorial Fellow in International Relations and Human Rights, Roehampton University, London

Research Professor of International Relations, Sussex University

Samer S. Shehata
Assistant Professor of Arab Politics, Center for Contemporary Arab Studies

Edmund A. Walsh School of Foreign Service, Georgetown University

David Schweickart
Professor of Philosophy, Loyola University Chicago

Tamara Sonn
Wm. R. Kenan Professor of Humanities, Department of Religious Studies, College of William & Mary

Gayatri Chakravorty Spivak,
University Professor in the Humanities, Columbia University

Christian Steineck
Professor of Japanese Studies, University of Zürich, Switzerland

Alfred Stepan
Wallace Sayre Professor of Government, Columbia University

Jeffrey Stout
Professor of Religion, Princeton University

Charles Taylor
Professor Emeritus of Philosophy at McGill University

Mary Ann Tetreault
Cox Distinguished Professor of International Affairs, Trinity University

Justin Tiwald
Assistant Professor of Philosophy, San Francisco State University

Chris Toensing
Executive Director, Middle East Research and Information Project

Michael J. Thompson
Professor, William Paterson University

Andreas Trampota
Munich School of Philosophy, Germany

Stephen Van Evera
Ford International professor of Political Science, MIT

Johannes Wallacher
Professor for Social Sciences, Economics and Ethics, Munich School of Philosophy, Germany

Michael Walzer
Professor (emeritus) of Social Science at the Institute for Advanced Study, Princeton, co-editor of Dissent magazine

Wolfram Weisse



Director of the Academy of World Religions, University of Hamburg, Germany

Cornell West
Professor of Sociology, Princeton University

Stefan Wild
Professor em. of Semitic Languages and Islamic Studies, University of Bonn, Germany

Nicholas Wolterstorff
Noah Porter Professor Emeritus of Philosophical Theology, Yale University; and Senior Fellow, Institute for Advanced Studies in Culture, University of Virginia

Reinhard Zintl
Professor of Political Studies, University of Bamberg, Germany

Michael Zirinsky
Professor of History, Boise State University

Slavoj Zizek
Co-Director, International Institute for Humanities, Birkbeck School of Law, University of London

Sami Zubaida
Emeritus Professor of Politics and Sociology, Birkbeck, University of London

*** منع ***

<http://persian2english.com/?p=19458>



ترجمه فارسی

ترجمه‌شده توسط وبسایت «تحول سبز»

دکتر ابراهیم یزدی و همه زندانیان سیاسی را آزاد کنید!

ما از شما درخواست پایان دادن به نادیده گرفته شدن اصول حقوق بشر که در نهایت، باعث از بین رفتن اعتماد بین دولت و ملت ایران و مسدود شدن گفتمان ملی و اصلاح از طریق اتکا به نهادها و سازمان‌های دموکراتیک در جامعه مدنی خواهد شد، را داریم

مقام رهبری، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای

ما بدین وسیله درخواست تجدید نظر برای آزادی فوری و بی قید و شرط دکتر ابراهیم یزدی و همه زندانیان سیاسی و عقیدتی در جمهوری اسلامی ایران که تنها جرم آنها اعتراض صلح‌آمیز در برابر سیاست‌های دولت شما بوده است را داریم. بازداشت و تجاوز به حقوق آنها نقض غیر قابل توجیه اصول و روابط پذیرفته‌شده بین‌المللی از طرف حقوق بشر و قوانین بین‌المللی است و قطعاً بی‌حرمتی به همه ادیانی است که بر اساس اصول عدالت، رعایت قوانین، و شفقت هستند. علاوه بر این، ادامه بازداشت این زندانیان عقیدتی، نقض آشکار قانون اساسی و همچنین تعهدات بین‌المللی ایران تحت اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی است، که هر دو از طرف جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناخته شده‌اند.

ابراهیم یزدی، انسان والایی است که بیش از ۶۰ سال زندگی خود را به اصلاحات دموکراتیک در ایران و ترویج احترام به حقوق بشر در سراسر جهان اسلام اختصاص داده است. دو دهه قبل از انقلاب، ابراهیم یزدی در تبعید، زندگی خود را وقف افشاکاری در مورد حکومت ستمگر سلطنتی پهلوی کرده است. پس از انقلاب سال ۱۹۷۹ ایشان به عنوان وزیر امور خارجه ایران در کابینه نخست‌وزیری مهدی بازرگان با عزت و وفاداری فراوان خدمت کردند. در زمان خدمت، این دو رهبر سیاسی، مخالفت اصولی خود را با اعدام‌های خودسرانه و شتابزده مخالفان رژیم وقت ایران در آن زمان را مطرح کردند. و نهایتاً پس از اشغال سفارت ایالات متحده در نوامبر ۱۹۷۹ استعفای خود را اعلام داشتند.

در حال حاضر ابراهیم یزدی دبیر کل حزب نهضت آزادی ایران است. ایشان و اعضای حزب نهضت آزادی ایران باور دارند که فعالیت‌های سیاسی‌شان بدون قید و شرط در چهارچوب قانون و منش‌های مسالمت‌آمیز بوده است. نهضت آزادی و دکتر یزدی در سال ۱۹۸۲ با ادامه جنگ با عراق پس از خروج نیروهای عراقی از خاک ایران مخالفت خود را ابراز کرد. به عنوان یک فرد که معتقد به آشتی ملی است او تمام وقت خود را صرف ایجاد شرائط گفتگو و احترام متقابل در میان گروه‌های مختلف ایران اعم از سیاسی و اجتماعی و دفاع از اصلاحات سیاسی اجتماعی و حقوق اقلیت‌ها کرده است. بیش از سی سال است که ابراهیم یزدی، مظهر اعتدال در داخل ایران بوده و پیوسته مخالفت خود را نسبت به اقدامات خشونت‌آمیز بعضی از دولتمردان که منجر به دشمنی در جامعه، و نقض کرامت انسانی می‌گردد اعلام داشته است. او با شجاعت منتقد اقدامات غیرقانونی دولت و تمرکز قدرت اجرایی در دست عده‌ای محدود است.

دکتر یزدی پس از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۹ سه بار در ایران دستگیر شد. دستگیری اخیر ایشان در تاریخ اول اکتبر ۲۰۱۰ در حالی صورت گرفت که او برای انجام مراسم نماز در منزل شخصی یکی از دوستان در شهر اصفهان شرکت کرده بود. نیروهای امنیتی با یورش وحشیانه به منزل، ایشان و چند نفر از مهمانان را به بهانه غیرقانونی بودن مراسم نماز بازداشت کردند. ابراهیم یزدی با داشتن ۸۰ سال سن در شرائط جسمانی وخیم و تأسف‌باری به سر می‌برد. در واقع در سن ۸۰ سالگی، دکتر یزدی مسن‌ترین زندانی سیاسی در ایران و حتا در جهان است. دولت شما ایشان را به حبس‌های مکرر و طولانی و همین‌طور بازجویی‌های متعدد که باعث ناتوانی جسمانی‌شان شده، قرار داده است که این شرائط ناگوار قطعاً منجر به نیاز ایشان برای عمل جراحی قلب باز شده است. ادامه این بازداشت قطعاً به وخامت بیش‌تر سلامتی وی منجر خواهد شد.

احتراماً از شما تقاضا داریم دستور آزادی ابراهیم یزدی و کلیه زندانیانی که اعتراضاتشان خشونت‌آمیز نبوده است، از جمله نسرین ستوده، محمد نوری‌زاد، مصطفی تاج‌زاده، عبدالله مؤمنی، مجید توکلی، فرید طاهری، عماد بهاور، بهاره هدایت، جعفر پناهی، لیلا توسلی، مهدیه گلرو، محسن میردامادی، فیض‌الله عرب‌سرخی، عمادالدین باقی، منصور اسانلو، عیسی سحرخیز، مسعود باستانی، احمد زیدآبادی، هدی صابر، نازنین خسروانی،



محسن صفایی فراهانی، ریحانه طباطبایی، ساجده کیانوش راد، محسن امین‌زاده، عبدالله رمضان‌زاده، فرزانه روستایی، مهدی محمودیان، بهمن احمدی امویی را صادر کنید.

ما از شما درخواست پایان دادن به نادیده گرفته شدن اصول حقوق بشر که در نهایت باعث از بین رفتن اعتماد بین دولت و ملت ایران و مسدود شدن گفتمان ملی و اصلاح از طریق اتکا به نهادها و سازمان‌های دموکراتیک در جامعه مدنی خواهد شد، را داریم. هر زمان که از فعالیت‌های عادی سیاسی شهروندان جلوگیری به عمل آید، روش‌های خشونت‌آمیز اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. رژیم قبلی شاهنشاهی ایران نمونه بارزی از انحطاط استبداد و عاقبت روند فعلی حاکم بر ایران است. در انقلاب ۱۹۷۹ علی‌رغم تمام مشکلات، با شجاعت تحسین‌برانگیز و فداکاری‌های بسیار، مردم ایران در نهایت موفق شدند که رژیم قدرتمند و سرکوبگر شاه را از پای در آورند. هدف اصلی انقلاب ایران تحقق بخشیدن به آرمان‌های الهام‌بخش خود، استقلال، آزادی، و حکومت مبتنی بر قانون اساسی و حاکمیت مردمی بوده است. مجدداً ما از شما درخواست آزادی تمامی زندانیان سیاسی عقیدتی در زندان‌ها و آغاز فصلی نوین در ارتباطات مردمی، برای به تحقق رساندن آرمان‌های انقلاب و به حقیقت رساندن پیش‌های جهانی انقلاب اسلامی را خواستاریم. مردم ایران سزاوار چیزی کم‌تر از این نمی‌باشند.

ریچارد فالک آلبرت جی

استاد بازنشسته قوانین بین‌المللی میلبنک، استاد دانشگاه پرینستون تحقیقات، مطالعات جهانی دانشگاه سانتا باربارا کالیفرنیا

کپی ارسال شده به:

آیت‌الله علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس خبرگان و مجمع تشخیص مصلحت نظام، جمهوری اسلامی ایران

آیت‌الله صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران

دکتر، محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهور، جمهوری اسلامی ایران

دکتر علی لاریجانی، رئیس مجلس، جمهوری اسلامی ایران

آقای محمد خزاعی، نماینده دائم جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل متحد

از جمله امضاء کنندگان این نامه:

Noam Chomsky
Institute Professor (retired), MIT, Cambridge MA, USA

نوام چامسکی

استاد (بازنشسته) مؤسسه، ام ای تی، کمبریج ماساچوست، ایالات متحده آمریکا

Sara Roy
Senior Research Scholar, Center for Middle Eastern Studies, Harvard University

سارا روی

پژوهشگر ارشد مرکز مطالعات خاورمیانه، دانشگاه هاروارد

William R. Roff
Professor Emeritus of History, Columbia University, New York
Hon. Professorial Fellow, Islamic & Middle Eastern Studies, University of Edinburgh

ویلیام آر روف

استاد ممتاز تاریخ، دانشگاه کلمبیا، نیویورک

استادیار برگزیده مطالعات اسلامی و خاورمیانه، دانشگاه ادینبورگ

Kwame Anthony Appiah



Laurance S Rockefeller University Professor of Philosophy and the University Center for Human Values, Princeton University; President, PEN American Center; Chair, Board of Officers, American Philosophical Association

کوامه انتونی آپپیا

استاد فلسفه دانشگاه لورنس اس راکفلر و مرکز ارزش‌های انسانی، دانشگاه پرینستون،

رئیس مرکز امریکایی پی ایی ان؛ رئیس هیأت اجرایی انجمن فلسفی امریکائیان

Robert N. Bellah

Professor of Sociology, Emeritus, University of California, Berkeley

رابرت ان بلا

استاد جامعه‌شناسی، بازنشسته، دانشگاه کالیفرنیا، برکلی

Ronald Beiner

Professor of Political Science, University of Toronto

رونالد بینر

استاد علوم سیاسی، دانشگاه تورنتو

Seyla Benhabib

Eugene Meyer Professor of Political Science and Philosophy Yale University

سیلا بن حبیب

پروفسور یوجین مه یر از علوم سیاسی و فلسفه دانشگاه ییل

Richard Caplan

Professor of International Relations

Director, Centre for International Studies, Department of Politics and International Relations, University of Oxford

ریپارد کپلان

استاد روابط بین‌الملل

مدیر مرکز مطالعات بین‌الملل، گروه سیاست و روابط بین‌الملل، دانشگاه آکسفورد

Jose Casanova

Professor of Sociology and Senior Fellow Berkley Center for Religion, Peace, and World Affairs, at Georgetown University

خوزه کاسانووا

استاد جامعه‌شناسی و کارشناس ارشد مرکز برکلی همکاری ادیان، صلح و امور جهانی، در دانشگاه جورج تاون

Ariel Dorfman

Author, Distinguished Professor, Duke University

آریل دورفمن

نویسنده، استاد ممتاز، دانشگاه دوک

Johan Galtung

Founder TRANSCEND, Professor of Peace Studies

جان گالتنگ

موسس و بینگذار ترنسند، استاد مطالعات صلح

Mirjam Künkler

Assistant Professor in Near Eastern Studies, Princeton University



میرجام کونکلر

استادیار در رشته مطالعات خاور نزدیک دانشگاه پرینستون

Ebrahim Moosa

Associate Professor of Islamic Studies, Department of Religion, Duke University

ابراهیم موسی

دانشیار مطالعات اسلامی، بخش ادیان، دانشگاه دوک

Philip Pettit

L.S.Rockefeller University Professor of Politics and Human Values, Princeton University

فیلیپ پتیت

استاد دانشگاه سیاست و ارزش‌های انسانی ال.ای. راکفکر، دانشگاه پرینستون

Philip Pettit

Center for Advanced Study in Behavioral Sciences, Stanford University

فیلیپ پتیت

مرکز مطالعات پیشرفته در علوم رفتاری، دانشگاه استنفورد

Hilary Putnam

University Professor Emeritus, Harvard University

هیلاری پوتنام

استاد ممتاز بازنشسته دانشگاه، دانشگاه هاروارد

Jeffrey Stout Professor of Religion, Princeton University

جفری استوت

استاد ادیان، دانشگاه پرینستون

Christian Steineck

Professor of Japanese Studies, University of Zürich, Switzerland

استاد مطالعات ژاپن، دانشگاه زوریخ، سوئیس

Christoph Schumann

Professor for Politics and Contemporary History of the Middle East, University of Erlangen, Germany

کریستف اسچومن

استاد سیاست و تاریخ معاصر خاورمیانه، دانشگاه ارلنگن، آلمان

Reinhard Schulze

Professor of Islamic Studies, University of Bern, Switzerland

رین هارد ایچولز

استاد مطالعات اسلامی، دانشگاه برن، سوئیس

Noah Porter

Professor Emeritus of Philosophical Theology, Yale University, Senior Fellow, Institute for Advanced Studies in Culture, University of Virginia

نوح پورتر



استاد بازنشسته فلسفه الاهیات و معارف اسلامی، دانشگاه ییل، عضو ارشد، مؤسسه مطالعات پیشرفته در فرهنگ، دانشگاه ویرجینیا

لیست کامل امضاءکنندگان این نامه: [رجوع شود به متن انگلیسی نامه]

*** منبع ***

وبسایت «تحول سبز»

<http://tahavolesabz.com/item/13074>



نامه محمد علی کلی به خامنه‌ای، ۱۲ بهمن ۱۳۸۹

تاریخ انتشار: ۲۵ اسفند ۱۳۸۹

متن انگلیسی (English Text)

Muhammad Ali appeals for release of two hikers

March 16, 2011

Your Excellency and dear brother,
As Salaam Aliakum.
Inshallah, I pray this letter finds you in good health.

I write you today to ask your mercy for the two men, Josh Fattal and Shane Bauer, who are currently being held by Iranian authorities. I am humbled by the compassion you gave to their young female friend Sarah Shourd, by allowing her to return to her family. I ask the same mercy and compassion be given to them as well.
My last visit to Tehran was some years ago but I remember it as if it were yesterday. The people were so kind and beautiful. Most Americans don't know how warm and welcoming the Iranian people can be. One day, I hope I am able to return to Tehran to stand, greet and be among my Iranian brothers and sisters once again. Perhaps that day will come soon.
Please show the world the compassion I know you have in your heart. Allah is most merciful. I remain your brother in Islam, always.

With much love and respect,
Muhammad Ali

*** منع ***

<http://fredfelleman.wordpress.com/2011/03/16/here-is-the-text-of-the-letter-sent-by-muhammad-ali-to-ayatollah-ali-khamenei-in-iran/>



ترجمه فارسی

ترجمه‌شده توسط عباس خسروی فارسانی

۱۶ مارس ۲۰۱۱

عالیجناب و برادر عزیز

سلام علیکم

إن شاء الله امیدوارم این نامه در صحت و سلامتی به دست شما برسد.

من امروز به شما نامه می‌نویسم تا خواستار رأفت شما درباره این دو مرد، جاشوا فتال و شین باوئر، که اکنون توسط مقام‌های ایرانی زندانی‌اند، گردم. من در مقابل رأفت شما نسبت به دوست جوان آنان، سارا شورد، که به او اجازه دادید نزد خانواده‌اش برگردد، اظهار فروتنی می‌کنم. من تقاضای همان شفقت و رأفت را نسبت به این دو نفر نیز دارم.

آخرین سفر من به تهران، چندین سال پیش بود، اما آن را چنان در یاد دارم که گویا همین دیروز بود. مردم، بسیار مهربان و نیکو بودند. بیش‌تر آمریکائی‌ها نمی‌دانند که مردم ایران تا چه حد می‌توانند مهربان و مهمان‌نواز باشند. امیدوارم یک بار دیگر بتوانم به تهران بازگردم و به برادران و خواهران ایرانی‌ام ادای احترام کنم. شاید آن روز به‌زودی فرا رسد.

لطفاً عطوفتی را که می‌دانم در دل دارید، به جهانیان نشان دهید. خداوند، بزرگ‌ترین بخشنده است. من برای همیشه برادر شما در اسلام خواهم ماند.

با نهایت عشق و احترام

محمد علی

**نامه سرگشاده احمد جلالی فراهانی به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۸۹****«برسد به دست رهبری!»****حقیقت این روزهای تو آهن است؛ زندان است؛ غل و زنجیر و سندان است؛ حقیقت این روزهای تو گلوله است؛ دزدیدن جنازه‌های جوان زندگی است؛ حقیقت این روهای تو خون است؛ و جنونی که مغز جوانان امیدوار را می‌بلعد****تو می‌ترسی و ترست دلیل تمام تیرگی‌های بی‌رحم توست****تو از میرحسین می‌ترسی، چه می‌دانی کاشف فروتن شوکران آزادی است****تو از مردن می‌ترسی بی آنکه بدانی سال‌هاست که مرده‌ای****تو همان روزی مردی که آن رسوایی خرداد را خلق کردی****اینک قرن‌ها از مرگ تو می‌گذرد که مرگی از این‌سان که تو زنده‌ای، هرگز به جاودانگی نخواهد نشست****آری مقام معظم! تو از فردا می‌ترسی؛ از فردایی که می‌ترسی تا بیاید؛ و فردایی که می‌آید؛ فردایی که سبز است؛ سپید است؛ سرخ است؛ به خون صانع ژاله؛ به خون سهراب؛ به خون محمد مختاری و کشتگان کهریزک؛ فردایی که همین نزدیکی است؛ بی آهن و گلوله. باش تا فردا برسد!**

حقیقت این روزهای تو آهن است؛ زندان است؛ غل و زنجیر و سندان است؛ حقیقت این روزهای تو گلوله است؛ دزدیدن جنازه‌های جوان زندگی است؛ حقیقت این روهای تو خون است؛ و جنونی که مغز جوانان امیدوار را می‌بلعد؛ مغز ژاله را، محمد مختاری را. حقیقت تو این روزها ترسیدن است؛ ترسیدن! ترس، ترس، و باز هم ترس! گمان ندارم که صانع ژاله را گلوله‌های تو از پا در آورده باشد. این ترس تو بود که او را به کشتن داد. همان ترسی که جنازه‌اش را ربود، که تو می‌ترسی. تو از ما می‌ترسی. از پیکرهای گلوله‌خورده ما می‌ترسی. از صدای ما می‌ترسی. تو از ما می‌ترسی و جنازه‌هایمان؛ که بیدارند و جاودان؛ چونان که ژاله؛ چونان که محمد مختاری؛ چونان که سهراب و ندا و محسن روح‌الامینی. تو از ما می‌ترسی و می‌دانی که ما بشماریم.

تو می‌ترسی و تمام ردالت‌های تسکین ترس‌هایت هم نیست. تو از ما می‌ترسی و ترسیدن تو مصیبت این روزهای ماست. تو از ۲۵ بهمن ترسیده بودی که محمد مختاری را به گلوله کشتی. تو از ۲۵ بهمن ترسیده بودی که جنازه‌اش را بی اجازه پدر و مادرش به خاک سپردی و برای تابوت خالی‌اش گریه کردی. چونان قصابی که به خاموشی قناری کوچکی می‌گیرد. تو می‌ترسی و تمام سلاخی‌هایت هم تسکین ترس‌هایت نیست. تو می‌ترسی و ترست دلیل تمام تیرگی‌های بی‌رحم توست. تو که شریعتمداری‌ها طلایه‌دار قلمت هستند و طائب‌ها و نقدی‌ها فرماندهان بی‌لشگرت. تو که سعید مرتضوی‌ها را ذوالفقار خود می‌خوانی و احمدی‌نژادها را بر می‌کشی تا مبادا ترس‌هایت برملا گردند. تو که از صمیمی‌ترین یاران هم می‌ترسی و رفاقت ۶۰ ساله‌ات با هاشمی‌ها را در مسلخ جنون قدرت، سلاخی می‌کنی. تو می‌ترسی. تو ای مقام معظم، از همه چیز و همه کس می‌ترسی. تو از همه چیز و همه کس می‌ترسی و از میرحسین موسوی بیش‌تر. چه می‌دانی که چه شیرآهن کوه‌مردی است. چه می‌دانی که چه استوار انسانی است. تو از میرحسین می‌ترسی، چه می‌دانی کاشف فروتن شوکران آزادی است. تو از میر ما می‌ترسی، چه می‌دانی در برابر تندر آدمک‌هایت می‌ایستد و چراغ خانه سرزمینم را روشن می‌کند و ایستاده می‌میرد.



تو از میرحسین موسوی می ترسی و این تمام حقیقت این روزهای توست. تو از میرحسین موسوی می ترسی و آهن کشیدن هایت به در و دیوار خانه اش هم علاج این همه ترسیدن تو نیست. تو از میر ما می ترسی و تمام جلادت و قساوتت، دیوارک های ناپایداری است که از ترس های ناپیدایت محافظت می کنند. تو می ترسی و ترس هایت را باور نمی کنی. تو می ترسی. تو از مردن می ترسی بی آنکه بدانی سال هاست که مرده ای. تو مرده ای و در بستری از ترس های ناپیدای دیکتاتوری جائر تشییع شده ای. تو همان روزی مُردی که منتظری را به حصر کشاندی. تو همان روزی مردی که فروهرها را با چاقو شمع آجین کردی. تو همان روزی مردی که پوینده و مختاری را به دست جلادان گمنامت سپرده ای. تو همان روزی مردی که جنایت هجدهم تیرماه ۱۳۷۸ را تنها به دزدیده شدن ریش تراشی مکافات کردی. تو همان روزی مردی که عبدالله نوری ها را به زندان غرور و تکبر در بند کردی. تو همان روزی مردی که رئیس جموری ناهمگون از طوفان اضطراب تو پا به هستی سرزمین سیاست ما گذاشت. تو همان روزی مردی که آن رسوایی خرداد را خلق کردی. تو همان روزی مردی که خون از دهان ندا و سهراب به تمام تاریکی های بی رحم غرور و ترس های فروخورده ات شتک [شتک: ترشح] زد. تو همان روز مردی که کشتگان کهریزک در قربانگاه خداوندگاری هایت سر به نیست شدند. و اینک قرن ها از مرگ تو می گذرد که مرگی از این سان که تو زنده ای، هرگز به جاودانگی نخواهد نشست. و اینک تو مرده ای و سرنوشت تو را فرومایگانی رقم می زنند که به فرمان تو، ما را می کشند. کاسه لیسانی که مدال افتخارشان تملق های تهوع آوری است که لالایی شب های ترس زده و پر از بی خوابی ات گشته اند. فرومایگان کوتاه قامتی که چون تو، از ما و میر ما می ترسند و تمام هنرشان دیواری است از آهن که به اندیشه خود می کشند که این دیوار آهنی، چشم بندی است که به چشمان تو می کشند تا مبدا حقیقت هراس خورده پر از ترست را دیده باشی.

حقیقت این روزهای تو آهن است مقام معظم! حقیقت این روزهای تو نماز جمعه های جنتی است؛ تباهی است؛ صادق لاریجانی است؛ سیاهی است؛ فحاشی های احمد خاتمی است؛ ویرانی است؛ گنده گویی های علم الهدی و یزدی است؛ حیرانی است؛ و بلاهت های مصباح یزدی؛ سرگردانی است.

آری مقام معظم! تو از فردا می ترسی؛ از فردایی که می ترسی تا بیاید؛ و فردایی که می آید؛ فردایی که سبز است؛ سپید است؛ سرخ است؛ به خون صانع ژاله؛ به خون محمد مختاری و کشتگان کهریزک؛ فردایی که همین نزدیکی است؛ بی آهن و گلوله. باش تا فردا برسد!

**نامه سرگشاده فرهاد جعفری به خامنه‌ای، ۴ اسفند ۱۳۸۹**

توضیح: مطالبی که در این نامه در کروش، []، قرار گرفته، جزء خود متن نامه است.

«آیا این، راه نجات بشریت است؟!»

در پیش از انقلاب و قبل از آنکه اشراف‌سالاران مذهبی بر کشورمان حاکم شوند، جامعه ایرانی، هرگز با چنین وضعیت دردآور و تأسفباری، که موجد و مولد بسیاری بحران‌های اقتصادی و فرهنگی و اخلاقی دیگر نیز هست، روبه‌رو نبوده و چنین وضعیت غم‌انگیزی را تجربه نکرده است

ایرانیان، جزو افسرده‌ترین مردمان جهان بوده و یکی از «بالاترین میزان مصرف داروهای افسردگی و روحی» نیز متعلق به آنان است

بیش از آنکه حضرت‌تعالی درباره «وضع تلخ و تحمل‌ناپذیر موجود» مسؤول باشید، آن «ساختار حقوقی غیرمنصفانه» ای مسؤول و مقصر است که عملاً، هیچ راه چاره‌ای جز تبعیت شما (و هر ولی فقیه دیگری) از «منافع، خواست و اراده نظم الیکارشیک» باقی نمی‌گذارد و نمی‌گذارد

«ساختار حقوقی جمهوری اسلامی ایران در شکل موجود»، فراهم آورنده نخست، «تمرد» و سپس، «طغیان» است

از این پس، شاهد «طغیان دم‌به‌دم فراینده‌تر جمهور مردمان علیه این ساختار حقوقی صنفی – خانوادگی» بوده و خواهید بود

«نظام روحانیون و روحانی‌زادگان» هر ظلم و ستمی هم که در حق ما کرد، هرگز به این اندازه بزرگ نبود که با سوءاستفاده از اعتقاداتمان به مذهب، و اعتمادمان به خودش، رؤیای بزرگی چون «مدینه فاضله اسلامی» را چنان تخریب و بی‌اعتبار کند که بازسازی‌اش، عملاً ناممکن باشد

اگر «ولی فقیه» بتواند و اختیار داشته باشد که مرتبه «توحید» را تعطیل نماید، چرا نتواند «ولایت فقیه» را تعطیل نماید؟! مگر آنکه شأن و مرتبتی بیش از «وحدانیت خداوند» برای این نهاد قائل باشد

(به راستی که در بیان داستان ایشان، مایه عبرتی برای خردمندان هست و این کتاب، سخنی برساخته نیست. بلکه همخوان با کتابی است که پیشاپیش آن و روشنگر همه چیز، و رهنمود و رحمتی برای اهل ایمان است.) (سوره یوسف، آیه ۱۱۱)

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

با سلام و احترام



این، سومین نامه‌ای است که تا کنون، خطاب به حضرت‌تعالی نوشته‌ام. «نخستین بار»، نزدیک به ۱۵ سال پیش بود، در اسفند سال ۱۳۷۵، پس از برگزاری «رأی‌گیری مجلس پنجم در حوزه انتخابیه مشهد»، و پس از آنکه نمایندگان شما در این شهر، برخلاف تمام موازین حقوقی و قانونی، مرا که صلاحیت به تأیید شورای نگهبان رسیده بود، در جریان فرصت تبلیغاتی، مشارکت داشته و سپس در روز رأی‌گیری، واجد بیش‌ترین آراء مردم مشهد شده بودم [به شهادت هر فرد منصفی که نخواهد حق و عدالت را زیر پا بگذارد]، مجبور به انصراف و کناره‌گیری گردیدم.

چند روز بعد، به امید رسیدگی به این بی‌عدالتی و ظلم فاحش [نه فقط در حق شخص من، بلکه در حق جمع کثیری از مردم مشهد که مرا واجد شایستگی نمایندگی خود یافته بودند]، به تهران آمدم و ناامید از رسیدگی همه مقامات دیگر، نامه کوتاهی را خطاب به حضرت‌تعالی تنظیم کرده و به دفتر جنابعالی در تهران سپردم. از آن هنگام، قریب به ۱۵ سال می‌گذرد و تا کنون، حتا در یک خط و یک جمله، پاسخی دریافت نکرده‌ام.

«دومین نامه» را همین سه‌سال‌ونیم پیش، خطاب به شما نگاهشتم. هنگامی که در مقام یک ناظر صحنه سیاسی - اجتماعی کشورم، نشانه‌هایی از «نارضایتی‌های وسیع مردمی»، «شکاف رو به تزیاید و دوقطبی‌شدن جامعه ایران» و نیز «برخی طرح و برنامه‌ها برای بی‌ثبات‌سازی ایران، متکی بر چنان نارضایتی‌ها و چنان شکاف‌هایی» را مشاهده کردم، که به‌طرز جالبی، توسط اشخاصی تعقیب می‌شد که تحت عنوان «استوانه‌های نظام» از آنان یاد می‌شود!

پس به‌رغم آنکه «سخن‌گفتن محترمانه و مهربانانه با حاکمان در ایران» و «گوشزد کردن اشتباهات و خطاهایشان» رویه‌ای نامعمول و بلکه به‌دلیل «نفرت و نامهربانی حاکم بر مناسبات ایرانیان» بسیار پرهزینه است [چه از سوی آن مردمانی که به‌دلیل ستم‌های واردشده به ایشان، «سخن‌گفتن محترمانه با حاکمان» را بر نمی‌تابند و چه از سوی حاکمان که «گوشزد کردن خطاها و اشتباهاتشان» را، هرچند که محترمانه باشد، بر نمی‌تابند]، در نامه‌ای تا حد ممکن محترمانه، حضرت‌تعالی را خطاب قرار دادم و با استناد به مشاهدات خود، از شما خواستم که:

در «رویه نادرست حاکمیت سیاسی با حقوق جمهور مردمان» در سی سال گذشته و «امید آنان به مشارکت واقعی و مؤثر در تعیین سرنوشت خود» تجدید نظر کرده و با برگزاری «انتخاباتی حقیقتاً آزاد، سالم و منصفانه»، زمینه «وحدت و آشتی ملی» را فراهم آورید. به‌ویژه که کشورمان، به‌دلیل پیگیری حقوق بدیهی خود در خصوص برنامه هسته‌ای، تحت فشار تبلیغاتی و سیاسی سنگین دولت‌های خارجی قرار دارد و پیگیری و تکمیل چنین پروژه‌ای، مستلزم «توافق و حمایتی عمومی و همگانی» است. و این، ممکن نخواهد شد مگر آنکه «جمهور ایرانیان»، از طریق «اجازه‌یافتن در حق تعیین سرنوشت خود و فرزندان‌شان»، خود را در منافع آن دخیل و شریک ببیند.

و اگر اشتباه نکنم و درست به خاطر داشته باشم، در همان نامه پیش‌بینی کردم که اشخاص، جریان‌ها و جناح‌هایی در دل حاکمیت سیاسی، مبتنی بر «حفظ منافع شخصی و جریانی»، در پی «کنیائی‌کردن اوضاع» هستند [کنایه از آنکه حتا حاضر خواهند بود «منافع ملی» را قربانی «منافع صنفی و گروهی خویش» کنند و رأی‌گیری آینده را به صحنه کشاکش سیاسی گسترده‌ای مبدل سازند که «جان شهروندان» و «امنیت و ثبات ایران» را به مخاطره خواهد انداخت].

پس پیشنهاد دادم که «برگزاری یک انتخابات آزاد به مثابه انتخابات آزاد» (در خصوص مجلس هشتم) و «اتخاذ راهبردهایی اصلاحی که مأخذ آشتی و وحدت ملی ایرانیان قرار گیرند»، در دستور کار نظم حاکم قرار گیرد. وگرنه، در «گردابی از بحران‌های فروکشنده» گرفتار خواهد آمد که پیوسته، بیش‌تر و بیش‌تر آن را در خود فروخواهد کشید و به تبع آن، «ثبات سیاسی کشور» مان نیز دستخوش تلاطم‌های سختی خواهد شد که بیرون آمدن از آن، برای هیچ‌یک از طرفین، کم‌هزینه نخواهد بود.

آشکار است که:

نه آن‌زمان و نه اینک، هیچ‌گاه نگران «ثبات و امنیت نظام حاکم» [به مثابه آن نظمی که «تا پیش از سوم تیر» بر کشورمان حاکم بود و من در نوشته‌هایم از آن تحت عنوان «نظام یک» نام می‌برم] نبوده و نیستم؛ چرا که بارها در مطالب خود، بی هیچ پرده‌پوشی و کتمان، نوشته و یادآور شده‌ام که:

«چرا می‌بایست نگران ثبات و امنیت نظامی باشم که طی سه دهه گذشته [تحت یکی از تحقیرآمیزترین نظریه‌های سیاسی (خودی - غیرخودی‌کردن شهروندان) که حتا نظام‌های مارکسیستی نیز از توسل به آن شرم داشته‌اند] همواره مرا در کشور خودم، که مالک مُشاع جزء به جزء آن هستم، «غیرخودی» فرض کرده و مانند شمار بسیاری دیگر از ایرانیان، از همه حقوق و آزادی‌هایی که مطابق قانون اساسی امضاء شده توسط خودش می‌بایست از آن برخوردار می‌بوده‌ام، محروم ساخته است؟! آن‌چنان‌که همه رؤیایا و آرزوهایم برای «خدمت صادقانه و شرافتمندانه به کشورم» را سوزانده و خاکستر کرده و بهترین و مفیدترین سال‌های عمرم را، مستقیم و غیرمستقیم، ازم گرفته است؟! آن‌چنان که حتا زندگی



خصوصی‌ام، در نتیجه چنین تنگناها و محرومیت‌هایی، و در نتیجه بی‌حقی تقریباً مطلق - به‌مانند بسیاری دیگر از ایرانیان - دستخوش پاره‌ای نابسامانی‌ها، و عملاً متلاشی شده است».

بلکه نگران «ثبات و امنیت کشور»م و به‌خصوص «برنامه هسته‌ای ایران» بوده و هستم که می‌دانم و مطمئنم که: چنانچه پس از دهه‌ها امید و آرزو [که توسط نظم پیشین (اشراف‌سالاری غیرمذهبی پهلوی)، بنیاد نهاده شد و اینک پس از وقفه‌ای پرهزینه، توسط نسل دست‌پرورده او، مجدداً تعقیب می‌شود] به سرانجامی خوش و خوشایند برسد، نقش بی‌مانندی در «توسعه، پیشرفت و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی کشورمان» خواهد داشت و تقریباً به‌ناگاه، می‌تواند ایران عزیز را نیز در فهرست «تنها کشورهایی در جهان که همزمان صاحب انرژی فسیلی و انرژی هسته‌ای هستند» (ایالات متحده و روسیه) قرار دهد که بخش بزرگی از «قدرت و امنیت آن کشورها» و نیز «تأثیرگذاری بر سرنوشت منطقه و جهان»، ناشی از چنین برخورداری منحصربه‌فردی است؛ که چنانچه در خدمت «نظم سیاسی کارآمد، هوشمند و دموکرات‌پیشه»ای قرار گیرد، که چنان برنامه‌ای را در جهت «منافع و مصالح ملی» و نه رؤیاهای خام و بی‌سرانجام به‌کار اندازد، بدون کم‌ترین تردیدی، زمینه‌ساز «ایرانی مرفه، آباد، برخوردار و آزاد» خواهد بود.

همچنان‌که بخش بزرگی از نگرانی‌ام در خصوص وقایع پس از انتخابات ۸۸، همواره این بوده است که: مبدا یک‌بار دیگر، و تحت وضعیتی انقلابی‌گونه همانند انقلاب ۵۷ [و خامی و ساده‌دلی انقلابیونی که در آن‌زمان به قدرت رسیدند و برنامه هسته‌ای کشورمان را به تعطیلی مطلق کشاندند، باز هم برای چند دهه دیگر، و در سایه خامی و ساده‌لوحی انقلابیون تازه، برنامه هسته‌ای کشورمان به محاق «تعویق و تعطیل» گرفتار آید و باز هم گذشت دو تا سه دهه دیگر لازم باشد تا «انقلابیون جدید» هم به‌نوبه خود دریابند که: همه آنچه بر سرمان می‌آید، و همه نفرت و کینه‌ای که عمداً در میانمان زده شده و می‌شود، فقط و فقط برای آن است که ایران نتواند مجد و شوکت تاریخی خود را بازیابد و همواره «کشوری فقیر، ضعیف، محنت‌زده و جهان‌سومی» باقی بماند که مردمانش، هر سه دهه یک‌بار، و تحت اقدامات تسریع‌کننده و دامن‌زننده بیگانگان، علیه یکدیگر می‌شورند و خود و کشورشان را، همواره به عقب و عقب‌تر می‌رانند. و در چنین جهت نادرستی، قبل از هر کار دیگر [و حتا قبل از تسویه حساب با کارگزاران نظام سابق که علاقه وافر می‌دانند!] به‌گونه‌ای شک‌برانگیز، حاکمان تازه به قدرت رسیده، نخست «برنامه هسته‌ای ایران را تعطیل، و سپس همه قراردادهای تسلیحاتی و نظامی را باطل می‌کنند» و آنگاه تازه به اعدام و حذف و طرد دیگران می‌پردازند!

و گرنه، حتا بگویم که در وقایع سازماندهی‌شده توسط طایفه‌سالاران مذهبی در پس از انتخابات ۸۸: نگران سرنوشت کسی هم (آقای احمدی‌نژاد) نبوده و نیستم که پس از دوازده سال تحریم، در خرداد ۸۸، به او رأی داده و از همه جهت، و بی‌کم‌ترین چشمداشتی، پای او [از جمله به آن دلیل که «معتقد به پیگیری برنامه هسته‌ای است» و از جمله به این دلیل که «شخصی برآمده از میان جمهور مردمان» است و به «سلسله خانواده‌ها و خاندان‌های حکومتی سه دهه گذشته» متصل نیست و از جمله به آن دلیل که «برآورنده یکی از دیرینه‌ترین رؤیاهای من» (حاکم کردن قیمت‌های واقعی) است و از جمله به آن دلیل که در حال «تضعیف و متلاشی کردن نظم الیگارشیک و مناسبات ناشی از آن» است] ایستادم.

شخصی که اگرچه از جهان فکری دیگری می‌آید (اسلام‌گرایی)، اما گوئی اسلامش، اسلامی است که برخلاف «اسلام اشراف‌سالاری حاکم در ۲۶ سال نخست»، این اجازه را به وی نداده و نمی‌دهد که هیچ شهروند ایرانی دیگر را که مانند او نمی‌اندیشد، «غیرخودی» انگاشته و بنا بر این، «محروم از بسیاری حقوق و آزادی‌ها» بدانند؛ و سپس، شهروندان کشورش را بر مبنای چنان «ملاک‌های از بنیاد غلط و ظالمانه»ای، به «شهروند درجه یک» (معروف به خواص: برخوردار از همه حقوق و آزادی‌ها) و «شهروند درجه دو» (معروف به عوام: محروم از همه حقوق و آزادی‌ها) تقسیم کند.

و به گمانم، هیچ‌گاه هم، چنین نخواهد کرد، چرا که می‌داند و به چشم هم می‌بیند که سزا و «کیفر اجتماعی» کسانی که «برخلاف آموزه‌های دینی و قرآنی»، مردمان را نه بر اساس «صداقت و درستکاری»شان، بلکه بر اساس «دوری و نزدیکی به خود»، پیشاپیش به «نیک و بد» و بر اساس وابستگی خاندانی و خانوادگی، به «عام و خاص» تقسیم‌بندی می‌کنند، و سپس چنان سنجه ظالمانه و طاغوت‌منشانه‌ای را ملاک «برخورداری یا عدم برخورداری از حقوق و آزادی‌ها» قرار می‌دهند، در همین جهان چه خواهد بود، تا چه رسد به «جهان دیگر»، که به اعتقاد و باور او، به ذره‌ذره اعمال و کردار (و حتا نیاتش) رسیدگی خواهد شد.

با این حال، او و به ویژه دولتش [که مستند به سخنانش پس از کسب رأی اعتماد برای کابینه‌اش، خود نیز به آن اذعان دارد که «هرگز در تراز شایستگی‌ها و ظرفیت‌های واقعی ملت ایران نیست» و اگر مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورمان به‌نحو عادلانه و شایسته‌سالارانه‌ای



تصحیح شود، اغلب قریب به اتفاق وزاری دولت او، به ندرت فرصت تصدی چنین سمت‌های مهم و خطیری را پیدا خواهند کرد [چه اهمیتی در قبال «آینده این سرزمین»، «نسل‌های پس از ما»، و «منافع ملی ایران زمین» دارد؟!

کما اینکه: اگر در نامه دوم خود به حضرتعالی پیشنهاد دادم و محترمانه خواستم که با «برگزاری یک انتخابات حقیقتاً آزاد»، به «صیادی از دل اقیانوس جمهور مردمان» پردازید و «جمعی از شایسته‌ترین‌های ملت» را در اداره کشور مشارکت دهید، هرگز خواهان «کسب موقعیت انتخاب شدن برای خود» نبودم. چرا که برخی از مطالبم در همان هنگام، گواه این مطلب هم هست که نوشته‌ام: «اگر گمان می‌کنید این خواسته من در جهت منافع و آرزوهای شخصی است، پیش از همه، شخص مرا رد صلاحیت کنید. کم‌ترین اعتراضی نخواهم داشت.»

چرا که با مشاهده جزئیات مهم اما نامحسوسی که متأسفانه در وقت بروز و ظهور، کم‌تر کسی به آن توجه می‌کند و آنها را جدی می‌گیرد، وضعیتی را که اکنون در آن قرار گرفته‌اید به‌عینه می‌دیدم و می‌دانستم که فرجام آن، نه فقط گریبانگیر حاکمیت سیاسی، بلکه دامنگیر مردم کشورمان نیز خواهد شد.

اما حتا آن نامه محترمانه و مشفقانه هم پاسخی نگرفت و کم‌ترین تأثیری در «تغییر رویکرد حاکمیت سیاسی» نداشت. آن‌چنان که باز هم یک «رأی‌گیری تکراری و تشریفاتی» [و مانند همیشه «دو مرحله‌ای»، برای آنکه «تضمین‌کننده تداوم حکومت خانواده‌ها و خاندان‌ها بر ملت و کشور» باشد] برگزار کرد که نه فقط منجر به شکل‌گیری «فضای تفاهم، تعامل و آشتی ملی» نشد، بلکه بر شکاف‌ها و نارضایتی‌های متراکم‌شده، بیش از پیش افزود.

حتا در مسیری معکوس، پیشروی «خاندان‌ها و خانواده‌ها» [در ازای «از دست دادن منصب ریاست‌جمهوری و قوه مجریه»، و در نتیجه: بر هم خوردن بیش از پیش توازن قوا به زیان طایفه‌سالاران مذهبی] تا بدانجا وسعت یافت که در رویدادی بی‌نظیر در تمام نظام‌های حکومتی معاصر (حتا در خاندانی‌ترین آنها!)، «دو برادر از یک خانواده»، فرصت «حکومت و استیلا بر دو قوه از سه قوه کشور» را پیدا کردند بلکه بتوانند قوه مجریه و رئیس آن را در مهار و تحت‌مکنه خود داشته باشند و با همدستی سایر نهادهای انتصابی، مانع انجام اصلاحاتی شوند که «منافع و مصالح خانواده‌ها و خاندان‌ها» را تهدید کرده و می‌کند.

که بارزترین آنها در «پروژه وقف دانشگاه آزاد به نفع شخصیت حقیقی واقفین» (به ارزش ۲۵۰ میلیارد دلار!) و نیز «تعیین رئیس کل بانک مرکزی»، به منصف ظهور رسید، اما به «خواست خدا»، موجب «رسوایی هرچه بیشتر اشراف‌سالاران مذهبی» و «بیداری ملی جمع بیش‌تری از ایرانیان»، و به‌ویژه در میان «بدنه اجتماعی اسلامگرایان عدالت‌طلب» شد که به آنان نشان داد اشراف‌سالاران مذهبی، چگونه و تحت چه مکانیزم‌هایی، «ثروت ملی ایرانیان» را در سه دهه گذشته بلعیده و در بلعیدن باقی‌مانده آن نیز اصرار و پافشاری دارند!

کار حتا به آنجا رسید که چهره اسلامگرایی چون آقای «غلامحسین الهام» نیز (عضو حقوقدان پیشین شورای نگهبان)، به فغان آمد و به کنایه گفت: تا کنون در فقه و شرع، وقف به «عمومی کردن اموال خصوصی» اطلاق می‌شد، اما گویا به‌تازگی، تغییر مفهومی عمیقی پیدا کرده و به «خصوصی کردن اموال عمومی» اطلاق می‌شود!

و تازه در این هنگام و در این لحظه بود که: در کنار همه آن «نیروهای خیرخواه و دلسوز ملی» قرار گرفت که برای سال‌ها، هیچ سخنی و هیچ انتقادی جز این نداشتند که: این نه «اصل دین»، بلکه «صورت جعلی و تحریف‌شده‌ای از دین» است که بر ما حکومت می‌کند. هیچ‌کس با اصل آن مخالف نیست، بلکه با این «نسخه تحریف‌شده از آن» است که مخالف است، که تنها و تنها، و برای نزدیک به سه دهه، وسیله «تثبیت و توزیع فرصت‌ها و ثروت‌ها در بین شبکه‌ای از آقایان و آقایان» قرار گرفته است، و چنین هدفی را از طریق «شکاف انداختن و بدبین کردن پاره‌های مختلف جامعه ایرانی به یکدیگر»، «نفرت و انزجار آنان از هم» و «ممانعت از همکاری و همگرایی میان آنان» تعقیب می‌کند.

و تازه در این هنگام بود که ایشان (و بسیاری مانند ایشان)، دریافتند که: در تمام این سال‌ها، «وسیله سرکوب و طرد و انزوا و تحقیر» کسانی قرار گرفته بودند که درک و دریافت امروز آنان را، سال‌ها و دهه‌ها پیش دریافت بودند! و جرمی جز این نداشتند که فریاد می‌زدند: نتیجه اجرای چنین نسخه محرّقی از دین، خواسته یا ناخواسته، «خداشه‌دارشدن اصل آن» است. فرایندی که اینک، نشانه‌هایش به‌وضوح مشاهده می‌شود.

حضرت آیت‌الله!

این، امری بارها آزموده شده است که:

نظام‌ها و حاکمیت‌های به‌کلی استبدادی [یا مانند «جمهوری اسلامی روحانیون»، نادموکرات، که فقط ظاهری دموکراتیک دارند اما در خفا یا آشکار، به‌نحوی سازماندهی شده‌اند که «رأی جمهور مردم»، هیچ‌گاه نتواند خللی به ماهیت غیردموکراتیک آن وارد آورد و «سازماندهی مخفی‌شده در پس



نقاب جمهوریت» را به زیان آنان برهم زند [به‌خوبی، و بهتر از هر شخصی می‌دانند که «حقیقت چیست». اما دریغا که به هر علت و به هر دلیل که از درک آن ناتوانم، مایل به دیدن و شنیدن آن نیستند.

پس، «گوشزد کردن اشتباهات و خطاها»یی که مرتکب می‌شوند، از آن جهت که احتمالاً تأثیری در کردار و رفتار حاکمان چنان نظام‌هایی برجا بگذارد، امیدی است که اغلب ناامید می‌شود؛ اما چنین واقعیت بارها تجربه شده‌ای، هرگز نمی‌تواند توجیه‌کننده آن باشد که یک آزادی‌خواه، یک برابری‌طلب، یا خیرخواه مردمان، «تکلیف اخلاقی» خود را کنار بگذارد و به آن عمل نکند؛ بلکه می‌بایست حتا «احتمالی یک درصدی»، و حتا در «آخرین دقایق و لحظات» را نیز در نظر بگیرد و تا هر جا که ممکن است، واقعیات را، هر چند که تلخ و ناخوشایند هم باشند، به چنان حاکمانی گوشزد کند. از همین جهت است که «سومین نامه» خود خطاب به حضرت‌عالی را می‌نگارم و امیدوارم که مؤثر افتد و به «تغییری بهبودی‌بخش» منتهی شود. آن‌چنان که «خیر و صلاح همگان» در آن باشد.

حضرت آیت‌الله!

هر کس که کم‌ترین درکی از علم حقوق داشته باشد، با بررسی «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» [به‌ویژه پس از تغییراتی که در حین بازنگری آن در سال ۱۳۶۷ صورت گرفت]، متوجه خواهد شد که: تمامی راه‌ها برای «چرخش نخبگان»، به‌نحوی که چنان نخبگانی از میان «جمهور مردمان» برخاسته باشند، مسدود شده است. تا بدین وسیله، تداوم و بقای «نظم الیگارشیکی» (حکومت اشراف‌سالاران مذهبی) تضمین و بیمه شده باشد. آن‌چنان که [برخلاف تصور و برداشت عمومی که گمان می‌کنند «همه قدرت» در دستان «یک شخص» متمرکز شده است]، «تمام قدرت»، در میان «چهار نهاد» توزیع شده است: «ولی فقیه»، «مجمع تشخیص مصلحت نظام»، «شورای نگهبان قانون اساسی» و نهایتاً «مجلس خبرگان رهبری»؛ که در جریان یک «دور متداوم»، هم یکدیگر را انتخاب و هم بر آن دیگری نظارت می‌کنند.

به‌ترتیبی که در چنین ساختار ویژه، درهم‌تنیده و «دور متداوم»ی:

«ولی فقیه»، نقش «رئیس‌جمهور و قوه مجریه» (و البته هماهنگ‌کننده سه نهاد دیگر)، «مجمع تشخیص مصلحت نظام»، نقش «قوه مقننه و قانونگذار»، «شورای نگهبان قانون اساسی»، نقش «قوه قضائیه و داور»، و «مجلس خبرگان رهبری»، ایفای «نقش مردم» (انتخاب‌کنندگان) را بر عهده دارند!

ساختاری که به شهادت اصول قانون اساسی [اصول: ۱، ۴، ۱۱، ۵۶، ۷۱، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶] علاوه بر اینکه «اختیار وضع قوانین داخلی در خصوص خود را خود بر عهده دارند» و «می‌توانند هر قاعده یا قانونی را به نفع خود وضع نمایند»، و علاوه بر آنکه «حق نظارت بر تمامی نهادهای منتخب مردم به آنان سپرده شده است»، تنها در برابر «یکی از سه نهاد انتصابی مزبور دیگر» مسؤول هستند و تقریباً هیچ نظارتی بر آنها، از سوی هیچ‌یک از نهادهایی که می‌توانند و «ممکن است» در شرائط بسیار خاص و غیرمحمتملی «اراده و خواست جمهور مردمان را نمایندگی کنند»، وجود ندارد! وضعیتی که اگرچه به کمک «برگزاری رأی‌گیری‌های غیرآزاد، ناسالم و غیرمنصفانه» می‌تواند و ممکن است «تداوم و بقای وضعیت الیگارشیکی» را برای مدتی (مثلاً ۲۶ سال!) تضمین کند، اما نهایتاً «جمهور مردمان» (یا پاره‌ای از آنها) را وا می‌دارد تا در برابر چنین ساختار بسته، متمرکز و غیرقابل عبوری، یکی از دو «تدبیر» زیر را ببیند:

(۱) «پاره‌ای از مردمان»:

با «نفوذ و رسوخ گسترده، و برنامه‌ریزی شده در ساختار حکومتی» و «بالا کشیدن خود و هم‌پیمانان خود در فرایندی پرصبر و حوصله»، قلعه حکومتی اشراف‌سالاران را از «انحصار مطلق آقایان و آقایان» خارج کرده، و در مرحله نخست، به خود و فرزندانشان [و سپس تحت وضعیتی که چنین رویدادی، خواه ناخواه موجب آن می‌شود، به «دیگر فرزندان جمهور مردم» نیز] اختصاص دهند.

همانند آن وضعیتی که «رویداد سوم تیر»، به‌صورت آشکارتری آن را به نمایش گذارد و قلعه حکومتی، به دست گروهی از فرزندان مردم (نظامیان) افتاد. که در تمام ۲۶ سال حکومت طایفه‌سالاران مذهبی، در جوار حاکمان قرار داشتند و حتا در بیش‌تر چنان دورانی، «سپر نظم الیگارشیکی» در برابر حملات اعیار (جمهور مردم) محسوب می‌شدند ولی با این حال، «به هیچ ترتیب قانونی و دموکراتیکی»، نه خود و نه فرزندان، نمی‌توانستند به فرصت‌ها و مناصب حکومتی دست یابند.



۲) «جمهور مردمان»:

«علیه آن بشورند و سر به طغیان بگذارند»؛ همانند آنچه از پسِ «توطئه‌چینی طایفه‌سالاران مذهبی علیه نظامیان در انتخابات ۸۸» رخ داد و به پاره‌ای از مردمان (سبز سکولار) فرصت داد تا با استفاده از امکانی که «حمایت از نامزد دست‌نشانده اشراف‌سالاری» در اختیارشان می‌گذاشت و معبری که او «اکراهاً و ناخواسته» (اما «اضطراباً» و از سر فقدان پایگاه اجتماعی مخصوص به خود) برایشان باز می‌کرد، نخست «دولت حاکم» و سپس با شفاف شدن هر چه بیش تر صحنه سیاسی [اکنون که سبز سکولار، میان «دولت» و «حاکمیت» تمایز قائل شده و دست «سبز دینی» را خوانده و از آن عبور کرده است]، «تمامیت نظم الیگارشیک» را به چالش بکشند.

حضرت آیت‌الله!

لزوماً و به طرز اجتناب‌ناپذیر [و مبتنی بر «نیاز جبری این دو به یکدیگر» برای آنکه هر دو به خواست مشترک خود یعنی «غلبه بر موانع اصلی و حقیقی هرگونه تغییر و تحول بنیادین» دست یابند]، «آن پاره از مردمان» (بند ۱) و «آن مردمان» (بند ۲)، به مثابه «دو نماینده از دو طرز تفکر» (عدالت‌طلبی و آزادی‌خواهی) به زودی به یکدیگر خواهند رسید و هر یک، زمینه‌ساز برآورده شدن رؤیاهای آن دیگری خواهند بود. چرا که هر دو، در حقیقت «علیه یک چیز» شوریده و آشکارا، هر یک به نحو مخصوص به خود، سر به «تمرّد و نافرمانی» گذاشته‌اند: «حکومت خانواده‌ها و خاندان‌ها بر جمهور مردمان!»... و درحقیقت: علیه نظم حقوقی پیچیده‌ای که طایفه‌سالاران مذهبی در دل جمهوری سازماندهی کرده‌اند تا برای همیشه و الی‌الأبد، «تداوم ثروت و قدرت در دستان خود و فرزندان‌شان» را تضمین کنند.

نظم حقوقی غیرمنصفانه‌ای که «ظاهری دموکراتیک» اما «ماهیتی غیردموکراتیک» داشت (و دارد) و دیر یا زود، به «طغیان توده‌ها علیه آن» می‌انجامد. اما مستلزم آن بود که نخست، رخنه‌ای در قلعه حکومتی اشراف ایجاد شود و «یکی از فرزندان جمهور مردم» (حال با هر گرایشی) وارد آن شود و در وقت مقتضی [و معلوم است که پس از زد و خورد و کشاکش با نگهبانان اصلی] در را «به روی همگان» بگشاید.

حضرت آیت‌الله!

از این مقدمه نسبتاً طولانی که بگذریم، آنچه مرا به نگارش این نامه مصمم ساخت، یکی از جملات اظهارشده توسط شما در آخرین نمازجمعه تهران بود. در فرازی از خطبه‌های خود و در اشاره به آنچه در خاورمیانه عربی می‌گذرد، فرمودید: «ما به دنیا ثابت خواهیم کرد که راه نجات بشریت این (جمهوری اسلامی) است». همان لحظه به ذهنم رسید که: «اگر حقیقتاً راه نجات بشریت، نظامی چون جمهوری اسلامی بود، می‌بایست که پیش از همه، شهروندان خود را به فلاح و رستگاری رهنمون می‌شد». اما آیا حقیقت، این است؟!

حضرت آیت‌الله!

یکی از اصلی‌ترین ملاک‌های «یک جامعه سالم» که شاهدی بر «مناسب بودن قوانین»، و «کارآمد بودن سیستم اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی حاکم بر آن» و «شایستگی و کفایت کارگزاران حاکم» است، «نرخ طلاق و فروپاشی خانواده‌ها در یک جامعه» است؛ که ناگفته پیداست: هرچه کم‌تر و پائین‌تر باشد، نشان‌دهنده «سالم بودن و سالم ماندن مناسبات اجتماعی و اخلاقی و فرهنگی در آن جامعه»، و هرچه که بالاتر باشد، نشان‌دهنده «بیماری، انحطاط و سقوط آن جامعه» خواهد بود.

حال آنکه بنا به اقرار و اذعان مقامات حکومتی، هم‌اکنون «شش میلیون زن مطلقه» در جمهوری اسلامی ایران زندگی می‌کنند که فقط «هشتصد هزار نفر از آنان» در شهر تهران به سر می‌برند. آن‌چنان‌که اگر مردان بالای ۵۰ سال و پسران زیر ۱۸ سال و همه زنان و دختران را از جمعیت کل تهران کم کنیم، به‌ازای هر سه مرد جوان، یک زن بیوه در این شهر زندگی می‌کند.

ناگفته روشن است که در ازاء «شش میلیون زن مطلقه»، «شش میلیون مرد مطلقه» و دست‌کم «دوازده میلیون فرزند طلاق» نیز جزو دیگر واقعیت‌های جامعه‌ای هستند که از «دستاوردهای نظام روحانیون» [در طی سه دهه حکمرانی بلامنازع‌شان، و در حالی که «همه فرصت‌ها و تربیون‌های تبلیغی و آموزشی و تربیتی کشور، و نیز «همه ثروت ملی» در انحصار و اختیارشان بوده است]، محسوب می‌شوند.

بدین ترتیب [و بدون احتساب همه آن دیگر کسانی که از پدیده «طلاق» و «فروپاشی یک خانواده» آسیب می‌بینند]، دست‌کم «۲۵ میلیون نفر»، یعنی «یک‌سوم جمعیت کل کشور»، آسیب‌دیدگان این بلای اجتماعی هستند که خود سرمنشأ بسیاری بحران‌ها و نابهنجاری‌ها و فسادهای دیگر است؛ و



این تازه در وقتی است که: آمار مزبور، فقط ناظر به «طلاق‌های رسمی و ثبت‌شده در محاضر رسمی» هستند و «طلاق‌های عاطفی» و «مفارغ‌های جسمانی» را شامل نمی‌شوند.

بدین ترتیب، روشن می‌شود که: یکی از برجسته‌ترین «رهاوردها و ارمغان‌های حکومت روحانیون و روحانی‌زادگان بر ایران»، «فروپاشی بنیاد خانواده» بوده است که به‌نحوی فزاینده و بسیار نگران‌کننده، در حال گسترش هرچه بیش‌تر هم هست؛ آن‌چنان که بنا به یک خبر، میزان طلاق در استانی چون کردستان، نسبت به سال گذشته ۶۸ درصد افزایش داشته است. و این در حالی است که: ۲۴ میلیون جوان ایرانی «در آستانه تشکیل خانواده» به‌سر می‌برند!

حضرت آیت‌الله!

یکی دیگر از علائم و نشانه‌های حیات اجتماعی یک جامعه، «پائین بودن نرخ بیکاری» در آن جامعه است. از «میزان واقعی نرخ بیکاری در جمهوری اسلامی ایران» خبری و آماری در دست نیست که بتوان با اتکای به آن، به تحلیل و ارزیابی نشست. آمارهای ارائه‌شده توسط مسؤولان نیز آن‌قدر پائین است که آشکارا «خلاف واقع» است و با نگاهی به پیرامون‌مان، حتا با چشم غیرمسلح نیز می‌توان به نادرستی آن پی برد! اما مطابق آمارهای رسمی که توسط بانک جهانی ارائه شده، «نرخ بیکاری در عربستان ۱۶.۳ درصد است». بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که: اگر نرخ بیکاری در کشوری چون عربستان «۱۶ درصد جمعیت کل آن کشور» باشد [که تقریباً «سه‌برابر ایران درآمد» و «یک‌سوم ایران جمعیت» دارد و در تمام مدتی که «اقتصاد ناکارآمد دولتی» در ایران حاکم بوده، اقتصاد آن کشور، «اقتصادی نسبتاً آزاد و در دست بخش خصوصی» بوده و آن کشور، همچون ایران، یک جنگ هشت‌ساله خانمانسوز را نیز پشت سر نگذاشته تا تأثیر بسیار مخربی بر بنیادهای اقتصادی و اجتماعی آن برجا بگذارد، آن‌چنان‌که هم‌اکنون هر ۵.۷ ریال عربستان یک دلار و هر ۱۱۰۰۰ ریال ایران یک دلار بها دارد!]. آنگاه «نرخ بیکاری در جمهوری اسلامی ایران» اگر نزدیک به «۵۰ درصد» نباشد، «دست‌کم ۳۰ درصد» خواهد بود [یعنی تقریباً همان رقمی از جمعیت ایران که دچار مشکل «طلاق و فروپاشی خانواده» نیز بود. یعنی تقریباً همان رقمی که «جوانان در آستانه تشکیل خانواده» را نیز تشکیل می‌داد: «۲۵ میلیون نفر»!]. بدین ترتیب، از این حیث نیز «کارنامه حکومت روحانیون و روحانی‌زادگان» (اسلام سیاسی) چندان درخشان و موجه نیست که بتواند گواه و مستند «الگوی نجات بشریت» قرار گیرد.

اما شاخص دیگر حیات و پویایی اجتماعی در یک جامعه، «نرخ اعتیاد در آن جامعه» است. در این باره نیز آمار ارائه‌شده توسط مسؤولان جمهوری اسلامی به‌قدری پائین است که مورد تردید همه کسانی قرار می‌گیرد که از قدرت بینائی و تشخیص اولیه برخوردارند و می‌توانند آنچه را که در اجتماع امروز ایران می‌گذرد، به‌خوبی ببینند!

با این حال که از «تعداد کل معتادان در جمهوری اسلامی» خبر موثقی در دست نیست، اما از «میزان مصرف مواد مخدر تولیدشده در افغانستان در کشورهای دیگر»، اطلاعات موثقی در دست هست که بتواند مبنای تخمین و تحلیل قرار گیرد.

تازه‌ترین آمار ارائه‌شده توسط سازمان ملل متحد این است که: «۴۸ درصد مواد مخدر تولیدشده در افغانستان، صرفاً در ایران مصرف می‌شود». رقم هولناکی که معنای آن چیزی جز این نیست که: در حالی که هفت میلیارد جمعیت کل جهان، ۵۲ درصد مواد مخدر تولیدشده در افغانستان را مصرف می‌کنند، جمعیت ۷۵ میلیون نفری جمهوری اسلامی ایران، مصرف‌کننده ۴۸ درصد باقیمانده آن است! [همان گزارش، گواهی می‌کند که در تمام «شبه‌قاره هند»، با نزدیک به دو میلیارد نفر جمعیت، که آن نیز در «همسایگی افغانستان» قرار دارد، فقط ۷ درصد این مواد مصرف می‌شوند!].

به‌عنوان یک ناظر اجتماعی، رابطه وثیق و مستحکمی میان «نرخ بیکاری»، «نرخ طلاق و فروپاشی خانواده‌ها» و نیز «نرخ اعتیاد» در یک جامعه مشاهده می‌کنم؛ آن‌چنان‌که می‌توانم مدعی شوم: لاجرم، چیزی در همان حدود از جمعیت ایران، می‌بایست با پدیده اعتیاد، قاچاق، توزیع و فروش مواد مخدر، روبه‌رو و مستقیماً درگیر باشند.

اما اگر بخواهم فقط به «تعداد کل معتادان» دست پیدا کنم، کافی است خوش‌بین باشم و نزدیک به نیمی از جمعیت ۲۵ میلیونی موصوف را از عدد کل کسر کنم. بدین ترتیب، در جمهوری اسلامی ایران، چیزی نزدیک به «ده تا دوازده میلیون نفر معتاد» وجود دارند.

وضعیتی که آن هم از زمره «دیگر ارمغان‌های حکومت روحانیون» و «سیستم اجتماعی و فرهنگی توصیه‌شده توسط آنان» برای جامعه و مردم ایران است. چرا که حتا بی‌انصاف‌ترین انسان‌ها نیز گواهی می‌کنند که: در پیش از انقلاب و قبل از آنکه اشراف‌سالاران مذهبی بر کشورمان حاکم شوند،



جامعه ایرانی، هرگز با چنین وضعیت دردآور و تأسف باری [که به نوبه خود، موجد و مولد بسیاری بحران‌های اقتصادی و فرهنگی و اخلاقی دیگر نیز هست] روبه‌رو نبوده و چنین وضعیت غم‌انگیزی را تجربه نکرده است.

جالب است بدانید که: از بین آن‌دسته از دوستان و آشنایان و همکارانم که به برآورد من «جزو نخبه‌ترین، باهوش‌ترین، خلاق‌ترین و مستعدترین» انسان‌هایی بوده‌اند که دیده‌ام [که چنانچه در یک «جامعه انسانی، سالم، با مناسبات درست و عادلانه» و مبتنی بر «شایسته‌سالاری» زندگی می‌کردند، هیچ کم از نخبه‌های امریکائی و اروپایی نداشته‌اند بلکه حتی می‌توانسته‌اند بالاتر از آنان بایستند و در هر حوزه‌ای، بیش‌ترین خدمات را به مردم و کشور خود انجام دهند] به نحو تأسف‌باری، آنها را در منجلاب «بیکاری، طلاق و اعتیاد» گرفتارتر یافته‌ام. آن‌چنان‌که اگر مبتلای هر سه نبوده‌اند، مبتلای دو، و اگر مبتلای دو تای آنها نبوده‌اند، دست‌کم به یکی از آنها مبتلا بوده‌اند.

و این نمی‌تواند حاصل «یک اتفاق ساده» و «بدون دلیل» باشد! هرگز!... بلکه حاصل «دسیسه و توطئه‌ای کاملاً حساب‌شده»، برای «مستغرق کردن ایران و ایرانی، در منجلابی از بحران‌های متعدد» و «نابود کردن نسل‌های مختلفی از آنان» بوده است، آن‌چنان‌که نتوانند برای سال‌ها و دهه‌ها، سر بلند کنند.

کم‌ترین «سهم و مسؤولیت روحانیون حاکم در این فاجعه ملی»، آن است که با اجرای سیاست‌های غلط و خانمان‌برانداز خود در حوزه اجتماع، سیاست و فرهنگ، و اصرار و پافشاری بر آن [در حالی که به‌وضوح پیامدهای فاجعه‌بار تصمیمات و سیاست‌های خود را در زندگی مردمان مشاهده می‌کردند!]. زمینه مساعدی برای شکل‌گیری چنین وضعیت فاجعه‌باری برای «فرزندان جمهور مردمان» فراهم نمودند؛ مسؤولیتی که به وقت خود، می‌بایست در برابر آن پاسخگو باشند و به خواست خدا، چنان زمانی فرا خواهد رسید.

حضرت آیت‌الله!

اگر به‌راستی راه نجات بشریت، «برخورداری از یک سیستم حکومتی مانند جمهوری اسلامی» (نظام روحانیون و روحانی‌زادگان) بود، چنین مسأله‌ای نمی‌بایست توسط مسؤولان و کارگزاران آن اعلام شود؛ بلکه «چنین سیستم گیرا و جذابی»، می‌بایست که می‌توانست در سی‌ودو سال گذشته، یک‌بار (بله، فقط یک‌بار) «یک خانواده غیرایرانی» از «جمع بیست‌وچند کشوری که همسایه جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شوند» را [یا در نزدیکی آن قرار دارند] به خود جذب می‌نمود.

همانند بسیاری از ایرانیان که در سی‌ودو سال گذشته، با تحمل سختی‌ها و مشقاتی، که گاه منجر به مرگ آنان شده است، از جمهوری اسلامی ایران گریخته و به کشورهای دیگر پناه برده‌اند، می‌بایست «دست‌کم یک نفر از شهروندان دیگر کشورها»، خود را به آب و آتش می‌زد تا به هر قیمت که شده، خود و فرزندانش را به جغرافیای «تحت حکمرانی روحانیون اسلام سیاسی» برساند تا نجات یابد!

اما آیا هرگز چنین شده و کسی شاهد این ماجرا بوده است که:

مثلاً یک شهروند اهل ترکیه، یا اهل آذربایجان (یا حتا اهل پاکستان و بنگلادش) از کشورش گریخته باشد تا با خانواده‌اش به «جمهوری اسلامی ایران» پناه آورده باشد؟! و آیا کسی شنیده است که شهروند کشوری جز «شهروندان دو کشور هم‌پراز و هم‌سرنوشت ایرانیان» یعنی «افغانستان و عراق» [آن‌هم فقط در «روزگار جنگ با شوروی» و فقط در «روزگار سیاه حاکمیت بنیادگرای مذهبی»، و فقط «در نتیجه اخراج توسط صدام حسین»!] راه نجات خود و خانواده‌اش را در «اخذ تابعیت جمهوری اسلامی ایران» یا «زندگی در آن» یافته باشد؟! آیا واقعیت این نیست که:

«جمهوری اسلامی ایران» که ادعا می‌شود «راه نجات بشریت» است، در تمام سه دهه گذشته، «بزرگ‌ترین کشور مهاجرفرست به دیگر کشورهای دنیا» بوده و متأسفانه، کماکان نیز هست؟!... به‌راستی این چه «تنها راه نجات بشریت»ی است که «هیچ بشری ظرف سی‌ودو سال گذشته»، درخشش و تابناکی آن را ندیده، جذب و مدهوش آن نشده و خود را برای رسیدن به آن، به آب و آتش زده است؟!

و حتا وقتی حاکمان جدیدش [پس از سه دهه خشونت و نامهربانی نظم الیگارشیک با مردمان] میلیون‌ها هموطن خارج از کشور خود را به ایران فرا می‌خوانند و به آنها همه گونه تضمین می‌دهند که «دیگر وضع سابق برقرار نیست و با شما با احترام و مهربانی برخورد خواهد شد»، اما همچنان حاضر به بازگشت به کشور خود نیستند؟!

به‌راستی کدام کشور ۳۵ میلیونی دیگر را سراغ دارید که فقط در طی سه دهه حکمرانی، «نزدیک به ۶ میلیون نفر» از هموطنان خود را ناچار به فرار یا ترک کشور خود کرده باشد و همچنان، گروه‌گروه، در صف خروج از آن قرار داشته باشند؟! آن‌چنان‌که برخی از معتقدترین‌هاشان، حتا حاضر به «تغییر دین خود» شوند تا از حمایت میسیونرهای مذهبی در کشورهای غربی برخوردار شده و بتوانند از کشور خارج شوند؟! به‌راستی «راز» این



مسأله در چیست و در کجاست؟! [که حتا «اتحاد جماهیر شوروی»، با نزدیک به یکصد میلیون نفر جمعیت در آغاز شکل‌گیری خود نیز، صاحب چنین رکوردی نبوده است!].

حضرت آیت‌الله!

از دیگر شاخص‌های «یک جامعه سالم و انسانی» که فرهنگ و مناسبات اخلاقی در آن به سقوط و انحطاط نگرائیده باشد، «نرخ سقط جنین» و نیز «سن سقط جنین» در آن جامعه (و نیز «فرهنگ حاکم بر زنان و دختران آن جامعه») است؛ که هرچه اولی کم‌تر باشد و هرچه دومی بیش‌تر باشد، حاکی از آن است که «قوانین و مناسبات حاکم بر آن جامعه»، عادلانه، منصفانه، سازنده، اخلاقی و انسانی‌تر است.

اما این گزارشی است که یکی از سایت‌های حکومتی مورد تأیید حاکمیت (تابناک) آن را منتشر کرده که فقط «بخش کوچکی» از حقایق و واقعیت‌های تلخ و دردناک «زندگی تحت قوانین جمهوری اسلامی» (به منزله «تنها حکومت مذهبی - شیعی در جهان معاصر») را گزارش می‌کند: «سن بارداری و سقط جنین، به ۱۸ سال و ۱۹ سال کاهش یافته و ترمیم پرده بکارت، یکی از پررونق‌ترین کسب‌وکارهای روز پزشکان ایرانی است!» [همچنان‌که خبری در سال گذشته، در یک سایت حکومتی دیگر، حاکی از آن بود که «میزان سقط جنین‌هایی که مبتلا به ایدز هستند، نسبت به سال قبل، هفت برابر افزایش یافته است». یا آماری دیگر، نشان‌دهنده آن است که: «زنان و دختران ایرانی، بزرگ‌ترین مصرف‌کننده لوازم آرایشی در جهان هستند» و بازار جمهوری اسلامی، داغ‌ترین بازار جهان برای لوازم آرایش کارخانه‌های اروپایی و آمریکایی محسوب می‌شود!].

گذشته از آن، آیا در پیش از انقلاب اسلامی، هرگز شنیده بودید که «زن ایرانی»، در کار «ساخت‌وساز و فروش مشروبات الکلی» باشد و در یک قلم، فقط از همان یک نفر، ۵۰۰۰ لیتر مشروب کشف شود؟! یا پدیده‌هایی چون «همجنس‌بازی»، «اعتیاد» و از این قبیل، هرگز در این سطح و اندازه که یک سایت حکومتی را واداشته تا از «شیوع آن در خوابگاه‌های دختران دانشجو» اظهار نگرانی کند، مشاهده شده بود؟!]

به موارد دیگری که «زنان و دختران شریف و نجیب ایرانی» را ناخواسته به خود مبتلا کرده و حرمت و حیثیت تاریخی، یا سلامت و عزت نفس آنان را مخدوش ساخته است نمی‌پردازم که وضع، از این‌هم دردناک‌تر است. ابتلائی که قریب به اتفاق آنها، در نتیجه «عقیم بودن راهبردهای فرهنگی حاکم بر کشور»، «اجرای قوانین محدودکننده‌ای که اثر عکس می‌نهد»، «ورشکسته بودن سیستم آموزشی و پرورشی و تربیتی» و نیز «تحمیل سبک زندگی مورد علاقه روحانیون بر عموم مردمان» بوده است.

حضرت آیت‌الله!

از دیگر شاخص‌های توسعه و پیشرفت، قرار داشتن دانشگاه‌های کشور، در فهرست‌های رده‌بندی جهانی است. اما تأسف‌بار اینکه: حتا بهترین دانشگاه‌های کشور [و از جمله دانشگاه صنعتی شریف که هر ساله فرستنده چندین و چند نخبه کشوری به ایالات متحده و اروپاست] تقریباً در هیچ رده‌بندی جهانی (حتا در میان پانصد و گاه در هزار دانشگاه نخست) قرار ندارند!

اما در عوض: نام «جمهوری اسلامی ایران»، در کنار «یمن و عراق و افغانستان و موزامبیک»، در اغلب جداول مربوط به شاخص‌های توسعه، همواره در «سه‌چهار رتبه آخر» قرار دارد. آن‌قدر که همین سه سال پیش، آقای «احمد توکلی» [یکی از ساکنان من‌غیرحق بهارستان و «رئیس مرکز پژوهش‌های آن»] بدان اعتراف کرد و آنها را «مایه سرافکندگی و سرشکستگی جمهوری اسلامی» دانست. به برخی از آنها توجه کنید:

خودکشی زنان: رتبه سوم جهان

اعدام: رتبه دوم جهان بعد از چین / به نسبت جمعیت، رتبه اول

مهاجرت نخبگان از میان ۹۱ کشور: رتبه اول جهان

آزادی مطبوعات: رتبه ۱۷۲ از ۱۷۵ کشور

فساد دیوانسالاری دولتی: رتبه ۱۴۶

شاخص توسعه انسانی: رتبه ۸۸

اعتبار و ارزش گذرنامه: در قعر جدول جهانی

بهداشت و تأمین سلامت مردم: رتبه ۱۲۳ جهانی

جاذبه‌های تجاری: ایران بالاتر از آنگولا در انتهای جدول



سهم زنان ایران در مدیریت: رتبه ۱۰۱ میان ۱۲۰ کشور

فضای کسب و کار جهان: رتبه ۱۴۴

سرعت اینترنت: رتبه ۱۸۶ (پائین‌تر از بوریکنافاسو و افغانستان)

ارزش پول ملی: ریال ایران «سومین پول بی‌ارزش دنیا»!

حضرت آیت‌الله!

شاخص دیگری که می‌توان با استناد به آن، کیفیت و کارآمدی یک نظام سیاسی (و از جمله «نظام روحانیون و روحانی‌زادگان حاکم در ایران») را به‌وسیله آن سنجید و آنگاه آن را «تنها راه نجات بشریت» خواند، نرخ «شکاف طبقاتی» در جامعه تحت مدیریت آن است؛ که هرچه کم‌تر باشد، نشانه درست بودن قوانین و مکانیزم‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در آن جامعه است.

این نرخ، در کشور ژاپن که دارای «یکی از کاپیتالیستی‌ترین نظام‌های اقتصادی - سیاسی دنیا» است و تقریباً مطلق امور در دست بخش خصوصی و طبقات ثروتمند و برخوردار در آن جامعه است، فقط «۱ به ۴» است. اما در کشور تحت امر روحانیون و روحانی‌زادگان، این نرخ به نسبت خیره‌کننده «یک به سی» رسیده است که بارها و بارها، در سخنان رئیس‌جمهور محترم، به تلویح، به آن اذعان شده است؛ نرخ‌هایی که بنا به برخی آمار و ارقام، تنها «در چند کشور قحطی‌زده آفریقائی» می‌توان مشابهی برای آن جست! [لازم به یادآوری نیست که ایران، «سومین تولیدکننده بزرگ نفت» و «دومین دارنده ذخایر گاز جهان» و از زمره «کشورهای غنی از حیث ذخایر معدنی» است].

همچنان‌که یکی دیگر از شاخص‌هایی که می‌تواند نشانه «کارآمدی سیستم سیاسی و مدیریتی حاکم بر آن کشور» و نیز نشان‌دهنده «قوانین مناسب، عادلانه و مترقی در همه حوزه‌ها و بخش‌ها» باشد [از اجتماع گرفته تا سیاست، از فرهنگ گرفته تا آموزش، از کسب‌وکار گرفته تا صنعت، از قوانین جزائی گرفته تا قوانین اقتصادی]، «شمار پرونده‌های ورودی به محاکم قضائی» آن کشور است.

که بنا به اذعان برخی از مسئولان دستگاه قضائی، نزدیک به «۱۲ میلیون پرونده در سال» است! رقم حیرت‌انگیزی که خود «به‌تنهایی»، کافی است تا گواه و مستندی بر «شکست تمام‌عیار و همه‌جانبه نظام روحانیون در اداره امور کشور» [و نگره‌ای که متکای چنین نظامی قرار گرفته، یعنی «اسلام سیاسی»] در همه بخش‌ها و حوزه‌ها باشد.

چرا که اگر با توجه به نزدیکی فرهنگی و حقوقی و نژادی کشور هند، آن را ملاک مقایسه قرار دهیم و نسبت میان «جمعیت هند» و «جمعیت ایران» را نیز در نظر بگیریم، آنگاه به این نتیجه می‌رسیم که: «میزان اختلافات حقوقی و جزائی میان ایرانیان، ۳۶ برابر کشور هند است!» [لطفاً حدس بزنید که چنانچه کشورهایی چون «سوئد، سوئیس، نروژ و دانمارک» ملاک مقایسه قرار گیرند، این عدد، تا چه اندازه تأسف‌آور و تکان‌دهنده‌ای بالا خواهد رفت].

آیا جای این پرسش برای مردمان ایران و جهان وجود ندارد که: «این چه راه نجاتی برای نوع بشر است که موجب و مولد این همه اختلاف و تفرقه، بین شهروندان ایرانی شده است؟!».

حضرت آیت‌الله!

بپذیرید یا نه، به گواهی مدارک و شواهد و قرائن گوناگون که در حوصله این نامه نمی‌گنجد: «نظام روحانیون و روحانی‌زادگان» [که متسامحاً «جمهوری اسلامی ایران» خوانده می‌شود و گرنه از دید نگارنده، با ساختار حقوقی و حقیقی فعلی‌اش نه جمهوری، نه اسلامی و نه آن‌چنان‌که باید، ایرانی است]، نه فقط «راه نجات بشریت» نیست بلکه حتا شهروندان خود را نیز نتوانسته است به سوی «یک جامعه سالم، اخلاقی، آزاد، مرفه و عادلانه» رهنمون شود.

و نه فقط نتوانسته است مردمان خود را به چنان مرحله‌ای از «تکامل اجتماعی - اخلاقی» برساند که مجبور به زیستن در یکی از «غیراخلاقی‌ترین جوامع دنیا» نباشند، بلکه از آن جهت که «امکان زیست شرافتمندانه، شاد و مهربانانه در جامعه تحت امر خود» را تقریباً ناممکن کرده و شهروندان بسیاری را واداشته است تا علی‌رغم میل و فطرت انسانی و دینی خود، برای «تأمین دست‌کم‌هایی از یک زندگی قابل قبول»، بسیاری از «موازین و سجایای اخلاقی» را زیر پا بگذارند [آن‌چنان‌که دیوانسالاری نظام روحانیون، از حیث فساد مالی و اداری، دارای رتبه ۱۴۶ در جهان است] و از آن جهت که پدیدآورنده «یک جامعه به‌شدت بخش‌بندی‌شده» است که گروه‌های مردم را نسبت به یکدیگر بدبین و منزجر کرده است، و از آن جهت



که «شادی و نشاط و سرزندگی و طراوت» را از عموم ملت سلب نموده و مانع «پویایی اجتماعی» شده است [آن‌چنان‌که ایرانیان، جزو افسرده‌ترین مردمان جهان بوده و یکی از «بالا‌ترین میزان مصرف داروهای افسردگی و روحی» نیز متعلق به آنان است]، ناچار از پذیرش این واقعیت است که: با مقاومت بیهوده و خسارت‌بار برای «ملک و ملت و دین»، در برابر «تغییراتی که الزامی شده‌اند و گرنه کشورمان را به مرحله سقوط و انحطاط مطلق سوق خواهد داد»، می‌کوشد تا از پذیرش نتایج تلخی که خود برای جامعه ایرانی به ارمغان آورده، سر باز زند. غیرمسئولانه، همه ناشایستگی‌ها و ناکارآمدی‌هایش را به توطئه دشمنان نسبت دهد و با تکیه بر قدرت انتظامی، پذیرش این واقعیت را هرچه بیشتر به تعویق بیندازد که: «به دلیل فقدان کیفیتی عادلانه و کارآمد، از مدار انتخاب شهروندان خود خارج شده است».

حضرت آیت‌الله!

برخلاف بسیاری از ناظران صحنه سیاست ایران [و به‌ویژه هم‌صنفان و هم‌فکران پیشین‌تان که اکنون ظاهراً از رقبای شما محسوب می‌شوند]، که هر کدام به دلیل و انگیزه‌ای مخصوص به خود، در پشت «آیت‌الله خمینی» سنگر می‌گیرند تا شما را تضعیف و تحقیر کرده باشند و «همه مسئولیت وضع موجود ایران و مردمانش» را بر عهده جنابعالی بگذارند تا از خود سلب مسئولیت کرده باشند، نگارنده معتقد است: حضرت‌عالی، تنها و تنها، «میراث‌بر» وضعیت غیرمنصفانه و ناعادلانه‌ای بوده‌اید که پایه‌ها و بنیادهای آن، از دهه نخست انقلاب اسلامی بنا گذاشته شده است. بنیادهای از پایه غلطی که روز به روز بر «فقر، فساد و تبعیض» در میان جمهور ایرانیان افزوده و آنان را به وضعیت تحمل‌ناپذیری رسانده است؛ و بیش از آنکه حضرت‌عالی درباره «وضع تلخ و تحمل‌ناپذیر موجود» مسؤول باشید، آن «ساختار حقوقی غیرمنصفانه» ای مسؤول و مقصر است که عملاً، هیچ راه چاره‌ای جز تبعیت شما (و هر ولی فقیه دیگری) از «منافع، خواست و اراده نظم الیگارشیک» باقی نمی‌گذاشت و نمی‌گذارد.

آن‌چنان‌که حتا برداشت اولیه از این بخش اخیراً افشاء شده از «مذاکرات هیأت امنای دانشگاه آزاد» (و به‌ویژه اظهارات آقای جاسبی) پیداست که نظم موصوف و کارگزاران آن، چه «برداشتی» از مفهوم ولایت فقیه و در حقیقت، چه «کارکردی» از آن را انتظار برده و می‌برد: [هاشمی: «بله، من هم می‌گویم همین‌طور تغییر کند، چون وقتی برود زیر نظر رهبری، رهبری یک‌سری ملاحظاتی دارند که معلوم نیست در دانشگاه‌ها بتوانیم آن را اعمال کنیم، مثل اینکه چه کسی را نصب بکنیم و چه کسی را نصب نکنیم، اصلاً مسئولیت لوٹ می‌شود».

جاسبی: «من هم موافق آقای هاشمی هستم... ما «قبل از اینکه وقف کنیم، بدهیم آقای خامنه‌ای نگاه کنند، نظر بدهند و آنجایی که ما نظر داریم، ایشان تأیید بکنند»، که مثلاً «بعداً شورای عالی دبه درنیاورند و دستکاری نکنند»؛ بعد «اینجا بیاوریدش و صیغه را بخوانیم و صلوات بفرستیم»، تا دیگر آنها نتوانند آن قسمت را دست بزنند. چون با آن نیتی که واقف وقف می‌کند، دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند دستکاری کند»!]

کما اینکه همان «ساختار الیگارشیک» و «طایفه‌ای - صنفی»، رئیس‌جمهور منتخب مردمان را به مرحله‌ای رسانده است که در برابر زیاده‌خواهی‌های آنان و «سوءاستفاده‌های آنان از نهادهای تحت امر خود برای پیشگیری از اصلاحات بانکی و بیمه‌ای»، بایستد و نامه سرگشاده‌ای منتشر کند که آشکارا، «به چالش گرفتن تمامیت این نظم خانوادگی - صنفی» محسوب می‌شود؛ هرچند که از تعارفات و تشریفات معمول نیز در آن، نشانه‌هایی یافت شود.

نظم ناعادلانه‌ای که با «اصلاح قانون اساسی» در سال ۱۳۶۷، ناعادلانه‌تر هم شد و «همه منافذ و دریچه‌ها»یی را که ممکن بود روزی روزگاری «روزنه ورود فردی از جمهور مردمان» قرار گیرد، بست و «جمهوری اسلامی» را بیش از پیش «در تیول و انحصار روحانیون اسلام سیاسی» قرار داد و مانع آن شد تا با «جذب باکیفیت‌ترین شهروندان از میان جمهور مردمان»، بتواند خود را پیوسته ارتقاء دهد و به سطحی از کیفیت و کارآمدی برساند که «حق» و «انتظار جمهور ایرانیان از یک نظام حکومتی عادلانه و منصفانه» است؛ که می‌بایست از آن برخوردار باشند، اما نیستند.

حضرت آیت‌الله!

هم‌چنان‌که در مقدمه این نامه به عرض رسید:

«ساختار حقوقی جمهوری اسلامی ایران در شکل موجود»، فراهم‌آورنده نخست، «تمرد» و سپس، «طغیان» است. «تمرد و سرپیچی» را در چهار سال نخست به قدرت رسیدن نظامیان شاهد بودید که به‌نحوی سازمان یافته، بر «بی‌عدالتی» شوریدند و متکی بر گفتمانی عدالت‌طلبانه که با استقبال وسیع توده‌های محروم و حاشیه‌نشین روبه‌رو شد، اغلب مناصب را از دستان روحانیون و روحانی‌زادگان خارج کردند و آنگاه، سرپیچی خود از آنان را به‌نحو آشکارتری به نمایش گذاشتند.



سپس، در دو سال اخیر و به‌ویژه از این پس، شاهد «طغیان دم‌به‌دم فراینده‌تر جمهور مردمان علیه این ساختار حقوقی صنفی - خانوادگی» بوده و خواهید بود. مردمانی که تداوم ساختار مورد بحث، «آینده» و «شرافت و کرامت انسانی آنان و فرزندان‌شان» را تهدید می‌کند. آن‌چنان‌که در حال حاضر، بخشی از آنان را ناچار ساخته است تا به هر بهانه‌ای، و با کسب هر فرصتی، تمامیت ساخت سیاسی حاکم را در خلاصه‌شده‌ترین نماد آن، به چالش بکشند. چنین فرایندی در حالی تشدید می‌شود که: یکی از نمایندگان حضرتعالی (نماینده شما در مؤسسه فرهنگی کیهان) خطاب به معترضین، در یکی از سرمقاله‌های چندی پیش خود متذکر شد که: «همین است که هست، هر کس نمی‌خواهد، باید انقلاب کند، هزینه‌اش را هم بپردازد!» (نقل به مضمون).

حضرت آیت‌الله!

نسخه‌ای که اکنون نماینده حضرتعالی در مؤسسه کیهان برای «معترضان» و در حقیقت، برای «جمهور مردمان» می‌پیچد [چرا که بخش بزرگی از شهروندان ناراضی، رأی خود را به آقای احمدی‌نژاد اختصاص دادند، چون در جریان مناظره خود با نامزد دست‌نشانده اشراف‌سالاران، آشکارا به محاکمه آنان و همه ۲۶ سال نخست برخاسته بود و به این موضوع، حتا در نامه آقای هاشمی رفسنجانی به شما نیز اشاره رفته است]، صورت دیگری از همان نسخه‌ای است که «محمد رضا پهلوی»، فقط یک سال پیش از سرنگونی، با تکبر و تبختری کم‌تر مشاهده شده، برای ایرانیان آن‌هنگام پیچید و مردمان را با به «تحمّل وضع موجود در آن‌هنگام» و یا به «ترک کشور آباء و اجدادی‌شان» فرا خواند! آن‌چنان‌که چشم در چشم‌شان دوخت و با گستاخی هرچه تمام‌تر، به «ایرانیان منتقد و معترض» گفت: «همین است که هست، هر کس نمی‌خواهد، برود. پاسپورت و پنج هزار دلار هم در اختیارش قرار می‌دهیم!» و به‌واقع، به «جمهور مردمان» گفت: «اینجا کشور و سرزمین من است نه شما!». اما کم‌تر از یک سال بعد، آن‌کس که چمدانش را بست و رهسپار خارج از کشور شد، «اعلا حضرت همایونی» بود نه مردمانی که مخاطب سخنان تحقیرآمیز او بودند! [بگذریم که «نظام روحانیون و روحانی‌زادگان»، کار نیمه‌تمام او را با هزینه کم‌تری تمام کرد و پس از به قدرت رسیدن، به تدریج شرائطی را پدید آورد که بخش بزرگی از منتقدین و مخالفین شاه، بدون دریافت هیچ مبلغی، ناچار به ترک یا فرار از کشور خود شدند!].

حضرت آیت‌الله!

بیش از من و پیش از من، مطلع هستید که نظامیان و سربازان این کشور [از بخش بزرگی از سپاهیان و نیروهای امنیتی‌اش گرفته تا ارتش ایران‌زمین، که همه جان و جوانی خود را برای «حفاظت از عزت و سربلندی میهن‌شان» فدا کرده‌اند]، به مانند هر کشور دیگری، «فرزندان جمهور مردمان» هستند و هرگز خود را رویاروی مردمانی قرار نخواهند داد که به‌حق، و از سر اضطرار و ناچاری، بر وضع غیرمنصفانه موجود شوریده‌اند تا از «شرافت انسانی، شخصیت و هویت ملی‌شان» دفاع کرده و «آینده‌ای منصفانه و نسبتاً انسانی برای فرزندان‌شان» رقم زده باشند. آن‌هم به‌خاطر «اشراف‌سالاران و طایفه‌سالاران مذهبی»!... که قریب به ده سال است که خود نیز، در اعتراض به «فساد و ناکارآمدی آنان»، ناچار شده‌اند تا به صحنه آمده و مانع اثرگذاری هرچه بیش‌تر بحران‌هایی بر «امنیت و ثبات ملی» شوند که «ناکارآمدی، بی‌کفایتی و فساد نظم الیگارشیک»، پدیدآورنده آن بوده است.

بارها و بارها در مطالب خود، و خطاب به برخی خوانندگان مطالبم که «همه نظامیان» را یکسره در صف «مدافعان وضع غیرمنصفانه موجود» جای می‌دهند، نوشته‌ام که: ای بسا دل آنان و خانواده‌هاشان (و بیش از همه: خانواده شهدای جنگ) بارها و بارها از دل ما خون‌تر و گرفته‌تر باشد. چرا که «نظام روحانیون و روحانی‌زادگان»، هر ظلم و ستمی هم که در حق ما کرد، هرگز به این اندازه بزرگ نبود که با سوءاستفاده از اعتقادمان به مذهب، و اعتمادمان به خودش، رؤیای بزرگی چون «مدینه فاضله اسلامی» را چنان تخریب و بی‌اعتبار کند که بازسازی‌اش، عملاً ناممکن باشد. اما «با آنها» و «با رؤیای آنها» که بهای سنگین و طاقت‌فرسایی چون جان عزیزان‌شان داشت، چنین کرده است.

بنا بر این: پیش‌بینی من این نبوده و نیست که نظامیان ایرانی، در برابر «خواست و اراده عموم مردم کشور خود» بایستند تا از یک نظام غیرمنصفانه دفاع کرده باشند؛ همچنان‌که در وقایع کشورهای خاورمیانه عربی نیز شاهد بودیم که «وفادارترین نیروهای نظامی به الیگارشی‌های حاکم در کشورشان»، آنگاه که دفاع از آنان، مستلزم «رویاری با برادران و خواهران و فرزندان خودشان» بود، ترجیح دادند که در کنار مظلومان بایستند و از تحول‌خواهی و حق‌طلبی مردم مظلوم و ستم‌دیده کشور خود حمایت کنند، نه آنکه «پاسدار وضع غیرمنصفانه موجود» باشند!

حضرت آیت‌الله!



به لطف «قدرت مطلقه» ای که «قانون اساسی فعلی جمهوری اسلامی» در اختیاران نهاده است، و به لطف «تفسیرهای موسع روحانیونی که نظریه پرداز نظام روحانیون اسلام سیاسی محسوب می‌شوند» [از جمله آیت‌الله محمد یزدی که اخیراً گفته بودند: قدرت ولی فقیه تا بدانجاست که اگر تشخیص دهد، حتماً می‌تواند سیستم را نیز تغییر دهد]، از این قدرت و امکان برخوردار هستید که ساختار حقوقی نظم سیاسی را به نحوی تغییر دهید که «تغییرات اجتناب‌ناپذیر شده»، به نحو خردمندانه‌تر و مسالمت‌آمیزتری صورت پذیرند [آن‌چنان که ارزشمندتر و حیاتی‌تر از هر چیز دیگر، «برنامه هسته‌ای کشورمان» و همه سرمایه‌گذاری‌های جانی و مالی و امنیتی انجام شده در نیم‌قرن اخیر به‌خاطر آن، (تحت شکل‌گیری فضایی بی‌ثبات‌تر از آنچه اینک شاهدش هستیم) بار دیگر از دست نرفته و برای سال‌های سال، باز هم به محاق تعلیق نرود؛ همچنان‌که «دین و دین‌داری»، تحت بدبینی عموم ایرانیان به آن، به دلیل عملکرد غیرمنصفانه و نامهربانانه حاکمان، باز هم «مخدوش‌تر و بی‌اعتبارتر» نشده و روند محسوس و مشهود «دین‌گریزی عموم شهروندان و به‌ویژه جوانان»، از این هم فزاینده‌تر نشود].

در این مرحله از تکامل سیاسی کشورمان، انتظار من به‌عنوان یک شهروند ایرانی، از شما [به‌عنوان حاکمی که به ادعای آیت‌الله محمد یزدی، از امکان و قدرت آن نیز برخوردار است]، آن است که: با صدور حکمی، نخست نهادهایی را که در عمل، نه «تضمین‌کننده اسلامیت نظام» بلکه در حقیقت، «تضمین‌کننده حکومت خانواده‌ها و خاندان‌های روحانیون اسلام سیاسی بر جمهور مردمان» محسوب می‌شوند [که عبارتند از: «مجلس خبرگان»، «مجمع تشخیص مصلحت نظام» و «شورای نگهبان» / و نیز نهادهای نمایندگی ولی فقیه] منحل نموده و سپس حکم به «تشکیل شورای بازرگری قانون اساسی» دهید؛ به نحوی که:

الف) ولی فقیه، از «رهبری سیاسی» به «رهبری مذهبی» بی‌تبدیل شود که اولاً: توسط فقها، مراجع و روحانیون به این سمت برگزیده شود؛ و ثانیاً: کار «نظارت استطلاعی بر قوانین وضع شده از حیث مطابقت با احکام اسلام» و «صدور رأی مشورتی»، بر عهده ایشان (یا هیأت تحت سرپرستی ایشان) باشد؛

ب) رئیس‌جمهور، همچنان‌که در هر نظم سیاسی مترقی دیگری، به «شخص نخست مملکت» تبدیل شود؛

ج) قوه قضائیه، از اختیار و انحصار روحانیون خارج شده، به جمهور ملت اعاده شود؛

د) تأسیس و راه‌اندازی شبکه‌های خصوصی رادیویی و تلویزیونی، امکان‌پذیر شود.

حضرت آیت‌الله!

حتا با استناد به احکام صادره از سوی «آیت‌الله خمینی»، بنیانگذار نظریه ولایت فقیه در ایران نیز می‌توانید چنین کنید؛ چرا که ایشان گفته‌اند «ولی فقیه، حتماً می‌تواند توحید را تعطیل کند»؛ پس اگر «ولی فقیه» بتواند و اختیار داشته باشد که مرتبه «توحید» را تعطیل نماید [کما اینکه ایشان در زمان خود، حتماً «امر واجبی چون حج» را برای مدتی تعطیل نمودند] چرا نتواند «ولایت فقیه» را تعطیل نماید؟! مگر آنکه خدای ناکرده، شأن و مرتبتی بیش از «وحدانیت خداوند» برای این نهاد قائل باشد. که چنین نیست و مباد.

حضرت آیت‌الله!

با استفاده از اختیارات خود، ولایت فقیه را تعطیل کنید؛ چرا که تجربه «حاکمیت اسلام سیاسی بر مناسبات اجتماعی» در سه دهه گذشته، تقریباً بر همگان اثبات کرده است که: نگره اسلام سیاسی، نمی‌تواند پیش‌برنده جامعه ایرانی، به سوی «آزادی و عدالت» و «توسعه و رفاه» برای همگان و به‌ویژه «برای جمهور مردمان» باشد.

«و ترازوهای راست و درست را در روز قیامت در میان نهمیم. و بر هیچ‌کس هیچ ستمی نرود. و اگر عملی هم‌سنگ دانه خردلی باشد، آن را به حساب آوریم. و ما خود حسابرسی را کفایت کنیم.» (آیه ۴۷ سوره انبیاء)

با احترام مجدد، فرهاد جعفری

اسفند ۸۹

**نامه سرگشاده یک فرزند شهید (مهدی م.) به خامنه‌ای، ۴ اسفند ۱۳۸۹**

هو العادل

آقای خامنه‌ای سلام

همیشه در شروع نامه‌ها مشکل داشته‌ام، اینکه نامه را چطور آغاز کنم و مقدمه‌ای بگویم تا بعد مطلب را بیان کنم. خصوصاً اینکه این نامه فرق دارد، می‌خواهم برای عالی‌ترین مقام مملکت نامه بنویسم، نامه‌ای که شاید آخرین نامه زندگی‌ام باشد اما چه کنم که باید شروع کنم و بنویسم، بنویسم از دردی که می‌کشم از دردی که می‌کشیم.

آقای خامنه‌ای یادتان هست؟ ماه رمضان ۸۵ یا ۸۶ بود که مزاحمتان شدیم «دیدار دانشجویان با مقام معظم رهبری» افطاری مهمانان بودیم. آن روز را هیچ وقت از یاد نمی‌برم، آن روزی که شما حرف‌های مهمی زدید برای ما، دروغ چرا، آن روزها نه تنها قبولتان داشتم، دوستان هم داشتم، بعد از سخنرانی علاقه‌ام به شما بیش‌تر هم شده بود. فکر می‌کنم نماینده جنبش عدالتخواه دانشجویی بود که از شما پرسید: آیا می‌توان از ولی فقیه انتقاد کرد؟ شما گفتید می‌توان از مقام رهبری انتقاد کرد، شما گفتید مخالفت با ولایت فقیه به معنای ضد ولایت فقیه نیست، شما گفتید نمی‌توان به خاطر انتقادی از ولی فقیه و مخالفت با ولایت فقیه کسی را ضد ولایت فقیه خواند، شما گفتید...

آقای خامنه‌ای یادتان هست؟ یادتان آمد؟

آری آن روز بود که علاقه من به شما بیش‌تر شده بود و در دانشگاه در برابر مخالفانتان می‌گفتم در درستی رهبری همین بس که فرموده‌اند مخالفان ایشان حق انتقاد دارند، حق اعتراض دارند، حق...

اما ورق برگشت، ورق به طرز بدی هم برگشت. آقای خامنه‌ای شما در زمان انتخابات و بعد از انتخابات رفتار قابل انتقادی از خود نشان دادید و من ساده‌دل که شما را هنوز هم دوست داشتم، با توجه به سخنان شما با خودم گفتم که می‌توان از شما انتقاد کرد و خب کسانی هستند از بزرگان سیاسی که شما را نقد کنند و احتمالاً رفتار اصلاح خواهد شد. اما آنچه دیدم خلاف تفکرم و خلاف فرمایشات شما بود، مثال بارز کلامم آقای محمد نوری‌زاد، یار دیرین شماست، کسی که شما را حضرت آقا صدا می‌زد، کسی که نه تنها به شما علاقه داشت، بلکه به شما عشق می‌ورزید! نمی‌دانم نامه‌های نوری‌زاد را خوانده‌اید یا نه (وای اگر نخوانده باشید، من چه ساده‌ام که امیدوارانه برای شما نامه می‌نویسم، اشکال ندارد، شاید خواندید) هرچه نامه‌های نوری‌زاد را می‌خوانم، توهینی در آن نمی‌بینم، فقط از شما انتقاد کرده بود؛ به سه سال حبس محکوم شد، شکنجه شد، در بیمارستان بستری شد.

آقای خامنه‌ای، گیرم که این اتفاقات بعد از انتخابات همه کار اجانب و ایادی استکبار بود، ولی آیا حرف ما نباید شنیده می‌شد؟! به خدا ما هم این نظام را دوست داریم، برایش هزینه داده‌ایم (ولو کم‌تر از شما)، پس حداقل قبول بفرمایید که حرف‌هایی داریم از سر دلسوزی، از سر درد، برای حل مشکلاتی که پیش آمد.

آقای خامنه‌ای!

۱۴ ماه از عاشورای ۸۸ و ۱۴ ماه از ۹ دی ۸۸ می‌گذرد، آقایان کلام شما را فصل الخطاب می‌خوانند و شما هم که ۹ دی را فصل الخطاب فتنه ۸۸ خواندید. در سفرتان به شهر قم فرمودید جامعه نسبت به میکروب‌های سیاسی واکنش نشان داد؛ بدین معنا که دیگر بصیرت، جای فتنه را گرفت. نمی‌دانم از ۲۵ بهمن خبر دارید یا نه، مشاوران اطلاعاتی و امنیتی خبرش را درست و بی‌کم و کاست به عرضتان رسانده‌اند یا نه. ای کاش با صداقت گفته باشند خیل جمعیتی را از میدان امام حسین (ع) تا آزادی، خیل معترضان.

آقای خامنه‌ای!

بعد از ۱۴ ماه سکوت منتقدان، این بار دیگر حرفی از احمدی‌نژاد نبود، حرفی از انتخابات نبود، حتا حرفی هم از نظام نبود. به جز الله اکبرها و یا حسین، میرحسین‌ها همه شعارها به سمت شما برمی‌گشت. شعارهایی که بوی اعتراض گرفته بود، اعتراضی از عمق جان، اعتراضی همراه با خشم اعتراضی...



کاش به عرضتان برسانند که بسیجیانی که فقط نام بسیجی را به دوش می‌کشند به نام شما چگونه فرزندان این ملت را زیر باتوم له می‌کردند، به چشم خود دیدم بسیجیانی که چادر از سر دخترخانم معترضی کشیدند و روسری را از سرش در آوردند (مولا علی را به یاد آوردم و روایتی که خلخال از پای زن یهودی کشیده بودند...)

آقای خامنه‌ای!

گفتم که به اینجا برسم. چند روز پیش آقای سید احمد خاتمی نماینده شما و امام جمعه موقت تهران در مدرسه فیضیه قم در تجمع اعتراضی به راهپیمایی ۲۵ بهمن گفتند: کسانی که در راهپیمایی ۲۵ بهمن شرکت کرده بودند، خانواده‌های اعدامی‌های بعد از انقلاب هستند.

آقای خامنه‌ای!

من و حداقل پنج نفر از دوستانم که فرزند شهید هستیم، در این راهپیمایی شرکت کرده بودیم، می‌دانید دلم شکست از این که پدرم را اعدامی انقلاب خواندند، آخر پدر من و پدران دوستانم برای این کشور و برای این انقلاب شهید شدند، حال آنها را اعدامی این نظام می‌نامند. آقای خامنه‌ای لطفاً اگر مخالف نظر ایشان هستید، اعلام بفرمایید، وگرنه این شائبه برای من و فرزندان شاهد حاضر در راهپیمایی به وجود خواهد آمد که شما هم این نظر را قبول دارید و شهدا را اعدامی نظام می‌دانید که اگر این چنین است بفرمایید: به کدامین گناه اعدام شده‌اند؟!

آقای خامنه‌ای!

زیاده حرفی نیست، فقط می‌خواستم این را بگویم که مخالفان و منتقدان شما مخالفان نظام و انقلاب نیستند، بنده هنوز هم خوشبینانه به شما امید دارم و از شما خواهش می‌کنم که با پذیرش انتقادات و سعی در اصلاح امور به معنای واقعی کلمه فصل الخطاب باشید. در پایان، بابت دو چیز عذرخواهی می‌کنم، اول، بابت نگارش ضعیف و ساده نامه که شاید به قول دوستانتان در شأن رهبر نظام نباشد و دوم، بابت اینکه نمی‌توانم خودم را معرفی کنم، چون مادرم تنهاست و با تجربه اینکه هر که به شما نامه بنویسد، باید خود را به اوین معرفی کند، از اعلام نامم معذورم.

به امید روزی که توفیق شود تا رودرروی شما همه انتقاداتی را که به شما دارم بتوانم بیان کنم یا حداقل به امید روزی که با اطمینان از عدم برخورد نیروهای امنیتی تحت امر شما، در نامه‌ای دیگر انتقادات خود را با نام، از شما بیان کنم.

امضاء، محفوظ

یک فرزند شهید (اعدامی؟!)



نامه سرگشاده احمد منتظری به خامنه‌ای، ۷ اسفند ۱۳۸۹

بسمه تعالی

خدمت حضرت آیت‌الله آقای خامنه‌ای (زید عزه) رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران

قال الله تبارک و تعالی: «إِذْ فَعُلْنَا بِاللَّيْلِ هِيَ أَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ. وَ مَا يَلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يَلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ» [فصلت، ۳۴-۳۵]

پس از عرض سلام، در مورد حوادث و جریانات اخیر، اینجانب بنا بر احساس وظیفه شرعی، بر خود لازم می‌دانم مواردی را به عرض برسانم:

۱- طبق اصول ۸ و ۹ و ۲۳ و ۲۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی که آزادی بیان و آزادی قلم در آن تصریح شده است زندانیان سیاسی هیچ‌گونه گناهی مرتکب نشده‌اند تا مستحق زندان و محکومیت باشند. اجازه ندهید و نخواهید که بیش از این آزادی آنان که حقی خدادادی است سلب شود و قضاوت اسلامی زیر سؤال رود. جنابعالی قبول دارید که مسئولین کشور معصوم نیستند و تخلفاتی دارند و اقدامات بسیاری از زندانیان سیاسی، انتقاد از آن تخلفات و پیشنهاد راه برای اصلاح امور بوده و از مصادیق بارز امر به معروف و نهی از منکر است. بدیهی است انتقاداتی که وارد و مقبول هم نباشد از نظر عقل و شرع و قانون پیگرد ندارد.

جنابعالی توجه دارید که در حکومت‌های پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) با وجود مخالفان بسیار، زندانی سیاسی وجود نداشت و حضرت علی (ع) حتا با پیشنهاد و اصرار بعضی مبنی بر زندانی نمودن خوارج مخالفت فرمودند. آزادی همه زندانیان سیاسی و دلجویی از خانواده آنان و تمامی خانواده‌هایی که عزیزان خود را در جریانات اخیر از دست داده‌اند موجب همدلی آحاد ملت خواهد شد.

۲- آقایان مهندس میرحسین موسوی و حجت‌الاسلام و المسلمین مهدی کروبی از همفکران و همکاران قدیمی و دوستان واقعی جنابعالی و نظام بوده و هستند. اینکه این آقایان حاضر نیستند برخلاف عقیده خود حرفی بزنند و یا عملی انجام دهند بسیار قابل تقدیر است. این اخلاق و رفتار را با شیوه کسانی مقایسه فرمایید که در ظاهر خود را علاقه‌مند و مطیع جنابعالی جلوه می‌دهند ولی در واقع، دوست و خیرخواه شما نیستند و فقط منافع خود را در نظر می‌گیرند. کسانی که حاضرند آسایش خود و خانواده خویش را در جهت عقیده و مرام خود فدا کنند ارزشمند و قابل احترامند. حصر و سلب آزادی و متهم نمودن آنان به مواردی که تا کنون شرعاً و قانوناً ثابت نشده است، در کشوری که اسلامی بودن و پیروی از امام علی (ع) را افتخار خود می‌داند، علاوه بر این که موجب نارضایتی قشر وسیعی از مردم می‌شود، قابل توجیه نیست و هیچ کمکی هم به حل مسائل موجود نمی‌کند.

جنابعالی که اکنون بسط ید دارید، به راحتی می‌توانید با یک تصمیم تاریخی این مسأله را حل نمایید و موجب همدلی اقشار مختلف مردم گردید. آقایان موسوی و کروبی و خاتمی و هاشمی رفسنجانی و حضرت‌تعالی طی این سی سال نخست‌وزیر و رئیس مجلس و رئیس جمور بوده‌اید. تشکیل یک جلسه ۵ نفره و گفتگوی مستقیم و دوستانه بسیاری از مسائل را حل می‌کند و نور امیدی در قلب همه ملت می‌افکند. این اقدام قدرت و موقعیت شما را بالا برده و نظر دیگران را نیز نسبت به یک حاکم اسلامی بسیار مساعدتر می‌سازد. لابد استحضار دارید که بر اثر برخوردهای ناشایست عده‌ای که به نام اسلام و جمهوری اسلامی انجام می‌شود اعتقادات بسیاری از مردم و به‌خصوص جوانان سست شده و دین‌گریزی و حتا دین‌ستیزی رو به افزایش است. جنابعالی با یک تصمیم انقلابی، یأس و سرخوردگی از اسلام و حاکمیت دینی را تبدیل به امید خواهید نمود. اگر روند کنونی ادامه یابد باعث ریزش بیش‌تر نیروهای متعادل و بالا آمدن نیروهای رادیکال و تندرو خواهد شد و چه بسا در آینده ابتکار عمل از دست جنابعالی نیز خارج شود.



مرحوم والد (رضوان الله تعالی علیه) همواره نسبت به سرنوشت انقلاب و نظام نگران بودند و اکنون در فقدان ایشان، اینجانب این تقاضا را از شما دارم. امیدوارم با قبول آن، نوروز ۱۳۹۰ را عیدی پر از شادی و امید برای همه ایرانیان گردانید.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱۳۸۹/۱۲/۷

احمد منتظری



نامه سرگشاده چهار شکل دانشجویی خارج از کشور به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۸۹

از عاقبت سوئی که در انتظار استبدادیان و خودکامگان است بترسید و بیش از این ظلم بی حد نکنید!

جناب آیت‌الله آقای سید علی خامنه‌ای حسینی

سلام و تحیت

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَمْ يَلْبَسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (انعام، ۸۲)

(آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با ستم نیالودند، ایمنی تنها از آنهاست و آنها هدایت‌یافتگان‌اند.)

این، نامه‌ای است از سوی جمعی از دلسوزان وطن، که تخته‌بند غربت‌اند، به شما. شما را مستقیم خطاب کرده‌ایم و از خطاب کردن عمر و زید (از قاضی‌القضات گرفته تا رئیس خبرگان) چشم پوشیدیم، زیرا اولاً مسؤلیت تمام اتفاقات رخ داده توسط نیروهای حکومتی در ایران را (از دستگیری‌ها و شکنجه‌ها گرفته تا انتخابات مشکوک و پرمسأله ریاست‌جمهوری و در یک کلام، ضایع کردن حقوق حقه ملت) کاملاً متوجه شخص شما می‌دانیم، زیرا حتا اگر به فرض بسیار بعید، امر این جنایات هم نباشید، و نیز به فرض که مشوق آنان هم نباشید (که متأسفانه هستید)، کم‌ترین سینه شما این است که در مقابل این جنایات ساکتید و چنانچه امیر مؤمنان فرمود: «الراضی بفعل قوم فهو منهم» (آن کس که به کردار قومی رضایت دهد، از آنان محسوب می‌شود) و خطیئه بالاتر آنکه منکر این جنایاتید و با دروغ خواندن این جنایات و نیز با تبلیغات مسموم غربی خواندن تضییع نهادینه حقوق اساسی ملت، راه را برای ادامه چنین تضییعاتی هموار کرده‌اید.

در تقریباً دو سال گذشته، مظالم شما خوشبختانه بر جمع بسیار بیش‌تری از مردم ایران آشکار گشته است. اکنون کم نیستند خانواده‌های شهدا، جانبازان، آزادگان و پاسدارانی که از منتقدان شمایند و خانواده دو شهید سرفراز ایران‌زمین، همت و باکری، نمود و نماینده این خیل عظیم‌اند. مظالم شما البته به چند سال اخیر باز نمی‌گردد. اولین نمود آشکار آن، دستگیری جمعی از مبارزان راه آزادی و دلسوزان وطن، متعاقب نامه محترمانه و انتقادآمیز آنان در سال ۱۳۶۹ [خطاب به رئیس‌جمهور وقت، هاشمی رفسنجانی؛ ر.ک.: نامه سرگشاده ۹۰ نفر از آزادی‌خواهان ایران به هاشمی رفسنجانی، اردیبهشت ۱۳۶۹، جلد سوم «نحوهای نجیبانه»] بود. همان روزگار اگر آن انتقادات مشفقانه را جدی گرفته بودید و به دهان منتقدان دلسوز، داغ و درفش نمی‌کوبیدید، روزگار امروز وطنمان چیزی به از این بود. کشتن زنده‌یاد سعیدی سیرجانی که بر اثر غضب شخص شما به دست مأموران‌تان در وزارت اطلاعات کشته شد، یکی دیگر از نمودهای آشکار ظلم شما در سال‌های آغازین دهه هفتاد خورشیدی بود. هم‌او که شجاعانه در پاسخ به غضب شما بر او، در نامه‌ای تاریخی خطاب به شما نوشته بود که کلفتی دستار و درشتی گفتار، جای برهان را نمی‌گیرد. پاسخ او را نیز با خاموش کردنش دادید. در این سال‌ها تا توانسته‌اید متملقان را میدان داده‌اید و صنعت تقدس‌سازی از خویش را رواج داده‌اید و بر دهان مخالفان و منتقدان مهر خاموشی زده‌اید. و در این راه چنان پیش رفته‌اید که نه تنها بسیاری از مبارزان انقلاب و یاران آیت‌الله خمینی، اکنون از منتقدان شمایند که حتا بخش عظیمی از بستگان نسبی و سببی شما نیز - گرچه بسیاری‌شان در خفا و برخی نیز در علن - از مخالفان شمایند. از باب مشت نمونه خروار، می‌توان از تمام دایی‌ها و دایی‌زاده‌های شما، یکی از برادران و برخی از برادرزاده‌های شما، خواهر، شوهرخواهر و تمام خواهرزاده‌های شما و برخی از خاله‌زاده‌هایتان که اکنون از منتقدان شمایند، نام برد. باری، «علی، القصه، خواهد ماند و حوضش حوض تنهایی». اندک مانده یاران شما اینها را حمل بر مظلومیت شما می‌کنند. اگر کسی که دهان مخالفانش را می‌دوزد، و به شغل خدعه و خشونت مشغول است، و صنعت مداحی و چاپلوس‌پروری تأسیس کرده است، مظلوم نام دارد، آنگاه باید جای واژگان مظلوم و ظالم را در قاموس‌ها عوض کرد.

در این قریب دو سال، به اشارت شما و دفترتان، بنگاه‌های دروغ‌پراکنی و اسطوره‌سازی، تا توانستند علیه آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و جمع عظیمی از منتقدان دلسوز ایران‌زمین گفتند و نوشتند. اکنون نیز، در ادامه سریال باطل منتقدستیزی و متملق‌پروری، به دستور و موافقت شما آقایان موسوی و کروبی و خانم‌ها کروبی و رهنورد در «حبس و بازداشت خانگی»‌اند. این بدعت زشت و قرون وسطایی و خلاف شرع و قانون «حبس خانگی» در دوران زعامت شما با حبس آیت‌الله منتظری آغاز گشت. شما که به طور خاص از این تعبیر آیت‌الله منتظری که در سخنرانی



انتقادی معروف خود گفته بود: «مرجعیت بچه‌بازی شده است» سخت به خشم آمده بودید، دستور دادید او را در منزلش حبس کنند. این حبس غیرقانونی و غیرشرعی تا زمانی ادامه داشت که پاره‌ای از مراجع تقلید به شما فشار آوردند (و نیز بر اساس خبرها از وضعیت سلامتی آقای منتظری، به این خیال باطل افتادید که وی در حال مردن است). و این‌گونه بود که حبس پنج سال و نیمه این مرد نستوه و حق‌گوی شکسته شد، گرچه مضیقه‌ها و ضایع کردن حقوق وی و خانواده و طرفداران و شاگردانش به انحای مختلف ادامه داشت. چنین پیداست که از آن کار زشت درس نگرفته‌اید، انگاری مستبدان و ظالمان به سادگی (و یا اصلاً) درس نمی‌گیرند و این حدیث شریف را از یاد برده‌اند که: «من استبدّ برأیه فقد هلك» (آن کس که خودرأی گردد، هلاک می‌گردد).

ما از باب افضل الجهاد، که کلمه حقی است نزد سلطان جائر، شما را تنبّه می‌دهیم که مسیری که در آن قرار گرفته‌اید پایان آن هلاکت است و بدنامی، مگر آنکه دست رحمت حق، در سرانجام کار، از آستین برون آید و کاری بکند و همین تنبه‌ها شما را به توبه وا دارد. بر همین اساس، شما را هشدار و انداز می‌دهیم که از فراز اریکه چوبی و شکننده استبداد، با آتش خشم ایرانیان مظلوم و آگاه، بازی نکنید زیرا: «آن را که خانه نئین است / بازی نه این است». تا دیر نشده به حبس و بازداشت (خانگی) آقایان موسوی و کروبی پایان دهید و حق آنها برای زیستن آزاد و انتقادگری و نیز حق همه ایرانیان برای انتقاد، مشارکت در حکومت و گردآمدن و راهپیمائی را به رسمیت بشناسید و آنچه راه، از سرِ ریا و سُمعه، برای تونس‌ها و مصری‌ها و بحرینی‌ها و لیبیایی‌ها می‌خواهید، برای مردم خود نیز بخواهید و از عاقبت سوئی که در انتظار استبدادیان و خودکامگان است بترسید و بیش از این ظلم بی‌حد نکنید.

در انتهای همین اندرز-هشدارنامه اعلام می‌کنیم که ما ایرانیان خارج از کشور، پشتیبان و پشتگرم به ایرانیان داخل کشور، تا رفع حبس (خانگی) آقایان موسوی و کروبی و خانم‌ها رهنورد و کروبی، از پای نخواهیم نشست و اگر پدرانمان توانستند استبداد شاهنشاهان را براندازند، ما نیز می‌توانیم استبداد کاتوزیان را براندازیم.

راه سبز ایرانیان بریتانیا

پویش راه سبز دانش‌آموختگان و دانش‌آموزان ایرانی (پرسا)

Students for Iranian Green Movement Association (SIGMA), University of Victoria, Bc, Canada.

راه سبز ایرانیان اتاوا



نامه سرگشاده «اصحاب کهف» به خامنه‌ای، ۲۲ اسفند ۱۳۸۹

شما معجون‌نی منحصر به فردید که نه در امویان و نه در عباسیان کسی جامع تمام خصوصیات شما نبوده است

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ؛ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن نَّمَسِّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَ عَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛ فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ وَ وُقِّيتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛ قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» [آل عمران، ۲۳-۲۶]

[آیا داستان کسانی را که بهره‌ای از کتاب (تورات) یافته‌اند ندانسته‌ای که چون به سوی کتاب خدا فرا خوانده می‌شوند تا میانشان حکم کند آنگه گروهی از آنان به حال اعراض روی برمی‌تابند؛ این بدان سبب بود که آنان (به پندار خود) گفتند هرگز آتش جز چند روزی به ما نخواهد رسید و برساخته‌هایشان آنان را در دینشان فریفته کرده است؛ پس چگونه خواهد بود [حالشان] آنگاه که آنان را در روزی که هیچ شکی در آن نیست گرد آوریم و به هر کس (پاداش) دستاوردش به تمام (و کمال) داده شود و به آنان ستم نرسد؛ بگو بار خدایا تویی که فرمانفرمایی هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی و هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی همه خوبی‌ها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی]

جناب خامنه‌ای

خدا نکند این نامه را حقیر شمارید و مانند آنان که گویی هیچ نشنیده‌اند با آن رفتار کنید. این نامه آزمون بزرگی است برای شخص شما که یا برایتان بسیار مبارک و نجات‌بخش است و یا بلایی است که گریبان تمه مشروعیاتان را خواهد گرفت و نقاب از نفاق شما بر خواهد انداخت. بدانید نویسندگان این نامه نه مزدورند نه برانداز، نه منافقند و نه فریب‌خورده و نه هر نام و انگ دیگری که این روزها به منتقدان و معترضان چسبانده می‌شود. ما جوانانی هستیم که در خاک ایران‌زمین و دوران استقرار جمهوری اسلامی چشم گشوده و رشد کرده‌ایم. البته به ذهنتان خطور هم نکند که ما را از افتخارات خود به حساب آورید و مصادره به مطلوبمان کنید چنان‌که خانواده پادشاه پیشین مدعی شده بودند جوانانی که انقلاب کرده و جنگیده‌اند محصول دوران حکومت آنان بوده‌اند. آری ما به‌راستی قابل ستایش و افتخاریم اما این قابلیت و شایستگی به شما و حکومت شما هیچ ربطی ندارد مگر به قاعده «ادب از که آموختی از بی‌ادبان».

ما با نظام جمهوری اسلامی مشکلی نداشته و نداریم. مشکل ما با ولایت فقیه یا فیلسوف یا عارف و یا هر جنس دیگری از ولایت نیست. ما تشنه‌گان ولایت انسان کاملیم و مسأله ما جز این نیست که شیوه حکومت شما را از جنس ولایت نمی‌دانیم. شما گویا به تساهل یا تجاهل ولایت را به معنای سلطنت گرفته‌اید. وگرنه تعریف ولایت قاعداً نباید بر شما پوشیده باشد.

آقای خامنه‌ای

گذشته از لفاظی‌ها و زرق و برق بازار قلمبه‌گویی و فضل‌فروشی اهل علم، از میان معانی مختلفی که از «ولایت» برای ما گفته‌اند، دو معنی استوارتر و به جا‌نشین‌تر است: یکی تولی و دوستی و دیگر تولیت و سرپرستی. دو معنا که در طول تاریخ دینی-سیاسی این لغت، هر کدام طرفدارانی دارند و این دوگانگی هنوز هم ادامه دارد.

حقیقت این است که در مفهوم اجتماعی، «ولایت» از تلفیق همزمان هر دو طیف معنایی شکل می‌گیرد و قوام می‌یابد: یعنی پیش از آنکه بخواهیم با نظریه‌پردازی و تئوری‌بافی‌های تبارپژوهانه پیشینه‌ای برای مصداق مورد نظرمان جهت تکیه بر جای اولیا زدن دست و پا کنیم، این خود روح ولایت است که در شایسته‌ترین جسم فرود می‌آید و محبتش در دل خلق جاری می‌شود و مردم کم‌کم ولی خود را می‌شناسند و سرپرستی او را با علاقه و احترام بر خود روا می‌دارند.



اولیاء حقیقی خداوند سبحان همیشه دانسته‌اند که خداوند هیچ‌کس را به زور، قیّم کسی قرار نداده است، چنان که به رسول بزرگوار خود نیز می‌فرماید: «اگر خدای تو می‌خواست تمام اهل زمین ایمان می‌آوردند پس آیا تو مردم را به زور مؤمن توانی کرد؟». حتی در تجلی نسبی رابطه ولایت که رابطه پدری و فرزندی است هم، پدر شأنی جز تربیت درست فرزند ندارد و اگر روزی فرزندی به هر دلیلی نسبت به پدر بی‌تفاوت شود کاری از پدر ساخته نیست جز صبر. صبری که ممکن است روزی به نتیجه دلخواه برسد و ممکن است تا لحظه مرگ ادامه یابد.

اولیاء خداوند سبحان می‌دانند که اگر خداوند بر آن بود تا به زور و جبر، مردم را به راه آورد البته بر او آسان بود. اما سنت الاهی، «آزمون» بندگان است و پیش‌نیاز آزمون، داشتن اختیار، و هر گونه دخالتی در امر اختیار بشر از سوی هر کسی، حتا پیامبران و اوصیاء راستین آنان نیز ناپسند و مخالف قانون الاهی است؛ چه رسد به انسان‌هایی که اگر هم خود به نواقص خویش واقف نیستند دست‌کم می‌بینند که بسیاری آنان را ناقص و گناهکار می‌دانند.

اولیاء و اوصیاء حقیقی رسول مکرم الاهی خود پیوسته به دنبال حکومت بر دل‌های مردم بوده‌اند، آن‌چنان‌که حکومت ظاهری سایه آن حکومت باطنی باشد؛ بنا بر این، حکومتی که از «ولایت»، مرادی جز حکومت ظاهر ندارد همان سلطنت طاغوت است که در لفافه نام «ولایت» تنها رنگ و لعاب دینی به خود می‌گیرد. به تخت ریاست نشستن چه حاصل؟ خوش آن کس که بر تخت دل‌ها نشیند.

آقای خامنه‌ای

اگر ولایت مجسم، امیرالمؤمنین است، «ولی» کسی است که خود را در پیشگاه خدا و خلق خدا مسؤول می‌بیند و «مسؤول»، کسی است که باید پاسخگوی هر سؤال و بازخواستی باشد. «ولی» کسی است که خود را جزئی از جامعه و همچون تمام اجزاء می‌بیند و تا زمانی که مطمئن نشود مردمش در آسایش و آرامش به سر می‌برند خواب راحت ندارد.

گر چه ساده‌زیستی یکی از مشخصات هر مؤمنی، من جمله «ولی» است، اما «نه هر که سر بتراشد قلندری داند»؛ حوزه مسؤولیت «ولی» تمام جامعه اسلامی است نه فقط خانه مرمین خود که اگر ساده‌زیست بود توهم بزند که شاخ غولی را شکسته و دنیا و آخرت را فتح کرده است. خانه «ولی» جامعه تحت ولایت اوست که عدالت «ولی» را باید در آن دید و لمس کرد. راستی آقای خامنه‌ای هیچ شده است که شبی از غم مردم و رنج‌هایشان خوابتان نبرد؟ آیا شده است که از در آوردن خلخال از پای زنی هم‌وعتان آرزوی مرگ کنید؟ نگوئید آری، که اگر به‌راستی چنین بود باید ساعتی هزاران بار می‌مردید و ما امروز بر سر مزار شما فاتحه می‌خواندیم تا خداوند برایتان گشایشی بیاورد. اما شما با وجود جامعه‌ای با این همه فقر و بدبختی و بیکاری و فساد و بیداد، هر چه پیرتر می‌شوید صورتتان بیش‌تر گل می‌اندازد و شکفته‌تر و شاداب‌تر به نظر می‌رسید.

آه بگذریم از این سخنان که این همه را گفتیم تا معلوم شود ما شما را «ولی» نمی‌بینیم و حکومت شما را سلطنتی مذهبی می‌دانیم که بر پایه تبلیغات وسیع لحظه به لحظه در پی مشروعیت بخشیدن به خود و بیش‌تر ماندن و نیفتادن است. راستی می‌دانید هر روزه و به هر مناسبت با ربط و بی‌ربط چند میلیون عکس و پوستر رنگارنگ بر مرغوب‌ترین و گران‌ترین کاغذها با پیشرفته‌ترین چاپ‌ها و روکش‌های برجسته و زیبا از شما در حال چاپ شدن است تا مردم زشتی‌های شما را نبینند؟ می‌دانید این کاغذها و جوهرها از جیب این مردم فقیر از خارج از کشور وارد می‌شود و تبدیل به پوستر شما می‌شود؟ آیا می‌دانید با بنرهایی که از شما در فیگورهای مختلف چاپ می‌شود می‌توان تمام ایران را فرش کرد؟ آیا می‌دانید با پول این تبلیغات بچه‌گانه چند کودک می‌تواند به مدرسه بروند؟ چند بی‌خانمان می‌تواند صاحب سرپناه شوند؟ چند دختر می‌تواند به خانه بخت روند؟ چند زندگی در آستانه فروپاشی دوباره استوار خواهد شد؟ چند جوان می‌تواند روی پای خود بایستند؟ چند مرد تهیدست می‌تواند از شرمندگی زن و فرزندشان بیرون بیایند؟ چند بیمار فقیر درمان شوند و چند معتاد خسته و شکسته و ناامید به آغوش جامعه برگردند؟

وای وای آقای خامنه‌ای که اگر بنا باشد ادامه دهیم باید به اندازه پشت سفید تمام پوسترها و بنرهایی که از روز اول رهبری شما تا امروز چاپ شده تا مردم یادشان نرود که شما همچنان هستید و نفس می‌کشید، کاغذ سیاه کنیم و به اندازه تمام جوهرهایی که برای چاپ عکس‌های شما حرام می‌شود، قلم، تر کنیم تا این مثنوی هفتاد میلیون من کاغذ را بنویسیم.

خود انصاف دهید آقای خامنه‌ای، آیا از خودتان خجالت نمی‌کشید که عنوان والای «ولی» را یکدک می‌کشید و از شیپور تبلیغات میلیارد میلیاردی، ساده‌زیستی خود را جار می‌زنید و گوش فلک را کر می‌کنید و چشم همبازی‌هایتان را کور؟ به خدا سوگند اگر ما به جای شما بودیم روزی هزار بار دق می‌کردیم.



آقای خامنه‌ای به حدی از شما خشمگینیم که اگر در این آزمون هم رد شوید و پاسخ ما را ندهید، با عذرخواهی از سلطان معاویه بن ابی سفیان، شما را با او یکی خواهیم دانست. چرا که او نیز با فریب تبلیغات همه را بد و خود را خوب جلوه می‌داد و در پی گسترش قلمرو امپراتوری خود بود. هر چند شما معجون منحصراً به فرید که نه در امویان و نه در عباسیان کسی جامع تمام خصوصیات شما نبوده است.

بگذارید تا مقدمه از اصل سخن طولانی‌تر نشده از ادامه آن در گذریم و به اصل سخن بپردازیم: ما قصد داریم از شما شکایت کنیم. شکایتی که آن را هم به نمایندگان در مجلس خبرگان رهبری و هم به قاضی‌الفضات مستقلان ارائه می‌کنیم. طرح این شکایت، آخرین قدم ماست برای اتمام حجت با شما که بدانیم شما دلتان می‌خواست «ولی» باشید و تا کنون نتوانسته‌اید، یا این که اصلاً کاری به «ولی» بودن ندارید و شاهنشاه بودن را برگزیده‌اید. البته هنوز اندک امیدی داریم که شما به راه عدالت برگردید و در دادگاهی علنی و عادلانه به سؤالات ما پاسخ دهید. چرا که نه شما از امیرمؤمنان علی برتر و بزرگ‌ترید و نه ما از آن مرد یهودی که نسبت خلاف به امیرمؤمنان داد کم‌تر و بی‌بها‌تریم.

این شکایت میدانی است که بصیرت ما و بصیرت شما روبه‌روی هم قرار می‌گیرد و آزمونی است برای شما تا خود بفهمید می‌توانید مانند علی «ولی» باشید، یا اینکه فرعون درونتان دون شأن خود می‌داند که به سخنان مشت‌خوار جوان بی‌بصیرت و بی‌ارزش پاسخ دهد.

اما اصل حرف و شکایت ما:

شما باید به دو سؤال اصلی ما پاسخ شفاف دهید؛ اول اینکه شما در جایگاه حافظ حدود خداوند، اساس عدالت و منافع خلق خداوند و چشم بینا و دست توانای مردم برای نظارت و اداره اوضاع جامعه بر اساس احکام شرع و عقل، بصیرتتان را چه شد که نه تنها مردم کشور خود را از شرکت در انتخابات گذشته نهی نکردید، بلکه شرعاً و عقلاً بر آنها واجب دانستید تا مال و آبرو و سرنوشت خود را برای کسانی به حراج بگذارند که تمام آنها دست‌کم از سوی رقبای خود متهم به گناهان کبیره بوده و هستند؟

آقای خامنه‌ای پاسخ دهید که چگونه روا دانستید که مردم را مجبورِ مخیر کنید تا از بین چهار متهم به دزدی و فساد در بیت‌المال و دروغگویی و عوام‌فریبی عقلاً و شرعاً یکی را انتخاب کنند؟

آیا عقل و شرع شما به شما حکم نکرد که همان‌طور که نام خودروی میناتور وجود نازکتان را آزرده گزند کرد و شخصاً به میدان آمدید، با شکل‌گیری چنان صورت و سیرت فاسد و اسفباری در مسأله انتخابات، از جایگاه ولایت خود استفاده کنید و تا پس از برگزاری یک دادگاه علنی و صالح و رسیدگی به یکایک اتهامات رد و بدل شده میان نامزدها و روشن شدن چهره حقیقت از پشت ابر فریب و ابهام، انتخابات را به تعویق بیندازید و پس از آرامش مردم در فضایی شفاف و نورانی انتخاباتی سالم برگزار کنید؟ به‌راستی این کدام مصلحت و کدام عقل و کدام شرع بود که شما را از انجام این فریضه باز داشت؟

خود انصاف دهید؛ آیا این چهار متهم از فیلتر نظارتی و تعیین صلاحیت شورای نگهبانی که زیر نظر شماست رد نشده بودند؟ آیا عقل و شرع بر شما واجب نکرد که شورای نگهبانان را بازخواست کنید که چه طور اجازه داد که چنین انتخابات کثیفی شکل بگیرد؟ انتخابات شیطان‌زده‌ای که تالی فاسد هنوز ادامه‌دارش از صورت و مقدمات پلیدش قابل رؤیت بود، البته اگر چشم بصیرتی وجود می‌داشت.

پس اصل سؤال اول ما این است: آقای خامنه‌ای، به عنوان رهبر با بصیرت و شفافیت‌طلب، شفاف کند که بر اساس کدام عقل و کدام شرع و خوب شرکت در آن انتخابات کذایی را احراز و اعلام کرده است؟

و سؤال دوم:

اگر سخنان و اتهامات رد و بدل شده توسط چهار نامزد نسبت به یکدیگر درست بوده باشد - که به نظر می‌رسد آنجا که عیب‌های دیگران را می‌گفتند صادق بودند و آنجا که از محاسن خود می‌بافتند دروغگو - این دقیقاً به آن معناست که تمام دوران زمامداری و رهبری شما دوران فساد و بخور بخور و کثافتکاری مسؤلان مورد تأیید و حمایت شما بوده است. در این صورت، نه تنها این شما نیستید که باید مدعی ماجرا و قاضی رسیدگی‌کننده باشد، بلکه مدعی حقیقی این مسأله ما مردمیم و تنها کسی که باید صادقانه و شفاف، پاسخ بیست و چند سال مورد مناقشه را بدهد شخص شخیص شماست و در مرتبه بعد، تمام کسانی که زیر پرچم ولایت و حمایت شما و با گذشتن از فیلترهای شما گزینش، عرضه و سپس به واسطه اعتمادی که به شما داشته‌ایم توسط ما انتخاب شده‌اند.



آقای خامنه‌ای؛ مسؤولیت مستقیم نابسامانی‌های کشور در طول دوران رهبری شما طبیعتاً با شخص شماست و شما چنین حقی ندارید که از پاسخگویی و پذیرش مسؤولیت شانه خالی کنید و ظفره بروید. از این رو بایسته نظام مدعی ولایت آن است که به جای آنکه مثل دزدهای واقعی با سر و صدا به راه انداختن و تبلیغات و هوچیگری و دزد دزد گفتن، بازار را به هم بریزد و خود، آرام و بی سر و صدا، جان سالم به در ببرد، شجاعانه همچون یک «ولی» راستین در برابر دادگاه عدل با خضوع حاضر شوید و با شفافیت تمام، داستان سال‌های زمامداری و مسؤولیتتان را به مردم که ولی‌نعمتان شما را دهنده تا آنها ماجرا را به درستی بدانند و درباره تک‌تک شما مسؤولان جمهوری اسلامی و آینده خود تصمیم شایسته بگیرند. مطمئن باشید اگر گناهی نکرده باشید، مردم شریف و باگذشت ایران، اشتباهات شما را خواهند بخشید و دوستتان خواهند داشت.

آقای خامنه‌ای در پایان بگذارید بار دیگر تکرار کنیم که با دیدن این نامه، بین خود و خداوند، شما دو راه بیش‌تر ندارید: راه اول اینکه همچون یک «ولی راستین الهی» از حاضر شدن در دادگاه نهراسید، بلکه از آن استقبال کنید و چنین اتفاقی را مبارک و فرخنده بشمارید و فرصتی خداداده بدانید تا دنیا تفاوت نظام ولایی را با نظام‌های دیکتاتوری و سلطنتی در عمل ببیند و بدانید که حتا اگر شخص شما در این دادگاه شکست بخورید، عقیده و آرمان شما پیروز و سربلند خواهد بود و بوی عدالت، مشام جامعه را پر خواهد کرد و نسیم آرامش، دل‌های مردم را خواهد نواخت و هزاران خیر و برکت دیگر که اگر چنین کنید آنها را هم خواهید دید؛

و راه دوم آنکه درست چون یک سلطان صاحبقران، قدر قدرت قوی شوکت، یا ما را ندیده و صدای این شکایت نورانی را نشنیده بگیرید و شأن خود را اجل از هم‌کلامی یا پاسخگویی به مردم دون‌پایه‌ای چون ما بدانید و یا اینکه با اشاره‌ای جلادان خود را فرا بخوانید و دستور حذف و سر به نیست کردن ما را صادر کنید و بعد از مرگ، برای این فرزندان پاک اعلاحضرت، مجلس فاتحه‌ای بر پا کنید و اشکی بریزید و پیامی صادر کنید یا نکنید.

اما بدانید آقای خامنه‌ای که پس از این همه خطا، بزرگ‌ترین و آخرین اشتباهی که می‌توانید مرتکب شوید همین خواهد بود و برخورد جبارانه با صدای حق‌گو و حقیقت‌جوی ما حجت را بر مردم و شما و از همه بالاتر خداوند متعال تمام خواهد کرد و قهر الهی ریشه شما را خواهد سوزاند و آگاه باشید که ما آماده‌ایم و افتخار خواهیم کرد که از شهیدان راهی باشیم که هدفش پاک کردن دامان معصوم ولایت از لوث اعمال سلطنت‌مآبانه شماست.

سخن آخر اینکه منتظریم تا به قاضی‌القضات مستقل خود دستور دهید که دادگاه رسیدگی به دعاوی ما علیه شما را هر چه زودتر برپا دارد و در این کار لحظه‌ای تعلل نکند.

سلام بر کسی که از هدایت، آنگاه که به سویش می‌آید، پیروی کند.
اصحاب کهف

- ۱- ولی‌نعمت شماره ۲۰۹۰۲۵۹۹۳۰ سید سعید
- ۲- ولی‌نعمت شماره ۰۰۷۵۴۱۱۷۷۶ سید حامد
- ۳- ولی‌نعمت شماره ۰۰۱۱۳۶۹۸۰۹ هادی
- ۴- ولی‌نعمت شماره ۰۴۹۲۳۰۶۳۶۲ منصوره
- ۵- ولی‌نعمت شماره ۵۲۹۹۹۴۸۸۹۱ مهران
- ۶- ولی‌نعمت شماره ۰۰۷۲۸۱۲۸۰۱ جلال‌الدین
- ۷- ولی‌نعمت شماره ۰۰۵۹۴۵۸۸۴۴ وحید
- ۸- ولی‌نعمت شماره ۲۰۹۰۲۵۹۹۵۷ ریحانه سادات
- ۹- ولی‌نعمت شماره ۳۹۵۰۰۳۷۰۱۲ آریار
- ۱۰- ولی‌نعمت شماره ۰۰۱۲۹۷۳۵۱۳ فرزانه سادات
- ۱۱- ولی‌نعمت شماره ۰۰۱۲۲۱۵۷۹۱ حسن
- ۱۲- ولی‌نعمت شماره ۰۰۵۵۳۴۷۵۰۹ مرتضی



- ۱۳- ولی نعمت شماره ۰۹۳۳۷۲۴۸۶۱ سید محمد هادی
- ۱۴- ولی نعمت شماره ۰۰۷۹۹۲۷۰۰۹ سید میلاد
- ۱۵- ولی نعمت شماره ۶۵۵۹۰۳۲۰۴۵ میرهادی
- ۱۶- ولی نعمت شماره ۳۰۲۰۰۶۹۹۳۹ زهرا
- ۱۷- ولی نعمت شماره ۰۰۱۲۳۶۶۷۳۰ میلاد
- ۱۸- ولی نعمت شماره ۰۰۱۲۲۱۷۲۸۱ حسین
- ۱۹- ولی نعمت شماره ۲۲۸۱۱۹۲۱۷۲ محمدعلی
- ۲۰- ...؟

۲۲ اسفندماه ۱۳۸۹



نامه سرگشاده جمعی از مقلدان خامنه‌ای در بحرین به او، ۲۷ اسفند ۱۳۸۹

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک ولی امر مسلمین جهان

حضرت آیت الله العظمی سید علی خامنه‌ای (مدظله العالی)

سلام علیکم..

با سلام و صلوات بر خاتم انبیاء محمد مصطفی (ص)، او که پیامبر بود و از ایشان رسالت بر دوش داشتن را آموختیم، بر علی (ع) که از ایشان عدالت‌وار بودن را یاد گرفتیم، بر سیده دو عالم که در ایشان ولایت‌مداری را یافتیم، بر سبطی شهاب اهل الجنة که از ایشان صبر و فرهنگ سرخ شهادت را به ارث بردیم، بر ائمه طاهیرین علیهم السلام که از ایشان جهاد در راه حق را آموختیم و بر تک‌سوار آخر الزمان (عج) که از ایشان انتظار اصلاح را به تعلم نشستیم.

سلام ما بر آن امامی که در عرصه تاریک تاخت و تاز طاغوتیان قیام نمود و درود فراوان بر حضرتعالی که پرچمدار فعلی انقلاب اسلامی و ولی امر مسلمین جهان هستید.

ما گروهی از شیعیان بحرین هستیم که از حضرتعالی تقلید می‌کنیم و سیرت و سنت جنابعالی برای ما حجت است. واقعیت این است که اکنون از ظلم و ستم آل خلیفه نزد جنابعالی شکایت می‌کنیم. فشار بر ما سنگین شده به حدی که برادران و خواهران و عائله ما را در مقابل چشممان می‌کشند، فریادرسی کمک نمی‌کند ما را. اجتماع می‌کنیم برای رضای خدا و در راه عزت مسلمین و شیعیان اما کشته می‌شویم.

از شما درخواست می‌کنیم برایمان نزد خدا دعا کنید زیرا اطمینان به استجاب آن داریم. و در ثانی کوچک‌تر از آنیم که درخواستی کنیم، مع‌ذلک رنج این آلام و مصیبت‌ها را که از طرف ما را احاطه کرده، جز با حضرتعالی با چه کسی در میان بگذاریم؟! هر طور که صلاح می‌دانید ما مقلدان و فرزندان خود در بحرین را یاری دهید. سخنرانی عربی جنابعالی در خصوص انقلاب مصر، برادران مصری ما را منصور گردانید و موجب توفیق و نصرت آنان شد، ما نیز در رنج و عذابیم و جز مقاومت و آمادگی برای شهادت چیزی نداریم و خداوند متعال فتح و نصرت را مسألت می‌کنیم.

والنصر قادم إن شاء الله

جمعی از مقلدان حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای در بحرین

جمعه بیست و هفتم اسفند ۱۳۸۹

**نامه سرگشاده محسن سازگارا به خامنه‌ای، ۷ فروردین ۱۳۹۰****شما مسؤول تمام فسادهای اقتصادی و نابسامانی‌های فعلی و پیش رو هستید****امروز آدم‌کشانتان مشمول تحریم‌های بین‌المللی می‌شوند و در صورت ادامه سیاست سرکوب، فردا خودتان تحویل دادگاه‌های بین‌المللی خواهید شد**

به نام خدا

«وقتی مردمی تصمیم می‌گیرند آزاد باشند، هیچ چیز نمی‌تواند آنها را از پیروزی باز بدارد.» (دزموند توتو، [چهره شاخص مبارزه با نژادپرستی در آفریقای جنوبی])

جناب آقای خامنه‌ای

درست بیست سال پیش، در نامه خصوصی که به واسطه خانم شما به دستتان دادم، نوشتم مسیری که می‌روید کج است و روزی را می‌بینم که شما تنها در یک طرف خواهید بود و تمام ملت در مقابل شما؛ امروز، آن روز است.

دو راه پیش پای شما است؛ یا خودتان تسلیم خواست ملت شوید، از مسند قدرت پایین بیایید، به مردم کمک کنید تا با انتخابات آزاد، حکومت دلخواهشان را برگزینند، زندانیان سیاسی و مطبوعات را آزاد کنید، نیروهای مسلح و تمام امکانات کشور را در خدمت مردم قرار دهید و این بساط اراذل و اوباش و دزدهایی را که بر کشور مسلط کرده‌اید، با کمک ملت، جمع کنید؛ و یا این که راه کج فعلی را ادامه دهید؛ در این صورت، مطمئن باشید ملتی که در چهارشنبه‌سوری یک‌صدا و یک‌پارچه در سراسر کشور، «مرگ بر دیکتاتور» و «مرگ بر خامنه‌ای» را فریاد کرد، به‌زودی شما را از درون کاختان، طناب بر گردن، بیرون خواهد کشید.

دو نکته را هم بدانید:

اول این که با گماردن فردی روانی در رأس دولت، که انصافاً باید در بیمارستان بستری شود، بلایی بر سر کشور و اقتصادش آورده‌اید که به‌زودی بهای سنگین آن را مردم با بیکاری‌های گسترده، فقر و گرسنگی خواهند پرداخت. اگر همین امروز هم تسلیم اراده مردم شوید و فرد عاقلی اداره کشور را به عهده بگیرد، شاید به سختی بتواند مردم را از عواقب طوفان بحران اقتصادی در راه، محافظت کند. شما مسؤول تمام فسادهای اقتصادی و نابسامانی‌های فعلی و پیش رو هستید.

و دوم این که دنیا عوض شده و نمی‌توانید هر بلایی را بر سر یک ملت بیاورید و بگویید رعایای خودم هستند و کسی حق مداخله ندارد. اگر مثل قذافی هم به جان مردمتان بیفتید، برایتان فایده‌ای نخواهد داشت. امروز آدم‌کشانتان مشمول تحریم‌های بین‌المللی می‌شوند و در صورت ادامه سیاست سرکوب، فردا خودتان تحویل دادگاه‌های بین‌المللی خواهید شد. خود دانید. انتخاب با شما است.

محسن سازگارا

فروردین نود



نامه سرگشاده حسن امرائی به خامنه‌ای، ۲۵ فروردین ۱۳۹۰

۹۰/۱/۲۵

بسمه تعالی شأنه

نامه‌ای سرگشاده خطاب به مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مد ظله العالی) از عبد خدا حسن امرائی عبدوئی به فقیه زعیم و رهبر عالی مقام، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

اینجانب حسن امرائی عبدوئی، بر اساس وظیفه شرعی و رسالت حرفه‌ای خویش و به عنوان سرباز ولایت، بر خود فرض دانسته که مواردی را با حضرت تعالی در میان گذارم.

ابتدا لازم می‌دانم بنا بر ضرورت، مختصری از توانایی حرفه‌ای خود را خدمت شما بیان نمایم.

حقیر، نویسنده، محقق و پژوهشگر در زمینه‌های علوم سیاسی، تاریخ، فلسفه، روان‌شناسی، روان‌شناسی سیاسی، فقه سیاسی و پاتولوژی سیاسی و روند سیستماتیک حاکم بر تولید دانش در حوزه علوم انسانی (با محوریت مدیریت کلان مکتبی - سیاسی) می‌باشم. البته ناگفته نماند که تسلط بر علوم یادشده به طور همزمان، بر خلاف تمام معیارها و ملاک‌های مرسوم می‌باشد که دلیل آن ذاتی نوع روند تولید دانش است و تشریح آن در قاعده «جزء از کل» با حفظ سنخیت جنس سیستمی و هارمونیک ذاتی جای می‌گیرد که این روش اتخاذ شده معلول عدم دانش انسانی بومی و نیز عدم صراط واحد در مشی شاخه‌های متعدد با زیرساخت و هدف واحد می‌باشد و از نظر سیستمی کاملاً ذاتی موضوع است (اینکه امروز بر تفکیک شاخه‌ای علوم تأکید می‌شود، راهکاری مناسب است، اما این امر در صورتی قابل توجیه است که بستر هویتی شناخت شده واحدی به شکل نهادی و مدیریت‌شونده موجود باشد).

شایان ذکر است که بنده در هر کدام از زمینه‌های یادشده، به‌خصوص سیاست، روان‌شناسی سیاسی و روند تولید دانش‌های انسانی، دارای دیدگاه و نظریات علمی قابل دفاع می‌باشم، به طوری که تمام پیکره علمی کشور در حوزه علوم انسانی را گام‌ها عقب‌تر از خود می‌دانم و البته این نه منیت حقیر بلکه شفافیت در کلام به جهت دوری از اطاله سخن و معرفی خود به حضور حضرت تعالی می‌باشد.

حقیر از سال‌ها پیش بر خلاف جریان ترجمه‌ای علوم در حوزه انسانی و سیاست که نسخه وارداتی شومی بوده، به بررسی و پژوهش در چرایی نبود علوم انسانی بومی پرداخته و پس از حدود چهارده سال با وجود تمام مسائل و مشکلات عدیده در این راه پر پیچ و خم، امروز بیش از هر کسی این عرصه را می‌شناسم و با قاطعیت کامل عرض می‌نمایم که حقیر تنها کسی می‌باشم که به روند تولید دانش در حوزه علوم انسانی تسلط دارد.

در ابتدا سعی بر آن بود که تمام تجربیات و اندوخته‌های خود را در اختیار مراکز و پژوهشکده‌ها یا نهادهایی که به این نیت تأسیس شده‌اند قرار دهم اما با کمال تأسف با شناخت از وضعیت افراد دخیل در این امر و بستر نامناسب، این کار را خلاف شرع، عقل، عرف و خلاف تمام هنجارهای انسانی دانسته و خود را از این کار منع نمودم.

در واقع حقیر که سال‌ها فقط به کنکاش امور بدون ارتباط با جریان‌های مرتبط با این امر می‌پرداختم در اولین تلاش برای ورود به این نهادهای سازمان‌یافته، برای خود و جامعه خود بسیار متأسف شدم؛ بنده نمی‌دانستم که وضعیت ما به جایی رسیده که حتا تولید اندیشه در جامعه ما به یک امر کاملاً بی‌هویت تبدیل شده و آنچه را که مدعی آن هستیم فقط یک توهم است؛ چون کسانی که در جامعه ما در حوزه علوم انسانی خود را باسواد می‌دانند در واقع بی‌سوادانی هستند که اندیشه‌های غربی را با زبان فارسی بیان می‌کنند. بنده وظیفه شرعی دارم که عرض کنم تمام پیکره علوم انسانی کشور را فقط یک‌سری مدرک تشکیل داده که در قبال دانستن یک مشت قواعد و چهارچوب‌های تعریف شده غربی کسب شده‌اند و افراد باسواد کشور ما در حوزه علوم انسانی افرادی هستند که فقط مدرک دارند یعنی آن قواعد را خوب حفظ کرده‌اند. با کمال تأسف امروز هم که شعار رهایی از این جریان تقلید و ترجمه داده می‌شود همچنان راه اجرایی کردن آن بازخوانی هرچه پیش‌تر همان قواعد غربی است!! اگرچه سمینارها برگزار می‌شود، همایش‌ها ترتیب داده می‌شود، فراخوان مقالات داده می‌شود، تبلیغات آن‌چنانی به راه می‌افتد، اما همان نوشته‌های قبلی، جملاتشان جابه‌جا می‌شود و کلمات من درآوردی جدیدی همان تفکر غربی را پوشش می‌دهند تا لعبی بومی به خود بگیرد غافل از اینکه «از کوزه همان تراود که در اوست».



جالب‌تر اینکه گروه‌هایی که مسؤولیت این پروژه علمی را در اختیار گرفته‌اند حتا با آن علم غربی هم نمی‌توانند تعریف درستی از موضوع ارائه دهند.

حقیر با شناخت کامل از موضوع، وضعیت فعلی و این روال معمول را اصلاً قابل توجیه نمی‌دانم و با این وضعیت هرگز نمی‌توان به خروجی مطلوبی از این جریان امید داشت چرا که از اساس بی‌اساس است.

خدمت حضرت‌تعالی عرض می‌نمایم که بسیاری از مطالب در قالب این نامه سرگشاده قابل مطرح کردن نبوده و نیز پاره‌ای مباحث فرصتی بیش از این می‌طلبد که از حوصله این مختصر خارج است.

با این حال، اینجانب با آگاهی کامل به موضوع، با علمی بالاتر از مدرک و تسلط کامل به روند تولید علوم انسانی، آمادگی خود را برای مدیریت مرکزی این پروژه زیربنایی اعلام می‌نمایم و در صورت صلاحدید حضرت‌تعالی، با اقتدار کامل، توانایی خود را برای رفع این بحران به کار خواهم گرفت.

باشد که خدای تعالی مدد رسان بوده و این سرباز ولایت، انجام وظیفه نموده باشد.

و سلام علی فقیه الزعیم

حسن امرائی عبدوولی



نامه سرگشاده طنز «عبید سن خوزانی» به خامنه‌ای، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۰ (++)

«یارم همه‌دانی و خودم هیچ‌مدانم!»

آقا جان چرا بعضی از این آدم‌ها واقعاً دلشان خوش است. مثلاً همین آقای خاتمی خودمان که خودش دو دوره کامل رئیس‌جمهور هم بوده‌ها اما در یک سخنرانی گفته که: «حاکمی که درد مظلومان را نداشته باشد حاکم مطلوب امام علی نیست». تو دلم گفتم سید جان اولاً کی گفته ما حکومت می‌کنیم که مطلوب علی باشیم؟ به علاوه اینها اغلب حکومتشان و کارهایشان به واسطه اینه که مطلوب آقا سید علی آقا باشند، دلتان خوش است؟ خودتان که هشت سال کامل سر کار بودید و خوب می‌دانید که اینها همه را سر کار گذاشته بودند.

این روزنامه‌ها هم بیکارند والله! به این مردم اجازه می‌دهند که زیر هر نوشته‌ای نظر بدهند. یک بنده خدایی هم برداشته بود و نوشته بود: «خاتمی عزیز، لطفاً هر چه می‌گویید بر اساس قانون اساسی باشد و بر وفق احساسات سخن نگویند. خودتان می‌دانید که در جامعه اسلامی، ما نیازمند رهبری عادل و باتقوا هستیم که مدیریت کلان جامعه و مسیر ملت به سوی حق و عدالت را به عهده گیرد که به حق در قانون اساسی به آن پرداخته شده است. عمده مشکل ما در عدم اجرای صحیح قانون اساسی ماست. اعتقاد به این موضوع و تبعیت از رهبری در سخنان شما کم‌رنگ شده است و متأسفانه به خاطر برخی مصلحت‌های زودگذر... سید گرامی خطوط و مرزها را بیش‌تر شفاف کنید و به خاطر هیچ انتخاباتی و هیچ مصلحتی از مسیر حق که خود به آن ایمان دارید خارج نشوید.»

دیدم نه بدجووری زده خاکی و با این نوشته اعصابم را حسابی خط‌خطی کرده است. من هم از لجم برداشتم یک نامه نوشتم خدمت آقا. خودتان که می‌دانید من سواد مواد ندارم. خط و ربطی هم که ندارم. اما چون نام بد نیست. دادم یکی از اینهایی که یک روزهایی جلو اداره پست، رو پله‌ها می‌نشستند، یا جلو اداره ثبت احوال و یا اداره عرض حال عدلیه. اما حالا همه الحمدلله باسواد شده‌اند و دیگر از آنها خبری نیست. به هر بدبختی بود یکی پیدا کردم و دادم عرض حالم برای آقا را بنویسد. گفتم بنویس:

آقا قربان جدتان بشم من، یکی از این فرنگ رفته‌ها و کت دوچاکه‌ها وقتی فرمایشات این آقای خاتمی را خواند و بعد آن اظهار نظر را هم زیر نوشته دید، فیلسوفانه سری تکان داد و گفت در مملکتی که همه مطیع و فرمانبر قانون باشند، نیازی به اطاعت از رهبری نیست. بعد با کمال پررویی اضافه کرد: رهبر هم باید تابع قانون به ویژه قانون اساسی باشد. قانون را بیش‌تر از همه چه کسی می‌شکند؟ بعد رویش را زیادتر کرد، جسارت است آقا گفت: من به عنوان یک ایرانی صاحب این آب و خاک و صاحب رأی حق دارم از ایشان بپرسم کجای این قانون اساسی از حکم حکومتی اسمی برده شده است. آقا باور کنین با همین چشم سفیدی این حرف‌ها را ریسید و بیرون ریخت. این همه حقوقدان و دفتر حقوقی و غیره در آن بیت رهبری عریض و طویلتان دارید، بفرمایید یکی از آنها به صورت مستدل و منطقی بنویسد «حکم حکومتی» از کجا در آمد، چگونه و از کی مد شد که حالا هر چه می‌شود فوراً یک حکم حکومتی صادر می‌فرمایید؟ این بابا که فکر کنم از این تحصیل‌کرده‌های لوس فرنگ‌رفته بود و حتماً یک بار هم در عمرش نماز نخوانده و روزه نگرفته است، با کمال وقاحت ادامه داد: مگر ما در دوره بنی‌عباس و خلفا هستیم؟ حکم حکومتی هم شد حرف؟ از همه اینها گذشته، چه کسی گفته است اگر رهبر صلاح ندانست فلان دستور، ولو قانونی هم باشد، باید تغییر کند؟ یا اگر دستوری داد که قانونی هم نبود، باید اجرا شود؟ پس بفرمایید چهل میلیون رأی‌دهنده بالفعل و پنجاه شصت میلیون رأی‌دهنده بالقوه یعنی «هیچ» یعنی مداد؟ یعنی غاز؟

آقا به جان خودم نباشد، به جان خودتان که می‌دانید چقدر هلاکتان هستم، این رگ‌های گردنم بدجووری زد بیرون و بدجووری جوش آوردم و آمپر رفت بالا و دیدم حالا است که فیوز بسوزونم و آمپرچم از کار بیفتد. سینی چای را گذاشتم روی میز و داد زدم:

- اصلاً برای چه رأی بدهیم؟ برای چه رئیس‌جمهور انتخاب کنیم؟ برای چه مجلس داشته باشیم؟ وقتی یک آقایی داریم که مصلحت را خیلی عالی تشخیص می‌دهند، خوب پدرجان فقط نظر ایشان کافی باید باشد. دیگه فضولی‌اش به کسی آمده؟ آقا باور کنید عین همین. مثل شیر داشتیم می‌گریدم. دیدم برگشت با پررویی آن چشم‌های باباغوری‌اش را دراند به طرف من که:

- درست مثل همان حرفی که هویدا زد؟

گفتم:

- کدام حرف؟



- هویدا گفت شما غربی‌ها ول معطلید و خود را در چنبره دموکراسی اسیر کرده‌اید. طرح باید برود پارلمان و تصویب بشود یا نشود تازه اگر هم تصویب شود آن طرحی نیست که پیشنهاد داده‌اید. اما ما یک آقای شاه داریم که طرح را می‌زنیم زیر بغلمان و می‌رویم خدمتش و اعلاحضرت یک نگاهی می‌فرمایند و با یک آری و نه کار را فوری و فوری تمام می‌کنند. حتا گاهی فقط با بالا بردن گوشه ابرو، ما می‌فهمیم که کدام کار را باید کرد یا نکرد. یادتان رفته تصمیم به خرید هواپیماها که هزینه آن چند میلیارد بود، به نوشته اسناد محرمانه سفارت آمریکا، هفت دقیقه بیش‌تر طول نکشید؟ یعنی حالا تو، برا ما عقل کل شدی و می‌گی حالا هم همان‌طور بشود؟

من گفتم:

- والله ما اهل دروغ و دغل و هیزی و این چیزا نیستیم. از اولش هم نبودیم، نه که حالا شده باشیم، من معتقدم با این تحریم‌ها و فشار اقتصادی به نفع مردم و ملت و جامعه و دولت و مستضعفین و... هست که تمام این اختیارات در کف باقدردت رهبری باشد و ایشان خودشان ببرند و بدوزند و تصمیم بگیرند و با «اقتدار» کامل حکومت کنند. آقا به ارواح پدرم، این کلمه «اقتدار» را که مخصوص خودتان است، قصداً به کار بردم. بعد ادامه دادم پدرجان از قرار یادتان رفته آن ده دوازده سال اول انقلاب، یک وقتی رهبر داشتیم، رئیس‌جمهور داشتیم، نخست‌وزیر هم داشتیم، هر سه هم از بیت‌المال این ملت بدبخت حقوق و مواجب می‌گرفتند. هر کدام هم برای خودشان دم و دستگاه جداگانه داشتند. حالا نخست‌وزیر نداریم. کسی کمی و کسری احساس می‌کند؟ نه والله! حالا فرضاً این رئیس‌جمهور را هم نداشته باشیم. مجلس شورا هم که از اول یک مرکز مزاحمی بود که کارش همیشه ایرادگیری بود. باید فقط یک مرکز قدرت داشته باشیم و بس. خداوند تبارک و تعالی یک آقایی به ما داده که یک دنیا آرزوی داشتش را دارند. چرا قدر نمی‌دانید؟ چرا ناشکری می‌کنید. من که خیر و صلاح شما را می‌گویم، حال خود دانید. آقا باور کنید آن اندازه غضبناک شده بودم و جلو چشم‌امو خون گرفته بود که یک لحظه احساس کردم دلم می‌خواهد آن سینی پر از استکان‌ها و چای داغ را پرت کنم تو صورتشان که دیگر از این غلط‌های زیادی نکنند و به آقای ما این اندازه توهین جسارت و زبان‌درازی نکنند، یک‌کاره.

آقا که شما باشید سینی را برداشتم و با همان استکان‌های پر از چای رفتم بیرون و زیر لب گفتم:

- شما لیاقت خوردن این چایی‌ها را هم ندارید، لایق همان عرق و شرابی که می‌خورید هستید. به آقای ما لغز می‌گویید؟ بعد به این میرزابنویس گفتم بنویس، نه یک کلمه بیش‌تر، نه یک کلمه کم‌تر، هر چه می‌شنوی عیناً بنویس:

آقای رهبری، قربانت گردم شما با مشاورین خود هم مشورت بفرمایید، جسارت است مشورت که چه عرض کنم، اینها ظرفیت مشورت ندارند، پرو می‌شوند. ماشاءالله قدرتی خدا، خود شما همه چیز را بهتر از همه می‌دانید. بفرمایید این طرح را در نظر دارم، فکر خود خودم است. اطمینان دارم همه آنان بلافاصله احسنت و آفرینشان به آسمان خواهد رفت. اصلاً نفرمایید که این طرح را هم فلانی داده است. آقا ما اصلاً دنبال اسم در کردن و نام و نشان نیستیم، از ما دیگر گذشته است. ما از زمان مرحوم مظفردالدین شاه تا حالا پادشاه‌های گوناگون، سیاستمداران گوناگون کم ندیده‌ایم. خودمان هم همیشه نوکر و جیره‌خوار و مواجب‌بگیر این یا آن بوده‌ایم. آقا یک وقت خدای نکرده فکر نفرمایید زبانم لال ما حالا مثلاً از این دشمن و خارجی‌ها و استکبار و صهیونیست‌ها، جیره مواجب می‌گیریم؟ خدا سایه آقا و بیت محترم را از سر ما کم نکند. خدا آن روز را نیورد که محتاج کسی باشیم. ما نیازی به این چیزها نداریم. ما از اول هم دندان طمع نداشتیم و حالا حتا دندان برای نان جویدن هم نداریم. فقط روی خیر و صلاح که البته خود آقا بهتر از همه می‌داند و صاحب آن همه کمالات هستند، خواستیم فقط یک فضولی که به نظرم رسید عرض کرده باشیم. جسارت است آقا می‌بخشید‌ها.

مرقومه را گرفتم و مهرم را از انگشتم درآوردم و جوهری‌اش کردم و محکم زدم زیر عرض حال و فرستادم خدمت آقا. حالا این کت دوچاکه‌ها و فرنگ‌رفته‌ها، هی بروند به قول این روزنامه‌ها، در اتاق‌های فکر بنشینند و طرح بدهند....

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



نامه سرگشاده در ایش نعمت‌اللهی گنابادی به خامنه‌ای، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۰

وضعیت کنونی کشور، نشان‌دهنده لایه‌های استبداد در حکومت است

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

رهبر محترم نظام جمهوری اسلامی ایران

با سلام

ما در ایش طریقت نعمت‌اللهی گنابادی کم‌تر از یک سال پیش، با ارسال نامه‌ای، جنابعالی را در جریان ستم‌های رفته بر خویش قرار داده و اقدامات غیرقانونی مسئولین را بازگو کردیم. از نوشتن آن نامه توقع استمالت و جبران خسارات مادی و معنوی نداشتیم و انتظار هم نمی‌رفت متخلفان تنبیه و مجازات شوند، اما بر این گمان هم نبودیم که ظلم و تعدی، تشدید و هر روز به بهانه‌ای، مصیبت و اندوهی تازه را بر ما تحمیل کنند. مراکز مختلف قضائی، امنیتی و اجرایی کشور به طرق مختلف و به صورت هماهنگ و با توسل به زور و قدرت و حتی استفاده ابزاری از قانون، بیش‌تر از قبل، امنیت روانی و اجتماعی در ایش را مورد تهدید و تعرض قرار داده تا بدانجا که اخیراً مرشد و مقتدای ما حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوبعلیشاه) را به اتهامات واهی، احضار و عده‌ای از برادرانمان را به صورت دسته‌جمعی دستگیر، محاکمه و مجازات کرده‌اند.

حضرت آیت‌الله

در حکومت‌های مردمی، تضییع حقوق یک شخص، یا تخلف یک مقام دولتی و حتا وقوع یک حادثه می‌تواند موجب تغییر یک مقام عالی‌رتبه یا سقوط دولت و یا حتا یک حرکت عظیم اعتراضی از سوی ملت شود. اینکه در مملکت ما با وقوع هر اتفاق سهمگینی، آب از آب تکان نمی‌خورد، نباید و نمی‌توان به حساب ثبات حاکمیت به واسطه حمایت مردم دانست، بلکه نشان‌دهنده وجود لایه‌هایی از استبداد در حکومت است. آنچه مردم از حکومت‌ها انتظار دارند، اساساً عدالت و اجرای قانون است و اینکه عدل بر اساس کدام مکتب فکری و اعتقادی جاری و برقرار شود، امری فرعی است و بر طبق فرموده بزرگان دین، «المَلِكُ یَقِیُّ مَعَ الْکُفْرِ وَ لَا یَقِیُّ مَعَ الظُّلْمِ» و بر این مبنا مضرات عادل کفرپیشه به مراتب کم‌تر از ظالم دین‌پیشه خواهد بود.

حضرت آیت‌الله

با اینکه مکتب درویشی، دخالت در سیاست متداول را در شأن خود نمی‌داند، اما هر یک از درویش به صورت منفرد و بر اساس سلیقه شخصی، می‌توانند به دلخواه، یک روش سیاسی را انتخاب کنند و به همین دلیل، سابقه نداشته است که در ایش در امور سیاسی وحدت نظر داشته و به صورت واحد عمل نمایند و تنوع در نوع نگرش‌ها، تفاوت در شکل عملکردها را به دنبال داشته است. اما برخوردهای مغرضانه و مستمر برخی مسئولین با در ایش گنابادی در سال‌های اخیر، عملاً پیروان این سلسله را به دفاع از خود و واکنش جمعی ترغیب کرده و منجر به وحدت سیاسی آنها شده و جمعیتی آزاداندیش و صلح‌طلب را به مخالف مبدل کرده است. چون در این تهاجم و تعرض، معاندین عرفان و تصوف، احساسات عاطفی و اساس اعتقاد و هویت در ایش را نشانه رفته و مورد تهدید قرار می‌دهند، واکنش در ایش، همدلی در دفاع از هویت و حریم ایمانی و اجتماعی خویش و پافشاری بر مواضع تا سرحد مرگ می‌باشد. پرواضح است که علی‌رغم تبلیغات سوء معاندین، در این چالش، هیچ تقصیری متوجه در ایش نیست و در واقع، این متصدیان امور و خصوصاً مراکز اطلاعاتی و قضائی هستند که در اجرای یک پروژه امنیتی-سیاسی، چنین شرائطی را بر در ایش تحمیل کرده‌اند.

مقام محترم رهبری



از وضعیت درآویش و برخورد‌های غیرقانونی مراکز قدرت با آنها مطلع باشید یا نباشید، از حجم مسؤولیت‌ها و تعهداتی که بر اساس قانون اساسی در قبال ملت و مملکت دارید، نمی‌کاهد. البته ما درآویش برای پیشگیری از تشدید بحران، خود را به تجاهل زده‌ایم و همه اینها را به حساب عدم آگاهی جنابعالی از شرائط می‌گذاریم، اما تا کی؟ تا کی می‌توانیم سکوت کرده و شاهد ستم ستمگران باشیم؟ آیا وقت آن نرسیده که جنابعالی در مقام رهبری نظام، نوعی استدلال و روش را ارائه نمایید تا از اتهام دخالت در این امور مبرا شوید؟ آیا وقت آن نرسیده است که در مقام یک مرجع دینی و عالی‌ترین مقام تصمیم‌گیرنده در کشور، دستور و فتوا به آزادی درآویش و همه اقلیت‌های دینی و دگراندیشان مذهبی، بلکه آزادی همه ملت دهید و مفهوم امنیت را به مأموران امنیت، عدالت را به مأموران قضاوت و عمل به قانون را به مجریان قانون بیاموزید؟ آیا وقت آن نرسیده است که مدیران و مسؤولین نظام، در یک بازبینی منصفانه و نقدی شجاعانه از خویش و بدون اتکا به آمارهای توهم‌زا و شعارهای بی‌محتوا، راهکاری مناسب برای حاکمیت قانون و احیای حق از دست رفته ملت ایران ارائه نمایند؟

والسلام علی من اتبع الهدی

جمعی از درآویش و پیروان سلسله نعمت‌اللہی گنابادی

اردیبهشت ماه ۱۳۹۰ شمسی



نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰

«شرط بلاغ»

آقای خامنه‌ای! پیش از تبدیل این «نجوهای نجیبانه» به فریادهای خشمگینانه، به آنها توجه کنید!

امیدوارم فرجام این کتاب، آغاز نیک‌فرجامی شما باشد!

«من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
محل قابل و آنگه نصیحت قائل
چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!» (سعدی)

جناب آقای خامنه‌ای!

این نامه، در فرجام کتابی است که در آن، بخشی از نامه‌ها و نوشتارهایی را که در «نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن» نگاشته شده است، گرد آورده‌ام و آن را «نجوهای نجیبانه» نامیده‌ام؛ هرچند شما این نوشتارها و بسی بیش از اینها را، که انتشار علنی نیافته‌اند و کسانی سر بسته و در خفا، با شما و سلف شما آقای خمینی، درد دل و سوز جان گفته‌اند، خوانده‌اید؛ سخنان اهل نظران نجیب، دلسوز و دردمند این نجوهای متین، متفن و منطقی، که عاشقانه «داو اول بر نقدِ جان» (۱) زده‌اند، و هر یک به زبانی، روایتگر زمهریر سرد ایران‌زمین بوده‌اند، و برای رهایی از بن‌بست‌ها، راه‌های برون‌رفت و پیشنهادها، پایدار و بخش ارائه داده‌اند، مرا از گفتن هر کلامی و نوشتن هر بیانی بی‌نیاز می‌کند، اما من نیز وظیفه خود دانستم «شرط بلاغ» را به جای آورم و ناصحانه از شما تقاضا کنم که پیش از تبدیل این «نجوهای نجیبانه» به فریادهای خشمگینانه، به آنها توجه کنید. امیدوارم ملول نشوید و «محل قابل» برای «نصیحت قائلان» باشید و پند گیرید؛ نمی‌خواهم ناامید شوم و بدانجا رسم که: «چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال?!»

آقای خامنه‌ای!

اگر تا کنون غبار غفلت، تغافل، غرور یا ناآگاهی، یا استلزامات ناشی از ساختار قانونی، یا عذرها و قصورها و تقصیرهای حکومتی، یا موقعیت‌های نقشی، یا اعمال نظرها و سلیقه‌های سایر تصمیم‌سازان پیدا و پنهان، یا هر توضیحی که خود می‌دانید و شایسته است صادقانه و شجاعانه در پیشگاه ایرانیان بر زبان آورید، مانع از رسیدن شما به طریق صواب و سزاوار این مُلک و ملت شده است، در فرجام عمر، به خود آید و اگر آیت و نشانه الله هستید، این نشانه را در عمل نشان دهید و خدا را در نظر آورید و فراتر، بیش‌تر و پیش‌تر از آن، اخلاق، انصاف، مدارا، مروّت و انسانیت، پیشه سازید و بدانید که تصمیم شما می‌تواند تصمیمی سرنوشت‌ساز یا سرنوشت‌سوز باشد و شما را در پیشگاه وجدان خودتان، تاریخ و مردم ایران و جهان و نیز خداوند، سربلند یا سرافکننده سازد و نسل‌هایی را بسوزاند یا زنده کند؛ و بدانید که مردم انقلاب‌گزیده ایران، اینک پس از گذار از کوران دوران خفقان و تجربه‌های تلخ و سازنده آن، دیگر اهل انتقام و اقدام انقلابی نیستند و اگر صداقت و حقیقت را ببینند و بشنوند، سهم خود را نیز در خوب و بد گذشته درمی‌یابند؛ پس امیدوار باشید که بر خطاکارانی که ندامت، پیشه سازند و صادقانه و شجاعانه بر خطاهای خود اقرار نمایند و از ستم‌دیدگان، طلب بخشش و دلجویی کنند، ببخشایند، هرچند شاید فراموش نکنند.

امیدوارم فرجام این کتاب، آغاز نیک‌فرجامی شما باشد.



*** توضیح ***

۱- اشاره به این بیت شعر از حافظ:

«اهل نظر، دو عالم، در یک نظر ببازند

عشق است و داو اول، بر نقد جان توان زد» (داو: نوبت قمار).

*** منبع ***

کتاب «نجوهای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن»، «سخن فرجامین» کتاب، ص ۱۹۱۰؛ وبسایت «گویانیوز»؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»؛ وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://news.gooya.com/politics/archives/2011/08/126853.php>

<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2011/12/1913.html>

<http://nameha.nurizad.info/?p=62>

**نامه محرمانه احمد صدر حاج سیدجوادی به خامنه‌ای، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۰**

تاریخ انتشار: ۷ بهمن ۱۳۹۰

**آزادی زندانیان سیاسی و رهبران جنبش سبز، محاکمه احمدی‌نژاد
نامه محرمانه حاج سیدجوادی به رهبر جمهوری اسلامی سرگشاده شد**

حدود هفت ماه پیش، دکتر احمد صدر حاج سیدجوادی، دیرپاترین کنشگر سیاسی ایران با ارسال نامه‌ای به آیت‌الله خامنه‌ای، ملاحظات مهمی را برای رهبر جمهوری اسلامی عنوان کرد. نامه مزبور به شکل محرمانه برای آیت‌الله خامنه‌ای ارسال شد.

دکتر حاج سیدجوادی، وزیر دادگستری دولت موقت مهندس بازرگان، در سن ۹۴ سالگی از موکل پیشین خود در نظام شاهنشاهی، و رهبر کنونی نظام سیاسی، می‌خواهد که «ضمن صدور دستور آزادی تمامی زندانیان سیاسی و به ویژه رفع حصر از آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و اعلام آشتی ملی، زمینه بازگشت به نظم و آرامش را فراهم نماید». وی همچنین درخواست محاکمه و طرح عدم کفایت سیاسی احمدی‌نژاد را مطرح کرده است.

این نامه پیش از فراخوان اخیر محمد نوری‌زاد و پیشنهاد وی برای ارسال نامه به رهبر جمهوری اسلامی، در ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۹۰ نگاشته و به شکل محرمانه برای آیت‌الله خامنه‌ای فرستاده شده است.

دکتر احمد صدر حاج سیدجوادی، از بنیان‌گذاران نهضت آزادی ایران و فعالان نهضت مقاومت ملی؛ دکترای حقوق و علوم سیاسی؛ دادستان پایتخت در ابتدای دهه ۴۰ و در دولت علی امینی؛ وکیل بسیاری از فعالان سیاسی و روحانیان (از جمله حجت‌الاسلام خامنه‌ای و آیت‌الله منتظری) در دوران پهلوی؛ از تدوین‌کنندگان و نویسندگان پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی؛ وزیر کشور و وزیر دادگستری در دولت موقت مهندس بازرگان؛ نماینده مجلس شورای ملی (مجلس اول پس از انقلاب ۵۷)؛ سرپرست دائرة المعارف تشیع؛ عضو کمیته دفاع از انتخابات آزاد، سالم و عادلانه؛ برنده قلم طلایی انجمن دفاع از آزادی مطبوعات در سال ۱۳۸۸؛ و مسن‌ترین کنشگر سیاسی حال حاضر در ایران است.

حاج سیدجوادی در سال ۱۳۸۰ و در سن ۸۴ سالگی در جریان بازداشت گروهی نیروهای ملی مذهبی، بازداشت و در سلول انفرادی بازداشتگاه ۵۹ سپاه پاسداران، محبوس شد. ایشان بعدتر به قید وثیقه آزاد شد.

این فعال دیرپای ملی و مذهبی در نامه‌ای به رهبر جمهوری اسلامی که در شهریورماه سال جاری منتشر شد، با غیرقانونی خواندن دادگاه‌های انقلاب، درخواست کرد که پرونده زندانیان سیاسی به دیوان عالی کشور ارسال شود تا دروغ بودن اتهاماتی که به آنان نسبت داده شده، آشکار گردد.

متن کامل نامه احمد صدر حاج سید جوادی به آیت‌الله خامنه‌ای به شرح زیر است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِه نَسْتَعِينُ

«وَ الصَّقِّ بَاهِلِ الْوَرَعِ وَ الصِّدْقِ، ثُمَّ رُضُّهُمْ عَلٰی أَنْ لَا يُطْرُوكَ وَ لَا يُبَجِّحُوکَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ، وَ تُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ»
(نهج البلاغه - گزیده‌ای از نامه به مالک اشتر)

مقام محترم رهبری؛ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

با عرض سلام و تحیات و با استعانت از الطاف خاصه الهی در توفیق خدمت به ملت شریف ایران

مدت‌ها بود که قصد آن داشتم تا مطالبی را خدمتتان معروض دارم، لیکن کهولت و بیماری شدید، رمقی بر جا نگذاشت تا رودررو، دغدغه‌ها و نگرانی‌های خود را با جنابعالی در میان گذارم و دریغ که موهبت قدرت و مشغله حکومت نیز مانعی جدی است تا مقامات، لااقل هر از گاهی از یاران و همراهان گذشته سراغی و احوالی بگیرند. از سوی دیگر، متعاقب تهدیدات مکرر تلفنی مأموران وزارت اطلاعات به چند تن از اعضای خانواده (دختر و نوه پسری) که به جهت مکاتبات علنی و قانونی اینجانب به برخی مقامات داخلی و بین‌المللی صورت گرفته بود، دوستان و



آشنایان بر حذر داشته و می‌دارند که مبادا موجبات زحمتی مضاعف برای دیگران فراهم آورده شود. نصیحت مشفقان، چندی قفل بر دهانم نهاد، لیکن مشاهده عسرت زندگی مردم و اختناق روزافزون حاکم بر جامعه به حدی آزرده‌ام ساخت که وفای به عهد سکوت، روا ندیدم و دیگر نتوانستم بر هیچ مصلحت‌بینی و صلاح‌اندیشی فردی قناعت کنم و همچنین از باب وخامت اوضاع و احوال جسمانی که چه بسا حتا گرفتن قلم بر دست نیز در روزگاری نه چندان دور میسر نباشد، بر خود واجب دیدم تا در این فرصت پایانی، مکتوب حاضر را عرضه دارم.

صرف نظر از حوادث سیاسی و اتفاقاتی که این روزها در کشورهای دیگر منطقه در جریان است، رعایت مصالح ملی و ضرورت بازگشت صداقت و راستی به عرصه حکومت و نظم و آرامش به زندگی عامه مردم، جلب نظر آن مقام محترم به اشکالات و پیچیدگی‌های مسایل اجتماعی که از طرف حکومت روا دانسته شده و موجب آزار روحی و فشارهای غیرقابل تحمل به مردم و به ویژه فعالان سیاسی و خانواده‌های ایشان شده است، غرض اصلی تقریر مکتوب حاضر و تصدیق اوقات جنابعالی بود و انتظار می‌رود تا با استفاده از مقام و امکاناتی که هنوز در اختیار دارید، در رفع مشکلات و نگرانی‌ها، اقدام عاجل و موثر بفرمایید.

جنابعالی بارها و بارها از رئیس دولت - آقای احمدی‌نژاد - حمایت کرده‌اید و حال آن که به زعم اینجانب، ایشان محور بحران در جامعه ایران و عرصه بین‌المللی بوده و ادعاهایی داشته و دارد که هیچ دستاوردی برای ملت و نظام جمهوری اسلامی ایران و حتا مقام رهبری و جایگاه ولایت فقیه ندارد. ادبیات مادون شأنی که امروزه بر کرسی ریاست قوه مجریه تکیه زده است، امر مکتومی نیست که نیاز به توضیح فراوان داشته باشد. رئیس دولتی که در عرصه داخلی، کاری جز ویران کردن دستاوردهای مادی و معنوی انقلاب اسلامی و عدول از آرمان‌ها و هنجارهای قانون اساسی نداشته و در صحنه بین‌المللی نیز به مثابه کانون بحرانی در منطقه عمل کرده است.

آیا تا کنون اندیشیده‌اید که حاصل حدود شش سال مدیریت آقای احمدی‌نژاد، جز زیر سؤال بردن عموم دستاوردهای سالیان پیش از زعامت ایشان، نقض فراگیر و مستمر حقوق بشر، نقض آرمان‌های انقلاب و اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی، حذف یاران و مدیران بعضاً توانمند دولتی، تخریب زیرساخت‌های اقتصاد ملی، ویرانی صنعت کشور و فربه ساختن سرمایه‌داری تجاری مبتنی بر واردات بی‌رویه چه بوده است؟ آیا اندیشه کرده‌اید که مراد از حبس افراد شایسته‌ای مانند آقایان مهندس صفایی فراهانی، محمد نوری‌زاد، مصطفی تاج‌زاده، دکتر ابراهیم یزدی و بسیاری خادمان دیگر ملت ایران چه می‌تواند باشد؟ آیا برای چنین امری، هدفی جز آسیب رساندن به جان افرادی می‌توان یافت که عظیم‌ترین خدمات را به پیروزی انقلاب و برپایی و تثبیت نظام جمهوری اسلامی ایران داشته‌اند و از باب کهولت سن و یا فشارهای روحی و جسمی رایج در محیط زندان در معرض بیماری‌های سهمگین قرار دارند؟ آقای صفایی فراهانی ماه‌ها در بخش مراقبت‌های ویژه بهداری اوین محبوس بود و دکتر ابراهیم یزدی که روزگاری به عنوان نماینده «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» از انجام هر گونه خدمتی برای قربانیان نقض حقوق بشر در ایران و از جمله جنابعالی دریغ نمی‌کرد و به رغم تمامی خطرات و تهدیدها به وظیفه دینی و ملی خویش عمل می‌کرد، پنج ماه در مکانی نامعلوم موسوم به خانه‌های امن وزارت اطلاعات ایام کهولت و کسالت را به تلخی و تنهایی گذراند.

آیا حبس فردی مانند دکتر یزدی در خانه امن وزارت اطلاعات که به مراتب از زندان رنج‌آورتر است با آن سوابق روشن، خدمات برجسته و حضور مؤثر و فداکارانه در دولت موقت و شورای انقلاب، در سی و دومین سالروز پیروزی انقلاب مردمی ۱۳۵۷، وهن آشکار انقلاب و آرمان‌های تاریخی آن محسوب نمی‌شود و آیا جنابعالی بر خود تکلیف نمی‌بینید که در جهت کاهش این خسارات جبران‌ناپذیر اقدام مؤثری معمول دارید؟

حذف آشکار یاوران انقلاب و بار کردن عناوین غیرواقعی و توهین‌آمیزی چون «سران فتنه» برای کسانی که بهترین سال‌های جوانی خود را برای برپایی انقلاب و تثبیت نظام هزینه کرده‌اند، با کدام توجیه می‌تواند در راستای تقویت نظام و آرمان‌های انقلاب ارزیابی شود و آیا برای جنابعالی که در حال حاضر تنها عضو شورای انقلاب محسوب می‌شوید که لاقبل به ظاهر از تیرهای این جریان منحرف در امانید و یگانه کسی هستید که هنوز از امکانات قابل توجهی برخوردار است، تکلیفی احساس نمی‌شود که تا فرصت باقی است، تغییری ایجاد کرده و به اصلاح امور پرداخت.

نهضت آزادی ایران در سال ۸۴ و با فاصله اندکی پس از پیروزی آقای احمدی‌نژاد در بیانیه شماره ۱۹۳۲ به صراحت اعلام نگرانی کرده و اذعان داشت که تنها حاصل این انتخاب، انزوای رهبری (پروژه تنهاسازی رهبر) و تحمیل هزینه‌های سنگین به ملت و نظام جمهوری اسلامی ایران خواهد بود. گزیده‌ای از این بیانیه به شرح زیر است:

«انتخابات اخیر ایران شکاف بزرگ و آشکاری را که به تدریج در میان مدیران سطح بالای جمهوری اسلامی پدید آمده بود به بیش‌ترین حد رساند. چنین به نظر می‌رسد که جریان ویژه‌ای آگاهانه این سیاست را در راستای جداسازی و منزوی کردن رهبری پیش می‌برد. اختلافات شخصیت‌های کلیدی حاکمیت در این انتخابات، فرآیند «همه با من» - و نتیجه اجتناب‌ناپذیر آن، یعنی جداسازی - را به آخرین مرحله خود رسانده است. نهضت



آزادی ایران، فارغ از موضوع اعتقاد یا عدم اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه و رهبری، این روند را ناسالم و به زیان آینده جمهوری اسلامی و امنیت ملی می‌داند. نهضت آزادی ایران چنین ترتیبی را، به ویژه در شرایطی که در برابر تهدیدات خارجی قرار داریم، نه به نفع مصالح مملکتی و نه در راستای امنیت ملی می‌داند.»

آرا و نظریات نهضت آزادی ایران پیرامون نظریه ولایت مطلقه فقیه بر همگان آشکار است و با این همه از آنجا که این نهاد، جزیی از اصول قانون اساسی بوده است، از سی و دو سال پیش تا کنون، بارها اعلام داشته‌ایم که حاکمیت قانون، گام نخست در راستای تأمین حقوق و حاکمیت ملت محسوب می‌شود و از این رو، به رغم اختلاف نظرهای بنیادین، التزام خود را به کلیه اصول این قانون ابراز داشته‌ایم، لیکن جریانی که البته به دروغ دم از ذوب‌شدگی در ولایت می‌زند، با بحران‌سازی و تحمیل هزینه‌های سنگین و غیرقابل جبران بر پیکره اقتصاد و اجتماع سیاسی ایران، در عمل به کل نظام و حتا جایگاه ولایت فقیه نیز آسیب‌های فراوان و جدی رسانده است، نمودار عملکرد این جریان به وضوح حکایت از آن دارد که جز نقض کل قانون اساسی و حتا حذف این جایگاه و برقراری حکومتی نظامی - ایدئولوژیک بنا بر قرائتی خرافی و خودساخته از اسلام، هیچ هدف و چشم‌انداز دیگری برای آن نمی‌توان ترسیم کرد. اجرای بدون تنازل قانون اساسی، خواستی اساسی است که نادیده گرفتن آن از هر سو به گسترش دامنه بحران و افزایش خسارات مادی و معنوی جامعه ایران خواهد انجامید.

صدر نامه حاضر با کلامی از حضرت امیرالمؤمنین (ع) آغاز شده که ترجمه آن چنین است: «به پرهیزگاران و راست‌گویان بپیوند و از آنان بخواه که تو را فراوان نستایند و به باطلی که مرتکب نشده‌ای شادمانت ندارند. زیرا تمجید آمیخته به تملق، سبب خودپسندی شود و آدمی را به سرکشی وادار کند.»

آیا تا کنون نیاندیشیده‌اید که نتیجه عملکرد این کارگزاران و مشاوران متملق در طی سالیان دراز زعامت حضرتعالی چه بوده است؟ آیا تا کنون اندیشیده‌اید که مراد چاپلوسان از به کار بردن اوصافی مانند «امام خامنه‌ای» چه می‌تواند باشد؟ آیا این دروغ بزرگی نیست که پایه‌های حکومت را سست می‌کند؟ و آیا ابزاری در دست تمامیت‌خواهان نیست که با اتکای به آن، منویات و منافع خویش را پیش ببرند؟ دادگاه انقلاب، سی و دو سال پس از پیروزی انقلاب و تثبیت نظام جمهوری اسلامی ایران از چه پشتوانه حقوقی، عقلی و اخلاقی برخوردار است و آیا زمان انحلال این نهاد قضائی ذاتاً موقت و اعلام دوران ثبات و تکیه بر قانون و اصول مسلم قضائی و در یک کلام، تحقق حقوق شهروندی فرا نرسیده است؟ و آیا اساساً عنوان «دادگاه انقلاب»، کذب محض و استفاده ابزاری از اعتبار و نام انقلابی نیست که مهم‌ترین آرمان‌هایش، تحقق آزادی و کرامت انسان بود؟

تداخل عملکرد مأموران امنیتی در اداره زندان‌ها و مدیریت عملی محاکم انقلاب در صدور و اجرای احکام سنگین علیه فعالان سیاسی و معترضان به عملکرد و شیوه‌های مدیریتی آقای احمدی‌نژاد، اصل تفکیک قوا و استقلال نهاد قضائی را متفی ساخته است. طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مسئولیت نهایی عملکرد قوه قضائیه بر عهده جنابعالی قرار دارد. از این رو توصیه می‌شود که لاقلاً به منظور حفظ و اعتبار نام و پیشینه خود، نگذارید که در دوران زمامداریتان، چنین نقشی از شما بر جای بماند. بنا بر این، انتظار می‌رود که در اقدامی اساسی، ضمن صدور دستور آزادی تمامی زندانیان دربند عقیدتی و سیاسی و انحلال تشکیلات دادگاه انقلاب، امکان پاسخ‌گویی و استیضاح دولت و هر گونه تصمیم نمایندگان ملت در خصوص بررسی کفایت دولت و آقای احمدی‌نژاد و همچنین، زمینه‌ای جدی برای بازگشت نظم و آرامش به جامعه و اعلام آشتی ملی را فراهم آورید.

حذف یارانه‌ها در غیاب نهادهای نظارتی بودجه مانند سازمان برنامه‌ریزی و مدیریت و مطبوعات آزاد و مستقل و با روش و تعجیلی که دولت دهم برگزید، تیر خلاصی بود که رو به زندگی تنگدستان نشانه رفت. هشدار می‌دهد که اعمال فشار روزافزون به معیشت مردم و کوچک کردن سفره فقرا، پیامدهای سهمگینی برای نظام جمهوری اسلامی ایران خواهد داشت و از سوی دیگر، هزینه‌های این اقدام نابخردانه را کسی جز مردم زحمتکش نمی‌پردازد و هرگز تحول ناشی از این طرح، مثبت و در راستای منافع ملی ارزیابی نخواهد بود. پرسش اساسی آن است که آقای احمدی‌نژاد، همراهان و حامیان‌شان این همه منابع مالی را با چه هدفی مطالبه می‌کنند؟ بنا بر گزارش دیوان محاسبات کشور، دولت دهم ۸۵٪ از قانون بودجه تخلف و انحراف داشته است. حال در شرایطی که دولت خود را به هیچ‌کدام از ردیف‌های قانون بودجه متعهد نمی‌داند، افزایش ۴۶ درصدی بودجه سال ۱۳۹۰ چه معنایی می‌تواند داشته باشد جز تسلط بلامنازع دولت بر منابع عظیم مالی؟ و آیا نامی جز فساد فی‌الارض بر این اقدام می‌توان نهاد؟

رئیس دولت دهم ابایی از ارایه آمارهای دروغین و غیرواقعی ندارد و متأسفانه، نه وی خود را ملزم به پاسخ‌گویی می‌داند و نه هیچ مقام مسئولی، وی را به وظیفه قانونی خویش رهنمون می‌دارد. عدم ارایه رقم رشد اقتصادی و ادعای دروغین ایجاد یک میلیون و ششصد هزار شغل در سال



گذشته تا جایی وقیحانه انجام می‌شود که حتا صدای نمایندگان محافظه‌کار مجلس را نیز در می‌آورد. رشد اقتصادی صفر درصدی در حالی که نفت بالغ بر صد دلار به فروش می‌رسد و توقف فعالیت بنگاه‌های اقتصادی و صنعتی و افزایش بیکاری در دو ساله اخیر و همچنین عدم شفافیت موجودی صندوق ذخیره ارزی و ده‌ها دلیل و نشانه دیگر، دلایلی متقن‌اند که حکایت از عدم صلاحیت مدیریتی و اخلاقی دولت دهم و رئیس آن در اداره امور دارد.

این روزها خودشیفتگی، کیش شخصیت و استبداد رأی آقای احمدی‌نژاد تا میزانی شدت گرفته که حتا در عزل و نصب وزیران و همکاران خود، توجهی به عزت و مصلحت مملکت نکرده و بهترین گواه، رفتاری است که ایشان در همین اواخر نسبت به وزرای امور خارجه و اطلاعات نشان داد. البته پرسش بنیادین آن است که رئیس دولت دهم با اتکا بر حمایت چه بخش و یا افرادی تا بدین حد، بی‌پروا عمل کرده و حتا در برابر دستورات مقام رهبری که روزگاری خود را متصف به پیروی از او می‌دانست، ایستادگی می‌کند؟ به راستی آقای احمدی‌نژاد و همراهانشان از کجا خط می‌گیرند؟

نتیجه عملکرد و شعارهای دولت دهم و شیوع خرافه‌گرایی و معرفی چهره‌ای از اسلام که مغایر عقل و در تضاد با حقوق ملت‌ها است، در عرصه داخلی، افزون بر نارضایتی عمومی و نفی جمهوریت نظام، به افزایش گرایش‌های اسلام‌گریزانه در جوانان منجر شده و زمینه نفی اسلامیت نظام را فراهم کرده است. در عرصه بین‌المللی نیز همان‌گونه که مشاهده شد، پاسخ قاطع مردم و رهبران سیاسی مصر و تونس، تاکید و اصرار بر این نکته بود که به هیچ وجه خواست برپایی حکومتی مشابه با نظام جمهوری اسلامی ایران را ندارند. با تأسف باید اذعان داشت که عملکرد نادرست مدیران حکومتی ایران نه تنها در سالیان اخیر به تقویت «موج بیداری اسلامی» که زمانی الهام‌بخش نهضت‌های رهایی‌بخش خاورمیانه بود، نیانجامیده، بلکه منجر به تشدید نگرانی عظیمی تحت عنوان «جمهوری اسلامی هراسی» در منطقه و حتا در میان گروه‌های اسلام‌گرا شده است. یادآوری می‌کند که چندی پیش نیز، یکی از اعضای بلندپایه حماس صراحتاً اعلام داشت که الگوی حکومتی مورد نظر ایشان، ترکیه است و نه ایران.

ترسیم نمودار عملکرد و شعائر آقای احمدی‌نژاد، همراهان و حامیان‌شان در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی و همچنین میزان و حجم ثروت‌های ملی و منابع مالی ناشی از فروش نفت و واردات بی‌رویه در سال‌های اخیر که فارغ از نظارت و در غیاب نهادهایی مانند سازمان برنامه‌ریزی و مدیریت، مستقیماً به جیب ایشان وارد شده است، حکایت از آن دارد که مشارالیه فراتر از اهدافی نظیر راه‌اندازی تأسیسات انرژی هسته‌ای صلح‌آمیز و تأمین برق برای مردم و بلکه در راستای تأسیس یک جریان تروریستی بین‌المللی مشابه القاعده و البته با گرایش شیعی به سرعت در حرکت بوده و چنان‌چه جلوی این قطار بی‌ترمز به موقع گرفته نشود، بیم آن می‌رود که چه بسا در آینده‌ای نه چندان دور، مردم جهان به تکرار تهدیدات و فجایعی هم‌تراز با جنگ‌های جهانی گواهی دهند.

تأکیدات بی‌سابقه و تبلیغات گسترده مبنی بر ظهور قریب‌الوقوع امام زمان (عج) و حتا انتساب عملکرد و تصمیم‌سازی‌های غیرعقلانی و فاقد مبانی کارشناسی دولت به نظرات امام عصر و طرح و تکرار ادعای واهی مدیریت جهان، تکیه بر نوعی ناسیونالیسم نوظهور که چفیه بر گردن تندیس کوروش انداخته و مکتب ایرانی را ترویج می‌کند، تعاملات آشکار و نهان با مقامات آمریکایی و اسرائیلی و به‌کارگیری افرادی با سوابق ناشناخته مانند آقایان حمید مولانا، محصولی، مشایی، سعیدلو، هاشمی ثمره و ده‌ها موضوع دیگر، همه و همه از دلایل و نشانه‌هایی محسوب می‌شوند که نگرانی فوق‌واقع‌بینانه‌تر می‌نمایند.

آیا جنابعالی استحضار دارید که آقای رحیم مشایی در سخنرانی اخیر در جمع محفلی یاران گرمابه و گلستان خویش به صراحت ابراز می‌دارد که: «تفاوت مدیریت امام زمان و مدیریت به اصطلاح نایب امام زمان را در شعارهای مردمی که در اعتراضات دیروز (۲۵ بهمن) شرکت کردند می‌توان دید. استراتژی ما بعد از انتخابات ۸۸ علی‌رغم این که تمام شعارها علیه دولت و احمدی‌نژاد بود به این صورت تدوین شد که تلاش کنیم مردم را متوجه مشکل اصلی کشور نماییم و در این راستا از بار فشاری که بر دولت و احمدی‌نژاد بود بکاهیم. به لطف خدا و مدیریت امام زمان بر خلاف تظاهرات اعتراضی قبل، این بار رهبر بود که هدف قرار گرفته بود و هیچ کس علیه دولت و رئیس‌جمهوری شعار نداد.»

در ابتدا به اصالت این سخنان تردید داشتم، لیکن قضایایی که اخیراً در مسأله عزل وزیر اطلاعات رخ داد، نشان داد که اساسی‌ترین پیامد این اقدام زیرکانه رئیس دولت دهم، مسئولیت‌گریزی و انتساب عملکرد ضد مردمی این وزارتخانه به عهده مقام رهبری و اقلان و جهت‌دهی افکار عمومی در راستای مواردی است که پیش‌تر، آقای مشایی به آنها اشاره کرده بود.

به خاک و خون کشیدن مردم و کشتن فرزندان و عزیزان این مملکت و آنگاه شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت و متوجه ساختن تمام تقصیرات به عهده رهبری و مدیریت کل سی سال گذشته از جمله پیامدهای حکومت آقای احمدی‌نژاد بوده است. ملوکوت نمودن اصالت و



آرمان‌های انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ که روزگاری امید مستضعفان جهان و الهام‌بخش نهضت‌های آزادی‌بخش، از خاورمیانه گرفته تا آفریقا و آمریکای لاتین محسوب می‌شد و تبدیل این ارزش‌ها به احساس ناامنی جهانی و منطقه‌ای و از سوی دیگر، رواج خرافه‌گرایی و انجام اقدامات و تبلیغاتی که به گسترش امواج اسلام‌گریزی انجامیده است و همچنین، ارزیابی پیامدهای ناشی از تحریک مقامات کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، هم‌زمان با افزایش تنش‌های بی‌سابقه در ماه‌های اخیر در استان خوزستان، از جمله دغدغه‌هایی بوده‌اند که نویسنده را به رغم کهنوت سن و بیماری‌های متعدد جسمانی ناگزیر ساخت تا نگرانی خویش را از وضعیت ناگوار کنونی و خطری که تمامیت ارضی، یکپارچگی ملت ایران و اعتبار باورهای اسلامی ایرانیان را تهدید می‌کند، عیان سازد. به جد باور دارم که از حمله مغول به این سو، چنین تهدیدی که توأمان به سوی اسلام و ایران صورت گرفته باشد، بی‌سابقه بوده و بی‌تردید، این سنخ مخاطرات، تنها در راستای خواست و سیاست‌های محافل صهیونیستی و منافع افراطی‌های آژانس یهود قابل توجیه است.

مقام محترم رهبری!

در دوران مبارزه بارها تبرعاً وکالت و امر دفاع از جنابعالی را به عهده گرفتم و در طی سی سال گذشته که در مسند قدرت قرار داشتید و در روزگاری که چه بسا انگیزه‌ای برای کسب مال و جاه باید وجود می‌داشت، گواهی و تایید می‌فرمایید که هرگز از بابت منافع و خواست شخصی، درخواستی نداشته‌ام اما اینک و در زمانه‌ای که تنها، لقای محبوب مانع تداوم این همه درد و رنج جانکاه می‌شود، شرعاً و قانوناً حضرتعالی را وصی بر حفظ حقوق و جان اعضای خانواده و خانواده بزرگ‌ترم یعنی نهضت آزادی ایران و دیگر آزادی‌خواهان دربند اعلام می‌کنم. شایسته است تا به عنوان قدر متیقن حاکمیت و در مقام رهبری کل نظام و مردم ایران اقدام فرمایید و ضمن صدور دستور آزادی تمامی زندانیان سیاسی و به ویژه رفع حصر از آقایان مهندس میرحسین موسوی و حجت‌الاسلام و المسلمین مهدی کروبی و اعلام آشتی ملی، زمینه بازگشت به نظم و آرامش را فراهم نمایید. باشد که مجلس و قوه قضائیه نیز در پرتو چنین سیاستی، از امکان بررسی کفایت سیاسی و اخلاقی رئیس دولت دهم برخوردار شوند. امید دارد که رد وصیت نکرده و به این آخرین خواسته فردی که شاید روزگاری حقی بر گردن آقای سید علی خامنه‌ای و نه رهبر نظام جمهوری اسلامی ایران داشته است، بی‌اعتنا نباشید.

ستمکاری و ظلم بر مردم، واقعه تازه و حادثی نیست که بتوان پیامدهای آن را نادیده گرفت و آزموده را دوباره آزمود. سرنوشت خاندان شاه فراری و وقوع دو خودکشی در یک خانواده، حکایت از پریشدگی بی‌مانندی دارد که هیچ توجیه نیازمندی مالی و یا دلیل ظاهری دیگری بر آن نمی‌توان یافت و برای من و شما که در ایجاد حکومت جدید نقش آفریده‌ایم، عبرت‌آموز است.

تلخی سخنم را با حلاوت بیان سعدی علیه‌الرحمه خاتمه داده و گزیده‌ای از حکایات گلستان را به عنوان تکمله، خدمتان عرض می‌کنم: «یکی را از ملوک عجم، حکایت کنند که دست تظاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده، تا جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کربت جورش، راه غربت گرفتند. چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانه تهی ماند و دشمنان زور آوردند.

نکند جورپیشه سلطانی

که نیاید ز گرگ چوپانی

پادشاهی که طرح ظلم افکند

پای دیوار ملک خویش بکند»

والسلام علی من اتبع الهدی

احمد صدر حاج سید جوادی

عضو شورای انقلاب

۲۸ / اردیبهشت / ۱۳۹۰

*** منع ***

و بسایت «کلمه»





نامه سرگشاده محمد علی کلی و جمعی از رهبران مسلمانان آمریکا به خامنه‌ای، ۳ خرداد ۱۳۹۰

متن انگلیسی (English Text)

ISNA and 20 Muslim Leaders Send Letter to Supreme Leader of Iran Requesting Release of Am. Hikers

In the name of God, the most gracious, the most merciful

May 24, 2011

His Eminence Grand Ayatollah Ali Khamene'i

The Supreme Leader, The Islamic Republic of Iran

Tehran

Your Eminence,

As-Salamu Alaykum, Grand Ayatollah Ali Hoseyni Khamene'i:

As representatives of the Muslim community of the United States of America, we are continuously involved in promoting dialogue and understanding between the Muslim world and the West. In our efforts to convey the true nature of Islam, we constantly stress that the two greatest attributes of God (Glorified and Exalted) are Rahman and Rahim--compassion and mercy, and that our blessed Prophet of Islam (Peace Be Upon Him) is described in the Holy Quran as a "mercy unto mankind." It is in the name of compassion and mercy that we appeal to you now.

When Sarah Shourd, one of the three young American hikers held in Iran since July of 2009, appealed to us to help end the suffering of her fiancée, Shane Bauer, and their very good friend, Josh Fattal, who are still imprisoned, we felt it was our Islamic duty to respond. The families of all the hikers told us of the pain and suffering they had experienced since the three former top students at the University of California-Berkeley were imprisoned in Iran for allegedly crossing the Iranian border from Northern Iraq, where they were on a hiking trip.

After listening to the families, we believe that these Americans did not seek to cause any problems between the United States and Muslim world or the United States and Iran, but were in the region for the opposite purpose, to promote dialogue and understanding.

Sarah, who taught English to Iraqi refugees in Damascus and wrote articles focusing on the plight of the many souls affected by the region's war and upheaval, was graciously freed five months ago on the basis of Islamic compassion, and we thank you for this Islamic gesture. Sarah has acted as an ambassador between cultures since her return, and spoke often of her respect for Muslim culture and especially Iranian culture. Sarah, Shane, and Josh were acting in the spirit of their founding fathers such as: America's first president, George Washington, who welcomed Muslims to America; America's great philosopher Benjamin Franklin, who praised the Prophet of Islam (Peace Be Upon Him) as a model of compassion; and America's third president and author of the Declaration of Independence, Thomas Jefferson, who owned and honored the Holy Quran and hosted the first Ramadan Iftar at the White House.

Yet two of these young Americans have been in detention for almost 19 months, and we appeal to you to show them the same compassion you have shown Sarah. Shane is a journalist who decided to work to improve relations between the U.S. and the Muslim world by enrolling in a Peace and Conflict Studies program. Josh worked as a teaching fellow with the International Honors program and is dedicated to environmental and health issues. They are now languishing in a shared cell, forbidden from seeing others. Their isolation is weighing heavily on both of them, and Shane has stomach problems which may include hemorrhaging. They are both at risk for permanent psychological damage.

Their family members are looking forward to the day they are reunited and Sarah and her fiancée Shane can get married, with Josh as their best man. Sarah, Shane, and Josh are committed to continuing to build bridges between people of differing cultures and religions.

Please show them Islamic compassion, mercy, and forgiveness and allow them to continue on this mission. As American Muslim leaders, we call upon you to facilitate their release on the grounds of mercy and forgiveness as God (Glorified and Exalted) says in the Holy Quran: "Be quick in the race for forgiveness from your Lord, and for a Garden whose width is that (of the whole) of the heavens and of the earth, prepared for the righteous, those who spend (freely), whether in prosperity, or in adversity; who restrain anger, and pardon (all) men; for Allah loves those who do good".

We are called by your noble ancestor, Prophet Muhammad (Peace Be Upon Him) to help alleviate suffering, and we appeal to you now to alleviate the suffering of these families. We come to you of our own volition as private citizens of America and as Muslim leaders because we feel strongly that it is incumbent upon us to help these two young men. We are called as Muslims to help those in our American community who are struggling, and as leaders, we must also work diligently to improve the image of Islam and Muslims.

As you have demonstrated to the entire globe the true meaning of Islamic compassion and forgiveness when you released Sarah during the holy month of Ramadan, we appeal to you once again to reiterate this example of Islamic



mercy and compassion to the rest of the world, during this month of Rabi' Al-Awwal. In doing so, you would shine a truly positive light on Islam and Muslims in America in particular, and be a powerful force in bringing about a greater sense of unity within the American Muslim community. As you have stated in your teachings, "It is incumbent on all Muslims to be together," and we feel confident that your example of Islamic mercy and compassion could help create a more positive image of Islam and help American Muslim scholars and organizations foster a reputable community within American society.

We thank you for your consideration of this request and may God (Glorified and Exalted) bestow His blessings and peace upon you.

With high regards,

Imam Mohamed Magid, President of the Islamic Society of North America
 Ambassador Dr. Akbar Ahmed, Ibn Khaldun Chair, American University
 Imam Feisal Abdul Rauf, Chairman, Cordoba Initiative; Founder, Park 51 Community Center
 Dr. Ingrid Mattson, Former President, Islamic Society of North America
 Sheikh Hamza Yusuf, Co-founder, Zaytuna College
 Muhammad Ali, Three-Time World Heavyweight Boxing Champion
 Mr. Ibrahim Ramey, Muslim American Society Freedom Foundation
 Dr. Muzammil Siddiqi, Chairman, Fiqh Council of North America
 Dr. Parvez Shah, Secretary General, Universal Muslim Association of America
 Dr. Zahid Bukhari, President, Islamic Circle of North America
 Mr. Nihad Awad, National Executive Director, Council on American Islamic Relations (CAIR)
 Dr. Maher Hathhout, Senior Advisor, Muslim Public Affairs Council
 Dr. Mohamed Elsanousi, Community Outreach Director, Islamic Society of North America

*** منبع ***

<http://www.isna.net/articles/News/ISNA-and-20-Muslim-Leaders-Send-Letter-to-Supreme-Leader-of-Iran-Requesting-Release-of-Am-.aspx>



ترجمه فارسی

ترجمه‌شده توسط عباس خسروی فارسانی

۲۴ می ۲۰۱۱

آیت‌الله العظمی علی خامنه‌ای

رهبر جمهوری اسلامی ایران

عالیجناب

آیت‌الله علی حسینی خامنه‌ای، سلام علیکم

ما به عنوان نمایندگان جامعه مسلمانان ایالات متحده آمریکا، پیوسته مشغول ترویج گفتگو و تفاهم میان جهان اسلام و غرب هستیم. ما در تلاش‌هایمان به منظور انتقال ذات اسلام، همواره تأکید می‌کنیم که مهم‌ترین صفات خداوند (جل و علا) رحمان و رحیم است، و پیامبر گرامی ما (صلی الله علیه) در قرآن به عنوان «رحمة للعالمین» معرفی شده است. اینک با نام رحمان و رحیم، شما را مخاطب قرار می‌دهیم.

هنگامی که سارا شورد، یکی از سه جوان کوهنورد آمریکایی که از جولای ۲۰۰۹ در ایران زندانی بود، از ما خواست که برای پایان دادن به رنج نامزدش، شین باور، و دوست صمیمی آنان، جاش فتال، که هنوز در زندان هستند، به او کمک کنیم، احساس کردیم که پاسخ به این تقاضا وظیفه اسلامی ماست. خانواده‌های هر سه کوهنورد، به ما از درد و رنجی گفتند که این سه دانشجوی برجسته پیشین دانشگاه برکلی کالیفرنیا در زندان ایران، به خاطر اتهام عبور از مرز ایران در شمال عراق، در یک کوه‌پیمایی، متحمل شدند.

پس از شنیدن سخنان خانواده‌ها، به نظر ما این آمریکایی‌ها به دنبال ایجاد هیچ‌گونه مشکلی میان ایالات متحده و مسلمانان جهان یا ایالات متحده و ایران نبوده‌اند، بلکه برعکس، در آن منطقه به خاطر هدف دیگری بودند، ترویج گفتگو و تفاهم.

سارا، کسی که به پناهندگان عراقی در دمشق انگلیسی می‌آموخت و مقالاتی درباره اوضاع فلاک‌بار بسیاری انسان‌ها بر اثر جنگ و آشوب منطقه‌ای نوشته بود، خوشبختانه پنج ماه پیش بر اساس رأفت اسلامی آزاد گردید، و ما به خاطر این حرکت اسلامی سپاسگزاریم. سارا از هنگام بازگشت خود، به عنوان یک سفیر میان فرهنگ‌ها عمل کرده است، و معمولاً از احترامش نسبت به فرهنگ اسلامی و به‌خصوص فرهنگ ایرانی سخن می‌گوید. سارا، شین و جاش، با الهام گرفتن از پدران بنیان‌گذار عمل می‌کنند، از جمله: اولین رئیس‌جمهور آمریکا، جرج واشنگتن، که با احترام، مسلمانان را در آمریکا پذیرا شد؛ فیلسوف بزرگ آمریکایی، بنجامین فرانکلین، که پیامبر اسلام (صلی الله علیه) را به عنوان الگویی از رحمت، ستود؛ و سومین رئیس‌جمهور آمریکا و نویسنده بیانیه استقلال، توماس جفرسون، که قرآن کریم را مورد تصدیق و تجلیل قرار داد و میزبان اولین افطار رمضان در کاخ سفید بود.

اما دو نفر از این آمریکایی‌های جوان، نزدیک به ۱۹ ماه است که در زندان هستند، و ما از شما تقاضا داریم که همان رأفتی را که در مورد سارا نشان دادید، نسبت به این دو نیز روا دارید. شین یک روزنامه‌نگار است که می‌خواهد روابط میان ایالات متحده و جهان اسلام را با عضویت در برنامه «پژوهش‌های صلح و ستیز» بهبود بخشد. جاش به عنوان یک عضو مدرس در برنامه «افتخارات بین‌المللی» کار کرده است و تصمیم دارد در موضوعات مربوط به محیط زیست و سلامت فعالیت کند. آنها اکنون در یک سلول مشترک، و با منع ملاقات با دیگران، افسرده و پژمرده شده‌اند. این انزوا بر هر دوی آنها عمیقاً اثر گذاشته است، و شین دارای اختلال معده است و ممکن است دچار خونریزی معده باشد. هر دو در معرض خطر آسیب روانی مزمن هستند.

خانواده‌های آنها به روزی امید دارند که دوباره در کنار هم باشند و سارا و نامزدش شین بتوانند ازدواج کنند و جاش را به عنوان بهترین دوستشان همراه داشته باشند. سارا، شین و جاش به استمرار تلاش برای ساختن پل‌هایی میان مردم از فرهنگ‌ها و ادیان مختلف، متعهد هستند.

تقاضا داریم نسبت به آنها رأفت، رحمت و بخشش اسلامی روا دارید و به آنها اجازه دهید به این هدف ادامه دهند. ما به عنوان رهبران مسلمانان آمریکا از شما می‌خواهیم که آزادی آنان را بر اساس رحمت و بخشش تسهیل سازید، چنان‌چه خداوند (جل و علا) در قرآن کریم می‌گوید: «وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ؛ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمان‌ها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده



شده است بشتابید؛ همانان که در فراخی و تنگی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم در می‌گذرند و خداوند نکوکاران را دوست دارد. [آل عمران، ۱۳۳-۱۳۴]

ما با وساطت جد بزرگوار شما، محمد پیامبر (صلی الله علیه) از شما می‌خواهیم که در تسکین رنج کمک کنید، و اینک از شما تقاضا داریم که رنج این خانواده‌ها را تسکین دهید. ما به خواست و اختیار خودمان به عنوان شهروندان فردی آمریکا و رهبران مسلمانان آمریکا این تقاضا را از شما داریم. ما به عنوان مسلمان از شما می‌خواهیم که به کسانی که در جامعه آمریکایی در تلاش و تکاپو هستند، کمک کنید، و همچنین به عنوان رهبران مسلمانان آمریکا، ما باید با جدیت تلاش کنیم که تصویر اسلام و مسلمانان را بهتر سازیم.

همان‌گونه که شما با آزادی سارا در ماه مبارک رمضان، به سراسر جهان، معنای حقیقی رأفت و بخشایش اسلامی را نشان دادید، ما بار دیگر از شما می‌خواهیم که دوباره این عطوفت و رأفت اسلامی را در طول این ماه ربیع‌الأول به دیگر جهانیان نشان دهید. با انجام این کار، شما واقعاً نوری درخشان از اسلام و مسلمانان را به‌ویژه در آمریکا متجلی ساخته‌اید، و این کار می‌تواند تأثیر بزرگی در ایجاد معنای عمیق‌تری از وحدت میان جامعه مسلمانان آمریکا داشته باشد. همان‌طور که شما در سخنرانی‌های خود گفته‌اید «وظیفه همه مسلمانان است که با هم متحد باشند»، و ما اطمینان داریم که الگوی شما از رحمت و رأفت اسلامی می‌تواند تصویری روشن از اسلام نشان دهد و به اندیشمندان و سازمان‌های مسلمان آمریکا کمک کند که در جامعه آمریکا به عنوان اجتماعی خوشنام، پرورش و ترویج گردند.

از توجه شما به این تقاضا سپاسگزاریم و از خداوند (جل و علا) می‌خواهیم صلح و رحمت خود را به شما ارزانی دارد. با کمال احترام

امام محمد مجید، رئیس «جامعه اسلامی شمال آمریکا» [ISNA]
 دکتر اکبر احمد، نماینده کرسی ابن خلدون، دانشگاه آمریکن
 امام فیصل عبدالرؤوف، رئیس قرطبه سابق؛ مؤسس «مرکز اجتماع پارک ۵۱»
 دکتر اینگرید متسون، رئیس پیشین «جامعه اسلامی شمال آمریکا»
 شیخ حمزه یوسف، از مؤسسان کالج زیتونه
 محمد علی [کلی]، سه دوره قهرمان جهانی مسابقات سنگین‌وزن بوکس
 ابراهیم رامی، «مؤسسه آزادی جامعه مسلمانان آمریکا»
 دکتر مزمل صدیقی، رئیس «شورای فقه شمال آمریکا»
 دکتر پرواز شاه، دبیرکل «جامعه سراسری مسلمانان آمریکا»
 دکتر زاهد بخاری، رئیس «مجمع اسلامی شمال آمریکا»
 نهاد عوض، مدیر اجرائی «شورای روابط اسلامی - آمریکائی» (CAIR)
 دکتر ماهر حائوت، مشاور ارشد «شورای امور عمومی مسلمانان»
 دکتر محمد السانوسی، مدیر ارشد «جامعه اسلامی شمال آمریکا»



نامه سرگشاده طنز ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۰

نامه به آقای فرزانه بصیرت

آقای خامنه‌ای!

حضور علی آقای خامنه‌ای از راه دور سلام می‌رسانم. اول که خواستم نامه را بنویسم، گفتم بنویسم «آیت‌الله خامنه‌ای»، اما دیدم اکثر شاگردان شما مثل آقای امیری فر بعد از ۲۲ سال شاگردی تازه شده رمال و فالگیر و رفته به زندان و در زندان هم مقداری خودکشی کرده. گفتم این چه آیت‌اللهی است که بلد نیست شاگرد تربیت کند؟ گفتم بنویسم «پدر ملت»، یادم افتاد آدمی که مجتبی پسر خودش را چنان تربیت کرده که بلایی مثل احمدی‌نژاد را به جان ملت که هیچ، به جان پدرش انداخته، لایق اسم پدر برای پسرش نیست، چه برسد به اینکه پدر ملت باشد و به قول عشقی پدر ملت ایران اگر فلان است که خودتان تا آخرش را بلدید. خواستم بنویسم «رهبر جمهوری اسلامی»، یادم افتاد که رهبر به فرض اینکه وجودش را قبول کنیم، باید عدالت داشته باشد و اولین شرط عدالت، داشتن قدرت تشخیص است. کسی که قدرت تشخیص ندارد و وسط چهار تا آدمی که حداقل هر کدامشان می‌توانستند چهار سال دولت را اداره کنند و اگر خیلی خوب نباشند، حداقل گند فعلی را نزنند، کسی مثل احمدی‌نژاد را انتخاب کند و به خاطرش همه را قربانی کند، خودش بهتر از همه می‌داند که از رهبری ساقط است.

حالا همه اینها به کنار. جان من! شما که می‌گویند هفته‌ای یک‌بار به معراج می‌روید، حالا رویتان نشد از خدا بپرسید، از جبرئیل نمی‌توانستید یک سؤالی درباره احمدی‌نژاد بپرسید؟ که حالا وسط گل گیر نکنند وسیله نقلیه‌تان و بمانید اره به گوش که چطور شر این یارو را از این کشور بکنم؟ حالا جبرئیل هیچی، شما که روز تولدتان گفتید «یا علی»، نمی‌توانستید از این همه علمایی که صبح تا شب در دفترتان غیبت صغری و کبری می‌کنند، یک کلمه سؤال کنید که از امام زمان بپرسند که داستان احمدی‌نژاد چیست؟ از امام زمان رویتان نشد بپرسید، از آقای مصباح یزدی که به قول شما مطهری دوران و طباطبایی دوران است نمی‌توانستید سؤال کنی که آتقی! مشتی! تو که می‌گویی احمدی‌نژاد موهبت الاهی است، یک چیزی می‌دانی، یا داری راست شکمات نطق می‌کنی؟

فرض کنیم هاشمی و خاتمی و کروبی و موسوی که همه‌شان همه این حرف‌ها را که امروز خودتان می‌زنید، سه سال است می‌زنند، به کنار، یک کلمه نمی‌توانستید از این همه اره و عوره و شمسی‌کوره که دور و برتان نشسته‌اند و می‌خورند و حالشان را می‌برند، یک کلمه سؤال کنید که این بابا که من این قدر دارم سنگش را به سینه می‌زنم، کارش درست است یا نه؟ همه که بی‌بصیرت و کر و کور بودند، شما که بصیرت داشتید اصلاً یک بار به مغزتان خطور نکرد که ممکن است کل بازی‌های طرف یک حماقت باشد و وسط کار با اولین توپ و تشر معلوم بشود این شازده قراضه تمام این شش سال داشته چرند می‌گفته و اصلاً چیزی ته بساطش نبوده.

فرض را بر این بگذارید که همین چیزهایی که آقایان مصباح و توکلی و لاریجانی و جنتی و بقیه دارند می‌گویند درست باشد و این آدم از اول هیچی نبوده باشد، با این فرض، دوباره به عقب برگردید و نگاه کنید که چه اتفاقاتی افتاده است. ببینید چقدر ساده‌لوحی کردید؟ گفته می‌شود که رفتار دیوانگان و نوابغ به هم شبیه است. من که آدم کم‌عقل و بی‌بصیرتی هستم از همان روز اول هزار بار نوشتم که احمدی‌نژاد کلاً یک سوء تفاهم است که رفع خواهد شد، یک مشنگ است که نه که بخواهد همه را سر کار بگذارد، بلکه همیشه احمقانه‌ترین کارها را کرده است. شما در این شش سال اصلاً به ذهن‌تان خطور نکرد که با یک نابغه سر و کار ندارید و با یک احمق خودخواه سروکار دارید؟ لطفاً با این دید یک بار گذشته را مرور کنید.

رئیس‌جمهور ایران هر سال می‌رفت نیویورک و هر سال نمایندگان همه کشورها از سالن برای اعتراض می‌آمدند بیرون. همیشه هم سیمای جمهوری اسلامی می‌گفت که این یک حماسه بزرگ بود. فرض کنید یک روضه‌خوان ساده‌لوحی که هیچ چیزی از سیاست و دیپلماسی و رفتار نمی‌فهمد را می‌خواهید بفرستید به عنوان نماینده کشور به سازمان ملل و این آدم هم بر حسب عادت، همان دعای فرج امام زمان را که اول سخنرانی در پشتکوه می‌خواند برود در سازمان ملل بخواند. بعد هم فرمان حضرت علی به مالک اشتر را عیناً برای همه رهبران جهان که نه با اعتقادات ما آشنا هستند، نه اگر هم آشنا باشند، آن را قبول دارند، بخواند. طبیعی است که سال اول فکر می‌کنند طرف دارد حرف مهمی می‌زند،



بعد هی می‌روند ترجمه‌اش را می‌خوانند، هیچ چیزی نمی‌فهمند. سال بعد می‌گویند که لابد یک حرف تازه می‌خواهد بزند. ولی می‌بیند دوباره همان حرف‌ها را زد. بلند می‌شوند از سالن می‌روند بیرون. این بدترین کاری است که می‌توانستند بکنند.

اگر یک کسی همین کار را در تهران کرده بود، چه اتفاقی می‌افتاد؟ مثلاً فرض کنید یکی از دشمنان اسلام و جمهوری اسلامی می‌آمد به مجلس ایران و شروع می‌کرد فحش خواهر و مادر دادن به بالا تا پائین جمهوری اسلامی، بعد خواستار تغییر ساختار مجلس، تغییر در ریاست سازمان ملل، در دست گرفتن مدیریت جمهوری اسلامی و بقیه می‌شد. نمایندگان مجلس چه کار می‌کردند؟ آیا او را همه با هم نمی‌کشیدند پائین و آن قدر می‌زدند که کف مجلس را لیس بزند؟ حالا اگر در سازمان ملل دیپلمات‌ها یا ادب دارند، یا اهل کتک‌کاری نیستند، یا چنان می‌زنند که معلوم نمی‌شود ولی صدایش شش سال بعد در می‌آید، شما نباید بعد از شش بار تکرار این موضوع را می‌فهمیدید؟ باور کنید که شش سال احمدی‌نژاد همین کار را کرد.

یا مثلاً مصاحبه‌هایی که در آمریکا می‌کرد. شما یک بچه بسیجی اسگل بی‌عقل را بفرستید آمریکا و بگوئید که هر چه دلت می‌خواهد بگو. این آدم هم برود آنجا و بر و بر به صورت لری‌کینگ در سی‌ان‌ان [CNN] نگاه کند و علناً دروغ بگوید. لری‌کینگ که سنگ بر نمی‌دارد توی سرش بزند. بالأخره دو تا خنده می‌کند و مسخره می‌کند و بعدش تمام می‌شود. دو گروه به این موضوع نگاه می‌کنند، مردم باشعور دنیا می‌گویند عجب احمقی بود این احمدی‌نژاد، آن چهار تا مسلمانی که در هلند و پاریس و کلن دارند می‌خورند و می‌خوانند و پول بیکاری از اروپایی‌ها می‌گیرند، و عقل‌شان از احمدی‌نژاد هم کم‌تر است، از چرندیات او خوششان می‌آید. این شد ملاک؟ شش سال این فاجعه احمقانه تکرار شد، شما آدم بابصیرت و فرزانه و جیگر و انشتین و ژان ژاک روسوی جهان اسلام هر بار مثل ببوها از این موجود استقبال کردید و یک کلمه نگفتید که اوی! یا بو، این کارها احمقانه است. یعنی جان من! اصلاً به ذهنتان نرسید، یا عین من فکر کردید، ولی گفتید شاید اشتباه می‌کنم؟

رفت کلمبیا، به او گفتند دیکتاتور کوتوله، رفت دوربان از جلسه بیرون رفتند، رفت ایتالیا همه مسخره‌اش کردند، رفت حج، پادشاه عربستان از دستش قایم شد. یک بار شد که یک قبرستانی برود و آبروریزی نشود؟ در تمام این سال‌ها شما یک بار هم فکر نکردید که این آدم نابغه نیست و احمق است؟ این تحفه ارادان، روز روشن، رفت جلوی دوربین خانه آقای جوادی آملی، گفت در آنجا من در هاله نور بودم. دارم تصور می‌کنم که وقتی به شما گفتند که چنین حرفی زده، گفتید امکان ندارد، باز یک نفر پیدا شده از من طرفداری کند، همه برایش شایعه می‌سازند و دارم تصور می‌کنم لحظه‌ای که آن فیلم را دیدید. آقای جوادی آملی که در تمام زندگی‌اش یک بار هم علیه شما یک کلمه حرف نزد، همیشه هم طرفدار حکومت بود. آن قدر دروغ‌های احمدی‌نژاد بزرگ بود که ایشان نتوانست طاقت بیاورد و نصیحتش کرد که برو به مشکلات مردم برس و این حرف‌ها را دیگر نزن. این یعنی یک روحانی مثل شما یا آقای مصباح براحتمی می‌توانست تشخیص بدهد که این آدم یا توهم دارد، یا فکر می‌کند بقیه احمق‌اند، یا از فرط پرویی گذاشته بود شما را سر کار.

من که معتقد نیستم که این آدم، نابغه و باهوش است. به نظرم آدم احمقی است که فرض را بر این گذاشته که بقیه هم همان‌طورند. به او کاری ندارم؛ اما شما، آقای سید علی خامنه‌ای، شما چطور توانستید آن فیلم را ببینید و باز هم از آدمی که صریحاً دروغ می‌گفت، حمایت کنید. حالا فرض کنیم دروغ گفتن پیش کفار و منافقین اشکالی نداشته باشد، ولی آقای جوادی آملی که جزو کفار و منافقین نبود. من مثل پسر حاج آقا صاعقی که از شما همین موضوع را سؤال کرد و به او پاسخ ندادید و از سالن ملاقات بیرون رفتید، سؤال این است که وقتی این آدم، اعلام کرد که اصلاً من نگفتم که در هاله نور بودم و شما می‌دانستید که او گفته، با چه منطقی باز هم به یک دروغ‌گویی که به یک مرجع تقلید دروغ گفته بود، اعتماد کردید؟ من مطمئنم که خود آن فیلم‌بردار، آن فیلم را به شما نشان داده، هر چه فکر می‌کنم نمی‌توانم بفهمم که معنای این کار چه بود.

آقای خامنه‌ای!

من دارم به این فکر می‌کنم که اصلاً مشکل ما احمدی‌نژاد نیست، مشکل ما شمائید. نه اینکه آن آدم بی‌تقصیر است. من پنج سال قبل نوشتم که احمدی‌نژاد مثل یک بچه شیطان شلوغ‌کن عقب‌مانده است که حرکت‌های احمقانه اضافی دارد. این بچه را وقتی ببرید به یک آنتیک‌فروشی یا فروشگاه بلور و چینی، هر تکان اضافی که بخورد، دو میلیون ضرر به پدر و مادرش می‌زند. نه بابا، اگر نه بابا باشند، نباید بچه را ببرند به آنتیک‌فروشی، یا اگر هم بردند، باید خسارتش را بدهند. نمی‌شود که یک دیوانه را بیاورید، به زور اسلحه او را رئیس‌جمهور کنید. حق ملت را ضایع کنید، او را نزدیک‌ترین فرد به خودتان بخوانید، به مجلس و کارگزاران کشور اجازه انتقاد از او را ندهید، آخر کار یک مشت آدم را بیاندازید به جان این دیوانه که این فالگیر و رمال است و طلسم شده. داستان اصلاً ربطی به طلسم و این چیزها ندارد. حتا اگر فالگیر و رمال هم پشت این



داستان باشد، شما مسؤول مستقیم رفتارهای آدمی هستید که از رمال برای کار دولت استفاده می‌کند. ماجرای رمال‌بازی مشائی را سه سال قبل همه نوشتند، یعنی شما و آقای مصباح که در این مدت از این عقب‌مانده حمایت کردید، داستان مرتاض هندی را نمی‌دانستید؟

آقای فرزانه بابصیرت!

لطفاً لایه نکشید! جوری حرف می‌زنید که انگار دفعه اولی است که احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور شد. آقای پرفسور مصباح با پنج تن ماده خاکستری می‌گوید که احمدی‌نژاد را با طلسم، تسخیر کردند. این موجود قبل از تسخیرش هم همین بود. این همه دادار دودور راه انداختید که با فامیل‌سالاری می‌خواهیم مبارزه کنیم. احمدی‌نژاد آمد که با فامیل‌سالاری مبارزه کند. شب انتخابات، داوود، برادرش، به اتهام توزیع سی دی قاچاق زندانی شد، دامادش شد رئیس دفتر مشاورین، پدر عروس‌اش شد شخص دوم کابینه، خواهرش شد عضو شورای شهر، سه تا داماد خواهرش شدند مسؤولین این طرف و آن طرف. آن یکی دامادشان شد وزیر. باز اگر هاشمی رفسنجانی بچه‌هایش وارد سیاست یا مدیریت شدند، به خاطر توانایی و عقلشان بود، نه اینکه با مینی‌بوس از دهاتشان لشگرکشی کنند و یک مشت دیوانه‌تر از خودش را بگذارند رئیس و محض رضای خدا یکی از اعضای کابینه‌اش نباشد که دزد رسمی از آب در نیامده باشد.

اگر در کل کابینه هاشمی و خانواده‌اش پنج نفر با رانت به جایی رسیده باشند، ایشان همه خاندانش با رانت روی کار آمدند. همین قوه قضائیه نورچشمی شما می‌گوید که ۲۵۰ نفر از وابستگان به دولت و رئیس‌جمهور پرونده مالی کثیف دارند. و بخش وسیعی از آنها محکوم شده‌اند. اگر آنها دزد شده‌اند، شما فضای امنی را فراهم کردید که او بتواند هر چه می‌خواهد بکند و کجا دیدید که یک انسان، قدرت داشته باشد و سوء استفاده نکند؟ اگر برادر خاتمی نماینده اول تهران شد با حدود سه میلیون رأی نماینده شد، اگر دختر هاشمی وکیل مجلس شد، نفر دوم تهران شد. در حالی که پروین احمدی‌نژاد با زور وزارت کشور، نفر آخر شورای شهر تهران شد. اصلاً پنج نفر را در کابینه احمدی‌نژاد نام ببرید که به دلیلی غیر از رابطه خصوصی و شخصی در دولت وزیر یا مشاور و معاون شده باشند. ممکن است بگوئید که احمدی‌نژاد روز اول، آدم سالم و تمیزی بود. این هم مستند نیست. از روز اول این آدم یا با پول دولتی یا بودجه شورای نگهبان بالا آمد، یا با پول آقای محصولی. چطور یک مهدی هاشمی که به فرض، تمام شایعات در موردش درست باشد و ۵۳ میلیون دلار از توتال رشوه گرفته باشد، تمام این پول در مقابل یک رقم کمک مالی مستقیم محصولی به احمدی‌نژاد، پول خورد است. نه اینکه بخواهم از کسی دفاع کنم. مشکلم با شماست که به فرض اینکه راست می‌گفتید، دفع افسد به فاسد کردید.

جناب باهوش خردمند!

از روز اول گفته شد که احمدی‌نژاد چون چهره‌ای مردمی دارد، رئیس‌جمهور خوبی است. خودش همین بازی را کرد. دقیقاً فرمول پوتین را در دولت به کار بست. لباس کاراته پوشید، وارد زمین فوتبال شد. گفته شد که اصلاً غذا نمی‌خورد و از صبح تا شب مثل موتور دوازده سیلندر کار می‌کند. چند بار به خاطر همین نمایش‌ها پول ملت دود شد و رفت. بزرگراه تهران پردیس را دو روزه دستور داد افتتاح کنند، در حالی که علامت‌های راهنمایی نداشت و یک روز بعد تعطیل شد. پالایشگاه آبادان آتش گرفت. راه‌آهن شیراز به اصفهان که پروژه آقای خاتمی بود و قرار بود سال ۸۹ افتتاح شود، بدون آمادگی، افتتاح شد و سه روز بعد تعطیل شد. برای ملاقات با الهام علی‌اف چادر مخصوصی را با میلیون‌ها هزینه آماده کردند و ایشان برنامه را به هم ریخت. مرکز پلی اتیلن امیرکبیر بعد از افتتاح، به خاطر نداشتن مواد اولیه کاملاً تعطیل شد. وسط سخنرانی در اقلید فارس یک‌باره دهانش را باز کرد و نام روستایی را که ده‌ها سال عامل اختلاف بین دو منطقه بود، عوض کرد و چهار نفر در درگیری‌های محلی کشته شدند. همه به این خاطر که نمایش مرد فعال را بدهد.

در سفر خراسان هیأت دولت، در عرض دویست دقیقه صد طرح را تصویب کردند و حتی یک استان نیست که طرح‌هایی که پنج سال قبل دولت آنها را تصویب کرد اجرا شده باشد و شما در تمام این مدت از او حمایت کردید؛ از آدمی که میلیاردها دلار پول کشور را با احمقانه‌ترین شکل، صرف نمایش تبلیغاتی خودش کرد. یعنی شما که بخشنامه جزء به جزء برای اقتصاد کشور می‌نویسید، نفهمیدید که این آدم، شما و مردم را متتر خودش کرده است؟ چطور می‌شود که ۸۰ اقتصاددان اعلام خطر کردند، دوستان خودتان در مجلس اعلام خطر کردند، نزدیک‌ترین روحانیون سابقه‌دار کشور به شما اعلام خطر کردند، و باز هم نفهمیدید. این نبوغ از کجا به شما حلول کرده است؟ یک آدم عاقلی که از دولت پول نگرفته باشد، نشان بدهید که فجایع اقتصادی کنونی را رسماً نگفته باشد؟



اگر شما به خاطر حفظ شخص خودتان، چنان‌که آقای احمدی‌نژاد گفته است، در انتخابات دخالت کرده باشید و در همه مراحل از او حمایت قطعی کرده باشید، به چه حقی فکر می‌کنید که او نباید از موقعیتش سوء استفاده کند؟ علائم یک موجود احمق چیست؟ بی‌سواد است، جلوی چشم مردم دروغ می‌گوید، با بزرگ‌تر از خودش کار نمی‌کند، رفتارهای عنیف و غیرمنطقی دارد، حرف‌های نامربوط می‌زند. اینها نشانه‌های موجود احمق است. بیایید فرض کنید که یک احمق یا دیوانه را از تیمارستان درآوردید و گذاشتید رئیس‌جمهور و به او هر سال صد میلیون دلار پول دادید. فکر می‌کنید رفتارش از کارهای احمدی‌نژاد احمقانه‌تر خواهد بود؟

هال اشبی، کارگردان آمریکایی، فیلمی دارد درباره باغبانی که تا کنون از خانه خارج نشده و با مرگ صاحبخانه برای اولین بار از خانه بیرون می‌رود. او تصادفاً در موقعیتی قرار می‌گیرد که با سیاستمداران و بزرگان کشور همنشین می‌شود. در تمام این مدت، او رفتارهای احمقانه می‌کند و حرف‌های بی‌ربط می‌زند، ولی عده‌ای که انتظار ندارند یک مشنگ در موقعیت جدی و مهمی باشد، چون باورش نمی‌شود که یک احمق مثلاً رئیس‌جمهور باشد، حرفش را چیز تازه‌ای فرض می‌کنند. در حالی که اصلاً حرف تازه‌ای نیست. طرف فقط یک احمق ساده‌لوح است. همه حرف‌هایش هم به خاطر سادگی و بلاهت است. مسأله این است که در هر جای دنیا وقتی مردم بدانند یک احمق، حرفی زده با نقد و رأی مردم او را کنار می‌گذارند یا حذف می‌کنند، ولی شما جلوی همه را گرفتید.

همه تصور می‌کنند که با یک موجود جدی و خاص سر و کار دارند. یکی مثل فاطمه رجبی که کمابیش احمق‌تر از احمدی‌نژاد است، او را «معجزه هزاره» می‌خواند و چهار سال بعد توبه می‌کند. مصباح یزدی او را موهبت الهی می‌خواند و بعد می‌گوید فریب خورده است. چطور است که سه میلیون نفر از مردم تهران می‌فهمیدند با یک احمق سروکار دارند، ولی شما نواغ نمی‌فهمیدید؟ من البته همه این حرف‌ها را در تمام این سال‌ها نوشتم، اما من هم بر اساس حرف‌های دوستان دلسوز این کشور این حرف‌ها را گفتم؛ همان‌هایی که به زندان انداختید یا آن‌قدر به آنها زور گفتید تا از کشور فرار کردند یا در داخل ایران به سکوت مرگ دچارشان کردید، تمام این اتفاقات و رخدادها را پیش‌بینی کردند. فقط هم مخالفانان نگفتند. آقای محسن رضایی در عرض نیم‌ساعت تمام این حرف‌ها را زد و بسیار هم بهتر از خیلی از مخالفان عین واقعیت‌ها را گفت، ولی بعداً او را هم خریدید، به خاطر اینکه نمی‌خواستید بپذیرید که بلاهتی چنین بزرگ را دارید در روز روشن انجام می‌دهید.

آقای مهدوی کنی دیروز حرفی زد که شاید از درست‌ترین گفته‌های ممکن است. او گفت که شما در این ۲۲ سال جریان‌هایی را مهار کردید که آیت‌الله خمینی هم در ده سال حکومتش نتوانست مهار کند. هبذا بر این توانایی! مرحبا بر این هوش! ولی داستان شما مانند حکایت جحای ساده‌لوح است که گوسفند مردم را می‌دزدید و گوشتش را صدقه می‌داد و می‌گفت این گناه به آن ثواب در، که در این میان دنبه و پوستش را فایده ببرد. این چه عقلی است که احمقی را با زور و گلوله و پول سر کار بیاورید و بعد با دروغ و پول و اسلحه و فشار بگذاریدش کنار؟

اصلاً از اول برای چه آوردید که بعداً مجبور شوید بگذاریدش کنار؟ یعنی این همه هوش تا قبل از سال ۱۳۹۰ موجود نبود و یکبار در فروردین امسال به حضرتعالی وحی شد؟ یعنی این وزارت اطلاعات که کشف کرده است که مباشر و همراه دولت جن‌گیری است که مدفوع خشک خودش را می‌خورد، تا به حال هیچ کار اطلاعاتی نکرده بود؟ یعنی این آقای مشائی که امروز دوستانان افشا می‌کنند که با پاته‌آ و کاملیا و صغری و کبری جلسات مشکوک دارد، شش سال قبل در جلسه ترکیه در محفل رقص حاضر نبود و بعداً به خبرنگار ترک نگفته بود که نظرش راجع به حجاب چیست؟

ما که خودمان طرفدار رقص هستیم و الحمدالله هرگز موهبت دیدن رقص را به تماشای اطوار اراذل و اوباشی مثل حاج منصور ارضی نفروختیم و از اساس با حجاب اجباری مخالفیم، ولی شما که مصداق بارز اخلاق‌اید و کلید بهشت توی جیب‌تان است و دور فلان جای‌تان سیم خاردار کشیدید که مبادا گناهی مرتکب شوید، این چیزها را نمی‌دانستید؟ اگر نمی‌دانستید که عجب است که هنوز قبای رهبری را از تن بیرون نمی‌کنید که پدر خانه، آخرین آدمی باشد که بداند دخترش هر روز با یکی می‌پرد. و اگر هم نمی‌دانستید و همه گفتند و همه را دروغ انگاشتید که چه فرزاندگی است این حجم عظیم بی‌اطلاعی و بی‌خردی؟

آقای خامنه‌ای!

در دولت مورد تأیید شما تعداد دزدان دولتی به نسبت دولت مخالف شما ده برابر و تعداد سارقان شهری هشت برابر شده است. دروغ و ریا و خرافات نه فقط در دولت، بلکه در میان همه ملت بیداد می‌کند. وقتی مصباح یزدی حرف از تسخیر رئیس‌جمهور می‌زند یعنی آقای فیلسوف هم یک خرافاتی است مثل همه خرافاتی‌ها، وقتی فلاحيان معتقد است ارواح پلید، منابع خبری دولت دهم هستند، یعنی روحانی طرفدار شما هم یک خرافاتی است مثل هر آدم بی‌سواد دیگری. مشکل این نیست که دولت شما دولت رمالی است، مشکل این است که وقتی شما از این دولت



حمایت کردید، میرحسین موسوی گفته بود این دولت دولت رمالی و خرافات است. مشکل این نیست که شما احساس می‌کنید دولت، خودسر و دیکتاتور است، مهم این است که ملت، دو سال است می‌گویند مرگ بر دیکتاتور و شما این دیکتاتور کوتوله را انتخاب کردید.

آقای حسن عباسی دیوانه، مدتی قبل، بعد از پنج سال که همه احمدی‌نژاد را کوتوله سیاسی می‌خوانند، نبوغ به خرج داده و کشف کرده که این دولت، کوتوله است. عین این حرف‌ها را همه نویسندگان کشور نوشتند، برای آن صدها جوک ساخته شده. آقای عباسی و فلاحیان و مصباح در تمام این سال‌ها خودشان را برای احمدی‌نژاد جر دادند. در حالی که میرحسین موسوی و کروبی رسماً در سخنانشان کوتوله بودن احمدی‌نژاد را بارها گفتند. شما چطور نفهمیدید؟ فرزانه عزیز! واقعا نفهمیدید یا می‌فهمیدید و به دلیلی که هیچ انسان معقولی نمی‌تواند درک کند، از کوتوله‌ها حمایت کردید؟

چند سال احمدی‌نژاد گفت که بزرگ‌ترین دستاورد دولتش هسته‌ای شدن کشور است. کو؟ چه شد؟ کجا رفت؟ نکند برق خانه شما از نیروگاه اتمی می‌آید و این قدر بدجنس هستید که می‌خواهید آقای واعظزاده بشود رئیس‌جمهور و بعد خبرش را اعلام کنید. من می‌دانستم شما خیلی کلک هستید، ولی نه این قدر. از دولت احمدی‌نژاد حمایت کردید، چون با آمریکا و اسرائیل مخالف بود. امروز خبرش را می‌شنویم که یک شرکت اسرائیلی به خاطر ارتباط با ایران تحریم شده است. بدجنس‌ها! سر حسن نصرالله را هم کلاه گذاشتید، یارو هنوز فکر می‌کند شما ضد آمریکایی هستید.

من هیچ وقت نمی‌توانم بفهمم معنای نبوغ شما را که وقتی ایران در زمان خاتمی در اوج قدرت بود و آمریکا برای آشتی با ایران له‌له می‌زد، او را در فشار گذاشتید تا با کلیتون باشعور ملاقات نکند، بعد آقای احمدی‌نژاد که هر روز وعده سقوط آمریکا را می‌دهد، برای جورج بوش پسر احمق، نامه فدایت شوم نوشت و او حتا پاسخ نامه را هم نداد. حتماً نمی‌خواهید بگوئید که شما در جریان نبودید و احمدی‌نژاد سرخود این کار را کرد و شما بعد از این کار که با اصولتان ظاهراً تضاد دارد، از او حمایت کردید؟ امروز اکثر انقلاب‌هایی که در دنیا به نتیجه می‌رسد، ناشی از بلاهت جمهوری اسلامی در چند سال گذشته است و همه این انقلاب‌ها عملاً به نفع آمریکا و اسرائیل و دموکراسی تمام می‌شود. حالا هی سرتان را بکنید زیر برف و دستور بدهید به جهانیان که همه موظفند که حتا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی و انقلاب فرانسه ۱۷۸۹ را هم انقلاب اسلامی بنامند. راستش را بخواهید، با آنچه در دو سال گذشته انجام دادید، هیچ روحانی شایسته‌تر از حضرتان برای اعطای لقب شیخ ساده‌لوح نیست. حالا شیخ و سیدش را خودتان انتخاب کنید.

این دولت را دولت عدالت خواندید، حالا داد می‌زنید که وضع عدالت در این کشور مطلوب نیست. یواش! آرام‌تر! به ما چه؟ مگر ما کردیم که شما به خودتان حق می‌دهید که علیه وضع موجود اعتراض کنید. ما که گفته بودیم این مسخره‌بازی‌ها فقرا را فقیرتر می‌کند. شما نه تنها الان بلکه در تمام این سال‌ها، برای دولت هم بخشنامه اقتصادی صادر کردید. حالا چنان می‌کنید که به قول مصباح که جانش برای احمدی‌نژاد در می‌رفت «احمدی‌نژاد و مشائی شیطان‌اند». اصلاً شیطان باشند، ای حضرت خداوند! این شیطان را شما خلق کردید، خبرتان برسد، می‌خواستید به جایش صد تا فرشته و پری دریایی خلق کنید. در ایران امروز، هر کسی فقیر است، شخص شما مسؤول اول بدبختی او هستید. هر خانواده‌ای که به دلیل وضع اقتصادی فرو می‌پاشد، شما مسؤولش هستید. هر انسان شریفی که دزد می‌شود، شما مسؤول گناه و جرمش هستید.

این دولت را آوردید برای این که از دین مبین اسلام و شیعه حمایت کنید. حالا شیخ و سید و مردم و وزرا و وکلا و قاضیان و فقیر و ثروتمند روز به روز بی‌ایمان‌تر می‌شوند. مردم نشسته بودند با خدای خودشان حال می‌کردند. می‌رفتند در عزای امام حسین گریه می‌کردند و سیاه می‌پوشیدند. حالا نشستند و برای ائمه، صبح تا شب جوک می‌سازند. چرا؟ عامل این بی‌ایمانی و گسترش بی‌دینی کیست؟ رئیس‌جمهور آمریکا که مقصر نیست، او که خودش اسمش حسین است و نصف وقتش به تبریک گفتن نوروز و عید فطر و عید قربان می‌گذرد و اگر چیزی به او نگوئی دو ماه دیگر لخت می‌شود و زنجیر می‌زند و دسته سینه‌زنی کاخ سفید را تشکیل می‌دهد.

وقتی احمدی‌نژاد دروغگو می‌شود «معجزه هزاره»، وقتی حجت‌الاسلام سعیدی می‌گوید حضرت‌عالی موقع تولد گفتی «یا علی»، وقتی می‌نویسند که شما هر هفته به معراج می‌روید، وقتی می‌گویند مخالفت با ولایت فقیه، باعث حرام شدن زن آدم می‌شود، طبیعی است که مردم دیگر احترامی به دین نمی‌گذارند. ساده‌زیستی‌تان که آخرش به دولت اجنه تبدیل شد، توسعه علمی‌تان که باعث تولید انبوه کردان و رحیمی و زاهدی شد که یک مشت جاعل مدرک، وزیر این مملکت شده‌اند، دولت یک‌دست‌تان هم که تبدیل شده به احمدی‌نژادی که یک دامادش علیه خاله‌اش سخنرانی می‌کند و پدر دامادش دشمن خونی عمو جانش است.



البته که احمدی‌نژاد موجودی ابله است، اگر ابله نبود، باید می‌فهمید که خامنه‌ای آدمی نیست که قدرت را با کسی تقسیم کند. شش سال بعد از هاشمی، شش سال بعد از خاتمی و شش سال بعد از احمدی‌نژاد، شما شروع کردید به بستن دست و پای دولت تا صندلی قدرت‌تان آسیب نبیند. حالا هی جن کشف کنید و رمال دستگیر کنید. مردم ممکن است ساده باشند، ولی احمق نیستند. مشکل حکومت هم دقیقاً این است که ضریب هوشی‌شان از متوسط مردم کم‌تر است. تنها دلیلی که شما احمدی‌نژاد را سریعاً کنار نمی‌گذارید این است که نمی‌دانید با این مردم چه کنید و تنها دلیلی که مردم به خیابان نمی‌ریزند و شما را از صحنه تاریخ حذف نمی‌کنند، فقط به خاطر این است که مردم بیش‌تر از شما، کشور ایران و جامعه ایران را دوست دارند. اگر ایران نابود شود برای شما اهمیتی ندارد، اما به قول میرحسین موسوی مردم نمی‌خواهند در این موقعیت که شما برای حفظ خودتان همه کشور را نابود می‌کنید، شریک جرم شما شوند.

از خدا می‌خواهم به شما بصیرت یا قناعتی بدهد که زودتر بروید و این کشور و این ملت را رها کنید.



نامه سرگشاده یک جوان به خامنه‌ای، ۱۳ تیر ۱۳۹۰

محمد نوری‌زاد: حدوداً دو سال پیش بود که جوانی برای من نوشت: تو چرا در نوشته‌هایت، خود را «سرباز نظام» می‌دانی؟ از این نظام چه مانده که تو سربازش باشی؟ پاسخش را دادم، اما قانع نشد. و باز پرسید و پرسید. او می‌پرسید و من صبورانه به نوشته‌های تند و تلخ اما حق به‌جانب او پاسخ می‌دادم. تا این که به من پیشنهاد کرد: «بیا به یک گودال برویم و با هم دوئل کنیم. بله دوئل. من در یک سمت به مخالفت از همین نظام، و تو در سمت دیگر به موافقت از آن. و نتیجه این دوئل را در سایت خودت منتشر کن». قبول کردم. نتیجه این گفت و شنودهای مکتوب، نگارش چند مطلب با عنوان «دوئل در گودال» شد. یادم است که این گفتگوهای تند و تیز با استقبال همگان مواجه شد. اکنون او - همان جوان مخالف - نامه‌ای برای من نوشته که من آن را بسیار منصفانه و خیرخواهانه یافتم. روی سخن این جوان، رهبر انقلاب است. امیدوارم این فضای مجازی، فرصتی پدید آورد که جوانان ما بتوانند با آرامش و متانت با بزرگان خویش صحبت کنند. من نامه این جوان را بسیار مؤدبانه و شریف یافتم. گرچه این روال را کمی دیرشده تلقی می‌کنم، اما هنوز به نتایج آن چشم امید دارم:

با سلام خدمت رهبر انقلاب

طبق معمول هر ساله، در ابتدای فصل تابستان، علاوه بر شروع مجدد نمایش خیابانی «مقابله با بدحجابی» که دیگر برای ما جوانان به یک شوی زنده طنزآمیز بدل شده، شاهد تکاپوی نیروی انتظامی برای جمع‌آوری تجهیزات دریافت امواج ماهواره هستیم. تصور بکنید صحنه‌ای را که مأمورین پلیس، زنگ یک مجتمع مسکونی را می‌زنند، پس از پرس و جو، کلید در پشت بام را از مدیر ساختمان می‌گیرند، پله‌ها را در می‌نوردند، و دیش‌ها را که برخی از آنها با سیمان محکم شده‌اند و برای کنده شدن به پتک و چکش نیاز دارند، به هر ترتیبی جدا کرده و با خود می‌برند!... (بگذریم از برخی صحنه‌های تکاوری که به خاطر غیبت صاحب ساختمان یا پیدا نشدن قفل درب پشت بام حادث شدند) به نظر، تحقیرآمیز نیست؟ هم برای ساکنین ساختمان، هم برای ارگان بزرگی مثل نیروی انتظامی؟

من اگر یک کمونیست بودم و در کشوری زندگی می‌کردم که یک حکومت کمونیستی بر آن حکومت می‌کرد و کار آن حکومت به جایی می‌کشید که چنین صحنه‌هایی خلق کند، از کمونیست بودن خودم خجالت می‌کشیدم. جالب اینکه هنوز هم، چنین صحنه‌ای در کشورهای کمونیستی به وقوع نپیوسته است. حالا که خوشبختانه کمونیست نیستیم، و یک لیبرال هستیم. ولی به شدت متعجبم طرفداران و کسانی که این نظام را خیلی خیلی عزیز می‌دارند چطور خجالت نمی‌کشند و تا حالا نکشیده‌اند.

علاوه بر اینکه با امثال چنین اقداماتی، مفهوم «چهاردیواری» تحت لوای حکومت اسلامی، برای ما جوان‌ترها که روزنامه‌هایی که در قسمت تاریخشان عددهای نزدیک به زمان انقلاب را داشتند و تیتربزرگشان درباره آزادی و حفظ حریم و حرمت شهروندان بودند را در دستانمان نگرفته‌ایم هیچ‌وقت و فقط عکس‌هایشان را در اینترنت دیده‌ایم، همچنان مبهم و حتا در مواردی، بی‌معنی باقی می‌ماند، و علاوه بر اینکه این سؤال همیشگی که: «چطور پلیس، قادر به ورود به تک‌تک خانه‌ها برای جلوگیری از فاسد شدن جوان‌های خانواده‌هاست، چطور نمی‌تواند مانع ورود مواد مخدر و توزیع آن هم در ابعاد فعلی باشد که خود پرسنل این سازمان را هم به تعجب واداشته؟» همچنان بی‌جواب باقی می‌ماند، مسأله‌ای را در اذهان ایجاد می‌کند با این مضمون که: بالأخره ریشه و انگیزه این عملیات‌های کماندویی و همزمان خنده‌دار، دغدغه‌های شرعی است یا حقوقی؟

اگر به خاطر شرع باشد، که همان‌طور که هر انسان می‌تواند تشخیص دهد، محدوده گناہانی که می‌شود در داخل یک خانه انجام داد خیلی وسیع است و فقط منحصر به دیدن بدن مردان و زنان برهنه و نیمه‌برهنه در برنامه‌های تلویزیونی نمی‌شود. اگر قرار باشد به این جمع‌بندی برسیم که باید مراقب شهروندان در خانه‌هایشان بود تا عملی خلاف شرع انجام ندهند، باید تمام رفتارشان را در نظر بگیریم، نه فقط تماشای تلویزیون را. مثلاً ممکن است کسی در اتاق خودش، دست به خودارضایی بزند که از منظر شرع، بسیار قبیح‌تر از دیدن بدن نامحرم است. تازه حتا خودارضایی همسنگ زنا در نظر گرفته شده است. شاید زن و شوهری در خانه‌شان مشغول غیبت کردن کسی شدند، غیبت که گفته شده از زنا هم بدتر است. نباید نیروی انتظامی در هر خانه دوربینی نصب کند و این رفتارهای پرخطر را زیر نظر بگیرد؟ نمی‌شود که فقط به یک فعل حرام حساس باشیم اگر مسلمانیم. می‌شود؟



یا اینکه فرض کنیم مسأله‌ای حقوقی است. کما اینکه جایی خواندم یکی از مسئولین فرموده‌اند: مالکیت و استفاده از تجهیزات ماهواره نقض حقوق شهروندی است!... واقعاً؟ احتمالاً از این جهت که فرد ببیننده با دیدن بازیگران و رقاصان و مجریان شوهای تلویزیونی، رغبتش را به دختران ایرانی از دست داده و آنها را از حق همسر شدن محروم می‌کند!... یا مثلاً یک میزگرد سیاسی را می‌بیند و تحریک می‌شود و می‌آید روی دیوار شعار می‌نویسد!... خیلی دلم می‌خواست از این مسؤول پیرسم غیبت، ناقض حقوق شهروندی نیست؟ مگر نگفته‌اند غیبت از زنا بدتر است و زنا روزی را کم می‌کند و رحمت را دور؟ از کجا معلوم خشکسالی‌ها به خاطر غیبت‌ها نباشد؟ عده‌ای در خانه‌شان گوشت برادر مرده‌شان را می‌خورند، چوب خشکسالی‌اش را همه می‌خورند، این نقض حقوق شهروندی نیست؟ نباید صدای شهروندان را در خانه‌شان ضبط کرد تا جلوی این بلایا گرفته شود؟

غیر از این، خطرناک پنداشتن نفوذ رسانه‌های خارجی به خانه‌های ایرانیان، معنی‌اش این است که مثلاً مردم آن‌قدر فاقد ذکاوت هستند که کافی است یک تحلیل سیاسی را از یک شبکه تماشا کنند و بلافاصله به یک معاند و خرابکار تبدیل شوند. که این جدا از آنکه یک توهین آشکار است و زیر سؤال بردن ادعاهای پیشین مسؤولان ارشد نظام درباره هوشمندی و بصیرت ایرانیان را سبب می‌شود، اشاره تلویحی به ضعف نظام است، چرا که ظاهراً بعد از ۳۲ سال همچنان از صدای آمریکا واهمه دارد و امنیت ملی‌اش با چند تا برنامه تبلیغاتی به خطر می‌افتد و هنوز که هنوزه دنبال «برانداز» می‌گردد!

قبل از این که لب کلامم را خدمتتان عرض کنم، قصد دارم یک حقیقت تا کنون نادیده شده را هم برایتان متذکر شوم. چندی پیش یکی از مسئولین صدا و سیما که گمان کنم خود آقای ضرغامی بود، فرمودند به طور تخمینی ۶۰ درصد مردم از ماهواره استفاده می‌کنند. البته تأیید یا اعتراف ایشان لازم نبود وقتی چشمان غیرمسلح تک تک ما می‌تواند این «بیش از نیمی از مخاطبان» را به راحتی مشاهده کند. در کنار این، این واقعیت را هم باید بپذیرید که در خانه‌ای اگر تجهیزات ماهواره‌ای هست، به تأیید بزرگ‌ترها و پدر و مادر آن خانه هست. چون بدیهی است چنین پدیده‌ای مانند گوشی موبایل و لپ‌تاپ نیست، و تقریباً وجودش وابسته به تلویزیون است و تلویزیون، یکی از اعضای خانواده است. هیچ‌کس نمی‌تواند این عضو را اضافه کند اگر مرد یا سرپرست خانه نخواهد. بزرگ‌ترها و سرپرست‌های این بیش از ۶۰ درصد خانه‌های ایران چه کسانی هستند؟ هم‌سن من که نیستند. چون هم‌نسلان من اگر خیلی زرنک بوده باشند، فرزندشان فعلاً بیش از دو سه سال سن ندارد. واقعیت این است که بیشترشان کسانی هستند که انقلابی را که شما امروز رهبری‌اش را به عهده دارید، از نزدیک تجربه کرده و چشیده‌اند. شاید حتا به جبهه‌های جنگ هشت ساله هم رفته باشند. این را گفتم تا نشان دهم گسترش دواير زنگی روی پشت بام خانه‌ها، توطئه ما نسل چموش و سرکش قرن و بیست و یکمی نیست. کار هم‌نسلان و هم‌سنگران خودتان است.

تا یادم نرفته، اصل مطلب را تقدیم کنم:

در دوران جنگ سرد، در کشورهای بلوک شرق، معضلی گریبانگیر مردم شده بود، که آثارش حتا تا امروز هم تا حدودی باقی مانده... مثلاً اتومبیلی که کهنه که گوشه‌ای رها شده و آنقدر همانجا مانده که توریست یا عکاسی می‌آید و از آن عکس می‌گیرد، به عنوان یادگار دوران شوروی سابق! داستان آن اتومبیل را که دنبال می‌کنی، می‌رسی به روزی که مثلاً با بودجه دولتی برای یک سازمان حکومتی خریداری شده بوده، و یک روز متصدی‌اش متوجه می‌شود که یکی از لاستیک‌هایش پنچر شده است. روزها می‌گذرد و هیچ‌کس پیدا نمی‌شود تا زحمت پنچرگیری آن اتومبیل بیچاره را به گردن بگیرد... تا اینکه همان‌جا می‌ماند، و آنقدر می‌ماند تا از مد بیفتد، و وقتی از مد افتاد، به مرور از کارایی هم بیفتد، و آرام آرام به یک قراضه تبدیل شود.

کشورهایی مثل اوکراین و بلاروس و لهستان و امثالهم پر بودند از این صحنه‌ها... اتومبیل‌های از بین رفته... کارخانجات متروکه... ساختمان‌های رها شده و تخریب شده. تجهیزات رسیدگی نشده و از بین رفته... وقتی از مردمشان پیرسی چرا چنین اتفاقی افتاد؟ این جواب را می‌دهند: در آن زمان که کمونیسم بر روح و روان و اقتصاد و معیشت و اخلاق و تمام شؤونات جامعه رسوخ کرده بود، مردم تعلق خاطرشان را به کشور و از آن مهم‌تر، به حکومتشان، از دست دادند. وقتی فلان خودرو از کار می‌افتاد، همه می‌گفتند: «به من چه مربوط؟»... هیچ اهمتی نمی‌دانند به کارکرد سازمانشان، و در مقیاس بزرگ‌تر، به کارکرد حکومتشان.

این عدم اهمیت دادن از بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی شروع می‌شد و تا نفرت و دشمنی پیش می‌رفت. تا آنجا که وقتی آن سیستم با آن ساختار عریض و طولیش، در برابر چشمانشان از هم فرو پاشید، چنان در برابرش بی‌تفاوت بودند که گویی اتفاقی رخ نداده است.



من به عنوان یک لیبرال، که بنا بر عقاید، رغبتی به نظام اسلامی ندارم، چیزی شبیه آن بی‌اعتنایی و بدخواهی را در پیرامون نظام اسلامی شما می‌بینم. رفتار نیروی انتظامی به توصیه و تحریک هر کس که باشد، نمونه کاملی است از اهمیت ندادن به کارکرد و وجهه نظام. چون در غلط بودن این رفتار، شکی نیست، و حتا خجالت‌آور هم هست. تا جایی که من تا حالا نشنیده‌ام جایی غیر از ایران، مردم شاهد وقوعش باشند. حتا در عربستان سعودی هم مردم به شبکه‌های ماهواره‌ای دسترسی دارند.

بگذارید با شما روراست باشم، آن مسؤول انتظامی که فرمان چنین اقداماتی را می‌دهد، و یا کسانی که مسؤولان انتظامی را وادار به اتخاذ چنین تصمیماتی می‌کنند، نه تنها هیچ رغبتی به این نظام ندارند، بلکه به نظر می‌رسد که گویی از آن نفرت هم دارند و لذت می‌برند از تحقیر شدنش. بگذارید روراست‌تر باشم، آن مسؤول زندان یا زندانبانی که آن‌قدر به زندانیان سخت می‌گیرند و حقوق اولیه‌شان را که رعایت کردنشان اصلاً کار سختی نیست و هزینه سنگینی ندارد، رعایت نمی‌کنند، از جمهوری اسلامی خوششان نمی‌آید. کیف می‌کنند از بی‌آبرو شدنش و برای اینکه گرفتار غضب دلسوزان واقعی مملکت نشوند، همه چیز را طوری وانمود می‌کنند که گویی زندانی اعتصاب غذا کرده، باعث و بانی این بی‌آبرویی، و مقصر اصلی بی‌اعتبار شدن همه آن حرف‌های شما درباره بانی ساندرز در گذشته است.

می‌دانستید نوشته‌های حسین شریعتمداری و شاگردان خلفش، مایه مضحکه و سوژه خنده نسل جوان امروز است؟ کسانی که این نظام را هر روز در برابر ما به شکل کاریکاتوری خنده‌دار ترسیم می‌کنند، خوششان می‌آید از این نظام؟ من که باور نمی‌کنم... کسانی که در سازمان صدا و سیما، عامدانه برخی از وقایع را پوشش نمی‌دهند، و غرض‌ورزی و انحراف تحلیلی در بسیاری از همان‌هایی که پوشش می‌دهند مشهود است، در حالی که خودشان خوب می‌دانند مردم امروز، چشم و گوششان بسته نیست و ضریب هوشی بالایی دارند و فرزندان‌شان به فضای بی‌کران اینترنت دسترسی دارند، و بدین طریق، هر روز اعتبار این حکومت را کم‌تر و کم‌تر می‌کنند تا جایی که جبهه‌رفته‌ها هم به بی‌بی‌سی پناه ببرند، خوششان می‌آید از این نظام؟

من لیبرال، قاعداً باید خوشحال باشم از این که حکومتی که با عقاید من تناقضات فراوان و متنوع دارد، این‌چنین در محاصره کسانی باشد که متفردند ازش، اما این یادآوری‌ام دو دلیل داشت:

اول اینکه از چپ و راست به من و امثال من می‌گویند ضد نظام. خواستم بگویم آن‌قدر ضد نظام در اطراف و ارکان بالا و پایین این نظام لانه کرده‌اند، که نوبت به ما لیبرال‌ها نمی‌رسد.

دوم اینکه، نوری‌زاد حزب‌اللهی می‌رود، من لیبرال هم می‌روم، شما هم می‌روید، اما ایران می‌ماند. و اگر حتا کمی حس وطن‌دوستی داشته باشم، باید نگران این بی‌اعتنایی‌ها و دلزدگی‌ها و نفرت‌ورزی‌ها باشم. شوروی و کمونیسم رفت. اتفاق تأسف‌باری که به هر حال رخ داد، رها شدن آن خودرو و از بین رفتنش بود که تنها مشککش پنجره بودن یکی از لاستیک‌هایش بود.

و اما کاری که شما می‌توانید انجام بدهید، از دو حال خارج نیست:

یا بنشینید و شاهد تحلیل رفتن و هرچه بی‌اعتبار شدن و فروپاشی معنوی نظامتان باشید. یا ضد نظام‌ها را از پیرامون خود بزدايید و هیولای بدریخت «بی‌اعتنایی و نفرت» را از پیکره کشور دور کنید.

توصیه من به شما به عنوان یک کوچک‌تر، اگر آن را بپذیرید، این است که: کاری نکنید که فردا آیندگان بگویند سید علی خامنه‌ای گزینه‌ای را انتخاب کرد که انجامش ساده‌تر بود!

منبع

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»



نامه سرگشاده طنز «عبید سن خوزانی» به خامنه‌ای، ۱۸ تیر ۱۳۹۰

«والله تو از شاه هم بدتری!»

عظما جان می‌خوام یه چیزی بهت بگم اما نه زیاد خوش‌خوشانت بشه، نه زیاد ناراحت بشی و اخم کنی و سگرمه‌ها تیره تو هم و شب تو این کاخ راه بیفتی و بلند بلند به من، بد و بیراه بگی. حرفم اینه که والله تو از شاه هم بدتری. اولاً خیلی خوش‌خوشانت نشه و والده آقا مصطفی را صدا نکنی که ببین عیال کار ما به کجا رسیده که ما را دارند با آن شاه مقایسه می‌کنند. اصلاً فکرشو می‌کردی، من که اصلاً هرگز تصورش را هم نمی‌کردم. طرف سی و هفت سال سلطنت کرد، همه در مقابلش مو می‌ریختند. پدرش شاه بود، پسرش قرار بود شاه بشه. اما خوب عیال بین خودمان باشه ما کی هستیم؟ پسر آمیز جواد آقا تبریزی که خدا رحمتش کنه، آدم خوبی بود اما آه نداشت با ناله سودا کنه. چه شب‌ها که سر بی شام زمین گذاشتیم. تو تازه وقت خوبش به ما رسیدی. ما روزگار خیلی خیلی سختی داشتیم. یادت میاد آن حیات صد و پنجاه متری که ته بازار، تو مشهد داشتیم و سه چهار تا پله می‌خورد و می‌رفت پایین و قدرتی خدا هر زمستون هم سقف یکی از اتاق‌ها چکه می‌کرد؟ اون وقت‌ها که اونجا اون بساط راه می‌انداختم و از دوستان پذیرایی می‌کردم اصلاً فکرشو نمی‌کردم که این داش علی آقا یه روزی کارش به جایی می‌رسه که این بابا ورمی‌داره تو روزنومه‌ها می‌نویسه «والله تو از شاه هم بدتری». بالأخره ببخود نبود که گفتن «همت بلند دار که مردان روزگار، از همت بلند به این کاخ و دستگاه رسیده‌اند!». دیدی عیال؟ اما تو خودت هم بی‌تأثیر نبودی. هر وقت ما به پنجاه قانع بودیم، تو مرتب غر می‌زدی که برو جلو چرا صد نه، چرا دویست نه؟ و درست هم می‌گفتی دیدی که رفتیم و شد.

نه عظما جان گفتم که زیاد خوش‌خوشانت نشه. زیاد هم اخم نکن و ناراحت نشو که باز این روزنامه‌نویس‌های پدرصلواتی قلم را به دست گرفته‌اند و هرچه دلشان می‌خواهد علیه ما می‌نویسند و جیگر مارو خراش می‌دن. مگر دستم به شما نرسد زورگارتان را از این عیسی سحرخیز و اون یارو کیه که بهش می‌گن «شرف اهل قلم» آهان اون احمد زیدآبادی، جون عمه‌اش، یک شرف اهل قلمی بهش نشون بدم که زمین رو گاز بگیره، اون قدر تو این زندان می‌گم نیگرش دارن که علف زیر پاش سبز بشه. برا ما آدم شده و خط و نشان می‌کشه. اینا باید این قلم‌ها را بشکنند. اولاً باید با خودکار بنویسند و بعدش هم خوب بدبخت‌ها، نمی‌تونین از ما و عظمت و اقتدار ما بنویسید؟ این همه کار تو این مملکت بی‌در و پیکر کردیم، یک دنیاست و یک رهبر مسلمانان جهان. نمی‌تونین یک شعر در مدح ما بگین؟ از احسنت و آفرین‌های ما خوششان نمی‌آید، ذوق شعری ندارین مثل من؟ خوب بردارین یک مقاله جانانه بنویسین. همین محاسن ما، این صورت ما این عمامه ما، از آن بالا تا پائین، تا پائین محاسنمان بیش‌تر از یک متره، نمی‌تونین یه چیزی در مدح آن بنویسین و مثلاً منو با اون آلب ارسلان سلجوقی که ریش و پشم و کلاه بلند داشت، بیش‌تر از دو گز، یا همین کریم خان زند مقایسه کنین؟ بدبخت‌ها یادتان رفته که وقتی ما را در سفر هند دیده بودن چه تعریفی از قد و قلافت ما و راه رفتن و جبروت و اقتدار ما کرده و گفته بودن «همین برا رهبری خوبه»؟ من که این حرف را امروز نمی‌گم که برام لغز بخونین که داره باز از خودش تعریف می‌کنه و برا خودش پیسی باز می‌کنه و باز می‌خواد «ویرترین» بشه. برین از همین اکبر بدبخت پیرسین که روزگاری اکبرشاهی بود و کر و فری داشت و ادای امیرکبیر را در می‌آورد و شانس آورد که من جای ناصرالدین شاه ننشستم که بدم رگاشو باز کنن. حالا رفته تو هفت سوراخ قایم شده که مبادا بریزن سرش و در خانه‌اش را عین قلعه سنگباران کنند.

نه عظما جون از دست من عصبانی نشو، واقعاً دارم می‌گم والله تو از شاه هم بدتری، وقتی حوصله کردی، غضبناک نشدی، نادادی رگ‌های مرا هم باز کنن، توضیح می‌دم که خودت هم حق را به من بدی. اگر قانع نشدی، آن وقت دستور رگ‌های مرا بده!

ببین شاه می‌گفت این مصدق فرمان مرا گوش نکرد و علیه من کودتا کرد و سرهنگ نصیری را که فرمان مرا دستش داده بود، داد انداختند زندان و بعد هم راست یا دروغ می‌گفت که این بابا می‌خواست علیه من کودتا کنه و بساط سلطنت را جمع کنه و مملکت را جمهوری کنه.

با تمام کارهایی که به اعتقاد شاه، مصدق علیه او کرده بود، پس از آن وقایع معروف به بیست و هشت مرداد که شاه خیلی هم به قول خودت اقتدار پیدا کرده بود، داد مصدق را در محکمه علنی محاکمه کردند و مصدق هم آن چه دلش می‌خواست علیه شاه و رژیمش گفت و دادگاه او را فقط به سه سال زندان محکوم کرد. بعد از آن نیز او را به ملک دکتر مصدق در احمدآباد تبعید کرد. یا به قول رسانه‌های امروزی او را در قریه احمدآباد «حصر خانگی» کرد. دکتر مصدق تا آخر عمرش همان جا بود و فقط یکی دو باری برای معالجه از احمدآباد خارج شده و به تهران آمد و هنگامی که متوجه سرطان او شدند، در صدد برآمدند که اجازه خروج او را گرفته و دکتر مصدق را برای معالجه به خارج بفرستند. احتمالاً امکان



موافقت بود که اطرافیان می‌خواستند چنین کاری کنند. اما زنده‌یاد دکتر مصدق خودش با این پیشنهاد مخالفت کرده و اظهار داشته بود گیرم با این کار دو سه سالی هم بیش‌تر زندگی کنم لزومی ندارد چنین درخواستی بشود. آقای عظمای این مطلب دکتر مصدق را داشته باشید تا بعد که باز به آن برخوایم گشت.

شما خودتان آن‌گونه که بارها اظهار کرده‌اید و اظهار کرده‌اند و عکس و تفصیلاتش هم مفصل و مرتب در نشریات آمده است و حتا در خاطراتی که اخیراً نیز یک توده‌ای سابق [هوشنگ اسدی] انتشار داد بخش بامزه‌ای را اختصاص داده به شرح هم‌بند بودن و هم‌حمای بودن با شما که اگر این کتاب را نخوانده‌اید توصیه می‌کنم حتماً بفرمایید کتاب را خدمتتان بیاورند و بخوانید.

فکر کنم در هنگام زندانی شدن، شما دارای چند فرزند خردسال هم بوده‌اید. آیا هیچ خاطراتی می‌آید که با تمام ددمنشی و دیوسیرتی نوکر استعمار و استثمار بودن شاه خائن و ملعون و جنایتکار و خیانتکار، وقتی همسر گرامی شما برای دیدن آقا به زندان تشریف فرما می‌شدند، احیاناً مأموران آدم‌خوار و دیوصفت ساواک که خون این ملت از انگشتان آنان همواره می‌چکید، مانع دیدار کودکان خردسال شما با جناب آقا شده باشند؟ می‌دانم شما حافظه بسیار خوبی دارید. به ویژه که انسان خاطرات دردناک زندان را هرگز فراموش نمی‌کند. مخصوصاً داغ محروم شدن از دیدار جگرگوشه‌گانش را. پس اگر چنین حادثه شومی برای جناب آقا روی داده باشد، قطعاً به خاطراتان باید مانده باشد. اگر شما هم بر فرض محال، فراموش کرده باشید، حتماً سرکار علیه بیت محترمه باید به خاطر شریفشان باقی مانده باشد. حال بفرمایید که در طول آن همه سال‌هایی که جناب آقا دچار شکنجه و عذاب زندان ساواک شاه معدوم بودید، چند بار این محرومیت از دیدار فرزندان عزیز برای شما روی داد؟

حال برویم بر سر این مطلب که «والله تو از شاه هم بدتری» اولاً می‌بخشید که آقا را که مقامشان خیلی بالا و اجل و اشرف است و خیلی عظماست تنها «تو» خطاب می‌کنم. به گمانم شأن و مرتبت آقا از خداوند تبارک و تعالی بالاتر نباشد. پس جایی که دستور است خداوند را «تو» خطاب کنیم، جناب آقا که باشند که او را غیر از «تو» با عنوان دیگری خطاب کنیم. این را نوشتم که یک بار خدای ناکرده اگر فردایی، پس فردایی این مأموران وظیفه‌شناس شما به ما گیر دادند، این جرم را نیز به گناهان ما اضافه نکنند و آن را پیراهن عثمان قرار ندهند که تو چرا القاب آقا را نوشتی و اسائه ادب و بی‌احترامی ... خلاصه به زبان لری برای ما پاپوش ندوزند.

دوم که مطلب اصلی است، خود دو قسمت دارد که از دومی شروع می‌کنم یعنی قضیه زندان و محرومیت از دیدار نوباوگان دل‌بندتان. فرض کنید این بشری خانم در زمان زندانی شدن، دو ساله بود و تو را از دیدار این نازنین‌گوهر محروم می‌کردند، چه حالی به تو دست می‌داد؟ فقط تصورش را بکن.

یک خانمی به نام نسرین ستوده اکنون مدت‌هاست که به زندان یا به عبارت خودتان دانشگاه رژیم افتاده است. من کاری به بی‌گناهی او یا شجاعت و دلاوری و جسارت و ... یا ظلمی که بر او رفته ندارم. اما آدم شمر باشد، ابن سعد باشد، ازرق شامی باشد، هرمله باشد والله وقتی بچه‌های خردسال این خانم با چه زحمت و بدبختی و فلاکتی خود را به زندان می‌رسانند تا چند دقیقه‌ای مادرشان را ببیند و احیاناً آغوش سرد او را با وجود خود گرم کنند، باز تکرار می‌کنم آدم باید شمر باشد، ابن سعد باشد، ازرق شامی باشد، بدتر از یزید و معاویه باشد که به این بچه‌های خسته و کوفته، اما مشتاق، اجازه ندهد که به دیدن این مادر نگون‌بخت، چشم به در اشک در چشم، موفق شوند و مادر دربند را از دیدار جگرگوشه‌گانش محروم سازند. من هیچ قضاوتی نمی‌کنم. تو خودت بگو آیا تو از آن شاه بدبخت و جانی و آدم‌خوار و نوکرسفت بدتر نیستی؟ حال برویم سر قضیه دکتر مصدق که به احمدآباد تبعید شد. احمدآباد دهی بود بزرگ و دکتر مصدق آزادانه در آن می‌گشت و روزانه ساعت‌ها راه میرفت و با دهاتی‌ها خوش و بش می‌کرد و حتا به «قاریوزآباد» هم سری می‌زد. آن عکس با عصایش هم معروف است. قدیم‌ها که دوست داشتن مصدق نیمه جرم بود، ما هم در پستوی خانه یکی از این عکس‌ها را داشتیم و بعد که انقلاب شد، آن را باشوق و ذوق بالای سرمان نصب کردیم که این است رهبر و مرشد ما و حالا باز آن را سال‌هاست که به پستوی خانه برده‌ایم.

حالا من از تو می‌پرسم این موسوی و کروی نسبت به تو بدتر بوده‌اند، یا مصدق نسبت به شاه. یادتان هست که در زمان دکتر مصدق و هنگامی که شاه هنوز بر تخت سلطنت نشسته بود، دولت دکتر مصدق مادر و خواهر شاه را به خارج تبعید کرد؟ وقتی شاه ایران را ترک کرد، دربار او مهر و موم شد. به سفارتخانه‌های ایران دستور داده شد که از استقبال شاه و پذیرایی او خودداری کنند. حتا سفیر ایران در رم اتومبیل شخصی شاه را در اختیار او نگذاشت که نمی‌دانم کلید اتومبیل چه شده است. آیا موسوی و کروی بدتر از مصدق با تو رفتار کردند؟ آنها چه گناه کبیره‌ای مرتکب شده‌اند که حالا ماه‌هاست آن دو و همسرانشان را در آپارتمانی زندانی کرده‌ای و بیست و چهار ساعته چندین مأمور معذور سه چهار شیفته حتا تعداد نفس‌های آنها را هم می‌شمارند و گزارش می‌دهند. حالا این مأموران می‌دانند مثلاً موسوی چند بار زیر بغلش را خارانده یا فرضاً کروی چند بار سرفه کرده یا جسارت است آب دهانش را تف کرده است.



دیدید آقا تو از شاه هم بدتری؟ انصاف داشته باش واقعاً خیلی هم بدتری. آخر این کارها و این اعمال با جزئیات آن در تاریخ و در صفحات زندگی تو باقی خواهد ماند. چرا این همه دشمنی نسبت به خودت می‌کنی ای عظمای. تو از این موسوی چه کینه‌ای به دل داری؟ بابا تو از اول خودت او را معرفی کردی. کسی موسوی را نمی‌شناخت. مگر وقتی از تو پرسیدند این موسوی کیست؟ نگفتی او هم «یک خامنه‌ای است» یعنی مثلاً صنعت ایهام به کار بردی که هم اهل خامنه است و هم اگر به من اعتماد دارید به او هم اعتماد داشته باشید. چه کسی او را وارد حزب کرد، چه کسی اختیارات روزنامه جمهوری اسلامی را به دست او سپرد؟ از همه اینها گذشته چه کسی در خانه مرحوم میراسماعیل مدتی پنهان شده بود که باز او را به زندان نبرند و از دیدار فرزندان و جگرگوشه‌هایش محروم نشازند و نکته آخر آخر، چرا سراغ همین میراسماعیل آقا رفتی و ریش گرو گذاشتی و او را واسطه قرار دادی که از پسرش بخواهد تا نامزد انتخابات شود؟ آن عبا‌ی مرحمتی به آقا میراسماعیل یادت هست؟ موسوی که طالب این کارها نبود. بیست سال بود گوشه‌ای نشسته و نان و ماستش را می‌خورد و به کار دلخواهش مشغول بود.

آقا والله این قبیل کینه‌ورزی‌ها، آخر و عاقبت خوشی ندارد. گیرم تو به هیچ چیزی اعتقاد نداری، گیرم آتش جهنم و روز هزار سال و چه و چه و چه همه داستان، بابا انسانیت تو کجا رفته. چرا این اندازه کینه و نفرت تمام وجودت را پر کرده است. در تمام دنیا مردم با هم اختلاف سیاسی دارند، رقیب هم هستند. اما والله دشمن جان هم نیستند. دو رقیب روبه‌روی هم می‌نشینند و او به این ایراد می‌گیرد و این به او، آخر سر هم بلند شده دست هم را فشار می‌دهند و هفته بعد هم که رقیب زد و برد، اولین تبریک را همان رقیب شکست‌خورده برای مخالف برنده می‌فرستد. هر کس هم اعتراض به نتیجه انتخابات داشته باشد، مملکت قانون دارد. دستگاه‌هایی هستند که از هیچ کس حرف‌شنوی ندارند و غلام حلقه به گوش هیچ مقامی هر قدر هم عظمای باشد نیستند. اما مجری بی‌چون و چرای قانون مملکتشان هستند و به موجب آن، به اعتراضات رسیدگی می‌کنند و پاسخ می‌دهند بله انتخابات به این علل باطل شد یا خیر انتخابات درست بود و اشکالی هم پیدا نشد. جواب هم قانع‌کننده است و همه را راضی می‌کند، نه دستوری و همین است که من می‌گویم و هر کس هم قبول نکند خودش به گردن خودش است. آن برنده هم، با زنده معترض را نقره داغ نمی‌کند. مگر «الگور» نامزد دموکرات‌ها از «جرج بوش» جمهوری‌خواه شکست‌نخورده و به نتیجه انتخابات اعتراض نکرد؟ آیا جورج بوش او را هم مثل موسوی از مشاغلش برکنار کرد؟ گفت شما پس از سال‌ها تدریس در دانشگاه، کاشف به عمل آمده است که مدرک تحصیلی لازم را ندارید و دیگر نباید درس بدهید و بعد هم او را در خانه‌اش «حصر» کرد و دنیا را به ریش ملتش خندانند؟ نه والله این الگور مدتی بعد برنده جایزه نوبل هم شد و همان جورج بوش او را به کاخ سفید دعوت کرد و رسماً به او تبریک گفت.

سخن آخر برادر، «من آنچه شرط بلاغ است با تو گویم. تو خواه پند گیر و خواه ملال». آیا وضع مملکت را آشفته‌تر از امروز می‌خواهی؟ بفرمایید بنده‌تان را هم «حصر خانگی» بکنند، تصور می‌کنید کارها با حصر و زندانی کردن و بگیر و ببند هفتاد میلیون بهتر می‌شود؟ این گوی و این میدان!

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



نامه سرگشاده جمعی از اساتید دانشگاه و برندگان جایزه نوبل به خامنه‌ای، ۲۳ تیر ۱۳۹۰

متن انگلیسی (English Text)

CCS Requests the Release of Iranian Graduate Student

15 Jul, 2011

CCS writes an open letter to Iran's Ayatollah Khamene'i requesting release from jail of Omid Kokabee, Iranian graduate student in optics at the University of Texas, who had returned to Iran to visit family.

July 14, 2011

His Eminence Grand Ayatollah Ali Khamene'i The Supreme Leader, The Islamic Republic of Iran Tehran Your Eminence, Grand Ayatollah Ali Hoseyni Khamene'i:

We are writing to ask Your Eminence to correct a grave mistake made by the government officials in jailing Omid Kokabee, an Iranian doctoral student at the University of Texas – Austin. Mr. Kokabee was arrested at Tehran airport on a visit of his parents last winter. We were told that he was held at Evin prison and that he would soon stand trial on charges of “communicating with hostile government” and “illegitimate earnings”.

We are an independent non-government organization of scientists, physicians, engineers and scholars. Our contacts with Omid Kokabee's professors and fellow students at the University of Texas, as well as at the Institute of Photonic Sciences in Barcelona, Spain, where Omid obtained his Masters Degree in optics before coming to Texas, all confirm that he was dedicated to his studies and refrained from engaging in politics. He was paid for his teaching assistantship within regular support package provided to all first-year U.S. and international doctoral students by the University of Texas and not by the United States Government or any of its agencies.

Some reports indicate that Mr. Kokabee might have been suspected in the exchange of information on nuclear technology. As scientists, we can assure you, that his research and studies had nothing to do with nuclear energy. His education and his Ph.D. project are in optics. He appears to be a talented young scientist whose studies have been interrupted for no good reason. If Omid is given opportunity to continue his research, he will be able to bring important skills and honor to your great country.

Imprisonment of Omid Kokabee and his upcoming trial have planted fear in the hearts of Iranian students that are currently studying abroad. Instead of bringing their skills and knowledge back to Iran, many of them are re-thinking their future in fear of reprisal on their return home. We trust that your wisdom will direct you to disperse this fear by promptly allowing Mr. Kokabee to return to his doctoral studies abroad and to travel freely to Iran, his native country.

Thank you for your consideration of this letter.

With our highest regards,

Eugene Chudnovsky
Alexander Greer
Joel Lebowitz
Walter Reich
Paul Plotz
Co-chairs, Committee of Concerned Scientists

*** منع ***

<http://concernedscientists.org/node/131>



ترجمه فارسی

تحقیقات امید کوبی هیچ ربطی به انرژی هسته‌ای ندارد؛ بگذارید درسش را بخواند!

خطاب به مقام والای آیت‌الله العظمی علی خامنه‌ای،
رهبر جمهوری اسلامی ایران،
تهران

خطاب به شما آیت‌الله العظمی علی خامنه‌ای

ما این نامه را نوشته‌ایم تا از شما در خواست کنیم که بزرگواری نموده و اشتباه صورت گرفته توسط دولت قانونی شما در زندانی کردن آقای امید کوبی، دانشجوی دکترای دانشگاه تکزاس-آستین را اصلاح فرمایید.

آقای کوبی در زمستان پارسال در حالی که برای ملاقات پدر و مادر خود به ایران مراجعه کرده بودند، در فرودگاه تهران بازداشت شده‌اند. ما آگاه شده‌ایم که ایشان در زندان اوین به سر می‌برند و به زودی قرار است که به جرم «ارتباط با دولت متخاصم» و «کسب درآمد نامشروع» در دادگاه محاکمه شوند.

ما یک سازمان مستقل غیردولتی متشکل از دانشمندان، پزشکان، مهندسان و محققان هستیم. طبق اظهارات اساتید و دانشجویان دانشگاه تکزاس و همچنین مؤسسه علوم فوتونی در بارسلونا-اسپانیا، که ایشان مدرک کارشناسی ارشد خود را در این مؤسسه گرفته‌اند، همگی گویای این واقعیت هستند که آقای کوبی تمامی تمرکز خود را بر روی درس خود داشته‌اند و از سیاست دوری می‌گزیده‌اند. ایشان به خاطر همکاری در امر آموزش، کمک‌هزینه می‌گرفته‌اند؛ که این کمک‌هزینه به طور معمول به تمامی دانشجویان سال اول دکتری، چه آمریکایی و چه غیرآمریکایی، توسط دانشگاه تکزاس داده می‌شود و این کمک‌هزینه از طرف دولت آمریکا یا دیگر آژانس‌ها نمی‌باشد.

برخی از گزارش‌ها هم حاکی از این است که ایشان مظنون به تبادل اطلاعات در مورد فن‌آوری هسته‌ای هستند. ما به عنوان دانشمندان می‌توانیم به شما اطمینان دهیم که تحقیقات و مطالعات ایشان هیچ ربطی به انرژی هسته‌ای ندارد. آموزش و پروژه دکترای ایشان در مورد اپتیک می‌باشد. به نظر می‌رسد که ایشان یک دانشمند جوان و بااستعدادی هستند که مطالعات ایشان بدون هیچ دلیلی قطع شده است. اگر به امید برای ادامه تحقیقات خود فرصت داده شود، ایشان قادر خواهند بود که مهارت‌ها و افتخارات فراوانی را برای کشور بزرگ ایران به ارمغان بیاورند.

زندانی کردن امید کوبی و محاکمه‌ای که ایشان در پیش رو دارند، باعث هراس سایر دانشجویان ایرانی مشغول به تحصیل در خارج از کشور ایران شده است؛ و بسیاری از آنان به جای اینکه دانش و مهارت‌های خود را به ایران برگردانند، با ترس در مورد آینده خود در حال تغییر افکار خود در مورد بازگشت به ایران می‌باشند. ما اطمینان داریم که شما با فرزندی خود در این مورد با اجازه دادن به آقای کوبی برای ادامه تحصیل خود در خارج از کشور و مسافرت آزادانه به کشور مادری خود، تمامی نگرانی‌ها را برطرف نمایید.

با تشکر از حسن توجه شما به این نامه،
با تمامی احترامات:

[توضیح: کسانی که در جلوی اسمشان ستاره آمده است، برندگان جایزه نوبل می‌باشند.]

Joel L. Lebowitz
Rutgers University

Paul H. Plotz
MD Washington, DC



Walter Reich
Washington University

Eugene Chudnovsky
Lehman College of CUNY

Alexander Greer
Brooklyn College of CUNY

Dorothy Hirsch
Executive Director Emerita

Arno Penzias*
New Enterprise Associates

Max Gottesman
Institute of Cancer Research

Zafra Lerman
MIMSAD, Inc.

Jack Minker
University of Maryland

Philip Sarachik
Polytechnic Institute of New York

Simon Levin
Princeton University

J. Joseph Blum
Duke University

Joseph Birman
City College of New York

David Baltimore*
Caltech

Allen J. Bard
University of Texas

Thomas Eisner
Cornell University

Fang Li Zhi
University of Arizona

Edward Gerjuoy
University of Pittsburgh

Pierre Hohenberg
New York University

Kurt Isselbacher
Mass General Hospital

Jerome Karle*
U.S. Naval Research Lab



Walter Kohn*
U.of California, StaBarbara

James Langer
Inst.Theor. Physics, Sta Barbara

Benjamin Lax
MIT

Peter D. Lax
New York University

Louis Nirenberg
New York University

John Polanyi*
University of Toronto

Stuart Rice
University of Chicago

Myriam Sarachik
City College of New York

Harold Scheraga
Cornell University

Sylvan Schweber
Brandeis University

Andrew Sessler
Lawrence Berkeley Laboratory

Lawrence Shepp
Rutgers University

Maxine Singer
Carnegie Inst. of Washington

Alfred I. Tauber,
Boston University

Charles Townes*
Univ. California, Berkeley

Steven Weinberg*
University of Texas, Austin

Myrna Weissman
Columbia University

Rosalyn Yalow*
Mount Sinai School of Medicin



<http://www.rahesabz.net/story/40086>



نامه سرگشاده حامد ایزدی به خامنه‌ای، ۳۰ مرداد ۱۳۹۰

رهبری جمهوری اسلامی، به خدا و روز آخرت و... گردن نهید!

پیش‌نوشت: این نامه را در تاریخ مذکور در انتهای آن نوشته‌ام، اما بنا بر دلایلی تا امروز منتشرش نکردم و انتشار آن بنا بر دعوت جناب آقای محمد نوری‌زاد مبنی بر نوشتن نامه و اتمام حجت بر رهبری جمهوری اسلامی است.

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَامُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ» (آل عمران، ۱۱۰)

«و المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولياء بعض يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة و يطيعون الله و رسوله أولئك سيرحمهم الله إن الله عزيز حكيم» (توبه، ۷۱)

جناب آیت‌الله آقای سید علی خامنه‌ای، رهبری جمهوری اسلامی ایران
با سلام،

امروز در سالروز شهادت جانگداز مولای مظلومان و ستم‌دیدگان، وصیبتنامه ایشان به پسر ارشدشان را بازخوانی کردم. ایشان هر کسی را که آن نامه به دست او برسد، سفارش به امر به معروف و نهی از منکر کرده‌اند تا از این باب، راه سلطه «شرار» امت بر جامعه اسلامی بسته شود. لذا بدین وسیله بنده، یک شهروند عادی ایران‌زمین که از زمانی که به فهم اجتماعی و بلوغ سیاسی رسیده‌ام، چیزی جز ظلم و ستم در این دیار و تعدی بر حقوق این ملت شریف ندیده‌ام، به شما، رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران توصیه می‌نمایم، به راه مستقیم که همانا ایمان به خدا و روز آخرت و عمل صالح و پذیرفتن خواست اکثریت ملت است، گردن نهید. همانا راه توبه باز است و إن شاء الله که خداوند را «تواب الرحیم» خواهید یافت.

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (المائدة، ۳۴)

والسلام علی من اتبع الهدی

حامد ایزدی

۹۰/۵/۳۰

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده طنز عبید سن خوزانی به خامنه‌ای، ۷ شهریور ۱۳۹۰

«آقا ما به شما جقدر بدهکاریم؟!»

آقا عظمای بسیار عظیم‌الشأن: نامش زنده باشد، اشتباه نشود، اخوان [ثالث] را عرض می‌کنم، همان اخوان شاعر معروف، شاعر مورد علاقه شما در پیش از انقلاب. آن وقت‌ها که اخوان برای خودش یلی بود و شما هم گاه در آن خانه فسقلی ته بازار مشهد بساطی جور می‌کردید و عده‌ای شاعر و عده‌ای که فکر می‌کردند مثل حالا شاعرند جمع می‌شدند و به بهانه شعرخوانی‌هایشان از آن چای‌ها خوش‌مزه شما که با دست این روزها مبارکتان شخصاً به آنها می‌دادید کیف می‌کردند. اخوان شاعر مورد علاقه و پرستش آن روزهای شما بود. راستی یاد آن روزها به خیر. صد بار ته دلتان آرزو نکرده‌اید کاش همان روزها بود. معقول بر و رویی داشتیم و صدای خوشی و زور و بازوی و قدرت و قوت جوانی. آقا راستش را بفرمایید به عیال واجب‌التفقه بارها نفرموده‌اید عیال، روز و روزگار هم اگر بود باز همان ایام بی نام و نشانی و پریشانی بود؟ بگذریم.

اخوان، شاعر شعر معروف «زمستان» را عرض می‌کنم که بعد از انقلاب، هر کس از او می‌پرسید مقصود شما از «زمستان» دقیقاً زمستان کدام سال بود؟ اخوان رند که برای خودش نیمچه حافظی بود، با همان صدا و لحن دلشین و خنده دلشین ترش زندانه پاسخ می‌داد هر سال زمستان دارد و زمستان تکرار می‌شود، مگر دوران بی زمستان هم داریم؟ هم او قطعه‌ای به یاد ماندنی دارد از این «انقلاب» ما که به گفته پاره‌ای، بزرگ‌ترین انقلاب قرن و به قول پاره‌ای دیگرتر اصلاً بزرگ‌ترین انقلاب سیاسی بشریت بوده! و به قول اطرافیان امروزی شما اصلاً خداوند تبارک و تعالی کائنات و این دنیا را به خاطر همین انقلاب خلق کرد، آن قطعه‌اش بسیار بامزه و معنادار است و البته قدری خارج از کلام بالاشهری‌ها که من با آنکه بالاشهری نیستم، اما به خاطر شما و نشریه‌ای که احتمالاً این مطلب را چاپ خواهد کرد، فقط یادی از آن قطعه می‌کنم و اگر دلتان خواست، خودتان، در یکی از این شب‌گردی‌های هارون‌الرشیدوار، تشریف ببرید جنوب شهر و بقیه را از آنها پرسید، یا از همان شاعرانی که دورتان جمع شده و در تعریف شما و اوصافتان، مدیحه‌سرایی‌ها می‌کنند پرسید. البته ولایتی هم با آن حافظ‌خوانی‌اش شاید بد نباشد. آن قطعه اخوان در مورد «ما» است و «انقلاب»؛ که آیا «ما انقلاب کردیم یا...؟»

پس از آنکه آن قطعه را دو سه بار خوب مطالعه کردید و دیدید واقعاً حرف از این حسابی‌تر و منطقی‌تر نمی‌شود، آن وقت این نامه سرگشاده مرا بخوانید. بارها برایتان نامه‌های سرگشاده نوشته‌ام که اغلب اثر عکس بخشیده است. آقا جان امیدوارم این بار این نامه را با دقت بخوانید و یک پاسخی هم، با آن خط شوریده خودتان برایم بدهید که یادگاری داشته باشم، روزی شاید، البته بعد از صد و بیست سال را عرض می‌کنم، در این حراجی‌ها، به قیمتی بالا فروش رفت و ما هم به علف و علوفی رسیدیم. به آلف و الوف که نرسیدیم. والله در یکی از این نشریه‌ها دیدم از قول آیت‌الله علی محمد دستغیب، که حتماً صابونش به تن مبارک هم خورده و از دست او خیلی لجتان درآمده، نوشته بود «صبر، نماز، انفاق و پاسخ بدی را با نیکی دادن، از نشانه‌های اهل حق است».

از این حرف ایشان من هم مثل شما خیلی لجم درآمدم. در دلم گفتم آخر ای مرد حسابی تو که آن قدر دل و جیگر داری که در این هوای بدتر از «سونامی» جلو حاکمیت می‌ایستی و از اول تا آخر آنان را یکی یکی می‌شماری و می‌آبی جلو، این چه توصیه ایست که به ما «خونین‌دلان» می‌فرماید. اما بعد گفتم چرا به او بنویسم؟ ایشان که بیت رهبری و دفتر و دستک ندارند که فرصت خواندن این نامه‌ها را داشته باشند، اما به حضرتعالی که بنویسم حتماً نسخه‌ای از آن به دست ایشان هم خواهد رسید. بالأخره دست شما به هر چه بخورد یا هر نامه‌ای از نظر مبارک شما بگذرد، تبدیل به طلا نشود، نظر کرده می‌شود و مقبولیت عام پیدا می‌کند. بگذریم.

به او می‌خواستم بنویسم بفرمایید وقتی که کسی حق مرا پایمال می‌کند، به جان و ناموس و حیثیت من یا همکارم یا هموطنم تعدی می‌کند، هنگامی که ظلم می‌کند. من باید صبر و تحمل داشته و او را ببخشم و نسبت به او خوبی کنم و مجازات او را به خداوند حواله دهم؟ یا خود آستینم را بالا بزنم و رو در رویش بایستم و بگویم آقای رهبری عزیز ما که این اندازه نسبت به شما محبت کردیم و شما را که یک معمومی ساده بودید، با ریختن به خیابان‌ها و فریاد مرگ برشاه، ما این حکومت جور و ظلم و فساد را نمی‌خواهیم (آن موقع هنوز با ظلم و جور و فساد واقعی را ندیده و با آن آشنا نشده بودیم)، ما آزادی و عدالت می‌خواهیم (فکر می‌کردیم وقتی آزادی سیاسی نداریم یعنی اصلاً آزادی نداریم، بعد فهمیدیم که آزادی نداشتن یعنی چه، بی‌عدالتی یعنی چه) و چه و چه و خلاصه شد و شاه رفت و شما هم که عظمای عظیم‌الشأن فعلی باشید،



دری به تخته خورد و شدید عضو شورای انقلاب و رئیس‌جمهور و بعد هم رهبر عظیم‌الشان انقلاب، یعنی به جایگاهی رسیدید که یک در میلیون، خوابش را هم نمی‌دیدید.

مثلاً اگر زمانی که در مشهد به مکتب‌خانه می‌رفتید، یکی از همین هم مکتبی‌ها می‌گفت آقا علی شما به روزی شاه این مملکت می‌شوی، با مشت می‌زدید تو دهانش که پر خون شود و بعد می‌گفتید فلان فلان شده مرا دست انداخته‌ای؟ یا اصلاً چرا به آن وقت‌ها پردازم همین پس از انقلاب حتی یکی دو سال بعد از انقلاب یکی به شما می‌گفت آقای حجت‌الاسلام خامنه‌ای روزی را می‌بینم که شما جای حضرت امام نشسته‌اید، آقا راستش را بفرمایید یا غش غش می‌خندیدید که آقا مرا دست انداخته‌اید، یا می‌فرمودید آقا برای من در نظر دارید پاپوش بدوزید؟ من و رهبری؟ من و جانشین امام استغفرالله آقا! نفرمایید از این فرمایش‌ها آقا ما را و خودتان را به زحمت نیندازید آقا، این ری‌شهری همه جا چشم و گوش گذاشته و....

خوب زد و دری به تخته خورد و شما به آن مقامات بالا بالا و به این مقام خیلی خیلی بالا رسیدید که حالا این اطرافیان شما باقید قسم و آیه می‌گویند که حضرت آقا رهبر شیعیان که چه عرض کنم رهبر مسلمانان جهان شده‌اید، نایب امام زمان شده‌اید، ارشادهای پیامبرگونه می‌فرمایید و حتی چند روز پیش یکی از همین پاچه خواران کار را به جاهای بالا بالا رسانده و گفته بود که ایشان ولی الله در روی زمین هستند. خوب شاهد آن «یا علی گفتن» هنگام خروج و آن معجزات منسوب به شما هم که هستید. والله ما با این گوش خودمان هم نشنیده‌ایم که حضرت آقا این معجزات انصابی را یک بار حتی برای تعارف و فروتنی هم که باشد، تکذیب فرموده باشید. یا به این پاچه خواران یک رژیم غذایی بدهند که این قدر پاچه‌خواری و چاپلوسی نکنند.

حال بفرمایید آیا بابت این همه ترقیات محیرالعقول، ما به شما بدهکار هستیم؟ یا انصافاً شما به ما؟ شما پیش از انقلاب آقای رهبر عزیز چه کاره بودید، چقدر نفوذ داشتید، چه کسی شما را می‌شناخت. چه مقدار قوه مالی داشتید، در کجا زندگی می‌کردید، خانه شما چندمتری بود؟ حال چه وضعی دارید، بیت شما چقدر کارمند و کارکن دارد. هر روز از این در بیت چه مقدار آدم‌های رنگارنگ و البته به اعتقاد من هفت‌رنگ هفت‌خط وارد و خارج می‌شوند و چه تصمیماتی در این بیت گرفته می‌شود که گاهی، حمل بر چاپلوسی نشود، همین تصمیمات سرنوشت دنیا را هم تغییر می‌دهد؟ آیا وضعیت فعلی را، شما صرفاً به سبب هوش، حافظه، سیاست، پشتکار، میزان تحصیلات، معلومات، تجربه، جریزه، آن نقشه‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و... به دست آورده و تحصیل کرده‌اید، یا ما مردم هم بالاخره حقی در این ترقیات داشته‌ایم؟ و شما در مقابل آن به ما بدهکار هستید؟

به هر حال، جناب رهبر عظیم‌الشان پر قدرت، با اقتدار، خیلی زوردار!

آنچه مسلم است ما اصلاً به شما بدهی نداریم. شما بابت آن دو دوره ریاست جمهوری هشت ساله و این رهبری بیست و چند ساله، از ما نمی‌توانید طلبکاری کنید. آنکه بدهکار است انصافاً خود حضرت‌تعالی هستید. پس بفرمایید وقتی ما بیرون ریختیم و شعار به دست گرفتیم و در حالی که در درون همچون خم می، در جوش بودیم و خون می‌خوردیم، اما خاموش بودیم و مثل افراد متمدن گفتیم «رأی ما چه شد؟»، شما به عنوان پدر این جامعه، بزرگ‌تر این جامعه رهبر این جامعه، کسی که باید آن بالا کاملاً بی طرف باشد و همه را با یک چشم نگاه کند، چرا طرف احمدی‌نژاد را گرفتید و به ما اخطار شدیداللعن دادید که «کشتیان را سیاسی دیگر آمد» از فردا هرکس پا به خیابان بگذارد خودش به گردن خودش است. والله ما یاد تیسمار امیراحمدی که به گفته خودش معروف به «احمد آقا قصاب» بود افتادیم و ستون پشتمان لرزید. آن قدر ترسیده بودیم که اصلاً بعد از آن سخنرانی تهدیدآمیز، خیابان هم نیامدیم. همین است که سالم مانده‌ایم و این نامه سرگشاده را خدمتان روانه می‌سازیم. البته جسارتاً و با ستون فقرات بسیار لرزان.

اما جناب رهبر قدر قدرت!

آیا این شرط انصاف است؟ ما شما را به اینجا رسانده باشیم (خنده می‌فرمایید؟ خنده فرمایید که شما مرا به اینجا نرساندید. من با برنامه‌های خودم و هوشمندی و این دوست و آن رفیق یا حذف این و آن به اینجا رسیده‌ام. انصاف داشته باشید، بالاخره این مردم دوبار به شما رای ندادند که رئیس‌جمهور شدید؟ بالاخره یا ما بودیم یا ما را وسیله ساختید و به این مقام‌ها رسیدید و گرنه این که این اطرافیان چاپلوس شما بگویند خداوند به دل خبرگان انداخت و خبرگان هم... خودتان هم که می‌دانید همه از سری قصه‌های حسین کرد شبستری است و بس) باز تکرار می‌کنم بالاخره این ما بودیم که شما را به اینجا رساندیم، یوسفی بود حال عرض نمی‌کنم خریدار نداشت، اما این من و ما بودیم که باعث گرمی بازارش شدیم و



این من و ما بودیم که بی‌قرارش کردیم. حال انصاف بود شما دستور بدهید سپاهیان و بسیجی‌ها و لباس شخصی‌های گوش به فرمان شما ما را قطعه قطعه کنند؟ یا در زندان‌های شما با عورت ما و با خود ما آن رفتار حیوانی و بلکه زشت‌تر از حیوانات را انجام دهند و شان خود را از قوم لوط و سدوم هم پایین‌تر بیاورند؟ کار ما را هم به جایی برسانند که حتی چند تن از دوستان ما بلافاصله پس خلاصی از زندان‌های شما، از شرم آن رفتارهای زندان‌بانان خودکشی کنند و از شر این زندگی اهانت‌بار رها شوند؟

شما به چه مناسبت ما را در قرن بیست و یکم سنگسار می‌کنید، شما به چه مناسبت انسان‌ها را در قرن بیست و یکم به شلاق می‌بندید؟ شما به چه مناسبت ما را تکفیر می‌کنید و مرتد می‌خوانید؟... عاملین و فرمانبران شما، با کردها و بقیه سنی‌های مملکت، ما آن رفتار را دارند که خود بهتر می‌دانید، چطور شد که شما، ما مسلمانان را مرتد می‌خوانید (جبهه ملی و پیروان آن را) آقای رهبر نفرمایید من فتوا ندادم رهبر قبلی فتوا داد. شما در عرض این بیست و اندی سال چرا آن را لغو نکردید؟ چرا موسیقی را از ما گرفتید؟ چه کسی گفته موسیقی حرام است؟ آلات موسیقی چرا حرام شد، چرا باید نماینده مجلس شورای اسلامی جرات کند و درمجلس پیشنهاد دهد چون آلات موسیقی حرام است، پس از فلان ماده مصوبه گمرکی این اصطلاح هم حذف شود. ما را از موسیقی محروم کردید، از سینما، خواننده‌های زن، حتی بسیاری از خوانندگان مرد مورد علاقه مان چون در مقابل شما کرنش نکردند، شانه و دست احمدی‌نژاد را نبوسیدند، بسیاری از هنرمندان تأثر و سینمای ما را خانه‌نشین کردید که دق کردند و مردند یا به خارج مهاجرت کردند. تفریح، گردش، خنده، لباس دلخواه، رنگ‌های شاد و گوناگون، حتی رنگ سبز علامت جرم شد، آرایش مورد علاقه، کتاب و رمان خوب، شعر خوب، اشعار میهنی، اشعار عاشقانه، غزل، مثنوی خسرو و شیرین، سروده‌های فروغ فرخزاد، احمد شاملو و... خلاصه از آنچه مورد علاقه و دلخوشی ما بود ما را محروم ساختید، چرا؟

ما انقلاب کردیم که آزادی سیاسی به دست آوریم یا انقلاب کردیم که نه تنها آن را به دست نیاوریم بلکه بقیه آزادی‌های خود را همراه با دلخوشی‌ها دیگر از دست بدهیم؟ چرا این همه ایرانیان با ارزش تحصیل کرده که مایه سرافرازی ایران و ایرانیان هستند، به خارج مهاجرت کرده‌اند؟ چرا ایران را از نعمت این گوهرهای پربها محروم ساخته‌اید؟ حال من حق دارم از این انقلابی که همه دلخوشی‌های مرا از دستم گرفت دلخور و زده شوم و به این وضعیتی که بالأخره در آفرینش آن نقشی داشته‌ام، این‌گونه بدبین باشم؟ و بارها از خودم بپرسم همان سؤال اخوان را که «ما انقلاب کردیم یا...؟»

تازه در چنین شرایطی آقای آیت‌الله علی‌محمد دستغیب شما می‌فرمایید: «پاسخ بدی را با نیکی دادن، از نشانه‌های اهل حق است» آقا عجب غلطی کردم. اگر من نخواهم اهل حق شوم و همان آدم ساده‌ای که نان و ماستم را می‌خوردم و خیلی هم از زندگی راضی بودم باشم، همان آدمی که فقط پزشک دستور غذایی داده بود که در کارهای سیاسی فضولی نکنم، باید چه کسی را ببینم. تمام آن دلخوشی‌ها را که از من گرفتید، باید من در برابر چنین رهبری که چنان رفتاری با من داشته و برخلاف آنچه آروز می‌کردم، انقلاب را از آنچه بود به اینجا رسانده که من حتی از دوران آیت‌الله خمینی هم به عنوان دوران طلایی یاد می‌کنم، آیا در برابر چنین ظلمی که بر من رفته باید صبر و تحمل داشته باشم؟ تازه یک چیزی هم به شما بدهکارم؟ بابا ایول!

آقا سر جدم بفرمایید راستی بابت این همه دلخوشی‌هایی که از من گرفته‌اید و بابت این همه عزت و احترامی که شده و پست و مقام و برو بیایی که پیدا کرده‌اید، بابت این همه خدم و حشم و هواپیما و اسب و اتومبیل‌های ضد گلوله و هفت حلقه محافظی که شب و روز عین پروانه دور سر شما می‌گردند و مراقب شما هستند، آقا ما به شما چقدر بدهکاریم؟ اعلام کنید که بدهیم و خلاص شویم. جان این آقا مجتبی و آن آقا پسر شش میلیون پوندی‌اش، ارزان حساب بفرمایید که مشتری دائمی‌تر بشویم. راستی آقا جدی عرض می‌کنم ما به شما چقدر بدهکاریم که دست از سر ما بردارید؟

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

**نامه سرگشاده احمد صدر حاج سیدجوادی به خامنه‌ای، ۱۵ شهریور ۱۳۹۰****امروز وجود مؤسساتی به نام دادگاه‌های انقلاب و صدور دستوراتی به نام آراء آن دادگاه‌ها، یعنی همین مؤسسات، چه صورت واقعی و قانونی دارد؟ و جز خلاف حقیقت (یعنی دروغی بزرگ) آیا حقیقت دیگری دارد؟**

بسمه تعالی

مقام محترم رهبری جمهوری اسلامی ایران

با عرض سلام و تحیت

این نامه را سرگشاده معروض می‌دارم تا شاید در مورد مشکلاتی که عده‌ای بی‌گناه گرفتار آن هستند، چاره خلاص‌کننده‌ای تدارک فرمایید؛ که مرضی پروردگار خواهد بود.

انقلابی در سال ۱۳۵۷ یعنی ۳۳ سال قبل به رهبری آقای خمینی واقع شد و تشکیلات خود را دارا بود؛ بعد از آن انقلاب دیگری واقع نگردید. امروز وجود مؤسساتی به نام دادگاه‌های انقلاب و صدور دستوراتی به نام آراء آن دادگاه‌ها، یعنی همین مؤسسات، چه صورت واقعی و قانونی دارد؟ و جز خلاف حقیقت (یعنی دروغی بزرگ) آیا حقیقت دیگری دارد؟ تعجب‌آور اینکه عده‌ای با دستورات این مؤسسات (دادگاه انقلاب) عمر گرانمایه خود را در زندان به سر می‌برند.

پیشنهاد من این است که پرونده هر یک از زندانیان اوین را که می‌خواهید به هر شعبه‌ای از دیوان عالی کشور بفرستید تا دروغ بودن اتهامی که به این زندانی نسبت داده‌اند، آشکار گردد.

چون شما قانوناً مسلط بر دستگاه سیاسی و قضائی کشور هستید به نظر من این دروغ را طبق دستور الاهی قرآن که فرمود «کونوا مع الصادقین» منحل کنید؛ بگذارید این دروغ بزرگ از دامن ایران اسلامی پاک و محو گردد. نیز، عده‌ای را هم که به این مناسبت در زندان به سر می‌برند، آزاد فرمایید که قطعاً مورد خشنودی حضرت پروردگار و ائمه اطهار خواهد بود.

موفق و مؤید باشید

والسلام

احمد صدر حاج سید جوادی

*** منبع ***

وبسایت «سحام‌نیوز»



نامه سرگشاده جمعی از نمایندگان و فعالان اهل سنت ایران به خامنه‌ای، ۲۶ شهریور ۱۳۹۰

«قافیه‌سَنجان چو قلم درکشند
گنج دو عالم به سخن برکشند»

گنج سخن موجود در این رنجامه توسط پاره‌ای از نمایندگان و فعالان اهل سنت در داخل کشور، که امکان امضاء و نشر این نامه برای آنان، علی‌رغم درکشیدن قلم، به دلایل واضح، میسر نیست، برای نگارنده ایمیل شده است. از من درخواست شده با رعایت امانتداری استفهامی و با پرهیز از واژه‌ها و ادبیات رایج در بین اپوزیسیون برون‌مرزی، خواسته‌های برحق و مطالبات قانونی و مشروع اهل سنت را ویرایش و جهت اطلاع و انتشار در رسانه‌های فارسی‌زبان منعکس کنم.

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»

حضور محترم آیت‌الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران

پیام آن حضرت به مناسبت افتتاح نخستین کنفرانس دو روزه بین‌المللی «بیداری اسلامی»، که امروز شنبه ۲۶ شهریور ماه در پایتخت ایران اسلامی عزیز آغاز به کار کرد، مایه مسرت و امیدواری می‌باشد. حضرت‌عالی در پیام خویش فرمودید: «توصیه مهم دیگر، پرهیز از اختلافات مذهبی، قومی، نژادی، قبیله‌ای و مرزی است. تفاوت‌ها را به رسمیت بشناسید و آن را مدیریت کنید. تفاهم میان مذاهب اسلامی، کلید نجات است. آنها که آتش تفرقه مذهبی را با تکفیر این و آن دامن می‌زنند، اگر خودشان هم ندانند، مزدور و عمله شیطانند». در پیام حضرت‌عالی آمده است: «آزادی، عدالت‌خواهی، تسلیم نشدن در برابر استبداد و استعمار، نفی تبعیض‌های قومی و نژادی و مذهبی، نفی صریح صهیونیسم، اینها ارکان نهضت‌های امروز کشورهای اسلامی است و همه برگرفته از اسلام و قرآن است» و هشدار دادید که «پشت این لیبخندها و وعده‌ها، توطئه و خیانت نهفته است». و گروه‌ها و اشخاصی را که در صدد تصاحب سهم ویژه در غنیمت‌های به دست آمده از قیام‌های اسلامی مردم هستند، نفی کردید.

ما اهل سنت ایران از قریب به ۳۳ سال پیش که بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی، وعده برادری و برابری شیعه و سنی را در یک ایران اسلامی دادند، همواره مصرانه خواهان برادری و برابری اهل سنت و تشیع به خصوص در عمل و در کلام بوده و هستیم و مخالف هرگونه عملکردی که موجب تفرقه و تبعیض و برتری قومی و نژادی و به خصوص تبعیض بین برادران شیعه و سنی، و نتیجتاً دستاویزی برای دشمنان ایران و اسلام گردد، می‌باشیم. حضرت‌عالی از موج بیداری ملت‌های عمدتاً سنی‌مذهب منطقه بر علیه سلطه تفرقه‌افکنان و دشمنان اسلام سخن می‌گوئید و نظام جمهوری اسلامی را الگوی این قیام‌ها می‌دانید.

سؤال اینجاست که چگونه ملت‌های عمدتاً سنی‌مذهب منطقه، نظام دینی‌ای را الگوی خود قرار خواهند داد که به آنان یعنی سنی‌ها اجازه ساخت مسجد و حتماً اقامه نماز در پایتخت نظام یا به عبارتی أم‌القرای جهان اسلام را نمی‌دهد؟ متأسفانه درخواست‌های خیرخواهانه و قانونی اهل سنت ایران اسلامی برای نفی خشونت، ترور، تعصب، تفرقه و رفع تبعیض و احیای برادری و برابری، در عمل، با دستگیری و زندان پاسخ داده می‌شود. بسیاری از علمای اهل سنت از مناطق مختلف ایران از جمله کردستان، سیستان و بلوچستان، خراسان و هرمزگان، به دلیل اعتراض به توهین مذهبی علیه اهل سنت، تفرقه‌اندازی‌ها و مطالبه حق قانونی خود در زندان به سر می‌برند. نامه سرگشاده ۳۰۰ تن از علماء و روحانیون اهل سنت کردستان و یا درخواست مکرر رهبران اهل سنت برای ملاقات حضوری با مقام معظم رهبری بی‌جواب مانده است. نامه مورخ ۲ شهریور ۱۳۹۰ مجمع نمایندگان اهل سنت در مجلس شورای اسلامی به رئیس‌جمهور محترم کشور و دبیر مجمع تقریب مذاهب و مشاور رئیس‌جمهور در امور اهل سنت در اعتراض به ممنوعیت نماز عید فطر اهل سنت در تهران نیز همچنان بی‌جواب مانده است.

طبق نص صریح قانون اساسی و وعده بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی، اهل سنت باید در انجام فرایض دینی و آموزش مذهبی خود آزاد باشند؛ اما در عمل، متأسفانه این‌گونه نیست. فشار بر علمای اهل سنت برای کنترل و مدیریت مدارس دینی اهل سنت، افزایش یافته است. برخی از علمای اهل سنت از جمله مولانا عبدالحمید اسماعیل زهی، رهبر مذهبی اهل سنت مردم سیستان و بلوچستان، نه تنها از کشور که بلکه حتی از



استان نیز ممنوع‌الخروج می‌باشند. بسیاری از فعالان اهل سنت در آیین بهتان به جرم‌های واهی دستگیر و زندانی می‌شوند. دلسوزان اسلام و پیروان سنت نبوی اجازه ترویج دین مبین اسلام و تبلیغ مذهبی در مناطق اهل سنت را ندارند و بسیاری از مبلغین دینی دستگیر و زندانی شده‌اند. این در حالی است که برادران شیعه ما کاملاً آزاد هستند حتی در مناطق سنی‌نشین مذهب و فقه خود را تبلیغ و ترویج کنند! که ما را بر آن اعتراضی نیست! ممانعت غیرقانونی از برگزاری نماز عید فطر اهل سنت در تهران و برخی از کلان‌شهرهای کشور، و محکومیت اخیر حافظ قرآن، آقای محمداسماعیل ملازهی، داماد مولانا عبدالحمید اسماعیل زهی، به جرم جاسوسی برای بیگانه، مثال واضحی از فشار روزافزون بر اهل سنت و رهبران مذهبی آنها می‌باشد.

بر طبق اظهارات خیرخواهانه و دلسوزانه مولانا عبدالحمید اسماعیل زهی، که کارنامه درخشانی در حمایت از انقلاب اسلامی، ترویج اخوت و برادری اسلامی و تقریب مذاهب اهل سنت و تشیع دارد، «جریاناتی چون ساماندهی حوزه‌های علمیه اهل سنت، صدور شناسنامه برای مساجد و کنترل آنها، ایجاد محدودیت‌های بیش‌تر برای جماعت‌های تبلیغی، جلوگیری از برگزاری نمازهای جماعت سربازان اهل سنت در مراکز نظامی، تعطیل کردن نمازهای جمعه و عیدین در برخی کلان‌شهرهای کشور و به طور کلی، محدود کردن بیش از پیش آزادی‌های مذهبی، مصادیقی از تغییر و یا به عبارتی تشدید سیاست‌های مسؤولان نسبت به مسائل اهل سنت می‌باشد». ما اهل سنت ایران اسلامی در تداوم بی‌علاج برزخ انتظار، سه دهه نابرابری، تبعیض و «ملاحظات و محذوریات» را تحمل کرده‌ایم. اما اکنون بدون امید سپری شدن شب تیره از تنگه‌های سحر، با تبعیضات فراقانونی فزاینده روبه‌رو هستیم. اکثر نسل جوان اهل سنت ایران که تا به امروز خویشتن را به بستر تقدیر سپرده، و رخت یأس را بر قامت خویش آراسته، و از تیزه‌های غرور مذهبی خویش فرود آمده و برای حفظ وحدت و انسجام دینی و ملی، در دهلیزهای انزوا و یا خرسنگ‌های تفته که خیزاب‌های تبعیض و تحقیر بر آن می‌جوشند، سکوت را اختیار کرده‌اند؛ آنان اینک چشم‌انداز دیگرگونه‌ای را می‌طلبند. چشم‌اندازی که ادامه تحقیر مستمر در میدانچه‌های تلخ تبعیض نباشد.

در این عصر اطلاعات و اینترنت، مسلماً ملت‌های مسلمان منطقه از قوانین نظام جمهوری اسلامی و تبعیضات قانونی و فراقانونی جاری بر علیه اهل سنت در ایران اسلامی مطلع هستند. احتمالاً استکبار جهانی، صهیونیسم و غرب نیز به توطئه‌های خود برای ایجاد تفرقه و تبعیض بین مسلمانان و به خصوص بین برادران شیعه و سنی ادامه خواهند داد. اما برای ما اهل سنت ایران جای تأمل و تعمق جدی است مبنی بر اینکه چرا غرب از جمله آمریکا و انگلیس و حتی روسیه در پایتخت‌های کشور خود آزادی کامل فرایض دینی از جمله ساخت مسجد و اقامه نماز به مسلمانان شیعه و سنی و دیگر ادیان و مسلک‌ها را می‌دهند، اما تلاش دارند در ایران اسلامی بین شیعه و سنی تفرقه بیندازند؟

آیا این وظیفه اسلامی همه ما نیست تا آنها را خلع سلاح کرده و دستاویز و سببیت فراقکنی آنان را سلب کنیم؟ به راستی در مقیاس با آزادی مذهبی موجود در کشورهای غربی، و در حالی که ادیان دیگر در تهران صاحب کلیسا و کنیسه و محل عبادت خویش هستند، محرومیت حداقل صدها هزار اهل سنت ایرانی ساکن تهران از داشتن یک مسجد در أم‌القرای جهان اسلام چگونه قابل توجیه است؟ با چنین وضعیتی چگونه می‌توان بر مخمل اندیشه‌های نسل جوان و مسلمان کشورهای بیدار منطقه تأثیرگذاری کرد و آنها را متقاعد نمود تا از ایران اسلامی الگوبرداری کنند و نه از غرب؟ استدعا می‌کنیم تا مقام معظم رهبری مرحمت فرموده یک بار برای همیشه دلیل ممانعت از صدور مجوز برای مسجد اهل سنت در تهران را بیان بفرمایند.

جناب آقای دکتر علی‌اکبر ولایتی، دبیر اولین اجلاس بین‌المللی بیداری اسلامی و مشاور امور بین‌المللی رهبر معظم انقلاب، فرموده‌اند که «هیچ محدودیتی در خصوص حضور متفکرین جهان اسلام در این همایش وجود ندارد و هر متفکری از هر گوشه دنیا می‌تواند دیدگاه‌ها و مسائل جاری منطقه را در این همایش تبیین کند». ای کاش متفکرین و علمای اهل سنت ایران نیز مستفیض این بذل و خیرخواهی می‌شدند. متأسفانه «هزار نکته باریک‌تر از مو اینجاست» که اندیشمندان و علمای اهل سنت ایران، محبوس و یا به تبعیدگاه‌های سکوت هراس‌انگیز رانده شده‌اند، در حالی که برخی از پژوهشگران سنی‌مذهب مورد اعتماد نظام از فراسوی مرزهای کشور برای شرکت در کنفرانس‌های مختلف وحدت و بیداری اسلامی با خرج بیت‌المال در تهران پذیرائی می‌شوند تا با حمد و ثنا از وحدت اسلامی موجود در ایران الگوبرداری کنند.

ما از مقام معظم رهبری تقاضا می‌کنیم که چراغ نورانی برادری و برابری اسلامی را ابتدا به عنوان یک سرمشق در خانه عزیز خودمان یعنی ایران اسلامی بیفزویم، و سپس آن را به عنوان یک الگوی روشن به مساجد دیگران بفرستیم. متأسفانه اینک عرصه آن‌قدر بر ما تنگ شده است که ناچاریم به دلیل وحشت از دهلیزهای لاینقطع و خوفناک سربازان گمنام امام زمان، نقاب ایمنی به پهنای رخساره خویش بردوانده و دردهای خود را «پنهانی» نجوا کنیم، زیرا از عقوبت جانفرسای آه کشیدن با صدای بلند آگاهیم! حقیقتاً ما اهل سنت ایران را «دردی است در دل، که گر گوئیم



زبان سوزد، و گر پنهان کنیم، ترسیم که مغز استخوان سوزد». ما اینک، گام در صحرای دل نهاده و درد دو عالم به سخن برکشیده‌ایم، امیدواریم حضرتعالی به درد دل‌های ما گوش فرا دهید، زیرا:
«صدف زان سبب گشت گوهر فروش
که از پای تا سر همه گشت گوش!»

دکتر عبدالستار دوشوکی

مرکز مطالعات بلوچستان - لندن

(از طرف جمعی از نمایندگان و فعالان اهل سنت داخل کشور)

شنبه ۲۶ شهریور ۱۳۹۰

doshoki@gmail.com

*** منبع ***

وبسایت «روشنگری»

<http://www.roshangari.net/as/sitedata/20110917192710/20110917192710.html>

**نامه سرگشاده شماره یک جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۸ مهر ۱۳۹۰ (++)****«صد نامه تا آزادی!»**

«هل من ناصر ینصرنی...» (کیست یاری‌دهنده‌ای که مرا یاری کند؟)

شاید کلام حسین سالار شهیدان دلتان را به رحم بیاورد!

چه می‌کنید؟ شما را به خدایی که می‌پرستید کمی با خود فکر کنید که چه می‌کنید؟ خوب می‌دانم که اگر گلویم را هم از هم پاره‌پاره کنم و فریاد زخم، صدایم را نخواهید شنید، که بی‌شمارند گلوهای پاره‌پاره‌شده و نفس‌های بریده‌شده، اما بغضی گلویم را آن‌چنان می‌فشارد که اگر فریاد زخم و از این ظلم و بی‌عدالتی که روا می‌دارید سخنی نگویم، امانم را خواهد برید، سال‌هاست که در برابر سنگین‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین بلاهایی که بر سرمان آورده‌اید به نجابت سکوت کرده‌ایم و لب باز نکرده‌ایم، خانه‌هایمان را آتش زدید، قبرستان‌هایمان را ویران کردید، مردان و زنانمان را به دار کشیدید، زندگیمان را به خاک و خون شستید، اما باز هم سکوت می‌کنم و دردهای سینه‌ام را بازگو نمی‌کنم که سبب اختلاف و کینه بیش‌تر نگردم. امروز شنیده‌ام که یوسف را به صحرا برده‌اید؛ مگر از یعقوب خدا شرم ندارید؟ مگر خدایی را در دل پرستش نمی‌کنید؟ مگر چشمان گریان فرزندان یوسف را نمی‌بینید؟ مگر ناله و شیون‌های خانه یوسف را نمی‌شنوید؟ شما را به خدا قدری تأمل کنید و از خود بپرسید یوسف بی‌گناهی که به صحرا می‌برید که قربانی‌اش کنید مگر چه کرده است؟ خدایش را به خدایی قبول ندارید یا فرستاده خدایش را به پیامبری؟ انجیلش را نمی‌پسندید یا صلیبش را؟ به خدا قسم که اینها جز کاشتن بذر اختلافات و جدایی ثمری ندارد و باری از دوش مشکلات کم نخواهد کرد، سال‌هاست که در ایران عزیز، ادیان مذهبی دچار مشکلات و سختی‌ها و دردهای فراوانی بوده و هستند و هرگز چاره‌ای برای این درد اندیشیده نشده است؛ همه ما خوب می‌دانیم که نه من بهائی مسلمان می‌شوم، نه یوسف توبه می‌کند، نه یهودی، نه زرتشتی و نه حتا صوفیان و دراویش راه و طریق عوض می‌کنند، صد البته اگر به چشم حقیقت بنگرید، فرقی هم میانمان نیست و خدایی که می‌پرستیم خدای یگانه است، پس بیایید یک‌بار برای همیشه چاره‌ای برای این درد مرحم کنید و احساس نفرت و جدایی و تعصب را برای همیشه از بین ببرید، گوهر اسلام در سایه آزادی ادیان الهی درخشان‌تر خواهد بود و پایه‌های بنای اسلام استوارتر خواهد شد.

با تمام دلخوری‌هایم و بغض و دردهای ناگفته‌ام که سینه‌ام را به سختی می‌فشارد، باز هم ناامید نیستم و اول از همه از خدای بخشنده که صاحب عالم و آدم است مدد می‌طلبم، و دوم از شما می‌خواهم که یوسف ندرخانی در بند را آزاد کنید؛ بدانید که ریختن خون انسانی بی‌گناه رضای خدا نیست و هیچ نصیبی جز جدایی هرچه بیش‌تر میان اقوام مذهبی نخواهد داشت، خداوند در قرآن می‌فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»

برادر عزیزم یوسف ندرخانی!

شرح حال سختی‌ها و مصیبت‌هایی که به تو و خانواده عزیزت وارد آمده را خواندم، و بی‌اختیار گریان شدم، همیشه جویای اخبار مربوط به احوالت بوده و هستم و امروز که شنیدم دوباره در دادگاه توبه نکردی و همچنان بر عقیده‌ات استواری و حکم اعدام تو را تأیید کرده‌اند، بی‌تابی امانم را برید، در میان تمام آنچه می‌توانستم و نمی‌توانستم انجام دهم، به کاغذی سفید پناه بردم که چند خطی از درد دل‌هایم بگویم، و با تو همدردی کنم، می‌دانم که چقدر بلا کشیده‌ای و دوران بسیار ملال‌آوری را سپری می‌کنی. خداوند در تمام بلاها و سختی‌ها یار و یاور تو باشد و سایه مهربانت را همیشه برای همسرت و کودکان دل‌بندت مستدام دارد، به امید خدا به زودی سختی‌ها بر تو تمام خواهد شد و بذر محبت در دل‌ها کاشته خواهد شد، شاید آزادی تو شروعی باشد برای ترک همه تعصبات مذهبی در ایران؛ ان‌شاء الله.

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: «همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار»





نامه سرگشاده شماره دو جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۳ مهر ۱۳۹۰

«صد نامه تا آزادی!»

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای
با سلام

همان‌طور که مستحضر هستید و بارها شخصاً در محافل مختلف به آن اشاره کرده‌اید، موجی از بیداری اسلامی و یا بهتر بگوئیم حق‌خواهی مردمی، کشورهای عربی منطقه خاورمیانه و حتا به تعبیر برخی رسانه‌ها و گروه‌های سیاسی داخلی، اروپا و آمریکا را نیز فرا گرفته است، موجی که اعتراضات آن در سراسر عالم به حاکمیت دیکتاتوری دولت‌های وقت نشانه رفته است.

دیدیم که در کشور مصر حسنی مبارک چگونه در مقابل عزم و اراده مردم در میدان «التحریر» ایستاد و بر آنها مثل سگان هار یورش برد و امروز در قفسی آهنی چشم در چشم همان مردمانی محاکمه می‌شود که روزی در میدان التحریر به خاک و خون‌شان کشید.

در کشور لیبی شاهد بودیم که سرهنگ معمر قذافی دیکتاتوری که روزگاری حتا خود را امیر مؤمنان می‌نامید، هزاران نفر از مردم کشور لیبی را به جوخه‌های مرگ سپرد و تا آخرین لحظات حکومت ظالمانه‌اش تا جایی که می‌توانست از خون مردم بی‌گناه و مظلوم نگذشت، و امروز همه آگاهند که عاقبتی بهتر از صدام حسین در انتظار قذافی ظالم نخواهد بود.

در کشور سوریه بشار اسد که خود از یک خانواده علوی و معتقد به عدل و عدالت علی ابن ابی طالب است، در اوج رذالت و بی‌رحمانه حتا از خون کودکان بی‌گناه هم نمی‌گذرد و در جریان اعتراضات تا به امروز بیش از چهار هزار نفر از مردم را قتل عام کرده است.

خلاصه‌تر بگوئیم:

تمام اینها بهانه و مقدمه‌ای بود که بدانید و حتماً خوب می‌دانید که امروز این جنبش حق‌طلبانه یا به اصطلاح «بهار عربی» که شامل کشورهای، تونس، مصر، لیبی، سوریه، یمن، بحرین، اردن، عربستان، الجزایر، عمان، کویت، مراکش، موریتانی و سودان است به عدد بیست هزار شهید رسیده است، ۲۰/۰۰۰ هزار نفر اتفاقاً جمع عدد شهدای جامعه بهائی از آغاز کور دیانت بهائی تا امروز نیز هست و حالا علمداران نهضت بهار عربی، شما و تمام مردم دنیا به خوبی سنگینی غم و رنجی که در تمام این سال‌ها بر جامعه صبور و با تقوای بهائی گذشته و می‌گذرد را درک کرده و با ما هم عقیده می‌شوید که عدد بیست هزار شهید بسیار بسیار بزرگ‌تر از آن است که بشود به سادگی و بدون تغییر و دستاورد از کنار آن گذشت و تنها در صفحات تاریخ برای اطلاع آیندگان ثبت کرد.

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای

شخص شما هرگز مسؤول تمام آنچه که بر جامعه بهائی گذشته نبوده و نیستید، کما اینکه از زمان ناصرالدین شاه قاجار تا زمان محمدرضا شاه پهلوی هیچ حکومتی در ایران سر سازش و مدارا با جامعه بهائی را نداشته و ندارد و با تمام توان با آن مقابله کرده است، که صد البته جامعه بهائی با ایمان و توکل به خدا و پاسداری از خون شهدا هر روز در راه خدمت خالصانه، تمام این مصائب و سختی‌ها را پشت سر گذاشته و امروز به شکوفایی و رشد چشمگیری رسیده است، جامعه بهائی با افتخار اعلام می‌کند که تا به امروز بیش از ۱۸۰ محفل روحانی ملی و بیش از بیست هزار محفل روحانی محلی در دنیا تشکیل داده است و این توفیقات الهی قابل انکار نیست.

از شخص شما جناب آقای آیت‌الله خامنه‌ای، به عنوان رهبر فعلی حکومت جمهوری اسلامی ایران انتظار داریم که در این دوران حق خواهی و تغییر شرایط سیاسی عالم، مسؤولیت آنچه که بر عهده شخص شماست به عهده بگیرید و نسبت به پرداخت تمام حقوق شهروندی، مادی و معنوی جامعه بهائی و تمام کسانی که از زمان انقلاب تا به امروز دچار بی‌عدالتی و ظلم شده‌اند اقدام کنید.



*** منع ***

وبلاگ «بهایی آزادی»

<http://bahaiazadi.wordpress.com>



نامه سرگشاده مادر قاسم شعله‌سعدی به خامنه‌ای، ۲۴ مهر ۱۳۹۰

آیا ما شهید داده‌ایم که از گل نازک‌تر گفتن به شما، موجب محکومیت حداکثری و مکرر فرزندانمان شود؟!

حضرت آیت‌الله! شما هم دارید زمان را از دست می‌دهید. فردا دیر است!

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

در آغاز نامه‌ام، به جنابعالی اطمینان می‌دهم که هیچ تقاضایی از شما برای آزادی فرزندم دکتر قاسم شعله‌سعدی ندارم. او صاحب‌نظری صاحب‌نام و اندیشمندی شناخته‌شده است که زندگی خود و خانواده‌اش را در راه دفاع از حقوق ملت ایران در کف گرفته است و کار او هم تازگی ندارد. او مدت‌ها در دادگاه‌های بین‌المللی از حقوق ملت دفاع کرده، قریب سه دهه به عنوان استاد دانشگاه به تربیت سیاستمداران و حقوقدانان پرداخته و به مملکت خود خدمت کرده و گاهی با ارائه تحلیل‌های دقیق سیاسی، از وقوع فاجعه در کشور جلوگیری کرده و در راستای ایفای مسئولیت ملی تا مرز ترور شدن توسط عوامل خودسر پیش رفته؛ همان محافلی که روشنفکران کشور را در پروژه قتل‌های زنجیره‌ای به خاک و خون کشیدند. اما او با علم و اطلاع کامل از عواقب اقدامات خود، راه خویش را انتخاب کرده و من به انتخاب او احترام می‌گذارم. همان‌طور که به انتخاب فرزند دیگرم شهید اصغر شعله‌سعدی که داوطلبانه به جبهه رفت و شهید شد، احترام گذاشته و می‌گذارم. اما به عنوان کسی که یک شهید و دو استاد دانشگاه، سه حقوقدان و دو دبیر آموزش و پرورش به این کشور تقدیم کرده‌ام و به عنوان کسی که با داشتن سه فرزند حقوقدان و عروس حقوقدان و نوه‌های حقوقدان با مسائل حقوقی اندکی آشنایی یافته‌ام و بدون تقاضایی نه تنها در مورد پایان یافتن [حبس] غیرقانونی فرزندم بلکه بدون تقاضایی در مورد مرخصی درمانی وی، که وخامت وضع سلامتی وی بنا به نظر پزشک متخصص زندان و پزشکی قانونی تأیید شده است، تا آنجا که آنها نظر به عدم تحمل کیفر برای او داده‌اند، فقط می‌خواهم بدانم جرم فرزندم چیست؟ این حق یک مادر نیست که جرم فرزندش را بداند؟ من ۸۶ سال عمر دارم و تا کنون تخلفی از وی ندیده‌ام و می‌خواهم بدانم وی اکنون به چه جرمی به اسارت شما درآمده است. تا آنجا که من می‌دانم، پسر اهل هیچ زد و بند مالی و اقتصادی نبوده و حتا در ۲ دوره نمایندگی مجلس، حقوق ماهانه خود را هم نگرفته است. کسی که در نامه ۱۰ سال پیش [به] شما خود به شما تذکر داد که اگر حکم سرپرستی آقای رفیق‌دوست را در حالی که هنوز مدت مأموریت وی تمام نشده بود و در بحبوحه رسیدگی به پرونده اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی تمدید نمی‌کردید، این امر به عنوان حمایت از او و چراغ سبز به این امور تفسیر نمی‌شد. راستی اگر به جای زندانی کردن پسر من به این هشدارها توجه کرده بودید، امروز شاهد رسوایی و فساد مالی بزرگ سه [هزار] میلیارد تومانی بودید که بعضی از مقامات کلیدی را در مظان اتهام قرار داده است؟ که البته مسلماً این تنها رسوایی نبوده و نیست. تا آنجا که من می‌دانم، پسر من عضو هیچ حزب و گروه سیاسی هم نیست تا بتوان او را به تباری و اجتماع متهم کرد. او سیاستمداری مستقل و حقوقدانی سرشناس است و هیچ جریان سیاسی از تیغ نقدهای بی‌طرفانه او مصون نبوده است و این محکم‌ترین دلیل استقلال اوست.

دکتر شعله‌سعدی طی نامه مورخ آذر ماه ۸۱ نسبت به سرنوشت صدام حسین به شما هشدار داد و گفت نه تنها صدام خود را در معرض تعقیب بین‌المللی و مشکلات پیچیده قرار داد، بلکه کشور و ملت خود را در معرض جنگ‌های ویرانگر قرار داده است و چهار ماه بعد از آن، هنوز صدام بر سر قدرت بود و شما دیدید که هشدار دکتر شعله‌سعدی و پیش‌بینی او تحقق یافت، ولی به جای تقدیر از وی، او را زندانی و شکنجه کردند. او در مورد روسیه هم به شما هشدار داد و گفت روسیه متحد مورد اطمینانی نیست و شما دیدید بعد از سال‌ها اعطاء امتیازات به آنها، حتا احمدی‌نژاد نتوانست ناخشنودی خود را از سیاست‌های روسیه کتمان کند. ولی فرزند من به خاطر این هشدارها زندانی و شکنجه شد.

حضرت آیت‌الله

من شهید نداده‌ام که مقامات قضائی و امنیتی خودسرانه و آشکارا قانون را نقض کنند. همان‌طور که گفتم، مادر خانواده‌ای هستم که حقوقدانان متعددی را پرورده است و با قانون اندکی آشنایی دارم، حکم محکومیت دکتر شعله‌سعدی، که به جرم نوشتن نامه در ۱۰ سال قبل به شما محکوم شد، هم مشمول مرور زمان است و هم توسط رئیس وقت قوه قضائیه شما خلاف بین شرع تشخیص داده شده است و دستور توقف اجرای آن را



داده است. ولی این حکم منقوض و مشمول مرور زمان که مطلقاً قابلیت اجرا ندارد، اکنون توسط دستگاه قضائی شما به طور کاملاً غیرقانونی در حال اجرا است.

حضرت آیت‌الله

دکتر شعله‌سعدی صرفاً به جرم اظهار نظر در حوزه تخصصی خود و ارائه نظرات علمی بی‌طرفانه مجدداً توسط شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب، محاکمه و نه تنها به زندان محکوم شد، بلکه به تهدیدهای مقامات امنیتی که شرط ادامه شغل معلمی دانشگاه تهران و وکالت دادگستری را قطع مصاحبه‌های او اعلام کرده بودند و به دلیل غیرقانونی بودن، این شرط مورد اجابت او واقع نشد، اما قاضی مأذون شما به موجب این حکم، او را به ۱۰ سال محرومیت از تدریس در دانشگاه و ۱۰ سال محرومیت از وکالت نیز محکوم کرد.

حضرت آیت‌الله

نه تنها دکتر شعله‌سعدی صرفاً به خاطر مصاحبه‌هایش توسط شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب محکوم شد، بلکه مجدداً و صرفاً به خاطر همان مصاحبه‌ها، که یک بار مورد محاکمه قرار گرفت، تحت تعقیب واقع شده و پرونده دیگری به همان بهانه علیه وی گشودند و وقتی که بازپرس مسأله را مشمول امر مختومه دانست و نظر به عدم تعقیب مجدد داد، پرونده را از بازپرس گرفته‌اند و به دادیار داده‌اند که منجر به محکومیت حداکثری مجدد وی شد؛ آن هم به اتهام توهین به شما.

حضرت آیت‌الله

شما از یک طرف، دعوت به ارزیابی بی‌طرفانه توسط صاحب‌نظران می‌کنید و حتا ادعا می‌کنید که باید انتقادهای گزنده را هم تحمل کرد و برای تشکیل کرسی‌های آزاد اندیشی و ایجاد گفت‌وگو آزاد، فراخوان می‌دهید و از طرف دیگر، عوامل شما از گل نازک‌تر [گفتن] به شما را تحمل نمی‌کنند و نه تنها به بهانه اظهار نظر، اندیشمندان را بازداشت و محکوم می‌کنند، بلکه به یک بار محکومیت آنها هم رضایت نمی‌دهند و اکتفا نمی‌کنند و برای یک اظهار نظر، محکومیت‌های متعدد می‌دهند. این دوگانگی را چگونه می‌توان درک کرد؟ آیا ما شهید داده‌ایم که از گل نازک‌تر گفتن به شما، موجب محکومیت حداکثری و مکرر فرزندانمان شود؟! آن هم علی‌رغم شایعات مبنی بر منع محکومیت افراد به اتهام توهین به شما!

حضرت آیت‌الله

اگر دستگاه‌های مملکتی شما دچار فساد شده‌اند، علت آن را در قوه قضائیه خود جست و جو کنید، که قانون در آن بی‌ارزش شده و تابع مقامات امنیتی شما شده است، که به جای انجام وظیفه قانونی مبنی بر دفاع از حقوق و آزادی افراد، به دستگاه سرکوب آزادی تبدیل شده است، دستگاهی برای سرکوب آزادی خواهان.

حضرت آیت‌الله! من ۸۶ سال دارم و خیلی چیزها دیده‌ام. روزی شاه هم گفت صدای انقلاب ملت را شنیده، ولی دیر شده بود. امروز دوست شما، بشار اسد، هر چه عفو عمومی اعلام می‌کند و وعده اصلاحات می‌دهد، مؤثر نمی‌افتد و هرچه سرکوب می‌کند نیز مؤثر نمی‌افتد، زیرا زمان را از دست داده و دیر شده است.

حضرت آیت‌الله! شما هم دارید زمان را از دست می‌دهید. فردا دیر است!

مادر شهید اصغر شعله‌سعدی و قاسم شعله‌سعدی، زندانی سیاسی

*** منع ***

وبسایت «کلمه»

**نامه سرگشاده مصطفی تاجزاده به خامنه‌ای، ۲۵ مهر ۱۳۹۰****هرگز تصور هم نمی‌کردیم که وضعیت اخلاق و انسانیت در این کشور به چنین ابتدالی کشیده شود****به این می‌اندیشم نظامی که با این سرعت در سراشیبی سقوط اخلاقی و معنوی حرکت می‌کند، چه سرنوشتی خواهد یافت و این ملت چه تاوان سنگینی از این بابت خواهد پرداخت**

بسم الله الرحمن الرحيم

مقام محترم رهبری جمهوری اسلامی ایران

احتراماً آن چه مرا به نوشتن این نامه به شما ترغیب کرده است، نه گله و شکایت از ظلم و جنایتی است که بر من و دوستانم رفته است و نه امید و انتظار به تغییر مواضع و دیدگاه‌های شما نسبت به امور کشور و نه هشدار نسبت به آینده کشور در مسیر کنونی است، این موارد را طی سال‌های اخیر، بسیاری از بزرگانی که در هوشمندی و تجربه و صداقت ایشان تردیدی وجود ندارد، مستقیم و غیرمستقیم به عرض جنابعالی رسانده‌اند و البته نتیجه‌ای هم نگرفته‌اند. ما نیز پیمانی با خدای خود بسته‌ایم و راهی را با توکل او در پیش گرفته‌ایم و در این راه خود را به او سپرده‌ایم و از احدی از بندگان خدا انتظار لطف و عنایت نداریم.

قصد من از این نامه یادآوری اصول و ارزش‌هایی است که جزو بدیهی‌ترین و مقدس‌ترین اصول نهضت ما تلقی می‌شد و امروز متأسفانه در سخن و عمل، آشکارا نفی و نقض می‌شود.

انقلاب ما برای دنیای معاصر، پیام پیشرفت و توسعه و علم و فناوری و حتا دموکراسی و آزادی بیان نداشت، چرا که در این عرصه‌ها دیگران گام‌هایی بسیار بلند برداشته‌اند و تجاری عظیم اندوخته‌اند که سرمایه ما و انقلاب ما باید تلقی شود. آن چه این انقلاب را از سایر انقلاب‌های جهان متمایز می‌ساخت، پیام معنوی و اخلاق برای بشریت گرفتار آمده در زندگی مصرف‌زده و مادی امروز بود؛ و همین پیام و ویژگی بود که نظر دنیا را به انقلابی به نام دین به رهبری مردی روحانی جلب کرد. به گمان من، صرف‌نظر از این که از آغاز انقلاب، چه در دهه اول و چه در دهه‌های بعدی، تا چه حد انقلاب در تحقق این پیام موفق بوده، که البته جای نقد و بحث فراوانی است، مرحوم امام بیش از همه به این ویژگی توجه داشت. ایشان در نامه به گورباچف، او را به عبور از مارکسیسم، به سوی آزادی و دموکراسی تشویق نکرد، آن راهی بود که لامحاله بشر امروز در آن حرکت می‌کند، قصد امام از آن نامه، آن‌گونه که در ملاقات با ادوارد شوارز نادره به وی متذکر شد، گشودن درهایی به سوی آسمان به روی آقای گورباچف بود. آن نامه تنها یک پیام داشت و آن، این بود که مشکل شما در پیروی از مارکسیسم، قبل از دیکتاتوری و فراتر از محرومیت از حقوق و آزادی‌های اساسی، مادیت زمینی و محرومیت از اخلاق و معنویت آسمانی بود؛ بنا بر این، با افتادن به دامان دنیای مادی و اسارت در زندگی مصرف‌زده و عاری از معنویت غرب سرمایه‌داری، اشتباه گذشته را تکرار نکنید.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

امروز ملت‌های مسلمان منطقه یکی پس از دیگری علیه ظلم و استبداد و تحقیر به پا خاسته‌اند و با سرنوشتی دیکتاتور و فروپاشی نظام استبداد، طالب تجربه دنیای جدید و زندگی بهتر هستند. اگر مطلوب آنها علم و فناوری و توسعه و رفاه باشد، بی‌شک ما و شما به علت تورم و گرانی و بیکاری و رشد صفردرصدی اقتصادی و کاهش تولید ملی و... که همگی محصول مدیریت ناکارآمد و بی‌کفایت کنونی است، اگر در این زمینه حرفی برای آنها داشته باشیم این است که نمونه کنونی ایران را الگوی خود قرار ندهند و راهی که ما رفته‌ایم نروند؛ اما اگر مطلوب آنها اخلاق و معنویت باشد، یعنی همان که پیام اصلی و وجه تمایز انقلاب ما از دیگر انقلاب‌های جهان بود، شما به عنوان رهبر جمهوری اسلامی در این زمینه کدام دستاورد ملموس و عملی نظام را به آنها ارائه خواهید فرمود؟ دروغ و تظاهر و ریای مسؤولان کشور با مردم را و یا بزرگ‌ترین فساد مالی تاریخ کشور را؟ و یا رعایت خلاف مروت و انسانیت مأموران و مسؤولان با شهروندان را؟



رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران

ما تا پیش از این، خواننده و از منابع شنیده بودیم که حکومت و حاکم اسلامی مسئولیت تأمین زندگی خانواده زندانیان را بر عهده دارد. اگر چه این مهم هیچ‌گاه در طول سال‌های انقلاب عملی نشد، اما متقابلاً نیز هرگز تصور نمی‌کردیم نظام اسلامی شهروندانی را به اتهام کمک مالی به خانواده‌های زندانیان سیاسی دستگیر و ماه‌ها در سلول‌های تاریک و نمودر انفرادی تحت بدترین شرایط زندانی و به حبس‌های طولی‌مدت محکوم کند. ما نشینده بودیم و به مخیله‌مان هم خطور نمی‌کرد خانواده‌های زندانیان سیاسی به خاطر برگزاری میهمانی افطار، مورد یورش مأموران حکومت قرار گیرند و امنیتشان تهدید شود و زن و فرزند ایشان بازداشت شوند. ما هرگز تصور را هم نمی‌کردیم نظام اسلامی در اقدامی سازمان‌یافته، تأکید می‌کنم در اقدامی سازمان‌یافته و برنامه‌ریزی‌شده، منتقدان و مخالفان خود را علاوه بر زندان، از کار و شغلی که دارند اخراج کند تا خانواده آنها نیز به سزای فعالیت سیاسی نان‌آورشان از حداقل تأمین اقتصادی و معیشتی محروم شوند. دادستان کل کشور به صراحت می‌گوید از تابعیت دوگانه آقای خاوری و زندگی خانواده وی در کانادا بی‌خبر بوده است. بی‌شک مأموران امنیتی نیز از این امر بی‌خبر بوده‌اند. اما آنان از خصوصی‌ترین امور خانوادگی زندانیان سیاسی اطلاع دارند و هم در آن دخالت می‌کنند، تا آن جا که به نیت تقویت و خدمت به ولایت، با تهدید و ارباب مانع ازدواج فرزندان آنها می‌شوند. ما هرگز تصور هم نمی‌کردیم که وضعیت اخلاق و انسانیت در این کشور به چنین ابتدالی کشیده شود که فرزندان به جرم تلاش پدران برای اعتلا و سربلندی کشور، نه تنها از تحصیلات عالی و تحصیل در خارج کشور محروم شوند، بلکه زندگی خصوصی آینده آنان نیز به اراده بازجویان و مأموران امنیتی رقم بخورد. ما هرگز در خواب هم نمی‌دیدیم که شرافت و انسانیت در این کشور چنان به قهقرا رود که فرزندان زندانیان از ترس این که ممنوع‌الخروج شده، از تحصیل باز بمانند، جرأت سفر به کشور و تسلاهی دل مادر و خانواده بی‌پناه خود را نداشته باشند و مادران نیز به تاوان فعالیت همسران، ممنوع‌الخروج شوند و اجازه دیدار فرزندان خود در خارج کشور را نداشته باشند.

طرفداران نظریه ولایت فقیه در اثبات این نظریه استدلال می‌کنند لازمه اجرای حدود الهی، به دست گرفتن قدرت است. آیا قطع کردن روزی منتقدان و مخالفان، در تنگنا قرار دادن خانواده آنها و محروم کردن فرزندان آنها از بدیهی‌ترین حقوق انسانی یعنی تحصیل همان حدود الهی است که نظام ولایت فقیه در ایران برای اجرای آن تشکیل شده است؟

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

بی‌شک شما نیز مانند من به خاطر دارید زمانی که آقای بنی‌صدر قبل از خروج از کشور، پنهان شده بود، به دستور یکی از مقامات قضائی، خانواده وی دستگیر شدند تا وی مجبور به معرفی خود شود، مرحوم آیت‌الله بهشتی وقتی این خبر را شنید، برآشفته و ضمن مؤاخذه آن مقام قضائی، دستور آزادی سریع خانواده بنی‌صدر را صادر کرد. آقای بنی‌صدر به خارج گریخت و خانواده وی نیز ممنوع‌الخروج نشدند و به او پیوستند تا امروز من بتوانم این ماجرا را به عنوان یک افتخار و نمونه‌ای زیبا از انسانیت و اخلاق و معنویت گمشده در این کشور به حضرت‌عالی یادآور شوم.

مقام محترم ولایت فقیه

من نه آقای بنی‌صدرم و نه با منافقین علیه نظام مستقر، دست به قیام و شورش زده‌ام و خوشبختانه به علت این که بلافاصله بعد از برگزاری انتخابات، دستگیر شده‌ام، اتهامات موهومی نظیر انقلاب مخملی و راه‌اندازی تظاهرات اعتراضی و دعوت به اغتشاش و آشوب را نمی‌توان به من نسبت داد و باز خوشبختانه به خارج از کشور هم فرار نکرده‌ام، بلکه اسیر شما در زندان هستم. بنا بر این، به چه علت باید همسر من که جز اعتراض به دستگیری من و نوشتن نامه به شوهرش در وبلاگ خود [کاری نکرده]، باید در خیابان مورد یورش مأموران قرار گرفته، دستگیر و در زندان انفرادی نگهداری شود؟ و چرا اکنون به خاطر اعتراض به ظلمی که بر شوهر وی رفته باید محاکمه شود؟

مولای من و شما خطاب به خوارج طغیانگری که او را کافر می‌شمردند، می‌فرمود سه حق را در مورد شما رعایت می‌کنیم: ۱- از حق بیت‌المال شما را محروم نمی‌کنیم؛ ۲- از ورود شما به مسجد برای نماز جلوگیری نمی‌کنیم؛ ۳- با شما نمی‌جنگیم تا شما جنگ را آغاز کنید.

اما مسؤولان مطیع شما، شیعیان مولا و خانواده و فرزندان آنها را تنها به جرم اعتراض به ظلمی که بر ایشان رفته، نه از بیت‌المال که از شغل و تحصیل محروم می‌کنند و به جرم برگزاری مراسم دعای کمیل و توسل برای رهایی شوهرانشان، دستگیر و محاکمه و کسانی را که در صدد کمک مالی به ایشان برمی‌آیند، روانه سلول‌های انفرادی می‌کنند.



مقام محترم رهبری جمهوری اسلامی ایران

من حدود دو سال و نیم است که در زندان به سر می‌برم، در تمام این مدت تنها به علت این که نظرات خود را درباره مسائل کشور به صورت کاملاً قانونی منتشر ساخته‌ام، برخلاف قانون، در شرایط انفرادی نگهداری می‌شوم. قصد من از این نامه چنان که گفتم نه شکوه به شماست و نه انتظار رسیدگی به این ظلم آشکار از جانب شما. تنها از شما می‌پرسم بر مبنای کدام معیار اخلاقی و انسانی، مقامات قضائی مطیع اوامر حضرتعالی حق دارند به منظور اعمال فشار و وادار کردن من به سکوت و عدم اظهار نظر درباره امور کشور، همسر من را دستگیر و محاکمه کنند؟

من نگران محکومیت و حبس همسر من نیستم و محکومیت او مانع اظهار نظر من درباره مسائل کشور نخواهد شد، بی‌شک شریک و همراه زندگی من، این ظلم را نیز تاوان ادامه راهی می‌داند که مشترکاً برگزیده‌ایم. دخترانم نیز خدایی دارند مهربان‌تر و رحیم‌تر از آن که آنان را نیازمند خلقش کند. من به این می‌اندیشم نظامی که با این سرعت در سراشیبی سقوط اخلاقی و معنوی حرکت می‌کند، چه سرنوشتی خواهد یافت و این ملت چه تاوان سنگینی از این بابت خواهد پرداخت. من تنها این را می‌فهمم که آن چه که امروز به نام دین و نظام دینی در این کشور اجرا می‌شود هیچ نسبتی با دین ندارد و مسئولانی که آمر و عامل این امور هستند، هیچ نسبتی با دین و خدای دین ندارند.

زندان اوین

سید مصطفی تاجزاده

مهرماه ۱۳۹۰

*** منع ***

وبسایت «نوروزنیوز»

**نهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۵ مهر ۱۳۹۰**

ما در این سال‌های پس از انقلاب، بی‌گناهان بسیاری را نه برای دستیابی به آن افق مبارک، که برای باقی ماندن خودمان در مصدر و مسند قدرت کشته‌ایم

ما به امید رسیدن به وعده‌ها و آرزوهای انقلاب، مردم خود را زده‌ایم و کشته‌ایم و غارتشان کرده‌ایم و به تلخ‌ترین وجه ممکن، آنان را به آوارگی در سایر کشورها ناچار ساخته‌ایم و عرصه را بر شهروندان خود تنگ گرفته‌ایم و در مقابل، عرصه‌های بهره‌مندی خود و خویشان خود را فراخ و فراخ‌تر ساخته‌ایم

فضای تلخ امنیتی‌ای که متأسفانه تحت مدیریت ما و شما به جان جامعه درآفاده، مدیر و استاد و دانشجو و روحانی و مرجع و باسواد و بی‌سواد نمی‌شناسد

طریق ترساندن مردم و برجستگان جامعه اگر می‌توانست چاره‌سازی کند، شوروی سابق هنوز برقرار بود. آنجا که ابرقدرتی چون شوروی، وقتی در کانونی از ترسندگی مردم خود خانه می‌کند و بعد از هفتاد سال، مثل شمعی فرو می‌کشد و در خود فرو می‌میرد، چرا ما بسیار سریع‌تر از او فرو نپاشیم و فرو نمی‌ریم؟

ما که نمی‌خواهیم بعد از سی و سه سالی که شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» سر داده‌ایم، هم استقلال را و هم آزادی را و هم جمهوری اسلامی را در خاک ببینیم

در گام نخست، پاسداران فربه از مال حرام را به جایگاه واقعی خود که پادگان‌ها و مواضع نگاهبانی است، باز فرستیم. زندانیان سیاسی را و رقبای سیاسی خود را آزاد کنیم و از انتقاد نهراسیم و آن‌سوتر از خود و خویشان خود، برای دیگران نیز حق حیات قائل شویم

به نام خدایی که پیر نمی‌شود

سلام به محضر رهبر جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

۱- نامه نهم مرا در این ثانیه‌های بی‌بازگشت، آینه‌ای تصور کنید که قرار است تصویر صادقانه‌ای از جمال جمیل شما را باز بتاباند. بیایید و به‌جای نگاه به آینه‌های متعارف، خود را در آبگینه صاف و صیقلین این نوشته من تماشا کنید. مگر نه این که: «مؤمن، آینه برادر خویش است»؟ اطمینان دارم از این که من در این مقال، پای از گلیم فرزندی به‌در برده و خود را تا مرتبه برادری بالا کشانده‌ام، آزرده‌خاطر نمی‌شوید. چرا که من نیز پای به وادی کهنسالی نهاده‌ام. و شما نیک می‌دانید که کهنسالی، ورطه خاموش خوف و رجاست.

۲- در کهنسالی، یک پای لرزان آدمی در گور است و پای دیگر او در دنیا. در کهنسالی، افق روبه‌رو در دسترس است، و گذشته، با هر فراز و فرودش در پس و پشت. این کهنسالی است که از یک سوی، به آرامش می‌انجامد و از دیگر سوی، به بی‌قراری. و در این میان، و ولع و سراسیمگی و چنگ‌اندازی به باقی عمر، فرصتی برای جولان پیدا کنند، فرد کهنسال را به پیچ و تاب در می‌اندازند که هزار جوان ماجراجوی جویای نام نیز به گرد پای هیاهوی او نمی‌رسند.

۳- من همیشه در خیال، کهنسالی شما را با آرامش اقیانوس‌گون بزرگانی چون گاندی و نلسون ماندلا می‌آمیختم. شما را می‌دیدم که بر سریر بلند آرامش و تدبیر و فهم و کرامت آرمیده‌اید و ایرانیان از انوار انسانی شما ارتزاق می‌کنند. هرگز تصور نمی‌کردم این ایام عمر شما با توفانی از تندی



و تش و پراکندن مردمان همراه باشد. آینه من می گوید این روزهای کهنسالی شما، هرگز برازنده جایگاه رهبری شما نبوده و نیست. ای عزیز، شما برای کدام باقی عمر، و برای دست بردن به کدام برزندگی، دست به ترسیم توفانی ترین مقطع عمر خویش برده‌اید؟ جامعه دریده و از هم گسسته امروز ما، آیا همان است که آرزویش را می‌داشته‌اید؟ جامعه‌ای که توفان درونش در زنجیر است و ما هر روز به پای این سرزمین سرخورده اما توفانی، زنجیر تازه می‌بندیم؟!

رهبر گرامی،

۴- آیا دوست دارید در آینه خیالین من، به یک جامعه آرمانی بنگرید؟ جامعه‌ای که اگر در او چشم وا کنید، خود را در آغوش آرزوهای ایمانی خود خواهید یافت؟ من از طریق همین نوشته، و به یک شرط، تنها به یک شرط، شما را در متن آینده‌ای قرار می‌دهم که از زیبایی سرشار است. آینده‌ای که در آن، مردمان ایران سرفرازند و دوستدار اهل بیت و نماز شب خوان و اهل راز و نیاز و پاک و دوست‌داشتنی و عزیز و خلاق و مبتکر و سرآمد و آبرودار و قوی و قرآن‌خوان و قرآن‌فهم و مجاهد و غیور و اسوه و پیشتاز و در اوج اقتدار و در اوج داد و دانش و مهر! ما مگر برای دستیابی به حداقل‌هایی از یک چنین افق انسانی و ایمانی انقلاب نکرده بودیم؟ پس من به یک شرط، شما و مردم ایران و اهالی جهان را نه به تماشا، که به زندگی در متن این آرمانشهر شریف و شایسته می‌برم و بر بلندای آسمانی آن می‌نشانم. همان جایی که شما بر سریر رهبری و شایستگی‌های بی‌بدیل آن آرمیده‌اید و از تماشای مردم موفق و خالص و خدایی ایران و جهان، احساس خوشایندی را تناول می‌فرمایید. شاید پرسید آن شرط چیست؟ می‌گویم: من تنها با عملی شدن یک شرط کوچک، مردم ایران را از اعماق افسردگی و ورشکستگی و سرشکستگی برمی‌کشم و در آغوش آن آرمانشهر شورانگیز فرود می‌آورم. چه شرطی؟ شرط من این است: «کشتن یک بی‌گناه»؛ بله، به همین سادگی! ما و شما دور از چشم دیگران، یک بی‌گناه را می‌کشیم، یا اگر نمی‌کشیم، بی‌دلیل زیر گوش یک رهگذر می‌زنیم تا به محض جاری شدن این ظلم مختصر، آن افق غلیظ شیعی پیش روی ما و شما وا گشوده شود. شما آیا این شرط کوچک مرا می‌پذیرید؟

۵- زبانم لال اگر که تصور کنم شما به پذیرش این شرط ناپسند، اشتیاق دارید. هرگز! چرا که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام دستیابی به تمامی این افق را به شرط بیرون کشیدن ران ملخی از دهان موری پس می‌راند. شوربختانه رهبر گرامی، ما در این سال‌های پس از انقلاب، بی‌گناهان بسیاری را نه برای دستیابی به آن افق مبارک، که برای باقی ماندن خودمان در مصدر و مسند قدرت کشته‌ایم. و بسیاری را بی‌دلیل به زندان و دخمه‌های تنگ‌نظری خویش در انداخته‌ایم. آیا صدای مرا می‌شنوید؟ ما بی‌گناهان را کشته‌ایم. آری بی‌گناهان را کشته‌ایم. و بی‌گناهان بسیاری را آواره و زندانی و غارت کرده‌ایم. و شوربختانه‌تر، به هیچ‌یک از آن درخشندگی‌ها که دست نیافته‌ایم، در غرقابی از تعفن دروغ و دزدی و بداخلاقی گرفتار آمده‌ایم. این، همان چیزی است که آینه بی‌ریای من در این باریکه‌راه کهنسالی، نشان شما می‌دهد.

رهبر گرامی،

۶- ما به امید رسیدن به وعده‌ها و آرزوهای انقلاب، مردم خود را زده‌ایم و کشته‌ایم و غارتشان کرده‌ایم و به تلخ‌ترین وجه ممکن، آنان را به آوارگی در سایر کشورها ناچار ساخته‌ایم و عرصه را بر شهروندان خود تنگ گرفته‌ایم و در مقابل، عرصه‌های بهره‌مندی خود و خویشان خود را فراخ و فراخ‌تر ساخته‌ایم. قبول می‌فرمایید که در سخنان این روزهای خود، هرچه بر امید و پیشرفت و شکوفایی و دستیابی به بند بند سند سست «چشم‌انداز» اصرار ورزیم، بذرخن در باد افشاندیم. چرا که همه ما به چشم خود دیده و می‌بینیم: در جهان فهم، نام جمهوری اسلامی ایران جزو تحقیرشدگان و فرودستان رقم خورده است و کسی ما را به بازی نمی‌گیرد و به دوستی نمی‌پسندد. انقلاب ما بسیار زود پیر شد و قامتش خمید. در این پیر فرسوده، هیچ نشاطی و امید نشاطی نیست. این است تصویر کهنسالی ما و شما در آینه واقع‌نمای من.

۷- من شخصاً از میان همه صفات خوب شما، شجاعت شما را بیش‌تر می‌ستودم. الحق شما رهبر شجاعی بوده و هستید. متتها این شجاعت به مرور، روی به پرخاش بُرد، و در پرخاش جلوه کرد و در پرخاش نیز خانه کرد. در این اواخر، بیش‌ترین مخاطب پرخاش‌های جناب شما نه آمریکا و اسرائیل و دزدان و نابکاران، که مردم معترض خودتان بوده است. و حال آنکه شجاعت، نه در لفظ، که بیش‌تر در عمل سر بر می‌کشد. گاه پوزش‌خواهی از مردم به خاطر رواج یک خطا، به شجاعتی افزون‌تر از رستم‌گونگی نیازمند است. متأسفانه در این روزها، ما از شجاعت رهبران سراغی نمی‌بینیم. و آن‌سوتر، گاه ملاحظاتی را از وی دریافت می‌کنیم که شجاعت وی را به مخاطره و به حاشیه می‌رانند. آیا این جابه‌جایی شجاعت و ملاحظه را به کیاست و درایت و درستی تشخیص وی ربط دهیم؟ یا که نه، این کهنسالی است که عارضه‌های خاص خود را برکشیده



و بر زبان و قلم رهبر شجاع ما نشانده است؟ به گونه‌ای که او اکنون، نمی‌تواند دستور بازداشت و محاکمه دزدان صاحب‌نام داخل دولت را صادر کند. بلکه از آن سوی، راه دستگاه نیم‌بند قضا را نیز بر محاکمه آنان می‌بندد.

۸- یک روز بازجوی فحاشی که دست بزنش همیشه بالا بود در زندان رو به من گفت: تو آدم مذدبذبی هستی؛ که یا اهل افراطی یا تفریط. به وی گفتم: اتفاقاً پایداری بر بنیان‌های یک رویه غلط و تأیید مکرر و بی‌دلیل آن، نشانه اضمحلال فکری من و شماست. باز به وی گفتم: آیا سخن رهبرمان خامنه‌ای را به یاد داری که یک روز در وسعتی از ناچاری می‌فرمایند: «هیچ‌کس برای من هاشمی (رفسنجانی) نمی‌شود»، و روزی دیگر آنچنان خاکستری از ارباب و تحقیر بر او و بر سر خاندان او می‌افشانند که نمونه‌اش را مگر در حکایت‌های عهد قجری بشود سراغ گرفت؟ افراط و تفریط این است. نه آنکه نوری‌زاد دیروز می‌گفت: من فدایی رهبر و نظامم، و امروز می‌گوید: این نظام، آن نیست که من در سر می‌پروراندم. بیایید با هم صریح باشیم. یکی از ظرافت‌های دوران کهنسالی در این است که فرصت، کم است و لحظه‌های ترمیم خطا در حال فرار. و یا این که در سال‌های کهنسالی نمی‌شود مثل جوانان، کار امروز را به فردا افکند. چه بگویم که شما با همان شجاعت مثل‌زدنی، و در سال‌های سهمناک کهنسالی خود، همه را قربانی برآمدن فرد نالایقی چون احمدی‌نژاد کردید. تا مگر این غلام حلقه به گوش، عصای کهنسالی شما باشد. یعنی همان باشد که شما می‌خواهید. غافل که این غلام حلقه به گوش، آن‌سوتر از تمایلات شخص شما، حاجت‌هایی را برای خود رصد می‌کرده است. امروز جناب شما به آنچنان فرسایشی از آن شجاعت دلخواه ما دچار شده‌اید که باید ناگزیر و دل‌چرکین، جنازه این رئیس‌جمهور دغلكار را تا پایان دوره‌اش به دوش بکشید؛ چرا؟ چون او با زیرکی به اختفای اسرار شما دست برده و اسناد غیرقابل انکاری از خطاکاری «برادران قاچاقچی» و دوستان و حامیان شما را از وزارت اطلاعات بیرون کشیده است. دست اگر به ترکیب او بزنید، او - که به هیچ تعادلی متعادل نیست - ای بسا به ترکیب اطرافیان شما دست بزند و با فشار یک دکمه، همه اسرار مگوی حامیان شما را روی میز شعبده‌اش بریزد.

رهبر گرامی،

۹- من این روزها سخت دلتنگ آن شجاعت کم‌نظیر شمایم. شجاعتی که به جولان آید و همه ملاحظات نفرت‌انگیز و رعایت‌های بی‌دلیل و نامبارک را پس بزند و زلال‌جویی کند. شجاعتی که بگوید: مرا از چه می‌ترسانید؟ از افشای دزدی‌های هوادارانم؟ این شما و این هواداران من. رئیس مجلس اگر دزدی کرده، نوری‌زاد اگر از دیوار مردم بالا رفته، در یک محکمه عدل، بگیری و به چارمیخشان بکشید. فرزندان من آیا کج رفته‌اند؟ فلان آیت‌الله که حامی من است، اموال مردم را بالا کشیده؟ به دستور من آیا میلیارد میلیارد به افغانستان و حزب‌الله لبنان و فلسطین پول سرازیر شده؟ پاسداران حامی من از نردبان خصلت‌های نادرست بالا رفته‌اند و در آسمان غارت اموال مردم خانه کرده‌اند؟ این من و این اطرافیان من و این محکمه عدل شما. و باز بفرمایید: از آن سوی، اما به دزدی‌های شخص رئیس‌جمهور و معاون اولش و هزار حامی زیرک او نیز رسیدگی کنید. و به جنازه و لشی که احمدی‌نژاد از ایران و ایرانی بر ساخته است، نیک بنگرید و مقصران این بختک شوم را شناسایی کنید. آینه ما آیا لیاقت زیارت این شجاعت شریف شما را خواهد داشت؟

۱۰- شما برای یک‌دست شدن مجلس و دولت و دستگاه قضائی بسیار زحمت کشیدید. و گاه از جایگاه رهبری خود به زیر رفتید و هم‌تراز رئیس یک صنف سیاسی به جانبداری از این، و ایجاد تنگنا برای آن پرداختید. آنچنان دست رئیس‌جمهور مطلوب خود را در چنگ‌اندازی به زیر و بالای قانون و منافع ملی واگشودید که امروز چه بخواهید و چه نخواهید، مسؤول هرزروی‌های تریلیاردی وی و اطرافیان وی هستید. امروز دیگر هیچ تشکیلات سیاسی مغایری در رأس یا در حاشیه امور نیست تا بشود آوار این دزدی‌ها و کج‌روی‌ها را بر سر او فرو ریخت. قبول می‌فرمایید که شخص شما در افراختن این سقف سست، سهیم بوده‌اید. این آینه برادری ماست که تصویر این روزهای کهنسالی شما را نشان تاریخ می‌دهد. آینه‌ای که می‌گوید: مصادره خیزش مردمان عرب به نفع خود به اسم بیداری اسلامی، و این که آنان از ما الگو گرفته‌اند و خیال دارند همچو ما شوند، و به رسمیت شناختن جنبش وال استریت از یک سوی و سرکوب جنبش ایرانیان از دگر سوی، آری این گریزها نیز نمی‌تواند ما را از سرنوشتی که برای بلعیدن ما خیز برداشته، برهاند.

رهبر گرامی،

۱۱- ما هنرمند صاحب‌نامی همچون آقای جعفر پناهی را با احکامی خنده‌دار به قدر یک عمر از کار بی‌کار و ممنوع‌الخروج کرده‌ایم. جعفر پناهی در تلخ‌ترین وجه، در آثار اجتماعی‌اش از ما انتقاد می‌کرد و به زشتی‌های جاری جامعه می‌پرداخت. یک نظام پویا، دست یک هنرمند منتقد را می‌بوسد که حواس همه را به نقاط ضعف جامعه معطوف می‌کند؛ نه آنکه او را به خاطر این که به ما گفته «لباس‌تان لجنی است، پاکش کنید»، به



چارمیخش بکشیم. ما به اسم این که نباید آبروی متهمین را پیش از اثبات جرم بُرد، هنوز که هنوز است هیچ اسمی و نشانه‌ای از اختلاسگران و دزدان و همکاران آن رقم بهتانگیز سه هزار میلیارد تومانی منتشر نکرده‌ایم، اما بلافاصله اسم چند مستندساز را بدون آنکه محکمه‌ای برای رسیدگی به اتهام آنان ترتیب داده باشیم، با جاسوسی و عاملیت بیگانگان در می‌آمیزیم و بلافاصله نیز در روزنامه کیهان‌مان نیز منتشرش می‌کنیم. خلاصه کنم. کارهای خنده‌دار ما از آن روی که به اسم اسلام صورت می‌پذیرد، بساط خنده مردمان جهان را فراهم آورده است. و یا اخیراً دوستان سپاهی، در یک یورش ناگهانی، فیلم‌ها و ابزار کار خود مرا که در روستای زادگاهم برای آگاهی شخص شما - آری برای آگاهی شخص شما - مشغول ضبط خاطرات داخل زندان بودم برمی‌دارند و می‌برند.

۱۲- به خاطر شریفتان هست در نامه محرمانه‌ای که از داخل زندان برای جناب شما نوشتم، به چه نکاتی متذکر شدم؟ همان نامه‌ای که ظاهراً حضرت‌عالی بعد از مطالعه آن - بدون آنکه من تقاضای عفوی کرده باشم - دستور فرمودید تا مرا آزاد کنند؟ در آن نامه سراسر خیرخواهانه، من برای شما نوشته بودم: پادشاهان و حاکمان در گذشته‌های دور، یا خود با لباس مبدل به میان مردم می‌رفتند و ارکان حکومت خود را واری می‌کردند، یا فرزندان و امنای خود را به این منظور به هر کجا گسیل می‌فرمودند. و نوشته بودم: من نمی‌گویم جناب شما با لباس مبدل به زندان اوین یا به زندان‌های دیگر سر بزنید. و یا یکی از فرزندان خود را (مثلاً آقا میثم را) به طور ناشناس و در هیأت یکی از آحاد مردم معترض به زندان اندازید، بلکه این من - محمد نوری‌زاد - امین شما. من از داخل زندان اوین برای شما خبر می‌رسانم که هیولاهایی در قامت سربازان گمنام امام زمان با متهمین سیاسی چه می‌کنند. و باز برای شما نوشتم که همین بازجویان امام زمانی، خود مرا زده‌اند و به ناموسم فحش‌های رکیک داده‌اند. و قاضیان مرعوب دستگاه قضا در خنده‌دارترین احکام سه دقیقه‌ای و ده دقیقه‌ای برایم پرونده‌سازی کرده‌اند و افزون بر سه سال و نیم قبلی، برایم دو سال دیگر زندان بریده‌اند. به آینه صادقانه من آیا می‌نگرید؟

۱۳- از زندان که بیرون آمدم، از همان بدو آزادی، در این فکر بودم که با چه تمهیدی به آن وعده مطروحه وفا کنم و همچون فرزندی امین، شما را در جریان فجایع داخل زندان بگذارم. طی دو ماه، فیلمنامه‌ای نوشتم با نام «محرمانه برای رهبرم». و چهار ماه در سکوت و تنهایی، خودم، و تنها خودم، جلوی دوربین خودم قرار گرفتم و بدون ذره‌ای اغراق، فضای تنگ سلول‌های انفرادی و بازجویی‌های خشن را برای شما بازسازی کردم و هر آنچه را که بر خودم رفته بود، ثبت و ضبط کردم. در این چهار ماه، نه عکس و خبری از این فیلم منتشر کردم و نه مطلب تازه‌ای نوشتم و نه به حساسیت‌های داغ و دزدی‌های بُهتانگیز اطرافیان رئیس‌جمهور داخل شدم. چرا که نیک می‌دانستم اگر این فیلم به سرانجام برسد و شما آن را ملاحظه فرمایید، مثل فیلم‌های محرمانه‌ای که سابقاً برای جناب شما می‌ساختم و می‌فرستادم، بلافاصله برای برچیدن برج‌های بلند بی‌عدالتی دستور خواهید فرمود. درست مثل داستان کهریزک که به محض آگاهی از قضایای فجیع آن، به برچیدنش دستور فرمودید.

۱۴- چندی پیش، در ظهر روز پنجشنبه هفتم مهرماه، هجده مأمور اطلاعاتی سپاه، بی آنکه نگران اسکله‌های قاچاق همکاران سپاهی خود باشند، و بدون این که از پیمان‌های میلیاردی بدون مناقصه قرارگاه خاتم‌الانبیا روی ترش کنند، و بی آنکه از دزدان صاحب‌نام شاغل در دولت و اختلاس‌های تریلیاردی دولت خدمتگزار سراغی گرفته باشند، همزمان به انزوای هنری من در روستای زادگاهم و در تهران به خانه‌ام وارد شدند و وسایل کار و امکانات حرفه‌ای و تصاویر ضبط‌شده مرا بار کردند و بردند. انگار غنیمتی از یک حرامی سر گردنه گرفته باشند. آنان اما مرا به قدر خود، خام و ناپخته انگاشتند و ندانستند آنچه از من ربوده‌اند، تمامی فیلم‌های گرفته‌شده نیست و من نسخه بسیار کاملی از آن را با خود دارم. و این که اگر یک‌صد بار دیگر راه مرا سد کنند، باز من دست به کار می‌شوم و کار بایسته خود را سامان می‌دهم. چه از داخل زندان و چه از بیرون آن.

۱۵- خنده‌دار آیا نیست آنجا که من برای شما نامه سرگشاده می‌نویسم، به زندانم در می‌اندازند که چرا آبروداری نکردی و به انتشار آشکار نوشته‌هایت دست بردی و محرمانه نوشتی! اکنون نیز که فیلم محرمانه‌ای برای شما می‌ساختم، اموال مرا می‌برند و برایم پرونده جدیدی می‌گشایند که چرا محرمانه دست به کار شدی؟ گرچه من این روزها در تنگنایم، اما ترتیبی داده‌ام فیلم مورد اشاره برای شخص شما آماده و ارسال گردد. این عهدی است انسانی و ایمانی که مرا برای افشای فاجعه‌هایی که در پستوهای پنهان امنیتی و قضائی کشورمان دست به دست می‌شود، بی‌قرار می‌سازد. در قدم بعدی، فیلمنامه این اثر، خود به خود روی سایت شخصی‌ام قرار می‌گیرد تا همگان به نیت من و وظیفه شما آگاهی یابند. چرا که صراحت آینه من باید با کهنسالی شما همنشین شود. با من آیا موافق نیستید؟

۱۶- من هنوز دل‌تنگ شجاعت کم‌نظیر شمایم. که با یک نفس روح‌اللهی، همه بافته‌های فرعون‌های اطرافیان و منتسبین به خود را از صحنه برانید و انصاف و عدل را به این سرزمین فلک‌زده بازآوردید. از باب نمونه، بارها گفته‌ام و نوشته‌ام که انتخاب آقای شیخ صادق لاریجانی برای ریاست قوه قضائیه، از آن روی اشتباه بود که نام شما را در تاریخ خسارت‌های اسلامی این سرزمین ثبت کرد. این که آیندگان بدانند یک زمانی، رهبر جمهوری



اسلامی ایران، فردی را بدون آنکه تجربه قضائی داشته باشد، صرفاً به دلیل حرف‌شنوی و قرابت فکری‌اش با وی، بر این مسند حساس و حیاتی گمارد و اعتنایی نیز به خسارت‌های برخاسته از این انتخاب نادرست نکرد.

۱۷- دو سه ماه پیش، بیست و پنج پرسش شرعی و سیاسی- اجتماعی خود را برای بیست و یک مرجع و عالم و مجتهد صاحب‌نام کشورمان ارسال نمودم تا بدان‌ها پاسخ گویند. به جز یکی، هیچ‌یک به پرسش‌های من پاسخ نگفت. ترسی که مراجع و علمای ما بدان دچار شده‌اند، از جنس همان ترسی است که بسیاری از بزرگان ما را در خود خمیر کرده است. فضای تلخ امنیتی‌ای که متأسفانه تحت مدیریت ما و شما به جان جامعه درآفاده، مدیر و استاد و دانشجو و روحانی و مرجع و باسواد و بی‌سواد نمی‌شناسد. همه را از هم ترسانده است. حتا نمایندگان مجلس را، که جلیقه‌ای از خفت ترس به تن کرده‌اند، و مثل آدم‌های مگ، ذیلان‌ه داستان حق مردم را و سوگند صیانت از حق مردم را دم دهانه کوزه نمایندگی خود نجوا می‌کنند و ذلیلانه‌تر، سخن از فتنه و دخالت بیگانگان در فجایع جاری جامعه می‌گویند. کدام بیگانه به قدر خود ما تن رنجور این نظام فلک‌زده را به زیر چرخ برده، و همزمان جیش را خالی کرده است؟ از آینه شفاف من ناامید نشوید. این آینه، برای رؤیت جمال دلنشین شما، پایکوبی می‌کند.

رهبر گرامی ما،

۱۸- در شهری دور، به دیدار جمعی از علمای روحانی رفتم. پیش از آنکه گفتگویی در بگیرد، دیدم به اشاره عالمی هفتاد ساله، یک سینی به گردش درآمد و همه حاضران، طبق یک عادت جاری، تلفن‌های همراه خود را در آن سینی نهادند و سینی را به جایی دور بردند. من آن روز در آن محفل متزلزل، طعمی از کهنسالی شما را به کام افشاندم. به آینه‌ای که پیش روی مبارکتان قرار داده‌ام نیک آیا می‌نگرید؟ می‌بینید پایه‌های تخت رهبری شما بر چه اوضاع اسفباری چفت بسته است؟

۱۹- یک روز در همین نزدیکی‌ها، هفت پرسش صریح خود را برای جناب سید محمد خاتمی فرستادم تا بدان‌ها پاسخ بگوید. پاسخ نگفت. شخصاً به دیدار ایشان رفتم. وی در همان ابتدای سخن، قاطعانه گفت: «آقای نوری‌زاد، من به سؤال‌های شما جواب نمی‌دهم». از او رنجیدم، اما در دل به وی حق دادم. چرا که هر یک از ما ظرفیتی برای شنودن فحش‌های رکیک مخالفان خود داریم. من آن روز باور کردم که ظرف صبوری آقای خاتمی از فحش‌های امثال آقای حسین شریعتمداری لبریز است و وی تحمل هجمه‌های تازه‌تری را ندارد. در عین حال که خود آقای خاتمی قبول داشت پرسش‌های توفانی‌تری در میان مردم دهان به دهان می‌شود و بی‌پاسخ نهادن آنها چاره پر کردن گودال عمیق نفرت مردمان نیست. من آن پرسش‌های هفت‌گانه را به زودی منتشر خواهم کرد تا هم شجاعت آقای خاتمی برای ما و شما بازتعریف شود و همه بدانند ترس از سایه مأموران اطلاعاتی چه به روز بزرگان ما آورده است.

۲۰- ما شما را شجاع می‌خواهیم. بسیار شجاع. چه کنیم، این شجاع‌خواهی ما، همان است که از روحیه جناب شما فهم کرده‌ایم. آینه من نیز بی‌تاب نمایش شجاعت شورانگیز حضرت شماست. شما اما نه که برای خود در میان دایره سپاهیان، وسعت امنی پدید آورده‌اید، از خواست‌های بطئی ما مردمان فاصله گرفته‌اید. این روزها پاسداران پاک و انسان و شریف و مردمی ما یا رخ در نقاب آسمان خدا کشیده‌اند، یا به حاشیه رانده شده‌اند، یا منزوی‌اند، و یا در حال فرسودن و دق کردن. از آن سوی اما پاسدارانی که کامشان به چرب و شیرین قاچاق هزار جور کالا و دلارهای نفتی و غیرنفتی آلوده است، بله، این پاسداران، بر چهارستون زیر و بالای مسندها و منصب‌های سرزمین ما قفل بسته‌اند و همینان باقی عمر شما را با شما به معامله نشسته‌اند. اینان امروز به ظاهر مطیع اوامر شمایند و از شما حرف‌شنوی دارند، اما زبانم لال، همین که یک روز سر بر زمین سرد بگذارید، فردای آن روز، همین پاسداران سیری‌ناپذیر، پوست از تن ایران و ایرانی می‌درند. از باب امتحان هم که شده، در خفا از این پاسداران نفتی و قاچاقچی بخواهید که دست از عادت مستمر بالا کشیدن اموال مردم بردارند؛ فکر می‌کنید آیا به سخن شما اعتنایی بکنند؟ هرگز! آری هرگز! مباد ای نور چشم به این دل ببینید که اگر سردار و شهردار دیگری جای احمدی‌نژاد را بگیرد، نگرانی‌های امروزین شما به شادمانی و آرامش بدل خواهد شد! اینان از آن روی که آسمان‌خراش قدرت خود را بر خون بی‌گناهان و آسیب‌های دلخراشی که بر مردم وارد آمده نهاده‌اند، با هر جرعه آبی که سر بکشند، خون خواهند نوشید. و هرگز نیز با به رخ کشیدن احداث چند پل و چند پارک و چند بنای عام‌المنفعه، نمی‌توانند بر داغ و سوز مردم ما سرپوش بگذارند و به خیال خام خود، سر به هزارتوی معاملات نظامی‌گری خود فرو برند.

۲۱- دیداری داشتم با یکی از بزرگان صاحب‌نام نظام. در آن دیدار، وقتی ترس را دیدم که همچون تن‌پوشی بر تن این بزرگوار، قالب بسته است و الفاظ بریده‌بریده، نای جاری شدن از زبان وی را ندارند، به وی گفتم: چرا ما نباید ذره‌ای از شجاعت اجداد شما را در شما ببینیم؟ ای رهبر گرامی، طریق ترساندن مردم و برجستگان جامعه اگر می‌توانست چاره‌سازی کند، شوروی سابق هنوز برقرار بود. آنجا که ابرقدرتی چون شوروی، وقتی در



کانونی از ترسندگی مردم خود خانه می‌کند و بعد از هفتاد سال، مثل شمعی فرو می‌کشد و در خود فرو می‌میرد، چرا ما بسیار سریع‌تر از او فرو نپاشیم و فرو نمی‌ریم؟

رهبر گرامی ما،

دوست دارم با همان شجاعت کم‌نظیری که این روزها کم‌تر از درد و داغ ما سراغ می‌گیرد، فرمان صادر کنید بانیان و علت‌های انشقاق مردمان از میان برچیده شوند. انتخابات مجلس در پیش است. ما که نمی‌خواهیم بعد از سی و سه سالی که شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» سر داده‌ایم، هم استقلال را و هم آزادی را و هم جمهوری اسلامی را در خاک ببینیم. هیچ آیا از خود پرسیده‌اید با ریسمانی که چین و روسیه به گردن ما بسته‌اند، کدام استقلال؟! و با سانسور و زندان و ترسی که به جان جامعه درانداخته‌ایم، کدام آزادی؟! و با نکبتی که از معارف دینی افراشته‌ایم، کدام اسلام؟! ما و شما را چاره‌ای نیست مگر این که مردم خود را به بازی بگیریم و بدان‌ها بدهیم. و این که در گام نخست، پاسداران فربه از مال حرام را به جایگاه واقعی خود که پادگان‌ها و مواقف نگاهبانی است، باز فرستیم. زندانیان سیاسی را و رقبای سیاسی خود را آزاد کنیم و از انتقاد نهراسیم و آن‌سوتر از خود و خویشان خود، برای دیگران نیز حق حیات قائل شویم.

آینه زلال ما، سخت مشتاق رؤیت جمال مبارک شماست. آنجا که در آن جمال نورانی، خیرها و خوبی‌ها بی‌تابانه برای انتشار پای می‌کوبند.

والسلام

همراه و دوستدار شما: محمد نوری‌زاد

بیست و پنجم مهرماه سال نود

*** منع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

<http://nurizad.info/?p=10038>



نامه سرگشاده نوشابه امیری به خامنه‌ای، ۱ آبان ۱۳۹۰

«آقای خامنه‌ای! به ساعت نگاه کنید!»

یکی در چاه و دیگری در تونل. صدام حسین و معمرالقذافی. آنان اولین دیکتاتورهای قرن نیستند که قربانی خشم مردمان می‌شوند، اما آنها آخرین‌هایی هستند که پایان کار را پیش روی چشم باقی دیکتاتورها در جهان می‌گذارند؛ شاید که برایشان آینه عبرت باشد.

آخرین تصاویر صدام و قذافی، در خفت و خواری، در خون و خشم، هراسناک بود؛ دهشتناک و نشانگر اینکه نفرت می‌تواند آدمی را به کجا برساند. جایی که شاید در عصر بربریت، درکش آسان بوده اما در قرن بیست و یکم، در عهدی که بر تارکش نوشته‌اند حقوق بشر، آدم را از «آدم» می‌هراساند. آدم عاصی، آدم خسته، آدم بی‌چاره، آدم خشمگین. و چه غافلند آنان که در برج‌های عاج خویش نشسته و قدرت این نفرت را در نمی‌یابند؛ آنان که زمینه‌ساز بروز این نفرت می‌شوند و چنان اندازه خشونت را در جامعه بالا می‌برند که دیگر، حدی بر آن متصور نمی‌توان بود.

با این تصاویر به روزهای اول استقرار جمهوری اسلامی برگشتم؛ روزهایی که روزنامه‌های ایران، هر روز عکس اولشان ردیف جنازه‌ها بود. عکس‌ها را که می‌دیدم، سر زیر لحاف می‌کردم و زار می‌زدم. نه آنکه با قربانیان همدلی داشته باشم بل از آن رو که آن همه شقاوت و سنگدلی، راه نفسم را می‌بست. آن روزها اما مردمان، همانند هم اینان که امروز با صدام و قذافی چنین می‌کنند، مملو از نفرت و «شور» انقلابی بودند و همراه با «موج»؛ دست‌شان اگر به رئیس ساواک نمی‌رسید، گروهبان مفلوک ژاندارمری روستای‌شان بود که به عنوان نماد رژیم بر دار کشند، خانه کارمندان ساواک را در اینجا و آنجا، آتش زنند و همراه با «بانوی انتقام»، تر و خشک با هم بسوزانند. موج خانمان‌براندازی که میهن ما را با خود برد؛ که خشونت و انتقام، زهری است که همان زمان که به جان دشمن می‌ریزد، جان ما را نیز مسموم می‌کند. ما کشتیم و کشته شدیم؛ خشونت ورزیدیم و خشن شدیم. مهر را کشتیم و با خویش نامهربان شدیم.

حالا بعد از سی سال دوباره به همان نقطه باز گشته‌ایم؛ و این بار با شدت بیش‌تر. امروز در ایران ما، در هر نقطه شهر، می‌توان مادری یافت که فرزندی در زندان دارد، کشته‌ای دارد، شکنجه شده‌ای دارد، زخمی دارد.

امروز در هر نقطه ایران، می‌توان مردی را یافت که در بطن زندگی میلیارد‌های یک شبه به قدرت و دوران رسیده، از تأمین نان فرزندش، عاجز است و خشم چنان بر او غلبه کرده که نوزادش به دیوار می‌کوبد.

امروز در هر کوچه و خیابان می‌توان جوان تحقیرشده‌ای یافت که اوباشی از جنس حاکمان، تحقیرش کرده، امان‌اش بریده و دل نازکش به نفرت آغشته‌اند.

امروز در...

و همه اینها بگفتم تا آقای خامنه‌ای را خطاب دهم که:

آقای رهبر فرزانه!

باور کنید نفرت تلنبارشده در ایران امروز، کم از نفرت مردم لیبی ندارد. خشونتی که حکومت اسلامی در این سال‌ها بر جامعه روا داشته هزاران برابر بیش از خشونت دوران رژیم گذشته است. جامعه در دروغ و فساد و نفرت غوطه‌ور است. مردمان خواب بر دار کردن شما و مردان حکومت‌تان را می‌بینند. شمایی که زبان‌های نرم به بند کشیده‌اید؛ کلام‌های مصلحانه در گلوها خفه کرده‌اید؛ بر دلسوزان میهن حصر روا داشته‌اید و...

آقای خامنه‌ای!

شما رابطه مردان کلام را با جامعه پرخشم بریده‌اید، با این خیال که آنان نگویند و مردمان نشنوند؛ اما یادتان باشد روی دیگر این سکه این است که خود را، بی سپر، در برابر «کینه» تنها گذاشته‌اید. تنها در برابر «خشونت». در برابر همان چاقویی که در فیلم‌ها مردی بی‌نام به ماتحت قذافی فرو می‌کند....



آقا!

عقربه‌های ساعت را نگاه کنید. زمان زیادی نمانده. هنوز می‌توانید تن به خواست مردم دهید. اسیران شان را آزاد کنید، راه انتخابات آزاد هموار کنید، جامعه را به روی «کلام» بگشایید، گزمه‌های خود از خیابان ببرید، به این دور باطل نفرت خاتمه دهید... والا... خدای‌تان به دادتان رسد؛ همان خدایی که به نام او بر پهنه میهن ما نفرت و خشونت کاشته‌اید و می‌کارید.

آقای خامنه‌ای!

فرض کنید هر که مخالفتی کرد به داغ و درفش‌اش حواله دادید، زبان سخنوران بریدید، قلم نویسندگان شکستید،... با نفرت مادران چه می‌کنید؟ با مردان تحقیرشده‌ای که امروز نوزادان خویش بر دیوار می‌کوبند تا صدای شرماگین فقر خویش نشنوند، جوانانی که تحقیر فراموش‌نشده‌ی کهریزک‌ها را با خود به این سو و آن سو می‌برند، مؤمنینی که در خلوت، از آیین شما تبری می‌جویند... با اینان چه می‌کنید؟

آقای رهبر!

لحظه‌ای چشمان خود ببندید. پیرامون خویش نه محافظی ببینید، نه برجی که پرنده و چرنده را به آن راهی نیست. خود را میان حادثه ببینید و به یاد بیاورید که پس از دوم خرداد، پس از هجده تیر، فردای روزی که مردم در خیابان‌ها می‌گفتند «مجتبی بمیری، سلطنت و نبینی»... چگونه اشک‌تان درآمد. در آن دوران زمان داشتید تا به خود آیین و باز در قامت رهبر مقتدر ظاهر شوید. کار اما به روز خشم که افتد، کسی برای شما زمانی در نظر نخواهد گرفت. آن روز هولناک است. تصاویر صدام و قذافی را در خلوت خود ببینید. یادتان باشد شاه، در مقایسه با دوران شما، باد نکاشته بود اما توفان درو کرد، شما که از آغاز توفان کاشته‌اید، چه درو خواهید کرد؟

و آخر، سخنی با خودمان. ما مردمان که سختی این دوران، جان به لب‌مان رسانده، با این خشم اگر رویم، نفرت را باز تولید کرده‌ایم، خشونت را به قانون جامعه بدل کرده‌ایم. از خشم، آزادی نمی‌روید. نفرت، زهدان مهر نیست. خونی که با خون شسته شود، خون است باز.

*** منع ***

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/article/-625a94ac9f.html>

**نامه سرگشاده شماره سه جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۱۰ آبان ۱۳۹۰****«صد نامه نا آزادی!»**

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای
با عرض سلام و تقدیم احترامات فائقه

همان‌طور که مستحضر هستید در تاریخ ۲۳ اکتبر ۲۰۱۱ هزاران تن از مردم لیبی در مراسم جشن آزادی این کشور در شهر بنغازی گرد هم آمدند و در این مراسم مصطفی عبدالجلیل رئیس شورای ملی انتقالی لیبی پس از هشت ماه جنگ داخلی و یک روز پس از کشته شدن سرهنگ معمر قذافی، آزادی کامل کشور لیبی را از بیش از چهار دهه سیطره دیکتاتوری قذافی اعلام کرد.

این مراسم توسط عبدالرحمان الکبسی یکی از اعضای شورای ملی انتقالی لیبی که تصدی وزارت خانه تازه تأسیس شهدا و مجروحین را نیز به عهده دارد با این جمله آغاز شد: «ما به تمام دنیا اعلام می‌کنیم که کشور عزیزمان را آزاد کردیم» و در ادامه خطاب به معمر قذافی گفت: «ای فرعون زمان تو به زباله‌دان تاریخ افتادی!»

خدمت شما به عنوان رهبر جمهوری اسلامی ایران و تمام مردم دلیر و شجاع لیبی، آزادی این کشور از چهل سال اسارت و ظلم را تبریک عرض می‌کنیم و به یمن این پیروزی عظیم و تاریخ ساز، پیرو نامه شماره دو که به خدمت شما تقدیم کردیم همچنان از شخص شما انتظار داریم در جهت تحقق حداقل خواسته‌های انسانی و اجتماعی جامعه بزرگ بهائی در ایران تلاش نمائید.

برای شما و تمام کسانی که در جهت اشاعه صلح و گسترش وحدت عالم انسانی و ترک تمام تعصبات مذهبی، از هیچ سعی و کوششی دریغ نمی‌نمائید از درگاه ایزد یکتا که خدمتگزاری درگاهش بالاترین افتخار است آرزوی سلامتی و توفیق روزافزون خواستاریم.

۱- آزادی بی قید و شرط تمام زندانیان بهائی در اسرع وقت؛

۲- پرداخت غرامت برابر قانون به خانواده‌های بهائی؛

۳- پذیرش بی قید و شرط بهائیان واجد شرایط ادامه تحصیل در تمام دانشگاه‌های کشور؛

۴- مهیا کردن شرایط اجتماعی عادلانه برای جامعه بهائی (استخدام دولتی، بازنشستگی، امنیت شغلی، استفاده از رسانه‌های عمومی،...)

۵- مجوز احداث و ساخت مشرق الاذکار در شهر تهران توسط جامعه بهائی؛

۶- پرداخت غرامت و مجوز بازسازی کامل تمام اماکن مقدس بهائی که بعد از انقلاب تخریب شدند؛

۷- مجوز تشکیل مجدد محفل رسمی روحانی ملی ایران برای رسیدگی به امور اداری جامعه بهائی.

*** منبع ***

وبلاگ «بهایی آزادی»

**نامه علی مطهری به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۹۰****توضیح**

عباس خسروی فارسانی

تاریخ دقیق نگارش این نامه، مشخص نیست؛ اما متن نامه در جلسه بررسی استعفای آقای علی مطهری در اعتراض به عدم بررسی طرح سؤال از رئیس‌جمهور در مجلس هشتم، در تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۹۰، ضمن متن استعفا، توسط وی قرائت گردید؛ که البته استعفای او در مجلس رأی نیاورد. او نامه خود به آقای خامنه‌ای را با این سخن آغاز کرد:

«در تاریخ ۹۰/۴/۵ یعنی چهار ماه پیش، این سؤال با صد امضا تحویل هیأت رئیسه شد و بقیه ماجرا همان است که می‌دانید. در این میان، نامه‌ای نیز برای مقام معظم رهبری ارسال نمودم که متن آن از این قرار است»:

محضر مبارک رهبر گرانقدر انقلاب اسلامی
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دامت برکاته
با اهدا سلام و آرزوی سلامتی و توفیق الاهی،

در خصوص نامه سؤال از رئیس‌جمهور محترم که به امضای یکصد تن از نمایندگان مجلس رسیده است، به استحضار می‌رساند که قصد و نیت همه امضاکنندگان، قرار دادن دولت در ریل قانون و تقویت نظام جمهوری اسلامی است. ظن قوی دارم که این اقدام، موجب تفاهم بیش‌تر دولت و مجلس خواهد شد. سؤال به کمیسیون مربوط می‌رود، نماینده رئیس‌جمهور در حضور نماینده سؤال‌کنندگان توضیحات لازم را می‌دهد، اگر همچنان ۷۲ تن از امضاکنندگان قانع نشده باشند، سؤال به صحن علنی می‌آید. در آنجا سؤال‌کنندگان یک ربع و رئیس‌جمهور یک ساعت فرصت دارند که صحبت کنند. در پایان هم بحث رأی‌گیری برای قانع شدن یا نشدن مجلس در کار نیست، بنا بر این، آسیبی به دولت وارد نمی‌آید. شاید مهم‌ترین اثر این کار، این باشد که رئیس‌جمهور، دیگر به آسانی نمی‌تواند بگوید فلان قانون را قبول ندارم و اجرا نمی‌کنم، زیرا می‌فهمد که به زودی باید در محضر مجلس حاضر شود و توضیح بدهد. این کار را به صلاح کشور و برای آینده نظام جمهوری اسلامی مفید می‌دانیم. اگر رئیس‌جمهور فرد دیگری بود نیز اینجانب به همین ترتیب عمل می‌کردم. ما نیز مانند حضرت‌تعالی معتقدیم که دولت دوره چهارساله خود را به پایان برساند اما در مسیر ریل‌گذاری شده توسط مجلس و این سؤال را در همین راستا تفسیر می‌کنیم. برداشت شخصی من این است که حضرت‌تعالی، اگر این کار به صورت منطقی و اخلاقی و به دور از جنجال صورت گیرد، مخالفتی ندارید. شورای داوری اصولگرایان، مرکب از آقایان حجج اسلام رهبر، ابراهیمی، مصباحی‌مقدم، آقانه‌رانی و سبحانی‌نیا در جلسه‌ای که برای بررسی این موضوع برگزار کردند، موافقت خود را با طرح سؤال با اکثریت آراء اعلام نمودند. بنا بر این، این سؤال با حمایت روحانیون مجلس و صد نماینده امضاکننده مطرح شده است. نمایندگان هم که امضا نکرده‌اند، اکثرشان موافق طرح سؤال‌اند ولی ملاحظاتی دارند. بسیاری از آنها نیز به این دلیل امضا نکردند که می‌گفتند کار از سؤال گذشته و باید استیضاح کرد و عدم کفایت سیاسی را مطرح نمود که ما با این تندروی‌ها به شدت مخالفیم. درخواست اینجانب از حضرت‌تعالی این است که دست ما را در به انجام رساندن این کار باز بگذارید و قطعاً ما کار را به‌گونه‌ای هدایت خواهیم کرد که به نفع دولت و مجلس و به طور کلی، نظام جمهوری اسلامی تمام شود و مردم دنیا دریابند که دموکراسی واقعی در جمهوری اسلامی ایران است.

قبلاً از حُسن تدبیر حضرت‌تعالی سپاسگزارم.

بدیهی است که چنانچه اعلام مخالفت فرمایید مطیع امر خواهیم بود. در صورت لزوم خدمت خواهیم رسید.



*** منع ***

روزنامه «شرق»، ۱۲ آبان ۱۳۹۰، صفحه ۳



دهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۷ آبان ۱۳۹۰

«دزدان اطلاعات و دزدان سپاه»

احمدی‌نژاد تاریخ مصرف داشت؛ این را خودش خوب می‌دانست؛ او می‌دانست که ما او را برکشیده‌ایم تا با اعتنا به روان نامتعادلیش، بر تابوت اصلاح‌طلبان میخ بکوبد. او باید از این مأموریت تکرارنشده، بار می‌بست و گودال شخصیت متزلزلش را با کیسه‌های بی‌زبان پول مردم پر می‌کرد. کیسه‌هایی که می‌توانست به قدر قدرتی او منجر شود

اسناد به غارت رفته از وزارت اطلاعات، گردن احمدی‌نژاد را در بزنگاه مرگ، از زیر تیغه گیوتین ما به در بُرد و بازی باخته را به نفع او رقم زد. اکنون، برگ‌های برنده در دست اوست. او علیه هر کسی که شما از او اسم ببرید، سند دارد. از رئیس مجلس و خاندان او گرفته تا جنابان رضایی و قالیباف و یک به یک نمایندگان آلوده مجلس و آیت‌الله‌های صاحب‌نام و آقا‌زادگان خوش‌بر و روی و سرشناس

سپاه نیز از این نکبت مستمر دور نماند و به آغوش هرزگی‌های سیاسی و اقتصادی و امنیتی فرو شد و آن‌همه اعتبار و سابقه و ارزش‌های نورانی‌اش را تباه ساخت، و با همه امیدهایی که برانگیخته بود، در زیر بغل دزدان صاحب‌شگرد جا گرفت و به فهرست دزدان و دزدیده‌شدگان تاریخ سرزمین ما پیوست

دستگاه‌های اطلاعاتی و سپاهی ما که باید در هر تحرک و تصمیم و بیانیه‌شان، روح ظریف و حساس و شایستگی‌ها و بایستگی‌های شیعی و انسانی‌شان متجلی باشد، به آن‌چنان تناقضی از عهد اولیه خویش درافتاده‌اند که دست هفتاد دستگاه پلید و کافر و خدانشناس را از پشت بسته‌اند

لاشخورهای اطلاعات، در غیاب خانواده، آری در غیاب خانواده، آری در غیاب خانواده، به خانه متهم سیاسی داخل می‌شوند و هر آنچه را که سیرشان کند، برمی‌دارند و می‌برند و هیچ رد و نشانه‌ای نیز به‌جز اموال ربوده‌شده، و البته میکروفن‌های سوزنی‌شوند، از خود به‌جای نمی‌گذارند

ما نیز مثل عراق و لیبی از جهل و از نفت سرشاریم و زمستان‌های سرد این روزها طمع گردنکشان بین‌المللی را برانگیخته است. هزینه‌ای می‌کنند و چند تا بمب و راکت می‌اندازند و با جابه‌جا کردن آدم‌ها، دست روی چاه‌های نفت ما می‌گذارند. کاسبی از این بالاتر؟ همان کاری که با عراق کردند. و همان کاری که با لیبی می‌کنند

مباد شعارهای پوک این جماعت در جناب شما شوری پدید آورد و ما و شما را برای برای برون‌رفت از اوضاع در هم بیچ داخلی، دست به دامان جنگی کند که دود پایانش از همین اکنون در چشم ماست!

فریب این فریبگان فرومایه را نخوریم. نقاب اینان را اگر پس بزنیم می‌توانیم به چهره واقعی‌شان راه یابیم: چهره دزدان اموال مردم و قاچاقچیان کارکشته. با ریسمان اینان اگر به چاه جنگ داخل شویم، در نیمه راه، ما و شما را وا می‌نهند و با پول‌های بالاکشیده به هر کجا گریز می‌کنند. اینان کجا و همت‌ها و باکری‌ها و خوبان سپاه کجا؟ چربی مال حرام از اینان، حرامیانی برآورده که حاضرند برای منافع شخصی‌شان به هر رفتار غیرانسانی دست بزنند



بایید و به جای تکیه به سلاح و پول و پاسداران فرجه از مال حرام، به خدا و به مردم تکیه کنید

به نام خدایی که دزدان را دوست ندارد

دزدان اطلاعات و دزدان سپاه

سلام به رهبر گرامی ما حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

من با اجازه حضرت‌تعالی تا روز انتخابات - اسفند ماه آتی - هفته‌ای یک نامه برای شما خواهم نوشت. گرچه خود می‌دانم این نامه‌ها آنجا بها دارند که توسط حضرت شما مورد اعتنا قرار گیرند. نیز این را می‌دانم که بهای واقعی این نامه‌های به هیچ گرفته شده، ثبت در سینه مردم ما و تارک تاریک تاریخ این مرز و بوم است. اگر موافق باشید من برای هر نامه‌ای که برای شما می‌نگارم، یک عنوان خاص اختیار می‌کنم تا نوشته‌ام از همان عنوان اصلی روح بگیرد. عنوان نامه دهم خود را «دزدان اطلاعات و دزدان سپاه» نهاده‌ام. شاید به این دلیل که: قرار بود این دو دستگاه اسلامی و شیعی، جلوی دزدی‌ها را بگیرند نه این که خود بدان روی برند.

رهبر گرامی،

مرا در این قحطستان بزرگ آرزوهای انقلاب، در میان پاسداران و بسیجیان، دوستانی است بس بزرگ که من جانم را فدای آنان می‌کنم. دوستانی که باادب‌اند، فهیم‌اند، انسان‌اند، مردمی‌اند، و از شرم رنج‌های جاری مردم، روزی هزار بار می‌میرند و زنده می‌شوند. پاسداران و بسیجیانی که پاک‌اند، شریف‌اند، از مال دنیا به مختصری قناعت کرده‌اند، نه دزدند، و نه با دزدان داخل سپاه، شریک و همراه‌اند، بل به خاطر اعتراض‌های فراوان و فروخورده‌شان، اغلب منزوی و در حال دق کردن‌اند.

با اطمینان می‌گویم که در اطلاعات نیز، انسان‌های درستکار و فهیم و پاک فراوانند. عزیزانی که از کج‌رفتاری‌های همکارانشان می‌گذازند. مثلاً مأموری که بازجوی اصلی و دیوصفت مرا کمک می‌کرد و دستیار او بود، همین‌گونه بود. انسان و باادب. یکی دیگر که از من می‌خواست به او «دکتر» بگویم نیز باادب و متفاوت بود. با این همه اما اراده این دو دستگاه نظامی و اطلاعاتی، بیش از آنکه در دست درستکاران باشد، در دست دیگری است که من بنا دارم در این نامه به تراشه‌ای از رفتار آنان اشاره کنم.

دریغ که جناب شما و خانواده محترمتان، از آن روی که در محافظت شدید قوای امنیتی به سر می‌برید، از برکات جاری برادران سپاه و سربازان گمنام امام زمان برخوردار نیستید. و این بی‌بهره‌گی شاید ما و شما را در دو سوی یک زندگی نامتجانس نشانده است. مثلاً در خانه شما «شنود»ی در کار نیست تا اگر با تلفن از حال و روز دوستی و آشنایی و همسر شهیدی جویا می‌شوید، فردای همان روز، همان صحبت صمیمی را برای شما سند کنند و شما را در تنگنای یک معامله ناخواسته قرار دهند.

و یا درخانه شما دوربینی کار نگذاشته‌اند تا خصوصی‌ترین رفتار شما را، آنگاه که دستی به سر همسر خویش می‌کشید یا از شنودن لطفه‌ای غش‌غش می‌خندید یا چیزی می‌خورید و چیزی دود می‌کنید و چیزی را جابه‌جا می‌کنید، همان‌ها را فیلم کنند و برای رسیدن به حاجت‌های سخیفشان، شما را به انتشار آن فیلم‌ها تهدید کنند.

یا شما در همان خانه ساده خود - که من به سادگی‌اش ایمان دارم - خیالتان از بابت فرزندانان آسوده است که صبح اگر بیرون می‌روند، حتماً شامگاه همان روز به خانه باز می‌گردند؛ و مثلاً در میانه راه، همسر و دختر جوان شما را به زندان اوین فرا نمی‌خوانند تا پنج ساعت تمام، به اسم «پاره‌ای توضیحات»، خصوصی‌ترین مسائل خانوادگی را با همسر شما، و مسائل رختخوابی را با دختر شما در میان بگذارند؛ درست همان کاری که سربازان گمنام امام زمان و برادران سپاهی با همسر من و با دختر جوان من کرده‌اند. محض اطلاع جناب شما بگویم: معمول بر این است که این مأموران شیعی ما، مخفیانه گفتگوهای خود با مطلعین و متهمین را ضبط می‌کنند. دستور فرمایید گفتگوی ضبط‌شده بازجوی هیولای مرا با دختر جوانم برای شما پخش کنند تا خود با دو گوش مبارکتان سخنان این هیولای جنسی و روانی را بشنوید تا به نمونه‌ای از برکات جاری امثال او وقوف یابید.



رهبر گرامی،

در فهم من، دزدان اطلاعات و دزدان سپاه، در دو وجه همجوار قابل تعریف‌اند. وقتی می‌گوییم: دزدان بانک یا دزدان اتومبیل، کنایه از آن قسم دزدانی داریم که در ربودن پول‌های بانک یا سرقت اتومبیل متبحرند. در دزدان اطلاعات و دزدان سپاه، قصد نخست من اشاره به دزدانی است که اطلاعات و سپاه کشورمان را زیر بغل زده و دزدیده‌اند. وگرنه با اعتنا به مختصاتی که ما از اطلاعات و سپاه در نظام دینی خویش تعریف کرده‌ایم، این دو، سراپا درستی و هوشمندی و دوراندیشی و سرشار از خصلت‌های ناب انسانی و ایمانی‌اند و نمی‌توانند و نباید به انواع زشتی‌ها آلوده باشند و دست به غارت حیثیت و اموال مردم ببرند.

پس حتماً یک جماعتی، چه از بیرون و چه از داخل، این دو دستگاه شایسته را دزدیده‌اند و آنها را به ریخت مطلوب خود آراسته‌اند. مثل همین کاری که آقای احمدی‌نژاد با جنازه وزارت اطلاعات کرد و در آن دو سه ماه سرپرستی‌اش، دست به اعماق و اسرار این وزارتخانه بُرد و برای روزهای مبادای خود، اسناد و مدارک دلخواه را یکجا در چمدان مخصوصش ریخت و آنها را به یک جای امن بُرد.

احمدی‌نژاد نیک می‌دانست فضاحت‌های سیاسی و پولی او خواه ناخواه آشکار خواهد شد؛ و نیک‌تر می‌دانست اگر دستش از سند و مدرک تهی باشد، جماعت اشقیاء جرواچرش می‌کنند و هر تکه‌اش را به یک برهوت پرت، پرتاب می‌کنند.

احمدی‌نژاد تاریخ مصرف داشت؛ این را خودش خوب می‌دانست؛ او می‌دانست که ما او را برکشیده‌ایم تا با اعتنا به روان نامتعادلش، بر تابوت اصلاح‌طلبان میخ بکوبد. او باید از این مأموریت تکرارنشده، بار می‌بست و گودال شخصیت متزلزلش را با کیسه‌های بی‌زبان پول مردم پُر می‌کرد. کیسه‌هایی که می‌توانست به قدر قدرتی او منجر شود.

نیز او می‌دانست تاریخ مصرفش به زودی سر خواهد رسید و در یکی از سفرهای مکرر استانی به تیرگیبی از پا در می‌آید؛ و نیز می‌دانست رقیب صاحب‌سبک او در شگرد خود کارآمد است و فی‌الغور از جنازه او هزار مجلس روضه و تجلیل بر می‌سازد و برای فرزند برومند سمنانیان، گنبد و بارگاهی بر می‌افرازد. پس وی چه باید می‌کرد؟ من که می‌گویم: باید به او حق داد. شاید اگر ما نیز جای او بودیم، همین دزدی از وزارت اطلاعات را کم‌هزینه‌تر از سایر گزینه‌ها می‌یافتیم.

اسناد به غارت رفته از وزارت اطلاعات، گردن احمدی‌نژاد را در بزنگاه مرگ، از زیر تیغه گیوتین ما به در بُرد و بازی باخته را به نفع او رقم زد. اکنون، برگ‌های برنده در دست اوست. او علیه هر کس که شما از او اسم ببرید، سند دارد. از رئیس مجلس و خاندان او گرفته تا جنابان رضایی و قالیباف و یک به یک نمایندگان آلوده مجلس و آیت‌الله‌های صاحب‌نام و آقازادگان خوش بر و روی و سرشناس.

برای احمدی‌نژاد، قدر و قیمت اسرار و اسناد برداشته‌شده از وزارت اطلاعات، همسنگ تریلیاردها پول و فرصتی است که او و اطرافیانش در این مدت از هر کجای این مملکت بی‌بزرگ‌تر بالا کشیده‌اند. اکنون این اوست که با همین اسناد ربوده‌شده، انگشت صغیر و کبیر ما و شما را به زیر پتک زیرکی خود برده است. حالا دیگر فلان شخصیت برجسته کشور یا فلان آیت‌الله پرطمطراق یا فلان آیت‌الله‌زاده پرنفوذ مگر می‌توانند به او چپ نگاه کنند؟ چپ نگاهش کنند، حیثیت آلوده و دروغین‌شان را با فشار یک دکمه برملا می‌کند. که: «اگر بنا بر غرق شدن من است، چرا همگی با هم غرق نشویم»؟

رهبر گرامی،

این کلاه گشاد، درست آن زمانی به سر برجستگان ما و مأموران به ظاهر تیزهوش وزارت اطلاعات رفت، که آنان با لذت و کیفوری، مستغرق شوند مکالمات خصوصی مردم بودند و خط قرمزهای امنیتی کشور را تا حد مسخره شرکت چند جوان در یک مجلس دعای کمیل تنزل داده بودند.

تجسم این که مأموران اطلاعاتی و سپاهی یک نظام شیعی، مانند دزدان و نابکاران، به حریم خصوصی مردم سر فرو برده باشند و همانند انسان‌هایی که از حداقل مراتب انسانی بی‌بهره‌اند، خصوصی‌ترین مکالمات روزمره خانواده‌ها را شنود و سند کنند و از لذت استماع مستمر صحبت یک مرد با همسرش یا دو نفر که هفت پشت با هم غریبه‌اند، در پوست ننگ‌بند، و تجسم این که همینان اموال بی‌زبان مردم را بدزدند و برای اقرار گرفتن از یک متهم، او را با ناسزاهای رکیک و چندی‌آور بنوازند و خود متهم را با شیوه‌های تلخ و ناگفتنی بزنند و شکنجه کنند، و بالاتر از همه اینها، آدم بکشند، بله آدم بکشند، تجسم یک چنین دنائت آشکار، ناممکنی است که در این دیار فلک زده، امکان و مظهریت یافته است.

آری، نه همه، اما جماعتی از مأموران وزارت اطلاعات ما، و جماعتی از پاسداران ما، که اختیارات کلی این دو دستگاه با آنان است، این‌گونه‌اند. ما زحمت و درستی و درستکاری کارکنان و مأموران مؤمن و انسان این دو دستگاه را قدر می‌دانیم و همیشه خدا از آنان امتنان داریم. اما آنچه که من



در این نوشته بدان اعتنا بسته‌ام، حرامیان و دزدان سرگردنه اطلاعات و سپاهند. کسانی که اکسیژن خود را با شنود مکالمات کاملاً خصوصی مردم و با فرو شدن به حریم مطلق زندگی مردم فراهم می‌آورند. اینان متهم را در ورطه‌ای از هول و هراس، به سلول‌های تنگ انفرادی می‌افکنند و در همان ورطه، او را به گودال اقرارگیری‌هایی که با تهدید و فحش و اِرعاب و ضرب و شتمی سخت توفنده همراه است، فرو می‌اندازند. این رویه متداول دستگاه اطلاعاتی و اخیراً سپاهی ما، از آن روی باورکردنی نیست که در نظام شیعی ما، فرو شدن به نکبت‌های این‌چنینی، یک بی‌تعریف بزرگ، و اساساً گناهی نابخشودنی است. گرچه بازجوی کردن من برای پاکسازی دستگاه خود از دناات بازجویانی که بر سر همسر سعید امامی [فهمیه دُزی نوگورانی] فضاحت و اشمئزاز باریده بودند، گفت: آنها نفوذی خاتمی در وزارت اطلاعات بودند، اما آن‌سوتر از این سخن طنز بازجوی بی‌سواد و بی‌ادب من، می‌شود با مرور آن فضاحت و اشمئزاز، به روان آلوده، و به بیماری‌های جنسی، و به استعداد دستگاه اطلاعاتی ما در برآوردن یک چنین هیولاهایی یقین کرد. متأسفانه سپاه نیز از این نکبت مستمر دور نماند و به آغوش هرزگی‌های سیاسی و اقتصادی و امنیتی فرو شد و آن‌همه اعتبار و سابقه و ارزش‌های نورانی‌اش را تباہ ساخت، و با همه امیدهایی که برانگیخته بود، در زیر بغل دزدان صاحب‌شِگرد جا گرفت و به فهرست دزدان و دزدیده‌شدگان تاریخ سرزمین ما پیوست.

رهبر گرامی،

از دهان مبارک خود شما شنیدیم که روزی روزگاری به یک مرجع صاحب‌نام خبر بردند: یک روحانی، دزدی کرده و مردم او را دستگیر کرده‌اند. گفت: نگویید یک روحانی دزدی کرده، بل بگویید یک دزد به لباس روحانیت فرو شده و دزدی کرده. این حکایت، همان است که بعدها دستمایه ساخت فیلم «مارمولک» شد و از جانب آدم‌ها و دستگاه‌های ذی‌نفوذ تحمل نشد. بله، در مورد سپاه نیز معتقدم جماعتی، چه از داخل و چه از خارج، به لباس سپاهی و غیرسپاهی درآمدند و با ورود به تشکیلات این یادگار غبارگرفته سال‌های انقلاب و جنگ، هویت ناب و بی‌بدیل آن را از بدنه‌اش جدا کردند و پوسته آن را در چمدان شخصی خود فشردند و این چمدان پر از اسلحه و اختیار را به دارایی‌های مطلق خود افزودند. مگر می‌توان تجسم کرد که سپاهیان جبهه‌دیده و شهیددیده ما، از هزار اسکله بی‌نشان، شب و روز، مشغول قاچاق انواع کالاهایی باشند که مثلاً رژ لب بانوان یکی از آنها باشد؟ یا همین سپاه، آن‌چنان غلیظ، با مسائل اقتصادی و سیاسی و اطلاعاتی و امنیتی در بیامیزد که گویا اساساً ورود به این حوزه‌های ممنوعه، جزئی از شاکله حتمی و هویتی او بوده است؟

این از معنا و وجه نخست دزدان اطلاعات و سپاه. وجه و معنای دیگر، به دزدی‌های رایج این دو دستگاه مربوط است؛ که البته روح این دو دزدی، یکی است و تنافری در میانشان به چشم نمی‌خورد. دستگاه‌های اطلاعاتی و سپاهی ما که باید در هر تحرک و تصمیم و بیانیه‌شان، روح ظریف و حساس و شایستگی‌ها و بایستگی‌های شیعی و انسانی‌شان متجلی باشد، به آن‌چنان تناقضی از عهد اولیه خویش درافتاده‌اند که دست هفتاد دستگاه پلید و کافر و خدانشناس را از پشت بسته‌اند. جوری که دزدان اطلاعات و دزدان سپاه، آن‌سوتر از دزدی‌های تریلیاردی‌شان، از اموال معمول مردمی که به اسم متهم بازداشتشان می‌کنند نیز چشم بر نمی‌گردانند.

همین اکنون، هزاران وسیله و ابزار و حتا هزاران دستگاه کامپیوتر خانگی و حرفه‌ای و هزاران آلبوم خصوصی و اثاثیه بی‌ربط مردم توسط دزدان اطلاعات و دزدان سپاه از خانه‌ها و دفاتر و انبارهای خانگی مردم برداشته و برده شده است و تا کنون، بدان‌ها باز گردانده نشده است. طنزی که از آن ادا و اطوار قانون، و لابد مسلمانی مستفاد می‌شود، این است که دزدان اطلاعات، به هنگام برداشتن اموال مردم، یک صورتجلسه صوری از لوازم برداشته‌شده تنظیم می‌کنند و از افراد حاضر در خانه یا محل کار می‌خواهند پای آن صورتجلسه دروغین را امضا کنند. صورتجلسه‌ای که یک نسخه و یک برگ بیش نیست و دزدان اطلاعات جلوی چشم بُهت‌زده اهل خانه، آن یک نسخه را نیز با خود می‌برند. دزدان سپاه اما ادا و اطوار مسلمانی خود را کامل‌تر کرده‌اند. این صورتجلسه را در دو نسخه تنظیم می‌کنند و یک نسخه‌اش را به اهل خانه می‌دهند. صورتجلسه‌ای که هیچ اعتبار قانونی ندارد؛ و شما که مالباخته این معرکه‌اید، نه نام و نشانی از سپاه در برگه صورتجلسه می‌بینید و نه محل مراجعه‌ای و نه تلفنی برای پیگیری. از این دهشتناک‌تر، وقتی است که لاشخورهای اطلاعات، در غیاب خانواده، آری در غیاب خانواده، به خانه متهم سیاسی داخل می‌شوند و هر آنچه را که سیرشان کند، برمی‌دارند و می‌برند و هیچ رد و نشانه‌ای نیز به‌جز اموال ربوده‌شده، و البته میکروفن‌های سوزنی شنود، از خود به‌جای نمی‌گذارند. اطمینان دارم سخن این کم‌ترین را باور خواهید فرمود. چرا که در قاموس مسلمانی ما، مسؤول بالادست هر تشکیلات نیز، در قبال اعمال نیک و بد کارکنان و مأموران آن دستگاه مسؤول است.



داستان غمبار این دزدی‌ها و نامسلمانی‌ها درباره خود من نیز رخ داده است. دزدان اطلاعات بیش از دو سال است که چهار دستگاه کامپیوتر و آلبوم‌هایی از عکس‌های خانوادگی و کاملاً خصوصی و لوازم دیگر مرا از خانه و محل کارم برداشته و برده‌اند و تا کنون پیگیری‌های من برای بازپس گرفتن آنها به جایی نرسیده است. از دزدان سپاه بگویم: همان‌گونه که در نامه نهم برای جناب شما نوشتم، در خلوت و در سکوت خبری، برای آگاهی شخص شما، فیلمنامه‌ای از هرزگی‌های اطلاعات و سپاه و دستگاه قضائی پدید آوردم با نام «محرمانه برای رهبرم»؛ و همان را با هزینه شخصی‌ام ساختم. در هشتادمین روز فیلمبرداری، دزدان سپاه به خلوت من داخل شدند و همه ابزار کاری و حرفه‌ای مرا، و آثار دیگری را که به خیال خامشان سند مجرمیت من بود، بار کردند و بردند.

اینجا نیز پیگیری‌های من برای بازپس‌گیری ابزار کارم به جایی نرسیده است. خنده‌دار این که به یکی از کارکنان دزدستان بزرگ سپاه، که با من تماس گرفته بود، گفتم: دوست عزیز، وجه ریالی اجاره وسایلی که از من برداشته‌اید و برده‌اید روزانه یکصد هزار تومان است. و به او گفتم: شما هر چه از کامپیوتر و حافظه «هارد»‌های من می‌خواهید، بردارید و خود این دستگاه‌ها را به من بازگردانید؛ که او مثل آدم‌های مگ به من گفت: عجب، ما فکر می‌کردیم این وسایل مال خودتان است؛ فکر نمی‌کردیم اینها را اجاره کرده باشید!

رهبر گرامی،

مأموران ما و شما در اطلاعات و سپاه، که رفت و آمدها و تلفن‌های من و خانواده‌ام را تحت نظر اسلامی خود دارند، حتماً شنود کرده و می‌دانند: بعد از انتشار نامه نهم، در محله جماران تهران، رابط ایرانی یکی از کمپانی‌های معروف و شناخته‌شده فیلمسازی آمریکا، با من ملاقات کرد و مبلغ پنج میلیون دلار برای فیلم «محرمانه برای رهبرم» و مبلغ پانصد هزار دلار برای فیلمنامه‌اش پیشنهاد داد؛ می‌دانید به او چه گفتم؟ گفتم: «سپاس از پیشنهادتان، ما اما هدیه‌ای را که به کسی تقدیم کرده‌ایم، به هزار برابر قیمتش به دیگری نمی‌فروشیم. به او گفتم: من این فیلم را به نیت رهبرم ساختم و جز به او به احدالناسی نخواهم داد».

من به زودی این فیلم را به همراه نامه‌ها برای جناب شما ارسال می‌کنم. آن را مشاهده بفرمایید تا بدانید هیولاهای وزارت اطلاعات و سپاه تا کجاها می‌تواند پیش می‌دوند، و همزمان، همه فضاحت‌های جاری خود را به اسم خود شما، آری به اسم خود شما سکه می‌زنند. دریغ که جناب شما را از طعم زندگی ما نصیبی نیست. زندگی در ورطه شنود نامحرمان اطلاعات و سپاه، زندگی با مراقبانی که اندرونی شما را نیز می‌کاوند، زندگی در گودال بیم و هول و هراس، زندگی با صحبت‌های در گوشی، و گوشی‌های مخفی‌شده در یخچال، رفت و آمدهای تحت نظر، آه، چه می‌گویم؟ شما در رختخواب و در کنار همسرتان غنوده‌اید، با این احساس که برادران گمنام و سپاهی ما به شما زل زده‌اند. راستی به ما می‌فرمایید ما با ظهور این انقلاب، به سمت کدامین مقصود خیز برداشته بودیم؟!

بگذریم، متأسفانه در هروله‌ای که دزدان اطلاعات و دزدان سپاه مشغول آن‌اند، وجه سومی نیز بر دزدی‌های آنان مترتب است. اینان، آن‌سوتر از دزدی اموال مردم، به یک دزدی رنج‌آور و خفت‌بار دیگر نیز دست برداند که اگر دزدی اموال مردم را بشود به یک جوری مصالحه و جبران کرد، مرمت و بازآفرینی این دزدی اخیر با هزار ترفند ارضی و سماوی ممکن نیست؛ و آن: دزدی از اعتماد مردم است و دزدی از باورها و اعتقاد مردم. در این میان، بدیهی است که نه اعتماد مردم را، و نه آن اسلام جرواگر نگون‌بخت را می‌توان به جایگاه اولیه‌اش باز بُرد.

اگر موافق باشید در حضور حضرت شما با خود این دزدان صاحب‌شگرد صحبت کنم. که: ای دزدان اطلاعات و ای دزدان سپاه، اموالی را که از زندگی مردم و از فرصت‌های خاص و از نفت، دارو و مخابرات و اسکله‌های قاچاق و معدن و هزار جنس جوراچور و از هزار هزار پیمان بدون مناقصه برداشته و برمی‌دارید، گوارای وجودتان. بردارید و بخورید و خوش باشید. اما شما را به خدا که نه، شما را به آن آرمان‌های سرنگون سال‌های خوب عاشقی سوگند، بیایید و این ته‌مانده اعتقاد و اعتماد مردم را بیش از این مخرائید. اجازه بدهید یک ذره از اسلام و خدا و اخلاق و نور و این جور چیزها برای نسل‌های بعدی ما بماند تا کورسویی از آن به روان خراش‌خورده مردم ما بتابد. بیایید و این یک تقاضای عاجزانه ما را اجابت فرمایید. اگر که هنوز باوری از خدا و پیغمبر و قرآن و شهید که نه، رطوبتی از انسانیت و آزادگی در شما باقی است!

رهبر گرامی،

این روزها آمریکا و اسرائیل و متحدان اروپایی‌شان فرصتی یافته‌اند تا یک بار برای همیشه از شر ما خلاص شوند. آنان از احتمال یک برخورد نظامی با ما سخن می‌گویند. همان کاری که با صدام و قذافی کردند. هر چه باشد ما نیز مثل عراق و لیبی از جهل و از نفت سرشاریم و



زمستان‌های سرد این روزها طمع گردنکشان بین‌المللی را برانگیخته است. هزینه‌ای می‌کنند و چند تا بمب و راکت می‌اندازند و با جابه‌جا کردن آدم‌ها، دست روی چاه‌های نفت ما می‌گذارند. کاسبی از این بالاتر؟ همان کاری که با عراق کردند. و همان کاری که با لیبی می‌کنند. مباد با اعتنا به همین پاسداران و اطرفیانی، که من گوشه‌ای از خصوصیات آنان را برای آگاهی جناب شما ترسیم کردم، ما و شما تحریک شویم و بر طبل جنگ بکوبیم و خود و مردم خود را به چالشی دراندازیم که ورود آن با ما باشد و خروجش اما با دیگران؟ دیگرانی که اتفاقاً برای در هم پیچیدن طومار ما سال‌هاست چشم به راه یک چنین فرصتی هستند. مباد شعارهای پوک این جماعت در جناب شما شوری پدید آورد و ما و شما را برای برای برون‌رفت از اوضاع در هم پیچ داخلی، دست به دامان جنگی کند که دود پایانش از همین اکنون در چشم ماست! اکنون ما و شما در داخل کشور به تنگنای معترضان، و دزدهای ترلیاردی دولتمردان، و آلودگی مجلسیان، و فُشل شدن دستگاه قضائی مبتلاییم. و این یعنی «تعطیلی روند کلی مملکت». ورود به یک جنگ ناگهانی می‌تواند تا مدتی صدای معترضان ما را فرو بنشانند و برای ما و همین پاسداران و مأموران طرفدار ما فرصتی اضطراری پدید آورد تا هر سری را که به دیدنش متمایل نیستند، به ساطور انتقام بسپارند و یک چند روزی نفس به راحت بکشند.

با شرمندگی می‌گوییم: ای عزیز، فریب این فریبگان فرومایه را نخوریم. نقاب اینان را اگر پس بزنیم می‌توانیم به چهره واقعی‌شان راه یابیم: چهره دزدان اموال مردم و قاچاقچیان کارکشته. با ریسمان اینان اگر به چاه جنگ داخل شویم، در نیمه راه، ما و شما را وا می‌نهند و با پول‌های بالاکشیده به هر کجا گریز می‌کنند. اینان کجا و همت‌ها و باکری‌ها و خوبان سپاه کجا؟ چربی مال حرام از اینان، حرامیانی برآورده که حاضرند برای منافع شخصی‌شان به هر رفتار غیرانسانی دست بزنند.

دوستانه بگوییم که اینان، به قدر یک سال نوری با پاسداران سال‌های عاشقی فاصله دارند. اگر در آن دفاع هشت‌ساله ما توانستیم تا خود خورشید سفر کنیم و سهم نور خود را از آسمان خدا اتباع کنیم، این به مدد مردان آسمانی سپاه، و جوانان و پیران پاک‌نهاد و برومند بسیج، و ارتشیان مؤمن و میهن‌دوست آن سال‌ها بود. امروز همه آنان یا رفته‌اند یا منزوی‌اند یا از دست همین به ظاهر پاسداران مال مردم خور و قاچاقچی در حال دق کردن‌اند. آن‌سوتر از اینان، مردم نیز آن مردم سابق نیستند. مردمان افسرده و پریشان و پراکنده امروز کجا و عاشقان و به هم پیوستگان دیروز کجا؟ بیایید و به جای تکیه به سلاح و پول و پاسداران فربه از مال حرام، به خدا و به مردم تکیه کنید. نور اینجاست. برکت اینجاست. و عاقبت بخیری نیز. والسلام

با احترام

محمد نوری‌زاد

هفدهم آبان ماه سال نود

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

**نقد «خرمدین سبز» به دهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۱ آبان ۱۳۹۰****نمی‌دانم نام این معبود مقدس ویران‌شده را چه باید گذاشت که آن‌چنان شما را شیفته کرده که نمی‌گذارد حقیقت را ببینید****فقط فرصتی کوتاه برای نشستن بر سر میز معامله و انتقال آبرومندانه قدرت به مردم برای رهبر شما باقی است**

آقای محمد نوری‌زاد!

احترام زیادی برای شما قائل هستم. به خاطر پشتکارتان در حفظ و نگهداری این خانه ویران‌شده، به خاطر امید و عزم راسختان در بازسازی این ویرانه حکومت اسلامی، که خودتان به خوبی می‌دانید برای حداقل زنده‌مانی نیز دیگر پناهگاه مناسبی نیست. ویرانه‌ای که حرمت دلسوزترین حامیانش چون شما را نیز نگه نمی‌دارد و با دار [داغ] و درفش به اتاق خواب و همسر و دختر دردانه‌تان حمله‌ور می‌شود. خودتان دیگر بهتر از هر کس می‌دانید حکومت اسلامی با زنان و دختران و جوانان مردم چه کرده است و قضیه مال امروز و دیروز هم نیست. از همان روز اول چنین بوده و هنوز هم عزیزان بسیاری همچون دختر شما در زندان‌اند و تا این حکومت برجاست چنین نیز خواهد ماند. تلاش شما برای پر کردن شکاف‌های عمیق، ستون‌های فروریخته و سقف و دیوارهای در هم شکسته، حقیقتاً رقت‌انگیز، اما اصلاً مضحک نیست. نمی‌دانم نام این معبود مقدس ویران‌شده را چه باید گذاشت که آن‌چنان شما را شیفته کرده که نمی‌گذارد حقیقت را ببینید.

جناب نوری‌زاد!

نامه‌های ده‌گانه شما به رهبر گرامیتان، که قرار است به شکل هفته‌نامه درآید، حقیقت را تغییر نخواهد داد و بیش‌تر یادآور اصطلاحی است به نام «ماله‌کشی» برای تزئین خانه ویرانه‌ای که ظاهراً قرار است مجدداً به ما بفروشند! شما حداقل دست از سر نسل سوخته ما بردارید جناب نوری‌زاد! ما سوختگان نسل انقلاب، نسل جنگ، نسل اصلاحاتیم؛ ما سوختگان انتخابات فرمایشی و خونین رهبر گرامیتان هستیم. نگوئید که رهبرتان هنوز نام سهراب و ندا و فرزاد و ده‌ها شهید دیگر را نشنیده است. به ما نگوئید فریادهای جگرسوز مادران داغدار و شعارهای شبانه، فرش ولایتش را به تکان در نیاورده است. ماله‌کشی‌های شما حتا اگر با نیت خیر باشد، چیزی جز فریب خریداران نیست.

جناب نوری‌زاد! چشم‌هایتان را به روی حقیقت باز کنید. عمر حکومت دینی به پایان رسیده است. زمانه دیکتاتورها سپری شده و تنها لطفی که در حق رهبر گرامیتان با نوشتن نامه می‌توانید بکنید، این است که به او بیاموزید چون قذافی نرود. فقط فرصتی کوتاه برای نشستن بر سر میز معامله و انتقال آبرومندانه قدرت به مردم برای رهبر شما باقی است.

*** منع ***

وبلاگ «خرمدین سبز»

http://green-khoramdin.blogspot.com/2011/11/blog-post_12.html

**نامه سرگشاده شماره چهار جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۲ آبان ۱۳۹۰****«صد نامه نا آزادی!»**

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای
با عرض سلام و احترام

همان‌طور که مطلع هستید در چند هفته اخیر طبل جنگ نظامی علیه کشور عزیزمان ایران دوباره به صدا درآمده و بسیاری از کشورها و شخصیت‌های سیاسی دنیا نظرات موافق و مخالف خود را در مورد برخورد و اقدام نظامی علیه ایران اعلام کرده‌اند که در برخی از موضع‌گیری‌ها تمایلات جنگ‌طلبانه و ستیزه‌جویی به روشنی دیده می‌شود که این بسیار ناراحت‌کننده و مایه تأسف است. هرچند در گزارشی که در تاریخ هشتم نوامبر سال جاری از سوی یوکیا آمانو مدیرکل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی منتشر شد، از تمایل ایران به دستیابی به دانش نظامی انرژی هسته‌ای صحبت به میان آمده است، اما مقامات جمهوری اسلامی ایران این ادعا را کذب خواندند و همچنان به صلح‌آمیز بودن مسیر حرکت تحقیقات هسته‌ای در ایران تأکید دارند.

آرزوی قلبی ما، همان‌گونه که در طول بیش از صد و پنجاه سال گذشته به آن ایمان داشته‌ایم، صلح و دوری از هرگونه جنگ و ستیزه‌جویی در تمام عالم است و به شدت هرگونه اقدامی که سبب ایجاد ناامنی و شعله‌ور شدن آتش جنگ در کشورهای منطقه علی‌الخصوص ایران شود را محکوم می‌کنیم. حضرت بهاء‌الله در بیانی زیبا می‌فرماید:

«فکر جنگ را با فکر قوی‌تر صلح مقاومت کنید. فکر نفرت را با فکر قوی‌تر عشق از میان بردارید».

از شما به عنوان عالی‌ترین مقام جمهوری اسلامی ایران تقاضا داریم از اتخاذ هرگونه سیاست و تصمیمی که کشور عزیزمان ایران را به مسیر شروع دوباره جنگ و بحران سوق می‌دهد اجتناب کنید و با تکیه بر روش‌های دیپلماتیک علاوه بر گسترش مناسبات ایران با کشورهای جهان در جهت حفظ منافع ملی و قانونی کشورمان نیز ثابت‌قدم باشید.

پیشاپیش از شما به جهت حفظ آرامش و صلح در کشور عزیزمان ایران بی‌نهایت سپاسگزاریم و همچنان پیرو دو نامه قبلی که به خدمت شما ارسال کردیم انتظار داریم در جهت تسریع و تسهیل به وصول حداقل حقوق شهروندی و انسانی جامعه بزرگ بهائی در ایران دستورات لازم را مبذول فرمائید.

و من الله التوفیق

۱- آزادی بی قید و شرط تمام زندانیان بهائی در اسرع وقت؛

۲- پرداخت غرامت برابر قانون به خانواده‌های بهائی؛

۳- پذیرش بی قید و شرط بهائیان واجد شرایط ادامه تحصیل در تمام دانشگاه‌های کشور؛

۴- مهیا کردن شرایط اجتماعی عادلانه برای جامعه بهائی (استخدام دولتی، بازنشستگی، امنیت شغلی، استفاده از رسانه‌های عمومی،...)

۵- مجوز احداث و ساخت مشرق‌الاذکار در شهر تهران توسط جامعه بهائی؛

۶- پرداخت غرامت و مجوز بازسازی کامل تمام اماکن مقدس بهائی که بعد از انقلاب تخریب شدند؛

۷- مجوز تشکیل مجدد محفل رسمی روحانی ملی ایران برای رسیدگی به امور اداری جامعه بهائی.

*** منع ***

وبلاگ «بهایی آزادی»



<http://bahaiazadi.wordpress.com>



یازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۷ آبان ۱۳۹۰

«نامه یازدهم محمد نوری‌زاد به رهبری (+ هفت پرسش از سید محمد خاتمی)»

مسئول، یعنی کسی که مسئولیت کاری را پذیرفته است و بابت آن نیز مورد سؤال واقع می‌شود. شما اما ۲۳ سال است که در هیچ نشست خبری شرکت نجسته‌اید و با اعتنا به مسئولیت‌ها و اختیارات فروانی که مردم و قانون و خدا به جناب شما تفویض کرده‌اند، به هیچ‌یک از پرسش‌های صریح ایرانیان و خارجیان پاسخ نگفته‌اید

این «مردم شریف»، که هر کس به تناسب حال، حالی از او باز می‌ستاند، سال‌هاست که کار آیی و استخوان‌بندی شخصیتی‌اش را از دست داده و تنها نقش و خاصیتش در نمایشی که ما از ایران و ایرانی به صحنه آورده‌ایم، سیاهی‌لشگری است که شهادت یک «چرا»ی ساده را نیز از او واستانده‌ایم

اگر این «مردم شریف» را ارج و بهایی بود، اعتراض‌ها و پرسش‌هایشان به هیچ گرفته نمی‌شد و بغض‌شان نیز به چوب و چماق قوای تحت امر شما سپرده نمی‌شد

من راز بی‌اعتنایی به این مردم شریف را، و تیرگی مستمر سرنوشت آنان را در سیاهی «نفت» می‌بینم

علت این که در این سرزمین فلک‌زده، افکار عمومی به هیچ گرفته می‌شود، هیچ نیست الا همین دست‌هایی که بی‌اجازه مردم در جیب مردم فرو می‌رود

سر به کجا خواهید کوفت؟ و اساساً چه خواهید کرد؟

مجلسیان ما به مذلت اطاعت بی‌چون و چرا در افتاده‌اند و شأن نمایندگی خود را با بزدلی‌های مضمزکننده خویش به حقارتی تاریخی دچار ساخته‌اند

دستگاه قضائی ما مته به مغز عدالت و انصاف فرو می‌برد و پوست از تن آداب دادگستری می‌درد

بر این ملک، تفکر ناشی از فقاقت فربه، و فقاقت میان‌تهی منفک از درد و داغ مردم حاکم است

یک نگاهی به فاصله نجومی میان این سال‌های کشور بختک‌زده ما با دیگرانی چون کره جنوبی و مالزی و همین امارات و ترکیه همجواریمان بیندازید!

آیا کسی برای مردم و خواست‌ها و افکارشان تره خُرد خواهد کرد و مثلاً به مردم گزارش خواهد داد که چه مقدار از پولشان صرف بقای بشار اسد قاتل گردیده و می‌گردد؟



صریح ایرانیان و خارجیان پاسخ نگفته‌اید؛ و حال آنکه جام جامعه ما لبریز از پرسش‌های بی‌واهمه‌ای است که هر یک تیزی برنده‌ای با خود دارند و بی‌اعتنا به سکوت ما و شما به ایجاد جراحت در روان مردم ما مشغولند.

مجلس خبرگان رهبری نیز که یک اجتماع بی‌خاصیت بوده است، هرگز به سمت و سوی سؤال از رهبری روی نبرده و نمی‌خواهد برای یک بار هم که شده، به خدا و قرآن که نه، به مردم ایران و جهان نشان بدهد: در یک نظام اسلامی می‌شود از صغیر و کبیر مسؤولان پرسش نمود؛ و پیش از صغیر و کبیر مسؤولان، از شخص رهبر!

نمی‌دانم اخیراً به سخنان تبسم‌برانگیز رئیس قوه قضائیه آیا توجه فرموده‌اید یا نه؟ برادر ایشان در مقام ریاست مجلس به کنایه از «لات‌بازی‌های سیاسی» رئیس‌جمهور گفت، و خود ایشان برای رئیس‌جمهور خط و نشان کشید و فرمود: زبان درکام بکشید و گرنه پرونده‌هایتان را برای مردم شریفمان باز خواهم گفت؟!

من شخصاً در تحلیل این سخن، بیش از آنکه حتماً کنجکاو آن پرونده‌های کذایی باشم - که لابد برای دفن در تاریخ کنارشان گذارده‌اند - معطوف این واژه «مردم شریف» هستم که همگان از حساب بانکی آن سود می‌برند، اما در این میان، یکی صدا در نمی‌دهد: ای بزرگان قوم، این جنازه، مدت‌هاست بو گرفته، دفنش کنید!

ظاهراً مشت این جنازه شریف، هنوز که هنوز است کارایی دارد. طوری که خود حضرت شما نیز در اشاره به شلتاق آمریکا و اسرائیل، به ضربت محکم آن اشاره فرمودید.

رئیس‌جمهور نامتعادل ما نیز آنجا که خبر از افشای اسناد خود می‌پراکند، باز به سراغ «مردم شریف» می‌رود و بر این جنازه بو گرفته چوب می‌زند. این «مردم شریف»، که هر کس به تناسب حال، حالی از او بازمی‌ستاند، سال‌هاست که کارآیی و استخوان‌بندی شخصیتی‌اش را از دست داده و تنها نقش و خاصیتش در نمایشی که ما از ایران و ایرانی به صحنه آورده‌ایم، سیاهی‌لشگری است که شهادت یک «چرا»ی ساده را نیز از او واستانده‌ایم. قبول می‌فرمایید اگر این «مردم شریف» را ارج و بهایی بود، اعتراض‌ها و پرسش‌هایشان به هیچ گرفته نمی‌شد و بغض‌شان نیز به چوب و چماق قوای تحت امر شما سپرده نمی‌شد. من راز بی‌اعتنایی به این مردم شریف را، و تیرگی مستمر سرنوشت آنان را در سیاهی «نفت» می‌بینم. آری، بزرگانی که دستشان به پول نفت این مردم گشوده است و بی‌اجازه آنان هر چقدر که بخواهند برمی‌دارند، احتیاجی به خود مردم ندارند. علت این که در این سرزمین فلک‌زده، افکار عمومی به هیچ گرفته می‌شود، هیچ نیست الا همین دست‌هایی که بی‌اجازه مردم در جیب مردم فرو می‌رود.

رهبر گرامی،

در غیاب شما که پاسخگوی پرسش‌های فراوان و سرگردان این مردم شریف نیستید، چندی پیش من خود دست به کار شدم و نوشته‌ای برای جناب آقای سید محمد خاتمی فرستادم و در آن هفت پرسش از هزار پرسش سرگردان جامعه را پیش روی وی نشاندم.

دلیل این که چرا از میان همگان این سرزمین، من جناب ایشان را مخاطب پرسش‌های خود قراردادم، به افق‌های مطلوبی بازمی‌گردد که وی به ترسیم آنها توفیق یافته است. چرا نگویم که ما آمیختگی ادب و سیاست و انصاف و درستی و روحانیت را به جناب ایشان مدیونیم؟

«شعله تا سرگرم کار خویش شد،

هر نی‌ای شمع مزار خویش شد...»

خلاصه، زمان گذشت و چشم‌انتظاری من برای دریافت پاسخ از آقای خاتمی به جایی نرسید. به دیدارشان رفتم. محکم درآمد که: آقای نوری‌زاد، من به سؤال‌های شما جواب نمی‌دهم. پرسیدم چرا؟ گفت: من نمی‌خواهم داخل قضایایی شوم که تبعاتی داشته باشد. مثلاً بحث نظری فقه و حاکمیت فقیهان، که یکی از پرسش‌های شما بدان مربوط است، مرا به حوزه حساس صنف روحانیان داخل می‌کند. در این حوزه تا دلت بخواهد اختلاف است و انشقاق.

نخواستم بگویم: شما اگر پاسخ ندهید، این پرسش‌ها در میان مردم هستند و به حیات خود ادامه می‌دهند، اما گفتم: شما چه بخواهید و چه نخواهید، در میان مردم پرسش‌های تندتری دهان به دهان می‌شود و پاسخ نگفتن بدان‌ها، بساط برقراری ما را برخواهد چید و ما را به گودال انزوا و فروپاشی درخواهد انداخت. این را قبول کرد. که: بله، پرسش‌های تندتری در میان مردم رواج دارد و پاسخ نگفتن به آنها کار عاقلانه‌ای نیست!

وقتی از محضر جناب خاتمی بیرون می‌آمدم، زنجیر سنگین فحش‌های رکیک آقای شریعتمداری «کیهان» را دیدم که بر پای اراده وی قفل بسته است. همان فحش‌هایی که آقای شریعتمداری - به زعم خود - به نایب از جناب شما بر سر این مرد بزرگ باریده و می‌بارد. به این قفل کیهانی،



نگرانی از میکروفن‌ها و دوربین‌های مخفی حتا داخل دستشویی‌های ساختمان ایشان را، و نیز هراس از چشم‌های مراقب مأمورانی که سپاه و اطلاعات به اسم محافظ به ایشان تحکم فرموده‌اند، اضافه فرمایید.

رهبر گرامی،

انتشار این پرسش‌ها نه از آن روی است که پاسخ نگفتن آقای خاتمی را به ضعف و هراس او تعبیر کنم؛ بل از این روی که همه ما و به‌ویژه جناب شما بدانیم در هر یک از این پرسش‌ها حنجره‌ها و پتانسیل‌هایی نعره می‌کشند که اگر صدایشان را نشنویم، تیزی همان پرسش‌های بی‌پاسخ، حیات و بقای ما را نشانه خواهد رفت.

اما آیا مثلاً «فقه»ی که من در این پرسش‌ها بدان اشاره کرده‌ام، یک بحث نظری است؟ یا مبحثی دقیقاً حقوقی-اجتماعی؟ همان مبحثی که ما امروزه به آفت‌های هزار باره آن مبتلا شده‌ایم و راه‌گریزی نیز از آسیب‌های جاری آن نمی‌یابیم. از محضر جناب شما تقاضا دارم اگر مقدورتان بود و شما را حوصله‌ای برای پاسخگویی به پرسش‌های بی‌جواب مردم، دست به قلم ببرید و به برخی از این پرسش‌ها پاسخ بگویید. من عین همان نوشته‌ای را که برای آقای خاتمی ارسال کرده‌ام، برای حضرتعالی نیز منتشر می‌کنم. این هفت پرسش، تنها سایه‌ای از پرسش‌های توفانی این روزهای سرزمین ماست:

سلام جناب خاتمی

پرسش‌های هفت‌گانه من، شمارگان مختصری از پرسش‌های بسیار و سرگردان جامعه مفلوک ما است. من به چشم خود دیده‌ام جماعت سرخورده‌ای را که به هزار امید به دیدار شما می‌شتابند و همان سرخوردگی‌ها را به تعارف با شما در میان می‌گذارند و در هوای متانت شما نفسی تازه می‌کنند و به جای نخست فلک‌زدگی خویش باز می‌روند. آن‌سوتر از این گفتاگفت‌های تکراری و تمام‌نشدنی، سینه‌های سرخ مردمی است که با همان هزار امید رو به شما می‌نشینند و به شعارها و به صحبت‌های متداول شما گوش دل می‌سپزند و در تب و تاب یک گویش بی‌ملاحظه در خود مجاله می‌شوند. من از باب رهایی از شرمی که بی‌دلیل از همه ما آویخته، نه همه آن پرسش‌ها را، که معدودی از آنها را با خود شما در میان می‌گذارم تا مگر پاسخ‌های صریح و شفاف شما، راه را برای عبور از سایر پرسش‌ها وا کند. اگر در چند و چون پرسش‌های من، صراحت، به جای نرمش و ملایمت نشسته است، پیشاپیش از شما پوزش می‌طلبم. گرچه خود می‌دانم در شنودن عربده‌های وقیح بسیجی‌نماها، و ناسزاهای کیهانی این چند سال اخیر، مهارت یافته‌اید.

یک:

شما در غیاب مهندس میرحسین موسوی، شخصیت شماره یک جریانی هستید که خواهان مطالبات خاصی است. جریانی که ظاهراً آزادی را با همه ظرافت‌های آن، و قانون را با همه محکامات آن، و انصاف و داد را با همه آغوش گشوده‌اش می‌خواسته و می‌خواهد. پرسش این که: شما مگر به دنبال چه بودید که تحمل نشدید؟ و اکنون با اعتنا به پیشامدهای این دو سال اخیر، به دنبال چه هستید؟ قرار بود شما با روی کار آمدن، چه بکنید که حاکمیت خود را در معرض فروپاشی دید و دست به کارهایی زد که تلخی آن با هزار من عسل، و لکه‌های تباہی آن با هزار جراحی زدوده نخواهد شد؟

دو:

حاکمیت در این دو سال، کم‌ترین توجهی به شخص شما و خواست‌های هر از گاه شما نکرده است. بلکه بالعکس، تا توانسته، پای شما را و سایرینی را که با شمایند، به ریسمان بیگانگان بسته و عده‌ای را که منتسب به شمایند، دستگیر و زندانی کرده است. آیا اگر در آینده نیز توجهی به خواست‌های شما نشود و راه برای هر گونه سر برآوردن شماینان بسته گردد، سر به کجا خواهید کوفت؟ و اساساً چه خواهید کرد؟

سه:



مشکلات جاری کشور، تنها نه از آن روی است که رئیس‌جمهورها و دولت‌های ما قابلیت اداره کشور را، و اهلیت برطرف‌سازی موانع پیش روی را نداشته و ندارند، و نه به این دلیل که مجلسیان ما به مذلت اطاعت بی چون و چرا در افتاده‌اند و شأن نمایندگی خود را با بزدلی‌های مضمزکننده خویش به حقارتی تاریخی دچار ساخته‌اند، و نه به این خاطر که دستگاه قضائی ما مته به مغز عدالت و انصاف فرو می‌برد و پوست از تن آداب دادگستری می‌درد، بل به این دلیل که بر این ملک، تفکر ناشی از فقاقت فربه، و فقاقت میان‌تهی منفک از درد و داغ مردم حاکم است. فقاقتی که با همه پویایی و عرض و طول و دارایی‌اش، از درک واقعیت‌ها و حساسیت‌های داخلی و بین‌المللی عاجز است و برای بسیاری از مختصات جامعه، طرح و برنامه و جایگزینی ندارد و ناگزیر روی به بایدها و نبایدها و «حلال است و حرام است»‌های منجمد تاریخی می‌برد و راه تنفس نسل‌ها را برمی‌بندد.

با اعتنا به این مهم، خود شما با همان لباسی که بر تن دارید و بسیار نیز برازنده جناب شماست، در همین گردونه حجت‌الاسلامی صاحب وجهت‌اید. با فرض این محال که همه اختیارات کشور را دو دستی تقدیم شما کنند و دست شما را برای هر تغییر و اصلاح دلخواه وا بگذارند، با این بن‌بست‌های پشتاپشت فقاقتی چه خواهید کرد؟ مگر یک حجت‌الاسلام می‌تواند آن‌سوتر از دایره فقهی که می‌خواهد با بلندگوی «حلال است و حرام است» با مردمان متعجب دنیا دیالوگ برقرار کند، به حیثیات حتمی بشری بیندیشد؟ یک نگاهی به فاصله نجومی میان این سال‌های کشور بخت‌زده ما با دیگرانی چون کره جنوبی و مالزی و همین امارات و ترکیه هم‌جواریان بیندازید!

ما از فقه به خاطر قرن‌ها کارایی‌اش در آراستگی فکری پدران و مادرانمان تشکر می‌کنیم. اکنون آیا وقت آن نرسیده است که فقاقت، برای نفس کشیدن و زنده ماندن، پنجره‌ها و دروازه‌های تازه‌ای را به روی خود بگشاید و از همزیستی با سایر نحله‌های فکری و اجتماعی نهراسد؟

چهار:

برای برون‌رفت از محصه‌هایی که گرفتار آنیم، پیشنهاد داده‌اید که دو سوی ماجراهای اخیر، چه حاکمیت، و چه آنانی که به هر شکل آسیب دیده‌اند، از حق خود گذشت کنند و مطالبات خود را نادیده بگیرند تا دعوی‌ای اگر هست، خاتمه پذیرد. یعنی حاکمیت، زندانیان حادثه‌های اخیر را آزاد سازد و از دستگیری و زندانی کردن خاطیان - به گمان خود - گذشت کند، و آسیب‌دیدگان نیز خون فرزندان و ماه‌ها حبس بی‌دلیل عزیزانشان را نادیده بگیرند. پرسش من با عملی شدن این آرزوی سطحی، شکل می‌گیرد. این که: روز بعد از این گذشت دوجانبه، آیا چگونه خواهد بود؟ اگر یک جوان بازآمده از زندان، مجدداً از دزدی‌های جاری شخص رئیس دولت و معاون اولش بگوید و بنویسد و در دانشگاه خود همین‌ها را برملا کند، باز آیا گرفتار داغ و درفش خواهد شد یا نه؟

بعد از این گذشت دوجانبه، آیا دستگاه قضائی، به چهره انصاف و عدل خواهد نگرست، یا همچنان لباس مضحکه بر تن عدالت خواهد پوشاند؟ یا نمایندگان مجلس به یاد عهدی که با مردم و خدای خویش بسته‌اند خواهند افتاد و از هیچ‌کس فرمان نخواهند پذیرفت و از اُحدالناسی نیز نخواهند هراسید؟ آیا آقایان جنتی و خاتمی و علم‌الهدی، با فهم، و با لبخند، آشتی خواهند کرد؟ آیا سپاه، از لقمه‌های چرب و شیرینی که بلعیده و می‌بلعد، دست خواهد شُست؟ آیا مراجع و امامان جمعه و روحانیان دخالت‌گر، برای نخستین بار هم که شده، مسؤولیت دخالت‌های ویرانگر خود را خواهند پذیرفت؟ آیا منصب‌های کلیدی کشور از چنگ بی‌غرضه‌ها و پوک‌مغزان به در خواهد رفت؟ آیا کسی برای مردم و خواست‌ها و افکارشان تره خُرد خواهد کرد و مثلاً به مردم گزارش خواهد داد که چه مقدار از پولشان صرف بقای بشار اسد قاتل گردیده و می‌گردد؟

پنج:

شما در اعتراض به حبس آقایان موسوی و کروبی و همسرانشان، هر از گاه به پراندن یکی دو شعار بدون پشتوانه بسنده کرده‌اید. آنان داخل زندان‌اند و شما در زندانی دیگر؛ بیرون مانده‌اید که چه؟ بیایید و درخواست کنید تا شما را به جایگاه والای حبس داخل کنند تا سهم شما در این معرکه تلخکامی، طعمی از «در کنار مردم بودن» باشد. منظور من از این مردم، حداقل بیست میلیون نفری است که خود و خانواده‌هایشان به رویه‌های جاری حاکمیت «نه» گفته‌اند و شخصیتشان به دم دستی‌ترین وجه ممکن، چوب خورده و تحقیر شده است.

پرسش پنجم من این است: چرا شما در زندان نیستید؟ ظاهراً با آن همه نسبت جاسوسی و براندازی و فحش‌های وقیح کیهانی، شما برای زندانی شدن اولویت داشته‌اید. حاکمیت، در شما چه دیده که بیرون ماندن شما را به صلاح خود دانسته است؟ بیرون مانده‌اید تا این بیست میلیون نفر سرگشته را رهبری کنید؟ تا جنبش سبز که نه، تا اصلاحات مألوف‌تان بدون سر نباشد؟ تا برای برآمدن و بر کرسی نشستن خود و دوستانتان، مردم را به صحنه آورید؟ آیا مواضع نرم شما به این خاطر نیست که در بیرون بمانید و به گمان خود این آشفتگی‌ها را سامان دهید؟ آیا کشتن جوانان



مردم و ضرب و شتم وحشیانه مردم و دستگیری‌ها و حبس‌های توأم با شکنجه و تهدید و رعب و وحشت، شما را به وادی ترس در نینداخته است؟ تا همان‌گونه بگویید و موضع بگیرید که حاکمیت خواهان آن است؟

شش:

انتخابات در پیش است. حاکمیت احتمالاً برای تنها نماندن خود، به شما بها خواهد داد. و احتمالاً بسیاری از زندانیان سیاسی را آزاد خواهد کرد. و احتمالاً وعده‌های خنده‌دار خواهد داد. و احتمالاً تنگناهای عهد قجری خود را از اطراف آقایان موسوی و کروبی و همسرانشان برخواهد چید. تا مگر مردمان قهر کرده را بار دیگر بر سر سفره نظامی که سرتاسر قامتش به آلودگی‌های رنگارنگ مزین شده، ترغیب کند. شما نیز احتمالاً با رواج همین وعده‌های خنده‌دار - همان‌ها که جزیی از کل خواسته‌های مردم است - به صحنه انتخابات باز خواهید رفت. و مردم را برای حضوری دوباره به صحنه دعوت خواهید فرمود. پرسش من این است: چه تضمینی برای صحت انتخاباتی که بر سر خود کارآزمودگانی چون شیخ احمد جنتی دارد؟ اگر دوستان شما به مجلس راه یافتند، در آن مجلس گل گرفته، قرار است بر کدام حقوق متلاشی شده مردم اصرار ورزند؟ مثلاً دوستان شما در مجلس، این توانایی و این بضاعت را دارند که سپاه را از اسکله‌های قاجاق و هزار هزار فرصتی که فرو بلعیده، به پادگان‌ها باز بَرند؟

هفت:

حاکمیت ما برای بقای بشار اسد قاتل، هزینه فراوانی متحمل شده است؛ از این پس نیز متحمل خواهد شد. به چین و روسیه، پول و وعده و امتیازات هنگفتی خواهد پرداخت تا مگر در شورای امنیت سازمان ملل، هوای رژیم رفتنی بشار اسد را داشته باشند. داستان حمایت بی‌دریغ ما از بشار اسد، کاملاً به قمار انرژی هسته‌ای خودمان شبیه است. قماری که از جیب ما میلیاردها دلار به در بُرد و برای ما جز تحقیر و ورشکستگی هیچ نگذاشت.

عجبا که این روزها رئیس‌جمهور نامتعادل ما و فلج‌ماقان شعارگوی هسته‌ای ما، سکوت اختیار کرده‌اند و دیگر از حقوق مضمحل‌شده هسته‌ای ما سخن نمی‌گویند و مردم عوام ما را به تکرار شعارهای طنز خود تحریک نمی‌کنند.

ما به همین خاطر، و به دلیل بی‌کفایتی‌های مستمر مسئولانمان، به آغوش تحریم‌های بین‌المللی درافتاده‌ایم. تحریم‌هایی که ما با سماجتی به بزرگی بلاهت، از آنان عبور می‌کنیم و مثل یک جاهل کتک‌خورده، به صورت کیود خود اشاره می‌کنیم و به همه می‌گوییم: «چنان محکم با صورت‌م به مشتش کوفتم که صورت خودم کیود شد!». این تحریم‌ها، سرمایه‌های این مردم بخت‌زده را به تاراج می‌برند و روز به روز ما را به تنگناهای بین‌المللی در می‌اندازند. پرسش پایانی من این است: به فرض، شما رئیس‌جمهور، شما رئیس مجلس، شما همه مجلس، با داستان بشار اسد و لبنان و حزب‌الله و اسرائیل و داستان انرژی هسته‌ای و تحریم‌ها چه می‌کنید؟

با امتنان و سپاس: محمد نوری‌زاد

پانزدهم شهریور سال نود

رهبر گرامی

این هفت پرسش، گرچه روی سخن با جناب خاتمی دارند، اما مصرانه از ما و شما نیز پاسخ می‌طلبند. مباد از این روی که: «وقتی خود مردم برای ما، جز به وقت رأی دادن و جز برای دم توپ، صاحب شأن و منزلتی نیستند، ما را چه به پرسش‌هایشان؟»، همچنان شتودن ابهام‌ها و پرسش‌ها و خواست‌هایشان را به هیچ بگیریم؟

شما را به خدایی که بدو ایمان دارید، به ما بفرمایید: چرا مردم ما نباید این خاصیت و این ارزش و این جاهت را داشته باشند که از شما بپرسند: چرا؟ اساساً مگر دلیل برپایی و برقراری مجلس خبرگان، همین پرسش از رهبری نبوده و نیست؟ اگر بله، پس با اعتنا به کدامین آموزه انسانی و شیعی و قانونی، تا کنون یک نماینده، یک بار، آری یک بار، شهامت این را نیافته است که از شما بابت این همه مسؤولیتی که به عهده دارید، یک «چرا»ی مختصر بپرسد؟



از همان سنین جوانی بر زبان ما و شما نشانده‌اند: «پیش از آنکه به حساب شما رسیدگی کنند، خود به حساب خودتان رسیدگی کنید». ستون محوری این سخن، بر «حق الناس» استوار است. یعنی آهای مردم، بگردید و هر کجا رشته‌ای از حقوق تباه شده یافتید که یک سرش خود شماست و سر دیگرش دیگران، در همین فرصت باقی مانده و پیش از ورود به عرصه حساب و کتاب، به واکاوی و اعاده این حقوق تباه شده همت کنید؛ که اگر به طلبکاری مردم اعتنا نکنید، عدل جاری خدا، هم دنیایان را و هم آخرتتان را بر سرتان خواهد کوفت.

من صمیمانه و البته قاطعانه با صدای بلند اعلام می‌کنم: «رهبر!، ما حقوق تباه شده بسیار داریم. بیایید و پیش از کوچ به دیاری که چهار ستونش بر عدل حتمی خدا بنا شده، به طلب ما رسیدگی کنید؛ که اگر از طلب‌ها و پرسش‌های ما رو بگردانید و ما را طبق شرع و عرف و قانون همین جمهوری اسلامی راضی و توجیه نکنید، ما مردمان این‌زمانی ایران، و حتماً نسل‌های آینده این سرزمین، وزن سنگین طلبکاری خود را بر ترازوی سنت‌های حتمی هستی خواهیم نهاد. و شما نیک‌تر از همه ما می‌دانید که این وزن سنگینی که ما بر شانه سنت‌های حتمی هستی می‌نهیم، با جناب شما چه خواهد کرد!

... اکنون مثنوی «آتش در نیستان»، با غریو پرسوز خواننده خوب ما، و خاکستری که از نی‌های پر ادعا و میان‌تهی به جای مانده، پایان یافته است. در شیراز از اتومبیل خود پیاده می‌شوم و به دیدار مردی می‌روم که یکی از چند منبر زنده این کشور پهناور متعلق به اوست. جناب آیت‌الله سید علی محمد دستغیب. سپاهیان و طلاب کفن‌پوشی که به پای تمامی منبرها و تریبون‌ها قفل بسته‌اند، خانه این پیرمرد را به سنگ بستند تا مگر این منبر زنده را نیز به جمع هزار هزار منبر افسرده و مرده و خاک بر سر کشورمان بیفزایند. هنوز آثار سیاهی آتش و رنگ و ننگ در اطراف ساختمان محقر او هویدا است. پیش می‌روم و بر گونه‌های آزادگی او بوسه می‌زنم. و از وی به خاطر این که برای روفتن تاریکی، خود را به اشتعال انداخته و این تنها چراغ انسانی و ایمانی را در این سوی سرزمینمان روشن نگاه داشته، تشکر می‌کنم.

ساعتی بعد در کنار مزار حضرت حافظ ایستاده‌ام. به نیت این که پایان کار ما به کجا خواهد انجامید، دست به تفأل می‌برم و دیوان شورانگیز او را می‌گشایم. شور این غزل به جانم می‌دود:

«در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد»

تا جایی که می‌سراید:

«مدعی خواست که آید به تماشا گه راز

دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد»

شبه‌انگام بود که من به راز این سخن حضرت حافظ پی بردم و دانستم او چرا در قرن‌های دور، واژه «دست غیب» را در این غزل بی‌نظیر خود جای داده است.

و اما سخن پایانی من،

نه طبق قوانین کشورهای فهم دنیا، و نه حتا طبق قوانین کشورهای هم‌جوار ما، که طبق قانون جمهوری خودمان ایران، شخص رهبر، به لحاظ فردی و حقوقی، هیچ تفاوتی، آری هیچ تفاوتی، آری هیچ تفاوتی، با سایر مردم ندارد. شوربختانه اما آن‌سوتر از قانونی که در این مملکت به شوخی بدل شده، جناب شما بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار، آری بسیار، با سایر مردم ایران تفاوت دارید. و این، اولین حق الناسی است که ما ایرانیان از جناب شما طلبکاریم. آیا پیش از آنکه به حسابتان رسیدگی کنند، به حساب خودتان رسیدگی خواهید فرمود؟

بدرود تا جمعه آینده

با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد

جمعه بیست و هفتم آبان سال نود



منع

«سایت رسمی دکتر محمد نوری زاد»

<http://nurizad.info/?p=11165>



نامه سرگشاده مهدی خزعلی به خامنه‌ای، ۲۷ آبان ۱۳۹۰

«نامه‌ای به رهبر جمهوری اسلامی»

اطراف شما را مداحان و ثناگویان و متملقان گرفته‌اند، چاپلوسی و دست‌بوسی و پابوسی بیداد می‌کند؛ یکی چفیه را به تبرک می‌برد، دیگری به عبای شما تبرک می‌جوید، جمعی بوسه بر جایگاه شما می‌زنند و جماعتی قدمگاه شما را مسح می‌کنند، تمسک به کلام شما ناسخ آیه و روایت است، غالیان، شما را بالاتر از خدا می‌دانند

اینجانب آماده‌ام تا بدون تعظیم و تکریم و کرنش، بدون خضوع و خشوع و رکوع و سجود، بدون عظمی و معظم، نق و نقدهای جامعه را جمع کنم و هفته‌ای یک بار با زبانی تند و تیز و برنده به عرض برسانم

یکی از رؤسای قوا حرف دلش را به هاشمی می‌زد تا با شما در میان بگذارد، وقتی هاشمی به او می‌گوید: «چرا خودت نمی‌گویی؟» جواب می‌دهد: «ما نمی‌توانیم سخن مخالف بر زبان آوریم، از ما تحمل نمی‌کنند!»

رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران

با سلام؛ سال‌هاست می‌خواهم خطی بنویسم، شرایط مهیا نبود، اطراف شما را مداحان و ثناگویان و متملقان گرفته‌اند، چاپلوسی و دست‌بوسی و پابوسی بیداد می‌کند؛ یکی چفیه را به تبرک می‌برد، دیگری به عبای شما تبرک می‌جوید، جمعی بوسه بر جایگاه شما می‌زنند و جماعتی قدمگاه شما را مسح می‌کنند، تمسک به کلام شما ناسخ آیه و روایت است، غالیان، شما را بالاتر از خدا می‌دانند، در این هیاهوی بازار آهنگران، که عمود خیمه را در کوره مدح و ثنا نهاده و هر یک با تملق و چاپلوسی، پتکی بر آن می‌کوبند، چه جای سخن نقاد است؟ اینها آن قدر می‌زنند تا عمود نازک و نازک‌تر شود، من می‌خواهم با نقد و نقادی، عمود خیمه را چون پولاد آب‌دیده کنم! می‌خواهم با کلام تند و تیز نقاد، آشنایتان سازم. می‌گویند شهید رجایی مجلس «نق» برپا می‌کرد تا در آن مجلس هر که می‌خواهد نق بزند و بر او خرده بگیرد، توصیه می‌کنم یک معاونت «نق» یا «نقد» تشکیل دهید، نقادی بی‌پروا و جسور بر آن بگمارید که مخالف شما باشد، به او اجازه دهید تا بدون رعایت آداب و بدون لکنت کلام، نقدهای جامعه را برایتان بگوید.

می‌دانم، کسی زیر بار این مسئولیت نمی‌رود، شاید خیلی زود، زبان سرخ، سر سبزش را به باد دهد، اینجانب آماده‌ام تا بدون تعظیم و تکریم و کرنش، بدون خضوع و خشوع و رکوع و سجود، بدون عظمی و معظم، نق و نقدهای جامعه را جمع کنم و هفته‌ای یک بار با زبانی تند و تیز و برنده به عرض برسانم.

باور بفرمایید همه چاپلوسان و متملقان درگاه، از سخن تلخ و نقد در محضرتان هراس دارند، یکی از رؤسای قوا حرف دلش را به هاشمی می‌زد تا با شما در میان بگذارد، وقتی هاشمی به او می‌گوید: «چرا خودت نمی‌گویی؟» جواب می‌دهد: «ما نمی‌توانیم سخن مخالف بر زبان آوریم، از ما تحمل نمی‌کنند!»

من پست و مقامی ندارم که نگرانش باشم، کیسه‌ای ندوخته‌ام که از پاره شدنش بهراسم، پس این فرصت را غنیمت بشمارید، بگذارید این نقاد هفته‌ای یک بار - به شیوه‌ای دیگر - دردهای جامعه را برایتان بازگو کند. حال مختارید پاسخ مرا حضوری دهید یا برای پنجمین بار راهی سلول انفرادی‌ام نمایید. والسلام

حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ

دکتر مهدی خزعلی



۱۳۹۰/۸/۲۷

*** منبع ***

وبسایت رسمی دکتر مهدی خزعلی

<http://drkhazali.com/index.php/1388-11-13-14-14-13/231-1388-11-13-13-52-05/1458-1390-08-28-09-13-47.html>



نامه سرگشاده احمد رضا احمدپور به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۰

در طول فعالیت دادگاه ویژه روحانیت تا کنون چند هزار تن روحانی دستگیر، بازداشت، محبوس و محکوم شده‌اند و حتا ده‌ها تن محکوم به اعدام شده و حکم آنها اجرا شده است و این رویه همچنان ادامه دارد، که کافی است تنها یک تن از این تعداد بی‌گناه و غیرقانونی و به اشتباه اعدام شده باشد؛ آیا چنین اشتباهی قابل جبران است؟! آیا لغزش‌های برشمرده‌شده در این دستگاه با عدالت و قانون، مطابقت دارد!؟

به نام خدای روشنگر هستی‌بخش

«إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» (سوره هود، آیه ۸۸)

مقام محترم رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران جناب آیت‌الله خامنه‌ای
سلام علیکم

بدون مقدمه بیان می‌دارم: اینجانب به عنوان کسی که از دی‌ماه ۱۳۸۸ در دستگاه ویژه روحانیت، چند بار مورد ستم واقع شده و در طول مدت گذراندن محکومیت و حبس خود، با نقایص عدیده قانونی، قضائی و قانون‌شکنی در دستگاه یادشده مواجه شده‌ام (یک سال محکومیت سیاسی حبس در سال ۸۸ به همراه خلع لباس، سه سال محکومیت سیاسی به حبس در تبعید و ۱۰ سال اقامت اجباری پس از سپری شدن ۳ سال حبس (حدود ۹۰۰ کیلومتری دورتر از محل اقامت خود و خانواده) در شهرستان ایزه و خلع لباس دوباره و نیز محرومیت از مزایا و مناصب طلبگی در سال ۹۰)؛ از آنجایی که دستگاه ویژه روحانیت منسوب به مقام رهبری است، به قصد انجام وظیفه شرعی، قانونی و اجتماعی-سیاسی، به استناد اصل هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که استعانت از آیه شریفه قرآن (سوره توبه، ۷۱) امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه‌ای همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت دانسته است («وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ») و در نهایت، با توجه به هدف اساسی شارع مقدس و قانون اساسی، یعنی توجه به «عدالت»، بر خود لازم دیدم تا جهت کمک به حاکمیت قانون و قانونمندی جامعه، اعم از حاکمیت و مردم، مواردی را تقدیم و یادآور شوم، شاید نفعی باشد برای مؤمنین که «فَذَكَرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى».

عدالت و اهمیت قانون اساسی

همان‌طور که می‌دانید، عدالت در قرآن برای تداوم زیست اجتماعی انسان‌ها از چنان اهمیت و اساسی برخوردار است که بنا بر آیه شریفه «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»، هدف اصلی فرستادگان خدای بزرگ و نزول کتاب و میزان، عمل کردن مردم به عدالت بوده است؛ بدیهی است در نزد مکتب و مذهب تشیع، این هدف را پس از رسولان(ص)، ائمه اطهار علیهم‌السلام دنبال می‌کردند و در زمان غیبت معصوم(ع)، علمای و مراجع اعلام تقلید و به خصوص حاکم اسلامی مروج آنند و رفتار عادلانه توسط مردم نیز به عنوان یک تکلیف تعیین شده است. در همین راستا در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در خصوص «شیوه حکومت در اسلام» آمده است: «حکومت از دیدگاه اسلام برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه‌گری فردی یا گروهی نیست، بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم‌کیش و هم‌فکر است که به خود سازمان می‌دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی، راه خود را به سوی هدف نهایی (حرکت به سوی الله) بگشاید.»

در ادامه با مهم دانستن قانون اساسی و برجسته کردن رسالت آن، آمده است: «رسالت قانون اساسی این است که زمینه‌های اعتقادی نهضت را عینیت بخشد و شرایطی را به وجود آورد که در آن انسان با ارزش‌های والا و جهان‌شمول اسلامی پرورش یابد.»

همان‌طور که می‌دانید، جملات ذکرشده حکایت از اهمیت قانون اساسی در رسیدن به اهداف مقدس ملت هم‌کیش و هم‌فکر با ارزش‌های والا و جهان‌شمول دارد. بر این اساس، برای پیش‌گیری از انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی در ذیل عنوان «ولایت فقیه»، در مقدمه آن آمده است:



«بر اساس ولایت امر و امامت مستمر، قانون اساسی زمینه تحقق رهبری جامع‌الشرایطی را که از طرف مردم به عنوان رهبر شناخته می‌شود، آماده می‌کند تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد.» بر همین اساس، در جمهوری اسلامی ایران اگر قانون اساسی سست، کم‌اهمیت یا بی‌اهمیت جلوه داده شود، در عمل، زمینه تحقق رهبری مورد نظر قانون و مردم فراهم نخواهد شد. همچنین در ادامه در ذیل عنوان «قضا در قانون اساسی»، برای پاسداری از حقوق مردم و به منظور پیش‌گیری از انحرافات موضعی در درون امت اسلامی مسأله قضا بر پایه عدل اسلامی را امری حیاتی شناخته و آن را به دلیل حساسیت بنیادی «به دور از هر نوع رابطه و مناسبات ناسالم» پیش‌بینی کرده است.

در بند (ج) از اصل دوم از فصل اول قانون اساسی، که بیانگر اصول کلی نظام است، ضمن نفی هر گونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری و... بر «قسط و عدل» تأکید شده و جمهوری اسلامی را نظامی بر پایه ایمان به آنها می‌داند. در بند (۱۴) از اصل سوم از همان فصل بر تأمین حقوق همه‌جانبه افراد، اعم از زن و مرد، و ایجاد «امنیت قضائی عادلانه» برای همه تأکید شده و تساوی عموم مردم در برابر قانون را وظیفه حکومت برای نیل به «اهداف ذکرشده در اصل دوم» و نفی ستم و ایجاد «قسط و عدل» دانسته است. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «المُلک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم».

قضا در قانون اساسی

مقام محترم رهبری؛ جناب‌عالی خوب می‌دانید که توسعه و اجرای عدالت، مسأله بنیادی و حیاتی قضا در قانون اساسی در چارچوب قوه قضائیه و بر اساس اصل ۶۱ و فصل یازدهم قانون اساسی تبلور می‌یابد. برای روشن شدن بیش‌تر ابعاد درخواست اینجانب از حضرت‌عالی، ضمن پیوست ۲۲ برگ تصویر از لایحه اعتراضیه و دفاعیه و ۲ برگ تصویر از اخطار کتبی به شعبه مربوطه در خصوص اعمال مواد قانون مربوطه و رفتار قانونی در حق من به استناد قانون اساسی و قانون عادی، به بررسی و کالبدشکافی ساختاری- رفتاری «دستگاه ویژه روحانیت» می‌پردازم.

دستگاه ویژه روحانیت، قانون و عدالت

بنا بر مشاهدات عینی و شنیده‌های موثق و بنا به فهم اینجانب، «عدالت» در این دستگاه به ظاهر قضائی به باد فراموشی سپرده شده و حب و بغض برخی مقامات و دست‌اندرکاران آن، جای عدالت نشسته و بدون توجه به موازین قانون اساسی و عادی نظام جمهوری اسلامی، متهمین روحانی و حتا گاه غیرروحانی (مرتبطین) دستگیر، بازداشت، محبوس و محکوم می‌شوند.

اصل نوزدهم قانون اساسی مردم ایران را، از هر قوم و قبیله‌ای که باشند، از حقوق مساوی برخوردار می‌داند، اما در دستگاه ویژه روحانیت در برخورد قضائی با روحانیون از آئین‌نامه‌ای ویژه (متن آن در سال ۱۳۸۴ مورد موافقت جناب‌عالی قرار گرفته است)، استفاده و استناد می‌شود که گاهی متهم روحانی مورد لطف قرار می‌گیرد که از عفو و بخشش‌های غیر آنچه که آحاد مردم در دادگاه‌های عمومی می‌بینند برخوردار و مشمول تخفیف‌های ویژه می‌شوند و گاه روحانی آن‌قدر مورد ظلم واقع می‌شود که حتا از حقوق اولیه دیگر شهروندان مثل حق داشتن وکیل مورد تأیید و انتخاب خود بر اساس اصل ۳۵ ق.ا. [قانون اساسی] و مطابق با مواد ۱۸۵ و ۱۸۶ ق.آ.د. [قانون آیین دادرسی] در امور کیفری، در جلسات رسیدگی بدوی و تجدید نظر محروم می‌شود و یا بر خلاف اصل ۳۲ قانون اساسی از حق تفهیم اتهام بلافاصله پس از بازداشت و با ارائه دلیل کتبی محروم می‌گردد.

آزادی، امنیت و دستگاه ویژه روحانیت

در این دستگاه بر خلاف اصول ۹ و ۲۳ قانون اساسی، آزادی‌های مشروع شهروند روحانی نادیده گرفته می‌شود و بابت نظرات علمی و عقیدتی، بازداشت، بازخواست و مجازات می‌شود که نویسنده این نامه نمونه بازر آن است، در حالی که در اصل نهم قانون اساسی، «آزادی» از حیث درجه اهمیت، در کنار استقلال، وحدت، تمامیت ارضی کشور و حتا پیش از آنها قرار گرفته و حفظ همه آنها را بر عهده دولت (حکومت) و آحاد ملت قرار داده است و در عین حال، به صراحت تأکید شده است که هیچ مقامی حق ندارد... آزادی‌های مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند؛ در صورتی که آئین‌نامه دستگاه ویژه روحانیت که در حق شهروندان روحانی اعمال می‌شود، موجب سلب آزادی و امنیت این قشر از جامعه شده است.



حق دادخواهی و محاکمات علنی

اصل ۳۴ قانون اساسی دادخواهی را «حق مسلم» هر فرد می‌داند و تأکید دارد که همه افراد ملت، حق دارند دادگاه‌های صالح را در دسترس داشته باشند، اما چون به موجب آئین‌نامه دستگاه مذکور، رسیدگی به شکایات از متهم روحانی تنها در دستگاه روحانیت میسر است و دستگاه یادشده در برخی استان‌ها اصلاً شعبه و دفتر ندارد و در استان‌هایی که شعبه دارد، فقط در مرکز استان شعبه واحد دارد، در دیگر شهرستان‌ها و بخش‌ها دفتر و شعبه ندارد، از این رو شاکی برای طرح شکایت از متهم روحانی یا به مشقت فراوان می‌افتد و یا اینکه عملاً پیگیری شکایت برایش امکان‌پذیر نخواهد بود و از حق مسلم دادخواهی محروم می‌شود.

برگزاری محاکمات به صورت علنی از جمله مواردی است که در اصول ۱۶۵ و ۱۶۸ برای همه محاکمات پیش‌بینی و تصریح شده است، اما در دستگاه ویژه روحانیت به این اصول هیچ‌گونه توجهی نمی‌شود و اینجانب در چهار پرونده و چهار جلسه دادگاه در قم، علی‌رغم حضور خانواده‌ام، از برگزاری جلسه علنی بدون وجود دلیل موجه قانونی محروم بوده و تا پایان جلسه رسیدگی ساعت‌ها پشت درب دادسرای ویژه قم معطل و منتظر ماندند!

در همین خصوص، ماده ۱۸۸ قانون آئین دادرسی در امور کیفری نیز بر علنی بودن همه محاکمات تأکید دارد و حتی در این ماده این موضوع چنان اهمیت پیدا کرده که تبصره ۵ آن، مقامات قضائی و غیرقضائی ناقض این ماده قانونی را به مجازات مقرر در ماده ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی مبنی بر انفصال از خدمت مستحق دانسته است.

دادگاه ویژه روحانیت بر خلاف تبصره ماده ۱۳۳ ق.آ.د.ک. [قانون آیین دادرسی کیفری] عمل می‌کند و با وجود صدور حکم برائت، اقدام به ابلاغ برائت از اتهام و آزادی وی به زندان نمی‌نماید (نمونه عینی آن، پرونده اخیر اینجانب است که توضیحات و مستندات آن در لایحه پیوست قابل مشاهده است).

مواد ۴۶ و ۴۷ قانون مجازات اسلامی صراحت دارد که چنانچه یک فعل، دارای عناوین متعدده جرم باشد، قاضی می‌بایست متهم را تنها به جرمی که دارای مجازات سنگین‌تر است مجازات نماید و در صورت جرائم متعدد، هر گاه جرائم ارتكابی مختلف نباشند، فقط یک مجازات تعیین می‌گردد، اما در دستگاه ویژه روحانیت، برای یک فعل، ولو در حد نوشتن یک نامه باشد، به مجازات سنگین و متعدد، حتی خارج از چارچوب مواد قانونی، مثل محرومیت از مناصب و مزایای طلبگی و خلع لباس و تبعید و... محکوم می‌نماید. (توضیحات و مستندات در این خصوص در لایحه پیوستی موجود است).

اصل (۳۶) قانون اساسی تأکید دارد که: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح باشد.» به استناد اصل ۱۶۶ نیز «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که بر اساس آن، حکم صادر شده است.» جرائمی نظیر «هتک حیثیت روحانیت»، «عمل خلاف شئون روحانیت» خارج از اصول قانون اساسی و قوانین عادی و جاری کشور خلق گردیده است و مجازاتی فراتر از آنچه برای همگان پیش‌بینی شده، در نظر گرفته شده که بدین‌گونه بر خلاف بند ۱۴ از اصل سوم و در مخالفت با اصول ۱۹ و ۲۰ قانون اساسی عمل می‌گردد و متهم روحانی به طور یکسان با دیگر اقرار مردم و جامعه از حمایت قانون برخوردار نیست! و در تعیین مجازات نیز متهم روحانی در مورد جرائم جزایی و کیفری به مجازاتی خارج از قانون اساسی و عادی کشور، مثل خلع لباس روحانیت، به استناد ماده ۴۳ آئین‌نامه خود و «محرومیت از مزایا و مناصب طلبگی» که حتی در آئین‌نامه آن دستگاه پیش‌بینی نشده محکوم می‌گردد! (موارد و مصادیق آن در بندهای ویژه روحانیت در زندان‌های سراسر کشور هم‌اکنون بسیار است.) در حالی که طلبگی تنها افتخار شاگردی مکتب امام صادق (ع) و امام باقر (ع) است و جز ارتقاء دانش، تقوا، ایمان و به کمال رسیدن انسان، هدفی را دنبال نمی‌کند، اما متأسفانه در آن دستگاه با اِعمال مجازات یادشده، این هدف متعالی طلبگی را نادیده گرفته و این شائیه دامن زده می‌شود که گویا استقلال حوزه‌های علمیه و سازمان روحانیت را هدف رفته است!؟

بر اساس اصل (۳۹) قانون اساسی، «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون، دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده، به هر صورت که باشد، ممنوع و موجب مجازات است.»؛ اما در دستگاه ویژه روحانیت، بر خلاف این اصل، گاه متهم روحانی یا خانواده او هتک حرمت و هتک حیثیت می‌شود، که نویسنده و خانواده او مشمول چنین جفایی شده و شاهد برخوردهای زننده بوده‌اند: از جمله نحوه دستگیری اینجانب در سال ۸۸ همراه با کتک‌کاری و هتک حیثیت و حرمت و توهین در ملأ عام بوده و نیز نحوه ورود مأموران مرد در بهمن‌ماه ۸۹ به خانه مسکونی بدون حضور من از این موارد است، بی‌حرمتی در قالب الفاظ ناشایست و تفتیش‌های بدنی غیرشرعی و غیرقانونی در زندان نسبت به متهم روحانی توقیف‌شده و فیلم‌ها و عکس‌های خانوادگی روحانی در هارد کامپیوتر شخصی و خانوادگی متهم که فایل شده‌اند و یا در گوشی تلفن همراه



شخص ثبت شده، در نزد افراد دادرسی ویژه و کارکنان اداره اطلاعات فاش می‌گردند و بدین وسیله روحانی متهم و خانواده‌اش هتک حرمت می‌شوند!

آیا این کار و کارهای مشابه، که از مصادیق بارز هتک حرمت است، در راستای حفظ شؤونات روحانیت است؟! گاهی روی دفترچه تلفن همراه یا خانه متهم با افراد تماس گرفته می‌شود و به دنبال اقامه دلیل بر علیه متهم روحانی از آنان می‌خواهند برای شکایت مراجعه کنند و یا مواردی را طرح می‌کنند که موجب ایجاد اختلاف و از هم فروپاشی زندگی و خانواده متهم می‌شود!

دستگاه ویژه روحانیت و قوای حاکم

مقام محترم رهبری؛ اصل ۵۷ قانون اساسی، قوای حاکم در جمهوری اسلامی را صراحتاً در سه قوه منحصر کرده است، که البته زیر نظر مقام رهبری اعمال می‌شوند: ۱- قوه قضائیه ۲- قوه مقننه ۳- قوه مجریه. شایسته است که دستگاه ویژه روحانیت به لحاظ ماهیت آن، در ساختار قوه قضائیه قرار گرفته و در چارچوب قانون اساسی و قوانین عادی کشور عمل نماید. در طول فعالیت این دستگاه تا کنون چند هزار تن روحانی دستگیر، بازداشت، محبوس و محکوم شده‌اند و حتا ده‌ها تن محکوم به اعدام شده و حکم آنها اجرا شده است و این رویه همچنان ادامه دارد، که کافی است تنها یک تن از این تعداد بی‌گناه و غیرقانونی و به اشتباه اعدام شده باشد؛ آیا چنین اشتباهی قابل جبران است؟! آیا لغزش‌های برشمرده شده در این دستگاه با عدالت و قانون، مطابقت دارد!؟

رهبر محترم نظام جمهوری اسلامی ایران، تنها عاملی که به ادامه فعالیت این دستگاه کمک کرده است و از انتقادات و مخالفت‌های قانونی مقامات و صاحب‌نظران حقوقی به این دستگاه جلوگیری نموده است، تنها و تنها حمایت و موافقت شما مبنی بر وجود چنین دستگاهی بوده است و اگر به هر دلیل، همچنان نظر شما بر مصلحت وجود و ادامه فعالیت چنین دستگاهی است، می‌توان لایحه‌ای تنظیم و از طریق دادگستری و تصویب هیأت دولت، بر اساس اصل ۷۴ قانون اساسی، به قوه مقننه تقدیم تا ضمن بررسی کارشناسانه نسبت به ساختار آن و آئین‌نامه مربوط، همچون دادگاه‌هایی نظیر دادگاه خانواده در ساختار قوه قضائیه که ریاست آن منصوب مقام رهبری است قرار گرفته تا هم ساختاری قانونی داشته باشد و هم ملزم به رعایت قانون و قانونمندی شود و هم شائبه اتهام نگاه تبعیض‌آمیز به روحانیت در برابر قانون و یا تافته جدا بافته بودن از مردم رفع گردد و هم از محرومیت بیش‌تر روحانیت از حقوق اولیه قانونی و انسانی خود پیش‌گیری شود.

والسلام

سید احمد رضا احمدپور

زندانی سیاسی بند ویژه روحانیت

زندانی مرکزی قم

*** منبع ***

وبسایت «ندای سبز آزادی»



نامه سرگشاده طنز «ف. م. سخن» به خامنه‌ای، ۳ آذر ۱۳۹۰

نامه اول «ف. م. سخن» به آقای خامنه‌ای: نشانه‌شناسی!

جناب آقای خامنه‌ای

با سلام و عرض ارادت، إن شاء الله تعالی حال شما و آقا مجتبی و بیت معظم خوب است و همه چیز بر وفق مراد است. متأسفم از این که زورتان به جوانفکر نرسید - و طرف بدجوری مقاومت کرد - ولی زندگی همین است و افت و خیز بسیار دارد. مهم این است که آدم به ضرب و زور تفنگ و چماق و گاز اشک‌آور مردم را سر جایشان بنشانند که شما نشانید و ماشاءالله ماشاءالله بزخم به تخته، چشم نخورید، با این جسم ناقص‌تان همیشه و در همه جا پیروز میدان بوده‌اید و بعد از این هم حتماً در همه زمینه‌ها پیروز خواهید بود (مگر آن که حریفان دست به دامن بیگانگان و امریکای جهان‌خوار و اسرائیل غاصب شوند، که خدا آن روز را نیاورد).

باری دیدیم آقایان نوری‌زاد و خزعلی برنامه نوشتن نامه هفتگی برای شما گذاشته‌اند تا همچین در قالب کلمات نرم و گین حال جنابعالی را جا آورند، گفتیم ما چه مان از آقایان کم‌تر است که برای‌تان نامه ننویسیم، پس ما هم خطاب به سرکار نامه هفتگی می‌نویسیم به حول و قوه‌الاهی! من مطمئن هستم شما نامه‌های مرا بیش‌تر دوست خواهید داشت و برای آنها ارزش بیش‌تری قائل خواهید شد چرا که مثل آقایان قصدم پیچاندن شما و دستگاه اطلاعاتی نیست و رک و پوست‌کنده مسائل را مطرح خواهم نمود و بدیهی است این کار از من ساخته است و از آقایان ساخته نیست چرا که آنها با اسم و رسم کامل در چنگال شما قرار دارند و شما هر وقت اشاره کنید، چلانده می‌شوند در حالی که حقیر فعلاً از چنگال شما به دور است.

باری، عرض کنم خدمت منورتان در نامه‌نگاری‌های امروزی که بیش‌تر اینترنتی است نشانه‌هایی به کار می‌رود که ممکن است در کتاب «مطول» تفتازانی به آنها اشاره نشده باشد، لذا من پیش از ورود به بحث ابتدا این نشانه‌ها را معرفی می‌کنم تا ذهن‌تان برای آنچه در آینده گفته خواهد شد روشن شود و بیش از پیش از خواندن نامه‌های من لذت ببرید.

عرض کنم حضور مبارکتان که در مکاتبات اینترنتی یک نشانه داریم به این شکل:

(:

این نشانه که گاه به این شکل هم تایپ می‌شود:

(-:

یعنی لبخند. مثلاً شما در یک سخنرانی اظهار نظر می‌فرمایید که آقایان فتنه‌گر اگر دست از کارهایشان برندارند، مسؤول خونریزی‌های آتی خواهند بود. من وقتی به این جمله شما در نامه‌ام اشاره می‌کنم در مقابلش نشانه: (یا:-) می‌گذارم که یعنی دارم لبخند می‌زنم و به خودم می‌گویم «ببین طرف چی میگه! رطب و یابس به هم بافتن یعنی این». این جمله طبیعتاً با یک لبخند ملیح عاقل اندر سفیه همراه است که نشانه‌اش همان است که در بالا نشان دادم.

اما یک نشانه دیگر داریم که این شکلی است:

(((((:

یا

((((-:

آن دو نقطه چشمان من است، آن خط دماغ من است، و آن هلال‌ها نشانه شدت خنده من است. این یعنی من دارم به ریش مخاطب می‌خندم آن هم چه خنده‌ای. یعنی هر چه تعداد هلال‌ها بیش‌تر شود خنده من شدیدتر است. گاه به جای این نشانه‌ها از این حروف هم استفاده می‌شود:

lol

یا

looooool

یا

لول



دوازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۴ آذر ۱۳۹۰

«جام زهر رهبری»

اوج قاطعیت و اقتدار و سربازی امام زمان را، یا نهایت درایت پاسداری از انقلاب را باید از سخنان همین نفر پشت سری دریافت: «یا زیپ‌تو می‌گشی، یا هم ترتیب خودتو می‌دیم هم ترتیب زن و بچه‌تو!»

شما خوشبختانه از لمس یک چنین هول و هراس هماره‌ای، که مردمان ما با آن به همزیستی ناگزیر مبتلا شده‌اند، مبرآید

من آن قدر ادب و شعور دارم که با زن و بچه کسی کاری نداشته باشم. اما فعلاً این منم که ترتیب همه شما را داده‌ام

این روزها، تلخ‌ترین روزهای عمر شماست

در جمهوری اسلامی ایران، هیچ امری استحقاق ثبات ندارد الا این که امضای ثباتش را از بیت حضرت شما دریافت کرده باشد

ما سال به سال بر دل‌های مردمان بی‌پناه خنجر کشیدیم و یک به یک آنان را از خود متنفر و دور ساختیم

قبول بفرمایید که ما و شما راه را به خطا طی کرده‌ایم

پرچم دشمنی با آمریکا تنها فایده‌ای که برای ما و شما داشته و دارد، در همان کوفتن بر سر مخالفان و منتقدان خودمان است؛ که: خاموش! ما در حال جنگ با آمریکاییم!

چرا برای برقراری خودمان، از خود خدا در تعریف دین او جلو زده‌ایم؟

امروز، آری همین امروز، به برکت جمهوری اسلامی، یکی از حقیرترین مردمان جهان، ما ایرانیان هستیم

یک نگاهی به آمارهای جهانی بیاندازید تا بدانید جمهوری اسلامی ایران حتا از نظر اخلاقی در کجای جدول بداخلاقان و تربیت‌ناشدگان و ورشکستگان تاریخ لمیده است

شما نیک‌تر از همه ما به اوضاع اسفبار این روزهای کشورمان واقفید. این اوضاع اسفبار یک واقعیت بی‌تردید است؛ و نه یک سیاه‌نمایی مغرضانه. ما؛ ورشکسته‌ایم ای عزیز!

نسل‌های بعدی ما بی‌برو برگشت، از ما مطالبه حق خویش را خواهند کرد

بیاید و جام زهری را که من برای شما تدارک دیده‌ام سر بکشید و مردمان این سرزمین رهامانده را از سرگستگی، و از غارت اغنیا و نوکیسه‌ها و پاسداران اسلحه به دست به در ببرید



اگر قرار باشد به ما حمله کنند و نابودمان کنند، دانش نیم‌بند هسته‌ای به داد ما نخواهد رسید. پایه‌های برقراری ما اگر بر دل و فهم و همراهی مردمانمان جوش خورده باشد، هیچ قدرتی و هیچ بمبی ما را فرو نمی‌پاشد

این‌همه ترس از فریاد اعتراض مردم، اولین تعبیر بایسته‌اش، نابه‌حق بودن خود ماست

«جام زهر رهبری»

به نام خدایی که نوش آفرید
سلام به رهبر گرامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

جناب خود را تجسم فرمایید که در یکی از خیابان‌های شهر تهران در حال رانندگی هستید. به ضرورتی، پای بر ترمز می‌فشارید. ناگهان دو نفر، با شتاب و بی‌اجازه داخل خودروی شما می‌شوند. یکی جلو می‌نشیند و یکی درست پشت سرتان. آن یکی که جلو نشسته و حدوداً سی و پنج ساله است و در هوای ابری، عینکی دودی به چشم دارد و کلاهی پشمی به سر، فوراً آینه را رو به سقف می‌گرداند تا شما چهره نفر پشت سرتان را نبینید. با گردش ناپیدای سر و گردن خود، تلاش می‌کنید از ریخت و قیافه و سن و سال مهمانان ناخوانده داخل خودرو، خبر بگیرید. مرد سی و پنج ساله اما در کار خود کارکشته است. محکم روی داشبورد اتومبیل می‌کوبد و می‌گوید: «جلوتو نگاه کن!» و اما آن که پشت سر شما نشسته و لابد مقام بالاتر این مأموریت بالاتر از خطراست، صدای گرفته‌ای دارد.

حداقل چیزی که عاید شما می‌شود این است که او متعمدانه سعی در تغییر صدای خود دارد. اوج قاطعیت و اقتدار و سربازی امام زمان را، یا نهایت درایت پاسداری از انقلاب را باید از سخنان همین نفر پشت سری دریافت: «یا زیپ‌تو می‌کشی، یا هم ترتیب خودتو می‌دیم هم ترتیب زن و بچه‌تو!»

راستی بر من ببخشایید که جناب شما را به جای خود نشاندم و این یک جمله نامبارک را بر شما باریدم. شما کجا و ما کجا؟ شما خوشبختانه از لمس یک چنین هول و هراس همراهی، که مردمان ما با آن به همزیستی ناگزیر مبتلا شده‌اند، مبرآیید. نه کسی جرأت می‌کند به دیوار بلند حریم جناب شما دست بساید، و نه کسی را یارای این است که تجسم ابراز یک چنین سخن سخیفی را رو به شما در ذهن خود بپروراند. با این همه، مرا چاره‌ای جز سکوت در آن بهت ناچاری نبود. مرد پشت سری که به فرو بردن تیزی سخن خود احتیاج مبرم داشت، بار دیگر همان خط و نشان بی‌ادبانه‌اش را تکرار کرد: «شنیدی چی گفتم؟ یا زیپ‌تو می‌کشی یا هم ترتیب خودتو می‌دیم هم ترتیب زن و بچه‌تو!»

من در پاسخ به او چه باید می‌گفتم؟ شما بفرمایید! می‌گفتم: چشم؟ من زیپم را می‌کشم، شما نیز کاری به من و به زن و بچه‌ام نداشته باشید؟ و لابد آن دو نیز از اتومبیل من پیاده می‌شدند و می‌رفتند و مرا با عهده‌ای که با آنان بسته بودم، و با هول و هراس آن ملاقات ناگهانی تنها می‌گذارند؟ اما نه، اوضاع جور دیگری پیش رفت. من هنوز در حیرتم چه شد که این جمله از دهان بیرون جست: «من آن‌قدر ادب و شعور دارم که با زن و بچه کسی کاری نداشته باشم. اما فعلاً این منم که ترتیب همه شما را داده‌ام.»

آن دو با تهدید به این که: ما بلدیم چطور پودرت کنیم و بلدیم چگونه داغ به دل تو و زن و بچه‌ات بنشانیم و توی صد تا سایت خبری و غیرخبری آبرو برایت نگذاریم، از خودروی من پیاده شدند و رفتند تا از فیض نماز جماعت اداره آسمانی خود بی‌نصیب نمانند. این واقعه را از این روی برای جناب شما بازگفتم تا اگر فردا روزی مرا پودر کردند و داغ مرا به دل خانواده‌ام، و داغ آنان را بر دل من نشانند و در یکصد سایت فراگیرشان مرا به خاک انداختند، هم شما و هم مردم ما شاهد باشید که در این مُلک، پاداش خیرخواهی و امر به معروف و نهی از منکر، چه گزاف و چه چشمگیر است.

و اما آغاز سخن:

چرا نگویم: این روزها، تلخ‌ترین روزهای عمر شماست؟ و چرا نگویم: سال‌های آرام و پر از اختیار شما سپری شد و رفت؟ در جوار ما اما، حوزه اختیار فردی چون «امیر قطر»، هم همه کشور یک‌وجبی اوست و هم همه دنیای فراخ. او اکنون به هر کجا که بخواهد سفر می‌کند و با هر کشوری



که بخواهد می‌آمیزد. چرا؟ چون در این دنیای پرتلاطم، اندازه و مقدار خود را فهم کرده و سفره‌ای به‌قدر همان اندازه ناچیز خود گسترانیده است. امروز همان وسعت ناچیز او آن‌چنان قدر و قیمت یافته است که هواپیماهای قطری باید آسمان حقارت ما را درنوردند و مغرورانه ما و شما را به اسم مسافر جابه‌جا کنند. نمی‌دانم آیا این را شنیده‌اید: کشور قطر، درست در همان سالی تأسیس شد که «ایران ایر» ما تأسیس شد؟! بر خلاف امیر قطر، که اگر پای به هر کجای دنیا گذارد، همگان برای او و برای دلارهای نفتی‌اش آغوش می‌گشایند، حوزه اختیار ما و شما حتا در همین داخل کشورمان به چالش گراییده است. چه برسد به این که ما را به مراوده با افغانستان و تاجیکستان و چند کشور این‌چنینی محدود کرده‌اند.

من در حیرتم چرا جناب شما نمی‌توانید از کشور خود پای بیرون بگذارید؟ و چرا حتا نمی‌توانید برای به‌جای آوردن مناسک حج به عربستان سفر کنید؟ شاید به این دلیل که هم در داخل و هم در خارج، چهره عبوس و تند ما و شما افزون‌تر از چهره متبسم و فهیمانه ما به باور مردمان جهان راه یافته است! و باز به این دلیل که در جمهوری اسلامی ایران، هیچ امری استحقاق ثبات ندارد الا این که امضای ثباتش را از بیت حضرت شما دریافت کرده باشد.

این «هیچ»ی که من بر آن تأکید می‌ورزم، یک قاعده نفوذناپذیر نیست. پس چه بهتر که بگوییم: از استثنائات که بگذریم، تنها دو دسته از هر تصمیم و تحرکی در جمهوری اسلامی ایران، ثبات دارند؛ یک: هر آنچه که امضای ثباتش را از بیت رهبری دریافت کرده باشد؛ و دو: دزدی از اموال و اعتماد و اعتقاد مردم توسط مسؤولین، و به تبع مسؤولین: خود مردم از همدیگر. این دو شجره‌ای که ریشه ارتزاقشان یکی است، همان است که ما را در هدر دادن و ضایع کردن هزار هزار استعداد به خاک افتاده در این مُلک، متبحر ساخته است.

یک زمانی ما رو به آمریکا شعار می‌دادیم: «به بمب‌های اتم خود می‌نازی؟ ما ایرانیان هر یک، بمب اتمیم.» و در توضیح این شعار خود می‌فرمودیم: «در ایران - برخلاف آمریکا - حکومت نه بر جسم‌ها که بر دل‌های مردمان استوار است.» و رجز می‌خواندیم: «حکومتی که پایه‌های استحکام خود را بر دل مردمانش محکم کند، فرو ریختنی نیست.» این رجزها نه از آن روی پوک و بی‌پشتوانه بود که ما هم طرف خود را نمی‌شناختیم و هم دستمان از توش و توان نظامی تهی بود، بل از این روی که: ما سال به سال بر همان دل‌های مردمان بی‌پناه خنجر کشیدیم و یک به یک آنان را از خود متنفر و دور ساختیم. رجزهای پوک ما بیش‌تر به عریه‌های آن پهلوان سیلی‌خورده می‌مانست که هیبت پهلوانی‌اش، بلافاصله در آن‌سوی عریه‌هایش تمام می‌شد.

رهبر گرامی،

من، همچنان از باب ادب و دوستی و خیرخواهی، تلاش می‌کنم منصفانه‌ترین راهکار خروجمان را از هزارتوی بُحران‌هایی که گرفتار آن شده‌ایم، تقدیم جناب شما کنم. عصاره این راهکار، این است که من کاسه‌ای و جامی را به نیابت از شما به در خانه یک‌یک ایرانیان می‌برم تا آنان به تناسب عُلقه‌ای که به ما و شما و نظام دارند، چیزی در آن فرو بریزند. سر آخر، من این جام لبریز از نوشیدنی را برای شما باز می‌آورم. به این شرط که شما نیز بی‌تأمل شربت این جام را سر بکشید. اگرچه در او شهد باشد یا شوکران. شوکران‌نوشی بزرگان که تنها برای دفن در کتاب‌های تاریخی نیست. در همین نزدیکی‌ها، حضرت امام نیز برای به‌در بُردن کشور از بلایی که بر سر مردمان ما پرپر می‌زد، آن را نوشید. پس چرا شما ننوشید؟ شما از همان بدو انقلاب، و به‌ویژه از همان بدو رهبری، عزت ما ایرانیان را در دشمنی با آمریکا تعریف فرمودید. و آن‌چنان بر این دشمنی تأکید ورزیدید که گویا حیات ما با ابراز دشمنی با آمریکا معنا می‌گیرد و مرگ ما در مراوده با او. هر سفیر و کاردار و مسؤولی اگر از چند صد متری یک آمریکایی عبور می‌کرد و تنه‌اش به او می‌سایید، با غوغایی غریب و آشوبی مفتضحانه از گردونه اعتبار به دور انداخته می‌شد. چرا که در تعریف جناب شما، به گناه نابخشودنی همنشینی با این عقرب جزاره مبتلا شده بود و باید از حریم ما به دور می‌افتاد.

این برج بلند دشمن‌جویی و آمریکاستیزی ما و شما، آن‌قدر افراخته و پرآوازه بود که هر گُش نادرست ما را به ضرب توجیه خود مجاب می‌کرد؛ که یعنی اگر ما در داخل به خطایی دست می‌بریم و زیر گوش کسی می‌زنیم و هست و نیستش را به باد می‌سپریم، یا اگر قانون را به شوخی می‌گیریم و ثروت ملی را همچو ارث پدری بالا می‌کشیم، بر ما خرّجی نیست؛ چرا؟ چون در حال ستیز با آمریکا هستیم و در مسیر ستیز با آمریکا، بروز این خُرده‌خطاها بدیهی و البته قابل اغماض است.

ای کاش در ستیز با آمریکا به قدر سال‌های بی‌خبری خود صادق بودیم. و به موازات تربیت مردم در شعارگویی و شعارخواری و «مرگ بر آمریکا»هایی که مثل اکسیژن به ریه‌های مردم فرو می‌فشاردیم، به تحکیم پایه‌های لرزان اقتصاد کشور، و ترمیم آشفستگی‌های فرهنگی، و به مدیریت اوضاع نابسامان اجتماعی مان همت می‌کردیم. ای عزیز، زمان گذشت و ما با لباسی زنده بر همان برج بلند شعارپراکنی جا ماندیم؛ با جامعه‌ای که



هیچ نسبتی با آن همه هیاهو و شعار و خط و نشان بین‌المللی نداشته و ندارد. قبول بفرمایید که ما و شما راه را به خطا طی کرده‌ایم. پرچم دشمنی با آمریکا تنها فایده‌ای که برای ما و شما داشته و دارد، در همان کوفتن بر سر مخالفان و منتقدان خودمان است؛ که: خاموش! ما در حال جنگ با آمریکاییم! از باب نمونه، به این سخن خام و تکراری وزیر اطلاعات خودمان که اخیراً در قم و در ارتباط با انتخابات اسفندماه آتی افزایه فرموده‌اند، توجه بفرمایید: «احیای مجدد فتنه برنامه جدی آمریکا علیه ایران است.» می‌دانید کارکرد همین یک جمله کوتاه در چیست؟ یعنی: هر که به ابروی بالای چشم ما اشاره کند، آمریکایی است و ما خوب می‌دانیم با آنها چه بکنیم!

اگر پا به پای این نوشته با من همراه شوید، به راز پوکی این شعارها اشاره خواهم کرد. می‌دانم به مرحوم «جلال آل احمد» علاقه وافری دارید. او را نویسنده و روشنفکری سرآمد و آسوه می‌پندارید. ما نیز در امتداد شیفتگی جناب شما به این نویسنده گرانقدر و در تجلیل از او، بزرگرایی را به اسم جلال آل احمد نام گذارده‌ایم. سردر مدارس و کتابخانه‌ها و اماکن فرهنگی بسیاری را به نام او آذین بسته‌ایم. در یک نشست پرهیاهو به اسم جلال آل احمد، نویسندگان دولتی ما سالانه به انتخاب کتاب‌های برتر می‌نشینند. و کارهای بسیاری از این دست. اما چرا نگوییم: نام جلال آل احمد به عنوان یک نویسنده مقبول جمهوری اسلامی، از آن روی برکشیده می‌شود که وی در اواخر عمر، آری در اواخر عمر، و در چند اثر پایانی‌اش، به حس و حال دینی و به روحانیان، روی خوش نشان داده است!

من شخصاً به شیوه نگارش این نویسنده خوب، و به نگاه تیز و صریح و کاوشگرانه او بسیار علاقه‌مندم. جلال آل احمد الحق در میان نویسندگان معاصر ما، صاحب وجاهت و جایگاه ویژه‌ای است. و صادقانه می‌گویم: ما و شما در برکشیدن او، دچار افراط نشده‌ایم. منتها در این گزینشگری ناشیانه و البته متعمدانه، از یک تارموی او آویخته‌ایم و از چهل گیس دیگران روی برتافته‌ایم. ای عزیز، خود شما بهتر از هر کسی می‌دانید: جلال آل احمد تنها در اواخر عمر خود، به گرایش دینی ما گوشه‌چشمی نشان داد. و در همه سال‌های جوانی و میانسالی، به لحاظ شخصی و فردی، نویسنده‌ای بی‌دین و لامذهب و مشروب‌خور و بی‌قید بود. ما عجباً به جلال آل احمد که می‌رسیم به همان اواخر عمر او بسنده می‌کنیم و سال‌های معلق بودن او را در دوره‌های جوانی و میانسالی‌اش، به خصلت کاوشگرانه او ربط می‌دهیم و از سر خطاهای او در می‌گذریم!

من اگر بخواهم یک انتخاب خوب جمهوری اسلامی را برگزینم، همین برگزیدن جلال آل احمد را نمونه می‌آورم. منتها با این ادله که: جلال آل احمد در جوانی و میانسالی هرچه بوده و هرچه کرده، به خودش، آری به شخص خودش مربوط بوده. به ما چه که او در خلوتش چه می‌کرده؟ مهم پایان کار اوست. اما متأسفانه این انتخاب خوب، در همین جلال آل احمد متوقف ماند؛ و ما بلافاصله پس از انقلاب، به محض تماشای یک خطای مختصر از جوانان و زنان و مردانمان، آنها را از پشت میز درس و از دانشگاه و از کوچه پس کوچه‌های اجتماع، و درست از میان کشاکش کسب تجربه، بیرون کشیدیم و به دلایلی که با روح قرآن و با طریق انسانیت مغایر است، به زندانشان انداختیم.

من با اطمینان می‌گویم اگر جلال آل احمد در زمان ما بود و برای فهمیدن و تجربه کردن و برگزیدن بهترین‌ها، به همان راهی می‌رفت که رفته بود، و مثلاً از دین برمی‌گشت و می‌رفت و کمونیست می‌شد تا بعدها هوشمندانه‌تر به مسلمانی بازآید، یا در نوشته‌های آوارگونش بر مفاسد جاری ما انگشت می‌نهاد، حتماً به دست خود ما دودمانش به باد می‌رفت و ما تلسکوپ افشاگرانه خود را بر همان مسائل شخصی‌اش تنظیم می‌کردیم و آبرویش را بر طبق بی‌آبرویان می‌نهادیم؛ چه برسد به این که خبردار شویم جلال آل احمد برای فهمیدن و تجربه کردن، دو بار به اسرائیل سفر کرده است و در کتاب «سفر به عزرائیل»، موشه دایان و امثال او را در ردیف پیامبران بنی‌اسرائیل و بلکه برتر از آنها اسم برده است؛ که در این صورت، ما ابتدا پوستش را می‌دریدیم و سپس باقیمانده‌اش را تا خود جهنم فرو می‌تپانیدیم.

من در زندان دو الف سپاه، با جوانی هم‌بند بودم که اتفاقاً زندگی‌اش مثل زندگی جلال بود. در نوشته‌های جوانی‌اش هم به نعل زده بود و هم به میخ. برای کسب تجربه، به کارهایی دست برده بود که به گرد پای کارهای جلال نمی‌رسید. ما اما با او چه کرده بودیم؟ او را از میانه راه کسب تجربه، گرفته بودیم و بعد از ماه‌ها انفرادی و تهدید و فشارهای ویرانگر روانی، تلاش کرده بودیم از او جاسوسی چندجانبه بسازیم. بلافاصله در همان چند ماه نخست برایش حکم اعدام صادر فرموده بودیم و لابد به اسم این که او جاسوس است و عمده دستگاه استکباری، او را از بدیهی‌ترین حقوق انسانی‌اش باز داشته بودیم. کمی که گذشته بود، دستگیرمان شده بود که نخیر، او جاسوس نیست و ما باید سر و ته این حکم اعدام را یک جوری به هم آوریم. با چه؟ با نوشته‌های سال‌های دور او. گشته بودیم و یک الفاظی در نوشته‌های دور او پیدا کرده بودیم تا چیزی در مجاورت اعدام برای او دست و پا کنیم. من کاری به سستی این احکام عهد عتیق ندارم، بلکه روی سخنم به این است که چرا ما مسیر تجربه کردن را به روی زنان و مردان و به‌ویژه به روی جوانان بسته‌ایم؟ و چرا برای برقراری خودمان، از خود خدا در تعریف دین او جلو زده‌ایم؟



همین اکنون، چه بسیار زنان و مردانی که می‌خواسته‌اند بعدها جلال آل احمد سرزمینشان شوند، زندانی بدفهمی ما هستند و به حکم‌های خنده‌داری چون «تبلیغ علیه نظام» و «اقدام علیه امنیت ملی» و «توهین به سران نظام» و احکامی این‌چنینی، گرفتار ماه‌ها و سال‌ها حبس بی‌دلیل‌اند. بار دیگر شما را دعوت می‌کنم به مطالعه احکام بیهوده‌آوری که ما برای هنرمند نام‌آشنایی چون جعفر پناهی تحکم فرموده‌ایم!

رهبر گرامی،

من کاری به سرنوشت صدام و قذافی و رهبرانی همانند این دو ندارم، بلکه می‌گویم: رهبران لجوج و کج‌فهم و دیرفهمی چون صدام و قذافی، گرچه خود با خفت به دَرَک واصل شدند و ذخایر کشورشان را به تاراج اشقیاء سپردند، اما همزمان مردمشان را، آری مردمشان را، در چشم مردمان جهان، حقیر و سرشکسته کردند. شما که قصد تحقیر و سرشکستگی ایرانیان ندارید؟ اگر می‌فرمایید: «نخیر، قصد من فرا بردن شوکت و شأن و بهروزی مردمان ایران است»، می‌گویم: اگر هم قصد شما این بوده باشد، امروز، آری همین امروز، به برکت جمهوری اسلامی، یکی از حقیرترین مردمان جهان، ما ایرانیان هستیم. اگر این ادعای مرا باور ندارید و نمی‌خواهید به حال و روز جاری مردم بنگرید، یک نگاهی به آمارهای جهانی بیاندازید تا بدانید جمهوری اسلامی ایران حتا از نظر اخلاقی در کجای جدول بداخلاقان و تربیت‌ناشدگان و ورشکستگان تاریخ لمیده است.

ما و شما هرچه توانستیم شعار پوک سر دادیم و بی‌خیال مناسبات جاری دنیا، به همه پشت کردیم تا در خفا و به ناگاه شعبده‌ای به اسم «قدرت اتمی» برآوریم و بیهت دنیا را برانگیزیم و دیگران را در برابر یک عمل انجام‌شده قرار دهیم و بشویم: یک قدرت اتمی! بله، این شدنی بود و هست. به فرض که ما همین اکنون به خیل کشورهای اتمی دنیا پیوسته‌ایم و سری میان سرها درآورده‌ایم. آیا نباید در این روند کاذب و سطحی، به تعارض ویرانگری که بدان مبتلا شده‌ایم بیندیشیم؟ کدام تعارض؟ «از دست دادن وحدت ملی»! نکند با این تفسیر نادرست خود را بفریبیم که: اگر ما به انشقاق داخلی دچار شده‌ایم و بخش وسیعی از مردم خود را از دست داده‌ایم، باکی نیست، پول بی‌زبان نفت که هست، این خلأ را با پول نفت و قدرت ناشی از دستیابی به انرژی اتمی پر می‌کنیم!

رهبر گرامی،

شما نیک‌تر از همه ما به اوضاع اسفبار این روزهای کشورمان واقفید. این اوضاع اسفبار یک واقعیت بی‌تردید است؛ و نه یک سیاه‌نمایی مغرضانه. ما: ورشکسته‌ایم ای عزیز! دستان از آرزوها و آرمان‌های انقلاب تهی است. افق پیش روی ما تیره و تار است. نه تنها تحریم‌ها، که هجومی از جهل‌های آذین‌یافته ما را محاصره کرده‌اند. اگر اکنون دهان گشوده تحریم‌ها ما را بدهکار خود کنند، جهالت این روزهای ما، مدت‌هاست که ما را بدهکار نسل‌های بعدی‌مان کرده است.

چه کسی گفته ما مالک دار و ندار این سرزمینیم؟ که مرتب از کیسه‌های رو به اتمام مردم و نسل‌های بعدی خویش، برداریم و به دیگران ببخشیم و برای هرچه که خود می‌پسندیم خرج کنیم و جز خسارت و افسوس به آن کیسه تهی‌شده باز نگردانیم؟ نسل‌های بعدی ما بی‌برو برگشت، از ما مطالبه حق خویش را خواهند کرد. ما از همین امروز، سخت بدهکار آنانیم. آخر چرا باید نسل‌های بعدی ما بدهکار خسارت‌هایی باشند که ما با ندانم‌کاری‌های امروزین خویش آنها را به بار آورده‌ایم؟

بیایید و جام زهری را که من برای شما تدارک دیده‌ام سر بکشید و مردمان این سرزمین رهامانده را از سرگستگی، و از غارت اغنیا و نوکیسه‌ها و پاسداران اسلحه به دست به در ببرید. جام زهر من آمیخته‌ای از این عصاره‌هاست:

یک: قدر و اندازه خود را بدانیم و رسماً به سازمان‌های بین‌المللی اعلام کنیم از این پس ما به همه تعهدات معقول و منطبق با منافع ملی‌مان پایبندیم. تعهداتی که سایر کشورها آن را امضا کرده‌اند و هرگز نیز نگران فروپاشی خود نیستند.

دو: داستان دستیابی به انرژی هسته‌ای را به نحوی آبرومند و با بهره‌مندی از ظرفیت‌های معمول جهانی به سرانجام برسانیم. اگر قرار باشد به ما حمله کنند و نابودمان کنند، دانش نیم‌بند هسته‌ای به داد ما نخواهد رسید. پایه‌های برقراری ما اگر بر دل و فهم و همراهی مردمانمان جوش خورده باشد، هیچ قدرتی و هیچ بمبی ما را فرو نمی‌پاشد.

سه: سپاه را در ارتش ادغام کنیم و ارتش کشور را از این ریخت‌ناماسبی که از او پرداخته‌ایم به‌در آوریم. اگر این جناب شما مقدور نیست، حداقل از ورود سپاهیان به مواضع پولی و سیاسی و اطلاعاتی کشور جلوگیری کنید. اتکای شما به سپاهیان، برای شما اطمینان، و برای آنان حاشیه امن ایجاد کرده است. این حاشیه امن، آن‌چنان بلایی بر سر مقدرات کشور آورده است که مگر جناب شما با سر کشیدن این جام زهر و با مجاهده‌ای به یاد ماندنی، بتوانید سر سپاهیان را از سفره بلعیدن اموال مردم پس بکشید.



چهار: یک نگاهی به جهان اطراف مان بیاندازیم. آخر چرا باید وهابی‌های عربستان سعودی به مردم معترض خود اجازه اعتراض بدهند و ما اما لوجوانه و البته ناشیانه، همه راه‌های نقد و اعتراض را، که حق قانونی مردمان ماست، از آنان دریغ کنیم؟ این همه ترس از فریاد اعتراض مردم، اولین تعبیر بایسته‌اش، نابه‌حق بودن خود ماست. به مردم اجازه بدهیم اعتراض کنند، فریاد بکشند، ما را با صراحت نقد کنند، اصلاً اجازه بدهیم خواستار سرنگونی ما باشند. مردم اگر امروز اجازه فریاد و اعتراض پیدا نکنند، فردا چشم به راه مجوز از دیوار بتنی وزارت کشور نخواهند ماند. اگر آنها امروز با ما به مسالمت سخن می‌گویند، فردا جور دیگر سخن خواهند گفت. آزادی را به صدا و سیما و سایر رسانه‌ها باز گردانید. اجازه بدهید مردم همه حرف‌های در گلو مانده خود را بر سر ما و شما فرو بریزند. حرفشان که تمامی گرفت، حالا به میانه میدان بروید و به مردم بگویید: من همه حرف‌های شما را شنیدم و به تأسی از علی(ع) و به تأسی از دنیای عقل، آینده کشور را به تصمیم خود شما وا می‌نهم. اگر مرا بخواهید، می‌مانم و این باقی عمر را به جبران مافات می‌پردازم؛ وگرنه، این شما و این هرچه که اراده آن دارید.

پنج: با سازمان‌های بین‌المللی وارد گفتگو شویم و برای بازآوردن آبروی از دست رفته ایرانیان و حذف تحریم‌های جهانی، همه همت خود را به کار بگیریم. خط قرمزهای بین‌المللی را رعایت کنیم. آن قدر از خود حُسن نیت - ونه عجز - نشان بدهیم تا مجامع جهانی و مردمان جهان، صداقت ما را باور کنند. در این مجامع جهانی که عمدتاً تحت سیطره آمریکا و قدرت‌های برتر جهان‌اند، هنوز آن قدر انصاف و شرافت هست که بشود سرفرازی ایرانیان را از زیر دست و پایشان بیرون کشید.

شش: با آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی و دلجویی از آنان و از خانواده‌های آنان، فضا را برای انتخاباتی پرشور و به دور از حساسیت‌های امنیتی فراهم کنید و مجلس و دولت و دستگاه قضائی و شورای نگهبان و نظارت استصوابی و پاسداری از انقلاب را به عرصه «بازتعریف» هدایت فرمایید. در حقارت رفتار ما و بداخلاقی ممتد ما همین بس که ما پاکمردی چون مهندس «محمد توسلی» را قریب به یک ماه در زندان نگاه داشته‌ایم و یک خبر مختصر به خانواده‌اش نداده‌ایم که او کجا زندانی است و اساساً آیا زنده است یا مرده؟! مهندس محمد توسلی، هموست که هم در سال‌های پیش از انقلاب به زندان شقاوت شاه رفته، و هم بارها در سال‌های پس از انقلاب به زندان اسلامی ما. همو که هم‌اکنون داماد فهیم و فرهیخته‌اش مهندس فرید طاهری، و دختر بی‌گناهِش لیلا توسلی زندانی عصبیت ما هستند. ما با این همه لجاجت و کینه‌توزی به کجای آداب مسلمانی چشم دوخته‌ایم؟

رهبر گرامی،

از سخن تلخ من مرنجید. ما را چاره‌ای جز این صراحت نیست. می‌دانم سر کشیدن عصاره این شش منظر حیاتی برای جناب شما تلخ است. بسیار تلخ. با این همه من با اطمینان می‌گویم اگر شما شربت این جام را سر بکشید - با هر نتیجه‌ای که بر شما فرو بارد - نام مبارکتان در امتداد نام نیکمردان بزرگ تاریخ جای خواهد گرفت و خدای خوب با تبسم به شما و به شرافت رفتار شما خواهد نگرست. یا علی!

بدرود تا جمعه آینده

با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد

چهارم آذر ماه سال نود

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»



نقد مهدی رود به دوازدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۰

«نگاهی به نامه محمد نوری‌زاد و چند نکته»

لاجرم باز کردن این کلاف سردرگم ممکن نخواهد بود مگر با اتحاد و همدلی، که این تابو شکسته شود و با فرو ریختن کاخ حاکمیت این رژیم، در فردای آزادی، طرحی نو براندازیم

محمد نوری‌زاد را دیگر همه کم و بیش می‌شناسیم؛ مستندساز و روزنامه‌نگاری که این روزها قلم تند و تیزش شخص اول حکومت را نشانه گرفته است. فردی از دل همین نظام که روزی پایبندی به اصول و ارزش‌های تعریف‌شده از حکومت را به تعبیری مقدس می‌دانست، ولی امروز هر چه می‌گوید از بی‌ارزشی‌هاست، از نابخردانی که مثل بختک بر این سرزمین افتاده‌اند و کمر به تاراج هویت و ثروت و فرهنگ این مرز و بوم بسته‌اند. به گمانم شما عزیزان نامه دوازدهم محمد نوری‌زاد به رهبر حکومت اسلامی را خوانده‌اید و شاید با خود گفته‌اید، نوری‌زاد هم از خود این نظام است و روزی همراه و هم‌خط همین از ما بهتران بوده است؛ پس تلاش خود را می‌کند پیوندی دوباره بین حاکمان و مردم دل‌آزرده، مغموم و خسته از سردمداران بی‌آبرو ایجاد کند. اما عزیزان من تصور می‌کنم این‌طور نیست، از این رو قصد دارم به ظن خودم، منظور و مقصود اصلی نوری‌زاد در این نامه را از دریچه‌ای دیگر بیان کنم.

نکته اول: جایی که نامه آغاز می‌شود و نویسنده سعی می‌کند با همان شم هنری خود در قالب یک داستان حقیقی که روزی برایش اتفاق افتاده بود، از افرادی سخن بگوید که در حرمت‌شکنی و اهانت به مردم و منتقدان از هیچ کوششی دریغ نمی‌کنند، و آن‌قدر بی‌صفت هستند که شأن و شخصیت افراد را بی‌آنکه ذره‌ای به وجدان خود رجوع کنند، مورد هتاک و زنده‌ترین الفاظ قرار می‌دهند، اگر امروز این اشخاص و به اصطلاح، «سربازان گمنام امام زمان» در کوچه و خیابان با نوری‌زاد این‌گونه برخورد می‌کنند، پس دیگر آگاه باشید که در بیدادگاه‌های رژیم و در آن پس پرده چه بر سر نوری‌زادها می‌آوردند.

نکته دوم: در این قسمت، محمد نوری‌زاد از انزوای بین‌المللی حکومت ایران سخن می‌گوید و آن‌قدر رک سخن می‌گوید که جای هیچ بحثی باقی نمی‌گذارد. آنچه شاهد هستیم این روزها سایت‌های وابسته به رژیم و مقامات حکومتی سعی در نشان دادن ایران به عنوان الگو برای کشورهای منطقه و حتا کیلومترها فراتر از این حوزه را دارند و وقت و بی‌وقت، پرچم بیداری اسلامی در کشورها را به یمن وجود حکومت اسلامی و شخص ولی فقیه، عَلم می‌کنند. چنان که گویی تمام دنیا چشم و گوش به فرمان ما دارند. چگونه است که از این سرزمین بخت‌برگشته تمام دنیا از غرب تا شرق را هدایت می‌کنیم اما خودمان جرأت بیرون رفتن از خاک این کشور را نداریم؟! تا حداقل به عنوان تبریک هم که شده، یک سری به کشورهایایی که تحت هدایت ما بیدار گشته‌اند بزنیم، چرا نمی‌رویم و چرا نمی‌توانیم که برویم؟ که البته پاسخش بر همگان روشن است.

نکته سوم: اینجا سخن از شعارهای توخالی است، چرا هر کس که سخن حق می‌گوید و بنا بر رسالت خویش از کم‌کاری‌ها و از دست‌های آغشته به خون و فساد می‌گوید و می‌نویسد، ناگه به عنصر وابسته به آمریکا و اسرائیل بدل می‌گردد؟ هیچ‌گاه به این اندیشیدیم که این مشت‌های گره‌کرده و تکبیر نماز جمعه هیچ شکم گرسنه‌ای را سیر نمی‌کند؟ برای هیچ جوانی اشتغال ایجاد نمی‌کند؟ و بر عکس که از آن طرف، سرمایه این مملکت را به لبنان و فلسطین و سوریه سرازیر کرده‌ایم، که آنها هم پشت همین شعارهای ابزاری و بی‌اثر، کرور کرور پول‌ها را میل کنند و یک لیوان آب هم روش، اما خبر نداریم روزی که خرشان از پل گذشت، دیگر پشت سرشان را هم نگاه نمی‌کنند. اگر دیروز شعار نه شرقی، نه غربی ورد زبانان بود، امروز مصلحت حکم می‌کند که باج سنگین به شرق بدهیم و غرب را با چوب درختان سبز شده از بوستان دارایی‌های این ملت بزنیم، غافل از آنکه آثار این فلک کردن‌ها را باید بر بدن همین مردم بخت‌برگشته ببینیم.



نکته چهارم: اما در قسمتی که محمد نوری‌زاد از ششگانه‌ای به عنوان عصاره جام زهر یاد می‌کند، صحبت از تعهدات بین‌المللی به میان می‌آورد؛ چگونه این رژیم به تعهدات حقوق بشری پایبند باشد؟ آن‌قدر در جهت ضد بشر حرکت کرده‌اند و آن‌قدر از این منشور (اعلامیه جهانی حقوق بشر) دور شده‌اند و در این مسیر آن‌قدر ظلم کرده‌اند و بابت هر کدام از این گردن‌کشی‌ها دستمزد گراف دریافت کرده‌اند که دیگر راه بازگشتی نمانده؛ وی در همان حال از حضور سرداران سپاه و به قول جناب احمدی‌نژاد، «برادران قاچاقچی» سخن می‌گوید. نه! محمد عزیز هیچ‌گاه ارتش و سپاه ادغام نخواهند شد، چون بر هر یک وظیفه‌ای است مشخص، ارتش وظیفه حفاظت از مرزها و دفاع از کیان این ملت را عهده‌دار است و سپاه نیز وظیفه پاسداری از دلارهای نفتی را بر عهده دارد، که مبدا سرسوزنی مردم از آن بهره‌مند شوند. شما سخن از آزادی بیان و آزاد اندیشیدن به میان آوردید. در این باره صحبت بسیار است و زمان کوتاه، من در جایی متنی خواندم، در عین اینکه ماهیتی طنزگونه داشت، اما بسیار پرمعنی بود. دوست دارم آن متن کوتاه را در اقتضای این کلام بگنجانم «سال‌ها گذشت و از انقلاب، ترافیکش ماند و از آزادی، میدانش، از استقلال، هتل و از جمهوری، خیابانش، سال‌های سال همه چیز تغییر کرد، جز ساندیس که رویش می‌نویسند «از اینجا باز کنید» ولی مردم از آنجا باز می‌کنند»، آری مردم روزی باز می‌کشایند. که اگر روزی این دروازه ورود به شهر آزادی باز شود، دیگر به قول شما هیچ احدی جلودار این فروش مردمی نخواهد بود. در بند پایانی این ششگانه، محمد نوری‌زاد سخن از آزادی زندانیان سیاسی، و بازتعریف نهادهایی همچون مجلس، دولت، قوه قضائیه و شورای نگهبان و نظارت استصوابی به میان می‌آورد. شاید خیلی از دوستان در نگاه اول از این بند، این نتیجه را بگیرند که نوری‌زاد قصد بر آن دارد که انقلاب را به مسیر اصلی‌اش بازگرداند، اما این‌طور نیست، او با زبانی دیگر، فریاد می‌زند و با همان قلم تیزش می‌گوید که این دندان پوسیده را باید کند و بیرون انداخت. او کاملاً می‌داند که سال‌هاست امیدی به اصلاح و دست کشیدن این رژیم از چپاول و غارت و اقتدارگرایی نیست، وی ضمن همراهی و همصدایی با زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنها، هسته‌های اصلی قدرت را در این رژیم هدف قرار می‌دهد، دستگاه‌هایی که هر یک در کشیده شدن این جامعه به سوی فقه‌راسمی بزرگ دارند. این نهادها مانند زنجیر به هم پیوسته‌اند و اصلاح هر کدام لازمه اصلاح دیگری است و این، امری است غیرممکن.

در پایان، لازم می‌دانم عارض باشم که هم من و شما و هم محمد نوری‌زاد به خوبی می‌دانیم که از پس این سخنان، نه جام زهری سر کشیده می‌شود و نه سردمداران، فردایی بهتر را برای ما به ارمغان می‌آورند، لاجرم باز کردن این کلاف سردرگم ممکن نخواهد بود مگر با اتحاد و همدلی، که این تابو شکسته شود و با فرو ریختن کاخ حاکمیت این رژیم، در فردای آزادی، طرحی نو براندازیم.

*** منع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

<http://nurizad.info/index.php/nurizad/14812>



نامه سرگشاده شماره پنج جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۷ آذر ۱۳۹۰

«صد نامه نا آزادی!»

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای

با عرض سلام و تسلیت به مناسبت فرا رسیدن ایام سوگواری حضرت سیدالشهداء

قبل از هر چیز مناسب می‌دانیم به مناسبت فرا رسیدن ماه محرم قسمت کوتاهی از زیارت نامه اباعبدالله الحسین(ع) که نازل از قلم جمال اقدس ابی (حضرت بهاءالله) است، به سمع و نظر شما برسانیم و در ادامه، پرسش این سؤال از شما که آیا به روز جزا و عدالت خداوند معتقدید؟

«یا اهل مدائنِ الأسماءِ و طلعاتِ الغرفاتِ فی الجنةِ العلیا و أصحابِ الوفاءِ فی ملکوتِ البقاءِ * بَدَلُوا أُنُوبَکُمْ الْبِیضَاءَ وَ الْحَمْرَاءَ بِالسُّودَاءِ بِمَا أَتَتْ الْمُصِیْبَةُ الْکُبْرَى * وَ الرَّزِیَّةَ الْعَظْمَى الَّتِی بِهَا نَاحِ الرَّسُولِ وَ ذَابَ کِبِدُ الْبَتُولِ * وَ ارْتَفَعَ حَنِینُ الْفَرْدُوسِ الْأَعْلَى * وَ نَحِیبُ الْبِکَاءِ مِنْ أَهْلِ سَرَادِقِ الْأَبْهَى * وَ أَصْحَابِ السَّفِیْنَةِ الْحَمْرَاءِ الْمُسْتَقْرِیْنَ عَلٰی سُرُرِ الْمَحَبَّةِ وَ الْوَفَاءِ...»

«ای ساکنان مدائن اسماء! و ای طلعات غرفه‌های جنت علیا! و ای اصحاب وفا در ملکوت بقا! جامه‌های سرخ و سفید خویش را به جامه‌ای تیره و سیاه بدل نمایید، زیرا ایام مصیبت کبری و رزیه عظمی فرا رسیده، مصیبتی که رسول خدا را به نوحه و زاری انداخت و دختر گرامی‌اش فاطمه زهرا را جگر بگداخت، ناله فردوس اعلی بلند گشت و صدای گریه و زاری از اهل سراپرده جلال و راکبین سفینه حمراء که بر تخت‌های محبت و وفا آرمیده بودند به فراز آسمان رسید» (قسمتی از زیارتنامه امام حسین(ع) نازل از قلم حضرت بهاءالله)

جناب آیت‌الله خامنه‌ای!

بعد از وقایعی که در روز عاشورای سال هشتاد و هشت در ایران اتفاق افتاد، از سوی مقامات جمهوری اسلامی ایران ادعایی بی‌اساس مطرح شد مبنی بر اینکه بهائیان در روز عاشورا در درگیری‌ها و هتک حرمت‌ها در این روز شرکت داشته‌اند و همین مسأله باعث شد ده نفر از بهائیان در روز سیزدهم دی ماه همان سال توسط نیروهای امنیتی بازداشت شوند.

تمام کسانی که با اعتقادات، تاریخ و رفتار بهائیان حتا اندکی آشنایی دارند به خوبی واقفند که این ادعا تنها دسیسه‌ای بود برای اینکه ظلم و ستم را بر بهائیان افزایش دهید و سبب آزار و اذیت بیش‌تر آنها شوید.

بهائیان نه تنها در ایران بلکه در هر کشوری که باشند با توسل به قانون در راه خدمت به امرالله و عالم انسانی اقدام می‌کنند و از هر گونه درگیری و ستیزه‌جویی پرهیز می‌نمایند و کاملاً فارغ از هرگونه جهت‌گیری سیاسی و حزبی هستند.

جناب آیت‌الله خامنه‌ای!

با پشتوانه به این اعتقاد که بهائیان باید به دور از هرگونه فعالیت سیاسی و حزبی باشند به یقین اعلام می‌کنیم که در روز عاشورای سال هشتاد و هشت حتا یک نفر از بهائیان در درگیری‌ها و اتفاقاتی که به وقع پیوست شرکت نکرده است و شما به سبب اتهامات ناروایی که به جامعه بهائی وارد کرده‌اید در محضر خداوند عادل باید که پاسخگو باشید و اگر به روز جزا و عدالت خداوند معتقدید به جد از پیروان دیانت بهائی دلجویی کنید، و همچنان پیرو سه نامه قبلی که به خدمت‌تان ارسال کردیم، از شما انتظار داریم در جهت تسریع و تسهیل به وصول حداقل حقوق شهروندی و انسانی جامعه بزرگ بهائی در ایران اقداماتی اساسی انجام دهید.

در پناه ایزد منان!

۱- آزادی بی قید و شرط تمام زندانیان بهائی در اسرع وقت؛

۲- پرداخت غرامت برابر قانون به خانواده‌های بهائی؛



- ۳- پذیرش بی قید و شرط بهائیان واجد شرایط ادامه تحصیل در تمام دانشگاه‌های کشور؛
- ۴- مهیا کردن شرایط اجتماعی عادلانه برای جامعه بهائی؛
- ۵- مجوز احداث و ساخت مشرق‌الاذکار در شهر تهران توسط جامعه بهائی؛
- ۶- پرداخت غرامت و مجوز بازسازی کامل تمام اماکن مقدس بهائی که بعد از انقلاب تخریب شدند؛
- ۷- مجوز تشکیل مجدد محفل رسمی روحانی ملی ایران برای رسیدگی به امور اداری جامعه بهائی.

*** منبع ***

وبلاگ «بهایی آزادی»

<http://bahaiazadi.wordpress.com>

**نامه سرگشاده اعظم طالقانی به خامنه‌ای، ۸ آذر ۱۳۹۰ (++)**

مقام محترم رهبری جمهوری اسلامی
سلام علیکم

فرا رسیدن ایام شهادت سرور آزادگان امام حسین (ع) همان بزرگمردی که در رسالت عظیم تاریخی خود، آزادگی را حداقل شرافت و انسانیت برای حاکمان معرفی کرد، به تمامی آزادمردان جهان تسلیت باد.

رهبر محترم

در گذشته با هدف مشترک استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی و اعتلای اسلامی و عزت شیعه با هم بودیم و امروز هم در دفاع از کیان این ملت و مملکت با شما همراهیم ولیکن در طول این چندین سال پیچیدگی‌هایی رو به گسترش به وجود آمد که اداره کشور را در مسیری که برای آن مبارزه و ایستادگی کرده‌ایم به مخاطره انداخته است. شما هم مسئولیت و باور دارید که نه با راه و روش من، نه با راه و روش شما و نه با راه و روش دیگران هیچ‌کدام به تنهایی نمی‌توان کشتی توفان‌زده انقلاب را در این دریای متلاطم به سرمنزل مقصود رساند و تنها در سایه خرد جمعی است که می‌توان ناخدایی کرد و دخالت‌های بیگانه را خشتی و ندانم‌کاری‌های عده‌ای که هزینه‌های سنگینی به دوش ملت و مملکت تحمیل کرده‌اند را ترمیم و اصلاح نمود. بازنگری در ایدئولوژی و بازخوانی برای کارآمدی آن و بازیابی حقیقت برای بازسازی حرکت امری واجب و ضروری است.

امیدوارم این مختصر نوشته به سمع جنابعالی برسد و در این شرایط بسیار پیچیده و مبهم که عوامل داخلی و خارجی در آن نقش‌آفرینی می‌کنند، فی‌الواقع پدرا، مدبرانه، و صبورانه و با یک فراخوان عملی از گسترش انشقاق سیاسی جلوگیری کنید.

اعظم طالقانی

هشتم آذر ۱۳۹۰

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



سیزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۰

«اینگ روضه»

هجوم تاریخی مردمان به مساجد و تکایا و حسینیه‌ها و خیابان‌ها، بیرق برقراری ما می‌افرازد و خشم‌ها را فرو می‌نشاند و حسرت‌ها را به حاشیه می‌راند

مردم ما در سال‌های پیش از انقلاب، نه از آن روی خروج کردند که آنان را آب و نان و روزنامه نبود، بل به این دلیل که هزارفامیل پهلوی عمده فرصت‌های محوری کشور را به پایه‌های تخت شاه بسته بودند و برای بقای همان تخت، مردمان معترض ما را به تخت می‌بستند و آنان را از هویت و استقلال، تهی می‌کردند

اکنون، آری اکنون، در پای کدام سند استعماری، امضای روحانیان ما ننشسته است!؟

روانه کردن جلادی چون خلخالی به جان جامعه، تجلی میزان فهم ما از آسمان خدا بود، و معنای دیگر وعده‌ها و سخنان جاری ما و شما بر منبرهایمان. او می‌گشت، به ظاهر برای برقراری اسلام، و در باطن، برای برقراری خود ما که بعد از قرن‌ها به نان و نوایی رسیده بودیم

آهای آنانی که هیاهویی به اسم «جمهوری اسلامی» به راه انداخته‌اید! در اسلام رحمت نیز هست. چرا به محض پیروزی، همانند فاتحان وحشی تاریخ، به اعدام و مصادره اموال مردم حریص شده‌اید!؟

با ظهور روحانیان عبوسی چون خلخالی و روح‌الله حسینیان و فلاحیان، لبخند و شادمانی به صورت مردم ما ماسید و خشکید

سوژه انقلاب ما گویا نه آن افق‌های آسمانی، که اسیر کردن و به اسیری بردن مردمان خودمان بود

ما اشقیا، مردم فلک‌زده خویش را اسیر کردیم. بر سر هیاهوهای بی‌سرانجامی چون تسخیر سفارت آمریکا، وجهه جهانی خود را آشفتم و هزینه‌های فراوان و بی‌دلیلی را از جیب مردم، خرج خصلت قلچماقی خود کردیم

شاهبیت سخنان پندآموز تاریخ، این است: «ظلم، رفتنی است»

شیخ! تو قرار بود مردم را با خدا آشتی دهی! قرار نبود هر که تو را می‌بیند، نه از تو، که از خدا گریز کند

ما ای عزیز، تا توانستیم از دین خدا نان خوردیم و دهانمان را برای آنانی که متعجبانه به ما و به بلعش حریصانه ما می‌نگریستند، کج کردیم

کربلای سال شصت و یک هجری را رها کنید و به کربلای ایران بنگرید. کربلا اینجاست. شمر اینجاست. خولی اینجاست. سرهای به نیزه شده اینجاست. اسیر اینجاست. زنان و طفلان پای‌برهنه و گریزان اینجاست. اشقیا اینجاست. آری اشقیا اینجاست



رواج افکار یخ‌بسته ما، در هر صورت، به مرگ خود ما می‌انجامد

چشم از اسرای سال شصت و یک هجری بگردانید. اسیر اینجاست. در سلول‌های انفرادی وزارت اطلاعات. آیا بازجویی سربازان امام زمان از همسر سعید امامی [فهمیه دُرّی نوگورانی] را دیده‌اید؟ کدام شمر و خولی با زنان و دختران امام حسین آن کردند که اشقیای وزارت اطلاعات با زنان و دختران ما کرده و می‌کنند؟ بله، اسیر اینجاست. زن، مرد، پیر، جوان، کودک، نوزاد. به کجا چشم برده‌اید آقا!؟

ما کلاهبرداریم، آری کلاهبردار. ما با مردمان عهدی بستیم و همان عهد را ناجوانمردانه و یک‌طرفه گسستیم

چرا اشک می‌ریزد آقا جان؟ برای غارت اموال امام حسین گریه می‌کنید؟ غارت اینجاست، پیش چشم ما و شما، در کربلای ایران

وقتی ما جوان مردم را می‌کشیم و به آنان اجازه نمی‌دهیم برای جوان از دست رفته‌شان یک مجلس ساده ترحیم به پا کنند، این مردم، برای چه ما را شمر و خولی ندانند!؟

گرسنه شهرتیم. علاقه‌مندیم همه عقب‌ماندگی‌های تاریخی خود را با روغن دروغ برق بیاندازیم

چرا مردم فلک‌زده ما و نسل‌های بعدی ما باید هزینه جماعتی را بپردازند که از عقل تهی‌اند!؟

اشقیایی شقی‌تراز خود ما سراغ دارید؟! کربلا اینجاست. مگر نه این که : هر زمین کربلا و هر ماهی محرم و هر روزی عاشورا است!؟

به نام خدایی که اشک آفرید

اینک روضه!

سلام به محضر رهبر گرامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

بار دیگر محرم سر رسید و برای ما و شما که در نیمکره تاریک سرنوشت خویش گرفتار آمده‌ایم، فرصتی از تحرک و جولان پدید آورد. مگر این محرم، و گسیل منبریان مجیزگوی، و انطباق حسین و آل و راه او، با آل و راه ما، ورق سرنوشت ما بگرداند. ما و شما سخت به این محرم محتاجیم. آری سخت. چرا که هجوم تاریخی مردمان به مساجد و تکایا و حسینیه‌ها و خیابان‌ها، بیرق برقراری ما می‌افزاید و خشم‌ها را فرو می‌نشانند و حسرت‌ها را به حاشیه می‌رانند. مردمی که از ظلم به ستوه آمده‌اند، چرا به جای آن که مشت‌ها و زنجیرها و قمه‌های بالا‌برده خود را بر فرق ما فرود آرند، بر سر و سینه و فرق خود نکوبند؟ و برای این کوبش مستمر نیز بساطی از هیاهو نیارایند؟ مگر نه این که هراعتراض، به خون می‌انجامد؟ چرا این خون، خون ما باشد؟ و چرا خون خود مردم نباشد؟

بله، این است نشانی غلطی که ما از کربلا و عاشورا به مردمان تاریخی خویش تحکم فرموده‌ایم. که چه؟ که آهای آدم‌های به تنگ آمده، اگر نسبت به فاجعه‌ای معترضید، واگر هویت ایمانی و اجتماعی‌تان به چارچرخ ارابه‌های حاکمیت سپرده شده، و اگر نفرت‌ها و کینه‌ها و انزجارها راه گلویتان را بسته، این شما و این کربلا. این شما و این شمر و حرمله. مظلومیت می‌خواهید؟ بفرمایید: مظلومیت حسین. شقاوت می‌خواهید؟ این



هم شقاوت اشقیای صف‌بسته در برابر بانوان و کودکان حسین. ما حتا به زن یا مرد دردمندی که در جوار انفجار و عصیان و خروج است، اخم می‌کنیم که: خجالت بکش! مصیبت تو بیش‌تر است یا مصیبت حسین؟ گرفتاری تو بیش‌تر است یا گرفتاری زینب؟ به بچه‌های تو بیش‌تر ظلم شده یا به بچه‌های امام حسین؟ و چنان تنگنایی از شرمساری بر او بار می‌کنیم تا همه خشم‌ها و نفرت‌ها و رنج‌ها و آسیب‌هایش را یک‌جا به دور اندازد و عقده‌های تلنبارش را وا کند و تا می‌تواند برای امام حسین اشک بریزد و بر سر و سینه بکوبد و نفرت‌هایش را به دوردست‌های تاریخ، به سمت خانه خولی حواله کند.

رهبر گرامی،

این روزها، روز روضه‌های پرسوز است. روز جاری شدن اشک‌های گرم. و روز احاله خشم‌ها و نفرت‌ها به یک جای دور. اگر مشتاق شنودن یک روضه داغ و آتشین‌اید، نه بر همان صندلی همیشگی، و نه جلوی دوربین صدا و سیما، که ناشناس بر زمین خاک‌آلود یک محله پرت و یک روستای بی‌نشان فرو بنشینید تا من از حنجره ملت‌ه مردم برای شما روضه بخوانم. روضه‌ای که اگر از عهده خوانش آن برآیم، اشک چیست، خون خواهید گریست.

روضه‌ام را از جایی آغاز می‌کنم که معاویه از دنیا رفته است و یزید از امام حسین برای خلافت خویش بیعت می‌خواهد. و حسین، نه هر کسی است که تن به این مذلت آشکار بسپارد. پس خروج می‌کند. خروج، نه برای ستیز. که از مدینه. به کجا؟ به مکه. به جایی که حریم امن آن بر همگان محرز است؛ که یعنی: آهای مردم، آهای تاریخ، شاهد باشید که من و اهلم تأمین جانی نداریم. به جایی پناه می‌بریم که آزدن یک حشره در آن گناهی نابخشودنی است، چه برسد به ریختن خون یک انسان بی‌گناه.

امام حسین خروج کرد، نه به این دلیل که عمّله حکومت مزاحم او بودند و نماز او را بر نمی‌تافتند. و نه به این دلیل که چشم مردم به دیگری بود و به او نبود. بل به این دلیل که امام در همه ممالک اسلامی آن روزگار، یک منبر نداشت. همه درها به روی او بسته بود، و درستی راه پیامبر به غرقاب سلطنت خودکامگان انجامیده بود. این‌گونه بود که حسین منبر خود را به شانه گرفت و آن را در زمین کربلا بر زمین گذارد، تا شاید شنونده‌ای از راه برسد و سخن تاریخی او را شنود کند. گرچه چهل متراکم بر او سنگ بیارد و دهانش را به ضرب نیزه و شمشیر بدوزد و اهلس را به اسیری برَد.

مردم ما نیز در سال‌های پیش از انقلاب، نه از آن روی خروج کردند که آنان را آب و نان و روزنامه نبود، بل به این دلیل که هزارفامیل پهلوی عمده فرصت‌های محوری کشور را به پایه‌های تخت شاه بسته بودند و برای بقای همان تخت، مردمان معترض ما را به تخت می‌بستند و آنان را از هویت و استقلال، تهی می‌کردند.

مردمان ما از رژیم پهلوی به رژیم اسلامی پناه آوردند، چرا که یک باور تاریخی به آنان می‌گفت: در هر کجا اگر احساس ناامنی با شماست، در رژیم اسلامی - به خاطر امتزاج غلیظ و عمیقش با خیرها و خوبی‌ها - جز امنیت محض با شما نخواهد بود. مردم بی‌پناه ما با گزینش ما، از ناامنی به امنیت، از سرسپردگی به استقلال، از نبود آزادی به آزادی، از حقارت به تکریم، از دزدی به پاکدستی، از بی‌هویتی به هویت، از بداخلاقی به اخلاق، و خلاصه از شیطان به خدا پناه آوردند. و صادقانه رشته‌های اختیار را به تمامی، آری به تمامی، به ما و شما سپردند.

مردم ما رژیم اسلامی را حریمی سرشار از امنیت فهم کرده بودند، که اگر در هر کجای این دنیا، نابه‌حق خون می‌ریزند و نابه‌حق حقی و مالی را جابه‌جا می‌کنند، در رژیم اسلامی، خونی نابه‌حق بر زمین نخواهد ریخت و نابه‌حق نیز حقی و مالی و فرصتی ضایع نخواهد شد. مردمان ما صمیمانه به پرچمی که امام خمینی و روحانیان خوش‌سابقه و خوش‌نامی چون مطهری و طالقانی و منتظری و بهشتی، از خدا و پیغمبر و اهل بیت بالا گرفته بودند و در هر فریادشان نیز عطری از حکمت و درستی منتشر می‌شد، اعتماد کردند.

رأی «آری» به جمهوری اسلامی یعنی: ای مردم، شما اگر ما را برگزینید، ما روحانیان و همراهانمان به شما نشان خواهیم داد انسان و انصاف و مهر یعنی چه! شما به ما رأی بدهید، تا ما به شما نشان بدهیم صیانت از حق مردم و خواست‌های به‌حق‌شان یعنی چه! و این‌گونه بود که روحانیان ما بر منبرهای تاریخی خود غریو می‌کردند: آهای ایرانیان، ما روحانیانی که لباس پیامبر و علی به تن داریم، نمی‌توانیم به چیزی غیر از حکمت‌ها و درستی‌های علی و اولاد علی روی بریم. ما را اگر انتخاب کنید ما بارانی از همه آن برکات آسمانی را بر شما خواهیم بارید. ما آمده‌ایم تا انسانیت را بازتعریف کنیم، و آن‌چنان حق را از انزوا به‌در آوریم که یک روستایی بی‌نشان از شوق یکسانی حقوقش با رهبران سرشناس انقلاب، پای بکوبد و دست‌افشانی کند.



مردمان ما که اساساً خوش‌باور و زودجوش‌اند، این بار نیز ما و شما را باور کردند، مخصوصاً این سخن ما را که: در هیچ کجای تاریخ ایران، امضای یک روحانی پای یک سند استعماری ننشسته است. این مردم، آن‌قدر ساده و زودباور بودند که یک بار از خود نپرسیدند: امضا را کسی پای یک سند می‌نشانند که کارهای باشد؛ روحانیان ما کجا کارهای بوده‌اند که احتیاجی به امضای آنان بوده باشد؟ البته در ادامه این نامه خواهم گفت: اکنون، آری اکنون، در پای کدام سند استعماری، امضای روحانیان ما ننشسته است؟!

امام حسین در مکه نیز در امان نبود. عده‌ای مأموریت یافته بودند که در خفا او را از پا درآورند. پس، با حاجیان بار بست و موقتاً در صحرای عرفات بار گشود. جمعی از کهنسالان و عالمان و بزرگان طوایف را گرد آورد و با آنان از تباهی‌ها سخن گفت. از این که: چه بودیم و چه شده‌ایم. به کجا می‌نگریستیم و به کجاها نزول کرده‌ایم. سخنرانی‌اش که پایان گرفت، به همگان خبر داد: من فردا حرکت می‌کنم، هر که از تباهی به تنگ آمده، و هر کس که خواهان نور است، با من همراه شود. پایان این خطابه از همان ابتدا روشن بود. مخاطبان او، آن‌همه راه را درنوردیده بودند تا «حاجی» شوند، نه آن که از نیمه راه مناسک، به سمت یک سرنوشت گنگ روانه شوند. امام از آن بزرگان و عالمان روی برگرداند و مثل همیشه به دامان خدا چنگ بُرد و سخت گریست، و پایان کار خود را به خدا وا نهاد. نامه‌های کوفیان اما راه او را به سمت کوفه کج کرد. از همه وسعت این کره خاکی، یک قطعه کوچک، یک زمین داغ، چشم به راه او بود: کربلا. جایی که از میلیون‌ها سال پیش به راه او چشم داشت و برای کاروان کوچک او آغوش گشوده بود.

سرانجام وعده‌های ما و شما کارگر افتاد، و مردمی که با تردید به ریش ما و عبا و عمامه شما می‌نگریستند، کم‌کم مشتاق ما شدند، و باور کردند که از ریش ما و لباس متفاوت شما، و از هواداران سراسیمه و غضبناک این قیام همگانی، می‌توان انتظار لبخند و عاطفه و علم داشت. آنان با دو گوش خود از کلام امام و مطهری و همه ما، وعده‌های مفصلی از آزادی، و رواج پاکی، و غوغایی از قشنگی‌های قانون شنیدند. ما آن‌قدر در جذب رأی مخالفان افراط کردیم که کمونیست‌های شورمان نیز خود را در پس کرسی تدریس مارکسیسم تجسم کردند.

نامه‌های کوفیان نیز سراسر وعده بود. که: اگر به سوی ما رو آری، ما تو را برخواهیم گزید و خاک قدمت را سرمه چشم خود خواهیم کرد. تو اگر به کوفه بیایی، بر فرشی از دل‌های ما پا خواهی نهاد. در خانه‌های ما به شوق تو واگشوده است. جوانان و کودکان ما هر صبح به امید رؤیت جمال تو تا دروازه شهر می‌روند و غروبگاه، مغموم و افسرده باز می‌آیند. بیا و ما را با نور آشنا کن. بیا و آزادی رفته را به میان ما بازآور. بیا و ما را با پاکی و پاکدستی بیامیز.

ایرانیان نیز با هزار حسرت و شوق به روی ما آغوش گشودند و ما را در شاه‌نشین دل خویش جای دادند و با انتخاب ما، همه مقدرات کشور را به ما سپردند، تا ما به نمایندگی از آنان، انسانیت را بازتعریف کنیم و به جهان چشم به راه، نشان بدهیم: در این سوی کره زمین، آسمان آن‌قدر پایین آمده که مردم می‌توانند با دست‌های خود ستاره‌ها را لمس کنند و به صورت خود خورشید دست بکشند.

و ما اما، همین که بر اسب مراد جا گرفتیم، بی‌خیال پیادگان و از پا درآمدگان، مهمیز زدیم و روی به تاخت بردیم. ناگهان از انبان دارایی‌های خود، یکی از شاگردان و مجاوران خود را برکشیدیم و سر و رویش را آراستیم و خنجر و کلتی به کمرش بستیم و مسلسلی حمایتش کردیم و به جان جامعه‌اش در انداختیم؛ و او، با همان خنجر و کلت و مسلسل، شروع کرد به بازتعریف انسانیت. اگر در زمان شاه، تکلیف مقصران و خطاکاران از یک دادگاه نیم‌بند به‌در می‌آمد، همو به مردم بهت‌زده ایران و جهان نشان داد که می‌شود بدون محاکمه و وکیل و بدون اعتنا به همان وعده‌های آسمانی، هر بنی‌بشری را سینه دیوار نهاد و به شکمش خنجر فرو کرد و به سینه‌اش رگبار بست.

روانه کردن جلادی چون خلخالی به جان جامعه، تجلی میزان فهم ما از آسمان خدا بود، و معنای دیگر وعده‌ها و سخنان جاری ما و شما بر منبرهایمان. او می‌گُشت، به ظاهر برای برقراری اسلام، و در باطن، برای برقراری خود ما که بعد از قرن‌ها به نان و نوایی رسیده بودیم. وگرنه اگر ما را بصیرتی بود، گریبان دریدن خود خدا را به چشم می‌دیدیم. که فریاد می‌زد: آهای آنانی که هیاهویی به اسم «جمهوری اسلامی» به راه انداخته‌اید! در اسلام رحمت نیز هست. چرا به محض پیروزی، همانند فاتحان وحشی تاریخ، به اعدام و مصادره اموال مردم حریص شده‌اید؟! و چرا به گوشه‌ای از همان سخنان منبرتان، به روز فتح مکه، به عفو عمومی پیامبر، به بخشودن همه قاتلان و خطاکاران روی نمی‌برید؟ چرا آن‌چنان تلخ بر بندگان من می‌نگرید و عرصه را بر آنان تنگ می‌گیرید که بسیاری از نخبگان و ترسیدگان جلای وطن کنند؟ اما مگر در آن غوغا، صدای خدا به گوش کسی می‌رسید؟ این شد که خدا در انقلابی که به اسم او پا گرفته بود، از ما رو گرداند و ما را به حال خود وا نهاد، تا هر خاکی که می‌توانیم بر سر کنیم و خود به دست خود، مقدمات زوال خود را پدید آوریم.

این گونه شد که با ظهور روحانیان عبوسی چون خلخالی و روح‌الله حسینیان و فلاحیان، لبخند و شادمانی به صورت مردم ما ماسید و خشکید. مردم با ناباوری به قیل و قال ما و به عربده‌های ما که نسبتی با مسلمانی نداشت، نگریستند و کم‌کم عقب نشستند. عقب نشستند؟ بیجا کردند! ما را



با این مردم هنوز کارهاست. و: افتادیم به جان مردمان. و تا توانستیم در اطرافشان سیم خاردار کشیدیم. سوژه انقلاب ما گویا نه آن افق‌های آسمانی، که اسیر کردن و به اسیری بردن مردمان خودمان بود، همان مردمی که به ما «آری» گفته بودند و ساده‌لوحانه مقدرات کشور را به ما گرسنگان و کمین‌کردگان و سیری‌ناپذیران سپرده بودند. ما ای عزیز، بسیار زود، آری بسیار زود، نقاب از چهره انداختیم و ذات پنهان خود را برملا کردیم. جوری که مردم در ناخودآگاه خود به ما می‌گفتند: آن آسمان پر از ستاره و خورشید را، آن وعده‌های بازتعریف انسانیت را، و ترمیم قرن‌ها تحقیر و سرشکستگی را نخواستیم، ما را به جای اولمان باز برید! ما مگر به این سخن باطنی مردمان اعتنا کردیم؟ تازه دنیا به ما روی آورده بود. ما را با این دنیا و با این مردم کارها پیش رو بود.

در کربلا، حسین و خویشان او به محاصره آمدند، به محاصره سپاهی تلخ‌روی و هیچ‌نظم و عربده‌کش و گرسنه و بی‌وجاهت. هر چه امام به بزرگان سپاه می‌گفت: راه را بر من وا کنید تا من راه آمده را باز گردم، یا به جایی دور هجرت کنم، به او می‌خندیدند که: کجا؟ ما تازه همدیگر را یافته‌ایم. تو، یا از این صحرای سوزان بیرون نمی‌روی یا آن‌گونه خواهی شد که ما می‌خواهیم. چگونه؟ زبون! خوار! خفیف! و مگر حسین را با خفت، سازگاری بود؟ او، امام درستی‌ها بود. امام پاکی‌ها و پایمردی‌ها. پس این‌طور! به زانو در نمی‌افتی؟ نه که نمی‌افتم، من تنها در برابر خدا سر خم می‌کنم. آهای ای همه کوفیان! شمشیرها بیرون کشید و طومار این طاغی بدکیش را در هم بیچید. دست نگه دارید! شما را به خدایی که می‌پرستید دست نگه دارید. اگر دین ندارید، آزاده باشید. شما را با من کینه است، با زنان و کودکان چرا این می‌کنید؟ ما را هم با تو هم با زنان و کودکان تو کارهاست.

شمشیرها به یک‌باره از غلاف‌ها بیرون دویند و یاران اندک امام یک به یک از پا درآمدند و جسم صدچاک خود او نیز در زیر پای اسبان کوفیان فرش گردید. زنان و کودکان چه؟ به اسیری. کجا؟ کوفه و شام.

رهبر گرامی،

شاید تا کنون از این زاویه به کربلای ایران ننگریسته بودید. ما اشقیا، مردم فلک‌زده خویش را اسیر کردیم. بر سر هیاهوهای بی‌سرانجامی چون تسخیر سفارت آمریکا، وجهه جهانی خود را آشفتم و هزینه‌های فراوان و بی‌دلیلی را از جیب مردم، خرج خصلت قلچماقی خود کردیم. آن چنان در عصیتهای فکری و اعتقادی فرو شدیم که همه آن وعده‌های داده شده و کرسی تدریس کمونیست‌ها را گلوله کردیم و بر سر و سینه مخالفان خود فرو کوفتیم. حسرت به دل مردم ما و دل مردمان جهان ماند تا از ما و انقلاب ما یک لبخند، و یک عنایت انسانی تماشا کنند. ما، روز به روز، و سال به سال، در خشم، در انتقام، در نفرت، در عصیته، و در کینه‌های تو در توی دقیانوسی فرو شدیم و گام به گام که نه، ناگهان از چشم مردم خود و از چشم مردمان جهان افتادیم. و شدیم: تنها. تنها؟ هرگز! ما را هنوز مردمانی اسیر در چنگ هست؛ مردمانی که ما راه هر گونه نفس کشیدن و اعتراض و یک «نه» ساده را بر آنان بسته بودیم.

راستی به نظر شما، تاریخ، پیراست یا جوان؟ زن است یا مرد؟ شعور دارد یا ندارد؟ اگر از من بپرسید می‌گویم: تاریخ پیر باشد یا جوان، زن باشد یا مرد، شعور داشته باشد یا نه، اما یک «شاهد» است. که سینه‌ای صبور و ثبت‌کننده دارد. با هزار هزار سخن پندآموز. که شاهیت سخنان پندآموز او این است: «ظلم، رفتنی است». من اما تاریخ را می‌بینم که از بلندای نگاهبانی‌اش به زیر می‌آید و بی‌طرفانه سطل رنگی را برمی‌دارد و انگشت رنگین خود را بر پیشانی من می‌نشانند و دم گوشم می‌گویند: این نشانه‌ای است برای سال‌ها بی‌خردی تو، و برای سال‌ها اصرار بر بی‌خردی‌ات. و باز انگشتش را در سطل رنگ فرو می‌برد و انگشت رنگین خود را بر پیشانی یکی دیگر می‌نشانند و دم گوشش می‌گویند: این نشانه‌ای است برای تشخیص سال‌ها فریب و سال‌ها هدر دادن سرمایه‌های پولی و انسانی و عاطفی و علمی مردم ایران.

و باز انگشت رنگین تاریخ را می‌بینم که بر پیشانی یک روحانی جلیل‌القدر می‌نشیند و دم گوش آن روحانی می‌گوید: شیخ! تو قرار بود نورافشانی کنی. قرار بود دیگرانی را که سر به اندرون خانه مردم فرو برده‌اند، به جهنم و قانون هشدار دهی. نه این که دو هزار برگ شنود تلفنی دفتر آن فقیه مطرود را پیش امام ببری و علیه آن فقیه عالیقدر سعایت کنی. و هرگز نیز از امام نشنوی: این همه شنود، حرام اندر حرام است.

من صدای تاریخ را می‌شنوم که دم گوش همان روحانی می‌گوید: شیخ! تو قرار بود مردم را با خدا آشتی دهی! قرار نبود هر که تو را می‌بیند، نه از تو، که از خدا گریز کند. تو مگر بر منبر از سه‌طلاقه کردن دنیا نمی‌گفتی؟ یک نگاهی به خودت ببینداز. ببین غیر دنیا چه با خود داری؟ از دور که به جماعت خودمان می‌نگرم، هر یک لکه‌ای بر پیشانی داریم. نه لکه ننگ، که لکه‌ای تاریخی. برای عبرت دیگران؛ که از ما چه بیاموزند؟ بیاموزند: «از هر چه نان می‌خورید، از خدا و دین او نان مخورید!» و ما ای عزیز، تا توانستیم از دین خدا نان خوردیم و دهانمان را برای آنانی که متعجبانه به ما و به بلعش حریصانه ما می‌نگریستند، کج کردیم.



رهبر گرامی،

کربلای سال شصت و یک هجری را رها کنید و به کربلای ایران بنگرید. کربلا اینجاست. شمر اینجاست. خولی اینجاست. سرهای به نیزه شده اینجاست. اسیر اینجاست. زنان و طفلان پای برهنه و گریزان اینجایند. اشقیای اینجایند. آری اشقیای اینجایند. کجا؟ پاکان سپاه به کنار، یک نگاهی به چهره پاسداران فربه از مال حرام بیاندازید، پاسدارانی که نفس‌زنان از بالا کشیدن اموال مردم به نزد شما شتاب می‌کنند، اشقیای اینانند. کسانی که یک روز در صف مردم بودند و امروز به برکت دلارهای نفتی و اسکله‌های قاچاق و پیمان‌های بدون مناقصه و سهام مخابرات و هزار فرصت اقتصادی و سیاسی و اطلاعاتی، خنده‌کنان به فوج اسرا می‌نگرند و شلاق به دست، فهقهه سر می‌دهند و اسلحه به دست، مراقب‌اند اسیری از صف اسارت خروج نکند.

افکار یخ‌بسته ما را داغی هسته خورشید نیز آب نمی‌کند. ما نیک می‌دانیم که بهترین راه آب کردن این افکار یخ‌زده، بازکردن راه رواج آنهاست. اما چرا به رواج افکارمان دل نمی‌سپریم؟ می‌دانید چرا؟ چون رواج افکار یخ‌بسته ما، در هر صورت، به مرگ خود ما می‌انجامد. دیر یا زودش مهم نیست. مهم، مرگی است که در ذات افکار یخ‌بسته ما حیات دارد.

پی اشقیای تاریخ می‌گردید؟ پاکان وزارت اطلاعات به کنار، یک نگاهی به دزدان اطلاعات بیاندازید. اشقیای اینانند. کسانی که سر به اموال مردم و به حریم خصوصی مردم فرو برده‌اند و برای هر ایرانی پرونده‌ای از شنودها و رفت و آمدها برآورده‌اند. مأمورانی که نفس نمایندگان مجلس را بریده‌اند و نای یک اعتراض ساده را از آنان ستانده‌اند. مأمورانی که اسرای بی‌گناه خود را می‌زنند تا به هر آنچه که آنان می‌خواهند اعتراف کنند. چشم از اسرای سال شصت و یک هجری بگردانید. اسیر اینجاست. در سلول‌های انفرادی وزارت اطلاعات. آیا بازجویی سربازان امام زمان از همسر سعید امامی [فهمیه دُزی نوگورانی] را دیده‌اید؟ کدام شمر و خولی با زنان و دختران امام حسین آن کردند که اشقیای وزارت اطلاعات با زنان و دختران ما کرده و می‌کنند؟ بله، اسیر اینجاست. زن، مرد، پیر، جوان، کودک، نوزاد. به کجا چشم برده‌اید آقا؟!

صادقانه بگویم: ما کلاهبرداریم، آری کلاهبردار. ما با مردمان عهدی بستیم و همان عهد را ناجوانمردانه و یک‌طرفه گسستیم. کلاهبرداری همه‌فن‌حریف شده‌ایم که زیرکانه به خودمان قرض می‌دهیم و از خودمان باج می‌کشیم. بوالعجبی کم‌نظیر شده‌ایم. عین دامادی شده‌ایم که همه چیز دارد الا جوانی، و همه را با همان جوانی‌ای که نداریم می‌خکوب دامادی خود کرده‌ایم.

چرا اشک می‌ریزید آقا جان؟ برای غارت اموال امام حسین گریه می‌کنید؟ غارت اینجاست. به پول‌هایی که سپاه بالا کشیده و می‌کشد، به پول‌هایی که رئیس دولت و اعوانش بالا کشیده و می‌کشد، به پول‌هایی که از جیب مردم به جیب بشار اسد قاتل سرازیر می‌شود، بنگرید. غارت اینجاست. پیش چشم ما و شما، در کربلای ایران. می‌بینم از پریشان‌حالی اسرا می‌سوزید؟ ای عزیز، پریشانی اینجاست. یک نگاهی به صورت مردم بیاندازید. چرا بر صورت این مردم یک لبخند، آری یک لبخند صادقانه نمی‌بینید؟ چرا باید این مردم غارت‌شده بخندند؟ به شمر و خولی نفرین می‌کنید؟ وقتی ما جوان مردم را می‌کشیم و به آنان اجازه نمی‌دهیم برای جوان از دست رفته‌شان یک مجلس ساده ترحیم به پا کنند، این مردم، برای چه ما را شمر و خولی ندانند؟!

ما را چه به دروغ‌گویان و عهدشکنان کوفی؟ عهدشکن ماییم. دروغگو ماییم. ما با مهارت یک بازیگر گرسنه، و در یک کارناوال همگانی، فروتنی دروغین خود را به نمایش می‌گذاریم. شرمندهم اما اجازه بدهید با صراحت بگویم: به یک جور تف‌مالی شخصیتی گرفتار آمده‌ایم، که هر روز صبح به صبح، نقاب دروغین‌مان را روغن‌مالی می‌کنیم تا کسی متعرض هویت مخدوش ما نشود. گرسنه شهرتیم. علاقه‌مندیم همه عقب‌ماندگی‌های تاریخی خود را با روغن دروغ برق بیاندازیم. دوست داریم مثل فواره بالا برویم، اصلاً هم به تبعات بالانشینی این فواره خیالی نمی‌اندیشیم. به بالا جهیدن ناگهانی خود امید داریم. بی‌خیال فرودی که مغز ما را فرش زمین کند. یک نگاهی به سند استعماری تأسیس نیروگاه اتمی بوشهر بیاندازید که چهار برابر پول داده‌ایم و چیزی نیز عایدمان نشده! نگاهی نیز به هجوم جنس‌های تحمیلی چینی بیاندازید. و به تعطیلی کارخانه‌ها و بیکاری جوانان و اعتیاد گسترده آنان و به پول‌های بی‌زبانی که به روسیه و چین، این دو غول بی‌شاخ و دم، می‌پردازیم تا هوای ما را در شورای امنیت سازمان ملل داشته باشند؟ باز هم معتقدید: پای هیچ سند استعماری امضای یک روحانی ننشسته؟!!

راستی اساساً آیا شما خبردارید عده‌ای به اسم دانشجو با حیث نداشته ما چه کردند؟ داستان تسخیر و تخریب سفارت انگلستان را می‌گویم. چرا با شتاب، با همان شتابی که به آقای احمدی‌نژاد تبریک گفتید و پیروزی‌اش را بر همگان مسجّل فرمودید، در تقبیح رفتار این دانشجونا‌های هماهنگ، برنیاشتید؟ یا اگر با رفتارشان موافقت، کارشان را تأیید نکردید؟ شما رهبر این مردمید. تسخیر و تخریب یک سفارتخانه بی‌پناه، قرار



است کدام بخش از مردانگی و قلچماقی ما را به رخ جهانیان بکشد؟ شمایی که در جزئیات امور دخالت می‌فرمایید، چرا به تقبیح این فاجعه آسیب‌زا نپرداختید؟ چرا مردم فلک‌زده ما و نسل‌های بعدی ما باید هزینه جماعتی را پردازند که از عقل تهی‌اند؟! به این سخن مفت رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس [علاءالدین بروجردی] دقت فرمایید: «تجمع دانشجویان در مقابل سفارت بریتانیا (ولابد تسخیر و تخریب آن) تجلی احساسات پاک درونی آنان بود». این جناب، همان است که راهپیمایی باشکوه و میلیونی مردم تهران را که در سکوت و نظم و بدون خسارت انجام شد، تجلی فتنه نامید. و یا به این سخن سراسر دروغ رئیس مجلس توجه فرمایید: «اقدام دیروز دانشجویان (تسخیر و تخریب سفارت بریتانیا) نمادی از افکار عمومی بود».

بله رهبر گرامی، این همان نقابی است که ما به صورت بسته‌ایم و به نیابت از مردم، جیب مردم را خالی می‌کنیم. اشقیایی شقی‌تراز خود ما سراغ دارید؟! کربلا اینجاست. مگر نه این که: هر زمین کربلا و هر ماهی محرم و هر روزی عاشورا است؟! به این دلیل است که در ابتدای این نوشته آوردم: ما به این محرم سخت محتاجیم. چرا مردمی که از ظلم به ستوه آمده‌اند، به جای آن که مشت‌ها و زنجیرها و قمه‌های بالا‌برده خود را بر فرق ما فرود آرند، بر سر و سینه و فرق خود نکوبند؟ و برای این کوبش مستمر نیز بساطی از هیاهو نیاریند؟ مگر نه این که هر اعتراض، به خون می‌انجامد؟ چرا این خون، خون ما باشد؟ و چرا خون خود مردم نباشد؟ روضه من هنوز ادامه دارد. اشک، مجال سخن گفتن از خود من و ستانده. اگر موافقت به همین اندک بسنده کنیم. والسلام

بدرود تا جمعه‌ای دیگر

با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد

جمعه، یازدهم آذرماه سال نود

*** منع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»



نامه سرگشاده طنز «ف. م. سخن» به خامنه‌ای، ۱۱ آذر ۱۳۹۰

نامه دوم ف. م. سخن به آقای خامنه‌ای: قربان خیلی مخلصیم!

حضور محترم حضرت آیت‌الله العظمی امام خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب شاید تعجب کنید که چطور این دفعه خیلی مؤدب و متین شده‌ام و شما را با تمام القاب و عناوینی که دوست دارید با آن‌ها نام برده شوید خطاب می‌کنم (یادش به خیر آن روزها که چند نشریه اصلاح طلب به خاطر نگذاشتن همین «معظم» در مقابل نام شما تعطیل شدند و یا وادار شدند که این صفت را به نام شما اضافه کنند). عرض کنم حضور مبارکتان که در طول هفته گذشته دچار تحولات عمیقی شده‌ام و فکر می‌کنم که باید رفتارم را نسبت به حضرت عالی تغییر دهم. من در هفته گذشته به این نتیجه شگرف رسیدم که شما حالا حالاها در رأس حکومت تشریف دارید و ور دل خود ما خواهید بود تا کی - زبانم لال - حضرت عزرائیل سراغ‌تان بیاید، که تا آن روز هم کی مرده کی زنده. پس حالا که در خدمت جنابعالی هستیم بهتر است راه مسالمت‌آمیزی انتخاب کنیم تا زندگی برای ما و شما شیرین‌تر شود - البته مال شما که شیرین است، و مال ما باید شیرین شود که آن هم به لطف و مرحمت شما بستگی دارد.

خواستم عرض کنم قربان ما خیلی مخلصیم! این روشنفکرها و اپوزیسیون را باید گذاشت به حال خودشان تا تو سر یکدیگر بزنند. اصلاً به ما چه. شما که همچین قرص و محکم سر جای‌تان نشسته‌اید و به قول معروف بیدی نیستید که با این بادها بلرزید. باد هم کم است والله؛ طوفان هم بشود، تورنادو در مقیاس ای.اف.پنج هم بیاید شما همین طوری سر پا ایستاده‌اید و بزنم به تخته، یک ذره هم خم نمی‌شوید.

«آقا» جان، بگذارید از این‌ور، یعنی جناح روشنفکران و اپوزیسیون بگویم کمی خوشحال شوید. عرض کنم حضورتان، ندا که از جانب آن خانم بگم چی چی شده در صدای امریکا آمد که شما کمک نخواستید، اگر می‌خواستید ما در خدمت بودیم، یکی دو جا صدا بلند شد که کمک! (من نبودم به خدا، کسان دیگر بودند، آن چیزی هم که دیدید من نوشتم تحت تأثیر سخن دیگران بود که قلم‌ام شکسته باد). آقا سر همین دو کلمه حرف چنان هیاهویی برپا شد که نگو و نپرس. باور نمی‌کنید؛ به جان عزیزتان قسم، هم شما و هم حکومت اسلامی کلاً از یاد رفتید! هاهاهاهاهاه! خیلی با مزه بود! بیچاره آقای میرفطروس - که اصلاً دست‌پرورده امپریالیسم شرق و غرب است و بر خلاف کتاب‌هایی که نوشته و مقالاتی که منتشر کرده، می‌خواهد سر به تن ایران و ایرانی نباشد - یک کلمه گفت جاده‌های ایران بیش‌تر از تهاجم احتمالی آدم می‌کشد. باور نمی‌کنید، این را که گفت، لشکر روشنفکران، مثل لشکر سلم و تور افتادند به جان او؛ یکی او را گرفت زیر تازیانه کلمات درشت؛ یکی دیگر او را گرفت به باد متلک. افتضاحی شد آن سرش ناپیدا. دکترای افتخاری‌اش را پس گرفتند (دکترایش البته از دانشگاه خیلی معتبری بود. در اعتبار این دانشگاه همین بس که بیش‌تر مسئولان حکومت شما مدارک تحصیلی‌شان را از دانشگاه‌های مشابه و هم‌تراز آن گرفته‌اند). باری، هر چه از دهان‌شان درآمد به او گفتند. آن بنده خدا هم زیر دست و پا هی گفت والله من نظرم این نبود؛ بالله من خواهان جنگ نیستم؛ ولی کو گوش شنوا؟!

این را که دیدیم ما هم ماست‌ها را کیسه کردیم. شروع کردیم برای خودمان سوت زدن و این‌ور و آن‌ور را نگاه کردن که یعنی ما اصلاً نمی‌دانیم موضوع از چه قرار است و کی به کی است و چی به چی است. قبل از این هم یک نویسنده دیگر به آن خانم محترمه آمریکایی گفته بود مردم ایران عجیب غریب‌اند. می‌گویند نه، ولی منظورشان آری ست. از او هم دیگر خبری نشد که نشد. طوفان سنج او بهتر از آقای میرفطروس کار می‌کرد و فوری رفت توی پناهگاه.

جریان گذشت ولی حالا مگر آن طرفی‌ها ول می‌کردند. یک آقایی برداشت در یک رسانه خارجی نوشت کسانی که خواهان کمک‌های بشردوستانه از غرب هستند ستون پنجم دشمن‌اند! عجباً عجباً! دیدیم ای بابا! این فقط وزارت اطلاعات شما نیست که دگراندیشان را به انواع چیزها متهم می‌کند. رفقای این طرفی هم دست کمی از وزارت اطلاعات ندارند.

به خودمان گفتیم تو مگر مریضی. مگر نمی‌بینی این طرف چه خبر است. برو دست آقا را ببوس، به ایشان بگو این همه هوادار پیدا و پنهان داری. امریکایی‌های جنایتکار و اسرائیلی‌های غاصب بخوانند به شما - یعنی جمهوری اسلامی و شما که در رأس‌اش نشسته‌ای - چپ نگاه کنند همین روشنفکران این طرف آب حساب‌اش را می‌رسند و خرد و خاکشیرش می‌کنند. اول از همه می‌گویند لعنت به پدر و مادر کسی که به «زیرساخت»‌های ما آسیب بزند. بعد می‌گویند می‌خواهید ببینید بچه‌های مردم را بکشید. بعد به دوگانه عمل کردن غرب می‌پردازند و شما - یعنی حکومت اسلامی - را می‌برند بالا بالاها و در بزرگداشت‌تان می‌گویند ایران پیمان منع گسترش سلاح‌های اتمی را امضا کرده ولی اسرائیل نکرده.



بعد می‌گویند چرا اسرائیل دویست کلاهک اتمی دارد و کسی به او اعتراض نمی‌کند؟ چرا در عربستان این طوری اختناق حاکم است و غرب یقه او را نمی‌چسبد؟ خلاصه داستان پشت داستان و فاکت پشت فاکت، طوری که آدم فکر می‌کند این غرب عجب هیولایی است آقایان در آنجا زندگی می‌کنند. کاش کیم جونگ ایل یک هواپیما بفرستد آقایان روشنفکر ما را از چنگال این غرب از خدا بی‌خبر نجات دهد و به پیونگ‌یانگ ببرد تا نفسی تازه کنند.

به خدا مسلمانان کوزوو شانس آوردند چنین روشنفکرانی نداشتند والا هنوز صرب‌ها داشتند - با عرض معذرت - ترتیبات‌شان را می‌دادند و می‌کشتند. خیلی ببخشیدا. نمی‌دانم این کار را چه جوری باید می‌نوشتیم که بی‌تریتی نباشد. همان کاری منظور من است که در کهریزک شما انجام می‌شد... خلاصه؛ غربی‌ها مگر جرأت می‌کردند از دست این روشنفکران ضد امپریالیست به یوگوسلاوی حمله کنند و به کسی کمک بشردوستانه بنمایند؟ الان می‌لوشویچ همین‌طور راست راست می‌گشت و مشغول کشتارش بود، و روشنفکران ما در حال صدور بیانیه علیه او و جنایت‌هایش بودند که این خیلی بهتر بود و به زیرساخت‌های یوگوسلاوی هم آسیبی وارد نمی‌شد (اصلاً یاد «زیرساخت» که می‌افتم اشک از چشمانم سرازیر می‌شود، او‌هو‌هو‌هو‌هو‌هو...). ای وای! انگار قاطی کردم و در این پاراگراف شدم آن آدمی که قبلاً بودم! یک کم طول می‌کشد به وضعیت فعلی عادت کنم و یک خطی شوم...

خلاصه. دیگه چه خبر؟ خانم بچه‌ها خوبند؟ ما خیلی مخلص آقا مجتبی هستیم به مولا. ما دست‌بوسیم. از طرف من به ایشان پیغام بدهید، تا این روشنفکران ضد امپریالیست امریکانشین هستند اصلاً غم‌ات نباشد. هر کاری دلت خواست بکن. اسباب‌ات را هر جور خواستی در خاک ایران بتازان. کی به کی است. خیالات جمع. اینها این طرف خودشان به جان هم می‌افتند و آن چه اصلاً محلی از اعراب ندارد حکومت اسلامی ایران است. آقا چه جوری دیگر عرض ارادت کنیم که شما باور کنید. اجازه بدهید پاچه مبارک را بخارانم. اجازه بدهید بست را با این دستانی که الاهی می‌شکست و آن چیزها را نمی‌نوشت، بچسبانم....

در پایان نامه دوم اگر اجازه بدهید یک سؤال بکنم و آن این که قربان ما چه کار کنیم زندگی برای ما راحت‌تر شود؟ در انتخابات که ماها را راه نمی‌دهید. عرض کنم حضور مبارک‌تان نشریه و رسانه هم که در اختیار ما نخواهید گذاشت. ببینیم چه راه حل‌های دیگری باقی می‌ماند... فکر می‌کنم تعداد مأموران دم دروازه را زیاد کنید تا زیاد معطل نشویم بد نباشد. این تنها چیزی است که در حال حاضر می‌توانیم از شما بخواهیم و شما احتمالاً لطف خواهید کرد این کار را برای تسهیل امور خودتان هم که شده انجام خواهید داد. به عون الاهی!

با تقدیم احترامات فائقه

ف. م. سخن

*** منع ***

وبسایت «گویا من»



چهاردهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۸ آذر ۱۳۹۰ (++)

«مرگ رهبران!»

پرنده مرگ، یک به یک ما را بر خواهد چید و به وادی دوری که خود می‌داند کجاست، خود برد

حال و روز ما این است که می‌بینیم: ورشکسته و از هم گسسته

وای به روزی که مثلاً جناب آقای مصباح یزدی بر سریر رهبری ما جلوس فرمایند. حال و روز ما با آن نگاه ویژه‌ای که ایشان به جایگاه ولی فقیه دارند و حتماً برای رهبری خویش به کم‌تر از اختیارات خود خدا نیز رضایت نمی‌دهند، تماشایی است. شاید به همین منظور بوده است که وی از سال‌ها پیش به این سوی، زیرکانه شاگردان خود را به هر کجای سپاه (کانون قدرت و ثروت) تزریق فرموده‌اند. باور کنید تجسم این فردای هول‌انگیز، ما را به دعای شب و روز برای دوام عمر و بقای مستمر شما فرا برده است

سپاه، رهبری آینده را - هر کس که باشد و هر کسانی که باشند - موم دست خود می‌خواهد

می‌بینید؟ این، ایران فروشگسته‌ای است که شما با رهبری مادام‌العمر خود برآورده‌اید، و آن، ایران متعادلی است که دیگران می‌توانستند بر آورند اما شما و دوستانتان مانع شدید

می‌بینید که این دشمن دشمنی که شما در طول رهبری خویش فرمایش می‌فرمودید، بیش از آنکه به آمریکا و شرارت‌های آن مربوط باشد، به نیاز روانی یک جامعه جاهل و بیمار مربوط بود. شما به دشمنی با آمریکا نیاز داشتید؛ نه به آن خاطر که او مانع رشد مردم و شکوفایی کشورمان می‌شد، بل به این دلیل که ارتباط با او، ناتوانی ما و شما را برملا می‌کرد

شما درست به همان راهی رفتید که پادشاهان و حاکمان تاریخ به برکشیدن هواداران بی‌تدبیر، و برنشانیدن آنان بر سر مسؤولیت‌ها اصرار می‌ورزیدند. اغلب امامان جمعه و نمایندگان و مدیران و وزرای منصوب شما هیچ سخنی و هیچ خاصیتی نداشتند الا جانبداری بی‌چون و چرا از جناب شما. شما متعمدانه چشم از نخبگان و اندیشمندان و باسوادان و دلسوزان کشور بر گردانیدید، و آن سوتر از نخبگی و شایستگی، کسانی را به نمایندگی برگزیدید که پایه‌های برقراری شما را استحکام بخشند

می‌بینید اشتباه شما کجا بود؟ شما به آن کسی که چاپلوس و بی‌سواد و ناشی بود اما نماز و هواداری‌اش را به رخ می‌کشید، بهای فراوان دادید، و کسی را که کار آمد و فهیم و منصف و هوشمند بود اما بی‌نماز و منتقد، از گردونه حضور به دور انداختید و حتا کاری کردید که او آسیب و رنج غربت را بر خود هموار سازد و به دیاری دور گریز کند

شخص شما بیش از دیگران از آمار فاحشگی‌های واقعی خبر داشتید؛ از اعتیاد و مصرف مشروبات الکلی و تن‌فروشی دخترکان، تا هرزگی‌های پنهان و آشکار مسؤولان طراز اول و طراز چندم کشور

نگاهی به ایرانی بیاندازد که شما با داستان خودی و ناخودی خود بر آوردید



ای امان از کنج‌ها و گوشه‌هایی که هیچ صدایی و هیچ نشانی از آنها به ما نرسید و کسی از هول و هراس و سوهانی که به روان متهمین کشیده می‌شد، خبر نگرفت!

در این صحنه‌ها، هم دزدان اداره اطلاعات سپاه و هم دزدان وزارت اطلاعات، وسایل مردم را از خانه‌هایشان برداشته‌اند و می‌برند

اینجا جمهوری اسلامی است و می‌شود با صدای بلند عربده کشید: گور پدر مردم و اموال مردم!

همه حوزه‌ها را و همه روحانیان را یا به جانبداری از خودتان مجبور فرمودید، یا به منبرها و زبان‌شان قفل بستید

آیا بوده روزگاری که روحانیان به این همه حقارت صنفی در افتاده باشند؟

در آنجا، حضرت آیت‌الله [نوری همدانی] لب به سخن می‌گشاید: آقایان، من کارهای نیستم. شعار «کوثری» [«خامنه‌ای کوثر است، دشمن او ابتر است»] می‌نویسند و به دست من می‌دهند که: همین را جلوی دوربین صدا و سیما بگو. عمده حرف‌های مرا به من دیکته می‌کنند. و ادامه می‌دهد: جوانک پاسدار که از نوه من کوچک‌تر است، رخ به رخ من می‌ایستد و به من می‌گوید: تو، کارهای نیستی! مرا ترسانده‌اند آقایان. به این که آبرویت را می‌بریم و پولی هم به حساب بیتت نمی‌ریزیم

یا همه را با پرداخت ماهیانه‌های درشت، به زانو در آورده‌ایم یا مابقی را به افشای فلان نقطه ضعفشان تهدید فرموده‌ایم. یک دوراهی آشکار! یا همراهی یا سکوت

آقای دُری [نجف‌آبادی] را که می‌بینید! در پاسخ به آن چند نفر، با ایما و اشاره صحبت می‌کند؛ که یعنی: آقایان، من خودم هم در امان نیستم. در دفتر من شنود کار گذاشته‌اند. شنودی که اگر بخواهند در هر کجا کار بگذارند، باید اجازه‌اش را از خود من بگیرند

کاری که ما و شما با علما کردیم، هیچ حکومتی نکرد

کی و کجا به خیال ما خطور می‌کرد که بسیجی ناسزا بگوید و قمه و زنجیر و دیلم دست بگیرد و عربده بکشد و یاد دسته‌جات شعبان بی‌مخ را زنده کند!؟

تنها راه بقای یک اندیشه، نه تقابل، که همزیستی با سایر عقاید و نحله‌های فکری است

به جای نفرت، می‌توان دوست داشت، و به جای اخم، می‌توان تبسم نمود

یک پرسش! شما اگر به جای آقایان موسوی و کروبی بودید، دوست داشتید با شما چگونه رفتار می‌کردند؟ حتماً به انصاف و عدل. پس چرا با این دو، بد کردید و نام خود را در امتداد نام حاکمان عبوس و تند خو ثبت فرمودید؟



شما که سماجت‌ها و خودسری‌ها و پایان کار رهبرانی چون صدام و قذافی و بشار اسد را به چشم خود دیدید!

اکنون دویست سال از دوره رهبری شما سپری شده است. این ویرانه‌ای که محل بازی کودکان ژنده‌پوش است، مزارستان فرسوده ما و شماست. آن توپ‌ها؟ ای عجب، توپ نیستند. جمجمه‌اند. چه می‌بینیم؟ یکی از آنها جمجمه من است و دیگری جمجمه جناب شما! آه، می‌بینید؟ این همان بازی روزگار است!

به این دو ردیف صندلی بنگرید! یک ردیف: در افق روشنایی، و ردیف دیگر: در افق تیرگی. در ردیف روشنایی: گاندی و نلسون ماندلا و خوبانی چون آن دو نشسته‌اند، و در ردیف تیرگی: صدام و قذافی و دژخیمانی چون آن دو. در هر دو ردیف، یک صندلی خالی نهاده‌اند، برای جناب شما و بنا به انتخاباتان؛ در کنار گاندی و نلسون ماندلا، یا در کنار صدام و قذافی؟

ما نیز خواهان خوشنامی شما هستیم. دوست داریم آوازه کارهای خوب شما جهانگیر و فراگیر شود. درست مثل نیکنامی گاندی و نلسون ماندلا

در بر آمدن خطاها و آسیب‌های جاری امروز کشورمان، هم من و هم خیلی‌ها و هم جناب شما سهمیم

ما و شما را هنوز فرصت ترمیم هست. به روزی بیاندیشید که در میان ایستاده‌اید و رو به مردم آغوش گشوده‌اید و مثل علی مرتضی به خاطر آن خلخال ربوده‌شده از پای آن زن یهودی که نه، به خاطر هزار هزار خطای غلیظ از مردم پوزش می‌خواهید و مردم نیز بزرگوارانه به روی شما آغوش می‌کشایند. ما و شما را چاره و راهی جز آغوش مردم و جز ترمیم حقوق تباه‌شده مردم نیست. اگر مشتاق آغوش خدایید، آن را در آغوش مردم بجوید

به نام خدایی که مرگ آفرید

مرگ رهبران!

سلام به رهبر گرامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

از دیرباز، همه ما را بر این اصل اساسی متقاعد کرده‌اند که: پرنده مرگ، یک به یک ما را برخواهد چید و به وادی دوری که خود می‌داند کجاست، خواهد برد. در این میان، استثنایی در کار نیست. همه رفتنی هستیم. ما کمی زودتر و شما کمی بعد از ما. پس، قبول می‌فرمایید که رهبران نیز می‌میرند. گاه چون چوپانان: غریبانه، گاه چون مصلحان: سرفرازانه، و گاه چون صدام و قذافی: تلخ و مفتضحانه. مرگ، نشانه همواره بشر تاریخ بوده است تا او به حتمی بودن کوچ این جهانی خود وقوف یابد و زندگی‌اش را با این غریو بزرگ هماهنگ کند. پا به پای مرگ، غفلت از مرگ نیز دست به کار برآوردن هوس‌ها و آرزوهای تمام‌نشدنی بشر بوده است.

گاه به این می‌اندیشم که اگر غفلت نبود، بشر تاریخ با تماشای اولین جنازه همنوعش، به غار تنهایی خویش فرو می‌خزید و همه عمر خود را در ماتم مرگی که در کمین اوست سپری می‌کرد. اگر غفلت نبود، معنای زندگی این می‌شد: به دنیا آمدن برای از دنیا رفتن.

نیز به این می‌اندیشم که فرونی و همه‌زمانی غفلت، بشر تاریخ را از آن‌سوی بام زندگی‌اش به زیر انداخته. بشر غافل، آن‌چنان به فرو بردن دنیای اطراف خود حریص است که زندگی را تنها در: به دنیا آمدن برای بلعیدن، معنا می‌کند. پیامبران الهی، خون دل‌ها خوردند تا به این بشر سیری‌ناپذیر بفهمانند: در میان بایست!



ما و شما به آدمیانی برمی‌خوریم که تا بیخ مرگ، نه به مرگ می‌اندیشند و نه به زشتکاری‌های خود. اینان، آن‌چنان به تباه کردن زندگی خویش و به خراشیدن زندگی دیگران اصرار می‌ورزند که گویی تا جهان باقی است، باقی‌اند. طوری که انگار نه تنها اختیار همه، که اختیار مرگ نیز با آنان است. کسانی که به مرگ نمی‌اندیشند و خود را ابدی می‌پندارند و برای بلعیدن هر چه پیش‌تر، دست به دنده دنیا می‌برند، به کارهای مشابهی فرو می‌شوند: این جماعت، از تباه کردن حقوق مردم که نه، از تلف کردن خود مردم نیز پروا ندارند. مردم برای این جماعت، گوسفند و ابزار و سیاهی‌لشکر و پخمه و بدون حق‌اند. همه را به هر آنچه که خود می‌پسندند مشتاق می‌کنند. تشخیص فردی خود را بر فراز هر چه عقل و اندیشه جمعی است می‌نشانند. هرگز از بروز و ظهور تباهی‌های ناشی از خودمحموری‌هایشان عبرت نمی‌گیرند. و حتا با برآمدن یک فاجعه، دامن برمی‌کشند که: نگفتم چنین مکنید؟! اینان بر عقب‌ماندگی‌ها سرپوش می‌نهند. مردم را در شعار، و در پوکی کارهای خود غلت می‌دهند. به هنگام شکست یا ورشکستگی، ملتسمانه دست دشمنی را که در خیال پرورانده‌اند می‌گیرند و می‌کشند و او را برای ترمیم کارهای خلافشان به رویارویی و ستیز می‌خوانند.

مباد آنچه از خصوصیت غافلان برشمردم، با حضرت خود مطابق فرمایید! نخیر، اینها که گفته آمد، به کسانی مربوط است که مستغرق دنیایند و هیچ به مرگ نمی‌اندیشند. ما و شما را اما از همان بدو کودکی، به مرگ‌اندیشی و ظلم‌گریزی و پاکدستی آموزش داده‌اند. پس این مشترکات را به دیگرانی وا می‌نهمیم که با آموزه‌های ناب دینی ما ناآشنایند. با این همه، دوست دارم از باب دوستی، دست شما را بگیرم و جناب شما را به تماشای فردایی ببرم که عن‌قریب در کمین ما و شماست. می‌خواهم پرنده زیبای مرگ را بر بام خانه حضرت شما بنشانم. می‌خواهم با چشم من به پایان کار این جهانی و آن جهانی خویش بنگرید. پس بربخیزید و دست مبارکتان را به من بدهید:

۱- به روزی بیاندیشید که گویندگان شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی ما با صدای بغض‌آلود می‌گویند: «إنا لله و إنا إليه راجعون». به محض درپیچیدن این صدا، مردمان ما - از هر قشر و طایفه - مابقی سخن گویندگان را فهم می‌کنند. من در این سفر، بنا ندارم شما را به تماشای سوز و آه و سیاهپوشی میلیون‌ها عزادار ایرانی ببرم. و یا به تماشای تشییع باشکوه پیکرتان؛ بل شما را به تماشای عبور شهاب‌گون خیالاتی می‌برم که با همان «إنا لله» اولیه، به ذهن بزرگانی چون آقایان مصباح یزدی و مکارم شیرازی و نوری همدانی و هاشمی شاهرودی و برادران لاریجانی و احتمالاً جناب جنتی می‌دود. اینان از همین اکنون، و در تجسم آن احتمال حتمی، خود را یکی از گزینه‌های رهبری بعد از شما می‌دانند. و حتماً هم به تاسی از جناب شما، خواهان اختیارات فراوان دوران طویل رهبری شمایند.

۲- اجازه بدهید پیش از تجسم مابقی داستان، صادقانه بگویم: من شخصاً حضرت شما را برای رهبری کشورمان از همه روحانیان و غیرروحانیان مصدرنشین، از روحانیانی چون مصباح یزدی و مهدوی کنی و جنتی و شیخ محمد یزدی و حتا از همه مراجع فعلی مناسب‌تر می‌دانم. جناب شما از نگاه من، فردی هستی‌دانات، اهل مطالعه، هنرشناس، هنردوست، اهل سیاست، شجاع، پرکار، زیرک، باهوش، پرحافظه، پیگیر، عالم، و با خصوصیتی این‌چنین قابل‌اعتنا. با همه دارایی‌هایی که شما دارید و با هر آنچه که دیگران ندارند، حال و روز ما این است که می‌بینیم: ورشکسته و از هم گسسته. وای به روزی که مثلاً جناب آقای مصباح یزدی بر سریر رهبری ما جلوس فرمایند. حال و روز ما با آن نگاه ویژه‌ای که ایشان به جایگاه ولی فقیه دارند و حتماً برای رهبری خویش به کم‌تر از اختیارات خود خدا نیز رضایت نمی‌دهند، تماشایی است. شاید به همین منظور بوده است که وی از سال‌ها پیش به این سوی، زیرکانه شاگردان خود را به هر کجای سپاه (کانون قدرت و ثروت) تزریق فرموده‌اند. باور کنید تجسم این فردای هول‌انگیز، ما را به دعای شب و روز برای دوام عمر و بقای مستمر شما فرا برده است.

۳- درباره سپاه، خود بهتر از همه ما می‌دانید که بدنه‌اش پاک و شریف است و این بدنه پاک، به شدت از کارهای خلافی که آن جماعت رأس‌نشین سپاه بدان مشغولند، متفغر و منزجر است. و چون فضای داخلی سپاه از هر مجموعه‌ای بسته‌تر و خفه‌تر و خوفناک‌تر است، کسی را از بدنه سپاه، امکان شکایت و اعتراض نیست. پس هر کجا سخن از سپاه می‌گویم، غرضم همان رأس‌نشینان فربه از مال حرام است. جماعتی که بر کوهی از پول و اسلحه خیمه بسته‌اند و به هیچ دستگاهی نیز پاسخگو نیستند. این تشکیلات سیری‌ناپذیری که شما به اسم سپاه آراسته‌اید و به هر کجای ما نفوذش داده‌اید، مگر به این سادگی‌ها در برابر رهبر آینده سر خم می‌کند؟



۴- بعد از وفات جناب شما، رأس‌نشینان سپاه، اجازه می‌دهند: خبرگان کهنسال به غوغای خویش فرو شوند و به هر کس که خود مشتاق‌اند، رأی بدهند. سپاه می‌داند: خروجی خبرگان باید از گذرگاهی بگذرد که او برای رهبر آینده تدارک دیده است. این گذرگاه، به اسلحه و به حساب بانکی سپاه ختم می‌شود. به فرض که خروجی خبرگان، آقای مصباح باشد، یا آمیزه‌ای از آن چند نفری که برشمردم، آیا گمان شما بر این است که سپاه در برابر اینان به اطاعت روی می‌برد؟ هرگز. سپاه، رهبری آینده را - هر کس که باشد و هر کسانی که باشند - موم دست خود می‌خواهد. به همین خاطر، آقای مصباح یا شورای رهبری، بیش از خود شما به سپاه میدان که نه، باج خواهند داد تا رضایت او را برانگیزند و دل او را به دست آرند. فلاکت مردمان ما از همین جا بالا می‌گیرد. نیک بنگرید! آیا این همان سرنوشتی است که برای مردم ایران تدارک دیده‌اید؟

۵- وادی مرگ، وادی جولان ارواح ما آدمیان است. همان عرصه‌ای که پرده‌های دنیاوی از پیش چشم ما مردگان پس می‌رود. ارواح مردگان، از بُعدهای محدود دنیا، به دنیای بدون بُعد برزخ و آخرت دخول می‌کنند. همان معرکه‌ای که به زمان و طول و عرض و ارتفاع محدود نیست. در آنجا مردگان ای بسا بتوانند به روزی بنگرند که به دنیا آمده‌اند، و یا به روزها و ماه‌هایی که به مرور رشد کرده‌اند، و یا آنجا که به کهنسالی و مرگی ناگهانی درافتاده‌اند. شاید بتوانند به فردها نیز بنگرند. و نتیجه اعمال خود را بر نسل‌های آینده تماشا کنند. پس گذشته و حال و آینده، پیش چشم ما مردگان است. موافقید آیا به چند صحنه از گذشته و آینده خویش بنگریم؟

۶- می‌بینم سر به سمت دویست سال آینده کشورمان گردانده‌اید و به بازی پرهیاهوی جمعی از بچه‌های پابرنه خیره مانده‌اید. می‌بینید که بازی می‌کنند. با دو توپ گرد. در این غوغای کودکانه آیا چیز خاصی توجهتان را جلب کرده؟ اگر مشتاق تماشای بازی این بچه‌های ژنده‌پوش هستید، من شما را به همین جا باز می‌گردانم. فعلاً برویم. می‌خواهم با هم به گذشته بنگریم و چند برگ از دوران رهبری شما را ورق بزنیم.

۷- روزهای نخست رهبری شماست. امام خمینی آن‌چنان بستر مناسبی برای رهبری شما فراهم آورده است که همه گرایش‌های سیاسی کشور، بی چون و چرا سر به اطاعت جناب شما دارند. همه از هر کجا به شما تبریک می‌گویند. و شما به تعارف، به همه می‌فرمایید که دل به رهبری ندارید و تنها به اسلام و عزت مسلمین می‌اندیشید. همه دنیا فهمیده است که شما حداقل تا پنج یا ده سال آینده رهبرید. اما این برای دوستان شما که رهبری شما را مادام‌العمر می‌خواهند کافی نیست. نگرانی آنان به این است که مبدا جماعتی به مجلس خبرگان دخول کنند و چشم به فرد دیگری بگردانند و سخن از ضعف‌های احتمالی شما برانند. و یا بنا به دلایلی که قانونی است، رهبری شما را در پنج سال و ده سال بعد، پایان‌یافته تلقی کنند. دوستان شما دست به کار می‌شوند و داستان نظارت استصوابی را باب می‌کنند. تا داوطلبان ورود به مجلس خبرگان، تنها از آن دروازه بگذرند. دروازه‌ای که حتماً رو به شخص شما گشوده می‌شود و رو به شما نیز بسته می‌گردد.

این از گذشته، حالا یک نگاهی به آینده بیاندازید. اگر شما به قانون تن می‌سپردید و فضا را برای حضور دیگران فراهم می‌آوردید، ایران و ایرانیان حال و روز بهتری می‌داشتند. می‌بینید؟ این، ایران فروشکسته‌ای است که شما با رهبری مادام‌العمر خود برآورده‌اید، و آن، ایران متعادل است که دیگران می‌توانستند برآورند اما شما و دوستانتان مانع شدید.

۸- از همان ابتدای رهبری، ترجیح‌بند سخنان شما، دشمنی با آمریکا بود. از این زاویه‌ای که ما مردگان ایستاده‌ایم، ذات هر سخن پیداست. می‌بینید که این دشمن دشمنی که شما در طول رهبری خویش فرمایش می‌فرمودید، بیش از آنکه به آمریکا و شرارت‌های آن مربوط باشد، به نیاز روانی یک جامعه جاهل و بیمار مربوط بود. شما به دشمنی با آمریکا نیاز داشتید؛ نه به آن خاطر که او مانع رشد مردم و شکوفایی کشورمان می‌شد، بل به این دلیل که ارتباط با او، ناتوانی ما و شما را برملا می‌کرد. و این ناتوانی، چه خوب که در سایه «آمریکا نگذاشت و گرنه، تهاجم فرهنگی کرد و گرنه، اختلافات داخلی ما را مدیریت کرد و گرنه، همه را علیه ما شوراند و گرنه، اجازه نداد اسلام آن‌گونه که ما می‌خواهیم به صحنه آید و گرنه، دانشگاه‌های ما را ویران کرد و گرنه...» به حاشیه افتد و دامان ما و شما را از بی‌کفایتی‌ها به در ببرد.

۹- خوب بنگرید، شما درست به همان راهی رفتید که پادشاهان و حاکمان تاریخ به برکشیدن هواداران بی‌تدبیر، و برنشاندن آنان بر سر مسؤولیت‌ها اصرار می‌ورزیدند. اغلب امامان جمعه و نمایندگان و مدیران و وزرای منصوب شما هیچ سخنی و هیچ خاصیتی نداشتند الا جانبداری بی چون و چرا از جناب شما. شما متعمدانه چشم از نخبگان و اندیشمندان و باسوادان و دلسوزان کشور بر گردانید، و آن‌سوتر از نخبگی و



شایستگی، کسانی را به نمایندگی برگزیدید که پایه‌های برقراری شما را استحکام بخشند. گرچه این منتخبان، پخمه و ناکارآمد و بی‌سواد و عبوس و ناشایست باشند و روز به روز نیز مردمان و مخاطبان را از حوالی ما و شما و انقلاب فراری دهند. از همین بالا به ایران تباه‌شده‌ای بنگرید که نمایندگان هوادار شما با دخالت‌های بی‌دلیل و ناشیانه خود برآورده‌اند. حالا سر بگردانید و به ایران آبادی بنگرید که اگر نمایندگان شما، فهیم و هوشمند و نافذ و وطن‌دوست و کارشناس و کارآمد و مدیر و منتقد و معترض و صریح می‌بودند. می‌بینید اشتباه شما کجا بود؟ شما به آن کسی که چاپلوس و بی‌سواد و ناشی بود اما نماز و هواداری‌اش را به رخ می‌کشید، بهای فراوان دادید، و کسی را که کارآمد و فهیم و منصف و هوشمند بود اما بی‌نماز و منتقد، از گردونه حضور به دور انداختید و حتا کاری کردید که او آسیب و رنج غربت را بر خود هموار سازد و به دیاری دور گریز کند.

۱۰- از همین بالا به ایرانیان مهاجری بنگرید که در دوره رهبری شما آواره جهان شدند. به سوز آنها و به نفرین‌ها و اشک‌های آنان خوب نگاه کنید. شما سال‌ها بی‌تفاوت بر جایگاه رهبری خود نشستید و تحقیر ایرانیان مهاجر را تماشا کردید. هر کشوری، آری هر کشوری، جانانه از حقوق مردمان مهاجر خود صیانت می‌کند. ما اما با احاله توهین‌ها و بی‌وطنی‌ها و ناسزاهای «کیهانی» به مهاجرانمان، به کشورهای میزبان خط دادیم که هر چه می‌توانند بر ایرانیان گریز کرده سخت بگیرند و مطمئن باشند که ما یک «چرا» از آنان نمی‌پرسیم.

شما دلیل باطنی این که ما چرا فضا را برای فرار آن همه ایرانی و به‌ویژه برای ایرانیان متخصص و کاردان فراهم کردیم، و همزمان، دلیل انزوای نخبگان و شایستگان داخلی را نیک می‌دانید: قامت ما کوتاه بود و سربلندان نباید در اطراف ما پرسه می‌زدند. و البته به این کوتاهی قامتمان، غوغایی از رنگ اسلام‌خواهی و اسلام‌گستری افشاندیم؛ که یعنی ما اگر بر مردمان خود سخت می‌گیریم، غم اسلام داریم؛ و این که: مسلمانی، آدابی دارد، هر که به این آداب، مؤدب نیست، فی امان الله. و هر چه توانستیم بر سر مهاجرین خود کوفتیم که: آنان خواستار فاحشگی‌اند و ما را فاحشگی نیست. البته از همین‌جا می‌بینید که شخص شما بیش از دیگران از آمار فاحشگی‌های واقعی خبر داشتید؛ از اعتیاد و مصرف مشروبات الکلی و تن‌فروشی دخترکان، تا هرزگی‌های پنهان و آشکار مسئولان طراز اول و طراز چندم کشور. نیز می‌بینید که این آسیب هول‌انگیز، هیچ به دخالت آن دشمنی که پای ثابت شعارهای شما بود، ربط ندارد. حالا سر به این سوی بگردانید. و به ایران آباد و پویا و رشدیافته‌ای بنگرید که ما اگر به متخصصان و مهاجران فهیم و وطن‌دوستمان بها می‌دادیم، بدان دست می‌یافتیم. می‌بینید این ایران چه سرفراز و خواستنی است؟ حالا نگاهی به ایرانی بیاندازد که شما با داستان خودی و ناخودی خود برآوردید.

۱۱- به چه می‌نگرید؟ به توپ‌بازی آن پسرکان ژنده‌پوش؟ به آنان سر خواهیم زد. فعلاً سری به سلول‌های انفرادی دوران رهبری شما بزنیم. می‌بینید؟ عده‌ای به هر دلیل، اینجا زندانی‌اند و در خود مچاله شده‌اند. من پیش از این نیز درباره مأموران وزارت اطلاعات با شما سخن گفته بودم. این که: عمده کارکنان این دستگاه، مثل سپاه، درستکار و زحمت‌کش‌اند. اما قلیلی که اختیار کلی این دستگاه با آنان است، پلید و نفرت‌انگیز و هیولایند. و شما آقا جان از هیولا بودن این مأموران خبر داشتید؛ و می‌دانستید که آنان با متهمین چه می‌کنند و چگونه آن اسلام گمشده را در این تنگناهای بلا‌تکلیفی به صحنه می‌آورند. وقتی حفظ نظام را از اوجب واجبات دانستیم، بدیهی است که تفسیر این وجوب، در هر اداره و دستگاهی به معنی مستقلی می‌انجامد. اگر موافق باشید به یکی دو تا از این حفظ نظام‌ها سر بزنیم تا بدانیم هیولاهای وزارت اطلاعات با متهمین چه می‌کنند. نه نه، قصد من سر زدن به این سلول نیست. بگذارید این چهار هیولا کار خود را بکنند. آنان با فرو کردن کله «حمزه کرمی» به داخل کاسه مستراح، مشغول حفظ نظام‌اند، مزاحم کارشان نشویم. در سلول مجاور نیز برادران برای حفظ نظام و برای به زانو درآوردن یکی از رقبای سیاسی شما، فیلمی را که مخفیانه از اتاق خواب او گرفته‌اند، نشانش می‌دهند و او را به انتشار آن فیلم تهدید می‌کنند. برویم آقا جان، من هم مثل شما دارد حالم به هم می‌خورد.

۱۲- متهم یک دختر جوان است. دانشجو است. او را با چشمان بسته به سلول کوچک بازجویی می‌برند و بر یک صندلی رو به کنج دیوار می‌نشانند. کمی بعد جناب بازجو داخل می‌شود. دختر جوان به احترام او نیم‌خیز می‌شود. بازجو با لفظ «بنشین پتیاره!» او را بر جای خود می‌نشانند. دختر جوان یکی دو پرسش بازجو را با احترام پاسخ می‌گوید. بازجو با این عتاب که: «با من لفظ قلم صحبت نکن سلیطه!»، عمق شخصیت خود را به دختر جوان می‌شناساند. اتهام دختر چیست؟ اعتراض دانشجویی در دانشگاه. پس چرا مرد بازجو راجع به اولین تجربه جنسی



دختر می‌پرسد؟ این یک شگرد همیشگی است، با دو خروجی پُر فایده. شگردی که هم به شکستن شخصیت متهم می‌انجامد، و هم برای فرد بازجو حال و هوایی فراهم می‌کند. دختر با شرم، انکار می‌کند. اما فحش رکیک مرد بازجو، لرزه بر اندام دختر می‌نشانند.

پس چرا رو برگردانید آقا جان؟ خوب نگاه کنید. اینها گوشه‌های کوچکی از روال جاری دستگاه اطلاعاتی ما و شما بوده است. ای امان از کنج‌ها و گوشه‌هایی که هیچ صدایی و هیچ نشانی از آنها به ما نرسید و کسی از هول و هراس و سوهانی که به روان متهمین کشیده می‌شد، خبر نگرفت! چاره‌ای نیست. باید به پرسش این هیولا پاسخ گفت. بله، یک بار بوده. بگو! چه بگویم؟ ریز به ریز آن تجربه را برای من شرح بده! چرا ریز به ریز؟ من که گفتم یک بار بوده. حرف زیادی زن هرجایی کتیف! باشد، می‌گویم. پسری بود... دختر می‌گرید. هیولا لگدی به صندلی او می‌زند. دختر که سخت دلتنگ آغوش گرم مادر و مهربانی‌های تمام‌نشدنی پدر است، می‌لرزد. صدای محزون اما شوخ پدر به جانش می‌دود: «آهای مردم، مواظب باشید، این دختر من خیلی شکننده است. نازک‌تر از گل به او نگویند. من او را لای زوروق بزرگ کرده‌ام». باشد، می‌گویم. رفتیم به جای خلوت و...

در آن سلول کوچک، هیولا از شنیدن و تجسم جزئیات اولین تجربه جنسی دختر، سخت کیفور است. و دختر، خیس شرم. چه می‌گویم؟ جنازه‌ای است که نیم‌نفسی با اوست. این بازجویی هفت ساعت به درازا می‌انجامد. شش ساعت آن، ذکر جزء به جزء همان اولین تجربه است. هشت ماه بعد که دختر از زندان آزاد می‌شود، پیر شده است. خودتان می‌بینید که آقا جان!

۱۳- حالا با هم به سلولی برویم که خود من - محمد نوری‌زاد- با چشمانی بسته، گرفتار هیولای دیگری هستم. این هیولا بعد از ضرب و شتم و باریدن ناسزا بر من و بر تک‌تک اعضای خانواده‌ام، به فهرستی اشاره می‌کند که در آن، به بریدگان از سید علی اشاره شده. هیولا با صدای نکره‌اش می‌گوید: فهرست من می‌گوید: هر که با سید علی درافتاده، خانواده‌اش، و خودش، به لحاظ اخلاقی از دست رفته‌اند. و می‌گوید: عمده این آدم‌ها از اصلاح‌طلبان هستند. و ادامه می‌دهد: اسم تو را هم به این فهرست اضافه کرده‌ام. خانواده تو هم از دست رفته. این از خودت، آن از زنت، آن از دخترانت، آن هم از پسرانت. این خانواده است که تو داری؟ می‌گویم: من هم یک چند نفری سراغ دارم که اوضاع خانواده‌شان به هم ریخته. ببین آیا آنها نیز با سید علی مشکل داشته‌اند؟ می‌گرد که: بگو! می‌گویم: جناب آدم و حوا. دو پسر داشتند. یکی زد دیگری را کشت. ببین اینها با سید علی مشکل نداشته‌اند؟ یا جناب نوح(ع)، که در قرآن، هم زنش هم پسرش بدنام‌اند. ببین جناب نوح هم با سید علی مشکل داشته؟ یا جناب لوط، که اسم زنش در قرآن بد در رفته، او چه؟ او هم با سید علی مشکل داشته؟ یا پیامبر خودمان، که همسرش در جنگ جمل حضور یافت. یا امام حسن(ع)، که با زهر همسرش به شهادت رسید. یا این اواخر، خود امام خمینی که نوه‌اش را تبعید کرد. یا آقایان طالقانی و گیلانی و مشکینی و جنتی و خود حضرت آقا که شوهرخواهرش به عراق پناهنده شد؟ اینها همه با سید علی مشکل داشتند؟

۱۴- گرایش‌های سیاسی، گاه با اعتراض می‌آمیزند. این یک واقعیت است. و نیز کاملاً قانونی. اما می‌بینید که در اتاق آقای رئیس، سخن از «خفه کردن اعتراض در نطفه» است. در این اتاق، اسم چند نفر برای سر بردن، و اسم عده‌ای برای مفتضح شدن بر سر زبان است. مأمورانی که برای سر بردن عجله دارند، با شتاب برای انجام تکلیف الهی خویش بیرون می‌دوند. حالا مانده اسم یکی از سیاسیون معترض. آقای رئیس می‌گوید: می‌خواهم آن چنان زهر چشمی از او بگیرم که تا فیها خالدونش نفوذ کند. آقای معاون به او اطمینان می‌دهد: یک فیها خالدونی نشانش بدهم که در داستان‌ها بنویسند. چگونه؟ دو نفر از گمپن‌های اداره را خبر می‌کنند. فلانی را می‌شناسید؟ بله، خوب هم می‌شناسیم. می‌خواهم ساعت دو نیمه شب، بروید بالای سرش. حالا چرا دو نصف شب؟ این جوری بهتر به فیها خالدونش اثر می‌کند. چشم. دو نصف شب می‌رویم بالا سرش. از بغل زنش او را می‌کشید بیرون و جلوی زن و بچه‌اش می‌تپانید داخل گونی و می‌آوردش اینجا! ای به چشم. ساعت دو نیمه شب است. بی سر و صدا داخل می‌شوند. مرد سیاسی، در کنار همسرش خفته است. دستی با شتاب لحاف را پس می‌زند. زن بیدار می‌شود. دو مرد قلچماق، گونی را بر سر مرد سیاسی می‌کشند. زن جیغ می‌کشد اما به سیلی یکی از گمپنان به گوشه‌ای پرتاب می‌شود. بچه‌ها وحشت‌زده سر می‌رسند. مرد گمپن و همکار قلچماقش با نگاهی به زن و بچه‌ها که مثل بید می‌لرزد گونی به دوش بیرون می‌روند. به همین سادگی! می‌بینید آقا جان؟ یک پرسش!؟ در دوران رهبری شما، چه تعداد از این گونی‌ها پُر و خالی شده باشد خوب است؟ باز که به سمت آینده و به توپ‌بازی آن پسرکان ژنده‌پوش سر چرخانید!



۱۵- آقا جان، در این صحنه‌ها که می‌بینید، پاسداران و برادران مشغول دزدی‌اند. پاسداران از اسکله‌ها و مناقصه‌ها و سهام مخابرات و معادن و هزار فرصت اختصاصی، و برادران هم به سهم خود از هر کجا. اینجا که می‌بینید خانه متهمان سیاسی و غیرسیاسی است. در این صحنه‌ها، هم دزدان اداره اطلاعات سپاه و هم دزدان وزارت اطلاعات، وسایل مردم را از خانه‌هایشان برداشته‌اند و می‌برند. اینجا هم خانه خود من است که برادران و سپاهیان مشغول دزدی از خانه‌ام هستند.

کاش دست وزیر اطلاعات و دست آقای طائب را می‌گرفتید و با هر سخن، یک به یک انگشتانشان را خم می‌کردید و چشم در چشمشان می‌فرمودید: آقایان، یک این که دزدی با هر عنوان و با هر نیت، حتا برای حفظ نظام، دزدی است. و چی؟ فعلی است حرام. دو این که وسایل نوری‌زاد و دیگران را دو سال است برداشته‌اید و برده‌اید، چرا به آنها بر نمی‌گردانید؟ ای شماهایی که اسم سید علی از دهان و زبانان نمی‌افتد، اگر به آبروی خود بها نمی‌دهید، به فکر آبروی من باشید. سه این که: این کامپیوترها، یک قطعه‌ای دارند که کار حافظه را انجام می‌دهد. در عرض یک ساعت می‌شود همه حافظه‌ها را به یک جای دیگر منتقل کرد و اصل دستگاه را به صاحبش برگرداند. شماها که زیر و بالای این حافظه‌ها را روبوده‌اید، پس چرا به اسم سید علی، آبروی سید علی را می‌برید. چهار این که: شما وقتی اموال مردم را به امانت می‌برید و بر نمی‌گردانید و یک جوری که خودتان بهتر می‌دانید آنها را بالا می‌کشید، به دزدان دیگر می‌فهمانید که: اینجا جمهوری اسلامی است و می‌شود با صدای بلند عریه کشید: گور پدر مردم و اموال مردم! پنج: آقایان، اگر هم بنای دزدیدن دارید و نمی‌توانید جلوی این خصلت متداولتان را بگیرید، حفظ آبروی مرا بکنید. مثل همین کاری که سران سپاه می‌کنند، بروید آن گوشه و کنارها تا کسی شما را در حال دزدی نبیند. و شش و هفت و هفتاد:...

۱۶- اینجا حوزه علمیه است، در هر کجای ایران. خصوصیت حوزه‌های ما در طول تاریخ به این بوده که وامدار حکومت‌ها نباشند. در خودشان هزار خیر و هزار مفسده می‌پروراندند اما نمک‌گیر حکومت نمی‌شدند. به همین دلیل نیز همیشه خار چشم بودند. شما اما چه کردید؟ همه حوزه‌ها را و همه روحانیان را یا به جانبداری از خودتان مجبور فرمودید، یا به منبرها و زبانشان قفل بستید. می‌بینید آقا؟ در تمام کشورمان یک منبر آزاد نمی‌بینید. حالا سر بگردانیم و به وادی تجسم نظر کنیم. اینجا ایرانی است که روحانیان آن آزاد و منتقد و عالمند. ایرانی که در آن روحانیان اندیشمند و نه پخمه، برکشیده شده‌اند. به رشد مردم توجه می‌فرمایید؟ می‌بینید این روحانیان - به سهم خود - به چه توفیقی در اصلاح جامعه دست یافته‌اند؟ می‌بینید نگاه مردم به خدا و دین او چه درست و منصفانه است؟ خدایی که دوست‌داشتنی است. خدایی که در کنار مردم است. خدایی که بلوکه حکومت نیست. و دینی که مردم را از همین زمین، به غواصی در آسمان فرا برده است. حالا به ایران خودتان بنگرید. خداوکیلی، این همان سلامت و صلابتی است که شما از روحانیان آرزو داشتید؟ می‌بینید چه آشوبی در کار روحانیان و مراجع و حوزه‌ها فرو فرسوده‌ایم؟ ما مردگان، در یک نظر سریع می‌توانیم به کل گذشته نظر بیاندازیم. در کل گذشته، آیا بوده روزگاری که روحانیان به این همه حقارت صنفی درافتاده باشند؟ مشاهده می‌فرمایید که نه، نبوده.

۱۷- با هم به دیدار آقای نوری همدانی برویم. سه چهار نفر از نمایندگان مستقل مجلس، دوستانه به ایشان متذکر می‌شوند: آقا، از بیانات شما افراط‌گونه استفاده می‌شود. یک عنایتی هم به مشکلات مردم، به آزادی، به دخالت‌های بی‌دلیل دستگاه‌ها در کار روزمره مردم بفرمایید. به اشاره آیت‌الله، همه به زیرزمین خانه می‌روند. ظاهراً در زیرزمین خانه شنودی در کار نیست. در آنجا، حضرت آیت‌الله لب به سخن می‌گشاید: آقایان، من کاره‌ای نیستم. شعار «کوثری» [«خامنه‌ای کوثر است، دشمن او ابتر است»] می‌نویسند و به دست من می‌دهند که: همین را جلوی دوربین صدا و سیما بگو. عمده حرف‌های مرا به من دیکته می‌کنند. و ادامه می‌دهد: جوانک پاسدار که از نوه من کوچک‌تر است، رخ به رخ من می‌ایستد و به من می‌گوید: تو، کاره‌ای نیستی! مرا ترسانده‌اند آقایان. به این که آبرویت را می‌بریم و پولی هم به حساب بیتت نمی‌ریزیم.

۱۸- به بیت سایر مراجع و علما سر بزنیم. می‌بینید با مدیریت دوستان ما و شما و به لطف زیرکی‌های پاسداران و برادران اطلاعات، چه به روز علما آورده‌ایم؟ هیچ خانه‌ای نیست که در آن شنودی در کار نباشد. یا همه را با پرداخت ماهیانه‌های درشت، به زانو درآورده‌ایم یا مابقی را به افشای فلان نقطه ضعفشان تهدید فرموده‌ایم. یک دوراهی آشکار! یا همراهی یا سکوت.

۱۹- از همین جا می‌بینید که شما با گم‌کردن فرد نالایقی چون شیخ محمد یزدی بر سر دستگاه قضا، چه خاکی بر سر این دستگاه افشانید. ما کاری به این که شیخ چه‌ها کرد و چه بنیان‌هایی را تباہ ساخت نداریم، اما خوب نگاه کنید، شیخ دارد با آقای فلاحیان وزیر وقت اطلاعات صحبت



می‌کند: آقای فلاحیان، شما برای همه شنود کار می‌گذارید، عیبی ندارد، بگذارید، در اتاق من که رئیس قوه قضائیه‌ام چرا شنود کار گذاشته‌اید؟ زن و بچه من در قم هستند و من گاه‌گاهی یک شوخی با آنها می‌کنم. این شوخی‌ها چرا باید سر از محافل رسمی و غیررسمی دربیابند؟ فلاحیان لبخند می‌زند. تن رئیس دستگاه قضا از این تبسم مرموز می‌لرزد. ظاهراً در نظام انسانی و اخلاقی که نه، در همان نظام نیم‌بند قضائی جمهوری اسلامی، هر شنود، آری هر شنود باید مجوزش را از دستگاه قضائی اخذ می‌کرد. کمی آن‌سوتر، یک چند نفری از نمایندگان مجلس که عذاب وجدان گرفته‌اند، وقت می‌گیرند و به دیدار دادستان وقت، آقای ذری نجف‌آبادی می‌روند و از وی تقاضای ورود به حادثه‌های بعد از انتخابات ۸۸ می‌کنند. آقای ذری را که می‌بینید! در پاسخ به آن چند نفر، با ایما و اشاره صحبت می‌کند؛ که یعنی: آقایان، من خودم هم در امان نیستم. در دفتر من شنود کار گذاشته‌اند. شنودی که اگر بخواهند در هر کجا کار بگذارند، باید اجازه‌اش را از خود من بگیرند.

۲۰- به مدرسه امام خمینی جناب مصباح هم سری بزنیم. آن واژه «علامه» ای که حضرتعالی به ایشان تفویض فرمودید، تبعاتی اگر نداشت، به مفت هم نمی‌ارزید. همراه کردن این علامه پرآوازه، به هر حال، هزینه‌هایی به همراه داشت. گنجاندن مخارج مدرسه ایشان در ردیف بودجه دولتی، و گسیل پول‌های میلیاردی به حساب آن، می‌توانست یکی از تبعات آن همراهی و آن علامگی باشد. شما در سال‌های پایانی حیات خود، از ایشان همراهی می‌خواستید، با این تفاوت که شاگردان جناب مصباح، فردای بعد از وفات شما را برای خود و برای استاد خود بلوکه می‌کردند. سپاه که در تسخیر ایشان باشد، کجا می‌تواند در تسخیر ایشان نباشد؟

۲۱- نیز سری گذرا به بیت سایر علما بزنیم. می‌بینید ما و شما چه خاکی بر سر این خانه‌ها افشاندیم؟ سابقاً این خانه‌ها محل رفت و آمد، و محل مراجعه امیدها و آرزوهای مردم بود. اکنون، همه این خانه‌ها در زیر آواری از سکوت دفن شده‌اند. پاسداران و برادران، آزادگی و نطق آقایان را در کیسه کرده‌اند. کاری که ما و شما با علما کردیم، هیچ حکومتی نکرد. ما علما را خفیف کردیم آقا جان. یک نگاهی به دیروز آقای جوادی آملی بیاندازید و یک نگاهی به امروز ایشان. دیروز وی در دل‌های مردم خانه داشت، و امروز، در ویرانه‌ای که ما بر آن مأمور گمارده‌ایم. به چه می‌نگرید؟ به این جنازه بدبو؟ جنازه نیست. نیم‌نفسی هنوز با اوست. این که شما او را جنازه می‌بینید، قالب جسمانی اسلام است در ایران عهد شما. برویم. هنوز دیدنی‌های بسیاری پیش رو داریم. ما ناگزیر باید از کنار جنازه بدبوی ایران عهد شما نیز بگذریم.

۲۲- آقا جان به این سمت سر بچرخانید که بسیار تماشایی است. عده‌ای کفن‌پوش و خودجوش و روحانی و غیرروحانی، در حمایت از جناب شما، بعد از کلی شعار و ناسزا به یکی از علمای قم و شیراز و مشهد و اصفهان و هر کجا، دارند با دیلم و دستگاه برش، راهی برای ورود به خانه آن عالم می‌کشایند. سرداران سپاه و البته نیروهای هماهنگ انتظامی هم شاهد ماجرایند تا وقفه‌ای در این مأموریت حفظ نظامی رخ ندهد. صورت برنگردانید آقا جان. این چهره‌ای است که شما از بسیجی و پاسدار و روحانی ترسیم فرمودید. کی و کجا به خیال ما خطور می‌کرد که بسیجی ناسزا بگوید و قمه و زنجیر و دیلم دست بگیرد و عریه بکشد و یاد دسته‌جات شعبان بی‌مخ را زنده کند؟!

۲۳- در این صحنه قرار است یکی از سرداران نام‌آور سپاه به فرماندهی قرارگاه ثارالله منصوب شود. این قرارگاه، قرار است به حادثه‌های شهری حساس باشد. خوب، اگر مردم بدون مجوز به خیابان‌ها آمدند و شعار دادند و خسارت به بار آوردند، حاضری به سمتشان شلیک کنی؟ بله قربان. حاضری با تانک از رویشان عبور کنی؟ بله قربان. بفرما، این هم حکم فرماندهی! می‌بینید آقا جان، ما فرماندهانمان را با رخ شدن با مردمانمان می‌آزمودیم. همان مردمی که از سر ایمان، و از سر حسرت، شعار می‌دادند: «بسیجی واقعی، همت بود و باکری». چرا؟ چون در قاموس فکری مردم بی‌پناه ما، یک بسیجی، برای برآمدن مردمش می‌میرد، نه این که به روی آنان که خواهان اصلاح جامعه‌اند شلیک کند و با تانک از رویشان عبور کند و با قمه و زنجیر به جانشان بیافتد.

۲۴- هر دوی ما اکنون در جمع مردگانیم و چشم به راه واگشودن پرونده‌های دنیایمان. اما اگر از من بپرسید: چه شد که من خامنه‌ای به عصیبت درافتادم، می‌گویم: شما اگر به چند سفر خارجی رفته بودید و جهان و مردم جهان را از نزدیک می‌شناختید، هرگز به آن‌همه تند و تنش روی نمی‌بردید. کشورهایی که شما در دوره ریاست جمهوری خود بدان‌ها سفر کردید، همه ورشکسته یا در حد خودمان بودند: کره شمالی، لیبی، سوریه، پاکستان، و ایالت‌های مسلمان‌نشین چین. یک بار به اروپا سفر نکردید و یک ماه در آنجاها زندگی نکردید. تفاوت شهید بهشتی و خاتمی



و شریعتی و محمد مجتهد شبستری با شما در این بود که آنها با مردم غرب زندگی کردند، و دانستند: تنها راه بقای یک اندیشه، نه تقابل، که همزیستی با سایر عقاید و نحله‌های فکری است. و دانستند: به جای نفرت، می‌توان دوست داشت، و به جای اخم، می‌توان تبسم نمود. ببینید آقا جان، اینجا که دارم نشان شما می‌دهم، ایرانی است که شما اگر یک چند وقتی در اروپا که نه، در آمریکا که نه، در کشورهای چون مالزی و سنگاپور و ژاپن و حتا همین ترکیه و امارات اگر زندگی کرده بودید، می‌توانستید به برآمدن آبادانی و آزادی و بالندگی در کشورتان امیدوار باشید.

۲۵- اگر مایل باشید یک سری هم به آقایان موسوی و کروبی و همسرانشان بزنیم. از این بالا شما خوب تشخیص می‌دهید که زندانی کردن اینان، تا چه اندازه به وجهه شما آسیب زد و به وجهه آنان افزود. می‌بینید که هر چه ضعف و بی‌عدالتی است به اسم ما و شما رقم خورده، و هر چه اعتبار و محرومیت و مظلومیت است برای آنان ذخیره شده. شما اگر خود را محق می‌دانستید و آنان را مقصر، باید آنان را در یک دادگاه صالحانه و منصفانه به چالش می‌کشیدید. یک پرسش! شما اگر به جای آقایان موسوی و کروبی بودید، دوست داشتید با شما چگونه رفتار می‌کردند؟ حتماً به انصاف و عدل. پس چرا با این دو، بد کردید و نام خود را در امتداد نام حاکمان عبوس و تند خو ثبت فرمودید؟ آنجا را نگاه کنید! بله، آنجا را. می‌بینید؟ آنچه که می‌بینید اوضاع بسیار آراسته‌ای است که شما در قامت رهبر ایران، خود پیشقدم شده‌اید و به اعتراض مردم پاسخ گفته‌اید و فضا را برای انتقاد و آسیب‌شناسی واگشوده‌اید. می‌بینید مردم تا چه اندازه شما را دوست می‌دارند؟ می‌بینید کشور به چه رشد و آبادانی درافتاده است؟ شما که سماجت‌ها و خودسری‌ها و پایان کار رهبرانی چون صدام و قذافی و بشار اسد را به چشم خود دیدید! بارها در دل خود مرور کردید که: ای کاش آنها کمی زیرک بودند و پیش از سرآمدن صبوری مردم، به استقبال خواسته‌های به‌حق مردم می‌شتافتند؛ که اگر به این مهم دست می‌بردند، سال‌ها می‌توانستند در گوشه‌ای از کشورشان به سلامت زندگی کنند و نامشان نیز در امتداد نام نیکمردان تاریخ ثبت می‌شد. به چه می‌نگرید؟ به توپ‌بازی آن پسرکان ژنده‌پوش؟ به همان جا برویم!

۲۶- این کودکان ژنده‌پوش که در این ویرانه مشغول توپ‌بازی‌اند، نسل‌های بعدی ما و شمایند. ما و شما ذخایر کشورشان را هدر داده‌ایم و برای اینان سرمایه‌ای و اندوخته‌ای به جای نگذارده‌ایم. مردمان دنیا با به کار بستن فهم‌ها و شعورها و با به صحنه بردن درایت‌ها و مدیریت‌ها، به شایستگی و رفاه و رشد درآمده‌اند و فرزندان بعدی ما به خاطر این که ما دیروز در شتابی سراسیمه سرمایه‌هایشان را به تاراج سپرده‌ایم، امروز به دیروزگی جهانی افتاده‌اند. چه فرمودید؟ بله، اکنون دویست سال از دوره رهبری شما سپری شده است. این ویرانه‌ای که محل بازی کودکان ژنده‌پوش است، مزارستان فرسوده ما و شماست. آن توپ‌ها؟ ای عجب، توپ نیستند. جمجمه‌اند. چه می‌بینیم؟ یکی از آنها جمجمه من است و دیگری جمجمه جناب شما! آه، می‌بینید؟ این همان بازی روزگار است! این کودکان را گناهی نیست آقا جان. آنان نه مرا می‌شناسند و نه شما را. آنها بهانه‌ای برای بازی کودکان خود یافته‌اند. چه با توپ چه با جمجمه‌هایی که زمین، آنها را بیرون انداخته است.

۲۷- به این دو ردیف صندلی بنگرید! یک ردیف: در افق روشنایی، و ردیف دیگر: در افق تیرگی. در ردیف روشنایی: گاندی و نلسون ماندلا و خوبانی چون آن دو نشسته‌اند، و در ردیف تیرگی: صدام و قذافی و دژخیمانی چون آن دو. در هر دو ردیف، یک صندلی خالی نهاده‌اند، برای جناب شما و بنا به انتخاباتان؛ در کنار گاندی و نلسون ماندلا، یا در کنار صدام و قذافی؟ من تردیدی ندارم که شما خواهان جلوس در کنار آن دو مرد بزرگ و شریف هستید. و باز تردیدی ندارم که سرنوشت صدام و قذافی را برای خود نمی‌خواهید. ما نیز خواهان خوشنامی شما هستیم. دوست داریم آوازه کارهای خوب شما جهانگیر و فراگیر شود. درست مثل نیکامی گاندی و نلسون ماندلا.

رهبر گرامی، سفر ما می‌تواند همچنان ادامه یابد. تا هر کجای تاریخ. تا برزخ، و تا صحرای محشر. و یا می‌توان به همین مختصر بسنده کرد. بیایید از جمع مردگان، به جمع زندگان، و به کالبد جسمانی خود، و به سروقت زندگی و به میان مردم خویش باز رویم. به سال یک هزار و سیصد و نود شمسی. به روزی که شما همچنان رهبرید، و من، دوستدار و منتقد شما. من در این سفر تلاش کردم گوشه‌هایی از فردای خودمان را نشان شما بدهم. با ابراز این تأسف که: در برآمدن خطاها و آسیب‌های جاری امروز کشورمان، هم من و هم خیلی‌ها و هم جناب شما سهمیم. و با این امید که: ما و شما را هنوز فرصت ترمیم هست. به روزی بیاندیشید که در میان ایستاده‌اید و رو به مردم آغوش گشوده‌اید و مثل علی مرتضی به خاطر آن خلخال ربوده‌شده از پای آن زن یهودی که نه، به خاطر هزار هزار خطای غلیظ از مردم پوزش می‌خواهید و مردم نیز بزرگوارانه به روی شما



آغوش می‌کشایند. ما و شما را چاره و راهی جز آغوش مردم و جز ترمیم حقوق تباه‌شده مردم نیست. اگر مشتاق آغوش خدایید، آن را در آغوش مردم بجویید. والسلام

بدرود تا جمعه آینده
هجدهم آذرماه سال نود
با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد

*** منبع ***

«سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»

<http://nurizad.info/index.php/nurizad/15177>

**مصاحبه محمد نوری‌زاد با «دویچه وله» آلمان در مورد چهاردهمین نامه او به خامنه‌ای، ۱۸ آذر ۱۳۹۰ (++)****محمد نوری‌زاد: نامه چهاردهم، غوغایی از همه نامه‌های قبلی است**

محمد نوری‌زاد درباره تهدید نیروهای امنیتی می‌گوید، هر لحظه احتمال دارد حادثه‌ای پیش آید. نوری‌زاد درباره نامه چهاردهم خطاب به خامنه‌ای می‌گوید: «در این نامه من و ایشان از دنیا رفته‌ایم و عملکردمان را تماشا می‌کنیم.» محمد نوری‌زاد، روزنامه‌نگار و کارگردان منتقد حکومت ایران در گفت‌وگو با دویچه وله به محتوای نامه چهاردهم خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای پرداخته است.

او همچنین با اشاره به تهدید نیروهای امنیتی می‌گوید: «هر لحظه احتمال می‌دهم حادثه‌ای پیش آید. هر زنگ خانه من، نشان‌دهنده هول و هراسی است که اهل خانواده من با آن مواجه هستند.»

پیش از این آقای نوری‌زاد در نامه دوازدهم خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای به حادثه‌ای اشاره کرده بود که طی آن از سوی دو نفر تهدید شده بود. محمد نوری‌زاد همچنین بازخورد نامه‌های قبلی خود، بین افرادی که داخل حکومت ایران هستند و همچنین بین افراد عادی جامعه را بسیار گسترده می‌خواند.

دویچه وله: در نامه‌های قبلی، خطاب به رهبر جمهوری اسلامی ایران از افرادی سخن گفتید که سوار ماشین شما شدند و جان شما را تهدید کردند. آیا این تهدیدات ادامه یافته است؟ آیا شما هنوز در معرض تهدید این افراد هستید؟

محمد نوری‌زاد: بله، هر لحظه. البته بعد از اتفاقی که آن روز افتاد، ادامه پیدا نکرد. ولی من هر لحظه احتمال می‌دهم که حادثه‌ای پیش آید. یعنی هر زنگ خانه من، نشان‌دهنده هول و هراسی است که به هر حال اهل خانواده من با آن مواجه هستند.

این شرایطی است که مردم ما در آن زندگی می‌کنند. اگر شما در ایران زندگی کنید و بی‌خاصیت باشید، کسی با شما کاری ندارد. اما به محض این که بگویید چرا بردند و خوردند و چرا جفا کردند و چرا خطا کردند، این چراها به جهت این که در جامعه ما از ابتدا به آن بها داده نشده، شما را در معرض خطر قرار می‌دهد.

به هر شکل ما جزو طایفه دوم قرار گرفته‌ایم که می‌پرسیم و این پرسیدن برای آنها سخت است. تهدید می‌کنند و چه بسا برای این که ترتیب آدم را بدهند برنامه هم داشته باشند. کما این که به ما هم همین را گفتند. گفتند «ترتیب‌ات را می‌دهیم».

ماجرا این نیست. ماجرا این است که متأسفانه مردم ما، آنهایی که فرهیخته و دانشمندند یا اهل اندیشه و فکرند، متأسفانه در یک فضای پر از رعب و وحشت و آسیب و آزار تا این ایام زندگی کرده‌اند و من نوری‌زاد غافل بودم از رنج مردم خودم. از رنج مردمانی که در اطرافم بودند. الآن آن را با تمام وجودم حس می‌کنم که چه روزها و شب‌های تلخی بر این مردم گذشته است، بدون آن که پناهی داشته باشند. به هر تقدیر، این ایام سپری خواهد شد. اما آنچه ماندنی است، اصالت‌ها است و من امید دارم که به‌زودی آن اصالت‌ها پا گیرند و ما را به یک سرانجام خوب هدایت کنند.

[دویچه وله:] نگارش نامه‌های سرگشاده شما خطاب به رهبر جمهوری اسلامی سابقه‌ای طولانی دارد. در این مدت چه بازخوردی از نوشتن این نامه‌ها خطاب به رهبر جمهوری اسلامی ایران بین افرادی که در حکومت ایران مقامی دارند دیده‌اید؟

[محمد نوری‌زاد:] بخش وسیعی از مخاطبان نامه‌های من اتفاقاً افرادی هستند که داخل سپاه هستند. افرادی هستند که داخل بسیج هستند. افرادی که داخل سیستم هستند. چند وقت پیش تعدادی از نمایندگان مجلس با من دیدار داشتند و می‌گفتند که بخش وسیعی از نمایندگان مجلس، مخاطب نامه‌های شما هستند.



متأسفانه نماینده مجلس از من می‌پرسید، «به نظر شما ما چه باید بکنیم؟!» و من بسیار افسوس خوردم و به آنها گفتم در تک‌تک فاجعه‌هایی که در جامعه ما دارد رخ می‌دهد، به خاطر سکوت‌تان امضای شما وجود دارد. آنها می‌گفتند «به پای ما قفل بسته‌اند، به زبان ما قفل بسته‌اند، به قلم ما قفل بسته‌اند و یک ترس بزرگ به جان نمایندگان انداخته‌اند.»

مخاطبین من در داخل هستند، در خارج هستند. بازخوردها در مجموع خوب بوده است. اگرچه به هر حال، جمعیتی هم از این نوشته آسیب می‌بینند و از لحن نوشته یا از مواردی که من در نامه‌ها به آن اشاره می‌کنم رنج می‌برند. ولی ناگزیریم. ما که نمی‌توانیم طوری بنویسیم همه لذت ببرند. اگر این طور بود، خب من رمان یا داستان می‌نوشتیم.

ناهنجاری‌هایی در جامعه ما وجود دارد که این نامه‌ها وظیفه دارند آنها را برملا کنند و مسؤولیت آنها را به سمت شخص اول احاله دهند. طبیعی است که برخی شادمان می‌شوند و برخی ناراحت می‌شوند و ما هم ایستاده‌ایم که هزینه این نامه‌ها و قدم‌هایی را که برمی‌داریم بپردازیم.

[دوپیچه وله:] از آن طرف، در اطراف خودتان، بین انسان‌های عادی و کسانی که این نامه‌ها را می‌خوانند تا تا به حال چه بازخوردی دیده‌اید؟

فوق‌العاده بوده و من خدا را سپاس می‌گویم. حتا سرداران سپاه به دیدن من می‌آیند. انسان‌های فرهیخته، فاضل، اندیشمند، مردم عادی، آنهایی که اهل مطالعه هستند به دیدن من می‌آیند. ممکن است هیچ‌وقت در بین مخاطبان من روستایی، کاسب یا آنهایی که مثلاً اهل مطالعه نیستند و سواد ندارند، نباشند.

ولی به محض این‌که وارد حوزه مطالعه می‌شویم، با همین نامه‌ها جمعیت فراوانی مخاطب پیدا می‌کنم. انگار من به گونه‌ای تقاص سال‌ها قفلی که بر قلم این مردم بسته شده بود را پس می‌دهم و می‌ستانم.

نماینده‌ای شده‌ام برای سال‌ها و استادان حقی که از قلم مردم، از زبان مردم ضایع شده و طبیعی است که این نمایندگی کردن آسیب و تنگنا دارد و هر آن ممکن است، در شرایطی قرار بگیریم که دیگر نباشم یا خانواده من به رنج بیافتد.

چاره‌ای نیست، باید هزینه بدهیم. ما برای اینکه فردا را بسازیم، باید از همین امروز برای فردا فکر کنیم. نمی‌توانیم همین‌طور جلو برویم تا فردا آغوش خودش را به روی ما باز کند.

[دوپیچه وله:] در نامه دوازدهم، رهبر جمهوری اسلامی ایران را به نوشیدن «جام زهر» تشویق کرده‌اید. همین‌طور در نامه سیزدهم به عدم موضع‌گیری آیت‌الله خامنه‌ای در مورد حمله به سفارت بریتانیا پرداختید. بفرمایید محور نامه چهاردهم چه چیزی خواهد بود؟

در نامه چهاردهم به جهان دیگر پرداخته‌ام. به اینکه من و ایشان از دنیا رفته‌ایم و عملکرد خودمان را در گذشته و در آینده‌ای که از اعمال ما نشأت گرفته است تماشا می‌کنیم.

من در حال نشان دادن یک به یک برخی از اعمال ایشان به خود ایشان هستم. می‌دانید، عالم مرده‌ها عالمی است که پرده از جلوی چشم انسان کنار می‌رود. آنجا زمان نیست، دیگر ابعاد طول و عرض و ارتفاع در کار نیست. مردگان می‌توانند به گذشته سفر کنند گذشته، همین‌طور آینده را ببینند.

آنجا من و ایشان از دنیا رفته‌ایم و در کنار هم داریم به گذشته و به آینده نگاه می‌کنیم. به ایشان می‌گویم اگر شما درست رفتار کرده بودید، الآن ما می‌توانستیم اینجا باشیم و حالا که این طور رفتار کرده‌اید، اینجا هستیم.

یک به یک این صحنه‌ها را به ایشان نشان می‌دهم. به طریقی ایشان را ترغیب می‌کنم اگر در این باقیمانده عمر خوش‌بین باشند و رفتار درستی از خودشان ابراز کنند، هنوز می‌توانند در کنار گاندی و نلسون ماندلا جا بگیرند. وگرنه متأسفانه جای خوبی برای ایشان شاهد نخواهیم بود.

جهان پس از مرگ جهانی است که دست آدمی از این دنیا کوتاه است و دیگر کاری از او بر نمی‌آید. از ایشان خواسته‌ام که در این مدت باقیمانده کاری بکنند. نامه چهاردهم من غوغایی است از همه نامه‌های پیشین. یک فریاد است، نعره‌ای است در سکوت تحمیلی، در قبرستانی که اصرار بر مرده‌گی است، انگار فریادی بلند می‌شود و همه را به هوشمندی و هوشیاری فرا می‌خواند. نامه چهاردهم من آمیزه‌ای است از همه نامه‌های گذشته من و در نوع خود کار ابتکاری و جذابی از آب درآمده و من به شخصه خیلی خدا را شاکر هستم که به من توفیق داد نامه چهاردهم را بنویسم.



[دوپیچه وله: درباره آن دسته از افراد داخل حکومت ایران که احتمالاً نامه‌های شما را نمی‌پسندند، چه فکر می‌کنید؟]

شاید افرادی باشند که از نامه‌های من رنج می‌برند. شما وقتی به فردی که سیگار می‌کشید می‌گویید، «آقا سیگار نکش»، او بدش می‌آید. او خودش می‌داند که سیگار کشیدن او را از پا درمی‌آورد. ولی از اینکه کسی به او بگوید سیگار نکش، رنج می‌برد.

خیرخواهی همیشه همین‌طور است. یعنی با گارد طرف‌خاطی مواجه می‌شود. من به‌جز خیرخواهی هیچ هدفی ندارم. قصد من خیرخواهی است، قصد من آشفتن نیست. قصد من این نیست که با نگارش این نامه‌ها به کسی بی‌حرمتی کنم. قصد من این است که بگویم فرصت، بسیار اندک است و ما سرمایه‌های گرانقدری را از دست داده‌ایم و در این فرصت باقیمانده هنوز امکان اصلاح وجود دارد. قصد من دعوت به شورش نیست. قصد من آشفتن فضای جامعه نیست.

می‌گویم در این جامعه استعدادهایی وجود دارند که ما می‌توانیم با کمی هوشمندی به این استعدادها دست پیدا کنیم. من می‌گویم وقتی در دنیا پذیرفته شده که اعتراض، حق مردم است و این اعتراض، حتماً منجر به سقوط ما نخواهد شد، ما این حق را بفهمیم و این حق را از مردم نستائیم. این دعوت به شورش نیست، دعوت به احقاق حقوق تباه‌شده مردم است. من دوست دارم این فهمیده شود، و اصرار من برای این است که این خیرخواهی دیده شود که ما قصد آشفتن جامعه را نداریم. قصد داریم جامعه‌ای که در منجلاب آشفتنی‌ها و ناهنجاری‌ها فرو رفته است، خودش را بازسازی کند، ترمیم شود و مردم نفس بکشند. حقوق فراوانی در این ۳۳ سال از مردم ضایع شده است. قصدمان این است که مردم به حقوق بدیهی خود برسند.

در نامه چهاردهم به آقای خامنه‌ای گفته‌ام که، اگر شما جای آقای موسوی بودید، بهتر می‌توانستید قضاوت کنید که با شما چه گونه باید رفتار می‌کردند. به ایشان گفتم، اگر می‌آمدند شما را یک‌جایی زندانی می‌کردند، دوست داشتید چه گونه با شما رفتار کنند؟ دوست داشتید دادگاه منصفانه‌ای باشد، به شما فرصت دفاع دهند. پس چرا چنین چیزی را برای دیگری فراهم نمی‌کنید؟

اینها احتجاجات منطقی و درستی است که پاسخ آن جز شرمساری نیست. به همین دلیل، اسم این نامه‌ها را نامه‌های خیرخواهانه می‌گذارم؛ نه نامه‌ای که انگار یک نفر در یک دست اسلحه و می‌خواهد آدم بکشد و دست دیگر هم حالا قلم و کاغذی برداشته و تلخ می‌نویسد. نخیر! ما همه بضاعت‌مان خیرخواهی است. قصد ما فرا بردن جامعه‌ای است که آسیب دیده است. ما می‌خواهیم این مردم نفس بکشند و به خوشبختی برسند. حق‌شان است که این مردم آزاد باشند.

حسین کرمانی

تحریریه: فرید وحیدی

*** منع ***

خبرگزاری دوپیچه‌وله آلمان؛ «سایت رسمی دکتر محمد نوری‌زاد»



نامه سرگشاده (?) به خامنه‌ای، ۲۱ آذر ۱۳۹۰ (++)

نامه‌ای به رهبری (فراخوان نوری‌زاد)

آقای خامنه‌ای سلام

تعداد نفس‌ها محدود است و عمرها نیز کوتاه. هفتاد و دو سال زندگی کردید و چند صبحی از زندگی‌تان باقی است. تاریخ را حتماً خوانده‌اید، ولی خوشبختانه نیازی به سیر در احوال گذشتگان نیست، زیرا که مثال‌هایی زنده در دو سال گذشته دیده‌اید، مثل رهبران تونس، مصر، لیبی و یمن.

آقای خامنه‌ای

شما هم انسانی هستید مانند بقیه انسان‌ها... فرصت شما هم محدود است. در این فرصت کوتاه، بیایید و گذشته‌ها را جبران کنید

آقای خامنه‌ای

نه فداییان صدام و نه قذافی و نه هیچ دیکتاتور دیگری نتوانستند از سرنوشت آنها جلوگیری کنند... مطمئناً فداییان شما هم از این قاعده مستثنی نیستند

سه توصیه:

اول، آزادی موسوی و کروبی و زندانیان سیاسی است
دوم، دلجویی از خانواده‌های آسیب‌دیده در حوادث انتخابات
سوم، برگزاری انتخابات سالم

«دریاب کنون که دولت هست به دست
کاین دولت و ملک می‌رود دست به دست!»

*** منبع ***



پانزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۲ آذر ۱۳۹۰ (++)

«بارانی در راه است!»

به نام خدایی که سیل آفرید

سلام به رهبر جمهوری اسلامی ایران

من ناگزیر این نامه را که باید در واپسین ساعات روز جمعه منتشر می‌شد، همین حالا منتشر می‌کنم. نگرانم که مرا جمعه‌ای در کار نباشد. بازی کودکانه‌ای که سازمان اطلاعات سپاه با من و با خانواده‌ام شروع کرده است، از دیروز - دوشنبه - وارد مرحله تازه‌ای گردیده است. آری، ممکن است بنا به فرمایش مأمورانی که به من گفتند: پودرت می‌کنیم و در صد سایت داخلی و خارجی آبرویت را می‌بریم، هم پودرم کنند، و هم به زعم خود با آبرویم بازی کنند.

کاری که اطلاعات سپاه با من و با خانواده‌ام شروع کرده است، آنقدر مضمّن‌کننده و سخیف است که من هیچ‌گاه یک چنین رفتاری را از ساواک شاه، نه شنیده و نه در جایی خوانده‌ام. گلی به گوشه جمال شما با این سازمانی که بر زانو نشانداید و آنان را مثل جادوگران بابل قدیم، به سمت خانواده‌ها و در هم کوفتن مناسبات خانواده منتقدان خود گسیل می‌فرماید.

کاش مأموران شما آنقدر مرد بودند که به نوشته‌های من، با نوشته پاسخ می‌گفتند، نه آنکه به حریم خصوصی من نفوذ کنند و برای ترمیم سرشکستگی‌ها و فضاحت‌های جاری خود، به تخریب زندگی من بسیج شوند. از قول من به آقای تائب - رئیس سازمان اطلاعات سپاه - و مأموران نابالغ وی بفرمایید: قبول، به فرض که نوری‌زاد و خانواده‌اش را پودر کردید و از هم دریدید، با دست‌های خونین خود چه می‌کنید؟ از قول من به آقای تائب بفرمایید: جناب حجت‌الاسلام والمسلمین، خون دست‌های شما، آنگاه که مغز جوانان ما را متلاشی کردید و همزمان خونشان را انکار فرمودید، آن‌چنان با سنت‌ها و محکّمات تاریخی در آمیخته است که نانا [ننگ آن] با آب هزار دریا نیز زدوده نمی‌شود.

رهبر گرامی،

مأموران سپاهی شما، در انتقام از تیزابی که من در نامه‌هایم بر سرشان فرو باریده‌ام، آشکارا به حریم خصوصی من دخول کرده‌اند و در کثیف‌ترین شکل ممکن، برای بر هم زدن و متلاشی کردن کانون خانواده‌ام، به کارهای ابلهانه‌ای دست برده‌اند. ای خاک بر سر دم و دستگاه یک سیستم اطلاعاتی که با ورود به حریم خصوصی منتقدان، به ترمیم عجز خود می‌پردازد. اگر هنوز در قاموس فکری و حیثیتی شخص شما، خانواده و حریم خانواده ارزشی دارند، به مأموران اطلاعات سپاه و سایرینی که در وزارت اطلاعات به همین کارها مشغولند، بفرمایید سر از خانواده من و سایر معترضان بیرون کشند. و یا اگر نه، ورود این نابخردان و افسارگسیختگان به اشاره جناب شما صورت پذیرفته و می‌پذیرد، بفرمایید تا ما، باورهای ایمانی و انسانی خود را با شاخص جدیدی که شما باب کرده‌اید، تنظیم کنیم.

نامه‌های من با هر مضمونی که بر شانه حمل می‌کنند، از امید و نیک‌فرجامی سرشارند. ما هنوز به شما و به فرجام نیک شما دلبستگی داریم. حساب شما را از حساب جباران تاریخ جدا کرده‌ایم. ما نمی‌خواهیم شما را و مأموران شما را در انزوایی که در پس مرزهای تاریخی ما پای می‌کوبد، گرفتار ببینیم. یک روزهایی ما ادب را، احترام را، تکریم آحاد خانواده را، و خط قرمزی به اسم حریم خصوصی مردمان را از جناب شما فهم می‌کردیم. من اطمینان دارم افسارگسیختگان اطلاعات سپاه، دور از چشم مبارک شما سر به اندرون خانواده‌های ما فرو برده‌اند. من نمی‌توانم باور کنم آن‌دسته از مأموران اطلاعات سپاه که در مجاورت هیولاگونگی سر برآورده‌اند، از جناب شما برای سرک کشیدن به خانواده‌ها و آشفتن نظام آن خط گرفته و می‌گیرند. مباد آن روز که بشنوم حضرت شما به این هیولاها فرموده باشید: بروید و هر بلایی که می‌توانید بر سر نوری‌زاد و خانواده‌اش بیاورید. نه نه، ما هنوز شما را در حوزه ادب‌ورزی و رعایت اصول اخلاقی، صاحب وجاهت می‌دانیم. اگر روزی در همین نزدیکی‌ها اتفاقی نامبارک در کانون زندگی من رخ داد، خواهم دانست - و برای شما خواهم نوشت - که شخص جناب شما در ترسیم این نامبارکی دخیل بوده‌اید و شخصاً به مأموران خود فرمان فرموده‌اید که با من آن کنند که با کافرِ حربی نمی‌کنند.



رهبر گرامی،

احتمال دارد من به همین زودی توسط مأموران وفادار شما پودر شوم. و خانواده‌ام به آوارگی درافتد و متلاشی گردد. اگر اجازه بدهید و موافق باشید، من از مخاطبان خود می‌خواهم که در غیاب من به نگارش نامه همت کنند و همچنان جناب شما را با الفاظ شایسته ندا در دهند. ما هنوز به شما و به رفتار متوازن شما امید داریم. شما را به خدایی که می‌پرستید، از چنبره‌ای که گرداگرد شما بالا برده‌اند، بیرون بزنید. هوای جامعه را آن‌گونه که هست استنشاق کنید. اجازه ندهید موریه‌هایی که چهار ستون مناسبات ما و شما را می‌جوند، شما را در شرایطی که خود پدید آورده‌اند، گرفتار کنند و از زبان شما آن برآورند که خود می‌خواهند. من زنده یا مرده، در پیشگاه خدای متعال، و در پیشگاه مردم فلک‌زده ایران عزیز، جمعی از نخبگان جامعه خویش را به مدد می‌گیرم تا از هفته آینده، یک به یک، یا چند به چند، رو به جناب شما نامه بنویسند و شما را از آسیب‌ها و الفت‌ها باخبر کنند.

این عزیزانی را که من نام می‌برم و از آنان می‌خواهم تا برای شما نامه بنویسند، از سرشناسان وادی علم و ادب و ایمان و تقوایند. من اینان را در اجابت درخواستم، یا حتا در بی‌بها دانستن آن، به خدا وا می‌گذارم.

من و خانواده‌ام در این چند وقت، رنج فراوانی را تحمل کرده‌ایم. اگر تا هفته بعد و هفته‌های بعد زنده بومد و خانواده‌ام برقرار بود، همچنان برای شما خواهم نوشت. وگرنه فردای قیامت، اگر مرا فرصتی و امکانی بود، هم گریبان شما را خواهم گرفت، و هم گریبان این چند نفری که یک به یک نامشان شماره می‌کنم و مختصری با آنان سخن می‌گویم:

۱- همسر شهید همت و همسر شهید باکری: شما خوبان در این دو سال بسیار آسیب دیده‌اید. آقای شریعتمداری کیهان از شما نیز فروگذار نکرد و بر شما ناسزاها بارید. شرم باد که دهان قلم خویش را به تکرار و یادآوری آن ناسزاها بیالایم. شما از آبروداران بنام سرزمین مایید. من شما را به نمایندگی از خانواده‌های مکرم شهدا به این معارضه فرا خوانده‌ام. می‌دانم برای شما سخت است، اما شما را به عزیزان و شهیدانتان سوگند، قلم برگزید و هر چه بشارت و هر چه هشدار سراغ دارید به سمت رهبران اشارت دهید. من شما دو تن را بسیار غیور یافته‌ام. شاید پرچمداری شما در این تقاضایی که من به میان آورده‌ام، دیگران را بر سر شوق آورد و آنان نیز به تکاپو درافتند. شما در فردای قیامت جلوی خیلی‌ها را خواهید گرفت و از آنان به پیشگاه خدای خوب شکوه خواهید برد. اما چرا من و خانواده‌ام در همان فردا، جلوی شما را نگیریم و نگوئیم چرا ما را در این ورطه بلا تنها گذارید؟ مباد آن روز. من با تمام ارادتم در پیشگاه سلامت و صلابت شما دو تن سر تعظیم فرود می‌آورم.

۲- حضرت آیت‌الله وحید خراسانی: من جناب شما را بسیار دوست می‌دارم. همین که در آن دیدار کوتاه سکوت فرمودید تا من هر آنچه را که در دل داشتم بر شما بیارم، بر علاقه من نسبت به خود افزودید. من در آن دیدار جسورانه به شما گفتم: جناب وحید، مردم ما چقدر دیگر باید هزینه کنند تا برای شما علما به قدر آن خلخال ربوده‌شده از پای آن زن یهودی بیارزد تا شما علما یک تکانی بخورید و عمامه از سر بگریید و پای برهنه از بیت شریفان بیرون بزنید و فریادکشان نسبت به فجایع جاری کشور بر بشورید؟! به شما گفتم: چرا خروج نمی‌کنید؟ چرا آبرویی را که از مردم و از دین خدا دارید، خرج مردم و دین خدا نمی‌کنید؟ گفتم: مگر قرآن نفرموده: برای خدا قیام کنید اگر چه به زیان خودتان و به زیان پدر و مادران و به زیان خویشاوندانتان تمام شود؟ گفتم: جناب وحید، مردم را کشته‌اند و اموال مردم را سوخته‌اند و تخریب کرده‌اند و چهره بسیج و بسیجی را تا حد شعبان بی‌مخ‌ها خراشیده‌اند. پس کی می‌خواهید اعتراض کنید؟ و شما با تبسمی مدام به من فرصت دادید تا سختم و آتش درونم فرو بنشیند. در پایان فرمودید: آقای نوری‌زاد، والله اگر بر من مسجل شود که خروجم به نتیجه خواهد انجامید، همین فردا خروج خواهم کرد. اکنون به محضر شما عارضم که: خروج نه، اما برای رهبر نامه‌ای بنویسید و با آن شجاعتی که از شما سراغ داریم، جناب ایشان را به مخاطرات پیش رو و به کورسوه‌های امید هشدار و بشارت دهید. قرار ما و شما، فردای قیامت به جای خود، قرار ما در همین دنیا. مباد نامه‌های خود را محرمانه برای ایشان ارسال فرمایید. بنای ما بر انتشار علنی نامه‌هاست.

۳- حضرت آیت‌الله جوادی آملی: من شما را شخصیتی فرهیخته و عارف و عالم و باتقوا می‌دانم. اما از شجاعتتان سراغی نمی‌بینم. حضرت‌تعالی به قرآن و نهج‌البلاغه بسیار مسلطاید و بدان‌ها اشراف دارید. اگر به فراخوان من بها ندهید، شما را به همان قرآن و به همان نهج‌البلاغه‌ای وا می‌گذارم که عمر خود را مصروف فهم آنها فرموده‌اید. سکوت فراوان شما در قبال حادثه‌های این دو سال اخیر، چه به اسم تقیه و چه به هر اسم و به هر



دلیل شرعی و عقلی، مردمان ما را به انزجار از اسلام ترغیب کرده است. دست به قلم ببرید و برای رهبران نامه‌ای و نامه‌هایی بنویسید و از ایشان بخواهید فکری برای این همه انشقاق مردم بکنند و به آغوش مردم باز گردند. به ایشان بفرمایید که پوزش‌خواهی از مردم، و ترمیم رنج‌های آنان، به خداوندی خدا، ای بسا عزت ایشان را مضاعف گرداند. اگر به این‌گونه اشارات من تمایل ندارید، به هر چه که خود بدان متمایلید اشاره فرمایید. مهم این است که مردم ما از جناب شما یک دو خط نامه بخوانند و باور کنند که علمای شیعه، هیچ‌گاه وامدار حکومت‌ها نبوده‌اند و به وقت ضرورت، به میان آمده‌اند و از حق و از مظلومان دفاع کرده‌اند. وگرنه، این چند روز دنیا را به سکوت و تماشا سپری فرمایید؛ که در این صورت، من و خانواده‌ام و هزاران خانواده دیگر، فردای قیامت راه را بر شما خواهیم گرفت.

۴- حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی: شما نیز از صاحب‌نامان این روزگارید. حادثه‌های این دو سال اخیر را تماشا کردید و ترجیح دادید سکوت کنید. اما نه، یک چند باری به بدحجابی‌ها و فعالیت‌ها و وهابی‌ها اعتراض فرمودید. خون جوانان بی‌گناه مردم را به چشم دیدید و از یک اعتراض ساده هراسیدید. ظاهراً برای مرجعیت، برخورداری از شجاعت، یک ضرورت حتمی است. ما شما را شجاع می‌خواهیم. با آن قلم شیوایی که آثار علمی فراوانی پدید آورده، نامه‌ای به رهبران بنویسید و وی را به فرادهای مهیبی که در کمین کشور ماست، هشدار دهید و خیرخواهانه حضرت ایشان را به آشتی و دلجویی از مردم معترض و آسیب‌دیده ترغیب فرمایید. وعده ما و شما نیز فردای قیامت. به خدا قسم حضرت آیت‌الله، ما نیز چون شما خانواده خود را دوست داریم و از رواج آشوب و اضطراب در خانواده و در کلیت کشورمان در رنجیم.

۵- حضرت آیت‌الله صانعی: من به شخص شما ارادت ویژه‌ای دارم. نامه شما به رهبران، با وجود همه لطمه‌هایی که از هواداران ایشان تحمل فرموده‌اید، می‌تواند راه‌ها را بگشاید و بنیست‌ها را پس بزند. در یک سال و نیمی که من در زندان بودم، نمایندگان جناب شما به خانواده من سر زدند و از آنان دلجویی کردند. امروز همان خانواده در معرض آسیب و دربه‌دوری است. همان خانواده خون‌جگر، توسط مأموران هرزه اطلاعات سپاه، به سمت آشوب و گسست رانده می‌شود. من شخصاً در معرض تهدیدم. شما در شکستن سکوت صاحب و جاهدت‌اید. با نامه‌ای به رهبر، از آسمان خدا برای مردم ما برکت و رشد و همدلی، و برای رهبر ما نیکامی و فرود آمدن از بلندای دست‌نیافتنی‌ای که برای وی بر ساخته‌اند، آرزو کنید. شما را به خدا مبادا نگارش نامه را به دوردست‌ها احاله دهید! پسندیده است که در همین هفته آینده، هجوم نامه‌های شما عزیزان به سوی رهبران بال بگشاید و وی را در زیر بارش کلمات شریف انسانی و آسمانی غسل دهد.

۶- حضرت آیت‌الله بیات زنجانی: جناب شما نیز از ارادت من به خویشتن نیک خبر دارید. دست به قلم ببرید و با ترنم کلمات، فضایی از درستی و رعایت حقوق مردم و انصاف و خیرخواهی ترسیم کنید و رهبران را به این فضا دعوت فرمایید. من اطمینان دارم بارش کلمات زمینی و آسمانی عزیزانی چون شما می‌تواند دل سنگ را بشکافد چه برسد به دل رهبر ما که یک زمانی ما از او نور می‌نوشتیم.

۷- حضرت آیت‌الله علی‌محمد دستغیب: شما را دوست دارم. آزادگی شما را می‌ستایم. از تهران به شوق شما تا شیراز رانندگی کردم تا به دیدار عزیزی نائل آیم که نخواست منبر آزادگی‌اش از سلامت و صلابت تهی باشد. شما نیز ای عزیز دست مرا در این نهضت بزرگ بگیرید و همراهی‌ام کنید. ای بسا روزی در همین نزدیکی‌ها، با هر نامه من هزاران نامه همراه شود و هجوم این همه نامه، همانند آن گل‌هایی باشد که ما در روزهای انقلاب به داخل لوله‌های تفنگ سربازان شاه فرو می‌کردیم.

۸- حضرت آیت‌الله موسوی اردبیلی: نامه شما در کنار نامه‌های دیگران می‌تواند راهگشایی کند. ما از تلاش شما برای راه گشودن در این دو سال اخیر نکته‌های نیکی شنیده‌ایم. قلم به دست بگیرید و رهبران را به آن روزی بشارت دهید که فتنه‌های واقعی را نه درخواست‌های به‌حق مردم، که در رفتار پلیدانی بنگرد که نقاب رفاقت به صورت بسته‌اند و از پشت به ایشان خنجر زده‌اند و می‌زنند. نامه‌های شما خوبان به ایشان، می‌تواند از دیوارهای ضخیم این روزهای بیت رهبری گذر کند و بردل وی تأثیر بگذارد.

۹- جناب سید محمد خاتمی: از میزان ارادت من به شخص خود آگاهید. شاید برای شما کمی سخت باشد که دست به قلم ببرید و از رهبر بخواهید به روزهای خوب در کنار مردم بودن نظر کنند. اما نه، شما در این دو سال تلخ، نرم‌ترین مواضع را اتخاذ فرموده‌اید و قلم شیوای شما



بی‌تاب نگارش یک نامه دلنشین و شریف است. به این تقاضای من حتماً عمل کنید. به خدا قسم من روزها و ساعت‌های بسیار سخت و فرساینده‌ای را سپری کرده و می‌کنم. اطمینان دارم طعم تنهایی را چشیده‌اید. اگر بنویسید و هوشمندانه و قاطع و درست و منصفانه رهبر را به فردهای نیک بشارت بدهید و از خطاها و احتمال‌های حتمی بر حذر دارید، من از همین اکنون برکات آن نامه و نامه‌ها را برای شما تضمین می‌کنم. ما با این نامه‌ها قرار است برای هزارمین بار حجت را بر رهبرمان تمام کنیم. نه آنکه خدای ناکرده وی را در معرض تهدید و تنگنا قرار دهیم، بلکه از این منظر که ایشان بدانند آن‌سوتر از هواداران رسمی رهبری، هستند مشفقان غیرتمندی که به نیک‌فرجامی ایشان و رهایی کشور، عمیق‌تر و آگاهانه‌تر می‌نگرند. شاید نیاز به این نباشد که بگویم: اگر بنویسید و منتشر نکنید، من و خانواده‌ام چشم به راه قیامت نخواهیم ماند. در همین دنیا از شما گله خواهیم کرد. و شما با اعتنا به آموزه‌های دینی‌مان، از میزان نفوذ آه بی‌پناهان باخبرید.

۱۰- جناب هاشمی رفسنجانی: شما شاید بیش از همه ما به این نامه‌نگاری‌ها مستحق باشید. چرا که شما و خاندان شما در این دو سال آن‌چنان در معرض آسیب و خراش بوده‌اید که هیچ انسان منصفی هجوم آن‌همه بلا را به ساحت شما یان نمی‌پسندد. شما یک روز چشم و چراغ این کشور بودید و جایگاهتان بسیط بود. در کل کشور جایی نبود که تأثیر نفوذ شما در آن تعریف نشده باشد. به‌ویژه قلب رهبر. که در یک تنگنای عاطفی، اشک در چشم فرمودند: «هیچ‌کس برای من هاشمی نمی‌شود». اما گذر زمان، به توفانی سهمگین انجامید و جای شما را در دل رهبر به دیگران سپرد و شما را از هر طرف به تنگ آورد و به گوشه‌ای ناگزیر پرتاب کرد. قلم به دست بگیرید و ما را از هجوم بلایی که مأموران بی‌حیای اداره اطلاعات سپاه برایمان تدارک دیده‌اند، بدر ببرید. اگر همچنان بنا را بر سکوت بگذارید، به خدای کعبه سوگند، تنهای تنها به راهی که آغاز کرده‌ام ادامه خواهم داد و تا پای جان به افشای مفسده‌های سپاهیان فربه از مال حرام و اطلاعاتی‌های هیولاصفت دست خواهم برد. اگرچه این افشاگری به نابودی من و خانواده‌ام بیانجامد. و از آن پس: دیدارمان به قیامت!

۱۱- جناب سید حسن خمینی: قبول می‌فرمایید که در این دو سال اخیر شما را سخت ترسانده‌اند. پدر شما مشکوک از دنیا رفت. شاید به شما گفته باشند که همان سرنوشت پدر مرحوم، می‌تواند برای شما نیز رقم بخورد. من به جایگاه مردمی شما آگاهم. مردم شما را دوست دارند. به همان دلیلی که در آن ملاقات حضوری به شما گفتم، شما می‌توانید در فرا بردن فضای جامعه به سمت اصلاح، و به سمت پاکسازی از مفسده‌ها نقش اساسی داشته باشید. قرار نیست شما قلم بر بگیرید و آسمان و زمین را به هم بدوزید. قرار است به رهبرمان بگوییم: شاید فردا دیر باشد، و باید از همین امروز به فکر فردا بود. مردم ما برای دوست داشتن شما دلیل می‌خواهند. نشانشان بدهید که مستحق این دوست داشتن‌های بی‌ریای مردم هستید. هیچ مأمور اطلاعات و هیچ سپاهی اطلاعاتی، از این که شما سخن مشفقانه به رهبر بگویید و وی را به روشنایی‌ها و تاریکی‌ها بشارت و هشدار بدهید، بر شما نمی‌شورد. سرتان را به خدا بسپرید. اگر سکوت کنید، شاید در همین دنیا خانواده من یک روز جلوی شما را بگیرند و به شما بگویند: نوری‌زاد را پودر کردند و ما را از هم گسستند و شما سکوت اختیار کردید.

۱۲- آقای علی مطهری: شما از نام پدر شهیدتان سود می‌برید؛ گرچه گاه نشان داده‌اید که روح آن شهید بزرگوار در شما به تکاپو در می‌افتد و از زبان شما جاری می‌شود و حق‌خواهی می‌کند. قلم به دست بگیرید و به رهبرمان بنویسید که ولایت فقیه آنجا خواستنی است که ما از او جز عدالت و علم و تقوا و پاکیزگی و شجاعت و پاکدستی و جهان‌شناسی و فهم مقتضیات روز نبینیم. به وی بنویسید که با رؤیت ابتدایی‌ترین ترانه‌های ظلم، مقبولیت شرعی وی به مخاطره می‌افتد. به وی بنویسید که شجاعت تنها در برآوردن فریاد نیست. شاید عالی‌ترین مراتب شجاعت، پوزش‌خواهی از مردم است به هنگام رواج ظلم. آقای مطهری، یک بار به شما گفتم: شما نمایندگان در تک‌تک فاجعه‌های جاری کشور سهیمید. و امضای شما بر هر قطره خونی که از بی‌گناهان به زمین ریخته شده، نشسته است. گفتم: سکوت شما نمایندگان در مجلس، به معنای تأیید فجایع کشور است. رهبر، شما را و خاندان شما را دوست دارد. شاید قلم شما و صداقت قلم شما از تیزی قلم من کارگتر افتد و دل ایشان به سوی مردم واگشوده شود. تنهایی، حتماً قابل تحمل است، اما تنهایی‌ای که با ناجوانمردی آمیخته باشد، فرساینده است. من اما گفته باشم: والله اگر هیچ یک از شما عزیزان به ندای من پاسخ نگوید، تا هر کجا که مقدورم باشد، به افشای مفاسد جاری کشور، به‌ویژه مفاسدی که از آتشفشان سپاه و وزارت اطلاعات بیرون می‌زند، اصرار خواهم ورزید. به هر قیمتی که برای خودم و برای خانواده‌ام تمام شود.



۱۳- سردار پاسدار حسین علایی: من یک بار هم به شما گفته‌ام که اگر بخواهم جانم را در رکاب یک پاسدار حقیقی فدا کنم، آن یک نفر شماست. گرچه امثال شما فراوانید و شکر خدا ذخیره‌های سلامت برای فردای کشور به شمار می‌روید، اما من شخصاً شما را پاسداری فهیم، تیزبین، اهل مطالعه، منصف، مردمی، پاک، جنگ‌دیده، جهان‌دیده، به‌روز، مؤمن، صبور و اهل مدارا یافته‌ام. اینها که برشمردم مگر کم سرمایه است؟ شما نیز تقاضای مرا اجابت فرمایید و نامه‌ای از زاویه‌ای که خود می‌پسندید برای رهبرمان بنویسید. متأسفانه دوست گرامی من! جماعتی در سپاه، به این نهاد پاک آسیب نشانده‌اند. کجا شما باور می‌کردید بعضی از پاسداران از اسارت برگشته، و پاسداران جنگ‌دیده، به روزی درافتند که با تلسکوپ‌های خود به زندگی امثال نوری‌زاد فرو شوند و با شنود تلفن‌های او و غارت اموال او و بیرون کشیدن فیلم‌های خصوصی او و خانواده‌اش و انتشار فیلم‌های به غارت رفته او بخواهند او را به زانو درآورند؟ اینها را اضافه کنید به پاسدارنماهایی که سر به اموال مردم فرو برده‌اند و از هزار اسکله قاچاق مشغول حفظ نظام‌اند. نامه‌ای بنویسید و مرا در این راه پرخطر یآوری فرمایید.

۱۴- جناب دکتر سروش: متأسفانه شأن علمی شما در کشور ما به چالش درافتاد و قدر شما دانسته نشد. امامان ما با دانشمندان ملحدی چون ابن‌ابی‌العوجا به بحث می‌نشستند و به شاگردان خود شیوه‌های مدارا و داد و ستد علمی را می‌آموختند. شما اما در جایگاه یک دانشمند شیعی نیز تحمل نشدید و ناگزیر به ترک و جلای وطن شدید. یکی از رازهای تحمل نشدن شما، این بود که علمای دینی ما نخواستند با درافتادن به مباحث روز جهانی که شما مبدع آن در کشور بودید، خود را با شتاب علوم و مباحث تازه هماهنگ کنند. شاید به همین دلیل است که زمان و جهان پیش رفته‌اند و بسیاری از علمای ما در دوردست‌های علمی جا مانده‌اند. با این همه من از جناب شما تقاضا دارم نامه‌ای از سر رفاقت و شفقت به رهبر بنویسید. می‌دانم اجابت این تقاضا برای شما ای بسا ناگوار باشد و ناشدنی. اما اجازه بدهید این مکتوب جمعی، از شیوایی قلم شما نیز بهره‌مند باشد. حتماً شجاعت برای شما نیز در همین فرو خوردن محاکاتی است که به شما نهیب می‌زند: ننویس! اما شما بنویسید. ما بنا داریم با این نوشتن‌ها به تاریخ نشان بدهیم که: شاید فردا دیر نباشد؛ و بشود ایران عزیز را مجدداً احیا کرد. اگر ننوشتید، ایرادی نیست. من و خانواده‌ام در فردای قیامت با شما کاری نخواهیم داشت. شما به اندازه کافی آسیب دیده‌اید.

۱۵- جناب دکتر کدیور: از جناب شما نیز تقاضا دارم نامه‌ای خیرخواهانه برای رهبر بنویسید. گرچه شما پیش از این نیز نشان داده‌اید که در همراهی و مساعدت فکری صادق و منصف‌اید. از هرچه که صلاح می‌دانید بنویسید. شما اکنون می‌توانید از موضع یک عالم دینی دور از وطن، آسیب‌های در کمین را وا بشکافید. می‌توانید افق‌های روشن را - هرچند در دوردست - نشان ما بدهید. نگران ناسزاهای امثال آقای شریعتمداری کیهان نباشید. او را اگر به حال خود هم وا بگذاریم، از قلمش ناسزا می‌چکد. شما بنویسید تا در تاریخ بماند؛ تا آیندگان قضاوت کنند که جماعتی خیرخواهانه و با به خطر انداختن خود و خانواده خود، تلاش کردند کشورشان را از کام هزار حادثه در کمین به در ببرند اما کسی صدایشان را نشنید. باور بفرمایید من هنوز ناامید نیستم. چرا که می‌دانم در سخن حق، نوری نهفته است که مخاطب خود را می‌جوید و کام او را به نور خود بر می‌آورد.

۱۶- من از نمایندگان مجلس، از مدیران و مسؤولان، چه با اسم خود و چه با اسم مستعار، در هر کجای ایران و جهان تقاضا دارم مرا در این حرکت بزرگ یاری دهند. ما می‌توانیم چند به چند، یک به یک، با همین نامه‌های خود بارانی از کلمات شایسته بر سر رهبر بباریم و او را به آسیب‌ها و به نادرستی‌ها و به کجی‌ها هشدار دهیم. محل انتشار این نامه‌ها می‌تواند سایت‌های شخصی و حرفه‌ای باشد. می‌توانید نامه‌های خود را برای من، یا به سایت آقای دکتر خزعلی ارسال فرمایید. یا به سایت «کلمه» و «جرس» و هر کجا که خودتان صلاح می‌دانید. شایسته می‌دانم در این نهضت بزرگ نامه‌نگاری، از رواج واژه‌های زشت و ناپسند پرهیز کنید. قرار ما تا زمان انتخابات. البته بنا نیست در آن روز اتفاق حیرت‌انگیزی رخ بدهد و همه آب‌های رفته به جوی باز گردد. اما انتهای این راه را همان ایام انتخابات رصد می‌کنیم. همه می‌نویسیم و رهبر را مخاطب نوشته‌های صریح اما مشفقانه خویش قرار می‌دهیم. به امید اثربخشی اقیانوسی از کلمات خیرخواهانه.

بدرود تا جمعه آینده و هفته‌های آینده

سه‌شنبه بیست و دوم آذرماه سال نود

با احترام و ادب:



محمد نوری زاد

منبع

سایت رسمی محمد نوری زاد

<http://nurizad.info/index.php/nurizad/15570>

**پیش‌نویس اولیه پانزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۲ آذر ۱۳۹۰ (++)****«باران کلمات!»**

به نام خدایی که سیل آفرید

سلام به رهبر گرامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

کاش بار دیگر دست آقای تائب، معاون اطلاعات سپاه را می‌گرفتید و یک به یک انگشتانش را خم می‌کردید و چشم در چشم او می‌فرمودید: یک این که: وقتی کامپیوتر نوری‌زاد و فیلم‌ها و ابزار کاری او را برمی‌دارید و می‌برید، اجازه ندارید از صحنه‌ها و نوشته‌ها و عکس‌های خصوصی او و اعضای خانواده‌اش فیلم بسازید و در سایت‌ها منتشر کنید. کاری که متأسفانه کرده‌اید و همچنان دارید می‌کنید. اگر در کامپیوتر نوری‌زاد مواردی از جاسوسی و وطن‌فروشی و زد و بند با اجانب پیدا کردید، بله، می‌توانید هر خاکی بر سر او و فیلم‌های او بریزید و به قول خودتان پودرش کنید. اما فیلم ساختن از صحنه‌ها و عکس‌های خصوصی او و اعضای خانواده‌اش و انتشار آن، کمال بی‌انصافی که نه، کمال بی‌حیایی است. دو این که: آقای تائب، فیلم‌های خصوصی نوری‌زاد و خانواده‌اش، حریم اوست و برملا کردن این حریم، هم جرم است هم گناه. جرم را حالا خود ما یک جور می‌نویسیم، کما این که شگرد ما و شما در این سال‌ها همین بوده است؛ اما خودتان یک فکری برای گناه بودن آن بکنید. گرچه خود می‌دانم اگر قرار بود سایه گناه، شما را از کار زشتی که مشغول انجام آنید، باز بدارد، این همه مصیبت رفتاری به جان جامعه در نمی‌افتاد. سه این که: آقای تائب، آدم ممکن است در کامپیوتر خودش یک صحنه‌هایی از خلوت خودش ذخیره کرده باشد که تماشای آن برای اجانب حرام باشد، چه برسد به این که شما بخواهید از همان صحنه‌ها، فیلم بسازید و روی سایت‌ها منتشر کنید. آدم در خلوت به هزار جور کار شرعی و غیرشرعی دست می‌برد. یکی ممکن است در همان خلوت مشروب بخورد. خب بخورد. به ما و شما چه؟ اسمش خلوت است. یکی ممکن است در همان خلوت، گیتار و سه‌تاری بردارد و نغمه‌ای بنوازد و دور از چشم علما حالی بکند. خوب بکند. به خودش مربوط است. به ما چه؟ یکی هم ممکن است اهل منقل باشد و اهل دود و دم. طرف نشسته پای منقل و رفته تو عوالمی که مخصوص خودش است. در همان عوالم هم ممکن است یک کارهایی بکند و یک حرف‌هایی بزند. خب به ما و شما چه؟ در همان حالی که او دارد جیرجیر می‌کند و به کیف و خلسه درافتاده است و دارد روی ابرها سیر می‌کند، نوه‌اش دست به دوربین می‌برد و از او فیلم می‌گیرد و در گوشه‌ای از حافظه کامپیوترش ذخیره می‌کند. برای چی؟ به خودش مربوط است. خودش می‌داند برای چی؟ لابد برای سال‌های مبادای پدربزرگش. حالا این وسط، ناگهان شما می‌روید و این کامپیوتر را از وسط خانه او برمی‌دارید و می‌برید به اداره فحیمه و همه را خبر می‌کنید که چی؟ که بیاید با این منقل و وافور و ساز و شراب، دودمان نوری‌زاد را جلوی چشمش بیاوریم و سکه یک پولش بکنیم. آقای تائب، من که رهبر شما می‌گویم: به خداوندی خدا شما مجاز نیستید تصاویر تریاک کشیدن نوری‌زاد را و ساز زدنش را و مشروب خوردنش را و عکس زن و بچه‌اش را تماشا کنید، چه برسد به این که از همان تصاویر فیلم بسازید و توی سایت‌های داخلی و خارجی منتشر کنید تا او را پیش چشم خلائق مفتضح کنید. شما با نوری‌زاد درافتاده‌اید. اشکالی ندارد، مرد و مردانه با او پنجه ببندید. او می‌نویسد شما هم مرد باشید بنویسید. او نقد می‌کند و کارهای ما را وارونه جلوه می‌دهد، شما هم جواب بدهید که نخیر این طور نیست، بلکه این جور است که ما می‌گوییم. نه این که مثل مفتش‌های قدیم، سر به اندرون زندگی خصوصی مردم فرو ببرید و چیزهایی پیدا کنید و دست به افشای اسرار و مسائل خصوصی او ببرید. چهار این که: جناب تائب، خوب گوش کنید ببینید چه می‌گویم: به فرض شما با این فیلم‌ها و عکس‌ها و خبرهای خصوصی که از زندگی نوری‌زاد بار کرده‌اید و برده‌اید، طومار او را در هم پیچانید، به من بگویید: تکلیف دست‌های خونین شما چه می‌شود؟ به زمین زدن نوری‌زاد برای دم و دستگاه شما که کاری ندارد. کما این که دو نفر از مأموران، داخل اتومبیلش شده‌اند و گفته‌اند پودرش می‌کنند و توی صد تا سایت آبرویش را می‌برند. خب، به فرض که این کار را هم کردید. مهم بعد از نوری‌زاد است. شما به عنوان معاون اطلاعات سپاه به من بگویید ما با این دست‌های خونین چه بکنیم؟ ما جوان‌های مردم را جلوی چشم مردم دنیا زده‌ایم و مغزشان را متلاشی کرده‌ایم و طلبکارانه، اساساً جنازه‌شان را هم به رسمیت نشناخته‌ایم. حالا این وسط گیرم نوری‌زاد هم نابود! بعدش را بگویید چه بکنیم؟



رهبر گرامی،.....

و ادامه‌ای که متوقف ماند.

با احترام: نوری‌زاد

...

منع

سایت رسمی محمد نوری‌زاد

<http://nurizad.info/index.php/nurizad/15570>



نامه سرگشاده «مد» به خامنه‌ای، ۲۲ آذر ۱۳۹۰

بسم الله القاسم الجبارین

جناب سید علی خامنه‌ای،

رهبر جمهوری اسلامی ایران

سلام،

نمی‌دانم چه بگویم و اصلاً از خودم بگویم، از ایران بگویم یا نه فقط نامه‌ای نوشته باشم در پاسخگویی به ندای مظلومی که فریاد برآورده و از همه کسانی که شاید بخشی از دغدغه‌های خود را در نامه‌نگاری‌های‌اش می‌یابند خواسته تا برای شما نامه‌ای بنویسند.

من دو سالی است تازه می‌فهمم این عبارت از اشعار دوست قدیمی‌تان مرحوم اخوان ثالث که می‌گفت: «دست بردار از این در وطن خویش غریب» یعنی چه ما آواره‌هایی هستیم که تا سال‌ها پیش فکر می‌کردیم در ایران سهمی داریم اما من هرچه در صحبت‌های شما دقت کردم دیدم، من جز مردمانی نیستم که شما آنها را همیشه مردم می‌نامید. من جز آن مردمانی هستم که برای شما مثال «الناس كالأنعام» را ظاهراً دارند. پر از یأس، پر از اضطراب، پر از حسرت که چرا انرژی جوانی‌ام نه به درد خودم نه به درد خانواده و نه به درد کشورم که‌ای کاش آنجایی نبودم نمی‌خورد. خوب عزیزان دل شما، همان‌هایی هستند که از در و دیوار سفارت بریتانیا بالا می‌روند و ما چنین نیستیم.

نامه نوشتم تا بگویم، اگر در سر دارید خانواده نوری‌زاد را و خودش را رسوا کنید و اسراری را که او و خانواده‌اش همیشه از حضرت ستارالعیوب خواسته‌اند پنهان بماند را بر نمایشگاه صدا و سیما می‌که با پول من و امثال من که در اختیارتان هست بریزید و در این گاو سامری بدمید، دست نگه دارید که آبروی مومن از کعبه محترم‌تر است. این حق مردم است که علی‌رغم عیوب و نواقصشان از حاکم و دستگاه‌های حکومتی نقد کنند اما شما و عزیزان دلبند گمنامتان نه در قانون و نه در شرع و نه در عرف حق تجاوز به ساحت آبروی منتقدان شما را ندارند. من دیده‌ام سربازان گم نام شما چطور در میانه لباس‌های زنان مردم و در تفتیش خانه‌ها بی‌رحمانه فیلمبرداری می‌کنند. ما که هیچ بودیم با خانواده‌هایمان این کردند، این بنده خدا که سر سبزش را این زبان بر باد خواهد داد.

این را یقین بدانید که هرچه بکارید و بکارند دیر یا زود آن را درو خواهند کرد.

جزر و مد - یک زوج نگون بخت ایرانی

تهران، شهرک ژاندارمری، انتهای خ ناهید

۲۰۱۱/۱۲/۱۲

*** منبع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

**نامه سرگشاده شماره شش جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۲ آذر ۱۳۹۰****«صد نامه نا آزادی!»**

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای
با عرض سلام و احترام

اکنون که ششمین نامه را به خدمت شما ارسال می‌کنیم بیش از هزار و دویست و پنجاه روز از بازداشت هفت عضو جامعه بهائی موسوم به گروه یاران ایران که در غیاب محفل روحانی ملی، وظیفه اداره فعالیت‌های جامعه بهائی را بر عهده داشتند می‌گذرد و بعد از گذشت بیش از سه سال هنوز این سؤال در تمام اذهان باقی است که به استناد به چه جرمی یاران ایران را بازداشت و محاکمه کردید؟ جاسوسی، تبلیغ بر علیه نظام جمهوری اسلامی ایران و توهین به مقدسات از جمله اتهامات نخنما شده‌ای بود که برای محکوم کردن یاران ایران به بیست سال زندان بدان متوصل شدید و در طی این سال‌ها آن قدر بی‌اساس و بی‌محابا از این اتهامات و ابزار محاکمه ظالمانه استفاده کردید که دیگر نه رنگ و لعابی دارند و نه جای احترام و اعتمادی نسبت به قانونگذار باقی گذاشته‌اند.

شخص شما و تمام حضرات و مقامات جمهوری اسلامی ایران کاملاً مطلع هستید که گروه یاران ایران زیر نظر مستقیم و موشکافانه حاکمیت به اداره فعالیت‌های جامعه بهائی می‌پرداختند و هرگز ساعت و لحظه‌ای به حال خود رها نبوده‌اند که به فعالیت‌های جاسوسی بپردازند، بر علیه نظام تبلیغ کنند و یا به مقدسات اهانت کنند و پر واضح است که محاکمه یاران ایران نه محاکمه هفت نفر بهائی، بلکه محاکمه بیش از سیصد هزار بهائی در ایران بود که یاران ایران را به نمایندگی از همه آنها محاکمه، دادگاهی و زندانی کردید که این واقعیتی غیر قابل انکار است.

امروز به لطف و عنایت خدا و مدد جمال اقدس ابهی بعد از گذشت سه سال با همه تلاش‌ها و پرونده‌سازی‌های انجام شده کم‌ترین خطری متوجه اصالت و صداقت در راه خدمت گروه یاران ایران و سیصد هزار بهائی عاشق میهن نیست، بلکه فراتر از همه چیز سلامت و نحوه اداره تشکیلات قضائی جمهوری اسلامی ایران در خطر اضمحلال است و بی‌آبرویی بیش از هر زمان دیگری گریبانگیر و متوجه معنای واقعی عدالت و محاکمه در دادگاه‌های ایران است.

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای!

از شما به عنوان ناخدای کشتی متلاطم جمهوری اسلامی ایران خواهشمندیم سکان هدایت کشتی را به سمت سواحل عدل و داد بچرخانید که عن قریب کشتی در صخره‌های بی‌عدالتی و استبداد تکه‌تکه خواهد شد و یا در ساحل کم‌عمق ظلم و خودکامگی به گِل خواهد نشست.

آزادی بی قید و شرط گروه یاران ایران و جبران تمام خسارات وارده به حقوق معنوی و شرافتی این یاران با ایمان کم‌ترین خواسته ماست و همچنان پیرو نامه‌های قبلی که به خدمتتان ارسال کردیم از شما انتظار داریم در جهت تسریع و تسهیل به وصول حداقل حقوق شهروندی و انسانی جامعه بزرگ بهائی در ایران اقداماتی شایسته در شأن و منزلت بهائیان انجام دهید.

در پناه عنایات خداوند عادل‌ترین!

- ۱- آزادی بی قید و شرط تمام زندانیان بهائی در اسرع وقت؛
- ۲- پرداخت غرامت برابر قانون به خانواده‌های بهائی؛
- ۳- پذیرش بی قید و شرط بهائیان واجد شرایط ادامه تحصیل در تمام دانشگاه‌های کشور؛
- ۴- مهیا کردن شرایط اجتماعی عادلانه برای جامعه بهائی؛
- ۵- مجوز احداث و ساخت مشرق‌الذکار در شهر تهران توسط جامعه بهائی؛
- ۶- پرداخت غرامت و مجوز بازسازی کامل تمام اماکن مقدس بهائی که بعد از انقلاب تخریب شدند؛



۷- مجوز تشکیل مجدد محفل رسمی روحانی ملی ایران برای رسیدگی به امور اداری جامعه بهائی.

*** منع ***

وبلاگ «بهایی آزادی»

<http://bahaiazadi.wordpress.com/2011/11/01/13/>



نامه سرگشاده طنز «ف. م. سخن» به خامنه‌ای، ۲۳ آذر ۱۳۹۰

نامه سوم «ف. م. سخن» به آیت‌الله خامنه‌ای: ایول، ایول، داش علی [خامنه‌ای] رو ایول!

حضور محترم رهبر عزیزم امام خامنه‌ای(ع)

«آقا» جانم سلام

این روزها هر چه نوری‌زاد خائن جلو می‌رود، من پشیمان از گذشته ننگین خود عقب می‌روم و احتمال می‌دهم یک روزی برسد که من هم مانند آن بر و بچه‌هایی که کف حسینیه را به خاطر این که حضرت‌عالی بر آن قدم نهاده‌اید می‌بوئیدند و می‌بوسیدند و می‌لیسیدند همین کارها را بکنم. والله به خدا این دنده عقب گرفتن من بی‌دلیل نیست. چطور انسان می‌تواند رهبری فرزانه مثل شما داشته باشد، و نخواهد کف پایش را ببوید و بیوسد و یا در مراحل بالاتر ذوب‌شدگی بلیسد (إن شاء الله که قلقلکی نیستید و به حقیر اجازه چنین کاری را می‌دهید). من، مثل امیر اسدالله علم که دائم قربان صدقه شاهنشاه عزیزش می‌رفت، قربان صدقه شما رهبر عظیم‌الشأن ام می‌روم که این همه بارتان بود و من بی‌خبر بودم؛ که این همه بلد بودید و من کور و کر بودم. ای جان!... فدای شما بشوم که این همه از دست‌های تان - بیخشید دست‌تان - هنر می‌بارد.

رهبرم! عظیمم! معظمم!

می‌خواهم امروز با شما خودمانی‌تر از نامه‌های پیشین شوم و به شما مثل مسعود جان ده‌نمکی بگویم، «ایول ایول داش علی رو ایول!» واقعاً ایول ولایت. شما که این همه بلد بودی چطور شد ما در جنگ هشت ساله، بغداد را فتح نکردیم و صدام را از بین نبردیم؟ حتماً مصلحتی در کار بوده است و الا با این همه استعداد، با این همه تکنیک، با این همه تاکتیک چطور می‌شود یک کشور مثل عراق را - که امریکا پنج شش روزه فتح کرد - فتح نکنیم.

بگذارید به شما بگویم علت این همه غلیان احساسات در من چیست. شما طی این یکی دو هفته شاهکارهایی خلق کردید عظیم که یکی یکی آنها را نام می‌برم تا در تاریخ ثبت شود:

اولیش پایین آوردن هواپیمای پهپاد امریکایی‌ها بود. شما با این کارتان نشان دادید که آن هواپیما په‌پاد نیست بلکه ته‌باد است! هاه‌ها! طنز من هم دارد مثل طنز سگ آستان‌تان ده‌نمکی می‌شود! من این موفقیت عظیم را خدمت شما تبریک و تسلیت عرض می‌نمایم. تبریک از بابت این که چه معامله‌ها با این هواپیما با امریکای جنایتکار خواهید کرد و تسلیت به خاطر این که هر کس از راه خواهد رسید یک مثلکی چیزی به خاطر این هواپیما و این که مدل است و پنجره‌اش شبیه پنجره کولر ارج است و مگه این هواپیما کشی یه؟ پس موتورش کو و این حرف‌ها بارتان خواهد کرد. ولی هم من، هم شما، هم حضرت باری‌تعالی مطمئن هستیم که این هواپیما هواپیمای راس‌راستکی است و حضرت امام زمان (عج) با کنترل ماهرانه خود آن را بر زمین نشانده‌اند. واقعاً این قدرت‌های پوشالی چه هستند که بلد نیستند یک هواپیمای کنترل از راه دور را هدایت کنند؟ آیا اینها می‌خواهند در جنگ علیه ما پیروز شوند؟ (البته یک چیزی بگویم بین خودمان بماند. لطف کنید به فرمانده نیروی انتظامی امر فرمایید موقعی که سربازان امام زمان می‌خواهند گاوی چیزی بکشند از اسلحه مناسب استفاده کنند، چون دشمنان ما در پنتاگون ممکن است فکر کنند وقتی زور ایرانی‌ها به یک گاو اهلی بدبخت نمی‌رسد و با تفنگ حسن موسی هر چه او را می‌زنند از پا نمی‌افتد، چطور می‌خواهند با همان تفنگ به جنگ بزرگ‌ترین قدرت نظامی جهان بروند. به هر حال، این یک توصیه است چون ممکن است شما فیلم «گاوکشی» را در یوتوب ندیده باشید و به شما گزارش غلط رد کنند).

اما دومین چیزی که مرا بسیار مسرور کرد، تهاجم گازانبری جنابعالی به صدای امریکا و ابتدا زدن جمشید چالنگی با تفنگ دور زن، و له و لورده کردن پارازیت‌سازان و پارازیت‌اندازان بود. این را نگویم ایول چه بگویم؟ ماشاءالله به این دستگاه اطلاعاتی که در فاصله چند هزار کیلومتری هم مثل داخل خانه عمل می‌کند و تلویزیون‌های بیگانه را از تو می‌ترکاند و باعث تعطیلی - گیرم موقت - برنامه‌های آن می‌شود. واقعاً مأموران امروز شما دست حاج سعید شهید را از پشت بسته‌اند. او از تصمیمات رئیس سازمان امنیت فرانسه با خبر بود، مأموران امروزی شما از تصمیمات رئیس صدای امریکا. واقعاً مرحبا به این همه استعداد. خوب پوزشان را زدید. دست مبارک درد نکند. این برنامه‌ای بود که لااقل چند میلیون نفر در هفته



آن را می دیدند و دچار بدآموزی می شدند. این برنامه می خواست بنیان زور و جنایت و استبداد را که شما باشید بلرزاند که برعکس شد و خودشان لرزیدند (انگار این جمله و تشبیه، یکی از ارکانش میزان نیست ولی نمی دانم کدام یک از ارکانش. به هر حال، اگر کمی و کاستی مشاهده کردید مرا به بزرگی خودتان عفو بفرمایید).

سومین چیز هم که باعث شادمانی بیش از اندازه من شد، پخش فیلم یار دیروز و دشمن امروزتان نوری زاد خائن بود. واقعاً چه صحنه هایی را بچه ها مونتاژ کرده بودند و چقدر ما نسبت به آقای نوری زاد بدبین شدیم. طرف برداشته برای ما سلول انفرادی طراحی کرده! آخر مؤمن! سلول انفرادی «آقا» این شکلی است؟ می خواهی بچه ها را تشویق کنی که ضد انقلاب بشوند و فکر کنند در زندان واقعی هم از این خبرهاست؟ واقعاً این آدم، ضد انقلاب است. با زیبنمایی و هتل نشان دادن زندان می خواهد بچه های ما را به مبارزه تشویق کند تا از زندان نترسند. آخر مرد حسابی نشان می دادی که در زندان، بازجوهای آقا، زندانی را همچین می زنند که برق از کله اش و از یک جای دیگرش می پرد. یک فیلم می ساختی مثل فیلم زن حاج سعید شهید که آدم غلط بکند بخواهد کار سیاسی انجام دهد که در زندان چنان بلایی به سرش بیاید.

«آقای عزیزم

من دارم با نوشتن این نامه ها روز به روز به شما علاقه مندتر می شوم. امیدوارم در این نامه مانند نامه دفعه پیش ام سوتی ضدانقلابی نداده باشم. دیگر عرضی ندارم. تا نامه چهارم فدات.

ف. م. سخن

*** منع ***

وبسایت «گویا من»

<http://my.gooya.com/permalink/3695.html>



نامه سرگشاده «انجمن دفاع از اهداف انبیاء و قدیسین» به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۲۳ آذر ۱۳۹۰

به نام هر آنکه و هر آنچه سخن باید با نام و یاد او آغاز نمود
به نام عشق و زندگی

آگاهی‌نامه

آقای نوری‌زاد!

انجمن دفاع از اهداف انبیاء و قدیسین (AFA) به درخواست شما مبنی بر نگاشتن نامه به رهبر جمهوری اسلامی ایران پاسخ مثبت می‌دهد. اما پیش‌تر از آن به شخص شما ابلاغ می‌دارد که اگر اکنون شما بوی تهدید را استشمام و یا رسماً خطر پودر شدن را احساس می‌کنید، بر شما لازم است از وقوع این حادثه تلخ و غمبار جلوگیری نمایید. همان‌طوری که سابقاً نیز این تقاضا از طرف اعضای این انجمن از شخص شما شده است. ما انجمنی هستیم که به دستگاه سیاست و قدرت هیچ تقریبی نداشته و نداریم. چرا که هدف ما بعد از بیدار شدن و جمع شدن عده‌ای در کنار همدیگر، به خیر و خوشی سپری نمودن زندگی بر اساس پرهیز از خشونت در راستای دین و معنویت بوده و می‌باشد و نهایت انتظار ما در تبلیغ از این مسؤولیت و رسالت و اهدافمان این است که خواهانان مسیر خوشبختی و آرامش (جزیره خدا) بتوانند آزادانه و داوطلبانه با سلايق و دستاوردهای ما آشنا گردند و یا با تجربه و اعتماد آن را برگزینند.

بنا بر این، آقای محمد نوری‌زاد! انجمن با تمام عشق و پایبندی‌اش به دین و معنویت، از شما مصرانه می‌خواهد که از پودر شدنتان جلوگیری کنید! چرا که قطعاً شما قادر به انجام این عملیات می‌باشید (اعضای این انجمن با تجربه‌های سلول و زندان شما به خوبی آگاهند و خوب می‌دانند که شما می‌توانید در این نبرد، بدون پودر شدن، پیروز بیرون آید). به دهان خطر رفتن شجاعت نیست، بلکه پذیرفتن واقعیات قدرتمند و مسلط شدن بر اندیشه‌ها و چاره‌جویی‌های ضعیف (هوای نفس) و اصلاح کردن فاجعه و خطر، از بزرگ‌ترین شجاعت‌ها و هنرنمایی‌های مردان جاوید هر دوران می‌باشد.

آقای نوری‌زاد! طنین نیایش شما در تمام این کره خاکی پخش شده است و چه بسیارند کسانی که با صدای شما خوش و آرامند، پس شجاعانه خود را مراقب باش.

«وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»

آقای خامنه‌ای! رهبر جمهوری اسلامی ایران!

سر و صدای پای مورچگان در شب ظلمانی به توسط بعضی از سربازانت رصد و حتا شاید تحویل شما نیز می‌گردد. از میکروفون‌های سوزنی، شنودهایی را می‌توانید دریافت کنید که عیوقیان و اجنه نیز در عجب خواهند افتاد! اما با همه این حالات، بعید نیست که در حلقه‌های اطراف شما همچنان دیوارهای بتنی‌ای وجود داشته باشد که مانع دیدن و شنیدن شما از صدای خُرد شدن استخوان انسان و تحقیر شدن انسانیت در جامعه ایرانی می‌گردد.

آقای خامنه‌ای!

انجمن دفاع از اهداف انبیاء و قدیسین که در خارج از کشور ایران مشغول فعالیت می‌باشد، از شما تقاضامند است که مانع پودر شدن آقای نوری‌زاد گردید! چرا که او گرچه نویسنده‌ای نقاد و معترض است ولی هرگز جوابش با هیچ‌یک از معیارهای دینی و اخلاقی و سیاسی، تهدید به پودر شدن و یا نابودی نیست. چرا که اولاً: بر اساس عشق و دین و معنویت، با مخاطبان خاص باید با حکمت و دانش و با توده مردم با موعظه‌های نیک، برخورد و به سوی خدای جهان دعوتشان نمود. «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ».

و ثانیاً: آنگاه که می‌توان شمشیر مرگ و خون را با شمشیر قلم و بیان و حکمت و صلح و تفاهم پاسخ داد پس به طریق اولی می‌توان هر قلم و



بیان مخالف را با قلم و بیان و حکمت بهتر پاسخ گفت و این شیوه‌ای بس نیکو می‌باشد که قرآن مبین به طور مستقل همه ما و شما را به آن راهنمایی فرموده است. «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»

آقای سید علی خامنه‌ای!

شما طبق مبانی قرآنی و دینی نهایتاً مأمور به ابلاغ و انذار هستی نه بیش تر. چرا که هدایت، تنها در دست خدای جهان «وحده لا شریک له» است. «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ». آقای خامنه‌ای! شما همین دو کار (با مخاطبان خاص به حکمت و دانش و با توده مردم با موعظه‌های نیک رفتار کردن و با مخالفان خود با بهترین روش و نرمش مجادله نمودن) را اگر انجام بدهی، می‌توانی احساس کنی که رسالت انسانی و الهی را انجام داده‌ای. چون بقیه امور مربوط به عالم غیب و اختیار انسان‌هاست که آنگونه آفریده شده‌اند. «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»

آقای خامنه‌ای!

هر صاحب قلم و نقاد و معترضی که فقط با قلمش چیزی می‌نگارد اگر پودر و یا کشته شود مطمئن باشید که نه تنها به دین و معنویت کمک و خدمتی نشده است بلکه با ضرس قاطع به شما می‌گوییم که استخوانی در گلوی دین افزوده می‌شود!

آقای نوری‌زاد!

تو را به حرمت انسان سرگردان و انسانیت فراموش شده سوگند می‌دهیم که از واژه‌ها و جمله‌هایی که دست عده‌ای از مسؤولان جمهوری اسلامی ایران را به خون تو و امثال تو می‌آلاید استفاده نفرما و باعث گناهکار شدنشان مشو! شماها بدانید که با افزوده شدن هر استخوانی در گلوی دین و معنویت، خسارتش بیرون از حساب ما و شماها می‌باشد! چون معلوم نیست که تاریخ‌ها چگونه نگاشته خواهند شد؟! و نسل‌ها چگونه قضاوت خواهند نمود؟!!

جناب آقای نوری‌زاد!

شجاعانه و هر چه سریع‌تر با به مسلخ رفتنتان، سایه‌ای نیک بر آیندگان نیندازید، بلکه با انتخاب و شجاعت ماندنتان نه چون سایه بلکه همچون آفتابی پرانرژی بر بالای جامعه کوچک خانواده و عائله بشری باشید و بمانید!

آقای خامنه‌ای!

انجمن دفاع از اهداف انبیاء و قدیسین از شما می‌خواهد که با قلم به دستان نقاد و معترض و حتا با توده مردم به گونه‌ای برخورد کنید که تعرض به ناموس جانشان، خط قرمز شما بلکه جزء دین و تقوا و هوشمندی شما در عصر کنونی گردد. عصری که با خصوصیات منحصر به خودش اجتهاد را با محتوایی بودنش می‌تواند دچار تحولی شگرف نماید.

آقای خامنه‌ای!

مسیر زندگی به اندازه کافی سرایشیب و گذرا و پر حادثه و تلخ می‌باشد و همگی ما و شما امروز و فردا و یا در دیگر روزی مثل امروز و فردا از این جهان چشم فرو خواهیم بست. پس شما با اجتهاد نوین، هرگز راضی نشوید که سر سوزنی بر علیه تنها سرمایه شهروندان ایرانی (جان) حکم و یا اقدامی صورت گیرد. چون مستحضر هستید که «ناموس جان» نه از مثلثیات است و نه از قیمیات تا در صورت فقدان، جایگزینی برای آن قائل و تصور نمود. پس خواهشاً با پاسخ مثبت دادن به ندای این انجمن سهمی جاودانه در دفاع از اهداف انبیاء و قدیسین داشته باشید. چون با در کنار هم زیستن است که می‌توان عشق و معنویت را حمایت و انتخاب و تجربه و یا به دیگران هدیه و تعارف نمود. با حذف و پودر شدن احدی در دنیای کنونی، دین و معنویت پشتیبانی و حمایت نخواهد شد.

آقایان نوری‌زاد و خامنه‌ای!



بیایید طرحی نو در ساغر اندازید!
 آقای نوری‌زاد! با قدرت انتخابگر بودنت، پودر شدن را برمگزین! و آقای خامنه‌ای! تو نیز با قدرتت به پودر شدن و نابودی و اعدام احدى با هیچ دلیل و توجیهی حکم و فتوا مده! چرا که ساغر ایران‌زمین را این طرح، اولین دوا و داروست: «ممنوعیت اعدام با قید مطلقاً»
 اگر شما این طرح را بپذیرید، دیگر استخوان هیچ انسان ایرانی و حرمت او در داخل و خارج شکنانیده نمی‌شود و میلیون‌ها مهاجر ایرانی در سراسر گیتی که اگر ترس پودر شدن و اعدام از بام خانه‌هایشان برداشته شود، به خانه‌هایشان بر می‌گردند و شاهد ایرانی آزاد برای تمامی ایرانیان خواهیم بود.

انجمن دفاع از اهداف انبیاء و قدیسین (AFA) با مجازات‌های قانونی مخالف نیست، ولی بدون حرمت نگه داشتن جان انسان، آزادی قلم و بیان و اندیشه، و همچنین زندگی مسالمت‌آمیز و انتخاب و تجربه و تبلیغ دین و معنویت، ممکن‌الوقوع و بادوام نخواهد بود.

جان شما و هر ایرانی از شر هر خطری در امان باد
 انجمن دفاع از اهداف انبیاء و قدیسین (AFA)
 ۲۳ آذر ماه ۱۳۹۰ - ۲۸ چله آتش ۲۰۱۱

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده وحید رضا به خامنه‌ای، ۲۳ آذر ۱۳۹۰

چند سؤال متداول مردمی، از رهبری

بسمه تعالی

به نام آنکه قلم و شعور را آفرید

رهبر جمهوری اسلامی ایران، جناب آقای خامنه‌ای!

بگذارید فارغ از هرگونه تعارفات مرسوم از به کاربردن القاب متداول برای جنابعالی خودداری نمایم و همانگونه که حضرت علی علیه السلام دستور دادند که در دادگاه ایشان را با اسم و نه با لقب صدا بزنند جنابعالی را مخاطب قرار دهم. مدتی است که قصد داشتم خطاب به جنابعالی نامه‌ای بنویسم و به عنوان یک شهروند، از مسؤول ارشد کشور، که قاعدتاً و طبق تعریف «مسؤول» باید پاسخگوی مردم باشد، پرسش‌هایی را مطرح کنم، تا اینکه نامه پانزدهم جناب نوری‌زاد را دیدم و در نگارش نامه خطاب به جنابعالی مصمم‌تر شدم. البته بنده بر خلاف حضراتی که قبلاً خطاب به جنابعالی نامه نوشته‌اند، سرشناس نیستم. نه مثل جناب آقای نوری‌زاد با شما مراوده‌ای داشته‌ام، نه مانند آقای دکتر خزعلی آفازاده هستم و نه به مانند آقایان دکتر سروش و دکتر کدیور سابقه‌ای در این نظام دارم، بلکه فردی هستم از آحاد این ملت که از ابتدای انقلاب سعی در همراهی با آن داشته و از سال ۱۳۵۹ عضو بسیج بوده و توفیق حضور هر چند کوتاه در جبهه‌های حق علیه باطل را هم داشته‌ام و با امید به سرفرازی ایران عزیز در پرتو انوار الهی دین مبین اسلام سال‌های پس از انقلاب را به انتظار نشسته‌ام و همیشه امید داشته‌ام که جمهوری اسلامی ایران یک الگوی موفق از حکومتداری اسلامی باشد تا آنان که جمهوریت و اسلامیت را در تضاد می‌بینند و معتقد هستند اسلام، دین حکومتداری نیست به خطای خود پی ببرند و ما نیز با سربلندی حکومت امام زمان را به انتظار بنشینیم.

اینک برای انجام تکلیف و عمل به سخنان امام راحل (ره) که فرمودند:

«حکومت و زمامداری در دست فرد یا افراد، وسیله فخر و بزرگی بر دیگران نیست که از این مقام بخواهد به نفع خودحقوق ملتی را پایمال کند. هر فردی از افراد ملت حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و به او انتقاد کند و او باید جواب قانع‌کننده بدهد و در غیر این صورت، اگر برخلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد - خود به خود - از مقام زمامداری معزول است.» (صحیفه نور، جلد ۵، صفحه ۴۰۹)

مطالبی را عنوان می‌کنم. امیدوارم بر خلاف نامه‌های بزرگان که بدون جواب مانده، نامه یک شهروند عادی را بدون پاسخ نگذارید.

جناب آقای خامنه‌ای!

حتماً نامه‌هایی که آقایان نوری‌زاد، دکتر خزعلی و دیگران خطاب به جنابعالی نوشته‌اند را مطالعه کرده‌اید و اطرافیان شما این نامه‌ها را از شما دریغ نداشته‌اند، اما بنده قصد دارم چند سؤال و شبهه متداول که در بین مردم کوچه و خیابان مطرح است را با شما مطرح نمایم:

۱- سیره امام خمینی (ره) این بود که ایشان را رهبر خطاب نکنند و به صراحت فرمودند: «اگر به من خدمتگزار بگویند بهتر است تا رهبر بگویند». اما چندی است که در صدا و سیما و بر منابر و در مجالس مختلف، جنابعالی را مقام عظمای ولایت و ولی امر مسلمین جهان خطاب می‌کنند. آنچه که از آیه شریفه ۵۹ سوره نساء بر می‌آید معصومیت ولی امر است در حالی که ولی فقیه از مقام عصمت برخوردار نیست. آیا این امر مورد تأیید جنابعالی است؟

۲- مدت مدیدی است که بعضی از معترضین و فعالان سیاسی منتقد، بدون محاکمه و گذراندن روال قضائی به مدت‌های طولانی و نامعلوم محصور و یا زندانی می‌شوند. از شکنجه‌ها و بدرفتاری‌های جسمی و روحی که با این زندانیان می‌شود می‌گذرم و فرض را بر این می‌گذارم که صحت نداشته باشد. از شهید بزرگوار آیت‌الله دکتر بهشتی نقل است که: «هر ثانیه که فردی بیگناه در زندان باشد گناهش به گردن نظام اسلامی



است و ما نمی‌توانیم در محضر خدا پاسخگو باشیم». در مورد حصر آقایان موسوی و کروبی و زندانی شدن افراد دیگری چون مرحوم هدی صابر که ماه‌ها بدون محاکمه در زندان بسر برد و در نهایت هم با سهل‌انگاری مسئولین در درمان وی از دنیا رفت و بسیاری دیگر با شرایط مشابه چه پاسخی دارید؟ آیا این رفتارها نشان بارز ظلم و ستم نیست که در قرآن و احادیث بر پرهیز از آن و عدم همراهی با ظالمین بسیار تأکید شده است؟ آیا مردم حق ندارند با دیدن این رفتارها مسئولین را از عدالت خارج بدانند؟ آیا در دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با آن همه دشمنی‌ها و نامردی‌های خوارج و... خبری یا روایتی از زندانی کردن افراد سراغ دارید؟ مگر نه اینکه تا زمانی که دست به شمشیر نبرده بودند حضرت به آنها کاری نداشت؟

۳- از افتخارات اسلام این است که برای اداره جامعه راه حل دارد. ادعاهایی که توسط مسئولین رده اول مملکت به ویژه در سال‌های اخیر مطرح می‌شود این است که جمهوری اسلامی الگویی موفق در اداره جامعه است و آن را نزدیکترین حکومت به حکومت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌دانند. آیا بالا بودن آمار فساد و فحشا، نرخ بالای بیکاری و تورم، رشد پایین اقتصادی و مواردی از این قبیل که اخبار آن به حد تواتر رسیده و از زبان مسئولین مختلف و در سایت‌های معتبر داخلی نقل می‌شود نشانگر اداره موفق جامعه توسط حاکمان اسلامی است؟ آیا این است الگویی از حکومت اسلامی و حکومت امام زمان (عج)؟ البته امیدوارم جنابعالی از روی عدم اطلاع، منکر این واقعیات در جامعه اسلامی امروزمان نباشید که عدم اطلاع عذری است بدتر از گناه!

۴- مسئولین مختلف در رده‌های گوناگون و به ویژه مسئولین طراز اول کشور، آشکارا و شاید برای حفظ نظام! از دروغ‌پراکنی و افترا ابایی ندارند. به ویژه شخص آقای احمدی‌نژاد که گوی سبقت را از همه ربوده است. در اعلام وضع مناسب اقتصادی مردم، نبودن حتا یک نفر گرسنه در ایران، رشد بالای اقتصادی، پایین بودن نرخ تورم، توان مدیریت کردن جهان، عدم حصر آقایان موسوی و کروبی و ده‌ها اظهار نظر خلاف واقع. آیا اسلام اجازه می‌دهد و حتا لازم می‌داند برای حفظ نظام، دروغ گفت و تهمت زد؟ آیا مسئولینی که مملکت را مملکت امام زمان (عج) و در رأس آن جنابعالی را نایب امام زمان و نزدیک‌ترین فرد به معصوم می‌دانند، مجوز دروغ‌پراکنی و افتراء را دارند؟ آیا مگر حضرت امام حسین علیه‌السلام برای امر به معروف و نهی از منکر قیام نکرد؟ مگر قیام ایشان برای جلوگیری از انحرافات در دین جدشان رسول اکرم (ص) نبود؟ مگر ما در آرزوی ظهور صاحب‌الزمان (ع) نمی‌گوییم: «این قاطع حبائل الکذب و الافتراء»؟ مگر به امید ظهور امام زمان (عج) برای قطع ریشه‌های دروغ و افترا نیستیم؟ فکر نمی‌کنید که این دروغ‌گویی‌ها و تهمت زدن‌ها که به اسم اسلام و توسط مسئولین طراز اول مطرح می‌شود جوانان ما را از دین اسلام گریزان می‌کند؟ (که متأسفانه چنین شده است)

۵- ما همیشه به اینکه اسلام دین تفکر و تعقل و مدافع آزادی اندیشه هست به مسلمانی خود می‌بالیم. آیه شریفه سوره زمر: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» از افتخارات ماست که خداوند به بندگانی که اهل تتبع و تفحص در اظهار نظرهای متفاوت هستند بشارت می‌دهد. حال بفرمایید چرا سایت‌های خبری که نظر منتقدین و حتا مخالفین نظام را منعکس می‌کند فیلتر می‌کنید و به روزنامه‌هایشان اجازه نشر نمی‌دهید؟ آیا به شعور مردم انقلابی ایران و حسن انتخاب آنان شک دارید که مبدا فریب مخالفین را بخورند و از شما روی برگردانند؟ یا خدای ناکرده از اطلاع یافتن مردم از بسیاری از حقایق واهمه دارید و می‌ترسید که بمباران خبری رسانه‌های ملی از جمله صدا و سیما و روزنامه‌های صد در صد مطیع و فرمانبردار خنثی شود؟

۶- سؤال دیگر بنده این است که آیا در طول سال‌های پس از انقلاب تا کنون مجلس شورای اسلامی را این قدر منفعل و بی‌خاصیت و دولت را این اندازه قانون‌گریز دیده‌اید؟ مگر نه این است که بر اساس اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران «نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام» از وظایف جنابعالی است پس چرا در مقابل ضعف و سکوت بی‌سابقه مجلس در مقابل تخلفات بی‌شمار دولت و عدم تمکین آن در مقابل قانون که باعث عقب‌افتادگی از چشم‌انداز ۲۰ ساله و عدم اجرای سیاست‌های کلی نظام است سکوت فرموده‌اید؟ آیا به مردم حق نمی‌دهید که قضاوت کنند که شخص جنابعالی مؤید و بانی این نوع برخورد مجلس با دولت هستید؟ آیا مردم حق ندارند که فرض را بر این



بگذارند که شایعه وجود اسناد بی‌شمار از تخلف مسئولین کشور و خانواده‌های آنان در دست رئیس دولت صحت دارد و مسئولین ناچار به سکوت هستند؟

۷- در خبرها از قول آقای جعفر شجونی عضو جامعه روحانیت مبارز نقل شده که: «توافق سران نظام این است که احمدی‌نژاد تا پایان دوره ۴ ساله باقی بماند». سؤال این است که دولتی که در انجام وظایف خود سهل‌انگاری می‌کند، به بودجه عمل نمی‌کند، از قانون تمکین نمی‌نماید، پول‌های هنگفت نفت را به باد می‌دهد، از جریان انحرافی قاطعانه حمایت می‌کند، و... چرا باید توافق شود که بر سر کار باشد؟ آیا شرایط امروز ما در مواجهه با دشمنان، بدتر از سال ۱۳۶۰ می‌باشد که در جنگ مستقیم با ابرقدرت‌ها (آن هم در نقطه ضعف) و خطر شورش‌های داخلی بودیم؟ ولی در آن زمان با درایت و شجاعت حضرت امام (ره) به ریاست جمهوری بنی صدر قبل از رسیدن به میانه آن خاتمه داده شد تا جلو انحراف در انقلاب و نظام گرفته شود. چرا راضی به بر باد دادن بیت‌المال و به قهقرا بردن کشور توسط دولت هستید؟ فکر نمی‌کنید نسل‌های بعدی این زمانه را با زمان تسلط قاجار بر کشور قابل مقایسه بدانند؟

والسلام علی من اتبع الهدی

وحید رضا

۱۳۹۰/۹/۲۳

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=153>



نامه سرگشاده ب. الف. به خامنه‌ای، ۲۳ آذر ۱۳۹۰

انقلاب اسلامی پس از انتخاب شما به رهبری به شدت و به صورت یک تابع نمایی از مسیر خود منحرف شده است!

بسمه تعالی

سلام به حجت‌الاسلام خامنه‌ای

شما را حجت‌الاسلام خطاب کردم چون شما خود نیک می‌دانید که آیت‌اللهی برانزده شما نیست. اجتهاد، فقهت، مرجعیت مخصوص آنهایی است که عمر خود را مصروف درس و مباحثه کرده‌اند.

من مثل محمد نوری‌زاد شجاعت این را ندارم که علنا برای شما نامه بنویسم. به همین خاطر مرا به نام ب. الف بشناسید. من یکی از مسؤولین رده پایین یکی از مراکز دولتی درجه چندم کشور هستم که پس از انتشار نامه پانزدهم آقای نوری‌زاد احساس وظیفه کردم که برای شما نامه بنویسم. البته شیوایی قلم ایشان را هم به هیچ وجه ندارم. اما می‌نویسم برای انجام تکلیف. می‌نویسم برای اینکه اعتقاد دارم که نهی شما از منکراتی که انجام می‌دهید بر من واجب است هر چند که امیدی به اصلاح ندارم.

من معتقدم انقلاب اسلامی پس از انتخاب شما به رهبری به شدت و به صورت یک تابع نمایی از مسیر خود منحرف شده است به طوری که باید برای حفظ ارزش‌های انقلاب اسلامی، آن را سرنگون کرد!

از یکی از بزرگان دینی که حرفش برای من حجت است سؤال کردم: در این شرایطی که به اسم اسلام در جمهوری اسلامی خلاف اسلام عمل می‌شود و این باعث رویگردانی مردم از اسلام می‌شود آیا ما وظیفه‌ای جهت جلوگیری از حرکت در این مسیر نداریم؟ ایشان جواب دارند حداقل وظیفه شما این است که برای اهل خانواده و اقوام و دوستان خود تبیین کنید که رفتار حاکمان و مسؤولان ایران هیچ ارتباطی با اسلام ندارد! از آن زمان به بعد من همیشه سعی کردم که اطرافیان خود را از این مسأله آگاه کنم و سعی کردم که حساب شما را از اسلام به کلی جدا بدانم چون در عمل هیچ گونه سختی با هم ندارید. در این نامه تنها به یک نمونه از رفتار سربازان تحت امر شما و آنانی که امام خمینی آنها را زمانی لشکر مخلص خدا نامید اشاره می‌کنم.

یکی از دوستانم از سال‌ها پیش عضو فعال بسیج مسجد محل و دبیرستان و دانشگاه بود. چند ماه پس از انتخابات خونین ۸۸ از او درباره نقش بسیج در سرکوب اعتراضات پرسیدم و اینکه می‌گویند به شما چماق دادند که معترضین را بزنید. او گفت که از بسیج انصراف داده است و دیگر حضوری در آن ندارد. وقتی علت را پرسیدم در جواب گفت: در همان هفته اول پس از انتخابات، وقتی برای بررسی اوضاع در جلسات بسیج جمع شده بودیم به ما لباس رزم و چماق دادند که مردم را بزنیم ولی من نتوانستم هیچ‌کدام از آنها را بزنم. اما تکان‌دهنده‌ترین صحنه برای من این بود که در ماشینی که برای دستگیری مردم معترض در بجنوبه شلوغی‌ها آماده شده بود، افرادی از بسیج را دیدم که دخترانی را که دستگیر شده و در آن ماشین محبوس شده بودند مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند. دلیلشان از این عمل این بود که چون حفظ نظام از اوجب واجبات است، با اذیت کردن و به اصطلاح انگولک کردن دختران باعث می‌شویم آنها دیگر فکر اعتراض و اغتشاش به سرشان نزنند و با این کار واجب‌ترین کار شرعی خود (که از نماز نیز واجب‌تر است) را انجام می‌دهیم! جالب اینکه آنها اسم این کار را فتح‌الفتوح نامیده بودند. من وقتی این صحنه‌ها را دیدم و به‌خصوص اینکه آنها از روی اعتقاد و به نیت قربة‌إلی‌الله این کار را انجام می‌دادند با همه سوابق درخشانی که در بسیج داشتم، انصراف دادم و دیگر فعالیتی در آن ندارم.

من معتقدم شخص شما مسؤول ایجاد یک چنین اعتقادات مخربی در جوانان و نوجوانان کشور هستید و باید خود را برای حساب و کتابی سخت در روز قیامت آماده کنید.

با احترام و ادب

ب. الف

۲۳ آذر ۹۰



*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=243>

**نامه سرگشاده «خادم» به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۲۴ آذر ۱۳۹۰**

سلام

در پاسخ به ندای اخیر شما برادر ارجمند [محمد نوری‌زاد] وظیفه خود را به انجام رساندم. رونوشتی به دفتر ایشان و دفاتر آیات اعظام هم ارسال نمودم. متن نامه به دین وسیله خدمت شما اسال می‌گردد تا هرگونه که مایلید منتشر گردد.

ومن الله توفیق

از: بنده خدا

به: آقای خامنه‌ای (رهبر جمهوری اسلامی)

اینجانب متن ذیل را فقط در تأیید حرکت آزادمنشانه جناب آقای نوری‌زاد به شما می‌نویسم. ذکر این مطلب از آنجا در خور اهمیت است که شخصاً معتقدم که شما بیش از همه به آنچه که امروز بر این مردم ستم‌دیده می‌گذرد واقفید. در واقع شما طراح اصلی و گرداننده این دستگاه ظلم و ستم و شکنجه هستید و اگر امروز حقی ناست می‌شود یا کودکی به دست جلادان شما یتیم می‌گردد و یا خانواده‌ای از خبثت مزوران شما متلاشی می‌گردد، فقط در دو شرایط می‌تواند صورت پذیرد؛ یا با چراغ سبز شماست و یا به دستور مسقیم یا غیرمسقیم شما. کاملاً آشکار است که شما در شیوه حکومتداری ایدئولوژی اسلانیسم را برگزیده‌اید و تصمیم گرفته‌اید که دست شما پیش از آنکه مرهمی باشد بر زخم مظلومان و رنج‌کشیدگان هموطنان، تبدیل به مستی آهنین شود بر دهان آنان تا مبادا از سر استیصال و مظلومیت، فریاد اعتراضی برآرند، و پایه‌های حکومت و اگر به درستی بخواهیم تعبیر کنیم، «تخت و تاج» بله «تخت و تاج شما» متزلزل گردد.

شما به خوبی واقفید که جملگی این (به ظاهر) هوادارن شما از دو قشرند: یا ثروت‌پرستان شکم‌باره‌ای هستند که امروز در سایه حکومت متزلزل و ملت‌ستیز شما و در قبال طرفداری بی‌مهابا از شما ایران را همچون خوان یغما تکه تکه کرده‌اند و چون به خوبی می‌دانند که شما جایگاهی در میان مردم خود ندارید و اگر آنها نباشند شما از تنهاترین رهبران در تاریخ رهبری ایران خواهید بود و بنا براین، حاضرید در قبال این خدمت از تمام این دزدی‌ها و رانت‌ها چشم‌پوشی کنید، بی‌شرمانه و آشکارا در تاراج این خوان یغما از هم پیشی می‌گیرند. گروه دوم مردمان فقیر و مستضعفی هستند که از روی استیصال و فقر شدید برای به چنگ آوردن کم‌ترین امتیازات (همچون لقمه‌ای نان و یا شغل دون‌پایه در یکی از ارگان‌های دولتی) به هر دمنشی که از طرف مزدوران اطلاعاتی و امنیتی به آنها دیکته می‌شود دست می‌زنند.

عجب تمهیدی اندیشیده‌اید و عجب بصیرتی به خرج داده‌اید که امروز برای بقای حکومت اسلامیتان باید باج و خراج بپردازید به حرامیان و گردنکشان و شریکشان کنید بر خوان یغمای نفت ایران. این است عاقبت انقلاب اسلامیتان که قرار بود یاور مستضعفان جهان باشد؟ این است نتیجه سال‌ها دم از عدل و انصاف علی و اهل بیت زدن؟

این همه معصیت و /// [این مورد، بنا به ملاحظاتی که آقای محمد نوری‌زاد تشخیص داده‌اند، توسط ایشان از اصل نامه حذف شده است] را حاضرید به جان بخرید اما ذره‌ای از حق این مردم مظلوم را احیا نکنید و به دستشان ندهید. این چه محاسبه غلطی است که به کار گرفته‌اید؟! مگر این مردم از شما چه کار نشدی طلب کردند که در قبال انجام ندادنش ناچار به این همه هزینه شده‌اید؟!

شخصاً معتقدم شما به کوره راهی رفته‌اید که امروز راه بازگشتش را هم گم کرده‌اید. خود به خوبی به پایان راه که همانا ترکستان است واقفید، اما دریغ که راه بازگشت را گم کرده‌اید.

آنچه در بالا آمد تنها مستی بود نمونه خروار، و فقط تذکری که بدانید امروز تک‌تک این ملت به خوبی از آنچه شما برای این مملکت طراحی کرده‌اید آگاه است و اگر فعلاً این بمب ساعتی منفجر نشده است دلیل خوبی نیست که شما با خوش‌خیالی فکر کنید که دستگاه امنیتی جبار شما برای همیشه قابل اعتماد است. به یاد داشته باشید. که وقتی ظلم از حد گذشت، آن موقع باید منتظر رهروان راه حسین باشید و فریاد «هیئات من الذله».



در پایان، لازم است در خصوص سکوت ذلت بار اکثریت علمای دین و حضرات خودخوانده آیات اعظام این نکته را عرض نمایم که «امروز همه می‌دانند که علمای دینشان هر یک به نحوی به سوداگران ثروت مملکتشان تبدیل شده‌اند و اگر در مقابل این همه ظلم بی‌سابقه دم بر نمی‌آورند دلیلی جز حفظ منافع مادی خود و آقا زاده‌هایشان ندارد» اما این جمله معروف از دیدنی که آن را نمایندگی می‌کنید فراموش کرده‌ای که «ید الله فوق أیدکم».

لا حول ولا قوة إلا بالله علی العظیم

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

<http://nurizad.info/index.php/nurizad/15570>



نامه سرگشاده «بسیجی نمونه» به خامنه‌ای، ۲۵ آذر ۱۳۹۰

مقام رهبری ایران عزیز

من بسیجی نمونه دیروز، دانشجوی دکترای امروز در کشور کانادا هستم. برای اینکه کمی از من بدانید بگویم که پدرم سپاهی است و در خانواده‌ای کاملاً مذهبی و طرفدار نظام بزرگ شده‌ام. سال‌های نوجوانی‌ام به درس و فعالیت‌های مذهبی گذشت. به خاطر کسب مدال المپیاد جهانی بسیجی نمونه معرفی شدم و در ملاقاتی خصوصی با شخص شما شرکت کردم. حتا برنامه‌ها و مصاحبه‌های متعددی در همان زمان از بنده به عنوان بسیجی نمونه در تلویزیون و رادیو و برخی مجلات پخش شد و خوشحال بودم که چهره‌ای دیگر گونه از بسیج به مردم، و راهی غیر از فعالیت‌های شبه‌نظامی به بسیجیان نشان می‌دهم.

وارد دانشگاه و جامعه که شدم بیش‌تر و بیش‌تر با واقعیات زندگی روزمره مردم و جامعه آشنا شدم. کم‌کم تبعیض‌ها را احساس کردم و مشکلاتی که روز به روز بیش‌تر آزارم می‌داد، و تعارض واقعیات جامعه با تفکرات و آرمان‌های مذهبی و انسانی‌ام را بیش‌تر می‌کرد. از همان سال اول دیدم که چطور یک آدم بی‌سواد و بدون حداقل صلاحیت علمی به خاطر جانباز بودنش کرسی استادی می‌گیرد و افراد با صلاحیت‌های علمی بالا به خاطر دیدگاه‌های مستقل‌شان در دانشگاه در تنگنا قرار می‌گیرند. از همان اولین کارم در یک مرکز تحقیقات دولتی متوجه شدم که دولت اسلامی حتا به لباس آدم‌ها هم کار دارد و معیار ترفیع نه توانایی‌ها که نزدیکی فکری به صاحبان قدرت است. این تعارضات روز به روز بیش‌تر شد اما من آن‌ها را از شخص شما جدا می‌کردم و فرض می‌کردم که لزوماً هرچه در این مملکت می‌گذرد بر اراده شما نیست.

تعارضاتم بار دیگر زمانی شدت گرفت که برای اولین بار برای شرکت در کنفرانسی علمی به یکی دوتا از کشورهای اسلامی و غیراسلامی سفر کردم و از نزدیک با فرهنگ و زندگی مردم آنها آشنا شدم. فاصله رفاه و آزادی‌های اجتماعی مردم آن کشورها با ما را نه با پادشاهان گذشته، نه با استعمار آمریکا و انگلیس، و نه با هشت سال جنگ تحمیلی نمی‌شد توجیه کرد، که آنها هم بعضی سابقه استعمارشان بیش از ما و صدمه شان از جنگ‌های قرن معاصر بارها بیش از ما بود. حتا اگر از دید ارزش‌های اسلامی و حتا حجاب که برای شخص شما و سایر علما از خود اسلام هم مهم‌تر است نگاه می‌کردم، مطمئناً وضعیت آن کشور اسلامی بهتر از ما بود. با وجود اینکه همه این تعارضات انتقادات جدی در مورد کشور و نظام در ذهن من ایجاد کرده بود، همچنان سعی می‌کردم حساب شما را جدا کنم و بنا بر این بگذارم که لزوماً مسؤلیت همه چیز این مملکت به دوش شما نیست.

اما انتخابات ۸۸ همه فرضیات ذهنی‌ام را تغییر داد. روزهای پس از انتخابات را هنوز خوب به یاد دارم. به یاد ندارم در زندگی‌ام صحنه‌ای پرشکوه‌تر از راهپیمایی‌های هفته اول پس از انتخابات را دیده باشم. مجموعه‌ای از شعور سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مردمی را می‌دیدم که هرگز راهپیمایی سکوت را تمرین نکرده بودند. اما آن جمعه آمد و من مات و مبهوت ماندم که چطور شما نه تنها آن خیل عظیم مردم را نادیده گرفتید، که خون‌شان را هم حلال کردید و همان شد که طرفداران‌تان و آن بسیجی که من سال‌ها دل به بهبود و جهه‌اش داشتم را روز به روز بیش‌تر به ورطه نظامی هل دادید و به جان مردم‌ش انداختید. هنوز صحنه‌ای که آن بسیجی موتورسوار مادر و دختر معترض را با باتوم دنبال می‌کرد فراموشم نمی‌شود، و هزار و یک صحنه دلخراشی که در حافظه تاریخ مانده است. از همان روز بود که دیگر از بسیجی که روزی نمونه‌اش بودم بیزار شدم و از نظامی که با مردم معترضش (حتی اگر اعتراضشان نابه‌جا باشد) این‌چنین رفتار می‌کند بریدم.

مقام رهبری

از آن روز دیگر نتوانستم حساب شما را از بقیه و نظام و از مشکلات جامعه‌مان جدا کنم. چرا که دیدم چطور همه سران نظام و مسؤولان خرد و کلان جامعه گوش به فرمان شمایند، حتا اگر این فرمان کشتن مردم بیگناه باشد. از آن روز دیگر نمی‌توانم باور کنم این همه زندانیان سیاسی به میل و اراده شما نیست که زندانی شده‌اند. از آن روز دیگر نمی‌توانم قوانین مجلس فرمانبرداران را از اراده و خواست شما جدا کنم. از آن روز دیگر نمی‌توانم فعالیت‌های اقتصادی و سیاسی هیولای سپاه را غیر از دستور شخص شما بدانم. از آن روز دیگر نمی‌توانم احکام به شدت ظالمانه دادگاه‌های قوه قضائیه بر علیه فعالان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی را غیر از خواست شما فرض کنم. چطور می‌شود منطقی بود و با دیدن همه اینها، شورای نگهبان را مستقل و نمایندگان مجلس مجیزگوی خبرگان رهبری را شجاع و نمایندگان مردم دانست و نه نمایندگان شما.



شاید بپرسید با این همه چرا برای شما نامه می‌نویسم. پر واضح است که با وجود این مدت کوتاهی که برای تحصیل خارج از ایران به سر می‌برم، مثل همه دانشجویان دیگر ایرانی قلبم برای ایران و مردمی که در کنارشان بزرگ شده‌ام می‌تپد و به شدت برای آینده ایران نگرانم. از نگاه من، ایران پس از انقلاب همیشه از یک دودستگی فرهنگی سیاسی بین مردم رنج می‌برده و این شکاف روز به روز بیش‌تر شده و نظام و شخص شما هم با خودی و غیرخودی کردن مردم در تشدید آن به شدت تأثیر داشته‌اید. و بالأخره پس از انتخاب بیش از همیشه طرف گروه خودی خودتان را گرفتید و خون گروه غیرخودی را حلال کردید و این آغاز یک جنگ داخلی شد که شاید هنوز رسماً شروع نشده باشد، ولی دور نیست روزی که با جرقه‌ای سیاسی اجتماعی، و یا دخالت بیگانگان که به چیزی جز منفعت خود فکر نمی‌کنند، این آتش زیر خاکستر شعله‌ور شود و هر آنچه ایران و ایرانی دارد را بسوزاند و ما را به افغانستانی دیگر تبدیل کند. من به شما دلسوزانه هشدار می‌دهم که مطمئن نباشید اگر جنگی با آمریکا و اسرائیل شروع شود مثل ۳۰ سال پیش همه پشت سر شما قرار می‌گیرند و در برابر دشمن، که نه دیگر شما و نظام همان رهبر و حکومت ۳۰ سال پیش هستید و نه مردم آن مردمی که شما را پیام‌آور مدینه فاضله می‌دانستند. اگر این‌طور فکر می‌کنید کافی است به یاران دیرین‌تان نگاه کنید که چطور از دور خود پراکنده‌اید و همین وضعیت را به جامعه تعمیم دهید.

و من در این وضعیت تنها شما را می‌شناسم که می‌تواند به طور مسالمت‌آمیز ایران را از این بحران و شکاف و خطرات داخلی و خارجی نجات دهد. می‌دانم که تاریخ خوانده‌اید و از آن بی‌بهره نیستید و به صداقت آن واقفید. پس نگذارید تاریخ از شما همانطوری یاد کند که از آخرین پادشاهان سلسله‌های گذشته یاد می‌کند، کسانی که با سیاست‌های نادرست آتش به خرمن ایران زدند و مردم‌شان را به هیچ گرفتند و دست آخر باعث اضمحلال سلسله پادشاهی‌شان شدند.

مقام رهبری

اگر هنوز به ایران و سرافرازی مردمش علاقه دارید، اگر هنوز به اسلام و سربلندی‌اش بیش از مقام و منصب رهبری علاقه‌مندید، تا دیر نشده و آن جرقه‌های داخلی یا خارجی آتش بر این خرمن زده دست به کار شوید و پیش از آنکه مجبور شوید برای حفظ نظام، این مهم‌ترین واجب‌تان! سر در برابر دشمن فرود آورید، سر در برابر مردم‌تان خم کنید و نشان دهید اختیار امور را تا زمانی می‌خواهید که مردم بخواهندتان، که غیر از این استبداد است. نشان دهید که «همه» مردم برایتان مهم‌اند و حقوق‌شان برای شما محترم. پس همان‌طور که به موافقان‌تان حق صحبت و اعتراض و راهپیمایی و انتخاب نماینده می‌دهید به مخالفان‌تان هم بدهید. این بی‌اعتمادی به مردم را کنار بگذارید و رشته امور را به مردم واگذار کنید. بگذارید به جای شورای نگهبان خود مردم تصمیم بگیرند مجلس را به که بسپارند و مطمئن باشید خودشان مسؤلیت انتخابشان را هم قبول می‌کنند و شما مجبور نیستید پاسخگوی هر آنچه در مملکت می‌گذرد باشید. سپاه را به پادگان‌ها بازگردانید و اقتصاد و سیاست را به مردم بسپارید. بسیج را از سپاه جدا کنید و مدیریتش را به مردم واگذار کنید. بگذارید مردم احساس کنند صاحبان این مملکت‌اند و نه رعیت ارباب!

مقام رهبری

به خدا که ما با تحمیل دین بر مردم بیش از همه دین‌ستیزان تیشه به ریشه آن زده‌ایم. رضاشاه هم نتوانست به این سرعت و وسعت حجاب از سر زنان این مملکت بردارد که ما برداشتیم، و هیچ‌وقت در طول تاریخ روحانیت تا این حد در نظر افکار عمومی مورد سؤال و سوءظن و بی‌اعتمادی نبوده است. اگر هنوز دلتان با ترویج اسلام است، تحمیل آن را بر جامعه متوقف کنید و اجازه بدهید مردم خودشان برای دین‌شان تصمیم بگیرند. این چه برخوردی است که با اقلیت‌های مذهبی از جمله سنی و بهائیت می‌شود و کجا اسلام از این برخوردها نفعی برده است؟ بر فرض که بهائیت را انگلیس راه انداخته باشد، ولی قبول می‌کنید که آن دانشجوی بهایی، جاسوس انگلیس نیست و مثل هر شهروند دیگری به اصولی اعتقاد دارد و باید از حق تحصیل برخوردار باشد. کجای این برخورد حکومت با ایشان باعث می‌شود آنها در اعتقاداتشان تجدید نظر کنند یا غیربهای‌ها به باطل بودن آن پی ببرند؟

در آخر، شما را به خدا می‌سپارم و برای شما و مردم ایران عزیز عاقبت خیر آرزو می‌کنم. امیدوارم تا فرصت باقی است گوش از اطرافیان ناصالح‌تان بردارید و دل به خدا بسپارید و مردم ایران را که بیش از همیشه به تدابیر شجاعانه و هوشمندانه شما نیازمندند دریابید.



*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=445>



نامه سرگشاده پیمان توانا به خامنه‌ای، ۲۵ آذر ۱۳۹۰

آقای خامنه‌ای مگر قرار نبود که پدر باشی؟!

به نام خدای زیبایی‌ها
خدمت جناب آقای خامنه‌ای
با سلام و احترام

امروز دیگر شما را رهبری و رهبرم خطاب نخواهم کرد و این تصمیم، پاسخ رفتاری است که جناب شما خود در طول سالیان اخیر مرتکب گردیده‌اید.

رهبری را صفاتی باید شایسته و بایسته، که به اعتقاد اکثر مردمان کشورم روزگاری است که شما شرایطش را از دست داده و به دست خود از رهبری خلع شده‌اید. درست به خاطر آوردید، ۲۹ خرداد ۸۸ را می‌گویم - روزی که از جاده انصاف منحرف شدید؛ و آن روز بر همگان چه گذشت. یکی از دوستان، که دست بر قضا از هنرمندان نزدیک به جنابعالی بود و در این روز تاریخی با شما وداع گفت، تعبیری به‌روز اخراج آدم(ع) از بهشت داشت، وقتی که در دام شیطان افتاد و میوه ممنوعه را چید، لحظه‌ای غفلت بود و خودنمایی شیطان برای بندگان خدا؛ و جناب شما آن روز چه سخت در آزمون الهی مردود شدید.

در خاطر هست که اینجانب و جمعی از دوستان در روزهای بعد از انتخابات و راهپیمایی‌های میلیونی تا جمعه الوداع تمام سعی مان بر این بود که بزرگوارانی چون مهندس موسوی و رهبران و معترضان میلیونی را متقاعد کنیم تا همگی در نمازی به امامت جناب شما حاضر گردیم و با تمام وجود از شما بخواهیم که پدرانه مشکل را حل و فصل نمایید؛ اما گویی شما در سه‌شنبه ۲۶ خرداد، آب پاکی را روی دست نمایندگان کاندیداها ریخته بودید و داستان انتخابات را خاتمه‌یافته خوانده بودید؛ و امروز خوشحالم که تدبیر بزرگان درست بود که نیامدیم و نخواستیم از مقصر قضیه که پادرمیانی کند.

در سال‌های پایانی دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰، افتخار شرکت در مراسم شب شعر انقلاب اسلامی مدرسه تیزهوشان تهران را به عنوان مستمع داشتم. شبی قبل از ۲۲ بهمن برادر عزیزمان آقاسعید شریعتی شعری در وصف ویژگی‌های جناب شما، که خود سروده بود، قرائت می‌کرد و ما که در سنین نوجوانی بودیم تا سال‌ها تکرارش چه بر تنمان می‌چسبید با این ترجیع‌بند زیبایش:

«به پایمردی آن سید خراسانی

بدان برادر من گرچه خوب می‌دانی

به دور کاخ سیاشان چو سیل می‌گردیم

حرامزاده شب را سهیل می‌گردیم»

و چه زود جناب شما ما را شرمنده وجدانمان کردید و هر روز بیش‌تر از ما دور شدید. مگر قرار نبود که پدر باشید؟

چه زود تب ما سرد شد، وقتی دیدیم شجاعت و عدالت و پدری جناب شما سراپی بیش نبود.

به دانشگاه که رفتیم چه زود چشمانمان بر بی‌عدالتی‌ها باز شد و ما چه کودکانه سکوت می‌کردیم.

حصر مردی از جنس نور، که به شما فقط از دریچه قانون صفات و شرایط رهبری را گوشزد می‌کرد و شما چه با عدالت و تقوا درهای خانه‌اش را جوش دادید. بله، درست تصور می‌فرمایید مرحوم آیت‌الله منتظری را می‌گویم، استاد شما و کسی که سید علی‌آقا، منبری مسجد کرامت مشهد، را به میان بزرگان فراخواند و بزرگواری که در زمان شاه برای جلوگیری از هتک حرمت امام (ره) دست به کار گرفتن دست‌خط از علما در تأیید مرجعیت ایشان گردید. چه خوب دستمزدی به او دادید: دهانش را با مشت اوباش بوسیدید؛ و چه کردید با عزیز دلتان آشیخ اکبر هاشمی، که همیشه جناب شما مدیون هوش و ذکاوت ایشان بودید، چه روزی که از منبر مسجد کرامت به شورای انقلاب راه یافتید، آن هم در شرایطی که بزرگان بی‌شماری داشتیم، و چه آن روزی که به شعبده‌روایات ایشان بر سریر رهبری جلوس فرمودید.



و دیدیم رفتارهای دوگانه شما را با جناب خاتمی و دولت ایشان، هر ۹ روز بحرانی برایش آفریدید، از کوی تا وزارت، از مجلس تا دولت. در روی حمایت می‌کردید و در خفا دستور کارشکنی می‌دادید. آن زمان نه اینترنت پرسرعت بود نه کم‌سرعت، ولی ذهن بیدار دانشجو قضایا را حدس می‌زد و مشکل جناب شما با دانشگاه و دانشگاهیان هم همین است. دانشجو کاوشگر است و سرکش، مزدوری هم نمی‌کند.

و چه بد رفتاری کردید با مرد روزهای مجاهده و مبارزه با طاغوت، حضرت آیت‌الله طاهری اصفهانی، و او را به انزوا راندید. به صدر نامه برگردیم. تا سال‌ها از رهبری تصورمان پدري بود مهربان و عادل، دل‌رحم و خانواده‌دوست؛ و اینک شمایی که میان فرزندانان فرق گذاشتید، پدري جناب شما نصیب عده‌ای بوسه کرد و نصیب فرزندان دیگر، که کم هم نبودند، کتک و تشر؛ و امروز چه می‌کنند این تحفه‌های پدر با اکثریت، از احمد سالک و ذوالقدر و دوستانی که از معاودین عراقی بودند و امروز بر اسبی سوارند که بر خون شهیدان ما می‌تازد تا کودکانی چون کوچک‌زاده و رسایی. برادران طائب هم در زمره نظریه‌پردازان نظام پادگانی درآمده‌اند:

برادر بزرگ‌تر قصه‌پردازی می‌کند و کوچک‌تر صحنه‌گردانی. جناب شما با نسل ما چه کردید و برای ما چه به ارمغان گذاشتید؟ چه بر سر بزرگان آوردید؟ نام ببرم یا به خاطر دارید؟

در روزهای آتش و خون، کجای میدان نبرد بودید، مانند همت‌ها و باکری‌ها و خرازی‌ها و هاشمی‌ها، در خط مقدم یا در دفترهای عقبه در خیل محافظان و در سنگر؟ آیا در تنهایی با وجدان خود گفته‌اید با مردم، که سرمایه‌های اصلی این کشورند، چه کرده‌اید؟ با یاران انقلاب چگونه؟ چگونه است که هفته‌ای هفت روز درباره دشمن و فتنه و بصیرت سخن می‌گویید؛ اما در مقابل حمله اراذل و اوباش دانشجویانمان به سفارت روباه پیر سکوت پیشه می‌کنید؟ تا به کی دوگانگی و تا به کی ترس از حقایق؟ آیا عمر نوح دارید؟ به خود آید و به راه مولایمان نیم‌نگاهی بیندازید. آیا در مسیر علی (ع) حرکت می‌کنید؟ آیا هنوز عدالت و شجاعت و تدبیر، که شروط رهبری است، در خود می‌بینید؟ به نظر اکثر مردم ایران، شروط رهبری را از دست داده‌اید و خبرگان را نهیبی باید. از رفتارهای نزدیکانتان دوری جوید و صدای مخالفان دلسوزتان را بشنوید.

ای پدر، ای عزیز، ای مهربان، کمی به فرزندان گرسنه خود در پهنه خیابان‌ها بنگرید. آنان نه انرژی هسته‌ای می‌خواهند، نه مع‌اندازی با آمریکا و ایادی‌اش، نان می‌خواهند، نان.

به فرزندان خود در زندان‌ها بنگرید، اوین، رجایی‌شهر، متی‌کلا. تمامی زندان‌ها را به شهرت جهانی رسانده‌ایم. چه می‌گفتند، جز کلمه الحق؟ این نامه را در لیبیک به حر عزیزمان به رشته تحریر درآوردم و امیدوارم در روز قیامت موجب سر بلندی‌ام گردد، آن گاه که حضرت باری تعالی خواهد پرسید: در مقابل ظلم بر هموعانت چه کردی، چه گفتی؟

و این نامه را برای فرزندانم می‌نویسم، برای آن روزی که پدر را در دادگاه تاریخ بازخواست خواهند کرد، چنان که ما با پدرانمان کردیم.

دوستدار سربلندی شما

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده «یک پزشک جوان ایرانی» به خامنه‌ای، ۲۵ آذر ۱۳۹۰

به نام او که به محمد(ص) گفت بنویس!

با سلام خدمت رهبر انقلاب

از ابتدا بایستی مرا ببخشید که شما را با صفات دور و درازی که مرسوم است خطاب نکردم و قصد دارم وقت گرامی شما را بگیرم، اما به عنوان کسی که از نسلی است که ماحصل انقلاب است و در جنگ متولد شده و با اقتصاد جنگ بزرگ شده و با دفتر کاهی به مدرسه رفته و با اجناس کوپنی تغذیه شده و با کنکور سهمیه‌ای به دانشگاه رفته و اکنون پزشک است، به خودم اجازه دادم که این حق را برای خودم قائل شوم و چند دقیقه‌ای رهبرم را به پای صحبت‌های خود بنشانم.

جناب آقای خامنه‌ای

فکر نکنم از سال دهه شصت که من به دنیا آمدم و اوج پیشرفت سیاسی شما بود، به دلیل مشغله سیاسی وقت کرده باشید و به نسل ما نیم‌نگاهی کرده باشید، لذا در این فرصت اندک به اجمال خودم را معرفی می‌کنم تا با هم نگاهی به پدیده دین‌گریزی در جوانان جامعه که ماحصل سیاست‌های اتخاذشده در سال‌های اخیر است بیاندازیم.

من در خانواده‌ای به دنیا آمدم که مادرم تنها برادرش را در جنگ تحمیلی از دست داده بود. مادربزرگم فقط به این دلیل که جنگ حق علیه باطل بوده و اینکه به گفته روحانیون و سران انقلاب، شهادت در جنگ بهای زنده نگه داشتن اسلام است، فرزندش را راهی جبهه کرده بود و پس از شنیدن خبر شهادتش از غصه دق کرد. بگذریم... من با مکتب‌القرآن شروع به تحصیل کردم و در ۷ سالگی مؤذن مسجد شدم. آن زمان را فراموش نمی‌کنم که دهه فجر چه باشکوه بود در مدرسه. هنوز تصویر امام پای ثابت روزنامه دیواری‌های دهه فجر بود. فانوس‌ها و چراغانی‌های مدرسه همه خبر از شادی بچه‌ها می‌داد... بچه‌هایی که گویی خبر از آینده خود ندارند. بعدها در آزمون ورودی مدرسه استعدادهای درخشان شهرمان قبول شدم. ۴۰ نفر بودیم که شروع به تحصیل کردیم. ریاست سازمان با روحانی بود به نام حجت‌الاسلام اژه‌ای (البته از زمین تا آسمان با اژه‌ای که این روزها اسمش سر زبان‌هاست فرق داشت). دید من را نسبت به روحانیت بیش از پیش باز کرد. انسان فرهیخته‌ای بود و همه جور به فکر استعدادپروری. یادم می‌آید که همان دهه فجر همان سال‌ها بود که برای اولین بار سخنرانی امام در نوفل لوشاتو را شنیدم که می‌فرمودند: «در حکومت اسلامی کمونیست هم جایگاه خودش را دارد، نهضت آزادی هم جایگاه خودش را دارد، هر کس می‌تواند آزادانه دیدگاه خودش را بگوید» و من به خودم می‌بالیدم که در چنین کشوری زندگی می‌کنم. راستی صحبت از آن سخن امام شد. شما خبر از هم‌کلاسی آن روزهای من ندارید؟ تعجب نکنید می‌شناسید او را. اگر شما هم شناسید اگر سراغی از دوستان وزارت اطلاعات بگیرید حتماً خبری از او دارند. اسمش کوهیار گودرزی است. دانش‌آموز روزنامه‌نگار آن روزها و دانشجوی هوافضای دانشگاه صنعتی شریف در سال‌های بعد و فعال سیاسی و ساکن زندان اوین سال‌های بعدتر. یادتان آمد؟ اگر هنوز هم یادتان نیامده اجازه بدهید اندکی از زندگی او بگویم. کوهیار فرزند پدری کمونیست بود. همان کمونیست‌هایی که به گفته امام قرار بود جایگاه خودشان را در انقلاب داشته باشند. اما به دلیل تهدیداتی که از سوی کانون قدرت برای پدرش وجود داشت درست زمانی که مادر کوهیار، کوهیار را حامله بود، ترک وطن کرد و مادرش ماند و بچه‌ای که هیچ کس نمی‌دانست چه سرنوشتی در انتظارش است. پس انقلاب ما از ابتدا راه را کج رفت.

رهبر عزیز!

از کوهیار گفتم... همواره بر این عقیده بودم بر خلاف آنچه برخی می‌گویند شما بر تمام اتفاقاتی که بر این خاک می‌گذرد اشراف دارید. آیا می‌دانید که ۱۲۰ روز است که مأموران وزارت اطلاعاتتان کوهیار و مادرش را ربوده‌اند؟ بدون هیچ حکم و سندی، و بدون هیچ دادگاهی.... پس به من حق بدهید که وقتی داستان عدل علی را کنار عدل سید علی می‌گذارم سردرگم شوم. بپذیرید که داستان کوهیار و اثر مهر بر پیشانی آقای اژه‌ای (سخنگوی قوه قضائیه، و نه ریاست اسبق سازمان استعدادهای درخشان) و آقای مصلحی مرا و جوانان نسل مرا از اسلام گریزان میکند. راستی هیچ از نحوه دستگیری مادر کوهیار شنیده‌اید؟ می‌دانید یک روز عصر که وی در منزل مشغول حمام بوده سربازان به اصطلاح گمنام امام



زمان و مأموران اطلاعات شما به خانه ایشان ریخته و وی را دستگیر می‌کنند؟ والله که نمی‌توانم ماجرای خلخال دزدیده شده از پای زن یهودی را در کنار این ماجرا بگذارم و هضم کنم که روحانیون این مرز و بوم را چه شده.

برگردیم به مدرسه... روزی با چند نفر از دوستان که مطالعه بیش‌تری داشتم صحبت می‌کردم که یکی از آنها از اعدام‌های سال ۶۷ گفت. یکی از اقوامشان را در آن سال‌ها اعدام کرده بودند. باورم نمی‌شد. این همان اسلامی بود که قرار بود ما را به جایگاه انسانی برساند؟ و بعدها که بیشتر خواندم و بیش‌تر سردرگم شدم. شما راهنمایی‌ام کنید. شما که آن سال‌ها را باید خوب یادتان باشد.

به هر حال، روزگار گذشت و من و دوستانم علی‌رغم همه تبعیضات حاکم بر سیستم آموزشی وارد دانشگاه شدیم. همان سال‌ها بود که دولت خدمتگزار که ارادت متقابل نسبت به شما دارد بر سر کار آمد. در اولین قدم‌ها تیشه خود را به ریشه مدارس پرورش استعدادهای درخشان نشانه رفت اما دل‌مشغولی من این روزها نابودی آن مدارس نیست، که نابودی تک‌تک دانش‌آموزان سال‌های قبل این مدارس غصه‌ای بس بزرگ‌تر است. می‌دانید چند نفر از آن ۴۰ در حال حاضر ایران را ترک کرده‌اند و در بهترین دانشگاه‌های دنیا مشغول به تحصیلند و بهترین امکانات را در اختیارشان قرار داده‌اند؟ بیش از ۲۰ نفر. البته به گفته دوست قدیمی شما و رئیس شورای نگهبان جناب آقای جنتی اگر نیمی از نخبگان هم بمانند کافی است...

حضرت رهبر

من با تمام اعتقاداتی که داشتم در انتخابات سال ۸۸ در مقابل سیل عظیمی از سؤالات قرار گرفتم که هیچ کس جوابگوی آنها نشد... حتا شما. یادتان که می‌آید در آن نماز جمعه چگونه مسؤولیت خون من و دوستانم را بر عهده دوستان دیروز و دشمنان امروزتان حواله کردید. چندی بعد در اعتراضات روز دانشجو در محیط دانشگاه بدترین توهین‌ها و برخورهای فیزیکی از طرف مأموران حراست و بسیج دانشجویی به من و دوستان دانشجو شد اما هیچ‌گاه روح شما مانند آذر ۷۸ جریحه‌دار نشد. بهترین دوستانم در مصاحبه‌های آزمون‌های دکتری به دلیل آنکه التزام به شما نداشتند از تحصیل محروم شدند.

راستی یک خاطره برایتان بگویم. سال‌ها قبل معلمی داشتم که در کانون آموزش زبان تدریس می‌کرد. از هم‌وطنان خوب زرتشتی بود و بسیار انسان تحصیل‌کرده‌ای بود. هر از گاهی از جفاهایی که بر هم‌کیشانش می‌شد گله می‌کرد. می‌دانید سرنوشتش چه شد؟ دخترش در آزمون کارشناسی ارشد به دلیل اینکه پدرش مخالف نظام است رد شد، خودش مدتی توسط سربازان گمنامان ربوده شد و به وضع جسمانی اسفبار و باورنکردنی پس از مدتی طولانی، در حالی که هیچ آثاری از آن انسان وارسته قبلی دیده نمی‌شد در گوشه‌ای از بیابان رها شد و چندی را در جنون گذراند و نهایتاً با خودکشی به زندگی خود پایان داد. آری این است جایگاه کمونیست و نهضت آزادی و اقلیت مذهبی و دانشجوی مخالف و هر بنی‌بشری که کلمه‌ای خلاف آنچه شما خواسته باشید را به مخیله‌اش راه دهد.

راستی از محضر شما چند سؤال دارم: چه می‌شود که هم‌وطنان اهل سنت ما اجازه احداث مسجد در پایتخت را ندارند؟ چه می‌شود که هم‌وطنان یهودی ما از حداقل حقوق انسانی در این خاک محروم‌اند؟ چه می‌شود که کوهیار و کوهیارها بهترین سال‌های عمرشان را در بدترین نقطه‌ای که تصورش هم ممکن نیست می‌گذرانند و از تحصیل محروم می‌شوند؟ شما می‌دانید من جواب پیرمردی را که رگش را زده بود چون شرم داشت به زن و بچه‌اش بگوید از خرید نان ناتوان است، و از من دلیل امید به زندگی را جویا بود، چه باید بدهم؟ به نظر شما اگر مادر بزرگم زنده بود باور داشت که با شهادت پسرش اسلام زنده مانده است؟

در پایان، باید هشدار بدهم که اگر اوضاع بر همین منوال ادامه یابد، اگر حضرات همچنان چشم بر نابودی این نسل بسته و به مال‌اندوزی و آتش‌افروزی در دنیا بنشینند، اگر همچنان دلخوشی حضرات این باشد که نیمی از نخبگان باقی بمانند کافی است، اگر همچنان جای نخبگان کشور زندان اوین باشد و جای دزدان گردنه بر مسند امور، دیری نخواهد پایید که دست روزگار روی دیگر سکه را نیز به شما نشان خواهد داد. هرچند نوامیدی، تمام فضای مملکت را گرفته و دولت از هیچ تلاشی برای نابودی کشور فروگذار نکرده و من و سایر جوانان هیچ اثری از آینده‌ای روشن در محیط سیاسی و اجتماعی جامعه نمی‌بینیم، اما همچنان بر این عقیده‌ایم که اگر راه نجاتی هست از داخل کشور می‌گذرد و چرا شما در این مسیر همراه ما سوار بر کشتی نجات نشوید و از این طوفان بلا گذر نکنید؟ به ملت رو کنید تا با چشم خود ببینید چگونه آغوششان را به روی شما باز می‌کنند. رهبر عزیز از ملت عذر بخواهید تا مباد آن روز که ملت نام شما را به عنوان مردود تاریخ بر قلب‌هایشان حک کنند.



والسلام

یک پزشک جوان

۹۰/۹/۲۵

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=550>





نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۵ آذر ۱۳۹۰

۷ پرسش از رهبر

من نامه‌ام را با دعا آغاز می‌کنم:

خداوندا به محمد نوری‌زاد و نوری‌زاده‌های این ملت، عمر و توان مضاعف عنایت فرما و آنها را از مکر و حيله شیطاین آدم‌نما حفظ فرما. خداوندا به رهبر ما بصیرت شناخت اطرافینش مرحمت فرما تا بیش‌تر از این عذاب الاهی را برای خود و رنج دنیوی را برای ملت ایران افزون نکند.

رهبر گرامی!

شما خود درس‌خوانده تاریخ هستید. و طبعاً تاریخ صدر اسلام را خوب به یاد دارید. اما گریزی از یادآوری مجدد فزاینده‌ای از آن تاریخ نیست. بانیان سقیفه و دیگران هم خود تاریخ عصر پیامبر را لمس کرده بودند، ولی در هنگام عمل و اقدام، آن کردند که نه خدا را خوشایند بود و نه رسول بر آن فرمان داده بود.

۱- اولین قدم امام علی (ع) عزل معاویه از حکومت شام بود. امام می‌دانست معاویه به آسانی حاضر به دست برداشتن از شام نیست. حتا برخی از یاران امام معتقد بودند امام باید برای عزل معاویه دست به تدبیری سیاسی (نیرنگ) بزند، یا به او مهلت بدهد تا شرایط عزلش فراهم شود. اما در حکومت علی همان‌گونه که معاویه ثانی‌ای حق حکومت کردن ندارد به همان نسبت عزل معاویه با روش‌های غیراخلاقی و سیاست‌بازی از جانب علی غیر قابل تصور است.

شما قبل از انتخابات مدام می‌گفتید: رهبری یک رأی دارد و آن را هم کسی نمی‌داند.

سپاه گارد در این کشور غیر از شما از احدی فرمان نمی‌برد در همان روزها که شما آن جمله را فرمودید. سپاه بیانی‌ای را در سطح وسیع از بالاترین رده تا رده‌های پایین سپاه و پایگاه‌های بسیج شهرها و روستاها و محلات پخش می‌کند و از قول سرهنگ پاکپور و نمایندگی ولی فقیه در سپاه می‌گوید: نظر مقام معظم رهبر در انتخابات، انتخاب مجدد دکتر احمدی‌نژاد است؛ مسؤولین باید نسبت به توجیه نیروهای سپاه و بسیج فعالیت کنند (نقل به مضمون)

سؤال: آیا امکان دارد در سپاه از قول رهبری سخن دروغی را در سطح وسیعی اشاعه دهند؟ اگر چنین بود باید محاکمه و مجازات می‌شدند. چون مجازات نشدند پس آن چه می‌ماند این است که شما ظاهراً رأی خود را مخفی نگه می‌داشتید، ولی از سویی به نیروهای سپاه دستور حمایت از یکی از کاندیداها صادر می‌کردید. آیا در اینجا هم بصیرت، لازم است تا سره از ناسره تشخیص داده شود؟

۲- جنگ جمل با شکست اصحاب جمل تمام شد. برخی مانند طلحه و زبیر کشته شدند. کسانی از بنی‌امیه اسیر شدند. (مروان، ولید و سعید بن عاص) که از فرماندهان لشکر جمل بودند. امام اما در حالی آنها را آزاد کرد که می‌دانست دست از توطئه بر نخواهند داشت و مجدداً دست به شمشیر می‌برند؛ این گروه بعد از مدتی به اردوی معاویه ملحق شدند.

در حال حاضر، چند نفر فعال سیاسی و روزنامه‌نگار و استاد دانشگاه و روحانی در زندان‌های شما هستند؟ در حالی که هنوز دست به شمشیر نبرده‌اند و حتا به شما جسارتی هم نکرده‌اند. چگونه است که در این مملکت، بخش اعظم نیروهای سیاسی و مذهبی مراجع تقلید که شما شاگردان آنها بوده‌اید، بصیرت ندارند و خدا فقط به شما عنایت کرده و بصیرت پیدا نموده‌اید؟ آیا فکر نمی‌کنید اگر موضوع برعکس باشد (شما بی‌بصیرت باشید) آن وقت چه پاسخی در قبال حوادث دارید؟

۳- طبری نویسنده تاریخ طبری می‌گوید عثمان درباره گماشتگان و عاملان خود اجرای قصاص نمی‌کرد. پیامبر در ماجرای گردنبنندی که حضرت زهرا (س) از بیت‌المال عاریه گرفته بود فرمود اگر بحث عاریه نبود دستت را قطع می‌کردم.

علی (ع) در ماجرای زره گمشده با فرد یهودی به قاضی رجوع کردند و قاضی حکم به نفع یهودی صادر کرد.

در این سه مثال راه کفر از اسلام هیچ‌گونه غباری ندارد. حال به چند نکته از قضاوت شما که به تعبیر امام علی (ع) خون‌های به ناحق ریخته‌شده از ظلم قضاوتش فریاد می‌کنند اشاره می‌شود.



الف) عدم رسیدگی به شکایت عیسی سحرخیز از محسنی اژه‌ای عضو «انجمن دفاع از آزادی مطبوعات» که در جلسه‌ای مورد حمله فیزیکی اژه‌ای قرار گرفت (با قتل یا گاز گرفتن) منطبق با رفتار عثمان و ابوبکر است یا منطبق با رفتار علی و پیامبر؟

ب) عدم رسیدگی به شکایت مصطفی تاج‌زاده از جنتی به خاطر ابطال ۸۰۰ هزار رأی مردم تهران منطبق با سیره بنی‌امیه نیست؟

ج) بعد از قتل عمر فرزند عمر، هرمزان و دختر ابولؤلؤ را به قتل رساند در صورتی که آنها بی‌گناه بودند. در این ماجرا دو گروه پیدا شدند: گروه اول شامل علی علیه‌السلام و یارانش که خواهان قصاص فرزند عمر بودند

گروه دوم عثمان و بنی‌امیه که اجازه قصاص را نمی‌دادند و چون قدرت هم دست آنها بود طبعاً آنها غالب شدند.

شما که مدام قضایای امروز را با صدر اسلام شبیه‌سازی می‌کنید به موضوعات زیر توجه بفرمایید:

- بعد از ۴۰۰ سال بی‌گناهی به نام زهرا کاظمی در اوین به دست سعید مرتضوی به قتل رسید (فرض کن این زهرا دختر ابولؤلؤ است و سعید مرتضوی هم فرزند خلیفه دوم) نمایندگان مجلس ششم و دولت خاتمی خواهان رسیدگی به موضوع و احیاناً قصاص قاتل هستند. اما دستگاه قضائی که صاحب اصلی قدرت است، مخالف است. شما در این شبیه‌سازی در کجا قرار دارید؟ مگر نه این است که شما در رأس قوه قضائیه مانع رسیدگی به این پرونده شدید. (نمونه دیگر قتل فردی بی‌گناه به دست جلال‌الدین فارسی در شکارگاه قزوین)

آیا هنوز فضا غبارآلود است؟ یا بصیرت مردم کم است؟

همین اتفاق را در ماجرا قتل زهرا بنی‌یعقوب هم می‌توان مثال زد.

«بسم الله الرحمن الرحيم، لا إكراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی...»

زمانی که راه سعادت از راه گمراهی مشخص شد، در پذیرش دین هیچ زور و اجباری نیست. انسان اسلام انسان آزاد است. خدا به انسان آزادی داد و انسان در پرتو این آزادی باید آینده خود را بشناسد.

اگر انسان آزاد نباشد قیامت و محکمه عدل الهی معنای نخواهد داشت.

نظارت استصوابی از دو جنبه قابل نقد است:

الف- دیدگاه امام و قانون اساسی که با هردو منافات دارد.

ب- فلسفه آزادی انسان از دید پروردگار

از بعد اول، جمهوریت با نظارت استصوابی نابود می‌شود، چه جمهوریت یعنی رأی مردم نه رأی حاکمان. اما با نظارت استصوابی رأی مردم به رأی حاکمان تغییر می‌یابد. و چون رأی حاکمان حد و مرزی ندارد روزه‌روز فاصله میان خواست مردم و خواست حاکمان بیش‌تر می‌شود.

در حکومت ۲۰ ساله شما نظارت استصوابی زمینه‌ساز انحراف انقلاب از مسیر اصلی، نقض قانون اساسی، نقض حاکمیت انسان بر سرنوشت خود و محروم کردن خیل عظیمی از مردم از اعمال حق در سرنوشت خود چه به صورت انتخاب‌شونده و چه به صورت انتخاب‌کننده شده‌اید.

آیا فکر نمی‌کنید لیستی که شورای نگهبان به عنوان تأیید صلاحیت شدگان بیرون می‌دهد شبیه لیست انجمن آزاد زنان و آزادمردان دوره محمدرضا شاه و عصر حزب رستاخیز است؟

امام خمینی فرمودند: «امیدوارم که دیگر لیستی در کار نباشد... لیستی باشد که مردم را هدایت به آن سمت کنند. (طبعاً معنی هدایت، اجبار نیست.)»

۳- امام(ره): «من امیدوارم در جمهوری اسلامی کوچک‌ترین فرد مملکت بتواند از بزرگ‌ترین فرد کشور بدون لکنت زبان سؤال و انتقاد نماید.»

امام علی علیه‌السلام: «سلونی قبل أن تفقدونی»، پیرسید از من قبل از اینکه مرا از دست بدهید

در مجلس سخنرانی امیرالمؤمنین خوارج نه تنها با امام مجادله می‌کردند بلکه حتا عبای ایشان را می‌کشیدند و مانع سخنرانی آن حضرت می‌شدند. اما ایشان با صبر و حوصله به ایرادات آنها پاسخ می‌داد. حتا زمانی که خوارج، امام را کافر و مرتد تلقی کردند، ایشان هیچ‌گونه مزاحمتی برای ایشان به کار نبردند.

در عصر عثمان ابوذر به ربه تبعید شد فقط به جرم انتقاد از خلیفه وقت و کارگزارش معاویه. در حکومت معاویه امثال میثم تمار را زبان بریده و به قتل می‌رساندند.

در اینجا هم نوعی شبیه‌سازی انجام می‌دهیم:



جرم احمد زیدآبادی مگر غیر از نوشتن یک نامه محترمانه اما انتقادی به شماست؟ رأی دستگاه قضائی تحت امر شما مگر نه این است که ایشان چندین سال را در زندان بگذرانند و تا آخر عمر ممنوع‌القول (زبان بریده مانند میثم تمار) شود. و ابوذروار سال‌ها را در کویر و در تبعید بگذرانند؟ آیا باز هم فضا غبارآلود است؟ و بصیرت مردم کم است؟ یا اینکه رفتار خلفای جور از عثمان گرفته تا معاویه و ابن مروان‌ها دارد عیناً تکرار می‌شود؟ جرم دکتر محمد نوری‌زاد چیست؟ که اکنون در زندان به سر می‌برد. او که تا دیروز مانند بسیاری دیگر از مردم شما را در جایگاه شایسته رهبری تلقی می‌کرد با دیدن تقلبات سازمان‌یافته از طرف سپاه پاسداران تحت امر شما در انتخابات و فجایع خیابان‌های تهران، جنایت‌های کهریزک، کوی دانشگاه و... زبان به انتقاد گشود. و البته می‌خواست شما را از جایگاه خدایی به منزلت زمینی‌تان رهنمون شود و اکنون در زندان است.

۴- همه فقها و علما و سیره امام علی بر این نکته تأکید دارند که هرگونه اعترافی در شرایط حبس و زندان (به خصوص اگر زندان انفرادی و سلولی یک متر در یک متر باشد و مدام به زندانی روزنامه کیهان بدهند) ارزش حقوقی ندارد. اما احکام صادره در بیدادگاه‌های شما مبتنی بر همین اعترافات ساختگی است. فراموش نکرده‌ایم که نظر شما در مورد اسرائیلی بودن عاملان قتل‌های زنجیره‌ای در سال ۷۸ باعث شد بازجویان برای اینکه حرف شما درست از کار درآید با همسر سعید امامی [فهمیه دُزی نوگورانی] چه حیوان‌صفتانه رفتار کردند.

به فرض که شما تبلیغ کنید شرایط زندان نامساعد نیست. همین که انسانی را به زندان شما می‌برند و او از آرمان‌های ۳۰ الی ۴۰ سال مبارزه‌اش تبری می‌جوید، نشانه وحشیانه‌ترین شکنجه‌هاست. والا انسان عادی که از راه چندین ساله خود به راحتی باز نمی‌گردد.

در تاریخ می‌خوانیم که در زمانی که حجاج بن یوسف به فرمانداری کوفه منصوب شد خطبه‌ای در مسجد ایراد کرد و گفت: کوفیان، سرهایی را می‌بینم چون میوه رسیده که زمان چیدن آنها فرا رسیده و این کار به دست من خواهد بود. گویی خون‌هایی را می‌بینم که میان عمامه و ریش‌ها روان خواهد بود. ای مردم، نه به کودکانان رحم می‌کنم و نه به پیرانان، بی‌گناهان را به جای گناهکاران مؤاخذه می‌کنم. کافی است به کسی ظنن شوم تحویل جلادش خواهم داد. همه اینها از اختیارات من است و هر چه من مصلحت بدانم عین شرع است.

بر اساس خطبه حجاج:

۱- بعضی از مصوبات مجلس از طرف شورای نگهبان فقط به صرف اینکه با نظر شما مخالف بود رد شد و استناد شورای نگهبان مخالف شرع بودن این مصوبات بود. بعد از ۱۴۰۰ سال یاران شما ظاهراً شما را به جای حجاج قلمداد کرده‌اند.

۲- بسیاری از فعالین سیاسی فقط بر اساس حدث و گمان مأموران شما در زندان هستند. و نوعی شبیه‌سازی رفتار حجاج صورت گرفته است.

۳- اگر به خطبه‌های احمد جنتی و احمد خاتمی و علم‌الهدی دقت شود ادبیات این یاران شما بسیار شبیه ادبیات حجاج است. نامیدن مردم با نام گوساله و بزغاله یا ابراز خوشحالی از اعدام ۲ نفر ولو مجرم، با سیره علوی سازگارتر است یا سیره اموی؟ ضمن اینکه خطبه ۲۹ خرداد شما کپی خطبه حجاج بود، که بعد از آن خطبه کشتار و تجاوز به مردم شروع شد.

۴- در تاریخ می‌خوانیم که حجاج تعداد زیادی زندانی زن و مرد داشت که بسیاری از آنها (۱۶ هزار نفر) را لخت و عور نگهداری می‌کردند. به اعتراف تعدادی از زندانیان کهریزک آنها را در اتاقی لخت و عور روبه‌روی هم نگهداری می‌کردند. غیر از حکومت شما کدام حکومت از این رفتار حجاج تقلید کرده است؟ البته در زندان حجاج گزارشی از تجاوز نرسیده است و از این حیث، شما جلوتر هستید. شما هنوز از پیامبر خجالت نمی‌کشی که امت او را این‌گونه در زندان نگه می‌داری، و ادعای حکومت اسلامی هم داری؟ از علی خجالت نمی‌کشی که در زندان‌هایت افعال قوم لوط را نسبت به شیعیان او مرتکب می‌شوند؟

خدا را شکر که حداقل فایده حوادث بعد از انتخابات همین بود که مردم چهره عریان حکومت مدعی اسلام و تشیع را به‌عینه دیدند. دیدند که سبیت و وحشی‌گری این حاکمان به مراتب از حکومت پهلوی بیش‌تر که حتا از بنی‌امیه و بنی‌عباس و سیره حجاج ابن یوسف هم بالاتر است. «محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم» در سیره رسول‌الله با دشمنان با شدت و با همدیگر با رحم و عطوفت برخورد می‌شود. اما سیره معاویه همان چیزی است که چماق‌داران شما در کوی دانشگاه و در خیابان‌های تهران بروز دادند. اصولاً کسی که مدعی نیابت امام زمان است نباید برای حفظ حکومت چندروزه خود دست به دامان باتوم، چماق، زنجیر، تفنگ، شکنجه، تجاوز جنسی و در یک کلام، شعبان بی‌مخ‌ها شود. آن ولی‌فقیه‌ی که مدافع شعبان بی‌مخ‌ها باشد جایگاهش أسفل السافلین است. امام (ره) می‌فرمود: بترسید از بعضی کسانی که در اسلام و سابقه انقلابی آنها خدشه‌ای وارد نیست اما با رفتار خود، بلایی بر سر اسلام بیاورند که دشمنان نتوانند آن کنند. وقتی مردم می‌بینند مدافعان حریم ولایت، دختر معترضی را سینه دیوار آن‌قدر با باتوم کتک می‌زنند که بر زمین می‌افتد، حق دارند از همه چیز متنفر باشند.



۵- شما تا دیروز می‌گفتید عده‌ای ناشناس با حمله به کوی دانشگاه دل رهبری را به درد آوردند. با فیلمی که اخیراً پخش شده مشخص شده که اینها ناشناس نبودند که اتفاقاً کسانی بودند که شما فرمانده کل قوایشان هستی و هنوز چفیه آنها بر گردنت خودنمایی می‌کند. حالا چه می‌گویی و چه کار می‌کنی؟

بحث انتخابات

شما همیشه منکر تقلب یا هر نوع شک و شبهه نسبت به سلامت انتخابات بوده‌اید. (شک در انتخابات، گناهی بزرگ است)

۱- حمایت صریح ۲ عضو اصلی شورای نگهبان (جنتی و الهام) از یکی از کاندیداها بر اساس قانون جرم و افراد خاطی باید تحت تعقیب و مجازات قرار بگیرند. (بازی فوتبالی را در نظر بگیرید که داور، طرفدار یکی از تیم‌ها باشد. چه اتفاقی می‌افتد؟) کدام دادگاه این دو نفر را به خاطر نقض قانون احضار نمود؟

۲- فریب مردم با کارهای نمایشی (پرداخت سود سهام عدالت در هفته انتخابات. افتتاح راه‌آهن بم زاهدان و اصفهان شیراز، که هنوز هم کامل نشده‌اند) نشانه تقلب نیست؟

۳- بالا رفتن درصد مشارکت به بالای ۱۰۰ درصد در بیش از ۵۰ شهر به زعم شورای نگهبان و ۲۵۰ شهر بر اساس نظر کاندیداها نشانه سلامت انتخابات است؟

۴- قطع وسایل ارتباطی مردم مانند پیامک در ۴۸ ساعت مانده به رأی‌گیری نشانه چیست؟

۵- آیا عقل سلیم می‌پذیرد شما که در دوران نخست‌وزیری موسوی با ایشان آن‌همه مشکل داشتید که امام مجبور به دخالت شدند، حال که قدرت بلامنازع شده‌اید به ایشان اجازه دهید در رأس قدرت اجرایی قرار گیرند؟

۶- عدم اجابت خواسته موسوی مبنی بر مطابقت دادن شماره ملی درج‌شده در تعرفه‌ها با شماره ملی‌های ثبت احوال، نشانه چیست؟

۷- به فرض که تقلب نشده باشد، چرا نسبت به شک ۱۳ میلیون رأی‌دهنده روشنگری انجام نشد و پاسخ آنها با تهدید و گلوله و تجاوز و باتوم داده شد؟

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده (?) به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۲۵ آذر ۱۳۹۰

تو تنها خواهی بود

و ناگهان دیدم در کنار فرعون‌ها و قارون‌ها که به بردگی‌مان می‌خريدند و به بیگاری‌مان می‌کشیدند، دیگرانی نیز به نام جانشینان پیامبران سر کشیدند، روحانیان رسمی....

قلم به دست گرفته‌ام عزیز، تا به آنها که مخاطبشان کرده‌ای یادآوری کنم اگر تنها تو می‌نویسی دلیل بر تنهایی تو نیست، هرچند که دل سوزان و فکر بیمارگونه‌ای که هدیه دولتمردان و حاکمان این مرز و بوم است به من و دیگر جوانان ایران جایی برای نقل دلواپسی‌ها آن هم به زبان تبسم را باقی نمی‌گذارد، اما باید از تو آموخت و به تو اقتدا کرد و البته نگرانم که سخنان من با رهبر به قدر سی و اندی سال هلاکت ذهن و اندیشه‌ام تند و تیز باشد که به دست آنان که به اندازه سر سوزنی بویی از شعر و شعور نبرده‌اند نکته‌ای داده باشم بر علیه فریاد آزادگی تو، کیهانیان و هرزنامه‌نویسان مدعی، مترصد فرصتی هستند که مخاطبان تو را القاب شایسته خود نثار کنند و تو را ای عزیز مستحق عتاب، ولی نیک می‌دانم که تو استوار ایستاده‌ای و نوشتن من پر شده از حس ناکامی و تباهی، دلیل بر ایستادگی توست. به‌راستی که چه ساده تصویر کردی کربلای این روزهای ایران را و امروز کسی نیست در این جماعت مصیبت‌زده سر در گریبان که تو را حر بن یزید ریاحی خطاب نکند اما به بلندای قامت استوارت مطمئن باش که راه تفکر تو گشوده شده است و حتماً مؤثر خواهد افتاد.

به تاسی از تو آزاده کربلای ایران من هم برخلاف میل باطنم مخاطبم را همانی که تو نام می‌گذاری خطاب می‌کنم.

رهبرم سلام.

اندیشه‌ات استوار. روزگارت برقرار. نگاهت نافذ. اینها گوشه‌های دعایی است که من بی‌نیاز از تو بر تو فرود می‌آورم و امیدوارم به قدر چند خط بعدی بر تو مقبول افتد. چه عیب دارد شما مخالف منی یا، اندیشه من مخالف تفکر شماست اما شاید بقدر فاصله‌ای که بین ماست ما باهم مشکلی نداریم.... چقدر شیرین است برای شما کسی دعای سلامتی کند که به قدر تمامی عمرش شما او را غیر خودی نام نهادید و به چوب بیگانه از خود راندید. خوب است؟! شیرین است؟! تلخی کام مردم این سرزمین فدای شیرینی کام شما رهبرم، دلواپس نباشید و خم به ابرو نیاورید بر من برای آنچه برای شما دعا کرده‌ام حقی نیست. چاه نفت نمی‌خواهم و یا فربه شدن از دلالی کالای قاچاق! اوه چه بیهوده اندیشیدم آنان که سال‌هاست کاسه‌لیس درگاه شما هستند به قدر منبری و تأمین هزینه تحریریه‌ای مطالبه می‌کنند و من عام تازه‌کار بر خود سودای دلارهای نفتی را دارم. شاید خوان ثروت‌های این آب و خاک به قدری دست و دل‌باز است که من بر خود این چنین اندیشه کوری را تصور کردم، این طور نیست؟! دست و دل‌بازی شما برای تاراج این آب و خاک تا کجاست؟ شرمندهم فراموش کردم شما که چیزی نمی‌بخشید اگر نه بر هر کس هر آنچه لایقش بود می‌بخشیدید. زندان‌های خالی از زندانی و پر از انسان‌های آزاده نتیجه در هم کشیدن ابروی شماست رهبرم. آنها که باید تبسم شما نثارشان شود در زیر خروارها خاک خفته‌اند و ما سرگرم عشق بازی و آنها که باید نگاه گزنده خود را مانع اعمال پلیدشان کنید فارغ از نیاز به عطای شما به لقای شما با پروردگار می‌اندیشند و این مردم حیران از دوگانگی رفتار شما تنها بازی سرنوشت را نظاره نشستند.

دست و دل‌بازی کنید عزیز، تبسم کنید تا به قدر لبخند شما همانان که کوس گوش‌خراش انحطاط و نابودی را می‌دمند، بر جای نشینند و صلابت رفتار و کردار شما را نظاره‌گر باشند و دیگران که ناامید و خسته از کوتاهی اندیشه کوتاه‌اندیشان جلای وطن کرده‌اند و یا گوشه‌ای خزیده‌اند و هر لحظه برای شما طلب دعای خیر می‌کنند، صلابت اندیشه شما را لیبک گویند و نقادانه به کنار شما برگردند که نه برای شما معذوریت در بخشش از مال غیر باشد و نه برای اینان تقاضا.

رهبرم

اندکی به پایین جامعه باز گردید همان جایی که از آن آمده‌اید، به فقر این مردم نیک بنگرید آنچه که بر فقر مادی می‌چربد فقر اجتماعیست همانی که به طلب نانی از این مردم باز ستانید همانی که سال‌هاست در گوش این مردم بیگانه است هر روز آمارهایی در قیاس با روزگاران گذشته ارائه



کردن و مدعی پیشرفت‌های علمی و غیره... بودن جای این پرسش را باقی گذاشت که پس انسانیت و اخلاقی که بود به کجا رفت، حس وطن‌پرستی و هم‌نوع‌دوستی که بود کجاست. آری شما هرآنچه در توان داشتید کردید اما با چوب و باطوم و به قیمت تلخ‌کامی دلواپسان این رکود و سقوط فرهنگی... گاهی از خود می‌پرسیم چرا؟ مگر همین مردم نبودند که به شما و اندیشه شما «آری» گفتند، مگر نمی‌شود با اینان به گونه‌ای سخن گفت و برخورد کرد که شایسته آنند، و باز خود تند و تیز جواب خود را می‌دهیم که چرا می‌شود اما پس مال‌اندوزی و تاراج بیت‌المال چه می‌شود. مگر می‌شود جامعه‌ای را آگاه کرد و مالش را به یقما برد؟ مگر می‌شود مردمی را فرهنگ آموخت و بعد برای از هم گسیختگی کردارها اندیشه‌های بیمارگونه مذهبی را القاء نمود؟ این وسط عده‌ای نان می‌خورند به قیمت رسوایی مردم این آب و خاک در پیش چشم جهانیان. مگر می‌شود فلسفه عاشورا را بازیابی و بازگویی کرد؟ پس منابع پر شده از هجویات و نوحه‌سرایی‌های بلبلان ولایت چه می‌شود؟ آخر آنها هم به قدر جامعه‌درانی و در یوزگی در مقابل شما سهم نانی و آبی می‌خواهند.

رهبر انقلاب

ارزش کدام بالاتر است؟ تملق‌گویی به قدر ترفیع و درجه و مقام که هم نانی دارد و هم دلاری و یا نقد عملکرد بالاترین مقام سیاسی کشور، آری می‌دانم به چشم خود دیده‌ام چاکران و نوکران را که چهره شما در پیش چشمشان بسان نفتی است که تمامی ندارد کاشکی هر دوی اینها تمام می‌شد، نه جسارت نکردم شما که تمام‌ناشدنی هستید، تملق و سیاهی بسان نفت منظور نظر این حقیر بود ای کاش هر دوی اینها را با برخوردی شایسته بزرگ‌ترین مقام مذهبی کشور پاسخ می‌گفتید هنوز هم همگان به یاد دارند برخورد رهبر قبل از شما را با آن تملق چاپلوس، اما باز هم من به شما خرده نمی‌گیرم آخر روحانیت را چه به حکومت داری، به ناگه از گوشه انزوا به در آمدید، با اعتبار ایرانیان معتبر و قدرتمند شدید، با مال و دارایی ما آبرویی پیدا کردید و حالا نقد این مردم را نمی‌پذیرید که هیچ، با آنها ترش‌رویی هم می‌کنید، شاید من اشتباه می‌کنم شاید پرده‌هایی که خود بر چهره خود تنیده‌اید مانع از نمایان شدن حقانیت کردار شماست، شاید سپاه تا بن دندان مسلح شما یکی از همان پرده‌ها باشد، آخر این مردم بارها سعی کردند بفهمانند به تو رهبرم، که خود از پرده برون آی و بارها سعی کردند این پرده‌ها را خود بدرانند، اما رهبر پرده‌نشینان به آسایش پشت این پرده‌ها عادت کرده است و امان از روزگاری که پرده‌ها یکی پس از دیگری فرو ریزد و پرده‌ای باقی نماند جز آنچه از نیکی باقی است. آن روز شما باید پاسخگوی فاصله‌ای باشی که همیشه با مردم خود داشتی و این فاصله هر چه بیش‌تر، عذابت الیم‌تر.

ولی امر مسلمین جهان

امروز اسلام به واسطه موقعیت زمانی که در آنست می‌بایست چهره زیبایی را از خود به جهانیان نمایان کند اما چرا این‌گونه نیست؟ به خدا قسم شما اشتباه گرفته‌اید اینجا ایران است، حوزه علمیه نیست که اثرات انزوا و گوشه‌نشینی گذشته در روابط خارجی ما سایه افکنده باشد. ما آبروی جهانی خود را می‌خواهیم نه انزوا و گوشه‌نشینی، چرا این بار هم باید ما هزینه عادات منحوط و مطرود حوزه علمیه شما را بپردازیم، یک بار هم که شده شما هزینه نمایید، هزینه نه! به احترام مردمی که دوست دارند مانند گذشته تاریخشان به جایگاه ویژه در نزد جهانیان بازگردند از خیالات دشمن‌ستیزی و دشمن‌پروری دست بردارید و برای یک بار هم که شده لااقل سهم مردم را از حکومت‌هایشان جدا بدانید، آه و باز هم چه بیهوده می‌گویم هزینه‌های سرسام‌آور جاری شده به جیب سپاهیان چه توجیهی می‌تواند داشته باشد اگر ایران به سوی تمامی کشورها دست دوستی و احترام دراز کند آنها که با قلدری و زبان گزنده خود موجبات بدنامی ایران و ویرانی را رقم زدند در هنگامه کارزار کجای این داستانند تا به حال به این اندیشیده‌اید. سری به پادگان‌ها و نظامیان دست‌پروده خود بزنید اگر شما انتظار عکس‌العمل در مقابل زیاده‌خواهی متجاوزان به این خاک از اینان دارید سخت در اشتباهید آنها که تنها از یک مانور نظامی با اظهار عجز و لایه سر باز می‌زنند را چه به میدان‌های نبرد مارهای در آستین شما در هنگامه کارزار تنها به نابودی شما چشم طمع دوخته‌اند غافل از اینکه اگر شما نباشید آنها هم نخواهند بود. سهم وطن‌پرستان واقعی البته در این میان به کنار اما چرا همان‌ها هم باید هزینه ماجراجویی‌های بدور از منطق و شعور رئیس دولت شما را بدهند. به راستی آن هنگام که نظرات شما به رئیس‌جمهور نزدیک‌تر بود می‌دانستید زمانی هم خواهد رسید که پاسخگوی بی‌مبالاتی و کژاندیشی‌های دولت‌تان باشید؟ چه اندیشیده‌اید شما به عنوان بالاترین مقام سیاسی کشور در حمایت از او قد برافراشتید اینها همه بی‌سؤال نخواهد ماند باید به فکر پاسخی برای آن باشید.



اندکی صبر نمایید هنوز سخن من تمام نشده است؛ بگذارید حلاوت و شیرینی سخن تند انتقاد آن هم در مقابل شما اندکی بیش‌تر برای خاطر من باقی بماند. به قدر اجازه نوشتن نمی‌دانید چه آسوده می‌شوم، چه می‌شد اگر این آسودگی به قدر ایستادن در مقابل شما و نقد رفتار شما را کردن برای همه ایرانیان رقم می‌خورد. اندکی بیاندیشید ایرانیان مردمی آزاده‌اند به قدر صبری که دارند و همه این سال‌ها شما برای بقای حکومت‌تان از آن بهره برده‌اید بخشنده‌اند.... ما را انتظار پاسخی بر نقد شما و عملکرد شما نیست فقط کهریزک و اوین را برای ما آرزو نکنید، ما را کافی است، گستاخی نخواهیم کرد، سخن به طعنه نخواهیم گفت، فقط آسودگی خیال واگویه کردن مشکلات اجتماعی‌مان آن هم به صورت مستقیم با شما برای ما کافی است؛ چرا دریغ می‌کنید.... می‌دانم شاید همین سطور هم به دست شما و یا به عرض شما نرسد اما اگر هم برسد آیا برای شما فرقی می‌کند؟ نگذارید آخرین بارقه‌های امید که دوستدار واقعی شما نوری‌زاد عزیز در بین دوستداران این مرز و بوم ایجاد کرده است رو به تاریکی رود، سنگ دل را به آب دیده این مردمان بشوید و به همه آنچه بر اینان روا داشته‌اید اعتراف کنید که برای شما راهی روشن و ماندگار گشوده خواهد شد، نهراسید، آخر شما رهبرید و از صفات رهبری شجاعت است، این مردم در میانه کارزار تنهایتان نخواهند گذاشت اگرچه به آنچه که با خون دل به دست آورده‌اید هم نباید امیدی داشت.

رهبرم من آماده‌ام تا باز هم برای شما بنویسم، اما از شر اطرافیان رجیم شما باید به خدا پناه برد.

والسلام

۱۳۹۰/۹/۲۵

منع

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده یک طلبه حوزه علمیه (س. الف.) به خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۱۳۹۰

آیا قدرت مطلقه شما، مورد نقد خود شما نیست؟

سلام بر ملت ایران و درود بر روان پاک شهیدان وطن از آغاز تا کنون؛

از رهبر فعلی ایران سه سؤال دارم، شاید که با بذل توجه و حوصله بخوانند و پاسخی به رعیتشان مرحمت نمایند.

۱- شما که در نماز جمعه‌ای در سال ۱۳۶۶ صراحتاً قدرت ولی فقیه را محدود دانسته و اجازه دخالت به ولی فقیه در حوزه فروع دینی نمی‌دادید و آن‌چنان با خطاب تند رهبر پیشین نامه عذرخواهی نوشتید و سعی کردید مسأله را رفع و رجوع کنید پس چرا در بازنگری پس از انتصاب به رهبری با این تئوری مخالف عقیده‌تان یعنی قدرت مطلقه و ولایت مطلقه فقیه نه تنها معارضه نکردید، نکند چون که بر سر قدرت نبودید و در بازی سیاسی دهه اول انقلاب به دلیل ضعف قدرت اجرایی رئیس‌جمهور، به دنبال کوتاه کردن سر دیگران برای سربلندی خویش بودید که اگر این بوده از دیانت به دور و به خودی خود طبق همه مسلمانی که شما بدان شعار به فریاد می‌کشید از حیّز انتفاع، خارج و ولایتان، باطل است (البته اگر ولایتی از ابتدا برای کسی قایل بوده باشیم) این چه رسمی است که اگر قدرت در جیب دیگران باشد باید ستاند و وقتی نوبت به خویش رسد تمامی قدرت را باید نگه داشت؟! به نظر شما مقصود اصلی از ولایت فقیه این بود که کسی بیاید و مردم را صغیر و خویش را کبیر ایشان بنامد و عوام را سفیه و خویش را عاقل‌ترین بداند و یا همه رعیت و یک نفر، ارباب؟ یا ولایت به معنای قدرت معنوی است که همیشه باید مراقب حق ضعیفان و ستم‌دیدگان جامعه باشد و سعی کند حقی که خدا به انسان داده یعنی اختیار را پاسبان باشد و برای انسان‌ها یعنی مسجود ملائک ارزشی بس سترگ در نظر گرفته و برای رساندن انسان به بالاترین مقام خویش همه چیزش را فدا کند در کدامین مکتب دینی و یا اسلامی و یا مذهبی به شما آموخته‌اند که با فشردن جامعه و عصاره‌کشی یا بهتر بگویم یارکشی، تمامی ملت را سفیه یا مریض یا میکروب و یا... بدانید و خویش را بر ملتی بزرگ، چوپان و راعی و از این دست صفات برخوردار کنید؟! من به عنوان یک مسلمان، وقتی که به سیره و تعامل نبوی و علوی با مردمشان می‌نگرم، هیچ اثری از رفتاری که شما با ملت خویش داشته‌اید نمی‌بینم که هیچ، بلکه بیش‌تر به سیره اموی و عباسی شبیه‌تر می‌نمایند و استبداد و سلطنت را نمایان‌تر از ولایت الهی همراه با تقوا می‌بینم!

آیا این قدرت مطلقه و بی‌انتهای شما که روزی هم مورد نقد خود شما بود نیست که شما را به بیراهه کشانده و مثال آن سخن نیست که قدرت، فسادآور و قدرت مطلق، فساد مطلق به بار می‌آورد؟ کمی به عاقبت خویش ببانددیدید و چهار روز دنیا و چرب و شیرین قدرت را ننگرید که این و آن و من و تو رفتنی هستیم؛ یادم می‌آید در چند روز آخر عمر مرحوم آیت‌الله بهاء‌الدینی وقتی گفتم مرا نصیحتی کن به خود اشاره کرد که من و وجودم و مرگم خود نصیحت است، بنگر و ببین هر که باشی خواهی مرد و از یادها خواهی رفت و بدنت با خاک و روحت در افلاک با اعمالت محشور می‌شود. چرا به فردای خویش و نابودی همه ارزش‌های انسانی که با اطلاق دندان قدرت فراهم آمده بی‌توجه‌اید؟! بهتر است از حافظ بشنوید که می‌فرماید:

«واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند»

چرا باید انسان مصداق آن کار باشد؟!

۲- شما که به خوبی می‌دانید نه مجتهد هستید و نه مرجع و با تأمین امضا با رعب و ارعاب و تطمیع از سوی جمع کردن امضا برای تأیید مرجعیت صورت مسأله را عوض نمی‌کند اما بدون توجه به مسأله حکومت چگونه به خود اجازه می‌دهید مردم را به تقلید شما دعوت نموده بعد هم با جسارت بی‌نظیری که من تا کنون در هیچ مرجعی ندیده و نشنیده‌ام، بر تفکیک مقلدین خارج و داخل کشور اصرار ورزیده و خویش را مرجع خارجی‌ها بدانند؟! مگر تقلید داخل و خارج کشور می‌شناسد؟ چرا بدعتی را باب کردید که نه در شیعه و نه در اهل سنت نظیرش را کس ندیده!



با فتوای شما مردم حج می‌کنند، نماز می‌خوانند و اعمال مذهبی خویش را ترسیم می‌کنند، فتوا بازیچه نیست، اجتهاد یک انسان تلاشگر باتقوای درس‌خوانده‌ای است که با هراس از خدا و با نگرانی از صحت و سقم نظر و مطابقت با حکم خدا صادر می‌شود؛ شما که ۳۳ سال در کوران انقلابید و به قول خودتان ۱۶ سالگی برای تحصیل به حوزه مشهد رفتید و نزدیک ۵ سال هم در تبعید و زندان و این مقولات بوده‌اید، پس کی وقت مطالعه برای رسیدن به اجتهاد و سپس به مقام منبع مرجعیت یافتید؟ مرجعیتی که ۵۰ سال فقط باید خواند و نوشت و تدریس کرد تا شاید قابلیت افتاء یابد! آیا فکر می‌کنید مرجعیت و فتوا هم مثل سیاست بازیچه دست هر انسانی است و با تعریف و تبلیغ همج‌الرعا و اطرافیان گرد شیرینی می‌تواند حجتی برای خدا باشد؟ فکر قیامت خویش و هزاران مرد و زن و پیر و جوان نیستید که با تبلیغ و ترویج دروغ، شما را به مرجعیت نشانند و اعمال مسلمین را به ابطال کشانند؟ کدام کتاب فقه استدلالی را تدوین و کدام شاگرد فقیه را به بار آورده‌اید که ما نمی‌شناسیم؟ از بحث استاد می‌گذرم که در کارنامه شما با تناقضاتی که هست اسم استاد با زمان حضورتان در مدرسه و مکتب هر یک سازگار نیست! آقای عزیز به رسم امر به معروف و نهی از منکر و از سر خیر خواهی می‌گویم دین مردم را رها کنید و به حکومت خویش بپردازید چرا می‌خواهید ما همیشه به جای یک انسان خوب شما را با شریح قاضی اشتباه بگیریم؟! آیا مقام ریاست مطلقه برای شما کافی نبود که دست در دین و اعتقادات مردم کردید؟ اینجا جولانگه هر کس نیست و این شکار نیز طعمه هر شکارچی! شما نیز خوب می‌دانید که صالح این منصب نیستید پس یا ره‌ایش کنید عاقبت بیاندوزید و یا به مهلکه روید که گفت «إما شاکراً و إما کفوراً».

۳- اطرافیان و حلقه نزدیک به شما و مدیران این کشور غرقه به ظلم، این القاب را برای شما به کار می‌گیرند؛ اگر صحیح است و شما بدان راضی، مستند این القاب را از کتاب خدا و سنت رسول و ائمه بفرمایید تا ما نیز بدانیم و لب فرو بندیم؛ القابی همچون:

«مقام عظمای ولایت»

«مقام معظم رهبری»

«امام المسلمین» (به معنای خاص)

«خورشید ولایت»

«ماه ولایت»

«ولی امر مسلمین جهان»

«آیت‌الله العظمی امام خامنه‌ای»

«نایب امام زمان»

آیا به نظر شما مردم به علی چه خطاب می‌کردند فقط کافی است به نهج‌البلاغه را تورق و یا به آثار مکتوب و مستند روایی اهل بیت مراجعه کنید؛ با نام و حتا بدون کنیه مورد خطاب مردم بودند و اجازه چاپلوسی و پاچه‌خواری به کسی نمی‌دادند و اصرار داشتند که در دهان مداحان خویش خاک بریزید (کنایه از ساکت کردن فوری فرد چاپلوس و تملق‌گر) مگر در تاریخ و سیره نبوی در زمان حضور نبی در مدینه و نه مکه یعنی در اوج قدرت هر بادیه‌نشین و یا غریبه‌ای که به مدینه می‌آمد در میان جمع نمی‌توانست پیامبر را تشخیص دهد؟! بگذریم که صندلی شما از هر صندلی‌نشینی بلندتر بوده و هست، ولی برای یافتن شما کافی است با یک نگاه شما را بیابند در شأن و جلال و مقام تمام مثال شاهان نه مثال پیامبران! چرا که پیامبران به سودای طبابت و تعلیم کوله خویش بر پشت نهاده و به دنبال این و آنند و نشستند تا برایشان مدیحه‌سرایی کنند و مقام در غیغ قرقره کنند! حتا بسیار شنیده‌ایم که گفته‌اید ما به جای من، این ادبیات رسول خدا نیست و الله نیست!

چگونه است که حتا در این مورد هم به منوب عنهم (پیامبر و امام) هیچ شباهتی ولو به ظاهر ندارید و یا شاید اسلامی که شما به آن آگاهید و می‌دانید و یا نسخه دومی از کلام خدا که ما از آن نا آگاهیم گفته که بگذارید بستایند و غلو کنند و باد کنند تا هم ملک و هم مملکت بترکد! آیا سزاوار است شما را گاهی با یک خط و یا بیش‌تر تا حد یک صفحه در نامه‌ها و سخنرانی‌ها و نوشتجات بستایند باز خویش را جانشین آن نگار خط‌نوشته محسوب کنید؟!!

مگر در زمان نظام پادشاهی چه می‌کردند؟!!

شاه را سایه خدا... قدرتش را مطلق... و دانشش را بی‌انتهای معرفی می‌کردند و در عاقبت چه شد؟ «این الملوک این ابناء الملوک؟»



من به عنوان وظیفه باز هم سؤالاتی دارم و از باب خیرخواهی ابتدا برای انسانی که در مرکبات نادانی خویش گهگاه گم می‌شود مطالبی را طرح و از شما می‌خواهم برای پاسخ هم تلاش و هم برای اصلاح اقدام کنید که اول بدبختی هر کسی تکبر است از سرنوشت شیطان تا پس او باید عبرت گرفت که در حضور حضرت ذوالجلال احدیت وقتی پرسیدند چرا سجده نکردی بر آدم گفت: «خلقتنی من نار و خلقته من طین»؛ آری من خاکم من از گلم من از دنیای دنی‌ام و تلاشم عروج است به فضایل انسانی به تقوای الهی به اخلاق نبوی و به سیره علوی سرچشمه همه بدی‌ها در این میان تکبر است و پس آن نادیده انگاشتن دیگران آغازش!

به داد خویش برسید و خویش به محاسبه کشید که فردا دیر است و «إن العاقبة لشدید» و قیامت در راه، مردمی که همچو گوسپند می‌انگارید هر یک عزیزی از عزیزان خدایند که خداوند با مهر و رحمت خویش آفریده و برای هر یک هدفی متعالی در نهادش بنا نهاده، این چند روز دنیا نباید من و شما را از وظیفه‌ای که در قبال محبوبان خدا و خلق بدون عبثش به دور سازد.

باز هم گفته‌ها هست که در نامه‌های بعدی به آنها خواهم پرداخت و هرگز نخواهم گذاشت پشت عزیزمان جناب آقای نوری‌زاد خالی شود. ما نیز مثل صدها هزار ایرانی سؤالاتی داریم که ۳۳ سال است پاسخی جز زندان و شکنجه و بیداد نداشته؛ یک بار و برای همیشه به عهد تکوینی انسان با خدایش باز گردید و بگویید «بلی» «ألست بربکم قالوا بلی».

والسلام

یک طلبه حوزه علمیه

س. الف.

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=33>

<http://nameha.nurizad.info/?p=257>



نامه سرگشاده «یکی از اعضای جنبش سبز» به خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۱۳۹۰

رهبر جمهوری اسلامی ایران؛ سلام

طبق توصیه محمد نوری‌زاد تصمیم گرفتم تا قبل از آنکه کشور کلا پودر شود، برای شما نامه‌ای بنویسم آری، می‌خواهم راه محمد نوری‌زاد را بروم؛ محمد نوری‌زادی که یک‌شبه بی‌بصیرت و فتنه‌گر و خس و خاشاک شد. رهبر گرامی؛ خودتان خوب می‌دانید که از چه زمانی، نسل من از شما متنفر شد. از زمانی که یاران هم‌دانشگاهی‌ام را در ۱۸ تیر ۷۸ به دستور شما به خاک و خون کشیدند و شما برای بازگرداندن آبروی از دست رفته خود در نماز جمعه به صورت کاملاً مضحکی گریستید. از آن روز به بعد، هر روز بر شدت تنفرمان افزوده می‌شد تا انتخابات ۸۸ و اتفاقات بعد از آن که به اوج نفرت رسیدیم. کودتایی که یک طرفش شما بودید و طرف دیگرش مرد با بصیرتی که بعدها منحرف شد. چه روزهایی که بر ما گذشت، چه مادرانی که شما را نفرین کردند، چه پدرانی که به پدر بودنتان شک کردند. صدای آه و ناله و شکایتمان به جایی نرسید اما فراموش نکنید که خدایی هست، فردایی هست، محاکمه‌ای هست. حضرت آقا؛ سرنوشت صدام و مبارک و قذافی را ندید. تا دیر نشده است عبرت بگیرید.

رهبر گرامی؛

اگر فکر می‌کنید که رهبران جنبش سبز را با حبس خانگی به انزوا کشیده‌اید سخت در اشتباهید. تنهاترین فرد در ایران خود شما هستید. اگر باور ندارید کافی است فقط یک روز، بله فقط یک روز، یک راه از هزاران راه کسب درآمد نامشروع برادران سپاهی را مسدود کنید تا ببینید چگونه کسانی که تا دیروز برای شما دم تکان می‌دادند، اکنون برایتان دندان نشان می‌دهند. باور کنید سخت در اشتباهید... خیلی زود، دیر می‌شود!

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=68>



نامه سرگشاده «س. ف.» به خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۱۳۹۰

آیت‌الله خمینی گفتند «حفظ نظام، از اوجب واجبات است» و این سخن، اشتباه بود و آغاز اشتباهات پی در پی

آدمیزاده‌ام، آزاده‌ام و دلپش همین نامه، که در حکم فرمان آتش است و نوشیدن جام شوکران. بگذارید آیندگان بدانند که در سرزمین بلاخیز ایران هم بودند مردمی که دلیرانه از جان خود گذشتند و مردانه به استقبال مرگ رفتند. (بخشی از آخرین نامه سعیدی سیرجانی به آقای خامنه‌ای)

این نامه تنها گوشه‌ای از وظیفه من در برابر آزاده‌ای چون محمد نوری‌زاد است. از این آزادگان در تاریخ این سرزمین کم نیستند، اما سهم ما در این راه تنها گریستن در دوران نبودشان است و نه حمایت و همراهی در هنگام بودشان امید که این الگو را تغییر دهیم. امید دارم مخاطبان اصلی نامه ایشان درخواستشان را اجابت نمایند و هر چه زودتر نامه‌های خود را منتشر کنند. این نامه‌ها هیچ اثری نداشته باشد، دارای این اثر است که بخشی از فشارهای وارده بر نوری‌زاد را کاهش خواهد داد.

با سلام به جناب آقای خامنه‌ای

رهبر جمهوری اسلامی

این نامه را علی‌رغم میل باطنی و صرفاً به احترام به شخصیتی آزاده چون محمد نوری‌زاد با این نیت می‌نویسم که شما درد دین دارید و نه نام، درد اخلاقیات دارید و نه قدرت، شیفته توسعه مکارم‌الاخلاقید و نه توسعه نامتان بر سر زبان‌ها.

می‌خواهم از ریشه دردها و آسیب‌هایی بگویم که دامن ما و شما و تمامی ایرانیان را گرفته است آسیب‌هایی که قدر و منزلت دین را نیز در نظر نسل ما به واسطه افعال شما کاسته است. حال و هوای به درازا کشیدن سخن ندارم که از آنچه بر نوری‌زاد و نوری‌زادها در تاریخ پر از آه و اشک این سرزمین گذشته است و هر از گاهی نوری‌زادی داغ دل را تازه می‌کند، گریانم. به دنبال ادبی نمودن نامه خود نیز نیستم، پس این چند سطر را بخوانید

آیت‌الله خمینی گفتند «حفظ نظام، از اوجب واجبات است» و این سخن، اشتباه بود و آغاز اشتباهات پی در پی، آری اشتباه، ایشان اشتباه فرمودند و شما و اطرافیان‌شان و علمای این ملک که درد دین داشتند و لب به اعتراض به این سخن نگوشودند نیز اشتباه نمودند. البته شما مرتکب اشتباهاتی بیش‌تر از سایرین شدید، چرا که در مقام جانشین ایشان، این سخن را بر تمامی اعمال خود و پیرامونیانتان حاکم نمودید - بگذریم از دزدان اطلاعات و دزدان سپاه که درد حفظ نظام نیز ندارند و تنها دردشان درد شکم است و برای آنان شعار این است که حفظ خودمان از اوجب واجبات است - جناب آقای خامنه‌ای برای علمای اسلام می‌بایست حفظ اسلام از اوجب واجبات باشد و نه حفظ نظام. چرا که ممکن است در گذر روزگاران اوضاع و احوال، ما را در دو راهی عمل به اسلام و حفظ نظام قرار دهد - که بارها این‌گونه شد. سخن بسیار ساده است الگو نیز روشن برای علی اگر حفظ حکومت خود، شما بخوانید نظام، از اوجب واجبات بود که نباید طلحه و زبیر را آزاد می‌گذارد که از قلمرو حکومتش خارج شوند اما چون علی درد دین داشت و نه حفظ حکومت باید برای تمامی علمای دین در تمامی دوران تاریخ درسی باقی می‌گذاشت که مسلمان و عالم اسلامی تنها مسؤول حفظ اسلام است. از روزگاری که سرنوشت اسلام را به سرنوشت نظام پیوند زدند و زدید انحراف آغاز شد. با شعار «حفظ نظام، از اوجب واجبات است» می‌توان تمامی محکومات دینی را به بهانه حفظ نظام تعطیل نمود، می‌توان مردم را به گلوله بست، از روی آنان تانک عبور داد، در رأی‌شان دستکاری نمود، در کهریزک به آنها تجاوز کرد، اموالشان را دزدید، به آنها دروغ گفت و هزار و یک عمل خلاف دین انجام داد. اما سؤال این است که در پایان این راه، مگر چیزی از اسلام باقی مانده است که نظام تحت رهبری شما بخواهد ادعای نمایندگی اسلام و استمرار حکومت شیعه را داشته باشد. بیاید تا دیر نشده است این شعار «حفظ نظام، از اوجب واجبات است» را از تارک ذهن و اندیشه‌تان پاک کنید و با شعار «حفظ اسلام، از اوجب واجبات است» نگاهی دوباره به تمامی تصمیم‌گیری‌های گذشته‌تان بیاندازید. قضاوت در پایان با خودتان؛ گرچه ناامید بودم از بازگشتتان از این مسیر خوفناک، اما امید نوری‌زاد اندکی روزنه امید را در دل این جوان ۲۸ ساله ایجاد نمود.



برایتان آرزوی بهروزی و سرانجام نیک می‌نمایم

* همین بس که با این شعار «حفظ نظام، از اوجب واجبات است» فضایی را در این مُلک برقرار نموده‌اید که علی‌رغم لحن ملایم نامه‌ام هنوز می‌ترسم که بدون لکنت و ترس و با ذکر نام حقیقی‌ام با شما سخن بگویم. آیا این لکنت زبان من و ترس از افشای نامم شما را یاد سخنی از علی نمی‌اندازد؟!

ای مدعی ادامه راه علی منتظرم از من بخواهید نامم را برای شما فاش کنم تا دلخوش شوم که می‌توان هنوز صدایی را به شما رسانید، مطمئن باشید بدون لحظه‌ای درنگ این کار را خواهم کرد؛ این خود گواهی است بر تغییر مسیر و حرکت به سوی آینده‌ای روشن برای ایران و اسلام.

با تقدیم احترام

«هیچ اگر سایه پذیرد، ما همان سایه هیچیم!»

س. ف.

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۶ آذر ۱۳۹۰

آقای خامنه‌ای، سخن برای گفتن زیاد است ولی چیزی که وجود ندارد گوش شنواست

سلام بر سید علی خامنه‌ای

سال‌هایی را به خاطر می‌آورم که وقتی در جمع دوستان و آشنایان به تو بی‌حرمتی می‌شد، در دل ناراحت می‌شدم و چیزی نمی‌گفتم، آخر سن و سالی نداشتم یک پسر چهارده پانزده ساله که در خانواده کاملاً مذهبی بزرگ شده نماز و روزه‌اش هیچ‌وقت ترک نشده و سالی یک بار به زیارت امام هشتم می‌رفته، البته خدا را شکر می‌کنم که در اواسط دهه چهارم زندگی‌ام هنوز اعتقاداتم را از دست نداده‌ام و ترک واجبات نگفتم‌ام گر چه بسیار از دوستان می‌شناسم که در حکومت اسلامی شما قدری اعتقاد که از خانواده به ارث برده بودند به فراموشی سپرده‌اند.

بگذریم، به خاطر دارم وقتی خاله و مادربزرگ، خنده تو را که در جلسات قرآن به قاری می‌زدی کریمه و زشت می‌دانستند در دل به خود می‌گفتم چه زشتی در این خنده وجود دارد، حال آنکه آنچه پیر در خشت خام می‌دید من در آینه نمی‌دیدم. اکنون به جایی رسیده که حتا ثانیه‌ای تحمل صدایت را ندارم چه خوشت بیاید چه نیاید، این صدا صدای... است که از گلوئی... بر می‌خیزد. هیچ می‌دانی وقتی سید محمد رئیس‌جمهور شد بسیار خوشحال بودم که تو وزنه‌ای هستی برای تعادل میان او و مجلس، کسی که جلوی آماج حملات مجلسیان را به سید می‌گیرد ولی حیف که هیچ‌گاه نخواستی با او باشی. می‌دانی کی از تو بریدم؟ آخر من در گذشته دوست داشتم؛ وقتی که مرجعیت را به سخره گرفتی آیت‌الله یک‌شبه شدن کم نبود یک‌شبه خود را مرجع کردی مخصوصاً وقتی در یکی از سخنرانی‌هایت گفتی من بار مرجعیت خارج را به دوش می‌کشم مابقی حضرات بار داخل را، تو با این حرفت مرجعیت را به ابتذال کشیدی و من که عمری در دامان مرجعیت بزرگ شده بودم و از فضایل مرجعیت شمه‌ای چشیده بودم فهمیدم که هر چه می‌گویی هوای نفس است.

سخن برای گفتن زیاد است ولی چیزی که وجود ندارد گوش شنواست. حالا نزدیک دو سال از آن خطبه معروف نماز جمعوات گذشته جایی که چهره واقعی یک دیکتاتور را به تمام ایرانیان نشان دادی و حرفی زدی که سند شرعی قتل، شکنجه، تجاوز و زندانی شدن جوانان ایرانی شد یک نگاه به خود در آینه بندها بین چه از خود به جای گذاشتی، یک رئیس‌جمهور که تا توانست کوچکت کرد ملتی که آرزوی مرگت را می‌کنند، روحانیتی در کم‌ترین درجه اعتبار و کشوری سراسر غم و اندوه و فقر و کمبود. حال می‌خواهی چه کنی آیا به دنبال جنگ دیگری هستی که تمامی خرابی‌ها را زیر یک ویرانی عظیم پنهان کنی؟ آیا یک کره شمالی برای تمام دنیا بس نیست؟

گرچه می‌دانم چون عروسکی اختیار از خویش نداری، ولی اگر امروز به اشتباه اعتراف کنی و یک فرماندوم برای آینده مملکت برگزار کنی تا آنچه خود می‌خواهیم انتخاب کنیم، من از حق خود می‌گذرم.

والسلام

آذر ۹۰

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده کریم عمید به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۹۰

بارانی در راه است!

سلام به رهبر جمهوری اسلامی ایران
این لیبکی است به فریاد آزادی‌خواهی و عزت و شرافت آزادمردی که با تمام جان و ناموس و زندگی خویش سر برآورده و از ظلم و ستم و ذلت و خواری دستگاه استبدادی شما برائت جسته است. فریاد او و تمامی آزادی‌خواهان در بند، فریاد صدای خفته مردم ستمدیده از بیدادگری، قتل، غارت، تجاوز و خیانتی است که عمال شما به دستور مستقیم و غیرمستقیم جنابان در حق آنها روا داشته‌اند. بلی همان‌هایی که طرفداران اجیر شده شما در نهادها و سازمان‌هایی چون بسیج و سپاه که دستشان درخون مردم آغشته و سرهاشان در بیت‌المال بواسطه قراردادهای میلیاردی بدون مناقصه مخاربات و پروژه‌های نفتی، دلارهای نفتی، اسکله‌های قاچاق، رانت‌های اقتصادی و سیاسی و.. فرورفته است آن‌چنان که فربه از مال حرام، عرض و طولشان یکی گشته و کس را توان باز ستاندنشان از این همه غارت و چپاول و ستمگری نیست. نه از کس ابایی دارند و نه به کس حسابی پس می‌دهند.

چرا که نمایندگان بی‌خاصیت و چاپلوس که رأی مردم را پشتوانه خود دارند جز تملق و اطاعت بی‌چون و چرا نمی‌توانند و برای دستگاه قضائی با قاضی‌القضات منصوبتان، بدون اذن شما حرکتی برای دفاع از حقوق مردم متصور نیست، حتا نمایندگانی که قرار بود بر عملکرد رهبری نظارت داشته باشند خود سرسپرده و وامدار اویند. در چنین شرایطی که همه کس و همه چیز در سیطره قدرت مطلقه شما در همان قدرتی که به واسطه قانون و نیابت امام زمان و جانشینی خداوند دریافت نموده‌اید!

چه کسی را می‌توان به غیر از شخص شما با این همه قدرت و اختیار پاسخگوی این اوضاع نابسامان و هرج و مرج یافت؟ شرایط آشفته و نابسامان آن‌چنان که در نامه‌های پیشین دلسوزان به طور مبسوط آمده گویای واقعیتی است که در جامعه امروز ما حاکم است و انکار این واقعیت از سوی شما و صاحب‌منصبان و انتصاب آن به دشمنان داخلی و خارجی که سپر بالای شما در هر نقد و اعتراضی از طرف مردم می‌باشند بیش از پیش بر خشم و کینه مردم افزوده و روزنه امیدی که آقای نوریزاد و دیگران در حال حاضر برای نجات کشورمان از این ظلم و فساد باز نموده و برای شما متصور شده‌اند هر روز تنگ‌تر می‌گردد. امید که این فرصت پیش‌آمده را درک نموده و با اقرار بر نواقص و نادرستی‌ها و حلالیت از مردم زجر کشیده، راه را برای اصلاح امور باز نمایید.

۹۰/۹/۲۷

کریم عمید

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده «نسل دوم» به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۹۰

نامه‌ای به رهبر جمهوری اسلامی، در پاسخ به نهضت نامه‌های بیداری محمد نوری‌زاد

آقای خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی

به درخواست برادر شجاع و بزرگوارمان، «محمد نوری‌زاد» می‌خواهیم نخستین افرادی باشیم که ندای «هل من ناصر ینصرنی» او را پاسخ می‌دهیم.

آقای خامنه‌ای،

این یک نامه تنها نیست، به پیوست آن فیلمی هم تقدیم حضورتان می‌شود که ای کاش چاپلوسان و متملقان درگاهتان مجال دیدن این فیلم و انبوه نامه‌های ارسالی را به شما می‌دادند تا بدانید نوری‌زاد تنها نیست، برعکس، این شما هستید که در این دنیای بزرگ به غایت تنها مانده‌اید. قبل از آقای نوری‌زاد ده‌ها نفر از چهره‌های برجسته و دلسوز ایرانی برایتان نوشتند، تذکر دادند، التماس کردند، ولی دریغ از یک اعتنا و پاسخ کوچک از جانب شما. تاریخ را زیاد خوانده‌ایم، این همه نخوت و غرور و تقدس‌های کاذب، عاقبتی بس غم‌انگیز برایتان رقم خواهد زد. دریغ از یک مصاحبه آزاد با یک خبرنگار داخلی یا خارجی، دریغ از یک پاسخگویی کوچک به نزدیک‌ترین دوستانان همچون هاشمی رفسنجانی، دریغ از یک لحظه تأمل از این همه مصیبتی که بر سر کشور آورده‌اید که نه فقط ایران و ایرانی بلکه دنیایی را به فغان آورده است. شما را چه شده است؟ بگذارید شما را بازگردانیم به سی و سه سال قبل، زمانی که همانند دیگر مردم عادی در کوچه و بازار قدم می‌زدید، با مردم عادی سلام و احوالپرسی می‌کردید. در خراسان و در مشهد و شهرهای اطراف

خیلی‌ها شما را می‌شناختند، لبخند می‌زدید، می‌گفتید و می‌خندیدید، در خراسان خیلی‌ها از ذکر مصیبت‌های شما برای امام حسین در گوشه خانه‌های گرمشان خاطراتی دارند که هنوز برای یکدیگر بازگو می‌کنند. لطفاً دقایقی خود را به آن دوران ببرید و ببانداشید من خامنه‌ای را امروز چه شده است؟ چرا همنشین‌های من امروز باید فقط حجازی، وحید، ولایتی، طائب، جعفری و امثالهم باشند که چون خودم اینها را بر سرکارهای درشت و عظیم گذاشته‌ام چیزی به جز تملق و چاپلوسی از آنها نمی‌شنوم. چرا هر کس که قرار است به حضورم برسد می‌بایست ده لایه امنیتی و عقیدتی غربالش کنند تا چکیده چاپلوسی و پستی در حضورم پهن شود و آن گوید که مرا خوشایند نه خدای مرا. چرا سی سال است به جز مدح و ثنا نشنیده‌ام تا همه دنیا و مخالفین خود را دشمن خود بدانم و معتقد باشم اکثریت ایرانیان و اکثریت جهانیان غلط و بیجا می‌کنند و آن که درست می‌داند و می‌فهمد فقط من هستم و لاغیر.

اگر هنوز هم در سی و سه سال پیش باید نهبی خورده باشید که سال پنجاه و هفت خدایی داشتم مهربان و من بودم در میان مردمی مهربان که نه من قدرت و زوری داشتم و نه آن‌ها در پی آزار من بودند و امروز پس از سی و سه سال در سال ۱۳۹۰ برای خودم خدایی شده‌ام که استغفرالله همه را بنده خود بینم. اینک مردمی هستند که سال‌هاست آنها را ندیده‌ام و قدرتی دارم که هیچ بنی‌بشر و حاکمی بر روی کره زمین همانندش را ندارد.

شما را به خدا در همان سی و سه سال پیش بمانید تا ما حرفمان تمام شود. مگر نه این است که مسلمانی شما در نهایت برای این است که شوق رفتن به بهشت را دارید، اگر روش و منش زیبای سی و سه سال پیش خود را ادامه می‌دادید مگر نه این بود که شرط مسلمانی را به جا آورده بودید، چه کسی به شما گفت که باید سی و سه سال چنین رویکرد هولناکی را دنبال کنید، خود را حاکم مادام‌العمر یک کشور سازید و نالایقان و چاپلوسان را بر سر کار بگمارید تا در پایان کار رئیس دولت منتصب خودتان، هفتصد و بیست میلیارد دلار پول بیت‌المال را خاکستر کند و با ساختن جهنمی در ایران به خیال خودتان وارد بهشت موهومی شوید که فرمانفرمایش خودتان هستید.

ما به همان خدایی که سی و سه سال پیش قبول داشتید قسم می‌خوریم که تمام این قدرت، شوکت و نظام جمهوری اسلامی که ساخته‌اید ارزش یک قطره اشک فرزند احمد زیدآبادی بی‌گناه یا زجر خانواده آقای تاج‌زاده و امثال ایشان را نداشت. به خدای بزرگ سوگند، دینی که سی و سه سال پیش پیرو آن بودید آمده بود تا چهره این عزیزان را خندان کند نه این‌که فریاد استغاثه یک مرد شریف و شجاع همچون نوری‌زاد را بلند کند که‌ای روحانیون، ای روشنفکران، ای سپاهیان که پیرو دین تحریف شده رهبر فعلی نیستید، دارند بی‌رحمانه و بی‌شرمانه آبروی خانواده‌ام را می‌برند و قصد دارند خودم را پودر کنند. و این مرد شریف نه آن که برای نجات خودش همانند نظامیون شما گلوله و گاز اشک‌آور طلب کند،



بلکه از آن‌ها نامه‌ای خطاب به شما طلب می‌کند تا شاید سوز دل این عزیزان، شما را به سی و سه پیش و آن روحانی ساده بی‌قدرت بازگرداند، تا شاید بتوانید اندکی فکر کنید، تا شاید قساوت قلب شما در به زندان انداختن و خون کردن دل این همه عزیزان بی‌گناه اندکی فروکش کند. آیا این نامه‌ها موثر است یا خیر؟ خدا می‌داند. ولی وظیفه ما و همه دوستداران شریعت، انسانیت و عاشقان ایران این است که آقای نوری‌زاد را در این مخمصه دردناک تنها نگذاریم و البته همان‌طور که ایشان درخواست نموده است شما را با الفاظ نیک یاد کنیم شاید تحولی در شما پیش آید و سایه جنگ و فلاکت از سر این کشور مصیبت‌زده دور شود. دوباره از شما تقاضا می‌کنیم دقایقی به سی و سه سال پیش بازگردید و خود را قدم زنان و در حال گفتگو با مردم و در میان مردم و بدون هیچ ترس و واهمه‌ای ببینید.

آری، بسیار شیرین است. به خدا قسم راه بهشت همان راه آسان سی و سه سال پیش بود، همان راهی که آیت‌الله بروجردی بزرگترین مرجع زمان خود رفت، مرجعی که خود هزاران شاگرد همچون شما داشت، ولی این راه سخت و دشواری که شما برگزیدید و سی سال است بولدزر عبوس دشمنی ایران و جهان را با صدای مهیب غم و اندوه در آن می‌رانید سرانجامش جهنمی سوزان است برای خود و ملت مظلومی که به زور گلوله و کهریزک، گروگان تصمیم‌های شما شده‌اند.

ما به همراه این نامه فیلمی را هم تقدیم شما می‌کنیم تا چهره واقعی و زشت استبداد را به شما نشان دهیم. ما در این فیلم قصد اهانت به هیچ کس را نداریم، آن چه مورد نظر ما در این فیلم است چهره زشت استبداد است و برای ما و دیگر هموطنان فرقی نمی‌کند چه کسی در قالب این استبداد جای گیرد. امیدواریم هر چه زودتر خود را از این قالب نامیمون خارج نمایید شاید که عاقبت به خیر شوید.

با احترام: نسل دوم

دانلود و پخش مستقیم فیلم جدید «آرزویی داریم» در خصوص فجایع استبداد حاکم بر ایران

<http://nasle2.blogspot.com/2011/12/blog-post.html>

<http://www.youtube.com/watch?v=Zb5TQUBSzs0>

<http://www.youtube.com/watch?v=0O50HbDoDlw>

http://www.4shared.com/get/IHaYXGf8/WeHaveADream__Nasle2blogspotco.html

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=145>



نامه سرگشاده مانی امیدوار به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۹۰

آیا گوش فرا دادن به درد دل‌های من و ما و محمد که حداقل وظیفه رهبری است توقع نابجایی است؟

سلام بر رهبر معزز ایران،

و اما بعد، بگذارید بدون مقدمه شروع کنم. محمد را که حتماً می‌شناسید، همسایه ماست، در قلمرو حکومت شما زندگی محقری دارد. فیلم‌ساز است. از موهبات زندگی در قلمرو شما فیلم می‌سازد. از نعمت‌های زندگی در سایه رهبری مهربان قلم‌ها زده. حتا شنیده بودم در سال‌های نه چندان دور به شما هم نزدیک بوده و بین شما الفتی برادرانه بوده است. هنرمند است و زودرنج. او را دردی است که بهتر از رهبر مهربان این کشور با کس دیگری در میان نمی‌گذارد چرا که به زعم او تنها کسی که توان و اراده تسکینش را دارد رهبر است. تازگی‌ها او را رخصت دیدار رهبر نمی‌دهند لاجرم نامه می‌نویسد و امید دارد به پاسخی هر چند مختصر. چه می‌گوییم؟ گوشه چشمی کافی است. اما هزاران عجب او را به زندان بردند و بازجویی و شکنجه و ناسزا و سر در مستر... نه، نه حتماً این‌طور نبوده. نیست، نیست، محال است.

محمد نامه‌نگاری به شما را ادامه داد، تا جناب شما را آگاه کند از مواردی که دامان رهبری حتماً از آنها مبرا است، نمی‌داند. رهبری حتماً موافق این‌گونه اعمال نیست. او مردم‌دوست است و مردم‌دار، او جذب را کارسازتر از دفع می‌داند. نامه نوشت، نه یکی، پانزده تا. اما پاسخی نیامد. محمد می‌داند حتماً مصلحتی در کار است که پاسخی نیامده، حتماً رهبری خود با سرانگشت تدبیر چنان گره از کار فرو بسته محمد بگشاید که او انگشت به دهان بماند! که با همان زبان هنر که خوب می‌داند بنویسد و بسازد این همه عدالت را در سرزمین تحت امر رهبر خوبمان! محمد، مردمان کشورش را هم شاهد نامه‌نگاری و درخواست‌هایش از رهبر مهربان کرد تا به چشم خود ببینند برکات رهبری اسلامی را. محمد می‌داند همانطور که مستندهای دفاع مقدس مورد تأیید رهبری است، حتماً دردها و زخم‌های جامعه نیز مورد نظر و دقت رهبر قرار خواهد گرفت.

اما نشد، نیامد، خوانده نشد، دیده نشد!

حال اما من و ما متحیر مانده‌ایم که مگر محمد چه خواست که آن همه نامه‌هایش بی‌پاسخ ماند؟ آیا گوش فرا دادن به درد دل‌های من و ما و محمد که حداقل وظیفه رهبری است توقع نابجایی است؟ حق‌گویی محمد را می‌توان در پراکندگی نامه‌هایش که دهان به دهان و سینه به سینه بین مردمان این سرزمین مفلوک می‌گردد، یافت. محمد محترمانه از جناب شما خواست تا به کنار ما بیایید و ببینید و بشنوید. اما چه شد که شما ندیدید؟ چه شد که همه ما در نامه‌های محمد درد دیدیم و شما با آن بصیرتی که در شما هست، ندیدید؟ دریغ که شما و بایستگان را تکانی و رنجشی نمی‌دهد این همه شعرهای دردآگینش از دل زخم‌خورده وطن و هموطن، یا شاید اساساً جناب شما به درد در قلمرویی که رهبری آن را در اختیار دارید قائل نیستید؟

رهبرم،

حال که شما فرصت آمدن کنار ما را ندارید، بگذارید محمد به شما بنمایاند زخم‌های خونین بر جگر این مردم نجیب را. گفتید و مکرر گفتید که دشمن توسط عوامل داخلی در حال سیاه‌نمایی است و توطئه و... حال چه واهمه که نزدیکانی چون محمد عزیز که روزگاری مقرب شما و بیت شما بوده‌اند و در درستی و صدق گفتارش تردیدی نیست راوی داستان ما باشد.

سید بزرگوار

صد مرتبه استغفرالله، نکند مردم را محق پرسش از خود و حکومت خود نمی‌دانید؟ نکند مردم را صغیر و محتاج قیومیت می‌دانید و از این زاویه ایشان را فاقد صلاحیت پرسش از خود می‌شمردید؟ نکند در پاسخ به هر نامه محمد و دیگران در دل بگویید شما را چه به دخالت در امور بزرگان؟ ما خود بهتر می‌دانیم چه به صلاح مملکت است و چه نیست؟ نکند مردم را نمی‌بینید؟

رهبر!!



اگر مردم را ولی نعمت می‌دانید، اگر مردم را صاحب کشور و انقلاب می‌دانید، اگر خود را رهبری دوست داشتنی و مردمی می‌دانید، اگر خود را محق جایگاه رهبری می‌دانید، اگر مقایسه خود را با دیکتاتورهای منطقه را قیاس مع‌الفارق می‌شمردید، اگر رهبری خود را ضامن پیشرفت و آبادانی کشور می‌دانید و... بی‌پاسخی به نامه‌های مردم را چه دلیلی است؟ اگر محمد راست می‌گوید پاسخش دهید و اگر دروغ می‌گوید و سیاه‌نمایی می‌کند و خدمات برادران خدوم سپاه و اطلاعات را به سخره می‌گیرد به دادگاه صالح و عادل بسپاریدش. این که دیگر کم‌ترین کاری است که مردمان کشورمان از حاکمی عادل و شجاع و مدیر و مدبر توقع دارند. نگوئید که دادگاهی برای رسیدگی به گناهان نابخشوده محمد نداریم که باورمان نمی‌شود. نگوئید که پیش از این نیز دو نفر از سابقون را بدون دادگاه و قاضی و وکیل و صرفاً با توصیه‌های روان‌پریشی چون جنتی به حصر کردید. نگوئید که نسرین و جعفر و مصطفی و احمد و آریا و قاسم و... را نیز چنین کردیم. نگوئید که پاسخ قلم در قلمرو شما زندان است و دار و درفش. وای بر من، خاک بر سر و دهانم اگر قلمی را که قرآن بدان قسم خورده را با شکنجه و بازجویی و سر در مستراح بردن و زندان پاسخ گوئیم. نگوئید رهبر، نگوئید که توان و یارای شنیدنم نیست.

بزرگوار،

محمد عزیز با نامه‌هایش آبی گوارا بر جگر سوخته‌مان می‌فشاند و کویر دل را امیدوار می‌کند به باقیمانده شرف. پاسخ نامه‌های محمد بیش از دو سال پیش در سخنان مردی سبز نهران بود که گفت: «ادب مرد به ز دولت اوست».

ادب حکم می‌کند تعجیل در سلام کردن را. دریغ که این ملک را ادبی در حکمرانان باقی نمانده تا پاسخی به سلام دهند! دریغ که پانزهمین سلام محمد بی‌پاسخ ماند! در سرزمینی که انقلابش برای فرهنگ و ادب و احترام بود و نه نان و آب! دریغ که منبریان که ید طولایی در نصیحت و هدایت مردم به ادب و اخلاق اسلامی دارند، با خواندن و تکرار آیه‌ها و احادیث در منقبت دستگیری و کمک به برادر دینی خود در بزنگاه الان، سکوت را به صلاح می‌بینند. بی‌پاسخی به نامه‌های محمد نه تنها حذف او و تفکراتش نیست که منجر به حذف درد هم نمی‌شود. درد باقیست چه محمد و نامه‌هایش باشد و چه نباشد. اما بدانید از این پس نمی‌توانید از مظلومیت علی و سر در چاه کردنش حرفی بزنید. نمی‌توانید بر مظلومیت حسین بگریید، نمی‌توانید مأموریت زینب را روشنگری بدانید، نمی‌توانید....

والسلام

مانی امیدوار

۲۷ آذر ۱۳۹۰

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

**نامه سرگشاده آرش فراشبندی به خامنه‌ای، ۲۷ آذر ۱۳۹۰****هر چه زودتر به آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ برگردید شاید فردا دیر باشد...**

با سلام و احترام
آقای خامنه‌ای سلام

آقای محمد نوری‌زاد از حامیان سابق شما به راستی و درستی و زیبایی و با قلم زیبای خود حرف دل اکثریت ملت ایران را بیان نمودند. آقای خامنه‌ای، آقای محمد نوری‌زاد چرا باید پودر شود؟! چون نظری مخالف نظر شما دارد؟ رهبر عزیز! آقایان میرحسین موسوی و کروبی چرا باید در زندان خانگی باشند؟ چون برخلاف شما که می‌گفتید تقلب نشده می‌گفتند تقلب شده؟! رهبر گرامی! چرا صدها ایرانی سیاسی در زندان‌های شما وجود دارد؟! چون نظری مخالف نظر شما دارند؟! حاکم فعلی ایران پس دیکتاتور بودن از نظر شما چه معنی دارد؟ چطور رفتار ناشایست خود را در این دنیا و در آن دنیا توجیه خواهید کرد؟ مقام رهبری چرا با نظارت‌های سختگیرانه کاندیدای واقعی مردم را تأیید نمی‌کنید و اجازه نمی‌دهید که نماینده‌های واقعی مردم وارد مجلس شوند؟

آقای خامنه‌ای! چرا سایت‌های مخالفان را فیلتر می‌کنید؟
آقای خامنه‌ای! چرا گاهی اوقات پیامک‌ها را شنود، فیلتر و یا قطع می‌کنید؟
آقای خامنه‌ای! چرا در دانشگاه‌های ما هیچ صدای مخالفی شنیده نمی‌شود؟ معنی آن، این است که همه شما را دوست دارند؟
چطور بر روی کانال‌های فارسی‌زبان که خبرهایی به جز خبرهای صدا و سیمای شما که فقط خبرهای دیکته‌شده به ما ارائه می‌دهند، پارازیت می‌اندازید؟
چطور کشتار بی‌رحمانه مردم بی‌دفاع سوریه را توجیه و از بشار اسد حمایت می‌کنید؟
چرا در دنیا دوستی برای ما نگذاشته‌اید و با همه کشورها سر جنگ دارید؟
چرا ورود گردشگران خارجی به ایران را سهل نمی‌کنید تا از این طریق، هزاران ایرانی به کار مشغول شده و از فساد و بیکاری کاسته و آمار ازدواج بالا برود؟
چرا این همه آدم اطلاعاتی در کشور استخدام کرده و به کار گرفته‌اید حتا در روستاهای دورافتاده؟
این همه شکنجه‌هایی که آدم‌های شما به زندانیان سیاسی که گناشان تنها آزادیخواهی است روا می‌دارند را چطور صحیح می‌دانید؟
با این همه پس چطور از آزادی صحبت می‌کنید؟ چطور جرأت می‌کنید نام مبارک حضرت علی(ع) را به زبان آورید و از مردانگی او بگویید؟

من در این نامه حمایت خود را از آقای محمد نوری‌زاد اعلام می‌دارم و به صراحت می‌گویم اگر ایشان را پودر کنید، بی‌شک به‌زودی پودر خواهید شد و چه زیبا گفت نوری‌زاد «منبرهایی که آزادی را تبلیغ می‌کردند، غباری از مرگ بر سرشان نشسته است.»
مردم ایران شما هم همچون اعضای نهضت نامه‌نویسی، که پیشهاد آقای نوری‌زاد است، به آقای خامنه‌ای نامه بنویسید شاید تلنگری باشد به رهبر تا از رفتارهای ناشایست خود فاصله بگیرد.

آرش فراشبندی، ۱۵ ساله از فراشبند استان فارس



وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=172>



نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۸ آذر ۱۳۹۰ (++)

به دور از مصلحت‌اندیشی، نسبت به تجدید نظر در کلیه امور کشوری اقدام لازم را مبذول نمایید

جناب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
رهبر معظم جمهوری اسلامی ایران
با سلام

احتراماً ضمن عرض ادب به استحضار حضرت‌عالی می‌رساند همان‌گونه که مستحضر می‌باشید این ملت بیش‌ترین بها و هزینه را برای به ثمر رساندن این انقلاب پرداخته‌اند و هم‌اکنون صلاح نمی‌بیند این سرمایه‌گذاری، به سادگی به ورطه ورشکستگی بینجامد، لذا شایسته [است] ضمن قبول نظر ملت و بررسی خیرخواهانه و به دور از مصلحت‌اندیشی، نسبت به تجدید نظر در کلیه امور کشوری اقدام لازم را مبذول نمایید. امید است با اتکا به نظر ملت و حذف یاوه‌گویان مجیزگوی بیت، در این خصوص اقدام لازم به عمل آید.

منبع

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=190>

**نامه سرگشاده نمایندگان اهل سنت مجلس به خامنه‌ای، ۲۸ آذر ۱۳۹۰ (++)**

با سلام و احترام و آرزوی توفیق روزافزون و طول عمر با عزت حضرتعالی از درگاه ایزد منان،

همچنان‌که در منویات، نظرات و تأکیدات اعتقادی- سیاسی جنابعالی مبنی بر گسترش وحدت و یکپارچگی، امت اسلامی همیشه نمایان و نقطه قوتی برای تمام مسلمانان جهان بوده است، نظر مبارک برای اجرای صحیح کلیه اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که شاکله حفظ و پایداری حکومت مردم‌سالاری دینی می‌باشد بر کسی پوشیده نیست، متأسفانه تعدادی از اصول مهم و کلیدی قانون اساسی از جمله اصول ۱۲، ۱۵ و ۱۹ هنوز به طور کامل اجرایی نشده است، علاوه بر آن بر اساس اصل ۱۱۵ قانون اساسی رجال مذهبی و سیاسی واجد شرایط اهل سنت از حق انتخاب شدن در انتخابات ریاست جمهوری محروم هستند و همچنین با توجه به پیگیری‌ها و مراجعات مکرر، متأسفانه تا حال مسئولین امر با احداث مسجد موافقت نموده‌اند لذا بر اساس فرمایشات تاریخی و گهربار جنابعالی در سفر به مناطق اهل سنت و کردنشین إن شاء الله در سایه رهنمودهای خردمندانه آن رهبر فرزانه و وحدت و برادری جامعه اسلامی کمیته ویژه‌ای زیر نظر حضرتعالی تشکیل تا نسبت به اجرای اصول معطل مانده و اصلاح اصل ۱۱۵ قانون اساسی اقدام لازم صورت گیرد. إن شاء الله خداوند متعال وجود پر برکت و سایه جنابعالی را بر سر مسلمین جهان مستدام گرداند.

با تشکر

فراکسیون نمایندگان اهل سنت دوره هشتم مجلس شورای اسلامی:

[پیمان فروزش نماینده زاهدان،

جلال محمودزاده نماینده مردم مهاباد،

اقبال محمدی نماینده مردم مریوان و سروآباد،

عبدالجبار کرمی نماینده مردم سنندج، دیواندره، کامیاران،

محمدعلی پرتوی نماینده مردم سردشت و پیرانشهر،

سید عماد حسینی نماینده مردم قروه و دهگلان،

سید فتح‌الله حسینی نماینده مردم پاوه و اورامانات،

محمدرضا سجادیان نماینده خواف و رشتخوار،

محمدقیوم دهقان نماینده مردم پیرانشهر، سرباز و دلگان،

عبدالله رستگار نماینده مردم گنبد کاووس،

عبدالعزیز جمشیدزهی نماینده سراوان، سیب سوران و زابلی

احمد جباری نماینده مردم بندرلنگه، بستک و پارسیان]

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



نامه سرگشاده امیر حبیبی به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰

«ای رهبر آزاده، آماده‌ایم آماده!»

۱- رئیس‌جمهور سابق مصر با برانکارده به دادگاه منتقل شد و در محل استقرار متهمان، که به یک قفس شباهت دارد، حضور یافت. (بی‌بی‌سی، چهارشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۹۰)

۲- عبدالحفیظ غوقه در کنفرانسی خبری که در پی کشته شدن معمر القذافی دیکتاتور لیبی برگزار شد، ضمن تبریک به همه به مناسبت آنچه وی آن را لحظاتی تاریخی خواند، گفت: «در اینجا خبر پایان بی‌بازگشت دیکتاتوری و طغیان در لیبی را پس از دستیابی انقلابیون به عامل اصلی دیکتاتوری اعلام می‌کنم. وی نیز مثل دیگر دیکتاتورهای امثال خود به سرنوشتی که استحقاق آن را داشت دچار شد. در اینجا خبر کشته شدن قذافی به دست انقلابیون را به اطلاع جهانیان می‌رسانیم.» (همشهری‌آنلاین، پنجشنبه ۲۸ مهر ۱۳۹۰)

رهبر گرامی!

نوشتن از سرنوشت دیکتاتورها و گوشزد کردن آن به جناب شما کار ساده‌ای است؛ باور بفرمایید! از محمدرضا پهلوی تا صدام و این اواخر که باد بهار عربی کلاه از سر همه برداشته و خواب را بر چند تک‌دیکتاتور باقی‌مانده سخت کرده و سخت‌تر آن که مردمان استبدادزده خاورمیانه دیگر به حداقل‌ها بسنده نمی‌کنند و کل ارضشان میدان‌التحریر (آزادی) و کل یومشان ۲۲ بهمن / ۱۱ فوریه (روزی که اتفاقاً حسنی مبارک از ریاست‌جمهوری مصر استعفا داد) است.

من هیچ یاد ندارم اندازه سر سوزنی برای شما (شخص شما) ارادتی قایل باشم. نه مرجع دینی، نه رهبر سیاسی. اما تمام عمر ناچیزم را با احترام و التزام به قوانین نوشته و نانوشته شما و منصوبین شما گذراندم. قوانین لازم‌الاجرای یک‌طرفه (از بالا به پایین) که هیچ‌گاه هیچ‌کس نپرسید از سطح رضایت یا نارضایتی‌ام!

گذشت... ۲۲ خرداد ۸۸، ۲۵ خرداد ۸۸، ۱۳ آبان ۸۸... ۲۵ بهمن ۸۸... دیگر یاد گرفتیم. یاد گرفتیم و یاد دادیم به همسایگان و جشن گرفتیم در جشن پیروزی‌شان.

ما شدیم فتنه، فتنه‌گر، خس، خاشاک، میکروب، بیماری... هرچه شما بگویید. قبول.

اما شما که ولی‌امر مسلمین هستید، مسلمانید پس.

مسلمانی‌تان را نمی‌خوام.

دادگاه و زندان و زنجیر و تحقیرتان را نمی‌خوام.

تجاوز و مرگ و نفرین اعدام‌تان را نمی‌خوام.

تنها یک چیز می‌خواهم... آزادگی.

آزادگی کنید و فقط بعد از خود جانشین انتخاب نکنید. راه را برای انتخاب مردم (انتخاب سبک زندگی و نوع حکومت) باز بگذارید. راضی به مرگ هیچ‌کس نبوده و نیستم، اما مرگ است با اختیارات تام و...

آزادگی کنید و یک بار برای همیشه شما به قوانین ما احترام کنید، همان‌گونه که من کردم...

آزادگی کنید تا ببینید و ببینند که چه آمادگی‌ها داریم...

*** منع ***

وبلاگ «نامه‌نگاری»



نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰

یک فوجان امید

سلام و درود به محضر رهبر گرامی ما حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای

امروز جمعه است، همان روزی که موعود نامه‌های مردی است به نام محمد نوری‌زاد به شماست؛ من کم‌ترین نیز نامه‌ام را چون او به آغاز رساندم و چون او آدینه‌روز را گاه نامه‌نگاری قرار دادم، از همنام شما علی بن ابی طالب فرمانروای امپراتوری اسلام پند بسیار گرفته‌ایم که او همچنان بر دل‌هایمان حکم می‌راند که دولت رقیب سیاسی‌اش معاویه مستعجل بود و دولت او تا انسانیت برپاست پایدار و و پابرجا، یکی از پندهای این تا ابد باقی تاریخ، این بود که رعیت را بر حاکم حقی است، مروت و عدل و انصاف و حکومت به‌سامان و حاکم را بر رعیت حقی است، نهی از منکر و امر به معروف که اگر حاکم رعایت عدل و انصاف نکند رعیت در سختی و عسرت روزگار خواهد گذراند و اگر رعیت حق حاکم ادا نکند حاکم به ورطه خودبینی و فساد در خواهد غلتید پس به اطاعت از پند همنام شما این من کم‌ترین خویش را در جایگاه رعیت نشاندم و شما در معیت حاکم که طبق نص صریح شریعت‌مان اهل بیت معصومیتی الهی دارند که بر وزنش کاستی نیست و من و شما اگر به عصمتی در خور برسیم اکتسابی است و هر آن در معرض چوب حراج. می‌خواهم از شما سؤالی بکنم، جرم او چه بود که این دو سال اخیر را یا در کنج زندان گذراند یا در خانه در زیر نگاه تیزبین مأمورین اطلاعاتی که این روزها متعه که فعلی است حلال در شریعت اسلام همچون چماقی بر سر آبروی او کوفته‌اند و آبروی مسلمانی را بر سر چوب کرده‌اند که چنین و چنان؟ مگر در شریعت و کتاب آسمانی بارها بر ستر عیوب و تجسس نمودن احوال مردم تأکید نشده؟ آخر این چه مسلمانی است که هم نشر عیوب می‌کند و هم واکاوی ریز به ریز احوالات مردم، حتا داخل اتاق خواب انسان‌ها را رصد می‌کنند؟!

حال از اینها که بگذریم تا حال رفته‌اید برای خانه‌تان خرید مایحتاج روزانه؟ آخر تا شکم سیر نباشد آدم حتا نای رفتن به اتاق خواب هم ندارد چه رسد به متعه و صیغه و اینها. راستی می‌دانید در همان کشور کفر که یک کارگر ساده ساعتی ۸ دلار حقوق می‌گیرد قیمت گوشت هر کیلو چند است و در این کشور خدا و امام زمان که گاه حقوق معلم مدرسه از ماهی ۴۰۰ هزار تومان تجاوز نمی‌کند قیمت نان چند است چه رسد به گوشت لخم گاو و گوسفند؟ آقا یادتان می‌آید گفتید که نظرتان به نظر رئیس‌جمهور وقت نزدیک‌تر است چون او نگاهش رو به فقیران و ضعفاست است؟ اما آنچه ما لمس می‌کنیم فربهی روزافزون اغنیاست و لاغری رو به فزونِ ضعفا؛ آقا تا به حال صبح زود از مقابل یک بانک ملی گذشته‌اید؟ همان بانک‌هایی را می‌گویم که سکه با نرخ دولتی می‌فروشد، آیا دیده‌اید صف طویل مردمان را برای خرید سکه؟ می‌گویم این همان مواعید اشتغال‌زایی دولت مکرّم آقای احمدی‌نژاد است دیگر؟!

آقا تا به حال گذرتان به شب‌های سرد خیابان‌های تهران افتاده؟ دیده‌اید دخترکان کوچکی که بسته‌ای شکلات، آدامس یا دستمال کاغذی را ملتمسانه به شما عرضه می‌کنند؟ آقا می‌خواستم سری هم به اوین و زندان‌های دیگر بزنم دیدم آنجا همان آقای نوری‌زاد بگوید بهتر و مجمل خواهد گفت که او هم قلمش شیواتر است هم اطلاعاتش بیش.

اما میان این همه هیاهو می‌خواهم سراغی از آن طلاهای در راه ترکیه و یا آن و یا آن یکی اختلاس و این یکی ارتشا هم بکنم؛ آقا این همه فساد مالی و اداری در مملکت خدا و امام زمان یعنی چه؟! من که از درک آن عاجزم شاید شما تفسیر معنی آن را بدانید! آقا راستی این روزها همین بغل گوشمان افغانستان پولشان «افغانی» دارد همین طور جان می‌گیرد و این پول لاجان ما «ریال» نفسش به شماره افتاده این بانک مرکزی هم هرچه قرص و آمپول به نافش می‌بندد افافه نمی‌کند این هم معجزه اقتصادی دولت مکرّم ایشان است دیگر؟! آقا راستی این روزها کسی از آشنایان شما خانه اجاره‌اش را تخلیه نکرده برود دنبال یک آپارتمان ۶۰ متری بگردد بگوید اگر پیدا کرد به ماهم خبری بدهد یک رفیقی داریم تازه به جرگه متأهلین پیوسته در به در خانه است اما مگر خانه پیدا می‌شود، واویلابی شده اجاره خانه یک ۵۰ درصدی تورم داشته، این هم یک قسمت از همان تورم یک‌رقمی دولت است. دیگر شاید هم این دوست ما عامل بیگانه است و جاسوس موساد که دارد فرافکنی می‌کند و اینها.



آقا تا همین جا ما را بس، مابقی حرف‌ها را موعدی دیگر با هم خواهیم زد.
إن شاء الله در پناه خدا به خدمت خلق خدا مشغول باشید
و من الله التوفیق

*** منع ***

وبلاگ «نامه‌نگاری»

<http://namehnegari.wordpress.com>



نامه سرگشاده م. نیکویی به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰

با سلام و احترام خدمت آقای خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی

جهت لبیک گفتن و حمایت از آقای محمد نوری‌زاد، که الحق نامهری‌های زیادی را از جانب دوستان نزدیک و خود شما تحمل کرده‌اند، تصمیم گرفته‌ام نامه‌ای را به محضر شما ارسال کنم.

من یک جوان ۲۶ ساله هستم که پس از اتمام دوره لیسانس تا شش روز دیگر به خدمت مقدس سربازی اعزام خواهم شد. بنده از آنجایی که این خدمت را دوره جدیدی در زندگی خود می‌دانم و از بچگی دوست داشتم به میهن خودم خدمت کنم اما حالا با حالی به سربازی می‌روم که درد و دل‌های زیادی از شما و دوستان شما به دلائل عملکرد ناصحیح شما دارم و به همین دلیل با خودم فکر می‌کنم که نکند رفتن من به خدمت باعث شود که هر چه بیش‌تر از این عملکردهای اشتباه شما و دوستانتان پیروی کنم. من دوست دارم از مملکتی دفاع کنم که فساد، ظلم، دروغ، ریا و خیلی از موارد دیگر در آن جایی ندارد. من دوست دارم از مملکتی دفاع کنم که آقایانی همچون محمد نوری‌زاد، میرحسین و کروبی، احمدی‌نژاد، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله مصباح یزدی، حسین شریعتمداری و گروه‌هایی همچون اصلاح‌طلب، اصول‌گرا و هر روزنامه مخالف و موافقی آزادانه انتقاد کند و توهین نشود، زندان نشود، سایتش فیلتر نشود، دشنام نشود. آقای خامنه‌ای بنده به عنوان نماینده‌ای از جوانان ایران‌زمین از شما خواهش می‌کنم که با اتخاذ تصمیم‌های جدید، زمینه ایران آزاد را فراهم سازید، شاید فردا دیر باشد.

منبع

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=273>



نامه سرگشاده «دانشجوی محروم از تحصیل» به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰

پاسخی به ندای «هل من ناصر» نوری‌زاد

رهبر محترم جمهوری اسلامی، آقای سید علی خامنه‌ای

هیچ‌گاه گمان نمی‌کردم که زمانی دست به قلم شوم و نامه‌ای برای رهبر جمهوری اسلامی بنگارم. شنیده بودم که حضرت شما از نامه‌های سرگشاده به شدت بیزار هستید و استدلال شما این است که اگر مخاطب نامه تنها من هستم و هدف از نامه نیکخواهی و حل مسأله‌ای است، طبعاً نامه باید به طور خصوصی برای من نوشته و ارسال شود و اگر نویسنده نامه قصد انتشار عمومی و فضا سازی حول آن را دارد، به نامه چنین کسی رسیدگی کردن صلاح نیست. نمی‌دانم که آیا بیزاری شما از نامه سرگشاده حقیقت دارد یا نه و استدلال شما چیست؛ اما تصور می‌کنم ابای شما از توجه به نامه‌های سرگشاده، شاید به این سبب باشد که از پاسخگویی بیزارید؛ از اینکه در حضور افکار عمومی، یکی از شهروندان این کشور با شما سخن بگوید. مگر پیامبر نگفته است که جامعه به صلاح و رستگاری نمی‌رسد مگر آنکه مردم به دور از حجاب و بدون لکنت زبان با حاکم خود سخن بگویند؟ آیا این توصیه نبوی را نشنیده‌اید؟ پیامبر هم می‌توانست بگوید که هر کس سخنی با حاکم دارد در خفا و حجاب با او در میان بگذارد! اما سیره پیامبر و امامان شیعه جز این بوده است. باری، چه بسا ابراز انزجار شما از نامه‌های سرگشاده سبب شده باشد که مردم ما از بسیاری گفتگوها و نقدهای دوجانبه با حاکمان محروم مانده باشند و اهل علم و خرد با نیم‌نگاهی به همین خوی و سیره شما، قید نامه نوشتن به شما را زده باشند. اما بوده‌اند نادر چهره‌هایی نظیر دکتر سروش و هاشمی رفسنجانی و محسن رضایی و دکتر مهدی خزعلی که ترجیح داده‌اند هر از گاهی با نامه‌ای سرگشاده شما را مورد خطاب قرار دهند.

اما بی‌شک عالی‌ترین نمونه از انتقاد منصفانه و مشفقانه در قالب نگارش نامه سرگشاده را باید در نامه‌نگاری‌های آزادمردی به نام محمد نوری‌زاد جست. این انسان «حر» منش امروز ایران در دو سال اخیر چندین و چند بار با نگاشتن نامه‌هایی سرگشاده به مسئولان کشور، بنای انتقاد دلسوزانه با هدف اصلاح امور داشته است و اخیراً نیز با تدبیری کم‌نظیر و در قالب نامه‌نگاری‌های هفتگی با شما، شماری از مهم‌ترین مسائل و مشکلات امروز ایران را با شما در میان نهاده است. اما فرجام این انتقادهای مشفقانه چه بوده است؟ امروز این مرد شریف و خانواده محترم را چنان تحت فشار نهاده‌اند که با ندای حسین‌گونه «هل من ناصر یصرنی» از بزرگان و مردم طلب یاری کرده تا با نگاشتن نامه‌هایی به شما، ایران و مردم و از جمله نویسنده آزاده ما - محمد نوری‌زاد - و خانواده‌اش را از گرداب بلاها و تنگناها رها کنند.

رهبر محترم!

بنده به عنوان یک دانشجوی اخراجی و محروم از تحصیل دانشگاه در طی سالیان کوتاه از زندگانی‌ام، که همزمان به حاکم بودن شما در جایگاه رهبری بوده، طعم تلخ ظلم و بی‌عدالتی را چشیده‌ام. اکنون، من و اکثریت هم‌نسلانم از هرگونه اصلاح رویه حکومت ناامید شده‌ایم و شخص جناب‌عالی را مسئول وضعیت ناگوار امروز ایران و ایرانیان می‌دانیم. بسیاری از ما، هیچ امیدی به صلاح یافتن شما و بازگشت‌تان به مسیر حقیقت و عدالت نداریم. به گمان ما، پیله ضخیمی که شما به دور خود پیچیده‌اید (یا از نظر نویسنده محبوب و آزاده ما - محمد نوری‌زاد - «به دور شما پیچیده‌اند») امیدی برای اصلاح شما و نهادهای تحت امرتان باقی نگذاشته و ناگزیر، خود ما مردم باید دست‌اندرکار تدارک روزی باشیم که ایران از این وضعیت اسف‌بار نجات یابد. بنا بر این، نوشتن نامه سرگشاده به شما با نیت و هدف تذکار و هشدار خیرخواهانه برای ما چندان تعریف‌شده نیست. به راستی به کسی که با دلسوزترین منتقد خود - حضرت آیت‌الله منتظری - چنان کرد، چه امید می‌توان داشت که با تذکرها نیک‌خواهانه افرادی عادی و پایین‌تر از متوسط چون ما به خود آید و دست از بی‌عدالتی و ستم بشوید؟ اما ندای حق‌طلبانه و یاری‌خواهانه محمد نوری‌زاد، در این ایام ماه محرم، ماه جانفشانی و شهادت، من را بر آن داشت که به رغم ناامیدی از تأثیر کلام منتقدان، دعوت به یاری وی را پاسخ گویم و چند کلامی با شما سخن بگویم.

آقای خامنه‌ای!



به‌راستی از این همه نابسامانی و مصیبت که با سوءتدبیر شما و اطرافیان‌تان بر سر کشور آمده، از کجا باید شروع کنم؟ کدام یک را به گواهی بگیرم تا به شما بگویم که راه و روش‌تان خطا بوده و هست؟ اجازه دهید از حکایت مثنوی هزار من بلا و مصیبتی که شما و نهادهای تحت امرتان بر ایران باریده‌اید، یک و تنها یک مورد را که خودم تجربه کردم و از ناحیه آن صدمه بزرگی متحمل شدم، برای‌تان بنویسم. آذرماه سال ۸۱ بود و من که نیمی از دوره دانشجویی خود در دانشگاه پلی‌تکنیک را گذرانده بودم در یکی از تجمعات دانشجویی که در اعتراض به صدور حکم اعدام برای دکتر هاشم آقاجری به جرم سخنرانی عالمانه‌اش، برگزار شده بود، دقایقی کوتاه صحبتی کردم و بی‌آنکه بی‌ادبی و جسارتی کنم، با لحنی مشفقانه اظهار داشتم که قهقرای امروز دستگاه قضائی ما که برای یک استاد دانشگاه این‌چنین سخاوتمندانه و جاهلانه حکم اعدام صادر می‌کند، ناشی از وابسته بودن آن به شخص اول کشور و مهم‌ترین منبع قدرت است؛ قوه قضائیه‌ای که رئیس آن توسط رهبری منصوب شود، لاجرم نمی‌تواند مستقل و عادل باقی بماند؛ تجمیع قدرت خواه‌ناخواه، خودرایی و بی‌عدالتی به همراه دارد و وای به آن روزی که عدالت‌خانه خود مایه بی‌عدالتی شد. همین چند جمله کوتاه کافی بود تا آینده زندگی دانشجویی و تمامی زندگی من را به بحرانی عمیق فروکشاند. در بحبوحه اعتراض‌های دانشجویی مجدد در خرداد ۸۲ یکی از دانشجویانی که قرعه دستگیری به نامش خورد، من بودم. حاشا که عجب نیروهای خدوم و رهبردوستی در وزارت اطلاعات و دستگاه‌های موازی بر کار گمارده‌اید.

این مأموران وظیفه‌شناس! در خرداد و تیر ۸۲ بنده را به سبب چند جمله صحبت در آذر سال قبل مورد بازجویی و ضرب و شتم و توهین و بی‌احترامی قرار می‌دادند. شما نیک قضاوت کنید که چه کشور و نظامی بنا نهاده‌اید که انتقام چند جمله انتقادی مشفقانه شش هفت ماه قبل را این‌چنین با توهین و تحقیر می‌گیرند؟ دستگیری و زندان آن تابستان کذایی همان و پرونده‌سازی‌های بعدی و اخراج من از دانشگاه با مدرک فوق‌دیپلم همان. آیا به واقع در کشور اسلامی که ادعای پیروی از حکومت امام علی(ع) را دارد، حق یک دانشجوی منتقد که به ملایم‌ترین وجه ممکن اعتراض خود را بیان کرده، این فرجام است؟ کسی که چند سال را پشت کنکور برای ورود به دانشگاهی مطلوب لحظه‌شماری کرده باید این‌چنین به جرم چند دقیقه انتقاد نرم و آرام، از حقوق تحصیلی محروم کرد و زندگی تحصیلی و شغلی آینده‌اش را به سقوط کشاند؟ شما حق بدهید که با سابقه‌ای این‌چنین از نظام حاکم، نسل جوان چگونه می‌تواند به صلاح و نیکخواهی رهبری نظام امیدوار باشد؟ اجازه دهید من هم مانند نویسندگان و هنرمندان آزاده‌مان، محمد نوری‌زاد، دقایقی خوش‌بین باشم و امیدوار به اینکه این نامه‌ها در شما تأثیری خیر خواهد داشت.

«و نداند تنی آنچه کند فردا، و نداند هیچ تنی که به کدام زمین میرد، حقا که خدای داناست و آگاه به کار خلاقان» (لقمان، آیه ۳۴).
والسلام.

*** منبع ***

وبلاگ «نامه‌نگاری»

**نامه سرگشاده معصومه ب. به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰**

بسم الله القاسم الجبارین

باز هم سرآغاز نامه‌های ما به «بسم الله القاسم الجبارین» رسید

«در خانه اگر کسی است، یک حرف بس است!»

آقای محمد نوری‌زاد، هر چقدر شما امیدوارید، بنده نسبت به ایشان ناامید شده‌ام. فعل نگارش نامه و نقد و نصیحت، پرسش و پاسخ بسی شایسته و فرهنگی است اما دریغ که در سایه رهبری ایشان کاروان فرهنگ این دیار گرفتار راهزنان و دزدان شب گشته و ناامنی گذرگاه اندیشه و نقد، بر همگان محرز است. عرصه فرهنگ و هنر را به تنگنای گور کشانده‌اند و مسیر اندیشه و نقد را آن‌چنان صعب و خطرناک کرده‌اند که پای نهادن در این جاده وحشت، پاکبازی می‌طلبد، جاده‌ای که دره‌های مخوف آن، بزرگانی چون زیدآبادی را به خودکشی رسانده بود و به لطف غاصبان تفنگ پنهان شده در پس فقه، تمام صاحبان رأی را به حصر و زندان و انفرادی و نفی بلد کشانند و یا اینکه زهر تلخ سکوت را به آنها چشانند. نهضت نامه که به همت شما شتاب بیش‌تر یافته، بسیار نیک و بابرکت است و همچون نورافکنی بر زوایای این تاریکخانه می‌تابد و نه به گفته شما فقط برای رهبر! که برای آحاد مردم آگاهی و روشنایی به ارمغان آورده، امید است در این بارش نور، بتوانیم آن محبت و مودت گم‌شده در تلخی‌ها را دوباره در بطن دل‌هامان بیابیم که سخت محتاجیم.

اما از دل بر می‌آمد که، ای کاش آقای نوری‌زاد سر قلم را رو به ملت بچرخاند. البته این‌گونه پاسداشت دوران دوستی از جانب شما، قابل تقدیر و نادر است که با تمام ظلمی که دیده‌اید، حرمت دوستی با ایشان را حفظ می‌کنید!

آقای نوری‌زاد، رهنمود ایشان را در کجا و در چه یافته‌اید که ایشان را به «رهبر گرامی» خطاب می‌کنید؟ ایشان این کشور را به کجا رهبری کردند؟ به دشمنی و چند دستگی مردم، به روزگار سیاه، به بی‌آبرو کردن کشور و دین و فرهنگ آن، به قبرستان‌های آباد، به دانشگاه‌های ویران، به حرمت ملت که شکسته‌اند، به زندان‌های پر ز نیکان، به مخلصان و پاکان که در حصر نشسته‌اند، به دل‌های پژمرده مادران داغدار که در ماتم فرزند خود، شکسته‌اند، به اقتصاد ورشکسته، به فوج فوج جوان که از دین حکومتی و حکومت دینی رسته‌اند، به روح افسرده و چهره عبوس این ملت، به چمدان‌ها که نه، تریلی‌های پر از بیت‌المال که به سرقت رفته‌اند، به چمدان‌های انباشته از اسناد فسادهای مالی و اخلاقی و هزار زهر دنیایی دیگر که غاصبان رأس‌نشین، آن را آتویی برای تحدید به حق و سکوت یکدیگر قرار داده‌اند (که البته به همت شیطان هیچ‌یک نسبت به دیگری دست خالی نمانده‌اند و با این سلاح و سپر، دیگری را در جای خود می‌خکوب کرده‌اند!)

به امواج پرتلاطم دروغ و ریا، فقر و فساد و فحشا، خبط و خیانت جاری در این مملکت که تماماً دست‌آورد پیشانی‌های ممهور به مهر ریای مدیران برای این ملت مظلوم بوده است.



بقیه را شما بهتر می‌دانید و من ادامه نمی‌دهم....

تمام اینها محصول رهبری ایشان نبوده است؟

آن روزهای تلخ بعد از انتخابات از دیدن آن همه ناجوانمردی که بر این مردم نجیب می‌رانند در بهت و حیرت مانده بودم، در غرقابی از غصه در خود می‌شکستم، این بود هدف ما که در پی آن می‌دویدیم؟! آفت از کجا رسید؟!

شوکه اما در حال بیدار شدن بودم، آیا آن کسی که سر بر سجده حق می‌ساید همچون اشقیاء به جان بندگان خدا می‌افتد! این خناسان و دغلبازان کیستند که به پسر و دختر و پیر و جوان رحم نمی‌کنند؟

تنها برای علی(ع) است که تا زبان در کام است، شمشیر در نیام است؟! شیعه او راه دشمنان علی را پی گرفته؟

من که شاگردی رهبر را در کارنامه خود داشتم، در پی استاد خود می‌گشتم، اما استاد من کجا و رهبر امروز کجا! باور نداشتم که آفت قدرت با او چنین کرده است، برایم سؤال بود که آیا این چوب که نه، این باتوم، شوکر، زنجیر و گاز اشک‌آور... که می‌خورم همان چوب معلم است؟! نه، یقیناً نیست، زیرا به سخیف‌ترین رفتار، رکیک‌ترین الفاظ و رنج‌آورترین برخوردها، چاشنی شده بود و امروز بعد از گذشت دو سال و نیم، هنوز درد ناشی از آن چوب معلم، مهمان جسم من مانده است!

امید از کف رفته‌ام را قسم دادم که بمان، دست به قلم ناتوان خود بردم و آنچه خون دل می‌خوردم را بر کاغذ نگاهشتم، اما ارسال محرمانه آن غیرممکن بود، سرگشاده نوشتم و نوشتم.

سال‌ها پیش از من، قلم‌های توانا و دل‌های سوخته همچون شما رنجنامه‌ها را بر بال حسن نیت سوار کرده و به آن بیت متباین شده از ملت، ارسال داشتند! تو گویی پیک شیطان آنها را به فضای لایتناهی پرتاب می‌کند، دریغ از یک خط پاسخ که برگردد، حتا جواب سلام که واجب است را هم ندادند!

دل‌سوختگان باز هم نوشتند از درد و رنج‌های بزرگ که بر شانیه‌های ملت تحمیل شده بود، از خطرهای پیش رو، از راه‌های نجات، نوشتند و نوشتند، ای فغان که پاسخ توسط سربازان بدنام امام زمان با شنیع‌ترین رفتار، هدایت به زندان بود!

از چرایی بی‌مهری و بی‌توجهی پرسیدند، مگر شما رهبر همه نیستید، پس چرا با ما این چنین می‌کنید؟

پاسخ از جانب بازجویان غیراهلی، دعوت به انفرادی بود!

پس امر به معروف و نهی از منکر چه شد و جایگاهش کجا بود؟

در جواب شکنجه‌های سفید و سیاه و سرخ وجودشان را به نیستی می‌کشاند!

آقا قرار این نبود؟!

بله اول قرار نبود، بعداً قرار شد!

سر مؤمنین صادق و پاک را با دستان ناپاک در توالت‌های نجست فرو کردند، خانواده‌هایشان را شب و روز لرزاندند، هر چه ساواک شاه نکرده بود اینها کردند که از انسان راستگو، اعتراف دروغ بگیرند!

چه بگویم که این جاده همچنان قربانی می‌گیرد و شما نیز مسافر همین جاده‌اید.

نمی‌توانم و شاید نمی‌خواهم باور کنم که ما فریب آن نامه دختر ۹ ساله را خوردیم که قصد نصیحت امام را داشت اما به حرمت بزرگی ایشان قلم را مهار کرده بود، امام نیز فروتنانه در پاسخ از او خواسته بودند که، ای کاش مرا نصیحت می‌کردی! امروز را نمی‌دانم اما سال‌ها کتاب‌های درسی این کشور مزین به این نامه بود.

دریغ که امروز نه دختر ۹ ساله که پیرمردان ۹۰ ساله هم پاسخ نامه‌های خود را دریافت نمی‌دارند، ۹۰۰۰ هزار نامه هم که ارسال شود، بنا بر آن نیست که پاسخی داده شود، مگر از نوع داغ و درفش!

شجاعت و همت استوار شما در ارسال این رنجنامه‌ها ستودنی است، به نوعی دمیدن روح به جسم مأیوس این جامعه شد و بسیار خوشحالم که هنوز چشم امید از بزرگان دین نبسته‌اید، اما تماشا، تأسی، تأسف؛ تردید، تأخیر، برازنده این بزرگان نیست، بد توانی برای دین و تابعان دین دارد، آنها مرکز تابناک و مغز متفکر جامعه دینی خود هستند و یا اینکه باید باشند، در نتیجه سرعت واکنش آنها نسبت به خطرها، می‌باید بیش و پیش از دیگران باشد.

دیگر چه باید می‌شد که هنوز نشده تا بر بزرگان دین مسجل شود که نگرستن بر رنج این مردم کافی است!



ترس از آن است که خروج دیرهنگام شما با ورود لشگر ویرانگر بیگانه مصادف شود، آن‌گاه که کار از کار گذشته و هزیننه فوق‌گزارف بر این ملت تحمیل شود. وقت آن نرسید که متنعمین در دین، فریادرس دینداران شوند؟ و آیا در خداپسند بودن آن مجاب نشده‌اند؟ نباشد آن روز که از فرجام تلخ این تردید و تأخیر، متنبه شوند.

آقای نوری‌زاد، امید است دختر گل شما بار خود را به سلامت بر زمین نهد و چشم شما روشن و باغ زندگی شما با روئیدن آن گل بهشتی صفای بیش‌تر یابد، قدم پاکش مبارک

درخواست شما برای بارش نامه از بزرگان بود و با اینکه بر ما و شما مسجل است که در «خانه اگر کس است، یک حرف بس است!»، اما من کوچک هم به امیدواری نجیبانه شما اقتداء کرده و در این نهضت نامه، این قلم فرسوده و ناتوان را لباس رزم می‌پوشانم و با تکیه بر دست خدا که بالاترین دست‌هاست، نامه می‌نویسم:

سلام به فرمانده کل قوا

امید است که حال و قلب و دیده شما به بهترین حال‌ها تغییر کند، از حال ما هم اگر بپرسید، که نمی‌پرسید! عمده ملالی که بر ما می‌رود، دور افتادن شما از این ملت است، عمر کوتاه است و در گذر

«آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام

بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد»

شما به نیکی بر این مهم واقفید پس لطف فرموده به قوای جاهل و غافل تحت امرتان بفرمائید:

آه مردم گریبان‌گیر است، آن‌چنان که قدرت و ثروت‌های انباشته شما گره‌گشا نباشد!

«هم مرگ، بر جهان شما نیز بگذرد

هم رونق زمان شما، نیز بگذرد

وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب

بر دولت آشیان شما نیز بگذرد

باد خزان نکبت ایام ناگهان

بر باغ و بوستان شما نیز بگذرد

آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام

بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد

ای تیغتان چو نیزه برای ستم دراز

این تیزی سنان شما نیز بگذرد

چون داد عادلان به جهان در، بقا نکرد

بیداد ظالمان شما نیز بگذرد

در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت

این عوعو سگان شما نیز بگذرد

آن کس که اسب داشت غبارش فرو نشست

گرد سم خران شما نیز بگذرد

بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بکشت

هم بر چراغدان شما نیز بگذرد

زین کاروانسرای، بسی کاروان گذشت

ناچار کاروان شما نیز بگذرد

ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن



تأثیر اختران شما نیز بگذرد
 این نوبت از کسان، به شما نا کسان رسید
 نوبت ز ناکسان شما نیز بگذرد
 بیش از دو روز بود از آن دگرکسان
 بعد از دو روز از آن شما نیز بگذرد
 بر تیر جورتان، ز تحمل سپر کنیم
 تا سختی کمان شما نیز بگذرد
 در باغ دولت دگران بود مدتی
 این گل ز گلستان شما نیز بگذرد
 آبی است ایستاده در این خانه، مال و جاه
 این آب ناروان شما نیز بگذرد
 ای تو رمه سپرده، به چوپان گرگ طبع
 این گرگی شبان شما نیز بگذرد
 پیل فنا که شاه بقا، مات حکم اوست
 هم بر پیادگان شما نیز بگذرد
 ای دوستان خواهم که به نیکی دعای سیف
 یک روز بر زبان شما نیز بگذرد»

این شعر از سیف فرغانی است (شاعر قرن هفتم و هشتم) خطاب به مغولانی که در ایران حکومت می‌کردند. صد افسوس که از پس قرن‌ها دوباره مصداق یافته.

*** منع ***

وبلاگ «نامه‌نگاری»



نامه سرگشاده «مادر داغدار جنبش سبز» به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰

گاهی باورش برایم سخت است. سخت است که بگویم بد کردیم که پای در رکاب انقلاب گذاشتیم. زمانی دختر جوانی بودم که به همراه پدر و مادرم هر روز به عشق سرنگونی رژیم شاه به خیابان‌ها می‌رفتیم. راستی پدرم یک بار طعم زندان را کشید. البته نه از محل کارش اخراج شد و نه به ما آسیبی رساندند. وقتی بعد از ۸ ماه آزاد شد مجدداً برگشت سر کارش. انقلاب پیروز شد و من دوران دبیرستان را تمام کردم و بعد از انقلاب فرهنگی به دانشگاه رفتم. با تمام جان و دلم پشت جبهه‌ها کار کردم. با مردی از بزرگان سرزمینم یعنی رزمنده‌ای از سپاه ازدواج کردم. در سالگرد پیروزی انقلاب بود که فرزندم را به دنیا آوردم. خیلی خوشحال بودم که در زمانه‌ای فرزندم را به دنیا آورده‌ام که اسلام بر کشورم حاکم شده است. عدالت برقرار می‌شود و فساد و دزدی جایی ندارد. دوران کودکی‌اش خوب بود چون یا در مسجد بود یا در مدرسه. امام رحلت کردند. یک شبه با دست‌های پنهانی شما به رهبری رسیدید. همان زمان گفتم فردی که خود رهبری حزبی را دارد نمی‌تواند رهبر بی‌طرفی باشد. اما دست ما که نبود افرادی تصمیم گرفته بودند فردی را به رهبری برسانند که به راحتی بتوانند در دستانشان باشد. دست دزدان ماهری را در شورای نگهبان باز گذاشتید بله افرادی چون جنتی و یزدی و... که تا توانستند کاندیدا را تار و مار کردند. حتا به اتاق خواب‌های نمایندگان سرک کشیدند. تمام دارایی مردم ایران را تصاحب کردند. خانواده خود را که روزی کوخ‌نشین بودند کاخ‌نشین کردند. خود را صاحب مملکت و مردم می‌دانستند و شما دم برنی‌آوردید. دولت اصلاحات روی کار آمد. سفارت‌های تعطیل شده اروپایی برگشتند. چهره زیبای اسلام را به جهان نشان دادند. خاتمی فیلمی از مریم مقدس را برای پاپ برد و به او که رهبر جهان مسیحیت بود نشان داد که ارتباطی قوی بین مسلمانان و مسیحیان وجود دارد. وقتی در سازمان ملل سخنرانی می‌کرد کسانی هم که برای کار واجبی صندلی را ترک کرده بودند برمی‌گشتند تا از شنیدن یک کلمه از سخنان رئیس‌جمهور ایران عقب نمانند. به اتفاق تمام آرا سال گفتگوی تمدن‌ها را بنیان نهاد. این افتخاری برای ایران بود. در تمام دنیا به ایرانی‌ها احترام‌آمیز نگاه می‌کردند. فرزند من هم در همان دوران در دبیرستان بود و عاشق کشور و دینش شده بود. می‌دید خاتمی به جای گفتن مرگ بر این و مرگ بر آن، بذر عشق را در دل‌ها می‌کارد. فضای جامعه آرام شده بود. با اینکه اجازه ندادند خاتمی کار کند اما او حداقل روابط بین‌الملل را بهبود بخشید.

آقای خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران

اطرافیان بوقلمون‌صفت شما شدند بادمجان دور قاب چین و کم کم به شما باوراندند که شما جدای از مردمید. شما خدای ایران و جهان اسلام هستید. بادی زیر عباي شما انداختند و شما را همچنان باد کردند و نمی‌دانم چرا متوجه نشدید؟ افرادی وارد سپاه شده بودند که روز به روز فربه‌تر شده و کوخ‌هایشان حالا به کاخ تبدیل شده بود. همسر من از سپاه استعفا داد چون چیزهایی می‌دید که هر روز آرزوی مرگ خود را می‌کرد. بارها گفت من به تکه نانی حلال برای فرزندانم راضی‌ام. مرد جبهه و جنگ خانه ما دیگر نمی‌خواست نام سپاه را هم بشنود. علی‌رغم اینکه می‌دانست و می‌گفت کادر سپاه بچه‌های خوبی هستند اما فساد اخلاقی و اقتصادی که در سپاه و در رده‌های بالا می‌دید برایش تحمل‌ناپذیر بود. باور می‌کنید همسران فرماندهان سپاه در مسجد کنار مردم عادی نمی‌نشستند؟ باور می‌کنید خانه آنها با مسجد کم‌تر از ۵ دقیقه راه بود اما باید راننده مخصوص با ماشین دولتی و راننده دولتی آنها را به مسجد می‌آورد و جلو در مسجد منتظر می‌نشست تا حاج خانم نمازش تمام شود و بیاید سوار شود و به خانه برگردد؟ همین‌ها وقتی شما سخن می‌گفتید اشک قلابی می‌ریختند که بله از صدای رهبرمان دلمان می‌لرزد و گریه می‌کنیم. اما هر چه تاریخ را زیر و رو کردم نتوانستم جایی ببینم وقتی پیامبر بزرگوارمان سخن می‌گفتند؛ وقتی مولایم علی سخن می‌گفته کسی نشسته باشد و گریه کند. باور کنید اینها جز برای باد کردن شما نبوده و نیست.

بله رسیدیم به انتخابات ۸۴ و سخنان اغواکننده احمدی‌نژاد و حمایت شما. فرزند من هم تازه دیپلم گرفته بود. می‌خواست وارد دانشگاه شود. پسری با معدل ۱۹ دیپلم دبیرستان را به پایان رساند. سخنان احمدی‌نژاد اغواکننده بود به‌خصوص وقتی گفت مشکل ما موی و لباس جوانان است؟ خب او هم جوان بود و خام حرف‌های مردم‌فریبانه او شد و پای صندوق رأی به احمدی‌نژاد رأی داد، اما چیزی نگذشت که متوجه شد احمدی‌نژاد دروغ گفته است. متوجه شد چه کلاه‌های سر او و سر مردم ایران رفته است. اما در خانه ما دموکراسی برقرار است و با اینکه من و پدرش و خواهرش به کسی دیگر رأی داده بودیم، او به دلخواه به احمدی‌نژاد رأی داد. او که حالا قدم در وادی درس و دانشگاه گذاشته بود روز به روز دید دانشجویهای ستاره‌دار، اخراجی، زندانی و فراری از ایران را. حالا دیگر فکرش در محیط دانشگاه باز شده بود. او پسر مؤمنی بود.



نمازش ترک نمی‌شد. روزه‌اش با پیشواز به بیش‌تر از ۴۰ روز می‌رسید. فرزند من عشقش آزادی بود و برپایی عدالت. اما یک مشکل داشت. او نمی‌توانست جلو زبانش را بگیرد. چندین بار به کمیته انضباطی فرا خوانده شد و بهش گفتند دهانت را ببند و حرف نزن. درست را بخوان تو را چه کار به سیاست؟

آقای خامنه‌ای

فرزند من فهمیده بود مسلمان واقعی باید مبارزه کند و امر به معروف کند و نهی از منکر. او باور نداشت امر و نهی فقط بحاطر طرز حجاب دختران است و بس. او فهمیده بود ظلم و جور در مملکت بیداد می‌کند. او دیده بود با مدرک‌های قلابی به پست‌های بزرگ گمارده شده‌اند. او دیده بود بسیاری از مدیران دولتی بدون گذراندن دوره‌های تحصیلی و بدون وقت گذاشتن برای فراگرفتن به پارتی و دستور از مرکز مدیریت دولتی مدرک‌های قلابی تا سطح دکترا گرفته‌اند. او متوجه شده بود وزرا به این هم رضا ندادند و با پول از دانشگاه‌های قلابی و سطح پایین مدرک قلابی گرفته‌اند. او متوجه شده بود در این مملکت چیزی به نام شایسته‌سالاری وجود ندارد و در همان دوره اول احمدی‌نژاد بسیاری از خانواده و دوستان خود را به پست‌های بزرگ گمارد. او متوجه شده بود مردم هر روز فقیرتر و مستبدان و آنانی که با پست و مقام خیانت‌ها به ملت کردند هر روز پولدارتر و فربه‌تر می‌شوند. او دیده بود فرزندان مسؤولین به دانشگاه‌های داخل رضا نمی‌دهند و باید در دانشگاه‌های اروپا و امریکا درس بخوانند. او متوجه شده بود مسؤولین همه در شمال شهرها زندگی می‌کنند و آخر هفته‌های در کاخ‌های شمیران و شمال زندگی می‌کنند. بله آقای خامنه‌ای زندگی و عدالت از ایران رخت بریست. آیا شما به عنوان رهبر این چیزها را می‌دانید. اگر می‌دانید و دهان بسته‌اید که رهبری شایسته شما نیست و اگر نمی‌دانید باز هم به درد این رهبری نمی‌خورید، چون رهبری که از درد و رنج مردم و بی‌عدالتی‌ها بی‌اطلاع باشد به درد جامعه به‌خصوص از نوع اسلامی‌اش نمی‌خورد.

انتخابات ۸۸ در پیش روی بود و فرزند من هم به امید روزهای بهتر و با اینکه زمان میرحسین نبود اما با تحقیق فهمیده بود بهترین گزینه است. او هم به همراه بقیه جوانان و مردم ایران امید دیگری گرفت و به خیابان‌ها آمد و شور و هیجان وصف‌ناپذیری داشت. هر شب خانه می‌آمد و با شادی وصف می‌کرد که این انتخابات با دیگر انتخاب‌ها فرقی اساسی دارد. امیدوار بود. با دوستانش در شهرهای دیگر هم در تماس بود و می‌فهمید که همه جا یک‌صدا موسوی را صدا می‌زنند. مناظره‌ها را می‌دید و از حرکت احمدی‌نژاد در مقابل موسوی شرمگین بود و همیشه می‌گفت خداوند مرا ببخشد که دور اول این احمدی‌نژاد رأی دادم. دانشجوی فوق لیسانس و ممتاز، برایش باورکردنی نبود که احمدی‌نژاد با یک کودتا به وسیله وزیر پولدارش بر مسند قدرت بنشیند. با دیگر جوانان برای پس گرفتن رأیشان فقط پس گرفتن یک برگ رأی به خیابان آمدند حتا بر دهانشان چسب زدند تا سکوت کنند. راهپیمایی آرام بود اما با فرمان شما در نماز جمعه حجت بر چاپلوسان درگاهتان تمام شد و جوانان ما را قتل عام کردند که یکی از همه فرزندان ملتم هم فرزند من بود. باور نمی‌کردم آقای خامنه‌ای وقتی جسد او را در پزشک قانونی دیدم هنوز بر لبانش مهر سکوت بود. چشمانش باز بود و او می‌خواست بگوید مادر من هنوز امید دارم. آقای خامنه‌ای فرزندان ملتم را شکنجه کردند شما سکوت کردید. تجاوز کردند شما سکوت کردید. زندان کردند شما سکوت کردید. از ایران آواره شدند شما سکوت کردید. هیچ می‌دانید چند میلیون از بهترین سرمایه‌های این آب و خاک از ایران متواری شدند. تحصیل‌کردگانی که باید کشور را بسازند نتوانستند زیر ظلم و بی‌عدالتی تاب بیاورند و رفتند. سپاه شد قاچاقچی مواد مخدر و از زاهدان و افغانستان مواد مخدر ترانزیت کرد به کرمانشاه و کردستان و هیچ احدی نتوانست جلو او را بگیرد چون معتقد بودند تنها راه زمین گیر کردن مردم شجاع کردستان و کرمانشاه معتاد کردن جوانان آنان می‌باشد. هزاران میلیارد از ثروت این مملکت را بردند در برزیل و برای مردم برزیل کار و کشاورزی راه انداختند اما جوانان خودمان بیکار بودند و سیل واردات چینی به دست برادران سپاهی به مملکت جاری شد و کارخانه‌ها تعطیل شدند. آیا هرگز سعی کردید حساب‌های بانکی مسؤولین در خارج از کشور را پیگیری کنید؟ آقای خامنه‌ای مملکت ویران شده و یک زلزله ۱۲ ریشتری آمده و مملکت را ویران کرده. می‌دانم که همه این‌ها را می‌دانید اما چنان غرق خدایی خود شده‌اید که دیگر مردم ایران را نمی‌بینید. به قول نوری‌زاد هنوز هم دیر نشده است. سعی کنید برگردید تا سرنوشت دیگر دیکتاتورها به سراغ شما نیامده آب رفته را برگردانید. بگذارید در تاریخ بنویسند که خامنه‌ای برگشت و دل مردم را به دست آورد. بگذارید بنویسند که همه دیکتاتورها یک سرنوشت ندارند. بگذار بنویسند می‌شود از هر نقطه‌ای برگشت و با قدرتی که دارد ویرانه مملکت را از نو ساخت. هر کدام از ما در سراسیمه‌ی عمرمان هستیم بنا بر این، بیائید یک بار دیگر و با یک انقلاب دیگر اسلام را به قلب‌های مردم و جوانان برگردانیم. من به عنوان یک مادر شهید جنبش سبز شما را خواهیم بخشید اگر از همین جایی که هستید برگردید و چاپلوسان را طرد کنید و حق مردم را به آنها برگردانید و الا فرادی قیامت مطمئن باشید جلوی شما را خواهم گرفت.



مادر داغدار جنیش سبز

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=218>



نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۰

خلاصه باید فکری کرد و مسؤولیت این انقلاب به مانند باغبان یک گلستان به دست شماست!

نامه‌ای به رهبر عزیزم

با سلام و احترام

نامه ۱۵ جناب آقای نوری‌زاد را به محضر شما خواندم و تصمیم گرفتم من هم از باب یادآوری و به رسم وظیفه دینی و انسانی با قلمم با شما سخن بگویم و امیدوارم که مثمر ثمر افتد. به یاد نامه امام علی این مرد بزرگ به مالک اشتر افتادم و متن آن را از جهت یادآوری دوباره ذکر می‌کنم:

«پرهیز در بزرگی فروختن، خدا را هم به جنگ خوانی و در کبریا و عزمت، خود را همانند او دانی که خدا هر سرکشی را خوار می‌سازد و هر خود بینی را بی‌مقدار و آن کس را که از رعیت خویش دوست می‌داری، که اگر داد آنان را ندهی ستمکاری، و آن که بر بندگان خدا ستم کند خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن کسی را که خدا دشمن گیرد دلیلی از وی نپذیرد و او با خدا سر جنگ دارد، تا آنگاه که باز گردد و توبه کند، و هیچ چیز چون ستم کردن، نعمت دادن خدا را دگرگون نمی‌کند، و کیفر او را نزدیک می‌آورد، که خدا شنوای دعای ستم‌دیدگان است و در کمین ستمکاران.

و باید از کارها آن را بیش‌تر دوست بدارید که نه از حق بگذرد، و نه فرو ماند، و عدالت را فراگیرتر بود و رعیت را دلپذیرتر، که ناخشنودی همگان خشنودی نزدیکان را بی‌اثر گرداند، و خشم نزدیکان خشنودی همگان را زیانی نرساند، و هنگام فراخی زندگانی، سنگینی بار نزدیکان بر والی بر همه افراد رعیت بیش‌تر است، و در روز گرفتاری یاری آنان از همه کم‌تر، و انصاف را از همه ناخوشتر دارند، و چون درخواست کنند فزون‌تر از دیگران ستهند و به هنگام عطا سپاس از همه کم‌تر گزارند. و چون به آنان ندهند دیرتر از همه عذر پذیرند و در سختی روزگار شکیبایی را از همه کم‌تر پیشه گیرند، و همانا آنان که دین را پشتیبانند، و موجب انبوهی مسلمانان، و آماده پیکار با دشمنان، عامه مردمانند. پس باید گرایش تو به آنان بود و میل به سوی ایشان. و از رایت آن را از خود دورتر داری و با او دشمن باش که عیب مردم را بیش‌تر جوید که همه مردم را عیب‌هاست و والی از هر کس سزاوارتر به پوشیدن عیب‌هاست. پس مبادا آنچه را بر تو نهان است آشکار گردانی و باید آن را که برایت پیداست بپوشانی، و داوری در آنچه از تو نهان است با خدای جهان است پس چندان که توانی زشتی را بپوشان تا آن را که دوست داری بر رعیت پوشیده بماند، خدا بر تو بپوشاند. گره هر کینه را که از مردم داری بگشای و رشته هر دشمنی را پاره نمای. خود را از آنچه برایت آشکار نیستن ناآگاه گیر و شتابان گفته سخن‌چین را مپذیر، که سخن‌چین نزدت نرد خیانت سازد هر چند خود را همانند خیرخواهان سازد. و بخیل را در رایزنی خود در میاور که تو را از نیکوکاری باز گرداند، و از درویشی می‌ترساند.

و نه ترسو را تا در کارها سست نماید، و نه آزمند را تا حرص ستم را برآید، که بخل و ترس و آز سرشت‌هایی جدا جدا است که فراهم آورنده آن بدگمانی خداست. بدترین وزیران تو کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده و آن که در گناهان آنان شرکت نموده. پس مبادا چنین کسان محرم تو باشند که آنان یاوران گناه کارانند. و ستمکاران را کمک‌کار و تو جانشینی بهتر از ایشان خواهی یافت که در رای و گذاردن کار چون آنان بود و گناهکاران و کردار بد آنان را بر عهده ندارد. و آنان که ستمکاری را در ستم یار نبوده و گناهکاری را در گناهش مددکار، بار اینان بر تو سبک‌تر است و یاری ایشان بهتر و مهربانی‌شان بیش‌تر و دوستی ایشان با جزء تو کم‌تر، پس اینان را خاص خلوت خود گیر و در مجلس‌هایت بپذیر و آن کس را بر دیگران بپذیر که سخن تلخ حق را به تو بیش‌تر گوید، و در آنچه کنی یا گویی و خدا آن را ناپسند دارد. کم‌تر یاری‌ات کند. و به پارسایان و راستگویان ببیوند، و آنان را چنان پرور که نکرده‌ای خاطرات را شاد ننماید، که ستودن فراوان خودپسندی آرد، و به سرکشی وادارد.

و مبادا نکوکار و بدکردار در دیده‌ات برابر آیند که آن رغبت نکوکار را در نیکی کم کند و بدکردار را به بدی وادارد و درباره هر یک از آنان، آن را عهده‌دار باش که او بر عهده خود گرفت و بدان که هیچ چیز گمان والی را به رعیت نیک نیارد چون نیکی که در حق آنان کند و بارشان را سبک



دارد و ناخوش نشمردن از ایشان آنچه را که حقی در آن ندارد بر آنان. پس رفتار تو باید که خوش‌گمانی رعیت برایت فراهم آید، که این رنج دراز را از تو می‌زداید. و به خوش‌گمانی تو آن کس سزاوارتر که از تو نیکی رسیده و بدگمانی‌ات بدان بیش‌تر باید که از تو بدی دیده. و آیین پسندیده‌ای را بر هم مریز که بزرگان این امت بدان رفتار نموده‌اند، و مردم بدان وسیلت به هم پیوسته‌اند، و رعیت با یکدیگر سازش کرده‌اند، و آیینی را منه که چیزی از سنت‌های نیک گذشته را زیان رساند تا پاداشی از آن نهفته سنت باشد و گناه شکستن آن بر تو ماند تا با دانشمند فراوان گفتگو کن و با حکیمان فراوان سخن در میانه در آنچه کار شهرهایت را استوار دارد و نظمی را که پیش از تو بر آن بوده‌اند برقرار.»

ای رهبر عزیزم

برایتان دعا می‌کنم که در خط امام علی و وصایای ایشان باقی و مستدام بمانید. من تا قبل از انتخابات ۱۳۸۸ به شما و پیروزی همه‌جانبه این انقلاب، امید فراوانی داشتم ولی متأسفانه بعد از آن وقایع و اتفاقات پیش‌آمده تا حال، دارم امیدم را به اصلاح این انقلاب از دست می‌دهم و هیچ چیزی بدتر از ناامیدی جوان‌هایی مانند من نمی‌باشد.

خلاصه باید فکری کرد و مسؤولیت این انقلاب به مانند باغبان یک گلستان به دست شماست و آیندگان و تاریخ در این خصوص قضاوت خواهند نمود. پیشنهاد من این است که شما به روش و منش امام علی برگردید و به مشورت با تمام آزادمردان و ناصحان ایران زمین در پی اصلاح امور شتاب ورزید قبل از آنکه دیر شود.

در پایان، از خداوند بزرگ عاقبت به خیری برای شما و برای تمام مردم ایران‌زمین مسألت می‌نمایم.
بنده خدا و ارادتمند شما

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده «خارج از قلعه» به خامنه‌ای، ۳۰ آذر ۱۳۹۰

با عرض ادب خدمت رهبر ایران عزیز

عرض ادب اینجانب نه برگرفته از مقام شماسست و نه برگرفته از ارادت ماست. عرض ادب اینجانب برگرفته از درخواست محمد نوری‌زاد است. آزادمردی که مدتی است محکمه‌ای به پا داشته و شما را به این محکمه فرا خوانده است. من نیز به سهم خود شما را به این محکمه می‌خوانم و تقاضا دارم روح پاکیزه‌ای که در بدو تولد با شما بوده را به این محکمه بفرستید و در جایگاه قضا بنشانید حکم هر چه باشد ما می‌پذیریم. حتماً شما از روال گزینشی که خود بر دستگاه‌های حکومتی حاکم فرموده‌اید آگاهید و می‌دانید که از این معبر، غیرمسلمان عبور نمی‌کند مسلمان اهل تسنن هم همین‌طور. تو گویی که اینها شناسنامه این مرز و بوم را ندارند و از این ملک به آنها نصیبی نمی‌رسد همین‌طور می‌دانید که از مرجع تقلیدت سؤال می‌کنند و رسم تقلید را به گونه‌ای خاص و از مراجعی خاص می‌خواهند. کاش به همین جا ختم می‌شد که از رأیی که داده‌ای می‌پرسند و مواضع سیاسی‌ات. همه اینها را با مسجد و بسیج محل نیز چک می‌کنند به اینها اضافه کنید نظر وزارت اطلاعات را که عواملش در هر کوچه و برزن مراقبت هستند و حکمش لازم‌الاجراست. تمام اینها برای چه؟ برای اینکه در آرمان‌شهر خیال شما کسی از مسیر ولایت شما خارج نباشد که اگر کسی ولایت ما را نپذیرد ولایت دشمنان ما را پذیرفته است. می‌بینید چگونه نقشه‌ای جدید در این مرزو بوم کشیده‌اید و عده‌ای را به داخل قلعه خود فرا خوانده و عده‌ای را رانده‌اید. عده‌ای به زعم شما ولایی شدند و الباقی ضد ولایی. هر که در کشور شما ولایی شد سعادت‌مند است و از او به عنوان مردم فهیم یاد می‌شود و هر که نشد میکروب و بیمار و یا به قول رئیس دولت‌تان خس و خاشاک.

جناب رهبری، شما هر آنچه نعمت در این ملک بود به داخل قلعه بردید و سفره‌ای گستردید و به هر کس به اندازه ارادتش نصیبی رساندید و من باب سکوت مردمان بیابان اطراف قلعه از مانده خوان نعمت‌تان ماهانه یارانه‌ای هم از دیوارهای قلعه به بیرون انداختید. و اینگونه ارادتمندان طماع ارادتمندتر شدند و در ارادتمندی از یکدیگر سبقت گرفتند و کار تا آنجا پیش رفت که کم‌ترین حقوق افراد را نیز به داخل قلعه بردید تا پاسخگوی ارادت روز افزون ارادتمندان باشید. شما و ارادتمندان هر چه بود بردید و هر روز دیوارهای قلعه را بلندتر کردید. جناب آقای خامنه‌ای هر چه دیوار را بلندتر می‌کنید، فرو ریختن آن آسان‌تر می‌شود. بپرهیزید از روزی که ساکنان بیابان را چاره‌ای جز فرو ریختن دیوارهای قلعه نباشد. من یک جوان ۳۰ ساله، کشورم را دو تکه نمی‌خواهم. شما کاری کارستان برای دشمنان این مرز و بوم کردید اگر فتحعلی شاه قاجار جسم ایران را به تبر بیگانگان داد شما روح این دیار را به تیغ انشقاق دادید. گرچه جناب شما رسم خیرخواهی را فقط برای ساکنان قلعه روا دانستید اما من از شما می‌خواهم قبل از آنکه دیوار بلند بر سرتان خراب شود آن را برچینید.

خارج از قلعه

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده یک طلبه (هس. الف.) به خامنه‌ای، آذر ۱۳۹۰

سه سؤال یک طلبه از رهبر فعلی ایران

سلام بر ملت ایران و درود بر روان پاک شهیدان وطن از آغاز تا کنون

از رهبر فعلی ایران سه سؤال دارم شاید که با بذل توجه و حوصله بخوانند و پاسخی به رعیتشان مرحمت نمایند

۱- شما که در نماز جمععه‌ای در سال ۱۳۶۶ صراحتاً قدرت ولی فقیه را محدود دانسته و اجازه دخالت به ولی فقیه در حوزه فروع دینی نمی‌دادید و آنچنان با خطاب تند رهبر پیشین نامه عذرخواهی نوشتید و سعی کردید مسأله را رفع و رجوع کنید پس چرا در بازنگری پس از انتصاب به رهبری با این تئوری مخالف عقیده‌تان یعنی قدرت مطلقه و ولایت مطلقه فقیه نه تنها معارضه نکردید که هیچ بسیار فراتر از قانون نیز مرکب به پیش رانیدید! نکند چون که بر سر قدرت نبودید و در بازی سیاسی دهه اول انقلاب به دلیل ضعف قدرت اجرایی رئیس‌جمهور، به دنبال کوتاه کردن سر دیگران برای سر بلندی خویش بودید که اگر این بوده از دیانت به دور و به خودی خود طبق همه مسلمانی که شما بدان شعار به فریاد می‌کشید از حیز انتفاع خارج و ولایتنا باطل است (البته اگر ولایتی از ابتدا برای کسی قایل بوده باشیم) این چه رسمی است که اگر قدرت در جیب دیگران باشد باید ستاند و وقتی نوبت به خویش رسد تمامی قدرت را باید نگه داشت و بر آن افزود، به نظر شما مقصود اصلی از ولایت فقیه این بود که کسی بیاید و مردم را صغیر و خویش را کبیر ایشان بنامد و عوام را سفیه و خویش را عاقل‌ترین بداند و یا همه رعیت و یک نفر ارباب؟ یا ولایت به معنای قدرت معنوی است که همیشه باید مراقب حق ضعیفان و ستم دیده گان جامعه باشد و سعی کند حقی که خدا به انسان داده یعنی اختیار را پاسبان باشد و برای انسان‌ها یعنی مسجود ملائک ارزشی بس سترگ در نظر گرفته و برای رساندن انسان به بالاترین مقام خویش همه چیزش را فدا کند در کدامین مکتب دینی و یا اسلامی و یا مذهبی به شما آموخته‌اند که با فشردن جامعه و عصاره کشی یا بهتر بگوییم یار کشی تمامی ملت را سفیه یا مریض یا میکروب و یا.... بدانید و خویش را بر ملتی بزرگ چوپان و راعی و از این دست صفات برخوردار کنید؟! من به عنوان یک مسلمان وقتی که به سیره و تعامل نبوی و علوی با مردمشان می‌نگرم هیچ اثری از رفتاری که شما با ملت خویش داشته‌اید نمی‌بینم که هیچ بلکه بیش‌تر به سیره اموی و عباسی شبیه‌تر می‌نماید و استبداد و سلطنت را نمایان‌تر از ولایت الهی همراه با تقوا می‌بینم! آیا این قدرت مطلقه و بی‌انتهای شما که روزی هم مورد نقد خود شما بود نیست که شما را به بیراهه کشانده و مثال آن سخن نیست که قدرت، فسادآور [است] و قدرت مطلق، فساد مطلق به بار می‌آورد؟ کمی به عاقبت خویش ببینید و چهار روز دنیا و چرب و شیرین قدرت را ننگرید که این و آن و من و تو رفتنی هستیم؛ یادم می‌آید در چند روز آخر عمر مرحوم آیت‌الله بهاء‌الدینی وقتی گفتم مرا نصیحتی کن به خود اشاره کرد که من و وجودم و مرگم خود نصیحت است بنگر و ببین هر که باشی خواهی مرد و از یادها خواهی رفت و بدنت با خاک و روحت در افلاک با اعمال محشور می‌شود. چرا به فردای خویش و نابودی همه ارزش‌های انسانی که با اطلاق دندان قدرت فراهم آمده بی‌توجه‌اید بهتر است از حافظ بشنوید که می‌فرماید: «واعظان کین جلوه در محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند»

چرا باید انسان مصداق آن کار باشد؟!»

۲- شما که به خوبی می‌دانید نه مجتهد هستید و نه مرجع! شما چگونه اجازه دادید بدعتی دیگر از راه ایجاد رعب و ارعاب و تطمیع با ابزارهای مختلفی که در طول این ۲۲ سال ساخته‌اید. با تأمین امضای تحمیلی و جمع کردن امضا برای تأیید مرجعیت خویش، خلاف مسیر تقوا است، شما به خوبی عند الله می‌دانید سواد لازم را برای اداره کلاس سطح حوزه را هم ندارید فکر می‌کنید نمی‌دانند و نمی‌دانیم که مطالب درسی شما را پیشاپیش آقایان رضوانی و جنتی به همراه صدها طلبه دیگر آماده کرده و بعد شما در کلاس به اصطلاح خارج فقه‌تان روخوانی می‌کنید و هیچ کس هم به جز تعداد ویژه‌ای که از قبل تعیین شده‌اند اشکالاتی طرح که پاسخ آنها را نیز از قبل برایتان آماده کرده‌اند عهده دارند تا صورت این به اصطلاح درس خارج برای دستگاه‌های خبری و عوام آماده باشد «اگر نخوردیم نان گندم، اما دیده‌ایم دست مردم!» برای من طلبه این مسائل قابل هضم نیست که یک روضه‌خوان منبری ادعای مرجعیت و بیان حکم خدا بکند و خویش را در مقابل نه ملت بلکه خدا نیز پاسخگو نداند؟! اما



بدون توجه به مسأله حکومت و قدرت چگونه به خود اجازه می‌دهید مردم را به تقلید شما دعوت نموده بعد هم با جسارت بی‌نظیری که من تاکنون در هیچ مرجعی ندیده و نشنیده‌ام بر تفکیک مقلدین خارج و داخل کشور اصرار ورزیده و خویش را مرجع خارجی‌ها بدانید؟! مگر تقلید داخل و خارج کشور می‌شناسد؟ چرا بدعتی را باب کردید که نه در شیعه و نه در اهل سنت نظیرش را کس ندیده! با فتوای شما مردم حج می‌کنند، نماز می‌خوانند و اعمال مذهبی خویش را ترسیم می‌کنند فتوا بازیچه نیست، اجتهاد یک انسان تلاش‌گر با تقوای درس خوانده‌ای است که با هراس از خدا و با نگرانی از صحت و سقم نظر و مطابقت با حکم خدا صادر می‌شود شما که ۳۳ سال در کوران انقلابید و به قول خودتان ۱۶ ساله گی برای تحصیل به حوزه مشهد رفتید و نزدیک ۱۵ سال هم ادعای مبارزه و تبعید و زندان و این مقولات بوده‌اید این یعنی ۶۴ سال مفارقت از علم و حوزه در حالی که شما ۷۲ سال عمر دارید یعنی فقط ۸ سال درس خوانده‌اید و این برای رسیدن به مقام یک روضه‌خوان و یا منبری شاید کافی باشد ولی برای مرجعیت و اجتهاد کافی نیست مگر شما ادعای نبوغی همچون انبیا داشته باشید که من بعید می‌دانم! پس شما کی وقت مطالعه و تحصیل برای رسیدن به اجتهاد و سپس به مقام منیع مرجعیت یافتید مرجعیتی که ۵۰ سال فقط باید خواند و نوشت و تدریس کرد تا شاید قابلیت افتاء یافت مرجعیت به مانند علوم آکادمیک یک رتبه علمی است که با تلاش به دست می‌آید حتی دکتری افتخاری در دانشگاه‌های جهان اعتبار علمی نداشته و فرد دارنده آن نمی‌تواند به استناد به آن در آن رشته پیش‌تر رود؛ قصه «گردان» و کردارها برگرفته از عمل شما است و هر بی‌سوادی که امروز با آن در کشور مواجهیم از باب آن است که شما باب مدرک تهی و جعل مقام علمی را باز کردید! آیا فکر می‌کنید مرجعیت و فتوا هم مثل سیاست بازیچه دست هر انسانی است و با تعریف و تبلیغ «همج‌الرعا» و اطرافیان گرد شیرینی می‌توان حجتی برای خدا تولید کرد؟ فکر قیامت خویش و هزاران مرد و زن و پیر و جوان نیستید که با تبلیغ و ترویج دروغ شما را به مرجعیت نشانند و اعمال مسلمین را به ابطال کشانند؟ کدام کتاب فقه استلالی را تدوین و کدام شاگرد فقیه را به بار آورده‌اید که ما نمی‌شناسیم؟ از بحث استاد میگذرم که در کارنامه شما با تناقضاتی که هست اسم استاد با زمان حضورتان در مدرس و مکتب هر یک سازگار نیست و هر بار به بهانه تیمار پدر وقتی را به بطالت کشانده و فرصت‌های تحصیلی خویش را توجیه کرده‌اید! آقای عزیز به رسم امر به معروف و نهی از منکر و از سر خیرخواهی می‌گویم دین مردم را رها کنید و به حکومت خویش بپردازید. چرا می‌خواهید ما همیشه به جای یک انسان خوب شما را با شریح قاضی اشتباه بگیریم؟! آیا مقام ریاست مطلقه برای شما کافی نبود که دست در دین و اعتقادات مردم کردید؟! نه اینجا جولانگه هر کس است و نه این شکار طعمه هر شکارچی! شما نیز خوب می‌دانید که صالح این منصب نیستید، پس یا ره‌ایش کنید عاقبت بیان‌دوزید و یا به مهلکه روید که قرآن گفت: «إما شاکراً و إما کفوراً».

۳- اطرافیان و حلقه نزدیک به شما و مدیران این کشور غرقه به ظلم این القاب را برای شما به کار می‌گیرند اگر صحیح است و شما بدان راضی مستند این القاب را از کتاب خدا و سنت رسول و ائمه (ع) بفرمایید (البته اگر می‌دانید منابع فقهی و دلیل فقه‌ای و و فرقی با دلیل اجتهادی را) تا ما نیز بدانیم و لب فرو بندیم!

القابی همچون:

«مقام عظمای ولایت»، «مقام معظم رهبری»، «امام المسلمین» (به معنای خاص)، «خورشید ولایت»، «ماه ولایت»، «ولی امر مسلمین جهان»، «آیت‌الله العظمی امام خامنه‌ای»، «نایب امام زمان»؛

آیا به نظر شما مردم به علی چه خطاب می‌کردند فقط کافی است به نهج‌البلاغه مراجعه و آن را تورق کرده و یا به آثار مکتوب و مستند روایی اهل بیت مراجعه کنید ایشان با نام و گهگاه بدون کنیه مورد خطاب مردم بودند و اجازه چاپلوسی و پاچه‌خواری به کسی نمی‌دادند و اصرار داشتند که در دهان مداحان خویش خاک بریزید (کنایه از ساکت کردن فوری فرد چاپلوس و تملق‌گر) و اگر در قرآن برای رسول اکرم آمده که نام ایشان را به مانند آنچه که رایج است میان خود نبرید از همین باب است که آن‌قدر خودمانی و نزدیک و گهگاه با شیطنت از ایشان نام می‌بردند که شائبه تحقیر رسول اکرم فرمان را از آسمان آورد تا مقام رسالت را حفظ نماید شما که از رسالت که هیچ‌العیاذ بالله مقام قدسی خدا را هم در شکافته و «ما فوق اسطقسات» نشسته‌اید مگر در تاریخ و سیره نبوی در زمان حضور نبی در مدینه و نه مکه یعنی در اوج قدرت هر بادیه‌نشین و یا غریبه‌ای که به مدینه می‌آمد و در میان جمع نمی‌توانست پیامبر را تشخیص دهد (بگذریم که صندلی شما از هر صندلی نشینی بلندتر بوده و هست ولی برای یافتن شما کافی است با یک نگاه به بالاترین جایگاه شما را ببینند، در شأن و جلال و مقام تمام مثال شاهان نه مثال پیامبران جلوس می‌کنید!) چرا که پیامبران به سودای طبابت و تعلیم مردم کوله خویش بر پشت نهاده و به دنبال این و آنند و ننشسته تا برایشان مدیحه‌سرایی کنند و مقام در



غیب قرقه کنند! حتا بسیار شنیده‌ایم که گفته‌اید ما به جای من این ادبیات رسول خدا نیست بلکه ادبیات فرعون است و تنه به جایگاه الاهی زدن تعبیر می‌شود، گویند روزی ناصرالدین شاه به آینه‌ای که از فرنگ آورده بود می‌نگریست که لبخندی زد و با صدای بلند گفت از خومان خوشمان آمد؟! چگونه است که حتا در این مورد هم به منوب عنهم (پیامبر و امام) هیچ شباهتی ولو به ظاهر ندارید و یا شاید اسلامی که شما به آن آگاهیید و می‌دانید و یا نسخه دومی از کلام خدا در جیبتان است که ما از آن ناآگاهییم که در آن وجیزه گفته که بگذارید بستایند و غلو کنند و باد کنند تا هم ملک و هم مملکت بترکد! آیا سزاوار است شما را گاهی با یک خط و یا بیش‌تر تا حد یک صفحه در نامه‌ها و سخنرانی‌ها و نوشتجات بستایند باز خویش را جانشین آن نگار خط نوشته محسوب کنید؟! مگر در زمان نظام پادشاهی چه می‌کردند جز چاپلوسی و تملق و ستایش و کرنش؟! شاه را سایه خدا... قدرتش را مطلق... و دانشش را بی‌انتهای معرفتی می‌کردند و در عاقبت چه شد؟! «این الملوک، این ابناء الملوک؟!» من به عنوان وظیفه باز هم سؤالاتی دارم و از باب خیرخواهی ابتدا برای انسانی همچون شما که در مرکبات نادانی خویش گهگاه گم می‌شود و از شما می‌خواهم برای پاسخ هم تلاش نموده و هم تا دیر نشده برای اصلاح اقدام کنید که اول بدبختی هر کسی تکبر است از سرنوشت شیطان تا پس او باید عبرت گرفت که در حضور حضرت ذوالجلال احدیت وقتی پرسیدند چرا سجده نکردی بر آدم گفت: «خلقتنی من نار و خلقته من طین»، آری من خاکم، من از گلم، من از دنیای دنیام و تلاشم عروج است به فضایل انسانی، به تقوای الاهی، به اخلاق نبوی و به سیره علوی، در حالی که سرچشمه همه بدی‌ها در این میان تکبر است و پس آن نادیده انگاشتن دیگران! به داد خویش برسید و خویش به محاسبه کشید که فردا دیر است «و ان العاقبه لشدید» و قیامت در راه، مردمی که همچو گوسپند می‌انگارید هر یک عزیزی از عزیزان خدایند که خداوند با مهر و رحمت خویش آفریده و برای هر یک هدفی متعالی در نهادش بنا نهاده این چند روز دنیا نباید من و شما را از وظیفه‌ای که در قبال خلق خدا و خلق که با هدف آفریده و نوازش شده‌اند به دور سازد، ارباب‌اند و شما خدمتگذار ایشان نه بر عکس. باز هم گفته‌ها هست که در نامه‌های بعدی به آنها خواهم پرداخت و هرگز نخواهم گذاشت پشت عزیزمان جناب آقای نوری‌زاد خالی شود ما نیز مثل صدها هزار ایرانی سؤالاتی داریم که ۳۳ سال است یا دندان گزیدیم و خون دل خوردیم و هیچ نپرسیدیم و یا با پرسش پاسخی جز زندان و شکنجه و بیداد بر آن نیافتیم یک بار و برای همیشه به عهد تکوینی انسان با خدایش باز گردید و بگویید بلی «ألت بربکم قالوا بلی»

والسلام

یک طلبه حوزه علمیه، هس. الف.

آذر ماه ۱۳۹۰

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده یک طلبه به خامنه‌ای، آذر ۱۳۹۰

از ما نوشتن و نگفتن و از شما خواندن و نشنیدن!

یادتان می‌آید جوانی‌تان در سایه حکومتی سپری شد که وقتی بر روی منبر قرآن تفسیر می‌کردید، به شما اخطار دادند که حق ندارید قرآن تفسیر کنید و شما شرح نهج‌البلاغه آغاز کردید. مأموران همان حکومت دوباره به سراغتان آمدند و گفتند که حق منبر رفتن ندارید و شما پای منبر ایستادید و...

قصدم از این یادآوری این بود که امروز نه یاران محمدرضای سرنگون‌شده که یاران شما نیز همان رفتار را با روحانیونی می‌کنند که نگاهی متفاوت از نگاه شما دارند.

امروز یاران شما نیز با دانشجویان و دانشگاهیان همان می‌کنند که رژیم پهلوی با دانشجویان مسلمان و مبارز می‌کردند. امروز سردار سپاه شما، رئیس دستگاه قضای شما، رئیس‌جمهور شما، وزرای شما و همه منسوبین شما در مصادر مختلف حکومتی که نه تنها یک جوان بسیجی که پیرو شماست چنان عرصه را بر دیگران تنگ می‌کند که گویی او نماینده تام‌الاختیار خداوند است و شما لابد فراتر از همه. امروز من عمامه‌ام را بر زمین می‌گذارم و تا روزی که این مردم رنگ آزادی را نبینند آن را بر سر نخواهم گذاشت. من از هر فرصتی برای آگاهی دادن و آگاه شدن بهره خواهم برد.

امروز شما و ایران. شما و مردمی با تمدنی چند هزار ساله که هر روز پسرفت خود و خانواده خود و اطرافیانشان را می‌بینند و نمی‌دانند در این وانفسا چه کنند.

والسلام علی من تبع الهدی

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=276>

**نامه سرگشاده سعید خراسانی به خامنه‌ای، آذر ۱۳۹۰****لیک به خواست آقای نوری‌زاد
نامه‌های سعید خراسانی به خامنه‌ای**

نامه اول: ای خدای بزرگ!

سلام به خدای بزرگ سرزمین غارت‌شده پارس!

سلام از باب ادب است و گرنه آرزوی سلامت و طول عمر برای ستمکار دین‌فروشی چون تو نه نشانه سلامت عقل است و نه نشانه میهن‌دوستی و انسان‌دوستی!

مع‌الأسف، اکنون «بُت بزرگی» شده‌ای در ردیف «لات» و «عزی»، که تصاویر بزرگش اینجا و آنجا بر سر هر کوی و برزن، همان قداست و بزرگی مجسمه‌های سنگی و چوبی را می‌نمایند!

البته مقام کبرایات، در حد «بُت» که نه، چیزی فراتر از «خداست»!

گرچه برخی از حاکمان سلف این سرزمین از سر حماقت و تفرعن در قبال رعیت، خود را «سایه خدا» می‌خواندند! تو ولی به مدد دین‌فروشان و بوقچیان و متملقان و قداره‌بندهای هیولاصفت، در جایگاه خدا نشسته‌ای! خدایی بی‌عیب و نقص و سزاوار کرنش مدام و تمام! خدایی که سخن و کلامش، درستی مطلق است بی‌چند و چونی از تشکیک و سؤال!

بیست و سه سال است که سایه این «خدا»، بر سر این مردم سنگینی می‌کند. مردمی که به صورت قهری و یا ناآگاهانه دچار «شرک» عظیم شده‌اند. نه کسی جرأت داشته تو را به چالش و پرسشگری کشاند و نه حسابکشی...

در مقابل، به سان خدایی قهار، و با قاضیان و غازیان بیشمار، در همه حال حاضر و ناظری بر احوال ملت برای حساب کشی و تعظیم، تا بدرستی پاس خدایی ات بدارند و چیزی نگویند که مایده تکدر خاطر تان گردد!

خدایی که رعیتش باید بی‌چونی از چرا، سپاسش دارد و تعظیمش کند تا در بهشت خُلد برین او جای گیرد و گرنه جزایش داغ است و زنجیر و نیستی و «پودر شدن»!

تو بی‌شک فرصت‌های بی‌شماری برای زیستن و پیشرفت را از این ملت سلب کرده‌ای بر اثر همان لجاجت و بدخویی!

بزرگ‌ترین جرم تو، سلب آزادی از یکایک این ملت است. ملتی که مجبور است روش زندگی و آرمان‌هایش را با فکر و اراده تو تنظیم کند!

کوتاه می‌کنم کلام را:

سرنگونی جباران و ستمگران، سرنوشت محتوم تاریخ است. دیر یا زود ما بندهای بندگی تو را از دست و پایمان برخواهیم کند. دیر نیست آن روز. فرصت اندکی برای جبران دارید

*** منع ***

صفحه «فیس‌بوک» سعید خراسانی

**نامه سرگشاده عبدالکریم سروش به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰ (++)****«باغبانان ز خزان بی‌خبرت می‌بینم!»**

محمد نوری‌زاد: ای کاش مراجع و شخصیت‌هایی که از آنان به نگارش نامه دعوت کرده بودم، تقاضای مرا اجابت می‌فرمودند و من یک به یک نامه‌های حکیمانه آنان را منتشر می‌کردم. گرچه خود می‌دانم نادیده گرفتن کفن‌پوشان و عربده‌کشانی که چون فنر فشرده در پس‌خانه هر معترض دلسوزی کمین کرده‌اند، به شهامتی و درایتی غریب نیاز دارد. با این همه اما من همچنان چشم به راهم. شخصیت‌ها و مراجع بزرگواری که می‌دانم هیولایی به اسم جهالت در پس دیوار بیت‌شان هوار می‌کشد، یا آتشی را که در این خانه شعله می‌کشد می‌بینند و باور دارند، یا با احاله فاجعه‌ها به ورطه تعویق، بنا بر سکوتی مدام دارند. اگر می‌بینیم و باور داریم، سکوت کردن و نادیده گرفتن به رواج هرچه بیش‌تر آن می‌انجامد. و چرا این آتش، به دامان خود ما چنگ نزند و بساط ما و نسل‌های ما را تباہ نکند؟ من این سخن ناب شریعتی عزیز را همواره بر چشم می‌نهم که: به نماز ایستادن در خانه‌ای که آتش در او افتاده، حماقت است.

چندی پیش جناب کدیور مرا به نگارش نامه‌ای در همین نزدیکی‌ها خبر داد. و اکنون در صبحگاه جمعه به نامه جناب سروش برخورددم. شاید در فردا روزی، بزرگ دیگری ما را به ملاحظت نوشته‌ای نوید دهد. و باب این نوشتن‌های حکیمانه و مشفقانه گشوده بماند. صادقانه می‌گویم که در نامه جناب سروش جز درستی نمی‌بینم. هر بند سخن ایشان به شعری و شعوری کهن مزین است. که یعنی: «نصیحة الملوک» دغدغه همواره فصیحان و سخن‌شناسان و ناصحان ما بوده است. این نامه، گرچه به تناسب چرخش سخن، گاه به تلخی و تندمی می‌گراید اما هرگز این تلخی به اندازه‌ای نیست که صدای سلامت آن شنود نشود. من سوز سخن این اندیشمند را در این نامه آنجا یافتم که رو به رهبر می‌نویسد: «قدر این قلم‌های بی‌طمع را بدانید». بله، ما را از این سخنان، طمعی جز تقدیم «خیر» نیست. اما چه جای شکوه که جماعتی، این خیرخواهی را به زشت‌گویی مراد کرده‌اند و با خیرخواهان به زشتی فرو شده‌اند. به دوسوم پایانی همین نامه اگر دقت کنیم، در او جز رفاقت و جز اشارت‌های ناب و درست‌دوستانه نمی‌بینیم.

من این نامه جناب سروش را سراسر حکمت یافتم. بلی، در سخن حکیمان، گاه تندمی نیز هست. در قرآن، آنجا که لقمان حکیم به فرزند خود می‌فرماید: به هنگام سخن گفتن صدای خود را بلند مگردان، بلافاصله او را به صدای بلند و عرعر الاغان اشارت می‌دهد. من به خاطر اجابت درخواستم صمیمانه از این دانشمند فرهیخته سپاس دارم و آرزوی روزی را دارم که مردمان ما و به‌ویژه صاحب‌منصبان ما از گنج سخن وی دانه‌های پر بها بردارند و شأن سخن منصفانه و حکیمانه او را دریابند.

ما نیز چون نویسنده این نامه، به سخن خود رهبر روی می‌بریم که: «البته نباید با مسؤولان مبارزه و دشمنی کرد، اما این حرف به معنای انتقاد نکردن و مطالبه نکردن از مسؤولان متخلف از جمله رهبری نیست، چرا که می‌توان در عین صفا و دوستی انتقاد هم کرد.» (۱۷ مهر ماه ۱۳۸۶ - پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر رهبری)

و اینک نامه دردمندانه و صد البته مشفقانه این حکیم خیرخواه:

باغبانان ز خزان بی‌خبرت می‌بینم!

حرّ زمانه و هنرمند دلیر و آزاده، محمد نوری‌زاد، باب نقد ناصحانه و نصیح ناقدانه رهبری را گشوده است و از اصحاب قلم و اجتهاد خواسته است تا دعوت او را لیبیک گویند و به نوبه خود، ادای تکلیف و امر به معروف کنند و دفتر انتقاد را کلان‌تر سازند، مگر این آواهای نازک ناقدانه بدل به فریاد شود و پرده گوسی و صفحه وجدانی را بلرزاند و گره از کار فرو بسته خلقی بگشاید.

آقای سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران

صاحب این قلم، چند بار با شما با عتاب و درشتی سخن گفته و ملامت‌ها و ملامت‌ها بر شما باریده و قلم را بر سیاهی‌ها و تباهی‌ها گریانده است، اما اینک بر آن است تا خشم خود را فرو خورد و قلم را به جانب دیگر بگرداند و از در ارشاد و نصیحت و انذار و موعظت درآید. و اگر چه به



عین‌الیقین پایان دولت سحرمدت شما را نزدیک می‌بیند، راه نکونامی و نیک‌سرانجامی را به شما نشان دهد، مگر به جاروب انصاف، خانه قدرت را از خاشاک ستم بپیرایید و از خدا و خلق آمرزش و پوزش بطلبید و بند از پای عدالت و آزادی بردارید و زندانیان استبداد را آزاد و استبداد را (که اعظم منکرات عالم است) زندانی کنید و آب حکمت را به جوی حکومت بازگردانید و بازی سیاست را به قاعده کنید و جامه ریاست را به اندازه ببرید و بقیه دوران زعامت را به توبه و تدارک سپری کنید تا سپیدروی به دیدار خدا روید.

«زین کاروان‌سرای بسی کاروان گذشت

ناچار کاروان شما نیز بگذرد

بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بکشت

هم بر چراغدان شما نیز بگذرد»

می‌دانم که آزموده را می‌آزمایم و ای بسا که جز ملامت و خذلان نصیب نبرم، اما با خود می‌گویم «نور او نوشد که باشد شعله‌خوار». در گفتن، فایده‌ها هست که در نگفتن نیست: گزاردن تکلیف، آگاهانیدن خلاق، عذر تقصیر به پیشگاه خالق، جنبانیدن وجدان مخاطب، گشودن راه آزدگی و شکستن قفل غمناکی و غلامی و افسانه نیک شدن در تاریخ. پس «بیم خسران و خسروانم نیست».

«گر چو فرهادم به تلخی جان بر آید باک نیست

بس حکایت‌های شیرین باز می‌ماند ز من»

آقای خامنه‌ای

این تجربه نخستین من در گفتگوی نرم با شما نیست. سال‌ها پیش وقتی در نوشته‌ای از روحانیت انتقاد کردم که چرا سقف معیشت را بر ستون شریعت زده‌اند، با عتاب شما روبه‌رو شدم که در خطابه‌ای بر آن نوشته خرده گرفتید و چون پاسخ آن خرده‌گیری را با کمال ادب و فروتنی در مجله «کیان» دادم و از فتح باب دیالوگ با رهبری ابراز شادمانی کردم و عتاب تلخ شما را با قند تحمل فرو خوردم که «جور از حبیب خوش‌تر، کز مدعی رعایت»، شما در خطابه‌ای دیگر چنان درشتی کردید و این باب نیم‌باز مخاطبه را چنان غضب‌ناکانه به هم کوفتید که گویی دنده‌ها و دندان‌های مرا می‌شکنید تا به من و دیگران حالی کنید که:

«شاه با تو گر نشیند بر زمین

خویشتن بشناس و نیکوتر نشین»

رفتارهای هراس‌آور وزارت اطلاعات از آن پس شروع شد و آنان به بهانه اینکه «تو صدای آقا را هم در آورده‌ای» بر من تنگ‌تر گرفتند و اشتلم‌ها کردند و دشنام‌ها دادند و محرومیت‌ها پیش آوردند و «زور عریان» را که از آستین انصار حزب‌الله بیرون می‌آمد، حواله من کردند و صریحاً گفتند که تکه‌تکه‌ات می‌کنند و آتش می‌زنند که تا امروز هم آن گستاخی‌ها ادامه دارد. چندی پیش بود که فرزند مرا، که تنها گناهش فرزندی من است، صدا زدند و به قتل تهدیدش کردند و گفتند آماده شهادت باش چون ممکن است «اسرائیلی‌ها» کارت را بسازند و خونت را به گردن حکومت بیندازند. ممنوع‌التدریس و ممنوع‌الخطابه و ممنوع‌الخروج بودن و سپس اخراج شغلی و کتک خوردن‌ها در تهران و قم و مشهد و اصفهان و خرم‌آباد و... به جای خود، که از جنس «خشونت نرم» اند و از فرط نرمی و نعومت، بی‌آزار می‌نمایند! رنجامه‌های من به هاشمی رفسنجانی مطلقاً بی‌پاسخ ماند. از آن پس زبان در کام بردم و رسم مخاطبه پرمخاطره را فرو نهادم. اینها همه در زمستان استخوان‌سوز انسداد بود.

خاتمی که آمد گفتم فاتح است نه خاتمت. باب گفتگو باید گشوده بماند که ضمان حریت است و نشان مدنیت.

او هشت سال رئیس‌جمهور بود و ما یکدیگر را ندیدیم. از مکر ماکران و طعن طاعنان می‌ترسید. به قم رفت و همه جا رفت، اما به ملاقات اعظم و افقه فقیهان، آیت‌الله منتظری رحمة الله نرفت. دست و پایش چنان به زنجیر احتیاط بسته بود که پیوندش با احباب گسسته بود. با این همه من به او نامه‌های گشاده و سرگشاده نوشتم و نقدهای چالاک کردم و او را از سرهنگی‌های فرهنگی با انگیزه‌های چنگیزی بیم دادم که: «اگر ایران است، اگر ایمان است، اگر کرامت انسان است، اگر عقل و برهان است، اگر عشق و عرفان است، همه دستخوش تاراج و طوفان است. کجاست شیردلی کز بلا نپرهیزد؟!».

پاسخی نداد، گر چه پاسخی واژگون هم نداد. حکایت حافظ بود و شاه یزد:



«شاه هرموزم ندید و بی سخن صد لطف کرد
شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد»

به همین دلخوش بودم که اگر رهبری کلاه‌گوشه به آستین دلبری می‌شکند و برتر از سلیمان می‌نشیند و با موران سخن نمی‌گوید، رئیس جمهوری هست که آشکارا نقد می‌شنود و بر نمی‌آشوبد و به «آئین گفتگو» روی خوش نشان می‌دهد و به جوانان می‌آموزد که نقد آشکار حاکمان هم ممکن است و هم مطلوب. دریغا که او سپر بلاي رهبری بود و در نقض پیمان با مردم تا آنجا پیش رفت که «ترک کام خود گرفت تا برآید کام دوست». احمدی‌نژاد که به جای خاتمی نشست «ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها». این بار حتا وسوسه‌ای خرد دل مرا نگزید که نامه‌ای به وی بنویسم و با او رازی بگشایم. بلی، «ز منجیق فلک سنگ فتنه می‌بارید» و کجروی‌ها و بی‌رسمی‌ها طوفان می‌کرد، اما «کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد» چه جای مکاتبه است با دولتمردی بی‌تدبیر و دولتی خرافه‌گستر و سفاهت‌پرور که از چاه‌های نفت بر می‌دارد و در چاه‌های جمکران می‌ریزد؟ و قایق خرد خیالات خام خود را با پاروی تأییدات رهبری در دریای مخاطرات بین‌المللی به یمین و یسار می‌راند و به توهم «ظهوری» و فتح‌الفتوحی قریب‌الوقوع، انگشت تحریک در چشم خونریز جهان‌خواران جنگ‌طلب می‌کند و باکی از ویرانی خاک ایران ندارد.

ایام می‌گذشت و خود را برای نقد و نصیحت رهبری آماده می‌کردم که قصه «وحی و نبوت» پیش آمد و تهمت تکفیر و غوغای عنیفی که بر سر آن برآوردند. دست نگاه داشتم و نخواستم شاهد کلام را به زهر سیاست برآمیزم و پا از کفش فقاقت برنیاورده در کفش ولایت کنم. انتقادات عالمانه را پاسخ گفتم و به قدر مقدور شوخ‌های شبهه را از رخسار رسالت زدودم و حقیقت کلام خدا را که همان کلام محمد(ص) است، باز نمودم. غبار آن مناقشات که فرو نشست، برق انتخابات از افق سیاست دمید و چشم‌ها را خیره و دل‌ها را فریفته کرد. امیدها زنده و جان‌ها تازه شد. همه جوشیدند و گفتند نوبت آزمودن بخت است و نشاندن عدالت بر تخت. کسی نمی‌دانست که درون پرده چه فتنه‌ها می‌رود و شاخ گستاخ استبداد، چشم عدالت را چه زود کور خواهد کرد. نتایج که از پرده برون افتاد، آشکار شد که دست خیانت در صندوق امانت مردم برده‌اند و دیوی را دوباره بر تخت سلیمان نشانده‌اند و دامادی دروغین را به حجله حکومت فرستاده‌اند و غنیمتی را به غارت ربنده‌اند و پای اهانت بر شرافت مردم نهاده‌اند. خوشبختانه غیرت ملت بر غارت شورید و شیرینی سرقت را در کام راهزنان تلخ کرد.

مردم «زوال استبداد دینی» را جشن می‌گرفتند و باد و آتش در کار برکندن خیمه استبداد و سوختن ریشه بیداد بودند که مزدوران و شقاوت‌پیشگان فرمان یافتند تا قتل و شکنجه و شرارت و تجاوز و تطاول را به اوج رسانند و علم شقاوت را بر قله قساوت برافرازند. گورستان‌ها را پر کردند و زندان‌ها را پرتر. اما جنبش فرو نشست.

دانستید که کار از گلوله پیش نمی‌رود. به تحیب پرداختید. هر روز به بهانه‌ای جمعی را فرا خواندید و با آنان به سخن نشستید. حتا شاعران شعر به مزد را، مگر آب رفته را به جوی بازگردانید. اما شعارهای ستم‌رسیدگان نشان داد که شعورشان بسی بیش‌تر از اینهاست و نارضائی آنان فراتر از آن است که به نوازشی فرو بنشیند. شعار «مرگ بر دیکتاتور» نشان آن بود که جز زوال استبداد و مرگ دیکتاتوری راضی‌شان نخواهد کرد. در هنگامه این بیداد و استبداد و در یکی از مجالس لطف و عتاب رهبری بود که جوانی دلیری کرد و وام شجاعت بگزارد و شما را به شنودن انتقاد، دعوت و سفارش کرد (محمود حمیدنیا). شما هم خشک و خنک پاسخ دادید که: بلی ما مخالف انتقاد نیستیم، همین و بس. پیدا بود که لغتنامه تنگ رهبری از شرح و بسط واژه انتقاد سخت تهی است و ذهن خوکرده به ستایش‌ها و نوازش‌های مداحان، تحمل ورود این مفهوم ویرانگر را ندارد.

آشکار بود و رفته رفته آشکارتر شد که رهبری هواهای دیگر در سر دارد. نه مشتاق نقد است نه مشوق ناقدان و خوی نکوهیده استبداد چنان در دماغش متمکن شده است که سیاهی در حبش و سرخی در آتش.

حدیث تلخ حوادث ایام بعد را چگونه می‌توان نوشت که قلم را نسوزاند؟ اعظم مصائب آن بود که مزرع سبز جنبش را به خون سرخ جوانان آلودید و شمس و قمر آن را در بند کردید و آن دو شیر بیشه شجاعت را به زنجیر ستم بستید و آن دو چراغ راه آزادی را در تاریکخانه اسارت نشانید بدین امید که جنبش فرو نشیند و بیداری فرو خسبد و اینک نیز مبتهج و مفتخرید که به عنایت ولی عصر فتنه‌گران را محبوس کرده‌اید و بدخواهان را مأیوس و «به تدبیر تو تشویش خمار آخر شد». جمعی از بهترین فرزندان این آب و خاک اکنون در سیاه‌چال و زندان‌اند و رنجه و شکنجه می‌شوند و تاوان نیک‌خواهی‌ها و حق‌طلبی‌های خود را می‌دهند و نجاست و خبثت سفلگان و سفاکان را به جان می‌کشند تا ردای ریاست و هاله قداست شما آسیب نبیند.

«بس کنم گر این سخن افزون شود»



خود جگر چبود؟ که خارا خون شود»

همین قدر بگویم کاری کرده‌اید که اینک کوچک‌ترین اصلاح به یک انقلاب می‌ماند، آیا هنر و حُسن تدبیر این نبود که هاضمه مدیریت را، چنان‌که هنر همه دموکراسی‌هاست، چندان فراخ و نیرومند کنید که حرکات انقلابی بدل به اصلاح شود؟ آیا از ضعف بصیرت و سوء سیاست نبود که با دروغ‌زنی کم‌خرد و فریبکار چون محمود احمدی‌نژاد ابتدا به مغالزه پرداختید و دولت او را فخر امت و شرف سیاست و نمودید و حاشیه‌نشینان درگاه رهبری هم امام زمان را دعاخوان و پشتیبان او دانستند، لکن همین که رفتار او را حمل به نافرمانی کردید، فرمان حمله به او را صادر کردید؟ جن و انس جمع شدند و به شما گفتند:

«بر تو می‌لرزد دلم زان‌دیشه‌ای
با چنین خرسی مرو در بیشه‌ای»

و شما از سر رعونت گوش نکردید تا آنجا که:
«سنگ روی خفته را خشخاش کرد
این مثل بر جمله عالم فاش کرد
مهر ابله مهر خرس آمد یقین
کین او مهر توست و مهر اوست کین»

باری از پس نامه‌نگاری‌های نورانی نوری‌زاد، به جستجو در پایگاه الکترونیکی و دفتر خطابه‌های پیشین شما برآمدم و از بخت نیک، این جملات نادر را یافتم که در این فضای ملول و عبوس، مصلحت اقتضا می‌کند حقیقت انگاشته شود: «البته نباید با مسئولان مبارزه و دشمنی کرد، اما این حرف به معنای انتقاد نکردن و مطالبه نکردن از مسئولان متخلف از جمله رهبری نیست، چرا که می‌توان در عین صفا و دوستی انتقاد هم کرد.» (۱۷ مهر ماه ۱۳۸۶ - پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر رهبری)

آقای خامنه‌ای

حالا من از همین سخن ساده و کم‌جان شما می‌خواهم قلم را جان دهم تا با شما سخنان جانانه بگویم که:
«نه هر کس حق تواند گفت گستاخ
سخن ملکی است سعدی را مسلم»

سال‌ها پیش دیدم که بر کنگره ایوان، آنجا که مهمانان را می‌پذیرید کتیبه‌ای نهاده‌اند و این سخنان امام علی را به خط خوش بر آن کنده‌اند: «من نصب نفسه للناس اماما فلیبدأ بتأدیب نفسه قبل تأدیب غیره.....»: «هر کس بر مسند رهبری می‌نشیند، نخست به تأدیب خود پردازد و سپس به تأدیب دیگران، که معلم خویشتن احترامش بیش‌تر از معلم دیگران است.»

من می‌خواهم شما را در این تأدیب کمک کنم؛
باور کنید من بر شما رقت بسیار می‌برم که چگونه می‌توانید از گرداب مداحی‌ها ظاهر و سالم بیرون بجھید؟ نازپرورده مدح نرم مداحان آیا طاقت نقد سخت نقادان را خواهد داشت؟

«نیک‌خواهان دهند پند و لیک

نیک‌بختان بوند پندپذیر

پند من گر چه نیک‌خواه توأم

می‌کند در تو سنگدل تأثیر؟»



بر رعایایی چون خود و نوری‌زاد و... هم رحمت می‌برم که چه مایه ناکامی کشیده‌اند و ناراستی دیده‌اند که اکنون کلماتی کم‌جان را که با کراحت ادا شده‌اند باید به منزله کرامتی آسمانی برگیرند و در پناه آن خطر کنند و ای بسا که ترک جان و سر کنند
غریبا! واعظ مسجد کرامت مشهد را چه افتاده است که خود وعظ کسی را نمی‌شنود و قدرت مطلقه ولایت در گوش او چه خوانده است که ناشنوا مانده است؟

«ای صاحب کرامت! شکرانه سلامت
روزی تفقدی کن درویش بی‌نوا را»

شما که کراراً در خطابه‌های خود برای اعیان حضرت و ارکان دولت به ویژه سفیران و رایزنان و مبلغان می‌گویید «پیام اسلام را به همه جا برسانید. ما برای جهانیان حرف‌های گفتنی بسیار داریم»، آیا نمی‌دانید که سخن بدون مجال نقد، نه گفتنی می‌شود و نه ماندنی. شما و همراهانتان که همیشه یک‌سویه سخن می‌گوئید و سخن دیگران را نه از نزدیک و نه از دور نمی‌شنوید و اصلاً لایق شنیدن نمی‌دانید، کدام حرف گفتنی برایتان باقی مانده است؟ چهار صد سال است که جهان، تئوری نقد آزاد و عمل آزادانه نقد را می‌آزماید و از برکاتش بهره‌مند می‌شود. حالا از شما چه بشنود که از این بانگ جرس چهار صد سال است پس مانده‌اید و هنوز سخنان آب‌نדיده و نقدنشده خود را علاج دردهای جهانیان می‌دانید؟
ای کاش نقدها را فقط نشنیده می‌نهادید و ناقدان را این‌همه فرو نمی‌کوفتید.

کارنامه شما در پاسخگو کردن خویش و شنیدن نقد دیگران به هیچ روی درخشان نیست. جوانان و نیک‌خواهان توصیه‌های شما را به کدام پیشینه و پشتوانه جدی بگیرند؟ در آغاز رهبری که دماغ مرجعیت می‌بختید، فقیهی دلیر مشفقانه و عالمانه شما را پند داد که فروتنی کنید و جامه افتاء بر تن مکنید که «من افتی بغیر علم فلیتوباً مقعده من النار». صاعقه عذاب چنان بر او نازل شد که دیگر مراجع از بیم، سرها در گلیم کشیدند و خائفانه در کنج خاموشی خزیدند. آنچه ولایتی‌ها با آن فقیه اهل بیت کردند ناصبی‌ها با علی و اهل بیت نکردند. این پیمانۀ کوچک‌تحمیل که به نیم‌قطره مخالفت پر می‌شود با سیلاب بی‌امان نقد چه خواهد کرد؟

البته در این میان فقیهی زیرک قد علم کرد و سر قدم کرد و جوهر در قلم کرد و رساله‌ای در ولایت مطلقه شما فراهم کرد. مقام رهبری هم کرم کرد و او را به ریاست قوه قضائیه مفتخر و مکرم کرد.

از سعیدی سیرجانی نمی‌گویم که او را از جان‌سیر کردید و به دست «سعید» شقی اسیر کردید و یک چند او را در غل و زنجیر کردید و عاقبت او را هم سرنوشت امیرکبیر کردید، و چون او بسی بسیار، از فروهرها گرفته تا پوینده و سهرابی و تفضلی و زیدآبادی و احمد قابل و... و دریغ از یک جمله توضیح یا استغفار.

چرا با ناقدان و مخالفان چنین می‌کنید؟ از مقید شدن قدرت مطلقه می‌ترسید؟ مگر آنان جز این می‌گویند که بازی سیاست را به قاعده کنید و جامه ریاست را به اندازه ببرید؟ می‌ترسید که دیگر نتوانید با اشاره انگشتی دفتر حیات کسی را ببندید؟ این همه که مردم را در خطابه‌ها به تقوا دعوت می‌کنید، آیا می‌شود به انتقاد هم دعوت کنید؟ نقد، تقوای سیاست است و بی‌انتقاد و مطالبه، تقوای طیبی تو خالی است. مگر علی با مردم خود نگفت: «لا تکفوا عن مشورة بعدل او مقولة بحق فانی فی نفسی لست بفوق آن نخطی»: «از مشورت دادن و حق گفتن با من دریغ نکنید که من برتر از خطا نیستم».

در این روزگار چه حاجت به انوری‌پروری است که چنین با شاعران شب‌نشینی می‌کنید؟ آیا حافظان زمانه هم راهی به مجالس شما دارند؟ آیا اصلاً حافظ‌صفتانی باقی گذشته‌اید؟ شاعران پرگوی دم‌سرد و فصاحت‌فروشان بی‌درد کم نبوده‌اند و نیستند. حافظ را دلیری نقد فقیهان و صوفیان و ریاکاران و تزویرگران و خرقة‌پوشان و زهدفروشان و محتسبان و اوقاف‌خواران و قارونان و گران‌جانان و عبوسان و شحنه‌شناسان، یعنی نقد جامعه دینی زمان، حافظ کرد نه حدیث سرو و گل و لاله و وصف چشم و ابرو و خال و گیسوی نازک‌بدنان و سیمین‌ذقتان.

شما هم بگذارید تا جامعه، حافظان دلیر و نقاد و تزویرستیز خود را پرورد حتماً اگر در روی شما بایستند و به درستی بگویند:

«گر جلوه می‌نمایی و گر طعنه می‌زنی

ما نیستیم معتقد شیخ خودپسند»

نگویید مجلس خبرگان و خبرگان مجلس هستند و «عرایض لازم را به استحضار می‌رسانند». آنان مفلسان متقاعدند نه مخلصان نقاد:

«از دلق‌پوش صومعه نقد طلب مجو



یعنی ز مفلسان سخن کیمیا مپرس»

دیانت را چرا بهانه خشونت کرده‌اید؟ گفته‌اید «اسلام تازیانه هم دارد» ولی آیا فقط تازیانه دارد؟ عسل‌فروشی چه عیب داشت که سرکه‌فروشی اسلامی دائر کرده‌اید؟ می‌دانم به حافظ ارادتی دارید. پس «ارادتی بنما تا سعادت بیبری». جامعه حافظی پیا کنید: بی‌ریا و پرلبخند. هم‌کسوتان حلواخورده خود را بنگرید که کشوری را در ماتم و خرافه و ریا و گزافه غرق کرده‌اند، لبخند را از لب‌ها، معرفت را از مغزها و دلیری را از دل‌ها ربوده‌اند، جلوه می‌فروشد و عشوه می‌خرند، آب می‌دهند و گلاب می‌گیرند، درس غلامی و غمناکی به مردم می‌دهند و تخم تقلید و تزویر می‌پراکنند.

بنگاه بانگ و رنگ هم اینک خادم طنازی‌ها و گزافه‌پردازی‌ها و شعبده‌بازی‌های آنان شده است: مدرسه‌ای برای نادانی و مصطبه‌ای برای ثناخوانی و قهوه‌خانه‌ای برای نقالی و سخنرانی و دغل‌سرائی برای آبروسوزی و حیثیت‌ستانی. صندوق صوت و صورت را بنگرید که سرای زاغ و زغن و خانه تزویر و دغل شده است و از آن جز بانگ تملق و رنگ تزویر به چشم و گوش نمی‌رسد. نه صدائی از مدارا در آن هست نه سیمائی از مروت، نه نقدی نه مطالبه‌ای، نه سؤالی نه محاسبه‌ای. درس غلامی می‌دهند و نقد دلیری می‌ستانند. آبروها می‌برند و دروغ‌ها می‌پراکنند. نیم خرده بر خشونت نمی‌گیرند ولی صد آفت در آزادی می‌بینند. از ریختن آبرویی چندان بیم ندارند که نمودن تار موئی.

«تا بداند مؤمن و گبر و یهود

کاندر این صندوق به جز لعنت نبود»

خدا را بر رعیت، رحمت آورید و جای این نرم‌تان گزافه‌گوی را به سخت‌رویان بدهید که با شما درشتی کنند و با خلاق نرمی. با شما سردی کنند و با خلاق گرمی.

آن قدر ارتفاع بگیرید که تیغ تصرفان جامه قوای سه‌گانه را چاک نکند اما آن قدر ارتفاع نگیرید که گوشتان فریاد مظلومان و صدای ناقدان را ادراک نکند. به شما زبانی توانا داده‌اند تا حق را بگویند و دستی ناتوان یعنی که درازدستی نکنید. مجلس و دستگاه قضا را به خدمت نگیرید و از آنها رأی و حکم بر وفق مزاج خود طلب نکنید. دستگاه قضا باید پنجه در پنجه رهبری بیفکند و او را در سوء معاملاتش مؤاخذه کند. با این مجلس ذلیل و قضای زبون کدام دادگری و کدام مردم‌سالاری ممکن است؟ و انتخابات چه گرهی از کار ملت خواهد گشود؟ مثلث زر و زور و تزویر یعنی سه برادران لاریجانی را گماشته‌اید تا شما را از شر قضا و قانون و حقوق بشر برهانند؟ خلاق را از نحوست این تثلیث برهانید و بی‌خطر بر خط راست برانید. چهره قضا و قانون را به آب عزت از غبار ذلت بشوید و از اسب انتخابات فرود آید و زمامش را به دست مردم بسپارید.

آقای خامنه‌ای

ولایت فقیه البته نه شرعاً اعتبار دارد نه عقلاً و کثیری از فقها و عقلا با آن مخالفند، اما هرچه هست به معنای ولایت سیاسی است نه ولایت معنوی، و مفهومی جز ریاست و زعامت فقیه ندارد. امتحان کنید و همین را آشکارا بیان کنید «کافر مگر جوی زیان بینی». تا ناآشنایان، «ولایت فقیه» را دیگر عین ولایت باطنی و قداست معنوی نشمارند. دکان این مغالطه را خودتان ببندید. ریاست و سیاست را رنگ قدسی و آسمانی ننزید. صادقانه و آمرانه به صدا و سیما بگوئید تا از این پس از زعامت فقیه سخن بگویند نه از ولایت او. تا هیچ مؤمنی به هوس ذوب شدن، سر در تنور ولایت نکند و در آرزوی شفا یافتن، نیم‌خورده «ولی خدا» را نخورد و «بر زمینی که نشان کف پای تو بود» بوسه نزند و برای انتقاد کردن وجدان و ایمانش نلرزد.

این مغالطه کلان را خود از اذهان پاک کنید تا آنچه را به جبر تاریخ یا به سوء اختیار یا از بلندی بخت در دامن ایرانیان افتاده نیکوتر بشناسند. سخنان شما اگر حجت باشد در عرصه سیاست است نه در عرصه معرفت، و دیگر چه معنا دارد درباره همه چیز سخن راندن و فقیهان و فیلسوفان و عالمان و مدیران و اقتصاددانان و هنرمندان و دانشجویان و روحانیان و شاعران و فیلمسازان و... را مخاطب قرار دادن و به همه درس دادن؟ «خویش را کامل ندیدن خود کمال دیگر است» مگر نه؟ از همه شگفت‌تر حدیث علوم انسانی و رهنمودهای ناروای شماست که عین نارسایی آگاهی و ناپارسایی اندیشه است. تقوای سیاست که نقد است و تقوای اندیشه که سکوت است و تقوای عمل که مدارا و مروت است از گفتار و



کردار و پندار شما غایب است. در سیاست فراتر از نقد می‌نشینید و در خطابه فزون‌تر از دانشتان سخن می‌گویید و در عمل از حریفان ذلت و تسلیم می‌طلبید.

«چه شب‌ها نشستیم در این سیر، گم
که دهشت گرفت آستینم که قم»

آقای خامنه‌ای

با خود می‌اندیشیدم که تفاوت من با شما در کجاست. هر دو ایرانی و مسلمانیم و در دعوی متابعت از پیامبر عزیز اسلام همداستانیم و خیانت به وطن و هلاک حرث و نسل را اعظم گناهان می‌دانیم. فراست چندان نمی‌خواست که بینم اختلاف عمیق در آن جاست که من به قبح ذاتی استبداد معتقد و ملتزمم اما شما استبداد را اگر به خاطر دین و در خدمت نشر و بسط آن باشد، می‌پسندید و می‌پرورید و با دینداری قابل جمع می‌دانید. بلی نقطه افتراق همین جاست و همه رفتار حاکمانه شما بر آن گواست (سخن از وسوسه ثروت و قدرت نمی‌گویم و انگیزه‌های شما را به پرسش نمی‌کشم و بیش سید قطبی شما از دین را هم در شمار نمی‌آورم). بی‌جهت نیست که گاه با یک سخنرانی جان و مال و آبروی کسی را به خطر می‌افکنید (و من خود از قربانیان این صلاح‌اندیشی مستبدانه‌ام و چون من بسی بسیار)، در انتخابات دخالت و تقلب می‌کنید، مجلس را در رایزنی‌های مهم سر جای خود می‌نشانید، اجازه تظاهرات آزاد به هیچ گروهی و حزبی نمی‌دهید، به نام دفع تهاجم فرهنگی به روزنامه‌ها تهاجم می‌کنید، قوه قضائیه را معلق می‌گذارید و بی‌التفات به آن، مخالفان را مجازات و در حصر و حبس می‌کنید، حتا با درویشان که «وفا کنند و ملامت کشند و خوش باشند» وفا نمی‌کنید، به احدی اجازه نقد رهبری را نمی‌دهید، سپاهیان را به عرصه سیاست و اقتصاد می‌کشید، صدا و سیما را مهار می‌زنید، فرهنگ و دانشگاه را امنیتی-نظامی می‌کنید، حوزه‌های علمیه دینی و مساجد و منابر را حکومتی می‌کنید، ناقدان را حتا اگر از مراجع باشند فرو می‌کوبید، زور عریان را به خانه‌ها و خیابان‌ها می‌برید و انصار حزب‌الله را برتر از قانون می‌نشانید و مصونیت قضائی می‌بخشید و...

آخر اگر روزی این آب و خاک به مخمصه‌ای و مهلکه‌ای بیفتد و بیگانگان دست طمع در آن دراز کنند از مجلسیان ذلیل، از دانشگاهیان مظلوم، از نویسندگان شکسته‌دل و شکسته‌قلم، از عالمان بسته‌دهان، از احزاب اخته و مرعوب، از سیاست‌پیشگان بله‌قربان‌گو، از مدیران ناکارآمد، از صدا و سیما دروغگو، از روحانیان خونین‌دل، از کارگران فقیر، از نوکیسه‌گان فاسد، انتظار چه معجزه‌ای می‌توان داشت؟

می‌گویید سپاه پاسداران هست، بلی «هیچ شهی چون تو این سپاه ندارد». ولی کشور، پادگان نیست، و همه کارش به قوای فهریه بر نمی‌آید. چه حُسنی و هنری دارد تابع الگوی سوریه و لیبی شدن و کشور را به نیروهای نظامی و امنیتی و فراقانونی و... سپردن و در حصاری از عسکریان و لشکریان نشستن و به «نصر بالرعب» دل خوش داشتن؟

باور کنید که استبداد ذاتاً قبیح است و با دینداری غیر قابل جمع است و شرش از هر شر دیگری فزون‌تر است. این رذیلت را با فضیلت دفع کنید نه با رذیلت دیگر. «إدفع بالآتی هی أحسن السیئة».

به نقد تن دهید. «بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد». استبداد را بکشید و خلقی را زنده کنید. نقد رهبری مقدمه آشتی ملی و نشانه نیرومندی و فروتنی است. آغاز ورود به عرصه مدنیت و مدرنیت، و تمرین دلیری و حریت و نفی غلام‌پروری و عبودیت است. چیزی را که چندین برکت در آن است چرا از رعیت دریغ می‌دارید؟

زیرکان اطلاع و اطمینان دارند که همه زجرها و زنجیرها و تجاوزها و تطاول‌ها به علم و رضا و اذن و اشراف شما و لذا گنااهش به گردن شماست و به قول سعدی:

«که گفت از نه سلطان اشارت کند
که را زهره باشد که غارت کند؟»

خبر خباثت‌ها و قساوت‌های قصابان شما به تواتر رسیده است. آیا تاوان این‌همه جنایت را می‌توانید بپردازید؟ اگر همه خوبی‌های مملکت محصول رهبری‌های داهیه‌ان و پیامبرگونه شماست چرا زشتی‌هایش نباشد؟ قدرت مطلقه مسؤولیت مطلقه می‌آورد.

مورخان آورده‌اند که آغامحمدخان قاجار، هم موسیقی می‌نواخت، هم زیارت عاشورایش ترک نمی‌شد، هم به دستان نامبارک خود سر می‌برد و چشم در می‌آورد. چرا رفتار و کردار شما باید یادآور احوال وی باشد؟ از فقه صفوی آموخته‌اید که با «باغیان و یاغیان» چنین قساوت‌مندانه عمل کنید؟ بد نیست آن فقه را کمی هم به اخلاق بیامیزید و جان و مال و آبروی آدمیان را حرمت بگذارید. زندان‌های شما خبر از خدایی خونخوار



می‌دهند که از قتل و تجاوز باکی ندارد و پرده ناموس بندگان را می‌درد. از چنین خدایی به خدای عادل رحیم پناه برید و بر این بی‌رحمی‌ها و جنایات، نقطه پایان بگذارید.

می‌بینم که وام از غزالی و سعدی می‌گیرم و نصیحة الملوک دیگر می‌نویسم و از سلطان تقاضای عدل و رحمت برای رعیت می‌کنم و چه جای شگفتی است؟ نه نظام ما نظامی مردم‌سالار است نه مردم ما شهروندان حق‌مدار. بل همچنان سلطانی داریم و رعیتی. «اینک ز بنده دعوی وز محتسب گواهی».

سعدی گفت: «دو چیز حاصل عمر است: نام نیک و ثواب». شما هم برای نام نیک این جهان و پاداش کلان آن جهان، در این «نصیحة الملوک» به عین عنایت بنگرید. ابراهیم نبی از خدا نام نیک می‌خواست: «و اجعل لی لسان صدق فی الآخِرین» شما هم که از نام نیک نمی‌گریزید. از صحبت دوستی برنجید که بد را حَسَن و خار را سَمَن و عیب را کمال و زشتی را جمال می‌نماید.

«کو دشمن شوخ‌چشم چالاک

تا عیب مرا به من نماید؟»

من دشمن چالاک شما نیستم اما ناقد بی‌باک شما هستم و در کار شما عیوب بسیار می‌بینم که اگر بنویسم مثنوی هفتاد بل هفتصد من کاغذ می‌شود. من در این مخاطبه پرمخاطره آبروی فقر و قناعت را می‌خرم و نام نیک و ثواب می‌طلبم. پروای حقیقت و مصلحت مرا به این خطر می‌خواند که به جای شربت شیرین مدح، داروی تلخ نقد را در کام شما بچشانم.

«زان حدیث تلخ می‌گویم تو را

تا ز تلخی‌ها فروشویم تو را»

بر این رعیت فرشته‌فطرت رحمت آورید که در چنگال دیو استبداد همچنان اسیرند، نه لبخند بر لب دارند، نه ایمان در دل، نه نان در سفره، نه دانش در دفتر، نه نشاط عیشی نه درمان دلی. محتسبان لبخندشان را ربوده‌اند و واعظان شحنه‌شناس ایمانشان را. مفسدان نانشان را بریده‌اند و جاهلان دفتر معرفتشان را دریده‌اند. نه رنگ دادگری را می‌بینند نه چهره آزادی را. گران از تکالیف و تهی از حقوق.

رهبران‌شان شب و روز ارجوزه عدالت می‌خوانند و به دنیا درس مهر و کرامت می‌دهند. اما خود زندان‌ها را از قساوت انباشته‌اند و جامعه را به عفونت دروغ و ریا آغشته‌اند. درس غلامی به مردم می‌آموزند و رشته بندگی بر آنان می‌آویزند و در «رسم ناقدکشی و شیوه شهرآشوبی» استادند. صد خرده بر دیگران می‌گیرند و اما خرده‌ای انتقاد بر خود را نمی‌پذیرند. خدا و دیانت را سپر بی‌کفایتی‌های خود نموده‌اند و خود را قوم برگزیده و ولیّ مقرب خدا وانموده‌اند. «یحسبون کل صبیحة علیهم». هر نصیحتی را صدای دشمن و هر ندای مخالفی را نوای اهریمن می‌دانند. کارشناسان مقدس تراشی‌اند و مهندسان خبره زنجیربافی. قاتلان بی‌باک مروت و سارقان چالاک حریت.

بر این بندگان بندی رحمت آورید که چون غلامان غمگین در اسارت ولایت شمایند تا زنجیر غلامی و قفل غمناکی‌شان بشکند و برق دلیری و شادمانی در چشمان نمناکشان بشکند.

«یا رب به که شاید گفت این نکته که در عالم»، قومی جامه و نان و جان و جانشان را دادند اما به آنان اجازه یک انتقاد و اعتراض ساده ندادند و جواب مطالباتشان را با داغ و درفش آبداده دادند؟

«یا که این نکته توان گفت که آن سنگین‌دل» جواب مراجع را هم با سنگ داد؟ و به همه ناقدان اعلام جنگ داد؟

«آن کو تو را به سنگدلی گشت رهنمون

ای کاشکی که پاش به سنگی برآمدی»

آقای خامنه‌ای



حرف جدی من با شما این است که حرف خود را جدی بگیرید. حالا که صحبت از نقد می‌کنید، نسیه‌اش نگذارید، آن را نقد کنید «چونکه آن را کاشتی آیش بده». تا رعیت به صداقت شما شهادت دهند و از برکاتش فایده ببرند. از چه می‌ترسید؟ مبدا حشمت و جلالت شما بشکند؟ مگر دل است که شکستنش گناه باشد؟ تازه «از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک؟» در آن شکستن صد برکت هست: سلامت میهن، سعادت رعیت، پالایش فرهنگ، نام نیک، شکستن طلسم غلامی و دمیدن روح دلیری، تعدیل انحرافات و تقویم اعوجاجات و تصحیح اشتباهات... از این بیش تر چه می‌خواهید؟

«من و دل گر فدا شویم چه باک؟»

غرض اندر میان سلامت اوست»

از مولوی بیاموزید و چهره متبسم اسلام باشید، نگذارید نامتان در زمره بانیان و حامیان قرائت فاشیستی از اسلام رقم بخورد. «ذاک دعوی وها أنت و تلک الأیام».

من از نوشتن این نامه مشفقانه تنها فتح باب نقد را امید می‌برم و بس و گرنه آنچه باید بر سبیل نقد گفته شود چندان است «که گر صد نامه بنویسم حکایت همچنان آید». دیگران باید از راه برسند و از شما بپرسند دیوار وطن چرا خم شده است و جویبار فرهنگ چرا آلوده است و آسمان آزادی چرا ابری است و چهره دین چرا عبوس است و کمر عدالت چرا شکسته است و چشم هنر چرا گریان است و دل دانش چرا پریشان است و جان و آبرو چرا این‌همه ارزان است و داعیان شعار «نه شرقی و نه غربی» چرا در هوس پی افکندن یک «شوروی» دیگرند و هوای سیاست چرا مرگ‌زاست و شکم اقتصاد چرا فربه از اختلاس و حرام است؟ کشتی انقلاب چرا کژ مژ می‌رود و ترکیه سکولار چرا از ایران دیندار بیش تر دل می‌برد؟

و چرا

«جاهلان سرور شدستند و ز بیم

عاقلان سرها کشیده در گلیم»

می‌توانستم این نامه را نهانی روانه کنم تا «به خلوتی که در او اجنبی، صبا باشد» به دست شما برسد، اما رواتر دیدم که طبل، زیر گلیم نکوبم و صفا را به خفا نپوشم، بل بلاغ مبین کنم و بر سر مناره فغان برآورم و «به پیش شحنه بگویم که صوفیان مستند».

به قدر طاقت خشم خود را فرو می‌خورم و با دلواپسی عمیق از آینده کشور و بی‌کفایتی‌های ویرانگر و ایران‌سوز، صبورانه سرکشی‌های قلم را مهار می‌کنم و درست‌گویی را به درشت‌گویی نمی‌آمیزم و خطاب بی‌عتاب می‌کنم، و سخن به نرمی و آزر می‌گویم تا دلی را به نصیحت گرم کنم و سلطانی را از سوء سیاست برهانم.

«پست می‌گویم به اندازه عقول

عیب نبود، این بود کار رسول

نرم گو لیکن مگو غیر صواب

وسوسه مفروش در لین الخطاب»

رهبری حق شما باشد یا نباشد، نقد رهبری بی‌شبهه حق مردم است و گوش کردن به نقد آنان تکلیف شما. آن هم در علن نه در خفا. صد محفل و مجلس برای تأیید ولایت فقیه بر پا می‌کنید، یکی هم برای نقد و آسیب‌شناسی‌اش بر پا کنید. صد مداح و ثناخوان در روزنامه و صدا و سیما دارید، یک نقاد را هم تحمل کنید. نه فقط تحمل کنید تا عیب شما را آشکارا بگویند. زیان نمی‌کنید. خشونت نقد را بچشید، خاصیت‌ها دارد. دانشگاه‌ها را بگذارید حقیقتاً دانش‌گاه و دارالعلم باشند. راضی مشوید که حرامیان و راهزنان، دهان و استخوان دانشجویان را بشکنند و چشمشان را درآورند. دشنه را به مصاف دلیل نفرستید. بگذارید افکار، شاخ یکدیگر را بشکنند. از زوال ایمان جوانان نهراسید. دشمن‌ترین دشمنان ایمان، مستبدانند نه نقادان. به مغرب‌زمین نگاه کنید. سه قرن است گزنده‌ترین و کوبنده‌ترین مخالفت‌ها و دشمنی‌ها را با دین کرده و می‌کنند، اما دین‌داری معرفت‌اندیش همچنان بالنده و باقی مانده است. کلیساها چراغشان روشن است. کتاب‌های محققانه در تاریخ و فلسفه و علم و دین، بهتر و بیش تر از کشور ما به بازار می‌آیند. عاقبت ماندنی‌ها می‌مانند و رفتنی‌ها چون کفی بر آب می‌روند.



«دشمنان با انبیا بر می‌تند
پس ملایک رب سلّم می‌زنند
کاین چراغی را که هست او نوردار
از دم و پف‌های دزدان دور دار»

آن قدر جامعه را چون کودکی، تر و خشک نکنید و پستانک ولایت به دهانش نگذارید. خدایی نکنید بل خدا را در میان آورید! هر جا عدالت و خلاقیت و رحمت و حریت هست، خدا هم هست. خدایی که ما می‌شناسیم و می‌پرستیم، موصوف به این او صاف است. جامعه را لبریز از عدالت و رحمت و خلاقیت کنید، خدایی می‌شود. به قشور و ظواهر دل شاد مکنید و حقیقت را به مجاز نفروشید. «غرّه مشو که گربه عابد نماز کرد».

آقای خامنه‌ای

من و شما افسانه می‌شویم، اما این نامه‌ها جاودان می‌ماند، چون پنجره‌ای به روی آینده و چون آینه‌ای برای آیندگان که چهره ریاست شما را می‌نماید و قصه زعامت شما را می‌خواند.
«باری چو فسانه می‌شوی ای بخرد
افسانه نیک شو نه افسانه بد»

به منزل نخستین قدم بگذارید و به منزله نخستین قدم بگذارید، این نامه را همگان بخوانند، آن هم به فراغت نه به تشویش، در روزنامه‌ها نه در شب‌نامه‌ها، در علن نه در خفا. با رعیت فتح باب گفتگو کنید و به آنان جواب علنی بدهید و از «استبداد دینی‌تان» دفاع کنید. این نامه را خود بر مردم بخوانید و گرنه مردم بر شما خواهند خواند که: «من نام لم ینم عنه» از کثرت این‌گونه نقدها و نامه‌ها ترسید. اگر رشته عدالت محکم شود، عده این نامه‌ها هم کم می‌شود. اگر هم نشد، «آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است؟» کم‌ترین حرمت به حقوق رعیت آن است که سخنش شنیده و سنجیده شود. این باب را گشاده نگاه دارید که صد گشایش در آن است. قدر این قلم‌های بی‌طمع را بدانید و تا سیلی روزگار در نرسیده حلوائ نقد رایگان را نوش جان کنید.

نه فخری است برای جمهوری اسلامی و نه نام نیکی برای شما که ناصحان ناامن باشند. اما اگر باری به صاعقه غیرت یا به سائقه مصلحت، کارگردانان دیوان قضا فرمان یافتند تا صاحبان این قلم‌ها را در بند کنند، بسپارید تا جرم دیگری برای‌شان نتراشند و بر گناه ناکرده‌شان نام گناه دیگر نهند و برایشان جامه تنگ جاسوسی ندوزند و نامه ننگ ناموسی ننویسند. خویشاوندانشان را نیز آزار مکنید و همسران و فرزندان‌شان را به سیاهچال‌ها مبرید و در سردخانه‌ها منشانید و دست تجاوز و تجاوز در شرافتشان دراز مکنید. جوانمردی را به جوانمرگی می‌فکنید. آیا می‌پسندید با فرزندان‌تان چنین کنند؟

در پایان، باز هم وامدار گفتمان مهربان سعدی هستم که رعیت‌وار، باب نصیحت را با سلطان می‌گشود:

«شهی که پاس رعیت نگاه می‌دارد
حلال باد خراجش که مزد چوپانی است
وگر، نه راعی خلق است زهر مارش باد
که هر چه می‌خورد او جزیت مسلمانی است»

«قل أطيعوا الله و أطيعوا الرسول. فان تولّوا فإنما علیه ما حمّل و علیکم ما حمّلت. و إن تطيعوا تهتدوا و ما علی الرسول إلاّ البلاغ المبین. هذا بلاغ للناس ولینذروا به و لیعلموا إنّما هو إله واحد. و لیذکر أولوا الألباب»



*** منع ***

وبسایت رسمی دکتر عبدالکریم سروش

http://drsoroush.com/Persian/By_DrSoroush/P-NWS-13901001-baghbanaZeKhazanBiKhabaratMibinam.html



نامه سرگشاده مهدی علی‌پور به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰

درآمد [۱]

محمد نوری‌زاد عزیز در ابتکاری از برخی سیاسیون و نیز برخی روحانیان و اندیشمندان نام برده است تا آنان همت و شجاعتی کنند و نامه‌هایی به رهبر جمهوری اسلامی ایران بنویسند. این پیشنهاد را می‌ستایم و امید می‌برم که این خواسته کوچک نوری‌زاد از سوی آنان که نام برده شده‌اند و از مشاهیر دیگری که نام برده نشده‌اند، جامه عمل پوشانده شود!

اما همان‌گونه که پس از عرضه پیشنهاد ارجمند نوری‌زاد، بسیاری اشاره کرده و حتا در عمل نیز اقدام نموده‌اند، می‌توان بدین پیشنهاد افزود و آن را در سطح بسیار گسترده‌تر جامعه مطرح نمود و از همگان خواست تا دست به چنین اقدام مبارکی بزنند، بلکه از این طریق زمینه اصلاح کژی‌ها فراهم گردد.

اکنون من نیز به مثابه یکی از شهروندان این جامعه بر آن شدم تا نامه‌ای مستقیم به رهبر کشورمان بنگارم. از همان آغاز صادقانه اعتراف می‌کنم که این کار را تنها از سر شفقت و گرایش به اصلاح ناراستی‌ها به ایشان می‌نگارم و قصد دیگری ندارم. امیدوارم جناب ایشان و عاملان حکومتی به انگیزه‌خوانی در من نپردازند و بدین‌سان باری دیگر، به رویه خطای مرسوم حاکمیت در این چند دهه فرو نروند و بکوشند به انگیزه‌بخش بنگرند تا انگیزه که در هیچ صورتی بر انگیزه‌خوانی حُسنی متصور نیست!

از آنجا که چندان از مسائل سیاسی و اقتصادی سر در نمی‌آورم، نامه من به رهبری از این منظر و دریچه نیست. آنچه من در این نامه به اقتضای تخصص و دل‌مشغولی‌های سالیانم، بدان اهتمام می‌ورزم و قصد دارم این بار صریح‌تر به گوش رهبر ایران برسانم، مقوله فضای گفتمان علمی جامعه و مواجهه با اندیشمندان کشور است که در این دو سه دهه با مشکلات بسیاری قرین بوده است. بی‌شک در پدید آمدن چنین فضای غبارآلود و تاریکی، شخص رهبری، هم به دلیل نوع مسؤلیتی که دارد و هم به دلیل اظهار نظرهایی که گاه و بی‌گاه مستقیم یا غیرمستقیم در باب اندیشه‌ورزی و علم‌اندوزی حوزویان و دانشگاهیان عرضه می‌کند، مثل هر یک از ماها، مسؤول است و باید پاسخ‌گو باشد.

افزون بر این، مقوله گفتمان علمی را برای نامه‌نگاری برگزیدم، چون می‌دانم که در این دوران پرآشوب و فضای گل‌آلود (که معضلات اقتصادی و سیاسی و امنیتی نزد همه برجسته است و مشهود) کم‌تر کسی است که بدان توجه کند و از این رو، عرصه دانش و اندیشه‌ورزی می‌رود که به تمامه قربانی هوس‌های آلوده راهزنان و بهره‌گیران ناجوان‌مرد علم و دانش گردد. و اینک نامه من:

رهبر جمهوری اسلامی ایران؛

با سلام

احتراماً، در آغاز، به استحضار شما می‌رسانم که اینجانب پیش از این چند نوشته در تحلیل و سنجش عرصه اندیشه‌ورزی این دو دهه اخیر نگاشته و منتشر کرده‌ام. من این کار را صرفاً به قصد اصلاح آنچه کژی و ناراستی در عرصه اندیشه ایران می‌دانم، انجام داده‌ام. اگرچه بعید می‌دانم شما هرگز چنین نوشته‌هایی را ببینید و بخوانید، اما امید دارم که از یک سو، برخی دلسوزان آن را خوانده و به شما منتقل نمایند، و از سوی دیگر، اندیشمندان و عالمان این جامعه که اکنون بسیاری از آنها در کنجی نشسته و همین مشکلات را به گونه‌های متفاوتی در گوش یکدیگر پیچ می‌کنند، بخوانند و احساس نمایند که اندکی بر قلب‌های زخمی و آتش گرفته آنان مرهمی خنک گذاشته شده است!

ای کاش می‌توانستم آشکارا و بسیار کوتاه به شما نشان دهم که آهنگ حرکت دانش و به طور خاص علوم انسانی و اجتماعی در ایران به دلیل عملکردهای حاکمان و دخالت‌های نادرست مسئولان، به جد دچار ابهام و ناکارآمدی شده است! یا ای کاش شما آنقدر دغدغه و همت و زمان داشتید که بخواهید این نگرانی‌ها را افزون بر کسان گزینش شده‌ای که به پیشگاه شما می‌آیند و از پیش بر آنان دیکته می‌شود که چه را باید بگویند و چه را نباید بگویند، از زبان دیگرانی بشنوید که بسیار مشفق‌تر از آنان هستند، اما در عین گمنامی و فروتنی، بی‌پیرایه سخن می‌گویند. من در این مقال قصد عتاب شما را ندارم که مباد ادب کهنتری فرو نهم و به بزرگ‌تری چون شما جسارت ننمایم!



باری، روزگاری ما شما را جزو معدود روحانیان روشن و اندیشمندی می‌دانستیم که از متن حوزه‌ها برآمده است. خیال می‌کردیم با فوت آیت‌الله خمینی و آمدن شما، مسائل احساسی و تقدس‌سازی‌های مصنوعی که شخصیت کاریزماتیک آیت‌الله خمینی (هم به دلیل شیخوخیت و مرجعیت و هم به دلیل برخی لایه‌های عرفانی ایشان) به آسانی موجب می‌شد که جامعه تقدس‌ساز آن روز ایران آنها را برتابد، کم‌رنگ شوند. گمان می‌کردیم شما به مثابه دومین رهبر پس از انقلاب، می‌کوشید تا با کاستن از فضای تقدس‌سازی‌های کاذب و بلاذلیل، بر کفه اندیشه‌ورزی و عقلانیت بیفزایید و نمی‌گذارید غلیان احساسات و امیال جوانان و نوجوانان و تملق‌های آشکار و نهان برخی اطرافیان که دیگر به یقین خود شما می‌دانید آنان برای چه تا بدین پایه تملق می‌گویند، فضای علمی جامعه را بگیرد تا هر بامداد و شامگاه نگران یک حادثه ناگوار برای اندیشمندان این مرز و بوم باشیم. اما چندان نپایید که عجیب بر این آرزوی برباد رفته اندوهگین شدیم و خون گریستیم. اگر جا دارد علی‌بن ابی‌طالب به خاطر خلخال زن یهودی بمیرد، بی‌شک جا داشت شما و ما به خاطر این جفاها و توهین‌ها و هرج و مرج‌های علمی و نابودی دانش و تمدن این سرزمین و سپرده شدن آنها به ناعالمان و راه‌نفرتگان جان به جان‌آفرین تسلیم نماییم!

اکنون که نه آنچنان می‌توانم مختصر به آگاهی شما برسانم که مشکل اندیشه ایران چیست، و نه شما آنقدر فرصت دارید که بنشینید و آن نوشته‌های طولانی را که به سنجش وضعیت اسفبار علم و دانش این مرز و بوم پرداخته، بخوانید، بگذارید تا به اشاره در چند بند چکیده دردهایی را که در آن نوشته‌ها پرداخته‌ام، برایتان بازنگاری کنم، باشد که فرصت و همت خواندن این چند بند را داشته باشید!

یک رهبر کشور عزیز ما! در این سه دهه بارها و بارها شاهد پدیداری و رواج تعبیری در جامعه علمی ایران از سوی حاکمیت بوده‌ایم که به دلیل مستظهر نبودن به بن‌مایه‌های لازم اندیشه‌ورزی، ابهامات بسیاری را پدید آورده و هزینه‌های انسانی و غیرانسانی فراوانی را مصروف ابضاح خویش کرده‌اند که در نهایت نیز موفق نبوده‌اند. شاید بتوان تعبیری، مانند غرب‌زدگی، تهاجم فرهنگی، جامعه مدنی دینی، مهندسی فرهنگی، خودی و غیرخودی، نهضت نرم‌افزاری، کرسی‌های نظریه‌پردازی، وحدت حوزه و دانشگاه و اسلامی‌سازی معرفت را از این دست تعبیر مبهم، غامض یا بی‌معنا شمرد.

آفت سیاست‌زدگی و انگشت نهادن حاکمان بر یک مقوله علمی چیزی نیست که بتوان بدین سادگی از آن گذشت. چون نه تنها موجب می‌شود که بسیاری از عالمان هراسیده و حول آن مقوله نیایند، در نهایت هیچ پیامد علمی بی‌طرفانه و مقبولی را موجب نمی‌شود و هیچ گفتمان موفقی در آن زمینه شکل نمی‌گیرد. از این رو، نه تنها دانش کارآمدی پدیدار نمی‌شود، بلکه حاکمان نیز از آنچه پدید آمده، طرفی نخواهند بست و این همه جز به اتلاف انرژی انسانی و اقتصادی کشور نمی‌انجامد.

بی‌شک شما بهتر می‌دانید که تزریق مفاهیمی از این دست، در جامعه علمی کشور، بدون محاسبه همه جوانب آن، زمینه بسیاری از برخوردهای ناصواب را پیش می‌آورد. حال آنکه شرط لازم برای پدیداری یک فضای ناب و سالم گفتمانی، در درجه نخست آن است که حاکمان در هر سطحی، از ورود در این مباحث بپرهیزند، مگر و تنها در کسوت یک اندیشمند که در این فرض باید آماده نقادی و ارزیابی صریح و بی‌واهمه علمی نظرات خویش نیز باشند و در صورت نقادی هزار پس‌گرد و پیش‌گرد قانونی دامن منتقد علمی را نگیرند. اما اکنون یقیناً هم خود شما و هم همه ما می‌دانیم که برای شما به عنوان رهبر جمهوری اسلامی، درست یا نادرست، تقدس یا حریم خاصی در نظر گرفته می‌شود که اگر چیزی بگویید، دیگر کسی به هیچ رو و طبق هیچ ضابطه و منطقی نمی‌تواند آن را مورد سنجش یا احیاناً تردید قرار دهد! طبیعی است که در چنین فضایی اگر نقد و سنجشی عالمانه از دیدگاه شما صورت گیرد، بی‌شک از یک طرف، با برخورد خشن و تند برادران گمنام اطلاعات و از طرف دوم با بی‌مهری غیرمنطقی و نامستدل دوستان جاهلی که صرفاً شما را (به هر دلیل) به زعم خویش بسیار دوست می‌دارند و چیزی بیش از این از ولایت فقیه و حکومت اسلامی نمی‌دانند و از طرف سوم مورد تکفیر و ناسزای کاسه‌لیسان و مداحانی که نانشان در این مداحی، عمیق در روغن است! قرار خواهد گرفت. از این رو، هر فرد یا باید مانند همین مداحان به امید رسیدن به نان و نوایی جز تمجید و تحسین نگوید و بر این همه هوش سرشار رهبری صحنه بگذارد تا برکشیده شود بدان‌جا که دوست می‌دارد و یا مثل بسیاری از محققان و اندیشمندان از ترس برخوردها و بی‌ادبی‌های عمال حکومت ترجیح دهد، سکوت کند و از درون بسوزد و بسازد و به خود آرامش دهد با این بهانه که مگر کم بوده دورانی که ایران مبتلا به چنین مصیبت‌هایی بوده است!

دوم. رهبر کشور عزیز ما! بدانید که اصلاح چنین مشکلی چندان سخت و پیچیده نیست. باید کوشید تا از دخالت‌های ناروای مسئولان اجرایی کشور در هر رده و سطحی، در جامعه علمی و محیط‌های آکادمیک جلوگیری نمود. و باید گذاشت تا فضای اندیشه‌ورزی آزاد با گرد هم آمدن



همه اندیشمندان جامعه از موافقان و مخالفان در داخل کشور و بهره‌گیری تمام آنان از امکانات مادی و معنوی موجود برای رشد و توسعه دانش و گفتمان علمی کشور، به درستی راه خویش را پیماید. باید همه اندیشمندان جامعه بکوشند بدون اتصال به مراکز سیاسی و نهادهای قدرت تنها و تنها در بستری علمی در دو نهاد دانشگاه و حوزه به اندیشیدن، مطالعه و گفتگوهای مداوم علمی در هر زمینه پردازند. و هرگز کسی در فلان روزنامه یا مؤسسه حکومتی به خویش اجازه ندهد که دامن اندیشه‌ورزی را تنها به دلیل سلیقه شخصی خویش آلوده نماید و درباره اندیشمندی سخن از تکفیر و ارتداد بگوید. به همین منظور باید امکانات پژوهشی جامعه منصفانه در اختیار همگان قرار گیرد تا موافقان و مخالفان در کنار یکدیگر و بر سر یک خوان طبیعی گسترده از امکانات برآمده از حرکت طبیعی دانش بنشینند و به اندیشه، تحقیق و گفتگو پردازند. اگر جامعه علمی بزرگ‌تری با این شکل و شمایل بتواند در ایران پدید آید، بی‌شک از درون آن، جامعه‌های علمی کوچک‌تری نیز پدید خواهند آمد که به رقابت سالم و به دور از هیاهوهای سیاسی و ایدئولوژیکی پردازند و در نهایت، آنکه قوی‌تر عمل کند و پیروان اندیشمند بیش‌تری به گرد خویش جمع نماید، پیروز علمی میدان است. و مطابق با این نگرش، دیگر نیازی به تندی‌ها و ابراز سلیقه‌های حاکمان نخواهد بود و هزینه‌های اضافی نیز بر دوش جامعه و مردم گذاشته نخواهد شد. طبعاً در این فرض، نمود خارجی کوشش‌های علمی جامعه نیز منفی نبوده و نشان‌گر نوعی استالینسم یا طالبانیسم علمی نخواهد شد و از بدبینی جامعه جهانی به مقوله دانش، و به طور خاص علوم انسانی در ایران خواهد کاست. به هر روی، دانش در خلا و بدون تعامل گسترده و پایدار و مداوم با جامعه‌های علمی بسیار بزرگ‌تر و وسیع‌تر جهانی پدید نمی‌آید. از این رو، نمی‌توان و نباید باب چنین تعاملات و گفت و شنیده‌های جهانی را بست یا از آن استقبال نکرد و چون کبک سر خویش را در برف فرو برد.

سوم. رهبر کشور عزیز ما! همین چند سال پیش از این شما به علوم انسانی رایج در کشور سخت تاخید و دستور دادید تا از آموزش آن جلوگیری شود. این سخن آن روزها عجیب مرا انده‌گین کرد، که این‌گونه مسائل چرا باید در ساختار حکومتی و بدین سان غیرمسئولانه مطرح شوند! از آن جا که من سال‌ها پیش از آنکه شما چنین به طرد و نفی علوم انسانی پردازید، در عرصه فلسفه علوم انسانی / اجتماعی و نیز فلسفه اجتهاد و علم دینی کار می‌کردم و محقق بوده‌ام که در تمام عمر نه چندان بلند خویش در کنجی به تامل و تحقیق و تدقیق به سر برده است، برخی از دوستان به اصرار مرا هم در جمعی که پیرو سخن شما در خصوص علوم انسانی تشکیل داده بودند، دعوت کردند و علی‌رغم اکراهی که داشتم، به دلیل تشویق و ابرام دوست دیگری که او نیز در جلسات شرکت می‌کرد، تنها برای بیان دیدگاه خویش در خصوص علوم انسانی به آن چند جلسه رفتم. بی‌آنکه در آن جلسات صریحاً دیدگاه شما را نفی نمایم یا خرده‌ای بر آن بگیرم، با احتیاط بسیار پیشنهاد کردم، که برای تولید دانش و علوم انسانی یا اسلامی، تنها راه همان مطالعه، ترویج و آموزش فلسفه علوم انسانی و طبعاً دانش‌های برآمده از آنها است، نه جلوگیری کردن از آنها (و اکنون نیز می‌گویم که یقین بدانید که بدون این کار، آن هدف محقق نخواهد شد). روحانی‌ای از همان سنخ افراد که در بالا اشاره کردم و مسوولیت‌های متعددی نیز دارد، وقتی چنین تحلیلی را از من شنید، بی‌درنگ گفت این کارها رفتن در فضای انتزاعی است و از منویات رهبری دور! در آن ظرف من چه می‌توانستم بگویم؟! می‌دانستم حق با او است، چون شما صریحاً گفته بودید این دانش‌ها نباید خوانده شوند و او هم همان را داشت تکرار می‌کرد. حال من چه باید می‌کردم؟ آیا باید می‌گفتم من بر این دیدگاه رهبری با کمال احترام خرده دارم؟ که خودتان بهتر می‌دانید چه به روزم می‌آمد و چه پیامدهای تلخی می‌توانست برای من داشته باشد. فکر کنید مجبور بودم با تراشیدن هزار توجیه و بهانه بخواهم بگویم نه، نیت و هدف رهبری همین است که من می‌گویم و باز آن فرد مرتب می‌گفت این حرف‌ها نادرست است، چون از منویات مقام معظم رهبری به دور! با این توصیف، آیا گمان نمی‌کنید، آنگاه که این‌گونه مسائل از سوی اندیشمندان جامعه مورد توجه قرار نگیرد و عده‌ای بیرون از جریان اندیشه به آن پردازند، آشی نخواهد پخت و در فرض پخته شدن، دهن‌سوز نخواهد بود! آنگاه که بزرگان اندیشه از گردونه بازی دانش خارج شوند، بی‌شک کهنترانی می‌مانند که بدون تدارک اسباب بزرگی می‌خواهند راه صد ساله را یک‌شبه طی کنند و بدین‌سان، برای فرازیدن به امیال، هوس‌ها و آرزوهای بی‌کران خویش، به آسانی حاضرند همه چیز را فدا کنند! اخبار موثق حکایت از آن دارد که مستقیماً دفتر شما، سپاه و بسیج، خود آستین بالا زده‌اند و مرتب در حال همایش‌سازی ملی و بین‌المللی برای تولید علوم انسانی‌اند! لحظه‌ای بیندیشید که سپاهیان و بسیجیان بخواهند، دانش دینی تولید کنند یا علوم انسانی نو برسازند! چه غوغایی است در این بازار مکاره علوم انسانی!؟

چهارم. رهبر کشور عزیز ما! آیا شما می‌دانید که برخی از همین اطرافیان‌تان مدعی شده‌اند که شما افزون بر ولایت سیاسی/حکومتی، ولایت علمی نیز بر همگان دارید؟! بی‌شک این نوع قداست و عصمت که برای شما ساخته‌اند، چنین ولایت‌هایی را نیز می‌تواند برتابد. اما من مانده‌ام که در این صورت مساله نبوت و امامت و به طور خاص آن چهارده معصوم مورد نظر در الاهیات شیعی چه جایگاه ویژه‌ای دارند و چرا نباید شما را جزو



آنان بدانیم و بشماریم؟! به شما اطمینان می‌دهم کسانی که چنین یاهوهایی به هم می‌بافند یا قصد خدمت صادقانه به شما را ندارند و صرفاً برای رسیدن به مناصب دنیایی چنین می‌کنند و یا آن قدر دوستان جاهلی اند که نمی‌دانند با این سخنان و رفتارها تنها چهره شما را در میان اندیشمندان مخدوش می‌نمایند.

پنجم. رهبر کشور عزیز ما! شما از یک سو سخن از آزاداندیشی و نظریه‌پردازی می‌کنید و از سوی دیگر مردم جامعه خود را به دو بخش خودی و غیرخودی تقسیم می‌نمایید. بی‌تردید تصدیق می‌کنید که شما طبق قانون اساسی رهبر کل این جامعه هستید نه بخشی از آنها. و اگر چنین است پس تقسیم مردم جامعه به خودی و غیرخودی چه محملی می‌تواند داشته باشد؟ به گمان من چنین تقسیم دوگانه‌ای نه تنها هیچ حسنی ندارد، بلکه از هر بعدی به مساله بنگریم، زیان‌آور است.

شما بهتر از ما می‌دانید که یکی از راه‌های اندیشه‌ورزی آزاد، فراهم ساختن فضای اندیشیدن و بهره‌ور ساختن قابلیت‌های همه کسانی است که در یک جامعه می‌زیند و می‌خواهند بیندیشند و به تولید دانش کمک کنند. این مساله طبعاً با هیچ تبعیض و دسته‌بندی قومی و مذهبی و نژادی نمی‌سازد؛ چیزی که به عکس در جامعه ایران پس از انقلاب با حمایت حاکمان و گاه از طرف خود آنان بسیار مشاهده شده است. هر از چندگاه دسته‌بندی‌ای جدید و تقسیم مردم جامعه به گروه‌هایی که تو گویی تنها برخی از آنان به مثابه شهروندان درجه اول جامعه شمرده شده و باقی شهروندان درجه دوم یا سوم محسوب می‌گردند، بر سر زبان‌ها انداخته می‌شود! تقسیم‌بندی‌هایی، نظیر خواص و عوام، خودی و غیرخودی، بابصیرت و بی‌بصیرت، دین دار و بی‌دین، مسلمان و غیرمسلمان، شیعه و سنی، و مانند اینها در این مدت زیاد شنیده شده است.

به هر روی، مسأله آزاداندیشی و تولید بی‌دغدغه دانش، با دسته‌بندی‌های حاکمانه‌ای از این دست، مانند دسته‌بندی مردم یک جامعه به خودی و غیر خودی سازگار نیست. پرسش اینجا است که آیا لازمه این سخن این نیست که در قدم نخست، آزاداندیشی مورد ادعا تنها مقید و منحصر به کسانی شود که به زعم حاکمان خودی هستند و الا غیرخودی‌ها (که زنان و مردان همین سرزمین‌اند) چون در درون قواعد بازی تعریف شده ما جای نمی‌گیرند از همان آغاز از گردونه خارج هستند؟! بدین طریق، نخستین بند به گردن این نوزاد نوظهور می‌خورد. و آیا لازمه دیگر این دسته بندی این نیست که هرگاه کسی از همین خودی‌ها اگر برپایه آزاداندیشی مورد ادعا، سخنی یا دیدگاهی ابراز نماید که با دیدگاه‌های رایج که به مثابه اصول تغییرناپذیر شناخته می‌شود و متأسفانه دامنه و شمول آن نیز آنقدر فراخ و در عین حال مبهم است که کسی هنوز نتوانسته بداند که آنها چیستند، مخالفتی داشته باشد، بی‌درنگ در دسته غیرخودی‌ها جای می‌گیرد؟! از این رو، خودی‌ها هم در عمل با توجه به این تقسیم دو گانه، امکان نظریه‌پردازی آزاد نمی‌یابند. یعنی، نه تنها غیرخودی‌های مورد نظر حاکمیت، بلکه خودی‌ها نیز به خاطر همین دسته بندی نادرست مردم جامعه، از ترس منزوی و مطرود شدن، جرأت بازاندیشی در آنچه مرسوم است نداشته و خود را تنها موظف به تمجید و تحسین و احیاناً تحلیل و شرح آنچه تفسیر رسمی و رایج علم و دین است، ببینند؟!

ششم. رهبر کشور عزیز ما! شما به خوبی می‌دانید که در دوران رهبری شما فرهیختگان بسیاری از کشور رانده شده‌اند یا خودخواسته مهاجرت را ترجیح داده‌اند. حکومت بر تارک تمام آنان مهر غریزدگی، جاسوسی، بی‌دینی، بی‌غیرتی و مانند اینها زده است! من اینک از شما می‌پرسم آیا اگر اندیشمندی در جامعه خویش عرصه‌ای برای بیان باورها و تولیداتش نیافت و اندیشه‌ورزی جامعه به دست دادگاه‌های تفتیش عقاید، تیغ تیز اما کور سانسورکنندگان وزارت ارشاد و جوانان خامی بود که به هر انگیزه‌ای تحریک می‌شوند و به تخریب و جدال فیزیکی با فرهیختگان جامعه می‌پردازند (به یاد بیاورید آن کارهای زشت و زنده‌ای را که برخی از همین جوانان خام و مردان اطلاعاتی به بهانه حمایت از شما، با رفتن بر سر درس آیت‌الله منتظری در حوزه و دکتر عبدالکریم سروش در دانشگاه انجام داده‌اند)، در این صورت دانشمندان جامعه چه باید بکنند؟ آیا گریزی جز تحمیل بار سنگین مهاجرت اجباری بر خویشان دارند؟

باز به یاد بیاورید که در همین دوران، برنامه سخیف «هویت» بر ساختند و بهترین اندیشمندان این جامعه را به بدترین شکل مورد توهین و شتمات قرار داده و به آنان افترا بستند، بی‌آنکه شما حتی دم برآوردید و کوچکترین تشری به بی‌ادبانی که به جعل چنین برنامه‌های دروغ و احمقانه دست زدند، بزیند!

و باز در دوران شما رسانه به ظاهر ملی ما، به دست چند تن سخنران حرافی افتاد که گوش دادن به سخنان سراسر تکراری، پر از مغلطه و خرافات آنان آنقدر کسل‌کننده است که نه تنها باعث تقویت ایمان دینی مردم نمی‌شود که هر روز بیش از گذشته آنان را از دین، گریزان می‌نماید!



هفتم. رهبر کشور عزیز ما! یکی از مسائل مهمی که در همین دوران و به ویژه در این چند سال اخیر رواج یافته است، حذف و طرد باسابقه‌ترین اساتید این کشور از دانشگاه‌ها و برنشدن جوانان خام یا بسیجیانی که تنها کف امتیاز را داشته باشند بر کرسی علمی آنان است! بی‌شک تصدیق می‌کنید که عرصه اندیشه، عرصه بسیجی‌گری نیست. و چنین نگرشی مانع بسیار بزرگی است که به طور مداوم جامعه علمی دانشگاهی و حوزوی ما را تهدید کرده است. به نظر می‌رسد اکنون بیش از هر زمان دیگری این مسأله پرننگ شده است تا جایی که گروهی به نام بسیج اساتید مرتب در حال عرض اندام و گرفتن همایش و نشست و هزینه کردن کلان هستند و کسی را توان انتقاد نیست. روشن است که فی‌نفسه و لزوماً بین بسیجی بودن در یک محیط دیگر و اندیشمندانه عمل کردن در محیط علمی و دانشگاهی تضادی نیست، البته به شرط آنکه اولاً فرد مذکور بین این دو مقوله خلط نکند و ثانیاً واقعاً اندیشمند و تحصیل کرده و از امتیازات لازم دانشگاهی برخوردار باشد و ثالثاً از مجاری عالمان به دانشگاه وارد شده باشد، مثل همه کسان دیگری که به صورت طبیعی این مسیر را طی می‌کنند نه آنکه مصداق جریان فاجعه‌بار زیر باشد!

امیدوارم حوصله کنید و این خبر را با دقت و چند بار بخوانید:

«بنیاد شهید و مشاور وزیر در امور ایثارگران بیش از ۲ هزار و ۵۰۰ نفر را برای عضویت در هیأت علمی دانشگاه‌ها معرفی و این افراد از طریق مرکز جذب هیأت علمی وزارت علوم به دانشگاه‌ها معرفی شدند.

به گزارش خبرنگار مهر، محمدرضا مردانی امروز سه‌شنبه در اولین نشست شورای مشاوران روسای دانشگاه‌ها در امور ایثارگران با بیان این خبر افزود: از ابتدای تشکیل مرکز جذب هیأت علمی در وزارت علوم نگاه این بود که چگونه بتوانیم ایثارگران و نیروهای ارزشی که دارای حداقل‌ها یا میانگین امتیازات لازم برای حضور در مجموعه‌های اعضای هیأت علمی هستند را اولویت دهیم و آنها را در فضای دانشگاه قرار دهیم تا به برکت حضور ایثارگران، جانبازان، رزمندگان دفاع مقدس، آزادگان و فرزندان شهدا در دانشگاه، جوانان را در مسیری که انقلاب باید طی کند بیمه کنیم.

رئیس مرکز جذب هیأت علمی وزارت علوم افزود: با فرمانده بسیج کارکنان وزارت علوم، مشاور وزیر علوم در امور ایثارگران، بنیاد شهید و مجموعه بسیج اساتید و بسیج دانشجویی مشورت‌هایی صورت گرفت و جمع‌بندی‌ها به این نتیجه رسید تا علاوه بر فراخوان‌های سراسری که از طریق جراید اعلام می‌کردیم، با مشارکت افراد و بخش‌هایی که طرف مشاوره‌مان بودند شروع به شناسایی افراد واجد شرایط کنیم تا بتوانیم آنهایی که حداقل‌ها را دارند در مسیر جذب هیأت علمی قرار دهیم.

وی اضافه کرد: از طریق بنیاد شهید و مشاور وزیر علوم در امور ایثارگران از بالغ بر ۲ هزار و ۵۰۰ نفر از ایثارگران که در بنیاد شهید پرونده داشتند لیستی تهیه شد و علاوه بر این، رزمندگان و یادگاران دفاع مقدس که بعضاً اسامی آنها از طرق دیگری تهیه شد نیز رقم قابل ملاحظه‌ای شدند و بررسی و تفکیک به عمل آمد. آنهایی که بر اساس اعلام نیاز دانشگاه‌ها در رشته‌ها و گرایش‌های مختلف اعلام نیاز کرده بودند در فراخوان شهریور و بهمن ماه جذب هیأت علمی تفکیک شدند و طی نامه‌ای به دانشگاه‌ها اعلام شد، ضمن اینکه بسترهای مشارکت آنها در فراخوان فراهم و معرفی شدند. مردانی افزود: وزیر علوم نیز بارها بر جذب ایثارگران تأکید داشته و مسئولین جذب نیز این موضوع را دنبال می‌کنند. وی تحقق جذب ایثارگران در هیأت علمی را نیازمند چند مسأله دانست و گفت: ایثارگران باید حداقل‌های لازم را داشته باشند. آنچه که مستلزم عضو هیأت علمی شدن است داشتن توانمندی علمی است یعنی ایثارگران باید کف توانمندی علمی را نسبت به کسانی که جذب می‌شوند داشته باشند.

رئیس مرکز جذب هیأت علمی وزارت علوم گفت: طبیعی است که از ایثارگران این انتظار می‌رود که وقتی در دانشگاه حاضر شدند و به کرسی هیأت علمی تکیه زدند باید نفس گرمشان موجب تقویت این جبهه شود نه اینکه خدای ناکرده مواردی داشته باشیم که بخواهند مسیر طلحه و زبیر را در پیش بگیرند البته در میان کسانی که مراجعه کرده‌اند با اینگونه موارد مواجه نبودیم ولی این یکی از ارکان مهم جذب ایثارگران است....

مردانی خطاب به مشاوران روسای دانشگاه‌ها گفت: شما در دانشگاه باید به عنوان اسپانسرها و پشتیبان‌های اصلی ایثارگران، مطالبه‌کننده از هیأت‌های جذب دانشگاه‌ها باشید که وقتی با معرفی مرکز جذب هیأت علمی وزارت علوم بستر اولیه جذب ایثارگران فراهم شد، با کمک نهاد بسیج اساتید و سایر نیروهای ارزشی در دانشگاه مطالبه و پیگیری کنید تا افرادی که این زمینه را دارند در اولویت جذب قرار گیرند.»

فکر نمی‌کنم با این خبر طولانی و آشکار که در خبرگزاری رسمی «مهر» مورخ سوم خرداد ۱۳۹۰ درج شده است، دیگر نیازی به هیچ توجیه و تبیینی برای فاجعه علمی که اکنون و در این ساختار حکومتی در حال تشدید است، نیاز باشد جز چند نماد شگفتی!!!

در فرجام، اگرچه سخن بسیار است و دردها بی‌شمار، اما گویی کسی مدام در گوشم زمزمه می‌کند که «بس کن و بیش مگو، گرچه دهان پر سخن است زآنکه این حرف و دم و قافیه هم اغیارند». از این رو، دیگر بیش از این مصلح نمی‌شوم. امیدوارم که همین اندک قصه کردن غصه دانش



کفایت کند و تذکاری باشد برای بازاندیشی درباره رنج‌ها و دردهایی که اکنون در عرصه اندیشه‌ورزی این کشور می‌گذرد و بسیاری را رنجور ساخته است. کاش پیش از اینکه دیرتر شود مدبرانه و از سر خردمندی دانش را به اهالی دانش وا می‌گذاشتیم!

با احترام

اول دی‌ماه ۱۳۹۰

مهدی علی‌پور

*** پی‌نوشت ***

[۱] همان‌گونه که از تاریخ نگارش نامه برمی‌آید، این نامه را اول دی‌ماه نگاشته‌ام تا منتشر کنم. اما اصرار برخی دوستان که از فرایند نوشته‌های اخیر من نگران بوده و از من خواسته‌اند که دیگر چنین نوشته‌هایی را منتشر نکنم، باعث شد تا به احترام آنان (که شک ندارم تنها به دلیل دوستی و محبت عمیقی که به من دارند و نگرانند که این نوشته‌ها زمینه آزار و اذیت من گردد، از چنین کاری پرهیزم داده‌اند) چند روزی انتشار آن را به تأخیر بیندازم. امیدوارم این دوستان نیز که با من درباره وضعیت اسف‌بار جامعه علمی امروز ایران هم‌داستان هستند، سکوت را بشکنند و به جای پیچ‌پیچ کردن مکرر این معضلات در محافل خصوصی، صادقانه و مشفقانه آنها را بنگارند و از این طریق، برای اصلاح این مشکلات قدم بردارند. صادقانه بر این باورم که نام این سکوت را نمی‌توان حکمت یا حتی مصلحت‌اندیشی گذارد. اگر اندیشمندان جامعه امروز و در این ظرف و شرایط نخواهند سخن بگویند و به سنجش‌گری و نقادی وضعیت دانش بپردازند، پس چه ظرف و شرایطی باید محقق شود که آنان به این ضرورت برسند؟!

*** منع ***

سایت رسمی محمد نوری‌زاد

<http://nurizad.info/index.php/nurizad/17558>

**نامه سرگشاده حامد الف. به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰****چند سؤال از کسانی که خود را شیعه و خواستار حکومت اسلامی و ادامه‌دهنده راه شهدا می‌دانند****نمی‌دانم چرا عبرت نمی‌گیرید آقای خامنه‌ای!؟**

سلام

نمی‌دانم چرا آن کس که بر سر رهبر مسلمانان زباله می‌ریخت و یهودی بود حتا محاکمه نشد؟ من نمی‌دانم چرا امام علی(ع) چندین سال خانه نشین شد و برای حفظ حکومت اسلامی دست به هر کاری نزد؟ نمی‌دانم چرا محمد(ص) هر آنچه برای خود می‌پسندید برای دیگران هم می‌پسندید؟ مگر او پیامبر نبود؟ مگر فرستاده خدا نبود نمی‌دانم چرا علی(ع) بر دستان عقیل آهن مذاب نزدیک کرد؟ مگر او از نزدیکان و خواص نبود؟ نمی‌دانم چرا کسی جواب «کسی نیست مرا یاری کند» امام حسین(ع) را نداد؟ شاید اگر جواب می‌دادند منافع‌شان به خطر می‌افتاد؛ شاید آنها را هم شستشوی مغزی کرده بودن؛ و شاید...

نمی‌دانم چرا تا دیروز خانواده شهیدان رجایی همت، باکری، خرازی‌ها و... از رهروان انقلاب بودند ولی یک‌شبه می‌شوند عامل بیگانه و فتنه‌گر و فریب‌خورده و برانداز...

نمی‌دانم چرا در حکومت اسلامی بعضی خود را بالاتر از مردم می‌دانند و از خواص و خط قرمز حرف می‌زنند و برای سخنرانی خود هم مدارس و ادارات را تعطیل می‌کنند و سخنرانی‌شان را باید حتماً پخش مستقیم از چند شبکه داشته باشد، در حالی که برای فریب مردم خود را خدمتگزار می‌نامند.

نمی‌دانم چرا برخی قانون را برای دیگران می‌دانند و می‌گویند اگر اعتراضی دارید قانون است در حالی که آنان اعتراض را خلاف قانون می‌دانند. نمی‌دانم چرا راهپیمایی و تظاهرات و تجمع اعتراضاتی را خلاف قانون می‌دانند در حالی که خود آنها هم در ۹ دی دست به راهپیمایی می‌زنند که از امکانات دولتی و صدا و سیما و سوءاستفاده از احساسات مردم استفاده کرده و با تظاهراتی که بدون اطلاع‌رسانی شده و سرکوب شده است، مقایسه می‌کنند.

نمی‌دانم چرا می‌خواهید سکوت کنیم در حالی که مردم پس از سی و سه سال باید به فکر ۴۵ هزار تومان باشند. باید جوانان این کشور مشکل بیکاری تحصیل، ازدواج، مسکن جزیی از زندگی خود بدانند. باید فهمید ۳ هزار میلیارد تومان هم می‌توان اختلاس کرد (وام گرفت). و باید شنید که هر روز به نوامیس و زنان این سرزمین تجاوز می‌شود و هزاران فساد که دیگر برای مردم عادی شده که به صورت دختر جوان شهر اسید پاشیده‌اند.

و پس از سی و سه سال به دشمنی خود با هر کشوری که می‌گویند دشمن ادامه دهیم و هر روز باید شاهد تحریمی باشیم که به جز مردم عادی به هیچ‌کس زیان نمی‌رساند.

و هزاران چیز دیگر که پس از سی سال تغییر نکرده است و شمایی که هر سال ۲۲ بهمن وضعیت‌تان را با ۳۳ سال پیش مقایسه می‌کنید و به به و چه چه هم می‌کنید.

نمی‌دانم چرا شما را باید با پیامبران و امامان و شهیدان مقایسه کرد؟ شاید بهتر بود با پهلوی مقایسه می‌کردم!

نمی‌دانم چرا عبرت نمی‌گیرید آقای خامنه‌ای!؟

شما رهبر کشوری هستید که مردم این کشور پهلوی را با آن قدرت و ساواک و حمایت‌ها مجبور کردن که سر تعظیم فرود آورد. شاید و فقط شاید خواسته شما آن زمان حکومت اسلامی بود اما مردم آن زمان، استقلال، آزادی و جمهوری می‌خواستند و اسلام را می‌دانستند که منافاتی با این سه ندارد اما شما جمهوری اسلامی دارید که همیشه می‌ترسید سرنگون شود و اسلامی که مخالف آزادی و جمهوری می‌باشد.



و بدانید خود را نمی‌توان پشت اسلام پنهان کرد.

امیدواریم آقای نوری‌زاد در راهی که پیش گرفته‌اید موفق باشید.

آرزوی سلامتی دارم برای آقایان نوری‌زاد و دکتر خزعلی و تمامی زندانیان به خصوص آقایان میرحسین موسوی و کروبی که بدون محاکمه زندانی هستند.

حامد الف.

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=238>



نامه سرگشاده پارسا مهرگان به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰

ما به جان آمده‌ایم، زیرا...

بسمه تعالی

رهبر جمهوری اسلامی ایران، آیت‌الله علی خامنه‌ای

با سلام و احترام؛

به استحضار می‌رساند اینجانب و جمع کثیری از جوانان و دانشجویان که طی این مرقومه از آنها نمایندگی می‌کنم، از وضعیت موجود جامعه به جان آمده‌ایم و طی بندهای زیر در ابتدا به شرح دلایل به جان آمدن‌مان پرداخته و در نهایت، از شما درخواست راهنمایی و تعیین تکلیف برای خلاص شدن از این بحران‌های روحی و اجتماعی مدد می‌طلبیم.

۱. به جان آمده‌ایم به این دلیل که دو سال پیش صادقانه و بی‌ریا، در کمال اطاعت‌پذیری و صداقت مثل یک کودک سر به راه با اعلام فراخوان از جانب دستگاه حکومت شما برای انتخابات ریاست جمهوری دهم برخاستیم و به کاندیدی از کاندیدای مورد تأیید دستگاه شما رأی دادیم. همان فردی که نخست‌وزیر شما در دوران جنگ بود و پس از ۲۰ سال سکوت با چفیه به حسینیه نازی آباد رفت و گفت من بسیجی هستم. اطرافش جمع شدیم. او به ما گفت با حداقل‌های موجود در قانون اساسی می‌شود از وضع موجود رهایی یافت. در روز انتخابات با وجود تأکید مکرر او بر قطع نشدن سامانه پیامک و با وجود تعهدات مسؤلان مخابرات بر عدم انجام این اقدام به ناگاه و بدون هیچ دلیلی در صبح روز انتخابات بدون هماهنگی و اعلام قبلی سامانه پیامک قطع شد و از همان روز تا این لحظه وزارت مخابرات مکرراً اعلام داشته است که قطعی سامانه پیامک کار آنها نبوده است. البته سردار مشفق شما پرده از هویت و نیت عاملان این اقدام برداشت ولی شما هیچ اقدامی انجام ندادید. گویا اعتماد عمومی و احساسات ده‌ها میلیون ایرانی ارزش یک دستور ویژه برای اقدام عاجل و علنی را نداشت حال آنکه جنابعالی گاهی اوقات در ریزترین مسائل از اظهار نظر و ارشاد و دستور دریغ ندارید. در صبح ۲۳ خردادماه قبل از هرگونه اعتراض و فراخوان بهزاد نبوی و بسیاری از چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب را دستگیر کردید در حالی که گفته می‌شود حکم قضائی بعضی از آنها ۱۹ خردادماه (یعنی ۳ روز قبل از انتخابات) امضا شده بوده است. معنای این رفتار یعنی چه؟ اگر موسوی راست نمی‌گفت و تقلبی صورت نگرفته بود پس فقط و فقط این دو مورد اخیر را به من توضیح دهید. به من بگویید من به عنوان یک انسان چطور می‌توانم ببینم در کهریزک آن جنایت‌ها رخ داد و برادران و خواهران من به آن وضعیت شهید شدند و باز هم شاد و خرم به وضع عادی زندگی برگردم. به من بگویید چرا رامین پوراندراجانی پزشک کهریزک باید در سن ۲۶ سالگی کشته بشود به خاطر پایبندی به شرافت؟ به من بفرمایید که چرا عبدالله مؤمنی که برادر شهید است باید سرش در کاسه توالت فرو برود و مأموران شما او را و همسر او و حتا برادر شهید او را با رکیک‌ترین الفاظ بخوانند. اگر موسوی و کروبی دروغ گفتند چرا شما با اتکا بر سیستم کارکشته اطلاعاتی خود برای دروغگو بودن آنها سند جمع نکردید و در تلویزیون آنها را به چالش نکشیدید؟ چرا یک بار تریبون به آنها ندادید؟ چطور دلتان آمد بهزاد نبوی و دیگران را که در دوران جنگ برای این کشور جانفشانی‌ها کرده بودند را با دمپایی و لباس زندان آن‌قدر خفت دهید و در مقابل دوربین‌هایتان در دادگاه نشان دهید. مجید توکلی، آن دانشجوی بیچاره یک‌لا قبا مگر چه کار کرده بود، چه گفته بود و چکار می‌توانست بکند که به آن شکل لباس زنانه و چادر بر او پوشیدید و عکسش را سراسر اینترنت پخش کردید و همچنان باید در زندان بنماند تا سال‌های سال؟ مگر نه این است که رهبر یک مملکت که در اوج قدرت است باید کدخدانمشانه رفتار کند و حرف حق بگوید و حتا به فرض هم که اجحافی به او بشود پدرانه ببخشاید؟ این همه آدم چرا باید از بعد از انتخابات به زندان بروند؟ آن هم انسان‌هایی که بسیار بزرگ و مفید برای جامعه هستند و می‌توانند منشأ تأثیرات سازنده‌ای در جامعه و حوزه کاری خود (نه لزوماً سیاسی) باشند. ما قبول داریم که نظر شما به احمدی‌نژاد نزدیک‌تر است، اما آیا این رفتارها رفتار یک برنده بود؟

۲. ما به جان آمده‌ایم از اینکه همه ذخایر ایران در دست سپاه افتاده است. همان سپاهی که روزگاری امام خمینی آن را از دخالت در سیاست و مسائل اقتصادی شدیداً برحذر داشته بود الان چه کاره است؟ چرا سپاه باید سهام مخابرات ایران را در اختیار داشته باشد. چرا وزارت نفت ایران باید در دست سپاه باشد؟ چرا من با مدرک فوق لیسانس باید بیکار و آواره و درگیر با انواع و اقسام فشارها باشم ولی در خوشبینانه‌ترین حالت،



در اثر بی‌کفایتی رئیس‌جمهوری که نظرش به شما نزدیک‌تر است، می‌بینیم که هزاران میلیارد از پول‌های بیت‌المال یا پس از ترانزیت به ترکیه بلوکه می‌شود و یا اختلاس شده و به کانادا می‌رود. البته به قول علی مطهری، اختلاس اصلی در واقع ۳۱۷ هزار میلیاردی است که سرنوشت آن معلوم نیست چه شده است و در صندوق ذخیره ارزی گم شده است! فلسطین و لبنان و سوریه بماند. من در این وضعیت چه‌کار باید بکنم به جز پر کردن‌ها و ارسال مکرر فرم‌های استخدام و دریغ از یک کار.

۳. ما به جان آمده‌ایم از حاکمیت دروغ و رخت بر بستن صفا و صداقت و روحیه اخوت از این کلبه احزان. چرا حکومت ایران به آنجا رسیده است که با استفاده از صدا و سیما و تربیون‌های حکومت مثل ریگ بیابان دروغ را در همه وجه‌هایش در جامعه می‌پراکند و باورکننده‌های آن را با بصیرت و تأمل‌کنندگان در آن را مزدور «بی‌بی‌سی» می‌خوانند. با بصیرت و بی‌بصیرت؟! گویا یکی از دستاوردهای اخیر نظام، تغییر هویت کلمات است. در تلویزیون ایران اسمی از ناآرامی‌ها و تعداد کشته‌های ۵۰۰۰ نفری سوریه برده نمی‌شود ولی حوادث بحرین را با آن‌چنان حرارتی پوشش می‌دهند که گویا در آنجا حمام خون است در حالی که شمار کشته‌های بحرین فکر نمی‌کنم یک‌پنجم سوریه هم باشد.

شاید نتوانستم با این زبان الکن خود همه دردهایمان را مطرح را کنم ولی در حد توان خود سعی کردم آنچه که بر دلم سنگینی می‌کرد و در این لحظه به ذهنم رسید را در راستای فراخوان آن مرد بزرگ خدا، محمد نوری‌زاد، با شما در میان بگذارم و از شما انتظار پاسخ داشته باشم. امیدوارم به عنوان شخص اول و آخر مملکت نسخه‌ای برای ما بیچید و به ما بگویید چه باید بکنیم در این قحطی امید؟ در غیر این صورت، بی‌شک در روز قیامت که در آن سر سوزنی شک ندارم و اجتنابی از آن نیست، این دردها را به بارگاه الهی خواهم برد و تقاص این دردها، این سرخوردگی‌ها، این بیکاری‌ها، این گرانی‌ها، این سرکوفت‌های زمین و زمان و این تارهایی را که هر روز و هر روز سفید می‌شوند از مسؤول یا مسؤولانش خواهم ستاند.

والسلام

پارسا مهرگان

بامداد ۱ دی ۱۳۹۰

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده «دوستدار مردم و رهبر» به خامنه‌ای، ۱ دی ۱۳۹۰ (++)

آخرین پل‌هایتان را ویران نفرمایید و گرنه عاقبت شما عاقبت «صدام» است

به نام یزدانی که باران شهاب‌سنگ آفرید

با سلام به رهبر عزیز و تحمیلی جناب آیت‌الله علی خامنه‌ای
این نامه را از دل شب می‌نویسم و در حالی که شما نماز شب می‌خوانید.
حال که نمازتان تمام شده، نامه مرا بخوانید

۱- رهبر گرامی!

شما «رهبر گرامی» من نیستید و چون جناب محمد نوری‌زاد گفت با شما! با مهربانی برخورد شود، من هم شما را این‌گونه خطاب می‌کنم و چون محمد نوری‌زاد از همه مسئولین خواست برایتان نامه بنویسند من نیز خود را در برابر مردم ایران مسؤول می‌دانم نامه بنویسم.
چون می‌دانم نیتم پاک است، دردنامه یک ایرانی با مذهب شیعه را به دقت بخوان.

۲- می‌خواهم شرح حال ایران را برایتان گزارش کنم.

تورم، فقر، فساد، بیکاری، اختلاس، تبعیض، فرار مغزها و تحریم‌های یکی پس از دیگری. از کجایش بگویم که خودتان نیک‌تر می‌دانید.
بگذریم. برویم سر وقت انسان‌هایی که حیثیت مرگ را در برابر شما به بازی گرفته‌اند. هر زخم را یک مدال افتخار دانستند. آنها از قبيله کاوه آهنگر بودند. الگویشان امام حسین بود. آنهایی که یا به مقام رفیع شهادت نائل آمدند یا در زندان‌اند و یا...
آنان با دیکتاتوری شما مخالف بودند. آنان حدیث «اگر دین ندارید لااقل آزاده باشید» را شنیده‌اند. آنها مرگ را به ننگ زیر سایه رهبری شما ترجیح دادند.

نه دشمن اسلام بودند و نه دشمن ایران.

به‌راستی چرا آنها را کشتید؟

۳- در این حکومت به اصطلاح اسلامی شما یک اشتباه میان تمام اشتباهاتتان مرا بیش‌تر رنج داده: اینکه چرا در تابستان ۸۴ پیشنهاد اتحادیه اروپا را رد کردید؟ به گفته اتحادیه اروپا این سخاوتمندانه‌ترین پیشنهاد به ایران بود. در این طرح اروپا پاداش در برابر جلوگیری ایران انرژی هسته‌ای بود. این پاداش‌ها عبارت‌اند از: حمایت سیاسی از عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی، تعهد به همکاری فناورانه و علمی و بلندمدت با ایران در زمینه فناوری زیست‌محیطی، اطلاعاتی و ارتباطی، حمایت از برنامه‌های مبارزه با مواد مخدر در ایران و حمایت ایران از گسترش انرژی هسته‌ای صلح‌آمیز و تحقیقات مرتبط با آن، تأمین سوخت هسته‌ای ایران، تکثیر قدرت هسته‌ای غیرنظامی و حمایت از همکاری هسته‌ای روسیه با ایران، تعهد روسیه مبنی بر فراهم کردن سوخت هسته‌ای راکتورهای ساخت خود در ایران به طور دائم، تلاش برای شناسایی ایران به عنوان منبع بلندمدت نفت و گاز اتحادیه اروپا و...؛

اینها همه در مقابل متوقف کردن غنی‌سازی اورانیوم.

چرا قبول نکردید؟ شما در برابر ما و آیندگان مسؤولید. از مردم نظر خواستید؟ اگر قبول می‌فرمودید الآن ترکیه، کره جنوبی، حتا ژاپن و... در قیاس با ایران هیچ بودند که با عنایت جنابعالی برعکس شد.

۴- رهبر عظیم‌الشأن!



نوری‌زاد به درستی نوشت شما با دشمنی با آمریکا نیاز داشتید. به نظر من شما برای حفظ منبر رهبریتان با آمریکا دشمن هستید. تمام بدبختی ایران همین است.

وقتی که پشت تریبون ایستاده‌اید در حالی که هیجان‌زده شده‌اید و غرب را تهدید می‌کنید به میکروفون جلوی‌تان نگاه کنید. این ساخت غرب است. آن دوربینی که از شما که از شما تصویر می‌گیرد ساخت غرب است. این همان نمک خوردن و نمکدان شکستن نیست؟ اگر آمریکا نبود چه می‌شد؟

کره شمالی و کره جنوبی به جان هم می‌افتادند، طالبان مردمشان را می‌کشتند. روسیه ادعای خدایی می‌کرد. شیعه و سنی به هم رحم نمی‌کردند. ما که هنوز با عراق قرار داد صلح امضاء نکرده‌ایم و در وضعیت آتش‌بس هستیم و با اندیشه مدیریت جهانی آقایان و غیره و غیره. شاید دنیا آتش می‌گرفت.

آمریکا با لیزر می‌تواند از فضا زباله هسته‌ای را نابود می‌کند. با لیزر از فضا بند کفش مبارک شما را ببندد. اما حکومتی که شما ساختید نمی‌تواند تلفن همراه بسازد. فرق ما با آنها.

نمی‌گویم آمریکا خوب است اما اگر در خانواده‌ای به یک سرپرست و در یک جامعه یک رهبر خوب احتیاج است در دنیا یک ابرقدرت باید کنترل دنیا را در دست بگیرد.

چرا با آمریکا دشمنیم؟ نکند می‌ترسی آمریکا در ایران استعمارگری کند!

نکند فکر کردی هنوز عصر حجر است!

اگر این طور باشد ما مردم در برابرشان قد علم خواهیم کرد. درسی دهیم که در تاریخ یک بار دیگر همچون جنگ ایران و عراق بنویسند.

۵- ای نایب امام زمان (به قول خودتان)!

با رسانه «هو بنداز، جا بندازتان» اسرائیل را ظالم و فلسطین را مظلوم می‌نامی. در حالی که ما نه اسرائیلی دیدیم، نه فلسطینی و نه آمریکایی. بگو ببینم این شعر را شنیده‌ای؟

«یوسف گمگشده باز آید به کنعان غم مخور!»

کنعان کجاست؟ اگر نمی‌دانی بدان که اسرائیل امروزی+فلسطین و اردن و بخشی از مصر و غیره کنعان یا سرزمین بنی‌اسرائیل بود.

یوسف پیامبر و چندین پیامبر دیگر اسرائیلی بودند. و حتا اسمی از فلسطین در تاریخ نبوده است.

بعد از جریانات هولوکاست، اسرائیلی‌ها با پول خودشان زمین‌های پدریشان را خریده‌اند ولی حالا که فلسطینی‌ها پول‌ها را تمام کردند می‌گویند زمین‌هایمان را پس بدهید.

ببینم باج‌گیرتر از فلسطینی‌ها کسی هست؟ آمریکا و ایران و اسرائیل و اتحادیه اروپا و باج‌دهندگان اصلی به فلسطین‌اند. باج‌گیرتر از آنها می‌شناسی؟

امروز کشور را غارت می‌کنند و شما می‌گویید ما به کسی باج نمی‌دهیم؟

یادتان نیست که در جنگ ایران با عراق چقدر دشمن و اسیر فلسطینی داشتیم؟ یادتان نیست یاسر عرفات در یک دست سیخ کباب داشت و در حالی که مست بود با صدام می‌خندیدند و می‌گفت صدام پیروز جنگ است؟

برای ما دنیا را در قالب دنیایی خیالی و دروغین تجسم کردید.

۶- ای سایه خدا بر زمین (به قول خودتان)!

شما را در آخرین فرصت‌های باقی‌مانده‌تان (کم‌تر از ۹ ماه) دعوت به انسانیت، دعوت به اسلام می‌کنم. آخرین پل‌هایتان را ویران نفرمایید و گرنه عاقبت شما عاقبت «صدام» است. یادتان می‌آید؟ اگر یادتان نمی‌آید «قذافی» را یادتان می‌آید؟ اگر نه، عاقبت «بشار اسد» را نیک تماشا کن که بعد از آن نوبت توست. همه مثل «کیم جونگ ایل» به مرگ طبیعی نمی‌میرند.

شما رهبر دلخواه مردم بودید اگر عدالت را رعایت می‌کردید. کاری به «مجتبی» پسران یا «سپاهیان» ندارم. این همه آدم کشتید که بگید من رهبرم. یک پیشنهاد دارم، «شما» و «بشار اسد» همه مردم رو بکشید و به حکومتداری بپردازید. آن وقت هیچ مخالفی ندارید.

..... و شاید تنها خوبی حکومتتان در این است که می‌توان در صف مخالفان شما به درجه شهادت دست یافت.



۷- ولی امر مسلمین (به قول خودتان)!

بدان شما رهبر اهل سنت نیستید، شما رهبر شیعیان نیز نیستید. صدا و سیمایتان دینی «من‌درآوردی» و تقلیدی از مذهب شیعه که سکان‌دار آن هستید می‌پردازید. آمارها را دارید؟
با این همه جلوگیری از ماهواره، بیش از ۶۵ درصد مردم ماهواره دارند. یعنی بیش از ۶۵ درصد مردم به غرب بیش‌تر از شما اعتماد دارند.
این گونه پیام حق را به دنیا می‌خواهید مخابره کنید؟
دور خود هاله‌ای از نور می‌پیچید و به خویشتن تقدس می‌بخشید. بدان تقدس مختص خداست. من و تو به یک اندازه ارزش داریم.

۸- ای نماد اسلام (به قول خودتان)!

راه عدالت در پیش گیرید و ببینید که همه مردم ایران پشت شما خواهند بود.
در تمانیت ارضی کشور کوشا باشید. استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی که هرکس بتواند دین خود را داشته باشد.
دروازه‌های کشور را بگشایید. بگذارید اقتصادمان نفس بکشد. بگذارید به اقتصاد جهانی متصل شوید.
به یک‌باره به خود بیا و حالا نماز صبحت را بخوان. آن صبحی که همه انتظارش را می‌کشند نه آن نه آن شبی را که همه را می‌کشند.
ما ایران آزاد که همه و خدا راضی باشند را می‌خواهیم. ما می‌خواهیم هر کس خودش سرنوشتش را تعیین کند نه شما.

۹-... و اما امر به معروف و نهی از منکر:

در این صبح آزادی آن نهج‌البلاغه را بیاور تا با هم چند جمله از «امام علی» بخوانیم:
«كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَّ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»؛

(دشمن سرسخت ظالم، و یاور و همکار مظلوم باشید).

امتی که حق ضعیفان را از زورمندان با صراحت و بدون خوف و ترس نگیرد، هرگز پاک نمی‌شود و روی سعادت را نمی‌بیند
کسی که به بندگان خدا ستم کند، علاوه بر مردم، خدا نیز با او دشمن است.

در دیدگاه علی (علیه السلام) سه عامل موجب انحطاط و سقوط حکومت است:

۱. روحیه تکاثر و مال‌اندوزی در دولتمردان؛

۲. سوءظن و بدبینی برای بقا و استمرار دولت؛

۳. پندناپذیری از رخدادها و پیشامدها..

۱۰- برای پاسخ به نامه می‌خواهم این شماره (۱۰) را با عمل به عدالت‌محوری که وظیفه‌تان است پر کنید.

دوستدار مردم و رهبر

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد



نامه سرگشاده علی مخلصی به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰

آیا به خدا ایمان دارید؟

این شماست که تیشه به ریشه این حکومت می‌زنید

جناب آقای آیت‌الله خامنه‌ای رهبر محترم جمهوری اسلامی

تا کنون نامه‌های زیادی برای شما نوشته شده، این نامه‌ها البته به هیچ انگاشته نشد، چرا که نویسندگان آن به ماه‌ها زندان محکوم شدند. نویسندگان این نامه‌ها البته قصدی جز اطلاع‌رسانی به شما نداشتند و جز از حقیقت نگفتند. اما دریغ که شما حقیقت را جز از طریق تملق اطرافیان در نمی‌یابید. ظلم و ستم این نظام آنقدر واضح است که نیاز به توضیح ندارد و تنها اراده‌ای می‌خواهد برای دانستن. بیایید از همین نامه‌ها شروع کنیم که شما نویسندگانشان را به زندان می‌فرستید. امام خمینی خودش را خدمتگزار مردم می‌دانست. اگر این‌گونه باشد شما هم احتمالاً خود را خدمتگزار مردم می‌دانید. این چه خدمتگزاری است که جواب نامه را با زندان و شکنجه می‌دهد. بیایید و تا قبل از آنکه خیلی دیر شود تدبیری کنید، تدبیری در خور یک رهبر مردمی نه تصمیماتی شاهانه. بیایید واقعیت را درست ببینید و به حسابتان برسید قبل از آنکه به حسابتان برسند. آیا به خدا ایمان دارید؟ آیا ایمان دارید و این‌گونه به مردمانی که شما را بر آن مسند نشانند این همه ظلم روا می‌دارید. درخواست مردم برای داشتن یک انتخابات سالم را فتنه می‌خوانید. جلوی «کش دادن» یک اختلاس ۳ میلیارد دلاری را می‌گیرید. و آن‌چنان از رئیس‌جمهور تمام‌قد دفاع می‌کنید که حتا مجلس جرأت نمی‌کند یک وزیر را پس از چنین اختلاسی عوض کند.

جناب آقای خامنه‌ای

به خواهید یا نخواهید شما در مقابل آنچه بر این مردم تحمیل می‌شود مسؤولید. بخواهید یا نخواهید شما در دادگاه ذهن این مردم محاکمه خواهید شد. بخواهید یا نخواهید شما در مقابل این وضعیت اقتصادی مسؤولید. عجیب است که این وضعیت را تأیید می‌کنید متأسفانه سیاست‌های غلط دولت و تأییدهای شخص شما موجب شد تا امروز به منزوی‌ترین کشورهای جهان تبدیل شویم. آیا از وضعیت چاه‌های نفت کشور خبر دارید؟ آیا از وضعیت حساب ذخیره ارزی خبر دارید؟ چه شد که یکباره مردم نامحرم شدند و حتا حق ندارند از وضعیت حساب ذخیره ارزی اطلاعی داشته باشند؟ در مورد روابط با کشورهای دیگر چیزی نمی‌گوییم. پرواضح است که هیچ‌گاه کشور ما این چنین منزوی نبوده است که حتا در فروش نفت هم با مشکلاتی مواجه شویم. امیدوارم شما دیگر مسأله رشد اقتصادی و تولید ۱ میلیون کار جدید را باور نکنید. شیوه ارائه آمار توسط آقای احمدی‌نژاد بیش‌تر شبیه فکاهی است. تو گویی ایشان در این کشور زندگی نمی‌کنند. یا اندیشیده‌اند که مردم ایران هر حرفی را باور می‌کنند

جناب آقای خامنه‌ای

به لطف شما تلویزیون به یکباره بدل شده است به مدیحه‌گوی بی چون و چرای رهبر و رجز خوان دولت. تو گویی ما در این کشور حتا یک انتقاد هم نداریم. حتا اگر آن‌طور که شما تصور می‌کنید فقط ۱۴ میلیون منتقد داشته باشید ما منتقدین حق داریم در تلویزیون از این دولت و حتا از خود شما انتقاد کنیم مگر آنکه خود را برتر از اشتباه بدانید یا رسمی شاهانه پیشه کنید. متأسفانه ترسی شاهانه در دل این مردم جا انداخته‌اید که کسی را جسارت آن نیست در مورد شما لب، تر کند.

جناب آقای خامنه‌ای

شاید نمی‌دانید که دانشجویان زیادی از کشورهای مختلف دنیا مثل چین برای ادامه تحصیل به امریکا می‌روند اما اکثرشان بعد از پایان تحصیلات به کشورشان برمی‌گردند. اما لابد خودتان می‌دانید که ایرانیان اکثراً به ایران بر نمی‌گردند. اینان همچنان عاشق ایرانند اما از ظلم و ستم شما و امثال شما به تنگ آمده‌اند. تا جایی که ترجیح می‌دهند در غربت عمری را سر کنند.



جناب آقای خامنه‌ای

متأسفانه آن قدر به سپاه میدان دادید که امروز به بنگاه اقتصادی بزرگی بدل شده است. بنگاه‌هایی که البته پولشان از نفت و اسکله‌های قاچاق می‌آید. آیا اندیشیده‌اید که چگونه می‌شود این غول بی شاخ و دم را که قرار بود حافظ امنیت و ناموس کشور باشد کنترل کرد؟ آیا می‌شود؟ او که در دستی گلوله و در دستی زر دارد. او که امروز خود به ناموس مردم رحم نمی‌کند قدمی در کوچه‌های این شهر بزن تا ببینی چقدر مردم از آنان نفرت دارند. تا ببینی چقدر مردم از آنان در هراسند.

جناب آقای خامنه‌ای

چه شد که استفاده از فیلترشکن برای دسترسی به چند سایت سیاسی جرم شد اما اختلاس چند میلیاردی باید ساکت بماند؟ و البته مردم هرگز محرم نبودند تا بدانند. و شاید به گمان شما مصلحت هم نیست. چه شد شکنجه در زندان آزاد شد و برگزاری مراسم سالگرد برای یک مرجع تقلید جرم؟ چه شد حمله به مسجدی که مرجعی خاص در آنجا سخنرانی می‌کند آزاد شد؟ چه شد که تجاوز در زندان آزاد شد؟ چه شد که هر منتقدی را خائن نامیدید؟ چه شد که حرف زدن جرم شد؟ این گونه که شما صحبت کردن بزرگان این کشور را اقدام بر علیه امنیت ملی قلمداد کرده‌اید باید بگویم قشر کثیری از مردم بر علیه امنیت ملی حرف می‌زنند. نقد را اما خود دو قسمت کرده‌اید، نقدهای سازنده و غیرسازنده و مسلماً آنکه این دو را از هم باز می‌شناسد یا شما می‌دانید یا دوستانتان. شما این گونه راه را بر هر نقدی بسته‌اید.

آقای خامنه‌ای

آن روز که خود را برتر از قانون انگاشته‌اید. آن روز که تحت عنوان حکم حکومتی قانون شکنی کردید و حرف خود را به کرسی نشاندید. آن روز که بر عملکرد نظارت استصوابی صحنه گذاشتید و حق مردم در انتخاب سرنوشت خویش را نادیده گرفتید. آن روز که حق مردم برای برگزاری تظاهرات سکوت را نادیده انگاشتید و با باتوم و گاز اشک‌آور از آنان پذیرایی کردید. عنوانی دیگر در ذهن‌های مردم برای خویش ساختید و آری مردم شما را دیکتاتور نامیدند. شما خود اولین گام‌ها را در راستای قانون شکنی در این کشور برداشته‌اید. و اکنون قانون بازیچه مضحکی شده است برای کنترل آزادی‌های مشروع مردم. مجلس بی‌قانونی‌های مداوم دولت را می‌بیند و به لطف شما دم در نمی‌کشد. آیا این همه ظلم که بر زندانیان روا می‌دارند آیا تشکیل دادگاه بدون وکیل، فرو بردن سر در کاسه توالت، و شکنجه، جزء قانون است؟

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای این نیز بگذرد و شاید به عمر شما نیز قد ندهد، اما بدانید این شما می‌باشید که تیشه به ریشه این حکومت می‌زنید.

علی مخلصی

منع

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده «یک بازمانده مجروح جنگ» به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰

سلام آقا

یادمه خودتون تو یه جلسه سال‌ها پیش تأکید داشتین مستمعین به مجلس عرفا و اولیاء، اونم نه اونایی که دکان زده‌اند، بل از نوع حقیقیش برن، خوب یکی از اونا، مرحوم دولابی بود که می‌گفت: سلام باید از بزرگ‌تر به کوچک‌تر باشه، چون سلام، یعنی از من به شما شر و بدی نمی‌رسه، فقط خیر می‌رسه، و چون کوچک‌تر نمی‌تونه به بزرگ‌تر شر برسونه، پس این بزرگ‌تره که باید به کوچک‌تر سلام کنه، و بعد زد به صحرای کربلا که بعد شهادت سیدالشهدا بچه‌های حسین و اهل بیت، به سپاهیان یزید که بزرگ‌تر بودن، از ترس می‌گفتند سلام یا شیخ، سلام آقا! فقط این جور جاها باید کوچک‌تر سلام کنه، راستی مگه اسلام نگفته جزو کسانی که مردم به خاطر ترس بهشون احترام می‌کنن نباشیم؟ مگه خودتون به مهاجرانی نگفتید: حکومت باید در دل‌ها هیبت! (به جای محبت) ایجاد کنه و وقتی سؤال کرد که منظورتون همون رعبه! تأیید کردین؟ مگه با برخوردارهایی که با کسانی که شما را مخاطب قرار داده و انتقاد کردند، راستی و درستی همین روایت تلخو نشون نمی‌ده؟ مگه نامه‌های زیدآبادی و سحرخیز و حمزه کرمی و مؤمنی و تاج‌زاده و سروش و خیلی عزیزای دیگه نشون نداده چه بر سر اونایی که سری نترس دارن میاد؟ وقتی نامه اول نوری‌زادو می‌خوندم، پس از مرور چند خط اول و شدت احترام و تعریف از شما و با تعجب از انتشار اون در سایت‌های منتقد، نامه را دلیت نموده، اما وقتی پس از چند روز شنیدم، به خاطر همون نامه بازداشت شده، دوباره نامه را دانلود نموده و خوندم، خوب وقتی همه اینا را کنار هم می‌ذارم، بصیرتم می‌گه چی؟ می‌گه بگم سلام آقا، سلام و صد سلام آقا! و این در حالی‌ه که بازم از ذکر مشخصاتم می‌ترسم!

شما بگین این معنی ولایت؟ علی اینجوری حکومت می‌کرد یا یزید؟ منظور راه و روش و مشی حکومتی نه مشابهت شخصیتی؟ همین که حکومت علی این هیبت و رعبو تو دل‌ها ننداخته بود، نادرستی این راهو نشون نمی‌ده؟ اگه حکومت علی رعب داشت، اون‌همه توی مسجد و همه جا، مخالفاش باش بحث وجدل می‌کردن؟ کسی جرأت داشت درست موقع پیروزی مولا رو مجبور کنه، پیشنهاد دروغین صلح معاویه رو بپذیره؟ یه یهودی جرات میکرد از شکایت کنه؟ و قاضی جرأت می‌کرد حکم بر علیه مولا بده؟ نه آقا، نادرستی و غلط بودن حکومت با رعب و هیبت اون‌قدر برام عین‌الیقینه که با هیچ منطقی خلافتو نمی‌تونم بپذیرم، ولی دوست داشتم شما پاسخ می‌دادین! مگه الان موسوی خویینی‌ها تو سایتش همین کارو نمی‌کنه؟ فکر می‌کنین نسبت به قبل این اقدام، احترام و هواداراش کم‌تر شدن یا بیش‌تر؟ اگه شما با یه نامه بتونید جوابی مستدل و منطقی و محکم به همه نامه‌های نوری‌زاد بدین بهتره یا با این برخوردارهایی که مأموراتون باهاش می‌کنن و با هیچ مرام دینی که هیچ مرام انسانیم سازگار نیست؟ مگه قرآن نمی‌گه سخنان مختلفو بشنویم و بهترینشو پیروی کنیم؟! خوب سخن نوری‌زاد و بقیه منتقدین تونو شنیدیم، چرا جوابشونو نمی‌دی تا بطلان نظر اونا را بفهمیم و درستی حرفای شمارو؟

مرحوم دولابی می‌گفت یه روز یکی به پیامبر خبر داد تو یه چادری زن و مردی در حال گناهن، پیامبر به علی گفت: علی جان برو ببین چه خبره، علی رفت و دستشو روی چادر گذاشت و چشماشو روی پشت دستش، بعد برگشت، پیامبر گفت چی دیدی؟ علی گفت: من چیزی ندیدم! حالا این روایتو بذار کنار کارای از جنایت بدتری که مأمورات با نوری‌زاد و خیلی‌های دیگه می‌کنن و بعد بگو کجای این نحوه حکومت با حکومت مولا می‌خونه؟

خودتون در دوران اصلاحات گفتین ادعای ما اینه که روز به روز به سیستم حکومت علی نزدیک‌تر بشیم، حالا خودتون بگین نزدیک‌تر شدین یا دورتر؟

الآن تو محرمیم اگه دنبال کل یوم و کل عرضیم، مگه نباید به تفاوت‌های حکومت علی و یزید و معاویه نگاه کنیم و اونا رو الگویی برای شناسایی حکومت حق و باطل و حمایت و مخالفت با اونا قرار بدیم؟ مگه حکومت یزید روز عاشورا جلوی صحبت حسینو نگرفت؟ مگه به حسین نمی‌گفت فتنه جووقتنه طلب؟ مگه نمی‌گفتن حسین بر علیه حکومت دینی خروج (قیام) کرده؟ مگه برا همین بهش نمی‌گفتن خارجی؟ مگه حکومت یزید مخالفاشو زندانی نمی‌کرد؟ مگه مختارو مسلم وهانیو زندانی نکرد؟ مگه بازرو زور و تزویر دعوت‌کننده‌های حسینو به دشمنانش تبدیل نکرد؟ مگه مأمورای یزید به زنان و بچه‌ها حمله نکردن؟ مگه مأمورای یزید زن‌ها رو نمی‌زدن؟ مگه توکوفه و شام جشن و شوی پیروزی برحسینو نگرفتن؟ حالا روبه‌رو، مگه علی حقوق یه مخالفشو قطع کرد؟ مگه علی جواب هر انتقادو حرفو با حرف نداد؟ مگه علی جنگی بود که شروع کننده ش باشه؟ مگه علی نبود برا رعایت یه نکته اخلاقی کوچک، ندیدن لختی عمروعاص، پیروزی جنگ صفینو با شکست و به تبعش حفظ نظامشم به خطر انداختو خودشم به شهادت رسید؟ اگه علی اون نکته اخلاقیو رعایت نکرده بود و عمروعاصو می‌کشت پیروز نمی‌شد؟ اگه تو



صفین پیروز می‌شد حمیتی و خوارجی پیدا می‌شد؟ آگه پیروز می‌شد نظامش حفظ نمی‌شد؟ مگه بعد صفین اومد اونایی رو که مجبورش کردن حکمیتو بپذیره دستگیر و زندانی کنه؟ مگه فرمانداری که برا کوفه انتخاب کرد مردم کوفه ردش نکردن؟ با اون مردم برخوردار کرد؟ مگه برا بودن یه خلخال از یه یهودی مرگو سزاوار ندونست؟ حالا خودت بگو قتلاي زنجیره‌ای، بنیاد نبوت‌ها، اختلاسای ۱۲۳ و ۳۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ میلیاردی و صدها اختلاس دیگه، قتل تو زندانا، شکنجه‌ها، سر تو توالت کردنا، سر تو توالت کردنا! تو زندونا، سرکوب شدید و غیرانسانی مردم بی‌سلاح بی‌سلاح مخصوصاً زن‌ها، سانسور و فیلتر و عدم اجازه برای روزنامه منتقد و حضور منتقدین در صدا و سیما و هزارون کار خلاف دین و انسانیت دیگه مطابق کدوم روشه؟ نه خداییشو بگو؟ مطابق مشی علیه یا مطابق مشی یزید و معاویه؟

پس آقا تا دیر نشده خودت یه کاری بکن، الان خوندم رهبر دیکتاتور کره شمالیم رفت اون دنیا، یه نیگا به شاه ایران و صدام و قذافی و هم‌مسلكاشون بکن، یه نیگا به علی، مهم اون دنیاته و تاریخ انسانیت که چه تصمیمی بگیري! فکرکن! شاید الان با استفاده از ابزارات مردمو فتنه‌جو و میکرب و بیمار بدونی و بخونی، اما تاریخ موقعی که قانون خدا جاری شد معلوم می‌کنه داستان چی بوده و کی حق بوده، حسینو بعد شهادتش قاتلاش می‌رفتن از پرده کعبه آویزون می‌شدن که چی؟ که خدایا با کشتن حسین شرفمونو بهت ثابت کردیم! یا نعل اسبایی که باش بدن مبارک رو و سایر شهدا رو مورد جسارت قرار داده بودن و به عنوان نعل‌های تبرک می‌فروختن و تازه تقلبیشم درست می‌کردن و می‌فروختن! اما تاریخ ثابت کرد کی حق بود کی باطل!

آیا آگه همین الان موسوی و کروبی رو بیاری تو تلویزیون خودتم بشینی روبرشون و بگی جرم و اشتباهشون چی بوده و اونا هم جوابی منطقی نتونن بهت بدن بهتره یا روش غیرشرعی و غیرقانونی و غیرانسانی الان؟ آقا! من از ابن ملجم آموختم دست به خون کسی که فکر می‌کنم اشتباه می‌کنه آغشته نکنم! و بر همین اساس حرفامو بهت زد، پس تو هم از علی پیاموز که حتا با معاویه و عمروعاص هم نامه‌نگاری می‌کرد و جواب منتقداتو بده و اونا و منو و همه را از اشتباه بیرون بیاور و از این روش حکومتو حفظ کن.

بجنب تا دیر نشده آقا!

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده ع. احمدنیا به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰

نامه بسیجی دلسوخته به رهبر

به نام خدا

رهبر جمهوری اسلامی ایران جناب آقای سید علی خامنه‌ای

سلام علیکم

نامه‌ام را با معرفی اجمالی خود، آغاز می‌کنم:

یکی از بسیجیان جان بر کف زمان جنگ هستم. یکی از مریدان پروپا قرص شما تا سال‌های اخیر بوده‌ام. کتک‌خورده نظام ستمشاهی در نوجوانی هستم. از خانواده‌ای مذهبی، که محل بازی‌های بچه‌گانه‌ام اکثرأ صحن مسجد محل، و خانه پدری‌ام مهمانسرای روحانیون مبلغ ایام رمضان و محرم و... بوده است. اکثر اعضای خانواده، مفتخر به پوشیدن لباس روحانیت، یا لباس سبز پاسداری (که در سال‌های اول انقلاب تقدس خاصی داشت) بوده‌ایم. با وجود نبوغ خدادادی و داشتن رتبه‌های آموزشی ممتاز، سرنوشت تحصیلی‌ام، به قیمت رؤیای آرمان‌های بلند اسلامی و انقلابی تحت شعاع وقایع سال‌های اول پس از انقلاب قرار گرفت. علی‌رغم دسترسی به خیلی از منابع، در زندگی به کم‌ترین‌ها از مال دنیا قناعت کردم. در مسندهای متنوع نه اهل دزدی بودم و نه با دزدان مصدرنشین شریک و همراه. اما در نهایت، به خاطر انتقاد و اعتراض به ناهنجاری‌های آشکار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، به لطف خدا از گردونه دزدان و جنایتکاران مورد وثوق حضرت شما منفک، و چند سال است که منزوی شده‌ام. اعتقاد به ولایت فقیه و دو مصداق معاصر حیاتم، آن‌چنان بوده است، که در اوایل دوران رهبری شما، چنانچه با فرمانی از جانب جنابان به این مضمون که: «بایستی در راه اسلام و انقلاب ذبح شوی»، مواجه می‌شدم، تردیدی به دل راه نمی‌دادم که از سر تکلیف بایستی امرتان را مطیع باشم. اما اکنون به عنوان یک منتقد دلسوخته و کسی که تمام آرمان‌های ارزشی، انقلابی و دینی خود را بر باد رفته می‌بیند، از سر دلدادگی به چشم‌انداز بلند زندگی قانونمند، عادلانه و منصفانه مبتنی بر موازین بلند اسلامی و انسانی، چند سؤال دارم که امیدوارم با پذیرش مسؤولیت بدیهی ناشی از جایگاه یک رهبر اسلامی - حداقل در گستره کشور خودمان! - پاسخگو باشید، اگرچه تا به حال، در این بیست و چند سال رهبری مطلقه!، به هیچ مرجعی، گروهی و یا احدی از آحاد مردم پاسخگو نبوده‌اید:

(یک)

جریان سیاسی موسوم به اصلاح‌طلبان، به‌خصوص سران شناخته‌شده آن، که جزء مبارزان باسابقه قبل از انقلاب و جزء رؤسای قوای سه‌گانه همین نظام و دولتمردان مورد وثوق حضرت امام بودند و با دسته‌بندی حضرت شما «خودی!» محسوب می‌شدند، مگر چیزی غیر از آزادی واقعی، اجرای دقیق قانون و عدل و انصاف می‌خواستند، که به دست عوامل حاکمیت به این همه عقوبت گرفتار شدند؟ مگر اینها به‌جز وعده‌های داده شده انقلاب و نظام به مردم شریف و شهید داده، خواسته دیگری داشتند که بارگاه ولایت خود را به اندازه‌ای در معرض فروپاشی دیدید که در موضع‌گیری‌های ناباورانه، نظرات روشن گذشته خود را در مورد برخی از آنان نقض فرمودید و به دنبال این مواضع، عوامل چاپلوس، جیره‌خوار و فرصت‌طلب دست به کارهایی زدند که آثار آن، هر چشم واقع‌بینی را، اشکبار که چه عرض کنم!، خونبار خواهد کرد؟

(دو)

بر هر انسان عاقل و منصفی که هفته‌ها و روزهای قبل از ۲۲ خرداد سال ۱۳۸۸ در بین مردم شریف و آزاده ایران عزیز می‌زیسته است آشکار و مبهرن است که در آن روز، انتخاباتی در کار نبود و بیش از ۲۰ میلیون از آراء این مردم شریف و مظلوم، به یغما رفت. ای رهبر فرزانه! خاک بر سر امثال منی که قریب به چهل سال از بهترین سال‌های عمرم را صرف کسب معرفت! برای شیوه درست زیستن، رعایت حلال و حرام، فراگرفتن احکام دین و... از کسانی کردم که به عنوان مصدرنشینان جایگاه‌های رفیع نظام به ظاهر اسلامی، بویی از دیانت، صداقت، حریت، عدل و انصاف



نبرده‌اند. سؤال اینجاست؛ شما به عنوان یک مرجع! صاحب رساله! که هریک عدد رأی را حق الناس می‌دانید چگونه به خود اجازه دادید برای مصلحت! حفظ نظام (آن هم نه واقعی، بلکه ناشی از تخیل شما) این همه بار گران را بر دوش نحیف خود بگذارید؟!

(سه)

ای کاش به همین بسنده می‌شد. این همه بگیر و ببند، این همه شقاوت با انسان‌هایی که جریشان چیزی به جز حق خواهی، مطالبه آراء به یغما رفته، نگرانی از انحراف مسلم مسیر انقلاب و نظام، اعتراض به دزدی‌های آشکار سردمداران حکومتی، وارونه دیدن موازینی که در سی سال قبل از آن به عنوان ارزش توسط خود ما و شما در مغزشان فرو رفته بود، این همه هتک حرمت‌ها، این همه یورش‌های شبانه گرگ‌های درنده (سربازان امام زمان!) یا قلچماق‌های طائب به حریم امن! کسانی که روزی نورچشم شما بودند، این شکنجه‌های قرون وستایی که در زندان‌های تحت رهبری شما صورت می‌پذیرد و... با کدام یک از موازین پیش گفته شما مطابقت دارد؟!

(چهار)

چنانکه در مقدمه آوردم، یکی از بسیجیان زمان جنگ هستم نه از بسیجیان جیره‌خوار پس از انتخابات! سال ۱۳۸۸ که لباس رزم و چماق و دشنه و زنجیر دادید تا مردم را به جرم مطالبه رأی خود، به جرم آزادی خواهی، به جرم نگرانی از انحراف مسیر انقلاب از اهداف و ارزش‌ها، و به جرم نگرانی تغییر ماهیت نظام از جمهوریت و اسلامیت، بگیرند و ببندند و بزنند و بکشند. سؤال اینجاست؛ زمانی که امام توصیه به تشکیل بسیج ۲۰ میلیونی فرمودند و ما لیبک گفتیم، آیا در مخیله هیچ‌یک از ما و شما می‌آمد که همین بسیج، روزی به دستور زمامداران همین نظام جمهوری اسلامی! و با فتوای «حفظ نظام، از اوجب واجبات است» اکثریت همان کسانی که را که به نظام در ۱۰ فروردین سال ۵۸ رأی «آری» داده‌اند، و حتا یاران مورد وثوق همان امام را بزنند، خونشان را بر کف خیابان‌ها بریزند و یا در سلول‌های انفرادی، تحت شکنجه‌هایی قرار دهند که نظیر بعضی از آنها حتا در زندان‌های مخوف ساواک ستمشاهی تجربه نشده است؟!

(پنج)

اگر نخواهیم خودمان را گول بزنییم، واقعیت این است که وضعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، مدیریتی، و مناسبات بین‌المللی - اگر نگوییم اسف‌بار- بسیار نامطلوب است. وضعیت معیشت اقشار ضعیف و حتا متوسط در سال‌های اخیر مایه شرمساری نظام است. آسیب‌های اجتماعی روز به روز در جامعه رو به فزونی است. خشونت و پرخاشگری در روابط بین گروه‌ها و افراد روزافزون است. ناهنجاری‌هایی که در جامعه دیده می‌شود رو به افزایش و نگران‌کننده است. معطل بیکاری در کشور بیداد می‌کند. آمار طلاق سال به سال افزایش می‌یابد. سن ازدواج به خاطر بیکاری و تنگناهای اقتصادی بالا رفته است. فقر و فحشا از چهره جامعه می‌بارد. میزان تورم خانمانسوز در ضریب‌های معمول نمی‌گنجد. مهاجرت‌های ناشی از این نابسامانی‌ها به خصوص در بین متخصصان و فرهیختگان، همگی نشانه مشکلات اساسی است که در جامعه تحت حاکمیت اجباری شما وجود دارد. سؤال اینجاست که برای غلبه بر این همه نابسامانی، در دستور کار سیستم حکومتی عوامل مورد وثوق شما - که به نظر شما بر امثال هاشمی ارجحیت دارند -، چه راهکار مؤثری وجود دارد؟!

(شش)

آیا پاسداران پاک، صادق، آسمانی و جان برکف دوران دفاع مقدس را می‌توان با پاسداران استحال‌شده امروز، که با ورود وحشیانه به مسائل اقتصادی، سیاسی، و امنیتی جلو چشمان شما و همه، مشغول رانت‌خواری‌های بی حد و حصر، دزدی‌های به ظاهر موجه، رفتارهای خائنانه سیاسی و اقدامات جانسوز امنیتی هستند، مقایسه کرد؟! هرگز، هرگز، این یک قیاس مع الفارق است. این گرگ‌های درنده کجا و آن فرشته‌های الهی کجا؟! سؤال اینجاست؛ آیا به چنین پاسدارانی برای مقابله با تهدیدهای اخیر آمریکا و اروپا و بحران‌های قریب‌الوقوع، می‌شود دل بست؟! و اگر از سر ناچاری دل بستید، عواقب آن را چگونه می‌بینید؟ از آنجائی که جواب این سؤال بر هر انسان عاقل و آگاه به مسائل سیاسی و نظامی روز، آشکار و مبرهن است، عاجزانه توصیه می‌شود تا دیر نشده است به دامان مردم آزاده و شریف ایران برگردید که بعد از خداوند بزرگ‌ترین پشتوانه است. اگرچه به قیمت جایگاه به ظاهر رفیع رهبریتان تمام شود. جایگاهی که بر اساس مبانی و معارف دینمان - که از گفتار و آثار امثال شما آموخته‌ایم - در چنین شرایطی، زبانم لال، شما را به قعر جهنم خواهد فرستاد.



هفت)

من دلسوخته، عمر بر باد رفته، جامانده نالایق از خیل شهیدان لایق، هر آن توصیه خیر و مفید را، به رهبری که روزی از روی غفلت مرادم بوده است نمودم، در مقابل انتظار دارم بفرمایند با شرایط پیش گفته و هزاران معطل دیگری که ناگفته مانده است یا دلسوزان جان بر کفی چون جناب محمد نوری‌زاد (مرد شجاع صحنه مبارزه با انحرافات نظام و انقلاب) خواهند گفت و خواهند نوشت، در پاسخ فرزندانم که در سال‌های اخیر، در ذهنشان تمامی باورهای ایجاد شده از شعارهای ما و شما مخدوش شده است، چه بگوییم؟! این پوستین وارونه‌ای که از اسلام به آنها معرفی کرده‌ایم آیا مجال فهم اسلام واقعی را به آنها خواهد داد یا همچنان فراری خواهند بود؟! و سؤال‌های فراوان دیگر، که اگر عمری بود در نامه‌های بعدی، و در غیر این صورت، در دیار باقی.

ع. احمدنیا

دوم دی‌ماه ۱۳۹۰

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=327>



نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰

با شما رهبرم چگونه باید گفت تا باورتان شود ما بیش از شما دل در گرو این نظام داریم؟

به نام خداوند هستی

حضور رهبرم آقا سید علی

نمی‌دانم از کجا آغاز کنم، از کدامین ظلم منصوبین شما و مسئولین امر در باب صاحبان اصلی این نظام و انقلاب اسلامی، یعنی مردم که ارباب بنده و شمایند به ویژه خانواده معزز شهدای خونین کفمنان.

با چه الفبایی باید برایتان سرود تا به شما ثابت شود که سراینده این نغمه حزن‌آلود، دغدغه‌ای جز حراست از انقلاب و نظام مقدس و میراث پدر راحلمان حضرت امام(ره) ندارد و در عشق‌ورزی به امام و پایداری در عهدی که با ایشان بسته‌ایم فرسنگ‌ها از شما پیشی گرفته به گونه‌ای که حضرت شما هرگز به گرد پای این عاشق خونین‌دل نخواهید رسید.

رهبر عزیز، چگونه باید گفت تا باورتان شود که شیرین‌ترین لحظات زندگانی ما در این سی و اند سال پس از انقلاب، همان سال‌هایی بود که قامت امام(ره) بر سرمان سایه افکنده بود؟

چطور می‌شود با شما صحبت نمود که آقا جان، این سیاست جانبداری‌تان از یک طیف و جناح خاص و طرد نمودن خط امام یعنی جناح مقابل، و عزل و نصب‌های نشأت‌گرفته از این سیاست از طرف حضرت شما چه بلایی بر سر این کشور آورده و باعث و بانی و مولد چه مفاسدی که نبوده و نیست؟

سید، به الله و والله و به خون مطهر شهدا قسم که هیچ‌کس را خصومتی با شما نبوده، چه کسی بهتر از شما؟ کجا رفت آن همه مقبولیت؟ ای کاش شما همان خامنه‌ای قبل از رهبری بودید که وقتی سخنی می‌گفتید همه اظهار می‌داشتند چون خامنه‌ای گفته، پس درست است و قبول.

آقا جان، چه بر سر شما آمده؟ مباد که بر سر باقی ماندن بر اریکه این جاه و مقام فانی معامله کرده باشید؟ یادتان نرفته که علارقم رای حاسدین دیروزتان و چاپلوسان زیاده‌طلب امروزتان امثال شیخ محمد یزدی، وقتی برای اولین بار خبرگان رای به انتخاب شما داده بود فرمودید که باورتان نمی‌شود که در میان این همه، مرا انتخاب کنند. خب حالا که انتخاب شده‌اید طرف مردم را بگیرید. رهبرم، خود باور باشید و از احدی جز رب العالمین نهراسید.

بیش از این وقت‌گیرتان نمی‌شوم و با چند موعظه، کلام در کام می‌کشم و قلم در نیام:

۱- شما را به بصیرتی دعوت می‌نمایم که متأسفانه حضرتتان از آن کم‌بهره‌اید و برای اثبات این مدعا دعوت می‌کنم حافظه شما را به یادآوری افاضه کلامتان در اولین نماز جمعه پس از انتخابات ۸۸ در باب نزدیکی نظر احمدی‌نژاد به خودتان و متعاقب آن نیز دریافت نتیجه عکس در طول دو ساله پس از انتخابات ۸۸ به‌ویژه ظهور جریان برانداز انحرافی متشکل از حامیان ناهل احمدی‌نژاد و کشیدن شمشیر از سوی آنان به روی مبارکتان و قرار گرفتن آنان همراه با آیت‌الله محمدتقی مصباح در یک سنگر علیه خودتان به نام جبهه پایداری.

۲- این حقیر به منظور ناامید نمودن بیگانگان و ایجاد یأس در دل دشمنان مشترکمان و به عنوان سربازی در رکابتان در مقام فرمانده خویش، ضمن اعلام پشتیبانی از شما در هنگامه هر تهاجمی از سوی استکبار به دجالگی آمریکا و انگلیس مکار، همچنین خاطر نشان می‌نمایم که:

در پی بی‌تدبیری شما به‌ویژه در دو ساله اخیر و نادیده گرفتن حقوق مردم که بر اساس قانون اساسی شانه به شانه شما و در عرض خودتان با شما برابرند، و سپردن کشور توسط حضرتعالی به نظامیانی که به نام سپاه در گوشت و خون اقتصاد ملت ریشه دوانده، در ظاهر به نام ولایت شما و در واقع به کام خویش پوست از ملت شما دریده و جلوتر از وزارت اطلاعات سر در خلوت‌های مردم نموده‌اند، با شما اختلاف سلیقه دارم و در مقام عنصری از ملت در مؤاخذه از شما، مخلصانه و دوستانه عرض می‌نمایم که اگر زمانه به همین منوال بگذرد و شما را همچون درگذشتگان مرگ



فرا رسد که لاجرم روزی همه ما را نیز فرا خواهد رسید مطمئن باشید فرصت را از دست خواهد داد و تا ابد نفرین این مردم به ویژه شهدائی که برای استحکام عزت جمهوری اسلامی در حماسه‌ای عظیم به نام انتخابات ۸۸ شرکت جسته و به جرم این سؤال که رأی من کجاست توسط سپاهیان شما به خون خود در غلطیده‌اند، لحظه‌ای گریبانتان را رها نخواهند نمود پس، تا دیر نشده از همین اکنون بخود بیائید و نترسید که خدا هست و ما نیز به تبعیت از پدرانمان که در سال ۵۷ در برابر طاغوت پهلوی ایستادند، در برابر گاردی که به نام سپاه و به دست خود شما به طاغوتی خونخوار بدل گشته شما را حفاظت خواهیم نمود و دوباره با بهره‌گیری از کیاست شما از این وطن محزون، وطنی پر نشاط خواهیم ساخت إن شاء الله.

در پایان بد نیست بدانید که علی‌رغم دستور حضرتعالی در دو برابر نمودن حقوق و دستمزد بانیان امنیت اجتماعی و حافظان جان و ناموس این ملت یعنی نیروی انتظامی مظلوم، به گونه‌ای که هم اکنون یک گروه‌بان چهار سال خدمت در این نهاد یک میلیون تومان دریافتی دارد لهذا به دلیل گماردن سپاهیان پاسدار خودتان در سطوح فرماندهی ارشد این نیرو از سوی شما، ضربه سهمگینی به غرور عزیزان نیروی انتظامی وارد گردیده که مستدعی است در اسرع وقت با صدور فرمانی مبنی بر بازگشت پرسنل سپاهی از این نیروی خدمتگزار به جایگاه اولیه در پادگان‌های خودشان، امید است با اجرای این فرمان، به مرور نفرت روزافزون پرسنل نیروی انتظامی از پاسداران شما کاسته شود و حضرتعالی نیز با این جسارت ستودنی همچون پاشیدن خاک در چشم بیگانه، از اجر اخروی آن نیز بهره‌مند گردید إن شاء الله.

رهبرم، ناامید نباشید و مطمئن باشید که اگر به ملت برگردید ملت شما را خواهند بخشید و در ادامه نیز، همین ملت یداللهی به کمک پروردگار خویش از شما در برابر حرام‌خواران حراست خواهند نمود.

در خاتمه با عرض معذرت از شما به دلیل بی‌اعتمادی به عوامل سایتتان در رساندن این نامه به حضرت شما و کسب اجازه از محضرتان، آن را به طور سرگشوده نیز منتشر خواهم نمود تا مرا اطمینان حاصل شود که رهبرم نامه‌ام را خوانده است.

والسلام

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده یک کارمند (ک.ع.) به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰

نامه‌ای به نوری‌زاد و در ادامه به رهبری

آقای نوری‌زاد عزیز، سلام

نامه‌های دردمندانه شما و هموطنان عزیز که از سر دلسوزی و نگرانی از وضع موجود، با ادب و احترام توأم گشته و در این فضای امنیتی مسیر انتقاد منصفانه و مسالمت‌آمیز را هموار ساخته جای بسی شکر و سپاس دارد. از این رو با نامه‌ای دیگر، قدر فرصت پیش‌آمده را به‌جا آورده و بر ایمان و شهامت و صراحت کلام شما در بیان حقایق و دفاع از آن درود می‌فرستم. امیدوارم وجدان‌های به خواب رفته عالمان بی‌عمل که عمری است دم از حق، شجاعت، عدالت و... می‌زنند نهیبی خورده و بیدار گردد. حضرت علی(ع) در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «ترس با ناامیدی و شرم با محرومیت همراه است و فرصت‌ها چون ابرها می‌گذرند پس فرصت‌های نیک را غنیمت شمارید.»

رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران

با سلام

قبل از هر چیز از حضرت‌عالی که به ما اجازه می‌فرمائید تا شما را مخاطب خویش قرار داده و سؤالات و انتقادات خود را با شما در میان گذاریم، سپاسگزارم، همان‌طور که خود فرمودید مردم می‌توانند از رهبری نیز انتقاد نمایند و با عنایت به داعیه‌داری شما از حکومت علوی، چنانچه شکایتی از ایشان دارند پیش قاضی‌القضات برند. پس چه موهبتی از این بالاتر که حاکمی مردم خویش را مورد عنایت و التفات خود قرار داده و به مسائل و مصائب آنها توجه نماید. ما نیز این موهبت الهی را ارج می‌نهیم.

رهبر گرامی

شما که پرچم اسلام را برگرفته و داعیه رهبری جهان اسلام را دارید و اعتراضات مردمی کشورهای عربی را به سمت خود متمایل ساخته و بهار عربی آنها را به بیداری اسلامی خود تعبیر و مصادره می‌فرمائید چگونه است اعتراضات آرام مردم خود را به استکبار جهانی و دشمنان خارجی پیوند داده و دستور به سرکوبی ایشان می‌فرمائید؟ مگر تهمت و اهانت و افترا و سوءظن به دیگران در اسلام گناه نیست، چطور معترضان به خود را اراذل و اوباش، آشوبگر، فتنه‌گر و بی‌بصیرت می‌خوانید؟

حامیان بابصیرت شما که هر گونه اعتراضی را در دم خفه و با سیلی محکم، مشت آهنین! پاسخ می‌دهند تحمل یک مقاله عبرت‌آموز تاریخی از سوی یکی از سرداران فهیم و جنگ‌دیده را نیز نداشته و در روز اربعین به هتاک و اهانت و آسیب رساندن به در و دیوار منزل وی می‌پردازند! و از این دست، بسیار است اعمال خشن و ناصواب ایشان در مورد آیت‌الله صانعی، دستغیب و دیگران.

شما که بی‌شک قدرت بلامنازع این مملکت هستید و مجهز به سربازان گمنام و سپاهیان جان بر کف که در تمام میداین سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، ورزشی و نظایر آن بسی حضور فعال دارند و همه چیز در اختیار و کنترل ایشان می‌باشد یک نامه دلسوزانه یا مقاله عبرت‌آموز یا نقد مشفقانه چه جای واهمه یا آسیب داشته که عکس‌العمل‌هایی بدین‌گونه زشت و ناروا در پی دارد؟ سردار نام‌آور دیروز، می‌شود گفتار امروز! مردم همیشه در صحنه انتخابات و تظاهرات دیروز، می‌شوند آشوبگر و فتنه‌گر امروز! یاران دیروز می‌شوند سران فتنه امروز! و...



رهبر گرامی

آیا شما دشنام و ناسزاگویی و تهمت و اهانت و دروغ را که اسلام ناروا داشته روا می‌دارید که حامیان بابصیرتتان به این راحتی از هر فرصتی برای ترور شخصیتی دیگران در مجالس مداحی، روزنامه‌هایی چون کیهان شریعتمداری یا پشت تریبون نماز جمعه و... به آن چنگ می‌زنند؟ چگونه است که با این همه ادعا از اسلام و انسانیت و اخلاق در کشور اسلامی، دروغ و فریب و نیرنگ و... رواج می‌یابد؟ شعارها و وعده‌های رئیس‌جمهور محبوب منصوب حضرت‌تان در مورد اشتغال و بیکاری و تورم و تولید و... را بنگرید. آخر یک مسؤل در این مملکت پیدا نمی‌شود که با شهادت و صداقت به اشتباهات خود اقرار نموده و از مردم عذرخواهی نماید؟ پس چه کسی مسؤل این همه تباهی است؟

در کشوری چون آمریکا همان دشمن بزرگ و همیشگی، که هیچ یک از ادعاهای اسلامی و قرآنی ما را یدک نمی‌کشد عذرخواهی رئیس‌جمهور کشور از مردم که نشان از فرهنگ مسؤولیت‌پذیریشان دارد مورد استقبال عمومی واقع می‌شود و حکایت از درس‌هایی دارد که آنان با مطالعه تاریخ کشورشان از بزرگانی چون آبراهام لینکلن در عذرخواهی وی از یکی از سربازانش آموخته‌اند که بزرگی در چوب و چماق و داغ و درفش نیست، بزرگی در افتادگی است که از آن افتاده‌اید، بزرگی با مردم بودن است که بدون آن شده‌اید، بزرگی در صداقت و راستی و پاکی است که از آنها پاک گردیده‌اید، متأسفانه این عذرخواهی‌ها از طرف برخی علمای حکومتی و رسانه‌های‌شان به عجز و ناتوانی و حقارت و در نهایت، شکست تعبیر می‌شود!

کاش می‌شد همه مسؤل و جوابگو باشیم هر یک در حد خودمان و مسؤولیت‌مان. از کارگر و کارمند و بنا و نقاش و هنرمند و مدیر و معلم و نویسنده و وکیل و وزیر و رئیس‌جمهور گرفته تا به شما که رهبر این مملکت هستید و مسؤل جان و مال و ناموس و آبروی مردم. کاش می‌شد اعتراضات مردم خود را انکار نکرده و یا آن را به بیگانگان نسبت نمی‌دادید. نوابغ و حامیان با بصیرت درکشف دیگری، نامه‌نگاری طیف گسترده مردم به رهبری را به سازمان سیا ربط داده و آن را محدود به افراد خاصی نموده که وابسته به سازمان مزبور، دست به نامه‌نگاری زده‌اند که در نهایت این طرح سازمان سیا به دلیل عدم استقبال مردم به شکست انجامیده است!! کاش این حامیان بابصیرت می‌دانستند که اعتراضات خاموش مردمی و نامه‌نگاری‌های بی‌نام و نشان آنها نشان از فضای رعب و وحشتی است که در حال حاضر بر کشور ما حاکم است.

کاش می‌شد فاصله‌ای که بین مردم و شما به واسطه این حامیان بابصیرت! ایجاد گردیده برداشته شود تا بار دیگر مردم را در کنار خویش باز یابید و این کار جز به فرمان حضرت‌عالی برای اصلاح امور مملکت بر نیاید.

به امید آن روز

۹۰/۱۰/۲

از طرف ک.ع. - کارمند

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد



نامه سرگشاده امیروارسته حیدری به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۲ دی ۱۳۹۰

به نام حق

پدر عزیز و بزرگواریم جناب آقای نوری‌زاد

سلام

فراخوان هدف‌مندتان از بعضی از افراد را با جان و دل فهمیدم اما باز هم کمی دلم شکست از نوبت دیر واقعیت مردم و خواستم با این نوشتار، هم گذر کنم از این تردید مشهور و هم عمل کنم به حداقل‌های وظیفه‌ام. من، یکی از همین مردم اما شک از وسواس گزینش شما در فراخوانتان، مجبورم کرد به نگارش این شرح خصوصی از خودم:

امیروارسته حیدری هستم، فارغ‌التحصیل از دانشگاه کاشان و مسبوق به سعادت حضور در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه مذکور با فعالیت‌های مدنی، فرهنگی و سیاسی مرتبط و متأخرش؛ مشغله‌ام هنر است و با سوابقی اجرایی و اداری هر چند اندک در این خصوص! مقهور از متولیان تحصیل و احتمالاً، مسؤولیت‌های پیشین اداری‌ام. در حال تحصیل در غربت و عزادار توان اندکمان در اصلاح حکومت و جامعه و فرهنگمان و...؛ نامه به «رهبر» پیوست همین مقال است، صلاحتان بود، منتشر کنید.

با سپاس

امیروارسته حیدری

جمعه، دوم دی ماه هزار و سی صد و نود

برسد به دست رهبر نظام جمهوری اسلامی ایران

من، عضوی از کلان جامعه زیردست شما، نه مرجعیتی دارم و نه انتصابی به بزرگان دعوت‌شده برای نامه نوشتن به شما، اما حق قانونی‌ام، متذکر شده از وجدانی انسانی است، تا در رسته ظالمان سکوت نباشم، باشد که آرزوی حظّ از حضور آزادگان را به سبب غیرت بر باد رفته‌مان، به گور لوچ‌اندیشی و هرزگی حماقت نبریم! توانم، اندک است و بضاعت بی‌مقدار؛ امیدم یادآوری شأن مخلوق است و رؤیایم، ماندگاری خوبی‌های ناماندار؛ شاید!

به نام خدای خیر و نه به نام خدای حاکمان شر

چقدر سخت است حضور در چالش‌های چندگانه اخلاقی که آزادگانی چون نوری‌زاد، توصیه مُداممان می‌کنند؛ در آن هنگام که حتا شأن واژه‌هایی چون «سلام» دستم را بسته است برای اکران اینگونه‌شان، چه اینکه یقین نوشتن، این بهانه‌ها را تردیدی نمی‌کند و تنها تلاش من، پرهیز از سردرگمی از گستره عظیم فساد در دستگاه خلافت است تا فراموشم مباد مبسوط جفای به خلق را و نیز گذر کنم از شرح هزاران باره گناه و قهقهه مستانه شیاطین منتسبش.

باور نکرده‌ام که حجاب فاسدان، توان شنیدن و دیدن و خواندن را از شما گرفته باشد و البته شاید اکنون من، رفع قبح گناه است و بارها شنیده‌اید از مظلومانی بی‌گناه که به اشتباه کتک خوردند، زندانی شدند، ناسزا شنیدند، شکنجه شدند و به روح و جسمشان تجاوز شد و توهین و تهمت و دروغ هم چاشنی همیشه این فجایع نامیمون! در عجبم از چگونه بودن وجدان، که اگر تنها یک نمونه از این انبوه به باورتان نشسته باشد! با تکیه به کدام آیین و مسلک و مکتبی، مصلحت کردید این تعفن تکراری را؟

آقای رهبر؛ خاستگاه این نامه کوتاه، یادآوری غلظت سیاهی شب‌پرستان نیست و اشاره به غارت و اختلاس و یغمای ثروت مردم هم، آلوده مشهوری است به دستور سکوت مصرانه‌تان، چه اینکه دغدغه این نوشتار، مفهوم غفلت‌شده اخلاق است و تضييع عمیق پایه‌های اجتماعی‌اش!



حکایت از جنایتی است که آثار باقی آن، سالیان فراوان، حیات آیندگانمان را زاینده آسیبی روزافزون کرده است. عقل معاش این روزهای مردمانمان برای رقابت در کسب رزق، فرمان به فساد و کشتار می‌دهد و تجاوز به عنف، عادت بی‌حیای قلب مریض فقیران شده است، حال اینکه در این هنگامه، نماینده شما، حکم به علیه السلام نبودن ستم‌دیدگان می‌دهد. دروغ و دزدی و چنگ انداختن به حریم خصوصی مردم، با سرعتی تأسف‌بار، میل به هنجار شدن دارد و عافیت‌طلبی بیچارگان، تنها راه برون‌رفتشان از ضرر معروف است. صدا، سیما و تبلیغات حکومتیان، مجاز تعریف معکوس مدنیت‌اند و هجوم خرافات و حظ از تهی‌دستی خوب بودن، نرم‌افزار متولیان فرهنگمان گردیده است. به کدام فردایمان دل بسته‌اید ای مسؤول مسؤولیتی بزرگ؟

من، عضوی از کلان جامعه زبردست شما، نه مرجعیتی دارم و نه انتصابی به بزرگان دعوت شده برای نامه نوشتن به شما، اما حق قانونی‌ام، متذکرشده از وجدانی انسانی است، تا در رسته ظالمان سکوت نباشم، باشد که آرزوی حظاً از حضور آزادگان را به سبب غیرت بر باد رفته‌مان، به گور لوچ‌اندیشی و هرزگی حماقت نبریم! توانم، اندک است و بضاعتی بی‌مقدار؛ امیدم یادآوری شأن مخلوق است و رویایم، ماندگاری خوبی‌های ناماندگار؛ شاید!

امیروارسته حیدری

یک نفر از مردم ایران

جمعه، دوم دی ماه هزار و سیصد و نود

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=285>

<http://nameha.nurizad.info/?p=287>



نامه سرگشاده حمیدرضا حسینی نوکندی به خامنه‌ای، ۲ دی ۱۳۹۰

بسم رب الشهداء والصدیقین

برای شروع اولین نامه‌ام به شما چیز خاصی برای گفتن ندارم فقط حدیثی از امام معصوم که فرمود: «با نوشتن دل آرام می‌گیرد»؛ پس به نام آفریننده آن شروع می‌کنم:

رهبر! من سید حمیدرضا حسینی نوکندی کسی که همیشه دوست دارم نظام جمهوری اسلامی ایران همیشه برقرار و سرفراز باشد، از این رو تصمیم به نامه نوشتن گرفتم چون می‌بینم که هیچ‌کدام از این سه اسم «جمهوری»، «اسلامی» و «ایران» در جامعه ما وجود ندارد. جمهوری که بعد انتخابات زیر سؤال رفت. اسلامی که هر روز در خیابان‌ها لگدمال می‌شود و یا نقابی شده است برای سودجویان رذل که هر کار زشت و پلید خود را بدان نسبت می‌دهند و البته ایرانی که فرهنگ نوع‌دوستی‌اش زبازد بود و حالا در فشار سخت زندگی به هم‌نوع‌ستیزی تبدیل شده است.

البته از مردم نباید بیش از این انتظار داشت که حضرت امیر فرمود:

«الْبَاسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ»

(مردم به دولتمردان خود شبیه‌ترند تا به پدرانشان)

بنده به شخصه از نتایج انتخابات ناراحت و عصبانی شدم و هیچ‌گاه فکر نمی‌کردم این‌گونه در جمهوری اسلامی به اعتماد مردم خیانت شود ولی اتفاق بدتر برای من بعدش اتفاق افتاد و آن زمان بود تغییر فکر مردم نسبت به شما را می‌دیدم. شما همیشه در ذهن من نشان پاکی و آرامش بودید و هرچند از گاهی با دیدن شما در تلویزیون و یا شنیدن صدای شما در نمازهای جمعه احساس تسلای خاطری به من دست می‌داد که از شما نشأت می‌گرفت.

خیلی گران بودید. خیلی

ولی ناگهان آوارها فرو ریختند نه فقط به دلیل جریان انتخابات بلکه از جایی که دیگران و اطرافیان شما گند می‌زدند و هرروز بیش‌تر کارها را خراب می‌کردند و تازه زمانی به یاد شما افتادند که وقت جمع کردن ماجرا بود و جو اطراف شما چنان فشاری را بر شما آورد که مجبور شدید از خودتان خرج کنید.

بله این‌گونه اولین آجرها فرو ریختند و چون شمایی که قبلاً گفتم در ذهنم چگونه بودید ناگهان تغییر کردید هر روز اخبار را دنبال می‌کردم نه به امید قبول دستکاری در انتخابات که برای اینکه ببینم شما از این قتل عام‌ها و حمام خون که دیگران راه انداختند برانت می‌جوئید یا خیر، ولی خبری نبود که نبود.

خیلی ارزان خرج شدید. خیلی

هنگامی در حال کامل کردن این نامه هستم که در کهف الشهداء نشسته‌ام و از این ۵ شهید می‌خواهم که کمک کنند صادقانه بنویسم و اگر دارم کار اشتباهی می‌کنم راهنمایی‌ام کنند. رهبرم اسمم را کامل نوشتم تا علناً بگویم از اتفاقات بعدی که امکان دارد بیافتد نمی‌ترسم ولی رهبرم می‌ترسم می‌ترسم از روزی که حجت بر خیل مردم تمام شود و آنها را به خیابان‌ها بکشاند در حالی که مانند زمان انقلاب جان‌ها را در کف گرفته باشند و کیست آن زمان که یارای مقابله با آنها را داشته باشند. مطمئنم می‌دانید عده‌ای که به عنوان معترض در خیابان‌ها دیدید، جمع کوچکی از معترضانند.

پس شما را به مادرمان حضرت زهرا(سلام الله علیها) قسم می‌دهم، التماس می‌کنم تا مردم از خود بی‌خود نشده‌اند کاری نکنید، شما تصمیم بگیرید قبل از اینکه مردم بخواهند تصمیم سخت و ناگواری بگیرند.

الآن که به شهداء نگاه می‌کنم یاد سؤال قدیمی‌ام افتادم که چرا انسان‌هایی مانند: بهشتی، مطهری، شریعتی، رجایی و... و... باید از پیش ما می‌رفتند و خدا ما را از وجود آنها محروم می‌ساخت؟



که بعد انتخابات به گونه‌ای جواب خود را گرفتم که دیدم همه آدم‌ها چگونه در شرایط سخت سیاسی تغییر می‌کنند که گفتم اگر آنها هم می‌خواستند این‌گونه تغییر کنند همان بهتر که در بین ما نباشند و چیزی را با این دنیا معامله نکنند.

به نظر من اگر خدا نخواست شما در آن بمب‌گذاری شهید بشوید و به دوستانتان بی‌فروید فقط و فقط برای این بود که در این دوره بی‌یار و یاور شخصی مناسب و با قدرت رهبری را برای ما به هدیه بگذارد تا از وجود ایشان بهره‌مند شویم پس جانم به فدای اقتدار گذشته‌تان می‌دانم جور ما را می‌کشید کمی به اطراف خود بهتر نگاه کنید شاید چند سال بیش‌تر نمانده تا دیر نشده کاری کنید.

همه این مطالب را نوشتم برای اینکه شما بدانید پشت آن حلقه جاسوسی و نیروی نظامی که شما را دوره کردند و خدا می‌داند که اگر روزی علیه‌شان اقدامی کنید برای جبران چه خواهند کرد، هستند افرادی که شما را برای خودتان بخواهند نه برای سودی که از قبال شما بدان‌ها می‌رسد.

و من الله التوفیق

سید حمیدرضا حسینی نوکندی

۲ دی ماه ۹۰

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=523>

**نامه سرگشاده مجید ش. به خامنه‌ای، ۳ دی ۱۳۹۰**

درود بر آزادی و آزادگی
نفرین بر استبداد و خودکامگی

آقای سید علی خامنه‌ای
مقام رهبری نظام اسلامی ایران

بنا به فراخوان بزرگمرد سلحشور و آزاداندیش این روزهای ایران، جناب آقای محمد نوری‌زاد، این نامه را برایتان می‌نویسم و به صورت سرگشاده برای شما ارسال می‌کنم. شاید به سهم خود نقشی در بیدار نمودن شما از خواب خرگوشی خودخواسته‌تان، و ترویج فرهنگ نقد و دلیری داشته باشم و ندای یاری‌طلبی آن شیرمرد را نیز پاسخی در خور توان خویش گفته باشم.

آقای خامنه‌ای

سال‌های سال است گوش ما و دیگر مردمان جهان از نفرین‌پراکنی‌ها و دشمن‌تراشی‌ها و جنگ‌افروزی‌های شما و جماعت ثناگویانی که به سان مگسان دور شیرینی پیرامون خود گرد آورده‌اید در آزار است. پس این «حق» ماست که شما هم این اندک سخن‌ها و اندرزهای ما را بشنوید و آویزه گوش کنید، چرا که شوربختانه (برای شما) و خوشبختانه (برای ما) دیری نخواهد پایید که این نجواها و پند و اندرزها فریادهایی خواهند شد که پایه‌های سست امپراطوری ولایی شما را در هم خواهند شکست. مگر آنکه تا دیر نشده فکری برای خود کنید که مبدا مصداق «خسر الدنیا و الآخره» شوید.

آقای خامنه‌ای!

من ۲۹ ساله‌ام. من و هم‌نسلان من سال‌های سال است که از بی‌تدبیری و بی‌بصیرتی شما و دستگاه حکومتی ناکارآمد و نژادپرستان به تنگ آمده‌ایم. چهارده سال پیش، در خرداد ۷۶ تمام تلاشمان را کردیم تا این صدای اعتراض را به گوش شما برسانیم؛ شنیدید، اما به بازی گرفتید و بازی شیطانی خود را با جان و مال و ناموس و آبروی ایران و ایرانی ادامه دادید. دانایان را به ضرب و زور و تزویر به گوشه رانیدید و ابلهان و نادانان را عزیز داشتید و در رأس امور گماشتید. «سنگ را بستید و سگ را رها کردید»...

ما اینها را به پای ندانستن و کژفهمی شما گذاشتیم، نه کینه و دشمنی‌تان با مردمسالاری و ایران و ایرانی. دو سال و اندی پیش باز به میدان آمدیم تا از میان چهار نامزدی که از میان هزارتوی نظارت استصوابی شما به سلامت گذر کرده بودند، کسی را به ریاست اجرایی کشور برگزینیم که دست کم از دروغ و عوام‌فریبی و فساد و انحراف اخلاقی دور باشد. اما شما این را هم برنتافتید و با اصرار بر به کرسی نشاندن مهره بی‌کفایت خود - آن هم با دست بردن در رأی ما - تمام آرزوهای ملتی را برای اصلاح خودتان و دستگاه حکومتی‌تان به باد دادید و با بی‌تدبیری تمام، مملکت را به دست مزدوران و دزدان سپاه و جلادان «واواک» (وزارت اطلاعات و امنیت کشور) به آتش و آشوب کشیدید و در خیال خام خود به عنوان جعلی «ولی امر مسلمین جهان» به مسند خدایی نشستید و گناه آن را به پای ما «میکروب‌ها»ی جامعه و «نخبگان بی‌بصیرت» نوشتید.

اما دیدید و می‌بینید که نتیجه همه بد اخلاقی‌ها و دروغ‌ها و نیرنگ‌های شما و یارانتان به خودتان برگشته است. از زهدان دولت محبوب و آرمانی شما فرزندی حرامزاده و نامشروع به نام «جریان انحرافی» بیرون آمده و شما و اطرافیانتان نیز روز به روز در داخل منفورتر و خارج منزوی‌تر شده‌اید.

با این همه من هم - نه مثل آقای نوری‌زاد- اما شما را صاحب اندک‌هوشی می‌دانم که اگرچه برای «امام خامنه‌ای» شدن کافی نیست، اما امیدوارم بتواند شما را از مهلکه عاقبت شومی که اطرافیانتان برایتان تدارک دیده‌اند برهاند. پس شما را دعوت می‌کنم تا دیر نشده دست به کاری بزنید...؛ از مردم عذرخواهی کنید، از قدرت کناره‌گیری کنید و کار مردم را به خودشان واگذارید. باور کنید ما صغیر نیستیم و «ولی» نمی‌خواهیم.



زنده باد آزادی!

پاینده ایران!

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/46728>

**نامه سرگشاده کامیار بهرنک به خامنه‌ای، ۳ دی ۱۳۹۰ (++)****نامه‌ای به آیت‌الله خامنه‌ای**

آیت‌الله سید علی خامنه‌ای

با سلام

اجازه دهید در ابتدای نامه شما را همچون سایر روحانیون و شهروندان ایرانی خطاب قرار دهم، همان شأنی که قانون اساسی برای شما قائل شده است، جایگاهی برابر با همه شهروندان ایرانی و نه چیزی بیش‌تر.

قطعاً ورود به عرصه نقد مقامات بالای هر جامعه‌ای بدون هزینه نبوده و نیست، این هزینه‌ها در جوامعی که دموکراسی تعریفی ندارد، بسیار بالاتر از آن است که باید، نمونه کوچک این هزینه‌ها را «احمد زیدآبادی» و بسیاری دیگر از زندانیان سیاسی در قبال نامه‌ها و دادنامه‌هایی که خطاب به شما نوشته‌اند پرداخت می‌کنند.

می‌دانم که کس یا کسانی را دارید تا واقعیت‌های جامعه را به شما برسانند، اگر چنین است که وای بر شما که با دانستن همه واقعیت‌ها چنین موضع‌گیری می‌کنید و اگر هم معتمدین شما، واقعیت جامعه را از شما پنهان می‌کنند که باز هم وای بر شما. این درست جایگاهی بود که بسیاری از نزدیکان آخرین پادشاه سلطنت پهلوی برای او فراهم ساختند، تا آنجا که او صدای انقلاب را بسیار دیر شنید و عاقبتش را همه شاهد بودیم. صد عجب که شما هم مانند دیگر حاکمانی که حرف مردمشان را نشنیدند درسی از تاریخ نمی‌گیرید.

راستی این روزها نسیم تغییری در جهان عرب وزیدن گرفته است تا بهار دیکتاتورها را خزان کند، همان نسیمی که شما اصرار دارید آن را بیداری اسلامی بنامید. آری درست است، این بیداری است، بیداری اسلام است، بیداری اسلامی است که بسیاری از فقهای ایرانی به آن اشاره کرده بودند، بسیاری که بارها و بارها به جرم توهین به شما و یا نشر اکاذیب به زندان افتادند، به حصر رفتند و یا آواره شدند. این نسیم بیداری اسلام است که حقوق انسان‌ها را بر اساس انسان بودن می‌داند نه مثل شما و خطیبان منتخب شما در تریبون نماز جمعه، شهروندان را درجه‌بندی کند، این بیداری اسلامی است که حقوق شهروندی را بر اساس شهروند بودنشان تعریف می‌کند نه بر اساس نزدیکی به افکار رهبرشان.

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای

این نسیم را شهروندان کشورهای عربی شروع نکردند، آغازگر وزیدن این نسیم مردمانی بودند که از شما فاصله جغرافیای بسیاری نداشتند، نزدیک نزدیک بودند، به نزدیکی اکثریت شهروندان ایران‌زمین. آری! جناب آیت‌الله، شهروندان سبزاندیش ایران بودند که برای دفاع از حقوق حقه خود برخاستند و این شما بودید که پا به روی رأی و نظر آنان گذاشتید و خونشان را حلال نمودید. شما بر بسیاری از ما ولایتی نداشتید، نه در فقاقت و نه در سیاست، اما آن روز که در جایگاه مقدس نماز جمعه ایستادید و حکم خون دادید، بر بسیاری دیگر از معتمدان و معتقدان هم ولایت نداشتید، چرا که شما دیگر عدالت نداشتید.

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای

مولا علی(ع) در اجتماع یارانشان در صحرای صفین فرمودند: مردم اصلاح نمی‌شوند جز آن که حاکمان اصلاح شوند و حاکمان اصلاح نمی‌شوند جز با درستکاری مردم.

شما به درستکاری مردم و نزدیکان ایمان ندارید، شما منتقدان را بیمار و میکروب خطاب می‌کنید، شما حتا آنانی که خواهان سرنگونی ساختار حکومتی موجود نیستند را غریبه می‌دانید، شما آنان را که آرمان‌های بهمن ۱۳۵۷ را هنوز قطب‌نمای زندگی سیاسی خود قرار می‌دهند را منحرف می‌دانید، شما آنان را که قانون اساسی را فصل‌الخطاب همه روابط می‌دانند بی‌قانون دانستید و خود حاضر نشدید که بزرگواری و بزرگ‌منشی مردمتان را ببینید، مردمی که برای خروج از بحران‌های داخلی و خارجی راه صلاح و اصلاح را برگزیدند، اما شما بی‌آنکه توجهی به خواست ملت کنید بی‌رحمانه دستور سرکوب آنان را دادید.



اینک برای همگان مشخص است که دیگر راه مولا علی (ع) را پی نمی‌گیرید، مسلم است که شما این سخنان را بارها و بارها شنیده‌اید و خوانده‌اید اما دیگر اعتقادی بر آن ندارید: «هیچ‌کس هر چند قدر او در حق بزرگ، و ارزش او در دین بیش‌تر باشد، بی‌نیاز نیست که او را در انجام حق یاری رسانند، و هیچ‌کس گرچه مردم او را خوار شمارند و در دیده‌ها بی‌ارزش باشد، کوچک‌تر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد.»

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای

از آنجایی که به آنچه مولا علی (ع) فرمان داد هنوز ایمان دارم، وظیفه شهروندی خود می‌دانم که هرچند شما من و ما را کوچک می‌دانید و خود را به واسطه آنچه خبرگان رهبری!! به شما اعطا نموده‌اند، بزرگ می‌دانید، اما از باب یادآوری، اموری را با شما بازگو کنم.

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای

من شما را به بازخوانی نامه مولا علی (ع) خطاب به مالک اشتر، فرا می‌خوانم، اما از آنجا که می‌دانم امور مملکت! شما را از این مهم غافل کرده است، بخش‌هایی از آن را با شما تقسیم می‌کنم.

«ای مالک، بدان که تو را به بلادی فرستاده‌ام که پیش از تو دولت‌ها دیده، برخی دادگر و برخی ستمگر. و مردم در کارهای تو به همان چشم می‌نگرند که تو در کارهای والیان پیش از خود می‌نگری و درباره تو همان گویند که تو درباره آنها می‌گویی و نیکوکاران را از آنچه خداوند درباره آنها بر زبان مردم جاری ساخته، توان شناخت.»

گویا شما فراموش کرده‌اید که همه ما مسافرانی هستیم و همه از خداییم و به سوی خدا می‌رویم، شما نیز مسافر این قافله هستید و دیر و زود بار سفر خواهید بست، اما می‌دانید فردا از شما چه خواهند گفت؟ شما را که به دروغ در تیرماه ۱۳۷۸ اشک ریختید و از بسیجیانان خواستید تا «حتی اگر عکس شما را پاره کردند» آرامش خود را حفظ کنند، ولی در خفا فرمان خاموش کردن صدای اعتراض دانشجویان را صادر کردید، و دیدیم که فردایش چه‌ها کردند! همان شد که این بار اشک‌هایتان را کسی باور نکرد و حقوق حقه‌شان را به حرمت و به هر نامی که می‌دانید زیر پای نگذاشتند و باز هم شما فرصت همراهی با مردم را از دست دادید و با انتخاب راهی که دیکتاتورها می‌روند به دست خود هر آنچه را که می‌توانستید برای همه ما داشته باشید ویران کردید، اما بدانید که هیچ‌وقت برای جبران گذشته و باقی گذاشتن نامی نیک از خود دیر نیست.

«از آنها خطاها سر خواهد زد و علت‌هایی عارضشان خواهد شد و به عمد یا خطا، لغزش‌هایی کنند، پس، از عفو و بخشایش خویش نصیبشان ده، همان‌گونه که دوست داری که خداوند نیز از عفو و بخشایش خود تو را نصیب دهد. زیرا تو برتر از آنها هستی و آنکه تو را بر آن سرزمین ولایت داده، برتر از توست و خداوند برتر از کسی است که تو را ولایت داده است. ساختن کارشان را از تو خواسته و تو را به آنها آزموده است.»

شما گویا نمی‌دانید چه بسیاری که به جرم اهانت به شما (بخوانید انتقاد از شما) در زندان به سر می‌برند، یا که نمی‌دانید که چه بسیاری به جرم همان انتقاد از رئیس‌جمهور محبوب و منصوب‌تان، که به تعبیر قضات نظام قضائی که رئیس‌اش را شما مستقیماً منصوب کرده‌اید، توهین تعبیر شد، امروز در زندان به سر می‌برند و یا احکام شلاقشان یکی پس از دیگری اجرا می‌شود. شما حتا بخشش را در اعیاد مذهبی فراموش کرده‌اید و تنها زندانیانی را عفو می‌فرمایید که «حق الناس» بر گردن دارند و از حق رهبری‌تان اندکی برای زندانیان سیاسی و دلسوزان مرز و بوم که به ناحق و به جرم مخالفت با شما زندانی شده‌اند خرج نمی‌فرمایید تا شاید وعده مصلحان محقق شود و بتوانیم برای آشتی ملی تلاش کنیم. شما ولایت‌تان را به همین سادگی به بی‌عدالتی فروخته‌اید.

«اما لشکرها، به فرمان خدا دژهای استوار رعیت‌اند و زینت والیان. دین به آنها عزت یابد و راه‌ها به آنها امن گردد و کار رعیت جز به آنها استقامت نپذیرد.»

وقت گران‌بایان را بیش از این نمی‌گیرم و سخن کوتاه می‌کنم، اما این سپاهی که شما امروز به آن می‌بالید، آیا هنوز هم دغدغه مردم، حفاظت از مرزهای مرز و بوم و یا آرمان‌های انقلاب ۵۷ را دارند یا بیش‌تر دغدغه بالا رفتن قیمت نفت و دلار را دارند؟ کجایند آن سرداران سپاه و بسیج که جانشان را برای میهن و هم‌میهنان‌شان، به خدایشان تقدیم کردند؟ حالا کجا ایستاده‌اند سردارانی که جان هم‌میهنان‌شان را می‌ستانند؟ آن بسیجی که لشکر مخلص خدا بود، کجا است؟ این بسیجی که چشم و گوش بسته فرمان شما هستند و دین و ایمان را با شما تعریف می‌کنند، کجا است؟

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای



شما ولایت و رهبری را ارزان فروختید، اما در انتها به شما نام بزرگواری را یادآوری می‌کنم که به واسطه پایان عمر نیکشان برای بسیاری از ما، بزرگ بوده‌اند و بزرگ خواهند ماند. شما مرحوم آیت‌الله حسینعلی منتظری را به خوبی می‌شناسید. جناب آیت‌الله، عمر همه ما کوتاه است، پس بیایید و در فرصت باقیمانده برای خود نامی نیک به میراث بگذارید.

یکی از شهروندان ایران‌زمین
کامیار بهرنگ

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/46699/>

**نامه سرگشاده مصطفی موسوی لاری به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۳ دی ۱۳۹۰ (++)****«آقا مصطفای ما چطور است؟»**

به نام خدا

دل‌نوشته‌ای به نوری‌زاد

«ای کاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم، چه خوش بود تخم‌های بارور مفید خود را در زمین شورزار از سلطنت فاسد نمی‌نمودم. آنچه در آن مزرعه کاشتم به نمو رسید، هرچه در این زمین کویر غرس نمودم فاسد گردید.»

جمله‌ای که آمد بخشی از نامه سید جمال‌الدین اسدآبادی است که در آخرین روزهای زندگی خود در زندان به یکی از دوستانش نوشته است. بی‌شک این نامه را خواننده‌ای و از محتوای آن آگاهی، اما یادآوری آن خالی از لطف نبود. محمد نوری‌زاد عزیز، نامه پانزدهم را که خواندم بر آن شدم که خطی برایت بنویسم. نه از این باب که همگان را برای نامه‌نویسی به رهبری دعوت نمودی، بلکه از جهت آنکه بگویم فراموش نکن که کسانی پیش از تو نیز به کاری که تو آغاز نمودی، اقدام کرده‌اند.

من آن قدر تاریخ نمی‌دانم که بتوانم بگویم همه آنان که در این راه گام نهاده‌اند ناموفق بوده‌اند، اما به جرأت می‌توانم بیان کنم که اکثر آنها به آنچه می‌خواستند نرسیدند. مگر رهبر کبیر انقلاب از ابتدا داعیه حکومت داشت؟ مگر ایشان نبودند که ابتدا دهان به نصیحت گشودند اما مخاطب او از نخوت خود، گوشه‌ای برای شنیدن و سری برای اندیشیدن نداشت. امام راحل خیلی زودتر از سید جمال‌الدین پی بردند که «بنیاد حکومت مطلقه فناشدنی است». به همین جهت، ایشان روی از مستکبرین غیر قابل اصلاح برگرداندند و به سوی آگاه‌سازی مستضعفین شتافتند.

روزی که تصمیم گرفتم برای جنابعالی نامه‌ای بنویسم به این می‌اندیشیدم که نوری‌زاد از بزرگان خواسته که به رهبرش نامه بنویسند و صلاح مملکت را به خسروان گوشزد نمایند، مرا چه که با این زبان الکن قدم به مجلسی بگذارم که بزرگان و اصحاب علم و ادب را به آن دعوت نموده‌اند. بی‌شک من نه جایگاه مدعوین شما را دارم و نه قلم امثال شما را. اما من نیز حرف‌هایی برای گفتن داشتم. البته بسیاری از آنها را بزرگان در این چند روز عنوان نموده‌اند. بی‌شک نامه دکتر سروش یکی از بهترین، کامل‌ترین و جذاب‌ترین متونی است که در نقد رهبری نوشته شده است. اما یکی از دوستان مشترک بنده و شما مرا تشویق نمود که حرف‌هایم را بازگو کنم.

نوری‌زاد عزیز، مرا تا حدودی می‌شناسی و از علاقه من به خود نیز آگاهی. در این چند خط قصد آن ندارم که بیش از پیش برنجانمت و روزهایی را به خاطرت بیاورم که شاید از بازگو کردن آن دل خوشی نداشته باشی. ولی از بیان برخی مطالب گریزی نیست. محمد نوری‌زاد اگر از نامه‌هایم به رهبری هیچ عایدی نداشته باشد، این سه را به دست آورده است: اول آنکه وظیفه خود را در امر به معروف و نهی از منکر به خوبی انجام داده است؛ دوم آنکه برای تاریخ، حجت را تمام کرده است و امروز کسی نمی‌تواند بگوید ظلم‌هایی که صورت گرفته و می‌گیرد بدون آگاهی رهبر فرزانه انقلاب اسلامی بوده است. محمد نوری‌زاد که زمانی بر این گمان بود که این مرد، نایب برحق امام معصوم است، امروز زبان به شکوه گشوده که، ای بزرگ چه نشسته‌ای که مملکت امام زمان را ناله‌لان و نامحرمان به غارت برده‌اند. آزادمردی اینها را به او گوشزد نموده است که تا همین دیروز، در لشکر او از قلمش - که از شمشیر برنده‌تر است - بر علیه مخالفان او استفاده می‌نمود. مردی امروز اوضاع نابسامان این مرز و بوم را به او گوشزد می‌کند که روزی در روزنامه رویین‌تن او تنها از محاسنش می‌نوشته است. از این دست، بسیار است دلایلی که بتوان گفت محمد نوری‌زاد پیام خود را به رهبرش رسانده است و حجت را بر او تمام کرده است؛ سوم، که به نظر من مهم‌ترین دستاورد نامه‌نگاری‌های نوری‌زاد به رهبری بوده است، شکستن تابوی نقد رهبری است.

تا کنون تمام کسانی که قصد تعرض به هاله مقدس خودساخته رهبری را داشته‌اند، متهم بوده‌اند به دشمنی دیرین با او، یا به دلیل عدم حضور در ایران، مزدور بیگانه معرفی می‌شده‌اند. افرادی که چنین اتهاماتی نداشته‌اند و در کشور زندگی می‌کردند به دلیل نامه‌های محرمانه به رهبری بازخواست می‌شدند و جرأت نوشتن نامه‌های آشکار نداشته‌اند. جوان نخبه‌ای که جسارت نقد رهبرش را داشت کارش به همان مجلس پایان



یافت و هیچ‌کس دیگری جرأت همراهی با او را نداشت. محمد نوری‌زاد کاری کرد که امروز این هاله مقدس از بین رفته است. اما تا کی چنین خواهی کرد؟ عمر کوتاه است و زمان اندک.

سید جمال‌الدین اسدآبادی سی سال در این کارزار که تو وارد شدی جهاد کرد و در آخر ابراز پشیمانی نمود. اما خمینی کبیر در پانزده سال به نتیجه رسید. نمی‌خواهم بگویم که امیدت را از کسی که عمری به او ایمان داشته‌ای برکن. اما خود را در این راه بی‌حاصل تلف مکن. همان‌طور که دیگران نیز تا کنون بارها به تو گوشزد نموده‌اند، تو اکنون تنها متعلق به خود و خانواده‌ات نیستی. امروز مسیح علی‌نژاد نیز تو را پدر خطاب می‌کند و بسیاری از جوانان دیگر این مرز و بوم، خودت خوب می‌دانی که بازجوها نقد را با تخریب یکی می‌دانند و شخص سید علی خامنه‌ای را عمود خیمه نظام و انقلاب می‌شمارند و بی‌شک بارها مانند دیگر منتقدین از تو نیز خواسته‌اند که به عمود خیمه کاری نداشته باشی و به دیگران هر چه خواستی بگویی.

اگر قرار است که محمد نوری‌زاد پودر شود، چرا در راهی پودر شود که تا کنون هر چه محصول می‌توانست بدهد از آن گرفته است؟ نامه پانزدهم اما چیز دیگری بود. این بار ترس را در نوشته‌ات دیدم. شاید بگویی اشتباه است، ولی من دیدم که محمد نوری‌زاد هم می‌ترسد. اینکه از چه می‌ترسد، نمی‌دانم و نمی‌خواهم به آن بپردازم. این بار این یک‌تاز نقد رهبری، که به جرأت می‌گویم به تنهایی هاله مقدس را برداشته بود، از دیگران مدد می‌خواهد. از همه کس. چه آنها که پیش از این نیز نقد می‌کرده‌اند، چه آنها که مخالف هستند ولی مستقیماً بیان نمی‌کنند و چه کسانی که اصولاً مشکلات را در حد مسائل پیش پا افتاده قلمداد می‌کنند. این بساطی که پهن کرده‌ای همه جور طیفی را در بر می‌گیرد. اما چند مثال می‌زنم تا بگویم که کار خوبی آغاز شد ولی نتیجه همان است که تا کنون خود به تنهایی از پس آن برآمده‌ای. مگر آیات عظام صانعی و دستغیب تا کنون انتقادی به رهبری نکرده‌اند؟ چه فایده‌ای جز آنکه شیاطین به بیوت و مساجد و حسینیه‌هاشان تعرض کردند.

مگر سروش و کدیور تا کنون نامه‌ای نوشته بودند؟ جز اینکه مزدور و خائن و اسرائیلیشان معرفی کردند و بدون توجه به توصیه معصومین که نگاه نکنید چه کسی می‌گوید، بلکه ببینید که چه می‌گوید، از انتقادهایشان بی‌توجه عبور کردند. امثال هاشمی و خاتمی هم که هنوز نوشته، خواص بی‌بصیرت شدند. آنان که خود حکم حمله به حسینیه‌های گنابادی‌ها را می‌دهند که هیچ آری تو با اینها نیز اتمام حجت کردی و کار را بر آنان سخت‌تر نمودی. اما نامه‌های اینان بیش از نامه‌های خودت اثر نخواهد داشت. محمد نوری‌زاد نیک خاتمی را می‌شناسد. خاتمی سیاست را خوب می‌داند و جمهوری اسلامی و رهبر آن را نیک می‌شناسد. خاتمی زمانی که دم از بخشیدن دو طرف و مصالحه زد، همه جریان منتقد با او تند شدند. من نیز از آن گروه بودم و به قدری از این گفته عصبانی بودم که پدر، روز اول پاسخی به چرای تند من ندادند. پاسخ خود را زمانی گرفتم که به دیدن یکی از زندانیان سیاسی رفتم. او می‌گفت دوستان در بند از این حرف استقبال کرده‌اند. بی‌شک در تشخیص درستی این حرف آنها از امثال من ذی‌حق‌ترند.

آری امثال خاتمی و هاشمی خود در سیاست‌بازی آب‌دیده‌اند و روش خود را دنبال می‌کنند. روش و جایگاه آنها با شما متفاوت است، لذا آنها نه نامه می‌نویسند و نه اگر بنویسند تغییری در نتیجه حاصل خواهد شد. فرض کنیم که مسئولین سابق و حاضر نیز این مسأله را دنبال کنند. اگر از اصحاب فتنه نباشند که می‌شوند، و اگر باشند که حرفشان برش ندارد. به خاطر دارید که زمانی که شورای شهر تهران با خرسندی محمود احمدی‌نژاد را به عنوان شهردار معرفی نمود، پدر من مخالف بودند. زمانی که دکتر شیبانی و مهندس چمران چرای عدم حکم ایشان را جویا شدند، پرونده مفتوح فساد مالی در استان اردبیل را نشانشان دادند. موسوی لاری در آن زمان وزیر کشور بود، نه فتنه‌گر، جانشین فرمانده کل قوا در نیروی انتظامی بود نه مزدور بیگانه، اما هر چه تلاش کرد از پس فشارهای وارده بر نیامد و تنها به این اکتفا کرد که من مسؤولیت آن را بر عهده نمی‌گیرم و ارگانی دیگر مسؤولیتش را به عهده گرفت. اگر گوش شنوایی وجود داشت، آن زمان حرف مسئولین را حرمت می‌نهادند و به این گرفتاری‌ها دچار نمی‌شدند، نه امروز که آنها را خائن و فتنه‌گر می‌دانند.

احمدی‌نژاد در جریان انتخابات ۷۶ پرونده چند میلیاردی داشت، در شهرداری تهران چند صد میلیاردی و حال در ریاست جمهوری رکوردهای جهانی را شکسته و چند هزار میلیاردی به ارمغان آورده است. نمی‌خواستم این قدر طولانی بگویم، چه کنم که حرف‌ها بسیار است و زمان کم. همه را نمی‌توان یک‌جا گفت ولی تا جایی که بتوانم می‌گویم. از این همه مثال، چه نتیجه‌ای می‌خواهم بگیرم؟ شما کار بزرگی را شروع کرده‌ای. کمپینی را که تشکیل دادی می‌تواند از نامه به بزرگان و نامه بزرگان ارزشمندتر باشد. اینک این مردم، تحمل انقلابی دیگر را ندارند. در حکومت مطلق هم ساده‌ترین راه اصلاح، اصلاح حاکمان است. اما به فرض محال که به این مهم در تاریخ کنونی نیز دست یافتم، حاکمان آگاه شد و صلاح مملکت را به صلاح اطرافیان خودخواه ترجیح داد، حاکم بعدی چه؟ حاکمان بعد از او چه خواهند کرد؟ آیا زمان آن نرسیده است که بذر خویش در زمینی بکاریم که محصولش پربارتر و ماندگارتر است؟ آیا وقت آن نرسیده است که به جای نهیب زدن به بزرگان، مردمان را آگاه سازیم و شکاف عمیق



بین نخبگان و مردم را پر کنیم؟ می‌دانم که تو در نامه‌های سرگشاده «به در می‌گویی که دیوار بشنود»، اما بازجوها این را نمی‌فهمند و همه را توهین به رهبری تلقی می‌کنند. حال بیا و مستقیماً با مردم کوی و برزن سخن بگو و به اینان بیاموز که حق خویش را مطالبه کنند و نه گدایی. محمد نوری‌زاد از معدود انقلابیونی است که نقد خود را معطوف به دوره کنونی و رهبر فعلی نکرده است. نقدهای نوری‌زاد دامن امام راحل را نیز گرفته است. این آن چیزی است که تنها در نوری‌زاد و خزعلی دیده می‌شود. اینان علی‌رغم علاقه به حضرت امام، ایشان را نیز از تیغ نقد منصفانه خود مصون نمی‌دانند. کشتارهای اول انقلاب توسط خلخال، تسخیر سفارت امریکا و گروگان گرفتن کارمندان آن، که بنده جدای از انتقادات سیاسی که امروز می‌شود و عزیزان مبتکر این عمل (که امروز در بند هستند) به آنها پاسخ گفته‌اند، به عنوان یک آدم متشرع، هنوز توجیه شرعی‌ای برای آن نیافته‌ام و حضور در بیت علما نیز کمکی در این زمینه ننموده است.

پس از اینها می‌رسیم به قتل‌های مبهم سال ۶۷ و غیره. تا کنون انقلابیون اینها را مطرح نمی‌کردند، اما امروز انقلابیونی چون نوری‌زاد و خزعلی از آن سخن می‌گویند و به نقدش می‌کشند. آری همه اینها را گفتم که بگویم محمد نوری‌زاد و امثال او نباید خود را در مسیری که بارها در طول تاریخ تجربه شده و نتیجه‌ای در بر نداشته است تلف کنند. سه دستاورد محمد نوری‌زاد از نامه‌نگاری به رهبری کافی است. چهارده نامه نوشتی، بیا و این عدد مبارک را به میمنت بگیر و دیگر به رهبری نویسی. نهضت نامه‌نگاری به رهبری را پیگیری کن. خود را وقف آگاه‌سازی مردم بنما و بگذار خودشان خواسته‌هایشان را از رهبرشان مطالبه کنند. به جای آنکه هر هفته نامه‌ای به رهبر بنویسی و آنچه را که نیک می‌داند به او گوشزد نمایی، برای مردم نامه بنویس.

از مردم بخواه که خواسته برحق خود را بدون ترس و هراس مطالبه نمایند. باشد روزی را ببینی که در سفرهای رهبری به جای آنکه گونی‌ها پر شود از نامه‌های فدایت شوم و درخواست‌های پول و وام، گونی‌هایی پر از نقد رهبری به بیت ببرند. اما نوری‌زاد نشان داده است که روی دختر باردارش را نیز زمین می‌زند و دست از هدف خویش نمی‌کشد، چه رسد به من که تا کنون ذره‌ای از مشکلات او و خانواده‌اش را نچشیده‌ام. شتاب مکن. پیشنهادی دارم که بی‌شک اگر هم در راهش خدای ناکرده پودر شوی ارزشش را دارد. همان‌طور که آمد، تاریخ ثابت نموده است که بیدارسازی مردمان بیش از هشدار به حاکمان محصول داشته است. امروز محمد نوری‌زاد از معدود انقلابیون دوآتشی است که امام خویش را نقد می‌کند. بیا و هاله مقدس امام و تسخیر سفارت امریکا و جنگ و دیگر مقدساتی که خود ساخته‌ایم را نیز بشکن.

بگذار مردم بفهمند که امام را، انقلاب را، جنگ را و دیگر مقدسات امروز را می‌توان منصفانه به نقد کشید. شنیدم که نوه بزرگوار امام در جایی گفته‌اند که نقد عاقلانه امام از تقدس جاهلان ایشان بهتر است (جمله‌بندی از بنده است). این گفته را چه صحت داشته باشد چه شایعه باشد، به فال نیک بگیر و در این زمینه بکوش. آن‌قدر نقد کن و تحقیق کن و مردم را مطلع گردان که دیگر کسی برای ابراز عقیده‌اش در خصوص امام نگرانی نداشته باشد. آن‌قدر فضای جامعه را از تقدسات بیهوده که مانع از نقد عاقلانه می‌شود پاک کن که دیگر جوانان کنجکاو در مقابل همه چیز و همه کس جبهه نگیرند و همه تقدسات را از ریشه نزنند و همه افراد را با یک چوب نرانند.

محمد نوری‌زادها و مهدی خزعلی‌ها می‌توانند به نمایندگی از نسلی که دو بار انقلاب نمی‌کند، در آگاه‌سازی جامعه و تفکیک مقدسات واقعی و مقدسات ساختگی پیشگام باشند. اکنون پدران ما در مقابل این سؤال که در زندان‌های سال ۶۷ چه گذشت، تنها و تنها می‌گویند «نمی‌دانم». به راستی سؤال ما را چه کسی پاسخ خواهد داد؟ شاید شما بتوانید در این مهم سهیم باشید. اما در پایان به عنوان یک جوان نسل سوم، من نیز نامه‌ای به رهبر جمهوری اسلامی می‌نویسم تا کار بزرگی را که تو آغاز نموده‌ای بی‌پاسخ نگذاشته باشم:

رهبر جمهوری اسلامی ایران

با سلام

مطلبی خواندم راجع به دیدارهای جناب‌عالی با خانواده‌های شهدا. نوشته بود که شما در روز کریسمس به دیدار خانواده شهیدی ارمنی رفته بودید. با وجود آنکه از قبل هماهنگ شده بود و حضور شما به خانواده شهید اعلام شده بود، تا زمانی که صاحبخانه خود به شما اجازه ورود نداده بود پا به خانه شهید ارمنی نگذاشتید. این موضوع برای من هم باعث افتخار بود و هم تأسف. افتخار از این باب که ارمنی‌ها دیده بودند یک سید روحانی شیعه چنین ادب و اخلاق را رعایت می‌کند و تأسف از این بابت که شما بر این تفکر خود محکم نبوده و نیستید.



نشان به آن نشان که عمال حکومت یعنی کسانی که مشروعیت خود را از شما می‌گیرند و البته مسؤولیت اعمالشان نیز بر گردن شماست چنان وحشیانه به خانه ارامنه که هیچ، مسلمانان، آن هم شیعیان انقلابی یورش می‌برند که گویی گله‌ای گراز به مزرعه‌ای یورش برده باشند. اما شما با این اعمال چه کرده اید؟ تصاویر حمله به منزل شیخ هم‌رزم قدیمتان را دیده‌اید؟ خرابی‌های ناشی از حمله وحشیانه به خانه آیات عظام منتظری و صانعی را چطور؟ یکی از هواداران می‌گفت در زمان امیرالمومنین (ع) نیز جریان خلخال زن یهودیه پیش آمد. گفتم آری ولی ایشان به محض اطلاع ندا در دادند که: ای مسلمانان! اگر امروز از این غم بمیرید سزاست. شما اما حداقل دو بار یورش به بیت یکی از بزرگ‌ترین علمای قم را دیدید و دم نزدید. نیروهای خودسر سازمان داده شده هر روز وحشی‌تر می‌شوند، تا کی می‌خواهید حکومت خود را با سکوت به اعمال آنان بیمه کنید؟

در پایان، خاطره‌ای از پدرم نقل می‌کنم. ایشان در زمان مسؤولیت وزارت کشور به دلیل حکم جانشینی در نیروی انتظامی، به طور مستمر با شما در ارتباط بودند. آن زمان مصطفی تاجزاده هنوز معاون سیاسی وزیر کشور بود. ایشان نقل می‌کردند که جناب‌عالی در برخی دیدارها می‌پرسیدید که «آقا مصطفای ما چگونه؟» و این نشان از رفاقت دیرینه شما با آزادمرد باشهامت ما داشت. از خرداد ۸۸ تا کنون بارها به این فکر کرده‌ام که آیا هنوز هم از بازجوها می‌پرسید که «آقا مصطفای ما چگونه؟»

والسلام

سید مصطفی موسوی لاری

سوم دی‌ماه نود

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد؛ وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری

<http://nurizad.info/index.php/nurizad/17404>
<http://nameha.nurizad.info/?p=323>



نامه سرگشاده یکی از محافظان پیشین خامنه‌ای به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۹۰

نامه یکی از محافظان رهبری

این نامه را یکی از محافظان رهبری برای من ارسال داشته است. بخش‌هایی از این نامه را که به حوزه‌های فردی و خصوصی افراد مربوط می‌شد، حذف کرده‌ام. به عنوان نمونه، معتقدم سیگار کشیدن رهبر در سال‌های دور، هرگز ضعفی برای ایشان محسوب نمی‌شود. ما دوست داریم حوزه خصوصی افراد بر مسؤولیت‌های آنان سایه نیندازد. به قول یکی: خوب باشند و خوب کار بکنند، خلوتشان مال خودشان. این بها دادن به خلوت و حریم حوزه‌های فردی مردم، نه تنها یک تأکید مؤکد اسلامی، که یک رویه درست انسانی است. در ادامه نیز نام عده‌ای را که هم‌اکنون در مصدر امورند، حذف کرده‌ام. در مجموع، این نوشته تراوش قلم نویسنده است و بنا نیست من با همه نوشته وی موافق باشم.

محمد نوری‌زاد

سلام به رهبر جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای
اینجانب یکی از بازنشستگان سپاه و محافظین بیت شما طی سال‌های ۷۱ تا ۷۸ می‌باشم که در لیبیک به فراخوان جهادگر صدیق محمد نوری‌زاد این نامه را خطاب به شما می‌نگارم.

در سال‌های خدمت، من با تصور اینکه شما جانشین بر حق امام خمینی (ره) هستید با عشقی خاص به وظیفه محافظت از بیت شما می‌پرداختم و خدا می‌داند در آن ۸ سال چه شب‌ها نخوابیدم تا شما آسوده بخوابید.
شما و اعضای بیت شما هرگز ندانستید که در یکی از روزهای سال ۷۱ هوشمندی و پایمردی من مانع از ترور شما در محوطه باغچه بیرونی کنار بیت شما در ضلع جنوبی حسینیه امام خمینی شد.

چه اینکه فردی حدود ۲ ساعت پس از جایگزینی سربازان جدید حفاظت بیت، از ناآگاهی و عدم توجه سربازان و خواب پاسداران حفاظت سوءاستفاده کرده بود و خود را وارد محوطه کاخ مرمر و به فاصله نزدیکی از شما رسانده بود که من رأساً توطئه را کشف کردم. اما از آنجا که افشای این توطئه باعث عزل و دادگاه نظامی مسؤول ارشد و بسیاری از مسؤولین تیم حفاظت شما می‌شد و ضریب آسیب‌پذیری حفاظت را برملا می‌کرد، این موضوع هرگز فاش نشد و مقام ارشد من خود رأساً با فرد خاطی برخورد کرد که نمی‌دانم چه بر سر او آمد؟

اکنون پس از چند سال منفک شدن از بیت شما و اتصال به افشار مختلف جامعه و دنبال کردن مسائل سیاسی کشور به خصوص وقایع تلخ پس از انتخابات ۸۸ و به ویژه پیگیری نامه‌های محمد نوری‌زاد بر خود فرض دانستم تا برایتان نامه‌ای بنویسم و امیدوارم به مطالب کسی که سال‌ها جان‌فدای شما بوده توجه کنید:

۱- به عنوان کسی که با تک تک اعضای بیت شما ارتباط دور و نزدیک داشته‌ام به شما اطمینان می‌دهم که جز تعدادی انگشت‌شمار، اکثر کسانی که با شما ارتباط دارند هرگز در شما ذوب نشده‌اند و فقط برای منافع مادی و جایگاه سیاسی خود ریاکارانه و متملقانه به وظایف خود عمل می‌کنند.

۲- برخی از محافظین شما در تمامی حلقه‌ها دچار فساد اخلاقی شدید هستند و در روزها و ساعات غیرشیفت با استفاده از موقعیت و جایگاهشان با برخی زنان که همسرشان دارای مشکلات اقتصادی، اجتماعی و یا در بازداشت و زندان هستند و یا نیاز شدید مالی دارند روابط [این موارد، بنا به ملاحظاتی که آقای محمد نوری‌زاد تشخیص داده‌اند، توسط ایشان از اصل نامه حذف شده‌اند] دارند.

در خصوص آقای [این موارد، که نزدیک‌ترین فرد به شماست، نه تنها این موضوع صادق است که وی همواره با محافظان و حتا مردم عادی در خارج از بیت رفتاری خشن و هیستریک دارد که من بارها شاهد درگیری فیزیکی وی با مردم بی‌دفاع در خیابان‌ها بوده‌ام. بیش از همه رانندگان وی شاهد این رفتارها بوده‌اند.



او همچنین از اعتباری که پیش شما کسب کرده به نفع برخی افراد مسأله‌دار سوء استفاده می‌کند که یک نمونه‌اش // - که فردی فرصت طلب روان‌پریش و احتمالاً دارای // است - می‌باشد. // در سایه این حمایت گوش بسیاری از مسؤولین دستگاه‌ها را می‌برد. وی با سرقت اطلاعات محرمانه و مصاحبه اسرای ایرانی در قرنطینه بازگشت از ستاد آزادگان وقت به امنیت ملی کشور ضربه زده اما کسی موضوع را پیگیری نکرده است.

۳- مسؤولین و کارکنان دفتر نظامی شما برای خود نه تنها در نیروهای مسلح و سرداران و امیران، حکومتی راه انداخته‌اند که بی سر و صدا از موقعیت خود سوء استفاده می‌کنند و از ارسال بسیاری از گزارشات طبقه‌بندی‌شده نیروهای مسلح و به خصوص سپاه به دفتر شما خودداری می‌کنند. قرابت سردار // و سردار // و رفاقت آنان با سرداران سپاه در ستاد کل قوا، ستاد کل سپاه و حوزه نمایندگی فقیه یکی از عوامل این سهل‌انگاری است که قطعاً با این مسامحه امتیازات ویژه‌ای از سوی رده‌ها و سرداران متخلف دریافت می‌کنند.

۴- شهوت به ثروت و رانت‌خواری حجت‌الاسلام // و مراوداتی که وی با چهره‌های اقتصادی چه در داخل و چه در خارج کشور دارد و متأسفانه آوازه آن در سطوح مختلف جامعه پیچیده است و دامنه این اخبار تا آنجا پیش رفته که حتا مردم می‌دانند که ایشان // دارد.

۵- به شما توصیه می‌کنم به نزدیک‌ترین کسانتان در بیت با دیده تردید بنگرید. حتا به حجت‌الاسلام //.

او گر چه به تحقیق از فساد مالی و اخلاقی مبراست اما انسان پیچیده و باندگرایی است و بسیاری از شخصیت‌های پشت پرده و بعضاً منتقد به شما با او ارتباط مستقیم و غیرمستقیم دارند. آنچه من فهمیده‌ام این است که برخی از شخصیت‌های قم که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند ارتباط مستقیم با شما داشته باشند، منویات خویش را از طریق اقربای وی در همدان به ایشان منتقل و // آن موضوعات را با شما مطرح و به تأمین خواسته‌های آنان کمک می‌کند.

مسأله دیگر ارتباط عمیق آقای // با شخصی به نام // است. فردی با شخصیت بسیار مرموز که علاوه بر داشتن ارتباطات مختلف در خارج کشور در داخل نیز با برخی تکنوکرات‌ها و اصلاح‌طلب‌ها ارتباط دارد.

۶- برخی از افرادی که به شما نزدیک‌اند و یا از توجه و حمایت ویژه شما برخوردارند به خاطر عملکرد و گفته‌های تند و نسنجیده نه فقط در جامعه که حتا در میان نیروهای وفادار به انقلاب یا منفورند و یا به آنها نگاه به شدت منفی وجود دارد که از آن جمله‌اند:

سردار رادان، سردار احمدی مقدم، سردار نقدی، حجت‌الاسلام طائب، حجت‌الاسلام محسنی اژه‌ای، دولت‌آبادی دادستان تهران، قاضی مرتضوی و قاضی صلواتی و....

ادعای آنها به نزدیکی به شما و حمایت شما از آنان نه تنها برای شما اعتبار نمی‌آفریند که از محبوبیت شما در میان وفاداران به انقلاب به شدت کاسته است.

۷- به نظر من رویکرد شما در تضعیف تدریجی حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی و اجازه تعرض و برخورد سیاسی به ایشان و فرزندانش اشتباه استراتژیکی بوده است که مرتکب شده‌اید. البته می‌دانم که ایشان حتا قبل از پایان ریاست جمهوری‌اش رؤیاهایی در سر پرورانده بود اما به نظر من گزارشات دریافتی علیه وی اغراق‌آمیز بوده و ذهن شما را نسبت به ایشان بدبین کرده است. مطمئنم کسانی که این گزارشات را ارائه کرده‌اند نه تنها دشمن شما که دشمن انقلاب اسلامی هستند.

به شما توصیه می‌کنم روی تک تک عوامل و تک تک گزارشات بررسی عمیق‌تری داشته باشید و تا زمان نگذشته از ایشان دلجویی و به برخی از نظرات و پیشنهادات ایشان عمل کنید. یادتان باشد ایشان در رهبری شما نقشی کلیدی داشتند.

۸- اشتباه دیگر شما طرد آقایان محسن رضایی کلیدی‌ترین فرمانده سپاه و علی شمخانی مرد شماره ۲ سپاه است. بازی شما با این ۲ چهره که اتفاقاً همچنان دارای شأن و محبوبیتی هم در میان فرماندهان و سایر اعضا سپاه و هم محافل و جمعیت‌های دیگر می‌باشند، آنان را به شدت از شما رنجانده است و اگر همچنان خود را سرباز شما می‌دانند اما در قلبشان کدورت و تردید موج می‌زند بالتبع این واگرایی، بسیاری از سرداران سپاه، افسران ارشد، ایثارگران و آزادگان نیز نسبت به شما وضع مشابهی دارند و همین به شدت از محبوبیت شما در دل آنها کاسته است. این حتا شامل عزیزجعفری هم می‌شود و درک این موضوع فقط در محافل خصوصی ممکن است. متأسفانه دفتر نظامی روی این موضوع کار نکرده است و این مسأله به اطلاع شما نرسیده است.

۹- می‌دانم که شما دارای مشاوران مختلف و اتاق‌های فکر در خصوص مسائل راهبردی و استراتژیک هستید. به شما توصیه می‌کنم از مهره‌های تندرو و سوخته نظیر حسین شریعتمداری و تیم‌اش فاصله بگیرید. در سنوات قبل به حاشیه راندن علیرضا افشار، محمدباقر ذوالقدر و... چه به تدبیر خودتان و چه به پیشنهاد دیگران کار بسیار درستی بود متأسفانه مقالات آقای شریعتمداری که به عنوان ترجمان دیدگاه‌های شما مطرح است،



بازتاب نامطلوبی حتا در میان وفاداران انقلاب دارد. مراودات پنهان وی با اشخاص تندرو چون روح‌الله حسینیان و حاجی محمدزاده و ارتباط گذشته‌اش با سعید امامی و برخی اشخاص که از افشای نامشان امتناع می‌کنم به هیچ وجه به نفع شما نیست.

۱۰- واگذاری و کسب قدرت توسط برادران لاریجانی چهره‌ای نامأنوس، غیردموکراتیک و طایفه‌سالارانه به ساختار سیاسی ایران تحمیل کرده است. به شما توصیه می‌کنم که تغییراتی اساسی در این ترکیب پدید آورید.

۱۱- حمایت‌های بی حد و حصر شما از محمود احمدی‌نژاد از ابتدا و به خصوص حمایت شدید توأم با تهدید شما از وی در دور دوم ریاست جمهوری سؤال‌برانگیز و یک اشتباه بزرگ استراتژیک بود و شأن و مقام شما را در افکار عمومی و اکثریت جامعه به شدت تنزل داد و شما از آن به بعد، مدام تصمیماتی از سر خشم گرفته‌اید که وضع را بدتر کرده است.

مطمئن هستم که بدبینی و برخورد شدید شما با رهبران اصلاح‌طلب به خصوص دستگیری و زندانی کردن آنان اشتباهی غیر قابل جبران است و بزرگ‌ترین اشتباه شما زندان خانگی ۲ چهره انقلابی، مطرح و نزدیک امام یعنی آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی بود. به خصوص که خانواده امام خاصه سید حسن خمینی از این اقدام شما به شدت ناراضی‌اند و این را بارها در اجتماعات مختلف مطرح کرده‌اند. زندانی کردن موسوی که به تأیید شورای نگهبان شما بیش از ۱۳ میلیون رأی آورده و به باور عمومی و حتا بسیاری از اصولگرایان وزارت کشور احمدی‌نژاد با تخلف و تقلب میلیون‌ها رأی وی را دزدیده‌اند، یعنی زندانی کردن میلیون‌ها ایرانی، و خود را نه رهبر آنان که زندانبان آنان دانستن.

شاید ندانید که اکنون عمده سرداران سپاه و نیروهای تحت امر نه تنها به خاطر حمایت از احمدی‌نژاد نادانند که بی‌صبرانه منتظر چراغ سبز شما برای خلع ید از وی می‌باشند.

۱۲- گفتمانی که برادر ارجمند محمد نوری‌زاد از نامه اول با شما آغاز کرد گفتمانی صادقانه و غیرجناحی بود. سخن ایشان چون از دل بر آمده بود لاجرم بر دل‌های میلیون‌ها ایرانی نشست و نمی‌دانم چرا بر دل شما نشست! و متأسفانه نظر ناصواب متملقان، شما را به اشتباهات بزرگ کشانید. بارها در محافل خصوصی از زبان خیرخواهان شما شنیدم: کاش آقا به پیشنهادات نوری‌زاد عمل می‌کرد. من نیز به عنوان کسی که سال‌ها جان‌فدای شما بودم و یک بار شما را از مرگ حتمی نجات دادم نیز همین پیشنهاد را دارم.

در این جو اربعایی که ساخته‌اید، کار محمد نوری‌زاد یگانه است. مطمئنم هزاران نفر خواسته‌اند چنین کنند اما جرأت نکرده‌اند. چنانچه من جان‌فدا هم جرأت افشای نام خود را ندارم.

۱۳- از شما می‌خواهم تا دیر نشده خردورزی کنید و با پالایشی جدی در بیت، افراد تندرو، افراد شیفته قدرت و ثروت و افراد فاسد را از پیرامون خود برانید.

بیش از همه از اندیشه‌ها و افعال غیر قابل پیش‌بینی احمدی‌نژاد و تیمش بترسید و تمرکز خود را معطوف به عزل آنان کنید. با تشکیل شورای آشتی ملی و دعوت از آقایان هاشمی رفسنجانی، ناطق نوری، حسن خمینی، سید محمد خاتمی، محسن رضایی و علی شمخانی و... همچنین آزادی زندانیان سیاسی، ساز و کاری برای آشتی ملی و تشکیل دولتی برآمده از آراء واقعی مردم فراهم آورید.

این هشدار مرا جدی بگیرید: کشور در سرآشویی سقوط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و احتمالاً تهاجم نظامی است. رکود و بحران اقتصادی در جهان و تنش میان قدرت‌های بزرگ چون جنگ جهانی اول و دوم دیگر بار ناگزیز به جنگ دیگری است. مباد که کبریت این جنگ را بی‌تدبیری ما و شما در این سرزمین شعله‌ور کند.

و سلام بر آن کس که راه هدایت پیمود

سرهنگ پاسدار.....

محافظ سابق شما

*** منبع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد؛ وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

**نامه سرگشاده «مهکامه» به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۹۰**

باران که نه، می‌توان سیلی از نامه را جاری کرد. برای روبیدن نازیبایی‌ها، و برای باروری زیبایی‌ها

نامه سرگشاده مهکامه به رهبر جمهوری اسلامی

با سلام

رهبر و رهبر و رهبر....

سخنی دارم شاید گله‌ای و شاید هم درد دلی!

می‌دانم آنچه می‌گویم را شما بهتر از من می‌دانید ولی شاید هنوز نمی‌خواهید قبول کنید که حقیقت چیست. زمانی افراد این مرز و بوم وقتی پشت شما می‌ایستادند و به شما اقتدا می‌کردند باورتان داشتند. عشقی داشتند. و اگر قرار بود پشت شما بایستند از روی عشق بود و علاقه. ولی امروز چه شده است؟ صف نمازگزاران پر شده است از گماشته‌هایی که تنها دلیل ایستادنشان پولی است که به حسابشان ریخته می‌شود. امکانات و قدرتی است که به آنها داده می‌شود. عموم کسانی که در این صف قرار دارند نمی‌اندیشند، تعقل نمی‌کنند و فقط پول می‌گیرند و عمل می‌کنند. مزدورانی هستند که مزدشان اگر دیر شود نوک شمشیرشان به سمت خود شما بر می‌گردد. می‌دانم در این شرایط نمی‌توانید به هیچ کسی اطمینان کنید. همه را به یک‌رنگ می‌بینید و فرصت دفاع را از همه گرفته‌اید. در این میان نمی‌دانم چرا قرعه به اسم استاد محمدعلی طاهری بنیانگذار عرفان حلقه و فرادمانی و سایمنتولوژی افتاده است. نمی‌دانم ترس از طرفدارانش است! ترس از اندیشه‌اش است یا... ولی هر چه هست، می‌دانم حق بودن او را خود شما نیز باور دارید. این همه فشار و تهدید برای همراهان او در حالی که می‌دانید این جماعت کبریت بی‌خطر هستند و گرنه در این مدت که بیش از هفت ماه گذشته حرکتی می‌کردند اعتراضی و....

ولی این جماعت تنها به چند جمله عاشقانه در مورد استاد و یا مرور مباحث او بسنده کرده‌اند. این جمعیت صلح را باور دارند پس سر جنگ با هیچ‌کسی را ندارند.

نمی‌دانم چرا در اوین از اردیبهشت تا به امروز استاد را در انفرادی قرار داده‌اید و چهار بار سوء قصد به جان او کرده‌اید که اگر او امروز زنده است حتما شما خواسته‌اید که فقط تا پای مرگ ایشان را بکشاند.

می‌دانم این نامه بی‌فایده است زیرا که پیش از این بازجویان به همراهان گفته‌اند به چه حقی به رهبری نامه می‌نویسید. در ابتدا مجموعه ما فکر می‌کرد شما از همه چیز بی‌خبر هستید و به دنبال اطلاع‌رسانی به شما بودند.

همان اوائل خوابی دیدم. در خواب شما روی تخت بیمارستان بستری بودید. من از استادم می‌گفتم و شما می‌خندیدید. متوجه شدم شما کنترل ادرارتان را ندارید و هر از چندی کسی می‌آمد و زیر شما را تمیز می‌کرد و دوباره....

به ناگاه شما خیره به چشمان من شدید، گویی می‌خواستید که سحر و جادویم کنید. من ترسیدم و فرار کردم. دیدم برنامه‌ای در حال پخش شدن است بر علیه استاد طاهری. بسیار بسیار توهین‌آمیز، ولی به ناگاه دیدم در آخرین مرحله استاد پیروزمندانه وارد میدان شدند و با لبخندی نوید پیروزی دادند. وقتی برگشتم دیگر شما نبودید....

به هر حال، مجموعه ما هر اتفاقی هم که بیفتد چون سیاسی نیست کاری از پیش نمی‌برد و تنها پناه ما خداوند است.

دعای خیر مجموعه عرفان حلقه پشت شما و همه انسان‌ها خواهد بود.

در پناه حق و به امید درک حقیقی صلح و وحدت بشریت

مهکامه



*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=294>



نامه سرگشاده «بهباد سبز» به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۹۰

چند پرسش ساده از رهبری

در پی فراخوان جناب آقای نوری‌زاد برای همیاری او در جهت نامه‌نگاری به رهبر جمهوری اسلامی ایران، سعی کردم نامه‌ای بنویسم و درد دل‌های خودم را با زبانی ساده به رهبر ایران عرض نمایم.

رهبر گرامی!

در کتاب‌های درسی ما نوشته شده بود کسی که در رأس قدرت یک جامعه باشد و صدای مردمش را نشنود و آنها را سرکوب کند، مستبد است. من دچار تردید شده‌ام. آیا کتاب‌های ما به غلط نوشته بودند؟ آیا معنی مستبد این نیست که با هر فکر و اندیشه‌ای نو مخالف باشد؟ آیا معنی مستبد این نیست که مردمش را به بدترین شکل ممکن سرکوب کند؟ آیا معنی مستبد این نیست که در رسانه‌های خبری وابسته به خود، سانسور ایجاد کند؟ آیا معنی مستبد این نیست که همواره حقیقت را دروغ، و دروغ را حقیقت جلوه دهد؟

رهبر گرامی!

من گوشه‌ای از فعالیت‌های شما در زمان رهبریتان را برایتان تکرار می‌کنم و داوری و تفسیر را به عهده شخص شخیص شما می‌گذارم. در نخستین خطبه‌هایی که خواندید از اسلام آبکی حرف زدید، اسلامی که غربی‌ها می‌خواستند ولی بیایید با اندکی تأمل، وضع حال جامعه را بنگرید. شما را نمی‌دانم ولی من متوجه شدم که امروز اسلام آبکی در حال عملی شدن است... قتل‌های زنجیره‌ای را که حتماً یادتان است. درست؟ بله. در سال‌هایی که اوج شکوفایی اصلاحات بود و کشور با سرعت هرچه بیش‌تر در حال پیشرفت بود گروهی از برادران اطلاعات شروع به کشتار نویسندگان و روشنفکران کردند و با بدترین شکل ممکن آنها را کشتند به طوری که در نگاه اول برای برخی از آنان تشخیص هویت امکان‌پذیر نبود. گواه حرف من سخنان سید محمد خاتمی و پسر مرحوم محسن رضایی است. دولت سید محمد خاتمی با آن سماجی که داشت مسئول قتل‌های زنجیره‌ای را شخصی در وزیر [وزارت] اطلاعات دانست و البته به نظر واهمه داشت تا به تجسس ادامه دهد. دلیلش را هم حتماً شما می‌دانید... کوی دانشگاه ۷۸ را که حتماً یادتان هست!! همان‌طور که گفتم، در دوره اوج شکوفایی اصلاحات، فرمان به بستن فله‌ای روزنامه‌ها دادید و برخی روزنامه‌ها را عامل‌های آمریکایی دانستید و در روزنامه‌هایی همچون «سلام»، «صبح امروز»، «جامعه» و... را تخته کردید! با بستن روزنامه «سلام»، اعتراضات دانشجویی برپا شد. همان ۱۸ تیر معروف! همان ۱۸ تیر معروفی که به خاک و خون کشیده شد! حتماً یادتان هست رهبر گرامی!

رهبر گرامی!

لازم به ذکر نیست که ۲ سال پیش چه اتفاقی افتاد؟! دستگاه اطلاعاتی شما با رسوخ به دستگاه اجرایی و دولت، کنترل تمام فعالیت‌ها را به دست گرفت و در انتخابات که نه بهتره بگم انتصابات! شخصیت مورد علاقه و نور چشمی شما را منتصب کرد. همان نور چشمی که الان سر دسته گروه انحرافی شده و در مقابل شما به قول بچه‌های لوتی قدقم می‌کند! با مردم چه کردید؟ مردم با دست خالی در چند شهر کشور همانند تهران و مشهد و شیراز و... دست به اعتراض مسالمت‌آمیز زدند و خواستار حقوق انسانی خود شدند ولی شما با مردم چنان برخورد کردید و آنها را طوری به خاک و خون کشیدید که یزید با حسین(ع) نکرد!

حالا شاید بگویید حسین کجا و این مردم فتنه‌گر کجا، شاید بگویید این جمله اغراق بزرگی است. بله اعتراف می‌کنم که اغراق کردم. ولی چه کنم؟ خستگی و یأس و ناامیدی تمام وجودم را فرا گرفته و جمله دیگری به ذهنم خطور نکرد.



رهبر عزیز؛ آن دنیا باید جوابگو باشید. باید جوابگوی خون نداها و سهراب‌ها و محمدها و صانع‌ها و خیلی‌های دیگر باشید! حتماً از شما خواهند پرسید به چه دلیلی کشته شدند؟ آیا جواب قانع‌کننده‌ای دارید؟ خسته نشدید آن قدر به نام دین بر مردم خود جفا کردید؟ در حال حاضر که بنده این نامه را برای شما می‌نویسم دقیقاً ۳۰۰ روز از حصر خانگی رهبران سبز گذشته است. آنها چه کرده‌اند که با ایشان چنین می‌کنید؟ ۲۵ بهمن را به یاد بیاورید. آقایان موسوی و کروبی به صورت قانونی از شما درخواست مجوز کردند برای راهپیمایی جهت دفاع از حقوق مردم مصر؛ ولی پاسخی به آنها ندادید و مجبورشان کردید دست به تظاهرات خیابانی بزنند و دو شهید سبز به وطن خود تقدیم کنند. منظورم همان محمد و صانع است! حتماً یادتان می‌آید. من هیچ وقت آن صحنه یادم نمی‌رود. ۲۵ بهمن بود. شخصی کلاش به دست از بالای ساختمان در حال تیراندازی به سمت معترضان بود. نام آن ساختمان هیچ وقت یادم نمی‌رود: نیروی مقاومت بسیج گردان عاشورا! به قول دوستی «دستان خون‌آلود شما با ۱۰۰۰ بار تظهير پاک نمی‌شود!»

رهبر گرامی این حقیقتی بود که باید می‌گفتم. تک‌تک این کلمات از قلبم جاری شدند. می‌دانم و می‌دانید که این سیل نوشته‌ها فرقی به حال شما نخواهد داشت و اصلاً من فکر نمی‌کنم شما این نامه را بخوانید پس شاید از من بپرسید حتماً خل‌وضع شده‌ام که این نوشته را بیهوده نگارش کردم. خیر! این نوشته مرهمی بود بر زخم‌های روحم یا شاید خواستم خودم را با این نوشته خالی کرده باشم!

در پایان می‌خواهم یک چیز بگویم و بس. سر مبارکتان را درد نمی‌آورم:

شما رهبر من هستید، رهبر روحانی من، شما رهبر دنیا و آخرت من هستید، پس چرا من باید از شما بترسم و نام اصلی خود را ننویسم؟

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

**نامه سرگشاده عبدالعلی بازرگان به خامنه‌ای، ۵ دی ۱۳۹۰ (++)****«در آزمون سخت قدرت!»****نامه‌ای خطاب به رهبر نظام ولایت مطلقه فقیه جناب آقای سید علی خامنه‌ای****بپرهیز از این که خود را در عظمت با خدا برابر داری!**

این نامه نامتعارف و غیررسمی را به دعوت آزاده استوار «محمد نوری‌زاد»، که در پانزدهمین نامه بی‌پاسخش به شما، همگان را به مشارکت در این مکاتبه ملی فرا خوانده بود، می‌نویسم، همان که سیری نامه‌های مشفقانه و مصلحانه‌اش، آن هم از داخل کشور و زیر پتک و سندان پاسداران بی‌پروای اوین و اطلاعات، اشک شوق از مشاهده شرف، شهامت و شجاعت این شیرمردان بیشه ایران از گونه‌ها جاری می‌سازد و رهایی از جهل و جور و جنایت را با ایمان به زنده ماندن عزت و آزادگی، به رغم ذلت و اسارت در استبداد دینی نوید می‌دهد.

من با نام شما از دوران دانشجویی در نیمه اول دهه چهل، قبل از انقلاب آشنا شدم؛ روحانی جوانی در مشهد که به طیف طرفداران استاد محمدتقی و دکتر علی شریعتی در کانون «نشر حقایق اسلامی» نزدیک شده و قشر جوان و دانشجوی را به خود جذب کرده بود. گرایش متعادل سیاسی و ارتباطات هنری و ادبی با چهره‌های مطرح در مشهد، به همراه قدرت خطابه و بیان، شهرتی برای شما در آن شهر پدید آورده بود که ذکر خیرش به تهران نیز رسیده بود.

اما با چهره شما، در خانه دکتر عباس شیبانی بود که برای اولین بار آشنا می‌شدم. تازه پای فعالیت‌تان به تهران کشیده شده بود و از ایستگاه قطار تهران-مشهد مستقیماً به جلسه‌ای وارد شده بودید که قرار بود متن مانیفست‌مانندی را برای ایدئولوژی اسلامی تهیه کند. پیشنهاد این طرح از آقای طاهر احمدزاده، دست راست استاد محمدتقی شریعتی و محور تشکیلاتی کانون نشر حقایق بود تا خوراکی فکری برای دانشجویان در معرض تبلیغات چپ باشد.

من در همان یک جلسه حضور داشتم ولی بعدها شنیدم در تقسیم کار بر حسب موضوعات، شما نقش خود را به خوبی ایفا کرده بودید و این داوری را شخصاً از مرحوم پدر شنیدم که درک تئوریک شما را از جایگاه آخرت در جهان‌بینی اسلامی پسندیده بودند و گویا همین نوشته بود که بعدها تحت عنوان «طرح کلی اندیشه اسلامی» منتشر شد. در آن ایام، نوشته‌های کوتاه دیگری همچون: «در ژرفای نماز»، «گفتاری درباره صبر» و ترجمه آثار سیاسی-انقلابی برخی نویسندگان معروف جهان عرب مثل: سید قطب و راضی آل یاسین به تدریج از شما چهره یک روحانی مطلع از جهان اسلام ساخته بود.

علاوه بر آن، در فضای محافظه‌کارانه حاکم بر حوزه‌های مذهبی که درصد بسیار کمی از روحانیون، در مقایسه با خیل روشنفکران چپ و مذهبی، در میدان سیاست و مبارزه و زندان و شکنجه بودند، دستگیری‌های هر از گاهی شما، هر چند اغلب موقت و کوتاه‌مدت، و تبعیدتان به ایرانشهر، سرمایه خوبی برای آینده سیاسی‌تان فراهم می‌ساخت و همین سوابق هم بود که در سن ۳۹ سالگی شما را، به گزینش پیروان آقای خمینی، به عضویت در شورای انقلاب درآورد. صرف‌نظر از آیت‌الله طالقانی و روحانیون غرب‌آشنائی همچون: دکتر بهشتی، گلزاده غفوری، محمد مجتهدی شبستری و امثالهم، اگر قرار بود از میان روحانیون مورد قبول نسل نوگرا و مبارز دینی ده نفر برگزیده شوند، انصافاً نام سید علی خامنه‌ای حتماً در آن جمع بود. این مقدمات را برای این گفتم تا بدانید نسل جوان دین‌باور چقدر به آینده شما امیدوار بود.

با علاقه و سابقه‌ای که در تحقیقات قرآنی دارید، به نظرم رسید که با همین زبان با شما گفتگو کنم، شاید مؤثرتر واقع شود. شما به خوبی می‌دانید که آزمون آدمی در دو میدان خیر و شر، فقر و غنا و قدرت و ضعف است که با «صبر» در برابر سختی‌ها و «شکر» (بهره‌برداری بهینه) نعمات و امکانات تحقق می‌یابد و سربلند برآمدن از آزمون شکر، بسی سخت‌تر از پیروزی در آزمون صبر است. من نیز با اشاره به همین آزمون می‌خواهم با شما سخن بگویم؛ قرآن صبر ایوب و داود را در برابر سختی‌ها ستوده و از شکر سلیمان نسبت به قدرت حکومتی بی‌نظیری که داشته بس نشانه‌ها آورده است. شما در آزمون «صبر»، در دوران سختی، ظاهراً سربلند بیرون آمده‌اید، اما داوری اکثریت قشر آگاه جامعه از آزمون «شکر»



شما، در قدرت مطلقه‌ای که در انحصار گرفته‌اید، به خصوص در این دو ساله، بسیار متفاوت است. این را نیز می‌دانید که در محک عدل و جور، خداوند مردمان صالح را از آنچه بر زبان بندگانش جاری می‌شود می‌شناساند (منشور حکومتی حضرت علی).

در این داستان نمادین و مثل‌گونه و عبرت‌آموز قرآن، سلیمان آن‌قدر چشم «بصیرت» و گوش شنوا داشت تا ندای مورچگانی را که از له شدن زیر پای سپاهیان نگران بودند بشنود، اما وقتی سپاه سرکوب شما با ماشین از روی جوانان بی‌گناه رد می‌شد، رهبر بابصیرتشان نه چیزی دید و نه ناله‌ای شنید! گویا خس و خاشاکی که رئیس‌جمهور منتخب رهبر گفته بود، زیر پا له می‌شوند!

سلیمان به شکرانه چنین قدرت و نعمتی، جلب رضایت ربوبی و پیوستن به مصلحان را تمنا می‌کرد، و شما اصلاح‌طلبان و دو سالار و همسران همسنگرشان را فتنه‌گر نامیده و در زندان اسیر کرده‌اید. در نظام سلیمانی، هنر هدهد هم به کار گرفته می‌شد و شما هنرمندان ملت را به هواداری خودتان، یا به حاشیه عزلت رانده‌اید. درباریان سلیمان از جمله عالم‌ترین انسان‌های عصر خود بودند و شما مشتی مقلد و مداح و مجیزگوی یا فرصت‌طلب شیفته قدرت و ثروت را میدان داده‌اید.

سلیمان با سیاست‌های جذب‌کننده‌اش و به مدد علم و اخلاق برتر و بدون جنگ و خونریزی، ملکه و ملت مهرپرستی را به تسلیم آگاهانه و عاشقانه در برابر آفریدگار جهان جذب کرد و سیاست‌های دفع‌کننده شما آمار فرار مغزهای ایران را به بالاترین حد نصاب جهانی رسانده و موجب بدنامی و انزوای بی‌سابقه این کشور نام‌آور شده است. او اراذل و اوباش و نیروهای شیطانی را به آبادانی شهر و دیار گماشت و از حرفه بنائی و غواصی آنان در دشت و دریا استفاده کرد و شما آنها را به جان افاضل و اندیشمندان و اقلیت‌ها انداختید و میلیون‌ها نفر را در دنیا آواره و پراکنده ساختید.

تکیه‌گاه سلیمان «عصای» اقدامات عمرانی عظیم او بود، تکیه‌گاه شما به چیست؟ به عصای نیروهای امنیتی و اطلاعاتی و نظامی؟ به آنها که برای همیشه نمی‌توانید تکیه کنید، موریانه مرگ عصای سلیمان را هم خورد، عصای استبداد و سرکوب که جای خود دارد. موریانه منافع شخصی و عوارض ظلم و ستم و چپاول درآمدهای نفتی مدت‌هاست آن را خورده و عن‌قرب است که بشکند.

مُلک «سبا»، نماد نعمت و رفاه و سبزخرمی سرزمین آزاد و آبادی است که از سیاست سلیمان پدید آمد، اما نظام ولایت مطلقه فقیه، دستاورد انقلاب برای عدالت، آزادی و حاکمیت ملت را در مسلخ منیت‌های فردی و طبقاتی جمعی از روحانیون قدرت‌طلب قربانی کرد و به تعبیر قرآن موجب «هلاکت حرث و نسل» شد. هلاکت حرث، همین نابودی تولیدات کشاورزی و صنعتی و ورود بی‌رویه انواع میوه‌ها و کالای‌های چینی و غیر آن است و هلاکت نسل نیز، علاوه بر رشد سرسام‌آور مرگ و میر تصادفات رانندگی و آلودگی فوق‌العاده هوا، اوج گرفتن بی‌سابقه آمار انواع نابسامانی‌های اجتماعی همچون: اعتیاد، فساد، فحشاء، سرقت، اختلاس‌های نجومی، نومیدی جوانان و آوارگی ملت است. به این ترتیب، در سایه ولایت مطلقه شما و بی‌لیاقتی مدیرانی که مسؤول این مصیبت‌ها هستند، به سرنوشت قومی گرفتار شده‌ایم که قرآن در وصفشان گفته است: «آیا به (عملکرد) کسانی که کفران نعمت خدا کردند و قوم خود را به هلاکت و نابودی کشاندند توجه نکرده‌ای؟» (ابراهیم، ۲۸)

می‌دانم که شما و پیروان ولایت‌تان نظری کاملاً متضاد دارید و همچون شاه سابق، که ایران را در آستانه تمدن بزرگ و یکی از پنج قدرت بزرگ جهان می‌دید، بر این باورید که برای اسلام و ایران آبرو و عزت داخلی و خارجی خریده و قوت بزرگ منطقه شده‌اید. کاش چنین بود، اما بد نیست این هشدار قرآنی را هم بشنوید: «بگو آیا شما را به زیانکارترین عملکردها آگاه کنم؟ همان‌ها که تلاششان در زندگی دنیا به باد رفته، اما خودشان فکر می‌کنند بهترین کار را انجام می‌دهند؟» (کهف، ۱۰۴)

جناب آقای خامنه‌ای،

شما امروز همه امور ملک و ملت را در ید قدرت خود گرفته و تسلط مطلقه بر همه شؤون کشوری و لشکری پیدا کرده‌اید، می‌دانید که اتحاد جماهیر شوروی هم با همه قدرت و شوکتش نتوانست به شیوه استبدادی ادامه حیات دهد و بدون حمله خارجی در هم پاشیده شد و امروز درست ۲۰ سال از آن عبرت تاریخی می‌گذرد، موجبات چنین سرانجامی، به اضافه خطر تهاجم خارجی، در انتظار ایران است که ممکن است مملکت ما را هم به سرنوشت عراق و افغانستان تبدیل کند و صدها هزار قربانی به جای گذارد. در این صورت، آیندگان خون آنان را به پای شما خواهند نوشت. آیا به چنین عاقبتی اندیشیده و پاسخ خود را در برابر خدا و خلق او آماده کرده‌اید؟

شما با توجیه این که: «من از قبل تذکر داده بودم، ولی عمل نمی‌کنند!» خود را مبرای از مفساد اداری و اقتصادی در ندانم‌کاری و اختلاس عظیم مدیران و عملکرد نیروهای سرکوب در قساوت و جنایت می‌دانید، اما نیک می‌دانید که امام علی(ع) خود را در عملکرد استانداران و سپاهش مستقیماً مسؤول می‌دانست و علاوه بر مراقبت ویژه و تنبیه خطاکاران، هر گاه سپاهی به سرزمینی گسیل می‌داشت، به مردمانی که سپاه از دیارشان



می‌گذشت، مسؤولیت خود را برای جبران خسارت‌های احتمالی از ناحیه سربازان به اراضی و اموال آنها صریحاً اعلام می‌کرد (نامه ۶۰ نهج‌البلاغه). اما شما پس از سرکوب‌های خونین پس از انتخابات، به جای دلجوئی از مادران داغ‌دیده، طلبکار هم شدید که با این کار «نظام را تضعیف کردید»!!

جناب آقای خامنه‌ای، این روزها عکس عبرت‌انگیزی، که در آرشیو پلیس نظامی برزیل پیدا شده، مردم آن کشور و سایر آزادی‌خواهان دنیا را مجذوب کرده است. این عکس دختری ۲۲ ساله را پس از شکنجه‌های طولانی، مقابل قضات نظامی در سال ۱۹۷۰ نشان می‌دهد. او استوار و سربلند نگاهی به جلو دارد، اما قضات چهره خود را با دست از نگاه دوربین پنهان کرده‌اند. این دختر کسی نیست جز «جیوما هوسف» رئیس‌جمهور فعلی برزیل!... این عبرت‌ها را نباید ندیده گرفت، هاله و هدی را که هواداران کشتند، اما اوین و اسارتگاه‌های دیگر آزادگان اسیری از دختران و پسران جوان دارد که امیدهای آینده اداره این کشور هستند. هرچند بازجویان شما با چشم‌بندی که بر آنها می‌بندند، چشم سرهای خود را مثل کبک در برف بی‌بصیرتی کرده باشند!

می‌دانید که حکومت، میدان آزمون مردان سیاست است (الولایات مضامیر الرجال)، ای کاش همچون آزمون «صبر» در سختی، در آزمون «شکر» قدرت نیز، در خدمت به ملت، تا خیلی دیر نشده و فرصت از دست نرفته، با بازگشت به خدا و حقوق و حاکمیت خلق او موفق شوید. نامه را با کلامی از آن که به نام همانم اوئید، ختم می‌کنم، ای کاش به عدالت نیز همراه او می‌شدید.

«بپرهیز از این که خود را در عظمت با خدا برابر داری یا در کبریا و جبروت، خود را به او همانند سازی، که خدا هر جباری را خوار کند و هر خودکامه‌ای را پست و بی‌مقدار سازد. با خدا و مردم انصاف داشته باش، هم از جانب خودت و هم از جانب وابستگان و دوستدارانت، که اگر چنین نکنی ستم کرده‌ای و هر کس به بندگان خدا ستم کند، علاوه بر خلق، خدا هم خصم او خواهد بود.... هیچ عاملی در تغییر شرایط نیکو و تبدیل آن به نابسامانی، مؤثرتر از تکیه حاکمان بر ظلم نیست، زیرا خداوند ندای نجات و ناله ستم‌کشیدگان را می‌شنود و در کمین ستمکاران است.» (عهدنامه مالک اشتر)

عبدالعلی بازرگان

پنج‌شنبه دی‌ماه ۱۳۹۰، ۲۷ دسامبر ۲۰۱۱

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد؛ وبسایت «ملی - مذهبی»

<http://nurizad.info/index.php/nurizad/17466>

<http://www.mellimazhabi.org/news/12211news/2712bazarghan%20a.htm>



نامه سرگشاده جاوید فرداد به خامنه‌ای، ۵ دی ۱۳۹۰

نامه‌ای به رهبر م

جناب حجت‌الاسلام والمسلمین، آقای خامنه‌ای،

این نامه به دعوت نوری‌زاد عزیز نوشته می‌شود. اگر بخواهید کمی در مورد من بدانید، باید بگویم من هیچ‌وقت جزء ارگان‌ها و سازمان‌های حکومتی نبودم، اما تا سال «قتل‌های زنجیره‌ای» برآیند فکرم به طرف نظام بود. در پی قتل‌ها و افشای آنها بود که چیزی در من تغییر کرد. از خود و دوستانم پرسیدم که چطور ممکن است در امن‌ترین اتاق‌های نظامی که مدعی «صلح و صفا و آرامش» برای جهانیان است نقشه «کاردآجین» شدن فروهرها کشیده شود. یا طراحی و اجرای ربودن و قتل چند نویسنده و مترجم رقم بخورد. هنوز یادم نرفته که شما در نماز جمعه بعد از آن اتفاقات، به طعنه گفتید که این نویسنده‌ها و شاعرها حالا خیلی هم خاص و قابل نبودند (نقل به مضمون).

نه من از نوشتن نامه به شما لذت می‌برم، نه احتمال زیادی می‌دهم که این نوشته به کار شما بیاید؛ اما چه کنیم که خاطر نوری‌زاد خیلی عزیز است. قدرش را بدانید. اگر در روی کره زمین فقط یک نفر رستگاری شما را بخواهد، هموست.

۱. در ایران تنها پست‌های حکومتی که در ۲۲ سال گذشته تغییر نکرده‌اند، شخص شما و بعضی منصوبان شما بوده‌اند. برای مثال آقای فیروزآبادی. یا مثلاً فقهای شورای نگهبان؛ تا جایی که یادم است تنها آقای خزعلی به درخواست خودش جایگزین شده است. البته تا به حال در دو نوبت یکی از این فقها بیرون آمده و رئیس قضا شده، و دیگری که بیرون بوده به داخل شورا برگشته است (آقایان یزدی و شاهرودی جای هم و آقایان شاهرودی و لاریجانی جای هم). آقای جنتی که داوطلب و منتخب همیشگی دبیری شورا است. بسیاری از پست‌ها هم هستند که اگرچه شخصشان عوض می‌شود، ولی در واقع یک جایگشت ساده در میان آدم‌های شماس است. فهرست این یکی آن‌قدر بلندبالاست که نه من می‌توانم بنویسم، نه اگر بنویسم سردبیر نگاهش می‌دارد.

۲. عوض شدن یا نشدن پست‌ها تنها ملاک ارزیابی نیست. اما وقتی تمام پست‌های دیگر عوض می‌شود و اوضاع خراب است، معنی این است که کار از پست‌های ثابت می‌لنگد. اگر اعتیاد به مدارس راهنمایی کشیده شده، اگر سن روسپیگری به زیر ۱۵ سال رسیده، اگر ایران مقام اول اعدام‌ها را دارد (حتی اگر همه‌شان قاچاقچی مواد باشند)، اگر آمار افسردگی و قتل خیابانی و اسیدپاشی و تجاوز گروهی و دزدی و کیف‌قاپی و چک برگشتی و قاچاق و دختران فراری و ترک تحصیل به دلیل فقر و انفجارهای وقت و بی‌وقت و فحاشی و دروغ و فریب و خیانت و... مرتباً بالا می‌رود، باید دید کدام مقامات عوض نشده‌اند. علت همانجاست.

۳. چندین سال است که یک بازی برای خودم درست کرده‌ام. می‌خواهید بدانید چیست؟ هر چند وقت به چند وقت که شما یا آدم‌هایتان یا رسانه‌هایتان به یک مشکل یا اتفاق نامطلوب در خارج (عمدتاً غرب) گیر می‌دهید که «دیدید آنجا چطور است؟»، من، تقریباً خودکار، ساعت به ساعت کار می‌افتد که چقدر طول می‌کشد تا شبیه و یا بدتر از آن در ایران تحت رهبری شما اتفاق بیفتد. و همیشه جواب گرفته‌ام. اگر در خشونت در فلان مدرسه یا رستوران در غرب چیزی پخش شود، یک نفر در جنوب تهران با اسلحه به اهالی بلوک ساختمان خودش حمله می‌کند و راه‌پله را با خون اهالی و خانواده خودش دوباره رنگ می‌کند. اگر به بوش در کشوری که تحت اشغالش است کفش پرتاب می‌شود، و مایه طنز صدا و سیما می‌شود، در ایران به بسیاری از مقامات، آن هم در کشور خودشان کفش‌ها پرتاب می‌شود (آخریش رئیس‌جمهور محترم «نزدیک‌تر»). مثال زیاد است؛ بگذریم.

۴. وضع بین‌المللی اصلاً به نفع ایران نیست؛ خودتان می‌دانید. می‌خواستم بگویم که روی سرداران خود و گنده‌گویی‌هایشان حساب نکنید. به قول ابراهیم نبوی، رهبر قبلی که میانگین وزن سردارانش ۵۰ کیلو بود، و با تمام زندگی یکیش نمی‌شد یک موتورسیکلت صفر خرید، زمانی که آمریکا در دو-سه صحنه به طور مستقیم وارد نبرد با ایران شد مجبور شد جام زهر را بنوشد. اگر به شما کم‌تر از یک پارچ بدهند شانس آورده‌اید.

۵. واقعاً نمی‌خواستم نوشته‌ام به طنز کشیده شود. خودتان ۱۰ خط اول را بخوانید؛ کاملاً جدی شروع شده است. این هم از اوضاع ما و مملکت و رهبرش است که همین که صحبت کمی به درازا می‌کشد به سبکی و هزل می‌زند.



۶. نمی‌توانم در این نامه از چیزی که خیلی دلم را سوزانده حرف نزدم. نه، قتل هاله سحابی زیر تابوت پدرش را نمی‌خواستم بگویم. درباره این یکی شاید بتوانید کاری کنید. آیا می‌دانستید که تمام ۶ هزار خانه شهر رامشیر (به عنوان سومین شهر نفت‌خیز ایران) سند ندارند (نظام دیوانی کارآمد به این می‌گن!). باور کنید من مال آنجا نیستم؛ همین‌طوری وقتی خوندم دلم سوخت.

۷. در آخر می‌خواهم بگویم که شما به ما احتیاج دارید، نه ما به شما. ما بدون شما بدون هیچ مشکلی به زندگی و کسب و کارمان ادامه می‌دهیم. اگر ما نباشیم شما برای کی «رهبربازی» درآورید، و هی «دشمن دشمن» و «آورین آورین» بگوئید؟

*** منبع ***

وبلاگ «نامه‌نگاری»

<http://namehnegari.wordpress.com>

**نامه سرگشاده «یک جانباز شیمیایی» به خامنه‌ای، ۶ دی ۱۳۹۰**

بسم الله الرحمن الرحيم

مقام معظم رهبری جمهوری اسلامی ایران حجت‌السلام والمسلمین سید علی خامنه‌ای
با سلام

اینجانب از جانبازان دفاع مقدس و از جوانان این مرز و بوم هستم که در لیبیک به فراخوان محمد نوری‌زاد عزیز چند خطی قلم می‌زنم شاید شنیده شود؛ ابتدا بگویم جوانی هستم که بلوغ خود را در راه این آب و خاک در جنگ تجربه کردم، منتی نیست که وظیفه بود. جوانی که از چهارده سالگی با بزرگ کردن سن خود و نامه‌ای که به امام نوشتم و در «صحیفه نور» هم موجود است، به جنگ دشمن وطن رفتم تا ایران و جوانانش را دست در دست دیگر هم‌زمان حفظ کنیم؛ معرفی کافی است خواستم همگان بدانند نه خارجی‌ام نه محارب نه با موصاد نه با سیا سر و سرّی دارم جان خود را در راه وطنم داده‌ام

من ایرانی‌ام، فرزند کورش، وظیفه دیدم نکاتی را یادآور شوم هر چند که می‌دانم این نامه شاید هرگز به رؤیت شما نرسد و یا عمر حقیر که این ایام با هوای پاک تهران و ناراحتی شیمیائی من کوتاه شده مجالی برای دریافت جواب نباشد، اما وظیفه دیدم مطالبی را عرض کنم. سال‌هایی نه چندان دور رفتیم از وطن و کودکانش دفاع کنیم و به خوبی دفاع کردیم قرار گذاشتیم در دل‌هایمان که هر جا این کودکان (جوانان امروز) کمک خواستند کنارشان باشیم اما قرارمان نبود با همان سلاحی که به دشمن نشانه رفتیم در اعتراض‌هایشان زخمی بر آنها وارد کنیم، نفهمیدم چه شد که مرزبندی کردیم اما خوب می‌دانم راه امام چراغ راهنما نشد دیدم، شنیدم که به خانواده شهدا تهمت زدند و امثال من را به زندان بردند.

من دیدم مادری عکس فرزندى که من به خاطرش جنگیدم و سربازان شما کشتنش در دست داشت و نمی‌دانست چه کسی را نفرین کند. دعا می‌کرد فرزندش در بمباران شهید می‌شد تا در میدان ولیعصر زیر چرخ‌های ماشین نیروی انتظامی کشورش برود. نمی‌دانم چه کسی مسؤول است اما خوب می‌دانم شما سکوت کردید. نمی‌دانم چه کسی دستور شلیک داد، اما می‌دانم شما سکوت کردید و هنوز بعد از گذشت دو سال آن خاطی ناشناس است و شما همچنان سکوت کردید.

به تاریخ رجوع کردم دیدم ردای خلافت ماندگار نیست کاش می‌دانستیم در این لباس بیش‌تر می‌شود خدمت کرد. شما را چه شده است؟ بر سر چه مردم را معامله می‌کنید؟ ایران فقط مردمی که در مراسم مختلف در بیت شما رفت و آمد می‌کنند، نیستند. سری به زندان بزنید، مردم آنجا هم هستند. سری به خانه سهراب‌ها یا اقلاباً به خانه روح‌الامینی بزنید، آنجا هم مردمی منتظر شمایند. چه شد که باکری و همت را بزرگ داشتیم و خانواده‌هایشان را فراموش کردیم و اجازه دادیم به آنها تهمت بزنند. خانواده موحد دانش‌ها کجایند؟ آیا این اسامی‌ها فقط برای پز حکومتی مناسب‌اند. برخی از آن اسامی که به بهانه تهی عکسشان هم از جمع شهدا حذف شد. چه شد که در پیچ و خم حکومت کردن گمشان کردیم. من نه علم سیاست دارم نه جز این خاک جای دیگری را دیدم که قیاسی نمایم اما میزانی دارم به نام خمینی. او روشنی‌بخش این راه است شما را توصیه می‌کنم به شمع‌های اطرافتان تکیه نکنید، روشنایی دور نیست.

شما را وصیت می‌کنم در کنار مردم باشید نه مقابل آنها از پله خود بیرون آئید. مردم و اعتراضاتشان را ملموس ببینید و به جان دل بخرید. نکنند خدایی ناکرده با کوله باری از حق‌الناس برویم. شما را وصیت به همدلی با مردم می‌کنم. سیاسیون را ملاک قرار ندهید. کاش چراغ‌هایمان را دور نمی‌انداختیم و شمع به دست نمی‌شدیم. حتا فکر تک‌بعدی‌نگری هم دیکتاتوری به ارمغان می‌آورد. نکنند ولایت فقیه آفت جانمان شود. شاید کسانی در اطرافتان شما را خدا یا نماینده خدا بدانند اما در عمق وجود خود می‌دانید این‌گونه نیست.

امید اینکه این نصایح را از فرزند کوچک ایران پذیرا باشید. توصیه‌هایی از جنس حقیقت بود. بد نیست در پایان مصرعی از یک شعر قدیمی را یادآور شوم («مرده آن است که نامش به نکویی نبرند!»)

و من الله توفیق

هم‌رزم فرمانده سلحشور شهید علی عاصمی



یکی از جانبازان شیمیایی
جمعی گردان تخریب لشکر شش ویژه سپاه پاسداران

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/46868>



نامه سرگشاده نوابه امیری به خامنه‌ای، ۶ دی ۱۳۹۰

«ای نامه که می‌روی به سویش...!»

آقای خامنه‌ای!

- ۱- نامه‌ام را با این شعر آغاز می‌کنم: «ای نامه که می‌روی به سویش...». شما حتماً آن را شنیده و خوانده‌اید و مصرع بعدی‌اش را هم می‌دانید. من اما مصرع دوم را تغییر داده‌ام. نه! نمی‌نویسم؛ آقای نوری‌زاد توصیه به ادب کرده.
- ۲- من به نقش شخصیت در تاریخ باور دارم؛ از همین رو مدت‌هاست خطاب به شما می‌نویسم. شمایی که فرصت‌های فراوان تاریخی داشتید تا نامی از خود به جای گذارید به نیکی، اما انتخاب‌تان این بود که مساوی احمدی‌نژاد شوید؛ احمدی‌نژادی که به خودی خود، «رقمی» نیست، حتا اگر میلیاردها دزدیده باشد برای بردن همه کرسی‌های بی‌مصرف مجلس شما و در این خیال که حاکم بعدی ایران باشد. او اما نزدیک‌ترین تصویر شماسست در آینه. آینه که بشکند، او نیز در هم می‌ریزد؛ آینه‌ای که ترک‌های بسیار برداشته است.
- ۳- در آینه ترک‌خورده تصاویر تکرار می‌شود؛ هر چند کج و معوج. چنین است که صحنه سیاسی جمهوری اسلامی پر شده از دیگر جلوه‌های شما؛ شورای نگهبانی که هذیان می‌گوید و مردمان ساعت مرگ رئیس‌اش را انتظار می‌کشند، مجلس خبرگانی که به درد «فاتحه» خوانی می‌خورد، سپاه‌یانی که عسس شده‌اند و بر سر گردنه نشسته‌اند، مجلسی که - از تنی چند که بگیریم - محفل کارچاق‌کن‌ها، دلال‌ها و ملیجک‌هاست، قوه به اصطلاح قضائیه‌ای که ویرانه‌ای است و دزد را هم بدان نباید سپرد، دولتی که شرکت سهامی خاص فاسدان و رمالان و پشت هم اندازان «هزار سایت»ی است، نهادهایی امنیتی که شبروانی گمنام‌اند در سلول‌ها، و... و این یعنی همه جلوه‌های گوناگون شما.
- ۴- و این «شما»، مرد اول، صحنه‌ای هستید که در آن هر روز، مداحان «آلت» دست، حسین را می‌کشند، شمشیر علی به رخ می‌کشند، زینب به اسیری می‌فرستند، طفلان مسلم به باد پنکه‌های هراس می‌سپارند، معاویه را بازسازی می‌کنند و شمر را نفرین و... تا از شما، نه امام و پیامبر که سایه‌ای از خدا بسازند؛ آن هم در حضور ملتی که دیگر نه به یاد صحنه کربلا، که در غم صحنه دلخراش ایران، قمه می‌کشد بر بودن خویش؛ «بودن»ی که معدودی از صحنه‌های آن چنین است:
- طفلانی که گزرمه‌های شما شبانه به خانه‌هایشان ریختند، پدران و مادران‌شان بردند، خانه‌هایشان شخم زدند و... تخم هراس را در دل‌شان کاشتند؛ طفلان نسرین ستوده و احمد زیدآبادی.
 - مادرانی که حق ندارند غم «کوهیار»شان را با صدای بلند فریاد کنند؛ پروین مخترع.
 - پدرانی که می‌میرند و آخرین دیدار با فرزند نیز از آنان دریغ می‌شود؛ پدر محبوبه کرمی.
 - جوانانی که کلیه‌هایشان را زیر شکنجه شبروان گمنام شما از دست داده‌اند و درمان را نیز از آنان دریغ داشته‌اند؛ حسین رونقی ملکی.
 - مردمانی که بر اثر فقر و بیکاری خودکشی می‌کنند؛ تنها ۱۲۰۰ نفر در استان ایلام خودکشی کرده‌اند در همین چند ماه.
 - دخترکانی که در روز روشن و در نبود امنیت، مورد تجاوز قرار می‌گیرند؛ میدان تره‌بار تهران.
 - نوجوانانی که از فرط فقر و ناچاری خودسوزی را بر زندگی ترجیح می‌دهند؛ پسر ۱۷ ساله ورامینی.
 - بچه‌هایی که راهی به مدرسه ندارند؛ در ۱۱ استان کشور، کودکان ما از تحصیل باز مانده‌اند؛ بیش از ۱۴ میلیون ایرانی بی‌سوادند.
 - زحمتکشانی که دیگر به دنیای کار راه ندارند؛ بیکاری در کشور بیداد می‌کند؛ بیش از ۱۵ درصد (اینها تازه آمارهای رسمی است).
 - زندانیانی که جای خواب ندارند؛ سه برابر زندان‌های کشور زندانی داریم.
 - تولیدکنندگانی که در پای واردات بی‌رویه قربانی می‌شوند؛ کارخانه‌هایی که در حال ورشکستگی کامل‌اند؛ صنایعی که چراغ‌شان خاموش می‌شود (صنایع کشور تنها با نیمی از ظرفیت خود در حال کار کردن هستند).
 - بیمارانی که از درمان باز مانده‌اند؛ وضعیت بهداشت در کشور در حد فاجعه است؛ دولت حتا پول وزارت بهداشت را نمی‌دهد.
 - سارقان خرده‌پایی که یک دست و یک پایشان قطع می‌شود؛ آن هم در حکومتی که نباید داستان اختلاس را در آن «کش» داد.
- و....
- و این همه داستان پر آب چشم میهن ما نیست آقای خامنه‌ای!



جنگ و ویرانی بر ایران ما خیمه زده؛ کشورهای جهان، یکی بعد از دیگری علیه «گربه» سخت جان ما به «اجماع» می‌رسند، از همه جهان برایمان مافیای روسی مانده و بشار اسد قاتل و حزب‌الله مزدبگیر. همسایگان، خواب نابودی و ضعف ایران را می‌بینند، دشمنان در آب‌های خلیج همیشه فارس، دندان نشان می‌دهند، در خزر، سهم‌مان را بالا می‌کشند، گازمان را می‌برند، نام‌مان را می‌برند و...

آقای خامنه‌ای!

هنوز این همه خونی نیست که از تن زخمی ایران ما جاری است، شما اما خواب موروثی کردن حکومت می‌بینید، شما هنوز از دین و عدل علی و «بیداری اسلامی» سخن می‌گویید و...
چه بگویم؛ خودتان مصرع دوم این شعرا بیابید.

*** منبع ***

وبسایت «روزآنلاین»؛ وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/article/-5ff4fe42e8.html>

<http://nurizad.info/index.php/nurizad/17703>



نامه سرگشاده شماره هفت جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۷ دی ۱۳۹۰

«صد نامه نا آزادی!»

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای
با عرض سلام و آرزوی توفیق روز افزون

آنچه کند او کند، ما چه توانیم کرد؟!...

سرزمین مقدس ایران، موطن دو جواهر درخشنده بی‌همتا و مظهر ظهور الاهی (حضرت باب و بهاء‌الله) است و از همین رو سال‌هاست غم آن دارید که مبادا مردم صبور و بردبار ایران به حقیقتی غیر از آنچه که مطلوب شماست و روحانیتی غیر از آنچه که در تملک و سیطره شماست چشم باز کنند و در پی باران رحمتی باشند که قرن‌ها است در دل و جان از منتظرانش هستند و پر واضح است که چرا رادیو و تلویزیون و تمام رسانه‌های خبری کشور را مادام‌العمر و شش‌دانگ سند به نام خود و حکومت زده‌اید، مطبوعات کشور را از هزار توی سانسور و حذفیات عبور می‌دهید و فضای اینترنت کشور را به شکلی سر و سامان بخشیده‌اید که اگر نام خدا را هم در آن جستجو کنیم، باز هم به صفحاتی فیلترشده و مسدود می‌رسیم.

به راستی اگر مردم نجیب و باتقوایی که در میان هجمه‌ای از حذفیات، سانسور و سیاه‌چاله‌های فیلترینگ در بند کشیده‌اید و لحظه‌ای امان نفس کشیدن در هوای آزاد را به آنها نمی‌دهید روزی دست بر قضا شرح حال زندگی میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، شیخ محمدابراهیم فاضل شیرازی، حاج سید جواد کربلایی، جناب ملا نصرالله شهید شهمیرزادی و یا میرزا حسن ادیب‌العلمای طالقانی را بخوانند و از حقایق الاهی و تاریخ پرشادت پیشینیان خود مطلع شوند، در مورد شما و علل حذف مستندات تاریخی از بطن جامعه و تزریق افکار و اوهامی خلاف واقعیات و سیستماتیک‌تر از همه ترویج دروغ حتا در کتب درسی چه فکری خواهند کرد؟

و به اراده خداوند روزی خواهد رسید که این پرده تنیده به تار و پود اوهام و مردم‌فریبی از میان برداشته شود و چشم هزاران هزار نفوس جویای حقیقت به واقعیات تاریخی و تمام آنچه که سال‌ها بی‌وقفه در صدد حذف آن بودید گشوده شود، که آن روز است که همین جویندگان حقیقت و یاران با وفای دیروز عنان شما و هر مقام مسؤولی که در پنهان‌سازی واقعیات الاهی و یا هر نوع اندیشه‌ای که خلاف سیستم حکومتی و فکری شماست دستی داشته است رها نخواهند کرد و بی‌تردید بعد از آن در اصالت و صداقت هر آنچه که حتا به مصلحت رهبری و نیاز کشور از فیلترینگ شما رد خواهد شد شک خواهند کرد و مطیع دستورات شما نخواهند بود و یقیناً شما امروز با توجه به مسؤولیت رهبری جمهوری اسلامی ایران عهده‌دار تمام آنچه که به دروغ و دور از شأن انسانی در مسیر فکری جامعه تزریق می‌شود هستید و باید که به ضرورت زمان و لازمه حفظ حداقل ارزش‌های انسانی اقدامی اساسی انجام دهید.

از شما تقاضا داریم حتا به احترام اصل بیست و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که طبیعتاً مورد تأیید شخص حضرت‌تعالی نیز هست و صراحتاً بیان می‌کند که تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد به آزادی بیان لااقل در حوزه ادیان الاهی احترام بگذارید و دستورات لازم را در جهت حذف تمام موارد دروغ و اوهام مخربی که رشته افکار جامعه را در دست گرفته است و سبب عدم رشد روحانی جامعه می‌شود مبذول دارید و همچنان پیرو نامه‌های قبلی که به خدمتتان ارسال کردیم از شما انتظار داریم در جهت تسریع و تسهیل به وصول حداقل حقوق شهروندی و انسانی جامعه بزرگ بهائی در ایران اقداماتی شایسته در شأن و منزلت بهائیان انجام دهید.

در پناه الطاف خداوند سبحان!

۱- آزادی بی قید و شرط تمام زندانیان بهائی در اسرع وقت؛



- ۲- پرداخت غرامت برابر قانون به خانواده‌های بهائی؛
- ۳- پذیرش بی قید و شرط بهائیان واجد شرایط ادامه تحصیل در تمام دانشگاه‌های کشور؛
- ۴- مهیا کردن شرایط اجتماعی عادلانه برای جامعه بهائی؛
- ۵- مجوز احداث و ساخت مشرق‌الاذکار در شهر تهران توسط جامعه بهائی؛
- ۶- پرداخت غرامت و مجوز بازسازی کامل تمام اماکن مقدس بهائی که بعد از انقلاب تخریب شدند؛
- ۷- مجوز تشکیل مجدد محفل رسمی روحانی ملی ایران برای رسیدگی به امور اداری جامعه بهائی.

*** منبع ***

وبلاگ «بهایی آزادی»

<http://bahaiazadi.wordpress.com/2011/12/01/5/>



نامه سرگشاده حسین زاهدی به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰

حضرت آقای آیت‌الله خامنه‌ای؛

امروز جنابعالی در مقام رهبری نظام حکومتی کشور، با اختیاراتی همه‌جانبه و مطلق، امکان آن را دارید که هر تحول لازمی را برای رفع نابسامانی و معضلات دردناک موجود به انجام رسانید تا ملت ایران بتواند بر طبق خرد جمعی و با وضع قوانین مورد نیاز، در این دوران سرنوشت‌ساز، که به هیچ وجه با گذشته، حتی قرن پیش هم شباهت ندارد، منافع ملی و سعادت و سربلندی خود را در میان سایر ملل تامین کند.

این نوشته را بنا به فراخوان آقای محمد نوری‌زاد، در پانزدهمین نامه‌شان خدمت حضرتعالی می‌نویسم، زیرا بر این باورم که ایشان با دلسوزی بسیار برای مردم ایران و از سر خیر خواهی و با رعایت احترام حضرتعالی قلم می‌زند، با وجود آن که، برحسب نوشته‌هایشان، که اخبار کشور نیز آن را تأیید می‌کند، گرفتار محدودیت‌ها و مشقات ناگواری شده‌اند. نگارنده به جای ذکر مصائب غم‌انگیز جامعه و خطرات زیانباری که آینده مملکت و مردم را تهدید می‌کند، می‌خواهد به توضیح بعضی علل ناکامی انقلاب سال ۱۳۵۷ مردم ایران بپردازد. انقلاب بزرگی که نزدیک به همه مردم به نوعی در آن مشارکت داشته و امیدوار بودند این تحول تاریخی کشورشان را در ردیف کشورهای مرفی و آزاد جهان در آورد و جامعه‌ای به معنای واقعی سالم و عادلانه بسازد. امید که این نوشته مورد عنایت و توجه حضرتعالی برای انجام اقدامات لازم قرار گیرد:

۱- مردم ایران برای تحصیل آزادی و استقلال، یعنی حاکم بودن بر سرنوشت خویش، نه فقط استقلال دولت، دست به انقلاب زدند و موفق به دفع دیکتاتور و رفع نفوذ خارجی گردیدند، گرچه اصولاً نفوذ خارجی به حدی که تصور می‌شد نبود و استقلال نیز در معنای استقلال دولت، به دلیل تحت اشغال نبودن، در حدی که اکنون داریم وجود داشت. آنچه تصور اعمال نفوذ خارجی را در آن زمان سبب شده بود، فساد در میان بعضی دولتمردان بود که برای منافع خویش به بند و بست‌هایی با شرکت‌های خارجی می‌پرداختند و در غیاب آزادی مطبوعات و بی‌اطلاعی، مردم آن را به حساب اعمال نفوذ دولت / دولت‌های خارجی می‌گذاشتند. امروز نیز نظام جمهوری اسلامی تعامل و داد و ستدهای سیاسی خویش را دارد و در مواردی امتیازهای قابل توجهی می‌دهد که در مجامع بین‌المللی مورد حمایت قرار گیرد.

در آن دوران، جنگ سردی بین دو ابر قدرت زمان، شوروی و آمریکا، در جریان بود که صحنه عملیاتی آن کشورهای فقیر و عقب مانده جهان سوم می‌شدند. شوروی می‌خواست از فقر و بی‌عدالتی موجود در این کشورها استفاده کرده و آنان را زیر نفوذ خود در آورد و آمریکا نیز متقابلاً تلاش می‌کرد به هر وسیله‌ای مانع این نفوذ گردد. این جریان اکثر ممالک جهان سوم را صحنه زورآزمایی دوایر قدرت کرد. اگر احیاناً هر یک از این کشورها حکومتی متکی به مردم داشت، می‌توانست از چنین رقابتی استفاده کند، همچنان که که کشورهای معدودی استفاده کردند.

۲- چرا با وجود پیروزی ملت در اخراج مستبد و بستن راه نفوذ خارجی، مردم نه به آزادی رسیدند و نه به حاکمیت بر سرنوشت خویش که استقلال واقعی یک جامعه است؟ حضرتعالی توجه دارید که استقلال دولت به تنهایی، هرگز به معنای استقلال ملت و حاکمیت آن ملت بر سرنوشت خویش نیست، تاریخ ما پر است از استقلال حاکمان و اسارت مردم در چنگال آنها. آنچه را ظاهراً علت پایه‌ای ناکامی مردم در رسیدن به اهداف انقلاب می‌توان به حساب آورد، اقدام روحانیون در قبضه قدرت سیاسی می‌باشد.

بسیاری از رهبران روحانی برجسته جمهوری اسلامی در آغاز، بی‌تردید از روی حسن نیت و به دلیل آنکه زندگی‌شان عمیقاً آمیخته با فقه و امور حوزوی بود، تصور می‌کردند حاکم شدن فقه و به تبع آن فقها، همه مشکلات مملکت و مردم را حل می‌کند و جامعه‌ای سالم، عادلانه و مرفه و پیشرفته می‌سازد، بدون اینکه مجهز به دانش و تجربه بسیار اساسی مدیریت و دارای شایستگی لازم برای آن بوده و یا توجه کنند که فقه مجموعه دستورات و قوانینی است که فقهای بزرگ به تناسب شرایط جوامع ابتدائی گذشته تدوین کرده‌اند و اغلب هیچ تناسبی با شکل زندگی امروز ندارد. فقیهان و حوزه‌های علمی به کلی از دانش و فن مدیریت و سازمان و تشکیلات بی‌بهره بودند و صلاحیت چنین امر خطیری را، که با سرنوشت ملیون‌ها انسان سر و کار دارد، نداشتند.

شاید آنچه از بعضی نوشته‌ها و گفته‌های شخص آیت‌الله خمینی بر می‌آید، ایشان از جمله معدود فقهای بود که بر این ناتوانی آگاهی داشت و به همین دلیل در ابتدا بنا بر وعده‌ای که داده بود، کوشش‌هایی کردند برای عدم ورود روحانیون به امور اجرائی و اداره مملکت، هر چند توفیق انجام آن را نیافتند. در برابر این بخش از روحانیون دارای حسن نیت، روحانیونی نیز بودند که آگاهانه خواستند از فرصت پیش‌آمده استفاده کنند و برای



رسیدن به آرزوهایشان، قدرت سیاسی را قبضه نمایند و از همان آغاز تلاش‌هایی را شروع کردند که سرانجام با تصویب اصل ولایت فقیه در قانون اساسی موفق شدند پایه‌های تسلط بر قدرت سیاسی و ثروت و امکانات مملکت را بنا نهند. در حالی که نه از نظر علمی صلاحیت و شایستگی این مسؤولیت را داشتند و نه از لحاظ علمی کوچک‌ترین تجربه‌ای در این زمینه کسب کرده بودند. با احترام به روحانیت اصیل، آنان با وضع این اصل در قانون اساسی و دیگر اصول مربوط به آن، باعث شدند مردم ایران هنوز از چاله حکومت مادام‌العمری شاه و استبداد درنیامده، به چاه دیگری افتند.

توجه به این نکته احتمالاً راهگشا باشد که اصولاً بزرگ‌شدگان و تعلیم‌یافتگان محترم حوزه‌های دینی، احتمالاً در همه ادیان، به دلیل طبیعت و هدف نهایی علمی که تعلیم داده می‌شود، ذهنیت‌شان به گونه‌ای شکل می‌گیرد که مناسب علوم و فنون گوناگون و پیچیده حوزه مدیریت و مسائل مربوط به اداره یک مملکت نیست. برای روشن نمودن این مطلب، به یک نمونه اکتفا می‌کنم. در مجلس اول نظام جدید، دولت برنامه سه یا پنج ساله‌ای را برای تصویب به مجلس داد؛ هنگامی که لایحه در مجلس مطرح شد، با مخالفت روحانیون به عنوان اینکه برنامه تعیین کردن دخالت در امور خداوند است و نباید مورد بحث قرار گیرد (عین دلائل و عبارات را به خاطر ندارم اما چنین مفهومی بود) مواجه شد. لایحه از دستور مجلس خارج شد و دیگر در آن مجلس مطرح نگردید. چنین ذهنیتی وقتی در مسؤولیت‌های بزرگ حاکم شود، بدون تردید با مشکلات حل‌نشده مواجه می‌گردد. وقتی نمی‌تواند مسائل را از طریق علمی و مدیریتی صحیح حل کند، واکنش آن افراط در طرف دیگر می‌شود. نظیر آنکه حتا شخصیتی نظیر آیت‌الله خمینی را به صدور حکمی مبنی بر اینکه برای حفظ اسلام (یا حفظ نظام که اوجب واجبات قلمداد شد) اگر لازم گردید، خوردن شراب نه تنها حرام نیست، بلکه واجب است و همچنین دروغ گفتن و حتا کشتن دیگران و... حاصل این نوع کنش و واکنش‌ها این می‌شود که قتل یا هر ظلم دیگری روی می‌دهد اما نتیجه آن حتا یک قدم در مسیر کمک به حل مشکلات و خیر جامعه نخواهد بود و عاقبت زیانکاری است. هر محیطی ذهنیت مناسب خود را می‌سازد و باید به همان امور بپردازد تا عنصری مفید برای جامعه بگردد.

۳- از دروغ و فساد مالی و اخلاقی در سطح بسیار وسیع، مسلماً مطلع هستید و احتیاجی به یادآوری نیست. از عقب‌ماندگی از کشورهای که قبل از انقلاب از آنها جلوتر بودیم نیز مسلماً آگاه می‌باشید و نیازی به تشریح این فاجعه نمی‌بینم. حضرت‌عالی مطلع هستید که ایران و ترکیه قبل از انقلاب هم‌طرز هم بودند و شاید ما کمی جلوتر. اما امروز می‌دانید و همه دنیا می‌دانند که ترکیه تا چه حد از نظر رفاه عمومی و موقعیت اجتماعی در جهان و از نظر سلامت دستگاه اداری و... جلوتر از ماست. نکته‌ای که مورد غفلت قرار گرفته و در این مقایسه به حساب نیامده، این است که اگر ترکیه در این سی سال حدود یک تریلیون دلار (هزار میلیارد) پول بیش‌تر برای سرمایه‌گذاری در اختیار داشت (پولی که در این سی و سه سال درآمد نفت و گاز ما بوده است) امروز چندین برابر بیش‌تر از ما فاصله داشت. اگر حضرت‌عالی این فاکتور را به این مقایسه بیافزاید به حقیقت دردناکی که مدیریت نادرست دست‌اندرکاران جمهوری اسلامی داشته‌اند پی خواهید برد و تصور می‌کنم احساس مسؤولیت اقدام در تغییر را بیش‌تر و عاجل‌تر مورد توجه قرار خواهید داد.

برای بنده روشن است که احتمالاً هیچ‌یک از مدیران حکومتی و اساساً بخش روحانیت، تا به حال به درک عمیق اینکه نتوانسته‌اند مملکت را با توجه به سرمایه‌ها و امکاناتی که در اختیار داشته‌اند، حتا در حد متوسط، اداره کنند، نرسیده‌اند. گر چه نوشته‌ام کمی طولانی می‌شود، اما با پوزش تصور می‌کنم مفید باشد حقیقتی را برای نمونه بنویسم:

در اواخر دهه ۱۹۷۰ صنایع اتومبیل‌سازی آمریکا با بحران جدی روبه‌رو شد. در سال‌های ۱۹۷۸-۷۹ میلادی بسیاری از کارخانه‌های اتومبیل‌سازی در آمریکا بر اثر زیان‌های بزرگ تعطیل شدند و کارخانه کرایسلر به کلی تعطیل گردید و ارزش سهام آن شاید به زیر یک دلار رسید. مدیران کارخانه‌های اتومبیل‌سازی علت زیان و ورشکستگی را رقابت ژاپن و کشورهای دیگری با دستمزد کارگر ارزان‌تر می‌دانستند و تقاضای محدودیت واردات یا بالا بردن مؤثر نرخ تعرفه گمرکی واردات اتومبیل را داشتند.

در پاسخ آنها گفته می‌شد ژاپن آهن ندارد و سنگ آهن را نیز وارد می‌کند. هم هزینه حمل و نقل واردات و صادرات دارد و هم بازار فروش اش عمدتاً در خارج است. سازندگان آمریکائی با بازار گسترده داخلی و مواد اولیه فراوان، اگر نمی‌توانند رقابت کنند، معلول بی‌لیاقتی مدیران و شاید تبدیلی کارگران آنهاست، بنا بر این، ۲۷۰ میلیون مردم آمریکا (در آن زمان) نمی‌توانند جور بی‌لیاقتی چند صد مدیر یا چند صد هزار کارگر را تحمل کنند و حق دارند کالای ارزان به دست‌شان برسد تا زندگی بهتری داشته باشند. به دنبال این وضع صاحبان سهام کرایسلر تصمیم به تعویض هیأت مدیره گرفتند و شخصی به نام «آی کاکو» را به مدیر عاملی برگزیدند. این مدیر توانست ظرف مدت دو سال کارخانه را چنان سامان دهد که به سرعت میلیاردها دلار سود نصیب کارخانه کرد. وقتی مدیران سایر کارخانه‌ها عملاً مشاهده کردند اشکال در رقابت ژاپن و مزد ارزان نبوده و



اشکال در سیستم مدیریتی است که نتوانسته با شرایط روز تحول لازم را ایجاد کند، آنها نیز مدیرانی با دانش روز و لیاقت کافی بر سر کار آوردند و برای بیش از دو دهه از رونق و سوددهی قابل ملاحظه برخوردار شدند.

۴- وضع ایران نه معلول توطئه خارجی‌ها است و نه معلول عوامل بیرونی دیگر، بلکه منحصراً معلول سوء مدیریت و سیاست‌های نامناسب است که تغییری بنیادی نیاز دارد. به نظر بنده، حق به جانب آقای نوری‌زاد است و شخص حضرتعالی می‌تواند تغییرات بنیادی را بدون به هم ریختن مملکت و تلفات جانی و مالی انجام دهد. زیرا به گونه‌ای آشکار به نظر می‌رسد دیگر هیچ‌گونه اصلاح موردی نه ممکن است و نه می‌تواند مملکت را نجات دهد. امید که شجاعانه دست به چنین اقدام نیکی بزنید و نام خود را در تاریخ جاودان سازید.

۵- یکی از اقدامات اساسی در این راه، ظاهراً مهم‌ترین قدم، جدا کردن حکومت از دین است. به نظر می‌رسد تا این اقدام اساسی انجام نگیرد، هیچ اصلاحی به نتیجه مطلوب نمی‌رسد. برای توضیح بیشتر توجه حضرتعالی را به یکی از موارد و دلایل متعدد مربوط این مسأله جلب می‌کنم؛ حکومت دینی سبب گردید که روحانیون از موقعیت اجتماعی ممتاز و ویژه‌ای در دستگاه حکومتی و ادارات مربوطه برخوردار گردند و اعمال نفوذ، چه به قصد خدمت، و چه برای تامین منافع شخصی که به نظرشان امری عادی و بدون اشکال شرعی بود، نظیر تجارت یا ایجاد صنعت، آغاز شد. از همین جا و از همین نوع کارهای به ظاهر مشروع، فقیه‌سالاری در امور جاری اجتماع آغاز گردید و کم‌کم روحانیون موقعیت ویژه‌ای یافتند، موقعیت و نفوذی به مراتب بیش از خیل شاهزادگان در نظام‌های سلطنتی. مسلم بود که این وضع به فساد و بند و بست‌هایی (که گاهی روحانیونی که وسیله قرار می‌گرفتند از شدت فساد آن بی‌خبر بودند) می‌انجامد و کل ساختار حکومتی و به دنبال آن کل جامعه و سازمان روحانیت را آلوده می‌کند.

حضرتعالی می‌دانید که امروز هر روحانی وابسته به نظام نقش یک شاهزاده در نظام سلطنتی را دارد و گره‌گشای عمده کارهای پردرآمد، به ویژه در ارتباط با دولت و سپر حفاظتی برای هر تخلف و تبعیض و... می‌باشد و می‌دانیم اقتصاد ایران شاید بیش از هفتاد درصد آن دولتی است و بقیه آن هم نوعاً اجازه دولت را نیاز دارد. اگر شاهزادگان تعدادشان محدود بود، تعداد روحانیون وابسته بی‌شمار است. نه حضرتعالی و نه هر کسی دیگر، اگر به جای شما بود، محال بود بتواند از عهده اصلاح مملکتی با این تعداد شاهزاده متنفذ که حرفشان را حرف خدا می‌دانند! برآید. اصلاح این مشکل، فقط و فقط از راه جدا کردن امر حکومت از امر دیانت است، روحانی‌سالاری که فقط در امور مادی و اداری بلکه در همه شؤون جامعه جاری گردیده است از میان برداشته شود تا سلامت و اعتبار، هم به حوزه دیانت و هم به حوزه‌های مختلف جامعه باز گردد.

رضا خان سردار سپه با اینکه مدیری توانا و با فکر بود، اگر سلطنت قاجاریه را لغو نکرده بود، که به طور اتوماتیک از خیل شاهزادگان متنفذ خلع قدرت و نفوذ می‌کرد، هرگز نمی‌توانست در مدت شانزده سال با وجود فقر کشور و در آمد بسیار ناچیز دولت، آن همه سازندگی و تحول و تغییر در مملکت به وجود آورد. افسوس که به جای جمهوری، سراغ سلطنت رفت تا قدرت مادام‌العمری خود و خانواده‌اش را تضمین کند و دیدیم که هم خودش و هم فرزندش چه بدعاقبت شدند. حضرت عالی نیز اگر صمیمانه طالب اصلاح مملکت در راه حاکمیت مردم هستید، یکی از اساسی‌ترین قدم‌ها باید در جدا کردن حکومت از دیانت باشد. کاری که هم مرضی خداست و هم به خیر مردم است.

تصور می‌کنم تجربه تاریخی ایرانیان در زمان ساسانیان و تجربه قرون وسطای اروپای مسیحی و حتا تجربه نیمه دوم حکومت عباسیان، که افول علم و دانش تمدن اسلامی را موجب شد. نشان می‌دهد ادغام دین و دولت جز بازیچه شدن دین در دست طالبان قدرت و از دست رفتن معنویت دین و معنی‌بخشی آن برای زندگی و لذا انحطاط جامعه در همه جهات اجتماعی، سیاسی و مادی و فرهنگی ثمره دیگری نداشته است. اگر آنها را در تاریخ خوانده‌ایم، امروزه سی و سه سال حکومت دینی عملاً به ما نشان داده که ادغام دین و دولت چه آسیب‌های وحشتناکی به بار آورده است، با آنکه بالا رفتن قیمت نفت، ثروت بادآورده رایگانی در اختیار حکومت قرار داده است. اگر دو، سه قرن اولیه تاریخ تمدن اسلامی همراه با پیشرفت و جهش‌هایی در همه ابعاد زندگی جوامع مسلمان بوده است، به این دلیل آشکار است که در آغاز، نه تشکیلات روحانی به وجود آمده بود و نه فقه چنان فربهی گرفته بود. مردم دین را در وجه ساده ایمان به خداوند و تبعیت از سنت پیامبر به عنوان انسانی که به کمال و درجه عالی انسانی رسیده است، می‌فهمیدند. هرچه فقه گسترش یافت و پیچیده‌تر شد و تشکیلات سازمانی متولیان دین شکل بزرگ‌تری یافت، از اصالت و روحانیت و معنابخشی دین کاسته شد و جوامع اسلامی رو به انحطاط نهادند و علم به کلی در این جوامع از بین رفت. مسلماً می‌دانید که در قرون اخیر، محققان بزرگی نوشته‌اند که جامعه ایران همواره در گذشته جامعه‌ای دینی بوده است. پرسش این است که اگر این گفته درست است، چرا



در قرون اخیر جامعه ایران غالباً فاقد فضائل اخلاقی بوده و دروغ و ریا و... تا به این حد رواج داشته که در سال‌های اخیر به اوج خود رسیده است.

تصور می‌کنم تصدیق می‌فرمائید که روحانیت به دلیل این اقدام نادرست تاریخی، چه از روی حسن نیت و چه بعضاً به خاطر قدرت و ثروت، دینی بزرگ به مردم ایران و مسئولیتی عظیم در برابر خداوند دارند که باید آن را جبران کنند. اصلاح فردی امری محال است، تنها راه، جدائی دین از دولت است که امتیازات تبعیض‌آمیز و دخالت‌های نادرست را از بین می‌برد و زیان‌های حاصله را جبران می‌کند و احترام سابق را به آنان باز می‌گرداند.

نه توان و نه قصد حکمت آموختن دارم و نه فعال در حوزه سیاسی‌ام. فقط علاقه بسیار به مطالعه مسائل اجتماعی و تاریخ دارم و نگران سرنوشت نسل‌های آینده کشورم هستم، هرچند خود به علت سنی شاهد آن نخواهم بود. این توضیحات را بنا به احساس وظیفه نگاشتم، امیدوارم با لطف و حُسن نظر به آن نگاه فرمائید.

با احترام و آرزوی توفیق

حسین زاهدی

*** منع ***

سایت رسمی محمد نوری‌زاد

<http://nurizad.info/index.php/nurizad/17598>

**نامه سرگشاده «یک وبلاگ‌نویس» به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰****نامه‌ای به رهبرم**

جناب آقای خامنه‌ای

پرواضح است که احتمال آنکه شما این نامه را بخوانید کم‌تر از یک در سه هزار میلیارد است. اما من دلم می‌خواهد به شما نامه بنویسم، به‌عنوان یک شهروند ایرانی عادی که شما نمی‌شناسید. البته ببخشید که از نوشتن نامه در کاغذ و ارسال آن به بیت شما صرف‌نظر می‌کنم و همین‌جا مطلبم را می‌گویم.

گفتنی‌ها کم نیست، هرچند خیلی‌ها در این بیست و اندی سال خیلی حرف‌ها را زده‌اند، اما شما به هیچ‌گفته‌ای که به مذاقتان خوش نیاید وقعی نمی‌نهد و البته از این نظر به‌گوینده آن کلام لطف می‌کنید، چون اگر بخواهید وقعی بنهید که گوینده کارش تمام است. محمد نوری‌زاد در نامه‌اش موقعیت‌هایی را برای شما تصویر کرد که رنگ واقعیت داشت. من می‌خواهم شما را به موقعیتی خیالی ببرم. فرض کنید شما در نوجوانی خود، به هر دلیلی به حوزه علمیه نمی‌رفتید. در این صورت، امروز روحانی نبودید، آیت‌الله العظمی و مرجع تقلید نبودید، رهبر معظم و ولی امر مسلمین نبودید. فرض کنید یک کارمند ساده در اداره‌ای دولتی بودید. نمی‌خواهم موقعیت را دشوار کنم، پس شما کارتن‌خواب یا معتاد یا زندانی محکوم به اعدام نیستید. یک شهروند معمولی هستید. آن طرف به‌جای شما یک روحانی، بیست و سه سال است جایگزین امام خمینی (ره) شده‌است.

صبح زود از خواب بیدار می‌شوید و برای رفتن به محل کار آماده می‌شوید. تلویزیون منزلتان روشن است. «مقام معظم رهبری در جمع نخبگان بسیجی سراسر کشور...» از منزل خارج می‌شوید، به آسمان خاکستری نگاه می‌کنید و به سمت ایستگاه بی‌آرتی راه می‌افتید. چون شما شهروند بافرهنگی هستید و نمی‌خواهید با استفاده از اتومبیل شخصی هوا را آلوده کنید. البته، سهمیه بنزین‌تان تمام شده‌است، محل کارتان هم در محدوده طرح ترافیک است و به‌علاوه، خودروی شخصی‌تان را که دو شب پیش ضبطش را برده‌اند، به‌علت آتش‌گرفتگی موتور در نمایندگی خوابیده‌است. بی‌آرتی را برایتان توصیف نمی‌کنم. اگر می‌خواهید با فضای آن آشنا شوید به این پست مراجعه کنید.

برای دریافت پول از عابربانک جلوی بانک می‌ایستید. صف طولی را مشاهده می‌کنید که مقابل بانک تشکیل شده‌است. متوجه می‌شوید که صف خرید سکه است که اخیراً از مرز ششصد هزار تومان عبور کرده‌است. دستگاه عابربانک خراب است. کنار درب ورودی اداره‌تان بیل‌بورد بزرگی با عکسی از مقام رهبری لبخند به لب قرار دارد و روی آن نوشته شده «پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد». در اتاق کارتان هم تابلوهایی از ایشان به دیوار نصب شده‌است. در اداره در حال گپ زدن و چای خوردن با همکاران هستید که همکاران با صدایی آهسته تعریف می‌کند که جوانی که تا چند هفته پیش همکاران بود، الان در زندان است و از کارش هم اخراج شده. او در راهپیمایی اعتراضی به نتایج انتخابات اخیر حضور داشته. البته خانواده‌اش نمی‌دانند که او کجاست. چه وضعی دارد؟ چقدر کتک خورده؟ آیا سرش وارد توالت فرنگی شده؟ آیا مننژیت هم گرفته؟ زنده است؟ بعد از گفتم‌وگو با همکاران چند دقیقه‌ای روزنامه کیهان را ورق می‌زنید. «اعتراف غرب به هوشمندی مقام معظم رهبری... خودکفایی ایران در صنعت خودرو... سران فتنه مفسد فی‌الارض هستند... ولایت فقیه ولایت رسول الله است... رئیس‌جمهور: مردم از پول یارانه‌ها برای سرمایه‌گذاری استفاده کنند...».

در راه برگشت به خانه هستید. گدای کنار خیابان التماس‌های همیشگی‌اش را تکرار می‌کند. نزدیک او یک نفر بساط کتاب‌های ممنوعه را روی زمین چیده. موش گردن‌کلفتی از جلوی پایتان به سرعت عبور می‌کند. آن طرف دو نفر درگیر شده‌اند و با صدای بلند فحاشی می‌کنند. صدای این دو در صدای بوق ماشین‌ها و صدای ضبط خودروی پسری جوان گم می‌شود. پسر، کنار خیابان ترمز می‌زند و زنی را که آرایشی غلیظ و پوششی نامتعارف دارد و کنار خیابان ایستاده بود، سوار می‌کند. کمی جلوتر، مأموران خانم گشت ارشاد، به دختری چادری شاخه گل تعارف می‌کنند و او بی‌تفاوت عبور می‌کند. مأموران مرد هم دختری مانتویی را با مشت و لگد سوار ون می‌کنند. به یاد می‌آورید که باید برای منزل خرید کنید. در میوه‌فروشی یک کیلو سیب و یک کیلو پرتقال سوا می‌کنید. فروشنده مبلغ را که می‌گوید به یک کیلو سیب بسنده می‌کنید. مابقی پول داخل جیبتان را برای خرید گوشت می‌دهید.



وارد ساختمان می‌شوید. آقای همسایه در راهرو، کنار درب ورودی ساختمان ایستاده و سرش پایین است. دقت که می‌کنید می‌بینید آرام دارد اشک می‌ریزد. از او می‌پرسید که مشکلی پیش آمده؟ قبض‌های آب و برق و گاز را نشانتان می‌دهد. شما هم قبض‌های خودتان را برمی‌دارید. عرق بر پیشانی‌تان می‌نشیند. آقای همسایه می‌گوید به تازگی از کارخانه اخراج شده. همسرش هم ترکش کرده و باید ماهی یک سگه به او بدهد. روی پشت‌بام ساختمان روبه‌رو مأموران در حال جمع‌آوری دیش ماهواره هستند.

تلویزیون را روشن می‌کنید. «...به فضل الاهی، نرخ تورم تکرر می‌شده است... تا پایان این دولت مشکل بیکاری و مسکن ریشه‌کن خواهد شد...» آقای خامنه‌ای! این گوشه‌ای از اوضاع زندگی ما مردم عادی است که مختصراً و بدون اغراق نشانتان دادم. کاش فرصت می‌کردید مدتی را از اریکه رهبری به پایین بیایید و در میان مردم زندگی کنید. آنگاه // [این مورد، بنا به ملاحظاتی که آقای محمد نوری‌زاد تشخیص داده‌اند، توسط ایشان از اصل نامه حذف شده است] را قاضی می‌کردید و به خودتان که اولوالأمر مردم هستید، نمره می‌دادید.

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=341>



نامه سرگشاده «یک جوان ایرانی» به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰

با سلام خدمت رهبر جمهوری اسلامی؛ جوانی ۳۲ ساله و هم‌سن انقلاب هستم. به ایرانی بودن خود افتخار می‌کنم، ولی به اسلامی که ریا، دروغ، دزدی، فساد، از هم پاشیدن بنیان خانواده، در آن هر روز بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود افتخار نمی‌کنم. من اسلامی می‌خواهم که بر دل‌ها حکومت کند؛ اسلامی که در آن هنگام اذان جوان‌ها برای نماز خواندن به سوی مسجد بدون؛ اسلامی که من بتوانم بدون ریش گذاشتن در مصاحبه پذیرفته شوم، ولی با جان و دل برای مؤسسه‌ام کار کنم، برای ایرانم کار کنم، من برانداز نیستم، من منافق نیستم، من جاسوس امریکا و انگلیس نیستم، جوانی از بطن خاک پاک ایرانم. خواهش می‌کنم صدای ضعیف و آکنده از درد من را بشنوید.

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=342>



نامه سرگشاده عاطفه به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰

سلام آقا!

هرچه باشد، بزرگ‌تر مایی! رهبر این سرزمین! سلام هم که خب واجب است از سوی خدایمان!
 رهبر که می‌گویم نه اینکه فکر کنید کنایه‌ای است از هزار کار نکرده که می‌توانستید، که وظیفه‌تان بود که چشممان به شما بود و سر باز زدید!
 رهبر که می‌گویم نه اینکه فکر کنید به نیابت تمام این جامعه سخن می‌گویم!
 رهبر که می‌گویم نه اینکه فکر کنید جای مولایم علی(ع) را گرفته‌اید!
 که نمی‌توانم! نمی‌توانم چشم‌هایم را ببندم و اوایی را که ندیده‌ام در شما تجسم کنم!
 نمی‌توانم از تمام کینه‌های شیعه علی این سال‌ها بگذرم آقا!
 نمی‌توانم فکر کنم علی(ع) هم این‌گونه پشت یاران را خالی کردند به این بهانه که حال فعلی‌تان ملاک تشخیص است و بس!
 نمی‌توانم فکر کنم این علی(ع) نبود که حساب خوارج را حتا از معاویه جدا کرده بود!
 علی(ع) این‌گونه که شما از یاران غارتان گذشتید نمی‌گذشتند آقا!
 با این حساب، چه ضمانتی است برای یاران امروز؟! که فردا روزی حالشان مغایر حال فعلی باشد!

آقا!

خودتان اجازه دادید نقدتان کنیم!
 خودتان بارها محافظانتان را به بازگشت فرا خواندید که اجازه بدهند جوانی حرفش را بزند!
 همانند مولایمان علی(ع) که خطاب به مالک می‌فرمایند در رویارویی با مردم محافظان را کنار زن تا مردم از هیبتشان نهراسند و راحت سخن گویند!
 حال هم تمام توقع کوچکم همین است،
 آن مرد قوی‌هیکل را که حتا از زیر چشم‌بند هم می‌ترسیدم از صدایش، از صدای گام‌هایش، از دلهره سؤال بعدی‌اش و از هزار تصور نابی که او در قلبم می‌شکست، هم او را به سر جایش برگردانید!
 آقا! اجازه بدهید سخن بگویم نه آن‌گونه که آن زنان عرب از جاهلیتشان با سنگ با پیامبر سخن گفتند و اصحاب آن حضرت لب برچیدند و پیامبر با لبخندی شرمسارشان کرد!
 که بگذارید مانند سلمانی، ابوذری، مالکی،
 اصلاً نه! بگذارید همانند جوانی اهل کوفه نه، همین تهران! با تلنگری تلخ، شما را که نه، سرابازانتان را به مسلخ ببرم!
 نسل مرا می‌شناسید اصلاً؟! تمام نسل مرا؟!
 ما همه، آنهایی نیستیم که عزاداری‌مان در این ماه تلخ، تنها رودرروی شما و اشکمان به ذوق دیدن روی شما و نه به غربت تنهایی حسین باشد! نه!
 ما گاهی نمازمان هم یادمان می‌رود! ما گاهی پایمان می‌لغزد و بعد بی‌واهمه خودمان را می‌اندازیم در آغوش خدا و مدام غر می‌زنیم از این زمانه!
 اما خدا را نه در حد محمد(ص) و محمد(ص) را نه در حد علی(ع) و علی(ع) را نه در حد حسین(ع) و امام عصر(عج) را نه در حد هیچ احدی پایین نمی‌آوریم!
 ما نه مصداق آنانیم که مسیح(ع) را پسر خدا و علی(ع) را خدا می‌خوانند و نه مصداق آنان که خدای را نمی‌خوانند!
 ما همه، آنهایی نیستیم که خودجوش برانداز شویم آقا! نه! ما همه وطن را، ایمان را، ایران را یک جا می‌خواهیم! اما نه به هر جا!
 ما انشای «علم بهتر است یا ثروت» و «ایران بهتر است یا ایمان» را نانوخته گذاشته‌ایم.
 ما نسل مهربانی بودیم. ما همه مذهبی‌ها را، ملی‌ها را، روحانی‌ها را دوست داشتیم اما از دروغ به پای مذهب، از تعصب به نام روحانیت، از قدیسه‌سازی بسان خدا و نام خدا متنفر بودیم!
 حساب ما را از سلطنت طلبان و دین‌گریزان و براندازان جدا کنید آقا!



ما اگر سلطنت می‌خواستیم پای صندوق‌های رأی ایران اسلامی نمی‌آمدیم! ما اگر دین‌گریز بودیم همین محرم هم نمی‌توانست اسلام را زنده نگه دارد در این سرزمین!

نسل ما را به یاد آوردید؟

نسل همراه همیشه بودیم آقا!

نسل پرغروری که برای نخست‌وزیر امام، خودمان را به آب و آتش زدیم!

حالا نام او هم ممنوعه این روزهاست و ما فرزندان ناخلف این انقلابیم که مدام نامش را می‌آوریم!

نمی‌دانم امام هم اگر بود و مخالفی می‌کرد مصداقش، «ملاک، حال فعلی افراد است» می‌شد باز آقا؟! می‌شد باز آقا؟! می‌شد باز آقا!؟

من نمی‌دانم با این نسل چه کردند که نامهربان شدند اما یادآوری خاطرات سال‌های دور این مرز و بوم تنها با پرچمی سبز خوب توانست از نو مهربانشان کند!

نسل ما را به یاد بیاورید آقا!

نسلی که از کودکی تقاص تک‌تک اشتباهات این نظام را داد و باز هم هشتاد و هشت را با رأی‌هایش تا هشتاد و اشک کشاند...

ما اما حسابمان با آن قبیله دیگر هم جداست!

با آنها که از دیدنتان اشک می‌ریزند! با آنها که پارچه‌ای را به وجود شما متبرک می‌کنند، با آنها که به اسم شما می‌تازند و خاک این وطن را و جای

جای این مذهب را متعفن می‌کنند!

آنها که چشمشان را نه از روی محبت حتی، که از روی تعصب به هر گناهی می‌بندند!

آنها که شما را علی می‌خوانند تنها به اشتراک نام کوچکتان با امام شیعیان!

آنها که فرمان جهاد شما را چه بسا از فرمان جهاد امام عصر هم بالاتر می‌دانند!

آنها که فریاد «هل من ناصر ینصرنی» حسین(ع) را بی‌پاسخ گذاشته‌اند ۱۴۰۰ سال است! اما شما تا لب بگشایید و از جوانی سبزپوش سخن بگویید

که مملکت را به غارت برده است آن هم ناچیز در قبال غارت اختلاسگران آن وقت بیا و ببین چه می‌کنند در میدان جنگ برای شما!

آقا! آنها را روشنشان کنید!

بگویید انتقام دردهای ۱۴۰۰ ساله مشترکمان را از نامسلمانان بگیرند نه اینکه انتقام مناظره‌ای نابرابر و بعد هم نزاعی نابرابر را!

از آن جوانان جان بر کفتان بخواهید جانشان را بگذارند کف دستشان با اسم شیعی چون: جانم فدای ملت! با سربندهایی چون سربندهای سربازان

بر حق امام عصر(عج) در دفاع مقدس: یا زهرا و یا حسین!

بگویید سلاح‌های سردشان را بر زمین بگذارند! و سلاح دین را برپا سازند!

سلاح دین را می‌دانید چیست!؟

مهربانی و عاطفه و گذشت و بزرگواری و رحمانیت و عقلانیت و عشق پنهان شده در فقه و اصول و فروع!

بباید چون علی همانگونه که زمان جنگ با دشمن بدنبال فروخوردن کینه‌ها و بغض‌ها بود باشیم و چون او مناجات کنیم که: ای پروردگار ما! میان

ما و قوم ما به حق راهی بگشا که تو بهترین راهگشایان هستی

آقای خامنه‌ای!

ما نسل متعادلی بودیم که فلسفه عصمت انسان این روزها را نمی‌فهمیدیم!

فلسفه دروغ آمیخته با دین و حدیث و روایت را درک نکردیم حتی!

ما بیش‌تر از آنکه شما را رهبری ناملایم نسبت به براندازی نظام بدانیم، شما را رهبری اسلامی می‌دانستیم که باید در برابر آیت‌الله سعیدی‌ها فرمان

جهاد می‌دادید، چرا که اسلام را از ایران با اولویت‌تر می‌دانستیم اما چه بد که برای شما حفظ نظام، اوجب واجبات بود، حتا از حفظ اسلام و به

سخره نگرفتنش واجب‌تر!

ما دل‌مان خنک می‌شد اگر می‌شنیدیم شما در برابر سربازانتان که به یاد خدا و به نام شما جوانان مهربان این وطن را تار و مار می‌کردند فرمانی

چون خرداد ۸۸ می‌فرمودید!



ما بسان فرزندان یک خانواده می‌توانستیم بد باشیم اما از پدر توقعی دیگر بود! ما در قرآن مشترکمان نخوانده بودیم که می‌توان دروغ و اختلاس و دزدی و هزار گناه بزرگ‌تر را به بهانه دین هم که نه، به بهانه حفظ نظام، «کش» نداد و برای به دل ماندن آرزوی شادی دشمن، بساط مفسدان را برپا کرد!

آقای خامنه‌ای!

تاریخ خود پر از حرف است برای ما. آنجا که یاران و همراهان بزرگان و شاهان و رهبران به هنگام خطر زودتر از مولای خود بار سفر را می‌بندند هشداری است برای بزرگی چون شما!

دل به یاران متعصب و جاهل خود نبندید که هم اینان بیش از همه از فرمان شما سرپیچی می‌کنند. هم اینان‌اند که کهریزک‌ها و جلاد خانه‌هایی را به نام شما برپا می‌کنند و بعد هم که صدایش در آمد شما را جلو می‌اندازند و این مردم هم چشم به لب‌های رهبرشان می‌دوزند! درست است که در تاریخ طلحه‌ها و زبیرها را داریم! اما رهبر گرامی ما در تاریخ اصحاب و نزدیکان زیادی داریم که لحظه‌ای یا لحظاتی غفلت کردند و از سوی مولایشان بخشوده شدند!

مگر نه اینکه علی(ع) مهربان از خطای برادر خود عقیل نیز می‌گذرد؟! یا از خطای ابن عباس‌ها، اشعث بن قیس‌ها، و با آنان سخن می‌گوید و سخنانشان را می‌شنود؟!

مگر نه اینکه پیامبر مهربانمان از خطای دختر مطهره‌اش در طلب انگشتی ناقابل می‌گذرد و او را از دامان اسلام بیرون نمی‌اندازد؟

یاران و همراهان قدیمی‌تان را دوباره به سوی خود خوانید که این سنت رسول الله است.

جوانان دلزده را دل به دست آرید که شیوه اهل بیت محمد(ص) است.

و در تشخیص اطرافیان خارج شده از دیتان بازنگری کنید تا بیش از این آبروی شما را به عنوان نماینده ایران و اسلام در خطر نینداخته‌اند!

آقای خامنه‌ای!

این قلم را اگر سخنی بود از نوری‌زادها به یادگار بود و چه خوب است که همراه و همپای آن روزهایتان امروز می‌تواند این همه جوان پریشان‌حال را به خود جذب کند!

بگذارید بگویم تجسم برخورد شما را از قبل در ذهن هم‌نسلانم!

که می‌گویند بی‌فایده است! می‌گویند آینده‌ات را با ۱ نامه سوزاندی!

که می‌گویند تو را خواهند برد و مجازاتی در حد ادیان نوپا برایت در نظر خواهند گرفت!

اما من دلم گرم است به ضمانت نوری‌زادها! که می‌گویند باید نوشته شود!

راست هم می‌گویند! باید نوشته شود! باید فریاد شود دوباره فریاد حسین(ع)!

گفتم حسین(ع)، یادم افتاد مگر می‌شود برای حسین تنها ۲ روزی را بر سر زد و گریست اما برای این جماعت بی حسین هیچ روزی را؟

ما مگر شاکي آن جماعتی نیستیم که حسین را بدعت شکستند و به قتلگاه فرستادند؟

ما مگر از آن قبیله سیاه‌پوش کوفه عصبی نیستیم سال‌ها و رنجشان را با بلند کردن علامتی بی اصل و نسب به دوش نمی‌کشیم؟

راستی آقا!

می‌دانستید نوشتن برای شما از نوشتن برای امام زمان(عج) هم سخت‌تر است؟! در آن نامه نباید حواسمان به این باشد که کسی از سربازان ایشان

طبق فرمان امام عزیز بیاید و گردنمان را بزند و یا نه از کار و دانشگاه اخراجمان کنند! تازه آنجا ناممان را هم کامل می‌نویسیم برایشان! بعضی‌ها

آدرسی هم می‌نویسند!

اما وای بر ما که این نامه را باید هزار بار خواند و غلط گرفت. ترسید و تکه‌تکه‌اش کرد مبادا دل شما را برنجانند! حتا اسممان را هم می‌ترسیم

کامل بنویسیم آقا!



*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=384>



نامه سرگشاده یکی از مسؤولین سابق سازمان انرژی اتمی به خامنه‌ای، ۸ دی ۱۳۹۰

کلامی چند با رهبری

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
رهبر جمهوری اسلامی ایران

۱- چرا فاش‌نویسی؟

الف- پاسخ که نمی‌شنوی، به گمان نرسیدن نامه به مقصد، آن را تکرار می‌کنی. باز خوردی که نمی‌بینی به تندی واژگان می‌افزایی به این انتظار که فراشان شلاق به دست نهاد دست کم برای تنبیه نامه‌نگار هم که شده به سراغت بیایند و تو با پذیرش تنبیهات احتمالی مطمئن شوی که نامه ات به مقصد رسیده و منتظر پاسخ بمانی و بیهوده پست و چاپار را مقصر شماری. از فراش و شلاق که خبری نمی‌رسد، نامه را سراسر از واژگان تند و بی‌پروا پر می‌کنی. باز صبر و صبر و پاسخی نمی‌یابی. مطمئن می‌شوی که در آن سو خبری نیست. عصبی‌تر و جری‌تر می‌شوی و در آن شرایط دیگر نامه‌هایت بوی و نای براندازی به خود می‌گیرد. این بار مأمورین خفیه هستند که خشمگینانه به سراغت می‌آیند. مأمورین غضب‌آلود با بر رسی کوتاهی در می‌یابند که مشکل امروز می‌توانست با یک پاسخ کوتاه از نهاد عریض و طویل رهبری مبنی بر اعلام وصول نامه و به طور همزمان ارجاع آن به مسؤولین ذی‌ربط حل شود. از آن پس متقاضی به جای سر کوفتن به در و دیوار رهبری و دشنام به خود و رایبی که به جمهوری اسلامی داده است، به سراغ آن مسؤول می‌رود. یا پاسخی کارشناسی و منطبق با واقعیت‌ها و اولویت‌های آن سازمان می‌گیرد و آرام می‌شود و یا اگر قانع نمی‌شود، به سیاست مرحوم مدرس (۱) دعایش را به بیت رهبری می‌کند و فحشش را به آن سازمان می‌دهد. این ماجرا خیال‌بافی و نامه‌نگاری نیازموده نیست. بلکه واقعیتی از تلاش بی‌نتیجه مردی روستانشین است که پس از سال‌ها پیگیری برای آسفالت حدود یک کیلومتر جاده خاکی منتهی به روستایش دار فانی را وداع گفت. او سفره بازی داشت و مأمورین بسیاری را بر سفره نشاند و مایوسانه تقاضایش را تکرار می‌کرد. با مایوس شدن از مسؤولین محلی بود که دست به دامان رهبری شده بود.

ب- اگر آن روستایی قلمی و رمقی برای انعکاس خواسته‌اش در مطبوعات می‌داشت، به پریشان‌گویی در نامه‌های آخرش نمی‌رسید. اما مطبوعات هم که یکی از ارکان دموکراسی را تشکیل می‌دهند اما قلم متین و عقیف دلسوخته‌ای مثل نوری‌زاد را، به دلیل سانسور و یا خود سانسوری منعکس نمی‌کنند. آیا چاره‌ای جز فاش‌نویسی باقی می‌ماند. او اکنون تنها مانده و آه مظلومیتش سوزناک است. به گفته نوری‌زاد، فیلمی از مشاهداتش می‌سازد تا آن را محرمانه و مستقیم در اختیار رهبری قرار دهد. اما مأموران خفیه آن را از خانه‌اش می‌ربایند. فیلم او سرمایه زندگی هنرمندانه او است. او با نامه‌های خود و فیلمی که ساخته است زندگی خود و خانواده‌اش را در یک قمار بس هولناک قرار داده است. ربایندگان فیلم او قطعا از افشای مفاد آن نزد مقام رهبری نگران بوده‌اند. لذا ترجیح می‌دهند تا نوری‌زاد را به بهانه و اتهامی متفاوت از سر راه بردارند. چرا چنین است و هزینه انتقاد فردی همچون نوری‌زاد برای او خانواده‌اش چنان وحشتناک؟ شگفت آن که مقام رهبری مرد غیرنرمالی همچون حسین شریعتمداری را سال‌ها به عنوان نماینده خود در مؤسسه کیهان تحمل می‌کند تا به هر شخصیتی و هر مقامی دگراندیشی بالاترین تهمت‌ها را روا دارد و نفرت ملتی را از این مؤسسه بر خود هموار کند و یا فرد متوهمی همچون احمدی‌نژاد را از طریق شورای نگهبان به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری به مردم معرفی کند ولی نتواند تلخی کلام مرد نازنینی همچون موسوی و یا روحانی با اصل و نسبی همچون کروبی را تحمل کند.

۲- در چرایی دادخواهی به سازمان‌های بین‌المللی

ادامه فعالیت دادگاه‌های انقلاب پس از گذشت ۳۳ سال از انقلاب به معنی آن است که هنوز وضعیت کشور به حال عادی بر نگشته است. در کشوری که مردمش سیاسی‌ترین مردم دنیا شناخته می‌شوند، هنوز برای جرایم سیاسی تعریفی نشده است و متهمین سیاسی با اتهامات امنیتی، توهین به رهبری و رئیس‌جمهور، تبانی به منظور براندازی نظام در دادگاه‌های انقلاب محاکمه می‌شوند. پرونده متهمین سیاسی با نظر و اعمال



نفوذ وزارت اطلاعات به شعبه‌های بدوی و تجدید نظر خاصی ارجاع می‌شود و احکام قضات این شعب هم با نظر آنان تعیین می‌شود. هیچ حکم مکتوبی از محکومیت در اختیار متهمین قرار نمی‌گیرد و بنا بر این، در هیچ مرجعی از قوه قضائیه و از جمله شعب ارجاع دیوان عالی کشور قابل پیگیری نیست. شکایت از دخالت قوه مجریه (وزارت اطلاعات) در قوه قضائیه در کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی قابل پیگیری نیست و کمیسیون مربوط، رسیدگی به این شکایت‌ها را در صلاحیت خود نمی‌داند. به این ترتیب، صرف نظر از محتوای پرونده سیاسی راه‌های پیگیری قانونی این نوع پرونده‌ها در داخل کشور مسدود است. این مسیر هم یک مسیر خیالبافانه و ذهنی نیست. متهم واقعی پرونده باز پیرمردی است از اعضای هیأت علمی دانشگاه تهران بوده و البته هنوز در قید حیات!

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای!

من به آقای احمدی‌نژاد رأی نداده‌ام، اما او رسماً و به حکمیت شورای نگهبان و حکم شما، رئیس‌جمهور ۲۵ میلیونی کشور شده است. طبق قانون اساسی او مسئول نصب و عزل وزرای خویش است. چنانچه بر طبق قانون مقرر باشد که قوای مجریه، قضائیه و مقننه در امور یکدیگر دخالت نکنند؛ دیگر نمی‌باید بخشی از قوه مجریه (وزارت اطلاعات) در امور قضائی ورود پیدا کند و موجب خدشه به اصل تفکیک قوا شود. شاید مقام رهبری مصلحت بزرگی را در تحمیل وزیر اطلاعات به دولت در نظر داشته است، اما این مصلحت هر چه بوده، دخالت آن وزارت در امور قضائی موجب ضایع شدن حقوق شهروندی و از جمله حقوق متهمین پرونده‌های سیاسی شده است. اصل تفکیک قوا از نتایج تجارب بشری و متعلق به تمدن امروزی است. موفقیت قوانینی که بر مبنای اصل تفکیک قوا بنا شده، در گرو برابری قوای سه گانه است. رجحان یکی بر دیگری قطعاً فسادانگیز است. این فساد اکنون گریبان فعالان سیاسی را گرفته و راه‌گریزی برای آنان در داخل کشور نگذاشته است. آیا باز تظلم‌خواهی از سازمان‌های بین‌المللی برای ستم‌دیدگان از قوه قضائیه نامشروع است؟

۳- مظلومیت رهبری و مظلومیت مردم

این که نهادی با بودجه عمومی به عنوان نهاد رهبری به رتق و فتق امور مرتبط با رهبری می‌پردازد ولی خواسته‌هایی از مردم در آن نهاد بی‌پاسخ می‌ماند، طبعاً ارتباط مستقیمی با رهبری پیدا نمی‌کند اما کم‌کاری آن نهاد به حساب رهبری نوشته می‌شود. بی‌اعتنایی دبیرخانه‌ای به خواسته‌های مردم توسط نهاد رهبری بخشی از مظلومیت رهبری است. آن نهاد می‌توانست به جای پرداختن و دخالت در امور مجلس و ساختن مجلس به عنوان شعبه‌ای از بیت رهبری (۲) به تقویت مجلس بپردازد. نهاد می‌تواند به نظارت عالی بر عملکرد آن‌ها بپردازد و در موارد لازم پیشنهادهای خود را به آن قوا ارائه کند. نهاد می‌تواند به جای همسو کردن قوای سه گانه و مخدوش شدن اصل تفکیک و استقلال قوا، به عنوان یک وزنه توازن به حل اختلافاتشان بپردازد. مشیران و مشاوران سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی نهاد رهبری می‌توانستند تمهیداتی ببندیشند و به رهبری پیشنهاد کنند تا جامعه در انتخابات ریاست جمهوری به دو پاره تقسیم نشود. نهاد رهبری می‌توانست حرمت، عزت، محبوبیت و منزلت گذشته سپاه و بسیج را از راه ممانعت از آن‌ها در سرکوب مردم حفظ کند. اینها بخش کوچکی از مظلومیت رهبری است. البته بالاترین مظلومیت رهبری از زمانی آغاز شد که پس از فوت امام خمینی، قرعه فال رهبری را ناخواسته به نام او زدند. موقعیتی با اختیارات اصل ۱۱۰ قانون اساسی. این اصل اختیاراتی را به رهبری می‌داد که هیچ رهبری در جهان دارای چنین اختیاراتی نبوده است. تکیه زدن بر جایگاهی که پیش از او مربوط به شخصیتی بود که در دوازدهم بهمن ۵۷ با چنان استقبال عظیمی به کشور وارد شد و در ۱۵ خرداد با چنان بدرقه و وداع غم‌انگیزی، که در تاریخ ملت ایران بی‌نظیر بود، از صحنه خارج شد. درست به یادها هست که مدت‌ها حجت‌الاسلام سید علی خامنه‌ای در بهت این انتخاب بود. آن بهت و حیرت آشکارا نشان می‌داد که پیش از آن با ایشان صحبتی نشده بود. بنا بر این اگر چنین جایگاهی بر رهبری تحمیل شد، انتظارات ما لایطاق از او بی‌مورد است. در واقع آنانی مسئول‌اند که این قبا را بر او پوشاندند و بار امانت سنگینی را بر دوش او نهادند. محروم شدن از یک زندگی عادی، محرومیت از یک مسافرت بی‌پاسدار به کوه و دشت، محرومیت از دیدار سرزده به دوستان قدیمی، محرومیت از یک مرخصی یک‌ماهه و یا حتی چندروزه در سال برای همراهی با خانواده در یک مسافرت تفریحی در دوران رهبری بیست و دو ساله جزء محرومیت‌ها و مظلومیت‌های رهبری باید به شمار آید. مروری بر دوران قبل از رهبری هم نشان می‌دهد که زندگی چندان ساده و آرامی را نگذرانده است. اقدام تروریستی منافقین که به از دست رفتن سلامتی و ایجاد معلولیت جسمی ماندگار در وی پدید آورد. با شروع جنگ حضور در جبهه‌ها از سوی حضرت امام مخاطرات کمی نداشت. بدیهی است که شرح تفصیلی مظلومیت رهبری را می‌بایست خودشان بازگو کنند. در این جا به فراز بعدی بحث یعنی مظلومیت مردم می‌توان پرداخت. به زعم نویسندگان، مظلومیت مردم ما در این نبود که حجت‌الاسلام سید علی خامنه‌ای در یک صلاح‌دید محفلی رهبر شد.



زیرا مگر چند نفر شایسته‌تر از خامنه‌ای در آن زمان وجود داشت؟ کشور که نمی‌توانست خمینی دیگری را به سرعت خلق کند و به رهبری بنشانند. برآمدن خمینی دست کم ۱۵ سال به درازا کشید. خلأ حضور خمینی نمی‌توانست چندان طولانی باشد. بنا بر این، اگر در رهبر شدن خامنه‌ای ایرادی وارد نباشد؛ در رهبر ماندن او به مدت ۲۲ سال قطعاً ایرادات زیادی وارد است. بزرگ‌ترین ظلمی که به مردم شده است فراهم نکردن زمینه‌های لازم برای برآمدن افراد شایسته‌تر برای رهبری نظام است. ماندن ۲۲ ساله در پست رهبری به معنی آن است که از میان یک جمعیت هفتاد میلیونی، طی این سال‌ها حتی یک نفر برتر از رهبری در کشور پدید نیامده است. اگر تمامی اعضای مجلس خبرگان رهبری چنین توهمی را به تعارف و یا ترس و یا تهدید نهاد رهبری دامن زده‌اند، مقام رهبری می‌توانست و می‌بایست پیشقدم این تغییر می‌شد. مرحوم آیت‌الله مشکینی، نویسنده کتاب نصایح! تا دم مرگ در راس مجلس خبرگان باقی می‌ماند اما هنگامی که آیت‌الله جنتی، مترجم همان کتاب نصایح، در رأی‌گیری مجلس خبرگان با فاصله زیادی از هاشمی رفسنجانی شکست می‌خورد اما دوران ریاستش بر آن مجلس به سرعت خاتمه می‌یابد. گماشتن افراد نالایق در مصادر امور مهم و تمدید چند باره مأموریت آنها در آن مصادر، به همین قیاس نشان دهنده عقیم دانستن جامعه برای جایگزین کردن افرادی مثل آیت‌الله جنتی در شورای نگهبان است. منشاء تمامی ظلم‌ها به مردم از همین نقطه‌ها آغاز شده و ادامه یافته است. میدان ندادن به فعالیت احزاب سیاسی و اصولاً عدم تعریف جرم سیاسی و زندانی کردن فعالان سیاسی با اتهاماتی کشدار، بی‌آبرو کردن شخصیت‌های دلسوز و منتقد از جمله ظلم‌هایی است که سالیان متمادی بر مردم وارد شده است. دشمن‌انگاری دیگران کار را به جایی رسانده است که مراجع و فقهای کشور، از گردآگرد رهبری پراکنده شده‌اند. سر دادن شعار کوثر [«خامنه‌ای کوثر است، دشمن او ابتر است!»] توسط آیت‌الله نوری همدانی، که به توصیه دوستان نادان رهبری انجام شد، جز بی‌حرمتی به فقاقت بر و باری نیاورد. ظلم بزرگ‌تری که گریبان تمامی مردم را سخت می‌فشد و آینده کشور را مورد تهدید قرار داده است، موضوع فعالیت‌های هسته‌ای کشور است که در بند ۴ به آن پرداخته شده است.

۴- چالش‌های هسته‌ای و راه برون‌رفت از آن

نویسنده این یادداشت زمانی نسبتاً طولانی در سازمان انرژی اتمی مسئولیت داشته است. درست در آن زمان‌ها که بمب‌افکن‌های صدام در بلندای آسمان ایران جولان می‌داد و بمب‌های خود را بدون مانع چندانی بی‌هدف یا هدفمند بر نقاط مختلف تهران نشانه می‌گرفت. مردم تهران شامگاهان با شنیدن آژیر قرمز با نگرانی چشم به آسمان می‌دوختند و هواپیمای دشمن را دنبال می‌کردند. با بالا رفتن موشک‌های زمین به هوا به سوی بمب افکن‌ها هیجان آن صعود دل‌ها را از شوق پر می‌کرد. آن هنگام که آخرین رمق‌های موشک به پایان می‌رسید و هنوز با بمب‌افکن صدام فاصله داشت، این مردم بودند که به خود فشار می‌آوردند تا موشک اندکی بیش‌تر بالا رود تا انهدام بمب‌افکن و خلبان مزدورش را جشن بگیرند. اما با یاس و دل‌مردگی بازگشت موشک را مشاهده می‌کردند و پس از آن تا لحظاتی مضطربانه منتظر می‌ماندند تا صدای انفجار از جایی برخیزد. اگر صدایی می‌شنیدند تازه متوجه می‌شدند که آن بمب بر سر خودشان یا فرزندانشان نیفتاده است و تا شبی دیگر و بمباران بعدی منتظر احیاناً زنده خواهند ماند. یاد آن شب‌های دلهره‌آور هنوز هم ترس را به جان یکایک تهرانی‌ها می‌اندازد. آن زمان‌ها به عنوان یک کارشناس در انرژی اتمی، داشتن بمب اتمی به عنوان یک سلاح بازدارنده از آرزوهای آن زمان ما بود. آن زمان‌ها هیچ کشوری، حتا سازمان‌های بین‌المللی، به خود اجازه نمی‌داد تا با چنین خواسته مشروعی مخالفت کند. منطقاً پاسخ هر مخالفی این بود که اگر می‌توانی با بمباران شهرها توسط صدام مخالفت کن. اکنون سال‌ها از آن زمان گذشته و صدام سرانجام به سزای اعمال خود رسیده است. کشور عراق متأسفانه به دست آمریکائیان ویران شد. آرزوها و آرمان‌های ما (سازمان انرژی اتمی) و مردم دیگر ساخت سلاح هسته‌ای نیست. فعالیت‌های هسته‌ای در چند ساله اخیر، به ویژه موضوع غنی‌سازی اورانیوم، بهانه تمامی قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل علیه ایران بوده است. تحریم‌ها به تدریج شدید و شدیدتر می‌شود و کشور را به لحاظ اقتصادی در تنگنا قرار داده است. قیمت هر دلار در بازار آزاد به رقم بی‌سابقه ۱۴۰۰ تومان رسیده است. در همین شرایط نفت ایران بخش مهمی از صنایع جهان را تغذیه کرده است. تا کنون این عامل، کشورهای صنعتی را هم به مدارا و ملایمت با ایران واداشته است. در عین حال، کشورهای صنعتی در تلاش اند تا گردش چرخ‌های صنعتی خود را بدون استفاده از نفت ایران سامان دهند. احمدی‌نژاد هم سرانجام ناگزیر از اقرار به مؤثر بودن تحریم‌ها بر علیه ایران شده است، هر چند که مسئولین غیردولتی باورهای شعارگونه دیگری را تبلیغ می‌کنند. پرسش اساسی این است که آیا همچنان می‌توان با آرزوها و تفکرات زمان جنگ تحمیلی زندگی کرد؟ بررسی وضع موجود و راه برون‌رفت از بحران موجود اهمیت بالایی خواهد داشت.

واقعیت‌های هسته‌ای امروز ایران و طرح چند پرسش:



الف- تا کنون پس از ۳۵ سال تلاش و صرف میلیاردها دلار هزینه از قبل و بعد از انقلاب، حتا یک چراغ در هیچ خانه‌ای با برق هسته‌ای روشن نشده است.

ب- بیش‌ترین عملیات اجرایی و پیشرفت‌های هسته‌ای ساختاری پس از انقلاب، چه در فرایند غنی‌سازی و یا پیشرفت در تکمیل نیروگاه بوشهر، در دوران هشت ساله دولت خاتمی روی داده است. ولی تمامی قطعنامه تحریمی شورای امنیت سازمان ملل در دولت احمدی‌نژاد صادر شده است.

ج- اجماع جهانی برای انزوای سیاسی و محاصره اقتصادی ایران، به بهانه مسائل هسته‌ای، رو به فزونی است.

باید پرسید که آن چه که این همه هزینه برای آن پرداخته و یا می‌پردازیم چه ارزشی دارد؟ پرسش مهم‌تر آن است که آیا دستیابی به انرژی هسته‌ای از مسیرهای کم‌هزینه‌تر و آسان‌تری هم میسر است یا نه؟ پاسخ به پرسش دوم می‌تواند ما را از بررسی پرسش اول هم بی‌نیاز کند. زیرا اگر دستیابی به انرژی هسته‌ای از مسیرهای آسان‌تری مقدور باشد، فارغ از اهمیت آن، وارد کردن کشور در یک چالش خسارت‌بار و نفس‌گیر به هیچ روی قابل توجیه نیست. به علاوه از آن جا که تصمیم ورود به برنامه هسته‌ای و هزینه کردن در آن، در دوران رژیم گذشته آغاز شده، مسوولیت درستی یا نادرستی این تصمیم با حکومت جمهوری اسلامی ایران نیست. اما چنانچه بنا باشد که هزینه ادامه کار نیمه تمام گذشته از هزینه آغاز تا انجام یک پروژه جدید بیش‌تر شود، دیگر نمی‌توان سر زنشی را متوجه رژیم گذشته دانست و ادامه کار را زیر سپر خط و خطاهای آن رژیم توجیه کرد. کلام آخر این که برای تصمیم‌گیری‌های تخصصی، مثل استفاده از انرژی هسته‌ای، معمولاً از عامه مردم نظرخواهی نمی‌شود. به ویژه اگر هزینه استفاده از آن فنون چندان بالا نباشد. اما اکنون که هزینه استفاده از انرژی هسته‌ای چنان بالا رفته که در زندگی یکایک مردم تأثیرگذار شده است؛ پرسش در مورد چگونگی دستیابی به انرژی هسته‌ای و هزینه‌هایش طبعاً پرسش به جایی خواهد بود و از اظهار نظر نقادانه صاحب نظران باید استقبال کرد.

حکومت ایران ایستادگی در زمینه حفظ حقوق هسته‌ای خود را به عنوان مصداقی از حقانیت کشور در مقابل فشارهای ظالمانه کشورهای غربی تفسیر می‌کند و پافشاری بر حقوق حقه خویش را به عنوان یک تکلیف حکومتی و در جهت منافع مردم ارزیابی می‌کند. حاکمیت با پافشاری بر حقوق هسته‌ای ایران مدعی است که اگر ساختار حقوقی حاکم بر جهان حقوق بدیهی ایران را در زمینه هسته‌ای به رسمیت نشناسد؛ آن چه که باید تغییر کند آن ساختار است، نه مواضع برحق ایران. حاکمیت با تأکید ویژه بر این حق، دیگر دعوای سازمان‌های بین‌المللی مانند حقوق بشر را هم زیر سؤال می‌برد و آنها را هم غیرموجه و بی‌اعتبار می‌داند. به نظر می‌رسد که تا کنون چنین مواضعی هم برای دنیای غرب و هم برای حاکمیت ایران دارای منافع اساسی بوده است. دنیای غرب با تحریم ایران توانسته است کالاهای مورد نیاز ایران را از مبادی غیر رسمی به قیمت‌های بالا به ایران سرسازیر کند و در ضمن ایران را در عطش کسب دلارهای نفتی به فروش هرچه بیش‌تر و ارزان‌تر نفت تحریص نماید. حال اگر هزینه‌ها تنها در حد خرید کالاهای بنجل چینی و صادرات نفت ایران به قیمت ارزان خلاصه می‌شد، قابل تحمل می‌نمود. اما وضعیت شکننده‌ای که قطعنامه‌های تحریمی برای کشورمان فراهم آورده است، همسایه شمالی را به سهم خواهی بیش‌تر از رژیم حقوقی دریای خزر ترغیب کرده، به برداشت بی‌حساب همسایگان شمالی و جنوبی از میادین نفت و گاز مشترک دریای خزر و خلیج فارس و تهدیدهای جنگی علیه ایران انجامیده است. کشورهای غربی با لولویی که از قدرت هسته‌ای ایران در کشورهای همسایه‌اش ساخته‌اند، قرارداد میلیاردها دلار فروش سلاح‌های دفاعی و تهاجمی را با آنها به امضا رسانده‌اند. اتهام انحراف فعالیت‌های هسته‌ای به سوی کاربردهای نظامی با انکارهای شبیه به اقرار مقامات مواجه بوده و هست. زیرا برپایی جشن‌های هسته‌ای سالانه و سر دادن شعار «انرژی هسته‌ای حق مسلم ماست» صرفاً برای تولید برق موضوعیتی ندارد. مسائل هسته‌ای به یک موضوع حیثیتی و غیر قابل بازگشتی تبدیل شده است. چنین تبلیغات سنگینی مردم را هم به این نتیجه گیری می‌رساند که قطعاً موضوع فعالیت‌های هسته‌ای فراتر از تولید برق است. تنها در این توهم است که مردم هم قانع خواهند شد که اگر انرژی هسته‌ای ارزش این همه تحریم و هزینه را ندارد، در عوض دستیابی به کاربرد نظامی این فناوری، تمام هزینه‌های بی‌حساب و کتاب پرداختی را موجه و قابل دفاع می‌سازد. مهم‌ترین فایده این ابهام این است که حکومت رسماً هیچ وعده‌ای برای بهره‌برداری نظامی از فنون هسته‌ای به کسی نداده و دامان حکومت از آلوده شدن به یک کار غیرشرعی پاک و منزّه خواهد ماند. اتفاقاً آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و حکومت‌های غربی، هزینه‌های نا معقول برای دستیابی به انرژی هسته‌ای ایران را دلیلی بر اقدامات احتمالی پنهانی ایران عنوان می‌کنند. آنها می‌گویند که تولید انرژی هسته‌ای می‌باید دارای توجیه اقتصادی باشد. چون کار ایران توجیه اقتصادی ندارد، لابد اهداف پنهانی دیگری هم در کار است. واقعیت هر چه باشد، این قایم‌باشک‌بازی برای حکومت‌های غربی و حکومت ایران به دلایل فوق به معامله‌ای برد-برد تبدیل شده است. در واقع مقامات حکومتی



به یک کرشمه دو ناز می‌کنند. اول این که به طور رسمی کاربردهای نظامی انرژی هسته‌ای را غیرشرعی اعلام می‌کنند. ولی در باطن از انتساب اتهام مخفی کاری برای ساخت بمب و طراحی موشک‌های حامل بمب هسته‌ای به عنوان یک تبلیغات غیرمستقیم و برای تهدید علیه دشمنان استقبال می‌کنند.

به نظر می‌رسد سیاست‌های زیرکانه و مزورانه‌ای که کشور آمریکا در دشمنی با کشور ایران و عراق پیش‌تر به کار گرفته باز هم در جریان فعالیت‌های هسته‌ای در کار است. آمریکا در مناقشه هسته‌ای ایران، آن زمان که ایران در چارچوب توافقات خود با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، به پرسش‌های آژانس در مورد فعالیت‌های گذشته هسته‌ای‌اش به طور جدی پاسخ داد و توانست ابهامات آژانس را در آن موارد رفع کند، به یک باره در اواخر کار رفع ابهام‌ها پرونده جدید و قطوری به نام لپ‌تاپ را علیه ایران مطرح و در چارچوب توافقات با آژانس اخلاص کرد. چنین شگردی از سوی آمریکا در مورد عراق هم قبلاً سابقه داشته است. یعنی ابتدا به صدام برای حمله به کویت به طور پنهانی چراغ سبز نشان داد. اما پس از هجوم صدام به کویت، آمریکا آشکارا با این حمله مخالفت کرد. صدام در کار اشغال و ویرانی تأسیسات نفتی و زیر بنایی کویت و جرج بوش پدر در کار یارگیری از میان کشورهای غربی برای محکومیت بین‌المللی عراق فعال شدند. هر دو در کارشان موفق شدند. صدام در اشغال و ویرانی کویت، آمریکا هم در ائتلاف با کشورهای غربی علیه صدام. صدام تازه از خواب غفلت بیدار شده بود و به سرعت در حال عقب‌نشینی از کویت بود که فریادهای تسلیم او به گوش آمریکایی‌ها فرو نرفت. به این ترتیب آمریکا توانست ضمن جلوگیری از دستیابی صدام به نفت کویت، امیر فراری کویت را هم به تخت بنشاند. اگر آمریکا بخواهد از همین شگرد در مورد ایران هم استفاده کند، بیم آن می‌رود که اگر کشورمان در یک عقب‌گرد ۱۸۰ درجه‌ای بخواهد کلیه قطعنامه‌های شورای امنیت را مو به مو اجرا کند و به همه تعهدات بین‌المللی خود از این پس پای‌بند باشد؛ این بار کشورهای غربی به سرکردگی آمریکا بهانه‌های دیگری را دو باره علیه ایران علم کنند. منصفانه باید اقرار کرد که رهبری ایران بهانه‌جویی‌های غربیان را به نیکی درک کرده است و به درستی اعتقاد دارد که اگر موضوع هسته به نحوی حل شود، به موضوع حقوق بشر خواهند پرداخت. اگر موضوع حقوق بشر هم حل شود بهانه دیگری برای ضربه زدن به جمهوری اسلامی خواهند تراشید. اما آن چه که عمده‌اً یا سهواً مورد بی‌توجهی قرار گرفته، پذیرش علل بهانه‌جویی‌های غربی‌ها است.

چه باید کرد؟

قطعاً چاره کار نه آسان است و نه زودانجام. بدیهی است که اگر در همچنان به همان پاشنه بچرخد، گذشت زمان کار را سخت‌تر هم خواهد کرد و ائتلاف بیش‌تری علیه برنامه هسته‌ای ایران شکل خواهد گرفت. شاید بتوان راه حل معمای بهانه‌جویی‌ها را در دوران نسبتاً کم‌تنش دولت خاتمی، در قیاس با دوران پرتنش دولت احمدی‌نژاد، جستجو کرد. خاتمی با پیشنهاد گفتگوی تمدن‌ها در سازمان ملل توانست در بُعد سیاست خارجی، به تنش‌زدایی بپردازد. او بدون هیچ‌گونه ادعایی در زمینه اقتصادی هم کارنامه درخشانی از خود به جا گذاشت. این دستاوردها در شرایطی به دست می‌آمد که هر نه روز یک بحران در داخل برای او ایجاد می‌کردند. در پایان دوران ریاست جمهوری هشت ساله خاتمی، شور بختانه همان‌ها که در داخل برای او بحران سازی می‌کردند توانستند در یک انتخابات مهندسی شده عنان قوه اجرایی را در سال ۸۴ به دست بگیرند و همه رشته‌های دولت خاتمی را با سرعت غیر قابل باوری پنبه کنند. مکمل انتخابات مهندسی شده سال ۸۴ کودتای انتخاباتی سال ۸۸ بود که جامعه را به دو نیم تقسیم کرد. در چنین شرایطی است که درک علل بهانه‌جویی‌های مورد اشاره رهبری بر علیه کشورمان آسان‌تر خواهد بود. انزوای سیاسی کشور، بروز مشکلات اقتصادی، زندانی کردن دگران‌دیشان و مدیران با تدبیر پیشین، حبس خانگی دو کاندیدای تأیید صلاحیت شده ریاست جمهوری، افزایش فساد مالی، افزایش اعتیاد، افزایش اعدام‌ها و از همه مهم‌تر سلب اعتماد عمومی به مسئولین، طمع بیگانگان را برای دخالت در امور داخلی افزایش داده است. ایجاد وحدت نظر در جامعه‌ای که دو نیم شده است نیازمند زمان است. پانزده میلیون نفر متهم به فتنه‌گری در یک سو و بیست و پنج میلیون نفر متهم به جریان انحرافی در سوی دیگر قرار دارند، که فعلاً هر دو سوی ماجرا از جانب حاکمیت، بخشی از نیروهای سپاه و بسیج به خارج از صحنه اداره کشور رانده می‌شوند. با توجه به این ریزش‌ها، در انتخابات پیش روی مجلس، محتمل است که در صورت عدم بروز مشکلی غیرعادی، این انتخابات با حضور مردمی که تنها حساسیت‌های محلی و بومی، نه کشوری و ملی، دارند به انجام برسد. حاکمیت هم می‌تواند با بزک کردن آن و تبلیغ اینکه هنوز مردم نسبت به بسیاری از کشورها مشارکت بیش‌تری در انتخابات داشته‌اند، صورت خود را با سیلی سرخ نگه دارد. می‌توان چنین انتخاباتی را در مقایسه با انتخاباتی که در رژیم گذشته طی سال‌های متمادی انجام می‌شد آن را دموکراتیک‌تر و مقبول‌تر هم دانست. اما پر واضح است که چنین انتخاباتی در شرایط امروز دنیا و در بهار عربی، از تنش‌های زیر پوست جامعه چیزی نخواهد



کاست و حتا به آن خواهد افزود. حاکمیت و حکومتی که به نام اسلام از سینی گیرنده ماهواره پشت بام‌ها تا اعماق پستوهای خانه‌های مردم را می‌کاود، نمی‌تواند چنان سپر بیندازد که خود را هم‌ردیف رژیم گذشته قرار بدهد.

چاره کار در شرایطی که گزینه نظامی برای آسیب رساندن به زیربنای فنی و اقتصادی کشور توسط دشمنان بر روی میز قرار دارد چیست؟ امید بستن به افزایش مشکلات اقتصادی آمریکا، به عنوان مانع اصلی برای حمله به ایران، یک امید قابل دوامی نیست. مشکلات اقتصادی آمریکا و اروپا تنها فرصتی را برای حل و فصل هوشمندانه فعالیت‌های هسته‌ای را فراهم آورده است نه بیش‌تر. آیا در صورت حمله نظامی به کشور، وحدت لازم برای مبارزه با دشمنان وجود دارد؟ آیا دشمن تراشی‌ها در داخل کشور مجالی برای وحدت مردم باقی گذارده است؟ آیا جاذبه و جذبه‌های شخصیتی، مسؤولین در حدی هست که همچون جنگ تحمیلی هشت ساله مردم را در صحنه مقاومت باقی نگه دارد؟ آیا سپاه و بسیج از همان سلامت، صلابت، پاکی و پاکدستی زمان جنگ تحمیلی برخوردار اند؟ آیا ارتش و سپاه بی یاری مردم می‌توانند در مقابل دشمنانی که با مصوبه‌ای از شورای امنیت پای به میدان خواهند گذاشت ایستادگی کنند؟ آیا فرصت برای جبران گذشته‌ها باقی مانده است؟ با کمال تأسف پسخ هیچ یک از پرسش‌های مذکور به جز پرسش آخر مثبت نخواهد بود. پس به فرصت باقی مانده باید اندیشید و بحران پیش روی را به کنترل در آورد. اولین و مهم‌ترین گام صداقت، صمیمیت و شفافیت با مردم در داخل کشور است. صداقت با مردم می‌تواند دنیا را به صداقت حکومت در زمینه هسته‌ای به تدریج مؤمن سازد. کاری که خاتمی توانست در دوران دولت هشت ساله‌اش انجام دهد. خاتمی توانست روحیه مسالمت‌جو، صلح‌طلب، نیک‌اندیش نیک‌گفتار و نیک‌کردار ایرانی را به جهانیان بشناساند و نشان دهد که تفکری دیگر، به جز خشم و خشونت، تنفر و عصیان در تبار ایرانی ریشه‌ای عمیق دارد. چنین ویژگی‌هایی توانست احترام و اعتماد سیاستمداران دنیا را جلب کند و پیشرفت‌های هسته‌ای ایران مسالمت‌جویانه ارزیابی شود. اکنون نیز لازمه عبور از بحران فزاینده علیه کشورمان، ابتدا نشان دادن صداقت و صمیمیت به مردمی است که ولی نعمتان واقعی همه مسؤولین ریز و درشت کشور هستند. بدون مردم هیچ مقامی، پشیزی نمی‌ارزد. حرکت‌های تک شمار اما سرشار از بلوغ و درایت جنبش سبز آشکارا توانست وجهه و چهره ایرانیان را در دنیا تغییر داده و حس احترام و تحسین آنان را بر این ظرفیت مبارک برانگیزد. مردم ایران هم دانستند که ظرفیت بالقوه‌ای برای اداره کشور بدون دشمن‌سازی و دشمن‌تراشی از میان جوانان پر شور و فهم ایرانی وجود دارد و می‌تواند به گونه مسالمت‌آمیزی با دنیا تعامل کند. تکرار چند باره این راهکار برای تأکید بیش‌تر بر آن مفید است که فرصت باقی مانده برای حاکمیت و حکومت از مسیر صداقت، صمیمیت و آشتی با مردم عبور می‌کند. خوشبختانه در بعد هسته‌ای، به ویژه در چرخه سوخت هسته‌ای به لحاظ فنی در شرایط برگشت‌ناپذیری قرار داریم و فناوری‌های به دست آمده قابل بمباران و نابودی نیست. یعنی توقف کوتامدت یا حتا درازمدت غنی‌سازی اورانیوم، داشته‌ها و دانش‌های فناورانه کشور را به تحلیل نخواهد برد. آن چه که در حال تحلیل رفتن است، اعتماد عمومی به نظام و مشروعیت آن است. فرصت‌ها برای جبران گذشته‌ها به کلی از بین نرفته است و هنوز مقام رهبری می‌تواند محور اصلی تغییرات باشد.

بی‌نوشت‌ها

[۱] مرحوم مدرس در جمعی نشسته بود که شخصی برای استخدام در اداره‌ای از او توصیه‌نامه‌ای خواست. مدرس بی‌معطلی قلم به دست گرفت و توصیه‌نامه‌ای نوشت و به متقاضی داد. پس از خروج متقاضی یکی از حاضرین گفت آقا این که صلاحیت آن کار را ندارد چرا چنین توصیه‌ای برای او نوشتی؟ مدرس پاسخ داد که آنها هم که می‌خواهند او را استخدام کنند، ضوابطی دارند و اگر شرایط لازم را نداشت او را استخدام نمی‌کنند. آن وقت این متقاضی دعایش را به من می‌کند و فحشش را به آنها می‌دهد.

[۲] اشاره علی مطهری در مجلس شورای اسلامی در اعتراض به نمایندگانی که برای رأی دادن به طرح سؤال از احمدی‌نژاد چشم به اشارات بیت رهبری دارند.

منبع

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



**شانزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۹ دی ۱۳۹۰ (++)****«بیداری یا بیماری اسلامی!»**

به نام خدایی که گُل آفرید

سلام به محضر رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

می‌دانم به کبوتران، چشمی از مهر دارید. این پرنده نمکین، از دیرباز با انسان تاریخ درآمیخته است و به او این اجازه را داده تا به بهانه تماشای او، به پرواز و به آسمان بنگرد. کیست که کبوتران را دوست نداشته باشد؟ به‌ویژه آنکه دو تا دو تا لب پنجره‌ای یا بام خانه‌ای یا شاخه درختی بنشینند و بغوغو بکنند و صدای گفتگویشان را به گوش ما و شما برسانند. چه خوب اگر پرده‌ها پس می‌رفت و بضاعتِ شنوایی ما فزونی می‌گرفت و ما مفهوم پیچ‌بچه‌های آنان را شنود می‌کردیم. آنجا که یکی به دیگری می‌گوید: خواهر؟ و دیگری پاسخ می‌دهد: جان خواهر. اولی ادامه می‌دهد: این آقا سید علی را می‌بینی که دارد قدم می‌زند؟ به نظر تو اگر می‌دانست فردا قرار است چه اتفاقی بیفتد، باز از سر خیرخواهی و دلسوزی دیگران درمی‌گذشت و به راهی که می‌رود اصرار می‌ورزید؟

رهبر گرامی،

چندی پیش پیاده از جایی می‌گذشتم. صدای حزن‌آلود مردی که از بلندآوازی فریدون می‌خواند، مرا به حلقه مردم پیوست. در میان حلقه، مردی ساز می‌نواخت و پسرک سرتراشیده‌ای می‌رقصید. دهان مرد، پوک بود، دندان نداشت. به همین خاطر، کلمات را خمیر می‌کرد. دهان بی‌دندان او، کلمه‌ها را از ریخت می‌انداخت اما همین کلمه‌ها، در حفره دهان مرد چرخ می‌خوردند و هر یک باری از حزن به دوش می‌گرفتند و بیرون می‌خزیدند. کمانچه مرد مگر حریف خُزنی می‌شد که از دهان او فرو می‌بارید؟! عجب که با همین صدای حزن‌آلود و ضجه کمانچه، پسرک می‌رقصید. و چه نرم و چابک. هر که اسکناسی نشان او می‌داد، انگشتان لاغر پسرک، اسکناس را در هوا می‌ربود. با چه مهارتی. چشم همه با پسرک بود. و حال آنکه هم سوز ساز مرد و هم صداقت صدای او، چشم همه را بارانی کرده بود. همه که رفتند، مرد بی‌دندان با لهجه‌ای که خراسانی می‌نمود صدا در داد: نرگس، کجایی بابا؟ دانستم پسرک سرتراشیده دختر است و مرد بی‌دندان کور. اما مگر فرقی می‌کرد؟ در آن غربت خاک‌آلود، مجمع دو کبوتری که بر سیم برق نشسته بودند شنیدنی بود: خواهر؟ جان خواهر. کاش یکی پیدا می‌شد و صدای ضجه ما را هم می‌شنید. بله خواهر، راست می‌گویی. ما چقدر داد بزیم آهای ایرانیان، فاجعه درست پشت دیوار خانه‌های شما رقص می‌کند.

دوستی که حرفه‌اش واکاوی رسانه‌های فارسی‌زبان داخلی بود می‌گفت: هیچ رسانه‌ای نیست - چه مکتوب و چه مجازی - که من هر روز خبرها و تحلیل‌های کلی و جزئی آن را نبینم و نخوانم. می‌گفت: به تناسب قراردادی که با دستگاه‌های مختلف بسته‌ام، گزیده خبرها را برمی‌گزینم و در فایل‌ها و پرونده‌های جداگانه جا می‌دهم تا همان خبرها را به صورت بولتن روزانه به دستگاه‌های طرف قرارداد تحویل دهم. می‌گفت: عصاره خبرهای مربوط به ایران را که جمع‌آوری می‌کنم، به یک افسردگی هر روزه دچار می‌شوم. چرا که عمده خبرهای مربوط به ایران، محدود است به قتل و غارت و دروغ و فریبکاری و هدر دادن سرمایه‌های ملی و ورشکستگی کارخانجات و بیکاری و اعتیاد و تن‌فروشی و خفیف شدن ایران در آمارهای جهانی و اختلاس و رانت‌خواری و ارتباط دزدان اموال عمومی با صاحب‌منصبان و در مجموع: یک بی‌سرانجامی مکرری که به آذینی از فریب آلوده است.

من می‌گویم: چند خبر مربوط به پرتاب ماهواره امید و موشک شهاب و توفیق دانشمندانمان در داستان سلول‌های بنیادین و دانش هسته‌ای را اگر که برجسته کنیم و با تکرار هر روزه آنها برای خوبانمان مراسم تجلیل عَلم کنیم، همچنان با غلبه اخبار ناگوار و آزاردهنده مواجهیم و شاهد یک سرگشتگی مفرط در کلیت کشور. درست در یک چنین بلبشویی از اوضاع در هم پیچ است که ما با سماجت، کف دست بر سینه خود می‌نشانیم و به همگان دنیا خبر می‌دهیم: این خیزشی که در کشورهای عربی پا گرفته، متأثر از ماست، از ما، از ما، از ما.



رهبر گرامی،

نمی‌دانم تا چه حد با من موافقت که این داستان بهار عربی یا عنوانی که ما برایش پدید آورده‌ایم و از آن به «بیداری اسلامی» یاد می‌کنیم، بیش از آن که به اسلام و اسلامخواهی مردم مصر و لیبی و تونس و بحرین و یمن مربوط باشد، اتفاقاً به سرنوشت خود ما مربوط است. در این میان اما تفکیک قیام مردم سوریه از دیگر خیزش‌ها، و انتساب آن به استکبار آمریکا و هم‌پیمان صهیونیستی‌اش، و جانبداری آشکار ما از بشار اسد، فرش فکری ما را در برابر چشم جهانیان می‌گستراند، و نام ما را در کنار نام کسانی که پایه‌های بقای خود را با دست‌های خونین خود رنگ می‌زنند ثبت و ضبط می‌کند.

از همه اینها به کنار، داستان برگزاری همایش شتاب‌زده‌ای به اسم «بیداری اسلامی» در تهران، بیش از آنکه به قیام‌کنندگان، خدا قوتی بگوید، به مردم خود ما می‌گفت: «آهای ای همه ایرانیان، خوب بنگرید که این همایش، در تجلیل از دیگر قیام‌کنندگان، آن هم در دیگر کشورهاست. نه شما، که بخواهید در فردا روزی علیه خود ما قیام بفرمایید». پیچ‌کیبوتران سالن کنفرانس چه شنیدنی است: خواهر؟ جان خواهر. می‌بینی سخنرانان چه بی‌پروا دروغ می‌گویند؟ خواسته‌های مردم مصر کجا و این چیزهایی که اینها می‌گویند کجا؟

از نجوای کیبوتران که درگذریم، همگان ما می‌دانیم که برگزاری آن همایش عجولانه در تهران، و احتمالاً همایش‌هایی که این روزها بناست به کالبد فرسوده ما انرژی دروغین تزریق کنند، در اصل، یک فرار به جلوی خام و نسنجیده محسوب می‌شوند. چرا که ما، نه که از خیزش مردم خودمان و اعتراض‌های فروخورده آنان در هراسیم، از همین روی به دیگر مردم معترض جهان - حتا به مردم معترض انگلستان و آمریکا - آفرین می‌گوییم، و همزمان دست به گلوی مردم خود می‌بریم و اعتراضشان را به اجانب ربط می‌دهیم و بر سرشان می‌کوبیم. با اصرار فراوان، حرکت‌های اعتراضی مردمان دیگر را به رسمیت می‌شناسیم و جنبش مردم خود را به فتنه تفسیر می‌فرماییم.

به دوستی که از لقمه‌های همان «همایش بیداری اسلامی» فراوان خورده بود، گفتم: مباد خام‌تر از دلایل برگزاری این همایش، به این فکر کنیم که قیام‌کنندگان کشورهای عربی، از ما آموخته‌اند که چه بخواهند، و با سران حکومتشان چه بکنند؟ و باز به او گفتم: آوازه تنگناهایی که مردم ایران را در میان گرفته، دلخراش‌تر از آن است که مردمی را در هر کجای دنیا حسرت به دل ما بکند. آخر چرا باید مردم مصر و یمن و تونس و لیبی با نگاه به ما، حسرتناک این شوند که همانند ما شوند؟

خواهر؟ جان خواهر. بگویم چرا مردم لیبی آن بلا را بر سر قذافی آوردند و مردم مصر آن بلا را بر سر مبارک، و مردم یمن و تونس و بحرین نیز؟ به خاطر رهبری‌های طولانی، و رهبری‌های فراقانونی، و تلنبار آسیب‌ها و فشارها، و تحقیر مستمر مردم، و به هیچ گرفتن قانون، و پروار شدن نظامیان و ویژه‌گان، و فرار نخبگان، و خانه‌نشینی شایستگان، و حاکمیت غلیظ سانسور، و نقدنپذیری مسئولان، و جوابگو نبودن آنان در قبال قانون و پرسش‌های فراوان مردم، و عقب ماندن کشور در هر زمینه، و غارت اموال عمومی، و رانت‌خواری‌های تمام‌نشینی، و رواج رُعب ناشی از دخالت سیستم‌های خوفناک امنیتی در مناسبات دم دستی حتی، و دخالت نظامیان در امور سیاسی و دخالتشان در هر کجا، و دستگاه قضائی منحط و فشل و سفارش‌پذیر، با دادگاه‌های سیاسی غیرعلنی و اعدام‌ها و حبس‌های بدون دادگاه و بدون دلیل، و مجلسی نمایشی و ناکارآمد و حرف‌گوش‌کن، و دانشگاه‌های افسرده، و بیکاری فراوان، و رواج اعتیاد و تن‌فروشی و بزهکاری، و نبود شادمانی‌های جمعی. باز هم بگویم؟ کیبوتر دوم می‌گوید: من نگران طبیعتی هستم که در ایران به سمت مرگ می‌دود و هم ما را هم ایرانی‌ها را یک به یک می‌کشد.

کیبوتر اول به سخن نخست خود باز می‌رود: کیست در جهان که به اسلام این نظام متمایل باشد؟ مگر نه این که قرار بود اسلام در این مُلک، بیماری‌ها را شفا بدهد؟ ببین چه به روز این اسلام آمده که جسم زخمین او بر زمین افتاده و دست التماس به سمت همه بالا برده که: شما را به خدا دست از من بدارید. از جان من چه می‌خواهید؟ اگر به نام و نان و نوا بود که رسیدید، شما را به خدایی که می‌پرستید بیایید و این مختصر جان مرا مستانید!

رهبر گرامی،

سرزمین کهن و زیبا و غنی‌ای که شما رهبری آن را به عهده دارید، به آسیبی سخت درافتاده است. اما آنچه که بیش از همه، همه را می‌آزارد، لکنتی است که بر زبان مردم نشسته. ما و شما، مردم خود را ترسانده‌ایم؟ همه را، حتا بزرگانی را که یک روز برای خودشان کسی بوده‌اند و در دستگاه اسلامی و انقلابی ما آمد و رفتی داشته‌اند! من در نامه پانزدهم خود از شانزده شخصیت سیاسی و علمی و دینی و دو همسر شهید تقاضا کردم که در نگارش نامه به من بپیوندند و برای جناب شما نامه بنویسند و با شما درد دل کنند. تا کنون به‌جز دو نفر، یکی از داخل و یکی از خارج، کسی



به سخن من و به درخواست من اعتنا نکرده است. و حال آنکه من به همدلی آنان ایمان دارم. تک به تک آنان با من همسخن و همدلاند، اما ترس از داغ و درفشی که دستگاه‌های امنیتی ما برای معترضان تدارک دیده‌اند، و ترس از کفن‌پوشان و اوباشانی که نعره‌کشان و الله اکبر گویان به فحاشی و تخریب خانه علما و منتقدان مجاهده می‌کنند، باعث شده است که کسی را شهامت سخن گفتن با شما نباشد.

به شکلی غیرمستقیم برای آقای هاشمی پیغام فرستادم که برای جناب شما نامه‌ای بنویسد و در آن نه راجع به انشقاق مردم و واژگونی‌های عن‌قرب، بلکه راجع به ابرهای آسمان با شما سخن بگوید. این که مثلاً هوا خوب است و بارانی در راه است. شما آیا باورتان می‌شود آقای هاشمی، که یک روز همه تریبون‌ها و رسانه‌ها برای انعکاس اندیشه‌ها و سخنان و نوشته‌های او خیز برمی‌داشتند، از این که برای شما چیزکی بنویسد می‌هراسد؟ یا مثلاً جناب آیت‌الله وحید خراسانی و جناب آیت‌الله جوادی آملی؟ همه را ترسانده‌ایم آقا. تا چه شود؟ تا همچنان خیمه خود و خویشان و هوادارانمان بر سر مسندها گسترانیده باشد؟ با آنکه خود در این باره بارها سخن گفته‌ایم: ترساندن مردم و نشاندن لکت بر زبانشان، در هر کجا و به‌ویژه در یک نظامی که مدعی مسلمانی است، یک جرم و یک گناه و یک حرام محرز است.

خواهر؟ جان خواهر. می‌دانی چرا کسی از بزرگان و آیت‌الله‌ها جوابی به نامه نوری‌زاد نداده و نمی‌دهد؟ به خاطر این که اجابت نوری‌زاد، بلافاصله به اجابت از تقاضای یک فتنه‌گر تفسیر می‌شود. و این یعنی دوستان کفن‌پوش بلدند با آیت‌اللهی که سخن به اعتراض گردانیده و در لابه‌لای کلمه‌ها و جمله‌ها صدای نازکی خوابانده که آن صدای ضعیف می‌نالد: آخر چرا؟، چه بکنند و چه بلایی بر سر او و بر سر آبرویش بیاورند.

رهبر گرامی،

این لکت بزرگ همان است که شما را در یک سوی و مردمان بسیاری را در دیگر سوی نشانده است. در فاصله میان شما و این مردم، وسعتی از بی‌اعتمادی به ما و شما و بی‌اعتمادی به قانون و علم و ایمان و عاطفه برنشسته است. حالا خود جناب شما بفرمایید آیا مردمان مصر و تونس و لیبی، حسرتناک این هستند که از همین حالات جاری ما الگو بگیرند؟ و بشوند آنچه که ما اکنون هستیم؟

اگر که خوب بنگریم خواهیم دید: در همه این کشورهایی که مردمانشان دست به شورش زده‌اند و می‌زنند، برآمدن حاکمان در سال‌های نخست با شور و شوق و استقبال اغلب مردم همراه بوده، اما به مرور با درازناکی عمر حاکمیتشان، همان شور مردمی، به شورش از کدورت و نقد و اعتراض انجامیده است. عجباً که رد پای تک تک این عارضه‌های مشترک، در میان ما نیز قابل رؤیت است. یعنی جمهوری اسلامی ایران را نیز می‌توان در امتداد آنها جای داد و سرنوشت آنان را برای این تجویز کرد.

پس قبول می‌فرمایید همایش شتابزده «بیداری اسلامی» و تخلیه سراسیمه خیزش مردمان عرب به حساب شخصی جمهوری اسلامی، بیش از آن که معطوف به اسلام و الگوبرداری از انقلاب ما باشد، به همان نگرانی از سرنوشت مشترک بند است. و گرنه یک عرب منفرد از میان میلیون‌ها معترض مصری پرچمی از ما برمی‌افراشت و سراغی از ما می‌گرفت و نشانی از اسلام نفس‌بریده ما می‌گرفت. نه این که آرزویش، اسلامی باشد که در ترکیه سر برآورده و نفس می‌کشد.

انتخاباتی سرنوشت‌ساز در پیش است. شما می‌توانید بدون بها دادن به خواست حداقل بیست میلیون مردم ایران، به همان راهی بروید که تا کنون بدان اصرار ورزیده‌اید. می‌توانید بدون حضور این جماعت معترض، به مجلس مطلوب خود دست ببرید. و حتا بدون حضور این مردم، مابقی عمر خود را سپری کنید و با قلبی مطمئن و ضمیری امیدوار به فضل خدای خوب به دیار باقی سفر کنید. اما چه درد که شما با این گزینش یکجانبه، به سرعت از خاطره‌ها محو خواهید شد و به فهرست حاکمانی خواهید پیوست که با مردمشان نامهربان بوده‌اند و اعتنایی به خواست و اعتراض آنان نداشته‌اند.

بیابید و این سخن کبوتران بام خانه خود را بشنوید که با نگاه به قدم زدن‌های شما با هم نجوا می‌کنند: خواهر؟ جان خواهر. کاش این آقا سید علی برای ایران و ایرانیان کیخسرو می‌شد، نه جمشید. که اولی در اوج اقتدار و عزت و بهره‌مندی و همراهی غلیظ مردم، به گوشه‌ای خزید و به عبادت فرو شد. و دومی از نردبان پادشاهی بالاتر رفت تا مگر بر جایگاهی برتر نشیند. اولی به نامی نیک دست یافت و دومی به گودالی از بدنامی فرو غلتید. و کبوتر دوم بغوغو می‌کند و می‌گوید: بله خواهر، این آقا سید علی برای کیخسرو شدن برازندگی بیش‌تری دارد تا جمشید. کاش سید قدر خودش را می‌دانست.

صدای صادقانه آن آوازه‌خوان پوک‌دهان نیز همین را می‌گفت:

«فریدون فرخ، فرشته نبود

ز مشک و ز عنبر سرشته نبود



ز داد و دهش یافت این نیکویی
تو داد و دهش کن فریدون تویی»

راستی آیا بزرگواری می‌فرمایید به دزدان اطلاعات و دزدان سپاه دستور صادر کنید هرچه را که از من و دیگران برداشته‌اند، به ما باز بگردانند؟ به آنها بفرمایید: ناسلامتی قرار است ملت‌های دیگر از ما سرمشق بگیرند. به آنها بفرمایید: با این دزدی‌های مستمر، مثلاً با بردن آلبوم خانوادگی یک متهم، و استفاده وحشیانه از عکس‌ها و تصاویر آن، و با بردن وسایل کاری و شخصی سایرین، کسی به ما و انقلاب ما نگاه نمی‌کند که! حالا دزدی‌های بزرگ و کهکشانی شماها - که جای گفتن آن اینجا نیست - بماند برای یک فرصت دیگر.

بدرود تا جمعه آینده.

با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد
نهم دی‌ماه سال نود

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

<http://nurizad.info/index.php/nurizad/17540>

**نامه سرگشاده (?) به خامنه‌ای، ۹ دی ۱۳۹۰**

به نام رفیق مظلومان

ای رهبر مملکت ایران!

دردهای خفته و زخم‌های سربرنیامده رنج‌کشیدگان بی‌نشان، داغ نداشته‌مان را بیش از پیش تازه‌تر می‌کند. انگار که خودمان از طایفه آنانی هستیم که نیش بی‌نوش و خراش بی‌خروش نامردان از خدا بی‌خبر تن نحیف ما را لمس نموده است...!

کاش می‌شد کمی درنگ کنید و شرنگ تلخ این حقیقت را به گونه‌ای دیگر به احساسات متبادر نمایید... هر چند «دست کوتاه است و خرما بر نخیل...!» اما این هم تیری در تاریکی است... خواه توجه کنید و خواه بی‌تفاوت بگذرید... اما تا دیروقت منتظریم تا ندایی به گوش برسد که بشنویم شما یک کمیته صاحب صلاحیت و بی‌جانبداری در خصوص وقایع و حوادث این دو سال بر باد رفته، مأمور دارید تا حساب‌ها از هم سوا و سنگ‌ها از هم جدا شود... تا همگان یک بار برای همیشه ظاهر و باطن شما را یگانه نظر کنند و همه شبهه‌ها و تردیدها به کلی محو و نابود شود.

اگرچه هنوز بعید است که به راحتی قبول زحمت کنید و پذیرا شوید...! اما بهتر است کمی از گفته‌های اطرافیان خویش فاصله بگیرید و خود را در امواج ساحل کوب اعتراضات و فریادهای خاموش و نیمه‌روشن و نیز دردمندی‌های بی‌فرجام‌ها نمایید و از نزدیک برای یک مرتبه هم به آنچه که مظلومین این راه کشیده و چشیده‌اند گوش مستقیم بدهکار کنید و به هم‌کلامی آنها افتخار دهید...!

این توقع، بی‌مایه نیست و فتیر هم نخواهد شد...! حداقل جناب‌عالی پیش وجدانتان سربلندید که صادقانه اندیشیدید و راست و حسینی قیام کردید تا ابرهای تیره یأس و بدگمانی در این برزخ گذشته از چهره دلگشای آفتاب حقیقت به افق نابودی گذران شود...!

بیایید قلب‌ها را از زنگار پلیدی‌ها صیقل دهیم و چشم طمعکار و فرصت‌سوز اهریمنان بدذات را از نور الاهی کور کنیم... تا هوس خیانت، بدخواهی، تفرقه و اتهام بر سر نامبارکشان خطور نکند...!

إنشاءالله تعالی

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۹ دی ۱۳۹۰

چرا خدا به شما پشت کرده است؟!

جناب آقای خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران
در پاسخ به دعوت آزاده شجاع این دوران تاریکی، نوری‌زاد، دو کلامی از زاویه‌ای دیگر با شما سخن می‌گویم.

یک بار هم این پرسش را از خود بنمایید که ابتلای شما به وضع کنونی که در آن گیر افتاده‌اید آیا سوای علت‌های زمینی، علتی سماوی نیز دارد یا نه. فراموش نمی‌کنیم آن زمان که احساس امنیت و اقتدار بیش‌تری می‌کردید و به یمن بخردانه‌تر اداره کردن کشور توسط اصلاح‌طلبان، فرصت بیش‌تری برای مته به خشخاش نهادن‌های فرهنگی خود داشتید، مرتب از تهاجم فرهنگی و ناتوی فرهنگی و امثالهم سخن می‌رانیدید و گوش به فرمانان کم‌سواد خود را در ارگان‌های فرهنگی یا در ارتباط با فرهنگ به مبارزه با این دشمن خودبزرگ کرده خود فرا می‌خواندید و بهانه‌های فراوانی برای هزینه پول نفت برای بسیاری نالایقان و علافان فراهم آورده بودید. در آن زمان در همین راستا ستاد فرماندهی مبارزه با عرفان‌های به قول خودتان کاذب و وارداتی را شخصاً رهبری می‌فرمودید، و در این راه اطلاعاتیون را باسط الید قرار دادید که هر بلایی می‌خواهند بر سر این نحل‌های عرفانی، که به نظر خودتان به‌ویژه در دوره نخست ریاست جمهوری آقای خاتمی امکان گسترش یافتند، بیاورند.

آیا از خود نپرسیده‌اید آیا این وضعیت اسفبار فرهنگی و فسادی که کشور به آن دچار است و دیگر چیزی جلودار آن نیست و شما را به اجبار به سکوت کشانده بهتر است یا امواج معنویت‌گرایی و خداخواهی، ولو به زبان جدید و قابل فهم نسل امروز، که همان جنبش‌های ریز و درشت عرفانی ایجاد می‌کردند و گروه‌های بسیاری از آحاد به‌ویژه جوان و تحصیل‌کرده کشور را که با خدا و معنویت (به خصوص با رؤیت مداوم عبوسی‌گری‌های شما و نمایندگانتان به نام دین) قهر کرده بودند به سمت صلح و صفا و زیبایی‌های معنوی و خداخواهی می‌کشاندند. نمی‌خواهم بگویم که شما هم در ردیف آن متنسکینی هستید که به فساد مردم راضی‌ترند تا به وجود رقیبی برای خود، بلکه دوست دارم این‌گونه باشد که فهمیده‌اید پذیرید که اشتباه کردید که راه جوانان به خداجویی به طریقه مطلوب خودشان را سد کردید و ناخواسته آنها را به فساد گرفتار نمودید. پس شاید این خدای زنده است که اکنون از شما انتقام می‌گیرد و نیز هشدار می‌دهد که بیش از این در نابودی دنیا و عقبای خود حریص نباشید. به یاد می‌آورد اطلاعاتیون شما چه کردند با پیمان فتاحی و نهضت خداخواهی بزرگی که در بین جوانان ایجاد کرد؟ به یاد می‌آورد با «اکنکارایون» [طریقتی قدیمی در آمریکا] چه کردند؟ به یاد می‌آورد با فرقه‌های مختلف دراویش و تصوف چه کردند؟ و..... راستی چرا خدا فقط خدای خشکی باشد که شما تعریف می‌کنید؟ آیا از خود نپرسیده‌اید نکند این خدای تعریفیتان، که ظاهراً او هم فقط شما را باید قبول داشته باشد، غیر از خدای واحد دوست‌داشتنی همه خداجویان باشد؟ اگر نپرسیده‌اید حالا وقت آن است که پرسید.

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده فیروزه نظام آبادی به خامنه‌ای، ۹ دی ۱۳۹۰

نامه یک مادر به رهبر جمهوری اسلامی

به نام خدایی که قلم را آفرید

آقای خامنه‌ای

من یک مادر هستم و برای فرزندم آینده‌ای شاد، کشوری امن و جامعه‌ای سالم می‌خواهم. جناب خامنه‌ای من یک مادر هستم و برای فرزندم جهانی در صلح و آرامش می‌خواهم و می‌دانم که این خواست هر مادری است. من کودکی‌ام را در جنگی سپری کردم که بر ما تحمیل شد و دیگر نمی‌خواهم فرزندم و فرزندان این مرز و بوم آن را تجربه کنند، گرچه در روز انتخاب هنوز هم میان وطن و دیگران حتماً وطن را برمی‌گزینم.

آقای خامنه‌ای

من یک خواهر هستم و روزی برادر رعنایم را نیمه‌جان و سوخته از تاول‌های ناشی از بمب شیمیایی به خانه آوردند و او در چشمان کودکی‌ام ترس را دید و من روزهای متوالی از او می‌ترسیدم.

آقای خامنه‌ای

من یک همسر هستم و می‌بینم تلاش روزانه همسرم را برای نان حلال و اما هراسانم که او هم اعتقادش را از دست بدهد، چرا که می‌بینم و حس می‌کنم پیر شدنش را زیر بار فشار زندگی. حضرت خامنه‌ای پیش از این که همین نیمچه اخلاق هم در جامعه ما بمیرد فکری بکنید، تا ما هم چو دیگران به این باور نرسیم که دیری است اخلاق مرده است.

آقای خامنه‌ای

من یک دختر هستم و می‌بینم سکوت تلخ پدر را هنگامی که سخن از انقلاب ۵۷ به میان می‌آید. من به فکر فرو رفتن او را هنگام قرآن خواندن هر روزهاش می‌بینم و بدین می‌اندیشم که چه حسرتی در نگاهش دارد.

آقای خامنه‌ای ادیب و عارف مسلک

اینها همه را گفتم که نگویند اینها از بیرون این مرزها گسیل شده‌اند. من نیز چون دیگران در این دیار زندگی کرده و می‌کنم و از وطن‌دوستی و انسان‌دوستی خود مطمئنم. من اما نمی‌دانم شما را چه شده است. شمایی را که به قول هوشنگ اسدی، شاعر بودید و نمازهای عارفانه‌تان طنین‌افکن زندان، که بایستی حمایت باتوم‌به‌دستان را به یدک بکشید. چماق‌به‌دستانی که زورشان به پیرمردان و پیرزنانی می‌رسد که در ایام اعتراضات به قول خودشان برای اصلاح اشتباهاتشان به خیابان آمده بودند. چماق‌به‌دستانی که جوانانی را هدف قرار دادند که دستشان خالی بود و برای شعاری که سر داده بودند سر دادند. «بای ذنب قتل؟» آیا تصویر مادر سهراب اعرابی از دیوارهای ضخیم بیت گذشته است که داغدارانه فریاد می‌زند: به کدامین گناه؟

حضرت خامنه‌ای

تا از این دیرتر نشده دستور آزادی زندانیان سیاسی را بدهید، جلوی اعدام‌ها و خشونت‌ها را بگیرید و از کسانی که به ناموس و مال و جان مردم دست‌درازی می‌کنند حمایت نکنید. یادتان باشد خون‌های ریخته شده بر آسفالت خیابان را آب می‌توان شست اما از ذهن ما نمی‌توان شست و شما نیز از مسؤلیتی که دارید نمی‌توانید بگریزید، همان‌طور که قذافی و صدام و دیگران نتوانستند. آدمی که عمر نوح ندارد. آیا واقعاً آزاد کردن فعالان



سیاسی و وکلا و روزنامه‌نگاران که هر کدام عزیز کسانی هستند نظام شما را به خطر می‌اندازد. این چگونه به اوج عزت رسیدنی است که با به بند کشیدن شهروندان هموار می‌شود.
آخر اینکه بدانید و آگاه باشید که من و دیگران بشریم و برای به دست آوردن حقوق بشری‌مان مبارزه خواهیم کرد و از پا نخواهیم نشست.

فیروزه نظام‌آبادی

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=359>

**نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰ (++)****جناب آقای خامنه‌ای؛ من را می‌شناسید؟**

نامه اول روح‌الله زم

جناب آقای خامنه‌ای

رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران

با سلام

چیزی که باعث شد دست به مکاتبه با جنابعالی به عنوان عالی‌ترین مقام حکومت ایران بیرم نامه‌های محمد نوری‌زاد «جهادگر» سابق و «مغضوب» فعلی بود. او از سایر آحاد جامعه درخواست نمود به شما برای اصلاح راه منحرف شده نظام اسلامی با شما نامه‌نگاری کنیم و به مفاد قانون اساسی نظام ایران در خصوص «برابری رهبر» با سایر آحاد جامعه عمل نماییم.

فی الواقع نامه آخرین محمد نوری‌زاد و درخواست طلب یاری از «معتدین» جامعه سبب شد من نیز به عنوان کوچک‌ترین عضو از مردم ایران از در مکاتبه با جنابعالی وارد شوم. شاید بتوانم اثری در اصلاح امور و خواسته‌های بر حق جنبش بزرگ مردم ایران داشته باشم. من در نامه‌های او خلوص نیت و راستی گفتار را یافتم و ظلم رفته به او را در تک تک کلماتش با تمام وجود درک کردم. چون مأموران اطلاعات سپاه شما مرا نیز به مانند «نوری‌زاد» تهدید کرده‌اند و پس از رهایی از زندان شما جلوی خانواده‌ام را در خیابان گرفته‌اند و مرا تهدید به پودر شدن و تهدید «به دچار شدن به سرنوشت عبدالملک ریگی» نموده‌اند.

گفته‌اند «ریگی را در هوا گرفته‌ایم و برای ما گرفتن تو در هر جای دنیا که باشی به مانند آب خوردن است». در واقع من پس از آزادی از بند الف زندان اطلاعات سپاه شما در اوین و به محض اطلاع یافتن از دستگیری مجدد گریختم که شرح مفصل آن را با ذکر جزئیات در مکاتبات بعدی عرض خواهم کرد.

راستی جناب آقای خامنه‌ای!

از محمد نوری‌زاد برایتان گفتم. او را یادتان هست؟!

او که با «سید مرتضی آوینی» مؤسسه روایت فتح را به همراه معدودی دیگر پایه‌گذاری کرد؟

«سید مرتضی آوینی» را چه؟ او که به همراه محمد نوری‌زاد گروه جهاد تلوزیون قبلی و «صدا و سیمای میلی» کنونی را تأسیس کرد؟!

من که یادم هست. هم محمد نوری‌زاد را، هم سید مرتضی آوینی را. چرا که شما را در تشییع جنازه مرتضی دیدم.

او روز جمعه‌ای در فکه بر روی مین رفت. شهید شد. شما در مراسم تشییع جنازه‌اش در «حیاط حوزه هنری» تحت شدیدترین شرایط امنیتی حضور به هم رساندید و بعدها او را «سید شهیدان اهل قلم» نامیدید.

من که یادم هست. شما هم حتماً به یاد آوردید.

من به واسطه برخوردهای بزرگوارانه محمد نوری‌زاد و سید مرتضی آوینی در زمان کودکیم به آنها تعلق خاطر و ارادت خاصی داشته و دارم.

جناب آقای خامنه‌ای

هیچ می‌دانید «روزنامه کیهان تحت مسؤولیت شما» در آن دوران محمد نوری‌زاد را از نسل من جدا کرد؟

می‌دانید که او یک‌تنه در برابر سیل عظیم تهاجمات به شما در اواخر دهه هفتاد شمسی در برابر منتقدین شما ایستادگی کرد؟

البته که می‌دانید. چون دوستان نزدیکتان را به خواندن سرمقالات او در «کیهان» مهدی نصیری تشویق می‌کردید.

راستی!



حرف از کیهان آمد و اکنون روزنامه کیهان چاپ بعد از ظهر آن زمان مهدی نصیری به «شب‌نامه کیهان چاپ صبح حسین شریعت‌نداری این زمان» تبدیل کرده است.

البته من با این مکاتبه قطعاً در لیست فحاشی‌ها و سناریوسازی‌های «شب‌نامه کیهان شریعت‌نداری شما» و «دزدان اطلاعات سپاه سرداران شما» قرار خواهم گرفت و در مدت دو سه ماهی که اسیر چنگال اینان بودم حتماً از من فیلم‌ها و «اقرارهای تحت شکنجه» گرفته شده که خود را برای آن آماده نموده‌ام.

البته این را هم نیز می‌گویم که صف خانواده بنده از من سال‌هاست که جداست و من این نامه را با صلاح‌دید خود برای شما نوشته‌ام... لطفاً به مأموران خود بفرمایید «آنها را پودر نکنند».

من خود برای پودر شدن آمادگی کامل دارم!

حرف‌های بسیاری از نوع شکنجه‌ها و اعترافات در زندان شما دارم که در نامه‌های بعدی بازگو می‌کنم. هر چند شما شأنتان اجل از ماست! و جواب نامه‌های باراک اوباما را نیز نمی‌دهید، نامه ما که به جای خود!

من در مطلع سلسله مکاتباتم بنا دارم «شهادتین» خود را با شما در میان بگذارم و شهادت دهم جز خدای یگانه خدایی نیست و بگویم که او شریکی ندارد و به شهادتی که می‌دهم اخلاص داشته و بر آن پایبندم! شاید که ما را هم بخواید پودر بفرمایید... مرا حتماً می‌شناسید...

من روح‌الله زم هستم.. بارها چه در دیدارهای خصوصی و چه در دیدارهای عمومی با جنابعالی شرکت داشته‌ام و خاطرات زیادی از آن دیدارها برای بیان دارم که در لابه‌لای مطالبیم به آنها اشاره خواهم نمود.

در ابتدا لازم است که عرض کنم این مکاتبه از باب اصلاح نظام رهبری تحت امر شما و بیان زوایای انحراف «جمهوری» توسط حکومت شماست و نیتی جز خیر خواهی و «امر به معروف» در آن نیست.

چه اینکه بارها پای منبر بزرگان نظام این احادیث و آیات برای ما بیان می‌شد و ما هم فرا گرفتیم و اکنون می‌خواهیم در برابر «استاد» به آنها عمل کنیم و «درس شاگردی» در حضورتان پس بدهیم!

جناب آقای خامنه‌ای

من روح‌الله هستم. فرزند انقلاب امام خمینی که اکنون با قرائت‌های متفاوت جنابعالی و پیروانتان به انحراف کشیده شده است. ۶ ماه قبل از انقلاب ۵۷ به دنیا آمده‌ام و با قنடاقه‌ام در تظاهرات مردمی منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی شرکت می‌کردم.

چه اینکه در تظاهرات روز ۱۷ شهریور ۵۷ که منجر به کشتار مردمان توسط شاه شد و شما و یارانتان همواره از آن روز به عنوان روزی سپاه در کارنامه حکومت پهلوی یاد می‌کنید... آن روز در بهشت زهرای تهران برای فرار از دست سربازان ارتش پهلوی خانواده‌ام مرا در قبری پنهان نموده و پس از رفتن مردم از بهشت زهرا مرا از آن درآوردند...

البته دژخیمان پهلوی بر خلاف جان بر کفان شما در روزهای محرم و ایام ماه حرام خدا به مردم مبارز و «برانداز» آن زمان آتش‌بس دادند و حرمت ماه عزای حسین را نگه داشتند.

اما حکومت شیعی اسلامی مدعی علوی شما بر سینه‌های مردم عزادار و حق‌طلب عاشورای حسین، گلوله بارید که زخم گلوله‌های «دزدان سپاه شما» آنها را نزد خداوند مقروب ساخت و ما را عزادار خویش ساخت.

سلام و درود خدا به ارواح نورانی و سبیه آن شهیدان، و دعای خالصانه برای استخلاص دو یاور خمینی عزیز «میرحسین موسوی» و «شیخ شجاع مهدی کربوی» از دست شما!

می‌خواهم صریح و نقادانه با شما سخن کنم. امیدوارم حرمت نگه دارید و تحمل کرده و سخنم را گوش فرا دهید.

اکنون اعتقاد راسخ دارم که شما خود را در حد «خدایگان ملت ایران» دانسته، شأن و مرتبتی در همان حد برای خود قائل و خود را مبرا از پاسخگویی می‌دانید.

چرا که آن اریکه نورانی اسلام را به نام خود کرده‌اید فراتر از اریکه پیامبر بزرگ اسلام و امامان شیعی می‌دانید و خود را نیز فراتر از این بزرگواران می‌دانید! در احادیث مختلف پاسخگویی امامان و پیامبر در برابر مردم را بارها برای ما گفته‌اید... اما دوستان شما، شما را خیلی بالاتر فرض کرده و برایتان شأنی مترادف با شأنت پیامبر بزرگ اسلام قائلند.



اما من می‌گویم شما نیز به مانند من یک انسان ساده هستید و چه بسا از «بصیرت» اغلب زندانیان سیاسی در بندتان در شناختن «هیولای احمدی‌نژاد» محروم بوده و هستید.

پس شما یک فرد عادی جامعه به مانند من و دیگران هستید... پس رهبر خود شکن، آیینه شکستن خطاست.

می‌گفتم: من فرزند پدر روحانی هستم که بارها با او چه به صورت خصوصی و چه عمومی به محضرتان می‌آمدم. ایشان را که فراموش نکرده‌اید؟ قصدم از تکرار این جمله خدای ناکرده «عارضه نسیان» حضرتعالی نیست. چون بسیار شنیده‌ام که «افراد برای شما تاریخ مصرف معینی دارند». حدسم نیز این است این تاریخ مصرف معین آنها را از ذهن شما پاک کرده باشد.

ما بارها به بیت جنابعالی می‌آمدم و در اندرونی شما میهمان بودیم.

چه در مراسم‌های متعدد عزاداری در بیت‌تان بودیم و به «حاج منصور ارضی» شما گوش می‌دادیم و چه در ملاقات‌های متعدد حضوری با مسؤولین نظام اسلامی شما حضور داشته‌ایم.

امیدوارم با ذکر خاطره‌ای مرا به یاد بیاورید. چون خیلی با شما سخن ناگفته و بغض‌های فروخته دارم.

البته خاطره شیرین ذیل با «مشت آهنین شما در زیر دستکش مخملیتان» در برابر ملت بزرگوار ایران پس از «انتصابات سال ۸۸» به تلخی گرایید و من وجود رهبری فرهیخته را برای همیشه از ذهن خود پاک کردم.

در سال‌های ۷۱-۷۲ آن زمان که آقایان جنتی و منصور ارضی به واسطه هجوم صرب‌ها و نسل‌کشی مسلمانان فریادها می‌کشیدند درست در شب شهادت حضرت زهرا ی اطهر سلام الله علیها در بیت شما برای عزاداری حاضر شدیم. آن زمان «هنوز تاریخ مصرفمان» برای شما تمام نشده بود. مأمورین بیت ما و تعدادی دیگر از مسؤولین لشکری و کشوری را به اندرونی بیت شما هدایت کردند و ما میهمان سفره شما شدیم.

سادگی آن زمان بیت شما را از قبل دیده بودم. شاید هم آن اتاق مخصوص میهمانان شما بود و مکان‌های دیگر بیت شما به این شکل نبود. الله أعلم.

من در همان اتاق نسبتاً بزرگ جلوی شومینه نشستم و سختی سنگ آن کمرم را آزار می‌داد. اما چاره دیگری نبود. زیرا همه مکان‌ها توسط قربای شما پر شده بود.

دست بر قضا مکانی را که نشستم درست روبه‌روی جنابعالی بود و در کنار سمت راست شما حجت‌الاسلام نواب و سمت چپ شما سید یحیی رحیم صفوی نشسته بودند.

به مانند سایر مردمان عادی حاضر در حسینیه بیت شما برایمان غذا آوردند. ولی برای آنها در سینی و برای ما، در بشقاب.

پس از شام خادمان شما برای همه حضار چای آوردند.

تعارف چای از شما شروع شد و به من ختم شد. قطعاً چایی که شما میل می‌کردید از چایی که من می‌خوردم خنک‌تر شده بود و من غافل از همه جا تصمیم گرفتم چایم را «سر فرصت» پس از رفتن شما در فضایی آرام میل کنم. به محض اتمام چایتان دست چپتان را بر زمین نهادید و نیم خیز شدید برای برخاستن. اما از زیر عینکتان ناگهان چشمتان به چای من افتاد.

جماعتی که به تبعیت از شما نیم‌خیز یا برخاسته بودند با برگشتن شما به حالت عادی متعجب شده و همگی مجدداً نشستند و حیران بودند از آن برخاستن و این نشستن.

شما گفتید تا شما چایتان را نخورید ما اینجا را ترک نمی‌کنیم.

من چای خودم را داغ سر کشیدم و نصف آن بر روی پیراهن و شلوارم ریخت. چون آقای محسن رضایی کنار من بود و با آرنج به من می‌زد که «آقا را معطل نکن و زود سر بکش».

ما آن جام داغ را سر کشیدیم و از بالا تا پایین اندرون پیکرمان سوخت و شما با لبخندی به فرد کنار دستتان فرمودید: «این بزرگ بشه چی می‌شه!»

جناب آقای خامنه‌ای

حالا من بزرگ شده‌ام، با سیل زیادی از اشک‌ها و بغض‌های در گلو. قصد هم ندارم نمکدان معرفت سفره شما را بشکنم.

اما شما برای من غریبه‌اید... شما با آن خطبه نماز جمعه‌تان در روزهای پس از انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ آب سردی به سر دوستداران نظام جمهوری اسلامی ریختید و به خاطر فردی «معلوم الحال» که حال در چنگال او نیز گرفتار شده‌اید خود را در برابر ما و مردم قرار دادید و بیدادگاه‌هایتان من و امثال من را به سیاهچال‌های خود دید. روزهای متمادی در انفرادی تنگ سلول بند الف سپاهیان فربه‌تان گذشت و شما از



«بصیرتی» حرف زدید که خود آن را نداشتید که اگر داشتید همچنان که یک سال و اندی در هر مراسمی از آن سخن می‌کردید به یکباره پس از خانه‌نشینی رئیس دولت محبوبتان آن را به فراموشی نمی‌سپردید!

و اکنون سپاهیتان ما و سایر مردمان را تهدید به «پودر شدن» و در هوا قاپیدن به مانند ریگی تروریست می‌کنند و از ما می‌خواهند که سکوت کنیم، مصاحبه نکنیم و از آن فجایع نگوییم و اگر کردیم خود و خانواده‌مان را «له» خواهند کرد.

اما برای من که از کودکی در بیت شما راهی داشتم، و با ابوذر نوری‌زاد همبازی بوده‌ام، در منزل آقای جنتی با نوه مرحومش «محسن»، رؤیای کودکانه داشتم و در دبیرستان فامیل شما جناب دکتر حداد عادل درس می‌خوانده‌ام و همبازی محمد روحانی فرزند مرحوم دکتر حسن روحانی بوده‌ام و... نحوه‌های این خفاشان اثری نداشته و ندارد. چرا که اگر اندکی از شجاعت هم از این محافل ذخیره کرده باشم، اکنون وقت بروز آن فرا رسیده است.

سید علی خامنه‌ای اکنون آن رهبری نیست که من از کودکی با یاد و نام او عجین بودم و عکس او را در کیف داشته و به آن می‌بالیدم. او اکنون تبدیل به رهبر خودخواهان، مال‌اندوزان، فاسدان اطلاعات سپاه، غارتگران بیت‌المال پیشین! و خونریزان ملت ایران گردیده است.

جناب آقای خامنه‌ای

بسیار خاطرات تلخ از هتاکان سپاهی و انصار حزب‌الله تحت حمایت شما دارم که در مکاتبات بعدی تک‌تک به آنها اشاره می‌نمایم. این نامه اول من به شماست.

در نامه‌های بعدی چراهای بزرگی را بر سر راهتان می‌گذارم و ناامیدانه خواستار پاسخ‌گویی شما هستم.

هر چند از رهبر متصل به منبع نور! انتظار پاسخ عبث است؛ اما بخت خود را می‌آزمایم.

شاید که در آخرین ماه‌های تاریخ نظام جمهوری اسلامی روش خود را عوض کرده و پاسخ مخالفان سرسخت خود را بدهید و به راه اسلام راستین باز گردید و خسارت بزرگی را که به اسلام و مسلمین وارد آورده‌اید جبران نمایید.

روزهای سخت در زندان سپاه، شکنجه‌های متعدد سپاهیان بی‌دین شما، خاطرات گفتنی از بزرگان نظام و فعالیت‌های متعدد خود در نظام جمهوری اسلامی تحت امر شما برای استقرار مردمسالاری و خاطرات گسترده خود از انتخابات سال ۸۴ و ۸۸ را در آینده و به مرور برای شما بازگو می‌کنم و از پودر شدن خود واهمه‌ای ندارم.

خون با خون پاک نمی‌شود. خون من نیز به سرخی خون «نداها»، «سهراب‌ها» است...

منتظر نامه‌های بعدی من باشید...

«و لو یؤاخذ الله بظلمهم ما ترک علیها من دابة و لکن یؤخرهم الی أجل مسمی فإذا جاء إجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون»

«و اگر خداوند مردم را به خاطر ظلمشان مجازات می‌کرد، جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نمی‌گذارد، ولی آنها را تا زمان معینی به تأخیر می‌اندازد. و هنگامی که اجلشان فرا رسد نه ساعتی تأخیر می‌کنند و نه ساعتی پیشی می‌گیرند.» (سوره مبارکه نحل، آیه ۶۱)

یا حق

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)؛ وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://www.rahesabz.net/story/47019>

<http://nameha.nurizad.info/?p=482>



نامه سرگشاده محسن نمکیان به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰

خطای بزرگ رهبری

رهبری جمهوری اسلامی ایران، آقای سید علی خامنه‌ای

گرچه نه این قلم جزو دعوت‌شدگان آقای محمد نوری‌زاد برای نامه‌نگاری به شماست و نه «خدا را شکر» شرايطی که ایشان برای شروع نهضت نامه‌نگاری به شما در نظر گرفته‌اند، یعنی رخداد اتفاقی برای ایشان، محقق شده است، با این حال، تصمیم به نگارش این نامه خطاب به شما گرفتم.

به جهت احترام به قواعدی که آقای نوری‌زاد برای این نامه‌نگاری‌ها قرار داده‌اند، که می‌توان آنها را در رعایت احترام و ادب خلاصه کرد، من نیز بر روی برخی از احساسات درونی لبریز شده نسبت به شما سدی زده‌ام، تا امکان بروز نیابند، اما این نمی‌تواند منجر به پا گذاشتن بر خصلت راست‌گویی شود. صادقانه نیست که نام شما را با برخی القاب یاد کنم، از این روست که به جای محضر محترم رهبری جمهوری اسلامی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، به آنچه در صدر این نوشته آمد بسنده کرده‌ام.

رهبر پیشین انقلاب عالم را محضر خدا می‌دانست. حضور، مختص خداست. محضر فضایی است که در آن حضور خداوند درک می‌شود. خداوندی که بزرگان، او را زنده و حاضر می‌دانند. حضوری زنده و خلاق که سرشار از رشد و تعالی است. برای ما که در کمان قاصر از عوالم آن بزرگان است، جلوه‌هایی از حضور زنده و خلاق را می‌توان در جلوه‌های طبیعت، به خصوص در بهار تجربه کرد. اگر آن طراوت و شادابی که در طبیعت در بهار موج می‌زند در روح و جان ما به تجربه درآید، آنجا «محضر» است. برای من بسیار غریب است اگر کسی چنین ادعایی را در برخورد با شما بکند. نهایت قدرت شما در فضا سازی‌هایی است که پیرامون شما به وجود آورده‌اند، کرامات و برکاتی که هیچ‌گاه عیان نمی‌شوند، لابد به این بهانه که برای اغیار عیان‌شدنی نیست، منقلب‌کننده‌ترین خطابه‌های شما برای طرفدارانتان آنها هستند که به کهولت سن و ضعف قوای جسمانی خود اشاره دارید که ناله دوستدارانتان را بلند می‌کند. در صحنه عیان چیزی فراتر از این موارد دیده نمی‌شود اما همزمان صدا و سیمای شما، کیهان شما، نمایندگان منتخب و منصوب شما در مجالس خبرگان، ائمه جمعه شما و دیگران و دیگران که همگی در نهایت وصل به خود شمایند، مکرراً از وجود کرامات و برکاتی سخن می‌گویند، حال چه از طریق رخدادهای خارق‌العاده‌ای چون «یا علی گفتن در زمان تولد» و چه از طریق رویدادهایی مثل «مدیریت خردمندانه در دوره فتنه» یا مثلاً «پیشگویی‌های شما در خصوص بیداری اسلامی» و... که هر کدام مثال‌های نقض فراوانی را در حوزه مورد اشاره خود به خاطر می‌آورند. به نظر می‌رسد که اینها، بیش از آن که بیان واقعیات باشند، خود راهی تضمینی برای کسب قدرت در بین متملقان و چاپلوسان هستند.

بهترین محک برای ارزیابی میزان عمق آن احساسات پرشور و دست‌بوسی‌ها و تعریف و تمجیدها، درآمدن از آن فضایی است که پیرامون شما درست شده است. آیا اگر شما در رأس هرم قدرت ایران نبودید، آیا اگر بمباران برچسب‌زنی‌های آنچنانی درباره شما در صدا و سیما و رسانه‌ها قطع شود، حتی آیا اگر ظاهر شما و لباس شما عوض شود، آنگاه قدرتی در تسخیر قلوب مردم داشتید؟ اگر جایی بروید که کسی شما را نشناسد، آیا قادرید به گونه‌ای عمل کنید و سخن بگویید که مردم همان احساساتی که در بیت ابراز می‌کنند نسبت به شما داشته باشند؟ من گمان نکنم که چنین باشد.

محضر، آن فضایی است که انسان را خود به خود و از روی حقیقت مجذوب می‌کند و نه از روی توهم. لابد صحنه‌های ضجه زدن‌ها و مویه‌های هواداران رهبر تازه درگذشته کره شمالی را دیده‌اید. آیا این حالات، حالات کسی است که از فراغ حضور به گریه افتاده است؟ و یا در خوشبینانه‌ترین حالت، حالات انسان‌های شستشوی مغزی شده‌ای است که در غم نابود شدن توهمات ساختگی‌شان می‌گریند؟ آیا می‌توان از «محضر رهبر کره شمالی» سخن گفت؟

کسی که حضورش محضر است، با هیچ می‌تواند همه چیز بسازد، مردم مجذوب اویند، و نه مجذوب برچسب‌های او. جذبه خود او آنچنان شدید است که حتی بر برچسب‌های منفی بر ضد او نیز غلبه می‌کند. مثال‌های متعالی از این دست فراوانند. پیامبران و اولیا، اقلاً آن‌ها که ما تاریخشان را می‌دانیم از این دستند. برخی حتی خود بر علیه خود دافعه هم ایجاد می‌کنند. حسین(ع) از آن‌هاست، زمانی که عاقبت عاشورا را برای یارانش می‌گوید و اجازه رفتن می‌دهد. این آن محضر است و البته محضرهای تقلبی یا توهمی هم فراوانند.



از این روست که کلمه «محضر» را نمی‌توانم برای خطاب کردن شما به کار گیرم. در خوش‌بینانه‌ترین وضعیت، برای من شما رهبری قدرتمند (متکی به قدرت‌های زمینی چون سیستم‌های امنیتی و رسانه‌ها و...) هستید که متأسفانه قدرتش را به مسیرهای ناصحیح انداخته است. محضر شما، اگر بتوان آن را محضر نامید، برای من فضای ناخوشایندی از انواع و اقسام تجربه‌های تاریک است. چه در مقیاس‌های شخصی و چه در اندازه‌های کلان. ادعاهای فراوان در حوزه‌های اعتقادی، چه دینی و چه عرفانی، که نمی‌توان رد آن‌ها را در راهبردهای کلان مملکتی به شکل عملی دید. برای من محک اعتقادات شما در اعمال شماست و نه کلام، که سخن‌گویان شیرین‌سخن فراوانند. زیباترین خطابه‌های اخلاقی توسط شما و سخن‌گویان و سخنرانان نزدیک به شما را یک صفحه اول پر از بی‌اخلاقی روزنامه کیهان، که با کمال تعجب آن هم زیر نظر شماست، بر باد فنا می‌دهد. محکم‌ترین دستورات شما در خصوص علنی نکردن نام مجرمان قبل از اثبات اتهام و صدور حکم، با سی‌تاییه آبروبری «بیست و سی» که آن هم در نهایت تحت نظر شماست، به عباراتی بی‌محتوا تبدیل می‌شوند. اتفاقات موردی از این گونه رفتارها قابل اغماض و قابل تعبیر شدن به اشتباه اشخاص است، اما بار تجربه‌های این‌چنینی آن‌چنان بر پشت نهادهای نزدیک به شما سنگینی می‌کند که عاقلانه نیست اگر آنها را سیستماتیک، برنامه‌ریزی شده و تحت کنترل خود شما ندانیم، و لابد با انبوهی از توجیحات شرعی، مثلاً حفظ نظام و... اگر برای شما محضری هم قایل شوم، محضری از این‌گونه بارهای منفی است.

محترم، به معنای مورد احترام است. به طور کلی احترام به همه قوانین نوشته و نانوشته‌ای که روابط ما مردم و شما را با هم تنظیم می‌کند. صادقانه نیست اگر شما را محترم بدانم، نه به این معنا که روی به بی‌ادبی بیاورم، بل به این معنای کلی که شما بسیار از این قوانین عدول کرده‌اید، محترمشان ندانسته‌اید و از این رو، شرایط بقای «احترام» خود به خود ساقط است. شما در موضع یک رهبر دینی و در موضع یک رهبر سیاسی، «محترمانه» عمل نکرده‌اید. پس حداقل صداقت، آن است که شما را رهبری محترم خطاب نکنم.

این همه، توضیحی طولانی بود برای نحوه‌ای که در خطاب کردن شما برگزیده‌ام. چقدر تلاش لازم است تا القاب عاریتی از کنار اسم شما برداشته شود بدون آن که شائبه بی‌احترامی به وجود بیاید.

گرچه در لفافه و گاه به صراحت، شما را معصوم معرفی می‌کنند، اما روی صحبت من دقیقاً در نقطه مقابل این ادعاهاست. می‌خواهم از کلیدی‌ترین اشتباه شما سخن بگویم. رنجیده خاطر نشوید. البته بسیار در باب انتقاد شنوی خودتان و علاقه‌مندی‌تان به این موضوع گفته‌اید. این هم از همان دست سخن‌هایی است که در عمل نقض می‌شود. کیست که نداند انتقاد از شما چه عواقبی دارد. یکی از بی‌شمار شاهد زنده، محمد نوری‌زاد است، مگر می‌توان پذیرفت که همه این برخوردها با منتقدان، خارج از نظر شما صورت می‌گیرد؟ رنجیده خاطر نشوید، چرا که رنجش خاطر شما معمولاً به اتفاقات عینی می‌انجامد و مثلاً اگر این نوشته در تارنمای آقای نوری‌زاد منتشر شود، آزار و اذیت ایشان را به دنبال خواهد داشت. از شمرده شدن اشتباهات شما توسط دیگران چه باک، اگر معصومیت درست شده برای شما واقعی است؟ آیا از معصومیت علی(ع) با آن چه درباره‌اش به بدی می‌گفتند چیزی کاسته شد؟ آیا قدرت نوح(ع) با استهزای برخی افراد مضمحل شد؟ آیا از اتهاماتی که به مریم(س) زده شد، چیزی بر دامان پاک آن حضرت باقی ماند؟ بزرگان، باکی از مسخره شدن و متهم شدن ندارند، پس اگر آن بزرگواری هستید که از شما به تصویر کشیده شده رنجیده خاطر نشوید.

کلیدی‌ترین اشتباه شما، نشستن بر دروازه وصول به خداوند است. این بحثی سیاسی نیست. ابعاد سیاسی موضوع و محصول این رویکرد شما به دفعات و به طور مفصل و مجمل توسط کارشناسان موضوع تحلیل و ارزیابی شده است. این حتا بحثی دینی-مذهبی هم نیست که آن هم موافقان و مخالفان خود را دارد و البته به لطف حمایت‌های مختلف شخص شما، موافقان بیش‌تر و بیش‌تر صدایشان به گوش می‌رسد، آن هم در صدا و سیمای زیر نظر شما و رسانه‌های مشابه دیگر.

نگاه من از زاویه مسئولیت است. هیچ توجه کرده‌اید چه مسئولیت بزرگی برای خود خریده‌اید؟ برایتان می‌گویم. با تبدیل شدن به ولی مطلق فقیه، تبدیل شدنی که اگر نگویم با نظر خود شما، حداقل با رضایت شما و با ساکت ماندن در برابر روند شکل‌گیری آن صورت گرفته است، حکم دربان دروازه وصول به خداوند را یافته‌اید. لایه ظاهری آن چه بسا جذاب باشد، انسان تصور می‌کند در جایگاه بزرگانی چون علی(ع) قرار گرفته است و امید دارد که با تقلید از او مانند او نیز بشود. اما درست یک لایه، و فقط یک لایه زیر این پوسته، دامی مهیب پنهان شده است.

شما با پذیرفتن عنوان ولایت مطلقه فقیه و عمل کردن در آن راستا در اصل، مسؤول رساندن مردم به خدا شده‌اید. عجیب آن که سایر راه‌ها را نیز بسته‌اید، گویی راه رسیدن به خداوند، فقط و فقط از آن مسیری است که شما مد نظر دارید. صرفنظر از صحت یا سقم سایر راه‌ها، شما راه را بر همه باورها و اعتقادات بسته‌اید، آن هم نه از سر آگاهی بخشی که از سر ترس و عقوبت‌های سهمگین آن. شما راه را بر ادیان غیر ابراهیمی بسته‌اید، راه را بر انواع و اقسام مکاتب اعتقادی شرق و غرب جهان بسته‌اید. شما حتا راه را بر ادیان ابراهیمی نیز بسته‌اید. همین الآن در زندان‌های



شما کسانی به جرم گرایش به مسیحیت در انتظار اعدام هستند. اگر محذوریتهای نبود، راه را بر اهل تسنن هم به طور کامل می‌بستید. شیعیان دگراندیش نیز از این شیوه شما بی‌بهره نیستند. روز به روز هم دایره اندیشه‌های صواب از نظر شما، شمایی که بر دروازه وصول به خداوند نشستید، بسته‌تر و بسته‌تر می‌شود. هر کسی که تلاشی برای معنویت در مسیری غیر از مسیر مورد عنایت شما کند، محکوم به گرفتار شدن در سطوح مختلف است، از محرومیت‌های اجتماعی گرفته تا زندان و سلول انفرادی و اعدام.

همان زمان که آزادی انتخاب سایر راه‌ها را از مردم می‌گیرید، زیر بار مسؤلیتی عظیم رفته‌اید. اگر کسی در انتخاب راه خود، مختار باشد، مسؤلیتی متوجه شما نیست. شبیه به گروهی که به مسافرتی می‌روند، رهبر گروه مسؤلیتی در قبال آنان که با او نمی‌آیند ندارد. حتا مسؤلیت این رهبر در قبال آنان که خود انتخاب می‌کنند با او باشند نیز گرچه بالاست اما به هولناک بودن آن چه شما کرده‌اید نیست. شما افراد را به زور با خود در این مسافرت همراه کرده‌اید. وعده‌ها داده‌اید و می‌دهید، از زیبایی مقصد، از خوشی‌ها در مقصد تا هزاران وعده عجیب و بزرگ دیگر، در دل یک جمله شماس، وقتی حکومت را اسلامی متکی بر قرآن معرفی می‌کنید. هیچ تصور کرده‌اید که اگر مسیر را به اشتباه رفته باشید (که به گمان من چنین است) کدام آیه قرآن گریبانگیر شما خواهد بود؟

مسیر مورد عنایت شما «در عمل» به کجا می‌انجامد؟ صحبت‌های زیبا و وعده‌های نادیدنی در مقابل اتفاقات عملی و تجربیات روزمره به سرعت رنگ می‌بازند. آن آرمان‌شهری که قرار است در اثر اتصال حکومت شما با حکومت منجی به وجود بیاید در عمل مختصات آن حکومت را ندارد، و برعکس در حال دور شدن از آن مختصات تعریفی است. فقط به عنوان یک مثال، منصفانه نیست اگر جامعه ایران را گرفتار دروغ‌گویی ندانیم. تغییر چنان شدید بوده است که بسیاری از جوان‌ترها هم دورانی از زیبایی صداقت را تجربه کرده و به یاد می‌آورند. امروزه به شکل مکرر و تقریباً روزمره در سخنان مسؤلین بسیار رده بالای مملکت آن‌چنان تناقضاتی وجود دارد که بدون شک بایستی لاقلاً یک طرف ماجرا را دروغ‌گو، آن هم دروغ‌گویی با آگاهی کامل دانست. و متأسفانه همین حالت چون ویروسی مرگبار به زندگی روزمره مردم نیز سرایت کرده است. جامعه‌ای که دروغ در آن به این شکل نظام یافته رواج یابد، مستعد هزار پلیدی دیگر نیز هست، و می‌بینیم که جامعه ایرانی چنین شده است. این، آن سفری است که مردم را به حکم ولایت با خود همراه کرده‌اید.

عجیب است که گاه توجیهاتی این‌چنینی از زبان نزدیکان شما به گوش می‌رسد که به توصیه‌های حکیمانه شما عمل نمی‌شود و الا جامعه این چنین نمی‌شد. این خود اعترافی به واقعیت وضعیت موجود است، این چگونه رهبری است که حرفش توسط مسؤلین و مردم خوانده نمی‌شود؟ این ادعاها در همه حوزه‌ها دیده می‌شود. در حوزه مفاسد اقتصادی و حکایت دردناک اختلاس بزرگ، می‌گویند اگر به فرمان هشت ماده‌ای حضرتعالی عمل می‌شد چنین اتفاقی نمی‌افتاد. در موضوع تحریم‌های انگلستان و وقایع بعد از آن، گشته‌اند و حرف‌های ده سال قبل شما را استخراج کرده‌اند که از خباثت‌های انگلستان گفته‌اید و باز می‌گویند که به حرف شما اگر عمل شده بود چنین نمی‌شد. در حوزه مفاسد عمومی و بی‌دینی، باز مقصر مردمند که به نصایح شما گوش نمی‌کنند. سؤال اما این است که اگر واقعاً چنین است، شما چه اصراری دارید که رهبریت مطلق کسانی را داشته باشید که گوش به فرمان شما نیستند؟

از مسؤلیت شما و از بزرگ‌ترین اشتباهتان می‌گفتم. شما بر سر راه خداوند نشستید و مردم را به این سمتی که تصویرش را همه می‌بینیم «رهبری» کرده‌اید. عجیب آن که خودتان هم راه را بر خودتان بسته‌اید، با پسوند مطلقه‌ای که به عنوان ولایت فقیه افزوده‌اید، گویا با افتخار هم مسؤلیت این اتفاق نامبارک را پذیرفته‌اید. به قول آقای کدیور، ولایت مطلقه، مسؤلیت مطلقه را هم به دنبال دارد. نمی‌توانید اعمال نفوذ مطلق بکنید، اما خود را بری از مسؤلیت‌ها و عواقب بدانید.

ذهن انسان، توجیه‌گر است. اگر خواننده این نوشته باشید، شک ندارم که انواع و اقسام توجیهات ذهنتان را احاطه خواهند کرد، که ذهن می‌خواهد به نوعی خود را از زیر فشار خلاص کند. چه بسا تصویری زیبا از نتایج حکومت شما برایتان ساخته باشند و یا خود برای خود ساخته باشید. چه بسا آن چه در کلیت حکومت شما در حال اتفاق افتادن است را با استثنائات حکومت علی(ع) منطبق می‌سازید. هزار هزار توجیه مثلاً از این دست که شما سعی خود را کردید و نشد، امکانات در اختیار شما نبود، دشمنان نگذاشتند و... اما اینها هیچ چیزی را عوض نمی‌کنند، چرا که خود را ولی مطلق فقیه نامیده‌اید. شما ولی مطلق شده‌اید با قبول همه این شرایط و از همین روست که مسؤل همه چیز هستید، همه چیز.

بر خلاف آقای نوری‌زاد، من راه خلاص چندانی برای شما قائل نیستم. به اعتقاد من و برخلاف نظر برخی، اختیار شما دیگر در دست خودتان نیز نیست، دست شخص خاصی نیز نیست. این، از نمودهای عینی که در فضاهای عمدتاً سیاسی پیرامون شما رخ می‌دهد به وضوح قابل ردیابی است. گمان من این است که فقط یک معجزه، یک اتفاق خارق‌العاده، یا به زبان مذهبی-دینی یک توجه بسیار ویژه و فیض می‌تواند شما را از آن چه



خود برای خود درست کرده‌اید تا حدودی رها کند، که برخی اعمال شما به نظر نمی‌آیند که جبران‌پذیر باشند، که معتقدم این امکان نیز از کف شما رفته است.

والسلام
محسن نمکیان

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=363>



نامه سرگشاده «یک حقوقدان» به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰

والیوم الموعود

سلام آقا

امیدوارم شما همچون دوائر نظارتی حکومت اسلامی که به کم‌تر از حضرت آیت‌الله راضی نمی‌شوند بر من خرده نگیرید. هر چه باشد من همیشه خدا را فقط با عنوان ساده خدا خطاب می‌کنم و او بر من خرده نمی‌گیرد. من موجودی هستم که شما مهدورالدمش خوانده‌اید. من یک مسلمان معتقدم آقا و بر اساس هیچ شریعتی محارب نیستم. با این وجود، من یک مهدورالدمم و از سرزمینی برایتان می‌نویسم که قرار بود قرارگاه و مأمین ما باشد ولی افسوس!

امروز در این سرزمین مهدورالدمان خوانده‌اند و در عرصه بین‌المللی مطرودمان کرده‌اند. از دامن غرب خارج شده‌ایم و به دامن چین و روسیه افتاده‌ایم. تا سرمایه ما را بخورند و ملت ما را به سخره بگیرند. به هر حال آدم گدا که حق انتخاب ندارد. می‌گویم گدا و اصلاً مهم نیست که ما صاحب عظیم‌ترین ذخایر جهانی، به هر حال ما از این ثروت میراثی نداریم. ذخایر ما در مناطق مرزی به حول و قوه دولتمردان قدر و کیاست بی‌نظیر این حکومت صالح، توسط کشورهای همسایه تخلیه می‌شود و ما نه تکنولوژی برای رقابت داریم و نه خلاقیت و کیاست برای هموردی، کشاورزی ما نابود شده، کارخانجات ما تعطیل است، فقر بیداد می‌کند، زنان ما خودفروشی می‌کنند و دادگاه‌های ما حکم فروشی و ما سردر خود فرو برده‌ایم و برای فرج امام عصر (عج) دعا می‌کنیم! این بود آینده‌ای که جمهوری اسلامی نویدش را می‌داد؟! شما که روی سلف خود را سفید کرده‌اید.

آقا! می‌دانید چرا قریب به اتفاق مردم این مملکت تشنه برنامه‌های فرا مرزی شده‌اند؟ چون صدا و سیمای ما عروسک خیمه‌شب‌بازی حکومت است. صدا و سیمای ما تبدیل شده به یک تریبون تحریف اخبار و دروغ‌های شادخاری که پرداخته سیاسیون حاکم است و به آنها دیکته می‌شود. شعور ملت را به سخره می‌گیرد. دروغ می‌گوید و می‌داند که دروغ می‌گوید و از آن بدتر می‌داند که ملت هم می‌داند دروغ می‌گوید.

آقا! می‌دانید چرا حقوقدانان ما دست به دامن سازمان‌های حقوق بشر شده‌اند و از آنها استمداد می‌طلبند؟ چون مراجع قضائی ما که باید مرجع تظلم‌خواهی مظلومان باشند، تبدیل به کرسی‌های فرمایشی شده‌اند و مجریان احکام پرونده‌هایی که هرگز مطالعه نمی‌شود. این کرسی‌های فرمایشی امروز، روزگاری جایگاه بهترین خلق خدا علی (ع) بوده است. ای کاش بر می‌خاست و می‌دید که قضا را به رضا فروخته‌اند.

آقا! می‌دانید چرا فعالان سیاسی ما - که بپذیرید یا نه قلبشان برای میهنشان می‌زند- مشتاق مصاحبه با بی‌بی‌سی و صدای آمریکا شده‌اند؟ چون همه تریبون‌های داخلی را از آنها گرفته‌اید. مجوز روزنامه‌هایشان را لغو کرده‌اید، کتاب‌هایشان ممنوع است، وبسایت‌هایشان مسدود است، حقوق انسانیشان پایمال شده و به فردایشان امید ندارند. گفته‌اند «الغریق متشبهت بكل حشیش». بگذارید فریاد بزنند آقا، در عوض شما هم بلندتر از آنها فریاد بزنید آن وقت خواهید دید که این بیگانگان هستند که بایکوت می‌شوند.

آقا انتقاد سازنده است. انتقاد امروز نوید فردایی بهتر است. انتقاد نوعی پیشگیری است. مصداق روشن و امرهم شوری بینهم است. یک مملکت که صرفاً با تفکر یک قشر خاص اداره نمی‌شود، حالا هر چقدر هم که مصلح باشند. حالا مقام شامخ ولایت فقیه هم که باشد. حتا جامعه کوچک خانواده هم با استبداد از هم می‌پاشد.

گفتم ولایت فقیه، اما کدام ولایت آقا! ولایت باید جامع باشد، دین و دنیای مردم را در بر بگیرد. چگونه تعریف می‌شود آن ولایتی که دنیای مردم را رها کرده و دین را بسان پیرهن عثمان بیرق نموده و بر فرق ملت می‌زند. اگر خودتان را در یک چار دیواری به نام بیت محصور نمی‌کردید و پا از آن حصار مرزی فراتر می‌گذاشتید متوجه می‌شدید که بسیاری از این مردم بیچاره نه ولی‌ای دارند و دیگر نه دینی برایشان مانده. البته که به زعم حضرتعالی هر کس خلاف مسیر جنابعالی حرکت کند انسان نیست، خس و خاشاک است و مهدورالدم.

گفتم مهدورالدم، چطور توانستید آقا؟ چطور بر جوانان مردم آتش گشودید؟ شمایی که مدعی ولایت هستید. این مردم فرزندان شمایند، چطور فرزندان خود را کشتید و آنها را مهدورالدم خواندید؟ آیا جرمشان در یک دادگاه صالح اثبات شده بود؟ یا به صرف گزارش‌های مغرضانه این کار را کردید؟ اینها جوانان برومندی بودند که برای آبیاری‌شان خون‌ها ریخته شده بود. چطور محارب بودن آنها بر شما اثبات شد؟ بر فرض که به زعم حضرتعالی و اطرافیانان اینها ناخلف بودند. آدم، فرزند ناخلفش را می‌کشد و خودش را هدر می‌داند؟ آخرت خود را نابود کردید آقا! من از



چیزی سخن می‌گویم که خودم دیده‌ام، من در بین مردم بوده‌ام و حتا از آن صحنه‌ها فیلم هم گرفته‌ام، اگر مغرض بودم، آن را در اختیار شبکه‌های بیگانه می‌گذاشتم، ولی آن را نگه داشته‌ام تا بتوانم روزی که فرزندم کتاب‌های تاریخ سانسور شده‌اش را ورق می‌زند نشانش دهم و به او بیاموزم چیزی را که شما با همه ادعای دین‌پروریتان نتوانستید به او و امثال او بیاموزید. این که انسان بودن بهترین وجه تاریخ است و حقیقت هیچ وقت برای همیشه پنهان نمی‌ماند. او و اوها آینده این مرز و بوم هستند و در مورد شما قضاوت خواهند کرد.

یک حقوقدان

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=366>



نامه سرگشاده یک کارگر وبلاگ‌نویس به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰

آقای خامنه‌ای! دوراه بیش‌تر ندارید، یا جام زهر، یا جام زهر!

این نامه را به درخواست آقای نوری‌زاد برای آقای خامنه‌ای می‌نویسم، گرچه سال‌ها قبل هم یک باری نوشته بودم. ولی خوب مهم نیست، برخی از مردم نامه می‌نویسند و در چاه جمکران می‌اندازند و من هم نامه‌ای در چاه بی‌انتهای تکبر جناب خامنه‌ای می‌اندازم.

آقای خامنه‌ای

من مسلمان نیستم و به هیچ کدام از ادیان الاهی و غیرالاهی هم باور ندارم؛ اما هرگز دشمن دینداران نبوده‌ام و نیستم، به اعتقاد من دین هم از ضروریات یک جامعه می‌تواند باشد. در جامعه‌ای متکثر، دین هم نقش خود را در توازن اخلاقی و اجتماعی آن جامعه بازی خواهد کرد. شاید این از نظر بسیاری عجیب باشد که چطور کسی که خودش به دینی باور ندارد از حق وجود آن در جامعه دفاع می‌کند. ولی شاید عجیب‌تر از همه این باشد که به اعتقاد من، هم‌اینک جمهوری اسلامی و شخص شما بزرگ‌ترین دشمن دین در ایران هستید.

آقای خامنه‌ای

بگذارید حال که به خاطر گل روی نوری‌زاد به چنین کاری تن در داده‌ام و برای شما نامه می‌نویسم، کمی دست و پایم را دراز کنم و راحت باشم. به هر حال، فکر نمی‌کنم مقام اعظمی که شما باشید، پای صحبت یک کارگر وبلاگ‌نویس بنشینید.

دوست عبوس و بد خلق و خوبی دارم که از همه جهان دلخور است، به‌خصوص حالا که همسرش هم از وی جدا شده از همیشه بد اخلاق‌تر شده است. آن شب با عجله به دیدنم آمد و گفت فلانی شنیده‌ام وبلاگ می‌نویسی و در اینترنت می‌گذاری؟ پاسخ دادم آری مدت‌هاست که بدین کار مشغولم، چطور مگه؟

با توپ و تشر و طلبکارانه گفت: آقا من می‌خوام یک وبلاگ بنویسم و هر چه فحش بی‌ناموسی است نثار دین و مذهب کنم، تو فقط یک وبلاگ برابم بساز!

با لبخندی شانهاش را گرفتم، نشاندمش روی صندلی و پرسیدم: برایم تعریف کن چی شده است حالا؟ چرا می‌خواهی به دین و مذهب فحش بدهی؟

- آقا هر چی ما می‌کشیم از دست این مذهب است. از این جمهوری اسلامی..... است و از دست این آخوندهای.....

گفتم: باشد به جای یک وبلاگ صد تا برایت می‌سازم ولی قول می‌دهم اگر تمام این صد تا وبلاگت را هر روز پر از فحش کنی باز هم دشمنی تو با دین و مذهب به گرد دشمنی جمهوری اسلامی و برخی از آخوندها با دین و مذهب نمی‌رسد.

با چشم‌های گرد و متعجب مرا نگاه کرد تا مطمئن شود که شوخی نمی‌کنم.

گفتم جدی می‌گم آخه تو چی می‌خواهی تو وبلاگت بنویسی که بیش از جمهوری اسلامی و بخشی از روحانیت مردم را از دین و مذهب روی گردان کنی؟ مبارزه‌ای را که جمهوری اسلامی بیش از سی سال است که با مذهب اکثریت مردم آغاز کرد، هیچ نظام ضد مذهبی در دنیا نمی‌توانست انجام دهد. در شوروی سابق و در اروپای شرقی با وجود تلاش سیستماتیک برای مذهب‌زدایی پس از فروپاشی مردم این کشورها هنوز از مذهبی‌ترین در قاره اروپا هستند. حالا تو می‌خواهی با فحش نوشتن خودت را خالی کنی یک حرفی ولی مبارزه با مذهب اسمش را نگذار!

دوست بد اخلاق من به نظرم آمد که قانع شد و یا شاید پشیمان که چرا موضوع را با من در میان نهاده است، به هر حال موضوع حرف را عوض کرد.

آقای خامنه‌ای



به نظر می‌رسد که شما علاقه وافری به کلمه «دشمن» در سخنانی‌ها دارید و بارها و بارها آن را تکرار می‌کنید. من هم اینجا تکرار می‌کنم که شما هم امروز به غیر از اینکه بزرگ‌ترین دشمن روزنامه‌نگاران هستید، بزرگ‌ترین دشمن مسلمانان هم هستید. اگر کسانی مثل نوری‌زاد و موسوی و.... زبان به اعتراض می‌کشایند از آن روست که مسلمانند و شما دینشان را سکه بی‌رونق بازار ایران کرده‌اید. نمی‌توان گفت که شما نادانسته چنین می‌کنید، آمار و ارقام گریز از دین و یا گرویدن به ادیان دیگر و یا حتا مساجد خالی مسائلی نیستند که بی‌خبر بمانید.

نگاه من این است که شما در برزخی فرو رفته‌اید که امکان گذر از آن برایتان دیگر فراهم نیست، زیرا نه جسارت و شجاعت آیت‌الله منتظری را دارید و نه توان سر کشیدن جام زهر را از خمینی آموخته‌اید.

در جمهوری اسلامی ایران با نام دین در زندان‌ها تجاوزات مکرر جنسی صورت گرفته و شاید در همین لحظه هم تجاوزی در حال رخ دادن است، در جمهوری اسلامی ایران پارتی بازی و رشوه بیش از بسیاری از کشورهای دیگر غوغا می‌کند، در جمهوری اسلامی فساد اقتصادی هم اینک حیرت جهانیان را برانگیخته است. در اقتصاد ایران بردن شتر با بار حکایت قدیمی و کهنه است و سخن از میلیاردها دلار است. روشن است که بسیاری از مسلمانان ایران و جهان مایل نیستند که چنین موجودی به نام جمهوری اسلامی وصله اسلامشان شود و هر که خواست مثالی بدهد از فسق و فجور اسلام (به نام اسلام) در ایران یاد کند.

بن‌بستی را که ایران ما امروز در آن گرفتار آمده، رهبری بی‌درایت شما بر مردم تحمیل کرد ولی بن‌بستی که شما در آن گرفتارید بسی سهمگین‌تر است: یا جام زهر یا جام زهر

*** منع ***



نامه سرگشاده (?) به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۰

نامه‌ای عاشقانه به رهبرم

سلام عاشقانه خدمت شاه‌نشین قلبم؛ رهبرم

رهبر والامقام و عزیزم، این نامه را کسی برایت می‌نویسد که پدرش نگاهیان یکی از ادارات است و نه نسبش شناخته شده است و نه پولی دارد و نه نفعی مادی از این نظام متوجهش است.

در این نامه می‌خواهم آن قدر از کلمات زیبا و عاشقانه و صمیمانه به کار ببرم که هیچ یک از واژگانش مانعی نباشد برای خواننده نشدنش و دیده نشدنش و بهانه‌ای نباشد برای گلوله باران اتهامات و زخم زبان‌ها، حتی می‌خواهم فراتر از عشقم به شما از میان کلمات دست چین کنم و می‌خواهم از ادبیات عاشقانه و لطیفی استفاده کنم که حافظ در غزلیاتش به کار می‌برد و می‌خواهم درودهای دلم را که از همه چیز خسته است و مغزم را که ناامید شده از همه و بس ناجوانمردانه مغز و دلم مانع از نفس کشیدنم می‌شوند، را در هاله‌ای از نور واقعی (نه زاییده توهم و تخیل) و کلمات خیال‌انگیز بیچم و روانه روح بلندمرتبهات کنم که «هنوز» به بلندایش معتقدم، اما هنوز!!

آن قدر مغزم پر شده از سؤالاتی که بیشتر از خود این سؤالات فکر اینکه کجا باید برایشان جوابی پیدا کنم، امانم را بریده و مغزم را منفجر می‌کند. و خوب می‌دانی که اگر سؤالات بدون جواب بماند چه فاجعه‌هایی به بار می‌آورد، مگر نگفته‌اند که پرسیدن عیب نیست؟! پس می‌خواهم در این نامه شما را ای مراد و سرورم، اگر جسارت نباشد سؤال باران کنم.

دو سال است که از سایه خودم هم می‌ترسم و بغض‌هایی که در این دو سال روی هم تلنبار شده را نمی‌دانم چگونه در گلویم جا داده‌ام، صدای تلفن که می‌آید می‌ترسم که نکند خبر مرگ عزیزی را می‌خواهند برایم هدیه دهند، نه کار سیاسی می‌کنم و نه در اقوام کسی را دارم که حتا کار شبه‌سیاسی داشته باشند و همه کارگر و بی‌سواد هستند، اما دیدن مناظری که این دو سال به چشم خود دیدم، و نداشتن و نگرفتن پاسخ برایشان مرا به این روز انداخته.

من به چشم خود دیدم که با متفکر و مرجع و اراذل اوباش به یک چشم می‌نگرند، من دیدم که دروغ گفتند و اسمش را مصلحت گذاشتند، من دیدم که چقدر فضا را برای عده‌ای تنگ کردند و از آن‌ها ضد همه چی ساختند، من دیدم که دیدند و سکوت کردند و اسمش را تقیه گذاشتند، من دیدم که دوستان را به جان هم انداختند و اسمش را نبرد حق و باطل گذاشتند، من دیدم که مسلمان را کشتند و غارت کردند و تجاوز کردند و اسمش را حفظ نظام و اسلام و مسلمین گذاشتند، من دیدم که...

رهبر عزیزتر از جانم

من می‌خواهم درک کنم همه اینها را و پاسخ می‌خواهم و جایی را می‌خواهم که یاد بگیرم چگونه می‌توان این همه را با اسلام محمد منطبق کرد؟!... من تعریف‌هایم را برای خیلی واژه‌ها از دست داده‌ام و همه را فراموش کرده‌ام، من نمی‌دانم بصیرت به چه معناست؟! دسته گل محمدی یعنی چه؟!، ضد نظام و فتنه‌گر به چه کسی می‌گویند و چه شکلی است؟! ولایت فقیه را باید کجا معنا کرد؟! چه کسی تشخیص می‌دهد که حجت کجا تمام می‌شود؟! مرجع تقلید چه کسی است و با شعبان بی‌مخ چه تفاوتی دارد؟! عوامل استکبار چه ویژگی‌هایی دارند؟! رأفت اسلامی شامل چه کسانی می‌شود؟! ناهای و دختر سحابی از بیماری مادرزادی مردند؟! حسن خمینی و آیت‌الله وحید و دکتر سروش و آقای نوری‌زاد و آیت‌الله منتظری و صانعی و موسوی ادیبلی و دستغیب و بیات زنجانی و هاشمی رفسنجانی و آقایان کروی و موسوی و مطهری و... آیا همه بی‌بصیرتند؟!... من تمام ملاک‌هایم را از دست داده‌ام.

چرا یک سیستم پویا و علمی وجود ندارد و یک طرح گسترده و انقلابی شکل نمی‌گیرد که پاسخ‌ها و حرف‌ها را بشنود و این فضای مبهم و آلوده و نظامی را از بین نمی‌برد؟! چرا ای رهبر آزاده و دلسوز، همچون پدری دلسوز مهربان قد علم نمی‌کنید که حداقل به افرادی که دلسوز هستند و عناد ندارند، پاسخ دهید و قانعشان کنید، اگر اشتباهی دارند؟!!

چرا فضا به این‌گونه کینه‌جویانه است و افراد به دو جناح تبدیل شده‌اند که هیچ فصل مشترکی ندارند و هر یک دیگری را سیاه می‌داند و خود را سفید سفید؟!!



چرا حق در این شرایط با کسی است که قدرت را در دست دارد؟! چرا مردم این قدر غریبه شده‌اند و فقط این مهم است به هر قیمتی که باشد در صحنه حاضر باشند و مثال عروسکان خیمه شب بازی فقط دست‌ها و زبان‌هایشان بدون هیچ تفکر و فهمی بالا و پایین شود، که مبادا به مملکت ما آسیبی برسد؟!

جان من ای رهبرم

اگر به این‌گونه است که شما وظایف‌تان را به خوبی انجام می‌دهید و بنده هم فعلاً بنا را بر همین گذاشته‌ام، و ادعا دارید که هیچ یک از این اشتباهات و فضاهای نظامی و آلوده و کشتار و غارت‌ها به شما ارتباطی ندارد و به دستور شما نیست و خودسرانه انجام می‌شود، با شجاعتی علی‌وار که شایسته شخص شماست بلند اعلام کنید که ما و شما به هم سازیم و بنیادش براندازیم و یا به روشی که خود والایتان به آن واقفید به ما هم مصلحت‌ها را آموزش دهید تا بفهمیم فرقی را با ترس و ریاکاری و معاویه‌مانه بودن که من سخت در فهم مفاهیم مانده‌ام در گل و همه چیز برایم نسبی شده و در عجبم که چگونه علی(ع) فرموده‌اند که حق، ثابت است!

روحي فداک ای آقای من

چرا هر اعتراضی به هر عنوانی و به شخص و مسأله‌ای ابراز می‌شود یک سری اتهام‌های تکراری را به دنبال دارد که حتا به صورت جک و لطیفه درآمده که در جمع‌های دوستانه هم باب شده و رد و بدل می‌شود؟! (ضد ولایت فقیه، ضد نظام، تلاش برای براندازی نظام، فتنه‌گر و...) چرا از یک سرباز راهنمایی و رانندگی گرفته تا یک درجه‌دار رده بالا به خودش اجازه می‌دهد که در کوچک‌ترین تخلفی که از سوی مردم انجام می‌شود با بدترین ادبیات و واکنش مواجه شود؟!

من از عالمی شنیده‌ام که منافق دو رو نیست، منافق بی‌روست، یعنی بی‌شخصیت است و هر جا که منافعش تأمین شود آنجا سکنی می‌گزیند و آن جا سرای اوست، حالا اگر دکتر سروش و اکبر گنجی و مهاجرانی و نوری‌زاد و... و... منافق هستند، خیلی راحت می‌توانستند حرفی به زبان نیاورند و بمانند و مثل این همه بی‌دین و بی‌شخصیت و کسانی که مسیر حرکتشان را با دها هماهنگ می‌کنند، در ایران بمانند و به برکت انقلاب به همه چیز برسند، پس چه می‌شود و چه می‌بینند که اینها و مخملباف‌ها نمی‌مانند و می‌روند؟!

سرورم و عزیزم و ولیّ به حق من

خدایی نکرده و زبانم لال و الاهی خاک بر دهانم بگیرند، آرام می‌گویم، نکند که خود شما هم در دست آنها اسیرید و گرفتار و بازیچه! می‌بینی حسن نیتم را؟! به هر راه ممکن و با هر روشی که شده می‌خواهم پای استوار و گرمی شما را از این زشتی‌ها بیرون بکشم و اصلاً نمی‌خواهم باور کنم که دست شما هم در همان کاسه هست، پس ببینید و تصور کنید روزی را که برایم روشن شود و حجت تمام شود که شما همه کاره‌اید که چه حالی می‌شوم آن روز شوم!

البته هنوز هم احتمال دارد که همه این شبهه‌ها و سؤال‌ها و تردیدها فتنه باشد و توطئه همان‌ها که شما و تلویزیون به طور شبانه‌روزی گوشزد می‌کنید، اما تو را به عظمت جدتان کاری کنید که همه اینها را درک کنیم و در انتها احساس حماقت و فریب‌خوردگی نداشته باشیم و با افتخار و با تمام فهم و دانش و بصیرتی که خود شما داعی آن هستید هم چون کوه پشت‌تان باشیم.

رهبرم، قسمت می‌دهم به تمام شهدای در راه حق و به سر بریده آقا امام حسین(ع) و یارانش، که هیچ یک سؤال‌هایم را کنایه و طعنه تعبیر نفرمایید و بدانید که من بین زمین و هوا معلق هستم و این سؤال‌ها و بیش‌تر از این سؤالات، سؤالات واقعی من هستند که بهتر از شما و مطمئن‌تر از شخص شخص شما کسی را نمی‌شناسم که به او حواله دهم و پاسخشان را بیابم.

در پایان، از خداوند عزیز عمر طولانی همراه با عزت و عزت‌آفرینی برای شما آرزو مندم و بسیار امیدوار به آینده با تدابیر و پاسخ‌های علی‌وار شما به حوادث روزگار و رنج‌های مردم از هر قشری که باشند.

خدایی نکرده از آنجا که آن قدر بالا رفته‌اید و دست‌نیافتنی شده‌اید که این هم شده خودش معضلی که نمی‌دانم توطئه کیست که شما را بتی کرده‌اند که فقط باید پرستیده شود و با این کار کیلومترها فاصله انداخته‌اند بین شما و حرف‌های حلقوم‌های دلسوز و فداکار، مبادا صدای من به گوش‌تان نرسد!



با تمام احترامات یک مرید به مرادش

منبع

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=389>

**نامه سرگشاده عادل یوسفی قدس به خامنه‌ای، ۱۱ دی ۱۳۹۰****نامه به رهبر و یادآوری نکاتی در باب کره شمالی و دیکتاتوری آن**

سلام بر رهبر عظیم‌الشان ایران

امروز برنامه‌ای از یکی از شبکه‌های ماهواره‌ای درباره کره شمالی می‌دیدم. چقدر شبیه ایران بود. از بچگی همه درس ولایت‌مداری رهبرشان را می‌آموختند. آمریکا دشمن شماره ۱. همه فدایی رهبر. بنیانگذارشان مقدس. تاریخشان تحریف شده. بیان آزاد ممنوع. عکس ممنوع. ارتباط با دنیا ممنوع. همه چیز برای یک نفر. و آن یک نفر برای اعتقاد خودش. تنها فرق آنها با ما اقتصادشان بود که آن هم به همت دولت مهرورز و عدالت‌گسترمان در شرف یکسان‌سازی با آن کشور است. حتماً توصیه می‌کنم ببینید چون «...فاعتبروا یا أولى الأبصار...» شما مرا نمی‌شناسید چون نیازی نیست. برای انتخابات و راهپیمایی بسیار باهوش می‌شوم و برای شنیدن اخبار بسیار احمق در نظر گرفته می‌شوم. حق اظهار نظر در جلوی رهبر و رئیس و اداره ندارم. حق تقاضای سرویس رفت و برگشت به محل کارم را ندارم. برای رفتن به کارم ۱۰۰ کیلومتر باید طی کنم. صبح و شام. فرقی ندارد. از شهرم آواره شدم چون در آنجا کار نبود و پیشرفت هم. پروژه‌های دولت‌تان را می‌بینم و حرص می‌خورم که کارشناسان کجایند؟ تو را به خدا برای ما هدف‌تان را واضح بگویید. اگر این است که من دریافت کرده‌ام پس تا کنون اشتباه می‌کردم. من اسلام را دینی سالم، مردم‌پسند، مردم‌دوست، انتقادپذیر، متوجه اقتصاد مردم، ضامن آخرت مردم و... می‌دانستم. چرا آن‌گونه نیست؟ من اشتباه می‌کردم؟ آمریکا دشمن ماست اما با چه عالیشانانی به جنگ آن دشمن می‌روید؟ خنک‌های صدا و سیما؟ ترسوه‌های مجلسی؟ بی‌سوادان دولتی؟ دیکتاتوران رئیس؟ یا بسیجیانی که از علم و ادب و احترام و شخصیت و سواد و عقل و تخصص به دورند؟ رهبرم من هم بسیجی بوده و هستم اما به خدا قسم، دستی بر کسی بلند نکردم و برای حفظ نظام هم دروغی نگفتم. من اسلامی بی غل و غش می‌خواهم. من آینده خود و بچه‌هایم را تاریک می‌بینم. آینده ایران را اصلاً نمی‌توانم ببینم. من برادرش شهید شده. دیگری بسجی بود خودم هم. اما رهبرم من نمی‌فهمم لطفاً مرا روشن کنید.....

با احترامات خاصه...

عادل یوسفی قدس

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده «یک جوان ایرانی» (رضا) به خامنه‌ای، ۱۱ دی ۱۳۹۰

نامه‌ای کوتاه از یک جوان ایرانی

بسمه تعالی

جناب آقای آیت‌الله خامنه‌ای

سلام، این اولین نامه‌ای است که خطاب به تو می‌نویسم به تو که هوادارانت گاهی تو را ولی امر مسلمین جهان می‌نامند و گاه نایب بر حق خدا و رسول روی زمین، ذهن من مثل ذهن هزاران جوان ایرانی سرشار از سؤال است، بله سرشار، لبریز، که دیگر گاهی جایی ندارد برای غصه یا درد، آقای خامنه‌ای من ایرانی‌ام قبل از هر دینی و قبل از هر مسلکی، من مسلمانم، اگر تا کنون نشانه‌ای از این دین نامهربان یا من کج‌فهم مانده باشد، برای اینکه برای اولین بار زیاد هم خسته‌ات نکنم تا تمام نامه‌هایم را بخوانی کوتاه و خلاصه می‌پرسم؟

چرا مخالفانت را انکار می‌کنی؟ چرا نمی‌پذیری که هستند کسانی که به گفته ما زیاد و به قول خودت کم و غیرخودی تو را رهبر خود نمی‌دانند؟ چرا کرسی حکومت این همه شیرین است که سعی می‌کنی تا ریشه‌هایش را در زمین و ریشه‌هایت را بر سریر حفظ کنی؟ چرا اگر برای مردم عام می‌گویی ما روزانه پیشرفت می‌کنیم تا روحیه خود را نبازند برای ما نمی‌گویی چرا روزانه عقب می‌رویم و هر چه می‌دویم نمی‌رسیم تا بیش از این سرخورده نباشیم؟ از خود پرسیده‌ای که چرا جوانان ایران فارغ‌التحصیل از دانشگاه‌های معتبر کم‌تر از دو سال بعد از پایان تحصیل از ایران می‌روند؟ چرا تا به حال، روی آمار فرار مغزها حساس نشدی؟ مگر متفکرین، دانشمندان و نابغه‌ها ایرانی نیستند؟ و در آخر، آیا به مرگ فکر کرده‌ای؟ دیر یا زود از این دیار می‌روی، دوست داری آن روز مردم شاد باشند یا غمگین؟

و من الله التوفیق

برادر کوچک شما، رضا...

منبع

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

**نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۱۱ دی ۱۳۹۰****پیامی کوتاه به رهبر معظم از قلمی تازه‌کار در دستان دلسوخته‌ای گمنام در لیبیک به ندای نوری‌زاد عزیز**

به نام خدا

نامه به خداوند متعال و رونوشت به رهبر معظم**باران ارشاد و توفان انداز**

خدایا؛ تو را شکر می‌کنیم که به ما نعمت هستی عطا فرمودی، که به ما عقل و هوش و سلامتی بخشیدی تا راه راست را بیابیم و از میان دسایس فراوان شیاطین و خناسان جن و انس به ما توفیق هدایت و نجات از ضلالت عطا کردی، که از ورای زرق و برق کاخ‌های مستکبران و وسوسه‌های مکاتب چپ و راست اسلام ناب محمدی را در کاشانه علی و فاطمه به ما شناساندی، که ولادت در خانه‌ای مسلمان و کشوری مسلمان را در تقدیر ما نهادی و ما را به پیروی از تشیع علوی مفتخر فرمودی.

خدایا؛ تو بر قلوب و ضمائر ما آگاهی، و خودت بهتر می‌دانی که آرمان ما گسترش دین و مکتبمان، اعتلای کشورمان، موفقیت زعمایمان، افتخار آفرینی جوانانمان، سرفرازی مردمانمان،... در سایه آئین محمدی و تشیع علوی و برکت خون‌های پاک شهیدایمان است.

خدایا؛ به دل رهبر معظم بیانداز که تا دیرتر از این نشده، خود را از تار و پود و پيله غرور و نخوت تنیده به دور خودش که او را از مردم جدا ساخته رهایی بخشد، و از اسب سرکش قدرت مطلقه که بتاخت در ورطه هلاکتی که همه مستکبران و زورمداران و مستبدان تاریخ را به کام خود کشیده سرنگونش خواهد ساخت پیاده شود، و دست نامردمان و ددمنشانی که به نام اطلاعات و امنیت بر جان و ناموس مردم مسلط ساخته کوتاه سازد.

خدایا؛ به دل رهبر معظم بیانداز که تا دیرتر از این نشده، دست مدیران ناصالح و مسؤولین بی‌مسئولیت و رؤسای بی‌تعهد و کارشناسان بی‌تخصص را از سر این مملکت ورشکسته کوتاه سازد.

خدایا؛ به دل رهبر معظم بیانداز که تا دیرتر از این نشده، حوزه‌های علمیه را از خفقان طالبانیزم حاکم بر آنها رهایی بخشد، و دست عالمان بی‌تقوا و روحانیان بی‌روحانیت را از دامان ایمان و اعتقادات مردم کوتاه سازد، و هاله‌های تطمیع و تحدید را از سر مراجع عظام برچیند تا از کنج تقیه سکوت و از زندان رعب و وحشت به در آیند و دوباره همچون دهه‌ها و صدهای قبل، زعامت واقعی دینی مردم را عهده‌دار گردند.

خدایا؛ به دل رهبر معظم بیانداز که تا دیرتر از این نشده، شور و نشاط جوانان دانشجو و سرمایه‌های آینده این مملکت را به آنان بازگرداند و محیط گورستانی دانشگاه‌های ما را مجدداً به فضای علم و دانش و پویایی و تحقیق مبدل سازد و دست بله قربان گویان نابخرد را از زعامت مراکز علمی و فرهنگی این مملکت کوتاه سازد.

خدایا؛ به دل رهبر معظم بیانداز که تا دیرتر از این نشده، سرمایه‌های این کشور ثروتمند دست و پا زده در فقر را که یا بازیچه دنیاطلبان بی‌تقوا شده و به تاراج می‌رود و یا رشوه و حق‌السکوت به جیب کشورهایی می‌رود که قرار است در سازمان‌های بین‌المللی ماله‌کش بی‌سیاستی‌ها و ماجراجوئی‌ها و بی‌خردی‌های ما شوند و یا برای حفظ پایه‌های لرزان حکومت‌های مستبدان جنایتکار و خونخوارانی چون بشار اسد هزینه می‌شود، حفظ و صیانت کند و برای رفاه همین مردم درمانده که بر دریای ثروت خوابیده‌اند صرف نماید.

خدایا؛ به دل رهبر معظم بیانداز که تا دیرتر از این نشده، این جوانان پاک‌دل و باصفایی که به نام بسیج، در قلوب مردم جاداشتند و هم اکنون آلت دست ظلم و جور و تثبیت‌کننده پایه‌های بی‌ثبات حکومت نااهلان بداخلاق دروغگو شده‌اند و به وسیله تعدی و تجاوز به حقوق مردم مبدل شده‌اند را به جایگاه اولیه و اصلی آنان باز گرداند.



خدایا؛ به دل رهبر معظم بیانداز که تا دیرتر از این نشده، عروسک‌ها و آلت دست‌های خودجوش را که هر از چند گاه به تنش‌زایی و آشوب‌آفرینی‌های هدایت‌شده گسیل می‌شوند تا زمینه‌ساز سیاست‌های خناسان باشند و هزینه‌هایی از جیب این مردم فلک‌زده بر این مملکت ورشکسته تحمیل می‌کنند مهار سازد و این انرژی بالقوه را در جایی مثبت بکار گیرد.

خدایا؛ به دل رهبر معظم بیانداز که تا دیرتر از این نشده، به اینهمه بی‌کیاستی، بی‌سیاستی، بی‌مسئولیتی، بی‌اخلاقی و بی‌وجدانی در میان مدیران جامعه که موجب این‌همه به ثباتی، بی‌سر و سامانی، فقر و فساد و فحشاء، ورشکستگی اقتصادی و سیاسی، دل‌مردگی و دین‌گریزی و دین‌ستیزی، فرار مغزها و تخصص‌ها، انزوای تعهدها و تدین‌ها و... در این جامعه طاعون‌زده گردیده است مهر پایان بزند.

ای رهبر معظم؛ تو می‌توانی مهر پایانی بر همه این نامبارکی‌ها باشی، پس.....

خدایا؛ به دل رهبر معظم بیانداز که تا دیرتر از این نشده،.....

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=372>



نامه سرگشاده سالار باقری اصل به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم

شروع می‌کنم با نام یگانه خالق هستی که هر چه داریم از اوست
حجت‌السلام سید علی خامنه‌ای

باز حال و هوای انتخاباتی در راه است! مانده‌ام با این اوضاع چگونه دولت با سرپرستی رئیس دولت انتصابی جناب آقای محمود احمدی‌نژاد و رهبری حجت‌السلام خامنه‌ای دوباره رو دارد که به هر نحو دوباره با احساسات پاک ملت بازی کند و همه را به هر نحو ممکن دوباره به رای و رأی دادن دعوت می‌کند؟! واقعاً هدف از این نوع برخورد با احساسات پاک ملت ایران چیست؟! باز دوباره دیدارهای انتخاباتی وعده و وعده‌های انتخاباتی که هیچ کدام شعاری بیش نیست در راه است! واقعاً دولت ایران مردم را چه حساب کرده است؟! و این راه ما را به کجا می‌برد؟! دولتی که کنترل تورم و بیکاری را نداشته باشد، چرا و چرا باید ملت را به رفتن به پای صندوق رأی تشویق کند؟! آیا این رأی دادن‌های دوباره به جنجال‌های انتخاباتی کشیده خواهد شد؟! آیا دوباره به کسی که رأی داده نشود! همان شخص طبق معمول دوباره از صندوق انتخاباتی بیرون خواهد آمد؟!!

رسم بر این است که مردم هر جامعه متمدن با انتخاب و رأی دادن به اشخاص امین خود و فرستادن آنها به مجلس کشور خود نظرات، درخواست‌ها و انتظارات خود از دولت را به گوش دولت می‌رسانند و انتظار دارند که خواسته‌هایشان برآورد شود، زمین‌هایشان آباد شود و شهرها و روستاهایشان آبادتر و آینده فرزندان‌شان تأمین‌تر شود! که خواست به‌جایی هست و نابه‌جا نیست، دولت که پدر و مادر و کفیل ملت هست باید به درد ملت برسد. اما در ایران این‌طور نیست و عکس حالت فوق صادق است! یعنی دولت و سردمداران دولت به طور علنی به ریش مردم می‌خندند و اعلام می‌کند که خواست ما دولت مردان و نه خواست شما مردمان! و که این خود جای بحث و بررسی دارد و کسی پاسخگو نیست! و هر کس سوالی بپرسد و خواسته‌اش را بیان کند چنان با او برخورد می‌شود که با کسی که منکر دین خدا و یگانه خالق هست (نعوذ بالله) برخورد نمی‌شود و چنان دمار از روزگار او در می‌آورند و به قول معروف گریه می‌کشند تا چشم بترسانند (مصدق این مثل «گریه را باید در دم حجله کشت!») و چنان در رسانه‌های کاملاً دولتی و تحت نفوذ خود که رسانه ضرغامی و شرکاءش می‌باشد بر آن مردم آن‌گونه می‌تازند که گویی معترض اجنبی و جیره‌خواری بیش نیستند که به هدف قتل و کشتار و از بین بردن دین الله و نام الله قیام کرده و اعتراض می‌کند! که باید مورد پیگیری و ریشه‌یابی قرار گیرد؟! اما از سوی چه کسی؟! کسی که خود را حجت‌السلام و فصل‌الخطاب معرفی می‌کند؟! اما این شخص نیز که بنا به منفعت و مصالح شخصی خود و اطرافیان خود و یا بنا به تهدید و در تحدید قرار گرفتن از طرف نیروهای فشار هرچه بر او می‌نویسند می‌گوید؟! که این مورد در منافات با حکم و جایگاه قضاوت می‌باشد؟! اینان که در پناه اسلام یگانه دین مهربان و رثوف الله پناه گرفته‌اند. و خود را چنان نماینده الله در زمین بیان نموده‌اند که به هر اعتراضی بر خودشان آن را به الله و دین و اسلام نسبت می‌دهند و شخص را مرتد می‌پندارند که باید به وجدان نا بیدار خود رجوع کنند و وجدان خواب‌گرفته و مست خود را قاضی خود و اعمال خود نمایند!

چرا در دولتی که ادعای قانون‌مداری دارد جای اعتراض به عملکرد دولت و دولت مردان نیست؟! که خود این مصداق بارز دیکتاتوری می‌باشد؟! با این اوصاف، دولت به هر نحو سعی در از بین بردن آب روریزی پیش رو، و از بین بردن شکاف عمیق اعتمادی که بین مردم پاک این مرزوبوم با دولت به وجود آمده است را دارد! که مردم باید برای انتخابات حضور داشته باشند و صف‌های طولانی تشکیل دهند که به چشم آید! حال برای محقق شدن این عمل دولت از هر عملی که باشد دریغ نمی‌کند و نخواهد کرد و از هر ابزاری استفاده خواهد کرد؟! از دادن مهمانی‌های پر زرق و برق در بهترین رستوران‌های شهر و از بازدید نماینده‌ها یا کاندیداهای انتخاباتی از حاشیه‌نشینی شهر و سرزده مهمان رفتن به خانه‌های ملتی که تاکنون مورد توجه کسی نبوده‌اند و به کسی نتوانسته‌اند حرف دلشان را بزنند و درخواستی داشته باشند؟! حال که ناگهانی و از قبل تعریف شده برای دولت مورد توجه قرار گرفته‌اند و در نشست نزدیک و به ظاهر صمیمانه با نمایندگان دولت و کاندیداهای جدید در کوی و برزن خود توانسته‌اند حرفی بزنند و همان شخص شنونده (نماینده یا کاندیدا) صحبت‌ها و درخواست‌های افراد را تأیید کرده و قول مساعدت همکاری می‌دهد. خود را چنان می‌یابند که گویی این نماینده یا کاندیدای جدید انتخاباتی از کهکشان متمدن دیگری و از آسمان به زمین آمده است و باید به هر نحو ممکن به مجلس راه یابد! زیرا این حاشیه‌نشین فقیر فقط با آمدن نماینده در این برهه انتخاباتی با شکمی سیر بر بالین سر می‌گذارد. و



آینده خود را چنان تصور می‌کند که گویی با راهیابی نماینده ذکر شده از شر بیکاری خلاص شده و فرزندان خود را هر روز با دستانی پر که به خانه بر می‌گردد خوشحال خواهد کرد؟! و محله‌اش آباد خواهد شد. حال بعد از انتخابات و اعلام نتایج دیگر نه آن نماینده همان شخص سابق هست و نه همان حاشیه‌نشین که در قبل از انتخابات هر شب با شکم سیر می‌خوابید و به فکر چند ماه بعد از انتخابات بود که محله خود را آباد و سفره خود را پرتر ببیند؛ که محله‌اش ویران‌تر از قبل! سفره‌اش روزبه روز خالی‌تر از قبل! و شکمش خالی‌تر از قبل گشته است. به ناگاه در رسانه میلی دولت و یا هر رسانه دیگری می‌شنود که مجلسیون برای خود حقوق مادام‌العمر تصویب می‌کنند. برای کم نشان دادن نرخ بیکاری دست در تعریف افراد شاغل می‌برند و با کم کردن مدت زمان کار در هفته نسبت به قبل باعث بالا رفتن نرخ اشتغال و کم شدن بیکاری می‌شوند بدین صورت که مشخص می‌کنند در طی هفته گذشته هر کس که حداقل ۱ ساعت کار کرده باشد شاغل هست؟! عجب شغلی جناب آقای حجت‌السلام خامنه‌ای و رئیس خود خوانده دولت بر آمده از دل کودتا!

حال موارد ذکر شده تا انتخابات بعدی مسکوت می‌ماند و فراموش خواهد شد و چند ماه مانده به انتخابات دیگر باز روال عوام‌فریبی و مهمانی‌ها و بازدیدها از مناطق محروم شروع خواهد شد! که خود جای شکر دارد حداقل در این مدت محدود مشکلات اجتماع به چشم می‌آیند و زود فراموش می‌شوند. این همان چرخه‌ای است که حیات مستکبران و دیکتاتورها را تضمین می‌کند که پایه‌های حکومت خویش را چنان بر پیکر مستضعفین جامه فرو نمایند که در ذهن و حساب و کتاب و منطق خویش استوارتر از قبل می‌باشد.

با این اوصاف، آیا واقعاً شرکت در انتخابات تأثیری دارد؟! جناب آقای خامنه‌ای من که انتخابم انتخاب نیست، چرا و چرا باید در آن شرکت کنم و بر صفحه پاک شناسنامه مهر بی‌لیاقتی بزنم؟! آیا واقعاً منتخب مردم که خود را چنان نشان می‌دهد که از دل مردم است واقعاً از دل مردم و از مرده برای مردم هست؟! یا به امر شما و نمایندگان شما به ظاهر روپوشی از جنس مردم بر تن دارد؟!!

با این اوصاف، آیا جناب آقای حجت‌السلام خامنه‌ای آیا هنوز هم شایستگی رهبری و سکان‌داری کشور ایران را دارید؟! یا در زیر فشارها و تهدیدها و تحدید اطرافیان همچنان بر صندلی قدرت تکیه خواهید زد؟! یا برای این موارد چاره اندیشی نموده‌اید؟! و این قصه و غم‌نامه ادامه دارد...

«اندکی صبر صبح نزدیک است»

فرزندی از ایران‌زمین به افتخار ایران‌زمین

سالار باقری اصل

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده «ن. م. بهار» به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰

جناب آقای خامنه‌ای
سلام

مدتی است مردی به نام محمد نوری‌زاد برایتان نامه می‌نویسد و با شما درد دل می‌کند. به یقین نامش را شنیده و می‌شناسیدش. اما شاید برایتان اهمیتی نداشته باشد که من سر از کدام بته بر آورده باشم. مرا به یقین نمی‌شناسید. من هیچم، هیچ، نه برابر شما که در برابر بزرگی مردی چون نوری‌زاد. ندای «هل من ناصر» او را همه شنیدیم. شاید برای قضاوت در اینکه آنانی که باید نشنیدند، زود باشد. اما اگر خواب بودند باید با صدای فریاد مظلوم بیدار می‌شدند اما اگر خود را به خواب زده باشند بیدار کردنشان با کرام‌الکاتبین است.

نام نوری‌زاد را خیلی می‌شنیدیم. زمانی برای «کیهان» می‌نوشت و زمانی که عزیزکرده و نور چشم شما بود. نمی‌دانم همان وقت‌ها هم از ذوب‌شدگان ولایت شما بود یا نه. اما آقا صدایتان می‌کرد و رهبر می‌نامدتان. اگر چه در این دو عنوان حرف و حدیث فراوان دارم و دارند مردمی که رهبریشان می‌کنید. اینکه شاید کسی چون شما رهبر ما باشد خیلی اسفناک‌تر از آن نیست که خود را وارث پیغمبر و علی مرتضی بدانند. صدای ذوب‌شدگان‌تان هنوز در گوشمان هست که با عصبیتی طلبکارانه فریاد می‌زدند: «خامنه‌ای رهبر است، وارث پیغمبر است!»؛ وراثت را اگر بر مبنای اصول وراثتی تعبیر نمایید، شاید از دست علم ژنتیک خدمتی برآید، اما از بر مبنای خصایل و فضائل در پی تحقق این شعار باشیم صعب راهی پیش رو داریم. محمد امین اگر معیار سنجش‌مان باشد فاصله شما با ایشان چقدر است؟ اینکه سر در اندرون زندگی خصوصی مردم می‌کنید و به آنان تهمت ناروا می‌زنید، به جرم اینکه عملکرد شما را نقد کرده‌اند، میراث همان درستکاری محمد امین است؟ این اعمال را عادی‌ترین افرادی که خود را آقا و سرور آنها می‌دانند نیز ناپسندیده می‌دانند. در شگفتم که سروری چون شما چگونه امید دارد که از ارتکاب به چنین اعمال سخیفی چیزی عایدش می‌شود و عزت به باد رفته‌اش دوباره برمی‌گردد.

تعارف را کناری بگذاریم. من چون آقای نوری‌زاد افراد خودسر و بسیج و سپاه و وزارت خودسر اطلاعات را باعث و بانی این تبه‌کاری‌ها نمی‌دانم. چرا که برگی از درختان باغ سلطنت‌آباد بر زمین نمی‌افتد مگر اینکه «آقا» بخواهند!

روراست باشیم آقای خامنه‌ای، اگر ظالمان تاریخ را آخر و عاقبتی بود، باید تندیس و تصویر همه دیکتاتورهای عالم را بر در دیوار کوی و برزن در سراسر دنیا می‌دیدم. به این لیست که هر روز کوتاه و کوتاه‌تر می‌شوند اضافه کنید؛ صدام، مبارک، بن علی، قذافی، عبدالله صالح، بشار اسد و. از آه مظلومان و خون بی‌گناهان پرهیز کنید. اگر خون سعیدی سیرجانی‌ها، فروهرها، مختاری‌ها و پوینده‌ها پایمال شده بود، اکنون نوری‌زادها از درون بیت شما مقابلتان قد علم نمی‌کردند. سعیدی سیرجانی نه خاکروبه بر فرق شما ریخته بود و نه شما را رمال و جادوگر خوانده بود و نه حتا شبانه با شمشیر آخته به بسترتان حمله کرده بود. پودرش کردید به اشاره یک انگشت. این هم نمونه دیگری از میراث‌داری شما از رحمة اللعالمین است؟!

نه با چشم دل که چشم سر هم کافی است که با آن نگاهی به درون زندان‌های حکومت الهی خود بیندازید و ببینید حُسن یوسف که از در و دیوار آن پیداست. زندانیانی که جرم‌شان این است که «اربابان متفرقون» چون شما را نمی‌خواهند. یادم نیست در آموزه‌ای دینی هم جایی خوانده و آموخته باشیم که بهشت خدا هم زورکی باشد چه رسد به تأیید و سر خم کردن به ولایت مطلقه شما؟! اینکه هر که از گل نازک‌تر به شما بگوید باید در گنج زندان بپوسد و ممنوع از کار شود هم مصداق دیگری از میراث‌داری از محمد امین و علی مرتضی است لابد؟!

بعد از نماز عشاء که گاه خلوت است و عبا از تن بیرون می‌کنید و دستار از سر بر می‌گیرید، چهره چه کسانی جلوی چشمان مبارکتان نقش می‌بندد؟ رخ خون‌آلود نداها که در آن جمعه شوم دستور قتل‌شان را صادر نمودید؟ یا چهره رنج‌دیده مادر سهراب‌های این سرزمین که با بزرگواری که قد و هم همه کس نیست گفت: اگر زندانی‌های بی‌گناه سیاسی آزاد شوند از خون پسرم در می‌گذرم. نگاهی هم هر از گاهی به چشمان کودکان نسرين ستوده بیندازید. این کودکان به تاوان کدام جنایت مادرشان افسرده و بغ کرده در حسرت دیدار و آغوش اویند؟ و یا هزاران هزار انسانی که آواره غربت شدند چون جای شما را در زمین خدا تنگ کرده بودند و وجودشان را بر نمی‌تافتید.

آقای خامنه‌ای نفوذ بالله با همه این توصیف زبانم لال اگر به شما بگویم دیکتاتور. شما خودتان مرحمت فرموده و فصل‌الخطاب را برایمان معنا کنید.



آقای خامنه‌ای به مغزهای متفکران بگویند که کسی دروغ‌های پلید آنها را باور نخواهد کرد. راستی نفرمودید این آقای نوری‌زاد که زمانی برای کیهان می‌نوشت و یک مسلمان پاک و روشن فکر بود چطور ناگهان فاسد شد؟ و از کی زر وجودش مس گشت؟ راستی مغزهای متفکر دروغ‌پراکن شما هنوز نمی‌دانند که در جمهوری اسلامی چندهمسری عیب و عار نیست، بلکه یکی از افتخارات آن محسوب می‌شود؟ پس چگونه همسران متعدد نوری‌زاد باید مایه آبروریزی و نشانه بی بند و باری او هستند؟ باور بفرمایید این قصه‌ها کسی باور نخواهد کرد. آب در هاون می‌کوبید و چون غریقی بی‌پناه به هر خس و خاشاکی دست می‌آویزید. دیکتاتورهای دنیا یکی یکی غزل خداحافظی را می‌خوانند. شما شاید مثل شاه آن‌قدرها هم خوش‌شانس نباشید که در کنار فراعنه آرام بگیرید. بوی الرحمن رفیق شفیقتان بشار اسد هم بلند شده و کشتی عزتش در قلزومی که از خون جوانان سوری به راه انداخته بود عن‌قرب در حال غرقه شدن است. شاید زمانی که بالأخره تصمیم گرفتید که صدای ما را بشنوید و بیدار شوید دیگر حتماً ملک عبدالله و شاهزاده نایفی هم در کار نباشد که سند انتقال قدرت را در کاخ مرمرین‌اش امضاء کنید. اگر جایی برایتان باشد در ایران و در کنار ایرانیان است. به آغوش مردم بازگردید. نه آن ملت شریفی که به قول نوری‌زاد دیگر یک جنازه بوگرفته است. به آغوش ملتی بازگردید که به شما اعتراض دارد، شما را نقد می‌کند و چماق زور شما را بر سرش نمی‌خواهد. این، آن ملت واقعی است که آمارش را خود شما بهتر از من دارید.

آقای خامنه‌ای شما را به پروردگار عالم، بیدار شوید و ما را به این یقین نرسانید که مصداق آیه «ختم الله علی قلوبهم...» شده‌اید.

با ادب و احترام

ن. م. بهار

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده «دلگ ایرانی» به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰

محمد نوری‌زاد را اعدام کنید!

محضر شریف حضرت آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای دامت افاضاته!
این مختصر نامه را بنا به فراخوان عام جناب آقای محمد نوری‌زاد برای نهضت نامه‌نگاری به شما می‌نویسم. و انتظار دارم که مورد توجه قرار بدهید.

۱- من برخلاف همه مخالفان و منتقدان شما اعتراض و نقص و عیبی در شیوه گفتار و عمل شما نمی‌بینم؛ و آنچه شما در طول ۲۲ سال رهبری خود اعمال کرده و می‌کنید را منطبق کامل با معیارهای شناخته‌شده علمی و عملی «فلسفه سیاسی مستولی بر روح و جان شما» می‌دانم. و باور دارم که هر کس دیگر نیز در مقام شما و متکی بر فلسفه سیاسی مورد عنایت و ایمان شما بود، بهتر از حضرت‌تعالی عمل نمی‌کرد.

۲- لذا درخواست من از شما نه راجع به تغییر رفتار و گفتار و حاکمیت شماست، بلکه درخواست من نسبت به ثبات و یکپارچگی و وحدت رویه اعمالی از سوی شما متمرکز است. به این معنی که اگر شما خودتان را در موضع رهبر انقلاب تعریف کنید و بشناسانید گفتار و رفتارتان بی‌کم و کاست، دقیق و درست است و لاجرم باید ادامه بدهید. اما اگر حضرت‌تعالی خودتان را در موضع رهبر یک حکومت و حاکم یک کشور و یک ملت بازتعریف بکنید، ناچار باید در گفتار و رفتارتان تغییری به سوی ثبات بدهید. چون که در انقلاب، همه چیز موقتی و گذرا و در حال عدم تعادل و هرج و مرج و متغیر است؛ و در حکومت قاعده و قانون، دوام و پایداری و ثبات و مشخص بودن تکالیف، معیار و شاخص اصلی.

۳- مهم نیست که از انواع حکومت‌های موجود در گنجینه یا دفینه تاریخ کدام صورت مورد وثوق و علاقه و ترجیح شما باشد: دموکراسی یا استبدادی. دیکتاتوری یا گروه‌سالاری. آریستوکراسی یا توتالیتراریسم و...، بلکه مهم این است که حکومت فقط می‌تواند حکومت باشد و جمع کردن انقلاب و حکومت جمع‌ضدین است و ناشدنی. زیرا انقلاب، موقتی است و ناپایدار. و حکومت، دایمی است و پایدار.

۴- در انقلاب همه راضی هستند و همه ناراضی. راضی هستند زیرا که اوضاع را موقت می‌پندارند و منتظر ثبات بعد از تغییرات انقلابی هر پیشامد ناگوار لحظه‌ای را به نتیجه خوشگوار بلافاصله‌اش در حکومت تحمل می‌کنند. و ناراضی هستند به خاطر اینکه اصل زیست در جهان طبیعی متکی بر ثبات و تعادل است و انسان در موقعیت انقلابی و نامتعادل جز به بازگشت سکینه ثبات و تعادل و حکومت پایدار رضایت قلبی ندارد. در حکومت اما قطعاً بخشی از مردم راضی هستند و بخشی دیگر ناراضی. و ما حکومتی نمی‌شناسیم که همه راضی باشند و یا همه ناراضی. این راضی و ناراضی در حکومت بسته به نوع حکومت از حداکثر راضی در حکومت‌های دموکراتیک شروع می‌شود و در طیف گسترده جریان می‌یابد تا حداقل راضیان از حکومت که در حکومت استبداد دین سلفی است. اما - و این اما مهم است - ما حکومتی نداریم که همه از صدر تا ذیل ناراضی باشند حتی خود رهبر و حاکم مثل حکومت جمهوری اسلامی.

۵- بحث به درازا می‌کشد اگر ادامه بدهم وجه تفاوت و تقارب‌های انقلاب و حکومت را لذا با دو مثال این تفاوت‌ها یکی در حوزه سیاسی و دیگری در حوزه اجتماعی از جامعه بالفعل ایران مزاحمت را کم می‌کنم به امید اینکه بالأخره حضرت‌تعالی تصمیم بگیرید که بعد از سی و سه سال انقلاب، حکومت تشکیل بدهید در ایران اسلامی!

۶- در حوزه اجتماعی: در حکومت یا انتخاب حجاب و پوشش آزاد است و یا نه و لباس متحدالشکل، اجباری است. اگر حجاب آزاد باشد، به طور طبیعی و با توجه به عرف غالب جامعه و کشور و منطقه و شهر و ده و محله، تعدادی بی‌حجابند و عده‌ای باحجاب. و ما با پدیده‌ای به نام بدحجابی مواجه نیستیم که نه حجاب است و نه بی‌حجابی. و اگر پوشش متحدالشکل اجباری باشد که باز ما با پدیده‌ای به نام بدحجابی رویارو



نیستیم. و مردمان یا با حجابند به امر حکومت و یا در زندان و دربند و اعدامند در صورت تخلف از قانون حکومت. نتیجه اینکه بدحجابی فقط در وضعیت بلا تکلیف و بی قانون هرج و مرج انقلابی است که معنی می‌یابد.

۷- در حوزه سیاسی: در حکومت یا سؤال کردن آزاد است و یا نیست. اگر پرسش آزاد باشد، لاجرم پاسخ پرسش‌ها نیز اجباری است. و اگر پرسش آزاد نباشد، پرسش‌کننده به دلیل تخطی از قانون حکومت باید خفه شود به زندان و تهدید و تحبیب و هر راه دیگر و سؤال نباید از مغز پرسنده به سطح شنونده مجاز باشد. اینکه هم سؤال آزاد باشد و هم پاسخی در کار نباشد مخصوص وضع انقلابی است که هیجان و التهاب و موقت بودن و فراوانی اعتراض و توقع و پرسش مجالی برای پاسخ نمی‌یابد. لذا از شما خواهش می‌کنم برای راستایی آزمایی از تشکیل حکومت جمهوری اسلامی که من مدعی هستم انقلابی پیر است و نه حکومتی جوان. یا پاسخ این محمد نوری‌زاد را بدهید و یا اعدامش کنید. تا ما مطمئن شویم که بالأخره حکومت جمهوری اسلامی تشکیل شده است بعد از سی و سه سال و مبارک است.

با احترام و سپاس.

دل‌تک ایرانی

یا... هو

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

**نامه سرگشاده مهیار فر آورده به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰ (++)****در پی دعوت آقای محمد نوری زاد در نوشتن نامه به رهبری:
«نامه‌ای از یک طراح و نویسنده به رهبر نظام امنیتی ولایت فقیه»**

به نام مردم ایران و به نام جان‌باختگان راه آزادی

آقای علی خامنه‌ای!

این نامه را فردی به شما می‌نویسد که مانند بسیاری در جامعه ایرانی، نه به خدا و پیغمبر ایمان دارد و نه به یکی از نقل قول‌هایی که به عنوان حدیث از امامان بر سر منبرها نقل می‌کنند کوچک‌ترین باوری. اما به کرامت انسانی باور داریم و چراغ راهمان نخست، عقل است و سپس تجربیاتی که بشر در طول تاریخ خود کسب کرده و قوانینی بیرون آورده که امروزه در کشورهای پیشرفته رواج دارند.

البته تصور نکنید جنایت‌های نظام جمهوری اسلامی و سپس نسخه ولایت مطلقه فقیه آن در سی و دو سال گذشته در درون و بیرون از مرزها مرا از خدا و دین دور کرده است، خیر. بنده نیز همانند شما از یک مادر شیعی مذهب زاده شدم. تفاوت در آن‌جا است که شما در لحظه تولد در رحم مادرتان «یا علی» گفتید، اما من از همان کودکی حرف‌هایی را که در مورد سوزاندن آدم‌ها در آتش جهنم می‌زدند، باور نمی‌کردم. اینها را از این نظر خدمت شما می‌گویم تا آگاه باشید ایرانی‌ها درست مانند طیف رنگین‌کمان هستند. گرچه چند رنگ در طیف نوری بیش‌تر به چشم می‌آیند، اما اگر با دقت به آن نگاه شود، بی‌شمار رنگ‌های متنوع و گوناگون در لایه‌های طیف‌های رنگی وجود دارند.

آیا شما تا کنون به جامعه ایران این‌گونه نگاه کرده‌اید؟

وقتی مسجد سنی‌ها را بر سرشان خراب می‌کنند و از نیاش آنها جلوگیری می‌شود و حتا آنها را مضروب و مصدوم می‌کنند، رشته‌ای از رنگین‌کمان سرزمین‌مان را سوزانده‌اند. وقتی برای بهاییان حق زندگی و تحصیل قایل نیستید، و وقتی با بگیر و ببند به دنبال دراویش می‌گذارید، رشته‌های دیگری از این رنگین‌کمان را سوزانده‌اید.

البته رنگ‌های سوخته در دشت‌ها و در کوهپایه‌های این سرزمین، انگشت‌شمار نیستند که به چشم نیایند. هر سو که بنگرید سوخته‌گان در برابر دیده‌گان شما هستند، تنها باید چشم‌ها را باز نگاه داشت تا دیده شوند! برخی از آنها قدشان بلند نیست و شاید ده بهار را هم از زندگی پشت سر نگذاشته باشند. چون صبح تا شام در زباله‌ها به دنبال یک لقمه نان می‌گردند، حتماً از لباس‌های کثیفی که به تن دارند آنها را می‌شناسید و اگر این هم کمکی نکرد به چهره‌هاشان نگاه کنید؛ اگر صورت‌شان در لابه‌لای زباله‌ها سیاه نشده باشد، غباری از غم را در چهره‌هاشان می‌شود دید که کوله‌بار سنگین زندگی را با خستگی به دوش می‌کشند و به آینده تیره‌ای چشم دوخته‌اند که در هیاهوی بی‌قانونی و هرج و مرج مدیریتی گم شده است. به آنها می‌گویند «کودکان کار». آیا تا کنون این اصطلاح به گوشتان خورده است؟ آیا می‌دانید چند ده یا چند صد هزار از این دست کودکان در کشور به سختی روزگار می‌گذرانند؟

آقای خامنه‌ای؛

مُلک ایران که امروز راه‌بری آن در اختیار شما قرار گرفته، آب و خاکی است که کلیه ساکنان آن؛ اعم از شیعه و سنی، زرتشتی و کلیمی، مسیحی و بهایی، ارمنی و آشوری، آذری و بلوچ، کرد و ترکمن و عرب، و خلاصه کلیه شهروندان با باورهای گوناگون ساخته‌اند و از آن پاسداری کرده‌اند. ایران یعنی ترکیبی از عناصر برشمرده شده و شما به عنوان رهبر مسؤول هستید تا توازن میان آنها را حفظ کنید و همواره در پیوستگی آن عناصر بکوشید. اما متأسفانه شاهد هستیم که شما به اتفاق گروهی از نظامیان نوکیسه، به خود اجازه داده‌اید به تنهایی مالک کلیه نعمت‌ها و ثروت‌های این مُلک شوید و همه را آن‌گونه که خود می‌پسندید به مصرف رسانید.

مشکل کشور ما بیش‌تر از آن‌جا ناشی می‌شود که شما در جای خدا کرسی زده‌اید و به‌نام او ظلم می‌کنید. به باور من اگر آن خدای عادل که در کتاب‌های مذهبی از آن سخن رفته وجود می‌داشت، اجازه نمی‌داد شما و همدستانان از قدرت او برای تجاوز به حقوق بندگانش استفاده کنید!



ابتکار آقای نوری‌زاد در نگاشتن نامه‌های سرگشاده به شما و امکانات جدید فن‌آوری رسانه‌ای در انتشار وسیع آنها، گرچه شما را از راهی که انتخاب کرده‌اید بازنگرداند، و شما و هم‌پیمانان شما همچنان به راه کوری که ممکن است به نابودی ایران منجر شود، ادامه دهید، اما آگاهی، خود یک نوع سلاح است و وقتی آن را به میان مردم بردی و با همه تقسیم کردی، آن‌گاه دیوار سازمان‌های مخوفی که شما در اطراف خود ایجاد کرده‌اید به خودی خود فرو می‌ریزند و تیم شما بی‌پناه خواهد ماند. تردیدی ندارم که به عواقب اینها فکر کرده‌اید، اما کم‌تر دیده و یا در تاریخ خوانده‌ام که دیکتاتورها به رأی خود از تحت فرمانروایی پایین روند. زین‌العابدین بن علی، رئیس‌جمهوری پیشین تونس که به سود مردمش از قدرت کناره گرفت، از جمله استثناها بود.

نامه‌های (یکشنبه ۴ دی) دو تن از افرای که سال‌ها در دستگاه حکومتی کار می‌کردند به آقای نوری‌زاد، به روشنی فاش می‌سازند که شیشه ولایت شما از درون ترک برداشته است. ولی این که چرا آقای عزیزجعفری از شما ناراضی است جای پرسش است. شما که دست نظامیان را در سرکوب مردم کاملاً باز گذاشته‌اید، ایشان چرا باید از شما ناراضی باشد؟!

این که این حکومت تا به امروز دوام آورده، از این رو است که راهبرانش لباس مردان اسلام را به تن داشتند و سه دهه به طول انجامید تا توده مردم از این توهم بیرون آیند و دریابند، نه این که رهبران جمهوری اسلامی نایبان خدا نیستند بلکه اشتباه می‌کنند و آن هم اشتباه‌های جبران‌ناپذیر. چرا که بر اساس کتاب‌های ادیان، خداوند خون‌خوار نیست و به حریم بندگانش تجاوز نمی‌کند.

گرچه مستی قدرت، هشیاری شما را ربوده و احتمالاً در همین مستی دنیا را وداع خواهید گفت، اما این وظیفه ماست تا بنویسیم و شما را به مسؤولیتی که پذیرفته‌اید آگاه کنیم. شما رهبر این کشور نشده‌اید تا آن‌گونه که امیال و خواسته‌های شخصی می‌طلبد بر این سرزمین حکمرانی کنید. وظیفه رهبر یک ارکستر هم‌آهنگ ساختن نواهای سازهایی است که در ارکستر نواخته می‌شود، و نه آن‌که سازی را از آن میان برگزیند و مدام در آن بدمد و گوش فلک را بیازارد، زیرا به گوش خودش سازگارتر می‌آید.

مستی قدرت، عقل را از سر شما ربوده و شعور شما را دچار تزلزلی جدی کرده است. شما قوه تشخیص را حتا برای آینده خانواده خویش از دست داده‌اید و کوچک‌ترین صلاحیتی برای اداره کشور ندارید. شما تحریم‌ها را «یک نعمت» خواندید و رئیس‌جمهور منتخب شما آنها را کاغذپاره خواند. آیا تحریم بانک مرکزی که حاصل آن در سقوط واحد پول کشور تجسم پیدا کرده، کاغذپاره است؟

برخی از روحانیون که همان مزدبگیران دربار ولایتی هستند از «رهبری داهیه‌انه» شما بر سر منبرها سخن می‌رانند. آیا درگیر کردن کشور در جنگی پوچ بخشی از رهبری‌های داهیه‌انه شما است؟

شما یک نگاهی به مجلس شورای اسلامی کاردستی خودتان بیندازید و آخرین درگیری در مجلس میان بهروز مرادی رئیس سازمان هدف‌مندی یارانه‌ها و سید حسین حسینی نماینده فریمان را در حین بررسی طرح ۲ فوریتی استفساریه ماده ۱۲ قانون هدف‌مندی یارانه‌ها را در نظر بگیرید. مجلسیان از ترس این که مبدا احمدی‌نژاد دهان باز کند و ناگفتنی‌ها را فاش سازد و آخرین قطره‌های آبروی حکومت دینی بریزد، می‌ترسند او را به مجلس احضار کرده و از او در مورد پول‌هایی کلانی که از خزانه ملی به دزدی رفته پرسش کنند. آیا شما که خود را رهبر کشور می‌دانید، مسؤولیتی در قبال پول‌های به یغما رفته احساس نمی‌کنید؟

شما می‌گویید کشور قانون دارد، من دخالت نمی‌کنم مگر اون‌جایی که...

نخست باید توجه داشته باشید، در قانون اساسی که در سال ۵۷ مورد تأیید مردم ایران قرار گرفت ولایت فقیه نیامده بود، اما آقای روح‌الله خمینی که در کشتار دگراندیشان و ظلم به اقوام ایرانی استاد شما بود، این صیغه را وارد قانون اساسی کرد و سرنوشت کشور را به این‌جا کشاند که امروز شما به خود اجازه می‌دهید تا در کوچک‌ترین مسائل کشور دخالت مستقیم کنید و نامش را بگذارید: «مگر اون‌جایی که».

رهبری مقوله‌ای است که با قبول مسؤولیت همراه است، چیزی که شما هیچ‌گاه خود را مقید به رعایت آن ندانستید و تمام مشکلات کشور را بر عهده «دشمنان خارجی» گذاشتید. در شمارش آرای انتخابات تقلب می‌کنید و آن را به حساب دشمن خارجی می‌گذارید، چماق‌داران و نیروهای امنیتی خود را برای درهم شکستن دانشگاه‌ها وارد کارزار می‌کنید و به دشمن خارجی نسبت می‌دهید. مزدوران خود را برای کشتن مردم معترض در روز روشن به خیابان‌ها می‌فرستید و به حساب دشمن خارجی می‌گذارید. اگر هر چه در کشور اتفاق می‌افتد زیر سر دشمنان خارجی است، پس شما چه کاره‌اید؟! شما چگونه رهبری هستید که تنها نظامیان و مزدبگیران از شما پشتیبانی می‌کنند؟

وقتی شما که رهبر این مملکت هستید، سرنوشت دختران جوان این سرزمین را به دستان کثیف موجوداتی چون حسین طائب می‌سپارید، از مأموران کلاتری‌های ۱۱، ۱۲ و ۱۳ قزوین چه انتظاری می‌توان داشت که به بهانه مبارزه با مظاهر بدحجابی و فساد، دختران را در پارکینگی به نام



پارکینگ شرکت نفت مورد تجاوز قرار ندهند! وقتی پیش‌نماز چنان کند، از نمازگزاران چه انتظاری می‌توان داشت. آیا در این کار هم دشمن خارجی دخیل بوده است؟

در خرداد ۸۸ شما و مجلس دست‌نشانده شما و سپاه پاسداران و سازمان بسیج و بسیاری از روحانیون مزدبگیر، همه دست به دست یکدیگر دادید تا محمود احمدی‌نژاد را در پست رئیس‌جمهوری ابقا کنید و برای رسیدن به این هدف به دستگیری، شکنجه، تجاوز و کشتار مردم دست زدید. اما حساب و کتاب شما غلط از آب درآمد و همه دیدند رئیس‌جمهوری محبوب شما که در چاکری از تمام رقیبان پیشی گرفته بود، این بار خم نشد تا دست شما بیوسد. آیا دشمنان خارجی بودند که در صندوق‌ها دست بردند و هر آنچه نیروی امنیتی که موجود بود برای سرکوب معترضان به خیابان‌ها فرستادند؟

مسئول کلیه این وقایع شما هستید و نه غیر! این شما هستید و همدستان نظامی و غیرنظامی‌تان که کشور را در برخوردی بی‌منطق و دیوانه‌وار با جامعه جهانی گرفتار کرده‌اید و هرکس را که به شما و روش رهبری شما کوچک‌ترین انتقادی کند، روانه زندان و سیاه‌چال‌های ولایتی می‌کنید. مردم ایران به فضای باز نیازمندند تا آزادانه تنفس کنند و کشور را آن‌گونه که خود صلاح می‌دانند برای فرزندان خویش بسازند و اداره کنند. نسل‌های امروز نیازی به ولایت فقیه ندارند و اگر شما ادعا می‌کنید دارند، یک فرزندم زیر نظر بازرسان بین‌المللی برگزار کنید تا اشتباه شما بر خودتان و بر همگان روشن شود.

کشوری مانند نروژ ولایت فقیه ندارد و در شروع دهه ۶۰ میلادی بسیار اندک بودند افرادی که به امکان یافتن ثروت در زیر خاک و کف دریاها این کشور فکر می‌کردند. اقتصاد نروژ عمدتاً از راه کشاورزی، جنگل‌داری و ماهی‌گیری اداره می‌شد و یک خانواده چند نفره در یک اطاق زندگی می‌کردند. پس چه حادثه‌ای رخ داد که چهل سال بعد در سال ۲۰۰۰، نروژ از نظر سازمان جهانی زیست، در چند سال متوالی مقام بهترین کشور را برای زندگی کردن از آن خود کرد؟

به آلمان نگاه کنید که نه ولایت فقیه دارد و نه قطره‌ای نفت در خاک آن سرزمین یافت می‌شود، اما جمهوری اسلامی تجهیزات امنیتی خود را از آن‌جا وارد می‌کند. چرا آقای رهبر؟ اگر ولایت فقیه ضامن سعادت کشور و مردم است، پس چرا ایران را ویران کرده‌اید؟! شما که کوچک‌ترین علاقه‌ای به نگاهداری از میراث فرهنگی این سرزمین نشان نمی‌دهید و تخت جمشید، یعنی کهن‌ترین نشان تاریخی این کشور سال‌هاست دارد در اثر عوامل طبیعی ویران می‌شود، چگونه خود را رهبر این سرزمین می‌دانید؟ وقتی دانشجو، نویسنده، استاد دانشگاه، پروفیسور، گارگر، وکیل، روزنامه‌نگار و فیلم‌ساز در زندان‌های مخوف ولایت فقیه گرفتارند، پس شما خود را رهبر کدام گروه در این کشور می‌دانید؟

مهم نیست نام من چیست. نام من می‌تواند نام پدر سهراب باشد یا پدر کیانوش آسا. من می‌توانم همانم مادر ندا باشم یا همانم یکی از دختران و زنانی باشم که در زندان‌های جمهوری اسلامی به آنها تجاوز شده است. ممکن است من همانم فهیمه سلحشور، دیپلمه ۲۵ ساله‌ای باشم که روز یکشنبه ۲۴ خرداد در اثر ضربات باتوم مزدوران شما به سرش در میدان ولی عصر دچار خون‌ریزی داخلی شد و آخرین روز زندگی‌اش رقم خورد، ولی هر نامی که داشته باشم، یک ایرانی‌ام.

*** منع ***

وبسایت «رادیوکوجه»

**نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۱۲ دی ۱۳۹۰ (++)****آقای خامنه‌ای! «خودکرده را تدبیر نیست!»****نامه قدیانی از اوین مرا بر سر شوق آورد و این می‌نویسم تا بر صفحات آخر کتاب «ظهور و سقوط سید علی خامنه‌ای» چیزی افزوده شود**

می‌خواستم در میان این همه نامه که از برکت رفتار شما و خواست برادرم جناب نوری‌زاد برایتان می‌رسد، من به شعری بسنده کنم و گمان کردم چیزی اضافه بر دیگران ندارم که بگویم، اما نامه جناب قدیانی از زندان اوین مرا بر سر شوق آورد و این می‌نویسم تا بر صفحات آخر کتاب «ظهور و سقوط سید علی خامنه‌ای» چیزی افزوده شود و کلماتی شایسته آن ولی خودخوانده بیافزایم.

در سخنرانی کرمانشاه‌تان پرسیده‌اید: «آیا نظام روزی پیر و از کار افتاده خواهد شد؟ و آیا اگر این وضع پیش آمد، راه علاجی وجود خواهد داشت؟» و من هنوز نمی‌دانم چرا برای پرسش از زمان حال و آینده استفاده کرده‌اید، در حالی که پاسخ این سؤالات و همچنین خود این سؤالات موضوعاتی قدیم‌اند و باید چنین پرسیده می‌شد که «اکنون نظام، پیر و از کار افتاده شده است، آیا برای جلوگیری از این پیری و از کارافتادگی راهی وجود داشت؟» لابد سؤال خواهد شد که اگر این زمان گذشته است، پس چرا هنوز به آن پاسخ می‌دهیم؟ از نظر من، زمان جلوگیری برای از کارافتادگی نظام گذشته است، اما شما هنوز زنده‌اید و هنوز وقت دارید که بروید.

آقای خامنه‌ای!

می‌گویند استبداد، آدم‌ها را ساده‌لوح می‌کند، چرا که هرگز ذهن‌شان جز سؤالاتی آماده و پاسخ‌هایی معلوم با چیزی مواجه نیست. حق انتخاب، محدود می‌شود و وقتی حق انتخاب محدود می‌شود، چیزی برای فکر کردن نمی‌ماند. وقتی بناست به مصلحت کشوری فکر شود، صدها معادله برای سنجیدن وجود دارد، ولی وقتی تنها یک شخص، ملاک سنجش خوب و بد است، همه پاسخ‌ها معلوم است. کشور برای چه اداره می‌شود؟ برای حفظ رهبر. ارتش برای چیست؟ برای حفاظت از پیشوا. مجلس برای چیست؟ برای تصویب قوانین مورد نظر پیشوا. دولت برای چیست؟ برای اجرای دستورات رهبر. تاریخ برای چه نوشته می‌شود؟ برای نشان دادن نقش پیشوا. جهان برای چه خلق شده است؟ برای اینکه رهبر بیاید و حکومت کند. بزرگ‌ترین سیاستمدار قرن کیست؟ رهبر ما. هدف جنبش بیداری اسلامی چیست؟ اجرای الگوی مورد نظر رهبر ما. موتور تحرک جنبش اسلامی چیست؟ نظرات رهبر ما. متوجه هستید؟ می‌فهمید؟ این جمله‌ها را قبلاً نشنیدید؟ وقتی مائو کتاب سرخ و قذافی کتاب سبز و استالین کتاب ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک را می‌نوشتند، همه سؤالات و پاسخ‌ها ساده شد. آن قدر که هیچ سؤالی برای کسی پیش نیاید. اصلاً تبدیل حکومت پیچیده به دولت آسان برای همین است. برای اینکه دولتی بیاید که یک هدف روشن داشته باشد، همه مردم یک جور لباس بپوشند، همه مثل هم فکر کنند و همه به یک جهت حرکت کنند. این شیوه که نامش دیکتاتوری است، تقریباً ساده‌ترین شیوه اداره یک کشور است. شیوه‌ای چنان ساده که بتواند مردمان را به سویی که رهبری می‌خواهد ببرد.

آقای خامنه‌ای!

آیا اصلاً به این موضوع فکر کرده‌اید که چندین نفر، چند هزار نفر، چند میلیون نفر، فقط به خاطر اینکه شما بر سر کار بمانید، بیمار و افسرده و غمگین و نسبت به یک زندگی طبیعی و عادی نومیدند؟ چقدر مردم خودکشی می‌کنند، به خاطر اینکه شما زنده‌اید و حکومت می‌کنید؟ چقدر از مردم فرزندان‌شان را نمی‌بینند، چون شما می‌خواهید رهبر باشید؟ چقدر آدم‌ها زندانی هستند و رشد فرزندان باهوش‌شان را نمی‌بینند، چون شما می‌خواهید از حکومت عقب‌ماندگان تاریخی حمایت کنید؟ چقدر از زنان از همسرشان جدا می‌شوند، چون شما حاکمید؟ چقدر مشت‌ها بر دهان کوفته می‌شود، چقدر سیلی بر صورت‌ها نواخته می‌شود، چقدر زنان مورد تجاوز به عنف قرار می‌گیرند، فقط چون شما حکومت را در دست دارید؟ می‌دانید چقدر از دختران این سرزمین فاحشه می‌شوند، چقدر پسران این سرزمین به تحقیر تن می‌دهند و چقدر پدران جلوی فرزندشان سرشکسته می‌شوند و... چون شما حاکم این کشورید؟ چون شما هر روز ورزش می‌کنید و سالم می‌مانید تا میلیون‌ها نفر در سکوتی وحشتبار



خفه شوند و بمیرند و آرزوی سعادت، خندیدن، شادمانی، شوق، نشاط، زندگی را به گور ببرند یا آن‌چنان نشاط و زندگی را در دوررس ببینند که انگار هرگز به آن نخواهند رسید؟

دلم می‌خواست می‌توانستم به آن جوان هجده ساله و آن گروه خشمگین جوانی که قذافی را روی زمین می‌کشیدند و خاک به دهانش می‌پاشیدند و گلوله به تنش می‌زدند، بگویم بس کنید این توحش را، اما لحظه‌ای فکر کردم که چه نفرتی است که مردم را دیوانه می‌کند؟ کدام بغض‌های در گلو خفه شده است که این چنین نعره می‌شود؟ کدام اشک‌های فرورنخته است که حالا سیلاب می‌شود؟ کدام انگشت‌های سؤال بی‌جواب است که حالا مشت می‌شود؟ کدام پرسش مؤدبانه‌ای است که حالا لگدی می‌شود بر دهان قذافی، صدام، مبارک.... هرگز در دل خودم هم تأیید نکردم که آن توحش، مجاز است، اما چه کردند تا چنین کرده شد با آنان؟ که را کشتند تا این چنین زار کشته شدند؟

آقای خامنه‌ای!

دلم می‌خواست از این ولایتی که در آن به تبعید خودخواسته گرفتارم، بال در می‌آوردم، ابر به ابر و آسمان به آسمان، شهر به شهر و سرزمین به سرزمین می‌آمدم، تا در خلوتی آرام روبه‌رویتان می‌نشستم، و برایتان می‌گفتم که به خودتان بیایید. هیچ دیکتاتوری جز در نهانگاہی یا زندانی یا گورستانی عاقبت گرفتار نشده است. و عاقبت، آن قدر نزدیک است که حتی می‌تواند از چشم بر هم زدنی نیز ناگهانی تر باشد. کاش می‌توانستم دست‌تان را بگیرم و ببرم و نشان‌تان بدهم آنها که نفرین‌تان می‌کنند پاک‌ترین مردمانند، آنان که آرزوی نبودن‌تان را می‌کنند، عاشقان خدای خویش‌اند و آنان که می‌خواهند زودتر و زودتر بروید، شریف‌ترین آدم‌های این سرزمین‌اند. روزی نشسته بودم با مردی، دفاع از ولایت کرده بود، گفتم توی بی‌دین که همه چیز را انکار می‌کنی چرا چنین خود را سگ آستان ولایت می‌خوانی؟ گفت: بدبخت! سه ورق کاغذ می‌نویسم خانه‌ای می‌گیرم. تو چرا چنین نمی‌کنی؟ می‌دانم که هرگز آرامش پیدا نمی‌کرد از اشباحی که همیشه دور و بر خود می‌دید. ای کاش می‌دیدید این سازندگان ۹ دی‌تان را که پلیدترین مردمان این دیارند. ای کاش می‌دیدید آن سرداری که یک دست و یک پایش را در عملیات بیت‌المقدس داده بود و هیچ نگرفته بود، که می‌گفت: از این ۲۹ نفری که نامه به خاتمی را برای ۱۸ تیر امضا کردند حداقل ۲۴ تایشان تاجران فاجرند و شغل اصلی‌شان تجارت قاچاق است، همین سرداران جنگ‌ندیده و گنج‌یافته از رنج ملت.

آقای خامنه‌ای!

مردم شما را نمی‌خواهند، دوستان سابق‌تان شما را نمی‌خواهند، هر که روزی با شما بود، امروز از شما روگردانده، مردم حق حرف زدن ندارند، حتی آنها که روزی خودتان حمایت‌شان می‌کردید حق ندارند بدون پرده‌پوشی حرف بزنند، هیچ جمعی حق ندارد اگر شما اشتباه کردید برکنارتان کند. ولی خودتان که می‌دانید که در این سال‌های سخت هر چه کردید اشتباه بود. اگر زبان به مزدی، مثل حداد عادل یا امام جمعه سفیه مشهد یا آن مدیحه‌سرایان بدنام و نشان جلسه شاعری‌تان، شما را با حرفی، کلمه‌ای، نصیحتی، شعری به مواجهه با خودتان نمی‌خوانند، خودتان که می‌دانید اشتباه می‌کنید. اگر چه هر کس به طریقی به شما این حقیقت را گفته است، شعر علی معلم و شعر حسین جعفریان اگر گوشی شنوا برایتان باقی مانده بود، کافی بود که شما را به خود آورد. هزار درد و هزار افسوس که شما درهای اصلاح را به روی خودتان بستید و دهان و دندان مصلحین را شکستید، خوش‌تان آمد که یگانه دهر باشید و مصلحت و نیکبختی را به خودخواهی و خودپسندی معامله کردید. بد معامله‌ای کردید.

اگر خاتمی آمد و هشت سال آبروی حکومت شد، از خود گذشت و شما بد معامله‌ای با او و ملتی که او را برگزید کردید. شما در مورد خاتمی اشتباه کردید، او می‌دانست که بنیاد این دینی که شما به خاطر نادانی‌تان و ناتوانی‌تان در درک جهان و مفهوم زندگی دارید، جز به فروپاشی این حکومت نمی‌انجامد. جوانی عوام و عوام‌فریب و دروغگوی را که سرمایه دین و دولت به باد داد، به هاشمی که خیرخواه شما بود، ترجیح دادید و این اشتباه بزرگ شما بود. هاشمی زودتر از همه فهمیده بود که نظام جمهوری اسلامی باید نظامی منطقی و عاقل باشد و راه را هم می‌دانست، می‌دانست که جز نظامی در اقتصاد و رابطه‌ای درست با جهان و ملایمت در برابر مردم اهل تسامح و تساهل ایران، راهی برای بقای کشور نیست. نشستید و از سر حسادت و تنگ‌نظری به او و خاتمی که می‌توانستند و شما نمی‌توانستید، شاهد شدید که مردانی که برای ساختن ایران تلاش کرده بودند، مخفی و علنی به سخره گرفته شوند و حتی هاشمی که سال‌ها بار بی‌لیاقتی شما را به دوش کشیده بود چنان شود که دخترش را به دادگاه بکشند، پسرش را آواره کنند، عروس‌اش را بزنند و خودش را بدنام کنند و برای پنهان کردن ناتوانی‌تان در اداره مملکت، عقده‌ای‌های مواجب‌بگیر را به جان شریف‌ترین و زحمتکش‌ترین مردمان این دیار انداختید. اشتباه دیگران همین بود. با این کار، هم هاشمی را از دست دادید و هم خیل عظیم دستداران او را در تمام ساختار بوروکراسی و تکنوکراسی کشور.



باز اشتباه کردید که یک مشت لچاره [= بلندآواز بی‌شرم] وطن‌فروش مثل نقدی و طائب و یک مشت دایناسور عصر یخبندان دوم زمین‌شناسی، مثل جنتی و نوری همدانی و خزعلی را با پول گماردید تا رأی رجال‌هایی چون کروبی و هاشمی را به حساب احمدی‌نژاد بریزند و نودولتان بشوند رئیس دولت و مثلاً نماینده جمهور مردم. می‌دانستید این تهمت است به میلیون‌ها ایرانی که این مردک نماینده‌شان باشد. اشتباه بزرگ‌تر و عظیم خود را وقتی کردید که پاک‌دست‌ترین مرد این سی سال را، داناترین و مؤمن‌ترین و هنرفهم‌ترین و مدیرترین کسی که از هراس حسادت و بخل شما گوشه‌ای نشسته بود و بیست سال هر چه دوستان خودتان خواستند او را نامزد انتخابات کنند، میرحسین موسوی عزیز تن نداده بود، با قصد قبلی، تقلب، کودتا، آگاهانه و عامدانه کنار زدید، فقط به خاطر اینکه فکر می‌کردید احمدی‌نژاد نوکر شما می‌ماند و نوکر شما نباید در مقابل کسی که سر در برابران خم نکرد، کم بیاورد. گفتید نوشتند که رئیس جمهور شود.

بهترین زنان و مردان این کشور را که برای حفظ مصلحت ایران پشت سر موسوی نشان سبز مقدس کشور را بر دست و بازو داشتند، زدید و کشتید و به محبس افکندید، و به دروغ یک ارتش را پول دادید تا تمام حکومت را تسخیر کند که همین جوانک نادان را بر کرسی ریاست نگه دارد. این اشتباه دیگر شما بود. در این اشتباه حتا خود احمدی‌نژاد هم از شما کم‌تر مقصر بود. هر چه بلا از او می‌کشید، ناشی از عمل خودکرده بی‌تدبیر شماست. همه این اشتباه‌ها را کردید و خود را بی‌آینده و مردمان را بی‌آبرو و دین را بی‌منزلت و جوانان را ناامید و ایران عزیز را روز به روز به پرتگاه سقوط نزدیک‌تر و نزدیک‌تر کردید. هیچ‌کس در تاریخ ایران این چنین که شما اشتباه کردید، اشتباه نکرد. رضا شاه، که رحمت خدای بر او باد، وقتی فهمید دیگر جای ماندن ندارد، رفت، با پای خودش رفت و در غربت مرد. محمدرضا شاه که خدایش پیامرزد، وقتی اشتباه کرد و به موقع به مردم آزادی نداد و در غرور خویش غرق شد، وقتی دانست که اشتباه کرده است، چمدانش را بست و رفت. رفت قبل از اینکه همه ارتش هزاران نفر را به خاک و خون بکشند، چون می‌دانست کشوری که با خون حفظ شود، کشور نیست. آیت‌الله خمینی وقتی فهمید که اصرارش برای ادامه جنگ، فقط به کشتن جوانان مردم منجر شده است، جام زهر را سر کشید و صلح کرد. اگر چه تمام آنان اشتباه کردند، اما وقتی فهمیدند اشتباه کرده‌اند، مردم و کشور را قربانی نکردند. شما چه اصراری دارید که ایران را از روی نقشه جهان محو کنید؟ چه دشمنی با این ملت دارید؟ آیا این ملت چون شما را دوست ندارد، باید حقیر و فقیر و معتاد و فاسد و بیمار و مسموم و بی‌منزلت شود؟ آیا این کشور چون اندازه‌اش از شما بزرگ‌تر است، باید نابود شود چون شما نمی‌خواهید بروید؟

چند ماه قبل خاتمی عزیز آخرین فرصت را هم به شما پیشنهاد کرد، می‌دانم که نمی‌خواست و از سر خیرخواهی چنین کرد، از خود گذشت تا ایران بماند. موسوی آمده بود تا جلوی این حقارت و ذلت را بگیرد، کروبی عزیز آمده بود تا نگذارد ایران ویران‌تر از این که کردید شود. هاشمی در نماز جمعه مصلحت این نظام را و مصلحت ایران را گفت و نکردید. همه اینها اشتباهات تان را گفتند و خدای را شکر می‌گذارم که به دو سال نکشید که همین «نزدیک‌ترین یار» تان خار چشم تان شد. مگر نمی‌گفتید این بهترین دولت تاریخ پس از انقلاب است؟ چه شد که این همه فساد و بی‌کفایتی در این دوره بروز کرد؟ مگر نمی‌گفتید این دولت، محبوب همه جهان اسلام است؟ چه شد که همه جهان اسلام، دشمن تان شد، هم مردم‌اش و هم دولت‌هایشان. یک دولت سراغ ندارید که بدون گرفتن مواجب و پول ملت از شما طرفداری کند. یک هنرمند و سیاستمدار و انسان شریف با نام و نشان سراغ ندارید که بدون جیره و مواجب و مقام و پست، کلمه‌ای در نعت شما بگوید. نمی‌بینید که به محض اینکه برادرم نوری‌زاد اعلام کرد که برای شما نامه بنویسند، نامه‌ها نوشته شد که هر کدامش گوهری است از پختگی و مصلحت‌اندیشی و شهامت و درایت و دانایی. نادانان را بر کار گمارده‌اید و هر که اهل درک و فهم است یا به زندان انداختید یا در خانه حصر کردید. تاریخ جهان را مثال نمی‌زنم، تاریخ اسلام را بخوانید، ببینید که کار شما با دشمنان پیامبر و ائمه شبیه است یا به کار ائمه و پیامبر؟ حصر کردن مردمان مصلح را کدام امامی دستور داد؟ خودتان را در آئینه ببینید که گذشت زمان از اشتباهات بی‌پایان شما دیکتاتوری ساخته که حالا در جمع نزدیک‌ترین یارتان هم مردم شعار بت‌شکنی [احمدی دلاور، بت بزرگ رو بشکن!] می‌دهند. حتماً نمی‌خواهید بگوئید که بت زمانه هاشمی رفسنجانی است که دیگر حتا پایگاه مجازی‌اش را هم حکومت تان توقیف می‌کند، وجود حقیقی‌اش که مدت‌هاست انکار شده. و آخرین و بزرگ‌ترین اشتباه تان این بود که وقتی یقین کردید نزدیک‌ترین مرد سیاست امروز به شما، یعنی محمود احمدی‌نژاد، عامل مهم فساد و تباهی است، او را برکنار نکردید. نه برای حفظ ایران، برای حفظ خودتان. رهبری که مصلحت خودش را هم تشخیص ندهد چه با مردمش خواهد کرد؟

جناب آقای خامنه‌ای!

می‌دانم که در خانه کاسه چه کنم در دست گرفتید و می‌دانید که «خودکرده را تدبیر نیست!» و حتا دشمنی نمی‌پایید که به اشاره انگشت، سگ‌های وحشی تان را به جانش بیاندازید. میر ما دو سال قبل گفته بود به ملتش که مراقب خود باشید که وقتی دیکتاتورها می‌خواهند بروند، خانه و کاشانه



شما را به آتش نکشند. مردم ما بارها شاهد این روزها بوده‌اند، تاریخ‌شان آموخته که دیکتاتور وقتی می‌رود، می‌خواهد همه جا را بسوزاند و برود. نهم دی‌تان هم آمد و حتا تلویزیون و رسانه‌های فرمایشی‌تان ده عکس و دو دقیقه تصویر نداشتند که مردمان طرفدار شما را نشان بدهند. این انتخابات، بدون مردم، در سکوت، تصویری از رفتن مردی است که نخواست شرافتمندانه برود. مثل بیماری سرطانی که همه خبر مرگ زودرس او را شنیده‌اند، مردم منتظر نشسته‌اند تا بروید. متأسفم که راهی برای بازگشت شرافتمندانه باقی نگذاشتید، حداقل زودتر بروید و بگذارید مردم بیش از این از حضورتان در رنج نیفتند.

ابراهیم نبوی

دوازدهم دی‌ماه ۱۳۹۰

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/47229>



نامه سرگشاده «یک ایرانی دلسوخته از سر درد» به خامنه‌ای، ۱۳ دی ۱۳۹۰

دروود بر رهبر جمهوری اسلامی ایران

در پی حرکت مبارک و میمونی که به همت جناب آقای نوری‌زاد آغازیده و مردم ایران را به خیرخواهی رهبرشان فرا خوانده این مور ناچیز هم ران ملخش را به دوش کشیده و به درگاه سلیمان آورده. چرا که نه؟ مگر من ایرانی نیستم؟ مگر شما رهبر من هم نیستید؟ آیا شما فقط رهبر گروه و دسته خاصی هستید؟ گرچه برخی سعی در ترسیم خط و خطوطی مبنی بر خودی و غیرخودی می‌کنند اما من شما را به کوری چشمان همان دشمنان در لباس دوست، رهبر تمامی ملت ایران می‌دانم پس این ناچیز هم باید بتوانم حرفم را به رهبرم بگویم و اکنون که به نامبارکی، کوشیده‌اند با کشیدن دیوارهای زمخت و بلند شما را در حصار خویش گیرند و راه ورود گروه‌های بسیاری را بر شما ببندند، باید از فن‌آوری زمان بهره‌گیری و صدای خود به هر روی به گوش شما برسانیم که گفته‌اند:

«در دل یار به هر حيله رهي بايد كرد»

جناب آقای خامنه‌ای

من نه سری در سرها دارم و نه نامی در بین نام‌آوران. نه زور بازویی دارم و نه مزین به صفت ستبری گردن‌ام. دماغم را بگیرند جان به جان‌آفرین تسلیم خواهم کرد! پس به بند کشیدن و از صحنه روزگار محو کردن من از له کردن مورچه‌ای زیر شنی تانکی آسان‌تر است اما شاید بد نباشد قبل از اینکه سایبری‌چی‌های مطلع! به دنبال کشف و ضبط این ناچیز برآیند، لختی زمان مصروف خواندن این چند خط بفرمایید و سلیمان‌وار این ران ملخ را نیز به درگاه و دربار خویش پذیرا باشید.

«نظر کردن به درویشان منافی بزرگی نیست
سلیمان با چنان حشمت، نظرها بود با مورش»

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

تاریخ ایران تاریخ بلندی است و حتا اگر ما به فرموده جنابعالی از بخش پیش از اسلام آن بگذریم و تنها به هزار و اندی سال اخیر آن نیز بنگریم باز بر دوره‌ای بس طولانی دلالت دارد. بسیاری آمده‌اند و لاجرم بسیاری نیز رفته‌اند که این جهان جای مُقام و ماندگاری نیست و ناگزیر باید رفت. از اینانی هم که رفتند برخی با نام نیک رفتند و برخی نیز مع‌الأسف با به جای گذاشتن یاد و خاطره‌ای زشت و کریه به آغوش سرد خاک خزیدند.

در همین تاریخ اخیرمان که نم‌کشیده سواد این ناچیز هم بدان قد می‌دهد شاهد و ناظر هم عباس میرزاها و شاه عباس‌ها هستیم هم ملعونانی همچون ناصرالدین شاه را شاهدیم که هیچ ایرانی فرهیخته‌ای نیست که با دیدن پیکره‌ای از او یا شنیدن نام کریهش لعنتی بر او نفرستد و دعای شری نثارش ننماید.

تنها کشتن امیر کبیر و بی‌بهره گذاشتن ایران از خدمات آن بزرگمرد بر لعن ابدی ناصرالدین که نه، آن ناصرالکفر کفایت می‌کند. امروز در این مملکت شما جایگاهی را در اختیار دارید که به هر شکل، روزی آن ناصرالکفر ملعون داشت. اینکه (بعد از یکصد و بیست سال) ایرانیان چه دیدگاهی نسبت به شما خواهند داشت، امری است که امروز به دست شماست و برداشت بذری است که شما امروز می‌کارید. فردا کاری از دست کسی بر نخواهد آمد.

قربانتان، نگذارید که مورد لعن آیندگان قرار گیرید. به خدا نمی‌ارزد. والله نمی‌ارزد.

ما آدم‌های معمولی این موهبت را داریم که بعد از مردنمان کسی ما را نمی‌شناسد که بخواید لعنی و نفرینی بر ما بفرستد. بامی نداشته‌ایم که برفی داشته باشیم. اما چون شما کسانی، به واسطه بام وسیعی که یافته‌اید برف‌تان نیز بیش‌تر خواهد بود. این برف هم می‌تواند هوار سقّف شود و هم ذخیره تابستان. نخواهید که این برف خدای ناخواسته بام بر سرتان فرود آورد و وبال جانتان شود. شما را به عصمت جدّه‌تان فاطمه زهرا(س) نکیند. شما را به شرافت علی ابن ابی‌طالب(ع) نکیند. عاقبت ندارد.



گفته‌اند نزدیکی امیران را دو روی است، امید نان و بیم جان. این بر شما که خود امیرید نیز جاری است و امارت‌تان برای شما می‌تواند هم بانی خیر باشد و هم بانی شر. هم می‌تواند نام شما را در بزرگای تاریخ به نیکی و احترام به یادگار بگذارد هم خدای ناکرده ده‌ها و صدها و هزاران سال تا ابدالآباد نامتان را همراه با نفرین و زشتی سازد.

ای کاش لختی خود را از چنبره اطرافیان متملق، دروغگو، دورو، شکم‌باره، حریص، طماع، زن‌باره، و بی همه چیزی که دوره‌تان کرده‌اند می‌رهانیدید و واقعیت‌های جامعه را آنچنان که هستند می‌دیدید و می‌شنیدید. شک ندارم که بر خود می‌لرزیدید از دیدن فقر و فاقه‌ای که به همت برکشیدگان شما بر این ملت جاری است. بر خود می‌لرزیدید وقتی فحش‌های دامنگیر اجتماع را که عمدتاً به دلیل فقر است و ناداری می‌دیدید. بر خود می‌لرزیدید هنگامی که دیو اعتیاد را می‌دیدید که چگونه در دست سپاهیان شما دست به دست می‌شود و خون جوانان این مرز و بوم را می‌مکد و هر از چندی نیز گماشتگان برای رد گم کردن، برخی مخالفین و ناموافقان، همراه چند موزع دست چندم مواد مخدر و مستی آفتابه‌دزد را به جوخه اعدام می‌سپرنند و کنار جسد‌هایشان مصاحبه می‌کنند و عکس یادگاری می‌گیرند.

آیا دزدان و قاچاقچی‌هایی که اینان به دار مجازات می‌کشند، یک چندین میلیونیم اختلاسگران اخیر به این مملکت زیان رسانیده‌اند؟ پس پر بیراه نیست آفتابه‌دزد خطاب کردن برخی معدومین گماشتگان شما.

راستی مسؤولیت این همه بی بند و باری با کیست؟ برای یافتن مسؤول و پاسخگو، باید چشم به فراسوی مرزها داشته باشیم یا در افقی نزدیک‌تر، زیر پر و بال خودمان را بگردیم و بجوییم؟

پدر روحانی!

این فرصت نامه‌نگاری مشفقانه را مغتنم شمارید و چون دیگر فرصت‌ها و انهدش. شاید فرصت‌های دیگری چندان باقی نمانده باشد. به آغوش مردم باز آید و تکیه‌تان بر «برادران قاچاقچی» نباشد (اگر این گماشته شما در دوران گماشتگی‌اش یک حرف درست زده باشد همین «برادران قاچاقچی» است).

دوستان یکرنگ‌تر کمی آن‌طرف‌تر گوشه چشمی از شما را به انتظار نشسته‌اند که:

«از تو به یک اشارت، از ما، به سر دویدن»

از خدای منان می‌خواهیم شر دروغگویان و مفسده‌جویان را از سر این مرز و بوم و مردمانش کوتاه بفرماید، إن شاء الله.

والسلام علی من اتبع الهدی

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده ع. ش. به خامنه‌ای، ۱۳ دی ۱۳۹۰

شما که ید طولایی در سخنوری دارید، راهی به ما عوام نشان دهید!

سلام بر شما

خواندن نامه‌های نوری‌زاد بی‌اختیار اشک را جاری می‌کند، اما آخرین آنها قلب آدمی را می‌فشارد و هر انسان منصفی را دچار تنگی نفس می‌کند. رهبر گرامی فرض کنید من یکی از مریدان و دل‌باختگان کوی شمایم، سؤالی ساده دارم، چرا نوری‌زاد را جوابی درخور نمی‌دهید (به غیر از داغ و درفش) تا او که از نیکان و هم‌رکابتان بوده و از قلمش جز بوی صداقت و راستی نمی‌رسد، را به خود بازآورید؟ مگر نه این است که سرشت‌های پاک و شکم‌های خالی از مال حرام در برابر سخن حق سرتعظیم فرود می‌آورند. به نظر شما بهتر از هر کس دیگر نهاد پاک نوری‌زاد را می‌شناسید، مشت نمونه خروار، نوری‌زاد را راضی کنید بقیه گمراهان قفل بر دهان خواهند زد!

گفته معروفی از شما نقل محافل حامیان تندروتان است که «هر اتفاقی در این کشور بیفتد صلحی از جنس امام حسن در کار نخواهد بود و شرایط، عاشوراوار خواهد بود.» لابد با همین تفسیر با جوانانی که تنها سؤال از جنس مسؤول و سائل، و نه ارباب و رعیتی، داشتند آن شد که نباید. به راستی اگر به فرض امام حسین بر یزید غلبه می‌یافت آیا با اسرایش آن می‌کرد که امروز با زندانیان سیاسی در کشور ما می‌شود؟ چرا حسین روش‌های بصیرت‌افزایی شما را به کار نمی‌برد تا شب عاشورا قریب به هزار نفر او را رها نکنند؟ عینک انصاف به چشم داشته باشی و خوب که نگاه کنی قرباتی میان رفتار حاکمان امروز این سرزمین با بزرگان هیچ دینی نمی‌بینی بماند، بلکه این رفتار، تداعی‌کننده بدنامانی است که بعد از گذشت صدها سال زمره‌های مذهبی پر است از لعن و نفرین به آنان. به راستی با کدام ترازو باید سنجید که کردار مسؤولین امروز اندکی و فقط اندکی با آنان که در گفتار سنگشان را به سینه می‌زنند هم‌رنگ شود.

دوران دانشجویی مجبور بودم روزی دو بار از مسیری عبور کنم که تابلویی بزرگ با سخنی از شما رهزن خیالم شود «عمده بدبختی ما در طول تاریخ، معلول دو عامل خیانت خواص و تبعیت عوام است». آیا تا کنون شنیده و یا خوانده‌اید که در این دیر خراب‌آباد خاصه‌ای در زمان قدرت و شوکت و یا حتا بعد از آن معترف به خیانت خویش باشد؟ چنانچه یک انسان عادی بخت‌برگشته و به قول شما «عامی» نخواهد تبعیت کند و بالاتر از آن، راه و چاه را بنماید و فریاد بزند آیا راهی جز پند و اندرز خواهد داشت؟ آیا سزای عامی که خواهان اصلاح امور است و چون نوری‌زاد می‌خواهد راهی را نورافشانی کند تا خواسته یا ناخواسته به خیانت خواص، به‌ویژه از نوع زورمندش، نیانجامد باید گزمه و داغ و درفش باشد؟ آیا برای جوانی که در خطه مظلوم سیستان و بلوچستان، برخورد گماشتگان شما با اندرز دلسوزانه کسی مانند نوری‌زاد را ببیند راهی جز پیوستن با امثال ریگی باقی می‌ماند؟

شمایی که ید طولایی در سخنوری دارید، راهی نشان دهید تا عوامی که می‌خواهند مورد بازخواست آیندگان قرار نگیرند، شما را از اسب سرکشی که دوست و دشمن به لبه پرتگاه بودنش واقف‌اند، برحذر دارد.

اجازه دهید از شعار نخ‌نمای «سیاست ما عین دیانت ما» بپرسم. سیاست امروز حاکمان ما کدام است تا با آن عیار از دینداری آنان سراغ بگیریم؟ آنکه بهشتی‌نامی اجازه بازخواست خانواده اولین رئیس‌جمهور را به بهانه خیانت وی نمی‌دهد؟ یا آنکه چون توان رویارویی و پاسخگویی به ما قال را ندارد به هزار و یک عمل غیراخلاقی و نکبت‌بار توسل می‌جوید تا من قال را له و بی‌اعتبار سازد؟ چه بگوئیم از صدها سیاست دیده و شنیده‌ای که اگر حتی یکی از آنها درست باشد وای به دینداری آمر و عامل و حتا ناظر آن!

با احترام

ع. ش.

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»





نامه سرگشاده «یک دانشجوی نسل جدید» به خامنه‌ای، ۱۴ دی ۱۳۹۰

سید علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران

دوست دارم شما را به نام کوچکتان صدا کنم علی آقا. نه برای آنکه با شما احساس صمیمیت دارم و نه قصدم حرمت‌شکنی است. دوست دارم شما را به نام کوچکتان صدا کنم برای آنکه مخاطب بعضی حرف‌هایم مقام شما نیست، شخص شما است به عنوان یک انسان. برای آنکه می‌خواهم به دور از هیاهوها و برهنه از آداب و ترتیبی که جایگاه شما بر روابطتان تحمیل می‌کند این حرف‌هایم را بگویم. علی آقا، من به نسبت شما سن کم‌تری دارم و از نسل دیگری هستم. حرف‌هایم را هم در قالب سن و در چهارچوب آنچه خاستگاه فکری نسل خود می‌دانم می‌زنم. علی آقا شما به واسطه شغلتان تمام زندگی‌تان را در عمق فضایی سیاسی زیسته‌اید و به مناسبات دنیای سیاست بسیار آگاهید. سیاستمداران را می‌شناسید و چم و خم دولت‌ها و حکومت‌ها و رسم رسوم شوررداری را در تمام دنیا دیده‌اید و می‌بینید. شما بهتر از من می‌دانید که دولت‌ها، که سیاستمداران به دنبال چه هستند و هدفشان چیست. شما ساختارهای قدرت را هم در ایران و هم در تمام دنیا می‌شناسید و گمانم این است که مشاوران و دوستانان هر آنچه را نیاز به معرفی داشته برایتان بازگو کرده‌اند. هدف این همه سیاستمداری چیست؟ دولت‌ها و قدرت‌ها به دنبال چه‌اند؟ بر کسی پنهان نیست که آنان که در جهان بر مسند قدرت تکیه زده‌اند و دنیای بیمار انسان امروز را به هر سویی می‌کشند تلاششان نه برای رضای خداست و نه بسیار دیده‌ایم که سمت و سویشان بهبودی اوضاع مردمانی باشد که تحت حکومتشان می‌زیند و اگر کسی هم در این راه گامی برداشته هزار هزار چوب لای‌ها لای چرخش زفته و هزار هزار سنگ از دست‌های پشت پرده قدرت و ثروت بر سر و رویش خورده تا گام دوم را سخت‌تر و گام چندم را غیرممکن‌اش سازد. من و شما در این دنیا زندگی می‌کنیم که اوضاعش تا آنجا که می‌بایست برسد بسیار فاصله‌دار، و شما همه عمر خود را با این مناسبات دست و پنجه نرم کرده‌اید.

اما، ما انسان‌ها با تمام اشرف مخلوقات بودنمان، با تمام ذکاوت و دانش و فن و برتریمان نسبت به سایر آفریده‌شدگان، به نسبت این جهان پیر، باز موجوداتی کوچکیم که پا بر این خاک می‌نهمیم و هفتاد-هشتاد سالی زندگی می‌کنیم و می‌میریم. با تمام این بازی‌های قدرت و ثروت، با تمام این دعوای‌ها بر سر مذاهب و ادیان، با تمام تلخی که باورهای اشتباه نژادپرستانه و قوم‌گرایانه و... همه انسانیم و جامعه امروز جهان به مرتبه‌ای از بلوغ رسیده که این را بداند و اصلاح باورها و شیوه‌های زشتش را چندی است که آغاز کرده است. اینها همه را گفتم که بگویم امروز نسل من در جهان و همانند آنان در ایران خواستار صلح است و عشق. کدام ملتی را می‌توان یافت که بدون آنکه به ابزار رسانه در سرشان ترس و نفرت فرو شده باشد، خواستار جنگ باشند؟ امروز از خصوصیت‌های نسل من رسانه‌های آزاد است که به لطفشان مردم جهان می‌توانند بدون دخالت دولت‌هایشان با هم وطنانشان و با دیگر مردم جهان به گفتگو بپردازند و این نسل اولین نسلی است در تاریخ که انحصار رسانه را می‌شکند و به دور از جهت دهی‌ها و وابستگی به قدرت‌ها با هزینه‌ای اندک ایجاد محتوا می‌کند و در رسانه‌ها به اشتراک می‌گذارد. این نسل خواستار دوستی است. خواستار زندگی کردن در دنیایی است که سیاستمداران تمام تاریخ حرفش را زده‌اند ولی به راه دیگر رفته‌اند. خواستار کرامت انسان است. خواستار صلح است. خواستار رهایی از دروغ‌های قدرت‌هاست. و در حال بازتعریف ارزش‌ها است. نسل‌های پیش از ما هم این چنین کرده‌اند و باز نوشته‌اند ارزش‌هایی را که از پیشینیانشان به ارث برده‌اند ولی این نسل و نسل‌های بعد از این بند بزرگی که نسل‌های پیشش بر پا داشته را کم و کم به ابزار فن‌آوری امروز بر می‌کند و خود را می‌رهاند. در اذهان نسل امروز بشر توسل به گسترش نفرت و ترس و کینه آنچنان که آنان که در بوق دروغین آزادی و دموکراسی می‌دمند با مردمانشان می‌کنند رسوا و رسواتر می‌شود و شرم‌آوری و پلشتی دروغ‌گویی به ملت‌ها آشکارتر و نمایان‌تر. گویی همبستگی جهانی میان مردمان نسل من آغاز شده که همه را به آشتی و دوستی می‌خواند و از پراکندن تخم نفرت و وحشت و دروغ‌گویی برای سودجویی و منفعت‌طلبی منغور است. چه کسی در آینده این جهان دست‌پیش را خواهد داشت و توان آن را دارد که خود را گامی جلوتر از دیگران بداند؟ صدای اعتراضات مردم تمامی جهان از این روست که بلند شده. مردمی که قدرتشان را دیده‌ایم و می‌بینیم، در جهانی که مرزهایش دارد کمرنگ‌تر و کمرنگ‌تر می‌شود به نظر شما رو به کدام سو می‌برند و ارزش را در چه خواهند جست؟ آیا ما نمی‌توانیم قبله‌آمالی باشیم برای مردم جهان؟ پس چرا خود را منزوی‌تر و تنهاتر می‌یابیم؟ آیا اخم داشتن با جهان و منزوی شدن ارزش است و آنچه می‌خواهیم؟ کاش با صدای مردم خود همراه شوید و ببینید که نه تنها مردم همین سرزمین بلکه تمام جهانیان به سمت شما روی خواهند داشت. کاش جای اخم لبخند داشتید و جای ترس محبت درو می‌کردید و جای نفرت، نقل دهانتان عشق و دوستی بود.



اما جناب رهبر جمهوری اسلامی ایران،

شما دارای بالاترین مقام سیاسی در کشور من ایران هستید. به اوضاع امروز این سرزمین بنگرید. آیا شما می‌خواهید که این چنین باشد؟ لختی شادی آیا حرام مردمان این سرزمین است؟ آسودگی و سرزندگی و پویایی از نفرت و کینه پدید نمی‌آید. برای مردم سرزمین خود می‌پسندید که اینچنین زندگی کنند؟ بهایی که امروز از جان و آرامش و آبرو و سرمایه و عمر و هر چیز و ناچیز این مردم و این خاک پرداخت می‌شود، برای چه است؟ هدف این نظام که شما در رأس آن هستید چیست؟ چه شده و کجا این سرطان بر جان این نظام افتاده که تمام هستی و آبرویش را دارد صرفاً خرج باقی ماندنش می‌کند و حفظ نظام بهانه‌ای آن‌قدر پررنگ شده که گذشتن از همه چیز در این مسیر در برابرش بی‌اهمیت شده و رنگ باخته است؟ کجای راه را اشتباه رفته‌ایم که تمام انرژی و سرمایه و توان این نظام امروز تنها خرج بقایش شود؟ توانی که در دست شما مسئولین به امانت گذارده شده تا دولت و حکومتی بر پا سازید که مردمان این سرزمین را قادر سازد تا به درستی و در جهت کمالی که بشر می‌بایست به سمت آن در تکاپو باشد طی مسیر کنند؟ و به چه قیمتی؟ که عده‌ای بر صندلی‌های قدرتشان تکیه بزنند و جیب‌هایشان را پرت‌تر از پیش کنند و شکم‌هایشان فربه‌تر و گرنشان کلفت‌تر شود؟ یا شاید برای این است که فقط تریبونی باشیم برای فحش دادن به غرب و شعار مرگ بر این و مرگ بر آن دادن؟ این ارزشی است که نظام ما برای کرامت انسان و آبروی یک ملت متصور است؟

خداوند در دینی که این نظام سنگس را چنان به سینه می‌کوبد جان انسان از ارزشمندترین چیزها قرار داده است. پدر من از شهدای جنگ تحمیلی است. ارزش جان آن‌ها که رفتند آیا در این نظام این است؟ آنها که چشم خون کرده‌اند به راه مفقودالاثراشان و اسیرانشان و شهیدانشان و جانبازانشان و سینه سوخته‌اند برای دفاع از مرزهای این کشور و این نظام، شایسته‌شان است که امروز دیده خون شده را بر آبروی رفته و دروغ و حرص مقام و ثروت باز کنند؟

سربلندی ما کجاست؟ به چه می‌نازیم؟ ارمغانی که نظامی که آن همه هزینه برای برپایی و باقی ماندنش شده است برای مردمش چیست؟ که تو سری بخورند و توهین بشنوند و ترس در دلشان باشد جای نان؟ از قیمت اجاره خانه در تهران خبر دارید؟ ما بیش‌ترین نرخ تولد را در دهه شصت داشته‌ایم که متولدین آن دهه را امروز به سنین بین بیست تا سی می‌رساند و من هم جزو شان. کاش درد نسل من فقط درد نان بود و اجاره خانه که کم دردی هم نیست بر قامت این جامعه که فساد و جرم دارد ریشه‌هایش را می‌خشکاند. شنیده‌ام که اهل شعراید، نگاهی به ادبیات سیاه این نسل بکنید تا از افسردگی و دلمردگی نسل من آگاه شوید.

سرمایه این نسل را که در دست این نظام است تا شرایط دستیابی به آینده‌ای درخور برایشان فراهم آورد خرج چه شده؟ گردن‌کلفتی برخی گردن‌کلفتان و لات‌بازی بی‌ادبان که از صدقه سر این مردم به جایگاهی رسیده‌اند که بسیار برای کوچکی‌شان بزرگ است؟ چرا باید نظام بقا و پیروزی‌اش را در شکست ملتش بداند تا ملت نیز از شنیدن شکست نظام شاد شوند؟ این تو دهنی بزرگی است که ما به ایر قدرت‌ها زده‌ایم؟ دشمنی خودمان با خودمان؟ اگر حتا یک نفر بگوید که راه نجات ملت ما حمله نظامی دیگر کشورها به ایران است نباید به حال چنین ملتی خون گریست؟ با نابودی این نظام کسی برنده نمی‌شود، نه آنان که خود را در مقابل ملت قرار داده‌اند و نه ملت، تنها هزینه‌های بی‌پایان بر همه ما تحمیل می‌شود که توان پرداختش را نداریم. این را همه می‌دانند ولی کار آیا باید به جایی کشیده شود که چنین چیزی آرزوی مردمان ما شود؟

آیا نباید سؤال دائمی هر حکومت و دولتی از خودش این باشد که برای آسایش مردمانش و برای فراهم آوردن شرایطی که در آن بتوانند به خوبی زندگی کنند چه باید بکنند؟ این سؤال امروز دولت و حکومت ماست؟ و این شرایط امروز ایران پاسخی است که به این سؤال داده شده؟ آیا هفتاد و پنج میلیون نفر آدم باید هزینه تنگ‌نظری و کوتاه‌بینی چند نفر را با جان و مال و آبرو و غرور خود و کشورشان بدهند؟ حرف از مصلحت حرف داغی است در ادبیات سیاسی امروز ما، آیا مصلحت نیست که مردان و زنانی بر جایگاه‌های تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی تکیه بزنند که دانش و توان و بزرگی‌شان در میان مردمانشان سرآمد باشد تا افرادی دستشان بر جان و ناموس مردم باز شود که گردنشان کلفت‌تر است؟ آیا مصلحت نیست که این همه دانش‌آموخته داخل و خارج برایشان شرایطی فراهم شود که بتوانند علم و دانششان را در مملکت خودشان به کار ببندند و به آبادی‌اش بکوشند؟ یا مصلحت است که تولید در کشور نابود شود و اقتصاد سالم فلج شود تا عده‌ای که انحصار واردات اجناس مصرفی را به دست گرفته‌اند پول روی پول بگذارند و شکم‌هاشان را از مال مردم انباشته‌تر کنند؟

رهبر گرامی،

از این دست سوالات در ذهن من و هم نسل‌های من بسیار هست. کاش پاسخ درخوری هم برایشان بود و یا بهتر از آن کاش چنین سؤالاتی هرگز ایجاد نمی‌شد. من نمی‌دانم که دیر شده است یا نه. می‌دانم که این نظام جنگ رسانه‌ای را باخته و اگر این چنین نبود اوضاع امروزمان این چنین



نمی‌شد. اعتماد به مردم در جنگی که باخته‌ایم بهترین گزینه باقی‌مانده برای نظام و تنها امید برای فردایی روشن‌تر است. مردمی که بدون شک از نظامی که سخنش دوستی و عشق و قدم‌هایش در مسیر صلح و معرفت باشد با تمام وجود، با عشق، با شادی و آسودگی خاطر پشتیبانی و حمایت می‌کنند و می‌تواند برای کشور ما در میان مردمیان جهان آبروی رفته را باز بخرد و اعتبار از دست رفته را باز آورد و تبدیل به همه آن چیزهای خوبی کندمان که سال‌ها حرفش را زده‌ایم و از آنها دورتر و دورتر شده‌ایم.

به امید آنکه صدایی شده باشد از نسلی، که صدایش شکسته است

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=451>



نامه سرگشاده احمد منتظری به خامنه‌ای، ۱۴ دی ۱۳۹۰ (++)

بسمه تعالی

حضرت آیت‌الله آقای خامنه‌ای رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران

پس از عرض سلام؛ با این‌که نامه قبلی اینجانب به جنابعالی در تاریخ ۱۳۸۹/۱۲/۷ بی‌جواب ماند، ولی بر حسب وظیفه شرعی و ملی لازم می‌دانم نکاتی را به استحضار برسانم:

۱- وضعیت تحول خاورمیانه و خطراتی که کشور عزیزمان را تهدید می‌کند، بر جنابعالی پوشیده نیست و لابد بر این باور نیستید که ایران در این امور استثناء است.

۲- تجربه‌ای که از رژیم گذشته و هم اکنون در ایران و سایر کشورها، با هزینه‌های فراوان مادی و معنوی به جای مانده این است که فشار، زندان، حصر و تبعید منتقدان نمی‌تواند مانع حرکت مردم گردد. قبول دارید که تجربه دوباره این موارد برخلاف درایت و عقلانیت است. و حتماً به یاد دارید که در سال ۱۳۵۷ در تبعیدگاه جیرفت وقتی اخبار ساعت ۱۴ رادیو اعلام کرد که سینما رکس آبادان آتش گرفت و تعدادی از هم‌وطنان در آتش سوختند یکی از علمای بزرگوار تبعیدی با ناامیدی گفت: «دیگر تمام شد!»؛ دقیقاً یادم هست که جنابعالی بلافاصله فرمودید: «چی تمام شد؟ تازه شروع شد.» و همان شد که شما گفتید، یعنی فشار زیادتر بر مردم باعث مقاومت بیش‌تر آنان گردید و شش ماه بعد نتیجه داد. امام علی(ع) خطاب به حاکم فارس می‌فرماید: «الحیف یدعو الی السیف»؛ فشار و ستم، مردم را دست به شمشیر می‌کند.

۳- چندی است که لحن نامه‌های سرگشاده ارسالی برای شما تند و تندتر شده است. راهی که آغاز شده ممکن است به شکسته شدن هنجارهای سیاسی و حتا هنجارهای اجتماعی و اخلاقی بینجامد که خسارتی جبران‌ناپذیر است و برای پیش‌گیری از آن باید بی‌درنگ اقدام نمود. فریاد زدن کسی که مورد ظلم قرار گرفته بسیار طبیعی است، «لایحِبُّ اللهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ»؛ باید با علت مبارزه کرد تا مسائل به شکل اساسی حل گردد. جنابعالی اگر نویسندگان نامه‌ها را دوست خود می‌دانید به آنان اعتماد کنید و درصدد اصلاح برآیید که امام صادق(ع) فرمود: «أحبُّ اخوانی الیّ من أهدی عیوبی الیّ»؛ و اگر آنان را دشمن می‌دانید بهترین روش، خلع سلاح دشمن است. اشکالاتی را که مطرح می‌کنند رفع نمایید تا آنان نتوانند مطرح کنند؛ از زندانیان بی‌گناه می‌گویند، آزادشان کنید. از خفقان می‌گویند، آزادی بیان را رسماً اعلام و بر آن تأکید نموده و به آن ملتزم باشید. از سخت‌گیری نسبت به مخالفان سیاسی می‌گویند، احزاب و فعالیت حزبی را آزاد نمایید. چرا باید فعالیت احزابی مثل نهضت آزادی، مجاهدین انقلاب و حزب مشارکت ممنوع باشد؟ آزادی فعالیت آنان موجب آبروی نظام جمهوری اسلامی خواهد بود. این احزاب آیینه‌اند، چهره خود و نظام را می‌توانید در آن ببینید؛ این حداقل انتظار از جنابعالی است. نجات نظام از فروپاشی و حفظ کشور عزیزمان ایران از ویرانی و تجزیه، بیش از همه، وظیفه شماست؛ با این اقدامات شما می‌توانید رهبران دیگر کشورها را نیز به مسیری درست هدایت کنید.

۴- مردم شریف ایران بسیار نجیب و قدرشناس‌اند. آزاد نمودن زندانیان سیاسی، دلجویی و عذرخواهی از آنان و جبران خسارات وارده، باعث سوء استفاده نخواهد شد بلکه کم‌هزینه‌ترین راه خروج از بحران است. جابه‌جایی مسئولین افراطی، خشن و هتاک با افرادی معتدل، متدین و عاقل می‌تواند تکمیل‌کننده این تصمیم تاریخی باشد. بسیاری از زندانیان سیاسی که اکنون در بند می‌باشند اشخاص شریفی هستند که موارد اتهام آنان از مصادیق بارز امر به معروف و نهی از منکر است؛ شایسته نیست که انجام وظیفه شرعی در نظام اسلامی مصداق جرم باشد. استاد اساتید شما مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی می‌فرمود: «مرد آن است که از حرفش برگردد»؛ اکنون که ابتکار عمل با شماست بیایید در مسیر حرکت نظام تجدید نظر کنید و روح امید را در مردم بدمید. صلح و صفایی که در بین مردم و به خصوص در میان خانواده‌ها بر اثر این اقدام شما به وجود خواهد آمد، در تاریخ برای جنابعالی یادگاری ارزشمند و فراموش‌نشده ایجاد خواهد کرد و آثار مادی و معنوی آن در نسل‌های آینده هم باقی خواهد ماند. افتخار نهادینه کردن فرهنگ گذشت و آشتی به جای فرهنگ قهر و انتقام را می‌توانید به نام خود ثبت کنید؛ پیامبر اکرم(ص) فرمود: «من سنَّ سُنَّةَ حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا الی یومِ الْقِیَامَةِ».

۵- استاد من و شما، مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری، همیشه امیدوار بودند که با یک تحول ناگهانی، مسؤولین نظام جمهوری اسلامی منقلب شوند و راه ملامت و مدارا با مردم را پیش گیرند؛ وقتی این امید را مطرح می‌کردند بعضی می‌گفتند: «تا حال کدام حاکمی تغییر روش داده است که شما چنین انتظاری دارید؟» ایشان می‌فرمود: «این آقایان یعنی متدین‌اند، بعضی‌هایشان اهل نماز شب هستند.»



امیدوارم این امید ایشان، که آرزوی بسیاری از دوستان کشور و نظام است، جامه عمل بپوشد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

۱۳۹۰/۱۰/۱۴

احمد منتظری

*** منع ***

وبسایت رسمی دفتر آیت الله منتظری

http://www.amontazeri.com/Farsi/article_read.asp?id=334

**نامه سرگشاده مجتبی واحدی به خامنه‌ای، ۱۴ دی ۱۳۹۰ (++)****آیت‌الله خامنه‌ای! لطفاً ادامه دهید!**

روی سخنم با شماست آیت‌الله خامنه‌ای!

تعجب نکنید از اینکه شما را آیت‌الله خطاب کردم. مدت زیادی اندیشیدم که برای شما چه عنوانی انتخاب کنم. آقا؟ سید علی خامنه‌ای؟ علی خامنه‌ای یا آیت‌الله سید علی خامنه‌ای؟ به این نتیجه رسیدم همان عنوانی را به کار ببرم که شما تنها با استفاده از ابزارهای حکومتی، آن را به دست آورده‌اید و بسیاری از افراد به طمع لقمه‌ای نان یا به امید رسیدن به مناصبی که لایق آن نیستند شما را با آن عنوان می‌خوانند. از سوی دیگر، یقین دارم به کارگیری عنوان «آیت‌الله» برای شما، چیزی بر اعتبارتان نمی‌افزاید، زیرا تکرار اعطای این لقب به شما و برخی مزدبگیران متملق - که آنها هم مانند خودتان، ناگهان آیت‌الله شدند - شرایطی فراهم کرده که ملقب بودن به این عنوان، آبرویی برای کسی ایجاد نمی‌کند و نداشتن این عنوان هم موجب «تحقیر» کسی نخواهد شد. شما هرگاه اراده کنید کسی که تنها تخصص او «اجتهاد» در کشف راه‌های جدید برای متملق‌گویی از شماست توسط دستگاه تبلیغات رسمی کشور، به درجه آیت‌اللهی نائل می‌آید، اما اگر کسی در مقام حق‌جویی، انتقادی بر شما وارد کند، در منابر و تریبون‌های حقوق‌بگیر رهبر، از منصب آیت‌اللهی، خلع درجه می‌شود. شما را با عنوان «آیت‌الله» مورد خطاب قرار می‌دهم تا بار دیگر مردم به یاد بیاورند مرحوم منتظری تنها به خاطر تأکید بر عدم شایستگی شما برای استفاده از این عنوان، با چه ظلم‌ها و آزارهایی در زمان حیات خود مواجه شد و تشییع و ترحیم او با چه محدودیت‌های عقده‌گشایانه‌ای روبه‌رو گشت!

شما را آیت‌الله خطاب می‌کنم و از روحانیون والامقامی که به خاطر حفظ دنیای شما، آخرت خود را فروخته‌اند تقاضا می‌کنم برای تمیز آخوندهای درباری از روحانیونی که دین و دنیای مردم را آباد می‌خواهند، تمهیدی بیندیشند. مگر شیخ کلینی که از او با عنوان «تفت‌الاسلام» یاد می‌شد از آیت‌الله‌های دست‌ساز شما کم‌تر اعتبار و احترام داشت؟ مگر از یک هزار و اندی سال قبل تا دهه‌های اخیر، برای بزرگانی همچون ابن سینا، شیخ بهایی، شیخ صدوق، سهروردی و علمایی که در درشته‌های گوناگون علوم، آثاری ماندگار از خود به جای گذاشتند چیزی بیش از عنوان «شیخ» استفاده شده است؟ یکی از معتبرترین افراد برای روحانیون سستی در دهه‌های اخیر، مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی - مؤسس حوزه علمیه قم - بوده است. آیا توصیف او با عنوان «حاج شیخ» از اعتبارش در حوزه‌های علمیه کاسته است؟ مگر بزرگانی چون مرحوم طالقانی، به خاطر داشتن عنوان «آیت‌الله» محبوب خدا و خلق خدا شدند؟ مگر کربوبی شجاع، به خاطر ملقب بودن به لقب آیت‌اللهی، این‌گونه به قلب میلیون‌ها ایرانی راه یافته است؟ از همه بالاتر، مگر رابطه عاشقانه بسیاری از ایرانیان با ائمه معصومین علیهم السلام بر اساس عناوین و القاب دهان‌پُر کنی که امثال شما به آن محتاج هستید تنظیم می‌شود؟ پس بگذار عنوان آیت‌الله که شنیدن آن شما را ارضا می‌کند برای خودتان باقی بماند. لابد علمای بزرگ دینی هم برای خود تدابیری خواهند اندیشید تا بدنامی کارهایی که تحت لوای حکومت «آیت‌الله» انجام می‌شود به نام آنها ثبت نگردد. آنها شاید ناچار باشند از این به بعد عناوینی برای خویش برگزینند که شنیدن آن عناوین، مردم ایران را به یاد حمایت‌های بی‌منطق شما از دروغ‌پردازان دولت احمدی‌نژاد، رانت‌خواران بزرگ، سرکوبگران و شکنجه‌گران نیندازد و بالاتر از همه، خاطره رفتار فرعون‌ی حاکمان ایران را برای ایرانیان زنده نکند.

آیت‌الله خامنه‌ای!

بسیاری از کسانی که دل در گروی آبادانی ایران یا سربلندی اسلام دارند طی ماه‌های اخیر، در خطاب‌های کتبی و شفاهی، از شما خواسته‌اند به برخی اقدامات پایان دهید که البته همه آنها می‌دانند خاتمه آن اقدامات و افتضاحات، جز با کوچ شما به دنیای دیگر یا به پایان رسیدن ریاست متزلزل شما بر کشور، میسر نخواهد بود من هم تا چندی پیش گمان می‌کردم باید دلسوزان این کشور، شما را به بازبینی اقدامات‌تان فرا بخوانند. اما به یاد آوردم که شما هیچ‌گاه با اراده خود، تن به تغییر و اصلاح نداده‌اید و هرگاه که فشارهای داخلی یا خارجی، تغییر و اصلاحی را بر شما تحمیل کرده، شما پس از پشت سر گذاشتن بحران، نه تنها به جایگاه پیشین بازگشته‌اید بلکه تمام تلاش خود را به کار گرفته‌اید تا احساس حقارت ناشی از تغییر تحمیلی را به نحوی، جبران نمایید. فکر می‌کنم خود شما بهتر از هر کس منظور مرا می‌دانید، اما برای کسانی که این نامه را می‌خوانند فقط چند نمونه از رفتار شما در سال‌های گذشته را یادآوری می‌نمایم:



یک - در اواخر سال ۷۴ که وضعیت کشور، از برخی جهات شبیه امروز بود و شما نیاز به حضور گسترده مردم در انتخابات - برای اثبات مشروعیت خود به ناظران داخلی و خارجی - داشتید در جمع دانشجویانی که به «نظارت استصوابی شورای نگهبان» معترض بودند آنها را به حضور گسترده در انتخابات فرا خواندید و گفتید «نظارت استصوابی، مصوبه مجلس است. نمایندگان مجلس می‌توانند قانون را اصلاح کنند» اما همین که به مقصود خود رسیدید، همه سخنان اغواگرانه خویش را به دست فراموشی سپردید و نظارت استصوابی را از گذشته محکم‌تر بر سر کاندیداهای مجلس کوبیدید.

دو - هجدهم تیرماه سال هفتاد و هشت و روزهای پُرالتهاب پس از آن را به یاد می‌آورید؟ بله درست فهمیدید. همان روزهایی که حتا یادآوری آن، موجب شرمساری است. در آن روزها شما مطمئن بودید که خون به جوش آمده دانشجویان، ممکن است بنیان حکومت ظلم در ایران را برچیند. لذا در برابر دوربین‌های تلویزیونی، اشک ریختید و خواستار محاکمه و مجازات کسانی شدید که در کوی دانشگاه تهران، جنایت آفریده بودند. حتا گفتید که از شنیدن اخبار مربوط به کوی دانشگاه تهران، قلبتان به درد آمده است. با همین حرف‌ها، بسیاری از افراد را فریفتید و از همه سیاستمداران سرشناس دو جناح کمک گرفتید تا آرامش به شهر تهران بازگردد. اما همین که خیالتان آسوده شد، در مقام مدعی نشستید و دستور دادید که شاکیان کوی دانشگاه را به زندان ببندازند. ظاهراً این حد از عقده‌گشایی هم، آرامش برای شما به ارمغان نیاورد. پس، آمربران شما موظف شدند قربانیان جنایت هجده تیر را به تمسخر بگیرند. آنها نیز با «صدور حکم محکومیت یک سرباز به خاطر دزدیدن یک ریش‌تراش از خوابگاه دانشجویان کوی دانشگاه» دستور ولی‌نعمت را اجابت کردند. جنایت کوی دانشگاه تهران پس از کودتای انتخاباتی سال ۸۸ هم تکرار شد اما در سال ۸۸، مقامات قضائی کشور که از ما فی الضمیر شما آگاه بودند حتا به اندازه شناسایی «دزد ریش‌تراش» هم به خود زحمت ندادند، در حالی که در ماه‌های اولیه پس از بیست و دوم خرداد ۸۸، رئیس مجلس شما بارها بر رسیدگی به جنایت کوی دانشگاه تأکید کرد.

سه - باز هم بگویم؟ آیا بحران هسته‌ای رابه یاد می‌آورید که چگونه شما را مستأصل کرده بود؟ به یاد دارید که تا آخرین روزهایی که خاتمی بر سر کار بود برای سوءاستفاده از اعتبار جهانی او، از عملکرد هسته‌ای دولت هشتم تجلیل می‌کردید؟ به یاد دارید که عده‌ای از طرفداران دوآتشه شما، مناقشات فراوانی بر سر مذاکرات پاریس به راه انداختند و شما شخصاً به دفاع از عملکرد خاتمی و تیم هسته‌ای او برخاستید؟ اگر فراموش کرده‌اید من عین جملات شما را که هنوز در سایت دفتر خودتان موجود است یادآوری می‌نمایم: «دوستانی که مشغول فعالیت و مذاکره هستند، خوب مذاکره کرده‌اند. من همین مذاکرات پاریس را که همین اخیراً - یک ماه پیش تقریباً - انجام گرفت، نگاه کردم و خواندم؛ مواضع خوبی را اتخاذ کردند و خوب دفاع کردند و قوی و منطقی حرف زدند.» (دیدار با سفرای ایران - بیست و پنجم مرداد ماه ۸۳). در این داستان هم پس از آن که احساس کردید نیازی به اعتمادسازی در خارج ندارید همه حرف‌ها و تأییدیه‌های قبلی خود را فراموش کردید و تیم هسته‌ای دولت قبلی را به ضعف و ناکارآمدی متهم نمودید تا جایی که همه تلاش‌های اعتمادساز خاتمی و دولت او، بی‌اثر شد و هزینه‌های فراوان خارجی بر کشور، تحمیل گردید.

آیت‌الله خامنه‌ای!

نمونه‌هایی که ذکر شد فقط برای اثبات این نکته بود که شما، اصولاً قائل به اصلاح گفتار و گفتمان خود نیستید و هرگاه هم که به ناچار، تن به اصلاح داده‌اید تمکین شما کوتاه‌مدت و برای «خریدن فرصت» بوده است. البته، امروز که شرایط کشور از هر زمان دیگری بحرانی‌تر و عملکرد شما از هر دوره دیگری مناقشه‌برانگیزتر است، شما هیچ نشانه‌ای از تمایل به اصلاح از خود بروز نداده‌اید، لذا نمی‌دانم دوستانم به کدام امید، شما را به اصلاح فرا می‌خوانند؟ اما به فرض که مانند سال‌های هفتاد و چهار، هفتاد و هشت و هشتاد و هشت، از مواضع خود عقب‌نشینی کنید یا ظاهراً با انجام اصلاحاتی موافقت نمایید، یقین دارم پس از مدتی کوتاه، اولاً اصلاحات موقت را متوقف خواهید نمود، ثانیاً چون تن دادن به اصلاح را نوعی تحقیر برای خود بر می‌شمارید برای بازگشت به نقطه قبل از اصلاح، هر کاری که لازم باشد انجام خواهید داد و کسانی که عامل وادار کردن شما به اصلاح بوده‌اند با بدترین عقده‌گشایی‌های شما مواجه خواهند شد.

آیت‌الله خامنه‌ای!

حتا اگر یک درصد احتمال اصلاح رفتار شما وجود داشت، من هم همان چیزهایی را می‌نوشتم که دوستان دیگرم برای شما نوشتند. همچنین اگر روش‌هایی وجود داشته باشد که اصلاح امور بدون نیاز به اجازه شما، امکان‌پذیر باشد از آن استقبال خواهم کرد، اما «اصلاح» اگر مانند موارد پیشین، با اجازه شما بیاید با دستور شما هم خواهد رفت و این، دیگر اصلاح نخواهد بود. پس من بر خلاف دوستانم، از شما می‌خواهم به کارهای



خودتان ادامه دهید، زیرا تنها با ادامه موقت حکومت شما، آخرین حلقه‌ها از زنجیره آگاهی مردم ایران تکمیل خواهد شد. حکومتی که به نام شما ثبت شده - و من در تسلط واقعی شما بر آن تردید دارم - باید چندی دیگر ادامه یابد تا خوش‌بین‌ترین ایرانیان نیز بدانند که نام ایران و اسلام، ملعبه‌ای در دست مزدوران شماست تا همچون بنی‌عباس و بنی‌امیه، همه مخالفان خود را «خارج‌شده از دین» بخوانید و آنها را از بدیهی‌ترین حقوق انسانی، محروم سازید. اگر شما چند صباح دیگر بر تخت لرزان خویش بنشینید، ساده‌لوح‌ترین هموطنان من هم باور خواهند کرد که شما به چیزی جز بقای حکومت خویش نمی‌اندیشید و برای آن حاضرید همه سرمایه‌های ملی، عقیدتی و فرهنگی ملت ایران را به حراج بگذارید و اگر لازم شد در برابراهانت‌های واقعی به مظاهر اسلام و ایران، سکوت کنید. راستی اگر قبل از اقدام نابخردانه و مشکوک یک کشیش امریکایی در سوزاندن قرآن کریم، حکومت شما ساقط شده بود، آیا متدینان ایرانی می‌توانستند باور کنند که بی‌تفاوت‌ترین حکومت اسلامی در برابر این حرکت، حکومتی است که پایتخت خود را ام‌القرای جهان اسلام می‌نامد؟ آیا گمان می‌کنید مردم نمی‌دانند چرا در شهرهای ایران، از آن تظاهرات سفارشی که عوامل شما آن را «خودجوش» می‌نامند برای اعتراض به قرآن‌سوزی به راه نیفتاد؟ خوب می‌دانیم و می‌دانید حکومت شما از هر تجمعی که امکان تبدیل آن به گردهمایی مردمی وجود داشته باشد می‌ترسد، مگر آنکه مانند تظاهرات حکومتی بیست و دوم بهمن، از ماه‌ها قبل برای آن تدارک ببینید و نیروهایتان را از شهرهای کوچک به تهران و سایر بلاد کبیره بیاورید. به خوبی می‌دانید که به خدمت گرفتن همه عناوین مقدس برای حفظ حکومت نامقدس شما، بسیاری از مردم را نسبت به مقدسات واقعی، بی‌تفاوت کرده، به طوری که ایران، تنها کشور اسلامی بود که در آن حتی یک تجمع خودجوش مردمی برای اعتراض - حتی آرام و ملایم - به قرآن‌سوزی انجام نشد. مردم این واقعیت را به چشم خود دیدند و این از ثمرات تداوم موقت حکومت شماست. بی‌عملی حکومتی و مردمی در برابر قرآن‌سوزی در حالی در برابر چشمان متحیر «قرآن‌دوستان» ایرانی صورت گرفت که کم‌تر از دو سال قبل، عوامل شما، دروغی به نام سوزاندن تصویر آیت‌الله خمینی را منتشر کردند و به بهانه آن، چندین روز کشور را محل جولان وحشی‌های مدعی حمایت از ولایت نمودند.

آیت‌الله خامنه‌ای!

اگر شما به توصیه برخی از دوستان من، آرزوی بسیاری از ایرانیان را با کناره‌گیری خود محقق می‌کردید آنگاه این شانس برای نسل امروز و نسل‌های آینده وجود نداشت که شاهد تمسخر عملی ادعاهای شما توسط کسانی باشند که ظاهراً «سینه چاک ولایت» هستند. شما از موفقیت‌های بزرگ اقتصادی به ویژه در زمینه طرح هدفمندی یارانه‌ها سخن می‌گویید و افراد ذوب‌شده در ولایت همچون احمد توکلی، شبانه‌روز در حال افشای فریبکاری‌های احمدی‌نژاد در همین عرصه هستند، گروهی دیگر هم از آینده سیاه اقتصاد کشور، سخن می‌گویند. شما علی‌رغم همه دلخوری‌های خویش از احمدی‌نژاد، هنوز از پاکدستی و ساده‌زیستی او می‌گویید و طرفداران شما نام کسی را افشا می‌کنند که با توصیه نزدیک‌ترین یار احمدی‌نژاد، یک هزار و دویست میلیارد تومان - تقریباً معادل سه روز از درآمد نفتی کشور - وام گرفته و از باز پس دادن آن خودداری می‌نماید. سینه‌چاکان دیروز شما از سوءاستفاده سه هزار میلیارد تومانی در سیستم بانکی سخن می‌گویند و شما خواهان «کش» ندادن موضوع می‌شوید! راستی اگر حکومت شما، یک سال پیش سرنگون می‌شد آیا عده‌ای از متدینین که هنوز شما را باور داشتند به این حقیقت پی می‌بردند که «شما برای قبیله سیاسی خویش، بیش از منافع مردم و ثروت عمومی ملت، اهمیت قائل می‌شوید»؟

آیت‌الله خامنه‌ای!

لطفاً در دوره کوتاه باقیمانده از حکومت، به کارهای خود ادامه دهید، زیرا تنها از این طریق، مضحک بودن ادعای شما در خصوص نترسیدن از قدرت‌های بزرگ جهانی بر خالص‌ترین طرفداران شما هم آشکار می‌شود. امروز شما آن‌قدر ضعیف شده‌اید که حتی در برابر عروسک دست‌ساز خود یعنی محمود احمدی‌نژاد هم یارای ایستادن ندارید. او از دو سال قبل با ابلاغ احکام متعدد به نام مشایی و نشانیدن او بر صندلی کنار خود در جلسات هیأت دولت، دستور شما برای برکناری او از سمت معاون اولی را به تمسخر گرفت و در موضوع نمایندگان ویژه و برکناری وزیر خارجه هم نشان داد ادعای شما در خصوص لزوم هماهنگی سیاست خارجی با رهبری را به هیچ می‌انگارد. البته اکنون کار به جایی رسیده که حتی به صورت ظاهری، دستور شما برای ابقای وزیر اطلاعات را نمی‌پذیرد تا شما ناچار شوید شخصاً و علناً برای ابقای مصلحی وارد عمل شوید که این کار، مفهومی جز اعتراف کتبی شما به ناتوانی در برابر ایستادگی‌های احمدی‌نژاد ندارد. او همچنین سناریوهایی را به شما تحمیل می‌کند تا یک نماینده حامی شما ناچار شود «دسترسی احمدی‌نژاد به پرونده مفاسد زبردستان شما» را دلیل اصلی «کوتاه آمدن‌های شما و امربرانتان در برابر احمدی‌نژاد» بداند. در یک کلام، اگر حکومت شما دو سال پیش سرنگون شده بود، مردم ایران با چشم خود نمی‌دیدند که چگونه اتحاد نامقدس



با احمدی‌نژاد برای سرکوب مخالفان و معترضان، به افتراقی این چنین رسوا تبدیل می‌شود. آری، یکی از ثمرات تداوم کوتاه‌مدت حکومت شما آن است که مردم فهمیدند «جان... و... از هم جداست متحد جان‌های مردان خداست». با اطمینان می‌گویم که در آینده ایران، حتا تصور ظهور فرعون‌صفتانی که تنها در برابر انسان‌های دست‌بسته و محبوس، ادعای خدایی دارند به ذهن کسی خطور نخواهد کرد و این دستاوردی است که اگر شما چند صباحی دیگر به حکومتتان ادامه دهید، به صورت کامل، نصیب مردم ایران خواهد شد.

آیت‌الله خامنه‌ای!

با تداوم حکومت شما، سایر ملت‌ها نیز خواهند فهمید که حمایت از مسلمانان جهان، ادعای گزافی است که شما برای توجیه ماجراجویی‌های خود در سایر کشورها مطرح می‌نمایید. زیرا اگر تا چندی قبل، بی‌تفاوتی شما در برابر کشتار مسلمانان چین و ترکستان شرقی، وحشت شما از دو قدرت کمونیستی جهان را آشکار می‌ساخت، امروز سکوت حتا حمایت و قیحانه مزدورانان از جنایات «هم‌پیمان سوسیالیست - بعضی شما در سوریه» نشان می‌دهد هرکس به نحوی در تحکیم موقعیت شما کوشا باشد، حمایت از او را بر خود واجب می‌دانید؛ چه سعید مرتضوی عامل کشتار و شکنجه در کهریزک و چه بشار اسد دیکتاتور و قاتل در سوریه. برای شما هم مهم نیست قربانی جنایت، چه کسی باشد؛ محسن روح‌الامینی که پدرش از وابستگان به نظام خودتان است یا مردم مظلوم و آزادیخواه سوریه. این رسوایی نیز از ثمرات تداوم حکومت شماست.

آیت‌الله خامنه‌ای!

شما باید مدتی دیگر به خیال خود بر کشور حکومت کنید تا سایت‌های خبری رسمی و غیررسمی، تحصیل کودکان مظلوم ایرانی در میان کوچه‌های خاکی به جای نشستن در کلاس‌ها را گزارش نمایند و رسوایی عوامل بزرگ‌ترین بیمارستان پایتخت در گذاشتن دو بیمار در کنار خیابان را افشا کنند در حالی که شما در سال‌های حاکمیت خود، برای ارضای شهوات سیاسی و اقتصادی دوستانان، صدها مدرسه و بیمارستان در کشورهای دیگر احداث کرده‌اید. اگر شما چند سال پیش، از حاکمیت کناره‌گیری کرده بودید شاید برای دنیا و آخرت خودتان مفیدتر بود اما بسیاری از مردم که اکنون برای لقمه‌ای نان باید به سخت‌ترین کارها تن دهند نمی‌توانستند از نزدیک شاهد حیف و میل ده‌ها میلیارد تومانی در سفر شما به قم باشند که برای تهیه و نصب ده‌ها هزار پلاکارد و تراکت بر در دیوار شهر و سر و روی مستقبلمان و نیز اتلاف صدها هزار شاخه گل در برابر قدوم «مینی‌بوس منور شما» هزینه شد. حکومت شما باید آن قدر طولانی می‌شد تا متدینانی که با نهج‌البلاغه آشنا هستند در شهر مذهبی قم شاهد نقض دستور امام علی (ع) توسط شما باشند که آن‌گونه مردم را به دنبال مرکب خود می‌کشاندید. راستی آیا خبرهای مندرج در سایت‌های گوناگون را خواندید تا بدانید در ظل حکومت شما، چه تعداد از مردم به امید دریافت وام، یافتن شغلی برای فرزندان بیکار یا حل مشکل مسکن خود به دنبال قلعه متحرک شما می‌دویند؟

آیت‌الله خامنه‌ای!

سقوط زود هنگام حکومت شما مردم را از شناسایی مواجب‌بگیرانی همچون امام جمعه بی‌سواد قم، که برای جلب محبت شما به چنان دروغ‌پردازی‌هایی روی آورد، محروم می‌ساخت. راستی شما که خود را حافظ مقدسات دینی می‌دانید، برای برخورد با این جاعل ناشی که یک انسان معمولی و گناهکار را تا حد عیسی مسیح (ع) بالا برد و از سخن گفتن او قبل از گهواره سخن گفت، چه کردید؟ اگر شما پس از کودتای بیست و دوم خرداد هشتاد و هشت، از شرمندگی کشتار بیگناهان و شکنجه مظلومان، حکومت را واگذار می‌کردید، مردم نمی‌توانستند شاهد گزافه‌گویی شیخ کریم‌المنظر - مصباح یزدی - باشند که «نعمت وجود شما را از مجموع همه نعمات خداوند، بالاتر دانست» و بدین طریق، نشان داد در حکومت مذهبی شما، تملق‌گویی تا کجا رسیده است.

آیت‌الله خامنه‌ای!

لطفاً چند وقت دیگر به حکومت با همین شیوه ادامه دهید، زیرا اگر در نخستین روزهای پس از کودتای انتخاباتی، از منصب مادام‌العمر خویش کناره‌گیری می‌نمودید، مردم نمی‌توانستند شاهد ارتقای مقام «مرتضوی قاتل» توسط احمدی‌نژاد و سکوت رضایتمندانه شما در برابر آن باشند، اما امروز تفاوت رفتار و ادعاهای کسی که خود را جانشین پیامبر (ص) می‌نامد را دیدند و این تجربه، به آنها خواهد آموخت که «انسان» بودن و «انسان‌دوستی» به عمامه و تاج نیست، بلکه هدیه‌ای است از طرف خداوند به همه آنها که می‌خواهند «آدم» باشند و برای «آدم شدن» تلاش



می‌کنند. این درس بزرگ، به همه هموطنان رنج‌کشیده من آموخت که از این به بعد، تنها کسانی را بر کشور حاکم کنند که با ادعای دروغین «نصب ولی فقیه توسط خداوند»، از نظارت عمومی بر خویش نمی‌گریزند. اگر حکومت آیت‌الله، دو سال پیش سرنگون می‌شد یا شما از قدرت کناره‌گیری می‌کردید، رسانه‌های جهانی بازتاب‌دهنده اظهارات نابخردانه سید احمد خاتمی نبودند که از «لزوم خونریزی برای نهادینه کردن فرهنگ حجاب» سخن می‌گوید. او هم که مانند شما یک‌شبه «آیت‌الله» شده و کروی به حق او را «قاضی شریح جمهوری اسلامی» نامید، با سخنان خود اعتراف کرد که ثمره بیست و دو سال حاکمیت مطلق شما، ایجاد شرایطی در کشور است که یکی از احکام اولیه مورد نظر شما، جز با خونریزی قابل اجرا نیست. در حالی که تحت حاکمیت لائیک‌ها در ترکیه، روز به روز گرایش به حجاب، بیش‌تر می‌شود.

آیت‌الله خامنه‌ای!

دوستان شما سعی می‌کنند با مشابه‌سازی‌های تاریخی، شما را در جایگاه پیامبر مکرم اسلام (ص) و امام علی (ع) بنشانند. عده‌ای دیگر هم شما را در جایگاه امام حسین (ع) می‌نشانند و البته از عاشورای خامنه‌ای سخن می‌گویند که در آن، امام حسین قلبی دوران به شهادت نمی‌رسد و به جای آن، کسانی کشته می‌شوند که تملق‌گویان شما، آنان را با یزید مقایسه می‌کنند. اما به نظر می‌رسد حکومت شما بیش از هر چیز به حکومت نمرودی شبیه است، زیرا قبل از شما تنها کسی که به صورت علنی، از تسلط خود بر جان، مال و ناموس مردم سخن می‌گفت، نمرود بود. امروز، هم رفتار شما به گونه‌ای است که نشان می‌دهد خود را حاکم مطلق‌العنان کشور می‌پندارید که حتا کسی حق سؤال از شما را ندارد و مزدگیران‌تان به صراحت می‌گویند که «کسی حق ندارد در مورد مبانی تصمیمات ولی فقیه سؤال کند». ظاهراً شما هم بر این گمان باطل هستید که شعبه‌ای از حکومت خداوند بر جسم و روح انسان‌ها در اختیار شماست. راستی آیا می‌دانید غلوگویی‌های حقارت‌آمیز حامیان پولی شما، کار را به جایی رسانده که عده‌ای از مردم می‌گویند «ولی فقیه، خداوند را نماینده خود در آسمان‌ها می‌داند»؟

همه اینها را گفتم تا بار دیگر خواهش کنم به کارهایتان ادامه دهید تا آنان که مبدأ هستی و دست‌منتقم او را باور دارند، با مشاهده سرنوشت محتوم شما، بر ایمانشان افزوده شود. ثبت حوادث این سال‌ها و ماه‌ها، علاوه بر نسل امروز، برای نسل‌های آینده نیز عبرتی خواهد بود تا پیام‌زنند که هیچ‌کس را نمی‌توان با سخن و ادعای او سنجید. بلکه تنها باید به انسان‌هایی اعتماد کرد که عملکرد ایشان بر اساس معیارهای مشخص و تجربه‌شده بشری، قابل ارزیابی و دفاع است. مطالعه عملکرد شما و نتایج آن، همچنین به نسل‌های آینده خواهد آموخت که نوع بشر، حتا آنان که تلاش می‌کنند خود را پیرو واقعی پیامبران علیهم السلام جلوه دهند، اگر چشم ناظر بندگان خدا را مراقب اعمال خود ندانند، به بدترین فرعون‌های تاریخ تبدیل می‌شوند و روی نمرود را سفید می‌نمایند.

آیت‌الله خامنه‌ای!

من به فضل الاهی و همت ملت بزرگ ایران، ایمان دارم و مطمئنم که در آینده‌ای نزدیک، به جای ادعاهای دروغین همچون «نصب ولی فقیه در آسمان‌ها» معیارهای تجربه‌شده زمینی، بر ایران حاکم خواهد شد. در آن روز، همه مسئولان، منتخب واقعی مردم خواهند بود و مردم برای اجرای توصیه امام علی (ع) یعنی «سخن گفتن بدون لکنت با حاکمان» با زندان و شلاق مواجه نخواهند بود. در ایران آینده، یادآوری عملکرد شما، به همگان خواهد آموخت که به هیچ‌کس اجازه سوءاستفاده از اعتقادات مذهبی یا احساسات ملی برای به دست گرفتن اختیار ملک و ملت را ندهند. در آن روز هیچ‌کس نمی‌تواند دور از چشم مردم، منافع کشور را صرف بلندپروازی‌ها و شهوات سیرناشدنی خود نماید یا اراده خویش را بر ملت بزرگ و تاریخ‌ساز ایران، تحمیل کند. آن روز بسیار نزدیک‌تر از تصور شماست. پس تا آن روز به کارهایتان ادامه دهید.

سید مجتبی واحدی، ۱۴ دی ماه ۹۰

*** منبع ***

وبسایت «سحام‌نیوز»

**نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «حرف زیادی» به خامنه‌ای، ۱۵ دی ۱۳۹۰ (++)****آقای خامنه‌ای از شما نهایت تشکر را داریم!**

واقعاً نمی‌دانم با چه زبانی از شما تشکر کنم، که واقعاً زبانم قاصر است، البته اشتباه نشود دیگر همه می‌دانند که شما یکی از نالایق‌ترین و جنایتکارترین حکمرانان این مرز و بوم هستید، که با در پیش گرفتن احمقانه‌ترین مواضع سیاسی در امور داخلی و خارجی همه دنیا را علیه ایران متحد کردید و شرایطی را به وجود آوردید که از زمان پادشاهان قاجار تا به امروز بی‌سابقه است!

تشکر ما به خاطر شاید تنها کار درست شما بعد از به قدرت رسیدن است و آن هم کاری نیست مگر ضایع کردن هاشمی رفسنجانی! رفسنجانی هم مثل شما جنایات و خیانت‌های متعددی مرتکب شده، اما بزرگ‌ترین جنایت او در حق ایران و ایرانیان که او را مستوجب این سرشکستگی و البته عواقب خیلی بدتر از این هم می‌کند آن است که با حیله و تزویر شما را به قدرت رساند!

البته او کاملاً به نالایقی شما واقف بود و میل داشت شما را به عنوان خلیفه پوشالی به قدرت ظاهری برساند و خودش را به عنوان قدرت واقعی پشت سر شما پنهان کند!

اما حساب اینجای کار را نکرده بود که جنابعالی با آنکه که در امور مملکت‌داری بسیار نالایق هستید، در تزویر و توطئه بسیار استاد هستید و زمانی که حس جاه‌طلبی‌تان بجنبید به برادر تنی‌تان هم رحم نمی‌کنید چه رسد به رفیق پنجاه ساله!

خیلی راحت توانستید با چند عزل و نصب، نفوذ رفسنجانی را در سپاه و دیگر قوای مسلح کمرنگ کنید، البته آن دسته سردارانی را که نه می‌شد عزل کرد و نه می‌شد با دادن رانت‌های کلان اقتصادی مهارشان کرد، با یکی دو تا سقوط هواپیمای از پیش مهندسی شده به طور دسته‌جمعی مشمول پروژه شهادت شدند و صحنه را به نفع شما ترک کردند.

البته شاید این مدل حذف شریک قدرت را از خود آقای رفسنجانی آموختید، چه در زمانی که شما و آقای رفسنجانی در پروژه هفت تیر، آقای بهشتی و دیگر دوستان حزب جمهوری را دک کردید و به لقاءالله رساندید و یا شاید هم زمانی که به اتفاق جناب هاشمی رفسنجانی احمد گریان یادگار امام را می‌فرستادید لا دست باباش، این ترفندها را فرا گرفتید. اما هر چه بود خوب یاد گرفتید و خوب سوری به آقای رفسنجانی زدید! امیدوارم بدتر از این به سرش بیاورید، تا زمانی که نوبت خود شما برسد.

*** منع ***

وبلاگ «حرف زیادی»

<http://harfehziyadi.blogspot.com/2012/01/blog-post.html>

**نامه سرگشاده «شوالیه پاری» به خامنه‌ای، ۱۵ دی ۱۳۹۰ (++)****دست از سر ایران بردارید و آن را تبدیل به سرزمین سوخته نکنید!**

جناب آقای سید علی حسینی خامنه‌ای

گرچه هیچ‌گاه موافق نامه‌نویسی‌های مرسوم از سوی برخی از فعالین سیاسی به شما به دو دلیل نبوده‌ام، اول اینکه در این کار، نوعی خودستایی پنهان و ناخواسته از سوی برخی از نویسندگان را می‌دیدم، و دیگر اینکه با شناختی که از شخصیت متحجرانه و قلب پرکینه و ذهن علیل شما دارم، به بی‌تأثیری این نامه‌ها کاملاً واقف بوده‌ام؛ اما امروز که نامه احمد صادقی برادر سه شهید و ابوالفضل قدیانی را به شما خوانده و نامه‌های سابق احمدهایمان قابل و زیدآبادی در نظرم آمد، دریغم آمد در کنار این رادمردان ایران‌زمین که شما را به توبه از اعمال جنایتکارانه‌تان می‌خوانند، چند سطری را برایتان ننویسم، زیرا هنوز ایمان داریم که این قطره‌های متواتر آب زلال است که دل سنگ خارا و سیاه را شکافته، راه خود را به سوی جویبار آزادی باز می‌کند و اتمام حجت با تبه‌کاران در هر برهه‌ای از زمان، مقبول درگاه خداوند است.

نقل است که رضاشاه در هنگامی که عازم تبعیدگاه خود در جزیره موریس بود، بین راه کرمان - بندرعباس از کنسول انگلیس که وی را همراهی می‌کرد پرسید به نظر شما اشتباه من چه بود؟ و پاسخ کنسول انگلیس این بود که مهم‌ترین مشکل شما دور کردن افرادی خیرخواه از اطراف خود و ترجیح متملقان و چاپلوسان بر آنها بود و رضاشاه متقابلاً در پاسخ بوی گفته بود راست می‌گویید، ای کاش زمانی که در قدرت بودم مشاورانی چون شما داشتم، اما نکته جالب‌تر از آن، این است که رضاشاه تا یک هفته قبل از شروع سفر خود به تبعیدگاه در ۲۴ شهریور در جلسه هیأت دولت مدعی بود که راز موفقیت وی این بوده که هرگز با هیچ‌کس مشورت نمی‌کرده و خود کارها را انجام می‌داده است؟!!

بگذارید مثالی دیگر برایتان بزنم، در روز ۸ شهریور که ساختمان نخست‌وزیری منفجر و باهنر و رجایی کشته شدند، کارمندان آن مجبور به انتقال بخشی از اسناد آرشیو آن اداره به محلی دیگر گردیدند. در حین جابه‌جایی از یکی از فایل‌ها بولتنی بیرون افتاد و وقتی آن را نگاه کردند، دیدند به تاریخ ۲۱ بهمن ۵۷ است که در آن رکن ۲ (اطلاعات) شهربانی به نخست‌وزیری گزارش کرده بود که عده‌ای اخلاک‌گر در خیابان‌های فلان و فلان، دست به آشوبگری زده‌اند و...؛ به عبارتی حاکمیت و قدرت بلامناع رژیم آن‌چنان چشمان تنظیم‌کنندگان بولتن اطلاعاتی را کور کرده بود که قابل به رؤیت سقوط رژیم پنجاه و هفت ساله حتماً از پنجره دفترشان نیز نبودند و شما اکنون به چنین وضعی دچار شده‌اید.

جناب آقای خامنه‌ای،

صادقانه به شما بگویم هیچ‌گاه و از اولین روز تشکیل حزب جمهوری اسلامی که عامل اصلی نابودی انقلاب شد، از شما دل خوشی نداشته‌ام، حتماً در سال ۶۰ که فضای احساسی بسیار شدیدی به دلیل درگیری‌ها و کشتارهای متقابل عقل‌ها را از ما ربوده بود، به اصرارهای همسرم برای رأی دادن به شما وقعی ننهادم و به کسی رأی دادم که هرگز کاندید نشده بود. هدفم از این کار این بود که به اداره‌کنندگان کشورم نشان بدهم که انتخابات آزاد فقط رأی دادن به افراد عبوری از فیلتر شورای نگهبان نیست، اما یادم می‌آید در حالی که چند ماهی از پایان جنگ ایران و عراق نمی‌گذشت، روزی در یکی از نیروهای نظامی کشور مهمان نمایشگاهی بودید که برای فعالیت‌های یک بخش از جنگ ایجاد شده بود و نگارنده موظف شدم که در خصوص مشخصات یکی از موشک‌های آمریکایی برای شما توضیح بدهم. وقتی در گفته‌های خود به سنسور تشخیص دوست از دشمن یا IFF رسیدم، با لحنی طنزگونه پرسیدید: خوب اگر این‌طور باشد که با این موشک نمی‌توان هواپیمای آمریکایی و ناتو را زد؛ و بنده به شما عرض دارم برای آن هم راهکار وجود دارد و قس علی هذا

واقعیت امر این است که در آن لحظه فکر نمی‌کردم که روزی شما نیز سنسورهای تشخیص دوست از دشمن خود را بردارید و این‌گونه بی‌محبابا دوستان و کسانی که شما را در تمام مراحل یاری کردند تحت عنوان مصلحت نظام به چهار میخ بکشید، آن هم کسانی که شما را به شورای انقلاب به عنوان یکی از آخرین افراد ملحق کردند، کسانی که برخلاف نظر آیت‌الله خمینی در خصوص ممنوعیت اجلاس‌نشینی روحانیون بر صندلی ریاست جمهوری، جامه آن را به تن شما کردند و نهایتاً نیز شما را به رهبری انقلاب و نظامی برگزیدند در حالی که خود بهتر از هرکس می‌دانستید کم‌ترین نقش را در آن نسبت به سایر رهبران و فعالین سیاسی مخالف رژیم سابق داشتید، درست شبیه آقای مهدوی کنی که اینک



مأموریت تعیین جانشین را به عهده‌اش گذاشته‌اید. به‌راستی خوش‌نشین و میراث‌خواری این‌قدر ذات انسان‌ها را تغییر می‌دهد که حتا نسبت به یاران خود این‌گونه دست به جنایت بزنند و تازه افتخار هم بکنند که هنوز نظیر سلف خود دستور قتل عام نداده‌اند!!

آقای خامنه‌ای،

آیا برای یک اعتراض ساده به تقلب در انتخابات که نظیر دو کشور تحت اشغال آمریکا یعنی عراق و افغانستان در ایران نیز شاهد آن بودیم، کشتن بیش از یک‌صد انسان بیگناه، حبس هزاران زندانی، دستگیری ده‌ها هزار پیر و جوان فرهیخته، حاکم کردن تعدادی از بدنام‌ترین فرماندهان سپاه بر تمامی مقدرات کشور لازم بود؟

آیا سپردن کشور به تعدادی از سرداران سپاه که بینش آنها تا نوک دماغ و سیم خاردارهای محصورکننده پادگان‌های آنهاست، تنها راه چاره بود؟ شما فکر می‌کنید که با سپردن سکان اداره قوه مجریه کشور به عنصری که حتا فرمانده گوش به فرمان سپاهتان محسن رضایی وی را افسری رده ۸ و جنگ‌ندیده خوانده و دیگر فرمانده‌تان سیلی به گوش وی می‌زند، کاری صواب و گره‌گشای عقده‌دیرینه‌تان در رویگردانی مردم از کاندیدای منتخب‌تان در دوم خرداد ۷۶ بود؟ آیا هیچ از خود پرسیده‌اید در حالی که بخش عمده از جوانان و نخبگان کشور را که شعور اندیشیدن داشتند، به اتهام کفر، نفاق و زندقه و برخورد از تفکرات التقاطی با افکار سوسیالیستی و کمونیستی به جوخه‌های اعدام سپرده‌اید، حامیان شما را تنها همان کشورهای صاحب همان ایدئولوژی‌های بی‌قول شما منحرف یعنی چین، روسیه، کره شمالی، کوبا، سوریه و... تشکیل می‌دهند؟

آیا اعزام ده‌ها زائر به سوریه و شام جهت زیارت قبر حضرت زینب واقعاً به نیت تقرب به درگاه امام حسین بود یا حمایت مالی در کنار تحویل صدها هزار بشکه نفت و میلیاردها دلار جهت حفظ رژیم سوسیالیستی و بعضی سوریه که ظاهراً با احتمال سقوط آن و تغییر رژیم در مصر نیز معلوم شده است که قبر حضرت زینب به‌جای سوریه این بار در مصر پیدا شده است تا باز تعهد اعزام زائر به هزینه ۲ میلیارد دلاری را برای کشور ایجاد کنید؟! آیت‌الله محمود الهاشمی را که تا دیروز با افزودن پسوندها شاهرودی ایرانی‌زاده خواندید و اعطاءکننده درجه قلابی آیت‌اللهی به شما پس از مرگ آیت‌الله خمینی بود را به عراق فرستاده‌اید تا پس از مرگ آیت‌الله سیستانی که مخالف شما و اعمالتان بود، مجری اوامر شما در عراق باشد و به عنوان نماینده ولی فقیه بر سر این کشور مظلوم همان بیاورد که حسن نصرالله بر سر لبنان آورد. ننگ بر شما که این‌گونه مذهب را به عنوان ابزاری برای تحمیق مردم استفاده می‌کنید.

آقای خامنه‌ای

آیا هنوز فکر می‌کنید که با انتقال سرمایه‌های ملی کشور به شرکت‌های تحت نظارت مستقیم و غیرمستقیم خود و با عنوان اجرای اصل ۴۴، قدرت مالی خود را برای سرکوب بیش‌تر مردم تحکیم می‌بخشید؟ آیا هنوز در این توهم هستید که با اجرای طرح هدفمندی، درآمد ناشی از نفت را از سفره مردم برداشته و با آن در غیاب سازمان برنامه و بودجه می‌توانید هر آنچه که به تثبیت قدرت شخصی‌تان و آرزوهایتان می‌انجامد جامه عمل بپوشانید؟

آیا تصورتان بر این است که با واگذاری غیرقانونی پروژه‌های ۲۱ میلیارد دلاری به سپاه می‌توانید این نهاد نظامی را برای اجرای دستورات جنایتکارانه خود فریب و سران آن را آلوده به انواع فساد مالی و اخلاقی کنید؟

شما فکر می‌کنید تا سال ۲۰۲۷ یعنی ۱۵ سال دیگر، اثری از شما و سپاه و ایران باقی می‌ماند تا بر اساس آن قرارداد ننگین ۲۱ آوریل ۲۰۱۱ را با چینی‌ها در زمینه نفت و گاز ببیند و برای اخذ سهم ۴۱۸ میلیارد دلاری خودتان از طریق شرکت‌های پترنهاد (بیت رهبری) و پترو بنیاد مستضعفان ۲۳۵۲ میلیارد دلار تعهد برای کشور ایجاد کرده و نفت و گاز ملی‌شده کشور را با نقض آشکار استقلال کشور به کشوری کمونیستی ضد خدا واگذار کنید؟! برجسته‌ترین مدیران نفتی کشور را تحت عنوان دروغین مبارزه با مافیای نفت و با کارگزاری آن حقیر فرصت‌طلب از روستای آرادان، برکنار و به جای آن مدیرانی گماشتید که وظیفه‌ای جز انتقال قراردادهای سرمایه‌های نفتی به حوزه رهبری نداشته و تنها فساد کشف‌شده نیز طی این مدت افتضاح و اختلاس حداقل ۱۶۰ میلیون دلاری بود که صادق محصولی، آن سردار سپاه وابسته به شاخه دانشجویی حزب جمهوری‌تان و باجناب مشاور اعظم بین‌المللی‌تان اکبر ولایتی به بار آورده بود و شما در قبال همدستی وی در قبال تقلب بزرگ انتخابات خرداد ۸۸ به عنوان وزیر کشور چند ماهه با مأموریت ویژه جامه مشروعیت به ثروت بادآورده وی بخشیدید.

آیا هنوز دون‌کیشت‌وار فکر می‌کنید با دستیابی به سلاح اتمی به تضمین امنیتی در مقابل جهان خارج و قدرت مطلق در داخل برای سرکوب ملت خود می‌رسید؟



آیا تصورتان بر این است که با چهار تا قایق و ناو پوسیده و از رده خارج چون احمد جنتی و موشک‌هایی که چین و روسیه برای گسترش حوزه نفوذ خود در آسیا در اختیار شما گذاشته‌اند، می‌توانید کنترل تنگه هرمز را به دست گرفته و قیمت نفت را به دلخواه خود بالا و پایین ببرید؟ یادتان هست که در سال‌های پایانی جنگ که همراه با درگیری با نیروهای آمریکایی در خلیج فارس بود چه کسانی برآورد اطلاعاتی به دست شما و سران کشور دادند که قدرت ایران حداکثر برای اخلاص در خطوط کشتیرانی در تنگه هرمز (و نه انسداد آن) حداکثر به مدت ۴۸ است و پس از آن نیز تمام پایگاه‌های دریایی و هوایی ایران، در طول حدود ۲۰۰۰ کیلومتر از چابهار تا خرمشهر با خاک یکسان شده و کشتی‌های ناوگان به قعر دریا فرستاده می‌شوند؟ یادتان هست که نخست‌وزیر محبوب امام‌تان را نظیر دیگر مقامات قبلی و از جمله بازرگان و بنی‌صدر و رجایی به جنگیدن پنهان در دو جبهه خارجی با عراق و حامیانش و در داخل با خود و باند فرصت‌طلب همراهتان با گرایش راست و حجتیه‌ای می‌کشاندید؟ جوانان بیگناه و دست خالی ایرانی را به جرم دروغین جاسوسی، که مستلزم دسترسی به مراجع مقامات و اطلاعات و اسناد محرمانه کشور است، به چوبه‌های دار می‌سپارید ولی برادر و فرزند فرماندهان کل سپاهتان سلمان صفوی و احمد رضایی یا همان تام جی اندرسون سر از سازمان‌های سیا و ام آی ۶ در می‌آورند و مذاکره‌کننده ارشد اتمی و سفیرکبیر تروریست شما در اروپا حسین موسویان نیز با هزینه نهادهای آمریکایی سر از آن کشور در می‌آورند!

آقای خامنه‌ای،

امروز این نماینده انتصابی و طرفدار شما در مجلس است که از خسارت و دزدی ۱۴۰۰ میلیارد دلاری کشور در طی شش سال گذشته سخن می‌گوید و شما دیگر نمی‌توانید وی را به طرفداری از سلطنت‌طلبان، مجاهدین خلق، نهضت آزادی، جبهه ملی، حزب توده، چریک‌های فدایی، پیکار و بنی‌صدر و جنبش سبز و انحرافی متهم کنید، شما و همدستان شما باید در مقابل کودتایی که در کشور سازمان داده و باعث این همه ضرر و زیان به ملت ایران گردیده‌اید، پاسخگو باشید.

قوه قضائیه را صرفاً به دلیل اطمینان از نوکری خانه‌زاد از فامیل لاریجانی آملی به دست فردی به نام شیخ صادق داده‌اید که به گفته خودش در سال ۵۶ وارد حوزه علمیه قم شده است و به یکباره بدون کم‌ترین تجربه اجرایی در کشور وی را به عنوان عضو شورای نگهبان برکشیده و سپس ریاست قوه قضائیه را به وی سپرده‌اید تا نظیر ریاست قوه مجریه، گوش به فرمان شما و تاریکخانه بیت رهبری برای صدور احکام مورد نظر شما و اذنباتان باشد. شرم نمی‌کنید که امثال شیخ محمد یزدی، محمود الهاشمی عراقی و این نجف‌زاده‌ها را برخلاف اصول و قوانین مدنی کشور در پست‌هایی قرار می‌دهید که از قبلی‌ها خرابه تحویل می‌گیرند و خاکستر تحویل می‌دهند؟

قوه مقننه را با انتصاب ۲۰۰ نماینده تعیین‌شده از سوی خود و بیت عنکبوتی‌تان در اختیار گرفته و مابقی ۷۰ صندلی را نیز بین طرفدارانتان تقسیم کرده‌اید تا شور و شور انتخاباتی گرم کرده، نمایش دموکراسی به راه بیندازند و شما نشان بدهید که در ایران رژیم استبدادزده نظیر عربستان و کویت و دیگر کشورهای منطقه برقرار نیست و با آنها فرق دارد، ولی آیا این در شأن ملتی است که بنیانگذار آزادی و مردم‌سالاری در تاریخ تمدن بشریت بوده است و شاه دیکتاتور و سرنگون‌شده‌اش تحصیل‌کرده سویس؟ از شهر شوش که زمانی پایتخت جهان متمدن و مدفن پیامبر عظیم‌الشان یهودیان جهان حضرت دانیل نبی است، فقط به یوسف‌علی میرشاکاک آن چسبیده‌اید که در مدح شما و رژیم خونخوارتان شعر بسراید و صله دریافت کند؟

در حالی که به آراء مردم دستبرد می‌زنید، از مردم و کاندیداهای منتخب می‌خواهید که از مجاری قانونی یا همان شورای نگهبان دست‌نشانده خودتان و مسؤول تمام ستم‌های رفته بر این مردم تظلم‌خواهی کنند و پیشنهاد تشکیل یک هیأت بی‌طرف و حقیقت‌یاب یا داوری مرضی‌الطرفین را برای جلوگیری از خونریزی رد می‌کنید، ولی خودتان دست به ایجاد هیأت حل اختلاف بین سه نفر سران قوای مملکت می‌زنید؟ اگر برای اختلاف بین شما و یکی از دست‌نشانده‌گانتان، جلسات سران قوا و هیأت پنج نفره با مأموریت قابل تمدید ۵ ساله لازم است و حتی چندین سازمان عریض و طویل چون مجمع تشخیص مصلحت و شورای نگهبان و بازرسی‌های ۱۶ گانه کفایت نمی‌کند، چرا برای رسیدگی به اختلاف بین ملت و خود حتی از تعیین یک حکم واهمه داشته، به جای آن از تریبون نماز جمعه دستور قتل عام مردم در خیابان‌ها را صادر می‌کنید؟ ۴ ماه فاصله بین انتخابات تا شروع دوره دهم ریاست جمهوری فرصتی نبود تا حداقل نظیر عراق و افغانستان خود را از این منجلابی که خود درست کرده بودید، نجات دهید، بالأخص اینکه کم نبودند کسانی چون هاشمی رفسنجانی همدست سابق شما که اعلام کردند حاضرند برای بیرون کشیدن شما از این دور و تسلسل جنایت و تبهکاری، اندک اعتبار و آبروی به جای مانده خود را نظیر داستان سر کشیدن جام زهر جنگ نیز هزینه‌تان کنند؟



آقای خامنه‌ای

چرا دست خود را به جان، مال و عرض و آبروی اقشاری از جامعه که هیچ ارتباطی به سلطنت شما و باند همراہتان نداشته و در بازی‌های سیاسی کشور نیز نقشی ندارند آلوده می‌کنید؟ در اویش بیچاره خانقاه‌نشین چه خطری برای شما و نظام نجس شما داشته‌اند؟ بهائیان و زردتشتیان و پیروان مظلوم عیسی مسیح چه هیزم تری به شما و گروه اندک همراہتان فروخته‌اند که این‌گونه آنها را نقره‌داغ می‌کنید؟ از جان هنرمندان کشور، از آوازه‌خوان گرفته تا نوازنده، نقاش، شاعر، مجسمه‌ساز، هنرپیشه و کارگردان چه می‌خواهید؟ چرا با وجود این همه سرمایه و ثروت دزدیده‌شده از مردم باز هم به دنبال اصناف راه افتاده‌اید تا آنها را سرکیسه کنید؟ شما که می‌دانید قاچاق سی میلیارد دلاری‌تان از مبادی ورودی کشور و با همراہی برادران قاچاقچی سپاه پاسداران و دادن مجوزات رسمی به افرادی نظیر «مه‌آفرید خسروی» یا به قول شما «امیرمنصور آریا» با اختلاس‌های ۳ میلیارد دلاری مورد تأیید شما، بازاری برای رقابت با بازاریان بدنام به دلیل همراہی‌شان با سلف شما در سرنگونی شاه باقی نگذاشته است؟! پول ملی کشور را که با گذشت ۱۵ سال از انقلاب، حداقل ارزش رسمی و دولتی آن در بانک مرکزی ۶۸ ریال باقی مانده بود، به مرز ۱۸۰۰۰ ریال رسانده، آن را به یکی از بی‌ارزش‌ترین واحدهای پولی جهان تبدیل کردید، به طوری که حتا در معاملات کفش و کیف مملکت نیز باید نرخ آن بر اساس دلار همان ساعت محاسبه و پرداخت شود.

ستاد انقلاب فرهنگی را نظیر دیگر قوا و ارکان کشور به دست آخوندزاده‌ای به نام محمدرضا مخبر دزفولی داده‌اید تا به همراہ اشرار دیگری چون کامران دانشجو، حمیدرضا حاج بابایی، حسن رحیم‌پور ازغدی، آخوند صدرالدین شریعتی، فرهاد رهبر و دیگرانی از این دست، فرهنگ و نظام آموزشی کشور را به نابودی کشانده و مدارس ما را که یکصد و شصت سال قبل توسط مجتهدی جانباخته به نام میرزا حسن رشدیه به کمال فرهنگی رسیده بود، با صرف میلیاردها دلار دوباره تبدیل به مکتبخانه کرده، «ضرب، ضربا، ضربوا» یاد کودکان ما بدهند. شما که دم از اسلام می‌زنید، حتا یک بار به اهداف و ایده‌های سید جمال اسدآبادی مصلح قرن فکر کرده و عملکرد خود را با وی مقایسه کرده‌اید؟ آیا ننگی بالاتر از این است که انسان سرمایه‌های مادی و معنوی را صرف اموری بکند که هدف نهایی آن بازگرداندن کشور از قرن بیست و یکم به قرن نوزدهم است؟!

آقای خامنه‌ای

چرا صدها هزار جوان کشور را به کشتن داده‌اید؟ شما در کنار آیت‌الله خمینی، هاشمی رفسنجانی، بهشتی و دیگر سران نظام، مسؤولین کشوری بوده‌اید که با شعار مبارزه با دیکتاتوری شاهی به قدرت رسیده‌اید، رژیمی که برای تحکیم به قول شما سلطه ۵۷ ساله‌اش و بنا به آمار منتشره از سوی شخصیت‌های انقلاب اسلامی، کل تلفات آن به نصف کشتارهای رژیم سوریه در ۷ ماه گذشته هم نمی‌رسید. اما در ایران ما با گذشت ۳۳ سال حدود ۱.۵ میلیون انسان به دلیل سوء مدیریت شما رهبران پس از انقلاب کشته و معلول گردیده‌اند که تنها ۸۰۰ هزار تن آن در تصادفات جاده‌ای بوده است و به آن آمار شهداء جنگ، اعدام مخالفان سیاسی و زندانیان غیرسیاسی به اتهامات واهی یا غیرمستحق مجازات مرگ و ناشی از قانون قصاص، بمب‌گذاری‌ها و... را نیز اضافه کنید؛ مسؤول این همه خونریزی در کشور کیست؟ چرا کشوری که مهد پیامبر عشق، مولانا و حافظ و سعدی و پادشاهان دادگری چون کوروش و سرداران حماسه‌ای چون رستم و فرهنگ‌سازانی چون حکیم ابوالقاسم فردوسی بوده است را به این روز انداخته‌اید که در جهان با ۵ میلیون آواره به خواری و ذلت افتاده و بانک مرکزی آن را تروریسم بنامند؟

آقای خامنه‌ای

شما به خوبی می‌دانید که در همه فراز و نشیب‌های زندگی سیاسی‌تان بدون کوچک‌ترین هزینه‌ای با فرصت‌طلبی بالاترین مقام‌ها را به چنگ آورده‌اید و دیگر چیزی نمانده است که عقده‌های فروخته شما را تأمین نکرده باشد و اکنون نیز چیزی به پایان زندگی شما نمانده است، اینکه مابقی عمر خود را صرف نابودی اندک سرمایه‌های به جای مانده ایران کرده و سرزمین سوخته‌ای را تحویل جانشین خود بدهید، تنها دستاورد آن انتقامی خواهد بود که مردم از بازماندگان و همدستان شما خواهند گرفت؛ خیرخواهانه از شما می‌خواهیم از رهبری کشور کناره‌گیری کنید و اجازه بدهید افرادی که هنوز از توان و امکاناتی برای نجات کشور برخوردارند، زمام امور را برای انتقال حکومت به صاحبان اصلی آن در دست گیرند.

«إن أريد إلا الإصلاح ما استطعت»

پنجم ژانویه ۲۰۱۲، مصادف با ۱۵ دی‌ماه ۱۳۹۰



شوالیه پارسی - واشنگتن

*** منع ***

وبسایت «خبرنگاران سبز»

http://www.greencorrespondents.com/2012/01/blog-post_7320.html

**هفدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۶ دی ۱۳۹۰ (++)****«من در انتخابات شرکت می‌کنم!»**

من در این نوشته بنا دارم از یکدلی سخن بگویم؛ از: با شما بودن. می‌خواهم در کنار شما و با شما باشم. می‌خواهم همه کنایه‌ها و زخم زبان‌ها را به جان بخرم و به همگان بگویم که من - محمد نوری‌زاد - در کنار سید علی عزیز، و پا به پای او در انتخابات شرکت می‌کنم. هر که هر چه می‌خواهد بگوید، بگوید. ما با شما می‌آقا. در کنار شما. تا کور شود هر آنکه نتواند دید!...

به نام خدایی که عقل آفرید

من در انتخابات شرکت می‌کنم!

سلام به رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران

این روزها اگر چند خبر داغ کشور را رصد کنیم، یکی از آنها داغی خبر انتخابات است. و این که جماعتی بدان مشتاقاند و جماعتی از آن رویگردان. عده‌ای قصد و غرض‌هایی به کار بسته‌اند تا به مجلسی دیگر، از جنس همین که آخرین نفس‌هایش را می‌کشد دست یابند، و کسانی دیگر، انتخابات را نمایشی بیش نمی‌دانند و بنا ندارند در این نمایش هیچ در هیچ، نقش سیاهی‌لشکر را به عهده بگیرند. خلاصه این که جماعتی به این مجلس طمع بسته‌اند و جماعتی از آن دل بریده‌اند. در این میان، من می‌خواهم مخالف جریان رود معترضان شنا کنم. می‌خواهم تمام نفرت‌ها و رنج‌ها و زخم‌هایم را در کیسه‌ای فرو بریزم و سر کیسه را ببندم و آن را پای دیوار خانه شما خاک کنم و با شما تا محل اخذ رأی بروم و رأی بدهم.

من از همه آنانی که تمایلی به حضور در انتخابات ندارند، و از آنانی که به تحریمی نانوشته روی برده‌اند، تقاضا دارم بعد از مطالعه این نامه با من همراه شوند و تنور انتخابات را گرما بخشند. شاید پدران و مادرانی که هنوز خون فرزندان‌شان تر و تازه و بلا تکلیف است به من بگویند: ای نابکار، آخر نیش خود را به جان این جنبش مظلوم فرو کردی و زهر خودت را ریختی و ذات ناجورت را برملا کردی؛ که می‌گویم: هر کسی را نقطه ضعفی است. بله، نقطه ضعف من، همین سخن گفتن ملایم با رهبر است، تا مگر خدا به دل او دست ببرد و پیش از آنکه خون معترضان به جوش آید، به جانب آنان متمایل گردد و به حقوق مسلم‌شان نظر کند.

رهبر گرامی،

زمان زیادی به روز رأی‌گیری نمانده است. ما با شما در انتخابات شرکت خواهیم کرد و به نمایندگان منتخب خود رأی خواهیم داد. حتماً. و با شما به آسمان خدا خواهیم نگرست، و آغوش خود را برای بارش برکات آسمانی‌اش خواهیم گشود. اطمینان دارم خدا در آن روز، در خنده‌های ما به تجلی در خواهد آمد و بر شانه‌های مردم محزون ما بوسه خواهد زد و کدورت‌های آنان را به دست پروردگاری‌اش خواهد زدود. در روز رأی‌گیری، خود به چشم خود خواهید دید آنچه که بیش از همه به دل ما و شما می‌نشیند، چهره شاداب مردم است.

خواهیم دید که مردم در آن روز، از صمیم دل شادند. بله، آن شادمانی‌ای که سال‌ها به حاشیه رفته بود، با همه استعداد آسمانی‌اش به خانه‌ها باز می‌گردد و به دل‌ها نفوذ می‌کند. خواهید دید که اسم شما به نیکی بر زبان‌ها جاری می‌شود و غریبه و آشنا به خود تبریک و به شما درود می‌گوید. به چشم خود خواهید دید که همین مردم، نفرت‌ها را دور می‌ریزند و آسمان «گذشت» را تا خود زمین پایین می‌کشند. ما و شما در روز رأی‌گیری، خدا را نیز شادمان خواهیم یافت. این شادمانی را می‌شود از برکاتی که خدا بر فهم مردم ما می‌بارد فهمید. تعجب نکنید. من راز این همه شکوه را یک به یک با شما می‌گویم.

در ترسیم این افق دگرگون، خدای گواه است که من به وادی تخیل و رؤیا سر فرو نبرده‌ام. من این روز را با همه فهم مختصرم در دسترس می‌بینم. شما در دو قدمی این افق مبارک ایستاده‌اید. کافی است دستی برآورید و لبخندی به صورت بدوانید و به روی مردم آغوش بگشایید.



در روز رأی‌گیری، مردمان خود را خواهیم دید که چند به چند سرود می‌خوانند و پای می‌کوبند و به صورت خندان خدا دست می‌کشند و بر گونه‌های او بوسه می‌بارند. و خدا را خواهیم دید که با همه بزرگی‌اش به بوسه‌های مردم پاسخ می‌گوید و سفیران صلح و سلامت خود را به دل‌های بیمار و نگران و سراسیمه ما گسیل می‌کند و دم‌گوش یک یک ما نغمه‌هایی از غروب غصه‌ها و طلوع لحظه‌ها می‌سراید.

در آن روز خوب، هر طایفه و هر جماعت، به تناسب ذوق و سلیقه‌ای که دارد، به پای‌بوس آن شادمانی و آن فهم بزرگ می‌رود و هر کجا را که تیره و تاریک می‌بیند، آنجا را به نور حضورش روشن می‌کند.

در آن روز خوب، درویش‌مان را خواهید دید که با لباس‌های سپید و کشکول‌ها و تبریزین‌های خود هو حق‌کنان از علی (ع) می‌خوانند. کمی که به اشعارشان توجه کنید خواهید دانست که در لابه‌لای اذکارشان نام مبارک شما را نیز جای داده‌اند. یکی از آنها هسته بادامی را به شما هدیه می‌دهد و می‌گوید: من تا به صبح بر این دانه بادام دعا باریده‌ام، تناول کنید تا مزه قدم زدن در راه‌هایی که به آسمان خدا منتهی می‌شود به جانتان فرو شود. همو به شانه شما بوسه می‌زند و می‌گوید: از این که ما درویش را به عزت انسانی‌مان باز بردید و از جفاهایی که هواداران شما بر سر ما فرو ریختند پوزش خواستید، از شما سپاس داریم.

دخترکان ابتدایی را خواهید دید که در لباس‌های یک‌شکل، موهای قشنگ خود را در اطراف صورت فرشته‌گونشان آراسته‌اند و پرچم‌های رنگین خود را با پیچ و تاب سرودی که بر لب دارند، تاب می‌دهند. به محتوای سرودشان گوش کنید آقا، از شما می‌خوانند و از شما تشکر می‌کنند. از این که حکم خدا را درباره آنان آشکار فرموده‌اید. این که حجاب، یک امر شخصی است و به باور شخصی افراد مربوط است. چه برسد به این که دخترکان نابالغ نیز به این پوشش اجباری تحکم شوند.

پسرکان ما چه؟ آنان با خوانش شعر شورانگیز «فردا از آن ماست» به آسمان خدا اشاره می‌کنند و جای شما را در کهکشانی که شرافت آن از زمین پیداست نشان می‌دهند. پسرکانی که پای می‌کوبند و کف می‌زنند و شما را به سفره شادمانی خویش فرا می‌خوانند. و شما، پیشانی یکی از آنان را می‌بوسید و دم‌گوشش می‌فرمایید: از مدرسه که باز آمدم، می‌آیم و با شما بازی می‌کنم. و برای من داستان همبازی شدن پیامبر با کودکان کوچک را تعریف می‌کنید.

زنان ما، برخی با حجاب‌های شایسته، و برخی بدون حجاب، برای شما دست تکان می‌دهند و شناسنامه‌های خود را نشان شما می‌دهند. که یعنی: نگاه کنید آقا، ما به اشاره شما آمده‌ایم تا رأی بدهیم. شما اما چه می‌کنید؟ دست می‌برید و از آسمان خدا واژه‌های نیک برمی‌چینید و به آنان هدیه می‌دهید. بر پوشش رویین آن هدیه‌ها، این عبارت شریف قرآنی نقش بسته است: «لا إكراه فی الدین». و برای چندمین بار از بانوان سرزمین‌تان به خاطر آسیب‌های این سال‌های پس از انقلاب پوزش خواهی می‌کنید. و آنان با بزرگواری از فردهای خوب می‌گویند و می‌گویند: گذشته را به دست گذشته سپرده‌اند.

جوانان ما، چه دختر و چه پسر، در لباس‌های رنگارنگ، و با چهره‌هایی که از نشاطی عمیق به وجد آمده است، هیاهو می‌کنند و به شما شادباش می‌گویند. شما بزرگوارانه با تبسمی به وسعت فهم، پاسخشان را می‌دهید و بی‌صدا به من می‌گویید: من یک چنین صورت‌های نورانی را به خواب نیز ندیده بودم. و باز با نگاه به غوغای جوانان، به من می‌گویید: چقدر دلم برای تماشای این چهره‌ها تنگ شده بود. و این که: این همه شادمانی کجا مدفون شده بود و چرا باید از این جوانان دریغ می‌شده است؟ یکی از جوانان را پیش می‌خوانید و به بازوی او دست می‌نهد و به صورتش تبسم می‌بازید که: ما را به خاطر این که این همه سال شما را از بدیهی‌ترین حقوق انسانی‌تان دور ساختیم ببخشایید. و آن جوان، صمیمانه به صورت شما خنده می‌کند و می‌گوید: از این که در کنار ما هستید، خوشحالیم.

شما برای رأی دادن باید از میان دانشمندان و فرهیختگان سرزمین‌مان عبور کنید. آنانی که در ایران بوده‌اند و یا بعد از سال‌ها دوری اخیراً به میهن‌شان باز آمده‌اند. دانشمندان ما با تحسین به شما نگاه می‌کنند. گاهی که برای شما تازگی دارد. شما تا کنون یک چنین نگاهی را تجربه نکرده‌اید. نگاه مخاطبان شما تا پیش از این، اغلب با ترس و تملق آلوده بود و شما شخصاً حس و حال این ترس‌ها و تملق‌ها را می‌شناخته‌اید. اما اکنون در این چهره‌ها نه ترس هست نه چیزی که به تملق آمیخته باشد. هر چه هست، ادب و احترام و سپاس و امتنان صادقانه است.

و شما به من می‌فرمایید: من چقدر به این چهره‌های سلیم و شریف، محتاج بوده‌ام و خود نمی‌دانستم. یکی از دانشمندان ما دست شما را می‌گیرد و سپاس صورتش را نشان شما می‌دهد و می‌گوید: از این که در همین فرصت باقی‌مانده، قدر خود و قدر مردم و سرزمین خود را دانسته‌اید و برای رهایی این سرزمین، بر خواسته‌های فردی خود پای نهاده‌اید، از شما ممنوم. و شما سخنی بر لب نمی‌آورید. چرا که آن بانوی دانشمند، اشک چشم شما را رصد کرده و معنای آن را فهمیده است.



هنرمندان ما برای شما راه می‌کشایند. عده‌ای به خاطر گل روی شما ترانه‌ای و تصنیفی اجرا می‌کنند. یکی از آنها جلو می‌آید و می‌گوید: آقا، ما هنرمندان، تا این تاریخ به شما و به این نظام و به این انقلاب پشت کرده بودیم. دلایلش را خودتان بهتر می‌دانید. اما اکنون با افتخار برای شما آثار هنری برآورده‌ایم و به این کار خود غرور نیز می‌ورزیم. نقاشان و مجسمه‌سازان و موسیقی‌دانان و نویسندگان و فیلم‌سازان و شاعران و خوشنویسان و بازیگران و معماران، همه و همه، آثاری خلق کرده‌اند که هر یک از آن آثار، طعمی از شما دارد. اشک به چشمان شما هجوم می‌برد. به من می‌فرمایید: من چرا این همه صداقت را به دوردست‌ها تاراندۀ بودم؟

در کنار خانواده‌های شهدا و جانبازان و آزادگان و ایثارگران، ایرانیان سرمایه‌داری که از اطراف و اکناف دنیا به کشورشان باز آمده‌اند، چشم به راه شما می‌اندازد تا زیباترین الفاظ انسانی خود را نثار شما کنند. و شما با بوسیدن سر یکی از نوادگان شهدا، دست سرمایه‌داری را که به تازگی به ایران باز آمده می‌فشارید و به او می‌فرمایید: اینک این سرزمین شما! ما خرابش کردیم و شما آبادش کنید. سرمایه‌دار ایرانی دست شما را به گرمی می‌فشارد و می‌گوید: ما هر که بوده‌ایم و هر که هستیم، ایرانی هستیم. دار و ندارمان را برای سرفرازی ایران فدا می‌کنیم. باشید و تماشا کنید. و همو از این که شایستگان را، و نه صرفاً هواداران و خویشان و بی‌مایگان را به مدیریت و اداره کشور فرا خوانده‌اید، از شما تشکر می‌کند.

با هر قدم به قدمی که شما بر می‌دارید و با هر تبسمی که به صورت می‌نشانید و با هر سخن شایسته‌ای که بر زبان می‌نشانید، مردمان جهان از رسانه‌های خود با شما همراهند و تولد یک گاندی دیگر را به هم تبریک می‌گویند. این که: دیدید در انسان ظرفیت‌هایی نهفته است که می‌تواند یک‌شبه، آری یک‌شبه دگرگون شود و فردای همان شب به پاسداران اطراف خود فرمان دهد: به پادگان‌های خود باز روید و از هر کجا که سر فرو برده بودید، سر بیرون کشید و کار مردم را به خود مردم وا بگذارید. و به مأموران اطلاعاتی بفرمایید: وای اگر برای شکستن متهمی دست بالا ببرید و بر سر او هوار بکشید. چه برسد به این که او را بزیند و بکشید و جنازه‌اش را در یک جای بی‌نشان دفن کنید و خبری هم به خانواده‌اش ندهید. طبق آماری که رسانه‌های جهان منتشر کرده‌اند، پربیننده‌ترین برنامه تلویزیونی تا آن روز، سخنان شما با مردم ایران و جهان بوده است، که در آن از مردم ایران خواسته‌اید گذشته را به دست گذشته بسپارند و از خطای خطاکاران بگذرند. و حتی اگر توان گذشت نداشتند، خاطیان را - هر که هستند - به دست قانون بسپارند. در این سخن یک‌جانبه، شما با صدایی که از عمق صداقت برمی‌آید، مردم ایران را به فردایی نوید داده‌اید که نمایندگان واقعی مردم و شایستگان و فرهیختگان و مدیران بایسته بر سر کارند. و فرموده‌اید: من بر این سرزمین، بیست و سه سال رهبری کردم. اکنون که به پشت سر می‌نگرم، شایستگی را در این می‌بینم که ای کاش مرا و ما را با نقدها و آسیب‌شناسی خیرخواهان خصومت نبود.

ای کاش اداره کشور را به مدیران شایسته وا می‌نهادیم. ای کاش با مردم خود عبوس نبودیم. ای کاش بر سر همه مردم - و نه جماعتی معدود - بال می‌گشودیم. ای کاش با مردمان جهان در می‌آمیختیم و واژه دشمن را از کثرت استعمال به فرسودگی در نمی‌انداختیم. ای کاش حضور بی‌دلیل خدا را به هر کجای جامعه فرو نمی‌فشاردیم. ای کاش خود را زیرک‌تر و فهیم‌تر و نخبه‌تر و خبره‌تر و محق‌تر، و دیگران را نفهم و لازم‌الاطاعه محض نمی‌دانستیم. ای کاش به جای نظام، حفظ ارزش‌های انسانی را اوجب واجبات می‌دانستیم. ای کاش هیچ دختر و پسری به جرم‌های خنده‌دار از ما سیلی نمی‌خورد و سال‌های جوانی‌اش را به خاطر توهین به ما و نظام و فلان مسؤول خطاکار در زندان نمی‌گذراند. ای کاش ما جوانان کم سن و سال و معترض خود را که مختصر زوایه‌ای با گرایش ما داشتند، اعدام نمی‌کردیم. ای کاش به کار نمایندگان مجلس فرو نمی‌شدیم. ای کاش زبان مردم را از شدت ترس به لکنت در نمی‌انداختیم. ای کاش به قاموس قضا و قضاوت بها می‌دادیم. و ای کاش به امتداد این همه، ای کاش‌های شرم‌آور دچار نمی‌شدیم.

مردمان جهان سخنان صادقانه شما را «باور» می‌کنند. پیش از آنها، این مردم ایرانند که شما را باور کرده‌اند. شما در همان سخنان یک‌جانبه، فرموده‌اید: به دلیل این که حدوداً بیست میلیون نفر از مردم ایران به این انتخابات راضی نیستند، من با عنایت به اختیارات قانونی‌ام، زمان برگزاری انتخابات را به تعویق می‌اندازم تا همگان - و نه بخش معدودی از مردم - با تماشا و باور فضای فراخی که ایجاد شده، در انتخابات شرکت کنند. زندانیان سیاسی را آزاد می‌کنم. شخصاً به در خانه آقایان موسوی و کروبی می‌روم و جلوی دوربین‌های رسانه‌های جهانی، آنان را در آغوش می‌کشم و از آنان به خاطر رنج‌هایی که متحمل شده‌اند پوزش خواهم خواست. دخالت‌های فراقانونی را محو می‌کنم. خودم با همه وجودم بر روند این انتخابات نظارت می‌کنم. و سپس در کنار می‌ایستم و اداره کشور را به شایستگان و نمایندگان راستین مردم می‌سپارم.

به محل رأی‌گیری نزدیک می‌شویم. جماعتی از سنیان سرزمین‌مان به سمت شما می‌آیند و از این که آنان را در اداره استان‌های سنی‌نشین مختار ساخته‌اید و در تهران و در هر کجا به آنان اجازه احداث مسجد داده‌اید، تشکر می‌کنند. یکی از سنیان به شما می‌گوید: آقا جان، ما سنیان، پیش از آنکه سنی بوده باشیم، ایرانی بوده‌ایم و همچنان ایرانی هستیم. مگر می‌شود یک ایرانی به سرزمین مادری‌اش دل نسوزاند؟ و شما به شانه او دست



می‌نهد و می‌گوید: درست می‌گویید عزیز من، همه ما پیش از آنکه به عقیده‌ای و گرایشی متمایل و معتقد باشیم، ایرانی بوده‌ایم. پس این ایران ما و شما، در هر کجا که دلتان با آن است آرام بگیرید و در اداره سرزمین‌تان سهیم باشید.

اقلیت‌های مذهبی و حتا کمونیست‌های ما نیز برای رأی دادن صف بسته‌اند. یکی از کمونیست‌ها پیش می‌آید و خوشحالی‌اش را از این که در دانشگاه به او کرسی تدریس پیشنهاد شده، نشان شما می‌دهد. یکی از بسیجیان به دست شما شاخه گلی می‌دهد و می‌گوید: از این که ما را از شر نیروهای خودسر و بی‌سواد و بددهن و قمه به دست و چاقوکش‌هایی بخشیده‌اید از شما سپاس داریم. و شما آن شاخه گل را تقدیم بانویی می‌کنید که سابق بر این فاحشه بوده و به یمن برکاتی که بر سر جامعه باریده، به آغوش خانواده بازگشته.

رسانه‌های جهانی خبر می‌دهند که مشاهده این همه تغییر در ایران، کشورهای تحریم‌کننده را به شرمندگی درانداخته و آنان یک به یک از پافشاری بر تحریم ایران پس می‌کشند. همین رسانه‌ها، راز این عقب‌نشینی پی در پی را فشار افکار عمومی مردمان جهان اعلام می‌کنند.

پای صندوق رأی، یکی از خبرنگاران خارجی از شما می‌پرسد: چه شد که ناگهان ورق برگشت؟ و شما در نهایت شجاعت پاسخ می‌دهید: ما جای مردم‌هراسی را با خداترسی عوض کردیم. خبرنگار می‌پرسد: یعنی چه؟ توضیح می‌دهید: ما به جای این که از خدا بترسیم و رعایت سنت‌های حتمی او را بکنیم، به مردم‌هراسی دچار شده بودیم. خیال می‌کردیم اگر مردم سر برآورند و اعتراض کنند و جولان بگیرند، همه مناسبات هستی به هم می‌ریزد. به همین دلیل، هیچ‌گاه اجازه ندادیم مردم در این سی و سه سال سر بلند کنند و به ما بگویند: چرا؟ حالا ما جای این دو تا را عوض کرده‌ایم.

در شعبه رأی‌گیری، شناسنامه خود را می‌دهید و برگه‌ای می‌گیرید. ظاهراً باید این رأی دادن مخفیانه باشد، و کسی نداند شما به چه کسی رأی می‌دهید. اما خودتان بدون این که از کسی اسم ببرید به من می‌فرمایید: بنا دارم به یک مسیحی رأی بدهم که تخصصش از همه مسلمانان و دوستان من بیش‌تر است. او را می‌شناسم و درباره‌اش تحقیق کرده‌ام. به یک کلیمی رأی می‌دهم که در تحلیل قانون دومی ندارد. او را نیز شناسایی کرده‌ام و به درستی نگاه او یقین دارم. می‌خواهم به یک زرتشتی نیز که منصف‌تر از او ندیده‌ام رأی بدهم. این خانم زرتشتی، در علم و ادب و فرهیختگی سرآمد است. به یک خانم هنرمند هم می‌خواهم رأی بدهم. او را در کار هنر، متبحر و صاحب‌رأی یافته‌ام. می‌گویم: آقا این خانم هنرمند که شما می‌فرمایید بی‌حجاب و لاقید و قائل به برابری حقوق زن و مرد است. می‌فرمایید: این که بی‌حجاب است و قیودات مذهبی ندارد و یک چنین عقایدی دارد، مهم نیست. همین که به وطنش و به انسانیت عشق می‌ورزد خواستنی است.

از شعبه اخذ رأی که بیرون می‌آییم به گنبد و بارگاه امام رضا(ع) اشاره می‌فرمایید و می‌گویید: به آستان قدس رضوی و هر کجا که تا کنون زیر نظر رهبری بوده دستور داده‌ام باید به حساب‌برسان دستگاه‌های نظارتی پاسخگو باشند. و سر آخر دست به سینه می‌نهد و به امام رضا سلام می‌گوید و از او برای آینده خود و آینده مردم ایران سرفرازی طلب می‌کند.

برگ کاغذی به دست من می‌دهید و با نگاهی کوتاه به صورت من، روی بر می‌گردانید و به سمتی می‌روید. شما دور می‌شوید و من به عظمت مردی می‌نگرم که با درون خود جنگید و به سلامت از این نبرد بزرگ به در آمد. در یک مدرسه کهن، طلاب فراوانی برای درس آموختن چشم به راه شمایند. من اطمینان دارم آنان، آن‌سوتر از درس خارج فقه و اصول، درس بی‌بدیل دیگری از شما می‌آموزند که مدرس آن تنها و تنها خود شماست. مادران صاحب‌نامی چون گاندی و نلسون ماندلا. و آن: «از خود گذشتن به خاطر مردم» است. مادر شهید سهراب اعرابی، خود را به من می‌رساند و با من به دور شدن شما می‌نگرد. به او می‌گویم: از خون فرزندان بگذرید بانو. می‌گوید: گذشتم. همان لحظه‌ای که این مرد ذره ذره بر خود پای می‌نهد و از مردم حلیت می‌طلبد، گذشتم.

به برگ کاغذی که شما به من داده‌اید نگاه می‌کنم. می‌بینم با خط خوش به پاسداران و اطلاعاتی‌ها نوشته‌اید: «وسایلی را که سال‌ها پیش از نوری‌زاد و دیگران برداشته‌اید، به آنان بازگردانید. دزدی، دزدی است. چه از جانب یک ولگرد گرسنه باشد، چه از جانب پاسداران و اطلاعاتی‌هایی که یک روز مردمان فلک‌زده این سرزمین بدانها امید بسته بودند. در انتهای نامه مرقوم فرموده‌اید: حسابرسی از پول‌هایی که برداشته‌اید و برداشته‌ایم، و حسابرسی از ظلم‌هایی که کرده‌اید و کرده‌ایم، بماند به عهده نمایندگان راستین مردم».

بدروود تا جمعه‌ای دیگر

شانزدهم دی‌ماه سال نود

با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد



*** منبع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد؛ وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nurizad.info/index.php/nurizad/18126>
<http://nameha.nurizad.info/?p=470>

**نقد مهدی خزعلی به هفدهمین نامه محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۶ دی ۱۳۹۰ (++)****«محمد جان؛ خواب‌های خوش ببینی! (جواب نامه نوری‌زاد)»**

نامه هفدهم نوری‌زاد را خواندم، در خواب و خیال سیر کرده است، چه خواب‌های خوشی دارد، آدم احساس می‌کند که در خواب راه می‌رود!

محمد جان؛ خواب‌های خوش ببینی! من در خواب هم پای صندوق رای نخواهم رفت، من با صندوق رأی قهر کرده‌ام و تا رسیدن به انتخابات آزادِ آزادِ آزاد، دیگر نامی از انتخابات نخواهم برد، حتا در خواب هم مرا پای صندوق نخواهید دید! این حق من است که رأی بدهم یا نه! پرونده نهم من برای انتخابات مجلس نهم تشکیل شده است!

محمد جان؛ امیدی به اصلاح رفتار جناح حاکم نیست، اینها هیچ خدایی را بنده نیستند، اینها خود را - نه خدا را - حق مطلق می‌دانند و خدا را هم برای خود می‌خواهند! دل‌هایشان تیره و تار شده و مهر خورده است، نمی‌اندیشند و گوش‌هایی دارند برای نشنیدن و چشم‌هایی برای ندیدن، تلاشت را ارج می‌نهم، اما نتیجه را... نمی‌دانم!
خیلی خسته‌ام، خسته‌تر از آنی که فکر می‌کنی، شاید همین روزها به خط زدیم، شاید...

تو را و خانواده‌ام را به خدا می‌سپارم، به بچه‌ها بگو خانواده‌ام را تنها نگذارند!

مهدی خزعلی

۱۳۹۰/۱۰/۱۶

*** منبع ***

وبسایت دکتر مهدی خزعلی

<http://www.drkhazali.com/index.php/1388-11-13-14-14-13/231-1388-11-13-13-52-05/1590-1390-10-16-21-05-23.html>

**نامه سرگشاده طنز «کلاه قرمزی» به خامنه‌ای، ۱۷ دی ۱۳۹۰ (++)**

سَلین! حالت خوفه خامه جون؟!
انقذه دیرکاتوری کردی خُف خسته شدیم!
آخه کی می‌ری؟! برو دیگه!

*** منع ***

<http://i39.tinypic.com/1ik02a.jpg>



نامه سرگشاده محمد شوری به خامنه‌ای، ۱۷ دی ۱۳۹۰

نامه یک نویسنده و روزنامه‌نگار بیکار، مسافر کش و اصلاح طلب سابق و اصلاحگر فعلی به آیت‌الله خامنه‌ای!

«چاه مُظلم گشت ظلم ظالمان
این چنین گفتند جمله عالمان»

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای؛ رهبر بلامنازع ایران! که قریب به ربع قرن قدرت و قانون قدرت در اختیارتان هست و همه امور به فرمان شماست، و شما هم به هدایت مشاورین و اعضای بیت! اکنون که دارم این نامه را برای حضرت‌عالی می‌نویسم یک نویسنده و روزنامه‌نگار بیکاری هستم که به یمن قریب ربع قرن ولایت مطلقه‌تان، در نظام جمهوری اسلامی ایران، دزدان نان «نان آزادی» ام را به یغما برده‌اند.

حضرت آیت‌الله!

یادآوری می‌کنم: من یک دفعه در دوره ریاست جمهوری شما در سال ۶۵ دستگیر و زندانی شده‌ام؛ توسط همین افرادی که هم اکنون نیز در رأس مقام‌های اطلاعاتی، امنیتی و قضائی ۳ دهه گذشته بوده و هستند، و تا الآن نیز حضور بلامنازع دارند و شما نیز با هدایت و توانایی‌های آنها بر امور تسلط دارید و با اعضای ۴۰ هزار نفری بیت‌تان رتق و فتق امور می‌کنید؛ تا به یمن در اختیار داشتن قدرت قانونی و به وسیله نظارت استصوابی «همه برای یکی» باشد و آن «یکی» نیز فقط در اختیار افراد معدود و محدود؛ که نامش «جریان حذف» است و مانند خوره به جان انقلاب بهمن ۵۷ افتاده و دارد یکی یکی مخالفان و حتا دوستان نزدیک شما را - همچون رفیق شفیق و یار غارتان آیت‌الله هاشمی رفسنجانی - از دور خارج می‌کند.

یکی از اتهام‌های من در دوره‌ای که مطبوعات و اینترنت و رسانه‌های فراگیر نبود، نوشتن نامه‌ای در ۸ صفحه، در شهریور سال ۶۴ بود. نامه‌ای که در راستای امر به معروف و نهی از منکر فقط برای شما و مسئولین و نه برای مردم، آن هم فقط توسط پُست ارسال شده بود. در همان نامه اتفاقاً یکی از ایراداتی که به جنابعالی گرفته شد این بود که شما در سفرهایتان، هزینه‌های شاهانه دارید؛ ایرادی که هم اینک نیز (خصوصاً در زمان اجلاس جلوس در قم) گرفته شده و بیان گردیده است.

البته اینجانب بار دیگر به جرم اقدام علیه امنیت ملی، بازم به جرم نوشتن (البته نه به اتهام قلم کشیدن کلمه «معظم» از «مقام!») و این بار در مطبوعات قانونی، در سال ۷۸، یک روز پس از تعطیلی روزنامه سلام که نامم را با کار حلال نوشتن و نه اختلاس و کلاهبرداری و دزدی از بیت‌المال و رانت‌خواری و آدم‌فروشی، درمی‌آوردم، دستگیر شده‌ام؛ و از آن زمان تا به حال دزدان نان، نامم را دزدیده و باعث شده‌اند در سخت‌ترین شرایط معیشتی و ناامنی اجتماعی زندگی کنم.

یکی از نوشته‌هایی که به جرم نوشتنش پس از تعطیلی روزنامه سلام محکوم شده‌ام، انتشار یک گزارش تحلیلی و تحقیقی با عنوان «یکصد نامه سرگشاده به رئیس‌جمهوری» در روزنامه ایران‌ویچ در خرداد ۷۸ بود.

در آن گزارش نوشتم: «فضای سیاسی کشور پس از دوم خرداد ۷۶ تغییر محسوسی کرده است. هر چند که دامنه درگیری هاومنازعات سیاسی و عقیدتی نیز افزایش یافته و حتا بعضاً این اختلافات به شکلی خشونت‌بار بروز و ظهور کرده، اما نمی‌توان این واقعیت را نادیده انگاشت که در این مدت عرصه و مجالی فراهم شد تا همه گروه‌ها و فعالان عرصه سیاست، به فراخور و در موقعیت‌های مختلف نسبت به رویدادهای کشور واکنش نشان داده و اعلام موضع کنند. یکی از علائم فضای باز سیاسی موجود، حجم قابل توجه نامه‌های سرگشاده‌ای است که در دو سال اخیر از سوی افراد و گروه‌های شناخته شده و گمنام با اهداف و منظوره‌های متفاوت خطاب به رئیس‌جمهوری نوشته شده است. می‌دانیم که در ادبیات سیاسی، نامه سرگشاده دارای بار معنایی خاصی است. و نگارنده، یا نگارندگان علاوه بر آن که نامه را خطاب به شخص مُعینی می‌نویسند، اما با انتشار آن در سطح جامعه نیز قصد جلب توجه افکار عمومی و در نهایت نیل به مقصودی خاص را دنبال می‌کنند».

شاید حدود یکصد نامه سرگشاده و مانند آن، در آن زمان شمارش شد.



واقعیت این است که این نامه‌ها نه به خاتمی بلکه به رهبری نظام نوشته شده است. یعنی به «ذر» زده‌اند تا «دیوار» بشنود. لااقل در زمان آقای خاتمی (هر چند وی به قول آیت‌الله منتظری در نامه‌ای که به ایشان نوشت، از ۲۲ میلیون رأی استفاده به‌نیه نکرد و روز به روز عقب‌نشینی کرد) این امکان بود که برخی مطالب این نامه‌ها در مطبوعات هم چاپ شود و بخشی از مردم بدانند، اما این فضا را بستید؛ تا آن بخش از مردم هم ندانند و آن ۱۱ درصد (اداره آمار) مطالعه‌کنندگان اینترنتی هم که تکلیف و مقصود و گروه‌بندی‌شان معلوم است...؟!

حضرت آیت‌الله!

آنچه را که کاشتید، امروز دارید درو می‌کنید.

آن زمان نظام جمهوری اسلامی ایران، یا بهتر بگویم «جریان حذف»، با ایجاد بحران‌ها و نیز قتل‌های سریالی دگراندیشان، با تلطیف و قرنطینه کردن ذهن جناب‌عالی سرانجام به این مرحله رسید که فردی بدون هیچ پشتوانه علمی، سیاسی و مبارزاتی در رأس مهم‌ترین نهاد دولتی - ریاست جمهوری - (که اگر قدرتی ندارد، لااقل تابلو و ویتترین نظام که هست) قرارگیرد. تا جایی که وی که برای شما از همه رؤسای جمهوری سابق گوش به فرمان‌تر بود، با ننه من غریبمی که توسط هدایت‌کنندگان (همان جریان ثابت قدرت، یعنی جریان حذف) درمی‌آورد و بر خلاف رؤسای قبلی گاهی هم در مقابلتان قد علم کند و پا توکفشان! زیرا: می‌خواهند از او قهرمانی بسازند که پس از مرگ شما، مافیای قدرت، همچنان قانون قدرت را حفظ کند!

قدرت لقمه‌ای است بسیار شیرین؛ که وقتی مگس دور و برش هم زیاد شود، دیگر به قول مرحوم «محمد منتظری» در نامه‌اش به «امام خمینی»، فقط سراغ شیرینی نمی‌رود، بلکه گوشت لخم را هم نشان می‌کند!

امری که این روزها «سردار» پوتین (ک.گ.ب سابق) با وجود یک دوره کامل ریاست جمهوری و یک دوره نخست‌وزیری تقلا می‌کند تا ریاست جمهوری ۲۰۱۲ را هم ببرد!

در این سال‌ها به دلایلی، نامه‌های متعددی، برای مقامات و افراد خاص نوشته‌ام؛ اما هیچ‌گاه برای حضرت‌عالی نامه‌ای ننوشتم. اکنون خُسن ختام تمامی نامه‌هایم را برای «نامه به تاریخ» می‌نویسم.

باید بگویم: برخی در این بلبشوی سیاسی فقط از باب بُغض معاویه در مقابل شما قرار گرفته‌اند و نه در مقام حُب علی، نمی‌توانند برای گرفتن «نان آزادی» از دزدان نان (که برخی‌شان تا چند وقت پیش به یمن برکات ولایت مطلقه فقیه دست در جیب چپ شما داشتند و نان من نوعی را انحصاری خودشان کرده بودند، و اکنون فریاد می‌زنند: آهای بگیرید این دزد را؟!) کاری کارستان کنند!

من فقط چون دیدم حکومت جمهوری اسلامی ایران به اسم قرآن فرمان می‌دهد، برخی از آیات آن را که مُحکم است و شک و شبهه و تشبیهی هم در آن نیست و احتیاجی نیز به تفسیرهای آن‌چنانی علمای دین هم ندارد و معنای سلیس‌اش را هر آدمِ اُمی هم می‌فهمد، چند نمونه بیاورم تا با استناد به برخی سخنان گذشته شما، اعجاز قرآن در عصر و اقتدار ۳۳ ساله حکومت اسلامی را لمس کنیم و متوجه شویم که چگونه می‌شود آن طور که قرآن می‌گوید برخی «صُم بُکم عُمی» می‌شوند؟!

حضرت آیت‌الله شما در جایی فرموده‌اید:

«استبداد، واضح‌ترین نشانه حاکم طاغوتی است. معنای استبداد این است که آن کسی که اداره جامعه به دست اوست فقط به رأی خود و میل خود متکی باشد، رأی دیگران میل دیگران مخصوصاً میل مردمی که زمام امور آنها به دست اوست در تصمیم‌گیری‌های او تأثیری نداشته باشد، مهم نیست برای او که مردم چه می‌گویند و چه می‌خواهند. مهم این است که رأی و نظر خود او چیست، او چه می‌گوید و چه می‌خواهد. «نماز جمعه ۱۳۶۲/۱۰/۱۶، کتاب «در مکتب جمعه»، ج ۷، ص ۳۳۶»

حضرت آیت‌الله!

آیا اکنون وضعیت غیر از این است؟!

آیا این مردم همان‌هایی هستند که فقط از شما تمجید و تکریم تا حد خدایی می‌کنند؟ که به واسطه همین شیوه، یعنی رواج و شیوع فرهنگ تملق و ریا و نفاق، توانسته‌اند بر بخش عظیمی از مردم قاصر از فهم امور، حکومت کنند، آیا مردم اینها هستند؟!



الآن به یمن تفکر استالینیستی از اسلام، همه مخالفان و خودی‌های نزدیک هم از دور خارج شده‌اند و اداره جامعه فقط به میل و اراده شما متکی است.

راست و معجزه است این قرآن؛ آنجا که می‌گوید: «قالت ان الملوک إذا دخلوا قرية أفسدواها و جعلوا أعز أهلها أذلة و کذالک یفعلون» (نمل/۳۴). قرآن می‌گوید: «أشداء الکفار و رحماء بینهم». امروز و درگذشته برخی به اسم کفار و منافق آن‌چنان «أشداء» می‌شدند که فوراً و فی‌الغور از دور معرکه بازی سیاست خارج شدند. در حالی که با معنای بسیار زیبا و درستی که جناب مهندس عبدالعلی بازرگان از کلمه «أشداء» بیان کرده‌اند، این «أشداء» معنایش بگیر و ببند و بکش نبوده و نیست. «رحماء بینهم» که جای خود دارد! اکنون همان «رحماء»، آن‌چنان «أشداء» می‌شوند که در گذشته برای کفار و منافقان هم نمی‌شد! مگر شما در جایی نگفتید که:

«همه مؤمنان انقلاب باید بدانند فضای جامعه اسلامی فضای بازی است که همه می‌توانند آزادانه عقیده خود را ابراز کنند اینکه کسانی به شیوه‌هایی متوسل شوند و مردم را مورد آسیب قرار دهند درست نیست این قبیل کارها مقدمات بلبشو و آنارشیزم در اجتماع و مقدمه استبداد است». «روزنامه کیهان ۱۳۵۸/۱۱/۱۳».

قرآن می‌گوید: «فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه». اما آیا امروز همه حرف‌ها در محیطی آرام گفته می‌شود و به گوش‌ها می‌رسد؟ متأسفانه شما فقط در این سال‌ها «متکلم الوحده» بوده‌اید؛ «متکلم مع الغیر» نداشته‌ایم. اگر بوده، نمایشی بوده با آدم‌های گلچین شده و حرف‌هایی از پیش تبیین شده و نوشته شده! در حالی که امام خمینی در همان سال‌های اول انقلاب در دیدار با اعضای مطبوعات گفتند: «من از اینکه همه‌اش اسم من در مطبوعات و رادیو و تلویزیون بیاید متفرم. شاید من دائم حرف‌های تکراری زیاد بزنم» (به همین مضمون). اما در عوض در دوره امامت (!) جنابعالی، هفته‌ای چند روز، دائم سخنان شما را مکرر می‌شنویم.

حضرت آیت‌الله!

شما خود گفته‌اید: «اگر یک روزنامه‌ای باشد که از لحاظ بینش سیاسی و محتوای فکری اصلاً مورد تأیید ما هم نباشد، ولی از تقوا و ملاحظات دینی در اداره روزنامه‌ها برخوردار باشد، تضارب افکار در باب مسائل سیاسی و مسائل فکری چیز بدی نیست بلکه چیز خوبی است.» «روزنامه رسالت ۱۳۶۵/۳/۱۸».

همچنین شما گفته‌اید: «امروز مطبوعات آزادند تا هر آنچه که می‌خواهند بنویسند ولی انتشار مطالب بی‌اساس نمی‌تواند آزادی مطبوعات را متزلزل کند.» «روزنامه رسالت ۱۳۷۱/۱۱/۲».

حضرت آیت‌الله!

قرآن می‌گوید: «یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لاتفعلون کبر مَفْتَأَ عندالله أن تقولوا ما لاتفعلون». آیا امروز این‌طور است؟ مگر ما در محل کارمان چیکار می‌کردیم؟ آیا باید توسط وزارت اطلاعات‌تان دستگاه تقواسنج می‌گذاشتیم تا معلوم شود امور شرعی را انجام می‌دادیم یا نه؟! مگر این امور مربوط به حکومت است؟ یا آنکه مثلاً ما به جای کار در روزنامه، در فاحشه‌خانه کار می‌کردیم؟! ما در روزنامه سلام، شب و ظهر هر روز نماز جماعت داشتیم! و وقتی مرا پس از تعطیلی روزنامه سلام دو ماه بازداشت و زندانی کردند، وقتی توسط همین آقای علی رازینی (همان حاکم شرع دادگاه ویژه سال ۱۳۶۵) محکوم شدم، جرمم نوشتن مطالب متعدد علیه امنیت ملی بود؟! گیریم که من و من نوعی مطالبان بی‌اساس باشد، دزدی که نکرده‌ایم، اختلاس که نکرده‌ایم، رانتخواری که نکرده‌ایم، زنا محصنه و غیرمحصنه که انجام نداده‌ایم، که باید نانمان قطع و بایکوت معیشتی شویم تا با روی آوردن به کارهای پست و دون شأن، باشد، به خیال برخی از تاریخ سیاسی محو و نابود شویم.

چه بخواهند و چه نخواهند، من و من نوعی بخشی از تاریخ معاصر سیاسی ایران هستیم که نمی‌توان با بایکوت، آن را ندیده گرفت: «آفتاب آمد دلیل آفتاب!»

قرآن می‌گوید: «و دَکَّرَ فَإِن الذکری تنفع المومنین». از همین باب نوشتیم ولاغیر؛ و برای ثبت در تاریخ و إحقاق حق. شاید برخی گوش‌ها و چشم‌ها و دهان‌هایی که «صم بکم عُمی» شده، تلنگری بخورد؛ اما بعید است...: «فهم لایرجعون!»



والسلام علی من اتبع الهدی
محمد شوری (نویسنده و روزنامه‌نگار)
۱۷ دی ۹۰

*** منبع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/47357>



نامه سرگشاده علیرضا پورپیرعلی به خامنه‌ای، ۱۸ دی ۱۳۹۰

بچرخ تا بچرخیم!

آقای سید علی خامنه‌ای سلام!

از جذابیت‌های شبکه‌های اجتماعی و دنیای اینترنت یکی هم این است که من برای تو نامه می‌نویسم اما مدام چشمم به دیگرانی است که دارند قبل از تو این نامه را می‌خوانند. اما تو کاری به این واقعیت نداشته باش. اصلاً فکر کن این نامه را روی کاغذی نوشته‌ام و داخل پاکت نامه گذاشته‌ام و در صندوق پستی که سر کوچه هست انداخته‌ام و مستقیم رسیده است به دست تو. اینکه بر این مسأله تأکید می‌کنم دلیل دارد. خواهم گفت.

آقای خامنه‌ای!

من علیرضا پورپیرعلی هستم. پسر کوچک شهید محمدرضا، بسیجی لشکر هشت نجف اشرف. می‌دانی که! نحف‌آباد ما شاید تنها شهر کوچکی بود که برای خودش لشکر داشت. پدر من در سال ۶۱ در رقابیه - جایی در نزدیکی خرمشهر - در عملیات والفجر مقدماتی شهید شد. استخوان‌هایش را بعداً برایمان آوردند و در قبری که پانزده سال خالی بود، خاک کردند. اینها را می‌گویم تا هم آشنایی داده باشم و هم اینکه قرار گذاشته‌ایم با اسم و رسم واقعی مان برایت نامه بنویسیم.

سید علی! می‌خواهم در این نامه برایت داستانی را تعریف کنم که مو بر تنت سیخ می‌کند. حوصله داشته باش و تا انتها با من همراه شو. داستان آشنایی است.

اواسط دهه هفتاد بود و برای ما بچه‌های دهه شصت، شروع خروج از پبله‌ای بود که برایمان ساخته بودند. از خودم می‌گویم. مسؤول فرهنگی بسیج مدرسه بودم. با ملغمه‌ای از دین و انقلابی‌گری و مهدویت و آرمان‌گرایی و با ذهنی به صلبیت سنگ. برای نوجوانی در آن سن و سال فاجعه است. و صد البته مطلوب دستگاه عریض و طویل شبه‌فرهنگی نظامی‌ای که تو برساخته بودی، بسیج. شاید خودت هم باورت نشود در آن روزها در اتاق شخصی من چهار تا عکس از تو بر دیوار بود. یکی‌اش را خوب یادم هست. طلبه تر و تمیزی که در سنین نوجوانی لباس روحانیت را پوشیده است. شاید در آن عکس، پانزده یا شانزده ساله بودی. بگذریم.

همه چیز به کامت پیش می‌رفت. کاریزمایی که خمینی داشت از پیش، به جایگاهی که تو به عنوان جانشین او بر آن تکیه زده بودی و جاهت داده بود و موقعیت تو را برای چندین سال بیمه کرده بود. ما ساده بودیم یا تو خیلی خوب «نقش» بازی می‌کردی؟ روز به روز تو به اوج می‌رفتی و ما رمگان به حضيض. روز به روز فاصله‌ات از ما بیش‌تر می‌شد. هاله‌ای از تقدسی دست‌نیافتنی بر گرد تو پیچیده بودند و مدام به اشاره‌ای، رمگانی را که بر این هاله قدسی دست‌درازی می‌کردند به چوب سیاست فلک می‌کردند.

سید علی! داستان خودم را دارم می‌گویم. داستان تو هم هست. در این مملکت، داستان هر کسی با داستان تو در هم تنیده است، آن قدر که تو مبسوط‌الیدی. از آن بچه بسیجی سال هفتاد و سه یا چهار تا این میانسال پیرجوان غرغروی ناامید و مستأصل، فاصله، یک دوران جوانی است. هنوز بچه دبیرستانی بودیم که دوم خرداد اتفاق افتاد. و من هنوز دل در مهر تو داشتم. جذابیت‌هایت کم نبود. برای هر سلیقه‌ای یک بسته تبلیغاتی فراهم دیده بودند. دستگاه عریض و طویل ولایت. بزرگ‌ترین خیانتی که در حق خودت و مردمان این سرزمین کردی همین دروغ‌های گزافی بود که برای خودت هم توهم عصمت و طهارت ایجاد کرد. وگرنه آدمیزاده، هر چقدر هم که ذهن ایدئولوژیک و متصلبی داشته باشد، در برخورد با واقعیت می‌تواند از گزند چنین استحاله‌ای که تو را در چنگال مهیب خود گرفت، برهد.

نمی‌دانم رویدادهای این روزها هنوز برایت رمق اندیشیدن به وقایع آن سال‌ها را باقی گذاشته است یا نه...؟! از دوم خرداد می‌گفتم. ما بچه بسیجی‌ها چه‌ها که نکردیم برای اینکه رأی و نظر تو غالب شود. راستی تو که راهش را بلد بودی که رأی خودت را قالب کنی؟ خطب بزرگی کردی. هنوز هم هر چه می‌کشی از آن تکانی است که در مردم رخ داد... خوب که آن روزها را مرور می‌کنم پرسش‌های بی‌جواب و ویرانگر بیش‌تری برایم شکل می‌گیرد... «هیچ‌کس برای من هاشمی نمی‌شود...»؛ کاری ندارم که بعدها بهتر از هاشمی پیدا کردی که نظرت به نظر او



نزدیک‌تر باشد. اینکه گفتی «برای من» یعنی چه؟ مگر رئیس‌جمهور «برای» تو است؟ یا اینکه در نسبت با تو شأن و مرتبه و بزرگی‌اش تعیین می‌شود؟

یک جواب صادقانه به این سؤال من بده: ارزش و اهمیت تو برابر با چند نفر از بقیه مردم این سرزمین است؟ می‌خواهم بدانم تو یک‌تنه به اندازه چند نفر از این مردم «می‌فهمی»؟ وای بر من بسیجی آن روزها! سنجش اراده ما رمگان در «عرض» اراده تو که بی‌ولایتی و بی‌بصیرتی است. حاشا و کلا. به تفسیر فلاسفه درگاه آن آستان - شیوخ قند و شکر و لاستیک و شتر مرغ - شأن رأی و نظر ما در طول رأی و اراده توست که تعریف می‌شود. باری، ما بسیجیان، ویژه‌نامه «یا لثارات» را که به عدد جمعیت میلیونی کشور تیراژ داشت، در هر کورده‌هاتی توزیع می‌کردیم تا مردمان نادان و بی‌بصیرت بفهمند که با چه جرثومه‌ای از دین‌ستیزی و غرب‌زدگی طرفند. و نفهمیدند. و راه باطل را انتخاب کردند.

سید علی! همان روزها هم راه برایت این قدر دشوار و صعب‌العبور و بن‌بست نبود. هنوز شأن و منزلت خودت را این قدر لگدمال نکرده بودی. مگر نه اینکه یکی از شعارهای آن روزها «سلام بر سه سید فاطمی، خمینی، خامنه‌ای، خاتمی» بود. مگر نه اینکه خود خاتمی بارها خودت را برای رهبری اصلاحاتی که برای وضعیت اسفناک کشور «ناگزیر» شده بود، ترغیب کرد؟ خاتمی نجیب‌زاده که دوست و دشمن به سلامت روحی‌اش معترفند و می‌دانی که اهل دغل‌بازی و دور زدن و نارو زدن نبود و هنوز معتبر بود و حرفش خریدار داشت و هنوز به دست مزدورانت این‌گونه پیش ملت خراب نشده بود. راه برایت باز بود. نخواستی. چه می‌گویم؟ همین سال ۸۸ مگر مردم هنوز تا مدت‌ها سعی نکردند پای تو را وسط نکنند؟ با اینکه مثل روز روشن بود که کل سناریو مستقیماً توسط شخص حضرت طراحي و مدیریت می‌شد، هنوز ملت سعی می‌کردند دایره شعارها را در حد جنتی و احمدی‌نژاد نگه دارند، تا اینکه در آن خطبه خونبارت آب پاکی را ریختی.

فکر می‌کنی برای یک بسیجی تازه پا به دانشگاه گذاشته - که من باشم - چقدر زمان نیاز بود تا به آن ایمان پوشالی و تزریقی شک کنم؟ همیشه که نمی‌شود دروغ گفت. شاید بشود. ولی نمی‌شود که برای همیشه برای این دروغ‌ها مشتری پر و پا قرص داشت. خوب یادم هست. سحرگاه ماه رمضان همان سال اول بود. ساعت چهار و پنج صبح. تلویزیون مصاحبه خاتمی با امانپور را پخش کرده بود. حرف‌هایی که از جنس دیگری بود. و اتفاقاً هیچ ربطی هم به آن بمباران رسانه‌های تحت امرت نداشت. دیگر آن قدر پخته بودیم که بساط یک ایمان جدید را برپا نکنیم. همان ایمان قبلی برای هفت پشتمان بس بود. ولی خاتمی راه خود را باز کرده بود. البته این را بگویم که هنوز تو جایگاه خودت را داشتی. یعنی نمی‌دانم چگونه ولی هنوز مدلی را برای خودم ترسیم می‌کردم که ولی فقیه‌ی که تو باشی، به جایگاهی که این روزها رسیده‌ای، نرسیده بود. سخت بود، ولی شدنی بود.

روزها می‌گذشت و تو نمی‌توانستی خشم خودت را از رمگانی که خلاف رأی تو می‌خواستند پنهان کنی. شروع کردی به سنگ‌اندازی. سرداران سپاهت که حالا دیگر روز به روز داشتند تیپ سیاسی می‌زدند و از سردار و سرتیپ به دکتر و استاد تغییر نام می‌دادند، بیانیه دادند و رئیس‌جمهور را تهدید کردند که کاسه صبرشان در حال لبریز شدن است. چه غلط‌ها! و تو که تأیید کردی و ادامه دادی. بچه‌های دانشجو، در پی یک اعتراض جمع و جور سیاسی در کوی دانشگاه تهران به خاک و خون کشیده شدند. «وحشی» شاید مؤدبانه‌ترین توصیفی است که می‌شود برای آن فرزندان غیورت پیدا کرد که «حیدری‌ام حیدری‌ام» گویان به تخریب و ضرب و شتم و غارت اتاق‌های محقرانه بچه‌های دانشجو دست زدند. بگذار از اینجای داستان، گریزی به روزهای بعد از انتخابات در دسرسازت بزنم.

مقام معظم! عظیم‌الشان!

هیچ تا کنون به گوشت رسانده‌اند که بسیجیان چه تقوای کلامی دارند؟ می‌دانی همین فرزندان دل‌بندت وقتی با مردم طرف می‌شوند، وقتی تحت اسکورت موتورسواران گارد و نیروی انتظامی و مجهز به باتوم و اسپری فلفل‌اند، چگونه عقبه سرکوب‌شده جنسی‌شان را فریاد می‌زنند؟ می‌دانی آبروی بسیجی که یکی‌اش پدر من بود، چگونه لجن‌مال تربیت ولایت‌مداری شده است که تحت بودجه و امکانات مرحمتی شخص جناب‌عالی اداره می‌شود؟ همه شرافتم را گرو می‌گذارم که بحث، بحث استثناء و یک از هزاران و این قبیل توجیهاست نیست. تعصب و بصیرت این فرزندان غلیان که می‌کند، رگ گردنشان که متورم می‌شود و باتوم که به هوا می‌رود، فحش ناموسی حداقلی از اخلاق ولایت‌مدارانه‌شان است که بروز می‌دهند. می‌خواهم سیر داستاتم مخدوش نشود. می‌خواهم خوب بفهمانم که چه گذشته است در این ده پانزده سال که از نوجوان هوادارت رسیده‌ام به آن جوان خشمگینی که در خیابان فریاد می‌زند «ننگ ما ننگ ما رهبر...»، بگذریم.



فردای آن، در جمع هواداران آه و ناله کردی و از جمعیت گریه ستاندی. چه فاجعه‌ای رخ داده است. عکس حضرتت پاره شده بود. آهای سید علی! دیگر با یک من غسل هم نمی‌شد این بغض تلخ را فرو خورد. دیگر از آن بسیجی - سمپاتی که برایش کلی هزینه کرده بودی، چیزی باقی نمانده بود.

می‌بینی! «ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما، بر کاخ ستمکاران، تا خود چه رسد خذلان...» خواستی راه اصلاحگران را خراب کنی. موفق شدی. نمی‌گویم نتوانستی. انصافاً با این مهره‌چینی و سیاسی و بسیج نیروهایی که تو کردی کوه را می‌شد جابه‌جا کرد. خاتمی که سهل است. اما اینجای کار را دیگر حسابش را نکرده بودی. اینکه الزاماً اگر ملت از راه اصلاح رویگردان شوند، به دامن آن چه تو می‌خواهی آویزان نخواهند شد. تو و آقا مجتبی و فیلسوف عصبانی (مصباح) شاهد مقصود را در بر گرفتید. چه شاهد دلبری! دیگر هیچ بهانه‌ای پذیرفته نیست. صد سال هم از تاریخ این مملکت بگذرد، این سال‌های پس از ۸۴ را به نام شخص حضرتت رقم خواهیم زد. و ما نظاره‌کنان به فردای خود نیشخند می‌زدیم. سال‌های رکود. سفر عسرت.

عظیم الشان!

چهار سال همه‌مان سکوت کردیم. شاهد سیمین ساق‌ت همه جا «مردم» را نمایندگی کرد. مردمی که ما بودیم. مردمی که همه چیزش را باخته بود در این قمار تو. مردمی که باید در جواب شما «از ساعت چند اینجا آمده‌اید؟»، از هشت تا یازده را متحد و منظم می‌شمرد و در جواب «کی خسته است؟»، پایکوبان نعره می‌زد «دشمن! دشمن!»، به احترام گریه من، تو بخند، هر آنچه یک بار به صورت تراژدی در جهان رخ می‌دهد، یک بار دیگر به صورت کمدی تکرار خواهد شد. و ما نظاره‌گران مضحک‌ترین کمدی تاریخ این مرز و بوم بودیم. نمایشی که تو رأساً تهیه‌کننده‌اش بودی. ما باید نعره می‌زدیم «انرژی هسته‌ای، حق مسلم ماست». و انصافاً به قدر کلوزآپی که دوربین‌های تلویزیونی‌ات نمایش دهند «مردم» برای همه این نعره‌ها حی و حاضر بود.

سید علی!

معامله‌ای کردی که سرتاپایش غبن و حسرت بود برایت. می‌پذیرم که نخواهی خودت را از تا بیندازی. بالأخره مقام و جایگاهت تنه به شأن معصوم می‌زند. نباید نوکیسه‌گانی را که در چاپلوسی و فناء در مرتبت تو از یکدیگر سبقت می‌گیرند، ناامید کنی. ولی در خلوت خودت یقین دارم که هر روز و هر لحظه هزاران مدل دیگر از نقشه‌های راهبردی‌ای را که می‌توانستی اتخاذ کنی تا به اینجایی که الآن رسیده‌ای نرسی، مرور می‌کنی. می‌شد رفقای قدیمی را دور زنی. می‌شد در صورت متملق خاک پباشی تا این طور امر بر خودت مشتبه نشود. ببین چه کسانی را از دست دادی تا چه همراهان بی‌مقداری دور خودت جمع کنی. با این کوتوله‌ها می‌خواهی ولایت امر مسلمین جهان را به دوش بکشی؟ چهار سال رکود که گذشت ما «مرد نقاش را از خانه به در آوردیم تا شهرمان را رنگ بزند». باورت نشد. هنوز بیش از آنکه به قدرت خدا که در دستان مردم است باور داشته باشی، به سرداران می‌بالیدی. می‌پنداشتی همان سال هشتاد و چهار است که آقا مجتبی با تیم فدائیان مورد وثوق دوباره با همان رمز «هو المطلوب» شان شعبده کنند. هنوز که هنوز است در عجبیم که چه معیاری می‌تواند وجود داشته باشد که چنین موجود کارنابلد و مخرب و عاری از فرهنگی را به میرحسین ترجیح دهد، آن هم به بهای چنین دستکاری و تقلب گسترده و رسوایی که افتاد و دانی. انقلابی‌تر بود؟ «اصول» گراتر بود؟ صادق‌تر بود؟ اساساً رجل سیاسی بود؟ چه بود؟

می‌دانی سید علی. ۲۲ خرداد ۸۸ دیگر یک عرصه و کارزار عادی انتخاباتی برای تغییر کارگزاران دولتی نبود. تکان و خیزشی بود که گویی ملت آمده بودند تا حاکمیت را تست کنند. ۲۲ خرداد آخرین آزمون برای سنجش «احتمال» وجود قابلیت در جمهوری اسلامی برای بقا و احیانا کارآمدی در اداره کشور بود. این را به قطع و یقین می‌گویم. آقای خامنه‌ای! گاهی با خودم می‌اندیشم آنچه پس از انتخابات رخ داد و مجموعه آن استراتژی‌ای که اتخاذ کردی، برای مقابله با جنبش رخ‌داده، تنها انتخابی بود که می‌توانستی داشته باشی. واقعیت تلخی است. بیش‌تر برای خودت تلخ است. تنها اشتباه محاسباتی‌ای که کرده بودی مربوط به سنجش میزان عزم و اراده مردم بود. چیزی که هیچ فرمولی برایش نداشتی و از دل هیچ‌کدام از گزارش‌های دستگاه عریض و طویل اطلاعاتی بی‌تات نیز داده‌های چندانی برای آن وجود نداشت.

آقای سید علی خامنه‌ای!



برای صاحب دستگاہی که در آن بهزاد نبوی و تاجزاده و امینزاده و قدیانی و زیدآبادی و ابراهیم یزدی و... حبس می‌کشند و رحیمی و کردان و علا بروجردی و اردشیر لاریجانی و... بر صدرند و قدر می‌بینند، چه باید نوشت؟ دستگاہی که محمد مختاری و محسن روح‌الامینی و کامرانی فرد و سهراب اعرابی و... را در خون خود می‌غلطانند و آقازادگان بی‌سواد و بی‌فرهنگی چون حداد عادل و صفار و احمدی‌نژاد و بذریاش بالاتر از قد و قواره‌شان بر سمت‌های اقتصادی و فرهنگی تکیه می‌کنند... دستگاہی که متولیان فرهنگی‌اش بی‌ادبانی چون سلحشور و دهنمکی و شمقدری‌اند و بزرگانی چون بیضایی و قبادی و مهرجویی و سید مهدی شجاعی گوشه‌گیر و خانه‌نشین...

سید علی!

بیش‌تر هم‌دوره‌ای‌های من، که از قضا همه‌شان درس‌خوانده‌های بهترین دانشگاه‌های کشور بوده‌اند، یا رفته‌اند به کانادا و آمریکا و استرالیا و اروپا و مالزی، یا در حال تکمیل مدارک و انجام امور مربوط به اقامت و پذیرش و ویزا هستند. همه‌شان یک دلیل مشترک دارند. اینجا، ایران، مملکتی که تو ساخته‌ای، نمی‌دانم، تو اداره می‌کنی، تو خط و مشی‌اش را ترسیم می‌کنی... جای خوبی برای زندگی کردن نیست. اینجا هیچ چیز سر جایش نیست. اینجا آزاردهنده شده است.

آقای خامنه‌ای! رهبر! عظیم الشان!

من همان روزها تصمیم خودم را گرفته‌ام. نخواهم رفت. اینجا خانه من است. ریه‌هایم به هوایش احتیاج دارد. کوچه‌هایش را دوست دارم. شهرهایش را. کودکی دارم که فردای همان نماز جمع‌ه‌ای که حکم تیر صادر کردی، به دنیا آمد. همان روز با خود عهد کرده‌ام برای اینکه فردای او بهتر از این روزها باشد، هر چه در توان دارم بگذارم. در این زمانه بی‌مأمن و مأوایی، در این روزهای یأس و انفعال، این شاید سنگ بنای یک ایمان نیم‌بند باشد: ایستادگی و وا ندادن در برابر حاکمیت فاسد و ظالمی که از طنز روزگار، نامش «جمهوری اسلامی» است. بچرخ تا بچرخیم!

*** منع ***

وبسایت «سحام‌نیوز»؛ وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://sahamnews.net/1390/10/150702>

<http://nameha.nurizad.info/?p=504>

**نامه سرگشاده طنز یک وبلاگ‌نویس به خامنه‌ای، ۱۸ دی ۱۳۹۰ (++)****مگه من چی کم دارم از کلاه قرمزی که به رهبر کاذب نامه نوشت؟! منم می‌نویسم ولی از اون طرفی!**

گفتم حالا که عریضه‌نویسی یا نامه‌نویسی به خامنه‌ای آغاز شده، من هم یک نامه‌ای بفرستم سراغ آغا، حداقلش این است که اگر در تاریخ ثبت نشود! در وبلاگم که تا ابد ثبت خواهد شد! در ضمن، من که از کلاه قرمزی که با حمایت پسرخاله‌اش به خامنه‌ای نامه نوشت و از جفاها که بر سر او و آقا معلم اومده شکایت کرده، چیزی کم ندارم. باری

خدمت رهبری نامنظم، آغا خامنه‌ای سرور اوپاشان دو عالم!

از آنجا که عده‌ای خودفروخته به عالم بالا و پائین، مرتب به شما نامه می‌نویسند و شکایت می‌کنند و اوقات سلطانی را مغشوش، تصمیم گرفتم نامه‌ای به شما نوشته و رخصت بگیرم تا جواب این یاوه‌گویان بی‌فکر را بدهم تا دیگر برای همیشه دهان خود را ببندند و بدانند که شما مقصر نیستید، بلکه بیماری! این بیماری هم نامش قدرت بی حساب و کتاب است که دچارش شده‌اید و رهایی از آن مثل رهایی از سرطان، دشوار و چه بسا غیرممکن است، حال این جاهلان! هی به شما نامه می‌نویسند و از شما چیزی را می‌خواهند که بیهوده است بر زبان آوردن آن. آخر یکی نیست که به آنها بگوید که شما قبله کاذب، چهل سال از عمر بی‌ثمر و بی‌خاصیت خود را پای منبر هدر دادید و روضه دو عالم برای دلسوختگان می‌خواندید تا اشک آنها را درآوردید و فقط ۲ تومان اجر بگیرید و از مال دنیا فقط یک دوچرخه فکسنی مشکی مارک «یونیورسال» داشتید و به کرایه خانه‌تان محتاج، تنها یک اتاق کوچک در جنوب شهر داشتید با عیال و چند تا توله که می‌لولیدند در کنج اتاق کوچک سقف کاه‌گلی تیر چوبی، ولی خوب دنیا که یک‌قرار نمی‌ماند، به میمنت انقلاب! و سعی و تلاش شبانه‌روزی خودتان و در آخر به خاطر کمک یار پیشین، شیخ بهرمانی، در جایی نشسته‌اید که حال هستید. باید به آنها که این نامه‌ها را می‌نویسند از طرف شما بگویم: آهای آدم‌ها! نمی‌دونید که چه کیفی داره روی این تخت سلطانی نشستن! صاحب جان و مال و ناموس همه هستی، اصلاً انگار مالک همه چیز هستی، نه نه اصلاً خدا هستی. سند شش‌دانگ این سرزمین را صاحب هستی و به هیچ کسی جوابگو نیستی؛ اصلاً چرا باید جواب دهی؟ مگه خدا هم جواب می‌ده یا حرف می‌زنه؟! در آخر، به این بی‌خبران نادان باید از طرف شما بگویم که اگر نمی‌دانید حال بدانید، به قول شاعر:

«یا رب روا مدار که گدا معتبر شود

گر معتبر شود ز خدا بی‌خبر شود!»

*** منع ***

**نامه سرگشاده طنز «امام نقی» به خامنه‌ای، ۱۸ دی ۱۳۹۰ (++)**

یا ایها الذین آمنوا فانظروا بالذوالنعوظ النقی و اعتصموا بالشمقدر و لاتفرقوا (سوره پلنگ، آیه ۶۱)

از امام نقی(ع) به علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی

به تو سلام نمی‌کنم، تویی که می‌گویی سیدی و از نسل ما هستی. نمی‌دانم پشتت به کدام جد بزرگوار ما می‌رسد، ولی کاش آن شب کنیزش می‌مرد یا ذوالنعوظش می‌شکست و امروز تو حاصل نمی‌شدی!

پیش از این تصمیم داشتم برای فرزندم «بشار» نیز نامه‌ای بنویسم، اما وی با اقتدا به جد بزرگوارم «علی ابن آب طالبی» چندان خون ریخت که در صدر جدول آدمکشی شانه به شانه علی زد و نشان داد که فرزند خلف ما اهل بیت است و وظیفه‌اش را به خوبی می‌شناسد. اما تو چه؟ هنوز تکلیفت با خودت نیز روشن نیست.

فرزند ناخلفم! می‌دانم که خاندان مطهر ما به طور سنتی با تعقل رابطه خوبی نداشته است، لکن باز هم هر چه فکر می‌کنم متوجه نمی‌شوم که هدف از مسیری که انتخاب نموده‌ای چیست. تو نه مانند پیامبر اسلام دنبال کنیزکان و غلامان مهرو هستی، نه مانند جدم حسن، خلافت را به پولی می‌فروشی، نه مانند حسین، خودت را به کشتن می‌دهی تا تکلیف را یکسره کنی، نه مانند سجاد خود را از صحنه کنار می‌کشی. مابقی اجدادم نیز به طریق اولی سرمشقی برای تو نبوده‌اند غیر از پدرم جواد که قدری رفتارت به وی کشیده است.

کاش می‌شد از تو و اعمال تبری جویم، اما صد حیف که آنچه می‌گویی و آنچه می‌کنی یکسره برگرفته از پندار و کردار جدم رسولولاست. جدم پیامبر اسلام فرموده‌اند: «الملک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم» یعنی «حکومت با کفر باقی می‌ماند، ولی با ظلم، خیر!»، اما حکومت تو همچنان برقرار است. بنا بر این، یا تو کافری، یا پیامبر چرند فرموده است، که در هر دو صورت، گناهش گردن توست.

البته اگر از حق نگذرم، تو احکام همان اسلام عزیز را اجرا می‌کنی. چنان‌که دروغ را تقیه می‌گویی، خیانت به همسر را صیغه، تجاوز به کودکان را قرآن و سنت، ترور را شهادت طلبی و قس علی‌هذا... لکن بدان که اجدادم را در میان عده‌ای که آنان را نمی‌شناختند، ذره‌ای آبرو بود و عوام را گمان بر آن بود که عیب از مسلمانی ایشان است. امروز به مدد کوشش تو پیشیزی به آنچه می‌گفتیم اعتباری نیست و همگان دانستند عیب از اسلام ماست.

ما با هزار زور و زحمت این سفره اسلام و تشیع را پهن کردیم تا اخلاف ما تا ابد از عواید خمس و زکات بخورند و بیاسایند. لکن با این گندی که تو زدی، دیری نپاید که هرچه ما در بلاد عجم طی هزار و اندی سال رشته کرده بودیم، پنبه شود.

من نیز می‌دانم ایرانیان، ساده‌دل و زودباورند. اما باورم نمی‌شود که در قرن بیست و یکم کسانی جای پای تو را می‌بوسند. تویی که از شتر ما کم‌تری. ما به خمس و زکات ایرانی‌ها دلخوش بودیم و به زر و سیمی که به گورمان می‌بستند، اما شنیده‌ام تو نفت و گاز آنها را هم تاراج می‌کنی. خونشان می‌ریزی و رأیشان می‌دزدی. از خمینی ملعون به عنوان اسوه‌ات نام می‌بری ولی حتی دستورات این غاصب را هم به یسار و یمینت حساب نمی‌کنی.

رسولولا کسی را به زور به شعب ابی‌طالب نبرد، اما تو با جهالت و بی‌کفایتی، سرزمینت را از شعب ابی‌طالب هم بدتر کرده‌ای. حال بینم آیا می‌توانی موریانه‌هایی بفرستی که بروند قطعنامه‌های تحریم را بخورند و فقط کلمه God از آنها باقی بماند!؟

با این راه که تو می‌روی، تمام ترس من این است که مردم ایران از اسلام روی‌گردان شوند و روزی فرا رسد که به مانند صلیبی‌ها یا مجوسی‌ها طهارت کنند.

جدم علی در نامه‌ای به مالک اشتر گفته: «با مردم چنان رفتار کن که اگر کسی برای مظلوم نزد تو آمد، بتواند بدون لکنت زبان سخن بگوید.» خوشم می‌آید که نصیحت او را به آنجایت هم نگرفته‌ای!

در ضمن، دست از سر این نوه من بردار و این قدر از این نوه نداشته من برای توجیه کثافت‌کاری‌هایت مایه نذار. شنیده‌ام که رئیس‌جمهور انتصابی‌ات مدیریت هدفمندی یارانه را به «میتی هیدن» [Mehdi Hiden] نسبت داده است. به خدای نقی قسم که آن نوه من یارانه را از غائط



تشخیص نمی‌دهد و مدیریت را با «ط» می‌نویسد. «عسگری کوچولوی» من هیچ‌گاه توانایی تولید مثل نداشت. تو هم این قدر این ننگ را به ما یادآوری نکن و با اندک آبروی خاندان عصمت و طهارت، بازی بازی نکن. الهی قهار از کمرت بزند با این کارهایت! به پیروانم بنگر که چه شاد و سرخوشند و چه پاک و زیارو، و به یارانم بنگر که سیاه‌پوش و غم‌بارند و پلید و پلشت. مرا باکی از فردا نیست که یارانم رو به فزونی هستند و آینده ایران و ایرانیان در دست من و یاران من است. تو از فردایت بترس و به عاقبت خود بنگر که جایی برای مردن نخواهی یافت و چشمی در غمت گریان نخواهد شد. از سرنوشت دیگر خودکامگان عالم عبرت بگیر. آیا قذافی را ندیدی که خنجری ما تحتش درید؟ فکر کرده‌ای ماتحت تو تا ابد در امان است؟

والسلام علی من التبع النقی

امام نقی(ع)

سامرای معلی

دی‌ماه ۱۳۹۰ خورشیدی

*** منع ***

وبلاگ «امام نقی»

**نامه سرگشاده علی تارخ به خامنه‌ای، ۱۸ دی ۱۳۹۰ (++)****می‌دانید حاصل تمام این واژگانی که شما به خوردمان دادید چیست؟****بترسید که من‌ها تبدیل به ما شود...؛ بترسید از صدام شدن، از مبارک شدن، از قذافی شدن!**

نامه نوشتن به رهبر حکومتی که نه تنها ادعای سالم‌ترین و مستقل‌ترین و مردمی‌ترین و آزادترین کشور دنیا را دارد، بلکه داعیه‌دار نمایندگی خدا بر روی زمین را هم دارد، سخت است، اما این سختی نه به دلیل شرمندگی در برابر این همه خوبی باشد، بلکه ترس از تبعات سختی است که این حکومت نه تنها برای نگارنده بلکه برای خانواده‌هایمان پیش رو می‌آورد، چرا که آزادی در فرهنگ لغات جمهوری اسلامی معنای اسارت می‌دهد و افرادی امثال من در برابر این حکومت الاهی، فرزندان شیطان و محکوم به نسیتی هستیم.

آقای سید علی خامنه‌ای؛

خطاب به شما و برای شما می‌نویسم، می‌دانم بی‌ادبی است که وقتی از لحاظ سنی جای نوه شما هستم، بخواهم چند خطی را پند به شما دهم. عذر مرا بپذیرید، اما مجبورم، چرا که من فرزند آموزش‌های حکومت شما هستم و از همان آغاز دوران دبستانم که مرا تحت تأثیر مستقیم آموزش‌های ایدئولوژیک خود قرار دادید، مسحور گفتمانی شدم که شما را در ردیف پیامبر خدا قرار می‌داد. پس با اجازه، اندکی شما را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنم، حتماً با امر به معروف و نهی از منکر به خوبی آشنا هستید، اگر از یاد برده‌اید بگویم که ستادی به همین نام دارید و چه سال‌هایی سربازان با لباس و بی لباس شما خون به دل خانواده‌هایمان کردند، چه پریشان‌خاطری‌هایی در کوچه‌ها مان و خیابان‌ها مان ایجاد کردید، چه دختران و پسران جوان این مملکت را و حتا زوج‌های جوان را اسیر خودتان کردید و هر کسی هم معترض می‌شد، می‌گفتید مگر مسلمان نیستید؟ امر به معروف و نهی از منکر است، اگر قبول ندارید پس مسلمان نیستید و به همین راحتی، تمام حیثیت یک انسان را می‌گرفتید و حتا شاید به جرم خروج از دین هم تا پای اعدامش می‌ایستادید؛ حکومت شما به من یاد داد که امر به معروف و نهی از منکر بر هر کسی واجب است، در زمان امام اول شیعیان، عوام نظارت بر کار امامشان می‌کردند و امر به معروف و نهی از منکر انجام می‌دادند، اما این هر کس شما تنها شامل خودتان و اطرافیانتان نمی‌شد، چقدر دوست داشتیم روزی دخترتان را ببینم در خیابان قدم می‌زند و به دلیل اینکه اندکی چادرشان عقب رفته است، بروم جلو وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را که شما به من آموزش داده‌اید را انجام بدهم.

بگذریم جناب آقای خامنه‌ای!

نمی‌دانم در چه سطحی از سواد حوزوی هستید، اما می‌دانم زمانی که مسئولیت رهبری کشور را عهده‌دار شدید نه مرجع بودید و نه فقیه، تنها حجت‌الاسلام جوانی بودید که آن طور که به ظاهر نشان دادید، به اکراه این مسئولیت را پذیرفتید، آن موقع‌ها تنها رهبر انقلاب بودید، هنوز مقام معظم، مقام عظمای ولایت، حضرت آیت‌الله و نایب بر حق و از این عناوین نداشتید، خب زیاد هم مهم نیست، در حکومت شما چه بی‌سوادانی تنها با یک دستبوسی ساده به مقام دکترا رسیدند و کرسی‌های دانشگاه را هم شش‌دانه به اسم خود زدند، شما که دیگر جای خود دارید، می‌گویند حوزه را به اسم خودتان زده‌اید، حالا آیت‌الله شدنتان که خوب است، به قول دوستی، شکر که ادعای معصومیت و خدایی نکردید، البته این طور که شما در سفرهایتان به شهرهای مختلف با نورافشانی‌هایی که بر روی صورت خود در ماشین انجام می‌دهید، شاید قصد و نیت این کار را هم داشته باشید، الله اعلم...! یاد سفرهایتان افتادم، راستی توجه کرده‌اید هنگام سفرهایتان دیوارهای شهرها کاغذ دیواری می‌شوند از تصویر شما؟ احتیاجی به عرض بنده نیست، می‌دانید که در اسلام، حکم مجسمه‌سازی که به نوعی نشان‌دهنده بت باشد، چیست؟ خب در زمان پیامبر نه برقی بود و نه کامپیوتری و نه فتوشاپ و دوربین و عکس و بنر، اما شما چگونه استفاده می‌کنید؟ بنرهایی با نورافشانی‌های ویژه که هر کدام به طول ده‌ها متر و آنچنان بت‌هایی از شمایل شما درست کرده‌اند که هر کسی شما را نه تنها نایب بر حق بلکه مرتبط مستقیم با خدا هم می‌داند. روایت ورود امام اول شیعیان به شهر انبار و آن استقبال را که حتماً می‌دانید، آن امام کجا و شمایی که بیش از ۲۰ سال است سعی می‌کنید لفظ امام را هم



برای خود مصادره کنید کجا؟! این تعداد انسان ساده‌دل را به دنبال خود این طرف و آن طرف می‌کشید و چه پول‌هایی که ان‌شاءالله به هزینه بیت‌المال نیست، خرج می‌کنید تا با خود بگویید عجب مرد هنرمندی هستم من....

گفتم بیت‌المال؛ هزینه‌های سفرتان با آن گارد ده هزار نفری از کجا تأمین می‌شود؟ بیت‌المال که نیست، مردم خودجوش هم که با ساندیس‌ها به خیابان و استقبال شما آمده‌اند، شما که اصلاً طبق گفته‌های خودتان حقوقی هم دریافت نمی‌کنید و با همان هزینه‌ای که حوزه به شما می‌دهد زندگیتان را می‌چرخانید، یاد دارم که حتی در روزنامه «جام‌جام» آن سالی که عروسی فرزندتان بود، از شما نقل شده بود که شام عروسی چون وسعتان نمی‌رسیده غذا کم آمده، شما مقداری نان خشک اندازه کف دست میل کردید. پس این مخارج از کجا می‌آید؟ حتماً خارجی‌ها یا دشمن اینها را تأمین می‌کند تا ضربه به نظام بزند.

آقای خامنه‌ای!

به کودکی‌ای که در آن بزرگ شدم نگاه می‌کنم، تنها این واژگان را پیدا می‌کنم: «دشمن»، «جنگ»، «استکبار»، «انقلاب اسلامی»، «رژیم طاغوت»، «جاسوس»، «ضد انقلاب»، «مرگ بر آمریکا / اسرائیل / منافق» / گاهی هم «انگلستان»، «غرب در حال نابودی است»، «فلسطین»، «بیت‌المقدس»، «اعراب خودفروخته»، «حلال»، «حرام»، «نامحرم» و....

می‌دانید حاصل تمام این واژگانی که شما به خوردمان دادید، چیست؟ روزی با خود پرسیدم پدرانمان برای چه انقلاب کردند؟ دنیایی که در حال تلاش برای صلح است چرا همواره دشمن است؟ نظام استکبار و غرب به خصوص آمریکا و اسرائیلی که بیش از سی سال است آرزوی مرگ آنها را می‌کنید و هر ساعت می‌گویید در حال فروپاشی هستند، چرا هر روز پویاتر و زنده‌تر از قبل با قدرت و توان بیش‌تری در حال رشد است؟ چرا نخبگان کشور هر روز به دامن این نظام استکباری که می‌گویید می‌روند و بر نمی‌گردند؟ طبق آمار رسمی خودتان که رجوع می‌کنم تنها ۴ هزار و ۱۲۰ نفر از المپیادی‌های نخبه از کشور خارج شده‌اند، این بماند که تعداد نخبگان واقعی‌ای که طی این ۳۰ سال از کشور خارج شده‌اند بیش از ۲۰ هزار نفر می‌شوند و می‌دانید که این ۲۰ هزار نفر چه تأثیری می‌توانستند در کشور داشته باشند؟ مدام در گوشمان حرف از مرگ زدید و آنقدر حلال و محرم و نامحرم کردید و بین فرزندان این کشور شکاف انداختید که همه برای هم موجوداتی ناشناخته شده‌اند و عشق که عامل حرکت و انگیزه انسان بوده است، در کشورمان مرده است، وضعیت فرهنگی کشورمان را که مشاهده می‌کنید آنقدر وخیم شده است که مأموران انتظامی‌تان به جای اینکه به دنبال کشف جنایات و ایجاد امنیت باشند، مأموریتشان جمع کردن جوانانمان از خیابان‌ها شده است، این دوست دخترها و پسرهایی را که می‌بینید محصول نظام شما هستند، آمار بالای طلاق‌ها و تجاوزها و قتل‌ها و معتادین جوان و دانش‌آموز همگی حاصل تلاش‌های شما برای اعتلای فرهنگ این مملکت است. در کتاب‌هایتان خوانده‌ام انقلاب کردیم که آخرت را به مردم هدیه دهید، به هر حال، ادعای پوشیدن لباس پیامبر را دارید، نمی‌دانستم این آخرتی که می‌گویید تنها معنای جهنم را با خود می‌آورد، اعتقادات مردم را به راحتی بر باد دادید، دیگر ناموس صدای ناموس نمی‌دهد، نماز واجب همه واجبات برای این جوانان نیست، آقای خامنه‌ای شنیده‌اید که حرمت امام‌زاده به متولی‌اش است؟

از شما می‌پرسم پدرانمان برای چه چیزی انقلاب کردند؟ خب، شعارهای زیبایی دادید، «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»، قرار بود الگوی جهان اسلامی باشیم که به قول مصطفی تاج‌زاده شدیم «عبرت جهان اسلام»، استقلال را که دیگر همه می‌دانند بر باد دادید، تنها در دوره شما بود که وصیتنامه پتر کبیر عملی شد و روس‌ها چکمه‌هایشان را در آب‌های گرم خلیج فارس زدند، البته برای شما انرژی هسته است، واضح‌تر بگویم یعنی حتا شاهان قجر هم اجازه این کار را ندادند، اما به لطف شما روح پتر کبیر پس از قرن‌ها آرام گرفت. آزادی برای شما در زمان طاغوت چگونه بود؟ زندانی سیاسی داشتیم؟ مطبوعات بسته می‌شدند؟ احزاب اجازه فعالیت نداشتند؟ دانشجویان محروم از تحصیل می‌شدند؟ برای اینها انقلاب کردید؟ یا وضعیت حجاب زنان خیلی بد بود و رگ غیرت شما اجازه نمی‌داد؟ کاری به آن وعده‌های هیچ‌وقت نشدنی انقلابتان ندارم، خانه و آب و برق رایگان و... می‌خواهم بدانم آزادی شما به چه معنا بوده است؟ غیر از این است که وکیل و استاد و دانشجو و روزنامه‌نگار و هنرمند و کارگر و دانش‌آموز و مادر و وزیر و انقلابی و همه در زندان‌های شما هستند؟ به معنای واقعی، ایران را زندان کرده‌اید. روزنامه که دیگر بسته نمی‌شود، شما قتلگاه مطبوعات به راه انداختید. اگر نمی‌دانید می‌گویم بدانید، شما کاری کرده‌اید که محمدرضا شاهی که مستبد بود و آزادی را از مردم گرفته بود و روزی همه علیه‌اش انقلاب کردند، هرگاه یادی از آن دوران می‌شود با نیکی از وی یاد می‌گردد و یک «خدایامرز» هم همراهش می‌آید. عذر می‌خواهم که نمی‌توانم و شرم می‌کنم بگویم چه حرف‌هایی هم همراه نام شما از زبان مردم جاری می‌شود....



جمهوری اسلامی قرار بود انتخاباتی داشته باشد، مجلسی از دل مردم داشته باشد، فریاد می‌زدید که شاه و پدرش مجالس هزارفامیلی به راه اندخته بودند. خوب، دهه اول انقلاب که هیچ، بهانه‌هایتان سر به فلک می‌گذارد، جو انقلابی و جنگ و... البته پا روی حق هم نمی‌شود گذاشت که آن دهه اکثریت جامعه این بهانه‌ها را با جان و دل می‌پذیرفتند و هر اتفاقی می‌افتاد، کار خودمان نبود، کار خدا بود، تصاویر هم در ماه رؤیت می‌شد، کسانی هم که می‌خواستند جلوی رسیدن مردم به آن بهشتی که شما وعده داده بودید باید اعدام می‌شدند! اما حالا چه؟ مردم کجای بازی شما قرار دارند؟ تنها برای اینکه تئاتری با بازیگرانی به تعداد مردم ایران تماشا کنید، انتخابات می‌گذارید؟! می‌دانید رأی به خاتمی، «نه» به شما بود. می‌دانم خیلی دلتان از رعیت‌تان پر بود؛ خوب، بد هم انتقام نگرفتید؛ ۱۸ تیر ۷۸ که خاطرتان است؟ اما دل پرتان سرشار از کینه بود، به معنای واقعی کلمه، کینه‌شتری را نشان دادید. ۲۲ خرداد ۸۸ یادتان هست؟ ندا آقاسلطان، سهراب اعرابی را می‌شناسید؟ بچه‌هایی که به خاک و خون کشیده‌اید را دیدید؟ وای بر شما که اگر دیده‌اید و به نمازی که می‌خوانید اعتقاد دارید، نمازی را که پدران و مادران می‌خواندند بی‌رحم نبود، اخلاق و انسانیت را نشانمان می‌داد. آقای خامنه‌ای به کجا می‌روید؟ به دلیل اینکه مدام حکومت‌تان و خودتان را با پیامبر و معصومین مان قیاس می‌کنید و خود را در آن جایگاه قرار می‌دهید، دو نکته را خدمتان عرض می‌کنم: امام علی(ع) را که باید بشناسید، دلیل خانه‌نشین شدنشان و روایت حکومت و عطسه بز را هم که می‌دانید، این را هم که می‌دانید ایشان تنها به خواست مردم حکومت کردند، اما شاید ندانید که این بزرگوار تنها زمانی جلوی مخالفین خود دست به شمشیر بردند که آنها ابتدا شمشیر کشیدند و شما چه کردید؟ جواب سکوت مردم و پرسش «رأی من کجاست؟» شد گلوله و خاک و خون؛ نکته بعدی، شمر را که باید خوب بشناسید، کسی که کربلا را آتش کشید، امام حسین(ع) را گردن زد و عاشورا را عاشورا کرد؛ اما شاید نمی‌دانید که آن هم خود را برحق می‌دانست و نماز شبش را هم هیچ‌گاه ترک نکرد و برای خودش مسلمانی بود که بهشت را برای خود خریده بود. خواستم گفته باشم که مطلع باشید.

آقای خامنه‌ای!

من فرزند بزرگ‌شده در حکومت شما هستم، آموزش‌های شما را دیده‌ام، اما می‌گویم که شما نه تنها نتوانسته‌اید سرهای بی‌مغزی که تنها دست‌بوسی شما را کنند تربیت کنید، بلکه باید بگویم که من و امثال من بی‌شمارند به وسعت ایران بزرگ، تا دیر نشده است توبه کنید، خودتان را از ضحاک‌ی که گرفتارش شده‌اید نجات دهید، بترسید که من‌ها تبدیل به ما شود. ایرانیان شریف‌اند و تا به امروز به هر زبانی که توانسته‌اند حرمت نگاه داشته‌اند. بترسید از صدام شدن، از مبارک شدن، از قذافی شدن!

در پایان، بر حسب وظیفه امر به معروف و نهی از منکر می‌گویم که شما بر دوش من گذاشتید، تنها خواستم چند خطی را به شما یادآوری و امر به معروف کرده باشم، نهی از منکر دیگر دست مردم است.

علی تارخ

۹۰/۱۰/۱۸

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

**نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۱۹ دی ۱۳۹۰ (++)****شما را دعوت می‌کنم به خیر و صلاح امت**

جناب آقای خامنه‌ای
رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران
با سلام

قریب به یک هفته است که از نامه نخستین این حقیر به شما «جانشین خداوند بر روی زمین» می‌گذرد؛ در نامه نخستین، صرفاً به اجمال، خود را به آن جناب یادآوری نمودم. در این هفته جمیع احوالات امت دربند ایران اسلامی را رصد نمودم و حال، مایلم با توجه به بازخورد مثبت مکاتباتم نزد نخبگان، مکاتبه حاضر و نامه‌های بعد را موضوعی تر و صریح‌تر خدمت شما نگاهشته، باشد که رضای حق تعالی از «دعوت به خیر و اصلاح امور امت»، مقبول واقع افتد. پیشاپیش به مانند گذشته از صراحت لهجه‌ام پوزش می‌خواهم.

الغرض:

در ابتدای فصل دوم، مستنداً به اصل هشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی (میثاق ملی سابق) اشاره می‌کنم. ماده هشتم این قانون، اِشعار می‌دارد: «در جمهوری اسلامی ایران، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر، و وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت (حکومت) نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت (حکومت)». «المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» پس به روال همیشگی خطبه‌های اول «نماز جمعه»، خودم و همه و شما را دعوت می‌کنم به تقوای الهی و امر به معروف و نهی از منکر.

و اما بعد:

در نامه نخستین، وعده دادم به سیر تحولات دستگیری فرزندی از انقلاب «روح‌الله» که برای شما کاملاً آشنا بود و به بیت شما راهی داشت، اشاره نمایم. الوعه وفا؛ من خطبه نماز جمعه معروف و «ریزشگر» شما را در روز ۲۹ خرداد ۸۸ بارها مرور کرده‌ام، که به زمان و زبان خود مایلم به تعارضات بین «شعار و عمل»، که در میان مسؤولین جمهوری اسلامی به امری نهادینه مبدل شده، اشاره نمایم.

مایلم قصه‌ای را برای شما بازگو کنم؛ چه اینکه چندی پیش عضو ارشد انصار حزب‌الله شما [ذبیح‌الله بخشی‌زاده معروف به حاجی بخشی] از دنیای فانی کوچ کرد و باز به بهانه‌ای نوای «ماشاءالله، حزب‌الله» او در خاطر تداعی گشت. با ذکر این روایت دو مقصود دارم:

۱- نگاهی به فجایع دهه هفتاد این جماعت بیندازیم. جماعتی که مردم ایران را در هر کوی و برزن، مورد آزار و اذیت خویش قرار داده و اکنون از آن ناحیه پاداش‌ها گرفته، ترفیع‌ها شده و هر کدام در گوشه‌ای از «ملک همایونی» شما به نان و نوایی رسیده و «فربه» شده‌اند. «انصار حزب‌اللهی» که مستقیماً تحت امر و فرمان بیت شما عمل کرده و می‌کنند.

البته این خود حکایتی تاریخی دارد که از دیرباز تا کنون، روحانیت صاحب‌نفوذ در عصرهای مختلف تاریخ این سرزمین، عده‌ای «چماق به دست» داشته‌اند، که البته اسناد تاریخی آن نیز موجود است و در مکاتبات بعدی به آن اشاره می‌کنم.

۲- و البته همین روایت پیش رو، مقدمه دستگیری من در سال ۱۳۸۸ و آزارها در سلول‌های انفرادی «سپاه فریبگان» شما بود که به آن اشاره خواهد شد.



القصة:

در سال ۱۳۷۲ توسط گروه بسیج صدا و سیمای «میلی»، تصمیم به ساخت کلیپی گرفته شد که در آن قرار بود «بسیجیان با عظمت» شما در شب میلاد امیرالمؤمنین علی(ع) بین مردم گل و شیرینی پخش کرده و شادباش گویند. من به همراه اکیپی از عوامل آن سازمان، به پایگاه بسیجی در بلوار کشاورز مراجعه نمودیم و حکم مأموریت خود را به فرمانده آن پایگاه ارائه نمودیم. هیچ‌گاه آن دوران را از خاطر نخواهید برد. چون برای اولین بار پس از سینمای دفاع مقدس، دو فیلم «آدم برفی» و «دیدار» در حوزه هنری تهیه شده بود و آن دو فیلم، خاطر مبارک جنابعالی را سخت آشفته کرده بود و در آن بحبوحه بود که «انصار حزب‌الله» یا همان «گروه فشار» پدید آمد! فرمانده آن پایگاه نیز «عضو شورای مرکزی انصار حزب‌الله تحت حمایت شما» بود. به محض ارائه حکم و مشاهده نام بنده، شروع به «ثنای» نام پدر کرد و خود را از «پا منبری»های قبل از انقلاب ایشان معرفی نمود. سپس دستور همکاری با ما را به «بسیجیان سلحشور» آن پایگاه صادر نمود. در حین ضبط برنامه در ساعت ۲ نیمه‌شب به ناگاه «همان فرمانده غیور و دلآور» با یک چشمک «رمز عملیات» را اعلام کرد و آن «غیورمردان» در انظار عمومی با ذکر «یا زهرا(س)» عملیات را آغاز نمودند. به ناگاه در وسط بلوار کشاورز تهران، ۴ تیر هوایی سلاح کلاشینکف شلیک و در میان بهت و ناباوری همگان، به مانند «شیرک» بر سر و کول من پریدند و با ضربات پوتین و قنداقه سلاح کلاشینکف بر سر و صورت من نواختند. آنها مرا به پیاده‌روی کنار خیابان کشانده، رو به دیوار نشانند و در میان غریو فریاد دوستان همراه، آن‌چنان ضرباتی بر پیکر من وارد آوردند که قطره‌های اشک بر گونه‌های سرد دوستانم در هم غلطید. آن «فرمانده غیور و فربه» سپاه اسلام، ناگهان خود را به صحنه معرفی رساند و با دست بر سر کوبید و خود را بر همان «صراط علی‌چپ» زد که: ای وای من! چه می‌کنید؟! و گفت: این افراد «سر خود» این عمل را انجام داده‌اند. البته بعداً نام همین افراد به افراد «خودسر» تغییر یافت!!

حتماً فی الحال از خود پرسیدید چرا؟

زیرا من فرزند همان مردی بودم که فیلم‌های «آدم برفی» و «دیدار» را ساخته بود و شما به شدت از او غضبناک شده بودید!! یا للعجب!

پسر را به جرم ناکرده پدر با رمز «یا زهرا(س)» مجازات کردند و طلبکار نیز بودند!

القصة:

همان «سردار غیور و با عظمت و فربه سپاه اسلام»! که عضو شورای مؤسسين انصار حزب‌الله هم بود، فریاد برآورد که: «ای جماعت؟ نزنید. او پسر زم است!»

ایشان همان جا از من با قسم و آیه اقرار گرفت به پدرم اتفاق آن شب را نگویم.

«ریزش‌های انقلاب خمینی» از سال ۸۸ نبود؛ از زمان رهبری جنابعالی آغاز شد.

پدر من بیست و اندی سال، مدیریت مجموعه‌ای را بر عهده داشت که مستقیماً زیر نظر شما فعالیت می‌کرد.

من قصد واگویی آن اتفاق را به پدر نداشتم، تا اینکه صبح علی‌الطیوع، پدر، بعد از ناهله‌های همیشگی شیش و اقامه نماز صبح، بر بالای بالین من آمد تا برای نماز صبح اذان دهد و متوجه سر و صورت کبود و زخمی من گردید و با قسم و آیه‌های پدرانه، موضوع را کشف و چند روز بعد به حجت‌الاسلام و المسلمین یونسی رئیس وقت سازمان قضائی نیروهای مسلح در هامش نامه من گله‌ای بس دلسوزانه نمود که: «روا نیست من در حال انجام خدمت شبانه‌روزی برای اعتلای مردم باشم و پسر را چنین به کار نکرده مورد هجوم وحشیانه قرار دهند و...»

راستی جناب آقای خامنه‌ای!



آقای یونسی را شناختید؟ همان که رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح بود و چندی بعد وزیر اطلاعات در دولت اصلاحات شد؟ او در دولت «محبوب زمین و زمان شما، اشرف خلایق ایران زمین، قبله مکان، خلدآشیان» محمود احمدی‌نژاد، خانه‌نشین شد و پسرش نیز اکنون در زندان اوین است به جرم «فتنه علیه رهبر نورانی ایران»!

پس حال که یادتان آمد، دنباله ماجرا را عرض می‌کنم.

آن زمان که هنوز نماز جمعه به وصیت امام خمینی «عبادی - سیاسی» بود و به مانند امروز، جولانگاه چاکران شما و شعبان بی‌مخ‌ها نشده بود، امت اسلام از خرد و کلان، پیر و جوان، مشتاقانه به عبادت خدای تعالی می‌شتافتند. من هم از این حضور مستثنا نبودم. دقیقاً چند هفته قبل از آن هجوم «انصار حزب‌الله» به «سید عطاءالله مهاجرانی» در نماز جمعه بود.

انگشت کوچک «سید» را «غیورانه» در جلوی چشمان من و مردمان شکستند و «عمامه» شیخ عبدالله نوری را از سرش کشیده، به زمین کوفتند و شیخ را مضروب کردند و من در آنجا «اشک غم» بر میراث خمینی ریختم و سوگند خوردم بعد از آن زمان در هیچ نماز جمعه‌ای حضور نیابم. هر چند خود را مقید به حضور در نماز جمعه‌های جنابعالی کردم. اما عدم واکنش مناسب از سوی شما نسبت به آن واقعه باعث شد عطای حضور در نماز جمعه شما را نیز به لقایش بخشیده و دیگر به نماز جمعه نروم.

آن سردار سپاه فربه چند هفته قبل از آن اتفاق، در سه مرتبه متوالی نزد من آمد که «مطمئن شود من به پدر چیزی نگفتم!» در همان «گذرگاه بسیجیان» دانشگاه تهران بود. همان‌جا که بسیجیان پودر شده در شما به کناری می‌نشستند و خاطرات دلاورانه خود در مضروب نمودن مردم بیگناه کوچه و بازار را با هم نجوا می‌کردند، می‌خندیدند و «متلک‌های ناسزا» به پدرم می‌گفتند. اما ایشان هنوز هم به نماز جمعه شما می‌آید!

آن سردار سپاه فربه به مدت دو سال درگیر پاسنگویی شلیک ۴ تیر هوایی «دلاورانش» در نیمه شب بود و سؤال و جواب پس می‌داد. گویا حسابی چلانده بودنش و من دیگر او را ندیدم تا اینکه نام او را در حین بازجویی پس از «دستگیری» ام توسط اطلاعات سپاه پاسداران شما در سال ۱۳۸۸ شنیدم!

باقی داستان را به فصل سوم مکاتبه موکول می‌کنم.

چه بگویم؟ ای مقام! ای معظم! ای رهبری!

قصد دارم این فصل را با پرسش بزرگی به پایان برم:

اگر پرسش من پاسخی «درخور» داشت، عنایت فرمایید با اشاره «یک چشمک» خود به «یکی از بادمجان دور قاب چینان معروف» بگویید پاسخی برایش دهند. فقط بگویید شدت پاسخ‌طوری نباشد که ما را «پودر» یا «تلی از خاکستر» نمایند! مزید امتنان خواهد بود.

چرا در پس هر انتخابات، از شما و حامیانتان رفتاری «دموکراتیک» بروز می‌کند و «مردم» چند ماه مانده به انتخابات، برای شما و آن دوستان «میوه‌صفت» عزیز می‌شوند؟! مگر مردم در حکومت شما مؤثرند؟ مگر این مردم همان فتنه‌گران حوادث دو سال گذشته لقب نگرفتند؟ مگر در فردای «حماسه ۸۸» همین مردم را با تبر و زنجیر و کتک و فشنگ، «بی‌بصیرت و فتنه‌گر» نخواندید؟

چه می‌شود که جناب مصباح یزدی (مطهری زمان!) می‌گوید امام علی(ع) را مردم بر تخت نشاندند؟! می‌گوید مردم در «انتخاباتی آزاد» امام علی(ع) را بر تخت نشاندند. او گفته: افشاگری درباره فعالین سیاسی در اسلام جایز نیست! البته او نگفته که افشاگری درباره زندانیان سیاسی از کی جایز نبوده است؟ و نگفته چرا قبلاً جایز بوده است؟ و نگفته دلیل این چرخش محیر العقول و «مدور الدوار» چه بوده است؟ و نگفته چرا نام بزرگان محبوب مردم، چون خاتمی، کروبی، هاشمی، موسوی و منتسبین آنها، بارها در آن دادگاه‌های فرمایشی برده شد و آبروی آنان را به ملعبه گرفتند و حتا یک فرصت یا یک تریبون به آنها برای دفاع از خود ندادند؟

البته که ما می‌دانیم؛ ایشان و همفکران شما در دو ماه مانده به انتخابات «یاد مردم» افتاده‌اند. چنان‌که قبل از انتخابات و پس از آن، مردم برای شما به مثابه «گوسفندی» بیش نیستند. یا لَعَجَب از خلقت انسان دو پا!

به یاد دارم فتوای ایشان را در «تجاوز» به زندانیان توسط «بازجوهای مکرم» و اعلام جایز بودن این کار! حال چه چیزی عوض شده است؟! چنان از مردم با واژه‌های «مکرمانه» و «مؤدبانه» سخن می‌گویند، چونان‌که یادشان نیست آن حماسه چند میلیونی «سکوت» را به خاک و خون کشیدند!

فرماندهان سپاه نیز اقرار می‌دارند:

«سپاه در فتنه ۸۸ دستور سرکوب را به هیچ نهادی صادر نکرده است»!



البته این یکی را راست می‌گویند، ولی دو نکته ظریف در آن نهفته است:

۱- سپاه خود بزرگ‌ترین سرکوبگر جنبش برحق مردم ایران بود و لازم نبود دستوری در این خصوص به کسی بدهد. چون خود رأساً وارد سرکوب شد و تمام‌قد، مردمان را به خاک و خون کشید و پدران و مادران را داغدار و عزادار کرد!

۲- دستور آن سرکوب خونین را چه کسی به سپاه داد؟

قبل از قضاوت، شما و مردمان را به نقل قولی از «رئیس دولت محبوب رهبری» در زمان بست‌نشینی‌اش جلب می‌نمایم. او گفت: می‌خواهد افشا نماید که چه کسی دستور سرکوب مردم را داده است؟ ولی او نگفت؛ چون منافعش اجازه نداد؛ چون اگر می‌گفت، آن «اختلاس ۳ هزار میلیارد تومانی» ناتمام می‌ماند و خانه‌نشین می‌شد.

مگر طبق وصیت امام خمینی «سپاه و بسیج» حق دخالت در انتخابات را دارند؟ آه! ببخشید! یادم نبود در حکومت شما فقط در زمان ایجاب منافع حاکمان، حرف از امام خمینی و وصیتنامه و راهش زده می‌شود و از فرمایشاتش گزینشی استفاده می‌شود.

راستی!

چاکران و فربه‌گان شما، دائماً زمان کنونی را به کربلا و شهادت امام حسین(ع) تشبیه می‌کنند! طوری حرف می‌زنند که مخاطب، غیرمستقیم برداشت می‌کند شما نیز مانند امام حسین(ع) هستید و امروز نیز کربلاست! اینها حتا اندکی از عقل بهره و از تاریخ اطلاع ندارند. گویا اصلاً نشنیده‌اند که حسین(ع) در کربلا شهید شد. به آنان بگویید حسین(ع) شهید شد. اینان جواب این سؤال را نمی‌دهند: اگر ایران اکنون کربلاست و رهبر آن حسین! چرا حسین ما هنوز زنده است؟

حداقل جلوی این جماعت را بگیرید تا بلایی را که بر سر کتاب‌های درسی مدارس آوردند با امام حسین(ع) تکرار نکنند. نگویند امام حسین(ع) در کربلا زنده ماند و شهید نشد! آخر حتماً می‌دانید که در کتاب‌های درسی مدارس، تاریخ ایران، تحریف و نام «پادشاهانش» حذف گردیده است. همان‌طور که نام آیت‌الله هاشمی رفسنجانی از تاریخ انقلاب در همان کتاب‌ها حذف گردید!

راستی گفتم هاشمی!

در فصول بعدی مکاتبات حتماً از ایشان با شما سخن خواهیم گفت. شاید او را هم فراموش کرده باشید!

امام علی(ع) خطاب به حاکم فارس می‌فرمایند:

«الحیف يدعو الی السیف». (فشار و ستم، مردم را دست به شمشیر می‌کند).

به حسین شریعت‌نداری کیهانتان سلام بنده را ابلاغ بفرمایید.

تا گفتار سوم، «یا حق»

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده عباسعلی فتاح به خامنه‌ای، ۱۹ دی ۱۳۹۰

آقای خامنه‌ای من را به شما امید نیست

می‌خواستم این نامه را به ملت ایران خصوصاً فعالین سیاسی و روشنفکران هم‌وطنم بنویسم، اما تصمیم گرفتم از روند جاری خارج نشوم از این رو به شما می‌نویسم.

می‌دانم قدرت، شیرین است و هر آنکه آن را به چنگ آورد، می‌کوشد تا حتی الامکان ره‌ایش نکند و می‌دانم که جوابگویی به خواست‌های ملت در توان و تفکر هر کس و خصوصاً شما نیست و می‌دانم که روش استبدادی برای کوتاه مدت از جوابگویی به ملت آسان‌تر است از این رو اگر ملتی نتواند راه را بر بازتولید استبداد ببندد از چاهی درنیامده به چاه دگر می‌افتد، از اینکه هنوز غالباً فکر می‌کنیم که آقای خمینی در پاریس همه این نقشه‌ها را در سر داشت و اگر فرد دیگری قدرت می‌گرفت ما را به آزادی می‌رساند متأثر می‌شوم، تأسف می‌خورم از اینکه هنوز دریافته‌ایم که هر قدرت بلامنازعی در کوران حاکمیت و در گریز از ناتوانی و نادانی آنگاه که در سرایشی خروج از قدرت قرار گیرد برای باقی ماندن در قدرت استبداد را آخرین حربه بقا می‌کند. این را بدان که دوام روند کنونی به دلیل ندانم‌کاری و عدم انسجام دوستان ملت بوده است. هر چند ده‌ها هزار جان فدا کرده و متحمل گزاف‌ترین هزینه‌ها شده‌ایم اما هنوز به راهکاری برای تولید نیروی بالنده و مورد اقبال عموم نرسیده‌ایم، ده‌ها سال بدون اینکه نیروی خود را بسازیم نیرویمان را بر حذف آنچه مورد پسندمان نبوده از جمله شما متمرکز کرده‌ایم غافل از اینکه اگر نیروی خود را می‌ساختیم برای شما راهی جز خروج نمی‌ماند، طلایه‌داران تفکرات گوناگونمان بجای آنکه ما را در هر جا هستیم منسجم کنند خود کوشیده‌اند تا از بالا تشکیلاتی بنا کنند غافل از اینکه زمانی عنصر اعتماد عمومی حاصل می‌شود که ایت جامعه شاهد گسترش جریانی بین خودشان باشند. پیشاهنگان نحله‌های مختلف ما رنج فراوانی برده‌اند اما بسیار بیش از آن فرصت‌سوزی کرده‌اند. تنها در دو سال اخیر صدها اجتماع هزاران نفری در سراسر جهان به پا کردیم اما دریغ که حتی یکی از آنها هم به جمعیتی پاینده تبدیل نشد. روشنفکران و فعالین سیاسی ما هزاران میتینگ سخنرانی برگزار می‌کنند اما به کارسازترین استراتژی یعنی متشکل کردن همفکران خود در گردهمایی‌ها نمی‌پردازند. تا برای یک اتحاد ملی بلوک‌های شامل هر تفکری آماده باشند.

عباسعلی فتاح

یک شهروند ایرانی استرالیایی در آرزوی ایرانی آزاد و آباد

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده طنز یک وبلاگ‌نویس به خامنه‌ای، ۱۹ دی ۱۳۹۰

ای امام خامنه‌ای، شما جبارید!

حالا که بازار نامه‌نگاری داغ است، این رفیق ما از طریق مهمان «خودنویس» این نامه را داده به خود عظمای که من بخش‌هایی از آن را می‌آورم. اصل نامه در سایت «شهنواز دات من اپی لاسیون هستم دات آی آر» آمده است.

مقام‌گنده رهبری (دامه البرکاته)

با سلام و احترام خدمت شما رهبر گرانقدر و فرزانه سابق و فتانه فعلی

بنده را به یاد دارید؟ ندارید؟ آن روز که با پدر گرانسنگ خود جهت بیعت و دستبوسی و البته کسب سهمیه در دانشگاه خدمت رسیده بودم را به خاطر ندارید؟ پدر پدرسوخته گرانسنگ من فرمودند که پدرشان (یعنی پدربزرگِ پدرسوخته من) با پدر شما هر شب بر سر یک منقل، ببخشید محفل، ادعیه و مفاطیح «مرضیه و دلکش» را قرائت می‌کردند. ظاهراً صبح‌ها هم سرگردان بر مزار رفتگان چند کلمه‌ای عربی بلغور می‌کردند تا کسب حلالی هم داشته باشند و غیره! شما به کوچه سید علی زیدید و بعد پدر گرانسنگ بنده هم در گوش شما نجوا معروض داشتند که «اون خانومه که پدر شما و پدر من آره و اینا...» بگذریم، به جا آوردید؟!

بنده پیش از این از مریدان حضرت شما بودم؛ ریشی و یقه آخوندی و تشکیلاتی. صفحاتی سیاه کردم در باب نیابت برحق شما از جانب خداوند و وبلاگ‌ها نوشتم (در ضمیمه آدرس آنها تقدیم شده است) - آی حقوق می‌گرفتم، آی مفت می‌خوردیم - ای امام خامنه‌ای، ای نایب برحق امام زمان و نماینده خود خدا در زمین. اما الان که مد شده است و یک بوهای ناجوری هم از برخی اماکن می‌آید و امکان دارد که بساطمان کلاً جمع و جور شود و خدا رو چه دیدی، کسانی بر سر کار بیایند که نباید، همون پدر بزرگوارم که شرح پدر بزرگوارش (یا همون پدربزرگ من) آمد، فرمودند که نامه‌ای بپراکن (فعل امر پراکندن) در حکم یک «آپی لاسیون» بود... «ایزولاسیون» بود... همون! «از اوناسیون». میگن ظاهراً بعدا نان دارد، من که نمی‌دانم... پدر گرانسنگم می‌گوید... خودش زمان شاه خدا بیامرز هم تو همین مایه کار کرده بود. کلی مجیز می‌گفت و یه دفعه یه شبه از این رو به اون رو و از این حرفا. بعدش هم که کلی حال کرد در جمهوری امام خمینی راحل زمانه. بعد هم اگر اتفاقی افتاد و خدایی نکرده مثل این اخبار بیست و سی که «مبارک» رو محاکمه کردند، ما هم می‌گوییم که ما فهمیدیم، به عظمای گفتیم، اون گوش نکرد! کسی هم بعدش نمی‌پرسد که کجا و چه زمانی ندامت‌نامه، اشتباه‌نامه و یا دو خط غلط کردن و شکر میل کردن نوشته‌ام. کسی هم نمی‌پرسد که این ۲ تن گوشت که مفت مفت چسبیده به این استخوان‌های نحیف را از کدام مالی برده‌ام و چرا آبش نکرده‌ام. بعد هم خدا بزرگ است... خداوند همیشه با مؤمنان بوده است.

برویم سر اصل ماجرا:

اولاً، ضمن احترام به روح پرفتوح امام راحل خمینی بت‌شکن (صلوات بلند برفست!)، شما آدم جباری هستید! ای سلطان امام خامنه‌ای، ما گرچه در خانواده به ولایت مطلقه فقیه و قانون اساسی اسلامی و بعدش ایرانی معتقدیم و تا پای جان برای آن دو سیره امام زمان ایستاده‌ایم، اما در عمل به آیه بود یا حدیث درست یاد نمی‌آید، همونی که می‌گه «إذا جاء نصر الله والقسط بالشهداء الله و الله الكافرون المؤمنات و السلام الخوشکلان» برای شما می‌نویسم تا درس عبرتی در تاریخ شود. خدا را هم چه دیدی، اگر دیدیم در این‌ور و اون‌ور گل کرد، یک دم برایتان می‌نویسیم تا جزء سران «قُپی لاسیون» شویم. پدر بزرگوار و گرانسنگم که شرحش رفت، گفته که نگران نباش، فعلاً آمریکا، انگلیس و فرانسه پناهندگی می‌دن، همچین مثل باقلا، برات یه دونه می‌خرم. چون قبلاً هم در حوزه من «کهریزیکی» شدم، جاش مونده، مشکلی نیست. مستندات آماده ارائه به دادگاه صالحه برای اخذ پناهندگی موجود است!

ثانیاً، مرگ بر آمریکا! که به گفته آن راحل جان‌سوخته در شعارهایمان از قلم نیفتد و تبریک به مناسبت ساقط کردن «پهن پادری» دشمن قسم‌خورده مردم مظلوم و مسلمان فلسطین بالأخص نوار محروم غزه که در سال جدید میلادی در بازار موسیقی خواهد آمد و می‌گن مثل این



«عادله» خانم که عملش کردن‌ها، مثل اون در سال ۲۰۱۱ اول شده بود. این را گفتم که ثابت کنم من به هیچ ایادی شرق و غرب خارج از کشور وابسته نیستم حتا اگر به من در کشورهای جهان‌خوار ویزا بدهند و مفت با پول‌های همان پدر گران‌سنگ که از شیر مادر حتماً حلال‌تر است، «گل چرخ» بزنم. این موضوع «اپی‌لاسیون» هم موضوع خانوادگی (یا همون خارمادری) نظام است و به عوام الله هیچ ارتباطی نداره. بله... معروض می‌داشتم که «ما» ملت ایران همواره بیش از ۳۰ سال است که از شما رهبر فرزانه سابق خواسته بودیم که به رعیت خود همچون علی ای همای رحمت و خال زن یهودی، رحم و مروت داشته باشید. این سپاهیان و بسیجیان خود را برای یقه کشی به جان نوامیس مردم (که ما خودمان پیش از مشرف شدن به خوارج، مخ چندتا را همزمان می‌زدیم توی دربند، هنگام شاتوت‌خوری) نفرستید. «اون» ملت ایران، اصلاً مرگ بر شما! اما «من» شما را به تقوا و رعایت انصاف در حق رعیت بدبخت عقب مانده، اگر صلاح دانستید خواهش می‌کنم بفرمائید. همین خود من وقتی که سوار بر موتور گازی در خدمت مدرسه عشق (یا همان بسیج فعلی) تکچرخ می‌زدم، کلی پاچه خواری کردم تا هوندا ۱۲۵ ایرانی در حساب انصار پدر بزرگوارم (که شرحش رفت) برنده‌ام کردند. همان بزرگوار یه آشنایی به شما دادن (اون خانومه...) و من هم به حق در دانشگاه در رشته «چیزپروری بالینی» موفق به اخذ دانشنامه فوقش دیپلم شدم و بعد که رئیس سازمان «چیز» شدم، مدرکم دکترا شد و تقدیرنامه از محضر مبارک گرفتم.

القصة و الغرض:

می‌گفتم... در همان بسیج محله بودیم که با رمز «یا زهرا» دست هر کسی که در میدان هفت‌حوض با آستین کوتاه می‌چرخید را بقیه رنگ می‌زدند و من هم هی تلاش می‌کردم جلویشان را بگیرم! می‌گی نه؟! از حاجی بخشی بپرس. این نوامیس مردم هم عجب چیزایی بودن... هر کی خوشگل‌تر بود را می‌بردیم همون پهلو، توی اون کوچه که درب زنانه مسجد نارمک است، مورد ارشاد قرار می‌دادیم چون هم منافع بودند و هم متبرج!

بعدها که همان پدر گرانسنگ را بیکار کردند و در خانه نشست، مرا ارشاد کرد. من تازه الآن که خوب فکر می‌کنم، مثل اینکه شما جبارید! ضمن اینکه از هر پیاده‌رویی که سلطنت‌طلب‌ها و این ولیعهد ملعون با اون کراوات خوشگلش راه می‌رود، «ما» مردم همیشه در صحنه و سلحشور ایران و ضد پادشاه و جمهوری خواه، نه تنها رد نمی‌شیم که «من خودم» می‌زنم لهشون می‌کنم، ای رهبر آماده، فتانه‌ای، فتانه! دانشگاه... دانشگاه رو بگو! چقدر ملت رو اوسگول (یا همون ضایع) کردیم توی این انجمن اسلامی. چقدر دانشجو کتک زدند و من هم هی جلویشان را می‌گرفتم و فوقش این بود که تماشا می‌کردم. اون پسره که موهای بلند و چشم آبی داشت رو همه دخترها نگاهش می‌کردن. همچنین اونا «زدن» دهندو «من» فرزانه کردم که که فتانه شد رفت! الآن می‌گن اگر بنویسم زیر نامه‌های دسته جمعی که من در انجمن اسلامی بودم، کلاس داره چون الآن «اپی‌لاسیون» مدل انجمن اسلامی فاز می‌ده. چون من هم دارم در حد خودم با این نامه‌ها به شما ضربه می‌زنم، زحمت می‌کشم و باید همه دولاشن من سوار شم مثل ۳۰ سال گذشته. پس شما جبارید! ای جانم فدای روح‌الله!

این بود نامه اول من به شما ای عظماترین اعظم و اختر و شهلاهی تاریخ. ای جبار القاسمین، ای قشنگ‌تر از پریا، تنها تو کوچه نریا! در نامه بعدی قصد دارم تا طومار شما و سپاهیان مزدور شما را مانند همین نامه اول به صورت «نمودار سه‌بعدی» ترسیم نمایم، تا از این به بعد وقتی رئیس دفترت رو فرستادم خواستگاری دخترت، دختر معصوم را برای حداد عادل «قر» نزنه.

صدق الله العلی است عظما... مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل... بسیجی می‌رزم، کارتر می‌لرزد.

نهم ژانویه ۲۰۱۲، خارج

*** منبع ***

وبسایت «خودنویس»



نامه سرگشاده بابک دلنواز به خامنه‌ای، ۲۰ دی ۱۳۹۰

آقای خامنه‌ای! مگر گناه من و امثال ما چیست؟! به جز فداکاری و تحمل رنج و درد؟!!

با سلام و درود به شما آقای نوری‌زاد. درود بر شما و همت ولایی شما.

شما دعوت کرده بودید که به آقای خامنه‌ای نامه بنویسیم. من اهل قلم نیستم، ولی یکی از ایرانیانی هستم که زندگی‌ام شدید تحت تأثیر سیاست‌های شعارگونه آقایان به نابودی کشیده شده و امروز هیچ‌کس پاسخگو نیست. به همین خاطر، وظیفه خود دانستم که در کمپین نامه‌نگاری به آقای خامنه‌ای شرکت کنم. با سپاس و بهترین آرزوها برای شما آقای نوری‌زاد و از انتهای این سطر، نامه من به آقای خامنه‌ای آغاز می‌گردد؛

آقای خامنه‌ای، سلام.

من یکی از ایرانیانی هستم. که برای حفظ تمامیت ارضی این آب خاک از همه چیزم، از سلامتم و جوانی‌ام و اعضای بدنم گذشتم و نزدیک به سه سال از بهترین روزها و شبهای جوانیم را در جبهه‌های نبرد به عنوان دیدبان توپخانه سنگین ارتش ایران که یکی از حساس‌ترین و خطرناک‌ترین پست‌های جنگ است انجام وظیفه کردم و دست آخر هم معلول ترکشی از ناحیه پا شدم و هم مصدومیت شیمیایی پیدا کردم و از ناحیه ریه و جگر آسیب دیدم. برای درمان با هزینه شخصی به خارج از کشور سفر کردم و نزدیک به دو سال در بیمارستان‌های تخصصی آلمان بستری بودم و الآن نزدیک به بیست و چند سال است که در آلمان تحت درمان و پزشک هستم و روزانه مقدار زیادی انواع اقسام داروهای مرفین و مسکن را دریافت می‌کنم تا بلکه کمی از دردهایم بکاهد ولی دریغ از یک نفس بدون درد. با وجود معلولیتم و مصدومیت شیمیایی توانستم در آلمان تحصیل کنم و مدرک کارشناسی دریافت کنم. ولی به مرور زمان دردهایم بیشتر و اثر اسکان دهند مسکن‌ها کم‌تر می‌شد. خیلی زود متوجه شدم برای مصدومین شیمیایی مثل من حتا در خارج از کشور هم درمان قطعی وجود ندارد. به صورتی که الآن بیش از ده الی پانزده سال است که نمی‌توانم به هیچ صورت کارکنم. چه کسی پاسخگوی من و امثال من جانبازان جنگ است؟ حدود ده الی پانزده سال است که به همه جا نامه نوشتم ولی دریغ از یک جواب. خلاصه حدود ده سال پیش به ایران برگشتم و حدود هشت ماه در ایران به دنبال احقاق حقوقم بودم و چندین ماه مثل توپ به بنیاد شهید و انواع بنیادها پاس داده می‌شدم و خلاصه به دلیل بی‌توجهی مسئولین و نیاز من به درمان بدون هیچ‌گونه نتیجه‌ای دوباره به آلمان برگشتم. در نامه‌هایی که به سفارت ایران در آلمان و حتا بیت شما آقای خامنه‌ای نوشتم از شما خواستم که حداقل به من کمک کنید تا با گرفتن یک وکیل مناسب بر علیه شرکت‌های خارجی که به عراق سلاح شیمیایی فروخته بودند، در آلمان ادعای خسارت کنم تا حداقل به من دیه و یا حقوق از کار افتادگی تعلق بگیرد؛ که متأسفانه حتا در این مورد هم نظام به این خواسته من جواب مثبت نداد. سؤال من این است: آقای خامنه‌ای من برای اون کشور از سلامتی و جوانی‌ام و اعضای بدنم مایه گذاشتم، ولی با کمال ناباوری باید شاهد باشم که جمهوری اسلامی حتا حاضر نیست برای احقاق حقوق من از شرکت‌های خارجی که در زمان جنگ به عراق سلاح شیمیایی فروختند به من کمک کند. مگر جمهوری اسلامی ادعا نمی‌کند که یاری‌دهنده مظلومان است؟ شعار حق علیه باطل نمی‌دهد؛ ولی برای جانبازی مثل من که همه چیزمان را برای دفاع از اون کشور از دست داده‌ایم هیچ حق و حقوقی قایل نیست. مگر گناه من و امثال ما چیست؟! به جز فداکاری و تحمل رنج و درد؟! آقای خامنه‌ای وقتی می‌بینیم که هجده میلیارد دلار این مملکت سوار بر تریلی در ترکیه ضبط و توقیف می‌شود و میلیاردها دلار اختلاس می‌شود، وقتی می‌بینیم که این نظام بعد از جنگ سی و سه روزه اسرائیل و لبنان به یاری مردم لبنان می‌شتابد و به هر لبنانی که خانه‌اش خراب شده حدود پنجاه هزار دلار پول جهت بازسازی خانه‌هایشان می‌دهد، وقتی کمیته امداد با کمال فخر ادعا می‌کند که حدود پانزده هزار خانواده فلسطینی و لبنانی در لبنان و فلسطین تحت پوشش کمیته امداد هستند و حقوق ماهیانه دریافت می‌کنند، وقتی می‌بینیم که جمهوری اسلامی شش میلیارد دلار به کشور سوریه وام می‌دهد، وقتی می‌بینیم که جمهوری اسلامی به جای دریافت خسارت جنگ از عراق برعکس یک میلیارد دلار وام بلاعوض به عراق می‌دهد، ولی من و امثال من با وجود اینکه زندگیمان را فدای این کشور کردیم از هیچ‌گونه حق و حقوقی برخوردار نیستیم، دیگر چه باید گفت؟! به شما آقای خامنه‌ای می‌گویم که چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. این چه سیاستی است که ایرانی جانبازان جنگ باید با درد رنج و فقر سر کند و به جایش ثروت این مملکت صرف بیگانگان گردد.



با احترام
جانباز ترکشی و شیمیایی جنگ
بابک دلنواز

*** منبع ***

<http://iranvetran.blogspot.com/2012/01/blog-post.html?mid=5777>



نامه سرگشاده احمد رضا احمدپور به خامنه‌ای، ۲۰ دی ۱۳۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم

مقام محترم رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران

با سلام و دعای خیر

این دومین نامه یک زندانی ستم‌دیده است که دل در گرو اجرای عدالت و نفی ستم دارد. سال‌هاست که در زمان رهبری شما بر ایران، شخصیت‌های سیاسی و مذهبی و علمی، نامه‌ها به شما نوشته‌اند که یا انتقاد داشته‌اند و گاه سرزنش کرده‌اند و یا بر آنها ستم روا رفته بود و نزد شما گلایه‌ها داشته و دادخواهی نموده‌اند و یا از حیث حقوقی به ساختارها و رفتارها انتقاد داشته‌اند. اخیراً شخصیت ارجمند و روزنامه‌نگار ماهر محمد نوری‌زاد از ستم‌هایی که بر خویش و بر دیگران رفته، گلایه و شکواییه داشته و برای شما نامه‌ها نگاشته‌اند و در پی در خواست وی، فرهیختگانی از حوزه اندیشه و قلم نیز به قصد انصاف و احیای فریضه دینی نامه‌ها نوشته و یادآوری‌ها کرده‌اند.

نگارنده این نامه نیز در حالی که خود از ستم‌دیدگان فضای سرد و مه‌آلود سال‌های اخیر است، زجرها دیده و خون دل‌ها خورده است و معنی واقعی زور و تزویر و ستم را بدون هیچ‌گونه فرصت قانونی برای دفاع از خود با پوست و گوشت و روح خود درک کرده و مزه تلخ بی‌عدالتی و قانون‌شکنی در حق خود و دیگران را چشیده است و هم‌اکنون که این نامه را می‌نویسد، در حال گذران دوره در بندی در زندان سپیدار است که به خاطر نوشتن نامه به سازمان ملل متحد و انتقاد به یکی از دستگاه‌های تحت امر شما و احتمالاً به خاطر اشعاری که در پیش از دستگیری سروده، متحمل این ستم ناروا شده است. با این حال، جسارت کرده و برای عمل به تکلیف شرعی و سیاسی، اجتماعی که چیزی فراتر از تذکر و توصیه نیست، با یاد سال امام علی(ع) که شما این نام نیک را بر آن نهادید، نکاتی را یادآور می‌شود.

در جامعه‌ای که ظلم در آن علم باشد و فرایض امر به معروف و نهی از منکر و به عبارتی نقد و نقادی به خصوص نقد عملکرد حاکمان و حاکمیت در آن سرکوب و خشکیده شده باشد، آن جامعه نه تنها جامعه‌ای با نشاط و با شور اجتماعی نیست، بلکه جامعه و مملکتی مرده و آلوده به زشتی‌ها و کژی‌هاست. از آشکارترین نشانه‌ها برای تشخیص اینکه حاکمیتی ستمگر است یا نه؛ همانا بودن یا نبودن نشانه‌های برپا داشتن فرایض امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد، یعنی برافراشتن یا به زیر کشاندن پرچم نقد و نقادی است. امروزه با فراموش کردن اصل شرعی و قانونی «برائت» در دستگاه‌های امنیتی و قضائی، بسیاری از جمله نگارنده نامه، به خاطر در دست گرفتن این پرچم سرنوشت‌ساز، سرکوب، تحقیر و محبوس شده‌اند.

اما آن چه جای بسی پرسش بسیار است، عدم پاسخگویی به این همه نامه‌نگاری دادخواهانه و تظلم‌خواهی‌هاست. و البته باید به انصاف نیز اذعان داشت که در بدنه نهادهای انقلابی و دستگاه‌های حکومتی چون بدنه سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات و نیروهای نظامی و انتظامی و بدنه دستگاه‌های قضائی و.. بسیارند که بدون انباشتن مال و ثروت نامشروع، خالصانه و صادقانه به این مملکت خدمت می‌کنند و تلاش دارند نه تنها بر بالادستان خویش با نافرمانی ستم نکنند، که بر زیردستان و منتقدین و مردم، با فرمانرانی و سوء استفاده از قدرت نیز ستم روا ندارند و ایمان و تقوای خویش را حفظ کرده‌اند که نادیده گرفتن آنان نیز ستمی دیگر است. اما متأسفانه اندک افرادی هستند که با تعصبات نابخردانه و با نادیده گرفتن قوانین به‌ویژه با عدم توجه به قانون اساسی ایران پا را از محدوده وظایف خویش فراتر گذاشته و بر جامعه و حتا بر حاکمان و همکاران و هم‌خدمتی‌های خود ستم روا می‌دارند و چهره خوبان و خدمتگزاران واقعی را نزد افکار عمومی و وجدان‌های بیدار لکه دار کرده‌اند، که با تأسف باید پذیرفت، این عده اندک مورد توجه حاکمیت هستند و بیش‌ترین قدرت حکومتی را در دست دارند!؟

حکایت نافرمانی، قانون‌شکنی و روای ستم بر زیردستان و بالادستان در ارکان و دستگاه‌های حکومتی و در بین سپاهیان و نظامیان آشکار و پنهان، امری تازه و مختص نظام جکهوری اسلامی که هنوز در رسیدن به اهداف بزرگ الهی و انسانی راه برای پیمودن بسیار دارد، نیست؛ که پیش از این و حتا در حکومت معصومین علیه السلام و پیامبران(ص) نیز به وقوع پیوسته است، اما آنچه مورد تمایز واقع می‌شود آن است که در نظاماتی که صالحان و معصومین چون یوسف پیامبر(ع)، حضرت داود(ع)، پیامبر اکرم(ص) و علی(ع) در رأس آنها قرار داشت؛ خود آنان اقدام به خود انتقادی و انتقادپذیری می‌کردند و مردم را به انتقاد از حاکمان دعوت و تشویق می‌کردند، پرچم نقد و نقادی در دست گرفته و بر دیگران واجب



دانسته تا در برابر ستمگران زیردست و ستمگران در جامعه و متجاوزان بیگانه سخت برآشوبند و با دستان خویش ستم را در جامعه ریشه‌کن کرده، ستمگر را به عدالت، مجازات نمایند؛ اما حاکمان و حکومت ستمگر نه تنها پرچم امر به معروف و نهی از منکر را با سکوت معنادار و با خشم دیکتاتورمآبانه خود می‌سوزانند، که از افراشتن آن توسط دیگران به خشم آمده برافراشتگان پرچم نقد را سرکوب می‌کنند!

در جامعه ما نیز همواره برای اقامه زنده نگه داشتن فرایض امر به معروف و نهی از منکر و نقد و انتقاد، از میان بزرگان دینی و ملی کسانی چون افقه و اعلم فقهاء والمجتهدین زنده‌یاد آیت‌الله منتظری (ره) بود که هرگز از عمل به وظایف دینی و ملی‌اش کوتاهی نکرد و در ادامه راه نیز آیات عظام تقلید صناعی، دستغیب و بیات زنجانی از میان مراجع تقلید را می‌توان در راس اقامه کنندگان این فریضه مهم دینی نام برد که به صورت آشکار پرچم این فریضه دینی را بر دوش کشیده‌اند. برخی دیگر از بزرگان مرجعیت که برافراشتن پرچم این فرایض مهم دینی را به مصلحت خویش نمی‌دانستند، آشکار و پنهان از حاکمان پایین‌تر از رهبری انتقاد و گاه نسبت به عملکرد آنان مخالفت کرده و تا حدودی هرچند ناکافی به وظیفه دینی و انسانی خود عمل کرده‌اند. لذا مراجع، علمای حوزه علمیه، اساتید، فرهیختگان دانشگاه‌ها، احزاب، مردم، روزنامه‌نگاران و بسیاری از صاحب‌نظران عمل به این فرایض الهی را از طریق بیان، قلم و نامه‌نگاری‌ها بر دوش کشیده‌اند، اما از خشم و ستم حاکمان بی‌نصیب نبوده‌اند.

سال امام علی (ع)

با توجه به نامگذاری یکی از سال‌های گذشته به نام سال امام علی (ع) توسط شما، نویسنده این نامه و دست کم آنها که به انقلاب، ملت و دین می‌اندیشند و در ذهن و قلبشان چیزی به نام عدالت جای گرفته است، آرزومند بودیم که جنابعالی به عنوان رهبر و حاکم نظام اسلامی، بیش‌ترین الگویذیری را نسبت به امام علی (ع) داشته و در گفتار و رفتار، نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین به آن حضرت باشد. از این رو برداشت شد که با این نامگذاری:

- ۱- شما قصد داشتید با اتخاذ الگو از آن حضرت منش و روش دوره حکومتداری خویش را به منش و روش حکومتداری امام علی (ع) نزدیک و یا شبیه سازید.
 - ۲- شما تلاش داشتید تا حکومت جمهوری اسلامی را به عنوان ادامه دهنده حکومت امام علی (ع) به مسلمانان جهان معرفی کنید و الگوی آنان باشید.
 - ۳- چون نام شما هم نام مبارک امام علی (ع) است و شما از نسل او هستید، تلاش داشتید تا رفتار شما هم رفتاری علی‌وار و علی‌گونه باشد.
 - ۴- شما قصد داشتید در تداوم حکومت علی (ع) همچون او از آزار رساندن سپاهیان به مردم بیزاری جوئید و سعی بر جلب نظر و رای مردم داشته و به اجرای عدالت و نفی ستم، آن گونه که علی می‌گفت و عمل می‌کرد، می‌اندیشید.
 - ۵- شما قصد داشتید در امانت داری و صیانت از بیت المال همچون آن امام بزرگوار رفتار کنید و با خواهش‌ها و درخواست‌های خانواده و نزدیکان خود آن‌گونه عمل کنید که امام علی (ع) با برادر نابینای خود عقیل می‌کرد.
- حال با فرض اینکه چنین باشد و چنان توقعاتی از شما هست، توجه شما به عنوان رهبر اسلامی را به نامه ۶۰ امام علی (ع) که حضرت به فرمانداران و مردمان شهرهایی که لشکریان او از شهرهای آنان عبور می‌کرد، می‌نوشت، جلب می‌نمایم.

امام علی (ع) در نامه شصت و نهج البلاغه (۱) ضمن بیزاری از ستم احتمالی سپاهیان خود به مردم، دادخواهی و تظلم‌خواهی را به «ولی امر» گوشزد می‌کرد و با نوشتن نامه به فرمانداران و مردمان شهرها و آبادی‌ها «نهضت نامه‌نگاری» و نهضت «پاسخ‌گویی» را آغاز کرد.

امام علی (ع) در نامه خود آورده است: «أنا أبرأ علیکم و إلی ذمتکم من معزة الجیش». (من نزد شما و پیمانی که با شما دارم از آزار رساندن سپاهیان به مردم بیزارم).

و در ادامه خطاب به مردم بیان داشته:

«پس کسی را که دست به ستمکاری زند کیفر کنید.» آن حضرت چنان دقت رسیدگی به شکایات از سوی مردم دارد و چنان بر مجازات ستمگر همت می‌کرد که خود پشت سر سپاهیان حرکت می‌کرد و برای رسیدگی به امور مردم به سوی شهرها می‌آید، آنجا که می‌گوید: «و أنا بین اظهر الجیش، فأرنعوا إلی مظالمکم و و ما عراکم مما یغلبکم من أمرهم و ما لاتطیعون دفعه الا بالله و لی، فأنا أغیره معونة الله» «و من پشت سر سپاه در حرکت، شکایت‌های خود را به من رسانید، و در اموری که لشکریان بر شما به گونه‌ای چیره شده‌اند که قدرت دفع آن را جز با کمک خدا و من ندارید، به من مراجعه کنید، که با کمک خداوند آن را برطرف خواهم کرد.»



رهبر گرامی!

اگر رسماً سالی را به نام مبارک علی(ع) مزین کردید و منش او را دنبال می‌کنید مردم هم زینت‌های گفتاری و رفتاری آن امام همام را از شما توقع دارند و از شما انتظار دارند به نامه‌های انتقادی، دلسوزانه، دادخواهانه و تظلم‌خواهانه توجه کنید و اقدام به رسیدگی نمائید. به عنوان شیعه علی(ع) و رهبر نظام حاکم بر ایران، بیزاری خویش را از ستم‌های رفته بر جامعه و مردم توسط سپاهیان و دستگاهها و حاکمان اعلام نموده و ستمگران و مجرمان حکومتی را به مجازات برسانید. در حالی که بسترهای لازم در جامعه برای نفی ستم و عدالت‌خواهی در بین مردم برپاست، ستم را از جامعه بردارید و از مظلوم دلجویی کنید. آن امام و مقتدای ما در سال ۳۴ ه.ق در حالی که مردم در اطراف او جمع شده و از عثمان شکایت می‌کردند که با عثمان صحبت کند تا از اشتباهات خود دست بردارد، خطاب به عثمان خلیفه وقت مسلمین فرمود:

«راه‌ها روشن است و نشانه‌های دین برپاست. پس بدان که برترین بندگان خدا در پیشگاه او رهبر عادل است که خود هدایت شده و دیگران را هدایت می‌کند، سنت شناخته شده را برپا دارد و بدعت ناشناخته را بمیراند.» (۲)

رهبر گرامی!

مردم توقع دارند که بی‌خردان و تبهکاران امت، حکومت را به دست نگیرند، ثروت عمومی و ملی‌شان به عدالت توزیع شود و بین مختلسین و فربه‌گان متملق دست به دست نگرند. مردم خود را آزاد و رهبران و حاکمان خود را نیکوکار و به دور از فاسقان می‌خواهند.

مولا علی(ع) در نامه ۶۲ اندوهناکی خویش را از حاکمیت بی‌خردان این‌گونه بیان می‌دارد:

«... ولکن از این اندوهناکم که بی‌خردان و تبهکاران این امت، حکومت را به دست آورند، آن‌گاه مال خدا را دست به دست بگردانند و بندگان را به بردگی کشند، با نیکوکاران در جنگ، و با فاسقان همراه باشد.» (۳)

و مردم ایران در سایه رهبری نظام جمهوری اسلامی توقع دارند، چنانچه امام علی(ع) ترس و واهمه خود را در این نامه از چند چیز مهم بیان داشت، رهبر نظام حاکم در ایران نیز:

۱- از حیف و میل بیت‌المال مسلمین و مردم پیشگیری نماید.

۲- از ستم بر بندگان خدا و شهروندان، توسط بی‌خردان حکومتی و دستگاه‌های متخلف پیش‌گیری کرده و اهتمام جدی به خرج داده، از در افتادن با نیکوکاران و اهل علم، منتقدان و حتا مخالفان فکری بر حذر دارد.

۳- همراهی قدرتمندان حکومت با فاسقان جامعه را تقبیح و منع نماید.

۴- اینکه رهبر نظام حاکم به پیروی از آن حضرت(ع) بیزاری خویش را از ستم‌های رفته بر جامعه و مردم توسط سپاهیان، مأموران و دستگاه‌ها و حاکمان اعلام نموده و ستمگران و مجرمان حکومتی را به مجازات رساند که علی(ع) اندام مبارکش به خاطر ستمی که یکی از بی‌خردان سپاهش بر یک زن یهودی روا داشت و خلخالی را از پای او در آورد، لرزید و مأمور ستمگر را به مجازات رساند.

۵- اینکه رهبر نظام حاکم بر ایران، به نهضت نامه‌نگاری‌ها دل سوزانه، دادخواهانه و تظلم‌خواهانه واکنش مناسب نشان داده و نامه‌ها را و این نهضت را به فال نیک گرفته و تبدیل به یک فرصت برای آشتی ملی نماید؛ خود رهبری محترم هم «نهضت نامه‌نگاری» را بر پا دارد و از ستم‌دیدگان بخواهد آنجا که جز خدا و او فریادرسی نیست، نزد رهبری دادخواهی کنند تا احقاق حق شود.

علی(ع) در نهج‌البلاغه و در راستای نفی ستم، ظلم را به سه بخش تقسیم کرده است:

الف) ستمی که نابخشودنی است مثل شرک و دشمنی با خدا که خدا هرگز نمی‌بخشد.

ب) ظلمی که بخشودنی است مثل ظلمی که انسان با گناهان بر خود روا می‌دارد.

ج) ستمی که بدون مجازات نمی‌ماند و حتماً مجازات در پی دارد و آن ستمگری برخی بندگان بر بعضی دیگر است.

«گفت آن همای ز اسرار حق بگیرد پند هر دوستدار حق

به خطبه، به نامه، به حکمت بگفت ز آئین دین ذره‌ای کم نگفت



ستم را به چند کرد تقسیم بدان تو خلق را بدون عدالت ندان
ستم بر سه قسم است به فهم علی(ع) بخشش، مجازات و جبران ولی
ستم بر خدا نابخشودنی است لیک بر خود ستمگر، بخشودنی است
به جنگ با خدا آمده هر کسی ستم می‌کند ناروا بر کسی»(۵)

علی(ع) در خطبه ۲۲۴(۶) در برابر ستم به بندگان چنان گریزان و پرهیزگار است که حاضر است هر شکنجه‌ای را بر تن تحمل کند اما ذره‌ای حتا در حد پوست گندمی بر کسی ستم روا ندارد یا به آن اندازه حقی را از کسی سلب ننماید. در دیدگاه علی(ع) نفی ستم یک اصل است و به هیچ وجه و بهانه‌ای پذیرش ستم و لغزشی به ستمکاری را روا نمی‌داند، او در اجرای عدالت و نفی ستم، برادر و فرزند و خانواده نمی‌شناسد و در قضاوت و حکمرانی همه افراد را در برابر قانون و حریم عدالت یکسان می‌داند.
امام پرهیزگاران(ع) در آن خطبه گفته است:

«سوگند به خدا! اگر تمام شب را بر روی خارهای سعدان (۷) به سر ببرم، و یا با غل و زنجیر به این سو یا آن سو کشیده شوم، خوش‌تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت، در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم کرده، و چیزی از اموال عمومی را غصب کرده باشم. چگونه بر کسی ستم کنم برای نفس خویش، که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می‌رود، و در خاک زمان طولانی اقامت کند؟...»
در بخش دیگری از همان خطبه بیان داشته است: «... به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمان‌هاست به من دهند، تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جویی را از مورچه‌ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد! و همانا این دنیای آلوده شما نزد من! از برگ جویده شده دهان ملخ پست‌تر است! حال جنابعالی تصور کنید که در پی دستگیری‌های سال‌های اخیر چه تعداد دستگاه کامپیوتر و کتاب و دست‌نوشته و... از متهمین ضبط و توقیف شد که حتا در مواردی اموال تصرف‌شده مدرک جرم هم نبوده‌اند! و به ناحق ضبط شده‌اند که از آن جمله‌اند ضبط کامپیوتر و... نویسنده نامه.

مقام محترم رهبری!

اگر بخواهم به همه آنچه پیرامون نفی ستم و ستم‌ستیزی است بپردازم باید به قدر متن و روح قرآن و نهج‌البلاغه و روایات و تفاسیر مربوطه مراجعه کرد که در حوصله این نامه کوتاه نمی‌گنجد؛ از این رو به همین مختصر اکتفا شده و اضافه می‌کند؛
حضرت(ع) در نامه ۵۳(۸) خود نوشته است:

«و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد، خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود و آن را که خدا دشمن شود، دلیل او را نپذیرد، که با خدا سر جنگ دارد تا آنگاه که بازگردد، یا توبه کند، و چیزی چون ستمکاری نعمت خدا را دگرگون نمی‌کند، و کیفر او را نزدیک نمی‌سازد، که خدا دعای ستم‌دیدگان را می‌شنود و در کمین ستمکاران است.»

والسلام و علی من اتبع الهدی

سید احمد رضا احمدپور

زندادار سپیدار اهواز

۱۳۹۰/۱۰/۲۰

پی‌نوشت‌ها

(۱) نهج‌البلاغه، ترجمه مرحوم محمد دشتی

(۲) نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶۴، ترجمه مرحوم محمد دشتی

(۳) نهج‌البلاغه، نامه ۶۲، ترجمه مرحوم محمد دشتی

(۴) نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۶، ترجمه مرحوم محمد دشتی



- (۵) شعر، سروده نویسنده نامه است که در تاریخ ۱۳۹۰/۹/۱۷ در زندان سپیدار اهواز سروده است.
- (۶) نهج البلاغه، ترجمه مرحوم محمد دشتی
- (۷) خاری سه شعبه که خوراک شتران بوده و سخت گزنده است. / اصطلاحاً خارشتری هم می‌گویند.
- (۸) نهج البلاغه، ترجمه مرحوم محمد دشتی

*** منبع ***

وسایت «کلمه»

<http://www.kaleme.com/1390/10/23/klm-86416/>

**نامه سرگشاده «یک بانوی ایرانی» («اشک سبز») به خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۹۰**

روزی اشک سبز من ریشه خواهد دواند... می‌دانم

وای بر ما که هزاران ماه است بنی امیه در لباس حسین بن علی بر ما امامت که نه، سلطنت می‌کند و ما هنوز باور داریم انقلاب کبیرمان با انقلاب‌های کبیر دیگر قابل مقایسه نیست

به ناچار با دلی گرفته از انقلابی که روحم را و احساسم را در کالبد دردش مچاله کرده برای پاس کردن درسی عمومی کتاب «تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران» را در دست گرفتم و بعد از خواندن چند ده صفحه تحلیل‌های شجاعانه از انقلابی که هم اکنون در درست یا غلط بودنش به برزخ کشیده شده‌ام به صفحه‌ای رسیدم که اشک در چشمانم حلقه زده...

افسوس از ما انسان‌ها که حرف را به سبکی باد هوا از دهانمان رها می‌کنیم و افسوس از تویی که نام رهبر به یدک می‌کشی و این‌گونه سخن می‌گویی... در این صفحه از این کتاب پردرد می‌خوانم که جامعه را به دو بخش خواص و عوام تقسیم کرده‌ای و خواص جامعه را به بخش طرفدار حق و طرفدار باطل و جالب اینکه خواص طرفدار حق را به دو دسته افرادی که در برابر لذت‌های دنیوی مقاوم هستند و دیگری افراد سست‌بنیاد تقسیم کرده‌ای....

در خطوطی از این کتاب از قول شما نوشته‌اند که فرموده‌اید! «اگر تعداد خواص طرفدار حق - آن دسته از این گروه که بتوانند به وقت لزوم دست از متاع دنیا بردارند - کم‌تر از گروهی باشد که طرفدار حق‌اند اما در مقابل دنیا پایشان می‌لرزد، آن وقت او ایلاست. آن وقت حسین بن علی‌ها به مسلخ کربلا خواهند رفت... به قتلگاه کشیده خواهند شد یزیدها سرکار می‌آیند و بنی امیه بر کشوری که پیغمبر به وجود آورده بود هزار ماه حکومت خواهد کرد و امامت به سلطنت تبدیل خواهد شد...»

حال می‌خواهم بدانم چه شد که همه خواص کشور من که خود را صاحب انقلابی می‌دانند که معتقدند اسلامی بودنش وجه تمایزش از سایر انقلاب‌هاست جزء گروه خواص طرفدار حقی شدند که همگی پایشان بر سر داشته‌های دنیا لرزید و چنان لرزشی در وجودشان پیدا شد که دنیا را چسبیدند و رسالت خویش فراموش کردند...

چه شد شما که آگاه بودی از این فتنه، از این درد خانمان‌سوز، خود نیز خواصی تربیت کردی بس دنیادوست و چه شد رهبر فرزانه که خود نیز دل به متاع دنیا بستنی و این مردم را حسین بن علی گونه به مسلخ کربلا فرستادی؟

وای بر ما که هزاران ماه است بنی‌امیه در لباس حسین بن علی بر ما امامت که نه، سلطنت می‌کند و ما هنوز باور داریم انقلاب کبیرمان با انقلاب‌های کبیر دیگر قابل مقایسه نیست

می‌خواهم یک بار دیگر دل ساده خویش را به حرف‌های خوش کنم و امیدوارانه لبخندی از سر شوق بر لبانم مهمان کنم، چرا که به گفته خودت میکروب ارتجاع، دشمن بزرگ هر انقلاب است که اگر کشوری را مبتلا کند کاخ آرمانی انقلاب اسلامی و هر حقیقت دیگری را ویران خواهد کرد و اینک نه تنها من به عنوان دانشجویی که صدایم در سینه مظلومیت خاموش شده بلکه همه اقشار جامعه می‌دانند که انقلابی که تو رهبری‌اش می‌کنی، کشوری که تو بر آن حکم راندی آلوده به میکروب ارتجاع است و تک تک مسؤولان نظامش به مال و مال‌اندوزی دچارند و فساد اخلاقی و مالی اداری از سر و کول جامعه و عقاید سردمدارانش بالا می‌رود... و من از این اینکه همه این آوارها به نام اسلام بر سر مردم فرو می‌ریزد به سنت الاهی می‌اندیشم و می‌دانم کاخ آرمانی‌ات در حال ویرانی است....

در خطوطی از این کتاب طنزی تاریخی می‌خوانم که عَلم مبارزه با فساد مالی بر دوش توست و من از این حیرانم یک‌تنه چگونه عَلمی به این سنگینی بر دوش پیر و نحیفتم می‌کشی؟ به عشق چه؟ برای کدامین هدف صبوری می‌کنی و این سختی به دوش می‌کشی؟

آقا! تو که بدترین فسادها در جامعه را کسانی می‌دانی که دچار فساد مالی و اقتصادی هستند چگونه خود عامل فسادی به این بزرگی هستی؟ چگونه آسوده نشسته‌ای تو که به زبان حکم می‌رانی و در دل خود را تافته جدا بافته می‌دانی؟

زیبایست حمایت‌ات از بیت‌المال...! البته فقط شهادت‌گویی‌اش به زیانت جاری است و در دل بویی از زهد نبرده‌ای... راحت باش چرا زبان به دروغ می‌آیایی؟ چرا اسلام را پرچم خود کرده‌ای؟ مظلوم‌تر از آیین علی و حسین چیزی پیدا نکردی که خود را با آن بپوشانی؟



بیدار شو و بنگر به ظلم‌هایی که تو و سرسپردگانت بر مردمی روا میدارید که به هزار ننگ از سوی شما متهم شدند آن هم به جرم خواستن عدالت... تو خود گفته‌ای جامعه ما بدون عدالت اجتماعی، اسلامی نخواهد بود... پس چطور از رونق اقتصادی دم می‌زنی که هیچش به درد فقرا و مستضعفان مملکت نمی‌آید.. این عدالتش کدام است و اجتماعی بودنش کدام و اسلامی بودنش کدام؟

خوشحالم که به واسطه این همه رذالت، این همه دورویی، به گفته خودت این کاخ ظلم ویران خواهد شد اما نمی‌دانم ما جوانان مظلوم این دیار که سال‌هاست به جرم نوای آزادی محکوم به سرافکندگی و عزت‌نشینی شده‌ایم آیا خواهیم توانست بعد از رفتن حقیرانه‌ات گرد این همه سختی، یک دنیا سکوت، یک گلو فریاد رنگ‌باخته و قبرستانی از شادی‌های نوپای دفن‌شده در روح لطیفمان را از چهره به غم نشسته‌مان بتکانیم یا نه....

اما راستش دلم برایت می‌سوزد؛ عمری گذراندی و اینک چیزی به اسم جوانی‌ات را باخته‌ای و هر چه از خون من و امثال من بنوشی عمر از دست رفت‌ات را باز نخواهی جست و چه مرگت دردناک خواهد بود وقتی روح چشم بگشاید و آه هزاران مظلوم، اشک هزاران دردمند و نفرین هزاران بیگناه را به چشم ببینی که می‌آیند و تمام وجودت را به یک باره به آتش می‌کشد....

اشک سبز

۹۰/۱۰/۲۱

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=614>



نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۲۲ دی ۱۳۹۰

در رابطه به فراخوان محمد نوری‌زاد (پرسش‌هایی کوچک از رهبری)

حدود یک ماه قبل در نوشته‌ای با عنوان «جمهوری اسلامی و فساد» توضیح دادم فساد در جمهوری اسلامی به حدی فراگیر شده که دیگر راه علاجی برایش به نظر نمی‌رسد. یادآور شدم، این مرگ و نابودی ممکن است همراه درد و رنج بسیار اطرافیان یعنی مردم ایران نیز بشود ولی هنوز مقام رهبری می‌تواند خود با اقدام به تغییر بنیادی سیستم نظام حکومتی سبب گردند چنین جراحی و تعویضی بدون درد و رنج انجام گیرد.

اخیراً فراخوان آقای محمد نوری‌زاد زیر نام «باران» را خواندم. قبلاً بعضی از نامه‌هایشان به رهبری را نیز خوانده بودم. بر تلاش‌های ایشان آفرین گفتم و از کوشش‌شان در حفظ روش مسالمت‌آمیز و پرهیز از لحن خشونت‌آمیز واقعاً خوشنود گردیدم. برای احترام به تلاش‌های آقای نوری‌زاد و فراخوان ایشان، به سهم کوچک خود پرسش‌هایی را با رهبری در میان می‌گذارم. امید که پاسخ مناسبی دریافت و اقدامی اساسی در تغییر بنیادی لازم و رفع ستم از جامعه ایران صورت گیرد.

پرسش اول این است: چرا مردم کشورهای اسلامی باید همیشه گرفتار حکومت‌های خودکامه‌ای باشند که حاکم، زیر هر نامی، خلیفه، شاه، فرمانروا و یا سلطان و رهبر و... به هیچ وجه حاضر نمی‌شوند به رأی مردم تسلیم باشند و در وقت لزوم، قدرت را ترک کنند؟ تا مردم هر که را بخواهند به حکومت برگزینند. آیا چنین گرفتاری از دین اسلام است؟ در حد مختصر اطلاعی که از اسلام دارم و رفتار فرمانرواهای غیردینی و حتا ضد دینی نیز گواهی می‌دهد ظاهراً مربوط به دین نیست و گرفتاری فرهنگی ریشه‌داری است. گرچه در مورد جمهوری اسلامی که مردی روحانی در ۷۹ سالگی یعنی سال‌های آخر عمر و در مقام مرجع تقلید به مردم قول داد که اگر او را یاری کنند و موفق به اخراج شاه گردند، او ابداً دنبال حکومت کردن نمی‌رود و به همان امور تدریس در مسجد و مدرسه علوم دینی می‌پردازد. قول داد که حکومت را حق مسلم و غیر قابل سلب مردم می‌داند. اما سرانجام وقتی قدرت را به چنگ آورد به هیچ یک از وعده‌ها پایبند نماند و مردم سرنوشت همان گوسفندی را یافتند که مرد بزرگی از چنگال گرگ نجاتش داد اما شباهنگام سر گوسفند را از تن جدا و گوشت او را خورد. روح گوسفند می‌نالید:

«که از چنگال گرگم در ربودی

چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی»

شعری که زبان حال مردم ایران در این سال‌های اخیر است. جناب‌عالی که قدرت بلامنازع کشور هستید، می‌بینید و می‌شنوید اما به فریادهای کوچک‌ترین اهمیتی نمی‌دهید زیرا شما هم مثل دیگران تا دم آخر حاضر نیستید که چند روزه بقیه عمرتان را بدون اینکه تعظیم و تکریم ببینید و بر دیگران فرمان برانید، بگذرانید. عجب اینکه شما رؤسای جمهور و مدیران حکومت‌های غربی را می‌بینید که وقتی دوره آنها تمام شد به راحتی کنار می‌روند و در ردیف مردم عادی زندگی می‌کنند و در صدد مادام‌العمر کردن حکومت خویش نیستند، اما شما آنها را متکبر و متفرعن و... می‌خوانید و خود را انسانی متواضع و نیک‌سیرت و... در حالی که قادر نیستید یک روز بدون سروری و شنیدن هزاران تملق به سر برید.

همه اینها باعث گردیده بسیاری از مردم دنیا حتا بسیاری از مردم ایران که اطلاعات کافی از اسلام ندارند و نمی‌دانند حکومت امری دنیوی و مربوط به خود مردم می‌باشد، علل همه استبدادها و چنین اوضاعی را نتیجه تعالیم اسلام می‌دانند. شما و همه روحانیون مسؤول این تصویر زشت از اسلام هستید و آسیب‌هایی که مسلمانان از این نوع تصویر می‌بینند.

چرا دروغ تا این حد در نظامی که خود را نظامی الهی می‌نامد امری عادی و همه‌گیر است؟ چرا بت‌سازی و شخصیت‌پرستی تا بدن پایه بالا است که هر کس سخنی بخواهد بگوید ناچار است مدحی جانانه از رهبر بیان کند تا سخنش اجازه شنیدن یابد؟ ممکن است بگوئید این مردم و فرهنگ آنهاست که هزاران سال است چنین پرورش می‌دهد. چنین پاسخ قابل قبولی بلافاصله این پرسش را پیش می‌آورد، اگر آیت‌الله خمینی که مرجعی روحانی بود و می‌دانست این نوع ستایش‌ها و تعظیم و تکریم‌ها، دست بوسیدن‌ها و... آشکارا خلاف اسلام و هر دین دیگری است؛ اجازه نمی‌داد دستش را بوسند و یا همان روز که گفته شد عکس ایشان در ماه دیده شده اعلامیه‌ای در تکذیب آن منتشر می‌کرد و صدها مورد دیگر نظیر اینها را جلوگیری می‌نمود و شما نیز در دنبال آن چنین روش درستی را تعقیب می‌نمودید این روش ناپسند به راحتی از فرهنگ استبدادزده ما برطرف می‌شد، زیرا حالت روانی مردم در اثر انقلاب در مرحله آماده زیر و رو شدن فکری و روحی بود. افسوس رهبر و اطرافیان او چه معممین و چه



افراد غیرمعمم به استثناء مهندس بازرگان و گروه کوچکی از یاران او، همه مسابقه تملق‌گوئی و شخصیت‌پرستی گذاشته بودند و شما نیز جزو همان‌ها هستید. در زمامداریتان نه تنها جلوی آن را نگرفتید بلکه به اغراق‌های باورنکردنی رساندید زیرا هیچ‌کدام از آن نوع جعلیاتی را که درباره شما گفتند و نوشتند نه تکذیب کردید و نه منع، بلکه گویندگان مقرب‌تر شدند. سخن فراوان می‌توان گفت و همه را خودتان خوب می‌دانید، باید درون شما، وجدانتان و ایمانتان، سر بلند کنند تا شما راه درست را پیش گیرید و هم خودتان و هم مردم را نجات دهید.

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=517>



نامه سرگشاده (?) به خامنه‌ای، ۲۲ دی ۱۳۹۰

کاش می‌توانستید برای یک ساعت...

درود!

کاش می‌توانستید واسه یک ساعت هم شده به مردم مظلوم ایران و ستم‌هایی که در حقشون کردید فکر کنید!

کاش می‌توانستید برای یک بار هم شده غیر از اطرافیان‌تون بقیه مردم رو هم ببینید!

کاش می‌توانستید خوب باشید برای این چند صباح آخر که این قدر آه مردم پشتتون نباشه!

این روزا از بدنام‌ترین‌های ایران شما هستید و این آینده بسیار تاریکی براتون رقم خواهد زد اگر زودتر از مردم نشوید؛ حتا تاریک‌تر از قذافی و....

به امید نفس کشیدن دوباره ایران و ایرانی!

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=528>



نامه سرگشاده طنز خداوند به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۹۰

نامه شدیدالحن خداوند به خامنه‌ای!

جناب آقای خامنه‌ای
رهبر جمهوری اسلامی
با سلام،

گرچه قریب به ۱۴۰۰ سال از آخرین نوشته من می‌گذرد، اما صلاح ندانستم دعوت بنده عزیز و استوارم، آقای نوری‌زاد، برای ارسال نامه به شما را بی‌پاسخ بگذارم. البته بر همگان روشن است که هدف من از این نوشته نه پست و مقام دنیوی و نه کسب شهرت است و با وجود تبعاتی که ممکن است این نامه برای من داشته باشد، آن را از باب «التصیحة لائمة المسلمين» و به قصد امر به معروف و نهی از منکر می‌نویسم.

گمان می‌کنم جنابعالی بنده را به خاطر نداشته باشید، به همین دلیل، شاید بد نباشد سوابق خود را یادآوری کنم. من از موقع تصدی مسئولیت خطیر پروردگاری، همواره تلاش نمودم تا تمرکز خود را روی مسائل فرهنگی گذاشته و طبق فرمان هشت ماده‌ای امام راحل، سعی نمودم کائنات را از ورود به عرصه سیاسی منع نمایم. اما مأموران شما همین را هم برنتافته و بدون ارائه حکم دادگاه، بنده را از محل کارم بازداشت کرده و دفتر کائنات را پلمپ نموده و کلیه تجهیزات من و همکارانم را توقیف نمودند. و این البته اول ماجرا بود. نیروهای تحت فرمان شما، بنده را با ضرب و شتم و با رکیک‌ترین الفاظ بازجویی نموده و بدون هیچ‌گونه تفهیم اتهامی، من را در سلول انفرادی نگه داشتند. طی بازجویی‌های مکرر اتهاماتی نظیر «عدم التزام عملی به اسلام» و «تشویش اذهان عمومی» را به من وارد کردند.

البته آن چه مرا به نوشتن این نامه ترغیب کرده است، نه گله‌گزاری از جفایی است که بر من و دوستانم رفته است، بلکه هشدار نسبت به وضعیتی است که امروزه بر مدیریت کائنات حاکم شده است. همزمان با خانه‌نشین کردن من، جنابعالی نفوذ خود بر کائنات را گسترش داده و آن خانه کوچک که درش به دل‌های مردم باز بود را به بارگهی کبریایی با دستگهی عریض و طویل از متصدیان و متولیان بدل کردید. درهای آن را به روی مردم بستید تا تنها از مجرای واسطان و واعظان کسب حاجتی بکنند، آن هم به صد منت و هزار خفت. بر ویرانه اعتقاد شخصی انسان‌ها، نهادی فربه ساختید و بروکراسی‌ای تناور پدید آوردید که کوچک‌ترین دعاها نیز در هزارتوی بایگانی‌ها و در دستان واسطین فیض و روحانیت حیز سر به نیست می‌شد، مگر به رشوه زکاتی و پارتی شفاعتی. جنابعالی پس از حصر خانگی من، ملکوت الاهی را که بنا بود نقشی فراجناحی ایفا کند، به شعبه‌ای از ولایت خود بدل کردید. مقام خداوندی که قرار بود مأوای دل پرتردید انسان‌ها باشد و امید را به ذهن خسته این موجود میرا برگرداند، و خلاء ندانسته‌های انسان را موقتاً با ایمان آرام سازد، به موجودی ترسناک و خشن بدل کردید که عقاید انسان را تفتیش می‌کند و در امور خصوصی مردم تجسس می‌کند. از مردمان باج می‌گیرد و به آنها را به کارهای پوچ می‌گمارد. خدایی که بداخلاق است و نامنعطف. کسانی که به فرمانش تمکین نکنند را به غیراخلاقی‌ترین روش‌ها در زندان‌های دوزخی‌اش شکنجه می‌کند و طرفدارانش را به پاداش حقارت‌شان، به هرزگی در ویلاهای بهشت و بدمستی با باکرگان و آزار جنسی پسرپیچگان می‌کشاند.

البته روشن است که عناد و کینه جنابعالی نسبت به درگاه الاهی از کجا آب می‌خورد. به قول بازجوی بی‌سواد و بی‌ادب و تندخویی که برای من گماشته بودید: «حالا برای من کتاب می‌نویسی و اسمی از آقا امام زمان و نایب برحق‌اش نمی‌آوری؟ این همه چرت و پرت توی کتابت به هم بافتی آن وقت فقط ۵ درصد به فقه اختصاص می‌دهی؟ سهم امام و خمس هم که هیچ! تو فکر کردی کی هستی که نظر بدهی؟ ما پودرت می‌کنیم. کاری می‌کنیم که نتوانی سرت را بالا نگه داری. آبرویت را می‌بریم. حالا برای من «لا اکراه فی الدین» می‌کنی؟ کاری می‌کنیم که از دینت فقط کراهت بماند. کاری می‌کنیم مردم ازت متنفر بشوند. خردت می‌کنیم.»

البته من تبعات این اظهارات را به عینه در اقدامات شما مشاهده کردم. دیدم که چگونه تفاسیر سلطه‌طلبانه از نظام کائنات، موجب شد به نام خداوند در زمین جنایت کنید. جنابعالی و دوستان‌تان، فرهنگ تملق و چاپلوسی در مقابل خدا و وادادن در مقابل تقدیرش را در میان جامعه رواج دادید. با انتساب ارزش‌های ساختگی به خداوند، تفکر را از مردم ستانید و با تحمیل ایمان، آنها را با پرسشگری بیگانه کردید.

باز هم تأکید می‌کنم که هدف من از این نوشته، احیای جایگاه پیشین خود در کائنات نیست. من خود را در وهله نخست، برساخته ذهن مردم می‌دانم و هدف خود را تسکین ذهن پردرد انسان و منبع الهامی برای فهم جایگاه انسان و سرنوشتش می‌شناسم. رویه من چنین بوده که با رشد



شعور جمعی انسان‌ها، رفته رفته حوزه نفوذ خود را کوچک کرده و حتا آماده‌ام هرگاه مردم دیگر نیازی به وجود من احساس نکردند، خود را از عرصه زندگی‌شان به کناری بکشم؛ که اطمینان دارم، اخلاق و ارزش‌های انسانی را خود خواهند شناخت. توصیه بنده به شما نیز همین است که دست ناقص خود را از سرنوشت انسان‌ها کنار بکشید، اندک آبروی‌تان را به آبروی دین گره نزنید، و جان ناقابل‌تان را به پای گسترش خرافه و جهالت نریزید.

والسلام علی من التبع الهدی
خدا

*** منبع ***

وبلاگ «هشت سنگ»

<http://8sang.wordpress.com/2012/01/13/%D9%86%D8%A7%D9%85%D9%87-%D8%B4%D8%AF%DB%8C%D8%AF-%D8%A7%D9%84%D9%84%D8%AD%D9%86-%D8%AE%D8%AF%D8%A7%D9%88%D9%86%D8%AF-%D8%A8%D9%87-%D8%AE%D8%A7%D9%85%D9%86%D9%87-%D8%A7%DB%8C/>

**هجدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۹۰ (++)****«من یهودی، تو علی!»****ما صدای غلغل هزار حادثه را از درون این جامعه می‌شنویم**

سلام به رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران

من این نامه را برای جناب شما سه چهار ماه پیش، درست فردای همان روزی نوشته‌ام که برادران سپاهی به خانه روستایی و پدری من هجوم آوردند و بساط فیلمسازی مرا بار کردند و بردند تا به گمان خود اجازه ندهند من از وحشت‌سرای اطلاعات و سپاه برای شما فیلم بسازم و شما را از چند و چون رفتار هیولاگونشان با متهمان آگاه کنم.

اما اکنون، بنا بر انتشار آن دارم. به این دلیل که انتشار این نامه، آن هم درست بیخ گوش انتخابات مجلس، نه یک حرکت مغرضانه و ناجوانمردانه، که عین درستی و فرصت‌سنجی مشفقانه است. شاید انتشار این نامه، و سیل نامه‌هایی که بعد از این به سمت خانه شما روی خواهد آورد، جناب شما را بر آن متمایل کند که زمان انتخابات را به فرصتی دیگر موکول فرمایید. معمولاً برگزاری انتخابات در یک کشور به شرایطی چند محتاج است که نخستین آن، وضعیت منطقی و متعادل جامعه است.

متأسفانه این روزها روند اوضاع در کشور ما متعادل نیست. شم درست رهبری شما اتفاقاً همین روزها باید به کار افتد. ما صدای غلغل هزار حادثه را از درون این جامعه می‌شنویم. ظهور این همه بحران داخلی و بین‌المللی، و رواج و گسترش این همه فضای امنیتی برای محدود کردن معترضان و منتقدان، و حتمی شدن این همه انشقاق میان مردم، و پرهیز معترضان از شرکت در انتخابات، نشان‌دهنده اوضاع نامتعارف در کلیت کشور است. اطمینان دارم انتشار سیل آسای نامه‌هایی که بلافاصله بعد از انتشار این نامه شما را مخاطب خود قرار خواهند داد، علاوه بر ترغیب جناب شما برای به تعویق انداختن زمان انتخابات، ما و شما را به گردونه‌ای از آزمون‌های اعتقادی‌مان نیز در می‌اندازد تا بدانیم رفتار ما تا کجا با آنچه که پیوسته شعارش را می‌دهیم، تناسب دارد.

پیش از آوردن اصل نامه، اجازه بدهید به یک خطای خودمانی اشاره کنم. این خطا، هم توسط ما که مخاطبان آرام و شنوای شما بوده‌ایم، هم توسط شما که مبدع تلفیق تاریخی اندیشه‌های خود بوده‌اید، در میان ما رواج یافته است. منتها در برآمدن این خطا، شاید آن کسی که بیش از همه مردم ایران سهم و نقش داشته، خود شما باشید.

بدون لکنت بگویم: این شما بوده و هستید که در این سال‌های رهبری، مرتب از «عوام و خواص» فرموده‌اید، و از فتنه‌ها و توطئه‌ها و خروج مخالفان از گردونه اطاعت از علی(ع). این شما بوده و هستید که به تناسب روح سخن، از عبرت‌های عاشورا سند آورده‌اید. نیز به تأسی از جناب شما، این هواداران و امامان جمعه شما بوده و هستند که مرتب به سرنوشت خوارج اشاره می‌فرمایند، و معترضان را با آنان یکی، و شما را با علی(ع) مترادف می‌دانند. مگر این خود شما نبوده و نیستید که مخالفان سیاسی خود را به چونی سرنوشت طلحه و زبیر انداز می‌دهید؟ طوری که شنونده سخنان شما بلافاصله می‌داند: کسی که مخاطبان خود را به گسست تاریخی طلحه و زبیر اشارت می‌دهد، غیرمستقیم به علی بودن خود بشارت می‌دهد.

در تازه‌ترین گویش این چنینی خود، در دیدار با حامیان قمی خود به وضعیت فعلی ایران اشاره فرمودید، که: وضعیت فعلی ایران، همسنگ بدر و خیبر است. این یعنی: جایگاه شما همان جایگاه پیامبر است و وضع مخالفین شما همان وضع کفار قریش و یهودیان مدینه.

این ترادف بی‌دلیل و بدون پشتوانه، گرچه در بزنگاه‌های نیاز، مردمان عوام را به جانبداری از ما و شما بسیج کرده، اما در بسیاری از مواقع، به دشواری کار ما نیز انجامیده است. راز این دشواری را در همین نامه با شما خواهم گفت. اما چرا نگویم: ای کاش شما همچنان یک طلبه جوای حق باقی می‌ماندید و با خطابه‌های شورانگیز خود به همه ما راه می‌نمودید و هرگز به جایگاهی که سرشار از رسالت و مسؤلیت است، دخول نمی‌کردید. بنا به تکرار همان علی علی‌ها، و عوام و خواص‌ها، و خوارج‌گویی‌ها، اکنون شما چه بخواهید و چه نخواهید، هر قدم‌تان با قدم‌های علی و اولاد علی مقایسه می‌شود، و دستگاه‌های این نظام اسلامی نیز با آنچه که پیامبر و امامان می‌گفتند و سفارش می‌فرمودند.



مردم در مواجهه با هر فلاکتی که مثلاً در دستگاه قضائی ما دست به دست می‌شود، و آسیب‌های آشکاری که در دولت و مجلس و هر کجا به جان جامعه می‌نشیند، بلافاصله شما را در جایگاه متولی و مقصر اصلی می‌نشانند و از شما انتظار پاسخگویی و پوزش‌خواهی - همانند علی (ع) - دارند. این که: حالا که شما خودت را علی می‌دانی و مابقی را کوفی، بفرما، این شما و این فاجعه‌ای به اسم تحقیر و غارت و عقب‌ماندگی. این شما و این رواج بی‌ادبی، و رواج دزدی در میان حامیان شما. بیا و مثل علی پاسخگو باش و همانند او از مردم و از تاریخ عذر بخواه! و اما اصل نامه:

«من یهودی، تو علی!»

سلام به رهبر گرامی،
در عالم خیال، هم شما بر قله بلند برتری بنشینید، و هم من بنا به دلایلی که خواهم آورد، خفیف و خوار می‌شوم. حُسن عالم خیال در این است که هم ما هم شما می‌توانیم در هر کجا قرار گیریم و به قالب هر کس فرو شویم. اگر موافق باشید، من و شما با هم به دوردست‌های ایمانی خویش سفر می‌کنیم. و مردمان امروز ایران و جهان را به تماشای این سفر خیالین فرا می‌خوانیم.
با پوزش از یهودیان شریف سرزمینمان ایران، بنا را بر این بگذاریم که من محمد نوری‌زاد، یک یهودی عنود و بدکردارم. از این فرودست‌تر آیا؟ و باز بنا را بر این بگذاریم که: سید علی خامنه‌ای، مالک اشتر نخعی که نه، بل خود امیر مؤمنان علی (ع) است. از این فرادست‌تر آیا؟ ساحت سوم را به برج بلند قاضی القضاات کشورمان جناب لاریجانی احاله می‌دهیم؛ که توسط خود شما که نه، بل به حکم مستقیم علی مرتضی بر مسند بی‌بدیل قضاوت جلوس فرموده است. نیک‌تر از این آیا؟ پس شکوائیه بی‌ریای من بدین صورت به محضر قاضی القضاات حضرت خامنه‌ای تقدیم می‌گردد:

شاکي:

یهودی بدسابقه و بدکرداری به اسم محمد نوری‌زاد. ایرانی الاصل. کارمند بازنشسته. به نشانی ایران.

مشتکی عنه:

امیر مؤمنان سید علی خامنه‌ای. ایرانی الاصل و رهبر مردم ایران از بیست و سه سال پیش تاکنون. به نشانی بیت رهبری.

موضوع شکایت:

یک: شفاف نبودن مواضع پولی امیرالمؤمنین و نبود نظارت بر چند و چون هزینه‌های تحت امر وی.
دو: آسیب رسیدن به ذخایر انسانی و اعتباری و معرفتی و ایمانی و پولی مردمان ایران، چه در داخل و چه در سطح جهان، در زمان رهبری امیرالمؤمنین سید علی خامنه‌ای. و این که در زمان رهبری وی، اسلام از هر زمان دیگر، خوار و خفیف‌تر شده و ایران در جدول‌های خفت جهانی، به مراتب بالایی دست یافته است.
سه: رواج فضای امنیتی و رعب و وحشت در کشور توسط دستگاه‌های تحت امر ایشان.
چهار: سرعت گرفتن فرار مغزها و کسانی که به هر دلیل در کشورشان احساس امنیت نمی‌کرده‌اند.
پنج: به حاشیه رفتن قانون در کلیت کشور در زمان رهبری وی.
شش: برآمدن دزدان سیری‌ناپذیری چون سپاه پاسداران تحت امر ایشان و ورود بی‌در و پیکر این جماعت به خط قرمزهای اقتصادی و سیاسی و اطلاعاتی.

هفت: فرو شدن کشور به دامان حادثه‌های آسیب‌زا و تحمیل تحریم‌های بین‌المللی بر کشور و حتا بدهکار کردن نسل‌های آینده به مجامع جهانی.
هشت: دایر شدن مجلس خبرگان بی‌خاصیت، و فیلتر مشمئزکننده‌ای به اسم نظارت استصوابی، برای آنکه علمای آزاده اما مخالف نتوانند به این مجلس ورود کنند. و به همین دلیل، طولانی شدن دوران رهبری ایشان بدون این که دستگاه و مرجعی شهامت آسیب‌شناسی این دوران را داشته باشد.

نه: رواج سانسور شدید و از ریخت انداختن رسانه‌های ملی و مردمی و قفل بستن بر منبرها و تریبون‌ها.



ده: حقیر کردن ایرانیان در سطوح مختلف، چه در داخل و چه خارج، به‌ویژه حقیر کردن اندیشمندان و کارشناسان و روحانیان. یازده: خوار و خفیف شدن دستگاه قضائی و مجلس شورا، و بر زمین کوفتن شأن قضا و نمایندگی، و رویدن مفهومی به اسم استقلال دستگاه قضا و رویدن شهامت نقد و اعتراض از کلیت مجلس.

دوازده: تربیت و گسیل اوباشان مذهبی به در خانه شخصیت‌ها و علمای معترض و کوی دانشگاه و به هم زدن مجالس و تخریب منازل منتقدان در زمان رهبری وی و موضع‌گیری نکردن و پوزش نخواستن وی در این خصوص.

سیزده: خنده‌دار شدن اصل انسانی «ممنوعیت ورود به حریم خصوصی مردمان» با ورود هیولاهای اطلاعاتی و سپاهی به داخل منازل مردم و دزدیدن اموال شخصی آنان و شنود مکالمات تلفنی و انتشار اسرار خصوصی مردم در رسانه‌های جمعی در زمان رهبری ایشان.

چهارده: کشته شدن ده‌ها نفر از منتقدان توسط دستگاه‌های تحت امر ایشان و احاله این قتل‌ها به صهیونیست‌ها و پرهیزاز پوزش‌خواهی و روشنگری و معرفی مقصران فاجعه‌های خاموش. و شکنجه و اعتراف‌گیری از عاملین درجه چند این کشتارها با این رویکرد که آنان به دستگاه‌ها و محافل استکباری و صهیونیستی و مجامع فساد وابسته‌اند. شرم‌آورترین سند این فاجعه فراموش‌نشده‌ی، نحوه و محتوای بازجویی از همسر سعید امامی است.

پانزده: آگاهی امیرالمؤمنین از مرگ هزاران نفر از شهروندان به خاطر توزیع سوخت‌های غیراستاندارد و مرگ‌های ناشی از انتشار سیگنال‌های آسیب‌زا برای ایجاد پارازیت و پرهیز وی از فراخوانی مقصرین این فاجعه‌های جاری و ارجاع آنان به دستگاه قضائی.

شانزده: آگاهی ایشان از زندانی کردن و شکنجه معترضان سیاسی با دادگاه‌ها و رأی‌های از پیش مشخص و زندانی کردن رهبران جنبش اعتراضی مردم بدون تشکیل دادگاه و آگاهی مولای متقیان از پرونده‌ها و انواع شکنجه مأموران سپاهی و اطلاعاتی با متهمین از قبیل زندان انفرادی، ضرب و شتم، فحش و ناسزا، تهدید، ارباب، به هم ریختن امنیت روانی و خانوادگی و خصوصی متهمین.

هفده: سلب حق قانونی راهپیمایی معترضان از مردم معترض، به نحوی که در تمام مدت طولانی رهبری امیرالمؤمنین خامنه‌ای حتا یک مورد به مردم اجازه راهپیمایی داده نشد.

و هجده:....

رهبر گرامی،

با عنایت به شکایت آن مرد یهودی کوفی از علی (ع) خلیفه وقت، و کشاندن خلیفه به محکمه‌ای که قاضی‌اش را خود خلیفه گمارده بود، و محق شناخته شدن آن یهودی کوفی، و شکست خلیفه در آن محکمه تاریخی، من نیز که یک یهودی بدکردار این سرزمینم، از خود شما که خلیفه دوران ما هستید، به محضر قاضی‌القضات جناب شما شکایت می‌برم.

بدیهی است اینها که برشمردم، فعلاً اتهام و ادعاست و نه جرمی اثبات‌شده. شما می‌توانید در محکمه مطلوبی که ما آرزوی برگزاری‌اش را داریم از خود دفاع بفرمایید. احتمال دارد مقصر باشید یا از همه اینها مبرا شوید. مهم، حضور شما در آن محکمه است. و نشان دادن این که: اگر آمریکایی‌ها با اعتنا به استقلال دستگاه قضائی‌شان می‌توانند رئیس‌جمهورشان را به محکمه‌ای مستقل فرا بخوانند و جلوی چشم مردم دنیا مفتضحش کنند، نظام جمهوری اسلامی ایران نیز این ظرفیت را دارد که به تأسی از آموزه‌های اسلامی خویش، رهبر کشور را بنا به شکایت یک شهروند، یک یهودی معترض، به دادگاه بخواند و از رهبر بخواند به پرسش‌ها و موارد اتهامی پاسخ بگوید.

اگر با من به محکمه آمدید و شانه به شانه من در حضور قاضی خود و در جلوی چشم مردم ایران و جهان به شکایت من یهودی پاسخ گفتید، ما و شما را معلوم می‌شود که هر آنچه در این نظام دست به دست می‌شود، به‌ویژه رفتار و مواضع و سخنان خود شما، متأثر از خلق و خوی خوبان ایمانی ماست.

در این صورت، من یهودی خواهم دانست، و همگان خواهند دانست: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، از حقیقتی آسمانی شیر می‌نوشد و مسؤولان نظام، از رهبری تا ریاست دستگاه قضا، جز فرا بردن این حقیقت آسمانی، دأب دیگری ندارند.

و اگر نه، آمدید و به شکایت من و به شکایت آنانی که حقوق تباه‌شده خود را از شما مطالبه می‌کنند، بهایی قائل نشدید، و یا حتا بلافاصله بعد از انتشار این نامه، دستور بازداشت و شکنجه این یهودی بدکردار اما شاکی را صادر فرمودید، به من و به همه تاریخ تشیع حق خواهید داد که راه و روش حاکمان و پادشاهان زورگوی تاریخ را پیش پای شما فرس کنیم، و خاکستر تباه‌شده آرزوهای این انقلاب نگون‌بخت را در مطلع فهم خویش بر سر بیفشانیم، و قاضی شما و دستگاه‌های امنیتی و نظامی شما و نمایندگان و مأموران شما را در ردیف عمده‌های ظلم جای دهیم.



رهبر گرامی،

من با اجازه شما و با اطمینان از سعه صدر شما و امنیتی که شخص شما برای ما فراهم خواهید آورد، و در راستای بازخوانی این حق فراموش شده، و این که شکایت از حاکمان در یک نظام اسلامی، حق حتمی و غیر قابل انکار شهروندان است، از همه اقشار جامعه، از نام‌آشنایان تا گمنامان، از نمایندگان ادوار مختلف مجلس، از قاضیان سابق و اکنون، از دولتمردان و کارشناسان، از دانشگاهیان، از دانشمندان و فرهیختگان و اندیشمندان و روحانیان، از مهاجران و در خانه ماندگان، از نویسندگان و هنرمندان، از فرهنگیان و نظامیان، از زندانیان و خانواده‌های آنان، از صنوف سیاسی و حتا صنوف صنعتی و بازرگانی، از دختران و پسران جوان، به‌ویژه از بانوان، چه در داخل و چه خارج، از آنانی که به هر دلیل، جلای وطن کرده‌اند و در حسرت بازگشت به میهن خود می‌سوزند، و حتا از روستاییان بی‌نشان، تقاضا می‌کنم دست به قلم ببرند و نامه‌هایی شکوه‌گون به دستگاه قضائی کشورمان بنویسند و شکایت‌های مصلحانه خود را از جناب شما مطرح کنند. البته بی آنکه قلم خود را به الفاظ ناشایست بیالایند.

با نگارش این نامه‌ها، مردمان ما در یک حرکت خیرخواهانه و ملی، به واشکافی و بازگویی خسارت‌ها و آسیب‌های سال‌های رهبری شما خواهند پرداخت. به‌ویژه آن آسیب‌هایی که شخص شما در ظهور آنها سهم و نقش مستقیم داشته‌اید. قصد ما از طرح این شکایت‌ها، هرگز به این نیست که به قول آقای شریعتمداری کیهان و همفکران ایشان، با جاسوسان و دشمنان قسم‌خورده و در کمین نشسته کشورمان در یک جبهه قرار بگیریم. بل می‌خواهیم این سنت فراموش‌شده اسلامی را احیا کنیم و غبار از روی آن بزداییم. درست همان کاری که خود شما باید در این سال‌های طولانی رهبری، از مردم و از دستگاه‌ها و از مجلس خبرگان می‌خواستید و نخواستید.

نخستین فایده این حرکت بزرگ، این است که ما به جهانیان اعلام خواهیم کرد: چرا از ما بد می‌گویید؟ بیایید و خود به چشم خود ببینید و خود قضاوت کنید! اینجا ایران است. جمهوری اسلامی ایران. در این کشور، همه اقشار جامعه، از درس‌خوانده تا بی‌سواد، از فقیر تا غنی، از نام‌آشنا تا بی‌نشان، همه می‌توانند از رهبر شکایت کنند و او را به محاکمه فرا بخوانند و اصلاً نیز به زندان و تنگنا درنیفتند.

پس من با اجازه جناب شما، و با این تضمین که در جمهوری اسلامی ایران، نقد مسؤولان و حتا نقد و شکایت از شخص رهبری در راستای امر به معروف و نهی از منکر قرار دارد و هیچ عاقبت تلخ و هیچ رفتار نانوشته‌ای بر منتقدین و شاکیان مترتب نیست، از همه مردم، به‌ویژه آنانی که از شما به هر دلیل، شاکی‌اند و مجالی برای طرح شکایت خود نیافته‌اند، دعوت می‌کنم با امنیت کامل و بدون ترس و بدون لکت، از شما به دستگاه قضائی خودمان شکایت برند و طرح دعوا کنند. این امنیتی که شما برای شاکیان و البته برای خود حقیر تدارک می‌بینید، نام شما را در امتداد حاکمان خوبی که سخن شاکیان خود را به دامان دشمنی در نمی‌اندازند و حتا به آن بها می‌دهند و خود با پای خود به محکمه می‌روند، ثبت و ضبط خواهد کرد.

بار دیگر با صدای بلند تکرار می‌کنم: به پیر، به پیغمبر، این شکایت کردن از رهبر، مستقیماً به تأسی از شیوه مردم‌داری و مملکت‌داری علی (ع) است و هیچ ربطی به خط و ربط اجانب و دستگاه‌های جاسوسی و تحریک منافقان و معامله با دشمنان داخلی و خارجی ندارد. بلکه متأثر از رویه‌ای است که علی مرتضی به ما و به رهبر ما آموخته و ما را به پرهیز از لکت‌گرایی در برابر حاکمان تشویق و ترغیب فرموده است. خود شما نیک‌تر از همه می‌دانید اگر این پیشنهاد از چشمه‌ای درست نور نمی‌نوشید، تاریخ تشیع، هرگز با لذت از شکایت آن یهودی کوفی و به محکمه کشاندن امیر مؤمنان یاد نمی‌کرد و به آن واقعه غرور نمی‌ورزید.

سخن آخر این که: پیش از فرا رسیدن زمان آن محکمه خوب و خواستنی، خواهشمندم عجلتاً دستور فرمایید آن دسته از برادران سپاه و اطلاعات که به برداشتن وسایل زندگی مردم علاقه ویژه‌ای دارند، ابزار و وسایل شخصی من و سایرین را که سال‌ها پیش برداشته‌اند و برده‌اند، به ما باز بگردانند. البته ما شکایت از دزدی‌های تریلیاردی و آسیب‌های این دستگاه‌ها را، و خراشی را که اینان به جان جامعه درانداخته‌اند، نه به برگزاری محکمه‌ای خیالین، که به برپایی محکمه‌های حقیقی در همین نزدیکی‌ها موکول می‌کنیم.

والسلام علی من التبع الهدی

با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد

بیست و سوم دی‌ماه سال نود

بدرود تا جمعه‌ای دیگر



*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://nurizad.info/index.php/nurizad/18626>

http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/01/blog-post_2787.html

**نامه سرگشاده (?) به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۹۰ (++)****یک بار با خود فکر کرده‌اید مسبب این حجم عظیم بی‌آبرویی ایرانی، فساد گسترده و فقر روزافزون کیست؟**

آقای خامنه‌ای من از جوانان سال‌های ۱۳۵۵ انقلاب هستم. شما را از تربیون‌های حکومتی شناختم. از دوران دانشجویی فکر می‌کردم شما با بقیه آخوندها متفاوتید. روحیه روشنفکری و طبع شعر دارید. همیشه به مملکت خودم افتخار می‌کردم و علی‌رغم توصیه دوستان و خانواده بعد از فارغ‌التحصیلی دانشگاه در این مملکت ماندم تا خدمت کنم. شرکت مهندسی زد و مشغول به کار با سخت‌ترین شرایط شدم. هر چه بیشتر کار می‌کردیم سفره‌مان خالی‌تر می‌شد. فساد و زد و بندهای دولتی روزافزون بود تا سال ۸۸ امیدی در مردم و جوانان برای تغییر به وجود آمد. شما مسئول کودتا و خاموش کردن بارقه امید این جوانان و مردم مظلوم ایران هستید. حالا که آرام به سرنوشت کره شمالی یا عراق دوم نزدیک می‌شویم. یک بار با خود فکر کرده‌اید مسبب این حجم عظیم بی‌آبرویی ایرانی، فساد گسترده و فقر روزافزون کیست؟

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=531>

**نامه سرگشاده شماره هشت جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۳ دی ۱۳۹۰****«صد نامه نا آزادی!»**

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای
با عرض سلام و احترام

امروز به لطف وجود سایه پربرکت و مستدام حضرتعالی و تصمیمات خردمندانه زبردستان و دست‌بوسان شما، کشور عزیزمان ایران طبق آمار رسمی ستاد مبارزه با مواد مخدر، بیش از دو میلیون جوان گرفتار به دام اعتیاد را در خود جای داده است که روزی صد هزار بار آرزوی مرگ می‌کنند. طبق گزارش مرکز آمار ایران بیش از هفت میلیون و صد و سی و پنج هزار نفر از دانش‌آموزان بین هفت تا نوزده سال به اجبار ترک تحصیل کرده‌اند و خدا می‌داند که اکنون به چه سرنوشت تلخی گرفتار شده‌اند. باز هم طبق گزارش رئیس مرکز تحقیقات پزشکی قانونی، در هر ساعت دو ممیز هفت نفر از هموطنان عزیزمان در تصادفات جاده‌ای کشته می‌شوند و از این حیث با افتخار در مقام اولی در دنیا ایستاده‌ایم! طبق استناد به گزارش یک کارشناس ارشد پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی، ایران مقام چهارم طلاق در دنیا را دارد و بی‌تردید مسئولان کشور مصرانه به قهرمانی نیز فکر می‌کنند. طبق استناد به اعتراف معاون اول قوه قضائیه تعداد زندانیان در ایران سه برابر ظرفیت واقعی زندان‌هاست و مطابق برنامه بنا بر این گذاشته شده است که تعداد بیش‌تری زندان ساخته شود و در اختیار عموم مردم قرار داده شود. طبق گزارش سازمان عفو بین‌الملل باز هم حماسه‌ساز شدید و مقام دوم جهان را بعد از چین در اجرای حکم اعدام نصیب کشور عزیزمان ایران کردید که این نیز بسیار جای تقدیر و تشکر دارد.

با ایران ما چه کردید جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای!؟

حضرت عبدالبهاء در توصیف ایران عزیز می‌فرمایند:

«پاک یزدانا، خاک ایران را از آغاز مشکبیز فرمودی و شورانگیز و دانش‌خیز و گوهرریز؛ از خاورش همواره خورشیدت نورافشان، و در باخت‌ش، ماه تابان نمایان؛ کشورش مهرپرور و دشت بهشت آسایش پرگل و گیاه‌جان‌پرور و کھسارش پر از میوه تازه و تر، و چمنزارش رشک باغ بهشت؛ هوشش پیغام سروش، و جوشش چون دریای ژرف پرخروش». (رساله مدنیه)

در تمام سال‌هایی که در جهت گسترش علم و تربیت، از بین بردن تعصبات و گسترش اتحاد مابین فرهنگ‌ها، پرورش فضایل روحانی و ترویج جامعه به سوی معنویات و بالأخص تساوی حقوق مردان و زنان قدمی از قدم بر نداشته‌اید بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر در راه خدمت به عالم انسانی و به‌خصوص ایران عزیز، لحظه‌ای آرام و قرار نداشته‌ایم و با تمام اعدام‌ها، فشارها، تهدیدها و بازداشت‌ها در مسیر خدمات خود به لطف تأییدات الاهی ثابت‌قدم بوده و هستیم و تا رسیدن ایران عزیز به سرزمینی متعالی از هیچ کوششی دریغ نمی‌نمائیم و اگر مقدر شود جان ناقابل را نیز در راه خدمت به نوع بشر نثار می‌نمائیم و یقین داریم که بیش از هر زمان دیگری در تاریخ، ایران نیازمند ترمیم روحانی در ساختار روح جامعه است و بهائیان ایران به خوبی سنگینی این وظیفه خطیر را درک می‌کنند. از شما به عنوان رهبر فعلی جمهوری اسلامی ایران تقاضا داریم در سایه همکاری و تعاون با همه گروه‌ها و اندیشه‌های سازنده به آبادانی و سعادت مردم ایران بیاورید و تمام توان کشور را در جهت رشد و تربیت جامعه در تمام عرصه‌ها منسجم کنید و همچنان پیرو نامه‌های قبلی که به خدمتتان ارسال کردیم از شما انتظار داریم در جهت تسریع و تسهیل به وصول حداقل حقوق شهروندی و انسانی جامعه بزرگ بهائی در ایران اقداماتی شایسته در شأن و منزلت بهائیان انجام دهید.

در پناه خداوند قادرترین





نامه سرگشاده اشکان احمدی به خامنه‌ای، ۲۶ دی ۱۳۹۰

جناب آقای خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران

در فراخوان نامه‌نگاری به شما توسط آزاده سبز جناب آقای محمد نوری‌زاد سیلی از نامه‌ها به شما سرزیر شده است که هر کدام چنان بوده است که می‌تواند مخاطب با ضمیر ناپاک را پاک و وجدان خفته را بیدار نماید. این بنده خدا هم به لحاظ قطره‌ای از سیل خروشان ایرانیان از بابت وظیفه و اجابت دعوت نوری‌زاد جان بر کف چند سطری اگر چه گفته شده را برای شما من باب تذکر و اعتراض با شما در میان می‌نهم.

آقای خامنه‌ای،

حکومت شما چون شتر بی صاحب و مهار رها شده، مردمان را می‌کوبد و چنان کرده است که عقل صاحب‌خردان را برده و در حیرتشان وا داشته است. شما بی‌اندیشه خود را در آتش «فتنه» ای که پیشاپیش آن رفتید درآوردید و به سبب بلندپروازی‌هایت در شعله‌های آن تباه و خوار گشتید. آتش عصبیت را که در دلتان نهفته داشتید شعله‌ور ساختید، کینه‌ها را آشکار ساختید که این حمایت‌ها از آفت‌های شیطان است. شما سرکشی را حد گذرانده‌اید و با رویارویی آشکارا با خدا و مقابله با مؤمنان، میان مردم و دین فاصله و کشور را به ورطه نابودی هدایت می‌کنید. از ظلم و ستم بهره‌بیزید که کیفی ناخوشایند در آن جهان و پایانی زشت در این دنیا به همراه دارد. بیاید و از این باتلاق خسران خود را نجات دهید. ثروت و اعتبار کشور در کشاکش شما و بیت شما با رئیس‌جمهور بی‌خرد و دستگاهش به دره مرگ در حال سقوط است. دست دزدان و غارتگران از بیت شما تا دستگاه احمدی‌نژاد برای ملت عیان شده است. آیین شما، رهبری شما و بصیرت شما ایران عزیز را به بدترین جایگاه در میان کشورها کشانده است بیاید و ردای حکومت را از تن درآورده و خود را به محکمه مردمی بسپارید تا قبل از اینکه کاسه‌لیسان سپاه و متملقان کار را بر این مردم سخت‌تر نکرده و شما را به تاریخ نسپره‌اند.

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/47788>



نامه سرگشاده طنز عبید سن خوزانی به خامنه‌ای، ۲۸ دی ۱۳۹۰

در نشریات مطلبی خواندم با عنوان «عفو عمومی بشار اسد برای همه جرایم ده ماهه گذشته». با توجه به این که مدت‌هاست آقای محمد نوری‌زاد از همه خواسته است که برای آقای رهبری نامه‌ای بنویسند و هر گله و ناراحتی و شکایتی که در دل دارند با او در میان بگذارند، تصمیم گرفتیم من هم که سابقه چند بار نامه‌نویسی به آقا در کارنامه‌ام ثبت شده است، نامه سرگشاده دیگری، باز برای ایشان بنویسم. دنیا را چه دیده‌اید، شاید این یکی درست به هدف نشست و کاری کرد کارستان و نتیجه‌ای داد که خیر آن به عده‌ای از مردم بی‌گناه و خانواده آنان رسید از همین روی نوشتیم: آقا بشار اسد با تمام نادانی‌اش فهمید و بالأخره پس از ده ماه عفو عمومی صادر کرد. آقای ما که شما باشید و ماشاء الله خود را عقل کل می‌دانید و رهبر شیعیان و مسلمانان جهان و برگزیده از آن بالا بالاها و نایب امام و پیامبر و همیشه هم گفته‌اید مرغ یک پا دارد، از قرار هنوز پس از نزدیک به سه سال متقاعد نشده است که این مردمانی که از آن هنگام تا کنون زندانی شده‌اند و مرتب هم عده دیگری به آنان اضافه می‌شود و از قرار این رشته سر دراز دارد، هیچ گناهی نداشته‌اند و بی‌خود و بی‌جهت به خشم و غضب آقا دچار شده‌اند و اکنون باید آزاد شده به سر کار و زندگی خود بازگردند و در سازندگی ایران سهیم باشند.

آقا چرا انتظار دارید مردم را یک شکل و یکسان و یک عقیده و به صورت پادگانی درآورید. والله مردم آب نیستند که از یک قیف بریزی و از آن ور قیف یکجور و یکسان بیرون آیند. به تعداد انسان‌های روی کره زمین عقیده‌ها و سلیقه‌های متفاوت وجود دارد. اگر من بخواهم کسانی را که مخالف سلیقه‌ام هستند زندانی کنم، فقط خودم نفر آزاد روی کره زمین خواهم بود.

آقا شما چرا این اندازه لجباز و یک‌دنده هستید. شنیده بودیم... والله شما دیگر نویرش را آورده‌اید. وای به حال خانم و بچه‌های شما که درعرض این مدت از شوهر و ابوی خود چه‌ها کشیده‌اند و چه آرزوها و خواسته‌هایی داشته‌اند که تبدیل به خاکستر شده است. چون ازبیم پدر لجباز و یک دنده و خشن خود، هرگز نتوانسته‌اند این آرزوها را حتا برزبان بیاورند. شاید آن دختر شما به فرض نمی‌خواستهمس‌شوی فعلی‌اش شود. آن دیگری شاید خیلی علاقه‌مند بوده به کلاس رقص برود. شاید پسر شما می‌خواستهم فرضاً به فرانسه رفته و درس طب بخواند و اصلاً نمی‌خواستهم به کسوت آخوند وملا درآید. اما افسوس که از بیم خشم طوفانی شما، هرگز این آرزوها و خواسته‌ها را برزبان نیاورده‌اند همه آمال و آرزوها به صورت عقده در دلشان تلنبار شده است. خانم هم حتماً آرزوها و خواسته‌هایی داشته‌اند که قطعاً بر آنها مهمیز زده و خون دل خورده‌اند. آقا پس از خواندن این نامه من، ما که از شما خیری ندیدیم، دست کم این بچه‌ها را کنار خود و خانم بنشانید و از آنها با صمیمیت و مهربانی بپرسید بچه شما دلتان چه می‌خواستهم که برزبان نرانده‌اید و هرگز به من نگفته‌اید مبادا که من با آن مخالفت کنم. حال می‌خواهم از زبان شما بشنوم. احترام و ترس و واهمه را کنار بگذارید. فراموش کنید که من رهبر شیعیان ومسلمانان جهان هستم و اگر گوشه سبیلی بجنابم دودمان‌ها بر باد می‌شود، نه خیر فکر کنید من هم دوست و رفیق شما هستم و می‌خواهم از آرزوها و خواسته‌های شما خبردار شوم. ادعایی که این عبید در نامه‌اش کرده، خواب را ازچشمان من ربوده است. حرف‌های آنها را گوش کنید. مطمئناً برآورده کردن بسیاری از خواسته‌های آنان، امکان‌پذیر بوده‌اند اما ازبیم شما هرگز بر زبان جاری نکرده‌اند. هنوز هم دیر نشده شاید بتوان جبران مافات کرد.

والله آقا دنیا ارزش ندارد. هیچ تضمینی نیست که شما فردا زنده باشید. برای زنده ماندن کسی امان نامه نداده‌اند. انسان‌ها باتمام ابهتی که برای خود قائلند اما به یک آه بندند ونفس که رفت ممکن است هرگز برنگردد و هیچ فرقی هم بین شما و آن فقیر راه‌نشین سه محله آن‌طرف‌تر نیست. تا فرصت دارید درهای خوبی کردن را به روی مردم باز کنید. به قول معروف: «سی سال بدی کردی و دیدی ثمرش را، نیکی چه بدی داشت که یک‌بار نکردی؟!»

نگو من درحق این مردم بسیار نیکی‌ها کرده‌ام. اگر راس می‌گی پنجاه تا از این نیکی‌ها را برای ما بشمار، سی سال است که سر کاری. نه آنهایی که فکر می‌کنی نیکی بوده‌اند، بلکه آنهایی را که واقعا در حکم نیکی هستند. آقا من هم یکی از همین مردم هستم وحق دارم بی‌ترس و واهمه از شما بپرسم چرا ما را این همه عذاب و آزار داده‌ای و می‌دهی؟ آقا دلم از دستت پر خون است و تا زمانی که نفس می‌کشم از تو و کارهای نادرستت شکایت‌ها خواهم کرد شاید این آه من به جایی برسد و منشأ خدمتی شود. والله به فکر فردایت باش «کس از پس نفرستاده، تو از پیش فرست». خداوند تو را به راه راست هدایت کند.



*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/47856>

**نوزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۳۰ دی ۱۳۹۰ (++)****همه این برکات از آن جمله معروف «برای حفظ نظام، بزن، بشکن، بکش»، حس و حال می‌گیرد****این اختراع [بسیجی، لباس شخصی]، تنها شما را می‌شناسد. به اسم شما می‌زند و به اسم شما تخریب می‌کند و به اسم شما از دیوار مردم بالا می‌رود و حتا به اسم شما می‌کشد****شما تا کنون به رفتار این دستگاه اختراعی ما اعتراضی نیز نفرموده‌اید****چرا نباید دستگاه قضائی ما حریف آن سردار و امام جمعه و جوانک فحاشی شود که با خروج از تعادل روانی، همه کائنات را با شخص شما می‌سنجد و چرخش هستی را نیز مدیون تأیید جناب شما می‌دانند؟!** **فصل زایمان جامعه ما فرا رسیده است****اگر رهبر شدن آسان باشد، رهبر ماندن حتماً به فرسودن می‌انجامد****امضای شما پای هر اخم و لبخند و حادثه نشسته است و این امضاها نه تنها در آن دنیا که در همین دنیا شما را به «عرصه مطالبه» فرا می‌خوانند**

به نام خدایی که درد آفرید

«اختراع بزرگ»

سلام به رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران

می‌گویند اختراعات و اکتشافات بشر همه و همه از سر نیاز او بوده است. ما نیز درست از همان بدو پیروزی انقلاب، و البته از سر نیاز به یک اختراع شگفت دست بردیم. این اختراع، در زمان رهبری شما پر و بال گرفت و اکنون برای خود دم و دستگاه بهت‌انگیزی پرداخته است. و البته سهم مهندسی شما در این اختراع، و تکمیل آن، و بها دادن به آن، و فضا بخشودن به آن، و ترمیم و بهینه‌سازی آن، و کاراندازی آن، سهم یک مخترع مکمل است. سهمی که نام شما را در کنار مخترعان این شگفتی بزرگ ثبت کرده است.

موتور این اختراع، ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که تنها در محدوده جغرافیایی ایران به کار می‌افتد؛ جوری که اگر همین اختراع را به ترکیه ببریم، یا مثلاً به ژاپن و مالزی و سنگاپور، کار نمی‌کند. علتش تنها و تنها آب و هوای کشور ما ایران است. که این آب و هوای خاص، در تهران و اصفهان و شیراز هست و در آنکارا و لندن و محله هارلم نیویورک نیست.

این اختراع، یک دستگاه کوچک کنترل از راه دور دارد که به گرمای تن ما و جنس صدای ما حساس است و تنها به اراده ما شروع به کار می‌کند. یعنی اگر یک نفر این دستگاه کوچک کنترل از راه دور را از ما بدزدد و بخواهد این اختراع را برای مقاصد شوم خود به کار اندازد، شاید نتیجه معکوس بگیرد و بهره که نه، آسیب نیز ببیند. من برخی از خصوصیات این اختراع بزرگ را برمی‌شمردم تا جهانیان از ویژگی‌های آن خبردار شوند و برای بازتولید آن به خود ما مراجعه کنند:



یک: این دستگاه اختراعی ما گرچه از چشم و مغز تهی است، اما حسگرهای بسیار حساسی در آن تعبیه شده که گاه بدون فشردن دکمه‌ای، خود به‌خود به کار می‌افتد و از جایی به جایی می‌رود و کارِ بایسته‌اش را انجام می‌دهد و به جای اولش بازمی‌گردد.

دو: این اختراع با همان مغز و چشمی که ندارد، عجباً که به موضوعات فرهنگی و هنری و علمی و سیاسی حساس است و به محض اعلام نیاز، موتورش روشن می‌شود و کاری را که باید بکند می‌کند.

سه: ویژگی محوری این اختراع، در صداها و جنب و جوش‌های محیرالعقولی است که از خود برمی‌جهاند. شما یک رُبوتِ آدمگون را تجسم کنید که برای پذیرایی از میهمانان اختراع شده و سینی به دست به سمت میهمانان می‌رود. به دست هر نفر که چای می‌دهد، ناگهان با یک ویراژ، استکان چای را بر سر میهمان خالی می‌کند و با همان سینی بر سرش می‌کوبد و یک فحش ناموسی استخوان‌سوز هم نثارش می‌کند. شاید بفرمایید این اختراع، خوب تنظیم نشده و کارش را بلد نیست. اما اگر به کیفیت آن میهمانان توجه کنیم و آنان را نه دوست که دشمن بدانیم، در دل یک آفرین هم تقدیم آن رُبوت خواهیم کرد.

چهار: این اختراع بزرگ، کارش را از مجالس و محافل مخالفان و معترضان شروع کرد. مثلاً با حسگرهای حساسش متوجه می‌شد که در فلان جا جماعتی جمع شده‌اند و درباره فلان موضوع صحبت می‌کنند. او کاری به این نداشت که محتوای آن صحبت، نهایتاً به رشد جامعه می‌انجامد، او تنظیم شده بود برای به هم زدن یک چنین محافل و مجالسی. ناگهان با چند شعار دلخراش به میانه مجلس می‌جهید و بساط تریبون و میکروفن و دکور و سخنران را در هم می‌پیچید و مستمعان را به وحشت درمی‌انداخت و بعد از آنکه خیالش از همه جا راحت شد، به جایگاه نخست خود باز می‌گشت و نفسی به راحت می‌کشید و در پیشگاه خدا برای خود سفره‌ای از ارج و قرب پهن می‌کرد و در صف مجاهدان راه خدا قرار می‌گرفت و غش غش به بانیان آن مجلس و محفل می‌خندید و زنجیر و قمه و چماق توی دستش را برای محفل و مجلسی دیگر در قفسه مخصوص جای می‌داد.

پنج: این اختراع، کاری به این ندارد که فلان نمایش و فلان فیلم و فلان کنسرت از دستگاه مربوطه اجازه گرفته، مهم فرمانی است که به همان حسگرهای حساس او می‌رسد. ناگهان می‌بینی در سالنی که در سکوت به صحنه نمایش و فیلم و موسیقی چشم دارد، از جا کنده می‌شود و اختراع ناب ما پای به درون می‌گذارد و به یک عربده، هر چه را که دم دستش می‌رسد از جا می‌کند و خود را به صحنه مقابل می‌رساند. در آنجا چنان نمایشی از خود به صحنه می‌آورد که مگر داوران هنری هفت اقلیم از پس فهم ادبیات و الفاظ و پیچش‌های تن و بدن و دست و پای او برآیند و نمره ممتازش بدهند.

شش: برای این اختراع، فرقی نمی‌کند که فرد مخالف و معترض، یک رهگذر است یا یک دانشجو یا یک آیت‌الله. چرا که او مغز و چشمی ندارد تا آن‌سوتر از مأموریتی که برای انجام آن کوک شده، به تحلیل اوضاع بپردازد. نباید هم چنین کند. اگر قرار باشد با هر فرمانی که به او می‌رسد، او به تحلیل و به پاسخ‌یابی چراهای بی‌شمار خود بنشیند، فرصت، از کف رفته و خبر اعتراض آن آیت‌الله و آن رهگذر به گوش رسانه‌های گوش به زنگ جهان رسیده. این است که فی‌الغور خود را به در خانه آن آیت‌الله می‌رساند و یک چند ساعتی را به شعارگویی و فحش و ناسزا سپری می‌کند تا ساعت از هفت بعد از ظهر به سه و نیم صبح برسد. حالا دیلم می‌آورد و «الله اکبر» گویان و «یا زهرا» گویان در خانه آن آیت‌الله را از بیخ جاکن می‌کند و داخل می‌شود. وقتی از خانه ضرار آن آیت‌الله خارج می‌شود، چیز قابلی از آن خانه به جای نگذارده. او تخصصش همین است که چیز قابلی به جای نگذارد.

هفت: شگفتی این اختراع در این است که اگر از او در حال انجام مأموریت بپرسیم: داری چکار می‌کنی؟ تنها و تنها یک پاسخ را تکرار می‌کند. چرا که او به خاطر همان یک پاسخ ساده کوک شده. به طور مثال، اگر از او در حالی که به زن و بچه یک معترض فحش می‌دهد، یا در حالی که دیلم به زیر ساختمانی برده، یا آنجا که معترضی را به قصد کشت می‌زند، یا آنجا که مخفیانه به مکالمات تلفنی مردم گوش سپرده، یا آنجا که سر



به اندرون خانه مردم فرو برده، یا آنجا که دل و روده قانون را بیرون می‌کشد، یا آنجا که دزدی می‌کند، یا آنجا که به سمت جوانان مردم شلیک می‌کند، یا آنجا که از هزار اسکله بی‌نشان، قاچاق می‌کند، یا آنجا که فرصت‌های اقتصادی و سیاسی جامعه را به نفع خود درو می‌کند، شما اگر در همه این احوال از او بپرسید: داری چکار می‌کنی؟ پاسخ می‌دهد: مشغول حفظ نظامم.

هشت: یک وقت فکر نکنید اگرچه این اختراع، برآمده از آدم‌های کم‌سواد و جوان و جامانده است، مثلاً به مجامع علمی علاقه ندارد و بدان‌جاها ورود نمی‌کند. نخیر، از علایق محوری او، هم ورود به دانشگاه‌هاست و هم به کوی دانشگاه. منتها این ورود نه برای تحصیل علم که برای روفتن علم و ادب و امنیت و آرامش و پاکسازی ابتدایی‌ترین حقوق انسانی از ساحت دانشگاه‌ها و محل استراحت دانشجویان است. با این توصیف که: خروج این اختراع از این مراکز و این اماکن، مترادف است با چشم بیرون‌زده دانشجویی که با هول و هراس از خواب برخاسته، و دستگیری و ضرب و شتم دانشجویان معترض، و البته با: «یا زهرا»ها و «یا حسین»هایی که باید به این اختراع انرژی بدهد و او را در این مأموریت آسمانی مدد برساند. طوری که بشود همه آن ورود و خروج‌ها و آسیب‌ها و خراش‌ها را به دوش سربازی انداخت که یک ریش‌تراش از یک دانشجو برداشته.

نه: خودتان نیک‌تر از من خبر دارید که ما این اختراع را به شگردهایی مسلط کرده‌ایم که نه از گریزگاه‌ها و نقاط کور قانون به یک جا ورود کند و خاک آنجا را به توبره بکشد و بی آنکه ردی و اثری از خود به جای بگذارد، به پایگاه‌های همیشگی‌اش بازگردد، نخیر، بل مستقیماً جلوی چشم قانون و ضابطین قانون به امر مقدس فحاشی و تخریب و ضرب و شتم و شکستن حریم خصوصی مردمان اقدام می‌کند. و این البته کم تخصصی نیست؛ که یک اختراع، با همکاری و یا سکوت نیروهای انتظامی به یک جا ورود کند و خاک آنجا را بر سر اهالی‌اش بیفشاند و پیروزمندانه از آنجا بیرون بیاید و لبخندی نیز به صورت متولیان قضائی و انتظامی تقدیم کند و بی‌واهمه به سمت سازمان مقدس خود باز رود. همه این برکات از آن جمله معروف «برای حفظ نظام، بزن، بشکن، بکش»، حس و حال می‌گیرد.

ده: همه رفتار کلی این اختراع، متأثر از همان مغز و چشمی است که ندارد. شما ندا در دهید و از همه عرض و طول این اختراع، که در یک جا می‌زند و در جای دیگر می‌کشد و می‌سوزاند و می‌دزدد و سرب به اندرون حریم خصوصی مردم فرو برده، یک متفکر، یک پزشک، یک مهندس، یک استاد دانشگاه، یک هنرمند، یک منصف، یک بی‌غرض، یک انسان، بله یک انسان، طلب کنید. مطلقاً پاسخی دریافت نمی‌کنید. مطلقاً. مگر یک انسان، بدون آنکه بیندیشد، می‌زند و می‌کشد و می‌دزدد و تخریب می‌کند؟

یازده: خصوصیتی که این اختراع بر تمامیت آن تنظیم شده، این است که کار به چند و چون یک ماجرا و یک سخن و یک حرکت اجتماعی و هزار هزار سلیقه و اندیشه و فکر و تجربه ندارد، بل او با همان چشم و گوش بسته‌اش به کاری که از او خواسته‌اند و حسگرهایش را بدان سو متمایل کرده‌اند، فرو می‌شود و ساعتی بعد با دست‌هایی خونین یا با بساطی در هم پیچیده از آن مأموریت به در می‌رود. این اختراع، با آنکه «علی علی» زیاد می‌گوید، اما کاری به این سخن علی ندارد که می‌گوید: «به حق بنگر نه به فرد»؛ چرا؟ به این خاطر که این اختراع، همه حق را در فرد خلاصه کرده. کافی است زبانم لال خود خدا هم به فرد مورد علاقه این اختراع، چپ نگاه کند، که در این صورت، به سمت خود خدا نیز خیز برخواهد داشت. اگر آدم متعجبی به این اختراع بگوید: پس حق چه شد؟ می‌گوید: اگر خیلی به حق مشتاقی، آن را در ما و با ما بجوی!

دوازده: باتری این اختراع هر از گاه خالی می‌شود. محل تغذیه و شارژر باتری آن، محافل سطحی مداحی و البته نوشته‌های کیهانی است. از این محافل شما بفرمایید آیا یک چیزکی به اسم فهم مستفاد می‌شود؟

سیزده: محل نشو و نما و تکثیر این اختراع، اماکنی چون صدا و سیما و دستگاه قضائی و دولت و مجلس و البته دستگاه‌های اطلاعاتی و سپاهی ماست. به عنوان مثال، دستگاه قضائی ما بر دزدی محمدرضا رحیمی انگشت می‌نهد، اما به محض خط و نشان این اختراع، عقب می‌کشد. چرا؟ چون این اختراع می‌گوید: اگر محمدرضا رحیمی دزدی کرده، پول این دزدی را در انتخابات خرج کرده، و حتا بخشی از آن را به رئیس مجلس هم داده. اینجاست که رئیس دستگاه قضا مجاب می‌شود و حق به اختراع ما می‌دهد و از این دزدی بزرگ، پا پس می‌کشد.



یا مثلاً به این اختراع می‌گویند: دست از حمایت فلانی بردار. چرا؟ چون در اختلاس سه هزار میلیاردی دست داشته. اختراع ما می‌گوید: چه اشکالی دارد، شما همزمان به دزدی‌های اطرافیان خودتان رسیدگی کنید، تا من هم از حمایت این فلانی دست بردارم.

چهارده: خودتان خوب می‌دانید که دستگاه قضائی ما غرضه محاکمه این اختراع بزرگ را ندارد. چرا؟ خواهم گفت. مثلاً همین حالا جمعی از زندانیان سیاسی ما به خاطر توهین به رئیس‌جمهور در زندان‌اند و دستگاه قضائی به تلخ‌ترین شکل ممکن با آنها برخورد کرده و می‌کند. چرا؟ چون نوشته‌اند و گفته‌اند: رئیس‌جمهور فردی نامتعالی و دزد است. اما همین اختراع، جلوی چشم خلاق، رئیس‌جمهور را شپشو و حمام‌ندیده و بوزینه و دهاتی و عقب‌مانده خطاب می‌کند و همراهان او را به توپ شنائت می‌بندد و دستگاه قضائی ما جرأت نُطق کشیدن علیه او را ندارد. چه برسد به این که این اختراع را دستگیر کند و به جرم توهین به رئیس‌جمهور، در کنار سایر توهین‌کنندگان به زندان بیاورد.

این اختراع علاوه بر تریبون نماز جمعه، در مجالس مداحی هم صاحب وجاهت و تریبون است و به هر کس که دلش بخواهد، فحش ناجور می‌دهد. بدون آنکه رئیس دستگاه قضا شهادت یک چرا گفتن ساده را داشته باشد. خلاصه مگر قانون حریف این اختراع متفاوت ما می‌شود؟ هرگز! اتفاقاً کارکرد اصلی این اختراع، همین فراقانونی بودن اوست. اگر یک چیزکی اختراع می‌کردیم که قانون، دم به ساعت دستش را می‌گرفت و مورد مؤاخذه‌اش قرار می‌داد، اسمش اختراع نبود! خصوصیت اختراع در این است که به فکر کسی نرسیده باشد و کارایی آن سرشار از منافع برای مخترع باشد.

پانزده: دایره تعلقات این اختراع، گرچه به داخل مرزهای ما محدود است، اما برای آنکه از گردونه اعتبارات جهانی عقب نیفتد، به مقوله دیپلماسی نیز گوشه چشمی دارد. جوری که اگر دستش به گوشمالی آمریکا و بریتانیای کبیر نمی‌رسد، دستش در همین تهران خودمان به سفارتخانه‌های اینان که می‌رسد. اختراع است دیگر! چه می‌شود کرد؟

شانزده: این اختراع هر از چندی به مجلس هم سر می‌زند و از گلوی جمعی از نمایندگان، سخنان ممتازی برمی‌آورد. همان داستان «مرگ بر این» و «زنده باد آن». و یا چنان به جان نمایندگان چنگ می‌برد و آرام و قرارشان از کف می‌برد که با مشت‌های گره کرده و دهان‌های شعارگوی و شعارخوار شروع می‌کنند به راهپیمایی در همان صحن علنی مجلس! مرد می‌خواهم که با این اختراع پت و پهن و فراگیر و همه فن حریف دریفتند!

هفده: شما خود به چشم مبارک دیده‌اید که این اختراع، چه به سر سردار علایی و افروغ و پیش از آن به سر آیت‌الله شریعتمداری و منتظری و صناعی و دستغیب شیرازی و هزار محفل و هزار مجلس و هزار انسان بی‌گناه و هزار حرکت مصلحانه آورده؟ تنها به این خاطر که اینان سخنی متفاوت بر زبان آورده‌اند. و تنها به این دلیل که این اختراع، تنها شما را می‌شناسد. به اسم شما می‌زند و به اسم شما تخریب می‌کند و به اسم شما از دیوار مردم بالا می‌رود و حتا به اسم شما می‌کشد.

هجده: من شخصاً در زندان، دور از چشم مراقبان، به یک پژوهش قرآنی دست بردم. و خاطرات زندان خود را نیز با آن آمیختم. در این نوشته مطول و شورانگیز، برای آنکه حساسیتی برنیانگیزم، خود را یک زندانی در لوس‌آنجلس کالیفرنیا معرفی کرده‌ام. با نام مستعار «اردشیر خرم‌نکوب». رویکرد اصلی این پژوهش، نگاه به برخی از مفاهیم قرآن از منظرهای هنری است.

بعدها که از زندان بیرون آمدم، این نوشته را مرتب کردم و به روزنامه شرق سپردم. با همان نام «اردشیر خرم‌نکوب». روزنامه شرق، این نوشته را تا یکصد و هفده شماره چاپ کرد و رفته رفته با استقبال مخاطبان خود مواجه شد. ظاهراً از آنجا که مردم در این سال‌های پس از انقلاب، خدا را هم باید از زاویه نگاه ما بشناسند و گرنه شناخت‌شان باطل و ناجور است، شخصیت اصلی «اردشیر خرم‌نکوب» توسط دستگاه‌های مطلع و صاحب‌سبک اطلاعاتی ما شناسایی شد و به یک تلفن، از ادامه انتشار آن مطالب قرآنی جلوگیری به عمل آمد. می‌دانید چرا؟ چون همان اختراع ما در پس دیوار هر نشریه و روزنامه پای می‌کوبد و صدای این کوبش مستمر، هر مدیر مسؤولی را به تب و لرز می‌اندازد. تجسم کنید این اختراع، به دفتر محتضر یک نشریه ورود کند و کمی بعد از آن خروج کند. شما آیا باور می‌کنید چیزیکی از آن دفتر، جان سالم به در ببرد؟



نوزده: شکل شمایل اختراع ما آنجا تماشایی می‌شود که: کفن بپوشد، و یا عمامه‌ای بر سر گذارد، و یا به لباس بسیج درآید، و یا شعارگویان و سجاد به دست، از محل نماز جمعه به سمتی که برایش مشخص کرده‌اند، به راه بیفتند. من خود به چشم خود روحانیانی را دیده‌ام که با کم‌ترین سواد ممکن، جماعتی را برای شکستن خانه آیت‌اللهی تهییج می‌کردند و بر خود او ناسزا می‌باریدند و همگان را برای شکستن و دریدن دار و ندار او تحریک می‌نمودند.

بیست: کفن‌پوشان را احتیاجی به مجوز نیست، تا مثلاً برای راهپیمایی و تجمع و قیل و قالشان از وزارت کشور مجوز بگیرند. همان کفنی که پوشیده‌اند، و همان الفاظی که از دهان بیرون می‌دهند، مجوزشان است. صدا و سیمای اختراعی ما نیز در انعکاس شیرین‌کاری کفن‌پوشان، و با به کاربردن واژگانی چون: «نیروهای خودجوش»، «عزاداران»، «نمازگزاران»، «غیورمردان عرصه ولایت»، «دشمن‌ستیزان»، «پای در رکابان ولایت»، بر آتشی که اینان به پا کرده‌اند می‌دمد. انصاف این جماعت کجاست؟ انسانیت‌شان؟ ادب‌شان؟ قانون؟ نیروهای انتظامی؟ شوخی نفرمائید آقا جان. از صفاتی نام‌نبرید که دستگاه اختراعی ما بدان متّصف نیست.

بیست و یک: در این سال‌ها آنچه که از رفتار مستمر این اختراع به جان جامعه ما فرو شده، رواج بداخلاقی و بی‌قانونی بی‌در و پیکراست. شما یک بار تا کنون آیا بر این اختراع نامیوم برآشفته‌اید؟ که مثلاً: من این رویه را تأیید نمی‌کنم؟ یا: از فردا هر کسی و هر کسانی اگر خودسرانه به راه بیفتند و دست به تخریب بزنند و بر کسی فحش و ناسزا ببارند، سخت مؤاخذه می‌شوند؟ و یا به دستگاه‌های انتظامی بفرمایید: هر چه زودتر جلوی این اوباشان مذهبی را بگیرید؟ بله، شما تا کنون به رفتار این دستگاه اختراعی ما اعتراضکی نیز نفرموده‌اید. بدیهی است که این دستگاه، روشن شدن موتورش را مدیون شخص شما بدانند و به کم‌تر از خود شما نیز روی خوش نشان ندهد. وگرنه چرا نباید دستگاه قضائی ما حریف آن سردار و امام جمعه و جوانک فحاشی شود که با خروج از تعادل روانی، همه کائنات را با شخص شما می‌سنجد و چرخش هستی را نیز مدیون تأیید جناب شما می‌دانند؟!

رهبر گرامی،

درد یک چیز است و غصه چیز دیگر. درد جسمانی را اگر بشود تحمل کرد، تحمل درد ناشی از غصه دشوار است. با این همه، لایه‌های درد ناشی از غصه، گاه آن‌قدر بر هم سوار می‌شوند که در یک جاهایی به لذت می‌انجامند. در این وضعیت، درد می‌پژمرد و لذت، گل می‌کند. اینجاست که می‌بینید دیگر از درد خبری نیست. و این لذت است که مطالبه افزون‌تری دارد. که: «غم از هر دل که بستانی به ما ده». اینجا درست فصل زایمان است. اینجاست که آدم دردمند، می‌زاید. اما: بهتر از خود را. تولدی نه با درد، که با لذتی عمیق. همه به ظاهر درد می‌بینند و او لذت. مثل پرنده‌ای که خونین‌بال از یک قفس شکسته بیرون می‌زند. وقتی قفس دریده می‌شود، همه، پر و بال خونین می‌بینند، اما پرنده: پرواز. جامعه ما نیز چنین شده است. کم‌کم از دردی که می‌کشد لذت می‌برد. فصل زایمان او فرا رسیده است.

قبول می‌فرمایید اگر رهبر شدن آسان باشد، رهبر ماندن حتماً به فرسودن می‌انجامد. بیست و سه سال پیش جماعتی دست به دست هم دادند و شما را برای رهبری این کشور برگزیدند. بله، این، به یک نشست صورت پذیرفت. آنان کوهی از امانت را بر شانه‌های شما وا نهادند و بلافاصله به سر وقت کار و کسب خود رفتند.

شما تا رهبر نبودید، افق مسؤولیت‌هایتان در محدوده‌ای مختصر فرو می‌نشست، اما به محض رهبر شدن، آن افق مختصر، وسعت گرفت و به خانه تک‌تک ایرانیان و حتا نسل‌های برنیا شده پای نهاد. بی‌خبری شما از هر آنچه که در این وسعت نفس‌گیر دست به دست می‌شود، شانه‌های شما را از حمل مسؤولیتی که به رویش آغوش گشوده‌اید، به در نمی‌برد.

از آن روز تا کنون، امضای شما پای هر اخم و لبخند و حادثه نشسته است و این امضاها نه تنها در آن دنیا که در همین دنیا شما را به «عرصه مطالبه» فرا می‌خوانند. مگر این که شما از ظهور خطاها و آسیب‌ها و فاجعه‌ها براثت بجوید و به همگان خبر بدهید: نقش من در این فاجعه هیچ است. یا: سهم من در این خطا این است.

این نیز بگویم و بگذرم که: دست دستگاه اختراعی ما، کج است. دزدی‌های کلان به او این اختیار را داده که به هر خانه که داخل می‌شود، از اموال مردم بردارد و با خود به مخفیگاه ببرد. اکنون بیش از دو سال است که دستگاه اختراعی ما چه در اطلاعات و چه در سپاه، اموال شخصی مرا و



بسیاری را برده‌اند و تا کنون به ما باز نگردانده‌اند. لطفاً به این دستگاه‌ها بفرمایید حسابرسی از دزدی‌های کلان را به بعد از آن زایمان سرشار از لذت موکول می‌کنیم، فعلاً این بساطی را که از نوری‌زاد و دیگران برداشته‌اید و برده‌اید، به آنان باز بگردانید.

والسلام.

بدرود تا جمعه‌ای دیگر.

جمعه سی‌ام دی‌ماه سال نود

با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد

*** منبع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://nurizad.info/index.php/nurizad/18863>

http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/01/blog-post_22.html

**نقد عباس خسروی فارسانی به نوزدهمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱ بهمن ۱۳۹۰ (++)****آقای نوری‌زاد! این ویرانه دیگر قابل تعمیر نیست!**

نوزدهمین نجوای نجیبانه محمد نوری‌زاد خطاب به علی خامنه‌ای با عنوان «اختراع بزرگ» انتشار یافت. نوری‌زاد در نامه جمعه‌نوشت نوزدهم، کارنامه بسیجی‌ها و لباس شخصی‌ها را، به عنوان «اختراع بزرگ» آقای خامنه‌ای، در دوران رهبری او مرور می‌کند و به تلمیح و تعریض و تصریح، به او می‌گوید که اینان، فقط از تو فرمان می‌گیرند و فرمان می‌برند و امضای تأیید تو پای همه کارهای آنان، ثبت و ضبط است و در واقع، این تو، علی خامنه‌ای، هستی که این حکم را بر آنان انشاء نموده‌ای که: «برای حفظ نظام، بزن، بشکن، بکش!»؛ که البته نوری‌زاد آمده و برخاسته از اردوگاه خامنه‌ای و یاران او، و راوی «روایت فتح» جمهوری اسلامی، که اینک وجدان او بر او آشفتگی و شوریده و بر خامنه‌ای شوریده، راست و درست می‌گوید؛ چنان‌چه شعار همیشگی این روایت‌ها و «اختراع‌های بزرگ» نیز این بوده است:

«ما همه سرباز توایم خامنه‌ای، گوش به فرمان توایم خامنه‌ای!»

و تازه باز هم می‌گویند:

«وای اگر خامنه‌ای، حکم جهادم دهد!»

و البته، وای و صد وای بر آینده مه‌آلود مردم ایران با خامنه‌ای و «اختراع بزرگ» و اختراع‌های بزرگ او؛ و ای کاش، محمد نوری‌زاد در می‌یافت که خود آقای خامنه‌ای نیز یک «اختراع بزرگ» نظام جمهوری اسلامی است که دیگر، مستهلک و فرسوده شده و باید آن را به قبرستان سپرد که «خانه از پای‌بست ویران است» و «این ویرانه دیگر قابل تعمیر نیست!»؛ زیرا بر خون خوبان بسیاری، آری خون جگر و آه دل انسان‌های بی‌شمار بنیاد نهاده شده است؛ پس باید سر و تن آن، از اساس، نگون گردد و به عبرتگاه تاریخ پیوندد.

به امید یافتن راهی به رهائی از طریق آگاهی، بی خون و خون دل!

*** منبع ***

وبلاگ «نحوه‌های نجیبانه»

http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/01/blog-post_22.html



بیستین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۵ بهمن ۱۳۹۰

احمدی‌نژاد، تجلی عوامیت و برآمده از بُهت و بیماری ما ایرانیان است

به نام خدایی که شرم آفرید

یک خبر خیلی خیلی خوب!

سلام به رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران

پیش از آنکه این خبر خیلی خیلی خوب را به جناب شما تقدیم کنم، تقاضا دارم کمی صبوری به خرج دهید تا من به یک سخن کوتاه اشاره کنم. قول می‌دهم بلافاصله بعد از طرح این سخن، به سروقت آن «خبر خوب» و مطول باز روم. آنجا که من خبر خوبی برای شما پدید آورده‌ام، چرا خبر خوب شما از من و جمعی چون من دریغ شود؟ با این تفاوت که خبر خوب من به نجات و امنیت و رفاه رشد و آبادانی کل کشور و بقای خود شما منجر می‌شود، و خبر خوب شما اما تکان مختصری به زندگی من و عده‌ای دیگر از زندانیان درمی‌اندازد.

و اما سخن کوتاه من:

تقاضا دارم به حجت‌الاسلامان مصلحی و طائب دستور فرمایید آن پنج دستگاه کامپیوتر حرفه‌ای و لوازمی را که از دو سال پیش از من برداشته‌اند، و اقلام دیگری را که از سایرین برده‌اند به ما باز بگردانند. اجاره دستگاه‌های خود من روزانه حداقل یکصد هزار تومان است. این یکصد هزار تومان را در دو سال ضرب کنید تا بدانید امثال من چقدر از اطلاعات و سپاه شما طلبکاریم. به این حجت‌الاسلامان بفرمایید: برداشتن اموال مردم اگر از هر سارق بی سر و پای پذیرفتنی باشد، از کسانی که به لباس پیامبر فرو شده‌اند پذیرفتنی که نیست، جز خسارت و آشوب و از هم دریدن شعارهای اسلامی و انقلابی بهره و فایده ندارد. به‌ویژه آنکه این سرقت‌های بی‌شمار به تأیید کسانی صورت پذیرفته است که در مقام وزارت اطلاعات یک کشور اسلامی، و ریاست اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بنا دارند از امنیت و اموال و آبروی مردم صیانت کنند. به آنان بفرمایید: «هتک حرز» شهروندان، طبق قانون هر کشور کافر و هر بيقوله‌ای جرمی محرز است. پس شما دو تن و دستگاه عریض و طویلتان چرا از این گناه و جرم مستمر دست نمی‌شوید؟ حالا داستان اسکله‌های قاچاق و هزار هزار فرصت روبوده بماند برای بعد.

خوب، این از سخن کوتاه من. و اما «خبر خوب» من از دل اوضاع شکننده و در هم پیچ امروز ما برمی‌خیزد. شما نیک‌تر از همه ما می‌دانید که حال و روز این روزهای ما اصلاً خوب نیست. شعارهای پوک ما و قرار گرفتن افراد نالایق بر مصادر امور اولاً، و حساسیت‌های جامعه جهانی ثانیاً، و دسیسه‌های کشورهای که به هر دلیل از ما خوششان نمی‌آید ثالثاً، ما را به تنگنایی سخت درافکنده است.

ما به کودک لجوجی می‌مانیم که از آغوش مهر و معترضانه پدر و مادر خود به در رفته. و اکنون نه کسی را می‌شناسد، نه راه خانه می‌داند، نه وسعت نظری دارد، و نه جذباتی که مردمان را بدو تمایلی باشد. سکه‌های توی جیبش نیز بیش از آنکه موجب رهایی او شود، دزدان راه را به وسوسه می‌اندازد. سرانجام این کودک لجوج چه می‌تواند باشد جز شیون و به تاراج دادن دارایی‌اش و نهایتاً: تکدی‌گری؟ کسی که در همان گدایی نیز مستقل نیست. و باید کل درآمدش را به حامیان گردن کلفتش بدهد تا لقمه نانی بدو بدهند.

به چشم خود می‌بینید که این روزها دیگر از شلتاق‌های رئیس‌جمهور مطلوب‌تان خبری نیست. و شما نمی‌دانم چرا مجبورید این جنازه را تا پایان دوره‌اش به دوش بکشید؟ من بنا ندارم در این نامه‌ای که بر «خبری خوب» مبتنی است، بر تلخی‌ها پای بگویم و کامتان را برآشوبم. قرار است خبری با شما بگویم که ما را از این تنگنا به در ببرد و دوام و بقای ما و شما را تضمین کند.

مقدمتاً از بشار اسد سوری بپرسید این شب‌ها را چگونه صبح می‌کند؟ از او بپرسید آیا از شب‌ها و روزهای زندگی‌اش لذت می‌برد؟ از او بپرسید اگر زندگی‌اش به همین منوال به درازا بیانجامد و مثلاً سی سال دیگر نیز با کشتار و رعب و زندانی کردن معترضان به حکومت خود ادامه دهد، آیا طعمی از لذت و آرامش نصیبش می‌شود؟ از او بپرسید برای برقراری چه شرافتی هموطنان خود را از پا درمی‌آورد؟ به او بفرمایید این قبول که



مردمان معترض همگی آلت دست اجانب‌اند و جاسوس و فتنه‌گر، اما تو در ادامه رهبری‌ات بنا داری چه تاج گلی به سر مردم بزنی که تا کنون زنده‌ای؟

حالا به داخل قبر قذافی فرو می‌شویم و همین پرسش‌ها را به گونه‌ای دیگر از او می‌پرسیم. این که: اگر زنده شوی و مجدداً به دنیا بیایی چه خواهی کرد؟ از او می‌شنویم: من می‌توانستم با به کار بستن کمی تعقل، هنوز زنده باشم و با آبرو در گوشه‌ای از کشورم زندگی کنم. اما لاجوانه خود نخواستم و اکنون با هزار خسارتی که برای مردم لیبی به بار آورده‌ام، در گور خود چشم به راه عقوبت عقبایم. و باز از او می‌شنویم: آهای رهبران و حاکمان جهان، به گوش باشید، اگر طالب بقا و دوام و همراهی مردمید، با مردم خود یکی باشید. زبان لکنت مردم بگشایید. به خواست آنان بها بدهید. دست به جیب مردم نبرید. دور از چشم آنان به هزار کار نابه‌جا روی نبرید. و اگر روزی همین مردم شما را نخواستند، از علی‌مرتضا بیاموزید و خود کنار بروید. و بدانید که خیر شما در همین کنار رفتن است. وگرنه: این من. سرنوشت شما.

رهبر گرامی،

من که بنا دارم خبر خوشی را با شما بگویم، غلط بکنم جناب شما را با قذافی پلید هم‌سنگ و هم‌طراز بدانم. او جفاکار بود و نتیجه جفاکاری‌اش را چشید و به جهنم پیوست. شما کجا و قذافی کجا؟ نه نه، زبانم لال اگر یک چنین نیتی با من باشد. مرا اگر یک چنین نیت شومی در سر بود، هرگز از «خبری خوب» با شما نمی‌گفتم. خبر خوب را با کسی می‌گویند که هنوز کورسویی از امید در او به چشم آید. ما با شما دل به امید بسته‌ایم. بله، ما شما را این‌گونه می‌بینیم.

گفتم: اوضاع زمینی و آسمانی این روزهای ما اصلاً خوب نیست. هم در زمین به تنگنا و آشفتگی درافتاده‌ایم، و هم به دلیل بر زمین کوفتن بدیهی‌ترین سنت‌های الهی، از چشم و رحمت خدا دور مانده‌ایم. اگر دیر بجنینیم، بشار اسد سوری، فرشی از روزها و شب‌های تلخ خود را پیش پای ما خواهد گستراند. اما هنوز ما را فرصت اندکی مانده. و من چتر «خبر خوب» خود را در همین فرصت اندک وا می‌گشایم. منتها «خبر خوب» من به ضرورت‌های ظریفی محتاج است. و برای اثربخشی تام و تمامش به همراهی کسانی دیگر نیز نیاز دارد. من یک چند نفری را که حضورشان برای دستیابی به آن «خبر خوب» حتمی است برمی‌شمردم و از جناب شما نیز می‌خواهم که یک چند نفری را خود شما بر اینها بیفزایید. من و شما و این چند نفر باید به یک جایی برویم که آن «خبر خوب» برای ملاقات ما پای می‌کوبد. به کجا؟ خواهیم گفت. ابتدا باید همراهان خود را برای آن ملاقات شورانگیز برگزینیم. من شخصاً این افراد و این جمعیت‌ها را پیشنهاد می‌کنم:

یک: جناب هاشمی رفسنجانی، به دلیل سهم و نقشی که در هزارتوی انقلاب داشته است. و می‌شود سرانگشت ایشان را در هر حادثه‌ای رصد نمود. وی شاید بیش از همه ما بدانند قافله‌ای که بر قوس یک دایره راه می‌پیماید، نه به گمگشتگی، بل به خودفریبی مؤکد دچار است. چرا که هرچه راه برود، به نقطه عزیمت خود نزدیک‌تر می‌شود. نقطه عزیمتی که از شادابی روز نخست تهی است. خستگی و بی‌سرانجامی مسافران این می‌گوید.

دو: جناب سید محمد خاتمی، از آن روی که هشت سال تمام اراده بسیاری از امور کشور به دست او بود. او می‌توانست کارها بکند، و نکرد. او می‌توانست آنچنان اوج بگیرد که برای پایین کشیدنش به نفس تنگی بیفتند. او می‌دانست: قطب مخالف آن کسی که دروغ می‌گوید، کسی نیست که راست بگوید. بلکه آن کسی است که به رغم راستگویی، راه بر دروغ ببندد. و خاتمی این دومی را نادیده گرفت. خاتمی باید مسئولیت را می‌جوید و فرو می‌برد. که اگر مسموم بود، بالا می‌آورد، و اگر گوارا بود، خود بالا می‌رفت.

سه: جناب احمدی‌نژاد، از این روی که او تجلی عوامیت و برآمده از بُهت و بیماری ما ایرانیان است. برخی از آدمیان تاریخی غذا را می‌چرند. اینجا همانجاست که معده‌هایشان به هم لبخند می‌زند و احوال هم را می‌پرسند. معده‌هایی که باهم دست می‌دهند و با هم روبوسی می‌کنند و به هم متلک می‌پرانند و زیرچشمی همدیگر را می‌پایند. ضیافت معده‌ها، یکی از رایج‌ترین‌های تاریخ بشر بوده است. ضیافتی که در آن، حجم معده‌ها ملاک برتری است. جایی که عقل به حاشیه می‌رود و جهالت آذین می‌پوشد. آقای احمدی‌نژاد از این روی که عقلانیت ما ایرانیان را به طعنه گرفت و بر تن بسیاری از ما معده‌ای از جهالت پوشاند، در نوع خود پدیده‌ای کم‌نظیر است. ما که نه، تاریخ باید به تحلیل این پدیده نوظهور دورخیز کند. حضور این پدیده در آن صحنه ملاقات ضروری است. حتماً!



چهار: همه مراجع تقلید فعلی، به خاطر این که بر عمده فعل و انفعالات کشور چشم داشته‌اند و با سکوت یا همراهی خود آنها را امضا فرموده‌اند. اینان نیک می‌دانند که پای تاریخ از بلاهت آدمیان آبله‌گون است. و می‌دانند: بنای مرجعیت شیعه از ابتدا بر رویدن جهل و بلاهت پا گرفته است نه اینکه بر بلاهت مردمان برج بسازد. مراجع ما آزمون سخت و سهمگین را از سر گذرانده‌اند. آزمون که جوانان ما را پیرکرد و پیران ما را فرسود. چه می‌گوییم؟ روزهای سخت مراجع ما هنوز در پیش است. مراجع ما می‌دانند این جاذبه نیست که فرد را برمی‌کشد. گاه دوری و گریز است که آنان را به معرکه می‌خواند. علمای سابق ما چرا شجاعت را ضروری مرجعیت می‌دانسته‌اند؟ و گریز از دنیا را ضروری تر؟

پنج: همه نمایندگان مجلس در تمام دوره‌ها، که برای صیانت از حق مردم سوگند خوردند و این سوگند را صمیمانه به خاک افکندند. خیانت‌ها و غارت‌ها و قوانین خاک خورده را به چشم خود دیدند و دم برنیاوردند. برای شنودن آن «خبر خوب» حتماً آقایان روح‌الله حسینیان و احمد توکلی هم باشند. تا اولی اخلاق و ادب و امنیتی را که با لباس پیامبر آمیخته به نمایش بگذارد و دومی رنگ‌هایی را که به صورت شعار افشاند صیقل دهد.

نمایندگان ما باید همان‌جایی که بر صندلی نمایندگی نشسته بودند، زمین زیر پا را می‌خراشیدند و خاکش را پس می‌زدند و به گودی گورخود فرو می‌شدند. به جنازه مدفونشان که می‌رسیدند، به صورتش تُف می‌کردند و باز از سر گور خود برمی‌خاستند تا وقتی دیگر. جنازه آنان باید از دستشان کلافگی می‌گرفت. نبش قبر، یک بار و دو بار نه هر روز و هر ساعت. بله، جنازه‌ها باید از یقه‌درانی نمایندگان ما پای فرار می‌جستند. نماینده‌ای که به خاطر حقوق تباه‌شده مردم، دم به ساعت یقه خود را نگیرد و ندراند و به نبش قبر خود نپردازد، همان جنازه بی‌تکان نشسته بر صندلی نمایندگی است و نه بیش‌تر. و ما متأسفانه در این سال‌ها، قبرستانی از نمایندگان فربه و بی‌تپش برآوردیم. با سنگ قبرهایی مجلل و سیستم صوتی دِش. قانون؟ شوخی نفرمایید.

شش: همه وزرا از ابتدا تا کنون، آنانی که بر زمین ناهموار این سرزمین بی‌در و پیکر شکم ساییدند و به زعم خود سنگ بر سنگ نهادند اما عجب که بنای درستی از بلندای‌های و هوششان بالا نرفت. وزرای ما باید بدون آنکه هیچ پیش‌شرطی برای خود قائل شوند، هر از چندی به یک جزیره متروک می‌رفتند و بخش قابل توجهی از فضولات فکری خود را در آنجا دفن می‌کردند و در راه بازگشت کل جزیره را با فشار یک دکمه به هوا می‌فرستادند. بدا که وزرای ما همیشه هزار مسأله فردی و صنفی را به دوش می‌کشیدند و تنها یکی از مسائلشان مردم بود. وزرای ما همه چیز داشتند الا همان جزیره را. و البته این «رفاقت» بود که در اغلب وزارتخانه‌ها جای «لیاقت» را گرفت تا وزرای ما راه آن جزیره را نیمایند.

هفت: همه قاضیان دستگاه قضا، و به‌ویژه شیخ محمد یزدی و همین جناب آملی لاریجانی، که قانون را با ندانم‌کاری‌های خود دم در دستگاه پرآوازه‌اش رو به قبله خواباندند و گوش تا گوش سرش را بریدند تا عبرت تاریخ شود و هرگز دم از حقوق مردم و حاجت‌های قضائی آنان برنیاورد. معتمد نوازندگان با هر مهارتی که دارند، تنها بخشی از ظرفیت سازها را برمی‌کشند. روزی را تجسم کنید که سازها با همه استعدادشان به صدا درآیند. بهشت نه مگر آنجاست؟ جایی که نغمه‌ها، فضای مناسب و گوش شنوا بیابند.

دستگاه قضائی ما نیز باید به یک چنین چشم‌اندازی دست می‌برد. که عدالت را از غربت به در می‌آورد و غبارش می‌روید و صدای دلنواز او را بگوش جهانیان می‌رساند. نه این که براو زنگار بنشاند و جنازه‌اش را به گور عمیقی از مذلت دراندازد و بر او تلی از تباهی فرو ریزد. برای خیلی‌ها رستگاری، زنگوله‌ای است تا هر کس به تناسب حال به آن تهنای بزند و صدایی از او برآورد. برای دستگاه قضائی ما رستگاری در تعداد سنگ‌هایی بود که می‌توانست از پیش پای مردمان بردارد که برنداشت. بلکه بالعکس، سنگ‌هایی سنگین به پای قانون و مردمان بست و به پایشان سنگ نیز کوفت.

هشت: روحانیان، که باید مثل کبریت، در همجواری آتش، کمر به خاموشی می‌بستند. و نه چون چوب تر. که تا شعله‌ور شدن فاصله بسیار دارد. خاطره‌ای که یک چوب تر از آتش دارد، به اشتعال او نمی‌انجامد. وگرنه جنگل‌ها با همین خاطره خاکستر می‌شدند. در این انقلاب، روحانیان ما خوش برآمدند اما به قدر همه عمر تاریخ، فرصت سوزاندند. روحانیان ما به کجاها که می‌توانستند سر بزنند و سر نزدند. دریغ که فرصت گذشت و روحانیان ما از قافله پرشتاب شهامت و علم و فرصت‌سنجی و حق‌گویی و حق‌گرای جا ماندند.



کمی دیر شده اما چرا نگویم: تجاوز، حتماً در معنای جنسی و مالی و سرزمینی‌اش متوقف نیست. تجاوز می‌تواند حتا در همین کلمه‌ها صورت پذیرد. یک نویسنده در هر کجا که دروغ می‌نویسد، به حق کلمه‌هایی که برمی‌گزیند تجاوز می‌کند. روحانیان ما، هم به حق صنفی خودشان تجاوز کردند و هم به آن رسالتی که عهده‌دارش بودند.

خلاصه این که: روحانیان ما هم خودشان را هدر دادند و هم دینی را که بنا بر تبلیغش داشتند. شما یک منبرآزاد در این سرزمین فلک زده نشان من بدهید تا من بدان سو شتاب کنم. منبری که پایه‌های آن از حق باشد و پله‌های آن از ادب و انصاف و بلندای آن از علم. حیف که زمان سپری شد و رفت. مگر این «خبر خوب»ی که من بنای گفتن آن دارم چاره‌سازی کند و روحانیان ما را برسرقراری که با خدا بسته‌اند باز بگرداند. وگرنه اگر زمان گذر کند، و این نیم فرصت نیز بگذرد، روحانیان ما باید برای همیشه به جای آب، افسوس بنوشند و به جای نان، حسرت بخورند. مباد در حق روحانیانی جفا کنم که با همه سلامتشان، ناگزیر در امتداد روحانیان جفاکار قرار گرفتند و از آسیب آنان خراش خوردند. روحانیانی که بغض در گلو، مفری برای واگشودن فهمشان نیافتند.

نه: دستگاه‌های امنیتی، چه اطلاعاتی و چه سپاهی. از این روی که این دستگاه‌ها در این سی و سه سال علاوه بر بایستگی‌های حرفه‌ای که جای تقدیر نیز دارد، توانستند به بازتعریف مشتقاتی از معارف دینی دست یابند که پیش از آن برای مردمان تاریخ نامکشوف بود. معتقدم دستاوردهای این چنینی این جماعت که از یک نظام دینی برآمدند و برسر این کشور آوار شدند، باید در کتاب دستاوردهای بکر جهانی ثبت و ضبط شود تا مبادا دیگران این همه فراورده را به نام خود بالا بکشند. جماعتی که قانون را درپوزخند، حق مردم در خمیازه، پاکدستی را در طنز، انصاف را در خارش، آبروی مردم را در مستراح، حریم‌های خصوصی را در استکان چای، ادب را در عطسه، و اموال مردم را در جیب خود فرو فشردند و آن چنان برآیندی از سکرات یک دین آسمانی برکشیدند که مگر انبیا عظام با آن اتصالی که به کانون وحی داشته‌اند به ترمیم این همه هرزگی حریف شوند.

ده: آن جماعت از مردم که بر سایرین جفا کردند. این جماعت با فریبکاری، با دروغ، با دور زدن قانون، با تطمیع دیگران، با ریاکاری، با بالا کشیدن حق این و آن، با رانت‌خواری و رابطه‌گرایی، با سکوت، با همراهی، و با نفهمی‌های خود سهم تعیین‌کننده‌ای در تخریب شاکله کلی جامعه داشته‌اند. حضور اینان نیز در جایگاه مخصوصی که من برای شنودن آن «خبر خوب» بر ساخته‌ام بسیار ضروری است.

و اما آن «خبر خوب»:

حالا وقت آن رسیده است که ما و شما و این اشخاص و این جمعیت‌هایی که من پیشنهاد داده‌ام، و کسانی که خود جناب شما بر اینها افزوده‌اید به جایگاه برآمدن آن «خبر خوب» برویم. محل مورد نظر من، یک سالن سرپوشیده مثل سالن‌های ورزشی است. همه بر سکوها می‌نشینیم و شما ریاست جلسه را به عهده می‌گیرید. مقدمه «خبر خوب» از زبان جناب شما جاری می‌شود. این که: دوستان، بزرگان، هر یک از ما در پدید آمدن نابسامانی‌های این سرزمین آسیب‌دیده دخیل بوده‌ایم. گرچه اوضاع زمینی و آسمانی این روزهای ما خوب نیست، اما ظاهراً خبر خوبی در راه است. ما هنوز به انتها نرسیده‌ایم. ما را هنوز امید هست. تا مگر در حد مقدور، آب رفته به جوی باز بگردانیم. صدا و تصویر ما اکنون به طور زنده از شبکه‌های داخلی و خارجی پخش می‌شود. ما امروز در قدمگاه تاریخی خویش ایستاده‌ایم....

کلمه‌ها نای بیرون خزیدن از گلوی مبارک شما را ندارند. از ادامه سخن باز می‌مانید. به آقای هاشمی اشاره می‌فرمایید که رشته کلام را در دست بگیرد. شرمی غلیظ بر چهره ایشان نشسته است. دل دل می‌کند اما او نیز پای برخاستن ندارد. به آقای خاتمی رو می‌کنید. که یعنی شما بیا و پشت این تریبون بایست و با مردم ایران سخن بگو. آقای خاتمی چه بگوید؟ بگوید: ای مردم، من شرمنده‌ام که اوضاع کشور بدین‌جا انجامیده و من به قدر سال‌های مسئولیت‌م باید پاسخگو باشم؟ از هر مرجع و روحانی و قاضی و وزیر و مسؤولی که می‌خواهید رو به مردم قرار گیرند و از آنان به خاطر سال‌ها خسارت پوزش بخواهند، کسی شهامت برخاستن و پای پیش نهادن ندارد. که اگر می‌داشت، تا کنون از مردم عذر خواسته بود. نهایتاً من نوری‌زاد برمی‌خیزم تا این «خبر خوب» از گلوی من سرازیر شود و بقای ما و شما را تضمین کند و کشور را از هزار حادثه در کمین برهاند. و من، این گونه لب به سخن می‌گشایم:

سلام به مردمان سرزمینمان ایران!



سلام به شما شیعیان و سنیان و مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان و بهاییان و درویشان و با دینان و بی دینان و با حجابان و بی حجابان کشورمان ایران. سلام به شما یانی که با تبسم و هزار آرزو به روی ما آغوش گشودید و اداره این کشور را به ما سپردید و ما اما به امانت شما دست بردیم و تا توانستیم از آن برداشتیم یا امانت‌های شما را هدر دادیم و سوزاندیم و راه به جایی نیز نبردیم.

سلام به دختران و پسران!

که تا چشم گشودید از ما ترشروی و عصبیت و تحکم و محدودیت دیدید و ناگزیر دم برنیاوردید. ای من فدای مظلومیت شما که به دست پرشقاوت ما جوانی‌تان از کف رفت و ما مجالی برای سخن گفتن و اعتراض بشما ندادیم. ما شیعیان، مظلومیت را در کربلا می‌جویم. و حال آنکه سال‌ها شما مظلومانه در کنار ما بوده‌اید و چشم ما لیاقت رؤیت جمال شما را نداشت. ای جوانان سرزمینمان ایران، این من، نوری‌زاد، مرا بگریید و به تقاص سالها فریب و آسیب و غارت، بند از بندم بگسلید. به خاطر جوانی نابی که از شما ضایع کردم به صورتم تف کنید. به خاطر شادمانی و شادابی‌ای که از شما دریغ داشتم، گریبانم بگریید و از هم بدرید. به خاطر حقی که از شما در اجتماع و مجلس و دولت و دستگاه قضا تباه کردم، شماتتم کنید و از من رو بگردانید.

من شما را به خاطر یک اعتراض ساده به زندان انداختم و در سلول‌های انفرادی شما را به دست هیولاهای خود سپردم تا بر شما شنیع‌ترین رویه‌های غیرانسانی فرو ریزند. من، نوری‌زاد، جوانی شما را سوختم. ای آتش بر من گوارا که سوختن شما را دیدم و ضجه‌های شما را شنیدم و از شما رو برگرداندم. آیا مرا می‌بخشاید؟ این من، قاتل و شکنجه‌گر و غارتگر و مانع رشد و شادابی شما، آیا می‌توانید به صورت من بنگرید و به من بگویید: بخشیدیمت؟ مرا ببخشاید ای دلسوختگان. من امروز از هر خطایی که مرتکب شده‌ام پشیمانم. مرا به سرنوشت و بیچارگی ظالمان حالت مدهید. من خود برخطاکاری خویش معترفم. پوزش مرا بپذیرید و از من درگذرید. گرچه خود نمی‌دانم اگر بجای شما بودم، و اینهمه آسیب از کسی دیده بودم، مرا آیا شجاعت بخشودن او بود یا نه. اما شما بزرگی کنید و مرا ببخشاید. شما را به جوانی‌ای که از شما تباه کردم سوگند، مرا نفرین نکنید. من امروز دلشکسته‌ام. از تجسم جفاهایی که بر شما روا داشته‌ام. از آسیب‌هایی که بر شما بارانده‌ام. به من رحم کنید. به کسی که به شما رحم نکرد.

سلام به بانوان این سرزمین زخمی!

شما سرسلسله آسیب‌دیدگان این سرزمین زخمی هستید. ما بلافاصله پس از به عهده گرفتن سکان این کشور، به اول کسانی که جفا کردیم شما بودید. به اجبار شما را به رعایت حجاب مجبور کردیم و عبوس‌ترین چهره‌ها را برای برخورد با شما به کار گماردیم. شما را در امتداد یک باور غلط تاریخی، ناقص و رشدناپخته دانستیم و راه حضور در بخش‌هایی از جامعه علمی و اجتماعی کشور را بر شما بستیم. از این که یک بانو با همه شرافت و علم و شایستگی‌اش به مقامی و مسؤولیتی درآید تنمان لرزید. در محافل رسمی و حکومتی، همه جا بانوان چادری را بر سایرین برتری دادیم. و در این میان، به سلامت فکری، و به شرافت علمی، و به برتری‌های مدیریتی بانوان کم‌حجاب اعتنایی نکردیم. اکنون این ما، این من، مرا و مارا ببخشاید. به خاطر بزرگواری‌ای که در شما هست و در من نوری‌زاد نبوده است. مرا از آن روی ببخشاید که اکنون پشیمانم. از جفاهایی که بر شما باریدم. از خطاهایی که مرتکب شدم. از نسبت‌های ناروایی که به مقام شامخ شما روا داشتیم. از سنگ‌هایی که پیش پای شما وانهادم. و از این که قدر شما را ندانستم و راه را بر رشد و برآمدنتان بستم. به صورت من بنگرید و حلالم کنید. مرا به آخرت و حساب و کتاب خدا حواله مدهید. اگر می‌توانید در همین دنیا، در همین اکنون مرا ببخشاید.

سلام به پیروان سایر مذاهب و مسلک‌ها!

آزادی و فراغت و حضور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی سال‌های پیش از انقلاب شما بسیار بیش‌تر بود. اما شما پا به پای ما درسرنگونی رژیم سابق همراهی کردید تا مگر به افق مطلوب‌تری چشم وا کنید. ما به شما فراوان ظلم کردیم. جوری که راه ورود شما را به دستگاه‌ها و ادارات و سایر منصب‌ها بستیم. و شما را چاره‌ای باقی نگذاشتیم الا پذیرفتن هر آنچه که ما به شما تحکم می‌فرمودیم. شما را واداشتیم که تمایلات دینی ما را رعایت کنید. و خود ما هرگز به شما اجازه ندادیم تمایلات دینی و سنتی خود را آشکار کنید. چهره‌ای که ما از دین خدا آراستیم، برخلاف شما که نرم و مصلحانه‌اید، خشماگین و عبوس و آکنده از هیاهو بود. ما همسایگان دینی خوبی برای شما نبودیم. ما را به خاطر روح مصلحانه‌ای که از



آسمان خدا دریافته‌اید، بیخشایید. ما دل‌های شما را شکستیم. و راه ورود شما را به اجتماع مطلوبتان بستیم. ما هرگز شما را انسان‌های انتقام‌جو ندانسته‌ایم. پس از ما انتقام مگیرید و از خطاهای ما درگذرید.

سلام به فرهیختگان و تحصیلکردگان و متخصصان و دانشجویان و اهالی فرهنگ و هنر! رفتار ما با شما نیز خوب نبود. زاویه تنگی که ما از آن به جهان می‌نگریستیم، هرگز به ما اجازه نداد شما را بفهمیم و در کنار دغدغه‌های شما قرار گیریم. ما عرصه‌های حضور شما را درهم فشردیم. با گسیل اوباشان مذهبی به محافل علمی شما اجازه ندادیم فرزاندگی و فرهیختگی در این کشور را بگیرد. چرا که در آن صورت، خود ما، با سواد کمی که داشتیم، از شما عقب می‌ماندیم و سخنی برای شما نداشتیم. ما جایگاه علم را در کشورمان خفیف ساختیم. و به راهی که شما مشفقانه نشانمان می‌دادید در نیفتادیم. و محیطی برای دانشگری و آراستگی‌های هنری نپرداختیم. راه گلوی دانش و هنر شما را بستیم و قدر شما را خوار فرمودیم. به خاطر بزرگی ای که در شما نهادینه است، و به خاطر خشمی که در شما پدید آمده است، و به خاطر ادبی که از شما برمی‌جوشد، و به خاطر فردایی که چشم به راه شماست، از ما درگذرید. ما خود به خاطر اخم یک نفر، سال‌ها بر او تنگ گرفتیم، پس به شما حق می‌دهیم که در بخشایش ما به تأمل بنشینید.

سلام به کارگران و کشاورزان و صاحبان مشاغل!

جفای ما به شما کم نبود. ما شأن تولید را بر زمین گرم ندانم کاری زدیم. انرژی و غیرت و توانمندی‌های شما را به حاشیه راندیم. شما را به آوارگی و مهاجرت از جایی به جایی و از این شغل به شغلی دیگر در انداختیم. محصولی را که شما به راحتی در همین داخل تولید می‌کردید، جلوی چشم شما از خارج وارد کردیم و اجازه دادیم دامنه ورشکستگی‌های شما گسترش یابد. در مسیر این بی‌تربیتی بزرگ، اکنون ما به چنان تنبلی ملی در افتاده‌ایم که مگر جوانان و پیران افغانی زیر پای ما را بروند و دیوار کج خانه‌مان را راست کنند. مرا و ما را بیخشایید و از خطاهای بی‌شمار ما درگذرید تا مگر «فردا» با همه ظرافت‌هایش به روی بخت‌زده ما لبخند بزند و ما را از این سردرگمی به در ببرد.

سلام به پدران و مادران و خانواده‌های شهدا!

ما فرزندان شما را فرسودیم. و گاه به بهانه‌های سست آنان را به زندان انداختیم و راه تحصیل و معیشت آنان را بستیم. جمعی از آنان را - بی آنکه فرصتی برای دفاعشان قائل شویم - کشتیم. قدر شهدای شما را ندانستیم. فرزندان شما برای برپایی برانندگی‌های جامعه به دل حادثه زدند تا این جامعه از دروغ و نفرت و دزدی تهی باشد. تجلیل از مقام شهید به این نیست که با چند پوستر و چراغ چشمک‌زن به استقبال سالروز شهادتشان برویم. تجلیل از شهدا، روفتن زشتی از صورت جامعه است. همان که ما هم فراموشش کردیم و هم خود در تکثیر آن دخیل شدیم. می‌دانم انتظار بخشایش از شما دلشکستگان دشوار است. اما شما را به رفتگانتان سوگند، از ما بگذرید تا دیگران بیاموزند در اوج نفرت از جماعتی که به شما ظلم کرده‌اند و به دل شما داغ نشانده‌اند، می‌شود درگذشت و بخشود و برای همیشه ریشه کینه‌های تمام‌نشده را برآورد و به دور انداخت. شما آموزگار آن برکتی باشید که ما شعارش را دادیم و بدان عمل نکردیم.

سلام به کودکان و نوجوانان!

به آنانی که ما بسیاری از فرصت‌ها و شایستگی‌ها و سرفرازی‌ها و سرمایه‌هایشان را از همین حالا به باد داده‌ایم. به آنانی که قرار است مردان و زنان بالغ و رشیدیافته فردای ما باشند. به آنانی که تا آمدند بخندند و کودکی کنند، با عصبیت‌های ما مواجه شدند و به لاک کودکی خویش فرو خزیدند. شما نیز دست بخشایش به سرما بکشید. شمایی که هنوز با لبخند و با دل‌های صاف و صیقلین همجوارید. شمایی که هنوز با کینه و نفرت بیگانه‌اید.

سلام به قهرکردگان و مهاجران!

جفای ما به شما کم نبوده و نیست. شما از کشور خود بیرون نرفتید، بلکه از مسیر توفان جهل ما به در شدید. کدام عاقل به کشورش پشت می‌کند؟ و کشورش را با هزار هزار کار بر زمین مانده به جای می‌گذارد و به دیاری دیگر می‌کودد؟ شما را تاب جهالت ما نبود. رفتید تا مگر بعدها به میهن خود بازآیید. چرا که در هیچ کجا - گرچه در بهشت روی زمین - دلتان آرام نخواهد گرفت. ای من خاک پای شما در آن



لحظه‌هایی که از سوز دل‌تنگی می‌سوختید و ما را فهم سوز شمایان نبود. عزیزان، ما شما را تاراندیم با صفت‌های گوناگون. از لامذهب و جاسوس و روشنفکر و بی‌وطن و اجنبی‌گرا و خودباخته و غربرده و بی‌غیرت، تا هرزه و هرجایی و خودفروش. شرممان باد از این همه جفایی که بر شما رفت و ما هیچ فرصتی برای ترمیم این همه جفا به شما ندادیم. اموال و سهم شما را از این کشور بالا کشانیم و با اسلحه‌ها و زندان‌هایمان برای شما دخمه‌های مخوفی از ترس پرداختیم تا مگر خیال بازآمدن به ذهن شما خطور نکند. شما مگر از ما چه می‌خواستید؟ می‌گفتید: این حق قانونی هر ایرانی است که در همه دستگاه‌ها حضور داشته باشد و به تناسب شایستگی‌هایش مسؤولیت پذیرد. می‌گفتید: چرا باید کودکان‌ها و نورچشمی‌ها برکشیده شوند و دیگری که برترند، عقب رانده شوند. شما آزادی می‌خواستید. می‌گفتید: این حق هر ایرانی است که اعتراض کند. راهپیمایی کند. و اعتراضش را به گوش مسؤولین برساند. اکنون این ماییم. خستگان و جفاکاران و ترش‌ویان و غضب‌کردگان. آیا هنوز الفتی از بخشایشگری با شمایان هست؟ حتماً هست. پس از خطاهای ما درگذرید و راه آشتی وا کنید تا مگر این فرصت‌های باقیمانده را با شما و با برآمدن شما مدیریت کنیم. چه با حضور ما و چه بی حضور ما.

سلام به بیکاران و معتادان!

کشوری که بر سر هزار ثروت ملی خیمه بسته، چرا باید این همه بیکار و معتاد و ورشکسته داشته باشد؟ سهم شمایان از این همه ثروت ملی کجاست؟ ما با سرمایه‌های شما چه کرده‌ایم؟ به کجاها به دست باد سپرده‌ایم؟ و چرا باید دست شما از معیشت و کار و سلامت تهی باشد؟ جز این که دستیابی به مقام نخست اعتیاد در میان همه کشورهای جهان تنها از این روی نصیب ما شده است که ما سرمان به جایی دیگر گرم بود و دلمان در هوای مطلوبی دیگر خوش بود. و گرنه کدام کشور به ذخایر انسانی‌اش این چنین جفا می‌کند که ما کردیم. ای کاش در شما این همه نفرت پا نمی‌گرفت و می‌توانستید از خطای ما گذر کنید. اینک این ما، ورشکستگان واقعی. آنانی که سی و سه سال بر شما سوار بودیم و بر گرده‌های شما بار نهادیم و به شخصیت انسانی شما چیزی نیفزودیم. بلکه از شخصیت انسانی و هویت این جهانی شما فرو کاستیم. راستی آیا از ما درمی‌گذرید؟

رهبر گرامی،

من به نیابت از جناب شما و همه مقصران این سال‌های پس از انقلاب، با آسیب‌دیدگان سخن گفتم. «خبر خوب» من همین است. این که رخ به رخ این مردم تحقیرشده و توسری‌خورده بایستیم و از آنان پوزش بخواهیم و دلجویی کنیم. این تنها راه بازگشت ما به عرصه برقراری است. چه این که مردمان ما را بخواهند یا نخواهند، مهم فرا بردن این رسم پوزشگری است. همان خصلت مؤکدی که انبیا بر آن تأکید ورزیده‌اند، که اگر خطا کردیم، پوزش بخواهیم و در جهت پاکسازی خطا قدم برداریم. شما را به خدا از این خیرخواهی بزرگ عبور نکنید. و این سخن مرا به حساب سخن یک بریده و پشت‌کرده به نظام نگذارید. ما و شما روزهای سختی پیش رو داریم. تنها راهی که ما را در این بحران ویرانگر مدد می‌رساند، دلجویی از مردمان است. کور شوم اگر شأن و منزلت شما را با این نوشته خفیف خواسته باشم. شما با بها دادن به این توصیه، قد می‌کشید و سر بر می‌آوردید و به دل‌ها پای می‌گذارید. مهم همان قدم نخست است. یک یا علی بگویید و از جا برنخیزید. یا علی!

پنجم بهمن ماه سال نود

بدرود تا جمعه‌ای دیگر

با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد؛ وبلاگ «نخواه‌های نجیبانه»



نامه سرگشاده زهرا ربانی املشی به خامنه‌ای، ۵ بهمن ۱۳۹۰ (++)

گزارشی از وضعیت دختران میرحسین موسوی به رهبری

حال به هر دلیلی، بین جنابعالی و ایشان اختلاف پیش آمده، آیا مناسب است با خانواده محترمشان این گونه رفتار شود؟

باسمه تعالی

حضرت آیت‌الله آقای خامنه‌ای رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران
 «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْأَيْتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ
 السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَأَ يَجِبُ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فَخُورًا»
 «و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید و درباره خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه خویش و
 همسایه بیگانه و همنشین و در راه مانده و بردگان خود [نیکی کنید] که خدا کسی را که متکبر و فخر فروش است دوست نمی‌دارد» (آیه ۳۶ سوره
 نساء)

پس از سلام، چند روز پیش بر حسب وظیفه انسانی - اسلامی و با توجه به حدیث نبوی شریف «من أصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس
 بمسلم»، «هر کسی صبح کند و به امور مسلمین اهتمام نرزد مسلمان نیست»، همراه چند تن از دوستان از قم به دیدار عموزادگان حضرتعالی،
 یعنی دختران آقای مهندس میرحسین موسوی رفتیم. دخترانی مقاوم ولی بسیار نگران و مضطرب از وضعیت سلامتی پدر و مادر، آنان اظهار
 می‌داشتند که به ندرت اجازه ملاقات با والدین را پیدا می‌کنند و از آن بدتر اینکه گاه‌گاهی افراد ناشناسی، در تماس تلفنی اخبار نگران‌کننده‌ای را
 به آنان می‌دهند، مثلاً «پدر یا مادر شما بسیار بیمار هستند» یا «بیماری خطرناکی دارند و الآن در حال شیمی‌درمانی هستند» و امثال این تلفن‌ها که
 به نظر می‌رسد صرفاً به منظور نگران کردن و تضعیف روحیه خانواده می‌باشد، آن هم در شرایطی که هیچ نوع دسترسی تلفنی یا حضوری به پدر
 و مادر، برای اثبات صحت و یا سقم قضیه وجود ندارد و ملاقات‌ها با فاصله زمانی بسیار زیاد انجام می‌شود. البته مشاهده تن رنجور و بیمار مادر،
 در ملاقات اخیر نیز بر این نگرانی‌ها افزوده است.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

آیا این عزیزان همان ذی‌القرابای شما نیستند که خداوند در قرآن بعد از توحید و نیکی به پدر و مادر، نیکی به آنان را سفارش می‌فرماید؟ و البته
 استحضار دارید در آیه شریفه شرطی مثل هم‌سویی سیاسی و یا غیر آن برای نیکی به آنان ذکر نشده است.
 قبول این مسأله بسیار سخت است که جنابعالی باخبر باشید از اینکه ذی‌القرابای شما بدون محاکمه، در شرایطی هستند که حتا از حقوقی همانند
 یک زندانی جانی و قاتل هم برخوردار نباشند و عزیزان و فرزندان‌شان هم از دیدار آنان محروم باشند. حتا اگر آقای موسوی هم محاکمه شده و
 محکوم به حبس بودند، فرزندان ایشان چرا باید این مقدار هزینه بپردازند و علاوه بر تحمل درد فراق، نگران وضعیت روحی و جسمی پدر و مادر
 هم باشند و کسانی هم مأمور شوند تا این عزیزان را در حالت اضطراب و نگرانی مضاعف نگاه دارند؟! هنوز، پس از ۱۴۰۰ سال، وقتی از
 اضطراب حضرت زینب(س) و فرزندان سیدالشهداء گفته می‌شود اشک مؤمنین سرازیر می‌گردد، شاید بیش‌تر از آن هنگام که مصائب امام
 حسین(ع) ذکر می‌شود.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

همان‌طور که مستحضرید آقای مهندس موسوی، در نظام جمهوری اسلامی، در سال‌های پر از بحران جنگ تحمیلی، هشت سال نخست‌وزیر بودند
 و در صداقت و پاکی ایشان همین بس که پس از اتمام مسؤولیت، هیچ مخالف و دشمنی او را به سوء مدیریت متهم نکرد. در انتخابات اخیر



ریاست جمهوری نیز، حتی، بر اساس آمار وزارت کشور، ۱۳.۲۱۶.۴۱۱ رأی، معادل ۳۳/۷۵ درصد از واجدین شرایط رأی، به ایشان رأی داده‌اند. حال به هر دلیلی، بین جنابعالی و ایشان اختلاف پیش آمده، آیا مناسب است با ایشان و خانواده محترمشان این‌گونه رفتار شود؟ اکنون که شما در رأس قدرت هستید و توانایی دارید، مقرر فرمایید، بر اساس تعالیم عالیه اسلام، با افرادی که با شما اختلاف نظر دارند و یا حتا مخالف شما هستند به عدالت رفتار نمایند. خداوند متعال در آیه ۸ سوره مائده می‌فرماید: «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ». (نباید دشمنی با گروهی شما را بر آن دارد که به عدالت رفتار نکنید، عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است و از خدا پروا دارید که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است).

در سایت «خبرآنلاین» از قول یکی از محافظین جنابعالی آمده است: «صبح روز کریسمس آقا فرمودند خانه چند ارمنی و آشوری اگر برویم بد نیست». گرچه در خوبی این عمل مبارک هیچ شکی نیست اما آیا خانواده آقای مهندس موسوی و بسیاری از زندانیان سیاسی که در راه به ثمر رسیدن انقلاب و پس از آن بسیار رنج کشیده‌اند و هزینه‌ها پرداخت کرده‌اند، قابل دلجویی و رسیدگی نیستند؟ آیا مطلعید که نه تنها از این خانواده‌ها تفقد نمی‌شود، حتا حقوق آنان را قطع کرده‌اند تا زن و فرزندانشان را زیر فشار قرار دهند، کاری که حضرت علی(ع) حتا با خوارج نکرد. و تأسف‌بارتر اینکه اگر کسانی که به خانواده بی‌گناه آنان رسیدگی کنند از نظر مسؤولان تحت امر شما مجرم شناخته شده و دستگیر و زندانی می‌شوند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

به خوبی می‌توان از هم‌اکنون ۲۰ سال آینده را تصور نمود که در کتب تاریخی این دو حالت چگونه نگاشته خواهد شد، حالت اول: زندانیان سیاسی و محصورین و تبعیدی‌ها، مشمول رأفت اسلامی حاکمیت شده و به دامان اجتماع و خانواده‌هایشان برگشته‌اند و حالت دوم: قهر و خشم و فشار بر کسانی ادامه یافته است که انصافاً استحقاق آن را نداشته‌اند. فکر می‌کنید کدام حالت پسندیده‌تر است؟ «اللهم اهدنا من عندك و افض علينا من فضلك و انشر علينا من رحمتك».

در پایان، از تصدیع عذرخواهی می‌کنم و امیدوارم اقدامی جدی صورت دهید.

زهره ربانی املشی

۱۳۹۰/۱۱/۵

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



نامه سرگشاده امید کشتکار به خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۹۰

حکایت روشنفکرانی که دیکتاتور می‌شوند

آقای سید علی خامنه‌ای،

رهبر جمهوری اسلامی ایران

سلام

چه کسی بودن مهم نیست، من هم یکی از هزارانی هستم که پس از شکنجه شدن در زندان‌های جمهوری ولایت فقیه ناچار به زندگی در غربت شده‌اند. با وجود اینکه می‌دانیم و می‌دانید که نامه‌نگاری‌های ما به شما هیچ اثری در تغییر روش حکومت‌داری و برخوردتان با رعیت نخواهد داشت، با وجود این به فراخوان محمد نوری‌زاد بزرگوار می‌نویسیم، تا اگر چه شاید برای شما و زبردستانان تلنگری نباشد، اما برای آینده سند کوچکی باشد از اینکه مردم گفتند و شما نشنیدید. مردم فریاد زدند و شما نشنیدید.

ملت ساده‌دل ایران بارها با ابزارهای محدودی که داشتند با شما سخن گفتند و شما هیچ به گوش نگرفتید. یک روز به کاندیدای شما رأی ندادند، یک روز مجلسی کاملاً مخالف شما ساختند و یک روز وقتی به سادگی رأیشان را به هیچ گرفتید، میلیونی خیابان‌ها را درنوردیدند، اما شما نه تنها نشنیدید که دستور سلاخی آنان را دادید.

پرسش من از شما به عنوان جوانی که تمام عمرش را در سال‌های جمهوری اسلامی زندگی کرده، این است که چطور می‌شود رئیس حکومتی با داعیه «آزادترین کشور دنیا» یک هفته پس از انتخاباتی محدود و مخدوش، در تریبون مهم‌ترین مراسم مذهبی‌اش، فریاد می‌زند که هر اتفاقی کف خیابان‌ها بیافتد مسئولیتش به عهده ما نیست. و فردای آن روز گله شعبان بی‌مخ‌هایش را رها کند برای سلاخی مردم؟ چطور می‌شود حکومتی که برچسب دموکراسی و مذهب به خود می‌زند، مسئولیت امنیت شهروندان را به عهده نگیرد که هیچ، آنان را از دم سرب و باتوم و گاز اشک‌آور بگذرانند؟ این آیا همان حکومتی است که وقتی شاه سرنگون شد آرزویش را داشتید؟ حکومت چکمه و لباس شخصی؟ دولت، باتوم و کهریزک و شیشه نوشابه؟!

من که باور ندارم آنچه می‌خواستید این بوده باشد. اما سخت تلخ است داستان زندگی دیکتاتورها. سخت تلخ است حکایت روشنفکرانی که دیکتاتور شدند. از لنین و استالین گرفته تا کاسترو و مائو. یا چرا راه دور برویم همین بشار اسد که قرار بود پیک آزادی و دموکراسی باشد برای سرزمین کهنسال شام. تحصیل‌کرده اروپا و پزشکی که به جای زندگی بخشیدن، جان می‌گیرد. امروز خواندم که تعداد آنان که کشته به بیش از شش هزار رسیده. شش هزار انسان سلاخی شده‌اند اما هنوز او و کشورش دوست و برادر شما هستند.

در این چند روزه یک دیکتاتور دیگر نیز جان داد. رئیس حکومت سرکوبگر کره شمالی، حتماً او را خوب می‌شناسید. کشورش دوست و برادر شما بود. سال‌ها پشت گرم بوده‌اید به حمایت‌های او و حزب کمونیست حاکم بر کره. از موشک و زیردریایی و تانک و بمب اتمی، هر چه خواستید او به شما نه نمی‌گفت. اما خوب می‌دانید که سرگذشت این دوست شما هم در تاریخ چیزی کم از صدام و هیتلر ندارد. گیرم که همه چیز را سانسور می‌کرد. گیرم که هیچ خبری از پشت دیوارهای بلند کره به بیرون درز نمی‌کند، اما آیا تا ابد جنایت‌های این دیکتاتور، پنهان باقی می‌ماند؟

شما و یارانتان خیلی تلاش کردید و می‌کنید که ایران یک کره شمالی اسلامی بشود. شعار ژاپن شدن داده‌اید اما به راه کره شمالی رفته‌اید. اقتصاد ویران، تحریم‌های افسارگریخته، لجبازی بر سر انرژی هسته‌ای، نمایش روزانه موشک و بمب و سرباز، محدودیت‌های خبری و اطلاع‌رسانی، اینترنت ملی و... و... را چه کسی به شما یاد داد؟ شاید مشاوران همین کره شمالی که نبض تمام نیروگاه‌های هسته‌ای شما را در دست دارند. اما آقای رهبر این راه که می‌روید، در برابر مردم ایران به کره شمالی که سهل است، به ترکستان هم نمی‌رسد. مردم ایران تفاوت دارند با ملت کره شمالی. شاید با سیاست‌های گداپرور دولت سابقاً محبوب شما، کاسه گدایی به دست گرفته باشند و جلوی عابرانک‌ها به دنبال یارانه صف کشیده باشند، اما روزی از خاکسترشان مشتی برمی‌خیزد که حکومت شما را یکباره در هم بپیچد. شاید بد نباشد روش‌های آنانی که مانند شما حکومت



می‌کنند و می‌کردند را مرور کنید. کدام روش را می‌پسندید؟ بن علی؟ مبارک؟ قذافی؟ اسد؟ صدام؟ پینوشه؟ کدام را؟ من فکر می‌کنم حالا زمان انتخاب شماسست. شاید فردا کمی دیر باشد. فردا که آتش خشم ملت زبانه بکشد شاید راه گریزی باقی نمانده باشد. از آن طرف اما حکایت دیگری نیز بر روشنفکران می‌گذرد. روشنفکرانی که به حکومت رسیدند اما دیکتاتور نشدند. یکیشان همین چند روز پیش از دنیا رفت. واتسلاو هاول. حتماً او را زیاد نمی‌شناسید. چون رئیس‌جمهور کشوری بود که مترقی‌ترین نمونه گذار از دیکتاتوری کمونیستی به دموکراسی است. مردی که نمایشنامه‌نویس و شاعر بود، روشنفکر و سخنور بود، شاید شبیه به دوران جوانی شما. همان دورانی که پپ می‌کشیدید و دم‌خور اخوان ثالث بودید. اما هاول هنگامی که به حکومت رسید تلاش کرد آزادی بیان و حق انتخاب را در کشوری که از کمونیست سر برآورده بود، نهاده‌یافته کند. با جداسازی دموکراتیک چک و اسلواکی از حادثه خونین دیگری مانند جنگ بوسنی جلوگیری کرد و ده سال بر کشور چک حکومت کرد. حکومتی نه مانند یک دیکتاتور که حکومتی مانند یک رئیس‌جمهور. حالا پراگ سال‌ها پس از کناره‌گیری او از حکومت، جزو پایتخت‌های دموکراتیکی است که بدیلش در اروپای شرقی یافت نمی‌شود. امروز او هم مرده است. اما همیشه در تاریخ نامش برابر خواهد بود با صلح و امنیت و آزادی. نامی که سال‌ها و قرن‌ها می‌تواند به نیکی باقی بماند.

آقای سید علی خامنه‌ای

رهبر جمهوری اسلامی ایران

شما کدام راه را برگزیده‌اید؟ واتسلاو هاول یا رهبرانی که دوست و برادر شما هستند؟

امید کشتکار

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۹۰

شما ناسالم‌ترین، اما فرمان‌بردارترین‌ها رو بر مردم مسلط کردید!

از روزی بترسید که ما فرزندان امام به قصد سرنگونی شما وارد صحنه مبارزه بشویم

به نام خدا،

آقای خامنه‌ای!

من ۱۵-۱۶ ساله بودم که شما رهبر شدید و در هر مجلسی که می‌شد و می‌توانستم به بیت می‌آمدم تا در ملاقات‌های عمومی شما را بار دیگر ببینم. آن روزهای اول بیت کاملاً پر نمی‌شد، و معمولاً همیشه پشت در ورودی مردم در آن حیات مرمی کوچک جای خالی وجود داشت. مثل حالا نبود که روزهای محرم تا خیابان ولی عصر جمعیت روی زمین بنشینند. قصد اطاله کلام ندارم، مایلم که خاطرات آن روزها را دوباره تعریف کنم. خاطراتی از شما و بچه‌های بیت:

(۱) با چشمان خود دیدم و با گوش‌های خود شنیدم که شیخ صدیقی در حضور شما (سال ۷۳) گفت: در عالم مکاشفه بانو فاطمه زهرا را در بستر بیماری دیدند که زیر لب ذکری می‌گوید، نزدیک‌تر شد و شنید که حضرت زهرا در حال دعا کردن برای علی خامنه‌ای است.

(۲) با چشمان خود دیدم و با گوش‌های خود شنیدم که شیخ صدیقی در حضور شما (سال ۷۴) گفت: بانو فاطمه زهرا به یکی از مکاشفه‌گران گفت که پیام مرا به علی خامنه‌ای برسان که این قدر دعای مرگ نکند.

و ما چقدر به مظلومیت تو گریستیم ای مظلوم! این شیخ صدیقی، هر سال از این مکاشفات برای ما سر هم می‌کرد. شما هم همه را می‌دید. هاله نور احمدی‌نژاد در مقابل مکاشفات صدیقی هیچ بود. شما این مجیزگو را امام جمعه کردی.

همان روزها سروش را در دانشگاه تهران کتک زدند. یادتون هست که گفتید: نظام اسلامی توی دهان این فرد می‌زند. بچه‌ها با همین توصیه جلو رفتند. چند روز بعد حاج منصور گفت که از رهبر شب آخر فاطمیه پرسیدیم وظیفه ما در مقابل قضیه سروش چیست، رهبر گفت شما هیچ دخالتی نکنید. (چون دخل سروش را آورده بودیم، ساکت شده بود. شما نمی‌خواستید بچه‌ها او را بکشند.)

(۳) یک بار حاج منصور جلوی شما گفت (سال ۷۷) که آگه اجازه بدین ما سر اینها رو همشون رو می‌بریم. این را با چشمای خودم دیدم و با گوش‌های خودم شنیدم. زمانی بود که خاتمی به قدرت رسیده بود. سید جون حالا اجازه دادید آخر؟ من که می‌دونم با یک اشاره می‌تونستید مو از سر هیچ کسی تو تهران کم نشود. به بچه‌ها گفتید بزنی دیگه. یکی از بچه‌ها گفت که عاشورا آقا گفت نزنید، گفت تفنگ هم دست هیچ کس نباشد، این را در روزهای دیگر نمی‌شد گفت؟

یاد حاج منصور افتادم، گفت اگر امروز صبح کار نداشتم من هم می‌آمدم باهاتون به جنازه آن ملعون فحش می‌دادم. (مرحوم بازرگان). شما اینها رو تو دستاتون بزرگ کردید. یادم هست رابط اصلی حاج حسین سازور بود، نفر دیگر هم سید افشار بود که بدجوری عصبی بود همیشه. دستورات بیت برای مداح‌ها را این دو تا از شما می‌گرفتند. از طریق آقای حجازی. البته مرتب از ارتباط با آقا مصطفی پسران می‌گفتند. آن وقت‌ها نشنیدم که کسی از آقا مجتبی چیزی بگوید.

(۴) علم‌الهدی، سالی یک بار هم توی بیت بهش منبر نمی‌رسید. یک شب شیخ حسین بود. یک شب صدیقی. یک شب راشد یزدی. یک شب احمد خاتمی. یک شب هم ناطق. بیش‌تر توی هیأت ما بهش منبر می‌دادند. یک بار گفت جهان ۲ تا مدل داره برای حکومت، یکی پادشاهی، یکی دموکراسی. پادشاهی که ورافتاده. دموکراسی هم به هیتلر منجر شد که ۴ میلیون نفر کشته شدند. بهش گفتم حاج آقا ۴۰ میلیون. گفت همین که تو می‌گی. سپس نتیجه گرفت که باید ولایت فقیه باشه چون راه دیگری نیست. تازه قبش هم گفته بود که در عصر اینترنت قصد دارم ولایت فقیه را علمی برای شما اثبات کنم. نوارش هست هنوز. این آقا رو شما کردی امام جمعه مشهد.

(۵) ثمری خیلی عصبی بود. خیلی. خودش می‌گفت من موجی هستم. اما دروغ می‌گفت. بابا و عموم از جبهه باهاش آشنا بودند. همین آقا جلوی همه بچه بسیجی‌ها، وقتی خاتمی رئیس‌جمهور بود، توی دعا گفت خدایا از بالا تا پایینشون همه رو لعنت کن. این آقا الان ور دل شما می‌شینه



سید. هنوز می‌خواهی بگی که خاتمی رو دوست داشتی؟ نمی‌خواهی بگی از روز اول کینه داشتی که بزینش زمین اما جلوی مردم نمی‌شد؟ مجبور شدی تا وقتی می‌مونه از محبوبیتش استفاده داخلی و جهانی بکنی و زیرآبش رو همین‌جوری بزنی. این رسم مروتیه؟!

۶) شب بود که توی مسجد همه بچه‌ها بودن، شب یک‌شنبه، همه خوشحال بودند. به جان مهدی فاطمه همه بچه بسیجی‌ها از خوشحالی بالا پایین می‌پریدن، گفتند دیشب، پریشب بچه‌ها ریختن تو کوی سیر دل این دانشجویهای طرفدار خاتمی رو کتک زدند. سید آمدی توی تلویزیون گریه کردی، یادته که هیچ‌کدام از بچه‌ها دلشون برای اون کتک‌خورده‌ها نسوخت؟ همه خوشحال بودن. سید اینها رو تو بزرگ کردی. اینها رو تو تربیت کردی. سید من که می‌دونم اگه لب تر کنی اینها مردم رو می‌خورن و اگه لب تر کنی به کار هیچ کسی کاری ندارن. سید ما رو رنگ نکن. اون وقتی که گلیم زیر پاتو تیکه‌تیکه کردن تو بیت، حاجی رفت پشت بلندگو، گفت فیلمتونو نشون خر بدن خندش می‌گیره. اما شما فرداشب هیچی نگفتی. هیچ‌وقت هیچی نگفتی. اینها رو نیاز داشتی، همین‌جوری هم نیاز داشتی.

۷) الله‌کرم کجاست؟ یادمه که با حاجی آمد به هیأت، ۱۳ رجب بود، گفتند آقایان فوت کرده‌اند و دشمن قصد دارد مرجعیت به خارج از کشور منتقل بشود. هر چی ما اصرار می‌کنیم آقا قبول نمی‌کنه. می‌گه رساله نمی‌دم. شماها باید داد بزیند: «خامنه‌ای! هم مرجعی هم رهبری!» تا آقا قبول بکنه. ما هم داد زدیم. البته خیلی طول کشید که تونستید سؤال‌ها رو جواب بدید و یک چیزی درست بکنید که بشه مرجع باشید. جلوی حجتیه‌ای‌ها هم همیشه آبرومون می‌رفت. می‌گفتن بلد نیست. راست می‌گفتن در ۷-۸ سال اول پاسخ‌ها خیلی قاطی پاتی بود. مبارک باشه. دکترا که نمی‌شه اما مرجعیت افتخاری هم که گرفتید.

۸) این یکی دیگه اسمشو نمی‌برم، خطرناکه، گفت اگه معین رئیس‌جمهور بشه آقا بیش‌تر راضیه تا هاشمی رئیس‌جمهور بشه، همه بیاید جلو، خدا درست می‌کنه. کاری ندارم دور نهم چی شد، اما ما که می‌دونیم که دور هشتم، مرحله اول، چه جوری ترتیب کربوبی رو بچه‌ها دادند که احمدی‌نژاد بیاد دور دوم. ۴۰۰-۵۰۰ هزار تا شدنی است. اما من هم قبول دارم ۱۰ میلیون شدنی نیست.

حالا چی بگم. ما که شما رو می‌شناسیم. ما که می‌دونیم همه چیز در بیت مبارک تصمیم گرفته می‌شود. مردم را از دست این گرگ‌ها خلاص کنید. اگر بگویم عفو عمومی حاج حسین هم دیگر نمی‌ترسد. همون که به همه می‌گه به حاج آقا سلام برسون.

به خدا جدا از سلطنت‌طلب‌ها و منافقین هیچ‌کدام از بچه‌های داخل و خارج ایران تصمیم به شکستن کمر حکومت را ندارند. اما اگر همه راه‌ها بسته بشود چه فکری باید به حال این سرزمین مظلوم کرد. به خدا استفاده از نقدی، طائب، شریعتمداری، علم‌الهدی، احمدی‌نژاد، صدیقی،... توهین به شخصیت و انسانیت ایرانیان است. ما انسان‌های با ارزش‌تر و سالم‌تری داریم.

فکر نمی‌کنم نظرتون عوض بشه. فقط می‌خواستم بگم که بدانید با چه کسانی طرف هستید. پرونده این اطرافیانتان زیر بغل خیلی‌ها هست. خیلی‌ها می‌دونن شما ناسالم‌ترین و // [این مورد، بنا به ملاحظاتی که آقای محمد نوری‌زاد تشخیص داده‌اند، توسط ایشان از اصل نامه حذف شده است] آدم‌ها رو، اما فرمان‌بردارترین، بر این مردم مسلط کردید. هر کی ندونه، من که می‌دونم. من یک بچه ۱۶ ساله می‌دونستم چاقو را هم توی خونه بختیار جا گذاشتن اما شما می‌زدید زیرش. حالا زیر هر چی بزیند دیگه باورم نمی‌شه. به عنوان یک بسیجی آرزو می‌کنم که زمین خوردن ستمگران را ببینم، ببینم؛ به امید خدا آه ایرانیان آواره و مادران داغ‌دیده و فرزندان افسرده و مردان شرم‌نده از خانواده، و دختران و پسران ناامید و کم‌امید از آینده دامن ظلم را برخواهد چید. از روزی بترسید که ما فرزندان امام به قصد سرنگونی شما وارد صحنه مبارزه بشویم. نه برای آرمان‌های جهانی بلکه برای رهایی این ملت از دست خیالات سپاهیان روانی. برای حیات انسانی بدون ترس، بدون گرسنگی، با نشاط و شاد.

خدا عاقبت شما و ما را به خیر کند

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده (?) به خامنه‌ای، ۶ بهمن ۱۳۹۰ (++)

لابد آقای رئیس‌جمهور هم فتنه‌گر شده‌اند؟

رهبرم. سرورم. سلام
می‌دانید سکه و دلار گران شده؟ من تعمیرکاری هستم که وابسته به اجناس وارداتی هستم. زیرا تکنولوژی ساخت آن در ایران نیست. حالا قیمت سر به فلک کشیده. من با درآمد زندگی می‌کنم و سرمایه‌ای ندارم. ۴ سال است فشار احساس می‌کنم. به خاطر اسلام است؟ ایران؟ شما؟ رئیس‌جمهور محبوبتان؟ راستی هنوز هم از ایشان حمایت می‌فرمایید؟ عدالت را بدجوری گستراندند حتماً ایشان هم فتنه‌گر شده‌اند؟ دشمن چقدر با ما کار دارد؟ خسته نشد؟ چقدر ما منفعت داریم و نمی‌دانستیم. رهبرم من سال‌هاست دم نزدم. رهبرم نور چشم من نگران آینده بچه‌هایم هستم. آیا آنها هم جنگ خواهند دید؟ قحطی؟ دروغ؟ فساد؟ اختلاس؟

رهبرم من سواد دارم و می‌توانم فکر کنم و تحلیل. پس به مسئولین بفرمایید دروغ نگویند.

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=576>

**نامه سرگشاده «حقیقت‌دوست» به خامنه‌ای، ۸ بهمن ۱۳۹۰****آقای خامنه‌ای مطمئنم که دیگر نمی‌توان جلوی درگیر شدن ذهن مردمان را گرفت**

به نام خدای آگاهی

یک خط ابتدایی:

آنجا که مردمان‌اش فکر کنند، دیگر جای ظالمان نیست.

به نام خدای فراتر از درکی که نامش را ظالمان آلوده کرده‌اند.

طاغوت در دین خدا نماینده کسی است که به خود می‌خواند، و مردم را دسته‌دسته می‌کند، و این تنها کاری است که جنابان طاغوت و اعوان‌شان با آن مشغول‌اند...؛ و چه نزدیکی شگفت‌آوری میان فرعونیان وجود دارد؛ آنان که با هیاهوی زیبای ندای آزادی و اصلاح، سعی دارند حقیقت زشت قدرت‌طلبی خویش را بپوشانند...؛ طاغوت‌ها دوستان و هم‌مسلمان مختلفی را از صنف‌های مختلف دارند، و در صورت‌های متفاوتی بروز می‌کنند؛ گاهی در چهره صلح‌طلب ابامام، بوش جنگ‌طلب و یا آن نماینده خدای (کشیش) قرآن‌سوز! این دشمنان حقیقی حقیقت، هرچند در سخن مخالف یکدیگر باشند، اما در عمل دو روی یک سکه هستند؛ چرا که از تمام سخنان به ظاهر زیبایشان، تنها دعوت به خود نتیجه می‌شود. آری از طاغوت در تمام لحظات روز و شب، تنها زشتی و قساوت و خودپرستی می‌بارد!

جناب آقای سید علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران،

شما کسی هستید که بسیاری شما را با عشق و علاقه زاید الوصفی و با عنوان دلربایی چون «آقا» یاد می‌کنند. پس به ابتکار همان دوستان، اجازه دهید من نیز با همان عنوان شما را خطاب کنم.

ای «آقا جان»، و ای حضرت نائب و نماینده نمایندگان حقیقی خدا بر روی زمین، اگر بنا به اتفاق این نامه را مطالعه کردید و پرسیدید که خوب اینها را که هر معمم کم درس‌خوانده‌ای هم می‌داند، سخن تازه بگو؛ می‌خواهم یادآور شوم که تکرار هیچ‌گاه از بزرگی و درستی سخن حق نمی‌کاهد. همان طور که فلسفه منابر ما نیز تکرار و یادآوری سخن حق است.

و اما سخن تازه‌ام:

حضرت رهبر؛

شما «آقا جان» بسیاری از انسان‌هایی هستید که خالصانه دل در گروی حق و حق‌پرستی داده‌اند و نگاه‌شان به شما همان نگاهی است که باید هر عاشق حقیقی به راه یافتگان و دانشمندان مسیر رشد و وارستگی داشته باشد. آنان انسان‌های بزرگواری هستند که زندگی و ذهن خویش را در راه آرمان‌های والا نهاده‌اند.

اما با این وجود در میان کسانی که شما «آقا جان»‌شان هستید، متأسفانه انسان‌هایی نیز یافت می‌شود که برخی‌شان چنان هاله‌ای از الوهیت برایتان ساخته‌اند، که از ترس سنگ شدن به شما و کارهای حضرت‌تان فکری نمی‌کنند. آنان تنها راه نجات در فتنه زندگی را فرمانبری از شما می‌دانند. شما خود مسلماً می‌دانید که اینان بس به بیراهه رفته‌اند. همان‌طور که غالیان زمان حضرت علی(ع) نیز به بیراهه رفتند و ایشان به درستی و درایت بر جهل‌شان تاخت. چراکه این درس اولیه هر آیین حق‌پرستی است که در جهان تنها یک حقیقت واحد ارزش پرستش و عبودیت دارد که همان خداوند «تعالی الله عما یصفون» است و لاغیر.

علاوه بر آن، شما «آقا جان» بسیاری دیگر نیز هستید که گاهی به امید انداختن تقصیر گناهان‌شان به گردن مبارکتان (به عنوان نائب امام زمان‌شان)، خود را زیر علم حمایت‌تان پنهان کرده‌اند، چرا که باور دارند در دوران غیبت و وظیفه‌ای جز تقلید ندارند، چرا که باور خام دارند که شما نظرکرده و تحت هدایت امام عصر هستید و اگر هم تقصیری باشد به خاطر درستی تقلیدشان بخشوده خواهد شد.



بزرگوار، شما خود بهتر از هر کس به نقائص انسانی خود آگاهید. برای مثال همان‌جا که در تصمیم‌گیری از میان مشاوره‌های مختلف بازماندید و ترجیح دادید به جای تلاش بی‌پایان در یافتن راه حل بهتر، مشاوران را یک‌رنگ و یک‌دست نمایید، خود را از بخش بزرگی از هوشمندی و ذکاوت دور ساختید. چرا که پیامبران نیز خود را از مشورت و انتقاد مردمان کوچک و بازار محروم نمودند و شما خود را از همه دانشمندان و روشنفکران دگراندیش برتر دانستید.

از طرف دیگر، چه بسیار پدران و مادران خوش‌قلبی که شما را به علت آن عمامه و نشان سیادت‌تان، شما را نظرکرده می‌دانند و دلیل کارهای محنت‌آفرین‌تان را فراتر از درک خود می‌دانند.

رهبرها شما خود بهتر از هر کس می‌دانید که انسان‌های ساده در تمام تاریخ بوده‌اند. ای کاش به جای بهره‌برداری نامنصفانه از صفای قلب اینان، بهره‌ای از آن صفا در سخنان امروزتان بود. شاید در این صورت، به جای آنکه «دشمن» بیش‌ترین کلام مورد استفاده‌تان باشد، کمی هم از عشق می‌گفتید و دوستی، از وحدت و همیاری؛ همان‌چه بیش‌تر به کلام و رفتار نمایندگان خدا نزدیک‌تر است.

متأسفانه به دلیل عدم برخورد و جبهه‌گیری شما و به عکس حمایت بی‌چون و چرای شما از گروهی از آن عاشقان به بیراهه رفته‌تان، خفقان و ترسی بر این مملکت حکمفرما شده است که خاطره‌اش را تنها در تاریخ دوران سیاه شوروی کمونیست و یا قرون وسطی مسیحیت می‌توان یافت. آری، مردم از خود می‌پرسند که چه شده است که بارگاه و بیتی که ابتدا بر الله اکبر مردمان آزادی‌طلب بنا گردیده بود، امروز از همان الله اکبر همان مردمان گله‌مند است؟

در این میان، چه زیبا است حرکت ساده انسان‌هایی چون همین محمد نوری‌زاد، که باعث شده همه آن تصورات اشتباه متزلزل گردند. آری به خاطر این حرکت به ظاهر کوچک کمپین نامه‌نویسی به حضرت‌ات، من بسیار خوش‌بین شده‌ام به رشد و بالندگی مردمان کشورم که: «إن الله لا یغیر ما بقوم حتا یتغیروا ما بأنفسهم»

چرا که موجی را در جامعه می‌بینم که تا فرو افکندن هر بارگاه ظلمی و بنا نمودن هر بنای عدلی آرام نخواهد شد. چرا که در آن سرزمینی که مردمانش شروع کنند به فکر کردن و فهمیدن، دیگر جای ریاست و فریب ظالمان نخواهد بود.

آری من با آنکه باور دارم به زودی بسیاری از آن قدرت‌پرستانی که در زیر علم عشق‌تان خود را مخفی کرده‌اند، نگران لرزه‌های بنیان‌های دروغین‌شان، سیل خون از مردمان حق‌پرست به راه خواهند انداخت؛ چرا که فکر می‌کنند می‌شود فردی چون نوری‌زاد را و هزاران فرهیخته دربند را به ظاهر به آسانی پودر کرد، و این وبسایت و دیگر وبسایت‌های مخالف را با حربه اینترنت ملی یا لشگریان سایبری محو نمود، باز هم بسیار خوش‌بینم؛ چرا که مطمئنم دیگر نمی‌توان جلوی درگیر شدن ذهن مردمان را گرفت، بدین ترتیب، فکر مردمان بالأخره به نتیجه خواهد رسید و آنان حق را و راهی برای برقراری آن را خواهند یافت....

و این همه امید و شادی من است؛ چرا که آقا جان ذهن مردمان ما درگیر شده است، آنان هر روز از یکدیگر می‌پرسند، و روزی بالأخره از میان این پاسخ‌ها، درست‌ترین را پیدا خواهند کرد.

زیبا نیست آقا جان؟

پس چه بهتر که شما هم دقیقاً مانند ۳۸ سال پیش، به این موج آگاهی بپیوندید و با هدایت بهتر و درست‌تر آن، جزئی از تاریخچه خاطره نیک مردمان این سرزمین باشید.

با آرزوی لبیک شما به جریان حق‌طلبی مردم ایران‌زمین

حقیقت‌دوست

منبع

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده «یک عوام ایرانی» به خامنه‌ای، ۸ بهمن ۱۳۹۰

نامه یک عوام ایرانی به رهبری

به نام خدا

رهبر جمهوری اسلامی ایران جناب آقای خامنه‌ای سلام،

من یک ایرانی‌ام، یک مسلمان، یک آدم معمولی مثل خیلی‌های دیگر که در کوچه و خیابان می‌بینید، جزو آن خواصی که شما هر از گاهی آنان را خطاب قرار می‌دهید نیستم و خدا را از این بابت شکر می‌کنم، با کار حلال و زحمت زندگی می‌کنم و مانند میلیون‌ها ایرانی دیگر، سختی‌های زندگی در ایران را طی ۳۰ سال گذشته تحمل کرده‌ام، به یاد ندارم که در این کشور روی آرامش را دیده باشم، نوجوان که بودم انقلاب بود و هرج و مرج و آشفتگی طبیعی ناشی از آن، بعد چند سالی گرفتار گروگان‌گیری و مسائل ناشی از آن بودیم، بعد هم که جنگ شد و هشت سال از عمر ما هم در جنگ گذشت (راستی مدتی هم جبهه بودم این را از بابت فخر فروشی نمی‌گویم چون وظیفه‌ام بود، از این بابت می‌گویم که بدانید جزو آن دشمنی که هر روز از آن نام می‌برید نیستم) بعد از جنگ هم که تا مدتی آثار و فشارهای ناشی از جنگ وجود داشت و بعد هم نوبت دعوای جناحی و... رسید، الآن هم که چند سالی است که به سلامتی و میمنت قرار است اتم بسازیم و گرفتار آنیم.

بارها شده که از هجوم مشکلات خاص زندگی در ایران به تنگ آمده‌ام و به خود گفته‌ام بگذار من هم مثل میلیون‌ها نفری که گذاشتند و از این کشور رفتند عطای وطن را به لقایش ببخشم و از این کشور هجرت کنم اما بعد به خود گفته‌ام «نه اشکالی ندارد من و خانواده‌ام این مشکلات را برای اسلام و برای خدا متحمل می‌شویم».

شاید شما خبر از مشکلات ما مردم به قول خودتان عوام نداشته باشید چون سرتان گرم کارهای مهم است، بالأخره فلسطین هست، لبنان هست، سوریه هست، برادران روس و چینی هستند، رتق و فتق امور چماق‌داران هست، مردم ایران هم که اهمیتی ندارند آن مردم، مردم گفتن‌ها مال قبل از انقلاب بود که روحانیون به خمس و ذکات این مردم چشم دوخته بودند، اما حالا که الحمدلله دیگر با نفت بشکه‌ای ۱۰۰ دلار چه نیازی به مردم ایران؟ آنها یک عده عوام‌اند که جز دردسر چیزی ندارند و مجبورید هر از گاهی تکه نانی مانند آنچه جلوی سگ می‌اندازند بهشان بدهید تا صدایشان در نیاید اگر هم صدایی کردند چنان بر سرشان بزنید که مانند سگ زوزه بکشند و دیگر از این غلط‌ها نکنند،

جناب رهبر، من نه امریکایی هستم و نه اسرائیلی، به یاد دارم هنگامی که چند سال پیش اسرائیل به لبنان حمله کرد شب‌ها از ناراحتی و غصه مردم مظلوم جنوب لبنان خوابم نمی‌برد و در پایان یک ماه درگیری آنها بیمار شده بودم، با این وجود اندک دارایی را که برای فرزندانم پس انداز کرده بودم با کمال میل برای بازسازی لبنان اهدا کردم، اما آنچه که طی چند سال گذشته در این کشور اتفاق افتاد مرا نیز مانند میلیون‌ها ایرانی دیگر متحول کرده، من همیشه در مقابل اتهاماتی که به حکومت وارد می‌شد با دیده تردید می‌نگریستم ولی سرانجام به این نتیجه رسیدم که متأسفانه سیستم حکومتی که امروز تحت امر شما در ایران حاکم است به شدت فاسد است. امروز من هم مثل میلیون‌ها ایرانی دیگر، راضی نیستم که یک ریال از سهمی که من به عنوان یک ایرانی یا به عنوان یک مسلمان در بیت‌المال این کشور دارم صرف فلسطین و حزب الله و لبنان و سوریه و... شود، و حتا راضی نیستم یک ریال از آن پول توسط این حکومت که متأسفانه از بالاترین تا پایین‌ترین مقامات آن در حال دزدی هستند صرف هیچ کاری شود، امروز من راضی نیستم یک ریال از این پول صرف جاه‌طلبی‌های هسته‌ای شود، آقا ما اصلاً انرژی هسته‌ای صلح‌آمیز هم نمی‌خواهیم این را به کی باید بگوییم؟ امروز من راضی نیستم یک ریال از این پول صرف دخالت در کشورهای دیگر شود، شاید بگویید که تو کی هستی که بخواهی راضی باشی یا نباشی؟ تو که عوامی بیش نیستی، اصلاً چطور جرأت می‌کنی با من صحبت کنی؟ من بزرگ خواص ایران!

اما جناب رهبر!

به یاد بیاورید آنچه را که شما و روحانیان دیگر صدها سال در گوش ما خوانده‌اید که: «خداوند هر گناهی را ممکن است ببخشد به غیر از حق‌الناس و امان از حق‌الناس»، شاید امروز من و سایر مردم بیچاره ایران از ترس شما و دم و دستگاه وحشتناک دم فرو بندیم اما فردای قیامت، من و میلیون‌ها ایرانی دیگر در کنار آقای نوری‌زاد عزیز سر پل صراط منتظر شما هستیم، آنجا دیگر خبری از سپاه و بسیج نیست، آنجا دیگر



شوندهای وزارت اطلاعات به کار نمی‌آیند، آنجا دیگر چماقداران تان نیستند که به یک اشاره دهان مخالفان را بدوزند، آنجا خداست و خداست و خدا و عدالتش که پناه بر خدا از عدالت او، شما و هر کسی که خواسته یا ناخواسته در این راه با شما همکاری می‌کند از سپاهی و بسیجی و اطلاعاتی و ارتشی و روحانی و... باید بداند که حق الناس عظیمی از مردم ایران به گردنتان است، و من مثل میلیون‌ها ایرانی از یک ریال از آنچه که شما بدون اجازه ما از حق ما برای هر کاری هزینه کرده‌اید نخواهیم گذشت، ما از گرفتاری‌هایی که بدلیل سوء مدیریت حکومت تحت امر شما و گماردن افراد ناصالح در مناسب مهم برایمان پیش آمده نخواهیم گذشت ما برای لحظه لحظه نگرانی‌ها استرس‌ها و اضطراب‌هایی که دم و دستگاه وحشت شما برای ما ایجاد کرده از خدا دادخواهی خواهیم کرد، ما برای بتاراج رفتن ایمانمان در اثر سوء استفاده حکومت تحت امر شما از اسلام و خرج کردن آن برای پیش پا افتاده‌ترین اهداف زودگذر حکومت گریبان شما را خواهیم گرفت، ما برای کشیده شدن فرزندانمان به دامان فرهنگ غرب به دلیل تنفیری که شما به خاطر تحمیل برداشت تنگ‌نظرانه‌تان از اسلام در آنان ایجاد کرده‌اید به خدا شکایت خواهیم کرد.

آقای خامنه‌ای!

نکند حرف‌های کسانی مثل مصباح یزدی باورتان شده باشد که «رهبری از طرف خدا منسوب شده است»، لطفاً به یاد داشته باشید که این توجیهی است که بسیاری از جلادان تاریخ برای جنایات خود از آن استفاده کرده‌اند، هیچ مستبدی فکر نمی‌کرده که کار غلطی انجام می‌دهد، نمی‌خواهم تشبیه کنم ولی حتی هیتلر هم خود را برگزیده خدا برای نجات ملت آلمان می‌دانست.

جناب خامنه‌ای، باور بفرمایید شما هیچ مسؤولیتی بالاتر و مهم‌تر از پاسخگویی به حق الناسی که از مردم ایران بر گردن شماست ندارید، بیایید پیرو پیامبر بزرگوار اسلام باشید که هنگامی که مرگ را نزدیک دید از مردم خواست تا هر که از او ظلمی دیده آن را قصاص کند و با فروتنی خود را آماده دریافت تازیانه آن عرب بیابان‌گرد نمود، قبول کنید که شما از ایشان والامقام‌تر نیستید و بدانید که اگر صادقانه در خواست مشابهی از مردم ایران نمایید اگر خداوند عمر نوح هم به شما عنایت کند برای اجرای آن کافی نخواهد بود، بدانید که با یک حلالیت خواستن ساده قبل از مرگ یا در وصیتنامه، ما از حق خویش نخواهیم گذشت و خود را از هم اکنون مهیا کنید، بیایید پیرو علی(ع) باشید که حاضر به انحرافی هر چند کوچک از قوانین اسلام در جنگ صفین نشد با اینکه این کار می‌توانست حکومت او را که قطعاً حکومت عدل الهی بود برای سالیان سال بیمه نماید، و لابد او می‌دانست که حکومتی که با انحراف از قانون اسلام بخواهد بقای خود را تضمین کند عاقبت چه هیولایی می‌شود که این کار را نکرد، بیایید پیرو حسین(ع) باشید که هیچ‌کس را به زور مجبور به همراهی با خود برای جنگ بر علیه باطل نکرد، اسرائیل جرثومه فساد است؟ امریکا شیطان مجسم است؟ شما سردار مبارزه با استکبارید؟ گیریم که همه این حرف‌ها درست، چرا مردم ایران را گروگان گرفته‌اید؟ آنها و امکانات و سرمایه‌ها و اموال و فرزندانشان را رها کنید، هر آن کس را که مایل است با خود بردارید و به لبنان، سوریه، بحرین، یمن، ونزوئلا یا هر جای دیگری که فکر می‌کنید جبهه مقدم جنگ حق علیه باطل است بروید و چون شهید بزرگوار چمران از خود و فرزندان و خانواده و آسایش و احترام و امنیت خود برای مبارزه مایه بگذارید، آنگاه ببینید چند نفر از ذوب‌شدگان تان به دنبالان خواهند آمد، راهی که شما در پیش گرفته‌اید نه مورد رضای خداست و نه سرانجامش پیروزی است.

شما بلندمرتبه‌ترین مسؤول این کشور هستید و از اختیاراتی خداگونه برخوردارید، به یاد داشته باشید که اختیارات زیاد، مسؤولیت زیاد می‌آورد و لذا شما برای هر بی‌عدالتی و ظلمی که در این کشور اتفاق می‌افتد مسؤولید، اگر مطلع هستید و سکوت می‌کنید که وا مصیبتا و اگر مطلع نیستید محترمانه بگویم که شما شایستگی آن اختیارات را ندارید، پس بگذارید مردم کسی را که خود می‌خواهند برگزینند تا مسؤولیت را به دست گیرد. بگذارید برای یک بار هم که شده تاریخ کسی را به یاد آورد که در اوج قدرت و اقتدار همان‌گونه که همواره شما روحانیون در گوش ما خوانده‌اید دنیا را سه‌طابقه کرد، بر شهوت قدرت خود غلبه کرد، عطش سیری‌ناپذیر نفس انسانی برای شنیدن تملق و چاپلوسی بلکه قربان‌گوییان را به آب تقوا خاموش کرد، مگسان دور شیرینی را پراکند، هزار و یک توجیه شیطان برای ادامه سلطنت را به کناری نهاد، گوشه عزلت گزید و راه هزار بار رفته مستبدان تاریخ را نپیمود و سرنوشت مردم را به خودشان واگذار کرد و رستگار شد.

این نامه تلاشی است برای انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر و در پاسخ به درخواست شیرمرد دلیری که شجاعتش مرا شرمزده کرده است، درخواستی که طنین ندای «هل من ناصر» حسین(ع) از اعماق تاریخ است، اما صادقانه بگویم جرأت افشای هویتم را ندارم، خداوند او و خاندانش را از گزند حرامیان سپاه و اطلاعات حفظ کند.

یک عوام ایرانی



*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=584>



نامه سرگشاده اکبر اعلی به خامنه‌ای، ۹ بهمن ۱۳۹۰ (++)

عظیم‌ترین اختلاس تاریخ ایران به مدد نمایندگانی صورت می‌گیرد که خود را خاکسار درگاه ولایت وانمود می‌کنند!

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، مقام معظم رهبری

سلام علیکم

احتراماً مطلع سخن را با قسمتی از بیانات جنابعالی آغاز می‌کنم: «وقتی که هنوز مجلس، آن مجلس تحت نفوذ سلطان و سردار و دولت و سلطنه و سفارتخانه خارجی نبود، مجلسی بود که تأثیر خود را در اوضاع کشور می‌گذاشت.»

«مدرس خصوصیت عمده‌اش این بود که هیچ عامل ارعاب و تهدید و تطمیع و فریب‌گری در او اثر نمی‌کرد. وقتی که فضا را بر ضد او آن‌چنان متشنج کرده بودند که علیه‌اش شعار می‌دادند، او ایستاد و حرف خودش را زد. این خصوصیت یک نماینده خوب در مجلس است.»

اگر این فراز از سخنان شما را با مفاد سوگندنامه نمایندگان به شرح مذکور در قانون اساسی بیامیزیم، در این صورت، نمایندگان ملتزم به اسلام و متعهد به قانون اساسی که متکی به شرافت انسانی خود باشند و نخواهند مرتکب گناه بزرگ حنث سوگند شوند، چاره‌ای جز عمل کردن به جزئیات تعهدات مندرج در سوگندنامه موصوف، اظهار نظر در همه مسائل داخلی و خارجی کشور، مقاومت در برابر هرگونه انحراف کارگزاران از این قانون، پافشاری بر عملی شدن اصول مندرج در فصل مربوط به حقوق ملت و تأمین آزادی مردم و مصالح آنها ندارند. ناگزیر بنا به تعبیر شما، باید فارغ از تهدیدها، فریبکاری‌ها، شعارها و هیاهوها به تشخیص خود و مطابق با تعهدات و مفاد سوگندنامه‌ای که ایراد کرده‌اند، ایستادگی کرده و حرف خود را بزنند و حتا اگر لازم شد به آیه شریفه «لایحبّ الله الجهر بالسوء من القول، الا من ظلم» عمل کنند. در چنین صورتی، باز به تعبیر آن مقام، مجلسی که مرکب از چنین وکلایی باشد لاجرم تحت نفوذ سلطان و سردار و دولت و سلطنه و سفارتخانه خارجی قرار نخواهد گرفت و چنین مجلسی است که در اوضاع کشور تأثیرگذار خواهد شد!

پرواضح است که عمل به تعهدات و مَرّ وظایف نمایندگی، بیش از هر چیز مستلزم مستقل بودن، مستقل اندیشیدن و مستقل عمل کردن نمایندگان از کانون‌های قدرت و ثروت است و این همان واقعیتی است که جنابعالی هم بارها به‌حق به آن اشاره کرده و با بیان اینکه «نماینده‌ای لایق ملت ایران است که از کانون‌های قدرت و ثروت به دور باشد و فقط با رأی مردم به مجلس برود»، خطاب به ملت تأکید کرده‌اید که «نمایندگان مجلس آینده نباید به کانون‌های ثروت و قدرت وصل باشند» و سفارش کرده‌اید که «دردشناس‌ترین و دردمندترین نسبت به نیازهای مردم را انتخاب کنند».

آری تنها در این صورت است که در عرصه سیاست دوباره مدرسه‌ها ظهور و بروز خواهند یافت.

ناگفته پیداست که مدرسه‌گونه بودن و مستقل ماندن و مستقل عمل کردن وکلای ملت از کانون‌های قدرت و ثروت و پیروزی آنان در میدان رقابت‌هایی که در آن حرف اول را ارباب ثروت و قدرت می‌زنند، ایجاب می‌کند که این دسته از داوطلبان و نمایندگان در میان مردم از چنان نفوذ و شخصیت فرهیمندی برخوردار باشند که بتوانند بدون اتکاء به کانون‌های قدرت و ثروت بر رقبای خود فائق آیند.

تجربه نشان داده است که تنها شخصیت‌هایی مستقل از قدرت و ثروت در میان مردم از نفوذ و مقبولیت لازم برخوردارند که واجد ویژگی‌های بیان شده باشند و بدون لکنّت زبان و صریح و شفاف مواضع خود را در برابر مراکز ثروت و «قدرت» جسورانه بیان و از حقوق و آزادی‌های ملت دفاع نمایند.

بدیهی است نمی‌توان انتظار داشت که افرادی، مشمول اوصاف و ویژگی‌های مورد نظر قانون اساسی و سفارشات جنابعالی باشند و در عین حال، توریه کرده و عقاید خود را مستور بدارند و از بیان آن بهراسند و یا مدح و ثنای حاکمان (کانون‌های قدرت) را بگویند!

اما متأسفانه میان توصیه‌های شما و عملکرد دست‌اندرکاران انتخابات، کوچک‌ترین شباهتی وجود ندارد و سنت مألوف و شواهد و روند چندین دوره انتخابات برگزارشده و رد صلاحیت‌های صورت‌گرفته در آنها، حاکی است که نوعاً این دسته از داوطلبان شرکت در انتخابات، با دستاویزهایی مانند بندهای ۱ و ۳ ماده ۲۸ قانون انتخابات، توسط کانون‌های قدرت از دور رقابت‌ها خارج می‌شوند و به بهانه‌های واهی، فرزندان



دلسوز و آزاده کشور را عمداً به زمین کسانی هل می‌دهند که اعتقاد و التزامی به اسلام و نظام و قانون اساسی جمهوری اسلامی ندارند، حال آنکه غالباً صلاحیت افرادی مورد تأیید قرار می‌گیرد که کم‌تر به اوصاف ذکر شده مزین و متصف می‌باشند!

با کمال تأسف، این روند خطرناک در چند سال اخیر شتاب بیش‌تری گرفته است و اگر چاره‌ای اندیشیده نشود، دیری نخواهد پائید مسؤولانی که در «مصدر امور» قرار دارند به فرجام چهار رفیق داستان باغ و باغبان مولانا مبتلا خواهند شد!

در واقع، با تداوم این روند است که روابط و مناسبات موجود در مجلس به چنان وضعیت اسفبار و نگران‌کننده‌ای می‌رسد که ناگزیر به سفارش جنابعالی «طرح نظارت بر نمایندگان مجلس» در دستور کار این نهاد قرار می‌گیرد تا شاید از این طریق سلامت مجلس و نمایندگانش تضمین شود! مآلاً در همین مجلس اصولگرا، نماینده‌ای که خود را «سرباز ولایت» می‌خواند به جرم تعرض به زنان، بازداشت و اعمال شنیع وی نقل محافل می‌شود و عظیم‌ترین اختلاس تاریخ ایران به مدد نمایندگانی صورت می‌گیرد که خود را خاکسار درگاه ولایت وانمود می‌کنند و دمی مهر و تسبیح را از خود دور نمی‌سازند! اما اگر صادقانه بررسی شود، تا کنون دیده و شنیده نشده از میان منتقدینی که تنها به علت صراحت و صداقت در گفتار و برخورداری از زبانی سرخ، مطرود و یا مورد قهر حکومت واقع شده‌اند هم، کسی مرتکب فساد مالی و اخلاقی قابل توجهی شده باشد. شاید به همین سبب پیشینیان ما گفته‌اند: «ترس از آنکه های و هوی دارد، بترس از آنکه سر به زیر [سر به توی] دارد»!

در همین راستا بی‌مناسبت نیست که به یک نمونه از شیوه برخورد برخی کانون‌های قدرت اشاره شود؛

با همه کم‌لطفی‌ها و نامهربانی‌هایی که در دوره قبل نسبت به امثال راقم صورت گرفت و با وجود تحریم انتخابات از سوی بخش وسیعی از معترضین و جریان موسوم به اصلاحات و هجمه سنگینی که متوجه شرکت‌کنندگان در این دوره از انتخابات است، با درک شرایط موجود و خطرات و بحران‌هایی که کشور را تهدید می‌کند و همچنین با ملاحظه عواملی که موجب تنزل جایگاه رفیع مجلس در نظام تصمیم‌گیری‌ها شده است، تصمیم به حضور در میدان رقابت‌های انتخاباتی گرفتیم، با این پندار که ۴ سال محرومیت اجباری از حقوق اجتماعی امثال بنده برای تسلی خاطر کسانی که بدون دلیل، سبب رد صلاحیت ما شده بودند کافی خواهد بود، اما «خود غلط بود آنچه می‌پنداشتیم» و شوربختانه، دوباره به اتهام واهی مذکور در بندهای ۱ و ۳ ماده ۲۸ قانون انتخابات، صلاحیت‌مان مردود اعلام شد!

طُرفه آنکه: آنچه افرادی همچون راقم را به ناروا در مظان اتهامات مذکور قرار می‌دهد، معطوف به تعریف و برداشت نادرست برخی مقامات و دست‌اندرکاران انتخابات از مقولات و مفاهیمی مانند: «نظام جمهوری اسلامی»، «وفاداری به قانون اساسی و اصل ولایت فقیه» و همچنین غفلت از «وظایف نمایندگی»، «مفاد سوگندنامه نمایندگان» و «اهمیت و جایگاه منتقد و انتقاد مشفقانه در اصلاح امور» است. غافل از اینکه تعادل، توازن و استحکام نظام جمهوری اسلامی در گرو بها دادن به منتقدین مشفق و دلسوز نظام است که به پیروی از سالار شهیدان که فرموده‌اند: «مَنْ أَحْبَبَكَ نَهَاكَ وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَغْرَاكَ»، از سر دلسوزی و با تحمل هزینه‌های فراوان ناشی از انتقاد، آنچه را که حق و حقیقت می‌پندارند مشفقانه بیان می‌کنند تا شاید مانع از سقوط نظامی شوند که با خون هزاران نفر آبیاری و با خون دل صدها هزار نفر استقرار یافته است.

لاجرم بنده نیز همچون سایر منتقدین مشفق و دلسوز، به جای عافیت‌طلبی، که ارزان‌ترین متاع قابل دسترس است، با هدف دستیابی به آرمان‌های نخستین انقلاب، که دسترسی به آن مقصد و مقصود بسیاری از انقلابیون بوده است، بر اساس شاخص و معیارهای خود هر جا که تشخیص داده‌ام اصول قانون اساسی و یا مصالح کشور به هر دلیلی به مخاطره افتاده، مفتخرم در صف اول کسانی بوده‌ام که در دفاع از این دو پیش‌قدم بوده‌اند. در همین راستا چه در مجلس و چه در خارج از آن نیز هر جا که احساس کرده‌ام در اثر برخی مسامحه‌کاری‌ها و یا قانون‌شکنی‌های مسؤولان امر، آزادی و حقوق ملت و یا آرمان‌های انقلاب به شرح مصرح در قانون اساسی، در معرض تهدید و یا تحدید واقع می‌شود، با اعتقاد راسخ به اینکه «المُلْكُ بِيَقِي مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ»، به جای سکوت و بی‌تفاوتی، به ندای وجدانم لبیک گفته و بدون در نظر گرفتن مصلحت‌سنجی‌های رایج و محل عدالت، به عنوان وکیل ملت و یا یک شهروند مسؤول، طبق وظیفه انسانی و قانونی‌ام عمل کرده‌ام، به نحوی که کم و بیش نگاه و امیدبخشی از ایرانیان سرخورده و حتا مخالفان درونی و بیرونی نظام، به جای دل بستن به بیگانگان و مقولاتی نظیر حقوق بشر برای استیفاء حقوقشان، متوجه ظرفیت‌های قانونی درون نظام و قانون اساسی جمهوری اسلامی شده است.

یقین دارم که خردمندان و اصحاب سیاست و دلسوزان واقعی کشور، این روند را یک پدیده مبارک و یک فرصت ارزشمند برای نظام تلقی می‌نمایند و چه بسا به همین سبب، آن‌گونه که بعضی از دوستان نقل کرده‌اند، حضرت‌عالی چندین بار در حضور بعضی از اشخاص به نیکی از اینجانب یاد کرده‌اید و این امر حاکی است که متفاوت با آن چیزی می‌اندیشید که مسؤولان برگزاری انتخابات به آن عمل می‌کنند.

اما مستحضربید، از آنجا که قدرت، تشنه فربه‌تر شدن است، قهراً مزاحم را بر نمی‌تابد؛ از این رو، پرواضح است که این خط‌مشی با ذائقه بعضی از اشخاص وابسته به کانون‌های قدرت و ثروت که به نوعی مورد نقد اینجانب واقع شده‌اند، سازگار نیست و به این سبب، حضور امثال بنده را در



خانه متعلق به ملت در تراحم با منافع خود می‌بینند و عزم خویش را جزم می‌کنند تا با قربانی کردن عدالت به پای مصلحت و تمنیات شخصی خود، دفع مزاحم کرده و میدان را برای یکه‌تازی‌ها و ویژه‌خواری‌های مرسوم فراخ‌تر نمایند. مطمئناً بهتر از راقم واقفید که ضعیف‌تر شدن مجلس نسبت به دوره‌های قبل حاصل چنین رویکردی است!

متأسفانه ترفند و اعمال نفوذ این دسته از کانون‌های قدرت و ثروت تا کنون پاسخ داده و در حالی که کوچک‌ترین نشانی از عدم صلاحیت در کارنامه امثال نگارنده وجود ندارد، پس از عمری التزام عملی به اسلام، ۳۶ سال مبارزه برای دفاع از اعتقادات خود و تحقق آرمان‌های انقلابی، ۳۳ سال خدمت صادقانه و خالصانه به مردم و کشور، ۳۳ ماه حضور در جبهه‌های جنگ، تحمل سه بار مجروحیت، بیش از دو دهه اصرار بر اجرای اصول ۱۷۷گانه قانون اساسی و صد البته دفاع مستمر از حقوق مختلف ملت و نیز دو دوره نمایندگی، دوباره در اثر فشار و اعمال نفوذ اشخاص موصوف، متهم به «عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام و عدم ابراز وفاداری به قانون اساسی و اصل ولایت فقیه» شده‌ام، بدون اینکه تا به امروز کوچک‌ترین مدرک و دلیل و یا حتی قرینه و اماره‌ای مبنی بر توجه این اتهامات به اینجانب ارائه شده باشد!

... با توجه به مشروحه فوق و در نظر گرفتن شرایط و موقعیت حساس کشور، اطمینان دارم که این بار با تدبیر آن مقام، به این قبیل بی‌عدالتی‌ها و رد صلاحیت‌های ناموجه و غیرقانونی دلسوزان واقعی این ملک و ملت پایان داده خواهد شد و کسانی که با درک موقعیت حساس کشور، در این دوره از انتخابات وارد میدان رقابت‌ها گشته اما به دلایل واهی رد صلاحیت شده‌اند، وفق قوانین موضوعه از «حق انتخاب شدن» خود، که از مصادیق بارز حقوق اجتماعی است، برخوردار خواهند شد.

اکبر اعلمی

نماینده مردم تبریز، اسکو و آذرشهر در دوره‌های ۶ و ۷ مجلس و داوطلب شرکت در نهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی
نهم بهمن ۱۳۹۰

*** منع ***

وبسایت اکبر اعلمی



نامه سرگشاده «پاسداری که به زودی بازنشسته می‌شود» به خامنه‌ای، ۹ بهمن ۱۳۹۰

نامه پاسداری که به زودی بازنشسته می‌شود

با سلام خدمت آقای نوری‌زاد و خوانندگان محترم این نامه من یک پاسدار هستم که در آینده نزدیک بازنشسته خواهم شد. به پاسدار بودن خودم همچنان افتخار می‌کنم و اگر زمانه به عقب برگردد و من اطلاعات امروز را داشته باشم باز هم در راه امام خمینی جانفشانی خواهم کرد. تمام دوران دفاع مقدس را جبهه بودم و چند بار هم مجروح شدم. من از خمینی راضی هستم و امیدوارم او نیز از من راضی باشد. او خوب امامی بود اما من پیرو خوبی نبودم و امیدوارم در پیشگاه الهی مرا شفاعت کند.

به نظرم شیوه مکاتبه مؤدبانه با مقام معظم رهبری کار شایسته‌ای و من هم از این رویه پیروی خواهم کرد و نظراتم را خیلی مختصر به شرح زیر بیان می‌دارم:

۱- حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با شیوه‌ای متفاوت از حضرت امام رهبری می‌کنند و بیش‌تر به سمت ایجاد سازمان رهبری پیش رفته‌اند. دستگاه عریض و طویلی ایجاد کرده‌اند و گارد حفاظت ایشان، آدم را به یاد گارد جاویدان شاه ملعون می‌اندازد.

۲- به هیچ وجه دسترسی به ایشان براحتی برای قاطبه مردم فراهم نیست، مگر با عبور از فیلترهای امنیتی و این با مشی امام خمینی مغایرت دارد. همگی به یاد می‌آوریم که کودکی به امام نامه نوشته بود و در نامه گفته بود که قصد داشتم شما را نصیحت کنم، اما منصرف شدم و امام در پاسخ نوشته بودند فرزندم، ای کاش نصیحت می‌کردی... آیا امروز چنین امکانی وجود دارد.

۳- چاپلوسان اطراف ایشان زیاد هستند در حالی که مرحوم فخرالدین حجازی چند کلام در مدح امام گفت و امام جلوی این روش را با قاطعیت گرفتند.

۴- تعداد قابل توجهی از دست‌نشانندگان بی جیره و مواجب دشمن و جاسوسان خبره در سطوح تصمیم‌سازی (نه تصمیم‌گیرندگان بلکه تأکید می‌کنم، تصمیم‌سازان) کشور حضور دارند و مدیریت کشور به این مسأله حیاتی بی‌توجه است. تصمیمات نابخردانه شاهد این مدعا است. عدم اجرای طرح‌های اساسی در کشور شاهد این مدعا است و....

۵- امام مقدس مآب‌ها را از اطراف خود دور می‌کرد، اما اطراف رهبری پر شده است از آدم‌های ظاهرالصلاح که نیم‌خورده ایشان را به تبرک می‌برند، جای پای ایشان را می‌بوسند و...

۶- ریش بلند آقای نقدی و امثال آن آدم را یاد نهج‌البلاغه خواندن مسعود رجوی در محضر امام می‌اندازد که امام از همان اول انحراف امثال رجوی را فهمید، اما چگونه است که ریش آقای نقدی از خیلی علمای قم هم بلندتر است اما رهبری متوجه انحراف این آدم خبیث و امثال او نیستند؟

اگر علاقه‌مندان به جمهوری اسلامی رهبری را با امام مقایسه کنند و نکات اختلاف را تذکر دهند، ان‌شاءالله امید به بهبود باید داشت، البته اگر بگذارند این نامه‌ها به دست ایشان برسد.

امضا: محفوظ

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»



نامه سرگشاده شماره نه جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۱۱ بهمن ۱۳۹۰

«صد نامه نا آزادی!»

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای
با عرض سلام و احترام

اکنون که نهمین نامه را به خدمت شما ارسال می‌کنیم، اقتصاد پرمدهای ایران با سرعتی حتماً بیش‌تر از قطار سریع‌السیر ساخت چین به سوی زوال و نابودی در حال حرکت است و این روزها هر جا که مجال چند دقیقه‌ای صحبت حتماً در تاکسی فراهم شود بی‌مقدمه صحبت از گرانی بازار و اجناس مصرفی گرمی‌بخش مجلس است و غم نان دغدغه‌ای است که روز و شب گریبان مردم را رها نمی‌کند، همان نانی که شما از سفره تک‌تک ما برچیدید و بر زرق و برق سفره‌های هزار رنگ خود افزودید. حکومت اسلامی شما هر جا که زمین‌گیر می‌شود و آنی خود را در کام نابودی و مرگ می‌بیند دست به دامان چهارده قرن پیش می‌شود و شخصیت‌ها و شرایط کنونی جامعه را در مثال‌هایی از گذشته شبیه‌سازی می‌کند و با توسل به عوام‌فریبی و سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم گره از مشکل خود باز می‌کند. مدتی پیش مخالفان خود را طلحه و زبیر خواندید و در محفلی دیگر وضعیت ایران را به بدر و خیبر شباهت دادید و بی‌گمان امروز نیز بنا دارید که شرایط شعب ابی طالب را در ایران حاکم کنید. ای کاش به رسم یتیم‌نوازی علی ابن ابی طالب (ع) کاسه‌ای شیر به دست یتیمان داده بودید و یا شمع بیت‌المالی را خاموش کرده بودید که اگر امروز بنا به هر دلیل و مصلحتی نیاز به تحمل قدری سختی و مشقت بود در کنار شما می‌ایستادیم و سختی‌ها را به جان می‌خریدیم و در برابر حفظ دولت و حکومت احساس مسئولیت می‌کردیم.

شما که نان سفره نفر به نفر از مردم ایران را خورده‌اید، از شمع بیت‌المال چلچراغ برافروخته‌اید و سکه سکه که هیچ، گونی گونی دلار به جیب عقیل و عقیل‌زادگان ریخته‌اید چه توقعی از مردم ایران دارید؟

طی سال‌های گذشته نه تنها چهره سیاسی و دیپلماتیک ایران را به پایین‌ترین سطح خود در تاریخ رساندید، بلکه بیش‌تر ذخایر با ارزش کشور را که امانت ملت به دست شماست به تاراج دادید و آن را به دلارهای حساب‌های خارجی تبدیل کردید و در جهت رفاه و سرمستی آقا زادگان و وابستگان از هیچ اقدامی دریغ نکرده‌اید و جز رنج، فقر و تنگدستی عایدی برای این مردم باقی نگذاشته‌اید. به آسانی چشمانتان را در برابر ذره ذره سوختن جوانان کشور بستید و بی‌تفاوت بی‌آنکه حتماً اندکی احساس مسئولیت به آینده و فردای آنها داشته باشید از کنار آنها گذر کردید و در فکر ساختن دژی محکم‌تر و استوارتر برای پیشبرد اهداف شخصی خود بودید. امروز نیز که فشارهای ناشی از تحریم و انزوای اقتصادی از شرق و غرب به شدت حکومت و دولت شما را تهدید می‌کند و حتماً قدرت کنترل بازار داخلی را نیز از دست داده‌اید شما را در شعب ابی طالبی که خود ساخته‌اید و شرایط سختی که با توجه به سیاست‌های شما در آینده پیش رو است تنها خواهیم گذاشت و قدمی از قدم برای حفظ دولت و حکومت شما بر نخواهیم داشت مگر آنکه خود را خادم ملت و مردم کنید و با تمام توان و نیرو برای آبادانی کشور و از بین بردن فقر و تنگدستی که در هر خانه‌ای بیداد می‌کند کمر همت ببندید و سال‌های باقی‌مانده از حیات خود را آن‌چنان که سزاوار است سپری کنید، و همچنان پیرو نامه‌های قبلی که به خدمتتان ارسال کردیم از شما انتظار داریم در جهت تسریع و تسهیل به وصول حداقل حقوق شهروندی و انسانی جامعه بزرگ بهائی در ایران اقداماتی شایسته در شأن و منزلت بهائیان انجام دهید.

*** منبع ***

وبلاگ «بهایی آزادی»



بیست و یکمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۴ بهمن ۱۳۹۰

شما اگر یک دوست صادق داشته باشید، خاتمی است

به نام خدایی که لبخند آفرید

چرا سید محمد خاتمی خواستنی‌تر از شما است؟

سلام به رهبر گرامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

در تمام سال‌های پس از انقلاب و سال‌هایی که من جانانه از جناب شما حمایت می‌کردم، تلاشم این بوده که نه وامدار جناح چپ باشم و نه راست. گزیده‌ای از نوشته‌های آن سال‌های من که در چهار جلد منتشر شد، مؤید این سخن است. که اگر به کج‌روی‌های این می‌پرداختم، از کج‌روی‌های آن غافل نبودم. اکنون نیز این‌چنینم، که نه دل در گرو این دارم و نه آن. در این نوشته اگرچه پا به پای شما بر جناب سید محمد خاتمی متمرکز شده‌ام، شما اما این تأمل و تأکید را از همان روح مستقل مستفاد فرمایید. و نه این که نوری‌زاد تا دیروز از سفره‌ای و اکنون از سفره‌ای دیگر ارتزاق می‌کند. راستش را بخواهید با نگاهی به اطرافیان شما، از برادران لاریجانی گرفته تا همه مجلسیان و دولتیان و امامان جمعه و نمایندگان مطلوب شما، کسی را نیافتم تا برگزینم و او را با خصلت‌های خاتمی بسنجم. و اما اصل سخن من:

می‌خواهم به برخی از خصوصیات جناب شما و سید محمد خاتمی اشاره کنم و برتری‌های شما دو تن را برگزینم و برشمارم. علت این که من از میان همه روحانیان و شخصیت‌های مطرح کنونی، سید محمد خاتمی را برای مقایسه برگزیده‌ام، نه به این خاطر است که وی تنها رقیب صنفی و سیاسی شماست، نخیر، بل به این خاطر که وی را برای شما این‌گونه آراسته‌اند که ظهور او، با فرود فروغ شما مترادف است. و شما را بر سر این قرار نشانده‌اند که باید بر ظهور نامبارک خاتمی خط کشید و راه بر درخشش او بست. و گرنه ناگهان به خود می‌آید و او را برآمده، و خود را فروفتاده می‌بینید.

قصید دیگر من از طرح یک چنین مقایسه پرمخاطره، نه برکشیدن وی، و فرو کاستن فروغ شماست، نخیر، بل به این خاطر که آن‌سوتر از تبلیغاتی که بر شما فرو می‌بارند، پرده از جمال دوستان واقعی شما برافکنم و شما را به حادثه‌های در کمین اشارت دهم. حادثه‌هایی که دیگران طراحی می‌کنند و امضایش را از شما می‌ستانند.

یک: در یکی از نامه‌ها برای شما سخن از «سنگ‌نقش» یکی از پادشاهان بزرگ هخامنشی نوشتم؛ که بر تخت شاهی نشسته و عجا که با خود گرز و شمشیر و زره و کلاهخود و یال و کوپال مطلقاً ندارد. این پادشاه بلندآوازه، با هر آنچه که از هیبت شاهان و جهانگشایان ندارد، در یک دستش اما عصا و در دست دیگرش شاخه گلی دارد. حالا چرا عصا؟ و چرا گل؟ شاید عصا به معنی افتادگی باشد، و گل: محبت. و این که: آهای ای مردمانی که از هر کجا به دیدن من می‌آید، از من مهراسید و مرعوب آوازه جهانگشایی من شوید. جلو بیایید، من از خودتانم. به چشم خود می‌بینید که با من شمشیری و خنجر و ابروانی در هم کشیده نیست؟ به عصای من بنگرید! و به شاخه گلی که در دست دارم! یک چنین پادشاهی مگر می‌تواند تلخ و تند و نامهربان باشد؟ و نوشتم: چرا تجسم این که ما در دست شما شاخه گلی ببینیم، تجسمی دور از ذهن و مبتنی بر رویدادی ناممکن است؟

برخلاف شما اما همین خصلت، یعنی تماشای عصا و گل، در دستان سید محمد خاتمی قابل باور و امری محتمل است. چرا که معدل حس چهره شما بر عبوسی و اخم، و معدل حس چهره خاتمی بر تبسم و لبخند است. و این یعنی: هر که با شما بنشیند باید بدانند که زبان به لکنت اندازد، و هر که با خاتمی بنشیند، زبان به روانی بگشاید. در همان نامه نوشتم آن چفیه‌ای که همواره بر گردن دارید، مخاطبان شما را به سمت خیزش‌های تند حسی اشارت می‌دهد. که یعنی: آهای مردم ایران و جهان، بدانید که من مرد جنگم و برترین خصیصه‌ای که پرچمش کرده‌ام و به گردن آویخته‌ام، همین روحیه پنجه در انداختن با دشمنان است. و یعنی زیستن در متن دشمنانی که در همین نزدیکی‌اند و عن‌قریب از پنجره‌ها داخل می‌شوند. و



نوشتن ای کاش در هر دیدار، به جای چفیه، شاخه گلی در دست شما بود تا جهانیان از همین عصا و گل به استعاره می‌فهمیدند که شما همچون اجداد طاهری‌تان و مثل آن پادشاه بلندآوازه هخامنشی، مرد لبخند و مداراییید.

دو: در اطراف شما متأسفانه آدم‌های مسأله‌دار فراوانند. نیز البته انسان‌های درستکار. منتها روی سخن من به این است که اگر در اطراف ما - که بی‌نشان و بی‌کاره‌ایم - فراوانی آدم‌های یخ‌بسته و کوتاه‌فکر و کج‌دست امری محتمل باشد، حضور این طیفِ ناجور در اطراف شما، قابل قبول که نیست، مخاطبان داخلی و خارجی شما را به تردید و تفسیر در می‌اندازد؛ که مثلاً رهبر یک کشور اسلامی را چه به دزدان؟ و چه به بداخلاقان و فحاشان و پرده‌دران؟ شوربختانه سکوت شما درباره خطاکاری اطرافیان و حامیان، اولین تعبیر ناجورش را به جانب شما باز برده است. و این، خسارت عمده‌ای است که زمان ترمیم آن سپری شده است.

آن‌سوتر از شما اما، با آنکه همه دستگاه‌های اطلاعاتی کشور به کارافتادند تا از آقای خاتمی و اطرافیان او، چه آن زمان که هشت سال بر سر کارها بودند و چه اکنون که برکنارند، کج‌دستی محکمه‌پسندی بجویند و به بوق و کرنا دراندازند، راه به جایی نبردند و نبرده‌اند. پرسش این که: در یک قلم، چرا باید نور چشم شما آقای علی لاریجانی پیش چشم شما در دزدی احمدی‌نژاد و معاون اول او سهم بوده باشد و دستگاه قضائی شما از او عبور کند؟ و سوزناک‌تر این که: شما که از این دزدی‌ها و دیگر دزدی‌ها خبر داشته‌اید، چرا بنا بر سکوت گذارده‌اید؟

نمی‌دانم آیا این را شنیده‌اید که در وزارت اطلاعات و سپاه و سازمان بازرسی کل کشور و دیوان عدالت اداری، پرونده دزدی‌های آقای احمدی‌نژاد در استانداری اردبیل و شهرداری تهران و سال‌های ریاست جمهوری‌اش را، و دزدی‌های اعوان و انصار او را با فرغون جابه‌جا می‌کنند؟ شما را به آن خدای خاص و متفاوتی که می‌پرستیدش، اگر این دزدی‌های آشکار، و دزدی‌های هزار بار ثابت شده، در پرونده آقای خاتمی و اطرافیان او بود، باز همچنان سکوت می‌فرمودید؟ یا همه بشریت را برای تماشای این افتضاح بزرگ، بسیج می‌فرمودید؟

باور بفرمایید نه تنها ما و مردمان جهان، که همه ساکنان و مجاوران کهکشان راه شیری و همه ساکنان هفت آسمان نیز متحیرند که چه الفت و مقاربتی میان شما و پدیده احمدی‌نژاد به چشم آمد که شما همه اندوخته‌های اعتباری خود را مصروف این فرد نامتعادل فرمودید؟ فردی که نمونه‌اش نه در اطرافیان آقای خاتمی، که در اطرافیان عقلائی دوردست تاریخ نیز به چشم نمی‌آید.

سه: بر خلاف شما که حساب و کتاب مالی‌تان روشن نیست، حساب و کتاب مالی آقای خاتمی روشن است. که اگر نبود، همان آقای طائب دم دستتان، هزار باره به سقف آسمانش می‌چسباند. این که می‌گویم حساب و کتاب مالی شما روشن نیست، خدای ناکرده روی سخن مرا به کج‌دستی تعبیر نفرمایید. زندگی ساده شما مگر از نگاه ما پنهان است؟ بل مراد من از این سخن، پول‌های تریلیاردی این مردم است که به دستور و فرمان و خواست شما به سمت افغانستان و حزب‌الله و لبنان و سوریه و هزار جای دیگر سرازیر شده.

ایرادی نداشت اگر مردم ایران می‌دانستند پولشان به فرمان شما به چه منظوری و به کجاها رفته و می‌رود. حضرت علی(ع) اگر به جای شما بود حتماً فهرستی از جابه‌جایی پول مردم را منتشر می‌کرد و رضایتشان را جویا می‌شد. شما نمی‌دانم چرا به این مهم دست نمی‌برید؟ با شناختی که از آقای خاتمی دارم، و اطمینان دارم خود جناب شما نیز در این سخن با من هم‌رأی و هم‌نظرید، وی اگر به پول مردم دست می‌برد، حتماً بابت ریال به ریالش پاسخگو بود. و این پاسخگو بودن وی و پاسخگو نبودن شما نه کم اختلافی است. مهم این که ظاهراً آقای خاتمی از همین منظر بدهکار مردم نیست. شما اما سخت بدهکار مردمید. سخت. بسیار سخت. امروز به کنار، فکری آیا برای فردای خود فرموده‌اید؟

چهار: مجامع علمی و فرهیختگی کشور ما عمدتاً به جناب خاتمی گرایش بطئی و آشکار دارند. از صمیم دل برای او احترام ویژه قائلند. او را فردی موافق و همراه برای فرا بردن علم و فرهیختگی و واگشایی ساحت‌های اندیشمندی یافته‌اند. دانشگاهیان و دانشمندان ما اما شما را مسؤولی می‌دانند که گاه دست بر گلوی علم نیز می‌برد. مسؤولی که هر از چندی باید به محضرش برده شوند تا او با آنان سخن عالمانه بگوید.

داستان استحالته دانشگاه‌ها در مفاهیم اسلامی که به تقلیل مرتبه علمی کشور انجامیده و نهایتاً به تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها رضایت داده است، و داستان فرو کوفتن علوم انسانی متداول، و برکشیدن علوم اسلامی که خود جناب شما آن را باب فرموده‌اید، داستان غمباری است که تا هم‌راه با نام شما همراه خواهد بود. داستانی که شرم‌ندهام بگویم: خیلی زود به طنز گرایید و راه به جایی نیز نبرد.



خود می‌دانم که برای بیان این سخنان نامتعارف بهای سنگینی خواهم پرداخت، اما چرا نگویم آنانی که شما را به فرو کوفتن علوم انسانی ترغیب کردند، اکنون خود پس کشیده‌اند و نام شما را به امتداد نام علم‌ستیزان سپرده‌اند. پس در عرصه علم و دانش و دانشگاه نیز، آنکه خواستنی‌تر است، آقای خاتمی است.

آنگاه که جمعی از دانشجویان را برای مجالست و مؤانست به نزد شما می‌آورند، به شکل و شمایلشان بنگرید و ببینید آیا همگان آنان برگزیده و یکجور نیستند؟ و مثلاً در میانشان آیا دانشجویان غیربسیجی و غیرچادری پیدايند؟ بله، این همان دروغی است که شما را به امضای آن تحکم کرده و می‌کنند.

بیايد و به یک آزمون پیشنهادی من تن در دهید: در دو تالار بزرگ و مجاور هم، شما و آقای خاتمی با دانشگاهیان سخن بگويد. با تبلیغاتی متعارف. بی هیج و ویژگی رهبری و فرماندهی کل قوا برای شما، و بی کسی و بی کارگی برای آقای خاتمی. اطمینان دارم نتیجه‌ای که از در و دیوار این دوتالار به بیرون خیز برمی‌دارد، شما را با من بر سر این مدعا همراهی می‌کند که آقای خاتمی از وجاهت علمی فراوان‌تری برخوردار است.

پنج: آقای خاتمی اگر همین اکنون بخواهد به کشوری سفر کند یا حتا به کشوری پناهنده شود، بلااستثنا همه کشورهای جهان پذیرای او خواهند بود. شما اما نه، کشورهای چندانی شما را نخواهند پذیرفت. شاید کره شمالی و افغانستان و عراق و ونزوئلا به روی شما در بگشایند. گفتن این مهم برای همچو منی که یک روز بلندترین افتخارات این جهانی و آن‌جهانی را برای شما آرزو می‌کرد- و البته همچنان این آرزو با اوست - بسیار دشوار است. که سر به زیر بیاندازد و به مقتدای دیروزش بگوید: متأسفانه کشوری در این جهان مشتاق شما نیست.

شاید چاپلوسان اطراف شما گردن‌کشانه بگویند: خاتمی را اگر همه کشورها می‌پذیرند، به خاطر خصلت‌های وادادگی و جاسوسی و «سوروسی» اوست. و اگر مولا و مقتدای ما را نمی‌پذیرند، به خاطر استکبارستیزی و سر خم نکردن او در برابر جهانخواران است. که می‌گویم: مگر قرار نبود آوازه انقلاب ما را جهانیان بشنوند و مشتاق ما شوند؟ خوب بسم الله، این جهان و این ما و این رهبر فکری ما. رهبر ما برای این ارتباط کجا باید برود؟ و اساساً کجا راهش می‌دهند؟ جایی غیر از چین و روسیه آیا؟ که از پول ما کیسه‌ها پر کرده‌اند؟ همین چین و روسیه آیا به سخنانی مشتاقند که ما بیرقش کرده‌ایم؟ یا به پول‌های بی‌زبان توی جیب ما؟

شش: ما و شما با به صحنه آوردن یک جور اسلام متغایر و گزیده‌گرا، که فساد را در فاضل خداداد دیدیم و در رفیق‌دوست ندیدیم، و غیرت‌مندی را در پاره شدن عکس امام دیدیم اما در مغز متلاشی شده جوانان مردم ندیدیم، ضربه‌ای کاری به اصل این دین آسمانی زده‌ایم. دین‌گریزی مردمان ما، و روی‌گردانی مردمان جهان از ما، باعث شده که مخاطبان جغرافیایی ما روز به روز از گردونه دوستی با ما کنار روند، و در عوض جانیان جهانی و دزدان و مشکل‌داران داخلی به سمت ما هجوم آورند.

سید محمد خاتمی اما با هر خلاف و خطای مختصری که مرتکب شده بود، هنوز مخاطبان خود را به سمت اخلاق و مدارا و درستی و ادب و فهم و علم و پاکی و پاکدستی متمایل می‌کند. نه در حرف، بلکه در عمل. چراغی که او فروخته، و بیرقی که او بر شانه دارد، هنوز برای اسلام کارسازی می‌کند. پس در همان وادی لباسی که شما دو تن از پیامبر به تن دارید، قبول می‌فرمایید که او به اسلام خدمت‌تر از خود شماست. که مردمان ایران و جهان، عمدتاً و به دور از تبلیغات حکومتی، از ما و شما گریز می‌کنند و بدو روی می‌برند.

هفت: نویسندگان و هنرمندان کشورمان به خاتمی متمایل‌ترند. چرا که در او ادب را و پاکی را و درستی را و فهم را و هنردوستی را و مردم‌داری را باور کرده‌اند. البته جماعتی از نویسندگان و هنرمندان نیز پای در رکاب شما دارند. اما فاصله ملات هنری و قابلیت‌های ادبی این دو، به قدر خشت خام از خشت پخته است. ظاهراً هارمونی اطرافیان ما به یک تجانس همجنس محتاج است. نمی‌شود دوست مالی ما پاکدامن باشد و دوست فرهنگی ما فهمیم، اما دوست نظامی ما آلوده باشد و دوست هنری ما مرعوب. ما آدم‌ها ناخواسته و رفته رفته به گزینش دوستانی هم‌طیف دست می‌بریم. من البته منکر حضور انسان‌های شریف و کارفهم و درستکار در کنار شما نیستم. نه، زبانم لال و چشمم کور، منتها معدل افرادی که گرداگرد شما مجتمع شده‌اند، مشترکاتی در چاپلوسی و لکنت زبان و آب زیر کاهی دارند. و گرنه این همه دزدی و آسیب و نفرت از کجا برمی‌جوشد و به جان جامعه فرو می‌نشیند؟



هشت: پلیدترین و هیولاترین افرادی که می‌شود آنان را از میان پلیدان و هیولایان برگزید، شرمنده‌ام، در کنار شما و گوش به فرمان شما و مدعی حمایت از شما. این هیولایان، چه در بخشی از وزارت اطلاعات و چه در جاهایی از سپاه، به اعمال زشت‌ترین رفتارهای غیرانسانی با مجرمان و متهمان، و به سر فرو بردن به کانون خانواده‌ها، و به هم زدن مناسبات اخلاقی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی کشور مشغولند و احتمالاً خود جناب شما نیز به چند و چون رفتار اینان اشراف و وقوف دارید. وگرنه مگر باورکردنی است جناب شما از هزار اسکله قاچاق سپاهیانتان بی‌خبر باشید؟ یا به روییدن سهام مخابرات توسط آنان، دستور نفرموده باشید؟ و به تک تک پرونده‌های معترضان سیاسی نظر نینداخته باشید؟ در پستوهای این دو نهادی که من منکر شایستگی‌های آنان نیستم و قدردان زحمت پاکانشان هستم، رنج‌ها و آسیب‌ها و دژخیمی‌هایی دست به دست می‌شود که وای اگر فردا روزی پرده‌ها فرو افتند و ما بدانیم مثلاً حجت‌الاسلام طائب و حسینیان و فلاحیان در چه فاجعه‌هایی سهیم بوده‌اند و از کجاها و چه کسانی دستور می‌گرفته‌اند.

در پرونده خاتمی اما از این هیولاها خبری نیست. اطرافیان او اگر هم خسارتی به بار آورده باشند، نه از هیولاگونگی و پلیدوارگی، که از ندانم‌کاری آنان بوده است. دست خاتمی و اطرافیان او برخلاف ما از «خون» مبراست. و چه باشد اگر دستی از گماشتگان او به نوازش یک سیلی بالا رفته باشد. پس با اجازه شما در اینجا نیز به درستی رفتار خاتمی امتیاز می‌دهیم.

نه: در میان دارایی‌های سید محمد خاتمی هر چه که باشد، «اوباشان مذهبی» نیست. این دارایی اما مخصوص جناب شماست. من در «نامه نوزدهم» به توصیف بخشی از هزارتوی این جماعت خودجوش کفن‌پوش پرداخته‌ام. بی‌خردانی که ریسمان اراده آنان نه در دست پاسداران است و نه در دست نیروهای انتظامی.

بدا که این اوباشان مذهبی را شما به کار انداخته‌اید، و آنان نیز تنها و تنها از جناب شما حرف‌شنوی دارند. وگرنه چگونه می‌شود جماعتی تهی‌مغز انسان‌نما، جلوی چشم پاسداران شما و مأموران انتظامی شما، فریادکشان و الله اکبر گویان زیر و بالای زندگی یک مرجع تقلید یا یک معترض را به هم بدوزند و کسی نیز متعرضشان نشود؟ من در حیرتم آنجا که اوباشان مذهبی به خانه‌ای هجوم می‌برند و ساکنان زمین و ساکنان آسمان، صدای آه و فغان اهل آن خانه را می‌شنوند، شما چرا صدای سوز بی‌پناهان آن خانه را نمی‌شنوید؟!

ده: همه ما اطمینان داریم اگر خاتمی به جای شما بود، حتماً سپاهیان را از ورود به کارهای سیاسی و اقتصادی و اطلاعاتی بر حذر می‌داشت. و البته میرحسین موسوی نیز. راز واژگونی انتخابات دو سال پیش نیز در همین نکته است. نامحرمان نباید سر به اندرون بساط فریگی سپاهیان فرو می‌بردند و کامشان بر می‌آشفتنند. شما اما به سپاهیان اجازه ورود به این حوزه‌ها را دادید تا با سر فرو بردن به فرصت‌های خاص و روییدن اموال مردم، به بهره‌مندی‌های ویژه درآفتند. امروز مگر اینان را با هزار خط و نشان و توپ و تشر می‌توان به جای نخست‌شان باز می‌بُرد؟ هرگز! طعم مال حرام به کام جماعتی که نشست، تا پای جان از او صیانت می‌کند.

یازده: خاتمی «حفظ نظام» را در حفظ و برپایی علم و ادب و قانون و برآمدن شایستگان تعریف کرد. ما و شما اما حفظ نظام را به «حفظ خودمان» تغییر ماهیت دادیم. جوری که نظام از همین تغییر زاویه‌ای که ما بر او بار کردیم، از ریخت افتاد و همه حاجت‌های انقلابی‌اش که برکشیدن عدل و انصاف و انسانیت و رشد و بالندگی و استقلال بود، به خاک نشست. امروز در سخنرانی نماز جمعه خویش به استقلال کشور اشاره فرمودید. عجباً که شما نام «التماس» به چین و روسیه را - برای آنکه در مجامع جهانی جانب ما را داشته باشند - استقلال نهاده‌اید. راستی وابستگی ما به چین و روسیه آیا بیش‌تر است یا وابستگی شاه به آمریکا؟ داستان نیروگاه اتمی بوشهر را که این روزها خاک می‌خورد، در نظر آورید. که چهار برابر پول داده‌ایم و یک بساط بی‌مصرف پرهزینه و از رده خارج را به زیر بغلمان داده‌اند. نکند اسم این ورشکستگی را فرآورده علمی بگذاریم؟

دوازده: بر خلاف ما که با دروغ بناهای فراوانی بر ساختیم و با دروغ‌گوییان نرد عشق باختمیم، خاتمی اما صداقت را برکشید و همکاران خود را به راستگویی و راستکاری دستور فرمود. او برای نخستین بار صداقت را با مسؤولیت آمیخت. درست همان چیزی که ما بدان پشت فرمودیم. همین امروز جناب شما در نماز جمعه فرمودید که جامعه ما از آزادی و آفری برخوردار است. برخلاف زمان شاه که از اختناق آکنده بود!



این آزادی را اگر از مطالعه «کیهان» و «رجانیوز» دریافته‌اید، یک نگاهی نیز به صدا و سیما بیاندازید. صدا و سیما می‌داند که در زیر لایه‌های سنگین سانسور به خفگی دچار شده و با پخش این سخن شما (که ما را آزادی فراوان است) به صورت مخاطبان خود لبخند می‌نشانند. می‌دانید چرا؟ دلیلش بماند برای فرصتی که روی در روی شما بایستم و ساعت‌ها درباره نبود آزادی در جمهوری اسلامی سخن بگویم. اجازه بدهید تنها به همین بسنده کنم که: صدا و سیما یکی از پراسانسورترین رسانه‌های جهان است.

شاید بفرمایید آیا این آزادی نیست که تو - نوری‌زاد - هر هفته سخنان شرم‌آور می‌پراکنی؟ که می‌گویم: من آقا جان، جانم را کف دست گرفته‌ام. مأموران شما پلیدترین رفتارها را با من و خانواده‌ام پرداخته‌اند. من چیزی برای از دست [دادن] ندارم. من و خانواده‌ام خود را مهبای همه آسیب‌ها ساخته‌ایم. کسی که به استقبال یک چنین سرنوشتی شتافته، این مقدار آزادی را از حلقوم حاکمان بیرون می‌کشد. اسم این آزادی نیست. اسمش هیاهوی پیش از مرگ یک محکوم به اعدام است.

سیزده: خاتمی مقام جوان را فرابرد و تا جایی که توانست به جوانان بها بخشود، ما و شما اما جوان را در بسیجیان تحت فرمان خود محدود کردیم. به همین دلیل است که تا جوانان دیگر سر برآوردند که: ما نیز هستیم، با چماق جوانان بسیجی بر سرشان کوفتیم. همین امروز، جمعی از جوانان بسیجی را اگر وا گذاریم، مابقی آنان به خاتمی متمایلند. می‌دانید چرا؟ برای این که ما و شما جوانی را به محدودیت تحکم می‌فرماییم، و خاتمی، جوان را با مختصات فطری‌اش می‌خواهد. و برای تجلی همان فطرت جوانی فضا می‌پردازد. تمام محدودیت‌هایی را که ما و شما و دستگاه‌های فرهنگی ما بر سر جوان و موسیقی و هنر و قلم بارانده‌ایم، بر خلاف خواست ما امروزه به ظهور گستره‌ای از آسیب‌ها منجر شده است. خاتمی بر خلاف ما و شما این را می‌دانست. به همین دلیل است که خاتمی در میان جوانان از ما و شما خواستنی‌تر است.

چهارده: خاتمی تا توانست به رسانه‌ها - غیر از صدا و سیما که تحت فرمان جناب شما بوده و هست - اکسیژن رساند، و ما و شما همان اکسیژن را از گلوی رسانه‌ها بیرون کشانیدیم. اهالی رسانه، که بانی یکی از محکم‌ترین ارکان فرهنگی و هنری و اجتماعی‌اند، از دوران خاتمی به دوره تنفس رسانه‌های مکتوب یاد می‌کنند. و بدیهی است که او را بیش از ما و شما بخواهند.

پانزده: خاتمی گرچه یک روحانی است اما هرگز به تعصبات مذهبی روی نبرد. ما و شما اما با همین تعصبات مذهبی به جان مخالفان خود فرو شدیم و تعریف تازه‌ای از مدارا را به نمایش گذاردیم. خاتمی به ساحت روحانیان آسیب نرساند. بر خلاف ما که بر بنیان روحانیت تبر کوفتیم.

شانزده: راستی اگر معنای سنتی «کفار» را مثلاً با چین و روسیه و کره شمالی منطبق کنیم، ما آن «شدت» مورد اشاره قرآن را با «رحمت» ناگزیر خود معاوضه کردیم و بعد از آنکه همه رحمت پولی خود را به پای آنان ریختیم، با «شدت» به جای مانده به جان دوستان خود درافتادیم تا تفسیر تازه‌ای از آموزه‌های دینی به کار اندازیم. خاتمی اما به سخن حافظ شیراز روی بُرد؛ که حافظ، «آسایش دو گیتی» را در «مدارا با دشمنان، و مروت با دوستان» می‌داند [«آسایش دو گیتی، تفسیر این دو حرف است: با دوستان مروت، با دشمنان مدارا»]. خاتمی با همین دو گزینه، مطلوب‌ترین دیپلماسی جهانی را به کار انداخت و احترام بسیاری از کشورها را به سمت جمهوری اسلامی هدایت فرمود. قبول می‌فرمایید که در این ساحت نیز خاتمی چهره مطلوب‌تری از خود پرداخته است. چرا؟ خواهم گفت:

ما و شما ترکیبی از عصبیت‌های داخلی و خارجی را به نمایش گذاردیم. جوری که در داخل، و برای حفظ قدرت، دوستان خود را به بهانه‌های بی‌دلیل تاراندیم، و در خارج، با شعارهای پوک و با پشت کردن به اخلاق جاری جهانی (دیپلماسی)، به تنگنا درافتادیم. آنگاه برای برون‌رفت از تنگناهای خراشنده، تا توانستیم به پای چین و روسیه پول ریختیم تا در مجامع جهانی از ما هواداری کنند.

اکنون کارمان به جایی رسیده که کم‌تر کشوری به رفاقت و همراهی با ما مشتاق است. و حال آنکه خاتمی چهره‌ای بشاش و منطقی از جمهوری اسلامی به جهانیان شناساند. در سخنان نماز جمعه امروز، برای نخستین بار به واژه «گفتمان و منطق» متوسل شدید. مخاطب شما آمریکا بود. همان آمریکایی که در این سال‌ها مضروب غلیظ‌ترین شعارهای آتشین شما بود. امروز اما، به جای شعارهای تند احساسی، چه خوب که سخن تازه‌ای از شما شنودیم. چه؟ گفتمان، رفتار مبتنی با منطق؛ که یعنی در جایی که آمریکایی‌ها می‌توانند با جمهوری اسلامی گفتمان کنند و با او به منطق سخن بگویند، چرا می‌خواهند به زور روی برند؟



آیا باورکردنی بود این سخن؟ شمایی که همیشه با تندترین الفاظ و واژه‌ها با آمریکا سخن می‌فرمودید، امروز از «گفتمان و منطق» سخن به میان آوردید. و این البته اگر چه دیر اما رویکرد مبارکی است از جانب شما. خاتمی برخلاف ما از همان ابتدا به گفتگو و منطق ایمان داشت. گفتگوی تمدن‌ها را او پایه نهاد و ما از فرط حسادت قدرش ندانستیم. خاتمی وقتی سخن از گفتمان می‌گفت، یا به منطق اشاره می‌کرد، مجامع جهانی او را باور می‌کردند.

البته به آمریکایی‌ها اجازه بدهیم این الفاظ دیرهنگام شما را باور نکنند. گرچه امید ما به همین رویه است. به چه؟ به گفتمان و منطقی که امروز بدان اشاره کردید. ای کاش درهای زندان‌ها را می‌گشودید و این دو واژه را با معترضان داخلی نیز می‌فرمودید؛ که بیایید با هم سخن بگوییم. مگر میرحسین موسوی چیزی فراتر از گفتمان از شما می‌خواست؟ یا رفتاری منطبق با منطق؟ چرا ما آمریکا را به گفتمان و منطق می‌خوانیم و باب همین دو رویه را به روی معترضان خود می‌بندیم و از گفتمان با آنان هراس می‌ورزیم؟

هفته: راز قتل‌های زنجیره‌ای که آشکار شد، هیولاهای وزارت اطلاعات به خاتمی التماس کردند که بیا و این فضاحت را علنی مکن. چرا که علنی کردن این فاجعه، حیثیت وزارت اطلاعات و حیثیت خیلی‌ها را به باد می‌دهد. در عوض ما قول می‌دهیم که دست از کشتن مابقی فهرست آنانی که باید کشته شوند، برداریم. با اطمینان می‌گوییم اگر هر مسؤولی به جای خاتمی بود، به همین وعده بسنده می‌کرد و پای از خطر به در می‌برد. اما او بر علنی کردن آن فاجعه پای فشرد.

به همین دلیل، ما تا همیشه تاریخ مدیون این رشادت خاتمی هستیم. خدا می‌داند در پستوهای وزارت اطلاعات چه لخته‌هایی از خون بی‌گناهان را شسته‌اند و کسی نیز از نام و نشان قربانیان خبر ندارد. قتل‌های زنجیره‌ای، صمیمانه بگوییم: به وجهه شما آسیب فراوانی وارد آورد، و به وجهت خاتمی افزود.

هجده: مجلس مورد نظر خاتمی مجلسی مستقل و صاحب رأی است و مجلس مورد نظر شما مطیع و حرف گوش کن. قبول می‌فرمایید که مجلس اول کارا و پویا و مجلس دوم خفیف و متزلزل است. و این تزلزل، همان خصلتی است که ما و شما در این سال‌ها بر همه هیکل مجلس فرو بارانده‌ایم و مصرانه خسارت‌های آن را انکار فرموده‌ایم.

نوزده: اگر خاتمی به جای شما بود حتماً دستور می‌فرمود سپاه و اطلاعات اموال ربوده شده مرا به من باز بگردانند.

سخن پایانی

باز صمیمانه می‌گوییم که خاتمی از همه کسانی که شما نام ببرید، خواستنی‌تر و درستکارتر است. و من حیران اینم که شما چرا این مرد بزرگ را وانهاده‌اید و از ریسمان فردی چون شریعتمداری و علم الهدا و سید احمد خاتمی و احمدی‌نژاد آویخته‌اید. شما اگر یک دوست صادق داشته باشید، خاتمی است. همو که خیر شما را می‌خواهد و مردمان فراوانی چشم به او و به قدم‌های او دارند. قدر او را بدانید و دست او را به گرمی بفشارید و از او دلجویی کنید و با او به راه‌های ناپیموده درافتید.

جمعه چهاردهم بهمن سال نود

با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد

بدرود تا جمعه‌ای دیگر

*** منبع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد؛ وبلاگ «نحوه‌های نجیبانه»

**نقد عباس خسروی فارسانی به بیست و یکمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۴ بهمن ۱۳۹۰ (++)****آیا رهبر بعدی، محمد خاتمی است؟!**

سلسله‌نامه‌های محمد نوری‌زاد، به ایستگاه بیست و یکم رسید؛ هرچند نوری‌زاد همچنان حرمت خامنه‌ای را نگاه می‌دارد و در ارتباط تلفنی از ایران با برنامه «افق» صدای آمریکا، با موضوع بحث «کمپین نامه‌نویسی به رهبری»، در روز دوشنبه پیش، محمد نوری‌زاد حتا از به کار بردن لفظ «دیکتاتور» برای آقای خامنه‌ای نیز ابا داشت و به تمجید و تحسین از آقای خامنه‌ای و پیشینه او پرداخت و دیگر کارشناسان این برنامه، آقایان بابک داد و مجتبی واحدی را هم از به کار بردن لفظ «دیکتاتور» برای آقای خامنه‌ای برحذر می‌داشت و این لفظ را جزء الفاظ «تند و تیز» و «احساسی» می‌دانست!

محمد نوری‌زاد در این نامه، خامنه‌ای را با خاتمی در سپهرهای سیاست، اجتماع، فرهنگ، اقتصاد و امنیت، مقایسه می‌کند و خامنه‌ای را بازنده و خاتمی را برنده اعلام می‌کند.

اما دیگر در این مرحله من کمی به خود آقای نوری‌زاد هم مشکوک گشتم! آقای محمد نوری‌زاد در این نامه بیست و یکم خود می‌نویسد: «همه ما اطمینان داریم اگر خاتمی به جای شما بود، حتماً سپاهیان را از ورود به کارهای سیاسی و اقتصادی و اطلاعاتی بر حذر می‌داشت. و البته میرحسین موسوی نیز.»

به نظر من، شاید گروهی در ایران قصد داشته باشند آقای خاتمی را به عنوان منجی نظام و رهبر بعدی مطرح سازند و رسالت خواسته یا ناخواسته نوری‌زاد در این طرح، این است که کارنامه مردودی آقای خامنه‌ای و احمدی‌نژاد و یاران و اطرافیان آنها را بنویسد و ذهن‌ها را برای رهبری آقای خاتمی و اعوان و انصار او آماده سازد! بالأخره این هم یک احتمال است! به‌ویژه اینکه نظام جمهوری اسلامی تا کنون با آقای خاتمی کج‌دار و مریز رفتار کرده و خود آقای خاتمی نیز هیچ‌گاه از موضع حزم و احتیاط و دوراندیشی خارج نشده است! با انتصاب آقای خاتمی به رهبری، به‌خصوص با توجه به محبوبیت نسبی پیشین او، هم نظام حفظ شده است و هم نوبت رهبری به اصلاح‌طلبان رسیده است. آیا تا کنون از خود نپرسیده‌ایم که چرا هیچ‌گاه اصلاح‌طلبان مرزهای نظام را درنوردیده‌اند و از سرنگونی نظام دفاع نکرده‌اند و به نقد جدی و ریشه‌ای جایگاه و شخص رهبری نپرداخته‌اند؟ بسیار خوشحال خواهیم شد اگر خوانندگان گرامی، این احتمال را مورد نقد و تحلیل قرار دهند.

*** منع ***

وبلاگ «نخواه‌های نجیبانه»

<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/02/blog-post.html>



نامه سرگشاده عادل یوسفی قدس به خامنه‌ای، ۱۵ بهمن ۱۳۹۰ (++)

نامه کوتاه عادل یوسفی قدس به رهبری

سلام بر رهبر بزرگ ما ایرانیان. ماه صفر کشتن حرام است و داماد ما در اوین اعدام شد. با اینکه وعده آزادی‌اش را داده بودند. مقوای امام هم از هواپیما پیاده شد! دیدنش؟ ۵۷۰۰ واحد مهر در قم قرار بود افتتاح شود. مجموع واحدهایی که توسط رئیس‌جمهورتان افتتاح شد به ۵۰۰ واحد نمی‌رسید آن هم با احتساب منازل دیگر استان‌ها. آب قم همچنان مشکل‌دار است و مردم خسته از اعتراض و دروغ. شما را به جدتان سوگند، ما را آدم حساب کنید!

منع

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=611>



نامه سرگشاده غفور میرزائی به خامنه‌ای، ۱۷ بهمن ۱۳۹۰

حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای

با سلام و احترام و خیرخواهی و مردم دوستی، در رابطه با دعوت آقای محمد نوری‌زاد در پانزدهمین نامه‌شان خدمت جنابعالی، من نیز این نامه را به امید توجه آن حضرت می‌نویسم و منتشر می‌کنم. شاید آن جناب خردمندانه در آن بنگرید و خویش را از رهبری و مشارکت در این فساد و تباهی و ستمگری علیه ملت درمانده و دردمند رها سازید.

نگارنده سه سال پیش از انقلاب برای رهایی از ستم استبداد آن زمان کشورمان - چون عاجز از تغییر ستمکار بودم - چاره را در ترک دیار دیدم و با دلی پرانده و چشمی اشکبار ترک وطن کردم و با همسر و فرزندانم عازم غربت غرب شدم و در این سی و پنج سال لحظه‌ای از یاد کشور تاریخی‌ام و مردمان استبدادزده‌ام غافل نبوده‌ام - گرچه در اینجا با تلاش و کوشش و تحصیلات و اطلاعاتی که داشتم، آب و نان و هوای آزادی، برای خود و همسر و فرزندانم و تحصیلاتشان فراهم کردم، اما بیش‌تر وقتم به یاد وطن و مردم ایران بود و صدها مقاله و چندین کتاب در زمینه آزادی و حقوق بشر و تداوم استبداد و علل آن در ایران، نوشته‌ام. من تلاش ملت ایران را برای آزادی و مردمسالاری با شور و علاقه دنبال می‌کردم و پیروزی انقلاب را با هیجان زایدالوصفی برای دوستان آمریکائی و ایرانی توضیح می‌دادم و شادباش می‌گفتم.

افسوس که از آغاز پیروزی، رهبر طبیعی انقلاب با شروع اعدام‌های بدون محاکمه «خشت اول» را کج نهاد و «بنای انقلاب» در بیست و سه سال رهبری و فقاقت «مطلقه» جنابعالی «تا ثریا» این بنا کج رفت، کج! روزنامه‌ها می‌نوشتند و دوستان آمریکائی به من هشدار می‌دادند که «دیکتاتوری نعلین، بدتر از دیکتاتوری چکمه است!» متأسفانه «چپ» و «راست» روی تلقین رهبری و روحانیت تشنه قدرت، که خدا و دین را فراموش کرده بودند، می‌گفتند «انقلاب، خون می‌خواهد!» این خون‌خواهی به خون‌خواری بدل شد و جان ده‌ها هزار جوان و پیر مخالف و موافق انقلاب را ریخت و در «حاکمیت مطلق» شما کار بی‌قانونی و قانون‌شکنی و فساد و دزدی و زورگوئی و ستمگری را به مرزهای باورنکردنی دوران توحش و حمله اعراب و مغول به کشور رساندند. شما حتا از سخن گفتن درباره دزدی بیلیون دلاری جلوگیری می‌فرمائید تا چه رسد به رسیدگی و تنبیه خلافکاران. خلافکاران مصدر کارند و مصلحین و حتا دوستان مشفق پیشین شما در زندان.

دوستان هم‌بند شما در زندان‌های پیش از انقلاب در خاطرات و مقاله‌های خود می‌نویسند که شما وقتی یکی از آنها را برای بازپرسی می‌بردند و سپس با بدنی شکنجه‌دیده و کتک‌خورده به زندان باز می‌گرداندند برای او دلسوزی و گریه می‌کردید و می‌گفتید در حکومت اسلام، شکنجه و زندان نیست. کسی به جرم تفاوت عقیده و باور، مجازات نمی‌شود. انتقاد و اظهار نظر حق مردم است. آیا امروز که شما در رأس قدرت هستید روالی را که اجرا می‌کنید هیچ شباهتی به روالی که توصیف می‌کردید دارید؟ خشونت و وحشتناکی که به کار می‌برید همه را به فغان آورده است. این روال اسلامی است یا آنکه عجوزه قدرت را در آغوش گرفته‌اید و اطرافیان متملق، شما را به خدائی رسانده‌اند و امر را به خودتان هم مشتبه کرده و دین و حقیقت و انسانیت و معرفت را به آنها فروخته‌اید.

اما شما بایستی قاعدتاً معتقد باشید که در رحمت الاهی همیشه باز است، به شرط آن که شما بخواهید. بخشندگی ملت ایران نیز بی‌پایان است. ما ملتی هستیم که در ستم تاریخی بزرگ شده‌ایم. ما تشنه آزادی هستیم، اما به دلیل نداشتن تمرین آزادی، شیوه نگهداری و پرورش و بهره‌برداری از آن را نمی‌دانیم، آزادی به زودی به هرج و مرج می‌گراید و قلدران می‌آیند و امنیت را برای جامعه فراهم می‌کنند و سپس این قدرت را صرف ایجاد تسلط مادام‌العمری برای خود و فرزندان خود می‌نمایند. یعنی حاکمیت «مادام‌العمر» و یا «ارثی» به وجود می‌آورند که در این معادله مردم از حق آزادی و انتخاب و حاکمیت بر سرنوشت محروم می‌گردند. مزار حکومت استبدادی در جهان امروز دیگر آشکار همگان است.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای!

انقلاب مشروطه برای ایجاد حاکمیت مردم و آزادی و پیشرفت در یکصد و پنج سال پیش انجام گرفت. اما، به دلیل وجود استبداد و نداشتن وسائل حفظ آزادی، یعنی آگاهی نسبی و احزاب و اتحادیه‌ها و نهادهای مدنی به زودی شکست خورد و مستبدان با قبول ظاهر مشروطه به حکومت استبدادی ادامه دادند. اما به سرنوشت محمدعلی شاه، رضا شاه، محمدرضا شاه نگاه کنید و عبرت بگیرید! یا به سرنوشت انور سادات، قذافی، صدام حسین، نگاه کنید و عبرت بگیرید! به سرنوشت پینوشه، مارکوس و... نگاه کنید و عبرت بگیرید! در جهان امروز دیگر به شیوه استبدادی حکومت کردن خوش‌عاقبت نیست.



حتی اگر مستبد شانس بیاورد و در زندگی دچار تنفر ملی نگردد که حتا گور برای دفن شدن نداشته باشد، پس از مرگ نفرت ملی او را گور به گور می‌کند. به سرنوشت لنین، استالین، هیتلر و موسیلنی... نگاه کنید. بیائید شما به صدای ملت بر خلاف حاکمان مخلوع گذشته، در حالی که قدرت دارید، پاسخ مثبت دهید، با یک عذرخواهی آشکار از ملت قدم در راه اصلاحات در جهت آزادی زندانیان سیاسی، آزادی احزاب، آزادی مطبوعات و تغییر قانون اساسی و حذف حاکمیت فقه و فقیه و قبول خرد جمعی به جای آن و سپس انتخابات آزاد همراه موازین و نظارت سازمان ملل را عملی کنید. اگر با استفاده از قدرت فعلی خود دست به چنین مسائلی بزنید، بی‌تردید نه تنها محبوب مردم ایران می‌گردید بلکه احترام جهان را در این بدعت‌گذاری و شهامت اخلاقی به دست می‌آوردید. این اقدام بی‌سابقه از شما یک قهرمان انسانیت و اخلاق، نه تنها در ایران بلکه در جهان و تاریخ جهان می‌سازد. اگر چنین کاری کردید چه ملت به شما مسؤولیتی بدهد و چه به شرف باز نشستگی از این کار بزرگ نائل گردید، در نگاه به سیاست داخلی و خارجی حکومت سی و چند ساله جمهوری اسلامی خواهید دید که چه ستم‌های وحشتناک و چه زیان‌های جبران‌ناپذیری به منابع انسانی و منافع ملی ایران در ریاست ناهلان و نادانان و فاسدان در سپاه پاسداران و دولت و بیت رهبری و بنیادهای ناموجه... به این مردم وارد آمده است. چنین آزادی و آزادگی به شما امکان خواهد داد که متوجه شوید که سخن بنیانگذار جمهوری اسلامی و ولایت فقیه من درآوردی، که «فقیه دیکتاتور نمی‌شود به این دلیل که اگر دیکتاتوری کند خود به خود عزل است...» تا چه حد بالائی سخنی آشکارا نادرست و فریبنده عوام بود و چگونه با آنان که هشدار دادند که چنین ساختاری به دیکتاتوری منجر می‌شود، ظالمانه رفتار شد و حتا در سرکوب آنها از همان آغاز، دیکتاتوری به کار رفت اما هیچ مرجعی غیر از مرحوم شریعتمداری صدایش در نیامد.

درک خواهید کرد که فقه پر است از همین نوع احکام و استدلال‌های غلط و زیان‌آور. خواهید دید که برای احراز سلطه بیش‌تر بر مردم چگونه به دشمن‌سازی جهانی علیه این ملت پرداخته شد. چگونه این کشور را که سی و چند سال پیش با وجود فساد و استبدادی که بود، برای آنکه لاقول امور کشور در دست نادانان بدبختی چون احمدی‌نژادها و رادان‌ها و سرداران بی‌سواد و... نبود از وضع اقتصادی نسبتاً بهتری از کره جنوبی و ما لزی و ترکیه... بود و اکنون از هر جهت - با وجود درآمد سرسام‌آور نفت - از آنها عقب‌تر است. شما اگر دقت کنید می‌بینید که چه زیان دردناکی به شرافت و حیثیت دین اسلام زدید و چگونه اخلاق و ایمان مردم فنا گردید و به جای فرهیختگانی که یا فراری دادید و یا خوار و ذلیل گردید، بی‌فرهنگی و خرافات توسعه یافته است و این روال پر و بال از اوایل انقلاب با حادثه‌آفرینی چند جوان نادان به سرکردگی یک روحانی نادان‌تر با اشغال شرم‌آور سفارت آمریکا آغاز گردید و آقای خمینی برای تسلط کامل روحانیت و برکناری مهندس بازرگان و نهضت آزادی از دولت و کوبیدن نیروهای چپ و راست از این کار - پس از دستوره‌های ضد و نقیض حمایت کرد - و با گروگان گرفتن بیش از پنجاه تن از کارمندان آن سفارت برای ۴۴ روز آبروی ایران و انقلاب آزادی‌خواهانه و انسانی مردم ایران را در انظار جهانیان برد و انقلاب مردمی ما را به عنوان انقلابی به سوی گذشته و تروریستی معرفی کرد. به یاد می‌آورم که شما در زمان ریاست جمهوریتان یک بار بیان کردید که اگر آمریکا دست از شیطنت بردارد با او مذاکره خواهیم کرد و آقای خمینی چنان نهبی به شما زد که شما از گفته خود پوزش خواستید و هنوز هم که سال‌ها از آن می‌گذرد شما فقط بر طبل شعار بدبخت‌کننده «مرگ بر آمریکا» می‌کوبید. و این شعارهای «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» شما و دیگر سردمداران نظام و به ویژه سخنرانی‌های ضد اسرائیلی آقای احمدی‌نژاد در مقام ریاست جمهوری تماماً به نفع اسرائیل است. این سخنان سبب مظلوم‌نمایی اسرائیل در جهان شده و حمایت بیش‌تر جهانیان و به ویژه آمریکا را به خود جلب کرده است. گاهی انسان شک می‌کند که مبادا مسؤولان سیاسی ایران روی دستور اسرائیل چنین سخنانی را می‌گویند!

به هر صورت، حضرت آیت‌الله، انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا در جریان است. تمام کاندیداهای حزب جمهوری‌خواه علیه رئیس‌جمهور اوباما، در مورد سیاست مداخلات او با ایران سخن می‌گویند و حمله به ایران را در برنامه خود اعلام می‌دارند؛ به خاطر منافع ملی و نجات مردم از چنین فاجعه‌ای از فرصت فراهم شده استفاده فرمائید و به نامه اوباما جواب مساعد برای مذاکره و حل اختلافات بدهید. با این سیاست، هم کشور را از یک مصیبت بدتر از مصیبت مصیبت هشت سال جنگ با عراق نجات می‌دهید و هم به اوباما در حل مشکل ایران امکان پیروزی دموکرات‌ها را بر جمهوری‌خواهان که جنگ با ایران را می‌خواهند، می‌دهید.

آنگاه با خیال و وجدان راحت‌تر ضمن تأسف از کارهای گذشته خود و آه کشیدن از خداوند مهربان تقاضای بخشندگی کنید و با وجدان آرام شادمان از این تحول باشید.





نامه سرگشاده (؟) به خامنه‌ای، ۱۸ بهمن ۱۳۹۰

جناب آیت‌الله، در آخر باز هم تو را به عفو زندانیان عقیدتی سیاسی فرامی‌خوانم

بسم الله القاصم الجبارین
السلام علیکم

از: خلیفه الله («هر کس امر به معروف و نهی از منکر کند، او جانشین خدا در زمین، جانشین پیامبر اوست.»)
به: رهبر جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

مرا قصد بر آن شد که حجت را بر شما و یارانتان تمام گردانم قبل از نزول شمشیر خشم الله قادر متعال، باشد که به صلاح درآید. خود بهتر می‌دانید که ظلم در لباس دین و به نام دین، اکبر الكبائر گناهان بشری است. در خلوتتان با وجدانتان بسنجید که آیا همان‌گونه که عادت فرموده‌اید مخاطب قرارتان دهند «نائب بر حق حجت‌الله الاعظم» حکومت کرده‌اید یا آنکه شباهت به مقتدر بالله عباسی می‌برید.

حضرت آیت‌الله
نیک می‌دانید که:

«إعرفوا الله بالله، والرسول بالرسالة، و اولی الامر بالمعروف والعدل والاحسان»

(خدا را به خود خداوند بشناسید و پیامبر را به رسالت و ولات امر را به معروف، عدل و احسان.)
باید از خودتان پرسید آیا در رفتار حکومتیتان ذره‌ای از عدل و احسان موجود می‌باشد یا خیر. وجدانتان بهترین قاضی‌تان

جانشین خمینی کبیر

بنده از جانب رعایایان با شما سخن می‌گویم. چه میزان از حق رعیت را ادا فرموده‌اید ما شاء الله ولی امر مسلمین جهان هستید (امام زمان هم احتمال تحت الامر حضرت‌تعالی است). اگر خدای نکرده در هتل اوین و سایر زندان‌ها (هتل‌ها) جفایی بر کسی رفته باشد و آهی در خانه‌ای برآمده باشد، آیا خود را در محضر زهرای اطهر روسفید می‌دانید؟

سید علی خامنه‌ای

«و اذا غلبت الرعية علی والیهم، و عدا الوالی الرعية، اختلفت هنالك الكلمة، و ظهرت مطالع الجور، و كثرا لدغال فی الدین، و ترکت معالم السنن، فعل بالهوی، و عطلت الآثار و اکثر علل النفوس، ولا یستوحش لجسیم حد عطل، ولا العظیم باطل اثل، فهنالک تذلل الابرار، و تعز الاشرار، و تخرب البلاد، و تعظم تبعات الله عزوجل عند العباد»

(هرگاه رعیت بر والی غلبه یابند و والی بر رعیت برتری و تعدی کند، آنگاه اختلاف کلمه رخ می‌دهد، و نشانه‌های جور و ستم آشکار، و تبهکاری در دین بسیار، و عمل به سنت‌ها متروک می‌شود و به هوای نفس عمل و احکام شریعت تعطیل می‌گردد. بیماری‌های روحی بسیار می‌گردد و به خاطر تعطیل حدود بزرگ الاهی، و ریشه‌دار شدن باطل، کسی اندوهگین و نگران نمی‌شود، در آن هنگام، خوبان، خوار، و اشرار و «اوباش»، عزیز و ارجمند گردند، و شهرها خراب می‌شود، و بازخواست خداوند، عظیم خواهد بود.)

جناب خامنه‌ای

خود بهتر می‌دانید که:



«الملك يبقي مع الكفر ولا يبقى مع الجور»

رهبر گرامی

با مردم به ملایمت رفتار کن و در برابر آنان تواضع نما؛ زندانیان سیاسی و عقیدتی را آزاد ساز اگر طلب عاقبت به خیری داری.

«واقبل العذر، وادء الحدود بالشبهات»

(و قبول کن عذر مجرمان را، و به شبههها حدود گناهان را دفع کن!)

«و لیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق و اعمها فی العدل و اجمعها لرضی الرعیة فان سخط العامة یجحف برضی الخاصة، و ان سخط الخاصة یغتفر مع رضی العامة، لیس احد من الرعیة اثقل علی الوالی مؤونة فی الرخاء، و اقل له معونة فی البلاء، و اکره للانصاف و اسال بالالحاف، و اقل شکرا عند الاعطاء، و ابطاء عذرا عند المنع، و اضعف صبرا عند ملمات الدهر، من اهل الخاصة، و انما عمودالدين، و جماع المسلمین، و العدة للاعداء العامة من الامة، فلیکن صغوک لهم، و میلک معهم»

(و باید محبوبترین امور به سوی تو، آن باشد که به حق نزدیکتر و عدالت در آن بیشتر، و رضای عامه رعایا را جامعتر باشد زیرا اگر عامه رعایا از تو در خشم باشند، رضای مخصوصان به تو فایده نمی‌بخشد. و اگر عامه رعایا از تو راضی باشند خشم مخصوصان به تو ضرر نمی‌رساند....)

ای ملبّس به لباس رسول خدا! در شأن لباس رفتار کن!

«واشعر قلبک الرحمة للرعیة، و المحبة لهم، و اللطف بهم»

(و پیراهن دل خود گردان، رحم کردن بر رعیت، و محبت ایشان، و لطف و مدارا با ایشان.)

و بدین سخن مولی الموالی حضرت علی گوش فرا بده:

«اطلق عن الناس عقدة کل حقد، و اقطع عنک سبب کل وتر»

(رها کن از مردم گره هر کینه را، و قطع کن از خود سبب هر عداوتی را.)

«واعلم انه لیس شیء بادی الی حسن ظن وال برعیته من احسانه الیهم، و تخفیفه المؤونات علیهم، و ترک استکراهه ایاهم علی ما لیس له قبلهم، فلیکن منک فی ذلک امر، یجتمع لک به حسن الظن برعیتک، فان حسن الظن یقطع عنک نصباً طویلاً»

(بدان که هیچ چیز مثل احسان کردن والی به رعیت و تخفیف دادن خرج‌ها و مؤونت‌ها از ایشان، و جبر نکردن ایشان بر حقی که نداشته باشد باعث گمان نیک رعیت به والی نمی‌گردد. و باید که گمان تو به رعیت نیکو باشد، به درستی که گمان نیک تو به رعیت قطع می‌کند از تو تعب دور و دراز را.)

جناب آیت‌الله

در آخر باز هم تو را به عفو زندانیان عقیدتی سیاسی فرا می‌خوانم که:

«یفرط منهم الزلل، و تعرض لهم العلل، و یؤتی علی ایدیهم فی العمد و الخطاء، فاعطهم من عفوک و صفحک، مثل الذی تحب ان یعطیک الله من (عفو و صفحه، فانک فوقهم، و والی الامر علیک فوقک، و الله فوق من ولاک، و قد استکفاک امرهم و ابتلاک بهم»

و از هر یک از ایشان لغزش‌ها واقع می‌شود، و علت‌ها ایشان را عارض می‌شود، و بر دست ایشان به عمد و خطا جنایت‌ها روی می‌دهد، پس عطا کن ایشان را از عفو کردن و در گذشتن مثل آنچه دوست می‌داری که خداوند قادر عطا کند به تو از بخشش و آمرزش خود، به درستی که بر ایشان مسلطی، و برایشان والی و حاکمی، و خداوند مسلط است بر آن که تو را والی گردانیده است و طلب امور ایشان از تو کرده است، و تو را به تسلط بر ایشان در معرض امتحان در آورده است.)

اگر عفو نمودی و از رنج‌دیدگان دلجویی کردی که «فبها المراد و نعم المطلوب»؛ در غیر این صورت، عذابی شدید بر شما و یارانتان باریدن خواهد گرفت و این سستی است لا یتغیّر

«فَعَفَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِی دَارِکُمْ ثَلَاثَةَ اَیَّامٍ ذَلِکَ وَعَدُّ غَیْرُ مَكْدُوبٍ»



*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=634>



نامه سرگشاده محمودلی حیدریگی به خامنه‌ای، ۱۹ بهمن ۱۳۹۰

به نام خدای بزرگ

به نام خدای عشق، به نام خدای ایران

با ابراز احترام آقای علی خامنه‌ای

از این که شاید به نظر عده‌ای دگراندیش و فرهیخته انسان‌های آگاه و دارای عزت و معرفت خطاب من کم‌ترین که نام حضرت شما را ساده خطاب می‌کنم سؤال باشد، دلایل بسیاری دارد، یکی از عمده‌ترین دلایلم طلب بیش از حد من از حضرت شما می‌باشد؛ حال شاید همه بپرسند شما کجا آقای علی خامنه‌ای کجا؟ حرف همین‌جاست! بنده در روزهای نوجوانی‌ام در جهاد سازندگی کردستان به سرپرستی مرحوم (شهید مهندس محمدعلی حیدریگی) در همان روزهایی که تمام گروه‌های سیاسی اعم از دموکرات و کومله، توده‌ای و فدایی، مجاهد و رزگاری [به زبان کردی، به معنای «رهایی»؛ نام حزبی در کردستان]؟ در همان روزهای بحرانی کردستان که در جهاد سازندگی بانه در اسارت این گروهک بودیم، در تابستان ۱۳۵۹ حضرت شما در یکی از نماز جمعه‌های تهران در قبال خبرنگارهای پخش‌شده حزب کومله مبنی بر این که برادران مهندس حیدریگی را تیرباران کرده‌ایم؟ این خبر به جناب شما رسیده بود شما در نماز جمعه تابستان ۱۳۵۹ از تریبون نماز جمعه اعلام فرمودید ما شهادت برادران مهندس حیدریگی را از قبل پیش‌بینی کرده بودیم! در روزنامه‌ها و آرشیو رادیو تلویزیون نماز جمعه همان سال ۱۳۵۹ موجود می‌باشد، حال بنده بعد از آن اسارت که خدای من خود شاهد و ناظر بوده می‌داند. حال به جای مردن بعد از حدود ۹ ماه اسارت من و برادر دیگرم و سه نفر از جهادگران را مبادله نمودند. همان‌طوری که خود شما خوب می‌دانید مجدداً بنده بعد از آزادی به جهاد کردستان عزیمت نمودم؛ این بار در جهاد مریوان در رکاب برادر بزرگوارم حاج احمد توسلی، همان فرمانده رشید لشکر محمد رسول الله و یا همان حاج احمد معروفی که در اسرائیل به توسط فالانژها ربوده شده، به مصداق:

«مدعی خواست که از بیخ کند ریشه ما

غافل از این که خدا بود در اندیشه ما»

حال باز هم به جای گرفتن پست و مقام و میزبانی باشیم؟ به جبهه‌های جنوب به صورت داوطلبانه اعزام شدم در همان روزهای بحرانی یعنی در سال ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ در یکی از عملیات‌ها هر دو پای خود، قسمتی از شنوایی‌ام، اعصاب و روانم، و ریه‌هایم به توسط مواد شیمیایی مصرف شده از طریق کشوری به نام عراق (صدام) به صورت تکه گوشتی به خانواده‌ام تحویل داده شدم، حال در همان بیمارستانی که برادر حضرت شما در مشهد به توسط بمبی مجروح شده بود، به تهران به بیمارستان میثاقیه (همان بیمارستان اسرائیلی‌ها) بستری بودند. بنده نیز در همان بیمارستان بعد از ظهر با خبر شدم که حضرت شما به عیادت برادرتان شرفیاب شدید (سید هادی) از آنجایی که لطف فرمودید با هیأت همراهتان حدود شاید ۲۵ دقیقه‌ای را بالای سر تخت بیماری من به گپ و گفت مشغول شدید کمال تشکر را داشتم. البته من یک مرد روحانی در آن زمان را در عیادت و دلجویی خود دیدم که مرد مهربان با روی خوش و چهره‌ای نورانی؟ او حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بود! که سه بار، اگر فراموش نکرده باشید، در گوشم با همین مضمون گفتید: آقای حیدریگی کمی و کاستی اگر دارید بگویید، من که جانم را از دست داده بودم، آن هم برای کیان کشور و ناموسم، هر بار تشکری از حضرت شما نمودم، به قول جناب دکتر محمد نوری‌زاد آن مرد فرهیخته: در قاموس ما اگر چیزی را در راهی و برای عقیده‌ای و یا برای کسی هدیه بکنیم آن را به هزار، هزار، هزار برابر قیمت نمی‌فروشیم! اما چرا و چگونه شد شما همان مرد خدا در خود گم شده! به مصداق:

«پسر نوح با بدان بنشست

خانان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند

پی انسان برفت آدم شد»



مثالی برای حضرت شما و قضاوت درست کسانی که درستی را دوست می‌دارند بیان می‌کنم؟ در سفر شما به استان زنجان که نماینده‌های دروغین حضرت شما یعنی حضرت حجت‌الاسلام رسولی محلاتی و جناب سید موسوی در دفتر امام جمعه وقت ابهر موارد چه شفاهی و چه به صورت مکتوب با دست امام جمعه وقت در حضور تمامی مسئولین و نماینده وقت آقای امیر جهانی به نماینده‌های دروغین شما تحویل دادم مدت‌ها چشم به راه که تلفنی و یا زنگ در خانه کوچکمان به صدا در می‌آمد، در قلب خودم می‌گفتم این دفعه حتماً از طرف رهبر انقلاب برایم خبر آورده‌اند؛ رفته‌رفته ناامید شدم، موضوع من فکر نکنید موضوع مالی بود، به آفریدگار قسم نه. فقط گله و شکایت از دست عده‌ای از مسئولین نالایق و بی‌کفایت، و نامردی و غارتگری نماینده قبلی و فعلی شهرمان که بارهای بار برای شما و اکثر مسئولین نظام به توسط پست سفارشی فرستاده بودم (احمد مهدوی) بود که دیگر امید من به یأس مبدل شد، آنجا بود که دیگر تصمیم گرفتم به بهشت شما نیایم! فکر کردم جهنم رفتن نه منتهی می‌خواهد نه خواهش و تمنائی حتا از حضرت شما! به راستی اگر حضرت شما با این توضیحی که چه از نظر جسمی و چه از نظر روحی قرار می‌گرفتید چه کار می‌کردید؟ چه تصمیمی می‌گرفتید؟ اگر روزی در نوجوانی‌ام در جهاد کردستان و جبهه و جنگ بودم همیشه در نزد خودم برایم سؤال بود به راستی امپراتور ایران دوباره به روزها و سال‌های دور گذشته بر می‌گردد؟ به راستی آقای خامنه‌ای چرا که کوروش کبیر نباشد، چرا که یعقوب لیث نباشد، چرا که فیروز نباشد، چرا که روزبهان خراسانی نباشد، چرا که حلاج نباشد، چرا که مردان و پادشاهان بزرگی در تاریخ ایران و دنیا مکتوب و معروف می‌باشند، نباشد؟ اما چرا آن سیدی که در بالای سر من در سال ۱۳۶۵ در بیمارستان. امروز در بیتش دوره بری هایش کاری بکنند حتا با کسانی که در این زندگی کوتاه و موقت سلامتی‌شان را نیز برای کیان و کشور و ناموسشان از دست داده‌اند این‌گونه قهرمانان جنگ کشورشان را به فراموشی سپارند؟ و به جای آزادی و کرامت، بدی‌ها و زشتی‌ها را برای خود و خانواده‌شان، قهرمانان و مردم نجیب کشورشان هدیه کنند. به راستی آقای خامنه‌ای شما همان سید سال ۱۳۶۵ هستید؟ به آفریدگار قسم هرگز! البته حدود ۸ ماه پیش سی‌دی صوتی تصویری خودم را در این روزهای بیماری چندش‌آور برای حضرت شما ارسال نمودم که شاید از آدم‌های بیت شریفان مرد آزاده‌ای از تبار حسین پیدا شود آن سی‌دی ارسالی‌ام را برای دیدن و آگاه شدن شما در اختیارتان بگذارند تا خود قضاوت بکنید با نام حضرت شما در این شهر کوچک چه ظلم‌ها و جورهایی را به من جانباز بالای ۷۰ درصد روا فرموده‌اند؟ به صراحت اعلام می‌کنم طلبم را در این دنیا از شما باز می‌ستانم، در غیر این صورت، ظلمی که مأموران شما به من و فرزندانم و خانواده‌ام با نام حضرت شما به انجام رسانده‌اند یا سریعاً دستور رسیدگی به ظلم‌های روا شده را برایم صادر می‌فرمائید، در غیر این صورت، هیچ حلالیتی از طرف من دل‌شکسته و جان‌باخته و دنیا از دست داده برای حضرت شما حاصل نخواهد شد.

والسلام

محمدولی حیدریگی

جانباز بالای ۷۰ درصد جزء گروه‌های ویژه

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»؛ وبسایت «کلمه»

**نامه سرگشاده «جوانی که هیچ نقطه شاخصی ندارد» به خامنه‌ای، ۲۰ بهمن ۱۳۹۰ (++)**

در لبیک به درخواست جناب آقای محمد نوری‌زاد برای نامه به رهبر جمهوری اسلامی این نامه از طرف جوانی است که هیچ نقطه شاخصی ندارد؛ برسد به دست شاخص‌ترین مرد ایران:

جوانی شهرستانی هستم دانشجویی که بهتر هست بگویم کنار کار، درس هم می‌خوانم. خانواده مذهبی، پدری جبهه رفته و بسیار مقید و البته روشنفکر و فرهنگی. مادری پرهیزگار و صبور که بسیاری از خوبی‌های دنیا در آن جمع شده و برادری. از کودکی و تا جایی که یادم هست شما را دوست می‌داشتم. شاهد هم نقاشی‌ای که از آن دوران از شما کشیده‌ام و تا امروز آن را نگه داشته‌ام. در کودکی یادم هست که می‌خواستم روحانی شوم چون شما را دوست داشتم و به این صنف هم احترام زیادی قائل بودم. همیشه پیش‌نماز مدرسه بودم و به خاطر صدای خوبم مکبر و مؤذن....

اینها را گفتم تا بگویم مخالفتی در خانواده یا زمینه قبلی بر ضد شما در من وجود نداشت. حتا در سنین نوجوانی و در اوج گرایش مردم به جریان اصلاحات و در هیچ دوره‌ای خانواده‌ام به آقای خاتمی رأی نداده بودند. کم‌کم و هر چه بزرگ‌تر می‌شدم با مشکلات کشور بیش‌تر آشنا شدم. با مفاهیمی چون زندان و زندانی سیاسی و عقیدتی، با دانشجوی سیاسی، با اپوزوسیون و نظراتشان، با آزادی بیان و مطبوعات، با گروه‌های فشار و لباس شخصی، با تحجر و افراط‌گرایی با تبعیض‌ها و نابرابری‌ها، با شعارها و ظلم‌ها.

همیشه برایم عجیب و غیر قابل باور بود این حرف‌ها را می‌شنیدم و این رفتارها را می‌دیدم. چند بار پیش آمد که در خانه مسئولی رفتم و وقتی نوع زندگی آن را دیدم حقیقتاً برایم غیر قابل باور بود؛ نه تنها به خاطر ثروت آن شخص، بلکه بیش‌تر از آن به خاطر اختلاف در سخن و عمل... خرداد ۸۸ برایم اوج تضاد بود. اعتراضات مردم و سرکوب و سرکوب و سرکوب واقعاً باورم نمی‌شد، تصمیم گرفتم از نزدیک بیایم و ببینم. روز قدس ۸۸ در تهران بودم و با چشم خود دیدم مردم از همه طیف و با هر عقیده‌ای، فقط و فقط حقشان را می‌خواستند. جمعیت بسیار زیادی که موافقان در آن به چشم نمی‌آمد و سرکوب و سرکوب و سرکوب....

آقای خامنه‌ای!

من قصد ندارم در این نامه کسی را ارشاد کنم یا بیم دهم یا هیچ چیز دیگر، که دیگران و مصلحان کشور این کار را بهتر و پیش‌تر انجام داده‌اند. من فقط قصد دارم بگویم نزدیک ۳ سال است نماز نمی‌خوانم.

نزدیک ۳ سال است افسردگی گرفته‌ام.

نزدیک ۳ سال است موی سرم دارد سفید می‌شود.

نزدیک ۳ سال است که از کار و درس افتاده‌ام.

نزدیک ۳ سال است هر موقع به عکس شهدای جنبش سبز نگاه می‌کنم گریه می‌کنم.

نزدیک ۳ سال است تلویزیون نگاه نمی‌کنم.

نزدیک ۳ سال است فرار دوستانم و بسیاری از جوانان را از دین نظاره می‌کنم.

نزدیک ۳ سال است که فساد رو به ازدیاد از هر نوع را در میان جوانان شاهدم.

نزدیک ۳ سال است که اخلاق در میان مردم کمرنگ و کمرنگ‌تر می‌شود.

و نزدیک ۳ سال است دیگر امیدی به آینده ندارم و این را در اکثر جوانان دور و اطرافم هم می‌بینم.

آقای خامنه‌ای! نه می‌گویم چه کار بکن و نه می‌گویم چه نکن. خود دانی و خدای خویش!



*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=641>



بیست و دومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۱ بهمن ۱۳۹۰ (++)

ما آدم کشته‌ایم، بله، آدم کشته‌ایم! نه برای برپایی حکومت عدل علی، بلکه برای برقراری خودمان، ران ملخ کجا و کشتن آدم کجا؟ ما آدم کشته‌ایم، ما آدم کشته‌ایم، ما انسان کشته‌ایم... بی‌گناه، بی‌دلیل... ما غارت کرده‌ایم، ما غارت کرده‌ایم... ما غارت می‌کنیم! به زندان انداخته‌ایم... به زندان می‌اندازیم... عده‌ای از مردم خود را از سرزمینمان از سرزمینشان تاراندیده‌ایم... اعدام جوانان... قتل‌های زنجیره‌ای... کوی دانشگاه... کشتار سال ۸۸... ران ملخ... دهان مورچه... عدالت علوی... جمهوری اسلامی... خاک پای قنبر غلام علی!

دیروز هر چه بود گذشت، به امروز بیندیش و به فردایی که در پیش است و ممکن است تو در آن نباشی، ما نام نیک تو را خواهانیم

«سید علی، بشنو!»

«ای خاک پای قنبر غلام علی، بشنو!»

رهبر گرامی ما، شما در تاریخ ۱۲م آبان سال ۸۰ در دیدار جوانان استان اصفهان و در اشاره به کسانی که شما را با علی (ع) هم‌ردیف می‌دانستند فرمودید:

«ما کجا و کم‌ترین و کوچک‌ترین شاگردان علی کجا، ما کجا و قنبر علی کجا، ما خاک پای قنبر غلام علی هم محسوب نمی‌شویم.»

این سخن شما بسیار درست است، و بسیار حکیمانه، اما راستش را بخواهید من با ضمیرهای مکرر «ما» بی‌ی که در همین چند جمله کوتاه برای خود به کار برده‌اید چندان موافق نیستم.

کسی که خود را صادقانه خاک پای غلام علی هم نمی‌داند، مقام و جایگاه خود را بی‌هوده بالا نمی‌برد و خلاصه «ما» نمی‌گوید. می‌گوید «این فقیر»، می‌گوید «این کمترین»، می‌گوید «این ناچیز»!

بگذریم، من قصد این ندارم که در معانی واژه‌ها و ضمایر به کار رفته در سخنان شما متوقف شوم، اصل مسأله این است که شما یا کم‌تر از خاک پای غلام علی هستید یا نیستید، اگر هستید باید به همان راهی بروید که غلام علی رفت، حالا خود علی بماند؛ یا نه خود را برتر از خاک پای قنبر و خود قنبر می‌دانید، و این سخن را به تعارف بر زبان جاری کردید، که البته ما همان اولی را باور می‌کنیم، که شما از خاک پای غلام علی کم‌ترید چرا که دوست نداریم از رهبرمان سخن نادرست بشنویم. پس اگر موافق باشید ما مردم ایران یک پله مقام شما را بالاتر می‌بریم، یعنی شما را در جایگاهی نه کم‌تر از خاک پای غلام علی، که درست هم طراز آن جای می‌دهیم، یعنی می‌گوییم سید علی خامنه‌ای ما، خاک پای غلام علی است. این خودش یک جور ترفیع مقام است. ترفیعی شایسته و شوق‌انگیز، این مقام شایسته مبارک جناب شما!

ای خاک پای قنبر غلام علی، بشنو!

راستش را بخواهی ما از تو گله‌مندیم، به خاطر اینکه مردم ایران و حتا مسؤولین دانه درشت ما نمی‌توانند با تو به راحتی صحبت کنند، اگر بخواهند از تو و کارهای تو و از کارگزاران تو انتقاد کنند، از ترس مأموران گوش به زنگت و داغ و درفشی که در پستوهای زندان اوین یا سایر زندان‌ها چشم به راهشان است، زبانشان به لکنت می‌افتد، هر که با تو سخن می‌گوید طبق یک عادت متداول، زبان به غلظتی از چاپلوسی می‌آلاید، بیت معظمات به همه رسانه‌ها دستور فرموده که هر کجا اسمی و خبری از خاک پای قنبر غلام علی درج می‌کنند حتماً از ضمیر و افعال جمع استفاده کنند.

مثلاً بنویسند و بگویند، «مقام عظمای ولایت فرمودند»، یا «مقام معظم رهبری از فلان جا دیدار کردند»، یا «رهبر معظم انقلاب دست ملاحظت بر سر فلانی کشیدند.» خودت قبول داری که اینجور القاب تو را بیش و بیش از مردم جدا می‌کند و در دوردست‌های تقدسی ناخواسته می‌نشانند؟



ای عزیز، زیاد از ما فاصله مگیر! خاکی باش، ای خاک پای قنبر غلام علی.

ای خاک پای قنبر غلام علی، بشنو!

چگونه است که نه غلام علی که خود علی به شکایت یک یهودی به دادگاه خود علی فرا خوانده می‌شود و آن یهودی شاکی پیروز و علی امیرالمؤمنین محکوم بیرون می‌آیند، اما در حکومت تو که بنا به گفته خودت خاک پای غلام علی هم نیستی، تجسم اینکه یک مظلومی بخواهد از تو شکایت کند و تو رو به دادگاه فرا بخواند، کفرآمیز تلقی می‌شود. هیچ به این گسست بزرگ فکر کرده‌ای؟ علی آن گونه؟ و خاک پای قنبر این گونه؟

ای خاک پای قنبر غلام علی، بشنو!

مولای ما علی می‌گوید اگر همه دنیا را کف دست من بگذارند، من ران ملخی را به زور از دهن مورچه‌ای بیرون نمی‌کشم، ما اما چه کردیم در این سال‌های پس از انقلاب و در سال‌های رهبری تو!

ای عزیز بعید است اگر با من هم عقیده نباشی که ما آدم کشته‌ایم، بله، آدم کشته‌ایم! نه برای برپایی حکومت عدل علی، بلکه برای برقراری خودمان، ران ملخ کجا و کشتن آدم کجا؟ ما آدم کشته‌ایم، ما آدم کشته‌ایم، ما انسان کشته‌ایم... بی‌گناه، بی‌دلیل... ما غارت کرده‌ایم، ما غارت کرده‌ایم... ما غارت می‌کنیم! به زندان انداخته‌ایم... به زندان می‌اندازیم... عده‌ای از مردم خود را از سرزمینمان از سرزمینشان تارنده‌ایم... اعدام جوانان... قتل‌های زنجیره‌ای... کوی دانشگاه... کشتار سال ۸۸... ران ملخ... دهان مورچه... عدالت علوی... جمهوری اسلامی... خاک پای قنبر غلام علی!!

ای خاک پای قنبر غلام علی، بشنو!

حساب مالی علی پاک بود، از حسابرسی دنیا و آخرت هم باک نداشت، دوست و دشمن همه می‌دانستند و باور داشتند که علی نسبت به بیت‌المال تا چه اندازه حساس است؛ حساب مالی تو ای خاک پای غلام علی چگونه است؟ آیا می‌شود از تو پرسید از آغاز رهبریت تا کنون، چه میزان پول مردم به دستور مستقیم تو جابه‌جا شده است؟ اساساً آیا همین یک پرسش، همین یک پرسش از نگاه دوستان تو و دستگاه امنیتی و قضائی ما یک جرم نانوخته نیست؟

یک تقاضا، نمی‌خواهد به ما پاسخ بدهی با پول مردم در این سال‌ها چه کرده‌ای، که تصور این پاسخگویی هم برای ما ناممکن به نظر می‌رسد، اما بیا و برای قیامت و پاسخگویی در پیشگاه خدا، ببین با دستور مستقیم تو، چه حجم پول به کجاها سرازیر شده است؟ و در همان خلوت از خودت بپرس آیا رضایت مردم در این پرداخت‌ها سهم و نقشی داشته و دارد؟ یا نه؟!

ای خاک پای قنبر غلام علی، بشنو!

تاریخ، دوست، دشمن همه و همه به چشم خود دیدند و باور کردند که جایگاه فردی و حقوقی علی در زمان حکومتش از مردم کوچک و بازار کم‌تر بود که بیش‌تر نبود، در قانون اساسی کشور ما هم آمده است که همه مردم در نگاه قانون مساوی‌اند، چه یک روستایی بی‌نشان، چه رهبر؛ به نظر تو ای عزیز، امروزه آیا این اصل اساسی قانون اساسی ما یک طنز خنده‌دار نیست؟ خداوکیلی تو با هر یک از ما برابری؟ آیا می‌شود از تو انتقاد کرد؟ می‌شود از تو پرسید؟ می‌شود تو را به محکمه فرا خواند؟ می‌شود با تو به راحتی و بدون لکنت سخن گفت؟ می‌شود از تو حساب خواست؟ علی که این گونه بود، علی برای هر پرسشی مهیا بود.

ای خاک پای قنبر غلام علی، بشنو!

بیا و خودت باش، یکی از ما، خاک پای قنبر غلام علی را به تاریخ وا بگذار، ما می‌خواهیم تو سید علی باشی، یکی از ما، مثل خود ما، پاسخگو، صبور، انتقادپذیر. که تو اگر این‌گونه بودی، دزدان صاحب‌نام، حاشیه امن پیدا نمی‌کردند و دار و ندار ما را نمی‌رویدند.

سید علی عزیز، بشنو!



علی وقتی شنید سپاهیان او، خلخال از پای زن یهودی که در حریم حکومت او زندگی می‌کرد ربوده‌اند، مرگ را بر خود و بر سایر مؤمنان گواراتر دانست. این روزها نه سپاهیان دشمن، که سپاهیان خود تو، با مال مردم آن می‌کنند که با ارث پدریشان نمی‌کنند، کوه کوه پول مردم را بالا می‌کشند، قاچاق می‌کنند، مردم را می‌زنند، می‌کشند و ما از خاک پای قنبر غلام علی چیزی نمی‌بینیم و چیزی نمی‌شنویم، نمی‌شنویم و به خاطر فجایعی که نظامیان به کار انداخته و می‌اندازند، عمامه از سر گرفته باشد و گریبان چاک زده باشد و پای برهنه بیرون دویده باشد و با این شور و شورش عاشقانه به استیفای حقوق مردم خود همت کرده باشد.

سید علی عزیز، بشنو!

قرار نیست تو همیشه برقرار باشی، راستی چند سال دیگر زنده خواهی ماند، آیا به بعد از خود و جامعه بعد از خود اندیشیده‌ای؟ مباد غوغای اطرفیانت تو را از حق و حقیقت باز بدارد! مباد چاپلوسی اطرفیانت تو را از زمینی که بر آنی تا آسمانی از تملق بالا برد! دیروز هرچه بود، گذشت، به امروز بیندیش و به فردایی که در پیش است و ممکن است تو در آن نباشی، ما نام نیک تو را خواهانیم، دوست نداریم نام تو در کنار نام کسانی ثبت و ضبط شود که بر سر مردم خویش آوار بوده‌اند، ما دوست داریم نام تو در کنار نام رهبران خوش نامی چون گاندی و نلسون ماندلا به نیکی به یادگار بماند، زمان، تنگ است، به فردا بیندیش به عرصه‌ای که در پیشگاه خدا ایستاده‌ای و باید به هرچه کرده‌ای پاسخ بگویی.

رهبر گرامی ما، سپاس که نشستید و به سخن صادقانه ما گوش دل سپردید، شنودن سخن مردم، توسط بزرگان، یکی از ارکان نظام فکری و ایمانی ما است. سپاس که نشستید و ما بی واهمه با شما سخن گفتیم، بدون لکنت، صریح و بی‌تکلف، آن‌گونه که خدا می‌پسندد، آن‌گونه که قرآن می‌پسندد، آن‌گونه که مولای ما و شما علی می‌پسندد، آن‌گونه که انسان می‌پسندد، عقل می‌پسندد و آن‌گونه که بشر امروز می‌پسندد. این سخن ما با شما، بسیار بسیار دوستانه و مشفقانه بود و هست، ذره‌ای در درستی رفاقت ما تردید نکنید، ما اگر شما را دوست نمی‌داشتیم، شما را با هر آنچه که در همین جا بدان اشاره شد، تنها می‌نهادیم، می‌گفتیم شما را به خیر و ما را به سلامت، اما نه که دوستان داریم، دوست داریم از خطاهای بزرگ و آشکار عاری باشید، مردم و حقوق تباه‌شده مردم را دریابید.

والسلام

*** پی‌نوشت ***

سخنان خامنه‌ای به نقل از وبسایت او:

«وقتی کسانی اسم مبارک امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا اسم مبارک ولی عصر روحی فداه را می‌آورند، بعد اسم ما را هم دنبالش می‌آورند، بنده تنم می‌لرزد. آن حقایق نور مطلق، با ما که غرق در ظلمتیم، بسیار فاصله دارند. ما گیاه همین فضای آلوده دنیای امروزیم؛ ما کجا، کم‌ترین و کوچک‌ترین شاگردان آنها کجا؟! ما کجا و قنبر آنها کجا؟! ما کجا و آن غلام حبشی فداشده در کربلای امام حسین علیه‌السلام کجا؟! ما خاک پای آن غلام هم محسوب نمی‌شویم.»

منبع: پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر رهبری

<http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bayanat&id=2179>

*** منبع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://nurizad.info/?p=18986>

http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/02/blog-post_10.html



**نامه سرگشاده ایمان فلاح به خامنه‌ای، ۲۱ بهمن ۱۳۹۰ (++)****نامه امیرالمؤمنین علی(ع) به مالک‌های سرزمین اسلام**

شاید بهترین کسی که لایق نامه‌نگاری به خداوندگار زمین و زمان، خدای خدایان، سرور آزادگان جهان، امیرالمؤمنین حضرت الله علی حسینی خامنه‌ای باشه، همون علی پسر ابی طالب خودمون باشه!

... اگه ایشون نامه‌خوان باشن این رو می‌خونن، اگر هم نه، که فاتحه مع الصلوات!

خلاصه اینکه:

«ای مالک...»

پرهیز که در بزرگی فروختن، خدا را هم به جنگ خوانی و در کبریا و عظمت، خود را همانند او دانی که خدا هر سرکشی را خوار می‌سازد و هر خودبینی را بی‌مقدار و آن کس را که از رعیت خویش دوست می‌داری، که اگر داد آنان را ندهی ستمکاری، و آن که بر بندگان خدا ستم کند خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن کسی را که خدا دشمن گیرد دلیلی از وی نپذیرد و او با خدا سر جنگ دارد، تا آنگاه که بازگردد و توبه کند، و هیچ چیز چون ستم کردن، نعمت دادن خدا را دگرگون نمی‌کند، و کيفر او را نزدیک نمی‌آورد، که خدا شنوای دعای ستمدیدگان است و در کمین ستمکاران.

و باید از کارها آن را بیش‌تر دوست بدارید که نه از حق بگذرد، و نه فرو ماند، و عدالت را فراگیرتر بود و رعیت را دلپذیرتر، که ناخشنودی همگان خشنودی نزدیکان را بی‌اثر گرداند، و خشم نزدیکان خشنودی همگان را زیانی نرساند، و هنگام فراخی زندگانی، سنگینی بار نزدیکان بر والی بر همه افراد رعیت بیش‌تر است، و در روز گرفتاری یاری آنان از همه کم‌تر، و انصاف را از همه ناخوش‌تر دارند، و چون درخواست کنند فزون‌تر از دیگران ستهند و به هنگام عطا سپاس از همه کم‌تر گزارند. و چون به آنان ندهند دیرتر از همه عذر پذیرند و در سختی روزگار شکیبایی را از همه کم‌تر پیشه گیرند، و همانا آنان که دین را پشتیبانند، و موجب انبوهی مسلمانان، و آماده پیکار با دشمنان، عامه مردمانند. پس باید گرایش تو به آنان بود و میل به سوی ایشان. و از رأیت آن را از خود دورتر داری و با او دشمن باش که عیب مردم را بیش‌تر جوید که همه مردم را عیب‌هاست و والی از هر کس سزاوارتر به پوشیدن عیب‌هاست. پس مبدا آنچه را بر تو نهان است آشکار گردانی و باید آن را که برایت پیدا است بپوشانی، و داوری در آنچه از تو نهان است با خدای جهان است؛ پس چندان که توانی زشتی را بپوشان تا آن را که دوست داری بر رعیت پوشیده بماند، خدا بر تو بپوشاند. گره هر کینه را که از مردم داری بگشای و رشته هر دشمنی را پاره نمای. خود را از آنچه برایت آشکار نیستند ناآگاه گیر و شتابان گفته سخن‌چین را مپذیر، که سخن‌چین نزد نرد خیانت سازد هرچند خود را همانند خیرخواهان سازد. و بخیل را در رای‌زنی خود در میاور که تو را از نیکوکاری بازگرداند، و از درویشی می‌ترساند.

و نه ترسو را تا در کارها سست نماید، و نه آزمند را تا حرص ستم را برآید، که بخل و ترس و آز سرشت‌هایی جدا جدا است که فراهم آورنده آن بدگمانی خداست؛ بدترین وزیران تو کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده و آن که در گناهان آنان شرکت نموده. پس مبدا چنین کسان محرم تو باشند که آنان یاوران گناهکارانند. و ستمکاران را کمک‌کار و تو جانشینی بهتر از ایشان خواهی یافت که در رای و گذاردن کار چون آنان بود و گناهکاران و کردار بد آنان را بر عهده ندارد. و آنان که ستمکاری را در ستم یار نبوده و گناهکاری را در گناهش مددکار، بار اینان بر تو سبک‌تر است و یاری ایشان بهتر و مهربانی‌شان بیش‌تر و دوستی ایشان با جز تو کم‌تر؛ پس اینان را خاص خلوت خود گیر و در مجلس‌هایت بپذیر و آن کس را بر دیگران بپذیر که سخن تلخ حق را به تو بیش‌تر گوید، و در آنچه کنی یا گویی و خدا آن را ناپسند دارد، کم‌تر یاری‌ات کند؛ و به پارسایان و راستگویان ببیوند، و آنان را چنان پرور که نکرده‌ای خاطر را شاد ننماید، که ستودن فراوان خودپسندی آرد، و به سرکشی وادارد.



و مبادا نکوکار و بدکردار در دیده‌ات برابر آیند که آن رغبت نکوکار را در نیکی کم کند و بدکردار را به بدی وادارد و درباره هر یک از آنان، آن را عهده‌دار باش که او بر عهده خود گرفت و بدان که هیچ چیز گمان والی را به رعیت نیک نیارد چون نیکی که در حق آنان کند و بارشان را سبک دارد و ناخوش نشمردن از ایشان آنچه را که حقی در آن ندارد بر آنان.

پس رفتار تو باید که خوش‌گمانی رعیت برایت فراهم آید، که این رنج دراز را از تو می‌زداید. و به خوش‌گمانی تو آن کس سزاوارتر که از تو نیکی رسیده و بدگمانی‌ات بدان بیش‌تر باید که از تو بدی دیده.

و آیین پسندیده‌ای را بر هم مریز که بزرگان این امت بدان رفتار نموده‌اند، و مردم بدان وسیلت به هم پیوسته‌اند، و رعیت با یکدیگر سازش کرده‌اند، و آیینی را منه که چیزی از سنت‌های نیک گذشته را زیان رساند تا پاداشی از آن نهنده سنت باشد و گناه شکستن آن بر تو ماند، تا با دانشمند فراوان گفتگو کن و با حکیمان فراوان سخن در میان نه، در آنچه کار شهرهایت را استوار دارد و نظمی را که پیش از تو بر آن بوده‌اند برقرار.

آری ای مالک...»

شاد باشین و پایدار

امروزی از روزها

ایمان فلاح

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

**نامه سرگشاده یک دانشجو به خامنه‌ای، ۲۳ بهمن ۱۳۹۰ (++)****برای نوری‌زاد عزیز و درخواستی از رهبر انقلاب**

به نام خدای درخواست‌کنندگان
با سلام و ادای ادب و احترام به نوری‌زاد عزیز!

نامه‌هایت را خواندم. با هر خط آنها تک‌انگم دادی و با هر صفحه‌شان به وجدم آوردی. از اینکه می‌بینم دلسوزانه و در عین حال در سایه ادب، انتقادات سازنده به رهبر انقلاب را پی می‌گیری، شادمانم کرده‌ای، از اینکه می‌بینم با تمامی مشکلاتی که برایت می‌سازند، آری تمامی آزارهایی که برایت خلق می‌کنند، هنوز به دل‌های خسته مردم برای شنیدن این حقایق، نه نمی‌گویی، مرا مرید خود کرده‌ای. با نوشتن این چند خط قصد تشکر و قدردانی از تو را ندارم. قدردانی را مردم با لبخندهای از سر شوق هنگام خواندن دست‌نوشته‌هایت (شوق از آن جهت که حرف دلشان را می‌زنی) و با دعاهای مستمری که برایت گسیل می‌دارند، از تو می‌کنند. آنچه مرا به نوشتن این چند خط مجبور کرد، نامه پانزدهم تو به رهبر انقلاب است.

بعد از خواندن نامه چهاردهم حس کردم که بیشتر به تو علاقه‌مندم (البته در آن دیداری که با پدرم در منزل جناب عرب‌سرخی داشتید، نبودم که ارادت اولیه‌ام را به حضورت اعلام کنم). و پس از مطالعه پانزدهمی آنها، ارادتم به تو کامل شد. در پایان مطالعه نامه پانزدهم که به درخواست مبنی بر باران نامه‌های خیرخواهانه به رهبری بود، بر آن شدم که من هم چند خطی بنویسم که ابتدایش مربوط به نوری‌زاد عزیز و بیان حسم به او و ادامه‌اش نه یک پیشنهاد که یک درخواست از رهبر انقلاب باشد.

دیدم که از «سرشناسان وادی علم و ادب و ایمان و تقوا» درخواست کرده‌ای که مانند تو نهضت نامه‌نگاری را ادامه داده و اجازه ندهند این نهضت که برایش ناسزاها شنیده‌ای و هزینه‌ها پرداخت کرده‌ای، ابتر بماند. دیدم که قرار است در صورت بی‌توجهی، راه آنها را در قیامت کبرا بگیری. با خود گفتم باشد، اگر نامه تو تأثیری ندارد، اگر به دست‌نوشته تو توجهی نمی‌شود، اگر تو را و امثال تو را اصلاً نمی‌بینند، ملالی نیست! بیا و به کسی که به او ارادت یافته‌ای و رابطات با او به مرید و مرادی مجازی تبدیل شده است، ادای دین کن و نامه را به او بنویس و در خلال همین نامه درخواست را نیز به رهبر انقلاب انتقال بده. می‌دانی چرا؟! زیرا تقریباً یقین داشتم که هیچ‌کدام از این بزرگواران و «سرشناسان وادی علم و ادب و ایمان و تقوا»، به جز تعداد معدودی از ایشان دعوت را لبیک نخواهند گفت. با خود گفتم تو که مقامی و اعتباری نداری که با این نامه‌ها مخدوش شود و از بین برود، بیا و بنویس. با خود اندیشیدم با اینکه شاید خود نوری‌زاد عزیز هم فرصت مطالعه نامه‌ات را نداشته باشد، ولی خودت و وجدانت را که می‌توانی آرام کنی و آسوده! با خود می‌گفتم که تو خدایی داری که اشک آفریده، تو خدایی داری که پرسشگر است، دیدم خدایی دارم که نوش‌آفرین است، خدایی است که مرگ آفریده و همچنین دانستم خدایی است که خالق سیل است. پس با خود گفتم که بنویس به امید روزی که اشک‌های امروز امثال تو، سیلی روان کند تا مرگ ناکامی‌ها و ناآرامی‌های کشورهای کشورت را به کام کسانی که امروز خوش‌نوشی می‌کنند، بیفشاند. سخن کوتاه می‌کنم. فقط خواستم در ابتدا ارادتم به تو و سپس درخواستم از رهبر انقلاب را منعکس کنم.

و اما درخواست؛ سلام می‌کنم به رهبر معظم انقلاب

قصد بلندی و تفصیل نوشته را ندارم و فقط با یک سلام و «با ادب و احترام» به بیان درخواستم می‌پردازم. «با ادب و احترام»، آری! عبارت ملموس و آشنایی است. مدت‌هاست که هر هفته، جمعه شب‌ها (البته نمی‌دانم مانند من مشتاق و منتظر خواندن آنها در همان جمعه هستی یا خیر) مخاطبتان قرار داده و حرف‌های ناخوشایندی به همراه آن می‌خوانید. ناخوشایند از آن جهت که مطالبی است که نه تنها شما که من و امثال من هم، نه دوست نداریم، بل شنیدن و خواندنش هم آزارمان می‌دهد. ولی چه کنیم که نمی‌شود از واقعیات فرار کرد و پشت سر را هم نگاه نکرد ولی گاهی مجبور می‌شویم که علی‌رغم فرار، پشت سر را نگاه کنیم و واقعیات ناخوشایندی را که به سرعت در پی‌مان می‌دوند ببینیم. مهم نیست! بگذریم!



رهبر عزیز!

من به عنوان دانشجویی که سال‌هاست این عنوان را یدک می‌کشد و هیچ منصب دیگری هم ندارد درخواستم را مطرح می‌کنم. نگاه من به قبل از انتخابات ۸۸ که شما وقایع پس از آن را «فتنه» خواندید نیست، با ایستادن در موقعیت تاریخی ۲۲ خرداد ۸۸ صورت گردانده و فقط به این دو سال و نیم پس از آن نظر می‌کنم. وقایع تلخ قبل از آن را فعلاً کاری نیست، فقط همین دو سال و چند صباح.

ای عزیز!

می‌دانم که فرصت مبارکتان را بارها برای توجه و گوش فرا دادن به راهکارها و راه حل‌ها، از دست داده‌اید. ولی من قصدم ارائه راه حل نیست. زیرا در مقام آن نیستم. نیز می‌دانم که راه‌های پیشنهادی عبور از بحران از جانب جناب موسوی را شنیده‌اید و تکرار و عبور آن حتا برای دومین بار هم از ذهنتان، آزارتان می‌دهد. می‌دانم که راهکارهای ارائه شده از سوی جناب هاشمی رفسنجانی را خوانده‌اید و دفتری از خطاهای او در آن چند برگه ارائه راهکارها، در کتابخانه‌تان موجود است. می‌دانم که نامه‌های مشفقانه نوری‌زاد عزیز را ملاحظه کرده و فقط از سبک جالب او در بیان صفات خدای متعال در شروع نگارش‌های لذت برده‌اید. همه اینها را نیک می‌دانم. حتا این را هم می‌دانم که از شنیدن عبارت «راه‌های عبور از بحران» هم منزجر هستید. اما قصد من، همان‌گونه که گفتم، ارائه راه حل نیست، درخواستی دارم.

رهبر عزیز!

محمد نوری‌زاد در نامه‌های خود به شما، اشاره‌های فراوانی به تقدس و پاکی پاسداران قدیمی سپاه و صداقت برخی از مأموران اطلاعات داشته است. او درست می‌گوید. من، خود نیز با بسیاری از این عزیزان که بازنشستگی‌شان قبل از وقوع این وقایع را باعث عاقبت به خیری خود می‌خوانند، ملاقات داشته‌ام. دیده‌ام آن عزیزانی را که اتفاقات این روزهای میهن عزیز را باعث سرافکندگی خود که نام سپاهی روی پیشانی‌شان نوشته شده، می‌دانند. دیده‌ام سپاهیان را که سپاه امروز را لعنت می‌فرستند و پشت دست، به دندان خجالت می‌گزند که خدا! این ارزش‌های والای سپاه من نیست، اینها ارزش‌هایی که به عشق خمینی کبیر برایش جنگیدم نیست! و اینها.... در مقابل دیده‌ام سپاهیان امروزی را که در زمان پذیرش قطعنامه ۵۹۸ به دنیا آمده‌اند و سپاهیان آن روز را «فتنه‌گر» می‌خوانند. دیده‌ام که برای پایداری اسلام و انجام آن «اوجب واجبات» چه بلاهایی به سر آن پیشینیان پیشکسوت می‌آورند! و دیده‌ام که... همه را دیده‌ام، مرا کاری با اعتقادات هیچ‌کدام از دو گروه نیست. پس از مشاهده این تعداد دیدنی‌ها، موردی دیگر را نیز می‌بینم، اینکه سپاهیان گروه دوم، حلقه‌های یک تا الی آخر... اطراف شما را فرا گرفته و شما را در تنگنایی، محصور کرده و شما را خودخواهانه فقط برای خود می‌خواهند. و اما تمام درخواست من از شما به عنوان یک فرزند اینک، فقط برای یک هفته، دوباره تأکید می‌کنم فقط یک هفته، از این هاله‌ای که اطرافتان را فرا گرفته به در آید و افراد دیگر، امثال آن سپاهیان دسته اول را به مجاورت خویش فرا خوانید و از آنها بخواهید که صادقانه (و نه چاپلوسانه) تمام آنچه در این سال‌ها فرو خورده و در دل دارند و تمام آنچه را که برای اعتلای ایران و ایرانی می‌خواهند به جنابان عرضه بدارند. باور بفرمایید که اینان نیز در عین ایرانی و مسلمان بودن دغدغه‌ای به نام عزت و سربلندی ایران را در خود می‌پروراندند. «فتنه‌گران» را نزد خود فرا بخوانید و از آنان بخواهید فریاد خود را نزد شما و در فضایی آرام و بدون هراس از گرفتار شدن پس از ملاقات، به دست سپاهیان دسته دوم، برآورند. دانشجویان ستاره‌دار محروم از تحصیل و تبعیدی دانشگاه‌ها را نیز فرا بخوانید و از آنها بخواهید پاسخ دهند که واقعاً چگونه صاحب این نشان‌های افتخار شده‌اند! اکنون گمان می‌کنم فرصت یک هفته‌ای به پایان رسیده باشد. حال قضاوت را به شخص شما وا می‌گذاریم که آیا باید نگرشمان به این مغمومین را تغییر دهیم و یا مجدداً دسته دوم را برای ایجاد همان هاله هفته گذشته احضار بنمایید.

والسلام

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نویسی به رهبری»



**نامه سرگشاده شماره ده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۷ بهمن ۱۳۹۰ (++)****«صد نامه تا آزادی!»**

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای
با عرض سلام و احترام

دهمین نامه را در نیمه‌های شب و در سکوتی دردآور، درست دیوار به دیوار مردم فرودستی که مدت‌هاست وجود پاکشان را از یاد برده‌اید می‌نگاریم و بی‌شک طبق برنامه منظمی که از پیش برای سلامت شما تدارک دیده شده است اکنون چشمانتان را آهسته بسته‌اید و در آرامشی عجیب و رؤیایی که این روزها کم‌تر کسی آن را تجربه می‌کند، در حال استراحت و تجدید قوا هستید و برنامه‌های زیادی در جهت پیشبرد منافع شخصی خود برای روزهای آتی در سر دارید. در همین شهر و در همین سکوت عذاب‌آور، هزاران هزار هستند کسانی که از نگرانی و اضطراب و ترس از رسیدن فردا تا صبح لحظه‌ای چشمانشان را نمی‌بندند و همه ما خوب می‌شناسیم کسانی را که گاهی به جهت همین فشارهای بی‌امان و طاقت‌فرسا به سپیده صبح هم نمی‌رسند و به دیار باقی مشرف می‌شوند و یا آنقدر از شدت بی‌خوابی خسته‌اند که فردا در حین کار انگشتان دستشان را به ابزارآلات صنعتی تقدیم می‌کنند و برای همیشه از خوردن همان یک تکه نان گارگری هم محروم می‌شوند. هر چه به روزهای آخر سال و عید نزدیک‌تر می‌شویم مشکلات کسانی که برایتان روایت کردیم دو چنان می‌شود و هر روز به خدا قسم که به قدر سالی پیرتر می‌شوند و در همین روزهای به ظاهر شاد، غم آن دارند که اندک حقوقی را که به جهت ماهی تلاش طاقت‌فرسا و کشنده به دست آورده‌اند، به کدام زخم زندگی بزنند. اینها تنها ذره‌ای از درد مردمی است که این روزهای مانده تا پایان سال از پشت شیشه‌های پر زرق و برق مغازه‌ها فقط اجناس را نظاره می‌کنند و بی آنکه قدرت خرید داشته باشند تا مدت‌ها در پیدا کردن رابطه‌ای معقول بین یک حقوق چند صد هزار تومانی که به سختی حتا کفاف زندگی روزمره را می‌دهد و قیمت‌های آنچنانی دست و پا می‌زنند. آنها که به هزار مصیبت و سختی موفق به حل این رابطه عذاب‌آور می‌شوند نهایتاً دست‌فروشی را در کنار همان مغازه‌های رنگارنگ پیدا می‌کنند و معادل هزار بار نازک‌تر و کم‌دوام‌تر و بی‌رنگ و لعاب‌تر همان اجناس دلربای مغازه را به یک‌سوم قیمت به خانه می‌برند و باز هم دل به همین اندک خوشی‌های زندگی می‌بندند و آنها هم که موفق به حل این رابطه عذاب‌آور نمی‌شوند متأسفانه به سادگی می‌میرند. به همان سادگی که شما و حضرات بلندپایه مملکت و آقازادگان فرنگ‌رفته خوش‌احوال چشمانتان را هر شب در فکر رؤیاهای چند صد میلیاردی به آرامی می‌بندید، آنها هم هر شب در همین شهر و در همین سکوت دردآور بی آنکه بدانید به سادگی می‌میرند و قربانی سیاست‌هایی می‌شوند که شما و اطرافیان شما در این کشور به راه انداخته‌اید و در کمال تأسف حتماً نیم‌نگاهی هم به وضعیت زندگی و دردی که تمام روز و شب کابوس این مردم است ندارید. اگر به عدل خداوند معتقد باشید و در برابر مردمی که حقیقتاً شما را از فرش به عرش رسانده‌اند احساس مسؤولیت کنید، بی‌شک اندک باقیمانده عمر را در جهت فراهم ساختن اسباب آرامش و رفاهی نسبی در جامعه صرف می‌کنید و دوشادوش شانه‌های مردمی که به شایستگی سزاوار بهترین‌ها هستند در ساختن ایرانی هرچه آبادتر و زیباتر از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کنید و مرحم دردی برای دردمندان می‌شوید و همچنان پیرو نامه‌های قبلی که به خدمتتان ارسال کردیم، از شما انتظار داریم در جهت تسریع و تسهیل به وصول حداقل حقوق شهروندی و انسانی جامعه بزرگ بهائی در ایران اقداماتی شایسته در شأن و منزلت بهائیان انجام دهید.

*** منبع ***

وبلاگ «بهایی آزادی»

**بیست و سومین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۸ بهمن ۱۳۹۰ (++)****تنها راه بقای ما و شما، مراجعه به مردم است****پاسداران انقلاب اسلامی امروز به بی‌رقیب‌ترین دزدان منطقه بدل شده‌اند**

اگر دل یکی از آیت‌الله‌های شما [محمدرضا مهدوی کنی] برای داشتن دانشگاه [دانشگاه امام صادق] و در کنارش برای برج‌ها و مجتمع‌های تجاری [مجتمع بزرگ میلاد نور تهران و...] تنگ شده بود، و اگر آیت‌الله دیگری [محمد یزدی] دلش هوای لاستیک دنا را داشت، یا آیت‌الله دیگری [مکارم شیرازی] به واردات شکر علاقه‌مند بود، یا آیت‌الله دیگری [امامی کاشانی] – همچنان که به اقامه نماز وحدت‌آفرین و دشمن‌شکن جمعه مشغول است – دلش را سنگ‌های سرخ معادن بیدخت استان فارس برده بود، یا دیگری [هادی غفاری] مشتاق سر فرو بردن به داخل جوراب استارلایت بود، یا آن یکی [جوادی آملی یا ناطق نوری] به لابیات و فراورده‌های جانبی آن می‌اندیشید، راه درستش این بود که اینها را با خود من در میان می‌گذاشتند تا بلافاصله تقدیمشان کنم

والله اگر طالب بقا در دو جهانید چاره‌ای جز روی آوردن به مردم ندارید. اعتمادتان را از پاسداران فربه بگسلید و به مردم – همه مردم – چه کافر و چه مسلمان، روی آورید. این تنها راه بقای ما و شماست. تنها راه. آری تنها راه. خدای می‌داند که تنها راه

به نام خدایی که صلح آفرید

آنها به ما حمله خواهند کرد!

سلام به رهبر گرامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

یک: کاش متن صوتی نامه بیست و دوم مرا می‌شنودید. من برای این که صدای خود را به شما برسانم، بر ظرائف کلامی و موسیقایی آن متمرکز شدم. تلاش کردم تا «سید علی بشنو» کاری متفاوت از آب درآید و حوصله شما به هنگام شنودن آن سر نرود. من این متن را دو ماه پیش برای جناب شما خوانده بودم. نامه نبود. دکلمه، یا بهتر بگویم: گلبارانی از گلایه‌های گنج‌گونه بود. آمیزه‌ای از کلام و موسیقی. به دلیل قفل شدن اینترنت در هفته گذشته، این متن صوتی به صورت خودکار از آرشیو داشته‌های من برآمد و منتشر شد و دوستان من در چند نقطه از جهان متن پیاده شده و مکتوب آن را نیز بدان افزودند و اسمش شد: نامه بیست و دوم. اگر نشنیده‌اید تقاضا می‌کنم حتماً بشنوید. از ابتدا تا پایان آن را. سخنان آهنگین خوبی در آن تقدیم جناب شما شده است.

دو: چه خوب که چهره شما این روزها بشاش است. حضور میلیونی مردم در بیست و دوم بهمن، خیال خیلی‌ها را راحت کرد. هم خیال ما و شما را، و هم «دشمنان» ما را که دست از سر ما برنمی‌دارند و همیشه خدا در کمین ما هستند. و البته این کم توفیقی نبوده و نیست. اولین بارقه تماشای این همه جمعیت در تهران و شهرستانها، بارش «خیال راحت» است. آری، «خیال ما» راحت شد. خیال راحت هم اولین برکتش، بهت و لبخند است. بهت برای دیگران، و لبخند برای خود ما. و شما بعد از مدت‌ها لبخند زدید.

سه: مرا چند پرسش است. پاسخ با جناب شما. این که آیا «آنها» به ما حمله خواهند آورد؟ و بساط ما را برخواهند چید؟ آیا این همان پازل یا تله‌ای نیست که سال‌ها ما در آن جابه‌جا شده‌ایم؟ تا درست به همین جایی برسیم که اکنون رسیده‌ایم؟ دنیا بار دیگر آیا به تماشای شکستن مردمی



خواهد نشست که تن به شعار سپرد و در بستری از شعار، برای خود برج‌هایی از شعار بالا برد؟ و آن قدر مرگ بر این و مرگ بر آن گفت تا عاقبت همان مردگان هزارباره سر از گور زیرکی به در آوردند و دست به گلویش بردند؟

چهار: آنها ما را آیا خواهند شکست و بر چاه‌های نفت ما خیمه خواهند بست؟ جوری که نه از موشک‌های شهاب ما کاری برآید و نه از سرداران ما؟ در آن روز آیا ما برای قرن‌ها تحقیر نخواهیم شد؟ و بار دیگر سرزمینمان ایران به شفیقه‌ای از حقارت تاریخی فرو نخواهد شد تا مگر در سده‌ای و هزاره‌ای دیگر جماعتی دیگر برای غارت مجدد فرزندان و نسل‌های بعدی ما خیز بردارند؟

پنج: در این سی و سه سال پس از انقلاب آیا ما به دست نفت‌خواران و مجامع بین‌المللی و کشورهای ماجراجو به قدر کافی بهانه نداده‌ایم تا برای بلعیدن ما آستین بالا بزنند و در یک زنگ تفریح مختصر پنجه در پنجه ما بیاندازند و خیلی زود همه حیثیت ما را به تاریخ بسپارند و از بساط خود «کرازی» دیگری برآورند و بر ما بگمارند و با غش غش خنده‌هایشان به سمت تخلیه هویت ما دورخیز کنند؟

شش: تا برای پاسخ گفتن به پرسش‌های من مهیا می‌شوید، من با اجازه شما پنجره‌های بیت شریف را می‌گشایم تا هوای تازه‌ای در آن جریان یابد. دوستانه می‌گویم: چرخش هوا در محیطی بسته، ما و شما را با واقعیت‌های جامعه‌ای که ناگزیر اراده‌اش را به ما سپرده، بیگانه کرده است. چگونه؟ خواهام گفت:

هفت: ای بدا که این روزها جمعی از مردمان ما موافق دخالت نظامی اجانب شده‌اند. که با فشردن یک دکمه، موشک‌های قاره‌پیمای خود را از دوردست‌ها بر سر مواضع اقتصادی و نظامی ما فرو بکوبند و تکلیف ما و شما را یکسره کنند. چرا؟ چون به این رسیده‌اند: حالا که جماعتی از سران این نظام، هست و نیست ما را نشانه رفته‌اند و از ما می‌خورند و می‌برند و تباه می‌کنند، بگذار یک چند وقتی هم آمریکایی‌ها بر سر این سفره بنشینند! و باز می‌گویند: وقتی ما اسیر حاکمان خویشیم، چه بهتر که اسارت آمریکایی‌ها را هم تجربه کنیم. با این تفاوت که بسیاری از حاکمان ما، به هیچ اصول انسانی و قانونی و حقوق بشری و اسلامی پای‌بند نیستند اما آمریکایی‌ها - به صورت ظاهر هم که شده - نشان داده‌اند که به افکار عمومی و موازین حقوق بشری و این جور قضایا معتقد و معترفند و از همین منافع می‌شود به دلشان نفوذ کرد و حداقل‌هایی را از آنان التماس نمود.

هشت: نمی‌دانم آیا شنیده‌اید یا نه؛ این روزها یک طنز رنج‌آوری از زبان شاه پهلوی در میان مردم رواج پیدا کرده که: ای همه ایرانیان، اگر دلتان برای تحریم و سرشکستگی و زد و بند و بیکاری و اعتیاد و مصرف و دزدی و دروغ و چاپلوسی و سانسور و ریاکاری و چین و روسیه و موشک و ماهواره و انرژی نیم‌بند هسته‌ای و دولتمردان بی‌لیاقت و ساواک اسلامی و حجاب اجباری و این جور چیزها تنگ شده بود، خوب ما خودمان استاد همین قضایا بودیم. اینها را به خودمان اگر می‌گفتید فی‌الغور ترتیبش را می‌دادیم! و ادامه می‌دهد:

نه: اگر دل یکی از آیت‌الله‌های شما [محمد رضا مهدوی کنی] برای داشتن دانشگاه [دانشگاه امام صادق] و در کنارش برای برج‌ها و مجتمع‌های تجاری [مجتمع بزرگ میلاد نور تهران و...] تنگ شده بود، و اگر آیت‌الله دیگری [محمد یزدی] دلش هوای لاستیک دنا را داشت، یا آیت‌الله دیگری [مکارم شیرازی] به واردات شکر علاقه‌مند بود، یا آیت‌الله دیگری [امامی کاشانی] - همچنان که به اقامه نماز وحدت‌آفرین و دشمن‌شکن جمعه مشغول است - دلش را سنگ‌های سرخ معادن بیدخت استان فارس برده بود، یا دیگری [هادی غفاری] مشتاق سر فرو بردن به داخل جوراب استرالیات بود، یا آن یکی [جوادی آملی یا ناطق نوری] به لبنیات و فراورده‌های جانبی آن می‌اندیشید، راه درستش این بود که اینها را با خود من در میان می‌گذاشتند تا بلافاصله تقدیمشان کنم. و ادامه می‌دهد:

[توضیح ضروری: در این بخش، اسامی اشخاص، با توجه به نامه‌های پیشین محمد نوری‌زاد و سایر منابع و اطلاعات، توسط «نجوهای نجیبانه» اضافه شده‌اند.]



ده: یا اگر حواریون آیت‌الله‌ها به هاله نور و داستان‌های ابلهانه‌ای از امام زمان و شرکت بیمه و کشتی‌های دروغین و اسکله‌های بی‌نشان و سهام مخابرات و حتا مثل خواهر خودمان اشرف، نبض‌شان برای قاچاق مواد مخدر می‌تپید و همزمان به هزار موضع اقتصادی و سیاسی و امنیتی و اطلاعاتی و برداشتن اموال مردم نظر داشتند، یا اگر شما ای مردم، مجلس صد درصد مرعوب و مطیع و رام و خبرگان پژمرده - مثل مجالس خود من - می‌خواستید، من مگر مرده بودم، به خودم می‌گفتید همه را برای شما و آیت‌الله‌های شما ردیف می‌کردم و جوری بساط سور و ساتشان را پهن می‌کردم تا هر چه نفس دارند، هم خودشان هم نسل‌های حاضر و غایبشان از آن سیر بخورند. و باز ادامه می‌دهد:

یازده: اینها را اگر به خود من می‌گفتید دیگر نیازی به پیش کشیدن تاریخ هزار و چهارصد ساله و خدا و پیغمبر و علی و اولاد علی و کربلا و پسر فاطمه و هزار هزار شهید و این همه آسیب و خرابی و عقب‌ماندگی و این همه حقارت جهانی نبود. ما که داشتیم می‌خوردیم، یواشکی یک سفره هم برای این جنابان پهن می‌کردیم تمام می‌شد می‌رفت پی کارش.

دوازده: حضرت‌عالی در نماز جمعه اخیرتان فرمودید: «چرا می‌گویند کشور در بحران است؟ چه بحرانی؟ کشوری آرام، بانشاط...». بله، به ظاهر همین‌گونه است که شما می‌فرمایید. اما شرمگانه می‌گویم: کشور ما نه آرام است و نه بانشاط. ما، هم در متن یک بحران بزرگ دست به دست می‌شویم و هم خلق مردمان تنگ است. هم به قدر کافی برای مجامع جهانی بهانه آراسته‌ایم تا به دست ماجراجویان و قدرداران تکلیفمان روشن گردد، هم از بس دزدی و بی‌قانونی دیده‌ایم و رجز و شعار تحویل‌مان داده‌اند، به مردمانی بی‌تفاوت و سردرگم و بلا تکلیف بدل شده‌ایم تا مگر دستی از آسمان خدا برآید و زنجیر غلامان بشکند. این بلبشو البته بهترین و ناب‌ترین اوضاع برای ابن‌الوقت‌های ریز و درشت است تا با گلوگاه‌هایی که در اختیار دارند دارایی‌های مردم را یک لقمه کنند و همان یک لقمه را به گلوی خود و خویشان خود فرو ببرند.

سیزده: راستی تا یادم نرفته اجازه بفرمایید از طریق همین نامه پیغام خود را به جناب حجت‌الاسلام طائب - رئیس اداره اطلاعات سپاه - برسانم. و به وی بگویم که پیغامش به من رسید. آنجا که در پاسخ به پرسش بنده خدایی گفته بود: «یک خواب‌هایی برایشان دیده‌ایم. بعد انتخابات». منظورش از «برایشان» به جمع خانواده من برمی‌گردد. به وی می‌گویم: جناب حجت‌الاسلام والمسلمین، هر وقت خواستی دست به کار شوی، حتماً یک نگاهی به پایان کار خویش، و به دست‌های خونین خود بینداز. ما را باکی نیست. ما مهیایم.

چهارده: رهبر گرامی، بحران را چرا نگویم امثال آقای طائب و جماعتی از پاسداران فربه و اطلاعاتی‌های هیولاش و روحانیانی که دستشان به خون و پول مردم آلوده است، برای کشور فراهم آورده‌اند. اینان نه که نخواهند - بل نمی‌توانند - روزی را تجسم کنند که ورق برگشته و آنان در برابر مردم ایستاده‌اند و به یک یک خون‌ها و غارت‌هایشان اعتراف می‌کنند. همین تجسم ویرانگر، آنان را به فرو بردن هرچه بیش‌تر کشور به غرقاب مخمصه‌های بین‌المللی تحریک می‌کند. که: اگر قرار است من نباشم، بگذار دنیا نباشد!

پانزده: می‌دانید به دست ما و شما چه ضایعه‌هایی به عمق اعتقادات مردم فرو خزیده است؟ یکی‌اش را بگویم و بگذرم: آنجا که ما تاریخ همین سی و سه سال انقلاب را پیش چشم رسانه‌های عینی و مجازی وارونه تحریف می‌کنیم، و بر و بر به چشمان مردم خود می‌نگریم و به حلقشان دروغ می‌تپانیم، چه تضمینی است برای درستی هزار هزار حدیث قدسی و نبوی و معصومین هزار و چهارصد سال پیش، با توجه به نبود وسایل ارتباط جمعی؟

در حالی که ما سخنان نادرست خود را در همین سی و سه سال اخیر، تاریخ می‌کنیم و به خورد بچه‌ها و مردم خویش می‌دهیم، چرا باید همین مردم، فلان سخنی را که ما و شما مصرانه به دور دست‌های تاریخ، به امام باقر و امام صادق منتسب می‌کنیم، باور کنند؟

شانزده: در زندان که بودم، تأثیر سخن یکی از زندانیان تا مدت‌ها با من بود. که از قول یکی از معصومین (ع) می‌گفت: تا زمان قیام قائم ما، همه صنوف فرصت تشکیل حکومت پیدا می‌کنند تا فردا در پیشگاه خدا طلبکارانه با خدا محاجه نکنند که: ای خدا اگر به ما فرصت حکومت می‌دادی، ما بشریت را به جایگاه معهودش فرا می‌بردیم. همو می‌گفت: در ایران خودمان، بسیاری از صنوف فرصت پیدا کردند تا به حکومت برسند. مثل



ماهگیران (آل بویه) و مسگران (صفاریه) و صوفیان (صفویه) و نظامیان (نادرشاه و رضاشاه) و طایفه‌ها و قبیله‌های گوناگون. حتا مغولان و هیولایان. مانده بود روحانیان شیعه؛ که اگر به حکومت نمی‌رسیدند، مگر خدا حریف طلبکاری آنان می‌شد؟

روحانیان شیعه اگر به حکومت نمی‌رسیدند، در همان محشر خدا یقه می‌دراندند که: ای خدا، جلوی چشم ما همه را برکشیدی و بر تخت مراد نشاندی و یک نگاهی به ما نکردی؟ مگر ما بر منابر خود از خوبی‌ها و شایستگی‌ها و بایستگی‌ها کم سخن می‌گفتیم؟ مگر ما مرتب به ترسیم مدینه فاضله شیعی نمی‌پرداختیم؟ ما را اگر به حکومت می‌رساندی، ما همان خورشیدی را که از منابرمان سر بر می‌کشید، به نورافشانی عالم مأمور می‌فرمودیم. و آن‌چنان دنیایی از امن و امان و رفاه بر می‌آوردیم که گرگان با آهو برگان به همزیستی و مجاورت قدم بردارند.

این شد که خدا زبانه لال از غوغای روحانیان هراس فرمود و یک چند صباحی رشته امور تنها کشور شیعی جهان را به دست روحانیان سپرد. نتیجه این واگذاری این شد که برای نخستین بار، دست روحانیان به خون نشست و پاسداران انقلاب اسلامی اش - امروز - به بی‌رقیب‌ترین دزدان منطقه بدل شده‌اند. جوری که در کشتی‌ها و کانتینرهای قاچاقش از جان آدمیزاد که بی‌ارزش‌ترین کالا است، تا شیر مرغ، تا هر چه که شما نام از آن ببرید، یافت می‌شود. حتا مواد مخدر؟ چرا که نه! چه کار و کسبی بالاتر از قاچاق مواد مخدر؟ راستی یک زمانی حدیثی از قول پیامبر برای ما می‌فرمودید که: «الکاسب حبیب الله»، این آیا شامل حال کار و کسب پاسداران فربه ما نیز می‌شود؟ «کجایید ای شهیدان خدایی؟! بلاجویان دشت کربلایی؟!»

هفته: بعد از تماشای فراوانی راهپیمایان بیست و دوم بهمن، خوشبختانه چهره شما به تبسم نشست. خدای را سپاس. حضور آن همه مردم در آن راهپیمایی باشکوه، یک واقعیت بی‌تردید بود. واقعیتی که دهان بسیاری از خام‌گویان را بست و تبسم توفیق را بر جمال شما نشاناد. ما برای آنکه به یک چنین نمایشی توفیق یابیم، همه درها را به روی رقیبان خود بستیم. اجتماعات آنان را برآشتیم. در پس دادگاه‌های غیرقانونی و دور از چشم به زندانشان انداختیم. و هیچ فرصتی برای نمایش عده و غده آنان باقی نگذاشتیم. بدیهی است که نمایش یک‌تنه و بی‌رقیب ما در بیست و دوم بهمن - مثل پرواز یک پرنده در برابر پرندگان در قفس - تماشایی به نظر می‌رسد. پیروزی ما آنجا به واقعیت محض می‌انجامد که ما زنجیر از پای رقیبان خود می‌گشودیم و به آنان فرصت می‌دادیم تا معترضان اما در سکوت، بار دیگر جمعیت خود را به ما و جهانیان نشان بدهند. سخن گفتن از اقتدار خویش از یک سوی، و رجزخوانی برای «دشمن» زبون و ذلیل از دیگر سوی، آنجا به تعارض می‌نشیند که ما برای خفیف کردن معترضان داخلی، دست به بستن «ایمیل»‌های رایج مردم می‌بریم. این یعنی به جای درافتادن با کرکسی که بر سر ما چرخ می‌خورد، به گنجشکان یک درخت سنگ بپرانیم و با تماشای فرار فوج‌گونه آنان، برای شجاعت خود کف بزینم و هورا بکشیم.

هجده: شما یادم هست برای آنکه رقیبان داخلی خود را سر جایشان بنشانید، خط و نشان کشیدید که اگر بنا بر مقابله باشد، ما راه امام حسن را که به صلح انجامید انتخاب نمی‌کنیم، بلکه به راه امام حسین در می‌افتیم و تا آخرین قطره خون خود به مقاتله می‌پردازیم. چرا مشفقانه به حضرت شما نگوییم که این سخن و این نگاه، از ارتفاع مناسبی برخوردار نیست. و از تنگنای یک افق همسطح رنج می‌برد. شوربختانه اگر روند این خط و نشان جناب شما به جاهای باریک بکشد، فرزندان شما وارث یکی از تلخ‌ترین خاطره‌ها خواهند شد. و از مواجهه با نگاه پرسشگر مردم هراس خواهند داشت. می‌دایند کجا؟ آنجا که فرزندان تاریخی ما رو به آنان می‌گویند: یک بار، آری فقط یک بار، حکومت به دست روحانیان افتاد و رهبر روحانی این حکومت، تا توانست از مخاطبان داخلی و خارجی آن فرو کاست و جامعه را به انشقاقی غلیظ درانداخت و دست پاسداران خود را برای هر کاری - آری برای هر کاری - وا گشود.

نوزده: چه تلخ اگر که بگوییم آن «دشمن»ی که همواره از آن سخن می‌گفتید، امروزه برای برچیدن بساط ما شال و کلاه می‌کند. همو با عنایت به رجزهای پوک ما و هیاهوهای جاهلانه افرادی چون احمدی‌نژاد همه عرصه‌های حقوقی و بین‌المللی را برای یک زنگ تفریح تماشایی آراسته است. برای او برچیدن ما کار دشواری نیست. تجربه‌اش را دارد. بدا به حال ما و شما در آن روز که هر چه نعره می‌کشیم: «یا ایها المسلمون اتحدوا اتحدوا»، کسی باورمان نمی‌کند. می‌دانید چرا؟ چون صداقت سخن ما رنگ باخته و کسی ما را در آن تنگنای بودن و نبودن باور نمی‌کند. جنگی اگر در بگیرد، بسیاری از مردمان ایران را باور بر این است که این جنگ، ربطی به آنان و خواسته‌های آنان ندارد. جنگی است میان قدرت‌های زیرک جهان از یک سوی، و روحانیان و پاسدارانی که در تنگنای رفتن و ماندن، به دست‌های خونین و اموال غارت‌شده خویش می‌نگرند، از دیگر



سوی. یکی دو ماه پیش، یکی از سرداران فدایی جناب شما گفته بود: ما با سید علی تا خود جهنم هم که شده پیش می‌رویم. شما خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! گویا شمایان دست به کار این حکومت شدید تا ما را به بهشت خدا رهنمون شوید!

بیست: ای گرامی، تنها راه بقای ما و شما، مراجعه به مردم است. مباد بخواهید این مراجعه به مردم را در انتخابات اسفندماه نشان ما بدهید؟ خود نیک‌تر از همه ما می‌دانید: بسیاری از داوطلبانی که صلاحیتشان برای حضور در این انتخابات تأیید شده، از رام‌ترین و حرف‌گوش‌کن‌ترین و البته از کاسبکارترین‌های این سال‌های پس از انقلاب‌اند؛ که همگان‌شان از فیلترهای تنگ و تاریک دستگاه‌های اطلاعاتی عبور کرده‌اند و پیشاپیش آداب چاکری به آنان تفهیم شده است. والله اگر طالب بقا در دو جهانید چاره‌ای جز روی آوردن به مردم ندارید. اعتمادتان را از پاسداران فریه بگسلید و به مردم - همه مردم - چه کافر و چه مسلمان، روی آورید. این تنها راه بقای ما و شماست. تنها راه. آری تنها راه. خدای می‌داند که تنها راه.

بیست و یک: اگر به مردم - آری همه مردم - روی آورید، همین مردم نگرانی‌ها را از خاطر مبارکتان خواهند زدود. این مردم تنها چیزی که از ما مطالبه دارند، صداقت است. یعنی همان گوهر نابی که ما در این سال‌های انقلاب از آنان دریغ کرده‌ایم. مردم اگر صداقت ما را باور کنند، در کنار ما خواهند ماند و در ترمیم کاستی‌ها همراه و مشاور ما خواهند بود. و عجب گوهر بی‌بدیلی است این صداقت. مردم اگر ما و شما را باور کنند، خودشان از پس تحریم‌ها و تهدیدات بین‌المللی برخوردار خواهند آمد. کافی است ما را باور کنند. باوری از جنس آب‌های زلال. به روانی ابرهای آسمان. و به سترگی کهکشان بالای سر. باوری که از او بوی درستی برآید. که با این باور، می‌شود بر توهین‌ها و تحقیرها و ناکارآمدی‌ها و گسست‌ها فائق آمد. می‌شود دست‌های مردم را در دست هم، و دست مردم را در دست خدا نهاد. مگر شما و خیل روحانیان به همین بهانه پای در حکومت ننهاده‌اید؟ پس کو دست مردم؟ کو دست خدا؟ به دست پاسداران فریه و هیولاهای وزارت اطلاعات منگرید. آن دست‌ها آلوده است. خونین است.

بیست و دو: من خود می‌دانم نوشته‌ام تلخ است، تیزابی است، و ای بسا روان شما را برآشوبد و بخراشد. باکی نیست. این سخن تلخ مرا امروز نوش جان کنید تا همگان - هم ما هم شما - به سلامت از این مهلکه به در رویم. فردا با تبسمی درست به من خواهید نگرست، که: دوستان واقعی من در این سوی بوده‌اند و من بدانان پشت کرده بودم.

بیست و سه: من کاری به این ندارم که آن «دشمن» کمین‌کرده به ما حمله خواهد کرد یا نخواهد کرد. اما باور بفرمایید بسیار مایل‌م تا زمانی که خواب جناب حجت‌الاسلام والمسلمین طائب تعبیر شود، به وسایل ربوده شده‌ام دست پیدا کنم. بیش از دو سال تمام است که برادران اطلاعات و سپاه ابزار کار مرا دزدیده و برده‌اند و هیچ به خود نمی‌گویند که این بنده خدا شاید به این پنج دستگاه کامپیوتر و ده‌ها متعلقات ربوده شده آن محتاج باشد و بخواهد فیلم محرمانه دیگری از مخفیگاه‌های برادران بسازد. ای کاش در این خصوص نیز دستور عاجل صادر می‌فرمودید. بدرود تا جمعه‌ای دیگر که امید دارم تا آن موقع هم این نامه را خوانده و هم «سید علی بشنو» را شنیده باشید. و اکنون یک نجوای کوتاه با خدایی که بر پیدا و پنهان ما و شما نظاره‌گر است:

خدایا، تو شاهدی که من در هر نوشته و با هر کلمه‌ای که برمی‌گزینم، می‌میرم و زنده می‌شوم. از درون من خیر داری که مرا به آرزدن دلی اراده نیست. گرچه دل یک اطلاعاتی مخوف که از او با هیولا نام می‌برم. اما چه کنم که جامعه ما را چاره‌ای جز به در رفتن از این هزارتوی خوف‌انگیز نیست. خدایا مرا بکش و تار و پودم را به باد ده اما جامعه‌ام را به سلامت از این بحران به در ببر. خدایا مرا به دست طائب‌ها و اطلاعاتی‌ها و فریبگانی که به لباس سپاه فرو شده‌اند تکه تکه کن، اما سرزمینم را و مردمان سرزمینم را از اندوه، از رنج، از بلا تکلیفی، از غصه‌های تمام‌نشدن، از تحقیر، از عقب‌ماندگی، از دربه‌دری، از غارت، از ترس، از لکت، از قحطی، از کاستی‌های انسانی، از دست مدیران و روحانیان بی‌لیاقت رهایی ببخش. نابودم کن اما به مردم سرزمینم سرفرازی عنایت فرما. آمین

بیست و هشتم بهمن ماه سال نود

با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد



*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری زاد؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://nurizad.info/?p=19007>

<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/02/nurizad-letter-23.html>



نامه سرگشاده «یک جوان معترض» به خامنه‌ای، ۲۸ بهمن ۱۳۹۰

رهبر جمهوری اسلامی ایران، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
سلام

حتماً می‌دانید که جناب نوری‌زاد در نامه پازدهم خود علمای دینی و سرشناسان دیگر را دعوت به نوشتن نامه برای شما نمود. اینجانب نه از سرشناسان نام نه قلم شیوا و زیبایی دارم. یک فرد عادی هستم از بین تمام هفتاد میلیون نفر از جمعیت ایران. یکی از همین نسل سوخته که پدرانشان برای رسیدن به آزادی بیش‌تر و برای تحقق دین اسلامیشان انقلاب کردند و نه تنها آزادیشان بیش‌تر نشد بلکه کم‌تر نیز گردید. و ما، آغاز زندگی‌مان با انقلاب بود و بلبشوی آن زمان تفریحات کودکانمان را از ما گرفته بود و سپس جنگ را چشیدیم و بازیمان تفنگ شد و تغذیه‌مان ناسالم، ولی باز هم با شادی ناظر کمک والدینمان به جبهه جنگ و رزمندگان بودیم و با افتخار به دوستانمان از شجاعت‌های نزدیکان رزمنده خود می‌گفتیم. اما ما بعد از این همه سال و این همه فداکاری بزرگ‌ترهایمان چه داریم؟

جناب نوری‌زاد از علما خواستند تا بنویسند اما من به عنوان یک فردی از افراد جامعه، به عنوان یکی از این نسل سوخته، به عنوان یکی از تحصیلکرده‌هایی که بین رفتن از کشور و برخورداری از رفاه کشور دیگر و ماندن در وطن و کمک به ساخت آن، سال‌ها در جدال بوده است، چرا ننویسم.

پدر من که برای برقراری دین مبارزه کرد و زندان رفت تا بالأخره انقلاب اسلامی به نتیجه رسید هنوز چیزی نگذشته آرزوهایش بر باد رفت. من که تمام زندگی‌م با عقاید دینی و اسلامی و در کشور اسلامی بزرگ شدم، امروز دیگر نمی‌دانم واقعاً هدف از حکومت اسلامی چه بود و این حکومت چه حسنی می‌تواند داشته باشد. آیا واقعاً برقراری عدالت بدون حکومت اسلامی ممکن نبود؟ آیا ما الآن شاهد بهترین حکومت روی زمین هستیم و عدل علی(ع) در حال اجرا است. آیا وقتی علی به حکومت رسید برای آنکه حکومتش برپا باشد و سپس فرزندش به حکومت رسد عده‌ای را اجیر کرد تا هر صدایی را خفه کند، هر کس را که بر علیه ما سخنی راند، به اصطلاح پاسداران انقلاب پودر نماید. نه البته که نه. علی حتا از حق خودش برای حکومت گذشت و آن را به ابوبکر سپرد زیرا اعتقاد داشت که حکومت عدل می‌بایست برخواست اکثریت مردم استوار باشد حتا اگر حق خودش پایمال شود. حتا اگر فکر کند به سود ملت نباشد. فکر می‌کنید علی در زمان حکومتش این قدرت را نداشت تا پسرش را جانشین قطعی خود کند. فکر می‌کنید نمی‌توانست در کار مخالفانش تجسس کند و برای آنان پاپوش بسازد. وای بر ما که می‌دانیم تجسس در کار دیگران از بزرگ‌ترین گناهان است و انجامش می‌دهیم.

بگذریم. من کسی نیستم که در مقام فرزند شما به شما، آن هم به شمای روحانی درس دین دهم. چه بگویم، که هرچه بگویم خود آگاه‌تر هستید و حتا اگر بی‌خبرید نیز باز گناه از شماست، زیرا خود را رهبر این کشور و این ملت می‌دانید. اگر دولت اشتباه می‌کند و زندگی مردم را به بازی می‌گیرد و با حرف‌ها و اعمال نسنجیده آن‌چنان گرانی و تورمی ایجاد کرده است که مردم را با شتاب بسیار به ورطه نابودی و بیچارگی می‌برد، مقصر فقط او نیست بلکه شما هم در گناه او شریک خواهید بود. شاید شما بی‌خبر باشید و اطرافیانتان می‌خواهند مردم را در فقر و بدبختی خویش گرفتار کنند تا دیگر رمقی برای شکایت و مخلفت نداشته باشند. به نان شب محتاج باشند تا پیوسته برای لقمه‌ای نان دست‌بوس بمانند. اما این سیاست اگر چند سال دوام بیاورد دائمی نخواهد بود و بالأخره روزی خواهد رسید که مظلوم حق خود را از ظالم بگیرد و آن روز هر کس که در مقام ظالم باشد و هر کس که بر علیه ظلم کاری نکرده باشد، باید به ملت جوابگو باشد.

راستی صحبت از مخارج زندگی و گرانی و تورم شد، دوست دارم بدانم شما مایحتاج زندگی خود را از کجا تهیه می‌فرمایید؟ آیا خودتان به خرید می‌روید؟ آیا می‌دانید که خرید کردن برای خانه و خانواده چه لذتی دارد. اما افسوس هیچ دیده‌اید که قیمت‌ها سر به فلک کشیده است؟ می‌دانید یک کیلو گوشت قرمز به ۲۰ هزار تومان رسیده ولی حقوق‌ها ثابت مانده است. می‌دانید یک فرد تحصیل‌کرده با چند سال سابقه کار در تهران با حقوق خالص ۸۰۰ هزار تومان که ۵۰۰ هزار تومان آن را کرایه برای یک واحد آپارتمان ثقیلی می‌دهد، با کل بقیه‌اش می‌تواند تنها ۱۵ کیلو گوشت بخرد. اما آیا می‌دانستید در کشور آمریکای جهانخوار و این شیطان بزرگ که به گفته صدا و سیما هنوز بی‌عدالتی و تبعیض نژادی علیه سیاهان در آن حکمفرماست (البته نمی‌دانم چرا رئیس‌جمهور و برخی دیگر از مقامات آن سیاه‌پوستند!)، قیمت یک کیلو گوشت قرمز ۶ دلار است و همان



فرد تحصیلکرده دارای درآمد خالص ماهانه ۷۰۰۰ دلار بوده که پس از کسر اجاره بهای یک خانه مناسب می‌تواند با مازاد درآمدش ۱۰۰۰ کیلو گوشت قرمز بخرد.

راستی شما که در خانه نشسته‌اید و به میان مردم نمی‌آیید، هیچ می‌دانستید در کشور جهانخوار و شیطان بزرگ آمریکا، شخص اول مملکتشان هر از گاهی به میان مردم می‌آید و در فست‌فودهای عادی غذا می‌خورد. در برخی همایش‌های مردمی شرکت می‌کند و با شادی آنها شریک می‌شود؟! آیا شنیده‌اید که به تازگی ملکه‌ای از دیار کفر به جشن تولد یک فرد عادی که البته ایرانی دیار غربت بوده است، می‌رود؟ من را به یاد آنچه از دین اسلام برایم نقل کرده بودند می‌اندازد. ولی حیف! اسلامی که من شناخته بودم را در دیار کفر باید دید نه در هیچ‌یک از کشورهای اسلامی.

نمی‌خواهم بیش‌تر از این وقت شما را با سخنان تکراری خود هدر دهم. با خود گفتم شاید بهتر باشد من نیز چیزی بنویسم. مهم نیست اگر خوانده نشود. به هر حال، درد خودم را تسکین می‌دهد. اما از من نخواهید نام خود را فاش کنم. نام من البته به درد شما نمی‌خورد گفته بودم که از همین ملت‌ام. اما می‌ترسم که نام من به درد نیروهای قلیچماق اطلاعاتی و سپاهی و بسیجی بخورد. از زندانی شدن نمی‌ترسم. مال و اموالی ندارم تا چپاول کنند. هر چقدر هم که می‌خواهند از فیلم‌ها و عکس‌های خانوادگی من ببرند مرا باکی نیست. مگر بوسیدن و بغل کردن همسر جرم و جنایت است و یا زشتی در آن است! مگر بی‌حجاب بودن زن در محیط خانواده جرم است. از این عکس‌ها به چه می‌خواهند برسند من نمی‌دانم و نمی‌ترسم. اما چرا خود را هم صحبت اراذل و اوباشی نمایم که به اسم دین از هیچ کاری رویگردان نیستند. پس تا وقتی که می‌توانم پنهان بمانم خواهم ماند.

یک جوان معترض

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=676>

**نامه سرگشاده حبیب تیریزیان به خامنه‌ای، ۲۸ بهمن ۱۳۹۰****هنیه و مقام معظم رهبری!**

پیشگاه مقام قدسی مرتبت، رهبر عظیم الشان جمهوری اسلامی حضرت امام خامنه‌ای!

ای بزرگوار!

من هم از آقای محمد نوری‌زاد یاد گرفتم که برای مقام منیع و بزرگوارت نامه بنویسم! تا به حال دو نامه نوشتم و از چاپلوسی هیچ فروگذار نکردم زیرا می‌دانم که مطلوب طبع حضرتعالی است و باعث شغف و شهنو جنابعالی می‌شود!

علت این عرض حال این بود که پس از سفر آقای اسماعیل هنیه به ایران اسلامی ما و دیدار حضرتعالی با وی، جان نثار کنجکاو شدم تا سری به وبسایت سازمان حماس بزنم و ببینم سفر ایشان به میهن اسلامی ما که رسانه‌های ما آن را همه پوشش دادند و از شما و ایشان آن همه عکس‌های فراوان و بس صمیمانه انتشار دادند که به حق، آن همه صمیمیت جنابعالی نسبت به ایشان می‌تواند حسادت اصحاب و نزدیکان شما را که در آرزوی ذره‌ای از آن عنایت‌ها و محبت‌ها هستند برانگیزد، چگونه پوشش داده‌اند.

قبلاً خدمت شما عرض کرده بودم که به علت دو دوره شبانه در زبان انگلیسی، کمی با این زبان آشنایی دارم.

پس از مشاهده سایت «حماس نیوز» از دیدن زبان و لحن به کار گرفته شده در آن سایت، از سفری که در میهن اسلامی و ولایت‌مدار ما آنقدر با آوازه‌گری، اخبارش گزارش و تیتراژ شده بود، در آنجا یکه خوردم. چون سفری به این اهمیت فقط به صورت یک خبر بسیار کوتاه آن هم طعنه‌آمیز و حقیرانه که چه عرض کنم بلکه خفت‌آور نسبت به حضرتعالی درج شده بود.

آقای هنیه در سخنرانی خود در مراسم انقلاب اسلامی از شما با «مقام معظم رهبری» نام برد حال آنکه در سایت حماس که در زیر، عین آن را به اضافه لینک مربوطه درج نموده‌ام، می‌بینیم که این سفر در دو خط آن هم با لحنی تحقیرآمیز انعکاس داده شده است.

حضرتعالی در سخنان پربارتان از ادامه مقاومت و راه ندادن جریان سازش به درون جنبش فلسطین یاد فرمودید ولی آقای هنیه همه‌اش از سازش با دولت ساحل غربی دم زد و درباره توجهات آن سازش سخنرانی فرمود. شما از قدس و اینکه مسأله فلسطین، مسأله امت اسلامی است و اینکه ایران اسلامی به فلسطین پشت نمی‌کند صحبت فرمودید، ولی ایشان از نیازهای مالی جنبش فلسطین و درخواست کمک برای بازسازی غزه و کمک به ایجاد دولت ملی فلسطین با بخش غربی بحر طویل بافتند و به تکرار، تأکید کردند که فلسطین در ازای کمک‌های سخاوتمندانه ایران اسلامی هیچ تعهدی به ایران نداده است! آن‌چنان که گویی مخاطب آقای اسماعیل هنیه، نه حضرتعالی و دولت اسلامی ما، که دائماً بر اتحاد استراتژیک با حماس به عنوان یکی از محورهای راهبردی منطقه‌ای و جهانی خود تأکید داشته و به آن مباهات می‌نمایند، بلکه فقط همان امت عربی فلسطینی ساحل رود اردن است. ایشان از وحدت ملت فلسطین دم می‌زنند و توجه ندارند که حضرتعالی سنگ اتحاد امت اسلامی را به سینه مبارک می‌زنید!

این بنده حقیر فکر کرد بهتر است این دو خط کوتاه، خبر سفر آقای اسماعیل هنیه را به شرف عرض اقدس ولایی برساند که به هنگام نوشتن چک کمک مالی در وجه ایشان، مراعات نحوه گزارش خبری این سفر در سایت «حماس نیوز» شده باشد.

ارادتمند ثابت‌قدم شما

Khamenei lectures Haniya on resistance

TEHRAN – Iran's supreme leader Ali Khamenei on Sunday warned the Palestinian Islamist movement Hamas against any "compromise" in its fight against Tehran's nemesis Israel, his official website repor... (photo: WN / Ahmed Deeb

<http://wn.com/hamas>



*** پی‌نوشت‌ها ***

چند ساعت یک روز پس از درج این یادداشت یا نامه، به سایت حماس سر زدم می‌خواستم سایت را به یک دوستم نشان دهم؛ آن خبر دو خطی مورد اشاره را برداشته‌اند و در عوض، گزارش‌های مفصل‌تری از احمدی‌نژاد گذاشته‌اند، که فرصت نداشتم بخوانم.
حبیب تبریزیان

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=671>

**نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۹۰ (++)****در قضایای ایران سرمهندسی اصلی، انگلستان است****سربازجوی اکثر زندانیان سیاسی برادر وزیر اطلاعات، حیدر مصلحی، بود****شما همچنان رهبری دولت و حکومتی فاسد، خون‌ریز، جنایتکار را بر عهده دارید**

حمد و سپاس خداوند رحمان و رحیم را که قدرت درک به ما عنایت فرمود، سخن تملق از ما بگرفت و چشم بینایمان داد تا بر علیه ظلم ستم‌پیشگان و منحرفان از آرمان‌ها و خواست‌های تاریخی ملت ایران، قیام به زبان نماییم و آنچه مورد رضایت حق تعالی است را بر گفتار جاری نماییم که همانا این کار برایمان همان سپاس خداوندگار است برای عطا فرمودن چنین نعمت بزرگی بر ما.

آقای خامنه‌ای

ما همانند سایر اطرافیان شما می‌توانستیم زبان بر چاپلوسی و تعظیم شما بگیریم. از نعمات «سایه گسترده سلطنت شما در ایران» برخوردار شویم، از خوان گسترده بیت‌المال در اختیار شما استفاده کنیم و به مانند سایر «کرکس‌های حاضر بر بالین محترض انقلاب اسلامی» ارتزاق نماییم، خود و حساب‌های دنیایی‌مان را فربه از حرام نماییم و در به‌جا آوردن سپاس شما هفته‌ای یک‌بار بگوییم:

«آیت‌الله خامنه‌ای بهترین فرد برای جانشینی خدا بر روی زمین است و شما آخرین پیامبر و فرستاده خدا بر روی زمین هستید!»

اما دریغ که گفتار و وجدانمان بر چاپلوسی حضرت شما نچرخید و لحظه‌ای زبانمان آرام نگرفت و آواره غربت شدیم. چه بسا از ظلم شما و سپاهیان بی‌خبر از خدایتان در امان بمانیم.

اکنون که زمان گفتار سوم من با شما گردیده، ۲۲ بهمن امسال نیز پایان یافته و جمعی به ضرب و زور بخشنامه‌های حکومتی و برخورداری از مزایا و مواهب حضور در راهپیمایی ۲۲ بهمن در آن حاضر گردیدند و به گواه حاضران در راهپیمایی، امسال کم‌رونق‌ترین راهپیمایی سال‌های اخیر انقلاب را شاهد بودیم که به مدد حقه‌های تدوین و تصویر صدا و سیمای میلی جمهوری اسلامی ایران «در هم فشرده و متکثر» به نظر می‌رسید. خوب است نامه «مؤسسه مالی اعتباری ایرانیان» به تمامی کارمندان شعب خود و وعده یک روز پاداش برای شرکت در راهپیمایی ۲۲ بهمن امسال و حضور و غیاب کارمندان در خلال راهپیمایی را حتماً بخوانید. نکات مفیدی عایدتان خواهد شد.

دفتر جناب‌عالی نیز به رویه سالیان پیشین، روز بعد از راهپیمایی به خاطر «حضور پرشور مردم فهیم و انقلابی» تشکر نکرد و این سپاس را فردای ۲۵ بهمن ماه به مردم فهیم ایران ابلاغ نمود.

به گمان ما شما انتظار حضور مخالفین خود در تظاهرات سالگرد حصر غیرقانونی میرحسین موسوی و مهدی کروبی را می‌کشیدید و پس از آنکه برای هر یک از مخالفین خود در این تظاهرات ۲۰ چماق‌دار و تفنگ‌دار گماشتید، پیام تشکر خود را ارسال کردید. اما به یک نکته مهم توجه نکردید؛ نکته‌ای که دو سال است در تمامی تریبون‌های حکومتی خود بر آن پافشاری می‌کنید و آن «مردن جنبش سبز مردم ایران» است. این گسیل عظیم نیرو در خیابان‌های تهران و شهرستان‌ها به ما نشان داد که جنبش اعتراضی مردم ایران به شدت زنده است و شما بسیار از حضور سبز و اعتراضی مردم ایران بر علیه دیکتاتوری خود هراسناکید و همچنان به قانون اساسی ایران پایبند نیستید و از آن حراست و پاسداری نمی‌نمایید. چرا که بر اساس اصل ۲۷ قانون اساسی که شما ملزم به پاسداری از آن هستید، «تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها بدون حمل سلاح به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد، آزاد است».

اطمینان کافی و وافی دارم شما نیز به مانند شاه سابق ایران «صدای ملت ایران» را زمانی خواهید شنید که دیگر دیر شده است. چه آنکه او نیز به قانون اساسی مشروطه عمل نمود و آن قانون را تبدیل به قانون اساسی مطلقه کرد و شما نیز بر صراط او استوار قدم هستید. اما یک فرق اساسی میان شاه فقید ایران و شاه فعلی ایران وجود دارد. آن فرق این است که او برای آرام نمودن آتش خشم مردم ایران و جلوگیری از کشتار بیش‌تر مردم از ایران خارج شد و آینده سیاسی خود را به دست سرنوشت ملت ایران سپرد. اما شما تا ایران را مورد آماج دشمنان قرار ندهید و ایران را



«ویران» نکنید، قصد واگذاری حکومت و «سپردن سرنوشت به دست ملت ایران» را ندارید. اگر تمایل دارید شما بچرخید تا ما نیز بچرخیم. حتماً در آینده‌ای نزدیک صدای ملت ایران را خواهید شنید و ما به زودی انقلابی را که به شما امانت دادیم، از شما پس خواهیم گرفت و سرنوشت خود و شما را تعیین خواهیم کرد.

جناب سید علی خامنه‌ای

در نماز جمعه ۱۴ بهمن ماه گذشته منتظر راهگشایی تازه شما برای خروج از انسداد سیاسی حاکم بر ایران و تحریم‌های کمرشکن بودیم. اما پس از آن خطبه به نتیجه قطعی رسیدیم که قانون اساسی فعلی با ساختار فاسد حکومتی در ایران تأمین‌کننده منافع ملی و عزت ایران نیست و یگانه راه نجات ملی ایران از غارت و ویرانی و تجزیه احتمالی دشمنان این سرزمین همانا «ترک گفتن شما از مسند رهبری بر ایران» است. چه اینکه در حکومت خود چنان دشمن‌تراشی نموده‌اید که حکومت‌هایی که با ملت ایران مشکل حادی نداشتند و در زمان ریاست جمهوری جناب خاتمی برای ایشان فرش قرمز پهن می‌کردند، اکنون کمر به قتل ملت ایران بسته‌اند و اینها همگی از برکات رهبری فرزانه به نام سید علی حسینی خامنه‌ای است.

لطفاً ترتیبی اتخاذ فرمایید تا ملت ایران دیگر از برکات رهبری داهیه‌ها شما بهره‌مند نگردند.

قطعاً در صورت انجام این لطف بزرگ، سایه جنگ و تورم دهشتناک از سر ملت ایران رخت بر بسته و سیستم حکومتی دیگری شایسته نام ایران و ایرانی جایگزین شما و حکومتتان می‌گردد.

ناگفته نگذاریم که اگر رهبری پیامبرگونه شما بر ملت ایران ادامه یابد در دهه‌های فجر آینده شعار «مرگ بر جهان» توسط حاضرین داده شده و شرکت «ایرانسل» که سهامدار عمده آن «مجتبی خامنه‌ای» فرزند خلف شماست، شارژ صد درصد رایگان را به حاضرین در جمعیت اعطا می‌نماید! در خبرها خواندم که: آیت‌الله سیستانی در پاسخ به جناب مسیح مهاجری گفته است که: «من در قضایای ایران دخالت نکرده و نخواهم کرد. قضایای ایران یک سرمهندس دارد و تمامی امور به روال خود در حال انجام است». بسیار فکر کردم که این سرمهندس چه کسی می‌تواند باشد؟ نقش شما را در امور ایران بیش‌تر از نقش یک «مهندس» نیافتم و دریافتم سرمهندس اصلی به زعم من «انگلستان» است تا شما. برای بیان خود دلیل دارم. چه اینکه به خوبی «پروژه اندلسی‌سازی ایران» به دست شخص مشخص شما در حال اجراست و قطعاً بسیاری از مردم ایران در حکومت احتمالی بعدی به پیوند دین و سیاست نظر مساعدی نخواهند داشت.

حتماً نامه دکتر «مهدی خزعلی» را که به فرزند آیت‌الله العظمی منتظری نگاشته خوانده‌اید. نزدیک به ۴۰ روز است که در اعتصاب غذا به سر می‌برد و نزدیک است به مانند «شهید هدی صابر» به دست عمالان دژخیم شما به شهادت برسد. می‌دانم که او استخوانی است بر لای زخم شما. قصد حتمی آن است که او را به شهادت برسانند تا شما از دست او خلاص شوید. به فضل الهی او زنده خواهد ماند و همچنان خاری خواهد بود در چشم دشمنان عزت و شرف ملت ایران

من قصد دارم همان‌گونه که وعده نمودم از شکنجه‌ها و روند اعتراف‌گیری در بند الف زندان پهن‌آور اوین به واسطه اعمال شنیع ارتكابی بازجویان شما سخن بگویم. البته بسیاری از افراد هم‌نظر با بنده از روند عبث نامه‌نگاری با شما سخن می‌گویند و حکومت شما را غیر قابل اصلاح می‌دانند. اما من بنا دارم تا رسیدن به حصول نتیجه به شما نامه بنویسم تا قطعات پازل پیچیده حکومت تزویر شما بر مردم ایران کامل شود. شاید مورد رضای حق تعالی قرار گیرد.

من به همراه تعداد بسیاری از سیاسیون و افراد سرشناس درست چند روز پس از قرائت «خطبه خون شما» در نماز جمعه تهران در سال ۱۳۸۸ بازداشت شدیم و به بند الف زندان اوین منتقل گردیدیم. دستگیری من در انتهای خیابان پیروزی تهران و طی یک قرار ملاقات تلفنی رخ داد و با کشیدن سلاح و محاصره خیابانی همراه بود. همان‌طور که بهزاد نبوی دستگیر شد و بسیاری دیگر. در اثنای انتقال به اوین مورد ضرب و شتم قرار گرفتم، در حالی که چشم‌بند بر چشم و دستبند در دست داشتم مورد انواع توهین‌ها و فحاشی‌های ناموسی لایق دستگیرکنندگان و فرماندهانشان قرار گرفتم.

ما‌ها در سلول انفرادی نگهداری شدم و زیرزمین نمود زندان را از زیر چشم‌بند خود درک کردم. در حالی که دو دستم با دستبند به میله‌های فلزی روی زمین بسته شده بود، ساعت‌ها در حالت خمیده در آن مکان نگهداری شدم تا اعترافات مورد نظر بازجویان را علیه پدرم، مهدی هاشمی



رفسنجانی، غلامحسین کرباسچی، سید محمد خاتمی و مهدی کروی از من اخذ کنند. روزهای زیادی از تابستان سال ۸۸ را در سلول ۵/۱ متری بند دو الف سپاه ظلم شما گذراندم. در حالی که مداوم روزه داشتم و صدای نماز شب هم‌بندی‌هایم را از کانال کولر سلول می‌شنیدم. مناجات‌های شبانه در آن شرایط تنها امید ما بود برای نظر کردن به وجه الله و گذر از ظلم سنگین شما. همان‌طور که «الا لعنت الله علی القوم الظالمین» نجوای زیر لبمان بود

سربازجوی من فردی بود با لهجه شیرین اصفهانی که به وسیله پنج بازجوی زیردست خود روند کارشناسی پرونده‌های دستگیرشدگان سیاسی را بر عهده داشت. این فرد بازجوی بسیاری از افراد است که ظلم مضاعفی به آنها رفته است. نام او را در اواسط همین نامه فاش خواهم کرد. این فرد عامل اعترافات دروغ بسیاری از متهمان در «دادگاه‌های فرمایشی» برگزار شده آن زمان بود. او بسیار مرا تحت فشار قرار داد تا بر علیه دو شخص مطرح سیاسی اعترافات کذایی را انجام دهم. بازجویی در آن بند با دلهره و اضطراب و عدم درک گذر سریع زمان همراه است. چنان‌که بسیاری از روزها از ساعت ۱۲ ظهر تا ۱۲ شب در اتاق بازجویی بودم و به گذر سریع زمان در روند بازجویی توجه نمی‌کردم. تک‌تک بازجویان من مسؤولیتی ناهمگون داشتند.

یکی به شدت کتک می‌زد. به طوری که بارها از پشت سر با ضربات متعدد لگد به دیوار مقابل پرتاب می‌شدم. سهولت این کار زمانی بیش‌تر می‌شود که من را مقابل دیوار با چشم‌بند می‌نشانند. طبیعتاً در این حالت، رو به دیوار بودم و به محض اینکه جمله‌ای مطابق نظر بازجویان ادا و نوشته نمی‌شد از ناحیه پشت سر چندین نفر حمله کرده و مرا به زمین و دیوار پرتاب کرده و این کار چندین بار در طول روز انجام می‌شد.

بازجوی دیگر فقط و فقط الفاظ رکبک و ناموسی را به کار می‌برد. او لاغر بود و دراز. این دو مکمل یکدیگر بودند.

بازجوی بعدی مأمور دادن برگه‌هایی بود که در آنها مطالب مربوطه را به کذا نوشته بود و من باید آنها را همان‌گونه که هست در برگه‌های بازجویی می‌نوشتم و منقوش به اثر انگشت می‌کردم. اگر کلمه‌ای کم یا زیاد می‌شد آن دو نفر دیگر به شدت مرا مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند. بازجوی بعدی که هیکل گنده‌ای هم داشت، مأمور جریحه‌دار کردن عواطف و احساسات بود. او مدام دلتنگی تنها دخترم به خاطر دوری از من را یادآور می‌شد و اینکه در شنوهای تلفنی، دخترم مدام گریه می‌کند و بهانه پدرش را می‌گیرد. او می‌گفت آنچه را که باید بگویی بگو تا از این مهلکه رهایی یابی و دخترت را ملاقات کنی. آخر از شما چه پنهان، دختر من در زمان دستگیری‌ام هفت سال بیش‌تر نداشت و مسؤولیت او را در نبود مادرش، من و خانواده‌ام بر عهده داشتیم.

بازجوی بعدی‌ام نیز همان فردی بود که پیش‌تر از او صحبت کردم. همانی که قسم «ناموس زهرا» تکه کلامش بود. همان که بارها شاهد بودم مرا با زبان روزه کتک می‌زدند و له می‌کردند. همان که با هدایت و نظر او آن بازجوی سیه‌چرده هتاک لاغراندام زشت‌سیرت و صورت بارها و بارها کتاب قرآن را به سمت من پرتاب می‌کرد و می‌گفت در زمان علی نیز خوارج قرآن بر نیزه کردند و تو یکی از آن خوارج هستی! و همان قرآن همراه مرا بارها به سر و صورتم پرتاب کرد و کوبید.

آن سربازجوی محترم که اکثر زندانیان سیاسی را بازجویی و مورد هتاک قرار می‌داد و افراد بسیاری از او یاد می‌کنند اما او را نمی‌شناسند را من دیده‌ام. در روز آخر بازداشت، مرا به اتاق او بردند. به صندلی چرخ‌دار نشاندند. چشم‌بند از چشمان گشودند و من کله طاس او را به همراه جای مهر بر پیشانی و چشمان نیلی رؤیت نمودم. او کسی نبود جز برادر وزیر اطلاعات شما «حیدر مصلحی» که در دولت غاصب فعلی مشغول به کار است.

من نام او را نمی‌دانستم. اما توسط یکی از دوستان خود در اطلاعات سپاه پاسداران نامش برایم افشا شد و آن فرد که نام و رسمش محفوظ است، او را به من معرفی نمود. او از من خواست که به محض آزاد شدن در کنار «مهدی هاشمی رفسنجانی» قرار بگیرم و او را تا لحظه دستگیری تنها نگذارم. به عبارت دیگر، اینکه جاسوسی کنم! بارها و بارها همین شخص از من خواست که اطلاعات بعضاً دروغی را که از وی داشتند، از زبان من منتشر کنند و قرار بود مرا به همان دادگاه کذایی و فرمایشی حکومت به ریاست صلواتی برده و مطالبی را که از زبان حمزه کرمی بیان شد، از زبان من منتشر نمایند. همچنین پس از آزادی سه بار مرا به زندان اوین احضار نمود و طی بازجویی‌های چندین ساعته مجدداً از من درخواست کرد تا مطلبی قریب به این مضمون بنویسم که «غلامحسین کرباسچی» را بارها در اماکن مختلف دیده‌ام که با سلاح تردد می‌کند، تا او این نوشته و اقرار مرا به همراه امضاء و اثر انگشتم جلوی قاضی محمدرزاده (قاضی ویژه مستقر در مجتمع مفاسد اقتصادی فعلی) و قاضی مخصوص بند حفاظت و اطلاعات سپاه در اوین در آن دوران بگذارد تا حکم دستگیری کرباسچی را بگیرند و او را به اوین بیاورند. قسم به خدای احد و واحد که در آن لحظه، میعادگاه قیامت را در برابر چشمان خود دیدم و از آن اعترافات سنگین و دروغ امتناع نمودم. چه اینکه تهدید به دستگیری مجدد



و نگهداری طولانی مدت در انفرادی بند الف و شکنجه نیز شدم. اما شرافت و وجدانم را در آن لحظات هجوم سهمگین بر زیر پای نهادم

جناب آقای خامنه‌ای

بارها در زمان بازجویی‌های مکرر و طولانی مدت خود صدای آه و ناله و فغان ناشی از ضرب و شتم زندانیان را شنیدم. در یک مورد که در اتاق جنبی بازجویی خودم روی داد، فرد مضروب را از صدای ناله‌اش شناختم. سربازجوی من (مصلحی) به همراه دو نفر دیگر مشغول (کارشناسی) بازجویی از من بود که فردی وارد شد و قضیه‌ای را زیر گوش او زمزمه نمود. مرا با تعداد زیادی سؤال و یکصد برگه بازجویی تنها گذاردند و به اتاق کناری‌ام رفتند.

من صدای پنج نفر را شنیدم که فردی را به شدت کتک زدند که اعتراف کند به داشتن سلاح کمری.

آن فرد را شناختم و پس از بازگشت سربازجو و تیم همراه از او تأییدیه نامش را گرفتم و او با اکراه پاسخ داد. او کسی نبود جز عیسی فریدی، مدیرعامل صندوق بازنشستگی شرکت نفت در دولت اصلاحات، جهادگر سابق، فعال در دولت‌های میرحسین موسوی، هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی. جرمی که منجر به دستگیری او شد، در اختیار نهادن دفترش در انتخابات ۸۴ به ستاد هاشمی بود. برای آن کار (جرم) دستگیر شد و زیر فشار سهمگین شکنجه‌های بازجویان مجبور به اعتراف برای در اختیار داشتن سلاح کمری شد و اکنون در حال گذران دوران طولانی حبس خود است.

حتماً شما در جریان پروژه آن روزهای سپاه پاسداران برای دستگیرشدگان بودید؟ همان‌طور که برنامه‌ریزی کرده بودید، قرار بود این‌طور القاء شود که کسانی که جزو نزدیکان میرحسین موسوی، مهدی کروبی و هاشمی رفسنجانی بودند، همگی قصد انجام کودتا و قیام مسلحانه بر علیه شما را داشتند و قرار بود هاشمی رفسنجانی و فرزندش «مهدی» در معرض اتهامی قرار گیرند که آن «تجهیز افراد به سلاح برای قیام علیه حکومت و شخص شما» بود.

تمامی روند اعتراف‌گیری نیز بر اساس ارتباط دستگیرشدگان با مجاهدین خلق، افراد سلطنت‌طلب و در نهایت، هاشمی رفسنجانی و میرحسین موسوی بود و نام‌ها نیز برای آنان فرقی نمی‌کرد. متأسفانه بسیاری به دام این توطئه شنیع شما و سپاهیان ظالم شما افتادند.

هرگز فراموش نمی‌کنم که در یکی از اوقات محدود هواخوری (ده دقیقه در صبح) با سعید ملک‌زاده صحبت کردم. به زعم سربازجوی من باهوش‌ترین فرد و در عین حال زیرک‌ترین و به اصطلاح «شیطون‌ترین» زندانی حاضر در میان جمع زندانیان آن زمان بودم. با همان زیرکی‌ام با او سخن گفتم. همان‌طور که می‌دانید حکم اعدام او اکنون به اجرای احکام فرستاده شده و در انتظار اعدام است. ریش‌های سفید شده بود. تحت شدیدترین فشارها برای اعتراف به بازجویی بود. خود را به نام سعید به من معرفی کرد. در مردادماه ۸۸ در گرمای سوزان و روزهای طولانی سال پانزدهمین ماه انفرادی خود را در بند الف سپاه ظالم شما می‌گذرانید و به من گفت تحت شدیدترین فشارها و انواع شکنجه‌ها برای اقرار به جاسوسی است.

او همچنان پررو حیه در زمان هواخوری به نرمش و ورزش می‌پرداخت، می‌دوید و سعی به بازسازی روحیه خود داشت. اما اکنون عکسش را در سایت‌های مختلف می‌بینم که بالأخره به آنچه می‌خواستند اعتراف کرد و به اعدام محکوم شد.

خدا قسمتتان کند که دو سال در انفرادی بمانید تا به گناه ناکرده خود نیز اعتراف کنید.

فردی را می‌شناسم که در زمان ورود به زندان بالای صد و چهل کیلوگرم وزن داشت؛ نامش محفوظ است، چون اکنون در چنگال شما گرفتار است.

پس از آزادی برای پیگیری روند پرونده‌ام به دادگاه انقلاب رفتم. او را دیدم که با قامتی نحیف در برابرم ایستاده و مرا نظاره می‌کند. به او گفتم حاجی! چی شد؟ چرا این قدر لاغر شدی؟ چه بر سرت آورده‌اند؟ گفت روح‌الله! اگر تو را نیز به مانند من روزی یک‌بار در مقعدت شوک الکترونیکی وصل می‌کردند چیزی جز استخوان از تو نمی‌ماند. او در دوران شهید رجایی و میرحسین موسوی یکی از معتمدین آن بزرگواران بود. صدای مناجات‌های شبانه‌اش گوشم را هنوز نوازش می‌کند. ده ماه در سال در گرمای بالای پنجاه درجه یکی از شهرهای کشور روزه نگه می‌داشت. در سلولش مدام روزه بود. او همان کسی بود که بنا به نظر تمامی دوستان نزدیکش، مرجع تقلیدی به نام علی خامنه‌ای داشت. تمامی دوستانش می‌دانستند که نزد او از علی خامنه‌ای باید با عبارت «آقا» استفاده کنند و اگر نمی‌کردند خشمگین می‌شد و آن فرد را به طرز وحشتناکی کتک می‌زد.



او در زندان سپاه فاسد شما شکنجه شد و گوشت تنش روزی یکبار به وسیله تماس شوک الکتریکی با مقعد ریخت و ۸۰ کیلو کاهش وزن پیدا کرد. نیز در این مقال نمی‌گویم که در دیدار ما سهم شما از بیان این مطالب چه بود که قدمای گفته‌اند: «عاقلان را به اشاره!»

وای بر من!

وای بر ما!

وای بر شما!

وای بر همه!

شما همچنان رهبری دولت و حکومتی فاسد، خون‌ریز، جنایتکار را بر عهده دارید. برای تمامی صفات واجد شرایط شما که نام بردم، مصداق و نمونه‌های عینی را برمی‌شمارم که بر صحت مدعای من اطمینان حاصل کنید؛ از جنایت‌های سعید مرتضوی در زندان اوین، تعیین حکم زندانیان توسط بازجوها و ماشین امضاء بودن قضات، از هنگامه شهیدی، از شهیده ندا آقاسلطان، از سید مصطفی تاج‌زاده و... حرف‌های ناگفته‌ای دارم که در مجال خود خواهم گفت.

ما را به پاسخگویی شما امیدی نیست؛ اما این عدم پاسخگویی، استدلالی منطقی و الهی برای بیان ناگفته‌ها نیست. بسیار خوب است که شما بر پاسخگو نبودنتان اصرار دارید. چون ناگفته‌ها بیش‌تر و بیش‌تر بیان خواهد شد و همگان خواهند فهمید چه کلاه گشادی بر سر مردم ایران رفته است با چنین رهبر خردمند و فرزانه‌ای!

«هر آینه من آرزومند لقای خدایم، و به پاداش نیک او در انتظار و امید، اما تأسفم از این است که حکومت این امت، به دست بی‌خردان و تبهکاران افتد و مال خدا را در بین خود دست به دست کنند و عباد حق را به بردگی گیرند و با شایستگان به جنگ برخیزند و فاسدان را همدست خود نمایند...». (نهج‌البلاغه، نامه ۶۲)

*** منع ***

وبسایت «ندای سبز آزادی»؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://www.irangreenvoice.com/article/2012/feb/18/19685>

<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/02/zam-khamenei.html>



نامه سرگشاده طنز یک وبلاگ‌نویس به خامنه‌ای، بهمن ۱۳۹۰ (++)

نامه‌ای، خیلی سرگشاده و دو خطی به رهبر جمهوری اسلامی!

آغا اگه این محسن رضایی آمد پیش تو و گفت: امریکا اگه حمله کنه، من مثل ناموسم از کشور دفاع می‌کنم؛ دروغ می‌گه، باور نکنی! ما یه بار سال ۸۸ امتحان کردیم، زرر زیادی می‌زنه. گفتم که فردا نگی نگفتی!

*** منبع ***

http://kakhairandost.blogspot.com/2012/01/blog-post_24.html

**بیست و چهارمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۵ اسفند ۱۳۹۰ (++)****مجلس خبرگان اگر شأن بایسته خویش را به کار می‌بست، شما خیلی زود کنار گذارده می‌شدید****این کهنسالان خموش، فردا پاسخ خدا و این مردم را چه خواهند داد؟**

به نام خدایی که آغوش آفرید

نخبگان خاموش، پخمگان مدهوش

سلام به رهبر گرامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

من صمیمانه و صادقانه اعتراف می‌کنم که شما از توانمندی‌های بسیاری برخوردارید که این توانمندی تنها و تنها مختص خود جناب شماست. مثلاً آقای رجب طیب اردوغان که در جهش همه جانبه کشورش ترکیه به توفیق‌های بزرگ ملی و جهانی دست یافته، بهره‌ای از این توانمندی ندارد. یا اوباما و صد پشتِ اروپایی‌اش حتی. «چرا»یش را خواهم گفت. اما چه خوب اگر که سخن مرا همچنان سخن یک دوست بدانید و از احاله پایان کار من به حضرت طائب - رئیس اداره اطلاعات سپاه، یا همکاران اطلاعاتی‌اش - پرهیز فرمایید. آقای طائب گفته بود بعد انتخابات برای ما خواب‌هایی دیده است. اما صبوری‌اش به سر رسید و نرسیده به انتخابات - همین هفته گذشته - جوانک دیپلمه‌ای را که در کارهای ابتدایی سایت به من کمک می‌کرد، بازداشت کرد و به جای نامعلومی برد، تا شاید با تکاندن او، چیزکی عایدش بشود. به حضرت ایشان بفرمایید: هرچه باشد من رهبرم و دیگران، مردم؛ و یکی از اولین شرط‌های رهبری، صبوری است. و اینکه رهبر باید سخن تند مشفقان و منتقدان خویش را نوش جان کند و روی ترش نکند و دست به انتقام نبرد.

یک: ما و شما نخبگان را فرا خواندیم. نخبگانی با عمرهای کهن. با نعلین‌ها و عباها و عمامه‌هایی که به گمان خود از پیامبر بر پای و بر تن و بر سر داشتند. و بحث‌ها و درس‌های فراوان پشت سر؛ که بیایند و مجلس‌آزایی کنند. و طبق قانون، به کار رهبری نظارت کنند؛ و یا اگر رهبر به کسالتی و مرگی ناگهانی درافتاد، دیگری را بجویند و بر سریر رهبری بنشانند. و این البته عین قانون بود و هست. قانونی که گویا برای خاک خوردن نوشته شده بود و برای خود جایی در سخنان همواره ما و شما می‌جست.

دو: هزینه‌های فراوانی برای انتخاب نخبگان صورت پذیرفت. هم به لحاظ مالی و هم هزینه‌هایی که از گوشت تن ما و تن خدا و اسلام و پیامبر کند و به جایش زخم تازه نهاد؛ این زخم هنوز هست؛ البته تا شما هستید. مگر که در این چند نفس به جای مانده به ترمیم و مداوای این زخم مهلک همت کنید. آیا صدای سخن مرا و التماس مرا می‌شنوید؟

سه: توانمندی منحصر به فرد شما از همین جا رخ نمود. طوری که نخبگان از همان ابتدا برای این گزینش می‌شدند تا به تأیید مکرر شما اجتماع کنند. گویا سرلوحه کارشان از روز نخست همین بود، که تنها و تنها به بقای شما بیندیشند. و به خطاهای شما و آسیب‌هایی که از قانون رهبری شما به جان جامعه سرازیر می‌شد کاری نداشته باشند. شما برای نخبگان دایره‌ای ترسیم کردید که جز بر آن قرار نگیرند. نخبه‌ای اگر از دایره حتمی‌اش گریز می‌کرد، ناسزاهای کمین کرده بکار می‌افتاد، همو که تا دیروز آیت‌الله مجاهد و نستوه و اهل مراقبه و مراتب بلند معنوی تبلیغ می‌شد، یک‌شبه منافق و مزدور و سرسپرده می‌شد، شیشه‌های خانه‌اش می‌شکست، و دیلم‌های مهیا به زیر مسجد و دفترش می‌رفت. اوباشان مذهبی را ما برای همین روزها و برای همین آدم‌ها تربیت کرده بودیم.



چهار: قانون به انتخاب و حق نخبگان تأکید ورزیده بود. باید جای خالی بند بند آن پر می‌شد. و شما با گزینش مکرر نخبگان خاموش، که هر از گاهی از هر کجا فرا بیایند و قیل و قال محتضرانه‌ای سر بدهند و همچنان از شما سپاس بگویند و بنای موجودیت خویش را در همین تأیید و تکریم تمام‌نشدنی شما بدانند، اجرای قانون را به ما و به جهانیان نشان دادید؛ که بله، می‌بینید که ما انتخابات داریم و مردم، نخبگان مورد اعتماد خویش را برمی‌گزینند تا مجلس خبرگان طبق قانون به وظایف محوله‌اش عمل کند! چه وظایفی؟ معلوم است، اینکه پرسیدن ندارد؛ پیش از داوطلب شدن این وظایف، مو به مو به همه نخبگان تفهیم شده است.

پنج: من بنای توهین به نخبگان این سال‌های سپری شده ندارم، بلکه می‌گویم به جای نخبگانی که در این سال‌ها به مجلس خبرگان راه یافته‌اند و صبحی بعد جای به دیگران سپرده‌اند، با اعتنا به عمرها و تخصص‌ها و کتاب‌هایی که شیرازه‌اش از هم دریده‌اند، اگر قصابان و جوشکاران و گله‌داران بر صندلی‌های مجلس خبرگان می‌نشستند، نتیجه آیا همین نمی‌شد که شده است؟ تأیید مکرر یک رهبر که نیاز به خبرگی ندارد. و به این همه هیاهوی علم و معرفت و تخصص دینی و شیعی.

شش: نخبگان هر از چندی از کنار آشفتگی‌های شهرها و استان‌های خود و تماشای تأثیر خطاهای جناب شما می‌آمدند و می‌نشستند و مثل یک موجود رام و یک ابزار بی‌اراده کوکی، زبان به تقدیر و سپاس شما می‌گشودند و جای خالی همان بندهای فلک‌زده قانونی را پر می‌کردند و به صندلی نخبگی شهر خویش باز می‌رفتند. ای دریغ و درد که این ستایش مکرری که نخبگان شما در این سال‌ها به اسم نخبگی برآورده‌اند، از باربران محترم صنف مسگران نیز بر می‌آمده است. ما و شما در این مُلک، نخبگی را فرو کشتیم آقا، و تعریف تازه‌ای از نخبگی آراستیم.

هفت: اخیراً خبری از جناب شما منتشر شد که فرموده بودید به خبرگان اجازه ورود به جزئیات کارهای خویش نمی‌دهید. و راهنمایی فرموده بودید که خبرگان باید به کلیات وظایف رهبری بپردازند. من کاری به درستی یا نادرستی این خبر ندارم. بل می‌گویم نخبگان این سال‌ها - بنا به همان تفهیم روز نخست - در همان کلیات هم مجاز به دخالت نبوده‌اند.

هشت: بله، من نیز چون شما قبول دارم که نباید به جزئیات کار رهبری ورود کرد. مثل دزدیدن وسایل کار نوری‌زاد که بیش از دو سال و نیم از زمان دزدیدنشان توسط مأموران وزارت اطلاعات و سپاه می‌گذرد و هیچ دستگاهی نیز پاسخگوی مراجعات مکرر او نیست. من خود می‌پذیرم که شأن رهبری نه در اندازه‌ای است که به یک چنین قضایای پیش پا افتاده دخول کند.

نه: اما مثلاً قتل‌های زنجیره‌ای آیا یک کار جزئی است یا کلی؟ که رهبری یک پوزش مختصر از مردم نخواست. که: ای مردم، من رهبر بودم و در زمان رهبری من یک چنین فاجعه‌هایی رخ داد. بیایید و مرا ببخشاید. یا برآوردن پدیده لرزانی چون احمدی‌نژاد؟ و اصرار بر بقای او با وجود دزدی‌های فراوان او و همراهانش؟ یا ربعی که بر چهار ستون مجلس شورا و یا ربعی که بر همین مجلس خبرگان نشسته؟ این آیا یک امر جزئی است یا کلی؟ یا برآوردن دستگاه فشن قضائی که به یک تلفن بیت شریف، بشود جوان ماجراجو و فاجعه‌آفرینی چون مرتضوی را بر مسند دادستانی نشانند و با همان تلفن، مسیر قانون را در دستگاه قانونگذار برگرداند؟

رهبر گرامی،

ده: فشردن خبرگان در یک تُنگِ تُنگ، و تخلیه اراده آنان، تنها و تنها در تخصص ما و شما بوده است. و بدیهی است که اگر نیک به این «آکواریم» منحصر به فرد بنگریم، جز زخم بر تن قانون و خدا و پیغمبر و قرآن و البته: مردم، نمی‌بینیم. شما با تخلیه اراده از نمایندگان مجلس خبرگان، ارثیه ناجوری برای مردم و برای رهبری بعد از خویش به جای می‌نهدید. مگر که به سخن خدا گوش دل بسپارید و به جای سخن نامان و سخن چینان و هیولایان، سخن خوبان خدا را شنود کنید.

یازده: مجلس خبرگان اگر شأن بایسته خویش را به کار می‌بست، شما خیلی زود کنار گذارده می‌شدید؛ با یک قلم، همان قتل‌های زنجیره‌ای، چرا که دستگاه مخوف اطلاعاتی قاتل و شکنجه‌گر ما، به هیچ دستگاه جز شخص جناب شما پاسخگو نبوده و نیست، و سال‌ها این فاجعه‌ها در بطن



این دستگاه مخوف دست به دست می‌شده است؛ امروز نیز کار به همان منوال است. امروز نیز فرزندان پاک ما اسیر این دستگاه بی‌حساب و کتاب‌اند و قانون خاک‌آلود ما شهادت پرسیدن یک «چرا» از او را ندارد.

دوازده: نمایندگان مجلس خبرگان می‌توانستند به حساب‌های پولی پنهان شما و هدر دادن سرمایه‌های همه‌جانبه آحاد مردم در افغانستان و عراق و سوریه و لبنان و فلسطین اعتراض کنند که نکردند. ما خود مگر کم نیاز داشتیم که باید از جیبمان به در برده می‌شد و به جیب دیگران ریخته می‌آمد؟ آن هم بدون رضایت ما! خبرگان می‌توانستند به دخالت‌های پرخسارت جزیی و کلی شما در کارها اعتراض کنند، که نکردند. می‌توانستند به حمایت شما از پدیده شرم‌آوری چون احمدی‌نژاد اعتراض کنند، که نکردند. می‌توانستند به فاجعه‌های دو سال پیش و زندانی کردن‌های بی‌دلیلی که به دستور مستقیم جناب شما صورت پذیرفته و می‌پذیرد اعتراض کنند، که نکردند. اگر بنا بر دیدن این همه فاجعه است و بنا بر اعتراض نکردن، خوب مادر بزرگ‌های روستایی ما نیز می‌توانستند بر صندلی‌های مجلس خبرگان بنشینند و از آوازه خبرگی به همان تأیید مکررش بسنده کنند.

سیزده: نمایندگان مجلس خبرگان اگر نمایندگان واقعی ما بودند، می‌توانستند به از ریخت افتادن شأن جهانی کشورمان ایران در حوزه‌های وسیع اقتصادی و سیاسی و نظامی و نقش شما در این به خاک افتادگی دخالت کنند. می‌توانستند به ریخت و قیافه‌ای که شما از سپاه پرداخته‌اید اعتراض کنند. دزدان فربه را مگر جز در سپاه می‌توان یافت؟ کجایند نمایندگان و خبرگان واقعی؟ این کهنسالان خموش، فردا پاسخ خدا و این مردم را چه خواهند داد؟ نماینده شدند که سکوت کنند؟ و جز سپاس نگویند؟ پخمگان و هالوهای مدهوش مگر از این استعداد بی‌بهره‌اند؟ ما را که فریادرسی نیست. پس چرا فریاد نزنیم ای خدا و ای علی مرتضی! شما شاهد باشید که ما به عنوان شهروندان این نظامی که مدعی مسلمانی است، از رهبر و خبرگانی که باید بر کارهای رهبری نظارت کنند و نمی‌کنند، شکایت داریم. دستگاه‌های مخوف اطلاعاتی و امنیتی و قضائی راه بر ما بسته‌اند و ریسمان اوباشان مذهبی را برای آسیب ما و ساکت کردن ما وا گشوده‌اند.

چهارده: من این نوشته را در چهارده بند به پایان می‌رسانم، به نیت چهارده معصومی که شما بدان‌ها سخت مشتاق و پای‌بندید. تنها یک پرسش و تمام: آیا اگر همین کارهای شما را شاه پهلوی می‌کرد، او را تأیید می‌کردید؟ یا نه، بر او بر می‌آشتید و گریبان چاک می‌زدید و دنیا را خبر می‌کردید؟ نمی‌دانم این روزها آیا دلتنگ آغوش خدا شده‌اید یا نه؟ می‌خواهید نشانی‌اش را بدهم؟ آغوش مردم!

بدرود تا پنجشنبه آینده

پنجم اسفند ماه سال نود

با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://nurizad.info/?p=19048>

<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/02/nurizad-letter-24.html>



«چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!»؛ عباس خسروی فارسانی، ۷ اسفند ۱۳۹۰ (++)

«من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
محل قابل و آنگه نصیحت قائل
چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!» (سعدی)

«گرچه دانی که نشنوند، بگوی
هرچه دانی ز نیکخواهی و پند» (سعدی)

قطار نحوهای نجیبانه محمد نوری زاد، به ایستگاه بیست و چهارم رسید؛ عنوان این نامه «نخبگان خاموش، پخمگان مدهوش» است که اشاره به مجلس خبرگان رهبری دارد.

آقای نوری زاد در تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۹۰، در دهمین نامه خود به آقای خامنه‌ای با عنوان «دزدان اطلاعات و دزدان سپاه»، نوشته بود:
«من با اجازه حضرتعالی تا روز انتخابات - اسفند ماه آتی - هفته‌ای یک نامه برای شما خواهم نوشت. گرچه خود می دانم این نامه‌ها آنجا بها دارند که توسط حضرت شما مورد اعتنا قرار گیرند. نیز این را می دانم که بهای واقعی این نامه‌های به هیچ گرفته شده، ثبت در سینه مردم ما و تارک تاریک تاریخ این مرز و بوم است.»

بنا بر این، احتمالاً سلسله جمعه‌نوشته‌های نوری زاد، در جمعه آینده، دوازدهم اسفندماه، که همزمان است با روز انتخابات مجلس نهم، به نهایت خود می‌رسد - در پایان نامه بیست و چهارم، محمد نوری زاد نوشته که نامه بعدی او در پنجشنبه آینده، روز قبل از انتخابات، خواهد بود - و بر این گمانم که آزاده استوار و نجیب پایدار، محمد نوری زاد، تا کنون هر آنچه را که می‌خواست، خطاب به خامنه‌ای نگاشته است و او هیچ اعتنایی بدان‌ها نداشته است و آنها را به بهای هیچ گرفته است؛ نوری زاد در نامه دهم خود خطاب به آقای خامنه‌ای به نیکی گفته بود که:
«خود می دانم این نامه‌ها آنجا بها دارند که توسط حضرت شما مورد اعتنا قرار گیرند.»

البته مخاطب اصلی نامه‌های او، که مردم آزاده و رنج دیده ایران هستند، آنها را با گوش جان شنیده‌اند و بر دایره دیده نهاده‌اند و بدان‌ها بها و ارزش و اعتنا بخشیده‌اند و به امید یافتن راهی به رهایی و دیدن روشنائی، آنها را بر «تارک تاریک تاریخ این مرز و بوم» ثبت نموده‌اند؛ و باز هم خود نوری زاد چه شایسته گفته بود که:

«می دانم که بهای واقعی این نامه‌های به هیچ گرفته شده، ثبت در سینه مردم ما و تارک تاریک تاریخ این مرز و بوم است.»

بر این اساس، امیدوارم که نوری زاد عزیز ما پس از جمعه آینده - چنانچه پیش از این نیز در دی ماه امسال، در نوشته‌ای با عنوان «آقای نوری زاد! آرموده را آزمودن خطاست!» دیگر خامنه‌ای را مخاطب خطابه‌های فخیم خویش خواه!» بیان داشتم - دیگر اگر سخنی در دل و خطابه‌ای در خامه و درد و داغی در اندیشه دارد، رو به سوی مردم بگوید و بنویسد؛ او «شرط بلاغ» را نسبت به خامنه‌ای، بسیار بیش از آنچه لازم بود، به جای آورده است و گرچه می‌دانسته خامنه‌ای نمی‌شنود، ولی هر چه از نیکخواهی و پند می‌دانسته، گفته است و اینک، چون روز، روشن گشته و بر آفتاب افتاده است که خامنه‌ای، «محل قابل» و شایسته‌ای برای «نصیحت قائلان»ی چون محمد نوری زاد نیست، پس دیگر «چه سود حُسن مقال؟!». در پایان کتاب «نحوهای نجیبانه»، من نیز در نامه‌ای با عنوان «شرط بلاغ» خطاب به خامنه‌ای نوشتم که:

«آقای خامنه‌ای! پیش از تبدیل این «نحوهای نجیبانه» به فریادهای خشمگینانه، به آنها توجه کنید. امیدوارم ملول نشوید و «محل قابل» برای «نصیحت قائلان» باشید و پند گیرید؛ نمی‌خواهم ناامید شوم و بدانجا رسم که: «چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!»

و اکنون می‌گویم که: ناامید شده‌ام، آری ناامید شده‌ام؛ خامنه‌ای «نحوهای نجیبانه» را نشنید، و اینک، اندک اندک، «فریادهای خشمگینانه» سر بر می‌آورند؛ هرچند هنوز امید دارم با تداوم لجاجت، غرور، تبختر و تفرعن خامنه‌ای و یاران او، این فریادهای خشمگینانه، به تیغ و تفنگ مسلح نشوند و به وادی بیراهه و ویرانگر جنگ و جدال راه نسپرند! امیدوارم که دیگر این امیدم، ناامید نگردد! هرچند تا کنون هم، آن پیش‌بینی برادر نیک‌سیرت و روشن‌بین خمینی، مرتضی پسندیده، در سال ۱۳۶۲، جامه واقعیت پوشیده که گفته بود: «علی خامنه‌ای ایران را بر باد می‌دهد!».



در نهایت، من نیز با محمد نوری‌زاد هم‌سخن می‌شوم که در نجوایی انباشته از نجابت، برایم نوشت: «تنها چیزی که من به دنبال آنم، پرهیز از خون‌ریزی است.» همچنین، در همین‌جا لازم می‌دانم به سهم خود، نهایت سپاس و احترام و البته ارج‌گذاری را به تلاش‌های محمد نوری‌زاد در «یافتن راهی به رهایی از راه آگاهی» بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیب مردم، داشته باشم.

*** منبع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://nameha.nurizad.info/?p=694>

<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/02/nurizad-letter-24.html>

**نامه سرگشاده یک وبلاگ‌نویس (ف.) به خامنه‌ای و محمد نوری‌زاد، ۸ اسفند ۱۳۹۰**

با سلام به حُرّ زمان

پس از خواندن نامه هجدهم جنابعالی به خود آمدم که هنوز توان نوشتن دارم. برادر بزرگوار بدان که تنها نیستی. این شرح بازداشت من است که صادقانه و بدون میلی‌متری خطا روایت شده.

با تشکر

ف. - وبلاگ‌نویس

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

جناب امیر مؤمنان، ولی الله فی غیبه امامه، امام مسلمین عالم، ولی‌ام‌القرای جهان، ستاره بی‌فروغی که فروغش فروغ جهان و ماندگاری‌اش عزت و رحمت کوّن و مکان، ای امام امامان جناب آیت‌الله العظمای مکرم، دام ظلک العالی المستدام
با سلام،

پس از خواندن نامه آن یهودی بدکار (نوری‌زاد) که اسائه ادب نموده از جناب جنابان کون و مکان، نزد قاضی‌القضات منصوب جانشین ولی امر زمان دست به شکایت برده، من که از مسلمین تحت ولایت جناب شما هستم بر خود افسوس خورده که چگونه می‌شود که یک یهودی بدکار توان شکایت از جنابان دارد و من مسلمان توان در کارم نباشد.

اینجانب عرض را بر شما طویل ننموده مدرک ضیق وقت شما در اداره جهان اسلام و مسلمین و خواهان نباشم اتلاف لحظات مبارک حضرتتان. در آذر ماه ۱۳۸۸ نیروهای جان بر کف شما همانان که در ادبیات پس از انقلاب به سربازان گمنام امام زمان مشهورند، بدون اطلاع قبلی و به بهانه خواندن کنتور برق وارد منزل اینجانب شده بدون مقدمه و ارائه هرگونه مدرکی اقدام به بازرسی منزل نموده، مرا بازداشت نموده و دست‌نوشته‌های اینجانب، کیس کامپیوتر، کتاب و اوراق و وسائل شخصی دیگر را با خود بردند.

اینجانب را در سرمای آذرماه به مدت ۱۸ روز در سلول انفرادی در بازداشتگاهی نامعلوم زندانی کرده، به گونه‌ای که دیگر پس از گذشت مدتی تشخیص روز و شب از دستم رفت. در این ۱۸ روز شکنجه‌های متنوعی بر من روا شد که فقط خلاصه آن را برای شما در زیر ردیف می‌کنم:

۱- لخت کردن بدن و ریختن آب سرد و نگهداری در سرما؛

۲- لخت کردن بدن و شکنجه با کابل یا شلاق؛

۳- تخریب روحیه روانی با ارائه اخبار غلط از وضعیت پدر پیرم (اگر همکاری کنی تو را به عیادت یک مریض در بیمارستان می‌بریم که خیلی تو را دوست دارد. تو هم او را دوست داری. پس از اصرار زیاد به من گفت که پدرت سخته کرده و خیلی دوست دارد تو را قبل از مرگ ببیند. پس از آزادی دریافتم که چنین خبری حقیقت نداشت.)؛

۴- تخریب روحیه روانی از طریق پخش صدای گریه و جیغ زن (به من می‌گفت که چقدر مطمئنی که این خواهر یا مادر یا زنت نیست. بگو صدایش به کی شبیه است.)؛

۵- فحش و توهین رکبیک به ناموس بنده؛

۶- توهین به امامان و پیغمبر اسلام ص (هنگامی که به امامان و پیغمبر و خدا قسم می‌خوردم، باز پرس به آنان با الفاظ بد توهین می‌کرد)؛

۷- خوراندن کاغذ در هنگام اعتراف‌گیری؛

۸- نشان دادن عکس شخصی همسر و فرزندانم هنگامی که راضی به اعتراف نبودم و تهدید من به آوردن آنها به بازداشتگاه و تعذیب آنان؛

۹- در روز پانزدهم مرا دست، پا و چشم بسته به اتاق اعتراف‌گیری بردند. چون راضی نشده بودم ورقه اعتراف را امضا کنم. به وسیله یک شیء به طرز دردآوری به من تجاوز شد و برای تسهیل این امر از گریس صنعتی استفاده شد. پس از انجام این عمل، التهاب من به حدی بود که تا سه روز لحظه به لحظه احساس رفتن به دستشویی را داشتم و خون و گریس از من خارج می‌شد.



هنگامی که از انفرادی به زندان منتقل شدم، درخواست کردم مرا به بیمارستان ببرند ولی با سه روز تأخیر انجام شد. پزشک درمانگاه زندان به من گفت نمی‌توانم برایت کاری کنم و فقط می‌تواند به من بروفن دهد که کمی تسکینم دهد.

پس از ۷۳ روز که از زندان آزاد شدم عفونتم بدتر شده بود به شکلی که سعی می‌کردم که از شدت درد کم‌تر به دستشویی بروم. پزشک به من گفت که اگر پس از طی دوره آنتی‌بیوتیک طولانی‌مدت با دوز بالا هنوز زخم التیام نبخشد باید عمل جراحی شوم. من عمل جراحی را در یک کشور اروپایی پس از پناهندگی‌ام انجام دادم. اکنون نیز هنوز التهاب با من همراه است و عفونت روده دوباره عود کرده و نیاز به عمل دیگری دارم. شنیده‌ها می‌گویند که شما انسان ادیبی هستید. نوشتن را دوست دارید و به قلم علاقه خاصی دارید من نیز مثل شما. من نگرانم که نکنند این سربازان گمنام امام زمان روزی همین را که بر من کردند، بر شما روا دارند. هنوز متعجبم که چگونه این‌گونه شد. مگر می‌شود با هیبت یک مرد به جرم نویسندگی در سایه حکومت ولیّ امام زمان چنین کرد. دوست دارم در مخیله‌تان، درد پس از انجام این عمل غیرانسانی را با دردهای منتج از انجام عمل جراحی و دور از جان و شأن شما دردهای روزانه به هنگام اجابت مزاج که اکنون پس از ۲۵ ماه هنوز گریبانگیر این حقیر است را بر هم بنهید، و با خود ببینید که مگر جرم اینجانب چه بود که این همه درد جزای آن است.

به امید روزی که جنابان با اراده خود و نه به معیت سرباز اجنبی در دادگاه آن یهودی بدکار حاضر شوید و از آن به سلامت فارق شوید و دادگاه دیگری را مشرف کنید که در آن اینجانب شاکی باشم و شما مشتکی عنه، همه مدارک پزشکی اینجانب را به رؤیت آن مبارک می‌رسانم گرچه بی‌فایده است، چون شما زبان بیگانگان نمی‌دانید.

پس به امید دیدار تا روز حقیقت!

ف - وبلاگ‌نویس

منع

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

**نامه سرگشاده شماره یازده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۸ اسفند ۱۳۹۰ (++)****«صد نامه تا آزادی!»****سیاست و عملکرد شما هرگز بر مبنای نرمی و سازش نبوده و نیست و برای تحقق امیال شخصی خود که در قالب آرمان‌های بزرگ جمهوری اسلامی ایران به خورد مردم داده‌اید از هیچ ظلمی فروگذار نکرده‌اید**

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای
با عرض سلام و احترام

همان‌طور که مستحضر هستید، نهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی در روزهای آتی برگزار خواهد شد و اگر شرکت در این انتخابات را به معنای لبیک گفتن به آرمان‌های شما، دست بیعت دادن به دستان شما و مهم‌تر از همه تأیید عملکرد کنونی حضرت‌عالی قلمداد کنیم، یقین داشته باشید که در این انتخابات فرمایشی شرکت نخواهیم کرد.

با نگاهی اجمالی به سال‌های اخیر دوران پادشاهی حضرت‌عالی بر تخت سلطنت جمهوری اسلامی ایران و خصوصاً ایام بعد از انتخابات ننگین سال ۸۸ به خوبی می‌توان دریافت که میل شدیدی به سرکوب و حذف مخالفان از صحنه را دارید و بیشتر کسانی که در سال‌های گذشته به سیاست‌های خصمانه حضرت‌عالی معترض بوده‌اند اکنون یا در قید حیات نیستند و یا در زندان و در اعتصاب غذا جان می‌دهند و به گناه ناکرده تباه می‌شوند. بدون تعارف عرض می‌کنیم جناب آیت‌الله خامنه‌ای، سیاست و عملکرد شما هرگز بر مبنای نرمی و سازش نبوده و نیست و برای تحقق امیال شخصی خود که در قالب آرمان‌های بزرگ جمهوری اسلامی ایران به خورد مردم داده‌اید از هیچ ظلمی فروگذار نکرده‌اید. اکنون نیز برای تداوم و تضمین تحقق همین آرمان‌های پوچ و عوام‌فریب، دست به دامان انتخابات و حضور مردمی شده‌اید که طی دو سال اخیر به شرح ذیل میهمان‌نوازی‌شان کرده‌اید: به میزبانی حضرت‌عالی در سفره میهمانی که در این ایام تدارک دیده شده بود دیس‌های بزرگی از اعدام در گوشه گوشه سفره به وفور یافت می‌شد و شگفتا از برکت این سفره که تمامی نداشت و هر اندازه که به امید برچیده شدن این سفره با اشک و خون از دست‌پخت شما صرف می‌کردیم باز هم در آشپزخانه مهیا بود و الحق که به رسم میهمان‌نوازی سنگ تمام هم گذاشته بودید و با پیاله‌هایی از زندان، شکنجه، بازجویی و ماه‌ها حبس انفرادی سفره را آبرومندتر کرده بودید و آن‌طرف‌تر هم تا دلمان می‌خواست ظرف‌هایی مملو از تهدید، تجاوز، تبعید، بازداشت‌های گروهی، مصادره اموال، پرونده‌سازی، توقیف گذرنامه، اخراج از دانشگاه، گارد ویژه، فیلترینگ اینترنت و تحقیر به فراوانی فراهم بود، نوشیدنی هم که فت و فراوان در مجلس دور می‌چرخید و در جام‌هایی از جنس ظلم و خودکامگی پُر بود از خون ندها، سهراب‌ها، محمدها، ترانه‌ها و ده‌ها عزیز دیگری که داغ رفتنشان هنوز هم جگر می‌سوزاند و در سوگ شهادتشان بعد از گذشت بیش از دو سال چشمی نیست که با دیدن تصویر صورت معصومشان گریان نشود.

جناب آیت‌الله خامنه‌ای!

اینها ورای مشکلات اقتصادی و معیشتی است که طی سال‌های گذشته کمر همین قشری که چشم امید به حضورشان در انتخابات را دارید شکسته است و این سال‌ها جز بیکاری و تورم افسارگسیخته عایدی برایمان نداشته است. اخیراً هم که باید نمان هر روز از آن بلرزد که مبادا ماجراجویی‌های شما بر سر تولید انرژی هسته‌ای همین سقف بالای سرمان را هم آماج بمب‌های اسرائیل و آمریکا کند و کابوس هشت سال جنگ تحمیلی دوباره تکرار شود. حرف آخر اینکه هنوز از قبال سفره قبلی خون‌گریه می‌کنیم و نه در این انتخابات بلکه من بعد از این در هیچ انتخاباتی شرکت نمی‌کنیم، مگر آنکه در فکر اصلاحاتی عمیق و ریشه‌ای در شیوه رفتار و نگاه حاکمیت نسبت به مردم باشید و یقین بدانید که اگر حکومت و بقایی هست برگرفته از نجابت و بردباری همین مردم است و همچنان پیرو نامه‌های قبلی که به خدمتتان ارسال کردیم از شما انتظار داریم در جهت تسریع و تسهیل به وصول حداقل حقوق شهروندی و انسانی جامعه بزرگ بهائی در ایران اقداماتی شایسته در شأن و منزلت بهائیان انجام دهید.



در پناه خداوند بیناترین!

- ۱- آزادی بی قید و شرط تمام زندانیان بهائی در اسرع وقت؛
- ۲- پرداخت غرامت برابر قانون به خانواده‌های بهائی؛
- ۳- پذیرش بی قید و شرط بهائیان واجد شرایط ادامه تحصیل در تمام دانشگاه‌های کشور؛
- ۴- مهیا کردن شرایط اجتماعی عادلانه برای جامعه بهائی؛
- ۵- مجوز احداث و ساخت مشرق‌الاذکار در شهر تهران توسط جامعه بهائی؛
- ۶- پرداخت غرامت و مجوز بازسازی کامل تمام اماکن مقدس بهائی که بعد از انقلاب تخریب شدند؛
- ۷- مجوز تشکیل مجدد محفل رسمی روحانی ملی ایران برای رسیدگی به امور اداری جامعه بهائی.

*** منع ***

وبلاگ «بهایی آزادی»

<http://bahaiazadi.wordpress.com>

**بیست و پنجمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۱ اسفند ۱۳۹۰ (++)**

ما به اسم اسلام در این سال‌های پس از انقلاب آدم کشته‌ایم و اموال مردمان خود را غارت کرده‌ایم و زندان‌های خود را از مردم معترض پُر کرده‌ایم و به اسم اسلام بر جهل مردمان خیمه افراشته‌ایم و به اسم اسلام بر سر اسلام و مردم و تاریخ خاک افشانده‌ایم

من به زودی خود را به آتش خواهم کشید. تا شاید آتشی که عن‌قرب از دلارهای نفتی و اسلحه‌ها و فریگی جماعتی از پاسداران ما زیانه می‌کشد، فرو کشد

به نام خدایی که همه ما آیت اویم

خودسوزی آیت‌الله‌های ایران

سلام به محضر رهبر گرامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

من در این تنگنای فرصتی که همه ما گرفتار آنیم، می‌خواهم دیگرانی از جنس خودتان را و نه شما را مخاطب قرار دهم. درست در اوضاع و احوالی که ما و شما غربال به دست، نمایندگان راستین مردم را پس رانده‌ایم و نمایندگان دلخواه یا نمایندگان بی‌روح و بی‌تپش را برگزیده‌ایم! و درست در شرایطی که حداقل پانزده میلیون مردم معترض تماشاگر این خیمه شب بازی ملی مایند! شما را به خدایی که دوستدار و بنده اوید، این همه انشفاق را بر این مردم آرزو به دل می‌سندید. شما را به خدایی که همه اطوار ما در معرض و منظر اوست، یک نگاه نگران به این تنگنای ملی بباندازید. شما در دو قدمی نیکبختی، به بخش وسیعی از مردم ایران پشت کرده‌اید. شما در جوار خود خدا به حقوق حداقل پانزده میلیون صاحب رأی بی‌اعتنا مانده‌اید. این جفاکاری، خدای می‌داند که به فردهای مطلوبی که مدعی آنید منجر نخواهد شد. سخن از حق است. حق‌های پایمال مردمی که اراده حقوق خود را به امانت به شخص شما سپرده‌اند.

شما در جایگاه خود جلوس فرمایید و به غوغای من گوش دل بسپرید. باور بفرمایید من در حیرتم که چرا آیت‌الله‌های ایران عمامه از سر نمی‌گیرند و پای‌برهنه فریاد وا اسلاما سر نمی‌دهند و پیش چشم مردم دنیا خود را به آتش نمی‌کشند؟ آیت‌الله‌های ایران به کدامین معجزه دل بسته‌اند تا مگر آن معجزه از آسمان خدا به زیر آید و غبار غلیظی را که در این مُلک بر سر اسلام و قرآن و خدا و پیغمبر و معارف دینی نشسته، پاکسازی کند؟

متأسفانه می‌دانم که آیت‌الله‌های ایران به آبروی خود بهای بیش‌تری قائلند تا آبروی اسلام. چرا که اگر به این مهم باور داشتند، یک تغییری در رفت و آمد معمول خود پدید می‌آوردند. این روزها آیا آبرویی برای مسلمانی ما مانده است؟ به جرأت می‌توان گفت: نه! ما با چنان کیاستی، و با اتخاذ آنچنان رویه‌های منحصر به فردی، و با گسیل عربده‌های کفن‌پوش به در خانه مراجع و عالمان به ظاهر کج‌رفتار، به جرأت و شهامت و زبان و قلم و فتاوی‌ای آنان قفل بسته‌ایم و راه هرگونه تحرک معترضان را بر آنان بسته‌ایم که مگر خودسوزی آنان به کار آید و کاری بکند.

ما به اسم اسلام در این سال‌های پس از انقلاب آدم کشته‌ایم و اموال مردمان خود را غارت کرده‌ایم و زندان‌های خود را از مردم معترض پُر کرده‌ایم و به اسم اسلام بر جهل مردمان خیمه افراشته‌ایم و به اسم اسلام بر سر اسلام و مردم و تاریخ خاک افشانده‌ایم. آیت‌الله‌های ما به کدام افق خیره مانده‌اند تا مگر فرصتی پدید آید و این غبار نفرت و انزجار از اسلام رفته گردد؟ من اما یک توفان سراغ دارم که می‌تواند این نجاسات را از سر و روی اسلام بروید و چهره آلوده‌اش را خواستنی کند. و آن: خودسوزی آیت‌الله‌های ایران است.

آسیب‌ها و آثار مخوف کلاهبرداری‌های خارق‌العاده اسلامی ما را، با هیچ توصیه و توجیهی نمی‌توان روفت مگر این که آیت‌الله‌های ایران در اعتراض به خفتی که اسلام در این ملک دچار آن شده است، خود را به آتش بکشند. اگر آیت‌الله‌های ما به آن جهان و ایستادن در برابر خدا معتقدند، که می‌دانم معتقدند، و قبول دارند که سکوت آنان در قبال مفسده‌ها و ظلم‌های جاری این نظام، قطعاً به حساب آنان نیز گذارده می‌شود، خودسوزی خویش را بهترین و خدایی‌ترین راه برای برون‌رفت این سرزمین از آغوش زشتی‌ها و نفرت‌ها و بن‌بست‌ها خواهند یافت.



آیت‌الله‌های ما می‌توانند یک به یک و یا چند به چند، دور از چشم کفن‌پوشان و لباس شخصی‌ها و طلاب استخدای و مأموران معذور، خود را به آتش بکشند، و پیش از آن، جلوی دوربین‌های ساده‌ای که همه جا یافت می‌شود، به مردم بگویند که چرا دست به این کار زده‌اند. گرچه با اولین خودسوزی یک آیت‌الله، دستگاه‌های اسلامی اطلاعاتی ما ممکن است همه آیت‌الله‌ها را در یک جا جمع کنند و کبریت و بنزین را از دسترس آنان دور سازند، اما می‌شود پیش از اقدام به خودسوزی، در گوشه‌ای به غیبت و انزوا خزید و ناگهان با انتشار خبر و فیلم خودسوزی به پهنه فهم و علاقه و استقبال مردمان پای نهاد.

من با اطمینان می‌گویم که خودسوزی آیت‌الله‌های ما کم‌ترین هزینه‌ای است که می‌شود برای خلاصی از بختکی که به اسم اسلام بر گلوی اسلام و مردم مسلمان تیغ می‌کشد، متقبل شد. این خودسوزی‌ها می‌توانند موجی از سرزندگی به جان جامعه افسرده و رو به موت ما بدوانند و روح تازه‌ای به جسم این مرده متحرک بدمند.

مباد آیت‌الله‌های ما و طرفداران آنان، سخن مرا به طنز و مطایبه تفسیر کنند و از ذات این پیشنهاد بدیع، توهین و اسائه ادب مستفاد آرند؟ نخیر، اگر آیت‌الله‌های ما تن به آتش اختیاری این دنیا نسیارند، آتش آن دنیا چشم به راهشان است. آیت‌الله‌های ما بر قتل و غارت و آسیب مردم خویش سکوت کرده‌اند و با همین سکوت یا با اعتراض‌های نیم‌بند و بی‌ضرر خود، دست حاکمیت را و دست عمه‌های آنان را در رواج کاری‌ترین زخم‌ها بر پیکر دین و دنیای مردم وا گشوده‌اند. آیت‌الله‌های ما اگر خود را به آتش نکشند، باید جنازه اسلام را به دوش بکشند. و باید هر روز با تماشای مردمی که پرچم نفرت از اسلام برمی‌افرازند، هزار بار بمیرند و زنده شوند.

حُسن خودسوزی آیت‌الله‌های ما به این است که چهار ستون حاکمیت را به لرزه در می‌آورد و آن را فرو می‌ریزد و علاوه بر زنده کردن اسلام افسرده در این مُلک، از خسارت‌ها و کشتارها و شورش‌ها و هرج و مرج‌های بعدی جلو می‌گیرد. من به این مهم باور دارم که تنها چیزی که می‌تواند جلوی اسلحه برادران قاچاقچی را بگیرد و در میان آنان موجی از تردید و شکاف ایجاد کند، همین خودسوزی آیت‌الله‌های ایران است. هشتاد نه، هشت آیت‌الله اگر خود را به آتش بکشند، هم از کشته شدن هشتاد هزار نفر مردم معترضی که خواه ناخواه بدان سو خیز برداشته‌اند، جلوگیری می‌کنند، و هم نام خود را تا ابد بر تارک مجاهدان راستین اسلام و انسانیت ثبت و ضبط خواهند نمود، و هم چهره تازه‌ای از دین خدا به جهانیان عرضه خواهند کرد. که: در ایران، این تنها مردم نیستند که برای رهایی از چنبره‌های ظلم هزینه می‌پردازند، بل آیت‌الله‌های ایران نیز پا به پای مردم معترض، از جان خود در می‌گذرند و با بذل جان خویش، سنگ‌ها را از پیش پای کشورشان برمی‌چینند.

رهبر گرامی

هم شما هم ما می‌دانیم که آیت‌الله‌های ما برای آنکه خود را از خودسوزی معاف کنند، هزار دلیل شرعی متوسل می‌شوند. باکی نیست. من خود مگر آیت خدا نیستم؟ من به جای همه آیت‌الله‌ها خودم را به آتش می‌کشم. شاید پیران و جوانان از جان گذشته‌ای نیز مرا در این حرکت آتشین همراهی کنند. نهضتی از خودسوزی. و شاید کسی نیز به راهی که من می‌نمایم، درنیفتد. مرا اما با دیگران کاری نیست. احساس و باورم بر این است که برای بیدار کردن خفتگانی که در حاکمیت همه‌کاره‌اند، باید آتش افروخت. با هیزم تن خود. بله، من به زودی خود را به آتش خواهم کشید. تا شاید آتشی که عن‌قریب از دلارهای نفتی و اسلحه‌ها و فریبگی جماعتی از پاسداران ما زبانه می‌کشد، فرو کشد. من در لهیب آتشی که مرا می‌سوزاند بر سر همه نمایندگان که چربی و شیرینی جلوس بر صندلی نمایندگی را به غارت نشسته‌اند، فریاد خواهم زد: ای همه شمایی که با تن سپردن به غوغای فریب، بر سر مردم معترض سرزمین خود پای نهادید و بی‌اعتنا به حاجت‌های قانونی آنان پای به مجلس گذاردید، سیر از شیر این شتر بنوشید که فردا - بسیار زود - خواهید دانست آنچه خورده‌اید، جز خون نبوده است!

رهبر گرامی

نگارش نامه‌های پیوسته من به جناب شما پایان یافت. تا مگر به ضرورتی - و اگر مرا عمری بود - باز با شما سخن بگویم. تمنای من از شما این است که مبادا خیرخواهی‌های مرا به دشمنی تفسیر فرمایید. من به نیک‌فرجامی [شما] چشم دارم. من برای مردم ایران فردهایی سرشار از نیکبختی آرزومندم. پس جوهره کلام مرا جز به خیرخواهی بر نیاورید. نمی‌دانم در همین نزدیکی‌ها خواب جناب حجت‌الاسلام والمسلمین طائب برای من و خانواده‌ام چگونه تعبیر خواهد شد. اما چرا به وی نگویم: آن کسانی از شما خوف می‌ورزند که به جان خود بهایی بدهند. این جان من. از ابزارها و زندان‌های مخوف شما چه برمی‌آید آنجا که من اراده مرگ خود را خود به دست گرفته‌ام؟



هیچ به این اندیشیده‌اید که من اگر یکی دو بار بر در خانه‌ای کوفته بودم حتماً یکی سر به در می‌آورد و در به رویم می‌گشود؟ اما شما نمی‌دانم چرا به این همه در کوفتن‌های من اعتنایی نفرمودید. باکی نیست. گرچه پاسخ شما برای من بسیار مغتنم بود اما بیایید و لااقل این یک تقاضای مرا نادیده مگیرید. کدام تقاضا؟ به وزیر اطلاعات و رئیس اداره اطلاعات سپاه بفرمایید پنج دستگاه کامپیوتر مرا و دوربین‌های مرا و حافظه‌های کامپیوتری مرا و اقلام دیگری را که از دو سال و نیم پیش از من ربوده‌اند به من باز بگردانند. دوست دارم پیش از آنکه خود را به آتش بکشم چشمم به تماشای اموال شخصی‌ام روشنایی بگیرد. به خداوندی خدا اگر من این شکایت را به پیشگاه یک حاکم نسل اندر نسل کافر می‌بردم، نهایتاً یک پاسخی به سمت من پرتاب می‌نمود. در شگفتم که چرا شما به تقاضای مکرر این کم‌ترین بها نمی‌دهید. دزدان اطلاعات و دزدان سپاه این همه مدت است که ابزار کار مرا برده‌اند. چه می‌شد اگر یک تشری بر سر فرومایگان اطلاعات و سپاه فرو بارید و آنان را به خبط و خطای قانونی و شرعی‌شان متذکر می‌شدید؟ این که: دزدی، دزدی است. چه از جانب محمدرضا رحیمی و صادق محصولی و احمدی‌نژاد باشد چه برادران سپاهی و اطلاعاتی.

من اما به نوشتن‌های خود ادامه می‌دهم. رو به مردم. رو به نمایندگان نمایی مجلس. رو به قاضی القضااتی که تجربه یک بازپرسی ساده در پرونده او نیست. رو به جوانان. رو به سپاهیان و بسیجیان. رو به همه آنانی که مظلومند و چشم به راه یک عنایت مختصر سر به آسمان دارند. رو به فردا. فردایی که برای درخشش ما پای می‌کوبد. رو به بشار اسدی که رفتنی است. رو به خیزشی که به سمت ما خیز برداشته است.

والسلام

یازدهم اسفندماه سال نود

با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://nurizad.info/?p=19087>

<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/03/nurizad-letter-25.html>

**نامه سرگشاده شماره دوازده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۴ اسفند ۱۳۹۰ (++)****«صد نامه نا آزادی!»**

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای
با عرض سلام و احترام

آخرین روزهای سال هم به آرامی و بی‌حاشیه به پایان نرسید و در تاریخ هفدهم اسفندماه سال جاری و دقیقاً پنج روز بعد از برگزاری نهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی که با عدم استقبال مردمی و تحریم گسترده همراه بود در طی حکمی دستور به تشکیل شورای عالی فضای مجازی فرمودید که ریاست آن بر عهده رئیس‌جمهور خواهد بود. ضرورت پرداختن به حکم اخیر حضرتعالی در خصوص تشکیل این شورا از این حیث دارای اهمیت می‌باشد که برای اولین بار است، شخصاً وارد حوزه مدیریت فضای مجازی و اینترنت کشور شده‌اید و بی‌شک به اهمیت و قدرت نفوذ فضای مجازی و علی‌الخصوص شبکه‌های اجتماعی در بین مردم پی برده‌اید و حکم اخیر حضرتعالی در خصوص تشکیل این شورا که زیر نظر مستقیم شخص شما نیز اداره می‌شود، تنها شمارش معکوسی است برای پاکسازی فضای مجازی کشور که مدت‌هاست مقدمات و زیرساخت‌های آن به وجود آمده و نیز در جهت تحقق این مهم از تجربیات کشورهای نظیر چین و کره شمالی استفاده شده است. پیش‌تر وعده اینترنت ملی و یا به تعبیری دیگر اینترنت پاک از سوی مسئولین کشور مطرح شده بود و در فرصت‌ها و شرایط مختلف در خصوص ضرورت ایجاد یک شبکه ملی و فواید آن بسیار صحبت شده است، اما پرسش این سوال خالی از لطف نیست که واقعاً از دیدگاه حضرتعالی آلودگی در فضای مجازی کشور چیست که این‌گونه در پاکسازی آن و ایجاد یک اینترنت پاک کمر همت بسته‌اید؟

ایجاد اتحاد، آگاهی و اطلاع‌رسانی سریع، سه دلیل اصلی و مهم برای پاکسازی فضای مجازی کشور هستند که این بار بدون هیچ تعللی در سرکوبی این عناصر حیاتی که هسته اولیه مخالفت و اعتراض را بنا می‌کنند اقدام کرده‌اید و همان‌گونه که در متن حکم اخیر نیز به آن اشاره شده است، کلیه دستگاه‌های کشور بدون هیچ چون و چرایی موظف به همکاری همه‌جانبه با این شورا هستند، که به وضوح بیانگر عمق اهمیت این سرکوب است. فضای مجازی امروز کشور در سایه وجود وبسایت‌ها، شبکه‌های اجتماعی و یا اتاق‌های گفتگویی که تماماً از سوی خود مردم و خصوصاً جوانان تولید محتوا می‌شود، آن‌قدر قدرتمند شده است که انتخابات را به تعطیلی بکشد، پرده از اختلاس سه هزار میلیاردی بردارد، ناتوانی دولت در خصوص کنترل بازار ارز را لحظه به لحظه آشکار کند و یا اینکه صدها سند، فیلم و نامه را در سطحی وسیع منتشر کند. بدون شک وجود چنین سیستم قدرتمندی که هر روز بر ضریب نفوذ آن نیز افزوده می‌شود تهدیدی جدی برای تداوم کجروی‌های حکومت شماست و مرکز ملی فضای مجازی که در روزهای آینده توسط همین شورا تشکیل خواهد شد به زودی دسترسی به تمام امکانات و خدمات شبکه‌های اجتماعی خارج از کنترل را مسدود خواهد کرد و با برنامه‌ریزی قبلی برای هر کدام از آنها یک مدل ملی ارائه خواهد داد و به این صورت در مقابل افکاری که به این اقدام اعتراض خواهند کرد ایستادگی خواهد کرد، مثلاً در خصوص پرسش این سؤال که در صورت بسته شدن سایت «گوگل» چگونه باید در اینترنت جستجو کنیم موتور جستجوگر «یاحق» را ارائه خواهد داد و یا خدمت جدید «چاپار» را که به تازگی افتتاح شده است، جایگزین سرویس ایمیل «یاهو» و «جی‌میل» خواهد کرد. خلاصه اینکه پروژه‌ای به نام اینترنت پاک وارد مرحله‌ای کاملاً عملیاتی و اجرایی شده است و در سال آینده بدون شک شاهد حذف بسیاری از خدمات از بستر فضای مجازی خواهیم بود. از شخص شما تقاضا داریم که در این خصوص با دقت نظر بیشتری عمل کنید که مبدا تنها فرصت شنیدن صدای اعتراض مخالفین و ضرورت عمل به اصلاحات و بازنگری در شیوه رفتار حاکمیت با مردم که این روزها در فضای مجازی به‌خوبی به وجود آمده است از شما گرفته شود و همچنان پیرو نامه‌های قبلی که به خدمتان ارسال کردیم از شما انتظار داریم در جهت تسریع و تسهیل به وصول حداقل حقوق شهروندی و انسانی جامعه بزرگ بهائی در ایران اقداماتی شایسته در شأن و منزلت بهائیان انجام دهید.

در پناه خداوند منان!



- ۱- آزادی بی قید و شرط تمام زندانیان بهائی در اسرع وقت؛
- ۲- پرداخت غرامت برابر قانون به خانواده‌های بهائی؛
- ۳- پذیرش بی قید و شرط بهائیان واجد شرایط ادامه تحصیل در تمام دانشگاه‌های کشور؛
- ۴- مهیا کردن شرایط اجتماعی عادلانه برای جامعه بهائی؛
- ۵- مجوز احداث و ساخت مشرق‌الاذکار در شهر تهران توسط جامعه بهائی؛
- ۶- پرداخت غرامت و مجوز بازسازی کامل تمام اماکن مقدس بهائی که بعد از انقلاب تخریب شدند؛
- ۷- مجوز تشکیل مجدد محفل رسمی روحانی ملی ایران برای رسیدگی به امور اداری جامعه بهائی.

*** منبع ***

وبلاگ «بهایی آزادی»

<http://bahaiazadi.wordpress.com>



نامه سرگشاده «دلسوخته‌ای برای مسلمین مظلوم پاراچنار» به خامنه‌ای، ۹ فروردین ۱۳۹۱

برای شکایت به کدام محکمه داد برم که جان و آبرویم در امان باشد؟!

از: دلسوخته‌ای برای مسلمین مظلوم پاراچنار

به: رهبر مسلمین جهان

«الذین اخرجوا من دیرهم بغير حقّ الا أن يقولوا ربنا الله»

با سلام خدمت رهبر مسلمین جهان

این روزها زخم زیاد است و تا دلتان بخواهد جای مرهم، نمک ارزان شده است. خواستم از دردهای خودمان، همین مردم ایران خودمان شکوه کنم اما به تجربه یافته‌ام که اگر کسی از رفتار شما در این مملکت نقد کند تکفیر می‌شود که شما امام معصوم که نه، پیامبر هم نه، عظیم بتی هستید در نظر کاهنانی که از معبدتان عوایدی دارند غیر قابل چشم‌پوشی که حتا اگر خودتان هم خودتان را بشکنید باز بندتان خواهند زد تا به خزانه نذوراتشان گردی ننشیند. آقای رهبر مسلمین جهان من می‌خواهم از طرف نام شما از شما شکایت کنم! من تازه مسلمان جای جای تاریخ اسلام را که نگاه کرده‌ام در سیره پیشوایان دینم زندان سیاسی و عقیدتی ندیده‌ام. رهبر مسلمین جهان علی است که آن زمان که ممالک شرق و غرب در سیطره فرمانروایی‌اش بود یهودی از او شکایت کرد و قاضی حکم به نفع یهودی داد و هیچ عامل خودجوشی یقه چاک نداد که وای بر ما از امیر مؤمنان شکایت برده‌اند و هم او را نام رهبر مسلمین جهان شایسته است که زره بر یهودی بخشید و او را مکتبی داد و این چنین سربازی برای دینش ساخت که در رکابش جان به جان‌آفرین تسلیم نمود. رهبر مسلمین جهان علی است که آنگاه که از او اهل سقیفه پرسیدند فرمود سلامت دین نزد ما از هر چیز مهم‌تر است! هم او که طلحه و زبیر را رخصت خروج از منطقه داد، هم او که به فرزندان سفارش فرمود ضارب و قاتل من مهمان شماست، هر آنچه به من می‌دهید به او هم بدهید و اگر من فوت شدم تنها یک ضربتش بزنید! راستی شما از میهمانانان چگونه پذیرایی می‌کنید؟!

اینها را گفتم که هم بدانید نه اینکه ما خودمان درد نداشته باشیم و هم اینکه در دین من سفارش نزدیکان زیاد شده پس انصاف نبود از نزدیکان عزیزم حرفی نرانده باشم، اما خدای بزرگ من می‌داند که هر مسلمان آزاده برای من خواهر و برادری است که دردش استخوان می‌سوزاند و شادی‌اش منور می‌گرداند دلم را. پس از مردمی نوشتم که مسلمانند و اگر منصف باشیم قبل از مسلمان بودن انسانند! این روزها که نه، دیرزمانی است که اخبار صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران در لحظه و لغور اخبار تعداد ربه‌شده‌شدگان، زخمی‌شدگان، شهیدشدگان و هرچه‌شدگان دیگر از فلسطین اشغالی را مخابره می‌کند. که إن شاء الله خداوند این رژیم ستمگر و جعلی را که تمام وجودشان آغشته به خون مسلمین جهان است نابود کند!

اما آقای رهبر مسلمین جهان، که البته کاری ندارم که چند درصد مسلمین جهان که نه، چند درصد شیعیان جهان هم نه، چند درصد ملت ایران این لقب بسیار بزرگ را قبول دارند. اما همین که خودتان و فدائیان همیشه و خودجوش در صحنه حاضران این القاب را قبول دارید شما را در قبال تک تک مسلمین جهان متعهد می‌کند.

اما من هرگز شاهد حمایت شما از هیچ مسلمان دیگری جز مسلمانانی که حمایتشان پشتوانه تضمین حکومتتان باشد را ندیده‌ام. مثل مسلمانان مظلوم فلسطین و لبنان و بحرین و مصر و....

آقای رهبر مسلمین جهان!

من از شما شکایت دارم! از شمایی که چشم‌هایتان را بر مردم مظلوم پاکستان بسته‌اید و کربلای دهشتناک پاراچنار را نادیده می‌گیرید و اخبار آن حوالی را بیرحمانه بایکوت می‌کنید. از شما که کشته شدن مردم بی‌پناه را که تنها جرمشان شیعه بودن است نمی‌بینید. آها! شاید دیده شدن این مردم مظلوم به وحدتی که شما در نظر دارید لطمه می‌زند. وحدت که البته حرف شماست ما با اهل سنتی که وهابیت را به رسمیت نمی‌شناسد که



متفرق نیستیم و توقع نداشته باشید که با وهابیتی که انسان می‌کشد و کرامت انسانی را نابود می‌کند متحد باشیم که خدایی ناکرده پایه‌های حکومت‌تان نلرزد.

پاراچنار کربلایی است که همین نزدیکی‌هاست، حکومتش هم آنقدرها از اوامر شما سرکشی نمی‌کند. مردمی مظلوم که روزی از خواب بیدار می‌شوند و جلوب درب خانه‌شان پایشان روی مین می‌رود و تمام.

راستی چقدر باید شیفته قدرت بود که از کودکان و زنان و مردان هم کیش خود چشم پوشید! این نظام را چه می‌شود که آنقدر متزلزل است که دفاع از مردمی بی پناه و مظلوم به خطر می‌افکندش. من نمی‌گویم از نظامتان دفاع نکنید، بکنید، دور دور شماست، اما شما را به خدا نام دین بر آن نگذارید. همه روزه می‌شنویم مردم دنیا به دین پناه می‌آورند و آنچه در این جامعه اسلامی خودمان می‌بینیم دین‌گریزی مردم است! راستی کمی فکر کنید، این اشتباه از شما نبوده که به جای جذب مدام دفع می‌کنید؟ شما را به خدا بیش‌تر از این نام دینمان را به بازی‌های کثیف سیاسی‌تان آلوده نکنید.

راستی آقای رهبر مسلمین جهان برای شکایت از شما باید به کدام محکمه داد برم که جان و برتر از آن آبرویم در امان باشم؟

*** منع ***

وبسایت «کمپین نامه‌نگاری به رهبری»

<http://nameha.nurizad.info/?p=713>

**نامه سرگشاده مادر قاسم شعله‌سعدی به خامنه‌ای، ۱۷ فروردین ۱۳۹۱****متن فارسی****دستور فرمایید سینه مرا هم محافل خودسر بشکافند همان‌طور که سینه پروانه فروهر را شکافتند و مرا به گورستان ببرند تا به فرزند شهیدم اصغر بیوندم**

مادر دکتر قاسم شعله‌سعدی زندانی سیاسی و شهید اصغر شعله‌سعدی شهید دفاع مقدس، در نامه‌ای سرگشاده به آیت‌الله خامنه‌ای، با انتقاد شدید از عملکرد رهبری جمهوری اسلامی، از او پرسید «چرا علی‌وار جلوه می‌کنید ولی در زمان اجرای عدالت تجاهل می‌کنید و از جمله خواستار عدم کش دادن قضیه فساد سه هزار میلیارد تومانی می‌شوید؟!»

این مادر ۸۶ ساله که یکی از فرزندان خود را در دفاع مقدس از دست داده است و فرزند دیگرش نیز به خاطر انتقادی به رهبری هم اکنون در زندان به سر می‌برد، در بخشی از نامه خود به رهبری جمهوری اسلامی می‌گوید «یا دستور فرمایید سینه مرا هم محافل خودسر بشکافند همان‌طور که سینه پروانه فروهر را شکافتند و مرا به گورستان ببرند تا به فرزند شهیدم اصغر بیوندم» و یا «دستور فرمایید مرا هم در اوین زندانی کنند تا به فرزند اسیرم بیوندم شاید بوی پیراهن یوسفم چشم و دلم را روشن کند». به گزارش جرس متن کامل نامه به این شرح است:

اعلاحضرت همایونی علی خامنه‌ای!

«سلطان که خشم گیرد بر بندگان حضرت
حکمش رسد ولیکن حدی بود جفا را»

اعلاحضرتا شاید تعجب کنید که چرا می‌گویم اعلاحضرت، این نامه خود گویای این مفهوم خواهد شد. چرا که این نامه از طرف مادری دلسوخته و داغدار ۸۶ ساله است که هم داغ فرزندی شهید را بر خود دارد، شهید اصغر شعله‌سعدی و هم دلسوخته فرزند اسیری است که ظالمانه و غیرقانونی هم‌اکنون در کشوری که شما در راس آن قرار دارید توسط عوامل شما اسیر گشته است، دکتر قاسم شعله‌سعدی. آری اعلاحضرتا آن زمانی که مجتبیای شما به درس و مشق می‌پرداخت، اصغر نوجوان من که دانش‌آموزی بیش نبود و آن هم دانش‌آموز ممتاز دبیرستان، دانشگاه شیراز، درس و مشق را رها و به جبهه‌ها پیوست، شما باید حافظه خوبی داشته باشید؛ آیا یادتان هست در آن زمان که اصغر نوجوان من، هدف آرپی‌جی قرار گرفت، خواهر محترم شما [همسر شیخ علی تهرانی] به کدام دشمن پیوسته بود و صدای داماد محترم شما از کدام رادیو پخش می‌شد؟ نصف بدن اصغر من متلاشی شد. در آن روز وداع من فقط نیمی از بدن اصغر را به خاک سپردم، گفتم؛ من فرزندان دیگری نیز دارم و نیز گفتم همه جوانان ایران فرزندان من هستند، در همان زمان نیز پسر دیگرم دکتر قاسم شعله‌سعدی این استاد حقوق و سیاست دانشگاه در دادگاه‌های بین‌المللی از حقوق ملت ایران در جبهه حقوقی و دیپلماتیک دفاع می‌کرد. از این گذشته پس از شهادت آن فرزند، فرزند دیگرم را به جبهه‌ها فرستادم. چرا؟ چون نمی‌خواستم سنگر ایران زمین در جبهه‌ها هیچ‌گاه خالی بماند. هم‌اکنون نیز بر این عهدم پایبندم. باز هم از ملت و کشور دفاع خواهم کرد همراه با فرزندانم بدون توجه به اینکه بستگان شما و... باز هم به دشمن می‌پیوندند یا نه.

اعلاحضرتا!

شهادت اصغر من به اندازه غم و اسارت فرزند دیگرم قلب مرا نیازدارد؛ زیرا اصغر من به دست دشمن شهید شد اما فرزند دیگرم که هم‌اکنون اسیر شماست تنها به جرم دفاع از حقوق ملت، امر به معروف و آزاداندیشی اسیر شد. مگر شما خود خواستار آزاداندیشی نشده‌اید؟ دکتر قاسم شعله‌سعدی به دنبال طرح چند سؤال قانونی از شما در سال ۱۳۸۱ یعنی ۱۰ سال قبل به دست قاضی دستگاه قضای شما، قاضی حداد محکوم شده



است و قاضی حداد همان کسی است که به علت شکنجه منجر به قتل و تخلف درباره زندانیان کهریزک هم‌اکنون از مسؤولیت قضائی تعلیق شده است.

راستی آیا ننگ این شکنجه‌ها تا ابد از پیشانی جمهوری اسلامی پاک خواهد شد؟

چنین محکمه‌ای و چنین حکمی هیچ زیننده آن طرح دلفریبی که شما ترسیم می‌کنید نیست. هست؟ البته رأی صادره چنان ناشیانه و بی‌پایه بود که رئیس قوه قضائیه منصوب شما که گویا استاد شما هم بوده حکم صادره را خلاف بین شرع تشخیص و دستور توقف اجرای حکم و اعمال ماده ۱۸ را داده است که ظاهراً طبق قانون می‌بایست رسیدگی مجدد ماهوی می‌شد اما هم‌اکنون به شما خبر می‌دهم که چنین کاری هیچ‌گاه صورت نگرفت و اکنون با گذشت ۱۰ سال از اتهام، به علت مرور زمان امکان رسیدگی نیست. می‌دانید که من مادر خانواده‌ای هستم که حقوقدانان متعددی به کشور تقدیم کرده و لذا شاید الفبای حقوق را بدانم. معلوم نیست که دستگاه قضائی ناعادلانه شما که باید پشتیبان حقوق و آزادی‌های مردم باشد به چه مجوزی از آزادی فرزند خودداری و اصرار به اجرای حکم نقض شده و مسمول مرور زمان شده که مطلقاً قابلیت اجرا ندارد می‌نماید.

اعلاحضرتا!

به دلیل کبر سن، فرسودگی جسم و جان، بعد مسافت و سرانجام کثرت و نفس‌گیر بودن پله‌های زندان اوین حتی امکان ملاقات با پسر، دکتر قاسم شعله‌سعدی را از پشت میله‌های زندان اوین که امروز به دلیل اجرای سیاست‌ها و دستورات شما یا کار به دستان منصوب و منسوب شما به دانشگاه تبدیل شده است را ندارم و یکسال است که همچون یعقوب نبی حتی از عطر یوسفم نیز محروم‌م. با وجود این حتی از شما درخواست مرخصی استعلاجی وی را هم ندارم، علی‌رغم این که به علت شکنجه دچار آسیب نخاعی شده و همان پزشک متخصص زندان به علت وخامت وضع سلامتی و در معرض آسیب‌دیدگی کلی نخاعی قرار داشتن چهار مرتبه نظر به عدم تحمل کیفر داده ولی مقامات قضائی ظاهراً تعدد دارند که از طرفی نظر پزشک معتمد خود را نادیده بگیرند و از طرف دیگر قصد دارند پسر را آن‌قدر در زندان نگه دارند تا فلج شود، این در حالی است که مدت حبس وی که توسط قاضی صلواتی و به دستور مقامات دستگاه امنیتی شما محکوم شده بود به پایان رسیده و اکنون او را به بهانه اتهام و حکم نقض شده، مسمول مرور زمان شده و غیرقانونی، قاضی حداد که طبق همان قانون رسمی که شما ظاهرانه مدعی تعهد به آن هستید کاملاً از اعتبار ساقط شده است، او را در زندان نگه داشته‌اند.

اعلاحضرتا!

من در آستانه سال نو برخلاف سال‌های گذشته که فقط یک شمع به یاد اصغر شهیدم در سفره هفت‌سین روشن می‌کردم، امسال یک شمع هم به یاد پسر اسیرم دکتر قاسم شعله‌سعدی روشن کردم. راستی در سفره هفت‌سین شما چند شمع روشن بود؟ آیا اصلاً به هفت‌سین که یک سنت ایرانی است، باور و اعتقاد دارید؟!

من تصور می‌کنم که یک اراده سیاسی برای ننگ داشتن غیرقانونی فرزند اسیرم در زندان وجود دارد که اگر واقعاً چنین اراده سیاسی‌ای وجود دارد تا برخلاف مقررات فرزندم را در حبس نگه دارید، صادقانه بگویم این نشان می‌دهد که شما از فرزندم می‌هراسید که اگر چنین استنباطی درست باشد خدا را سپاس می‌گویم که فرزندی به من عطا کرده که رهبر جهان اسلام از او می‌ترسد و به خاطر چنین ترسی اعلاحضرت رهبر جهان اسلام مجبور شده است او را در حبس نگه دارد زیرا قلم مستحکم او چون عصای موسی و زبان برنده‌اش چون ید بیضا و دانش او همچون باطل‌السحر است در غیر این صورت، اگر توان پاسخ منطقی به پرسش‌هایش داشتید نیاز به محکومیت و حبس او نبود.

لذا من حتی درخواست مرخصی او را نکردم به‌خصوص که پسر وکیل دادگستری و استاد حقوق و سیاست دانشگاه است و نه هیچ نسبتی با آیات عظام و نه هیچ پیوندی سببی و نسبی با مقامات نظام داشته و نه هیچ ارتباطی با علمای اعلام دارد تا از مزایای آن برخوردار شود، بنا بر این، هیچ انتظاری برای پسر از جانب شما ندارم. اما شنیده‌ام که پسر هم‌اکنون در بند ۳۵۰ زندان اوین در کنار بعضی از دانشجویانش زندانی است. جرم او مصاحبه و آزاداندیشی و طرح سؤالات قانونی است. حالا جناب جلالت‌مآب اگر از شما بپرسند شعار آزاداندیشی شما موجب اسارت خواهد شد چه پاسخی دارید؟ جلوگیری از آزادی تنها یک مورد است. علاوه بر این فساد هم در کشور بیداد می‌کند. اگر از شما بپرسند مسؤولیت فسادهای بزرگ که در تاریخ ایران و جهان بی‌سابقه بوده آن هم در دولتی که از حمایت کامل شما برخوردار بود، چه کسی است، چه پاسخی دارید؟



اعلاحضرتا!

چگونه در ارتباط با منتقدین خود و نه حتا مخالفین، آنها را به طلحه و زبیر تشبیه می‌کنید و خود را بی کم و کاست جای پیشوای منزله می‌نشانید و علی‌وار جلوه می‌کنید ولی در زمان اجرای عدالت تجاهل می‌کنید و از جمله خواستار عدم «کش دادن» قضیه فساد سه هزار میلیارد تومانی می‌شوید؟!

اعلاحضرتا!

مگر فرزند من چه کرده است جز طرح چند سؤال نسبت به حضور شما در جایگاه رهبری در حالی که فاقد شرایط بودید؟ به جای توضیح در این زمینه چرا به تیغ آهن روی آورده‌اید؟ آیا دولت‌ها آن هم یک دولت که مدعی اسلامی بودن هم هست و می‌خواهد مرکز جهان شود به تیغ حلم هم نیاز ندارد؟ و البته به شفافیت و دموکراسی؟ در ایران امروز میلیون‌ها نفر در فقر و تنگدستی زندگی می‌کنند، معترضین محبوسند و ثروت ملی ایران یا اختلاس می‌شود یا به حزب الله لبنان، حماس، بولیوی و... بخشیده می‌شود. آیا این چراغ به خانه خودمان بیش‌تر روا نیست؟ مسؤول این کارها چه کسی است؟ فقر و تنگدستی و فرار مغزها به راستی دستاورد چه حکومتی است و مسؤولیت شما در این زمینه چیست؟ مگر دکتر شعله‌سعدی جز طرح سؤالات فوق‌الذکر جرمی مرتکب شده است؟ چرا با استادان دانشگاه و دانشجویان و نخبگان کشور چنین برخوردی می‌شود. گروهی زندانی و گروهی اخراج و بازنشسته و گروهی نیز ترور می‌شوند.

پسر من یکی از همین‌هایی است که اکنون در حبس است و همه اینها حتا بدون رعایت ظاهری قانونی انجام می‌شود. برخورد دستگاه قضائی شما مناسب نبوده و در شأن ملت ما نیست، دزد را آزاد و مالباخته را به زندان می‌برید. این حکایت‌ها را پیش از این هم در قضیه پرونده اختلاس ۱۲۳ میلیاردی دیده‌ایم و در قضیه شهرام جزایری نیز همین قضیه تکرار شد و بسیاری که مقصر بودند از مجازات معاف شدند. قضیه پالیزدار و حمله به کوی دانشگاه تهران آن هم دو بار در سال ۷۸ و ۸۸ که دیگر نیاز به توضیح ندارد. اظهر من الشمس است. دانشجویان مظلوم، مظنون ولی مهاجمان، مصون ماندند. این ملت چگونه می‌تواند به این دستگاه قضا اعتماد کند. از بگیر و ببندهای پس از انتخابات آنچنانی ۸۸ هم بگذریم.

اعلاحضرتا!

هر چه زمان می‌گذرد من و این ملت به حقانیت و درستی سؤالاتی که پسر من در سال ۸۱ از شما پرسیده بود بیش‌تر پی می‌بریم و چنانچه قاضی دادگاه هم گفته بود به اذن شما فرزندم به زندان محکوم شده است ولی با این حساب، این حکم توسط رئیس قوه قضائیه نقض شده بود اما گذشته از این که این حکم دیگر وجهتی برای اجرا ندارد و غیرقانونی است اینجانب به عنوان مادر داغدار یک شهید و دلسوخته و نگران فرزند دربند دیگرش شما را مسؤول این بازداشت غیرقانونی می‌دانم. زیرا چه آنگونه که فرزندم دکتر شعله‌سعدی معتقد است شما از اول به دلیل فقدان شرایط قانونی رهبر غیرقانونی بوده‌اید یا نه، به هر حال چون هم عملاً کشور در ید شماست و هم آنگونه که قاضی حداد گفته به اذن شما فرزندم را محکوم نموده و چون در واقع شما طرف دعوی فرزندم بوده‌اید و در واقع شما هم شاکی بودید و هم قاضی و به هزار و یک دلیل مسؤولیت مستقیم حبس غیرقانونی و خودسرانه فرزندم و عواقب آن متوجه شخص شما خواهد بود.

اعلاحضرتا!

با همه مراتب فوق، همان‌طور که گفتم حتا درخواست مرخصی استعلاجی برای فرزندم ندارم ولی چون به دلیل کهولت سن، بیماری، فرسودگی جسم و جان، بعد مسافت و کثرت پله‌های زندان اوین حتا امکان ملاقات از پشت میله‌های زندان هم ندارم، نظر شما را به موارد زیر جلب می‌کنم:

۱. یا دستور فرمایید سینه مرا هم محافل خودسر بشکافند همان‌طور که سینه پروانه فروهر را شکافتند و مرا به گورستان ببرند تا به فرزند شهیدم اصغر بپیوندم:

«سر می‌برند و گویند فرمان پادشاه است

فرمان بود ولیکن این نیست رسم شاهی»

۲. دستور فرمایید مرا هم در اوین زندانی کنند تا به فرزندم اسیرم بپیوندم شاید بوی پیراهن یوسفم چشم و دلم را روشن کند.



«یا رب از اندازه بگذشته است ظلم پادشاه
سایه او از سر این خلق کی کم می‌شود»

اعلاحضرتا!

آیا بهتر نیست هرچه زودتر ترتیبی اتخاذ کنید تا آبروی ایران عزیز ما کم‌تر در محافل بین‌المللی بریزد و کسانی همچون آقای احمد شهید به عنوان موارد نقض حقوق بشر در ایران گزارش‌هایی که عرق سرد بر پیشانی من، ایرانی و ایران دوست می‌نشانند منتشر نکنند. اگر دل شما برای ایران نمی‌سوزد، دل ما بی‌قرار این سرزمین است.

منبع

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/51506>



ترجمه انگلیسی (English Translation)

Sunday, April 15, 2012

Open Letter by 86 Year Old Mother of Jailed Former MP to Iran's Supreme Leader

Open letters written to the officials and heads of Iran's ruling establishment have a long tradition in Iran's history. They are eyewitness accounts which record abuses of power and testimonies against the ruling despots by the meek and humble citizens and individuals in Iran. Letters which tickle the public conscience and stir the emotions. There have been many such notable open letters in Iran's recent history but this moving letter by the 86 year old mother of Ghasem Shole Sadi will undoubtedly rank high amongst them. It is an equivalent of a David and Goliath story. A frail 86 year old woman versus the most powerful tyrant of our times, Iran's Supreme Leader.

Ghasem Shole Sadi, was the former MP for Shiraz in the third and fourth Majlis (Parliament) after the 1979 revolution. He was also Tehran university lecturer in International Law and Relations and the attorney for many political prisoners. In 2002 he publicly voiced his concerns about the legalities of the way in which the Supreme Leader was chosen and was subsequently jailed for 18 months for daring to criticise the Supreme Leader. Shole Sadi was arrested again after the post-election protests and sentenced to three years in prison and banned from lecturing in the university and from practicing law. He is said to have suffered injuries to his spinal cord as a result of the tortures he has had to injure and is facing paralysis in his left side.

I hope, I have done a worthy job in translating this moving letter by Sholeh Sadi's 86 year old mother"

"Your Imperial Majesti, Ali Khamenei,

"O tyrant, who oppressest thy subjects,
How long wilt thou persevere in this?" - Iranian poet, Sa'adi

Your Majesty, you may be surprised why I am calling you this, but this letter will itself explain the reason, because this letter is written by a bereaved 86 year old mother, who is mourning her martyred son, Asghar (in the war against Saddam) and who is also grief stricken by what is happening to her other jailed son, Ghassem, imprisoned illegally and unjustly by your agents in a country which you are the head of.

At a time, when your son Mojtaba was at school, my teenage son, Asghar who was one of the top students in Shiraz. Asghar left his studies and went to the fronts to defend his country. Perhaps you have a good memory, in which case you should remember, at the time when my Asghar was blown up by one of Saddam's rocket propelled guns, your respected sister had joined the enemy and her husband's voice could be heard from Saddam's radio.

Half of my Asghar's body was blown away and in my last farewell with my son, I could only bury half of his body, but I said to myself, I have more sons and all of Iran's youth are like my children. At the same time, my other son, Dr. Ghassem Shole Sadi was defending Iran's right in the diplomatic and legal fronts. After my Asghar was martyred in the front, I sent my other son to the front. Why? because I didn't want the trenches and the barricades to become unmanned and I am still committed to this and I will once again defend my country along with my children without worrying which side your relatives will choose to stand.

Your Majesty, the martyrdom of my son Asghar, did not cause me the grief I am suffering now for the imprisonment of my other son today, for Asghar was killed by the enemy but my other son who is imprisoned by you has been chained for defending the rights of his people and for his free-thinking. Were you not the one who were advocating for 'free-thinking' yourself?

Ten years ago, my son Ghassem was jailed by your judge Haddad, for having posed some legal questions that criticised you. Judge Haddad is the same judiciary judge who has now been suspended for his part in the crimes of rape and torture committed against peaceful protesters in Kahrizak. Will the shame of Kahrizak ever be wiped away from the face of the Islamic Republic?

Such sentences and such courts do not describe that utopia that you portray in your speeches, do they? The sentence against my son was so baseless that even the former chief of your judiciary, who I understand was once your seminary master, called it against the rightful judgement and asked for the sentence to be reviewed and for article 18 to be



applied to the sentence. I can tell you now that no such review has been carried out. I am a mother who has raised several lawyers and therefore I may be familiar with some basics of law. It is a mystery to me on what basis, your unjust judiciary, who should support the rights and freedoms of the people, has refrained from releasing my son and insists on carrying out a sentence which has been dissolved?

Your Majesty, because of my advanced age and my fatigued and exhausted body, I can not even travel the long distance to Evin prison and walk up its stairs to visit my son from behind the bars. For more than a year, like prophet Jacob, I have even been deprived of my Joseph's scent and yet despite the prison doctor's recommendation that as a result of the damage to Ghassem's spinal cord, he is unable to endure the rest of his sentence, I do not even ask you for a prison leave for Ghassem. It seems the judiciary officials rather ignore their own expert's recommendations and are intent to keep my son in prison until he is completely paralysed, even though his prison sentence passed by your judge Salavati has now expired.

Your Majesty, every Iranian New Year, I used to light only one candle for my martyred son, Asghar, but this year, I also lit a candle for my jailed son, Ghassem. How many candles did you light for the Iranian New Year? Do you even observe the Iranian customs and traditions? I feel there is a political motive in keeping my son in prison. If this is the case and there is a political motive to keep him in prison for longer than his original sentence, then I have to say earnestly that you are frightened of my son and if so, then I thank the Almighty who has given me a son who scares the leader of the Islamic world and it must be because of your fear of him that he is still held in prison. For my son's pen is more solid than Moses's stick and his tongue is like a strong arm and his knowledge is the undoing of your spells. If you had the ability to answer his questions with logic and reason, what need would there have been of chaining him?

That's why I am not asking you to grant him with prison leave, my son is a lawyer and a university lecturer, he is neither related to the high ranking clerics nor to the regime officials to receive such favours and I expect no such favours from you.

I have heard my son is incarcerated in section 350 of Evin prison amongst some of his university students. His crime is posing some legal questions about your authority, now if they ask you, who claim to advocate 'free thinking', what have you to say for yourself and your slogans?

Corruption is wreaking havoc across the country. If they ask you who is responsible for such unprecedented corruption during an administration which you have fully supported and backed, what do you have to say for yourself?

How is it, your Majesty, that you liken your critics to Talheh and Zubair's defections from the Prophet and yet liken your own rule to that of Imam Ali's just and uncompromising rule, but when it comes to executing justice you stumble and when it comes to the \$3Billion banking embezzlement case you ask the media not to delve too much into the case?

Your Majesty, tell me what wrong my son has done other than having asked you some questions about your position as the Supreme Leader, that you have resorted to the iron blade instead of answering him with reason and logic?

Does the regime which claim to be Islamic and wants to be the centre of the world not need a blade of reason and clarity and accountability too? Millions in Iran today face abject poverty, dissidents are jailed, Iran's national wealth is either embezzled or handed on a plate to Hezbollah in Lebanon, Hamas, Bolivia andwould all this money not be better spent here? Who is responsible for all this? the widespread poverty and the brain drain is the result of which administration and what is your responsibility? Why are the country's elite and academics treated in this way? Some are imprisoned, some are sacked, some are forced into retirement and some are assassinated. My son is one of those who is in jail now without even a pretence to observe the law of the land. Your judiciary is not worthy of our nation, they free the thieves and jail the victims and we have seen all this in previous embezzlement cases and in the case of Shahram Jazayeri too. Many who were the main perpetrators of the crime were let go. The cases of Palizdar and the savage attacks on universities in 1999 and in 2009 need no further reminding either. The students who were the victims were judged to be the guilty and the assailants enjoyed immunity. Let us not even go into the 2009 election fiasco.

Your Majesty, the more time passes by, this nation and I realise how justified my son was in asking you those questions ten years ago, but whether my son was right in questioning your qualifications to lead this country or not, I see you as the man responsible for what is happening today and you will have to bear the consequences.

Your Majesty, as I said before, I am not asking you to grant my son with prison leave but I want you to pay attention to these points below:

1- Either kill me, like they killed Parvaneh Forouhar and put the dagger through her heart, and send me to my grave so I can be with my martyred son, Asghar



They decapitate heads and say its the king's orders
It may be the king's edict but this is not the way of kings

2- Order your henchmen to arrest me too and imprison me next to my son, so I can once again smell his scent

God, Almighty, the King's tyranny has surpassed it all
When will the people be saved from under his shadow?

If you care not for this country, we care passionately for Iran.

*** منبع ***

وبلاگ «آذرمهر»

<http://azarmehr.blogspot.co.uk/2012/04/open-letter-by-86-year-old-mother-of.html>

**نامه سرگشاده محمدصدیق کبودوند به خامنه‌ای، ۲۱ فروردین ۱۳۹۱ (++)****آشتی ملی و اصلاحات اساسی در کشور و آشتی با جامعه جهانی خواسته مردمی است**

به عالیجناب آیت‌الله علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران

همان‌گونه که آشکار است، حکومت جمهوری اسلامی به واسطه اتخاذ برخی سیاست‌های پرتنش و ناموجه، از یک طرف، با ایستادگی در برابر اراده جهانی و اکثریت ملل متحد، کشور را با انزوای سیاسی و انواعی از تحریم‌های کمرشکن اقتصادی و مالی و بانکی، و حتا تا مرز رویارویی نظامی و ورود به جنگی بنیان‌برافکن پیش برده، و از سوی دیگر، با اعمال و اجرای سیاست‌های استبدادی و غیردموکراتیک در روابط با مردم و جوامع ملی، قومی، مذهبی و مدنی و اعمال و آزادی‌های مشروع، نادیده گرفتن خواسته‌ها و مطالبات اساسی و واقعی مردم، ناامنی‌های مدنی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، ایجاد جو امنیتی و رعب و وحشت در جامعه، بیدادگری‌ها و بی‌عدالتی‌های قضائی و غیرقضائی، گسترش فسادهای نجومی و سوءاستفاده‌های عظیم اقتصادی و مالی توسط وابستگان به مراکز قدرت و تشدید و تعمیق فقر و فرودستی و بیکاری بخش‌های عظیمی از جامعه، کشور را با بحرانی بزرگ و فرساینده و فروپاشنده مواجه ساخته است.

عالیجناب

اغلب مردم بر این نظراند که تمامی قدرت سیاسی حکومت جمهوری اسلامی در عمل، در قبضه جنابعالی قرار دارد و دستگاه‌های قانون‌گذاری، قضائی و اجرایی و نظامی و امنیتی مطابق اوامر شما عمل می‌کنند. مجلس شورای اسلامی به عنوان یکی از ارگان اصلی ناقض حقوق مردم، با سیاه‌های طولانی از تحدید، سلب و پایمالی آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم، دستگاه قضائی با زیر پا نهادن اصول و معیارهای یک دادگستری مستقل و دادگستر، به مثابه دستگاهی کاملاً سیاسی مدافع اعمال عمال حکومت و دادگاه‌های انقلابی به عنوان ابزاری برای سرکوب و حبس و اعدام منتقدان و مخالفان سیاست‌های حکومتی در دست وزارت امنیت و اطلاعات، و سرانجام دستگاه اجرایی که خود را تجلی رأی مردم می‌داند، با دادن وعده‌های غیرقابل اجرا و با ارائه آمارهای غیرواقعی و کاذب از رشد و پیشرفت و اقدامات پوپولیستی و فریب مردم، آزادی، حقوق بنیادی و امنیت انسانی را از جامعه ایرانی سلب کرده‌اند.

عالیجناب

«سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان» با اعتقاد به اینکه مردم ایران را سزاوار تحریم و انزوا، و فشار، رنج و آزار و محرومیت از امنیت انسانی، آزادی‌های اساسی، دموکراسی و حقوق بشر نمی‌داند و با باور به اینکه سلب آزادی و حیات انسانی، تحقیر حقوق بشر و سرکوب و اعمال غیرانسانی، می‌تواند روح بشریت را به عصیان و قیام وادارد، و از آنجایی که آمل و آرزوی همه ایرانیان برپایی سامانه‌ای است که در آن همه مردم در بیان و عقیده و وجدان، آزاد و از ترس و فقر و احتیاج، رها باشند و از آنجا که تنها با تنظیم قوانین مبتنی بر اراده مردم و آزادی و دموکراسی و حمایت از حقوق بشر می‌توان مردم را از قیام بر ضد ظلم و ستم باز داشت و از آنجایی که حفظ کرامت و ارزش‌های انسانی و احترام به شادی میان زنان و مردان و برابری میان همه انسان‌ها فارغ از داشتن هرگونه عقیده و مذهب، ملیت و قومیت، نژاد و جنسیت، اساس مشترک صلح، برابری، برادری و همزیستی مسالمت‌آمیز در میان جوامع در داخل کشور و در میان جمیع افراد بشری و جمیع جوامع و ملت در جهان است، از این رو این سازمان از جنابعالی به عنوان عالی‌ترین مقام جمهوری اسلامی درخواست می‌نماید با اعلام آشتی ملی در کشور و صلح و آشتی با جامعه جهانی و ایجاد روابط دوستانه با مردمان و ملل جهان، مردم و جوامع ایرانی را از خطرهایی که امنیت، همبستگی و اساس زندگی جمعی آنها را تهدید می‌نماید، دور نموده تا ایران در میان کشورهای جهان در جایگاه واقعی خود قرار بگیرد.

عالیجناب



«سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان» بر این نظر است که کشور نیازمند اصلاحات و تغییرات بنیادی و همسان‌سازی مجموعه قوانین، اعمال و رفتار حکومت با اصول و قواعد و ارزش‌های پذیرفته‌شده جهانی و حقوق بشر است. این سازمان بر این باور است که تنها با گشودن درهای صلح بر روی جهانیان و آشتی ملی در کشور و اجرای برنامه‌های اصلاح‌طلبانه، مشروطیت‌بخش به حاکمیت، تجدید قدرت هیأت حاکمه، استقلال‌بخشی به قوای سه‌گانه، رسمیت بخشیدن به نظارت مردمی، آزادسازی فعالیت احزاب و مجامع سیاسی مستقل و مردمی، توجه به خواسته‌ها و احترام به اراده مردم، تضمین و تأمین آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، احترام به برابری حقوق زنان یا مردان، احترام به حقوق جوامع تحت ستم ملی، قومی و مذهبی، تأمین امنیت انسانی کارگران، اقشار آسیب‌پذیر و فرودست و همه مردم و سرانجام با همراهی و همکاری با جامعه جهانی و ملل متحد، می‌توان مردم و کشور را از انزوا و رنج و شورش و فروپاشی نجات داد و رهایی بخشید و این موارد در شرایط موجود از نظر «سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان»، از خواسته‌های مردمی و ضرورت‌های جدی است که باید هر چه سریع‌تر بدان‌ها پرداخته شود.

تهران: زندان اوین،

۲۱ فروردین ۱۳۹۱

۹ آوریل ۲۰۱۲

محمدصدیق کبودوند

رئیس «سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان»

*** منع ***

وبسایت «سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان»

**نامه سرگشاده شماره سیزده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۲ فروردین ۱۳۹۱ (++)****«صد نامه نا آزادی!»**

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای
با عرض سلام و احترام

در تاریخ دهم فروردین / ۲۹ مارس سال جاری میلادی، سنای آمریکا مصوبه‌ای را تصویب کرد که به موجب آن نقض گسترده حقوق بهائیان و خصوصاً محکومیت بیست سال حبس برای هفت مدیر جامعه بهائی (گروه «یاران ایران») را سرکوب دولتی علیه اقلیت مذهبی دانست و آن را نقض میثاق بین‌المللی حقوق بشر خواند. همان میثاقی که نه تنها هرگز در ایران اجرا نشده است بلکه صادق لاریجانی رئیس قوه قضائیه و مرد شماره یک قانون کشور در همایشی در تهران گفته بود: «ایران هم بی‌توجه یا به اشتباه به برخی از این اعلامیه‌ها ملحق شده و آنها را پذیرفته است». لازم به ذکر است ایران یکی از هفده کشوری بود که در سال ۱۹۴۸ میلادی در تهیه منشور اعلامیه جهانی حقوق بشر نقش اساسی داشته است و در سال ۱۳۲۷ شمسی به این اعلامیه پیوسته است و در ادامه در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۴ با تصویب میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی که یکی از عهدنامه‌های سازمان ملل متحد بر پایه اعلامیه جهانی حقوق بشر است به آن اعتبار قانونی بخشید و خود را نسبت به اجرای آن متعهد ساخت. اکنون پس از سال‌ها و پیوستن ۱۹۳ کشور جهان به سازمان ملل متحد و لزوم اجرای هرچه بیش‌تر مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر در بین کشورهای عضو، حکومت ایران نه تنها از پیوستن به این اعلامیه اظهار پشیمانی می‌کند بلکه آن را سنگ بزرگی بر سر راه سیاست‌های سرکوبگرانه خود می‌بیند و با رد درخواست حضور احمد شهید گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در ایران، ثابت می‌کند که جدای اینکه ذره‌ای از این میثاق جهانی را در کشور اجرا نمی‌کند بلکه به بدترین شکل ممکن نیز آن را نقض می‌کند. اعلامیه جهانی حقوق بشر در سی ماده به تصویب رسیده است که تا کنون دولت جمهوری اسلامی ایران به رعایت مفاد هیچ کدام از موارد متعهد نبوده است و خصوصاً در مورد بهائیان به شدیدترین شکل ممکن حقوق انسانی و اجتماعی آنها را نقض کرده است.

در ماده اول این اعلامیه عنوان شده است که: «تمام ابنای بشر آزاد زاده شده و در حرمت و حقوق با هم برابرند. عقلانیت و وجدان به آنها ارزانی شده و لازم است تا با یکدیگر برادرانه رفتار کنند».

ماده دوم: «همه انسان‌ها بی هیچ تمایزی از هر سان که باشند، اعم از نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقاید سیاسی یا هر عقیده دیگری، خاستگاه اجتماعی، ملی و یا در هر جایگاهی که باشند سزاوار تمامی حقوق و آزادی‌های مصرح در این اعلامیه‌اند».

ماده سوم: «هر فردی سزاوار و محق به زندگی، آزادی و امنیت فردی است».

ماده پنجم: «هیچ کس نمی‌بایست مورد شکنجه یا بی‌رحمی و آزار، یا تحت مجازات غیرانسانی و یا رفتاری قرارگیرد که منجر به تنزل مقام انسانی وی گردد».

ماده دهم: «هر انسانی سزاوار و محق به دسترسی کامل و برابر به دادرسی علنی و عادلانه توسط دادگاهی بی‌طرف و مستقل است تا در برابر هر گونه اتهام جزایی علیه وی، به حقوق وی رسیدگی کند».

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای!

اجرای مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر امروز نه تنها یک انتخاب بلکه به یک ضرورت انکارناپذیر برای جمهوری اسلامی ایران بدل شده است و دیگر تفهیم اتهامات نخ‌نماشده‌ای همچون جاسوسی برای اسرائیل، اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی جوابگوی پنهان‌سازی نقض گسترده حقوق بشر در ایران نیست. آزادی بدون قید و شرط یاران ایران و تمام زندانیان بهائی که به راستی از خدمتگزارترین فرزندان ایران بوده و هستند بدون شک کمک شایانی خواهد بود به تداوم نفس‌های به شماره افتاده جمهوری اسلامی ایران در روابط بین‌الملل که در سال‌های اخیر تا حد نابودی و انزوای سیاسی و اقتصادی به پیش رفته است و همچنان پیرو نامه‌های قبلی که به خدمتتان ارسال کردیم از شما انتظار داریم



در جهت تسریع و تسهیل به وصول حداقل حقوق شهروندی و انسانی جامعه بزرگ بهائی در ایران اقداماتی شایسته در شأن و منزلت بهائیان انجام دهید.

*** منع ***

وبلاگ «بهایی آزادی»

<http://bahaiazadi.wordpress.com>

**نامه سرگشاده «یک جوان محروم از تحصیل بهایی» به خامنه‌ای، ۲۹ فروردین ۱۳۹۱ (++)**

اگر از من سؤال شود که تنها آرزوی زندگیت چیست، بی‌درنگ پاسخ خواهم داد: «روزی رسد که برادران و خواهرانم از هر دین و مسلک و نژاد و زبان و فرهنگی که باشند، آرزویشان حقوق انسانی‌شان نباشد.»

جناب آقای خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران!

مدت‌ها بود که می‌خواستم در نامه‌ای چند کلامی با شما صحبت کنم و از درد دل‌هایی بگویم که سال‌هاست بر دل من و سایر جوانان بهایی در ایران سنگینی می‌کند. هر چند شما تا کنون هیچ واکنش روشن و قابل استنادی نسبت به نامه‌ها و تظلم‌نامه‌هایی که شهروندان بهایی برایتان نوشته‌اند، نشان نداده‌اید، اما شاید این بار این رنج‌نامه را بخوانید و آن را پاسخ گوید.

من نیز مانند بسیاری از دوستان و هم‌کیشانم در ایران مدت‌هاست که از حق قانونی خود برای ادامه تحصیل در دانشگاه بازمانده‌ام. اما بگذارید این بار کمی بیش‌تر به عقب برگردم و سرگذشت یک جوان بهایی را از بدو ورود به مدرسه برای شروع تحصیل علم برایتان شرح دهم. بگذارید از آن روزهایی برایتان بگویم که در کلاس اول برای اثبات انسان بودن مجبور شدم در دستشویی مدرسه شلوار خود را برای یکی از هم‌کلاسی‌هایم پائین بکشم تا او باور کند که من دُم ندارم. همین الان هم وقتی به آن موقع فکر می‌کنم شرمم می‌شود، اما شما بچه‌ای ۷ ساله را فرض کنید که در کلاس مجبور است صندلی جداگانه داشته و تنها بنشیند به این دلیل که بچه‌های کلاس نمی‌خواهند در کنار فردی نجس بنشینند. وقتی در سال‌های بالاتر که معنای واژه‌هایی چون «نجس»، «کافر» و امثالهم را (در جلساتی که مدرسه با فردی روحانی برایمان ترتیب می‌داد و من به دستور مدیر مدرسه مجبور به حضور در آن کلاس‌ها می‌شدم) فهمیدم، اولین سؤال‌ها در ذهنم شکل گرفت:

چرا من نجسم؟ من که هر روز حمام می‌کنم؟ من که مرتباً لباس‌هایم را مادرم می‌شوید؟

چرا من کافر؟ مگر کافر کسی نیست که خدا را قبول ندارد؟ من که خدا را قبول دارم! نکند خدای ما و شما با هم فرق دارد؟

دردهای یک کودک ۸-۹ ساله به همین جا ختم نشد. در سال بعد، ممنوعیت از حضور در تیم ورزشی مدرسه، حضور در شورای مدرسه و محرومیت‌های دیگر.

در یک روز زمستانی بسیار سرد که دانش‌آموزان مدرسه مرا با شلنگ آب خیس کردند و فریاد نجس نجس سر می‌دادند، گریه‌کنان به خانه آمدم و از مادرم پرسیدم چرا ما نجسیم؟ مگر ما یاد نگرفتیم که خداپرست باشیم، پس چرا بچه‌ها به من می‌گویند کافر؟ و مادرم که آن روز پا به پای من گریه کرد و شرح اعدام‌های دهه ۶۰، زندان‌های طولانی‌مدت، شکنجه‌ها، آزارها و مفقودالآت‌شدن‌ها را برایم گفت. گفت که چطور قبل از تولد من و در بحبوحه انقلاب، با تهدید و آزار و اذیت فراوانی که همسایه‌هایشان برای آنها ایجاد کرده بودند، مجبور شدند شهر و دیار عزیز خود را ترک و به این شهر مهاجرت «اجباری» کنند. آن روز برای اولین بار مفهوم «تفاوت» را فهمیدم، فهمیدم من بهایی هستم. برچسبی که بسیاری از حقوق اساسی‌ات را از تو می‌گیرد و تو در هیچ دادگاهی مجاز به اعاده آن نیستی!

سال‌های راهنمایی آسان‌تر از آن نگذشت، از بدو ورود به مدرسه برای ثبت نام مدیر مدرسه با لحنی خشن به بنده اعلام کرد که اگر بخواهم در مدرسه او «فرقه بهائیت» را ترویج بدهم، بدون معطلی مرا اخراج می‌کنم و با لبخندی ترسناک به من گفت که چراغ سبز اخراجم را هم دارد و منتظر بهانه‌ای برای آن است.

آقای خامنه‌ای!

در درس تاریخ سال سوم وقتی به درس بهائیت رسیدیم، معلم تاریخ، من را از کلاس اخراج کرد و بدون حضور من آنچه که شایسته و لایق هیچ کس نیست به من و دیانت‌م نسبت داد. از آن روز حتا رفتار معدود دوستانی که داشتم با من تغییر کرد.

تصورم بر این بود که در دبیرستان اوضاع بهتر خواهد شد، اما این یک خیال بود، یک بار که در مدرسه موضوع انشایی برای توصیف سیره امام علی(ع) داده شده بود، من نیز داوطلب شدم و راجع به ایشان مطلبی نوشتم. چند روز بعد معاون پرورشی مدرسه بنده را صدا زد و در کمال آرامش به من گفت که چون این فراخوان مقاله‌نویسی از طرف انجمن اسلامی دانشگاه شهرمان بود، ما نمی‌توانیم یک فرد بهایی را به این مسابقات بفرستیم، اما چون این مقاله بسیار خوب نوشته شده از من خواست که آن را به نام یکی از دوستانم در آن مسابقات شرکت دهد.



و دوباره سؤال‌های بی‌شماری که در ذهنم نقش می‌بست:

منی که به قول معلم پرورشی شما توانسته بودم به خوبی شخصیت امام علی(ع) را مورد کاوش قرار دهم، من دشمن اسلام هستم؟ منی که در تمام سال‌های مدرسه بر خلاف اکثر قریب به اتفاق بچه‌ها در جلوی صف می‌ایستادم و با نهایت احترام، به قرآن صبحگاهی گوش می‌دادم، چون از همان کودکی به من آموخته بودند قرآن کلام خداست، من بی‌دینم؟ من کافر؟!

رهبر کشور عزیزم ایران!

من هم مثل بقیه دوستانم با پایان یافتن دوره پیش‌دانشگاهی با ذوق و شوقی وصف‌ناپذیر دفترچه کنکور گرفته و ثبت نام کردم، با این امید که بتوانم در دانشگاه و رشته مورد علاقه‌ام تحصیل کنم. در روز کنکور اغلب کسانی در نزدیکی من نشسته بودند خیلی بی‌تفاوت از همان ابتدا شروع جلسه پفک و چیپس باز کردند و آب میوه‌هایشان را خوردند، انگار عجله‌ای نداشتند، انگار خیلی راحت می‌دانستند که اگر امسال نشد خوب سال دیگر! اما من با چنان دقتی می‌نوشتم که وصفش ممکن نیست، شاید چون می‌دانستم که برای من فرصت دوباره‌ای وجود ندارد، شاید سال دیگر نتوانم... شاید دیگر نگذارند...

هیچ‌وقت شبی که نتایج کنکور سراسری اعلام شد یادم نمی‌رود؛ مهمان داشتیم، با ذوقی که شاید هیچ‌کس تا آن زمان از من ندیده بود، از اتاق بیرون پریدم و گفتم قبول شدم! از میان تمام چهره‌های شاد جمع، فقط چهره مادرم خیلی خوب در خاطر هست. سعی می‌کردم غم درون چشمانش را پشت لبخندی پنهان کند. غم و نگرانی که ماه‌ها بعد معنای آن را فهمیدم.

آقای خامنه‌ای!

فکر نمی‌کنم هیچ وقت حس مرا تجربه کرده باشید؛ تا به حال شده در روز ثبت نام در جایی که قبول شده‌اید تمام مدت منتظر شنیدن یک جمله آشنا باشید؟ «شما به دلیل بهایی بودن...»؛ وقتی تمام مراحل ثبت نام انجام شد و کارت دانشجویی موقتم را گرفتم، انگار بزرگ‌ترین نعمت‌های دنیا را به من داده باشند. خوشحالی که دیگر تا امروز نتوانستم دوباره مزه‌اش کنم. اما افسوس که تمام این شادی‌ها خیلی زود تمام شد و روزی با احضار به دفتر دانشگاه به دلیل نداشتن گواهی صلاحیت عمومی از ادامه تحصیل بازماندم و تا امروز به رغم تمام پیگیری‌هایم به نتیجه‌ای نرسیدم. نمی‌دانم آن افرادی که در سازمان سنجش، حراست، وزارت اطلاعات و شاید نهادهای دیگر که من خبر ندارم، حکم اخراج یا رد صلاحیت عمومی یک دانشجوی را امضا یا صادر می‌کنند، چه تصویری از این جریان دارند؟ آیا تا به حال عزیزان خودشان با چنین وضعیتی روبه‌رو شده‌اند؟ یا می‌دانند که این احکام به هر دلیلی که صادر شود چه تأثیری بر روح و جسم یک انسان می‌گذارد؟

آیا تا به حال کسی آنها را با الفاظی همچون «منافق»، «جاسوس»، «مجرم» و دیگر الفاظ ناجوانمردانه خطاب قرار داده است؟ آیا تا به حال شخصی از عزیزانشان به خاطر پیگیری حقوق از دست رفته خود به زندان‌های طولانی محکوم شده است؟

آیا قاضی‌هایی که امروز به قول مادر بزرگم «دستشان به کم نمی‌رود» و احکامی مثل ۵ سال، ۱۰ سال و حتا در یکی از ناعادلانه‌ترین آنها نوید خانجانی را به ۱۲ سال حبس محکوم می‌کنند، تصویری از گذران عمر یک بی‌گناه در زندان اوین دارند؟ اولین سؤالی که بعد از دیدن حکم نوید به ذهنم رسید این بود که اگر فامیل نوید، خانجانی نبود آیا باز هم حقش ۱۲ سال بود؟

ما امروز محرومین از تحصیلی مانند سما نورانی و ایقان شهیدی در زندان داریم که جرمشان فقط پیگیری محرومیت‌شان است. و شاید اشتباه محض است که فکر کنیم محرومیت‌ها و تبعیض‌ها فقط مختص به بهائیان است. امروز ده‌ها نفر دانشجوی زندانی بی‌گناه فقط برای فعالیت‌های دانشجویی به حق و مسالمت‌آمیز خود در زندان‌های ایران روزگار می‌گذرانند.

بهاره هدایت، مجید توکلی، مجید دری، ضیاء نبوی، کوهیار گودرزی، عاطفه نبوی، شبنم مددزاده، مهدیه گلو و خیلی کسان دیگر که نامشان نامه‌ای بلندبالا و جداگانه می‌خواهد.

صحبت از بهاره هدایت شد؛ او که دانش‌آموخته دانشکده اقتصاد است، امروز به جای آنکه دوشادوش دیگر اقتصاددانان دیگر گره از کلاف سردرگم اقتصاد این روزهای ایران باز کند، این روزها تنها استفاده‌ای که از درسش می‌کند چوب‌خط‌هایی است که برای محاسبه گذران عمرش بر دیوار سرد و سخت اوین می‌کشد، روزهای هفته را برای دیدار کوتاه با همسرش می‌گذرانند. کاش قاضی عزیز او می‌دانست که ۱۰ سال یعنی چه! اینکه در اوین ساعت‌ها در روز می‌گذرد و روزها، ماه‌ها و شاید سال‌ها.



آقای خامنه‌ای!

این نامه را علی‌رغم آن که می‌دانستم چه تبعات احتمالی برایم خواهد داشت نوشتم، شاید این بار خوانده شد و جوابی داشته باشد برای چراهای بی‌شمارم در تمام این سال‌ها. اگر از من سؤال شود که تنها آرزوی زندگی‌ات چیست، بی‌درنگ پاسخ خواهم داد: «روزی رسد که برادران و خواهرانم از هر دین و مسلک و نژاد و زبان و فرهنگی که باشند، آرزویشان حقوق انسانی‌شان نباشد.»

به امید آن روز!

یک جوان محروم از تحصیل بهایی

بیست و نهم فروردین ۱۳۹۱

*** منع ***

وبسایت «جمعیت مبارزه با تبعیض تحصیلی»

<http://www.edu-right.net/articles/37-article/923-bahaei-khameneyi>



«نامه سر بسته امام راحل (ره) به سید علی خامنه‌ای!» (طنز)، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۱ (++)

سید علی به تو توصیه می‌کنم که:
عمامه را بالاتر بذار!
بر مردم سخت بگیر و مخالف را بکش!
به منتقد اجازه نفس کشیدن نده!
چوب‌های اعدام را بیش تر کن!
ایرانی جماعت را زیر فشار قرار بده!
وضع اقتصادی مردم را خراب کن!
اجازه تفکر را از مردم بگیر!
تا می‌توانی از مردم دزدی کن!
صف یارانه و سکه و کوین تشکیل بده!
انتخابات کشکی برگزار کن!
هرگز پول نفت را در سفره مردم نبر!
دشمن فرضی درست کن!
از فحش‌های پشت سرت واهمه نداشته باش!
خرافه را ترویج بده!
خودت را از امام و رسول‌الله بالاتر ببر!

روح‌الله خمینی

سنه ۱۳۹۱

زباله‌دان تاریخ (طبقه هفتم دوزخ)

*** منع ***



نامه سرگشاده (?) به خامنه‌ای، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۱

«نجوایی با امام امت...»

بسم الله القاسم الجبارین

رهبرم؛ جانم فدایت و درد شما به سرم!

امروز جمعه ۹۱/۲/۱۵ که خطبه‌های نماز جمعه تهران را از تلویزیون دیدم خیلی نگران شدم. خطیب جمعه تهران آقای سید احمد خاتمی از نارضایتی مراجع عظام تقلید و جامعه محترم مدرسین حوزه علمیه قم (با قدمت نیم‌قرن پایگاه مردمی) از گرانی و عدم ثبات قیمت‌ها گفت و طعنه‌ای به دولت خدمتگزار زد. در کل خطبه‌های ایشان همین یک جمله از سوی صدا و سیما مورد توجه قرار گرفت و منعکس شد.

رهبرم؛

آیا باید امام جمعه پایتخت تنها کشور جمهوری اسلامی در جهان به جای عنایت به موضوعات دیگر از قبیل پیشرفت‌های علمی، صنعتی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی و امنیتی و... به اوضاع گرانی این‌قدر توجه کند؟ آیا این رسالت امام جمعه پایتخت ام‌القرای شیعه است که فقط گرانی برایش مهم باشد؟

آیا مسأله نماز نخواندن، بی‌حیایی و بی‌دینی و بی‌مبالاتی جوان‌ها و مردم آن‌قدر مهم نیست که مراجع تقلید و جامعه مدرسین نسبت به آن ابراز نگرانی کنند و آن را به امام جمعه پایتخت منتقل کنند؟

آیا توجه دادن مردم به شکرگزاری نعمت‌هایی مثل فراوانی نعم، امنیت، اقتصاد دایر، مسکن و راه و صنعت دایر و... وظیفه مراجع دینی نیست؟ آیا نباید آنها در مقابل ناشکری و ناسپاسی و اسراف و... ابراز نگرانی کنند؟

آیا توجه دادن مردم به اوضاع نابسامان سایر کشورها مخصوصاً وضع بد بیش‌تر کشورهای اروپایی و آمریکا و مقایسه آن با آسایش حاکم بر میهن عزیزمان ذیل رهبری امام گونه حضرتعالی - که خدا سایه‌تان را بر سر امت مستدام بدارد - وظیفه این ائمه جمعه نیست؟

آیا این ائمه جمعه با این مخاطبی که دارند نباید حلال مشکل باشند، نه بلندگویی برای تکرار حرف بعضی انسان‌های ناراضی؟

آیا نباید ائمه جمعه و خصوصاً امام جمعه پایتخت مصالح تنها کشور امام زمانی جهان را در نظر بگیرند و هر چه به دهنشان می‌رسد نگویند؟

آیا تنها کشور امام زمان (عج) مراجع تقلید و ائمه جمعه‌اش دلشان برای شکم مردم باید نگران باشند؟ آیا آنها که این‌قدر برای شان شکم مردم مهم است خودشان هم در این جهت حرکتی کرده‌اند؟ آیا آنها حساب بانکی و ساختمان‌ها و دوایر خود را صرف خدمت به شکم مردم کرده‌اند؟

آیا این ابراز نگرانی امام جمعه عزیز و مراجع تقلید پس از پایان ذخایر کلانی است که داشته‌اند؟

آیا....

رهبرم، جانم فدایت

رهبرم، آیا این امام جمعه و مراجع تقلید و... با این کم توجهی روی خط عدالت در حرکت‌اند؟

رهبرم، اینها عادل‌اند؟

رهبرم، تکلیف مردمی که مخاطب ایشان هستند چیست؟

رهبرم، آیا همچنان صبر کنند در مقابل این کم توجهی‌ها؟

رهبرم، ما این موضع حضرات را توهین به خود می‌دانیم.

رهبرم،...



*** منع ***

وبسایت «عمار نیوز»

<http://ammar-press.com/?p=3234>

**نامه سرگشاده شماره چهارده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۱ (++)****«صد نامه تا آزادی!»****چه تفاوتی میان شش فرزند شما و مونا محمودنژاد دختر معصوم بهائی وجود داشت که او را حتا در سن کم‌تر از هجده سال و سن قانونی اعدام کردید؟!**

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای

با عرض سلام و احترام

حدوداً دو سال بعد از آغاز دوران ریاست جمهوری حضرت‌عالی، در تاریخ ۲۸ خرداد سال ۱۳۶۲ در میدان چوگان شیراز مونا محمودنژاد، دختر معصومی که تنها هفده سال بیش‌تر نداشت، به چوبه دار و اعدام سپرده شد و یکی از ننگین‌ترین جنایات جمهوری اسلامی در تاریخ ثبت گردید. مونا محمودنژاد که به همراه نه نفر از دیگر خانم‌های بهائی در شیراز اعدام شد تنها و تنها اتهامش اعتقاد به دیانت بهائی بود که سه ماه قبل‌تر در اسفندماه سال شصت و یک نیز پدرش یدالله محمودنژاد به همین اتهام اعدام شده بود.

جناب علی خامنه‌ای!

شما شش فرزند دارید به نام‌های مجتبی، بشری، هدی، مصطفی، مسعود و میثم، که طبیعتاً هفده سالگی همه آنها را به چشم دیده‌اید و خوب می‌دانید طناب زخیم دار بر گردن یک دختر معصوم هفده ساله چه معنایی دارد.

پاسخ به این سؤال، کم‌ترین وظیفه حضرت‌عالی است که بفرمایید: چه تفاوتی میان شش فرزند شما و مونا محمودنژاد دختر معصوم بهائی وجود داشت که او را حتا در سن کم‌تر از هجده سال و سن قانونی اعدام کردید؟!

بدون شک، طبق شواهد تاریخی معتبر همچون کتاب «علیا»، «جنگل شوکران» و دیگر اسناد و روایت‌های به جا مانده از آن دوران، که ذیلاً خدمت شما عرض می‌کنیم، مونا محمود نژاد فرشته شیراز و تمام عزیزان دیگری که با مونا اعدام شدند در ایمان به خدا، اعتقاد، بردباری و پاکی بی‌همتا بودند و جمهوری اسلامی در برابر مقابله با این اعتقادات آهنین به اوج درماندگی رسیده بود و به خیال واهی با از بین بردن عده زیادی از بهائیان در سرزمین مقدس ایران ریشه ایمان به امرالله را از بین خواهد برد.

طبق شواهد مسؤولین به مونا محمودنژاد گفته بودند به او چهار بار فرصت انکار دیانت بهائی و پذیرش اسلام را خواهند داد و همچنین به او متذکر شده بودند که اگر بیانی از پیش نوشته شده در نفی بهائیگری را امضاء نکند کشته خواهد شد.

مونا در بخشی از وصیت‌نامه خود می‌نویسد: «عزیزان، از دل و جان برایمان دعا بخوانید که در هر صورت، راضی به رضای الاهی باشیم، دل به قضا دربندیم و چشم از غیر دوست در پوشیم و تا جای امکان از عهده شکر الطافش برائیم. فدایتان شوم فراموش نکنید که آنچه کند او کند، ما چه توانیم کرد؟! پس باید سر تسلیم در برابر حق فرود آوریم و توکل بر رب رحیم نماییم پس رجا داریم که غم و حزن را به خود راه ندهید و برایمان دعا کنید که محتاج دعاییم».

باز هم طبق شواهد مونا به سبب سن کمی که داشت آخرین نفری بود که در میدان چوگان شیراز به دار آویخته شد تا با دیدن اعدام دیگر بهائیان فرصت توبه و انکار اعتقادات خود را داشته باشد اما او بدون هیچ تردیدی توبه نکرد.

و آخر از همه اینکه جناب سید علی خامنه‌ای، مونا محمودنژاد فرشته شیراز در لحظه اعدام به طناب دار با عشق بوسه زد.

مونا محمودنژاد به سبب رشد در یک خانواده بهائی و تحت تأثیر تعالیم الاهی حضرت بهاء‌الله به چنان درک و فهم عمیقی از زندگی رسیده بود که باور اینکه مونا تنها هفده سال داشته بسیار سخت است و انتخاب مونا انتخاب جاودانگی بود.



امروز بعد از گذشت قریب به سی سال از اعدام مونا محمودنژاد و دیگر شهدای شیراز که هر کدام به تنهایی از ارزشمندترین انسان‌های زمان خود بوده‌اند، ما و تمام روشنفکران و فعالین حقوق بشر در سراسر دنیا اعدام‌های سال شصت و دو و بعدها حتا فجیع‌تر کشتارهای دسته‌جمعی در سال شصت و هفت را نقض آشکار حقوق بشر و مصداق بارز جنایت علیه بشریت می‌دانیم و در برابر تاریخ جنایات سیاه جمهوری اسلامی سکوت نخواهیم کرد. برای رسیدن به آزادی، همچون مونا در برابر سنگین‌ترین فشارها اعتقادات خود را انکار نخواهیم کرد و اگر مقدر شود در راه امرالله به طناب دار با عشق بوسه خواهیم زد. و همچنان پیرو نامه‌های قبلی که به خدمتتان ارسال کردیم از شما انتظار داریم در جهت تسریع و تسهیل به وصول حداقل حقوق شهروندی و انسانی جامعه بزرگ بهائی در ایران اقداماتی شایسته در شأن و منزلت بهائیان انجام دهید.

- ۱- آزادی بی قید و شرط تمام زندانیان بهائی در اسرع وقت؛
- ۲- پرداخت غرامت برابر قانون به خانواده‌های بهائی؛
- ۳- پذیرش بی قید و شرط بهائیان واجد شرایط ادامه تحصیل در تمام دانشگاه‌های کشور؛
- ۴- مهیا کردن شرایط اجتماعی عادلانه برای جامعه بهائی؛
- ۵- مجوز احداث و ساخت مشرق‌الاذکار در شهر تهران توسط جامعه بهائی؛
- ۶- پرداخت غرامت و مجوز بازسازی کامل تمام اماکن مقدس بهائی که بعد از انقلاب تخریب شدند؛
- ۷- مجوز تشکیل مجدد محفل رسمی روحانی ملی ایران برای رسیدگی به امور اداری جامعه بهائی.

*** منع ***

وبلاگ «بهایی آزادی»

**نامه سرگشاده پنج فعال ملی - مذهبی به خامنه‌ای، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱**

مقام محترم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
با سلام و احترام

ما امضاءکنندگان زیر که در دوران استبداد شاهنشاهی همراه با جنابعالی در صف مبارزه با دیکتاتوری با اعتقاد به استقرار عدالت، آزادی و حکومت قانون بوده‌ایم و هنوز هم بر آن اعتقادات هستیم لازم دانستیم که در شرایط خطیر کنونی که امنیت ملی و مصالح کشور به شدت تهدید می‌شود، مواردی را به اطلاع جنابعالی برسانیم:

۱- در چند سال گذشته برخوردهای تحدیدکننده‌ای به فعالان حوزه سیاست، فرهنگی، دانشجویی، کارگری، رسانه‌ای و... شده و در یک سال گذشته نیز تشدید گردیده است. به طوری که در مراسم تشییع جنازه شادروان مهندس سحابی، منجر به شهادت دختر ایشان، هاله سحابی و متعاقب آن آقای هدی صابر در زندان گردید.

۲- بازداشت فعالان فرهنگی، سیاسی و... از جمله آقایان محمد توسلی، سعید مدنی، مسعود پدram، علیرضا رجایی و بسیاری از شخصیت‌ها.

۳- اخیراً بازداشت مجدد خانم نرگس محمدی، فعال حقوق بشر، که در بازداشت وی در سال گذشته، منجر به بیماری فلج عضلانی وی شد ما را به شدت نگران کرده است. خبرهای موثق در ملاقات با وی حاکی از این است که وی مجدداً دچار فلج عضلانی شده و در بهداری زندان اوین بستری و در شرایط بحرانی به سر می‌برد. دو فرزند خردسال او در غیبت پدر که علی‌رغم فعالیت‌های مسالمت‌آمیز قانون سیاسی، ۱۴ سال زندان جمهوری اسلامی را تحمل کرده و هم‌اکنون از روی اجبار در خارج از کشور به سر می‌برد و هیچ‌وقت از قانون‌گرایی و اصلاح‌طلبی عدول نکرده است. در شرایط خاص کودکان خود به سر می‌برند.

درخواست دستور مستقیم جنابعالی برای استخلاص و آزادی کلیه شخصیت‌های زندانی به‌ویژه افراد بیمار با توجه به مصالح کشور و جلوگیری از تهدید امنیت ملی و رعایت حقوق بشر و حقوق شهروندی آنها را داریم.

۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۱

احمد صدر حاج سیدجوادی

حسین شاه‌حسینی

اعظم طالقانی

محمد بسته‌نگار

نظام‌الدین قهاری

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۱ خرداد ۱۳۹۱

جناب آقای علی خامنه‌ای

رهبر حکومت اسلامی ایران

اکنون زمان گفتار پنجم من به عنوان یک فرد عادی از جامعه ستم‌زده ایران تحت زعامت شما و شما به عنوان زعیم جامعه ایران فرا رسیده است. این گفتار یک‌طرفه زمان زیادی نیست که آغاز شده، اما در همین زمان کوتاه، مباحث اساسی میان ما رد و بدل گردیده، به طوری که تأثیر این کلام در جامعه به قدری بوده است که طبق اخبار رسیده، عصبانیت «جمع جاهل» اطرافیان شما و خبرسازیهایی کاذب آنان را علیه من به دنبال داشته است...؛ برای همچون منی، نه آن عصبانیت مهم است و نه آن خبرسازیهایی آشکار و رایج؛ مهم، بیان مطالبات جامعه ستم‌دیده و فروخته ایران است و طرح نکاتی که از نظر حکومت ایران جزء خطوط قرمز برای «حفظ امنیت ملی» تلقی می‌شود. چه اینکه شورای عالی امنیت ملی نامه‌نگاری مستقیم به رهبر را جزء خطوط قرمز نظام برای «حفظ امنیت ملی» برشمرده و خواستار برخورد مستقیم با عوامل آن شده است.

مطلب مهم دیگری که مرا به نوشتن ناگفته‌ها با شما تشویق می‌کند، اصرار شخصیت‌های موجه مورد قبول جامعه ایران در پیمودن این راه خطیر است که باعث می‌شود بر این راه خود اصرار ورزم. عدم پاسخگویی شما این شائبه را برای بسیاری از فعالین و دلسوزان ایجاد می‌نماید که «نامه‌نگاری» به رهبر، کاری از پیش شکست‌خورده است و نتیجه‌ای ملموس را در پی ندارد. اما من می‌دانم که این نامه‌ها جزو خطوط قرمز شماست و شما تحمل پاسخگویی و عمل به «شأنیت مسئولیت» خود را بر نمی‌تابید و حکومت شما نیز این عمل را جزء خطوط قرمز امنیتی خود می‌داند... پس من آگاهانه بر ادامه این راه پرخطر اصرار می‌ورزم و همانطور که اطلاع موثق دارم که نامه‌های قبل مرا خوانده‌اید و بعضاً در برخی از موارد، دستور پیگیری هم داده‌اید، شما را به خواندن مکاتبات بعدی خود دعوت می‌کنم. ایمان دارم که جز رضای خداوند، منظور دیگری ندارم. پس، از شهادت و دستگیری در این راه نیز ابایی را به خود راه نمی‌دهم.

شما برای تحکیم پایه‌های رهبری خود در ایران سال‌ها کوشیده‌اید و اطرافیان شما سعی داشته‌اند به انحای مختلف، شما را «قدسی‌سازی» کنند، از رهبر ایران به عنوان واسطه فیض زمین و آسمان یاد کنند. این مهم، گاه بر پرتاب کردن نور «پرزکتورهای متعدد» بر صورت شما اتفاق افتاده، گاه با ایراد «تعبیر سخیف» و «عوام‌فریب» توسط اطرافیان شما و سکوت شما در برابر آن؛ پرتاب نور و این تعبیر نازیبا، به معنی تأیید و چراغ سبز برای ادامه روند گذشته است. پس مورد خطاب قرار دادن این مقام، حتماً خطراتی در پی دارد که همه می‌دانند. گر نه همه شما را به صورت رسمی مورد خطاب قرار می‌دادند.

اما خطاب میان من و شما:

خطاب یک انسان عادی و معمولی و زجرکشیده است با یک انسان زمینی و عادی ولی متنعم! چاره‌ای جز این ندارم که بر اساس یک «مانیفست» با شما سخن بگویم. این مانیفست اکنون چه بخواهیم و چه نخواهیم میان من و شما جاری است و بین ما حکم می‌کند.

در اصل ۱۱۰ این مانیفست، اختیارات اساسی را برای مقام رهبری در نظر گرفته‌اند و به جرأت می‌توان گفت تمامی موارد حاکم بر این اصل، توسط شما اجراء گردیده است. اتفاقاً آن بندهایی که در این اصل توسط شما کراراً مورد استفاده قرار می‌گیرد، مواردی است که حاکمیتی و تثبیت‌کننده تاج و تخت شماست و به رهبری شخص شما مربوط می‌شود. اما در این اصل و در بند سوم آن، فرمانی است که هیچ زمان توسط شما صادر نگردیده و آن «فرمان همه‌پرسی» است که مستقیماً به دخالت رأی مردم در سرنوشت خویش مربوط است.

رتبه‌بندی این بند در اصل ۱۱۰ نشان از اهمیت والای آن دارد. لیکن دلیل عدم اجرای آن برای ما مشخص است. رهبری که سال‌های سال کوشیده در تمام امور ریز و درشت مملکتی چنگ‌اندازی کند و تمام عزل و نصب‌های حکومتی را زیر فرمان خود بگیرد، حق دارد که این بند از وظایف قانونی خود را نادیده بگیرد و آن را مسکوت بگذارد؛ چون با اجرای اولین فرمان در زمان حاضر، موجودیت خود و نظام تحت امرش به خطر خواهد افتاد و برای ماندن در جایگاهش یکی از مهم‌ترین وظایف خود را اجرا نمی‌کند! به همین راحتی!

در اصل ۱۱۱ مانیفست حاکم بر ما آمده است: «هر گاه رهبر از انجام وظایف قانونی خویش ناتوان شود و از صفات قانونی مترتب بر این جایگاه دور گردد، از مقام خود برکنار می‌شود و تشخیص این امر بر عهده خبرگان رهبری است؛» سؤال مهمی که پیش می‌آید این است که اگر خبرگان



رهبری توان برکناری رهبر را نداشته باشد، تشخیص این امر بر عهده کیست؟ کیست که نداند «خبرگان رهبری» مجلسی تشریفاتی و ناتوان است و افراد این مجلس، افرادی چاپلوس، منفعت‌طلب، و تحت نفوذ نهادهای امنیتی ایران هستند؟ کیست که نداند اداره‌ای کوچک در یک ناحیه تهران، مانند اداره برق یا اداره آب و فاضلاب، تأثیرگذاری‌اش در منطقه تحت حاکمیت خود از تأثیرگذاری خبرگان رهبری بر وظایف ذاتی خویش بیش‌تر است؟ چه کسی یا کسانی باید تشخیص دهند خبرگان رهبری از افرادی ناتوان و سستی مربوط به عصر یخی تشکیل شده‌اند و فقط دو بار در سال، آن هم دو روز، تشکیل جلسه می‌دهند، آن هم در حالی که اغلب خوابند و در روز آخر به محضر شما می‌رسند با «به به» و «چه چه»‌های مرسوم در آن ملاقات؟! نتیجه اینکه این انفعال و ایستایی به حدی شده است که شما و اطرافیانتان به طور مستقیم، خبرگان را از دخالت در امور رهبر منع می‌کنید و بقیه هم مجبورند اطاعت کنند؛ چون همه امور در ید قدرت شماست.

حال از این بیان ساده و در عین حال محترمانه با هم به نتیجه بزرگی خواهیم رسید... در ادامه با من همراه باشید همان‌طور که خود واقفید، پس از اصلاح مجدد قانون اساسی و نشستن شما بر کرسی قدرت و مسند حکومت، تلاش‌های بسیاری توسط شما و اطرافیانتان برای تصاحب جزیی‌ترین مناصب حکومتی صورت پذیرفت. چنان‌که سال‌های سال است تمامی امور ریز و درشت کشور و همچنین تمامی منابع مالی مهم و غیرمهم در اختیار و ید فرمان شما قرار گرفته است. صرف نظر از اینکه شخصیت شما، شخصیت پاسخگویی نیست و همواره از دادن پاسخ به افکار عمومی متنفر هستید و خود را در جایگاهی قرار نمی‌دهید که افراد از شما سؤال نمایند، قانون اساسی «شأنیت رهبری» را شأنیت مسؤولیت و پاسخگویی می‌داند. هر چند بر من یقین است که شما در برابر چند سؤال ذیل پاسخی برای گفتن ندارید و من اگر لیست مطالبات را برای پاسخگویی شما عرضه کنم شما از پاسخ دادن ناتوان می‌مانید. پس در همین حد به طرح چند سؤال اکتفا می‌نمایم تا به نتیجه‌گیری اصلی برسیم.

رهبر مذهبی ایران!

۱- قطعاً اطلاع دارید که سن مصرف مشروبات الکلی در کشور به ۱۶-۱۵ سال رسیده است؟
 آیا اطلاع دارید که در سال ۱۳۸۸ حدود ۲۵ میلیون لیتر مشروبات الکلی در کشور مصرف شده است؟
 اطلاع دارید که یکی از اقلام عمده و سودآور که روزانه در داروخانه‌های کشور توسط مردم مصرف می‌شود الکل سفید است؟
 آیا اطلاع دارید که ۲۰٪ تولید الکل ایتلیکی کل کشور به تولید الکل سفید مشغولند؟
 طبق آمارها مصرف مشروبات الکلی اعم از الکل سفید، الکل وارداتی و مشروبات دست‌ساز، سهم هر ایرانی را از مصرف سه و نیم لیتر برآورد کرده است؟
 پایه غلظت مصرف الکل در ایران ۴۰٪ و در اروپا ۳٪ است!
 اگر شما قرار بود مقامی پاسخگو باشید، چه جوابی به این سؤال می‌دادید؟

۲- آیا از میزان مصرف مواد مخدر صنعتی در میان ملت خود اطلاع دارید؟ می‌دانید حتا برخی از کسبه در تهران نیز این مواد را می‌فروشند و جوانان برای فرار از مشکلات جاری خود چه میزان مواد مخدر در طول روز مصرف می‌کنند؟ چه پاسخی دارید؟

۳- تعداد یازده تن از سرداران کنونی و پیشین جنگ ایران-عراق طی حوادث مشکوکی از دنیا رفته‌اند. عموماً مرگ آنها «ایست قلبی» عنوان شده است. اینکه در عرض سه-چهار ماه این تعداد از سرداران سپاه پاسداران، آن هم پس از وقایع وحشیانه حکومت شما در سال ۸۸ و پس از تسویه حساب‌های درون‌سازمانی وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران با عنوان مشترک «ایست قلبی» بمیرند آیا تأثیر شما را بر نمی‌انگیزد؟ اگر از وقوع این حوادث متأثرید، چرا یک پیام تسلیت خشک و خالی خطاب به خانواده‌های آنان نمی‌دهید؟ مگر شما در سالیان نه چندان دور برای یک مقام دست‌چندم سپاه پیام تسلیت صادر نمی‌کردید؟ این عدم واکنش توسط شما ما را به این نتیجه می‌رساند که شما در حال پاکسازی افراد مخالف با تفکر خود در سپاه و وزارت اطلاعات و دیگر ارگان‌های تأثیرگذار هستید. نمونه جدید و پیشرفته‌ای از «قتل‌های زنجیره‌ای» در حال وقوع است.

۴- آیا شما از احمدی‌نژاد می‌ترسید؟ کیست که نداند احمدی‌نژاد به مانند «بادکنکی» بود که شما آن را باد کردید؟ ولی ندانستید که این بادکنک، کوچک و ضعیف است.



شما چنان آن را با شدت باد کردید که ناغافل در صورت خودتان ترکید و صدایش همه جا را لرزاند. شاید دلیل عمده ترکیدن این بادکنک این بود که در کودکی فرزندانان برای آنها بادکنک باد نکرده بودید و نمی‌دانستید حجم باد داخل بادکنک باید چقدر باشد! شما چنان در برابر احمدی‌نژاد دست به عصا و ترسو نشان می‌دهید که آن نشانه‌های مصرح در قانون اساسی را که «صفات رهبری» است، زیر سؤال برده‌اید و کیست که نداند برای رفتن بی سر و صدای احمدی‌نژاد، هزاران نقشه و برنامه در سر پرورنده‌اید که او برای شما زحمت ایجاد نکند. احمدی‌نژاد، برآمده از استبداد و تفکر سنتی و غیر واقع بین شماست. او مشکلات عدیده‌ای برای ملت ایران و سرزمین مادریمان ایجاد کرد و می‌کند. اما شما در برابر او ناتوانید.

۵- به خاطر ندارم که تعداد مجسمه‌هایی که در یک روز در شهر تهران گم شد چند تا بود؛ اما درست در پایتخت، همانجا که مرکز حکومت ایران است و مرکزیت نهادهای سیاسی-امنیتی در آنجاست، تعداد زیادی مجسمه هیولاگون گم شد و دو سال است پیدا نشده. نهادهای مسؤول هنوز می‌گویند پیدا نشده و عوامل این سرقت را شناسایی نکرده‌ایم! عقیده من این است که این یک نقشه از پیش طراحی شده با هماهنگی سایر ارگان‌ها بوده است. اگر شما این را تأیید نکنید بر ناتوانی خود و مدیرانان مهر تأیید را کوبیده‌اید. در برابر این سؤال پیش پا افتاده چه پاسخی دارید؟

۶- آیا در حکومت شما به زندان افکندن مادر دو فرزند که اتفاقاً دچار فلج عضلانی نیز هست [خانم نرگس محمدی]، صرفاً به جرم بیان عقیده و انجام فعالیت‌های مربوط به «حقوق بشر» افتخارآمیز تلقی می‌شود که بر انجام آن اصرار می‌ورزید؟ می‌خواهید قدرت حکومت خود را به چه کسانی نشان بدهید؟

آیا اساساً انجام چنین کاری برگرفته از قدرت است یا ترس روزافزون شما و حکومتتان از افراد؟
آیا عدم رسیدگی به تخلفات افرادی ذیل حکومت شما و گوش به فرمان شما تبعیض شما را به جامعه تزریق نمی‌کند؟
چرا به شکایت مصطفی تاج‌زاده علیه آیت‌الله جنتی رسیدگی نمی‌شود؟
چرا افراد مؤثر جامعه را به زندان‌ها می‌افکنید؟ نسرين ستوده‌ها، محمدعلی دادخواه‌ها، محمدرضا معتمد نیاها و...
چرا به شکایت ۷ نفر از سردار مشفق به دلیل مهندسی انتخابات سال ۱۳۸۸ رسیدگی نمی‌شود؟ مطمئن باشید اگر رسیدگی کنید نه سردار مشفق به دلیل «ایست قلبی» از دنیا خواهد رفت و نه از عمر هزاران ساله آیت‌الله جنتی چیزی کم بشود! این عدم استواری شما در دفاع از حق، صفات رهبری را از شما سلب و شما را خود به خود غیرمشروع می‌سازد.

۷- فرض کنید در حکومت شاه یکی از فرزندان شما مثل آقا مصطفی یا مسعود یا مجتبی که ۲۳ سال بیش‌تر سن نداشته باشند، در پی اعتراضی ساده جلوی ژاندارمری یا شهربانی کشته می‌شدند؛ بعد شما به این کار اعتراض می‌کردید و گریه و شیون و زاری؛ بعد، زمانی که بر سر مزار پسران بودید، ساواک شما را دستگیر و به سه سال زندان محکوم می‌کرد؛ آن وقت راجع به شاه در سخنرانی‌هایتان چه می‌گفتید؟! حتماً خواهید گفت شاه و ساواک نیز کارهای مشابه این‌چنینی را انجام داد.
در حکومت اسلام «رامین رضانی» ۲۳ ساله در روز ۲۵ خرداد جلوی پایگاه بسیج با گلوله مستقیم «قاتلان» بسیجی کشته می‌شود. پدرش اعتراض و دادخواهی می‌کند، بر سر مزار فرزندش می‌رود؛ نیروهای امنیتی پدرش را بر مزار فرزند رشید شهیدش دستگیر و به سه سال زندان محکوم می‌کنند.

فرق ولایت فقیه با نظام پادشاهی و علی‌خامنه‌ای با محمدرضا پهلوی در چیست؟
محمدرضا به زعم شما چنان کرد و سید علی‌خامنه‌ای به زعم ما چنین.
نتیجه‌گیری ساده: شاه، طاغوت بود، شما نیز طاغوت. شاه، کافر بود، شما نیز کافر. شاه، فاسد بود، شما نیز فاسد. شاه، قاتل بود، شما نیز قاتل؛ و در نهایت: شاه رفت و «سید علی‌خامنه‌ای» نیز باید برود.
در برابر این سوال چه پاسخی دارید؟



۸- آیا قبول دارید که شما قدرت مطلق در ایران هستید؟ حتماً من، شما و بسیاری، این سؤال مرا تأیید می‌کنند. در چند روز گذشته ترانه‌ای از یک خواننده [ترانه «نقی» شاهین نجفی] در داخل و خارج از کشور، سر و صدای زیادی به پا کرد؛ مخالفین و موافقین زیادی را نیز به واکنش و داشت؛ صرف‌نظر از محتوا، پیام و هدف این اثر هنری، سؤالی از شما دارم: به لطف ریاست و رهبری شما در ایران، افراد بسیاری از دین اسلام گریزان شدند. تنها در کشور هلند و در سال ۸۸ تعداد ۲۰۰۰ نفر از ایرانیان، پناهنده و به دین مسیحیت گرویدند. وسعت این اتفاق را می‌توانید به چند برابر و در کشورهای مختلف از جمله داخل ایران ضرب و تقسیم کنید. آیا این افراد در مدارس جمهوری اسلامی پرورش نیافته بودند؟

آیا در صفوف مدرسه با سرهای از ته تراشیده در سرما نمی‌ایستادند تا «کلام خدا» از بلندگوی مدرسه پخش شود و بعد سر کلاس‌ها بروند؟ آیا این افراد در پادگان‌ها سربازی نرفتند و زیر نظر «سازمان‌های عقیدتی-سیاسی» نبودند؟ آیا برای آنها صبح و شام از تلوزیون جمهوری اسلامی اذان و قرآن پخش نکردید؟ چرا نتیجه چنین شد؟ چطور و کجا قصد دارید به اشتباه خود در رهبری مردم ایران اقرار کنید؟ چطور می‌خواهید مسؤولیت دین‌گریزی افراد را در جامعه ایران بپذیرید؟ «گشت ارشاد» و اصولاً نیروی انتظامی بدون اذن شما مگر می‌تواند در جامعه جولان دهد و تبدیل به «آزاردهنده اجتماعی و عقیدتی» مردم ایران شود؟! همان‌طور که در نامه سوم هم گفتم، شخص شما مسؤول اصلی اجراسازی پروژه «اندلسی‌سازی» در ایران هستید. شما اجرای پروژه‌ای را بر عهده دارید که هدف اصلی آن دین‌گریزی و «اسلامیزه» کردن ایران است. خواسته یا ناخواسته شما مسؤولید. تا کی قرار است مردم ایران چوب اشتباهات و کج‌فهمی شما و یارانتان از «قرائت خشک و نامقدس» اسلام ذهنی‌تان را بپردازند؟ سؤالات بسیاری است از من و هم‌نسلان من. از هم‌نسلان و نسل سوخته دهه ۵۰ و ۶۰ و ۷۰... اما همین ۸ سؤال کافی است تا به ناتوانی شما در اداره امور کشور اذعان نمایم.

حضرت عظاما!

کشور ایران کشوری نیست که در آن «قحط الرجال» موج بزند. مغزهای پرتوان و اندیشمند این سرزمین در خارج از کشور رشد یافتند و مدارج و مناصب مهمی را حتا در کشور آمریکا تصاحب کرده‌اند. چرا فکر می‌کنید که در مملکت «قحط الرجال» است و افرادی وجود ندارند که بتوانند کشور را اداره نمایند؟ چه توهمی و از چه منبعی باعث شده خود را «قدسی» بپندارید و با دین و زندگی جماعتی بس فراوان بازی کنید؟ نمی‌پندارید که «قدسی» فرض کردن خودتان یکی از بندهای همان پروژه «اسلامیزه» کردن ایران است؟! می‌دانم که در زمان خواندن این سطور برافروخته می‌گردید و دستور برخورد شدید با من را خواهید داد؛ اما باید بدانید با برخورد شدید سربازانتان با من مشکلی حل نخواهد شد. این سؤال یک نسل است از شما. گریزی جز پاسخ ندارید. اگر پاسخ ندهید لاجرم زودتر خواهید رفت... پس از افشای نام دو تن از مسؤولین وزارت اطلاعات که از قضا یکی از آنها برادر «وزیر اطلاعات فعلی و مورد علاقه» شما [حیدر مصلحی] بود، فشارهای زیادی بر من آغاز گردیده، به طوری که باعث نگرانی جمع زیادی از افراد شده است. در همین جا و با صراحت اعلام می‌کنم این فشارها اندک خللی در عزم و اراده من برای پیگیری مطالبات اساسی‌ام در پی نخواهد داشت. مگر اینکه کاری کنید که صدایم در گلو خفه شود و این آرزوی همیشگی من از خداوند متعال برای شهادت به دست طاغوت زمانم بوده است.

در پایان، لازم است یادآوری کنم که یکی از اقوام و نزدیکان شما که بسیار به او علاقه‌مندید و از قضا مدیر مدرسه من در سال اول دبیرستان نیز بوده است [غلامعلی حداد عادل]، قصد دارد با حمایت مستقیم شما دگر بار به ریاست مجلس منصوب شود. ایشان مورد حمایت «جبهه پایداری» به زعامت «محمدتقی مصباح یزدی» نیز هست، که درباره آقای مصباح و کارکرد ایشان در حکومت ایران نیز حرف‌های ناگفته بسیاری است که مجال آن اکنون نیست؛ اما از شما رهبر «توانا»، «عادل»، «بصیر» و «مدیر و مدبر» تقاضا دارم کمی در پیشینه ایشان و ریاست پدرشان در قبل از انقلاب در ساواک شیراز تأمل فرمایید. شاید از تصمیم خود منصرف شدید!

«به حباب نگران لب یک رود قسم!

و به کوتاهی آن لحظه شادی که گذشت!



غصه هم خواهد رفت!
آنچنانی که فقط خاطره‌ای خواهد ماند!
لحظه را دریابیم!
باور روز برای گذر از «شب» کافی است!

تا گفتار بعد، یا حق!

*** منبع ***

صفحه فیس بوک روح‌الله زم؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

https://www.facebook.com/note.php?note_id=365339906855749
<http://najvahayenajibane.blogspot.com/2012/05/zam-khamenei-5.html>



نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۱۷ خرداد ۱۳۹۱

راز واکسن اعتراف و کشتگان کهریزک

آیا پایه‌های لرزان حکومت فعلی شما به این همه خون می‌ارزد؟! پس خدا کجاست؟! اصلاً خدا کیست!؟

چه کنیم که وعده‌ها همگی پوچ از آب درآمد؟!؟

رهبر جمهوری اسلامی ایران!

اکنون خدای عزوجل را سپاس می‌گویم که توفیق واگویی ناگفته‌ها را به من عطا فرمود و مرا یاری داد تا بر ترس و جهل و تاریکی چیره شوم و نکاتی را من باب «النصیحة للامة المسلمین» بازگو نمایم. چه اینکه قرار بود حکومتی که با ادعای حکومت «علوی» برپا می‌شود حاکم حکومتش تابع قانون باشد، هر فردی از افراد ملت بتواند در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح نماید، و گروهی به صرف شعار «مرگ بر فلان کس» توسط حاکم حکومت کشته و اسیر نشوند و آحاد جامعه بتوانند حاکم حکومت را به محکمه صالحه احضار نمایند... چه کنیم که وعده‌ها همگی پوچ از آب درآمد و آن مردم ستم‌دیده که برای اقامه «آزادی و برابری» قیام کرده بودند قیامشان مصادره به مطلوب گردید و اکنون اسیر حکومت و حاکمی شده‌اند که روزی صد بار به حکومت قبلی ایران باز می‌گردند و از آن دوران یاد می‌کنند. آنهایی هم که حاکم را استیضاح می‌نمایند زیر فشار انواع تهمت‌ها و فشارهای امنیتی گرفتار می‌شوند؟! اما ما را از این فشارها باکی نیست!

توفیق خداوند و شکر اینجانب از این ناحیه است که در وانفسای قدرت، ثروت و شدت مریدان شما و ظلم روا رفته بر فرودست و تهیدست و خوان گسترده «ولایت» شما برای چاکران، هیچ‌گاه بر سر سفره چپاول ملت ایران ننشستیم و زندگی پرتنعم در خوان «بیت المال» را به «خانه به دوشی» و «آوارگی» ترجیح ندادیم، تا صدایمان همواره بلند باشد به شکایت از شما و حکومتتان در محضر پروردگار قادر متعال.

جناب آقای خامنه‌ای

تقارن این ایام مبارک با خاطراتم مرا وادار می‌سازد به آن خاطرات ناگفته بپردازم تا چاکران درگاه «بیت شما» در اندرونی و بیرونی فرصت تحریف تاریخ نیابند.

در زمانه‌ای که حکومت مقتدر اسلامی ایران شعار «بستن تنگه هرمز» را سر می‌دهد و به ناگاه از آن شعار عقب‌نشینی کرده و «خانه سینما» را به جای «تنگه هرمز» می‌بندد، نباید فردی دیگر پیدا شود تا بسان «قلاده‌های طلا» تاریخ این مرز و بوم را تحریف نماید. پس بیان این ناگفته‌ها فی الحال ارجحیت دارد بر مطالب مهم دیگر؛

سه سال پیش در وانفسای گیر و بندهای پس از «خطبه خون» شما، در روز دوم ماه رجب در خیابان پیروزی طی یک قرار تلفنی و در کمین تعداد زیادی مأمور امنیتی دستگیر شدم و به شکل زنده‌ای به بند ویژه امنیتی سپاه منتقل گردیدم. مطابق قانون حداکثر مدت ۴۸ ساعت پس از دستگیری باید مورد «تفهیم اتهام» واقع می‌شدم. اما وقتی حاکم به قانون عمل ننماید مأمور را چه کار؟! حدود پانزده روز بعد، در حالی که هیچ شواهدی دال بر گناه حکومتی نداشتیم، تفهیم اتهام شدم به همان اتهامات «کلیشه‌ای رایج» در دادگاه‌های آن دوران؛ پدر و مادرم و خانواده‌ام به مدت پانزده روز از من هیچ‌گونه اطلاعاتی نداشتند و گمان بردند من کشته یا مجروح شده‌ام. به تمام بیمارستان‌ها و کلانتری‌ها و قبرستان‌ها مراجعه کردند برای یافتن من؛ اما ردی از من نیافتند و بالأخره پس از دو هفته بازجوها اجازه یک تماس کوتاه به من دادند که آنها بفهمند من زنده‌ام و دیگر آواره نباشند و پس از آن بی‌خبری تا مدت‌های مدید در زندان بارها مورد تعدی و ضرب و شتم بازجویان به هر دلیلی قرار گرفتم برای اقرار تحت فشار له و علیه بسیاری از افراد مورد نظر بازجویان سپاه و دلسوزان جامعه؛

در همین ایام مبارک بود که روز یکشنبه‌ای از ایام گرم و بلند تابستان ۱۳۸۸ خبر شهادت سه شهید کهریزک را شنیدم و فردای همان روز، زمانی که درخواست غسلی برای روز میلاد حضرت علی(ع) را نمودم، در راه حمام به شدت مورد ضرب و شتم زندانبان قرار گرفتم که تو مسلمان نیستی! تو را چه به این غلطها!



واقع امر این است که من برای غلبه بر استبداد و خشونت بازجویان، گریزی جز خدا نیافته بودم. خدایی که انگار در آنجا نیست و صدای کسی را نمی‌شنود. من ۵۵ روز مداوم در روزه بودم و بازجویان سپاه مرا با همان حالت، ضرب و شتم و فحاشی و تعدی می‌نمودند و آیات قرآن را بر سرم می‌کوفتند. پس از شنیدن خبر شهادت آن سه جوان معصوم، زندانبانان به دستور «سعید مرتضوی» دادستان وقت تهران، تمامی زندانیان بند یک-الف را از سلول‌ها خارج و در راهرو با چشم‌بند پشت سر هم به خط کردند و دکتری آمد که واکسن مننژیت تزریق نماید. اما چه ارتباطی بین کهریزک در جنوبی‌ترین نقطه تهران و اوین در نقطه شمالی تهران و اصولاً سرایت این بیماری به آنجا وجود داشت؟! برای درک این ارتباط به ادامه توجه فرمایید.

من می‌دانستم فردی که جلوی من است کیست؟ چون صدای نجواها و زمزمه‌های شبانه و خواندن قرآن و نماز شیش را از کانال کولر می‌شنیدم. او در سلول مجاور من ساکن بود و کسی نبود جز مهندس «محمد رضا معتمدنیا» مشاور ویژه شهید رجایی و رئیس ستاد صنعتگران مهندس میرحسین موسوی... دوست دارم بیش‌تر از او برایتان بگویم تا بدانید چه بلایی بر سر انسان‌های مؤمن و آزاده آوردید. شاید در تاریخ نیز ثبت شود. او با وزنی بالای یکصد کیلوگرم به زندان آمد. هر شب نجوای شبانه‌اش با خدا را از کانال کولر می‌شنیدم و با لحنی دل‌انگیز قرآن می‌خواند و روزه‌های بعد را به روزه مشغول بود.

او در اهواز یک مغازه داشت و در گرمای شدید آن شهر که بالغ بر ۵۵ درجه سانتیگراد است، یازده ماه از سال را روزه نگه می‌داشت. مرجع تقلید ایشان تا قبل از دستگیری، شما بودید و دوستان نزدیکش نقل می‌کردند: اگر در جمع خصوصی و دوستانه‌شان کسی بیانی جز «آقا» را در مورد شما به کار می‌بست مورد شماتت او واقع می‌شد. بر در ورودی ستاد صنعتگران آقای موسوی نوشته بود: «با وضو وارد شوید»... بازجویان شما در زندان اوین و بند سپاه بارها او را از ناحیه مقعد تحت شکنجه قرار دادند و به آن ناحیه شوک الکترونیکی با دستگاه وارد می‌کردند. به طوری که پس از دیدن او در مختصر زمان ایام کوتاه آزادی‌اش، وزنی بالغ بر ۵۰ کیلو داشت... حیف است این سطور را می‌خوانید و گریه نمی‌کنید... در حکومت شما این کوچک‌ترین اتفاق است که من می‌دانم. شما مسؤول مستقیم این اقدامات هستید. نمی‌دانم قصد توبه دارید یا خیر؟ اما ما نشانی از پشیمانی در شما نمی‌بینیم.

او اکنون با جسمی نحیف در زندان است و پس از اعتصاب غذایی بلندمدت، اکنون به خاطر نجات جان «حسین رونقی ملکی» دوباره تصمیم به اعتصاب غذا دارد. حسین نیز در زندان ظلم شماسست. دو کلیه‌اش را زیر شکنجه از دست داده و قریب است خون دیگری دامان شما را بگیرد و دنیاتان بیش از این مشوش شود. شما برای حفظ پایه‌های لرزان حکومت‌تان تا کی قرار است خون بی‌گناهان را به گردن بگیرید؟ آیا پایه‌های لرزان حکومت فعلی شما به این همه خون می‌ارزد؟! پس خدا کجاست؟! اصلاً خدا کیست!؟

مهندس «محمد رضا معتمدنیا» در آن روز، نفر جلویی من بود و بر روزه خود اصرار داشت و پزشکان توانستند به او واکسن بزنند. اما مرا کتک زده و آن واکسن را به من تزریق نمودند و روزه مرا ناخواسته باطل کردند.

اکنون برای نخستین بار می‌گویم که آن واکسن تنها بهانه‌ای بود برای «عدم سرایت مننژیت». من ساعتی بعد به هواخوری ده دقیقه‌ای بعد از ظهر همان روز هدایت شدم و دیدم دنیا دور سرم می‌چرخد. اختیار لبان و حرکات و دست و پایم را نداشتم و حالتی خلسه‌آور به من دست داده بود... حالتی توأم با رضایت و مسرت که توصیف آن دشوار است. یک حالت خاص. بعد از هواخوری به اتاق بازجویی هدایت شدم و آقای مصلحی به همراه بازجوی تند و خشن همیشگی که مکملش بود، نزد من آمد و گفت «امشب برای مصاحبه می‌رویم به یک سالنی که چندین دوربین در آن از شما فیلمبرداری می‌کند. شما باید حرفی را بزنی که فردا وقتی به قاضی می‌دهیم او دستور آزادی‌ات را بدهد». من با همان حالت توأم با رضایت اعلام آمادگی کرده و مطالب را با هم مرور کردیم... در همین حین بود که دو نفری از اتاق خارج و به اتاق مجاور برای ضرب و شتم «عیسی فریدی» رفتند (شرح آن در مکاتبات قبلی آمده است)... نزدیک اذان مغرب مرا به سالنی در طبقه دوم ساختمانی بردند. پیراهنی جدید و نو بر تن پوشاندند و جایگزین آن لباس آبی دکمه‌دار نمودند و شانه‌ای برای مرتب کردن موهایم در اختیارم نهادند. سه دوربین و دو ضبط صوت آبی سی حرکات و حرف‌های مرا ضبط کردند و من گذشت زمان و کردارم را نمی‌فهمیدم. فقط از پشت پرده‌ای آبی رضایت بازجویانم را حس می‌کردم. قبل از هر سؤال، درباره چگونگی پاسخ و مطالب بایسته صحبت می‌کردند و سؤال را تکرار و ضبط می‌نمودند... من نیز مثل افراد گیج و منگ هر حرفی را قبول و آن را تکرار می‌نمودم. گذر زمان مورد توجهم نبود. اما پایان آن را در خاطر دارم. زمانی که مرا به سلولم بردند ساعت ۱۲ شب بود و همه جا خاموش بود و من متوجه تعداد ساعات مصاحبه نشده بود. حتا شام آن شب که یک عدد سیب زمینی و تخم مرغ پخته بود نیز سرد شده بود و آن را نخوردم.



از شما سؤال می‌کنم؛ شما که کلیه امور ریز و درشت کشور در ید اختیار شماست: به راستی آن دارو چه بود که بر من تزریق کردند؟! همان داروهایی نبوده که سال‌ها به صورت مخفی از کشور آلمان وارد ایران می‌شد؟! پس از این مدت طولانی، در همین نوشته اعلام می‌نمایم چه در حال و چه در آینده هر گونه مطلب و بیانی از من در هر تریبون داخل کشور منتشر گردد تحت تأثیر این واکسن بوده و از درجه اعتبار ساقط است.

و اما اتفاق دوم که شرحش بر ذمه اینجانب است: در پنجشنبه قبل از این اتفاق، از پنجره نیمه‌گشاده سلولم که رو به ساختمان و حیاط بازجویان بود، صدای ناله و فریاد فردی را شنیدم که این حادثه سال‌هاست از ذهن من پاک نشده است. تصورم هر شب مرا آزار می‌دهد.

فردی که صدای ناله و فریاد جوانی را داشت، تعدادی از افراد به روی زمین می‌کشیدند. این اتفاق ساعت ۱۰-۱۱ شب جمعه روی داد. من صدای بازجویان را می‌شنیدم که می‌گفتند «بهت حالی می‌کنیم، حرف نمی‌زنی؟!» صدای کشیدن او را بر روی زمین می‌شنیدم و معلوم بود همراه با کشیدن، او را مضروب نیز می‌کردند. چون مداوم آخ و فریاد می‌کرد. در پایین حیاط و سالن بازجویی، سالنی بود که سلول‌های زیرزمینی در آن قرار داشت. کسی که وارد آنجا می‌شد در صورت بستن درب آهنین، دیگر صدایش به بیرون درز پیدا نمی‌کرد. مرا چندین بار به آنجا برده بودند و مختصات آن را هنوز کاملاً در ذهن دارم. حدس زدم او را آنجا بردند. چون صدایش به زودی محو شد. دو سه روز بعد، خبر شهادت آن سه تن را در کهریزک شنیدم. من احتمال می‌دهم که یکی از شهیدان کهریزک در زندان اوین جان باخته است. تقارن اتفاق آن شب، تزریق واکسنی به نام منژیت در زندان اوین، نزدیکی زمان شهادت آن سه نفر با این اتفاق، هیچ‌کدام از نظر من تصادفی نیست... حتماً در آینده‌ای نزدیک که تمامی این اتفاقات از پس پرده برون شود، آفتاب حقیقت این ادعا را سنجش می‌کند.

جناب آقای خامنه‌ای

می‌دانم با بیان این واقعیت‌ها هیچ تزلزلی در منش شما به عنوان «رهبری مسلمان» ایجاد نخواهد شد و شما همچنان به همین روش با شدت بیش‌تر ادامه می‌دهید. چه اینکه در سوریه نیز به همین منوال مشغولید. اما «فأین تذهبون»؟ حکومتتان را با چه قیمتی معامله می‌کنید؟ قیمت خون بی‌گناهان بسیار سنگین است و تصور ریختن خون مظلوم، دودمان زندگی آدمی را در دو جهان بر باد می‌دهد. به چه قیمتی؟! شما در انتهای قافله زندگی هستید. آیا به حضرت عزرائیل می‌اندیشید؟! به پاسخ و عقاب الهی چه؟!!

سال گذشته نیز در چنین روزهایی «گرمه»های شما خون بی‌گناهی [هاله سحابی] را بر زمین ریختند و به مانند زهرای اطهر(س) لگد بر پهلوی او نهادند و باعث مرگ استوار زن حق‌طلبی در مراسم تشییع جنازه پدرش [عزت‌الله سحابی] شدند. او پاسی از شب تا صبح در حال خواندن قرآن بر بالین پدرش بود...! اگر کمی دقت بفرمایید، درمی‌یابید در حکومت شما هیچ‌کس و هیچ موجود زنده‌ای از مرگ و ستم در امان نیست. این روش حکومت تا به کی؟! از عذاب علیم الهی نمی‌ترسید؟!!

و اکنون سؤال آخر یک شهروند درجه ده از حاکم مسلمین با درجه یک: اگر قرار باشد حاصل و ثمره حکومت خود را در یک کلام بازگو بفرمایید، چه کلامی را منعقد می‌کنید؟!!

برای یافتن پاسخ کافی بود در مراسم ۱۴ خرداد امسال، سری به قبور مسلمین در بهشت زهرا(س) بزنید تا پاسخ را دریابید. امام هادی علیه‌السلام می‌فرمایند: از کسی که بر او خشم گرفته‌ای صفا و صمیمیت مخواه، از کسی که به او خیانت کرده‌ای وفا مطلب، و از کسی که به او بدبین شده‌ای انتظار خیرخواهی نداشته باش، که دل دیگران برای تو همچون دل توست برای آنها.

تا گفتار بعدی، اگر زنده ماندم، یا حق

*** منع ***

وبلاگ «نحوهای نجیبانه»؛ وبسایت «اخبار روز»

**نامه سرگشاده شماره پانزده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۱۲ تیر ۱۳۹۱ (++)****«صد نامه نا آزادی!»****هنوز هم مُسرِّید که به آفتاب خاک بپاشید!؟**

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای

با عرض سلام و احترام

چهارده ساله بودید که شیخ محمود حلبی از روحانیون حوزه علمیه مشهد و از شاگردان میرزا مهدی اصفهانی سنگ بنای انجمن حجّتیّه مهدویه (انجمن ضد بهائیت) را در سال ۱۳۳۲ بنا نهاد و مبارزات خود را بر علیه دیانت بهائی و بهائیکاری آغاز کرد. شیخ محمود آن‌طور که روایت شده است در دوران طلبگی همراه همشاگردی‌اش سید عباس علوی توسط یک فرد بهائی به دیانت بهائی دعوت شده بود که نهایتاً سید عباس این دعوت را پذیرفته بهائی می‌شود و این موضوع آن‌چنان شیخ محمود را برآشفته می‌کند که با کنار گذاشتن درس و تحصیلات معمول حوزوی تمام وقت خود را بر روی مطالعه تاریخ و آثار دیانت بهائی می‌گذارد تا بلکه جوابی برای مقابله و دفاع از اسلام در برابر آن پیدا کند. شیخ محمود که در ابتدا به دنبال آموزش گروهی از طلبه‌ها برای مبارزه با بهائیت بود با مخالفت علمای تراز اول حوزه علمیه قم مواجه می‌شود که نهایتاً با استخدام یک گروه غیرروحانی متبحر در مباحثه و مناظره کار خود را آغاز می‌کند که بعدها در چهار گروه ارشاد، تدریس، سخنرانی و گروه تحقیق برنامه‌های منظم و دقیقی را در جهت مبارزه با گرویدن به بهائیت و مقابله با بهائیان ادامه می‌دهد. از جنبه اعتقادی، اعضای انجمن حجّتیّه به شدت مخالف تشکیل حکومت اسلامی و دخالت عالمان دینی در سیاست بودند و همچنین با تمسک به روایتی از امام جعفر صادق تشکیل حکومت خالص را تنها در زمان موعود ممکن می‌دانستند. این انجمن در پنجم مردادماه سال ۱۳۶۲ پس از تهدید آیت‌الله خمینی، توسط خود شیخ محمود حلبی طی بیانیه‌ای که در روزنامه‌ها به چاپ رسید رسماً تعطیل اعلام شد و پس از آن به صورت زیرزمینی به کار خود ادامه داد.

حالا قریب به شصت سال است که از تشکیل انجمن حجّتیّه می‌گذرد، سی و سه سال از به قدرت رسیدن حکومت جمهوری اسلامی و اعدام بیش از دویست شهید بهائی در ایران گذشته است، پانزده سال است که شیخ محمود حلبی فوت کرده است و همین روزها آن نوجوان چهارده ساله هفتاد و سه ساله می‌شود.

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای!

هنوز هم مُسرِّید که به آفتاب خاک بپاشید!؟ تمام این دسیسه‌ها و تلاش‌ها که در هر دولت و حکومتی یکی پس از دیگری ادامه داشته است چرا پس بی‌نتیجه مانده است؟ این همه برنامه‌ریزی، ممارست و تبلیغات منفی شبانه‌روزی با صرف هزینه‌های هنگفت چرا حتا ذره‌ای کارساز نبوده است؟ آیا هنوز یقین نکرده‌اید که عبور از فراز و نشیب این همه سختی و بلاها تنها به سبب حفظ و تأییدات الهی میسر و امکان‌پذیر است؟

جناب سید علی خامنه‌ای!

شما به عنوان دومین رهبر جمهوری اسلامی ایران تجلی‌گر روزهای سختی همراه با بازداشت، محرومیت از تحصیل، شغل، حقوق شهروندی و احکام بی‌رحمانه زندان هستید، «دوران طلایی امام» و نخستین رهبر انقلاب اسلامی (آیت‌الله خمینی) یادآور شهادت اینثارگرانه ده‌ها نفر از مؤمنین باتقوایی است که فرشته‌ای همچون مونا محمود نژاد را در میان خود داشتند، ایام سلطنت محمد رضا شاه پهلوی تصویرگر روزهای پردردی است که دست در دست متعصبینی همچون محمدتقی فلسفی، کلنگ نابودی به حظیره‌القدس‌های بهائی زدند و اگر باز هم در تاریخ جستجو کنیم، دوران حکومت ناصرالدین‌شاه قاجار هم به همان شکل یادآور شهادت بیست هزار تن از مردان و زنان با ایمانی است که در راه عشق به امرالله و ایستادگی در راه حق شدیدترین و ظالمانه‌ترین بلاها را به جان خریدند و در بلندترین قله‌های عزت و جاودانگی آرام گرفتند، و امروز در آستانه هفتاد و سومین سال زندگی حضرت‌تعالی، درک این حقیقت غیر قابل انکار که دیانت بهائی و خصوصاً بهائیان ایران در سایه ید تأییدات و قدرت



الاهی از هر گزند و بلائی رهایی می‌یابند، بیش از پیش قابل تصور است و تاریخ معتبرترین سند این ادعا است. و همچنان پیرو نامه‌های قبلی که به خدمتتان ارسال کردیم از شما انتظار داریم در جهت تسریع و تسهیل به وصول حداقل حقوق شهروندی و انسانی جامعه بزرگ بهائی در ایران اقداماتی شایسته در شأن و منزلت بهائیان انجام دهید.

در پناه خداوند تواناترین!

- ۱- آزادی بی قید و شرط تمام زندانیان بهائی در اسرع وقت؛
- ۲- پرداخت غرامت برابر قانون به خانواده‌های بهائی؛
- ۳- پذیرش بی قید و شرط بهائیان واجد شرایط ادامه تحصیل در تمام دانشگاه‌های کشور؛
- ۴- مهیا کردن شرایط اجتماعی عادلانه برای جامعه بهائی؛
- ۵- مجوز احداث و ساخت مشرق‌الاذکار در شهر تهران توسط جامعه بهائی؛
- ۶- پرداخت غرامت و مجوز بازسازی کامل تمام اماکن مقدس بهائی که بعد از انقلاب تخریب شدند؛
- ۷- مجوز تشکیل مجدد محفل رسمی روحانی ملی ایران برای رسیدگی به امور اداری جامعه بهائی.

*** منع ***

وبلاگ «بهایی آزادی»

**نامه سرگشاده رؤف طاهری به خامنه‌ای، ۶ مرداد ۱۳۹۱ (++)**

بسمه تعالی

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
با سلام و آرزوی قبولی طاعات

احتراماً، به استحضار می‌رساند اینجانب رؤف طاهری عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زنجان از تاریخ ۱۳۷۸/۷/۱۸ به استخدام این واحد درآمد و از تاریخ ۱۳۸۲/۳/۱۳ حکم استخدامی رسمی آزمایشی اینجانب صادر شده است. لازم به یادآوری می‌باشد که بر اساس بخش‌نامه‌های مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی، حداکثر پنج سال پس از تاریخ شروع دوره خدمت رسمی آزمایشی می‌بایست حکم رسمی قطعی اینجانب صادر می‌شده است، ولی همه مراجع زیربط در این فقره مرتکب تخلف عدم تمکین از قوانین و ضوابط مرتبط با موضوع شده‌اند. اکنون پس از ۱۳ سال سابقه استخدامی و اشتغال به تدریس و علمی‌رغم داشتن دو مدرک کارشناسی ارشد در رشته‌های برق و کامپیوتر (کارشناسی ارشد برق از دانشگاه تبریز - کارشناسی ارشد کامپیوتر از دانشگاه اصفهان)، با حکم اخراج مواجه شده‌ام. مدیریت واحد زنجان طی حکمی با استناد به نامه شماره ۸۳۰۱ مورخه ۹۰/۸/۲۸ مدیرکل محترم دفتر استخدام هیأت علمی (جناب آقای دکتر دیندار فرکوش) مستند به نامه شماره ۱۸۵-۱۹-۲۶۲ مورخه ۱۳۹۰/۸/۱۰ هیأت مرکزی گزینش استاد (جناب آقای نیازی) پایان عضویت هیأت علمی و قطع همکاری اینجانب به علت عدم احراز صلاحیت عمومی را صادر نموده‌اند.

این در حالی است که هیأت مرکزی گزینش استاد در تاریخ ۱۳۸۶ تأیید صلاحیت عمومی اینجانب را کتباً به واحد زنجان ارسال و در پرونده اینجانب موجود است.

اکنون بر اساس دستور فوق محرمانه وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران (نامه شماره .../م/۸۸۲۲ مورخه ۱۳۹۰/۲/۲۷ مهور به مهر معاونت ثبت اسناد وزارت اطلاعات) خطاب به مدیرکل دفتر استخدام هیأت علمی دفتر مرکزی دانشگاه آزاد اسلامی، رأی قبلی هیأت گزینش مبنی بر تأیید صلاحیت اینجانب، به عدم احراز صلاحیت عمومی تنزیل و متعاقباً مدیریت واحد زنجان حکم اخراج و تسویه اینجانب را صادر نموده‌اند. اینجانب طی نامه‌های جداگانه‌ای به مورخه‌های ۱۳۹۰/۹/۳۰ و ۱۳۹۰/۱۰/۱۰ نسبت به حکم صادره اعتراض و درخواست تجدید نظر داده و آنها را تقدیم دفتر رئیس محترم هیأت مرکزی گزینش (آقای نیازی)، ریاست محترم واحد زنجان، نمایندگان محترم استان زنجان (جنابان آقایان جمشید انصاری و نصیری قیداری) در مجلس هشتم و نیز مدیرکل محترم اطلاعات استان نموده‌ام. سوگمنده باید عرض کنم رسیدگی به درخواست تجدید نظر که پیش‌کش!، آنها و به ویژه دفتر هیأت مرکزی گزینش استاد علمی‌رغم مراجعات مکرری که داشته‌ام، حاضر به ثبت نامه اعتراضی اینجانب نشده است. تنها پاسخ تکراری که به بنده داده شد، این بوده است که به دلیل استثناء بر قانون بودن تصمیمات وزارت اطلاعات! و به دلیل آنکه بنا به دستور رئیس دولت، احکام صادره از سوی هیأت‌های گزینش استاد و دانشجو خارج از شمول رسیدگی‌های حقوقی و قضائی می‌باشد؛ لذا تنها مسیر پیگیری اعتراض و درخواست رسیدگی به پرونده همانا خود وزارت اطلاعات بوده، لذا بنده را به پیگیری از طریق وزارت اطلاعات دلالت داده‌اند.

از طرفی همچنان که پیش‌تر اشارت رفت، بنده نامه‌ای هم خطاب به مدیر کل اطلاعات استان، تسلیم ستاد خبری کرده‌ام که هنوز پاسخی به آن داده نشده است. و صد البته هیچ تخلفی از مسؤولیت‌های قانونی و ملی و شرعی بالاتر از این نیست که متولیان وزارت اطلاعات اعتراض شهروندان را مسکوت بگذارند. هیچ حرکت و اقدامی ضد انقلابی‌تر و ضد امنیتی‌تر و آسیب‌زاتر از این نیست که متولیان اطلاعات کشور منویات سیاسی جناحی خویش را عمداً وارد معرکه برخورد با شهروندان کرده و بدین‌سان، خطرترین نهادها و جایگاه‌های امنیت و آرامش ملت را در وادی انتقام‌کشی‌ها و گروکشی‌های معیشتی و کامجویی‌های منحرفانه سادیستی به مسلخ برند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای!



در زمانی این تظلم‌خواهی را تقدیم می‌کنم که امضاها بر گه تسویه حسابم از دانشگاه تکمیل شده است و این علی‌رغم میل باطنی‌ام و به دلیل کسر اقساط از حساب ضامن‌هایم است. انگار نه انگار که دولت متخلف پول‌های نفت را در قالب وام‌های سه هزار میلیارد تومانی بدون سپرده‌گذاری به وسیله مدیران بانکی و سایر رابطین مشکوک به جاسوسی خود از ایران خارج می‌کنند تا برای روز مبادای خود فکری کرده باشند. همچنان که اشارت رفت، پیش از آنی که جنابعالی را (به عنوان بالاترین مقام مسؤول قانونی و حاکمیتی) مورد خطاب نامه اعتراضی، تجدیدنظرخواهانه و تظلم‌خواهی خود قرار داده و درخواست رسیدگی نسبت به پرونده شهروند عائله‌مند بی‌پناهی بکنم که صرفاً به خاطر داشتن نگاهی دلسوزانه اما متفاوت با نگاه متأخر حاکم بر وزارت اطلاعات- در ظل و ذیل حکومتی که عملکرد و رفتار مسؤولانش به نام و عنوان جنابعالی پیوند می‌خورد- مورد تضییع حقوق اولیه انسانی و شهروندی قرار گرفته است، همه مراحل و روندهای قانونی، حقوقی و مرسوم تجدیدنظرخواهانه را طی کرده‌ام، اما دریغ از حثا ثبت نامه‌های اعتراضی‌ام، تا چه رسد به ارائه پاسخی مکتوب و یا اقدام به رسیدگی فارغ از نتیجه آن؟! حثا طی آخرین نامه‌ای که تسلیم مدیران حراستی و اطلاعاتی منطقه کرده‌ام، متذکر این امر شده بودم که «این آخرین فقره از درخواست‌های رسیدگی و پیگیری و تظلم‌خواهی از مقامات مسؤول حفاظتی و اطلاعاتی منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای، قبل از آنی است که در صورت مسکوت ماندن، به ناچار شکایت سرگشاده نزد آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله سید حسن خمینی و احیاناً عندالزوم به نزد سایر مراجع دینی و عرفی ملی یا بین‌المللی خواهم برد.»

قصدم از نگارش این نامه به جنابعالی و درخواست رسیدگی به اعتراض و پاسخگویی به سؤالاتم به انگیزه کلی‌تری برمی‌گردد که بنا بر آن مصمم هستم تا به منظور دادخواهی و درخواست رسیدگی به ظلم و ستم آشکاری که در ظل و ذیل نظام جمهوری اسلامی برآمده از خون‌بهای کثیری از فرزندان ایران زمین بر من و امثال من می‌رود، مراجع و نهادهای تصمیم‌سازی حاکمیتی و نیز عالی‌مقام‌ترین مراجع مسؤول کشور را مورد خطاب قرار داده و مسأله‌ام را با آنان در میان بگذارم و نومیدانه در انتظار یافتن گوشی شنوا و مسؤولیت آگاه بنشینم.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

اینجانب از ایام نوجوانی دل در گرو آرمان‌های اساسی و انسانی انقلاب اسلامی ایران نهاده، از سال ۱۳۶۷ که وارد دانشگاه شدم، تا کنون شبی را بی‌ملاحظه و دغدغه سرنوشت انقلاب و رفتاری‌های مردم و اندیشه‌های امام راحل سر بر بالین نهاده‌ام. بلافاصله پس از اتمام امتحانات سال چهارم دبیرستان و در هفده سالگی داوطلبانه عازم جبهه شدم، در دوران دانشجویی تشکیلات انجمن‌های اسلامی را بستر فعالیت خود قراردادم، پس از فراغت از تحصیل نیز به رغم تفکر عقل سلیمی و معیشت اندیش که به زندگی تنها از دریچه تنگ و تار پول و پله و انباشت ثروت و چنگ اندازی به قدرت به هر وسیله می‌نگرد، دمی از تبیین و ترویج اندیشه‌های فرارونده امام خمینی (ره) و دفاع از اصول اساسی و تقلیل‌ناپذیر انقلاب باز نایستاده‌ام.

آثار مکتوبم در نشریات محلی و گاهاً سراسری گواه این معنا تواند بود. من البته خصلتاً و بنا بر آموزه‌های انقلابی هیچ‌گاه نتوانسته‌ام و نخواسته‌ام به منظور مصادره و چوب حراج زدن به میراث امام و انقلاب جهت فراچنگ آوردن ثروت و قدرت؛ به مثل زر و زور و تزویر روی خوش نشان دهم. حضرت امام تا پایان عمر باعزتشان لحظه‌ای از مبارزه و مقاومت در برابر نفاق، تزویر و تحجر مقدس‌مآبان باز نایستادند. بنده نیز به زعم خود در همین مسیر سلوک کرده‌ام.

حال چگونه است که پیروی از اندیشه‌های تشیع علوی و خطوط اصلی آرمان‌های انقلابی و امام و فرزندان معنوی ایشان به نام مستعار «عدم احراز صلاحیت عمومی» و در نتیجه «حبس، اخراج و محرومیت از حقوق شهروندی» تبدیل شده است؟ مگر شخص حضرتعالی به عنوان رهبری نظام و به عنوان «شخص اول مملکت»، طی سخنان مبسوطی و بارها رعایت حقوق اجتماعی و شهروندی آحاد ملت برای همه سلاقی و با وجود تفاوت رویکردها در مسائل کشور را مورد تأکید اکید و مکرر خود قرار نداده‌اید؟

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای!

کارنامه امثال نگارنده در دفاع از حقانیت وفاداری به درون‌ماندگاری فرارونده منطق انقلاب اسلامی ایران، تأکید بر الهام‌های رهائی‌بخش درون‌زا و نقد هم‌زمان و هم‌عنان گفتمان «الضر بالرب» مروجین اسلام آمریکائی و گفتمان معطوف به ناجی خارجی بوده است. واقعیت این است که بنده یک سال پیش ازدواج کرده و اکنون صاحب فرزندی شده‌ام. از طرفی، مقامات امنیتی و اطلاعاتی منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای به خوبی اشراف داشته‌اند که بنده به ویژه طی دو سال اخیر به دلیل مسائل مبتلا به ازدواج و اقتضانات زندگی روزمره، نه در دانشگاه و نه در خارج از آن کم‌ترین فعالیت



سیاسی که البته حق هر ایرانی می‌باشد، نداشته‌ام. بنا بر این، پر پیدا است که مدیریت و تفکر جدید حاکم بر وزارت اطلاعات - که به زعم این جانب بی‌ارتباط با بقایای جریان خودسر حاکم بر وزارت اطلاعات و نفوذی‌های سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه نتواند بود، که اینجانب حتا آن را در آخرین دفاعیات مکتوبم طی بازداشت‌م در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ به سمع مسؤولان قضائی و امنیتی و اطلاعاتی رسانده بودم - با هدف ایجاد اخلال در شرایط معیشتی اینجانب و خانواده‌ام و به ویژه هدف قرار دادن مشرکانه روزی فرزندی که به تازگی متولد شده است، در صدد انتقام‌کشی از بابت رأیی است که ما کثیری از مردم به نخست‌وزیر محبوب امام خمینی، مهندس «میرحسین موسوی» داده‌ایم. آنها به دنبال این هستند تا ما از حمایتی که از کاندیدای خود کرده‌ایم، توبه کنیم. این در حالی است که کاندیدای ما، محبوب امام، مورد تأیید نظام و شورای نگهبان منصوب رهبری بوده است.

چنانچه هزینه مقاومت و عدم انقیاد در مقابل تفکری که دیروز به فرمایش حضرت امام روی کلیساهای درباری قرون وسطائی را سفید کرده و برخلاف بیانیه امام روز نیمه شعبان را در حوزه علمیه قم چراغانی می‌کرد (آقای مصباح یزدی)، و امروز به میانجی رفقای گرین‌کارت‌دار خود همچون مرتضی آقانه‌رانی و سقای بی‌ریا و علی مصباح یزدی - که هر کدام حدود دو دهه در آمریکا به سر برده و به اصطلاح از دانشگاه‌های یو. اس. آ. به اخذ درجه دکتری نائل آمده‌اند - به ناحق و البته به میانجی ژست دروغینی که پشت «چفیه» ای که معنائی جز تزئین برایشان ندارد، گرفته تا انقلاب را تصاحب و مصادره کنند، معادل متحمل شدن فرمان غیرقانونی وزارت اطلاعات مجدداً خودسر شده، و محرومیت از برخورداری از حقوق اولیه انسانی و گرسنگی دادن به خانواده اخیراً شکل گرفته و قوام‌نیافته‌ام باشد؛ صد البته بنده ابائی از این ندارم که عضو یکی از شبیه‌ترین خانواده‌ها به بازماندگان حماسه کربلا باشم. اگر امروز تاریخ در قواره سلفی‌هایی چون مصباح یزدی و جندب ابن جناده‌هایی چون آقانه‌رانی و ابن‌ملجم‌هایی چون شریعتمداری و خوارجی چون احمدی‌نژاد و نهروانی‌هایی چون منصور ارضی در حال تکرار است، ما با افتخار اعلام می‌کنیم ابوذری و مالک اشتری هستیم و با آغوش باز به استقبال پیامدهایش خواهیم رفت؛ «آه آه شوق رؤیتهم فوزاً عظیماً و فزنا برب الکعبه. لهم دینهم و لنا دیننا».

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای!

خالی از لطف نیست تا مروری داشته باشیم به فرازی از دم مسیحائی پیر جماران که چه خون دلی از مروجین اسلام آمریکائی و خوارج نهروانی و موج‌سواران سلفی انقلاب می‌خورده است:

«دیروز حجتیه‌ای‌ها مبارزه را حرام کرده بودند و در بحبوحه مبارزات، تمام تلاش خود را نمودند تا اعتصاب چراغانی نیمه شعبان را به نفع شاه بشکنند، امروز انقلابی‌تر از انقلابیون شده‌اند! دیروز مقدس‌نماهای بی‌شعور می‌گفتند: دین از سیاست جداست و مبارزه با شاه حرام است، امروز می‌گویند: مسؤولین نظام - بخوانید دولت جنگ به ریاست جمهوری حضرتعالی و نخست‌وزیری میرحسین موسوی محبوب امام و امت - کمونیست شده‌اند! تا دیروز مشروب‌فروشی و فساد و فسق و حکومت ظالمان برای ظهور امام زمان را مفید و راه‌گشا می‌دانستند، امروز از اینکه گوشه‌ای خلاف شرعی که هرگز خواست مسؤولین نیست رخ دهد، فریاد و اسلاما سر می‌دهند... همه اینها نتیجه نفوذ بیگانگان در جایگاه و در فرهنگ حوزه‌هاست و برخورد واقعی هم با این خطرات بسیار مشکل و پیچیده است... شیوه مقدس‌مآبی و دین‌فروشی عوض شده است، شکست‌خوردگان دیروز، سیاست‌بازان امروز شده‌اند... خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است.. خطر تحجرگرایان و مقدس‌نمایان احمق در حوزه‌های علمیه کم نیست. طلاب عزیز لحظه‌ای از فکر این مارهای خوش‌خط و خال کوتاهی نکنند...؛ اینها مروج اسلام آمریکائی‌اند و دشمن رسول(ص)...؛ اولین و مهم‌ترین فصل خونین مبارزه در عاشورای پانزده خرداد رقم خورد. در پانزده خرداد ۴۲ مقابل با گلوله تفنگ و مسلسل شاه نبود، که اگر تنها این بود، مقابل را آسان می‌نمود؛ بلکه علاوه بر آن، از داخل جبهه خودی، گلوله حیل و مقدس‌مآبی و تحجر بود. گلوله زخم زبان و نفاق و دورویی بود، که هزار بار بیش‌تر از باروت و سرب، فکر و جان را می‌سوخت و می‌درید. واقعاً روحانیت اصیل در تنهایی و اسارت خون می‌گریست که چگونه عده‌ای روحانی مقدس‌نمای ناآگاه یا بازی‌خورده مسیر این خیانت بزرگ را هموار می‌نمودند.»

حضرت آیت‌الله!

در نامه‌های اعتراضی که به مقامات مسؤول نوشته بودم، قویاً اظهار تردید کرده بودم که تصمیماتی از این دست، که هیأت مرکزی گزینش استاد به دستور کتبی وزارت اطلاعات اتخاذ نموده‌اند، ترجمه درست و وفادارانه‌ای از مواضع رهبری نظام باشد. دست‌کم بنده با قطعیت چنین برداشتی



نداشتم، لذا از ایشان پرسیده بودم که چنانچه اقدامات این‌چنینی از نظر تفکر بازتولید شده سابق حاکم بر اطلاعات مورد تأیید رهبری نظام باشد - که بعید می‌دانستم - آن را به صورتی صریح به اینجانب انتقال دهند تا از اشتباه محاسباتی به درآیم. مع‌الأسف همان‌گونه که متذکر شدم، همه نامه‌ها و سؤالاتم بی‌پاسخ ماند.

به زعم اینجانب، نهادهایی که به چنین تصمیم‌سازی‌های ناصوابی مبادرت می‌ورزند، خواسته یا ناخواسته منویات رهبری و قانون اساسی را کأن لم یکن و بلا موضوع می‌کنند و عملاً به همان اسلام آمریکائی مورد اشاره حضرت امام سرویس می‌دهند و خدمات‌رسانی می‌کنند. لازم به یاد آوری نیست که فرزندان انقلابی خمینی کبیر - هم او که به تعبیر زیبای دکتر سروش «پیام‌آور عزت مسلمین» بود - چه در عسرت و چه در حرج، دمی از مبارزه بی‌امان و هم‌زمان با دو جریان زر و زور و تزویر نفوذی در داخل و جریان نفاق و مزدور خارجی که به مثابه دو لبه پیچی بر علیه انقلابیون اصلی و فرزندان اصیل امام عمل می‌کنند، غفلت نخواهند ورزید و با عمل به توصیه میرحسین موسوی مبنی بر «صبر و استقامت»، در غم هجران و خار مغیلائی که بر سر راه بازنمائی انقلاب‌های رهائی‌بخش و آرمان‌های توده مردم و راه امام افتاده است، با رجعت و بازگشت به اندیشه‌های معلم شهید انقلاب [علی شریعتی] - که مورد لعن مداح کینه‌توز و مورد وثوق حضرت‌تعالی شده و نماینده فرهنگی حضرت‌تعالی عینف‌ترین بی‌نزاکتی‌ها را اخیراً در صدا و سیما در حقیقت مرتکب شده است و متأسفانه ایضاً مورد بغض حسودانه برخی روشنفکران لیبرال واقع شده است، که به تعبیر زیبای دکتر ابادری ریشه‌های تروماتیک دارد - و با بازتفسیر دیالکتیکی نظریه عدالت و جماعت‌گرایانه جنگ بین فقر و غنا، با کسب خودآگاهی استعلایی در تاریخ مبارزات طبقاتی، پرچم عزت و افتخار و شرافتمندی ایرانیان را باز به دست اهالی اصیل انقلاب و فرزندان زجرکشیده و محبوس و محصور مردم در احیای نظام جمهوری اسلامی ایران خواهند سپرد.

جناب آقای خامنه‌ای!

در پایان، ضمن تشکر از حوصله‌ای که در خوانش این دادخواهی به خرج خواهید داد، مستدعی است در صورت امکان، به درخواست رسیدگی به پرونده و تجدید نظر نسبت به رأی خودسرانه وزارت اطلاعات و متعاقب آن رأی غیرقانونی هیأت مرکزی گزینش استاد و نتیجتاً اخراج و پایمال شدن حق و حقوق اینجانب و خانواده‌ام ترتیب اثر داده و دستور فرمائید تا به نحو مقتضی، موضوع پرونده اینجانب، هم به لحاظ ماهیتی و محتوایی و هم از نظر ایرادات شکلی، مورد پیگیری و رسیدگی حقوقی و قانونی قرار گیرد. قطعاً تصدیق خواهید فرمود که انتظار شنیدن دلایل و مستندات صدور حکم اخراج از ناحیه مسؤولان امر در معاونت صادرکننده حکم در وزارت اطلاعات، انتظاری فراتر از چارچوب‌های قانونی و شرح وظایف پرسنل اطلاعاتی نمی‌باشد. اگر کورسوی امیدی نسبت به عدم موافقت قلبی حضرت‌تعالی با چنین برخوردهای ناثواب با آحاد مردم، ولو منتقد و نه معاند، نبود، یقیناً این مکتوب انگیزه‌ای برای خطاب قرار دادن و تصدیق اوقات عالی نمی‌یافت و هم از این رو است که به دستور رسیدگی و پیگیری مجدانه شما امید بسته است، با یادآوری این قسمت از نامه‌های قبلی خطاب به دوائر اطلاعاتی و امنیتی که «اساساً نگارنده خیری در این نمی‌بیند که مقامات عالی نظام یا سایر مراجع را مخاطب مکتوباتی از این دست قرار دهد، همچنان که تا کنون نیز آن را رسانه‌ای نکرده‌ام. اساساً نه تنها خیری در این کار نیست؛ بلکه بالاتر از آن به صلاح هم نمی‌باشد و این نکته‌ای است که تشخیص آن جزو الفبای شرح وظایف مدیریت مسئولیت آگاه وزارت اطلاعات است (گو اینکه در سال‌های اخیر مدیرانی از این دست، بسیار کمیاب شده است)، نه شهروندان ستم‌دیده‌ای چون بنده حقیر!»

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای!

اگر مدیران وزارت اطلاعات خواسته یا ناخواسته عملاً کمر همت به سوراخ کردن کشتی کشور و انقلاب بسته‌اند، و نمونه‌ای از آن در ماجرای اتهام جاسوسی آقای محمدعلی رامین که گویا ارتباط تنگاتنگی هم با سعید امامی و باند تبهکار ایشان داشته است را می‌توان به عینه دید، انتظارم از جنابعالی به عنوان فصل‌الخطاب و رهبری این نظام آن است که به وظیفه قانونی و شرعی و بالادستی که نسبت به عامه مردم از موافق تا منتقد و مخالف قانونی، جامه عمل پوشانده و از ادامه لطمات وارده به نظام و انقلاب جلوگیری کنید. ما مردمی کثیر و رهبران مورد وثوقمان که اکنون در زندان به سر می‌برند و به ویژه آقایان و خانم‌ها میرحسین موسوی، مهدی کروبی، بهزاد نبوی، محسن میردامادی، مصطفی تاج‌زاده، نرگس محمدی، بهاره هدایت، نسرین ستوده، عبدالله مؤمنی، سعید متین‌پور و سایرین جزو وفادارترین ایرانیان نسبت به تمامیت ارضی و اصلاحات درون‌زا و مخالف هر گونه دخالت خارجی در کشورمان هستیم، اما نسبت به پاره‌ای از تصمیمات نظام قویاً انتقاد داریم. آیا این جرمی است که تاوانش ساقط شدن از حق زندگی نیمه‌آزاد توسط حاکمیت حضرت‌تعالی باشد؟ به زعم ما کسانی چون آقایان خاتمی و سید حسن خمینی و هاشمی



مشاوران امین‌تری برای شما خواهند بود ولو صد درصد با نظرات‌تان موافق نباشند و همین‌طور امثال مصباح یزدی را مشاوران صادقی برایتان محسوب نمی‌کنیم ولو اینکه پایتان را ببوسند و صد درصد با آراء شما موافقت کنند. ما امید می‌بریم که به وظیفه رهبری که بر دوشتان سنگینی می‌کند عمل کنید و داد امثال ما را بستانید و گرنه آه خانواده‌ام و فرزند یک‌ماهه‌ام دامن هر آن کسی را خواهد گرفت که بیدادی در حق این خانواده و امثالهم را شاهد بودند ولی قدمی برای احقاق حق و دادخواهی برنداشتند. اگر اعتقاد به دنیای دیگر واقعیت داشته باشد، به زودی و در یک چشم بر هم زدن، دوباره به همدیگر خواهیم رسید که در آن، خبر و مفری برای امکان دزدی حقوق زنان و کودکان معصوم و طفره‌روی از بازپس دادن حساب نخواهد بود.

و کفی بالله وکیلا

با سپاس - رؤوف طاهری

۱۳۹۱/۵/۶

*** منع ***

<http://sahamnews.net/1391/05/228411>



نامه سرگشاده یک دانشجو به خامنه‌ای، ۱۹ مرداد ۱۳۹۱

چرا مردمی غلام و مرید و تابع می‌خواهید؟! «رهبری بر مردمی آزاد و آگاه افتخار دارد نه مردمی در بند و بی‌اطلاع!»

از میان نامه‌هایی که برای رهبر نوشته شده، من شخصاً این نامه را که همین هفته جوان دانشجویی برای من ارسال فرموده، بیش‌تر می‌پسندم. گرچه هر یک از نوشته‌های پیشین نیز به نکته‌ها و درخشش درستی اشاره دارند و به سهم خود قابل‌اعتنا هستند. من در برابر این جوان شریف که با درایت و صبوری و وسعت نظر به مدد رهبر رفته و تلاش کرده او را از دایره‌ای که در آن محدود مانده به وسعتی فراخ بخواند، ابراز ادب و سپاس دارم. به امید روزی در همین نزدیکی‌ها، روزی که نسیم امید و شرافت و انسانیت به هر یک از ما بوزد و غوغای منیت و خودخواهی را از یکایک ما برگیرد و سرزمین‌مان ایران را از تاراج جهل و جمود و جانیان برهاند.

با احترام و ادب به نویسنده این مطلب: محمد نوری‌زاد

سلام

آنچه در ادامه می‌آید نامه‌ای است به رهبری، رهبری که همه چیز در دست اوست و مرا امروز بر ایشان انتقادهای بسیاری است و راه حل تمام مشکلات را در آزادی و باز شدن فضای انتقاد می‌بینم، انتقادی که با یک نگاه به وضعیت فعلی کشور از مراجع اعظام و دانشگاه‌ها گرفته تا مطبوعات و زندان‌ها می‌توان فهمید که نیست. در این نامه به همین یگانه انتقاد می‌پردازم. از آنجایی که رهبری بنا به گفته خودشان به اینترنت دسترسی دارند، مطمئن‌ترین و سریع‌ترین راه برای رساندن نامه به ایشان را انتشار علنی آن دیدم زیرا که معتقدم با حاکم یک جامعه باید به طور علنی صحبت کرد و علنی هم پاسخ گرفت چرا که در این صورت رابطه مردم و حکومت برقرار و ابهامات مردم برطرف و حکومت کنترل می‌شود.

پایداری و شادابی هر حکومتی به رابطه‌اش با مردم وابسته است و این رابطه تنها با رودررویی شفاف و سؤال و جواب با مردم برقرار می‌شود نه به هیچ طریق دیگر. خود را بر کرسی نائب امام زمانی نشانیدن و برای خود شأنی قدسی قائل شدن و تمام درهای انتقاد را بستن و با اندک منتقد به بدترین شکل برخورد کردن و باز هم دم از انتقادپذیری زدن مشکل را حل نمی‌کند. در این نامه ابتدا فلسفه حکومت را به زبان ساده برای رهبری یادآوری می‌کنم چیزی که در گیرودارهای حکمرانی فراموش می‌شود و سپس از باز کردن فضای انتقاد که لازمه ایجاد و برقراری رابطه با مردم می‌باشد می‌گویم که این امر، مستحبی نیست که انجامش لطفی از جانب شما باشد بلکه از دید علی(ع) شرط ادای بزرگ‌ترین حق واجب خداست (خطبه ۲۱۶).

بی‌شک رهبری با انتقاد میانه خوبی ندارد و امروز انتقاد نشدن را ترجیح می‌دهد که علت این طرز فکر یا داشتن دلیل است یا ماهیت قدرت، در این نامه سعی کردم تا هم از لحاظ نقلی و هم از لحاظ عقلی بایستی (وجوب) باز بودن فضای انتقاد و پاسخگویی را نشان دهم و دلایلی را که برای بستن فضای انتقاد و عدم پاسخ‌گویی متصور است را رد کنم. در پایان بر سبیل خیرخواهی به آنچه را که در رهبری می‌بینم و برایشان نمی‌پسندم به اختصار اشاره کرده‌ام. و

شاید بتوان این نامه را تفسیری از خطبه‌ای فراموش شده (خطبه ۲۱۶) از نهج‌البلاغه خواند که در این خطبه علی(ع) علاوه بر اینکه شیوه درست رابطه مردم و حکومت را بیان می‌کند، تمام شیوه‌های نادرست زائیده عقل که امروز دلایل ما برای جلوگیری از انتقاد است را رد می‌کند. علت تمام مشکلات ما دوری از کلام و سیره معصومین است و راه حل تمام مشکلات ما رجوع به آنهاست و نیز نقطه اشتراک ما با حکومت یقین به درستی عمل معصومین است (چیزی که حکومت لااقل در زبان به آن معترف است و نمی‌تواند منکر آن شود) و چه داوری بهتر از معصومین برای نشان دادن نادرستی عمل این حکومت.

پس بر ماست که از این پس در انتقادهای تنها به ذکر اشتباهات و مشکلات اکتفا نکنیم بلکه با آوردن دلایل عقلی و نقلی اشتباه بودن آن را نشان دهیم و تا حد امکان دلایل و توجیهاات حکومت ناپاسخ‌گو را پیش‌بینی و رد کنیم تا در این زمان که به درستی فتنه نام گرفت، شبهات و توجیهاات برطرف و شناخت حقیقت برای مردم راحت گردد.



و همه باید در همه حال خیرخواه مردم و رهبری باشیم و بی‌هیاهو و با دلیل در آگاه کردن یکدیگر بکوشیم و فراموش نکنیم که رهبری و هر آنکه امروز عملش ما را آزرده کرده «برادران ما» هستند که به ما ستم کرده‌اند.

«ادخلوها بسلام آمین»

این نوشتار از برای ادای حق بر زمین مانده شماس، حقی که با عافیت طلبی مردم و مصلحت اندیشی دوستان بی‌تدبیر و فراموشی همه، از آنچه معصومین برایمان آوردند (تا ما در دریای «چه کنم»‌ها غرق نشویم و با عقل ناقص تئوری‌هایی من‌درآوردی از برای توجیه عافیت طلبی‌ها و تجاوز و تعدی‌های خود نسازیم) بر زمین ماند، آن‌چنان که گویی جزیی از زمین شد.

و این نامه را در حالی که فرصتی در این جهان برای خود نمی‌بینم، از برای ادای بزرگ‌ترین حقی که پروردگارمان بر گردنم نهاده (که از شدت سنگینی اش دهان‌ها بسته و دست‌ها شکسته) می‌نویسم.

و در این نوشتار اگر جاهل باشم، مغرض و در این جهل اگر قاصر باشم، مقصر نیستم. و چطور در زمانی که آگاهان ما با توجیه‌های بسی پیچیده خلوت گزیده‌اند و نیروی انتظامی ما به قیمت شکستن حریم مردم، ماهواره‌ها را جمع می‌کند و وزیر ارتباطات ما از کمی سرعت اینترنت خشنودی می‌کند و دایره فیلترینگ به حدی وسیع می‌شود که وبسایت مراجع را در بر می‌گیرد و روزنامه‌ای به جرم چاپ «اسرار محرمانه» توقیف می‌شود، در جهل خود مقصر باشم؟ و چطور با رها کردن حکومت بحال خود و سکوت در برابر این همه، قاصر نباشم؟

و جاهل بیش از ملامت شایسته ترحم است، این‌گونه نیست؟

پس بسپارید که ملامت نکنند و برچسب‌های گونه‌گون نزنند و گله به صاحب الزمان نبرند که اینها همه هیاهو و اینها همه مغالطه است تا اصل که دادن پاسخ است گم شود.

یادآوری: «فلسفه تشکیل حکومت و انتخاب حاکم»

مردم یک کشور از برای تدبیر امور معیشتی، تنظیم روابط با کشورها، حفظ مرزها، حل اختلافات و... گروهی از خودشان را که مورد تأیید اکثریت مردم هستند (و این دموکراسی از ابداعات جهان معاصر نیست و نمونه‌های بسیار قوی آن را در حکومت و سیره معصومین مشاهده می‌کنیم) انتخاب و مسئول رسیدگی به امور مذکور بر اساس «مصلحت کشور» می‌کنند و در زأس این گروه حاکمی است که در محدوده مشخصی که خود مردم برایش تعیین کرده‌اند، فعالیت می‌کند.

از میان مردم، فردی به عنوان حاکم انتخاب می‌شود که از همه بیش‌تر با «جوهره عقاید و باورهای ملی» قرابت داشته باشد و حکومتی بر پا می‌شود که نماینده و نماینده عقاید و باورهای آن ملت باشد. آن‌چنان که امام خمینی گفت:

«از حقوق اولیه هر ملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت خود را در دست داشته باشند، طبیعی است که چون ملت ایران بیش از نود درصد مسلمان‌اند، باید این حکومت بر پایه موازین و قاعده اسلامی بنا شود»

یعنی امام علت تشکیل حکومت دینی در ایران را دلبستگی مردم نسبت به دین می‌داند، به این معنا که عقاید مردم و خود مردم، نوع حکومت را مشخص می‌کنند و «اکثریت هرچه گفتند آرایشان معتبر است ولو... به ضرر خودشان باشد» یعنی اگر اقلیتی خود را به حق بدانند این اجازه را ندارند که حکومت موردنظر خود را بر مردم تحمیل کنند.

در اسلام، حکومت جوهره فضایل ملت است یعنی افرادی که حکومت را به دست می‌گیرند نه قییم مردم که فرزندان مردم (و بلکه بهترین فرزندان مردم) هستند، که نه خودسر و با میل که با کراهت (به واسطه ماهیت قدرت) مسئولیتی که بر آنها تحمیل شده را تنها به واسطه اینکه اکثریت مردم گشایش کارشان را به دست آنها می‌بینند و خدا از دانایان برای رسیدگی امور مردم پیمان گرفته است، می‌پذیرند والا عنان شتر حکومت را بر کوهان آن انداخته رهایش می‌ساختند. چنین حاکمانی چون حکومت را از آب بینی بز پست‌تر می‌دانند و رغبتی برای ماندن در قدرت ندارند، هر آینه اگر مردم را از خود رهمیده و ناراضی ببینند، عذر خود را علناً با مردم در میان گذاشته و سپس نتیجه را به مردم (صاحبان اصلی حکومت) واگذار می‌کنند.

پس از انتخاب حاکم (که محور حکومت است) رفته‌رفته شناخت مردم از او بیشتر می‌شود که به موجش، یا آن حُسن ظن و مشابهت پایه‌ای که مردم در هنگام انتخاب حاکم، بین او و عقایدشان احساس می‌کردند، تقویت می‌شود یا بحدی کاهش می‌یابد که به تعویض حاکم و تغییر حکومت می‌انجامد.

بزرگ‌ترین حق: حق رهبری بر مردم



از رساله حقوق امام سجاد و خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه امام علی آموختم که بزرگ‌ترین و واجب‌ترین حقی که خداوند برای بعضی از مردم بر گردن بعضی دیگر نهاده است (آنچه که در اصطلاح شریعت حق الناس نامیده می‌شود) حق رهبری بر مردم است و آن خیرخواهی برای رهبری است در تمام معنی اش؛ حمایت از کار درست و انتقاد از کار نادرست، در زبان و عمل و در آشکار و پنهان. مولا(ع) در همان خطبه‌ای که بزرگ‌ترین این حقوق را حقوق متقابل رهبر و مردم بر یکدیگر بیان می‌کند، می‌فرماید که تمام حق الناس از حقوق خداوند و منبعث از آن می‌باشد، یعنی تمام حقوق بین انسان‌ها از جانب خدا بین آنها واجب شده است در نتیجه با رضایت طرفین حق (رهبر و مردم)، حق مرتفع نمی‌شود، چرا که خداوند صلاح روابط بین انسان‌ها را بهتر از خودشان می‌داند. به این معنا، این حق قابل بخشش و قابل اغماض نیست. یعنی یک سر این حق خداوند است.

اما دو سر دیگر این حق، رهبر و مردم‌اند.

همان‌طور که در فلسفه حکومت آمد، رهبر که فرزند ملت است به واسطه «خواست مردم و پیمان خدا» آنچه را که مردم از او خواسته‌اند تقبل و تحمل می‌کند، اما به سبب ماهیت قدرت که فی‌نفسه کبر و فسادآور است و ممکن است سبب آسیب به خود رهبری (فرزند ملت) شود، مردم نیز باید در جواب لطف و یاری او (از برای پذیرش حکومت) او را با گفتن حق در تمام معنی‌اش (چه در قالب حمایت و چه در قالب انتقاد و شکایت) یاری دهند. پس از اعلی‌علت‌هایی که نصیحت به رهبر را با تمام تلخی‌اش حق رهبری گفته‌اند، این است که عدم انجامش سبب انحراف بزرگی در رهبری می‌شود.

و اما علت اینکه مردم در این حق ذی‌نفع‌اند (علاوه بر نفعی که با نگاهداشت رهبری، فرزند ملت، از آسیب به آنها می‌رسد) را مولا در همین خطبه چنین می‌گوید: مردم اصلاح نمی‌شوند جز آنکه زمامداران اصلاح شوند یعنی «چه بودن» حاکمان نقشی محوری در فرآیند «چه شدن» مردم دارد. به معنایی دیگر، مردم موم دست زمامداران خویش‌اند و صلاح دنیا و آخرت آنها در درستی حاکمان است. و این همان چیزی است که پیامبر ما گفت:

«صنفان من أمتی إذا صلحا صلحت أمتی و إذا فسدا فسدت أمتی، قیل یا رسول الله و من هما؟ قال الفقها و الأمراء»

(دو دسته از امتم هستند که اگر اصلاح شوند، امتم اصلاح می‌شود و اگر فاسد شوند امتم فاسد می‌شود، پرسیدند ای رسول خدا این دو صنف کیان‌اند؟ فرمود: دانشمندان دینی و حاکمان)؛

در نتیجه ادای این حق اثری تعیین‌کننده روی زندگی دنیا و آخرت مردم دارد، پس رهبری به صرف اینکه این حق مربوط به اوست نمی‌تواند آن را ببخشد و ادای آن را نخواهد و حتا اگر مردم نیز از نفع خود در ادای این حق بگذرند، به واسطه الاهی بودن حق و جوب آن رفع نمی‌شود. چه زمانی این حق ادا می‌شود؟

همان‌طور که مولا در این خطبه می‌فرماید: «فلیس احدٌ ببالغ حقیقة ما الله اهلُهُ من الطاعة له» یعنی هیچ کس نمی‌تواند حق اطاعت خداوندی را آن‌چنان که شایسته اوست بگذارد.

به این معنا که یک فرد هرچند در بدست آوردن رضای خدا حریص باشد و در کار بندگی تلاش فراوان نماید، به واسطه الاهی بودن حق (اینکه صاحب حق خداست) نخواهد توانست حق را آنچنان که باید و شاید ادا کند.

حق انتقاد به صرف گفته شدنش توسط مردم و دانسته شدنش توسط حکومت ادا نمی‌شود (به این معنا که کار مردم به پایان نمی‌رسد) بلکه تا پاسخی از حکومت که به اقتناع مردم بیانجامد، ادامه می‌یابد (چرا که صلاح دنیا و آخرت مردم در صلاح حاکمان است، پس تا اصلاح حاکمان باید پیش رفت) در این مورد یا حکومت به اشتباهش اعتراف و از آن عذرخواهی می‌کند یا دلیلی متقن برای درستی کارش می‌آورد. در ادامه به فواید هریک از این دو حالت و ضرر عدم پاسخگویی اشاره می‌کنم.

آنچه امروز مانع ادای این حق می‌شود؟

هزینه زیاد حق‌گویی: مصادیق زیر را صرفاً جهت محکمی ادعا می‌آورم و الا نیازی به آوردن دلیل بر این ادعا نمی‌بینم چرا که می‌پندارم، نیم‌نگاهی به وضعیت فعلی مراجع، مطبوعات و دانشگاه‌ها به هزار زبان قفس این پرندگان را به شما نشان خواهد داد.

الف) گفته آقای دانشجو، وزیر فعلی علوم:



«کسانی که در فتنه سال ۸۸ فعال بوده و بعد از اتمام حجت رهبر انقلاب در نماز جمعه تیر ماه همان سال همچنان به فتنه‌گری ادامه داده‌اند، حق ورود به دانشگاه را ندارند»

به زبان ساده‌تر یعنی، هرکه در مورد مسأله انتخابات سؤالی داشت و هنوز برایش حل نشده اجازه رفتن به دانشگاه را ندارد، تا اینکه خودش مسأله را برای خودش حل کند.

آری، «خودش باید حل کند» جمله‌ای که فعلش نباید و فاعلش نمی‌تواند تغییر کند. چرا که اگر حل نکند، باید هزینه بسیار سنگین دانشگاه نرفتن یا اخراج شدن را تحمل کند و نیز «جز او» نمی‌تواند مسأله را حل کند (یعنی کسانی که می‌توانند مسأله را حل کنند در زندانند و کسانی که نمی‌توانند مسأله را حل کنند، آزاد!) چرا که از دو سر ماجرا، حکومت دلیلی قوی برای رد ادعای معترضین ندارد (چیزی که آقای دانشجو ناخواسته در جمله بالا به آن اعتراف می‌کند) و دیگری معترضان، که تمام راه‌های ارتباطی شان با مردم را (با اجابت نکردن درخواست حضور در صدا و سیما، درخواست مناظره، درخواست محاکمه علنی و نیز با بستن روزنامه‌ها و فیلتر کردن سایت‌هایشان و در نهایت زندان!) بسته‌اید.

نکته دیگری که از سخن آقای دانشجو می‌توان فهمید این است که افرادی که در دانشگاه‌ها هستند و پس از اتمام حجت رهبری (که فرمودید: اگر بساط اعتراض را جمع نکنید، مسؤول آنچه در خیابان‌ها با دستور ما اتفاق می‌افتد، شما هستید) هنوز سؤالشان حل نشده، اخراج می‌شوند. پس هزینه سؤال کردن پیرامون سؤال برانگیزنده‌ترین و به نقد کشنده‌ترین واقعه پس از انقلاب اسلامی ما، اخراج از دانشگاه و جلوگیری از ورود به دانشگاه می‌باشد.

در یک کلام: اگر سؤالی پیرامون مسأله انتخابات برای کسی حل نشده، به مصلحت اخراج نشدن نگویید، تا کم‌کم مسأله انتخابات منسی شود.

(ب) آنچه با مراجع شد (مخصوصاً بندگان خدا؛ منتظری، صانعی و دستغیب)

آنچه با مراجع که نماد دین و ناموس ملت بودند و نگفتند جز از برای خیرخواهی حاکم و ملت (که اگر از برای دنیا، برتری جویی و فساد، بود با حمایت از حکومت راحت‌تر به آن می‌رسیدند) شد، نشان داد که معیار تأیید افراد و نگزیده شدن، دین نیست (که اگر بود اهل سنت می‌بایست امروز بیش از مسیحیان در امان باشند) بلکه کار نداشتن به دایره قدرت است. در این حکومت‌ها افراد بر اساس نظرشان نسبت به حکومت تاریخ مصرف دارند.

نوری‌زاد ما؛ یک روز خوب، فردا بد. یک روز در بیت رهبری، فردا در اوین. یک روز در سفر سیستان نوازش می‌شود و فردا در اوین ضربه مغزی.

نتیجه: هزینه سنگین در برابر انتقاد استثنایی ندارد؛ چه نماد دین باشی چون مراجع، چه دوستی که در صداقت و خیرخواهی ات شکی نیست چون نوری‌زاد ما.

از میان مراجع نامبرده، نخستین‌شان حدود ۵ سال زندان خانگی و اتهام همدستی با منافقین و دوشان با تصمیم جامعه مدرسین از مرجعیت افتاد و به بیتش حمله شد و سومی، پس از آنکه فریادهایش در مجلس خبرگان رهبری به جایی نرسید، به بیت و به مسجدش حمله شد و طلاب جانبازش مجروح و دستگیر شدند.

آیا اینان که در مسجد قبا شیراز، مرجع خیرخواه و طلابش را (در حکومتی که آن را مو به مو حکومت علی می‌دانند) فحش می‌دهند، خطبه ۲۰۶ نهج‌البلاغه را نخوانده‌اند که علی (ع) در نبرد (محل به فعلیت رسیدن قوه غضبیه) صفین چون یارانش به شامیان دشنام می‌دادند، فرمود: «من خوش ندارم که شما دشنام‌دهنده باشید... بهتر بود به جای دشنام می‌گفتید: خدایا بین ما و آنها آشتی برقرار کن!»

چه می‌گویم... کسانی که برای نشان دادن میزان ولایت‌مداری‌شان، دعا می‌کنند که مرجعی انتقاد کند تا خانه و مسجدش را سنگباران کنند که فرصت و رغبت و توفیق خواندن نهج‌البلاغه ندارند.

(ج) آنچه با نوری‌زاد شد (دوستی که در صداقت، خیرخواهی و بی‌پیرایگی او شکی نیست)

اگر نوری‌زاد، که دوستی و نزدیکی‌اش با شما را خودتان اگر تصدیق نفرمایید، آنچه در قالب نوشته یا سخن در آرشیو روزنامه‌ها و صداوسیما مانده تصدیق می‌کند، نبود، باور نمی‌کردم که می‌شود متنی انتقادی نوشت و در آن چیزی جز زیبایی ندید. واقعاً جای چنین نامه‌هایی در کتاب بزرگ «ادای حق حاکمان» خالی بود.



او همان بود که در نامه‌هایش شما را پدر می‌خواند و غم شما را می‌خورد و مضطربانه علاقه‌مند درخشش ناب شما در این روزهای پایانی آزمون الهی بود و همو که همسرش (و فرزندان‌ش) از «دادستان» می‌پرسیدند: «که آیا حق داریم شاکی پنج نفری باشیم که به طرز وحشیانه به همسرم حمله کرده و بعد از صد و پنجاه روز روزه‌داری، روزه او را به افطار ضرب و شتم گشودند؟» همان پنج نفری که مثل پر کاهی او را از زمین بلند کرده و محکم به زمین می‌کوبیدند....

نتیجه: به هر شکلی انتقاد کنی، به نرم‌ترین زبان یا سخت‌ترین، بدان که با طرز بیان کار ندارند، با اصل بیان (انتقاد) کار دارند و مستقل از اینکه، که باشی (دوستی خاشع یا دشمنی عنود) به یکسان حدود الهی! را بر تو جاری می‌کنند.

این چنین است که انتقاد که تکلیفی از جانب خدا بر گردن مردم است و باید عملی بی‌هزینه و امری متعارف باشد، تبدیل به عملی انقلابی می‌شود و انتقاد کردن چنان مهیب و دهشتناک می‌شود، که منتقد چون به این عمل قصد می‌کند باید چون مؤمن آل فرعون کارش را به خداوند تفویض کند و نیز چنان امری غیر متعارف می‌شود که وقتی بعد از انتخابات دانشجویی در جمع نخبگان از برای انتقاد قیام کرد، خیرش چون بمبی همه جای دنیا را گرفت (که فردی جرأت کرد علنی به رهبر ایران انتقاد کند) و حتی توسط دورترین خبرگزاری‌ها (مانند خبرگزاری حکومتی ۲۰:۳۰ که خبر وقایع اخیر سوریه پس از شهادت هزاران نفر به آنها رسید) در همان زمان مخابره شد.

با وجود این موانع از برای ادای حق شما چه باید کرد؟

مولا در همان خطبه ۲۱۶ راه اصلاح حاکمان را «استقامت و پایداری ملت» می‌داند. و نیز خود شما در سال ۱۳۶۳ فرمودید:

«مردم اگر متوجه باشند و هوشیار باشند، اگر نشانه‌های کبر و غرور و خودخواهی را در زمامداران خود ببینند و بشناسند و... خیرخواهانه اعتراض کنند و اگر احساس کردند که زمامدار درصدد رفع این بیماری نیست، در مقابل او تعرض کنند، یقیناً آن بیماری علاج خواهد کرد.»

نتیجه: تنها راه ادای این «حق الهی»، پایداری در مطالبات و انتقاد و اعتراض علنی می‌باشد.

تا اینجا کوشیدم، دلایلی را که برای وجوب حق شما دارم، موانعی را که بر سر راه ادای این حق می‌بینم و کاری را که باید با وجود این موانع بکنم، با شما، ای رهبر عزیز، در میان بگذارم. تا بگویم ما مردم برای جمله «باید انتقاد کرد» دلایل بسیار داریم، که همه عین کلام معصومین است، افرادی که خداوند فرستاد تا در جاهایی که عقل ناقص ما توانایی یافتن «بهترین تئوری‌ها» را ندارد، بگویند که «چه باید کرد» تا هر کدام از ما انسان‌ها تئوری‌هایی من‌درآوردی متناسب با منفعت خویش نسازیم. اما ما مردم چنان دل‌خوش و مطمئن از تئوری‌های خودساخته‌مان هستیم که گمان نکنم، چیزی جز دلیل محکم برای رد آن تئوری‌ها، ما را بر آن دارد که دست از آنها بکشیم. پس آنچه در ادامه می‌آید از برای اتمام حجت (به معنای حقیقی کلمه) برای کسانی است که آنچه پیش از این از سخن معصوم آمد، اثری بر دل بسته شده به تئوری‌های غلطشان نداشت. و شما، یکی از ما مردم!

تئوری‌ها و توجیه‌های ما برای جلوگیری از انتقاد

الف) انتقاد موجب پایین آمدن شأن رهبری می‌شود: و اینان سه دسته‌اند، گروهی شما را «برتر از خطا کردن» می‌دانند و به واسطه این که در انتقاد «احتمال خطای شما» به رسمیت شناخته می‌شود، انتقاد را دون شأن شما می‌دانند. این‌ها همان‌هایی هستند که شما را نایب امام زمان (عج) و ولی امر مسلمین جهان می‌دانند و برایتان ولایت معنوی قائلند و معتقدند که شما با صاحب الزمان دیدار دارید و مستقیماً از او دستور می‌گیرید، برای همین هیچ احتمالی برای خطای شما نمی‌دهند.

و طنز روزگارتان را ببینید! در موضعی که علی (که خودش معصوم است) خود را برتر از اشتباه کردن نمی‌داند و بهمین دلیل مردم را به انتقاد و حق‌گویی فرا می‌خواند، گروهی (که از طرف شما سرزنش که هیچ، تشویق می‌شوند) شما را با «ادعای واهی هم‌سخنی با معصوم» برتر از اشتباه کردن می‌دانند.

باز هم بدین خاطر، که این افراد اگر نهج‌البلاغه داشته باشند، فرصت و رغبت باز کردنش را ندارند، سخن علی را می‌آورم: «فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَ فَاِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أخطئَ وَلَا أَمْنٌ ذَلِكُ مِنْ فَعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي»: از حق‌گویی یا به (از روی) عدل و انصاف مشورت دادن، خودداری نکنید زیرا من خود را برتر از آنکه اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی‌دانم، مگر آنکه خداوند مرا حفظ نماید.



و گروه دوم، به سبب اینکه امکان دارد انتقاد از رهبری به توهین کشیده شود، معتقدند که باید جلوی انتقاد گرفته شود و به این بهانه که شاید گروهی از فضای آزادی که اجازه انتقاد دهد، سواستفاده کنند، صورت مسأله را پاک می‌کنند. اینها همان‌هایی هستند که امروز هر منتقدی را به جرم توهین به زندان انفرادی می‌برند.

در جواب این افراد باید گفت که اولاً اگر صرف امکان به توهین کشیده شدن (با باز بودن فضای انتقاد) دلیلی خدایسند برای بستن فضای انتقاد بود، جای بسی تعجب داشت که چرا در حکومت پیامبر و علی (که قرار است امام و الگوی ما باشند) فضای انتقاد تا حدی باز بود که به شهادت تاریخ به توهین هم کشیده می‌شد؟ ثانیاً نباید از انجام یک عمل نیک (چه برسد به بزرگترین حق الناس) به صرف اینکه شاید مورد سواستفاده واقع شود، صرف نظر کرد چرا که هر عمل نیکی تبعاتی منفی توسط افراد جاهل و طماع به بار می‌آورد.

برای مثال آیا به صرف اینکه پیام محمد (ص) وسیله‌ای برای ظهور خوارج و طالبان و وقوع قتل‌های زنجیره‌ای و کشتن مردم بی گناه معترض به نتیجه یک انتخابات می‌شود، باید اصل مسأله رسالت را زیر سؤال برد؟ آیا به صرف اینکه برخورد پیامبر با مسجد ضرار امروز توجیهی برای حمله به مسجد قبا، شیراز و خانقاه دراویش قم می‌شود، پیامبر باید از انجام رسالت الهی‌اش دست بکشد؟ آیا خداوند به صرف اینکه امروز امام زمان پوششی برای توجیه اشتباهات ما شده است، می‌بایست از حضور او در جامعه، در کنار ما خودداری کند؟

پس هر عمل نیکی با مورد سوء استفاده گروهی قرار گرفتن، ضررهایی را می‌آفریند، این ماییم که باید بسنجیم که انجام ندادن آن کار نیک (در اینجا، بزرگ‌ترین حق الناس) ضررش بیش‌تر است یا تبعات منفی انجام آن کار؟ ثالثاً با فرد توهین‌کننده، علاوه بر اینکه ماهیت خود را برای مردم مشخص می‌کند (و در نتیجه حرفش بی اثر است و علاوه بر آن به مظلوم نمایی رهبری نیز کمک می‌کند)، به طور قانونی می‌شود برخورد کرد یعنی در قانون برای توهین مجازات در نظر گرفته شده است که رهبری نیز «مانند هر انسان دیگری» (در عدالت علی این‌گونه بود و در قانون اساسی ما این‌گونه است) اختیار و قدرت بخشش یا شکایت دارد. البته در حکومت و سیره معصومین با توهین‌کننده جز با خونسردی، خیرخواهی و دلیل محکم برخورد نمی‌شد (که علت خونسردی و خیرخواهی همان داشتن دلیل محکم برای تمام کارها و اعتماد به خدا بود) که این روش، هم بزرگی رهبر در نظر مردم و هم خواری و پشیمانی توهین‌کننده (سرانجام نامطلوب توهین) را به همراه داشت. چنین برخوردهایی رفته رفته میزان توهین را نیز کاهش می‌دهند.

و گروه سوم برخلاف دو گروه قبل با «مضرات انتقاد کردن» کاری ندارند بلکه به «فواید انتقاد نکردن» دل‌بسته‌اند، اینان قایل شدن شأنی قدسی برای رهبری را به صلاح مملکت می‌دانند، که جدا بررسی می‌شود.

ب) تبعیت بی چون و چرا از رهبری راه صلاح مملکت: این گروه معتقدند که «پایداری حکومت اسلامی، عزت دین و ایجاد وحدت کلمه» تنها در سایه تبعیت محض از ولی فقیه به دست می‌آید، اینان می‌گویند باید از اشتباهات «بسیار کم رهبری» برای رسیدن به موارد ذکر شده مخصوصاً ایجاد وحدت کلمه گذشت و باز تأکید می‌کنم که معصومین آمدند تا ما با عقل ناقص خود تئوری‌های منفعت‌طلبانه نسازیم، فتعالوا الی کلمه سوا بیننا و بینکم و آن سخن مولا علی (ع) است، او که سیل علوم از دامن کوهسار او جاری است و مرغان دورپرواز اندیشه‌ها به بلندای ارزش او نتوانند پرواز کرد. حضرت در خطبه ۲۱۶ پس از آنکه حق رهبر بر مردم (حمایت از کار درست رهبر و انتقاد بر کار نادرست رهبر) را از حقوق واجب الهی (یعنی غیر قابل اغماض) برشمرد، فرمود که خداوند، حقوق متقابل رهبری و مردم را: «فجعلها نظاماً لألفتهم و عزاً لدینهم» عامل پایداری پیوند مردم و رهبر و عزت دین قرار داد. یعنی با هر تئوری غیر این، پیوند بین مردم و رهبر گسسته شده و دین خوار می‌گردد.

و در ادامه گفت که اگر این حق دوطرفه ادا شود: «فصلحَ بذلك الزمانُ و طمِعَ فی بقاءِ الدَّولَةِ و یستَ مطامِعُ الأعداءِ» پس زمانه (روزگار) به واسطه آن اصلاح شود و مردم در تداوم حکومت امیدوار و دشمن در آرزوهایش مأیوس می‌شود.

و در ادامه گفت که اگر این حق متقابل ادا نشود: «أختلَفَت هنالك الکلمةُ و ظهَرَت معالمُ الجورِ و کَثُرَ الإدغالُ فی الدِّینِ» وحدت کلمه از بین می‌رود و نشانه‌های ستم آشکار و دغل‌بازی در دین فراوان می‌گردد.

آری، گویی علی ما امروز را می‌دید و این خطبه را می‌خواند. پس علی وصول به همه آنچه را که این افراد در «غلامی و وادادگی بی چون و چرا» می‌بینند، در «ادای حقوق بین رهبر و مردم» می‌داند.

و نیز در شروع این خطبه مبارک علی فرمود تنها کسی که شایسته تبعیت بی چون و چرا است، خداوند کریم، آفریدگار ما و شما است:



«الحق... لایجری لأحد الا جری علیه و لایجری علیه لهُ و لو كان لأحد أن یجری لهُ و لایجری علیه، لكان ذلك خالصاً لله دون خلقه»: (حق از برای کسی (بر گردن دیگری) جاری نشد، جز اینکه بر او نیز جاری شد و بر کسی جاری نشد، جز این که برای او نیز جاری شد و اگر بنا بود که حق برای کسی جاری شود ولی بر او جاری نشود، «این مخصوص خدای است نه دیگر آفریده‌ها»؛ یعنی به هر که حقی داده شد به همان میزان حق بر گردن اوست و مسؤول است و باید پاسخ‌گو باشد، جز خدا که حق از کسی بر او نیست و او را بر همه حق است.

نتیجه: تبعیت بی چون و چرا خالصاً لله دون خلقه (مخصوص خداست نه دیگر آفریده‌ها)

ج) رهبری که تمام اطلاعات را دارد، پس انتقاد تنها موجب بدبینی مردم نسبت به حکومت و شاد کردن دشمن می‌شود: فرض این جمله خودش قابل بحث است، اول اشاره به کلام مولا علی(ع) می‌کنم که در همان خطبه، پس از اینکه یکی از حقوق واجب الاهی را، نصیحت یکدیگر به اندازه توان (به معنای حداکثر توان) و یاری دادن در برپایی حق برشمرد، فرمود:

«هیچ کس هر چند قدر او در حق بزرگ و ارزش او در دین بیش تر باشد، بی‌نیاز نیست که او را در آنچه خداوند بر گردنش نهاده یاری دهند» و هیچ کس گرچه مردم او را خوار شمردند و در دیده‌ها بی‌ارزش باشد، کوچک‌تر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد.

یعنی علی می‌گوید که همه باید در فرآیند «برپایی حق با نصیحت یکدیگر» دخیل باشند و چنان این موضوع را مطرح می‌کند که نه مردم او را بی‌نیاز از شنیدن نصیحت ببینند و نه فردی به عذر «من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم» به واسطه کوچک دیدن خود، از گفتن سخن حق دوری کند.

و دیگر، شما در رابطه با نامه آقای هاشمی بعد از مناظره تاریخی فرمودید که نامه زمانی به دستم رسید که در سایت‌ها آن را می‌خواندم، از این سخن، چنین به نظر می‌رسد که گویی افرادی در بیت شما به مصلحت‌هایی مانع از رسیدن برخی اخبار به شما می‌شوند و این در حالی است که شما با دانستن این موضوع بارها ادعای داشتن اطلاعاتی فوق آنچه در میان مردم پراکنده است را کرده‌اید! اما اگر به غلط تن به درستی این فرض دهیم، سؤال اینجاست که آیا صرف مطلع بودن رهبری، برای انتقاد نکردن کافی است؟ که جواب این سؤال را در بخش «چه زمانی این حق ادا می‌شود؟» داده‌ام. و سؤال دیگر این است که آیا انتقاد موجب بدبینی مردم نسبت به حکومت و شاد کردن دشمن می‌شود یا جلوگیری از «ادای حقوق بین رهبر و مردم» و پاسخ ندادن به انتقاد؟ آنچنان که در گذشته آوردم، علی در این خطبه، ادای حقوق بین مردم و رهبر را مانع رسیدن دشمن به آرزوها و مطامعش می‌داند و همچنان که در بخش پاسخگویی حکومت خواهم آورد، این پاسخگویی حکومت است که سبب تقویت حسن ظن مردم و افزایش نزدیکی آنها به حکومت می‌شود و از این عدم پاسخگویی است که بوی نامحرم بودن مردم به مشام می‌رسد، که بدبینی آنها نسبت به حکومت را در پی دارد.

و اینان همان‌هایی هستند که هر منتقدی را «دشمن شاد کن» می‌نامند، غافل از این که دشمن را انتقاد از شما شاد نمی‌کند (چرا که دشمن بخوبی می‌داند که رمز ماندگاری حکومت‌ها در همین یگانه انتقاد است، که اگر نمی‌دانست امروز انتقاد در این کشورها چنین متعارف نبود). بلکه فضایی را که خودشان پس از هر انتقاد ایجاد می‌کنند، شاد می‌کند.

د) رهبری که جز صلاح مردم را نمی‌خواهد و با مشکلات آشناست، پس انتقاد چرا؟ تقریباً جواب این افراد در رد تئوری‌های گذشته آمده است و برای تأکید می‌گویم که صرف آشنایی با مشکلات کافی نیست، مردم باید قانع شوند که حاکم جز صلاح و خیر آنها را نمی‌خواهد و تا قانع نشوند (به واسطه اینکه عمل حاکم و «چه بودن» او اثر مستقیم بر زندگی مردم و «چه شدن» آنها دارد) نباید از انتقاد و اعتراض دست بردارند. به همین معنا در بخش یادآوری (فلسفه حکومت) آوردم که اگر اقلیتی به حقیقت بر حق باشند، تا مردم اطمینان به خیرخواهی آنان نداشته باشند (نظر مردم با آنها نباشد) نمی‌توانند بر مردم حکومت کنند، یعنی صرف اینکه حاکمان بگویند ما خیرخواه شما هستیم کافی نیست بلکه باید مردم به این یقین کنند و صرف اینکه «رهبری جز صلاح مردم را نمی‌خواهد» کافی نیست بلکه باید در مردم این حسن ظن ایجاد شود و آن ایجاد نمی‌شود جز با سؤال و جوابی (یعنی با انتقاد و گفتن سوءظن‌ها توسط مردم و پاسخ‌گویی توسط حکومت) که در تئوری «ادای حقوق بین رهبر و مردم» آمده است.



ه) انتقاد چیز خیلی خوبی است اما اکنون زمان انتقاد نیست، زمان اتحاد است: از برای سرجای خود نشانیدن این افراد همین بس که مولای ما علی علیه‌السلام این خطبه را که محور این نوشتار است (و به هزار زبان مردم را به انتقاد از رهبری و دوری از توجیه‌ها و مصلحت‌اندیشی‌ها و تئوری‌سازی‌ها برای فرار از ادای این حق می‌خواند) را در صحرای صفین، در حالی که گروهی در مقابلش برای نبرد آماده شده‌اند و در زمانی که بدون شک زمان اتحاد و تبعیت و حمایت بی چون و چراست ایراد می‌کند تا بگوید که این حق، بزرگ‌ترین حق واجب الاهی، امروز و فردا نمی‌شناسد و اتحاد و همدلی و نزدیکی رهبر و شما در گروهی ادای این حق می‌باشد.

و این همان چیزی است که حکومت از آن، از زمان روی کار آمدن شما، از برای سرکوب منتقدان خیرخواه و ترغیب مردم ناراضی به مشارکت (در انتخابات و...) با ایجاد فضای جنگی و حماسی و برجسته کردن دشمن) بهره بسیار برده است.

و) انتقاد باعث ناراحتی آقا! می‌شود: ناراحتی آقا مهم‌تر است یا صلاح دنیا و آخرت مردم؟ از لحاظ روان‌شناختی انتقاد از هر فردی به سبب این که اشاره به اشتباه و کوتاهی فرد می‌کند، باعث ناراحتی او می‌شود. این افراد عموماً در بیت رهبران یافت می‌شوند با این توجیه مانع از رسیدن برخی از نامه‌ها یا خبرها به رهبران می‌شوند و این افراد به ظاهر دلسوز (که بوی غرض از عملشان می‌آید) با محروم کردن رهبری از اطلاع یافتن بر مشکلات جامعه بزرگ‌ترین ضرر را به ایشان می‌زنند و وجودشان ادعای اطلاع از همه چیز را باطل می‌کند.

چرا حکومت‌ها باید پاسخگو باشند؟ هر عملی از ما که نتیجه‌اش متوجه گروهی باشد، آن گروه در بازخواست از ما نسبت به آن عمل محق است (به این معنا، مردم حق دارند که حکومتشان را بشناسند و یقین کنند که حکومت خیرشان را می‌خواهد و این شناخت و یقین تنها در صورت پاسخ به سؤالات و رفع گمان‌های مردم به دست می‌آید). بالطبع میزان توانایی ما در اقتناع آن گروه (یعنی میزان مستدل و متقن بودن عمل ما) در میزان آزادی که در عمل برای بازخواست خودمان به آنها می‌دهیم، نقش دارد. علت این که علی هیچ نیازی به بیعت کشاندن قاعدین یا زندانی کردن مخالفین و دشمنانش ندارد، در همین دارندگی زیاد است.

پاسخگویی مستقل از نتیجه‌اش (قانع شدن یا نشدن مردم) این فواید را دارد: (۱) حق مردم (شناختن حکومت) را به آنها می‌رساند. (۲) موجب نزدیک شدن مردم و حکومت به یکدیگر می‌شود: که سبب می‌شود که هم حکومت شناخت بیشتری نسبت به مردم پیدا کند و با خواسته‌های مردم آشناتر شود (و در نتیجه دست به کاری که توده مردم نمی‌پسندند و اعتراض عمومی را در پی دارد، نزنند) و هم مردم به واسطه نزدیکی که با حکومت احساس می‌کنند، برای رفع مشکلات امیدوارتر باشند و دست به کارهای پرهزینه‌ای چون انقلاب نزنند، در نتیجه هزینه رفع مشکلات را نیز کم می‌کند. (۳) کنترل حکومت: چون حکومت می‌فهمد که «دلیل قانع کننده نداشتن» برایش هزینه دارد، مجبور می‌شود که کاری را بی دلیل محکم انجام ندهد. پس پاسخگویی از جرأت حکومت برای دست بردن به هرکاری می‌کاهد و حکومت را کنترل می‌کند.

پاسخ حکومت از دو حالت خارج نیست: (۱) حکومت پاسخ قانع‌کننده برای عملش دارد، که در این حال، پاسخ علاوه بر فواید خود پاسخگویی که در بالا آمده، این فواید را هم دارد: الف) سوءظن مردم نسبت به حکومت برطرف می‌شود، که این خود اهمیتی بسیار دارد چرا که انباشت سوءظن‌های رفع‌نشده به شکافی بزرگ بین مردم و حکومت که به سرنگونی حکومت می‌انجامد، ختم می‌شود. ب) حاکم را به حاجتش که رفع سوءظن مردم است، می‌رساند. ج) مردم را برای یاری حکومت قوی می‌کند.

(۲) حکومت پاسخ قانع‌کننده و محکمی برای عملش ندارد، که علاوه بر فواید پاسخگویی، علنی شدن این مورد خود باعث کاهش آن در آینده می‌شود. در این حالت، خواست ملی (که برپایه اهمیت مسأله و بزرگی خطاست) نحوه برخورد با حکومت را مشخص می‌کند.

آنچه که ممکن است مطرح شود این است که شاید دلیلی که برای حکومت قانع‌کننده است، برای مردم قانع‌کننده نباشد، این حالت سبب افزایش شناخت مردم نسبت به حکومت می‌شود که انباشت آن سبب می‌شود که مردم (که معیار رأی آنهاست و لو... به ضرر خودشان باشد) حکومت مورد نظر را واقعاً نماینده عقاید خود نبینند و تغییرش دهند (که این هم از فواید پاسخگویی و شناخت درست مردم نسبت به حکومت است).

ضرر عدم پاسخگویی

عدم پاسخگویی علاوه بر اینکه ما را از فواید پاسخگویی (که لازمه تداوم حکومت است و از هیچ طریق دیگری جبران نمی‌شود) محروم می‌کند، سوءظن مردم را نیز نسبت به حکومت تقویت کرده و امید به اصلاح را از بین می‌برد و در نهایت انباشت این سوءظن‌ها مردم را وا می‌دارد که از



طریق انقلاب (چون راهی جز این برای اصلاح امور نمی‌بینند) حکومت را سرنگون و حکومتی پاسخگو به مردم را (صاحبان حکومت) را روی کار آورند.

دلایل شما برای عدم پاسخگویی چیست؟

الف) انتقادهای مغرضانه است و خیرخواهانه نیست: اولاً مغرضانه بودن یک نوشته اصل پاسخ را نفی نمی‌کند. ثانیاً از آنجایی که معیاری جهت سنجش غرض ورزی منتقد نداریم و هر نوشته‌ای بدم نگارنده‌اش خیرخواهانه است، نباید گمان را ملاک قضاوت قرار داد و بهتر است هر نقدی حمل بر خیرخواهی شود مثلاً نامه‌های آقای نوری‌زاد که مرا درس خیرخواهی می‌دهند و بسیاری دیگر را، بدم دادستانی سراسر توهینی بود که برای جلوگیری از اشاعه‌اش می‌بایست با نگارنده نامه‌ها به شدیدترین شکل برخورد شود. ثالثاً ما در حالی پاسخ مراجع و دیگر ناقدان را نمی‌دهیم و آنان را مغرض می‌نامیم که علی (ع) آنقدر پاسخ نامه‌های معاویه را می‌دهد که در نامه‌ای می‌گوید:

«من از این که پی در پی به نامه‌هایت پاسخ می‌دهم و به گفته‌هایت گوش می‌سپارم، پندارم که مردی سست‌رأی شده‌ام و در فراست و هوشیاری گرفتار خطا گشته‌ام.»

آری، حدود یک‌پنجم نامه‌های ضبط شده در نهج‌البلاغه به معاویه است، حال سؤال اینجاست که آیا شناخت ما از یک منتقد و دلایل ما برای مغرض بودن او بیش از شناخت و دلایل علی در رابطه با معاویه است؟

ب) تعداد سؤالات و نامه‌ها زیاد است و پرداختن به آنها ما را از وظایف اصلی (رسیدگی به امور کشور) باز می‌دارد: اولاً این توجیه زمانی وارد است که در حد توان به نامه‌ها و سؤالات پاسخ داده شود نه این که با این توجیه کل نامه‌ها کنار گذاشته شود. ثانیاً پاسخ دادن به نامه‌ها و سؤالات زمانی زمانبر است که نیاز به «ساختن» توجیه و دلیل باشد و گرنه آنکس که کاری را بی‌دلیل انجام ندهد، پاسخ به سؤالات وقت چندانی از او نمی‌گیرد.

ثالثاً در نامه‌ها عمدتاً سؤالات مشترکی مطرح می‌شود که به علت پاسخ داده نشدن، امروز به سؤالاتی عمومی و فراگیر (به یک پرسش ملی) بدل شده‌اند، یعنی تمام این نامه‌ها روح یکسانی را دارند. برای مثال آنچه در تمام نامه‌های انتقادی می‌آید:

«خفقان، محدودیت، سانسور، تفتیش عقاید از یک طرف و شکست اقتصادیات و تصاعد هزینه کمرشکن زندگی از طرف دیگر، ملت را از پای درآورده و اگر کسی از وضع موجود اظهار نارضایتی کند، سیاهچال زندان و سپس حکم دادستانی زندگی تیره او را تیره‌تر می‌نماید... آیا در این مملکت (به اصطلاح دینی و مشروطه) مردم حق هیچ‌گونه اظهار نظر در سرنوشت خود نباید داشته باشند؟... در جهان امروز کجا معمول است که عده‌ای مطلق‌العنان حاکم مطلق بر جان و مال و ناموس مردم باشند و کسی حق فریاد و تظلم نداشته باشد؟»

ج) پاسخ به نامه‌ها و سؤالات باعث ترغیب مردم به انتقاد می‌شود: شواهد بسیار از دعوت بسیار کم به انتقاد و شروط بسیار برای انتقاد گذاشتن تا نحوه برخورد با منتقدان نشان می‌دهد که شما را میل انتقاد نیست و با توجیهاتی امروز انتقاد نکردن را ترجیح می‌دهید، که در گذشته سعی شد تا حدی که برایم مقدور بود این توجیهات را با استناد به کلام محکم معصوم رد کنم.

د) دلیلی برای پاسخ‌گویی حاکمان وجود ندارد، حاکمان تنها باید انتقاد را دریافت کنند: از آنجایی که خودتان سال ۸۳ را سال پاسخگویی مسئولین نامیدید، نیازی به آوردن دلیل بیش از آنچه در بخش «چرا حکومت‌ها باید پاسخ‌گوی باشند» آمده است، در دوران پاسخ‌گویی حکومت‌ها نمی‌بینم.

آنچه در شما می‌بینم و برایتان نمی‌پسندم

الف) خوی فرعونیت: نمی‌گویم که خودتان را برتر از خطا و اشتباه می‌دانید، که شما بهتر از ما به اشتباهات خود واقفید، بلکه می‌خواهید که شما را برتر از خطا ببینند.

جز اندک انسان‌هایی که خود را محدود کرده و بر خود مهار می‌زنند (یکی از اعلی معیارهای انسانیت همین مهارهایی است که بر خود، در اموری که در انجامشان آزادیم، می‌زنیم) مابقی تا آنجا که امکان یابند حکومت می‌کنند.



تمام ما انسان‌ها فرعونیم، با این تفاوت که شعاع دایره تفرعن‌مان متفاوت است و در این میان حاکمان که پرگار را به دست دارند، این دایره را از برای خود گشاده می‌کشند و اگر نبود این امکان، انتقاد و نصیحت به رهبری با این همه تلخی، حق رهبری بر مردم نمی‌شد.

در دین ما، اسلام، آدمی هرچه بزرگ‌تر می‌شود، فروتن‌تر، مسؤول‌تر و پاسخگوتر می‌گردد نه لایق‌تر از برای تبعیت بی چون و چرا، آن‌چنان که در تفسیر «النبيُّ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» گفته‌اند پیامبر همچنان که از هر «مؤمنی» نسبت به خودش مقدم‌تر و محق‌تر است، مکلف‌تر و مسؤول‌تر نیز هست و این همان سخن مولا در ابتدای خطبه ۲۱۶ است که «الحق لا یجری لأحدٍ إلا جری علیه».

شناختن از ماهیت قدرت و ماهیت انسان و عملکرد شما مرا به اینجا رساند که ریشه روان‌شناختی بسته شدن فضای انتقاد توسط شما و عدم پاسخگویی (یعنی همان مانع اصلی ادای حق دو طرفه) در همین خوی فرعونیت و میل خدایی کردن است، یافته‌ای که عقلم نیز بر آن صحنه گذاشت.

محور این خوی، تبعیت بی چون و چرا خواستن است، خواسته‌ای بیجا که در گذشته در مذمت آن آوردم که این تنها از برای خداست و تمام آنچه که شما به ظاهر به عنوان خیر این تنوری (که همان تنوری مصونیت حاکمان است) می‌جوئید، در تنوری علی(ع)، ادای دو طرفه حقوق، آمده است و اینجا از برای اتمام حجت ماجرای موسی و خضر را یادآوری می‌کنم تا بگویم که یک «انسان» علاوه بر اینکه نباید، نمی‌تواند تن به این پیمان (تبعیت بی چون و چرا) دهد و در برابر آنچه که زیرپا رفتن «اصول و ارزش‌های اولیه انسانی» می‌داند، سکوت کند. در موضعی که موسی از حجت خدا، برای آنچه که ظلم و تعدی می‌داند، دلیل می‌خواهد، ما چگونه از شما (یک انسان عادی) برای عملی که بوی ستم می‌دهد، دلیل نخواهیم؟

و بدانید که پست‌ترین حالات زمامداران در نزد مردمان صالح این است که گمان برند آنان دوستدار ستایش‌اند و کارشان قیافه «برتری‌جویی» به خود گرفته باشد و اگر حاکمان زیاده مستعد این بیماری نبودند، علی به مالک (که لو کان جبلاً لکان فنداً و لو کان حجراً لکان صلداً و لایرتقیه الحافر و لا یوفی علیه الطائر) نمی‌فرمود:

«إیاکَ و مساماةَ اللَّهِ فی عظمتِهِ و التثبُّةَ فی جبروتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ یَذِلُّ کُلَّ جَبَّارٍ و یهینُ کُلَّ مُخْتَالٍ»: (بپرهیز از اینکه خود را در بزرگی و عظمت همانند خدا پنداری و در جبروت و شکوه خداوندی همانند او بدانی، زیرا خداوند هر گردنکشی را خوار و هر متکبر خودپسندی را بی ارزش و پست می‌کند).

نتایج این ویژگی در عملکرد شما:

الف) جلوگیری از انتقاد: دوست دارید که مردم شما را مرتبط با صاحب‌الزمان که نه، یکی چون او پندارند و بدین سبب احتمال خطایان را ندهند و عمل شما را معیار درستی و نادرستی قرار دهند و علاقه‌مندید که پنداریم که پیش از ما اشکالات را حضرت ولی عصر به شما گوشزد کرده و بدین دلیل انتقاد نکنیم.

ب) عدم پاسخگویی: کسی که نتوانست با جلوگیری از انتقاد خدایی کند، با سکوت در برابر انتقاد خدایی می‌کند و با این عمل به منتقدان می‌فهماند که انتقاد شما اصلاً برای من اهمیتی ندارد و من برتر از این هستم که پاسخ شما را دهم.

ج) مریدپروری: که چیزی نیست جز گسترش خوی غلامی در رعیت (که به هزار زبان در این نوشتار به مذمت آن اشاره رفت). و این خصلت که نشانه به دام افتادن صیاد (مراد) توسط طعمه (مرید) می‌باشد، مرا یاد این سخن علامه عزیزمان، مطهری، می‌اندازد:

«اگر یک روحانی برای خودش قیافه و هیكلی برخلاف آنچه عادت معمول است بسازد، عمامه را بزرگ و ریش را دراز کند، عصا و ردایی با هیمنه و شکوه خاص به دست و به دوش بگیرد، این ژست و قیافه خودش حرف می‌زند، می‌گوید برای من احترام قایل شوید، راه برایم باز کنید، مؤدب بایستید، دست مرا ببوسید.»

و ای رهبر عزیز، من اینها را در شما نشانه مریدپروری می‌بینم (به گمان خود)، گفتم در نصیحت (هر چند بی‌جا) برای انسان عاقل خیری است که در نبودش نیست.



و دیگر اینکه، برای کارها دلیل داشته باشید و اگر طلب کردند، اقامه کنید و نگویید مسئولیت شرعی فلان کار را خودم بر عهده می‌گیرم و نگویید «إني أعلم ما لاتعلمون» که در اولی (اقامه دلیل) خیری است که در دومی نیست و آن خیر، همان چیزی است که شما می‌خواهید (اطمینان به درستی کارتان).

د) تمام موفقیت‌های کشور به سبب وجود شما و تمام مشکلات ناشی از اشتباهات دیگران است: برای مثال، در آن هنگام که در ماجرای هسته‌ای، آقای خاتمی با تعلیق، عزت ملی ما را خدشه‌دار کرد (آنچنان که شما می‌گویید) شما کجا بودید و در کشور چه می‌کردید؟ که برای خود هیچ سهمی در این (به زعم خودتان) اشتباه قائل نمی‌شوید. و از مابقی می‌گذرم و به سخن زیبای دوست مشترکمان اکتفا می‌کنم که گفت چرا مردمی غلام و مرید و تابع می‌خواهید؟! «رهبری بر مردمی آزاد و آگاه افتخار دارد نه مردمی در بند و بی‌اطلاع!»

ب) ستمگری: ای رهبر عزیز، ما از شما گمان به ستمگری برده‌ایم و این گمان ما به سرعت با سمند سکوت شما به یقین نزدیک می‌شود. و چطور گمان نبریم؟

انباشت ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای، حوادث تیر ماه ۱۳۷۸ و بسیار چیزهای دیگر که مرا سر آوردن همه نیست و آنچه امروز در زندان‌ها اتفاق می‌افتد (و عجیب اینکه آن کس که به دیدار گروگان‌های لانه جاسوسی رفت و به دنبال رفع نقایص آنها بود، درخواست‌های مکرر منتقدان خیرخواه دربند خویش را پاسخ نمی‌گوید، عجیب!) و آنچه در جریانات بعد از انتخابات با مردمی که به همان دلیل شرکت در انتخابات (نقش داشتن در سرنوشت کشور خودشان؛ ایران) با تکیه بر اجازه‌ای که قانون به آنها داده بود (اصل ۲۷؛ اجازه تظاهرات مسالمت‌آمیز) از برای اعلام «سؤال داشتن» دست به تظاهرات زدند (که با سکوت شروع شد و با بی‌تدبیری شما و فراموشی اینکه حکومت از برای مردم است به فریادهایی بلند بدل شد؛ فریادهایی که گوش‌های تیز همچنان طنینش را می‌شنوند)، صورت گرفت و به جای برقراری امنیت تظاهرات و پاسخگویی به سوالات به وسیله لباس شخصی‌ها، از ابداعات حکومت شما، حکومت نظامی برپا شد و خون‌های جوانان، آن مظاهر پاک عدالت‌خواهی بشری، ریخته شد، همان خون‌هایی که به گفته علی در روز قیامت پروردگار ما قبل از رسیدگی به اعمال بندگان در مورد آنها داوری خواهد کرد. پس اگر شما از آنچه آمد مبرائید یا دلیلی برای این کارها دارید، عذر خود را علناً با مردم در میان بگذارید که علی به مالک گفت: «هرگاه مردم از تو گمان به ستمگری بردند، عذر خود را علناً با آنها در میان بگذار و با این کار از بدگمانی نجاتشان ده، که در این کار تو سختی و برای مردم مدارا و مهربانی است و این پوزش‌خواهی تو، با رساندن مردم به حق، تو را به حاجت می‌رساند.»

ج) نزدیکان شما را نماینده عقاید شما نمی‌بینم، بلکه افرادی می‌بینم که نه به خاطر سنخیت با شما، بلکه از روی ناچاری و نیافتن دانشمندانی که تن به تبعیت بی چون و چرا دهند، اطرافتان گرد آمده‌اند. افرادی که اگر کم‌خرد نباشند، از آنان دانایتر بسیار است. همان‌هایی که با توجیه‌ها و مصلحت‌اندیشی‌های بسیار پیچیده شما را از سنت معصومین (راه رستگاری در تمام زمان‌ها) دور کرده و به کنجکاوی زیاد در آنچه از امور مردم و منتقدان بر شما پوشیده است، در انداخته‌اند. مگر علی نگفت:

«از مردم آنان را که عیوب دیگران را بیشتر جست و جو می‌کنند، از خود دور کن و دشمن بدار و در رابطه با عیوبی از مردم که بر تو پنهان است، کنجکاوی مکن (فلاتکشفن عما غاب عنک منها) چرا که فقط در آنچه از عیوب مردم که تو را معلوم است وظیفه اصلاح داری و نسبت به آنچه از عیوب مردم که بر تو پنهان است، خدا داوری می‌کند.»

پس همان‌گونه که علی گفت این دوستان را (که شما را از سنت معصومین دور کرده‌اند) وانهد و کسانی را که سخن تلخ حق را به شما بیشتر بگویند (و در حق‌گویی از همه صریح‌تر باشند) و در آنچه خداوند برای دوستانش نمی‌پسندد، شما را مددکار نباشد برای خود برگزینید و این راستگویان را چنان پرورش دهید که شما را فراوان نستانند و بیهوده به کاری که انجام نداده‌اید، شادتان نمایند (که آقا با درایت و بصیرت و یاری امام عصر، فتنه را خواباند، که اینان خودشان فتنه، مشکل‌کننده تشخیص درست از نادرست، می‌باشند).

و آخر سخنم، همان اول سخنم است. اینکه با هیچ توجیهی سنت معصومین را ترک نکنید و تئوری‌ها و سنت‌های جدید ابداع نفرمایید، که آن سنت‌ها از طرف خدا (آفریدگار ما؛ از همه آگاه‌تر به چند و چون ما و از همه دانایتر به صلاح کار ما) از برای اصلاح امور «ما انسان‌ها» وضع شده است. پس آنچنان که علی گفت:



«و لا تنقص سنةً سالحةً عملَ بها صدورُ هذه الأمةِ و اجتمعت بها الألفة و صلحت علیها رعیة و لا تحدثن سنةً تضرُّ بشي من ماضی تلك السنن»: (ای مالک! سنت صالحی را که بزرگان این امت به آن عمل کرده‌اند و به سبب آن در میان مردم اُلفت برقرار شده و اصلاح جامعه بر پایه آن بوده را از بین مبر و روشی را که به روش‌ها و سنت‌های گذشته ضرر می‌زند، به وجود نیاور.)
و اگر از میان تمام آنچه نگاشته‌ام، تنها همین سخن علی بتواند از میان تمام آنچه و آنکه شما را از ما دور کرده، بگذرد و به شما برسد، مرا کفایت!
«و ما أردتُ إلا الإصلاحَ ما استطعتُ و ما توفیقی إلا باللهِ علیه توكلتُ و إليه أُنیب.»

یک دانشجو

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

<http://nurizad.info/?p=19420>



نامه سرگشاده «یک هموطن از ایران» به خامنه‌ای، ۲۹ مرداد ۱۳۹۱

نامه سرگشاده به: محضر مبارک حجت‌الاسلام خامنه‌ای رهبر رؤف و مهربان برای عده‌ای خاص در جمهوری اسلامی و دیگر کشورهای ذی‌نفع!

رهبر! «این ره که تو می‌روی به ترکستان است!»

رهبر بزرگوار، اینجانب یک مسلمان شیعه و معتقد به خاندان عصمت و طهارت می‌باشم، و برایم غیر قابل تصور است که یک پیشوای مذهبی و مسلمان که مدعی جانشینی امام زمان (عج) است، از شرایط موجود در محدوده حکومتش آن‌چنان بی‌اطلاع باشد که نداند:

۱- اوضاع اقتصادی مملکتش در چه شرایطی است! برای من مسلم است که جنابعالی چون در بیت خود محصور بوده و اطلاعات‌تان در حد گزارش‌های دروغی است که به شما ارائه می‌دهند! و به دلایل امنیتی قادر نیستید همانند جد بزرگوارتان از نزدیک با مردم در تماس باشید و به فریاد ضعفا و یتیمان برسید.

یقیناً همین گروه مورد اعتماد، برای خراب کردن جنابعالی کارخانه یتیم‌سازی درست کرده و آن‌چنان در این راه موفق عمل کرده‌اند که به باور من چون اولیاء خدا، حی و شاهد بر حکومت شما هستند به حال خود تأسف می‌خورند که چگونه زحماتشان به باد رفته و جنابعالی که مسؤولیت دارالخلافه را به عهده دارید، نادانسته به چه ورطه‌ای افتاده‌اید! و همان‌طور که خود را نایب بر حق آنان معرفی کرده‌اید، بار گرانی را به گردن گرفته و در مقابل خدا و اولیاء خدا به تنهایی مسؤولیت را به دوش دارید!

من به عنوان یک مسلمان شیعه که بارها و بارها بر اساس روایات و احادیثی که از زبان آیات عظام و حتا خود جنابعالی در مناقب علی ابن ابی‌طالب (ع) شنیده‌ام همیشه در این فکرم که، علی ابن ابی‌طالب (ع) که در راس اولیاء خداست، همیشه در فکر مردم بود و از روی بزرگواری یتیمان را سرپرستی می‌کرد، اگر چنین چیزی درست باشد آیا همین ولی خدا که شاهد و ناظر بر اعمال شماست، فردای قیامت از شما بازخواست نخواهد کرد که چرا تو که خود را جانشین من می‌دانستی به جای یتیم‌پروری، کارخانه یتیم‌سازی درست کردی؟!!

۲- من هرگاه خود را راضی می‌کنم که شما را جانشین علی (ع) بدانم متأسفانه با مقایسه فرمایشات شما بزرگواران در مورد علی (ع) و حرکات جنابعالی که جانشین ایشان هستید، مغایرت فاحشی را می‌بینم! فرموده بودید علی ابن ابی‌طالب (ع) در زمانی که یکی از نزدیکانش قصد دست درازی به بیت المال را داشت بلافاصله دست وی را با آتش سوزاندند و از حق مردم دفاع کردند، ولی مشاهده می‌کنیم فرزند بزرگوار و اطرافیان و وابستگان و حتا خود شما همواره در غارت بیت‌المال و ثروت‌های ملی آن‌چنان کوشیده‌اید که در هیچ کجای دنیا سابقه نداشته است و این دخل و تصرف در بیت‌المال آن‌چنان در وضع معیشتی مردم اثر گذارده که امت خوش خیال همانند من برای داشتن لقمه نانی دست به هر کار ناصوابی می‌زنند! به مصداق این مثل معروف که می‌گوید: «پیش‌نماز وقتی بگو...! پس‌نماز خواهد ر...».

آیا وقتی اسناد حساب‌های شما و فرزند بزرگوارتان در شبکه‌های اجتماعی منتشر می‌گردد، من نباید به این فکر بیافتم که علی (ع) و فرزندان بزرگوارش هم همانند شما عمل کرده بودند و احتمالاً حسین ابن علی (ع) هم در زمان فرار و خارج کردن میلیاردها درهم، از کشور دستگیر و توسط حکومت کشته شده و اموال و ثروتش هم به نفع حکومت آن زمان مصادره شده!

آیا علی ابن ابی‌طالب (ع) و دیگر اولیای خدا شما را به‌خاطر غارت بیت‌المال و حق الناس بازخواست نکرده و شما را خواهند بخشید!

۳- همیشه سخن از عدل علی (ع) باعث آرامش مسلمین اعم از شیعه و سنی بوده است ولی آن‌چنان که ملاحظه می‌شود عدالتی که امروز مجری است، به گونه دیگری است!

در قرآن همواره به عدالت اشاره شده و حتا آمده است که کسی می‌تواند ۴ زن بگیرد، که بتواند عدالت را در بین آنان رعایت کند. درست است که دستمال به دستان شما را، رهبر مسلمین جهان می‌دانند و شما هم این را هیچ‌گاه تکذیب نکرده‌اید و این خود دلیلی است که خودتان هم به این باور و خودشیفتگی رسیده‌اید، حال، خواه مسلمین جهان شما را قبول داشته یا نداشته باشند! برایتان مهم نیست چون باور



خودتان همین است و خود را ولی و قیم کشورهای دیگر هم می‌دانید! گیرم که درست باشد. تا ما هم بتوانیم به شما افتخار کنیم ولی ای رهبر بزرگوار! آیا جنابعالی در این قیمومیت رعایت حق و عدالت را کرده‌اید؟! آنچه تعجب‌برانگیز است این است که مبلغین شما ایران را «أم القراء» اسلام و شاید جهان می‌نامند ولی هیچ‌گاه نمی‌گویند که رهبر این دنیای خیالی حتماً قادر نیست عدالت بین مردم و کشورهای تحت سلطه‌اش رعایت کند!

رهبر، بزرگوار:

این چه عدالتی است که وقتی خرمشهر و آبادان در اثر هجوم بیگانگان ویران می‌شود پس از گذشت بیش از دو دهه هنوز بازسازی نشده ولی لبنان تحت قیمومیت جنابعالی از کیسه ملت ایران ظرف مدت کوتاهی بازسازی می‌شود!

این چه عدالتی است که وقتی مردم ایران در فقر مطلق بسر می‌برند و اکثر مردم آن بنا به گزارش بانک مرکزی زیر خط فقر هستند ثروت و پول نفت مملکت به جیب حسن نصرالله و هزاران دلار هدیه رهبری به خانواده‌های لبنانی و سوری و امثالهم واریز می‌گردد!

این چه عدالتی است که وقتی فرزندان ام القراء شما از داشتن مدرسه محروم هستند و در خرابه‌ها یا اتوبوس‌های اسقاطی تحصیل می‌کنند! شما سه هزار مدرسه در عراق و صدها مدرسه در لبنان می‌سازید! خانه سازی و ساخت چند صد مسجد در عراق برای چیست؟ پرداخت هدیه ۳ میلیاردی شهرداری‌تان که مطمئناً به دستور شما بوده به شهرداری بغداد چه ضرورتی داشت؟ آیا با همین مبلغ نمی‌شد چند نوانخانه در تهران ساخته شود و کودکان بی سرپرست خیابانی در آن استقرار یابند؟

این چه عدالتی است که وقتی مردم ایران بی سرپناه هستند شما در عراق و لبنان و ونزوئلا و... خانه می‌سازید؟! و دو بنیاد زیرمجموعه بیت شما، «بنیاد ناموفق مسکن مهر و بنیاد چپاولگر مسکن انقلاب اسلامی»، مرکز اختلاس و غارت مردم می‌شوند و ظاهراً برای مردم خانه می‌سازند ولی وای به حال روزی که زلزله‌ای ۳ ریشتری در راه باشد!

ای کسی که در موقع تولد «یا علی» گفتید! این است عدلی که از علی آموختید؟!

علی ابن ابیطالب به گفته خودتان «وقتی دشمنش به رویش آب دهان انداخت از کشتنش صرف نظر کرد» ولی شما جوانی را که در نامه‌ای به شما گفت مرا هم همانند بچه‌های لبنانی فرزند خود بدانید، به جوخه اعدام سپردید! این است عدل علی؟

در آیه ۶۱ سوره بقره خداوند می‌فرماید: چه مسلمان، چه یهود، چه نصارا، چه ستاره‌پرست! هر کس در راه ما حرکت کند، ما او را به مقام نیکو می‌رسانیم.

آیا غیر از این است که انسان‌ها وادیان از دید خداوند یکسان‌اند و کسی را بر دیگری رجحان نیست؟ حکومتی که مردمش را به دلیل مسیحی بودن یا بهائی بودن به جوخه‌های اعدام می‌سپارد از دید قرآن و به استناد این آیه مرتد نیست؟! به گفته اطرافیان‌تان شما روزهای چهارشنبه با امام زمان ملاقات دارید، آیا این امام زمان (عج) که به تمام امور احاطه کامل دارد نقاط ضعف ولایت‌تان را به شما تذکر نمی‌دهد؟!

شاید ایشان خودشان شما را راهنمایی می‌کنند که چنین بی‌عدالتی‌هایی را بر مردم خود روا دارید! اگر چنین است، «از طلا گشتن پشیمان گشته‌ایم، مرحمت فرموده ما را مس کنید!»

و در انتها اجازه می‌خواهم در نهایت صداقت، نظر مردم تحت ظلم جنابعالی را به حضورتان معروض داشته و به عنوان مسلمانی که نهی از منکر را بر خود لازم می‌داند، چند سطر دیگری را به عرض مبارک برسانم:

رهبر! «این ره که تو می‌روی به ترکستان است!»

فجایعی که در زمان ولایت شما به بار آمد هیچ‌گاه از هیچ خونخواری در تاریخ دیده نشده! دزدی، فساد، رشوه، بی‌عدالتی، قتل و جنایت بر اثر خود خواهی، تبعیض، سوء استفاده از لباس روحانیت، کلاهبرداری به نام خدا، غارت بیت المال، سرکوب مردم بی‌گناه، تجاوز به ناموس مردم، بی‌فرهنگی، دروغ، بی‌وطنی، و... همگی دستاورد خلافت ننگین جنابعالی بوده و برای اینکه بدانید مردم در مورد خلافت شما چه فکر می‌کنند، بد نیست کمی به وقایع پس از زلزله تأسفبار آذربایجان نظری بیندازید.



این چه عدالتی است که قسمت مهمی از خاک ایران دچار مصیبت و زلزله شده و نیاز به بازسازی و مرمت دارد، ولی شما در پی برگزاری اجلاس نمایشی سران غیرمتعهدها هستید؟ آیا بهتر نیست تا اتومبیل‌های لوکس چند میلیون دلاری و سایر ملزومات تشریفاتی خریداری شده برای این نمایش مورد مصرف قرار نگرفته، آنها را به کمپانی‌های مربوطه برگردانید و چندین میلیون یا میلیارد دلاری را که قرار است صرف این نمایش مضحک و بلااثر شود، صرف بازسازی آذربایجان عزیز نمایید؟

آیا چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام نیست؟ این سخنان آموزنده فقط برای روی منبر خوب است؟ چه اشکالی دارد از سران کشورهای به این مهمی! به دلیل مصیبت وارده عذرخواهی شود و این نمایش مضحک کأن لم یکن اعلام شود؟ تا از ریخت و پاش‌های غیرضروری جلوگیری به عمل آید و مردم بیش از این از خلافت شما سرخورده نشوند. و ایمانشان را نسبت به اسلام از دست ندهند.

مردم دیگر به عوامل دارالخلافت و حتی خود شما اعتماد ندارند! زیرا در وقایع گذشته شاهد و ناظر چپاول کمک‌هایشان توسط عمال شما بودند! و خودشان راسا هدایای خود را به منطقه بردند ولی هیئات که در آنجا هم با شرطه‌های شما مواجه شدند! مردم شاهد بی‌توجهی و بی‌اهمیت بودن فاجعه برای خلیفه مسلمین بودند و خودشان رأساً به محل رفتند تا از مصیبت‌دیدگان دلجوئی کنند! ولی میدانید رورنامه‌های وابسته به بیت شما یقیناً به دستور شما گفتند: کسانی که برای کمک به مناطق زلزله‌زده رفتند ضد انقلاب بودند!

دروود و رحمت خدا به غیرت ایرانیان ضدانقلاب!

درست است که شنیدیم جنابعالی هم پس از چند روز بی‌خبری، بالأخره بر اثر انتقادات و گوشه‌کنایه‌های خبرگزاری‌های خارجی و اپوزسیون مجبور شدید از سر سیری قدم‌رنجه‌ای بفرمائید! ولی مسلم بدانید این حرکت نمادین شما آن اثری را که باید برجا می‌گذاشت دیگر نخواهد گذارد! و آن کسی که به همه اعمال ما ناظر و شاهد است در فردای قیامت این تزویر و ریا را نادیده نخواهد گرفت.

در خاتمه از حضرت‌عالی تقاضا دارم در صورت ملاحظه این نامه، که صرفاً از روی دلسوزی نوشته شده دستور قتل حقیر را بر اساس این روایت صادر نفرمائید چون خلاف دین اسلام است! می‌گویند وقتی پیامبر گرامی اسلام (ص) همه روزه از مسیری می‌گذشت یک یهودی زباله‌های خود را بسر مبارک آن حضرت می‌ریخت، وقتی دو سه روزی پیامبر گرامی دید از زباله ریختن‌ها خبری نیست، از حال او پرسید، گفتند یا رسول الله او در بستر بیماری است، حضرت بلافاصله به عیادت آن یهودی رفتند و از او دلجوئی کردند. لذا بنده هم با اتکا به همین روایت بر آن شدم حقایقی را خدمت‌تان معروض دارم. و از جنابعالی مجدداً استدعا دارم به سربازان گمنامتان هم بفرمائید دنبال نویسنده این حقایق نگردند و ثابت کنید که از اولاد آن حضرت هستید.

با احترام - امضاء محفوظ.

ما هستیم.

*** منع ***

وبسایت «رادیو کوچه»



نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۲ شهریور ۱۳۹۱

برای انگ زدن به پست‌ترین شیوه‌ها متوسل می‌شوید!

جناب آقای علی خامنه‌ای

چاره‌ای نداریم جز اینکه شما را رهبر جمهوری اسلامی بنامیم. عنوان دیگری برای شما در حال حاضر در دسترس نیست. رهبری مطلقه که خداوند متعال را در ظل سایه توجهات خود قرار داده است. با این تفاوت که خداوند متعال را پاسخی برای بندگانش هست (آدعونی استجب لکم)، اما شما را پاسخی برای بندگان خداوند متصور نیست. لیکن ما این قدر این در را می‌گوییم تا صاحب خانه خسته شود و در را باز کند. در مکاتبات قبل بارها به شنیدن صدای چکمه‌پوشان فاسد نظامی و امنیتی اشاره نمودم. تصورم بر این بود که این مأموران ناپاک بنای حذف فیزیکی اینجانب را داشته باشند؛ چه اینکه می‌دانم مطالب واگویی شده عمومی قبلی چنان بر شما و دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی گران آمده که به کم‌تر از این بها رضایت نخواهید داد. لیکن اکنون ناچارم اقرار نمایم دستگاه امنیتی تحت مدیریت شما فاسدترین و پلیدترین دستگاه‌ها در تاریخ سیاسی حکومت‌های حاکم بر ایران در تاریخ این سرزمین بوده است. بارها منتقدین شما اشاراتی داشتند (محمد نوری‌زاد، مهدی خزعلی) که توسط مراجع مختلف حکومت شما به افشای خصوصی‌ترین روابط خود تهدید شده‌اند.

نظام فاسد جمهوری اسلامی برای انگ زدن به منتقدین و مخالفانش به پلیدترین شیوه‌ها دست یازیده که انسان را شرم از بیان آن است. نفوذ عصری تحت عنوان یک «همراه» در عمیق‌ترین حالات زندگی خصوصی خانواده‌ای که تحت زعامت آن رهبر فرزانه!! کشور خود را ترک نموده که آسیبی به جان و مال و ناموسش از ناحیه حکومت فاسد شما وارد نیاید و این خانواده از این کشور به آن کشور، از این شهر به آن شهر در حال کوچ می‌باشد. این شنیع‌ترین کاری است که به جای «پاسخگویی» یک حاکم با مخالف و منتقد خود می‌تواند انجام دهد و این اعمال ناپاک توسط حکومت تحت سیطره مطلقه شما بارها و بارها در حال انجام است. در پی این نفوذ و تصویربرداری از خصوصی‌ترین حالات، باج‌خواهی و اخاذی عامل رژیم و تهدید به سکوت در برابر ظلم فاحش رفته توسط شما، به مردمی رنج‌کشیده در «قدم اول» و درخواست‌های مکرر برای انجام خواسته‌های بعدی در «قدم‌های بعد» برای اینجانب در حال وقوع است.

اجمالاً عرض می‌کنم از آنجایی که جاسوسان و عوامل امنیتی فاسد رژیم ایران به مانند حوادث تروریستی در کشورهای تایلند و آرژانتین دست و پای خود را در محل «جا» می‌گذارند و عاجز از اداره خود هستند و نمیتوانند بمبی را در جای خود منفجر نمایند! این بار نیز عامل جاسوسی رژیم شما در محل حادثه مدارکی را بر جای نهاده که هویت او را با ذکر جزئیات فاش کرده و این بار هم دستگاه امنیتی رژیم ایران نتوانست مأموریت خود را آن‌گونه که باید به انجام برساند و آن عامل اکنون به سمت آن «لانه» متواری شده است. فردی که مأمور نفوذ در حیطه خصوصی اینجانب بود تحت عنوان خبرنگار، فعال سیاسی و از اقوام نزدیک یکی از زندانیان سیاسی دربند جمهوری اسلامی معرفی می‌شود.

اما کیست که نداند یک فرد معمولی و عادی در نظام جمهوری اسلامی تنها می‌تواند یک پاسپورت (گذرنامه) از مرجع مربوطه اخذ کند. لیکن آن عامل دو پاسپورت با یک عکس و دو مشخصات به همراه داشته است!

از آنجایی که خداوند متعال، دشمنان راه حق را از «احمق»ها آفریده است، آن مأمور ناپاک کاملاً توسط اینجانب شناسایی گردید. اما اکنون از ذکر نام و مشخصات جزئی و حتا «کد ملی» او خودداری می‌کنم و شما را مطلع می‌سازم که تک‌تک عوامل فاسد امنیتی رژیم اسلامی شما را در زمان خود افشاء خواهم نمود که در صورت افشاء، به دادگاه صالحه ملت ایران در فردای بعد از «جمهوری اسلامی» سپرده خواهند شد. عجزالتاً با اجازه آن فرزانه مشخصات دو نفر از مأمورین شناسایی شده امنیتی رژیم ایران را که به مدت دو ماه در کنار بنده قرار داشته‌اند را به مجامع ذی‌صلاح بین‌المللی خواهم سپرد تا در صورت خروج از کشور بلافاصله دستگیر و به دست عدالت سپرده شوند. باشد که برای سایر خودفروختگان عبرتی شوند.



اما در صورتی که دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی بخواهد اعمال کثیف خود را علیه اینجانب ادامه دهد، علاوه بر نام این دو نفر، نام افراد دیگری را نیز که با «مأموریت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» حتا در جامعه سینمایی کشور نفوذ کرده‌اند را افشاء و به همراه عکس و مشخصات به صورت علنی و عمومی منتشر می‌نمایم تا در معرض حکم دادگاه ملت ایران در فردای پس از «جمهوری اسلامی» قرار گیرند که یقین دارم که آن روز بسیار نزدیک است.

لازم است بدانید سیستم امنیتی شما در چند روز گذشته پیشنهادات متعددی از جمله معامله و... را با بنده مطرح نموده و اعلام کرده در صورت عدم قبول این پیشنهادات، فیلم‌هایی از زندگی خصوصی بنده را به قصد تخریب منتشر خواهد کرد. از اینجانب شناخت کافی دارید. من همان «پسر کوچولوی شیطونی» هستم که بارها بر سرش دست می‌کشیدید و یک بار به فردی «در گوشی» گفتید: این بزرگ بشه چی می‌شه؟!

من بارها اعلام نموده‌ام بر پای عهد خویش با مردم کشورم استوارم و تا زمان آزادی ایران از ید فاسد حکومت اسلامی از پای نخواهم نشست و اساساً پای در این راه گذاشته‌ام تا «جان» دهم. نام و نان را برای من اعتباری نیست که اگر بود فی‌الحال سفره‌ای گسترده در کنار خوان رنگین شما و درباریانتان بر پا کرده بودم و چنین خانه به دوش نبودم.

ضمن تجدید عهد بر آرمان‌های آزادی‌خواهانه خود با مردم ستم‌دیده ایران فرصت را مغتنم شمرده و اعلام می‌نمایم حال که حکومت فاسد اسلامی پا را از حد خود فراتر نهاده و پایانی را بر اعمال ناپاک خود متصور نیست، لازم است حقایق را برای نخستین بار با شما و مخاطبان فاش گویم.

چه اینکه بیان این مطالب ممکن است چند ماه به امتداد رهبری شما افزون کند. اما چاره‌ای برای بیان آن حقایق ندیده‌ام و در اینجا قسمتی از آن را با شما در میان می‌گذارم و قسمت دیگر را می‌گذارم برای بعد.

آقای علی خامنه‌ای

در مدت زمانی نه چندان دور اطلاع یافتم که تعدادی از سران تأثیرگذار سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با دستگاه‌های امنیتی کشورهای مختلف ارتباط پیدا کرده و بر سر «کنار رفتن شما از قدرت» و نظام بعد از «نظام جمهوری اسلامی» توافق حاصل کرده‌اند. این توافق در پس معامله‌هایی صورت گرفته که اهم آن عبارت است از:

انتقال جان و مال و ناموسشان به کشورهایی خاص در ازای دریافت «امان‌نامه» و چمدان‌هایی از دلارهای ناقابل آمریکایی برای فردای بعد از «جمهوری اسلامی»

قضیه از این قرار است که دوستی نسبتاً قدیمی با اینجانب قرار ملاقاتی گذاشت و من با اکره این ملاقات را پذیرفتم.

اما پس از ملاقات آن دوست و تبادل این اطلاعات که «سه ساعت» به طول انجامید، مجذوب حرف‌های وی شدم و نگرستم «سرداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» با چه قیمت‌هایی شما را «معامله» می‌کنند.

این سرداران سپاه دریافته‌اند که شما و حکومت جمهوری اسلامی در پایین‌ترین مرتبه مشروعیت ملی قرار دارید و اذعان داشته‌اند که نظام جمهوری اسلامی با سطح گسترده‌ای از فساد اداری در داخل و بحران مشروعیت داخلی و خارجی روبه‌رو است....

اذعان کرده‌اند که این حکومت با رهبری شما دیگر دوامی نخواهد داشت. فلذا در ازای حفظ جان خود و خانواده هایشان و همچنین انتقال ثروت‌های بادآورده از کیسه ملت ایران به کشورهای محدودی شما را «فروخته‌اند». به همین سادگی، به همین....

بی‌اختیار بعد از شنیدن این سخنان به یاد فتح کشور عراق توسط «کشورهای متحد» افتادم و به یاد آوردم: «اولین» عاملی که باعث شد آمریکا در سال ۲۰۰۳ کشور عراق را فتح کند (بدون اینکه در این مرحله قطره‌ای خون از بینی سربازی آمریکایی ریخته باشد) همین عامل بود.

شباهت‌های ایران فعلی با عراق سال ۲۰۰۳ بسیار است.

* من در اینجا به گوشه‌ای از این شباهت‌ها می‌پردازم:

فساد گسترده اداری و حکومتی / سیطره نظامیان و سرداران فاسد بر امور حیاتی، زیر بنایی و اقتصادی کشور / تحدید آزادی‌های مشروع مردم / عدم توجه رهبران دو حکومت به جان، مال و ناموس مردم / شرایط وخیم اقتصادی جامعه / عدم توجه به منافع ملی و اصرار بر گسترش انرژی هسته‌ای / عدم اعمال قانون اساسی / علاقه شدید رهبران دو کشور به تملق و چاپلوسی اطرافیان خود / دیدگاه‌های مشترک ضد امپریالیستی و ضد



صهیونیستی / به بند کشیدن گسترده نخبگان، دلسوزان و فعالان سیاسی و عقیدتی / اذیت و آزار خانواده‌های زندانیان سیاسی و عقیدتی / عدم پاسخگو بودن رهبران هر دو کشور و متنفذین حکومتی در برابر فسادهای موجود در دادگاه‌های صالحه و در پیشگاه ملت / «توهم ولی خدا» بودن رهبران دو کشور / کشتار وسیع مردمی و سرکوب‌های داخلی سیاسی در جنگ گسترده دو کشور با یکدیگر / اعمال قساوت در برابر اعتراضات مسالمت‌آمیز مردمی / تحریم‌های گسترده بین‌المللی و اجرای برنامه نفت در برابر غذا / و ده‌ها مورد دیگر...

لازم است بسیار گزیده به شما عرض کنم که جمعی از سرداران فعلی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نهادهای امنیتی با استفاده از اختیارات اعطایی گسترده اقتصادی و سیاسی شما، به کشورهای متعدد تردد می‌نمایند و در جلسات محفلی داخلی در تعدادی از شهرها من جمله مشهد مقدس، شهرستان ری و شهر مذهبی قم حضور می‌یابند و درباره مسائلی با یکدیگر هماهنگی‌های لازم را انجام می‌دهند. متأسفم این مطالب را به صورت عمومی بیان می‌کنم. کاش سیستم امنیتی شما کار را به اینجا نمی‌کشاند.

اینجانب در مرقومه سوم خود به جنابعالی از پروژه‌ای تحت عنوان «اندلسی‌سازی» ایران نام بردم و از شما به عنوان مهندس آن پروژه یاد کردم و سرمهندس را در انگلستان یافتیم. چه اینکه در بحران فعلی تحدید روابط ایران با کشورهای مختلف جهان، مقامی بلندپایه از انگلیس مخفیانه به ایران سفر کرده است!

پروژه «اندلسی‌سازی ایران» در اواسط دهه هفتاد شمسی به سمع و نظر شما رسیده بود. شما از محتوای آن اطلاع داشته‌اید، اما آن را به بایگانی مخصوص در دبیرخانه «بیت» سپردید و نام آن را به «تهاجم فرهنگی» و «شبیخون فرهنگی» تغییر دادید و اساساً راه را اشتباه طی کردید و «کد» اشتباه به ملت ایران و دستگاه‌های ناظر دادید.

جنابعالی خبر نداشتید که خود در حال اجرای همان پروژه هستید و اطرافیان فاسد شما دانسته یا نادانسته شما را به سمت اوضاع فعلی هدایت کردند. (فاکتورهای مهم آن پروژه را در همان نامه عنوان نمودم)

به زعم کارشناسان امر شما و اطرافیان آن پروژه را کامل اجرا نموده‌اید و دچار کم‌ترین میزان مشروعیت در نزد مردم خود شدید و دیگر راهی تا پایان باقی نیست.

* اما تمایل دارم شرایطی را که منجر به فتح کشور عراق در سال ۲۰۰۳ شد را با یکدیگر مرور نمایم. چه اینکه تاریخ را باید همیشه مرور کرد و از آن درس گرفت!

همان‌طور که عرض کردم کشور عراق در سال ۲۰۰۳ شباهت بسیاری با ایران سال ۲۰۱۲ دارد. جای بسی تاسف که همه کشورها «پیشرفت» می‌کنند و ما «پسرفت».

می‌دانیم که برای فتح کشور عراق در سال ۲۰۰۳ حتا از «بینی» یک سرباز آمریکایی خون جاری نشد و مردم عراق برای ورود پیاده‌نظام آمریکا از شادی برچیده شدن دیکتاتوری صدام، «هلهله» شادی کشیدند. آخر مردم عراق از صدام و حکومتش به تنگ آمده بودند.

تمام این خوشحالی مردمی در عراق در حالی صورت پذیرفت که «ایالات متحده آمریکا» در روزهای ابتدایی حمله به عراق «سیصد» فروند موشک کروز (تام هاوک) در عرض ۵ هفته به سمت عراق شلیک کرد. کلیه تأسیسات زیر بنایی / مخابراتی / تأسیسات آب‌های آشامیدنی و راه‌ها و جاده‌ها را تخریب کرد. بدون اینکه آسیبی به تأسیسات نفتی عراق وارد شود.

فقط در فاصله ۴۰ روز ابتدایی این جنگ و در روزهای اولیه تهاجم به عراق، تعداد «سی هزار» بمب بر روی کشور عراق ریخته شد و تمامی خاک آن کشور به صورت «موزاییکی» هدف بمباران قرار گرفت.

در کنار همه اینها «بیست هزار» موشک هدایت‌شونده به اهداف از پیش تعیین‌شده پرتاب شد که همگی آنها به صورت دقیق به اهداف از پیش تعیین‌شده اصابت کردند.

«پل برمر» حاکم نظامی آمریکا در عراق می‌گوید: «وقتی به بغداد رسیدیم چراغ‌ها همه خاموش بودند و اثری از ماشین یا ترافیک دیده نمی‌شد.» با توجه به این تهاجم وسیع به کشور عراق باز مردم ستم‌دیده عراق برای ورود پیاده نظام آمریکایی «هلهله» کشیدند و از آنها بابت رفع شر دیکتاتوری صدام حسین تشکر نمودند.

در آخر هم که حتما میدانید صدام حسین را از «سوراخ موش» به بیرون کشیدند و به دست عدالت سپردند.



* سؤال اینجاست که این تعداد از هواداران شما که از «اموال عمومی بیت‌المال» ارتزاق می‌کنند و در جایی که «مد نظر» شماست حضور پیدا می‌کنند، در منابر و مساجد خطبه می‌خوانند و...؛ در صورتی که جیره‌های حکومتی‌شان قطع شود یا حمله‌ای به مراتب گسترده‌تر به کشورمان صورت پذیرد حاضر به دفاع از شما و حکومتتان هستند؟

* آیا اساساً نظام حکومتی ایران با تمام بضاعت نظامی اش و تجهیزاتی که به زعم کارشناسان حتا تاب تحمل ۱۲ ساعته در برابر چنین هجوم گسترده‌ای را ندارند، توانایی دفاع از شما و حکومتتان را خواهد داشت؟

* چرا حاضر می‌شوید ملتی مظلوم که «سی و اندی سال» تحت حاکمیت جمهوری اسلامی انواع مشقت‌ها را متحمل شده‌اند، به خاطر مطامع و اهداف سیاسی «وهم‌آلود» خود به مسلخی این چنینی بپردازید؟

* چرا در راه ملت قدم نمی‌گذارید و به قانون اساسی وفادار نیستید؟

* چرا خود را «اعلم‌ترین فرد زمانه» می‌پندارید، در صورتی که اشتباهات مکرر شما در شیوه حکومتداری بر یک کودک ۱۰ ساله نیز عیان است؟

* چرا به دیکتاتوری خود پایان نمی‌دهید و مردم را در «حق» تعیین سرنوشت خویش دخالت نمی‌دهید؟

جناب آقای خامنه‌ای

شما با حمایت بی‌دریغ خود از دیکتاتور سفاک سوریه به بهانه‌های واهی و تحت عنوان «خط اول مقاومت در برابر رژیم صهیونیستی» ثابت کرده‌اید ابایی از آغشته شدن دستان خود به خون بی‌گناهان و زنها و کودکان ندارید.

این «مهم» در تجربه اعتراضات مسالمت‌آمیز مردم ایران در سال ۱۳۸۸ بر همگان آشکار گردید. همانی که نامش را «فتنه» نهادید و وابسته به آمریکا و انگلیس کردید.

در باور ما نمی‌گنجید فردی روحانی و سادات از «تبار امامان شیعه» حاضر است برای حفظ حکومت و دستیابی به آرمان‌ها و «توهّمات» فضایی خود، بیش از یک سال دستش تا «مرفق» به خون تعداد زیادی از مسلمانان کشور سوریه آغشته گردد.

شما این کار را با «پول نفت مردم ایران» و لجستیک عظیم نیروهای نظامی و امنیتی کشور به انجام رسانده‌اید و فضاقت بین‌المللی عظیمی را برای کشور ایران به ارمغان آوردید.

شما به قدری این آش را شور کرده‌اید که نخست‌وزیر اسرائیل هم صدایش درآمده و شما را از کشتار مردم مسلمان سوریه «برحذر» می‌دارد!

سیاست‌های غلط شخص شما باعث شده است که اکنون ۴۸ نفر از پاسدارانی که باید «مدافع حیثیت و شرف ایرانی و حافظ مرزهای کشور» باشند اکنون به «اسارت» ارتش آزادی‌بخش سوریه درآمده‌اند و شما همان‌طور که از کنترل «قیمت مرغ» در کشور خود ناتوانید از آزادی آنها ناتوان‌ترید.

لازم به ذکر است که ملت سوریه قبل از حمایت‌ها و جنایات جمهوری اسلامی در آن کشور، بیش‌ترین پیوند دوستی و مذهبی را با مردم ایران داشتند.

اما حالا شما کار را به جایی رسانده‌اید که پرچم کشور مرا (با هر علامت منقوش بر رویش) بارها و بارها در سوریه به آتش می‌کشند. طوری که این امر باعث جریحه‌دار شدن «غرور ملی هرایرانی آزاده‌ای» شده است.

شما را چه شده است؟!

خبرگان رهبری کجاست؟! خواب است؟!

خبرگانی که در هر جلسه بر روی صندلی‌های قرمز رنگ ساختمان «بهارستان» در حال چرت زدن مشاهده می‌شوند و رئیس «چاپلوس» و «موزه‌ای» فعلی‌اش می‌گوید: (وظیفه خبرگان حراست از رهبر ایران است).

کفن پوشان کجایند؟

سینه‌چاکان کجایند؟

جامه‌دریدگان کجایند؟

نیروهای خودجوش چرا جوششی از خود نشان نمی‌دهند؟

شما با چه حقی نام «مردم بزرگ ایران» را برای سیاست‌های «توهمی فضایی» خود ضایع نمودید؟ و بدون هیچ ابایی به اعمال اشتباه خود ادامه می‌دهید؟

شما همانی نیستید که بارها از «بصیرت» صحبت کرده‌اید. این است آن بصیرت؟!



یا ما معنای بصیرت را نمی‌دانیم یا شما نمی‌دانید بصیرت چیست که مخالفین سیاست‌های اشتباه خود را به «بی‌بصیرتی» متهم می‌نمایند. جوانی بیست ساله کشور را بهتر از شما می‌تواند اداره کند که شما چنین با اموال و دارایی‌های ملی ایرانیان می‌کنید. عزتی و آبرویی که قرن‌ها ایرانیان برای دست یافتن به آن تلاش کردند شما به راحتی به باد فنا داده‌اید.

با آبرویی که شما از ایران و ایرانی برده‌اید، هیچ ایرانی در مسافرتی بین‌المللی از گزند «توهین» مأمورین فرودگاهی کشور مقصد در امان نیست و چاره‌ای جز «شرمساری» ندارد.

بعد در ملاقاتی عمومی می‌گویید: «نظام اسلامی صد برابر نسبت به گذشته قوی‌تر شده است؟! با چه «متری» صد برابر را تفسیر کرده‌اید؟! چرا امید واهی به این مردم بی‌پناه می‌دهید؟

چرا در سیاستی نانوشته به مسئولین حکومتی اعلام نموده‌اید در هر بیان خود به مردم «امید به آینده» را تزریق کنند؟ بر اساس چه منطقی، هزینه گزاف چند صد میلیون دلاری از «پول نفت مردم تحت فشار ایران» را به کنفرانسی اختصاص داده‌اید که هدفش «ایجاد جبهه‌ای متحد و یکپارچه» از سران جنبش عدم تعهد در حمایت از دیکتاتور سوریه است؟

زمانی که این مرقومه را برای شما می‌نویسم «فاروق الشرع» مقام بلندپایه حکومت سوریه به «ارتش آزاد سوریه» پیوسته است و دیر نیست که مردم ایران جشن شادی سرنگونی دیکتاتور سوریه را کشور برپا نمایند و پایه‌های سست حکومت شما را به لرزه درآورند.

با چه سیاستی بساط «سور و سات» میهمانان چند هزار نفری از سی کشور دنیا که «عمدتاً» کشورهای تأثیرگذاری در معادلات جهانی هستند را از جیب ملت ایران مهیا نموده‌اید و چرا چنین ریسک بزرگی در «قمار سوریه» بر سر ماندن بشار اسد در قدرت را بر مردم و کشور ایران تحمیل کرده‌اید؟!

اساساً به چه علت روحانیان و رهبران مذهبی پیش از وقوع انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در ایران، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله پهلوی را زیر سؤال می‌بردند؟

حداقل فایده‌ای که آن جشن‌ها داشت، نمایش «شکوه و عظمت» فرهنگ ایران و کرنش سران کشورهای قدرتمند جهان در برابر این «جلال» بود و عزتی فاخر برای ایران و ایرانی به همراه داشت.

اکنون فقط یک مقایسه کوتاه و گزیده می‌کنم و آن، این‌که: در سایه حکومت جمهوری اسلامی ایران، گذرنامه (پاسپورت) یک ایرانی دارای رتبه چندم جهانی است؟

حالا هم از پول نفت و سرمایه ملی ایرانیان که باید صرف «امور زیر بنایی و ساختاری کشور» شود و افزایش بهره‌وری را به همراه داشته باشد، بساط «تفریح و عیش و نوش» برای دیگران پهن می‌کنید و در آخر هم مانند روز بر ما روشن است که ضربه‌ای دیگر به «منافع ملی» کشورمان وارد می‌سازید.

شما را چه شده است؟ نکند عارضه نسیان بر شما غالب شده و تاریخ گذشته و حال را به کل فراموش کرده‌اید؟

یادآوری می‌کنم تنها یک‌دهم هزینه‌های «چند صد میلیارد تومانی» این اجلاس شامل: ساخت ساختمان‌ها و بناهای مجلل محل برگزاری اجلاس سران در ولنجک تهران، خریدهای میلیاردی چند صد دستگاه اتومبیل تشریفاتی، بازسازی وسیع هتل‌های کشور به بهانه برگزاری این اجلاس و اجاره اماکن لوکس برای تفریح چندین هزار نفر میهمانان این کنفرانس، هزینه‌های سنگین تأمین امنیت این اجلاس و... می‌توانست مرهمی باشد بر زخم‌های مردم «زلزله‌زده استان آذربایجان شرقی» و آبادانی آن مناطق التیامی باشد بر دردهای آنها.

فقط با یک‌دهم هزینه‌های این اجلاس شما می‌توانستید محبت جمع کثیری از مردم را تا آخر عمرتان بر خود بخريد و بر «قلب» آنان حکومت کنید نه بر «جسم» آنها.

این زخم با عملکرد نابخردانه شما، رئیس دولت کودتایتان و صدا و سیمای «میلی» تان، عمیق و عمیق‌تر گردید و مردم غیور آن دیار و سایر آزادگان را داغدارتر نمود.

کیست که نداند شما و حکومتتان در سیاستی هماهنگ «زلزله مهیب» آذربایجان را کم‌اهمیت جلوه دادید تا مراسم «روز قدس» و حمایت جمهوری اسلامی از سوریه در اجلاس سران جنبش عدم تعهد تحت‌الشعاع آن قرار نگیرد.

توصیه من به شما این است: تاریخ ایران را یک بار دیگر مرور کنید. شما که آموزه‌های علوم آسمانی و ماوراءالطبیعه را در حافظه خود دارید. ماشاءالله در شعر و موسیقی و تاریخ کشورهای منطقه و علم سیاست و اجتهاد دینی و الخ هم که سرآمد مردم زمانه خود هستید.



با تمام این معلومات، چطور نمی‌دانید که مردم استان آذربایجان همواره پیشگام تحولات مردمی و تاریخی در ایران از صدر دوران مشروطه تا کنون بوده‌اند؟

چرا این چنین ملت خود را در حادثه‌ای سخت و تلخ تنها گذاشتید؟

بد نیست به آقای «وحید حقانیان» بگوئید فیلم بازی اخیر فوتبال در تبریز را برایتان بیاورند و شما ملاحظه کنید که تماشاگران تبریزی چطور یکصدا رهبرشان را «هو» می‌کنند؟

اخیراً نیز نیروهای «نظامی و امنیتی» از ارسال کمک‌های مردمی به مناطق زلزله زده جلوگیری و فعالین اجتماعی را هم که در غیاب «امدادسانی دولتی» به هم‌نوعان خود در حال خدمت بوده‌اند را دستگیر و مورد یورش وحشیانه قرار داده‌اند. گلی به گوشه عبایتان!

می‌شد اندکی از پول هنگفت برگزاری این اجلاس بیهوده را صرف تأمین مصارف مردم در بازارهای کشور کرد تا مردم روزه‌دار مجبور نباشند در گرمای طاقت‌فرسای تابستان در صف‌های کیلومتری بایستند و گوشت مرغ را با قیمت‌های نجومی ابتیاع نمایند.

(بهترین زمان سرمایه‌گذاری زمانی است که «خون» بر روی زمین است) و شما این زمان را برای قدرت‌های بزرگ فراهم کرده‌اید.

اما آخر...؛ روی سخنم با «پاسداران پاک» ایران است.

من و بسیاری از مردم پاک‌نهاد سرزمینمان بر قدمگاه این سربازان گمنام سپاه بوسه می‌زنیم.

شماهایی که در فساد سرداران و حکومت فاسد جمهوری اسلامی وارد نشدید و با مشقت زندگی خود را می‌گذرانید و در لاک غم فرو رفته‌اید که «چه فکر می‌کردیم و چه شد؟!»

بی‌ادعا در میدان‌های جنگ و سازندگی و خدمت خالصانه به مردم و میهن حضور یافتید و اکنون نیز از مردم طلب ارث و میراث ندارید.

من خود افراد زیادی را در سپاه می‌شناسم که پاک مانده‌اند و با سرداران حکومت برای «پاک‌دستی‌شان» معامله نکردند.

برادران من!

بدانید حکومت جمهوری اسلامی به پایان خویش رسیده است و در نازل‌ترین مرتبه مشروعیت مردمی قرار دارد.

سرداران و سران شما با سرویس‌های کشورهای دیگر معامله نموده‌اند و «امان‌نامه» دریافت می‌کنند تا فردای بعد از جمهوری اسلامی بتوانند اموال و خانواده خویش را به مکان‌های امن دنیا منتقل نمایند.

این حکومت و رهبرانش، خون جوانان ما را پایمال نمودند. هر خانواده در جمهوری اسلامی دست کم یک شهید در جنگ تحمیلی به این کشور هدیه کرد تا خاک وطن از تعرض دشمن مصون بماند.

خون شهیدان ما پایه منبرخونین حاکمان جمهوری اسلامی گشت تا بدین گونه بر ما سیطره یابند، ما را به استهزاء بگیرند و دائماً انگشت خویش را در چشمان ما فرو کنند و به ما بخندند.

بدانید که تک‌تک مسئولین کشور، اندیشه فردای خود را نموده‌اند و هر کدام نسبت به اخذ گرین‌کارت و تابعیت مضاعف از کشورهای دیگر اقدام کرده‌اند تا در وقت خود ما و شما را تنها گذارند و کوچ دیار دیگر کنند.

به عنوان نمونه عرض می‌کنم:

فرزند فردی که با ادعای «ولایت‌مداری» ۵ دوره در مجلس شورای اسلامی به عنوان نماینده شهر تهران حضور داشت، اکنون چهار ماه است که در هتلی گران‌قیمت در شهر نیویورک آمریکا اقامت دارد و چندین هزار دلار بابت این «نگهداری» هزینه نموده است، بلکه برای فرزند خود گرین‌کارت کشور آمریکا را اخذ کند و برای خود هم «نمدی از این کلاه بدوزد».

نام ایشان نزد بنده محفوظ است تا در زمان خود آن را فاش نمایم. آن زمان کاملاً با اقدامات سیستم امنیتی حکومت ایران علیه اینجانب و خانواده‌ام ارتباط مستقیم دارد.

حال بدانید که ایشان تازه از مسئولین دست چندم حکومتی بوده است.

«تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل»

شما پاسداران «دست‌پاک» خالصانه زندگی کرده و می‌کنید.



مبادا در فردای «حکومت اسلامی» نامتان در کنار نام ننگین سرداران و رهبران فاسد نظام برای محاکمه نزد ملت ایران بر روی میز عدالت قرار گیرد که آن زمان دیگر برای ابراز پشیمانی و ندامت دیر است و «تر و خشک» در هم خواهند سوخت. از حالا تدبیر فردای خود کنید، نام خود را از نام ننگین خائنین به کشورتان جدا سازید و سرنوشت خویش را با ایشان پیوند نزنید و در کنار ملت خود قرار گیرید که «الله یار و یاور و نگهدار شما» خواهد بود.

والسلام علی من اتبع الهدی
تا گفتار بعدی - یا حق

منبع

وبسایت «رادیوکوچه»

<http://radiokoocheh.com/article/175860>



نامه سرگشاده بیژن افتخاری به خامنه‌ای، ۳ شهریور ۱۳۹۱

آقای خامنه‌ای! جان زن و فرزندان‌تان را نجات دهید!

آقای خامنه‌ای:

با شناختی که از شما دارم (که در ادامه به آن خواهم پرداخت) ممکن است انجام آنچه که به شما پیشنهاد می‌کنم کاری بس ناشدنی جلوه نماید اما از آنجائی که من و شما می‌دانیم که به‌زودی کشور دچار یک جنگ تمام‌عیار گردیده و در اثر آن (و بنا به پیش‌بینی‌های متخصصین) تا پنج میلیون از هم‌میهنان بی‌گناه کشته، بیش از ۸۵٪ از زیرساخت‌های کشور (که ظرف ۹۰ سال گذشته بنا شده) ویران و کشور به پنج کشور کوچک‌تر تجزیه خواهد شد، لذا امیدوارم هنوز یک حداقلی از عقلانیت در وجود شما باقی مانده باشد که به شما اجازه دهد تا بفهمید که ادامه آنچه که شما با لجاجت بر آن اصرار می‌ورزید علاوه بر بلایای مذکور که بر سر ایران و ایرانی خواهد آورد شما و خاندانتان و اطرافیان فاسد و مجیز گو شما را هم به نابودی سوق خواهد داد!

آقای خامنه‌ای:

خوب می‌دانید که بر اثر اشتباه محاسباتی و اصرار بر ابقا احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۸ و در نتیجه بروز جنبش سبز چه ترک عظیمی بر بدنه نظام افتاد و البته بی‌بصیرتی شما و نحوه مدیریت سرکوب گرانه آن باعث شد هر روز این ترک بیش‌تر و عمیق‌تر شود، به نحوی که در حال حاضر، نظام مدت‌هاست که از فاز «مدیریت جامعه» به فاز «کنترل جامعه»، که فاز ماقبل «فروپاشی یا سقوط» است، رسیده است! خودتان می‌بینید که این فاز چقدر هزینه بر و بی‌نتیجه است. هر روز در هر گوشه کشور شاهد بروز مشگلات و اعتراضات هستید و تمام هم و غم شما و ارگان‌های اجرایی کشور شده برخورد و کنترل اعتراضات! کار به جایی رسیده که مردمی را که داوطلبانه و برای کمک به هم‌میهنان زلزله زده آذربایجان به اهر و هریس و ورزقان رفته‌اند «دستگیر» می‌کنید! متأسفانه شما بدعت‌های بسیار بدی را در جهان بنا نهادید که این هم یکی از آنهاست و نشان دهنده اوج ترس رژیم از مردمش است. شما به‌خوبی می‌دانید که این وظعیت تداومی ندارد و وزنه روزبه‌روز به سمت مردم و کشتگران آگاه آن سنگین‌تر می‌شود تا جائی که دیگر قادر به «کنترل» نخواهید بود. همان موضوعی که احمدی مقدم در مصاحبه‌ای اعتراف کرد که: «در فیلم‌ها خوردن مرغ را نشان می‌دهند در صورتی که فردی شاید نتواند آن را بخرد فیلم‌ها امروز ویتترین جامعه هستند و برخی افراد با دیدن این فاصله طبقاتی می‌گویند که خودمان چاقو دست می‌گیریم و حقمان را از این پولدارها خواهیم گرفت.» (۱).

مطمئنم از عمق نفرت مردم از خودتان فرزندان‌تان و اطرافیان‌تان آگاه هستید و لذا تنها به آخرین نمونه آن که همین چند روز پیش در ورزشگاه تبریز انعکاس یافته بسنده می‌کنم (۲). دقت کنید که این نوع از ابراز نفرت به شما تازه در حالی است که جو ترس و احتیاط بر جامعه حکمفرماست (که می‌دانید دوامی ندارد و روزبه‌روز شکسته می‌شود) حال تصور روزی را بکنید که «فدائیان ولایت» با لباس‌های مبدل فرار کرده‌اند و شما و چند نفر اطرافیان وفادار (احتمالی) به دست این مردم دردکشیده بیفتید و بخواهند تلافی این سی و سه سال ظلم و جور و فساد و آدم‌کشی نظام را از شما بگیرند! پس ملاحظه می‌کنید که تداوم وضع حاضر فایده‌ای برای شما ندارد!

اما ممکن است فکر کنید دامن زدن به یک جنگ و دل بستن به «مقاومت» در مقابل آن (همان مدل جنگ هشت ساله با عراق) بتواند شما و نظام را از سقوط نجات دهد و به بهانه آن بتوانید جنبش‌های حق‌طلبانه داخلی را سرکوب نموده و مخالفین‌تان را هم بکشید؟ باید توجه کنید که این بار با «عراق» روبه‌رو نیستید بلکه با قوی‌ترین ارتش‌های جهان روبه‌رو خواهید بود. لازم نمی‌دانم در مورد قدرت تخریب ماشین جنگی امپریالیزم و صهیونیزم توضیح بدهم اما توجه شما را به زرادخانه‌های نظامی عراق در زمان صدام حسین و لیبی در زمان معمر قذافی جلب می‌کنم که سالیان طولانی پول‌های نفت مردم فقیر کشورشان را صرف خرید تجهیزات نظامی و در جهت حفظ نظامشان کردند (درست مثل شما) و دیدید که حتا فرصت استفاده از آنها را هم به ایشان ندادند (درست همان‌گونه که برای شما اتفاق خواهد افتاد)!

آقای خامنه‌ای:



ملاحظه می‌کنید که ادامه وضع موجود آخر و عاقبت خوشی برای ایران و مردم نجیبش ندارد... اما برای شما و خانواده اتان حتماً مرگ و نابودی و باقی ماندن ننگ ابدی بر نامتان خواهد آورد! من شما را یک بار دز سال ۱۳۵۴ در هنگامی که تازه از زندان آزاد شده بودید و برای مراسم روضه‌خوانی به منزل یکی از بستگان آقای ناصری دعوت شده بودید ملاقات کردم. پس از پایان مراسم روضه‌خوانی صاحب مجلس پاکتی حاوی پنج تومان به شما داد که شما پس از باز کردن پاکت و اطلاع از مبلغ پرداختی با بدخلقی آن پاکت را به طرف صاحب مجلس پرت کردید و تقاضای مبلغ بیش‌تری کردید که او هم «دو تومان» مزید کرد. این خاطره را گفتم تا بدانید که از میزان علاقه شما به دنیا و مادیات مطلع هستم و به همین دلیل هم می‌دانم تصور اینکه از شما بخواهم تا متوجه شوید که زمان «دربار و درگاه سلطانی» به مانند یک خواب شیرین خاتمه یافته چندان ساده نیست. شمایی که برای تهیه سور و سات منزلتان مشکل داشتید امروز به جایی رسیده‌اید که تنها یکی از نوکرانتان می‌تواند «سه میلیارد دلار» اختلاس کنند و شما هم بخواهید موضوع را «کیشش» ندهند. شما بر اثر چرخ روزگار به قدرت «خلفا و شاهان فاسد» دست یافتید و متأسفانه به راه همان‌ها رفتید و حتی بدتر! امروز تنها یک راه پیش رو دارید که شاید بتوسط آن بتوانید کمی از خساراتی را که به کشور و ملت وارد کرده‌اید جبران شود و آن، اینکه کشور را به مردم ایران واگذار کنید و کناره‌گیری کنید!

چگونه؟ در یک توافق با نمایندگان مردم ایران مقدمات انتقال بدون خونریزی قدرت را به نمایندگان واقعی مردم فراهم سازید. حتماً نمایندگان واقعی مردم را به اسم و رسم می‌شناسید، اما اگر نمی‌دانید به شما می‌گویم تمامی آنها در زندان‌های شما جمع هستند. زندانیان سیاسی در زندان‌های قرون وسطایی شما با هر فکر و ایده‌ای (که نماینده رنگین‌کمان افکار مردم ایران است) در اصل نمایندگان واقعی ما ایرانی‌ها و البته تنها راه نجات جان شما و خانواده هستند.

آقای خامنه‌ای:

وقت چندانی ندارید! ما در خارج از کشور شاهد تدارکات وسیع رسانه‌های امپریالیزم و صهیونیسم برای حمله به ایران هستیم. به این راه که البته نیاز به اندکی عقلانیت و شجاعت داد فکر کنید تا با جلوگیری از حمله به ایران و انتقال آبرومندانه قدرت به مردم کمی از بار بدنامی خود بکاهید و جان عزیزانتان را نجات دهید.

*** پانوشتها ***

۱- احمدی مقدم: «تلویزیون صحنه مرغ خوردن نشان ندهد تا مردم احساس فاصله طبقاتی نکنند.»

<http://iranonline.com>

۲- هو کردن تصویر خامنه‌ای در استادیوم فوتبال تبریز

http://www.youtube.com/watch?v=0tWoQYEP4_8

*** منبع ***

وبسایت «گویانبوز»

<http://news.gooya.com/politics/archives/2012/08/145887.php>

**نامه سرگشاده شماره شانزده جمعی از بهائیان ایران به خامنه‌ای، ۱۸ شهریور ۱۳۹۱ (++)****«صد نامه نا آزادی!»**

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای
با عرض سلام و احترام

قانون اساسی عالی‌ترین و معتبرترین سند حقوقی یک کشور محسوب می‌شود که تمام ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر مبنای آن شکل می‌گیرد و قانون اساسی تضمین و تعیین‌کننده حقوق شهروندان در یک کشور است و هیچ قانونی نباید با قانون اساسی مغایرت داشته باشد. به عبارت ساده‌تر، قانون اساسی کشور تعیین می‌کند که قدرت به چه اندازه و در کجا متمرکز شود و رفتار حاکمیت با مردم در اداره کشور چگونه باشد. اگر این سند عالی و معتبر حقوقی را که طبیعتاً قدرت مطلقه در هر کشوری محسوب می‌شود، زیربنا و اساس تمام تصمیم‌گیری‌ها در نظر بگیریم، در کشور عزیزمان ایران، «خانه از پای‌بست ویران است!» و کلمه اجماعین، اساساً قانونی در این کشور اجرا نمی‌شود، خصوصاً اصل بیست و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بزرگ‌ترین دروغی است که سی و سه سال در عالی‌ترین سند حقوقی کشور خاک می‌خورد و به فراموشی محض سپرده شده است.

در بیست و چهارم آبان سال ۱۳۵۸ مجلس خبرگان قانون اساسی، متشکل از هفتاد و دو نفر از جمله برادر بزرگ‌تر حضرت‌عالی جناب سید محمد خامنه‌ای، کار تدوین قانون اساسی کشور را در صد و هفتاد و پنج اصل به پایان رساندند، که این قانون در دوازدهم آذرماه همان سال در یک همه‌پرسی مردمی با ۹۹/۵ درصد آراء به تصویب رسید و مهم‌ترین سند قانون حقوقی کشور مشخص شد. اصل بیست و سوم قانون اساسی که بعد از سال‌ها همچنان بدون هیچ تغییری در صفحات قانون بلااستفاده مانده است این چنین بیان می‌کند: «تفتیش عقاید، ممنوع است و هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد».

جناب سید علی خامنه‌ای!

صادقانه به عنوان رهبر جمهوری اسلامی ایران و شخصی که در رأس همه امور مسئولیت اجرای صحیح قانون اساسی بر عهده اوست، بفرمائید آیا اصل بیست و سوم کتاب قانون کشور چیزی جزء یک فریب و دروغ بزرگ است؟!

هنوز مقرر قانون اساسی ایران و خصوصاً اصل بیست و سوم خشک نشده بود که در سی‌ام مردادماه سال ۱۳۵۹ هر نه عضو «مجلس ملی بهائی ایران» به علاوه دو نفر از معاونین مشاور قاره‌ای توسط سپاه پاسداران دستگیر شدند و تا به امروز هیچ اطلاعی از سرنوشت آنها در دست نیست و یقیناً به شهادت رسیده‌اند. هشت نفر از اعضاء دومین مجلس ملی بهائی که از افراد باشهامتی تشکیل شده بود در تاریخ بیست دوم آذرماه سال ۱۳۶۰ دستگیر و در ششم دی‌ماه همان سال بدون هیچ محاکمه‌ای اعدام شدند. در اسفندماه سال ۱۳۶۱ یدالله محمودنژاد اعدام شد و سه ماه بعد دخترش مونا محمودنژاد که هفده سال بیشتر نداشت همچون پدر زیر سایه وجود همین اصل بیست و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تنها به جرم اعتقادات مذهبی اعدام شد. در هفتم شهریورماه ۱۳۶۲ دادستان کل انقلاب سید حسین موسوی تبریزی تمام فعالیت‌های جمعی و تشکیلاتی بهائیان در ایران را ممنوع اعلام کرد و این دستور صریحاً انحلال سومین مجلس روحانی ملی و حدود چهارصد مجلس روحانی محلی را الزامی می‌کرد. این موارد تنها آغاز تبعیت جمهوری اسلامی از اصل بیست و سوم قانون اساسی کشور بود که بعدها در واقعه تابستان سال ۱۳۶۷ که منجر به اعدام بیش از پنج هزار نفر شد، تمام و کمال به اجرا در آمد و تا به همین امروز هم حکم بیست سال زندان برای گروه «یاران ایران»، بازداشت‌های گسترده، محرومیت از تحصیل، مصادره اموال، تهدید و ده‌ها مورد نقض آشکار حقوق شهروندی تنها به دلیل اعتقادات مذهبی، ظاهراً ادامه پابندی جمهوری اسلامی ایران به همین اصل فراموش شده است.

جناب سید علی خامنه‌ای!



احترام و عمل به اصل بیست سوم قانون اساسی کشور، که در طول حیات جمهوری اسلامی هرگز جنبه اجرایی به خود نگرفته است، امروز نه به عنوان یک انتخاب بلکه ضرورتی حساس و اجتناب‌ناپذیر پیش روی حضرت‌عالی است که یقیناً نقش تعیین‌کننده‌ای در آینده کشور خواهد داشت. و همچنان پیرو نامه‌های قبلی که به خدمتتان ارسال کردیم از شما انتظار داریم در جهت تسریع و تسهیل به وصول حداقل حقوق شهروندی و انسانی جامعه بزرگ بهائی در ایران اقداماتی شایسته در شأن و منزلت بهائیان انجام دهید.

*** منبع ***

وبلاگ «بهایی آزادی»

<http://bahaiazadi.wordpress.com>



نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «گسترش آگاهی» به خامنه‌ای، ۸ مهر ۱۳۹۱

آقای خامنه‌ای، وضعیت فلاکت بار کشور نتیجه بی‌کفایتی شماست

نمی‌دانم باید ابتدای سخن را با چه آغاز کنم وقتی می‌خواهم از وضعیت کنونی ایران بگویم، وضعیت ناگواری که نتیجه مستقیم عدم کفایت شما برای زمامداری این مملکت است.

برای بیان وضعیت کنونی مهم‌ترین مشکل تسلط بر قلم است هنگامی که ذهن سریع‌تر از دست برای بیان مصیبت‌ها فرمان می‌دهد که ناشی از بی‌شماری این فلاکت است. از کجا باید شروع کرد از وضعیت اقتصادی و معیشتی جامعه و یا وضعیت فلاکت‌بار آزادی و حقوق شهروندی؟ از خون‌های ریخته شده باید گفت و یا از نفس‌هایی که در سختی‌های اقتصادی کم‌کم از رمق می‌افتند.

آقای خامنه‌ای!

با شما از سفره‌های خالی بگویم یا از چشمان حسرت‌کشیده کودکان، شاید باید با شما از وضعیت خانواده‌های زندان سیاسی بگویم، مادرانی که چشم انتظار عزیزانشان هستند و پدرانی که در فراغ دیدن فرزند رخت از این دنیا برپسندند، انسان‌های آزاده‌ای که بدون هیچ جرمی اکنون در بندند، تنها جرم آنها گفتن حقایقی است که نخواستید بشنوید.

کاشکی شما از آنچه است بی‌اطلاع بودید و راهی برای خودفریبی داشتیم که بگوییم بی‌خبر است که در آن صورت هم محکوم بودید، ولی باید واقعیت‌ها را دید.

شما از همه این رنج‌ها و فلاکت‌ها و وضعیت قهقرایی ایران با خبرید، زیرا مسؤول مستقیم همه این مصیبت‌ها شخص شما هستید. شما نتیجه تقلب در انتخابات و ادامه حیات سیاسی احمدی‌نژاد را می‌دانستید و قابل پیش‌بینی هم بود؛ شما می‌دانید که قرار گرفتن در سرایشی امروز در صورت اقبال روزگار به شما نتیجه‌ای جز پیمودن راه دوستان بدنامتان در کره شمالی ندارد، اما بترسید از گرفتار شدن در وضعیت رفیق گرمابه و گلستانان در سوریه که همه چیز را می‌سوزاند تا بماند اما غافل از چرخ روزگار که سرنوشتی قذافی‌وار برایش در نظر گرفته شده است.

آقای خامنه‌ای!

حکومتی که هوس حاکم اوجب واجبات است نتیجه‌اش وضعیت فجیع کنونی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی خواهد بود. طبیعی است که وقتی چکمه‌پوشان نتایج انتخابات را به خواست شما تعیین نمایند نتیجه‌ای جز تشکیل حکومت پادگانی نیست.

آقای خامنه‌ای، برای حکومتی که ریا و دروغ و فریب پایه‌هایش باشد، شما بهترین رهبر هستید که در یک شب با تقلب از حجت‌الاسلامی به مقام آیت‌الله رسیدید و امروز ولایت‌مداران منفعت‌طلب می‌خواندنتان، غافل از آنکه این پیشوندها قبل از اسم شما نتیجه‌ای برای اعتبارافزایی شما ندارد. همه می‌دانیم که بر طبل جنگ کوبیدن و تغییر وضعیت کشور به وضعیت جنگی، پادگانی و رادیکال‌تر همه و همه برای فرار از پاسخ به مردم است که می‌گوید شما صلاحیت و کفایت زمامداری این کشور را ندارید و ساختار سلطنت‌گونه دینی شما راهی جز پایان ندارد.

آقای خامنه‌ای! وضعیت قهقرایی کنونی کشور نتیجه بی‌کفایتی شماست

*** منبع ***

وبلاگ «گسترش آگاهی»

**نامه سرگشاده افشین شافعی به خامنه‌ای، ۱۳ مهر ۱۳۹۱****ابقای شما در مقامتان تنها به یمن سرکوب و خفقان میسر شده است و نه خواست قلبی ملت ایران****آیا این است آن جمهوری اسلامی و عدالت‌پروری که آقای خمینی در بهشت زهرا به مردم وعده دروغین‌اش را داد؟**

جناب آقای خامنه‌ای!

به عنوان یک ایرانی کُرد، طرف خطابم با شماست که ناعادلانه و خودکامه زمام امور زیباترین وطن، ایران را در دست گرفته و ایران و ایرانیان را به سوی سرنوشتی هولناک و فاجعه‌بار هدایت می‌کنید.

جناب آقای خامنه‌ای!

اینجانب افشین شافعی دارنده ۳ مدرک کارشناسی ارشد در رشته‌های ژئوپلیتیک از دانشگاه اسلو نروژ، ایدئولوژی و گفت‌وگوهای سیاسی از دانشگاه اسکس انگلستان، مطالعات اطلاعاتی از دانشگاه آبريست ویت انگلستان، و همچنین دانشجوی سال پایانی دکترا در حوزه تحقیقاتی مطالعات اطلاعاتی و امنیتی از دانشگاه لس‌تر انگلستان هستم که پس از سال‌ها دوری از وطن و اشتغال به تحصیل و تنها به شوق خدمت و تشریح آموخته‌هایم با هموطنان و همچنین دیدار و ملاقات با خانواده‌ام به ایران بازگشتم که نتیجه آن چیزی جز بازداشت و شکنجه در بازداشتگاه دهشتناک ۲۴۰ و ۲۰۹ وزارت اطلاعات شما نبود.

جناب آقای خامنه‌ای!

آیا تاکنون طرفه‌العینی به خود زحمت داده‌اید که به سرنوشت دهشتناک زندانیانی که در بند شکنجه‌گران بازداشتگاه ۲۴۰ و ۲۰۹ وزارت اطلاعات اسیر هستند فکر کنید؟ آیا می‌دانید چه فجایعی نسبت به مردان و زنانی که در آنجا اسیر دست جلادان ۲۴۰ و ۲۰۹ هستند رخ می‌دهد؟ پنج ماه اسارت در سلول‌های انفرادی این بازداشتگاه که می‌توان آن را بلا شک «آشویتز» ایران نامید و سپس انتقال به زندان ۳۵۰ اوین این واقعیت را برایم مسجل ساخت که آینده شما و نظامی که آقای خمینی با وعده‌های بسیار درنوفل شلاتو و بهشت زهرا به مردم وعده داد اگر تاریک‌تر از سرنوشت معمر قذافی و معمر قذافی‌ها نباشد روشن‌تر از آن نیر نخواهد بود. در آشویتز ایران، قبل از هر چیزی این روح و شخصیت زندانی است که در کوره‌های بی‌عدالتی وزارت سر تا پا جنایت اطلاعات همرا با تمام ارزش‌های انسانی سوزانده و نابود می‌شود. آنچه که باقی می‌ماند جسمی است که آن نیز به تدریج و بر اثر فشارهای جسمی و شکنجه‌های گوناگون صدمه می‌بیند. شما بارها و بارها از شقاوت اسرائیلی‌ها نسبت به مردم فلسطین فریاد و اسلاما سر داده‌اید و سیمای وابسته به شما نیز هر از گاهی از مظلومیت مردم فلسطین داد سخن سر می‌دهد. اما آنچه را که سربازان نه گمنام امام زمان، بلکه از ترس مخفی شده در پشت تابلوی هراس‌انگیز امام زمان نسبت به هموطنان خود مرتکب می‌شوند باید چیزی فراتر از جنایت نامید. مظلومیت ملت شریف و بزرگ ایران ماورای هر تصویری است، مظلومیتی که عرش خدائی را نیز به لرزه در آورده است. مظلومیت کودک گریانی که در پشت شیشه‌ها باید پدر و مادر محبوس شده خود را ببیند و با حسرت و آرزو دست به شیشه بکشد. مظلومیت مادرو پدر پیری که صدها کیلومتر فاصله را به عشق دیدن جگرگوشه‌اش در سرما و گرما طی می‌کند تا قامت عزیزترین سرمایه زندگی‌اش را در پشت شیشه‌ها و کابین ملاقات بنگرد. مظلومیت همسری عاشق و دل‌بسته که از آن سوی شهر و کشور برای دیدن قامت استوار و شنیدن صدای سنگ صبورش، همراه و هم‌شانه‌اش آن هم از طریق کابین شیشه‌ای ملاقات لحظه‌شماری می‌کند. دریغا که شما و نظام شما با ملت بزرگ ایران چه کرده‌اید!

آقای خامنه‌ای!



آنچه که من طی این مدت کوتاه اسارت‌م تجربه کردم، چیزی تازه و غریبی برای نظام جمهوری اسلامی ایران نیست و صدها آزاده مرد و زن شریف که در مقابل شکوه و عظمت آن‌ها سر تعظیم فرود می‌آورم با چنین برخورد و تجربه‌ای آشنا هستند. با این وصف وظیفه دارم که صدای اعتراضم را به گوش شما رسانده و به شما برای رو سفید نمودن روی دیکتاتورهای پیشین تاریخ ایران تبریک بگویم.

جناب آقای خامنه‌ای!

بعد از بازداشت اینجانب در ۲۶ آذر ماه ۱۳۹۰ توسط مأموران چشم و گوش بسته بدون فکر و منطق وزارت اطلاعات به بازداشتگاه ۲۴۰ واقع در اوین منتقل و به سلول انفرادی انتقال یافتم. بسیار بعید می‌دانم که شما طعم تلخ بودن در سلول انفرادی ۲۴۰ یا ۲۰۹ را تجربه کرده باشید. هر چند تاریخ‌نگاران وزارت اطلاعات سعی فراوانی دارند که تاریخی پر از مبارزات سیاسی بر علیه نظام گذشته برای شما جعل و دست و پا نمایند، اما سندهای جعلی چاپ‌شده چنان متناقض هستند که نمی‌توانند حتی یک نوجوان را نیز قانع نمایند تا چه برسد به ملت فهیم و بزرگ ایران. به عنوان یک کارشناس مسایل اطلاعاتی و امنیتی باید به شما بگویم که با این جعلیات نمی‌توان ملت بزرگ ایران را فریب داد. حتی اگر بپذیرم که اسناد موجود ساواک نیز دروغ می‌گویند و شما خود طعم شکنجه و انفرادی را چشیده‌اید باز سؤال مهمی که باقی می‌ماند این است چگونه حاضر هستید برای بقای حکومت و نظام خونین و ظالمانه خود دست بازجویان و شکنجه‌گران وزارت اطلاعات را برای ارتکاب هر جنایتی باز بگذارید؟

واقعیت اینکه یا شما از جنایات رخ داده بی‌اطلاع هستید که این عدم مسؤولیت شما را نسبت به مقامی که دارید نشان می‌دهد و یا این فجایع با اطلاع شما صورت می‌گیرد که باز هم نشانگر بی‌کفایتی و عدم لیاقت شما برای احراز چنین مقامی است. چگونه امکان دارد کسی خود را رهبر و ولی فقیه کشوری اسلامی دانسته و دستگاه عریض و طویل اطلاعاتی و امنیتی را چشم و چراغ نظام معرفی کند، ولی از چنین سبوعیت‌هایی بی‌اطلاع باشد؟ آقای خامنه‌ای، به عنوان یک ایرانی به شما بگویم که شما از لحاظ ملی، اسلامی و اخلاقی لیاقت و صلاحیت رهبری ملت بزرگ و شریفی چون ملت ایران را از دست داده‌اید و خود بهتر می‌دانید که ابقای شما در مقامتان تنها به یمن سرکوب و خفقان میسر شده است و نه خواست قلبی ملت ایران.

آقای خامنه‌ای!

بعد از بازداشت اینجانب، هیولاهای وزارت اطلاعات شما از هیچ اقدامی و شکنجه‌ای برای گرفتن اعترافات دروغین و کشاندن اینجانب به روبه‌روی دوربین‌های تلویزیون شما کوتاهی نکردند: اذیت و آزارهای شرم‌آور جنسی، آویزان کردن از سقف، فرو کردن سر در داخل توالت، بستن دست و پای من از پشت با دست‌بند و پایبند و سپس کتک زدن من با مشت و لگد، بستن دست و پای اینجانب و رها کردن من در هوای سرد و برفی در حالی که مرا برهنه کرده بودند، استفاده از دستگاه شوکر الکتریکی، نهادن در تابوت با دست و پای بسته و رها کردن برای ساعت‌های مدید، استفاده از داروهای شیمیایی، اهانت به مقدسات مذهبی من به صورت مکرر، تهدید به پرونده‌سازی و تهدید به تجاوز به بستگانم در مقابل چشمانم از جمله این اقدامات بوده است. بعضی از این رفتارها چنان شنیع بوده‌اند که حتی از یادآوری آنها نیز شرم دارم تا چه رسد به اینکه بخواهم آن را برایتان بازگو کنم. اولیه و اساسی‌ترین حقوقی که حتی قوه قضائیه پوسیده شما نیز به آن اعتراف دارد در این بازداشتگاه کاملاً نادیده گرفته شده‌اند. استفاده از چشم‌بند در تمام مراحل بازجویی، عدم دسترسی به وکیل، استفاده از خشونت سازمان‌یافته تا حد امکان، تحقیر زندانی در طی مدت بازداشت، عدم امکان تماس با خانواده (تصور کنید که خانواده من به مدت سه ماه از سرنوشت من کاملاً بی‌اطلاع بودند)، تمدید مدت بازداشت انفرادی بدون هیچ دلیل قانونی و موجه از جمله این حقوق اولیه می‌باشند که وزارت هیولاشده اطلاعات آن را نادیده می‌گیرد. حتی اقدام به اعتصاب غذا واکنش هیستریک و جنون‌آمیز کارکنان بازداشتگاه ۲۰۹ را به همراه دارد. به گونه‌ای که اینجانب به خاطر اعتصاب غذا مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفتم. می‌دانید واکنش ریاست بازداشتگاه ۲۰۹، به اعتصاب غذای من چه بود؟ «فکر می‌کنید مردن تو برای جمهوری اسلامی خیلی مهم است؟ این نظام حاضر است برای بقای خودش هزاران مثل تو را هم ندیده و مرده بپندارد!»

بر اثر همین شکنجه‌ها و رفتارهای وحشیانه، شنوایی سمت چپ من دچار آسیب جدی شده مضافاً بر اینکه مبتلا به ناراحتی کلیوی شده و از ناحیه ستون فقرات نیز صدمه دیده‌ام. آقای خامنه‌ای! آیا این است آن جمهوری اسلامی و عدالت‌پروری که آقای خمینی در بهشت زهرا به مردم وعده دروغین‌اش را داد؟



آقای خامنه‌ای!

آیا افتخار نمی‌کنید به بازجوه‌های وزارت اطلاعات که در اولین جلسه بازجویی بعد از نواختن چندین کشیده محکم به صورتم به گونه‌ای که دهانم پر خون شد خود را این‌گونه معرفی کرد: «من به خدا، پیغمبر، قرآن و ائمه هیچ اعتقادی ندارم. تنها اعتقاد من گرفتن اعتراف از تو به هر قیمتی است، ولو اگر لازم باشد بند بند بدن تو را تکه تکه نمایم». به‌راستی به داشتن چنین هیولاهائی آن هم در کشوری که بانگ اسلامی بودنش گوش جهان را کر کرده است افتخار نمی‌کنید؟

آقای خامنه‌ای!

آیا به داشتن بازجوه‌های وزارت اطلاعات افتخار نمی‌کنید که مرا تهدید کردند که در صورت عدم اعتراف یا آن‌گونه که خود می‌گویند «همکاری»، در مقابل چشمانم به خواهرانم و نامزدم تجاوز می‌کند؟ آن هم خواهری که حافظ کل قرآن کریم است. به‌راستی جا ندارد که به شما و نظام اسلامی شما تبریک گفت؟ راستی آقای خامنه‌ای: آیا می‌دانید که وزارت اطلاعات همین خواهر مرا تنها و تنها به جرم وابستگی درجه اول (خواهر و برادری) بالاجبار از کار برکنار و بازنشسته قبل از موعد نمود؟

آقای خامنه‌ای!

آیا به داشتن بازجوه‌های وزارت اطلاعات افتخار نمی‌کنید که با سخیف‌ترین کلمات و اهانت‌ها مادر ۷۴ ساله مرا که عمرش را به عبادت الله جل جلاله پرداخته خطاب می‌کرد؟ به‌راستی بازجویان وزارت اطلاعات مصداق حدیث مبارکه‌ای هستند که می‌فرماید: «لا ادب لمن لا عقل له و لا مروءة لمن لا همة له و لاجیاء لمن لا دین له»؛ (کسی که عقل ندارد ادب ندارد، و کسی که همت ندارد جوانمردی ندارد و کسی که حیا ندارد دین ندارد).

آقای خامنه‌ای!

آیا می‌دانید بازجوه‌های وزارت اطلاعات در اهانت به مقدسات دینی من یعنی اهانت به خلفای راشدین و عایشه همسر پیامبر اسلام (ص) هیچ چیز کم نگذاشتند؟ همان بازجوی وزارت اطلاعاتی که شما به آن افتخار می‌کنید بارها و بارها مرا س... عمری خطاب می‌کرد. این است آن اسلام و تشیعی که از آن دم می‌زنید؟ همین بازجوی شما که قادر به خواندن صحیح یک آیه قرآن نبود، جمله مبارکه لا حول ولا قوه... چرت و پرت خطاب می‌کرد! آیا نباید به شما و نظام اسلامیتان برای تعلیم و تربیتی اینچنین افرادی تبریک گفت؟

آقای خامنه‌ای!

آیا می‌دانید وزارت هیولاشده اطلاعات به ما کردها، ما وارثان بر حق ایران‌زمین چگونه می‌نگرند؟ «یک کرد خوب یک کرده مرده است و ایران بدون کردها بسیار آرام‌تر و امن‌تر خواهد بود». این گفته‌های بازجوه‌های وزارت اطلاعات شما به من بود که در واقع منعکس‌کننده نظر کلی نظام شما نسبت به ما کردهاست. خطاب کردن من با کلمات سخیفی چون کرد خ...، کردها احمق هستند و باید مانند صدام شما را به ذرک واصل کرد، از جمله افاضات بازجوه‌های من نسبت به کردها بود. می‌دانید افتخار بازجویی من چه بود؟ اینکه چندین شیرمرد کردی که وی بازجویی آنها را بر عهده داشته روانه اعدام کرده و آسمانی گشته‌اند. او از اعدام هموطنان کردم چنان با حرص و ولعی وصف‌ناپذیر سخن می‌گفت که حتا تصورش برای من باور کردنی نبود. تا این حد تنفر و حقد از کردها؟! به‌راستی مگر ما کردها چه چیزی را از آقای خمینی و شما و به طور کلی نظام اسلامیتان طلب کردیم که پاسخش گلوله، اشغال نظامی، اعدام و شکنجه و زندان بود؟ آیا به جز داشتن یک حق مساوی در بهره‌بری از ثروت‌های ایران، تساوی در اشتغال، تحصیل، آزادی در انجام فرائض دینی و قبول و احترام به هویت فرهنگی ما چیز دیگری را طلب کردیم؟ اما در پاسخ نظام شما، به ما گلوله، زندان، اعدام عزیزترین فرزندانمان، محرومیت‌های اقتصادی و ترور علمای اهل سنت بود و تحقیر هویت فرهنگی و مذهبی ما بود. گسترش بی‌رویه انواع مواد مخدر در کردستان آخرین حربه نظام شما برای به انحطاط کشاندن جوانان کرد است که از طرف سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی شما مصرانه دنبال می‌شود.

آقای خامنه‌ای!



بازجویان به غایت دیوصفت وزارت اطلاعات سعی داشتند تا با پرونده‌سازی مرا به وابستگی به اجانب متهم نمایند. آیا می‌دانید اتهام من چیست؟ جاسوسی برای دولت نروژ و همکاری با دولت انگلستان بر علیه دولت ایران. اما چشم‌های همیشه بیدار خدای متعال و تاریخ شاهد هستند که هیچ‌گاه در چنین راستائی گام بر نداشته و نخواهم برداشت. مگر می‌شود ایران، این عزیزتر از جان را با هر چیز دیگری معاوضه کرد؟ خوب است بدانید که آزمایش به اصطلاح دروغ‌سنجی وزارتخانه شما نیز اثباتی بود بر بی‌گناهی من، اما دریغ از روحیه شجاعی که صادقانه بگوید ما اشتباه کردیم. ادعاهای کارشناسان به اصطلاح اطلاعاتی شما در مورد اتهام زده شده به من چنان مسخره، خنده‌دار و کودکانه است که بیش‌تر به یک داستان کودکانه خیالی شباهت دارد. روحیه انگلیس‌هراسی چنان بر وزارتخانه شما مستولی گشته که هر فرد تحصیل انگلستان را مأمور و اجیر شده سرویس‌های اطلاعاتی انگلستان می‌داند. اینجانب بارها و بارها به بازجویان شما متذکر شدم که طرح چنین ادعاهای سخیف و بی‌پایه و اساسی تنها آبروی نداشته شما را بیش از بیش خواهد برد، اما دریغ از گوش شنوا!

آقای خامنه‌ای!

اجازه بدهید به عنوان یک کارشناس مسائل اطلاعاتی و امنیتی چند نکته را با شما یادآوری نمایم:

۱. وزارت اطلاعاتی که شما آن را چشم و چراغ نظامتان قلمداد کرده‌اید؛ کم و بیش به یک پلیس سیاسی مشابه کشورهای فروپاشیده بلوک شرق مبدل شده است که هر صدای اعتراضی را به شدت تمام سرکوب می‌کند. این وزارتخانه سعی دارد تا از یکسو با دامن زدن با تئوری توطئه که خود شما نیز از طرفداران سرسخت آن هستید هر صدای اعتراض و حتا انتقادی را به بهانه ارتباط با اجانب و یا «دشمن» در کلام شما سرکوب نماید. کشورهای بیگانه از هر سنخ در نهایت در راستای منافع ملی خود و مردمشان گام بر می‌دارند. اما شما برای پاسداری از منافع ملی ایران چه کرده‌اید؟ واقعیت این است که بدترین و بی‌رحم‌ترین دشمن ایران و مصالح ملیش شما و سیاست‌های فاجعه‌آور نظام شماست که تمامیت ارضی ایران و استقلالش را در معرض مخاطره جدی قرار داده‌اید و نه کشورهای بیگانه. در نهایت تعجب دیدم که بازجویان وزارت اطلاعات سعی در متقاعد کردنم برای حضور در روبروی دوربین‌های تلویزیون و اقرار به ارتباط و همکاری با اجانب را داشتند که تلاش آنها بی‌نتیجه باقی ماند. مضافاً شاهد بودم که چگونه بازجوهای شما سعی داشتند تا از طرق مختلف مانند قول مساعد برای آزادی، تطمیع و شکنجه مرا برای حضور و شرکت در سناریوئی ساختگی در خیابان‌های تهران آماده سازند، سناریوئی که قصد داشت با دمیدن در بوق و کرنای دستگاه سانوسر شما از دستگیری یک جاسوس با ارزش و مهم خبر دهد و لابد من باید در تلویزیون نیز ظاهر و از ارتباط مخفی و پیچیده خود با سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه برای جاسوسی و ضربه زدن به ایران پرده بر می‌داشتم. خوب است بدانید که در ترغیب من برای شرکت در چنین رسوائی اطلاعاتی، حتا نماینده دادستان نیز از وعده و تطمیع من چیزی کم نگذاشت. غافل از اینکه مردم بزرگ ایران به دیدن و جعلی بودن چنین سناریوهایی عادت کرده‌اند. آقای خامنه‌ای: هیچ سازمان اطلاعاتی با متوسل شدن به چنین خیمه‌شب‌بازی‌هایی نمی‌تواند ادعای اقتدار نماید.

مسلماً طرف سخن من با آن دسته از کادر شریف و وطن‌پرست وزارت اطلاعات که تنها به سربلندی ایران و استقلالش می‌اندیشند نیست. بلکه طرف سخنم با آن دسته از اعضای وزارت اطلاعات است که حاضرند برای بقای حکومت لرزان شما دست به هر جنایتی بزنند. از سوی دیگر، این وزارتخانه سعی دارد تا با دستگیری‌های گروهی و زدن انگ جاسوسی و اقدام علیه امنیت ملی خود را سازمانی مقتدر نشان دهد. دستگیری‌های فله‌ای، انباشت زندان‌ها و متوسل شدن به تئوری توطئه خبر از آغاز دوران انحطاط این وزارتخانه رامی دهد و نه اقتدارش. همان‌گونه که پیش‌تر نیز گفتم این وزارتخانه بیش‌تر یک پلیس سیاسی دست چنم است تا یک سرویس اطلاعاتی امروزی. وزارتخانه‌ای که بیشترمانه از ورود به خصوصی‌ترین حریم افراد هیچ‌ی بانی ندارد و از آن برای فشار به افراد دستگیر شده سو استفاده می‌کند. وزارتخانه‌ای که بودجه کلان و نجومی ایران را حیف و میل می‌کند تا خفقان و سرکوب را برای مردم ایران به ارمغان آورد. در ذهن بازجوی به غایت احمق و ترسوی من تنها یک گزاره اشتباه وجود داشت که آن را بارها و بارها آن را برایم تکرار کرد: «همه مردم ایران مورد سوء ظن هستند و متهم، مگر خلاف آن ثابت شود». طرز تفکر بازجوی هیولاصفت من منعکس‌کننده دیدگاه حاکم بر وزارت اطلاعات نیز هست.

مضافاً اینکه روح جزم‌گرایی حاکم بر وزارت اطلاعات، علم‌گرایی و منطق‌مداری را که لازمه و اساس هر سازمان اطلاعاتی است را به گوشه‌ای خزانده است. باورش شاید سخت باشد اما بازجوی احمق من که خودش را دکتر و متخصص امور اطلاعاتی انگلیس و کشورهای اسکاندیناوی معرفی می‌کرد قادر به تشخیص تفاوت میان یک سازمان اطلاعاتی و یک سرویس امنیتی نبود و حتا نمی‌دانست که نام سرویس اطلاعاتی یا سازمان امنیتی نروژ چه بودند. همین عدم آگاهی یا به بیان ساده‌تر بی‌سوادی و حماقت مطلق را در سطوح و لایه‌های دیگر وزارت اطلاعات شما می‌توان مشاهده کرد. دریغ از بودجه بسیار کلانی که توسط این وزارتخانه عریض و طویل شما حیف و میل می‌شود تا فقط بقای شما را تضمین



نماید که حتا قادر به این نیز نمی‌باشد. در چند متری بازداشتگاه ۲۰۹ وزارت اطلاعات، بازداشتگاه مشابهی قرار دارد که توسط سازمان اطلاعات سپاه پاسداران شما اداره می‌شود که باید آن را سلاح‌خانه اطلاعات سپاه نامید. گفته‌ها و تجربه زندانیان این بازداشتگاه حاکی از سبوعیتی ماورای تصور می‌باشد. اما وجود دویا چند سازمان اطلاعات موازی در کشوری واحد پیام مشخصی برای شما که زمامدارش هستید دارد: سر در گمی رژیم و جنگ قدرتی که هر روز عمیق‌تر شده و هر سازمان اطلاعاتی سعی دارد تا دنیا و حوادث را از منظر خود برای شما تفسیر نماید، جنگ قدرتی که آخر نیز دامن شما را خواهد گرفت و شما را در آتشش خواهد سوزانید.

آقای خامنه‌ای!

وجود یک یا چندین سازمان امنیتی و پلیس سیاسی عریض و طویل و فشردن لبه تیز چاقوی سرکوب بر گردن مردم هرگز نتوانسته ضامن بقای هیچ حکومتی گردد. بقای حکومت‌ها و دوام آن در دل مردم نهفته است، مردمی که شما آن‌ها را دشمن، وابسته به اجانب می‌خوانید، مردمی که شما آن‌ها را پشت می‌له‌های زندان و در شکنجه‌گاه‌ها محبوس کرده‌اید. مردمی که شما صدایشان را در خیابان‌های تهران و سایر شهرها در طی این سال‌ها نشنیدید و بالأخره همین مردم شما را از سریر قدرت به زیر خواهند کشید.

۲. باید اذعان کرد که در یک جنبه نظام شما رتبه اول را به خود اختصاص داده است و از این بابت باید به شما تبریک گفت و آن چیزی نیست جز تبدیل فرصت‌ها به تهدید. از بدو تأسیس نظام جمهوری اسلامی تا کنون، آقای خمینی، شما و بسیاری از سیاستمداران این نظام تبحر عجیبی در فرصت‌سوزی، تبدیل فرصت‌ها به تهدید و ایجاد تنش و بحران در صحنه بین‌المللی و منطقه‌ای را داشته‌اید. امروزه و به یمن سیاست‌های غلط شما و رئیس‌جمهور برگزیده و منصوب شما، ایران یکی از تنهاترین و منزوی‌ترین کشورهای جهان می‌باشد. کشوری که با نام تروریسم، حمایت از سازمان‌های افراطی و کشوری که حتا ارزشی برای مردم خودش قائل نیست شناخته می‌شود. کشوری که هیچ احترامی به معاهدات بین‌المللی نیز نمی‌گذارد. کشوری که در امور سایر کشورها مداخله کرده و آنها را دچار بحران می‌نماید.

آقای خامنه‌ای!

دستان شما و سپاه قدس شما تا مرفق به خون مردم عراق، افغانستان، بحرین، لبنان و سوریه آلوده است. شما و نظام شما مسبب قتل عام مردم سوریه توسط دیکتاتور جلاادش بشار اسد هستید.

آقای خامنه‌ای!

در سال ۱۳۸۹ در طی تحلیلی از اوضاع بین‌المللی از قریب‌الوقوع بودن تحولات عمیق و فاجعه‌بار و ضرورت تغییر سیاست‌های غلط نظام شما هشدار دادم و متذکر شدم که تمام آینده ایران در گرو اتخاذ سیاست‌های درست و منطقی می‌باشد، تصمیمی که متأسفانه شما شجاعت اتخاذ آن را تا کنون نداشته و دو روزه قدرت و جلال ظاهری خودتان را بر مصالح ایران ترجیح می‌دهد.

آقای خامنه‌ای!

سیاست‌های فاجعه‌بار شما در حوزه داخلی و بین‌المللی کشور را به ورطه تلاشی و ویرانی کشانده است. شک نداشته باشید که شعار «انرژی هسته‌ای حق مسلم ماست» سرنوشت شعارهای پوسیده و ویرانگر «جنگ جنگ تا پیروزی و راه قدس از کربلا می‌گذرد» را پیدا خواهد کرد که به جز ویرانی کشور و فدا نمودن سرمایه‌های انسانی دستاورد دیگری نداشت. نتیجه پافشاری خودکامانه و لجاجت کودکانه شما بر این شعار چیزی جز هدایت ایران به سوی جنگی ویرانگر نیست که مردم ایران و نه شما و آقا زاده‌های شما و اطرافیانتان باید توان آن را بدهند. حمایت شما از کشورهای واپسگرا و دیکتاتوری مانند بشار اسد نیز تنها به منزوی کردن بیش‌تر ایران به ویژه در میان کشورهای عرب و همسایه کمک خواهد کرد. قبول کنید که راه پیموده شده اشتباه بوده است، اما هنوز می‌توان از بروز فاجعه‌ای بزرگ‌تر جلوگیری کرد. ماندگاری و نامیرائی یک رهبر نه در داشتن بمب اتم بلکه در تصاحب قلوب مردم است. حتا داشتن بمب اتمی نیز قادر به بقای پایه‌های سست‌شده نظام شما نخواهد بود، اما قبول شجاعانه اشتباهات و کنار کشیدن از صحنه سیاست می‌تواند باعث نجات جاوید وطن مشترک ما ایران گردد.



آقای خامنه‌ای!

شما و سیاستمداران نظامتان هر روز از عقلانیت فاصله گرفته و رفتارها و گفتارهای متناقض که گاه جنون‌آمیز نیز می‌شود کشور را هرچه بیش‌تر به سمت فاجعه پیش می‌برد. خطر جدائی بخش‌هایی از ایران، آشوب‌های اجتماعی، شکاف‌های عمیق ایجاد شده قومی-مذهبی، بحران اقتصادی و بالأخره سرخوردگی فرهنگی ناشی از آن همه وعده‌های دروغی که آقای خمینی و شما به مردم ایران دادید هر کدام گسلی است که در دل خود زلزله‌ای مهیب نهان دارد.

۳. آقای خامنه‌ای!

نه نظام و دولت شما، و نه هیچ نظام و دولت دیگری در ایران متصل به امام زمان نخواهد گردید و نمی‌توان مردم را با دادن شعارهایی مانند اتصال به دولت امام زمان، مقدس نمودن شما و خطاب کردنتان به مثابه سید خراسانی و رواج خرافه و امثالهم فریب داد. تابلویی که شما و نظامتان از امام زمان ترسیم کرده است چیزی جز خشونت و جنگ و ویرانی نیست: براستی مردم ما چه نیاز به امام زمانی دارند که از شمشیرش خون می‌چکد، پاهای اسب سفیدش در خون شناور، و هدفی ندارد جز گرفتن انتقام و از دم تیغ گذراندن مردم. امام زمانی که قتل عام اهل سنت و یهودیان... سرلوحه کار اوست. علم کردن چنین امام زمانی شاید باعث نظامی و امنیتی کردن فضای ایران شود و دست شما را برای سرکوب بازتر بگذارد، اما هیچ‌گاه مبشر رحمت و صلح برای ملت ایران نخواهد بود. هدف من به هیچ وجه اهانت به مقدسات هموطنان شیعی نیست، بلکه نظام جمهوری اسلامی است که با ترسیم کردن چنین تصویر هولناکی از امام زمان در واقع از مقدسات تشیع سوء استفاده می‌کند و آن را وجه‌المصالحه خود قرار داده‌اید.

۴. در حوزه داخلی نیز سیاست‌های شما شرم‌آور و فاجعه‌بار بوده است. انباشت زندان‌ها از بهترین سرمایه‌های ایران شاید برای طرفه‌العینی ثبات ظاهری را برای شما به ارمغان آورد، ولی در نهایت شما را از سریر قدرت به زیر خواهد کشید. آیا شرمگین نیستید که انسان‌های آزاده‌ای چون دکتر عبدالفتاح سلطانی، دکتر سیف‌زاده، صدیق کبودوند، و صدها انسان شریف دیگر را در پشت میله‌های زندان محبوس کرده‌اید؟ آیا عرق شرم و ندامت بر پیشانی شما نمی‌نشیند؟ به‌راستی گناه نابغه جوان ایرانی امید کوبی چیست که باید بهترین لحظات عمرش را در زندان سپری کنید؟ تنها گناه امید کوبی این است که حاضر به همکاری با دستگاه قراضه و از رده خارج اتمی شما نشده است. آیا از محبوس کردن چنین نابغه‌ای و صدها انسان شریف و آزاده به خود می‌بالید؟ شما که به عدالت پیشوای متقیان علی ابن ابی‌طالب(ع) به خود می‌بالید، پاسخ دهید که علی(ع) کجا زندان و شکنجه و اعدام و پرونده سازی را زیر بنای حکومت اسلامی خود قرار داده بود؟ واقعیت این است که شما با دین، فکر و حکومت علی(ع) به درازای تاریخ فاصله دارید. اسلامی که شما و آقای خمینی با مردم ایران معرفی کردند مصادیق اصلیش جنگ، بی‌عدالتی، آوارگی، زندان، شکنجه، اعدام و قساوتی در حق ملت‌نست که شما را به چنین جایگاهی رساند. در کجا و مطابق با کدام فتاوی اسلامی چنین بی‌عدالتی‌هایی روا داشته شده است که شما با ملت بزرگ ایران روا می‌دارید؟ سرکوب صدای هر اعتراضی همسو با فشارهای مضاعف اقتصادی و اجتماعی ماحصل نظام شما برای ایرانیان بوده است. در عرصه اقتصادی نیز سیاست‌های غلط شما دستاوردی جز بیکاری گسترده، تعطیلی تدریجی کارخانه‌ها، تورم افسارگسیخته، بی‌ارزش شدن پول ایرانی، رانت‌خواری، فساد مالی گسترده و اختلاس‌های نجومی، فرار مغزها و بالأخره تهی شدن سفره‌های مردم از نان نداشته است. به‌راستی نظام شما در کدام زمینه محافظ و پیش‌برنده مصالح ملی کشور بوده است؟ صادقانه نگاه کنید در هیچ جنبه‌ای یا به بیان ساده‌تر: بپذیرد که نظام به مردم دروغ گفت.

۵. آقای خامنه‌ای!

وزارت اطلاعات هر جا نمی‌تواند راه دیگری برای خفه کردن صدای معترضین بیابد متوسل به شیوه کهنه پرونده‌سازی و زدن انگ جاسوسی به ایرانیان شریفی می‌شود که هرگز در این راستا گام نهاده‌اند. خوب است برای دقایقی هم شده به محبوس‌شدگان بند ۳۵۰ فکر کنید که وزارت سر تا پا جنایت اطلاعات به آنها انگ جاسوسی زده است در حالی که این آزادگان بیش از شما، اطرافیان و آقازاده‌هایتان دلشان برای ایران و ایرانی می‌تپد. گرفتن اعترافات دروغین، تلاش برای علم کردن یک سازمان اطلاعاتی بیگانه و مرتبط کردن آن به این انسان‌های شریف، قباحت وزارت اطلاعات و ضعف آن را نشان می‌دهد. ناتوان از درگیر شدن در یک «جنگ اطلاعاتی» و برای پوشش نهادن به این ناتوانی، وزارت اطلاعات متشبث به این شیوه‌های کهنه و غیرانسانی می‌شود. زمانی که که حتی خود وزارت اطلاعات شما قادر به ارائه تعریفی مشخص از جاسوسی نیست



چگونه سعی در پوشاندن این ردای منحوس به دوش انسان شریف و وطن‌پرست ایرانی دارد؟ به‌راستی شرمگین نیستید که بی‌گناه‌ترین انسان‌ها را به اتهام واهی جاسوسی اسیر کرده‌اید؟

۶. آقای خامنه‌ای!

قوه ویران‌شده قضائیه فقط تابع اوامر ملوکانه شماسست و از خود کوچک‌ترین استقلالی ندارد. در کجای تاریخ اسلام، قاضی به فرد زندانی می‌گوید که آرزو دارم چشم‌هایت را با فاشق از حدقه در آورم که منفورترین به اصطلاح قاضی بیدادگاه تاریخ قوه قضائیه، آقای صلواتی به من چنین گفت؟ در کجای تاریخ قوه قضائیه، قاضی به خود این جرأت را داده است که فرد زندانی را مورد ضرب و شتم قرار دهد که قاضی بیدادگاه شما آقای صلواتی اقدام به این کار نمود؟ در کجای تاریخ قوه قضائیه، قاضی زندانی را با تهدید و ارباب‌مجبور به اعتراف در روبروی دوربین‌های تلویزیون شما کرده است که آقای صلواتی به هم‌بندیان من گفت «زیپ دهانت را می‌کشی و اعتراف می‌کنی در غیر این صورت حکم ده سال حبس را برایت صادر می‌کنم». شاید گفته‌های هیولای بازجوی من صدق کند «که قاضی و وکیل در مقابل تصمیم وزارت اطلاعات هیچ غلطی نمی‌توانند بکنند». به‌راستی و درواقعیت قوه قضائیه گوش به فرمان اوامر ملوکانه شما و مقهور شده وزارت اطلاعات شما هستند. همین بیدادگاه شما نابغه ایران امید کوکبی را بدون هیچ گناهی به ۱۰ سال و عبدالفتاح سلطانی را به بیش از ۱۱ سال و صدیق کبودوند را به بیش از ده سال زندان و ده‌ها آزادمرد و زن شریف دیگر به زندان‌های طویل‌المدت محکوم کرده است. آیا این است همان عدالت و رأفت اسلامی که شما منادی آن شده‌اید؟ خدا می‌داند که اکنون وزارت اطلاعات و به جای شنیدن کلام حق و قبول اشتباهش یا دست با اذیت و آزار خانواده‌ام خواهد زد، همان‌گونه که در مدت دستگیری من مرتکب آن شد، یا پرونده‌ای اخلاقی برایم دست و پا می‌کند و یا مرا فاقد تعادل سلامت روحی قلمداد و پرونده‌ای پزشکی برایم آماده خواهد ساخت.

آقای خامنه‌ای!

یا شاید بهتر باشد شما را اعلاحضرتا خطاب نمایم!

در پایان امیدوارم که با سعه صدر، انتقادات مرا پذیرفته و همچنین تکرار می‌کنم که اتهام واردشده به من، همانند بسیاری دیگر که در زندان‌های شما محبوس شده‌اند، بی‌پایه و اساس بوده و خود را از اتهامات وارد شده کاملاً مبرا می‌دانم و به همین دلیل تقاضای تبرئه خود، اعاده حیثیت و بازگرداندن لوازم شخصی خود را که توسط مأموران وزارت اطلاعات به غارت رفته است را دارم. از صمیم قلب امیدوارم که فقط برای یک بار هم که شده به ندای درونتان گوش فرا دهید و بپذیرد که وزارت اطلاعات شما در مورد من و بسیاری دیگر مرتکب اشتباه شده‌اند.

والسلام علی من التبع الهدی

با احترام: افشین شافعی

*** منع ***

وبسایت «ملی - مذهبی»

**بیست و ششمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۱۴ مهر ۱۳۹۱ (++)**

به نام خدایی که فکر آفرید

پشت پرده قدرت در ایرانسلام به رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران
حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای

این نامه برخلاف طعم تلخی که اختیار کرده، به گمان خودم، منصفانه‌ترین و خیرخواهانه‌ترین نامه‌ای است که تاکنون برای شما نگاشته‌ام. صبوری کنید و به سخن مشفقانه من دل بسپرید. احتمالاً جماعتی از هواداران همواره جناب شما با مطالعه این نامه هیاهو سر می‌دهند و عرصه را بیش از پیش بر من تنگ می‌گیرند؛ باکی نیست. مهم این است که من سخن خود را در این تنگنای بیچارگی به شما رسانده باشم. سخنی که با همه استعداد انسانی و ایمانی خود فریاد برمی‌آورد: آهای سید علی عزیز، این صدای طبلی که می‌شنوی، صدای آخرین تپش‌های برقراری ماست. بیا و دست به دست مردم بده و خود را از حصار آنانی که ما و شما را به این فلاکت عظمی فرو فشرده‌اند بیرون بکش!

و اما اصل سخن من:

شاید باور جناب شما بر این باشد که قدرت نخست کشور شما، که در این بیست و سه سال گذشته هر تصمیم کلانی را که اراده فرموده‌اید همان شده است. و شاید آن سردارانی که برای بعد شما کمین کرده‌اند و از همین اکنون کلیات کشور را به زیر بغل زده‌اند، خود را قدرت نخست کشور بدانند. با اطمینان می‌گویم: نه آن درست است و نه این. نه شما قدرت نخست کشورید، و نه سرداران فربه‌ای که به هر موقف این کشور بلازده چنگ برده‌اند.

اراده سخن من در این مقال بر: واگشایی دری است که قدرت نخست در پشت آن لمیده است، و از همان‌جا زیرکانه خواسته‌های خود را توسط آنانی که خواهم گفت چه کسانی هستند، به سمت ذهن و زبان مبارک شما گسیل می‌کند، و از همان‌جا میزان چربی سفره سرداران شما را می‌سنجد تا فربگی این نوکیسه‌های سیری‌ناپذیر فراگیر شود.

حتی من به طرح کودتای نظامی‌ای که این سرداران فربه برای بعد شما روی میز خود نهاده‌اند، از همین زاویه می‌نگرم. آنان به انجام کاری که مأموریتش را یافته‌اند دست خواهند برد. بی آنکه بدانند همه اطوارشان توسط همان قدرت نخست طراحی شده و ولع‌شان در بلعیدن ایران نیز ناشی از تربیتی است که همان قدرت نخست در کامشان افشاند:

۱- سینماگران واژه‌ای دارند به اسم «قاب». این قاب، انجماد هر آن چیزی است که در یک صحنه جا می‌گیرد. عکسی از صحنه‌ای است که یا باید فیلمبرداری شود یا آنکه فیلمبرداری شده. بهتر بگویم: چارچوبی از ذهن کارگردان است که دوربین فیلمبردار به آن عینیت می‌دهد. با همین قاب سینماگران، به نیمه بهمن ماه سال پنجاه و هفت می‌رویم. هنوز یک هفته‌ای نیز از ورود باشکوه امام خمینی به ایران سپری نشده است. آری یک هفته‌ای نیز سپری نشده. امام خمینی را موقتاً در مدرسه دخترانه «رفاه» اسکان داده‌اند. حالا قابی را ترسیم می‌کنیم از مدرسه رفاه که در تاریکی شب فرو رفته است. ساعت سه و نیم صبح است. زمین را برف پوشانده. هوا سرد است.

دو لکه نور، یکی در طبقه اول، و یکی در بام مدرسه، تاریکی را پس رانده است. در زیر لکه نور طبقه اول، امام خمینی وضو ساخته و به نماز شب ایستاده است. نمازی که با او مستی است. مستی از پیروزی‌ای که عن‌قرب خدای متعال با تجلی‌اش نصیب مردم می‌فرماید. امام اما در تلاش است که نمازش خالص برای خدا باشد. و هیاهوی مردمی را که عطش او را دارند و فدایی و سینه‌چاک اویند از دوردست‌های ذهن خود نیز بتاراند. و یک نماز ناب اقامه کند. بهره‌مند از «اسرار الصلوة»ی که خود مرقوم فرموده‌اند. این از طبقه اول در قسمت پایینی قاب.

اما در قسمت فوقانی قاب و در زیر نوری که به بام مدرسه تابیده، جناب آیت‌الله خلخالی، فعال و پرانرژی و تام‌ال اختیار، پای بر برف‌های بام می‌نهد و دستور می‌دهد چهار امیر ارتش شاه را به بام مدرسه بیاورند؛ می‌آورند، و با چشمان بسته سینه دیوار ردیف می‌کنند. ساعت چهار صبح



است. خلخالی «بسم الله القاصم الجبارین» می‌گوید و فرمان آتش سر می‌دهد. به همین راحتی. جسم بی‌جان این چهار نفر بر روی برفی که بر کف بام نشسته فرو می‌افتد.

این قاب تمثیلی‌ای که من از مدرسه رفاه نشان شما می‌دهم - که در طبقه نخستش رهبری چون امام خمینی عاشقانه و اشک در چشم به نماز شب ایستاده، و بر بامش خلخال سراسیمه مشغول اعدام است - تفسیری از فرایند نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران است. مردمان دنیا کاری به غلظت خلوص نمازی که در طبقه اول اقامه می‌شود ندارند. آنان می‌گویند: آنچه که در بام مدرسه رفاه رخ می‌دهد، صورت بیرونی همان نماز خالصانه است.

۲- شاید بر این قاب نمادین من خط بکشید، که نخیر، این قاب، یک سیاه‌نمایی محض است. و بفرمایید: نماز امام، که خالص و ناب و با حضور قلب است، هیچ ربطی به اعدام‌های خلخال ندارد. و باز بفرمایید: نماز به جای خود، اعدام به جای خود. و یا قاطعانه‌تر بفرمایید: سیاست ما عین دیانت ماست. نماز امام خمینی دیانت ماست و اعدام‌های خلخال سیاست ما. هر دوی اینها لازم و ملزوم هم‌اند و انفکاک‌ناپذیر. من می‌گویم: دنیا به این جور خلوص نیت‌ها و حضور قلب‌های فردی و درونی ما کاری ندارد. مهم، نمایشی است که ما با برآوردن انقلاب اسلامی نشان مردم دنیا داده‌ایم. خلاصه برداشت همگان از نمایش ما همان قاب مدرسه رفاه است: نمازی با خلوص در اندرون، و کم‌خردی‌ها و تندی‌ها و عصبیت‌ها و مصادره‌ها و غارت‌ها و اعدام‌ها در بیرون. و نیز قبول می‌فرمایید که هر چه زمان گذشت، از میزان همان خلوص اولیه نیز کاسته شد، و به فریگی خصلت‌های سراسیمگی ما در رویدن حقوق مردم افزوده گشت.

۳- قابی که من از مدرسه رفاه تقدیم شما کردم، همان معنای ظاهر و باطن جمهوری اسلامی ایران است. که در دو وجه اساسی رخ می‌نماید: یکی: صورتی از مسلمانی، و دیگری: شقاوت. با این اشاره که نه مسلمانی‌اش به خدا و پیغمبر و اسلام و قرآن ربط دارد و نه شقاوتش. چرا که در هیچ کجای آداب انسانی مقوله‌ای به اسم شقاوت جای ندارد. چه برسد به ادیان آسمانی که روحشان جلا بخشودن به همان آداب انسانی است.

۴- اخیراً پیشنهاد فرموده‌اید: «سازمان‌های جهانی تحریم‌های وضع‌شده علیه ایران را لغو کنند تا ما غنی‌سازی اورانیوم را متوقف کنیم.» این سخنی است که همین چند روز پیش از دهان آقای علی‌اصغر سلطانیه - نماینده ایران در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی - بیرون خزید. همه می‌دانیم که او و صد پشت هسته‌ای‌اش بدون کسب اجازه از محضر مبارک شما آب نمی‌خورند.

این پیشنهاد دیرهنگام و البته خنده‌دار آقای سلطانیه، یعنی این که: همه شعارها و سرمایه‌ها و گریبان دریدن‌های این چند ساله ما باد هوا. و یعنی: ای ابرقدرت‌ها و سازمان‌های جهانی، شما را به همه مقدسات قسم، بیایید و ما را از دل این سرگستگی و مخمسه پیچ در پیچی که خود ما با بدفهمی‌هایمان بر سر خود و نسل‌های برنیامده خود آوار فرموده‌ایم، بیرونمان بکشید! و یعنی: آی هوار، «غلط» کردیم. و این غلط کردیم، دگرگونی همان شعاری است که ما سال‌های سال سر دادیم و مردم بی‌نوا را به جهالت تکرار آن ترغیب فرمودیم. که: «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند».

۵- اگر ایرانیان بهت‌زده از شما بپرسند: راز سرگستگی امروز ما و این «کاسه چه کنم»ی که پیش روی شما نهاده شده در چیست، چه پاسخ می‌دهید؟ می‌فرمایید: دشمنان در کار ما دریچیدند و ما را در برآوردن آرمان‌های انقلاب ناکام گذاردند؟ یا همان‌گونه که بارها فرموده‌اید: این راز را در توطئه دشمنان از یک سوی و کوتاهی خود ما از دیگر سوی باید جست؟ و یا: در دشمنان خارجی و عمله‌های داخلی‌شان؟ یا: در دشمن دانا و دوست نادان؟

تأکید مکرر شما بر این «دشمن» نه چیزی است که بشود پنهانش کرد. در همه گزینه‌های شما پای ثابت «دشمن» - در برآوردن فلاکت‌هایی که ما بدان دچار شده‌ایم - حتمی است. من برخلاف همه آنانی که به شما ایراد گرفته و می‌گیرند، می‌خواهم بگویم: اتفاقاً حضرتعالی درست تشخیص داده‌اید که یکی از رازهای ورشکستگی ما را در دسیسه‌های دشمن باید جست.

من با این ترجیع‌بند «دشمن، دشمن» شما موافقم، بسیار بسیار، که شما از همان ابتدا با هوشمندی ما را از دشمن در کمین پرهیز می‌دادید. با این تفاوت که خصوصیت روحی شما آن‌گونه است که دوست می‌دارید با ابردشمنانی در اندازه آمریکا و اسرائیل پنجه در پنجه بیندازید، و به دشمنان خرده‌پا و چهره‌پوشانده و دم دست التفاتی ندارید. من اگر ناگهان بگویم: همین آقای حسین شریعتمداری کیهان، با همه ارادتی که به جناب شما



دارد، مستقیماً از صهیونیست‌ها خط می‌گیرد و کارهای بایسته آنان را به بیت مکرّم شما تزریق می‌کند، بر من می‌آشوبید آیا؟ صبور باشید. من به چونی این مهم خواهم پرداخت.

۶- من حتا نمی‌خواهم بگویم: یکی از رازهای ورشکستگی امروز ما در این است که ما بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی، روضه‌خوانان را بر دانشمندان خود برتری دادیم و رشته‌های امور کشور را به دست این بی‌عرضگان سپردیم. روحانی روضه‌خوانی که تا دیروز مختصری پول می‌گرفت و روضه‌ای سوزناک برمی‌کشید، ناگهان به ضرب انقلاب برکشیده شد و برگرده قافله‌ای نشست که با انقلاب سال پنجاه و هفت روی به آزادی و اندیشمندی و برآمدن و نیکبختی داشت.

مگر ما چند روحانی دنیادیده مثل شهید بهشتی و شهید مطهری و سید محمد خاتمی داشته‌ایم که در حوزه تخصصی و علمی و کاری خود موفق بوده باشند؟ مابقی روحانیان همان روضه‌خوانان بودند، که هنوز نیز هستند و رشته‌ها و اراده‌ها را در دست دارند. یک نگاهی به قد و بالای امام جمعگان و دستداران خود آقایان سید احمد خاتمی و علم‌الهدی و صدیقی و امامی کاشانی و جنتی و مجتهد شبستری و نعیم‌آبادی و دری نجف‌آبادی و سعیدی و حسنی و شیخ محمد یزدی بیندازید. با اطمینان می‌گویم: اینان اگر انقلاب نمی‌شد، در همان روضه‌خوانی خود نیز توفیق چندانی نداشتند.

خدای گواه است که مرا از این مثل، قصد مناقشه و تخفیف بایستگی روحانیان نیست. زبانم لال اگر که شأن علمی و تخصصی یک روحانی را به خاطر لباسی که به تن دارد نادیده بگیرم. من همه دار و ندار خود را زیر پای آن روحانی‌ای که می‌فهمد و ادب دارد و عالم و متخصص است و در جایگاه بایسته‌اش قرار گرفته است و درستی برمی‌آورد، فرش می‌کنم.

۷- قدرت نخست ایران اگر با شما نباشد، و با پاسداران شما نیز نباشد، پس با کیست؟ عده‌ای می‌گویند: با آقازاده شما جناب مجتبی خامنه‌ای است، که یک روز از شهرام جزایری هشتصد میلیون تومان پول می‌گیرد و روزی دیگر، برآشفتن انتخابات سال هشتاد و هشت و تبعات بعدی آن را مهندسی می‌کند، و امروز نیز به یمن آقازادگی‌اش، و به برکت دستی که به گردن حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین آشیخ حسین طائب - رئیس سازمان اطلاعات سپاه و مسؤول سابق هماهنگی‌های بیت مکرّم - انداخته، در پس پرده اقتدار شما، به رتق و فتق امور می‌پردازد و برای خود در فردای پس از شما خواب‌هایی می‌بیند.

همین آقا مجتبی‌ای شما حتا آن قدر نفوذ دارد که در دفتر همه وزرا و خود رئیس‌جمهور که هیچ، در دفتر رئیس مجمع تشخیص مصلحت که هیچ، در دفتر رئیس قوه قضائیه و رئیس مجلس که هیچ، حتا در دفتر آقای مصلحی وزیر اطلاعات نیز شنود کار می‌گذارد! خلاصه آقازاده شما با هر زنگی که به هر وزیر و وکیل و صاحب نفوذی می‌زند، رعشه بر تن آنان می‌اندازد و کارها و نقشه‌های خود را پیش می‌برد.

چرا نگوییم: برخلاف آقا مسعود و آقا میثم شما که خوب و شایسته و دوست‌داشتنی‌اند و تلاش کرده‌اند دست‌های خود را به غبار قدرت نیالایند، یکی از بزرگ‌ترین ایرادهای آقا مجتبی‌ای شما این بود و هست که لباس آقازادگی‌اش را به کارهای نابهنجار اطلاعاتی و امنیتی و خاصه‌گرایی آلود. بله، شاید عده‌ای بگویند این آقازاده مبسوط‌الید، قدرت پس پرده ایران است. همو که دستش به دلارهای نفتی و همه‌جوره سرداران فربه و اگشوده است. همو که تغییرات جوی را نیز با دستگاه‌های مخوف مهره امنیتی‌اش آقای طائب رصد می‌کند، مدیر اجرایی‌اش سردار پاسدار قالیباف است و عامل سیاسی‌اش زاکانی.

رها بودن آقا مجتبی‌ای شما باعث شده روضه‌خوانان و ابن‌الوقت‌های دیگر نیز به آقازادگان و عشیرگان خود جولان بدهند. مثل آقازاده نفرت‌انگیز واعظ طبسی آستان قدس که میزان دارایی‌اش از اندازه به در رفته، مثل آقازاده نفرت‌انگیز خزعلی که هم سر در سفره سرداران سپاه دارد و هم به ضرب نام پدر چند شبکه تلویزیونی به راه انداخته، مثل آقازاده دری نجف‌آبادی، مثل آقازاده مقتدایی، مثل داماد و بستگان مهدوی کنی در بساطی که به اسم امام صادق علم کرده‌اند، مثل برادران عسگرآولادی که در بستری از مناسبات نفرت‌انگیز، سالانه میلیارد میلیارد به حساب بانکی خود پول پمپاژ می‌کنند. و دیگرانی از این دست، که با نگاه به اطوار آقا مجتبی‌ای شما صاحب نفوذ و تریلیاردر شده‌اند. با این ادله که: وقتی «او» می‌کند چرا ما نکنیم؟

صمیمانه می‌گویم که ظهور این‌چنینی آقا مجتبی‌ای شما در کانون قدرت، تراشه مختصری است از خروج خود شما از آن جایگاهی که باید می‌بودید. معروف است که خدّم و حشم و اعضای بیت امام خمینی از «دوازده» نفر بیش‌تر نبودند، و خدّم و حشم و اعضای بیت جناب شما: «یک هزار و دویست نفر»؛ یعنی درست یکصد برابر. هزینه سالانه بیت امام خمینی به یک میلیون تومان هم نمی‌رسید، اما سالانه حداقل یکصد میلیارد



تومان صرف امور جاری و تشریفاتی بیت مکرّم شما می‌شود. امام خمینی یک بار سفره نینداخت اما بیت شما در ایام محرم و رمضان و فاطمیه هر شب برای بیست هزار نفر سفره می‌اندازد.

البته من با این نظر که آقا مجتبی را قدرت نخست کشور می‌داند موافق نیستم. علتش را می‌گویم. آقا مجتبی شما زیاد زیاد که بُرد و نفوذ داشته باشد، در راستای همان هیبتی است که آقای حسین شریعتمداری برای خود پرداخته است. شاید خود آقا مجتبی به این سخن من اعتراض کند که نخیر، من صاحب نفوذ و میلیاردها پول به اشاره من جابه‌جا می‌شود. و بگوید: به اشاره من یکی برکشیده می‌شود و دیگری فرو می‌افتد. به اشاره من پروژه‌های میلیاردی بی توجه به آه و فغان «چیزکی» به اسم قانون، به کام سرداران خودی فرو تپانده می‌شود. این منم که مشخص می‌کنم چه کسی زندانی شود و چه کسی آزاد. این منم که غیرمستقیم رشته‌های امور کشور را در دست دارم. به این می‌بخشم و از دهان دیگری بیرون می‌کشم. من کجا و حسین شریعتمداری کجا؟ که تنها قلمی دارد و همان قلم نیز شیدای خود ماست!

من در این نوشته بنا ندارم به هیاهوهای این‌چنینی آدم‌هایی چون شریعتمداری و طائب و سرداران سپاه و آقا مجتبی شما اعتنا بکنم. اما معتقدم وظیفه آقا مجتبی شما و امثال او همان است که گفتم: انتقال خبرهای گزینش‌شده به شما و نگرانی‌هایی که توسط جناب شما «باید» مرتفع شوند. مهم این است که این خبرها و این نگرانی‌ها را چه کسی در کام اینان می‌افشانند؟ مهم این است. قدرت پشت پرده ایران را از همین مسیر باید دنبال کرد.

شاید حاج آقا طائب از این کنایه من بریفرورد و بگوید: اگر من دم گوش آقا مجتبی چیزهایی می‌گویم، این من، خودم هستم و خودم. نه از کسی خط می‌گیرم و نه اجازه می‌دهم کسی به بیت مکرّم چپ نگاه کند. و فلان سردار فربه نیز بگوید: این منم که به دیگران دستور می‌دهم. این من، مگر می‌شود از جای دیگر خط بگیرد؟

اجازه بدهید اینها هر چه می‌خواهند بگویند. من با اطمینان به جناب شما تقدیم می‌دارم که هم طائب و صد سردار فربه پشت در پشت او، و هم جناب شریعتمداری، و هم آقازاده محترم شما «خیال» می‌کنند که مستقل و منفرد و صاحب رأی‌اند. خصلت مشترک این جماعت، اطلاعاتی و امنیتی بودن آنان است. و حرص و ولعی که برای تمامیت‌خواهی دارند. قدرت پشت پرده‌ای که من بدان اشاره خواهم کرد، از همین منفذ است که پیچ اقتدار اینها را شل و سفت می‌کند.

۸- شما در این سه سال، دو واژه جدید به واژگان انقلاب افزودید. یکی «فتنه» است و دیگری «بصیرت». من شخصاً در هدایت این دو واژه به جان جامعه، به شما آفرین می‌گویم. جامعه شعارخوار ما که ناگهان با اطلاق یک «ضد انقلاب» طومار منتقد خیرخواهی را برمی‌چید و او را در همان خیابانی که راه می‌رفت به گردونه نفرت‌های تلنبار می‌راند، گویا گرسنه این دو واژه بود. و این دو واژه به برکت هوشمندی شما به کام جامعه درانداخته شد تا سفره شعارخواری ما کاستی‌ای نداشته باشد.

شوربختانه اما شما درست در شرایطی سخن از فتنه راندید که خود در میان فتنه آن جماعتی که از پس پرده برای شما خبر می‌آوردند گرفتار بودید. و درست زمانی دیگران را به بصیرت و درست دیدن فرا خواندید که دیگران شما را از فرد نامتعادلی چون احمدی‌نژاد پرهیز می‌دادند و شما اعتنایی به درست دیدن آنان نداشتید. حتا نگاهی ساده و سطحی به قد و بالای احمدی‌نژاد، مفهوم بصیرت را در گزینش و برآوردن این مالیخولیا معنا می‌کرد. پس چگونه است که خالق واژه بصیرت سیاسی، از شناسایی او عاجز ماند؟ و همچنان بر واژه بی‌نوی بصیرت پای فشرده؟

۹- یک پرسش؛ احمدی‌نژاد چقدر به کشور ما و به نسل‌های بعدی ما خسارت وارد آورده باشد خوب است؟ با تحقیرها و تحریم‌ها و توهین‌ها و عقب‌ماندگی‌هایی که نصیب کشور ما کرده و می‌کند؟ پاسخ بدهید! صد میلیارد دلار؟ هزار میلیارد دلار؟ چقدر؟ مگر شلتاق‌های این نامتعادل نبود که ذبح سرمایه‌های انسانی و پولی ما را سرعت بخشد؟ من با همان اطمینانی که از آقازاده شما و شریعتمداری گفتم، این نیز می‌گویم که احمدی‌نژاد در تمام سال‌های مسئولیتش، مستقیماً از صهیونیست‌ها و آمریکایی‌ها خط می‌گرفته است. و هنوز نیز در رکاب آنان است. چگونه؟ خواهم گفت.

۱۰- این داستان را ما و شما از زبان امام خمینی شنیدیم که گفت: چند نفر به باغ یک کشاورز رفته بودند و بی اجازه از میوه‌های او می‌خوردند. مثلاً یکی چوپان بود و یکی دوره‌گرد و یکی روحانی. کشاورز که دید زورش به همه نمی‌رسد، روحانی و دوره‌گرد را به کناری کشید و گفت:



شما اگر می‌خورید نوش جانان. این جوانک چوپان در میان شما چه می‌کند؟ او کجا و شما کجا؟ هر سه متحد شدند و آن جوانک چوپان را زدند و از باغ بیرون انداختند.

کمی که گذشت، مرد کشاورز روحانی را به کناری کشید و گفت: حاج آقا ما هرچه داریم مال شماست. من مانده‌ام که شما را چه قرابتی است با این دوره‌گرد پارچه‌فروش؟ نیز متحد شدند و مرد دوره‌گرد را زدند و از باغ بیرون انداختند. حالا دیگر زور کشاورز به روحانی خاطی می‌چربید. یقه او را گرفت و بر سرش فریاد کشید: بی‌حیا در باغ من چه می‌کنی؟ زد و او را از باغ خود بیرون انداخت.

این داستان، داستان خود ماست. داستان کسانی که با انقلاب اسلامی‌شان به باغ همان «دشمن» داخل شدند و از میوه‌های او خوردند. دشمن زیرک دانست که یک‌تنه از پس این جماعت مفت‌خور بر نمی‌آید. به دم گوش یک یک آنان خزید و اظهار رفاقت کرد و به یمنِ صبورِ سی و سه ساله‌اش، همه را از اطراف آن روحانی - که روح انقلاب باشد - پراند، هر یک را به شیوه‌ای و طریقی. اکنون همان انقلاب باشکوه، با لباسی مندرس، و باضعفی که او را به سمت التماسی مکرر و بی‌پاسخ می‌راند، تک و تنها در میانه وامانده.

یک نگاهی به عکس‌های قدیم خود که در میان دوستان انقلاب ایستاده‌اید بیندازید. کجا رفتند یاران دیروز انقلاب؟ همه را یا با اعدام‌ها و مرگ‌های مشکوک کشتیم، یا با زندان‌های بی‌دلیل سوزاندیم و به حاشیه راندیم، یا با ایجاد تنگنا مجبور به مهاجرتشان کردیم، یا با انگ‌ها و برچسب‌های در آستین، مفتضح و خانه‌نشینشان کردیم. جمعی نیز به مرگ طبیعی مردند و خیال ما را راحت کردند.

۱۱- چندی پیش به آقای هاشمی رفسنجانی سخنانی گفتم که اگر با شما نیز مواجه شوم خواهم گفت. به ایشان گفتم: شما سه سال است که به جمع معترضان پیوسته‌اید. درست مثل خود من. اما جایگاه شما کجا و موقعیت فردی من کجا؟ کدام حادثه و محکمه و سنگ بر سنگ نهادن و اخم و لبخند و زدن و کشتن و برکشیدن و فرو کوفتن و کدام معامله با داخل و خارج بوده که شما یکی از مطلعین و باعثان و بانیان آن نبوده باشید؟

و گفتم: راز در هم پیچیدگی اوضاع امروز ما آیا می‌دانید در چیست؟ در این که ما حقوق مردمان خود را به صورت عام، و جمع فراوانی از آنان را به صورت خاص تباه کرده‌ایم. این حقوق تباه‌شده - حتا اگر شامل مرور زمان شده باشند - حی و حاضرند و چشم به راه اعاده و مطالبه حق خویشند. ما و شما را چاره‌ای جز توبه نیست. توبه هم به قول حضرت امیر(ع) این نیست که گوشه انزوا اختیار کنیم و دانه تسبیح بچرخانیم و استغفرالله بگوییم. حداقل توبه مطلوب این است که حقوق تباه‌شده مردم را اعاده کنیم.

و گفتم: من به غربی‌ها و ژاپنی‌ها آفرین می‌گویم که به پوزش‌خواهی از مردم و جبهه قانونی داده‌اند. در این کشورها به محض برآمدن یک ضایعه، مسؤولان و حتا دولتِ خاطی فرو می‌افتند. برای ژاپنی‌ها این فرو افتادن از مسؤولیت، به فرو افتادن از چشم مردم نیز راه یافته. به گونه‌ای که شخص خاطی به خاطر شرم از نگاه شماتت‌گر مردم، دست به خودکشی نیز می‌زند.

به آقای هاشمی گفتم: من یک هدیه برای شما دارم. این هدیه ظاهرش تلخ اما باطنش شیرین است. نمی‌خواهم بگویم خروج کنید و همه فتنه‌ها و دسیسه‌ها را افشا کنید. بل بیایید و در یکصد نوشته یا پنجاه نوشته یا سی نوشته، یک به یک حادثه‌ها و معامله‌ها و زدن‌ها و کشتن‌ها و ضایعه‌هایی را که خود در برآمدن آنها سهیم بوده‌اید یا ناظر بی‌طرف آن فاجعه‌ها و تعدی‌ها و ظلم‌ها بوده‌اید، برشمردید و از آسیب‌دیدگان یا از کلیت مردم پوزش‌خواهی کنید و هفته به هفته نیز این نوشته‌ها را نشر دهید. همان کاری که همه ما باید از سی و سه سال پیش بدان دست می‌بردیم اما از رواج آن به خاطر ضعیف نشدن نظام پرهیز کردیم.

و گفتم: اگر به این مهم، که یک حداقل در جهت احقاق حقوق معوقه مردم است مبادرت ورزید، هم خدا به شما عزت خواهد بخشود و هم با انتشار این پوزش‌خواهی‌ها سایر مسؤولان را در معرض این حق فراموش‌شده مردم قرار خواهید داد. و گفتم: گرچه زمان از دست ما به در رفته و ما در آستانه دگرگونی دردناکی قرار گرفته‌ایم اما این حرکت، می‌تواند آغازی خوب برای برون‌رفت از این فلاکتی که دچارش شده‌ایم به شمار آید.

آقای هاشمی کمی به فکر فرو رفت و گفت: من امروز حالم خوب نیست. راست می‌گفت. آن روز یکی از دخترانش را بازداشت کرده بودند و پسرش مهدی نیز در راه بود. از هدیه من تشکر کرد و ادامه داد: برداشت من از وضع کلی کشور این است که نباید کاری کرد که وزن آقای خامنه‌ای پایین بیاید. اگر وزن آقای خامنه‌ای پایین بیاید معلوم نیست بعدش چه می‌شود. من هیچ گزینه‌ای بهتر از آقای خامنه‌ای برای وضعیت فعلی کشور سراغ ندارم. با همه تجربه و سن و سالی که دارم نمی‌توانم فردای بعد از آقای خامنه‌ای را پیش‌بینی کنم. کشور افتاده دست طائب‌ها و نقدی‌ها. هیچ بعید نیست اینها فردا حتا به کودتای نظامی دست ببرند.



قصده من از بیان سخنانی که بین من و آقای هاشمی رد و بدل شد، این است که بگویم: ما آن‌چنان به فرسودگی مدیریتی مبتلا شده‌ایم که حتا فردی مثل ایشان برای بعد شما هیچ گزینه مناسبی سراغ ندارد. و مهم‌تر: نگران برآمدن نظامیان و میراث‌خواران سال‌های دفاع مقدس است. این به معنی این است که آن قدرت پس پرده کارش را خیلی درست و به‌جا پیش برده است. از نگاه آن قدرت پس پرده، قرار نیست بعد شما کسی بر سریر قدرت جلوس کند. مگر سرداران نفتی و قاچاقچی ما مرده‌اند؟

باز باورم بر این است که عصر کودتاهای خونین و ناگهانی سپری شده و به جای آن، کودتاهای خزنده به جان کشورهای نگون‌بخت دست برده است. مثل آنچه که در ایران جاری است. که سرداران و پاسداران گرسنه و سیری‌ناپذیر همه منصب‌های حساس کشور را قبضه کرده‌اند. پس ما همین اکنون در عرصه‌ای از کودتای نظامی سرداران سیری‌ناپذیر سپاه غلت می‌خوریم. به ما بفرمایید: کدام منصب حساس کشوری است که در چنگ اینان نبوده باشد؟ یا اگر نیست، مطیع و رام و ذلیلش نکرده باشند؟

۱۲- آقایان هاشمی و خاتمی و موسوی و کروبی و جمعی دیگر از این دست، تازه‌ترین همراهانی هستند که آن «دشمن» با آستینی که شخص شما بالا زدید، از باغ انقلاب بیرون انداخت. زمزمه باغبان شاید این بوده باشد: جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، حضرت ولی امر مسلمین جهان، ما هرچه داریم متعلق به شماست. ما حساب شما را از حساب رقیبانی که در جلد دوست فرو شده‌اند، جدا می‌دانیم. بیایید دست به دست هم بدهیم و این مزاحم‌های دلخراش را بیرون بیاندازیم تا باغ و هرچه که در اوست در دست در اختیار شما باشد. ما کی هستیم در این میان؟ شما باشید و باغ و هرچه که با اوست.

و شما در حالی که دست به گزینش و ترویج واژگان «فتنه» و «بصیرت» برده بودید، و دایره خودی‌ها را تنگ و غیرخودی‌ها را وسیع کرده بودید، دست به هم دادید و کاری کردید که او برای شما تدارک دیده بود. در حالی که خود خیال می‌کردید هرچه می‌کنید مستقلاً برآمده از فکر و هوشمندی و تیزبینی شخص خودتان است؛ و حال آنکه نقش احمدی‌نژادها و شریعتمداری‌ها و آقازاده‌ها و طائب‌ها و سرداران مکرم در همین انتقال پیام آن باغبان زیرک به شما بوده است. همان کسانی که «خیال» کرده و می‌کنند مستقل‌اند و یافته‌های اطلاعاتی و امنیتی‌شان برآمده از ذکاوت شخصی و تشکیلاتی خودشان است.

اکنون تنها مانده‌اید آقا. با التماس به جامعه جهانی که: ما اشتباه کردیم. و آنان وقتی به التماس‌های ما و شما نمی‌کنند. دوستی می‌گفت: به یکی از اطرافیان رهبر گفتم آیا خبر دارید آقای جلیلی در نشست هسته‌ای استانبول پانزده بار جمله «تحریم‌ها را بردارید» را تکرار کرده است؟ که او گفت: شانزده بار!

۱۳- روزی که ما سرنوشت مردم ایران را به سرنوشت مردم فلسطین گره زدیم و از عواقب این قلندری آشکار نهراسیدیم، روزی که ما درخشیدن و برآمدن ایرانیان را در شعار و رَجَز محدود کردیم، روزی که فروغ آزادی را در این مُلک فرو کشیدیم و به مشعل ترس و لکنت کبریت زدیم، روزی که فرد بی‌کفایتی چون شیخ محمد یزدی را بر سر دستگاه قضا گماردیم و او در یک قلم و به اشاره شخص شما قاتلی چون جلال‌الدین فارسی را از قصاص و مرگ و رهاوند، روزی که ما از تماشای فیلم بازجویی از همسر سعید امامی قالب تهی نکردیم و همچنان به حیات خود ادامه دادیم و حتا بارها به سفرهای تفریحی رفتیم و در آن سفرهای تفریحی غش‌غش خندیدیم، روزی که آیت‌الله‌های نفرت‌انگیزی چون شیخ علی فلاحیان، کشتن منتقدان را به چاشنی ترانزیت مواد مخدر آمیختند و همچنان آیت‌الله باقی ماندند، روزی که ما جسم علیل خود را دیدیم و مرتب آن را به رخ کشیدیم، اما کشته‌های بی‌دلیل فرزندان مردم را و حقارت ایرانیان و درماندگی نسل‌های برنیامده آنان را ندیدیم، روزی که میلیاردها پول بی‌زبان مردم را بدون اجازه مردم به کیسه این و آن ریختیم، روزی که نهضتی از ریاکاری و چاپلوسی را در اطراف خود رواج دادیم تا امام جمعه‌ها حتا از راز «یا علی» گفتن ما به هنگام تولد پرده بردارند و همچنان به امام جمعگی خویش ادامه دهند، روزی که امام جمعه‌ها از پشت تریبون نماز جمعه دروغ گفتند و همچنان عادل باقی ماندند، روزی که از خدا پیش افتادیم و مردم را به خودی و غیرخودی تقسیم بستیم، آری از زمانی که ما دانستیم می‌شود با اسلام به اسم اسلام مزاح فرمود، آن جماعت پشت پرده باد در آستین ما و شما کردند که: خوش باشید. اگر از همه دنیا طالب همین‌اید، دنیا از آن شما. ما خود مقدماتش را فراهم می‌کنیم. و درست اینجا بود که زیرکانه بشقاب مطالبی را پیش شما آوردند و با رعایت غلیظ‌ترین آداب ادب‌ورزی به شما گفتند: حضرت آقا آیا یک حبه اورانیوم غنی شده میل دارند؟

و وقتی از خاصیت‌های آن برای شما گفتند، هیجان‌زده شدید و به ریسمانی دست بردید که آن باغبان زیرک به سمت شما دراز کرده بود. به صورت ظاهر، شما پروژو ورود به قمار هسته‌ای را از زبان سرداران و معتمدین خود شنیدید و باور کردید و داخل آن شدید، اما من می‌گویم: آنان



کاره‌ای نبودند، بل پیام‌آوری بودند از جانب آن باغبان زیرک. جوری که شما در همان یک نشست نخست، با تبسمی بر لب، صحنه ذلت اسرائیل را به چشم خود تجسم کردید و بلافاصله دستور اقدام ورود همه‌جانبه به قمار هسته‌ای را صادر فرمودید.

خلاصه سرداران و معتمدان و کارشناسان آن باغبان زیرک، سر شما را با اموری مختصر گرم کردند. و شما را از کلان‌کارهای مفید و شایسته برحذر داشتند. دم گوش شما نجوا کردند که می‌شود نرم‌نرم - مثل پاکستان - به سلاح هسته‌ای دست یافت و ناگهان با همان سلاح هسته‌ای در جهان اعلام موجودیت کرد، و قدرت‌های برتر را مجبور به تمکین فرمود. و شما که جز پنجه در پنجه شدن با اسرائیل به چیز دیگری نمی‌اندیشیدید، با شنیدن این طرح طراحی‌شده، تبسم فرمودید. راستی چرا از میان هزار هزار پیشنهاد علمی و تولیدی و فرهنگی، دست بردن به خرید دانش هسته‌ای با اقبال همه‌جانبه شما مواجه شد؟ به این دلیل که درون هر یک از ما به مقوله‌ای متمایل است و با آن «حال» می‌کند.

این‌گونه بود که آن قدرت پس پرده، ریسمان اراده ما را به روس‌ها سپرد، تا یک چند وقتی با ما «حال» کنند. روس‌ها تا توانستند از ما مکیدند و بردند و سر آخر هم چیزی در کاسه ما نینداختند. حلقه تحریم‌های بین‌المللی تنگ‌تر و تنگ‌تر شد. و اسم حواریون شما در فهرست آدم‌های خطرناک جهان جا گرفت. قدرت پس پرده می‌خواست از تماشای تحقیر جهانی ما لذت ببرد. و ما مثل ابلهان بی‌چاک و دهان نعره می‌زدیم: ما را از این ورق‌پاره‌ها باکی نیست.

۱۴- تجسم کنید عده‌ای از دخترکان موبور و چشم‌آبی در بلاد کفر، اسلام آورده‌اند، و سفارت ایران در فلان کشور غربی بر ایشان کلاس اسلام‌شناسی دایر کرده است. حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین به سفر خارج تشریف می‌برند. حتماً برای گسترش بنیه و صلابت اسلام. جناب سفیر دست‌هایش را به هم می‌مالد و سر به زیر می‌گوید: حاج آقا یک تعدادی از دختر خانم‌های اینجا به دین مبین اسلام و تشیع مشرف شده‌اند و حاضرند به ایران بروند و با هر کسی که صلاح باشد وصلت کنند. شما چه می‌فرمایید؟

حاج آقا گل از گلش می‌شکند و می‌پرسد کجا هستند این اسلام‌آوردگان؟ همین‌جا، در اتاق مجاور. حاج آقا که اتفاقاً خیلی هم پت و پهن است و اشتهای سیری‌ناپذیرشان شهره خاص و عام، به اتاق مجاور تشریف می‌برند. جل‌الخالق، حضرت پروردگار مگر زیباتر از اینها هم می‌تواند خلق کند؟ عجالتاً همان‌جا یکی از بهترین‌ها را برای خود نشان می‌کند و همان‌جا صیغه محرمیت را با رعایت حروف حلقی‌اش جاری می‌کند. و کیلم؟ چرا که نه؟ شما سرور من هستید.

من مؤدب‌تر از آن هستم که به اندرونی کسی متعرض شوم. اما شما هم باید مثل آن باغبان زیرک باشید و این احتمال را بدهید که دخترکان موبور و چشم‌آبی بلاد کفر، که امنای شما را نشانه رفته‌اند، ای بسا گماردگان همان باغبان باشند. چرا؟ چون خبربرندگان و خبرآوردگان آن باغبان زیرک، باید متنوع باشند. جوری که اگر یکی از آنها لو رفت، دیگری باشد. و اگر دیگری ور پرید، آن که در اندرونی است و از هر گمان بد میرا، به کار بایسته خویش ادامه دهد.

از باب مثال، هیچ آیا به آقای شریعتمداری کیهان گمان بد برده‌اید؟ نه، چرا؟ چون او نقش خود را به شایستگی ایفا کرده است و آن‌قدر در جانبداری از شما سنگ تمام گذارده که از خود شما در گسترانیدن دین‌بهی مطلقه پیش افتاده. برای آزمودن خدمت و خیانت امثال آقای شریعتمداری شما باید میزان سود و زیان آنان را حداقل در نسبت با خود رصد کنید. ببینید اینان چه جمعیتی را به رکاب شما فرا خوانده‌اند و چه جمعیتی را از اطراف شما تارنده‌اند. مأموریت اینان، تنها گذاردن شما در معرکه هجوم بلاهای در کمین بوده است. و انصافاً نیز در انجام این مأموریت موفق بوده‌اند.

۱۵- در زندان که بودم، کمی آن‌سوتر از سلول من، یکی از سرداران و پاسداران سپاه به جرم جاسوسی برای اسرائیل زندانی بود. سردار باشی و جاسوس اسرائیل باشی؟ پاسدار باشی و جاسوسی کنی؟ چه عیب دارد؟ جاسوسان به جایی نفوذ می‌کنند که کم‌ترین گمان بد با آن باشد. چه جایی بهتر از سپاه و وزارت اطلاعات و کیهان و اطراف بیت مکرّم؟

آن باغبان زیرک داستان ما می‌دانست که جمعیتی از اطرافیان شما به فعالیت‌های غلیظ امنیتی مشتاقند. همان‌هایی که دعوای داخل زندان خود را در سال‌های قبل از انقلاب، به جان جامعه بعد انقلاب سرازیر کردند. این خصلت روانی‌ای که امثال آقای شریعتمداری با اکسیژن آن نفس می‌کشند مگر کم روزنه‌ای است برای ورود به کانون رهبری کشور؟ شما یک نگاهی به اطراف خود بیندازید و به این پرسش ساده من پاسخ بگویید: کجای کشور را می‌توان یافت که در سیطره سرداران شما نباشد؟ می‌بینید چگونه محاصره شده‌اید آقا؟



سرتان را که زمین بگذارید، صدا و سیمای سردار پاسدار عزت‌الله ضرغامی خبر کودتا را منتشر می‌کند و سردار پاسدار علی لاریجانی مجلس را با بسیجیان آموزش دیده قبضه می‌کند و سردار پاسدار محمدباقر قالیباف با هواپیمای ایرباس خود بر فراز کشور چرخ می‌خورد و سرداران دیگر را بر سر حساسیت‌ها فرو می‌بارد. کارِ باغبان به اینجا که برسد، دست به دست می‌ساید. چرا که با برآمدن سرداران، کار انقلاب تمام است. اینجاست که باغبان زیرک، همه را با همراهی و همکاری خود ما از اطراف انقلاب تارنده و سرخ‌های کشور را به دست خود گرفته است. با اطمینان می‌گوییم: در همان فردای برآمدن سرداران، روحانیانِ پرطمطراق و روضه‌خوانانِ پُرادعا را در سوراخ‌های اختفا باید جست.

۱۶- [بهمن] احمدی امویی اکنون سه سال است که زندانی آقا مجتبی‌اشماست. امویی، یک نویسنده و روزنامه‌نگار است. مثل همسرش خانم ژیلای بنی‌یعقوب، که او نیز نویسنده و روزنامه‌نگار است و اخیراً به زندان فرا خوانده شده تا این زوج روزنامه‌نگار بعدها قصه قساوت‌های ما را بنگارند. احمدی امویی در کتابی که برآمده از چند مصاحبه با مسؤولان اصلاح‌طلب است، به روند انقلاب و اوضاع کشور پرداخته است. در پشت جلد این کتاب، یک جمله از قول یکی از وزرای سابق آورده که همین یک جمله برای کشف آن قدرت پس پرده بسیار راهگشاست. آن وزیر می‌گوید: «کشور بعد از انقلاب به دست کسانی افتاد که معنی «کارتابل» و «پاراف» را نمی‌دانستند!»

پس، انقلاب‌کردگانی که باید از هزارتوی تخصص‌ها و شایستگی‌ها عبور می‌کردند و قد و قواره‌ای برتر از قامت رژیم پهلوی ابراز می‌کردند، کسانی بودند که معنای کارتابل و پاراف را نمی‌دانستند. اداره این کشور نه چیزی بود که از روحانیان و حامیانی چون من نوری‌زاد برآید. ما کجا و سر درآوردن از آزمون‌های داخلی و بین‌المللی و اداره سرزمین پهناوری چون ایران با این همه پراکندگی قومی؟

باید صورت مسأله را به هم می‌زدیم تا دنیا متوجه دست‌تهی ما از توانمندی اداره کشور نشود. چه کردیم؟ در اولین قدم یک موی کوخ‌نشینان را به کاخ‌نشینان برتری دادیم تا سطح بلندمرتبه‌گی کشور را نه به سوی رفاه و ثروت و بهره‌مندی سوق دهیم، که هر چه را که نیز بلندی گرفته بود به زیر کشیم و در حد و اندازه کوخ‌نشینان جا به او بدهیم. خب، این مشکل به شکر خدا با همان یک شعار حل شد. حالا بعدش چه کنیم؟ با مسائل بین‌المللی و امنیتی چه کنیم؟ با جای خالی تخصص‌های گریخته و کارها و کارخانه‌های لنگ و چرخ‌های بازایستاده چه بکنیم؟

اینجا بود که باغبان زیرک به مدد آمد و مشاوره داد. خبر به خلخال بردند که دست نگهدار و همه را نکش. دیر گفتید آقا. نه، همان‌ها را که کشته‌ای فعلاً کافی است. حداقل شتاب کشتن‌ها را کم کن تا ببینم اوضاع کشور به کدام سو خیز برمی‌دارد. ای به چشم. اینجا بود که فرصت مغتنم پدید آمد. و باغبان زیرک، آدم‌های متخصص پیش از انقلاب و مأموران بعد انقلابش را به هر کجا نفوذ داد. برعکس ما که عجول و سطحی و بی‌دانش بودیم، او صبور و عمیق و اهل خرد بود. می‌دانست از کجا شروع کند و به کجا ختم.

باغبان زیرک، از خوی و خصلت ما نیک خبر داشت. که سراسیمه و تمامیت‌خواهیم. پس نرم‌نرم به رواج انگ‌ها و برچسب‌ها دست برد، که بشود به ضرب یک «طاغوتی» هیمنه یک فرد یا یک جمعیت را به زیر کشید، همین هم شد. جمع کثیری از خیرخواهان و همراهان انقلاب با همین انگ‌ها از کار برکنار یا خانه‌نشین یا زندانی یا فراری یا اعدام شدند. قلم و زبان و کُلتِ کمر آدم‌هایی چون شریعتمداری در همین راستا به کار آمد. خبرهایی محرمانه به آنها داده می‌شد و آنها حریصانه به گروکشی و قلع و قمع مخالفان می‌پرداختند و هیچ‌گاه نیز به این نمی‌اندیشیدند که اطلاعات محرمانه‌ای که با مُهر «به کلی سرّی» سپاه و کمیته و فلان دستگاه بر میز آنها نهاده می‌شود، از کجا می‌آید و توسط چه کسانی سامان داده می‌شود.

۱۷- باغبان زیرک دانسته بود که با چه کسانی رفاقت کند و جای پای خود را در کجاها محکم سازد. او باید از این فرصت طلایی و سرویس دادن به کسانی که معنای کارتابل و پاراف را نمی‌دانستند و نیامده وعده آب و برق و زمین مجانی داده بودند، سود می‌برد. او تخصص داشت و انقلاب‌کرده‌ها هیچ نداشتند جز ولع! تخصص باغبان چه بود؟ سیراب کردن ولع بی‌تخصصان بر سر کار آمده. با ارائه چند خبر و تحلیل دسته‌بندی‌شده، اعتماد نابخردان را جلب می‌کرد و آدم‌هایش را به هر کجا نفوذ می‌داد.

همین یکی دو ماه پیش مگر یک سردار و پاسدار دیگر به جرم جاسوسی برای اسرائیل دستگیر و زندانی نشد؟ باغبان زیرک، این جاسوسان پلاسیده را که فصل و کارکردشان تمام شده، رها می‌کند و دستگاه‌های اطلاعاتی ما با ذوق‌زدگی دستگیرشان می‌کنند و کلی هیاهو سر می‌دهند که بیایید و ببینید ما چه کرده‌ایم!



۱۸- اکنون شما تنها مانده‌اید آقا. مجتبای شما «خیال» می‌کند که رشته‌های کار در دست اوست. و طائب و سرداران فربه و شریعتمداری نیز خیال می‌کنند که دستشان به اطلاعات دست اول کشور گشوده است. این باغبان زیرک است که همه اینها را بدون آنکه خودشان متوجه باشند، تغذیه می‌کند. او خوب می‌داند که وقتی شریعتمداری با خبری تغذیه شد، اصلاً تحمل تجزیه و تحلیل دو روز بعد آن خبر را ندارد. فوراً به مصرف آن هجوم می‌برد. این‌گونه است که شما از دست این «دشمن»ی که اطوارش توسط طائب‌ها و شریعتمداری‌ها و مجتباها توصیف می‌شود رهایی ندارید.

شاید پخته‌ترین و البته پرفایده‌ترین کارگزاری که این باغبان زیرک به استخدام خود درآورده همین احمدی‌نژاد خودمان باشد؛ که با چند خبر بکر طراحی شده، تعادلش به هم می‌ریزد. او با هیاهوهای نامتعادلانه خود، هم آدم‌های بسیاری را از اطراف شما فراری داده و هم سرمایه‌های پولی بسیاری را از کشور. باغبان زیرک مگر چه می‌خواست و چه می‌خواهد؟ او در طول این سال‌ها ذره ذره اطلاعاتی می‌داده و مابقی کارها را به خود این فلک‌زده‌های متوهم می‌سپرده است.

۱۹- اگر تا دیروز افرادی مثل آقایان هاشمی و خاتمی و موسوی و کروبی و همراهانشان می‌توانستند تعادل کشتی کشور را که در تلاطم توفان‌های جهانی به چپ و راست می‌غلطد متعادل کنند، امروز دیگر فرصت سرآمده و عقل جمعی مردم از امیدواری به کارسازی این افراد نیز عبور کرده است.

۲۰- شما را به خدا زنده بمانید، تا هر زمان که می‌توانید. ما با همه انتقادی که به شما داریم، از تجسم فردای بعد از شما می‌هراسیم. مباد این آرامش نیم‌بند نیز با رفتن شما به هم بریزد و سرداران فربه ناگهان دست به اسلحه ببرند و خدا را نیز به بندگی خود تحکم کنند. زنده بمانید تا جنازه آرزوهای این مردم بلازده را خود به گورستان آرزوها ببرید.

شما را به خدا در همین چند سالی که زنده‌اید، اعتنایی به خبرها و تحلیل‌های فریبنده خاصان خود نکنید. همان خبرها و تحلیل‌هایی که ما و شما را به خاک مذلت نشانده‌اند. خاصان شما، دانسته یا ندانسته با دست‌خطی که از باغبان زیرک می‌گیرند، نرم‌نرم ما و شما را به سمت یک جنگ ویرانگر می‌رانند. چیزی بگویم و بگذرم: باغبان زیرک توسط کارگزاران خود چنان بر زبان شما الفاظ می‌نشانند که ناگزیر می‌شوید در اوج عصیت، اشتباه‌ترین سخن هوشمندانه یک رهبر که نه، حتا یک مسؤول دون‌پایه را در حمایت همه‌جانبه از حزب‌الله لبنان و جنگ رخ به رخ با اسرائیل به زبان آورید و اصلاً نیز نگران تبعات این سخن نابه‌جا نباشید.

اسرائیلی که شما مشتاق حذف همه‌جانبه او هستید، بسیار زیرک‌تر از آن است که در چهاردیواری مرزهای خود متوقف بماند تا شما به او ضربه بزنید و کارش را بسازید. او آن‌چنان زیرک است که هفت پشت طائب و شریعتمداری و سرداران فربه و آقا مجتبای شما را درس می‌دهد. در زیرکی او همین بس که در این سی و سه سال، روزی و ساعتی نبوده که ما و شما بدون خبرها و تحلیل‌ها و اشارات و بایدها و نبایدهای او سر کرده باشیم. باغبان زیرک این سال‌های ما هموست. و البته استاد و حامی همیشگی‌اش. همانانی که کارگزارانی در سپاه و اطلاعات و بیت مکرّم و مجلس و دولت دارند. شما آشکارا با آنها پنجه در پنجه انداخته‌اید و آنها پنهانی. شما با هزار زحمت و صرف میلیاردها پول بی‌زبان مردم تا لب مرزهای خاکی آنان لشکر می‌کشید و عراق و لبنان را درمی‌نوردید اما آنها در همین جا و حتا در اطراف بیت مکرّم، به کارهای بایسته خود مشغول‌اند.

علت پروار شدن جماعتی از خاصگان، و علت در هم پیچیدن بسیاری از امور داخلی کشور، و علت خوار و خفیف شدن قانون، ربطی به دشمنی اسرائیل و آمریکا ندارد. همه این فلاکت‌ها ناشی از قرار گرفتن بی‌خردان در مناصبی است که آن منصب‌ها به خرد مدیران محتاج‌اند. بل تلاش آن باغبان زیرک در این بوده است که ما را به جاده‌ای یک‌طرفه دراندازد. جاده‌ای که دور زدن در آن ناممکن باشد. و جاده‌ای که حتماً به واژگونی و سقوط مرکب انقلاب منجر می‌شود.

من اما در همین جاده یک‌طرفه برای شما هدیه‌ای دارم. که هم از سقوطمان برهاند و هم سلامتی ما را از دسیسه‌های آن باغبان زیرک تضمین کند. و آن همان است که به آقای هاشمی و چندی پیش‌تر به آقای خاتمی گفتم. بیایید و به حقوق تباه‌شده مردم بها بدهید و ادب پوزش‌خواهی را باب کنید. همان حقوقی که ما بنا نداریم نیم‌نگاهی نیز بدان بیفکنیم. نفس متمایل شدن ما به اعاده این حقوق تضییع شده نیز ارزشمند است.



اجازه ندهید با شتابی که در همان جاده یک‌طرفه برای شما تدارک دیده‌اند، بر انباشت این حقوق معوقه افزوده شود. از همین اکنون به اعاده آنها همت کنید. ذات هدیه من این است: شما را به خدا به سمت مردم بازگردید. اگرچه مردم بگویند: تشکر از این بازگشت دیرهنگام، اما ما شما را نمی‌خواهیم.

می‌دانم که روزهای بسیار سختی را گذران می‌کنید. تار و پود قمار هسته‌ای دست و پای فکر شما را از کار انداخته. پس پیشنهاد همواره خود را مجدداً تکرار می‌کنم: اگر نوشیدن جام زهر هم‌قدم شدن با خواست‌های جهانی کام شما را برمی‌آشوبد، بیایید و بخشی از اختیارات تمام‌نشدنی خود را به مجلس تفویض فرمایید. بگذارید اگر جام زهری باید نوشیده شود، اجازه بدهید مجلسیان مطیع و بی‌اراده و مرعوب و حرف‌گوش‌کن به نیابت از شما بنوشند. تکلیف‌رهایی از بن‌بست هسته‌ای را به همین مجلس محتضر واگذارید. این بهترین هدیه‌ای است که من به شما تقدیم می‌دارم. قدرش را بدانید. اگر دلتان نمی‌آید که همه اختیارات گسترده رهبری را به مجلس واگذارید، لااقل برون‌رفت از بن‌بست هسته‌ای را به اختیار مجلس مطیع خود موکول فرمایید.

این قدم خیر شما، تبعات مبارکی خواهد داشت. یک، این که رشته کار را از دست سرداران سپاه که برای روزهای پرآشوب دورخیز کرده‌اند، بیرون می‌برد، دو، این که سرنوشت این روزهای سوریه شخم‌خورده را از سر کشور ما می‌تاراند. و سه، این که نقشه‌های آن قدرت پس‌پرده را برمی‌آشوبد. لااقل برای مدتی که ما با عقل آشتی کنیم. والسلام

با احترام و ادب: محمد نوری‌زاد

چهاردهم مهرماه سال نود و یک

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد؛ وبلاگ «نجوهای نجیبانه»

<http://nurizad.info/?p=19900>



نامه سرگشاده کیوان صمیمی به خامنه‌ای، ۲۳ مهر ۱۳۹۱

مسئولیت فروپاشی ایران بر عهده شماست، قانون اساسی را اجرا کنید

به نام خدا

جناب آقای آیت‌الله خامنه‌ای، با سلام

بعد از گذشت ۴۷ سال که از نخستین بازداشت کوتاه‌مدتم می‌گذرد و مسائلی که در این دهه‌ها درگیرشان بوده‌ام، حق دارم نسبت به وضعیت مردم و کشور نگران باشم و در نتیجه احساس مسئولیت کنم. خروجی این احساس مسئولیت نیز پس از سال‌ها گفتن و نوشتن ولی اصلاحی ندیدن، انتقاد از شخص اول مملکت است.

در خصوص مسأله انتقاد، علاوه بر اتکا به متون فراوان عقلی و دینی، به صحبت‌های خودتان هم استناد می‌کنم که در چندین جا گفته‌اید (انتقاد، مخالفت و بیان صریح و شجاعانه عقاید بلا اشکال است... اگر کسی دنبال براندازی نیست ولی با سلیقه و تفکر سیاسی ما مخالف است، نباید امنیت را از او سلب کنیم زیرا در کشور آرا و عقاید مختلفی وجود دارد... اینکه می‌گویم دشمنی نباشد به این معنا نیست که انتقاد هم نباشد، حتا اعتراض به نظرات خاص رهبری نیز به معنای ضدیت با رهبری نیست). بنا بر این، اگر در این نامه کوتاه، انتقادی از شما مطرح می‌کنم برآمده از آن دل‌نگرانی و به معنای استیفای حقوق مردم است.

و اما بعد،

آقای خامنه‌ای، در مورد فشارها و تهدیدات خارجی چه کاری می‌خواهید بکنید؟ می‌دانید که سلطه‌گران جهانی به سرکردگی آمریکا در جهت استراتژی (مهار ایران) کاملاً برنامه‌ریزی شده در حال پیشروی هستند. این حرکت رو به جلو را می‌توان در مقایسه وضعیت اکنون یا حتا یک سال پیش، کاملاً تشخیص داد. اگر شما در مقابله با راهبرد مهار، همانند سوریه به نیروی نظامی خود و کمک‌های سیاسی و نظامی روسیه و چین دلخوش کرده‌اید، در اشتباهید. برای روشن شدن موضوع کافی است در یک جلسه خصوصی با چند فرمانده صاحب‌صلاحیت ولی صریح‌اللهجه سپاه، از آنها بخواهید از توان بازدارندگی نرم روسیه و چین در مقابل آمریکا (حتی بدون اروپا) و پس از آن مقایسه‌ای از توان‌های نظامی (به اضافه توان داخلی) گزارشی شفاف به شما ارائه دهند، که گویا مدتی بخشی از آن را هم ارائه داده‌اند. علاوه بر آن، مطالعه دکترین ایالات متحده، پیگیری مداوم راهبردها و تاکتیک‌ها آمریکا در جهان و منطقه، بررسی گزارش‌های مراکز پژوهشی استراتژیک آمریکا از جمله مصاحبه سال گذشته مرکز پژوهش‌های جهانی با استراتژیست پرنفوذ هنری کیسینجر، واقعیت‌های نگران‌کننده‌ای را نشان می‌دهد.

به رغم همه این موارد، عقل و تجربیات تاریخی ثابت کرده است که یک راه مطمئن برای مصونیت تهدیدهای خارجی باقی می‌ماند و آن هم انسجام داخلی است ولی متأسفانه حکومت اسلامی ایران (شاید به استثنای چند ماه اول عمر آن) نیز همانند رژیم سابق، خلاف جهت این انسجام عمل کرده است. البته شما باهوش‌تر از این هستید که انسجام و وحدت ملی را به حضور خیابانی تنها بخشی از مردم که آن هم به علت مأموریت‌های اداری، رودربایستی‌های رفاقتی و امثالهم و فقط در مورد برخی با اعتقاد قلبی است تقلیل دهید.

بنا بر این، لازم است با باز کردن چشم بر روی واقعیت‌ها، هر چه زودتر از تکبیر و تأیید گرفتن‌های نمایشی یا محدود، عبور کرد و اجازه داد همه مردم و نمایندگان واقعی‌شان بدون ترس و در جهت نزدیک شدن به مطالبات قانونی خود، فعالیت مدنی و حزبی داشته باشند تا انسجام و مشارکت در ساختن خانه و وطن خویش را لمس کنند. در این باز کردن فضا نیز نباید نگران طرح شدن اندک مطالبات تند احتمالی در عکس‌العمل به فشارهای ۳۳ ساله بود زیرا مردم با بهره‌گیری از تجربیات گذشته، به مجرد مشاهده اصلاح رویه‌ها و همراهی مسئولان، با آن برخوردی ماندلایی خواهند کرد.

آقای آیت‌الله خامنه‌ای، شما با میدان دادن به صاحبان همه آرا و سلیقه‌های موجود در کشور که در جمله خودتان که در اوایل این نامه هم آمده و ذکر کرده‌اید را عملی نکنید و بسیاری از نیروهای امنیتی‌تان از محدود کردن منتقدان دست برندارند، نمی‌توانید شرایط لازم برای اقشار مرجع در نقد و اظهار نظر آزادانه پیرامون مسائل کشور را ایجاد کنید و در نتیجه احساس مشارکت عمومی که زیربنای انسجام ملی است را برانگیزانید. البته



برای به دست آوردن انسجام داخلی و وحدت ملی که تنها سپر مؤثر در برابر تهدیدات استکبار جهانی است، باید هزینه‌های آن را هم پردازید زیرا در مناسبات اجتماعی و حتا کل نظام هستی رسیدن به هیچ دستاوردی بدون پرداخت هزینه ممکن نیست. هزینه حاکمیت برای به دست آوردن آشتی ملی و کمک‌های فراگیر مردمی، محدود شدن همه صاحبان قدرت از جمله رهبری به حدود و ثغور است که قانون اساسی، این میثاق ملی، مشخص کرده است.

بنا بر این، در خاتمه این نکات مختصر و به عنوان یکی از مدافعان همیشگی ارزش‌های انقلاب، تنها راه نجات کشور از فشارهای کنونی را در ایجاد انسجام فراگیر واقعی نه صوری، از طریق اجرای بدون تنازل قانون اساسی و استیفای حقوق ملت می‌دانم و به شما که رهبر کشور هستید یادآوری می‌کنم چنانچه تندروری‌های فعلی و عدم مشارکت ملی ادامه پیدا کند، مسؤولیت ظلم‌هایی که به هموطنان روا می‌شود، بر هم خوردن نظم ظاهری موجود، اتفاقات تخریبی خارجی و احیاناً داخلی، تجزیه احتمالی کشور، فروپاشی و سایر مسائل ناشی از سلطه قدرت‌های زیاده خواه خارجی یا تشدید فشارهای داخلی در درجه نخست بر ذمه شخص جنابعالی خواهد بود.

در جمله پایانی نامه‌ام آرزو دارم شیرینی قدرت که معمولاً قدرتمداران در طول تاریخ، گرفتار آن شده‌اند را با انواع توجیه‌های آسمانی و زمینی انکار کرده‌اند باعث نشود تا واقعیات نگران‌کننده‌ای که بسیاری دلسوزان با تجربه‌های متفاوت و از طیف‌های مختلف، آن‌ها را به عیان می‌بینند به دیده شما و دیگر برخورداران از مقام و موقعیت، کم‌اهمیت جلوه کند و اقدام فوری و مؤثر به عمل نیاورید و در نتیجه، دوران غم‌انگیز پایمال شدن حقوق مردم به درازا بکشد و آنگاه موقعیت‌هایی که به سختی و با هزینه‌های سنگین طی دهه‌ها به دست آمده نابود شوند. و آنگاه پشیمانی؛ یک پشیمانی تاریخی برای مسببین اصلی و نیز تعیین‌کنندگان و بی‌جواب در مقابل مردم، تاریخ و خداوند.

چنین مباد

کیوان صمیمی

مهرماه ۱۳۹۰

زندان رجایی شهر

*** منع ***

وبسایت «ملی - مذهبی»



نامه سرگشاده حسین رونقی ملکی به خامنه‌ای، ۳۰ مهر ۱۳۹۱

قوه قضائیه سر چشمه همه بی‌عدالتی‌هاست

به نام خداوند جان و خرد
و هر کسی کارهای شایسته انجام دهد و مومن باشد، نه از ستمی می‌ترسد و نه از آسیبی.
«و من یعمل من الصالحات و هو مومن فلا یخاف ظلماً و لا هضماً» - ۱۱۲ / طه
جناب آیت‌الله خامنه‌ای
با سلام و عرض ادب

من سید حسین رونقی ملکی، زندانی سیاسی در بند ۳۵۰ به این گمان که حضرتعالی با دغدغه‌آشنایی مستقیم با مشکلات و رنج‌های مردم و کوشش در بهبود نسبی زندگی و معیشت آنها به شهرها و استان‌های کشور سفر می‌کنید، این نامه را می‌نویسم. اطمینان دارم با هر قضاوتی که نسبت به امثال من در جمهوری اسلامی وجود داشته باشد، حداقل عده‌ای از مسئولان سیاسی کشور هستند که اذعان کنند انگیزه‌های ما که پذیرفته‌ایم دوران جوانی خویش را در زندان سرکنیم، چیزی جز سربلندی و پیشرفت ایران عزیزمان نیست.

جناب آیت‌الله خامنه‌ای
تابستان امسال زلزله‌ای در آذربایجان رخ داد که تن هم‌میهن‌انمان را تا به امروز به لرزه انداخته است. پس‌لرزه‌ها، سرمای شدید و بی‌تدبیری و وعده‌های دروغین مسوولان نیز درد این مصیبت‌دیدگان را دوچندان کرده است. آن‌گونه که وزیر بهداشت و استاندار آذربایجان شرقی عنوان کرده‌اند: «با گذشت بیش از دو ماه از وقوع زلزله ۱۲۰ هزار نفر در مناطق زلزله‌زده در سرمای شدید زیر چادر اسکان موقت زندگی می‌کنند، بسیاری از زلزله‌زدگان از ابتدایی‌ترین امکانات همچون حمام و توالت و لوازم گرمایشی محروم هستند. بیماری‌های عفونی، پوستی و... سلامت آنها را تهدید می‌کند.»
این در حالی است که بسیاری از مسوولان نظام با هزینه‌های گزاف به سفرهای استانی یا به همراه خانواده‌های خود به سازمان ملل می‌روند و هزینه‌های بسیاری صرف سوریه، عراق، لبنان و دیگر کشورها می‌شود. آیا همانگونه که معاون اول آقای احمدی‌نژاد عنوان کرده بود مناطق زلزله‌زده ظرف دو ماه بازسازی شد؟

جناب آقای خامنه‌ای
آیا سفر آقای احمدی‌نژاد در زمان وقوع زلزله به مکه، در کنار بی‌تفاوتی غیرقابل توجیه صدا و سیما نسبت به این واقعه تلخ و به گونه‌ای امنیتی با آن برخورد کردن و بازداشت امدادگران و نیروهای داوطلب مردمی، بیانگر بی‌تفاوتی مسوولان جمهوری نسبت به مردم ایران و واقعه زلزله آذربایجان نبود؟ آیا این امر بیانگر فاصله بین مردم و حاکمیت نیست؟ طبیعی است که من هم بسان همه مردم ایران از این گونه برخوردهای غیرمسئولانه ناراضی و ناراحت هستم و نیز از اینکه هم‌میهن‌انم در سرمای شدید بدون هیچ سرپناهی زندگی می‌کنند، از اینکه با انواع بیماری‌ها دست و پنجه نرم می‌کنند و با هزاران مشکل روبه‌رو هستند در رنجم. اطلاع دارید مسوولانی که همچنان در خانه‌های گرم خود نشسته‌اند و درباره بازسازی خانه‌های زلزله‌زدگان وعده‌های دروغین می‌دهند. هنوز حتا نتوانسته‌اند برای این مصیبت‌دیدگان کانکس تهیه کنند؟ و اطلاع دارید که به خاطر یک سیلاب تعدادی از هم‌میهن شمالیمان جانشان را از دست داده‌اند و بسیاری بی‌پناه مانده‌اند؟

جناب آیت‌الله خامنه‌ای
شاید به حضرتعالی اطلاع نداده باشند که حضور امدادگران و نیروهای داوطلب مردمی فارغ از هر مرام و عقیده‌ای در مناطق زلزله‌زده از اولین ساعات چشمگیر و غیر قابل انتظار بود. داوطلبانی که زندگی روزانه خود را رها و جلیقه امدادگر بر تن کرده بودند و در امدادسانی فراتر از



مسئولان تلاش می‌کردند به گونه‌ای که به گفته نماینده مردم تبریز آقای پزشکیان مردم در کمک به زلزله‌زدگان از مسوولان جلوتر بودند. اما پاسخ بسیاری از این نیروها و امدادگران داوطلب و مردمی، ضرب و شتم و بازداشت غیرقانونی توسط نیروهای لباس شخصی و اداره اطلاعات تبریز بود.

باورم این است سرچشمه همه این بی‌عدالتی‌ها قوه قضائیه است که به جای حمایت از امدادگران و فعالیت‌های قانونی و بشردوستانه آنها، تن به نفوذ نهادهای امنیتی و اطلاعاتی داد و همگام با آنها به گفته خودشان برای امدادگران بی‌گناه بدون هیچ دلیل و توجیه مشخصی پرونده‌سازی کرد و آنها را روانه زندان نمود. ما هر چه فکر می‌کنیم، در نمی‌یابیم چرا باید مزد کمک به هم‌میهنان رنج‌دیده‌مان زندان باشد؛ شاید جنابعالی به عنوان رهبر جمهوری اسلامی برای این سؤال پاسخی بیابید. اما در عین حال و در کنار همه مصیبت‌ها زلزله آذربایجان نشان داد هنوز حس نوع‌دوستی ما ایرانیان در زلزله‌های رودبار و بم فراموش نشده است و بر همه ثابت شد که به‌راستی آذربایجان پاره تن ایران است.

جناب آیت‌الله خامنه‌ای

آنچه بر امدادگران و نیروهای داوطلب و مردمی رفت یکی از تأسف‌بارترین پرونده‌ها در اسناد قوه قضائیه جمهوری اسلامی است. آیا شما باور می‌کنید که هنوز هم امدادگران بازداشت شده را تهدید و وادار به سکوت می‌کنند تا از حقوق خود دفاع نکنند و از ظلم‌ها و قانون‌شکنی‌ها پرده برندارند. پیش از آن نیز در اداره اطلاعات تبریز و پلیس اطلاعات و امنیت به عقاید بسیاری از امدادگران توهین شد، روزهای بسیاری را به صورت غیرقانونی و بدون تفهیم اتهام در بدترین وضع و زیر فشارهای غیر انسانی در بازداشت به سر بردند. بازجویان به تفتیش عقاید پرداختند و با ورود به خصوصی‌ترین مسایل امدادگران آنها را وادار به اعترافات غیرواقعی و خلاف کردند. ضرب و شتم امدادگران برای کسب اعترافات غیرواقعی از تلخ‌ترین رخدادهای بود و تلخی آن در سوابق برخورد نهادهای اطلاعاتی، امنیتی فراموش نخواهد شد.

جناب آقای خامنه‌ای

اینجانب در میان امدادگرانی بودم که به خاطر نوع‌دوستی و انسانیت و کمک به مردم بی‌پناه بازداشت شدند و توهین‌های بسیاری را تحمل کردند. بارها تهدیدمان کردند که خانواده و اطرافیانمان را نیز بازداشت می‌کنند. این در حالی بود که من شخصا برای مرخصی خارج از زندان بودم و بنا به وظیفه انسانی و ملی فرصت به دست آمده برای رسیدگی به کارهای شخصی و معالجاتی خود را رها کرده، برای کمک به زلزله‌زدگان شناختم اما با برخورد خودسرانه و غیرقانونی نهادهای اطلاعاتی و امنیتی مواجه شدم و بر اثر ضربات وارده به هنگام بازداشت به شدت از ناحیه کلیه آسیب دیدم. نمی‌دانم این درخواست نابجایی است اگر به عنوان رهبری این نظام از جنابعالی بخواهم که مأموران و مسوولان قانون‌شکن و قانون‌گریز، قضات ناعادل و آنان که دروغ‌پراکنی می‌کنند را به فرض صحت مطالب عنوان شده در این نامه به میز محاکمه یک دادگاه مستقل بسپارید؟ و بیش‌تر از پیش به وضعیت بد زلزله‌زدگان بی‌پناه در سرما رسیدگی کنید؟ آنچه مسلم است حکومت باید در برابر قانون سر فرود آورد. اما اگر حاکمیتی از قانون بگریزد و شهروندان را از مزایا یا حقوق مصرح قانون محروم کند و اگر شهروندان خود را در معرض بی‌عدالتی و عدم امنیت ببینند شکاف بی‌اعتمادی میان مردم و حاکمیت پدید می‌آید. متأسفانه این است آنچه امروز همگان شاهد آن هستیم.

«بنی‌آدم از اعضای یکدیگرند

که درآفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی‌غمی

نشاید که نامت نهند آدمی»

با احترام

سیدحسین رونقی ملکی

بند ۳۵۰ - زندان اوین



*** منع ***

وبسایت «کلمه»

<http://www.kalame.com/1391/07/30/klm-117054/>



نامه سرگشاده امید به خامنه‌ای، مهر ۱۳۹۱

آقای خامنه‌ای! سردار فضل‌ی! حاج قاسم سلیمانی! حاج سعید قاسمی!

که یه روزی من با اسم شما حال‌ها می‌کردم، مملکت هر کشوری مال مردم اون کشوره، اونان که تصمیم می‌گیرن چی باشه چی نباشه، اگر بخوان اسلام باشه خیلی خب باشه، اگر نخوان نباید باشه، تعارف که نداریم! هان؟! یعنی چی نظام به هر قیمت باید حفظ بشه؟ اگر اینهایی که مخالف اسلام هستند - ولایت فقیه که خوبه - مخالف اسلام، اگر اینها تو اکثریت‌اند باید به خواسته‌شون تن داده بشه، اگر هم تو اقلیتند باید مثل بقیه شهروندان حق حیات داشته باشن، باید تحمل بشن، باید حق اعتراض داشته باشن، نه اینکه خونشون کف آسفالت خیابونا ریخته بشه؛ اجنبی که نیستن با گوله اونها رو نشون می‌کنین! مردم کشورت هستن، هموطنت هستن! آی اونایی که سال ۷۸ خیابون جمهوری خط قرمز شما بود و هر کدوم از معترضا پاشو رو خط قرمز می‌گذاشت به تیربار بسته می‌شد! اگر مخالفان رهبر تو اکثریت‌اند باید آقا ساکشو ببندد بره! تعارف داریم آقا؟! اگر تو اقلیت‌اند باید حق داشته باشن تا اون ور خیابون جمهوری کوچه کثوردوست بیان و علیه آقا شعر بدن! می‌فهمین؟! مملکت‌داری سخته آقا جان! سخته! یه نگاهی به تاریخ بن‌دازین درس بگیرین. جای جای اون برای ماها نشانه‌هایی است که درس بگیریم. به قول حضرت علی که «ما اکثر العبر و اقل الاعتبار!»

آقای خامنه‌ای! بذارید بگم تظاهرات و اعتراض بنا نیست منجر به اسقاط نظام بشه، اگر فکر می‌کنین اعتراض منجر به اسقاط می‌شه پس بذارین بشه تا نظامی روی کار بیاد که اعتراض در اون منجر به اسقاط نشه. بد می‌گم آقا؟! مملکت باید سازوکاری داشته باشه که مردم با اعتراض با انجمن با سندیکا با حزب با هر وسیله دیگه‌ای، با رسانه، بتونن حرفشونو بزنن، به مطالباتشون برسن، اگر نباشه انقلاب پیش می‌یاد می‌زنن همه چی رو «کن فیکون» می‌کنن. یه آبگرمکن هم که می‌سازن کنارش شیر اطمینان کار می‌ذارن که نترکه!

آقای خامنه‌ای برای یک بار هم که شده زندانیان سیاسی تحت هر عنوان متهم به اقدام علیه امنیت ملی، تشویش اذهان عمومی، نشر اکاذیب، نمی‌دونم محارب، مفسد فی الارض هرچی هرچی از این مزخرفات که به نافشون بسته شده رو آزادشون کنید.

آقای خامنه‌ای برای یک بار هم که شده به افکار مخالفتون تریبون برای اظهار نظر بدید. برای یک بار هم که شده به لامذهب‌ها هم مجال برای صحبت بدید. شاید حرف حق از ناحیه اینها هم بلند بشه. می‌دونین یه حرف حقشون چیه؟ من لامذهب نیستم ولی اگر این حرف مال لامذهب‌ها باشه من عمیقاً قبولش دارم. اون حرف اینه که ما دو جور خدا داریم یکی خدائیه که آدم آفرید، یکی هم خدائیه که آدم آفرید. «آن یکی شیر است که آدم می‌خورد، وان یکی شیر است که آدم می‌خورد». درسته! حرف درستی! حرف حقیه! جهان امروز ما متوجه خدائی شده جدای از خدائی که ادیان به اونها معرفی کردند. بگذریم...

آقای خامنه‌ای!

این درخواست‌ها رو که از شما می‌کنم نه به این خاطر که مردم ما محتاج درخواست از شما باشن؛ فقط به این خاطر که شما رهبر مملکتید و همه ارگان‌ها اعم از مربوط و غیرمربوط ذی‌ربط و بی‌ربط امنیتی و غیرامنیتی کلاً تصمیم‌گیری رو به عهده شما گذاشتند. متأسفانه سی و چند سال حکومت دینی از مردم و مسئولین ما انسان‌های بی‌اراده‌ای ساخته و پرداخته، اونها رو تبدیل به ربات‌هایی کرده، تبدیل به تراریخته‌هایی کرده که مثل تو فیلم‌ها مأمورن فقط فرامین رو اجرا کنند و بس.

و نهایت اینکه به قول آقای نوری‌زاد محض رضای خدا هم که شده لااقل یکی از نابسامانی‌های این مردم رو شما به عهده بگیرید. مثلاً گرونی مرغ، یا گرونی شیر یا بیکاری جوون‌ها یا اعتیاد اونها، یا کشتار یا فساد میلیاردی یا دورویی و ریای جامعه یا هر چیز دیگری که خودتان مایل هستین. ناسلامتی شخص اول مملکت و بالتبع مسؤول اول همه مسائل هم شما هستین. بیش از این مصدع نمی‌شم، خداحافظ



<http://sabziran50.blogfa.com/post-14.aspx>

**نامه سرگشاده ستار بهشتی به خامنه‌ای، ۱ آبان ۱۳۹۱ (++)****آقای خامنه‌ای! دستگاه قضائی نظام جمهوری اسلامی سلاح‌خانه‌ای بیش نیست!****شما و دستگاه قضائی شما یا همان سلاح‌خانه شما را از هنرمندان در هنر آدمکشی می‌دانم****این چه حکومتی است که ادعای اجرای عدالت خدایی و نوکری مردم را دارید، اما حاضر به دل‌کندن و رها کردن این قدرت و نوکری نیستید؟****اگر به شما و آخوندهای شکم‌فراخ و منبرنشین شما باشد، می‌گویید با دعا کردن تمام مشکلات حل می‌شود!****تمام این احکام و این اعدام‌ها توسط سلاح‌خانه نظام نه به خاطر اجرای عدالت بلکه برای ایجاد جو رعب و وحشت در دل ملت است! تا کسی سخنی به شکایت نگویید! اما این همه ظلم تا کی؟****تا کی خنثی بودن و سکوت کردن؟ تا کی به اتحاد نرسیدن؟ تا کی امید به اصلاح و اصلاح‌طلبی داشتن؟ تا کی جنگ شاه و شیخ عَلم کردن؟ آیا این همه دعوای سیاسی در این ۳۳ سال کاری از پیش برای مردم بُرد یا هرچه بود پیشرفت در عمر نظام داشت؟ امروز به اتحاد برسیم تا فردا پشیمان گذشته بر باد رفته نشویم**

آقای خامنه‌ای!

۳۳ سال است که نظام جمهوری اسلامی برپا شده و عجب بلای آسمانی بر ایران و مردم ایران نازل گردیده! در این مدت از هیچ ظلمی دریغ نشده، از رعب و وحشتی که مأموران امنیتی نظام شما با احضار و تهدید مردم در جامعه به وجود آوردند، تا قطع دست و پا و اعدام‌ها که توسط دستگاه قضائی اجراء می‌شود. به راستی نام سلاح‌خانه بر این دستگاه قضائی برازنده نیست؟ خبر اعدام ۱۰ نفر از افراد جامعه در تاریخ ۱ آبان ۹۱ منتشر گردید و عجب خیر تکان‌دهنده‌ای! در یک روز جان ۱۰ نفر را گرفتند واقعاً یک نوع ننگ است، این ننگ از دست هر نظامی بر نمی‌آید جز نظام‌های دیکتاتور و آدمخواری چون نظام جمهوری اسلامی! و باز در نظام‌های دیکتاتور نظام شما یک الگو به تمام معنا در خونریزی و خونخواری است.

آقای خامنه‌ای!

افراد جامعه دستگیر می‌شوند، آن‌قدر شکنجه می‌شوند تا به گناه نکرده اعتراف کنند! افراد دستگیر می‌شوند، در شکنجه‌گاه‌های شما با آتش سیگار بر بدن آنها داغ گذاشته می‌شود، بر روی نرده‌های آهنی که زیر آن شعله برافروخته شده نگه داشته می‌شوند، سر افراد را در مستراح پرشده از مدفوع فرو می‌کنند تا به گناه کرده و ناکرده اعتراف کند! بعد احکامی که بر روی این اعترافات اعلام می‌گردد احکام شرعی و اعلام اجرای دین خدا را می‌گیرد! آخر این چگونه خدا و چگونه دینی است که شما آن خدا را عبادت، آن دین را اجراء می‌کنید که جز ریختن خون انسان‌ها چیزی را نمی‌خواهد؟ این چگونه دینی است که به شما اجازه هرگونه رفتار را برای اعتراف کردن افراد قبول می‌کند؟ آیا این دین خدا است یا رفتاری خشونت‌آمیز به اسم دین خدا برای ماندن بر سر حکومت؟

آقای خامنه‌ای!



بنده به عنوان یک ایرانی، شما و دستگاه قضائی شما یا همان صلاح‌خانه شما را از هنرمندان در هنر آدمکشی می‌دانم، باور کنید شما را هنرمند می‌دانم. چندین بار خانواده این زندانیان از نوشتن نامه تا تجمع در جلو کاخ شما و خواهش برای تجدید نظر در احکام عزیزان خود اقدام کردند، جواب شما چه بود؟ شما که خود را امیرالمؤمنین و نایب برحق خدا می‌دانید، شما که خود را عاشق ملت می‌دانید و دست‌بوسی خود را عشق دوطرفه بین ملت و مسئولین می‌دانید، چند بار برای گفتگو با این خانواده‌ها و یا جواب دادن به نامه این خانواده‌ها و بسیاری چون آنها تلاش کردید؟ تا به حال سیلی از نامه‌ها و رنجنامه زندانیان و خانواده آنها به طرف کاخ شما روان شده، چند بار رأفت شما شامل حال این افراد گردیده؟ آیا این یک هنر نیست؟! یک هنرنمایی در زجر دادن ملت و آدمکشی نیست؟! آیا حکم‌ها و طریقه گرفتن اعترافات را قبول دارید؟ اگر قبول دارید، چرا اعلام نمی‌کنید این‌گونه رفتار را قبول دارید و خود نیز به خاطر این همه بی‌کفایتی که باعث ویرانی ایران و به وجود آمدن این همه فساد شده به زیر بار آن شکنجه‌ها نمی‌روید؟ اگر قبول ندارید، چرا ابراز ندامت نمی‌کنید و از این قدرت‌طلبی خود دست بر نمی‌دارید؟ این چه حکومتی است که ادعای اجرای عدالت خدایی و نوکری مردم را دارید، اما حاضر به دل‌کندن و رها کردن این قدرت و نوکری نیستید؟ آقای خامنه‌ای اگر تمام این حکم‌های اجراء شده صحیح باشد، تمام اعترافات به راستی و بدون هیچ شکنجه‌ای گفته شده باشد، در این میان هیچ‌کدام از آن افراد گناهکار نیستند! گناهکار واقعی شما و سران بی‌کفایت این نظام هستید؟

آقای خامنه‌ای!

اگر در جامعه اقتصاد رونق داشت، فضای اجتماعی جامعه برای تفریح و تخلیه هیجانات مردم باز بود، چرا باید انسانی دست به سرقت و یا فروش مواد مخدر بزند؟ چرا باید انسانی متعرض به ناموس دیگری گردد؟ حال اگر با واقعیت بنگرید می‌بینید هیچ‌کدام از افراد کشته‌شده تقصیر نداشتند جز سران نظام! سران نظام به جای رونق دادن به بازار اقتصاد، به راکد کردن اقتصاد کشور پرداختند، به جای باز کردن فضای اجتماعی جامعه با بسته کردن این فضا خفقان را به راه انداختند. چگونه انسانی وقتی در نهایت فقر و تنگنا قرار گرفته و کاری برای تهیه مخارج خود و خانواده خود ندارد می‌تواند زندگی کند؟ اگر به شما و آخوندهای شکم‌فراخ و منبرنشین شما باشد، می‌گویید با دعا کردن تمام مشکلات حل می‌شود! اما ۳۳ سال است این همه دعا کرده‌اید، چرا ایران را در پرتگاه نیستی قرار داده‌اید؟ ۳۳ سال است مردم را وادار کرده‌اید، خواسته‌های خود را به جای طلب کردن از نظام، از امامزاده‌ها طلب کنند! خوب اگر امامزاده و خدا با دعا کردن کار خلق را انجام می‌دهد، تشکیل دولت و نظام چه معنی دارد؟ شما چکار می‌کنید؟ ثروت ملت را بالا می‌کشید؟ اگر کار خلق را نظام باید راه بیندازد، چرا تا این اندازه بی‌لباقت و بی‌کفایتی در خود می‌بینید، سکوت اختیار کرده و ترک قدرت نمی‌کنید؟ تمام این احکام و این اعدام‌ها توسط صلاح‌خانه نظام نه به خاطر اجرای عدالت بلکه برای ایجاد جو رعب و وحشت در دل ملت است! تا کسی سخنی به شکایت نگوید! اما این همه ظلم تا کی؟

آقای خامنه‌ای!

در زمان جنگ ایران و عراق، سرودی ساخته شده بود که می‌گفت: «آمریکا ننگ به نیرنگ تو! خون جوانان ما می‌چکد از چنگ تو!»، اکنون بعد از ۳۳ سال می‌بینیم خون نه تنها جوانان که خون ملت ایران از چنگ شما می‌چکد، این ننگ و نیرنگ شما است که دیگر از پرده برون آمده و عیان گشته!

در آخر مطلبم، سخنی با همه احزاب درون مرزو برون مرز دارم. تا کی خنثی بودن و سکوت کردن؟ تا کی به اتحاد نرسیدن؟ تا کی امید به اصلاح و اصلاح‌طلبی داشتن؟ تا کی جنگ شاه و شیخ عَلم کردن؟ آیا این همه دعوای سیاسی در این ۳۳ سال کاری از پیش برای مردم بُرد یا هرچه بود پیشرفت در عمر نظام داشت؟ امروز به اتحاد برسیم تا فردا پشیمان گذشته بر باد رفته نشویم.

زنده و پاینده ایرانی و ایران جانم فدای ایران

نویسنده: ستار

«ای مفتی شهر از تو بیدارتریم

با این همه مستی ز تو هشیارتریم

تو خون کسان نوشی و ما خون رزان



انصاف بده کدام خونخوارتریم؟! [خیام]

*** منع ***

وبلاگ شخصی «ستار بهشتی»

http://magalh91.blogspot.com/2012/10/blog-post_9713.html

**نامه سرگشاده محمود احمدی‌نژاد به خامنه‌ای، ۱۱ آبان ۱۳۹۱ (++)**

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مُدَّ ظله العالی)

مقام معظم رهبری

سلام علیکم

با تبریک عید عظیم غدیر که تضمین و کمال رسالت پیامبر اعظم(ص) و نقطه پیوند بشریت با حقیقت انسان کامل و امام معصوم(س) است، از توجه هوشمندانه حضرت‌تعالی به ضرورت حفظ و تقویت وحدت در شرایط خطیر کنونی صمیمانه سپاسگزارم.

دولت ضمن استقبال کامل از این تذکر به موقع، مانند همیشه تمام هم‌خود را مصروف خدمتگزاری بی‌منت و پافشاری بر اصول و ارزش‌های انقلاب و صیانت از حقوق اساسی ملت خواهد کرد و به دلیل مسؤلیت‌های سنگین خود، از بگومگوها و یا اصطکاکات داخلی استقبال نخواهد نمود و مانند گذشته و برای مصالح کشور همه نامهربانی‌ها را صبورانه تحمل خواهد کرد.

به واسطه طراحی دشمنان، ملت و کشور در فشارند. اینجانب و همکارانم در دولت برای تدبیر امور و مقابله با توطئه‌های دامنه‌دار و وسیع بدخواهان و برای کاهش فشار بر مردم و پیشبرد امور کشور، تمام توان خود را به طور شبانه‌روزی به کار بسته‌ایم؛ لیکن ابعاد مسأله و اهمیت موضوع، مستلزم حضور همه قوا و مسؤلیت‌پذیری و همکاری و همراهی آنان با دولت است که امروز در خط مقدم این جنگ تمام‌عیار اقتصادی قرار دارد.

مطمئن هستم که جنابعالی بر پاسداری قاطع از قانون اساسی و به‌ویژه از حقوق اساسی ملت و همچنین صیانت از جایگاه رفیع رئیس‌جمهوری منتخب ملت، که بالاترین مقام رسمی کشور پس از رهبری و مجری قانون اساسی است، تأکید دارید و با هر اقدامی که اختیارات و مسؤلیت‌های مهم او را مخدوش نماید، مخالفید.

توجه دادن حضرت‌تعالی به امر انتخابات ریاست جمهوری، بسیار دقیق و مهم است. انتخابات ریاست جمهوری مظهر اراده ملی و نماد حاکمیت مردم و بالاترین تجلی مردم‌سالاری است. جنابعالی بارها تأکید کرده‌اید که همه باید به گونه‌ای عمل نمایند که انتخاباتی پرشور و با حداکثر مشارکت مردم، که موجب تجدید قوای انقلاب و عامل نشاط و همبستگی ملی و بزرگ‌ترین ضربه به دشمن است، برگزار شود؛ این امر در شرایط کنونی از اهمیتی به مراتب بالاتر برخوردار است و ضرورت دارد از هر گونه اقدام و رفتار که شائبه تضعیف نقش محوری اراده مردم در اداره کشور و یا حضور حداکثری آنان در انتخابات است، به جد پرهیز شود. دولت با تمام توان در خدمتگزاری همه‌جانبه به ملت، حاضر و در صدد زمینه‌سازی تحقق این امر است.

إن شاء الله با تدابیر خردمندانه حضرت‌تعالی از این عقبه به سلامت عبور خواهیم کرد.

سلامتی و عزت روزافزون جنابعالی و ملت بزرگ ایران را از ایزد منان مسألت دارم.

محمود احمدی‌نژاد

*** منبع ***

وبسایت خبرگزاری «مهر»



نامه سرگشاده مصطفی تاجزاده به خامنه‌ای، ۱۵ آبان ۱۳۹۱

مقایسه دیپلماسی دولت خاتمی با دولت نزدیک به رهبری

من مقایسه می‌کنم، شما قضاوت کنید؛ کدام سیاست خارجی شاه سلطان حسینی بود؟

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور آیت‌الله خامنه‌ای

رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران

با سلام و احترام

جنابعالی تا کنون چندین بار از جمله در آخرین دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام، سیاست خارجی دولت اصلاحات را شکست‌خورده ارزیابی فرموده‌اید. پیش از آن نیز در نقد سیاست خارجی دولت اصلاحات، این دولت را به اشاره اُبلغ از تصریح به شاه سلطان حسین تشبیه کردید. شما در آن دیدار در نقد و نفی سیاست خارجی در دوره اصلاحات فرمودید: «در آن روزی که ادبیات مسؤولین ما آلوده شد به حرف‌ها و تعبیرات تملق‌آمیز نسبت به غرب و فرهنگ غربی، در آن روز اینها ما را «محور شرارت» معرفی کردند!... آن وقتی که ما در ادبیات خودمان، در اظهارات خودمان، حرف‌های تملق‌آمیز نسبت به غرب و نسبت به آمریکا و اینها را تکرار می‌کردیم. اینها این‌جوری‌اند» (دیدار با مسؤولان و کارگزاران نظام، سوم مرداد ۹۱).

روشن است که حضرتعالی بر اساس این استدلال دیپلماسی هفت سال اخیر کشور در دوره دولت‌های نهم و دهم را مطلوب و موفق می‌دانید و در موارد مختلف تصریح فرموده‌اید که علت همه تحریم‌ها و فشارهای خارجی نه فناوری هسته‌ای است و نه حقوق بشر بلکه اسلام، انقلاب، پیشرفت‌های میهن و نیز احیای شعارهای انقلاب توسط دولت‌های نهم و دهم است.

قصد بنده از تصدیق آن است که کاستی‌ها و خطاهای ادعا و استدلال فوق را بنمایانم به این امید که با آشکار شدن نادرستی آن، هرچه سریع‌تر در سیاست خارجی فاجعه‌بار کنونی تجدید نظر فرمایید. بر این اساس، نکات زیر را به عرض می‌رسانم:

بدیهی است هدف دیپلماسی، اثبات حقیقت، ارشاد و هدایت دول دیگر و یا ناگزیر ساختن آنان به توبه و اعتراف به اشتباه نیست، بلکه هدف، حفظ و تقویت منافع و مصالح ملی است. این امر خود ملاک روشنی از میزان توفیق و ناکامی سیاست خارجی دولت‌ها به دست می‌دهد. بدین معنا که حقانیت مواضع دولتی که هنر استفاده از امکانات موجود برای حفظ منافع ملی خود را نداشته باشد، به هیچ وجه ملاک موفقیت دیپلماسی آن محسوب نمی‌شود. بر این اساس ملاک موفقیت دیپلماسی ایران در برابر آمریکا که طی سال‌های پس از انقلاب همواره در پی ایجاد اجماعی جهانی علیه ایران بوده است، نه اعتراف و توبه رئیس‌جمهور این ابرقدرت جهانی، بلکه از بین بردن زمینه‌های تحقق مقاصد خصمانه کاخ سفید علیه ایران است.

در دوره اصلاحات، سیاست خارجی عاقلانه دولت اصلاحات و به ویژه رفتار و گفتار اعتمادساز، دموکراتیک و صلح‌جویانه آقای خاتمی به جمهوری اسلامی چنان اعتبار و وجاهتی بخشیده بود که اتهام آقای بوش نه تنها نمی‌توانست ایران را در سطح بین‌الملل در جایگاه متهم قرار دهد و تهدیدها و تحریم‌های گوناگونی را متوجه میهن و ملت ما کند، بلکه انتقادهای زیادی را در درون و بیرون آمریکا متوجه کاخ سفید کرد.

قرار دادن ایران در کنار کره شمالی به عنوان «محور شرارت» نه تنها از منزلت بین‌المللی ایران نکاست بلکه وجهه جنگ‌طلبانه جمهوری خواهان کاخ سفید را در منظر جهانیان آشکارتر ساخت. مسلماً شما نیز تصدیق می‌فرمایید که پس از ایراد اتهام فوق، نه افکار عمومی ایالات متحده، نه رقبای دموکرات او، نه دول اروپایی و نه هیچ کدام از دول متحد آمریکا به ویژه در همسایگی ایران، با واشنگتن همراه و هم زبان نشدند و ایران را محور شرارت نخواندند. برعکس بر مراودات و همکاری‌های خود با دولت و ملت ما افزودند. در اثر این راهبرد موفق نه تنها آمریکا از همراهی شرکای جهانی خود در سیاست‌های خصمانه علیه ایران محروم شد، بلکه قدرت‌های جهانی به رغم خواست و تمایل آمریکا با ایران وارد گسترده‌ترین همکاری‌های اقتصادی و صنعتی شدند. البته چه خوب بود آقای بوش در قبال ایران دوره اصلاحات که از اعتبار و وجاهت بین‌المللی



تحسین برانگیزی برخوردار شده بود آن اشتباه فاحش را نمی‌کرد و دولت آمریکا را در چهره قداره‌کش بین‌المللی تصویر نمی‌نمود، اما این وظیفه مردم آمریکا بود که به خاطر سیاست‌های خطا و اشتباهات فراوان آقای بوش در دوره ریاست جمهوری، برای دور بعد از کاندیدای حزب جمهوری‌خواه حمایت نکنند و نامزد حزب دموکرات را به کاخ سفید بفرستند و آن چه به ما مربوط می‌شد این بود که با اتخاذ راهبردی عاقلانه و منطقی در عرصه دیپلماسی خارجی توانسته بودیم تهدید آمریکا را بی‌اثر کرده و منافع و مصالح ملی خود را حفظ و تقویت کنیم.

تعجب‌آور این است که حضرت‌عالی در گذشته همین نگاه را به دیپلماسی داشتید و در باره موفقیت دیپلماسی به همین‌گونه استدلال می‌کردید. پس از صدور موافقتنامه سعدآباد در دیدار با مسؤولان و کارگزاران وقت نظام در سال ۱۳۸۲ در تأیید تصمیم دولت اصلاحات مبنی بر توقف داوطلبانه غنی‌سازی اورانیوم فرمودید: «کاری که مسؤولان کردند، کار درستی بود. با تدبیر و بدون پذیرش تسلیم و قبول حرف زور انجام شد تا توطئه‌ای که از طرف آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها علیه جمهوری اسلامی طراحی شده بود، شکسته شود... افراد مؤمن و غیور ما تصور می‌کنند دولت تسلیم شد، که باید گفت این طور نیست و هیچ تسلیمی تا این جا وجود نداشته است. این یک حرکت سیاسی و کار دیپلماسی است».

به عبارت دیگر، شما نیز معتقد بودید ملاک و نشانه دیپلماسی موفق ناکام ساختن دیگران در تحقق نیت و اهدافشان علیه منافع ملی است و بر همین اساس، ابتکار دولت اصلاحات در توقف داوطلبانه چرخه تولید سوخت هسته‌ای را سیاستی درست و عامل «شکسته شدن» «توطئه‌ای دانستید» که از طرف آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها علیه جمهوری اسلامی طراحی شده بود» اکنون چه اتفاقی افتاده که نظر مبارک در باره مفاهیم پایه دیپلماسی نیز دستخوش تغییر شده آن چنان که استدلالی کاملاً برخلاف می‌آوردید و تصمیمی را که در آن زمان درست و مدبرانه و «بدون پذیرش تسلیم و قبول حرف زور» و «یک حرکت سیاسی و کار دیپلماسی» توصیف می‌کردید امروز مصداق «عقب‌نشینی» و مواضع خاتمی و دولت اصلاحات را «حرف‌های تملق‌آمیز نسبت به غرب» معرفی می‌فرمایید و متقابلاً توفیق آمریکا را در ایجاد اجماع جهانی علیه ایران و صدور پیاپی قطعنامه‌های شورای امنیت و تحریم‌های به تعبیر شما «وحشیانه» اروپا و آمریکا را نشانه و ملاک درستی دیپلماسی و راهبرد هسته‌ای کنونی ایران قلمداد می‌کنید؟ بی‌تردید دیدگاه اول شما درست و داوری اخیر جنابعالی برخطاست و موفقیت آمریکا در همراه کردن کشورهای مؤثر جهان با خود علیه ایران پیروزی بزرگ این کشور، و ناتوانی ایران در «شکسته شدن» این «توطئه» که از طرف آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها علیه جمهوری اسلامی طراحی شده بود»، شکست بزرگ دیپلماسی ایران به شمار می‌آید، و اقدام مدبرانه و خردمندانه در این عرصه همچنان تلاش برای شکستن این اجماع علیه ایران، تعامل همه‌جانبه با اروپا، روسیه، چین، هند و همسایگان قدرتمند خود و شایسته تنش‌زدایی در روابط با آمریکا است.

برای این که خطای استدلال جدید شما آشکارتر شود خوب است به وجه دیگر این موضوع و روندی که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پس از دولت اصلاحات طی کرده است نظری بیفکنیم. بی‌تردید موفقیت دیپلماسی آمریکا در قبال ایران بدون اشتباهات فاحش استراتژیک و تاکتیکی ایران در عرصه سیاست خارجی ممکن نبود. ارزیابی غیرواقع‌بینانه مسؤولان کشور از مناسبات جهانی و در نتیجه دیپلماسی نادرست دوران پس از اصلاحات که مورد تأیید و حمایت حضرت‌عالی نیز بوده است، بزرگ‌ترین خدمت را به آمریکا کرد و موجب شد تا جرج بوش بتواند در دور دوم ریاست جمهوری خود که مقارن با دولت اول آقای احمدی‌نژاد بود، توافق اکثر قریب به اتفاق (سی و پنج) کشور عضو شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را برای ارسال پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل به دست آورد. سپس با جلب موافقت چین و روسیه، اکثریت قاطع اعضای متغیر شورای امنیت، و با همراهی کامل اروپا، از جمله انگلستان و فرانسه، بزرگ‌ترین اجماع جهانی را با محوریت آمریکا علیه ایران شکل دهد و قطعنامه‌های تحریم علیه کشورمان را در آن شورا به تصویب برساند.

حتماً به خاطر دارید که رئیس‌جمهور مورد حمایت غیرمشروط جنابعالی، که دیدگاه‌های او را به ویژه در سیاست خارجی از دیگران به خود نزدیک‌تر می‌دانستید در جواب منتقدان، قطعنامه‌های شورای امنیت را کاغذپاره می‌نامید و در برابر قدرت‌های بزرگ رجزخوانی می‌کرد که «آن‌قدر قطعنامه صادر کنید تا قطعنامه‌دانان... شود» و هم چنین لاف می‌زد که موضوع هسته‌ای موضوعی تمام شده و غیر قابل مذاکره است و ایران با کشورهای ۵+۱ فقط حاضر به گفت و گو درباره مدیریت جهانی است و در این گفت و گوها در نظر دارد بیست راهکار برای اداره جهان ارائه دهد. البته آقای احمدی‌نژاد در این ادعاهای گزاف تنها نبود، آقای علی لاریجانی نماینده جنابعالی در شورای امنیت ملی نیز که به توصیه شما، در دوره پس از اصلاحات مسؤول پرونده هسته‌ای شد، در این زمینه با رئیس دولت نهم رقابتی دیدنی داشت و می‌گفت: «چه کسی گفته است جمهوری اسلامی ایران برای حل مسأله هسته‌ای‌اش باید با غرب و اروپا مذاکره کند؟! یا إفاضه می‌فرمودند: «می‌خواهند ما را از لولوی شورای امنیت بترسانند». در آن زمان همه مقامات حاکمیت یکدست ایران طرفدار چشم بستن به روی غرب و نگاه به شرق شدند. این راهبرد اگر نتوانست مانع آرای مثبت روسیه و چین به قطعنامه‌های تحریم شورای امنیت علیه ایران شود، اما نتوانست روند نزدیکی اروپا به آمریکا در قبال ایران را سرعت بخشد. در آن زمان پیش‌بینی آقای متکی وزیر امور خارجه مبنی بر رأی نیابردن قطعنامه تحریم، تنها سه روز قبل از صدور آن،



میران درک و شناخت دستگاه دیپلماسی کشور از واقعیات جهانی را به روشنی به نمایش می‌گذاشت. این سطح درک و شناخت البته منحصر به مسئولان دیپلماسی خارجی کشور نبود، در همان زمان که اعضای شورای امنیت سازمان ملل مشغول بحث و بررسی پیش‌نویس قطعنامه علیه ایران بودند، مجلسی که حضرت‌عالی آن را در یکی از سخنرانی‌هایتان به «درختی روئیده در سنگلاخ» اصلاحات تشبیه فرمودید به جای عطف توجه و حساسیت به این مهم و پیگیری تحولات خارجی، با اهتمام وصف‌ناپذیری وقت خود را مصروف موضوعاتی نظیر اختلاف با دولت اصول‌گرا در باره تغییر ساعت آغاز به کار بانک‌ها و تغییر ساعت رسمی در آغاز سال جدید، می‌کرد و به این ترتیب، میزان درک و فهم خود را از شرایط کشور و بحرانی که در آینده قرار است دامن‌گیر کشور شود به نمایش می‌گذاشت.

از مطالبی که عرض کردم خدای ناکرده تصور نفرمایید که قصد بنده آن است که عملکرد دوران و دولت اصلاحات را مطلق کنم و تمام خوبی‌ها و راستی‌ها را به آن نسبت دهم. قطعاً چنین منظوری ندارم. آن دوران نیز کوتاهی‌ها و اشکالات خاص خود را داشت اما یقیناً حضرت‌عالی که سالیان دراز در حوزه سیاست و مدیریت حضوری تعیین‌کننده داشته‌اید نیک می‌دانید این عرصه، عرصه نسیب است. عملکردها و ایده‌ها و طرح‌ها در این عرصه در مقایسه با یکدیگر سنجیده می‌شوند و برتری خود را به رخ یکدیگر می‌کشند. بنا بر این، اجازه دهید با یک مقایسه میان آثار و نتایج متضاد راهبرد سیاست خارجی در دوران اصلاحات و در دوران دولت اصول‌گرای تحت حمایت و تأیید مطلق شما مقصود خود را بهتر بیان کنم. در دوران اصلاحات شرایط منطقه‌ای و جهانی یکسره با شرایط امروز منطقه و جهان متفاوت بود. در آن زمان احساسات جریحه دار شده افکار عمومی آمریکا و جهان پس از جنایت یازده سپتامبر برای آقای بوش و جمهوری‌خواهان فرصت مغتنمی بود تا با توسل به شیوه‌های پوپولیستی و تقویت حس انتقام در مردم آمریکا، سیاست‌های جنگ‌طلبانه خود را عملی سازند. افکار عمومی آمریکا و جهان پس از آن حادثه کاملاً پذیرای هر تجاوزی از سوی آمریکا به بهانه مجازات تروریست‌ها بود. در میان کشورهای منطقه نیز هیچ کشوری به اندازه ایران با آمریکا روابط خصومت‌آمیز و سابقه برخوردهای خصمانه نداشت، بزرگ‌ترین متحد منطقه‌ای آمریکا در عراق و افغانستان سقوط نکرده بود، سفارت آمریکا در عراق و افغانستان اشغال نشده بود، دیپلمات‌های آمریکا در عراق و افغانستان به گروگان درنیامده بودند، هواپیماها و هلی‌کوپترهای آمریکایی در بیابان‌های عراق و افغانستان نابود نشده بودند. این همه در ایران اتفاق افتاده بود. دولت عراق نیز پیش از آن در دوره بوش پدر با شکست مفتضحانه از کویت بیرون رانده و آن‌چنان تضعیف شده بود که بر بسیاری از مناطق این کشور کم‌ترین تسلطی نداشت. در نتیجه ایران می‌توانست هدف اول و یا دست‌کم یکی از اولین اهداف نظامی آمریکایی باشد که در آن زمان از حمایت کامل افکار عمومی داخلی و جهانی برای هر اقدام انتقام‌جویانه‌ای برخوردار بود. این تنها سیاست خارجی مدبرانه و معطوف به منافع ملی دولت اصلاحات به رهبری خاتمی بود که زمینه چنین اقدامی را علیه ایران توسط دولت بوش منتفی می‌کرد. آن دوره را با شرایط امروز کشور در برابر آمریکا و جامعه جهانی مقایسه فرمایید. طی سال‌های پس از دوره اصلاحات و در حاکمیت دولت اصول‌گرای مطلوب حضرت‌عالی - البته تا پیش از خانه نشینی یازده روزه آقای احمدی‌نژاد - منطقه و جهان شاهد تحولات و رخ‌نمایی فرصت‌هایی بی‌نظیر به سود ایران بوده است. درآمدهای افسانه‌ای حاصل از افزایش قیمت نفت، که در شرایط عادی هر کشور پیشرفته‌ای را به سرمایه‌گذاری و همکاری اقتصادی و صنعتی با ایران تشویق و ترغیب می‌کرد، بحران اقتصادی غرب که طبیعتاً موجب تقویت گرایش‌های ضد جنگ در غرب شده و ضرورت همکاری با کشوری ثروتمند مانند ایران را برای دول غربی به عنوان راهکاری برای کاهش مشکلات اقتصادی جذاب‌تر از هر زمانی کرده بود، شکل‌گیری بهار عربی و سقوط دیکتاتورهای منطقه عربی یکی پس از دیگری، از بین رفتن مهم‌ترین تهدیدها در همسایگی ایران و... همگی شرایط مطلوب و کم‌نظیری در منطقه و جهان برای ایران به وجود آورده بود که در صورت استفاده از آن، می‌توانستیم امروز چه از نظر رشد و توسعه اقتصادی و چه از نظر سیاسی کشوری مقتدر و سرآمد منطقه باشیم. طی سال‌های اخیر راهبرد فاجعه‌آمیز سیاست خارجی و هسته‌ای، تصمیمات غلط و یا دیر هنگام، بی‌کفایتی و ناکارآمدی در استفاده از فرصت‌های بی‌نظیر تاریخی و نیز مواضع و اظهارات ماجراجویانه و ضد منافع ملی مسئولان کشور، ایران را به چنان ضعف و انزوایی در منطقه و جهان دچار ساخته است که آن همه عوامل و شرایط مثبت، حتا مشکلات حاد آمریکا در عراق و افغانستان، نه تنها مانع از آن نشده است که ایران در معرض محدودیت و تحریم و تهدید همه‌جانبه قرار گیرد، بلکه آقای اوباما در مقایسه با جرج بوش توانسته است گام‌های به مراتب بلندتری علیه مصالح و امنیت ملی ما بردارد و افزون بر تحریم‌های شورای امنیت، خود تحریم‌های نفتی، بانکی و بیمه‌ای وسیعی را علیه جمهوری اسلامی به اجرا درآورد. با کمال تأسف، باید گفت عملکرد دولتمردان در سال‌های اخیر به گونه‌ای بوده است که احزاب رقیب را در آمریکا علیه ایران متحد کرده است. کافی است توجه فرمایید که آخرین مصوبه کنگره ایالات متحده علیه جمهوری اسلامی، در مردادماه سال جاری، با ۴۲۱ رأی موافق در برابر تنها شش رأی مخالف به تصویب رسید. طرفه آن که با وجود همه اقدام‌های فوق، باراک اوباما از طرف نامزد رقیب خود سخت مورد شتمات قرار گرفته که چرا علیه



ایران نرمش نشان داده است و وعده می‌دهد که در صورت پیروزی در انتخابات و راه یابی به کاخ سفید، در قبال ایران موضعی به مراتب سرسختانه‌تر اتخاذ خواهد کرد.

به هر رو، گفتار و رفتار نسنجیده دولتمردان کنونی موجب شده است که اروپا علاوه بر همراهی با امریکا در شورای امنیت، رأساً نیز اقدام به اعمال تحریم‌های بی سابقه علیه ایران کند. به این ترتیب میهن و مردم ما برای نخستین بار گرفتار تحریم‌های سه‌لایه به شرح زیر شده‌اند که برای کشور و ملت آثار سوء و ناگواری همراه داشته است:

الف) تحریم‌های شورای امنیت که برای همه کشورهای عضو سازمان ملل لازم‌الاجراست و هیچ کشوری نمی‌تواند آنها را رسماً و علناً نقض کند.
ب) تحریم‌های نفتی، بانکی و بیمه‌ای ایالات متحده و اتحادیه اروپا
ج) اعمال مجازات و تحریم علیه کلیه اشخاص حقیقی و حقوقی که معاملات غیرمجاز -البته از دید کاخ سفید- با جمهوری اسلامی برقرار نمایند.

برای این که تفاوت تحریم‌های جدید با آن چه در سابق اعمال می‌شد، روشن گردد، کافی است به برخی آثار آنها تنها در فاصله یک ساله اخیر توجه کنیم. در این مدت:

الف- صادرات نفت به کم‌تر از یک سوم صادرات گذشته کاهش یافته است و کشتی‌های نفت‌کش حامل نفت ایران به رغم تخفیف‌های خیره‌کننده، بدون مشتری روی آب‌ها سرگردانند.

ب- ایران قادر نیست حتی قیمت فروش همین میزان نفت را با اختیار هزینه کند و برای خرید مواد غذایی و دارو هم با مشکلات عجیب و غریبی مواجه است.

ج- با چندنرخ شدن قیمت ارزهای خارجی دستاورد بزرگ دولت اصلاحات در تکرخی کردن ارز به هدر رفت و ارزش دلار در بازار آزاد تقریباً به سه برابر رسید (از ۱۰۵۰ تومان به بیش از ۳۸۰۰ تومان) از نتایج فوری این چند رخی شدن، تشدید و تعمیق فساد دولتی است که نفس پیکره بی‌رمق بوروکراسی کشور را گرفته است.

د- صنایع کشور به دلیل توقف واردات مواد اولیه و واسطه به بحرانی‌ترین وضعیت خود رسیده و روند تعطیل صنایع کشور و تولیدات مواد کشاورزی و دامی سرعت گرفته است.

ه- تورم واقعی در کشور چند برابر اعلام شده است، اما همین ارقام اعلام‌شده هم تکان‌دهنده است. نرخ تورم در تیرماه امسال ۲۵/۹ درصد اعلام شد. بر اساس آمار رسمی در این مدت قیمت مواد غذایی ۴۴ درصد افزایش یافته است. بیش‌ترین فشار این تورم لجام گسیخته بر قشرهای کم‌درآمد و به ویژه بر صاحبان درآمد ثابت (کارگران و کارمندان) وارد می‌آید.

از طرف دیگر، روند فزاینده فشار تحریم‌ها و افزایش روزانه قیمت‌ها و خدمات، نظام تصمیم‌گیری اقتصادی کشور را کاملاً مختل کرده است. برای مثال مرحله دوم هدف‌مندی (حذف) یارانه‌ها در سال جاری منتفی شد و آثار مثبت مرحله اول آن، به علت افزایش هزینه زندگی مردم، در حال زایل شدن است. بر اساس آمار رسمی طی سال گذشته خانواده‌های ایرانی با کسری بودجه بیشتری برای تأمین مایحتاج خود مواجه شده‌اند. و بیش از پنج میلیون نفر بر جمعیت زیر خط فقر کشور افزوده شده است. در سال جاری با توجه به افزایش‌های انفجاری قیمت‌ها وضعیت روش است. هدف از اجرای طرح هدفمند کردن یارانه‌ها رها کردن شانه‌های دولت از پرداخت حجم عظیم یارانه‌ها بود این در حالی است که امروز با سقوط آزاد پول ملی در برابر ارزهای خارجی دولت سوبسیدی به مراتب بیش از گذشته برای سوخت پرداخت می‌کند و اختلاف قیمت سوخت در داخل و خارج کشور بار دیگر به قاچاق گسترده سوخت به خارج کشور انجامیده است و روز از نو و روزی از نو. بانک مرکزی قرارگاه جنگ‌های نامنظم اقتصادی! تشکیل داده است. در فاصله دو ماه تیر تا پایان مرداد تصمیمات و سیاست‌های اعلام‌شده درباره ارز چهارده بار تغییر یافته است (به طور متوسط هر چهار روز یک بار تصمیمات عوض شده‌اند) مجلس از احتمال به راه افتادن مجدد سیستم سهمیه‌بندی کالاها (کوپن) سخن می‌گوید و جناب‌عالی نیز در فصل تابستان شعار جدیدی تحت عنوان «اقتصاد مقاومتی» مطرح کرده اید که به هر دلیل در شروع سال ۱۳۹۱ در فکر آن نبودید و به همین دلیل، در نام‌گذاری سال جدید از ایده اقتصاد مقاومتی نشانی نیست.

اکنون آیا می‌توانید درباره این تناقض آشکار توضیح دهید که چرا صرف متوجه کردن اتهام محور شرارت به جمهوری اسلامی بدون آن که آقای بوش بتواند یک گام عملی علیه کشورمان بردارد، نشانه شکست دیپلماسی دولت اصلاحات است ولی تحریم سه‌لایه سال‌های اخیر و پیروزی ایالات متحده در متحد کردن کشورهای مؤثر جهان و از جمله اتحادیه اروپا علیه ایران، علامت موفقیت دیپلماتیک دولت اصولگرا است؟



اگر به رغم همه شواهد و دلایل روشن یادشده، همچنان بر درستی راهبرد سیاست خارجی و سیاست هسته‌ای جاری اصرار بفرمایید و آن‌چنان که بعضاً اشاره فرموده‌اید، معتقد باشید تحریم‌های جدید در پیدایش مشکلات فوق‌نقش مهمی نداشته است، آن‌گاه صریحاً بر بی‌کفایتی مطلق دولت و مجلس اصول‌گرا حکم فرموده‌اید که با وجود درآمد افسانه‌ای ۶۵۰ میلیارد دلاری نفت طی هفت سال گذشته، گرانی و تورم و نرخ رشد اقتصادی منفی را برای کشور به ارمغان آورده است. در این صورت، جنابعالی به عنوان بالاترین مقام و بلکه تنها مقام تصمیم‌گیر در سطح تصمیمات کلان و به عنوان مقامی که مطابق قانون اساسی مسؤلیت نظارت و هماهنگی قوای کشور را بر عهده دارد، آیا می‌توانید در برابر منتقدان، خود را از مسؤلیت این نتایج فاجعه‌بار مبرا بدانید؟ آیا کسی باور خواهد کرد که مقام رهبری که با حساسیت زایدالوصفی امور ریز و درشت کشور را تعقیب می‌کنند و حتا درباره نحوه انعکاس پرونده‌های اختلاس در رسانه‌ها احساس مسؤلیت و مداخله مستقیم می‌کنند، در قبال عملکرد دولت و مجلسی که به گفته موافق و مخالف شکل‌گیری آن نتیجه تدابیر ایشان است، نقش و مسؤلیتی ندارند؟

هنگامی که آقای خاتمی دولت را تحویل آقای احمدی‌نژاد داد، روابط با همه همسایگان دوستانه بود. اما امروز روابط ایران با عربستان، ترکیه، قطر، آذربایجان، امارات و بحرین سرد و گاه با تنش همراه است و روابط با سایر همسایگان هم وضعیت بهتری ندارد. پنج سفر یک‌جانبه رئیس دولت‌های نهم و دهم به عربستان و سفر شدیداً تحقیرآمیز وی بر اساس ابراز اشتیاق خودش به اجلاس سران «شورای همکاری کشورهای عربی خلیج» در قطر، گرهی از مشکل روابط سرد و بعضاً تیره با همسایگان نگشوده است. آل سعود همکاری همه‌جانبه‌ای با غرب در ارتباط با تحریم‌ها به عمل می‌آورد، اتباع ایرانی را بدون رعایت موازین حُسن هم‌جواری و به شکل توهین‌آمیزی اعدام می‌کند، در طرح‌های سیاسی و تبلیغاتی علیه ایران در منطقه آشکارا و به صراحت آمریکا را همراهی می‌کند، بر اساس اسناد منتشرشده در سایت ویکی‌لیکس مصرانه از آمریکا می‌خواهد به ایران حمله کند و در گفت‌وگوهای دیپلماتیک با کشورهای مشتری نفت ایران، تأمین نفت مورد نیاز آنان را تضمین می‌کند و عضویت دولت سوریه را از سازمان کنفرانس اسلامی، با حضور آقای احمدی‌نژاد در مکه به حالت تعلیق در می‌آورد. حماس از ایران فاصله گرفته و به ترکیه پیوسته است. در ترکیه سپر دفاع موشکی ناتو علیه جمهوری اسلامی مستقر گردیده و دولت آذربایجان با اسرائیل روابط گرم و همکاری‌های نظامی و امنیتی برقرار کرده است در هر دو کشور افرادی به اتهام تروریست‌های وابسته به ایران محاکمه می‌شوند. دولت عراق که نزدیک‌ترین دولت همسایه به ایران است هواپیماهای ایران را برای بازرسی ناگزیر از فرود می‌کند و....

جنابعالی مستحضرید که مشی آقای خاتمی جلب اعتماد توامان دولت‌ها و ملت‌ها بود و در دوره ریاست جمهوری وی، جمهوری اسلامی به توفیقات زیادی در هر دو زمینه دست یافت. در دولت نهم تدبیر و عقلانیت در سیاست خارجی کنار گذاشته شد و سخنرانی‌های آتشین و شعاری جای دیپلماسی را گرفت، در نتیجه با بسیاری از دولت‌های جهان دچار مشکل شدیم. آن اظهارات آتشین و تنش‌آفرین از جمله از سوی جنابعالی نشانه شجاعت و برخورد عزتمندانه با غرب تلقی شد آن‌گونه که دیدگاه ایشان به ویژه در عرصه سیاست خارجی را از همه به خود نزدیک‌تر یافتید. هرچند آقای احمدی‌نژاد به دلیل سر دادن آن شعارها مورد توجه افکار عمومی مسلمانان قرار گرفت ولی اتخاذ سیاست مبتنی بر معیار دوگانه در قبال دولت سوریه و حمایت ایران از این دولت در سرکوب و وحشیانه و خونین اعتراض‌های مردم خود - که در آغاز ماهیتی کاملاً مسالمت‌آمیز داشت -، به جایگاه جمهوری اسلامی در اذهان عموم مسلمانان منطقه و جهان عرب لطمات جدی وارد ساخت و ایران به تعقیب سیاست‌های فرقه‌ای متهم شد.

اصولاً در بهار عربی، حکومت تک‌صدایی و فردی، آن‌هم از نوع شیعی آن به هیچ وجه نمی‌توانست الگوی مسلمانان اهل سنت شود که اکثریت جمعیت سرزمین‌های عربی را تشکیل می‌دهند. راهبرد «استبداد در خانه، دموکراسی در جهان» هیچ خریداری در دنیا و نیز منطقه نداشت. از همان آغاز روشن بود تلاش ایران برای صبغه اسلامی بخشیدن به اعتراض‌های مردم به جان آمده از دیکتاتوری در این کشورهای عربی و اقدامات پیدا و پنهان در تقویت جریان‌های اسلامی این کشورها به تقویت گرایش‌های سلفی - تکفیری در منطقه عربی خواهد انجامید. فرقه‌ها و جریان‌های خوارج مسلکی که تنفرشان از شیعیان و ایرانیان اگر بیش از نفرتشان از دول غربی و رژیم صهیونیستی نباشد کم‌تر نیست.

اکنون به نظر می‌رسد آن‌چه موجب شده است که مقامات ایرانی به جای حمایت از به قدرت رسیدن دولتی با گرایش اسلامی در سوریه، خواهان استقرار نظامی دموکراتیک در این کشور شوند، این است که می‌دانند ایجاد چنین حکومتی، به معنای حاکمیت سلفی / تکفیری‌های سوری خواهد بود که دمار از روزگار علویان، مسیحیان و در نهایت مخالفان نظام تک‌صدایی درخواهند آورد و برای ملت خود و مردم منطقه فاجعه خواهند آفرید. با وجود این توجه ندارند که این روند و راهبرد درباره همه کشورهای عرب و مسلمان صدق می‌کند. بعید نمی‌دانم که اعتراف تلخ آقای احمدی‌نژاد مبنی بر پیشی گرفتن غرب و ایالت متحده از جمهوری اسلامی در جریان بهار عربی به علت مشاهده پیامدهای سیاست‌های نادرست ایران باشد. به گفته وی «دشمن کاری کرد که ترکیه به جان ایران بیفتد، ترکیه به جان سوریه بیفتد، قطر به جان عراق و عراق به جان عربستان و



عربستان به جان ایران... با این تحولات می‌بایست خیلی هوشمندانه برخورد کرد. چون اگر دقت نکنیم علیه خودمان می‌شود. به نظر من تا این جا غربی‌ها از ما جلو هستند.» (ایران، ۲۶ مرداد ۱۳۹۱)، چرا ما عقب مانده‌ایم؟

آقای خاتمی مروج اسلامی بود که امروز مدل منتخب اشخاص و احزاب مسلمان در ترکیه، تونس، مراکش و مصر است. اسلامی که در آن نه عزت بهانه‌ای برای بر باد دادن مصالح و منافع ملی می‌شود و نه مصالح و منافع ملی بهانه‌ای برای از دست دادن عزت و نه وجود دشمن بهانه‌ای برای نقض مردم‌سالاری و نادیده گرفتن بدیهی‌ترین حقوق ملت. با التزام به همین تفکر بود که آقای خاتمی زمانی پذیرفت شنونده نطق افتتاحیه رئیس‌جمهور آمریکا در اجلاس سران کشورهای عضو سازمان ملل باشد که آقای کلینتون متقابلاً همان روز هنگام سخنرانی رئیس‌جمهور کشورمان در سالن مجمع حاضر شود. او حتی چند دقیقه پیش‌تر در ساختمان ماند بدان امید که با رئیس دولت اصلاحات دست بدهد. این صحنه‌ها را مقایسه کنید با صحنه‌های حقارت‌باری که در دوران پس از اصلاحات و به نام اصول‌گرایی شاهد آن بودیم. آقای احمدی‌نژاد، دست کم دو سال پای سخنرانی رئیس‌جمهور آمریکا نشست بدون آن که هنگام نطق وی، حتی وزیر خارجه آن کشور در محل اجلاس حضور یابد. او پیروزی انتخاباتی آقای اوباما را تبریک گفت اما دریغ از پاسخی شفاهی به پیام مکتوب او. نامه‌های بدون پاسخ به سران کشورهای آلمان و آمریکا حتماً از خاطر مبارک نرفته است. از استقبال‌ها و بدرقه‌های توهین‌آمیز و تحقیرکننده‌ای که در سفرهای آقای احمدی‌نژاد شاهد آن بوده‌ایم سخنی نمی‌گوییم. با این اوصاف تصور نمی‌کنم شیوه آقای خاتمی را بتوان تملق‌گویی از آمریکا و عقب‌نشینی پی در پی خواند و روش آقای احمدی‌نژاد را انقلابی و سرفرازانه نامید. متأسفم که در پاسخ به تحریف حقایق، چاره‌ای ندارم جز یادآوری برخی واقعیات تلخ در این زمینه از جمله رفتار ماجراجویانه در دستگیری ملوانان انگلیسی و تسلیم شدن شرم‌آور به اولتیماتوم ۴۸ ساعته دولت انگلیس و آزاد کردن ۱۶ ساعته ملوانان انگلیسی و به قول مقامات کشور متجاوز به آب‌های ساحلی ایران با بدرقه گرم رئیس دولت نهم و تعدادی از وزرا و اعطای هدایایی به آنان! تا معلوم شود فاصله بین ادعا و عملکرد، به ویژه وقتی شرایط دشوار می‌شود، چه مقدار است؟

سخن در باب ابعاد فاجعه‌ای که سیاست خارجی غلط و راهبرد هسته‌ای ناصواب برای کشور به همراه داشته است بسی فراتر از حوصله این نامه است و اگر بیم تصدیع بیش از حد نبود، هنوز حرف‌های ناگفته بسیاری برای گفتن وجود داشت. اما به همین مقدار بسنده می‌کنم. امید آن که شرح این حقایق به تجدید نظر در راهبرد هسته‌ای و سیاست خارجی جاری کشور کمک کند.

سید مصطفی تاجزاده

بند انفرادی اوین

*** منع ***

وبسایت «کلمه»

**نامه سرگشاده «دارا ایرانی» به خامنه‌ای، ۲۷ آبان ۱۳۹۱****خاک بر سرت ای خامنه‌ای که ملت را در گرسنگی و فقر نگه می‌داری، آن وقت ۴۰ میلیون دلار به حزب الله لبنان کمک می‌کنی!**

واقعاً چقدر باید خامنه‌ای و دستگاه حاکمش پست و بی‌شرف باشند که با این همه محدودیت ارزی و فقر و ناداری در کشور، آن وقت ۴۰ میلیون دلار به حزب الله لبنان می‌دهند تا برای آنها سد بسازند. در همان زمان، بودجه کمک به بیماران خاص محدود می‌شود؛ چرا؟ چون می‌خواهیم در لبنان برای حزب الله سد بسازیم که اگر اسرائیل روزی سراغ «آقا» آمد حزب الله لبنان در کنارش باشد. مرده‌شورخودت و آن حزب الله لبنان را ببرد که برای چند روز بیش‌تر ماندن در قدرت، شیره جان ملت را می‌مکید و هر کس هم صدایش دربیاید، نفسش را می‌گیرید. از تو خامنه‌ای پست‌تر و کثیف‌تر، خودت هستی و بس. خاک بر سرت که ملت را در گرسنگی و فقر نگه می‌داری، بعد ۴۰ میلیون دلار به حزب الله لبنان کمک می‌کنی!

*** منبع ***

وبلاگ «دارا ایرانی»

http://darazarehbin.blogspot.ca/2012/11/blog-post_17.html



بیست و هفتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۱ (++)

تاریخ انتشار: ۷ آذر ۱۳۹۱

پشت پرده قدرت در ایران (۲)

من در این نامه، بنا دارم به وجه دیگر آن «باغبان زیرک» اشاره کنم. به: شوروی سابق، و: روسیه اکنون!

جنگ هشت‌ساله ما در کل، نقشه‌ای بود برای فروش اسلحه‌های در انبار مانده شرق و غرب، و تحلیل بردن سرمایه‌های ملی ما.. این داستان که: برآمدن انقلاب اسلامی ما برای شرق و غرب نگران‌کننده بوده است، افسانه‌ای بیش نیست

حکومت‌های ایدئولوژیک، سرنوشت مشترکی دارند، و فروپاشی آنان، حتمی‌ترین این سرنوشت مشترک است

شما آقا عجا که از ابتدای رهبری خود تا کنون، یک تشر ناقابل بر سر این ابرقدرت روس برنیاورده‌اید. و همین ما را کمی به وادی شک و تردید در می‌اندازد

شما از نان سفره مردم ایران برداشته‌اید و حزب‌الله و دیگران را تجهیز کرده‌اید

سوریه را ما و شما ویران کرده‌ایم و ما و شما مردمانش را به خاک و خون کشانده‌ایم

کار از کار گذشته است و ما تا گردن در باتلاق روس و چین فرو رفته‌ایم

قدرت نخست در جمهوری اسلامی ایران، در پس پرده است، بی آنکه خودی بنمایاند

اکنون به شریعتی می‌گوییم: ای عزیز، برخیز و تا دلت می‌خواهد امضای روحانیان را پای خفت‌بارترین اسناد استعماری ببین و برای ما روحانیت را دوباره از نو معنا کن

به نام خدایی که هوش آفرید

سلام به رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

در نامه پیشین، به پشت پرده قدرت در ایران اشاره کردم. این که با پیروزی انقلاب، علاوه بر روحانیان فهیم و کاردان - که تعدادشان به ده نفر نیز نمی‌رسید - جمعیت کثیری از روحانیان کارنابلد، و روضه‌خوانان سراسیمه، و انقلابیون بی‌تجربه، با همه صداقت و خلوصی که داشتند، بر مسند قدرت جلوس فرمودند؛ و به خاطر تخصصی که در اداره کشور نداشتند، فضا را برای برآمدن وابستگان پرده‌نشین اسرائیل و آمریکا وا گشودند و رشته حساسیت‌های کشور را دانسته و ندانسته به دست همان پرده‌نشینانی سپردند که به جزیی‌ترین امور کشور وقوف داشتند و ما از زیرکی‌شان بی‌خبر بودیم.

ساده‌لوحانه، گمان همه ما بر این بود که انقلابی شده است و ما توانسته‌ایم به یمن شور انقلاب، فضولات استعماری - چه داخلی‌اش را و چه خارجی‌اش را - به دوردست‌های بودن و نبودن بتارنیم. جوری که خیلی زود رقبای ما از هستی ساقط کردیم و زیر و بالای همه مناسبات کشور را



به دست باکفایت روحانیان و حامیان آنان و نهادیم. این باور اما، غلط‌ترین تصویری است که می‌شود به ترسیم آن دست برد. چرا که اداره کشوری در اندازه ایران، با سواد و تجربه‌ای که روحانیان و حامیانشان نداشتند، ممکن نبود.

بی‌سوادی مفرد انقلابیون در حوزه‌های مختلف، خلأ تخصصی ژرفی در اداره کشور پدید آورد؛ چه در حوزه‌های سیاسی و بین‌المللی، و چه امنیتی و اطلاعاتی، و چه نظامی و اقتصادی. این خلأهای برآمده از ژرفای بی‌سوادی، آن هم در شتاب دنیای عقل و تخصص و ارتباطات، به مدد کسانی ترمیم شد که نرم‌نرم از پس پرده سر برآوردند و به مدد ما شتافتند و همزمان مطالبات پنهان خود را تعقیب کردند و ما انقلابیون کم‌ترین امکان و فهمی در کشف آنان نداشتیم.

من در این نامه، بنا دارم به وجه دیگر آن «باغبان زیرک» اشاره کنم؛ به: شوروی سابق، و: روسیه اکنون! که در بلعیدن کشور ما سابقه‌ای بس وسیع دارد؛ و عجباً ما انقلابیون، به‌جای آن که از این دشمن شمالی خود متنفر باشیم - که از سال‌های دور به این سوی، جز رفتن اعتبار و آبرو و سرمایه‌های ملی ما هیچ دأب دیگری نداشته - همه نفرت تلنبار خود را به سوی آمریکا و اسرائیل تلمبه زده‌ایم و نرم‌نرم شعار «نه شرقی نه غربی» را به نفع شوروی و روسیه تعدیل و ترمیم فرموده‌ایم:

۱- جناب شما بیست و سه سال از عمر و استعداد جمهوری اسلامی را به سویی متمایل فرموده‌اید که این همسایه شمالی نه تنها از گردونه شعارهای پرحرارت ما جان سالم به در برده، بل: بنا به توصیه حضرت شما، ما را به التماس - آری به التماس - به آغوش او نیز درانداخته است. و او که برخلاف ما خامان، هفت‌خط و کارآزموده است، چنان کلاهی بر سر ما نشانده که ما اکنون، برای آب خوردن در مجامع بین‌المللی، به لیوان قی کرده او محتاجیم.

۲- کودکان نیز می‌دانند که پول توجیبی خود را در جیب فروشنده دوره‌گردی که چند بار از او نامردی و دروغ و بدقولی دیده‌اند، نیندازند. بدا به حال ما که از کودکان نابالغ نیز ساده‌دل‌تر بوده‌ایم و مرتب توسط نوچه‌های داخلی روسیه از این شانه به شانه دیگر درغلتیده‌ایم و اسمش را زیرکی نهاده‌ایم.

۳- شوروی، بنا به رسالت کمونیستی‌اش، از یک حسادت ریشه‌دار نسبت به آمریکا در رنج بود؛ و این رنج را در سایه مبارزه با امپریالیسم پنهان می‌کرد و برای این مبارزه نیز هزینه‌ها می‌پرداخت. علیه سرمایه‌داری و علیه آمریکا کتاب و فیلم و شایعه تولید می‌کرد و این نفرت و حسادت فلسفی را به دستگاه‌های دیپلماسی و ورزشی و معادلات علمی و پژوهشی خود نیز تزریق می‌فرمود. ظهور تازه‌نفسی چون انقلاب اسلامی ایران با نفرتی که از آمریکا در انبان داشت، برای کمونیست‌های پیر و فرسوده تماشایی بود. دستگاه‌های دیپلماسی و جاسوسی شوروی، و احزاب ایرانی متمایل به شوروی، سال‌ها برای بسط و گسترش نفرت از آمریکا در ایران پیش از انقلاب کار کرده بودند.

۴- با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، شعار «نه شرقی نه غربی» مثل فواره بالا جهید و بسیار زود فرو کشید. در آن سال‌ها این شعار، بسیار بیش از آنکه شرق و غرب را بترساند، موجبات انبساط خاطر آنان را فراهم می‌کرد. شرق و غرب، مثل بزرگ‌ترهایی ایستاده بودند و از بالا به جست و خیز کودکی در زیر پایشان نگاه می‌کردند. کودکی که آب دماغش سرازیر بود و صورتش چرک و پیراهنش چروک و کفش‌هایش لنگه به لنگه؛ و همین کودک، رو به بالا برای آنان دهن‌کجی می‌کرد و خط و نشان می‌کشید.

۵- داستازک تسخیر ناگهانی و غافلگیرکننده سفارت آمریکا، همه انقلابیون ما را به کام از پیش مهبای خود کشاند. شوروی، طراح بازی‌های فکری بود. و تسخیر لانه جاسوسی نیز می‌توانست یک بازی فکری و کامپیوتری باشد. کودکانی از در و دیوار سفارت بالا می‌روند و آنجا را اشغال می‌کنند و به ضرب این فتح‌الفتوح بی‌نظیر، آمریکا می‌شود دشمن، و شوروی می‌شود رفیق. این بازی کودکانه و از پیش طراحی شده، آن‌چنان به چهارستون فکری انقلابیون ما چفت بست که باب مذاکره با آمریکا را برای همیشه بست؛ و: عرصه را دربست به شوروی سپرد. جوری که آن کودک ژولیده، با گرمای ناشی از تسخیر لانه جاسوسی سرگرم بود و شوروی نیز از مکانی که در آغوش خود برای آن کودک بی‌نوا می‌آراست.

۶- «مرگ بر شوروی»، بی آنکه کام کسی را برآشوبد، از حنجره مردم ما فاصله گرفت، و انرژی معطلش را به «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» سپرد. آمریکا نیز از آن بالا غش‌غش به رفتار کودک زیر پای خود می‌خندید و می‌گفت: عیب ندارد، هرچه می‌خواهی به من فحش بده و مرگ مرا آرزو کن. تو با فحش‌هایت سرگرم باش و من با آینده‌ای که از تو می‌بینم. و درآمدها و فرصت‌هایی که تو با بی‌عقلی‌ات نصیب من می‌کنی، بیش از پیش!

۷- شوروی با همه کودنی‌اش در لج و لج‌بازی با آمریکا، پشتش اما به قرن‌ها تجربه و علم و امپراتوری گرم بود؛ و ما، پشتمان به منبر و تئوری‌های فرسوده حوزوی، و سلسله‌های ابتر پادشاهی، و قتل و غارت و دروغ و بی‌سوادی. هم آمریکا و هم شوروی، خیلی زودتر از مردمی که با هیجان شعار می‌دادند: «نه شرقی نه غربی»، پایان این رفتار بچگانه را می‌دیدند. آمریکا و شوروی دست بر شانه هم نهادند و قدم زدند و تفریحکی را آغاز



کردند. آمریکا به صورت ظاهر عقب کشید و امتیاز بالا کشیدن ثروت این بچه را برای رقبای کمونیست خود باقی گذارد و خود در جایی دیگر از شوروی و چین امتیاز گرفت. جنگی را به جان ما درانداختند و تا توانستند کشورهای منطقه را از ما ترسانند و فرآورده‌های از رده خارج تسلیحاتی در انبار مانده خود را به همه ما فروختند.

۸- با جدی شدن جنگ، کودک لجوج و ژولیده‌ای که در معرض غرق و اضمحلال بود، قدم به قدم که نه، ناگهان از شعارهای خود دست شست، و همان دست را به دامان شوروی و چین قفل بست. عقل اولیه‌اش می‌گفت: کبریت این جنگ را شرق و غرب به جان او کشیده‌اند. بعدها صلاح دید که بگوید: این غرب است که چشم دیدن او را ندارد. پس کودک بی‌نوا با همه استعداد حنجره‌اش غرب را نواخت، درست در حالی که دستش به دامان شرق بود، و درست در حالی که موجبات تفریح شرق و غرب را فراهم می‌کرد.

۹- زمان زیادی از شروع جنگ سپری نشده بود که انقلابیون ما، کم‌کم به آغوش شوروی نقل مکان کردند و در آمریکاستیزی از او جلو زدند. و در این میان جایی نیز در آغوش چین برای خود وا گشودند. شوروی‌ها بعد از هفتاد سال از لجاجت جاهلانه خود علیه سرمایه‌داری دست شستند و همه این ولع پوک را به کام ما ریختند؛ که: بیا، افتخار و لذت آمریکاستیزی در دست مال تو، هر چه می‌خواهی هزینه کن و شعار بده و خوش باش. ۱۰- جنگ با خسارات بسیار، و بی آنکه کم‌ترین غباری بر کفش شرق و غرب بنشانند، پایان پذیرفت. جنگ هشت‌ساله ما در کل، نقشه‌ای بود برای فروش اسلحه‌های در انبار مانده شرق و غرب، و تحلیل بردن سرمایه‌های ملی ما. این داستان که: برآمدن انقلاب اسلامی ما برای شرق و غرب نگران‌کننده بوده است، افسانه‌ای بیش نیست. از کجا این را می‌گوییم؟ از آنجا که در همان سال‌های پایکوبی ناشی از پیروزی انقلاب، هزاران تن مواد مخدر در ایران به مصرف می‌رسید، و می‌رسد، و هزاران تن از دخترکان ما به تن‌فروشی برده می‌شدند، و برده می‌شوند، و درست در حالی که میلیون‌ها جوان ما بیکار بودند و هستند، هزاران نفر از ابن‌الوقت‌های مرتبط با انقلاب، زد و بند می‌کردند و ثروت می‌اندوختند و می‌اندوزند. یک چنین کشوری، با هر شعاری که از دهان بیرون بدهد، چرا باید برای شرق و غرب نگران‌کننده باشد؟

۱۱- شوروی کمونیستی فرو کشید و جایش را به روسیه سپرد. در این جابه‌جایی، درسی بود که ما متعمدانه از آموختن آن روی برگرداندیم و خود را با ندیدن و نشنیدن آن فریب دادیم. این درس که: حکومت‌های ایدئولوژیک، سرنوشت مشترکی دارند، و فروپاشی آنان، حتمی‌ترین این سرنوشت مشترک است.

۱۲- شوروی که فرو پاشید، دست معطل ما بدون وقفه به دامان روسیه چنگ برد. چرا که روی تک‌تک ما سال‌ها کار شده بود. ما اهل فکرنبودیم. یعنی سواد فکر داخلی و بین‌المللی نداشتیم. این دیگران بودند که به جای ما فکر می‌کردند. مثل کودکی که راه رفتنش به مدد بزرگ‌ترها باشد. دستش را که رها کنند، به زمین می‌خورد و به خود آسیب می‌رساند. شوروی از هم پاشید؟ بپاشد، بهتر، روسیه که هست. آن هم با آغوشی گشوده‌تر، و بی‌خجالت مناسبات کمونیستی!

۱۳- صدای شکستن استخوان‌های کمونیسم ما را مست کرد. ما مست بودیم از این که یک ابرقدرت، به واسطه ظهور انقلاب اسلامی از هم پاشیده است و عن‌قرب فصل فروپاشی ابرقدرت بعدی فرا می‌رسد. از فروپاشی شوروی، مستی‌اش برای ما ماند و هستی‌اش برای روس‌ها. پس هست ما چه می‌شود؟ هست شما؟ چشم: آن کودک ژولیده و به ظاهر لجوج را در طبقی جا دادند که هست خود را از روس‌ها التماس کند و برای هست روس‌ها دست به کیسه خود ببرد. باور این که عده‌ای از کارگزاران پنهان روس‌ها در ایران اسلامی، از معتمدین انقلاب و پاسداران و روحانیان باشند، کمی ناممکن به نظر می‌رسد، نه؟ آنان را از رد پایشان باید شناخت، که نشانتان می‌دهم:

۱۴- و شما رهبر شُدید، و درهای بسته را یک به یک به روی روس‌ها وا گشودید. که اصلی‌ترین آنها ورود به داستانک انرژی هسته‌ای است. داستانکی که باغبان زیرک روسی برای شما تدارک دید و نوجه‌هایش را برای تحریص و تحریک و تطمیع، به سمت اطرافیان شما گسیل نمود؛ تا آنان به عنوان کشف خود، شما را از هیجان آن لبریز کنند. طبق توافقات پس پرده، همه اطرافیان آمریکا از راه‌اندازی نیروگاه اتمی بوشهر عقب نشستند و عرصه را برای روس‌ها خالی گذاردند، و شما ای بزرگوار، به همین سادگی فریب خوردید، و به بازی‌ای داخل شدید که برای شما تدارک دیده شده بود، و روس‌ها تا توانستند - شرمندام - ما را دوشیدند.

۱۵- داستانک تولید بمب هسته‌ای از همان بازی‌های کامپیوتری است که از هیجان سرشار است. این که: نیروگاه اتمی بوشهر را بازسازی می‌کنیم. پول بدهید؛ دادیم. همزمان و پنهانی تأسیسات اتمی عَلم می‌کنیم. پول بدهید؛ دادیم. پنهانی اورانیوم مختصر داخلی را غنی می‌کنیم. پول بدهید؛ دادیم. پنهانی بمب اتم می‌سازیم. پول بدهید؛ دادیم. و همان بمب اتمی را بر سر اسرائیل می‌کوبیم و از صفحه روزگار محو و نابودش می‌کنیم. پول بدهید؛ دادیم. به این تخیلات می‌گویید: بازی کامپیوتری، که مخاطبش عمدتاً کودکانند؛ و ما چه گران و پخمه‌گون به خرید این بازی دست بردیم و بدان مشغول شدیم. سال‌ها بعد، هیجانمان که فرو نشست، دیدیم ای عجب، زمان رفته و سرمایه رفته و مخمصه‌ای به اسم «تنهایی و تحریم» به



دست و پای ما تنیده. ما درست به همان راهی درافتاده بودیم که از ابتدا برای ما طراحی کرده بودند. راهی یک‌طرفه و بدون بازگشت، که ما با پول و آبروی خودمان، برای آزمایش‌ها و طرح‌های پنهانی روس‌ها در کشور خودمان فضا پرداخته بودیم.

۱۶- بازی به مرحله تازه‌ای ورود می‌کند. در یک بزنگاه، خود روس‌ها داستانی پنهان اتمی ما را برملا می‌کنند؛ که ایران در حال رفتن به سمت تولید بمب هسته‌ای است. به صورت ظاهر آمریکا و اسرائیل و مجامع جهانی بر روس‌ها فشار می‌آورند؛ که چه؟ که با ایران همکاری نکن. و روس‌ها با هر فشار، بیش از پیش ما را می‌دوشند. و به ما می‌آموزند که تا می‌توانید مذاکرات هسته‌ای را کش بدهید. و برای خود زمان بخرید. و حال آنکه این خرید زمان و کش دادن، برگ دیگری از داستانی هسته‌ای است، برای دوشیدن هر چه بیش‌تر. این شد که ما نحیف و نحیف‌تر شدیم و روس‌ها پروا ترتر. روس‌ها در تأسیسات اتمی‌ای که برای ما غمگ کرده بودند، طرح‌های در سینه مانده خود را سامان می‌دادند و پولش را از ما می‌گرفتند؛ بلی از ما، که هیچ نمی‌دانستیم آنان در دخمه‌های اتمی ما چه می‌کنند.

۱۷- شما آقا عجباً که از ابتدای رهبری خود تا کنون، یک تشر ناقابل بر سر این ابرقدرت روس برنیاورده‌اید. و همین ما را کمی به وادی شک و تردید در می‌اندازد؛ این که: مگر می‌شود کشوری این‌همه توسط روس‌های سیری‌ناپذیر دوشیده شده باشد اما رهبر بصیر این کشور یک تشر ناقابل به او نزده باشد؟ که: بس کن! سیر نشدی مگر؟ خجالت بکش! من شخصاً همه سخنان شما را در دوران رهبری و پیش از آن مرور کرده‌ام تا چیزی که به اسم تشر به روس‌ها بیابم، اما نیافتم؛ یعنی انتظار داشتم در برابر طوفانی که مرتب از کلام شما به چهارستون آمریکا و اسرائیل می‌کوبد، یک نسیمکی نیز به جانب روس‌های هفت‌خط وزیدن بگیرد؛ که دیدم نیست، نیافتم.

۱۸- شما که در هر مسأله جزئی داخلی دخول می‌فرمایید، عجباً که از کنار رویدن حق ملی ما در دریای خزر سر گردانید؛ که لابد به چشم خود ببینید روس‌ها بابت همان نیروگاه نیم‌پندی که برای ما می‌سازند، و برای تأسیسات پنهانی‌ای که به اسم ما و برای خود مدیریت می‌کنند، حق ملی ما را از دریای خزر انکار می‌کنند و چه باج‌هایی که از ما نمی‌ستانند. جالب‌تر این که در تمامی این سال‌ها، این روس‌ها بودند که جیب ما را خالی می‌کردند، اما شما مردم را مرتب به ترسیدن از آمریکا بشارت می‌دادید، و البته می‌دهید. شرمنده‌ام: شما مردم را به زندگی در متن شعار ترغیب و تربیت فرموده‌اید، شعارهایی که هیچ یک از آنها پشتوانه‌ای از تدبیر و درایت با خود ندارند. چگونگی‌اش را با شما می‌گویم:

۱۹- روس‌ها پول‌های ما را بالا کشیدند و بردند و می‌برند، اما شما بی‌اعتنا به دزدی‌های آشکارشان، «مرگ بر آمریکا» می‌گویید. روس‌ها به ما دروغ گفتند و ما را فریفتند و همچنان می‌فریبند، اما شما «مرگ بر آمریکا» گفته‌اید و می‌گویید. روس‌ها بخشی از حق ملی ما را در دریای خزر ندیده گرفتند و از شما امضا نیز گرفتند، اما شما «مرگ بر آمریکا» می‌گویید. روس‌ها دست ما را در حنای هسته‌ای نهاده‌اند و مرتب از ما بابت کارهای نکرده‌شان پول می‌گیرند و شما یک نهیب به آنها نمی‌زنید. پول موشک‌های اس ۳۰۰ را چند مطابق از جیب ما برمی‌دارند، و بعد، موشک که نمی‌دهند، طلبکار نیز هستند و شما یک اخطار خشک و خالی به آنها نمی‌دهید. آخر این چه صلابتی است که یک دزد در روز روشن به خانه ما داخل شده و فرش زیر پای ما را می‌کشد و می‌برد و ما به سمت بیرون خانه داد می‌زنیم: آهای عقرب جرّاره، مگر دستم به تو نرسد؟

۲۰- می‌دانم که از داشتن و تقویت حزب‌الله لبنان بسیار مشغوفید. شما از نان سفره مردم ایران برداشته‌اید و حزب‌الله و دیگران را تجهیز کرده‌اید. این روزها موشک‌های ساخت ایران، از داخل غزه شلیک می‌شوند و به شهرهای آن‌سوی تل‌آویو نیز اصابت می‌کنند. اینها برای شما غرورآفرین است، که محصول دسترنج خود را در آن‌سوی مرزها مشاهده می‌کنید. دلم نمی‌آید بگویم: این داستان تجهیز حزب‌الله و فلسطینی‌ها نیز از آن داستانی‌های روسی است، که مبتنی بر نیاز روانی ما به گوش ما خوانده‌اند و بساط رویدن پول‌های ما را گسترانیده‌اند؛ یعنی ذات داستان حزب‌الله و فلسطین، فرایندی است که ما با ظاهرش خوشیم و روس‌ها با باطنش؛ که به این بهانه هرچه می‌خواهند از پول ما بردارند. و البته چینی‌ها نیز. با تجهیز سایت‌های موشک‌سازی ما، که هم‌اکنون روسی و چینی و کره‌ای است؛ خدا بدهد برکت! آرمان‌ها برای شما و پول‌هایتان برای ما. چرا نگویم: ویرانی و کشتار این روزهای سوریه، ربط وثیقی در همین هیاهوی روانی ما دارد؟ یادمان باشد: سوریه را ما و شما ویران کرده‌ایم و ما و شما مردمانش را به خاک و خون کشانده‌ایم.

۲۱- برای یافتن سرخ‌های زیرکی باغبان روس، به عقب برگردید. به روزهایی که ما به خاطر بی‌سوادی و کارنابدی، و گره خوردن کارهای مملکتی، کاسه چه کنم پیش روی خود نهاده بودیم و برای برون‌رفت از ورطه‌های پی‌درپی بر سر می‌کوفتیم. یا نه، همین حالا به اطرافیانی بنگرید که برای شما از کشف و شهود و زیرکی خود خبر می‌آورند. درست در بزنگاه پریشانی و در هم شدگی کارهای مملکتی؛ که می‌بینیم دوستی با تبسمی نشسته بر لب، نرم و بی‌صدا، به جمع افسرده ما داخل می‌شود و پیشنهادی می‌دهد و همه ما را به وادی بهت و وجد و سرور در می‌اندازد، و وقتی از او می‌پرسیم این راهکار استثنایی و پیشنهاد راهگشا چگونه به ذهن مبارک شما خطور کرده است، بادی به عبا و غبغب خود می‌اندازد که: سر سجاده به دامن کبریایی حضرت حجت دخیل بستم و... و حال آنکه او، بی آنکه خود بداند، تنها حامل پیام آن باغبان زیرک است. باغبانی



که از همان ابتدای انقلاب نوجه‌های رده پنج خود را برای تقدیم راهکارهای استثنایی به در خانه حضرات حجت‌الاسلام والمسلمین‌ها و دیگرانی که مورد اعتماد ما و شما بوده‌اند، گسیل می‌فرموده است و آنان را با شتاب این که: یافتیم یافتیم، به میان جمع وامانده نام‌آوران روانه می‌کرده است. و چرا هنوز نیز نکند؟

۲۲- این روزها محرم است و مرثیه‌خوانان به همت دستگاه‌های دولتی و تبلیغی، و در رقابتی باورنکردنی از مردم اشک می‌ستانند. بابت واقعه جاسوسزی که در تاریخ دور شیعی رخ داده. بی آنکه فراتر از لخته‌های خون حسین(ع)، به لخته‌های سخنان و راه وی عنایت کنند. چرا نگوییم: برای حاکمیتی که از یک «چرا»ی مردم می‌هراسد، مردمی مطلوب‌اند که برای تشنگی حسین و خویشان حسین بر سر و سینه بزنند، نه این که با نگاه به راه و کلام حسین از حاکمان خود بپرسند: اگر حسین تن به ذلت نداد، شما چرا تن به ذلت سپرده‌اید؟

۲۳- تقاضا می‌کنم در حالی که به چند و چون نوشته من می‌اندیشید، دستور بفرمایید علی‌الحساب دزدان سپاه و دزدان اطلاعات، پنج دستگاه کامپیوتر و دوربین و ابزار کار و عکس‌های خانوادگی مرا که سال‌ها پیش برداشته و برده‌اند به من برگردانند. من کاری به دزدی‌های دیگرشان ندارم. به آنان بفرمایید: سه سال زمان، فرصت خوبی برای تخلیه اطلاعات از حافظه کامپیوتر نوری‌زاد بوده است. حالا همت کنید و پوسته فرسوده دستگاه‌های او را به او باز بگردانید. با عکس‌ها و فیلم‌های خانوادگی‌اش. اگر این بزرگواری شما شامل حال من و سایر زندانیانی شود که پول‌ها و طلاها و اقلامی را از خانه و زندگی‌شان برداشته‌اند و برده‌اند، امتنان ما همیشه با جناب شما خواهد بود.

۲۴- من نمی‌دانم تا کجا می‌خواهید در مسیری که روس‌ها برای شما تدارک دیده‌اند پیش بروید، اما می‌شود انتهای این مسیر را از همین اکنون مشاهده کرد. این نامه، نامه بیست و هفتم است و من در نامه نخست خود از دام روسیه و چین سخن گفته‌ام و شما را از سپردن مناسبات داخلی و بین‌المللی کشور به این دو برحذر داشته‌ام؛ که البته می‌دانم کار از کار گذشته است و ما تا گردن در باتلاق روس و چین فرو رفته‌ایم و خروجمان به سهولت ممکن نیست.

با این همه، اگر هنوز بر این باورید که قدرت نخست کشور شما، یا سرداران فربه شما، یک نگاهی به اطرافیان قدیمتان ببندازید که: همه را یا کشته‌ایم، یا بی‌آبرویشان کرده‌ایم، یا زندانی‌شان کرده‌ایم، یا به دوردست‌ها رانده‌ایم و اموالشان را مصادره فرموده‌ایم، یا خودشان کار ما را راحت کرده‌اند و به دیار باقی پای نهاده‌اند. بنگرید که چه تنها مانده‌اید، و گرفتار در گردونه‌ای که هر چه روس‌ها بفرمایند، شما را چاره‌ای جز اجابت نیست. پس دامنه این سخن برچینم و بگویم: قدرت نخست در جمهوری اسلامی ایران، در پس پرده است، بی آنکه خودی بنمایاند. همو که جاسوسانی از سرداران سپاه و روحانیان و معتمدان را به سوی شما گسیل می‌کند، تا فرآورده‌های او را به اسم کشف و شهود خود برای شما ارمغان آورند و شما را به راهی در اندازند که قرار است در آن قرار گیرید.

روزگاری ما این سخن مرحوم شریعتی را که: «امضای روحانیان پای هیچ معاهده ننگین استعماری دیده نشده»، بر چشم می‌نهادیم و بدان غرور می‌ورزیدیم. اصلاً هم از شریعتی عزیز نمی‌پرسیدیم: روحانیان کجا دارای مسئولیت و پست و مقام بوده‌اند که رد امضایشان در معاهدات ننگین دیده شود؟ اکنون به شریعتی می‌گوییم: ای عزیز، برخیز و تا دلت می‌خواهد امضای روحانیان را پای خفت‌بارترین اسناد استعماری بین و برای ما روحانیت را دوباره از نو معنا کن.

۲۵- این نامه را هدیه من به خود تلقی فرمایید. هدیه دوستی که به ایران و ایرانی عشق می‌ورزد، و برای شما نام نیک می‌خواهد. نمی‌دانم این نامه آیا به منظر شما خواهد رسید یا نه. مرا به دادسرا فرا خوانده‌اند. شاید مجدداً به زندان بروم. اگر مرا توفیقی بود، از همان زندان برای شما خواهم نوشت. وگرنه، دیدار به قیامت. از من به شما نصیحت: به این فکر کنید که در تبعیدید، در ایران شهر. و هنوز انقلاب نشده. دوست می‌داشتید چگونه با شما و با اهل شما رفتار می‌کردند؟ پس شما نیز با زندانیان و تبعیدیان و مهاجران و خانواده‌هایشان و همه آنانی که از این انقلاب زخم بی‌دلیل خورده‌اند، همان کنید.

والسلام

محمد نوری‌زاد

بیست و نهم آبان‌ماه سال نود و یک

اشاره: این نامه قرار بود در هفته نخست زندانی شدن آقای نوری‌زاد منتشر شود، که شکر خدا وی از دادسرای فرهنگ و رسانه به زندان نرفت و ما انتشار آن را تا امروز به تعویق انداختیم. (پشتیبانی سایت نوری‌زاد)



*** منبع ***

وبسایت رسمی محمد نوری زاد

<http://nurizad.info/?p=20792>



در ادامه بیست و هفتمین نامه؛ دروغی به اسم حمایت از مردم فلسطین، ۱۷ آذر ۱۳۹۱

جانبداری و حمایت پرهزینه ما از مردمان لبنان و فلسطین، بیش از آنکه نشانه غیرت‌مندی ما در دفاع از مسلمانان مظلوم آن دیار باشد، حکایت از نیاز روانی و تاریخی روحانیان ما به «دشمن» دارد. روحانیان ما از همان بدو پیدایش، به ضرورت و کارکرد دشمن در جوار خود پی برده‌اند. آنان با افراختن یک دشمن، نگاه‌ها را نه به او، که به خود معطوف می‌کرده‌اند. اگر دشمن نبود، روحانیان در کنار سایر صنوف قرار می‌گرفتند و یکی از آنان می‌شدند. و حال آنکه روحانیان ما، به تفاوت و برتری خود محتاج بوده‌اند. همه نگاه‌ها و کسب تکلیف‌ها باید به آنان ختم می‌شده است.

روحانیان ما یک روز - آری یک روز - نیز بدون احساس سایه دشمن نمی‌توانسته‌اند به حیات صنفی خود ادامه دهند. از بدو پیدایش، روحانیان ما برای سیراب‌سازی این نیاز روانی خود، یا از دشمن داخلی تغذیه کرده‌اند یا برای خود مجسمه‌ای در دوردست‌ها تراشیده‌اند. گاه نگارش یک کتاب توسط یک نامسلمان یا یک طلبه غیرشیعه و انتشار چند پرسش غیرمتداول در آن، آن‌چنان روحانیان ما را به تکاپو در می‌انداخته که گویی طرح آن چند پرسش، کهکشان خدا را به زیر کشیده است.

یا ظهور یک فرقه، آن‌چنان نفس روحانیان ما را بند می‌آورده که گویا پیش از آن، همگان در بهشت برین بوده‌اند و حالا به قعر جهنم دخول کرده‌اند. روحانیان ما با همان چند پرسش غیرمتداول، و ظهور آن فرقه ضاله، بساط‌ها به پا می‌کرده‌اند و منبرها بر می‌کشیده‌اند و رگ‌های گردن خود را به نشانه غیرت‌مندی متورم می‌ساخته‌اند و بدین‌وسیله در کانون توجه مردمان و مخاطبان خود قرار می‌گرفته‌اند.

این که بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب، ما چرا به سراغ فلسطین و لبنان رفته‌ایم و برای مبارزه با اسرائیل از صرف هیچ هزینه‌ای مضایقه نکرده‌ایم، خود به همین نیاز روانی باز می‌گردد:

- اسرائیل با ما مرز مشترکی ندارد و نمی‌تواند به ما آسیبی برساند.

- خود کشوری کوچک و آسیب‌پذیر است.

- در کانون حساسیت‌های خبری جهان قرار دارد.

- کشوری یهودی است و مسلمانان خاطره تاریخی خوشی از یهودیان ندارند.

- جهان اسلام به لحاظ روانی به یک پهلوان محتاج است که با یهودیان غاصب درافتد، و این پهلوان چرا ما نباشیم؟

- هم‌پیمانی اسرائیل و آمریکا، هم‌زمان ما را با دشمنی در اندازه آمریکا رخ به رخ می‌کند و این خود کام احتیاج ما به دشمن را بر می‌آورد.

- آمریکا - برخلاف خود ما - به افکار عمومی مردمان جهان بها می‌دهد و ما می‌توانیم از همین اخلاق پخمه‌گون آمریکایی‌ها بهره‌ها ببریم و تا می‌توانیم علیه او شعار بدهیم و خود را یکه‌تاز مبارزه با امپریالیسم تبلیغ کنیم.

- در داخل، مردمان خود را مرتب از لولوهایی به اسم اسرائیل و آمریکا بترسانیم و هم‌زمان زیر پای بقای خود فرش بگسترانیم. این که: اگر یک روز ما - آری ما - بر سر کار نباشیم، آمریکا و اسرائیل فی‌الغور شما را فرو می‌برند.

- و این که در مجموع، دشمنی با اسرائیل و آمریکا برای بقای روحانیان ما پر از فایده و البته: «بی‌ضرر» است.

چرا می‌گوییم در حمایت از مردمان فلسطین صادق نیستیم؟

روسیه دم دستی‌ترین دشمنی است که روحانیان ما بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب می‌توانستند او را به دشمنی با خود مفتخر کنند و در سایه دشمنی با او احتیاجات خود را برآورند. اما این همسایه شمالی، مختصاتی دارد که نمی‌شود با او شوخی کرد:

- سرزمینی وسیع دارد.

- ارتشی قوی دارد.

- بلعیدن ما به یک گام او بند است.

- به افکار عمومی بها نمی‌دهد و جلوی چشم دنیا می‌تواند مثل افغانستان بخشی از کشور ما را اشغال کند و از همان‌جا کار ما را بسازد.

- اولین خسارت اشغال ایران توسط روس‌ها به سرنگونی روحانیان منجر می‌شود. که این اصلاً در مناسبات دشمن‌جویی روحانیان جای ندارد. دشمن‌جویی تا جایی کارکرد دارد که به بقای ما بیانجامد نه این که به حذف ما روی ببرد.



همین روسیه، جلوی چشم ما و جلوی چشم مردمان دنیا، خاک چچن را به توبره کشید و در کشتاری دو ساله، بیش از یکصد هزار نفر از مردم مسلمان آنجا را به دیار باقی فرستاد و شهرهای مهم چچن را شخم فرمود و اقتصاد این کشور یک میلیون نفری را نابود کرد و بیکاری در آن را به نود درصد رساند اما روحانیان ما یک اعتراض نیم‌بند به روسیه نکردند.

ژنرال‌های ارتش سرخ بعد از فروپاشی شوروی به یک حقارت بزرگ مبتلا شده بودند. و در هم کوفتن چچن از زمین و هوا می‌توانست غرور جریحه‌دار آنان را ترمیم کند. ژنرال‌های به جای مانده از ارتش سرخ، درست پیش چشم روحانیان ما با زن و کودک و پیر و جوان مسلمان چچن آن کردند که اسرائیلی‌ها هرگز با فلسطینیان نکردند.

اما این که چرا روحانیان ما به اسم حمایت از مردم مظلوم و مسلمان چچن، یک اخم مختصر به سمت کرملین حواله نکردند، حکایت‌هایی در پس پرده دارد که در نامه بیست و هفتم به برخی از آنها اشاره کرده‌ام. دستگاه سیاست خارجی ما در بزرگ‌ترین بیانیه‌ای که صادر کرد، کشتار مردم چچن را «یک مسأله داخلی روسیه» دانست و سراسیمه از کنار این فاجعه بزرگ قرن، عبور فرمود.

این است راز دشمن‌جویی روحانیان ما؛ که یعنی دشمن‌گویی و دشمن‌جویی تا جایی سرشار از فایده است که بقای ما را تضمین کند، اما به محض در هم پیچیدن اوضاع، باید دست همان دشمن را بوسید و برای قدوم مبارکش فرش پهن کرد و کیسه دارایی‌های کشور را به دست سیری‌ناپذیرش سپرد تا هم به اسم گسترانیدن بساط هسته‌ای ما را به گردونه صاحبان قدرت راه دهد و هم در مجامع بین‌المللی از بقای ما جانبداری کند.

این فیلم را خود روس‌ها از اشغال چچن و کشتار مردم مسلمان آنجا ساخته‌اند. واقعیت کشتار مردم چچن بسیار فراتر از آن چیزی است که در صدها فیلم واقعی بگنجد. روحانیان ما این فیلم را ببینند و به این پرسش پاسخ دهند که مگر قرار نبود انقلاب اسلامی ایران حامی مستضعفان جهان باشد؟ این چه حمایتی است که یکجا در فلسطین یقه می‌دراند و غیرت‌مندانه هوار می‌کشد و در جای دیگر از ترس صورت بر می‌گرداند؟ تماشا کنید:

http://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=TcB6FRFI518

محمد نوری‌زاد

هفدهم آذرماه سال نود و یک

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

<http://nurizad.info/?p=20814>



نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «چنین گفت میرحسین» به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۱

سید علی! میرحسین آخرین فرصت توست!

سید علی! میرحسین آخرین فرصت توست. تا این فرصت را داری، اداره مملکت را تا برگزاری انتخابات آزاد به دستش بسپار تا شاید ملت ایران تو را عفو کند! در غیر این صورت، این آتش زیر خاکستر، دامن تو را خواهد گرفت!

منبع:

وبلاگ «چنین گفت میرحسین»

<http://chenin-goft-mirhossein.blogspot.com/2012/11/blog-post.html>



نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۲۹ آبان ۱۳۹۱

مسئولیت جنایات و اعمال زیر مجموعه خود را بپذیرید!

جناب حجت‌الاسلام والمسلمین سید علی خامنه‌ای
رهبر جمهوری اسلامی ایران
با سلام

اکنون که مجال بعدی گفتار من با جنابعالی فرا رسیده است خبری تلخ و تکان‌دهنده، فضای ذهنی ایرانیان را به خود مشغول کرده است و چون طوفانی اذهان نگران آزادی‌خواهان و دلسوزان را در می‌نوردد. قصد دارم بار دیگر مطالب را با اذهان جامعه و شما مرور کنم. باشد که تاریخ این سرزمین کهن در آینده‌ای نه چندان دور قاضی میان ما و حکومت شما باشد.

خبر کوتاه است و بارها و بارها تکرار شده است:

ستار بهشتی ملقب به ستار آزاد، جوان ۳۵ ساله از قشری که عنوان پرافتخار «کارگری» در جامعه ستم‌دیده ایران را با خود یدک می‌کشد و نسبت به نظام تحت حاکمیت جنابعالی انتقاداتی سازنده و سوزنده داشته است، در زندان‌های نهادهای امنیتی-نظامی جمهوری اسلامی شکنجه و جانش ستانده می‌شود

این اتفاق ناگوار و تکان‌دهنده تنها ظرف پنج روز از آغاز دستگیری او اتفاق افتاد و ذهن جامعه را مشوش نمود. تنها در عرض تنها ۲۴ ساعت پس از انتقال جسم زجرکشیده او از بند ۳۵۰ زندان اوین به مکانی نامعلوم، شهادت او رقم خورد و «برگ ننگین» دیگری را بر کارنامه سراسر ظلم و تاریکی رهبری جنابعالی در نظام جمهوری اسلامی رقم زد.

می‌دانم که شما سال‌ها در منابر متعدد حکومتی برای ما و مردم روضه دینداری و قیامت و جهنم و بهشت را خوانده‌اید و شما را مصداق همان «عامل بی‌عمل» می‌دانم. اما لازم است که آیه‌ای از قرآن مجید را در مطلع کلام به شما یادآوری و پس از آن بحث را بگشایم:

«هر کس، کسی را جز به قصاص قتل، یا به جزای فساد در روی زمین، بکشد مانند این است که همه مردم را کشته باشد». (آیه ۳۲ سوره مائده)

بسیاری اوقات به خود و داشته‌های ذهنی‌ام که همگی تحت حاکمیت جمهوری اسلامی‌تان در ذهنم انباشته شده است، شک می‌کنم. به آیات و احادیث و اقوال معصومین شیعه نیز... اینکه با چنین اقوال و آیات و احادیثی و مقایسه‌اش با گفتار حاکمانی تحت لوای دین اسلام، این چنین جنایاتی در حکومتی که نام اسلامی را با خود یدک می‌کشد اتفاق می‌افتد و حاکم اسلامی و زیرمجموعه حاکمیتی او مسئولیت اتفاقات را نمی‌پذیرند، نکته‌ای بدیع را به همراه دارد و مرا به یک دو راهی سوق می‌دهد که ناچار باید بپذیرم یا اقوال و احادیث و گفتار شیعه و امامان آن کذب است (که چنین احتمالی بعید به نظر می‌رسد) یا حاکمان جمهوری اسلامی از ابتدای پیدایش آن، خود را پشت پوخته‌ای از اسلام مخفی نمودند تا بتوانند حاکمیت روحانیون را بر صدر بنشانند و «خرشان» که از «پل مراد» گذشت فتوهای غریبی صادر نمایند مبنی بر اینکه «برای حفظ نظام جمهوری اسلامی ترک نماز هم اشکالی ندارد...».

در چند روز اخیر مواضع گروه‌ها و شخصیت‌های شناخته‌شده سیاسی و اجتماعی معتمد مردم را به دقت رصد نمودم و ملاحظه کردم کسی به منشأ این اتفاقات هولناک اشاره‌ای نداشته است و یا اینکه شاید هم ملاحظات خاص سیاسی خود را داشته‌اند. اما ندیدم کسی شما را به عنوان منشاء این فسادها مورد خطاب قرار داده باشد. امیدوار بودم فعالان سیاسی و احزاب و گروه‌های منتقد نظام به سرشاخه اصلی این اتفاقات می‌پرداختند و مرا از این مکاتبه تلخ معذور می‌داشتند. اما هر چه انتظار کشیدم نتیجه‌ای در پی نداشت و لازم دیدم شخصاً با جنابعالی دست به قلم ببرم

واقعیت امر این است که شما مسئولیت سنگینی را بر عهده دارید که در مانیفست مورد قبول فعلی (قانون اساسی) به آن اشارات زیادی گردیده است. یکی از اصول مصرح قانون اساسی، حاکمیت بلامنازع شما در فرماندهی کل قوا و فرماندهی نیروهای نظامی-انتظامی و امنیتی است، که اتفاقاً تنفیذ این امور حاکمیتی به افراد و سازمان‌های زیرمجموعه دولتی و غیردولتی ناقض مسئولیت‌پذیری شما نیست. یعنی اگر خطایی در



زیرمجموعه شما اتفاق بیفتند، شخص رهبری مسؤولیت مستقیم در پاسخگویی دارد، ولو اینکه امور را به افراد یا نهادهایی تفویض کرده باشد. در اتفاقات اخیر تنها چیزی که مشاهده نکردیم موضعگیری رهبری نسبت به خطای زیرمجموعه خود بوده است و چه بسا شما ترجیح دادید خود را مخفی نموده و در انظار هم کم‌تر ظاهر شوید، تا مردم یادشان نباشد «رهبری» دارند که شأن مسؤولیت خود را نمی‌داند و «حفظ جان و مال و ناموس جامعه» در اولویت کاری وی نیست و تنها به دنبال «مصادره به مطلوب» کردن امور به نفع خود است.

همزمان با این اتفاق دردناک، کارگر ۴۷ ساله دیگری در اهواز با نام «جمیل سویی» زیر شکنجه مأموران سرکش اداره اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی جان خود را به خالق هستی تقدیم می‌نماید. خانواده این شهید نیز روزهای متممادی در بیدادگاه‌ها و مراجع نظامی-امنیتی در رفت و آمد بوده‌اند و سرانجام در روز ۱۸ آبان‌ماه جنازه زخمی و خونین وی را به خانواده‌اش برای دفن تحویل می‌دهند. همزمانی این حوادث و اتفاقات مشابه دیگر مانند شهادت هدی صابر در زندان و شهیده هاله سحابی در زیر تابوت پدر کاملاً گویای این مطلب است که نظام جمهوری اسلامی برای بقای خود به انجام «قتل‌های سازمان‌یافته» اعتیاد پیدا کرده است که «ترک این عادت موجب مرض» در ساختارش می‌شود.

جناب آقای خامنه‌ای

برای «صلاح» خود و حکومتتان به شما پیشنهاد می‌کنم که «مسؤولیت‌پذیر» باشید. بیاید بر خلاف همیشه که در بزنگاه‌های متعدد تاریخی ظاهر می‌شوید و اعمال و کردار «راستین» دیگران را به نام خود مصادره می‌نمایید و «خوبی» دیگران را به حساب «رهبری داهیان» خود می‌گذارید، این بار تغییر رویه بدهید و مسؤولیت جنایات و اعمال زیرمجموعه خود را بپذیرید. در صورت انجام این اقدام «رهبری فرصت‌طلب» به حساب نخواهد آمد و شما را به عنوان «رهبری مسؤولیت‌پذیر» خواهند شناخت. صفتی که اکنون انتساب آن به شما «بعید» است و موجب مضحکه برای «ناقل کلام» خواهد بود.

حتماً می‌دانید که مأموران تحت امر جنابعالی خانواده‌های شهداء را با عناوین مختلف تحت معذوریات قرار می‌دهند و اجازه انتشار اخبار عزیزان و جگرگوشه‌های از دست رفته خویش را از آنان سلب می‌نمایند. حتی اجازه برگزاری مراسم ترحیم این عزیزان را نیز به خانواده هایشان نمی‌دهند و آنها را از مصاحبه با رسانه‌های مختلف منع می‌نمایند. نگویید نمی‌دانید و اطلاع ندارید که این اعتراف «عذر بدتر از گناه است»... اعمال شما مرا به یاد سروده‌ای حماسی با صدای خواننده محبوب ایرانی می‌اندازد که: «گیرم که می‌زیند، گیرم که می‌کشید، گیرم که می‌برید، با رویش ناگزیر جوانه چه می‌کنید؟!»

من و بسیاری دیگر از ایرانیان بر خلاف ذهن فراموشکارمان، بزنگاه‌های تاریخی سرزمینمان را فراموش نمی‌کنیم. حوادثی مانند ۱۸ تیرماه ۱۳۸۷، قتل‌های حاکمیتی زنجیره‌ای با فتوای شرعی روحانیون، انتخابات تلخ ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ و حملات مجدد به کوی دانشگاه تهران و مجتمع مسکونی سبحان و جنایات کهریزک و... همه این موارد که تحت رهبری شما در ایران اتفاق افتاد با واکنش‌های شدیدی در افکار عمومی مصادف شد، به طوری که اظهار نظرهای عوام‌فریبانه جنابعالی را نیز در پی داشت و شما ماهرانه احساسات مذهبی مردم را با سیاست‌های ضد مردمی حکومت به اصطلاح اسلامی خود پیوند دادید و در برخی از آنها از چاشنی «گریه» نیز استفاده کردید. ناگزیر باید اعتراف کنم به مقصود «کوتاه‌مدت» خود نیز نائل شدید. شاید شما تنها رهبر در میان رهبران کشورهای مختلف جهان در تمامی اعصار تاریخ باشید که برای کنترل اوضاع کشور خود، دو - سه باری در «انظار عمومی» گریه کرده است و دین و سیاست و فریب را به هم پیوند داده تا به مقصود خود نائل شود! و پس از آن چماق‌داران خویش را به جان مردم خود می‌اندازد و بعد با اتومبیل ضد گلوله خویش از معرکه می‌گریزد! در حالی که اگر رهبری مسؤولیت‌پذیر بودید پس از بیان این عبارات به میان مردم خود می‌آمدید و مانند امامان شیعه، اتهامات را از بین می‌بردید. هر چند قیاس شما با پیشوایان شیعه، «قیاسی شدید الفارق» است ولی من به شما عرض می‌کنم که بیاید با خود «روراست» باشید تا خداوند این «نعمت» را نصیب شما کند که بتوانید با مردم هم «صادق» باشید

شما حوادث کوی دانشگاه را با شدت و حدت زیاد محکوم نمودید. اما در جلسه محاکمه نمادین حمله‌کنندگان به کوی دانشگاه تهران، صرفاً یک سرباز به خاطر دزدیدن یک دستگاه «ریش‌تراش» محکوم گردید و بر آن‌همه فجایع و خونریزی‌ها «سرپوش» گذاشته شد! شما قتل‌های زنجیره‌ای را محکوم نمودید و آن را به محافل صهیونیستی نسبت دادید و مستقیماً به بازجوها و نهادهای امنیتی این پیام را دادید که «سناریوهایی» را طراحی کنند که به محافل صهیونیستی و امریکایی ختم شود. کیست که نداند سعید امامی در سفرهای خصوصی شما با خانواده تان نیز حضور داشت و شما شخصاً با او جلسات امنیتی کشور را به صورت محرمانه برگزار می‌نمودید و چون «تاریخ مصرف» او را تمام شده یافتید و ادامه حضورش را به ضرر خود ارزیابی کردید، او و جریان‌ش را وابسته به محافل امریکایی و صهیونیستی خطاب کرده و آن صحنه‌سازی‌های معروف سازماندهی شد تا



شما «شانه از مسؤولیت» خالی کنید و کسی از شما سؤال و جوابی ننماید. در حالی که اگر فرمایش شما صحیح بوده است باید پذیرفت که خطرناک‌ترین جریان امنیتی کشور، بارها و سال‌ها در بیت رهبری نظام تردد و لانه کرده بود، به صورت خصوصی با رهبر ایران ملاقات‌های مکرری داشته و همسرش با همسر رهبر ایران رفت و آمدهای خصوصی و محرمانه‌ای نیز داشته است! چرا فکر می‌کنید بر «جامعه گوسفندان» رهبری می‌کنید و مردم و نخبگان درک و شعور لازم برای تحلیل بیانات و مواضع شما را ندارند چه امری باعث شده که چنین «دید از بالایی» بر مردم و نخبگان جامعه داشته باشید در صورتی که در جریان حوادث سال‌های اخیر، بسیاری از نخبگان، خطر «جریان احمدی‌نژاد» را در انتخابات ریاست جمهوری سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۸ بارها به شما گوشزد کرده بودند و شما با همان «اخلاق مشهورتان» به اندرزه‌ها وقعی ننهادید و دلسوزان کشور را به بند کشیدید و اکنون پس از گذشت ۸ سال فهمیده‌اید که حرف‌های آن نخبگان صحیح بوده است! پس شما هیچ‌گونه ارجحیتی بر نخبگان ندارید که باعث شود خود را از آنها متمایز کنید و «با بصیرت» جلوه کنید. زیرا با بصیرتان جامعه بر شما «مقدم» و اکنون دوران عمر مفید خویش را در زندان‌ها سپری می‌کنند. نمونه اخیر، تنها یک نمونه از فرصت‌سوزی‌های مدیریتی کشور «تحت رهبری» شماست؛ مدیرانی که سال‌ها با هزینه مردم تجربیات فراوانی را برای اداره کشور اندوخته‌اند، اکنون باید در زندان‌ها تجربیات مدیریتی خود را دفن کنند. در حالی که این تجربیات باید برای اداره امور کشور بحران‌زده‌ای چون ایران به کار گرفته شود.

این ایام مصادف است با سالگرد اولین قتل‌های محفلی - حکومتی (داریوش فروهر و پروانه فروهر) در حالی که فرزندشان در حین ورود به کشور برای برگزاری مراسم سالگرد پدر و مادرش تحت آزار و اذیت مأموران حکومتی قرار می‌گیرد و گذرنامه او توقیف می‌شود...؛ مگر آمریکا و اسرائیل به گفته شما در آن قتل‌ها دست نداشتند پس چرا نمی‌گذارید فرزند آنها برای والدینش مراسم ترحیم برگزار نمایند؟! مگر سعید امامی وابسته به آمریکا و اسرائیل نبود؟! پس چرا او را در زندان به قتل رساندند و مانع پیگیری قتل‌ها و یافتن منشأ آن گردیدند؟! فردی که با خود صداقت نداشته باشد نمی‌تواند با مردم هم از خود صداقت نشان بدهد. صداقت داشته باشید و به این تضادها پاسخ دهید.

مگر شما بارها و بارها حمله‌کنندگان حکومتی و امنیتی به کوی دانشگاه تهران و مجتمع مسکونی سبحان در سال ۱۳۸۸ و در پس آن نمایش انتخاباتی را محکوم نمودید نتیجه چه شد آیا برای آنها پس از گذشت سه سال کوچک‌ترین دادگاهی برگزار گردید مگر شما جنایات شنیع کهریزک و جان باختن سه تن از اسیران دربند آن بازداشتگاه را محکوم ننمودید اصلاً مگر آن بازداشتگاه با دستور شما! تعطیل نشد؟! پس چرا عاملان آن جنایات آزادند و «راست راست» در جامعه می‌گردند و انگشت خویش را در چشمان ملت فرو می‌کنند؟! مگر طبق گزارش مجلس شورای اسلامی سعید مرتضوی به عنوان متهم ردیف اول این جنایت مطرح نشد؟! چرا او را به مدیر عاملی بزرگ‌ترین سازمان اقتصادی کشور (سازمان تأمین اجتماعی) گماردند و کک جنابعالی گزیده نشد؟! جالب‌تر اینکه او در دهن کجی‌ای آشکار، همسر خود را به معاونت سازمان تأمین اجتماعی منصوب می‌نماید و ما را به این قضاوت رهنمون می‌سازد که همگی این اعمال شنیع با هماهنگی شخص جنابعالی و ماشین سرکوب شما انجام می‌شود و حرف‌های شما «تنها» اظهاراتی عوام‌فریبانه بوده است. چه اینکه فرد منتسب به بیت شما و پدر همسر آقا مجتبیان (غلامعلی حداد عادل) حتا از استیضاح وزیر کار هم در مجلس شورای اسلامی برای اجبار به برکناری سعید مرتضوی جلوگیری بعمل می‌آورد! طنز عجیب‌تر این روزگار ما نیز اینجاست: سردار احمدرضا رادان که طبق اظهارات اسیران دربند کهریزک هر روز با هلی‌کوپتر برای شلاق زدن متهمان به آنجا تردد داشته است و به وحشیانه‌ترین شکل ممکن اقدام به تنبیه بدنی و «شلاق زدن» اسیران کهریزک اقدام می‌کرده است، «اکنون» منادی حق‌طلبی شده و گروهی حقیقت‌یاب برای یافتن عاملان شهادت «ستار بهشتی» تشکیل می‌دهد! عوام‌فریبی تا چه حد؟!!

حالا هم قوه قضائیه تحت فشار فعالان سیاسی و اجتماعی و سازمان‌های مدافع حقوق بشر گفته است که با عاملان این قتل برخورد جدی خواهد شد. اینهم طنزی دیگر از سلسله طنزهای حاکمیت سیاسی جمهوری اسلامی ایران است. همان‌گونه که اکنون نیز آن شهید را به انواع بیماری‌های روانی و ایست قلبی و مرگ طبیعی منتسب می‌کنند فردا نیز بار دیگر ندای «کشش ندهید» رهبر ایران در گوش‌ها طنین‌انداز خواهد شد و «کش‌دهندگان» به حبس و تعزیر و شلاق محکوم خواهند شد.

آقای سید علی خامنه‌ای

باید قبول کنید که شما شایستگی‌های مصرح در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را، برای رهبری جامعه مدت‌هاست از دست داده‌اید. روز به روز بر آمار زندانیان مخالف و منتقد در زندانهای ایران افزوده می‌شود و قتل‌های سیاسی - عقیدتی فزاینده فضای ایران را اشباع کرده است؛ به طوری که «عنان حاکمیت مطلقه فقیه» سالیان اخیر شما بر جان و مال و ناموس مردم را از شما ستانده است. خوشبختانه مردم ایران متوجه عوام‌فریبی‌های متعدد دستگاه حاکمیتی جمهوری اسلامی شده‌اند و دیگر فریب بازی‌های سیاسی شما را نخواهند خورد. ما و بسیاری از منتقدان



نظام حکومتی شما نمی‌توانیم نکته مثبتی را در کارنامه رهبری شما منظور کنیم که هر چه هست، «اعمال و سیاست‌های ضد مردمی و ضد ملی» شما بوده و حاصل آن باعث شده کار ما و شما به این بزنگاه تاریخی بکشد.

اکنون نیز اندکی فرصت باقی مانده است و من قصد دارم پیشنهادی را با شما مطرح کنم. همین پیشنهاد را مخالفین بشار اسد در سوریه مطرح نمودند. اما شما به عنوان حامی اصلی رژیم سرکوبگر سوریه با آن مخالفت نمودید و کار را به آنجایی رساندید که هزاران هزار کشته بر دست ملت سوریه گذاریدید و از امانت ملت ایران (بیت‌المال مسلمین) به نفع سیاست‌های سرکوبگرانه و «توهم‌آلود» خود استفاده نمودید و در آخر نیز شد آنچه باید می‌شد... بشار اسد و خانواده‌اش از کاخ ریاست جمهوری سوریه گریختند و به مکانی نامعلوم نقل مکان کردند! حالا من آن پیشنهاد را بار دیگر با شما مطرح می‌کنم: شما چاره‌ای جز آزادی میرحسین موسوی و مهدی کروبی و سایر مخالفان و منتقدین نظام که در زندان‌های شما اسیر هستند، ندارید. دیر یا زود ناگزیر خواهید بود آنها را آزاد کنید و همه می‌دانیم که این امر «تداوم و پایداری» نخواهد داشت.

برای کشور ایران پس از تحمل سال‌ها مشقت مردمی و ملی از ناحیه «پذیرش» نظام جمهوری اسلامی و انقلاب سال ۱۳۵۷ اکنون فقط «تأمین یک حداقل» باقی مانده و آن به دست شما امکان‌پذیر خواهد بود. شما ناچارید بپذیرید که «تحت لوای نام اسلام در سرزمین ایران» و با صرف پول‌های هنگفت از درآمدهای نفتی و سرمایه‌های نسل‌های آینده، انواع قتل و غارت‌ها و اختلاس‌ها و «امور غیرشرعی و غیرقانونی» زیادی رخ داده است. بپذیرید که این حداقل را نابود نکنید و این «داشته اندک» باقیمانده مردم را حفظ نمایید و به خاطر بقای دین فردی مردم ایران و رضایت خداوند از مقام خود استعفاء دهید و کار را به کاردان بسپارید و «حکومت مردم بر مردم» را محقق سازید، پیش از اینکه کار به خونریزی بیش‌تر مردم و دخالت خارجی در کشور بیانجامد و یا کشور در معرض تجزیه فرصت‌طلبان قرار گیرد. در ازای این خدمت شما به مردم ایران، می‌توانید از مردم بخواهید که اجازه دهند شما با اموال و خانواده خود در «مکانی امن» ادامه زندگی خود را بگذرانید و در امور سیاسی دخالتی ننمایید و صرفاً به اعمال مذهبی خود ادامه دهید.

می‌دانم که جسارت من در طرح چنین پیشنهادی، شما و متملقین و چاپلوسان حاشیه امن بیت‌تان را به شدت عصبانی خواهد نمود. اما بدانید که در این پیشنهاد جز خیر و صلاح شما و ملت چیزی را مد نظر قرار نداده‌ام. معادلات منطقه‌ای و اشتباهات مکرر شما در امر هدایت کشور بر هیچ‌کس پوشیده نیست. به طوری که اکنون کشور به سمت پرتگاه‌های متعدد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رهنمون شده و برای ما و شما «راه‌گریزی» جز پذیرش این اشتباهات و کناره‌گیری از امر رهبری ملت، باقی نگذاشته است. هنوز تحمیل خواسته‌های غیرمعقول شما و بالا بردن پرچم جنگ با سایر کشورهای جهان در خصوص «انرژی هسته‌ای» و کاغذپاره‌های آنان (تحریم‌ها) جلوی چشمانمان است و شاهدیم که مردم را به چه سختی‌ای انداخته‌اید و چگونه مردم ایران این روزها و ایام را با مشقت سپری می‌کنند. پس بیایید واقع‌بین باشید و ساده‌لوحانه به ما امید «آینده‌ای روشن» را نوید ندهید که ما با توجه به همه تجارب گذشته، چنین امیدهای واهی و پیمودن راه تا «فتح قله‌های نامعلوم» را نخواهیم پذیرفت. اساساً «فلسفه تشکیل حکومت برای بشر»، انتخاب نمایندگانی بوده است که بتوانند رشد و رفاه و آزادی را برای مردم آن کشور به ارمغان بیاورند. نه اینکه کشور و ملت خود را به مانند «عقب‌ماندگان ذهنی» هدایت نمایند و راه رشد و پیشرفت ملت خود را مسدود کنند و همان مردم را برای امیال و سیاست‌های خود سرکوب و کشته و زخمی نمایند. شما در عمل نشان داده‌اید که نمی‌توانید کشور را اداره نمایید و راه رشد و رفاه را برای مردم ایران هموار نمایید. پس بهتر است کار را به کاردان بسپارید.

شاید پس از کناره‌گیری شما از رهبری ایران، سایر ممالک و دولت‌های مترقی دنیا اجازه دهند از کشورشان بازدید نمایند و طلسم چند ده ساله «ممنوع‌الورودی» شما به کشورهای دیگر شکسته شود و آنگاه مشاهده خواهید کرد که دولت‌ها در کشورهای دیگر چه کارکردهایی برای پیشرفت کشور خود داشته‌اند و شما در ایران چه «فرصت‌سوزی‌ها» که نکرده‌اید و چگونه می‌توانستید با «فرصت‌سازی» و «مدیریت منابع»، کشور ایران را در مسیر رشد و پیشرفت و رفاه مردم سوق دهید. آنگاه متوجه در می‌یابید که «همه دنیا»، فقط «خیابان پاستور» نیست.

۲۹ آبان‌ماه ۱۳۹۱

*** منبع ***

وبلاگ روح‌الله زم؛ وبسایت «رادیو کوچه»



<http://rooholla.blogspot.fr/2012/11/blog-post.html>
<http://radiokoocheh.com/article/187480>



نامه علی لاریجانی به خامنه‌ای، ۱ آذر ۱۳۹۱

علی لاریجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی: اطاعت از اوامر ولی امر مسلمین مایه افتخار نمایندگان مجلس است

بسم الله الرحمن الرحيم
رهبر معظم انقلاب اسلامی
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دامه برکاته الشریف
با احترام و تحیات

سخنان امروز حضرت‌تعالی در دیدار با بسیجیان عزیز که از فرازهای بسیار ارزنده‌ای برخوردار بود به ویژه در شرایط حساس حمله نظامی رژیم صهیونیستی به ملت مظلوم و شجاع فلسطین، حکیمانه و برای امت اسلامی راهگشا می‌باشد. حضرت‌تعالی از جمله در مورد سؤال از رئیس‌جمهور که عده‌ای از نمایندگان مجلس پیگیر آن بودند، ضمن اعلام درستی اقدام سؤال‌کنندگان، امر فرمودید که این اقدام همین جا متوقف گردد. قطعاً نظر ولی امر مسلمین که اشراف بر همه مصالح مسلمین دارند، برای جامعه اسلامی قرین سعادت بوده و اطاعت از اوامر حضرت‌تعالی فریضه و مایه افتخار اینجانب و نمایندگان مجلس می‌باشد. از خداوند متعال خواهانیم سایه ارزشمند آن مقام معزز را مستدام بدارد.

*** منع ***

خبرگزاری «ایسنا»

<http://isna.ir/fa/news/91090100565/>



نامه سرگشاده «شاهین ضد» به خامنه‌ای، ۲ آذر ۱۳۹۱

اکنون فقط یک فرمان حکومتی دیگر باید صادر کنی!

سید علی! ناخواسته، فرمان به خیابان آمدن «جنوب شهری‌ها» و پیوستن‌شان به جنبش سبز را صادر کردی! اکنون فقط یک فرمان حکومتی دیگر باید صادر کنی! و آن هم تا دیر نشده! چرا که این بار که مردم به خیابان‌ها بریزند دیگر کاری از دستت برنخواهد آمد. چرا که آن قشری که «سردار قاسمی» با نگرانی می‌گفت اگر به میدان بیاید کار حکومت تمام است، اکنون آب پاکی روی دستشان ریختی و دعوت به شورششان کردی! آنها زیر بار سیاست‌های فاجعه بار دولت دست‌نشانده تو و گرانی و بیکاری و تورم بی‌سابقه دارند خورد می‌شوند! اکنون تنها کار عاقلانه‌ای که می‌توانی انجام دهی، این است که با یکی از آن احکام حکومتی خود که بارها به مجلس و دیگر ارگان‌های حکومتی‌ات امر و نهی کرده‌ای، به مأموران دستور دهی رهبران جنبش سبز و دیگر زندانیان سیاسی را آزاد کنند تا موسوی و کروبی دولت موقت را برای برگزاری انتخابات آزاد تشکیل دهند. این کار را باید الآن انجام دهی، چرا که فردا که میلیون‌ها کارگر و زحمت‌کش که دیگر چیزی برای از دست دادن ندارند و با فرمانی که صادر کردی دیگر امیدی برای بهبود اوضاع برایشان باقی نمانده در کنار میلیون‌ها حامی جنبش سبز به خیابان‌ها ریختند، برای تسلیم شدن دیر است. همان‌گونه که برای شاه دیر شد و صدای مردمش را وقتی شنید که میلیون میلیون در خیابان‌ها همانند دریائی خروشان درآمده بودند و کوچک‌ترین کاری از ارتش تا به دندان مسلح او برنیامد!

*** منع ***

وبلاگ «آزادی، استقلال، عدالت»

http://azadi-esteqlal-edalat.blogspot.com/2012/11/blog-post_4826.html

**نامه سرگشاده محمد ملکی به خامنه‌ای، ۶ آذر ۱۳۹۱ (++)****قبول کنید ایران در حال فروپاشی است**

شما به عنوان رئیس‌جمهور و رهبر باید در برابر کشتار ده‌ها هزار انسان در دهه شصت و شهادت هدی‌ها و هاله‌ها و نداها و صباها و ستارها جوابگو باشید

می‌خواهم به آن دوستانی که هنوز هم در تلاشند شما را از راهی که در پیش گرفته‌اید و مسلماً به نابودی خودتان و مملکت منجر خواهد شد بازدارند و به اصلاح راه شما بپردازند، بگویم اگر موسی توانست با آن موعظه‌ها فرعون را به راه راست هدایت کند من و شما هم می‌توانیم. باید مطمئن باشیم تنها امواج ناشی از طوفان خشم مردم می‌تواند سرنوشت استبدادیان را رقم بزند. تاریخ مسیر خود را طی می‌کند و از پیش، فرجام کار دیکتاتورها را تعیین کرده است

جناب آقای خامنه‌ای! شک نکنید، فردا نوبت شماست و این نوشته، آخرین پیام من به شماست

[تقدیم به ستار بهشتی و دیگر جانباختگان راه آزادی و برابری]

حدود شش ماه قبل (۲ خرداد ۹۱) در یادداشتی خطاب به حاکمان نظام ولایی نوشتم:

«اگرچه می‌دانم داستان حاکمان این سرزمین، داستان فرعون است و ادعای خدایی و سرکشی و غرق در رود جهالت و خودبزرگ‌بینی، تا آخرین لحظه برای حفظ قدرت شیطانی، اما آیا این حاکمیت آن‌قدر عقل و شعور دارد که در این واپسین روزهای حیاتش یک دم به عاقبت راهی که در پیش گرفته بیانیدشد؟»

۶ ماه از نوشتن آن یادداشت گذشت، در این مدت، تحولات بزرگی در ایران و جهان و منطقه اتفاق افتاد که هر یک می‌توانست شوکی باشد بر مغزهای منجمدشده این جماعت. اما استبدادیان چنان در تار پوسیده و سست توهمات خودساخته کیش شخصیتی خویش گرفتارند که آنگاه شوک و ضربه نهایی را بر مغز خود احساس می‌کنند که خیلی دیر شده و ضربه چنان قوی و شکننده است که فرصت گفتن یک «آخ» را هم از آنها می‌گیرد.

در آن یادداشت نوشتم:

«مایلم پیش از آنکه فریاد سکوت دادخواهی مردم آن‌چنان رسا گردد که کاخ استبدادیان را به لرزه درآورد و از بن فرو ریزد، برای آخرین بار اعلام کنم تحمل مردم به پایان رسیده و بیش از این حاضر نیستند شاهد نابودی سرزمین عزیزشان باشند. مردم ما نمی‌خواهند ایران بیش از این تبدیل به یک سرزمین سوخته شود. این آخرین هشدار به حاکمان کشور بلازده ایران است.»

حال که پس از گذشت ۶ ماه از آن اتمام حجت و عدم توجه به آن تذکار، کار از کار گذشته و پایان عمر حاکمان نزدیک است و می‌توان آن را با تمام وجود حس کرد، می‌خواهم سخنی داشته باشم با یکی از عوامل اصلی این همه بیداد و نابسامانی که ملت ما امروز با آنها دست و پنجه نرم می‌کند؛ با جناب آقای سید علی خامنه‌ای و بنویسم که ایشان از کجا به کجا رسیده‌اند.

قبل از پیروزی انقلاب ایشان را فردی می‌شناختیم با ویژگی‌هایی از جمله علاقه به ادبیات و شعر و موسیقی و هنر، بیان خوش و قلم روان و توانا، دوستدار بحث و دیالوگ با جوانان به‌خصوص دانشجویان مجاهد و فدایی و انقلابی که آن روزها بسیاری از قدرت به دستان امروز به این کار افتخار می‌کردند.

اما هرچه به روزهای پایانی نظام شاهی نزدیک‌تر می‌شدیم فاصله ایشان از دوستان و هم‌سخنان گذشته بیشتر می‌شد و به جماعتی که خود را حزب‌اللهی می‌نامیدند و شعارشان «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله» بود نزدیک و نزدیک‌تر می‌شدند و پس از قرار گرفتن در کادر رهبری «حزب جمهوری اسلامی» برای هرچه نزدیک‌تر شدن به قدرت، درصدد قلع و قمع دوستان و دانشجویان و جوانانی که از وضع موجود و



یکه‌تازی حزب جمهوری انتقاد می‌کردند برآمدند و همان روحانی متظاهر به ضد استبداد بودن که چند بار به زندان و تبعید گرفتار آمد، به جایی رسید که در کسوت ولی فقیه و نایب برحق! امام زمان و حاکم مطلق، بر همه جا و همه چیز مسلط شد و حال کوس «أنا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» بی‌می‌زند.

جناب آقای سید علی خامنه‌ای!

حال که طلسم قدرتتان با سنگ جنبش‌های مردمی شکاف برداشته، می‌خواهم به عنوان یک آشنای قدیمی سخنی با شما در میان بگذارم. شاید باور داشته باشید که مرگ حق است و همه از جمله من و شما هم روزی از این جهان خواهیم رفت، اما بی‌شک مرگ ما متفاوت خواهد بود. شما و اطرافیانتان حتماً برای آن روز برنامه‌ریزی کرده‌اید، اما تا چه اندازه در پیشبرد آن موفق خواهید شد، خدا می‌داند. ولی حدیث من دیگر است:

«نمی‌دانم چه خواهد شد و فردا در کجای این خراب آباد خواهم مرد

و از این عمر کم‌حاصل چه خواهم برد؟

به هر تقدیر من هم آرزو دارم /

پس از مرگم

ز جمع دوستان، یک شاعر سرگشته و عاصی

زند فریاد که: ای مردم

فلانی برد عمری دار بر دوشش

فلانی مُرد، اما عاشقی نوشش!»

بله جناب آقای خامنه‌ای!

من و شما ۸۰ سال پیش‌تر یا کم‌تر زندگی خواهیم کرد، با این تفاوت که من ۵۰ سال در آتش عشق به آزادی ایران و مردم سوختم و شما در آتش عشق به قدرت و مقام. نمی‌دانم در این قمار من برنده بوده‌ام یا شما؟ من آن قماربازی بودم که همه چیزم را در راه رسیدن به آزادی و برابری مردم باختیم و هیچ‌مانده الا هوس قمار دیگر [«خُنک آن قماربازی که بباخت هر چه بودش / بنماند هیچش الا هوس قمار دیگر» (حافظ)]; ولی شما در این قمار، ظاهراً برنده بودید و امروز «مقام» و «قدرت» دارید و نمی‌دانم چه هوس یا هوس‌ها در سر می‌پرورانید.

گاهی که سخن‌هایتان را می‌شنوم احساس می‌کنم خیلی از واقعیت‌ها دور هستید. اخیراً در خراسان شمالی به دو جنبش مردمی اشاره کردید؛ یکی جنبش پس از انتخابات سال ۸۸، که فرمودید تعدادی از فتنه‌گران بودند، ولی من آنها را جمعیتی چند صد هزار نفری و حتا بالای یکی دو میلیون دیدم که آمده بودند از آراء خود دفاع نمایند و بگویند به دستور جنابعالی در انتخابات تقلب شده. بعد شما جنبش بازاریان را چند نفر غرب‌زده که فقط توانستند دو سه ظرف آشغال را آتش بزنند خطاب کردید و من جمعیت هزاران نفری را در فیلم‌ها دیدم. حال سؤال این است که چگونه این تفاوت فاحش را می‌توان توجیه کرد؟ یا چشم‌های من دچار زیاده‌بینی شده یا چشم‌های شما مبتلا به کم‌بینی.

آقای خامنه‌ای!

نمی‌دانم در بیت شما چه کسانی و چگونه آنچه در اجتماع و در بین مردم می‌گذرد را به شما گزارش می‌کنند، اما برنامه‌هایی که در سفرهای شما طراحی می‌شود را زیاد جدی نگیرید و باور کنید که این مردم همه با میل و رغبت به استقبال و دیدن شما نمی‌آیند. کافی است دستور دهید یک بار ادارات و مدارس و شهر را تعطیل نکنند و روستایی‌ها را به زور به استقبال از شما نکشانند تا معلوم شود که آیا زر و زور و تزویر است که سازنده این جمعیت‌ها است یا علاقه مردم به نظام و مظهر آن، ولی فقیه.

اما بگذارید بار دیگر به مسأله فراندوم اشاره کنم. جنگ هشت‌ساله با تمام خسارت‌های انسانی و مادی و معنوی آن با قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد از سوی آقای خمینی ظاهراً به پایان رسید و بعد از درگذشت آیت‌الله تغییراتی در قانون اساسی به نفع ولی فقیه و محدود شدن حقوق مردم داده شد و قانون اساسی دوم به فراندوم گذاشته شد. من در مورد آن همه‌پرسی و چگونگی آن فعلاً سخنی نمی‌گویم، اما نکته برجسته این بود که ولی فقیه به ولی مطلقه فقیه تبدیل شد و این امر، اختیارات رهبری را تا حد زیادی افزایش داد و جنابعالی در جایگاه فردی مطلق‌العنان که همه‌کاره است و جوابگوی هیچ کس و هیچ دستگاهی هم نیست قرار گرفتید. با «حکم حکومتی» می‌توانستید بر روی تمام تصمیمات قوای دیگر خط بطلان بکشید، که نمونه آن حکم شما در اوایل مجلس ششم در مورد قانون مطبوعات و حکم اخیر در توقف سؤال از



رئیس دولت بود. روی کار آمدن دولت معروف به دولت اصلاحات، با برنامه قانون‌مداری، مردم‌سالاری و جامعه مدنی و گذشت یکی دو سال و فاجعه بزرگ حمله به کوی دانشگاه تهران معلوم کرد که در نظامی که بر اساس ولایت مطلقه فقیه اداره شود جز «ولی» یعنی جنابعالی، همه هیچ‌کاره هستند و تدارکاتچی.

من در همان زمان که حدود ۱۰ سال از فرماندوم دوم قانون اساسی (۱۳۶۸) می‌گذشت، طی مقاله‌ای که برای کنفرانس «اصلاحات چیست و اصلاح‌طلب کیست؟» در شهریور ۷۹ فرستادم، نوشتم:

«باید اذعان نمود مشکل ما بعد از انقلاب، ریشه در قانون اساسی و تضادهای موجود در آن دارد، که امروز با سرباز کردن این غده نیاز به یک جراحی عمیق در آن احساس می‌شود. باید پس از دو دهه تجربه، [باید] از نسلی که به قانون اساسی فعلی رأی نداده است کمک گرفت و شرایط یک همه‌پرسی کاملاً آزاد را فراهم ساخت، اگر ملت به قانون فعلی به ویژه بحث ولایت مطلقه فقیه رأی داد، هیچ کس تا یک دهه دیگر حق اعتراض به قانون اساسی را نداشته باشد.» (کتاب «اصلاحات، هم استراتژی هم تاکتیک»، ص ۲۲۳-۲۲۴)

جناب آقای خامنه‌ای!

از آن زمان تا کنون، بارها و بارها همه‌پرسی را مطرح کرده‌ام، ولی جنابعالی در مقام ولایت امر مسلمین جهان برای خود کسر شأن دیده‌اید که به یک هموطن مسلمان پاسخ دهید و شیوه پیامبر و علی و امامان را آن‌گونه که خود می‌گفتید به کار گیرید. چه خوب گفت آنکه «دو صد گفته چون نیم کردار نیست!» راستی شما که همیشه انتخاب‌های انجام‌شده در ایران و جمع کردن مردم در بازدیدهایتان از این طرف و آن طرف را نوعی همه‌پرسی به حساب می‌آورید، چرا حاضر نشده‌اید یک بار در شرایط آزاد و با حضور هیأت‌های حقوق بشری بین‌المللی به آراء عمومی مراجعه و نظر مردم را نسبت به نظام ولایی جویا شوید؟

قبول کنید ایران در حال فروپاشی است. به حرف‌های اطرافیان خود باور نداشته باشید، آنها فقط به منافع خود می‌اندیشند و در پایان کار رهایتان می‌کنند. در حال حاضر، مردم تمام گرفتاری‌های خود را ناشی از اعمال و رفتار و گفتار شما می‌دانند. شما بودید که مشکلات بی حد و حصر مردم را به جای چاره‌جویی انکار کردید و می‌کنید. شما بودید که ایران را آزادترین کشور جهان نامیدید. شما بودید، که با تصمیم‌گیری‌های غلط و دور از خرد به بیگانگان امکان دادید با تحریم‌ها اکثریت مردم را به روز سیاه بنشانند، شما بودید که با بی‌سیاستی‌هایتان دنیا را در مقابل ایران قرار دادید، شما بودید که به عواملتان چراغ سبز نشان دادید تا در ایران و خارج ایران، در خیابان و بیابان دست به اعمال تروریستی بزنند و خون ایرانیان دگراندیش را بر زمین بریزند. شما به عنوان رئیس‌جمهور و رهبر باید در برابر کشتار ده‌ها هزار انسان در دهه شصت و شهادت هدی‌ها و هاله‌ها و نداها و صباها و ستارها جوابگو باشید.

آری شما بودید که جنبش‌های مردمی را «فتنه» نامیدید و قیام‌کنندگان را عوامل بیگانه و نوکر استکبار جهانی لقب دادید. شما بودید که به عواملتان امکان دادید تا بهترین فرزندان این ملت، دانشجویان، استادان، کارگران، وکلای دادگستری، روزنامه‌نگاران، معلمان، مردم کوچک و بزرگ و... را تنها به جرم نقادی و دگراندیشی به زندان‌ها بکشانند و تحت شکنجه و گاه‌آعدام قرار دهند. شما بودید که حتا به همراهان و هم‌فکران نقاد خود هم رحم نکردید و آنها را در حصر خانگی قرار دادید یا خانه‌نشین کردید، شما بودید که پس از پایان جنگ پرهزینه هشت ساله و رسیدن به قدرت مطلقه، دست سپاهیان را باز گذاشتید تا بر تمام امور نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و امنیتی مملکت مسلط شوند و امروز با یک کودتای نظامی خرنده، دولت و مجلس و اکثر قریب به اتفاق مقامات دولتی و خصوصی را در دست گیرند و با عدم مدیریت صحیح و بر باد دادن سرمایه‌های ملی و چپاول آنها مملکت را در سراشیب سقوط و اضمحلال قرار دهند.

امروز همه امور کشور در دست سرداران منصوب شما است. آنان که جنگیدند و جان بر سر استقلال مملکت نهادند، آیا شهادت را پذیرفتند تا عده‌ای با سوء استفاده از آثار جنگ، به ثروت‌های کلان برسند و برج و باروهای قارونی برای خود و فرزندان‌شان به پا کنند؟ چرا دور برویم؛ شما بودید که پس از انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۸ با تأیید خلاف رویه خود، قبل از اعلام شورای نگهبان، از محمود احمدی‌نژاد آتشی برافروختید که تا امروز، مردم و مملکت در این آتش می‌سوزند و اخیراً دامن خودتان را هم گرفته است. احمدی‌نژادی که او را به دوستان قدیمی‌تان مانند هاشمی رفسنجانی ترجیح دادید، امروز در مقابلتان و منصوبانتان در قوه قضائیه و مقننه ایستاده و برایتان شاخ و شانه می‌کشد و تهدیدتان می‌کند که اگر سر به سرش بگذارید «اسرار، هویدا خواهد کرد». آیا همه این وقایع ناشی از بی‌سیاستی و عدم کیاست و آگاه نبودن به زمان و عدم مدیریت شما نیست؟ می‌خواهم به آن دوستانی که هنوز هم در تلاشند شما را از راهی که در پیش گرفته‌اید و مسلماً به نابودی خودتان و مملکت منجر خواهد شد بازدارند و به اصلاح راه شما بپردازند، بگویم اگر موسی توانست با آن موعظه‌ها فرعون را به راه راست



هدایت کند من و شما هم می‌توانیم. باید مطمئن باشیم تنها امواج ناشی از طوفان خشم مردم می‌تواند سرنوشت استبدادیان را رقم بزند. تاریخ مسیر خود را طی می‌کند و از پیش، فرجام کار دیکتاتورها را تعیین کرده است.

راستی آیا شما نامه‌های متبادله بین رئیس قوه مجریه و قضائیه را مطالعه فرموده‌اید؟ این رئیس‌جمهور مورد تأیید شماست که به رئیس قوه قضائیه می‌نویسد:

«در سخنرانی‌های عمومی تذکرات لازم برای اجرای عدالت و رسیدگی دقیق به حقوق مردم داده‌ام، به خصوص در جلسه مورخه ۹۱/۴/۴ مسؤولین قضائی در مشهد مقدس، نگرانی خود را درباره اتمام کافی قوه قضائیه به تأمین و رعایت حقوق اساسی ملت مندرج در اصول متعدد قانون اساسی از جمله اصول ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸ و ۳۹ به صراحت اعلام نمودم.»

یا للعجب! آیا آقای رئیس‌جمهور تا کنون نمی‌دانست حدود ۳۳ سال است که این اصول زیر پا گذاشته شده؟! ایشان در دهه شصت که ده‌ها هزار زن و مرد ایرانی را به دلیل اعتراض به عدم رعایت همین اصول قانون اساسی، به زندان‌ها بردند و شکنجه کردند و قتل عام نمودند، کجا بودند و چه می‌کردند؟! احمدی‌نژاد در جای دیگر نامه خود می‌نویسد:

«در حالی که جناب‌عالی به آسانی به رئیس‌جمهوری که نماینده ملت و مجری قانون اساسی است اتهام می‌زنید، آیا می‌توان برای آحاد مردم که پشتیبان خاصی جز خداوند ندارند امنیت قضائی متصور بود؟»

شاه‌بیت غزل سروده‌شده از سوی آقای رئیس‌جمهور همین‌جاست که در نظام ولایی امنیت قضائی برای مردم متصور نیست و قضات و دادستان‌ها و دادگاه‌ها هرگز داد مردم را از بیدادگران نشسته در قدرت نگرفته‌اند.

اما پاسخ رئیس قوه قضائیه منصوب شما به رئیس‌جمهورتان هم قابل تأمل است:

«حکایت شما حکایت سلطانی است که اموال مردم و املاک مردم را غاصبانه تصرف کرده بود و به ملک خود منضم ساخته بود و به همه می‌گفت! چرا رعایت ملک سلطان نمی‌کنید؟»

و در جای دیگر می‌نویسد:

«فعالاً در باب نقش برخی مقامات و دستگاه‌های اجرایی در این فساد کلان سخنی نمی‌گوییم و آن را به زمان دیگری وا می‌گذارم.»

ملاحظه می‌فرمایید، صحبت از تصرف غاصبانه اموال و املاک مردم و شرکت مقامات و دستگاه‌های اجرایی در فسادهای کلان است. چرا می‌گویید اگر این حقایق در اختیار مردم قرار گیرد، «خیانت» است؟ مردم در نظام ولایی آن‌قدر «غریب»‌اند که نباید از آنچه در مملکت می‌گذرد باخبر باشند؟

جناب آقای سید علی خامنه‌ای!

کشور را به کجا کشانده‌اید؟ جملات بالا افشاگری از سوی من و دیگر مخالفان و دگراندیشان نیست، بلکه گفته و نوشته عالی‌ترین مقامات مورد تأیید شماست. ظاهراً وقتی مسأله بگیر و ببند و شکنجه و اعدام مردم مطرح است، دو قوه قضائیه و مجریه در یک رابطه تنگاتنگ عمل می‌کنند؛ وزارت اطلاعات منتقدین را دستگیر می‌کند، بازجویی می‌نماید و حکم صادر می‌کند و در پایان، برای اجرا به دادگاه‌ها و نزد قضات! می‌فرستد و آنها دستور وزارت اطلاعات را اجرا می‌کنند و دوستی و صمیمیت بین دو قوه برقرار است، اما وقتی پای خلاف‌های خودشان در میان است به جان هم می‌افتند و همدیگر را می‌درند.

و اما درباره عدالت شما، بگذارید به یک خاطره دیگر اشاره کنم. حتماً ماجرا را به خاطر می‌آورید. پس از پیروزی انقلاب وقتی با اصرار آیت‌الله طالقانی ریاست دانشگاه را پذیرفتم، شرط کردم که طبق نظر ایشان که معتقد و مُصرّ به شورایی اداره کردن تمام دستگاه‌ها و دخالت مستقیم مردم در اداره امور کشور بودند، برای حفظ استقلال دانشگاه این مؤسسه بزرگ علمی - فرهنگی را از طریق شوراهای مرکب از نمایندگان واقعی دانشجویان و استادان و کارمندان اداره کنیم. این کار انجام شد، اما به ذائقه شما و حزبتان خوش نیامد و توطئه‌ها شروع شد. با برنامه‌ریزی‌های حسن آیت، دبیر سیاسی حزب جمهوری اسلامی، (طبق آنچه در نوار معروف آمده)، تصمیم به بستن دانشگاه‌ها گرفتید. شورای مدیریت و شورای عالی دانشگاه با این امر مخالفت کردند، ولی حزب شما با بسیج کردن چماق به دستان و به اصطلاح حزب‌اللهی‌ها با حمله و کشتار و مجروح کردن تعداد زیادی از دانشجویان روز ۳ اردیبهشت ۵۹ دانشگاه‌ها را اشغال کردند. وقتی شورای مدیریت و شورای عالی در اعتراض به این عمل وحشیانه و ضد فرهنگی استعفا دادند، چند روز بعد (۵ اردیبهشت ۵۹) جناب‌عالی به نام امام جمعه تهران با سوء استفاده از تریبون نماز جمعه، من و همکارانم را متهم به «خیانت» کردید و گفتید باید جوابگوی «ملت» باشیم. ما هم فردای آن روز (شنبه ۶ اردیبهشت ۵۹) بلافاصله برای اطلاع ملت



از حقایق و روشن شدن اینکه چه کسی خدمت و چه کسانی خیانت کرده‌اند، تقاضای یک مناظره رودررو و زنده در تلویزیون نمودیم و این تقاضا بارها تکرار شد، اما شما حاضر به این کار نشدید، تا اینکه پس از گذشت یک سال، به جای پاسخگویی، من را روانه زندان نمودید و به دست جلاد اوین سپردید. راستی چه کسی مسؤول آن پنج سال زندان و شکنجه‌هایی که بر من وارد شد، است؟ من همان موقع گفتم شما به من و همکارانم نسبت «خیانت» داده‌اید. اگر حاضر به بحث و اثبات آن نگردید، طبق فتوای خودتان و مراجع، از عدالت افتاده‌اید و دیگر حکم «عدالت و تقوا» در مورد شما جاری نیست و شما در تمام مدت رهبری خود از این گونه تهمت‌ها حتا به دوستان و همفکرانتان بسیار زده‌اید و امروز پس از گذشت سه دهه با مسائل پیش‌آمده اثبات گردید که عدم صلاحیت شما برای رهبری چه بر سر ملت آورده است. شما با توجه به اصل پنجم قانون اساسی خودتان که می‌گوید: «زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است»؛ فاقد شرایط لازم برای رهبری هستید. اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی خودتان صراحتاً می‌گوید: «هر گاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد.» بنا بر این، شما باید خاضعانه استعفای خود را به حضور ملت بزرگوار ایران تقدیم کنید و اعلام نمایید با شرایطی که به وجود آمده، اثبات شد «نظام ولایی» قادر به اداره امور کشور نیست و مردم فهیم ایران هستند که باید چگونگی اداره امور کشور را در یک همه‌پرسی (رفراندوم) آزاد و همگانی زیر نظر سازمان‌های بین‌المللی تعیین کنند و سرنوشت خود را به دست گیرند تا از آنچه در لیبی و سوریه و... در کشتار مردم و تخریب شهرها اتفاق افتاد، جلوگیری گردد.

جناب آقای خامنه‌ای!

شک نکنید، فردا نوبت شماست و این نوشته، آخرین پیام من به شماست.

«إنا لله و إنا إليه راجعون»

«یا ایها الذین آمنوا لِمَ تقولون ما لا تفعلون. کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»؛ ای مؤمنان، چرا چیزی را می‌گوئید که عمل نمی‌کنید؟ نزد خدا سخت منفور است چیزی را بگوئید که عمل نمی‌کنید. (سوره صف، آیات ۲ و ۳، قرآن مبین، ترجمه مهندس علی‌اکبر طاهری قزوینی)

*** منع ***

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/opinion/opinion-article/archive/2012/november/25/article/-fdb687f74f.html>



نامه محمد ملکی به خامنه‌ای: هشدارهای بی‌فایده؟ سیاوش اردلان، ۱۰ آذر ۱۳۹۱

آیت‌الله خامنه‌ای به شنیدن هشدارهای مخالفانش عادت دارد. در اکثر نامه‌هایی که مخالفان و منتقدانش خطاب به او نوشته‌اند، دو درخواست با یک مضمون مشترک وجود دارد: اول اینکه «فضای سیاسی را باز کنید» و دوم اینکه «خطر نزدیک است و تا دیر نشده عقب‌نشینی کنید».

تازه‌ترین نمونه از این نامه‌ها را محمد ملکی، از فعالان پیشکسوت سیاسی به او نوشته است. او در نامه‌اش به آیت‌الله خامنه‌ای هشدار داده که جمهوری اسلامی در حال فروپاشی است و او باید هر چه زودتر استعفا دهد.

شرایط جمهوری اسلامی به گونه‌ای بوده که همواره نشانه‌هایی از بحران را با خود داشته است. حتا بعضی مفسران مخالف حکومت ایران استدلال می‌کنند که این حکومت «با بحران زنده است».

چنین تفسیری از دوران پرتلاطم اول انقلاب تا زمان جنگ وجود داشته. دوره بعد از جنگ، به گفته اصلاح‌طلبانی مثل عباس عبدی، دوره‌ای بود که اگر به همان منوال پیش می‌رفت سقوط نظام حتمی و تجزیه ایران محتمل می‌بود. بنا به این تحلیل، دوم خرداد مانع این اتفاق شد و عمر یک حکومت بحران‌زده را تمدید کرد.

بعد از دوم خرداد، که اصلاح‌طلبان دریافتند پیشبرد برنامه‌هایشان به این سادگی‌ها نیست، دوباره القا حس خطر و بحران را شدیدتر از هر زمان از سر گرفتند. اوج این روند نامه ۱۲۷ تن از نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس ششم در سال ۱۳۸۱ خطاب به آیت‌الله خامنه‌ای بود: «شاید در تاریخ پر فراز و نشیب معاصر ایران، هیچ زمانی را به حساسیت امروز نتوان یافت. با این حال و روز کشور، فرصت چندانی باقی نمانده است. اگر جام زهری باید نوشید قبل از آنکه کیان نظام و مهم‌تر از آن، استقلال و تمامیت ارضی کشور در مخاطره قرار گیرد باید نوشیده شود».

تحلیل اصلاح‌طلبان این بود که لشکرکشی آمریکا به افغانستان خطر حمله آمریکا به ایران را نیز افزایش داده و ایران باید برای پیشگیری از این اتفاق نشان دهد که هم در عرصه داخلی و هم در عرصه خارجی عقب‌نشینی کرده است. تحلیل اطلاق طلبان این بود که اگر آمریکا ببیند در ایران اصلاحات شده و رهبرانش کوتاه آمده‌اند، فکر حمله به ایران را کنار خواهد گذاشت.

اما آنچه در عمل اتفاق افتاد کمک‌های پنهان ایران به آمریکا برای سرنگونی طالبان بود. آمریکا پاسخی را که ایرانیان انتظار داشتند به این همکاری نداد، اما اگر خطر جنگ برای ایران وجود داشت از سر گذشت. ایران حتا حاضر شد فعالیت‌های هسته‌ای خود را در معرض نظارت بیشتر بازرسان قرار دهد.

طرفداران اصلاحات احساس می‌کردند که اگر آیت‌الله خامنه‌ای به بعضی خواسته‌های آنها تن داده، پس ابتکار عمل را از او ربوده‌اند. آنچه آنها با بکارگیری و رواج دادن عبارت «جام زهر» در پی آن بودند یک نمایش آشکار ضعف از طرف آیت‌الله خامنه‌ای بود. اما او نگذاشت انعطاف‌هایش برای افکار عمومی نشانه ضعف تلقی شود زیرا همواره مراقب بود که موازنه قوای سیاسی به نفع خودش حفظ شود.

منتقدان حکومت ایران و یا طرفداران اصلاحات گاهی تمایل به هشدارهای آخرازمایی پیدا می‌کنند و نابسامانی اوضاع اقتصادی و تنش در سیاست خارجی ایران را با یکسره شدن کار جمهوری اسلامی یا تیره بختی کشور یکی فرض می‌کنند.

چنین گرایش‌هایی در دهه اول انقلاب هم بین مخالفان و تبعیدیان دیده می‌شد تا جایی که پایان جنگ را پایان عمر حکومت می‌خواندند.

ایران در سالهای ریاست جمهوری محمد خاتمی با بودجه‌ای بسیار کمتر از درآمدهای هنگفت ایران طی سالهای اخیر اداره می‌شد. مخالفان و منتقدان حکومت این نکته را مدام برای بی‌اعتبار کردن دولت محمود احمدی‌نژاد یادآوری می‌کنند. نتیجه‌ای که آنها می‌کوشند با این یادآوری القا کنند، این است که آیت‌الله خامنه‌ای باید با نوشیدن جام زهر از مواضع خود عقب‌نشینی کند.

در حکومت ایران قدرت مطلق در اختیار آیت‌الله خامنه‌ای است، اما این حکومت همچنان ظرفیت آن را دارد که با جابه‌جایی مدیریت‌های اجرایی از طریق ساز و کار انتخابات رویه‌های خود را تغییر دهد بدون آنکه نگران بقا خودش باشد.

تحریم هیچ حکومتی تا کنون به سقوط آن حکومت منجر نشده حتا اگر فقر شدید در یک کشور شود. علاوه بر آن حکومت‌ها لزوماً به خاطر خودکامگی و سرکوب مخالفان محکوم به شکست نیستند. ترساندن آیت‌الله خامنه‌ای از سقوط نظامش به دلیل تحریم‌ها به با دلیل فقدان دموکراسی مبنای تاریخی ندارد.

در شرایطی که مخالفان و منتقدان آیت‌الله خامنه‌ای او را به انعطاف یا حتا کناره‌گیری ترغیب می‌کنند، باید در نظر گرفت که او چه انگیزه‌هایی می‌تواند برای قبول این درخواست‌ها داشته باشد.



برای آیت‌الله خامنه‌ای طبعاً اولویتش حفظ و بقا نظام است. اگر او به این برداشت نرسد که نظام در خطر است، دلیلی برای تغییر جهت یا سپردن زمام امور به دیگران ندارد.

شاید اگر اکبر هاشمی رفسنجانی یا حتا محمد خاتمی زمام اجرایی کشور را به دست بگیرند، فضای سیاسی کشور باز شود و مخالفان نفسی بکشند. اما بقا و اقتدار جمهوری اسلامی لزوماً در گرو این نیست که زندانیان سیاسی آزاد، حقوق بشر رعایت یا سخت‌گیری شورای نگهبان کم‌تر شود. چه بسا بقا و اقتدار نظام به شکل موجودش با این کارها به خطر هم بیفتد.

آیت‌الله خامنه‌ای دلیلی نمی‌بیند برای رفع خطری که وجود آن را قبول ندارد عقب‌نشینی کند یا به منتقدانش میدان بدهد. کشور با سپردن امور اجرایی به چهره‌های وفادار به شخص رهبر به اندازه کافی فضا برای مانور خواهد داشت و او نیازی به بازی دادن چهره‌های منتقد یا مخالف یا قبول درخواست‌های آنها احساس نمی‌کند.

آیت‌الله خامنه‌ای نشان داده که اگر مصحلت نظام را در گرو نرمش نشان دادن ببیند، این کار را خواهد کرد، چنان‌چه در اوج جنگ قدرت بین اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران از خود نرمش‌هایی چند نشان داد. نمونه آن دستورش به شورای نگهبان مبنی بر تأیید کردن نتیجه انتخابات شورای شهر تهران، تأیید کردن افتتاح مجلس ششم، دستور به آزادی یک نماینده اصلاح‌طلب آن مجلس از زندان بود و یا دستور به تأیید دو نامزد ریاست جمهوری سال ۱۳۸۰ که شورای نگهبان رد صلاحیت کرده بود.

در نامه‌هایی که گاه به طور پی در پی از طرف شخصیت‌هایی مثل محمد ملکی، احمد قایل، محمد نوری‌زاد یا عبدالکریم سروش برای آیت‌الله خامنه‌ای فرستاده می‌شود آنها سعی کرده‌اند برای تحقق خواسته‌هایشان او را از سقوط نظام بترسانند.

این کار تا کنون جواب نداده و این گونه پیش‌بینی‌های منتقدان و مخالفان در سال‌های ممتد عمر جمهوری اسلامی درست از آب در نیامده است. آیت‌الله خامنه‌ای نشان داده که دست‌کم تا الآن خطر چالش‌های پیش روی حکومت خود را بهتر از منتقدانش تشخیص داده و دلیل آن هم پابرجایی این حکومت است.

«نظام» همچنان برقرار است و به دلیل ترکیبی از شانس، تدبیر و سرکوب، امروز در اقتدار کامل به سر می‌برد، هر چند اقتدار حکومت و بهتر شدن اوضاع کشور، لزوماً یکی نیستند.

*** منع ***

وبسایت «بی‌بی‌سی فارسی»

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2012/11/121130_110_sa_khamenei_maleki_open_letter.shtml

**نامه مرتضی اصفهانی، امام جمعه قاین، به خامنه‌ای، ۲۰ آذر ۱۳۹۱****تعلل و کوتاهی در مناطق زلزله‌زده؛ زندگی زلزله‌زدگان طاقت‌فرساست**

محضر مبارک ولی امر مسلمین جهان
حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (حفظه‌الله تعالی)
سلام علیکم؛

ضمن عرض خسته نباشید و آرزوی سلامتی و طول عمر برای وجود با برکت حضرت‌تعالی، با احترام به استحضار معظم‌له می‌رسانم، در بازدیدی که از مناطق زلزله‌زده بخش مرکزی و روستاهای شهر زهان شهرستان زیرکوه داشتم، ضمن ابلاغ پیام سلام و تسلیت حضرت‌تعالی، از نزدیک شاهد روند خدمت‌رسانی به مردم این مناطق بودم که تعلل و کوتاهی در کار به دلیل نبود امکانات و مدیریت مناسب به وضوح مشهود بود. مردم وفادار این مناطق ضمن تشکر از زحمات سپاه و بسیج و هلال‌احمر که در ساعات اولیه با حضور به موقع به نجات مردم شتافتند، برخی از مشکلات خود را که به وضوح مشهود بود بازگو کردند که به شرح ذیل به اطلاع معظم‌له می‌رسانم:

۱- با توجه به کوهستانی بودن مناطق زلزله‌زده و سرمای موجود و بارندگی، زندگی در چادرها مقدور نبوده و خواستار استقرار تعدادی کانکس برای اسکان زلزله‌زدگان می‌باشیم.

۲- وسایل گرمایشی، مواد سوختی، پوشاک و دیگر اقلام نیز در حد نیاز نیست و با توجه به شرایط کوهستانی و سرمای شدید، مردم شب‌های طاقت‌فرسایی را سپری می‌کنند.

۳- با گذشت چندین روز از زلزله هنوز کار آواربرداری به کندی پیش می‌رود و اقدامی مناسب انجام نشده است.

۴- با توجه به اینکه مردم این مناطق کشاورز و دامدار بوده‌اند و محصولات کشاورزی آنها در زیر آوار است و گاها قابل استفاده نیز نیست و دام‌های آنان نیز در زیر آوار از بین رفته‌اند، تمام دارایی و سرمایه خود را از دست داده‌اند. لذا امید است مسئولان امر نیز تدبیری مناسب اتخاذ کنند.

۵- با توجه به وضعیت بهداشتی نامناسب، هنوز پزشک مستقر و سرویس حمام در این مناطق وجود نداشت که این موضوع نیز سبب بروز و شیوع بیماری‌هایی بین مردم این مناطق خواهد شد.

۶- جاده‌های منتهی به روستاهای زلزله‌زده خاکی بوده و زیرسازی برای آسفالت انجام شده است لذا انتظار است نسبت به آسفالت جاده‌ها نیز اقدام شود.

در پایان ضمن ابلاغ پیام سلام و تجدید بیعت مردم مؤمن، انقلابی و ولایی این مناطق به محضر مبارک معظم‌له، تقاضامندم با توجه به مشکلات موجود، اوامر ولایی خود را امر به ابلاغ فرمایید تا هرچه سریع‌تر شاهد رفع این مشکلات باشیم.

*** منبع ***

وبسایت خبرگزاری «فارس»



نامه سرگشاده طنز «کلاه قرمزی» به خامنه‌ای، ۲۹ آذر ۱۳۹۱ (++)

سلین خامه جون! حالت خوفه؟ انقده دیکتاتوری کردی خب خسته شدیم! خودت خسته نشدی این قده بهت فحش می‌دن مردم؟ «جیگر» [نام الاغی که یکی از شخصیت‌های کارتونی مجموعه «کلاه قرمزی» بود] رهبر انقلاب بود این قدر خربازی در نمی‌آورد که تو درمیاری!

منع

صفحه «فیس بوک» علی خامنه‌ای، (کامنت (نظر) خوانندگان

<http://www.facebook.com/www.Khamenei.ir>
<http://i46.tinypic.com/if3h8m.png>



نامه سرگشاده اعظم طالقانی به خامنه‌ای، ۴ دی ۱۳۹۱

نامه اعظم طالقانی به رهبر جمهوری اسلامی، در خصوص مزاحمت‌های بازجوی علیرضا رجایی

بسم الله الرحمن الرحيم

لا یحبُّ الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم... (نساء-۱۴۸)

(الله دوست نمی‌دارد گفتاری را با صدای بلند گفته شود مگر کسی که به او ظلم شده باشد)

رهبر محترم جمهوری اسلامی

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

سلام علیکم

چندی قبل یکصد روزنامه‌نگار با استناد به نامه آقای ابوالفضل قدیانی، زندانی سیاسی محبوس در زندان اوین نامه سرگشاده‌ای را خطاب به رئیس قوه قضائیه جناب آقای صادق آملی لاریجانی مرقوم داشتند و در آن رفتار غیرانسانی و شرمگین توام با تهدید و خشونت یکی از بازجویان دکتر علیرضا رجایی نسبت به خانواده ایشان را یادآور شدند.

از آن زمان تاکنون هیچ‌گونه عکس‌العملی که نشان از رسیدگی به رفتار این آقای بازجو! که در جمهوری اسلامی باید بیش از همه ننگ و عار تلقی شود، صورت نگرفته است که البته تا جایی که به یاد داریم کم‌تر دیده شده که در چنین مواردی به جهت مصلحت‌اندیشی و برای حفظ حیثیت نظام به طور جدی رسیدگی شود و مجرم واقعی برای پاسخگویی به افکار عمومی تنبیه و مجازات گردد. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود «کسانی که با حیثیت اسلام بازی می‌کنند و هیچ‌گونه صلاحیت اعتقادی و اخلاقی ندارند، چگونه است که در این نظام مسؤولیت‌های حساس به آنان سپرده می‌شود و در مقابل، منتقدین و مشفقین جمهوری اسلامی فتنه‌گر خوانده می‌شوند؟!» آیا آنان که رفتار اربابان رذالت را افشا می‌کنند تا بتوانند نظام و جامعه را از وجود چنین افرادی پاک سازند و حیثیت اسلام و جمهوری اسلامی را حفظ کنند فتنه‌گرند؟! منتقدین هنگامی که مشاهده می‌کنند به هیچ‌گونه نقدی که ریشه و عمق فاجعه را نشان می‌دهد اعتناء و رسیدگی بیطرفانه و عادلانه صورت نمی‌گیرد با اجازه خدا با فریاد بلند تلاش می‌کنند صدای دردآلودشان را به گوش حاکمان برسانند تا شاید وجدان‌ها، بیدار و از خفتگی رها شوند و به مسؤولیت الهی و انسانی خود عمل کنند.

چگونه است که قوه قضائیه این‌گونه مأمورین خود را مختار رها ساخته که به خود جرات دهند در مدتی که این بنده صالح خدا دربند است با بی‌شرمی خانواده و خود او را با رفتار و گفتار زشت و این‌گونه بی‌تقوا آزار و عذاب دهند؟ آیا اینان مأمورانی هستند که سرخود عمل می‌کنند یا از جای دیگری دستور دارند؟ چرا نظارت و کنترل نسبت به رفتار و عملکرد مأمورین و پرسنل زندان‌ها وجود ندارد؟ به راستی سران فتنه هم اینان هستند که نظام را از درون پوک و می‌پوسانند نه منتقدین مؤمن و مسلمان و پرواگیری همچون علیرضا رجایی، مهدی کروبی، میرحسین موسوی و زهرا رهنورد و...

افکار عمومی می‌پرسد که آیا وقایع شرمگین صورت گرفته در مورد دیگران نیز انجام شده است؟! از صمیم قلب از شما می‌خواهیم هر چه سریع‌تر با این بی‌اعتنایی‌ها نسبت به فجایع صورت گرفته برخورد جدی به عمل آورده شود و درصدد جبران آن برآییم، إن‌شالله

اعظم طالقانی

۹۱/۱۰/۴



<http://www.rahesabz.net/story/63924>

**نامه سرگشاده ۶ فعال ملی - مذهبی به خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۱****مذاکره با آمریکا پس از انتخابات آزاد ریاست جمهوری، تعلیق غنی‌سازی اورانیوم، آزادی زندانیان و آزادی فعالیت‌های سیاسی - مدنی**

به نام خدا

مذاکره با آمریکا، انتخابات ریاست جمهوری و مصالح ملی

مقام محترم رهبری، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای،
با سلام و احترام،

با توجه به خطرناک بودن شرایط کشور و تهدید منافع و مصالح ملی؛ احساس مسئولیت ملی و مذهبی ما را بر آن داشت تا مطالبی را مستقیم و شفاف با جنابعالی در میان گذاریم.

در این نوشتار، اولاً قصد سیاه‌نمایی نداریم و به مسائلی اشاره می‌کنیم که خیلی از مسؤولان و کارشناسان منصف و بی‌طرف به آنها اشاره داشته‌اند و ثانیاً با این هدف که یک گفتگوی انتقادی متقابل بین حاکمیت و روشنفکران و اپوزیسیون مسالمت‌جوی ایرانی برای اصلاح امور پیش آید و در نهایت، به یک وفاق ملی منجر گردد. ثالثاً ادامه شرایط کنونی را بسیار خطرناک پیش‌بینی می‌کنیم و به شدت نگران هستیم.

مقدمه

چند هفته‌ای است که شایعاتی مطرح شده که نمایندگان رهبری با نمایندگان اوباما در حال مذاکره هستند و سعی دارند اختلافات فی مابین ایران و آمریکا را از طریق مذاکره و روش‌های دیپلماتیک حل و فصل کنند. هرچند که هر دو طرف آنرا تکذیب کرده‌اند. معهذاً، نفس این خبر امیدوارکننده و مثبت است، مخصوصاً که سالهاست؛ مقامات اروپائی، روسیه و چین توصیه مذاکره مستقیم این دو کشور را می‌کنند و حل مسائل ایران با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و شورای امنیت سازمان ملل متحد را از کانال حل و فصل مشکلات فی مابین با آمریکا، پیشنهاد می‌کنند. توصیه‌ای که کاملاً درست و واقعی است. شرایط کنونی جهان و خیرخواهان هم این روش را معقول می‌دانند. اظهار نظری بعضی از وابستگان به حاکمیت هم نشان می‌دهد که دیگر مذاکره با آمریکا تابو نیست و شاید کم‌کم قصد آماده شدن افکار عمومی برای فراهم کردن شرایط این مذاکره را دارند. ولی سؤال اصلی این است که ایران پس از سی و اندی سال که تصمیم به مذاکره با آمریکا گرفته است؛ آیا زمان برای این امر مناسب است؟

همه می‌دانیم که مذاکرات دیپلماتیک، آن هم از نوع پیچیده و بحث‌انگیز مذاکره ایران و آمریکا، مانند بازی شطرنج است. شرایط روحی و جسمی بازیکنان در نتیجه بازی نقش تعیین‌کننده دارد. آیا این شرایط برای طرف ایرانی و طرف آمریکایی مناسب است؟ یا یکسان است؟

شرایط روانی مذاکره‌کنندگان

اوباما، پیروز انتخابات امریکاست و نماینده مردم کشور خود می‌باشد. او از یک دریای طوفان‌زده مبارزه رقابتی - دموکراتیک چندین ماهه با رقیب جمهوری خواه خود، پیروز و موفق به ساحل رسیده است و تلاطم و تشنج دوران مبارزات انتخاباتی را پشت سر گذاشته و با روحیه‌ای قوی و با اعتماد به نفسی محکم خود را برای مذاکره با ایران آماده کرده است و معمولاً در دوره دوم ریاست جمهوری خود، مانند رئیس‌جمهور دیگری، ابتکار عمل بیشتری را در اختیار دارد.

از طرف دیگر، در ایران، هنوز آثار مناقشات و تلاطم و تشنج انتخابات بحث‌انگیز سال ۱۳۸۸ را به وضوح می‌بینیم. دو نفر از کاندیداهای انتخاباتی در حصر و بازداشت غیرقانونی - بدون محاکمه قضائی - به سر می‌برند و هر دو هم اکنون مریض و خبرساز و تضييع حقوق آنها مورد



اعتراض افکار عمومی جهان و ایران می‌باشد. ده‌ها نفر از فعالان دوره انتخابات در زندان هستند، فضای جامعه امنیتی - نظامی است و هر روز ده‌ها خبر ناگوار از وضع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، حقوق شهروندی ایران در داخل و خارج و در رسانه‌های گسترده ایران و جهان، پخش می‌شوند و همگان از آن مطلع می‌گردند.

شرایط اقتصادی - سیاسی مذاکره‌کنندگان

اوباما، در فضای سیاسی تعریف شده آمریکا مشکلی ندارد. چالش‌های واقعی و مردم و حکومت در جامعه آمریکا ارتباطی مستقیم به رابطه او با ایران ندارد و این چالش‌ها در شرایط آمریکا به سوی سرنوشت خود پیش می‌روند. آمریکا و نظام سرمایه داری آن بحران دارد ولی این نظام هنوز توان مقابله با این بحران‌ها را دارد. در شرایط کنونی و در کوتاه مدت و میان مدت، این نظام مورد تهدید جدی و چالش لاینحلی نیست، چالش‌ها را می‌تواند کنترل کند و القاء این مطلب که «آمریکا تا چند سال دیگر دچار بحران جدی می‌شود»، با واقعیت همخوانی ندارد و در جامعه و طرفداران جمهوری اسلامی، بدآموزی خواهد داشت و نقش گمراه کننده. جهان سرمایه‌داری، هنوز، توان مقابله با بحران‌های خود را دارد. چیزی که در ۱۵۰ سال گذشته مکرراً، اتفاق افتاده است. هر چند این بحران‌ها جدی باشند.

ولی، در ایران، اوباما توانسته است با زیرکی و شیوه‌ای متفاوت با سلف خود، بوش پسر، اجماعی بر علیه ایران شکل دهد و ایران را در محافل بین‌المللی - شورای امنیت، شورای حقوق بشر و... گرفتار بحران‌های جدی سازد و منزوی کند. تحریم‌های کارسازی بر علیه ایران توسط اروپا و آمریکا و علاوه بر تحریم‌های شورای امنیت، تصویب شده که مشکلات شکننده‌ای برای مردم ایران ایجاد کرده‌اند.

اوباما، علیرغم زبان نرم و شعار «گفتگوی دیپلماتیک با ایران» توانسته است برای روابط ایران با جامعه بین‌المللی مشکلات جدی ایجاد کند و ما را در موضع انفعالی قرار دهد. بطوریکه پیش بینی‌های حاکمان ایران که از سالها پیش می‌گفتند که «تحریم‌ها را دور می‌زنیم»، «دنیا به نفت ما احتیاج دارد»، «قطعنامه‌های شورای امنیت تأثیری ندارند»، «نفت به بشکه‌ای دو بیست دلار خواهد رسید» و... تحقق نیافتند و امروزه مسئولان به زبانهای مختلف اقرار به تأثیرگذاری تحریم‌ها می‌کنند. آقای احمدی‌نژاد، در مسافرت اخیر به آمریکا، در روالی غیردیپلماتیک پنج بار تقاضای مذاکره با آمریکا کرده است و یا به قول افراد مطلع، آقای جلیلی در مذاکرات هسته‌ای استانبول ۱۴ بار از مذاکره کنندگان ۵+۱ تقاضای لغو تحریم‌ها را نموده. این درست است که امریکایی‌ها می‌دانند که آقای احمدی‌نژاد قدرتی ندارد و مذاکره با آمریکا در حیطه اختیارات او نیست ولی تکرار تقاضای او از آمریکا در تمامی رسانه‌ها و در بیان تمامی کارشناسان، نقطه ضعف ایران تلقی گردید. او قدرت ندارد ولی جزء هیأت حاکمه است و از شرایط و مشکلات مملکت، علی‌رغم برخوردهای شعارگونه قبلی خود، مطلع است. همین‌طور است اصرار آقای جلیلی بر لغو تحریم‌ها در مذاکرات با غربی‌ها.

دیگر مسئولان جمهوری اسلامی هم بر تأثیرگذاری تحریم‌ها و کاهش صادرات نفت تأکید کرده‌اند. منابع بین‌المللی هم تأثیرگذاری تحریم‌ها را مرتباً رصد کرده و برای مسئولان غربی، مشخصاً آمریکا اطلاعاتی فراهم می‌کنند تا در ارزیابی‌های خود از آن استفاده کنند. کاهش ارزش پول ملی و هجوم مردم عادی به خرید ارزهای غربی و طلا هم مؤید تأثیر روانی نامانی اقتصادی و خطری است که مردم برای حفظ ثروت خود در جامعه ایران احساس می‌کنند.

رشد بیکاری و تورم، گسترش فساد مالی - اداری در دستگاه دولتی، رشد اعتیاد و فسادهای اخلاقی در جامعه، شاخص دیگری از وضع نابسامان اقتصادی و اجتماعی جامعه است. بحران سلامت ایران که در هفته‌های اخیر در مجلس و رسانه‌های داخلی و خارجی مطرح شده و مشخص گردید که سلامت مردم اولویت دولت نیست و گرفتاری‌هایی که مردم در بیمارستان‌ها و اتاق‌های عمل و داروخانه‌ها با آن روبرو هستند، مهم‌ترین دغدغه مردم شده است و در این زمینه انتقاد وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، منجر به اخراج او از هیأت دولت گردید! علاوه بر آن گرانی مواد غذایی، رنجی مزید است که مردم پس از حذف سوبسیدها و تبدیل سوبسیدها به مبلغی نقدی و کم تأثیر، با آن درگیر هستند.

هیأت‌های حاکمه آمریکا، در یک روند دموکراتیک - البته همان دموکراسی تعریف شده و کنترل و هدایت شده آمریکا - انتخاب می‌شوند و رقابای هیأت حاکمه، آنرا به رسمیت می‌شناسند و اعتراضی به نحوه انتخاب ندارند و این روال با تُرم‌های رایج جهان، همخوانی دارد.

ولی، هیأت حاکمه ایران از دو بخش انتخابی و انتصابی تشکیل شده‌اند. بخش انتصابی آن - مشخصاً در ۲۳ سال گذشته - از یک جناح خاص بوده و در انتصاب افراد آن اصول بی طرفی هم رعایت نشده است. بخش انتخابی آن که با رأی مردم به قدرت راه می‌یافته‌اند از مجلس چهارم با نظارت استصوابی روبرو بوده‌اند و از مجلس هفتم این نظارت آنقدر مضیق شده که دیگر نمی‌توان آن را انتخاب آزاد دموکراتیک نامید و در



انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ با اعتراض گسترده بخش مهمی از جامعه متوسط شهری روبرو شد که انعکاس جهانی داشت و هنوز هم مسائل و ابهامات آن حل نشده است و همچنان استخوان لای زخم است.

سیاست خارجی

دولت امریکا، در سیاست خارجی خود، علیرغم رفتار تبعیض‌آمیزش در موارد متعدد، مشکل ندارد. امپراطوری امریکا از طرف کشورهای جهان مورد قبول بوده و در اتحادیه‌های مختلفی عضو فعال و مؤثر است.

اگرچه قدرت امریکا بتدریج و با شیبی ملایم رو به کاهش است ولی همچنان، قدرت شماره یک کشورهای جهان است و سایر کشورها از روی میل یا اجبار با آن رابطه دوستانه و متقابل دارند و اگر از امریکا ناراضی هم هستند، به روی خود نمی‌آورند و آن را تحمل می‌کنند و رهبری آن را پذیرفته‌اند.

در حالی که، سیاست خارجی جمهوری اسلامی در بدترین شرایط خود می‌باشد. متحد استراتژیک آن، سوریه، درگیر جنگ داخلی است و بشار اسد در سراسر شیبی سقوط قرار دارد. کشورهای پیشرفته صنعتی جهان، در رابطه با مسأله هسته‌ای با ایران مشکل جدی و تهدید کننده، دارند. کشورهای همسایه جنوبی خلیج فارس، علناً و مخفی با ایران مخالفت می‌کنند و برپایه اسناد «ویکی لیکس» بعضی هایشان به امریکا توصیه می‌کنند که «سر این مار را بکوبید!»

افغانستان و عراق، علیرغم آن همه مهمان نوازی و کمکی که از ایران دریافت کرده‌اند، با امریکا قراردادهای استراتژیک درازمدت منعقد کرده‌اند یا در حال انعقاد هستند. به دلیل اختلاف مواضع با کشورهای بزرگ اسلامی در مورد سوریه؛ مانند عربستان، ترکیه و مصر، روابط، بسیار سرد و نامطمئن است. تحت فشار امریکا، تحریم‌های یک جانبه امریکا و اروپا توسط بسیاری از کشورها اعمال می‌شود و ایران را در شرایط بدتری قرار می‌دهد. دیپلماسی ایران هنوز توانسته رژیم حقوقی دریای خزر را به جایی برساند همچنین با وجود هزاران مدرک و سند و تأیید نهادهای بین‌المللی در مورد مالکیت ایران بر سه جزیره، مرتباً اتحادیه عرب از امارات حمایت می‌کند و اخیراً اتحادیه اروپا هم به آنها پیوسته است! در همین زمینه تغییر نام خلیج فارس، موضوع دیگری است که رایج شده است. همه اینها نشان می‌دهد که قوه دیپلماسی در ضعیف‌ترین موقعیت خود است.

حقوق بشر

حقوق بشر، امروز مقوله‌ای جهان شمول است و علی‌رغم اینکه خیلی از کشورها آن را رعایت نمی‌کنند ولی در محافل بین‌المللی از آن دفاع می‌کنند. رویکرد امریکا به حقوق بشر دوگانه است در حالیکه چشم خود را در مورد عدم رعایت حقوق بشر در عربستان، بحرین، اسرائیل و... می‌بندد و آنچه در گوانتانامو، ابو غریب، افغانستان و... گذشته است مواردی از روش‌های سیستماتیک نقض حقوق بشر می‌باشد. ولی برای فشار بر ایران از آن استفاده می‌کند. ایران در سی و چند سال گذشته، به جز چند سال در دوران خاتمی، مرتباً با نقض آن روبرو بوده و در نهادهای حقوق بشر جهانی، محکوم شده و در سالهای اخیر، هفته‌ای نیست که در رابطه با ایران موردی از نقض حقوق بشر در محافل بین‌المللی مطرح نشود و احمد شهید، بیانیه‌ای یا مصاحبه‌ای در مورد عدم رعایت حقوق بشر در ایران، صادر نکند یا انجام ندهد و ایران، جزء بدترین کشورهای جهان در نقض حقوق بشر معرفی شده است.

پرونده‌های قطور، دهه ۱۳۶۰ به کمک و اراده آسیب دیدگان مهاجر به کشورهای غربی، گشوده می‌شوند و همچون امریکا که توسط برتراند راسل در یک دادگاه نمادین در جنگ ویتنام، محکوم شد. در هفته‌های گذشته، ایران هم در لاهه در Iran Tribunal با شهادت یکصد نفر آسیب دیده، محکوم به «جنایت علیه بشریت» گردید.

محدودیت گسترده امنیتی برای فعالان سیاسی، حقوق بشر، سندیکایی و... هم امروز مقوله‌ای حقوق بشری شده و وسیع درباره آن در رسانه‌های جهان بحث می‌شود و مکرراً ایران، محکوم می‌گردد.

برنده مذاکره چه کسی خواهد بود؟



در چنین شرایطی که به طور خلاصه گفته شد، طرفین مذاکره‌کنندگان، قدرت و توان مساوی ندارند. در پشت میز مذاکره، نمایندگان رهبری که مسؤول مذاکره باشند؛ مرتباً از طرف نمایندگان اوباما مورد هجوم و حمله غیرمترعارف و مترعارف خواهند بود و مرتباً نقاط ضعف ایران را به رخ آنها خواهند کشید و درخواست‌های خود را مداوماً بالا خواهند برد و بر آن خواهند افزود.

تصمیم عاقلانه این است که در چنین شرایطی ایران، زمان مذاکره را عقب اندازد و قبل از شروع مذاکره تمهیداتی را فراهم کند و سپس با قدرت ملی به میز مذاکره بازگردد.

چند نمونه از شرایط این نوع مذاکره را می‌توان در ایران و در سایر کشورها آورد. در جریان گروگان‌گیری، زمان مناسب برای مذاکره، هفته اول گروگان‌گیری بود که کارتر، چهره قضائی و حقوقی امریکا، رمزی کلارک را و یا بعداً پاپ را برای مذاکره و آزادی گروگان‌ها به ایران فرستاد. ایران نپذیرفت. تداوم گروگان‌گیری تا ۴۴ روز منافی برای ایران نداشت به جز اینکه به جای کارتر، ریگان جمهوری‌خواه رئیس‌جمهور شد.

پس از شروع جنگ تحمیلی، ایران تن به مذاکره داد و بیانیه الجزایر به ایران تحمیل شد و هنوز ایران گرفتار عواقب آن می‌باشد، و ده‌ها پرونده پر هزینه در دادگاه بین‌المللی به ضرر ایران مطرح گردید. هرچند اطلاعات روشنی از آن منتشر نشده است. حداقل، آنچه مستند است اینکه در آن بیانیه، امریکا از کودتای ۱۳۳۲ تیرئه شد!

مثال دیگر، مذاکره قذافی با امریکا پس از ۲۰۰۳ و اشغال عراق می‌باشد. قذافی، پس از حمله امریکا به عراق، احساس خطر کرد و در یک روند جامع‌الاطراف، و دست و دل بازانه در مذاکره با امریکا مسؤولیت بمب‌گذاری در هوایپمای پان امریکن و سقوط آن در لاکربی و قربانیان بمب‌گذاری در رستورانی در آلمان و... را پذیرفت و میلیاردها دلار خسارت داد و علاوه بر آن تمامی اسناد و مدارک مربوط به سلاح کشتار جمعی - از جمله هسته‌ای - را با تمامی یافته‌های سی ساله خود به امریکا داد و از آن گذشته در یک اقدام خیانت کارانه، ششصد هزار سند اطلاعاتی مبادله شده بین سازمان اطلاعاتی لیبی و سازمانهای اطلاعاتی سایر کشورها را هم به امریکا تحویل داد.

قذافی، قوانین بازارآزاد نئولیبرالیسم سرمایه‌داری امریکا را پذیرفت و تمامی عملکرد سی ساله «سوسیالیستی» خود را نفی کرد و در اجرای اهداف اقتصادی امریکا کاتولیک تراز پاپ شد.

با همه این عقب‌نشینی‌ها و سازش‌کاری‌ها در سیاست خارجی ولی به علت ادامه شیوه‌های غیردموکراتیک در اداره کشور و وجود شکاف بی‌اعتمادی بین ملت و دولت و پس از تحقیر و تخفیف او، امریکا سرنگونی او را در دستور کار خود قرار داد و هشتصد میلیارد دلار به زیر ساخت‌های اقتصادی، نظامی و خدماتی لیبی خسارت وارد شد و امروز هم این کشور، در تلاطم و تشنج نامعلومی به سر می‌برد و آینده روشنی برای آن متصور نیست.

مجموعه شرایط نشان می‌دهد که هدف اوباما، از مذاکره با ایران، روش مذاکره امریکا با قذافی است. حال باید دید که روش اوباما چگونه خواهد بود:

هدف اوباما از مذاکره با ایران

گفتیم که در شرایط فعلی، قدرت و پتانسیل دو طرف برای مذاکره مساوی نیست. امریکا می‌داند که ایران در موضع ضعف تن به مذاکره داده یا خواهد داد و در این موقعیت ضعیف ایران، بیشترین امتیاز را می‌توان از آن گرفت. بهترین زمان برای مذاکره در دوران اصلاحات بود که کلیتون بسیار تمایل داشت. در آن مقطع ایران در موضع قدرت بود. زیرا؛

- آقای خاتمی در یک انتخابات آزاد - البته در بین جناحهای حاکمیت - و دموکراتیک و شفاف با رأی بسیار مناسب به قدرت رسیده بود.

- «گفتگوی تمدن‌ها» مقابل «برخورد تمدن‌ها»ی جنگ طلبان امریکا مطرح شده بود.

- وزیر خارجه امریکا، خانم آبرایت، و بعد خود کلیتون از کودتای ۱۳۳۲، عذرخواهی کرده بودند.

آن فرصت از دست رفت و بعد که سفیر ایران در فرانسه، آقای خرازی، در زمان بوش پسر، تقاضای گفتگو کرد، بوش نپذیرفت و «محور شیطانی» را مطرح کرد تا زمینه حمله به ایران را فراهم کند. حتا مدارکی منتشر شده که در سال ۲۰۰۱ و پس از حمله به برج‌های دوقلوی نیویورک، حمله به ایران به جای افغانستان هم مطرح بوده و در نهایت حمله به افغانستان تصویب شده است.

باید توجه داشت که:



اولاً- سیاست‌های خارجی آمریکا در کمیسیون تصویب می‌شود که به آن کمیسیون سه پایه (جمهوریخواهان، دمکرات‌ها و نیروهای مجرب و مستقل) می‌گویند. تمامی موارد مربوط به سیاست خارجی آمریکا باید مصوبات این کمیسیون را داشته باشد، و رئیس‌جمهور، از هر حزبی باشد، مجری مصوبات این کمیسیون خواهد بود. ابتکار رئیس‌جمهور در موارد تاکتیکی و جزئی است به عنوان مثال؛ سرنگونی صدام در ۱۹۹۸، دوران کلیتون، تصویب شد و بوش پسر آنرا در ۲۰۰۳ اجرا کرد. اینکه بوش بدون هماهنگی با متحدانش، به جز انگلیس، دست به این کار زد، ابتکار متحدان حزبی او بود. ولی، او باما برای مقابله با ایران، اجماع هم پیمانان آمریکا را در دستور کار قرار داد و تاکنون به خوبی موفق شده است. ثانیاً - در سال ۲۰۰۹، شخصی به نام «کنس پولاک» کتابی نوشت به نام «کدام راه به ایران؟». به نظر می‌رسد که تدوین این کتاب نتیجه بحث‌های مفصلی بوده است که در اتاقهای فکر و دولتمردان هر دو حزب آمریکا مطرح شده باشد. در آن کتاب راه‌های زیربرای حل «مشکل ایران» بررسی شده اند:

۱- دیپلماتیک ۲ - نظامی ۳- تغییر رژیم و ۴ - کنترل

با توجه به عملکرد آقای احمدی‌نژاد در هفت سال گذشته، تحولات کشورهای عربی، تسلط آمریکا بر افغانستان و عراق، تحولات سوریه در راستای حذف اسد و تحولات هسته‌ای ایران؛ معضل ایران باید هرچه زودتر برای آمریکا و متحدانش حل شود. با آنچه آمد، او باما، برخلاف بوش که نماینده مستقیم جنگ طلبان صنایع نفتی - نظامی بود، نماینده مستقیم آنها نیست و جنگ عراق و افغانستان هزینه زیادی را به مالیات دهندگان آمریکا تحمیل کرده است. جمهوریخواهان به دلیل منافع مستقیمی که از جنگ می‌برند، در به راه انداختن جنگ مصمم‌تر و عجول‌تر هستند ولی دمکرات‌ها سعی می‌کنند که در مراحل اولیه؛ راه حل‌های غیرنظامی را آزمایش کنند. الان او باما در مرحله آزمایش مرحله دیپلماتیک و کنترل است. اگرچه این مرحله در سی و چند سال گذشته بارها به شکست انجامیده است. ولی او به لحاظ اقناع افکار عمومی جهان و صاحبان صنایع مصرفی آمریکا، مجبور به تجربه مجدد آن می‌باشد. امروز افراد کمی نیستند که با عنوان کردن تصلب ایدئولوژیک حاکمان جمهوری اسلامی و حاکمان آمریکا، امکان حل مسأله از طریق دیپلماتیک را غیر ممکن می‌دانند. پس، هدف او باما، در این مرحله عبارت است از:

۱- کشاندن ایران به میز مذاکره در شرایطی که ایران در موضع ضعف است.

۲- گرفتن امتیاز در این مذاکرات و تضعیف روحیه حاکمان ایران و کاهش قدرت اجتماعی آنها در میان طرفداران حاکمیت.

۳- ادامه بخشی یا تمام مضایق تحریم‌های رسمی و غیر رسمی و تضعیف توان اقتصادی - اخلاقی، جامعه. برخلاف گفته آمریکا که تحریم‌ها «هوشمند» و «هدفمند» هستند، خیر، تحریم‌ها عمداً کور هستند و بر علیه تمامی مردم ایران، عمل می‌کنند.

۴- تغییر رژیم جمهوری اسلامی با یکی از روش‌های زیر یا ترکیبی از آن‌ها:

۴-۱- شورش‌های شهری، همچون شوروی سابق. این کم هزینه‌ترین سناریو، برای آمریکا خواهد بود.

۴-۲- درگیری جنگ داخلی، توسط بخشی از اپوزیسیون ایران که این استعداد را دارد، چیزی شبیه سوریه. جنگی فرسایشی، طولانی مدت و با تخریب زیرساخت‌های جامعه.

۴-۳- ایجاد یک منطقه «پرواز ممنوع» و استقرار یک اپوزیسیون وابسته به آمریکا و غرب و حمایت نظامی از این اپوزیسیون.

۴-۴- و یا درگیری نظامی مستقیم و گسترده غرب به رهبری آمریکا به منظور نابودی زیرساخت‌ها، همچون عراق و لیبی.

الان نمی‌توان پیش بینی کرد که کدام سناریو و یا ترکیبی از این سناریوها چگونه پیش خواهد رفت. بستگی به تحولات آینده دارد ولی برای هر کدام از آنها، مدارک و مصادیقی را می‌توان شناسایی کرد و شواهد فراوانی را دید.

ایران چه باید بکند؟

در این مقطع زمانی، ایران قدرت چانه‌زنی ندارد و در موضع ضعف است. ایران باید این موضع ضعف را به قدرت تبدیل کند و آن موقع وارد مذاکره صریح، شفاف و برد - برد، شود. مذاکره کنونی آمریکا و ایران، شبیه مذاکره قذافی نتیجه خواهد داد و عاقبت آن معلوم است. روزی کیهان نوشت که اگر ایران بخواهد باج بدهد به غرب خواهد داد، نه به اپوزیسیون داخلی. این استراتژی باید کاملاً عوض شود. به غرب باج ندهید ولی حق مردم ایران را پرداخت کنید. تجربه بعدازجنگ جهانی دوم نشان می‌دهد که دموکراسی کشورهای در حال توسعه تهدید آمریکا و غرب است. آمریکا از هیچ چیزی، جز دموکراسی واقعی ایران، احساس خطر نمی‌کند. کودتاهای بعداز جنگ جهانی دوم در ایران، اندونزی، شیلی و....



برعلیه دموکراسی بود و امروز هم که شعار امریکا، دموکراسی شده است، القای شبه‌دموکراسی است نه دموکراسی واقعی. چرا ایران از این تجربه تاریخی ملموس استفاده نمی‌کند؟

تجربه دیگر ناپایداری حکومت‌های بسته و غیردموکراتیک است که بهترین نمونه آن فروپاشی شوروی و کشورهای اروپای شرقی است. گزینه‌های ایران در شرایط کنونی ممکن است عبارت باشند از:

الف- انتقال درگیری با امریکا و متحدانش به مرزهایی دور از ایران و در ضمن تقویت نیروی دفاعی بازدارنده. تقویت نیروی دفاعی بازدارنده امری لازم است ولی انتقال درگیری به مرزهای دور از ایران تا کنون موفق نبوده است. آنچه در سوریه و فلسطین و... اتفاق افتاده و می‌افتد این واقعیت را نشان می‌دهد.

ب- مذاکره با امریکا همراه با دادن امتیازاتی در مورد هسته‌ای و غیره به منظور کسب تضمین امنیت حاکمیت کنونی ایران و در عین حال بسته نگه داشتن فضای سیاسی-مدنی و تداوم تضييع حقوق اپوزیسیون قانونی و مسالمت‌جو. این روش هم حتماً به نتیجه نخواهد رسید که در گذشته، نمونه لیبی و عراق آن را دیده ایم.

ج- و اما راه سوم، راهی عقلانی، مردمی، مطمئن، پایدار و سازگار با قانون اساسی است. در این راه،

ایران باید:

۱- تا انتخابات ریاست جمهوری مذاکره‌ای انجام ندهد و پس از یک انتخابات آزاد و بدون نظارت استصوابی و انتخاب رئیس‌جمهوری که واقعاً نماینده مردم باشد، مذاکره شروع خواهد شد.

۲- از هم اکنون تا انتخابات، غنی‌سازی اورانیوم را تعلیق کنیم، هرچند به لحاظ حقوقی، غنی‌سازی اورانیم حق ماست و هرچند هنوز یک بحث همه جانبه با استفاده از کارشناسی ملی در مورد ضرورت برق هسته‌ای انجام نشده است. مع‌هذا، ضمن همکاری خلاق و سازنده با آژانس، سوء تفاهات مربوط به انرژی هسته‌ای، رفع شود.

۳- کلیه زندانیان سیاسی، فرهنگی، رسانه‌ای، حقوقی، کارگری و حصرشوندگان قبل و بعد از خرداد ۸۸، آزاد شوند.

۴- فعالیت احزاب، نهادهای فرهنگی، مدنی و... آزاد شود و فضای امنیتی - نظامی کنونی به فضای دموکراتیک و همدلی ملی تبدیل گردد.

۵- پس از انتخاب رئیس‌جمهور، تعامل با امریکا خلاقانه شروع شود تا با پشتوانه مردمی و روند دموکراتیزاسیون بتوان از منافع ملی، دفاع کرد و شرایطی امن، دموکراتیک و همدلی بین ملت-حکومت ایجاد کرد.

والعاقبة للمتقين

دهم دی ماه ۱۳۹۱

محمد بسته‌نگار

حبیب‌الله پیمان

حسین شاه‌حسینی

احمد صدر حاج سید جوادی

اعظم طالقانی

نظام‌الدین قهاری

*** منع ***

وبسایت «ملی - مذهبی»



نامه سرگشاده مصطفی تاجزاده به خامنه‌ای، ۱۱ دی ۱۳۹۱

چرا در انتخابات دور دوم شوراها گفتید اگر رأی هم بیاورند نظام آن را نمی‌پذیرد؟!

اگر بنا به پوزش از ملت باشد، اولویت با کیست؟

به نام خدا

رهبری جمهوری اسلامی

با سلام و احترام

«انتخابات پیش روی ما، یعنی انتخابات... به حق... برای عناصر دلسوز، متعهد متدین... وجود و عدمش برای جامعه اسلامی خیری ندارد و لذا حضور و عدم حضور ما نیز چیزی است که خیر زیادی در آن دیده نمی‌شود... دوستان مخالف حضور در پای صندوق‌های رأی به جملات زیر استدلال می‌کنند:

(الف) هیأت‌های اجرایی و نظارت یک دست هستند.

(ب) انتخابات فعلی... کاری است برای مشروعیت بخشیدن به جریانات فاسد فرهنگی، افراد وابسته و گروهک‌های غیرقانونی و... در نتیجه حضور ما باعث تقویت این مشروعیت خواهد شد.

(ج) با حضور ما تنها نتایج از پیش تصمیم‌گیری شده به عنوان یک فرآیند دیگر اعلام خواهد شد.

(د) مهم آن که بر فرض آن که ما شرکت کنیم و کسی را که صالح است انتخاب کنیم... آن‌گاه وزارت کشور همان بلایی را سرشان خواهد آورد که با شوراها ناهمگون با سیاست‌های خود آورد.

(ه) بدتر از همه این که خاصیت... چیست؟ جز هزینه گزاف و بی‌سرانجام برای شهر و جز نهادینه کردن جنگ و دعوا؟

بخواهیم و نخواهیم این انتخابات برگزار می‌شود. بپذیریم یا نپذیریم هر کس را بخواهند از صندوق در می‌آورند. اما ما وظیفه داریم برای کم کردن از بار شر این جریان تلاش کنیم... این جملات به معنای متهم کردن کسانی که در سبک و سنگین کردن روش اول (تحریم انتخابات) را می‌پذیرند، نیست. بلکه به عنوان یک شهروند، شرکت خود را در انتخابات کم ضررتر می‌دانم و به خیرالشرین می‌اندیشم»

آن چه در سطور فوق ملاحظه فرمودید، آقایان موسوی و کروبی درباره انتخابات مجلس نهم مطرح نکردند. جملات فوق را در بیانیه‌های جبهه مشارکت ایران اسلامی و یا سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز نخواهید یافت. بلکه این عبارات بخشی از سرمقاله روزنامه مورد تأیید کامل جناب عالی، یعنی کیهان است که در آستانه برگزاری دومین دوره انتخابات شوراها اسلامی شهر و روستا در چهاردهم دی ماه سال ۱۳۸۱ به چاپ رسید. سپاسگزار خواهم شد چنانچه پاسخ دهید آیا دلایل فوق را برای عدم شرکت در انتخابات موجه می‌دانید؟ اجازه می‌خواهم سؤال را روشن‌تر مطرح کنم. اگر شهروندی اعلام کند که به دلایل مشابه آن چه نقل شد، نباید در انتخابات خردادماه ۱۳۹۲ شرکت کرد، اقدامی ضد انقلابی و هم‌سو با منافع دشمنان داخلی و خارجی انجام داده است؟ فرض کنید کسی بگوید به علت آن که:

۱- هیأت‌های اجرایی و نظارت در انتخابات ریاست جمهوری یازدهم یک دست هستند

۲- نتیجه شرکت در انتخابات آن است که نتایج از پیش تصمیم‌گیری شده یک بار دیگر به عنوان فرآیند اعلان شود

۳- برگزاری انتخابات یا عدم انجام آن هیچ تغییری در سیاست‌های جاری و شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور ایجاد نمی‌کند و مردم نفعی از آن نمی‌برند

۴- اگر به فرض نامزد صالح و مستقلی رأی بیاورد و آرای او خوانده شود، آن قدر در مسیرش کارشکنی خواهند کرد تا برنامه‌ها و وعده‌های وی تحقق نیابد

۵- هدف از برگزاری انتخابات تداوم حکومت تک صدا و مشروعیت بخشیدن به استحاله جمهوری اسلامی به حکومت مطلقه فردی است.



اگر همین شهروند به عنوان جمع‌بندی تأکید کند که «بپذیریم یا نپذیریم هر کس را بخواهند از صندوق درمی آورند.» از این رو رأی ندادن را «خیرالشرین» بخواند، آیا علیه امنیت ملی اقدام کرده و لازم است که محاکمه شود؟ آیا ایراد اتهام به مجریان انتخابات در دوره اصلاحات اقدامی انقلابی و امروز عملی ضدانقلابی است؟ به بیان روشن آیا در زمانی که نمایندگان گرایش‌های مختلف فکری و سیاسی در ارکان حکومت حضور جدی و مؤثر داشتند، این امکان وجود داشت که دولت اسم هر کس را که می‌خواست از صندوق دربیانورد اما اکنون که همه نهادهای لشکری و کشوری انحصاراً در اختیار یک جناح است، آن هم کسانی که رأی مردم را تزئینی می‌دانند، احتمال تقلب منتفی است؟

پیشاپیش پوزش می‌خواهم از این که می‌پرسم چرا جناب عالی در همان انتخابات دور دوم شوراها رأی ندادید؟ حتماً خواهید فرمود سفر به سیستان و بلوچستان مانع شرکت شما در انتخاباتی شد که هر شهروند می‌بایست در همان حوزه‌ای که مقیم است رأی دهد. آیا دفتر جنابعالی نمی‌توانست برنامه سفر را به چند روز قبل یا بعد از انتخابات موکول کند؟

فرض کنیم بی برنامه‌گی بیت شریف وضعیتی پیش آورد که در کشور انتخابات سراسری برگزار شود و شخص رهبر غایب بزرگ آن باشد و رأی ندهد، چرا دست کم با صدور پیامی مردم را به شرکت در آن انتخابات دعوت نکردید و آنان را تشویق نفرمودید؟ آیا نظر رهبری آن بود که شرکت در انتخابات مزبور «شرالشرین» است؟ رأی ندادن بد بود و رأی دادن بدتر؟ آیا افسد (رأی دادن) را با فاسد (رأی ندادن) دفع فرمودید؟

گذشته از موارد فوق، در صبح روز انتخابات مطالبی فرمودید که طبق آن، اگر برخی نامزدها رأی می‌آوردند، نظام آن را نمی‌پذیرفت. در نتیجه پیروزی احتمالی آنان را در آزادترین انتخابات جمهوری اسلامی پیشاپیش مخدوش و باطل اعلام فرمودید. منظورتان به طور مشخص کاندیدای عضو نهضت آزادی و گروه ملی - مذهبی (دوستان مرحوم مهندس سحابی) بود. این در حالی بود که شورای نگهبان صلاحیت آنان را برای شرکت در رقابت‌های انتخاباتی مجلس پنجم (زمستان ۱۳۷۴) تأیید کرده بود و آن زمان از جناب عالی اعتراضی مشاهده نشد. به هر رو آیا بیان چنین اظهارات غیرقانونی را، آن هم در روز برگزاری انتخابات، در حالی که جناب عالی رأی ندادید و کیهان آن زمینه چینی را کرده بود، چگونه باید تفسیر کرد؟ و در هر حال و با هر توجیهی، اگر بنا بر پوزش خواستن از ملت باشد، اولویت با جناب عالی است یا جناب آقایان موسوی و کروبی؟

جناب آقای خامنه‌ای

مولای من و شما در وصیت نامه خود به فرزندش امام حسن مجتبی (ع) فرمود:

«بنيّ اجعل نفسک ميزاناً فيما بينک و بين غيرک. فاحب لغيرک، ما تحب لنفسک و اکره له ما تکره لها...» (نهج البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، ص ۳۰۱)

«فرزندم! خود را میان خویش و دیگری میزانی بشمار. پس آن چه برای خودت دوست می‌داری برای جز خود نیز دوست بدار. و آن چه تو را خوش نیاید، برای او ناخوش شمار و ستم مکن چنان که دوست نداری بر تو ستم رود. و نیکی کن چنان که دوست داری به تو نیکی کنند و از آن چه برای جز خود زشت می‌داری برای خود زشت بدان و از مردم برای خود آن بپسند که از خود می‌پسندی در حق آنان... و مگو آن چه را دوست نداری به تو بگویند.»

امیدوارم در رعایت این توصیه حکیمانه رهبر ما باشید.

سید مصطفی تاجزاده

اوین

*** منبع ***

وبسایت «کلمه»



نامه سرگشاده نمایندگان ادوار مجلس به خامنه‌ای، باراک اوباما و کاترین اشتون، ۱۸ دی ۱۳۹۱

پیشنهادات جمعی از نمایندگان ادوار مجلس برای حل بحران اتمی و مذاکره با آمریکا

عالیجنابان:

آقای سید علی خامنه‌ای رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران

آقای باراک اوباما ریاست محترم جمهوری ایالات متحده آمریکا

سرکار خانم کاترین اشتون نماینده محترم عالی اتحادیه اروپا در امور خارجی و سیاستگذاری امنیتی

پس از انتخابات اخیر ریاست جمهوری آمریکا، افکار عمومی جهانی خواستار صلح و امنیت بین‌المللی و بسیاری از سیاستمداران مخالف جنگ، انتظار احساس مسئولیت و واقعی‌بینی بیش‌تر از جانب شما را در جهت تنش‌زدایی از پرونده هسته‌ای ایران دارند. با توجه به حساسیت تاریخی مذاکرات، ما جمعی از نمایندگان ادوار مجلس شورای اسلامی بر اساس وظیفه خود نکات مهم زیر را یادآور می‌شویم.

۱. در این مقطع، گفتگوهای دوجانبه شفاف بین دول ایران و آمریکا در خصوص مسأله هسته‌ای ایران را مفید و مؤثر دانسته و از آن دفاع می‌کنیم. حتا معتقدیم تداوم مذاکرات مستقیم و بی‌واسطه می‌تواند به عالی‌ترین سطح مسؤولین کشورهای ایران و ایالات متحده ارتقا یابد تا با ایجاد تضمین‌های بیشتر در مسیر حل صلح‌آمیز پرونده هسته‌ای زمینه‌های مؤثر برای گفتگوهای جدی بین دو کشور در سایر مسائل فی مابین را نیز فراهم سازد.

۲. مسأله هسته‌ای ایران، گرچه پیچیدگی‌های خود را دارد و تحت تأثیر مسائل متعدد منطقه‌ای و بین‌المللی و از جمله رابطه تخصصی بیش از سه دهه گذشته بین ایران و آمریکا بوده است، اما تصور ما بر این است که با توجه به وجود رغبت میان مردم ایران و آمریکا، اگر اراده سیاسی سران دو کشور آمریکا و ایران نیز بر حل واقعی و صلح‌آمیز این مسأله قرار گیرد، یقیناً راه حل‌های صلح‌آمیزی پیش روست که می‌تواند دور جدید مذاکرات هسته‌ای را موفقیت‌آمیز نماید.

۳. بدیهی است ابتدایی‌ترین اصول هر مذاکره اینست که یک شرایط برد-برد برای مذاکره به رسمیت شناخته شود. بر این مبنا برای حل این مسأله به اعتقاد ما نکات زیر باید مورد توجه قرار گیرد:

الف) طبق مقررات پذیرفته شده بین‌المللی ایران حق غنی‌سازی اورانیوم برای مصارف صلح‌آمیز را دارد؛ این حق باید صریحاً به رسمیت شناخته شود و معنای آن در عمل این است که ایران در وضعیت کنونی بتواند در حد ۵ درصد غنی‌سازی هسته‌ای داشته باشد.

ب) اگر توافق شود که غنی‌سازی ۲۰ درصدی ایران متوقف و ذخایر اورانیوم غنی‌شده در اختیار و کنترل آژانس قرار گیرد؛ باید تضمین بلندمدت برای تأمین سوخت نیروگاه‌های پژوهشی که مصارف علمی و پزشکی دارد، داده شود.

ج) ایران پروتکل الحاقی را در مسیر اعتمادسازی بپذیرد و کلیه برنامه هسته‌ای تحت نظارت و مذاقه منصفانه، فنی و حقوقی آژانس قرار گیرد.

د) همزمان با توقف غنی‌سازی ۲۰ درصدی، گروه ۱+۵ باید طی تقویم زمانی مشخص، اقدامات جدی برای لغو تحریم‌های اقتصادی اتحادیه اروپا، آمریکا و سازمان ملل که متاثر از پرونده هسته‌ای است انجام شود.

پر واضح است که این پرونده بدل به معضل مزمن و پیچیده‌ای شده است که اگر هر چه زودتر برای حل آن اقدام جدی صورت نگیرد، می‌تواند صلح جهانی و منافع عمده، اساسی و دراز مدت ایران، ایالات متحده و کشورهای اروپایی را در معرض خطرات جدی قرار دهد.

با بهترین احترامات،

جمعی از نمایندگان ادوار مجلس شورای اسلامی:



حسن یوسفی اشکوری، نماینده دوره اول تنکابن و رامسر، ساکن آلمان
علی مزروعی، نماینده دوره ششم اصفهان، ساکن بلژیک
نورالدین پیرمؤذن، نماینده دوره‌های ششم و هفتم اردبیل، ساکن آمریکا
فاطمه حقیقت‌جو، نماینده دوره ششم تهران، ساکن آمریکا
اسماعیل گرامی مقدم، نماینده دوره هفتم بجنورد، ساکن مالزی
علی اکبر موسوی (خوئینی)، نماینده دوره ششم تهران، ساکن آمریکا

*** منبع ***

<http://www.asre-nou.com/php/view.php?objnr=25018>

**نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «اندیشه» به خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۹۱****بخوان آقا!****تو مپندار که هر بار دروغی در منبر بگویی قصه تمام است، که این شب تار لااقل برای دروغگویان، ناتمام است. هر دروغی که می‌گویی، قطره زهری می‌شود مهلک بر سر بیشتر انتقام**

به نام نفتی که برای ایران نمی‌سوزد ولی به جایش دل مردمان می‌سوزد. به نام دلار که دسیسه است و به نام اختلاس که این روزها خصیصه است. بخوان به نام نامی «کارمند» که گماشته است و به نام آن سردار که از خزانه برداشته است. یا مثلاً شکوه شکار یک پهباد که ثبت می‌شود به نام آن حضرت سندباد. بخوان به نام یک راه فرار، آن سر بیگناه و آن چوبه دار. آن کودک لاغر نحیف که خدایش نه مهربان است و نه لطیف. و به نام تو که نماینده خودخوانده آن خدای خودلطیف‌خوانده‌ای. بخوان به نام اغفال و چادر و ریش، به نام میلیاردرهای درویش. بخوان به نام بیکاری، فوق‌لیسانس‌های سرکاری.

و این آیات که می‌بینی، نه برای آن است که پند بگیری، یا که گریبان بازجویی را بگیری، برای آن است که بمیری، بمیری و بمیری! بمیری به جای ندایی دگر، یا به جای فرزادی کمانگر. بمیری همچون فردای شب اعدام و همچون قرائت‌های اسلام.

و تو تاوان پس خواهی داد. به جای جوهر خشکیده همین قلم، به جای مراجعین محترم. به جای تمام قلندری‌هایم، به جای نخورده سکندری‌هایم. من، به همین تاریکی، سرنخ مجازات کابوس‌های شبانه‌ات هستم. تو مپندار که هر بار دروغی در منبر بگویی قصه تمام است، که این شب تار لااقل برای دروغگویان، ناتمام است. هر دروغی که می‌گویی، قطره زهری می‌شود مهلک بر سر بیشتر انتقام.

و ما اما از مرگ نمی‌هراسیم. نه به امید بهشت و نه از ترس دوزخ و نه به نام کثیف «زهد» بلکه تنها از سر درد که دره راستینش هزار قله قاف موهوم تعالی‌های شما را می‌بلعد. پس تو بخوان به نام این موج میرای ژرف‌دره و کوتاه‌قد که لاجرم به خواری ریشه‌های به خون آلوده ملکوت حقیرت خواهد انجامید. این خاک و زمین نیست که می‌بینی، باروت و خون و نفرین است، می‌بینی؟!!

*** منع ***

وبلاگ «اندیشه»



نامه سرگشاده «سپیدار جاوید» به خامنه‌ای، ۲۱ دی ۱۳۹۱

ای خامنه‌ای زباله‌دان تاریخ هنوز هم جا دارد!

آقای خامنه‌ای در سخنرانی اخیر خود در قم: «معلوم است که انتخابات باید آزاد باشد، مگر بیش از سی انتخابات سه دهه اخیر آزاد نبوده است؟ در کدام کشور انتخابات از ایران آزادتر است؟»

سپیدار جاوید:

آقای خامنه‌ای!

به نظر می‌رسد شما هم چندان بی کبکبه نیستید و دل‌تان به سپاه و ارتش و وزارت اطلاعات و صد البته لشکر مزد بگیر و نوشیدنی خوری خوش است که لوله‌های تفنگشان - به اشاره‌ای از شما - سینه هموطن را نشانه می‌گیرد و تیر غیب نامردی را برپیشانی مردمانی می‌نشانند که تنها جرمشان اعتراض به همین آزادی گم شده ایست که امروز از آن دفاع می‌کنید و خود را مدیر عامل جهان و حرامیان حکومت خود را بهترین مجریان آزادی بی قید و شرط می‌دانید.

ایران عزیز و ویران‌شده‌ای که از آن سخن می‌گویید امروز در چنگال مشتی دزد و غارتگر است که اگر مجال بود تکه تکه خاکش را هم به نام می‌زدند!

مردم ایران در چشم جهانیان به ملت و نظامی! تبدیل نشدند که نامشان دیگر ملت‌های جهان را به وجد می‌آورد، آنچه ستودنی است بردباری بی‌حدشان است که با وجود اینکه از اسب افتاده‌اند از اصل نیفتاده‌اند هر چند تا آنجا که توانستید از هر حربه‌ای برای پاک کردن تاریخ این سرزمین کوشیدید و به خیال‌تان اسلام ناب عرب را جایگزین فرسنگ‌ها فرهنگش کرده اید.

سال‌هاست که از دشمنان می‌گویید و در هراس از آنچه توطئه می‌نامیدش - که حتی می‌تواند اندیشه‌ای انتقادی باشد - به آنچه می‌خ شما را محکم‌تر می‌کند چنگ می‌زنید و به دنبال جمع کردن هم پیمان‌هایی از جنس خودتان زمین را به زمان می‌دوزید و هم قطار همسایه که بی محابا سنگش را به سینه می‌زنید درس‌های آموخته از شما را در خونخواری و وحشیگری چه خوب پس می‌دهد و شما که در این راه رفته بازگشتی نمی‌بینید با همان لجاجت همیشگی‌تان بهترین قصه‌پردازان و سناریونویسان و تیتروزان و شایعه‌پراکنان را مورد عنایت خود قرار می‌دهید که آفرین «آقا» حجت بهشتی است که در همین دنیا خیراتش می‌کنند.

درست می‌گویید که اگر ملت عزیز و جوانان خوش‌روحیه و پرتوان ایران، مسیر خود را با پایداری ادامه دهند همه آرزوها و شعارهای «ملی و جهانی» آنان تحقق پیدا می‌کند و صد البته اسلام و سنت صادق و خدای خیالی‌تان را هم به خودتان وا می‌گذارند. خوب است که قبول دارید مسؤولان چشم بر دهانتان مانند ملیجکان خوش‌رقص، دائم به فکر سرگرمی آفرینی‌اند تا خدای ناکرده خنده از لبان مردم محو نگردد و مجال نیابند غصه در مرداب ماندنشان را دهان به دهان نقل کنند و شاید از این میان بابک خرم‌دینی کمر راست کند به خونخواهی بی‌عدالتی‌های رفته بر مردمانش و حلاج‌گونه بر سر دار رود. البته انگار در این میان گاهی عده‌ای به رسم می‌خ و نعل و شاید هم از سر دلسوزی و با نیت نگهبانی از دین و دنیا و نان و آقا در میان مجلس سرگرمی نطقی کنند که‌های مردم! آزادی می‌فروشیم... که به نقطه نرسیده فرمان سکوت می‌رسد و آن‌سوتر دیگری فریاد می‌زنند! شما چقدر خوبید، چقدر دل‌مان برایتان تنگ شده بود!...

عجیب است با این صفاتی که برایتان بر می‌گزینند و نشان داده‌اید چندان هم برازندتان نیست ساده‌ترین درس زندگی را که همان درس عبرت است فراموش کرده‌اید و بی پروا از آزادی سخن می‌رانید!

شما که هر وقت نام آزادی را از دهان هر جنبنده‌ای می‌شنوید رگ غیرتتان متورم می‌شود و ماله به دست بر منبر می‌نشینید که ما خود کلمه آزادی هستیم و چه راست می‌گویید و چه دیر فهمیدیم که هیچ جای دیگر چنین آزادی وجود ندارد که رأی مردم را بدزدند و مردم «آزادانه» به دنبال پس گرفتن آن به خیابان بیایند و عده‌ای از عالم غیب آمده «آزادانه» مردم را به گلوله ببندند و بگیرند و ببرند و «آزادانه» اندیشه‌هایشان، روحشان و جسمشان را بیزارند....



این همه آزادی! در کدام کشور این همه آزادی هست؟ در کدام کشور دیکتاتوری سال‌ها «آزادانه» بر تخت نشسته سر بریدن‌ها و ضجه‌ها و دردها را نظاره می‌کند؟ در کدام کشور رئیس‌جمهور در چشم مردم نگاه می‌کند و اینگونه شیوا راست نمی‌گوید؟! نه آنکه دیگران نکنند یا نتوانند و نخواهند، آزادی ندارند! آزادی ندارند که فرستاده خدا در زمین شوند و شور را با پول بخرند. آزادی ندارند که ملتشان را هر وقت خواستند خس و خاشاک به نامند و هر وقت خواستند قهرمان و حماسه آفرین بدانند. آزادی ندارند که هر جا دلشان خواست هرچه دلشان خواست بگویند و برای دنیا خط و نشان بکشند.

اصلاً آزادی از این بیشتر که همه می‌توانند به هر کس که می‌خواهند رأی دهند و پیش از آن، هر کس‌ها آزادند که سطح بالا شوند اگر همسو با مدیریت ناب شما باشند؟! حالا هر رنگی را که دوست دارند - حتا سبز - به شرطی که آن رنگ سیاه باشد....

آزادی را چگونه معنا می‌کنید؟ سلامت سپاه و سران و سرسپردگان را در چه می‌بینید؟ لااقل بگویید این سطحی که از آن سخن می‌گویید پایینش کجاست، بالایش کجاست؟ اگر نه مجبوریم با فرض کار بلدی مسئولان فعلی به خصوص آقای دولت، ایشان را الگوی سطح بالاها و قسم دروغ نخوران انتخاب کنیم و بار دیگر «آزادانه» خردادی خاطره انگیز برای خودمان، عذاب آور برای شما و پریار برای زباله دان تاریخ بیافرینیم....

*** منع ***

وبلاگ «سپیدار جاوید»

<http://sepidarejavid.com/2013/01/10/...>



نامه سرگشاده بیش از ۳۰۰ نفر از فیلسوفان، اساتید و دانشجویان فلسفه و علوم انسانی جهان به خامنه‌ای، ۲۷ دی ۱۳۹۱

با عباس خسروی فارسانی عادلانه رفتار کنید!

متن انگلیسی (English Text)

Treat Abbas Khosravi Farsani humanely and justly

An Open Letter from Academics of the World to Ayatollah Ali Khamene'ei

16 January 2013

Dear Ayatollah Ali Khamene'ei:

We write on behalf of Abbas Khosravi Farsani, a graduate of Imam Sadegh University, who was until recently working on a Ph.D. in Western Philosophy at Isfahan University. Last June, however, Mr. Farsani was arrested and expelled from the University and forbidden to teach at any Iranian university for writing the blog and book by the name of "Najvahaye Najibane" ("Noble Whispers") allegedly insulting the Supreme Leader and high officials of the Iranian regime. He has a summons to appear before the Revolution Court of Iran on January 26.

We write with four concerns particular to Mr. Farsani's situation.

First, the expulsion of Mr. Farsani from Isfahan University, especially as he neared completion by defending his Ph.D. thesis, is unfair and excessively punitive. We write to you with the conviction that a student who has devoted so much time and effort in the pursuit of knowledge via a formal degree, should be allowed to complete that pursuit, by finishing his graduate work at the University.

Second, we protest the decision to forbid Mr. Farsani from seeking a teaching position at a university, while at the same time imposing a heavy bail. This is especially troubling as we understand that Mr. Farsani has lost his educational scholarship and faces extreme financial worries. Thus, to forbid Mr. Farsani from teaching exacerbates those worries and, even more seriously, is in effect a punishment imposed prior to judicial sentencing. We write with the hope that bringing these facts to your attention will result in a lifting of the ban which precluded Mr. Farsani from seeking employment in the area of his training.

Third, we are deeply concerned by reports that Mr. Farsani was subjected to psychological torture while in the custody of the Ministry of Intelligence for 20 days. If accurate, those reports call into question the justness of the court's findings as "evidence" obtained under tortuous duress is universally recognized as unreliable and its use in adjudication unfair.

Fourth, we believe that Mr. Farsani, quite apart from the issue of possible psychological torture, was deprived of fair legal process. It is our understanding that Mr. Farsani was neither allowed to dispute the findings of the court as he was granted no defense representation, nor allowed to present a positive defense case on his own behalf. The right of an accused to mount a defense with which to dispute charges and accusations is fundamental to the rule of law, and a basic constituent of a just state. To learn that Mr. Farsani was denied this basic protection again throws into serious question the justness of the court's procedure and findings.

Our appeal is grounded on the hope that the rights of all Iranians will receive the respect and protection characteristic of a just state. We are convinced that the Iranian people, with their venerable history and civilization, are entitled to the highest freedoms and the great good of an unfettered education.

Signatories:



Dr. Alan Hájek, Professor of Philosophy, Research School of the Social Sciences, Australian National University, Canberra, ACT, Australia

Dr. Jeff Jordan, professor of philosophy, University of Delaware, Newark, DE, USA

Prof. Brian Leiter, Karl N. Llewellyn Professor of Jurisprudence and Director of the Center for Law, Philosophy & Human Values, University of Chicago, Chicago, Illinois, USA

Mr. Reza Parchizadeh, Ph.D. student in English Literature & Criticism, Indiana University, Pennsylvania, USA

Matthew Hernandez, Undergraduate Philosophy Student at Portland State University, Portland, Oregon (OR), USA,

Prof. Daniel Groll, Carleton College, Northfield, MN, Northfield, Minnesota, USA

J. Derek Crytser, Mechanicsville, Virginia, USA

Dr. Peter Vallentyne, Columbia, MO

Dr. Andrew Sneddon, University of Ottawa, Canada

Dr. Lisa Shapiro, Simon Fraser University, Canada

Dr. Nicholas Southwood

Mr. Sascha Fink, Osnabrück, Lower Saxony, Germany

Dr. Sherri Irvin

Mr. Joao Abreu, Cambridge, UK

Elliot Carter

Prof. Michael Weisberg, USA

James Gilmore

Prof. Steven French, UK

Prof. Bernard Kobes, Arizona State University, USA

Dr. David Hilbert, Philosophy Department, University of Illinois at Chicago, USA

Harold Langsam, University of Virginia, USA

Devan Hawkins, USA

Jonathan Cohen, USA

Joel Pust, Delaware, USA

George Pappas, USA

Nathan Howard, Toronto, Ontario, Canada

Dr. Timothy Schroeder, Associate Professor of Philosophy, Ohio State University, USA

Joshua Blanchard, Chapel Hill, USA

Dr. Zachary Hoskins, University of Minnesota, USA



Daniel Tutt

Mr. Ta Lun Huang

Dr. Glenn Carruthers, Macquarie

Dr. Mark Jago, Department of philosophy, University of Nottingham, UK

Dr. Matthew Brown, Assistant Professor of Philosophy, The University of Texas at Dallas, USA

Dr. Michael Hickson, Department of Philosophy, Santa Clara University

Dr. Mark Bernstein

Mr. Tom Besley, UK

Dr. Chris Tillman, University of Manitoba

Andy Lamey, Australia

Mr. Owen Flanagan, USA

Dr. David Barnett, Schenectady, NY, USA

Dr. Kevin McDonough, Montreal, Quebec, Canada

Mr. John Donaldson, UK

Mr. Andreas Mueller, Germany

Dr. Jay Odenbaugh, Department of Philosophy, Lewis & Clark College, Portland, Oregon, USA

Dr. Eric Morton, Assistant Professor of Philosophy, Georgia Perimeter College, USA

Ms. Julietta Rose, USA

Dr. George Felis, University of North Carolina, Wilmington, USA

Dr. Zac Cogley, USA

Mr. Benjamin Börschinger, Sydney, NSW, Australia

Dr. Ole Koksvik, Melbourne, Australia

Prof. Matthew Kramer, Cambridge, Cambridgeshire, UK

Dr. Richard Chappell, University of Pennsylvania, USA

Dr. David Smith, Professor of Philosophy, University of New England, Portland, Maine, USA

Dr. Stephen Maitzen, W. G. Clark Professor of Philosophy, Acadia University,
Wolfville, Nova Scotia, Canada

Mr. Charles Olbert, Fordham University, clinical psychology doctoral student, USA

Dr. Thomas Raleigh, Montreal, Quebec, Canada

Leon Leontyev, Australia

AD Kronner



Dan Telech, PhD Student, University of Chicago, USA
Dr. Justin Tiwald, San Francisco, California, USA
Dr. Mahrads Almotahari, Illinois, Chicago, USA
Mr. Joseph Garvin, UK
Prof. Craig Duncan, Ithaca College, USA
Dr. Steve McKay, Canada
Charlie Siu, PhD student, Brown University, USA
John Kulvicki, Associate Professor, Dartmouth College
Dr. Roger Albin, Dept. of Neurology, University of Michigan, USA
Mr. Michael Carr, UK
Kristin Primus, PhD student, Princeton University
Mr. Jonathon Hricko, Johns Hopkins University, USA
Thomas Wright, Hofstra University, USA
Ben Bronner, USA
Dr. Eugene Marshall, Wellesley, Ma, USA
Dr. Luca Barlassina, Bochum, Germany
Aaron Garrett, Cambridge, MA, USA
Mr. Jack Hughes, Melbourne, Victoria, Australia
Clayton Alsup
Prof. Michael Rosen, Professor of Government, Harvard University, Cambridge, Massachusetts, USA
William A Edmundson, Georgia State University, Atlanta, USA
Mark van Roojen, Lincoln, NE, USA
Randolph Clarke, Department of Philosophy, Florida State University
Prof. James M Joyce
Dr. Wendy Donner, Ottawa, Ontario, Canada
Dr. Bryan Van Norden, Philosophy Department, Vassar College, USA
Dr. Nina Brewer-Davis
Mr. Richatd Simon
Prof. Andrew Williams, Spain
B. salamati Irani
Dr. Ronald Mallon, St. Louis, MO, USA



Dr. Josh Weisberg, University of Houston, USA

Dr. Shen-yi Liao, Kansas State University, Morris Plains, NJ, USA

Dr. Andrei Buckareff, Marist College, Poughkeepsie, New York, USA

Mr. Paul Cummins, CUNY, USA

Prof. Justin E. H. Smith, Paris, France

Dr. Tamler Sommers, University of Houston, Houston, TX, USA

Dr. Jeff Engelhardt

Mr. Anthony Dean Norton, Brandeis University, USA

Mr. Bryan Miller, Washington DC, DC

Dr. Eric Updike, USA

Mr. Adam Taylor, PhD Candidate, Department of Philosophy, University at Buffalo, The State University of New York, Buffalo, New York, USA

Prof. Josef Stern, Chicago, IL, USA

Mr. Preston Werner, Lincoln, NE, USA

Ben Caplan, Department of Philosophy, Ohio State University, USA

Mr. Liam Bright, PhD student at Carnegie Mellon University, USA

Mr. Rohan Sud

Jeffrey Roland, Associate Professor of Philosophy, Louisiana State University

Mr. Alexander Worsnip, Yale University

Mr. Alex Morgan

Spencer Lo

Ben Bradley, Syracuse University

Prof. Scott Jenkins, University of Kansas, USA

Mr. Raymond Brandt, USA

Will Fleisher, Highland Park, NJ, USA

Dr. Joshua Cherniss, Somerville, Massachusetts, USA

Kyle Barrett, St. Louis, Missouri, USA

Thomas Dabay, Graduate Student at Vanderbilt University

Prof. Paul Russell, Vancouver, BC, Canada

Dr. V. Alan White, University of Wisconsin--Manitowoc, USA

Dr. Daniel Star, USA



Mr. Jorge Fabra, Hamilton, Canada

Mr. Charles Byrne, University of Illinois, San Francisco, CA, USA

R. J. Leland, San Francisco, CA, USA

Prof. Bryan Frances

Mr. Charles Jansen

Mr. Landon Hedrick, Lincoln, NE, USA

Mr. Patrick O'Donnell, Santa Barbara, California, USA

Dr. Ram Neta, USA

Jason Zarri, San Francisco State University, California, USA

Mr. Jonathan Birch, University of Cambridge

Dr. Gösta Grönroos

Prof. James Wilberding, Germany

Dr. Brian Prince, Post-doctoral researcher, University of Oxford, Oxford, Oxfordshire, UK

Apg Palma

Peter Zuk

Dr. Can Baskent, France

Mr. Simon Bennett, New Zealand

Andre Grahle

Dr. Joel Smith, UK

Prof. Lars Bergström, Emeritus professor at Department of Philosophy, Stockholm University, Sweden

Mr. Gareth Young

Tony Cheng, UK

Dr. Jacob Chandler, Belgium

Dr. Elizabeth Irvine

Dr. Jonathan Quong

Dr. David Etlin, Groningen, Netherlands

Gregory Leyh

David Bronstein, USA

Mr. Marco Fahmi, Brisbane, Queensland, Australia

Mr. David Mathers, Oxford, Oxfordshire, UK



Mr. Patrick Kaczmarek

Mr. Tsung-Hsing Ho, Southampton, Hampshire, UK

Dr. Alastair Wilson, UK

Mr. Mathieu Carpentier

Dr. Douglas Portmore

Dr. Brendan Hogan

Michel Robert, département de philosophie, cégep du Vieux Montréal

Dr. Markus Eronen, Germany

Dr. Christopher Pynes, Western Illinois University, USA

Prof. Jonathan Ginzburg, UFR Études anglphones and Laboratoire de Linguistique Formelle, Université Paris-Diderot, Paris, France

Stephen Thierman, Toronto, Ontario, Canada

Dr. Peter Schulte, Bielefeld, Germany

Scott Ryan, USA

Camil Golub, USA

Mark Kramer, USA

Dr. John Rudisill, The College of Wooster, USA

Dr. Charlie Pelling

Prof. Georgia Warnke, USA

Mark William Westmoreland, Villanova University, Philadelphia, PA, USA

Prof. Aldo Antonelli, Davis, California, USA

Dr. Matthew Lister, University of Denver, Sturm College of Law, Denver, CO, USA

Dr. Gillian Russell, USA

Dr. Catherine Elgin, Harvard University, USA

Caleb Ontiveros, Durango, Colorado, USA

Mr. Eric Jonas

Mr. Brian Casas, USA

Dr. Adrienne Martin, University of Pennsylvania, USA

Muhammad Ali Khalidi, Toronto, Canada

Kian Mintz-Woo, Oxford, UK

Dr. Gary Ostertag, New York, NY, USA



Mr. Richard Rowland, UK

Dr. Jonathan Tsou, Iowa State University, Department of Philosophy & Religious Studies, Ames, IA, USA

Dr. Michael Wedin

Prof. Jennifer Nagel, Toronto, ON, Canada

Dr. Conor Mayo-Wilson

Ms. Jane O'grady, UK

Prof. John Protevi, USA

Prof. Miller Alex, University of Otago, New Zealand

Dr. Patrick Leland, New Orleans, LA

Dr. Roger Clarke, University of British Columbia, Vancouver, BC, Canada

Prof. Torsten Wilholt, Leibniz Universitaet Hannover, Hannover, Germany

Francesco Ademollo, Università di Firenze, Italy

Matthias Katzer, Dept. of Philosophy, Friedrich-Schiller-Universität Jena, Jena, Germany

Mr. Adam Gibbons, Ireland

Matin Azadi

Mr. Thomas Davies, Christchurch, Canterbury, New Zealand

Dr. Baron Reed

Mihnea Capraru, Syracuse, USA

Dan Dennis, Philosophy Tutor, Department of Continuing Education, Oxford University, England

Dr. Kenny Easwaran, Los Angeles, CA, USA

Graham Robertson, Vancouver, British Columbia, Canada

Dr. John Rapko, Berkeley, California, USA

Dr. Kristina Meshelski, Northridge, CA, USA

Prof. David Stern, Professor, Department of Philosophy, Iowa City, Iowa, USA

Ms. Kathryn Pogin, South Bend, IN, USA

Jason Kawall

Mr. Joseph Rees, USA

Andrew Brenner, Jacksonville, Florida, USA

Ms. April Guardi, USA

Mr. Hsueh Qu

Prof. Donald Rutherford, San Diego, CA, USA



Mr. Daniel Rabinoff, York, Ontario, Canada

Dr. Brad Weslake, Assistant Professor of Philosophy, University of Rochester, Rochester, NY, USA

Daniel Young

Prof. Jessica Wilson, Department of Philosophy, University of Toronto

Dr. Charles Pigden, Department of Philosophy, University of Otago, Dunedin, New Zealand

Mr. Joseph Longenecker

Danesh Singh

Dr. Lisa McNulty, Twickenham, London, UK

Rafael Vizcaino, Northwestern University - Evanston, IL, USA

Dr. Andrew Gleeson, Adelaide, Australia

Dr. Simon Prosser, University of St Andrews

Mr. Patrick Hansen, Montana State University, McLean, VA, USA

Ruth Fahmi, Australia

Dr. Thomas Porter, UK

Adam Hogan, Ohio University, Athens, OH, USA

Dr. Helen Lees

Dr. Simon Evnine, Miami, Florida, USA

Dr. Heather Logue, University of Leeds, UK

Nancy Bauer, Newton Highlands, MA, USA

Dr. Gerald Vision, USA

Mr. Dave Sharp, Joliet, IL, USA

Mr. Ben Hsien-pin Liao, University of St Andrews

Dr. M. J. Metzger

Dr. Tanmoy Bhattacharya, India

Dr. May Partridge

Ms. Ana Castaneda, El Salvador

Prof. M. Tumulty, Hamilton NY, USA

Berislav Marusic, Brandeis University

Ms. Mana Tahaie

Arthur Kutoroff



Annette Bowles, USA

Dr. Bijan Parsia, UK

Christopher Parker

Mr. Jerry Detry, Green Bay, Wisconsin, USA

Stephen Yablo, USA

Dr. Kelli Rudolph, UK

Dr. Susan Peppers-Bates, Deland, FL, USA

Dr. Brady Heiner, California, USA

Paez Parsi

Jody Cundy

Dr. David Alexander, USA

Dr. Paul Draper, Purdue University, USA

Leah Vande Poele

Luke Roelofs, University of Toronto, Toronto, ON - Ontario, Canada

Dr. Conor McHugh, UK

Kristin Hocker, Lima, NY, USA

Benjamin Rossi

Dr. Karen Jones, Australia

Prof. Gary Shapiro

Ms. Jennifer Carr, USA

Ms. Frieda Tahaie

Mr. Christian Loew, Germany

Anne Dagenais Guertin

Ms. Supriya Madangarli, India

Ms. Laura Snyder

Mr. Peter Forrest

Dr. Peter Kail, Oxford, UK

Mr. Juan Pineros, Canada

MICHAEL SMITH

Dr. Eddy Nahmias, Atlanta, GA, USA

Alex Byrne, USA, Dept. Linguistics and Philosophy, MIT



Dr. Joel Dittmer, Assistant Professor of Philosophy, Missouri University of Science and Technology

Mr. Nathan Smith, Emerson Rd., St. Louis, MO, USA

Dr. Kurt Mosser, University of Dayton, Dayton, OH, USA

Dr. DAVID HARKER, JONESBOROUGH, TN, USA

Gregory Lavers, Concordia University

Prof. Matthew Boyle

Dr. Marina Oshana, USA

Dr. Jason Megill

Mr. Paul Raekstad, UK

Mr. Hiram Melendez-Juarbe, University of Puerto Rico, Law School, Puerto Rico

Mr. Michael Scollen, France, Quondam teacher at Glasgow University

Ms. Gabriella Lapesa, Osnabrueck, Germany

Dr. Roberta Millstein, Davis, CA, USA

Dr. Cullen Padgett Walsh, Ames, IA, USA, Iowa State University

Mr. Simon Brown

Mr. Clas Weber

Dr. Gary Gabor, USA

Dr. Mitzi Lee, Boulder, CO, USA, Professor of philosophy at the University of Colorado at Boulder

Mr. Babak Ejlali

Dr. Julien Murzi, Italy

Mr. Travis Timmerman, Syracuse, New York, USA

Dr. Simon Keller

Dr. A Roth, USA

Dr. Kirk Ludwig, Bloomington, IN, USA

Dr. David Emmanuel Gray, Doha, Qatar

Dr. Elaine Landry

Mr. Yaser Mirdamadi, UK

Dr. Rasoul Razavi, Bonn Germany, Germany

Jason Rourke

Dr. Lani Roberts



Prof. Gualtiero Piccinini, USA, University of Missouri - St. Louis

Mark Chivers, Australia

Professor Carl Ginet, USA

Professor Joel I. Friedman, Davis, California, USA

Nazeli Shamloo

Derk Pereboom

Dr. Josh May, Melbourne, Victoria, Australia

Dr. Clayton Littlejohn, King's College London

Dr. Axel Mueller, Evanston, Alabama, USA

Dr. Hille Paakkunainen, Syracuse, New York, USA

Nicholas Silins

Dr. Peter Godfrey-Smith

Dr. Desmond Hogan, USA

Steven Hager

Mr. Isaias Tesfalidet, New Haven, CT, Eritrea

Dr. Sarah Jansen

Dr. Manolo Martinez, Brooklyn, NY, USA

Dr. Ramona Ilea, Forest Grove, OR, USA

Dr. Jonathan Simon

Dr. Jeremiah Joven Joaquin

Trenton T. Ogden, Corvallis, Oregon, USA

Professor Elliott Sober, USA

Dr. Yashar Saghai, Baltimore, MD, USA

Mr. Michael Sturm, Rockford, IL, USA

Mr. Shane Melnitzer, USA

Dr. Peter Suber, Cambridge, Massachusetts, USA

Mr. Dimitris Apostolopoulos

Professor Peter Baumann



<http://leiterreports.typepad.com/blog/2013/01/petition-in-support-of-iranian-philosophy-phd-student.html>



ترجمه فارسی

نامه سرگشاده به رهبر جمهوری اسلامی؛ «با عباس خسروی فارسانی عادلانه رفتار کنید»

جناب آقای آیت‌الله علی خامنه‌ای؛

ما این نامه اعتراضی را با توجه به وضعیت عباس خسروی فارسانی به شما می‌نویسیم. او فارغ‌التحصیل دانشگاه امام صادق است و تا همین اواخر دانشجوی دوره دکتری رشته فلسفه غرب در دانشگاه اصفهان بود. در اواخر ماه ژوئن [اوایل تیرماه]، آقای فارسانی، به خاطر نگارش کتاب و وبلاگی با عنوان «نخواه‌های نجیبانه»، به اتهام توهین به رهبری و مقامات بلندپایه نظام، دستگیر شد و از دانشگاه اخراج گردید و از تدریس در تمام دانشگاه‌های ایران نیز منع شد. او برای حضور در دادگاه انقلاب ایران، در ۲۶ ژانویه [۷ بهمن]، احضار شده است.

ما این نامه را به دلیل چهار نگرانی مربوط به وضعیت آقای فارسانی به شما می‌نویسیم:

اول: اخراج آقای فارسانی از دانشگاه اصفهان، به ویژه اینکه او نزدیک به دفاع از تز دکترای خود بود، مجازاتی ظالمانه و ناعادلانه است. به نظر ما باید به دانشجویی که این همه زمان و تلاش در جستجوی دانش برای دریافت یک مدرک رسمی به خرج داده است، اجازه تکمیل تحصیلاتش در دانشگاه داده شود.

دوم: ما به تصمیم ممنوعیت آقای فارسانی از کسب یک موقعیت شغلی در دانشگاه، و در همان حال، تحمیل وثیقه‌ای سنگین به او، اعتراض داریم. این به ویژه به این دلیل مایه نگرانی است که دریافتیم بورسیه تحصیلی آقای فارسانی لغو شده و او با مشکلات شدید مالی نیز مواجه شده است. از این رو، منع آقای فارسانی از تدریس، نگرانی‌ها را تشدید می‌کند، و حتی از آن مهم‌تر، چنین کاری، در واقع تحمیل یک مجازات پیش از محکومیت قضایی [قصاص قبل از جنایت] است. ما به این امید به شما نامه می‌نویسیم که جلب توجه شما به این واقعیات باعث گردد تا منع آقای فارسانی از کسب یک موقعیت شغلی در حوزه آموزشی او برداشته شود.

سوم: ما عمیقن نگران گزارش‌هایی هستیم که نشان می‌دهد آقای فارسانی در دوران بازداشت بیست روزه در بازداشتگاه وزارت اطلاعات، مورد شکنجه روانی قرار گرفته است. چنین گزارش‌هایی، در صورت صحت، درستی یافته‌های دادگاه را به عنوان «دلایل و قرائنی» که تحت شکنجه و اجبار به دست آمده است، در معرض سوال و تردید قرار می‌دهد و عمومن غیرقابل اعتماد شناخته می‌شود و استفاده از این دلایل و قرائن در صدور رای ناعادلانه خواهد بود.

چهارم: به نظر ما آقای فارسانی، فارغ از موضوع شکنجه روانی، شایسته رویه قضایی عادلانه است. ما دریافتیم که به آقای فارسانی اجازه مناقشه در مورد یافته‌های دادگاه و تقدیم لایحه دفاعیه و نیز دفاع مؤثر از خودش داده نشده است. حق متهم برای ارائه دفاعیه و مناقشه در اتهامات و کیفرخواست‌ها، امری بنیادین در رویه قضایی و موثلفه‌ای اساسی در صدور حکم عادلانه است. اما با توجه به اینکه آقای فارسانی از این حق اساسی محروم بوده است، بار دیگر رعایت عدالت در رویه و یافته‌های دادگاه در معرض تردید جدی قرار می‌گیرد.

در نهایت، امیدواریم که همه ایرانیان احترام و حمایتی را که شایسته آن هستند از حکومتی عادل دریافت کنند. به نظر ما، مردم ایران، با تاریخ و تمدن ارجمندی که دارند، شایسته بالاترین آزادی‌ها، بیش‌ترین رفاه و تحصیلات آزاد می‌باشند.

۱۶ ژانویه ۲۰۱۳

لیست اسامی امضاءکنندگان را می‌توانید در متن انگلیسی یا وبسایت‌های زیر ببینید:

<http://www.gopetition.com/petitions/treat-abbas-khosravi-farsani-humanely-and-justly.html>

<http://leiterreports.typepad.com/blog/2013/01/petition-in-support-of-iranian-philosophy-phd-student.html>

*** منبع ***

وبسایت «رادیو کوچه»؛ وبسایت «رنگین کمان»

<http://radiokoocheh.com/article/196676>



http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&view=article&id=10156:2013-01-25-01-07-51&catid=34:politique



نامه سرگشاده «آرام سبز» به خامنه‌ای، ۳ بهمن ۱۳۹۱

آقای خامنه‌ای!

ملت شدیداً تحت فشارند، طبقه متوسط رو به افول گذاشته و به طبقه فقیر تبدیل می‌شود و در عوض طبقه پولدار جدیدی درست شده که در تاریخ ایران سابقه ندارد و می‌دانم که این طبقه خود را وامدار سیاست‌های شما می‌داند و در صورت ضرورت چماقدار برای کوبیدن سر امثال من استخدام خواهد کرد. این یعنی دو قطبی شدن کامل جامعه تا کار از کار نگذشته جام زهر تان را به نظر اینجانب اعلام عدم صلاحیت احمدی‌نژاد است بنوشید. چه بخواهید و چه نخواهید او و خودتان با رفتارهایتان حرمت جایگاهتان را شکستید؛ شعار کافی است، حداقل نگذارید پیش از این ایرانیان لطمه بخورند، حاصل از فاز دوم هدفمندی چیست؟ می‌خواهید ۷۰ میلیون نفر را مزدبگیر دولت کنید یا که می‌خواهید گروهی را سیر و دیگران را که سعی دارند با تلاش روزی خود را درآورند از بین ببرید. آقای خامنه‌ای حتماً می‌دانید که در آخرین روزهای عمر صدام او رأی‌گیری کرد و حاصل ۹۹ درصد به او رأی دادند شما باور کردید؟! ملت ایران و دنیا نیز این بازهای دموکراتیک شما را باور نخواهند کرد.

آقای خامنه‌ای!

در مرحله‌ای خطرناک تاریخ معاصر ایرانیم، اگر خود را واقعاً رهبر می‌دانید یک رهبر در زمانی که توانایی کاری را ندارد و یا بیم از بین رفتن افراد تحت رهبری اش می‌رود عقب‌نشینی می‌کند. آقای خامنه‌ای متأسفانه جان و مال و ناموس ما تحت تأثیر تصمیمات شخص شما قرار دارد. سزاوار نیست آزادی‌خواهان را در بند می‌کنید، کارشناسان اقتصادی را خفه و در نهایت به خاطر این که بصیرت‌تان زیر سؤال نرود افسار این دولت، نا کارآمد و دست نشانده خود را ناچاراً باز می‌گذارید تا هرچه دلش بخواهد با سرنوشت ۷۰ میلیون نفر آدم انجام دهد و اطرافتان را نگاه کنید کم‌تر کسی از یاران خودتتان قلباً به روش شما اعتقاد دارد اگر به به و چه چه می‌کنند از ترس است یا زر. آقای خامنه‌ای محترمانه نوشتم، چون اعتقاد دارم ادبیات ایرانیان همیشه مؤدب بوده و ناخالصی‌ها از جای دیگری است. امیدوارم.....

*** منبع ***

وبلاگ «سبزاندیش»

<http://khabarnegarsabz.blogspot.com/2013/01/blog-post.html>



نامه سرگشاده ابراهیم نبوی به خامنه‌ای، ۴ بهمن ۱۳۹۱

شاید آخرین فرصت شما باشد!

جناب آقای خامنه‌ای

در سخنان هفته گذشته تان گفته‌اید که «القای آزاد نبودن انتخابات کمک به دشمن است.» و تأکید کردید که «همه انتخابات ما در این سال‌ها آزاد بوده است.» ۲۱۹ نماینده مجلس نیز در پی اعلام نظر حضرتعالی کلام‌تان را به آرایه‌های خویش پیراسته و گفتند که «هر کس در شیپور انتخابات آزاد بدمد عامل دشمن است.» البته نه گفتن این سخنان از آن حضرت عجیب بود و نه تکرار آن از سوی مجلسیان غریب، اما به نظر می‌رسد که میان آنچه گفته‌اید و آنچه واقعاً مقصود است، تعارضی است که نه امروز و دیروز که سال‌هاست در فضای سیاسی ایران وجود دارد.

آقای خامنه‌ای!

خودتان خوب می‌دانید که موضوع انتخابات آزاد یک هفته قبل توسط آقایان هاشمی و خاتمی مطرح شد و لابد که منظورتان از کمک‌کنندگان به دشمن آنان‌اند. سوال این است که مگر چه چیزی گفته شده که شما و آنگاه نمایندگان مجلس چنین برآشفت‌اند و به در و دیوار نعره می‌زنند و فحش می‌کشند و هشدار می‌دهند؟ می‌گوئید هر انتخاباتی که در جمهوری اسلامی برگزار شده آزاد بوده و از همین رو کسی نباید القا کند که آزادی برای انتخابات وجود ندارد. البته ما فرض را بر این می‌گذاریم که حضرت‌تان صحیح می‌فرمائید و واقعاً انتخابات در همه این ۳۴ سال انتخابات آزاد بوده و از این پس نیز لابد خواهد بود. آیا منظور همین است؟ و اگر منظور همین است و قانون نیز می‌گوید که انتخابات باید آزاد باشد، مشکل کجاست؟ اگر انتخابات در ایران تا امروز بزعم شما آزاد بوده و اصولاً آزاد نبودن انتخابات القای دشمن است، چه اشکالی دارد که کسی خواستار انتخابات آزاد شود؟ اصلاً این دشمن که در شرق تا غرب کشور نفوذ دارد و تا پشت دروازه‌های دولت و حکومت آمده، منظورش از اینکه انتخابات باید آزاد باشد، چیست؟ اصلاً منظورش هر چه که باشد، وقتی حضرتعالی خودتان طرفدار انتخابات آزاد هستید تا حدی که اگر کسی بگوید انتخابات آزاد نیست، او را دشمن می‌شمارید، چه اشکالی دارد که دشمن حتا برای یک بار هم شده حرف شما را تکرار کند؟ شما که می‌گوئید انتخابات آزاد خواهد بود، دشمن هم که می‌گوید انتخابات باید آزاد باشد، ما مزدوران و عوامل فتنه هم که می‌خواهیم انتخابات آزاد باشد، نمایندگان مجلس هم که خودشان حاصل همین آزادی که از بالا تا پایین مملکت را گرفته‌اند، بوده و معتقدند انتخابات باید آزاد باشد، پس اصلاً دعوا سر چیست؟ مگر اصلاً کسی هست که بگوید ما انتخابات کنترل شده و غیرآزاد نمی‌خواهیم؟ این همه تهدیدها برای چیست؟ البته ممکن است گفته شود که شعار انتخابات آزاد شعار دشمنان است، ولی انتخابات همیشه آزاد بوده. به عبارت دیگر کسی نباید انتخابات آزاد بخواهد، ولی اگر کسی بگوید انتخابات آزاد نیست عامل دشمن است؟ یک کمی از آن ظرافت شاعرانه‌تان استفاده کنید تا ببینیم منظور چیست. آیا منظور این است که در انتخابات ایران تا قبل از برگزاری آن، هر کس طرفدار آزادی انتخابات باشد، عامل دشمن است، اما وقتی نتیجه آرا اعلام شد هر کسی بگوید انتخابات آزاد نبوده می‌شود عامل دشمن؟ یا برعکس، مسئولان کشور تا قبل از برگزاری انتخابات اگر بگویند انتخابات باید آزاد باشد عامل دشمن‌اند، اما پس از اعلام نتیجه انتخابات غیرآزاد، هر کس بگوید انتخابات آزاد نبوده عامل دشمن است؟ می‌فهمید این حرف‌ها تا چه حد مضحک و مسخره است؟

آقای خامنه‌ای!

انتخابات آزاد را از آنچه در خرداد ۸۸ رخ داد می‌شود دریافت، خودتان برخلاف قانون حامی نامزدی شدید که امروز مثل آئینه دق در سیستم حضور دارد، در طول تاریخ بیست و سه ساله رهبری تان یواشکی اعلام داشتید که رأی و نظر به ناطق نوری دارید مردم با همه علاقه‌ای که به او داشتند اما از لج شما بهش رأی ندادند و دیدید که مملکت مثل گلستان شد گرچه شریعتمدارهای شما سعی کردند که هر هشت روز یک بحران درست کنند و تا ترور هم جلو رفتند اما دنیا و مردم ایران فهمیدند شما چه می‌خواهید، پس آن بار امتحان عملی ندادید و هشت سال بعد بود که فرصت پیدا شد. پس در همه دوران رهبری تنها از یک دولت حمایت کردید و از قضای روزگار آن دولت بی‌غرضه‌ترین، فاسدترین، ظالم‌ترین، مستبدترین و ناکارآمدترین و بی‌سروسامان‌ترین دولت‌های سی سال گذشته بوده و امروز از خودتان تا مخالفان‌تان همه روزشماری



می‌کنند که کشتیبان را سیاستی دیگر بیاید و نه به این راه که به هر راه دیگری برود. صحیح می‌فرمائید! انتخابات چنان آزاد بود که تا یک سال معترضین به تقلب انتخاباتی از خیابان به خانه نمی‌رفتند و حالا که به خانه رفته‌اند، نه با دولت و رهبر که با هر چه بوی جمهوری اسلامی و حتا سیاست بدهد قهر کرده‌اند. عجیب انتخابات آزادی بود که دو رقیب اصلی انتخابات از روز اعلام نتیجه تا امروز یا تحت نظر بودند یا تحت حصر خانگی، این چه انتخابات آزادی است که یکی را دستور می‌دهند انتخاب شود و بقیه رقبا را بعد از انتخابات زندانی می‌کنند؟ و ای کاش این همه خلاف قانون که کردید لاقبل به نتیجه رسیده بودید. حداقل بهترین مردان سیاست کشور یعنی میرحسین موسوی و شیخ کروبی را اگر قربانی کردید، لاقبل آن که از همه به شما نزدیک‌تر بود، تحفه‌ای درمی‌آمد که ارزش این همه اللدرم بلدرم و بند و بست را داشت. عجیب انتخابات آزادی بود که حتا اعضای دفتر خودتان هم حاضر نیستند بگویند انتخابات آزاد بود.

خود موسوی و کروبی که می‌گویند تقلب شده، احمدی‌نژاد هم می‌گوید که دخالت شما در انتخابات رأی او را کم کرده، وزیر اطلاعات نورچشمی تان هم که گفته است وزارت کشور در انتخابات تقلب کرد. شورای نگهبان و ائمه جمعه هم که بالاتفاق می‌گویند اگر نظر شما در حمایت از احمدی‌نژاد نبود، هیچ کس از او حمایت نمی‌کرد. اعضای سپاه هم که مردم را زدند و کشتند و به زندان بردند، می‌گویند که فقط به خاطر گل روی شما احمدی‌نژاد را سر کار آوردند. اصول‌گرایان هم که می‌گویند ۹۵ درصدشان فقط به خاطر شما از احمدی‌نژاد حمایت کردند. حالا هم که خودش مثل دستمال چرکین مستعمل گوشه‌ای افتاده و کسی با دستکش هم به او دست نمی‌زند. معترضان به تقلب انتخاباتی دوره ریاست جمهور رئیس‌جمهوری که کاملاً آزاد انتخاب شده و دوره‌اش تا پنج ماه دیگر تمام می‌شود، از همان شب انتخابات در زندان‌اند و هنوز همان‌جا مانده‌اند. منظورتان از انتخابات آزاد همین است؟

آقای خامنه‌ای

می‌گویند به قول نسل جدید قاط زده‌اید و این روزها بکلی قدرت تشخیص‌تان را از دست دادید. این را از بلاتکلیفی طولانی و درد چه کنم که البته تا پیش از این هم داشتید و حالا با پیری هم ترکیب شده، می‌توان فهمید. راستش هر کسی جای شما بود دیوانه شده بود و باز هم کلی جای شکرش باقی است که گاه جلوی دوربینی ظاهر می‌شوید و سری تکان می‌دهید، هر کس دیگری بود حالا علائم جنون را بدجور نشان داده بود. ولی این حرف‌هایی که بر زبان می‌آورید، خودش حکایت خنده تلخی است که مردم نمی‌دانند باید با آن بخندند یا گریه کنند؟ از قضا من اصلاً طرفدار انتخابات آزاد به معنای مطلق کلمه اش نیستم، چرا که نه دیوانه‌ام که آرزوی محال کنم و نه خیال پردازی هستم که بی توجه به واقعیات روز به سرنوشت قدرت در ایران فکر کنم. برای من شاید حفظ کشور بسیار مهم‌تر از این باشد که چه کسی قدرت را در دست می‌گیرد، ولی مساله این است که شما راهی جز انتخابات آزاد ندارید. دقت کنید که مثلاً حضور اصلاح‌طلبان یا کارگزاران به معنای انتخابات آزاد نیست. وقتی طبق قانون انتخابات مستقیم است و سراسری است، بالاخره باید نمایندگان آن سی‌چهل درصدی که در حالت حداقلی در انتخابات شرکت می‌کنند حاضر باشند. آیت‌الله خمینی سی و پنج سال قبل دقیقاً در همین روز در پاریس مجلس شاهنشاهی را دست نشانده خوانده بود و گفته بود «ما که بیاییم به مردم نشان می‌دهیم انتخابات آزاد یعنی چه». طبیعی است که من انتظار ندارم که صلاحیت مخالفان حکومت را شورای نگهبان شما تأیید کند. ولی مگر از نظر شورای نگهبان غیر از شما کسی در کشور صلاحیت دارد؟ دولت موجود که برگزار کننده انتخابات است خودش از نظر حکومت موجود بزرگترین مجرم است. معاون رئیس‌جمهور مثل فراری‌ها جرأت ندارد در جایی ظاهر شود. رئیس شورای تشخیص مصلحت نظام هم که حق حرف زدن ندارد و حضرتعالی واژه بی‌بصیرت را برای کسی انتخاب کردید که هنوز مسؤول تعیین مصلحت نظام است. نمایندگان مجلس هم که صلاحیت نظر دادن ندارند، اگر داشتند که هر روز برایشان حکم و فرمان صادر نمی‌کردید. بازرس دفتر خودتان معتقد است نماینده شما در سپاه مزخرف گفته است و طرفداران شما در مشهد جلوی حرف زدن بازرس خودتان را گرفته‌اند. اصلاً در این وضع چه کسی صلاحیت دارد؟ اصلاً صلاحیت یعنی چه؟ وقتی کسی همین الآن رئیس‌جمهور است و مجلس حق ندارد از او سؤال کند، اما خودش و معاونینش صلاحیت ندارند، چه کسی دیگر صلاحیت دارد که انتخاب شود؟

آقای خامنه‌ای!

اگر به گفته شما همه انتخابات‌ها در سی سال گذشته آزاد بوده است، یعنی از دید شما منتخبانی که نماینده مجلس و رئیس‌جمهور شدند، نماینده مردم بودند. بیایید بررسی کنید ببینید چقدر از این منتخبان از مخالفان جدی شما هستند؟ یعنی کسانی که یا در زندانند یا در خانه‌شان محبوس‌اند یا ترک یار و دیار کرده‌اند یا به گوشه‌ای نشسته‌اند. از منتخبان ریاست جمهوری از بنی‌صدر بگیرید تا هاشمی و خاتمی و احمدی‌نژاد، همه‌شان با



شما مخالفند، چه آنها که دوست نداشتید انتخاب شوند چه آنها که تلاش کردید انتخاب شوند. از روسای مجلس شخص هاشمی، کروبی، ناطق نوری که این سه مهم‌ترین رؤسای مجلس در سال‌های اخیر بودند همه با شما مخالفند و تقریباً هشتاد درصد همه نمایندگان ادوار مجلس منتقد جدی و مخالف قطعی شما هستند. واقعاً اگر این انتخابات‌ها آزاد بوده و این افراد هم نماینده مردم بودند، آیا نتیجه این نمی‌شود که حضرت‌تعالی به عنوان رهبر کشور مخالف هشتاد درصد نمایندگان مجلس و تقریباً صد درصد رؤسای جمهور هستید؟ این چه نمایندگان و روسای جمهوری هستند که نماینده مردم هستند و حق نظر دادن و عمل کردن ندارند؟ البته یک فرض دیگر این است که این افراد منتخبانی هستند که در محدوده قوانین موجود انتخاب شدند و هشتاد درصدشان مخالف شما هستند، لابد اگر آزادی کامل انتخابات باشد نامزد حزب حضرت‌تعالی در هیچ شهری انتخاب نمی‌شد.

آقای خامنه‌ای!

بیش از پنج هزار نفر به خاطر اعتراض به تقلب انتخاباتی به زندان رفتند، بیش از صد نفر کشته شدند و حدود چهارهزار نفر زیر شکنجه و فشار سخت قرار گرفتند و یک نفر، حتی یک نفر از چهار هزار نفری که تا پای مرگ رفتند، حداکثر دو ماه بعد از آزادی‌اش حاضر نشد بگوید که انتخابات خرداد ۸۸ آزاد بوده و در انتخابات تقلب نشده است. من از شما می‌خواهم یک نفر، فقط یک نفر از مسؤولان صاحب‌نام کشور، از آقای لاریجانی و محسنی اژه‌ای و فرماندهان نظامی یا اصلاح‌طلبان را بگوئید ده دقیقه در تلویزیون حاضر شود و بگوید- با دلیل یا بی‌دلیل- که انتخابات ۸۸ آزاد بوده. وقتی خود فردی که انتخاب شده معترف است که در انتخابات تقلب شده و همه جریان‌های سیاسی نیز به زبانهای مختلف به تقلب اقرار می‌کنند حرف از کدام انتخابات آزاد می‌زنید؟

می‌گویند انتخابات آزاد اسم رمز فتنه ۹۲ است. چرا فکر نمی‌کنید و حرف می‌زنید؟ نمی‌شود که انتخابات در کشور در سی سال گذشته آزاد برگزار شده باشد و القای تقلب در انتخابات توطئه دشمن باشد و انتخابات آزاد هم اسم رمز توطئه دشمن گفته شود. لابد به همین دلیل است که همه کسانی که در سی سال گذشته در هر انتخاباتی برگزیده شده‌اند بعداً به جاسوسی برای دشمن متهم شدند. البته به جز یک نفر یعنی میرحسین موسوی که تا قبل از سال ۸۸ در هیچ انتخاباتی شرکت نکرده بود و منتخب و نخست‌وزیر شما بود و او نیز بعد از اینکه مورد توجه مردم قرار گرفت، متهم به جاسوسی برای دشمن شد. اصلاً چه می‌شود که هر که در این حکومت زنده و فعال است عامل دشمن می‌شود؟ به این فکر کردید؟ حداقل سه چهار هزار نفر از سیاستمداران و اهل فکر کشور که خیلی‌هاشان مقام رسمی هم دارند، حداقل یک بار از سوی شما به عنوان عامل دشمن متهم شده است. بیماری سختی است. استالین تا پای مرگ همین مشکل را داشت. او واژه دشمن مردم را برای کسانی که دوستشان نداشت یا در یک لحظه‌ای از آنها خوشش نمی‌آمد انتخاب کرده بود. همین بود که از کل ۱۹۵۶ نفر نماینده کنگره هفدهم حزب کمونیست که در قدرت و اختیارات استالین را تثبیت کرد، ۱۱۰۸ نفر تسویه شدند و از ۱۳۹ نفر اعضا و نامزدهای عضویت کمیته مرکزی حزب کمونیست که در کنگره هفدهم انتخاب شده بودند ۹۸ نفر به عبارت دیگر ۷۰ درصد آنان در فاصله سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۸ بازداشت و اعدام شدند. و همه اینها تحت عنوان دشمن خلق و عامل دشمن صورت گرفت. چرا که استالین گفته بود «من به هیچ کس اعتماد ندارم، حتی به خودم.»

آقای خامنه‌ای!

مشکل فقط این نیست که شما با مردم ایران دشمنی دارید، مشکل این نیست که شما با منتخبان مردم ایران دشمنی دارید، تجربه احمدی‌نژاد نشان می‌دهد که شما با منتخب و برکشیده خودتان هم مشکل دارید. اصولاً این بیماری سیستمی است که شما درست کرده‌اید دو نشانه دارد؛ نخست احساس عظمت و بصیرت و فرزاندگی و بزرگی بی‌انتهای رهبر و دوم تصور کردن دیگران به عنوان دشمن. نام بیماری پارانویاست و اغلب افرادی که مدتی طولانی بر سریر قدرت بی‌مسئولیت می‌نشینند به آن دچار می‌شوند. بخصوص آنهایی که از مقامی نازل به قدرت بالا می‌رسند، همان اتفاقی که در مورد شما رخ داده است. شما با هیچ کس، مطلقاً هیچ کس نمی‌توانید نزدیک باشید و به او اعتماد کنید، مگر اینکه او در شما مستحیل شود و شخصیت انسانی و وجودی خودش را از دست بدهد. همان اتفاقی که در مورد حداد عادل رخ داد.

جامعه ایران از قضا دیکتاتورها را خیلی خوب می‌شناسد، خودش پرورش‌دهنده دیکتاتور و پدران‌ش قرن‌ها با دیکتاتورها سر کرده‌اند. آنها تلاش می‌کنند تا در فرصتی که به دست می‌آورند دیکتاتور را خلع قدرت کنند، و گرنه گوشه‌ای می‌نشینند و منتظر روز واقعه می‌مانند.

آقای خامنه‌ای!



جامعه ایران فرصت بزرگی را در عصر اصلاحات از دست داد، شما این فرصت را از جامعه گرفتید. نه فقط سید علی خامنه‌ای، بلکه همه آن لات‌های قلدری که در درون همه ماها خانه کرده‌اند این فرصت را از جامعه گرفتند. جامعه ما می‌توانست به جامعه‌ای پیشرفته، اخلاقی و انسانی و زیبا و پرنشاط تبدیل شود. همین امروز هم به اندازه سه حکومت کامل و عاقل و خوش فکر سیاستمدار و تکنوکرات و مدیر باعرضه در ایران داریم، کسانی که در کشور یا گوشه‌ای نشسته‌اند، یا در زندان‌اند، یا در مشاغل نامربوط دارند می‌پوسند، فقط به خاطر اینکه یک قلدر بی فکر و پراشتباه و متوهم حاضر نیست صندلی‌های قدرت را به صندوق‌های انتخابات آزاد واگذار کند.

اشتباه نکنید! انتخابات آزاد اسم رمز عملیات استکبار جهانی نیست. انتخابات آزاد تنها راهی است که بشر متمدن یافته است تا قدرت را عادلانه و عادلانه و آزادانه اداره کند. کاری که سال‌هاست در بسیاری از کشورهای جهان انجام می‌شود. زمانی لیزنکو رئیس آکادمی علوم شوروی وقتی نظریه نسبیت مطرح شد، در اطلاعیه‌ای رسمی نظریه نسبیت اینشتین را توطئه امپریالیزم علیه کارگران جهان و حزب کمونیست اتحاد شوروی خوانده بود. در حالی که اصلاً چنین چیزی درست نبود. نه نسبیت اینشتین توطئه علیه کمونیسم بود، نه علوم انسانی غربی دشمن جمهوری اسلامی. انتخابات آزاد معمولی‌ترین رفتار یک جامعه در تعیین سرنوشت خودش است.

خوشبختانه بخش مهمی از جامعه ایران آن‌قدر با شما اختلاف سنی دارند که می‌توانند به زندگی بدون خامنه‌ای فکر کنند و یادشان نرود که دیگر رهبر و دیکتاتور بازتولید نکنند. اما پیشنهاد می‌کنم به مرگ فکر کنید. خروشچف در خاطراتش می‌گوید: «ناگهان نفس استالین بند آمد. یک آدم گردن کلفت وارد اتاق شد و شروع به دادن تنفس مصنوعی و مالیدن استالین کرد. باید اعتراف کنم که دلم برای استالین خیلی سوخت. چون این فرد طوری بدن او را مشت و مال می‌داد که کم مانده بود استخوان‌هایش بشکنند. من که تاب تماشای این صحنه را نداشتم، گفتم: گوش کن! خواهش می‌کنم دست نگهدار! مگر نمی‌بینی که او مرده است. تو نمی‌توانی او را زنده کنی، چون استالین مرده است.» از زنده کردن استالین دست برداشتند، زیرا مرگ استالین یک واقعیت بود. همانطور که مرگ علی خامنه‌ای یک واقعیت است. پیشنهاد می‌کنم به جای له کردن دیگران و ویران کردن بیش‌تر کشور کمی هم به مرگ خودتان فکر کنید.

*** منع ***

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/archive/2013/january/23/article/-7312077a75.html>



نامه سرگشاده محمد نوری زاد به خامنه‌ای، ۵ بهمن ۱۳۹۱

اغلب فیلم‌ها «قصه» اند و زاینده ذوق نویسندگانشان. فیلم سرکار خانم بنی‌اعتماد با آنکه اسمش «قصه‌ها» است، مطلقاً قصه نیست. بل مستندی از کوچه پس‌کوچه‌های این کشور فقیه‌زده است

هم ما و هم شما، می‌دانیم که شما برای ورود به کشورهای دیگر با محدودیت‌های فراوانی مواجهید. یعنی شما نمی‌توانید به راحتی یک فرد روستایی، ویزا بگیرید و مثلاً به دوبی و مالزی و عربستان سعودی سفر کنید. دلیلش هرچه هست، بماند. حتماً اسم ما را جوری در فهرست خط قرمزهای بین‌المللی جا داده‌اند که به محض خروج از کشور، دستگیرمان می‌کنند و با هیاهوی بسیار، دادگاه‌های آن‌چنانی خود را برای محکومیت ما می‌آرایند و در همان کشورها زندانی مان می‌کنند.

سخن من در این نوشته اما متفاوت است. من می‌خواهم شما را به حج ببرم. به طواف خانه خدا. شاید تعجب کنید. که: مگر ممکن است؟ مرا کجا به عربستان راه می‌دهند؟ و بفرمایید: تازه اگر حاکمان عربستان موافقت کنند، من مگر پای از کشور خود بیرون می‌گذارم؟ چرا؟ چون عاقل بی جهت خود را به مهلکه در نمی‌اندازد. می‌گویم: نگران نباشید آقا. من نگرانی شما را برطرف می‌کنم. با این تضمین که: اجر و پاداش این حجاجی که من برای شما تدارک دیده‌ام، بسیار بسیار افزون‌تر از حج متداولی است که حاجیان سنتی برای گذاردن آن از هم سبقت می‌گیرند. نیازی به چمدان بستن و ویزا گرفتن و منت کشیدن از حاکمان سعودی نیست. تنها شرط من این است که: احرام بپوشید. نیت کنید و پای‌برهنه و آشفته‌موی، به طواف درآیید. کجا؟ در همین‌جا. در بیت مکرم‌تان.

شنیده‌ایم که جناب شما هر از گاهی در همان بیت شریف به تماشای برخی از فیلم‌های سینمای ایران می‌نشینید و سر آخر، سازندگان آن فیلم‌ها را مورد تفقد قرار می‌دهید. که البته این در نوع خود کاری درست و شایسته است. منتها نادرستی، متوجه قصد و غرض دوستان و کارگزارانی است که فیلم‌های «خاص»ی را بر می‌گزینند و شما را به تماشای آنها فرا می‌خوانند. فیلم‌هایی که عمدتاً مفرح‌اند و تماشایشان نیازی به احرام‌پوشی ندارد. احرام پوشی آنجا به ضرورت روی می‌بَرَد که قرار است ما از «خود»مان خالی شویم. و حال آنکه اغلب فیلم‌های برگزیده، ما و شما را به تداوم همین «خود»ی که گرفتارش هستیم ترغیب می‌کنند.

من اما یک فیلم خاص برای شما تدارک دیده‌ام. از هنرمند گرانمایه سرکار خانم رخشان بنی‌اعتماد. کارگردان فهیم و شریف و خوشفکر خودمان. خدای می‌داند که نیت و خواست من، دو زانو نشاندن شما در محضر آیه‌ای از قرآن است که صورتی از تصویر به خود گرفته. که: برای رؤیت آسمان، باید به آسمان احترام نهاد. باید قدر آسمان را دانست. وگرنه تماشای آسمان از هر کسی برمی‌آید.

عمده فیلم‌هایی که برای شما انتخاب کرده‌اند، جوری بوده‌اند که شما را تا کنون به نشستن بر صندلی تماشا فرا خوانده‌اند. و حال آنکه من می‌خواهم شما از جا تکان بخورید و به جنبش درآیید. با اطمینان می‌گویم: شما در تماشای فیلم خانم بنی‌اعتماد، صرفاً یک تماشاگر نخواهید بود. این فیلم، مشخصه محوری‌اش همین است. که مخاطب را تکان می‌دهد. و چُرتِ مستمر او را می‌پراند. و او را به راهی درمی‌اندازد که باید برود. به کانونی از اندیشه و عمل. به معبری از نگرانی. و به منتهایی از بصیرت. همان واژه‌ای که شما آن را بسیار دوست می‌دارید. و ما نیز.

مطمئنم شما در حین تماشای فیلم جدید خانم بنی‌اعتماد از جا برمی‌خیزید و به طواف مردم خروج می‌کنید. مردمی که شما سخت از آنان غافل مانده‌اید. و آنها را به امان خدا، و به دست کارگزاران هفت‌خط خود سپرده‌اید. این فیلم، صدای مردمی را به شما می‌رساند که دستشان از دامان کبریایی شما کوتاه است. مردمی که همه جا هستند و شما فراموششان کرده‌اید. مردمی که به هیچ گرفته شده‌اند و هر از چندی به هنگام دادن رأی و راهپیمایی، آگاه و سلحشور و شهیدپرور و در صحنه و دارای مشتِ محکم لقب می‌گیرند.

اغلب فیلم‌ها «قصه» اند و زاینده ذوق نویسندگانشان. فیلم سرکار خانم بنی‌اعتماد با آنکه اسمش «قصه‌ها» است، مطلقاً قصه نیست. بل مستندی از کوچه پس‌کوچه‌های این کشور فقیه‌زده است. کشوری که فقیهان طلبکارش مرتب بر مردم تحکم کرده‌اند و بر حلال و حرامشان خط و نشان کشیده‌اند اما هیچ‌گاه جانبدار حاجت‌های بطئی و جاری مردم نبوده‌اند. در فیلم «قصه‌ها» سرکار خانم بنی‌اعتماد در قامت هزار مرجع تقلید ظاهر شده است. مرجعی که حلال و حرام و بایستگی‌ها را به شایستگی رصد کرده و همگان را، و به‌ویژه جناب شما را به ترمیم حاجت‌های فروخورده مردم فرا می‌خواند.



اغلب فیلم‌ها در محدوده زمان نمایش خود محدودند. یعنی به محض اتمام، به حاشیه می‌روند و از خاطرها محو. حُسنِ فیلم خانم بنی اعتماد اما به این است که تازه بعد از پایان یافتن، شروع می‌شود. و یقه مخاطب را می‌گیرد. و سهم و نقش هر یک از مخاطبان را در قصه‌های خود مطرح و حقوق معوقه مردم را از آنان واخواهی می‌کند. و البته سهم و نقش جناب شما را. تقاضا می‌کنم حتماً این فیلم را ببینید.

به همه مقدسات سوگند که این فیلم، در خیرخواهی و وطن دوستی و مسلمانی، و جانبداری از ادب و انسانیت و شرافتِ مخدوش ایرانیان، به صداقتی ژرف فرو شده است. جوری که شما با تماشای آن، همان دو تکه احرام سپید را نیز بر تنِ خود حس نمی‌کنید. چرا که این فیلم، مخاطبِ خود را برهنه می‌کند. برهنه از «خود» ناجورش. خودی که همه ما گرفتار شلتاق‌های آنیم.

در سلامتِ آسمانیِ این فیلم همین بس که هنرمندان و بازیگران نامدارش، بی آنکه پولی و دستمزدی بگیرند، در برآمدنِ این اثر سهیم شده‌اند. و ملاحظتِ دیگر این اثر، تجمیعِ آثار سابق سینماییِ سرکار خانم بنی اعتماد است. یعنی در فیلم «قصه‌ها»، طعمی از شخصیت‌ها و فیلم‌های سابق خانم بنی اعتماد جاری است. جوری که شما هم فیلم «قصه‌ها» را می‌بینید و هم غصه‌های کارگردانش را که آینه‌ای است از غصه‌های مردم.

من به شما قول می‌دهم که شما بلافاصله بعد از تماشای این فیلم دگرگون خواهید شد. و نگاهتان به اساس هستی و به کشورتان ایران و مردمانش تغییر خواهد کرد. اگر نگویم با اتمام فیلم «قصه‌ها» گریبان خود را خواهید درید، اما گریبان بسیاری از اطرافیان و دزدان و فریبکاران و نام‌آورانِ بر مسند نشسته را خواهید گرفت. و حتماً نیز با تمام ارادت خود در برابر مردم به زانو درخواهید افتاد. و چه منظره‌ای زیباتر از این. که رهبری به تواضع و پوزش، در برابر آحاد مردم به زانو درآمده باشد.

این فیلم خارج از اراده سیاست‌های سینمایی کشور ساخته شده است. گویا نمازی است که یک فرد، نمی‌خواسته به ریا ادایش کرده باشد. بهمین دلیل، از دایره تأیید و نمایش عام بیرون افتاده. اطمینان دارم به محض تماشای این فیلم، و با نگاهی عمیق به صورت سیاست گزاران سینمایی کشور، راه را برای عرضه داخلی و جهانی آن خواهید گشود و به احرامی که برای تماشای این فیلم به تن کرده اید، غرور خواهید ورزید. که من اگر با شما در تماشای این فیلم سهیم باشم، به شما خواهم گفت: حج‌تان قبول!

محمد نوری‌زاد

پنجم بهمن ماه سال نود و یک

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد



نامه سرگشاده طنز حسین پویا به خامنه‌ای، ۷ بهمن ۱۳۹۱

نامه دانشجوی بسیجی به خامنه‌ای در مورد «بی بند و باری»! و آزادی انتخابات

سلام بر رهبر معظم مسلمانان جهان و انگلیس و امریکا. اینجانب حسن معروف به حسن خلاف سابق، یک دانشجوی بسیجی دلسوخته هستم که عاشق شما هستم و به قول اون برادر مداح مسجدمون:

وقتی می‌بینمت دلم وا می‌شه

خنده روی لبام شکوفا می‌شه

خدا شاهده وقتی می‌بینم کسانی که مدعی اسلام هستند دل شما را می‌سوزانند آتیش می‌گیرم. اینه که تصمیم گرفتن هر از گاهی براتون یه نامه بنویسم که بفهمید تنها نیستید. چقدر این نامردها سر این قضیه انتخابات دل مهربون شما را شکستن. منافقین که همه‌اش صحبت از تحریم می‌کنند تکلیفشان روشن و اهل جهنم. اگر گیر ما هم بیفتند حسابشون را صاف می‌کنیم. اما یک عده همه‌اش می‌گن که انتخابات آزاد نیست و صحبت از آزادی و بی بند و باری می‌کنند. راستش آقا جان من تا حالا نمی‌دانستم قصد اینا از این آزادی انتخابات چیه و همش نگران بودم که مثل همیشه وقتی صحبت از آزادی می‌شه دل شما می‌شکنه. حالا بگذریم که خیلی از اینا که حالا این حرفا رو می‌زنن تا چن سال پیش خودشون مثل ما بسیجی و فدایی رهبر معظم بودن ها. اما دیشب حاج آقا امام جماعت مسجد ما می‌گفت این نامردهایی که صحبت از آزادی و بی بند و باری انتخابات می‌کنند قصدشان اینه که در این انتخابات رأی‌های زن‌ها و مردها در یک صندوق ریخته بشه. حاج آقا در حالی که گریه می‌کردند فرمودند که این نامردها منظورشان از آزادی در انتخابات این است که نه تنها رأی‌های مردها و زن‌های نامحرم در یک صندوق ریخته بشه بلکه زن و مرد در یک صف باشند و درحالی که می‌رقصن توی یک حوزه رأی بدهند. می‌گفت اینا می‌خوان که زنا با لباس ناجور و با بدحجابی برن رأی بدن. می‌گفت دل شما از این جنایت بزرگ درد می‌کند. می‌فرمود که به زودی آقا امام زمان ظهور خواهد کرد و این صندوق‌ها را با ضرب شمشیر از وسط نصف می‌کند و نصفش را هم دوباره نصف می‌کند. می‌گفت همه اینایی که صحبت از آزادی انتخابات می‌کنن رو هم هزارتا هزارتا با شمشیر بلند خودشون گردن می‌زنن. می‌گفت که امام راحل بزرگوارمان چقدر زحمت کشید که این زن‌ها نتوانند رأی بدهند. نتونن برن دانشگاه و این‌طوری فاسد بشن. اما این منافقین نداشتن. حالا شما جانشین برحق آن بزرگوار باید از دست این خائنین که دم از آزادی و بی بند و باری انتخابات می‌زنند خون جگر بخورید. اصلاً آقا در حکومت ولایت فقیه انتخابات به چه درد می‌خوره. اصلاً چرا شما خودت نمی‌شی رئیس‌جمهور. اگه خودت هم وقت نداری همین حاج آقای امام جماعت ما را بکن رئیس‌جمهور. خیلی دین و ایمونش محکمه و عاشق شماس و شب و روز به فکر شماس. همیشه بعد از نماز به مداحمون میگه که اون نوحه‌ای رو بخونه که میگه:

ای خدا کاری بکن یادش نره/ که یه ماهی این پائین منتظره.

حتماً اگه دعاش بگیره و شما اونو رئیس‌جمهور بکنی ما بچه‌های محل رو هم می‌کنه وزیرش و همگی تحت فرمان شما دمار از روزگار این دانشجویا و منافقین در میاریم. کاش آقا امام زمام زودتر ظهور بکنن. هم تکلیف این انتخابات و صندوقاشو روشن کنن و هم تکلیف این دانشجویا رو. من همش نگرانم که قبل از ظهور آقا با این گناهان کبیره‌ای که اینا می‌کنن دنیا زیر و رو بشه و سعادت شمشیر زدن در رکاب رو پیدا نکنیم. آقا جون میدونم که شما دیگه توان شمشیر زدن در رکاب آقا رو ندارین و یه دستتون کار نمی‌کنه. اما من خودم به جای شما در رکاب آقا شمشیر می‌زنم. راستش من نگران این قضیه شمشیر زدن هم هستم. اگه من با شمشیر به این دانشجویا حمله کنم، حالا دختراشون خیلی زور ندارن، اما پسرشون ممکنه توشون چند نفر باشن که کاراته کار باشن و شمشیر رو از دست من در بیارن. اونوقت اوضاع کیشمیشی میشه و برو بچه‌های بسیج محله حسابی دستم می‌ندازن. حاج آقا امام جماعت ما می‌گن که شما با آقا امام زمان رابطه دارید و روزی چند بار باهاشون ملاقات می‌کنید و حرف می‌زنید. اگه بشه شما پیش آقا وساطت کنید که اگه می‌شه به من جای شمشیر یه مسلسل بدن. تازه این همه دانشجویا رو که نمی‌شه تو یه روز و دو روز گردن زد. ای آقا جان اگه میشه بفرمائید به من همین حالا یه مسلسل بزرگ‌تر بدن تا حساب این دانشجویا رو برسم. قول می‌دم که باهاش دیگه سراغ بانک زدن و زورگیری و این جور کارای خلاف نرم. حاج آقا می‌گفتن که اگه هزارسال نماز بخونیم و روزه بگیریم اما ولی فقیه رو بین این منافقین و کفار تنها بذاریم خبری از بهشت نیست. تازه اگه خدا هم بخواد رحم کنه و از سر تقصیرات ما بگذره و مارو به بهشت بیره،



می‌برنمون توی یه باغی که درختاش همه خشکیده و خوب آبش پر از لجن و قورباغه اس و سی سال هم که کنار خوب آبش بشینی یه دونه هم حوری از اون طرفا رد نمی‌شه. حاج آقا می‌گه اما در عوض اگه حتا یک رکعت نماز هم نخونده باشی و یک روز روزه هم نگرفته باشی و هزار جور کار خلاف دیگه و زورگیری هم کرده باشی، اگه ولی فقیه ازت راضی باشه و حتا یه چاقو به یه مخالف ولی فقیه زده باشی، اون دنیا می‌برنت بهشت اصل کاری. همونجایی که توی جوباش شیر و عسل و عرق کیشمیش و ماست و خیار هست. می‌گه همون اولش یه قصری بهت می‌دن که از مرمر سبز و سفیده. حاج آقا قسم می‌خورد، نه که خودش بگه، از قول آیت‌الله دستغیب که شهید شد می‌گه که همون اولش هفتاد تا قصر بهمون می‌دن که هرکدام هفتاد اطاق داره و توی هر اطاقش هفتاد تخت هست و روی هر تختش هفتاد قالی کرمون پهنه و روی هر قالی هفتاد تختخواب هست و روی هر تختوابش هفتاد حوری نشسته. رهبر عزیزم من که حساب و ریاضیاتم اصلاً خوب نیس، شما خودت حساب کن که میشه چند تا حوری. تازه غلمان هم هست و اونام حسابش جداس. اون وقت آدم این همه حوری و غلمان رو بذاره بره دنبال بی بند و باری انتخابات. آقا جون در آخر این نامه باید بگم که من واقعاً عاشق شما هستم. آقا نمیدونی من چقدر شما رو دوست دارم. به قول حاج آقا مداح مسجدمون که دیشب می‌خوند:

من روزی هزار دفه برای تو می‌میرم
با یه خنده تو باز دوباره جون می‌گیرم.

اصلاً نمی‌فهمم که این منافقین و اینایی که دم از آزادی و بی بند و باری انتخابات می‌زنن و دل شما رو می‌رنجانند چرا به اون همه حوری فکر نمی‌کنن. چرا فکر نمی‌کنن که بدون رضایت شما بهشت هم که برن همون باغ پیزوری و همون خوب آب بوگندو و قورباغه هم گیرشون نیما. دستبوس شما. حسن خلاف. دانشجوی بسیجی دوره دکترای علوم استراتجی

*** منع ***
وبلاگ «طنزآباد»

http://tanzaabaad.blogspot.co.uk/2013/01/blog-post_26.html



نامه «فرزند یک جانباز ۷۰ درصد» به خامنه‌ای، میر حسین موسوی و مردم، ۱۲ بهمن ۱۳۹۱

می‌نویسم در حالی که نمی‌دانم نوشته‌ام را چه کسانی می‌خوانند. از کسانی که خواندند می‌پرسم، آیا چیز دیگری هست که از قلم انداخته باشم؟ نامه‌ای است به درازای دردهای مردم سرزمینم.

سلام و درود به مردم. سلامی در غربت و تنهایی به هموطنانم. از طرف یک آدم معمولی با تیپ رایج جوانان امروز ایرانی. شاد و سرزنده و اهل مدارا، انعطاف‌پذیر، بی‌نام و بی‌ادعا. شهرتی ندارم، پول زیادی ندارم و چیزی برای از دست دادن! اگر فیلم خصوصی هم از من گرفته‌اند از پخش آن بیم ندارم. پس بدانند که دیگر نمی‌ترسم. بترسید از کسی که چیزی برای از دست دادن ندارد! وقتی که داخل کشور بودم بعد از دستگیری در زمستان ۸۸ از هر گونه حرکت اعتراضی دست کشیدم. دیگر ترسیدم؛ اما اینجا ترس نیست و باز ظلم است که گریبانگیرم شده است. هیئات از سکوت که به ذلت می‌ماند! سکوت اینجا یعنی ذلت، خفت و زبونی. هیئات منا الذله. من هرگز از مرگ هراسی نداشته‌ام اما از اسارت همیشه می‌ترسیدم. در همین ابتدا به عظمت آزادگانی که در داخل کشور در چنگال استبداد اسیرند تعظیم می‌کنم.

کودک بودم که همیشه آرزوی بزرگ شدن و ساختن دوباره ایران را داشتم. وقتی که معلم در کلاس درس، تاریخ غمبار حکومت‌های شاهنشاهی قاجار را تفسیر می‌کرد، افسوس‌های همراه با امیدی به آینده برای ساختن سرزمینی که افتخاراتش به وسعت شکست‌های اوست، باعث شور و انگیزه در وجود من می‌شد، که حال نوبت من است، چرا که فرزند انقلابم، انقلابی برخاسته از مردم بر علیه بیداد و ظلم. رنج‌های عهدنامه گلستان، ترکمنچای و... تجاوز و قتل و آدم‌کشی شاهان به اسم اسلام، تخریب کلیساهای تفلیس و ایروان به دست آقامحمدخان، حافظ قرآن. اما این بار نوبت من است تا برای ایران و اسلام «آبرو» باشم.

همه سال‌های کودکی و نوجوانی با همه اتفاقات خوب و بد، مرا از تصور این که نظام مقدس جمهوری اسلامی در راه و مسیر نور و در حمایت از مظلومان و ستم‌دیدگان جهان قدم برمی‌دارد بر حذر نداشت. ایثار و مجاهدت‌های بی‌پایان مردم در جنگ، در مبارزه با نظام شاهنشاهی و در پیشرفت و آبادانی ایران از جانب تک‌تک مردمی که سهمی در این راه داشتند، باعث می‌شد که بی هیچ قید و شرطی پایبند به این نظام باشم، حتی اگر به رهبر آن و رفتار و عملکردش منتقد باشم.

سال‌ها گذشتند و رفتند، چیزهایی شنیدیم و فراموش کردیم؛ قتل‌های زنجیره‌ای، بازجویی همسر سعید امامی، اکبر خوش‌کوشک و... دزدی‌های میلیاردی. ۲۳ میلیارد، ۳ هزار میلیارد، وای چه اعدادی! بذل و بخشش‌های شاهانه به کشورهای برادر و دوست و هزاران خبری که هرگز باعث نشدند که ما از پشتیبانی این نظام شانه خالی کنیم، چرا که همه آن وقایع را فقط می‌شنیدیم، و اگر هم بود مسیر در کل مسیر صحیحی به نظر می‌رسید! و هرگز چیزی به چشم ندیده بودیم. مگر نگفته‌اند که فاصله بین حق و باطل به نزدیکی فاصله چشم و گوش است؟! حواشی گذشتند تا اینکه دیگر آن احساس گذشته افتخار به ایرانی بودن را در خود احساس نمی‌کردم. فردی به ریاست جمهوری کشور من رسیده بود که از ارزش‌های اخلاقی انسانی و هر آنچه که من زیبا می‌دانستم تهی بود. کار به جایی رسید که دیگر نمی‌شد سکوت کرد، باید به پا می‌خیزیدیم.

شبهای انتخابات شد؛ چه شب‌های شاد و پرامیدی از تغییر، و دوباره تمرینی برای گرفتن سرنوشت کشورم ایران. چه شب‌های زیبایی با مردمی پر از شور. چقدر مردم من باشعور بودند و زیبا رفتار کردند. مخالفین ما در طرف دیگر خیابان برای «چیز، چیز» گفتن موسوی شعار می‌دادند و ما برای همه دروغ‌هایی که ۴ سال شنیده بودیم! مردم اما با همه آن اختلافات، همدیگر را دوست داشتند. به حق هم برای ابراز عقیده احترام می‌گذاشتند. چه روزهای نادری بود! تمرینی برای تحمل هم و گفتگو. من اما همواره به این فکر می‌کردم که مگر آنها این همه دروغ و فریب را ندیدند؟! آخر گران شدن تخم مرغ و پنیر که به سواد نیازی نداشت! مهم نبود، هر چند آن شب‌ها به من فهماند که جهل می‌تواند تا به کجا پیش رود؛ تا آنجا که برخی بگویند آری درست می‌گویید، ولیکن چون «آقا» می‌خواهند، او را انتخاب می‌کنیم!

فردای روز انتخابات بهت و حیرت همه وجود من را گرفته بود و نتیجه باورپذیر نبود. روز هنوز به پایان نرسیده بود که خبرهای دگر آمدند. بیانیه مهندس موسوی از تخلفی بزرگ و تقلبی آشکار! وای! مگر می‌شود؟ من تنها گیج و مبهوت بودم. این که می‌شود کودتا! شنیدم که گفتند مردم در بسیاری از محله‌ها به خیابان‌ها آمده‌اند، من نیز رفتم. شب فردای انتخابات به محله امیرآباد رفتم که دیدم بچه‌هایی را که با آنها ارتباطی مثل خواهران و برادران خونی خود داشتم. اما در آن طرف فردی بزرگاندام با شلوار مخمور نظامیان و ریشو با یک چماق ایستاده بود. به او



نزدیک شدم (کاملاً از مرحله پرت بودم) و جوایای اینکه چه شده است و چرا شما اینجا هستید؟ با لگدی محکم به پشت من و گفتن اینکه «برو گم شو پدرسگ»، فهمیدم با این فرد نمی‌شود حرف زد. (چه باک از انعکاس ادبیات آنها؟! من از دوست او خواستم که من را بازداشت کند تا با کسی که زبان سرش می‌شود حرف بزنم. دوست او که جوانی هم سن و سال خودم بود و آشکار بود که چقدر مضطرب و ناراحت است در گوش من گفت پسر برو. مگه دیوانه‌ای؟ من رفتم اما اندکی از آنها دور شده بودم که ناگهان همه آنچه پدرم و شهدا و همه ملت ایران ساخته بودند را بر باد رفته دیدم. ناگهان بر زمین نشسته و همچون کودکی که مادر خویش گم کرده، بلند گریستم. مردم از شدت تعجب از من فیلم گرفتند و این حالت چند دقیقه به طول انجامید تا بچه‌ها من را بردند و آب دادند و تازه فهمیدم که کجا هستم، چه شده است. مردکی که معلوم نیست در زمان جنگ و ایثارگری‌ها کجا بود، پدر من را که همه زندگی‌اش در انقلاب خلاصه شده را...!

تعجب و حیرت، اینها احساس من بودند. این اولین باری بود که فردی از طرف «نظام» به من ضربه می‌زد. ضربه‌ای که دلیلش را نفهمیدم. خب من فقط خیلی دوستانه پرسیدم که چرا شما اینجا هستید؟ مگر نیروی انتظامی مسؤول تأمین امنیت نیست؟ ماه‌ها گذشت تا فهمیدم آن مرد به اصطلاح «سپاهی» چرا آن شب در خیابان بود!

۳ روز گذشت و ۲۵ خرداد شد. ما همه به همراه خانواده و دوستان نزدیک به خیابان آزادی رفتیم. وای که من اگر عظمت آن روز و روزهای بعد را ندیده بودم، هرگز دوباره خود را ایرانی خطاب نمی‌کردم. چه می‌شود گفت در مدح مردمی آگاه و باغیرت. مردمی که چشمانشان باز است و نمی‌گذارند که کسی کلاه سرشان بگذارد! من به همراه مادرم در همه حرکت‌های اعتراضی بعد از انتخابات شرکت کردیم. تا شبی زمستانی که به جرم «امحاء شعار» بازداشت شدم. دیگر بعد از آن ترس تنها چیزی بود که همه جا همراه من بود. و بالأخره فهمیدم این «نظام» نه آن نظامی است که من در آن کار می‌کردم و برایش آرزوها داشتم.

دیگر اما موضوع، سخن و حرف و شایعه نبود. چیزهایی که شنیده بودیم را این بار می‌دیدیم! دیگر من با چشمان خود می‌دیدم که پیرمردی با دست‌بند سبز، به وسیله یک جوانک بسیجی، کتک می‌خورد. یا زنی با دختر خردسالش. آن افراد انگار عطش کتک زدن داشتند. لذت می‌بردند. یا همسران شهید که فحش و ناسزا شنیدند. مادر من که به سرش باتوم خورد و من که فحش شنیدم که «ای حرام‌زاده‌ها بروید گم شوید!» عجب! ما که تا دیروز شناسنامه انقلاب و افتخار این نظام بودیم حرام‌زاده شدیم؟ عجب!

مگر نشانه‌ای بارزتر برای تقلب از این که در پاسخ به سؤال «رای من کو؟»، به جای پاسخی از سر وظیفه، فحش و ناسزا و کتک؟ این جواب، جز تقلب و نشان از کودتا چه چیز دیگری بود؟ هر چه بود یک کشف عورت تمام‌عیار برای حفظ قدرت بود. دریدن پرده‌های حیا. هر چه بود به من فهماند که کار خیلی بیخ دارد که دارند این‌طور رفتار می‌کنند! حیواناتی که به قصد کشت کتک می‌زدند نه از روی وظیفه!

سال‌ها بود که می‌دیدم رهبری نظام مردم را به دو دسته خواص و عوام تقسیم کرده. اما تحمل کردیم. هر چند که در اسلام کسی این حق را ندارد و تنها خداوند است که تشخیص می‌دهد چه کسی خاص است، چه کسی عام. و اصلاً برای یک رهبر چه چیزی زشت‌تر از اینکه مردم ولی‌نعمت خود را «عوام» بنامد! مگر مردم ولی‌نعمت نبودند؟ حرف‌های بی‌پایه و سست بسیاری شنیدیم که باز بزرگوارانه به سیادت ایشان ندیده می‌گرفتیم. اما دیگر کار به جایی رسیده بود که افعی‌هایی که تا دیروز معلوم نبود در کجای این انقلاب بودند و فرزندان که هستند، به من و دیگر مردم ناراضی حرام‌زاده گفتند!

ای مریدان رهبری!

حال من از شما می‌پرسم: اگر امامتان پاسخ نمی‌دهد شما پاسخ گوید. صدها نامه برای وی نوشته‌اند و جوابی نگرفته‌اند. شما بخوانید و شما پاسخ گوید.

نااهلان و نامحرمان بر همه آنچه داشتیم مسلط نشده‌اند؟ ۳۰۰۰ میلیارد! دروغ و نفاق شما را خفه نکرده است؟ «یا علی» گفتن رهبری در قنطاق! به خاک افتادن برای بوسیدن پاها! نمی‌بینید؟ پس حالا ببینید. فرزند یک جانباز انقلاب را به خاطر اینکه مجاب نشده که انتخابات سالم بوده و رهبری فصل الخطاب است اخراج کردند. یعنی، کافی بود من دروغ بگویم و استخدام من تمدید شود. ببینید با ما و شما چه کرده‌اند! والله که من از این اتفاق شاد و مسرورم و سربلند. اما شما ذوب‌شده‌های در ولایت را شریک جرم انحراف انقلاب می‌دانم، که خدا را فراموش کرده، به بنده خدا چسبیدید. قرآن و نهج البلاغه را زمین گذاشتید و یک فرد جایز الخطا را تا مقام امامت و عصمت بالا بردید. او را به صرف همنام بودن با امام علی، تا علی بالا بردید. علی آهن گذاخته به دست برادرش زد. این یکی می‌گوید «کشش ندهید!» عقل خود را رها کرده و منتظر ماندید تا برای شما چه مقدر کرده‌اند. برای شما فرقی ندارد که یزید بر سر کار باشد یا حسین. نمازی بخوانید و روزه‌ای و حجی، همین کافی است. چه بسیار



سیاهی‌لشگری که در سپاه یزید به قصد قربت الی الله با حسین و یارانش جنگیدند. آدم‌های ساده‌لوح و زودباوری که با فکرشان مثل بچه‌ها بازی می‌کنند. خودشان تحلیل ندارند. قدرت تشخیص ندارند. مثل بره‌ها رام، رام و حرف‌شنو.

فردی که در مرحله تجدیدنظرخواهی از من سؤال و جواب (تفتیش عقاید) می‌کرد اصلاً نمی‌دانست موسوی در حصر است! می‌گفت «مردم مجاب شده‌اند که تقلب نشده! ببین کسی دیگر اعتراضی نمی‌کند». بیچاره واقعاً تصور می‌کرد که مردم مجاب شده‌اند! بنده خدا، یک آدم هلو برای گول خوردن بود! هنوز هم بعد از ۱۱ ماه حکم قطعی اخراج را به من نداده‌اند. هر چه خواستم که کتباً بنویسید دلیل این اخراج چیست، ندادند. شنیده‌ام که باز می‌خواهند مصاحبه کنند. تازگی نامه‌ای فرستاده‌اند مبنی بر دعوت به گفتگوی مجدد. بندگان خدا بین وجدان خود و قوانین مضحک نظام گیر کرده‌اند! من آنها را مسلمانانی می‌دانم که بالأخره روزی با من هم‌نظر خواهند شد چون دستشان به خون آغشته نیست! نامه اخیر، نوش دارو بعد از مرگ سهراب است.

در مرحله اول گزینش، بازجو (مأمور گزینش) از من پرسید که به نظر تو آقای خامنه‌ای هنوز بعد از بیست سه سال قد و قامت امام خمینی را برای رهبری ندارد؟! پاسخ من از سؤال او خنده‌دارتر بود. گفتم نه. یادم نمی‌آید در تمام عمرم نه‌ای به این محکمی گفته باشم. «دهانت را می‌بویند مبدا گفته باشی میرحسین»

آقای سید علی خامنه‌ای، مقام رهبری جمهوری اسلامی!

۲۳ سال سخن گفته‌اید و متکلم وحده بوده‌اید. حال من، یک جوان ایرانی از خانواده انقلاب می‌خواهم با شما سخن بگویم. مثل یک پسر که نه، مثل یک نوه که از عملکرد پدر بزرگش بیزار است. آنکه در جای پسر شماسست جسمش خسته و رنجور از جنگ است. و دیگر یارای ستاندن فدکش نیست. هر شب سه بار خواب شیرینش را می‌شکند تا مبدا لباس‌هایش ناپاک گردد. و چه دردناک است شرح دردهایش! همه اندیشه‌اش دیگر مدیریت جسم رنجورش است. دیگر به شما و آنچه کرده‌اید و می‌کنید بی‌تفاوت شده است. ناامید شده. اما من جوانی سالمم، پر از آرزوهای ناکام.

می‌خواهم آنچه کردید و من نفهمیدم را بی‌رسم، نه همه آن، این قدر فرصت نیست. انتظار پاسخ ندارم. اگر قرار به پاسخ بود این همه نوشتند و شما انگار نه انگار! بفرمائید که چرا اطرافیان شما مدام سعی بر آن دارند که شما را ساده‌زیست نشان دهند؟ بیت شما در ملاقات‌های عمومی کف‌پوشی ساده است. نمایشی از ساده‌زیستی شماسست؟ افرادی در همین تهران در حاشیه شهر توان خرید همان کف‌پوشها را هم ندارند. کجا؟ بسیاری از مردم در شهریار، قرچک، و روستاها! همین حالا در آذربایجان عده‌ای در سرما دارند می‌لرزند و قطعاً جنابعالی در گرمای بیت خود در آرامش هستید. خودرو تشریفاتی شما یک «بی‌ام‌و» مدل ۷ می‌باشد که قیمت آن امروزه بدون شک بالاتر از ۴۰۰ میلیون تومان است. عکس‌های آن را ضمیمه کنم؟ من به عنوان فردی از طبقه متوسط تا کنون سوار بر چنین خودرویی نشده‌ام. حتماً چون سند آن به نام شما نیست می‌خواهید بگویید مهم نیست؟ ای کاش مردم هم مثل شما از ثروت مملکت بهره‌مند بودند و هیچ سندی به نام آنها نبود! فرزندان شما دغدغه اشتغال و مسکن و آینده را دارند؟ زندگی آنها از چند میلیون جوان در ایران بهتر است؟ اگر به فرض محال خانه ندارند مهم نیست چون اطرافیان شما آن قدر متمول هستند که نیازشان را تأمین کنند! با هواپیمای اختصاصی و مدرن به سفر می‌روید در حالی که مردم شما سوار هواپیماهایی می‌شوند که به زمین نشستن آنها تنها با خداست. اینها تنها چیزهایی است که ما با چشمان خود می‌بینیم. بماند جزئیات زندگی شما که چگونه است. چک‌آپ روزانه پزشکی، غذاهای سفارشی و هزار چیز دیگر که چون با چشم ندیده‌ایم توان اثبات نداریم اما می‌دانیم که هست! شاخص‌های زندگی شما از من یکی که بالاتر است! در زمان رهبری شما فقرا فقیرتر و اغنیا ثروتمندتر شده‌اند و این تضاد روز به روز نیز بیش‌تر می‌شود. غلط کرده‌اند آنانی که می‌گویند زندگی شما مثل زندگی ساده‌ترین اقشار مردم است!

می‌خواهم بگویند تفاوت مملکت‌داری شما با شاهان قاجار در چیست؟ مظف‌الدین شاه قاجار خود را سایه خدا می‌نامید و امروز رئیس دفتر جنابعالی شما را خبره‌تر و کارشناس‌تر از همه کارشناسان در همه زمینه‌های علمی و فنی و... می‌داند. ایشان گفته‌اند «وقتی آقا در مسائل تخصصی در هر زمینه‌ای سخن می‌کنند همه متخصصین و کارشناسان آن رشته در تعجب و حیرت فرو می‌روند» خیلی خب. تحصیلات من در رشته علوم ورزشی است. می‌خواهم بی‌رسم ورزش‌های هوازی برای بدن انسان مفیدترند یا ورزش‌های غیرهوازی؟ و چرا؟ تأثیر فیزیولوژیک هر کدام چیست؟ یا اینکه بفرمائید اثر حضور کمی یا کیفی در رقابت‌های المپیک، کدام مهم‌ترند و چرا؟ کمی دقیق‌تر سؤال کنم، استادان علوم ورزشی در ایران و جهان نتوانسته‌اند به این نتیجه برسند که کدام روش تمرینی برای ورزشکاران اثرگذارتر است. جنابعالی که به قول آقای محمدی گلپایگانی همه علوم را از همه کارشناسان بهتر می‌فهمید پاسخ دهید؟! خب البته که شخصی که در هنگام تولد «یا علی» گوید پاسخ همه چیز را می‌داند! یعنی شما



از منی که ۶ سال در دانشگاه‌های این کشور درس خوانده‌ام علم مرا بهتر می‌فهمید؟ هرگز. بهتر است به آقای گلپایگانی عرض کنم که پدر جان، امثال جنابعالی فضایی و هیمنه‌ای برای رهبر درست کرده‌اید که کسی جرأت حرف زدن ندارد. نه اینکه چون اساتید و خبرگان سکوت می‌کنند این نشان از تعجب و حیرت آنان از علم آقای خامنه‌ای است. آقای محمدی گلپایگانی، بوی گند این حرف‌های مضحک که فقط در نتیجه چاپلوسی شماست ما را خفه کرده است.

آقای خامنه‌ای!

سازمانی به اسم «فرهنگستان ادب پارسی» تأسیس شده است. کار این فرهنگستان واژه‌سازی و تبدیل لغات است. مگر این سازمان وجود ندارد که شما تشخیص می‌دهید که نام خودرو «مینیا تور» غربی است و باید ایرانی شود؟ خب تکلیف این زبان پارسی بیچاره که هزاران لغت عربی در آن وارد شده چه می‌شود؟ چون شما از غربی‌ها بدتان می‌آید فقط به لغات غربی گیر داده‌اید؟ راستی بفرمائید آخر «یا علی» گفته‌اید یا نه؟ آیا معجزات و کارهای خارق العاده دیگر نیز در دوران زندگیتان رخ داده؟ اگر آری، بگوئید تا بدانیم. اما اگر سخن آن فرد نادان را قبول ندارید پس چرا سکوت کردید؟ و ایشان همچنان پیش‌نماز قم هستند! ای وای بر آن نماز و ای وای بر آن نمازگزاران! در هر کار ریز و درشتی دخالت می‌کنید و خود را فصل الخطاب کرده‌اید؛ حتا اگر شما برخلاف دین رفتار کنید که می‌کنید! البته منظور من نه آن دینی است که شما دارید. اسلام شما، یک چیز جدید و تازه‌ای است که نه اسلام است و نه کفر. معلوم نیست چیست! در آن هم نمازهای طولانی هست هم دروغ، هم فریب است هم شب‌زنده‌داری. عزاداری و جمکران و سیاه پوشیدن هست، بی‌تفاوتی به سرنوشت مردم هم هست. اسلام شما نسخه‌ای جدید است! من در مدرسه‌ها و دانشگاه‌های همین مملکت درس خوانده‌ام. اسلام را از شماها یاد گرفته‌ام. این که شما دارید اسلام است؟ پس چرا در این کشور این همه فقیر وجود دارد؟

با سیاست‌های سختگیرانه‌تان کشور ایران را در بالاترین رتبه‌های آمار تجاوز جنسی و جرایمی از این دست قرار داده‌اید. اگر جوانی که بیکار است و حقوقی ندارد و تفریحی ندارد و پدرش پولی برای یک مسافرت ساده با دوستانش نیز نداشته باشد، اگر با دختری در خیابان دیده شود تمام نیروی انتظامی و گشت به اصطلاح ارشاد و بسیج و هزار نیروی ناشناخته دیگر را برای دستگیری و انهدام و برخورد با آنچه شما بی‌عفتی می‌نامید به کار بسته‌اید. اما پاسخ دهید این جوان اگر به تجاوز متوسل نشود عقده‌ها و نیازهای خود را به کجا برد؟ فرق شما در کشورداری با طالبان چیست؟ همه تفریحات جوانان را محدود کرده‌اید. افسردگی را شیوع داده‌اید. دختران را همچون برده‌ها اسیر کرده‌اید. یک بار برای مراسمی که قرار بود به پدر من جایزه‌ای بدهند رفتم، در آسانسوری با این آقای رادان برخورد کردیم و ما و چند خانوم دیگر همراه ایشان وارد آسانسور شدیم. این آدم روانی با آن قیافه وحشتناک و نفرت‌انگیزش، ناگهان چنان بر یک دختری شورید و فریاد زد که «خانووووم این چه حجابی است قیافه‌ات را درست کن»، من تنم از وحشت لرزید وای به آن زن بیچاره. همسر او رنگ از رخسارش پرید. آقا جان شما معنی «لا إکراه فی الدین» را می‌فهمید؟ این چه مسخره‌بازی‌ای است که همه انرژی مملکت را به جان جوانان بیچاره انداخته‌اید تا به زور آنها را به بهشت ببرید؟ اگر به زور بود که خداوند بر پای درخت سیب مأموری می‌گذاشت تا آدم و حوا سیب را نخوردند. آن وقت در مملکت تحت امر شما دزدان و آدم‌ربایان امنیت مردم را سلب می‌کنند. جلوی درب منزل ما در روز روشن دختر بچه‌ای را داشتند می‌ربودند! در کشور شما تنها تفریح ارزان و آسان مصرف مواد مخدر است. آقا جان به کسی چه که جوانان چگونه لباس می‌پوشند و چگونه زندگی می‌کنند؟ هر کسی خیلی نگران آخرت خود هست چشمانش را درویش کند. تاوان بیماری جنسی بعضی آقایان را مردم بیچاره باید بدهند؟ در اینجا زنان عریانند و کسی متجاوزشان نمی‌شود. و در اصفهان آن جنایت رخ داد. کمونیست نیز چنین بر مردمش سخت نگرفت. شما همه چیز ما را از ما گرفته‌اید. انقلاب پیش کش. ایران را!

اگر دختر و پسری بخواهند با هم آشنا شوند و در نهایت این رابطه به ازدواج ختم بشود یا نشود به کجا باید بروند؟ در همه جای دنیا مردم با دیدن پلیس آرام می‌گیرند. در ایران مردم از دیدن پلیس وحشت می‌کنند. من که این‌طور بودم. شاید فقط پلیس حافظ شما و طرفداران شماست؟ من خود بارها برخوردهای زشت و و توهین‌آمیز مأموران شما با مردم را دیدم. چقدر ظلم؟ چقدر محدودیت؟ اگر کسی بخواهد وساطت کند که آن دختر فلک‌زده‌ای که التماس می‌کند رهایش کند را ببخشند، شخص وساطت‌کننده را نیز می‌گیرند. یک‌بار من همین‌طور نزدیک بود دستگیر شوم. امام گفت «تمام شد آن دورانی که یک آجان به محله‌ای حکومت می‌کرد»، شما بساطی درست کرده‌اید که یک بسیجی ۱۵ ساله به خود حق می‌دهد به یک مرد ۳۵ ساله امر و نهی کند. ایران را به زندان تبدیل کرده‌اید. به خاطر محدودیت‌هایی که ایجاد کرده‌اید سالانه میلیون‌ها نفر از مردم به جای تفریح داخل ایران به خارج از کشور می‌روند و برعکس ابروی ما و شما را می‌برند. ایران جزو کشورهای در صدر از نظر خروجی توریست است. چرا؟ در طول تاریخ ایران تا این اندازه ایرانیان آواره و دور از وطن نشده‌اند. طبق آمار رسمی نزدیک به ۷ درصد ایرانیان در خارج



از کشورند و این آمار ماه به ماه در حال افزایش است. آقا جان دارید چه بلایی بر سر ما می‌آوردید؟ من با همین گوش‌های خودم دو بار از چند شهروند ایرانی کرد شنیدم که به زبان محلی گفتند «به امید تشکیل حکومت کردستان بزرگ!»! اشاره آنان به اقلیم کردستان عراق و آن آرامش نصف نیمه‌ای که مردم در آنجا دارند بود. یا آذری‌هایی که تازگی شنیده‌ام بعضاً راغب شده‌اند که آذربایجان ایران به کشور آذربایجان ملحق شود تا از دست جمهوری اسلامی راحت شوند. خاک بر سر علمای دین که با سکوتشان کار را به اینجا کشیده‌اند (منظور من همان آیات عظام است. نه آن آخوندهای درباری معلوم‌الحال که جیب‌هاشان و دهانشان به یک اندازه گشاد است!). خاک بر سر این نظام ۳۳ ساله. آن امام بود که آن غائله‌های اول انقلاب را ساکت کرد. اما آیا این آقایان شهوت‌پرست هم می‌توانند؟ گمان کرده‌اند که مردم بی‌دفاع را مدتی ساکت کرده‌اند هنر کرده‌اند؟ مباد آن روزی که مردم جان به لبشان برسد و دست به سلاح برند!

ای کردهای عزیز! آذری‌های عزیزتر از جان! لرهای صادق و خالص! اعراب نجیب خوزستان! ترکمن‌های غیور! ای همه اقوام ایرانی! ایران مال شماست. وطنتان را به خاطر این مستأجران نفروشید. اینها مستأجرند. چند صباحی آمده‌اند و خواهند رفت. ایران ملک شماست. ما ایران را با همه اقوامش می‌خواهیم. این بانو، با رنگ‌های متنوع اقوامش زیباست. ایران بدون کرد، بدون عرب و بدون ترک می‌میرد. اما بدون نظام شاهنشاهی یا جمهوری اسلامی نمی‌میرد. شعبان و «عزیز» جعفری‌ها کودتا می‌کنند اما در تاریخ روسیاهند. آن یکی در روز کودتایش مرد. این یکی هم در روز ۲۲ خرداد خواهد مرد. إن شاء الله. مبادا که وسوسه شیاطین، ایرانی بودنتان را از شما بگیرد! شما مستحق بهره‌مندی از منابع سرشار ایرانید. این همه ثروت مال شماست. چرا جدایی از ایران؟ من بمیرم و شما در ایران رنج نکشید. به هوش باشید، صبر داشته باشید تا خداوند در جایی که باور ندارید خود را نشان دهد.

آقای خامنه‌ای

فرموده بودید که در جوانی هنگامی که نتوانسته بودید نماز را در قطار بخوانید از آن انتهای قطار به پایین پریده‌اید! احتمالاً در آن هنگام دروس ابتدایی علوم دینی را خوانده بودید. احمدی‌نژاد هم می‌داند که در هواپیمایی که هزاران متر از زمین فاصله دارد و با آن سرعت خارق‌العاده حرکت می‌کند و مسیرش عوض می‌شود حتماً می‌شود نماز جماعت خواند. شما که طلبه دینی بوده‌اید چطور نمی‌دانستید که می‌شود در قطار در حال حرکت نیز نماز خواند؟! حتماً بدون مهر، حتی با تیمم، و حتماً نشسته! یا خواستید بگویید من نماز می‌خوانم و چقدر نسبت به نمازم احساس وظیفه دارم!

در بین دانشجویان فرمودید که دوران شریعتی به پایان رسیده است! آقای خامنه‌ای اگر من هنوز مسلمان هستم و شیعه هستم به خاطر کتاب «تشیع علوی و صفوی» اوست. کتاب «تمدن و تجدد»، «علی و رنج‌هایش»، «مسئولیت‌های شیعه بودن»، «فاطمه فاطمه است» و... اگر اینها را نخوانده بودم و اگر نهج‌البلاغه را نخوانده بودم و می‌خواستم شما را معیار دین اسلام بدانم از اسلام خروج کرده و قطعاً مسیحی می‌شدم. آقای خامنه‌ای فراموش کرده‌اید که چطور در مکتب دکتر، تلمذ می‌کردید؟ من نواری از یکی از جلسات شما در آن روزگار شنیده‌ام که جنابعالی در شنیدن به سخنان دکتر، از همه ساکت‌تر و مشتاق‌ترید. اگر صدای آن گفتگوها را به هر انسان بی‌طرفی نشان دهید قطعاً خواهد گفت که شما در اندازه یک شاگرد برای ایشان بوده‌اید. دوست دارید آن را پیدا کرده و برایتان ارسال کنم؟ حال پس از ۳۵ سال از نبود وی دوره او را تمام‌شده تلقی کرده‌اید؟ او رفته است، شاید شما تغییر کرده‌اید!

البته ما مردم داوران منصفی هستیم. شما در دوران رهبری تصمیمات عاقلانه نیز داشته‌اید. مثلاً به عنوان یک فرد دانشگاهی فتوای شما در زمینه تحریم «قمه‌زنی» را تحسین می‌کنم. این تشخیص شما که این پدیده زشت موجب وهن نظام می‌شود را می‌ستایم. اما هنگامی گنج می‌شوم که می‌بینم تصمیمات دیگر شما چیزی به اسم حیثیت برای نظام باقی نگذاشته!

در یکی از سفرها با یک شهروند تقریباً ۶۵ ساله آمریکایی هم‌صحبت شدم. پیرمردی آرام و متین. با ایشان حرف از مذهب و آدم‌های مذهبی به میان آمد. ایشان گفتند «من همیشه از آدم‌های خیلی مذهبی می‌ترسم. مثلاً جورج دبلیو بوش، این آقا یک مسیحی بسیار متعصب هستند. همان کسی که دو جنگ ویرانگر افغانستان و عراق در زمان وی رخ داد». وقتی این گفته را از وی شنیدم خندیدم و گفتم درست می‌گویید. همین بوش اگر در افغانستان به دنیا آمده بود می‌شد ملا عمر و اگر در اسرائیل به دنیا آمده بود می‌شد نتانیاهو. اگر در ایران به دنیا آمده بود می‌شد آقای مصباح یزدی، تئورسین مورد علاقه جنابعالی. اگر بوسیدن پاهای شما این قدر خاصیت داشت می‌گفتید ما هم می‌بوسیدیم تا قدرت بگیریم و یک دردی از دردهای مردم کم کنیم!



می بینید؟ ما آدم‌های معمولی که دین برایمان بیش‌تر از یک برنامه زندگی برای سعادت ارزشی ندارد و به جای دین‌پرستی و امام‌پرستی، خداپرست هستیم همگی به یک نتیجه واحد رسیده‌ایم؛ و آن، اینکه بهتر است آدم‌های خیلی مذهبی در قدرت قرار نگیرند. چون یکی از این سو سخن از محو اسرائیل می‌زند و دیگری از آن سو هر روز یک ملت کهن و اصیل را به واسطه حکومت جاهلش تهدید به حمله نظامی می‌کند! خودش هزاران بمب اتمی دارد و می‌گوید ایران اتمی تهدید بشریت است!

آقای خامنه‌ای!

مگر در قرآن خطاب به قوم یهود نیامده که «به سرزمین مقدس بازگردید»؟ (سوره مائده) شما به قرآن بیش‌تر از من آگاهیده. چرا دست از سر اسرائیل بر نمی‌دارید؟ آخر به ما چه، وقتی خود ملت فلسطین اسرائیلی‌ها را به رسمیت شناخته‌اند؟ چرا کاسه داغ‌تر از آش هستید؟ بسیاری از بلاهایی که بر سر ملت ایران آمده نتیجه همین درگیری با اینهاست. خب به فلسطینیان کمک می‌خواهید بکنید، چرا هی داد و بیداد و تهدید می‌کنید که آنها هم بخواهند مقابله به مثل کنند؟ در آخر پیرمرد گفت «به نظر من ما مردم باید مکانی در دنیا مثل بنای کلسوو در رم باستان درست کنیم تا این سیاستمداران مثل گلا دیاتورها در آنجا به جان هم افتاده و بگذارند ملت‌ها نفسی در آرامش بکشند».

اگر شما خواهان جنگ و نابودی اسرائیل هستید خب با آقای نانپاهو در یک جایی قرار گذاشته و با همه لشگریاتان به جنگ بپردازید. برای چه پای ملت‌ها را به وسط می‌کشانید؟ ما با مردم اسرائیل چه مشکلی داریم که باید به پای جنگ طلبی شما بسوزیم؟ یا در سوریه؛ شما کاری کردید که مردم سوریه پرچم ایران را آتش زدند. برای چه؟ این بود صدور انقلاب؟ صدور ارزش‌ها؟ این گونه می‌خواهید بگویید شیعه مذهب راستین اسلام است؟ شما با کارهایتان آبروی شیعه را بردید. تشیع صفوی را به نمایش گذاشتید. دروغ‌های بی‌پایان با عبادت‌های ظاهری! اهل سنت اجازه اقامه نماز در تهران را ندارند، در حالی که مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان ظاهراً آزادند! آن وقت یک سازمان بی‌ارزشی به اسم «تقریب مذاهب» با هزاران میلیارد بودجه فقط برای نمایش. همه‌اش دروغ.

حالا هم که بعد از این همه هزینه‌های گزافی که بر ملت به خاطر قمار هسته‌ای تحمیل کردید آقای ولایتی را به آمریکا فرستادید تا در آنجا استراحت کنند. خب این کار را ۱۰ سال پیش زمان آن خاتمی مفلوک می‌کردید! این آمریکایی‌ها هم خیلی دست و دل بازنند، هم خیلی بامعرفت‌تر، و با وجدان‌تر از روسیه و چین هستند. شما وقتی که او با ما درخواست گفتگو کرد آن سخنرانی مضحک «دست چدنی» را کردید. حالا آدم فرستاده‌اید تا دوباره ما را به شرایط قبل تحریم برگردانند و ما همه چیزمان را کنار بگذاریم؟ البته نه در صدا و سیما. صدا سیما هرگز نخواهد گفت که شما چه می‌کنید. باشد گفتگو کنید. هر چند که خیلی خیلی دیر شده. اما لااقل بگویید تا مردم بدانند آقای ولایتی در کجاها به استراحت پرداخته و در چه جلساتی استراحت کرده و با کدام مقامات آمریکایی به استراحت پرداخته‌اند؟ ای کاش ملت ایران می‌فهمید که شما درون این علی‌اکبر ولایتی چه دیدید که ۳۰ سال به خاطر او با میرحسین خصومت کردید و کینه ورزیدید. هنوز هم دست‌بردار نبوده و خود از میرحسین دعوت کردید که بیاید و بعد نقشه کشیدید تا کینه قدیمی خود به او را ارضا کنید. جلوی اراده امام ایستادید و در آن زمان حیثیت سیاسی خود را برای این آدم و امثالهم به خطر انداختید! اما خب سیاستمدار خوبی بودید چون اگر آیت‌الله منتظری به اندازه شما سیاست می‌دانست و در برابر امام تنها سکوت کرده بود (مثل شما)، امروز بر کرسی ولایت شما تکیه زده بود و دکان چاپلوسان تخته می‌شد؛ و چه نازنین‌مردی بود. ماه را که در دستش بود زمین گذاشت از ترس اینکه مبادا حقی را ناحق کند، حتی اگر خطا کرد اما مسؤولیت خطای خود را پذیرفت. امام گفت عمامه او را بیاورید، شما سر او را آوردید. بگذریم.

آقای رهبر!

فیلم سیاه اما تاریخی بازجویی همسر سعید امامی را دیده‌اید؟ آن رفتارها چرا در نظام شما رخ داد و تمام نشد؟ آیا عذرخواهی در قاموس شما هست؟ اگر فجایع کهریزک، قتل ستار بهشتی، زهرا کاظمی و... در یک کشور غربی رخ می‌داد جنابعالی گوش فلک را کر نمی‌کردید؟ کاری که شما و یارانان با انقلاب و ملت کردید صدام در ۸ سال جنگ نکرد. او به ما خسارات مادی زد. اما شما انقلاب را کشتید و به حکومت تبدیل کردید. یک مادر [نسرین ستوده] را به جرم حمایتش از موکلینش به زندان افکنده‌اید و ابتدایی‌ترین حقوق انسانی او را سلب نموده‌اید. گمان می‌کنید که خداوند این ظلم‌ها را نمی‌بیند؟

وقتی که عمار به دست سپاه معاویه کشته شد، همگان به پیش‌بینی رسول خدا مبنی بر اینکه «ای عمار قاتلین تو شقی‌ترین مردم روزگارند» پی بردند. وقتی که معاویه آن را شنید خبر داد که «عمار را کسانی کشتند که او را به جنگ آوردند». وقتی در آن نماز جمعه کذایی گفتید «مسئول



خون کسانی که در خیابان‌ها ریخته شود بر عهده دعوت‌کنندگان به تجمع‌هاست»، به ناگاه به یاد این توجیه معاویه افتادم. آقای خامنه‌ای اگر شما مسلمانید بگویید مگر نگفته‌اند که کشتن یک نفر مساوی با کشتن همه بشریت است؟ چند نفر در حوادث بعد از انتخابات کشته شدند که اگر شما خط و نشان نکشیده بودید الان زنده بوده و در کنار بستگان؟ فکر نمی‌کنید اگر فرمان شلیک نداده بودید خون از دماغ کسی نمی‌ریخت؟ یک فیلم به تمامی دروغ به اسم «قلاده‌ها [ی طلا]» ساخته‌اید که خود را توجیه کنید؟ اگر شما فرمان خشونت نمی‌دادید و صبر کرده بودید مردم کم‌کم خسته نمی‌شدند؟! شما خشونت کردید. محارب کسی است که دست به سلاح می‌برد نه مردم بی‌دفاع با سنگ و چوب! ما که سلاحی نداشتیم که فرمان شلیک دادید! ما فقط سؤال کردیم «چرا؟»

شما خیال کردید که وقتی مأموران شما مردم را کتک می‌زنند هیچ فیلمی و دوربینی نیست که آن صحنه‌ها را ضبط کند؟ می‌دانید یکی از نتایج آن رفتارهای وحشیانه با مردم چه شد؟ من به تازگی از کشور ایتالیا بازدید کرده‌ام. در بدو ورود، من و تعدادی دیگر از هموطنان را بعد از رؤیت پاسپورت‌هایمان به اتاقی بردند که در آنجا تعدادی سیاه‌پوست و افرادی که مجرم به نظر می‌رسیدند بودند. ما چهار شهروند ایرانی بودیم که تنها من قادر به صحبت بودم و در آن مجال نقش مترجم آنان را نیز ایفا کردم. تلفن پلیسی که از ما بازجویی می‌کرد زنگ خورد و وی به همکار خود چنین گفت «دارم از یک مشت ایرانی و آفریقایی بازجویی می‌کنم». بعد از ۲ ساعت و آن همه تحقیر، نگاهی از روی ترحم و لطف به من انداخت و گفت «چون به من در ترجمه کمک کردی بیا، می‌توانی بروی». پرسیدم این سه نفر چه؟ گفت اینها باید بمانند. من رفتم. ۵ روز بعد در شهر یکی از آنان را تصادفاً دیدم و سراغ نفرت دیگر را گرفتم. گفت «آن بندگان خدا را با وجود داشتن ویزا و همراه کتک زده و ۳ روز در زندان فرودگاه نگه داشته‌اند و با بی‌احترامی هر چه تمام‌تر به ایران دبیوروت کردند». می‌بینید؟ جناب خامنه‌ای. ببینید چه کرده‌اید! وقتی عوامل شما مردم را در خیابان‌ها بزنند یک خارجی به خود جرأت می‌دهد هم‌وطن شما را کتک بزند و تحقیر کند. وای بر شما! ما همان‌هایی بودیم که در زمان آن شاه بی‌خاصیت به بسیاری از کشورهای دنیا بدون ویزا سفر می‌کردیم. شما آبروی ما را برده‌اید. نژاد آریایی را خوار کرده‌اید. در اینکه شما آریایی نیستید شکی نیست (اگر بپذیریم که از نسل امامان ما هستید!). اما اگر به رسم اجدادتان نمک خورده و حرمت آن را نگه می‌داشتید، حرمت ما آریایی‌ها را در خانه خودمان نگه می‌داشتید و ما را کتک نمی‌زدید.

منتخب شما مدام از هولوکاست سؤال می‌کند و پرسش را حق خود می‌داند. حال ما اجازه داریم از شما بپرسیم آیا شما مالک و وارث انقلاب هستید؟ رخصت می‌دهید که بپرسیم پس سهم خانواده‌های ایثارگران ما در این انقلاب کجاست؟ فقط آنهایی که مثل شما فکر می‌کنند وارث انقلابند؟ آیا شما جایز الخطا هستید یا نه؟ اگر شما نیز خطا می‌کنید پس این ولایت مطلقه چه مفهوم مزخرفی است؟ اگر شما دچار خطایی بزرگ شدید دوست‌داران واقعی شما با چه جرأتی خطاهای شما را گوشزد کنند؟ شما یا تاریخ اسلام را نخوانده‌اید یا فراموش کرده‌اید! گیرم که عده‌ای نادان چیزی به اسم ولایت مطلقه درست کردند، نمونه تاریخی ابطال این تئوری باطل را نمی‌دانید؟ حجرین عدی، هنگامی که امام حسن قصد صلح با معاویه کرد همچون یک طلبکار در حضور جمع بر امام شورید که «مگر خون علی در رگ‌های تو جاری نیست که با این منافق صلح کنی؟» و امام او را به خلوتی برد و در گفتگویی پنهانی و از روی وظیفه او را مجاب کرد. این حقی که شما برای خود قائلید امام حسن برای خود نمی‌دانست. ولایت مطلقه چیزی جز استبداد مطلقه نیست. اگر هم خود را «اولی‌الأمر» تصور نموده‌اید باید پاسخ ابوالحسن خرقانی را به سلطان محمود غزنوی با اندکی تغییر به شما دهم. آقای خامنه‌ای، ما در «اطيعو الله و اطيعو الرسول» هم مانده‌ایم، چه رسد به ولایت شما که هیچ نشانه‌ای از «اولی‌الأمر» ندارید!

من فرزند جانباز ۷۰٪ این انقلابم و قهرمان کشتی جهان. کسی که با داشتن ۶ مدال بین‌المللی، امدال جهانی و دو عنوان المپیک و جهان در ورزش، یگانه تاریخ ورزش ایران است که لقب قهرمان دو جبهه را یدک می‌کشد. مذهبی‌ترین چهره تاریخ ورزش ایران است که به جنگ رفته و سلامتی خود را از دست داد. همان روزی که فرزند آقای رفسنجانی از اتریش تشریف آوردند ایشان به خاک افتاد! شب عملیات آزادسازی خرمشهر. از دست دادن یک و نیم متر روده کوچک، طحال، کلیه و آسیب شدید نخاعی در ناحیه کمر که موجب بی‌حسی کامل و ضعف شدید حرکتی پاها شده است، پارگی تاندون‌های زانو در هر دو پا، درد شدید و بدون وقفه اعضا و جوارح و چندین عارضه دیگر که از بازگویی آن معذورم، خلاصه‌ای از آسیب‌های جسمی وی می‌باشد. جنابعالی تنها یک دست برای این انقلاب داده‌اید و مدتی در تبعید بوده‌اید، شده‌اید محور بی‌چون و چرای نظام؟ ایثار و هزینه‌هایی که شما برای نظام کرده‌اید از ما بیش‌تر است که ما را به حاشیه رانده و یکه‌تازی می‌کنید؟ پس سهم ما از این نظام کو؟ همه و همه آن مال شما و یارانتان؟ فرزندان شهدای مشهور انقلاب، همت، باکری، حاج داوود کریمی، ستاری، بروجردی و... امروز در انزوا هستند. یک تیمی هستند حدوداً ۲۵ نفره که با هم رفیقند. و چقدر این تیم جالب است. همه قیافه‌ها شبیه پدران خود هستند. من فقط یک بار همه آنها را با هم دیدم. انگار زمان به عقب برگشته و شهدا همه با هم یک جا جمع‌اند. چقدر دوست‌داشتنی هستند؛ و جالب‌تر اینکه



تقریباً تمامی آنها به وضع موجود معترضند. پدرانیشان رفتند. اما جنگ‌زده‌ها، ترسوها و پشت خطی‌ها و درجه سومی‌ها شده‌اند همه کاره. شما برای خود که را باقی گذارده‌اید؟ ما منحرف شده‌ایم یا شما دوست و دشمن خود را قاطی کرده‌اید؟

آیا رهبر یک کشور باید انواع و اقسام تهمت و بی‌احترامی را به ملت یا بخشی از ملت حواله کند و کلمات و الفاظی را که شایسته اشقیاست به ما مردم نسبت دهد؟ منافق، فتنه‌گر، بی‌بصیرت. خدا را شکر که معلوم شد چه کسی بی‌بصیرت است! و ان‌شاءالله طرفداران شما هم به زودی خواهند فهمید چه کسی فتنه‌گر بوده! می‌دانید چه کسی اولین بار لفظ «فتنه» را در تاریخ اسلام به کار برد؟ یزید بر علیه قیام حسین(ع). شما چندمین نفر هستید؟

آقای خامنه‌ای. انقلاب برای ما هم هست؛ نه شما و فقط آن خانواده شهیدی که پدر و مادر پیر آن که از سواد خواندن و نوشتن هم بی‌نصیب‌اند و شما را یاری می‌کند که عده‌شان هم خیلی کم‌اند.

آقای محترم، انقلاب ما را به ما پس بدهید. چرا انقلاب را مصادره کرده‌اید؟ ما اگر بخواهیم شما در کسوت رهبری نباشید و در جای دیگری به مردم و ما خدمت کنید باید چه کنیم؟ اگر مردم ایران بخواهند شخص دیگری را به جای شما به رهبری انتخاب کنند این حق ما را به رسمیت می‌شناسید یا اینکه خود را نایب امام عصر تصور نموده‌اید؟ سندی دارید؟ دستخطی، نوشته‌ای یا معجزه‌ای؟ چرا رک با ما حرف نمی‌زنید؟ اگر قبول دارید که به طور غیرمستقیم در سال ۶۸ شما را به رهبری انتخاب کردند حال مردم چگونه دوباره می‌توانند شخص دیگری را به جای شما برگزینند؟ شما که راغب به رهبری نبودید!

مردم در همه مشاغل ۳۰ سال بعد از خدمت به سن بازنشستگی می‌رسند. یعنی تجربه بشر ثابت کرده که انسان بعد از سی سال خدمت نمی‌تواند مثل یک جوان کار کند. شما سن بازنشستگی ندارید؟ یا آقای جنتی باید تا کی کار کنند؟ البته من فکر می‌کنم اگر این پست‌ها نبود خیلی از آقایان تا به حال مرده بودند. مثل آقای مهدوی کنی که جنازه‌ای بر روی ویلچیر بیش نبودند و بعد از رسیدن به ریاست مجلس خبرگان ناگهان دوباره سرزنده شدند. عجب معجزه‌ای است پست؟! جل الخالق. شفا الناس است.

این همه مشکلاتی که از قبل رشد تصاعدی و ناگهانی جمعیت ایجاد شد و هنوز کشور نتوانسته جوابگوی نیازهای ابتدایی مردم مثل اشتغال و مسکن باشد نادیده گرفته به یک‌باره فرمان افزایش جمعیت می‌دهید؟! آقای عزیز، این تغییر رویه شما آنقدر مضحک است که حتا طرفداران دوآتشه شما هم حاضر به تبعیت از آن نیستند. این قدر غرق در توسعه قدرت خویش هستید که نمی‌دانید هزینه تولد یک نوزاد امروزه با چندین ماه حقوق کارکنان و مستمری‌بگیران دولت هم تطابق ندارد. به قول محمد نوری‌زاد انگار خواسته‌اید نامگذاری سال جاری را با تولید فرزند جبران کنید! می‌شود این را مستمسک خنده‌داری کرد برای پی بردن به این که چه کسی ولایتی‌تر است. در این وانفسای گرانی‌های آنهایی که خیلی ولایتی هستند باید لااقل ۵ تا بچه بسازند. اگر نسازند ولایتی نیستند. دروغ‌گو هستند.

ببینید کار شما به کجا کشیده است که من، یک جوان ۳۰ ساله معمولی و خیلی ساده این همه خطا از شما دیده‌ام. من جای نوه شما هستم. وای به دانشمندان و فقها که دین خدا را بهتر از من می‌دانند! با خود چه کرده‌اید؟ آقای خامنه‌ای، «فأین تذهبون؟» بگذارید ما شما را از این همه خطاهایی که دارید و کشور و نظام را با سوء مدیریت‌های بی‌شمار در معرض خطر نابودی قرار داده‌اید مطلع کنیم:

«هر که گوید عیب تو اندر حضور

می‌نماید راهت از ظلمت به نور»

ببینید، با وجود این همه حمایت غیرعقلانی شما از اسد او هم کم‌کم دارد می‌رود. آقای خامنه‌ای این دومینو اگر دیر بچینید در خانه شما را هم خواهد زد. قبل از اینکه دیر شود خودتان با سربلندی اصلاحات را آغاز کنید و ابتدا از خودتان شروع کنید. این انقلاب برای حیات دوباره خود به یک قربانی نیاز دارد و آن کسی نیست جز جناب شما. خاضعانه از مردم عذرخواهی کنید و به کناری بروید و از جنایت‌هایی که در دوره رهبری شما شد توبه کنید تا بلکه این حیوانات وحشی که دور خود جمع کرده‌اید به سوراخ‌هایشان برگردند و مردم دوباره نفسی بکشند. این خیال را که دوباره انتخاباتی پرشور و مردمی که حامی انقلاب باشند و ایثار کنند فراموش کنید. کدام مردم؟ ما، ما خانواده‌های شهدا و ایثارگران و اکثر ملت ایران. آنهایی که حامی شما هستند و من می‌شناسم، زیاد اهل از خودگذشتگی برای شما نیستند. تا جایی با شما هستند که جانشان به خطر نیفتد و تعدادشان هم کم است. جناب خامنه‌ای شما دشمن‌ساز هستید. دوستان خود را به دشمن تبدیل می‌کنید و از دشمنان خود دوست ساخته‌اید. شما به هیچ عنوان خصوصیات یک رهبر را ندارید، همان‌هایی که در قانون اساسی است.



از نگاه یک شهروند متفکر، به جنابعالی هشدار می‌دهم که تداوم رهبری شما موجب از هم گسیختگی و تفرقه بیش‌تر در جامعه ایران شده و خطر فروپاشی اجتماعی و تجزیه کشور را بیش از پیش افزایش می‌دهد. امری که اینجانب در مقاله‌های منتشرشده به وسیله جامعه‌شناسان و عقلای داخل کشور نیز مشاهده نموده‌ام. این مردم همان‌هایی بودند که آن همه فراز و نشیب در دهه اول انقلاب تأثیری بر روابط خانوادگی آنها نمی‌گذاشت. اما امروز به لطف اختلاف‌افکنی شما روابط فامیلی از هم پاشیده شده و مردم به دلیل مسائل سیاسی با هم دشمن شده‌اند. خانواده‌ای نیست که در آن افراد فامیل به دلیل اختلافات سیاسی با یکدیگر قطع رابطه نکرده باشند. برادر با برادر، پدر با پسر؛ نمونه می‌خواهید؟ خانواده آقای خزعلی!

مخلص کلام اینکه آقای خامنه‌ای، ما شما را دوست نداریم چون شما ما را دوست ندارید!

مردم عزیز ایران، دوستان و آشنایان!

هیچ چیز باعث نشد من از وطن خود ببرم. پناهنده شوم و یا از نظام خروج کنم. هر چند که انقلاب ما انگار به سرقت رفته، اما هنوز ایرانی بودم. دلم می‌خواست مهاجرت کنم و هر زمان که خواستم به خاک وطنم بازگردم. اما انگار نکبت وجود سیاست‌های غلط همه جا دامنگیر ما می‌شود. اگر از من می‌پرسید که چرا تصمیم به نگارش این نامه گرفتم پاسخی دارم که هر خواننده منصف و بی‌طرفی را مجاب می‌کند.

مردم!

سربازان گمنام (بخوانید هیولاهای گمنام) و یا سایر ارگان‌های نظامی وابسته به ایران که فقط خدا می‌داند که هستند، حتا خارج از ایران نیز دست‌بردار ما نیستند. مال‌خولیای «دشمن» باعث نشده که ایشان حتا با «آبروی» ملت ایران خارج از کشور هم بازی نکنند. اینها، در ماه‌های گذشته در اقداماتی ننگین در قالب توریست، سرمایه‌گذار، دانشجو و یا خبرنگار با پاسپورت‌های ایرانی‌شان اقدام به ترور شهروندان اسرائیلی در کشورهای مختلف کردند که تنها گناه آنان به دنیا آمدن در خاک اسرائیل بوده است. بعد از چند ماه از گذشت این حوادث، یکی از این افراد که دیگر با انتشار این نامه یک سرباز سرشناس می‌باشد! به نام علی خدادادی که سابقه آشنایی با فامیل ما را نیز دارد و پدر من را به خوبی می‌شناسد در قالب دوستی و اعتماد خانوادگی از من درخواست کمک کرد تا یکی از دو خودروی وی را که احتمالاً در عملیات تروریستی وی در گرجستان مورد استفاده قرار گرفته بوده به فروش برسانم. در عین حال، برای جلب نظر من به بنده پیشنهاد نمایندگی دفتر هواپیمایی‌اش را داد. اینجانب هم که کاملاً غافل بوده و نمی‌دانستم که وی در این کشور به چه کاری مشغول بوده درخواست وی را اجابت کردم. با این کار پای من به سوژه‌ای باز شد که ممکن بود به زندانی شدن من منجر شود در حالی که کاملاً بی‌گناه بودم. چ‌طور می‌خواستم از خود دفاع کنم در حالی که هیچ نمی‌دانستم؟! چند ماه یا سال طول می‌کشید تا ثابت شود من بی‌گناهم؟! این حیوان ماه‌ها بعد از عملیاتش از من به عنوان طعمه استفاده کرده بود و گمان کرده بود که من در صورت هر اتفاقی در برابر این موضوع سکوت می‌کنم. مدت یک ماه و نیم تلاش من برای گرفتن خودرو و فروش آن بدون نتیجه ماند تا اینکه اینجانب متوجه دروغ‌های این فرد و اتفاقاتی غیرعادی پیرامون خود شدم و همین آگاهی به موقع من باعث شد که از این موضوع جان سالم به در برم. نامبرده ماه‌ها بعد از اقدام تروریستی خود و همپایه‌هایش احتمالاً درصدد سوء استفاده از من برآمده بود که با لطف و عنایت خاص خداوند از شر آنان و دسیسه‌هایشان در امان ماندم. والله که هر کسی امروز همچنان در وزارت اطلاعات (ساواک) و امثالهم کار کند مساوی با کسی است که تا آخرین لحظه در سپاه یزید می‌جنگید. ای گمنامانی که مدام روضه حسین بر لب دارید اما ترور و شکنجه جزو کارهای روزمره شماست، هرآنچه که شما می‌کنید و کرده‌اید با هر آنچه که در اسلام و شیعه است در تضاد است. شما با چه فرضی اقدام به ترور یک آدم غیرنظامی می‌کنید با این توجیه که دولت او دانشمندان ما را ترور می‌کند؟ اگر شما شیعه هستید و اسلام را شناخته‌اید چه توجیهی برای ترور نکردن این زیاد به وسیله مسلم و سلیمان سرد دارید؟ شما رذیلانه اعتبار کشور و ملت خود را در نزد کشورهای دیگر به مخاطره انداخته‌اید. خارجی‌ها بگویند ایرانی‌ها تروریست هستند؟! ننگ بر شما! مگر هر کاری که آنها کردند ما مجاز به انجامیم و مقابله به مثل؟ آنها شراب نیز می‌خورند و هزار کار دیگر. این مقابله به مثل شما در کجای دین یا مذهب است؟ لعنت خدا بر کسی که فرمان قتل یک بنده خدا را بدون آنکه او را بشناسد صادر کند. و لعنت خدا بر کسی که کسی را بکشد در حالی که هیچ کینه و کدورتی از او ندارد. چه سازمان موساد باشد چه ساواک! اینجانب حق خود را برای طرح شکایت حقوقی از مسؤولین نظام در جایی که عدالت باشد محفوظ می‌دانم.

مردم!



این اقدام وی زندگی من را به خطر انداخت. ۶ ماه فشار روانی غیر قابل وصفی بر من تحمیل شد و بنده در کمال ناباوری مورد سوء ظن قرار گرفتم. اگر لطف خداوند و اقدامات مسؤولانه خودم در خارج از گرجستان نبود خدا می‌داند که چه بر سرم می‌آمد. از این شرم‌آورتر؟ از این کثیف‌تر؟ این فرد حتا از گفتن یک عذرخواهی هم طفره رفته و من را به گنجی متهم و سر خود را زیر برف کرده، به هیچ‌کدام از پیام‌های من پاسخ نمی‌دهد. یک آدم بی‌سواد و خطرناک. همین‌ها بودند که امام علی را کشتند. با وجودی که در نهایت خشم و نفرت من از وی درخواست پرداخت غرامت کردم تا از انتشار موضوع صرف نظر کنم من را به اخاذی متهم کرده و دست پیش گرفته که از من شکایت می‌کند! وقاحت و پرویی را بنگرید! تنها به دلیل اینکه نخواستم زندگی خانواده وی با انتشار موضوع تحت‌الشعاع قرار گیرد و اینکه آب ریخته برای من بر نمی‌گردد. ببینید با چه کسانی طرف هستیم. نه به رابطه دوستی فامیلی پایبندند، نه به اخلاق، نه به دین و نه رحم و مروتی دارند. چنانچه قبلاً نیز به اطلاع وی رساندم اعلام می‌کنم که منتظر شکایت وی از خودم هستم تا در همان دادگاه نمایشی حاضر شود و خودش را بیش‌تر به مردم معرفی کند!

اینجانب بنا دارم که این حیوان دروغگو و منافق را به هر شکل ممکن به همه مردم معرفی کنم تا درس عبرتی شود برای وی و همکارانش که نباید با زندگی یک انسان بی‌گناه و غافل برای به اصطلاح «خدمت به نظام» بازی کنند. از قضاوت‌های منفی که بعد از این در مورد من و خانواده‌ام خواهد شد هراسی ندارم. هر چند که این عکس‌العمل من پیامدهای ناخوشایندی برای خانواده‌ام خواهد داشت ولیکن سکوت در برابر این ظلم‌ها را دیگر گناهی نابخشودنی می‌دانم. این مکتوب را کاملاً آزادانه نوشته‌ام و نفرت خودم را از هر گونه ترور چه به وسیله دولت اسرائیل و چه حاکمیت ایران اعلام می‌کنم. اگر همکاران او با هماهنگی با صدا و سیمای ضرغامی و یا روزنامه‌های مسخره زنجیره‌ای تحت امرشان قصد تخریب شخصیتی من یا پدرم را کنند و چنانچه مسبوق به سابقه بوده موجی از تهمت و دروغ را نسبت دهند تصاویر وی را منتشر می‌کنم و به مصاحبه‌های مستقیم رادیو و تلویزیونی بیش‌تری خواهم پرداخت و به این تظلم‌نامه بسنده نخواهم کرد.

نام این فرد چنانچه ذکر شد علی خدادادی، (احتمالاً با نام مستعار جلال) است. محاسن خود را کاملاً می‌تراشد و هیچ نشانه‌ای مبنی بر اینکه یکی از عوامل نظام است در چهره ندارد. نامبرده مالک دفتر هواپیمایی سپاروک، تنها دفتر هواپیمایی مستقر در فرودگاه کیش می‌باشد که فرزندان وی آن را اداره می‌کنند. اگر بعد از افشای این نامه نام دفتر مذکور به هر نام دیگری تغییر یافت بدانید که این همان سپاروک کیش به مدیریت علی خدادادی می‌باشد. این فرد خودروی ذکر شده را با فامیلی مستعار «البلوشی» خریداری کرده و بعد از انجام ترور نافرجامش کشور را بدون تعیین تکلیف این خودرو ترک کرده است. خوشبختانه از این تروریست تعدادی عکس نیز در اختیار دارم که در صورت لزوم به انتشار آنها اقدام خواهم نمود. وی به طور منظم به ورزش تیر و کمان می‌پردازد و در مسابقات ورزشی در جزیره کیش فعالانه شرکت می‌کند. با استفاده از رانت‌های مخصوصی که دیگر همگان می‌دانند نصیب چه کسانی می‌شود در سال‌های اخیر متمول شده و ثروتی به هم زده است. در حالی که من با سابقه تدریس در دانشگاه و اینکه فرزند یک جانباز سرشناس مملکت هستم و در غربت مجبور به جستجو برای پیدا کردن کار هستم وی و فرزندان او سوار بر خودروهای چند ده میلیونی به مردم فخر می‌فروشند. پول‌هایی که باید خرج تولید و اشتغال و آبادانی کشور شود هزینه آدم‌کشی و ترور و گردنکشی رهبری شده و به امثال علی خدادادی می‌رسد.

اما مگر چقدر من از غرور و حریت خالی شده‌ام که به خاطر سفر به سرزمین مظلومم بخواهم این همه ظلم‌هایی را که به من رفته نادیده بگیرم و سکوت کنم؟ حتی اینجا در خارج از ایران!

دیگر چاره‌ای نمانده. مگر درد دوری از وطن چه درد بزرگی است؟ دوری از پدر و مادر، بزرگ‌تر از شکنجه زنان سرزمینم؟ مگر من از دختران و زنان بی‌گناهی که امروز دیگر همه آنها، اسطوره‌های بزرگی و عظمت یک زن ایرانی هستند، کم‌ترم؟ نسرین ستوده. ژیلای بنی‌یعقوب، شیوا نظرآهاری، بهاره هدایت و... من از اینها کم‌ترم؟ که از دنیا تنها دریچه کوچکی را درک می‌کنند. مگر من نام موسوی را در برگه رأی نوشتیم؟ مگر من مثل اهل کوفه امضا می‌کنم و بعد زیر آن می‌زنم؟ ای کسانی که نام میرحسین را نوشتید و همچنان در تکاپوی پست و پول هستید، «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا».

ای منافقان و چاپلوسان

امام خطاهای زیادی داشت که نتیجه آن این شد که شد. مهم‌ترین آنها اینکه شماها را نشناخت. آنانی که همیشه منتظر هستید تا باد بر کدام جهت بوزد. امروز هر چه که ملت ما و کشور ما متحمل می‌شود از شماست. نفرت بر شما که می‌بینید با کشور شما چه کرده‌اند و همچنان همراه موجید. ننگ بر شما که نفاق شما نام ایرانیان را خوار کرد. فرزندان ملت را در همه جای دنیا آواره کردید. نخبگان کشور را فراری دادید و همچنان منتظر



تفاله‌ای که به شما دهند. کاش امام که خود به بی‌تجربگی در حکومت‌داری اذعان کرده بود جمهوری اسلامی را رفراندوم نکرده بود. چرا فقط جمهوری اسلامی؟ خب جمهوری دموکراتیک خلق. جمهوری ایران. آخر مردم که از قبل مسلمان بودند! چرا دین را قاطی کثافت سیاست کرد؟ پدرم در آخرین سفر حج، شهید حاج حسین خرازی همراه وی بوده‌اند. حاج حسین بارها مجروح شده بود و دیگر جای سالمی در بدن نداشت. در آن سفر ایشان که ارادت خاصی به پدر من داشتند شرح درد کرده و راز دل برای یک همدرد گشودند. شکایت کرده که «حاج مراد، دیگر شرمنده خانواده‌های شهدا هستم. آن قدر که لشگر بردم، گردان برگرداندم، گردان بردم و دسته برگرداندم، دسته بردم و نفر برگرداندم، دلم خون است. کسی نقشه می‌دهد که نمی‌جنگد (محسن رضایی، رحیم صفوی و امثالهم) و کسی می‌جنگد که اجازه نقشه دادن ندارد. دیگر می‌خواهم که بروم». تنها چند ماه بعد از آن حج، حاج حسین به شهادت رسید. ننگ بر شما سرداران که خطی از جنگ بر بدن ندارید. منظور من از منافق امثال شماها هستید که همه چیز را خوب می‌دانید اما در حساب و کتاب غرقید که مبادا اگر رژیم عوض شود بلایی بر سر ما بیاورند. شماها نخاله‌های جنگ هستید نه سرداران. پشت خطی‌های ترسوی بی‌خاصیت که اگر شما نبودید جنگ آغاز نمی‌شد و اگر نبودید ۸ سال طول نمی‌کشید و اگر نبودید الان پدر من با داشتن چندین مدال دیگر المپیک و جهان با پاهای خود راه می‌رفت. اگر شما نبودید یک جوانک ۲۹ ساله جنگ‌زده با یقه و دمپایی آخوندی به تقلید از شماها، برای تمديد قرارداد استخدامی من تصمیم نمی‌گرفت. دیدید که رأی ملت را دزدیدند و رأی شما را، اما به خاطر مصلحت‌اندیشی‌های کثیف‌تان سکوت کرده به مردمی که به شما رأی داده بودند خیانت کردید. ننگ بر شما!

وصیت می‌کنم که بر سنگ قبرم حک کنند «اینجا مزار مردی است که در برابر ظلم سکوت نکرد». اما مردمی که با سکوت خود ظلم را تمکین می‌کنند برابرنه با کسانی که عهدنامه ترک‌نچای و گلستان در عهد آنان بسته شد و تماشا کردند. نفرین بر کسی که بر ظلم گردن نهد و در خفت بمیرد! بگذار مظلومانه در تبعید دوری از وطن باشم اما ظلم را تمکین نکنم. سخن آخر اینکه، آنان که اعتراض مردم به تقلب در انتخابات را کاریکاتور انقلاب ۵۷ نامیدید، بدانید که این قیام ریشه شما را خشکانده است. هر چند که با کشف عورت هنوز قدرت را در دست داشته باشید. قیام سبز ما که تداوم قیام سرخ حسین است سر شما را زده، هر چند که پیکر منحوسان در حال جان‌کندن است.

و تو ای میر حسین عزیز،

آخر هر چیزی با عشق زیباست. از نفرت بس است. عشق را عشق است.

بدان که نام تو در تاریخ این کشور در کنار نام‌های جاویدی چون امیرکبیر می‌درخشد حتا اگر ایستادگی تو به موفقیت نرسد. چنانچه قیام مولایت حسین شکست خورد. اما چه پیروزی از این بزرگ‌تر که تو را در بند کنند و همچنان از تو بترسند! آن‌چنان که دجالان تاریخ هنوز هم از نام حسین می‌ترسند. چه زیبا بود شعار مردم «خمینی کجایی، موسوی تنها شده!» پیغام داده‌ای که به ما و راه ما همچنان وفاداری، من نیز پیغام می‌دهم که ما به تو و راه تو وفاداریم. یا حسین!

ای خدای بزرگ!

نمی‌بینی با ما چه کرده‌اند؟ مگر تو الله اکبرهای ما را نشنیدی؟ ما تو را بزرگ‌تر از همه قدرت‌ها خطاب کردیم. تو را خالصانه صدا زدیم تا ناموس خود را از این خوارج جدید پس بگیریم. این قیام برای تطهیر دین تو و بازپس‌گیری انقلاب اسلامی مان بود. معلوم هست که کجایی؟ در خواب که نیستی. تو آگاهی از جزء جزء حوادث جهان. برگ درختان بی اراده تو نمی‌افتند. تو می‌بینی که آدم می‌کشند به نام تو، و باز ساکتی؟ غیرت بی‌پایان کجاست؟ این همه صبر تو برای چیست؟ ریش‌هایم دارد سفید می‌شود و هنوز آینده‌ام مبهم است. آزادی‌های ابتدایی ما را هم گرفته‌اند. ما را به دین تو بدبین کرده‌اند. دین را با خشونت و بداخلاقی تلفیق کردند. دیگر از آدم‌های مذهبی بدم می‌آید. ما در خلوت دست به دامانت شدیم. با اشک و آه خواستیم. پاسخ ندادی. حال بگذار تا گستاخانه تو را به چالش بکشیم تا مگر آن غیرت بجند و عنایتت را زودتر ببینیم. خدایا غیرت کجاست که این کسبه دین بیش از این با دین تو بازی کنند؟ تو را مستمسک شهوتشان کنند. مسلمانان را به جان هم بیاندازند و تو نظاره‌گر باشی. خدایا، یا جانمان را بگیر یا ما را نجات بده!

ای خدای محمد! ای خدای موسی و ای خدای عیسی! مردم جهان از دست سیاستمداران خسته‌اند. ما را به...





نامه سرگشاده «سعید ۶۵» به خامنه‌ای، ۱۲ بهمن ۱۳۹۱ (++)

جناب ولی امر مسلمین جهان، بیا جام زهر رو کوفت کن!

بابا ای ولی! ای حاکم! ای سوپررهبر! ای ابر رهبر! ای خدا! اصلاً می‌دونی مردم دارند چه زجری می‌کشند؟! اصلاً خبر داری چه به روز اقتصاد این مردم آوردی. این همان رئیس‌جمهوری مورد علاقه‌ات بود که مردم را بابت اون به کشتن دادی؟! بیا و جام زهر را بخور و این اقتصاد و این بدبختی و گرانی‌ای که مردم بهش دچارند تا حدی کاهش بده!

*** منبع ***

وبلاگ «سعید ۶۵»

<http://saeid65.wordpress.com/2013/01/31/>

**نامه سرگشاده مصطفی تاجزاده به خامنه‌ای، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱****در بهار عربی، حکومت ایران الگوی حکومت‌های دیکتاتور قرار گرفته است**

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور آیت‌الله خامنه‌ای

باسلام و احترام

مستحضرید که اکثریت قریب به اتفاق مردمی که در دو سال گذشته رژیم‌های مستبد و فاسد خود را سرنگون کرده و سرنوشت خود را به دست گرفته‌اند، بلافاصله پس از پیروزی اعلام کردند که قصد استقرار مدل حکومتی مشابه جمهوری اسلامی ایران را در کشور خود ندارند. مسأله آن‌قدر جدی و آشکار بود که جنابعالی نیز مجبور به اعتراف به این موضوع شدید اما به دلایل آن هرگز اشاره نکردید. به راستی اگر آن چه در منطقه مشاهده می‌کنیم «بیداری اسلامی» است، چرا ملت‌ها نظام برآمده از انقلاب اسلامی را که پیش‌تاز این جنبش است، به عنوان الگوی حکومتی خود بر نمی‌گزینند با آن که اکثریت‌شان خواهان آنند که قوانین کشورشان با اسلام و موازین آن مغایرت نداشته باشد. از آن جا که سال‌هاست رسانه‌های داخلی از ترس مجازات‌های سنگین تاحد تعطیل شدن، از بحث درباره مسائل اساسی می‌پرهیزند. هیچ تحلیلی در این زمینه ارائه نشده است. من به علت حساسیت شرایط و مخاطراتی که راهبردهای نادرست متوجه ایران و ایرانی کرده است، نکاتی را به استحضار می‌رسانم که امیدوارم مورد توجه جناب عالی و نیز دیگر صاحب نظران قرار گیرد تا با نقد و تکمیل آن، زمینه برای اصلاح امور فراهم آید.

جناب آقای خامنه‌ای

معایب و نقائص ساختاری و نیز وضعیت ناگوار کشور در زمینه‌های گوناگون، به ویژه در عرصه مدیریت، چنان چهره‌ای از آن ترسیم کرده که بیش و پیش از الگو بودن، عبرت آموز شده است. در زیر به اجمال برخی از آنها را متذکر می‌شوم:

۱- در درجه اول باید از نقش تخریبی سرکوب خونین اعتراضات مسالمت‌آمیز مردمی در سال ۱۳۸۸ نام برد که با کاربرد روش‌های خاص سرکوب‌گری، نه تنها چهره جمهوری اسلامی را ملوک‌کوک کرد بلکه سرود یاد مستان منطقه داد. مگر ندیدیم که در جریان انتخابات اعتراض‌آمیز مردم در قاهره، خودروی نیروهای امنیتی مبارک از روی آنان رد شد، تعدادی از تظاهرکنندگان را از پل پرتاب کردند و نظامیان شترسوار، البته با لباس مبدل، هم چون موتورسواران لباس شخصی در تهران وحشیانه به جان مردم افتادند؟ در حقیقت هم چنان که جنبش سبز الهام بخش جوانان مصری و تونس و دیگر جوانان منطقه در جهت احقاق حقوقشان شد، عملکرد حکومت ما مورد سوء استفاده و تقلید دیکتاتوری‌های منطقه قرار گرفت.

۲- در عصر ارتباطات و حاکمیت گفتمان دموکراتیک، کدام ملت رشید و آزاده‌ای را سراغ دارید که بپذیرد هفتاد درصد اختیارات حکومت را یک جا در اختیار یک نفر بگذارد. آن هم در حالی که وی در برابر نهادهای حکومت عملاً پاسخ‌گو نباشد و نقد عملکردش در عرصه عمومی (دانشگاه‌ها، انجمن‌ها و...) ممنوع باشد؟ چنین حالتی که هم اکنون در ایران حاکم است از نظر مردمی که انقلاب کرده‌اند، مطرود است. در جهان معاصر حکومت مطلقه فردی، مطلقاً جاذبه ندارد. ممنوعیت انتقاد به شخص حاکم ویژگی یک نظام مطلوب نیست و از مشخصات بارز رژیم‌های مستبدی مانند آل پهلوی، آل مبارک، آل قذافی، آل اسد، آل سعود و آل خلیفه است و مردم مصر و تونس به فتوای آخوندهای سلفی، چه سنی چه شیعی، می‌خندند که انتقاد به حاکم را انتقاد به خدا می‌دانند.

۳- شرط تأیید صلاحیت نامزدها را اعتقاد به شخص رهبر خواندن و اعمال نظارت استصوابی - نظامی بر انتخابات هم دلی هیچ ملت آزادی‌خواهی را به خود جلب نمی‌کند.

آن چه در تونس و مصر و لیبی مشاهده شد و پیش از این در ترکیه، لبنان، فلسطین، مالزی، پاکستان، عراق و افغانستان نیز به مرحله اجرا درآمد، مگر رقابت آزاد اشخاص و احزاب با گرایش‌های گوناگون فکری و سیاسی اعم از مسلمان (شیعه یا سنی) سکولار، سوسیالیست، مارکسیست و غیره نبوده است؟ امیدوارم این شیوه به سنت جاافتاده در جهان اسلام تبدیل شود تا حقوق برابر شهروندان در این جوامع تضمین شود و تعهد



سیاست ورزان به استقلال میهن، یک پارچگی سرزمینی و منافع ملی جای وفاداری‌های فردی و شخصی را که ویژگی نظام‌های استبدادی است، بگیرد.

۴- اکثریت قاطع رهبران و فعالان ملت‌های آزاد شده، تحمیل یک سبک زندگی را توسط حکومت، روشی شکست خورده ارزیابی می‌کنند که نتایج عکس مقاصد تحمیل گران در پی داشته است. به باور آنان سیاست «یا روسری یا توسری» نه تنها توهین به حرمت و کرامت انسان‌ها و نقض کننده اراده آزاد آنان است، بلکه پایه‌های ایمانی و اخلاقی جامعه، به ویژه نسل جوان و قشرهای تحصیل کرده را سست می‌کند و آنان را از مقابله با «اجبار حکومتی» به انکار و نفی «واجب شرعی» سوق می‌دهد. ایران پیش چشم آنان است!

۵- مردم این جوامع به تشکیل و فعال شدن حزب پادگانی که معمولاً همراه با ایجاد مانع در راه احزاب منتقد و مستقل است، حساس اند و سیاست ورزی نظامی را روشی مطرود می‌دانند که تاریخ مصرف آن گذشته است. به باور آنان سیاست‌ورزی مدنی تنها شیوه درست و انسانی سیاست ورزی است. نیروهای مسلح حزب نیستند که نیاز به روزنامه، سایت خبری، خبرگزاری و... داشته باشند و از نامزد خاصی حمایت کنند.

۶- مردم تونس و مصر و... برپایی اجتماعات اعتراضی مسالمت‌آمیز را حق طبیعی و اساسی خود می‌خوانند، هم چنان که ایرانیان در سال‌های ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و تا پیش از تروورهای گسترده و کور مجاهدین خلق این گونه می‌اندیشیدند و بر اساس آن عمل می‌کردند. آنان به فتوای مفتیان وهابی که برپایی تظاهرات آرام ضدحکومتی را فتنه و حرام و الهام گرفته از خارجی‌ها می‌خوانند، وقعی نمی‌گذارند. یعنی همان منطقی که هم اکنون در ایران نیز حاکم است. از نظر آنان یادآور رژیم‌های پیش از انقلابشان است و نشانه دیگری از دیکتاتوری.

۷- شبکه‌های متعدد رادیو - تلویزیونی در این جوامع در انحصار حکومت و در خدمت شخص حاکم نیست. بلکه احزاب و جریان‌های گوناگون دارای شبکه‌های خاص خود هستند. به طریق اولی، در این کشورها آزادی مطبوعات در حد قابل تحسینی مشاهده می‌شود. اگرچه وضعیت ایده آل نیست. نکته مهم دیگر آن است که برخلاف رویه جاری در جمهوری اسلامی ایران، در آن کشورها مهم‌ترین مسائل کشور مورد بحث و نقد آزاد در عرصه عمومی واقع می‌شود. وضعیت آزاد دنیای مجازی و اینترنت هم در آن جوامع نیاز به گفتن ندارد. موجب شرمندگی است که در ایران درصددند برای فیلتر شکنی شخص مجازات تعیین کنند! به نظر می‌رسد از کره شمالی الگو گرفته‌اند. حتماً مستحضرید که منطق جناح حاکم کشورمان چنین است: تصمیم گیری درباره سیاست‌های کلان، طبق قانون اساسی، به عهده رهبر است. سپس نتیجه می‌گیرند که بحث درباره هر موضوع مهمی، از جمله در همین زمینه که چرا ما به جای الگو شدن، عبرت شده ایم، مجاز نیست و کار که از صدا و سیما گذشته است حتا هیچ روزنامه‌ای حاضر به ارائه گفت و گویی جدی و آزاد در این باره نیست چون بلافاصله توقیف می‌شود.

۸- در این نامه قصد ندارم در زمینه وضعیت بی ثبات مدیریت کشور، فساد گسترده در ارکان حکومت (به اقرار رؤسای سه قوه و البته علیه یکدیگر)، گرانی و تورم، بی کاری و نیز شرایط نگران کننده اجتماعی و فرهنگی و حتا دینی جامعه و آثار سوء آن در وجه بین‌المللی کشورمان تصدیق دهم. فقط یادآور می‌شوم که مردم مصر و تونس و لیبی اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتا فرهنگی و دیپلماتیک ایران و ترکیه را می‌بینند و آنها را با هم مقایسه می‌کنند. فکر نمی‌کنم حتا اگر جناب عالی نیز در آن کشورها به سر می‌بردید، الگوی ایران را ترجیح می‌دادید. اگرچه انتقادات زیادی نیز به آن چه در ترکیه می‌گذرد، وارد است.

مقام محترم رهبری

اگر مسأله صرفاً این باشد که جمهوری اسلامی ایران پس از عصر اصلاحات دیگر نتوانسته است الگوی مختار مسلمانان آزادی خواه و عدالت طلب باشد، اگرچه بد است اما فاجعه محسوب نمی‌شود. مشکل آن است که فرصت‌های ایجاد شده توسط بهار عربی، به سرعت در حال تبدیل شدن به تهدیداتی جدی علیه مردم منطقه به ویژه ایرانیان و شیعیان است. با کمال تأسف باید عرض کنم که خطاهای حکومت در بروز این روند خطرناک و گسترش عواقب سوء آن غیرقابل انکار است. اگر مسیر کنونی اصلاح نشود، هیچ بعید نیست که در آینده نزدیک مردم ما به طور کلی از زیارت عتبات عالیات در عراق و سوریه محروم شوند، اماکن مقدس شیعی مورد هجوم و اهانت‌های مرگ بار قرار گیرد، شیعیان در پاکستان و حتا در افغانستان با حملات تروریستی بیشتری مواجه شوند و در عربستان و بحرین، در کنار دیگر دموکراسی‌خواهان در این دو کشور، با شدت بیشتری سرکوب شوند و جهان، حتی دنیای آزاد، به علت ایران هراسی، نظاره گر ساکت این ظلم آشکار باشند و عراق و لبنان نیز به وضعیت کنونی سوریه دچار شوند. در یک کلام خدای ناکرده شاهد توسعه نزاعی خونین میان اهل سنت و شیعیان در سراسر منطقه شویم!

جناب آقای خامنه‌ای



اشتباه اول حکومت ما در چند سال گذشته به اجماع رساندن قدرت‌های بزرگ علیه میهن و مردم از یک طرف و تحریک غرب و به ویژه ایالات متحده بوده است به طوری که جمهوری اسلامی ایران جایگزین ستیزه جویان سلفی - تکفیری طالبان و القاعده شده است. تأسف انگیز آن که ما خود را سیل حملات واشنگتن و لندن و پاریس کردیم بدون آن که حداقل آمادگی را در جامعه و حکومت فراهم کنیم. نمونه بارز آن اعتراف آقای احمدی‌نژاد است که دولت او تا مردادماه سال جاری اقدامی درباره الویت‌بندی ارز نکرده بود تا توجه کند که چرا در نیمه اول سال جاری، بیش از دو و نیم میلیارد دلار ارز مرجع (دلار هزرتومانی) به ورود خودروهای لوکس اختصاص یافت! غافل از آن که این سخن از زبان رئیس دولت، عذر بدتر از گناه بود.

در منطقه نیز جناح حاکم خطایی را مرتکب شد که با آل سعود و آل خلیفه و دیگران در افتاد بدون آن که به این مسأله بیندیشد که وقتی تهران، بغداد، دمشق و بیروت عملاً در کنترل شیعیان قرار گیرد، چه اندیشه‌ها و نیروهایی در ترکیه، مصر، عربستان و... پرو بال خواهند گرفت و چه مخاطراتی همگان، به خصوص ایران و متحدانش را تهدید خواهد کرد. طبعاً برای چنین شرایطی خود را آماده نکردیم.

اشتباه سوم را در جریان بهار عربی مرتکب شدید. جنابعالی با دفاع از شعار تشکیل حکومت اسلامی و اجرای اجباری احکام شرعی (احکام متعارف فقهی) هم زمان هم مسلمانان دموکرات را در این جوامع از هم دزدی اسلامی دور کردید و هم به تقویت جریان سلفی - تکفیری در میان اهل سنت پرداختید که در حال حاضر پرچم دار این شعار هستند و در صددند تا به هر قیمت که شده خلافت و امارت اسلامی را احیا کنند. باید مطلع باشید که این جریان ستیزه جو و خشونت طلب، در هر دو شکل وهابی و طالبانی خود، شدیداً ضد شیعه است و با ایران خصومتی تاریخی دارد و آن را بزرگترین پایگاه فرقه‌ای می‌داند که از صفویه تاکنون، هم چون خنجری از پشت و پهلو بر پیکر جهان اسلام (یعنی اکثریت اهل سنت) فرود آمده است. البته استثنایی در این زمینه قائل شده‌اید که سوریه است. زیرا می‌دانید دفاع از ایده تشکیل حکومت اسلامی در آن کشور، به معنای سرنگونی رژیم ضداسلامی بعث از یک سو و حاکمیت سلفی - تکفیری‌های ضد شیعی از سوی دیگر است. حکمی که البته در تمام کشورهای اسلامی، به ویژه کشورهای عربی، صادق است و شما فقط در سوریه آن را به رسمیت می‌شناسید.

مقام محترم رهبری

بزرگ‌ترین خطای دو سال اخیر حکومت، دفاع مطلق از بشار اسد و عملکرد جنایت بارش بوده است. رژیمی که به اعتراف مقامات روس، از حمایت یک سوم مردم خود، عمدتاً اقلیت‌های علوی و مسیحی و... برخوردار است و با سرکوب خونین تظاهرات مسالمت‌آمیز مخالفان، راه کاربرد گسترده سلاح را به روی آنان و نیز البته به روی افراطی‌ترین نیروهای سلفی - تکفیری گشود تا آگاه یا ناآگاه، دوگانه حکومت استبدادی - مردم آزادی خواه را به دوقطبی شیعی - سنی تبدیل کند. نمی‌دانم که آیا ایران اسد را به سرکوب خشونت بار اجتماعات مسالمت‌آمیز سوریان، به بهانه مقابله با انقلاب مخملی و یا دفاع از مقاومت، تشویق کرد یا خیر؟ ولی یقین دارم که پشتیبانی کامل و مستمر از رژیم دمشق، نقش مهمی در گسترش تخاصم شوم شیعی-سنی در آن سرزمین ایفا می‌کند.

مقام محترم رهبری

آن چه اکنون در سوریه می‌گذرد، و می‌توانست با درایت و تدبیر ما روند امور به گونه‌ای دیگر باشد، فقط جنگی نیابتی نیست که در آن غرب (اروپا و آمریکا) در برابر روسیه و چین آرایش گرفته است. بلکه با کمال تأسف باید گفت که آوردگاه شیعیان و سنی‌ها نیز شده است. مبارزان سنی (سلفی و غیرسلفی) سوری، مصری، تونسی، لیبیایی، عرب (سعودی و یمنی و اردنی و...) و ترکیه‌ای از یک سو در برابر شیعیان سوری، عراقی، لبنانی صف کشیده‌اند و بعضاً به کشتار یکدیگر مشغولند. پیامد این ستیزه فرقه‌ای در صورتی که هرچه سریع‌تر مهار نشود، عبارت خواهد بود از:

- ۱- تلفات و ضایعات گسترده جانی و مالی از هر دو طرف
- ۲- توسعه ناامنی به کشورهای همسایه (به ویژه عراق و لبنان)
- ۳- اوج گیری مسابقه و رقابت‌های تسلیحاتی در منطقه و اختصاص درآمدهای نفتی به این مسأله و نه به خدمت گرفتن آن در جهت توسعه علمی، فنی و اقتصادی پایدار کشورها.
- ۴- ارائه چهره‌ای خشونت بار و غیر مدنی از اسلام و مسلمانان
- ۵- اعاده حیثیت از رژیم‌های مستبد و فاسد پیشین که دست کم توانسته بودند به طور نسبی حافظ امنیت ملی و نظم عمومی جامعه خویش باشند.



۶- خشنودی رژیم توسعه طلب اسرائیل که تا پیش از بهار عربی به خود می‌بالید که تنها رژیم دموکراتیک منطقه میان اقیانوسی از دیکتاتورهای خشن و فاسد است و اکنون ادعا خواهد کرد که تنها جامعه مدنی در دریایی از خصومت‌های خشونت بار فرقه‌ای مسلمانان است. بنابراین دنیای متمدن باید از آن رژیم در برابر این جریان غیرمتمدن دفاع کند.

روشن است که در این نزاع خونین شیعیان آسیب پذیرترند. به این دلیل آشکار که اقلیت ۱۵ تا ۲۰ درصدی مسلمانان را تشکیل می‌دهند. عقل سلیم حکم می‌کند که اقلیت همواره طرفدار حکومت قانون، امنیت و برابری حقوق باشد. چرا که در غیر این صورت، بازنده استراتژیک خواهد بود.

امیدوارم شکنندگی اوضاع را دریابید و پیش از آن که دیر شود، به اصلاح سیاست‌های کلان نظام به ویژه در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک توفیق یابید.

سید مصطفی تاجزاده

انفرادی اوین

بهمن ۹۱

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/66445>



نامه محمود احمدی نژاد به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۹۱ (++)

بسم الله الرحمن الرحيم
حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله العالی)
مقام معظم رهبری
با سلام و تحیت

عطف به بیانات حضرتعالی در روز شنبه ۹۱.۱۱.۲۸ به استحضار می رساند که اینجانب و همکارانم در دولت تا آخرین لحظات مسؤولیت، دلبسته به ارزش‌های انقلاب اسلامی، کمر بسته خدمت به کشور و مردم خواهیم بود و اطمینان می‌دهم که همه تلاش ما به عنوان خادمان ملت، در مسیر اعتلای کشور و رفع مشکلات کشور خواهد بود و کوچک‌ترین قدمی برخلاف مصالح کشور بر نخواهیم داشت .
دلبستگی و ارادت اینجانب و اعضای محترم دولت به جنابعالی همیشگی است. دوام سلامت و توفیقات حضرتعالی را از ایزد منان مسألت دارم.

محمود احمدی نژاد

*** منع ***

وبسایت ریاست جمهوری اسلامی ایران

<http://president.ir/fa/45570>



نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۳۰ بهمن ۱۳۹۱

نامه نهم روح‌الله زم به آیت‌الله خامنه‌ای

مذاکره یا رعایت منافع ملی

بترسید از وارونگی چرخ گردون!

«رهبران» همیشه می‌گویند: «ما اشتباهات دیکتاتورها را نمی‌کنیم»، اما زمانی به خود می‌آیند که کار از کار گذشته و اشتباهات دیکتاتورها را مرتکب شده اند

جناب آیت‌الله سید علی خامنه‌ای
مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران
با سلام

اینک که نامه نهم خود را خدمت جنابعالی ارسال می‌کنم قصد ندارم به مانند مکاتبات پیشین با آن جناب، مجالی طولانی را به خود اختصاص دهم. خوانندگان این مکاتبات کلام گزیده و کوتاه می‌طلبند و شما نیز باید برای مدیریت شرایط موجود و بحرانی کشور، زمان بیش‌تری را اختصاص دهید.

هر چند بنا بر سابقه، اطلاع دارم که چشمان جنابعالی به خواندن متون طولانی عادت‌مندند.

زمانی طولانی تا برگزاری انتخابات ریاست جمهوری باقی نمانده است و کشور روز به روز در بحران‌های طوفان‌تری فرو می‌رود. همان‌گونه که جنابعالی وقوف دارید خون جوان‌های برومند بسیاری بر سنگفرش خیابان‌ها معطل مانده است و خانواده‌های زیادی با شنیدن نام «انتخابات» اخم درهم فرو کشیده، بغض خویش را فرو می‌خورند و مطالبات واقعی خود را از جنابعالی و به عنوان حاکم امارت می‌کنند. فارغ از اینکه اگر قرار بود انتخابات «تغییردهنده» شرایط موجود باشد، شرکت در آن از «خواسته‌های» جنابعالی تلقی نمی‌شد!

بد نیست که نظری هر چند کوتاه به حوادث انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ بیفکنم تا مجدداً یادآور شوم نظر جنابعالی به چه کسی نزدیک‌تر بوده است! و چطور شد که بر خلاف وصیت‌نامه آیت‌الله خمینی، کشور را به دست نا اهلان و نامحرمان سپردید. یادآوری نمایم که خون‌های بسیاری از جوانان و غیوران این سرزمین، با فرمان خون جنابعالی در نماز جمعه معروفان بر زمین ریخته شد و آراء میلیونی مردم به رئیس‌جمهور منتخب - میرحسین موسوی - نادیده انگاشته شد. رئیس‌جمهور دولت کودتا با زیرکی تمام خود را در وزارت‌توی عبای جنابعالی پنهان کرد و به سیاحت کشور با نام «سفرهای استانی» پرداخت و انواع دسیسه را درهم تنید تا مردم و کشور را به یغما برده و مردم داغدار را به استهزاء بگیرد. خاطر هست جنابعالی فرزندان پاک ملت را «بی‌بصیرت» خوانده و آنان را با عناوین واهی به بند کشیدید و دلیل شدید تا کشور از زحمات افراد با تجربه بی‌بهره بماند و خانواده‌های زندانیان سیاسی را به «عذابی بس الیم» دچار فرمودید، بی آنکه بپندارید باید در مقام «بندگی» و نه «خدایی» در فردای پس از این، در برابر «خداوند واقعی» اعمال خویش را پاسخگو باشید

سپس با برنامه‌ای «مهندسی‌شده» به مانند همان انتخابات، توسط سیستم امنیتی و نظامیان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و با خطابه‌ای در نماز جمعه که توسط آیت‌الله احمد جنتی دبیر شورای نگهبان قرائت شد، مقدمات حصر دو نامزد شناخته شده و برتر انتخابات را فراهم نمودید و از آن تاریخ تا کنون آسایش را از عزیزان ملت سلب کرده و قهر «خداوند واقعی» را بر «خداوندی پوشالی» خریدید

اکنون پس از گذشت سه سال و اندی که به خاطرات ایام ماضی رجوع می‌کنم می‌بینم چگونه «بازجوهایمان» در زندان‌ها، با شنیدن نام میرحسین موسوی و مهدی کروبی خون در چهره‌هاشان غلطان می‌شد و آرزو طلب داشتند که این دو عزیز، روزی به دست ناپاک آنها سپرده شوند تا حجاب افکنند از چهره واقعی جمهوری اسلامی ایران و طرحی افکنند که سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) را رو سفید کنند که نکرد با



برجسته‌ترین مخالفین مذهبی خود در زمان پهلوی. اکنون سه سال است که آنها را به آرزوی خویش رسانده‌اید و نه تنها این دو همراه مردم را در اختیار دارند، بلکه «شیر» را در بیشه نیافته، با سیرت و صورت نخراشیده شان با هیبت‌های هیولاگون به حریم خانوادگی این عزیزان یورش برده و بر عزیزانشان می‌تازند و به شما عرض می‌کنم که بترسید از وارونگی روزگار و چنان کنید که دوست دارید با شما، چنان رفتار شود خاطراتی را از کتاب زندگینامه جنابعالی (شرح اسم) مرور کرده‌ام که بر «منصف» بودن مأموران حکومت شاهنشاهی ایران در حکومت پیشین شهادت داده‌اید، در حالی که خود در دوران زمامداری‌تان به حق و عدالت در برابر مخالفین‌تان رفتار ننموده‌اید و برخلاف فرمایشات مکررتان «جذب حداقلی و دفع حداکثری» داشته‌اید. قطعاً بسیاری از خوانندگان این مرقومه با بنده هم‌عقیده‌اند که پس از آن نماز جمعه خونین معروف، تکلیف عدالت از شما ساقط شد و جنابعالی شرایط مصرح در قانون و شرع را برای هدایت جامعه از دست داده‌اید. «عدم تبعیت» منصوبان حکومتی‌تان از دستورات را «تصادفی» تلقی نفرمایید. این حکایت همان رخدادی است که عرض کردم. مکرراً به یاد «منابر» سراسر و عظم‌علما در سالهای پیشین انقلاب اسلامی و صدر انقلاب افتاده‌ایم که چگونه به نام دین و اسلام نیرنگ خوردیم و چگونه کلاه‌های گشاد بر سر ملتی رفت و این «فرورفتگی» تا قفا، به نام دین و شرع مقدس تا کنون ادامه دارد و «جهل جماعت» برای هر کس نان نداشته باشد برای شما آب داشته است

جناب آیت‌الله

ما و بسیاری از افراد دلسوز کشور که خیل عظیمی از آنان در زندان‌ها درافکنده شده‌اند و عدد بسیاری دیگر اکنون به موجب مراحم جنابعالی و حکومت اسلامی در خارج از زادگاه خود در تبعیدی خودخواسته به سر می‌برند، حقاً و انصافاً برای آتیه کشورمان نگران هستیم. هر چند منشاء اصلی درگیری قدرت در ساختار فعلی جمهوری اسلامی را شخص جنابعالی و اختیارات نامحدود جایگاه ولایت مطلقه فقیه می‌پنداریم و طبیعتاً باید از اینکه حکومت شما به «دست با کفایت» خودتان، در تنگنای سقوط قرار دارد خرسند باشیم، ولیکن این امر موجب نمی‌شود ناخشنودی خود را از شرایط حال حاضر کشور کتمان کنیم و برای اوضاع اسفبار مردم تحت ستم و کشور تحت فشار، نگران و آزرده خاطر نباشیم هر روز اخباری آزارنده گوش را می‌خراشد. در این اثنا «رهبر بابصیرت»، چندی است صحبت از بصیرت نمی‌فرمایند و گوش‌ها را نمی‌نوازند و خوشبختانه دندان‌های ما هم مدتی است با آسایش هم را می‌نوازند و دیگر روی هم فشار نمی‌آورند گوش‌های به واقع شنوا و چشمان به واقع با بصیرت، از درک این مفهوم عاجز نیستند که جنابعالی به عنوان «پرنفوذترین فرد کشور» در حادث شدن این اوضاع اسفناک «تقصیر عمده» را دارید. لذا در راستای «افراکنی»، مسؤولیت خویش را بر گردن غلامان افکنده و غلامان را «فعال» نصیحت می‌فرمایید و در جایی هم آنها را به خدا «واگذار» می‌فرمایید! می‌پندارید مدیریت اوضاع کشور آن‌گونه است که همه «اطراف» حادثه را محکوم کرده، از تریبون عمومی آنها را خطاکار نامیده، در روبروی دوربین‌های تلوزیونی و پرژکتورهای نورانی، چهره حق به جانب به خود گرفته، بی آنکه کسی جرات سؤال داشته باشد که: به راستی «نقش رهبری» در این فجایع و اشتباهات و پدیدآوری این اوضاع تا چه حد است؟ بی‌گمان اگر کسی شجاعت داشت از شما سؤال کند و شما نیز به مانند «مقامی پاسخگو» به حق سخن می‌رانید، نقش جنابتان را باید به عنوان «تهیه‌کننده» این قصه، بازگو می‌کردید. تو گویی گره کار مشکلات کشور تحت زعامت «رهبری فرزانه»، با «نصیحت» و «واگذاری افراد خاطی به حضرت الله» مرتفع می‌گردد که اگر چنین بود اساساً نیازی به کار و فعالیت و مدیریت در پهنه کشور نبود. چنانکه همگی در خانه نشسته، پای روی پای انداخته، حل مشکلات را از خدای بزرگ مسألت می‌نمودیم! این پرسش بر من و بسیاری از همفکرانم جاری ست که چه زمانی مقرر است جنابعالی به عنوان «عالی‌ترین» فرد حکومت ایران قبول مسؤولیت فرموده و خطاهای خویش را به گردن بگیرید؟ بلا شک اگر اوضاعی چنین شکننده و اسفناک در کشورهایی مانند «موریتانی» و «موزامبیک» (که اتفاقاً جمهوری اسلامی در این دوران روابط نزدیکی با آنها دارد) هم رخ داده بود، حاکمانش بارها از مردم پوزش طلبیده و خود را در معرض برکناری قرار می‌دادند. ما چه کنیم که شما را عزمی به عذرخواستن از ولی نعمتانان نیست، چه رسد به ترک تخت شاهی! این ایام بیش از هر زمان دیگری سخنان آیت‌الله خمینی را به یاد می‌آورم که خطاب به «میرحسین موسوی» نوشت: «مخالفین شما حتا عرضه اداره یک نانوائی را هم ندارند» و کیست که نداند بزرگ‌ترین مخالف مهندس موسوی در زمان نخست‌وزیری او شخص شما بودید و بارها از او نزد آیت‌الله خمینی گله بردید و آن گریه معروف در پشت بام ساختمان ریاست جمهوری و گلایه از آیت‌الله خمینی و... جریاناتی که تکرارش خاطر‌تان را می‌آزارد

جناب آیت‌الله خامنه‌ای

سخنرانی اخیر شما را در جمع «منتخب» مردم تبریز شنیدم. چنان دین و سیاست را با هنرمندی بر هم غلطانید که به مانند آنرا بارها از شما مشاهده کرده‌ام و سوگ شماری از حضار در همان مجلس، بنده را به خنده و داشت! گویی آن دیدگان گریان، فراموش کرده‌اند که سبب‌ساز چنین



ملغمه‌ای، سخنران همان مجلس است. بر من مشهود بود که شور و تحکم همیشگی در خطابه‌تان نیست و گویا دیگر «مرغ یک پا ندارد!» و دریافته‌اید که ناله دردمندان، خون‌های معطل‌مانده بر زمین، آه دلسوز مادران داغ‌فرزند دیده، سینه‌گداخته زندانیان سیاسی و خانواده‌هایشان و... می‌تواند بالاخره «پاگیر» جنابعالی و حکومتی گردد که کوس «انا الحق» دارد و می‌رود که وعده‌الاهی را محقق سازد تا بساط ظلم حاکم را بر باد کند.

مقرر فرموده بودید «محمود» بیاید تا «حمد» جنابتان کند، نه خواب از چشمان «همای‌تان» برآید و چنان دولتتان را زمین گیر کند که ناسزا گوید بر آسمان و زمین و خلق را متهم بر «غلط کردن» نماید تا از «حیلت محمود» چند صباحی دیگر در امان بمانید و زمان برای رهبری خویش بخرید.

اخبار واصله و محرمانه حکایت از آن دارد که جنابعالی برای «مصون ماندن» از حیلت محمود، مخفیانه و دور از انظار مردم، اقدام به مذاکره و احیاناً معامله با «شیطان بزرگ» کرده‌اید تا تن به رفع حصر «میر و شیخ» و حکومت مجدد اصلاح‌طلبان حکومتی ندهید و نیز از گزند «ناسیاسی محمود» در امان بمانید. ما و سایر آگاهان از سیاستهای حکومتی جنابعالی، همواره در خاطر داریم هر کجا که جنابتان در انظار خلق خدا، امری را به شدت نهی فرموده، اتفاقاً همان امر «مجال شبهه» بوده است و باید با «دیده تردید» به آن نگرسته شود. فی‌المثل عارضم که شما در سال‌های نه چندان دور با شدت از «حمله به کوی دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۸» تبری جستید، اما منصوبان شما، پرونده‌های آن جنایت را با محکومیت «دزدیدن ریش‌تراشی» توسط یک سرباز وظیفه‌مخومه کردند. بعدها در حوادث بعد از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸، از «جنایات کهریزک» ابراز انزجار فرمودید. اما سعید مرتضوی متهم ردیف اول جنایت کهریزک، همچنان بر کرسی بزرگ‌ترین سازمان اقتصادی کشور تکیه زده و اخیراً نیز بیان نموده همواره سرباز کوچکی جهت اجرای «منویات جنابعالی» بوده است. بماند که سردار «احمدرضا رادان» از انظار مخفی مانده است و در کمین حادثه دیگری است که چونان غلامی حلقه به گوش هر بامداد، با هلیکوپتر به «کهریزکی دیگر» بشتابید، بر تن بی‌گناهان شلاقی نوازد و با همان مرکب پرنده به میدان ونک (ستاد ناجا) باز گردد. از خاطر محو نمی‌شود که جنابعالی قبل از تأیید صحت انتخابات ریاست جمهوری در سال ۸۸ توسط شورای نگهبان، دست به انجام عملی «فراقانونی» بردید. غافل از اینکه آن شتابزدگی خود دلیلی بر وجود «ریگی به کفش انتخابات» (بخوانید انتصابات) برای چشمان آگاه و وجدان‌های بیدار داشت. حضرتعالی در سالیان مدید رهبری خود، بارها و بارها عنوان فرمودید که از حزب‌الله لبنان و سازمان‌های مقاومت فلسطینی صرفاً «حمایت معنوی» می‌کنید. اما در آن نماز جمعه، بزرگ‌ترین اشتباه یک سیاستمدار را مرتکب شدید و بر خلاف فرمایشات پیشین خود مدعی شدید از حزب‌الله و هر سازمانی که علیه اسرائیل مبارزه می‌کند حمایت مادی و معنوی کرده و پس از این هم خواهید کرد و ابایی از طرح آن نخواهید داشت. پس از این اقرار بود که «وفاق جهانی» برای تحریم همه‌جانبه و واقعی حکومت ایران ایجاد شد و مردم به چشم دیدند که در سال‌های گذشته فقط نامی از تحریم بر سر آنها بوده. چه اینکه تحریم‌های واقعی پس از فرمایشات شما بر ملت ایران اعمال گردید و اکنون مردم ایران به خاطر حمایت‌های همه‌جانبه از حزب‌الله لبنان و سازمان‌های مقاومت فلسطینی در «عُسر و حرج» به سر می‌برند. نمونه‌های زیادی از «ضد و نقیض» و اشتباهات، در دوران رهبری شما یافت کرده‌ام که اکنون در این مجال نمی‌گنجد. اکنون نیز در انظار خلق‌الله، بار دیگر مذاکره با آمریکا را رد کرده‌اید، اما «محمود احمدی‌نژاد» می‌داند کدام اتفاق در پشت پرده سیاست ایران در حال وقوع است که خواستار مذاکره با آمریکا می‌شود! و قصد دارد ابتکار عمل را از دست شما برآید و این افتخار را به نام خویش ثبت نماید

جناب آیت‌الله

می‌دانم از «شعار انتخابات آزاد» هراس دارید و این هراس به وضوح بر اندام شما و سایر غلامان حکومتی سایه افکنده است. می‌دانم که از قدرت هزار توی «محمود احمدی‌نژاد» سخت در استیصالید. اخباری که شما از «اسناد و مدارک» در دستان احمدی‌نژاد دارید، کمابیش به اطلاع ما هم رسیده است! اما خدمت شما عرض می‌کنم که تنها یک راه برای برون‌رفت از شرایط فعلی و «بیمه شدن» از گزند «افعی هفت سر محمود» وجود دارد که می‌شود به جای مذاکره محرمانه با «شیطان بزرگ» دور از چشمان مردم به آن رجوع کرد و آن راه این است: «صادقانه» با مردم سخن بگویید، مردم «صداقت» را در کلام خواهند یافت (لعبتی که سال‌هاست در کلام شما مشاهده نشده است)، بابت اشتباهات جنابتان در سرکوب خونین مردم در انتخابات سال ۱۳۸۸ از مردم خود پوزش بخواهید، مردم شاید یک رهبر با صداقت را ببخشند و به او فرصت دوباره برای آزمودن خویش دهند. دامان مردم «پاک‌تر» از دامان شیطان است. چرا که صدای مردم، صدای خداست. زندانیان سیاسی را رها کنید، قانون اساسی را اصلاح و قدرت رهبری خود را محدود و مشروط نمایید و رفراندومی آزاد برگزار نمایید. این مهم، همان اتفاقاتی است که «شاه



سابق» نکرد و صدای ملت را دیر شنید. لطفاً هراسناک نباشید. جنابعالی تمامی بوق‌های تبلیغاتی را در اختیار دارید و با «طرفه العینی» می‌توانید با آمیختن دین و سیاست در یکدیگر و ضرب و زور بخشنامه‌های حکومتی، طیفی از هواداران را مانند ۹ دی مقابل مردم بسیج کنید. سال‌هاست در منابر تان می‌فرمایید «بالاترین پشتوانه مردمی» در سطح عالم را در اختیار دارید. لذا جای هیچ‌گونه هراسی از طرح «انتخابات آزاد» نیست. چه اینکه اگر رهبری فرزانه و مدبر باشید از کشورهای دیگر هم خواهید خواست بر روند انتخابات کشورمان نظارت بنمایند و راه هر گونه حرف و سخنی را مسدود نمایند. مگر آنکه ریگی به کفش برگزارکنندگان انتخابات باشد که چنین سرسختانه مقاومت می‌کنند و خواسته به حق ملی را «توطئه دشمن» می‌نامند

من به عنوان فردی بسیار کوچک از جامعه آگاه فعلی ایران به حضرتعالی عرض می‌کنم در صورت تن نسپردن به پیشنهاد فوق، دیر یا زود باید زمام امور را واگذار و آینده حکومت جمهوری اسلامی را در پرده‌ای غبارآلود وا نهید و ایام باقیمانده عمر خویش را در دالان خوف و رجاء بگذرانید. همان‌طور که می‌دانید «دیکتاتورها» همیشه می‌گویند: «ما اشتباه دیکتاتور پیشین را نمی‌کنیم، اما زمانی به خود می‌آیند که کار از کار گذشته و اشتباه دیکتاتور پیشین را مرتکب شده‌اند».

مردم ایران توقع دارند مدیریت کشورشان به «دست خدا» سپرده نشود و رهبری توانمند در رأس امورشان داشته باشند که توان اداره کشور را داشته باشد. اینکه رهبری ناتوان از اداره امور مهم کشور، مسئولین آن کشور را به خدا واگذار نماید، پاسخ شایسته‌ای برای محبت‌های بی‌بدیل مردم نیست و خداوند آگاه بر اسرار درون است

و اما بعد، خدمت‌تان معروض می‌دارم که مردم محق هستند بدانند در صورت مذاکرات پنهانی پشت پرده با آمریکا، قرار است چوب حراج به کدامین منابع باقی مانده ملی در این معامله زده شود؟ و قرار است چند سال و به چه قیمتی سایه رهبری عالمانه ولی امر مسلمین جهان بر رؤس مسلمین محفوظ بماند؟ گمان می‌کنم این حداقل تقاضای «رعیت» از «پادشاه» باشد که پاسخش به معترضین باید واصل شود

با احترام

روح‌الله زم

سی‌ام بهمن ماه یکهزار و سیصد و نود و یک

*** منع ***

وبسایت «رادیوکوچه»



نامه سرگشاده فرید یزدان‌پناه به خامنه‌ای، بهمن ۱۳۹۱

نامه یک پاسدار اخراجی به رهبر

آقای سیدعلی خامنه‌ای (رهبر جمهوری اسلامی ایران)

صاحب این قلم یک پاسداری است به نام فرید یزدان‌پناه که در کوه‌های سر به فلک کشیده زاگرس چشم به دنیا گشوده که دوران قبل از انقلاب جمهوری اسلامی ایران را به علت خردسالی به یاد نمی‌آورد فقط همین یادش می‌گویند در سال پنجاه و هفت در مملکتی که جای پای کوروش کبیر که مسیحیان و یهودیان را از شکنجه و آزار و اذیت نجات داد و اساسنامه حقوق بشر را تصویب نهاد انقلابی، به وقوع پیوست که نود و هشت درصد به آن «آری» گفتند که بنا ندارد وارد جزئیات شود.

در سال هفتاد و چهار به عضویت رسمی سپاه پاسداران درآمده و خیال می‌کردم که پاسداری یک شغل و حرفه نیست و دلخوش به اینکه یک وظیفه است اما بعد از گذشت مدت کوتاه متوجه اوضاع مملکت بر پایه سیاست منهای دیانت و اخلاق و انسانیت و آزادی و در سال هشتاد و شش رد صلاحیت متفکرین و نخبگان و کسانی که به جرم داشتن شعور و اندیشه اصلاح‌طلبی و هم پیاله نبودن با آقای جنتی باعث شد که تلنگری به وی وارد آید که این راهی که تو می‌روی به ترکستان ختم می‌شود و تو پاسدار حکومتی هستی که قرآن را بر سر نیزه کرده و اسم آن اسلام است.

با خودم فکر می‌کردم که تو چکار داری که بخواهی وارد سیاست شوی و پای در گلیم مهتران بنهی یک لقمه نان داشته باش و مثل کبک سر به زیر برف کن و در جامعه دارای جایگاه و مقام باش که امورات زندگی بگذرد و زن و بچه‌ات از گرسنگی نمیرند و هر کس در مقابل خدای خود مسؤول اعمال خویش است کم‌کم با زمانه سوختم و ساختم و دم نیاوردم تا سال هشتاد و هشت انتخابات ریاست جمهوری که چهار نفر نامزد شدند و سه نفر شناخته شده و زمانی این مرز و بوم را از بحران نجات دادند و به تعبیر قرآن «آزموده را دوباره آزمودن خطاست».

اما شخص دیگری به نام احمدی‌نژاد که یک فقره پرونده مسکوت مانده اردبیل به همراه دارد و از قبل تعیین شده اما سربازی فداکار و جان‌نثار و با کمک گرفتن از ابر و باد و مه و خورشید و فتاوی معتبر فقهی و به کرسی نشاندن و توصیف پیاز اکل توسط خطیبان که باعث تعارض و دوگانگی شخصیت روحی و روانی و جسمی وی شده که دنیا را بپذیرد یا عقبی، وظیفه پاسداری و انسانی ایجاب نمود که با کج اندیشی و بداخلاقی و ناهنجاری و دخالت مستقیم فرماندهان سپاه در سیاست به اسم پاسداری و حفاظت از انقلاب و برخلاف قانون اساسی که مقابله به مثل نماید و توسط کمیسیون بدوی و عالی نیروی زمینی سپاه در مورخه دوم اردیبهشت نود و یک که مصادف بود با تاریخ تولد حکم به بازخریدی اجباری بعد از هفده سال خدمت نمودند و هم اکنون در بستر بیماری به سر می‌برم. حالا که دزدان نان، نان زن و بچه‌ام به یغما برده جانم را در کف دست نهاده و اینک بر آن است تا خشم خود را فروخورده و قلم به جانب دیگر بگرداند.

آقای سید علی خامنه‌ای (رهبر جمهوری اسلامی ایران)

حالا من از همین سخن ساده و کم‌جان شما می‌خواهم قلم را جان دهم تا با شما سخن جانانه بگویم:

«نه هرکس حق تواند گفت گستاخ

سخن ملکی است سعدی را مسلم»

شما که کراراً در خطابه‌های خود برای حضرات و ارکان دولت و سفیران و رایزنان و مبلغان می‌گویید پیام اسلام را به همه جا برسانید: ما برای جهانیان حرف‌های گفتنی بسیار داریم، آیا نمی‌دانید که سخن بدون مجال نقد نه گفتنی می‌شود و نه ماندنی؟ شما و همراهانتان که همیشه یک سویه سخن می‌گویید و سخن دیگران را نه از نزدیک و نه از دور نمی‌شنوید و اصلاً لایق شنیدن نمی‌دانید کدام حرف گفتنی برایتان باقی مانده است؟

چهارصد سال است که جهان تئوری نقد آزاد و عمل آزادانه نقد را می‌آزماید و از برکاتش بهره‌مند می‌شود حالا از شما چه می‌شنود، که از این بانگ جرس چهارصد سال است پس مانده‌اید و هنوز سخنان آب‌نندیده و نقدنشده خود را علاج دردهای جهان می‌دانید. در مملکتی که شما ولی



فقیه آن می‌باشید مگر می‌تواند حرف هم برای گفتن داشته باشد؟ چون ممکن است به بی‌بصیرتی متهم شده و یا از امتحان الهی بیرون نیاید و حرف زدن در قوانین اسلام شما اصول و چهارچوبی دارد حتا شعرگفتن و مدح سرایی هم طریقت است. شما از کدام اسلام حرف می‌زنید که ما تشنه اسلام هستیم همان اسلامی که بر سر پیامبرش خار و خاشاک ریخته می‌شد و حضرت رسول(ص) از پاشنده خاک دلجویی می‌کرد و یا همان اسلامی که یک پاسدار به جرم رأی دادن به میرحسین موسوی حق انتخاب را از او می‌گیرند و بهش تلقین می‌کنند که تو یک عروسکی، بین حبیب و ولی فقیه زمانت تمایل به کدام سو دارد اگر نچرخید باید از زندگی ساقط، و نان زن و بچه‌اش را قطع کنند.

یا از همان اسلامی حرف می‌زنید که دادگاهش امام علی(ع) را در مقابل یک یهودی محکوم کرد و موقع کارهای شخصی‌اش شمع بیت‌المال را خاموش می‌کرد، و یا اسلامی که منادی‌اش شب‌ها در کوچه‌های تاریک و خلوت نان و خرما بین فقرا تقسیم می‌کرد، و در تقسیم بیت‌المال فرقی بین مردم و برادرش عقیل نگذاشت و یا از اسلامی حرف می‌زنید که اگر کسی جیک بزند نیروهای غیبی بدون فوت وقت طومار خود و خانواده اش را در هم می‌پیچند و حتا اگر لازم باشد به اسم اسلام وضو می‌گیرند و زیر چکمه‌های خود له می‌کنند. البته خود بر مسند قدرت نشسته‌اید و مهم نیست که کسی زیر پایش نشسته و چکار می‌کند.

بی‌پروا سخن بگویم این همه جلسه شب و شاعری تشکیل می‌دهید و کسانی مدح تو گویند و زیرمیزی از سکه‌های بیت‌المال تقدیم می‌نمایند (در طول عمر خود یک بار هم که شده جلسه‌ای با منتقدین و مخالفین ترتیب دهید و لازم به سکه هم نمی‌باشد).

جناب آقای خامنه‌ای (رهبر جمهوری اسلامی ایران)

راستی در سخنرانی تاریخی بیست و نهم خرداد هشتاد و هشت فرمودید که خواص در امتحان قبول نشدند از شما سؤال دارم چه سری و راز و رمزی برای خود محاسبه کرده بودید که این را یک امتحان الهی دانستید؟ نکند مثل آقای خزعلی که فاطمه زهرا(س) را در خواب دیده بود و به خانواده‌اش می‌گفت به آقای احمدی‌نژاد رأی دهید پس اگر امتحان الهی بود چرا انتخابات صوری برگزار کردند و امتحان از عوام و خواص گرفتید و این چه دلیلی داشت که تمام حیثیت خودت و نظام را به پیش ریختی؟

من نمی‌گویم به عنوان ولی فقیه و یک رهبر بلکه به عنوان یک پادشاه و فرمانروا هم که شده برای شما چه فرقی داشت چه کسی رئیس‌جمهور می‌شود؟

جناب آقای خامنه‌ای (رهبر جمهوری اسلامی ایران)

ما در اسلام زندان سیاسی و اخراج از کار و نان بری و قلع قمع نداشتیم و نداریم حالا در حکومت اسلامی که شما زمام امور آن را در دست دارید آماربرداری نمایید و ببینید چه خبر است پیامبر اسلام(ص) موقع فتح مکه یک نفر زندانی نکرد و همه را دعوت به آرامش و آسایش نمود و حتا کسانی که به اسلام ایمان نیاوردند از بیت‌المال ارتزاق می‌نمودند، ما که اسلام و پیامبر و قران و همه ادیان الهی را قبول داریم و حتا ربع قرن برای این آب و خاک لباس سربازی و پاسداری بر تن پوشانده‌ایم و شیعه دوازده امامی بودیم از شما سؤال می‌کنم که بچه یک ساله من چه گناهی مرتکب شده که دزدان نان، نان او را قطع می‌کنند و شام شب ندارد و تو با خیال راحت سر بر بالین می‌گذاری و می‌خواهی اسلام را به تمام جهان صادر نمایی؟

حضرت آیت‌الله: ولایت فقیه البته نه شرعاً اعتبار دارد و نه عقلاً و تعداد زیادی از فقها و عقلا با آن مخالفند اما هرچه هست به معنای ولایت سیاسی است نه ولایت معنوی، و مفهومی جز ریاست و زعامت فقیه ندارد، امتحان کنید، و همین را آشکارا بیان کنید تا ناآشنایان ولایت فقیه را دیگر عین ولایت باطنی و قداست معنوی بشمارند و در این دکان مغالطه را خودتان ببندید ریاست و سیاست را رنگ قدسی و آسمانی نزنید و صادقانه و خالصانه به مردم و صداوسیما بگویید تا از این پس از زعامت فقیه سخن بگویند نه از ولایت او تا هیچ مؤمنی به هوس ذوب شدن سر در تنور ولایت نکند و جهت شفا یافتن نیم‌خورده را نخورد و بر زمین پای تو بوسه نزند و برای انتقاد کردن وجدان و ایمانش نلرزد، این مغالطه بزرگ را خود از اذهان پاک کنید تا آنچه به جبر تاریخ یا سویی اختیار یا از بلندی بخت در دامن ایرانیان بهتر بشناسید، گیرم این طوری باشد شما به عنوان ولایت مطلقه فقیه آیا پاسخگوی مطلق نیز هستید؟

طبق نظر حضرت امام(ره) ولایت فقیه باید در مقابل تمکین کند وگرنه دیکتاتوری محض است چه کسی و چه قانونی را شما به رسمیت می‌شناسید و تاکنون در مقابل آن تمکین نموده‌اید، احساس ما این بوده و هست که وظیفه مجلس خبرگان رهبری طبق قانون اساسی الف: انتخاب رهبری و ب: نظارت بر کار رهبری و دریافت گزارش کار رهبری به صورت دوره‌ای و ارائه به مردم است اگر این‌طور است به چه جرمی آقای



دستغیب لگدمال شد یا متهم به بی‌بصیرتی شد مگر ایشان طبق قانون اساسی و انتخابات خودتان عضو خبرگان مجلس رهبری نبود، اگر مجلس خبرگان رهبری این طور رام و آرام هستند و بله قربان‌گوی رهبری و دست‌جماعت پاجه‌خاری و یا به خاطر منافع و مصلحت‌اندیشی سکوت اختیار کردند در مقابل مردم و خدای ملت و مظلومان و زندانیان سیاسی و آزادگان چه جوابی دارند؟

ولایت مطلق فقط مخصوص معصومین و اهل بیت است اینقدر جامعه را چون کودکی‌تر و خشک نکنید و پستانک ولایت به دهانش نگذارید: خدایی نکنید بلکه خدا را در میان آورید، هر جا عدالت و خلاقیت و رحمت و حریت هست خدا هم هست، آیا با خودت فکر کردی که چرا مردم انقلاب کردند و این همه شهید و جانباز تقدیم کردند؟ مگر نه این است که می‌خواستند یک جامعه ایده‌آل و عاری از ظلم و ستم داشته باشند و کرامت انسانی و مردانگی وجود داشته باشد آیا این زبینه نظام جمهوری اسلامی است که هر کس دهانش باز شد، وجدان آن در مقابل، بداخلاقی، به بدترین وضع توسط شقی‌ترین افراد پرونده او را برای همیشه بپیچند حتا نان زن و بچه بی‌گناهش ببرند و در سیاه‌چال‌های عمیق و تاریک ساخته قدرت با خدای خود نجوا کند؟

«شهی که پاس رعیت نگاه می‌دارد

حلال باد خراجش که مزد چوپانی است

وگر نه راعی خلق است زهر مارش باد

که هر چه می‌خورد او جزیت مسلمانی است!»

آقای خامنه‌ای (رهبر جمهوری اسلامی ایران)

اینک نگاهی گذرا به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌اندازیم که گذشتگان ما به آن رأی دادند، که اگر من هم سن قانونی ام اقتضا می‌کرد به دو دلیل به آن هم رأی می‌دادم الف: اگر قانون اساسی اصل به اصل و فصل به فصل رعایت می‌شد جامعه ما دست به گریبان این همه مشکلات نبود چون وظیفه هر شخصی مشخص بود، حتا رهبری؛ ب: اصل ولایت مطلقه فقیه به نسخه نخست ان اضافه نشده بود، و سؤال اصلی اینجاست قانون اساسی بر ملتی حاکم است که نه سن آنها برای رأی دادن به آن اقتضا می‌کرد و نه به آن رأی دادند فقط پدران ما را عقد کردند و این از نظر عقلی و شرعی و انسانی فاقد اعتبار است چون حقی ایجاد نشده که دینی بر ذمه داشته باشیم، باز هم حرفی نیست ما به خواسته‌های پدرانمان احترام می‌گذاریم.

بحث این جاست که قانون اساسی مثل حروف والی است که نوشته می‌شود ولی خوانده نمی‌شود به عنوان مثال اصل بیست و هفت قانون اساسی بیان می‌دارد که مردم هر وقت اعتراض مدنی داشته باشند میتوانند به خیابانها بیایند به شرط این که مخل نظم و امنیت نباشد، الان چهار دهه از انقلاب می‌گذرد چند بار توانستند به خیابانها بیایند به غیر از بیست و دو بهمن و سیزده آبان و روز قدس و آن هم با اجازه قدرت و با شعارهای مهندسی شده توسط حاکمیت؟ و یا نیروهای خودش که هیچ گونه مسئولیتی از لحاظ قانونی ندارند به جماران و خانه‌های مردم حمله می‌کنند، و یا وارد حریم دانشگاه و وارد حریم خصوصی افراد می‌شوند و اموال مردم را می‌ربایند و یا درهم می‌کوبند با کدام اصل و فصل قانون اساسی مطابقت دارد؟

آقای خامنه‌ای (رهبر جمهوری اسلامی ایران)

می‌خواهم در تحلیل کوتاهی آزادی و حقوق بشر در ایران و کشور آمریکا را باهم مقایسه نمایم؛ اگر در جمهوری اسلامی ایران حقوق بشر وجود داشت اینجانب که یکی از بشرهای این مملکت بودم به جرم رأی دادن به میرحسین موسوی توسط نیروهای غیبی و نماینده ولی فقیه شما در سپاه پاسداران دودمانم برچیده نمی‌شد و دزدان نان، نان زن و بچه‌ام را بعد از هفده سال خدمت، ان هم در روز تولدم (که مصادف بود با دوم اردیبهشت نود و یک) ربودند و هم اکنون دارم با هزار بدبختی با مشکلات زندگی دست و پنجه نرم میکنم و مدت شش ماه که یخچال خانهام رنگ گوشت و میوه را به درستی به خود ندیده، و پر بودن زندان اوین و کهریزک و شهرستانها از زندانیان سیاسی و فرار نخبگان و فرار مغزها و حصار خانگی آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و همسران آنها و به عزلت کشاندن مرحوم آیت‌الله منتظری و خانواده‌اش و روزنامه‌نگاران و نویسندگان و کسانی که در پستوهای وزارت اطلاعات جان دادند و به انزوا کشیده شده و کسانی که خود هم کم و بیش اطلاع داری، و آسوده نمی‌خوابیدی؟ که مملکت ما مهد تمدن و ادیان آسمانی است و قرار است که اسلام ناب محمدی به تمام دنیا صادر شود! اما باید حقوق بشر را در آمریکا جستجو کرد که خبرنگاران رسمی مملکت ما به صورت آزادانه گزارش وضعیت معیشتی و اقتصادی و روحی و روانی مردم آمریکا را به تصویر



می‌کشند و کاریکاتور روسای جمهور آمریکا توسط منتقدین بدون هیچ تهدید و هزینه‌ای کشیده می‌شود، مردم عراق را همین شیطان با رنگ کاریکاتور از دست صدام نجات می‌دهد و نجات افغانستان از دست طالبان و مردم لیبی از استبداد قزافی توسط آمریکا نجات می‌یابد و مناظره انتخاباتی و رقابت اصولی، و یک سیاهپوست برای مدت هشت سال تمام رئیس‌جمهور پیشرفته‌ترین کشور جهان می‌شود و عدم پذیرش نماینده حقوق بشر و راه ندادن او به این مرز و بوم چه پیامی دارد؟

شاید شما این تصور را کنید که اگر حقوق بشر و آزادی بیان وجود نداشت چرا شما با کمال پررویی من را مخاطب قرار می‌دادی. نه این آزادی نیست، بنده جانم را کف دستان قرار داده و به وظیفه مسلمانی خود عمل کردم ما از آن رهگذرانیم که به دل کینه نداریم ما که ترسان می‌رویم هرچه پیش آید خوش آید!

آقای خامنه‌ای (رهبر جمهوری اسلامی ایران)

اینک نگاهی گذرابه انتخابات سال هشتاد و هشت می‌اندازیم که در جمهوری اسلامی ایران به سال فتنه یاد می‌شود می‌خواستیم بپرسم وقتی یک جمعیتی بیش از سه میلیون نفر از میدان امام حسین (ع) تا میدان آزادی به صحنه می‌آیند و اعتراض خود را به نتیجه انتخابات اعلام می‌کنند و سرکوب می‌شوند! اما اجتماع چند ده هزار نفری در میدان انقلاب، حماسه نهم دی تلقی می‌شود و شاعران درباری در این باره شعر می‌گویند و کتاب‌های زیادی تکثیر می‌نمایند و عنوان می‌نمایند که فتنه حتا در زمان پیامبر (ص) و امام علی (ع) و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) وجود داشت. چرا شما خودتون را با ائمه اطهار و خاندان نبوت مقایسه می‌کنید و آقای جنتی را با مالک اشتر، این توهمی بیش نیست و این دست و پخت شورای نگهبان و ایادی برگزارکنندگان انتخابات از اوایل انقلاب تاکنون بوده و حضرت‌عالی و متفکرین به جای حل مشکلات مملکت و علت یابی و عدم تکرار و چاره اندیشی و اعتماد و جدا کردن مردم به خودی و غیر خودی، این اصولی نبوده و نیست و ما پیروان عاشورا می‌باشیم و اعتقاد به هیئات منالذله داریم و پیرو مکتب امام اول شیعیان جهان امام علی (ع) که می‌فرمایید حق گرفتنی است نه دادنی.

و وقتی دوازده عضو شورای نگهبان یازده نفر آنها برای یک کاندیدا تبلیغ و سخنرانی می‌کنند، «تو خود بخوان حدیث مفصل از این معما» و به قول مولانا:

«چون ترازو را طمع بودی به مال

کی ترازو گفتی وصف حال؟!»

آقای خامنه‌ای (رهبر جمهوری اسلامی ایران)

امام راحل رضوان الله تعالی همواره خود را فراتر از جریان‌های سیاسی قرار دادند در نهادهای اصلی حکومت هر دو گرایش مشهور اصول‌گرا و اصلاح‌طلب حضور داشتند و هرگاه ایشان احساس می‌کردند یک جریان تضعیف می‌شد به ترمیم آن می‌پرداخت ولی جناب‌عالی تا سال شصت و هشت ظاهراً فرد آزادی‌خواهی بودید ولی متأسفانه زمانی که زمام امور را به دست گرفتید نمی‌دانم به چه علت گرایش اصلاح‌طلبی‌ات به انزوا رانده شد؟ احساس می‌کنم که گویی جناح اصلاح‌طلب از یک مادر دیگر و یا پس از پدر زاییده که فاقد ارث پدری است.

در پایان این متن چند صفحه که به زبان ساده و روان با اصول اولیه آرایش ادبی نگارش کردم درد دل خیلی از مردم و من پاسدار است و با توجه به علاقه فراوانی که بهت دارم نه به خاطر اینکه رهبری و می‌توانی در یک دم جان من و خانواده‌ام را بگیری بلکه یک روحانی شیعه و سید و اولاد پیغمبری و یاممکن است هزاران نفر مثل آقایان طائب و سعیدی و جعفری که جلوتر از رهبری حرکت می‌کنند تو را وسوسه نمایند و لحظات آخر زندگی ام باشد از قصر فیروزه. از تارهای تنیده بیت رهبری بیرون بیایید و نفسی تازه کنید که تو رهبر یک ملت هفتاد میلیونی هستی و به گزارشات واهی و کذب اعتماد و تکیه نکن و درد و رنج مردم را از نزدیک ببین و آبروی خود را وقف هواپرستان و دستمال بدستان و چاکران نکن که اینها شمشیر دو لب هستند قلم شما را بریده‌اند و همه مردم را گردن می‌زنند.

به همه مردم روی آورید، همین مردم نگرانی‌ها را از خاطرتان خواهند زدود می‌شود دست‌های مردم را در دست هم و دست مردم را در دست خدا نهاد مگر شما و خیلی از روحانیون به همین بهانه پای در حکومت نهاده‌اید پس کو دست مردم و کو دست خدا، به دست پاسداران فربه و هیولاهای وزارت اطلاعات منگرید آن دست‌ها آلوده است و خونین، و من ساکن یاسوجم یکی از فرزندان قوم لر، و ساکن کالفرنیا هم نیستم که بعد از هفده سال خدمت برای این آب و خاک زحمت کشیده‌ام که بعد از ربع قرن خدمت فقط به جرم رأی دادن به میرحسین موسوی نانش را قطع کردند که، اسمش را گذاشتند دخالت در مسائل سیاسی، این زبینه نظام جمهوری اسلامی نیست و بنده به همان یک رأی که دادم افتخار



می‌کنم و اگر تمام دنیا را کف دستان من بگذارند رأی خود را پس نخواهم گرفت چون فکر و شعور چیزی نیست که کسی بتواند از کسی دیگر بگیرد و یا بتواند به آن تلقین نماید و یا با چیزی معاوضه نماید.

در هیچ دادگاه صالحه اثبات نگردید که من به عنوان یک نظامی در مسائل سیاسی دخالت کردم. در کمسیون، اعمال سلیقه در مورد بنده جاری گردید فقط به جرم داشتن فکر و شعور و اندیشه اصلاح‌طلبی، دنبال بهانه گشتند و این طوری با من برخورد نمودند، مملکت ما را ناهنجاری جای هنجار و ضد ارزش جای ارزش گرفته که با روحیه خیلی از این ملت سازگاری ندارد. تا دور نشده به خود آید و کاری کنید قبل از اینکه نیاید هیچ کار!

«و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و إلیه أنیب»
بهمن ماه سال یکهزار سیصد و نود و یک هجری شمسی
بدرود

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

<http://nurizad.info/?p=21401>



نامه سرگشاده زهرا ربانی املشی به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۹۱

تنها دعای این مادر، این بود که ستار آخرین نفری باشد که این گونه کشته می‌شود

بسمه تعالی

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران

پس از سلام و تحیت؛ استحضار دارید که عوارض مشکلاتی که در یک جامعه پدید می‌آید تنها در یک خانواده و حتا یک نسل پدیدار نمی‌گردد بلکه گریبان گیر نسل‌های آتی هم خواهد شد. همانند جنگ که با گذشت بیش از دو دهه از اتمام آن، خرابی شهرها، آوارگی‌ها، مسائل ناشی از استفاده از مواد شیمیایی، مسائل مربوط به جانبازان و خانواده‌های معزز شهدا و... هنوز از مشکلات مهم جامعه است.

عوارض ناشی از عملکرد حاکمیت هم در کشور از جمله مسائل اثرگذار و ماندنی است. برای مثال اثرات وضعی کشتن یک فرد بیگناه (عمدی باشد یا غیر عمدی) نسل‌های متمادی را تحت تأثیر قرار خواهد داد. یکی از این افراد کشته شده در نیروی انتظامی تحت امر شما، ستار بهشتی است. یک کارگر گچکار ساده روزمزدی که نان آور و همدم و پرستار مادرش بود. مادری که در عین پیر بودن راست قامت است و با اینکه داغ جوان بر دلش بود صبور بود؛ او از نظر مادی ضعیف بود ولی از معنویت و معرفتی قوی برخوردار بود.

باید رفت و در کنار این مادر نشست تا نیاز به قیامت و معاد و حسابرسی را بی‌شتر درک کرد.

وقتی وارد خانه محقر او می‌شویم هیچ وسیله‌ای چشمگیر نیست؛ آنچه جلب توجه می‌کند عکس است که دیوارها را منقوش نموده است. عکس‌هایی تقریباً یکنواخت از ستار، و بعضی دیگر چون سهراب که از کشته شدگان تظاهرات اعتراضی انتخابات ۸۸ و شب‌نم که در عاشورای ۸۸ زیر چرخ ماشین نیروی انتظامی له شد.

مادر ستار می‌گوید که ما همیشه حتا شب‌ها به جای خواب با پسر صحبت می‌کنیم. در این اتاق طاقچه‌ای است و روی آن علاوه بر عکس، پلاستیک کوچکی است که حاوی مشتی مو می‌باشد. آیا می‌دانید این موها چه بود؟ در یکی از مراسم ستار که مأموران امنیتی قصد ممانعت از برگزاری آن را داشتند، زد و خورد صورت گرفته و یکی از آنان حجاب از سر مادر داغدار کشیده و نیز چنگ در موهایش انداخته که در نتیجه مقداری از آن کنده شده بود و این مادر می‌گفت که من اینها را به عنوان... نگه داشته‌ام.

اگر بر فرض محال فردی همچون ستار بهشتی گنه‌کار هم بود و در دادگاه صالحه با حضور هیئت منصفه محاکمه و محکوم به اعدام و سپس این حکم اجرا شده بود، باز وظیفه من و شما و دیگران در قبال این مادر مظلوم و زجر کشیده چه بود؟ آیا غیر از این بود که او را دریابیم و بر زخم دلش مرهمی نهیم؟ و یا...

او امروز از کسی چیزی نمی‌خواهد جز محاکمه و مجازات بانیان و عاملان قتل فرزندش. آن مادری که من دیدم، مطمئناً انجام این محاکمه و مجازات آمران آن و سپس عذرخواهی نظام از وی، دل شکسته او را التیام خواهد بخشید و شاید این مانع شود از اینکه وی آهی برکشد و در نتیجه بنیان‌ها برافکنده شود. فریاد مظلومیت مظلومی که دستش از چاره کوتاه است و توان دفع ظلم و دفاع از خود را ندارد، فریاد بلندی است که طنین آن همه جهان را پر می‌کند همانگونه که طنین فریاد این مادر در دنیا پیچید. بی‌تردید آه مظلوم گریبان ظالم را خواهد گرفت چرا که خداوند خود پناه بی‌پناهان و فریادرس ستمدیدگان است. ظالمانی که بر ضعیفان و ناتوانان می‌تازند، در حقیقت به جنگ پروردگار می‌روند و او را به مصاف با خود فرامی‌خوانند. به خوبی آشکار است که در این نبرد، این ستمگرانند که محو و نابود می‌شوند.

«چو آه مظلوم کند کمانه

سرای ظالم شود نشانه»

دعایی را در آن خانه از صاحب عزا شنیدم که هر صاحب وجدانی را به خود می‌آورد؛ او می‌گفت: «امیدوارم ستار آخرین نفر باشد که اینگونه کشته می‌شود». مسلماً سرپوش گذاشتن بر روی این مسائل مانع اجابت این دعا می‌گردد ولی محاکمه و تنبیه عاملین و آمرین آن می‌تواند جلوی تکرار اینگونه حوادث را بگیرد.



امام صادق(ع) فرمود: «العامل بالظلم والمعین له والراضی به شرکاء ثلاثة؛ ستمکار و یاور او و آن‌که به ستم او راضی باشد هر سه آنان در ستم شریکند»

من با چشم خود این مظلومیت را دیدم و با گوش خود شنیدم و اکنون بیان می‌کنم که اگر کسی نشنیده، بشنود و آنانی که دستی بر آتش دارند و قدرتی در بازو، اقدام و دلجویی کنند.

امید است جناب‌عالی که به مقدار مجموع افراد این مملکت مسئولیت دارید این مهم را برای خشنودی آن مادر ستم‌دیده انجام دهید. والسلام.

زهرارسانی املشی

۱۳۹۱/۱۲/۱۰

*** منع ***

وبسایت «کلمه»

<http://www.kaleme.com/1391/12/10/klm-135414/>

**نامه سرگشاده محمدرضا معتمدنیا به خامنه‌ای، ۱۵ اسفند ۱۳۹۱ (++)****آقای خامنه‌ای مردم قیم نمی‌خواهند!**

شاه و رژیم سلطنتی‌اش چند اشتباه بزرگ مرتکب شدند و شما تکرارکننده همان اشتباهات هستید؛ پس شک نکنید که دیر یا زود به همان سرنوشت دچار خواهید شد، انقلاب متعلق به شما نیست که به این ارزانی آن را در معرض نابودی قرار داده‌اید

می‌دانم صدای من از لابلای پرده‌های ضخیم کاختان شاید به گوشتان نرسد، اما باز می‌نویسم و مظلومیت نظام و فرزندان پاک کشورم را گوشزد خواهم کرد

بسم الله الرحمن الرحيم

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ»

ای کسانی که ایمان آورده‌اید به عدالت پیوسته قیام کنید و برای خدا گواهی دهید هر چند به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندانتان باشد.

آقای خامنه‌ای

نمی‌خواستم دیگر دست به قلم شوم؛ وضعیت خطرناکی که شما و ناکثین - قاسطین - مارقین، به روز نظام و ایران عزیز و مردم نجیب و خوب این سامان و نخبه‌هایش آورده و می‌آورید مرا مجدداً مجبور به نقد و هشدار کرد. اگرچه هیچ نوع انتقادی را نمی‌پذیرید و برای فرار از نقد و انتقاد آن را به نوع دشمنی، غرض‌ورزی و یا کج‌فهمی منتقد حمل کرده و می‌کنید. (البته بلائی را که بر سر دین خدا آورده‌اید نقد نخواهم کرد چه خدا خود از دینش محافظت خواهد کرد) هر چند که بنا به فرمایش معصوم: «بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْمُوعِظَةِ حِجَابٌ مِنَ الْغُرَّةِ» میان شما و پند، حجاب و پرده‌ای از غرور افکنده شده است.

جناب آقای خامنه‌ای!

شما در سال ۸۸ خوب می‌دانستید که حق با کیست و جناب آقای مهندس میرحسین موسوی چه می‌گوید، چون آمر این پروژه خود شما بودید هر چند رعایایان مرتب ضمن محکوم کردن و حمله‌های ناجوانمردانه و برخلاف شرع و عرف بر نخست‌وزیر مظلوم حضرت امام، ایشان و دیگر معترضین را عامل و حقوق‌بگیران بیگانگان خوانده و به ظاهر معتقد بودید که دستشان از هرگونه مدرک دال بر تقلب خالی است چون به قول آقای سعیدی [نماینده خامنه‌ای در سپاه] «انتخابات مهندسی شده» انجام شده بود ولی دم خروس بیرون بود.

خوب آقای خامنه‌ای شما با همکاری ناکثین - قاسطین - مارقین با زیر پا گذاشتن حق با استفاده از تمام امکانات شرعی و غیرشرعی و عرفی و غیرعرفی در سال ۸۸ محمود را بر تخت ریاست جمهوری نشانید؟! حضرت آیت‌الله بینی و بین الله بفرمائید شما در وضعیت فعلی مملکت مقصر و مسؤول نیستید؟!

جناب آقای خامنه‌ای!

انتخاب روسای قوه قضائیه و مجریه و مقننه که دست‌پخت شماست، ورود وکیل‌الدوله‌های مجلس خبرگان و شورای اسلامی به مجلس با تأیید و انتخاب شماست! عزل و نصب معاونان و مدیران هم که مورد تأیید جنابعالی و یا منصوبیتان می‌باشد! باز هم می‌فرمائید در این وضعیت مردم و کشور دخیل نبوده‌اید؟!

قاسطین - مارقین شما را معصوم و یا در ردیف معصوم و گاهاً فراتر از معصوم می‌نامند، سکوت شما تأییدی است بر فرمایش مولای متقیان (علیه السلام): «أَجْهَلُ النَّاسِ الْمُعْتَرِّ بِقَوْلِ مَادِحٍ مُتَمَلِّقٍ يُحْسِنُ لَهُ الْقَبِيحَ وَيُبْغِضُ إِلَيْهِ النَّصِيحَ»؛ نادان‌ترین مردم کسی است که فریب ستایشگر چاپلوس را بخورد، ثناگری که زشت را در نظر او زیبا جلوه می‌دهد و خوبی را در نظر او منفور می‌سازد.



آقای خامنه‌ای!

شاه و رژیم سلطنتی‌اش چند اشتباه بزرگ مرتکب شدند و شما تکرارکننده همان اشتباهات هستید؛ پس شک نکنید که دیر یا زود به همان سرنوشت دچار خواهید شد، انقلاب متعلق به شما نیست که به این ارزانی آن را در معرض نابودی قرار داده‌اید. جناب آقای خامنه‌ای؛ به یاد دارید که شاه نسبت به افکار عمومی بی‌تفاوت بود. می‌گفت همین است که هست، هر کس دوست ندارد مرزهای کشور باز است، می‌تواند برود. دلتان را به این راهپیمایی‌های ساختگی و فرمایشی ۲۲ بهمن و ۹ دی و غیره خوش نکنید. مردم را آزاد بگذارید تا نشانتان دهند حضور یعنی چه. عواملتان را به میان توده‌های مردمی بفرستید تا میزان واقعی محبوبیت‌تان و بلائی را که بر سر نظام آورده‌اید بر شما روشن شود.

جناب آقای خامنه‌ای!

شاه روی نیروی نظامی و انتظامی و اطلاعاتی‌اش خیلی حساب باز کرده بود. یادتان که نرفته؟! به یاد آورید سال ۵۵ و ۵۶ را که اوج اقتدار رژیم سلطنتی بود. پرواز مگس روی هوا از دید ساواک پنهان نبود. سال هجری را به شاهنشاهی تبدیل کرد. اما خود شما باور می‌کردید یک سال بعد، یعنی در سال ۵۷ رژیم با آن اقتدار با آن وضع مفتضح فرو ریزد؟!

جناب آقای خامنه‌ای!

می‌دانید که تمام افسران ارشد شاه در اواخر سلطنت شاه کاسب شده و مشغول تجارت و بیزینس بودند، در نتیجه زمانی که شاه نیازشان داشت از آنها خبری نبود، پشت او را خالی کرده و به سرمایه‌شان چسبیده بودند. یعنی همان مرضی که اکنون فرماندهان و اطرافیان و چاپلوسانتان به آن دچار شده‌اند! توصیه می‌کنم خیلی روی آنها حساب باز نکنید. شعار «جانم فدای رهبر» تا وقتی هست که سرمایه‌هایشان در خطر نباشد، وگرنه...!

جناب آقای خامنه‌ای!

اشتباه دیگر شاه این بود که خود را عقل کل می‌پنداشت. در همه زمینه‌های مملکتی اظهار نظر می‌کرد و فصل‌الخطاب شده بود. از سیاست خارجی گرفته تا اقتصاد و کشاورزی و غیره و غیره؛ یعنی همان کاری که شما فراتر از آن را دارید انجام می‌دهید. همین وضعیت باعث شده بود که شاه در همه امور اجرایی مملکت دخالت کند. به جای این که شاه باشد، خود را در حد وزیر و معاون وزیر و مدیر کل پایین آورده بود. حتا رئیس دانشگاه و استاندار و شهردار انتخاب می‌کرد. در نتیجه این شد که مردم همه مشکلات را از چشم او دیدند و فریاد «مرگ بر شاه» سر دادند؛ چون واضح بود که او سرچشمه همه فسادها و مشکلات است. درست مثل شما که به جای این که آن بالا بنشینید و رهبر باشید، خود را درگیر کارهای اجرایی که برای اجرایش مسئول وجود دارد، کرده‌اید. به جای رئیس‌جمهور در جلسه هیأت دولت می‌نشینید و به جای نمایندگان مردم در مجلس تصمیم می‌گیرید و امر و نهی و عزل و نصب می‌کنید؛ پس حق دارند مردم که کاسه کوزه همه گرانی‌ها و ناامنی‌ها و اختلاس‌ها و دزدی‌ها و بی‌کفایتی‌ها را سر شما بشکنند. به جای این که رهبر باشید، قداست خود را سپر بالای ندانم‌کاری‌های اطرافیان بی‌کفایت‌تان کرده‌اید. وقتی سیاستمداری را که مورد تأیید حضرت امام بوده و در رسیدن شما به این مقام از هیچ کوششی دریغ نکرد، در این پنجاه سال در حادترین لحظه‌ها شما را یاری کرد، شما ایشان را در مقابل به محموداحمدی‌نژاد فروختید و فرمودید: نظر من به نظر آقای رئیس‌جمهور نزدیک‌تر است؟! در حقیقت تمام مسؤولیت‌های این وضعیت اسفباری را که در کشور به علت بی‌لیاقتی‌ها به وجود آمده پذیرفتی، بدون عذرخواهی از مردمی که به شما اطمینان کردند؛ تا شما باشید به خاطر کینه‌توزی شخصی‌تان با جناب آقای مهندس موسوی (همان کسی که امام فرمود: مخالفان ایشان حتا توانایی اداره یک نانویی را هم ندارند) این گونه دست‌تان را به خون مردم آلوده نکنید و مملکت را به دست عنصرانی چون احمد خاتمی، جنتی و مصباح و حداد عادل و طائب و... را که به قول حضرت امام عُرْضه و لیاقت اداره یک نانویی را هم ندارند، نسپارید.

جناب آقای خامنه‌ای!

فرعون‌ها و نمرودها به خاطر غرورشان از خدا دور شدند و به سرنوشت شومی که عبرت برای همگان شد، گرفتار گشتند. این سرنوشت همه دیکتاتورهاست که نه از نصایح خیرخواهان پند می‌گیرند و نه از سرنوشت سایر دیکتاتورها و مستبدین.



جناب آقای خامنه‌ای، بس کنید به این خودکامگی و بی‌قانونی که کشور و نظام مقدس جمهوری اسلامی را به ورطه انحطاط کشیده؛ در محبس نگه داشتن جناب آقای مهندس موسوی و همسر دانشمند و شجاعش سرکار خانم زهرا رهنورد و جناب کروی و سایر فرزندان شجاع این آب و خاک که به علت ابراز عقیده در زندانند به غیر از فضاحت هیچ دستاوردی نخواهد داشت. آقای خامنه‌ای، دلسوزان و معتقدان به نظام اسلامی را تا راه بازگشت بسته نشده به صحنه سیاست و مدیریت جامعه باز گردانید. آقای خامنه‌ای، مردم قیم نمی‌خواهند، بگذارید مردم نمایندگان مجلسین و ریاست جمهور را خود انتخاب کنند.

جناب آقای خامنه‌ای!

نگران اینکه چه بلایی بر سرم خواهد آمد نیستم و برایم مهم نیست، می‌دانم صدای من از لابلای پرده‌های ضخیم کاخ‌تان شاید به گوش‌تان نرسد، اما باز می‌نویسم و مظلومیت نظام و فرزندان پاک کشورم را گوشزد خواهم کرد تا ادای دین و تکلیف کرده باشم؛ هرچند که بنا به فرمایش مولایمان: مستی غفلت و فریب، دیرتر از مستی مسکرات زایل می‌شود.

محمد رضا معتمدنیا

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/67246/>

**نامه سرگشاده محمدمهدی امامی ناصری به خامنه‌ای، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱****دلنوشته‌ای به مقام معظم رهبری**

محضر مبارک حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله)
مرجع عظیم الشان و رهبر گرانقدر انقلاب اسلامی
بعدالتحیه والاحترام؛

ذره ذره وجودم شکرگزار درگاه بی‌کران الهی است که بعد از تمادی قرون متطاوله‌ای، حاصل خون‌ها و خون دل‌ها و مصائب حجج طاهرین و ائمه معصومین (سلام الله علیهم اجمعین) و مؤمنین واصحاب منتجبین و سلف صالح امامیه در تحقق نظام مقدس جمهوری اسلامی و رهبری امام راحل عظیم الشان(ره) و بقای آن را تحت زعامت داهیان خلف صالح آن عزیز و نائب برحق بقیه الله الاعظم (روحی له الفداء) نهاد و ما را منت حیات در دوران عزم شیعه بخشید.

رهبر معظم انقلاب اسلامی؛

شاید نگارش این نوشتار نیز از منظر تنگ نظران، خود شاهد دیگری برای اثبات اتهام! سوء سریره و خبث باطن امثال نگارنده باشد لکن تربیت در فضائی که مربی آن امام راحل عظیم الشانی است که نه تنها «تخطئه خویش» را روا تلقی می‌نمودند بلکه استیضاح حاکم اسلامی، آن هم در محضر ملت را، از حقوق و وظایف آحاد مسلمین می‌شمردند، صاحب این قلم را به نوشتن عازم ساخت و بر نفوذ و تأثیرگذاری آن امیدوار - چرا که مخاطب آن شخصیتی است که همواره جازم بر سیر در سیره و استنان به سنت آن عزیز سفر کرده بوده است.

رهبر گرانقدر؛ دیری است که فضای رسانه‌ای کشور را - لاقلاً در عرصه‌ای که نگارنده در آن مشغول فعالیت است - انبوهی از تحدیدات و تضییقات غیرقانونی و سلیقه‌ای احاطه نموده است که حدوداً و بقائاً، منشاء پیدایش آسیب‌های متعددی گشته و خواهد گشت. ناگفته هویداست که مقصود از نکوهش این رویه ناصواب به هیچ وجه تأیید کنار نهادن نظامات قانونی و برخورد حکیمانه حقوقی با هرگونه تخلفی نیست. لیک این کجا و آن کجا؟!

رهبر معظم انقلاب اسلامی؛

به عنوان استفهام حقیقی، رخصت می‌طلبم یکبار و به صراحت استفساری از حضرتعالی بطلبم، آیا تأیید می‌فرمایید که با تفسیری موسع از سه مصدر باب تفعیل: «توهین به رهبری معظم انقلاب اسلامی و مسئولان نظام مقدس جمهوری اسلامی»، «تبلیغ علیه نظام» و «تشویش افکار عمومی»، بسیاری از صاحبان قلم که به قرائن حال و مقال و سابقه، با قصد «النصح لائمة المسلمین»، ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر به انعکاس برخی نارسایی‌ها پرداخته‌اند - دچار حرمان از حقوق اجتماعی و فردی و حرفه‌ای خویش گشته و متأذی به انواع ایذاء شوند؟

آیا نفس اعمال چنین روندی در نهادهایی که موظف به تقویت نظام مقدس جمهوری اسلامی - و در حقیقت موازین نورانی تشیع - هستند به معنای «القاء» ضعف نظام و وهن و توهین به رهبری معظم نظام نیست که فاقد قابلیت مواجهه و اجابت از نظرات منتقدین هستند؟ چگونه می‌توان این ظلم فاحش نسبت به نظام را جبران و زخم‌های عمیق ناشی از آن را التیام بخشید؟

آیا حتا در صورت تحقق تعارض بین «وظیفه و حق نصح و امر به معروف» و «توهین و تشویش» نباید، دلیل «وظیفه نصح و امر به معروف» را حاکم و وارد بر موارد قانونی «توهین و تشویش و تبلیغ» دانست؟

آیا سزاست این خدمتگزار اسلام عزیز را با کوله‌باری از سوابق مدیریتی و اجرایی و توفیقات علمی و مدیریت رسانه‌ای که همه افتخار خود را در تبعیت از ولایت مطلق امر، آن هم در دورانی که نظام مقدس جمهوری اسلامی با پشت سر نهادن دوران پرخطر التقاطیون مدعی، دوران پرعزت اصولگرایی انقلابی را می‌گذرانند، به این اتهامات و با سوء برداشت از مقررات و بدون هیچ‌گونه مستند قانونی، این چنین مورد کم لطفی قرار دهند؟



این جانب هرگز از تحمل هر تهمتی از جانب بریدگان از انقلاب، انسان آزرده خاطر نشدم که تحمل این سخنان از جانب دوستان! رهبرفرزانه انقلاب اسلامی؛

گلایه این ناملایمات را جز به محضر خداوند متعال و رهبر عزیز، کجا توان برد که موجب سوء استفاده دشمنان کور دل این انقلاب الاهی نگردد؟ بی‌شک اگر امر دایر، بین لطمه دیدن آبروی این بنده ناچیز خداوند (و خدای ناخواسته) وارد شدن کوچک‌ترین خدشه به ساحت این نظام مقدس (که مأمّن و مئای همه مؤمنین و آزادگان عالم است) باشد هرگز و در هیچ حالتی، آبروی این بنده بی‌مقدار پروردگار، ارزش آن را نخواهد داشت که به جهت حفظ آن، لطمه‌ای به نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران یا ارکان آن وارد آید.

نگارنده بر حسب کریمه «فذكر فأن الذکری تنفع المؤمنین» و با رجاء واثق بر شرح صدرآن رهبر گرانقدر، برخورد فرض دانستم که وقوع این رویه ناصواب و غیرحکیمانه را به استحضار حضرتعالی رسانده و از وجودتان طلب «راه» و «مدد» بر «طی طریق» صواب نمایم.

طول عمر با برکت و مزید توفیقات آن وجود مبارک، دعای سربازان ولایت می‌باشد.

وعلى الله فلتیوکل المؤمنون

والسلام على من اتبع الهدی

محمد مهدی امامی ناصری

مدیر مسؤول روزنامه «مغرب»

*** منع ***

روزنامه «مغرب»، ۲۱ اسفند ۱۳۹۱؛ وبسایت روزنامه «مغرب»



نامه سرگشاده بیماران هموفیلی به خامنه‌ای و احمدی‌نژاد، ۲۵ اسفند ۱۳۹۱

به فریاد بیماران دردمند هموفیلی برسید!

رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران جناب آقای دکتر احمدی‌نژاد
سرپرست محترم وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی

باسلام و احترام

اینجانبان تعدادی از بیماران هموفیلی (دارای کمبود فاکتورهای انعقادی) به قصد درد دل مطالبی چند در خصوص وضعیت بیماران معروض می‌داریم:

۱- بیماری هموفیلی از بدو تولد همراه ماست و تا به حال درمان قطعی نداشته است اما چنانچه داروهای مورد نیاز به موقع و به تعداد کافی در اختیار باشد قادر به ادامه زندگی طبیعی خواهیم بود.

در غیر این صورت هر روز بارها می‌میریم و زنده می‌شویم. از آنجا که استمرار ارائه خدمات درمانی مطلوب در مورد این بیماری بسیار حائز اهمیت است تغییر رویه در سیاست‌ها که در نهایت منجر به عدم توزیع مناسب دارو می‌گردد و همچون سم کشنده‌ای زندگی بیماران را با تهدیدات جدی روبه‌رو می‌سازد که برخی از آنها به اختصار عبارتند از:

الف- مصرف بیش‌تر دارو و در نتیجه از بین رفتن سرمایه کشور که متأسفانه باید به صورت ارز خارجی باشد. (به طور مثال، یک مورد خونریزی در صورت تأمین به موقع دارو با ۵ تا ۱۰ ویال فاکتور انعقادی رفع می‌گردد اما متأسفانه به دلیل نرسیدن دارو به بیماران بعضاً نیاز به ۳۰ تا ۵۰ ویال دارو پیدا خواهند کرد.)

لازم به ذکر است با احتساب تعداد بیماران و ارز مورد نیاز برای هر ویال فاکتور انعقادی خسارت وارده به بیت‌المال از یک سو و از سوی دیگر صدمات وارده به سلامت بیماران به روشنی مشخص می‌گردد برای نمونه هر فاکتور هشت، ۲۵۰ دلار برای دولت هزینه دارد.

۲- فضای درمانی و کادر درمانی و نحوه درمان به هیچ عنوان مناسب با نوع بیماری و تعداد بیماران و پراکندگی بیماران در سطح کشور نمی‌باشد و تأسّف‌برانگیزتر اینکه وضعیت روز به روز بدتر می‌شود.

در طرح‌های توسعه‌ای بیمارستان امام خمینی تهران به جای توسعه فضای درمانی بیماران هموفیلی، محل درمان به زیرزمینی بدون تهویه با ۵ تخت که علاوه بر بیماران هموفیلی بیماران شیمی درمانی نیز در آنجا مداوا می‌گردند منتقل شده است.

روزهای یکشنبه، و سه‌شنبه در هفته محل به اصطلاح مخصوص بیماران هموفیلی دیدنی است. در این دو روز شاید سرانه فضای بیماران و کادر درمانی به کم‌تر از نیم متر مربع برسد. در سایر روزها نیز معمولاً ۲ یا ۳ بیمار با خونریزی‌های شدید بر روی یک تخت اگر دارو باشد مورد مداوا قرار می‌گیرند. از وضع رقت‌بار اتاق مستور شده برای فیزیوتراپی بیماران نیز صرف نظر می‌کنیم.

با وضعیتی که در مرکز درمانی شهر تهران حاکم است اوضاع در شهرستان‌های کشور نیاز به توصیف ندارد.

۳- ایجاد اشتغال متناسب با شرایط جسمی بیماران هموفیلی توسط وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی جهت امرار معاش و حفظ کرامت انسانی این بیماران و همچنین برقراری مستمری برای بیماران از کار افتاده از اهمیت بالایی برخوردارند.

*** منبع ***

وبسایت «عصر ایران»



نامه سرگشاده طنز ف. م. سخن به خامنه‌ای، ۱۹ فروردین ۱۳۹۲

نامه فدایت شوم برای حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

رهبر معظم انقلاب، حضرت آیت‌الله العظمی امام خامنه‌ای

این نامه را با اشک چشم و سوز دل برای تان می‌نویسم. اگرچه همواره آدم بی احساسی بوده‌ام، ولی نمی‌دانم چطور شده که این روزها رقیق‌القلب شده‌ام و به نوعی برای مشارکت در انتخابات باشکوه پیش رو احساس تکلیف می‌کنم. شاید تحت تأثیر بیانیه پر سوز و گداز آقای تاج‌زاده قرار گرفته‌ام. شاید هم پایداری بر اصول جنابعالی باعث شده تا از خر شیطان پیاده شوم و به خودم بگویم پافشاری و لجبازی تا کی؟ تو که زورت به آقا نمی‌رسد چرا عرض خود می‌بری و زحمت ایشان می‌داری؟ واقعاً ها! آدم هر قدر هم کله‌خر باشد نمی‌تواند با شما و دستگاه‌های امنیتی تان مقابله کند. بالاخره این قدر موضوع را کش می‌دهید تا آدم سرش به سنگ بخورد و آدم بشود و توبه کند و به راه راست هدایت گردد. دست‌تان درد نکند که پدر ملت هستید و آموزگار ما. ما اگر بلانسیست بلانسیست باز هم بلانسیست یک صدم کله... کله... (مؤدبان‌اش چه می‌شود؟... آهان...)

کله شقی شما را داشتیم الآن به تمام آرزوهایمان رسیده بودیم. ولی افسوس که شما شماید و ما ما. همین خانم اشتون را ببینید چه جور نماینده تان او را بازی می‌دهد و برای حکومت ارجمند ما زمان می‌خرد. واقعاً خر هستند این غربی‌ها که نمی‌فهمند شما چه تاکتیکی به کار می‌برید. فکر کنم همان تاکتیک استاد پروفیسور حسن عباسی یعنی تاکتیک قورباغه در دیگ آب جوش را به کار می‌برید و خانم اشتون یک دفعه چشم باز می‌کند خودش را در دیگ جوشان بمب اتمی می‌بیند! هاهاهاهاها! الاهی من فدای استراتژی و تاکتیک تان بشوم!

اما بحث من سیاست خارجی نیست بلکه همین انتخاباتی است که در پیش رو داریم. الاهی من قربان تان بروم. الاهی من دور سرتان بگردم. ببینید آقای تاج‌زاده از درون سلول انفرادی چقدر پیام قشنگ و محترمانه و شایسته مقام معظمانه شما داده. شوخی نیست ها! آدم در سلول انفرادی بتواند این قدر بنویسد و منتشر کند حقیقتاً کار بسیار دشوار و در حد غیر ممکن است ولی آقای تاج‌زاده این غیر ممکن را ممکن کرده است. من گمان می‌کنم ایشان هم مثل هانیبال لکتر در قسمت دوم سکوت بره‌ها نامه‌هایش را لای کاغذ توالتی چیزی قایم می‌کند. البته در زندان اسلامی که کاغذ توالتی نیست لابد از طریق آفتابه آنها را به خارج از زندان می‌فرستد. حالا من می‌خواهم به تأسی از ایشان پاچه شما رهبر عزیزم را بخارام و بادمجان‌هایی را که با کارشناسان عزیز اوین دسته‌جمعی پوست کنده‌اند دور قاب شما بچینم.

رهبر عزیز و نازنینم!

الهی من قربان آن اخم الاهی تان بروم. می‌دانم حرف شما فرمایش نیست و دستور است. من هم مطیع و فرمانبردارم. نوکرتان اگر اجازه بدهید می‌خواهد بگوید به این یارو خاتمی یک فرصت بدهید بیاید زرش را بزند و مردم هم برایش دست بزنند و هورا بکشند و یک مدت دیگر سرگرمی ملی به وجود بیاید و شما هم آن پشت، کار خودتان را بکنید. حضرت جنتی که عمرش دویست سال باد که هنوز نمرده است. مگر مشاهده نکردید مردم قهرمان همیشه در صحنه برای یک لیوان بستنی پانصد تومنی چه جوری داشتند جیگر همدیگر را می‌دریدند. ما چنین مردمی هستیم. بگذارید این بابا بیاید مردم مثل بستنی دور او جمع شوند بعد مثل صاحبان چوپان بساط بستنی را جمع کنید بگویید چه بستنی‌ای؟ چه کشکی؟ چه دوغی؟

این جوری مردم قدر شما را بیشتر می‌دانند و به عنوان پدر روحانی و معنوی خود در قلوب‌شان جای می‌دهند. الاهی فدایتان بشوم. بیایید به حرف‌های آقای تاج‌زاده گوش کنید و بگذارید ما یک مدت دیگر سر کار برویم و با شادی و پایکوبی کمی حال کنیم. یکی بگوید سبز، یکی بگوید سفید، یکی بگوید این، یکی بگوید آن. بعد اگر کسی شلوغ کرد بگیرید بزنید ببرید کهریزک. آقای مرتضوی که هنوز زندان نیفتاده. حکم حکومتی صادر می‌کنید که ایشان خیلی هم خوب است و با قاضی حداد برود بزند پدر صاب بچه ضد انقلاب را در بیاورد. چیزی که از شما کم نمی‌شود در عوض ما دعاگوی شما می‌شویم.

ببخشید مصدع شدم. وقتی روی دنده حرف زدن می‌افتم دیگر کنترل از دست می‌رود. شما آقای مایید. شما بابای مایید. شما عزیز و نور چشم مایید. امیدواریم این پاچه خاری ما موثر واقع شود و همان کاری را که آقای تاج‌زاده گفت انجام دهید.

برای تان عمری بیشتر از عمر آقای جنتی آرزو می‌کنم



ارادتمند و دعاگوی همیشگی

ف. م. سخن

ویدیوی «سخنان جدید تازه منتشرشده مصطفی تاجزاده از پشت پرده انتخابات»

http://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=xCu1TF13DHs

*** منبع ***

وبسایت «گویامن»

<http://my.gooya.com/permalink/4353.html>

**نامه سرگشاده «بابک خرم‌دین» (ج.ع. ۰.ع) به خامنه‌ای، ۲۰ فروردین ۱۳۹۲****آخوند خراسانی، میرزای نائینی و جناب خامنه‌ای**

به نام خدا
 «روزگارا قصد ایمانم مکن
 ز آنچه می‌گویم پشیمانم مکن» (ه. الف. سایه)

جناب آقای خامنه‌ای
 با سلام

بنده برای انجام دادن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر که امام علی (ع) به فرزندان خود وصیت کرد و یادآور شد که اگر این وظیفه ترک شود ظالمان بر آنها و جامعه چیره می‌شوند و دیگر استطاعتشان از خداوند اثری ندارد، این نامه را برای شما به نگارش در می‌آورم تا در آخرت که مقصد همه انسان‌هاست در نزد خداوند روسفید باشم.

تا به الآن بزرگواران زیادی برای شما نامه نوشته‌اند و ظلم‌هایی که از جانبتان به مردم شده را یادآوری کرده‌اند و شما را به روز جزا برده‌اند و دیگری به داستان پیامبران شما را فراخوانده تا عبرت بگیرید و یکی هم... اما بنده نه می‌خواهم شما را به روز جزا ببرم و نه می‌خواهم تاریخ را به قصد عبرت گرفتن برایتان تعریف کنم، بلکه نامه من بر دو محور می‌گردد یکی وضعیت دکتر خزعلی که یک قدم با شهادت فاصله دارند و دیگری فرازهایی از گفتگوی آخوند خراسانی با میرزای نائینی است که تبعات تشکیل حکومت دینی را شرح می‌دهد.

ابتدا به گفتگوی آخوند خراسانی می‌پردازم و در انتها به وضعیت دکتر مهدی خزعلی، زیرا به عقیده بنده در اکثر موارد اواخر نامه بهتر از اواسط آن درک می‌شود.

آخوند خراسانی و میرزای نائینی

در کشمکش‌های میان مخالفان و موافقان مشروطه در نجف میان پیروان کاظمین (محمدکاظم خراسانی و سید محمدکاظم یزدی) اختلافاتی بوجود آمد و میرزای نائینی که عضو ارشد مجلس فتوای آخوند خراسانی بود برای رفع این اختلافات به آخوند خراسانی پیشنهاد کرد تا از تأیید حکومت مشروطه دست بکشند و به تشکیل حکومت اسلامی همت گمارند و خود نیز زعامت آن را بر عهده گیرند... در این گفتگو مرحوم نائینی که از معتقدان ولایت فقیه بودند این بحث را مطرح کرده و طوری از آن طرفداری کردند که هیچ کس فکر نمی‌کرد ایرادی بتوان بر آن گرفت.

مرحوم آخوند خراسانی، پس از آن که تمام گفته‌های مرحوم نائینی را با دقت و حوصله گوش داد، در مقام پاسخ‌گویی برآمد و در جلسات متعدد، به تفصیل در حول و حوش حکومت دینی و حکومت طبقه روحانی گفت‌وگو کرد و پس از رد استدلال‌های نقلی و عقلی میرزای نائینی، از جمله اظهار داشت:

بیانات و استدلال‌های شما، اگر هم به لحاظ نظری درست باشد، و فرضاً ما برای قبول نظریه شما، حتا نظریه شیخ الطائفه و شیخ اعظم (شیخ انصاری) را رد کنیم و ایرادات ایشان و بسیاری از فقهای بزرگ را بر نظریه‌ای که شما پذیرفته‌اید ندیده بگیریم - و من دون ذلک خرط الفتاد- ولی با مشکلاتی که در مرحله عمل گریبان ما را می‌گیرد چه کنیم؟

مگر نمی‌دانید که قبول پیشنهاد شما و سپردن حکومت به دست علمای دین، تبعات نامطلوبی دارد که اگر راهی برای گریز از آن تبعات پیدا نکنیم، ضررهای عمل به این پیشنهاد، بسیار بیش از منافعی خواهد بود؟

برخی از تبعات حکومت اسلامی از نظر آخوند خراسانی



۱- اگرچه تشکیل حکومتی مبتنی بر علایق دینی شیعی که در رأس آن علما باشند - و نیز اجرای کلیه قوانین شرع از جمله درمورد مخالفان اسلام و تشیع - برای ما کمال مطلوب است، اما تشکیل چنین حکومتی، پیروان دیگر ادیان و مذاهب را ترغیب خواهد کرد تا آنان نیز حکومت‌هایی مبتنی بر تعصبات دینی ضدشیعی - که در رأس آن پیشوایان دینی شان باشند - بر سر کار آورند، و قوانین شرع خود را که برخلاف منافع مسلمانان و شیعیان است اجرا کنند. و آن‌گاه خطر آن حکومت‌ها برای ما، از خطر حکومت‌هایی که فعلاً در دنیا هستند بیشتر است. چرا؟ چون حکومت‌های فعلی، اگر هم بر سر دین با ما دعوا دارند، این نزاع غالباً مربوط به مواردی است که میان دین ما و سیاست آنها تعارض و تراحم وجود داشته باشد، نه در همه موارد. بنا بر این، ما را مجبور نمی‌کنند که اصل دینمان را کنار بگذاریم و به دین و مذهب دیگری درآیم. و در مقایسه با حکومت‌هایی که با اتکا به تعصبات دینی غیرشیعی بر سر کار آیند و در رأس آنها پیشوایان دینی غیرشیعی باشند، مصداق «بعض الشراهن من بعض» هستند.

زیرا حکومت‌های نوع اخیر حتی به اندازه حکومت‌های غیرشیعی فعلی نیز ما و جامعه شیعی را تحمل نخواهند کرد و ما را در اعتقادات و اعمال دینی خود بسیار بیشتر از پیش محدود خواهند کرد. به این ترتیب، دستیابی ما به قدرت و حکومت ظاهری در جامعه خود، مساوی است با حصر شدید ما از سوی قدرت‌های خارجی و تشدید فشارها و تزییقات بر شیعیان در جوامع غیرشیعی و هم‌چنین بر مسلمانان در جوامع غیراسلامی. چنان‌که وقتی صفوی‌ها حکومتی مبتنی بر تعصبات شیعی برپا کردند، مصیبت شیعه در خارج از ایران، از آن‌چه قبلاً بود، هزار برابر بیش‌تر شد. و یک نمونه‌اش قتل عام ده‌ها هزار شیعه به دستور سلطان سلیم در قلمرو «حکومت عثمانی» است. آخوند خراسانی حکومت فرادینی را در مقابل حکومت دینی قرار می‌دهد زیرا فکر می‌کند که حاکمیت دین باعث ضرر به شیعیان و عصر و حرج آنها در سطح بین‌المللی می‌شود و شاهد جنگ‌های مذهبی خواهیم بود.

۲- ما و علمای دیگر تا وقتی از بیرون به تشکیلات حکومت نگاه می‌کنیم و به درون آن تشکیلات قدم نگذاشته ایم، فسادها و کاستی‌هایی را که در تشکیلات است به وضوح می‌بینیم و به راحتی با آنها مبارزه می‌کنیم. اما وقتی خود وارد تشکیلات شدیم، فسادها و کاستی‌های آن را به وضوح نمی‌توانیم ببینیم. زیرا در آن هنگام، تشکیلات منسوب به ماست و ما منسوب به آن هستیم و هر کسی، همان‌طور که دیدن عیوب دیگران و عیوب تشکیلات دیگران - خصوصاً اگر مخالفان او باشند - برایش آسان است، دیدن عیوب خود و تشکیلات خود و وابستگان خود برایش دشوار است. میان دل بستگی به یک شیء و تشخیص معایب آن، نسبت معکوس برقرار است و معمولاً هر کس هرچه را بیش‌تر دوست دارد، کاستی‌ها و معایب آن را کم‌تر می‌بیند.

در زمان شاه مخلوع تعدادی از مقامات به دلیل مفاسد مالی و... دستگیر و روانه زندان شدند آیت‌الله خمینی در واکنش به این مسأله فرمودند: اگر از این مفاسد با خبر بودید و کاری نکردید که خود شریک جرم هستید و اگر از این افعال بی‌خبر بودید پس لیاقت حکومت کردن ندارید... (نقل به مضمون)

آیا شما از مفاسدی که رخ می‌دهد باخبر هستید و یا بی‌خبر؟ اگر مطلع هستید چرا کاری نمی‌کنید و اگر مطلع نیستید... عیوب جمهوری اسلامی را ندیده‌اید به دلیل علاقه و افرتان به آن و مبارزه با مفاسد را مبارزه با خویشتن می‌بینید... آیا می‌توانید به جنگ با خویشتن بروید؟ در حکومت دینی علما به فساد می‌افتند و این‌گونه است که مخالفت با آنها مخالفت با دین تلقی می‌شود... در حکومت اسلامی علما قوی‌ترین نیروی بازدارنده مبارزین با مفاسد هستند به نظر آخوند خراسانی دخالت علما باید بدین گونه باشد:

دخالت در امور سیاسی، اگر به معنای مراقبت و نظارت بر کار حکومت و مبارزه با فسادهای موجود در آن باشد، از اوجب واجبات و اهمّ فرایض برای ماست، ولی اگر به معنای اشتغال عامه مناصب حکومتی باشد، چنین امری با معنای اول قابل جمع نیست و در مقام تراحم میان این دو معنا و عدم امکان جمع، بنابر اصل «الأهمّ فالأهمّ»، و برای این‌که بتوان اولی را نگاه داشت، بلاشک باید دومی را رها کرد و به حدیث ابن عباس عمل کرد: «اتق خیرها بشرّها و شرّها بخیرها».

باری این تصور که اصلاح امت منوط به حاکم بودن ما و فساد آن معلول عدم تفویض حکومت به ماست کاملاً نادرست است.

۳- آنچه کمال مطلوب ماست، تبعیت حکومت از دین است و در راه این هدف نیز حداکثر تلاش را می‌کنیم.

ولی اگر برای حصول این مقصود، خودمان حکومت را در دست گیریم، در عالم عمل، قضیه به عکس می‌شود و دین تابع حکومت می‌شود. زیرا وقتی رجال دین به حکومت رسند، حفظ دستگاهی که عنوان حکومت دینی بر آن نهاده‌اند، مهم‌ترین هدف و وظیفه و فریضه تلقی می‌شود و طبیعی است که برای وصول به این مهم‌ترین هدف، استفاده از هر وسیله‌ای مباح می‌شود.



و احکام الهی و ارزش‌های اسلامی و حتا بدیهی‌ترین معتقدات دینی و اصول عقلی و اخلاقی قربانی شوند. بلی ظاهر قضیه این است که با تشکیل حکومتی به نام دین و به وسیله رجال دین، حقیقتاً دین حاکم خواهد شد. اما هیئات! مرحوم خراسانی معتقد است که دین وسیله حفظ قدرت میشود نه قدرت وسیله حفظ دین.

اما مهم‌ترین دلیل

۴- بسیاری از ما تصور نادرستی داریم و می‌پنداریم که چون چند کلمه فقه و اصول بلدیم، صلاحیت اشتغال به همه مشاغلی را داریم که لازمه تصدی هر یک از آنها تسلط بر یک یا چند رشته از علوم قدیم یا جدید است، و می‌توانیم جواب همه مسائلی را بدهیم که لازمه پاسخ‌گویی به هر یک از آنها تبحر در یک یا چند شاخه از دانش‌های پیشین یا امروزی است. از خاتم مجتهدین و استاد قاطبه فقها شیخ اعظم (شیخ مرتضی انصاری) بیاموزیم که با همه تسلط بی نظیر خود بر علوم دینی، هرگاه پرسشی در باب مسائل حکمی (فلسفی) از او می‌کردند می‌فرمود: «من وزیر داخله اسلام هستم این سؤال را از حاجی سبزواری بکنید که وزیر خارجه اسلام است.»

با این مقدمه اگر ما بخواهیم مناصب حکومتی را در دست بگیریم، لازمه اش آن است که برای تمامی این مناصب، افرادی داشته باشیم که هم در حدود وظایف خود قوانین اسلامی را بدانند و هم متدین واقعی باشند و هم درس مدیریت خوانده و شیوه‌های مختلف اداره امور کشور را تعلیم گرفته باشند؛ وگرنه آن‌گاه ما حتا برای یک دهم مناصب موجود، افراد شایسته‌ای که هر سه شرط را داشته باشند نداریم. اگر هم به یکی دو شرط از این سه شرط اکتفا کنیم، نتیجه کار بسیار نامطلوب خواهد بود و اوضاع از این که هست، بدتر خواهد شد.

و مردمی که می‌بینند به دلیل مثلاً عدم آگاهی و مدیر و کاردان نبودن افراد ما، اوضاع نامطلوبی حاکم شده است، نسبت به ما و بلکه نسبت به اصل دین بدبین خواهند شد. این است که می‌گوییم حکومت دینی، اگر صاحب منصبان مدیر و کاردان نداشته باشد، خطرش و ضررش برای دین، از حکومت غیردینی و ضد دینی هم بیش‌تر است. چون در حکومت غیردینی و ضددینی، اگر مردم ضعف و نارسایی و فساد ببینند، آن را به گردن حکومت دینی و پیشوایان دین و اصل دین نمی‌اندازند، ولی اگر مناصب حکومتی در اختیار ما باشد، همه ضعف‌ها و فسادها و نارسایی‌ها را به حساب علمای دین و اصل دین می‌گذارند و ما که بدون بصیرت و دانش کافی در اداره امور، این مناصب را اشغال کرده ایم.

جناب آقای خامنه‌ای

از این بحث بگذریم زیرا جان یک مؤمن مانند دکتر مهدی خزعلی از حکومت که امام علی(ع) آن را به آب بینی بزی تشبیه کرده است مهم‌تر است.

۳۵۰ فعال مدنی و سیاسی خواستار آزادی بی قید و شرط دکتر خزعلی از طرف وزارت اطلاعات شده‌اند و سرکار خانم ربانی املشی نیز آیت‌الله خزعلی را برای آزادی فرزندش فراخوانده. اما بنده نه می‌خواهم از سازمانی که به بعد از انقلاب فقط تغییر نام داد و وزارتخانه شد (ساواک = واواک) درخواست آزادی بی قید و شرط مهدی خزعلی را کنم و نه می‌خواهم برای آزادی پسر به پدر تمسک جویم... فرزند دکتر خزعلی می‌گوید که آزادی و زندانی کردن پدرش تنها به دستور شما صورت می‌پذیرد و من نیز می‌خواهم از طریق این نامه مستقیماً از شما درخواست آزادی ایشان را که چندین روز است اعتصاب غذا کرده می‌نمایم... همه حکومت‌ها آرزو دارند که مخالفی مانند دکتر خزعلی داشته باشند... به شما پیشنهاد می‌کنم که با دستانتان خود خیرخواه خویش را نابود نکنید امید است که حرف‌های این شهروند ایرانی به گوش شما برسد

ح.ع.

۱۳۹۲

*** منبع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد



نامه سرگشاده «شاهین ضد» به خامنه‌ای، ۲۵ فروردین ۱۳۹۲

سید علی! هنوز داغ حسن تازه است، مأموران جان مرتضی را نیز گرفتند!

سید علی! حسن میرزاخان در پی اعتراضات مردمی علیه حکومت ظالم و جنایتکار تو در خیابان توسط مأموران تو مورد اصابت گلوله قرار گرفت و پس از نزدیک به چهار سال سختی و مشقت جان باخت هنوز داغ او و دیگر عزیزان جان‌باخته تازه است که اکنون خبر می‌رسد نوجوان خوزستانی، مرتضی سویدی را مأموران به قتل رسانده‌اند! به دلیل اعتراض به تخریب خانه‌های فقیرانه‌شان توسط مزدوران تا به دندان مسلح تو! ننگ و نفرین ابدی بر تو باد که میلیاردها دلار خرج برنامه اتمی خود کرده‌ای و میلیاردها دلار به حزب‌الله و سوریه و دیگر همدستان خود در سراسر جهان حاتم‌بخشی کرده‌ای، اما جواب اعتراض هموطن فقیر و مظلوم مرا با گلوله می‌دهی!

*** منبع ***

وبلاگ «آزادی، استقلال، عدالت»

http://azadi-esteqlal-edalat.blogspot.com/2013/04/blog-post_14.html



نامه سرگشاده مصطفی تاجزاده به خامنه‌ای، ۳۰ فروردین ۱۳۹۲

آیا همچنان «میزان، رأی ملت است» یا «رأی یک نفر»؟!

به نام خدا

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران

با سلام و احترام

جنابعالی در دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری در اسفندماه ۱۳۹۱ با اعلام این که انتخابات در جمهوری اسلامی «یکی از بهترین، آزادترین و استانداردترین انتخابات در دنیا» است و با «مرسوم دانستن بررسی صلاحیت‌ها در دموکراسی‌های جهان»، هدف از آن را «عرضه افراد دارای شرایط لازم و متناسب با میل و رغبت مردم» خواندید و انتقادهای در این زمینه را «غیرفنی و ناشیانه» نامیدید. اجازه می‌خواهم به استحضارتان برسانم که در حال حاضر شرایط برگزاری انتخابات در کشورمان نه تنها با دموکراسی‌های با سابقه جهانی فاصله بسیار دارد بلکه با کمال تأسف باید بگویم که ما از برخی کشورهای اسلامی و حتی همسایه‌های خود نیز در این زمینه عقب افتاده‌ایم. در این نامه به وضعیت انتخابات در کشورهای عضو اتحادیه اروپا، کانادا، آمریکا، استرالیا و حتی ژاپن، هند و روسیه نمی‌پردازم، چون هم جنابعالی و هم هموطنانم بیش و کم از اوضاع آنها آگاهند. حتی متذکر نحوه برگزاری انتخابات در امریکای لاتین نمی‌شوم که تا دو دهه پیش دوگانه ژنرال‌های حاکم-چریک‌های مخالف حرف نخست را در آن کشورها می‌زد و اوضاع اسفناک اقتصادی و تورم‌های بعضاً سه رقمی نتیجه حکومت سرهنگان بود و اکنون طرفین «سلاح گرم» را در عرصه رقابت‌های سیاسی کنار گذاشته‌اند و با تن دادن به انتخابات آزاد و گذار به دموکراسی تا حدود قابل توجهی عقب ماندگی‌ها و مشکلات اقتصادی را پشت سر گذاشته‌اند. حتماً از وضعیت نیکارگوته، همزاد انقلاب اسلامی مطلع هستید. ساندنیست‌های پیروز برخلاف جمهوری اسلامی ایران که در سال اول پیروزی انقلاب، پنج همه‌پرسی و انتخابات آزاد برگزار کرد، به انتخابات و تدوین قانون اساسی بر اساس رأی مردم روی خوش نشان ندادند و به شیوه سلف کمونیست‌ها پیش رفتند و به اصطلاح انقلابی رفتار کردند. با وجود این پس از چندی تن به انتخابات آزاد دادند و حتی سال‌ها دولت را به رقیب خود واگذار نمودند. اما مجدداً با انتخابات آزاد و برپایه موازین دموکراتیک دولت را در دست گرفته و به بهانه مقابله با بازگشت ارتجاع یا وقوع انقلاب مخملی به استقرار دیکتاتوری نپرداختند.

مقام محترم رهبری

غرض از تصدیع در این نامه، مقایسه چگونگی برپایی انتخابات در ترکیه، فلسطین، مالزی، لبنان، پاکستان، تونس، مصر، لیبی و حتی عراق و افغانستان با نحوه برگزاری انتخابات در جمهوری اسلامی ایران در حال حاضر است. حتماً مستحضرید که در این کشورها

۱- نامزدهای مسلمان، مسیحی و کمونیست، لیبرال و سوسیالیست (موحد یا سکولار)، زنان بی حجاب و با حجاب، مردان کراواتی یا با ریش انبوه، شیعه و سنی یا دموکرات و اصلاح‌طلب، مکلا و روحانی خود را در معرض رأی و گزینش هم میهنان خود قرار می‌دهند و با یکدیگر به رقابت می‌پردازند. از جناب عالی می‌پرسم در انتخابات گذشته مجلس نهم و انتخابات آتی ریاست جمهوری چه کسانی حق دارند نامزد شوند؟ از غیرمسلمانان می‌گذرم. سکولارها، اعم از لیبرال یا سوسیالیست و کمونیست هم که حتی حق داشتن روزنامه و تشکیل حزب را ندارند، چه رسد به حق داوطلب نمایندگی مجلس شورای اسلامی و شورای شهر و روستا و خبرگان و ریاست جمهوری شدن. منتقدان مسلمان قانون‌گرا مانند ملی-مذهبی‌ها و نیز اعضای نهضت آزادی هم که اگر بازداشت و زندانی نشوند باید کلاهشان را به هوا بیندازند. اعضای جبهه ملی هم که جای خود دارند! هم چنین مسلمانان خواهان سبک‌های دیگر زندگی متفاوت با آن چه رسماً تبلیغ می‌شود، در عرصه سیاست و حکومت ایران محلی از اعراب ندارند. از سوی دیگر به گفته آقای جنتی، رئیس هیأت نظارت بر انتخابات مجلس و ریاست جمهوری، فتنه‌گران (معترضان به انتخابات ۸۸)، ساکتین فتنه (کسانی که به هتاکی به معترضان نپرداختند و حاضر نشدند سرکوب‌های خونین اجتماعات مسالمت‌آمیز منتقدان و نیز احکام سنگین و ناعادلانه دادگاه‌های فرمایشی علیه فعالان انتخاباتی و سیاسی منتقد را تأیید کنند در عین حال از خواست آقایان موسوی و کروبی هم



حمایت نکردند) و منحرفان (نزدیک‌ترین همکاران آقای احمدی‌نژاد) در انتخابات آتی رد صلاحیت خواهند شد. به این ترتیب عملاً نامزدهای یک جناح یعنی اصول‌گراها، آن هم نه همه آنها حق نامزد شدن دارند و اگر فشار افکار عمومی نباشد که شرایط دیگری بر مرجع نظارت بر انتخابات تحمیل کند، از هم اکنون باید به نامزد یک جناح خاص که روزنامه سپاه و ویژگی مهم او را «نوکری ملت و نوکری ولایت (جناب عالی) می‌خواند، پیروزی در انتخابات یک اسبه خرداد ۹۲ را تبریک گفت. تنها این سؤال باقی می‌ماند که آیا واقعاً معتقدید که با این اوصاف ما یکی از آزادترین و استانداردهای انتخابات جهان را داریم؟ بعید می‌دانم منظور جناب عالی گفته آقای جنتی باشد که چون کسی را به زور مجبور نمی‌کنند نامزد شود و یا رأی دهد، پس انتخابات ما آزادترین انتخابات جهان است! او نمی‌داند که به این تعریف انتخابات نمایشی رژیم ستم شاهی را نیز باید کاملاً آزاد تلقی کرد. چون نه در نامزد شدن و نه در رأی دادن از زور خبری نبود!

۲- در هیچ کشوری که دموکراسی بر آن حاکم باشد مرسوم نیست که نهاد ناظر بر انتخابات که وظیفه اصلی اش تأمین سلامت انتخابات و جلوگیری از سوء استفاده مقامات به ویژه در قوه مجریه از رانت و امکانات مالی و اطلاعاتی عمومی و نیز رسیدگی به شکایت معترضان است، خود رأساً به رد صلاحیت منتقدان حکومت پردازد و به هیچ مرجعی هم پاسخگو نباشد. آخر در کدام کشور دموکراتیک، منصوبان رهبر مسؤول رسیدگی به صلاحیت داوطلبانی می‌شوند که در صورت کسب رأی موظفند بر عملکرد رهبر نظارت و عنداللزوم او را عزل کنند؟ آیا می‌توانید یک کشور را که در آن دموکراسی حاکم است نام ببرید که مقامات رسیدگی کننده به صلاحیت داوطلبان، خود در آن انتخابات به عنوان نامزد شرکت می‌کند، همان کاری که اعضای شورای نگهبان در جریان انتخابات خبرگان انجام می‌دهند؟ مگر می‌شود داور هم زمان بازیکن نیز باشد؟! در کدام کشور دموکرات اعضای رسیدگی کننده به صلاحیت داوطلبان، رسماً و علناً در تشکلهای یک جناح سیاسی عضویت دارند و مثلاً خود را اصول‌گرا می‌خوانند که یکی از دو جناح رقیب در انتخابات محسوب می‌شود؟ به علاوه در کجا اکثریت اعضای هیأت ناظر علناً برخلاف تمام ضوابط قانونی و اخلاقی از یک نامزد پشتیبانی می‌کنند؟ در کدام کشور تمام اعضای ناظر از صدر تا ذیل از یک جناح سیاسی منصوب می‌شوند؟ مگر اساساً قرار است در انتخابات ایران چه اتفاقی بیفتد که حتی یک نفر از منتقدان را در درون مجموعه ناظران نمی‌پذیرند؟ مستحضرید که در کشور ما رسماً می‌گویند نامه سرگشاده نمایندگان مجلس به رهبر دلیل قاطع رد صلاحیت آنان در انتخابات پارلمان است! از این نکته می‌گذرم که حکومت‌هایی مانند ترکیه از نمایندگان دولت‌های مسلمان و غربی و... از جمله جمهوری اسلامی ایران دعوت می‌کنند که با سفر به آن کشور بر برگزاری انتخابات در کشورشان نظارت کنند و نتایج مشاهدات خود را به استحضار جهانیان و نیز هم وطنانشان برسانند. در ایران اما صحبت از چنین اقدامی مترادف خیانت و مستوجب انواع مجازات‌های آشکار و پنهان است. به این ترتیب آیا ما به راستی یکی از استانداردهای انتخابات دنیا را برگزار می‌کنیم؟

۳- در کشورهای مزبور وظیفه ذاتی نیروهای مسلح پاسداری از امنیت عمومی و ملی و یک پارچگی سرزمین است نه مهندسی معقول و منطقی انتخابات! در آن جوامع فرماندهان نظامی حق اظهارنظر در مورد فعالیت‌های سیاسی و انتخاباتی را ندارند نه این که مانند ایران بیش از چهره‌های سیاسی و حزبی به تحلیل انتخابات و مسائل آن و حتا ارائه توصیه و پیشنهاد در این باره پردازند. آیا حتا برای نمونه یک کشور را می‌توانید نشان دهید که در آن هم چون سردار مشفق با افتخار عملکرد نیروهای مسلح را در زمینه پیروزی یک نامزد و به شکست کشاندن رقبای او گزارش دهد و اقدام‌های خود و هم قطارانش را علیه ستاد انتخاباتی نامزد رقیب جناح حاکم که «ستاد دشمن» می‌نامد، لطف امام زمان بخواند؟! آیا در این کشورها فرماندهان نظامی تعیین می‌کنند که صلاحیت کدام کاندیدا باید رد یا تأیید شود؟ آیا ارتش‌ها در این جوامع روزنامه، خبرگزاری و سایت سیاسی دارند؟ و آیا رسم است که خود را علناً طرفدار یک جناح سیاسی بخوانند؟

۴- در ترکیه، مصر، لبنان و... هر جریان فکری و سیاسی از شبکه‌های رادیو و تلویزیونی خود بهره‌مند است و تمام شبکه‌ها در انحصار هیچ فرد و گروه و حزب و جناح خاصی نیست و به طریق اولی در اختیار حکومت هم نیست. در میهن ما صدا و سیما به جای آن که ملی بوده محلی برای تضارب آراء و عقاید باشد، ستایشگر جناب عالی، توجیه‌گر و مروج جناح مورد تأیید شما و تخریب‌گر و اهانت‌کننده به اشخاص و احزاب منتقد است. تصور نمی‌کنم چنین وضعی با هیچ استاندارد دموکراتیکی سازگار باشد. به راستی در کدام کشور دموکراتیک رادیو-تلویزیون صرفاً بر اساس میل یک نفر اداره می‌شود؟

۵- آیا مقایسه اوضاع رسانه‌های مکتوب در کشورهای مذکور را با ایران کنونی لازم می‌دانید؟ در یک جمله آزادی مطبوعات در این جوامع اصل است و محدودیت‌ها استثناء ولی در جامعه ما برعکس است. روزنامه‌ها و مجلات اصول‌گرا و ذوب‌شده در ولایت از مصونیت آهنین برخوردارند و در مقابل، نشریات اصلاح‌طلب یا مستقل در وضعیت ناامنی مطلق به سر می‌برند. در حال حاضر انعکاس سخنان یا چاپ عکس آقای خاتمی، رئیس‌جمهور سابق کشور، موجب تعطیل روزنامه می‌شود! درباره حق سکولارها و کمونیست‌ها و ملی‌گراها و... در زمینه انتشار ارگان‌های



مطبوعاتی خاص خود چه حرفی برای زدن داریم؟ هنگامی که توقیف فله‌ای مطبوعات و بازداشت‌های کیلویی روزنامه‌نگاران مسلمان قصه پر غصه دو دهه گذشته ایران بوده است، درباره دیگران چه می‌توان گفت؟ به بازداشت فله‌ای و غیرموجه اخیر روزنامه‌نگاران توجه فرمایید. در کدام کشور دموکراتیک چنین رفتاری می‌کنند؟ وضعیت احزاب نیز اگرچه به بدی اوضاع مطبوعات نبوده اما قابل قیاس با جوامع سابق الذکر نیز نیست.

۶- برای جلوگیری از اطاله کلام به سوء استفاده از اموال عمومی و پخش میلیاردها تومان تا شب انتخابات به سود نامزد جناح حاکم نمی‌پردازم. اما به عنوان نکته آخر به حق برپایی اجتماعات اعتراضی در این جوامع چه در مورد انتخابات و چه درباره سیاست‌های خرد و کلان حکومت اشاره می‌کنم. برای مثال در ترکیه معترضان به سیاست‌های حزب حاکم درباره سوریه، عمدتاً از میان علویان و سکولارهای پیرو آتاتورک، بارها و بارها تجمعات اعتراض آمیز برگزار کرده و می‌کنند. آیا در ایران منتقدان حق و اجازه دارند که در زمینه حمایت جناح حاکم از حزب بعث سوریه یا در اعتراض به اوضاع نابسامان اقتصادی کشور راه پیمایی کنند؟ همین سؤال در مورد اعتراض به نتایج انتخابات مطرح است. آیا عکس العمل یک حکومت دموکراتیک در برابر تجمعات مسالمت‌آمیز منتقدان باید سرکوب خونین باشد؟ مگر یکی از تفاوت‌های اساسی رژیم‌های دموکراتیک با دیکتاتوری‌ها پذیرش حق برپایی اجتماعات اعتراضی شهروندان نیست؟

رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، ما پرچم دار انتخابات آزاد در منطقه شدیم و تقریباً از همه جوامع اسلامی مانند ترکیه، پاکستان، مصر، مالزی، تونس، لیبی و... کیلومترها جلو افتادیم. با کمال تأسف در این سی سال انتخابات ما با فراز و نشیب‌های زیادی برگزار شده است، نه کاملاً آزاد و نه صد در صد فرمایشی. برخی بازتر مانند انتخابات دوره‌های اول، دوم، سوم، پنجم و ششم مجلس و تعدادی با اعمال شدید نظارت استصوابی و حذف غیرقانونی بسیاری از واجدان شرایط مانند انتخابات دوره‌های چهارم، هفتم، هشتم و نهم مجلس. انتخابات خبرگان رهبری در مجموع در دوره رهبری جناب‌عالی بسته و انتخابات شوراهای اول و دوم کاملاً باز برگزار شد. انصاف آن است که انتخابات ریاست جمهوری به ویژه از زمانی که رقابتی شد و رئیس‌جمهور از پیش معلوم نبود، یعنی از دوره هفتم تا نهم، در مجموع رقابتی بود اگرچه صددرصد آزاد نبود و با تخلف‌های آشکار و پنهان فراوان برگزار شد. برای مثال صلاحیت نامزدهای ملی - مذهبی رد شد و به طریق اولی جایی برای سکولارهای قانون‌گرا نبود. در مورد انتخابات ۸۸ هم جداگانه و مفصل بحث کرده‌ام و اکنون همه چشم‌ها به انتخابات ۹۲ دوخته شده است. تصمیم گیر نهایی نیز شخص جناب عالی هستید. توجه دارید که ما اکنون در شهر نابینایان به سر نمی‌بریم که در آن «یک چشم» پادشاه باشد. درست است که پیش از آغاز بهار عربی، حتا انتخابات استصوابی ما از اکثر قریب به اتفاق جوامع اسلامی بهتر و آزادتر برگزار می‌شد. اما این کشورها یکی پس از دیگری تن به حاکمیت مردم و انتخابات آزاد با همه لوازم آن دادند (مانند آزادی اندیشه و بیان و قلم و تشکل و تحزب و تجمع) در این شرایط می‌پرسم که آیا قصد دارید ما را به کدام سو رهبری کنید؟ انتخاباتی آزاد، عادلانه، سالم و قانونی یا مهندسی‌شده و نمایشی؟ آیا همچنان «میزان، رأی ملت است» یا «رأی یک نفر»؟!

مقام محترم رهبری

از چهار سال پیش اعلام کردم که انتخابات ۹۲ میدان «راستی آزمایی» ادعاهای جناح حاکم درباره انتخابات ۸۸ است. برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه و شفاف که به این معناست که به راستی معتقدید انتخابات ریاست جمهوری دهم سالم برگزار شده و جناح حاکم خود را مستظهر به پشتیبانی و رأی اکثریت ایرانیان می‌داند. از سوی دیگر برپایی انتخاباتی مهندسی شده و غیررقابتی بیان‌گر آن است که اقتدارگراها خود می‌دانند که تنها بر حمایت اقلیت متکی هستند. به همین دلیل از گزینش آزاد اکثریت ایرانیان روی گردانند. اکنون که به خرداد ۹۲ نزدیک می‌شویم، فرصت مناسبی برای قضاوت درباره آن چه در ۸۸ رخ داده فراهم شده است.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

جناب عالی هم چون من مستحضرید که «شرم تقدم» استبداد روحانیون متعلق به کلیسای کاتولیک است. با تشکیل جمهوری اسلامی، امید بود که روحانیت تشیع در پیوند دموکراسی با دین «فضل تقدم» را به خود اختصاص دهد که بشریت دست کم در جهان اسلام، نیازمند آن است. استبداد آخوندی نه جدید است و نه جذاب و نه در جهان ارتباطات می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای فردی و ملی مسلمانان باشد و الگو قرار گیرد. به همین دلیل یقین دارم در ایران نیز همچون بسیاری از کشورهای اسلامی در آینده نه چندان دور شاهد برپایی انتخابات آزاد خواهیم بود. امیدوارم



جنابعالی خود داوطلبانه پرچم‌دار برپایی چنین انتخاباتی با همه لوازم آن شوید پیش از آن که فشار زمانه امکان انتخاب دیگری را در برابر شما قرار ندهد. دعای خیر همه مردم به شما و مشارکت گسترده و با نشاط تمام قشرها در انتخابات و امیدواری برای رفع مشکلات و پیشرفت همه جانبه کشور و اعتلای جایگاه میهن در سطح جهان پیامد قهری تصمیم تاریخی جناب عالی برای برگزاری انتخاباتی مطابق با استانداردهای جهانی است. فرصت را از دست ندهید.

با احترام
زندادان اوین
سید مصطفی تاجزاده

*** منع ***

وبسایت «نوروز»

<http://norooznews.org/news/2013/04/5/2967>



نامه سرگشاده نویسنده وبلاگ «ایران سبز» به خامنه‌ای، ۲ اردیبهشت ۱۳۹۲

پرسی کوتاه از سید علی خامنه‌ای، از دیگران و سپس همگان!

جناب خامنه‌ای!

شما و انقلاب اسلامی شما چه به مردم داد که رژیم شاه نمی‌داد؟ و شاه چه از مردم گرفت که شما، اسلام و انقلاب اسلامی شما بیش از آن رژیم، از آنها نگرفت؟

این سؤالی است نه تنها از مقام معظم رهبری بلکه سؤالی است از آنها که خود را ملی، ملی و مترقی، چپ مترقی، ملی‌گرای دینی و روشنفکر دینی و ملی - مذهبی می‌خوانند! سؤالی است از آنها که مستقیم و غیرمستقیم در انقلاب شرکت کردند، به نسبت اینکه از آن نمدها که به وسعت ایران ما بود چه تعداد کلاه نصیبشان شده است؛ برخی همچنان آن را دست آورد بزرگ تاریخی ملت ما می‌دانند و برخی به کلاه دست نیافته‌ها، آنچنان بی‌خیال از بازخواست تاریخ طفره می‌روند که نه اجازه یا فرصت طرح این پرسش را به دیگران می‌دهند و بسی کمتر؛ زحمت پاسخگویی به خود را و نه خود با قدری زحمت، از خود می‌پرسند که ما با این انقلاب چه از دست دادیم و چه به دست آوریم؟ پرسشگری در این عرصه‌ها به موضوعات قدسی و هم‌وزن احکام اولیه الهی تبدیل شده‌اند که آنها را فقط باید پذیرفت و جایی برای پرسشگری در اطراف آنها نیست. همین و بس!

اما نیازی به استدلال نیست که اگر کسی نخواهد به این پرسش ساده دوران ما برای ما ایرانیان پاسخ دهد، با گذشته رو راست نیست و بنا بر این کم‌ترین اطمینانی هم نیست که با آینده هم روراست باشد و محال است که بتواند هم باشد. این پاسخ در درجه اول متوجه رهبر جمهوری اسلامی است:

جناب خامنه‌ای!

شما و انقلاب اسلامی شما چه به مردم داد که رژیم شاه نمی‌داد؟ و شاه چه از مردم گرفت که شما، اسلام و انقلاب اسلامی شما بیش از آن رژیم، از آنها نگرفت؟

این پرسش ساده زمانی این‌گونه شفاف برای من مطرح شد که ویدئو کلیپ جشن تکلیف دختران ۱۰ - ۱۲ ساله را در مدارس دختران میهنمان دیدم و به نقل از کسی شنیدم که پدر و مادری با دختر ۸ ساله خود در یکی از مدارس ابتدایی مشکل پیدا کرده بوده‌اند. علت این است که در مدرسه برای آنها از سر بردن امام حسین و تیر زدن حرمه به گلوی علی‌اصغر حسین تعریف کرده‌اند و این بچه حالا شب‌ها کابوس دارد و روانش به هم ریخته است و پدر و مادر او هم جرأت اینکه به بچه کوچک بگویند: «بچه جان اینها همه مزخرفاتی است که صدها سال برای عده‌ای ناندانی بوده است و حالا آن ناندانی برایشان به سیلوی اسکناس تبدیل شده است.»

پدر و مادر بچه پیش معلم می‌روند و می‌گویند این چه مسائلی است برای بچه‌های کوچک می‌گویند؟ آنها نمی‌توانند جذب کنند! معلم پاسخ می‌دهد دست ما نیست، بخشنامه و دستورالعمل آموزشی است!

هرگز، حتا برای لحظه‌ای نباید دوچار این توهم شد که رژیم ولایت فقیه تحت رهبری سید علی خامنه‌ای با این تعلیمات کپی شده از الگوهای فاشیستی و کمونیسم نوع کره شمالی و چینی در صدد مؤمن‌سازی و خدا‌باورسازی بچه‌های مردم و نسل‌های آینده هستند! اینها در پی هیپنوتیزم و افسون کردن نوباوگان میهن ما هستند تا از آنها آدمکی کوکی، روبات‌های مطیع جمهوری اسلامی بسازند. باند مافیایی حاکم بر آن است تا از این کودکان معصوم، لاجوردی‌ها، طائب‌ها، نقدی‌ها، فیروزآبادی‌ها، رادان‌ها و قالیباف‌های آینده را بسازد. نسلی بسازد که در صورت لزوم بتواند با مردم ایران آن کند که قاضی مرتضوی با جوانان مردم در کهریزک، حسینیان‌ها و پورمحمدی‌ها در اوین دهه ۶۰ و بشار اسد در سوریه با فرزندان آن مملکت کردند و می‌کند. رژیم برای فردا آدم‌کش تربیت می‌کند! نه شهروندان آگاه به وظیفه مدنی و ایرانشهری خود!

پایان یادداشت: حتماً کلیپ زیر را ببینید. بشنوید!



http://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=CSprAoo18H8

منع

وبلاگ «ایران سبز»

<http://iranesabz.se/?p=12454>



نامه سرگشاده طنز «حزب قربونت بریم آغا» به خامنه‌ای، ۳ اردیبهشت ۱۳۹۲

توپ در زمین رهبر!

حزب «قربونتون بریم آغا» در یک بیانیه خواستار نامزدی آیت‌الله خامنه‌ای برای «ریاست جمهوری» شد! در بخشی از این بیانیه آمده است: «آغا جان! بیا و خودت این مملکت را «کنتراتی» بردار و این قایق سوراخ را به ساحل نجات برسان، که اگر وقت بگذرد کار از دست خدا و امام زمان خارج می‌شود و دیگر حتا حضرت عباس هم کاری نمی‌تواند بکند! این ولایتی و حداد و هلوی مصباح و قالیباف و... هیچ‌کدام بصیرت خود شما و لیاقت ناخدایی قایق را ندارند. سرجدت بیا و نامزد ریاست جمهوری بشو و در این سال حماسه‌ها، یک «حماسه سیاسی تووپ» بساز که چشم «دژمن» کور بشود. تازه گور بابای حرف دیگران! بگذار بگویند دیکتاتوری! دیکتاتوری هم مثل شترسواری است؛ دولا دولا که نمی‌شود. یک «یا علی» از آن یا علی‌های موقع تولدت بگو و خودت بیا وسط میدان! هم رئیس‌جمهور باش و هم رهبر باش و هم تاج سر همه ما باش که خیلی قربونتون بریم اینا براتون کمه. پس آمدی‌ها!

امضاء: اعضای حزب «قربونتون بریم آغا» با خانواده
«ای جوونمی آغا!» [بابک داد]

منبع

صفحه فیس‌بوک بابک داد

https://www.facebook.com/babakdad.page?hc_location=stream



نامه سرگشاده رضا حقیقت‌نژاد به خامنه‌ای، ۴ اردیبهشت ۱۳۹۲

یک دوجین سؤال

حقوق شهروندی در نظام الهی

در سال‌های اخیر یکی از مهم‌ترین اتهامات مطرح شده علیه آیت‌الله علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران، نقض حقوق شهروندان ایران بوده است. او بارها با همین دلیل، از طرف بسیاری از ایرانیان و غیر ایرانیان محکوم و سرزنش شده ولی چنین آرای، تأثیری در روش حاکمیت وی پدید نیاورده. به نظر می‌رسد رهبر ایران بر این باور است که الگوی نظام تحت نظرش، برآمده از یک مجموعه معرفتی دینی و منطبق با دستورات الهی است و چنین نظامی نمی‌تواند تحت تأثیر افکار و عقائد دست ساخته بشری، به‌خصوص انسان غربی، تغییر کند. در گفت و گوی فرضی پیش رو، کوشیده‌ام با طرح ۱۲ سؤال و گزینش عینی جواب‌ها از مجموعه سخنرانی‌های ۲۴ سال گذشته آیت‌الله خامنه‌ای، مبانی مد نظر وی را به تصویر بکشم، مؤلفه‌هایی که از سال ۶۸ تا کنون، نه از نظر فرم و نه محتوا، تغییر خاصی نکرده‌اند.

۱- در پیام تسلیت اخیرتان درباره حادثه بوستون آمریکا، اشاره به حفظ امنیت شهروندان به عنوان یکی از حقوق شهروندی، مشهود بود. به طور کلی، نظرتان درباره حقوق شهروندی چیست؟

در نظام اسلامی، همه از حقوق شهروندی برخوردارند. (۱) انقلاب اسلامی، مقوله شهروندی را در ایران احیا کرد. ما قبل از انقلاب اسلامی چیزی به نام حقوق شهروندی نداشتیم. آن چیزی که در ایران مطرح بود بحث ارباب، رعیت، عبد و مولا بود، نه بحث شهروندی. اما ما تأکید کردیم که تأمین حقوق شهروندی و آزادی به شکل صحیح و منطقی و نه افراطی و تقلیدی، باید به عنوان یکی از شاخص‌های چشم انداز و برنامه توسعه مورد توجه قرار گیرد. (۲) و اصول نظام و انقلاب مبنای همکاری و اتحاد ملی قرار گیرد و اقلیتی هم که این اصول را قبول ندارند، به عنوان شهروند از حقوق عمومی برخوردار هستند. (۳)

۲- شما شهروند را به عنوان یک واژه برای نامگذاری بخشی از مردم مثلاً شهرنشین‌ها در نظر می‌گیرید یا یک مفهوم مد نظرتان هست؟ بالأخره مفاهیمی مانند حقوق شهروندی یا حقوق بشر، جزو مفاهیم دنیای مدرن هستند.

هیچ مکتبی به‌قدر اسلام، ارزش و کرامت انسان را والا نمی‌داند. ما که منتظر نمی‌نشینیم غربی‌ها بیایند حقوق بشر را به ما یاد بدهند یا ما را توصیه به حفظ حقوق انسان کنند! ما خودمان، اول طرفدار حقوق انسان هستیم. منتها حقوق انسان در سایه اسلام قابل دفاع می‌شود و حقوق انسان به حساب می‌آید. (۴) در مورد حقوق شهروندی هم، ارتقاء خدمات شهروندی، خدمت دادن به شهروندان، اینها جزو نشانه‌های پیشرفت است و درست است. منتها، این شاخص‌ها را وقتی که به ما تحویل می‌دهند، در لابه لای آن، چیزهایی است که دیگر آنها جزو شاخص‌های پیشرفت و توسعه نیست؛ چیزهایی را به میان می‌آورند که این صادر کردن فرهنگ مخالف با هویت و شخصیت ملی و میل برای وابسته کردن کشورهاست. (۵)

۳- این مبانی دینی، شامل چه جزئیاتی است، به ویژه در زمینه حقوق مخالفان احتمالی نظام جمهوری اسلامی؟

ما یک سری حقوق شهروندی معمولی داریم، مثل حق شغل و کسب و کار و ساکن شدن در شهر و راه رفتن در خیابان و خریدن اتومبیل و... (۶) یک سری حقوق دیگر هستند که مثل این حقوق معمولی نیستند، مثلاً حق شهروندی انتخاب شدن که برخی گفته‌اند آن را نبایستی سلب کرد. حق انتخاب شدن، حق شهروندی معمولی نیست. این یک حق شهروندی است که برای دارنده آن صلاحیت‌هایی لازم است که این صلاحیت‌ها باید احراز شود. (۷) به نظر ما، بین کسانی که به نظام معتقدند و کسانی که مخالف نظامند، در حقوق شهروندی تفاوتی نیست. می‌توانند زندگی کنند؛ اما حق معارضا و مبارزه با نظام را ندارند. (۸)



۴- به مخالفان نظام اشاره داشتید، منظورتان کدام بخش از مخالفان است. بخشی مخالف سیاسی هستند. برخی هستند که آیین مذهبی دیگری دارند. حقوق شهروندی اینها چطور تامین می‌شود؟

اسلام نگفته که هر کس در ظلّ نظام اسلامی زندگی می‌کند، باید معتقد به اسلام و مبانی اسلام باشد؛ نه. زندگی کنند و از حقوق شهروندی و امنیت هم برخوردار باشند. (۹) حالا اگر کسی این وظیفه اسلامی و قلبی خود را انجام نداد و یک عقیده غلط و باطلی را به عنوان اعتقاد خود انتخاب کرد، آیا اسلام شمشیر را بالای سر او می‌گیرد که باید به عقیده حق ایمان بیاوری؟ او را از حقوق شهروندان در جامعه اسلامی محروم می‌کند؟ اسلام هر چند آن عقیده را قبول ندارد و آن را ناروا و ناجایز می‌داند، اما دارنده عقیده باطل و غلط را نه فقط از حق حیات محروم نمی‌کند، بلکه از حقوق اجتماعی هم در حد مقررات و چهارچوب‌های آن جامعه محروم نمی‌کند. (۱۰)

۵- با این تفسیر، می‌توان امیدوار بود در نظام جمهوری اسلامی، حقوق شهروندی و امنیت برای اقلیت‌های مذهبی از جمله بهایی‌ها تامین شود؟ بهایی‌ها از حقوق ابتدایی خود مانند تحصیل و تدریس در دانشگاه محرومند.

در مورد برخی مسائل باید دقت کرد که دشمن، در داخل کشور، از طرق مختلف، از اشاعه بی‌بندوباری تا ترویج بهائیت، می‌خواهد دین را در جامعه ضعیف کند. (۱۱) باید در نظر داشت که از نظر شرعی، همه پیروان فرقه گمراه بهائیت، محکوم به نجاست هستند و در صورت تماس آنها با چیزی، مراعات مسائل طهارت در رابطه با آنها، نسبت به اموری که مشروط به طهارت است، واجب است. (۱۲) البته ما در داخل کشورمان خوشبختانه از همزیستی ادیان گوناگون برخورداریم؛ یهودیان، مسیحیان، زردشتیان؛ اینها هم در کنار مسلمانان و در ظلّ نظام اسلامی زندگی می‌کنند؛ با ما همکاری و همزیستی دارند و نقش ایفا می‌کنند. البته وظیفه هم دارند؛ دولت اسلامی هم نسبت به آنها به عنوان شهروندان ایرانی دارای وظایفی است که این وظایف را باید انجام دهد و انجام هم می‌دهد. ما هیچ گله‌ای از شهروندان اقلیت‌های مذهبی خودمان نداریم. (۱۳) در مورد اهل سنت، بنده به نمایندگان ولی فقیه در این مناطق سفارش کرده‌ام که مردم آن‌جا شهروند و مواظبن ما هستند و ما می‌خواهیم اینها در زیر سایه جمهوری اسلامی، خوب زندگی کنند. (۱۴)

۶- از تفاوت بین حق انتخاب شدن با سایر حقوق گفتید. به نظر شما، آیا نظارت استصوابی سبب محروم شدن شهروندان از حق طبیعی انتخاب شدن نمی‌شود؟

آن‌جایی که صحبت از مسائل اساسی نظام اسلامی است، آن‌جایی که الزام به تبعیت از دین و شریعت مطرح است، اگر یک مسؤل عقیده‌ای غیر از این دارد، می‌تواند شهروند جمهوری اسلامی باشد، مانعی ندارد، اما نمی‌تواند مسؤل باشد. (۱۵) نظارت استصوابی برای شهروندان عادی و معمولی نیست؛ این برای آن است که یک آدم ناباب، یک آدم مضر و یک آدم بد، به این مرکز حسّاس وارد نشود. شما ببینید یک آدم حرافِ پشت‌هم‌اندازی که از خارج هم حمایت شود و پول فراوانی هم داشته باشد و خودش را به شکل‌های گوناگونی بیاراید و این‌جا بیاید و کاندیدا شود و اکثریتی را هم ببرد و رئیس‌جمهور شود، تکلیف مملکت چه می‌شود؟! نظارت استصوابی برای همین است که جلوی آدم‌هایی که بر طبق قوانین کشور، صلاحیت آمدن به این منصب حسّاس را ندارند، گرفته شود. (۱۶)

۷- با وجود این تصریحات مدنظر شما، در سال‌های اخیر، بارها از سوی نهادهای بین‌المللی حقوق بشری متهم شده‌اید به نقض حقوق شهروندان. پاسخ تان به این اتهام چیست؟

در شرایط کنونی، ما با ساختارهای معیوب و ناکارآمد نظام بین‌المللی کنونی مواجه هستیم و با سوء استفاده از همین سازوکار غلط است که آمریکا و همدستانش توانسته‌اند زورگویی‌های خود را در لباس مفاهیم شریف بر دنیا تحمیل کنند. (۱۷) اینها خودشان متهم هستند. بگذارید من مثالی بزنم. ظاهراً در آمریکا این‌طور است که کسی که در آن‌جا متولد شود، امریکایی است؛ یعنی شهروند آن‌جاست. همین شهروند از ساده‌ترین حقوق مثل حق انتخاب کردن برخوردار نیست. در واقع کسانی که در انتخابات هیچ‌کاره محض اند، مردمند؛ احزاب در آن‌جا هم همه‌کاره‌اند؛ البته پُرویی، پشت هم اندازی، پولداری، داشتن پشتوانه‌های صهیونیستی، خوش‌قیافه و خوش‌تیپ و خوش صحبت بودن و احیاناً یک همسر فعّال و جذاب داشتن، اینها همه در این انتخاب‌ها و گزینش‌ها مؤثر است. (۱۸) جنبه‌های دیگر حقوق شهروندی را در نظر بگیرید، هیچ کشوری در دنیا به نامنی آمریکا نیست؛ نه در اروپا، نه در آسیا. بیشترین ناآرامی روانی در آن‌جاست. بیشترین قتل و خشونت از ناحیه شهروندان نسبت به یکدیگر در



آنجاست. بیشترین تبعیض و فاصله طبقاتی در آنجاست. ثروت‌هایی به بلندی کوه هیمالیا و فقرهای غیر قابل توصیف، یعنی مردن از گرسنگی به معنای واقعی در آنجاست. (۱۹)

۸- سؤال درباره اتهامات مطرح شده علیه ایران بود.

حرف ما این است، وقتی دولت‌های آمریکا و انگلیس که شکنجه متهمان و حتا ریختن خون آنان در خیابان‌ها را مجاز می‌شمردند و حتا شنود مکالمات تلفنی شهروندان خود بدون حکم قضائی را جایز می‌دانند، حق ندارند خود را طرفدار حقوق مدنی معرفی کنند. (۲۰) امروز جهان غرب است که باید درباره آزادی شهروندان خود پاسخگو باشد. (۲۱)

۹- اجازه دهید مصداقی تر صحبت کنم. شما در سخنرانی هایتان به طور مثال به حقوق مردم فلسطین و بحرین اشاره دارید. وقتی شما مدافع تامین حقوق شهروندی مردم این کشورها هستید، باید در کشور خودتان هم رعایت شود؟

یکی از بحث‌های ما، استاندارد دوگانه مجامع غربی درباره این چیزهاست، مثلاً مردم بحرین، اینها از حقوق اولیه یک شهروند در کشور خود، در خاک خود، در سرزمین خود محروم هستند. حق رأی دادن خود را مطالبه می‌کند؛ می‌گوید بتوانم رأی بدهم، بتوانم در تشکیل دولت و حکومت نقش ایفاء کنم؛ این که جرم نیست؛ این حق مشروع است. آن وقت آمریکائی‌های دروغگوی ریاکار و خدعه‌گر که ادعای حقوق بشر و ادعای دموکراسی می‌کنند، در قضیه بحرین اینجور علیه مردم وارد میدان می‌شوند. (۲۲) بارها تأکید کرده‌ایم ما با این شلتاق‌ها و قرشمال‌بازی‌هایی که علیه انقلاب در رادیوها و جنجال‌های مطبوعاتی به وجود می‌آورند، از اصول اسلام و انقلاب، یک سرسوزن دست برنخواهیم داشت. خودشان می‌دانند که دروغ می‌گویند و می‌فهمند که این، حرف بی‌محتوا و بی‌ربطی است. وانگهی، خودشان به حقوق بشر اصلاً علاقه‌ای ندارند! حقوق بشر یعنی چه؟ به حقوق بشر اعتقادی ندارند! اینها حرف است؛ اینها ظاهر کار است! باطن کار، چیز دیگری است. (۲۳)

۱۰- بالاخره نمونه‌های مهمی در این سال‌ها یافت می‌شود که نشان‌دهنده نقض آزادی و حقوق شهروندان است. برخی شهروندان در این مسیر حتا قربانی شده‌اند، مثلاً شهروندانی که در جریان قتل‌های زنجیره‌ای جان خود را از دست دادند یا آقای سعیدی سیرجانی...

با توجه به تجربه خودم در زمینه‌های گوناگون اداره کشور، نمی‌توانم باور و قبول کنم که این قتل‌هایی که اتفاق افتاد، بدون یک سناریوی خارجی باشد، چنین چیزی ممکن نیست. این افرادی که کشته شدند، بعضی‌ها را ما از نزدیک می‌شناختیم، اینها کسانی نبودند که یک نظام، اگر بخواهد اهل این حرف‌ها باشد، سراغ اینها برود اگر نظام جمهوری اسلامی اهل دشمن کشی است چرا سراغ فروهر برود؟ مرحوم فروهر قبل از انقلاب دوست ما بود اول انقلاب همکار ما بود، بعد از پدید آمدن این فتنه‌ها سال ۶۰ دشمن ما شد؛ اما دشمن بی‌خطر و بی‌ضرر، بعضی از این دو، سه نفر نویسنده‌ای هم که متأسفانه در این حادثه کشته شدند اسم‌شان را بنده هم نشنیده بودم افرادی که مردم اینها را نمی‌شناسند، مردم از کتاب‌ها و نوشته‌ها و آثار فکری اینها هیچ خبری ندارند و کسی از اینها حرفی نمی‌شنود، برد تبلیغی ندارند. آن دستی که به فکر می‌افتد بیاید اینها را تصفیه کند و به قتل برساند مگر می‌تواند بیگانه نباشد و تابع یک نمایشنامه از پیش طراحی شده‌ای نباشد؟ (۲۴) البته، بنده در این زمینه قرائن زیادی هم داشتم. فقط این نکته نبود. اعتراف‌هایی هم که بعداً کردند این را ثابت کرد. (۲۵)

۱۱- گویا مایل نیستید درباره سعیدی سیرجانی توضیح بدهید. بگذارید به یک نمونه دیگر اشاره کنم. پس از انتخابات ۸۸ تعداد زیادی از مردم ایران برای نشان دادن اعتراض خویش به نتیجه انتخابات، تجمع کردند. اصل ۲۷ قانون اساسی ایران در مقام دفاع از حقوق شهروندان، تصریح دارد که تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح مجاز است. صرفاً تأکید کرده که محل اسلام نباشد. به نظر نمی‌رسد اعتراض به نتیجه یک انتخابات محل اسلام باشد، ولی در عمل پاسخ این راهپیمایی‌ها با گلوله داده شد...

اگر قرار باشد بعد از هر انتخاباتی، آنهایی که رأی نیاورده‌اند، اردو کشی بکنند، طرفداران شان را بکشند به خیابان؛ بعد آنهایی که رأی آورده‌اند هم، در جواب آنها، اردو کشی کنند، بکشند به خیابان، پس چرا انتخابات انجام گرفت؟ الآن همین چند نفری که در این قضایا کشته شدند؛ از مردم عادی، از بسیج، جواب اینها را کی بناست بدهد؟ زور آزمائی خیابانی بعد از انتخابات کار درستی نیست، اینکه بعضی خیال کنند با حرکات خیابانی، یک اهرم فشاری علیه نظام درست می‌کنند و مسؤولین نظام را مجبور می‌کنند، وادار می‌کنند تا به عنوان مصلحت، زیر بار تحمیلات آنها بروند. نه، این غلط است. عواقبی هم اگر پیدا کند، عواقبش مستقیماً متوجه فرماندهان پشت صحنه خواهد شد. (۲۶)



۱۲- سؤال آخرم درباره افزایش قدرت یافتن نیروهای نظامی در ایران است. بالاخره بارها شما بحث مردمسالاری دینی را مطرح کرده‌اید ولی در عمل شاهد نظامی شدن ساختار حکومتی در ایران بوده ایم. بحث الآن درباره این نیست، نگرانی این است که با افزایش نظامی شدن، امیدواری به رعایت حقوق شهروندی کمتر می‌شود...

حضور این نهادها در خدمت امنیت شهروندی است. ملت احتیاج دارد در محیط زندگی خود از امنیت شهروندی برخوردار باشد و متجاوزان، سرکشان، فتنه‌گران، آشوبگران، ستون‌های پنجم نیروهای بیگانه و دشمن در درون کشور، نتوانند مقاصد دشمنان را در این کشور و به زیان این ملت برآورده کنند. مردم باید خاطر جمع باشند که نیروهای مسلح ما در محیط شهروندی خودشان، بتوانند در مقابل دشمنان فتنه‌گر، دشمنان آشوبگر، اغتشاش‌آفرینان، کسانی که از آب گل‌آلود می‌خواهند ماهی بگیرند، کسانی که بقای خود را در برهم زدن فضای امن و آرام کشور می‌دانند، ایستادگی می‌کنند. (۲۷)

*** پی‌نوشت‌ها ***

- ۱- دیدار با نمایندگان اقلیت مسیحیان ایران، ۱۵ بهمن ۱۳۸۲
- ۲- دیدار با مسئولان جمهوری اسلامی، ۱۵ مرداد ۱۳۸۲
- ۳- دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۷ اسفند ۱۳۸۶
- ۴- دیدار با جمعی از زنان، ۲۵ آذر ۱۳۷۱
- ۵- دیدار با دانشگاهیان سمنان، ۱۸ آبان ۱۳۸۵
- ۶- دیدار با جمعی از دانشجویان قزوین، ۲۶ آذرماه ۱۳۸۲
- ۷- دیدار با جمعی از دانشجویان قزوین، ۲۶ آذرماه ۱۳۸۲
- ۸- دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۵ شهریور ۱۳۸۰
- ۹- دیدار با اعضای مجلس خبرگان، ۱۵ شهریور ۱۳۸۰
- ۱۰- خطبه‌های نماز جمعه تهران، یک اسفند ۱۳۶۵
- ۱۱- دیدار با مردم قم، ۱۸ دی ۱۳۸۹
- ۱۲- استفتای شماره ۸۴۴۵۷ در پاسخ به سؤالی درباره معاشرت با بهائیان ساکن شیراز
- ۱۳- دیدار با مسئولان جمهوری اسلامی، ۱۹ تیر ۱۳۷۹
- ۱۴- دیدار با روحانیون دفتر نمایندگی ولی‌فقیه در امور اهل سنت، ۲۷ آبان ۱۳۷۰
- ۱۵- دیدار با مردم اصفهان، ۸ آبان ۱۳۸۰
- ۱۶- جلسه پرسش و پاسخ با دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف، یک آذر ۱۳۷۹
- ۱۷- سخنرانی در در شانزدهمین اجلاس سران جنبش عدم تعهد، ۱۹ شهریور ۱۳۹۱
- ۱۸- جلسه پرسش و پاسخ مدیران مسؤول و سردبیران نشریات دانشجویی، ۴ اسفند ۱۳۷۷
- ۱۹- دیدار با نخبگان جوان، ۲۵ شهریور ۱۳۸۵
- ۲۰- پیام به کنگره حج، ۱۹ دی ۱۳۸۴
- ۲۱- پیام به کنگره حج، ۸ بهمن ۱۳۸۲
- ۲۲- سخنرانی به مناسبت بیست و دومین سالروز مرگ آیت‌الله خمینی، ۱۴ خرداد ۱۳۹۰
- ۲۳- دیدار با مردم نوشهر، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۷۲
- ۲۴- سخنرانی در نماز جمعه تهران، ۱۹ دی سال ۱۳۷۷
- ۲۵- دیدار با دانشجویان دانشگاه امیر کبیر، ۲۲ اسفند ۱۳۷۹
- ۲۶- سخنرانی در نماز جمعه تهران، ۲۹ خرداد ۱۳۸۹
- ۲۷- سخنرانی در مراسم مشترک یگان‌های نظامی استان کرمان، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۴



منبع

وبسایت «ایران وایر»

<http://iranwire.com/fa/projects/252>

**نامه سرگشاده روح‌الله زم به خامنه‌ای، ۷ اردیبهشت ۱۳۹۲****نامه یازدهم روح‌الله زم به رهبر ایران****حاليا با بازاندیشی در وضع ملت و دولت دیدنی است که هیچ گزینه‌ای چون «آقای آتی» و پدر آینده ملت ایران یعنی امام و آیت‌الله بعدی جناب آقامجتبی خامنه‌ای دامت برکاته(!) مناسب منصب ریاست جمهوری نیست**

جناب آقای خامنه‌ای
رهبر جمهوری اسلامی ایران
با سلام

اینک که قلم به مکاتبه دیگری با آن مقام عالی‌جاه می‌چرخانم مملکت امام زمان در شرایط حساسی قرار دارد و همان‌طور که آن حضرت مستحضر است تحریم‌ها، اوضاع اقتصادی - سیاسی و اجتماعی شکننده‌ای را بر ملت تحمیل کرده است. همان آحادی که انتظار دارید به وقتش حمایت‌تان کنند. همان ملت سابقه‌دار در مجاهدت و مبارزه با استبداد....

راستی که العیاذُ بالله اگر سایه آن ولی مطلقه فقیه بر زمین تفتیده این مملکت نبود، بالمره، این بلاد در هاضمه دُول متخاصم و جهانخوار تحلیل رفته، نوامیس ملت، به زندان اسافل اعضاء کافران اجنبی گرفتار می‌آمدند و شکر حق که امروز نوامیس ملت را از دولتی سرتان، سپاه اسلام پاسداری می‌کند!

قصدم ندارم مجال سخن را به مانند مکاتبات پیشین طولانی کرده، ره به گزاف ببرم که این شیوه اهل سیاست است و این کم‌ترین به مانند حضرتعالی نه اهل سیاستم و نه گزافه‌گو و چون تمام ملت ایران از محضرتان گزیده‌گویی آموخته‌ام.

باری با یک مقدمه کوتاه به پیشنهادی سازنده و کارگشا خواهم رسید اگر قلم و زبان الکنم در محضرتان مجال عرض دهد.

این قلم به‌عنوان نوزاده‌ای که شش ماهگی‌اش را در کوران انقلاب ۵۷ گذاشته و فرزند کسی بوده که از همان روزهای انقلاب به مدت بیست و اندی سال، یکی از مهمترین مناصب فرهنگی جمهوری اسلامی را به‌عهده داشته، به واسطه فعالیت‌های تحقیقاتی گوناگون خود، اندک اطلاعاتی از تاریخچه وقوع انقلاب اسلامی از خرداد ۴۲ تا انقلاب ایران و پس از آن دارد و شاهد بسیاری از تصمیم‌گیری‌های حکومتی پس از انقلاب بوده و ماجراهایی را نیز از پشت پرده‌ها می‌داند. آه که چون پرده برافتد نه آن مقام اسلام‌پناه باقی بماند و نه این واقف پشت پرده. همچنین بارها در دیدارهای خصوصی، نیمه‌خصوصی و عمومی با جنابعالی حاضر بوده است و حضرت‌تان نیز این کوچک‌زاد را مقبول درگاه دانسته، به انگبین مطایبه سیراب فرموده‌اند دست بر قضا. این نکته را عرض کردم که دبیران حضرت‌تان را از بصیرت پیشین این حقیر مطلع سازم.

باری، قصدم داشتم در بادی امر از محضرتان درخواست کنم تا به سیاق گذشته پدر ملت باشید و مام میهن را با شرح صدر به بصیرت رسانید و یک امام‌زاده و سید دانا چون سید حسن را بر صدر نشانید و ارج نهید که دیدم کاری است ناصواب و می‌بایست فرد مورد اشاره نه چون پدر بزرگش انقلابی و تند که چون پدرش سیاست‌مدار و بابصیرت باشد. میزان هم که حال افراد باشد، حال سید ما گویا انقلابی است و چون میر و شیخ محصور، مراعات حال آن مقام عالی‌جاه و اسلام‌پناه نخواهد کرد. حالا با بازاندیشی در وضع ملت و دولت دیدنی است که هیچ گزینه‌ای چون «آقای آتی» و پدر آینده ملت ایران یعنی امام و آیت‌الله بعدی جناب آقامجتبی خامنه‌ای دامت برکاته(!) مناسب این منصب نیست. از این حیث به نمایندگی از همه آقازاده‌ها دعوت می‌کنم از حضرتعالی که آن آقای آتی را بر صدر نشانده، ملتی را از نگرانی برهانید.

برای این مدعای خود دلایلی دارد این قلم که از محضرتان می‌گذرد:

سوابق تاریخی نشان می‌دهد از زمانیکه شما با حمایت‌های آقای هاشمی رفسنجانی بر مصادر امور انقلاب قرار گرفتید، با افراد زیادی اختلاف نظر سلیقه‌ای، اداری یا نظری داشته‌اید که از جمله آنها می‌توان به آقایان ابوالحسن بنی صدر اولین رئیس‌جمهور اسلامی ایران، مرحوم بازرگان، مرحوم آیت‌الله منتظری، نخست‌وزیر دوران جنگ میرحسین موسوی، آیت‌الله عبدالکریم موسوی اردبیلی، شیخ مهدی کروبی و... اشاره کرد. همچنین



تاریخ جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که تمامی «رؤسای جمهوری» پس از انقلاب اسلامی ناخودآگاه، مشکلات عدیده‌ای داشته‌اند. مگر دو کس: یکی شهید و دیگری شاهد: اول شهید محمدعلی رجایی و دوم امام ثانی امت.

می‌شود نتیجه گرفت که رئیس‌جمهور خوب یا باید شهید راه انقلاب گشته تا از او به نیکی یاد شود یا اینکه زنده بماند و به‌سان حضرتتان به مقام امامت امت و رهبری مسلمین جهان نائل گردد به امید آنکه اهل سنت نیز ردای تشیع صفوی برتن کرده بر امامت‌تان ثنا گویند!

با توجه به انتخابات‌های گذشته ریاست جمهوری در تاریخ جمهوری اسلامی ایران خصوصاً پس از رسیدن جنابعالی به جایگاه امامت و منصب رهبری و نارضایتی‌های تاریخی شما از سه رئیس‌جمهور در زمان رهبری‌تان می‌شود نتیجه گرفت که احتمالاً در آینده نیز شما از هیچ رئیس‌جمهوری راضی نخواهید بود مگر اینکه شهید گشته یا چون حضرت‌تان رخت زفاف مام میهن بر تن کرده، امام زمان خویش شود! و چه کسی لایق‌تر از نایب بر حق‌تان امام‌الآتی سید مجتبی خامنه‌ای.

امت همیشه در صحنه برای آقا مجتبی شهادت را متصور نیستند پس ردای رهبری باید بر تن ایشان کرد برای ورود به جایگاه رهبری، ایشان باید مانند شما هشت سال رئیس‌جمهور باشد تا با حمایت «هاشمی رفسنجانی زمانه خود»، به جایگاه رهبری هدایت شود و ایشان نیز به مانند شما رئیس‌جمهور خوبی بشود.

و نیک می‌دانیم که هیچ دولتی در ایران امروز پا نخواهد گرفت مگر اینکه رضایت حضرتتان را (که به گفته آن بصیر به غیب مصباح یزدی؛ رضایت آقا امام زمان (عج) شمرده می‌شود) کسب نماید و هیچ رئیس‌جمهوری به مقام اجرایی کشور دست نخواهد یافت، مگر اینکه عنایت خاص! امام خامنه شاملش شود و اوراق رأی ملت، زینت‌بخش این عنایت شوند تا قشون پا در رکاب و ملازمان درگاه اسلام‌پناه‌تان چون مصباح یزدی، احمد خاتمی، احمد جنتی، کاظم صدیقی، مهدی طائب، احمد علم‌الهدی و... هم و غم خویش را مصروف «تئوریزه کردن» این مدل حکومتی کنند.

بگذریم از فتنه که روزی رنگ ردای پیامبر (ص) می‌گیرد و روزی چون امروز جریانی نوپدید قصد انحراف انقلاب و جمهوری اسلامی به راهی خلاف جهت مدنظر امام ثانی دارد و یاران دیروز همین جریان، امروز بصیرتی شگرف یافته، چنگ و دندان به چنگیز زمان و محمود دوران نشان می‌دهند که چون بلائی، خواست حضرتتان را در آغوش مادر حضرت چاوز جا گذاشت!

کاش این یاران دیروز منحرف امروز یاد انگشت‌هایی می‌افتادند که چگونه برای دفاع از نصب آن نوردیده دیروز و خارچشم امروز در چشمان ملت فرو کرده‌اند...

نادیده گرفتن اشارت حضرتعالی جای خود که این بی بصیرت به وقت لازم دید و به وقت نالازم نه! چه اینکه او با اشارتی از جانب شما در مهندسی آراء سپاه و بسیج سر برآورد و بی توجه به اشارت امامش با «تیپا» نیز حاضر نیست این منصب را به دیگری واگذارد!

باری زبان در کام می‌گیرم و بی‌پرده معروض می‌دارم که به نظر می‌رسد با توجه به شرایط خطیر امروز، نیاز است فردی پا به عرصه انتصابات بگذارد که آگاه، با بصیرت، شجاع، مدیر و مدبر و مهمتر از همه اینکه «اعلم افراد» باشد و به عنوان دومین مقام رسمی کشور مطابق قانون اساسی، توانایی راهبرد استراتژی‌های کلان و اجرای دکترین‌های حضرت‌تان و همچنین اجرای برنامه‌های مدون توسعه کشور تا افق ۱۴۰۰ را برعهده داشته باشد. پای مهندسی هم که در میان نباشد، این فرد چون حضرتعالی باید با شرح صدری به‌ارث برده از حضرت‌تان، یک‌شبه ره صد ساله ببیماید و عظیم گردد و عظما!

قصد نگارش این وجیزه در بادی امر، ضمن به‌عرض رساندن عجز ملت، تقاضای عاجزانه این قلم از حضرتتان برای اجازت به «آیت‌الله‌الآتی سید مجتبی خامنه‌ای» جهت دخول علنی به عرصه سیاست ایران است تا ملت از کیاست آن مقام عالی‌قدر بی‌نصیب نمانند و این چهره را در مورخ ۱۷ اردیبهشت ماه سال جاری در مقام نامزد سیاست ببینیم.

این اقدام جنابعالی در وهله نخست، ضمن تأمین نظر حضرتتان (که نظر ولی عصر (عج) است) آحاد ملت را از شر «دشمن» و شیخون‌اش نجات خواهد داد. در نهایت نیز برکات بسیار مفیدی در فضای سیاسی فعلی حاکم بر کشور خواهد داشت که موارد چندی از آنها را فهرست‌وار و یا با شرح مختصری در ذیل بیان می‌کنم.

نامزدی هیچ فردی جز جانشین «جانشین حضرت ولی عصر (عج)» خشنودی حضرت‌شان را تأمین نخواهد کرد.

شما تنها رئیس‌جمهور زنده در تاریخ جمهوری اسلامی ایران هستید که از او به نیکی یاد می‌شود و برکات دوران ریاست جمهوری اش از تریون‌های مختلف به بیانی زیبا و شیوا تبلیغ می‌شود. نایب بر حق‌تان، در وهله نخست به واسطه پدری «فرزانه» چون شما و رهبری دلسوز برای



مردم، این سرمایه بزرگ را غنیمتی برای رساندن مُلک به آن سال‌های طلایی خواهد شمرد. چه تبلیغ بلیغی ست دست‌آوردهای دوران ریاست شما در هشت سال دفاع مقدس که گویی به غلط دست‌آورد میرحسین موسوی قلمداد می‌شود.

این آب و ابن، تنها کسانی هستند که از تمام سیاست‌های کلی، جزئی و برنامه‌های توسعه نظام در سطوح خرد و کلان اطلاع دارند و هیچ کس جز آن عالی‌جاه اسلام‌پناه و نایب برحق‌اش از زوایای گوناگون به این برنامه‌ها اشراف ندارند.

شرح صدر و علم غیب‌تان معلوم همگان است و ملازمان درگاه‌تان نظیر محمد محمدی گلپایگانی، غلامعلی حداد عادل و محمدتقی مصباح یزدی و... بارها تأکید کرده‌اند که شما فردی اعلم در علوم مختلف از جمله: ادبیات و شعر، تاریخ اقوام جهان، جغرافیای سیاسی منطقه و جهان، جامعه‌شناسی، روانشناسی، کارشناسی مسائل سیاست خارجی، مجتهد در امور مذهبی - اخلاقی و... هستید. پس به قول علمایی چون حضرت‌تان: «الابنُ سرّ اَبیه»

حضرت‌عالی تنها مقامی هستید که سیاست‌های کلی و جزئی نظام مقدس‌تان در زمینه روابط خارجی را رهبری می‌فرمایید و روسای جمهوری گذشته و حال، بدون اجازت‌تان در سیاست خارجی، اندک قدمی نمی‌توانستند بردارند. خصوصاً در ایجاد رابطه با آن «شیطان بزرگ» این سیاست بطور علنی مشهود است. قطعاً در صورت ریاست جمهوری آیت‌الله ال‌آئی سید مجتبی، هیچ نگرانی از خودسری رئیس‌جمهور به برقراری روابط با «هر کشوری» نخواهیم داشت و به مانند روند کنونی، نوع و سطح روابط با کشورهای مختلف جهان در بیت شریف رقم خواهد خورد.

حضرت‌عالی تنها امامی هستید که «انرژی هسته‌ای» را حق مسلم ما فرمودید و این کیک زرد را بر سفره‌مان آوردید. روسای جمهوری پیشین به تدبیر و کیاست حضرت‌تان در زمینه انرژی هسته‌ای «مو به مو» عمل کردند و راهبردهای شما را در این بخش دنبال کردند. جان بر کفانتان خود بارها گفته‌اند که «کوچک‌ترین اقدام ما بدون اطلاع مقام معظم رهبری نبوده است». در بیان این استراتژی موفق، همین بس که اکنون گروه ۵+۱ التماس می‌کنند تا با مقامات ایرانی گفتگو نمایند. دریغ که جان بر کفانتان غضب کرده و اجازه نمی‌دهند روابط اقتصادی - سیاسی با آنها مجدداً برقرار شود. قطعاً این راهبرد کلان و موفق، با انتخاب نایب برحق‌تان به مقام ریاست جمهوری پیگیری می‌شود و با الطاف امامی چون حضرت‌تان، در سال‌های آتی ما با هیچ‌کدام از کشورهای جهان ارتباط نخواهیم داشت و مشت‌های محکم‌مان را به دهان تمام کشورهای جهان خواهیم زد.

شما تنها مقامی هستید که در زمان ریاست جمهوری‌تان، گله می‌کردید که چرا وزرای کابینه به شما گزارش کار نمی‌دهند، اما در زمان امامت‌تان تمامی وزرا به کابین حضرت‌تان متمایل گشته‌اند. حال که همه در کابین حضرت‌تان هستند، بهتر که کابینه نیز در تملک نایب‌تان باشد.

نقل است در اوایل ریاست جمهوری این یاغی امروز و باغی دیروز، محمود دوران، شخصاً به دست‌بوسی شرفیاب شده و امور کلان کشور را با نایب برحق‌تان در میان می‌گذاشته تا مطالب به سمع و نظر جنابعالی برسانند. طبعاً پس از انتخاب آیت‌الله ال‌آئی آقا سید مجتبی به مقام ریاست کابینه این روابط شکلی منسجم می‌یابد و وزرا باز هم می‌توانند به خدمت شرفیاب و گزارش امور کشور را ارائه دهند. قطعاً در این صورت رئیس‌جمهور انحرافی‌ای وجود نخواهد داشت که نعوذ بالله از ارتباط مخفیانه وزیر اطلاعاتش با جنابعالی ناراحت شده و یازده روز دشمن‌شادان کند. چرا که اگر آقا مجتبی قهر کند یا باید بیت شما را انتخاب کند یا منزل آن حداد عادل را؛ که در هر دو صورت، قهر او یازده روز طول نخواهد کشید.

عالیجناب تنها مقامی هستید که رئیس‌جمهور، پس از انتخابش توسط شورای نگهبان رهبری، باید نظر امام ثانی امت را برای انتصاب وزراء و معرفی آنان به مجلس تأمین کند. بگذریم از اینکه دستکم نیمی از کابینه رئیس‌جمهور، توسط آن حضرت و نزدیکان بیت‌شان منصوب می‌شوند. با انتصاب نایب برحق‌تان به ریاست جمهوری، این دغدغه نیز از بین خواهد رفت و وزراء در بیت شریف، انتخاب و تعیین میشوند.

آقای دکتر حداد عادل عبارتی از شما نقل کرده است که شما اطلاق عبارت آقازاده را برای آقای مجتبی خامنه‌ای رد کرده و فرموده‌اید: «ایشان برای خود آقای است». اکنون زمان آن است که این «آقای» نمود بیرونی پیدا کند و ملت ایران و جمیع مسلمین جهان از برکات حضور پربرکت ایشان، حظ وافر ببرند.

حضرت‌عالی تنها فقیه برجسته‌ای هستید که با حکم حکومتی خودتان می‌توانید «حرام را حلال» و «حلال را حرام» اعلام فرموده، بن‌بست‌های اجرایی و قانونی را با «طرفة العینی» راه بگشایید. قطعاً هماهنگی میان «رأس اَبیه» و «رأس فقیه» کار را به جایی نخواهد رساند که نیاز به استفاده از حکم حکومتی باشد. بن‌بستها نیز بروز بیرونی نخواهند یافت.

هدایت و کنترل هشت «سازمان اطلاعاتی موازی» را که حضرت‌تان بر عهده دارند می‌تواند هدیتی نازنین برای امام ال‌آئی سید مجتبی خامنه‌ای باشد. ظاهراً این سازمان‌ها که با صرف بودجه‌هایی هنگفت بر عوامل سازمان‌های دیگر، کنترل اطلاعاتی و عملیاتی دارند با ریاست و کیاست آقا مجتبی می‌تواند در یکدیگر ادغام و از اتلاف وقت جلوگیری و هزینه‌های ارسالی به لبنان و سوریه را تأمین کند. رفاقت آن دانش‌آموخته محضرتان با جان



برکفانی چون حسین طائب موجب ادغام «وزارت اطلاعات و اطلاعات ناجا» در سازمان اطلاعات سپاه پاسداران خواهد شد تا همه جان برکفان‌تان تحت‌الامر باشند و کهریزکی دیگر فاش نگردد.

با حضور ایشان در این عرصه، اصولگرایان به اتحاد بی‌مثالی خواهند رسید و جبهه اصولگرایی برای نخستین بار موفق خواهد شد مدلی «اسلامی - ایرانی» از این الگو به جهانیان ارائه دهد. همچنین نهضت‌های «بیداری اسلامی منطقه» و منادیان «بهار عربی» نیز می‌توانند از این الگوی جذاب و موفق در جهت ثبات سیاسی خود و گسترش تشیع در جهان استفاده نمایند.

بیم آن می‌رود در صورت عدم حضور آقا مجتبی در این عرصه، جبهه اصولگرایی با ۵۰ کاندیدا در انتخابات این دوره ریاست جمهوری حاضر شوند. حُسن این حضور آن است که آقایان حداد عادل، پورمحمدی، قالیباف، ولایتی، متکی، محسن رضایی و باقی کاندیداهای خواب‌زده سریعاً به نزد آقا مجتبی آمده و سعی می‌کنند گوی سبقت از همدیگر برابند در کناره گرفتن از انتصابات به نفع ایشان

با توجه به زمان اندک باقیمانده تا انتخابات ریاست جمهوری، لازم است فردی خود را کاندیدای ریاست جمهوری نماید که نگرانی نظامیان، شبه نظامیان، روحانیون درگاه ملکوتی، شورای نگهبان ملکوتی، هیأت‌های اجرایی وزارت کشور، صدا و سیما، نهادهای امنیتی و مهمتر از همه «حوزه علمیه قم» و آیت‌الله مصباح یزدی (که گویی ایشان نیز از برکات عظما پتان مستفیض شده خود عظمای شده‌اند!) را برطرف نماید. همچنین این فرد باید بقدری شناخته شده باشد که هزینه‌های سرسام‌آور تبلیغاتی «رؤسای جمهور فاسد دوره‌های قبل» را نداشته باشد. چه کسی بهتر از «نایب‌الامام خامنه‌ای»، نظامیون و شورای نگهبان و... نیز مصالح امت اسلام را تأمین خواهد کرد؟

با حضور آقای مجتبی خامنه‌ای در این انتصابات، تکلیف جریان انحرافی به طور کل مشخص خواهد شد و آنها قطعاً در جبهه مقابل، برای منازعات انتصاباتی حضور نخواهند یافت. همچنین صدا و سیما میتواند ساعت‌ها مناظره در فواید دوران ریاست جمهوری عالی جنابان برگزار کند و آن دوران طلائی را تداعی و حلاوت آن‌را به مردم بچشانند! حجت‌الاسلام خاموشی هم که رفیق گرمابه و گلستان آقا مجتبی است در سازمان تبلیغات اسلامی. دیگر دغدغه «اعزام مبلغ» برای تبلیغات انتصاباتی را نخواهد داشت و می‌تواند در «شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی» بارها و بارها اقدام به برنامه ریزی تظاهرات و راهپیمایی‌هایی موسوم به ۹ دی کنند حتا در ۲۸ مرداد! بالأخره توان نظام را در به خدمت گرفتن اتوبوس‌های شرکت واحد جهت «تجمعات خودجوش مردمی» نباید نادیده گرفت.

با حضور آقا مجتبی خامنه‌ای فرزندان ناخلف انقلاب نظیر آقایان: هاشمی رفسنجانی، سید محمد خاتمی و... در هاضمه انتصابات گوارده شده، ریسک حضور در جبهه رویارویی انتخاباتی با ایشان را نخواهند پذیرفت و تکلیف آن جبهه نیز کاملاً یکسره خواهد شد. همان‌طور که می‌دانید آقا مجتبی خامنه‌ای و مهدی هاشمی رفسنجانی از دیرباز در جماران با یکدیگر گفت و گوی لفظی پیدا کردند و آقا مجتبی شما، بسیاری از القاب خوش را به محاسن کم‌پشت آقا مهدی هاشمی رفسنجانی حواله داد. پس از آن هم چند باری مهدی هاشمی با هماهنگی جناب میثم (حاج حسین طائب) بازداشت شده و این حکایت کماکان ادامه دارد. با ریاست جمهوری آقا مجتبی، رأساً مشت محکمی برده‌ان خانواده هاشمی رفسنجانی حواله خواهد شد و همین روند پر قدرت‌تر از پیش ادامه خواهد یافت. چراکه نقل است: «دیگر به هاشمی رفسنجانی اعتمادی نیست».

به پیروی از «علامه دوران مصباح یزدی» که مکرراً اعلام می‌دارند که «ولی فقیه جانشین خداست» - «انتخاب رئیس‌جمهور توسط مردم بدون تنفیذ رهبری اندکی ارزش قانونی و شرعی ندارد و رئیس‌جمهور بدون تنفیذ حکم ریاست جمهوری توسط رهبر طاغوت زمان است» - «اطاعت از رئیس‌جمهور اطاعت از خداست» و... این کم‌ترین پیشنهاد می‌کند برای رفع نگرانی این «پیر دل‌سوخته انقلاب و نظام» و «مراد دل‌رزمندگان اسلام در هشت سال دفاع مقدس» که در آستانه هر انتخاباتی چنین دردمندان، ارجح بودن اصول مسلم فقه شیعه بر مکاتب سیاسی مادی و پست جهان فعلی را یادآوری می‌کنند و همچنین جهت رفع نگرانی مفرط خداوند، پیغمبر بزرگوار اسلام و خاندانش، آرامش روحی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، شادی جمیع ارواح طیبه شهدای اسلام از بدر و احد تا کنون و... آقا مجتبی خامنه‌ای در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۲ کاندیدا شوند و همه جهان را از نگرانی برهانند.

با توجه به ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد و انجام تصمیمات غیرکارشناسی متعدد توسط وی و جریان انحرافی در به تباهی کشاندن سرنوشت نظام، هر فرد «مردمی‌نژاد»ی احساس می‌کند که می‌تواند از فرمانداری اردبیل رخت ریاست جمهوری برتن کرده و اداره امور کشور را در دست گیرد، ریاست جمهوری آقای مجتبی خامنه‌ای، اعتبار لازم را به این جایگاه بازگردانده و سد محکمی در برابر افراد منحرف و «یاوه‌گو» و حلقه نورانی‌شان خواهد بود که «هر شب یکی از اولیای الهی را در خواب می‌بیند»، در حالی که آن معصومین به آنها «تکلیف» می‌کنند که کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری شوند!



آقا مجتبی این توانایی را دارند که پس از رئیس‌جمهور شدن، «بحث دل‌آزار برنده و بازنده» را از اعتبار انداخته، دولت «وحدت ملی» تشکیل داده و از تمامی ظرفیتهای بیت رهبری و توان مدیریتی کشور، برای پیشرفت و آبادانی نظام استفاده نمایند. اطمینان داشته باشید که در این انتخابات، آقا مجتبی رئیس‌جمهور است و قرار نیست هیچ «لشگرکشی خیابانی» توسط «کاندیدای بازنده» یا «جریان انحرافی» پس از انتصابات صورت پذیرد و آراء ماخوذه آقا مجتبی، حاصل یک «تقلب بزرگ» خوانده نخواهد شد!

با ریاست جمهوری ایشان، این اطمینان حاصل خواهد شد که آقایان میرحسین موسوی - مهدی کروبی و زندانیان سیاسی - عقیدتی کشور خصوصاً زندانی خاص بیت رهبری (آقا سید مصطفی تاج‌زاده) در زندان‌ها باقی خواهند ماند و کسی توانایی آزادی آنها را نخواهد داشت. خانواده‌های زندانیان سیاسی هم می‌توانند عزیزان خود را فقط «در خواب» ببینند.

کاندید شدن آقا مجتبی برای ریاست جمهوری، هیچ منع قانونی‌ای هم ندارد. شما چنان‌که باید با آیت‌الله خمینی تفاوت دارید. چون شیوه رهبری شما با شیوه رهبری ایشان تفاوت دارد. تصور من این بود حجت‌الاسلام و المسلمین سید حسن خمینی بتواند نظام را از ورطه هلاک نجات دهد. اما دریغ و درد که ایشان نه «محبوب دل و درگاه ولی امر مسلمین جهان» است و نه رام بیت و درگاه‌تان. پس فردی عالم‌تر و محبوب‌تر از آقای مجتبی خامنه‌ای برای این دعوت و قبول این مسؤولیت الهی نیافتیم.

نیک می‌دانم شما با توجه به کهولت سن و کم‌حوصلگی، سال‌هاست در پی اجرایی کردن مدل حکومتی آیت‌الله خمینی و روابط خاص ایشان با مرحوم حاج سید احمد خمینی بوده‌اید. اساساً یکی از دلایل مهم روی کار آمدن رئیس‌جمهوری جوان و گمنام چون احمدی‌نژاد که سابقه سیاسی مورد توجهی نیز نداشت، اجرایی کردن این مدل حکومتی بود. می‌خواستید رئیس‌جمهور با آقا مجتبی ارتباط داشته باشد و ایشان، نقش مرحوم حاج سید احمد خمینی را در بیت رهبری عهده‌دار شود. حتا در اوایل ریاست جمهوری احمدی‌نژاد نیز برای مدتی، این مدل حکومتی اجرا شد. اما احمدی‌نژاد دوست داشت که بزرگ شود و با رهبری ملاقات کند. نه با آقازاده ایشان!

با توجه به کهولت سن جنابعالی و هجوم امراض خفیه شیطانی بر پیکر نحیف و «علیل» شما، بیم آن می‌رود که جامعه مسلمین دچار سوگ عظیمی شود و امت اسلام «بی‌پدر» بمانند. مسؤولیت سازمان‌هایی را مطابق قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌شود به رئیس‌جمهور واگذار کرد. چه بهتر که این مهم در دوران ریاست جمهوری آقای مجتبی خامنه‌ای اتفاق بیفتد. یکی از مهم‌ترین این مسؤولیت‌ها، سپردن اختیار نیروی انتظامی به وزارت کشور و رئیس‌جمهور است. امری که با توجه به انحراف، فساد و وابستگی رؤسای جمهور قبلی به بیگانگان و سرویس‌های اطلاعاتی غربی مانند «بنیاد جورج سوروس» تا به حال محقق نشده است. این گشایش قدرت دو حُسن اساسی دارد؛ اول: می‌تواند مانع قبضه قدرت مطلقه در دست رهبری جمهوری اسلامی شود. با این اقدام «باوه‌گویی دشمنان دائمی و همیشگی ملت ایران» متوقف خواهد شد. درثانی: نایب برحق‌تان محک خورده، آماده پذیرش مسؤولیت رهبری جمهوری اسلامی می‌شود.

با ذکر دلایل ۲۴گانه معروض به محضر آن مقام عالی‌جاه اسلام‌پناه بدین‌وسیله این جانب اعلام می‌دارم بنده نیز چون آحاد ملت کسی را «اصلح و اعلم» از «آقا» مجتبی خامنه‌ای برای ریاست جمهوری سال ۱۳۹۲ نمی‌شناسم و در صورتی که ایشان در این انتخابات کاندیدا شوند بنده برای یکسره کردن تکلیف دشمنان قسم‌خورده نظام ولایی حضرت‌تان، در این انتخابات مشارکت خواهم داشت!

با احترام

روح‌الله زم

تاریخ هفتم اردیبهشت ۱۳۹۲

*** منبع ***

وبلاگ روح‌الله زم؛ وبسایت «گویانیوز»



نامه سرگشاده «سازمان گزارشگران بدون مرز» به خامنه‌ای، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲

کیفر خواست علیه علی خامنه‌ای

شما برای نقض فاحش آزادی اطلاع‌رسانی در ایران که ناقض اصل ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر است، باید محاکمه شوید!

سید علی خامنه‌ای!

شما یکی از بنیان‌گذاران رژیم جمهوری اسلامی ایران و به این عنوان یکی از معماران نظام سرکوب و سانسور حاکم بر ایران از سال ۱۳۵۷ هستید. با جان‌شین شدن آیت‌الله خمینی در سال ۱۳۶۸، شما سخت‌گیری و فشار بر روزنامه‌نگاران، شیطان‌سازی از رسانه‌های خارجی و رسانه‌های تازه را تشدید کردید. نظر به مسؤولیت‌های شما از فردا قدرت‌گیری اسلام‌گرایان در ایران، گزارش‌گران بدون مرز شما را به ارتکاب جرایم زیر متهم می‌کند:

به عنوان، عضو شورای انقلاب، مسؤول سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، رئیس‌جمهور و سپس ولی فقیه و رهبر جمهوری اسلامی ایران از سال ۳۵۷، متهم به جرم‌هایی چون بازداشت خودسرانه، زندانی کردن غیر قانونی و شکنجه. شما مسؤول ناپدید کردن دست‌کم صدها روشن‌فکر و روزنامه‌نگار و وب‌نگار از سال ۱۳۵۷ تا امروز هستید.

شما در سال‌های دهه شصت در اعدام روزنامه‌نگاران: اصغر امیریان، سیمون فرزامی، نصرالله آرمان، سعید سلطانی‌پور، رحمان هاتفی منفرد و... مسؤولیت مستقیم داشته‌اید.

شما در سال‌های دهه هفتاد با حمایت از مأموران وزارت اطلاعات، در قتل تعداد دیگری از روزنامه‌نگاران و روشنفکران، از این میان ابراهیم زالزاده، مجید شریف، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده و پیروز دوانی، آمریت و مسؤولیت داشته‌اید.

عاملان کشتن زهرا کاظمی در زندان در سال ۱۳۸۲، آیفی سرچه در سال ۱۳۸۴، ویلاگ‌نویس جوان امیدرضا میرصیافی در سال ۱۳۸۷، علیرضا افتخاری در سال ۱۳۸۸ و ستار بهشتی در سال ۱۳۹۱ تحت حمایت شما از مجازات مصون مانده‌اند.

شما عامل چیرگی خودسری و مصونیت از مجازات در کشور هستید. هیچ‌کدام از عاملان تزییقات و جنایات نام برده شده در بالا، که همه وزیر و صاحب منصب کلیدی در دستگاه قضائی و از نزدیکان شما هستند، مانند: محمد محمدی ری‌شهری، مصطفی پورمحمدی، غلامحسین محسنی اژه‌ای، قربانعلی دری نجف‌آبادی و سعید مرتضوی و... به دست عدالت سپرده نشده‌اند و بدتر آنکه همه آنها از سوی شما ارتقا مقام یافته‌اند.

شما در اردیبهشت ۱۳۷۹ دستور حمله به مطبوعات اصلاح‌طلب منتشر شده در فردای انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری ایران، در سال ۱۳۷۶ را صادر کردید. از آن پس بیش از ۳۰۰ رسانه که شما آنها را «پایگاه دشمن خارجی در داخل کشور» خوانده بودید، توقیف و ده‌ها هزاران صفحه بر روی اینترنت سانسور شده است، بیش از ۵۰۰ روزنامه‌نگار و وب‌نگار خودسرانه بازداشت، شکنجه و ناعادلانه به حبس‌های سنگین محکوم شده‌اند. بسیاری دیگر از این حرفه‌کاران رسانه‌ها مجبور به ترک کشور شده‌اند. این سرکوب رسانه‌های جدید و شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای را هم که در خارج از ایران پخش می‌شوند، هدف قرار داده است.

تحت قیومیت شما، ایران امروز، به یکی از بزرگ‌ترین زندان‌های جهان برای نقش‌آفرینان اطلاع‌رسانی تبدیل شده است.

شما همچنین مبتکر «اینترنت حلال» هستید که با تشکیل شورا و نهادهای متعدد و تحت مسؤولیت شما، آپارتاید دیجیتالی را بر مردم ایران تحمیل می‌کنند.

شما برای نقض فاحش آزادی اطلاع‌رسانی در ایران که ناقض اصل ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر است، باید محاکمه شوید!

*** منبع ***

وبسایت «سازمان گزارشگران بدون مرز»



نامه سرگشاده حسین انصاری راد به خامنه‌ای، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۲

حسین انصاری راد، امام جمعه سابق نیشابور و رئیس کمیسیون اصل نود مجلس ششم

نگذارید این انتخابات به سرنوشت انتخابات دوره هفتم و هشتم مجلس دچار شود

شورای نگهبان صریحاً نقض قانون می‌کند

بسم الله الرحمن الرحيم

رهبر معظم انقلاب حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

با عرض سلام و تحیت

مولای متقیان صلوات الله علیه طبق نقل سید رضی فرمود: آنچنان که در برابر خودکامگان مغرور به ملاحظه می‌پردازید نسبت به من در بیان آنچه می‌اندیشید بی‌می به خود راه ندهید و گمان نکنید شنیدن سخن حق بر من گران می‌آید زیرا کسی که شنیدن سخن حق و توصیه به عدل بر وی سنگین باشد عمل به آن بر وی سنگین‌تر خواهد بود. پس، از گفتن حق و رایزنی به عدالت نسبت به من خودداری نکنید. (نهج البلاغه صبحی الصالح ص ۳۳۵) می‌شود

طبق آمار وزارت کشور شورای نگهبان در دوره هفتم انتخابات مجلس ۱۴۹۴ نفر را به استناد عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی (بند ۱ ماده ۲۸) رد صلاحیت کرد و ۱۱۰۱ نفر را به دلیل عدم ابراز وفاداری به قانون اساسی و اصل ولایت فقیه (بند ۳ ماده ۲۸) و ۵۰۶ نفر به استناد سوء شهرت در حوزه انتخابیه (بند ۵ ماده ۲۸) و ۳۱۶ نفر را به استناد وابستگی و هواداری از احزاب و سازمان‌هایی که غیرقانونی بودن آنها از طرف مقامات صالحه اعلام شده است (بند ۳ ماده ۳۰) و ۸۳۰ نفر را به استناد اینکه صلاحیت آنها احراز نشده است و ۲ نفر به استناد محکومیت به ارتداد به حکم محاکم صالحه قضائی (بند ۵ ماده ۳۰) رد صلاحیت شده‌اند.

در انتخابات دوره هشتم مجلس نیز رد صلاحیت شدگان دوره هفتم به همان استنادات و تقریباً در همان حجم تکرار شده است و در چهارم اسفند ۸۶ هیأت مرکزی نظارت شورای نگهبان از مجموع ۷۵۰۰ نفر داوطلب بیش از ۲۲۰۰ نفر را رد صلاحیت کرد و بر اساس برآوردها ۶۰٪ درصد رد صلاحیت شدگان به استناد عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و جمهوری اسلامی و عدم ابراز وفاداری به قانون اساسی و اصل ولایت فقیه (بندهای ۱ و ۳ ماده ۲۸ قانون انتخابات) رد صلاحیت شده‌اند (اعتماد ملی ۸۶/۱۲/۱۳) از رد صلاحیت شدگان دوره هشتم مجلس ۲۲۶ نفر از مقامات سابق کشور، ۷۳ نفر از نمایندگان سابق مجلس، ۴ نفر وزیر، ۳۰ نفر معاون وزیر، ۱۰ استاندار، ۴۸ فرماندار، ۷ نفر معاون فرماندار، ۷ نفر معاون استاندار و ۶۷ پزشک و استاد بودند و این رد صلاحیت شدگان هیأت مرکزی نظارت، وسیله شورای نگهبان در همین حدود رد صلاحیت شدند (اعتماد ملی ۸۶/۱۲/۱۲).

۲- قانون انتخابات مصوب مجلس و مجمع تشخیص مصلحت می‌گوید: مراجع بررسی کننده صلاحیت داوطلبان موظفند صرفاً بر اساس دلایل و مدارک معتبر مراکز مسؤول قانونی (دادگستری، ثبت احوال، اداره تشخیص هویت وزارت اطلاعات) که به مراجع اجرایی و نظارتی ارسال شده است به بررسی صلاحیت‌ها بپردازند و در صورت درخواست داوطلب جز در موارد عفت عمومی و هتک حرمت اشخاص و امنیت ملی باید دلایل و مدارک رد صلاحیت کتباً به اطلاع داوطلب برسد. ۳ مراجع رسیدگی کننده به شکایات داوطلبان مکلفند دقیقاً به شکایات رسیدگی و نتیجه را به داوطلب و مجریان انتخابات اعلام کنند؛ این قانون در ۷۸/۷/۲۰ در مجلس و ۷۸/۸/۲۲ در مجمع تشخیص تصویب گردید.



این قانون در فرض نظارت استصوابی و برای جلوگیری از تمسک شورای نگهبان به اموری مبهم و خارج از دلایل و مدارک ارسال شده از مراجع چهارگانه قانونی، تصویب گردیده تا دلایل و مدارک رد صلاحیت قابل شکایت و رسیدگی و نفی و اثبات باشد و مراجعی که دلایل و مدارک را ارسال می‌کنند در برابر آنها مسؤول و پاسخگو باشند و داوطلب بتواند از آنها شکایت کند و آنها را مورد نقض قرار دهد.

۳- اما دبیر شورای نگهبان آقای جنتی با صراحتی بی‌نظیر قانون را نقض می‌کند و در برابر دلایل و مدارک ارسال شده از مراجع چهارگانه قانونی می‌گوید: بخش دیگر اطلاعات در مورد افراد بر اساس تحقیقات محلی است که خودمان داریم. محققین ما برای شناسایی افراد تحقیق می‌کنند و نتایج آن تحقیقات موجب تصمیم‌گیری است (اعتماد ملی ۸۶/۲/۲۹) و نیز می‌گوید: برخی مدعی می‌شوند اصل، برائت است مگر این که خلافش ثابت شود این بحث پشتوانه حقوقی صحیحی ندارد. هنگام سپردن مسؤولیت به افراد بحث احراز صلاحیت است و احراز صلاحیت یعنی این که اثبات شود شخص صلاحیت احراز مسؤولیت را دارد (اعتماد ملی ۸۶/۹/۳).

آقای الهام عضو حقوقدان شورای نگهبان نیز می‌گوید: در مورد شرایط داوطلبی اصل عدم مجرای عمل است؛ این مطلب بدیهی حکم عقل است که اصل عدم چیزی است تا وجودش ثابت شود. البینه علی المدعی اقتضا دارد که داوطلب بر محقق بودن شرایط در خودش اقامه دلیل کند و اگر نتوانست چنین صفاتی را در خودش ثابت کند، نتوانسته است حق خودش را اثبات کند. اصل برائت و اصل صحت موضوع دیگری است و ارتباطی با این مباحث ندارد و اگر به اقتضاء ضرورت-های عمومی این وظیفه بر عهده نهادهای اجرایی و نظارتی است به حکم ثانوی است (کیهان ۸۱/۱/۱۲، عین عبارات و با تلخیص).

تناقض این سخنان با صریح قانون انتخابات و قانون اساسی و موازین شرعی روشن است اما در عین حال در این باره توضیح می‌دهم:

یکم - قانونگذار در رسیدگی و رد صلاحیت‌ها بر صرفاً دلایل و مدارک ارسال شده از مراکز معتبر قانونی (وزارت دادگستری، ثبت احوال، اداره تشخیص هویت وزارت اطلاعات) تکیه دارد تا مشخص و قابل تصدیق و تکذیب و نفی و اثبات باشد و مسؤول قانونی و پاسخگو داشته و قابل شکایت باشد اما احراز و عدم احراز قابل تصدیق و تکذیب و نفی و اثبات نیست و قابل شکایت و رسیدگی نیست. و اطلاعات محلی که در برابر دلایل و مدارک مراکز قانونی است حواله به امور ناشناخته و مجهول و شهود نامعین و غیرمعروف و غیر مسؤول است و تصویب قانون دقیقاً برای جلوگیری شورای نگهبان از تمسک به این استنادات است.

دوم - موضوع اصل برائت به صریح قانون اساسی (اصل ۳۷) کسی است که جرم او در دادگاه صالح ثابت نشده باشد و هیچ امری نمی‌تواند مانع انطباق حکم بر موضوع خودش باشد و داوطلب نمایندگی مانند هرکس دیگر مادامی که جرم او در محکمه صالح ثابت نشده باشد، اصل برائت ضرورتاً در حق او جاری است. و اساس زندگی و روابط اجتماعی در بین تمام عقلای عالم و در جامعه اسلامی بر اصل برائت استوار است و شارع حکیم بر آن صحه گذاشته و آن را با اصل برائت شرعی و اصالت صحت و قاعده ید و بازار مسلمانان (سوق المسلمین) مورد تأیید قرار داده است. شیخ انصاری مهم‌ترین فقیه دو قرن اخیر می‌گوید: فقها در اصالت صحت در عبادات و معاملات اختلافی ندارند و سیره مسلمانان در جمیع اعصار حمل بر صحت اعمال مسلمانان و ترتیب آثار صحت در عبادات و معاملات است و کسی که آن را انکار کند یک دروغگوی بی‌شرم (مکابر) است و می‌گوید: اگر عمل مسلمانان حمل بر صحت نشود نظام معاش و معاد (نظام زندگی اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی) مختل می‌گردد و آنچه بدون آن نظام، مختل می‌شود حق است و آنچه موجب اختلال نظام می‌شود باطل است. شیخ انصاری از امام صادق صلوات الله علیه نقل می‌کند که فرمود: اگر پنجاه نفر شهادت دادند که برادر مسلمانان چنین گفته است و خود او بگوید نگفته‌ام سخن او را تصدیق و ادعای پنجاه نفر را تکذیب کن (فوائد الاصول ج ۲ ص ۹۳)

سوم - اینکه آقای الهام می‌گوید: داوطلب باید بر محقق بودن شرایط در خودش اقامه دلیل کند و اصل عدم شرایط است؛ اولاً این مطلب صریحاً در مقابل قانون و نقیض آن است که می‌گوید: رسیدگی به صلاحیت‌ها صرفاً باید بر اساس دلایل و مدارک معتبر مراکز قانونی باشد و این شورای نگهبان است که باید با استناد به دلایل معتبر مراکز قانونی عدم صلاحیت را اثبات کند. ثانیاً اگر اصل عدم شرایط داوطلبی و من جمله اصل عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام جاری باشد و باید با دلیل آن را اثبات کرد، در حق همه مسلمانان تا هنگامی که آن را در محضری اثبات نکرده باشند جاری است و همه مسلمانان محکوم به عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام هستند و شامل خود آقای الهام و اعضای شورای نگهبان نیز خواهد شد



و بنا بر این از آقای الهام باید پرسید: در کدام محضر اثبات کرده است که باطناً اعتقاد و التزام عملی به اسلام دارد و تظاهر نمی‌کند و در خفا و خلوت دست به آن کار دیگر نمی‌زند. این سؤال از آن محضر نیز وجود دارد که اعضا آن محضر در کجا اثبات کرده‌اند که اعتقاد و التزام عملی به اسلام دارند و این یک دور باطل است.

چهارم- علم به اعتقاد قلبی و باطنی و علم به التزام عملی به اسلام در خلوت و خفا امری عادهً غیرممکن است و نمی‌تواند موضوع احکام و مقررات شرعی و قانونی و عقلائی باشد. سلب اعتقاد و التزام عملی به اسلام نیز امکان ندارد و هیچ کس جز ذات مقدس الهی به باطن و خلوت اشخاص دسترسی ندارد. و چگونه امکان دارد کسی در برابر مدعی، دلیل اقامه کند که تظاهر و ریا نمی‌کند و در باطن اعتقاد دارد و در خلوت مرتکب روابط نامشروع نمی‌شود و زنا و لواط نمی‌کند و رشوه نمی‌گیرد و دروغ نمی‌گوید و خیانت در امانت نمی‌نماید... این توهین بزرگی به انسان است و ساحت مقدس دیانت از این جهالت سیاه و ننگین منزّه است. قرآن مجید می‌گوید: «و لاتقولو لمن القی الیکم السلم لست مؤمناً - به کسی که به شما اعلام مسالمت می‌کند (سلام می‌دهد و یا اعلام صلح می‌کند) می‌کند، نگوئید تو دروغ می‌گویی» (سوره نساء آیه ۹۴). شیخ طوسی در ذیل آیه نقل می‌کند که آیه درباره عامر بن اضبط نازل شده است که با گروهی از رزمندگان به سرکردگی ابی قتاده برخورد و ابی قتاده به وی سلام داد اما محلم بن جثامه به خاطر کینه‌ای که داشت به ابی قتاده حمله کرد و او را کشت و به رسول اکرم (ص) مراجعه کرد تا برایش استغفار نماید و رسول خدا (ص) با آن وسعت رحمت به او فرمود خدا تو را نیامرزد «لا غفرالله لک» و محلم برگشت و گریست و بعد از هفت روز به هلاکت رسید. شیخ طوسی بعد از نقل اقوالی می‌گوید: «آنچه از این همه استفاده می‌شود این است که حتی در میدان جنگ اگر کسی شهادتین گفت و یا به رسم مسلمانی سلام داد از او پذیرفته است و خونس محترم است. اساس دیانت حکیم و سیره و سنت رسول اکرم صلوات الله علیه و ائمه معصومین علیهم السلام و فتوای فقهای شیعه و سنی در طول تاریخ این است که اظهار شهادتین و یا زاده شدن از پدر و مادر مسلمان، برای مسلمان بودن و موضوع احکام و مقررات شرعی قرار داشتن حتی اگر در باطن چنین نباشد، کافی است و چنین کسی از تمام حقوق یک مسلمان بهره‌مند است و برای احراز شرط عدالت حتی در مرجع تقلید حسن ظاهر کفایت می‌کند و علم و ظن به عدالت لزوم ندارد و بسیاری از فقها و من جمله بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران حسن ظاهر را تعبداً کاشف از عدالت می‌دانند و حتی حصول ظن به عدالت را نیز لازم نمی‌شمارند تا چه رسد به علم به عدالت «العروة الوثقی ج ۱ ص ۱۰». تمسک به احراز وجدانی برای ردّ صلاحیت امری غیرقانونی است و اگر ملاک باشد نیاز به انکار اصل برائت و اصالت صحت نیست و تضادی با آنها ندارد و انکار اصل برائت و اصالت صحت ناشی از عدم فهم درست و نسبت بین اینها است. آقایان گمان کرده‌اند کشور و ملت مانند کارخانه و مغازه ملک آنها است.

پنجم- در برابر صراحت قانون که شورای نگهبان را موظف می‌سازد رسیدگی به صلاحیت‌ها باید صرفاً بر اساس دلایل و مدارک معتبر ارسال شده از مراکز معتبر قانونی باشد، شورای نگهبان برای کسب اطلاعات محلی و به گفته آقای جنتی تحقیقاتی که خودمان داریم، در سراسر کشور دفاتری تأسیس و با حدود سیصد هزار نفر مأمور به تحقیق و تفتیش درباره عقاید و زندگی خصوصی داوطلبان پرداختند و با پرس و جو از همسایه‌ها و ادارات و افواه عموم به جمع-آوری اطلاعات محلی دست زدند تا بر آن اساس در تأیید و ردّ صلاحیت داوطلبان تصمیم‌گیری کنند و بدین صورت شورای نگهبان با نقض بی‌پروا و آشکار قانون انتخابات: (۱) هزینه‌ای عظیم بر خزانه کشور و ملت تحمیل کرد؛ (۲) و با تجسس در زندگی خصوصی و عقاید اشخاص اصل ۲۳ قانون اساسی را که می‌گوید: تفتیش عقاید ممنوع است و اصل ۲۵ قانون اساسی را که می‌گوید: هرگونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون و حکم صریح قرآن مجید را که می‌گوید: به تجسس در احوال و عیوب پنهان مردم نپردازید و در غیاب آنان عیب آنان را باز نگوئید «حجرات/آیه ۱۲» و نیز سنت قطعی رسول اکرم (ص) و ائمه علیهم السلام و فتوای فقها را که هیچ اختلافی در آن وجود ندارد و سیره و سنت همه مسلمانان متدین و معتبد را بدون مجوز و برخلاف صریح قانون انتخابات نقض نمودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق روایت می‌گوید: در عیوب و لغزش‌های پنهانی مسلمانان به جستجو نپردازید زیرا کسی که در لغزش‌های پنهانی برادرش جستجو کند، خداوند اسرار او را فاش سازد و او را در میان خانه‌اش رسوا کند (وافی ج ۳ ص ۱۶۳). بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران می‌گوید: هیچ کس حق ندارد به نام کشف جرم یا ارتکاب گناه تعقیب و مراقبت نماید و یا برای کشف گناه و جرم هر چند گناه بزرگ باشد، شنود بگذارد یا دنبال اسرار مردم باشد و تجسس از گناه غیر نماید یا اسراری که از غیر به او رسیده برای یک نفر فاش کند. تمام اینها جرم و گناه است و بعضی از آنها چون اشاعه فحشا و گناه است از کبائر بزرگ و مرتکبین هر یک از امور فوق مجرم و مستحق تعزیر شرعی هستند و بعضی از آنها موجب حد شرعی است. (صحیفه ج ۱۷ ص ۱۴۰)



ششم - قانون انتخابات می‌گوید: در صورت درخواست داوطلب جز در موارد عفت عمومی و هتک اشخاص و امنیت ملی باید دلایل و مدارک رد صلاحیت کتباً به اطلاع داوطلب برسد (تا داوطلب بتواند از حق اعتراض و شکایت استفاده کند). شورای نگهبان حدود شش هزار نفر را در دوره هفتم و هشتم انتخابات مجلس من جمله هشتاد نفر از نمایندگان مجلس ششم و بسیاری از شخصیت‌های معروف و مسئولان پرسابقه و حدود سه هزار نفر را به دلیل عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و محکومیت به ارتداد در محاکم صالحه و بسیاری اتهامات دیگر رد صلاحیت کرد و همه به‌خصوص هشتاد نفر نماینده مجلس ششم که در حال انجام وظیفه بودند دلایل و مدارک رد صلاحیت خود را درخواست کردند و شورای نگهبان از انجام این وظیفه قانونی سرباز زد (نامه نمایندگان مجلس و نامه‌های سرگشاده بسیاری دیگر ضمیمه است). و اکثریت مجلس ششم به این اقدام شورای نگهبان و اتهامات بزرگ بدون دلیل و مدرک اعتراض کردند و دست به تحصن و استعفا زدند، امری که به آن موظف بودند زیرا اتهام عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و سایر اتهامات قابل پذیرش نبود و سکوت نسبت به آن از یک طرف قبول اتهامات بود و از طرف دیگر تضییع حق مسلم ملت و خدشه بر مردم‌سالاری و جمهوری اسلامی بود اما شورای نگهبان به جای تن دادن به قانون و ارایه دلایل و مدارک ارسال شده از مراکز قانونی که رد صلاحیت‌ها جز بر اساس آن دلایل غیرقانونی بود نمایندگان مجلس را به تعارض با نظام متهم ساخت و از تحصن و استعفا، پرونده‌ای منفی برای آنان فراهم نمود و آنرا از دلایل رد صلاحیت در مجلس هشتم قرار داد. این مطلب انسان را به یاد آن سپاهی مغول می‌اندازد که فردی مظلوم را خوابانده بود تا سرش را ببرد و چون خنجر همراه نداشت به او دستور داد از همین جا تکان نخورد تا شمشیر و خنجر را بیاورم!!! و وقتی این اقدام به اسم دین و اسلام انجام می‌شود باید گفت استبدادی از این سیاه‌تر و مفسده‌انگیزتر وجود ندارد و به گفته مرحوم نائینی: از آن قوای ملعونه، همه شعب استبداد دینی است و بی‌تردید ساحت مقدس ادیان الهی و به‌خصوص اسلام از این پلشتی‌ها و زشتی‌ها و منکرات منزّه است.

هفتم - عده‌ای از رد صلاحیت شدگان ناگزیر به قوه قضائیه شکایت کردند و بعضی از افراد مربوط به شورای نگهبان برای توضیح به قوه قضائیه احضار شدند اما آقای جنتی به جای پذیرش حق قوه قضائیه در رسیدگی به شکایت که از بدیهیات است، برآشفت و به قوه قضائیه چنین نوشت: اخیراً مشاهده شده است که پس از شکایت کسانی که صلاحیت آنها تأیید نشده است قوه قضائیه با احضاریه خواهان پاسخگویی شورای نگهبان و یا اعضای ذی‌ربط شده است که این اقدام: (۱) مخالف اصل ۹۹ قانون اساسی است؛ (۲) علاوه شورای نگهبان نظارت مذکور را استصوابی دانسته و آن را شامل مراحل اجرایی انتخابات می‌داند؛ (۳) ضمن این که تبصره ماده ۵۲ همین قانون نظر شورای نگهبان را پس از اعلام هیأت مرکزی نظارت قطعی می‌داند؛ (۴) بنابراین با توجه به مواد قانونی اعمال شده امر رسیدگی به صلاحیت داوطلبان به طور مطلق برعهده شورای نگهبان بوده و نظارت دستگاه دیگری خلاف اصل ۹۹ قانون اساسی است (۵) ضمن این که مطابق ماده ۵۶ قانونی مجازات اسلامی اقدامات قانونی اشخاص جرم محسوب نمی‌شود که اگر شکایتی شد دادرسی حق پیگیری داشته باشد؛ (۶) بنابراین مراجع قضایی فاقد صلاحیت رسیدگی به موضوع می‌باشند. (آفتاب یزد ۸۳/۷/۲۳)

- اولاً- نظارت شورای نگهبان در اصل ۹۹ قانونی اساسی بر فرض استصوابی بودن نظارت مقید به قانون انتخابات مصوب مجلس و مجمع تشخیص است که به صراحت قانون شرعاً و قانوناً حاکم بر نظر شورای نگهبان است و در این مصوبه کیفیت اعمال نظارت تعیین گردیده است و شورای نگهبان از استناد به هر امری جز دلایل و مدارک ارسال شده از مراکز معتبر قانونی در رد صلاحیت‌ها منع شده است. ثانیاً- این که آقای جنتی می‌گوید: نظر شورای نگهبان بعد از اعلام نظر هیأت مرکزی نظارت قطعی است به این معنا نیست که شورای نگهبان می‌تواند قانون مصوب مجمع تشخیص را که برای تعیین تکلیف شورای نگهبان تصویب شده نقض کند و کسی هم حق شکایت نداشته باشد بلکه به این معناست که نظر شورای نگهبان برای خودش نهایی است چنان که نظر دادگاه تجدیدنظر نهایی و قطعی است اما دیوان عالی کشور و دادگاه انتظامی قضات در صورت شکایت می‌تواند رسیدگی نموده و اگر نقض قانونی انجام شده باشد آن را اعلام و حکم دادگاه را نفی می‌کنند. ثالثاً- این که آقای جنتی می‌گوید: رسیدگی به صلاحیت داوطلبان به طور مطلق برعهده شورای نگهبان است و نظارت دستگاه دیگری برخلاف اصل ۹۹ قانون اساسی است به هیچ وجه به شورای نگهبان اجازه نمی‌دهد که در رسیدگی به صلاحیت از دلایل و مدارک ارسال شده از مراکز قانونی عدول کند و به جز آن دلایل و مدارک به چیز دیگری استناد نماید و قانون را نقض کند و به اطلاعات محلی و احراز و عدم احراز تمسک کند؛ رابعاً- نظارت وسیع قوه قضائیه بر حسن جریان قانون چنان که در متن قانون اساسی آمده است هیچ تضادی با نظارت شورای نگهبان ندارد زیرا نظارت با نظارت تعارض ندارد و در قانون اساسی نظارت‌های موازی بسیار است؛ خامساً- این که آقای جنتی می‌گوید: مطابق ماده ۵۶ قانون مجازات اسلامی اقدامات قانونی اشخاص جرم محسوب نمی‌گردد که اگر شکایتی بشود دادرسی حق پیگیری داشته باشد از متهم مشتکی عنه قابل قبول نیست و



اگر چنین باشد جایی برای قوه قضائیه باقی نمی‌ماند و هر متهمی می‌تواند بگوید قانونی عمل کرده‌ام و این حق دادگاه و وظیفه دادگاه است که بعد از رسیدگی به شکایت بگوید متهم و مشتکی عنه قانونی عمل کرده است یا نقض قانون نموده است؛ سادساً- قانون مجازات اسلامی در بند اول می‌گوید: در صورتی که ارتکاب عمل به امر آمر قانونی باشد عمل، جرم محسوب نمی‌شود اما در این جا خود شورای نگهبان است که قانون را نقض کرده است و آمر و مأموری جز شورای نگهبان در ارتکاب به نقض قانون وجود ندارد. قانون مجازات اسلامی در بند دوم می‌گوید: در صورتی که ارتکاب عمل برای اجرای قانون اهم باشد اما قانون اهم و حاکم در این جا، قانون مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام است که اساساً ناشی از مصلحت اهم و حاکم بر نظر شورای نگهبان است و برای منع شورای نگهبان از عدول از دلائل و مدارک ارسال شده از مراکز معتبر قانونی وضع و تصویب شده است؛ سابقاً- این که آقای جنتی می‌گوید: بنابراین مراجع قضائی فاقد صلاحیت رسیدگی به موضوع می‌باشند برخلاف صریح قانون اساسی است که می‌گوید: رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، شکایات، حل و فصل دعاوی و رفع خصومات اولین وظیفه قوه قضائیه است و این قوه قضائیه است که حق دارد بگوید شکایت قابل رسیدگی است یا قابل رسیدگی نیست و اگر قابل رسیدگی است چه کسی نقض قانون کرده است؛ ثامناً- این سخنان به وضوح نشان می‌دهد که گوینده در وضع فعلی حد و مرز مفاهیم قانونی و حقوقی و ارتباط این مفاهیم با هم و تعارض و کیفیت جمع آنها و استنباط از مجموع این مفاهیم را به درستی تشخیص نمی‌دهد و موازین استنباط را به کار نمی‌برد و نمی‌داند.

- هشتم: بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران با همه احترامی که برای شورای نگهبان قائل بود و اهمی که در حفظ اعتبار شورا داشت به آن شورا در یک جا نصیحت کرد: تذکر پدرانه به اعضای شورای نگهبان می‌دهم که خودشان قبل از این گیرها مصلحت نظام را در نظر بگیرند چرا که یکی از مسایل بسیار مهم در دنیای پرآشوب کنونی نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری است این بحث‌های طلبگی مدارس نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن بست می‌کشاند (صحیفه ج ۲۱ ص ۲۱۸) و در جای دیگر شورای نگهبان را به شدت مورد انتقاد و انکار قرار می‌دهد: فقهای محترم باید توجه داشته باشند که نباید در مسائلی وارد شوند که مورد درگیری است این که دیگر روشن است که روی منبر و یا هر کجا حرام است به مسلمانی نسبت کمونیستی داد به فرض که بگوید من نسبت ندادم این که قبول دارد که گفته است می‌گویند آقای سلامتی (دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب) کمونیست است آیا این توهین و گناه بزرگ از شخصی که عضو شورای نگهبان است آن هم به مسلمانی که نماینده مردم تهران است شرعاً چه صورتی دارد؟ (صحیفه ج ۲۱ ص ۵۷۹)

و آنجا که مسؤولان درجه اول کشور از بلا تکلیف ماندن مسائل مهم جامعه شکایت و اختلاف مجلس و شورای نگهبان و ردّ مصوبات مجلس را منشاء آن اعلام می‌نمایند و طی نامه‌ای می‌گویند: هم اکنون موارد متعددی از مسایل مهم جامعه بلا تکلیف مانده است. امام در پاسخ من جمله می‌نویسند: در صورتی که شرعاً و قانوناً بین مجلس و شورای نگهبان توافق حاصل نشد مجمعی مرکب از ... تشکیل گردد و در صورت لزوم از کارشناسان دیگر هم دعوت به عمل آید و پس از مشورت‌های لازم، رأی اکثریت اعضای حاضر این مجمع مورد عمل قرار گیرد. (صحیفه ج ۲۰، ص ۴۶۴)

بر اساس این فتوا در بازنگری قانون اساسی در اصل ۱۱۲ مجمع تشخیص مصلحت تأسیس و مقرر گردید: در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند برای تشخیص مصلحت به مجمع تشخیص ارجاع می‌شود... بدین صورت شورای نگهبان نشان داد که نمی‌تواند مرجع نهایی باشد و داوری نهایی درباره بخشی از مصوبات و قوانین سرنوشت‌ساز باید به جای دیگری محول گردد و آن مجمع تشخیص مصلحت است. تا بن بست در اداره کشور پدید نیاید. به عبارت دیگر شورای نگهبان به صورتی درآمد که با اختیار کل مصوبات و تأیید و رد آنها موجب اختلال امر مدیریت و اداره کشور در جهت مصالح کلان است و نمی‌تواند سرنوشت تمام مصوبات مجلس را در اختیار داشته باشد و بنابراین مجمع تشخیص مصلحت باید در موارد اختلاف داور نهایی قرار گیرد.

نهم: شورای نگهبان از تجربه تلخ گذشته که به از دست دادن مهم‌ترین وظیفه خود در تصویب و ردّ مصوبات مجلس و واگذاشتن بخش مهم آن به مجمع تشخیص منجر گردید درسی نیاموخت و نصایح و ارشاد و نهی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی نیز از ورود به مسایل مورد درگیری و تکفیر مسلمانان حتا با «می‌گویند فلانی کمونیست است» و این که «این عمل از گناهان بزرگ است» مؤثر نگردید و قانون انتخابات نیز که برای تعیین تکلیف شورای نگهبان تصویب گردید و شورا را از تمسک به غیر دلایل و مدارک معتبر ارسال شده از مراکز قانونی منع می‌کرد و شورا را ملزم



می‌ساخت تا در صورت مطالبه داوطلب آن مدارک را کتباً به داوطلب اعلام دارد تا او بتواند اعتراض و شکایت کند و شکایت در مراجع رسیدگی کننده دقیقاً و سریعاً رسیدگی شده و به مجریان و ناظران و داوطلب اعلام شود، شورای نگهبان را از تمسک به احراز و عدم احراز و اطلاعات محلی که نقض صریح قانون است، بازداشت و در انتخابات دوره هفتم و هشتم حدود شش هزار نفر را بدون ارائه هیچ دلیلی به اتهام بی‌دینی و فسق و فحشاء و قاچاق فروشی و بسیاری از اتهامات دیگر متهم و رد صلاحیت کرد و از ارائه دلایل و مدارک برخلاف قانون خودداری نمود و قوه قضائیه را نیز در رسیدگی به شکایت داوطلبان از نقض قانون، منع کرد و قوه قضائیه را فاقد صلاحیت به رسیدگی اعلام کرد و رسیدگی به شکایات و پرونده‌ها متوقف گردید ناگزیر عده‌ای از شخصیت‌های شناخته شده به دفاع از ایمان، عقیده و شرافت و اخلاق خود دست زدند و به مردم و خدا پناه آوردند و این اتهامات را نسبت به خود خلاف واقع و دروغ و افترا اعلام کردند و از قوه قضائیه دلایل و مدارک این اتهامات را مطالبه کردند و حتی در بسیاری از موارد درخواست انتشار آن را در رسانه‌های عمومی کتباً اعلام کردند و طی نامه‌های سرگشاده به ردّ اتهامات از خود پرداختند. حقیقت این است که هیچ بیانی نمی‌تواند واقعیت واهی بودن این اتهامات و هتک حرمت انسانی و تخلف قانونی و شرعی و اخلاقی و بدعت عجیب و بی‌سابقه را مانند خود این نامه‌ها تجسم بخشد و معنا و مفهوم خلاف شرع آن را بیان نماید و فساد و مفسد بودن این تفکر و شیوه را برملا سازد.

آقای محسن ترکاشوند نماینده تویسرکان در مجلس ششم می‌نویسد: (با تلخیص)

جناب آقای جنتی در خطبه نماز جمعه ۸۳/۳/۴ دلایل رد صلاحیت نمایندگان را که نمی‌توانند آنها را اعلام کنند، داشتن مواردی به شرح زیر برشمردید: فحشاء، مسایل اخلاقی، قاچاق فروشی، مسایل امنیتی، کارهای مشکوک به جاسوسی، ارتباط با گروهک‌های غیرقانونی، انتقال اسناد طبقه‌بندی شده مجلس به جاهای دیگر مثلاً به منافقین، داشتن مسایل مالی و داشتن محکومیت... اگرچه هیچ کدام از این ادعاها در هیچ دادگاهی ثابت نشده و دستگاه‌های مسؤول نیز تا به حال چنین ادعایی را تأیید نکرده‌اند یکی از آن رد صلاحیت شده‌ها این جانب هستم که مختصری از گذشته خود را برای قضاوت افکار عمومی و اطلاع شورای نگهبان به شرح ذیل تقدیم می‌کنم.

متولد ۱۳۴۱ می‌باشم و با پیروزی انقلاب جزء اولین نیروهای مردمی بودم که در سال ۱۳۵۸ برای دفاع از نظام و انقلاب آموزش نظامی دیدم در سال ۵۹ به عضویت بسیج درآمدم و در سال ۱۳۶۰ به عنوان پاسدار رسمی به جبهه‌های جنگ اعزام شدم و تا پایان جنگ و پذیرش قطعنامه توفیق حضور مستمر در جبهه را داشتم در کلیه عملیاتی که به لشکر ۳۲ انصار واگذار شد به عنوان خط شکن شرکت داشتم و در عملیات مرصاد به عنوان مسؤول عملیات لشکر انجام وظیفه نمودم. علی‌رغم قبولی در کنکور سراسری حضور در جبهه را بر رفتن به دانشکده فنی اهواز ترجیح دادم. در تمام طول جنگ حتی یک روز به مرخصی نرفتم مگر هنگامی که لشکر به پشت جبهه می‌آمد بیش از پنج سال به جز ایامی که مجروح بودم لباس نظامی را از تن درنیاوردم. ۶۰ بار مجروح و مفتخر به درجه جانبازی هستم بعد از جنگ دوره عالی فرماندهی و ستاد (دافوس) را گذراندم و همزمان لیسانس علوم سیاسی را اخذ نمودم سپس به پیشنهاد فرماندهی کل سپاه پاسداران در ستاد مشترک به عنوان مدیر آمادگی رزم ستاد مشترک ۶ سال خدمت نمودم. از سال ۷۴ تا ۷۸ در بانک مرکزی مشغول به کار شدم و در طول ۱۴ سال خدمت در سپاه و ۴ سال بانک مرکزی هرگز نه تذکر شفاهی به من داده شد، نه تذکر کتبی و نه توبیخی در پرونده دارم....

این جانب ضمن رد تمام ادله‌هایی که شما نوشته‌اید یا در خطبه نماز جمعه فرمودید همواره خود را پاسداری دانسته که دفاع از کشور و دستاوردهای انقلاب را وظیفه خود می‌دانم و به تک‌تک لحظه‌های دوران دفاع مقدس افتخار می‌کنم. بعد از انقلاب تا به حال اعضای خانواده و حتی اقوام درجه یک من حتی یک روز بازداشت و یا متهم به هیچ جرمی نشده‌اند و تا امروز پایم به پاسگاه نرسیده و یک شاکی هم نداشته‌ام و هرگز در مظان اتهام قرار نگرفته‌ام اما حضرت آیت‌الله جنتی بفرمایند دلیل ردّ صلاحیت من چه بوده است و سوء شهرت را بر مبنای چه ادله‌ای به من نسبت داده‌اید؟

و العاقبه للمتقين

محسن ترکاشوند

حضرت حجت‌الاسلام جناب آقای عباسی فرد می‌گوید:



این جانب نماینده دوره اول و دوم مجلس و بعد از آن رئیس دیوان عدالت اداری و معاون اجرایی قوه قضائیه و قریب دوازده سال عضو حقوقدان شورای نگهبان و یک دوره نماینده مجلس خبرگان رهبری و عضو هیأت رئیسه آن بوده‌ام و در حال حاضر مشاور حقوقی رئیس مجمع تشخیص مصلحت می‌باشم. آیا طلبه‌ای با این کارنامه می‌تواند دارای سوء شهرت و در اعداد ارازل و اوباش باشد؟ و در خصوص عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و جمهوری اسلامی، به خدا پناه می‌برم که ۴۷ سال عضویت در خانواده بزرگ روحانیت و حوزه علمیه و حاصل تحصیل و تدریس و تبلیغ در حوزه اسلامی و جامعه اسلامی و همراهی با انقلاب اسلامی تا امروز به صورت عدم التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی منعکس شده حال چگونه مکنونات قلبی و اعتقادات خود را بیان و اثبات نمایم ولی می‌دانم و می‌دانید انکم بعین الله (اعتماد ملی ۸۶/۱۱/۹)

جناب دکتر عیسی کلانتری می‌نویسد:

اطلاع دادند که هیأت نظارت شما را به استناد بند ۱ ماده ۲۸ عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام تأیید نکرده است. گفتم: خیر است و اعتراض نمی‌کنم. فرمودند: اگر اعتراض نکنی یعنی تأیید کرده‌ای که مسلمان نیستی لذا سه دقیقه به پایان زمان مقرر اعتراض کردم. جناب آقای جنتی در ۲۶ سال گذشته ۱۳ سال با سمت وزیر کشاورزی، ۶ سال مشاور رئیس‌جمهور و سه سال معاون وزیر در جمهوری اسلامی خدمت کرده‌ام. بنده خدا را شاکرم که اسلام خود را از شخص شما یا شورای خاصی دریافت نکرده‌ام تا به آسانی از من سلب شود. مسلماً اسلامی که بنده و امثال بنده به آن اعتقاد داریم به مراتب قوی‌تر و نهادینه‌تر از آن است که با یک تهمت ناروا نابود گردد. (آقای کلانتری بعداً تأیید شده است.)

جناب آقای دکتر یدالله اسلامی از نمایندگان سابق و معاون وزیر بهداشت در نامه‌ای مفصل می‌گوید:

چه دشوار است دیدن آنچه امروز بر فرزندان این مرزوبوم می‌گذرد. چه ناخوشایند است این همه را دیدن و دم برنیارودن. راستی این نشان از کدام اندیشه دارد که ایمان مردم را به چوب حراج می‌زنند و شگفت آن که به نام دین این ناروایی صورت می‌گیرد. همه اعتقاد ما مسلمانی ماست که دستخوش تقسیم کنندگان صلاحیت شده است. چه کسی آنها را صالح برای بی‌صلاحیت دانستن منی که عمری را در اداره کشور و در خدمت مردم گذاشته‌ام می‌داند... من سال‌ها در میدان جنگ و آسیب‌های به همراه آورده را برای سابقه کاری نگذاشته‌ام. گذشته من چندان پنهان نیست که نیازی به فرستادن جستجوگرانی از همه سو داشته باشد تا نشانی از گمراهی دستمایه آنان گردد. گاهی پرسش شوندگان چنان از نوع پرسش‌های آنان در شگفت شده‌اند که نتوانسته‌اند این شگفتی‌ها را پنهان کنند. باور من این است که بین ما و آنها کسی هست که داوری کند. (اعتماد ۸۶/۱۱/۱۱)

جناب آقای مهندس خرم وزیر سابق راه می‌گوید:

من در شکایت به رد صلاحیت، شورای نگهبان را به پرونده ساواک خود ارجاع می‌دهم در آنجا نوشته است که فردی مذهبی است مراقبت ویژه شود ولی ناگهان گفته می‌شود که بی‌دین هستیم و با بند ۱ ماده ۲۸ رد صلاحیت می‌شویم یک جوان را در محل می‌فرستند از افرادی که خودشان خواسته‌اند سئوالاتی می‌پرسند و آبروی اشخاص را بازبچه قرار می‌دهند. آیا خدا و اسلام اجازه می‌دهند این چنین آبروی اشخاص برده شود؟ بنده برای شکایت رفتن به من گفته شد: «اگر برای تأیید صلاحیت خود سند دارید شکایت کنید؟» (اعتماد ۸۶/۱۱/۱۱)

آقای دکتر ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی ایران و وزیر خارجه سابق و نماینده دوره اول مجلس شورای اسلامی در یک نامه سرگشاده می‌نویسد:

«جناب آقای جنتی! در مصاحبه تلویزیونی شنبه شب (۸۲/۱۱/۱۱) که از شبکه اول سیما پخش شد ادعا نمودید که تصمیمات شورای نگهبان در رد صلاحیت‌ها بر اساس تکلیف شرعی و به استناد آیات قرآن کریم می‌باشد. لطفاً بفرمایید به استناد کدام یک از آیات قرآن کریم و یا قانون مصوب: اولاً اعتقاد و التزام مرا به دین اسلام بعد از پنجاه سال مبارزه و فعالیت شناخته شده در ایران و سطح جهان انکار نموده‌اید؟ ثانیاً سوء شهرت من در حوزه انتخابیه تهران در کجاست؟ و چیست؟ و چگونه به آن پی برده‌اید؟ ثالثاً من در کدام دادگاه به جرم ارتداد محاکمه شده‌ام؟ اگر شما در اثبات ادعای خود سند دارید هم مرا مطلع سازید و هم آنها را برای عموم منتشر کنید. در غیر این صورت آخرت خود را به دنیا فروخته‌اید و با این تهمت و افترا مرتکب گناه فاحش شرعی و جرم قانونی شده‌اید و صلاحیت عضویت در شورای نگهبان را از دست داده‌اید. یا استعفا و یا پوزش بطلبید و راه توبه و اصلاح پیش گیرید و یا ناگزیر از شما به دادگاه شکایت خواهم کرد.

و العاقبه للمتقين (دکتر ابراهیم یزدی ۸۲/۱۱/۱۴)



آقای دکتر یزدی در تاریخ ۱۳۸۲/۱۲/۲ از شورای نگهبان شکایت کرد و در تاریخ ۸۳/۱/۱۷ به بازپرسی احضار گردید، در تاریخ ۸۳/۲/۳ در بازپرسی حاضر گردید و شکایت را تنظیم کرد و در تاریخ ۸۳/۸/۷ شورای نگهبان عدم حضور در دادگاه را اعلام کرد و دادگاه اعلام نظر نکرد و معلوم نیست پرونده بسته و یا باز است. (۸۶/۱۰/۶ ابراهیم یزدی)

آقای دکتر علی اصغر خدایاری می‌نویسد:

بنده متهم هستم: (۱) عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام مقدس جمهوری اسلامی. (۲) عدم تابعیت کشور جمهوری اسلامی ایران. (۳) وابسته تشکیلاتی و هواداری احزاب، سازمان‌ها و گروه‌هایی که غیرقانونی بودن آنها از طرف مقامات صالحه قضایی اعلام شده است. (۴) محکوم به ارتداد به حکم محاکم صالحه قضایی به زبان ساده‌تر از نظر آن هیأت بنده فردی بی‌دین، بی‌وطن، ضد انقلاب و مرتد هستم.

بهمین ۱۳۸۲ آقای دکتر خدایاری در نامه دیگری مربوط به انتخابات دوره هشتم مجلس چنین می‌نویسد: جناب آقای جنتی دبیر شورای نگهبان آخر وقت دیروز ۸۶/۱۱/۱۶ نامه مورخ ۸۶/۱۱/۱۴ فرمانداری تهران مبنی بر رد صلاحیت خود توسط هیأت مرکزی نظارت را دریافت کردم. با توجه به این که به دلیل دیر رسیدن نامه امکان اعتراض به شورای نگهبان از بنده سلب شده است، طی نامه سرگشاده به شما که علی القاعده پاسخ‌گوی همه مسایل مربوط به رد صلاحیت هستید نسبت به ظلمی که در حق من روا داشته شده است اعتراض می‌کنم. جناب آقای جنتی منصوبان شورای نگهبان در هیأت مرکزی نظارت بنده را به استناد بند ۱ ماده ۲۸ عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام، بند ۳ ماده ۲۸ عدم ابراز وفاداری به قانونی اساسی فاقد شرایط برای انتخاب شدن اعلام کردند. آن هیأت ۴ سال قبل نیز من را به استناد... محکومیت به ارتداد به حکم محاکم صالحه قضایی رد صلاحیت کرده بود. جناب آقای جنتی، چندی پیش از قول یکی از خطبا شنیدم که یکی از آخرین وصایای حضرت ابی عبدالله به امام سجاد قبل از عزیمت به میدان این بود (نقل به مضمون) که از ظلم به بندگان خدا به خصوص بندگان که پناهگاهی غیر از خدا ندارند اجتناب کن... من این وصیت مولایم را به شما یادآوری می‌کنم و به عنوان یکی از بندگان خدا که پناهی جز او ندارد. از ظلمی که بر من و امثال من رفته است و می‌رود و از کسانی که این ظلم را در حق ما روا داشته‌اند و کسانی که امر به این ظلم کرده‌اند و کسانی که خبر این ظلم را شنیده و به آن رضایت داده‌اند به درگاه حضرت حق جل و علا شکایت می‌برم.

علی اصغر خدایاری

(متن دو نامه خدایاری به آقای جنتی و نامه دکتر یزدی و خلاصه‌ای از نامه‌هایی که اسم آن ذکر شد ضمیمه است.)

این نمونه‌ای مختصر از تظلم و دفاع بخشی از نخبگان کشور است که ایمان و شرافت آنان از طرف شورای نگهبان مورد انکار و نفی قرار گرفته است و بر این اساس از حق حضور در انتخابات و کاندید شدن محروم شده‌اند و بعد از مأیوس شدن از رسیدگی از هر ناحیه و به خصوص از ناحیه قوه قضائیه ناچار به خدا و مردم پناه آورده و به نامه‌های سرگشاده دست زده‌اند. من نمی‌دانم اسم این پدیده عجیب و بی‌نظیر را چه باید گذاشت که به نام اسلام انجام گرفته است. در عین حال نکاتی روشن و بدیهی را در این جهت توضیح می‌دهم.

اولاً: بسیاری از این رد صلاحیت شدگان از زبده‌ترین شخصیت‌های معتقد به جمهوری اسلامی و مسلمان‌های مودب به آداب دین و سیاستمداران و کارشناسان مبارزی هستند که قبل از انقلاب و بعد از انقلاب از سخت‌ترین کوره‌های امتحان سربلند بیرون آمده‌اند. بسیاری از اینها قبل از انقلاب مبارزه کرده و زندان رفته‌اند و در طول سه دهه از عمر جمهوری اسلامی در عالی‌ترین پست‌های وزارت، وکالت و مدیریت انجام وظیفه نموده‌اند و اکنون نیز به جمهوری اسلامی و قانون اساسی متعهدند و هرگز به فروپاشی و مخدوش شدن نظام راضی نیستند. شخصیت‌هایی دانشگاهی و بعضاً حوزوی که عالی‌ترین مراحل تحصیل و تدریس را در دانشگاه و حوزه گذرانده‌اند. بسیاری از آنان مجاهدان و رزمندگانی هستند که در میدان‌های جنگ در سخت‌ترین لحظات جنگیده و دست و پا و اعضای اصلی و سلامتی خود را از دست داده‌اند و بسیاری از آنان شخصیت‌های مخلص و پرهیزگار و نجیبی هستند که نمونه اخلاص و ایمان و نجابت می‌باشند و در هر حال قطعه و برشی از بدنه جامعه متدین و مسلمان کشورند و با خانواده‌های اصیل و متدین و اقوام و بستگان‌شان به کل جامعه مربوط و وابسته‌اند و از یک جنس و با یک شیوه زندگی و متهم ساختن آنان به عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و محکومیت به ارتداد و سوء شهرت و سایر اتهامات به صورتی که شورای نگهبان انجام داد (بدون دلیل و بدون محکومیت) به مثابه متهم ساختن کل ملت ایران به عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام است. شورای نگهبان چنان که آمار آن گذشت شش هزار نفر را در دوره هفتم و هشتم مجلس رد صلاحیت کرد و حدود سه هزار نفر را به دلیل عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و



محکومیت به ارتداد، رد صلاحیت کرد و هشتاد نفر آنان از مجلس ششم در حال انجام وظیفه نمایندگی بودند. آقای جنتی در نماز جمعه ۸۳/۳/۴ دلایل رد صلاحیت نمایندگان را فحشاء، مسایل اخلاقی، قاچاق فروشی، مسایل امنیتی، کارهای مشکوک جاسوسی، ارتباط با گروهک‌های غیرقانونی، انتقال اسناد طبقه بندی شده، مسایل مالی و داشتن محکومیت اعلام کرد. این در حالی است که شورای نگهبان طبق صریح قانون موظف است صرفاً بر اساس دلایل و مدارک معتبر مراکز مسؤول به رد صلاحیت‌ها پردازد و این دلایل را کتباً به رد صلاحیت شدگان اعلام کند و آنها بتوانند شکایت کنند و به شکایت آنان سریعاً رسیدگی شود و نتیجه اعلام گردد. اما شورای نگهبان به رغم اصرار رد صلاحیت شدگان در دادن دلایل و مدارک و حتا نشر آنها در رسانه‌ها هرگز دلیل و مدرکی ارایه نمی‌کند. بلکه از آنان که صلاحیت شان رد شده است می‌خواهد تا با دلیل و مدرک اثبات کنند که اعتقاد به اسلام دارند و در خلوت و خفا مرتکب خلاف شرع نمی‌شوند؟ صرف نظر از نقض صریح و بی‌نظیر قانون وسیله شورای نگهبان قانون، بدون شک این اتهامات و به خصوص عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و محکومیت به ارتداد و عدم وفاداری به قانون اساسی نسبت به این همه مسؤولان و شخصیت‌های عالی‌مقام و مؤدب به آداب دین و قانون یک دروغ آشکار است. «کِبْرَت کلمه تخرج من افواههم ان یقولون الا کذباً» (سوره مبارکه کهف/ آیه ۵) و شورای نگهبان با کدام دلیل می‌تواند اثبات کند که این همه شخصیت‌های شناخته شده با سوابق درخشان در عرصه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی و سیاسی و دینی اعتقاد به اسلام ندارند و فاسقند و چگونه به این ادعا که جز خداوند به تفصیل و به صورت کامل عالم نیست، دست یافته و با چه جرأتی این ادعای غیرممکن را مطرح می‌سازد؟ در کجای اسلام و دیانت ما و در کجای فقه و قانون چنین چیزی وجود دارد؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ابوسفیان و هند و خالد و کفار قریش را می‌پذیرد و آنان را در تمام شئون اجتماعی مسلمان شریک می‌سازد و امروز شورای نگهبان، اسلام بهترین فرزندان مخلص و مجاهد و فاضل و دانشمند جمهوری اسلامی ایران و ملت مسلمان ایران را انکار می‌کند و آنان را از بدیهی‌ترین حقوق اجتماعی محروم می‌سازد. شورای نگهبان آقای دکتر ابراهیم یزدی و آقای دکتر علی اصغر خدایاری را در کدام دادگاه در مورد اتهام ارتداد محاکمه کرده است؟ و با کدام دلایل و مدارک ارتداد آنان را اثبات کرده است؟ و کدام قاضی چنین حکمی صادر نموده است؟ و اگر دادگاهی تشکیل نگردیده و چنین حکمی از محاکم قضایی صادر نشده است که قطعاً چنین است، چرا دکتر یزدی و دکتر خدایاری به استناد محکومیت به ارتداد در محاکم قضایی در دوره هفتم انتخابات مجلس رد صلاحیت شده‌اند؟ و اگر اشتباهی شده است چرا از سوی شورای نگهبان در پاسخ نامه سرگشاده آقای دکتر یزدی و دکتر خدایاری که چنین دادگاه و حکمی را نفی کرده‌اند، اعلام اشتباه نشده است؟ و اگر اشتباهی نشده است چرا از ادعای کتبی و علنی خود دفاع نکرده است؟ آقای دکتر یزدی به دادگاه به خاطر این اتهام و تهمت‌های دیگر شکایت نموده و وکیل گرفته و آن را تعقیب کرده است و شورای نگهبان از حضور در دادگاه و جواب کتبی و غیرکتبی خودداری کرده است. بنابراین ادعای محکومیت دو شخصیت شناخته شده و معتبر مسلمان و اتهام عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و سایر اتهامات صدها نفر از فرزندان مسلمان مورد اعتماد ملت ایران با خانواده‌های معروف به دیانت و بخش اعظم مردمی که به آنان رأی داده‌اند و اکنون نیز رأی می‌دهند از نظر حقوقی و قانونی گناه کبیره و جرم بزرگ است. بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران یک جمله عضو شورای نگهبان را نسبت به آقای سلامتی که گفته است: «می‌گویند کمونیست است» گناه بزرگ و توهین بزرگ می‌شمارد و اکنون شورای نگهبان صدها و هزارها شخصیت مسؤول در جمهوری اسلامی را بی‌اعتقاد و فاسق و بدنام اعلام می‌کند و به هیچ کس و هیچ مقامی هم جواب نمی‌دهد.

ثانیاً: شورای نگهبان با نسبت دادن عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و محکومیت به ارتداد و فحشاء و قاچاق‌فروشی و سوء شهرت به حدود شش هزار نفر از داوطلبان نمایندگی مجلس هفتم و هشتم بدون ارایه حکم دادگاه و بدون دلایل و مدارک معتبر مراکز قانونی مرتکب تهمت و افترای بزرگ و تاریخی شده است و صرف‌نظر از شخصیت‌های معروف که این اتهامات نسبت به آنان قابل طرح نیست و دروغ آشکار است تمام این داوطلبان که محکومیتی در دادگاه ندارند، مشمول اصل برائت شرعی و عقلی و قانونی می‌باشند و اعمال و رفتار و گفتار آنان مادام که خلاف آن در دادگاه ثابت نشده است از مصادیق اصالت صحت است. اصل ۳۷ قانون اساسی می‌گوید: هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد حتا اگر دلایل و مدارک معتبر مراکز قانونی باشد نیز داوطلب حق شکایت و اعتراض دارد و باید مراجع قانونی سریعاً و دقیقاً رسیدگی و نتیجه را به شورای نگهبان و مسؤولین اجرایی اعلام کنند و نسبت جرم حتا در صورت وجود دلایل بدون حکم دادگاه مجاز نیست. شورای نگهبان در رسیدگی به صلاحیت‌ها به موجب نص قانون صرفاً دلایل و مدارک معتبر مراکز قانونی را می‌تواند اعلام کند و به موجب آن ورود داوطلب را به عنوان نماینده شدن ممنوع سازد تا تکلیف شکایت و اعتراض روشن شود. نظارت استصوابی هرگز اصل برائت و اصالت صحت را نفی نمی‌کند و به شورای نگهبان حق نسبت دادن جرایم اثبات نشده در دادگاه و اتهام زدن نمی‌دهد و داوطلب مادام که در دادگاه محکوم نشده باشد بدون هیچ تردید و خلافی در شرع و قانون مجرم نیست و نسبت دادن جرم به او تهمت و افتراست. این در حالی



است که شورای نگهبان هرگز به تقاضای مصرانه داوطلبان در ارایه دلایل و مدارک و حتا نشر آنها در رسانه‌ها پاسخ مثبت نداده است و این همه نسبت‌های ناروا بدون حکم محکمه و ارایه دلایل و مدارک مراکز معتبر قانونی انجام شده است. نظارت استصوابی در چهارچوب قانون است که صریحاً شورای نگهبان موظف است دلایل و مدارک معتبر ارسال شده از مراکز قانونی را ارایه دهد و استصواب به شورای نگهبان اجازه نمی‌دهد تا بدون ارجاع مفاد نظارت به مرجع دیگر آن را اجرا کند و یا دستور اجرا بدهد. شورای نگهبان یک ذره بیش از این حق ندارد و این مقدار مبتنی بر تفسیر نظارت به استصوابی است که بر خلاف قانون انجام گرفته است که توضیح آن می‌آید و گفته خواهد شد که تفسیر بیان مقصود قانون‌گذار بر اساس ضوابط و شرایطی است که فهم قانون آن را ایجاب می‌کند و یا قرائنی که قانون‌گذار آن را به شکلی بیان کرده است و در این مورد قانون‌گذار به مراد خود تصریح کرده است و حق دستور و اجرا را برای شورای نگهبان نفی کرده است (مشروح مذاکرات بررسی نهایی ج ۲ ص ۹۶۶). و قرآن مجید هم با صلابتی کم نظیر تأکید نموده است که: «انما یفتی الکذب الذین لایؤمنون بآیات الله» (نحل ۱۰۶-۱۰۵) نسبت دروغ و افترا فقط کار کسی است که به آیات خدا ایمان ندارد.

ثالثاً: آقای جنتی در خطبه نماز جمعه ۸۳/۳/۴ دلایل رد صلاحیت نمایندگان را فحشاء، مسایل اخلاقی، قاچاق فروشی، مسایل امنیتی، کارهای مشکوک به جاسوسی، ارتباط با گروهک‌های غیرقانونی، انتقال اسناد طبقه بندی شده مجلس به جاهای دیگر، داشتن مسایل مالی و محکومیت اعلام کرد و صدها و هزارها نفر را به عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و سوء شهرت رسماً و کتباً متهم ساخت و حتا یک حکم دادگاه و یا دلایل و مدارک مراکز قانونی ارایه نکرد و این بارزترین مصداق تشییع فاحشه است. در کتاب وافی، جزء سوم، صفحه ۱۶۳ طبق روایت امام صادق صلوات الله علیه فرمود: «من قال فی مؤمن ماراته عیناه و سمعته اذناه فهو من الذین قال الله تعالی - ان الذی یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنو لهم عذاب الیم» (سوره نور، آیه ۹۱) امام صادق (ع) فرمود: کسی که درباره مؤمن بگوید آن چه را با دو چشم دیده و با دو گوش شنیده است او از کسانی است که خداوند متعال فرموده است: همانا کسانی که دوست دارند فاحشه را شایع نمایند در بین مؤمنین برای آنان عذابی دردناک است. بنیان‌گذار جمهوری اسلامی می‌گوید: «اگر برای کشف خانه‌های تیمی و مراکز جاسوسی از روی خطا به منزل شخصی وارد شدند و در آن جا با آلات لهو یا آلات قمار و فحشاء و سایر جهات انحرافی مثل مواد مخدر برخورد کردند حق ندارند آن را پیش دیگران افشا کنند چرا که اشاعه فحشاء از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است... یا اسراری که از غیر به او رسیده ولو برای یک نفر فاش کند... جرم و گناه است و بعضی از آنها چون اشاعه فحشاء و گناهان از کبائر بسیار بزرگ است و مرتکبین هریک از امور فوق مجرم و مستحق تعزیر شرعی هستند و بعضی از آنها موجب حد شرعی می‌باشد. (صحیفه ج ۱۷ ص ۱۴۱)

این شگفت‌انگیز و حیرت آور است که آقای جنتی نسبت به نمایندگان مجلس که در حال انجام وظیفه نمایندگی ملت ایران هستند و بسیاری از آنان از اعتباری در سطح ملی برخوردارند و برخی از آنان از قهرمانان جنگ هستند و بخشی از بدن و سلامتی خود را از دست داده‌اند، بدون این که حکمی از محکمه باشد و یا از مراکز مسؤول قانونی مدرک و دلیلی ارائه شود، نسبت فحشاء و قاچاق فروشی می‌دهد آن هم از تربیون مقدس نماز جمعه و در برابر تمام جهانیان. اگر کسی مرتکب این اعمال شده و در دادگاه محکوم گردیده و حتا اگر دلیل و مدرک معتبری از مراکز مسؤول قانونی دارید حکم و مدرک را به دست دهید و اگر چنین حکم و مدرکی ندارید که نثارید چرا و با کدام معیار فقهی و قانونی و اخلاقی و عقلی این چنین بی محابا و در منظر و مرآی جهانیان نسبت‌های ناروا را به صورت فله‌ای به نمایندگانی که از بخش اعظم ملت ایران و بلکه تمام ملت ایران نمایندگی می‌کنند می‌دهید؟ در این فضایی که شما درست می‌کنید آیا جایی برای اعتماد و سلامت باقی می‌ماند؟ در چنین فضایی آیا می‌شود از اخلاق و فضیلت دم زد و انتخاب کرد. رسول اکرم صلی الله علیه در یک خطابه درباره ربا فرمود: «یک درهم که فردی از ربا به دست آورد از سی و شش بار زنا بزرگ‌تر است و از هر ربایی رباتر آبروی یک مسلمان است.» (مکاسب شیخ انصاری، ج ۱ ص ۳۱۶)

رابعاً: آقای جنتی دبیر شورای نگهبان در مصاحبه تلویزیونی مورخ ۸۲/۱۱/۱۱ می‌گوید: «رد صلاحیت‌ها براساس تکلیف شرعی و به استناد آیات قرآن کریم می‌باشد». بنابراین نسبت فحشاء و قاچاق فروشی، مسایل اخلاقی و عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و سوء شهرت و سایر اتهامات که هیچ حکمی از دادگاه ندارد و در هیچ دادگاهی ثابت نشده است و حتا دلایل و مدارک مراکز مسؤول قانونی را ندارد و ارایه نشده است، بر اساس تکلیف شرعی و به استناد آیات قرآن کریم انجام شده است و این بی‌شک یک بدعت عجیب و بی‌سابقه در اسلام است. زیرا چنان که با بداهت و وضوح بیان شد این نسبت‌ها دروغ و تهمت و افترا و از محرّمات بزرگ الهی است که آقای جنتی نابه‌حق این همه را به حساب اسلام و قرآن مجید می‌گذارد. یک بار دیگر از شورای نگهبان و آقای جنتی می‌پرسم در کدام محکمه حکم ارتداد آقای دکتر یزدی و آقای دکتر علی اصغر



خدایاری ثابت شده است و از کجا و با کدام دلیل ثابت شده که صدها و هزارها مسلمان مجاهد و دانشمند و پرهیزگار نمازخوان و روزه‌گیر و ملتزم به آداب دین و خدمتگزاران مورد اعتماد ملت با پدران و مادران و فرزندان مسلمان، اعتقاد و التزام به اسلام ندارند و چرا در برابر اصرار آنان که دلایل و مدارک‌تان را ارایه کنید هیچ پاسخی داده نشده است؟ و چون به قوه قضائیه شکایت کرده‌اند و قوه قضائیه در صدد رسیدگی برآمده است، شورای نگهبان حاضر به پاسخ‌گویی و حضور نشده و جواب نداده است؟ و آقای جنتی رسماً اعلام کرده است که قوه قضائیه صلاحیت رسیدگی به این شکایات را ندارد. شورای نگهبان در تمام این سال‌ها و چندین دوره انتخابات بر اساس بند ۱ ماده ۲۸ عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی برای رد صلاحیت صدها و هزارها نفر استناد کرده است و هرگز توضیحی و قیدی در این استناد ذکر ننموده است. و این اقدام بی‌شک یک دروغ، یک تهمت و افترا و یک بدعت تاریخی و بی‌نظیر است که فقط خداوند باید به حساب آن برسد.

خامساً: اقدام شورای نگهبان و متهم ساختن جمعیتی در این سطح و با این کمیت و کیفیت یک خشونت و بی‌رحمی و بی‌عدالتی و بی‌قانونی فرهنگی، دینی و اخلاقی است و مستلزم ایجاد بستر و شرایط خشونت و بی‌عدالتی عمومی و اجتماعی است و مظاهر آن بالعیان در همه جای جامعه محسوس و قابل مشاهده است. هنگامی که نخبگان و معتمدان ملت و کشور در تمام مناطق و شهرستان‌ها و روستاها بی‌اعتقاد و فاسق و مرتد و متخلف در هر زمینه اعلام می‌شوند و از تربیون نماز جمعه از زبان سخنگوی شورای نگهبان به اتهام فحشاء و قاچاق فروشی و سایر اتهامات متهم می‌شوند از یک طرف مال و جان و آبروی آنان خود به خود در معرض تجاوز و تعرض قرار می‌گیرد و به خصوص از ناحیه مخالفان کم‌مایه سیاسی آنان، و از طرف دیگر اعتماد و وجود صداقت و امانت و تقوا در جامعه نابود می‌گردد. و نتیجه آن است که خانم فاطمه رجبی نویسنده کتاب معجزه هزاره سوم؟ (آقای احمدی‌نژاد معجزه هزاره سوم است؟؟) در یک نامه سرگشاده به آقای احمدی‌نژاد به بزرگان کشور و عالی‌ترین مقامات با خشن‌ترین زبان و ادبیات، زشت‌ترین و بزرگ‌ترین اتهامات را می‌زند و می‌نویسد: «انتخابات دهم تکرار معجزه هزاره سوم از آن رو است که موجب رسوایی بیش‌تر پلیدی‌های نهفته گشت و طیف خبیث و برانداز را به سرکردگی هاشمی و خاتمی و موسوی افشا کرد». دو نکته سبب گردید تا این نامه را بنگارم. یکی شنیدن جمله: «من با تحجر مخالفم» در نخستین گفتگوی تلویزیونی جناب‌عالی؛ اطمینان داریم شما بر این امر واقفید که این واژه و تعبیر از پلیدی‌هایی است که گفتمان برانداز اصلاح طلبی علیه تفکر دینی رایج کرد و به دنبال آن در راستای شریعت سوزی آن را گسترش داد، چنین بود که محمد خاتمی سردمدار نشر این تئوری با انجام مکرر اعمال حرام ضدیت خود با تحجر را اعلان داشت». (سرمايه ۸۸/۵/۱۹) خانم رجبی می‌نویسد: «خاتمی مهره سوخته آمریکاست که البته این بار به دلیل افشا شدن هاشمی رفسنجانی سوخته‌تر شده است از این رو منهای رسوایی اعمال حرام و سجده به پیشگاه آمریکا و انگلیس و شاید؟ مورد غضب و نفرت ملت است. هشت سال حاکمیت سیاه خاتمی نشان داد که هدف این برنامه آمریکایی چیزی جز ترور ایمان‌های مردم نیست... نمونه‌ای چون حضرت آیت‌الله مصباح کافی است تا این تروریست‌های ایمانی برای همیشه سیاه‌روی باقی بمانند. (سرمايه ۸۷/۱۲/۳) درباره سخنان خلاف موازین شرع و اخلاق و قانون خانم رجبی توضیح لازم نیست فقط نسبت به واژه تحجر که آقای احمدی‌نژاد با آن اعلان مخالفت کرده است و ایشان را برآشفته و این نامه سرگشاده را نوشته است و آقای احمدی‌نژاد را مورد مؤاخذه قرار داده است، توضیح می‌دهم. خانم رجبی تحجر را از واژه‌ها و تعبیر ناشی از پلیدی‌های گفتمان برانداز اصلاح‌طلبی علیه تفکر رایج دینی دانسته و در راستای شریعت سوزی معرفی نموده و آن را از تئوری‌های نشر یافته به وسیله خاتمی شمرده است. و زیر پرچم خط امام با این شدت و صلابت آن را مورد حمله قرار داده است. معلوم نیست چگونه این خانم از موضع‌گیری بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران در مورد تحجر چیزی نمی‌داند و یا آن را عمداً فراموش کرده است که می‌گوید: «خطر تحجرگرایان و مقدس‌نمایان احمق در حوزه‌های علمیه کم نیست. طلاب عزیز لحظه‌ای از فکر این مارهای خوش‌خط و خال کوتاهی نکنند. اینها مروج اسلام آمریکایی هستند و دشمن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، آیا نباید در مقابل این افعی‌ها اتحاد طلاب عزیز حفظ شود؟ (صحیفه ج ۲۱ ص ۲۷۸) و می‌گوید: خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجران خورده است هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است. (صحیفه ج ۲۱ ص ۲۷۸)

یکی از روزنامه‌ها که از بیت المال مسلمین هزینه می‌کند و به نام نظام جمهوری اسلامی و به عنوان دفاع از اسلام حرف می‌زند، می‌گوید: «موسوی اگر چه در بیانیه اخیر و پرتناقض خود بخش دیگری از ماموریت دیکته شده بیرونی را که از قبل پیش‌بینی شده بود به اجرا درآورده است ولی این بیانیه با هدف دیگری نیز منتشر شده است که فرار از مجازات قطعی به جرم قتل انسان‌های بی‌گناه، برپایی آشوب و بلوا، اجیر کردن ارازل و اوباش برای تعرض به جان و مال و ناموس مردم، همکاری آشکار با بیگانگان و ایفای نقش ستون پنجم آمریکا در داخل کشور و دهها جرم مشهود دیگر از جمله اتهامات است. جنایات هولناک و خیانت‌های آشکاری که متهمان اصلی آن از جمله موسوی و خاتمی باید در دادگاهی



علنی و در مقابل چشم مردم مظلوم و خونخواه پاسخگو باشند. (کیهان ۸۸/۴/۱۳) کیهان از همان تاریخ تا امروز این اتهامات را نسبت به آقای موسوی و خاتمی و کروبی و همراه با اتهامات دیگر و توأم با توهین و هتک تکرار کرده است. سخن این جا درباره عملکرد آقای موسوی و خاتمی و کروبی نیست. حرف در مورد اتهام موسوی و خاتمی و ارتکاب جنایات هولناک و قتل انسان‌های بی‌گناه و اجیر کردن اراذل و اوباش برای تعرض به جان و مال و ناموس مردم و همکاری با بیگانگان و ایفای نقش ستون پنجم آمریکا و جرم‌های مشهود دیگر است. آیا این انسان‌های بی‌گناه به دست موسوی و خاتمی و یا تحریک آنها کشته شده‌اند؟ آیا خاتمی و موسوی اراذل و اوباش را برای تعرض به ناموس و جان و مال مردم اجیر کرده بودند؟ آیا خاتمی و موسوی با بیگانگان ارتباطی دارند؟ و برنامه‌های آنها را اجرا می‌کنند؟ آیا جنایت وحشتناک کهریزک مربوط به خاتمی و موسوی است؟ آیا حمله به کوی دانشگاه و در هم کوبیدن دانشجویان به دستور خاتمی و موسوی انجام شده است؟ آیا قتل‌های زنجیره‌ای و محفلی و بحران‌های ایام دولت خاتمی با طراحی و نقشه همکاران خاتمی به اجرا درآمده است؟ این ادبیات و ادعاهای عجیب و خلاف بدیهیات و تهمت‌های نامعقول و وارونه جلوه دادن واقعیات و قلب حقایق و قطعاً دروغ که من جمله وسیله یک روزنامه تکرار و تکرار می‌شود و همه کسانی که در جناح مقابل قرار دارند و طور دیگری می‌فهمند آماج آن هستند، چه فرهنگ و اخلاق و شریعت و قانونی را نمایندگی می‌کنند؟ و مینا و فلسفه آن چیست؟ این شیوه و راه ورشکسته و قطعاً ناموفق است. کسانی که گمان کنند این شیوه خدمت به نظام و انقلاب است اشتباه فاحشی مرتکب شده‌اند. آیا آن چیزی که بعد از قرن‌ها همچنان اسلام را زنده و پویا و معتبر و درخشان نگه داشته است این ادبیات و فرهنگ و این گونه دفاع است؟ فرهنگ دروغ و تهمت؟ فرهنگ هتاک و فحاشی؟ فرهنگ تفسیق و تکفیر؟ و فرهنگ چماق و زندان و شکنجه و اعدام؟ آیا پیامبر اسلام و مولای متقیان و اهل بیت گرامی رسول اکرم و امام شهیدان حضرت حسین ابن علی علیهم السلام با این زبان و ادبیات و اخلاق اسلام را عرضه کردند؟ و از اسلام با این زبان دفاع کردند؟ آیا این است پیامبر اسلام و قرآن؟ روزنامه‌ای که با بیت المال و از خزانه ملت ایران اداره می‌شود و گویا سیاست‌های جمهوری اسلامی را منعکس می‌کند و به وسیله نماینده ولی فقیه اداره می‌شود، باید منعکس کننده فرهنگ اسلامی باشد. نمونه ادب و صداقت و اخلاق و قانون و دقت در نقل اخبار و حرمت گذاشتن به مردم و اشخاص و حفظ اسرار آنان. فرهنگ غرب در نقد و نقل اطلاعات و اخبار بیش از آن باز است که در تعلیم اسلام مجاز شناخته می‌شود. اما این روزنامه که به عنوان دفاع از اسلام و معیارهای اسلامی حرف می‌زند، کارش پرده‌داری و هتک و هجو و تحقیر و استخفاف و تمسخر و تحریف و با کمال تأسف دادن نسبت‌های ناروا بدون استناد به حکم دادگاه و اسناد معتبر، و بدین صورت قلب حقیقت است و این شیوه، ضد تعلیم اسلام و سیره و سنت پیامبر و ائمه معصومین (ع) و راه و رسم متدینین مسلمان است. روزنامه‌ای که سیاست‌های جمهوری اسلامی را منعکس می‌کند با نیمه‌های پنهان آقای مهندس بازرگان و مهندس بهزاد نبوی و حتا دیگران چکار؟ اگر افرادی که این روزنامه درباره نیمه پنهان آنان کتاب نوشته است مرتکب جرمی شده‌اند و یا در کار توطئه بر علیه امنیت کشور هستند؛ این سازمان‌های اطلاعات رسمی هستند که نسبت به این موضوعات در حدی که امنیت کشور ایجاب می‌کند و ملت ایران آن را مجاز می‌شمارد، مسؤولیت دارند. و این قوه قضائیه است که باید درباره آن جرائم رسیدگی و طبق قانون حکم صادر کند. در هر حال کاری که این روزنامه انجام می‌دهد و شیوه‌ای که در نقد دیگران به کار می‌برد با شأن این روزنامه هرگز سازگاری ندارد و هیچ توفیقی در انتظار آن نمی‌باشد. این روزنامه عدد خاصی را تغذیه می‌کند و نقشی در اقناع عموم مردم ایفا نمی‌کند و صریح بگویم موجب نگرانی و بی‌زاری و ناراحتی و تنفر در بخش عمده مردم حتا در میان جناح وابسته و اصول‌گرا می‌شود. این لحن بیان با روح دیانت و روح متدین سازگار نیست.

کسانی که گمان می‌کنند برای اداره کشور و طرد مخالفان و به بهانه حفظ امنیت، دروغ و تهمت و تجسس در اسرار دیگران و افشای عیوب آنان و هتک، تحقیر، تمسخر، خیانت در امانت، خلف وعده، خدعه و نیرنگ مجاز است و اسلام آن را جایز و یا واجب دانسته است، در حق اسلام و پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام و در حق جمهوری اسلامی و ملت ایران مرتکب ستم و اشتباه فاحش شده‌اند؟ قرآن مجید افترا و نسبت دروغ را فقط کار کسانی اعلام می‌کند که به آیات خدا ایمان ندارند. در قرآن مجید تجسس و جستجو در اسرار و عیوب دیگران حرام است و از آن نهی می‌شود و افشاء کار حرام دیگران را تشییع فاحشه است و خداوند به کسی که مرتکب آن شود و کار حرام دیگران را افشا کند وعده عذاب الیم داده است. بی‌شک دروغ، غیبت، تهمت، هتک حرمت و تجاوز به شرافت و آبرو و سلامت و حقوق دیگران از بزرگ‌ترین محرمات الهی است که با شدیدترین بیان در زبان قرآن مجید و زبان ائمه اطهار و سیره و سنت رسول اکرم علیهم السلام نهی شده است. و کسانی که موارد ضرورت مثل حفظ جان را که معمولاً عقلای عالم آن را می‌پذیرند و در روایات نیز به صورتی آمده است، بهانه جواز قرار می‌دهند و به صورتی عمل می‌کنند که اصل حرمت این گناهان بزرگ مورد سؤال قرار می‌گیرد، اساس و رکن رکن تعلیم اسلام و قرآن را انکار کرده‌اند و بنیاد اعتماد در



جامعه را مخدوش ساخته و از راه دیانت و اخلاق خارج شده‌اند. امکان ندارد کشور، جامعه، مغازه، خانه، روابط اجتماعی و سیاست‌های مختلف داخلی و خارجی را در یک کشور بر اساس دروغ و تهمت و تجسس در اسرار دیگران و افشاء آنها و هتک و بی‌احترامی و تجاوز به جان و مال و آبرو و حقوق دیگران اداره کرد و ادعای مسلمانی داشت؟ قدرت و حکومتی که بر اساس این محرّمات الهی استوار باشد نامشروع و قطعاً قابلیت دوام ندارد. «اما الزبد فیذهب جفاءً و اما ما ینفع الناس فی الارض». (سوره رعد آیه ۱۷) اما کف‌ها به کناری رفته، محو می‌شوند ولی آن چه برای مردم سودمند است، باقی می‌ماند.

یک مسلمان پیرو اهل بیت(ع) نباید فراموش کند که شاخص مسلمانی از نظر ائمه اهل بیت(ع) نه نماز و نه روزه و نه طول رکوع و سجود است. بلکه شاخص مسلمانی چنان که امام صادق فرمود: راست گفتن و ادای امانت است و هم آن حضرت فرمود: هیچ پیامبری را خداوند نفرستاد، مگر برای راست گویی (صدق الحدیث) و ادای امانت نسبت به درستکار و نادرستکار (وافی جزء ۳ ص ۸۲). سرّ بقاء اسلام هرگز فتوحات صدر اسلام نبوده است. زیرا فاتحین بزرگی در تاریخ وجود دارند که جز بدنامی چیزی از آنها باقی نیست، بلکه سرّ بقاء اسلام غیر از توحید و شعبه‌ها و شاخص‌های آن، عدالت و اخلاق و آیین صلح و عفو و رحمت آن است که در صلح پیامبر و عفو آن حضرت از دشمنان قسم خورده و سفاک خود انجام داد و کفار قریش را با آن سرسختی در دشمنی و جهالت و به خصوص ابوسفیان و هند و خالد را با آن سوابق، مورد عفو و رحمت قرار داد و آنان را در جمیع شئون جامعه اسلامی و حقوق مسلمانی شریک ساخت و اسلام اشخاص را با ساده‌ترین وجه و گفتن شهادتین قبول فرمود و آنان را با همین سادگی در حقوق، برابر ساخت.

دهم: شورای نگهبان چنان که آمار نشان می‌دهد هزارها نفر از شخصیت‌های معتبر و پرسابقه مسلمان را بدون هیچ مدرک و سند و حکم دادگاه به استناد عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و عدم اعتقاد به جمهوری اسلامی و عدم وفاداری به قانون اساسی و محکومیت به ارتداد و سوء شهرت و اتهامات دیگر، ردّ صلاحیت کرد و اصرار آنان را به تعهد و وفاداری به نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی نپذیرفت و آنان را از حقوق اجتماعی و سیاسی و از دایره مدیریت و فعالیت در مهم‌ترین عرصه‌ها اخراج کرد. و آقای مصباح را به عنوان عضو مجلس خبرگان مورد تأیید قرار داد. و او اکنون به عنوان نظریه‌پرداز جمهوری اسلامی و عضو مجلس خبرگان و رهبر گروهی است که در مجلس و خارج مجلس به عنوان جبهه پایداری نقش ایفا می‌نماید. و مؤسسه‌ای در اختیار دارد که از مهم‌ترین بودجه و کمک‌های دولت بهره می‌برد و یک قلم سیصد هزار میلیون ریال (۳۰۰ هزار میلیون ریال ضبط شده است) از محل ردیف‌های بودجه سالیانه دریافت کرده است. (شرق ۹۰/۱۱/۲۹) و اندیشه‌های خود را از این کانال عظیم در بدنه حوزه و جامعه تزریق می‌کند و این در حالی است که آقای مصباح اساس و بنیان‌های جمهوری اسلامی را نفی می‌کند و نظریه وی در باب حکومت هیچ وجه مشترکی با جمهوری اسلامی و فتاوا و نظریات بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ندارد.

آقای مصباح می‌گوید: اصالت جمهوری تفکری است شرک آمیز و ما بحمداله از این شرکت مبرا هستیم. جمهوری اسلامی که می‌گوییم دو چیز نیست، جمهوری و اسلامی ابداً. انتخاب واژه جمهوری برای نفی سلطنت بود اما نه جمهوری که در غرب است، جمهوری که همه چیزش و اختیارش در دست مردم و تابع هوس‌های مردم باشد. (پرتو ۷۹/۱۲/۱۷) و می‌گوید: «ملاک اعتبار قانون اساسی و مصوبات مجلس، رضایت ولی فقیه است. او دستور می‌دهد چه کسی رئیس‌جمهور باشد. انتخابات ریاست جمهوری اعتبارش به رضایت اوست. مصلحت دیده مردم در این شرایط رأی بدهند اما حقیقت آن است که آنها پیشنهاد می‌کنند که ما این فرد را می‌خواهیم. اما الامرالیکم شما باید نصب کنید، نخواستی نصب نکن. به نظر ما تمام مقرراتی که در کشور اسلامی ایران اجرا می‌شود اعتبارش به امر ولایت فقیه و امضای اوست. اگر بدانیم یک مورد راضی نیست هیچ اعتباری ندارد.» وی با اشاره به قانون اساسی می‌گوید: «اگر امام امضاء نکرده بود حتماً اگر تمام مردم هم رأی می‌دادند اعتبار شرعی و قانونی نداشت.» (سرمایه ۸۴/۱۰/۱۱) و می‌گوید: «پذیرفتن اسلام به عنوان یک قانون در جامعه با پذیرفتن دموکراسی در قانون‌گذاری به هیچ وجه سازگار نیست. و در نظام اسلامی باید قانون خدا باشد، به وسیله کسی که مأذون از طرف خداست.» (۷۷/۴/۹) آقای مصباح می‌گوید: «اسلام به هر مسلمانی حق داده است که وقتی شخصی به مقدسات توهین می‌کند خونس را بریزد (۷۸/۶/۱۲) و می‌گوید: امروز نظام جمهوری اسلامی از رباخوارترین نظام‌های جهان است.» (نماز جمعه ۸۲/۴/۱۳) و می‌گوید: «ما از آن کسانی هستیم که قرائت هزار و چهارصدسال علمای شیعه و سنی را می‌گوییم و هیچ قرائت جدیدی را نمی‌پسندیم و هرکس گفت قرائت جدیدی از اسلام داریم باید توی دهانش زد و گفت خیلی بی‌جا کرده‌ای.» (۷۷/۵/۳۰)



آقای مصباح می‌گوید: «در این زمان بعضی از کسانی که تحت تأثیر فرهنگ غربی واقع شده‌اند، گفته‌اند ولی فقیه از طرف مردم اعتبار و مشروعیت می‌یابد به عبارت دیگر با انتخاب و نه با انتصاب تعیین می‌شود. آنچه از ابتدا تاکنون در تمام کلمات فقها بوده است این است که اعتبار ولی فقیه از جانب خدا و معصوم می‌باشد. متأسفانه کسانی در اثر ضعف ایمان یا معرفت و تحت تأثیر لیبرال دموکراسی می‌خواهند این بحث را نیز به نظام‌های غربی برگردانند و بگویند اعتبار ولی فقیه هم با رأی مردم است. بعد از آن که آن کتاب نوشته شد و این احتمال داده شد که ولایت فقیه هم به نظر مردم (انتخابی) باشد همه چیزهای دیگر اجماع فقها، روایات و ادله عقلی و نقلی را از یاد بردند و نوشته فلان کس در کتابش به صورت سند مطرح گشت. از این رو درصدد برآمدند تا همان بازی‌های مربوط به نظام‌های دموکرات دنیا، خریدن رأی و انحراف افکار به کمک تبلیغات را سر این نظام هر بیاورند و قداست مقام ولایت فقیه را از بین ببرند.»

آقای مصباح تعیین ولی فقیه را با آراء عمومی و رفتار مردم و انتخاب از این طریق رد می‌کند و می‌گوید: ممکن است کسی بگوید یک راه این است که رفتار مردم برگزار کنیم. من سؤال می‌کنم اگر در شهری که شما زندگی می‌کنید دو تا عالم مجتهد باتقوا باشند، آیا واقعاً می‌توانید تشخیص بدهید علم و تقوای کدام یک بیش‌تر است؟ آن وقت ۷۰ میلیون مردم چگونه بدانند چه کسی عالم‌تر، فقیه‌تر و تقوایش بیش‌تر است؟ بهترین راه عملی این است که مردم هر شهر فقیه مورد اعتماد خود را می‌شناسند، پیدا کردن فقیه شایسته در یک شهر کار مشکلی نیست. مردم خبرگان را شناسایی می‌کنند و این خبرگان که مایه‌ای از فقاقت و تقوا دارند و از مسائل سیاسی هم سر در می‌آورند بهترین را برمی‌گزینند. شما پست و مقامی به خبرگان نمی‌دهید بلکه شخص صالحی را معرفی می‌کنید و می‌گویید ما به حرف او اعتماد داریم. خبرگان هم رهبر را نصب نمی‌کنند بلکه می‌گویند: «ما شهادت می‌دهیم که این فرد از دیگران اصلح است آنها به رهبر مقامی نمی‌دهند مقام را امام زمان به او داده که فرموده «جعلته حاکماً». ما نمی‌دانیم چه کسی اولی است. خبرگان تعیین می‌کنند و می‌گویند ما شهادت می‌دهیم که این شخص حتماً مورد آن اذن قرار دارد. پس کار خبرگان فقط شهادت دادن است.»

آقای مصباح می‌گوید: «درک مردم و مطالبی که همه فقها به آن تصریح کرده‌اند این است که هر کس واجد این شرایط باشد ولی فقیه است و از طرف امام معصوم مأذون یا منصوب به نصب عام است.» و می‌گوید: «آن چه از ابتدا تاکنون در تمام کلمات فقها بوده است این است که اعتبار ولی فقیه از جانب خدا و معصوم می‌باشد.» (پرتو یادنامه نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ص ۲۵) آقای مصباح می‌گوید: «انتصابی بودن ولایت فقیه جزء فرهنگ شیعه است. شما اگر از صدر اسلام تاکنون یک فقیه را پیدا کنید که گفته باشد مشروعیت ولی فقیه از رأی مردم است من تمام دارائیم را به او می‌بخشم. صحبت این است که ولی فقیه نایب عام از طرف امام معصوم می‌باشد و مشروعیتش از طرف خداست. حالا اگر یک کسی بگوید نه ولایت فقیه امر زمینی است و با رأی مردم و اگر مردم رأی ندهند پوچ است، آیا باید سکوت کرد؟ من پنجاه - شصت سال در این مسأله ریش سفید کرده‌ام اگر سکوت کنم خداوند جلوی مرا می‌گیرد و می‌گوید تو که شصت سال نان امام زمان را خوردی چرا سکوت کردی؟» (اعتماد ملی ۸۵/۷/۹)

آقای مصباح می‌گوید: به هر صورت که نظر مردم را در مشروعیت دخالت دهیم با این اشکال مواجه می‌شویم که آیا حاکمیت حق مردم بوده تا به کسی واگذار کنند؟ پیش‌تر گفتیم حاکمیت حق خداست و امامان از سوی خدا حاکمیت بر مردم دارند. اگر مردم در مشروعیت حکومت دخالت داشته باشند باید هر زمان که مردم نخواستند حکومت فقیه عادل واجد شرایط نامشروع باشد ولی ما گفتیم که فقیه واجد شرایط در زمان غیبت حق ولایت دارد. (اعتماد ملی ۸۸/۵/۱۷)

آقای مصباح می‌گوید: «گفتند بر اساس قانون اساسی خبرگان باید ولی فقیه را تعیین کنند خبرگان را شورای نگهبان و این شورا را ولی فقیه تعیین می‌کند و این دور می‌شود. البته جواب‌های قانع‌کننده و منطقی به اینها داده شده است ولی هر روز به شکلی دامن می‌زنند. (یادنامه مذکور ص ۲۵) و می‌گوید: این که بالاترین ارزشی برای انسان آزادی است، چیزی است که فرهنگ غربی آورده است. دین و قانون شأنی جز این ندارند که آزادی را محدود کنند. (۷۷/۵/۳۰) (مواردی که از سخنان آقای مصباح به نشریه‌ای ارجاع نشده است از متن سخنرانی‌های ایشان با نقل تاریخ آورده شده است.)



تناقض این مدعیات با اساس و بنیادهای جمهوری اسلامی و قانون اساسی و فتاوا و نظریات بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و فقهای مشهوری که در تصویب قانون اساسی شرکت کرده‌اند و نیز کسانی که به هر صورت قانون اساسی را به عنوان یک اجتهاد معتبر شرعی تأیید نموده و بر آن صحه گذاشته‌اند بدیهی و آشکار است. اولاً: این تصریحات آقای مصباح قانون اساسی را یکسره نقض و نفی و انکار می‌کند.

۱- آقای مصباح جمهوریت را نوعی شرک می‌داند.

۲- از رأی مردم به هوس‌های مردم تعبیر می‌کند.

۳- انتخابات را مصلحت‌اندیشی ولی فقیه (بازی و تاکتیک) می‌داند.

۴- واژه جمهوری را که واژه‌ای مهم و سرنوشت‌ساز است در جمهوری اسلامی لغو و بی‌محتوا اعلام می‌کند.

۵- تصریح می‌کند که ولی فقیه، خود رئیس‌جمهور تعیین می‌کند و مردم در انتخابات جز یک نمایش لغو و بی‌حاصل کاری انجام نمی‌دهند.

۶- تصریح می‌کند که رأی مردم هیچ اعتبار شرعی و قانونی ندارد و اگر همه مردم نیز رأی بدهند حاصلی حقوقی بر آن مترتب نیست.

۷- آقای مصباح با صراحت می‌گوید: این که کسی بگوید اعتبار ولی فقیه با انتخاب است ناشی از ضعف ایمان و معرفت و تحت تأثیر فرهنگ غربی است و اعتبار ولی فقیه را با انتصاب می‌داند و بر آن به شدت اصرار می‌ورزد.

۸- آقای مصباح نمایندگی خبرگان از مردم را که یک اعتبار اجتماعی و شرعی و ناشی از یک قرارداد اجتماعی بین مردم و مسؤولین است لغو و بی‌معنا اعلام می‌کند و می‌گوید: «مردم به خبرگان مقامی نمی‌دهند. خبرگان نیز به ولی فقیه مقامی نمی‌دهند. مقام را امام زمان (عج) داده است و با شهادت خبرگان ولی فقیه حتماً از طرف امام زمان مأذون است. این در حالی که رسمیت و اعتبار قانون اساسی عیناً ناشی از خبرگانی است که مردم آنان را در یک مراجعه به آراء عمومی به عنوان نماینده خود انتخاب کرده‌اند و رسمیت خود را به عنوان نماینده مردم از آراء عمومی و انتخاب مردم دریافت نموده‌اند و به عنوان نماینده مردم به بررسی و تصویب قانون اساسی پرداخته‌اند و این یک تعامل و قرارداد اجتماعی شرعی و قانونی و محصول یک اجتهاد معتبر است که از طرف رهبر فقید و بسیاری از فقها و مراجع قولاً و عملاً پذیرفته شده است و بسیاری از خبرگان منتخب مردم نیز از فقها و علمای مشهوری هستند که بعداً برخی از آنان به عنوان مرجع تقلید شناخته شده‌اند مانند آیت‌الله منتظری، آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله میرزا جواد تهرانی، آیت‌الله میرزا علی فلسفی، آیت‌الله مکارم شیرازی، آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله سیدحسین خادمی اصفهانی، آیت‌الله سید جلال‌الدین طاهری، آیت‌الله جعفر سبحانی، آیت‌الله لطف‌الله صافی گلپایگانی، آیت‌الله موسوی اردبیلی، آیت‌الله سیدمحمدباقر طباطبایی سلطانی و بسیاری از علمای معتبر و کارشناسان سیاسی و اجتماعی مسلمان نیابت مردم را پذیرفته و مستند به نمایندگی از طرف مردم به تصویب قانون اساسی پرداختند و آن را تصویب و امضاء کردند. و بنابراین قانون اساسی یک اجتهاد معتبر شرعی و قانونی و در عین حال یک قرارداد اجتماعی است. و در اصل یکم این قانون اساسی شکل حکومت جمهوری اسلامی اعلام شده است و برای اعتبار شرعی و قانونی آن به رأی اکثریت کسانی که حق رأی داشته‌اند استناد شده است. در این قانون اداره کشور و تمام سمت‌ها و حتماً ولایت فقیه و رهبری بنیان‌گذار جمهوری اسلامی به رأی و انتخاب مردم مستند شده است. در اصل یکصد و هفتم قانون اساسی آمده است: پس از رهبر کبیر انقلاب که از طرف اکثریت قاطع مردم به رهبری و مرجعیت شناخته و پذیرفته شده‌اند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری بررسی و مشورت می‌کنند. هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسایل سیاسی و اجتماعی یا داری مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند... رهبر منتخب مردم ولایت امر و همه مسؤولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت. و بنابراین به صراحت این قانون که مورد تصویب بسیاری از فقها و شخص بنیان‌گذار جمهوری اسلامی قرار گرفته است اعتبار شرعی و قانون ولی فقیه مترتب و ناشی از رأی و انتخاب مردم است بی‌واسطه و یا باواسطه. و ادعای بی‌اعتبار بودن رأی مردم و این که انتخابی بودن ولی فقیه ناشی از ضعف ایمان و معرفت و تحت تأثیر فرهنگ غربی است برخلاف قانون اساسی و نظریات فقها و شخص بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و سخنی واهی و دور از شأن یک محقق آگاه است و توهین است به کسانی که قانون اساسی را تصویب نموده و بر آن صحه گذاشته‌اند.

و ثانیاً: برخلاف تصریحات فتاوا و اقدامات بنیان‌گذار جمهوری اسلامی است که آقای مصباح خود را همراه و پیرو ایشان اعلام می‌کند. و در برابر تأکید و پافشاری و اصرار آقای مصباح بر بی‌اعتبار بودن آراء عمومی و بی‌معنا و لغو بودن انتخابات به لحاظ حقوقی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران می‌گوید: «من جمهوری اسلامی متکی بر آراء عمومی را پیشنهاد کردم» و می‌گوید: «جمهوری به همان معنا که همه جا جمهوری است». و می‌گوید: «انتخاب با ملت است و طرز جمهوری همان جمهوری است که همه جا هست». (صحیفه ج ۴-۴۹۷-۵۰۵) و در هنگام ورود به ایران



می‌گوید: «هر کس سرنوشتش دست خودش است مگر پدرهای ما ولی ما بودند، مگر اشخاصی که هشتاد سال پیش بودند می‌توانند سرنوشت ملتی را که بعدها وجود پیدا می‌کند تعیین نکنند.» (صحیفه ج ۶ ص ۱۲) و می‌گوید: «برحسب حق شرعی و قانونی ناشی از آراء اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران نسبت به رهبری جنبش جنابعالی را مأمور تشکیل دولت موقت می‌نمایم تا ترتیب اداره مملکت و خصوصاً انجام رفراندم و رجوع به آراء عموم ملت درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی را بدهید.» (صحیفه ج ۶ ص ۵۶) و می‌گوید: «ما بنا نداریم که یک تحمیلی به ملتیمان بکنیم و اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم ما تابع آراء ملت هستیم هر طور ملت رأی داد ما هم از آنها تبعیت می‌کنیم ما حق نداریم خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است. پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که به ملت-مان یک چیزی را تحمیل بکنیم.» (صحیفه ج ۱۱ ص ۳۶) و می‌گوید: «همان طوری که مکرر عرض کرده‌ام انتخابات در انحصار هیچ کس نیست انتخابات مال همه مردم است سرنوشت مردم دست خودشان است. از قراری که شنیده‌ام در دانشگاه رفته‌اند گفته‌اند که دخالت در انتخابات دخالت و سیاست است و این حق مجتهدین است این طور نیست که انتخابات را چند مجتهد عمل کنند. دویست مجتهد در قم، یک صد مجتهد در جای دیگر، انتخابات کنند و دیگر مردم بروند کنار این یک توطئه است... یعنی در امور سیاسی ایران پانصد نفر دخالت کنند و مردم بروند سراغ کارشان چند نفر پیرمرد ملا بیایند دخالت کنند. این از توطئه سابق بدتر است برای این که آن یک عده علما را کنار می‌گذاشت و این تمام ملت را می‌خواهد کنار بگذارد. این مجتهدین را با دست همین ملت می‌خواهد از بین ببرد.» (صحیفه ج ۱۸ ص ۳۶۸) و می‌گوید: «همان طور که بارها گفته‌ام مردم در انتخابات آزادند و احتیاج به قیم ندارند و هیچ فرد یا گروهی حق تحمیل فرد یا افرادی را بر مردم ندارد. جامعه اسلامی ایران مسلم قدرت تشخیص و انتخاب اصلح را دارد.» (صحیفه ج ۲۱ ص ۱۰) امام راحل تا آن جا پیش می‌رود که می‌گوید: «من یک وقت گفتم اگر ملت خواست بگوید که نه ما دیکتاتوری می‌خواهیم. همه ملت گفتند ما دیکتاتوری می‌خواهیم شما چه حقی دارید بگویید نه.» (صحیفه ج ۹ ص ۵۲۹) و می‌گوید: «در جامعه‌ای که به فکر استقرار آن هستیم مارکسیست‌ها در بیان مطلب خود آزادند... در فلسفه اسلامی از همان ابتدا مسأله کسانی مطرح است که وجود خدا را انکار می‌کرده‌اند ما هیچ‌گاه آزادی آنها را سلب نکرده‌ایم و به آن لطمه وارد نیاورده‌ایم هر کس آزاد است اظهار عقیده کند و برای توطئه آزاد نیست. (آزادی در اندیشه امام خمینی ص ۷۷) بنیان‌گذار جمهوری اسلامی در جواب یک استفتا می‌گوید: «تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آراء اکثریت مسلمین که در قانون اساسی از آن یاد شده است (انتخاب).» (صحیفه ج ۲۰ ص ۴۵۹) و در آذرماه سال ۶۷ در جواب نامه عده‌ای از نمایندگان مجلس می‌نویسند: مطلبی که نوشته‌اید کاملاً درست است. انشاءالله تصمیم دارم در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی در آید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آنچه در این سال‌ها انجام گرفته است در ارتباط با جنگ بوده است. (صحیفه ج ۲۱ ص ۲۰۳) در بیان بنیان‌گذار جمهوری اسلامی (همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم) به لحاظ فنی و طبق ضوابط استنباط از کلام حکیم بر تمام موضع‌گیری‌ها و کلمات و خطابه‌ها و نوشته‌های ایشان حاکم است و این همه را باید با توجه به قانون اساسی تفسیر کرد و هیچ مطلبی را نمی‌توان در تعارض با قانون اساسی مورد استناد قرار داد.

ثالثاً: آقای مصباح بین مقام ثبوت و مقام اثبات خلط کرده است. زیرا بر فرض نصب در مقام ثبوت، بر یک مفهوم کلی و قابل انطباق بر مصادیق بسیار است. (مجتهد جامع‌الشرایط) و در مقام اثبات مدعیان بسیار دارد و مقام ثبوت قابل دسترسی نیست و هیچ زبانی برای بیان و تعیین مصداق ندارد و تعیین یک نفر از بین مدعیان به عنوان ولی فقیه بالفعل و صاحب اختیار در اداره کشور و کنار رفتن دیگر مدعیان هیچ راهی جز مراجعه به آراء عمومی و انتخاب ندارد و اعتبار و رسمیت در مقام اثبات مترتب بر انتخاب، و متأخر از انتخاب و ناشی از آن و به عبارت دیگر معلول انتخاب است.

رابعاً: در کشور مسلمان ایران که دیانت اکثریت قاطع، تشیع است؛ چندین میلیون سنی وجود دارد و در میان شیعیان میلیون‌ها نفر مقلد فقهایی هستند که به ولایت فقیه فتوا نمی‌دهند و هزارها نفر اقلیت‌های مذهبی و افراد غیرمذهبی زندگی می‌کنند که ولایت فقیه برای آنان حجت قانونی و شرعی نیست و اگر بخواهد ولایت فقیه قانونی عام برای همه باشد هیچ راهی جز مراجعه به آراء عمومی و انتخاب وجود ندارد. بنیان‌گذار جمهوری اسلامی به این مورد توجه و عنایت داشت و تأکید ایشان بر انتخاب به علاوه اصل انتخاب مردم که از نظر ایشان شرعاً و قانوناً لازم شمرده می‌شد از این جا نشأت می‌گرفت.

خامساً: آقای مصباح مسأله مرجعیت در فتوا را که با تکرر مراجع و ارتباط بیش‌تر با وظایف شخصی افراد عملاً موجب تنازعی نبوده و نمی‌شود با مسأله ولایت فقیه که منحصرأ در اختیار یک نفر است و مربوط به سرنوشت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تمام آحاد کشور است و



هیچ کس با هر مذهب و عقیده و تفکری نسبت به آن بی تفاوت نیست، یکسان حساب کرده است و صریحاً مراجعه به آراء عمومی و رفتارندم را برای تعیین ولی فقیه نفی می کند و به سادگی می گوید: «مردم هر شهر فقیه با تقوای آن را می شناسند مردم خبرگان را شناسایی می کنند و این خبرگان (فقهای هر شهر) بهترین را برمیگزینند در حالی که بدون توافق بر مراجعه به آراء عمومی و توافق بر رأی اکثریت هرگز حتی در یک شهر نیز اتحاد به وجود نمی آید و مردم یک شهر نیز هر گروهی در پی روحانی مورد وثوق و اعتماد خود هستند تا چه رسد به یک کشور و مدعیان بسیار و بی شمار این ادعای آقای مصباح که تعیین ولی فقیه منحصرأ به وسیله عده ای روحانی انجام می پذیرد و دخالت آراء عمومی و مردم در آن نفی شده است همان چیزی است که در دانشگاه گفته شده است و بنیان گذار جمهوری اسلامی آن را یک توطئه برای از بین بردن علما و مجتهدی وسیله خود مردم اعلام کرده است». آقای مصباح در همین جا می گوید: «کسی صلاحیت اظهار نظر دارد که خودش از آن نمذ کلاهی داشته باشد کسانی باید شهادت بدهند چه کسی در این شرایط از دیگران اولی است که خودشان مرتبه نازله ای از اینها را داشته باشند و درست در برابر این ادعا است که بنیان گذار جمهوری اسلامی با طنز و طعن و خشم» می گوید: «در امور سیاسی ایران پانصد نفر دخالت کنند و مردم بروند سراغ کارشان چند نفر پیرمرد ملا بیایند دخالت کنند این از توطئه سابق بدتر است آن یک عده علما را کنار می گذاشت و این تمام ملت را می خواهد کنار بگذارد. این مجتهد را با دست همین ملت می خواهد از بین ببرد».

ساده: مسأله ولایت فقیه فقط صرف اجتهاد و عدالت و آشنایی با سیاست نیست، بلکه چنان که صریح قانون اساسی است بینش صحیح سیاسی و اجتماعی تدبیر شجاعت مدیریت و قدرت کافی برای رهبری است و بنابراین با توجه به قاعده مسلم مناسبت حکم و موضوع برای شناخت رهبر و انتخاب و نظارت بر حالات و کیفیت مدیریت او اجتهاد و عدالت و آشنایی با سیاست کافی نیست بلکه تخصص در مسایل سیاست داخلی و خارجی و مسایل اجتماعی و اداری لازم و ضروری است، زیرا مدیریت جامعه پیچیده کنونی و در جهان بحران زده همچنان که شناخت اسلام و احکام آن اجتهاداً مهم است. شناخت مسایل سیاسی و اجتماعی و توانایی مدیریت و رهبری از اهمیتی فوق العاده برخوردار است و حفظ مصالح کشور و اسلام و ملت در گرو آن است و هرگونه ضعفی در مدیریت و نقضی در عدالت مصالح کشور و اسلام را به مخاطره می اندازد.

سابقاً: این که آقای مصباح می گوید: «۷۰ میلیون جمعیت چگونه بدانند چه کسی عالم تر، فقیه تر و تقوایش بیش تر است و مراجعه به آرای عمومی و رفتارندم را مردود اعلام می کند نشان می دهد که از رفتارندم و مراجعه به آراء عمومی برداشت درستی ندارد. زیرا مراجعه به آراء عمومی یک ملت ۷۰ میلیونی بدین معناست که تمام شخصیت های فقهی و علمی و کارشناسان سیاسی و اجتماعی و همه دانشمندان و معتمدان یک کشور به داوری و بررسی می نشینند و به گفت و گو و مباحثه می پردازند و همه افراد در جریان این مباحثات و گفتگوها و اطلاعات مختلف قرار می گیرند و محصول همه این اطلاعات و کارشناسی و گفتگوها و در واقع خرد جمعی ۷۰ میلیون از صندوق بیرون می آید و این راه برای شناخت شایستگی های لازم یک رهبر بهترین و مطمئن ترین راهی است که تجربه تمام تاریخ بشر به آن شهادت می دهد و برای رسیدن به توافق یک ملت بر سر یک رهبر و مدیریت واحد نیز راهی جز این وجود ندارد و احتمال خطا و غرض ورزی نیز در آن از هر راه دیگر کمتر است».

ثامناً: آقای مصباح می گوید: «بعد از این که آن کتاب نوشته شد و این احتمال داده شد که ولایت فقیه هم به نظر مردم انتخابی باشد همه چیزهای دیگر اجماع فقها روایات ادله عقلی و نقلی را از یاد بردند. در این جهت جای بسیار تعجب است زیرا این که ولی فقیه با انتخاب تعیین و اعتبار پیدا می کند صریح قانون اساسی است که بسیاری از فقها در تصویب آن حضور داشته و مورد تأیید بنیان گذار جمهوری اسلامی و فتوای صریح ایشان است. اما ادعای اجماع فقها و ادله عقلی و نقلی به عنوان امری مسلم نیز عجیب است». متفکر شهید مرحوم مطهری می گوید: «ما همین الآن در فقه خودمان مواردی داریم که فقها به طور جزم به لزوم و وجوب آن فتوا می دهند. فقط به دلیل اهمیت موضوع معین با این که دلیل نقلی از آیه و حدیث به طور صریح و کافی نداریم و هم چنین اجماع معتبری در کار نیست فقها از نظر اهمیت موضوع و از نظر آشنایی به روح اسلام که موضوعات مهم را بلا تکلیف نمی گذارد». جزم می کنند که حکم الهی در این مورد باید چنین باشد. مثل آن چه در مسأله ولایت حاکم و متفرعات آن فتوا داده اند (مرجعیت و روحانیت ص ۶۰) و این بیان مرحوم مطهری همان چیزی است که استاد ایشان مرحوم آیت الله بروجردی نیز به آن نظر داده است.

تاسعاً: آقای مصباح می گوید: درک مردم؟! و مطلبی که همه فقها به آن تصریح کرده اند این است که هر کس واجد این شرایط باشد ولی فقیه است و از طرف امام معصوم مأذون یا منصوب به نصب عام است و می گوید: آن چه از ابتدا تاکنون در تمام کلمات فقها بوده این است که اعتبار ولی



فقیه از جانب خدا و معصوم می‌باشد. (پرتو یادنامه نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ص ۲۵). و می‌گوید: «انتصابی بودن ولایت فقیه جزء فرهنگ شیعه است شما اگر از صدر اسلام تاکنون یک فقیه را پیدا کنید که گفته باشد مشروعیت ولی فقیه از رأی مردم است. من تمام دارائیم را به او می‌بخشم. صحبت این است که ولی فقیه نایب عام از طرف امام معصوم می‌باشد و مشروعیتش از طرف خداست. (اعتماد ملی ۸۵/۷/۹) این سخنان آقای مصباح یک خلط بین مقام ثبوت و اثبات و مغالطه است زیرا عده‌ای فقها به نصب ولایت فقیه در مقام ثبوت فتوا می‌دهند اما در مقام اثبات تعیین آن و اعتبار بالفعل آن را مشروط به شناخت و اعتماد و انتخاب مردم می‌دانند و این چیزی است که صریحاً در فتوای امام و قانون اساسی آمده است و مبنای اداره کشور و جمهوری اسلامی است. اما این که می‌گوید: «مطلبی که همه فقها به آن تصریح کرده‌اند و از ابتدا تاکنون در تمام کلمات فقها بوده است که هر کس واجد شرایط باشد. ولی فقیه است و از طرف امام معصوم مأذون و منصوب است و این که انتصابی بودن ولی فقیه جزء فرهنگ شیعه است. حکایت و نقلی برخلاف واقع است زیرا شیخ انصاری، آخوند خراسانی، میرزای نائینی، آیت‌الله سید محسن حکیم، آیت‌الله سید ابوالقاسم خوئی، آیت‌الله وحید خراسانی و آیت‌الله سیدعلی سیستانی به اصل ولایت فقیه فتوا نمی‌دهند و انتصاب فقیه به ولایت هم در مقام تشریح و ثبوت و هم در مقام اثبات و ظاهر از نظر این فقها و بسیاری دیگر منتفی است. این در حالی است که شیخ انصاری بزرگ‌ترین فقیه دو قرن اخیر است که آخرین مرحله تکامل فقه و اصول به تحقیقات او انجام یافته و با آخوند خراسانی و میرزای نائینی تکمیل و تاکنون محور و مدار تمام بحث‌های فقهی و اصولی در حوزه‌های علمیه است و هیچ فقیهی نمی‌تواند در مقام تحقیق و تدریس و فتوا بدون توجه به کتاب‌ها و فتاوی سه فقیه مذکور بحثی را به انجام برساند و یا فتوایی معتبر بدهد و هیچ کس نمی‌تواند مدعی اجتهاد و مطلق باشد مگر این که بتواند از عهده فهم و مناقشه و تحلیل و نقد نظریات و کتابها و تقریرات این سه فقیه بزرگ برآید و نیز نقدهایی که بر نظریات آنان وارد شده است مورد توجه قرار داده باشد. بنابراین ادعای آقای مصباح که همه فقها تصریح کرده‌اند که هرکس واجد این شرایط باشد ولی فقیه است و از طرف معصوم مأذون یا منصوب خلاف آن چیزی است که وجود دارد و نوعی بدعت است.

آقای مصباح می‌گوید: «شما به خبرگان پست و مقامی نمی‌دهید بلکه شخص صالحی را معرفی می‌کنید و می‌گویید ما به حرف او اعتماد داریم خبرگان هم رهبر را نصب نمی‌کنند بلکه می‌گویند ما شهادت می‌دهیم که این فرد از دیگران اصلح است. آنها به رهبر مقامی نمی‌دهد مقام را امام زمان به او داده است... خبرگان می‌گویند ما شهادت می‌دهیم که این شخص حتماً مورد آن اذن قرار دارد پس کار خبرگان فقط شهادت دادن است. (یادنامه مذکور، ص ۲۵) اولاً این مطلب برخلاف صریح متن قانون اساسی است و نیز برخلاف تصریحات امام است که مردم خبرگان را به عنوان نماینده خود انتخاب می‌کنند و خبرگان به عنوان نمایندگان مردم رهبر را از بین واجدین شرایط انتخاب می‌کنند و مفروض در قانون اساسی این است که مردم حق انتخاب دارند و نمایندگی یک عنوان موجود و مؤثر است که خبرگان از مردم دریافت می‌کنند و به رهبر به این عنوان اعتبار می‌بخشند. امری که قبل از انتخاب در مقام اثبات وجود نداشت و ولایت ولی فقیه بعد از انتخاب و ناشی از آن و معلول انتخاب است. ثانیاً این که آقای مصباح می‌گوید: خبرگان می‌گویند ما شهادت می‌دهیم که این شخص حتماً مورد آن اذن قرار دارد، برخلاف واقع است زیرا هرگز حتمیت در کار نیست و به تصریح قانون اساسی: اگر معلوم شود رهبر از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است از مقام خود برکنار خواهد شد. ثالثاً: امارات شرعیه در مورد اثبات عدالت مرجع تقلید و ولی فقیه تعبداً کاشف از عدالت است و حتا ظن به عدالت لازم نیست تا چه رسد به علم بر عدالت و این یک واقعیت است که علم به باطن اشخاص فقط مخصوص ذات احدیت است. رابعاً: اگر انتخاب مردم، نمایندگانی را برای انتخاب رهبری منتفی است و خبرگان نماینده مردم در انتخاب رهبری نیستند. پس آقای مصباح چرا در یک همچنین انتخاباتی شرکت می‌کند و به عنوان نماینده مردم بر مسند مجلس خبرگان تکیه می‌نماید. اما حقیقت همان چیزی است که در قانون اساسی آمده است و عملاً و قولاً در خارج تحقق پیدا می‌کند و مردم نمایندگانی را برای انتخاب رهبری انتخاب می‌کنند و نمایندگی مردم یک عنوان معتبر و مؤثر اجتماعی و شرعی است که بر آن اساس رهبری انتخاب می‌شود و پس از انتخاب است که اعتبار پیدا می‌کند و دارای اختیارات خاص می‌شود. چیزی که قبل از انتخاب وجود نداشت و با انتخاب محقق می‌شود و معلول انتخاب است و این مبنای جمهوری اسلامی و فتاوا و نظریات و اقدامات بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و یک قرارداد اجتماعی و شرعی است.

آقای مصباح با همین تصور و برداشت بند بند قانون اساسی و قوانین موضوعه و فتاوا و آراء امام را نیز نفی و انکار و نقض می‌کند:

۱- در اصل سی و ششم قانون اساسی آمده است: حکم به مجازات و اجراء آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد. اما آقای مصباح در برابر این قانون که حکم شرعی نیز هست و خبرگان قانون اساسی آن را تأیید و امام بر آن صحه گذاشته است و مقتضای حفظ نظم و



جلوگیری از اختلال نظام است، می‌گوید: «اسلام به هر مسلمانی حق داده است که وقتی دید شخصی به مقدمات توهین می‌کند خودش را بریزد». (۷۸/۶/۱۲) این در حالی است که مفهوم و مصادیق مقدمات و حد و مرز آن مشخص نگردیده و مفهوم توهین و مصادیق آن نیز نامشخص است و طبق آن چه نقل شده است برخی در قتل‌های محفلی به این نظریه آقای مصباح استناد کرده‌اند.

۲- در برابر فتوای امام که می‌گوید: یکی از مسایل بسیار مهم در دنیای پر آشوب کنونی نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری است، آقای مصباح می‌گوید: ما از آن کسانی هستیم که قرائت هزار و چهار صد سال علمای شیعه و سنی را می‌پسندیم و هر کس گفت قرائت جدیدی از اسلام دارد باید توی دهانش زد و گفت خیلی بی‌جا کرده‌ای. (۷۷/۵/۳۰)

۳- قانون عملیات بانکی بدون ربا در شهریور ماه ۱۳۶۲ در مجلس شورای اسلامی تصویب و مورد تأیید شورای نگهبان قرار گرفته و بانک‌ها طبق این قانون موظف به رعایت آن می‌باشند و ممکن است اشکالاتی به لحاظ نظری و عملی داشته باشد که معتقدان به نظام باید با مسؤولان مربوطه به مذاکره و مکاتبه بپردازند تا اشکالات رفع شود. اما آقای مصباح (در نماز جمعه ۸۷/۴/۱۳) می‌گوید: «امروز نظام جمهوری اسلامی ایران از رباخوارترین نظام‌های جهان است». اولاً این لحن بیان در این موقع و مکان از کسی که معتقد به نظام است جایز نیست. ثانیاً بانک در حیات اقتصادی یک کشور شریان حیاتی است و حذف و تعطیل آن نه تنها موجب اختلال نظام، بلکه موجب فروپاشی نظام می‌شود و کسی که چنین ادعایی دارد باید پیشنهادی، جانشین برای بانک بدون ربا بدهد و گزینه اعلام تعطیل آن مساوری براندازی نظام است. ثالثاً اقتصاد و اداره آن برخلاف گذشته که اقتصاد امری ساده بود مبتنی بر علمی دقیق و برخی مسایل آن معماگونه و از اختلاف انگیزترین مسایل مبتلا به جامعه بشری است. معنا و مفهوم پول و پول کاغذی و آسیب‌شناسی آن و تورم و حفظ ارزش پول و رابطه آن با ارز و پول خارجی و ارتباط اقتصاد هر کشور با اقتصاد جهانی و رابطه سرمایه و کار و سرمایه‌دار و کارگر و نقش بانک مرکزی و بهره و سود نیازمند تبیین خاص و دقیق از طرف اقتصاددانان و کارشناسان امور مالی است تا احکام فقهی با مشخص شدن موضوعات درباره آنها قابل بیان گردد. رابعاً در شرایط کنونی پول‌هایی که در بانک‌ها سپرده می‌شود تقریباً پول سرمایه‌داران رباخوار نیست بلکه به طور اساسی و معمول خرده پول‌های بازنشستگان و کسانی است که شخصاً قادر به فعالیت اقتصادی مستقل نیستند و در گذشته این پول‌ها به صورت گنج نگهداری می‌شد و این پول‌ها معمولاً به وسیله بانک به فقرا و نیازمندان به ربا داده نمی‌شود. بلکه عمده آن در اختیار کمپانی‌ها و بازرگانان بزرگ و صنعتگران و کارخانه‌داران و دولت‌ها برای به کار انداختن چرخ اقتصاد کشور در بخش کلان و تأسیس پروژه‌های مهم و عمران زیرساخت‌ها قرار می‌گیرد. این پول‌ها در حقیقت امانت طبقه ضعیف جامعه است که برای عمران کشور به وسیله کلان سرمایه‌داران و دولت به کار گرفته می‌شود و می‌توان گفت: این دو طبقه امروز با دو طبقه‌ای که قرآن مجید آن را بررسی می‌کند. و این بهره‌ناچیز که از طرف سرمایه‌دار و دولت به صاحبان پول‌های خرد داده می‌شود با آن بهره که رباخوار می‌گیرد و ربا دهنده را استثمار می‌نماید و گاه به بردگی می‌گیرد و در حقیقت خون او را می‌مکد و قرآن مجید آن را ظلم و در حکم محاربه با خدا و رسول خدا اعلام می‌کند، متفاوت است. به نظر می‌رسد کار بانک در این جهت از پدیده‌های مستحدثی است و یا به تعبیر دیگر موضوع جدید و خاصی است که باید راه حل علمی و منطقی و فقهی و مشروع و منطبق با مصالح مردم و کشور و به خصوص سپرده‌گذاران خرده‌پا برای آن جستجو کرد و بخش قرض‌الحسنه را که پرداخت وام به طبقات نیازمند است یکسره از کار اساسی بانک جدا نمود و برای آن بانک ویژه و شعبه خاص ایجاد کرد.

نکته بسیار مهم در این زمینه حفظ ارزش این سپرده‌ها (امانات مردم) از گزند تورم و دستبرد قدرت‌مداران و مصرف آن به وسیله امنای مردم و کشور در جهت عمران و آبادی مملکت و دادن سهمی از سود به صاحبان و سپرده‌گذاران است.

۴- این که آقای مصباح می‌گوید: آزادی چیزی است که از غرب آمده است و دین و قانون و شأنی ندارد جز اینکه آزادی را محدود می‌کند. نفی حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش است (اصل ۵۶) که بنیان جمهوری اسلامی و قانون اساسی است و قانون اساسی آن را حقی الهی و غیرقابل انتزاع اعلام نموده و رسمیت و قانونی بودن همه سمت‌ها را وابسته و مشروط به انتخاب انسان می‌داند و نیز این بیان ظلمی است در حق تمام ادیان الهی و انحراف از معنای توحید که در قرآن مجید با صراحت بر آن تأکید شده است. قرآن مجید می‌گوید: «یا اهل الکتاب تعالوا مع کلمه سوا بیننا و بلیعکم الا لا نعبد الا الله و لا نشکر به شیئاً و لا نیکذ بعضنا بعضاً ارباباً من من دون الله». (آل عمران ۶۴)

ای اهل کتاب بیایید تا بر سر یک کلمه مشترک (اصل مورد قبول همه) متحد شویم این که جز خدا را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او قرار ندهیم و هیچ یک از ما دیگری را صاحب اختیار (مطاع و فرمانروا) نگیرد. علامه طباطبایی در معنای آیه می‌گوید: «خضوع جامعه یا فردی از افراد در



برابر فرد دیگر به صورتی که این فرد مطلق العنان فرمان براند و امر و نهی او مورد اطاعت قرار گیرد. ناپودی فطرت بشری و منهدم ساختن بنیان انسانیت است. (المیزان ج ۳ ص ۲۷۴) این آیه با صلابت و استحکام تمام، آزادی از قید تحکم و فرمان انسان دیگری را عدل توحید و پرستش خداوند متعال و نتیجه بلافصل آن اعلام کرده است و نشان می‌دهد که پرستش خالص خداوند تمام و کمال نمی‌یابد. مگر این که انسان از قید و تحکم و فرمانروایی مثل خود آزاد گردد و این اصل و اساس رسالت و دعوت انبیاء الاهی و بنیان همه آزادی‌ها است. قرآن مجید می‌گوید:

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ». (یونس ۹۹)

اگر خداوند اراده می‌کرد هر آینه همه اهل زمین بدون استثنا ایمان می‌آوردند پس آیا تو می‌خواهی مردم را به زور وادار کنی تا مومن باشند. کلمه «لو» در آیه برای بیان امتناع جزا به خاطر امتناع شرط است. یعنی محال است که اراده تکوینی ذات مقدس الاهی به ایمان مردم تعلق بگیرد و اگر چنین بود همه اهل زمین جمعاً ایمان می‌آوردند و سپس با عتاب خطاب می‌کند که آیا تو در برابر اراده خداوند که بر آزادی انسان است می‌خواهی ایمان را بر مردم تحمیل کنی؟ این بیان قرآن مجید در ذات خود قابل نسخ و تقیید و تأویل نیست و با صراحتی خلل ناپذیر آزادی انسان را در عقیده و ایمان بیان می‌کند. بنابراین ادعای آقای مصباح که آزادی از غرب آمده است و دین شأنی جز محدود کردن آزادی ندارد، برخلاف صریح قرآن مجید و نفی و انکار مهم‌ترین و اساسی‌ترین تعلیم و رسالت انبیا است. نتیجه این است که حاکمیت با زور و طلب اطاعت مردمان با اعمال قدرت به هر صورت و به هر اسم ممنوع و برخلاف قرآن مجید و تعالیم انبیاء الاهی است و اطاعت از این حاکمیت متناقض با عبودیت خالص خداوند است و اسم دین بر آن گذاشتن ماهیت شرک آمیز و فاسد و مفسد، آن را تغییر نمی‌دهد و در حقیقت اطاعت از طاغوت و بدعت است. مرحوم نائینی می‌گوید: «رجوع حقیقت سلطنت اسلامی، بلکه در جمیع شرایع و ادیان به باب امانت و ولایت احد مشترکین در حقوق مشترک نوعیه بدون هیچ مزیت برای شخص متصدی و محدودیت آن از تبدیل به مستبدانه و تحکم دلخواهانه و قهر از اظهر ضروریات دین اسلام بلکه تمام شرایع و ادیان است و استناد تمام تجاوزات دلخواهانه و حکمرانی‌ها قدیماً و حدیثاً به تقلب و طغیان فراعنه و طوغیت امم از واضحات است. (تنبیه الامه ذیل درآمدی بر بیداری مردم ص ۶۰) و نیز مرحوم نائینی می‌گوید: «از این جا ظاهر شد صحت مقاله بعضی از علمای فن که استبداد را به سیاسی و دینی منقسم و هر دو را مرتبط به هم و حافظ یکدیگر و با هم توأم دانسته‌اند و معلوم شد قلع این شجره خبیثه و تخلص از این رقیب خبیثه که وسیله آن به التفات و تنبه ملت منحصر است. در قسم اول (استبداد سیاسی) اسهل و در قسم دوم (استبداد دینی) در غایت صعوبت و بالتبع موجب صعوبت علاج قسم اول هم خواهد بود. روزگار سیاه ما ایرانیان هم، به هم آمیختگی و حافظ و مقوم همدیگر بودن این دو شعبه استبداد و استعباد را مشهود ساخت. (تنبیه الامه همان ص ۴۳) آقای مصباح می‌گوید: «گفتند براساس قانون اساسی خبرگان باید ولی فقیه را تعیین کنند خبرگان را شورای نگهبان تعیین می‌کند و این شورا را ولی فقیه تعیین می‌کند و این دور می‌شود البته جواب‌های قانع‌کننده و منطقی به اینها داده شده است. (یادنامه نهمین دوره ریاست جمهوری ص ۲۵) آقای مصباح این جا جوابی نداده است. اما اگر ولی فقیه را باید خبرگان رسمیت ببخشند و ولی فقیه به وسیله شورای نگهبان به خبرگان رسمیت بدهد که عیناً چنین است دور واضح و بدیهی است و معنای روشن آن این است که ولی فقیه خودش به خودش رسمیت می‌بخشد و بطلان این پدیده جای تردید ندارد. به عبارت دیگر خبرگان از ولی فقیه رسمیت و اعتبار می‌گیرد و اگر بخواهد به ولی فقیه رسمیت بدهد، دور آشکار و باطلی است.

این که آقای مصباح مدعی است که رسمیت ولی فقیه مشروط به انتخاب نیست نظری است برخلاف قانون اساسی و فتوای امام و ربطی به جمهوری اسلامی ندارد. این مطلب نیز روشن است که در احکام علت و معلول بین وجود عینی و خارجی و وجود اعتباری تفاوتی نسبت و در هر دو مورد معلول تابع و متأخر از علت و یک شیء نمی‌تواند هم علت یک چیز باشد و هم معلول آن و این تناقض است و مفروض این است که ولی فقیه از خبرگان رسمیت می‌گیرد و خود به خبرگان رسمیت می‌دهد. آقای مصباح می‌گوید: پذیرفتن اسلام به عنوان یک قانون با پذیرفتن دموکراسی در قانون‌گذاری به هیچ وجه سازگار نیست و در نظام اسلامی باید قانون خدا باشد به وسیله کسی که مأذون از طرف خداست. (۷۷/۴/۹) حقیقت این است که این ادعا ملت ایران و مرجعیت شیعه را در دست یافتن به حکومتی مشروع و قانونی به صفر و به یک صدسال قبل برمی‌گرداند به قبل از انقلاب مشروطیت و تصویب قانون اساسی و تشکیل مجلس شورای ملی که با مجاهدت و فداکاری‌های ملت و روحانیت و به خصوص مرجعیت معتبر و متنفذ و شجاع و روشن نجف در ۱۳۲۴ هجری و ۱۳۸۵ شمسی به سرانجام رسید و اولین جلسه مجلس شورای ملی در ۱۴ مهرماه ۱۳۸۵ تشکیل گردید و با متمم قانون اساسی در ۱۳۸۶ بین دموکراسی و حاکمیت ملی و موازین شرع جمع گردید و این قانون از حمایت همه‌جانبه مرجعیت و تأیید کامل آن برخوردار شد. فقیه و مرجع بلامنازع وقت مرحوم آخوند خراسانی می‌گوید: «لازم است این معنا را به لسان واضحی که هرکس بفهمد اظهار داریم که مشروطیت دولت عبارةً اخری از تحدید استیلا و قصر تصرفات جابرانه متصدیان امورات از



ارتکابات دلخواهانه غیرمشروع به قدر امکان و وجوب اهتمام در تحدید استیلا و قصر تصرف مذکور به هر درجه‌ای که ممکن و به هر عنوان که مقدور باشد از اظهر ضروریات دین اسلام و منکر اصول وجوب کائناً من کان در عداد منکر ضروریات دینی محسوب است و فعال مایشاء و مطلق الاختیار بودن غیر معصوم را هر کس از احکام دین شمارد. لاقلاً مبدع (مبتدع) خواهد بود. الاحقر الجانی محمدکاظم الخراسانی (سیاست نامه خراسانی ص ۲۰۷)

و در تلگرافی به شاه چنین آمده است: داعیان نیز برحسب وظیفه شرعی خود و آن مسؤولیت که در پیشگاه عدل الاهی به گردن گرفته‌ایم تا آخرین نقطه در حفظ مملکت اسلامی و رفع ظلم خائنین از خدا بی‌خبر و تأسیس اساس شریعت مطهره و اعاده حقوق مغضوبه مسلمین خودداری ننموده و در تحقق آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه با جمهور مسلمین (جمهور) است حتا الامکان فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت و از حضرت حجت الله ارواح العالمین فداه در انجام این مقصد مقدس استمداد نموده و به معاونت آن حضرت مستظهر و معتمدیم. (و سیعلم الذین ظلمو این منقلب یقبلون) الالغته الله علی القوم الظالمین — الاحقر محمدکاظم الخراسانی — الاحقر بخل المرحوم میرزا خلیل — الاحقر عبدالله المازندرانی (سیاست نامه خراسانی ص ۲۰۴).

در پیامی وسیله مرحوم بهبهانی و طباطبایی چنین آمده است: همگی بدانند که همراهی با مخالفین اساس قویم مشروطیت — هر که باشد آذنی تعرض به مسلمانان حامیان این اساس قویم محاربه با امام عصر علیه‌السلام است. البته همگی ابدأ برضد مشروطیت اقدامی نمایند. نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل محمدکاظم الخراسانی عبدالله المازندرانی (سیاست نامه خراسانی ص ۱۹۶).

این فتوا از آخوند خراسانی به عنوان مهم‌ترین فقیه اصولی در کنار شیخ انصاری و میرزای نائینی بود که جبهه استبداد و جهل و تعصب و تحجر را که در اعماق تاریخ ریشه داشت و برخی بر آن لباس دین می‌پوشاندند و از همه قدرت نظامی برخوردار بود و همه انگیزه‌های شیطانی به آن مدد می‌رساند و خود را مالک جان و مال و ناموس مردم می‌دانست درهم شکست و به جای حکومت خودکامه و مطلق العنان حکومت ملت را در چهارچوب مجلس شورای ملی با رعایت موازین شرع نشاناد و بین حاکمیت ملت و دموکراسی و موازین شرع جمع کرد. همان چیزی که آقای مصباح قابل جمع نمی‌داند. در انقلاب ۵۷ نیز بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، جمهوری اسلامی متکی بر آراء مردم را پیشنهاد می‌کند و می‌گوید: «جمهوری به همان معنا که همه جا جمهوری است و هنگام ورود به ایران با تأکید خاص می‌گوید: «سرنوشت هر ملت دست خودش است و بی فاصله دولت موقت را برای فراندن و رجوع به آرای عمومی ملت درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس موسسان از منتخبین مردم جهت تصویب قانون اساسی و انتخابات مجلس نمایندگان ملت را بدهد تعیین فرمود و قانون اساسی تحت نظر ایشان به وسیله خبرگان به نمایندگی مردم تصویب گردید و قانونی بودن تمام سمت‌ها و نهادها و حتا قانونی بودن ولایت فقیه به انتخاب مردم مستند گردید و حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش در این قانون اساسی حقی الاهی و غیرقابل انتزاع شناخته شد و بدین صورت بین حاکمیت ملی و دموکراسی با موازین شرع دقیقاً هیچ گونه تضادی دیده نشده است و بنابراین این که آقای مصباح می‌گوید: «آیا حاکمیت حق مردم بوده تا به کسی واگذار کنند؟ و این که بین نظام اسلامی و دموکراسی به هیچ وجه سازگاری وجود ندارد. برخلاف نظر بزرگ‌ترین فقهای است که قانون اساسی مشروطیت و قانون اساسی جمهوری اسلامی را با نظام اسلامی منطبق دانسته و تعرض به آن را صریحاً خلاف موازین اسلام اعلام فرموده‌اند.

ثانیاً: آقای مصباح در حالی حق مردم را در انتخاب نفی می‌کند که خود وارد انتخابات می‌شود و انتخاب می‌شود که از طرف مردم ولی فقیه را انتخاب کند و این خلاف مفروض و قانون، و در تضاد با واقعیت موجود است. اگر مردم حق انتخاب ندارند چگونه آقای مصباح نماینده مردم است؟

ثالثاً: در مجلس شورای اسلامی هرگز در مورد حلال و حرام و صرف حکم شرعی رأی گیری انجام نمی‌گیرد و احکام شرعی از قبل پذیرفته شده و تضمین شده است و اگر یک ماده قانونی مورد گفتگو و رأی گیری در مجلس ارتباط با حکم شرعی داشته باشد از آن جهت مورد گفتگو و رأی گیری قرار می‌گیرد که آیا شرایط اجرا و امکان و استطاعت تحقق بخشیدن به آن وجود دارد و یا ندارد و یا در اجرای آن محذور و مشکلی هست یا نیست و یا در تعارض با حکمی مهم قرار دارد و یا ندارد و مصلحتی حاکم است وجود دارد یا ندارد و یا در موضوع حکم تغییر و تحولی پدید آمده و یا پدید نیامده است و از همین جا است که اگر مصوبه‌ای طبق نظر شورای نگهبان با احکام اولیه و قانون اساسی تعارضی داشته باشد به



مجمع تشخیص مصلحت ارجاع می‌گردد و نظر مجمع فصل الخطاب است و حق دارد طبق تشخیص مصلحت مصوبه مجلس را مورد تأیید و یا ردّ قرار دهد و از همین جهت بود که قانون عملیات بانکی بدون ربا تا سال ۱۳۶۲ به تأخیر افتاد و حرمت ربا که از بزرگ‌ترین گناهان است به خاطر حفظ اساس و بنیان نظام، محکوم مصلحت اهم قرار گرفت و هزار نکته باریک‌تر از مو همین جاست که باید در اجرا مجموعه احکام شرعی منظور گردد و اهم و مهم مورد توجه و ملاحظه دقیق باشد و زمان و مکان و شرایط ذهنی و اجتماعی در اجرا رعایت شده و اساس و بنیان شریعت و اسلام و رسالت رسول اکرم (ص) با اجرای برخی احکام فرعی مخدوش و تضعیف نگردد و مجمع تشخیص مصلحت دقیقاً مهم‌ترین مسؤولیت را در تشخیص اولویت‌ها و مصلحت‌ها و تشخیص عناوین ثانویه به عهده دارد و طبق قاعده مناسبت حکم و موضوع باید مهم‌ترین کارشناسان و متخصصان و دانشمندان و فقهای معتبر و زمان شناس را در خودش داشته باشد تا بتواند موضوعات متبلا به و پیچیده کنونی را دقیقاً تبیین نموده و مصالح واقعی حاکم و عناوین ثانویه را مشخص سازند و صرف حسن نیت و وفاداری به جمهوری اسلامی برای تشخیص مصلحت و رسیدن به عناوین ثانویه و رفع ید از حکم اولی و یا قانون اساسی کفایت نمی‌کند.

رابعاً: بخش اعظم زندگی فردی و اجتماعی حتا برای انسان مؤمن و متعبد به تصمیم خود انسان بستگی دارد و انسان آزاد است و حکمی الزامی از طرف شارع مقدس نسبت به آن موارد وجود ندارد. (منطقه الفراغ) و هم‌چنان‌که یک فرد بر اساس علم و تجربه و مصلحت درباره بخش اعظم زندگی خودش تصمیم می‌گیرد و برای آنها برنامه‌ریزی می‌کند. جامعه نیز در بخش اعظم مسایل اجتماعی آزاد است و باید خود درباره سرنوشت اجتماعی خویش برنامه‌ریزی و قانون‌گذاری کند و درباره صنعت، تجارت، مسکن، کشاورزی، بهداشت و درمان، دانشگاه و آموزش عالی، آموزش و پرورش ابتدایی، سیاست خارجی، قراردادهای مختلف با دولت‌ها، ترافیک و قوانین رانندگی و سایر بخش‌های حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و قبل از اینها در یک توافق عمومی مدیریت کلان و محدود را تعیین کند. نمایندگان مجلس و رئیس دولت و قوه مجریه و حتا ولی فقیه را انتخاب کند و حدود و مرز زمانی و مقررات مربوط به وکلا و منتخبین را تعیین نماید و این عرصه وسیع، جایی است که انسان باید با علم و تجربه و حکمت درباره آن تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی و قانون‌گذاری کند و این عیناً مقتضای این حق حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش است که حقی الهی و غیرقابل انتزاع و پرتویی از عنایت و فیض خداوند و مساوی حق حاکمیت جمهور است و در این مرحله که هنوز انتخابی انجام نگرفته است هیچ نهاد و شخصیت شرعی و قانونی که بتواند امری و یا شرطی را بر ملت تحمیل کند وجود ندارد. انتخاب حق ملت است و شرایط آن نیز به طریق اولی باید به وسیله ملت تعیین شود و هیچ شرط و قیدی که حق انتخاب ملت را محدود و مقید سازد بدون اراده و خواست ملت منطقاً از طرف هیچ نهاد و شخصی امکان قانونی ندارد و بر فرض این که مقام و نهادی به وسیله ملت رسمیت پیدا کند هرگز نمی‌تواند در تضاد با اراده ملت امری را بر ملت تحمیل کند و چنین فرضی تناقض آشکار و به معنای این است که اراده ملت خود، خودش را نفی کند و البته هم چنانکه یک فرد مسلمان موظف است در تصمیمات و برنامه‌ریزی و اعمال خود موازین شرع را رعایت کند. یک جامعه مسلمان نیز در اقدامات و برنامه‌ها و قوانین همه جا موظف به رعایت موازین شرع است. «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً» ما انسان را هدایت کردیم یا اطاعت می‌کند و سپاس می‌گزارد و یا معصیت می‌کند و کفران می‌ورزد. (سوره انسان آیه ۳)

و اما این که آقای مصباح می‌گوید: «در نظام اسلامی باید حکم خدا باشد به وسیله کسی که مأذون از طرف خداست» و با توجه به این که به نظر آقای مصباح ولی فقیه مأذون از طرف خدا و انتصابی است و قول به انتخاب ولی فقیه ناشی از ضعف ایمان و یا معرفت است و مردم هیچ حقی برای انتخاب ندارند و خبرگان به رهبر مقامی نمی‌دهند و انتخاب نمی‌کنند، بلکه می‌گویند ما شهادت می‌دهیم که این شخص حتماً مورد آن اذن قرار دارد. اولاً برخلاف قانون اساسی است که ولی فقیه را صرفاً با انتخاب مستقیم مردم و یا غیرمستقیم به وسیله خبرگان به نمایندگی مردم قابل تعیین شدن شناخته شده است. ثانیاً برخلاف فتوای بنیان‌گذار جمهوری اسلامی است که صریحاً و مکرراً بر قانون اساسی صحه گذاشته و فتوا داده است که تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت مشروط به رأی اکثریت مسلمین است. آن چنانکه در قانون اساسی آمده است. ثالثاً: برخلاف فتوای عموم فقها و فقه است که شهادت به عدالت مرجع تقلید را موجب علم و قطع به عدالت نمی‌دانند، بلکه به تصریح امام شهادت تعبداً کاشف از عدالت است و حتا ظن به عدالت نیز لزوم ندارد. رابعاً: ادعای آقای مصباح که می‌گوید: کسانی که شهادت می‌دهند می‌گویند ما شهادت می‌دهیم که این شخص حتماً مورد آن اذن قرار دارد. برخلاف عقل و برخلاف واقع است، زیرا راهی به باطن اشخاص غیرمعصوم و انگیزه‌ها و عقاید آنان به صورت علم و یقین وجود ندارد و به همین جهت است که ملاک عدالت ظاهر حال است و ملاک مسلمانی، گفتن شهادتین است. و از همین جاست که در قانون اساسی آمده است که اگر خبرگان متوجه شوند که در هنگام انتخاب، رهبر فاقد یکی از شرایط بوده است. او را برکنار می‌کنند. خامساً در یک مسأله اجتهادی که دلیل آن در هر حال ظنی است و فقیه بزرگی مانند آیت‌الله بروجردی که به ولایت فقیه فتوا می‌داد و در عین حال



می‌گفت: «متن صریح و معتبر برای اثبات آن در دسترس نیست». (نقل به مضمون) و متفکر شهید مرحوم مطهری با صراحت می‌گوید: «ما در مسأله ولایت حاکم آیه و حدیث صحیح و اجماع معتبر نداریم و شیخ انصاری بعد از رسیدگی به مستندات ولایت فقیه و نقد آنها و بیان این که: «مقتضای اصل و قاعده عدم ثبوت ولایت برای هیچ کس و به هیچ وجه از وجوه است». نتیجه می‌گیرد: «بنابراین اگر فقیه از مکلف زکات و خمس طلب نماید دلیلی بر وجوب پرداخت وجود ندارد». آقای مصباح در یک چنین مسأله مورد اختلافی چنان سخن می‌گوید که گویا از ضروریات است و اگر کسی در آن تردید کند از خط اسلام خارج است. البته بسیاری از فقها به ولایت فقیه فتوا داده‌اند و امروز مشهورترین آنها بنیان‌گذار جمهوری اسلامی است که اختیارات گسترده‌ای برای آن قائل است اما آن را به رأی اکثریت مسلمین و انتخاب آنان مشروط می‌داند و در برابر اشخاصی که او را قبول نداشتند می‌گوید: «مگر من از اصول دین هستم که اگر مرا قبول نداشتند ایمان‌شان ضعیف باشد». و در پاسخ آقای ناطق نوری و رأی نمایندگان که گفته می‌شود برخلاف مصلحت اندیشی امام انجام گرفته است. می‌گوید: «در جمهوری اسلامی جز در موارد نادری که اسلام و حیثیت نظام در خطر باشد آن هم با تشخیص موضوع از طرف کارشناسان دانا هیچ کس نمی‌تواند رأی خود را بر دیگری تحمیل کند و خدا آن روز را نیارد». (ص ج ۲۱ ص ۱۴۲-۶۷/۶۲۸) امام هنگامی که برخی می‌گویند انتخابات دخالت در سیاست و سیاست محمدهدین است چنان برمی‌آشوبد که آن را یک توطئه برای از بین بردن مجتهدین به دست مردم اعلام می‌کند. امام ولایت فقیه را جدا از اعتماد و انتخاب آزاد مردم پذیرفتنی نمی‌داند و کاربرد ولایت فقیه را دقیقاً در پذیرش و اعتماد و آزار مردم شناخته است که در قانون اساسی به آن تصریح شده است. (اصل ۱۰۷) امام قدرت روحانیت و مرجعیت را در قبول و ایمان مردم به روحانیت آزموده و محصول آن را در طول مبارزات و پیروزی انقلاب دیده است. امام قدرت مرجعیت را هرگز وابسته به زور و شمشیر و شکنجه و حبس و اعدام و ارباب تلقی نمی‌کرد و اعتماد به نفس ایشان همواره ناشی از اعتماد مردم نشأت می‌گرفت. امام هنگامی که شورای نگهبان در تعارض با مصوبات مجلس شورای اسلامی قرار گرفت. صریحاً نوشت: «در صورتی که بین مجلس و شورای نگهبان شرعاً و قانوناً توافق حاضر نشد مجمعی مرکب از... برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد... رأی اکثریت اعضای این مجمع مورد عمل قرار گیرد. بدین صورت امام متهورانه‌ترین فتوا را داد و تشخیص مصلحت نظام را در موارد اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان داور نهایی قرار داد و مصلحت را به عنوان حکم ثانوی بر حکم شرعی اولی و قانون اساسی مرجع اعلام کرد و نظام قانونی و حقوقی و مدیریت را از بن بست خارج ساخت و مهم‌ترین گام اصلاحی را به لحاظ قانونی و اداری برداشت و البته مراد از نظام هرگز فرد و گروه خاص صاحب قدرت نیست. بلکه نظام در (قانون اساسی مبتنی بر آرای عمومی و اجرای قانون و عدالت) متبلور است و مصلحت کلی این نظام است که بر احکام جزئی و موردی مرجع است و این امری معقول و مقبول و مشروع است. امام می‌گوید: «اگر مردم دیکتاتوری بخواهند همه مردم دیکتاتوری بخواهند شما چه حقی دارید بگویند نه.» (ص ج ۹ ص ۵۲۹) امام در مراجعه به آرای عمومی در مورد قانون اساسی می‌گوید: «می‌خوانند برای شما قانون را مختارید در رأی دادن می‌خواهید قبول می‌کنید می‌خواهید رد می‌کنید، اگر رد کردید باز درست‌تر نوشته می‌شود. (ص ج ۱۱ ص ۲۳) امام با تأکید و اصرار و تکرار می‌گوید: «سرنوشت هر ملت دست خودش است. امام همراه با عموم فقها باب اجتهاد را در فقه و استنباط احکام شرع از متون دینی و به طریق اولی در مسائل سیاسی مفتوح می‌داند و می‌گوید: نظرات اجتهادی و فقهی در زمینه‌های مختلف و مخالف یکدیگر آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد و می‌گوید: «کتاب‌های فقهای بزرگوار اسلام پر است از اختلاف نظرها و سلیقه‌ها و برداشتها در زمینه‌های مختلف نظامی فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و عبادی تا آن جا که در مسائلی که ادعای اجماع شده است قول و یا اقوال مخالف وجود دارد و حتا در مسایل اجماعی هم ممکن است قول خلاف پیدا شود. (در حجیت خبر واحد بین سید مرتضی و شیخ طوسی دو نفر از بزرگ‌ترین فقهای قدیم شیعه اختلاف است سید مرتضی استاد شیخ طوسی مدعی عدم حجیت خبر واحد است و شیخ مدعی حجیت است و شیخ انصاری در فوائد الاصول نقل اجماع می‌کند هم بر حجیت خبر واحد و هم بر عدم حجیت خبر واحد و این در حالی است که اساس فقه بر حجیت خبر واحد استوار است). و می‌گوید: «ولی مهم شناخت دولت و حکومت و جامعه است که بر اساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه‌ریزی کند که وحدت رویه و ضروری است و همین جاست که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد بلکه یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد. این فرد در مسایل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست. (اجتهاد در مسایل سیاسی مانند بسیاری از علوم، خود امروز عرصه‌ای وسیع و نیازمند معلومات و تجربه و آزمون‌های خاص است و در دانشگاه‌ها جایگاه خاص خود را دارد). و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد (ص ج ۲۱ ص ۱۷۶-۱۷۷) امام در آذرماه سال ۶۷ حدود شش ماه به آخر حیاتشان در پاسخ نامه عده‌ای از نمایندگان مجلس می‌نویسد: «مطلبی که نوشته‌اید کاملاً درست است. ان شاء الله تصمیم دارم در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم آن چه در این سال‌ها انجام



گرفته است در ارتباط با جنگ بوده است. (ص ج ۲۱ ص ۲۰۳) این در حالی است که در قانون اساسی هیچ نهاد و سمتی بدون انتخاب مردم مشروع و قانونی نیست و بنابراین اولاً امام مبنای اداره کشور را قانون اساسی اعلام می‌کند و ثانیاً آن چه انجام یافته است. در تعارض با قانون اساسی امری فوق‌العاده و مربوط به شرایط خاص جنگی بوده و قابل استناد نمی‌باشد و ثالثاً واقع بینانه و هوشمندانه جمهوری اسلامی را شرعاً و عقلاً و واقعاً بر پایه آرای عمومی استوار می‌سازد و بقاء و استحکام نظام را مرهون اعتماد و رأی مردم اعلام می‌دارد و این عیناً همان چیزی است که قانون اساسی از آن نشأت گرفته و در خود قانون اساسی تحت عنوان حاکمیت ملی بیان شده است: خداوند انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است و این حقی است الهی و هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند. (اصل ۵۶)

اما آقای مصباح که خود از اعضای مجلس خبرگان می‌باشد و انتخاب شده است تا از طرف مردم به انتخاب رهبری رأی بدهد و اگر رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود و یا فاقد یکی از شرایط گردد و یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است. به برکناری او رأی بدهد (اصل ۱۱۱) می‌گوید: «جمهوریت شرکت است و از رأی مردم به هوس‌های مردم تعبیر می‌کند و می‌گوید: «بهر هر صورت که نظر مردم را در مشروعیت دخالت دهیم با این اشکال مواجه می‌شویم که آیا حاکمیت حق مردم بوده است تا به کسی واگذار کنند؟ و اگر مردم در مشروعیت حکومت دخالت داشته باشند باید هر زمان که مردم نخواستند حکومت فقیه عادل واجد شرایط نامشروع باشد. (اعتماد ملی ۸۸/۵/۱۷) آقای مصباح یکسره حق مردم را در انتخاب نفی می‌کند و می‌گوید: «ولی فقیه دستور می‌دهد چه کسی رئیس‌جمهور باشد مصلحت دیده در این شرایط مردم رأی بدهند و می‌گوید: «به نظر ما تمام مقرراتی که در کشور اسلامی ایران اجرا می‌شود اعتبارش به امر ولایت فقیه و امضای دولت و قانون اساسی را اگر امام امضا نکرده بود اگر تمام مردم همه رأی می‌دادند اعتبار شرعی و قانونی نداشت». (سرمايه ۸۴/۱۰/۱۱) آقای مصباح بر همین اساس در برابر قانون اساسی که می‌گوید: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد. (اصل ۳۵) می‌گوید: «اسلام به هر مسلمانی حق داده است که اگر شخصی به مقدمات توهین کند خویش را بریزد. (۷۸/۶/۱۲) و در برابر قانون مصوب مجلس و شورای نگهبان در مورد عملیات بانکی بدون ربا می‌گوید: «امروز نظام جمهوری اسلامی ایران از رباخوارترین نظام‌های جهان است». (نماز جمعه ۸۲/۴/۱۳) آقای مصباح با ادعای پیروی از خط امام در برابر امام که با صراحت و شدت اعلام می‌کند که: «در اجتهاد و تصمیم‌گیری‌ها باید زمان و مکان را در نظر گرفت و رعایت کرد و اجتهاد مصطلح در مدیریت کشور کافی نیست». می‌گوید: «ما قرائت هزار و چهارصد سال قبل علمای شیعه و سنی را می‌پسندیم و هر کسی بگوید قرائت جدیدی از اسلام دارد. باید تو دهانش زد و گفت خیلی بی‌جا کرده‌ای (۷۷/۵/۳۰) آقای مصباح می‌گوید: «این که بالاترین ارزشی برای انسان آزادی است چیزی است که فرهنگ غربی آورده است. دین و قانون شأنی جز این ندارند که آزادی را محدود کنند. (۷۷/۵/۳۰)

و آقای مصباح برخلاف قانون و قراردادی که وارد انتخابات شده است و در آن چهارچوب انتخاب شده است و موظف به انجام مسئولیت خاص محدود و مشخصی است و برپایه‌ای پوشالی و سست و بسیار ناشیانه و غیرواقع بینانه و برخلاف فتوا و نظر امام و قانون اساسی مصوب بسیاری از فقها، حکومتی را طرح می‌کند که مردم در آن جز تسلیم و اطاعت از یک فرد غیرمنتخب مردم و غیر معصوم هیچ حقی ندارند. فردی که بدون مراجعه به آرای عمومی و فراندنم و با شهادت چند نفر تعیین گردیده و به گفته آقای مصباح، حتماً مأذون از طرف خداست و با اختیاراتی نامحدود در قانون‌گذاری و تعیین مسئولین اجرایی و اداره همه امور و شئون جامعه و بدون این که مردم حق اعتراض و عزل او را داشته باشند. صرف نظر از تمام اشکالات شرعی عقلی و منطقی که در این نظریه وجود دارد و صرف نظر از این که تعیین فردی برای مدیریت جامعه بدون توافق مردم و مراجعه به آرای عمومی و پذیرش رأی اکثریت و مقررات مربوط به حقوق آحاد جامعه و اقلیت و تعهد به رعایت این حقوق هرگز امکان ندارد و صرف نظر از این که تجربه تمام طول تاریخ بشر نشان می‌دهد که چنین حکومتی وقتی عصمتی در کار نیست به فساد، تباهی، ستم و استبداد می‌انجامد و صرف نظر از این که این طرح در ذات خودش تحقیر و توهین به بشریت و شخصیت انسانی است. این طرح حکومت هیچ شرطی از شرایط امکان تحقق و پذیرش مردمی و انسانی ندارد. در برابر انسان آگاه و طالب آزادی و کرامت و حرمت و حقوق و حق حاکمیت بر سرنوشت خویش هرگز نمی‌شود از حکومتی فردی و غیرمعصوم دم زد که از تمام بشریت اطاعت و تسلیم طلب می‌کند و هیچ حقی برای انتخاب و هیچ ارزشی برای رأی او قائل نیست و این از بدیهیات است و من نمی‌دانم عدم توجه و درک این موضوع بدیهی را باید چه اسمی بر آن گذاشت. آقای مصباح در حیات امام چنین مدعیاتی مطرح نمی‌کرد یا به صراحت و علنی مطرح نمی‌کرد. و بی شک امام چنین مدعیاتی را بر نمی‌تافت و آقای مصباح قطعاً جرأت طرح چنین مسائلی را در زمان حیات ایشان نداشت. تردیدی وجود ندارد که این نوع حکومت خیالی باطل و اندیشه‌ای خطرناک برای جمهوری اسلامی برای اسلام برای روحانیت و برای بشریت است. آخوند خراسانی این بزرگ‌ترین فقیه اصولی بعد از



شیخ انصاری در پاسخ سؤال از مشروطه می‌گوید: «مطلب واضح است و بر ذی شعوری مخفی نمانده که اگر دولت مشروطه گردد. انحاء ظلم و استبداد از حکام بلاد کم خواهد شد و موجب آسودگی عباد خواهد گردید، چنان که پرواضح است که فسادها از تلف نفوس و اموال از جهت همان استبداد است». این همه آوازه‌ها از شه بود. محمداکظم الخراسانی (سیاست نامه خراسانی ص ۲۱۹) و نیز آخوند خراسانی در مکتوبی مفصل در نقد حکومت وقت و دفاع از مشروعیت حکومت مشروطه و ضرورت آن برای نجات از وضع موجود و انحطاط ملت من جمله می‌گوید: «فعال مایشاء و مطلق الاختیار بودند غیرمعصوم را هر کس از احکام دین شمارد لاقلاً مبدع (مبتدع) خواهد بود و مرحوم نائینی فقیه واسط و مکمل شیخ انصاری و آخوند خراسانی با صراحت و تأکید این نوع اعمال قدرت را به اسم دین یکی از قوای ملعونه می‌شمارد». و می‌گوید: «دوم: از آن قوای ملعونه که بعد از جهالت ملت از همه اعظم و علاجش هم به واسطه رسوخش در قلوب و از لوازم دیانت محسوب بودن از همه اصعب و در حدود امتناع است همه شعب استبداد دینی است که اجمالاً در مقدمه مبین و حقیقتش را هم دانستی که عبارت از ارادات خودسرانه است که منسلکین در سیاست روحانیه به عنوان دیانت اظهار و ملت جهول را به وسیله فرط جهالت و عدم خبرت به مقتضیات کیش و آئین خود به اطاعتش وامی‌دارند و هم دانستی که این اطاعت و پیروی چون غیر مستند به حکم الاهی عزّ اسمہ است لهذا از مراتب شرکت به ذات احدیت است». (تنبیه الامة، ذیل درآمدی بر بیداری مردم ص ۱۳۰)

یازدهم: (۱) یکی از وظایف شورای نگهبان طبق اصل ۹۹ قانون اساسی نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان ریاست جمهوری مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آراء عمومی و همه‌پرسی است تا انتخابات آزاد و طبق قانون انجام گیرد و امانت مردم و آراء آنان عیناً به صاحب اصلی آن تقدیم شود و هیچ قدرت و نیروی متنفّذی در رسیدن امانت مردم خلل وارد نسازد. چیزی که در همه جا و در کشور ما از آغاز مشروطیت و تأسیس مجلس شورای ملی و انجام انتخابات مایه نگرانی بوده است و نمونه عبرت‌انگیز آن انتخابات دوره هفتم مجلس شورای ملی قبل از انقلاب است که حتا یک رأی به نام مدرس خوانده نشد و به گفته مدرس حتا رأیی که مدرس به خودش داده بود، قرائت نگردید و مدرس بزرگ را از عرصه اداره کشور و مجلس اخراج و بسیار مظلومانه او را به شهادت رساندند. (۲) در مجلس خبرگان قانون اساسی بعد از انقلاب برای جلوگیری از این تجربه تلخ و دخالت در انتخابات و تشکیل مجالس فرمایشی مقرر گردید. هیأتی بی‌طرف و بدون حبّ و بغض در اجرا بر جریان انتخابات نظارت نماید و شورای نگهبان برای این منظور انتخاب گردید. رئیس وقت مجلس خبرگان قانون اساسی، مرحوم بهشتی می‌گوید: «چون انتخابات به وسیله عموم ملت و مستقیم است خواسته شد که نظارت بر این قسمت صرفاً در اختیار دولت نباشد، بلکه یک مقام مقننه‌ای دور از مسایل اجرایی و دور از حبّ و بغض‌ها که در اجرا پیدا می‌شود، بر این قسمت نظارت کند و به این نتیجه رسیدیم که مناسب‌ترین آن همین شورای نگهبان است». یکی از خبرگان (رحمانی) از حدود اختیارات و نظارت شورای نگهبان سؤال می‌کند و می‌گوید: «باید معلوم باشد که می‌تواند نظارت کند و اجرا به عهده دیگران باشد». مرحوم بهشتی پاسخ می‌دهند: «نظارت است و مجری مسلماً دولت است و در این بحثی نیست. شورای نگهبان هم نمی‌تواند مستقیماً دستوری به دستگاه اجرایی بدهد و بعد تصریح می‌کند: «اگر ما برای شورای نگهبان حق اظهار نظر بدهیم باید در این جا قید کنیم نظارت (مشروح مذاکرات ج ۲ ص ۶-۹۵). بنابراین از نظر قانون‌گذار نظارت جز اظهار نظر معنایی ندارد و تفسیر نظارت به نظارت استصوابی و مقید کردن نظارت به استصواب که نظارت را الزام آور می‌سازد، اجتهاد در مقابل نصّ قانون‌گذار است. ثانیاً: معنای تفسیر بیان مقصود قانون‌گذار است که باید در چهارچوب متن و مفهوم قانون و مجموع قرائن موجود در کلام قانون‌گذار حکیم انجام پذیرد و مفسر قانون هرگز حق ندارد مطلقاً را مقید و عام را خاص معنا کند، مگر این که قرینه‌ای در کلام قانون‌گذار وجود داشته باشد و در این جا مفهوم نظارت مطلق است. اصطلاح جزء ذات مفهوم نظارت است و استصواب قید زاید بر نظارت است و هیچ کتاب لغتی استصواب را جزء معنای نظارت معنا نکرده است. و این بدیهی است. و هیچ قرینه و علامتی در کلام قانون‌گذار بر قید استصواب وجود ندارد و تا تاریخ ۱۳۷۰/۲/۲۲ و برگزاری یازده دوره انتخابات و تا زمان حیات بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، همچنان نظارت به معنای خودش و بدون قید استصواب ملاحظه و معنا شده است و بنابراین تقیید کردن نظارت به قید استصواب بدون قرینه در کلام قانون‌گذار و برخلاف آن چه در مذاکرات نقل شد تفسیر به رأی و به تعبیری تفسیر «ما لا یرضی صاحبه» است. در حقیقت عدم رعایت امانت در بیان مقصود قانون‌گذار است. ثالثاً: ارتکاز عرفی در تفسیر و موازین فهم قانون به لحاظ علم اصول دقیقاً ایجاب می‌کند که مطلق در کلام قانون‌گذار حکیم، مادام که قرینه‌ای نباشد لزوماً باید مطلق و بدون قید اخذ شود و هرگونه قیدی بدون قرینه تحریف و خلاف قانون و عدم رعایت امانت است. رابعاً: نظارت در قانون اساسی بسیار است و همه جا بدون قید استصواب منظور شده است. من جمله نظارت مجلس بر قوه مجریه و نظارت شورای نظارت بر سازمان صداوسیما و به خصوص نظارت وسیع و همه جانبه قوه قضائیه بر حسن جریان قانون در کشور که در قانون اساسی سازمان بازرسی کل کشور برای اعمال آن نظارت به وجود آمده است و



به تأیید شورای نگهبان نتیجه نظارت قوه قضائیه باید به دادگاه ارجاع گردد و استصوابی در آن نظارت وجود ندارد. قانون مصوب مجلس و تأیید شورای نگهبان در مورد این نظارت عیناً چنین است. (اگر گزارش بازرسی حاکی از سوء جریان مالی یا اداری باشد، رئیس سازمان یک نسخه از آن را با دلایل و مدارک برای تعقیب و مجازات مرتکب مستقیماً به مراجع قضایی صالح و مراجع اداری و انضباطی مربوط منعکس و تا حصول نتیجه نهایی پیگیری خواهد کرد.) (مجموعه کامل قوانین و مقررات ص ۳۰۰) شورای نگهبان این مصوبه مجلس را که نظارت قوه قضائیه باید به مراجع قضایی و مراجع اداری و انضباطی داده شود و در مراجع قضایی تصمیم گرفته و اجرایی شود، مورد تأیید قرار داده است و نظارت قوه قضائیه را استصوابی ندانسته است و بدین صورت شورای نگهبان برخلاف تصریحات قانون‌گذار که هیچ تصمیم و حق اجرا، و الزامی برای شورای نگهبان قایل نشده است و برخلاف تفسیر و فهم خود از نظارت قوه قضائیه و برخلاف قرائنی که در قانون اساسی وجود دارد و برخلاف ضوابط و موازین فهم و استنباط از قانون که مطلقاً را بدون قرینه و شاهد نمی‌توان مقید معنا کرد. (و این حجت الزامی است که عدول از آن تحریف و عدم رعایت امانت است.) نظارت مطلقاً را مقید به استصواب معنا می‌کند. (آن هم بعد از ۱۱ بار انتخابات و بعد از حیات بنیان‌گذار جمهوری اسلامی) و برای خود حق دستور و الزام به اجرا و دخالت مستقیم در انتخابات قایل می‌شود و بی‌محابا افراد را با نسبت‌ها و اتهاماتی که در هیچ دادگاهی ثابت نشده است. رد صلاحیت می‌نماید و سرنوشت انتخابات را به طور کامل به دست می‌گیرد و مجلسی تشکیل می‌دهد که صدایش مایه نگرانی نباشد و برخلاف سلیقه او فکر نکند و حرف نزند و هنگامی که مجلس و مجمع تشخیص برای جلوگیری از این دخالت نامحدود شورای نگهبان را در رسیدگی به صلاحیت ملزم می‌سازد تا صرفاً بر اساس دلایل و مدارک معتبر ارسال شده از مراکز قانونی معتبر به رسیدگی بپردازد و دلایل را کتباً به داوطلب اعلام دارد. آقای جنتی صریحاً می‌گوید: «بخش دیگر اطلاعات در مورد افراد بر اساس تحقیقات محلی است که خودمان داریم. و هنگامی که همین قانون و قوانین موضوع برای داوطلب حق شکایت و اعتراض به نسبت‌ها و اتهامات وارده می‌دهد. آقای جنتی صریحاً می‌گوید: «مراجع قضایی فاقد صلاحیت رسیدگی به موضوع (شکایت از نقض قانون و اتهامات وارده به وسیله شورای نگهبان) می‌باشند. و بنابراین اگر شورای نگهبان شرعاً و قانوناً حق دارد صلاحیت حدود شش هزار نفر را در انتخابات دوره هفتم و هشتم مجلس به استناد نظارت استصوابی و با نقض قانون انتخابات و تکیه بر اطلاعات محلی و تجسس غیرمجاز درباره اشخاص و اتهاماتی که در هیچ دادگاهی ثابت نشده است و دلایل و مدارک معتبر از مراکز قانونی نیز ندارد و ارائه نشده است. مردود اعلام نماید و شکایت آنان را نیز از نقض قانون انتخابات قابل رسیدگی نداند و قوه قضائیه را نیز صالح برای رسیدگی نشناسد، تمام مبانی ضروری شرعی و عقلی و قانونی را در روابط اجتماعی و اخلاقی و حقوقی و سیاسی نقض نموده و الغاء کرده است و هیچ جایی برای اصل برائت و اصالت صحت شرعی و عقلی و حرمت تهمت و غیبت و حفظ حریم و حرمت مسلمانان و انسان‌ها باقی نمی‌ماند و بنیان اعتماد در روابط انسان‌ها نابود و سنگی روی سنگ بند نخواهد شد و انتخابات آزاد و حاکمیت انسان بر سرنوشت و تکیه بر آراء عمومی در جمهوری اسلامی لغو و بی‌معنا خواهد بود و با این وضع هیچ امانی برای کسی وجود نخواهد داشت و اگر آقای جنتی شرعاً و قانوناً حق دارد به عنوان دبیر شورای نگهبان و امام جمعه از تریبون عمومی نماز جمعه مورخ ۸۳/۳/۴ عده‌ای را که در مجلس ششم رد صلاحیت شده‌اند. (حدود هشتاد نفر چهره‌های معروف و شناخته شده) بدون محکومیت در دادگاه و بدون ارائه مدارک معتبر از مراجع قانونی و بدون حق شکایت و با گفتن این که نمی‌توانم آنها را اعلام کنم. آنان را به فحشاء، مسایل اخلاقی، قاچاق فروشی مسایل امنیتی، کارهای مشکوک به جاسوسی، ارتباط با گروهک‌های غیرقانونی، انتقال اسناد طبقه‌بندی شده مجلس به جاهای دیگر، داشتن مسایل مالی و داشتن محکومیت... متهم سازد و آنان را از شرکت در انتخابات و مدیریت کشور محروم نماید، باید فریاد زد علی‌الاسلام السلام زیرا در این صورت باید قرآن و سیره و سنت رسول خدا صلوات الله علیه و ائمه معصومین علیهم السلام و سیره و سنت همه علما و متدینین را در طول تاریخ کنار گذاشت.

یک بار دیگر می‌پرسم شورای نگهبان بر اساس کدام معیار و متن اسلامی و فقهی و قانونی و اخلاقی و براساس کدام مصلحت اسلامی و مسلمانی و جمهوری اسلامی حق دارد حدود سه هزار نفر از شخصیت‌های معتبر و مسلمانان فداکار و شناخته شده را امانت دکتر یدالله اسلامی، محسن ترکاشوند، خلیلی اردکانی، مهندس خرم، دکتر علی اصغر خدایاری، دکتر ابراهیم یزدی، خانم آذر منصوری و خانم اکرم مصوری منش نماینده اصفهان را بدون حکم محکمه و داشتن اسناد معتبر از مراکز قانونی به بزرگترین اتهامات و من جمله عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام و محکومیت به ارتداد در محاکم صالحه قضایی (آقایان یاری و دکتر یزدی) و سوء شهرت متهم سازد و آقای جنتی ادعا کند که رد صلاحیت‌ها بر اساس تکلیف شرعی و به استناد آیات قرآن انجام شده است. (شنبه شب ۸۲/۱۱/۱۱، شبکه یک سیما) آیا از این بزرگ‌تر و مهم‌تر و وسیع‌تر می‌شود به مسلمانان و بندگان خدا تهمت زد و توهین کرد؟ و به مراتب بدتر این که این همه را به نام اسلام و قرآن انجام داد؟ این در حالی است



که امام در برابر یک جمله: می‌گویند فلانی کمونیست است. به شدت برمی‌آشوبد و با شدیدترین لحن عضو شورای نگهبان را مورد ملامت و انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید: آیا این توهین و گناه بزرگ از شخصی که عضو شورای نگهبان است آن هم به مسلمانی که نماینده تهران است شرعاً چه صورتی دارد؟ (صحیفه ج ۲۱ ص ۵۷۹) عالم پرهیزگار و روشن ضمیر مرحوم آخوند ملاعباس تربتی در برابر یک روحانی که دست به تکفیر یک نفر زده است می‌گوید: «ما شب و روز جان می‌کنیم که مردم را مسلمان کنیم چرا شما کوشش می‌کنید که آنها را از دین بیرون کنید؟ این چگونه خدمتی است که شما به دین می‌کنید از باطن آنها چه خیر داریم؟ در ظاهر با همه آنها معامله مسلمانی می‌کنیم و باید بکنیم ما حق نداریم کسی را که به ظاهر اظهار مسلمانی می‌کند بگوییم تو مسلمان نیستی (فضیلت‌های فراموش شده ص ۱۲۹). و این عیناً چیزی است که همه فقها بر آن اجماع دارند و مبتنی بر سیره قطعی رسول اکرم (ص) است. اما این سه هزار نفر متهم شورای نگهبان بسیاری شان از دانشمندان و اساتید دانشگاه و کارشناسان مجرب دوران جمهوری اسلامی و مجاهدان مسلمان نام آوری هستند که بخش عظیم سلامت خود را در دفاع از ایران و جمهوری اسلامی و انقلاب از دست داده‌اند و برخی از آنان انسان‌های والا و مخلص و برجسته‌ای هستند که همه جا به عنوان معیار درست کاری و صداقت و فداکاری و مسلمانی شناخته می‌شوند. یکی از شخصیت‌هایی که به اتهامات متعدد و من جمله به عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام رد صلاحیت شده (حسین لقمانیان) کسی است که در جنگ تمام سلامت و بعضی از ارکان بدن خود را از دست داده است و سال‌ها است که بنده با او دوست و معاشرم و درباره مسایل مختلف کشور گفتگو داشته‌ام و به یاد ندارم او یکبار از این فداکاری برای دفاع از کشور اسم برده باشد. اما همواره او را در حال اهتمام شدید به مصالح کشور و ملت حقوق مردم دیده‌ام افرادی از این رد صلاحیت شدگان را می‌شناسم که سبیل ادب و تواضع و تعبد به احکام الهی و اخلاق مسلمانی و انسانی هستند و مظلومانه از اتهام خود به عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام یاد می‌کنند و با حیرت می‌پرسند چرا روحانیت (شورای نگهبان) چنین می‌کند؟ ما سال‌ها خدمتگزار بوده‌ایم.

این چه استغنا است یا رب وین چه قادر حکمت است کاین همه درو نهان هست و مجال آه نیست

صاحب دیوان ما گویا نمی‌داند حساب کاندرا این طغرا نشان حسب الله نیست

دوازدهم_ شورای نگهبان بعد از رد صلاحیت حدود شش هزار نفر در انتخابات دوره هفتم و هشتم مجلس و اخراج یک جناح سیاسی از عرصه انتخابات در حالی که این جناح در دو دوره انتخابات ریاست جمهوری هفتم و هشتم و انتخابات مجلس ششم رأی اکثریت مردم را به دست آورده و اکنون نیز از اعتماد بخش عظیم مردم برخوردار است. و تشکیل مجلس هفتم و هشتم مطابق سلیقه خاص و تقریباً متشکل از یک جناح و ایجاد تفرقه بین بخش اعظم ملت و مایوس کردن بخش عظیم در ایفاء نقش در مدیریت کشور و حاکمیت بر سرنوشت و فراغت از انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری با حرف و حدیث‌هایی که درباره آن وجود داشت به کار انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری پرداخت و آقای جنتی دبیر شورای نگهبان از همان آغاز به یک کاندیدا که خود در راس قوه مجریه قرار داشت موضع گرفت و برای او شروع به تبلیغ کرد و این در حالی است که شان یک نهاد ناظر و داور بی‌طرفی است و قانونگذار از شورای نگهبان به عنوان یک قوه مقننه‌ای بی‌حب و بغض و بی‌دخالیت در اجرا یاد می‌کند. قانون انتخابات نیز می‌گوید: مقامات اجرایی و نظارت انتخابات حق تبلیغ له یا علیه هیچ یک از داوطلبان انتخاباتی را نخواهند داشت و تخلف از این قانون جرم محسوب می‌شود (قوانین انتخابات جمهوری اسلامی ماده ۷۳ ص ۲۹۵). اما آقای جنتی در آستانه انتخابات ۲۰ اسفند ۱۳۸۷ می‌گوید: «این کشور تنها نقطه روی زمین است که می‌تواند بشر را نجات دهد... کدام رئیس‌جمهور را می‌شناسید با چنین ویژگی در دنیا که این گونه شب و روز کار کند و از همه وجود و استعدادش بدون چشم داشتی برای خدمت مردم استفاده کند و با سردادن شعار عدالت پای این شعار بایستد (روزنامه سرمایه ۲۰ اسفند ۸۷). آقای جنتی در جلسه‌ای که برای ناظران شورای نگهبان در انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ برگزار شد به ستایش از احمدی‌نژاد می‌پردازد و می‌گوید: «دو سه سال اخیر وضع جدیدی پیش آمد که سابقه نداشته است و آن رسیدگی فوق العاده و بیش از پیش به مردم ... سرزدن به شهرستان‌ها و احترام قایل شدن برای مردم و قشر مستضعف و همان‌ها که انقلاب را با رهبری امام به وجود آوردند و دفاع کردند دولت پرکار و پرتلاش که ما سابقه این جوری نداشتیم. آقای جنتی قبلاً نیز در نماز جمعه درباره نامه آقای احمدی‌نژاد به رئیس‌جمهور وقت آمریکا می‌گوید: این نامه الهام خداوند است و تمجید فوق العاده از آقای احمدی‌نژاد و بدین صورت شورای نگهبان از موضع بی‌طرفی که شان نظارت است و برخلاف قانون خارج گردیده و اعتبار خود را به عنوان ناظر بی‌طرف در بین تمام اطراف انتخابات از دست داده و همین برای خدشه در انتخابات کفایت می‌نماید. اما پایه دیگر سلامت انتخابات قوه مجریه و وزارت کشور است که رئیس آن آقای احمدی‌نژاد یک کاندیداست و لزوماً باید از هرگونه شبهه نقض قانون و استفاده از امکانات دولتی به نفع خود منزه باشد و به دیگران اطمینان و اعتماد ببخشد.



قانون انتخابات می‌گوید: «استفاده از وسایل و سایر امکانات وزارتخانه‌ها و ادارات شرکت‌های دولتی و موسسات وابسته به دولت و نهادها و مؤسساتی که از بودجه عمومی استفاده می‌کنند و همچنین در اختیار گذاشتن وسایل و امکانات مزبور ممنوع بوده و مرتکب، مجرم شناخته می‌شود. (ماده ۶۷ قوانین انتخابات جمهوری اسلامی ص ۲۹۵)» اما دولت آقای احمدی‌نژاد در آستانه انتخابات به توزیع سهام عدالت پرداخت. آقای مطهری می‌گوید: «اصول‌گرایی با توزیع گسترده سهام عدالت و کمک‌های نقدی در روستاها توسط دولت و در آستانه انتخابات شکست خورد. (اعتماد ملی ۸۸/۳/۲۱)» نماینده بهارو کیودرآهنگ می‌گوید: «دولت در زمان دوره انتخابات ریاست جمهوری ۳۰ درصد از سهام عدالت را به مردم روستا پرداخت کرد. اما پس از آن سهام عدالت پرداخت نشد و با وجود پیگیری از علل عدم پرداخت مابقی سهام عدالت هیچ مسؤلی پاسخ‌گو نبود. (۱۳۸۹/۷/۳)» در یک تحقیق و تفحص که در واپسین روزهای کاری مجلس هشتم گزارش آن در صحن علنی مجلس قرائت شد تأیید می‌کرد که عملکرد دولت در واگذاری سهام عدالت و به ویژه سود سهام مربوط به سال ۱۳۸۶ در خرداد ماه ۱۳۸۸ و همزمان با انتخابات ریاست جمهوری به شدت شبیه بهره‌برداری دولت در جلب آرای مضمولان دریافت سود سهام عدالت (حدود ۹ میلیون نفر از واجدان شرایط را ایجاد) و تقویت کرده است. (اعتماد ۱۳۹۱/۹/۱) آقای علی اکبر اولیا یکی از طراحان تحقیق و تفحص می‌گوید: «در آستانه انتخابات ریاست جمهوری بدون اینکه سودی وجود داشته باشد دولت به پرداخت مبلغ ۸۰ هزار تومان به ۹ میلیون نفر اقدام کرده است.» وی گفت: «منبع پرداخت‌ها هم مشخص نیست و گفته می‌شود برخی شرکت‌ها مجبور شده‌اند از بودجه جاری خود این پول را به مردم بدهند.» طبق گزارش اعتماد مورخ ۱۳۹۱/۹/۱ برنامه توزیع سهام عدالت در آستانه انتخابات ۱۳۹۲ نیز از هم اکنون موجب نگرانی عده‌ای از نمایندگان مجلس گردیده است و اصرار می‌شود که دولت تا دهه فجر امسال سهام عدالت را توزیع کند اما از سوی وزیر اقتصاد و دارایی اعلام شده است که ۳ میلیون نفر تا پایان امسال و ۵ میلیون نفر در ماه‌های آغازین سال آینده باید منتظر سهام عدالت باشند. به این ترتیب برنامه دولت برای اعطای سهام عدالت به ۸ میلیون نفر بار دیگر نگرانی‌هایی را در میان نمایندگان ایجاد کرده است.

صرف‌نظر از ادعای برخی از داوطلبان که در حدود ۱۷۰ شهر آرا ماخوذه ۱۵۰ درصد بیش از افراد واجد شرایط بوده است و قبول اجمالی سخنگوی شورای نگهبان (نسبت به ۵۰ شهر و حدود سه میلیون رأی) و ادعای دخالت نیروهایی که نباید دخالت کنند و صرف‌نظر از بسیاری شباهت جدی که وجود دارد و نیازمند رسیدگی منصفانه است. صرف موضع‌گیری دبیر شورای نگهبان به نفع یک کاندیدایی که خود ریاست قوه مجریه را دارد و استفاده قوه مجریه از امکانات دولت برای تردید در اجرای انتخابات سالم و رعایت قوانین مربوط و خدشه در صحت آن کافی است و اگر کسانی نسبت به آن تردید کنند و یا اعتراض داشته باشند باید با پاسخ درست و قانونی مواجه باشند و ارجاع آنها به شورای نگهبان که خود در یک طرف قضیه است و به خصوص با سوابق آن در انتخابات مجلس هفتم و هشتم نمی‌تواند قانع‌کننده و کافی باشد. ثانیاً: رئیس قوه مجریه و مجری انتخابات به صورت فوق‌العاده و بی‌نظیر قانون را در بخش‌های مختلف و حوزه‌های مدیریت نقض کرده است و در این جهت گزارش مهمی است که صرف‌نظر از اجرای انتخابات همه کسانی که به مصالح کشور عنایت دارند نباید از آن به سادگی بگذرند. آقای باهنر می‌گوید: «قانون‌گریزی از دولت نهم آغاز شد در گذشته اختلافاتی با دولت‌ها بوده ولی هیچ وقت بر سر اجرای قانون مشکلی نداشتیم. (روزنامه اعتماد یا شرق ۱۳۹۰/۵/۲۳)» آقای علی مطهری می‌گوید: «مشکل ایشان تکروی و قانون‌گریزی است احمدی‌نژاد اعتقاد چندانی به قانون ندارد، دوست دارد دستش باز باشد بی‌انضباطی مالی او ناشی از همین بینش است برای کشور مشکل درست کرده است. (اعتماد ۱۳۹۱/۸/۲۷)» آقای احمدی‌نژاد با رفتن به مراکز استان‌ها و در یک جلسه چند ساعته ۲۰۰ و گاه ۳۰۰ طرح را تصویب و خارج از قانون برنامه و بودجه مصوب مجلس دستور تأمین بودجه‌های طرح‌ها را صادر نمود. آقای رحمانی فضلی رئیس دیوان محاسبات می‌گوید: «هیچ کس نمی‌داند بودجه عمومی کشور چه میزان است و طبق گزارش‌های رئیس دیوان محاسبات به مجلس که مورد رسیدگی قرار گرفته و در جلسه رسمی قرائت شده است و طبق گزارش‌های رئیس دیوان محاسبات به مجلس که مورد رسیدگی قرار گرفته و در جلسه رسمی قرائت شده است، دولت در بودجه سال ۱۳۸۵، ۲۰۰۰ تخلف از قانون برنامه و بودجه انجام داده است و در بودجه سال ۱۳۸۶ مرتکب ۵۴ درصد تخلف شده است و در بودجه سال ۱۳۸۷، ۷۲ درصد تخلف انجام گرفته است و در بودجه سال ۱۳۸۹ به علاوه تخلفات مشابه گذشته ۱۲ میلیارد و ۲۱۵ میلیون و ۶۷۶ هزار و ۴۷۱ دلار به جای واریز در حساب ذخیره ارزی به ریال تبدیل و برخلاف قانون و بدون اجازه از مجلس به حساب درآمد عمومی ریخته شده است و در نخستین اطلاعات از گزارش جدید تفریغ بودجه دیوان محاسبات تخلف ۷۵ درصدی دولت در بودجه سال ۱۳۹۰ حکایت دارد. (روزنامه بهار ۱۳۹۱/۱۰/۲۵)».



این در حالی است که اصل ۵۲ قانون اساسی می‌گوید: بودجه سالانه کشور از طرف دولت تهیه و برای رسیدگی و تصویب به مجلس شورای اسلامی تسلیم می‌گردد و هرگونه تغییر در ارقام بودجه تابع مراتب مقرر در قانون است. اصل ۵۳ قانون اساسی نیز می‌گوید: «کلیه دریافت‌های دولت در حساب‌های خزانه‌داری کل متمرکز می‌شود و همه پرداخت‌ها در حدود اعتبارات مصوب و به موجب قانون انجام می‌گردد.»

اصل ۵۴ می‌گوید: «دیوان محاسبات کشور مستقیماً زیر نظر مجلس شورای اسلامی می‌باشد. اصل ۵۵ می‌گوید: «دیوان محاسبات به کلیه حساب‌های وزارتخانه‌ها، مؤسسات، شرکت‌های دولتی و سایر دستگاه‌هایی که به نحوی از انحاء از بودجه‌های کشور استفاده می‌کنند، رسیدگی می‌نماید که هیچ هزینه‌ای از اعتبارات مصوب تجاوز نکند و هر وجهی در محل خود به مصرف رسیده باشد و گزارش تفریغ بودجه هر سال را به انضمام نظرات خود به مجلس شورای اسلامی تسلیم می‌نماید.» این گزارش باید در دسترس عموم گذاشته شود. این عیناً متن قانون اساسی است که دولت را موظف می‌سازد کلیه دریافت‌های خود را باید در حساب‌های خزانه‌داری کل متمرکز سازد و همه پرداخت‌های خود را در حدود اعتبارات مصوب مجلس و طبق قانون انجام دهد. اما دولت طبق گزارش‌های رسمی دیوان محاسبات سه چهارم بودجه را خارج از قانون مصوب مجلس به مصرف رسانده است و در برابر گزارش‌های رسمی دیوان محاسبات به مجلس و قرائت آن هیچ دفاع قانونی و طبق حساب و ارقام انجام نداده است و بدین صورت دولت اصل ۵۵ قانون اساسی و قوانین بودجه مجلس را به صورت وسیع و بی‌نظیر نقض کرده است و این در حالی است که رئیس قوه مجریه قسم خورده است که پاسدار قانون اساسی باشد و از هرگونه خودکامگی بپرهیزد. مجلس نیز که قسم خورده است از قانون اساسی دفاع کند و حقوق ملت را حفظ کند و باید از دولت در برابر این نقض قانون سؤال کند و او را استیضاح نماید و یا از قوه قضاییه رسیدگی به این تخلفات وسیع را بخواهد و حکم قانونی و قضایی آنها را دریافت کند. اقدام عملی موثری انجام نداده است. مجلس در همان سال ۱۳۸۵ که دولت ۲۰۰۰ تخلف در اجرای قانون بودجه انجام داد باید جلوی دولت را می‌گرفت و از ادامه تخلف جلوگیری می‌کرد و چنین اقدامی را انجام نداد. در متن اصل ۵۵ آمده است: «این گزارش باید در دسترس عمومی گذاشته شود تا مردم از چند و چون آن مطلع شوند و اطمینان پیدا کنند که دریافت‌ها و هزینه‌ها در جهت مصالح آنان و کشور انجام یافته است و دولت و مجلس باید در برابر این مسؤولیت پاسخگوی ملت باشند.»

دولت آقای احمدی‌نژاد خودش را متعهد به قانون نمی‌داند و تخلفات منحصر به آن چه دیوان محاسبات آن را گزارش نموده و در مجلس قرائت شده است نیست. نمایندگان با امضای رئیس مجلس و به استناد بررسی‌های هیات تطبیق مصوبات دولت با قوانین، طی نامه‌ای بخشی از تخلفات دولت را برشمردند که فهرست آن به قرار ذیل است:

- ۱) عدم امضای مصوبات مجلس از سوی رئیس‌جمهور.
- ۲) عدم ارسال مصوبات هیأت وزیران به رئیس مجلس.
- ۳) ابلاغ ضوابط اجرایی بودجه ۸۹ برخلاف قانون.
- ۴) از بین بردن زمینه بررسی دقیق بودجه به علت تقدیم دیر هنگام لوایح بودجه به مجلس.
- ۵) واردات غیرقانونی بنزین و نفت و گاز.
- ۶) تصویب مصوبات استانی با بار مالی و عدم ارتباط آن با بودجه‌های سنواتی. (۷) عدم اجرای قوانین در آئین نامه‌های اجرایی.
- ۷) تعیین تعطیلات رسمی کشور مغایر با قانون اساسی.
- ۸) تغییر ساعت کار در ماه مبارک رمضان بدون پشتوانه قانونی.
- ۹) عدم اجرای قانون استفاده از تسهیلات ذخیره ارزی برای حمل و نقل ریلی و عمومی شهرها.
- ۱۰) عدم ارائه اساسنامه شرکت ملی نفت و گاز و پتروشیمی.
- ۱۱) تشکیل سازمان مغایر قانون.
- ۱۲) عدم واریز ۲۰ درصد از صندوق توسعه ملی صادرات گاز به مبلغ ۲۴۵ میلیون دلار.
- ۱۳) معاوضه ۷۶۴۱۹۰۳۴ بشکه نفت خام به ارزش ۴۹۷۵ میلیون دلار به منظور واردات بنزین برخلاف قانون.
- ۱۴) عدم پرداخت ۵۰ میلیون دلار سهم وزارت کشاورزی. (۱۶) برداشت بیش از ۵۹۰ میلیون دلار از بانک مرکزی برخلاف قانون. (شرق ۱۳۸۹/۹/۱).



در مورد دیگر، رئیس مجلس در ۲۶ نامه جداگانه ۲۶ مصوبه دولت را غیرقانونی اعلام کرد. (شرق ۱۳۹۰/۳/۱۷) اما تعداد مصوبات دولت که رئیس مجلس آنها را غیرقانونی تشخیص داده و برای تجدید نظر و اصلاح به دولت ارسال کرده است به ۵۹۳ مورد بالغ شده است و این که اصلاحی صورت گرفته یا نه؟ اطلاع رسانی نشده است و به موجب قانون با گذشت مهلت مقرر برای اصلاح اگر اقدامی نشده باشد مصوبات دولت ملغی الاثر خواهد شد. (اعتماد ۹۱/۱۱/۷) به نظر نمی‌رسد که مجلس تا رسیدن به نتیجه موضوع را پیگیری کرده باشد و به هر حال باید تکلیف این همه تخلف قانونی اگر انجام شده است معلوم می‌شد و مردم که صاحبان اصلی کشورند در جریان آن قرار می‌گرفتند که چنین چیزی اتفاق نیفتاده است.

آقای احمدی‌نژاد در سال‌های آغاز دولت نهم سازمان برنامه و بودجه را که صرفاً به توجیه پروژه‌های اقتصادی و اولویت آنها و توزیع درآمد کشور براساس کارشناسی می‌پرداخت و محصول تجربه تاریخی بشر در مدیریت اقتصاد جوامع بود و شصت سال در کشور سابقه داشت منحل ساخت و سند چشم انداز ۲۰ ساله را که با چهار برنامه ۵ ساله باید به اهداف تعیین شده می‌رسید و محصول ۲۵ سال تجربه جمهوری اسلامی و نتیجه کار دانشمندان اقتصادی بود کار افراد بی‌اطلاع اعلام کرد و برنامه ۵ ساله چهارم را که مورد تصویب مجلس قرار گرفته و گام نخست در حرکت در جهت سند چشم انداز بود کنار گذاشت و مسئولان دولت گفتند این برنامه باید خمیر شود و به خصوص ماده ۳ برنامه چهارم که افزایش تدریجی قیمت حامل‌های انرژی را مقرر می‌داشت و کاری حکیمانه و درست بود و می‌توانست گره مسأله را بدون خسارت و شوک باز کند به وسیله خود مجلس حذف گردید. دولت آقای احمدی‌نژاد که موظف بود برنامه و بودجه‌های یک ساله را در جهت اهداف چشم انداز ۲۰ ساله و در چهارچوب قانون اساسی تنظیم و اجرا نماید و به مقتضای قانون اساسی که هرگونه تغییر در ارقام بودجه تابع مراتب مقرر در قانون است (اصل ۵۲) و همه پرداخت‌ها در حدود اعتبارات مصوب و به موجب قانون باید انجام گردد. (اصل ۵۳) در بودجه سال‌های ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸ و ۱۳۹۰ همه ساله طبق گزارش‌های دیوان محاسبات ۷۰ درصد از قانون تجاوز و تخلف نمود و تا آنجا که در سال ۱۳۸۵، طبق گزارش دیوان محاسبات ۲۰۰۰ مورد تخلف مرتکب گردید و هرگز به صورت ارقام و دقیق به گزارش‌های دیوان محاسبات پاسخ نداد. طبق گفته یکی از کارشناسان مالی نه تنها نظام برنامه‌ریزی به طور کامل مضمحل شده است بلکه سند برنامه یک ساله کشور کارکرد خود را از دست داده و تا سطح مجوز انجام هزینه تنزل یافته است و از سند بودجه امکان برآورد وضعیت اقتصادی میسر نیست و بود و نبود آن تأثیری در اقتصاد ایران ندارد. (تجارت فردا ۱۳۹۱/۹/۲۵) آقای احمدی‌نژاد هنگامی که می‌گوید: «سند بودجه را چنان بنویسم که در جیب شما جا بگیرد.» مثل اینکه با مشتی بچه حرف می‌زند. زیرا معنای این حرف این است که اصل پروژه‌های اقتصادی کل کشور و مقدار هزینه‌ها و اعتبارات آنها حذف گردد و رسیدگی و ارزیابی آنها به لحاظ توجیه اقتصادی و تعداد هزینه امکان پذیر نباشد و این نفعی قانون اساسی و قانون بودجه و عدم مسئولیت پذیری در مصرف خزانه کشور و اموال عمومی است و تعجب است که کسی متعرض این سخنان واهی نمی‌شود و یا این حقیر ندیده است. آقای دکتر خوش‌چهره می‌گوید: «ما به دولت احمدی‌نژاد محبت نکردیم در واقع به اصلی‌ترین منافع کشور خیانت کردیم که گذاشتیم دولت در تأمین منابع و درآمدها این قدر دستش باز باشد.» و می‌گوید: «چرا آقای احمدی‌نژاد به این سمت رفت که بودجه را مختصر کند و تبصره‌ها و ردیف‌ها را حذف سازد ایشان به دنبال مسیری بود که دستش برای خرج کردن باز شود به هر طریقی که می‌خواهد در واقع دولت احمدی‌نژاد دنبال این بود که هر جایی که می‌خواهند به هر طریقی مایلند و در هر بازه زمانی که برای‌شان نفع سیاسی یا اقتصادی بیشتری دارد ارقام را خرج کنند. به هر حال تا پیش از آن بودجه آن قدر ردیف و تبصره داشت که نمی‌گذاشت یک دولت بتواند به همین راحتی از یک ردیف به ردیف دیگر پول جابه‌جا کند. (تجارت فردا ۱۳۹۱/۹/۲۵) آقای دکتر بهکیش می‌گوید: «اقتصاددانان بارها هشدار دادند اما دولت به این هشدارها بی‌اعتنا بوده است اگر به علم اقتصاد اعتقاد نداریم باید علم دیگری جایگزین کنیم این بی‌اعتنایی دولت، خسارت‌هایی به مردم وارد آورده است و باید روشن شود که این خسارت‌ها را چه کسی باید پرداخت کند. خسارت‌هایی را که کشور به دلیل عدم پذیرش علم اقتصاد متحمل می‌شود چگونه باید جبران کرد در حال حاضر مشخص نیست حجم قابل توجهی از منابع که در سال‌های گذشته هزینه شده است به چه بخش‌هایی تخصیص یافته است. این عدم شفافیت ناشی از فقدان سازمان برنامه‌ریزی و عدم توجه به علمی بودن اداره اقتصاد است. (تجارت فردا ۱۳۹۱/۸/۲۷)

چنان که آقای بهکیش می‌گوید: «کارشناسان اقتصادی از آغاز کار دولت نهم و انحلال سازمان برنامه و بودجه و سفر به استان‌ها و پخش پول خارج از برنامه و خلاف کارشناسی در تحلیل‌ها و گزارش‌های مکرر و مفصل به دولت هشدار دادند و در خرداد ۱۳۸۵، ۵۰ نفر از اقتصاددانان و در بهار ۱۳۸۶، ۵۷ نفر و در آبان ۱۳۸۷، ۶۰ نفر از عالی‌ترین اقتصاددانان به شیوه مدیریت اقتصاد کشور و با مخاطب قراردادن ملت بزرگ و رئیس‌جمهور و نمایندگان مجلس اعتراض کردند و دولت را از ادامه سیاست‌های خاص اقتصادی برحذر داشتند.» و من جمله نوشتند: «پیامدهای



منفی سیاست‌های اقتصادی دولت نهم در سه سال اخیر و نگرانی‌هایی که از اجرای شتابزده طرح تحول اقتصادی وجود دارد ما را بر آن داشت تا نامه و گزارش خود را این بار به مردم عزیز، ریاست محترم جمهوری و نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی تقدیم کنیم. امیدواریم این گزارش و رویکردهای آن با توجه به وضع خطیر و دشوار اقتصاد کشور جایگاه جدی‌تری در نزد سیاست‌گذاران و نمایندگان مجلس پیدا کرده و در جهت اصلاح امور اقتصادی کشور و به ویژه طرح تحول اقتصادی کشور مورد توجه قرار بگیرد. در این نامه مفصل تقریباً به تمام مسایل مهم اقتصادی پرداخته شده و راه درست را به روشنی نشان داده و من جمله در مورد طرح تحول اقتصادی می‌گوید: «طرح تحول اقتصادی ظاهراً قرار است خارج از برنامه پنجم توسعه تصویب شده به عقیده ما اصلاح قیمت حامل‌های انرژی و توزیع یارانه‌های نقدی در میان ۷۰ درصد خانوارهای کشور قبل از ایجاد ثبات اقتصادی می‌تواند به تورم افسار گسیخته دامن زند و مشکلات حاد اقتصادی و اجتماعی را در پی داشته باشد اما دولت بدون محاسبه درآمدهای حاصل از اصلاح قیمت‌ها و کسب مجوز قانونی از مجلس وعده توزیع یارانه نقدی به خانوارها را داده است.» (اعتماد ملی ۱۳۸۷/۸/۱۹)

دولت به این هشدارها و نصایح عالمانه و مشفقانه از این همه دانشمند اقتصاددان اعتنایی نکرد و شرایط مصوبه مجلس و به خصوص پرداخت ۳۰ درصد درآمد را نیز به بخش صنعت که در مجلس قید شده بود عملی ننمود و در عین حال آقای احمدی‌نژاد بدون توجه به نتایج بحران زای پرداخت یارانه نقدی مدعی شد که می‌تواند یارانه نقدی را ۵ برابر گذشته افزایش دهد. این در حالی است که این مبلغ عظیم و تقاضای ناشی از آن انبوهی از کالا را طلب می‌کند که در داخل تولید نمی‌شود و امکان واردات نیز از خارج محدود و ناممکن است و امکان انفجار اجتماعی و فروپاشی اقتصاد را در پی دارد و قطعاً مسلتزم تورمی است که ارزش آن مبلغ را محو خواهد ساخت. نگاه آقای احمدی‌نژاد نه تنها با علم اقتصاد و برنامه و قوانین جاری ناسازگار است بلکه با یک تصور معقول و قابل تحقق نیز سازگاری ندارد. آقای احمدی‌نژاد می‌گوید: «حدود ۳۰ میلیون هکتار برای احداث مسکن باقی می‌ماند که اگر دو میلیون هکتار به خانوارها اختصاص یابد می‌توان به هر خانوار هزار متر زمین رایگان داد تا آنها یک واحد ۱۰۰ متری در سه طبقه احداث و الباقی زمین را به باغ تبدیل کنند.» وی با اشاره به طرح ۲۰۰ هزار هکتار فضای سبز در حومه تهران گفت: «با اجرای طرح خانه ویلایی برای ایرانیان می‌توانیم به یکباره با مشارکت خود مردم و بدون هزینه هنگفت جهت احداث و نگهداری فضای سبز آن چنانی دو میلیون هکتار فضای سبز شهری به وجود آوریم.» وی افزود: «ان شاء الله این طرح تا پایان سال آماده و ۱۰ الی ۱۵ منطقه به طور آزمایشی اجرا می‌شود.» (شرق ۱۳۹۰/۴/۱۳)

آقای احمدی‌نژاد در جمع مردم ارومیه اظهار داشت: دولت پیش بینی کرده است از اول سال ۱۳۸۹ برای هر فرزندی که به دنیا می‌آید برای این که آینده‌اش تأمین باشد صندوقی تحت عنوان آتیه فرزندان ایران زمین اختصاص یابد و بر این اساس برای هر نوزاد یک حساب باز می‌شود که این حساب، حساب سرمایه‌گذاری است و هر سال سود به آن اضافه می‌شود.» وی افزود: «دولت در نوبه اول به عنوان هدیه یک میلیون تومان به هر نوزاد اختصاص می‌دهد و سالانه نیز صد هزار تومان به آن اضافه می‌کند.» و بعد از دو سال گفته شد این طرح به علت نداشتن اعتبار نیمه تمام مانده است. (اعتماد ۱۳۹۱/۱۰/۳) آقای احمدی‌نژاد در یک سخنرانی برای نمایندگان می‌گوید: «من در این جلسه می‌خواهم باورهایم را بیان کنم و می‌گویم: «می‌توان ظرف یک یا دو سال ریشه بیکاری را از این کشور کند این را کسی می‌گوید که ۳۰ سال در کار اجرایی بوده است. کار اجرایی که هر سال، سالی چهار برابر سال قبل کار کرده است.» آقای احمدی‌نژاد می‌افزاید: «می‌شود همه جای ایران را آباد کرد و تک تک روستاها و شهرها بهترین محل برای زندگی شوند نه در بازه ۵۰ ساله بلکه در یک بازه چند ساله کوتاه.» آقای احمدی‌نژاد در ادامه به پیش نویس برنامه چند ساله اشاره کرد و اظهار داشت آن کسانی که این پیش نویس را نوشتند به ظرفیت‌های ملت ایران اشراف نداشتند. (شرق ۱۳۹۱/۳/۱۳) آقای احمدی‌نژاد می‌گوید: «ما قادریم کشورمان را با قیمت نفت هشت و پنج دلار اداره کنیم.» (شرق ۱۳۸۷/۹/۴) آقای احمدی‌نژاد می‌گوید: «سالانه یک میلیون و ۸۵۰ هزار بشکه نفت و ۸۵۰ متر مکعب صادرات گاز داریم که معادل ۳۰۰ هزار میلیارد تومان می‌شود. پولی که ما از ارز برای بودجه می‌گیریم ۹۰ هزار میلیارد تومان است با این حساب ۲۱۰ هزار میلیارد تومان باقی می‌ماند می‌توانیم این ۲۱۰ هزار میلیارد تومان را تقسیم کنیم و به مردم بدهیم همین پول با ۴۰ هزار تومانی که به مردم می‌دهیم مردم را در مقابل نوسانات مقاوم می‌کنیم.» وی افزود: «اگر پول مردم را به دست خودشان بدهیم در مصرف نیز کنترل دوباره‌ای به وجود می‌آید.» (ایران ۱۳۹۱/۱۰/۳)

آقای احمدی‌نژاد می‌گوید: «دولت‌های قبلی ۱۰۰ درصد درآمدشان را هزینه می‌کردند و این دولت تنها دولتی است که ۳۰ درصد درآمد را کنار گذاشته است. ما به مدت سه سال و هر سال ۳۰ درصد از درآمد را کنار گذاشته‌ایم و دولت با همین شرایط کشور را اداره کرده است.» وی گفت:



«اگر همین درآمدی که در صندوق ذخیره شده است به سمت تولید برود وضع ارز دیگر این گونه نخواهد بود و قیمت آن به سرعت پایین می‌آید اما یک جواری کار برای دولت سخت شده است.» (ایران ۱۳۹۱/۱۰/۳ آخرین مصاحبه تلویزیونی) آقای احمدی‌نژاد می‌گوید: «از نظر من قیمت ارز همان قیمت مرجع است (۱۲۲۶ تومان) و ما باید مابه‌التفاوت آن را به مردم بدهیم و مردم بهتر می‌توانند مدیریت کنند. دولت هم اکنون می‌خواهد به جای بهداشت آموزش و فرهنگ مردم تصمیم بگیرد.» (ایران ۱۳۹۱/۱۰/۳)

آقای احمدی‌نژاد درباره پرسشی مبنی بر تخصیص بودجه جاری کشور به بخش‌های دیگر گفت: «ذی حساب اجازه چنین کاری نمی‌دهد دولت بخشی است که تعدادی ناظر بالای سرش دارد.» وی افزود: «دولت تنها ۱۰ درصد می‌تواند در تخصیص بودجه جابجایی انجام دهد.» این در حالی است که گزارش‌های دیوان محاسبات چیز دیگری می‌گوید (ایران ۱۳۹۱/۱۰/۳). آقای احمدی‌نژاد در پاسخ سؤال نمایندگان در مجلس که چرا به حمل و نقل ریلی و عمومی شهرها از حساب ذخیره ارزی وام ارزی پرداخت نشده است؟ می‌گوید: «در حساب ذخیره ارزی پولی نمانده است تا به مترو پرداخت شود.» (اعتماد ۱۳۹۱/۸/۳ به نقل از جهان نیوز ۱۳۹۰/۱۲/۲۵). آقای احمدی‌نژاد در مصاحبه مهرماه درباره رویدادهای اخیر و افزایش فوق‌العاده ارز می‌گوید: «امروز خرید نفت از ایران در تحریم قرار گرفته و بخش قابل توجه درآمد ایران از فروش نفت است. همچنین مبادلات نیز تحریم است و جابه‌جایی درآمد آن قابل هزینه کردن و جابه‌جایی نیست.» (اعتماد ۱۳۹۱/۸/۲۳)

این مدعیات و طرح‌ها احتیاج به تحلیل ندارد و تناقضات آشکار آن برای همه قابل درک است. صرف‌نظر از جانگرفتن این سخنان در چارچوب علم اقتصاد و کارشناسی و قانون و تناقض آنها با هم بخش عمده این مدعیات در چارچوب یک تصور معقول و ممکن جا نمی‌گیرد و در مواردی قطعاً مستلزم عوارض کمرشکن اقتصادی و اجتماعی است و امروز کشور و ملت تاوان این تفکر و سیاست‌های غلط آن را می‌پردازد.

آقای احمدی‌نژاد از سال ۱۳۸۴ تا سال ۱۳۹۰، ۵۳۱ میلیارد دلار از فروش نفت درآمد داشته و جمع درآمدهای ارزی و غیرارزی این دوره ۶۹۸ میلیارد دلار بوده است که ۴۸۳ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار آن صرف کالا و خدمات گردیده و ۲۰۰ میلیارد دلار از این مبلغ معلوم نیست کجا خرج شده است و باید فانوس برداشت و به دنبال این ۲۰۰ میلیارد گمشده گشت. (تجارت فردا، اکبر ترکان ۱۳۹۱/۷/۶)

آقای جهانگیری می‌گوید: «در دولت آقای احمدی‌نژاد فولاد مبارکه فروش رفت. مس سرچشمه فروش رفت. فولاد خوزستان فروش رفت. مخبرات فروش رفت. کارخانه‌هایی که تحت مالکیت دولت بود واگذار شد و خودشان می‌گویند: بیش از صد میلیارد دلار فروش دارند. (۱۳۹۱/۷/۹) و بنابراین دولت نهم و دهم ظرف هفت سال بیش از ۸۰۰ میلیارد دلار درآمد داشته است. آقای احمدی‌نژاد می‌گوید: «سازمانی به نام سازمان اموال دولت درست کرده‌ایم که هر نهادی هرچه اضافه دارد اعلام کند و آنهایی را که نیاز نیست را بفروشیم. برای مثال ساختمان وزارت کشاورزی در بلوار کشاورز به مبلغ ۲۴۰ میلیارد تومان به قوه قضائیه فروخته شد. وی گفت: «در سپاه و ارتش هم از این موارد زیاد است. برای مثال قلعه مرغی یا فرودگاه دوشان تپه که فکر می‌کنم ۶۵ هکتار در میان شهر است. علاوه بر چند هزار هکتار در شهرهای مختلف البته باید کمی دست دولت را باز بگذارند و اگر بستند به آن وزنه آویزان نکنند.» وی در پایان گفت: «وضع اقتصادی اروپا از ایران بدتر است و تازه این در شرایطی است که ما اروپا را تحریم نکرده‌ایم.» این سخنان در دهمین همایش سراسری فرماندهان و مدیران قرارگاه خاتم‌الانبیاء بیان شد. (شرق ۱۳۹۱/۹/۲۵)

آقای خوش‌چهره می‌گوید: «اگر رهبری جلوی برخی حرکت‌ها را نمی‌گرفت بسیاری از ثروت‌های صد ساله کشور قرار بود به دست این دولت خرج شود ما به دولت احمدی‌نژاد محبت نکردیم در واقع به اصلی‌ترین منافع کشور خیانت کردیم که گذاشتیم دولت در تأمین منابع و درآمدها این قدر دستش باز باشد.» (تجارت فردا ۱۳۹۱/۹/۲۵)

صرف‌نظر از فروش اموال عمومی و درآمد عظیمی که دولت آقای احمدی‌نژاد به آن دست یافته است فقط همان ۷۰۰ میلیارد دلار ارز نفت و غیرنفت، ظرف ۷ سال دو و نیم برابر کل درآمد دولت آقای هاشمی و آقای خاتمی ظرف ۱۶ سال است. درآمد ارزی دولت آقای هاشمی ۱۴۰ میلیارد دلار و دولت خاتمی ۱۷۲/۷ میلیارد دلار بوده است که با کسر ۱۴ میلیارد دلار مانده حساب ذخیره ارزی در پایان دولت اصلاحات درآمدهای نفتی ۱۶ سال معادل ۲۹۸/۴ میلیارد دلار است و اگر دولت آقای احمدی‌نژاد همان مبلغ نزدیک به ۷۰۰ میلیارد را به صورت کارشناسی و علمی در رشد صنعت و کشاورزی و دامداری و سایر بخش‌ها هزینه می‌کرد شرایط اشتغال و تولید و کشاورزی در تمام بخش‌ها در حد مطلوبی



از رونق قرار می‌داشت و مبلغی عظیم نیز در صندوق ذخیره ارزی وجود می‌داشت و کشور بر فرض تحریم، چنین در تنگنا نمی‌بود و قدرت مقاومت وضع مساعدی می‌داشت. اما مبلغ ۴۸۳ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار آن صرف واردات گردیده و با ۲۰۰ میلیارد آن نیز معلوم نیست چه گونه عمل شده است و نتیجه به گفته اقتصاددان معتبر کشور، آقای دکتر نیلی: شاغلان ما از سال ۱۳۸۴ تا آخرین رقمی که در سال ۱۳۸۹ داریم تقریباً ثابت و در حدود ۲۰ میلیون و ۶۶۰ هزار نفر است. یعنی به طور بی‌سابقه‌ای خالص ایجاد شغل در اقتصاد ما در سال‌های اخیر صفر بوده است. در هر حال تعدادی شغل از دست می‌دهند و تعدادی هم به دست می‌آورند. اما خالص اشتغال که جمع کل شاغلان کشور می‌شود، ثابت بوده است. این اتفاق در زمانی رخ داده که ما در اوج منابع بوده‌ایم. حتا در اوج جنگ که ما به شدت با محدودیت منابع مواجه بوده‌ایم. به طور متوسط بیش از ۲۵۰ هزار شغل در سال ایجاد شده بود در فاصله سال‌های اخیر ایجاد شغل در کشور صفر بوده است و اگر سال ۱۳۹۰ را هم به آن اضافه کنیم به این نتیجه می‌رسیم که تقریباً ۶۵ هزار شغل هم از دست داده‌ایم. این مسأله در نتیجه همان تصمیماتی است که درباره بنگاه‌ها گرفته شده است. (تجارت فردا ۱۳۹۱/۱۱/۷)

معنای این مطلب رکود و تعطیل سرمایه‌گذاری و تولید است و بدون احصاء کامل این موضوع که از حوصله این مقال خارج است. فقط به گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس اشاره می‌کنم که می‌گوید: «از مهرماه ۱۳۹۰ تا مهرماه ۱۳۹۱ تولید و اشتغال در این تشکل‌ها به ترتیب تا ۴۰ درصد و ۳۶ درصد کاهش داشته است. طبق اظهارات تشکل‌های اقتصادی سراسری از ابتدای سال جاری (۱۳۹۱) ۵۰ واحد تولیدی یا خدماتی در حوزه فعالیت تشکل‌های سراسری مشارکت‌کننده در این نظرسنجی تأسیس شده و ۵۶۶ واحد (به دلایل مختلف) تعطیل شده‌اند. به عبارت دیگر ۱۱ برابر واحدهای تازه تأسیس از شمار واحدهای تولیدی فعال کاسته شده است. (تجارت فردا ۱۳۹۱/۱۰/۱۶)

دولت آقای احمدی‌نژاد برخلاف نظر و تأکید کارشناسان نرخ بهره بانکی را در حالی که در بازار حدود ۳۰ درصد بود با اصرار تمام به ۱۲ درصد کاهش داد و بدین صورت خان یغمایی برای اصحاب قدرت و صاحبان ارتباط خاص و استفاده کنندگان از رشوه گرفتن و دادن با وسیع‌ترین صورت فراهم ساخت و موجب غارتی عظیم از این سپرده‌های بی‌پناه مردم در بانک‌های دولتی گردید. این در حالی است که پول‌های سپرده در بانک‌ها، بیشتر از طبقه‌ای است که معمولاً از به کار انداختن آن در فعالیت‌های اقتصادی عاجز است و باید این ثروت عظیم ملی به وسیله دولت و فعالان اقتصادی در توسعه و عمران کشور به کار افتد تا ضمن رونق بخشیدن به تولید و اقتصاد کشور و حفظ ارزش پول و سود فعالان دولت بهره‌ای نیز به صورت شرعی چنان که در قانون معین است به سپرده‌گذاران داده شود، اما دولت با نگاه غیرعلمی به این سپرده‌ها و بانک و ماهیت پول کاغذی و نقشی که بانک باید ایفا کند و مسؤلیتی که دولت در اداره این پدیده جدید دارد با کاهش بهره از نرخ تورم و بهره بازار شرایطی فراهم ساخت که این ثروت عظیم مورد طمع همگان و به خصوص اصحاب قدرت و ارتباط قرار گیرد و طبق گزارش کمیسیون اقتصادی مجلس در ۱۳۸۹/۱۲/۱۸ مجموعاً ۷ میلیون و ۲۶۲ هزار و ۴۸۰ پرونده معوقه به سیستم بانکی به وجود آید و در بین آنان ۹ نفر هر کدام ۱۵۰۰ میلیارد تومان دریافت نموده و ۷ نفر از آنان از بازپرداخت این مبالغ عظیم دین خود، خودداری می‌نمایند و در همین جلسه برخی از نمایندگان اعتراض نموده‌اند که باید اسم این بدهکاران کلان برده شود و آقای الیاس نادران در همین جلسه می‌گوید: «در گزارش، هیچ اشاره‌ای به نقش عوامل نفوذ در دولت که همه ابزار پولی و اعمال قدرت را در اختیار دارند، نشده است. (دنیای اقتصاد ۱۳۸۹/۱۲/۱۹) آقای خاوری مدیرعامل بانک ملی (اکنون فراری است) می‌گوید: «در حال حاضر ۳۰ پرونده از بدهکاران بانک ملی در مراجع قضایی در حال بررسی است و بزرگ‌ترین رقم مربوط به کسی است که حدود ۳۰۰ میلیارد تومان بدهکار است و با چندین پروژه اقتصادی و چندین هزار کارگر از پرداخت دین خود، خودداری می‌نماید. (شرق ۱۳۸۹/۲/۲۲)

آقای یوسفیان نماینده مجلس و عضو ستاد مباره با مفاسد اقتصادی می‌گوید: معوقات بانکی کشور ۵۰ هزار میلیارد تومان است. (اکنون معوقات بیش از ۷۰ هزار میلیارد تومان است) و به اندازه یک چهارم نقدینگی کشور (نقدینگی هم اکنون بیش از ۴۱۵ هزار میلیارد تومان) و هیچ نظام اقتصادی نمی‌تواند این بار سنگین را تحمل کند. آقای یوسفیان می‌گوید: «۶ هزار میلیارد تومان از معوقات در اختیار ۴۲ نفر، دو هزار میلیارد تومان در اختیار ۴۱ نفر و ۸ هزار میلیارد تومان در اختیار ۸۴ نفر است.» وی می‌گوید: «۳ میلیون و نیم هکتار از اراضی دولتی در سال گذشته واگذار شده است و یک و نیم میلیون هکتار بدون دلایل کافی واگذار شده است و سیصد هزار هکتار به صورت تعارفی به آشنایان و افراد وابسته بدون دلیل و سند واگذار شده است و بخشی از این زمین‌ها وثیقه بانک قرار گرفته و وام‌های میلیاردی دریافت شده و اکنون که دیون پرداخت نمی‌شود وثیقه نیز زمینی است مال دولت که هیچ ارزشی ندارد. (شرق ۱۳۸۹/۶/۳) سخنگوی کمیسیون اصل ۹۰ نیز می‌گوید: «۵۰ هزار میلیارد تومان معوقات



بانکی سراسر کشور مربوط به بیش از دویست نفر است. (شرق ۱۳۸۹/۱۰/۶) این درحالی است که بر اساس اعلام بانک مرکزی میزان کل بدهی‌ها به بیش از ۷۰ هزار میلیارد تومان بالغ شده است و طبق اعلام آقای معلمی قائم مقام مجمع اسلامی کارکنان بانک‌ها عمده مطالبات معوق بانکی ناشی از تسهیلات سفارشی و خارج از ضوابط بانک‌هاست. قابل توجه است که در سال ۱۳۸۴ و شروع کار دولت نهم نقدینگی ۶۸ هزار میلیارد تومان بوده است که در حال حاضر از ۴۰۰ هزار میلیارد تومان تجاوز کرده است و فقط در طول یک سال از خرداد ۱۳۹۰ تا خرداد ۱۳۹۱ نقدینگی ۷۶ هزار میلیارد تومان افزایش یافته که حدوداً بیش از کل نقدینگی ایجاد شده در کشور از تاسیس بانک مالی تا سال ۱۳۸۴ بوده است. یعنی رشد نقدینگی یک سال برابر ۷۰ سال بوده است. نرخ تورم نیز بر اساس اعلام بانک مرکزی در فروردین امسال ۲۱/۸ درصد و در شهریور ۲۴ درصد و در آذرماه ۲۷/۵ درصد بالغ شده است. (آسمان ۱۳۹۱/۱۱/۷) این نرخ تورم اعلام شده به وسیله بانک مرکزی است اما آمارهای دیگری از تورمی خیلی بیشتر حکایت داد و احساس مردم و فریاد آنان نیز چیز دیگری را نشان می‌دهد و این حدیثی مختصر از داستانی مفصل است که رئیس سازمان بازرسی کل کشور آقای پورمحمدی از آن چنین حرف می‌زند: «هم اکنون اقتصاد کشور، کارخانه تولید فساد است. شما بگویید من به عنوان رئیس سازمان بازرسی کل کشور در چنین شرایطی دست چند مفسد را می‌توانم بگیرم؟» (اعتماد ۱۳۸۷/۱۱/۲) و از همین باب است که آقای یونس قاضی پرسابقه و وزیر اطلاعات پیشین می‌گوید: «مسئولانی را می‌شناسم که به جرم تخلفات انتخاباتی به سه سال حبس محکوم شدند ولی همچنان عهده‌دار پست‌های کلیدی در کشور هستند.» (اعتماد ۱۳۸۷/۱۰/۱۱)

این نگاه به بانک و پول و بی‌انضباطی در پخش آن و هزارها میلیاردی که با بهره‌ای کمتر از نرخ تورم و بهره بازار از سپرده‌های بی‌پناه مردم و با وثیقه‌های سبک وام گرفته شده است زمینه و انگیزه‌های اصراف و تبذیر و اختلاف طبقاتی را به وجود آورده است که در برخی از بازارهای خاص کالاها گران قیمتی به فروش می‌رسد و جز طبقه‌ای خاص و تازه به دوران رسیده نمی‌تواند به آن نزدیک شود. ساعت ۱۷۰ میلیون تومانی، کفش ۳ میلیون تومانی، پالتوی زنانه ۵۰ میلیون تومانی، کیف و پیراهن ۸۰۰ هزار تومانی، ماشین‌های میلیاردی و آپارتمان‌های ۱۱ میلیاردی. (شرق ۵ و ۱۳۹۰/۵/۶)

هنگامی که کسی ۱۵۰۰ میلیارد تومان با بهره ۱۲ درصد دریافت می‌کند فرضاً ۶ درصد هم جریمه به آن تعلق بگیرد و بشود ۱۸ درصد، در برابر ۳۰ درصد بهره بازار به راحتی می‌تواند بانک خصوصی ایجاد کند و جواب بانک را ندهد. و این احتمال وجود دارد و در برخی خبرها نیز آمده بود که این بانک‌های خصوصی که همه جا مثل قارچ سبز شده است در مواردی از همین جا و از قاچاق سالیانه ۲۰ میلیارد دلاری و اموال عمومی که به هیچ جا حساب نمی‌دهند و رانت‌های رایج و دایر مدیریت کشور نشأت گرفته است و خدا می‌داند این پول‌های میلیاردی باد آورده از اموال عمومی و سپرده‌های بی‌پناه مردم چه اخلاق و روحیات و انسان‌هایی خلق می‌کند و این روحیات که در خیابان‌ها و بازارها و کاخ‌ها برخی مظاهر آن دیده می‌شود چه دماری از روزگار ملت در می‌آورد که باید از آن به خدا پناه برد و در برابر این طبقه پرطمطراق بخش اعظم ملت از گرانی و دست نیافتن به نیازهای ضروری خود و فرزندانشان چه فشار و رنجی تحمل می‌کنند. قابل توجه عمیق همه و به خصوص مسئولان است که ۶ میلیون زن بیوه وجود دارد که بسیاری از آنان با فرزندانشان نیازمند مساعدت هستند و طبق اعلام سازمان جوانان ۱۳ میلیون و ۱۳۰ هزار و ۹۷۰ نفر مردان ازدواج نکرده وجود دارد. (شرق ۱۳۹۰/۵/۱۳) و براساس گزارش مجله اجتماعی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران در سال‌های اخیر میانگین ورود زنان کارگر جنسی به بازار کار به شدت کاهش پیدا کرده است و به کمتر از ۱۵ و ۱۴ سال رسیده است. (شرق ۱۳۹۰/۷/۲۹) و طبق آمار مرکز آمار ایران ۱۰ میلیون نفر در زیر خط فقر به سر می‌برند و از تأمین مواد غذایی، مسکن و خدمات بهداشتی و درمانی و آموزشی مناسب محرومند و با تشدید بیکاری و تورم شاهد زوال اخلاق اجتماعی، افزایش نرخ طلاق، فحشاء، اعتیاد، جرم، جنایت پیامد طبیعی گسترش فقر و نابرابری توزیع درآمد در جامعه است. میزان طلاق در کشور هشت برابر نرخ جهانی است. (ثبت احوال) تعداد معتادان کشور دو میلیون نفر گزارش شده است و گرایش خطرناکی در جهت استفاده روزافزون از مواد مخدر صنعتی جدید در میان جوانان پدیدار شده است. (گزارش آسیب شناسی اجتماعی) (نامه ۴۳ اقتصاددان، روزنامه شرق ۱۳۹۱/۱۲/۶)

بدین صورت کارنامه دولت آقای احمدی‌نژاد با اختصار از این قرار است: ۱- القاء سازمان مدیریت و برنامه و بودجه. ۲- کم‌اعتنایی به قانون. ۳- کنار گذاشتن برنامه چهارم توسعه و سند چشم انداز. ۴- بی‌اعتنایی به قوانین علم اقتصاد و کارشناسی و هشدارهای بی‌شمار دانشمندان و کارشناسان اقتصاد و به خصوص به نامه‌های سرگشاده آنان در تاریخ خرداد ۱۳۸۵ و خرداد ۱۳۸۶ و آبان ۱۳۸۷. ۵- تخلف اعجاب انگیز دو هزار موردی در برنامه و بودجه سال ۱۳۸۵ طبق گزارش دیوان محاسبات و ادامه حدود ۷۰ درصدی آن تا سال ۱۳۹۰ و لازمه آن نقض اصل ۵۲ و ۵۳



قانون اساسی. ۶- کاهش سود تسهیلات بانکی به کمتر از نرخ تورم. اما نتیجه این سیاست‌ها اینکه دولت آقای احمدی‌نژاد با هزینه کردن حدود ۷۰۰ میلیارد دلار ظرف ۷ سال و پرداخت ۱۰۰ درصد سپرده‌های بانک‌ها و من جمله ۴۳۰ هزار میلیارد ریال در طرح با بنگاه‌های زود بازده. طبق نقل آقای دکتر نیلی شاغلان کشور از سال ۱۳۸۴ تا آخرین رقمی که در سال ۱۳۸۹ داریم و در حدود ۲۰ میلیون و ۶۶۰ هزار نفر است تقریباً ثابت یعنی به طور بی سابقه‌ای خالص ایجاد شغل در اقتصاد ما صفر بوده است. و اگر سال ۱۳۹۰ را هم به حساب آوریم تقریباً ۶۵ هزار شغل را هم از دست داده‌ایم. (تجارت فردا ۱۳۹۱/۱۱/۷) و براساس آمار مرکز آمار ایران در ۵۱ ماه طی سال ۸۴ تا پایان بهار ۸۹ هر ماه فقط یک هزار و ۲۵۱ شغل ایجاد شده است و گزارش مرکز آمار برای سال گذشته از افزایش ۳/۵ درصدی بیکاری در کشور خبر می‌دهد (شرق ۹۰/۲/۲۱) این آمار با آنچه آقای دکتر نیلی بیان کرده است منطبق است زیرا در همین زمان افرادی نیز شغل خود را به صورت معمول از دست می‌دهند. ۲- طبق اطلاعات وزارت کار در سال ۱۳۹۱ حدود ۱۷۵۰ واحد صنعتی دچار اختلال در تولید گردیده و ناگزیر از تعدیل نیروی کار خود هستند. ۳- بدهی معوقات بانکی در سال ۱۳۸۴ آغاز کار دولت نهم کمتر از ۷ هزار میلیارد تومان بوده است و اکنون به بیش از ۷۰ هزار میلیارد تومان رسیده است. ۴- نقدینگی ایران در سال ۱۳۸۴، ۶۸ هزار میلیارد تومان بوده است.

و اکنون به بیش از ۴۲۰ هزار میلیارد تومان بالغ شده است. ۵- نرخ تورم نیز که باید یک رقمی می‌شد تا آذرماه امسال به ۲۷/۵ درصد رسیده و همچنان در حال تغییر و افزایش است. ۶- مهم‌ترین کاری که دولت، بسیار برای آن تبلیغ کرد و آن را حلال مشکلات می‌شمرد و تاکنون همچنان بر آن تکیه دارد و آن را به رخ می‌کشد هدفمند کردن پارانه‌هاست که آن را برخلاف قانون مصوب مجلس عملی ساخت و سهم ۳۰ درصد تولید را نپرداخت. در حالی که اصل آن برخلاف نظر کارشناسان اقتصادی بود و بارها آنان نسبت به اعمال آن با شرایط کنونی اقتصاد کشور هشدار دادند و امروز آثار مخرب آن آشکار است و در عین حال آقای احمدی‌نژاد بر اجرای فاز دوم آن اصرار می‌ورزد و حتا مدعی است که می‌توان مبلغ پارانه‌ها را پنج برابر کرد.

اصول‌گرایان و به خصوص مجلس که مسئول حفظ حقوق ملت و دفاع از قانون اساسی است و برای آن قسم یاد کرده است. در همان آغاز کار دولت نهم که سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی را لغو نمود و طبق گزارش دیوان محاسبات در بودجه مصوب سال ۱۳۸۵ دو هزار تخلف مرتکب گردید و کارشناسان اقتصادی مدیریت اقتصادی دولت را برخلاف قوانین علم اقتصاد و خطرناک اعلام کردند باید جلوی دولت می‌ایستادند و با اختیارات و قدرت قانونی آن از اقدامات بعدی دولت که تا امروز استمرار یافته است جلوگیری می‌کردند. اما با تعجب و تأسف اصول‌گرایان و به خصوص مجلس در دوره اول ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد از او حمایت نموده و در دوره دهم انتخابات ریاست جمهوری که باید تجدید نظر می‌کردند، تمام تخم مرغ‌های خود را در سبد آقای احمدی‌نژاد ریختند و او را بر کرسی مدیریت کلان کشور مستقر ساختند و نتیجه آن امروز این است که کشور از نظر اقتصادی و سیاسی و اداری و فرهنگی و اخلاقی ورشکسته است. و در عین حال آقای احمدی‌نژاد همچنان ساز افسونگر پرداخت. پول نقد را در دست دارد و بر آن همواره با شدت بیشتری می‌دمد و به آثار گذشته آن چشم دوخته است. این شمه‌ای از عملکرد دولت آقای احمدی‌نژاد بود. آقای رحیم‌مشایی درباره آن چنین می‌گوید: «دولتی سر کار آمد که با قدرت از ارزش‌ها دفاع کرده و برای خدمت شب و روز نمی‌شناسد و حالا حاصل عملکردش گاه با دو برابر زمان گذشته از دولت‌های دیگر و گاه با تمام زمان سپرده شده از پیروزی انقلاب اسلامی و گاه با تمام تاریخ معاصر برابری می‌کند.» (اعتماد ۱۳۹۱/۹/۹) و این ادعا فقط آقای احمدی‌نژاد را خشنود می‌سازد که درباره مشایمی می‌گوید: «این جانب، جنابعالی را انسانی موحد، مومن، پاک، صبور و دارای قلب و اندیشه‌ای زلال، عاشق و دلبسته به ارزش‌های الهی و آحاد مردم جهان و عمیقاً عارف و متعهد به آرمان مهمی حاکمیت جهانی توحید عدالت عشق و آزادی و مدیریت مشترک ملت‌ها و فردی شایسته، مدیر، مدبر و امین و از جهات گوناگون توانمند می‌شناسم و آشنایی و همکاری با شما را برای خود هدیه‌ای الهی و افتخاری بزرگ می‌شمارم.» (کیهان ۱۳۹۱/۹/۱۲)

این تصورات وهم‌آلود و خیالات باطل مبنای مدیریت ورشکسته‌ای است در عمل به قانون و عمل به علم و کارشناسی که منجر به نابود شدن و اتلاف سرمایه‌های عظیم ارزی و ریالی و حتا انسانی گردید و فرصت‌های بزرگی را در ترمیم مشکلات از بین برد که جبران آن نیازمند یک تجدید نظر اساسی در سیاست‌ها و مدیریت کشور است.



سیزدهم- آقای احمدی‌نژاد با توزیع سهم عدالت و کمک‌های نقدی در آستانه انتخابات و استفاده از امکانات عمومی و با نظارت آقای جنتی که صریحاً از ایشان حمایت می‌کرد انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری را با وزارت کشور آقای محصولی و ریاست آقای دانشجو بر ستاد انتخابات کشور اجرا کرد. اصلاح‌طلبان نیز که به سختی با ادامه مدیریت کلان کشور وسیله آقای احمدی‌نژاد مخالف بودند و آن را به صلاح کشور نمی‌دانستند با تمام نیرو در انتخابات شرکت کردند و بسیاری از کارشناسان و هنرمندان و اساتید و به خصوص جوانان با شرکت خود شور و شکوهی خیره‌کننده به انتخابات بخشیدند و شب‌ها در شهرها و خیابان‌ها و میدان‌های لبریز از جوانان و اصناف مختلف مردم هیجانی کم‌نظیر به وجود آمد که با آرامش و متانت و منطق به کار تبلیغ و مانور می‌پردازند. اما مدیریت مسلط و حاکم و مجریان و ناظرین در نرم‌ترین تعبیر نتوانستند مردم را به جریان قانونی و عادلانه انتخابات مطمئن و قانع سازند. فقط اشاره می‌کنم که آقای محسن رضایی در یک شکایت می‌گوید: «در ۱۷۰ حوزه اخذ رأی ۹۵ و ۱۴۰ درصد بیش از آمار رأی دهنده و رأی به صندوق ریخته شد.» و سخنگوی شورای نگهبان ۵۰ حوزه را پذیرفت و مدعی شد ۲ تا ۳ میلیون رأی تاثیری در سرنوشت انتخابات ندارد. شکایت و اعتراض و مناقشه در موارد بسیاری از گلوگاه‌های انتخابات وجود داشت که نیازمند رسیدگی و داوری مورد قبول همه بود و شورای نگهبان با رد صلاحیت‌های وسیع غیرقانونی در انتخابات دوره هفتم و هشتم مجلس و اعلام حمایت آقای جنتی از آقای احمدی‌نژاد در انتخابات ریاست جمهوری دهم این موقعیت را از دست داده بود. از این همه گذشته آن شور و انتظار و تلاش عظیم و اعلام نا بهنگام پیروزی آقای احمدی‌نژاد شوکی بر عموم و به خصوص جوانان وارد ساخت و منجر به راهپیمایی وسیع ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ گردید که یکی از مسؤولان وقت، رقم جمعیت را حدود ۳/۵ میلیون نفر تخمین زد و در هر حال عده‌ای قابل توجه ناخشنودی و بی‌اعتمادی خود را به جریان قانونی انتخابات اعلام کردند. آقای موسوی و آقای کروبی و سران حزب مشارکت و سازمان مجاهدین و مجمع روحانین و بسیاری از شخصیت‌ها نیز در این اعتراض مشترک بودند و با تظاهرات بعد از انجام همدلی نشان دادند و تا آنجا که بنده اطلاع دارم هیچ یک از شخصیت‌ها و احزاب و گروه‌ها اعلامیه‌ای مبنی بر دعوت مردم به تظاهران نداده بود و این شخصیت‌ها و احزاب و افراد نزدیک به آنها و جمعیت انبوهی که همراه با آنان بودند در یک نگاه کلان هرگز درصدد خدشه وارد کردن به نظام نبودند بلکه بی‌شک از وفادارترین و وابسته‌ترین نیروها به جمهوری اسلامی و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و انقلاب و مصالح کشور و ملت ایران بودند. اینها کسانی هستند که جسم و روح و ذهن آنان در مبارزه برای تاسیس جمهوری اسلامی و دفاع و مدیریت کشور شکل یافته و جایی برای خود جز جمهوری اسلامی نمی‌شناسند و بسیاری از آنان در راس عالی‌ترین مقامات کشور و از نزدیک‌ترین یاران امام قرار دارند. سرنوشت آنان دقیقاً به جمهوری اسلامی گره خورده است و در هیچ جا جز در درون جمهوری اسلامی جایی ندارند و نمی‌خواهند داشته باشند. قطعاً اینها آمدند تا جمهوری اسلامی و مصالح ملت را حفظ کنند. آقای دکتر صادق زیبا کلام می‌گوید: «اگر بگوییم اتفاقاتی که پیش آمد حاصل تفکراتی است که در رأس آن خاتمی، موسوی و کروبی قرار دارند و پشتوانه آن هاشمی است و این اتفاقات برنامه‌ریزی از قبل است، معلوم می‌شود نه اصلاح‌طلبان را شناخته‌ایم و نه به مختصات سیاسی و اجتماعی ایران واقفیم.» بنده راهپیمایی عظیم ۲۵ خرداد را حاصل تفکر و برنامه‌ریزی موسوی و کروبی نمی‌دانم وقتی با علیرضا بهشتی و دیگر دوستان صحبت می‌کردیم تا دقیقه ۹۰ مشخص نبود میرحسین موسوی و مهدی کروبی در راهپیمایی شرکت خواهند کرد یا نه؟ با توجه به اینکه وزارت کشور مجبور برگزاری راهپیمایی نداده بود، همه دوستان برای شرکت در راهپیمایی مردد بودند اما نباید فراموش کرد که همه مردم ما همچون صادق زیبا کلام نبودند که مردد باشند مردم به راه افتاد بودند و آن لحظه دیگر کروبی و موسوی مطرح نبود. آقای زیبا کلام می‌گوید: «موسوی ۱۳ میلیون رأی داشته است و باید پاسخ داد که این ۱۳ میلیون چه کسانی هستند. علاوه بر اقشار مختلف جامعه، اغلب استادان دانشگاه، دانشجویان، پزشکان، مهندسان، نویسندگان و هنرمندان نیز شامل این ۱۳ میلیون می‌شوند. اینکه بخش اعظم نخبگان مهندس موسوی را به عنوان رئیس‌جمهور خود انتخاب کرده‌اند غیرقابل انکار است پس باید به این نکته توجه کرد که نخبگان جامعه از وضع موجود ناراضی هستند و درد و سخنی دارند. این مسؤولان اگر نخواهند این دردها را ببینند و آن را حاصل دسیسه‌های آمریکا و اسرایل بدانند به اعتقاد بنده طفره رفتن از پاسخگویی به ابهامات جامعه است. مسؤولان باید بدانند که منشاء واقعی مشکلات چیست؟» (اعتماد ۱۳۸۸/۵/۲۱) آقای علی مطهری نیز با اشاره به حوادث بعد از انتخابات سال ۱۳۸۸ می‌گوید: «راهپیمایی ۲۵ خرداد ۸۸ واکنش طبیعی مردم بود.» (اعتماد ۱۳۹۰/۵/۲۵) بسیار جالب است که آقای محسن رضایی نیز بعد از سه سال از گذشت حادثه می‌گوید: «دوشنبه که مردم به راهپیمایی آمدند همه روی دهانشان چسب زده بودند. یعنی اینکه ما قصد مخالفت با نظام و درگیری نداریم، یک نفر بیاید و ابهامات ما را جواب بدهد.» (اعتماد ۱۳۹۱/۱۰/۱۰) به هر حال ۳/۵ میلیون نفر و یا حداقل ۲ میلیون نفر و همراه بخشی از نخبگان با سکوت و آرامش دست به اعتراض و تظاهرات زدند و طبق صریح قانون اساسی در اصل ۲۷ راهپیمایی بدون حمل سلاح و مشروط به عدم اخلال به مبانی اسلام، حق آنان بود و طبق اصل هشتم قانونی اساسی امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت و طبق اصل نهم در



جمهوری اسلامی ایران، آزادی و استقلال و تمامیت ارضی کشور، از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند. به علاوه جمهوری اسلامی از آغاز و طبق قانون اساسی و فتاوی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی برپا به آراء عمومی و انتخاب آزاد مردم استوار است و تمام نهادها و سازمان‌ها و سمت‌ها و حتا سمت ولایت فقیه اعتبار و رسمیت خود را از آراء مردم و انتخابات به دست می‌آوردند و هرگز امکان ندارد به لحاظ قانونی با افکار و آراء عمومی و تظاهرات آرام و مسالمت آمیز جز با منطق اقناع و تفاهم و تعامل معقول و مدبرانه برخوردی انجام بگیرد و بنابراین برای برخورد و حل مسأله تظاهرات و اعتراض به خصوص با جمعیتی میلیونی یک راه وجود داشت و آن تشکیل گروهی حقیقت‌یاب و مورد رضایت اطراف مختلف و تحت نظر رهبر معظم انقلاب تا موارد شبهه و مناقشه را با دقت و انصاف بررسی نمایند و نتیجه را اعلام کنند. بی‌شک نتیجه این رسیدگی را هرچه بود آقای موسوی و آقای کروبی و آقای خاتمی و سایر مدعیان می‌پذیرفتند و این نتیجه هر چه می‌بود حتا تجدید انتخابات نفع ایران و ملت ایران و اسلام و مسلمانی و جمهوری اسلامی و شخص رهبر معظم انقلاب بود و اساس نظام و جمهوری اسلامی را استحکام می‌بخشید. و فرصت هر غائله و اغتشاشی را از دست فرصت‌طلبان و آشوب‌خواهانی که معمولاً در هر اجتماع چینی شرکت می‌کنند از آنها می‌گرفت و بدنه جمعیت مسالمت جو و قانونگرا به راحتی آرام می‌گرفت و ملت مطمئن و قانع می‌شد و یک دنیا برکت و اخلاق و قانون و حکمت را به همراه داشت و به حق سلامت نظام تأمین می‌شد و ملاحظه می‌شود مسأله‌ای که راه حل قانونی و عقلی و اخلاقی داشت و عقلای جهان آن را تمرین کرده‌اند به شکلی درآمد و با آن برخورد شد که بزرگ‌ترین ضربه را به اعتبار نظام و اعتماد مردم وارد ساخت. مسأله - ای به این سادگی و مدعیانی نجیب و متدین و متعهد به اسلام و جمهوری اسلامی و به شدت حساس نسبت به سرنوشت کشور و نظام و فرزندان وفادار به بنیان‌گذار جمهوری اسلامی هرگز نیاز به خشونت و چماق و زندان و اسلحه گرم نداشت و اگر با آنان گفتگو می‌شد و قرار تعامل قانونی گذاشته می‌شد. مسائل مورد خلاف قطعاً به راحتی و بدون هیچ عارضه‌ای قابل حل بود. آقای خاتمی، آقای موسوی، آقای کروبی، آقای بهزاد نبوی، آقای محمدرضا خاتمی، آقای شکوری راد، آقای تاج زاده، مجمع روحانیین، حزب مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب و نیروهای اصلی وابسته به اینها هدفی جز استحکام و ثبات و عزت نظام جمهوری اسلامی ایران و حفظ رضایت ملت و مصالح ایران ندارند. اینها عمر خود را صرف نظام جمهوری اسلامی کرده‌اند و جمهوری اسلامی را مال خودشان می‌دانند و هر چه می‌خواهند فرضاً قدرت سیاسی و شرکت در مدیریت باشد و یا احترام در درون این جمهوری و از نظام جمهوری اسلامی می‌خواهند. این چه توهم و تهمت ناروا و ناچسبی است که گفته می‌شود و به دروغ گفته می‌شود و هیچ عاقلی آن را باور نمی‌کند که این آقایان وابسته به مثلث آمریکا، انگلیس و اسرائیل هستند.

آقای جنتی می‌گوید: «آمریکایی‌ها یک میلیارد دلار از طریق سعودی که هم اکنون عامل آمریکا در کشورهای منطقه هستند به سران فتنه کمک کردند و همین سعودی‌ها که به نمایندگی آمریکا صحبت می‌کردند، گفتند اگر توانستید نظام را منقرض کنید تا ۵۰ میلیارد دلار دیگر هم می‌دهیم.» (کیهان ۱۳۸۹/۵/۷) این ادعای آقای جنتی طبق نقل کیهان که تکذیب نشده است احتیاج به توضیح ندارد و مبتنی بر هیچ سند و مدرکی نیست و در هیچ دادگاهی ثابت نشده است و همه شواهد و قراین آن را نفی می‌کند و از نظر هر عاقلی که مختصر آشنایی با زندگی آقای خاتمی و آقای موسوی و آقای کروبی داشته باشد، می‌داند که این آقایان و حتا اصلاح طلبان وابسته به آنان و نیز همفکران اصلی آنان از راسخ‌ترین و متعهدترین افراد در ایمان به حفظ نظام و رعایت شئون و حرمت آن می‌باشند. من نمی‌دانم این خبر از چه مرجعی دریافت شده است و چه کسی چنین خبر نامعقول و کذبی را به آقای جنتی داده است و آقای جنتی با چه تصویری مطلبی را بدون سند و اثبات در دادگاه نقل می‌کند و در رسانه‌ای عمومی منتشر می‌شود که حرمت شرعی و قانونی آن از واضحات است. اما نوع این اخبار مجعول و تحلیل‌ها در برخی گزارش‌های برخی مسئولان و به خصوص با صورتی وسیع و بی‌حد و مرز و بلاانقطاع در کیهان وجود دارد. آقای شریعتمداری می‌گوید: «چند تن از آنها با تعجب پرسیدند: «آیا شما معتقدید که موسوی و خاتمی و کروبی در پی مقابله با اسلام و انقلاب هستند؟» پاسخ ما به این سؤال مثبت بود. پرسش بعدی این بود که با چه جراتی موسوی و خاتمی را مامور بیگانگان و دشمن امام و انقلاب و نظام معرفی می‌کنید و از کجا معلوم هدف نهایی آنها مقابله با اساس نظام باشد؟ در پاسخ این پرسش ابتدا پرسش‌کنندگان را به یادداشت همان روز کیهان (شمع خاموش) ارجاع دادیم. در آن یادداشت به انحراف طلحه و زبیر اشاره شده بود و برای پرسش‌کنندگان توضیح می‌دادیم وقتی افرادی نظیر طلحه و زبیر با آن سوابق درخشان جهاد و فداکاری در رکاب پیامبر خدا(ص) به حرب و شیرین دنیا آلوده می‌شوند انحراف و استحاله افرادی نظیر موسوی و خاتمی که هیچ کدام سابقه درخشانی در کارنامه خود ندارند به آسانی امکان پذیر است. پرسیدند: «از کجا معلوم که موسوی و خاتمی در پی اطلاع از این که فرمول دیکته شده به آنها لو رفته است تغییر مسیر ندهند؟» جواب ما این بود که آنها از خود اختیاری ندارند و گزک‌ها و آتوهای نزد قدرت‌های بیگانه دارند که آنان را به گروگان مثلث



اسرائیل، آمریکا و انگلیس تبدیل کرده است و نمی‌توانند بیرون از خواست و اراده دیکته شده این مثلث بیگانه تصمیمی بگیرند. سران فتنه گام‌های بعدی را با سرعت بیشتری برداشتند. حمایت آشکار از اسرائیل و آمریکا، نفی وجود مبارک امام زمان (عج)، اهانت به ساحت مقدس امام حسین (ع)، توهین مکرر به حضرت امام، تأکید بر جمهوری ایرانی و نفی اسلام از ساختار نظام حمایت از تروریست‌های منافق و سلطنت طلب و... برای دیرباورترین افراد نیز کمترین تردیدی باقی نگذاشت که در جریان فتنه ۱۳۸۸ با خطر نفاق جدید و ستون پنجم سالها پنهان شده دشمنان بیرونی روبرو بوده‌اند چیزی شبیه جنگ تحمیلی هشت ساله دشمنان بیرونی، این بار صداهای حقیر و بزدل داخلی را کوک کرده و با ساز بدصدای خود که از آن سوی مرزها می‌نواختند به رقص آورده بودند. وقتی فتنه آغاز شد شاید کمتر کسی تصور می‌کرد که این فتنه در ادامه خود یک موهبت بزرگ الهی برای انقلاب اسلامی و نظام و مردم این مرزوبوم تبدیل شود که شد. و بالاخره چه زیبا و حکیمانه است این کلام معصوم (ع) که گاه خداوند تبارک و تعالی به دست افراد فاسق دین خود را یار می‌کند. (کیهان، حسین شریعتمداری ۱۳۸۹/۳/۲۲)

این ادبیات و نسبت‌های دروغ و تهمت‌ها و هتاک‌های آقای شریعتمداری به آقایان خاتمی، کروبی و موسوی ظرف این سه سال و نیم به صورت علنی در کیهان تکرار شده است و اگر یک جا جمع شود کتابی پر حجم از هتک و تهمت و دروغ و استخفاف و تحقیر و تحریف را تشکیل خواهد داد و در همین مطلب که نقل شد آقای شریعتمداری از فاجعه‌ای که در جریان بعد از انتخابات ۸۸ اتفاق افتاد و منجر به کشته شدن و مجروح و مضروف شدن و معلول شدن بسیاری و هتک حرمت ملت ایران و جمهوری اسلامی گردید و گوشه‌ای از آن فاجعه هولناک کهریزک و هتک حرمت بسیاری از جوانان مظلوم و کشته شدن سه نفر از فرزندان نازنین کشور گردید و حمله به کوی دانشگاه و زدن و بستن و خوردن کرن بسیاری از دانشجویان عزیز گردید و بسیاری از جوانان و شخصیت‌های پرسابقه در جمهوری اسلامی و مدیران ارشد نظام زندانی گردیدند و تاکنون به صورت یک زخم کاری و دمل چرکین، پیکر جمهوری اسلامی و جامعه ایرانی را تحت تاثیر شدیدترین آسیب و آزار قرار داده است و تقریباً همه جناح اصولگرا و اصلاح طلب از آن رنج می‌برند به عنوان یک موهبت بزرگ الهی برای انقلاب و نظام و مردم ایران یاد می‌کند و از زبان امام معصوم نقل می‌کند که: «خداوند تبارک و تعالی به دست افراد فاسق دین خود را یاری می‌کند.»

آقای شریعتمداری می‌گوید: «کاش جناب سید حسن خمینی در کنار سران فتنه اخیر یعنی دشمنان بی‌چون و چرای امام (ره)، اسلام و انقلاب قرار نمی‌گفت و باعث نمی‌شد توده‌های عظیم و دل‌باخته امام راحل هشدار و اعتراض به ایشان را وظیفه خود بدانند و احساس کنند که اگر به همنشینی نوه حضرت امام (ره) با دشمنان آن حضرت اعتراض نکنند در حق امام راحل خویش جفا کرده‌اند. آیا این احساس و این انگیزه در خور ملامت است؟»

و می‌گوید: «چرا مراجع عظامی که اعتراض به آقای سیدحسن خمینی را اهانت به حضرت امام (ره) و بیت معظم ایشان تلقی فرموده و محکوم کرده‌اند در مقابل اهانت سران فتنه و حامیان آنها به ساحت مقدس حضرت امام حسین (ع)، حضرت صاحب الزمان روحی له الفداء، حضرت امام (ره)، ائتلاف با منافقین و بهایی‌ها و سلطنت‌طلب‌ها و مارکسیست‌ها علیه اسلام و انقلاب و امام (ره) همراهی آشکار و بی‌پرده آنان با رژیم صهیونیستی، آمریکا و انگلیس نفی اسلام حمایت رسماً اعلام شده آنان از تروریست‌هایی که عزاداری حسینی (ع) را در حسینیه شیراز به خاک و خون کشیده بودند دروغ بزرگ تقلب در انتخابات مقابله با جمهوریت نظام و ... ده‌ها و صدها خیانت و جنایت دیگر از این دست سکوت فرموده و احساس خطر و مقابله با فتنه گران احساس تکلیف فرموده‌اند و اگر احساس خطر کرده‌اند - که به یقین کرده‌اند - چرا به عنوان یک مرجع دینی برای اعلام این خطر و مقابله با فتنه گران احساس تکلیف فرموده‌اند؟»

ممکن است گفته شود نگاه مراجع عظام یاد شده به رخداد ۱۴ خرداد و اعتراض مردم به آقای سیدحسن خمینی بوده است و ماجرای فتنه حساب جداگانه‌ای دارد. با کمال احترام و عرض پوزش باید گفت: «اعتراض مردم به نوه حضرت امام (ره) به خاطر نشست و برخاست نزدیک و حمایت گونه ایشان با همین سران فتنه بوده است. بنابراین وقتی این اعتراض محکوم می‌شود و به جنایات سران فتنه کمترین اشاره‌ای نمی‌شود به طور طبیعی این پرسش از مراجع عظام در ذهن مردم شکل خواهد گرفت که دفاع از حریم مقدس امام حسین و امام زمان و انقلاب و اسلام و مردم مسلمان و شخص حضرت امام (ره) با اهمیت‌تر است یا حمایت از نوه امام راحل (ره). آن هم در حالی که وی فقط به دلیل همراهی با سران فتنه مورد اعتراض قرار گرفته است. (کیهان ۱۳۸۹/۳/۲۵)



آقای شریعتمداری می‌گوید: «خاتمی و موسوی در جریان فتنه ۱۳۸۸ به طور آشکار و بدون کم‌ترین پرده‌پوشی یا انکار با بهائی‌ها، سلطنت‌طلب‌ها، منافقین، مارکسیست‌ها و تمامی گروه‌ها و جریان‌های تروریستی و مخالف اسلام و نظام ائتلاف کرده بودند. آنها مطابق اسناد موجود، نسخه کودتای مخملی و برگرفته از صهیونیست‌ها نظیر جرج سوروس، جین شارپ، ماکیل لدین و... را دنبال می‌کردند. خیانت‌هایی که خاتمی و موسوی مرتکب شده‌اند و فقط فهرست آن مصداق مثنوی هفتاد من کاغذ است که در این وجیزه نمی‌گنجد.» (کیهان ۱۳۸۹/۱۰/۱۵)

یکی از مسؤولین نیز می‌گوید: «بنده به عنوان یک مسؤول کشور عرض می‌کنم: تمام اتفاقاتی که خاتمی می‌گفت هر ۹ روز یک بحران امنیتی برای من درست کرده‌اند از درون همین جلسات خودشان طراحی می‌شد و به اجرا درمی‌آمد. موضوع آقای سعید اسلامی، ترور حجاریان و اجراء آن که در آن دوران در کشور ایجاد می‌شد محصول همین جلسات بود.» اما کیهان می‌نویسد: «بنابراین امروز به روشنی تمام تحلیل ۱۲ سال قبل محافلی چون کیهان سندیت مضاعفی پیدا می‌کند که موساد و رژیم صهیونیست و سرویس‌های جاسوسی همسو با صهیونیسم متهمان اصلی در قتل‌های زنجیره‌ای بوده و تلاش داشته‌اند تا بدین ترتیب جمهوری اسلامی را متهم سازند، یادآور می‌شود غیر از مجید شریف دیگر قربانیان این ترورهای سبعانه یا جزو مخالفان بی‌آزار جمهوری اسلامی به شمار می‌رفتند (مانند داریوش فروهر و همسرش) و یا اساساً شهرت و نقش آفرینی در فضای سیاسی نداشتند اما ترور آنها از سوی سرویس‌های جاسوسی بیگانه می‌توانست به عنوان پرچم مظلومیت برای جریان‌های ضدانقلاب درآید و به خیال طراحان جنایت با همراه طیفی از اصلاح طلبان تندرو تبدیل به انرژی انفجاری در تکمیل روند براندازی شود.» (کیهان ۸۹/۱۰/۱)

اما وزارت اطلاعات قتل‌های زنجیره‌ای را کار گروهی خودسر از درون وزارت اطلاعات اعلام کرد و پرونده‌ای بر این اساس تشکیل گردید و برخی نیز محکوم شدند و هنوز زوایای این پرونده روشن نیست و همه از آن خبر دارند. در کمیسیون اصل ۹۰ مجلس هشتم نیز گزارشی درباره حوادث پس از انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری تهیه گردید که در آن چنین آمده است: «و آخرین نکته تلاش برای برقراری پیوند ارگانیک با خارج از ایران از جانب سران فتنه است. مستندات قطعی اطلاعاتی موجود نشان می‌دهد موسوی، کروبی و خاتمی در جلساتی که در تابستان ۱۳۸۹ برگزار شده رسماً افرادی را به نمایندگی از خود در خارج از ایران معرفی نمودند و این افراد اکنون در چهارچوب تشکیلی به نام شورای هماهنگی راه سبز امید در ارتباط مستمر و دائم با سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه هستند.» (گزارش اصل ۹۰ ص ۲۸)

امام جمعه موقت تهران آقای سید احمد خاتمی می‌گوید: حساب تظاهرات غیرقانونی یک حساب است که نباید بشود اما اغتشاشات، تخریب‌ها، آتش زدن مساجد، آتش زدن اتوبوس‌ها، تخریب امکانات مردم، ایجاد ناامنی و وحشت و اذیت و آزار مردم از دیدگاه فقه ما دو عنوان دارد. بغی یعنی هر کس خروج کند علیه نظام اسلامی اسمش بغی است این فرمایش شیخ طوسی است. - امام و رهبر جامعه اسلامی می‌تواند تا نابودی کامل با او بجنگد. - عنوان دوم محاربه است. مرحوم محقق می‌گوید هر کس مسلحانه به جنگ با مردم بیاید چه با سلاح گرم و چه با سلاح سرد، محارب است و اسلام اشد مجازات را برای محاربین پیشنهاد کرده است. براین اساس من از قوه قضائیه در هفته قوه قضائیه می‌خواهم با سران اغتشاش که سر در آخور آمریکا دارند قاطعه و بی‌رحمانه برخورد کند تا مایه عبرت برای همگان باشد.» (کیهان ۱۳۸۸/۴/۶)

آقای سید احمد خاتمی می‌گوید: «موسوی و کروبی شریک در خون این شهید هستند. و مجدداً تأکید می‌کنم سران فتنه مصداق بارز باغی و محارب هستند و حکم آن در فقه اسلامی روشن است.» (کیهان ۸۹/۱۱/۲۷)

کیهان از سیدکامیل باقرزاده به عنوان کارشناس فقهی و حقوقی اسم می‌برد که او می‌گوید: «براساس آموزه‌های فقهی و حقوقی و ظرفیت‌های قانون مجازات اسلامی مشخص است که فتنه‌گرانی همچون موسوی و کروبی جرمشان محاربه، بغی، خروج از ولایت امام عادل و افساد فی الارض و مجازاتشان در منابع فقهی و حقوقی مجازاتی کمتر از اعدام نیست.» (کیهان ۱۳۸۹/۱۲/۳)

آنچه نقل شد نمونه‌ای مختصر از آن چیزی است که کیهان و تریبون‌ها و رسانه‌های حاکمیت درباره حوادث بعد از انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری و آقای خاتمی و موسوی و کروبی یک طرفه گفته و نوشته‌اند و هیچ فرصتی برای توضیح و دفاع طرف مقابل داده نشده است.

و این مختصر عمق فاجعه قانونی و اخلاقی و دینی جامعه‌ای را نشان می‌دهد که به عنوان مسلمان و پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام شناخته می‌شوند، زیرا بزرگترین اتهامات و جرایم و گناهان کبیره برخلاف قانونی اساسی که می‌گوید: «اصل برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم



شناخته نمی‌شود مگر این که جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.» (اصل ۳۷) و می‌گوید: «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز کند.» (اصل ۲۳) و می‌گوید: «همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.» (اصل ۲۰) به کسانی نسبت داده شده است که در هیچ محکمه‌ای محاکمه و محکوم نشده و حتا این اتهامات به آنها نیز تفهیم نشده و احضار نیز نگردیده‌اند.

و نیز برخلاف احکام ضروری و مسلم قرآن مجید و تعلیمات و سیره و سنت رسول اکرم (ص) و ائمه اهل بیت علیهم السلام است که نسبت هرگونه گناه و جرم به اشخاص مادام که در محکمه صالحه ثابت نشده باشد تهمت و دروغ و تشییع فاحشه است. قرآن مجید می‌گوید: «انما یفتی الکذب الذین لایؤمنون بآیات الله و اولئک هم الکاذبون» (سوره نحل، آیه ۱۰۵) همانا جز این نیست که افتراء و نسبت دروغ کار کسانی است که به آیات خدا ایمان ندارند و اینان همان دروغ‌گویانند. در تعلیمات ائمه اهل بیت نیز در مور تهمت و دروغ روایاتی آمده است که مو بر تن انسان راست می‌کند و من جمله چنین آمده است که امام صادق صلوات الله علیه فرمود: «کسی که به یک انسان مومن نسبتی دهد که در او نیست خداوند او را در طینت خبال محشور می‌کند تا از وبال گناه بزرگی که مرتکب شده است، به در آید. راوی می‌پرسد خبال چیست؟ و حضرت پاسخ می‌دهد که چرکی است که خارج می‌شود از... و نیز طبق روایت امام صادق (ع) می‌گوید: «آنگاه که مومن برادرش را تهم سازد ایمان در قلب او مانند نمک در آب محو می‌شود.» (وافی جزء ۳ ص ۱۶۴-۱۶۳)

ثانیاً: این اتهامات خارق العاده که آقای شریعتمداری به خصوص و برخی دیگر به آقای خاتمی و آقای موسوی و آقای کروبی می‌زنند و آنان را دشمن بی‌چون و چرای اسلام و انقلاب و امام و در پی مقابله با اسلام و انقلاب و گروگان مثلث اسرائیل و آمریکا و انگلیس و مجری تصمیمات این دولت‌ها و حامی اسرائیل و آمریکا و نافی وجود امام زمان و حامل اهانت به ساحت امام حسین و توهین مکرر به امام و حامی تروریست‌های منافق و سلطنت طلب و بسیاری از اتهامات دیگر معرفی می‌کنند، در تاریخ نظیر ندارد. مگر نظیر آنچه که مولای متقیان صلوات الله علیه به ترک نماز متهم گردید آن هم با یک تفاوت مهم که این اتهامات عریان و در منظر و مرآی ملت ایران و جهانیان اتفاق می‌افتد. مسأله مهم دیگر در این جا این است که این اتهامات بیشتر و صریح از طرف نماینده ولی فقیه در روزنامه ولی فقیه در روزنامه‌ای انجام می‌شود که هزینه آن از بیت المال تأمین می‌گردد و روزنامه هم در اختیار مستقیم ولی فقیه است.

ثالثاً: اگر این شیوه اتهام زدن بدون اسناد معتبر و حکم محکمه صالحه به شخصیت‌هایی شناخته شده و آزموده و مورد اعتماد بخش اعظم ملت مانند آقای خاتمی و آقای موسوی و آقای کروبی صریح و منطبق با اسلام تلقی گردد و بر اساس این اتهامات ثابت نشده حکم خلع ید و محرومیت از حقوق سیاسی و اجتماعی صادر شود و اجرا گردد. چنانکه چنین است باید بر تمام تعلیمات و احکام مسلم قرآن مجید و تعلیمات رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین و فتاوی فقها و قانون اساسی خط بطلان کشید زیرا در این صورت دیگر جایی برای اصل برائت شرعی و عقلی و اصالت صحت و حرمت غیبت و حرمت تهمت و گناه کبیره دروغ و هتک انسان مسلمان و رعایت حقوق انسان مسلمان و غیرمسلمان باقی نمی‌ماند. این که آقایان طلحه و زبیر را در برابر امام علی ابن ابی طالب (ع) همواره مطرح می‌کنند قیاسی از جهات بسیار نادرست است. زیرا طلحه و زبیر با لشکری مجهز به جنگ با آن حضرت پرداختند. در حالی که آن چه در ۲۵ خرداد و حتا بعد از آن اتفاق افتاد هرگز جنگ نبود و در آغاز دقیقاً یک راهپیمایی توأم با سکوت و طبیعی و خودجوش بود که بعداً مورد تأیید آقای موسوی و کروبی قرار گرفت و منطبق با اصل ۲۷ قانون اساسی بود که راهپیمایی مسالمت آمیز را بدون شرط حق مردم شناخته است و امروز در تمام دنیا رایج است و اصل آن در تمام قوانین اساسی کشورهای متمدن به رسمت شناخته شده است و اگر با آن راهپیمایی تعامل و گفتگو می‌شد و عادلانه و منصفانه به یک داوری بی‌طرف برای حل موارد اختلاف واگذار می‌شد و با خشونت سرکوب نمی‌گردید و داستان هولناک کهریزک و غیر آن به وجود نمی‌آمد هرگز عوارضی مانند آن چه تا امروز ادامه دارد، پدید نمی‌آمد و در هر حال در یک تظاهرات چند صد هزار نفری و به خصوص هنگامی که با خشونت جلوی آن گرفته و سرکوب گردد اتفاقاتی می‌افتد و افراد غیرمسئول و فرصت طلبان گاه با انگیزه‌های نادرست دست به اغتشاش و تخریب و آتش سوزی می‌زنند و چه بسا شعارهای خلاف بدهند. اما هرگز این اقدامات مخرب مورد رضایت رهبران نبوده و نباید آن را به حساب آنان گذاشت. رهبران و بزرگان جمهوری اسلامی تظاهرات ضد رژیم گذشته را به خاطر دارند که انواع آدم‌ها شرکت می‌کردند و چه بسا در مواردی دست به اقدامات و شعارهای غیرمسئولانه می‌زدند که مورد رضایت نبود اما این نوع اقدامات خروج برای جنگ نمی‌تواند محسوب گردد. کمتر تظاهرات چند صد



هزار نفری است که افراد غیر مسؤول و مغرض در آن شرکت نکنند و اغراض خرابکارانه خود را عملی نسازند و این نوع اقدامات با اهداف اصلی تظاهرات مسالمت جویانه رهبران نسبتی ندارد.

عبارت شیخ طوسی در نه‌یامه چنین است: «کل من خرج علی امام عادل و نکث بیعتی و خالفه فی احکامه فهو باغ و جاز للامام قتاله و مجاهدته/ هر کس خروج کند بر امام عادل و بیعت او را بشکند و احکام او را مخالفت کند او باغی است و برای امام قتال و جگ با او جائز است. بدیهی است که خروج صرف اعتراض و راهپیمایی به قصد اعتراض نیست. خروج برای جنگ است و نیز عبارت شیخ طوسی در باب محارب چنین است: «المحارب هو کل من قصد الی اخذ مال الانسان و اشهر السلاح (نه‌یامه ص ۲۹۷-۲۹۶) / محارب کسی است که به قصد اخذ مال انسان بر او شمشیر بکشد و خروج برای جنگ و شمشیر کشیدن برای اخذ مال انسان هرگز در راهپیمایی‌ها نبوده و اگر احیاناً افرادی از شرایط سوء استفاده کرده باشند به هیچ وجه نمی‌تواند مقصود رهبران باشد و یا در جریان یک اغتشاش که معمولاً در چنین شرایطی پدید می‌آید، موضوع خروج و یا محاربه موضوعیتی ندارد و بنابراین ادعای آقای سید احمد خاتمی که می‌گوید: «آقای موسوی و کروی و به تعبیر ایشان سران فتنه مصداق بارز باغی و محارب هستند و حکم آن در فقه اسلامی روشن است، به هیچ وجه ادعای درستی نیست. و با اطمینان می‌توان گفت که موضوع با همه ریشه‌ها و جوانب، محاسبه نگردیده و حکم قتال که دو طرف دارد ملاحظه نشده است؛ قتال وقتی موضوعیت دارد که طرف مقابل در صدد قتال باشد. گذشته از این جهت، گویا ایشان تصور و برداشت واقع بینانه‌ای از شرایط اجتماعی کشور و جهان ندارد زیرا زمان و مکان را نه در اصل استنباط و نه در تصمیم‌گیری ملاحظه نکرده است. آن چه بود هرگز خروج نبود و حکم اعدام امکان ندارد و خدا می‌داند این فتوا چقدر خطرناک است.

چهاردهم- اختلاف در تمام بخش‌های حیات بشری بین علما و دانشمندان و غیر آنان وجود دارد و امری طبیعی است و طبق روایت رحمت است و از آغاز پیروزی انقلاب در مدیریت کشور اختلاف بود و تصویب قانون اساسی و تشکیل مجلس شورای اسلامی با انتخاب مردم برای تعیین حد و مرز اداره کشور و رفع اختلاف انجام شد. اما در فهم و استنباط از قانون اساسی نیز می‌تواند اختلاف باشد و از این جهت تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان گذاشته شد، با این حال بین مجلس و شورای نگهبان اختلافاتی در مصوبات پیش آمد و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی بعد از تذکرات و راهنمایی‌ها به شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام را تاسیس و در موارد اختلاف مجلس و شورای نگهبان داوری نهایی را به عهده مجمع تشخیص قرار داد.

بین علما و فقها نیز در تمام ابواب فقه اختلاف است و حتا در مواد اجماع نیز قول مخالف وجود دارد. من جمله در مسأله حجیت خبر واحد که بنیان احکام فقه موجود است بین سید مرتضی علم الهدی و شیخ طوسی فقیه روزگار و شاگرد علم الهدی اختلاف وجود دارد و سید مرتضی با تمسک به اجماع حجیت خبر واحد را نفی می‌کند و شیخ طوسی با استدلال به اجماع به حجیت خبر واحد فتوا می‌دهد. اما اختلاف بین فقها و محدثین و متکلمین و فلاسفه و عرفای مسلمان بی حد و مرز است و در قرن حاضر هجری شمسی دو گروه از علمای درجه اول در اخلاص و ایمان و ممارست‌های علمی و پایگاه معتبر در حوزه‌های علمیه و جامعه اسلامی نه در فروع فقهی بلکه در معنا و حقیقت توحید و معاد و آن چه از متون دینی استنباط می‌شود. اختلاف اساسی و جدی دارند. فقیه اصولی و فیلسوف و عارف معتبد حاج شیخ محمد حسین اصفهانی، علامه سید محمد حسین طباطبایی، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی آیت‌الله خمینی، متفکر شهید آیت‌الله مطهری و بسیاری که مجال اسم بردن از همه نیست، در یک طرف اصالت وجود و وحدت وجود و حرکت جوهریه را مبنای معرفت منطقی و علمی در زمینه توحید و معاد و شناخت هستی و جهان می‌شمارند و بر مبنای فلسفه و عرفان توحید و معاد را تحلیل و توجیه می‌کنند. و آن را مفاد و محتوای متون مقدس می‌دانند مرحوم حاجی سبزواری، فیلسوف معتبد و عارف زاهد در کتاب معروف منظومه حکمت که خلاصه‌ای دقیق از فلسفه صدرایی است می‌گوید: «ما وحد الحق و لا کلمته الا بما الوحده دارت معه»؛ امکان ندارد توحید ذات و صفات و فعل ذات مقدس را به صورت منطقی اثبات کرد، مگر با اصل وجود که وحدت دائر مدار آن است و در برابر این طائفه از بزرگ‌ترین علما و مراجع بزرگ، طائفه‌ای دیگر از معروف‌ترین علما به علم و زهد و تعبد مانند مرحوم آیت‌الله میرزا مهدی اصفهانی، آیت‌الله حاج شیخ مجتبی قزوینی، آیت‌الله میرزا جواد تهرانی، آیت‌الله میرزا حسن علی مروارید و بسیاری دیگر و با سابقه‌ای به طول تاریخ اسلام اصالت وجود و وحدت وجود را به شدت نفی می‌کنند و در مبنای فلسفه و عرفان متعارف مناقشات بسیار دارند و معتقد به نگاه غیرآخسته به فلسفه و عرفان به متون دینی و تعلیمات و آثار ائمه اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشند. کتاب‌ها و نوشته‌ها و درس‌ها و شاگردان این بزرگان شاهد تضاد و تناقض شدید این دو طائفه از علمای بزرگ درباره این دو مسأله اساسی و بنیادی است و بدون



تردید هیچ کس نمی‌تواند در علم و اخلاص و ایمان و تعبد این دو طائفه از بزرگان تردیدی به خود راه دهد. از طائفه دیگری از علما و دانشمندان یاد کنم که آثار مهمی از خود باقی گذاشته و نقشی موثر و پایا و پویا در تعلیم و تربیت جامعه در قرن حاضر ایفا کرده‌اند. آیت‌الله طالقانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یزدانی سحابی، استاد محمدتقی شریعتی و مرحوم دکتر علی شریعتی که بیشتر از منظر علوم اجتماعی و اخلاقی به متون مقدس نگاه کرده و آزادی و کرامت و حرمت انسان و حقوق بشر و حاکمیت انسان بر سرنوشت را از این متون دریافت نموده و اسلام را نه تنها مانع پیشرفت و زندگی مدرن بشر ندیده بلکه آن را راه گشا و حلال مشکلات بشر یافته‌اند و در میان و اطراف این سه طائفه از علما و دانشمندان طوائف بی‌شمار با نگاه‌ها و برداشت‌های بی‌شمار وجود دارد که با همه اختلافات در چارچوب اسلام به راحتی جای دارند و اسلام فوق این اختلافات است. همه فقهای شیعه و سنی فتوا می‌دهند و مستند به سیره و سنت رسول اکرم (ص) که شهادت به توحید و رسالت برای قرار گرفتن در عداد مسلمانان و بهره‌مند شدن از تمام حقوق یک مسلمان کافی است و حتا انکار حکم ضروری اسلام اگر مستلزم انکار توحید و رسالت نباشد به فتوای مهم‌ترین فقهای منافاتی با اسلام ندارد (العروه الوثقی، ص ۱۰) و این سیره و سنت رسول خدا (ص) در جریان پذیرش اسلام کفار قریش و مقتضای فتوای عموم فقهای شیعه و سنی است و همین سهولت در پذیرش اسلام و مسلمانی بود که به حق یکی از عوامل نشر وسیع و سریع اسلام گردید و متأسفانه در جمهوری اسلامی مسلمانان آب دیده و دانشمند و متعبد و مودب به آداب را که نسل اندر نسل مسلمان هستند و با سوابق روشن و طولانی مجاهدت در راه اسلام به آسانی و به خاطر اختلاف روش مدیریت و کیفیت اجرای احکام و سلیقه سیاسی به عدم اعتقاد به اسلام و فسق و ارتداد متهم می‌سازند و آنان را از حقوق مسلم اجتماعی و سیاسی محروم می‌نمایند و با تأسف به نام اسلام.

اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان در جمهوری اسلامی صرف نظر از اختلاف بر سر قدرت و مدیریت و پست و مزایای آن که در بسیاری موارد موجب اختلاف است و امری طبیعی و معمول می‌باشد و باید در صندوق‌های رأی تکلیف آن معین شود، در اصل قانون اساسی و التزام و عمل به آن که مبنای مدیریت شرعی و قانونی کشور است و نیز در اصول و احکام شرع اختلافی ندارند و اگر اختلافی هست که هست در کیفیت اجرای قانونی و احکام و شرایط و لوازم آنها و سیاست‌های خاص مربوط است و یا احیاناً در وجود مصلحت اهم و حاکم است که در قانون اساسی پیش‌بینی شده است و مستظهر به فتوای بنیان‌گذار جمهوری اسلامی است و بنابراین اختلاف اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان را به اسلام و کفر و یا خروج از موازین اسلامی ارتباط دادن و نسبت عدم اعتقاد و فسق و ارتداد و رد صلاحیت آنان در مدیریت کشور و ضرب و شتم و حبس آنان و حمله به جلسات آنان و اخراج آنان از عرصه فعالیت سیاسی اموری است بی‌شک برخلاف قانون و اخلاق و برخلاف موازین اسلامی و مصالح کشور و نظام و محصول این اختلاف اخراج و در هم شکستن استوانه‌های جمهوری اسلامی و ایجاد خلاء و زمینه‌ای که دشمنان جمهوری اسلامی به آن چشم دوخته و در انتظار فروپاشی نظام نشسته‌اند اخراج اصلاح‌طلبان که عرض و طول آن به اندازه تمام کشور است. جز تضعیف جمهوری اسلامی و آب به آسیاب دشمنان جمهوری اسلامی ریختن هیچ حاصلی نداشته است.

جمهوری اسلامی مانند هر حکومت و نظام سیاسی دیگر هرگز نمی‌تواند صرفاً بر پایه نیروهای نظامی و امنیتی و اطلاعاتی و گاردهای ضربت دوام یابد و استوار بماند بلکه همچنان که از نظر حقوقی و قانونی مشروعیت خود را از خواست و اراده و رضایت و اعتماد و انتخاب مردم دریافت کرده است دوام و حیات و بقاء عینی و واقعی خود را نیز باید از اراده و اعتماد و رضایت مردم دریافت کند و ریشه‌ها و استوانه‌های این ارتباط و اتصال به بدنه عمومی جامعه و مردم، نخبگان و دانشمندان و کارشناسان و به خصوص شخصیت‌ها و گروه‌های اجتماعی و احزابی هستند که از درون انقلاب و مبارزه و مدیریت سی ساله جمهوری اسلامی برآمده و با آن رشد یافته‌اند. کسانی که این استوانه‌ها و ریشه‌ها را به بهانه اختلافات فرعی در هم می‌شکنند و می‌برند و شرایط اتصال و ارتباط بدنه جامعه و مردم را با نخبگان و دانشمندان و شخصیت‌ها و احزاب مرتبط با مردم نابود می‌نمایند و فعالیت آزاد این شخصیت‌ها و احزاب را ممنوع می‌سازند، ریشه و پایه حیات و بقاء جمهوری اسلامی را ویران می‌سازند.

اختلافات فرعی در کیفیت پیاده کردن قانون اساسی و موازین اسلامی و تأمین مصالح کشور نباید موجب درگیری و برخورد در عرصه عمومی و موجب اختلاف در مدیریت کشور و تضعیف نظام گردد، بلکه بخش عمده این اختلافات در گفتگوهای دانشگاهی و حوزوی و مناظرات آرام و معقول تلویزیونی و غیر آن بین دانشمندان و کارشناسان حل و فصل گردد و تحقیق و کاوش درباره مسائل اصولی و بنیادی باید آزاد و در عرصه‌ای گسترده ادامه یابد و بخش مربوط به اداره کشور و سیاست‌ها باید در مجلس و کمیسیون‌ها و مجمع تشخیص و در انتخابات و صندوق‌های رأی به سرانجام برسد و از دخالت افراد غیرمسئول که از حقیقت دیانت اسلام و مسائل تخصصی اطلاعی ندارند به شدت جلوگیری



شود و این همه امری معقول و کارساز است و در چارچوب قانون اساسی جا دارد و تجربه تاریخی بشر در مدیریت جوامع امروز آن را در دستور کار قرار داده و به آن جامه عمل پوشیده است.

عالم مجاهد آیت‌الله سیدعبدالحسین شرف‌الدین عاملی (۱۲۹۰-۱۳۷۷هـ.ق) که بی‌شک از مهم‌ترین مدافعان تشیع و مکتب اهل بیت(ع) و به خصوص حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها است و آثار کم‌نظیری در این زمینه دارد و در عین حال رنج سلطه استعمار گران و تشکیل دولت یهود در اراضی مسلمانان و آوارگی آنان را چشیده و مشکل اساسی مسلمانان را در تفرقه شناخته، در کتاب مهم الفصول المهمه فی تالیف الامه به نقل آیات قرآن مجید و روایات بسیاری از طرف شیعه و سنی پرداخته که وحدت مسلمانان یک واجب مهم و تقریق آنان از محرّمات کبیره است و من جمله آیه ۱۰۳ از سوره آل عمران را آورده است که می‌گوید: «همه به ریسمان خدا چنگ بزنید و از تفرقه بپرهیزید و نعمت خدا را به یاد آرید که با هم دشمن بودید و خداوند بین دل‌های شما الفت برقرار کرد و به نعمت خداوند برادر شدید و بر لبه پرتگاهی از گودال آتش بودید و خداوند شما را از آن رهایند و از رسول خدا(ص) نقل می‌کند که فرمود: دین همان نصیحت است. گفتیم برای کی؟ فرمود: برای خدا، برای کتاب خدا، برای رسول خدا(ص) و برای ائمه مسلمین و برای عموم مسلمانان و قسم به کسی که جان من در ید قدرت اوست هیچ بنده‌ای ایمان ندارد مگر آن که برای برادرش دوست داشته باشد آن چه را برای خودش دوست دارد و در فصل سوم کتاب بخشی از روایات صحیح اهل سنت را نقل می‌کند درست مانند آنچه در روایات و فقه شیعه است که می‌گوید: «برای مسلمان بودن شهادت به توحید و رسالت رسول اکرم(ص) کافی است.» و می‌گوید: «ما این روایات را نقل کردیم تا غافل متنبه گردد و جاهل قانع شود و بپذیرد و این دو بدانند که کار مسلمانان آن چنان که افراد متعصب و غیرمسئول و خودبزرگ‌بینان جاهل گمان می‌کنند نیست. کسانی که مسلمانان را دچار تفرقه کردند و در بین مسلمانان آتش فتنه افروختند و آنان را به گروه‌هایی تقسیم کردند که برخی از آنان برخی دیگر را تکفیر می‌کنند و از همه تبری می‌جویند در حالی که هیچ دلیلی بر این تکفیر و تبری وجود ندارد مگر آن چه شیاطین انسان نما بر آن می‌دمند. اینان از نسل آکله الاکباد برای اسلام خطرناک‌ترند و اکنون عصر علم، عصر انصاف، عصر نور و عصر تامل در حقائق امور است و عصر دور ریختن تعصب مذموم است و عصر چنگ انداختن به کتاب خداوند بزرگ و سنت رسول اکرم است. (الفصول المهمه ص ۱۱). این سخنان آتشین از بزرگترین شخصیت مدافع تشیع و مکتب اهل بیت و به خصوص حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها متوجه کسانی است که به اختلافات شیعه و سنی دامن می‌زنند. آنها که شیعیان را تکفیر می‌کنند و خون آنها را حلال اعلام می‌نمایند. و در عراق و پاکستان و جاهای دیگر به قتل عام شیعیان دست می‌زنند و متوجه شیعیانی است که با گفتار و کردار خود به تحریک برادران خود می‌پردازند و بهانه این فجایع وحشتناک را فراهم می‌نمایند. این هر دو طرف فهمیده و نفهمیده آب به آسیاب دشمنان می‌ریزند و جوامع اسلامی را با اختلافات نادرست از دست یافتن به وحدت و توافق بر سر مدیریت واحد جامع محروم می‌نمایند.

شکل اساسی در جوامع اسلامی برخلاف آنها که مشکل را به بیگانگان نسبت می‌دهند اختلافات عقیدتی، سیاسی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و قومی و گاه اختلاف بر سر قدرت و ثروت و شیوه‌های مدیریت و نوع سیاست‌ها است و این همه ناشی از عدم استنباط و فهم نادرست برای حل این مشکلات و نرسیدن به یک توافق بر سر یک مدیریت برآمده از خواست و اراده عمومی است که تأمین عادلانه حقوق همگان را بتواند تضمین کند و با تکیه و استفاده از توان مادی و معنوی و علمی تمام ملت به تأمین کامل حقوق فرد فرد جامعه بدون هیچ گونه تبعیض متعهد و در برابر همه مسؤول و پاسخگو باشد تکرار می‌کنم که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (با همه نیاز به اصلاح آن که امری پذیرفته شده است). به این مهم در حد زیادی پرداخته شده است. در این قانون اساسی همه سمت‌ها و حتا سمت ولایت فقیه، رسمیت و اعتبار خود را از اراده و انتخاب مردم دریافت می‌کنند و تحت عنوان حاکمیت ملی حق حاکمیت انسان بر سرنوشت اجتماعی خویش حقی الهی و غیرقابل انتزاع شناخته شده است و به تصریح قانون اساسی همه افراد اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند. (اصل ۲۰) و هیچ کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض قرار داد. (اصل ۲۳) و مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ و نژاد و زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود. (اصل ۱۹) و رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است. (اصل ۱۰۷) و این همه چیزی است که بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در روزگار مبارزه و اداره و تا آخر حیات بر آن اصرار ورزیده است و بر همین اساس است که می‌گوید: «همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم و آن چه در این سال‌ها انجام گرفته است در ارتباط با جنگ بوده است. (آذر ۶۷) و در پاسخ آقای ناطق نوری و رأی نمایندگان که گفته می‌شد برخلاف مصلحت اندیشی امام انجام گرفته است می‌گوید: «در جمهوری اسلامی جز در موارد نادری که اسلام و حیثیت نظام در خطر باشد آن هم با تشخیص موضوع از طرف کارشناسان دانا هیچ کس نمی‌تواند رأی خود را بر دیگری تحمیل کند و خدا آن روز را نیاورد. (صحیفه ج ۲۱ ص ۱۴۲



شهریور ۶۷). آیه الله موسوی اردبیلی می‌گوید: «در جلسه‌ای درباره گروهی صحبت شد، ایشان فرمودند از این گروه افرادی که من می‌شناسم کاملاً مذهبی هستند. خود بنده به امام عرض کردم آنان شما را قبول ندارند ایشان بدون کوچک‌ترین تأثیری فرمودند: قبول نداشته باشند من که جزو اصول دین نیستم که اگر قبول نکنند بگویم ایمانشان ناقص است. بنابراین کسانی که به بهانه اختلافات عقیدتی و سیاسی و شیوه‌های مدیریت و نوع اجرای سیاست‌های داخلی و خارجی و شرایط آنها که امری طبیعی و پذیرفته شده در قانون اساسی است افراد و گروهها و احزاب ملتزم به قانون اساسی و سایر قوانین را از حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و انسانی محروم می‌نمایند و آنان را بدون حکم دادگاه صالح و برخلاف اصل براءت متهم می‌نمایند و در رسانه‌ها منتشر می‌کنند و گاه حکم اعدام صادر می‌کنند مرتکب گناه کبیره می‌شوند و به وحدت ملی و نظم عمومی و امنیت اجتماعی لطمه وارد می‌کنند. نظامی که حق مردم را در انتخاب سرنوشت و مدیریت به رسمیت بشناسد و به آن عمل کند و حفظ خون و شرف و مال آنان را در همه حال و بدون تبعیض به عهده بگیرد و اعتماد و اطمینان آنان را همراه داشته باشد به راحتی می‌تواند مروج اخلاق و معنویت باشد و آنجا که حق آزادی انتخاب از مردم سلب شده و موجودیت مادی و معنوی محترم شمرده نشود و عموم ملت جان و مال و آبرو و حقوق عمومی خود را همه جا و در همه حال در پناه قانون ندانند و به مدیریت کشور در اجرای قانون و دفاع از حقوق خود اعتماد نداشته باشند و آن را پاسخگو ندانند دم زدن از اخلاق و معنویت و شعائر دین بیهوده گویی و آب در هاون کوبیدن است.

پانزدهم

خلاصه و نتیجه

شورای نگهبان در دوره هفتم انتخابات مجلس حدود ۳۵۰۰ نفر و در دوره هشتم ۲۲۰۰ نفر عمدتاً از شخصیت‌های شناخته شده و مورد اعتماد مردم و تقریباً از یک جناح سیاسی را با اتهاماتی حیرت انگیز و بدعت آمیز که در هیچ دادگاهی ثابت نشده بود و هیچ دلائل و مدارک معتبری از مراکز قانونی نداشت و ارائه نشد رد صلاحیت کرد و آنان را از حق سیاسی و اجتماعی ورود به عرصه انتخابات به عنوان کاندیدا محروم ساخت و حداقل نصف مردم کشور را از رأی دادن به آنان ممنوع نمود و به هیچ نوع تظلم و اعتراض و تقاضای ارائه دلائل و مدارک معتبر ارسال شده از طرف مراکز قانونی که صریح قانون انتخابات است و به نامه‌های سر بسته و سرگشاده پاسخ نداد و قوه قضائیه را از رسیدگی به شکایت تظلم کنندگان به قوه قضائیه منع کرد و به دادگاه رسیدگی کننده پاسخ نداد، بنابراین باید پذیرفت.

۱- اگر شورای نگهبان حق دارد هزارها نفر را در سطح کشور به بزرگترین اتهامات بدون حکم دادگاه و ارائه دلائل و مدارک معتبر از مراکز قانونی و با نقض صریح قانون و ادعای تکیه بر تحقیقات محلی متهم سازد و اعتقاد و التزام عملی آنان به اسلام را نفی نماید و برخی را به محکومیت به ارتداد بدون حکم هیچ دادگاهی اعلام کند و هیچ دادگاهی حق رسیدگی به شکایت آنان نداشته باشد دم زدن از قانون و عدالت و نظم و اخلاق و آزادی و آزادی انتخابات هیچ معنا و اعتباری ندارد. و ادعای بیهوده و لغوی است که هیچ کس آن را باور نمی‌کند و استبداد سیاهی است که اسم دین بر آن گذاشتن یک بدعت آشکار است و ساحت مقدس اسلام و تعلیمات قرآن مجید و پیامبر اکرم (ص) و ائمه صلوات الله علیهم از این امور منزّه است.

۲- این اقدام شورای نگهبان و طرد و اخراج این همه مسلمان مورد اعتماد مردم و متهم ساختن آنان با سابقه وکالت، وزارت، مدیریت و دفاع و جنگ و معلولیت و التزام به عبادت و حفظ آداب دیانت مصداق آشکار شق عصای مسلمانان و متفرق ساختن آنان و ویران کردن بنیان‌های تعلیم و تربیت دینی در کیفیت روابط اجتماعی و حقوق افراد و موجب سلب اعتماد عمومی به طور کامل و سلب اعتماد از روحانیت و مدیریت در جمهوری اسلام و سوء برداشت از تعلیمات اسلامی و بهانه دادن به دشمنان اسلام و روحانیت تا نابجا بسیاری از آنچه نباید به اسلام و پیشوایان اسلام نسبت دهند و هیچ ادبی را در این جهت رعایت نکنند و امروز بازار این تبلیغات سوء و ناموجه بر علیه اسلام و پیشوایان بزرگ اسلام حتا در خانواده‌های مسلمان و متدین رواج دارد و پاسخ‌ها هم کمتر موجب قناعت می‌شود.

۳- قانون انتخابات می‌گوید: «مراجع رسیدگی کننده به صلاحیت‌ها موظفند صرفاً بر اساس دلائل و مدارک معتبر که توسط مراکز مسؤول قانونی به مراجع نظارتی ارسال شده است به بررسی صلاحیت‌ها بپردازند و با درخواست داوطلب جز در موارد مربوط به عفت عمومی و یا هتک اشخاص و یا امنیت ملی باید دلائل و مدارک کتباً به اطلاع داوطلب برسد. مراجع رسیدگی کننده به شکایت داوطلب مکلفند به شکایات دقیقاً رسیدگی



نموده و نتیجه را به داوطلب و مجریان انتخابات اعلام نمایند. اما آقای جنتی صریحاً این قانون را نقض می‌کند و می‌گوید: «بخش دیگر اطلاعات در مورد افراد بر اساس تحقیقات محلی است که خودمان داریم و بر این اساس حدود سیصد هزار مامور از طرف شورای نگهبان برای تحقیقات محلی و جستجو در عقاید و احوال داوطلبان به سراسر کشور اعزام می‌گردد و ثانیاً با این اقدام شورای نگهبان اصل ۲۳ قانون اساسی را که می‌گوید: «تفتیش عقاید ممنوع است.» و اصل ۲۵ را که می‌گوید: «هرگونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون نقض کرده است و ثالثاً: حکم صریح قرآن مجید را که می‌گوید: «و لا تجسسو و لا یغتب بعضکم بعضاً» در کار دیگران به جستجو نپردازید و عیب هم را در غیاب هم باز نگویند.» نقض کرده است و رابعاً: سیره و سنت رسول اکرم (ص) و ائمه اهل بیت علیهم السلام را نقض کرده است که می‌گوید: «در عیوب و لغزشهای پنهان برادر مسلمان به جستجو نپردازید.» و خامساً: فتوای عموم فقها و به خصوص بنیانگذار جمهوری اسلامی را نقض کرده است که می‌گوید: «هیچ کس حق ندارد به نام کشف جرم دنبال اسرار مردم باشد و تجسس از گناه غیر نماید.» و سادساً شورای نگهبان و آقای جنتی به جای ارائه دلایل و مدارک مراکز مسؤل قانونی در نماز جمعه ۸۳/۲/۴ جرائم نمایندگان رد صلاحیت شده مجلس ششم را چنین می‌شمارد. فحشاء مسائل اخلاقی، قاچاق فروشی، کارهای مشکوک به جاسوسی و ... و این همه بدون مدرک نسبت به ۸۰ نماینده‌ای که از بیشترین اعتماد مردم برخوردارند و در بین آنان شخصیت‌های شناخته و آزموده در سطح کشور و رزمندگان نامداری وجود دارند که سلامت خود و بخشی از ارکان بدن خود را در جنگ از دست داده‌اند. و سابقاً: آقای جنتی در یک مصاحبه تلویزیونی در ۸۲/۱۱/۱۱ تصمیمات شورای نگهبان در رد صلاحیت‌ها را به استناد آیات قرآن کریم اعلام می‌کند که یک بدعت آشکار است. و ثامناً: هنگامی که عده‌ای از رد صلاحیت شدگان به قوه قضائیه شکایت می‌برند و قوه قضائیه به رسیدگی شکایات می‌پردازد و برخی را احضار می‌کند. آقای جنتی به قوه قضائیه پرخاش می‌کند و می‌گوید: «مراجع قضائی فاقد صلاحیت رسیدگی به موضوع می‌باشند و این در حالی است که رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات و شکایات وظیفه نخست و بدیهی قوه قضائیه است. اینکه شکایات وارد باشد یا نباشد نیز شان خود قوه قضائیه است که آن را اعلام کند. تاسماً: شورای نگهبان حدود ۳۰۰۰ نفر از داوطلبان نمایندگی دوره هفتم و هشتم انتخابات مجلس به استناد عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام رد صلاحیت کرد. کسانی که ملتزم به انجام فرایض دینی بودند و از خانواده‌های مسلمان و بدون ارایه هیچ دلیل و مدرک حتا از غیر مراکز مسؤل قانونی و این اقدامی خلاف قانون و شرع و تهمتی آشکار و نسبتی قطعاً برخلاف واقع و شورای نگهبان در برابر اعتراضات و نامه‌های سرگشاده در این زمینه هیچ توضیحی نداده است. عاشراً: آقای جنتی می‌گوید: «برخی مدعی می‌شوند اصل برائت است مگر اینکه خلافش ثابت شود این بحث پشتوانه‌ای حقوقی صحیحی ندارد هنگام سپردن مسؤلیت به افراد بحث احراز صلاحیت است و احراز صلاحیت اینکه اثبات شود شخص صلاحیت احراز مسؤلیت را دارد. در این مورد قانون صلاحیت را دایره مدارک دلایل و مدارک ارسال شده از مراکز مسؤل قانون اعلام کرده است و احراز صلاحیت در قانون نیامده است. ۲- احراز صلاحیت وجدانی و علمی قابل تصدیق و تکذیب و شکایت و رسیدگی و نفی و اثبات نیست در حالی که قانونگذار برای رد صلاحیت شده حق شکایت و رسیدگی و نفی و اثبات قائل شده است. ۳- احراز صلاحیت علمی و وجدانی عادتاً دست یافتنی نیست فقط خداوند به باطن اشخاص آگاه است به همین جهت شارع حکیم، عدالت و صلاحیت موضوع احکام فقه و شریعت مقدسه را صرفاً حسن ظاهر اعلام فرموده که با شهادت دو عادل احراز و اثبات می‌شود و این معنا در حق مرجع تقلید نیز با همه اهمیت جاری است. و این حسن ظاهر را بزرگان فقها تعبداً کاشف از عدالت دانسته و حتا ظن به عدالت را لازم نشمردند تا چه رسد به علم به عدالت.

اکنون با احترام از حضرتعالی سؤال می‌کنم:

۱- آیا در برابر قانون انتخابات که می‌گوید: مراجع رسیدگی کننده صلاحیت موظفند صرفاً بر اساس دلایل و مدارک معتبر ارسال شده از مراکز مسؤل قانونی به مراجع نظارتی و اجرایی به بررسی صلاحیت داوطلبان بپردازند. اینکه آقای جنتی می‌گوید: «بخش دیگر اطلاعات در مورد افراد بر اساس تحقیقات محلی است که خودمان داریم نقض قانون نیست؟ آیا تکیه قانونگذار به مدارک معتبر مراکز قانونی که مرجع مشخص و مسؤل دارد برای منع از رجوع به اطلاعات غیرمستند و بدون مسؤل و پاسخگ نیست؟

۲- آیا فرستادن حدود و سیصد هزار نفر مامور و تحمیل هزینه‌ای عظیم بر ملت برای جستجو و تحقیق از عقاید و خصوصیات زندگی داوطلبان و پرس و جو از همسایگان و ادارات و افواه عموم که هیچ مسؤل و شهود شناخته شده ندارد. نقض اصل ۲۳ قانون اساسی که می‌گوید: «تفتیش عقائد ممنوع است و اصل ۲۵ که می‌گوید: هرگونه تجسس ممنوع است مگر به حکم قانون نیست و آیا این اقدام برخلاف حکم صریح قرآن مجید که تجسس را ممنوع و حرام اعلام کرده است. و لا تجسسو و لا یغتب بعضکم بعضاً نمی‌باشد و آیا این جستجو و تحقیق در مورد احوال



خصوصی و عیوب مسلمانان سیره و سنت رسول اکرم (ص) را که طبق روایت می‌گوید: «در عیوب و لغزش‌های پنهانی برادر مسلمان به جستجو نپردازید نقض و نفی نمی‌کند؟»

آیا این اقدام که در سراسر کشور با ماموران رسمی شورای نگهبان انجام می‌گیرد نقض فتوای عموم فقها و به خصوص بنیانگذار جمهوری اسلامی نیست که می‌گوید: «هیچ کس حق ندارد به نام کشف جرم دنبال اسرار مردم و تجسس از گناه غیر نماید.»

۳- آیا نسبت عدم اعتقاد و التزام عملی به اسلام به حدود ۳۰۰۰ نفر شخصیت‌هایی که ملتزم به فرایض دینی هستند بدون دلایل و مدارک معتبر و حکم دادگاه برخلاف قانون انتخابات و قانون اساسی و موازین شرعی نیست؟ و آیا طرح چنین ادعایی که مستلزم آگاهی از باطن اشخاص است و نسبت به چنین افرادی با این حجم ادعایی گزاف و غیرمعقول نیست؟ و چرا شورای نگهبان به شکایت و نامه‌های سرگشاده این شخصیت‌های معتبر که از شورای نگهبان دلایل و مدارک این اتهام را درخواست نمودند پاسخ نداد؟ شخصیت‌های معتبر و پرسابقه‌ای در خدمت به اسلام و انقلاب و جمهوری اسلامی مانند آقایان مزروعی، دکتر یدالله اسلامی و ترکاشوند فرمانده شجاع و فداکار میدان‌های جنگ و سرکار خانم آذر منصوری و صدها و بلکه هزارها، امثال این عزیزان آیا پاسخ ندادن جز این معنایی دارد که شورای نگهبان همچنان بر این تهمت‌ها اصرار می‌ورزد؟ و در کجای شریعت و فقه ما به کسی یا کسانی اجازه داده شده است که نسبت به حتماً مسلمانان عادی چنین ادعای گزافی مطرح شود؟

۴- آیا حکم رد صلاحیت آقای دکتر ابراهیم یزدی و آقای علی اصغر خدایاری به اتهام محکومیت به ارتداد در محاکم صالحه قضایی در حالی که چنین محکمه‌ای تشکیل نشده است و تفهیم اتهامی انجام نشده است و مدرک و دلیلی حتماً خارج محکمه ارائه نشده است بر اساس چه قانونی انجام گرفته است؟ و اگر اشتباهی شده است چرا شورای نگهبان در پاسخ اعتراض و نامه سرگشاده آقایان توضیح نداده است؟ و شکایت آقای دکتر یزدی در دادگاه با پیگیری طولانی ایشان بی‌پاسخ مانده است؟

۵- آیا رد صلاحیت ۸۰ نفر از نمایندگان مجلس ششم و ادعای آقای جنتی در نماز جمعه ۸۳/۳/۴ که دلایل رد صلاحیت این نمایندگان فحشاء، مسایل اخلاقی، قاچاق فروشی، مسایل امنیتی، کارهای مشکوک به جاسوسی، ارتباط با گروهک‌های غیرقانونی، انتقال اسناد طبقه‌بندی شده مجلس به جاهای دیگر مثلاً به منافقین، مسایل مالی، داشتن محکومیت بدون ارائه مدارک معتبر مراکز قانونی. آن هم به صورت کلی و مبهم، امری قانونی و مشروع است؟

۶- آیا ادعای آقای جنتی در یک مصاحبه تلویزیونی ۸۲/۱۱/۹ که تصمیمات شورای نگهبان در رد صلاحیت به استناد آیات قرآن کریم انجام شده است. یک بدعت آشکار و نسبت ناروا به قرآن مجید و ساحت مقدس اسلام نیست؟

۷- آیا نسبت فحشاء و قاچاق فروشی و مسایل اخلاقی و ... که آقای جنتی بدون مدرک و حکم دادگاه به نمایندگان نسبت می‌دهد نقض اصل ۳۷ قانون اساسی که می‌گوید: هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد و نقض اصل برائت عقلی و حکم مسلم شرع نیست؟ و این نسبت‌ها وقتی در نماز جمعه و به وسیله امام جمعه اتفاق می‌افتد جسارت و توهین به نماز و نمازگزاران نیست؟

۸- طبق روایت امام صادق فرمود: «کسی که درباره مومن آنچه با چشم دیده و با دو گوش شنیده بگوید، او از کسانی است که خداوند متعال درباره آنها فرموده است و آنان که تشییع فاحشه را در بین مومنین دوست دارند برای آنان عذابی دردناک است. (سوره نور/سوره ۹۱ ص ۱۶۳ جزء سوم وافی) بنابراین نسبت این گناهان کبیره از طرف آقای جنتی و در نماز جمعه و از تریبون عمومی به نمایندگان بدون سند و مدرک آیا تشییع فاحشه نیست؟»

۹- آقای جنتی می‌گوید: «آمریکایی‌ها یک میلیارد دلار از طریق سعودی که هم اکنون عامل آمریکا در کشورهای منطقه هستند به سران فتنه کمک کردند و همین سعودیه به نمایندگی از آمریکا گفتند اگر توانستید نظام را منقرض کنید تا ۵۰ میلیارد دلار دیگر هم می‌دهیم.» (کیهان ۸۹/۵/۷) آیا



مطلبی که همه قرائن بر واهی بودن آن گواهی می‌دهد و در هیچ محکمه‌ای رسیدگی نشده و حکمی برای آن صادر نشده است، نسبت دادن به اشخاص آن هم از طرف دبیر شورای نگهبان چه معنایی را منعکس می‌سازد؟ آیا با این وضعیت اعتماد باقی می‌ماند؟

سوال می‌کنم:

آیا این است عدالت و قانون و اخلاق و مدیریت علمی و تدبیر؟ آیا این نوع برداشتها و گفتار و رفتار و اقدامات با تعلیمات قرآن مجید و سیره و سنت رسول گرامی اسلام (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام منطبق است و آیا این است آنچه ما از مولای متقیان (ع) آموخته‌ایم و به پیروی آن حضرت افتخار می‌کنیم؟ مولای متقیان (ع) در برابر کسانی که برای حفظ قدرت مصلحت اندیشی می‌کردند طبق نقل می‌فرمود: «اطلب العدل بالجرور (آیا برای دست یافتن به عدالت به ظلم دست یازم؟)»

کسانی که ادعا می‌کنند که اسلام به اسم تقیه و تعارض اهم و مهم و بهانه‌های دیگر ظلم و شکنجه و سلب حقوق مردم و خیانت در امانت و دروغ و سایر جرائم را جایز شمرده است دروغ می‌گویند و یا به صورت فاحش اشتباه می‌کنند. اسلام تقیه را برای حفظ جان به همان اندازه مجاز شمرده است که عقلای عالم آن را جایز می‌دانند و اسلام ترک مهم را برای حفظ اهم به همان اندازه جایز می‌داند که عقلای عالم جایز می‌دانند و مباحث و مسائلی را که در اطراف و حد و مرز تقیه و تعارض اهم و مهم وجود دارد و عقلاً در حدود آن بحث دارند کاملاً وارد و حق است و هرگز خارج از میزان آن چه عقلای عالم در این زمینه دارند در اسلام چیزی وجود ندارد در اسلام هرگز اخلاق و قانون و عدالت بازیچه امیال قدرت‌مداران و بازیگران سیاست نمی‌تواند قرار بگیرد. مولای متقیان (ع) می‌گوید: از رسول خدا (ص) بارها شنیدم که می‌فرمود: هرگز امتی از آلودگی پاک نمی‌شود مگر هنگامی که ضعیف حق خود را از قوی و نیرومند بدون ضعف و تردید بستاند. (نهج البلاغه صبحی ص ۴۳۹)

۱۰- با صراحت عرض می‌کنم. اگر در انتخابات دوره هفتم و هشتم مجلس آن رد صلاحیت‌های آن چنانی اتفاق نمی‌افتاد و یک جناح سیاسی مهم که در سه انتخابات دوره هفتم و هشتم ریاست جمهوری و دوره ششم مجلس به اکثریت قاطع آراء عمومی دست یافتند از ایفاء نقش در عرصه سیاسی کشور محروم نمی‌شدند. قطعاً معادلات قدرت اجتماعی و آرایش انتخابات به صورتی در نمی‌آمد که آقای احمدی‌نژاد به آسانی بتواند برکرسی مدیریت کلان کشور تکیه بزند و بحران سال ۸۸ به آن صورت اتفاق نمی‌افتاد. کسانی که اخراج یک جناح سیاسی کشور را در شمایل رد صلاحیت‌ها و کارشکنی‌های دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی نادیده می‌گیرند هرگز نمی‌توانند حوادث بعد آن را و به خصوص بحران سال ۸۸ تا امروز را به درستی تحلیل کنند و ریشه‌ها و حواشی آن را مورد محاسبه دقیق قرار دهند و طبیعی است که احکامی که در این موضوع صادر می‌کنند منطبق بر واقع نباشد و اگر آقای احمدی‌نژاد هم رئیس‌جمهوری می‌شد با حضور اصلاح طلبان نمی‌توانست با خزانه و مجموع دارایی کشور به این صورت برخلاف موازین علمی و برخلاف قوانین عمل کند و در بودجه‌های سال‌های ۸۵ تا ۹۱ طبق گزارش دیوان محاسبات خود مجلس حدود ۷۰ درصد خارج از قانون هزینه کند و طبق گزارش کارشناسان با فروش اموال دولت حدود هشتصد میلیارد دلار را و نیز مجموع دارائی بانک‌ها را هزینه کند و حاصل آن رشد اقتصاد طبق گفته رئیس کمیسیون بودجه مجلس صفر یا زیر صفر باشد و تولید شغل سالانه ۱۴ هزار که با محاسبه کسانی که شغل را از دست می‌دهند کمتر از صفر باشد. اصولگرایان که مجلس را در اختیار داشتند و می‌توانستند جلو دولت را بگیرند تا همین اواخر با دولت مدارا کردند و حمایت کردند. کارشناسان اقتصادی تمام توان خود را گذاشتند تا جلو اقدامات غیر علمی دولت را بگیرند و نامه‌های سرگشاده آنها و گزارش‌های مکرر آنان در دوره نخست ریاست جمهوری شاهد است که با حمایت اصول‌گرایان کارساز نبود و برای دوره دوم با آزمون روشن و تلخ دوره اول باز هم آقای احمدی‌نژاد با استفاده از حمایت اصول‌گرایان بر مسند مدیریت کشور مستقر گردید و کار اقتصاد کشور و اشتغال و رشد و تورم و تعطیلی کارخانه‌ها و بیکار شدن کارگران به صورتی درآمد که فشار آن بر طبقات محروم و حتا بر طبقه متوسط سنگین و نفس‌گیر است. یکی از کارشناسان اقتصادی آقای مهدی تقوی می‌گوید: «دولت دهم با اجرای سیاست‌های نامناسب و بی‌برنامگی‌هایش چنان به پایه‌های اقتصادی کشور آسیب زده که دولت‌های آینده با اجرای برنامه‌های درست ظرف دو تا سه سال می‌توانند اندکی از این خسارات را بهبود بخشند اما بازگشت به سال‌های ۸۳ و ۸۴ رویا و خوابی است که هرگز نخواهیم دید. (شرق ۹۲/۲/۱۴) اصلاح طلبان به لحاظ کیفیت و کمیت و داشتن تشکل و احزابی فراگیر و با اساسنامه در چارچوب نظام، مانند حزب جبهه مشارکت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب کارگزاران سازندگی، مجمع روحانیون مبارز و احزابی دیگر از مهم‌ترین نیروهای متدین طرفدار دوام و استحکام نظام جمهوری اسلامی است و در بین نخبگان و دانشمندان و اساتید و همه در بدنه جامعه از وسیع‌ترین پایگاه اجتماعی برخوردار است و طرد و اخراج این



جناح دقیقاً تخریب و در هم شکستن یکی از محکم‌ترین استوانه‌های نظام است در میان اصلاح‌طلبان شخصیت‌های آرموده و دانشمند و متعبد و متعهد سنگ بنای این جناح گسترده را تشکیل می‌دهند. متهم ساختن آنان به ضعف در ایمان و اعتقاد به اسلام و عدم تعهد به نظام غیر از نسبتی ناروا و تهمتی غیرقابل بخشش بزرگ‌ترین ظلم در حق اسلام و جمهوری اسلامی و بزرگ‌ترین لطمه بر ثبات و مصالح کشور و نظام است و متأسفانه امروز تشکل‌های عمده مربوط به این جناح و شخصیت‌های معتبر و موثر آن در حال تعلیق و تعطیل اجباری و عده‌ای در حبس به سر می‌برند و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری یازدهم همچنان مورد هجوم سنگین تبلیغاتی و تهدید و به خصوص تهدید رد صلاحیت قرار دارند. در شرایطی که بعد از دولت آقای احمدی‌نژاد و این بحران همه جانبه بخش عظیمی از ملت به وجود آقای خاتمی و آقای هاشمی در انتخابات احساس نیاز می‌کنند و حضور آنان را ضروری و لازم می‌شمارند تهدید این دو نفر و وارد کردن اتهام به آن دو و فشار بر آنان که ثبت نام نکنند و از حضور منصرف شوند علامت یک بیماری بزرگ است که اکنون به قلب نیروهای وفادار و متعهد به نظام و اسلام سرایت کرده است. قطعاً باید این بیماری علاج شود و گرنه مجموعه نظام در مخاطره جدی قرار خواهد گرفت. بدون شک این همان چیزی است که دشمنان جمهوری اسلامی و طرفداران براندازی و فروپاشی آن را طلب می‌کنند و آرزو دارند و به آن امید بسته و از آن قوت می‌یابند. من به رهبر معظم انقلاب با تواضع و احترام عرض می‌کنم: «انتخابات پیش رو فرصتی است که تکرار نخواهد شد و می‌توان در این فرصت اختلافات و تفرقه‌ها را به وحدت و یگانگی تبدیل کرد. شکستگی‌ها را جبران نمود و بر زخم‌ها مرهم گذاشت و همه نیروها را زیر یک «پرچم حفظ منافع ملت» جمع کرد و در یک رقابت قانونی و رضایت بخش و قابل اعتماد انتخاباتی باشکوه برگزار کرد و به دولتی مرضی‌الاطراف دست یافت که بتواند با استفاده از تمام نیروها و جناح‌ها به حل معضلات کشور بپردازد و اعتماد عموم ملت را با قانون‌گرایی و مسؤولیت‌پذیری و شفافیت و پاسخگویی و تکیه بر کارشناسی و علم و تدبیر جلب نماید. دولت وحدت ملی و وحدت اسلامی دولتی که منافع همه ملت ایران را نمایندگی کند قرآن مجید می‌گوید: این چنین خدا حق و باطل را (مثل) می‌زند. اما کف به کناری می‌رود و نابود می‌شود و اما آنچه مردم را سود می‌رساند در زمین می‌ماند. (سوره رعد/ آیه ۱۷) هیچ نظامی با زور و تحمیل و قدرت نظامی و اطلاعاتی به خصوص در روزگار ما نمی‌تواند به بقاء و حیات خودش به صورت طولانی ادامه دهد. در زمان ما و پیش چشم جهانیان اتحاد جماهیر شوروی با اینکه از بزرگترین قدرت نظامی و زرادخانه عظیم اتمی برخوردار بود و به فتوحات بزرگی در صنعت و کیهان دست یافت و قدرت عظیم اطلاعاتی و جاسوسی را در اختیار داشت و جذاب‌ترین شعار را در نجات بشر از قدرت سلطه سرمایه و انسان بر انسان دیگر و مبارزه با امپریالیسم سرلوحه تبلیغات او بود، خیلی سریع از درون پوسید و فروپاشید. زیرا به نیازهای واقعی حیات بشر آزادی قانون عدالت و اخلاق و رفاه نتوانست پاسخ مطلوب بدهد. اما اسلام بعد از قرن‌ها زنده و جذاب و درخشان است زیرا با روح بشر و نیازهای واقعی و منافع او دمساز و هماهنگ بوده است. اسلام با فتوحات و جنگ‌ها باقی نمانده است که فاتحین تاریخ بشر اکثراً جز نام زشت ندارند. آنچه اسلام را باقی نگه داشته است و امروز نیز می‌تواند حفظ کند عدالت، اخلاق، عفو، گذشت، رحمت و صلح پیامبر گرامی اسلام است که در برابر دشمنان سفاک و متعصب که از آغاز دعوت تا سال ششم هجرت از هیچ آزاری نسبت به او دریغ نکرده و همواره با او تا آخرین نفس به نبرد پرداخته و برای سر او جایزه تعیین کرده و او را مجبور به مهاجرت نموده و وطن او را غصب نموده بودند به مجرد اینکه پیشنهاد صلح کردند آن را پذیرفت و امتیازات فوق‌العاده نیز به قریش داد. چیزی که برای اصحاب و یاران رسول خدا (ص) سنگین و قابل پذیرش نبود و هنگامی که آنان قرارداد صلح را شکستند و پیامبر بر آنها غلبه کرد همه آنان را بخشید و مورد رحمت قرار داد. و فرمود: «الیوم یوم المرحمه (امروز که روز فتح و غلبه است، روز رحمت است در برابر کسانی که می‌گفتند امروز روز انتقام است). اکنون کلید وحدت ملی و عبور از این شرایط و ورود به مرحله‌ای جدید از تحولات سیاسی و اجتماعی و حل معضلات کنونی جامعه که شمه‌ای از آن بیان شد و همه می‌دانند و می‌گویند در دستان حضرت تعالی و این امکان و فرصت تاریخی در اختیار شما است و همچنان که فرموده‌اید همه سلیقه‌ها می‌توانند در انتخابات حضور داشته باشند و نامزد معرفی کنند. و این که در همه مراحل از جمله بررسی صلاحیت با امانت‌داری کامل فقط بر اساس قانون عمل کنند. شرایط واقعی این حضور را فراهم سازید تا همه جناح‌های ملتزم به قانون اساسی با اطمینان و اعتماد کاندیدای خود را برگزینند و با رضایت وارد انتخابات شوند و انتخاباتی با مشارکت کامل ملت انجام پذیرد. و رئیس‌جمهوری با پشتیبانی تمام ملت انتخاب شده و این به نفع همه جناح‌های سیاسی و در جهت ثبات و دوام جمهوری اسلامی و همه از آن بهره خواهند برد.

اینکه شخصیت محترمی از اعضای شورای نگهبان می‌گوید: «اگر بوی انحراف از کسی احساس کنیم شبهه‌ای نداشته باشید که او را رد صلاحیت خواهیم کرد (بهار، ۹۲/۱/۲۴) و این که سخنگوی شورای نگهبان می‌گوید: کاندیدا باید ایمان قلبی به نظام و قانون اساسی داشته باشد و اگر شورای نگهبان به این ایمان در ذات کاندیداها نرسد آنها را رد صلاحیت خواهد کرد (اعتقاد، ۹۲/۲/۱۲) و این که سخنگوی شورای نگهبان می‌گوید: هیچ



کس نمی‌تواند به شورای نگهبان تذکر دهد (کیهان، ۹۲/۲/۱۷) به هیچ وجه با قانون انتخابات که رسیدگی و رد صلاحیت‌ها را بر اساس مدارک معتبر مراکز قانونی مجاز شمرده است و داوطلب حق شکایت دارد. و مرجع رسیدگی کننده باید دقیقاً شکایت را رسیدگی و آن را اعلام دارد، هماهنگ و منطبق نیست این که سرنوشت صلاحیت داوطلبان و سرنوشت انتخابات و سرنوشت کشور و ملت به شامه شورای نگهبان و یا به علم وجدانی شورای نگهبان به ایمان در باطن کاندیدا معلق شود قانون نیست و از آن نمی‌شود شکایت کرد شامه شورای نگهبان و احراز وجدانی نه قابل تصدیق و نه تکذیب و نه رسیدگی و نه شکایت نه داوری است. بنابراین رهبر معظم انقلاب باید بر این نظارت، نظارت کند. و این گره را که در اجرای قانون انتخابات پدید آمده است بگشاید و سرنوشت ملت و داوطلبان را از این شیوه اجرای قانون و در حقیقت نقض قانون رها سازد و آن را اصلاح نماید. دعا می‌کنیم با تصمیم رهبر معظم این انتخابات به سرنوشت انتخابات دوره هفتم و هشتم مجلس دچار نشده و ملت بتوانند سرنوشت مدیریت اجرایی کشور را آن‌چنان که می‌خواهد و تشخیص می‌دهد به کسی بسپارد که رئیس‌جمهور گروه و طبقه و جناح خاصی نباشد و او بتواند بر معضلات کشور با حمایت عموم ملت و رهبری معظم فایق آید و به اصلاحاتی اساسی موفق باشد. قرآن مجید می‌گوید: پروردگار تو آبادی‌هایی را که اهل آن به اصلاح پردازند به ستم هلاک نمی‌سازد- و ما کانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ (هود/ ۱۱۷)

و ما أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمُ إِلَىٰ مَا أَنهَيْكُمُ عَنْهُ وَإِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَالِيهِ أُنِيبُ (هود/ ۸۸)

از خداوند متعال برای ملت ایران و حضرت‌عالی توفیق مسأت می‌کنم

هفدهم اردیبهشت یکهزار و سیصد و نود و دو

حسین انصاری راد

*** منع ***

وبسایت «کلمه»



نامه سرگشاده محمدرضا معتمدنیا به خامنه‌ای، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۲

یادمان نرفته نظرتان به چه کسی نزدیک‌تر بود!

«یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰی اَلَّا تَعْدِلُوْا اَعْدِلُوْا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی»
 «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همواره برای خدا قیام کنید، و از روی عدالت، گواهی دهید! دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشاند! عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است.»

جناب آقای خامنه‌ای

با توجه به نزدیکی زمان برگزاری انتخابات دوره یازدهم ریاست جمهوری، این نامه را از جهت یادآوری به تصمیمات شما در سال ۱۳۸۸ و آنچه بر مردم گذشت، می‌نگارم.

اگرچه تا کنون بسیار گفته و نوشته‌ایم اما گوش شنوایی وجود نداشت در نتیجه امید به تأثیر این نامه را هم صفر می‌دانم اما احساس وظیفه، دین به کشور و نظام و یاد مظلومیت رهبران جنبش سبز، انگیزه‌هایم برای نگارش این نامه به جنابعالی است و هیچ نگرانی از عواقب آن نداشته زیرا با اعتقاد عمل می‌کنم.

انتخابات نزدیک و حقیقت در حال عریان شدن از پس پرده‌هاست. قرار است خورشید از پس ابرها بیرون آمده تا حقیقت را بر آنانی که خود را به خواب زده‌اند، آشکار شود.

مدتی است کلامتان انتخاباتی آزاد را نوید می‌دهد. ما می‌دانیم در پس پرده این شعارها به دنبال کسب مشروعیتی بر عملکرد تیره خود هستید بارها به کنایه فرموده‌اید من یک رأی دارم. بله شما یک رأی دارید دیگران هر رأیی می‌خواهند داشته و یا داده باشند نتیجه اعلام شده از صندوق‌ها آن خواهد بود که به نظر شما نزدیک‌تر است. همان گونه که چهار سال پیش شما و حلقه اطرافتان با توسل به همه شیوه‌ها، شخصی را که نظرش به نظر شما نزدیک‌تر بود را بر بالای کرسی ریاست جمهوری نشاندید که هزینه گزافی به کشور، مردم و نظام تحمیل کرد.

جناب آقای خامنه‌ای

اگر به دنبال ساختن حماسه‌ای مانند حضور سبز مردم در ۲۲ خرداد ۸۸ هستید بهتر است این تصور را از ذهنتان بیرون کنید. این مردم مخلص و خسته در انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ با ندای «فردایی بهتر» جناب مهندس موسوی در پای صندوق‌های رأی حاضر شدند. ایران خسته، باهیجان و شور خاص خود به شما «نه» گفت، «نه» به فساد و استبداد و اختناق و سرکوب، «نه» به فقر و تورم و بیکاری و اعتیاد، همان «نه»‌ای که در سال ۷۶ گفته بودند.

چه زیباست فرمایش نخست وزیر حضرت امام که می‌گویند: رأی مردم منشأ مشروعیت قدرت سیاسی است و جنبش سبز اعمال هر گونه صلاحیت خودسرانه و گزینشی تحت عنوان نظارت استصوابی را مغایر با قانون اساسی، حق تعیین سرنوشت مردم و حقوق بنیادین آنها دانسته و با آن مبارزه می‌کند. این ندای مهندس موسوی نخست وزیر حضرت امام است. زمان حضرت امام هم وقتی جنابعالی فشار را بر مهندس موسوی شدید و فضا را برای فعالیت ایشان تنگ کردید آن پیر فرزانه منادیش راحق دانسته قاطعانه از مهندس موسوی حمایت نموده و عملکرد ایشان را افضل از شما دانست و خروشان بر شما تاختند.

جناب آقای خامنه‌ای

لازم به یادآوری می‌دانم مادامی که جناب آقای مهندس موسوی، همسر دانشمندش سرکار خانم دکتر رهنورد و حجت‌الاسلام مهدی کروی در حصر به سر برده و تکلیف فاجعه‌کهریزک مشخص نشده، حملات نیروهای تحت امر شما همچنان قربانی گرفته و بخش اعظمی از معترضان به کودتای انتخاباتی ۸۸ هنوز در زندان هستند، مشارکت حداکثری مردم تصوری وهم‌آلود است.

تا زمانی که فیلتر شورای نگهبان، بر اساس نظرات شما، به جای نظارت و اجرای قانون، نماینده و رئیس‌جمهور مشخص می‌کند، حضور در پای صندوق‌های رأی امری عبث و بیهوده است.



تا زمانی که قانون اساسی در مملکت حاکم نشود در هیچ انتخاباتی شرکت نخواهیم کرد. تا زمانی که شما با اشاره انگشت، رأی نمایندگان مورد تأیید مردم را تغییر داده و در امور نمایندگان منتخب مردم دخالت می‌کنید، ما در پای صندوق‌های رأی حاضر نخواهیم شد. خلاصه بگویم؛ تا شما به خواسته‌های مردم تن در ندهید ما در پای صندوق‌های رأی حاضر نخواهیم شد.

جناب آقای خامنه‌ای

ما از نظام مان فاصله نگرفته و یا از آن قهرنکرده‌ایم، ما به شما و حلقه اطرافتان دیگر اطمینان نداریم. ما، شما و حلقه گرداگردتان را خطر و ضایعه‌ای جبران ناپذیر برای نظام و کشور عزیزمان می‌دانیم. شک نکنید نمره شما در اداره کشور نمره مردودی ست. در قدیم کیمیاگران به دنبال اکسیری بودند تا مس را طلا کنند. کجایند تا ببینند که شما، طلا را به کمتر از مس تبدیل کرده اید؟

جناب آقای خامنه‌ای

در دوم خرداد ۱۳۷۶ پس از انداختن رأی خود به صندوق انتخابات ریاست جمهوری فرمودید: هیچ کس برای من آقای رفسنجانی نمی‌شود، روز بیست و نهم خرداد ۱۳۸۸ فرمودید: «نظر من به آقای احمدی‌نژاد از نظر من به آقای رفسنجانی نزدیک‌تر است». شما آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را نیز از خود راندید. همان کسی که در سال ۵۷ با گرفتن تأییدیه از حضرت امام شما را در شورای انقلاب جا داد و پس از فوت حضرت امام نیز فرش قرمز رهبری را برایتان پهن کرد و تا مدت‌ها دوستان به ظاهر امروز و دیروزتان بدین جهت از آیت‌الله هاشمی گله مند بودند.

در عوض حلقه متصله به شما هم کم نگذاشته و بیش‌ترین جسارت‌ها را به آیت‌الله هاشمی یادگار و امین و مشاور عالی حضرت امام و نخست وزیر مظلوم ایشان روا داشتید؟! ولی امروز هم امید مردم بعد از خدا به ایشان است. یاران شما، جناب آقای سید محمد خاتمی رئیس‌جمهوری نظام اسلامی را «مفسد فی الارض»، «وطن‌فروش» و «ستون پنجم» خواندند. اینها حزب‌اللهی‌های شما هستند که این جسارت‌ها بر قلم و زبان‌شان جاری ست. این اهانت‌ها محکومیت نظام و مردم است. شما سکوت می‌کنید؟! شک نداریم سکوت جنابعالی تأییدی بر این منکرهاست.

جناب آقای خامنه‌ای

چهار سال گذشت. چهار سالی که در آن هزاران نفر از پاک‌ترین جوانان این مملکت یا شلاق خوردند و زندانی شدند و یا شهید و یا معلول و یا از هستی ساقط و یا اجباراً مجبور به ترک وطن و آواره شدند. شما بارها فرزندان و یاران و افراد مورد وثوق حضرت امام و مردم را بی بصیرت نامیدید؟! بیت حضرت امام و مجتهدینی که بر اساس نظریه فقهی خود نظر داده بودند از این لقب شما بی بهره نبودند و علاوه بر این مرگ بر ضد ولایت فقیه را هم برایشان چاشنی کردید. در این حلقه بی بصیرتی که ساختید روسای جمهور و نخست وزیر حضرت امام و همسر دانشمندش و خانواده سرداران شهید و رزمندگان و وزراء و نمایندگان مجلس و اکثریت قریب به اتفاق فرهیختگان و دلسوزان نظام و دین و کشور را جای دادید. این مظلومان یا زندانی شدند و یا از ترس خشم شما مهاجرت کردند. عجیب است زندانی کردن آقای کروبی. اگر اصرار و حمایت قاطع این شاگرد حضرت امام در مجلس ششم از شما نبود؛ همان روزها تکلیف نظام و کشور و مجلس با شما یکسره شده بود و مردم مجبور به تحمل شرایط سخت و کمر شکن امروز نبودند. الحق والانصاف آقای کروبی هم پاداشش را از شما خوب گرفت؟!

جناب آقای خامنه‌ای

با این تفاسیر فکر نمی‌کنید حق را گم کرده و به بیراهه رفته باشید و اشکال اساسی از حلقه‌های زنجیره‌ای اطرافتان باشد که یا دشمنند و یا فرق سره با ناسره نمی‌فهمند و یا به قول شما بی‌بصیرتانی هستند که ماسک بر چهره دارند. چندی پیش آقای ولایتی در سفر تبلیغاتی خویش در مشهد گفت: «استفاده از امکانات دولتی برای یک کاندیدای خاص حرام شرعی است و مگر می‌شود با پول مردم به مردم خدمت کرد؟» مردم سؤال می‌کنند این سخن فقط برای سال ۹۲ ذکر شده و فقط در این سال نهی شده یا برای سال ۸۸ هم مصداق داشته است؟ فراموش مان نشده در سال ۸۸ چگونه هزاران میلیارد تومان از خزانه مملکت برای تبلیغ آقای احمدی‌نژاد خرج و تمام امکانات دولتی برای ایشان بسیج شد و هیچ‌کس یاد بیت المال نبود و در ادامه این تخلفات نظام و مردم تاوان سنگینی در این رابطه پرداخت کرده و می‌کنند. و یا در سفر سال ۸۸ جنابعالی به کردستان؛



نمایندگان مورد وثوق شما در شهرهای مختلف تبلیغ آقای احمدی‌نژاد را می‌کردند. در آن سال حرامی و حلالی بیت المال به یاد این دلسوزان بیت المال نبود؟!

جناب آقای خامنه‌ای

شاید بتوان از همه این تخلفات گذشت، سوء استفاده‌ای که از اعتقادات دینی و احساسات پاک مردم توسط حلقه متصل به شما برای رسیدن به مقاصد نامشروع خود و شما عمل کردند که خود ضربه‌ای جبران ناپذیر به دین و عقاید است چه می‌شود؟ یادمان نرفته در خطبه نماز جمعه در تائید آنکس که نظرش به شما نزدیک‌تر بود گفتند: «مردم خدا جوی ایران با اشک و نذر و نیاز و توسل به خدا و ائمه اطهار در سوم تیر یکی از هم قدم‌های خود را انتخاب کردند. کمک خدا در حادثه، مشهود است!» و باز هم گفتند: سوار تاکسی بودم؛ راننده تاکسی گفت من می‌خواهم به آقای احمدی‌نژاد رأی بدهم؛ زیرا مادرم که چند سال پیش مرده، شب قبل به خوابم آمده و گفت به احمدی‌نژاد رأی بدهم. و یا نقل کردند: قبل از برگزاری مرحله اول انتخابات به محضر یکی از علمای اهواز رسیدم. ایشان گفت: نگران نباشید، شخصی که آقای احمدی‌نژاد را نمی‌شناسد، شب بیست و سوم ماه رمضان در حال احیاء پیش از نیمه شب به خواب می‌رود. در خواب به او ندا می‌شود که بلند شو برای آقای احمدی‌نژاد دعا کن، وجود مقدس ولی‌عصر (عج) دارند برای آقای احمدی‌نژاد دعا می‌کنند. و یا این حلقه گردآگردتان در دیدار خود با آقای احمدی‌نژاد فرمودند: «خدای متعال را شاکریم که زمینه انتخاب چنین شخصیتی را برای این دوره خاص از انقلاب فراهم نموده است و آیندگان به این نتیجه خواهند رسید که انتخابات، مشحون به کرامات و معجزات بوده است و از این رو توفیق شکر این نعمت را از خداوند خواستاریم. عنایات حضرت ولی‌عصر (عج) پشتیبان و یار این کشور است که به چنین موفقیتی دست یافته‌ایم! تلقی ما این است که این نفخه الهی که در این زمان در ایران دمیده شده و اثراتش در علاقه بیش‌تر مردم به دین و اندیشه‌های اسلامی به ظهور پیوسته، مرتبه‌ای از مراتب چیزی است که در زمان پیامبر اسلام (ص) تحقق پیدا کرد و ان شاء الله مرتبه کاملش در زمان ظهور حضرت ولی‌عصر (عج) تحقق خواهد یافت». و باز گفتند: «اطاعت از رئیس‌جمهور اطاعت از خداست! و انتخاب او انتخاب امام زمان است». و یا آقای احمدی‌نژاد فرمودند: «برنامه‌هایم را مستقیماً از امام زمان می‌گیرم». «پارانه‌ها مال امام زمان است با بقیه پول هایتان مخلوط نکنید». و یا «دشمن ابرهایی را که به سمت کشور ما می‌آید آلوده می‌کند» و یا فرمودند «فردی را در نظام داریم که با نگاه کردن به علف‌های روی زمین و با الهام از ائمه اطهار معادن گوناگون را کشف می‌کند» و یا «دختری سیزده ساله در زیر زمین خانه‌اش انرژی هسته‌ای کشف کرد». هاله نور دور سرش هم که اظهر من الشمس است.

جناب آقای خامنه‌ای بینی و بین الله با این اوصافی که ذکر کردید آیا شما و همه لشکرتان موظف به اطاعت از ایشان نبودید؟ چه شده به انحراف متهمش می‌کنید. العیاذ بالله بر اساس عملکرد حلقه زنجیره اطرافتان اگر حضرت مهدی (ع) هم ظهور بفرمایند، حتماً توسط همین حلقه زنجیره متهم به جریان انحرافی نخواهد شد؟! یا همه دروغ بوده؟! آیا می‌توانید به مردم صادقانه بفرمائید آن چه در مورد امدادهای غیبی و تأیید امام زمان و ائمه اطهار از احمدی‌نژاد گفته شده همه دروغ بوده و فقط برای محکم کردن جایگاه خود و حلقه اطرافتان به این اظهارات تن داده شده! چه شد و چه کردند با باورها و اعتقادات دینی مردم و انقلاب؟

جناب آقای خامنه‌ای!

شما خوب می‌دانید در منطق دین پیروی مطلق جز از خدای متعال جایز نیست. اگر دستور اطاعت مطلق از رسول خدا و ائمه هدی هم داده شده، به دلیل مقام عصمت شان است؛ که هرگز دستوری بر خلاف موازین شرع صادر نمی‌کنند نقل است فرماندهی از امرای سپاه نبی اکرم آتشی برافروخت و به سربازانش دستور همی داد که داخل آتش شوند. عده‌ای شکوه کنان به نزد حضرت رسول اکرم رفتند. پیامبر فرمودند: اگر وارد آتش می‌شدید تا روز قیامت در آتش می‌ماندید. اطاعت تنها از معروف جایز است؛ و یا مولا هشدار می‌دهد که از سه کس بردین خود بترسید «کسی که خداوند به او قدرت داده و گمان می‌کند که اطاعت او اطاعت خدا و نافرمانی اش معصیت خداست.

فکر نمی‌کنید این راه و روش با نظامی که پشتوانه اش خروش صدها هزار شهیدی ست که آن را به پیروزی رسانده و با خون پاک شان آن را آبیاری کرده اند. راه جوانمردانه‌ای نباشد؟

جناب آقای خامنه‌ای!

کسی که نظرش به شما نزدیک‌تر بوده هم اکنون وارد مبارزه سیاسی با شما شده و قصد دارد قسمتی از اسرار مگو را برملا کند. روزنامه ایران نوشته است: آقای محمود احمدی‌نژاد از سیصد و چهارده مقام در کشور صد و چهل هزار سند جرم و اختلاس در اختیار دارد. و یا معاون سیاسی دفتر



ریاست جمهوری گفت: با افشاگری آقای احمدی نژاد عده‌ای از ترس انتقام جامعه، در پناهگاه‌های امن خود نیز جایی نخواهند داشت. فعلاً زمان سکوت هوشمندانه و هدفمند است. و جناب آقای احمدی نژاد هم در مصاحبه‌ای فرمودند «سکوت به خاطر وحدت است» و نسبت به روزی که این سکوت را بشکند هشدار داد و گفت این «سکوت همیشگی» نیست. جناب آقای خامنه‌ای شک نکنید روزی در برابر همین دوربین‌ها یکی از پرونده‌ها را خواهد گشود. کسی که در پاسخ نامه جنابعالی مبنی بر عزل منصوبش، احکامی بالاتر از آن چه شما بر عزلش اصرار داشته‌اید صادر کرده؟! یا علی رغم همه فشارها از پذیرش مصلحتی در جلسه هیأت دولت جلوگیری نموده و در اثر فشار حلقه اطرافتان یازده روز با عنوان قهر در خانه نشست! شک نکنید گر قافیه تنگ آید، یکی از پرونده هایش را برای «بقا در بازی شطرنج سیاسی با شما» آن را رو خواهد کرد. ایشان بارها مسأله انحصاری کردن قدرت و سیاست را مورد انتقاد قرار داده و گفته «عده‌ای تصور می‌کنند از آسمان به زمین افتاده‌اند و همه کارها را آنها بلدند و باید برای ملت تصمیم بگیرند»!

اقتصاد ایران در این چهارساله نکبت بارتترین دوران خود را گذراند. در این سال‌ها هزاران میلیارد تومان درآمد به خزانه واریز نشده است. قسمتی از درآمدهای نفت مفقود شده، سی و سه میلیارد دلار در بانک‌ها (جهان صنعت؛ ۲ بهمن ۱۳۹۱) گم شده (حتما شما می‌دانید کجا مصرف شده، مردم و سایر مسئولین نامحرمند)، وام‌های کم بهره‌ای که پرداخت نشده (تا حد ۷۰ هزار میلیارد تومان) و یا پول‌پاشی برای جمع‌آوری رأی (۹ هزار میلیارد تومان در سال ۱۳۸۸، علی عسگری، خبر آنلاین، ۱۸ آذر ۱۳۹۱)، اعطای وام‌های کم بهره به از ما بهتران در این دوره آن چنان بسط یافته که میزان مطالبات معوق بانکی از سیزده هزار میلیارد تومان در سال ۱۳۸۶ به حدود هفتاد هزار میلیارد تومان در آذر سال ۱۳۹۱ رسیده. (فارس، ۱۸ آذر ۱۳۹۱) «هفت برابر شدن نقدینگی؟! بله رکورد زده‌اید ثمره هشت ساله دولت و مجلس تحت سیطره و استیلای کامل شما فسادش در رگ و ریشه کشور گسترش یافته که حتا حلقه‌های زنجیره جنابعالی این دولت را فاسدترین دولت در جمهوری اسلامی نامیده‌اند! سر جمع درآمدهای نفتی دولت نهم و دهم آنکه بهترین دولت بعد از مشروطه نامیدید در سال‌های ۸۴ تا ۹۱ رقمی بالغ بر ۷۹۰ میلیارد دلار بوده که از سر جمع درآمدهای نفتی کشور طی سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۸۳ معادل ۱۴۵ میلیارد دلار بیش‌تر بوده است! منابع دریای خزر و منابع خلیج فارس و دریای عمان و دیگر منابع مشترک را دشمنان کشور و نظام به تاراج برده و یا برای به تاراج بردن آن برنامه دارند یادمان نرود در آینده‌ای نه چندان دور کویری دیگر در ارومیه حاصل خیز هم جای خواهد داد و این رکوردی بی نظیر در دنیاست که متعلق به شماست.

جناب آقای خامنه‌ای

در پایان ضمن یادآوری لطمات جبران‌ناپذیری و هزینه‌گزافی که به کشور، مردم و نظام طی این چهار سال تحمیل کردید به شما متذکر می‌شوم ساختن حماسه حضور مردم در پای صندوق‌های رأی تنها با آزادی رهبران جنبش سبز مردم ایران و زمینه‌سازی انتخاباتی آزاد شکل خواهد گرفت. میرحسین موسوی مبین اندیشه‌ای است که نتیجه‌اش بازگرداندن اقتدار، عزت و هویت ایرانی است.

موسوی و اندیشه‌اش را به مردم بازگردانید.

يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَا تَنْتَقِمَنَّ مِنَ الظَّالِمِ فِي عَاجِلِهِ وَآجِلِهِ وَلَا تَنْتَقِمَنَّ مِمَّنْ رَأَى مَظْلُومًا فَقَدَرُ أَنْ يَنْصُرَهُ فَلَمْ يَنْصُرَهُ
خدای عزوجل می‌فرماید: به عزت و جلالم سوگند که از ظالم در دنیا و آخرت انتقام می‌گیرم و از کسی هم که مظلومی را ببیند و بتواند یاریش کند و نکند بی گمان انتقام می‌گیرم.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

*** منبع ***

وبسایت «کلمه»

**نامه سرگشاده محمدحسین کروب‌ی به خامنه‌ای، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۲ (++)****فرزند کروب‌ی خطاب به رهبری: قیام کردیم که سازمانی خشن‌تر و غیراخلاقی‌تر از ساواک در ایران زمام امور امنیتی را در دست گیرد؟**

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
رهبر جمهوری اسلامی ایران
با سلام

همان‌گونه که در جریان قرار گرفته‌اید، در تاریخ بیست و سوم بهمن ماه ۱۳۹۱ مأموران امنیتی به اتفاق نماینده دادستان که با پوشاندن سر و صورت، خود را به هیبت شبگردان در آورده بود، به منزل شخصی اینجانب و دو تن از فرزندان مهندس میرحسین موسوی، یورش آورده و ضمن تفتیش، بیش از ۳۰ قلم از اموال من جمله اسناد هویتی، ملکی و مالی و تلفن همراه و رایانه شخصی من و دیگر اعضا خانواده‌ام و نیز وسایلی دیگر را ضبط نموده و با خود بردند و پس از سه هفته تنها شناسنامه و کارت ملی و دیگر را بازپس دادند.

جناب آیت‌الله خامنه‌ای

بیش از دو سال پیش نیز، در روز حصر و حبس غیرقانونی پدر و مادرم؛ مأموران امنیتی با حمله به منزل شخصی من و شکستن قفل منزل، آنجا را به مدت ۲۰ روز در اشغال خود در آورده بودند. پس از این حمله نیز پرونده تحصیلی فرزندانم را از مدارس محل تحصیلشان گرفته و مدت ۴ ماه ضبط نموده بودند. پاسپورت من نیز بیش از سه سال است که ضبط شده و اجازه خروج از کشور حتی برای سفر حج را نیز نیافتم. این در حالی است که ساواک در دوران رژیم سابق بارها به منزل جد مبارز و پدر مجاهدم حمله کرده بود، اما این حملات برای یک بار نیز به ضبط اموال شخصی و خانوادگی آنان منجر نشده بود؛ و بنا به نقل متواتر مبارزین قبل از انقلاب، ساواک هیچ‌گاه اقدام به ضبط اموال شخصی مخالفین سیاسی نمی‌نمود. مأموران امنیتی ساواک حداقل شأنی برای خود قائل بودند و به حوزه خصوصی افراد وارد نمی‌شدند اما گویا برای مأمورین امنیتی کنونی حد و مرز مفهومی ندارد.

آیا امام و ملت قیام کردند که سازمانی خشن‌تر و غیراخلاقی‌تر از ساواک در ایران زمام امور امنیتی را در دست گیرد؟

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

شما عمل آقای احمدی‌نژاد رئیس دولت مستقر کنونی در مجلس، علیه برادران لاریجانی را به درستی خلاف شرع و اخلاق و قانون دانستید! آیا ضبط اموال شخصی خانواده فعالین سیاسی - اجتماعی، خلاف شرع و اخلاق و قانون نیست؟ (لازم است به اطلاع برسانم که ضبط اسناد و مدارک شخصی برای ایذاء مخالفین سیاسی به یک رویه توسط دستگاه‌های امنیتی در جمهوری اسلامی تبدیل شده است.) لذا از جنابعالی انتظار هست که برای حفظ آبروی حکومت دینی با توییح این افراد و جلوگیری از تکرار این اعمال غیراخلاقی و غیرشرعی دستور مقتضی برای اصلاح این رویه‌ها را صادر فرمائید و عنداللزوم میزان تمکین مأموران امنیتی از دستورات جنابعالی را در نامه بعدی به اطلاعتان خواهم رسانید.

محمدحسین کروب‌ی

تهران

۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۹۲



*** منع ***

وبسایت «سحام نیوز»

<http://sahamnews.org/1392/02/251252/>

**بیست و هشتمین نامه سرگشاده محمد نوری‌زاد به خامنه‌ای، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۲ (++)****اخم و خشم شما باعث شد که در این مُلک، نخبگی به خاک بنشیند و پخمگی بر فراز آید**

معدل و عصاره فهم و درک و دانش همه داوطلبانی که برای جایگاه ریاست جمهوری دورخیز کرده‌اند، به کار اداره یک کارخانه و دانشگاه چهل سال پیش نمی‌آید، چه برسد به این که رشته‌های اداره یک کشور بُهت‌زده را در دست بگیرند

این شاخص نماز و حجاب آقا جان چه‌ها که نکرده با این کشور بخت برگشته!

به نام خدایی که «خیر» آفرید

سلام به محضر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

رهبر گرامی جمهوری اسلامی ایران

زمان گذشت و گذشت و ما همگی پیر شدیم و اکنون، اگر که به پشت سر بنگریم، رد پای اطوار خود را بر سر و روی شهرها و روستاها و نسل‌های انقلاب خواهیم یافت. شرمگنانه می‌گویم: آنچه که با این همه بگیر و ببند و هیاهو به جای گذارده‌ایم، چیز دندان‌گیری که نیست، آزردهنده نیز هست. ما از همه چیز و همه کس برای بالا بردن قلعه ماندگاری خود ملات ساخته‌ایم؛ از مردم، از خدا، از همه چیز. امروز به صورت ظاهر، قلعه ما برقرار است اما کم‌تر کسی از خدا و مردم سراغ می‌گیرد. به دنبال همین بوده‌اید آیا؟

کم‌تر از یک ماه به روز انتخابات مانده است. این روزها اگر از بلندای همان قلعه به جامعه بنگرید، یک گول قلچماق خواهید دید که در همه جا پرسه می‌زند و به صورت مردم آب دهان می‌اندازد. این گول قلچماق: بلاتکلیفی است. و شما ای بزرگوار، جامعه‌ای بلاتکلیف بار آورده‌اید. چه کسی نمی‌داند در این کشور پهناور، هر کسی هر سنگی که برمی‌دارد و هر سنگی که به جای می‌نهد، ابتدا باید به قلعه بلند شما بنگرد و از شما اجازه بگیرد. این فرهنگ «آقا اجازه» همان است که شما را به التذاذ درمی‌اندازد. چرا نگویم شما لذت می‌برید از این که همه سرنخ‌ها به قلعه مبارکتان وصل است. بله، ای بزرگوار، مردم بی‌اراده و بلاتکلیف این‌گونه متولد می‌شوند، درست به همین شکل و شمایل که شما در این بیست و چهار سال رهبری خویش عمل کرده‌اید.

خدای خوب آنگاه که جناب آدم را خلق کرد و قدر و قیمت و فهم و برتری او را به فرشتگان نشان داد، به او «اختیار» عطا فرمود. چرا که «خیر» او را در همین اختیار می‌دید؛ و جناب شما همان اختیار را از میلیون‌ها آدمی زاده و ستانده‌اید. خدا انسان‌های دور و دراز تاریخ را صاحب‌اختیار امور خود رقم زد و شما انسان‌های این روزگار را کودک و رشدنیافته تفسیر فرموده‌اید.

خدا برای هدایت بشر پیامبرانی گسیل فرمود و به همه پیامبرانش فهماند که: سر به سر این بشر مگذارید، تنها و تنها راه درست را به او نشان بدهید و بگذارید، که اگر این بشر تمایل داشت به شما می‌گردد و اگر نه او را رها کنید و با او دست به یقه شوید؛ و پیامبران، به اطاعت دست بر چشم نهادند و قرن‌های قرن همین کردند. شما اما هنوز از گرد راه نرسیده، به اسم خدا و به اسم پیامبران، مخاطبان خود را به بد و خوب تقسیم بستید و برای خوب‌های مطلوب خود فرصت و و برای بد‌ها شلاق و مرگ و زندان و دربه‌دوری تجویز فرمودید.

تربیت مردم در بلاتکلیفی، محصول سال‌های دراز رهبری شماست. چند وقت دیگر ما به روز سرنوشت‌ساز انتخابات می‌رسیم، اما نه که با این بلاتکلیفی هم‌اره، باید به مردم هیچ‌فهم ایران گوشزد شود تا همگی بدانند و آگاه باشند که لقمه نانی اگر می‌خورند به صدقه سری عنایات حضرت شماست، چشم‌ها همچنان به قلعه مألوف شما دوخته مانده و کسی را یارای قدم برداشتن نیست. همه با چشم و دهان گشوده و لب و لوچه آویزان به قلعه شما می‌نگرند تا مگر از پنجره‌ای سر بیرون آورید و برای مردم دست تکان بدهید و تکلیفشان را مشخص فرمایید. در سایر کشورها، از یک سال مانده به روز انتخابات، کل کشور در تب و تاب گزینش فرد یا افراد کارآمد به جنب و جوش درمی‌افتد، ما اما تا بیخ روز انتخابات هنوز معطل و منگ و بی‌اختیار شما مانده‌ایم.



اخم و خشم شما باعث شد که در این مُلک، نخبگی به خاک بنشیند و پخمگی بر فراز آید. به همین خاطر است که اکنون - در سی و چهار سالگی انقلاب - معدل و عصاره فهم و درک و دانش همه داوطلبانی که برای جایگاه ریاست جمهوری دورخیز کرده‌اند، به کار اداره یک کارخانه و دانشگاه چهل سال پیش نمی‌آید، چه برسد به این که رشته‌های اداره یک کشور بُهت‌زده را در دست بگیرند.

بی‌پرده بگویم: اگر امروز کسانی چون شیخ حسن روحانی و شیخ علی فلاحیان و شیخ مصطفی پورمحمدی جرأت یافته‌اند به سمت ریسمان ریاست جمهوری دست دراز کنند، نه به خاطر لیاقت‌ها و بایستگی‌های فراوانی است که اینان دارند و دیگران ندارند، نخیر، بل به این خاطر است که اینان و دیگرانی چون اینان در گردونه پخمگان اطراف خود، خود را یک سر و گردن برتر یافته‌اند و مطمئن شده‌اند که جناب شما در گزینش میان دو نفری که یکی کاردان و کارشناس و جهان‌فهم و پاک‌نهاد و وطن‌پرست اما نمازنخوان است، و دیگری که هیچ‌فهم و کم‌خرد و ضایع‌کننده سرمایه‌ها و اعتبارهاست اما نمازیخوان، گرایش حتمی‌تان به دومی است. اگر چه با گزینش دومی کشور به خاک بنشیند و سرمایه‌هایش تباہ شود. این شاخص نماز و حجاب آقا جان چه‌ها که نکرده با این کشور بخت برگشته!

من با اطمینان می‌گویم که سرداران شما در آن قلعه مألوف، برای خلق «حماسه سیاسی» مورد نظر جناب شما، برنامه‌های متنوعی خلق کرده‌اند. وگرنه مردمی که بخش قابل توجهی از استعداد و هویتشان پخش و پلا شده و خودشان زخم خورده‌اند و شخصیتشان تحقیر شده و عزیزانشان زندانی، مگر چه نسبتی با حماسه و این جور الفاظ شعاری و بدون پشتوانه دارند؟ حماسه‌ای اگر باشد، در سال هشتاد و هشت رخ داد و با مهندسی جناب آقا مجتبی‌ای شما تباہ شد و رفت. اکنون به کدامین انگیزه و کشش قرار است حماسه‌ای دیگر عَلم شود؟ جز همان هیاهوهای صداوسیمایی مکرر، و دروغ‌پردازی‌های فریبکارانه و خائنانه‌اش.

شاید یکی از اساسی‌ترین سناریوهایی که در آن قلعه طراحی و نوشته شده و به موقع نیز توسط برادران دینی ما به جان جامعه در خواهد افتاد، ایجاد بلوهای طراحی‌شده و البته کنترل‌شده از یک سوی است، و از دیگر سوی، بها دادن به صورت صوری قانون و فصل‌الخطابی خود حضرتعالی در بزنگاه‌های تکلیفی ساختگی باشد. در آن بلوا شما مرتب مردم و داوطلبان سرگشته را به قانون ارجاع خواهید داد و آنان را به آرامش دعوت خواهید فرمود. اما کدام قانون؟ همان که مسیر معبرش از زیر پای قلعه مألوف شما می‌گذرد.

وقتی از سه ماه پیش به این سوی، وزیر اطلاعات شما از بلوا و آشوب اهالی فتنه در روزهای منتهی به انتخابات خبر می‌دهد، و سرداران پف‌کرده از مال حرام برای همان اهالی خط و نشان امنیتی می‌کشند، بدیهی است که بروز بلوا، آن هم با هنرمندی شعبون بی‌مخ‌های دست‌آموز می‌تواند نقطه عطف همان سناریویی باشد که قرار است عملیاتی شود.

شما نیک می‌دانید که اگر انگشت تأیید بر هر داوطلب ریاست جمهوری بگذارید، بخش وسیعی از مردم روی از او برمی‌گرداند و به دیگری رأی خواهند داد. بله، شما این را نیک می‌دانید، و نیک‌تر می‌دانید که گذرگاه رأی مردم، وزارت کشور است. وزارت کشور که چشم به پنجره قلعه مألوف شما دارد و می‌تواند به راحتی رأی‌ها که نه، بل عاطفه‌ها و فهم‌ها و آدم‌ها را جابه‌جا کند بی آنکه مزاحمی و ناظری بر چند و چون این جابه‌جایی‌ها نظارت داشته باشد.

در روزهای پیش و پس انتخابات، بروز بلوا توسط شعبون بی‌مخ‌هایی که به لباس فتنه‌گران درآمده‌اند، پای شما را به میان خواهد کشاند و شما، در یک سخنرانی و بیانیه، بساط انتخابات را برخواهید چید، و انتخاب رئیس جمهور را به اراده نمایندگان مجلس خواهید سپرد؛ کدام نمایندگان؟ همان‌ها که پیشاپیش و به فرموده، برای رد صلاحیت این و تأیید آن دورخیز کرده‌اند و جز بعبعی محزون، صدایی از حنجره‌های مفلوکشان بیرون نمی‌خزد. این‌جاست که این مجلس و این نمایندگان، درست همانی را بر تخت خواهند نشاند که اراده جناب شما با اوست.

شاید بفرمایید: این توهمی بیش نیست؛ که من می‌گویم: قرار نیست سخن سال‌ها پیش شما در کرمانشاه، که در آنجا باب انتخابات پارلمانی را واگشودید، به دوردست‌های تاریخ احاله شود. شما بذری افشاندید که ثمرش را در محدوده همین چند وقت باقیمانده از عمر شریفتان بریچینید. نه این که رهبران بعدی شما به پیشنهاد شما داخل شوند. پس، انتخابات پارلمانی زمانی موضوعیت پیدا می‌کند که بستر مناسب و مخصوص به خود داشته باشد. این بستر را همان غول قلچماق یا شعبون بی‌مخ‌هایی فراهم می‌کنند که خود جناب شما به آنان خط داده‌اید تا خشم‌ها و انرژی‌های خود را برای روزهای خاص ذخیره کنند.

سخن پایانی من هدیه‌ای است به جناب شما:

همان‌گونه که خدای خوب به پیامبرانش آموخت که سر به سر این بشر لجوج و صاحب‌اختیار مگذارند، شما نیز تن به مقدرات مردمی بسپارید. خود را کنار بکشید تا مردم خود به انتخاب هر که بدو مایلند اقدام کنند؛ و یا اگر خیری در این انتخابات نمی‌بینند، از خیر حماسه و این جور



چیزها بگذرند. مطمئناً در این کنار کشیدن شما، هم برای شما خیر تدارک دیده شده و هم برای مردمی که به صورت ظاهر و قانوناً باید صاحب اختیار باشند و نیستند. والسلام

با احترام و ادب:

محمد نوری زاد

سیام اردیبهشت سال نود و دو

*** منبع ***

وبسایت رسمی محمد نوری زاد

<http://nurizad.info/?p=21720>



نامه محمدصادق (م‌حی‌الدین) حائری شیرازی به خامنه‌ای، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲

حذف یک طرف در انتخابات، با مصلحت حماسه سیاسی سازگار نیست

آیت‌الله حائری شیرازی نماینده استان فارس در مجلس خبرگان، طی نامه‌ای به رهبر معظم انقلاب تأکید کرد: «حماسه سیاسی در انتخابات و مشارکت حداکثری که همواره موردنظر رهبری بوده است، وقتی تحقق می‌یابد که افراد رده اول دو طرف در رقابت حاضر باشند.»

به گزارش گروه دریافت خبر خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، آیت‌الله حائری شیرازی در بخشی از این نامه آورده است: «حماسه سیاسی در انتخابات و مشارکت حداکثری که همواره موردنظر رهبری بوده است، وقتی تحقق می‌یابد که افراد رده اول دو طرف در رقابت حاضر باشند. مثلاً بازی استقلال و پیروزی، همه را در استادیوم حاضر می‌کند و جای خالی نمی‌ماند. حذف یکی از این دو تیم حضور را به حداقل می‌رساند.»

در ادامه این نامه خاطرنشان شده است: «همین‌طور حذف یک فرد برجسته از صحنه انتخابات در شرایط کنونی با هدف ایجاد حماسه سیاسی ناسازگار است، حتی اگر توجیهات حذف، منطقی باشد.»

وی در پایان نامه خود، از مقام معظم رهبری خواسته است که به شورای نگهبان بفرماید «فعسی أن تکرهوا شیئاً و يجعل الله فیه خیراً کثیراً»؛ ای بسا که شما از امری خوششان نمی‌آید و خداوند در همان کار خیر کثیر قرار دهد. در انتخابات، حذف یک طرف یا حذف فرد برجسته آن در شرایط کنونی با مصلحت ضرورت ایجاد حماسه سیاسی سازگار نیست.

*** منع ***

وبسایت محمدصادق حائری شیرازی؛ وبسایت «خبرگزاری ایسنا»

<http://haerishirazi.ir/shownews.asp?id=727>

<http://isna.ir/fa/news/92023121196/>

**نامه سرگشاده زهرا مصطفوی (دختر خمینی) به خامنه‌ای، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲****خواهشمند است دخالت فرمایید و نشان دهید ولایت فقیه می‌خواهد جلوی دیکتاتوری را بگیرد**

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله العظمی آقای خامنه‌ای مد ظله العالی؛
با عرض سلام و ارادت کامل،

همان روزی که تأیید امام بر رهبری حضرت‌تعالی را از زبان ایشان شنیدم و همواره آن نظریه را در مواقع لازم بیان کرده‌ام، تأیید صلاحیت برادر آقای هاشمی را هم شنیدم، زیرا امام بعد از نام جنابعالی نام ایشان را هم ذکر کردند. خوشبختانه و به حق حضرت‌تعالی مورد رأی خبرگان قرار گرفتید، لذا لزومی نمی‌دیدم تا ذکر در این مورد از ایشان به میان آورم. اما متأسفانه امروز که می‌بینم شورای نگهبان دست به رد صلاحیت ایشان برای ریاست جمهوری زده است، خواهرانه تذکر می‌دهم که این کار هیچ معنایی جز فاصله انداختن بین دو یار امام و بی‌توجهی به شوق و اقبالی که مردم کوچه و خیابان به نظام و انتخابات پیدا کرده است ندارد. من مدعی نیستم که آقای هاشمی امروزی همان فرد دیروزی است، زیرا این تغییرات در تک تک مردم در گذر زمان رخ داده است «وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِلَّا النَّفْسَ لَأْمَارَةً بِالسُّوءِ» اما جدا شدن تدریجی شما از هم بزرگ‌ترین لطمه‌ای است که به انقلاب و نظام وارد می‌شود؛ چنانچه امام همیشه می‌فرمودند: این دو وقتی با هم باشند خوب‌اند. خواهشمند است در این امر مهم دخالت فرمائید و نگذارید که یک حرکت همه تلاش‌ها را خراب کند و نشان دهید که چرا امام می‌فرمود: «ولایت فقیه برای آن است که نگذارد هر کس هر کاری دلش می‌خواهد بکند و ولایت فقیه می‌خواهد جلوی دیکتاتوری را بگیرد»؛ خواهش می‌کنم فلسفه وجودی ولایت مطلقه فقیه را یک بار دیگر عینیت ببخشید؛ اطمینان دارم که این درخواست، زبان حال بسیاری از دلسوزان نظام است که نگران وضع ایران اسلامی هستند و دلشان برای شنیدن طنین وحدت و همدلی در این کشور می‌تپد.

ارادتمند؛

۹۲/۲/۳۱

زهرا مصطفوی

*** منع ***

وبسایت «جماران»

**پاسخ دفتر خامنه‌ای به نامه سرگشاده زهرا خمینی (طنز)؛ مهدی یعقوبی، ۱ خرداد ۱۳۹۲**

دوشیزه مکرمه!

از آنجا که نامه سرگشاده توسط یک بانو آن هم فرزند خلف آن امام راحل که هم‌اکنون در اسفل السافلین با حوریان و غلمان مشغول مزاح می‌باشد نوشته شده است و از آنجا که جواب دادن به نامه یک نامحرم خلاف شوونات دینی و شأن و مقام ولایت فقیه و باعث فسق و فجور در مملکت اسلامی می‌گردد حضرت آقا به من دربان حرمسرا امر فرمودند تا جواب نامه شما را بالفور و فوت وقت بدهم.

فرزند مکرمه امام؛ الهی که من قربان چادر سیاه‌تان بگردم!

من آقای کوسه رفسنجان را مانند پسته‌های خندان باغ‌های رفسنجان می‌شناسم و هم او بود که آخوند یک لاقبای دیروز یعنی امام خامنه‌ای را یک روزه به درجه ولایت و امامت رساند و صاحب تخت و تاجش نمود و طراح اصلی قتل‌های زنجیره‌ای در داخل و خارج و دیگر قتل‌ها برای بقای نظام بود.

چنان‌که امام فرمود من آنها را مانند تخم دوست دارم - البته گمان بد نکند منظور تخم چشم می‌باشد - این دو مانند یک سیبی (البته کرم‌خورده) هستند که از وسط نصف شده باشند و هر گاه که با هم باشند سُر و مُر و گنده‌اند و لاکن چنان نباشد که چنان شود و آن کنند که آنان کرده‌اند و نفاق در بین‌شان دشمنان افکنند و عمود خیمه نظام تکان تکان بخورد و بر سر نظام فرو ریزد که خدای ناکرده «نه از تاک نشان بماند و نه از تاک نشان».

از رد صلاحیت شدن آیت‌الله رفسنجانی توسط شورای نگهبان بیمی به دل راه ندهید، همه مسائل به‌زودی رفع و رجوع خواهد شد. اعضای شورای نگهبان همان‌طور که می‌دانید سگ‌هایی هستند که اگر چه گاهی کمی هار می‌شوند و پر و پاچه خودی‌ها را برای حفظ نظام می‌گیرند اما افسارشان دست ولایت فقیه است و با انداختن چند تکه استخوان به پیش پایشان خر می‌شوند و به راه می‌آیند.

همان‌گونه که بانوی مکرمه فرمودید بدون فلسفه وجودی ولایت مطلقه فقیه دیکتاتوری می‌شود و در زندان‌ها به بی‌گناهان تجاوز و به اعتراض مسالمت‌آمیز مردم با گلوله پاسخ داده شده و با خودروهای نظامی از روی پیکرشان رد خواهند شد.

خواشمند است آن گرام و دوشیزه جوان که یک گل از صد گلش نشکفته است نگران نباشد، مملکت با ولایت فقیه در امن و امن است و این کاخ پرجبروتی که بر روی استخوان و گوشت و پوست و خون ایرانیان بر پا گردیده است، تا ظهور مهدی موعود(عج) بر پا خواهد ماند و به فلسفه وجودی ولایت مطلقه فقیه عینیت بخشیده خواهد شد.

دلسوزانی مانند شما همیشه مایه افتخار مملکت اسلامی (ضد ایرانی) می‌باشد. هیچ نگران نباشید و به خود ناراحتی از این بابت راه ندهید که برای قلب‌تان ضرر دارد و خدای نکرده به آنجا رهسپارتان خواهد کرد که عرب نی انداخت.

برای آرامش دل و صفای باطن و دیدن باغات و ریاحینی که ابوی شما و ادامه‌دهندگان راهشان یعنی خامنه و کوسه بر پا ساخته‌اند، سری به «خاوران» و به قولی به خاوران‌ها بزنید تا آرامش مادی و معنوی را باز یابید.

اندرونی آغا، کلثوم ننه معروف به بنت‌الرقیه

*** منبع ***

وبلاگ «خرافه»

**نامه سرگشاده علی مطهری به خامنه‌ای، ۱ خرداد ۱۳۹۲**

حدس قوی دارم که اگر امام خمینی هم، به فرض حیات، با نام مستعار در انتخابات شرکت می‌کردند صلاحیت‌شان رد می‌شد، چون ایشان هم گاهی انتقاداتی داشتند

بسم الله الرحمن الرحيم
 رهبر گرامی، آیت‌الله خامنه‌ای دامت برکاته
 با اهداء سلام،

در خصوص رد صلاحیت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی برای انتخابات ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان، به عرض می‌رساند این رد صلاحیت که با دو دلیل ناموجه ناتوانی جسمی و نقش داشتن در فتنه سال ۸۸ انجام شده است آسیب جدی به انتخابات آینده وارد خواهد کرد و حماسه سیاسی مورد نظر جنابعالی را محقق نخواهد ساخت. حدس قوی دارم که اگر امام خمینی هم، به فرض حیات، با نام مستعار در انتخابات شرکت می‌کردند صلاحیت‌شان رد می‌شد، چون ایشان هم گاهی انتقاداتی داشتند.

مستحضر هستم که با ورود جناب آقای هاشمی به صحنه انتخابات چه شور و شوقی در میان مردم و چه امیدی در دل آنان به اصلاح امور و پیشرفت سریع‌تر کشور پیدا شد و با رد صلاحیت ایشان طبعاً آن شور و شوق و آن امید از بین رفت.

پیشنهاد می‌کنم با حکم حکومتی در تأیید صلاحیت ایشان زمینه تحقق حماسه سیاسی مورد نظر آن رهبر عزیز را فراهم آورید و محذور احتمالی لزوم اقدام مشابه درباره آقای مشایی موجه به نظر نمی‌رسد زیرا قیاس این دو با هم قیاس مع‌الفارق است و رد صلاحیت به دلیل داشتن گرایش‌های فکری غیراسلامی کار درستی است اما رد صلاحیت به دلیل منتقد بودن کار نادرستی است. اولی مشمول حکم حکومتی نمی‌شود و دومی مشمول می‌شود.

برای جنابعالی آرزوی سلامت و توفیق بیشتر دارم.

والسلام

۹۲ / ۳ / ۱

علی مطهری

*** منبع ***

وبسایت «خبرآنلاین»



نامه سرگشاده محمدامین هادوی به خامنه‌ای، ۱ خرداد ۱۳۹۲

«جاده یک‌طرفه» شیوه و منش عاقلان نیست؛ حذف هاشمی خوشنامی و آبرو نمی‌آورد

بسم الله الرحمن الرحيم

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حُكِمَ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (آیه ۵۸ سوره نساء)

مقام محترم رهبری

با سلام، ساعتی پیش از اعلام رسمی اسامی نامزدهای منتخب شورای نگهبان، گزارشی از صدا و سیما پخش شد که در آن با تبختر اعلام می‌شد که کشور در جاده‌ای «یک‌طرفه» است که «دور برگردان» ندارد اما «خروجی» دارد. بیان چنین ادعایی ضمن آنکه شایعه رد صلاحیت آقای هاشمی رفسنجانی را مسجل می‌ساخت به علاوه اینجانب را به یاد آن سخن محمدرضا پهلوی انداخت که در آستانه دروازه تمدن «راه حل پاسپورت» را پیش پای مخالفان خود قرار می‌داد با این تفاوت که آن غافل جاهل مخاطبان خود را مخالفان براندازی که سر سازش ندارند می‌دانست نه امرا و صاحب‌منصبان حکومت خویش.

مقام رهبری

«جاده یک‌طرفه» شیوه و منش عاقلان نیست، اگر تصور می‌شود که حضور آقای هاشمی در عالی‌ترین مقام اجرایی کشور عقبگرد و بازگشت از مسیری است که با صرف هزینه‌ها و حذف‌های پی در پی در پیش گرفته شده است و این مسیر به صلاح ملک و ملت است با صراحت باید گفت، شور و امیدی که تنها چند دقیقه حضور آقای هاشمی در وزارت کشور جهت ثبت نام در انتخابات ریاست جمهوری در اقشار مختلف مردم برانگیخت و اقبالی که آحاد ملت به ویژه فعالان بخش خصوصی و حوزه اقتصاد به این نامزد رد صلاحیت شده نشان دادند حکایت از آن دارند که اکثریت مردم همین بازگشت را به ادامه راهی که رئیس دولت بی‌ترمز در آن می‌راند ترجیح می‌دهند و یا به عبارت نزدیک به ادبیات این روزها «دور برگردان» را به «مسیر انحرافی» اولویت می‌دهند.

اینجانب العیاذ بالله جایگاه ولایت فقیه را همتراز با ولایت ائمه اطهار نمی‌دانم اما از آنجا که مطلع برخی از اطرافیان حضرتعالی متاسفانه بر چنین اعتقادی هستند داستان جنگ صفین را یادآوری می‌کنم که امیرالمؤمنین علی(ع) که در عصمتش هیچ تردیدی نیست، آن هنگام که خواست و مطالبه هر چند باطل سپاهیان را دید مالک اشتر را از آستانه فتح فرا خواند، و امروز نه جنابعالی در جایگاه حق امیرالمؤمنین علی(ع) هستید و نه خواست و امید مردم باطل است.

مقام رهبری

آنچه این روزها تحت عنوان استدلال ابتدا در مقام زمینه‌سازی و سپس توجیه رد صلاحیت آقای هاشمی از تریبون‌های رسمی بیان می‌شود آنچنان متناقض و بی‌پایه است که مخاطب آرزو می‌کند ای کاش به جای آنکه قانون و اصول حقوقی بازیچه منویات فردی و گروهی قرار شود همان نقل قول معروف مستبد فرانسه که می‌گفت «من قانونم» علناً ابراز می‌شد.

جریان بررسی صلاحیت نامزدهای ریاست جمهوری به ویژه در این دوره تخلفی آشکار از قانون اساسی است؛ به فهرست احراز صلاحیت شدگان نگاهی کنید، آیا تمام این هشت نفر آقایان واجد شرایط احصاء شده در قانون اساسی هستند؟ آیا همگی از میان رجال مذهبی و سیاسی انتخاب شده‌اند؟ چند تن از این آقایان نماینده و برگزیده جریان‌های اصلی سیاسی هستند؟ آیا صرف کارمند دولت بودن و در مورد برخی از آنان ارتقاء در نتیجه رانت به مقامات عالی را می‌توان نشانه‌ای از رجل سیاسی دانست؟ آیا تمامی آقایان مطابق اصل ۱۱۵ مدیر و مدبر و دارای حسن سابقه هستند؟ به طور نمونه فردی که تنها در یک سمت دیپلماتیک ارشد بوده و نتایج کار او هنوز حاصل نشده است آیا مدیر، مدبر و دارای حسن سابقه است؟ بگذریم از آنچه در کارنامه و سوابق وزارت خارجه موجود است.



با این همه موضوع سلب و رد دیگران مورد تأکید اینجانب نیست، آنچه مورد تأکید است نفی منطق توجیهات ارایه شده در خصوص رد صلاحیت آقای هاشمی است. به طور مشخص دو موضوع را در میان آنچه علیه ایشان گفته شده است می‌توان تمیز داد. اولاً وضع جسمی و شرایط سنی و ثانیاً سوء سوابق مدیریتی یا نمونه‌هایی از جمله نقش ایشان در حوادث پس از انتخابات سال ۸۸۰

در خصوص موضوع نخست بایستی گفت که شرایط مذکور دراصل ۱۱۵ از باب مثال نبوده و جنبه حصری دارد و لذا شورای نگهبان حق بسط شرایط و اضافه کردن به آن را ندارد همچنان که در سال گذشته وقتی طرحی در مجلس شورای اسلامی مطرح شد که از جمله محدودیت سنی را در زمره شرایط نامزدهای ریاست جمهوری قرار می‌داد شورای نگهبان صراحتاً چنین محدودیتی را خلاف قانون اساسی تلقی کرد و اکنون پرسش جدی آن است که طی این مدت کوتاه چه پیش آمده است که نظر شورای نگهبان مدعی استقلال و بی‌طرفی ۱۸۰ درجه تغییر کرده است و در خصوص موضوع دوم باید گفت آیا دفاع قانونی و منطقی ایشان از آسیب‌دیدگان حوادث پس از انتخابات سال ۸۸ و نیز دعوت بر رعایت اعتدال و وحدت که بی‌شک مصلحت کشور در آن مقطع بر همین اصول استوار بود فتنه‌گری است؟ و آیا پیش‌بینی انحراف‌ها و خسران‌ها که کشور امروز گریبان‌گیر آن است در کارنامه ایشان سوء سابقه محسوب می‌شود؟

از سوی دیگر فارغ از مراجعه به فاکتورهای سنجش عملکرد دولت ۸ ساله ایشان و یا بیانات رهبر فقید انقلاب در وصف آقای هاشمی به نظر می‌رسد رد صلاحیت ایشان به جهت سوء سابقه مدیریتی توهینی آشکار به حضرتعالی است که در پایان دولت سازندگی فرمودید: «هیچ‌کس برای من هاشمی نمی‌شود» و به علاوه در نگاه بسیاری از صاحب‌نظران و توده‌های مردم ایفای نقش موثر و تعیین کننده آقای هاشمی در انتخاب حضرتعالی به عنوان رهبر جمهوری اسلامی در مجلس خبرگان و فقیه واجد شرایط ولایت فقیه یکی از نقاط اصلی سوابق سیاسی و مدیریتی ایشان تلقی می‌شود.

به هر حال گذشته از مباحث حقوقی آنچه امروز در خصوص رد صلاحیت آقای هاشمی در افکار عمومی مطرح است زمینه‌سازی این امر غیرقانونی توسط برخی منسوبان حضرتعالی از جمله مصاحبه اخوی [محمد خامنه‌ای] و وزیر اطلاعات و... طی چند هفته گذشته به منظور مهندسی انتخابات و بر سر کار آوردن فرد مورد نظر است که انتظار می‌رود موضع‌گیری شفاف و متفاوت جنابعالی این باور را منتفی سازد و گرنه حذف نزدیک‌ترین رجل مذهبی و سیاسی به امام راحل و طرد آخرین بازمانده از نسل اول انقلابیون مایه خوشنامی و آبروی کشور نخواهد بود. در پایان به عنوان یک شهروند جمهوری اسلامی و به حکم اصل نهم قانون اساسی که امر به معروف و نهی از منکر را حق و تکلیف شهروندان می‌داند متذکر می‌شوم که تصمیم اخیر شورای نگهبان در خصوص رد صلاحیت آقای هاشمی که در واقع محروم ساختن بخش عمده‌ای از تفکرات و سلیق سیاسی علاقه‌مند به منافع ملی و نگران از روند انحطاط کشور و همچنین تضییع حق انتخاب، حق تعیین سرنوشت و مشارکت سیاسی مردم می‌باشد، نقض آشکار اصل ۵۶ قانون اساسی است که اشعار می‌دارد «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد.»

«و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین» (ذاریات ۵)

محمدامین هادوی

۱۳۹۲/۳/۱

*** منبع ***

وبسایت «کلمه»



نامه سرگشاده پرویز کاظمی به خامنه‌ای، ۲ خرداد ۱۳۹۲

بگذارید مردم رئیس‌جمهور خود را انتخاب کنند

نامه‌ای چند سطری به حضور مبارک مقام معظم رهبری

سلام و درود خدا به حضور مبارک مقام معظم رهبری

«جهت ادامه انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی و متصل شدن به انقلاب جهانی حضرت مهدی (عج) همیشه سراپا گوش به فرمان امام و یاران صدیق و مؤمن امام که عملاً در خدمت انقلاب و اسلام عزیز بوده‌اند باشید.» (قسمتی از وصیت‌نامه شهید ناصر کاظمی که طبق فرمایش حضرت‌عالی با اخلاص بود.)

بر خود لازم دیدم در چنین لحظات سرنوشت‌ساز که چشم جهانیان به قدرت و اقتدار جمهوری اسلامی می‌باشد تا تحلیل‌ها و تصمیمات خود را بر اساس آن تنظیم نمایند، این چند سطر را حضور مبارک حضرت‌عالی ارسال نمایم.

برخی از فرمایشات حضرت‌عالی را مطالعه می‌کردم به مطالب ذیل که در خصوص یار دیرینه امام، انقلاب و مقام معظم رهبری بود برخورد کردم: «... و خدا را شکر که اراده و رأی ملت عزیز، بار سنگین امانت و مسؤولیت الهی را بر دوش توانای مردی بزرگ از فرزندان اسلام و حواریین امام عظیم‌الشأن، عالمی مجاهد و فقیهی اسلام‌شناس و سیاستمداری هوشمند و مدیری دردآشنا و دلسوز قرار داد. شخصیتی که پرونده تلاشش در راه خدا و مجاهدتش برای حاکمیت دین و اعلا‌ی کلمه اسلام، حتا پیش از نخستین روزهای شروع نهضت آغاز شده و سرگذشت رنجها و سختیها و فعالیت‌های کم‌نظیر را در خود گنجانیده است. چهره موجهی که به برکت حرکت در صراط مستقیم انقلاب، همواره امین امام و محبوب امت بوده

امروز رئیس‌جمهور ما، از نظر من که سالیان متمادی است ایشان را می‌شناسم، یک مجتهد قطعی است. این هم از برکات خدا بر ماست. ما رئیس‌جمهوری داریم که از لحاظ درس‌های حوزه‌ای، یک مجتهد و از لحاظ تفکرات اسلامی، یک متفکر سطح بالا با سوابق فراوان است.»

موارد مطرح شده فرمایشات حضرت‌عالی در خصوص آیت‌الله هاشمی رفسنجانی می‌باشد که این ایام به یاد روزهای ایثار و شهادت قصد عبور از میدان مین را داشته تا حماسه سیاسی مورد نظر مقام معظم رهبری تحقق یابد لذا ضمن عرض تبریک میلاد مولود کعبه چون همیشه یک بار دیگر کشتی طوفان‌زده جمهوری اسلامی را به ساحل نجات هدایت نمایید تا مردم فهیم و انقلابی ما در روز ۲۴ خرداد حضور اکثریتی خود را به رخ جهانیان کشیده و رئیس‌جمهور مورد نظر خود را انتخاب نمایند.

داوطلب کاندیدای ریاست جمهوری؛ وزیر اسبق رفاه و تأمین اجتماعی
برادر شهید ناصر کاظمی؛ پرویز کاظمی

*** منع ***

وبسایت «خبرآنلاین»؛ وبسایت «کلمه»



نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۵ خرداد ۱۳۹۲

بترس از مردم ترس!

شما «نجوهای نجیبانه» را نشنیدید و اینک، فریادهای خشمگینانه را می‌شنوید و باید منتظر بدفرجامی نیز باشید

راه‌رهای ایران و ایرانیان، سرنگونی «جمهوری اسلامی» و تشکیل حکومتی مدافع آزادی، دموکراسی و حقوق بشر است

هر تلاشی در راستای اصلاح این نظام بی‌نظام و گندیده و تزئین و مشاطه‌گری نقش ایوان این خانه از پای‌بست ویران‌گشته، «آزموده را آزمودن» و خطایی محکوم به هزیمتی محتوم و «آب در هاون و مشت بر سندان کوفتن و باد درو کردن» است

بترسید از روزی که مردم از شما ترسند و من آثار آشکار این ناترسی و انهدام هیمنه و هول و هراس را می‌بینم

سرنگونی سرفوت سرنگون‌سار و پرنخوت و تبختر شما و حکومت جور و جهل و جعل و جنایت و خیانت شما نیز خواهد آمد

آقای خامنه‌ای! همه جنایت‌ها و خیانت‌های جمهوری اسلامی و رهبران آن به کنار، تنها چهار کلمه، سرنگونی رژیم شما را از نظر اخلاقی، اجتماعی و سیاسی ضروری می‌سازد: «گشتار شصت و هفت!»

تاریخ نشان داده است که سرانجام دیکتاتورها همواره موش‌فرجامی بوده است!

حکومت شما سرنگون شده است و فقط جنازه گندیده آن بر روی زمین و در انتظار دفن در قبرستان تاریخ مانده است

پیشنهاد می‌کنم حداقل نیم‌نگاهی به فهرست مطالب کتاب «نجوهای نجیبانه» بیندازید، که فهرست فشرده‌ای است از کارنامه جمهوری اسلامی و رهبران و مسؤولان آن؛ شاید در خفا و خلوت، شرم و آزر می‌آزارتان داد!

پیشاپیش شکست تمامیت حاکمیت شما را در نمایش انتخابات ریاست جمهوری پیش رو به مردم ایران شادباش می‌گویم

«دلم می‌سوزد از باغی که می‌سوزد!...»

آقای خامنه‌ای!

من پس‌فردا، روز هفتم خرداد ماه، به شکایت وزارت اطلاعات شما، که در واقع مدعی‌الخصوص شماست، به شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان احضار شده‌ام؛ از آنجا که متأسفانه امکان حضور در بیدادگاه شما را ندارم، این نامه را به عنوان دفاعیه نگاشته‌ام؛ علاوه بر این، چون ویرایش جدید کتاب «نجوهای نجیبانه» نیز در هفت جلد و بیش از شش هزار صفحه آماده انتشار بود، آن را نیز به عنوان دفاعیه خود و آزادی‌خواهان ایران، که نوشتارهایشان در این کتاب منتشر شده است، تقدیم دادگاه دوران و مردم ایران می‌کنم:

آقای خامنه‌ای!



در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۹۰، در فرجام نخستین ویرایش کتاب «نحوای نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن» و نیز در وبلاگی با همین عنوان، نامه‌ای با عنوان «شرط بلاغ»، با نام مستعار، خطاب به شما نوشتم و در آن به شما هشدار دادم که «پیش از تبدیل این نحوای نجیبانه به فریادهای خشمگینانه به آنها توجه کنید» و در پایان، گفتم که «امیدوارم فرجام این کتاب، آغاز نیک‌فرجامی شما باشد»؛ اما شما «نحوای نجیبانه» را نشنیدید و اینک، فریادهای خشمگینانه را می‌شنوید و باید منتظر بدفرجامی نیز باشید. شما به جای این‌که به نحوای نجیبانه گوش فرا دهید، گویندگان آنها را به بند می‌کشید، همان‌گونه که نوکران و ریزه‌خواران ثروت و قدرت شما، در اول تیرماه ۱۳۹۱، از طریق پلیس «فتا» (فضای تولید و تبادل اطلاعات) استان اصفهان، هویت واقعی مرا شناسایی کردند و من را بازداشت و تحویل اداره اطلاعات اصفهان نمودند و این اتهام‌های واهی را متوجه من ساختند:

۱- انتشار محتوای مجرمانه [اسناد زمین‌خواری برادران لاریجانی و...];

۲- تحریک علیه نظام و رهبران آن؛

۳- توهین نسبت به مسئولین نظام و رهبران آن؛

۴- عضویت در دسته‌جات معاند نظام، وابسته به صهیونیست‌ها [صرفاً به دلیل داشتن حساب کاربری در وبسایت اشتراک لینک «بالترین»!];

که همه اتهام‌ها در تمامی مراحل، توسط من رد گردیدند؛ البته اتهام پوچ چهارم را به دستور اداره اطلاعات و در اولین جلسه دادگاه پس از آزادی من به قید وثیقه و برای متوقف ساختن تلاش‌ها برای حل قانونی و حقوقی مشکلات پیش‌آمده به اتهام‌های پیشین اضافه کردند؛ به دنبال آن، من پس از پیگیری‌های لازم و ناامیدی بیش از پیش از دادگری تمامیت دستگاه شما برای این که بار دیگر در دام دیوصفتان شما گرفتار نگردم و به سرنوشت عزیزانی چون امیدرضا میرصیافی، هدی صابر، ستار بهشتی، حسن میرزاخان و...، که به دست مأموران نامعذور شما کشته شدند، دچار شوم، یا با توجه به اتهام‌های واهی انتسابی و تفسیر آنها به جاسوسی، در دام محاربه و دار اعدام گرفتار نگردم، ناچار گشتم در فرصت آزادی با تودیع وثیقه سنگین - که سند منزل مسکونی پدرم است، که یک کارمند بازنشسته در شهر فارس می‌باشد و اختطار ضبط آن را نیز به تازگی صادر کرده‌اید - با دشواری فراوان، از راه کوه و دره از کشور خارج شوم تا باز هم بتوانم در آوارگی غربت، در یافتن «راهی به رهایی از راه آگاهی، بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیب ملک و مردم ایران‌زمین» تلاش کنم. البته شما پیش از صدور هرگونه حکمی، در حالی که قصد داشتم در شهریورماه ۱۳۹۱، از پایان‌نامه دکتری‌ام دفاع کنم و با رد پیشنهادهای بازجویان شما، از جمله نگارش دوباره تز دکتری با موضوع ولایت فقیه! مرا بلافاصله و در حالی که در بازداشتگاه وزارت اطلاعات بودم، از دانشگاه اخراج کردید و ضمن لغو بورسیه تحصیلی من در وزارت علوم، مرا از تدریس در دانشگاه‌های سراسر کشور نیز منع و محروم کردید و خانواده‌ام را در تنگنا درانداختید و تلاش کردید با تهدید، تحدید، تحجیب، تطمیع و إرعاب، مرا مطیع خواسته‌های خود سازید؛ هرچند من راه فلسفه را، که راه آگاهی و رهایی است، انتخاب کرده‌ام و اینک نیز در همان راه تلاش خواهم کرد و تا نگارش پایان‌نامه جور و جنایت و خیانت شما از پای نخواهم نشست.

آقای خامنه‌ای!

رئیس بازداشتگاه اطلاعات شما در اصفهان (بازداشتگاه «الف. طا») واقع در زندان مرکزی اصفهان) به من گفت ما با بررسی کتاب و وبلاگ «نحوای نجیبانه» به این نتیجه رسیده‌ایم که اگر آمریکا و اسرائیل، میلیاردها دلار خرج می‌کردند، نمی‌توانستند همان کاری را انجام دهند که تو به صورت رایگان کرده‌ای! فارغ از اغراق مهمل او و این‌که شاید به معنای دقیق میلیاردها دلار توجه نداشت، باید بگویم که نیاز به میلیاردها دلار نیست، آگاهی، سرانجام رهایی‌بخش خواهد بود و جرم من فقط «آگاهی‌بخشی» بوده است. آری، شما از «آگاهی» و «بیداری» مردم می‌ترسید و من هدف خود را «یافتن راهی به رهایی از راه آگاهی» می‌دانم و می‌دانم که «رهایی، رایگان نیست».

راه رهایی ایران و ایرانیان، سرنگونی «جمهوری اسلامی» و تشکیل حکومتی مدافع آگاهی، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر است. تا کنون تمام راه‌ها و تلاش‌ها برای اصلاح این رژیم، به شکست انجامیده است و از این پس هر تلاشی در راستای اصلاح این نظام بی‌نظام و گندیده و تزئین و مشاطه‌گری نقش ایوان این خانه از پای‌بست ویران‌گشته، «آزموده را آزمودن» و خطایی محکوم به هزیمتی محتوم و «آب در هاون و مشت بر سندان کوفتن و باد درو کردن» است؛ چرا که این رژیم، از لحاظ بنیان‌های نظری، کارنامه و ظرفیت عملی و نیز ساختار قانونی، اصلاح‌پذیر نیست؛ از این رو، به صراحت می‌گویم که من، سرنگونی طلب جمهوری خواه هستم و سرنگونی «جمهوری اسلامی» دشمن جمهور مردم را می‌خواهم؛ آری، من برانداز نرم از طریق آگاهی‌بخشی هستم، چرا که اطمینان دارم آگاهی مردم، سرانجام به آستانه‌ای خواهد رسید که به سرنگونی



جمهوری جهل‌پرور اسلامی منتهی خواهد شد؛ البته این، خواسته شخصی من نیست؛ بلکه با شناختی که از جامعه ایران دارم، این را برآیند خواسته گسترده و اکثریت مردم ایران می‌دانم. من در دانشگاه امام صادق تهران در رشته الهیات، گرایش فلسفه و کلام اسلامی درس خوانده‌ام - دانشگاهی که آقای منتظری، شما و جمعی دیگر، آن را برای تربیت کادرهای جمهوری اسلامی تأسیس کردید و اکنون آقای مهدوی کنی ریاست آن را بر عهده دارد - و به دانشگاه‌های دیگر، از جمله دانشگاه تهران، شهید بهشتی، تربیت مدرس و... هم به صورت مرتب رفت و آمد داشته‌ام؛ همچنین دوره دکتری‌ام را در رشته فلسفه غرب در دانشگاه اصفهان سپری کردم؛ و زادگاه من شهر فارس در استان محروم چهارمحال و بختیاری است و از سایر شهرها و دیدگاه‌های مردم کشور نیز بی‌اطلاع نیستم؛ از این رو، بر اساس علم و آگاهی می‌گویم که اکثریت بسیار بالایی از مردم، از تمامی اقشار و گروه‌ها، از شما و مدیریت خارج از مدار و بدون مدارا و مروت شما خسته‌اند و سرنگونی حکومت‌تان را در دل آرزو می‌کنند و در خلوت و جلوت به زبان می‌آورند، اما افسوس که بسیاری از اقدام عملی هراسناک‌اند. آری، شما حکومت خود را بر مبنای ترس و وحشت پی افکنده‌اید و استراتژی حکومتی خود را «پیروزی با وحشت» (النصر بالرعب) می‌دانید، اما باز هم بر همان نهج نجاگون به شما می‌گویم که بترسید از روزی که مردم از شما نترسند! چرا که حکومت و حاکمیت قسر و قهر و اجبار و وحشت، دائمی و اکثری نخواهد بود و من آثار آشکار این ناترسی و انهدام هیمنه و هول و هراس را می‌بینم. آری، سرنگونی سروقت سرنگون‌سار و پرنخوت و تبختر شما و حکومت جور و جهل و جعل و جنایت و خیانت شما نیز خواهد آمد؛ آری، بترس از مردم نترس!

آقای خامنه‌ای!

همه جنایت‌ها و خیانت‌های جمهوری اسلامی و رهبران آن به کنار، تنها چهار کلمه، سرنگونی رژیم شما را از نظر اخلاقی، اجتماعی و سیاسی ضروری می‌سازد: «کشتار شصت و هفت!»؛ البته این سند محکم محکومیت شما در گذشته به جای خود، در زمان اکنون نیز گسترانیدن غم و افسردگی و فرسودگی و بیماری و گرسنگی و سیاهی بر سراسر ایران و در دل تمام ایرانیان، سرنگونی سراسر حکومت سیاه شما را ثابت می‌کند؛ شما که تورم دست‌های خسته و پینه‌بسته را نمی‌بینید؛ شما که تورم دل‌های گرسنه و غم‌باد گرفته را نمی‌بینید؛ شما که پاهای برهنه را نمی‌بینید و مسأله شما سرهای برهنه شده است، نه هزاران برهنگی و بحران هویدا و نهان فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی.

آقای خامنه‌ای!

همین جا بد نیست به خاطره‌ای اشاره کنم تا عمق غرور، نخوت و تبختر شما را نشان دهم؛ البته تبختر شخص شما بر مردم هویدا و بدیهی است؛ در این جا می‌خواهم یادی کنم از برادر بزرگ‌تر شما آقای محمد خامنه‌ای کنم که به تازگی نیز با تمام توش و توان به دفاع از شما برخاسته است؛ آقا محمد شبیه‌ترین فرد به شما در روش و منش و غرور و قدرت‌طلبی است و پس از سال‌ها عزلت و سایه‌نشینی سیاسی به دنبال عتاب شدید و بایکوت او توسط آقای خمینی در جریان رسوایی مک‌فارلین و ماجرای موسوم به «گروه ۹۹ مجلس» در سال ۱۳۶۴، بار دیگر به میدان آشکار جنگ قدرت و ثروت آمده است. برادر بزرگ‌تر شما در ظاهر، از طرف شما به ریاست «بنیاد حکمت اسلامی صدر» منصوب شده است و در واقع، در حال تجارت و سوداگری است و این بنیاد را پوشش سودهای پرسود خود قرار داده است و به کار خرید و فروش املاک، صادرات و واردات کالا، انبارداری و... مشغول است. من به اشتباه، و با این گمان که در این بنیاد، کار پژوهشی و فلسفی می‌شود، در سال ۱۳۸۴ چند ماهی را در بخش دبیرخانه «مرکز تدوین تاریخ جامع حکمت و فلسفه» مشغول به کار بودم و به طور مرتب و پیوسته و از نزدیک، با برادر شما در ارتباط بودم. او یک بار از من خواست نامه‌ای خطاب به افراد، نهادها و دانشکده‌های فلسفی ایران و جهان و نیز رایزن‌های فرهنگی ایران در سراسر جهان تنظیم کنم و در آن، از آنان جهت تدوین کتابی در حدود ۴۰ جلد با عنوان «تاریخ جامع حکمت و فلسفه» دعوت به همکاری نمایم. رئوس نظرات خود را نیز جهت تنظیم این نامه به من ارائه داد. از نظر برادر بزرگ‌تر شما، حکمت و فلسفه فقط در اختیار ایران و شرقیان بوده است و غرب و غربیان، آن را از ایران و ایرانیان بنا بر توطئه‌ای از پیش تعیین‌شده ربوده‌اند. در این میان، من با توجه به ادعاهای ایشان مبنی بر جامع بودن و بی‌طرف بودن طرح، فهرستی از افراد و مؤسساتی تهیه کردم که می‌توانند در این طرح مشارکت داشته باشند؛ اما هنگامی که لیست را پیش او بردم، با خط قرمز روی نام برخی افراد خط کشید، که به طور مشخص، چهار نام را به یاد دارم: استاد ارجمندم آقای حسن سعادت مصطفوی (استاد فلسفه، کلام و عرفان اسلامی در دانشگاه امام صادق)، استاد ارجمندم آقای مصطفی ملکیان (این انسان نجیب و آزاده، که پس از رد مبالغ پیشنهادی شما برای خرید ایشان، از جمله ریاست «پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»، اینک از تدریس در تمامی دانشگاه‌های ایران منع شده است)، آقای عبدالکریم سروش و آقای بهاء‌الدین خرمشاهی؛ و در این رابطه به من گفت: «برخی افراد مثل «موش» می‌مانند که اگر در غذا بیفتند،



همه غذا را خراب می‌کنند!؛ که البته فراتر از تمامی انگیزه‌های احتمالی، به نظر می‌رسد که مهم‌ترین دلیل چنین کاری، این است که شما را یارای دیدن افراد مستقل، غیرمیرید، برتر و داناتر از خودتان نیست؛ چنانچه کارنامه شخص شما در برخورد با افراد برتر از خودتان که دست ارادت بر سینه نداشته‌اند، گویای روشنی از این امر است؛ آری، از نظر شما، هر که با شما نیست و چون شما نمی‌اندیشد و مریدانه شما را تقدیس نمی‌کند موش است و غذای غرور و قدرت شما را خراب می‌کند! هرچند تاریخ نشان داده است که سرانجام دیکتاتورها همواره موش فرجامی بوده است! - هر چند خواسته قلبی من برای شما و تمام دیکتاتورها دست برداشتن از منش دیکتاتوری و خوش فرجامی است - پس از آن بود که فهمیدم نه کار پرمطراق «تاریخ جامع حکمت و فلسفه» به فرجام می‌انجامد و نه این بنیاد بی‌بنیاد، جای پژوهش و تحقیق است و استعفا دادم و علی‌رغم تمایل برادر شما از آنجا خارج گشتم؛ و اکنون نیز که ۷ سال از آن تاریخ می‌گذرد، تا آنجا که من اطلاع دارم، نه کتابی تدوین شده و نه طرحی به سرانجام رسیده است.

به هر حال، به گمان من و بر اساس شناختی که از جامعه ایرانی و روند سیاسی حاکم بر ایران و جهان دارم، سرنگونی شما و حکومت جنایت و خیانت‌پیشه شما، محتوم و قطعی است و «دیر و زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد»؛ هر چند چندان هم دیر به نظر نمی‌رسد و برای شما و حکومت شما اکنون نیز دیر شده است؛ و البته واقع‌بینانه‌تر آن است که حکومت شما سرنگون شده است و فقط جنازه گندیده آن بر روی زمین و در انتظار دفن در قبرستان تاریخ مانده است؛ البته امید دارم و همه باید تلاش کنیم که این رهایی، از راه آگاهی باشد، نه با جنگ و خشونت و خونریزی و انتقام. بهترین راه برای برگزاری مراسم تدفین حکومت شما و سرنگونی جمهوری اسلامی، سرنگونی درون‌زاد است و پس از آن، برگزاری انتخاباتی کاملاً آزاد و تحت نظارت نهادهای بین‌المللی؛ و مطمئناً در آن انتخابات، مردم آگاه و بیدار ایران، دیگر به روسیاهان روی گشاده نشان نخواهند داد و افرادی در قامت اسامی زیر را، که از حداقل استانداردهای آگاهی، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر برخوردار نیستند، بر سرنوشت خود حاکم نخواهند کرد؛ روسیاهان دیروز و امروزی چون: رضا پهلوی (که حکومت را ارث پدرش و خود را وارث «اسپریم همایونی» می‌داند و همچنان «شاهزاده» می‌خواند، بر سوگند سلطانی سماجت می‌ورزد و خود را نماد ملت می‌داند و «شورای ملی» می‌سازد)، مسعود رجوی (جنایتکار خیانت‌پیشه‌ای که معلوم نیست مرده است یا زنده)، یا مریم رجوی (که خشونت و تزویر از چشمان او می‌بارد و خود را «رئیس‌جمهور برگزیده مقاومت!» می‌خواند)، ابوالحسن بنی‌صدر (آن صدارت طلب همیشگی)، اکبر هاشمی رفسنجانی (آن همیشه «شریک قاتل و رفیق قافله» که در تمام سخنانش، «نظام» و «انقلاب»، مقدم بر «مردم» هستند)، میرحسین موسوی، مهدی کروبی، محمد خاتمی و حسن خمینی (چهار یار در هر حال وفادار جمهوری اسلامی)، علی‌اکبر ولایتی (جناب «آقا اجازه» و فرمانبر همیشگی ولایت شما)، اسفندیار رحیم‌مشایی (مهره امنیتی و حقیر و مطیع رژیم، که خود را «سرباز ولایت» می‌خواند)، غلامعلی حداد عادل (نوکر برتر آهنگر دادگرا!)، سعید جلیلی (یار غار مجتبابی شما و رفیق و رئیس برادر داماد شما، مصباح و علی باقری کنی، برادرزاده‌های محمدرضا مهدوی کنی؛ من و سعید جلیلی، هر دو فارغ‌التحصیل دانشگاه امام صادق هستیم و به‌خوبی منش، روش و اندیشه او و اطرافیان امام صادقی‌اش را درک و البته رد می‌کنم)، محمدباقر قالیباف (آن بافنده قالی دروغ و اغراق و دلق و دغل) و دیگر نقش‌آفرینان سیاه‌چهره سیاه‌بازی شما و دیگران که کارنامه آنها و مشارکت و سکوت رضایت‌آمیزشان در جنایت‌ها و خیانت‌ها، آشکار و بر آفتاب است. هر چند تلاش‌های احتمالی آنان در راه رهایی ایران، به عنوان یک انسان، شایسته تقدیر و گامی در جهت جبران گذشته خواهد بود.

آقای خامنه‌ای!

من به همراه این نامه، ویرایش پنجم کتاب «نخواه‌های نجیبانه: نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن» را در هفت جلد و مجموعاً بیش از شش هزار صفحه (شش جلد و بیش از چهار هزار صفحه مطلب جدید) منتشر کرده‌ام و وبلاگ خود را نیز از دست سربازان بدنام و بدکردار شما خارج ساخته و فعال کرده‌ام و با خود عهد نموده‌ام که هیچ‌گاه از آگاهی‌بخشی برای رهایی وطن و هم‌وطنان دست برندارم. پیشنهاد می‌کنم حداقل نیم‌نگاهی به فهرست مطالب کتاب «نخواه‌های نجیبانه» بیندازید، که فهرست فشرده‌ای است از کارنامه جمهوری اسلامی و رهبران و مسئولان آن، به‌ویژه شخص شما، در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و...؛ شاید... شاید در خفا و خلوت، شرم و آزرتم آزارتان داد!

آقای خامنه‌ای!

و در پایان، باید بگویم که مسئولیت تمامی فعالیت‌ها و نوشتارهای من، در گذشته، اینک و آینده، تنها با شخص خودم می‌باشد و حتا تا پیش از بازداشت، هیچ کس از هویت واقعی من در ارتباط با آنها خبر نداشت و همان‌طور که همیشه گفته‌ام «به هیچ فرد، گروه، حزب، دسته، رسته، بسته،



هسته، پوسته، مسلک، مرام، منبع، مقام، اندیشه، ریشه، پیشه و... وابسته نیستم! و تنها هدف من «یافتن راهی به رهائی از راه آگاهی بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیبِ مُلک و مردم ایران‌زمین» است؛ از این رو، مسؤولیت مستقیم هر گونه تهدید یا تحدیدی که برای خانواده و نزدیکان من و نیز خود من ایجاد شود، با شخص شما خواهد بود.

پیشاپیش شکست تمامیت حاکمیت شما را در نمایش ناشایست به اصطلاح انتخابات پیش رو به مردم ایران شادباش می‌گویم. آری، ایران و ایرانیان سیاه‌ترین شرایط را از سر می‌گذارند، اما همواره «پایان شب سیه سپید است»؛ دیگر رو کردن کاندیدای خودی و معرفی او به عنوان غیرخودی و بازی «این یه چیز دیگه است» نتیجه‌بخش نخواهد بود و حنای دوقطبی‌های نمایشی و کاذب ساختن و ادای دموکراسی درآوردن و خیمه‌شب‌بازی‌های مسخره، رنگ و بویی برای مردم ایران ندارد؛ هر چند این بار چنان ترس بر شما غالب شده است که از قالب ساختگی دوقطبی‌های کاذب نیز دوری کردید؛ از این رو، امیدوارم که انتخابات نود و دو، نه به تو و رژیم تو باشد؛ نه‌ای نهایی و تنهایی نهایی تو و یاران پیدا و پنهان تو.

«ما،

همان جمع پراکنده، همان تنها،

آن تنهاهائیم!

این همه موج بلا در همه جا می‌بینیم،

«آی آدم‌ها» را می‌شنویم،

نیک می‌دانیم،

دستی از غیب نخواهد آمد،

هیچ‌یک حتی یک بار نمی‌گوئیم

با ستمکاری نادانی، این‌گونه مدارا نکنیم

آستین‌ها را بالا بزنیم

دست در دست هم از پهنه آفاق برانیمش

مهربانی را،

دانایی را،

ما، همان جمع پراکنده

بر بلندای جهان،

بنشانیمش...!

- «آی آدم‌ها...!»

موج می‌آید!...» (فریدون مشیری)

«گیرم که در باورتان به خاک نشسته‌ام!

و ساقه‌های جوانم از ضربه‌های تبرهای تان زخم‌دار است

با ریشه چه می‌کنید؟

گیرم که بر سر این باغ بنشسته در کمین پرنده‌اید

پرواز را علامت ممنوع می‌زنید

با جوجه‌های نشسته در آشیان چه می‌کنید؟

گیرم که می‌کشید

گیرم که می‌برید



گیرم که می‌زنید

با رویش ناگزیر جوانه چه می‌کنید؟» (خسرو گل‌سرخ)

«حرکت از این بیش شتابان کنیم

ولوله در ولوله باران کنیم

جنگل و شهر و ده و کوه و کمر

از نفس خویش شکوفان کنیم

دانه هر گل که تو پرپر کنی

باز بکاریم و دوچندان کنیم

پای بکویم و برآریم دست

خنده‌زنان ترک سر و جان کنیم

روشن از ایمان به طلوعی قریب

چوبه اعدام چراغان کنیم...

تا تو بدانی که چه ما می‌کنیم

هرچه تو گفتی نکنید! آن کنیم!

آتش پنهان درون راه، برون

از دل خاکستر ایران کنیم

شعله بگیریم از این آتش و

مشعل تاریخ، فروزان کنیم

باز بسازیم بنایی دگر

ساخته‌ای هرچه تو، ویران کنیم

خواب و خیال خوشت آشفته‌ایم

بیش از این نیز، پریشان کنیم

می‌شنوی؟! این تپش طبل ماست

باش و ببین تا که چه طوفان کنیم!؟» (محمدعلی اصفهانی)

«گمان میر که به پایان رسید کار مُغان

هزار باده ناخورده در رگ تاک است!» (اقبال لاهوری)

عباس خسروی فارسانی

۵ خرداد ماه ۱۳۹۲

*** منع ***

وبلاگ «نجوهای نجیبانه»



بخش سوم:
سایر پیام‌ها و نوشتارها خطاب به
علی خامنه‌ای



پیام حسینعلی منتظری به خامنه‌ای، ۲۱ تیر ۱۳۷۳ (ابلاغ: ۱۲ آبان ۱۳۷۳)

«پیوست شماره ۲۵۳:

پیام معظم له خطاب به آقای خامنه‌ای که توسط آقای مؤمن فرستاده شد»

تاریخ ۱۳۷۳/۴/۲۱

بسمه تعالی

- ۱- پیام من به جنابعالی، پیام طلبه‌ای است به طلبه‌ای دیگر، با قطع نظر از مقام و همه تشریفات.
- ۲- من شکر می‌کنم که مسئولیت سیاسی ندارم و اگر فرضاً همه کشور را به من بدهند از قبول آن امتناع می‌کنم.
- ۳- به فکر آقای و مرجعیت هم نیستم و اگر شرعاً احساس مسئولیت نمی‌کردم به گوشه‌ای می‌خزیدم و از همه کارها کنار می‌رفتم.
- ۴- فشاری که از ناحیه اطلاعات و امثال آن به من و وابستگان من وارد می‌شود بیش از فشاری است که در سابق متحمل می‌شدم:
الف: جریان دو سال قبل در خاوه.
- ب - جریان حمله چندین ساعته شبانه ارگان‌ها به بیت و غارت اموال و آرشو چهارده‌ساله و پخش دروغ‌های شاخدار و از جمله پنج وانت اعلامیه، و هنوز هم اموال غارت‌شده را نداده‌اند، اموال برای من مهم نیست، مهم رفتار حکومت اسلامی است با ملت خود، آن هم با مثل من.
- ج - اشغال پناهگاه بیت من در روز روشن از طریق بام از ناحیه اطلاعات با اینکه قبلاً تقاضای خرید آن را کرده بودیم، در رژیم سابق این قبیل شنودگذاری‌ها اقلماً مخفیانه انجام می‌شد.
- د- بازداشت جمعی از علاقه‌مندان و شاگردان من به بهانه‌های واهی.
- ۵- قبلاً به وسیله نامه اجمالاً ضرر تندی‌های اطلاعات و دادگاه ویژه را حتا نسبت به شخص شما تذکر دادم و باورتان نشد.
- ۶- جریان نجف‌آباد بعد از بازداشت آقای ایزدی و حمله چماقداران به زنان و بعد حمله با اسلحه گرم و توابع آن.
- ۷- مرجعیت شیعه همواره قدرت معنوی مستقلی بوده. بجاست این استقلال به دست شما شکسته نشود و حوزه‌های علمیه جیره‌خوار حکومت نشوند، که برای آینده اسلام و تشیع مضر است، و هر چند ایادی شما تلاش کنند، جنابعالی اثباتاً موقعیت علمی مرحوم امام را پیدا نمی‌کنید، نگذارید قداست و معنویت حوزه‌ها با کارهای دیپلماسی ارگان‌ها مخلوط شود، به مصلحت اسلام و حوزه‌ها و جنابعالی است که دفتر شما رسماً اعلام کند که: چون ایشان کارشان زیاد است و وظیفه اداره کشور را به دوش دارند، از جواب دادن مسائل شرعی معذورند و از حال به بعد، جواب مسائل شرعی داده نمی‌شود، و رسماً مراجعات علمی و دینی و حتا وجوه شرعیه جزئیه را کما فی السابق به حوزه‌ها ارجاع دهید.

«در ۱۳۷۳/۸/۱۲ به ایشان گفته شده و ابلاغ شده»

*** منابع ***

- «وبسایت رسمی دفتر آیت‌الله منتظری»: <http://www.amontazeri.com>

- کتاب «خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری»، اتحاد ناشران ایرانی در اروپا، ۱۳۷۹، پیوست شماره ۲۵۳.



«آقای خامنه‌ای! اشتباه می‌کنید!»؛ نوبابه امیری، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۸۷

آقای خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی در آخرین سخنرانی خود گفته است: «بعد از گذشت حدود سی سال از پیروزی انقلاب اسلامی، حرکت ملت ایران به ویژه جوانان به سوی آرمان‌ها و پیشرفت‌های آنان در این مسیر پرشتاب‌تر شده و همین مسأله موجب درماندگی دشمنان ملت شده است.»

از دو کلمه «سی سال» که بگذریم، باقی این جمله بندی، «درست نیست». آقای خامنه‌ای «اشتباه» می‌کند. توجه دارید که نمی‌گویم «دروغ» می‌گوید. وارد آوردن اتهام دروغ‌گویی به آقای خامنه‌ای، «توهین به مقام رهبری» تلقی می‌شود. ضمن آنکه رهبر مستضعفان جهان نمی‌تواند و نباید دروغگو باشد که دروغگو دشمن خداست و اتفاقاً ما مردمان عادی، دشمنی دروغ‌گویان با خدا را، از هم اینان شنیده‌ایم.

اما غلط‌های این جمله چندبخشی در کجاست؟ فقط با کلمه «پیروزی» شروع کنیم که مقاله، طومار نشود و بیرسیم آیا پیروزی صرفاً به معنای آن است که شاه رفت و حکومت اسلامی آمد؟ اگر پاسخ مثبت است و تنها مسأله، جایگزینی شاه و رفتن گوگوش بوده، البته که حق با آقای خامنه‌ای و همه دیگر کسانی است که کسب مرتب‌های فردی را با کسب مرتب ایران و ایرانی یکی گرفته‌اند. بله؛ یکی مُرد و یکی مردار شد. بنیاد پهلوی شد بنیاد مستضعفان و بنیاد ۱۵ خرداد... و جای «فلانی» را «بهمانی» گرفت. با این تفاوت که حالا این «بهمانی»ها هم در ایران برج و بارو دارند، هم اندرونی‌های محترم‌شان برای «حفظ شئون اسلامی» و نکوور و نیویورک... و دبی را پر کرده‌اند با حجاب اسلامی... و البته که این برای حاج اسدالله‌ها و حاج محسن‌ها، پیروزی است.

اما اگر چنین نیست و منظور از پیروزی انقلاب اسلامی، رسیدن به «آرمان‌ها» و یا حداقل، قرار گرفتن در جهت آنهاست، در آن صورت، این ادعا، جای چالش بسیار دارد.

برای آنکه «آیه یأس» نخوانیم، که کسانی «به هیچ وجه قبول» نداشته باشند، به مستندات مراجعه کنیم. بله؛ این حرف درست است که گرانی، مسأله‌ای جهانی است. اما آیا چند برابر شدن قیمت نفت و وجود رئیس‌جمهوری که «دلار را با ریال اشتباه» می‌گیرد نیز مسأله‌ای جهانی است؟ آیا وجود ۱۵ میلیون شهروندی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند - این را نه دشمنان، که معاون برنامه‌ریزی آقای احمدی‌نژاد گفته. کارشناسان از ۳۵ میلیون نفر می‌گویند - نیز مسأله‌ای جهانی است؟ یک کشور دیگر را نشان دهید که سرمایه‌اش در طول سه سال چند برابر شده باشد و شهروندان زیر خط فقرش نیز چند برابر. فقط یک کشور.

تنها یک کشور دیگر را نشان بدهید که کوس آزادی‌خواهی، رهایی‌طلبی و داعیه مدیریتش بر جهان، گوش دنیا را کر کرده باشد، اما در درون آن هر ۳۶ ساعت یک بار به مطبوعات حمله شده باشد؟ یک نقطه دیگر را نشان دهید که مراجع عالیقدر مذهبی آن - که اتفاقاً قریب به اتفاق‌شان حامی حکومت «یک‌دست» اند - یکصد بگویند گرانی کمر مردم را شکسته و مطبوعات وابسته به جناح حاکمش بگویند رئیس‌جمهور «بی‌تدبیر و موجب تشویش اذهان عمومی» است، اما تنها کسی که به حکم قانون باید داور مرضی‌الطرفین باشد، بگوید: «من این آیه‌های یأس را که برخی دائماً تکرار می‌کنند به هیچ وجه قبول ندارم.»

یک کشور مدعی اسلام و اسلامیت را نشان بدهید که سخنران جمع بسیجیان بگوید: «برخی با شکل گرفتن نظام طبقاتی به منافی می‌رسند که باید آن را تئوریزه کنند و متأسفانه فضایی شکل داده شده است که معروف‌ها به منکر و منکرها به معروف تبدیل شده که این عمل واکنشی با همان ضرایب می‌طلبد» و همچنین اینکه «براندازی نرم توسط فروع‌گرایان اصول‌گرا انجام می‌شود» اما بالاترین مقام آن کشور، همگان را به رأی دادن به همان دسته و گروهی بخواند که «فروع‌گرایان اصول‌گرا»یند.

آقای خامنه‌ای!

من ضد ولایت فقیه هستم. طرفدار جدایی دین از حکومتم. من می‌اندیشم در این «سی سال» حکومت اسلامی چنان تیشه بر ریشه ایمان «امتی مسلمان» - به قول شما - زده که تا دهه‌ها و دهه‌ها، کمر ایمان در آن سرزمین راست نخواهد شد. حال آیا سرکوب من و من‌ها و نقض حقوق انسانی و شهروندی من و ما، تنها به جرم دگراندیشی، نشانه حرکت پرشتاب به سوی آن مدینه‌ای است که شما وعده‌اش را می‌دهید؟ آیا تهدید ما و ماها به مرگ، به بریدن سرهایمان و گذاشتن آن روی سینه‌هایمان، نشانه این مدینه است؟



اصلاً ما که هیچ؛ آیا واداشتن نمایندگان سابق یک مجلس «اسلامی» به نوشتن ندامت‌نامه از شرکت در تحصن باورمندان به ولایت فقیه همان مجلس، همان حرکت آرمانی است که شما از آن سخن می‌گویید؟ آیا کیش کردن ریزه‌خواران سفره این حکومت اسلامی به سوی محمد خاتمی، تنها به جرم گفتن آنچه می‌اندیشد (نه انجام عمل بدان‌چه می‌اندیشد) طلیعه رسیدن به همان جهانی است که شما دیگران را بدان می‌خوانید؟

بستن چشم به روی کلاه‌مخملی‌های اسلامی و باز گذاشتن دست آنان در تعدی به ناموس دختران ایران در سیاهچال‌هایی قرون وسطایی را نیز «به هیچ وجه قبول» ندارید؟ جوانانی که بر اثر فشار، زندگی در «لحظه» را برگزیده‌اند و از سفره به غایت گسترده مواد مخدر، هر لحظه آتشی بر می‌چینند برای افکندن بر جانشان، همان جوانانی نیستند که شما از آنان «به ویژه» سخن می‌گویید؟ سرزمینی که روزگاری، تار مویی امانتی، نشان اعتبار اخلاق در آن بود، و امروز در آن برادر، خصم است برادر را، می‌تواند جولانگاه آرمان و فردایی آرمانی باشد؟

اگر جواب شما به این سؤال‌ها و سؤال‌های فراوان‌تر، منفی است، بیایید و موضع خود به داوری مردمان ایران بگذارید. بیایید و با برگزاری یک انتخابات آزاد، به همه آنان که «آیه‌های یأس» می‌خوانند یک بار برای همیشه، پاسخی در خور دهید. با این همه بس بسیاران که فریاد می‌زنند «ما همه سرباز توایم خامنه‌ای!» هراستان از چیست؟ بگذارید آنان بیایند و سربازی‌شان را نشان دهند. و نیز بگذارید آن جوانان و من و ما نیز بیاییم. این همه هزینه می‌کنید، یک بار هم خرج بر جای نشاندن قانونی مخالفان‌تان نکنید. رسیدن به حقیقت و تکرار نکردن اشتباهاتی که می‌تواند «دروغ» تلقی شود و دشمنی با خدا، ارزش این هزینه را ندارد؟ بگذارید قانون نشان دهد «درمانده» کیست؟

*** منع ***

وبسایت «روزآنلاین»

<http://www.roozonline.com/persian/news/newsitem/article/-cf4dd5cdf3.html>

**پیام همسر شهید همت و همسر شهید باکری به خامنه‌ای، ۱۰ اسفند ۱۳۸۸ (++)**

این گزارش از ذکر پیام همسر شهید همت پرهیز کرده است، مگر او چه گفته است که گزارشگر می‌نویسد: «دیگه من نگم چی گفت!»؟! او توسط سردار علایی برای رهبرش پیامی ارسال کرده است که: «به آقای خامنه‌ای بگویید من ولایتش را قبول ندارم، و روز قیامت جلوی همشون رو می‌گیرم!»؛ قطعاً سردار علایی شهادت بیان این پیام را ندارد، اما امانتداری ایجاب می‌کند تا پیام همسر شهید دلاور حاج محمدابراهیم همت به گوش رهبری برسد.

مگر امیر مؤمنان علی علیه‌السلام با کسانی که در مسجد با او بیعت نکردند، چه کرد؟ طلحه و زبیر گفتند برویم و این چهار نفر را برای بیعت به مسجد بیاوریم، و علی(ع) فرمود: «لازم نیست، آنها را به حال خود رها کنید، بیعت اجباری نگیرید» آنها که بیعت نکردند و مخالف ولایت امیرالمؤمنین علی(ع) بودند هم از تمامی حقوق شهروندی برخوردار بودند، حتا بعضی در مسجد به حضرت اعتراض یا اسائه ادب می‌کردند و او با کرامت با آنان برخورد می‌فرمود. مگر ۱۴ تن از اعضای جامعه روحانیت، از جمله... که به آقای گلپایگانی برای رهبری رأی دادند، حق زندگی ندارند، مگر مخالفان رهبری باید بمیرند، یا به قول شاه به خارج از کشور بروند، نه، جمهوری اسلامی ظرفیت این را دارد که مخالفان بمانند و حتا با صدای رسا نظرات خود را بیان کنند، و قطعاً هیچ کسی را به خاطر مخالفت با زید و عمر و حتا رهبری نمی‌توان مورد سؤال قرار داد.

۱۳۸۸/۱۲/۱۱

مهدی خزعلی

و اما گزارش مورد نظر:

«آقای علایی به آنها بگو روز قیامت جلوی همه‌شان را می‌گیریم!»

وبسایت «کلمه»: یکی از حاضران در جلسه سالگرد شهید باکری طی یادداشتی روایتی از مراسم سالگرد شهادت حمید باکری را شرح داده است. وی نوشته است:

شب جمعه هفته گذشته به مناسبت سالگرد شهادت حمید باکری مراسمی در خانه این شهید برگزار شد. یه مراسم ساده که حاضرینش غالباً نزدیکان خانواده باکری و همچنین عده‌ای از فرماندهان اسبق سپاه و هم‌زمان آن شهید بودند. برنامه با خوندن دعای کمیل شروع شد. اواسط دعا بود که مهندس موسوی هم تشریف آورد. حین خوندن دعا و پخش فیلم‌هایی از حمید و مهدی باکری مهندس خیلی گریه کرد، گریه‌هایی که از کوهی از غصه حکایت می‌کرد.

گویا دردهایی داشت که تنها خدا و یاران سفر کرده‌اش محرم این دردها بودند. بعد از دعای کمیل سردار علایی به عنوان سخنران خاطراتی از حمید و مهدی باکری و حال و هوای جبهه‌ها گفت. برای من نسل سومی شنیدن این حرف‌ها به غایت دلنشین بود، انگار که گمشده زمان خودم رو در آینه این حرف‌ها یافته بودم. سردار از تأکید امام بر رفتار محبت‌آمیز با اسرا زیاد صحبت کرد. از مهدی گفت و روزی که برای بازیابی سلامت یکی از اسرای عراقی که به امام و رزمنده‌ها هتاکی کرده بود نه تنها خودش خون داده بود بلکه رزمنده‌هایی که از دادن خون به خاطر اون هتاکی‌ها منصرف شده بودند رو هم به انجام این عمل سفارش کرد.

سردار از شدت علاقه حمید و مهدی به هم گفت و گفت که روزی که حمید به عنوان فرمانده گروهان خط‌شکن (گروهانی که به طور معمول فرماندهاش شهید می‌شن) در عملیات خیبر منصوب شد، چطور مهدی با گفتن این جمله به سردار که «می‌دونستی حمید بچه داره» اوج دل‌نگرانش رو نسبت به حمید بیان کرده بود. با وجود این اما روزی که حمید در همین عملیات بعد از دفاع جانانه از میهنش به شهادت می‌رسه و جنازش هم مفقود می‌شه، مهدی جلوی جمعی رو که قرار بود برای آوردن جنازه حمید جلو برند می‌گیره. چرا؟ تنها به این دلیل که عده‌ای از جوانان دیگر این سرزمین در همین عملیات مفقود شدند و امکان آوردنشون نیست. همین رفتار بود که خانواده‌هایی که برای پیگیری وضع



فرزندان مفقود شدشون به منطقه آمده بودند رو آرام و شیفته مهدی باکری و مراسم کرد. نه تنها این خانواده‌ها که همه نسل من و هر انسان آزاده‌ای شیفته این منش و امامی خواهد بود که مکتبش مروج و مولد این منش بوده است.

سردار علایی از خوبی‌های حمید و مهدی زیاد گفت، اما من تا آخر مجلس تنها به این یک جمله مهدی باکری به سردار علایی فکر می‌کردم که می‌دونستی حمید بچه داره. انگار مهدی امروز ما را می‌دیده. روزهایی که قراره ضربات باتوم و شوکر کسانی که ادعای ادامه راه امثال حمید رو دارند، در نبود پدر باید بر سینه پسر فرود بیاد روزهایی که قراره به همسر حمید جلوی چشم همه هم‌مرزهاش توهین بشه.

آخر مجلس اما یک عده مهمان ناخونده هم آمده بودند تا به سبک خودشون البته خانواده شهید باکری رو دل‌داری بدهند. جماعتی از ارادل معلوم‌الحال که سبزه‌ها خوب می‌شناسندشان. شخصشان رو شاید نه اما منش و حامیانشون رو خوب می‌شناسند. اونها همون کسانی بودند که قبل انتخابات به تجمع مادران و همسران شهید حامی مهندس موسوی وحشیانه حمله کرده بودند، چادر از سر دختران شهید کشیده بودند؛ خون همسران شهدا رو بر قبر شهدا جاری کرده بودند و به همسران شهدا بدترین توهین‌ها رو کرده بودند. کسانی که خانم شهید همت رو کتک زده بودند اون روز دوباره آمده بودن تا داغ دیگه‌ای بر دل خانواده‌های شهدا بگذارند.

خانم شهید باکری بعد از بدرقه مهندس موسوی، پیش سردار علایی آمد تا به خاطر حضور و صحبت‌هاش تشکر کنه. از سردار علایی تشکر کرد اما معلوم بود که یه بغضی تو گلوی این مادر رنج‌کشیده گیر کرده. اون‌جوری که من می‌شناختمشون حتا موقعی که حمیدش رو قبل ۳۰ سالگی از دست داده بود یا تو اون روزهایی که دست تنها بار سختی‌های بزرگ کردن دو تا بچه رو به دوش می‌کشید هیچ وقت لب به شکایت نگشوده بود. ولی من نمی‌دونم این جماعت چه داغی به دلش گذاشتن که این‌جوری شروع کرد با سردار علایی درد دل کردن:

«آقای علایی! کجای کار را اشتباه کردیم که به اینجا رسیدیم؟! چرا این‌جوری شد؟! آقای علایی بهشون بگو که ما دیگه خسته شدیم؛ حرف‌های حمید رو برایشون بزن؛ بگو ما دیگه واقعاً خسته‌ایم؛ بهشون بگو آقای علایی بگو...»

دیگه نتونست ادامه بده بغضش شکست دستش رو گرفت جلو صورتش و شروع کرد آروم آروم گریه کردن....

باقی حرف‌های زده خانم باکری رو البته خانم شهید همت زد، دیگه من نگم چی گفت، فقط همین رو بگم که گفت که:

«آقای علایی بهشون بگو که روز قیامت جلوی همشون رو می‌گیریم، همشون رو!»

شکی نیست که اگر همسران شهدا مثل کوه پشت شهدا نایستاده بودند هرگز اون دل‌آوری‌های هشت ساله اتفاق نمی‌افتاد؛ بانوانی که بر از دست دادن عزیزترین کسانشون دل‌اورانه صبر کردند و همچون کوه استوار موندند....

اما واقعاً باید به این جماعت نوخوارج تبریک گفت. هیهات که اینها جزو مردم ایران باشند! اما شاید باید جداً به کسانی که از این جماعت حمایت می‌کنند و بر رفتارهای شنیع‌شون سرپوش می‌نهند و به اونها عنوان مردم رو می‌دهند تبریک گفت چرا که این عده تو پروژشون موفق شدند... اینها کوه رو از پا در آوردند... کار ناتمام صدام رو این عده تمام کردند... اگر دستشون به پدر نرسید اما.... در عوض اشک مادر رو در آوردند!

*تقدیم به سینه سوخته احسان باکری، مادر رنج‌کشیدش و سبزترین پدر دنیا:

درد دلی با پدر!

«زخم زبان و درد زمانه برای من
بابا بخواب باقی راحت به پای من
در زیر پا شکستن من خونبهای تو
ماندن به پای تو شده اکنون بهای من
چون پایمال جور عدو گشته خون تو
بی‌پاسخ است ناله بی‌منتهای من
یاران شما و حاصل عمرم ندای تو
بابا غریب ماندم و تنها نوای من



چون قافله روانه شده پا به پای تو
تنها میان راه فتادن سزای من
تازه است درد ماتم و زخم گلوی تو
بر سینه کبود چو ماتمسرای من
صدها سلام و حمد ز قلبم نثار تو
سهم ندیدن رخت اما جزای من
با زخم کینه‌ها چه کنم در فراق تو
تنها دعای سبز دل تو شفای من
میدان جنگ اگر بود کربلای تو
میدان انقلاب کنون نینوای من.
خورشید سر نهاده به نی مقتدای تو
ماهش به شام شب‌زدگان رهنمای من
چشمان زخم‌خورده من هم فدای تو
چشم‌انتظار بارش رویت هوای من
بابا فدای دین شدن من رضای تو
راحت بخواب هرچه تو خواهی رضای من!»

*** منع ***

وبسایت شخصی مهدی خزعلی

<http://drkhazali.com/index.php/1388-11-13-14-14-13/231-1388-11-13-13-52-05/473-1388-12-10-19-36-21.html>

**«خامنه‌ای = احمدی‌نژاد!»؛ نوشابه امیری، ۱۶ خرداد ۱۳۸۹ (++)****آقای خامنه‌ای! گفتیم؛ نشنیدید! «خلاق هر چه لایق!»**

یکی از آنان که با آقای خامنه‌ای، در سال‌های قبل از اصلاحات، حشر و نشر داشت، می‌گفت: «آقا» همیشه توصیه می‌کرد همکاران‌تان را از میان کسانی برگزینید که از خودتان بلندتر باشند. بهتر؛ آگاه‌تر؛ غیر از این اگر باشد قد متوسط همکاران نظام، پایین و پایین‌تر می‌آید. آن وقت قد نظام کوتاه می‌شود. نترسید از آدم‌های بلند.

دلم می‌خواست امروز آن شخص را می‌دیدم و می‌گفتم: «آقا»، خود به توصیه‌اش عمل نکرد؛ که اگر کرده بود، عاقبت هم‌اندازه و هم‌قد محمود احمدی‌نژاد نمی‌شد. نمی‌شد رئیس کابینه کوتوله‌های سیاسی. کابینه کودتا.

از یک زاویه کلی که بنگریم، غم‌انگیز است که آدمیانی با بزرگ‌ترین آرزوها بیایند و در راه حقیرترین آنها، بدنام شوند؛ اما از زاویه آنچه امروز در میهن ما می‌گذرد، خوب است که بدانیم آخرین سخنرانی سید علی خامنه‌ای، تیر خلاصی بود بر «مقام معظم رهبری»، بر «ولی مطلق فقیه». تیری که چون رها شد، آخرین تردیدها برطرف کرد، آخرین پرده‌ها برکشید و مردی پیش رو گذاشت که در اندازه‌های بساطی است که به راه انداخته. بساط حکومتی که دیگر بی شکنجه‌گاه و بی شکنجه‌گر، بی سردار نقدی و قاضی مقیسه، بی اسلحه و بی قساوت، ماندنش متصور نیست. تمام شد حکومت «رهبر فرزانه».

آخرین سخنرانی آقای خامنه‌ای، پرونده‌ای را بست که در آن به دقت، روشن شده سپاه به فرماندهی چه کسی کودتا کرد؛ احمدی‌نژاد به کدام پشتوانه، این‌گونه دهان به زشتی می‌گشاید؛ عاملان کشتار فرزندان ایران، به اشارت کدام آمر، دست بر ماشه نهاده‌اند؛ «عالیجناب» کیست.

سخنان روز ۱۴ خرداد و آن خشم و نفرت و «ادبی» که در کلام ولی مطلق فقیه بود، نشان داد مسؤلیت مستقیم آنچه در زندان‌های کشور و در شکنجه‌گاه‌های رنگ و وارنگ ایران می‌گذرد، بر عهده «آقا» است. هم او که از رئیس قوه قضائیه تا ضابط دادگستری، منصوبش‌اند. هم او که مرتضوی، «مدیر نمونه» اش است؛ هم او که توانست اندوه کلام پدر محسن روح‌الامینی را از چند متری بشنود و خم بر ابرو نیاورد تا مأمورانش بدانند مادر سهراب و ندا و امیر و کیارش و فرزاد و شیرین و... حق ندارند در سوگ فرزند، حتا گریه به صدای بلند کنند. هم او که بغض مجید مجیدی، کارگردان دردانه‌اش، در فردای انتخابات بدید و آن تعبیر به «احساساتی بودن» کرد تا ضابطش بدانند جعفر پناهی را باید گرفت. و...

شاه، روزگاری می‌گفت: حکومت بر مستی پابره‌نه افتخار نیست. امروز چه؟ ولی مطلق مستی کوتوله بودن، افتخار دارد؟ دستان آغشته به خون بهترین فرزندان این مرز بوم، بالا بردن دارد؟ کلام آلوده به زشتی و پلیدی، گفتن دارد؟ آقای خامنه‌ای شدن، احمدی‌نژاد شدن، سردار نقدی شدن، مرتضوی شدن، «آقا سید» شدن،... آینده دارد؟

پاسخ، بی‌تردید منفی است، به‌ویژه آنکه وابستگان دسته و بان‌دی چنین، هیچ راهی ندارند جز آنکه یک به یک، حکم به مقطوع‌النسلی و کوری یکدیگر بدهند. پادشاهان، که عمر سلسله‌هاشان به صدها سال می‌رسید چنین می‌کردند، وای به اینان که دیر آمده و، زود رفتن‌شان آرزوست؛ و دیر نیست آن روز که سخن «مجتبی» ببرند و حریم خانه «عادل» بدرند.

آقای خامنه‌ای! گفتیم؛ نشنیدید! «خلاق هر چه لایق!»

*** منبع ***

وبسایت «روزآنلاین»



«ای دو چشمانت چراغ شام یلدای همه»؛ سروده غلامعلی حداد عادل در وصف خامنه‌ای، ۳۰ مرداد ۱۳۸۹

«ای دو چشمانت چراغ شام یلدای همه
آفتاب صورتت خورشید فردای همه
ای دل دریایی ات کشتی نشینان را امید
ای دو چشم روشنت فانوس دریای همه
خنده‌های گاه‌گاهت خنده خورشید صبح
شعله لرزان آهت شمع شب‌های همه
ای پیام دلشینت بارش باران نور
وی کلام آتشینت آتش نای همه
قامت نخل بلند گلشن آزادگی
سرو سرسبزی سزاوار تماشای همه
گر کسی از من نشانی از تو جوید گویمش
خانه‌ای در کوچه باغ دل، پذیرای همه
لاله‌زار عمر یک دم بی گل رویت مباد
ای گل رویت بهار عالم‌آرای همه!»

*** منع ***

وبسایت «جهان‌نیوز»

**«خامنه‌ای القابش را پس دهد!»؛ نوبابه امیری، ۴ خرداد ۱۳۹۰**

امروز هزار و یک دلیل وجود دارد که آقای خامنه‌ای باید القاب پر رنگ و لعابش را پس دهد. او نشان داده نه «فرزانه» است، نه «معظم». نه لباس رهبری برانزده قامت وی است و نه صفت «عظیم الشان»؛ کژ و مژ شدن خارج از اندازه کشتی بی‌لنگر ایران به نقطه خطر رسیده در دریای توفانی سیاست. باید کاری کرد.

یکی از القاب آقای خامنه‌ای، «فرزانه» است. چرا؟ بر اساس کدام شواهد او را «فرزانه» می‌خوانند؟ برکشیدن احمدی‌نژاد؟ این نشان از فرزاندگی دارد که فردی تحت عنوان رهبر، زمین و زمان به هم بدوزد، دوست و دشمن براند و از میان پیامبران جرجیس انتخاب کند و او را نزدیک‌ترین به خود بخواند؟

این چه فرزاندگی است که هم هاشمی رفسنجانی را بزند هم محمد خاتمی را، هم موسوی را و هم کروبی را؟ آیا از این ۴ نفر، تا همین چندی پیش، کسی کلامی بالاتر از گل نسبت به آقای خامنه‌ای شنیده بود؟ هیچ‌کدام از اینان از براندازی نظام اسلامی و استقرار حکومتی غیراسلامی سخنی گفته‌اند؟ اینان با آبروداری، آبرویی - چه مادی و چه معنوی - برای حکومت آقای خامنه‌ای کسب نکردند؟

از همه مهم‌تر، آیا از میان اینان حداقل خاتمی - که رأیش شمرده شد آن هم دو بار - برای حکومت سید علی خامنه‌ای مشروعیت مردمی نخرید؟ رأی مردمان به خاتمی را به حساب خود و نظامش نگذاشت آقای خامنه‌ای؟

از سوی دیگر، مگر نه اینکه درصدی از مردمان و از مخالفان سیاسی جمهوری اسلامی از این رو بر خاتمی می‌تاختند و می‌تازند که او را موجب قوام جمهوری اسلامی می‌دانند؟ غیر از این است که این مردمان درست به این دلیل به محمود احمدی‌نژاد رأی دادند که بر این باور بودند - و هنوز هم هستند - که با احمدی‌نژاد جمهوری اسلامی زودتر می‌رود؟

ایستادن کنار این احمدی‌نژاد، نشانه فرزاندگی است؟ آقای خامنه‌ای تا پیش از احمدی‌نژاد، شعار «مرگ بر دیکتاتور» شنیده بود؟ از سر فرزاندگی بود که سپهرهای بالای خود به بند کشید تا بی‌واسطه در برابر مردمان قرار گیرد و تازه یک روزهم جرجیس در خانه‌اش نشیند و «شرط» بگذارد برای آقا؟

دیگر عنوان بی‌مسما‌ی آقای خامنه‌ای، «معظم» است. معظم! سید علی خامنه‌ای کجایش «معظم» است که بر سر یک وزیر، گیس و گوش جرجیس را می‌کشد؟ لقب «معظم» کجا برانزده مردیست که خودش هم اهل «جن»‌بازی است منتها فعلاً که «جن»‌های او با «جن»‌های برکشیده‌اش شاخ به شاخ شده‌اند، «جن»‌بازی شده است ناپسند!

این چه «معظمی» است که گاه باختن قافیه، مردمان گریه‌اش را می‌بینند اما صدای انتقام جوییش از حلقوم این مداح پاچه ورمالیده و آن مداح لمپن بیرون می‌زند؟ این چه مرتبت معظمی است که یکی باید تأییدیه‌اش را در زمان تولد و در بستر زایمان مادر بیچاره و از زبان خواهر ناشنوا، بگیرد؟ غیر از این است که آیین آقای فرزانه معظم با خود یک «تئوری» پرسابقه اسلامی را نیز به خاک کشیده تا دیگر کسی هوس «ولی فقیه» نکند؟ تا حتا اخوان المسلمین مصر هم از حکومت اسلامی تبری بجوید و سخن از قانون بگوید که مبدا مردمان به یاد آورند منشأ قدرت اسلامی و رهبر معظم‌اش، آن «بالا بالاها» است؟ آن «بالا بالا»هایی که مقر و محل بزن بزن مجتبی و مشایی و رسایی و مصلحی و نقدی و رادان و حجازی و گلپایگانی و رحیمی و بقایی و طائب و رضایی و شریعتمداری و... و فرومایگانی از این دست است!...

بله آقا! طشت از بام افتاده است؛ این القاب پس دهید و کار خود آسان کنید. مردمان از فرزانه توقع دارند، از شما که دیگر توقعی نمی‌رود.

*** منع ***

وبسایت «روزآنلاین»



«قلب انتخاباتی؟! آقا اختیاریز وار!» «عبید سن خوزانی»، ۴ تیر ۱۳۹۰ (++)

این روزها وحشت غریبی به جان مقامات جمهوری اسلامی، یا در حقیقت به تنبان این مقامات افتاده است. به ویژه انحصارگران که من در این نوشته از آنان برای راحتی مطلب به عنوان «رهبریون» نام می‌برم. آنان با چنگ و ناخن و دندان، نهایت تلاش را می‌کنند که مبادا حریف قدر آنان یعنی «احمدیون» با ترفند و حقه‌بازی و تقلب، انتخابات را به نفع خود برگردانند. زیرا به خوبی می‌دانند هر فوت و فن کوزه‌گری که رهبریون با آن آشنايند، احمدیون هم کاملاً راه و روش آن را می‌دانند و اینان برخلاف اصلاح‌طلبان و پیروان راه سبز، حیا را خورده و بقیه را نیز به کمر بسته‌اند و شعارشان نیز «بگرد تا بگردیم» است و تا آخرش خواهند رفت. تقلب بکنند، تقلب می‌کنند، صندوق عوض کنند، صندوق عوض می‌کنند، صندوق‌های رأی را معدوم کنند، یا به فلان مسجد نقل مکان دهند، اینها دو برابر آن کار را می‌کنند و می‌برند، اینها برخلاف آن قبلی‌ها کسانی نیستند که کار را به خدا و پیامبر و روز آخرت حواله دهند، خودشان به قول «زار ممد» تنگسیر صادق چوبک، آستین‌ها را بالا می‌زنند و حق و حقوقشان را از حلقوم رهبریون در می‌آورند. رهبریون هم کاملاً به این امر واقفند که حریف بسیار کهنه‌کارتر و حقه‌بازتر از خودشان است. با این وجود، من از «رهبریون» و در رأس آنان از حضرت آقام رهبری بسیار تعجب می‌کنم که دچار این نگرانی بی‌جهت شده و گاه و بی‌گاه این نگرانی خود را آشکارا بر زبان مبارک هم می‌آورند. حتا جسته و گریخته شنیده‌ام که ایشان شب‌ها ناگهان از خواب می‌جهند و پس پاک کردن عرق‌های درشتی که بر جبین و محاسن مبارکشان نشسته، مقداری راه می‌روند و بلند بلند با خودشان صحبت می‌فرمایند. هر از گاهی هم بلند بلند فرمایش می‌فرمایند عجب، خودم کردم....

من از آن جا که این مقام عظمای را خیلی دوست دارم و اصلاً نمی‌خواهم غبار ناراحتی بر دل نازک‌تر از برگ گل و جان مبارکشان جنگ اندازد، برای اطمینان خیال ایشان عرض می‌کنم، حضرت عظمای مگر این دولت که انتخابات آینده را اجرا خواهد کرد، همان دولت و هیأت حاکمه‌ای نیست که انتخابات ریاست جمهوری را عین یک دسته گل دماغ‌پرور انجام داد و هیچ ایراد و اشکالی هم هیچ یک از معاندین با تمام تلاش‌ها و کوشش‌هایشان نتوانستند به آن انتخابات شفاف و روشن وارد کنند؟ چقدر توطئه کردند، چه نقشه‌هایی کشیدند. چقدر رشوه و حق‌البوق از این اسکتبار جهانی گرفتند، شاهدش همین امام جمعه مورد اعتماد خودتان که مقدارش را هم چند میلیارد دلار اعلام کرد و گفت «آقا من سندش را دارم». حتا عده‌ای از این فتنه‌گران دستی دستی خود را کشتند و به زیر ماشین پرتاب کردند که شاید... اما هرگز! هرگز! هرگز!

تازه در آن انتخابات اطرافیان، به ویژه خود صاحب‌کار و صاحب‌عله ذی‌نفع بود. یعنی مسأله حیات و ممات مطرح بود آقا. شوخی نیست. یا پای گذاشتن به دوره دوم ریاست جمهوری، یا محروم شدن از آن شغل بسیار وسوسه‌انگیز و وسوسه‌آور و پرحلاوت و پرتاب شدن در زباله‌دانی تاریخ. البته اگر محاکمه‌ای، حبسی، شلاق، بگیر و ببندی، تصفیه حسابی انتظار او را نمی‌کشید که قطعاً می‌کشید. خودتان که این سران فتنه‌گر را به خوبی می‌شناسید که چه افراد بی‌گذشتی هستند. از همان مناظره‌های تلویزیونی معلوم بود که چه نقشه‌های خطرناکی در سر می‌پروراند. گذشته از خود صاحب‌عله، اطرافیان، یعنی «احمدیون» هم قطعاً با عدم موفقیت رئیس‌جمهور محبوب و خدمتگزارشان، آشکار است که از پست‌های نان و آبدار برکنار شده و از خدمت به مردم بیچاره و نیازمند به کلی محروم می‌شدند که این قسمت یعنی محرومیت از خدمات مردم بود که دردناک‌ترین بخش شکست در انتخابات را تشکیل می‌داد. زیرا اینان به تنها چیزی که فکر نمی‌کنند، همان مرده‌ریگ این پست و مقام دنیای فانی است که برای آنان این جیفه دنیوی به اندازه بال مگسی و پشیزی ارزش نداشته و ندارد.

اینها از آن وحشت داشتند که روزی از حلاوت خدمت به مردم مستضعف و نیازمند محروم شوند که هیچ دردی بالاتر از آن نیست. آقا شما که خودتان اهل کارید و بهتر از همه می‌دانید. مگر نه این که عمرتان را عمری است که در این راه گذاشته‌اید و بدون هیچ چشمداشت مادی یا حتا معنوی چگونه با جان و دل شبانه‌روز مشغول خدمت به مردم هستید؟ مگر جوانی، آن موهای شبق‌رنگ، آن دست مبارک را در راه خدمت به همین مردم نگذاشتید آقا؟ تعارف که نداریم، حقیقت را باید گفت تا این معاندین بدانند.

اما باز تأکید می‌کنم، دیدیم و دیدید که آنها انتخابات را به چه نحو بسیار ماهرانه و درستی انجام دادند که مو، لای درزش نرفت؟ و بارها نیز تأییدیه یا به اصلاح بساز و بفروش‌ها «پایان کار» خود را از مقام عظمای، قوه مقننه، قوه مجریه، شورای نگهبان، مجلس خبرگان و سایر نهادها گرفتند. آقا نهادی نم‌اند که اینان و کارشان و صحت و درستی آنان را تأیید نکند. کم مانده بود که همین کرزای و بشار اسد و اسماعیل هنیه و رئیس‌جمهور پاکستان و بورکینافاسو و کومور هم تلگراف تأیید صحت انتخابات را مخابره کنند. آقا واقعاً نهادی نم‌اند که درستی و صحت و راستی این انتخابات را تأیید نکند و مهر استاندارد خود را به پای آن نکوبد، آقا شوخی نیست. دیدین آقا حتا همین «حسین آقا اوپاما» که امروز دم



درآورده، آن روزها موش شده بود و لال‌مونی گرفته بود و یک کلمه راجع به این انتخابات صد درصد درست و پر و پیمانانه حرفی نزد. تقلب در کار بود این بابا ساکت می‌ماند؟ این منتظرند که یک سوراخ پیدا کنند و انگشت خود را به آن انداخته هی گشادش کنند. اما خدا و کیلی دیدین که هیچ غلطی نکردند، همه خفه‌خون گرفتند. صحبت صحبت جمهوری اسلامی است، نه هر حکومت بی سر و پای بی پرنسیب و بی اخلاق و دزد و دغل و دروغگوی هفت خط بی پدر مادری که سر سفره باباش نشسته باشد.

اصلاً من از شما می‌پرسم چرا هرگز به مخیله خود راه می‌دهید که ممکن است خدای ناکرده زبانم لال، هفت کوه در میان، رویم به دیوار، گلاب به رویتان به اندازه پر گنجشکی، خردلی، سر سوزنی احتمال تقلب در انتخاباتی که پیش رو داریم وجود داشته باشد؟ نه واقعاً حالا خودمانیم. جمهوری اسلامی و تقلب؟ آن هم در زمان ولایت حضرت عظماء؟ آن هم در زمانی که حضرت عظماء بسیار علاقه‌مندند که مجلس کاملاً یک‌دستی در آینده داشته باشیم که بالکل در اختیار و فرمان باشد آقا؟ آقا نفرمائید از این فرمایشا، اصلاً فکرش را هم نفرمائید آقا معصیت دارد!

این را هم من برای اطلاع شما عرض کنم، در مثل مناقشه نیست، رهبر عزیز و عظیم‌النشأ و گرامی ما علاقه‌مندند که در دنیای سیاست همه کارها «یک‌دست» باشد که یک نوع هماهنگی بین عمل و عمل‌کار هم باشد. ای کاش ایشان به جای دو چشم زبانم لال، یک چشم داشتند و تمام مردم و ارگان‌ها و سازمان‌ها و این همه احزاب رنگارنگ و ریز و درشت را با یک چشم و به عبارت بهتر «به یک چشم» و بدون تبعیض ملاحظه می‌فرمودند. هر چند حالا هم همین‌گونه است و همین یکسان نگرستن و حق و حق انتخاب را برای همه قائل شدن سبب شده است که مملکت ما به حول و قوه الهی در تمام جهان منحصر به فرد باشد.

آقا من حاضرم دست روی قرآن بگذارم، به شرف و ناموسم قسم بخورم که کشور ما در جهان منحصر به فرد است. یک کشور در تمام این دو بیست کشور دنیا نداریم که شرایط ما را داشته باشد، آزادی‌های ما را داشته باشد، این همه مطبوعات آزاد داشته باشد که هر چه دلشان می‌خواهد، دنبال هر کسی که می‌خواهند بنویسند و بعد از نوشتن هم راست راه بروند و کسی هم کاری به آنها نداشته باشد. کشورهای دنیا هزارها زندان و صدها هزار زندانی دارند، روزنامه‌نگارهایشان جرأت جم خوردن ندارند، همین ترکیه مثلاً. اما ما ماشاء الله. من نمی‌خواستم این حقایق را که برای هر کودک مکتبی هم آشکار است بر زبان بیاورم که خدای ناکرده باز این معاندین انواع و اقسام عنوان‌ها را به من بدهند که من پاچه‌خواری می‌کنم و از یزد دستمال سوغاتی آورده‌ام و... اما آقا آدم در یک وجب قبر می‌خواهد باید حقایق را گفت. هر کس نکوید آقا عین کفر است، مگر عکس این مطالب بر دامن کبریایی ایشان می‌نشیند؟ لا والله. الحمدالله در زندگی ایشان به عنوان نمونه یک نقطه خاکستری دیده نمی‌شود چه رسد به نقطه سیاه، چه رسد به تقلب انتخاباتی.

مگر شاهد نبودید وقتی آن فتنه‌گرانی که حالا یا در زندان هستند یا در «حصر خانگی» آب خنک می‌خورند و سماق می‌مکنند، الحمدالله از نوازش نور آفتاب هم محرومند، وقتی که خود را آماده انتخابات سال ۸۸ ریاست جمهوری می‌کردند، به محض آن که پیشنهاد کردند یک هیأت صالح و بی‌طرفی به عنوان ناظر بر انتخابات تعیین گردد که خدای ناکرده تقلبی، سهوی، خلاقی البته به صورت کاملاً اتفاقی در انتخابات پیش نیاید، حضرت عظماء انگار که به کائنات توهین شده و بزرگ‌ترین اتهامات به رژیم وارد شده یا برق سه فاز به جانشان افتاده، با لحن کاملاً قاطع و مطمئن اما چهره‌ای افسرده و صدایی حزین فرمودند «تقلب؟ آن هم در جمهوری اسلامی؟ مگر ممکن است آقا؟ مگر تا حال در عرض این سی و یکی دو سالی که این همه انتخابات انجام شده، زیر نظر هیأت نظارت بوده، کسی واری کرده؟ کسی به اندازه سر موئی تقلب که خیر تخلفی، انحرافی دیده است؟ من یک جان علیل و ناقابل بیش‌تر ندارم که آن را هم در راه این انتخابات گذاشته‌ام.»

آقا زنیید این حرف‌ها را این جا آقا جمهوری اسلامی است. این جا که مملکت استکبار نیست که شما به هر کسی دلتان خواست رأی دهید و آن بی‌پدرها هم هر کسی را که دلشان خواست از صندوق‌ها بکشند بیرون. ما شرف داریم، وجدان داریم، پدر و مادر داریم، تعهد داریم، اخلاق داریم، مکتبی هستیم. از همه بالاتر، مسلمان از نوع ناب محمدی‌اش هستیم. آقا باور کنید والله ما همان موقع زبانمان را گاز گرفتیم و پشت این دستمان را با سیگار بغل دستی، خودمان سیگار نمی‌کشیم، با سیگار بغل دستی پشت دستمان را داغ کردیم که دیگر حتا حاضر به شنیدن این حرف‌ها از این معاندین کج‌خیال نباشیم. هر موقع هم در این روزنامه‌ها و رادیوهای وابسته و منحرف ماهواره‌ای، یا رادیو تلویزیون‌های بیگانه این واژه را خواندیم یا شنیدیم آقا، روزنامه را صد تکه کردیم و رادیو را بستیم؟ نخیر پرت کردیم وسط حیاط که اینها می‌خواهند اعتقادات پولادین ما را سست کنند. اما هیئات خبر ندارند که ما در چه، چگونه و از کی ذوب شده‌ایم. ما دیگر نیستیم. هر چه هم هست، اوست و جز او نیست.

حال هم من از تمام گروه‌ها و دسته‌ها و سردمداران و لباس شخصی‌ها و خودجوش‌ها، نیم‌جوش‌ها و کم‌جوش‌ها و بسیجی‌ها و ذوب‌شدگان و پاسداران و تمام افراد نظامی و انتظامی و خلاصه تمام افراد پدر مادر دار (آنهايي که یا پدر و مادر شناخته‌شده ندارند یا یک قبرستان پدر دارند، آقا من با آنها اصلاً کاری ندارم و اصلاً از اصلاحشان ناامید شده‌ام. آنها آدم بشو نیستند) از همه آنها خواهش می‌کنم آقا نفرمائید این فرمایش‌ها را.



بگذارید این انتخابات جریان عادی خود را طی کند و حق به‌حق‌دار برسد. ما برای این انتخابات آبرو گرو گذاشته‌ایم. جان علیلمان را گرو گذاشته‌ایم. درست مثل آن انتخابات قبلی که مو، لای درزش نرفت. این همه نشستند و برخاستند و دلیل و مدرک چی شد؟ تازه معلوم شد که حتا این محسن آقا بیش‌تر از آن که حقش بوده، در شمارش رأی‌ها، به اسمش رأی نوشته‌اند و رأی درآورده‌اند. اگر علی ساریان است آقا، می‌داند شتر انتخابات را کجا بخواباند. آقا این کاره‌اند، آقا دوره دیده‌اند، آقا تجربه دارند. آقا شوخی نیست سی سال است که این کاره‌اند و خوب می‌داند کیرا کجا بگذارند که آب از آب تکان نخورد. این تخصص آقا است. آقا جایی نمی‌نشینند که خدای ناکرده زیر مبارکشان خیس شود.

آقا ما تا آقا را داریم هیچ غم و غصه‌ای نداریم. من از همین حالا عین روز برایم روشن است که نتیجه انتخابات به چه صورتی خواهد شد. آن سال ۸۸ هم به خدا پیش‌بینی کرده و حتا نوشته بودم اما کو قدردان؟ حال اگر آن نوشته ما تو خارج یا به زبان این خاچ‌پرست‌ها چاپ شده بود کلی به ما جایزه می‌دادند و اسممان در می‌رفت. اما این جا والله قدردان نداریم. آقا بزن بریم. پیش به سوی انتخابات پاک و تمیز و بی‌شیله‌پله و یک‌دست. پیش به طرف قطار انتخابات که نه رل دارد و نه ترمز و با انرژی اتمی که حق مسلم ماست و با تأییدات نیروهای غیبی با سرعت تمام و تخته‌گاز، پیش می‌رود و هر چه خش و خاشاک و میکروب و بزغاله و گوساله را سر راهش خرد و خمیر می‌کند تا چشم آمریکا و استکبار جهانی و اسرائیل و صهیونیست‌ها و اذناشان کور بشه. بله آقا را دست کم نگیرین آقا، شوخی که نیست.

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)

<http://www.rahesabz.net/story/39098/>



«خیانت است به قرآن!»؛ «عبید سن خوزانی»، ۱۶ آذر ۱۳۹۰

ما یک آقایی داریم که هزار ماشاء الله معدن «رو» و «پرتوقعی» است. ما هرچه می‌گوییم آقا والله «نره»، می‌گه شما کاریت نباشد بدوش و شیرش را جلو من بگذار! می‌گوییم از «شیر» خبری نیست. آنکه شما می‌بینی شیر نیست، این گاو ما نر است و ماده نیست؛ باز می‌گوید شما کاریت نباشده هر چه که به دست می‌رسد، همان را بدوش و بگذار جلو ما که حرف ما خراب نشود! بالأخره رهبری گفتن، ولایت فقیه مطلقه‌ای گفتن، نایب امامی گفتند. من که یک آدم معمولی نیستم. مگر دنیا آمدنم و آن فریادها را به همین زودی فراموش کردید؟

آقای ما خیلی دوست دارد که هم همه مردم او را به عنوان یک آدم کاملاً «متقدس» قبول داشته باشند، هم مردم او را خیلی عاقل و بالغ بدانند و هم ولو ظاهری هم شده اقرار کنند که بله آقا ایشان از آن بالا بالاها برای این کار مامور شده‌اند و حتی اگر کاری هم صورت دهد که به نظر ما کاملاً اشتباه و خنده دار بیاید، یا حرفی بزند که موجب خنده و تفریح مردم شود، اشکال از فهم و شعور ماست و گرنه ایشان مگر ممکن است است تصمیم اشتباه بگیرند یا کلامی اشتباه از خود صادر بفرمایند؟ سال‌ها که بگذرد تازه ما می‌فهمیم که این آقای ما چه نعمتی بوده و در تمام عمرش به اندازه خردلی هم اشتباه نکرده است. آقا و اشتباه؟ مگر ممکن است؟

مثلاً ما هر چه داد و فریاد راه انداختیم که آقا شما که این عده را تیر کردید و انداختید جان سفارت روباه پیر و گفتار مردنی و آنها همزمان هم به ساختمان خیابان فرودسی حمله کردند و هم به باغ قلعهک و حتا مش حسن بقال هم فهمید که آبشخور این‌ها کجا بود و از کجا فرمان می‌بردند، این آقای ما ریشی جنباند و دستی به محاسن مبارک کشید و گفت تو این چیزها را سردر نمی‌آوری این‌ها همه خود جوش و حتا خود جوشان بودند. وگرنه چطور تا حالا از این فکرها به سرشان نرسیده بود؟ سفارت این همه سال آنجا و حتا آن بالاترک در قلعهک افتاده بود و کسی کاری به آن نداشت چطور یک باره تا مجلس آن گونه به رگ غیرتش برخورد و آن طرح دو فوریتی را تصویب کرد، این‌ها هم راه افتادند و آن بلا را سر سفارت و کاغذهای جاسوسی آن در آوردند؟ برو جانم شماها سیاست سرتان نمی‌شود. من می‌گویم آقا اتفاقاً شما تمام دلایل ما را آوردید من هم همین دلایل را می‌خواستم بیاورم که اینها بهترین حجت است که این بچه‌های خرس گنده که معلوم است سال‌ها در کلاس‌های اکابر و دانشگاه جا زده و به این سن و سال رسیده‌اند و هنوز دانشجو هستند، حتما آن‌ها را کسی تیر کرده و حتا آقا برای تشویق آنها که هرچه زودتر و با دلگرمی فراوان ترتیب این پیر گفتار را بدهند، یک اضافه حقوق نیم‌درصدی هم از محل اضافه درآمد نفت مجلس تصویب کردند که به اینها بدهد و کارشان کاملاً خودجوش و فی سبیل الله باشد. همه اینها دلایل خوبی است که اینها خودجوشان نبودند و یکی از آن زیر، فتیله اینها را آتش زد و نشادور کار خودش را کرد.

اما آقا امروز اصلاً حرف من این نیست زیرا بالأخره با عکس‌العملی که این رژیم شما، سر یک هفته از خود نشان داد یا به عبارت بهتر از خود نشان نداد، برخلاف آن دو سه روز اول که آتش‌اش خیلی تند بود، معلوم شد که این سناریو را هر کی نوشته بود و هر گروهی تحت تأثیر هر احساساتی اجرا کرده بود آقا والله همه به این نتیجه رسیدند که کار غلطی بوده است و اصلاً نباید این کار می‌شد، آن هم به این صورت بچگانه. هم یک سناریو تکراری بود و هم دنیای امروز دنیای سی و اندی سال پیش نبود که جامعه جهانی یک جوری زیر سبیلی در کند که اینها زده به سرشان و دو سه روزه، پشیمان می‌شوند. دنیا آنقدر عکس‌العمل سریع و تند و تیز از خود نشان داد که حتا خود آقا هم «آچمز» شده است وگرنه چه دلیلی دارد که آقا چند روزی است به گوشه‌ای خزیده‌اند و لام تا کام حرفی نمی‌زنند که مبادا کار را از این هم که هست خراب‌تر کند؟ مانده که چکار کند؟ همان حالت معروف اره است. آن کار غلط را تأیید کند با عکس‌العمل دنیا چه کار کند که آماده و منتظر بماند تا فوراً عکس‌العمل‌های شدیدتر نشان دهند. مخالفت کند، جواب این خودجوشان را چه دهد که حتماً غر خواهند زد که آقا داشتیم؟ شما به ما اضافه حقوق دادید و تیرمان کردید و ما همزمان به محل سفارت در شهر و شمیران ریختیم و کاسه کوزه آنها را آن‌گونه که دیدید به هم زدیم حالا می‌خواهید ما را بی‌اجر بگذارید و حتماً فردا هم دستور خواهید داد که ما را به خاطر کاری که «اصلاً از آن خبر نداشتید» بگیرند و ببرند و محاکمه کنند و بیندازد بغل دست آن فاتحان لانه جاسوسی آمریکا؟ آقا این جوانمردیه؟ آقا این درسته؟ اگر این کار شود فکر می‌کنید از فردا کسی اصلاً به فکر کار خودجوش بیفتد؟

اما من باز تأکید می‌کنم این مطلب را اصلاً درباره آن موضوع نمی‌نویسم قصد من امروز پرداختن به قضیه انتخابات است. آقا شما ماشاءالله مثل اینکه یا خواب تشریف دارید یا اصلاً تو این دنیا نیستید. آن سیل جمعیت چند صد نفری پس از انتخابات خرداد را دیدید که چطور با حضور خود در خیابان‌ها سیاه‌نمایی کردند، ندیده بودیم پانصد نفر این اندازه شهر را شلوغ کنند و روزگار را به کام عده‌ای تیر و تار. خلاصه زدند زیر



انتخابات و تأیید و تنفیذ و حتا جسارت نباشد کار به خود شما هم کشید که چون آقا، از جاده بی طرفی و فصل الخطابی منحرف شده‌اید، حتا در صلاحیت شما هم شک کردند که خوشبختانه مجلس خبرگان این اشتباه مردم را اصلاح کرد و فوراً اعلام کرد که خداوند به هیچ‌یک از مردم دنیا نعمتی مثل آقا اعطاء نکرده است صدایتان را در نیاورید که ما ملت بسیار خوشبختی هستیم.

حال شنیدیم که به رئیس این مجلس خبرگان فرموده‌اید «اینها می‌توانند در انتخابات شرکت کنند مشروط بر آنکه: - اقرار به اشتباه خود کنند

- هر کس آمد و گفت من این اصول و قانون اساسی و انقلاب و اسلام و رهبری را قبول دارم، حتا اگر اختلاف سلیقه با من هم دارد، نباید از انقلاب طرد شوند.»

- اگر آمدند و اقرار به اشتباه کردند، مسأله‌ای نیست، ولی نه اینکه بگویند ما می‌خواهیم بیاییم در انتخابات و از نان پخته شده استفاده کنیم. بیایند و بگویند ما در برهه‌ای اشتباه کردیم و حالا هم فهمیده‌ایم و دیگر نمی‌خواهیم آن اشتباهات را تکرار کنیم.

گفتم که شما ماشاءالله آدم لجباز و یک‌دنده‌ای هستید، اما باور نکردید. بفرمایید همان شرط اول شما که ما بیاییم و بگوییم اشتباه کردیم تا اجازه شرکت در انتخابات را پیدا کنیم. ما می‌گوییم شما اشتباه کردید که آن بلاها را سر مردم آوردید و آن‌همه جوانان ما کشته شدند و خانمان‌ها بر باد رفت و آن‌همه نیروی تحصیل کرده و سالم به زندان‌ها افتادند. این شما هستید که باید جلو مردم حاضر شوید و از آنها پوزش بخواهید و صاف و ساده اقرار کنید که اشتباه کرده‌اید. آن وقت مردم تکلیف شما را روشن کنند.

تازه با این اقرار به اشتباه هم بسنده نمی‌کنید و می‌گویید «و بیایند از نان پخته انتخابات استفاده کنند» شما متوجه فرمایشات خود هستید؟ ما می‌گوییم اصلاً در انتخابات شرکت نمی‌کنیم شما می‌فرمایید اقرار به اشتباه کنید و از نان پخته انتخابات هم استفاده نکنید؟ آقا بخشید این نان پخته انتخابات، ارث پدر کسی است یا متعلق به مردم است. انتخابات بدون رأی‌دهنده که برای لای جزز هم زیادی است. صندوق‌های خالی، انتخابات بی‌رونی، خیابان‌های سوت و کور مرده به ویژه که ما تصمیم گرفته‌ایم در روز انتخابات اصلاً برای خرید دارو هم از خانه‌هایمان بیرون نیائیم. به این ترتیب فکر کنم شما خودتان به خودتان رأی دهید. مگر ما بیمار هستیم که پس از دادن این همه زیان و هزینه باز با کمال بی‌غیرتی بریزیم به خیابان‌ها و تازه از نان پخته و آماده هم استفاده نکنیم. آقا سر جدت شما متوجه فرمایشات دربار خود هستی؟ یا این مخ ما قدری جابجا شده و فرمایشات آقا را آنتن و ماهواره ما نمی‌گیرد؟

امیدوارم شما فرزندان خود را با این تربیت بزرگ نکرده باشید و گرنه دلم به حال آنها می‌سوزد که حتماً عده‌ای روانی و عقده‌ای تحویل جامعه داده‌اید.

یاد آن کسی می‌افتم که با زنی زشت‌رو ازدواج کرده بود. آقا با این ترتیب، فکر کنم در انتخابات پیش رو نیز فقط همان اطرافیان خودتان شرکت کرده و جور آن را خواهند کشید و گرنه در شرایط فعلی که بستانکاری مردم را بابت انتخابات گذشته هنوز نپرداخته‌اید، مطابق معمول مقداری هم طلبکار شده‌اید، شرکت هر ایرانی در انتخابات آتی، نوعی بی‌غیرتی و خیانت است به قرآن.

منتظرم در فردای انتخابات شاهد آن قیافه نالان و پریشان شما باشم که به صورت درهم و پریشان و شکست‌خورده، مردم را مورد خطاب قرار داده و باز، دم از انتخابات «پرشور» و «پرنشاط» خواهید زد. والله از شما بعید نیست.

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



«آقای خامنه‌ای! ما را هم رها کنید!»؛ مجتبی واحدی، ۸ دی ۱۳۹۰ (++)

پس از چند ماه رجزخوانی بی‌حاصل در خصوص تأثیرپذیری بهار عربی از انقلاب اسلامی ایران، روز گذشته رهبر جمهوری اسلامی بار دیگر در مورد تحرکات انقلابی در کشورهای عربی سخن گفت، اما این بار ادعاهای سابق خویش را تکرار نکرد. او که در جمع سفرای جمهوری اسلامی سخن می‌گفت، با اشاره به شعارهایی که در تجمعات مردمی در کشورهای عربی داده می‌شود، اظهار داشت: «مهم نیست که این شعارها از کجا الهام گرفته است، مهم این است که حرف‌ها، شعارها و خواسته‌های سی ساله ملت ایران، اکنون در خاورمیانه، خلیج فارس و شمال آفریقا، سبز شده است». این نخستین بار بود که آقای خامنه‌ای در خصوص بهار عربی سخن می‌گفت بدون آنکه عبارت بیداری اسلامی را تکرار کند یا بر الهام‌پذیری آن از اهداف نظام جمهوری اسلامی سخن بگوید. پیش از این، ترجیع‌بند سخنان رهبر جمهوری اسلامی، پافشاری بر «الهام بیداری اسلامی از انقلاب اسلامی ایران» بود و البته برخی مجیزگویان رهبر، ادعاهای طنزآمیزی هم مطرح می‌کردند، از جمله اینکه «خطبه عربی آقای خامنه‌ای در بهمن ماه ۸۹ باعث تسریع در پیروزی انقلاب مصر شد» یا آنکه «گروهی از شیعیان بحرین، خامنه‌ای را مقتدای خود می‌دانند و از او می‌خواهند همان کاری را که برای تسریع در پیروزی انقلاب مصر انجام داد، برای بحرین هم انجام دهد».

کسانی که با جاه‌طلبی‌های رهبر جمهوری اسلامی و تملق‌گویی‌های اطرافیان او آشنا هستند، می‌دانند که این تغییر موضع، نمی‌تواند انتخاب همراه با رضایت‌مندی آقای خامنه‌ای باشد بلکه آنچه او را به موضع اخیر رسانده، اولاً ناشی از «تأکید علنی گروه‌های مبارز در برخی کشورهای انقلاب‌زده بر عدم الگوگیری آنها از انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی» و ثانیاً متأثر از مشکلاتی است که گروه‌های اسلام‌گرا در آن کشورها با آن مواجه شده‌اند. آنها با آگاهی از انزوای روزافزون جمهوری اسلامی در سراسر جهان، ناچار هستند عدم وابستگی خود به جمهوری اسلامی را ثابت کنند در غیر این صورت، نخواهند توانست روابط سازنده با بسیاری از دولت‌ها و ملت‌ها برقرار نمایند. البته سران گروه‌های اسلام‌گرا که در اغلب کشورهای آزادشده فعلی با اقبال مردم مواجه شده‌اند نه تنها تاکنون بارها استقلال خود را مورد تأکید قرار داده‌اند، بلکه در اظهار نظرهایی صریح، بر عدم تبعیت از الگوی جمهوری اسلامی پافشاری کرده‌اند. اعلام صریح گروه اخوان‌المسلمین مبنی بر اینکه انقلاب مصر حتماً عنوان اسلامی ندارد، تأکید راشد الغنوشی رهبر حزب پیروز در انتخابات تونس بر اینکه «تجربه حکومت اسلامی در ترکیه به تجارب ما نزدیک‌تر است. چرا که روند تاریخی در این کشور شبیه تونس است» و در آخرین نونه، اظهارات سران انقلاب لیبی در خصوص بهره‌گیری از تجربیات حکومت سکولار ترکیه از نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد مردم در کشورهای جدیداً آزادشده، علاقه‌ای به دنباله‌روی از راهی که ایران طی می‌کند ندارند. البته این بی‌علاقگی از قبل هم مشخص بود و رهبر جمهوری اسلامی هم از آن اطلاع داشت. اما او که پس از کودتای بیست و دوم خرداد ۸۸ به شدت در عرصه بین‌المللی و در میان ملت‌های آزاده جهان، منزوی شده است تصور می‌کرد حمایت مالی کلان جمهوری اسلامی از برخی گروه‌های اسلامی که در بهار عربی اثرگذار هستند می‌تواند آنها را به اعلام همراهی و تبعیت از الگوی ایران تشویق نماید. او همچنین، به دنبال اثبات این نکته به ایرانیان معترض بود که «نه تنها حکومت ولی فقیه در ایران رفتنی نیست، بلکه در حال تکثیر در منطقه است». اما طرف دوم این معادله - حتی آنها که از کمک‌های سخاوتمندانه و البته طمع‌ورزانه جمهوری اسلامی، بهره‌مند شده بودند - به خوبی می‌دانستند که انگ «هم‌پیمانی با حکومت جمهوری اسلامی» هم آنها را در کشور خودشان با مشکل مواجه خواهد کرد و هم پیشاپیش تعامل سازنده آنها با کشورهای بزرگ دنیا و نیز کشورهای عربی را به خطر خواهد انداخت.

اظهارات دیروز آقای خامنه‌ای به خوبی نشان داد رهبران حکومت‌های موقت و انقلابی در کشورهایی که بهار عربی را تجربه می‌کنند توانسته‌اند سخن خود را به رهبر جمهوری اسلامی برسانند که «مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان!». تسلیم رهبر زیاده‌خواه جمهوری اسلامی در برابر خواسته منطقی سران انقلاب‌های منطقه، مرا به این فکر انداخت که زبان حال بسیاری از هموطنانم را هم با او در میان بگذارم. آقای خامنه‌ای به خوبی می‌داند بسیاری از رنج‌ها که امروز به ملت ایران تحمیل می‌شود فقط به خاطر حکومت استبدادی در کشورمان است و اگر او نباشد نه بسیاری از تحریم‌ها، ضعیف‌ترین اقشار جامعه ایران را گرفتار می‌کند و نه ایرانیان در برخی کشورهای بزرگ و کوچک دنیا با بی‌حرمتی‌هایی مواجه می‌شوند که هیچ‌گاه سابقه نداشته است. رهبر جمهوری اسلامی بهتر از هرکس می‌داند اگر او نبود دولت فاسد و بی‌کفایت احمدی‌نژاد تا این حد کشور را به دردسر نمی‌انداخت و نام ایران هر روز در گزارش‌های مربوط به افزایش فساد و فقر، تکرار نمی‌گردید. او به خوبی آگاه است که دین‌گریزی بسیاری از جوانان ایرانی، حاصل مدیریت اوست و در افزایش جرم و جنایت، هیچ‌کس به اندازه او نقش و سهم ندارد.



بر همین اساس، یقین دارم اغلب ایرانیان از رهبر دیکتاتور جمهوری اسلامی همان چیزی را می‌خواهند که رهبران انقلاب‌ها در کشورهای عربی از او خواسته‌اند و به خواسته خویش رسیده‌اند: «ما را هم رها کنید!». آقای خامنه‌ای بخواهد یا نخواهد این رهایی نصیب ملت ایران خواهد شد اما آیا خداوند با رهبر منزوی و مستأصل جمهوری اسلامی تا آن حد همراهی خواهد کرد که قبل از تحقق خواسته ملت ایران، خود گامی بردارد و از گسترش روندی که موجب نابودی ثروت‌های مادی و معنوی ایرانیان شده، جلوگیری نماید؟

*** منبع ***

وبسایت «گویانوز»

<http://news.gooya.com/politics/archives/2011/12/133635.php>



«بین آفتاب لب بام را!»؛ سروده صدیقه وسمقی خطاب به خامنه‌ای، ۱۷ دی ۱۳۹۰ (++)

«چو نمرود را موری از پا فکند
به تیغ و سپاهت دگر دل میند

میندار خاشاک و خس را حقیر
و یا میکروب را چنین کم مگیر

نباشد خردمند، گردن‌فراز
ز هشدار خاشاک و خس بی‌نیاز

خردمند، اندرز گیرد ز مور
از آن پیش‌کو را در آرد به گور

سراسر بکاری اگر بذر باد
تو را خرمنی غیر توفان مباد

چو برخاست توفان خاشاک و خس
نباشد تو را هیچ فریادرس

میندار توفان شود رام تو
شود باز ایام بر کام تو

خس و مور و بادند در کار خویش
تو نیز ای عجب گرم‌کردار خویش!

به غفلت سپاری همی روزگار
ندانی چه سخت است انجام کار

سرا پا زبان بودی و ما خموش
کنون باش اما تو یک چند گوش

دگرگون شود حال دوران، بسی
بسا بر تو یابد تسلط خسی

زدی تیشه بر ریشه ملک و دین
فشانندی به میهن همه بذر کین



چه خون‌ها به فتوای تو ریخته
چه سرها که بر دار آویخته

چه سرو و صنوبر، چه شمشادها
فکندند بر خاک، جلادها

به حلقوم حق ریخته سرب داغ
چه گل‌ها سپرده به باد، باغ، باغ

به زنجیر، نیکان هزاران هزار
رها لیک در شهر، سگ‌های هار

عدالت شده بی‌پناه و غریب
ستم، یکه‌تاز فراز و نشیب

دروغ و فریب آن‌چنان یافت جاه
که شد راستی نزد قاضی گناه

خرد همچو سرگین شده پایمال
به نزد تو جهل است عین کمال

گریبان دانش دریدی چنان
که آواره گشتند فرزندگان

به حکم تو اوباش، آقا شدند
به مسند نشستند و بالا شدند

دریدند و خوردند و اندوختند
شکستند و ویرانه را سوختند

به تاراج بردند این رهنان
ز ناموس تا جان و ایمان و نان

به دست اراذل فتاده وطن
چو گوهر به منقار زاغ و زغن

خلایق به تنگ آمده از ستم



نداری تو جز بهر خود هیچ غم!

فغان زین همه ظلم و بیداد، آه
شب است و حصار و دل قتلگاه

بین آفتاب لب بام را
بین قسمت خالی جام را

نمانده است یعنی که دیگر مجال
گذشته است هنگام خواب و خیال

فرود آی، یعنی ز اورنگ «من»
عبا و عمامه به سویی فکن

که اینها نیاید کسی را به کار
چو شد نوبت کار پروردگار

فرود آر این رایت شرک را
مر آتش زن این باور چرک را

گذشته است ایام خودکامگی
بزن بر زمین جام خودکامگی

رها کن گریبان دل خستگان
به پایان رسیده است این داستان

گریزی نباشد تو را از جواب
که اکنون رسیده است روز حساب! (صدیقه و سقمی، دی ماه ۱۳۹۰)

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)



مصاحبه خیالی محمد نوری‌زاد با خامنه‌ای، ۱۷ مرداد ۱۳۹۱

مصاحبه اختصاصی محمد نوری‌زاد با رهبر جمهوری اسلامی ایران!

[مقدمه محمد نوری‌زاد:]: بگویم که: حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بیست و سه سال است که با هیچ‌یک از رسانه‌های داخلی و خارجی، حتا رسانه‌های دولتی ایران مصاحبه نکرده است. چه برسد به این که تن به مصاحبه‌ای صریح و بی‌تعارف بسپرد و به پرسش‌های یک پرسشگر گستاخ پاسخ بگوید. شوربختانه در این سال‌های رهبری - به دلایل گوناگون - تلاش من برای صحبت با ایشان به جایی نرسید. با خیلی‌ها تماس گرفتم و آنان را واسطه قراردادام. از در راندم از پنجره داخل شدم. بی آنکه نتیجه‌ای عایدم شود. ظاهراً این قفل، ناگشودنی می‌نمود. و زمان، گذشت و گذشت و این در بسته، باز نشد که نشد. یک روز در موقعیتی کاملاً استثنایی و باورنکردنی، آنجا که نفس بریده به جای مانده بودم، ناگهان موانع پیش روی یک به یک کنار رفت و درهای بسته وا شد و من خود را رخ به رخ رهبر یافتم. گرچه این پیشامد از روال متداول خارج بود، اما به خود نهیب زدم که تو را چه به چند و چون این که چگونه درها وا شده‌اند و تو اکنون در مقابل رهبر نشسته‌ای و رخصت مصاحبه یافته‌ای؟ به ذات پرسش‌های خود بیندیش و هرآنچه را که در دل انباشته‌ای با وی بگوی. خدای را چه دیده‌ای؟ شاید این سخن بهانه‌ای باشد برای رفتن فاصله‌هایی که وی را در دوردست‌های همجواری با مردم نشانده. و این که شاید در غوغای حادثه‌های در کمین، ذات صادقانه این مصاحبه شورانگیز و نامتعارف، باریکه راه‌های سلامت و شفقت و رهایی را به روی مردم ایران و به روی خود ایشان وا بگشاید.

محمد نوری‌زاد

مردادماه سال نود و یک

نوری‌زاد: از این که مرا به حضور پذیرفته‌اید و توفیق و مسؤولیت نخستین مصاحبه رسمی این بیست و سه سال رهبری خود را به من سپرده‌اید از جناب شما سپاس دارم. اطمینان دارم این مصاحبه و مسائلی که در آن مطرح خواهد شد به محافل مهم کشوری و جهانی راه خواهد یافت. مرا دوستدار خود بدانید. همچنان که تا کنون دوستدار شما بوده‌ام. ذره‌ای درخیرخواهی من تردید مکنید. تفاوت من با افرادی که شما را در میان گرفته‌اند این است که من بخشی از خبرها و خطرهای رامی بینم و بدون آن که دست به ترکیب‌شان بزنم، آنها را به شما گزارش می‌کنم، اطرافیان شما اما خطر را می‌بینند و به دو علت آن را از شما پنهان می‌دارند. یک، این که در سالم‌ترین تعبیر، نمی‌خواهند خاطر مبارک شما را برآشوبند، و در وجهی غالب: منافعشان ایجاب می‌کند که شما را در بی‌خبری بگذارند یا سفره خبرهای برگزیده را پیش روی شما بگشایند. به همین خاطر، از محضر شما تقاضامندم از سخنان صریح من مرنجید. شاید پسندیده این باشد که از حضرت‌عالی بپرسم من می‌توانم بدون لکنت با شما سخن بگویم؟ یا که نه، باید خط قرمزهای این سال‌های رهبری شما را رعایت کنم؟

رهبر: بفرمایید.

نوری‌زاد: من این «بفرمایید» شما را به حساب همان سخن بدون لکنت می‌گذارم. چرا که برازنده ساحت رهبری یک کشور اسلامی نیست که مخاطبان او زبان در کام کشند و با ترس و لرز بخش مختصری از سخنان درون خود را با او باز بگویند.

رهبر: (با تبسم) شما که شکر خدا این محدودیت‌ها را نداشته‌اید. هرچه خواسته‌اید نوشته‌اید و فیلم کرده‌اید!

نوری‌زاد: به همین خاطر از شما و سعه صدر شما تشکرمی کنم. البته خبر دارید که این صراحت سخن برای من به قیمت یک سال و نیم زندان و ضرب و شتم و توهین و ناسزاهای ناموسی و اعتصاب غذاهای خشک وتر و چند جور بیماری و دادگاه‌های صوری و مقاومت در برابر خواسته‌های آن‌چنانی بازجوها و تنگناها و آسیب‌هایی که همین بازجوها برای من و خانواده‌ام پدید آورده‌اند، آب خورده است. امیدوارم این وسعت فراخی که برای من فراهم آمده برای همگان مخاطبان شما نیز فراهم شود. اگر موافق باشید پرسش نخست را به همین زبان‌های به لکنت



افتاده مخاطبین شما اختصاص دهیم. این که: خود شما آیا خبر دارید اطرافیان شما بعد از سخنان پرتکلف و تعارف، به حرف دلشان که می‌رسند، زبانشان بند می‌آید و به لکنت در می‌افتند؟

رهبر: بسم الله الرحمن الرحيم. رب اشرح لی صدری و یسر لی امری وحلل عقده من لسانی یفقهوا قولی. و اما درباره لکنت زبان مخاطبان، حال که قرار بر صراحت است ما هم بی‌پرده می‌گوییم که ما به این لکنتی که شما مدعی آن هستید اعتقاد نداریم. این چیزی است که شما می‌گویید. ما مصرانه تأکید می‌کنیم که این ادعا اساس و بنیان درستی ندارد. ما با اقشارمختلف نشست و برخاست داریم. دانشگاهی، باسواد، بی‌سواد، دانشمند، مخترع، مکتشف، بسیجی، پاسدار، کاسب، هنرمند، عوام، خواص، خودی، غیرخودی، غریبه، آشنا، همه و همه هر آنچه که می‌خواهند با ما می‌گویند. بی‌ترس و بی‌واهمه. خودتان در چند جلسه حاضر بوده‌اید، دیده‌اید که میکروفن را می‌گذارند جلوی افرادی که بخواهند صحبت کنند. نه ما و نه افراد دفتر مطلقاً به آنها نمی‌گوییم چه بگویند و چه نگویند. حال اگر کسی جرأت نمی‌کند یا نمی‌خواهد مکانات قلبی‌اش را به زبان بیاورد این دیگر به خودش مربوط است. ما اینجا به معنی واقعی تریبون آزاد داریم. می‌نشینیم و همه حرف‌ها را می‌شنویم. و اگر ضرورتی بود به یک یک آنها پاسخ می‌دهیم. این کجایش لکنت است؟ بله، وجه دیگر ادعای شما را قبول داریم. کجا؟ آنجا که ما لکنت مدعای شما را به زبان دشمنانمان انداخته‌ایم. این را ما انکار نمی‌کنیم. این لکنت هست.

نوری‌زاد: صورت ظاهر، همین‌گونه است که شما می‌فرمایید. مردم از اقشار مختلف می‌آیند و در محضر شما حرفشان را می‌زنند و می‌روند. اما این پوسته بیرونی حرف آنهاست. اگر می‌خواهید به عمق حرفشان راه پیدا کنید باید آنها را آن‌گونه که هستند بپذیرید. نه این که نمایندگان منتخب و زبان‌باز و ترسیده و خط‌گرفته آنان را. مثلاً آیا جنابعالی باور دارید که از در و دیوار بیت شما به صورت نامحسوس داغ و درفش آویخته‌اند؟

رهبر: مطلقاً! من اگر از هر کجا خبر نداشته باشم از بیت خود خبر دارم. این لفظ داغ و درفشی که شما به کار می‌برید، اگر تهمت نباشد، توهین است. و اگر دروغ نباشد، راست هم نیست. مراقب کلمه‌هایی که به کار می‌برید باشید. ما همگی در قبال الفاظی که به زبان می‌آوریم مسؤولیم. داغ و درفش؟ آن هم در بیت ما؟

نوری‌زاد: اما این داغ و درفشی که من متعمدانه رد پای آن را به بیت شریف شما می‌کشانم، واقعیت محضی است که آن‌سوتر از واژه «مطلقاً» حضرتعالی وجود دارد و کار بایسته خود را به‌خوبی انجام می‌دهد. وظیفه این داغ و درفش، انداختن لکنت بر زبان همه مردم ایران و به‌ویژه هر آن کسانی است که به محضرشما بار می‌یابند. اگر هم در حضور شما یکی آمد و دل به دریا زد و پای سخن از گلیم رعایت به در بُرد، هم صدا و سیما خوب بلد است با سخنان گستاخانه او چه بکند و هم سربازان گمنام با خود او. این همان واقعیتی است که شما چه انکارش بفرمایید و چه با تائی از کنارش بگذرید، سایه‌اش را بر سر همه ایرانیان گسترانیده‌اند. جامعه ما یک جامعه به شدت امنیتی و پلیسی است. مأموران شما مردم را ترسانده‌اند. ملات پیوند مردم ما با نظام جمهوری اسلامی ترس است. نه تعاملات مدنی.

رهبر: ما نمی‌گوییم مأموران امنیتی ما به افراط و تفریط دچار نمی‌شوند. این از آن آسیب‌هایی است که در هر نظام و جامعه‌ای حتا در غرب هست. شما مگر می‌توانید منکر گوانتانامو یا زندان ابوغریب بشوید؟ اینها را چه کسانی علم کرده‌اند؟ دقیقاً آن کسانی که فریاد آزادی‌خواهی و حقوق بشرشان گوش فلک را کر کرده. در نظام امنیتی ما هم ای بسا مأمورانی باشند که دچار افراط و تفریط بشوند. ما این را قبول داریم. اما این یک روال نیست. قاعده نیست. استثناست. موردی از موارد است. عمده این که همه آن کسانی که در دستجات مختلف پیش ما می‌آیند، درسختن گفتن و نقد کردن و اعتراض کردن آزادند. ما اینجا محدودیتی یا بخشنامه‌ای در چگونگی سخن گفتن مردم نداریم. چه پنهان چه آشکار. ما بارها همین‌جا نشسته‌ایم و یک دانشجو رسماً از خود ما انتقاد کرده است. یا یک کارگر یا یک پزشک یا یک فرد سیاسی. ما اینجا بساط چاپلوسی پهن نکرده‌ایم.

نوری‌زاد: من خوشحالم که از جناب شما سعه صدری می‌بینم که برای سخنان صریح من آغوش می‌گشاید. این سعه صدر شما راه را بر من هموار می‌کند. تکلف را از زبان من پس می‌زند. به همین خاطر، اگر اجازه بدهید با سخن پیشین شما مخالفت کنم، و بگویم که آن‌سوتر از اوضاع



مطلوبی که شما برشمردید، قضایا جور دیگری رقم می‌خورد. یک مثال! آیا کسی جرأت کرده و می‌کند از شما بپرسد آقا جان، چرا باید رهبری شما مادام‌العمر باشد؟ یا چرا نباید مردم بتوانند از شما به دستگاه قضا شکایت ببرند و دستگاه قضا بتواند شما را به محکمه فرا بخواند؟

رهبر: ما برخلاف سخن شما رهبر مادام‌العمر نیستیم. دوام رهبری ما طبق قانون هر چند وقت یک بار توسط نمایندگان مردم در مجلس خبرگان تمدید می‌شود. حال من از شما می‌پرسم؟ اساساً چرا باید یک چنین پرسشی در ذهن مخاطبین ما مطرح شود؟ و چرا باید ما به محکمه فرا خوانده شویم؟ جایگاه رهبری نه در ایران بلکه در هر کجا یک شئوناتی دارد. این شئونات اگر بخواهد مخدوش شود، رهبر جامعه می‌شود یکی از آحاد مردم؛ که در این صورت، کسی برای یک چنین رهبری تره خورد نمی‌کند.

فرض که بشود در هر دیدار به رهبر گفت آقا شما چرا مادام‌العمری؟ و چرا با شکایت ما به دادگاه نمی‌آیی؟ به نظر شما این رهبر با این مختصات که شما از او یاد می‌کنید، که هر کس هر چه خواست به او بگوید، اساساً می‌تواند یک کشور پهناوری مثل ایران را رهبری بکند؟ آن رهبری که شأن رهبری‌اش با هر انتقاد و هر متلک فرو بریزد، آیا می‌تواند به این همه دستگاهی که تحت امر او هستند امر و نهی بکند؟ رهبری که به شکایت این و به درخواست آن به محکمه برود، این رهبر دیگر ابهتی ندارد که فردا به فرماندهان ارتش بگوید فلان بکنید و به فرماندهان سپاه بگوید بهمان نکنید. مضافاً بر این که شأن پرسش از رهبر را قانون مشخص کرده. کجا؟ مجلس خبرگان.

مردم نمایندگان خود را انتخاب کرده‌اند و آنها را به مجلس خبرگان فرستاده‌اند تا این نمایندگان، هم رهبر را انتخاب کنند و هم او را تأیید یا برکنار کنند. این یعنی این که جایگاه پرسش از رهبر کوچک و خیابان و حسینیه امام خمینی بیت ما نیست. مجلس خبرگان است. پرسشی هم اگر باشد این وظیفه خبرگان است. نه هر تازه‌واردی که از راه نرسیده به رهبر بگوید آقا چرا فلان جا شما فلان موضع را گرفتی یا چرا فلان موضع را نگرفتی. ملاک هر کاری اگر قانون باشد چرخ‌های کشور بر محور خود می‌گردند. از قانون که رو بگردانیم می‌شود هرج و مرج. می‌شود آنارشسیسم. شأن و جایگاه رهبری، حتا به اسم پرسش یا انتقاد نباید توسط هر رهگذر و بی سر و پای مخدوش شود. پرسش اگر دارید به نمایندگان خود مراجعه کنید. خبرگان رهبری مرتب با ما در تماس و مکاتبه‌اند. می‌پرسند و جواب می‌گیرند.

نوری‌زاد: قبول داریم که یک تعداد از مسائلی که به رهبری مربوط است محرمانه است و صلاح نیست به جان جامعه درآفتد. اما بسیاری نیز عمومی‌اند و مردم حق دارند که از چند و چون قضایای رهبری خبر داشته باشند. ما وقتی گزینش خبرگان رهبری را به فیلتر نظارت استصوابی بند می‌کنیم معلوم است که هیچ نماینده مستقلی به این مجلس راه پیدا نمی‌کند. مجموعه نمایندگانی که به مجلس خبرگان راه یافته‌اند همگی در تعریف و تمجید از شما و کارهای شما گوی سبقت از هم می‌ریزند. برآیند فکری و عملی و قانون‌گرایی یک چنین ترکیبی از نمایندگان، معلوم است که جز به تأیید و تعریف و تمجید مکرر شما نمی‌انجامد.

به طور مثال، در همین مجلس خبرگان چرا تا کنون حتی یک نماینده هم نتوانسته از شما بابت این همه مسؤلیتی که به عهده دارید پرسشی بکند یا همان‌گونه که نمایندگان مجلس شورای اسلامی، رئیس‌جمهور و وزرا را به مجلس می‌خوانند تا بیایند و توضیح بدهند، شما را هم بخواهند تا به مجلس خبرگان بروید و پشت درهای بسته به پرسش‌هایشان پاسخ بگویید؟ نماینده شیراز هم که اعتراض مختصری کرد، سایرین بر او شوریدند و بسیجیان به جانبداری از شما و به اسم ضد ولایت فقیه و جاسوس و اجنبی‌پرست مسجدش را به آتش کشیدند و خانه‌اش را به سنگ و چوب بستند. زدند و جمع کثیری از طلاب مدرسه او را زخمی و ناقص کردند. همین حالا طلاب این مرجع نامی آواره و در تبعیدند. چرا؟ چون از مرجعشان و استادشان و سخن درست او جانبداری کردند. مگر نه این که این مرجع نام‌آشنا، وظیفه نمایندگی‌اش را در مجلس خبرگان دنبال می‌کرد؟ با این وضعیت، خود شما بفرمایید آیا نفر دومی پیدا می‌شود از جناب شما بپرسد: چرا؟

رهبر: ما رفتاری را که با ایشان شد تأیید نمی‌کنیم. اما همچنان بر این اصل اساسی تأکید داریم که شأن رهبری نباید دستمایه پرسش و اعتراض و نقد و متلک شود.

نوری‌زاد: ما هم تا حدودی به این اصل نانوشته اما منطقی پایبندیم. سست کردن ارکان قانونی یک جامعه، به سست شدن همه مواضع پنهان و آشکار آن جامعه منجر می‌شود. اما همین قانون برای این که رهبر به خطا نرود و سرمایه‌های کشور را تباه نکند، بند بندگی دارد که می‌شود با مراجعه



به آنها با رهبرخاطی برخورد کرد. و یا اساساً وقتی او از مختصات رهبری تخطی کرد، بشود با همان موازین قانونی برکنارش کرد یا به او هشدار داد. این را قانون اساسی کشور ما مشخص کرده. نه برای رفع تکلیف بل برای هر روز و روزهای خاص.

رهبر: به نظر شما ما چه خطا یا چه خطاهایی مرتکب شده‌ایم که لازمه‌اش ورود نمایندگان مجلس خبرگان به حوزه نقد و هشدار و برکناری ما از مقام رهبری باشد؟

نوری‌زاد: خب کم نیستند این خطاها.

رهبر: مثلاً؟

نوری‌زاد: مثلاً همین داستان مادام‌العمری دوران رهبری شما. هم ما هم خود شما نیک می‌دانیم که اگر روند انتخاب نمایندگان و اداره مجلس خبرگان به صورت قانونی پیش می‌رفت ای بسا شما یک یا دو دوره بعد جایتان را به دیگری می‌سپردید.

رهبر: شما وضع روحی ما را تا حدودی می‌شناسید. یا اگر نمی‌شناسید از دیگران پرسید تا ما را و روحیه ما را بهتر بشناسید. ما کم‌ترین دلبستگی به این مقام نداریم. صندلی رهبری برای ما صندلی زحمت و غصه و شب‌نخوابی و اضطراب و نگرانی و آب شدن است. شما هر شب راحت می‌گیرید می‌خوابید اما ما باید غصه آن عشایری را بخوریم که با شکم گرسنه بخود می‌پیچد. شما مسؤول یک خانواده کوچک پنج شش نفره هستید ما مسؤول خانواده‌ای به وسعت یک کشورهفتاد میلیونی. ما یک جسم عیلی داریم که با همان جسم علیل این همه باربدوش می‌کشیم. این آروزی قلبی ماست که خبرگان رهبری این بارسنگین را ازدوش ما بردارند تا این چند صباح باقی‌مانده از عمرمان را برویم یک گوشه‌ای وبه عبادت و استراحت پردازیم. یا به همان امور طلبگی خودمان مشغول شویم. درس بگیریم و درس بدهیم.

نوری‌زاد: اجازه بدهید من این سخن شما را به تعارف برگزار کنم. شما اگر خواهان کنار رفتن بودید، خودتان مقدمات قانونی آن را فراهم می‌آوردید. و حال آنکه اطرافیان شما با یک مهندسی آشکار و بسیار ابتدایی و دم دستی و شرمنده‌ام: خنده‌دار، مقدمات قانونی مادام‌العمری شما را با داستان نظارت استصوابی فراهم آورده‌اند. شما اگر خواهان کنار رفتن بودید، معطل نمایندگان و خبرگان نمی‌شدید. جایتان را به یک فرد اصلح می‌سپردید. یا به شورای رهبری.

رهبر: وقتی خبرگان رهبری مصرانه از ما می‌خواهند بمانیم شما می‌فرمایید برویم؟

نوری‌زاد: میزان علاقه مردم و نمایندگان آفریقای جنوبی به نلسون ماندلا اگر بیش‌تر از علاقه مردم ایران به شما نبوده باشد کم‌تر نبوده و نیست. او در اوج محبوبیت کنار رفت. در حالی که همه به او التماس می‌کردند که بماند و تا پایان عمر رهبری بکند.

رهبر: نلسون ماندلا هرچه که داشت دغدغه اسلام نداشت. ما کار او را ارزشمند می‌دانیم و به کار بزرگی که کرده به دیده احترام می‌نگریم. بله، اگر افق نگاه و علقه ما نیز مثل جناب آقای نلسون ماندلا در محدوده وطن و خاک وطن خلاصه می‌شد ما هم به راحتی کنار می‌رفتیم. اما اینجا سخن از اسلام است. ما یک کارشناس اسلامی و خیره در سیاست اسلامی هستیم. کنار رفتن ما از کجا معلوم چنان آسیبی به اسلام بزند که تا قرن‌ها نشود جبران‌ش کرد؟ از کجا معلوم ما کنار برویم و یکی به جای ما بیاید که فاتحه اسلام را برای همیشه بخواند؟

نوری‌زاد: سخن درستی است. و دغدغه درستی. این نگرانی شما را البته خبرگان رهبری هم خواهند داشت. به محض دیدن یک خطا از رهبر بعدی او را قانوناً کنار می‌گذارند.



رهبر: خود شما بارها در نوشته‌های خود آورده‌اید که ما بهترین گزینه برای رهبری هستیم. چطور است این را شما تشخیص می‌دهید اما خبرگان رهبری تشخیص نمی‌دهند؟

نوری‌زاد: بله، من تا مدتی همین اعتقاد را داشتم، که شما برترین و مناسب‌ترین شخصیت دینی برای رهبری ایران هستید. این عقیده من به گذشته‌ها مربوط است. اما امروز باورم بر این است که شما باید در یک حرکت بسیار مشفقانه و مصلحانه از این مسؤولیت کنار بروید. یعنی از مدت‌ها پیش باید یک چنین تصمیمی را می‌گرفتید. اکنون اگر راستش را بخواهید کمی هم دیرشده.

رهبر: این تشخیص شخص شماست. میلیون‌ها نفر هم تشخیص دیگری دارند. درست مخالف شما. اما آنچه که در این میان درست و قانونی است تشخیص خبرگان رهبری است. پس از این بحث درگذریم که ما تا زمانی که خبرگان رهبری صلاح بدانند قانوناً رهبر ایران هستیم.

نوری‌زاد: چشم. از این موضوع درمی‌گذریم. یک پرسش به صورت ظاهر سطحی و نه چندان عمیق: شما چرا همگان را بر زمین می‌نشانید و خودتان بر صندلی می‌نشینید؟ پیامبر آن‌چنان با مردم می‌آمیخت که غریبان وقتی به محفل او وارد می‌شدند از حاضران مجلس می‌پرسیدند: محمد کدام شماست؟

رهبر: به حساب این بگذارید که هم زمانه عوض شده هم شاید پای ما درد می‌کند.

نوری‌زاد: برای بقیه هم صندلی بگذارید. شاید دیگران هم درد پا داشته باشند.

رهبر: شما وقتی رهبر شدید بر صندلی نشینید.

نوری‌زاد: شما رهبر اسلامی این سرزمین هستید. نه رهبر یک کشور نامسلمان. کوچک‌ترین رفتار و سخن شما، با آموزه‌های دینی و سیره پیامبر و ائمه مقایسه می‌شود. شما این پسوند اسلامی را از پس این جمهوری بردارید و بر تخت طلا بنشینید. چه ایرادی دارد؟ شما وقتی مرتب از پیامبر و علی و اولاد علی سخن می‌گویید، ناخودآگاه مخاطب خود را به مقایسه با سیره آنان فرا می‌خوانید. پیامبر و علی کجا برای خود حساب مالی پنهان داشتند. آنها همه موازین پولی‌شان آشکار بود. اگر پولی از بیت‌المال برمی‌داشتند جلوی چشم مردم این کنش ارتباطی ررا می‌کردند. چرا که می‌دانستند اولین جایی که از آن سوء ظن و دروغ و بی‌اعتمادی برمی‌جوشد همین پنهان‌کاری‌های مالی است.

رهبر: کجا مواضع پولی ما پنهان و نامشخص بوده است؟ زندگی ما را شما می‌توانید پشت یک وانت پیکان بار کنید. ما از مال دنیا از خود شما کم‌تر نداشته باشیم بیش‌تر نداریم. شخصاً ریز به ریز هزینه‌های زندگی را یادداشت می‌کنیم. می‌دانیم که به حساب خودمان همین‌جا باید رسیدگی کنیم. پیش از حسابرسی در پیشگاه خدا. نخیر، ما هیچ حساب پنهانی نداریم.

نوری‌زاد: چرا اجازه نمی‌دهید حساب‌برسان مجلس و دستگاه قضائی به حساب مالی آستان قدس رضوی رسیدگی کنند؟ یا به حساب مالی بنیاد مستضعفان و دستگاه‌ها و نهادهایی که تحت نظر خود شمایند؟ یا به حساب مالی بیت خود شما؟ چرا هزینه سفرهای استانی خود را علناً منتشر نمی‌کنید؟

رهبر: اساسنامه دستگاه‌های تحت امر ما این‌طور است.

نوری‌زاد: که مورد حسابرسی قرار نگیرند؟



رهبر: بله

نوری‌زاد: یک شهروند بی‌نشان که صاحب یک دکه یا یک زیرپله است باید به دستگاه‌های حسابرسی و اداره مالیات جوابگو باشد، چطور می‌شود این همه نهادهای عریض و طویل منتسب به رهبری از حسابرسی برکنار باشند؟ مردم چگونه به سلامت رفت و آمد پول‌هایی که در این تشکیلات دست به دست می‌شود اعتماد کنند؟

رهبر: اینها از اختیارات رهبری است. هیچ دستگاهی اجازه حسابرسی از نهادهای تحت نظر رهبری را ندارد. این قانون است.

نوری‌زاد: اگر هم به فرض قانون باشد، حتماً قانون اشتباه و ناجوری است و شما شخصاً باید این قانون ناجور را به نفع افکار عمومی دور بیندازید. صریح بپرسم: پول این دستگاه‌ها آیا پول مردم هست یا نیست؟ منظورم همان پول بیت‌المال است یا نه پول شخصی شماست؟

رهبر: پول مردم است اما اختیارش را قانون به رهبر داده که در هر کجا که صلاح می‌داند هزینه کند. در ضمن ولی فقیه‌ی که آن خصوصیات ظریف و حساس را دارد هیچ‌گاه پول مردم را در نابجای خود صرف نمی‌کند و دست به حرام نمی‌برد.

نوری‌زاد: به فرض قبول می‌کنیم که هزینه کردن این پول‌ها در اختیار رهبری است. و رهبری می‌تواند این پول‌ها را در هر کجا که مصلحت می‌داند هزینه بکند. مثلاً به مبارزان افغان بدهد یا به حزب‌الله لبنان ببخشد یا در جیب فلسطینی‌ها بگذارد. یا اصلاً برای ایجاد توازن اقتصادی بریزد توی جوی آب. اما همین رهبر نباید به مردمی که صاحب آن پولها هستند گزارش بدهد که‌ای مردم، ممنون که اختیارپولتان را به من سپرده اید، بدانید و آگاه باشید که من پنج میلیارد دلار از پولتان را همین امسال به حزب‌الله داده‌ام و سه میلیارد دلار به فلسطینی‌ها داده‌ام و یک چند میلیاردی هم به صورت اسلحه فرستاده‌ام به سوریه و جاهای دیگر، در جریان باشید؟

رهبر: هزینه کردن این پول‌ها و مقدارش محرمانه است. هر چیزی را که نباید علنی کرد!

نوری‌زاد: اما حضرت‌عالی آشکارا به کمک مالی و تسلیحاتی حزب‌الله اعتراف کرده‌اید. چطور می‌شود که غریبان باید بدانند از جیب مردم ایران چقدر عایدشان می‌شود اما خود مردم ایران نباید بدانند چقدر از کیسه‌شان برداشته شده؟

رهبر: هر کسی شیوه‌ای برای رهبری دارد. شیوه ما همین‌گونه است که می‌بینید.

نوری‌زاد: اما شیوه پیامبران و امامان ما که شما خود را منتسب به آنان می‌دانید این‌گونه نبوده. در قرآن هم از این خبرها نیست.

رهبر: شما معنی ولایت مطلقه فقیه را نمی‌دانید. بروید مطالعه کنید.

نوری‌زاد: رهبری که با بهره‌مندی از جایگاه ولایت مطلقه فقیه به اختیارات کم‌نظیری دست یافته، شاید بتواند در موارد خاص - تنها در موارد خاص - بدون اطلاع مردم دست به اموالشان ببرد اما برای همیشه نمی‌تواند به این کار ادامه بدهد. شما بیست و سه سال است که حساب مالی‌تان روشن نیست.

رهبر: این به همان معنای ولایت مطلقه فقیه برمی‌گردد. بروید مطالعه کنید.



نوری‌زاد: چرا چهره بسیجیان را که مردمانی پاک‌نهاد و مردمی بودند، به چهره شعبون بی‌مخی تغییر دادید؟ چهره‌ای مخوف و بزنبه‌دار و فحاش و قانون‌گریز؟

رهبر: این صفت زشتی است که شما به این مردان خدا اطلاق می‌کنید. این مردان و زنان از پاک‌ترین افراد روی زمین اند. نه ادعایی دارند و نه از مال دنیا نصیبی. بله، وقتی در برابر فتنه‌گران و ضد انقلاب می‌ایستند به زعم شما می‌شوند شعبون بی‌مخ. اگر اینها شعبون بی‌مخ اند من خودم هم شعبون بی‌مخم و به این شعبون بی‌مخی افتخار می‌کنم. تعجب می‌کنم که شما با آن سابقه‌ای که در میان این شیرمردان و شیرزنان داشته‌اید آنان را نمی‌شناسید و جفاکارانه صفت شعبان بی‌مخی به آنها اطلاق می‌کنید. از خود اینها اگر نمی‌ترسید از خدا بترسید آقای نوری‌زاد.

نوری‌زاد: معتمد تنها فایده‌ای که بسیجی‌های فعلی دارند حفظ قدرت شما و گسترش حوزه نفوذ پاسداران شما در همه ارکان کشور است. من می‌گویم: اگر هم قرار است دستگاهی در برابر ضد انقلاب و فتنه‌گران بایستد این دستگاه باید پلیس باشد. نیروهای امنیتی و رسمی و قانونی باشند. نیروی انتظامی باشد. یک دستگاه قانونی که بشود از او پرسش کرد و در صورت بروز خطا فرماندهش را به مجلس فراخواند و از او توضیح خواست. بسیجیان با هر یورش که به جایی برده‌اند و زده‌اند و تخریب کرده‌اند مگر به جایی پاسخ گفته‌اند؟ شما یک نمونه‌اش را بیاورید تا من سخنم را پس بگیریم. هنوز که هنوز است پرونده کوی دانشگاه با آن همه تأکید خود شما به جایی نرسیده.

رهبر: نخیر، این‌گونه نیست که شما می‌فرمایید. اگر اطلاع ندارید مطلع باشید؛ وظیفه برخورد با ضد انقلاب و فتنه‌گران با سپاه و بسیج است. نیروی‌های امنیتی و انتظامی نقشی جانبی دارند، کمک می‌کنند.

نوری‌زاد: تعریف شما از ضد انقلاب و فتنه‌گر چیست؟

رهبر: کسانی که سر به تن این نظام نمی‌خواهند. یک روز اگر آزادشان بگذارید ریشه اسلام و روحانیت را از این کشور می‌کنند و دور می‌اندازند. کارشان ایجاد افسردگی در میان آحاد مردم است. کارشان سیاه‌نمایی است. کارشان شورش و ضایع کردن اموال عمومی است. با اینها باید به شدت برخورد کرد. یکی از مأموریت‌های بسیج همین است. مراقبت و کشف و سرکوب فتنه و نفاق.

نوری‌زاد: این ضد انقلابی که حضرت‌عالی تعریفش کردید آیا از خارج به داخل ایران آمده یا اینها بخشی از مردم ایران‌اند؟

رهبر: فرقی نمی‌کند. چه داخل باشند چه خارج، ضد انقلاب‌اند. داخل‌اند و از خارج خط می‌گیرند.

نوری‌زاد: پس این فتنه‌گران هر کدام یک شهروند ایرانی‌اند. شهروند ایرانی هم تا زمانی که دست به اسلحه و خرابکاری نبرده دارای حقوقی است. این حقوق شهروندی، به شهروندان معترض قانوناً اجازه داده که اعتراض کنند. راهپیمایی کنند. اعتصاب کنند.

رهبر: ما نمی‌گوییم نکنند. بروند اجازه بگیرند و اعتراض کنند. راهپیمایی کنند. اعتصاب کنند. کسی جلویشان را نگرفته.

نوری‌زاد: از کجا اجازه بگیرند؟

رهبر: از وزارت کشور.

نوری‌زاد: شما یک نمونه، و تنها یک نمونه مثال بیاورید که در این سی و سه سال پس از انقلاب عده‌ای رفته‌اند و اجازه راهپیمایی معترضان گرفته‌اند و به خیابان آمده‌اند و فریاد زده‌اند: ای مسئولان، ما معترضیم.



رهبر: حتماً شرایطش را نداشته‌اند که نتوانسته‌اند اجازه بگیرند.

نوری‌زاد: من مجالس و محافلی را برای شما اسم می‌برم که اجازه رسمی برای برگزاری یک نشست ادبی یا قرآنی یا مذهبی یا سیاسی یا هنری داشته‌اند اما ناگهان این شعبون بی‌مخ‌ها یا به تعبیر شما مردان و زنان خدایی رفته‌اند و بساط آن مجلس و محفل را به هم ریخته‌اند. زده‌اند و عده‌ای از حاضرین مجلس را خونین و مالین کرده‌اند. تخریب کرده‌اند. فحش داده‌اند. اطمینان دارم شخص شما از ریز به ریز رفتار این جماعت خبر دارید. رفتار این جماعت یک روال حتمی و بدیهی این سال‌های پس از انقلاب شده است. عکس‌برگردان همان اقدام‌های بی‌دلیل و بدون دادگاه جناب خلخالی. اینها جلوی چشم پلیس می‌زنند و می‌کشند و تخریب می‌کنند. مگر کسی می‌تواند جلودارشان شود؟ اجازه می‌دهید بگویم اینها مستقیماً از بیت شما یا اتاق فکر سرداران شما خط می‌گیرند؟

رهبر: شما سند دارید که اینها از بیت ما خط می‌گیرند؟

نوری‌زاد: بله، سند من مقام فرماندهی کل قوا است که در شخص شما متوقف مانده. شما در مقام فرماندهی کل قوا مسؤول خون‌هایی هستید که این جماعت به زمین ریخته‌اند. و مسؤول زخم‌ها و ترس‌ها و عاطفه‌های خراشیده مردمی هستید که این جماعت به جای گذارده‌اند. سند من هزاران مجلس و محفل مجوزداری است که اینها در تهران و شهرستان‌ها به هم زده‌اند و عده‌ای را زخمی و حتا کشته‌اند و حضرتعالی یک موضع‌گیری مختصر هم در تقبیح رفتار و عملکرد اینها نداشته‌اید.

رهبر: این یعنی سند؟

نوری‌زاد: این یعنی فراتر از سند! اگر من نوری‌زاد فرمانده کل قوا بودم حتماً قصور این فاجعه‌ها متوجه من بود. اما چون شما فرمانده کل قوا هستید و این مردان و زنان خدایی با تشکیلاتی که دارند زیرمجموعه قوای شما، لابد مقصر یکی دیگر است که آن یکی اسمش مردم است. همان که کشته شده و زخمی شده و شخصیتش توسط این اوباشان به خاک افتاده.

رهبر: شما به اندازه یک صدم ما از فتنه‌ها و حادثه‌های پشت پرده این کشور خبر ندارید. دارید؟ ندارید. ما دشمن داریم. چه در داخل و چه خارج. اداره کشوری به پهناوری ایران، به قوای بازدارنده محتاج است. بسیجیان ما همین قوای بازدارنده‌اند که در همه جای کشور حتی در روستاها آماده رودرو شدن با دشمن در کمین‌اند. مردم باید مراقب خط قرمزها باشند. این بسیجیان چرا سراغ آن کارمند و کارگر و کشاورز و شهروند سر به زیر نمی‌روند؟ و چرا تنها در مواقع ضروری به میدان می‌آیند؟ و چرا مابقی اوقات در پایگاه‌های خود آموزش می‌بینند؟ دشمن یک وقت رودرو جلو می‌آید یک وقت در لباس خودی. ما باید مراقب باشیم مبدا دشمن خاکریزها را یکی یکی فتح بکند و زیر قلعه انقلاب آب ببندد.

نوری‌زاد: پس این وسط قانون چه می‌شود؟ اگر یکی را این بسیجی‌ها بگیرند و بزنند و ناقصش کنند باید اوبه کجا مراجعه بکند و از چه کسی و چه تشکیلاتی شکایت کند؟

رهبر: معلوم است، به دستگاه قضائی. ما بسیجیان خاطی هم داشته‌ایم که مجازات شده‌اند.

نوری‌زاد: این اجازه را کجای قانون به بسیجیان داده که در لحظه حکم بکنند و در لحظه هم خودشان آن حکم را به اجرا بگذارند؟

رهبر: بسیج یکی از تشکیلات محکم قانونی است. کشورداری به شیوه‌ها و شگردها و فوت و فن‌هایی نیاز دارد که یکی‌اش همین رویه‌ای است که ما اختیار کرده‌ایم. بهترین راه دوری مردم از ضرب شست بسیجیان این است که مردم گرفتار خدعه‌ها و فتنه‌ها نشوند که بعداً مورد مجازات و



مؤاخذه قرار بگیرند. مطلقاً به سراغ فتنه‌گران و ضد انقلاب نروند تا سر و کارشان به نیروهای امنیتی و بسیجی ما نیفتد. این در همه جای دنیا مرسوم است. مخصوص کشور ما نیست.

نوری‌زاد: می‌دانید کشوری که شما رهبر آنید، یکی از پلیسی‌ترین کشورهای دنیاست؟ کشوری که با شیوه‌های غلیظ امنیتی اداره می‌شود؟ کشوری که در آغوش اعتیاد غلت می‌خورد؟ در آغوش مصرف؟ بیکاری؟ تن‌فروشی؟ و حراج داشته‌هایش؟

رهبر: مختصری هم از خوبی‌های این کشور بگویید. از کارهایی که در همین سال‌های پس از انقلاب صورت گرفته. با عنایت به جنگ تحمیلی هشت ساله و تحریم‌ها و محاصره‌های اقتصادی. شما قبل از انقلاب آیا این‌همه دانشگاه و دانشجو داشتید؟ این‌همه جاده و برق و آب داشتید؟ اینها را هم بگویید.

نوری‌زاد: قبول می‌فرمایید که اگر ما بخش مختصری - تأکید می‌کنم: بخش مختصری- از میلیارد میلیارد پولی را که در همین سال‌های پس از انقلاب با فروش نفت به دست آورده‌ایم، می‌دادیم به چینی‌ها و خودمان می‌نشستیم به تماشا، آنها برای ما دانشگاه‌ها و جاده‌ها و برق و آب بیش‌تری تدارک می‌دیدند؟ با بقیه‌اش هم زیرساخت‌های کشور را پی‌ریزی می‌کردیم و از این نکبتی که گرفتارش شده‌ایم خلاص می‌شدیم. چندی پیش رئیس‌جمهور نامتعالی و البته مطلوب شما در مجلس شورای اسلامی گفت که موجودی صندوق ذخیره ارزی صفر است. هیچ نماینده‌ای از شنیدن خبر این فاجعه غش نکرد و برنیاشت. راستی این همه پول کشور کجا رفته؟ ما پول نفت این مردم را به کجاها سرازیر کرده‌ایم؟ می‌شود این واژه بصیرت را برای ما معنا کنید؟

رهبر: من رهبرم. مسؤول اجرایی کشور که نیستم. بروید از آنهایی بپرسید که نفت را فروخته‌اند. گرچه من خود بارها پرسیده‌ام و تذکرات لازم را به مسؤولین اجرایی کشور داده‌ام. بصیرت یعنی همین که شما هرکس را در جایگاه خودش واکاوی کنید. در سطح رویین یک قضیه متوقف ننماید و به کنه آن نیز دقیق شوید. افق نگاهتان وسیع باشد. تنها پیش‌پایان را نبینید. به دوردست‌ها هم بنگرید. تحلیل‌تان از اوضاع کشور و جهان، مقطعی و موردی نباشد. این که یک چوب‌دستی بچه‌های بسیج را ببینید و دسیسه و دشنه و توپ و خمپاره و کمین دشمن را نبینید. این یعنی بصیرت. با این ملاک، شما می‌توانید اطرافیان خود را محک بزنید. آنکه در تحلیل حوادث نگاهش به نوک بینی‌اش است بی‌بصیرت است و آنکه هم مراقب پیش‌پا هم مراقب دوردست‌هاست با بصیرت است.

نوری‌زاد: انتخاب آیت‌الله شیخ صادق لاریجانی به ریاست قوه قضائیه آیا مبتنی بر بصیرت بود؟ ایشان تجربه یک بازپرسی ساده را نداشت. همین حالا هم تجربه‌ای ندارد. می‌دانید وی نفر ششم دستگاه قضائی است؟

رهبر: ایشان یک دانشمند است. یک فقیه و فیلسوف است. انتخاب آقای لاریجانی البته که با بصیرت صورت گرفته است. تجربه نداشته که نداشته. مگر من تجربه رهبری این کشور پهناور را داشته‌ام؟ مگر فلان وزیر تجربه فلان وزارتخانه را داشته یا دارد؟ خود شما مگر تجربه نویسندگی داشته‌اید؟ تلاش کرده‌اید و نویسنده شده‌اید. از نگاه ما، مهم سلامت فرد است. تجربه را می‌شود با مشورت خرید و استخدام کرد. مشاوران برای همین استخدام می‌شوند. مهم سلامت و مدیریت مبتنی بر سلامت یک مدیر است. که بتواند همه ظرفیت‌های دستگاه تحت امر خود را درامتداد هم قرار بدهد و کارایی آنجا را به حداکثر برساند. همین‌طور که می‌بینیم آقای لاریجانی خیلی موفق بوده‌اند. و من از ایشان راضی‌ام. چرا می‌گویید آقای لاریجانی نفر ششم دستگاه قضائی است. این یک توهین است. گناه است. یعنی شما می‌گویید حرف ایشان در دستگاه قضا خریدار ندارد؟ و اگر بخواهد تحولی در این دستگاه صورت بدهد، نمی‌تواند؟

نوری‌زاد: شما صدها قاضی کارکشته و مدیر و سالم را کنار زدید و کسی را به ریاست این دستگاه انتخاب کردید که از نظر قضائی بی‌سواد و بی‌تجربه بود. حالا هم اگر تجربه‌ای کسب کرده به گرد پای قاضیان با تجربه نمی‌رسد. اگر ناراحت نمی‌شوید بگوییم که شما ایشان را به این دلیل بر مسند این دستگاه حساس نشانده‌اید که مطیع شما باشد. اگر یک قاضی درستکار بر سر دستگاه قضا می‌نشست، هر از گاهی به شما یک «نه»



می‌گفت. اما این بنده خدا همه تلاشش به دست آوردن رضایت شماست، و نه محقق کردن عدل و انصاف و جاری کردن قانون. قاضی‌القضاتی که وامدار همه‌جانبه رهبر باشد، از عدالت و انصاف تهی است. شما به یک آدم نام‌آور اما مطیع نیاز داشتید. یادتان هست این آقای احمدی‌نژاد یک چند تایی «نه» به شما گفت چگونه اعصابتان به هم ریخت؟ شما اساساً مخالفان خود را تحمل نمی‌کنید، گرچه آن مخالفان، درست نیز بگویند.

رهبر: بدون لکنت صحبت کردن فرق می‌کند با توهین کردن. لطفاً اندازه خود را نگه دارید و از مدار اخلاق و ادب خارج نشوید. آقای لاریجانی از نظر ما یک روحانی و یک قاضی باسواد و مستقل است و ما به هیچ وجه در کار ایشان دخالت نمی‌کنیم.

نوری‌زاد: شما از پرونده دزدی‌های محمدرضا رحیمی خبر دارید؟

رهبر: این قدر صریح سخن از دزدی نگویند. اگر دزدی بود حتماً دستگاه قضا به کار او رسیدگی می‌کرد.

نوری‌زاد: شما چه بر دزدی این فرد سرپوش بگذارید و چه نگذارید، در فردای تاریخ دزدی‌های او و رئیس جمهور مطلوبتان آشکار خواهد شد. شرمندهام، قاضی‌القضات مطلوب شما به شدت ذلیل یک گروکشی خانوادگی است. که اگر بخواهد به دزدی‌های رحیمی و احمدی‌نژاد رسیدگی کند باید چشم به راه آشکار شدن دزدی‌ها و خلافکاری‌های برادرانش باشد. بیت شما کم در امور قضائی دخالت کرده؟ سعید مرتضوی را مگر خود شما به دستگاه قضائی تزریق نکردید؟ آن هم به جایگاه حساسی چون دادستانی کل کشور؟ به نظر من اگر مجلس خبرگان ما مستقل بود، شما را باید به خاطر برگزیدن افراد بی‌سوادی چون شیخ محمد یزدی و همین شیخ صادق لاریجانی و حمایت آشکار از فرد نامتعدالی چون احمدی‌نژاد مورد مؤاخذه قرار می‌داد. شما در شیخ محمد یزدی چه دیدید که با گزینش او این همه خاک بر سر دستگاه قضا و عدل و انصاف افشاندید؟

رهبر: این به اختیارات رهبری مربوط است. و ما کاری را کرده‌ایم که در محدوده اختیاراتمان بوده است. هر وقت شما رهبر شدید افراد مطلوب خودتان را انتخاب کنید. ما به چیزی فراتر از اختیارات خود دست نبرده‌ایم. تازه اینها بخشی از اختیارات ماست، که اگر بخواهیم به همه اختیاراتمان دست ببریم کار نظارت و دخالت ما به همه دستگاهها منجر می‌شود. شما چرا قدردان این همه مدیریت و ناب‌نگری رهبری نیستید؟ اگر مدیریت ما نبود معلوم نبود دشمن به سر این کشور چه می‌آورد.

نوری‌زاد: اگر مدیریت شما نبود چه بر سر ما می‌آمد؟ یعنی اکنون چه باقی مانده که بر سر ما بیاید که نیامده؟ ما مردمی داریم که یکی از پرمصرف‌ترین مردم جهانند. مردمی که کم‌کار و بدکارند. بیش‌ترین دزدی و اختلاس و رشوه و ریاکاری در میان ما جاری است. می‌خواهید صورت کشورمان را تحت رهبری شما نقاشی کنم؟ کم‌ترین مطالعه، بیش‌ترین اعتیاد، کم‌ترین اعتبار جهانی، بیش‌ترین بداخلاقی، کم‌ترین صادرات، بیش‌ترین واردات، کم‌ترین تولید، بیش‌ترین مصرف، کم‌ترین صداقت، بیش‌ترین دروغ، کم‌ترین ادب، بیش‌ترین بی‌ادبی، کم‌ترین قانون‌گرایی، بیش‌ترین قانون‌گریزی، کم‌ترین رغبت جهانی، بیش‌ترین نفرت جهانی، اینها مگر دستاورد دوران رهبری شما نیست؟ قبول دارم که در زمان رهبری شما آبادانی‌هایی هم صورت گرفته. موشک شهاب و سلول‌های بنیادین و دانش هسته‌ای هم بوده. اما خدا و کیلی دوست ندارید امروز نه موشک داشتید و نه دانش هسته‌ای اما این همه معتاد نیز نداشتید؟ شما هیچ می‌دانید سران امنیتی شما در کار قاچاق مواد مخدر دست داشته و دارند؟

رهبر: این چه حرفی است که شما می‌زنید؟ کدام مسؤول امنیتی ما قاچاقچی مواد مخدر بوده؟ اسم ببرید!

نوری‌زاد: ای کاش تنها قاچاقچی بود. من افرادی را می‌شناسم که هم وزیر بوده‌اند و هم قاچاقچی مواد مخدر و هم قاتل و هم نماینده مجلس خبرگان.

رهبر: اسم ببرید!



نوری‌زاد: شما خودتان بهتر از من خبر دارید. حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ علی فلاحیان.

رهبر: ایشان وزیر بوده‌اند اما قاچاقچی و قاتل نبوده‌اند. این حرف‌های شما مسئولیت دارد. جرم است. اگر نتوانید ثابت کنید مجرمید.

نوری‌زاد: قبول. من اگر توانم ثابت کنم مجرمم اما رهبری که از همه اینها خبر دارد و بر همه اینها سرپوش می‌گذارد چه؟ شما مگر می‌توانید قاچاقچی‌گری و قاتل بودن آقای فلاحیان را انکار کنید؟ ای خاک بر سر این مردم که نماینده مجلس خبرگانش هم قاچاقچی است هم قاتل. و رهبرش هم از همه اینها خبر دارد و بر همه اینها سرپوش می‌گذارد. این درست از جنس همان آسیبی است که شما پاسداران را به همه جای مملکت نفوذ داده‌اید. جایی مانده که در قرق پاسداران شما نباشد؟

رهبر: این پاسداران، پاسداران من نیستند. پاسداران این کشورند. پاسداران این انقلابند.

نوری‌زاد: چرا ارتش را با سپاه ادغام نمی‌کنید؟

رهبر: این به خود ما و به قانون اساسی کشور مربوط است.

نوری‌زاد: سپردن همه حیثیت‌های نظامی و سیاسی و اقتصادی و اطلاعاتی به سپاه، یعنی این که شما به ارتش و وزارت اطلاعات و دستگاه‌های اقتصادی اعتماد ندارید. سپاه، یعنی همیشه چشم به راه دشمن بودن. سپاه یعنی خاصه‌پروری. یعنی رواج بی‌اعتمادی. یعنی ترساندن مردم از دشمنی که همیشه در کمین است. و این که تنها نهادی که تخصص برخورد با این دشمن را دارد سپاه است.

رهبر: تا هر زمانی که دشمن در کمین ماست ما به سپاه نیازمندیم. این چیزی نیست که بشود کتمان‌ش کرد.

نوری‌زاد: شما دشمنی پرنفوذتر و دزدتر و گشاده‌دست‌تر از پاسداران خود سراغ دارید؟

رهبر: این سخن شما نیز جرم است. اصلاً کفر محض است. شما به مردانی می‌گویید دزد که در آسمان خدا شناخته‌شده‌تر از زمین خدایند. شما به پاسداران این مردم می‌گویید دزد؟ شما این مردان پاک و بی‌آلایش را، این عابدان شب و شیران روز را دزد خطاب می‌کنید؟ خاک بر دهان کسی که این رهروان صادق آل محمد و علی را دزد بداند بی آنکه سند و مدرکی دال بر دزدی‌شان ارائه دهد.

نوری‌زاد: دلیل دزدی پاسداران شما این ریخت و قیافه‌ای است که کشور پیدا کرده. آیا به من می‌فرمایید این پاسداران قرار است از چه چیز انقلاب پاسداری کنند؟

رهبر: شما که به پاسخ ما احتیاج ندارید. خودتان می‌پرسید و خودتان هم پاسخ می‌دهید. پاسداران ما به کوری چشم دشمنان - طبق قانون - از استقلال و تمامیت ارضی و اسلامیت کشور پاسداری کرده‌اند و می‌کنند و خواهند کرد.

نوری‌زاد: از آزادی چطور؟

رهبر: بله، از آزادی کشور هم. منتها آن آزادی که ما معنایش می‌کنیم. نه دشمن.



نوری‌زاد: معنای آزادی از نگاه شما چیست؟ از نگاه دشمن کدام است؟

رهبر: آزادی از نگاه ما یعنی بندگی.

نوری‌زاد: بندگی؟

رهبر: بله، بندگی خدا یعنی آزادی. «من از آن روی که در بند توام، آزادم».

نوری‌زاد: آزادی از نگاه دشمن چه؟

رهبر: یعنی بی بند و باری. بی قیدی. اختلاط زن و مرد و بی‌حجابی و سرکشی و خروج از بندگی خدا.

نوری‌زاد: پس پاسداران قرار است هم از استقلال کشور پاسداری کنند و هم از اسلامیت کشور و هم از آزادی ما؟!

رهبر: تا کنون این بوده از این پس هم چنین خواهد بود.

نوری‌زاد: مفهوم استقلالی که این پاسداران تا کنون حافظ آن بوده‌اند چیست؟

رهبر: رسیدن به جایی که کسی نتواند به ما چپ نگاه بکند. و ما از همان بدو پیروزی انقلاب به این مهم دست یافته‌ایم.

نوری‌زاد: البته این که مردم ما نمی‌توانند به این پاسداران و دزدی‌هایشان چپ نگاه کنند امری درست است. معمولاً دزدان و قلچماقان به نوچه‌هایی نیاز دارند که دماغ معترضان را به خاک بمالند. کار این نوچه‌ها این است که چشم بگردانند و ببینند کجا دارد یک سخنی و اشاره‌ای به دزدی‌های اربابانشان می‌شود تا بروند آنجا و آنجا را به هم بریزند. همان نقشی که شعبون بی‌مخ‌ها یا بسیجیان و آسمانیان شما ایفا می‌کنند. آن هم به اسم صیانت و پاسداری از انقلاب و مواجهه با توطئه‌های دشمن قسم‌خورده تا دندان مسلح! من از باب مزاح و البته تلمیحی که به اعماق دخمه‌های این جماعت اشاره دارد، هر از گاه به دزدی از لوازم شخصی‌ام اشاره می‌کنم. فکر می‌کنید دزدان اطلاعات و دزدان سپاه چرا ابزار کار مرا و اقلام دزدی شده دیگران را پس نمی‌دهند؟ رازش هیچ نیست الا این که در خون این جماعت حرام‌خوار، چیزی به اسم مال مردم دارای حرمت نیست که حالا این لوازم کار نوری‌زاد باشد یا کشتی نفتی که دور از چشم مردم می‌برند و به جایش کشتی کشتی کالای قاچاق وارد می‌کنند.

رهبر: اینها که شما می‌گویید همه‌اش جرم است. همه‌اش تهمت وافتراست. در این مصاحبه ما بنا برصبری داریم. این تهمت‌های شما را ما سال‌هاست که از زبان ضد انقلاب داخلی و خارجی می‌شنویم. شما چرا به روح جاری این جریان اشاره نمی‌کنید؟ چرا نمی‌بینید که در بین این جوانان و زن و مرد غیرتمند، روحانیان هم هستند؟ نقش این روحانیان بسیجی را که نمی‌توانید انکار کنید. روحانیان غیرتمندی که حاضرند جانشان را برسر اعتقادشان بدهند. روحانیانی که به چیزی غیر از اسلام نمی‌اندیشند. بعضی از اینها - من خبر دارم - دار و ندارشان به قدر اتومبیل شما قیمت ندارد. همین‌ها هستند که به رگ غیرتمندی بسیج خون‌رسانی می‌کنند.

نوری‌زاد: روحانی مگر چه امتیازی بر دیگران دارد؟

رهبر: امتیازش به این است که شما خودتان را وقف زندگی کرده‌اید - هرچند شرافتمندانه - اما اینها خودشان را وقف اسلام کرده‌اند.



نوری‌زاد: مثل شیخ صادق خلخالی؟ مثل شیخ علی فلاحیان؟ مثل شیخ روح‌الله حسینیان؟

رهبر: شما از نقاط ضعف اینها بگویید و ما از نقاط مثبت‌شان تا ببینیم کدام یک غالب است. انصاف اگر در میان باشد بحث ما می‌تواند به نتیجه برسد. وگرنه شما حرف‌های کلیشه‌ای و هزار بار گفته شده را ردیف می‌کنید و خودتان را تخلیه می‌کنید و راه به جایی هم نمی‌برید.

نوری‌زاد: شما یک روحانی هستید. و به قول خودتان یک بسیجی. شما مگر در این بیست و سه سال همه را از مذاکره با آمریکا برحذر نداشته‌اید؟ رهبر: بله، همین حالا هم همه را از مذاکره با آمریکا نهی می‌کنیم.

نوری‌زاد: پس چرا خودتان با اوپاما مکاتبه و گفتگو داشته‌اید؟ و چرا متن و محتوای این گفتگوها را منتشر نمی‌کنید؟ از کجا بدانیم در این مکاتباتها و گفتگوها خاک مذلت بر سر ما و نسل‌های ما نیفشانده شده است؟

رهبر: شما تمام دنیا را اگر بگردید آمریکاستیزتر از ما پیدا نمی‌کنید.

نوری‌زاد: لابد در مکاتباتها و گفتگوهای شما با اوپاما، آنکه به خاک مذلت نشسته آمریکاست؟ اگر این‌گونه است محتوای این صحبت‌ها را منتشر کنید تا ما هم در این شغف بزرگ سهیم باشیم و در پوست ننگجیم.

رهبر: صحبت‌ها و مکتوبات ما با آقای اوپاما محرمانه است.

نوری‌زاد: یعنی این امت خداپرست و شهیدپرور و سلحشور و غیور و بصیر و در صحنه، این قدر نامحرم و غیرقابل اعتمادند که شما از انتشار محتوای داد و ستد خودتان با آمریکایی‌ها هراس دارید؟

رهبر: منافع کشور ایجاب می‌کند که مکاتبات و مکالمات ما با آقای اوپاما محرمانه بماند.

نوری‌زاد: من یک روحانی می‌شناسم که سردسته شعبون بی‌مخ‌های قم است و غوغایی از طرح و برنامه برای فردای این سرزمین فلک‌زده در سر دارد و همین که شما سر بر زمین بگذارید او با یال و کوپال و دار و دسته‌اش به صحنه می‌آید. شعبون بی‌مخی که با شما خویشاوند نیز هست. یک روحانی با تمام مشخصه‌های شعبون بی‌مخی به ظاهر آکادمیک حتی!

رهبر: اگر بخواهید به تهمت‌ها و سخنان نامربوط خود ادامه بدهید من این مصاحبه را یکجانبه خاتمه می‌دهم. این شخصی که شما از او با صفت شعبون بی‌مخ اسم می‌برید یک دانشمند غیرتمند است. شما غیرتمندی را با سینه‌چاکی و عریده‌کشی لات‌های بی‌سر و پا اشتباه گرفته‌اید. ایشان یک فرهیخته اسلام‌خواه است. به قدر وزارت ارشاد در این سال‌ها کار فرهنگی کرده و می‌کنند. به جای قدردانی از زحمت‌های ایشان این صفت کریه را به وی نسبت می‌دهید؟ شما چگونه فردا در برابر خدا و حقوق تباہ شده کسانی که به آنها تهمت می‌زنید خواهید ایستاد؟

نوری‌زاد: شما چه بخواهید و چه نخواهید این آقا در چهارچوبی دست و پا می‌زند که این چارچوب عین قواعد شعبون بی‌مخی است. ما و شما مجاز نیستیم الفاظ مبارکی چون غیرتمندی و فرهیختگی و اسلام‌خواهی را خرج آدم‌هایی بکنیم که فحاش و بی‌ادب و گستاخ و بی‌سواد و بی‌آبرو و قانون‌گریز و هوچی‌گر و جاهل‌مسلک و نان به اسم اسلام خور هستند. ایشان یک شعبون بی‌مخ تمام‌عیار است که سر و وضع و ادبیات جاهل‌مسلکی خود را در لباس روحانیت فرو برده. سردسته جماعتی است که اسم خود را حزب الله نهاده است و آبرو و مال و حقوق مردم را به



کف کفشهای خود می‌مالد. شما نیک می‌دانید که وی به اسم حزب‌الله چه تن‌ها را لرزانده و چه آبروها را برده و چه زندگی‌ها و دودمان‌ها را به باد داده و چه رعب و وحشتی به پا کرده.

رهبر: شما برای این همه تهمت سند دارید؟

نوری‌زاد: سند من ریخت و قیافه‌ای است که ما و شما و اطرافیان شما از اسلام برکشیده‌ایم. ریخت و قیافه‌ای که از اعدام‌های بی‌دلیل و بی‌محاکمه و مصادره اموال مردم شروع شده است و همچنان تا لگدمال کردن حقوق بدیهی و همه‌جانبه مردم رواج دارد. شما در حالی دست احزاب و دسته‌جات متداول سیاسی کشور را بسته‌اید که دست امثال این آیت‌الله بی‌مخ را وا گشوده‌اید. تشکیلات این آیت‌الله بددهن و فحاش چرا و به چه دلیل باید از حمایت‌ها و بودجه‌های پنهان و آشکار دولتی و غیردولتی بهره‌مند باشد و مردان مرد ما در زندان به خاطر یک روز مرخصی به تنگنا بیفتند؟

رهبر: این یک مصاحبه است یا بهانه‌ای برای تخلیه روانی مصاحبه‌کننده؟

نوری‌زاد: همه مصاحبه‌ها برای تخلیه روانی و علمی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی برگزار می‌شوند. مصاحبه‌ای که نتواند بخشی از روان آشفته جامعه متلاطم ما را متأثر کند، دیگی از سنگ و چوب است که بر سر اجاق رفع تکلیف نهاده باشند. شما چرا مجلس را و نمایندگان مجلس را از ریخت انداخته‌اید؟ این مجلس است که ما داریم؟

رهبر: حال نوبت به مجلس رسید؟ شما مصاحبه را با محاکمه اشتباه گرفته‌اید. اگر نمی‌دانید بدانید: مصاحبه آدابی دارد. که اولین آن، ادب است. ما در این مصاحبه، ادب نمی‌بینم. عقل می‌گوید که به سؤال‌های شما جواب ندهیم. و اعتنایی به تهمت‌ها و پرخاش‌های شما نکنیم و عطای این مصاحبه را به لقایش ببخشیم. اما از باب این که می‌خواهیم ثابت کنیم این شما هستید که ظرفیت بهره‌مندی از یک فرصت طلایی - هرچند در خیال - را ندارید، به پرسش‌های درشت و سراسر تهمت و بدون سند و البته خام شما پاسخ می‌دهیم. ما برخلاف ادعای شما به مجلس ریخت داده‌ایم. مجلسی که با جر و بحث‌های بیهوده فرصت‌های خود را بر سر مسائل جزئی هدر می‌داد اکنون رفته و درست سر جایش نشسته است. نمایندگان پراکنده و اهل تشتت و تفرقه، جایشان را به نمایندگان مرتب و مؤدب داده‌اند. شما در این دو مجلس گذشته شده آیا یک حرف لغو از نمایندگان بشنوید؟ این همان مجلسی است که ما می‌گوییم رفته و سر جایش نشسته. تربیت شده و دارد جامعه را تربیت می‌کند.

نوری‌زاد: این مجلس مطلوب شما دارد زیر آوار سنگین ترس و وحشت له می‌شود. مجلسی که از خوف پرونده‌های اطلاعاتی‌ای که برای هر کدام از نماینده‌هایش ترتیب داده‌اند جرأت پرسیدن یک «چرا» ندارد. شما رئیس دفتر آقای علی لاریجانی را می‌شناسید؟

رهبر: بله، یکی از سرداران بنام و خوش سابقه ماست.

نوری‌زاد: چرا باید یک سردار سپاه با آن همه سابقه اطلاعاتی و امنیتی خوف‌انگیز داخل مجلس شود و بشود رئیس دفتر رئیس مجلس؟ نکند این یک مسؤولیت از چشم اشغالگران سپاه دور مانده بود؟ پاسداری مثل خود آقای علی لاریجانی برای مرعوب ساختن نمایندگان کافی نبود؟

رهبر: چه ایرادی دارد یک سردار سپاه مسؤولیتی بپذیرد که در محدوده تخصص اوست؟ این سردار فرد باتجربه و کارآمدی است. ایران را و دنیا را و منطقه را می‌شناسد. رئیس مجلس به او و به تخصص او در این زمینه‌ها احتیاج دارد. رئیس مجلس مکاتبات جهانی دارد. ملاقات‌ها و نشست‌های بین‌المجالسی و رفت و آمدهایی دارد که یک فرد مجرب باید اینها را تنظیم کند.



نوری‌زاد: و شاید هم برای بی‌خاصیت کردن نمایندگان مجلس!

رهبر: شما برگشتید سر حرف‌های همیشگی تان.

نوری‌زاد: این رئیس دفتر یک زخم برگردن دارد.

رهبر: بله، در حادثه‌ای این‌طور شده.

نوری‌زاد: یکی از سرداران اخراجی سپاه، در دومین نامه‌ای که برای من ارسال کرده، اسرار و نکته‌هایی را درباره این آقای رئیس دفتر واشکافته که نشان می‌دهد دلیل حضور او در دفتر آقای لاریجانی هیچ ربطی به شناخت ایشان از کردستان و عراق و اربیل و اروپا و ترور دکتر قاسملو ندارد. بلکه این سردار مثل غول یک‌چشمی است که آقای لاریجانی در مجلس نشانده تا به نمایندگان خاطی بگوید: عوضی اگر حرف بزنی می‌سپرمتان دست رئیس دفترم.

رهبر: اگر این‌گونه ربط دادن‌ها آرامتان می‌کند مختارید.

نوری‌زاد: یک سؤال بی‌ربط. شما و ما چرا انقلاب کردیم؟ مشکل ما چه بود که خواستیم با انقلاب، آن مشکل را برطرف کنیم؟ چه کم داشتیم که خواستیم آن را به دست آوریم؟

رهبر: خوب معلوم است. رژیم شاه به همه ارکان کشور خیمه بسته بود. روحانیان و جوان‌های ما را زندانی می‌کرد و شکنجه می‌کرد و اعدام می‌کرد. رژیم شاه اموال مردم را بی‌اجازه مردم خرج هوا و هوس خود می‌کرد. به اسرائیل می‌داد. به آمریکا می‌داد. آمریکایی بود. روسپی‌گری را باب کرده بود. مردم در فقر بودند. دانشگاه‌های ما به جای محل علم، محل فساد شده بود. ادارات ما محل اختلاس و دزدی شده بود. هزار فامیل از خاندان پهلوی بر کل مملکت حاکم بود. رشوه بیداد می‌کرد. حقوق مردم نادیده گرفته می‌شد. دادگاه‌ها بیدادگاه بود. روحانیت در تنگنا بود. اندیشمندان در تنگنا بودند. مردم اجازه یک اعتراض ساده را نداشتند. مجلس‌ها فرمایشی بودند. دستگاه‌ها تحت نفوذ شاه و دربار بودند. اراده یک نفر به اسم شاه بر کل مملکت سوار بود. به یک اداره اگر می‌رفتید حتماً باید به دنبال آشنا می‌گشتید. بخش وسیعی از سرمایه کشور خرج خرید ادوات نظامی می‌شد. ساواک - سازمان اطلاعات و امنیت رژیم - همه را ترسانده بود. کسی جرأت نداشت حرف دلش را بر زبان آورد. انقلاب کردیم که این نواقص برطرف شود. این ظلم‌ها برطرف شود.

نوری‌زاد: من از مشکلات قبل از انقلاب پرسیدم. شما ظاهراً مشکلات فعلی خودمان را شماره فرمودید.

رهبر: نخیر، ما مشکلات قبل از انقلاب را گفتیم.

نوری‌زاد: اما اینها که فرمودید، تک به تک مشکلات فعلی ماست.

رهبر: در حال حاضر، مشکلاتی هست که ما انکارش نمی‌کنیم، اما همین که به کوری دشمنان اسلام، نظام ما یک نظام اسلامی مبتنی بر مردم‌سالاری دینی است این خودش هزاران قدم رو به جلو است.



نوری‌زاد: اما از اسلام مورد نظر شما جز یک پوسته نحیف و نازیبا چیز زیادی نمانده. پوسته‌ای که آقایان جنتی و علم‌الهدی و سید احمد خاتمی و قرارگاه خاتم الانبیاء و خاتم الاوصیاء و بنگاه‌های مولی الموحدینی به دوش می‌کشند. بخشی از این اسلام هم فعلاً درسوریه به دندان کشیده می‌شود.

رهبر: آقای جنتی که متأسفانه این روزها به لطف‌های مردم راه یافته، یکی از خورشیدهای انقلاب‌اند. ایشان سر تا پا جاذبه‌اند. سر تا پا ادب و علم و فرزاندگی‌اند. آقای جنتی یکی از ذخایر انقلاب اسلامی ما هستند. کسی که تاریخ باید با همه استعدادش برای فهم مراتب وجودی ایشان دوزانو بر زمین ادب بنشیند. داستان سوریه هم عین داستان آقای جنتی است. ما می‌گوییم نبض اسلام اکنون در سوریه می‌تپد اما عده‌ای که خون دشمن در رگ‌های آنان جاری است، این سخن ما را یک سخن غیرعلمی و غیرکارشناسانه تبلیغ می‌کنند. این خط این نشان: همان‌گونه که تاریخ در قرن‌ها بعد پرده از گنج وجودی آقای جنتی و امثال ایشان برخواهد داشت، پرده از خون دل ما و حقانیت نگاه ما برای بقای آقای بشار اسد نیز برخواهد داشت.

نوری‌زاد: اگر یک روز در همین نزدیکی‌ها بشار اسد سقوط بکند، عکس‌العمل شما چه خواهد بود؟

رهبر: شاید انتظارتان این باشد که ما عزای عمومی اعلام بکنیم. اما نه، با شکست آقای اسد، ما یک ستون از خیمه اسلام را از دست خواهیم داد. مثل شکست و کشته شدن محمد بن ابی بکر و مالک اشتر نخعی. با شکست آقای اسد، یکی از بازوان اسلام آسیب می‌بیند.

نوری‌زاد: شما چقدر از اموال مردم ایران برداشته‌اید و برای بقای بشار اسد خرج کرده‌اید؟

رهبر: این یک مسأله محرمانه است.

نوری‌زاد: من اگر یک پولی از جیب شما بردارم نباید به خود شما خبر بدهم؟

رهبر: شما روزی که ولی مطلقه فقیه شدید می‌توانید هر چقدر که می‌خواهید از هر کجا حتا از جیب مردم پول بردارید و در هر کجا که صلاح می‌دانید خرج کنید.

نوری‌زاد: حتا بدون رضایت مردمی که خودشان به این پول‌ها بیش‌تر نیازمندند؟

رهبر: بله، حتا بدون رضایت مردم. این یعنی: ولایت مطلقه فقیه.

نوری‌زاد: اما ما یک مورد از این کارها را در زندگی پیامبر اسلام و امامان و به‌ویژه در قرآن نمی‌بینیم.

رهبر: در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که می‌بینید.

نوری‌زاد: پس جمهوری اسلامی ایران چیزی فراتر از اسلام و قرآن است!

رهبر: برگرفته از اسلام است.



نوری‌زاد: اخیراً دستور فرموده‌اید که تلاش دولت برای تنظیم خانواده و داستان اولاد کم‌تر برچیده شود. شما با اعتنا به کدام تخصص و کار کارشناسی، ناگهان یک چرخه مدیریتی را از مدار خود خارج می‌کنید؟

رهبر: نیازی به کار کارشناسی ندارد. ما خودمان از زاویه اسلام به این مسأله نگاه کردیم، دیدیم یک حرکت نامعقول و غیرالاهی و مطلوب نظر دشمن است بلافاصله دستور دادیم بساطش را برچینند.

نوری‌زاد: شما گاه به کلمه‌ها هم دخول می‌کنید. مثل دستوری که فرمودید بجای کلمه «توسعه» از کلمه «پیشرفت» استفاده شود. داستان الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را می‌گوییم.

رهبر: کلمه توسعه مبتنی بر فرهنگ غرب است و کلمه پیشرفت خودمانی و ایرانی - اسلامی است.

نوری‌زاد: داستان ورود به جریان هسته‌ای با اراده حضرت‌تعالی انجام شد؟

رهبر: مگر می‌شود مسأله‌ای به این مهمی بدون اجازه ما صورت پذیرد؟

نوری‌زاد: پس مسؤولیت این همه خسارت ناشی از ورود بی‌سرانجام و غیرمدبرانه به جریان هسته‌ای را، و به باد دادن میلیاردها دلار سرمایه و اعتبار ملی را می‌پذیرید؟

رهبر: تاریخ در این باره قضاوت خواهد کرد. نیت ما خیر بوده. ما می‌خواستیم کشور را با یک جهش بزرگ علمی از عقب‌ماندگی به در ببریم.

نوری‌زاد: به در بردید؟

رهبر: دشمن نگذاشت. رسیده بودیم به یک جاهایی اما این دشمن در کمین نگذاشت.

نوری‌زاد: شما آیا به قیامت اعتقاد دارید؟

رهبر: مگر می‌شود رهبر مسلمین جهان به قیامت اعتقاد نداشته باشد؟

نوری‌زاد: با کسی که بی‌دلیل آدم بکشد، چه باید کرد؟

رهبر: به حکم قرآن باید قاتل قصاص شود. اگر که صاحب دم نبخشاید.

نوری‌زاد: اگر این قاتل یک حکومت باشد چه؟

رهبر: در اصل قضیه فرقی نمی‌کند اما یک حکومت ضرورت‌هایی دارد که نمی‌شود آنها را نادیده گرفت.

نوری‌زاد: شما قبول می‌فرمایید که جمهوری اسلامی ایران برای بقای خود آدم‌های بسیاری را کشته است؟



رهبر: بله، هر نظام و حکومتی برای بقای خود آدم می‌کشد.

نوری‌زاد: ما آدم کشتیم که چه بشود؟

رهبر: که نظام اسلامی حفظ شود و خاطیان به جزای اعمالشان برسند.

نوری‌زاد: ما آدم کشتیم که نظام اسلامی حفظ شود. حال بفرمایید: نظام اسلامی حفظ بشود که چه بشود؟

رهبر: که قوانین اسلام در آن پیاده شود.

نوری‌زاد: این قوانین موجب ارتقای ایمانی و همه‌جانبه مردم می‌شوند؟

رهبر: بله، حتماً

نوری‌زاد: پس می‌فرمایید ما آدم کشتیم که نظام اسلامی حفظ شود و با حفظ نظام اسلامی قوانین اسلامی پیاده شود تا با پیاده شدن قوانین اسلامی مردم به لحاظ ایمانی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی رشد کنند و از پله‌ای به پله‌های بالاتر بروند؟

رهبر: بله

نوری‌زاد: می‌شود به ازای آدم‌هایی که برای رشد مردم کشته‌ایم جنابعالی یک چند تایی از آن رشدیافتگی‌ها را شماره بفرمایید؟

رهبر: خیلی چیزها هست.

نوری‌زاد: مثلاً؟

رهبر: خب دین مردم حفظ شده است. دین مردم داشت از دست می‌رفت.

نوری‌زاد: دین یعنی روحانیت دیگر؟

رهبر: روحانیت یکی از شاخصه‌های دین است.

نوری‌زاد: پس ما آدم کشتیم که روحانیت حفظ شود؟

رهبر: حفظ روحانیت یکی از این دستاوردهای حفظ دین است.

نوری‌زاد: و قبول دارید که روحانیت برای حفظ خودش دستش را به خون مردم آلوده کرد؟

رهبر: روحانیت دغدغه دین دارد.



نوری‌زاد: پس می‌فرمایید ما آدم کشتیم که روحانیت ما دغدغه دین داشته باشد؟

رهبر: شما خود را در یک حلقه بسته فلسفی گرفتار کرده‌اید. از این شاخه به آن شاخه می‌پرید تا به نتیجه دلخواه خود برسید. ما دستاوردهای خیلی زیادی داشته‌ایم که یکی از آنها حفظ دین مردم است.

نوری‌زاد: یکی دیگر از آن دستاوردهای خیلی زیاد را می‌شود بازگو بفرمایید؟

رهبر: ما وابسته به آمریکا بودیم اما اکنون مستقیم.

نوری‌زاد: پس ما آدم کشتیم تا مستقل شویم؟

رهبر: بله، هرکشوری برای استقلالش از این کارها می‌کند.

نوری‌زاد: ما اکنون مستقیم؟

رهبر: چرا که نه، شما یک آمریکایی در خیابان‌های تهران یا هرکجای ایران نشان ما بدهید!

نوری‌زاد: اگر به جای یک آمریکایی چند نفر روسی و چینی نشان بدهیم چه؟

رهبر: ما به چین و روسیه وابسته نیستیم. با آنها وارد معامله می‌شویم؟

نوری‌زاد: مثلاً این دوتا ناوی که روس‌ها به سمت سواحل سوریه فرستاده‌اند مستقل از تقاضای شما بوده؟

رهبر: یعنی می‌خواهید بگویید ما به روس‌ها پول داده‌ایم که به سواحل سوریه ناو جنگی بفرستند؟

نوری‌زاد: شما که رهبر مسلمین جهانید و به قیامت هم اعتقاد دارید بفرمایید آیا ما به آنها پول داده‌ایم یا نداده‌ایم؟

رهبر: خب یک نظام برای رفع مشکل دوستانش هزینه می‌کند.

نوری‌زاد: پس ما آدم کشتیم تا جای آمریکا را با روسیه و چین عوض کنیم؟

رهبر: شما این‌گونه نتیجه‌گیری کنید.

نوری‌زاد: نظر تان درباره اعدام‌های بام مدرسه علوی و اعدام‌های خلخالی و اعدام‌های سال ۶۷ چیست؟



رهبر: تشخیص بزرگان نظام بر این بوده که افراد شاخص رژیم پهلوی و افراد جانی و ضد انقلاب و جاسوس و منافق اعدام شوند. در هر کشوری با معاندان و دشمنان برخورد شدید می‌شود. ما چرا صدامیان را می‌کشیم؟ به خاطر این که به خاک ما تجاوز کرده بودند. هیچ عقل سلیمی با متجاوز گفتگو نمی‌کند. می‌زند قلم پایش را می‌شکند.

نوری‌زاد: پس این کشتارها از نگاه شما کار درستی بوده؟

رهبر: البته شاید کمی افراط شده باشد اما اصل برخورد با معاندان کار درستی بوده. اگر ما آن برخوردها را نمی‌کردیم الان کسان دیگری بر این کشور حاکم بودند و اسلام در انزوا بود.

نوری‌زاد: اگر این‌طور باشد کشتار هفتاد ساله شوروی سابق هم کار درستی بوده. استالین هم از این القاب زیاد استفاده می‌کرد. ضد انقلاب، اجنبی‌پرست، جاسوس، دشمن، منافق. هیتلر هم همین‌طور.

رهبر: الگوی ما شوروی نبوده و نیست. سرلوحه کار ما اسلام است.

نوری‌زاد: فکر می‌کنید چه تعداد از مردم ایران با تداوم رهبری شما موافقند؟

رهبر: پاسخ این سؤال را بارها در سفرهای استانی ما و نمازجمعه‌هایی که ما اقامه می‌کنیم دریافت کرده‌اید. این همه ازدحام جمعیت نشان از چه دارد؟ مردم ما را می‌خواهند پس ما هستیم.

نوری‌زاد: ملاک مقبولیت رهبری شما ازدحام مردم است؟

رهبر: ازدحام جمعیت در اطراف ما یکی از ملاک‌های رهبری ماست. ملاک‌های بسیاری نیز هست.

نوری‌زاد: خوب در اطراف آقای احمدی‌نژاد هم از این ازدحام‌ها زیاد است.

رهبر: شما ما را با آقای احمدی‌نژاد مقایسه می‌کنید؟

نوری‌زاد: من ازدحام مردم را مثال زدم.

رهبر: ازدحام در اطراف ما کیفیت متفاوت‌تری دارد.

نوری‌زاد: شما از رهبری این سال‌های خود راضی هستید؟

رهبر: از مردم بپرسید!

نوری‌زاد: از مردم؟ شما که دستور فرمودید مردم را بزنند و بکشند!

رهبر: مردم را نه، بلکه فتنه‌گران و حامیان فتنه را.



نوری‌زاد: خبر دارید چند میلیون ایرانی در کشورهای دیگر سرگردانند یا جلای وطن کرده‌اند؟ ما بیش‌ترین مهاجر را در سطح جهان داریم. این یعنی چه؟

رهبر: یعنی اینجا جای سلطنت‌طلب‌ها و مال مردم خورها و فتنه‌گران و ضد انقلاب نیست. هر که می‌خواهد در ایران زندگی کند یا باید قانون اساسی این کشور را بپذیرد یا اگر هم نمی‌پذیرد سرش را بیندازد زمین و کاری به کار حاکمیت نداشته باشد. ما به اندازه کافی خار در چشم و استخوان در گلو هستیم.

نوری‌زاد: من به خاطر صبوری کم‌نظیرتان، به خاطر تحمل پرسش‌های گستاخانه‌ام، و به خاطر پاسخ‌های بی‌تعارف‌تان از حضرت‌عالی تشکر می‌کنم. نیز از این که به من اجازه دادید به گفت و شنودی دخول کنم که پای در وادی خیال دارد. برای شما عاقبتی نیکو همراه با سرنوشتی مبارک آرزو می‌کنم. به پرسش‌های پایانی نزدیک می‌شویم. شما آن روزهایی که در زندان شاه بودید، آیا تصور این را داشتید که یک روز به همان راهی بروید که شاه رفت؟ و زندان‌ها را از مخالفین و معترضین پر کنید؟

رهبر: آنجا ملاک سلطنت بود و چپاول، اینجا ملاک اسلام است و خدمت.

نوری‌زاد: اما نتیجه یکی از آب درآمد. آنجا به اسم سلطنت غارت می‌شده اینجا به اسم اسلام. هر دو غارت است. چه به اسم سلطنت چه به اسم اسلام.

رهبر: این برداشت شماست. وگرنه ما کجا و سلطنت کجا؟ ما یک طلبه ساده‌ای هستیم با جسمی علیل که جز خدمت به مردم ایران دأب دیگری نداریم.

نوری‌زاد: شما می‌خواهید به همین راهی که تاکنون در پیش گرفته‌اید ادامه بدهید؟ یعنی مردم ایران امید تغییری در حکومت و رهبری شما نباید داشته باشند؟

رهبر: اگر هم تغییری در حکومت و رهبری ما پیدا شود، کیفیت این تغییر را قانون تعیین می‌کند. هر چیزی که غیرقانونی باشد به شدت از طرف ما مطرود است. مردم بروند از طریق قانون خواستار تغییر یا برکناری ما باشند. اگر قانون به ما گفت برو کنار، با آرامش و اطمینان می‌رویم سروقت همین کار طلبگی مان. درس می‌دهیم و درس می‌گیریم. اما تا زمانی که قانون از ما می‌خواهد که بمانیم، می‌مانیم. به کوری چشم دشمنان و آنانی که خواهان ما نیستند.

نوری‌زاد: اگر مردم ایران به راه مردم سوریه و به راه مردم سایر کشورهای عربی بروند که خواستار تغییرات بنیادین در ارکان کشورشان بوده و هستند، شما راه مبارک را برمی‌گزینید که استعفا داد یا راه قذافی و بشار اسد را؟

رهبر: ما راه خودمان را برمی‌گزینیم.

نوری‌زاد: راه شما چیست؟

رهبر: راه قانون. راه اسلام.



نوری‌زاد: نمود بیرونی این راه چیست؟

رهبر: ما می‌مانیم. اگرچه عده‌ای از مردم خواهان ما نباشند. اگر مردم دست به خشونت بزنند دست به خشونت می‌زنیم. دست به اسلحه ببرند دست به اسلحه می‌بریم. اما اگر از طریق قانون خواسته‌های خود را دنبال کنند به خواسته‌هایشان احترام می‌گذاریم. ما به این مقام دل‌بستگی نداریم. این را همه فهمیده‌اند.

نوری‌زاد: نگران این نیستید که خدای ناکرده همان سرنوشت قذافی برای شما رقم بخورد؟

رهبر: سرنوشت ما را کربلا مشخص کرده است. می‌میریم اما ذلت نمی‌پذیریم.

نوری‌زاد: آیا دوست ندارید سرنوشت نلسون ماندلا را پیدا کنید که در اوج محبوبیت و اقتدار و اقبال عمومی از قدرت کناره‌گیری کرد؟

رهبر: من به این پرسش شما پیش‌تر پاسخ گفته‌ام. آنجا حرف از وطن است و اینجا حرف از اسلام.

نوری‌زاد: اجازه می‌دهید من این چغیه شما را بردارم.

رهبر: بفرمایید. بردارید.

نوری‌زاد: این شاخه گل را از من می‌پذیرید؟

رهبر: چرا که نه؟

نوری‌زاد: من شما را با شاخه گلی در دست بیش‌تر از چغیه‌ای بر گردن دوست دارم.

رهبر: چغیه کارکردهایی دارد که گل ندارد.

نوری‌زاد: من سرنوشت و عاقبت مبارک برای شما آرزو می‌کنم.

رهبر: من هم از شما تشکر می‌کنم.

منبع

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد



بیانیه «دفتر تحکیم وحدت» خطاب به خامنه‌ای، ۱۹ مرداد ۱۳۹۱

برای شنیدن صدای دانشگاه، در جمع دانشجویان زندانی حاضر شوید

جنبش دانشجویی ایران از بدو تأسیس دانشگاه در کشور، همواره یکی از رکن‌های اصلی مبارزه علیه استبداد حاکم بوده است. برآیند جریان‌های مختلف دانشجویی، با دیدگاه‌ها و سلاقیک‌گونگون، در جهت آرمان‌های بلند ملت ایران ونفی ظلم و تمامیت طلبی حاکمان، اعتبار و نیک نامی برای این جنبش به ارمغان آورده که دسیسه‌جویی و دست‌اندازی عده‌ای فرصت‌طلب برای مصادره و قلب هویت آزادی‌خواهانه این جریان اصیل را در پی داشته است.

در روزهای گذشته خبر دیدار جمعی از دانشجویان عضو تشکلهای و نهادهای وابسته به حاکمیت با رهبر جمهوری اسلامی در حالی تحت عنوان «دیدار دانشجویان با رهبر انقلاب» منتشر شد، که قلب دانشگاه و دانشجویان همچنان از زخم دشنه‌های طرفداران ولایت دردمند است. زخم کهنه انقلاب فرهنگی همچنان درد می‌کشید، که کوی دانشگاه در تیر ۷۸ داغ‌دار شد. تیغ اصلاح از بس که کند بود، خون به رخ می‌کشید. اخراج و تهدید و زندان برای دانشجویان عادت شد. خرداد ۸۸، خاک «عزت» هنوز گرم بود که باز سودای فتح کوی در سر پروراندند. زندان و شکنجه و تهدید و تبعید... یادگاری زمانه‌ای شد که به نام دین، کین پروراندند و خون دل به کام دانشجو خوراندند. از این شرح درد مختصر که بگذریم، سخنان اخیر آیت‌الله خامنه‌ای در جمع شماری از دانشجویان طرفدار حاکمیت، نمک به زخم تازه‌ای بود که نمی‌توان در برابرش سکوت کرد.

گزینش عده‌ای از دانشجویان عضو تشکلهای وابسته به حاکمیت و طرح مباحثی مشخص در جهت اجرای نمایشی آکنده از تملق نه تنها کمکی به بازسازی چهره مستبدان در نزد دانشجویان نخواهد کرد، بلکه اراده‌ها را برای پرده‌ری از این نمایش دروغین مصمم‌تر خواهد نمود. «دفتر تحکیم وحدت»، بزرگ‌ترین تشکل مستقل دانشجویی که در سال‌های اخیر بیش‌ترین فشارها را از سوی مقام‌های قضائی و اجرایی کشور متحمل شده است، به عنوان صدای حقیقی دانشگاه هرگز در برابر سخنان دروغ سکوت پیشه نخواهد کرد. رهبر جمهوری اسلامی در اظهارات خود بر لزوم «شرح صدر سیاسی» تأکید کرده و گفته است «هیچ منافاتی وجود ندارد بین پایبندی دقیق و عمیق به اصول و رعایت جهت‌گیری دقیق، در عین حال داشتن شرح صدر و برخورد غیر پرخاشگرانه با کسانی که با فکر انسان همراه نیستند؛ بالخصوص در زمینه‌های سیاسی».

حمله گروه‌های فشار وابسته به انصار حزب‌الله به سخنرانی روشنفکران در دانشگاه‌ها، حمله نیروهای بسیجی به تربیون‌های آزاد دانشجویی، حمله نیروهای انتظامی و لباس شخصی به کوی دانشگاه تهران، اصفهان و تبریز... تنها نمونه‌های اندکی از رفتار وحشیانه و غیرمتمدنانه کسانی است که خود را فدایی رهبری می‌دانند و هیچ گاه در عمل مورد عتاب و برخورد قرار نگرفته‌اند، چه اگر این‌گونه بود شاهد تکرار این رفتارهای پرخاشگرانه طی سال‌های متمادی نبودیم.

آیت‌الله خامنه‌ای در ادامه اظهارات خود در مورد برخورد قوه قضائیه با عده‌ای از دانشجویان بسیجی و بلاگ‌نویس، به دلیل انتشار مطالبی علیه خانواده لاریجانی، گفته است که «در قبال اظهار نظر احیاناً قدری تند یک جوان دانشجو خیلی نباید حساسیت وجود داشته باشد». وی در ادامه اظهار داشته است برخورد با جوان‌ها، «نباید خیلی برخورد خشن و تند و آن‌جوری باشد».

ای کاش رهبر جمهوری اسلامی در برابر دانشجویان مخالف و منتقد به خود نیز دستور به تحمل و مدارا می‌داد. امروز در دانشگاه‌های کشور دیگر صحبت از حق انتقاد به رهبری بی معناست. مسؤولان انتصابی دانشگاه با هرگونه صدای مخالف به شدت برخورد می‌کنند. انجمن‌های اسلامی دانشجویان، تشکلهای مستقل دانشجویی، کانون‌های فرهنگی و هنری، شوراهای صنفی و نشریات دانشجویی در سخت‌ترین شرایط بعد از انتخاب محمود احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۴ به سر می‌برند.

دفتر تحکیم وحدت در دو گزارشی که به آقای احمد شهید، گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد در مورد ایران، تحویل داد، به بیش از ۲۵۰۰ مورد نقض حقوق دانشجویان تنها در طول سه سال و نیم اخیر اشاره کرده است.

صحبت‌های دیگر رهبر جمهوری اسلامی در مورد ضرورت انتقاد در جریان‌های دانشجویی نیز به طنز تلخی می‌ماند که یادآور حضور ده‌ها دانشجوی منتقد در زندان به دلیل اعتراض به وضع موجود در کشور است.



سخنان آیت‌الله خامنه‌ای در حالی بیان می‌شود که در حال حاضر بیش از سی دانشجو در زندان‌های کشور به سر می‌برند. شمار زیادی از این دانشجویان تنها به جرم اندیشیدن به ایرانی آباد و آزاد از هرگونه دیکتاتوری به حبس‌های طولانی‌مدت محکوم شده‌اند. مطابق با گزارشی که دفتر تحکیم وحدت به آقای [احمد] شهید تحویل داده و در انتهای این گزارش آمده است، در حال حاضر شمار زیادی از دانشجویان کشور به جای تحصیل در دانشگاه، با میانگین محکومیت بیش‌تر از ۵ سال حبس در زندان هستند.

دفتر تحکیم وحدت به آیت‌الله خامنه‌ای پیشنهاد می‌کند که برای شنیدن صدای واقعی دانشجویان درب زندان‌ها را بگشاید و در جمع دانشجویان زندانی منتقد حضور یابد تا از صحنه‌چینی نمایشی رها شود و بر صحنه حقیقت گام بگذارد.

بهاره هدایت عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت، با وجود بیماری هم اکنون مشغول گذراندن دوران ده ساله محکومیت خود در زندان اوین است. مجید توکلی دانشجوی دانشگاه امیرکبیر به دلیل سخنرانی انتقادی علیه رهبر جمهوری اسلامی در ۱۶ آذر ۸۸ بازداشت شد و دوران محکومیت ۸ سال و نیمه خود را در زندان رجائی شهر کرج می‌گذراند. ضیا نبوی و مجید دری به دلیل دفاع از حق بدیهی تحصیل هر کدام به ده و شش سال زندان محکوم شده‌اند و در سخت‌ترین شرایط در تبعید، در زندان کارون اهواز و بهبهان، به سر می‌برند. حسین رونقی ملکی به ۱۵ سال حبس محکوم و بعد از اعتصاب غذا با مرخصی درمانی وی موافقت شده است. سیاوش حاتم دبیر سابق انجمن اسلامی دانشگاه بوعلی سینا همدان و عضو شورای عمومی دفتر تحکیم وحدت برای گذراندن ۱۶ ماه حبس اخیراً بازداشت شد. شبنم مددزاده نیز حکم ۵ سال خود را در زندان اوین می‌گذراند. عماد بهاور مسؤول شاخه جوانان نهضت آزادی به همراه امید کوبی دانشجوی نام‌آور ایرانی هر کدام به ده سال زندان محکوم شده‌اند. علی اکبر محمدزاده، میترا عالی و نوید زهت دانشجویان نخبه دانشگاه صنعتی شریف دوران ۶ (محمدزاده) و یک سال زندان خود را می‌گذرانند. ایقان شهیدی و سارا محبوبی از دانشجویان بهائی علاوه بر محرومیت از تحصیل به دلیل باورهای مذهبی به ترتیب به ۵ سال و ۱۰ ماه زندان محکوم شده‌اند. آرش صادقی، مهدی خدایی، بابک داشاب، حسن اسدی زیدآبادی، حامد امیدی، سعید جلالی‌فر، علی جمالی، حامد روحی‌نژاد، علی سالم و فرشته شیرازی شماری دیگر از دانشجویانی هستند که زندان‌ها را آباد کرده‌اند.

علاوه بر مواردی که گفته شد، تفکیک گسترده جنسیتی در سال تحصیلی آتی در بیش از ۶۰ دانشگاه کشور نشان از نگاه توهین آمیزی دارد که بر مجموعه مدیریتی آموزش عالی کشور سایه افکنده است. در حالی که در سال جاری بیش از ۶۰ درصد داوطلبان شرکت کننده در آزمون سراسری را زنان تشکیل داده‌اند، در بسیاری از رشته‌های دانشگاهی تیغ تبعیض، ورود دانشجویان دختر را منع و یا محدود کرده است. نگاه بیمار به مقوله ارتباط دانشجویان در دانشگاه‌ها که سعی در دیوارکشی بین دانشجویان دختر و پسر را دارد، در حقیقت در پی انجماد و رخوت در فضای دانشگاهی کشور می‌جوید. دانشگاه مطلوب حاکمیت امروز، دانشگاهی مرده است.

در پایان، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان، دفتر تحکیم وحدت، بار دیگر بر لزوم گشودن فضای آزاد بحث و گفتگو در کشور تأکید کرده و از رهبر جمهوری اسلامی بنا بر وظیفه‌ای که در پیشگاه ملت ایران بر عهده دارد می‌خواهد که حق آزادی انتخاب، آزادی بیان، آزادی تجمع و تشکل را برای آحاد مردم از جمله دانشجویان به رسمیت بشناسد.

در شرایطی که کشور به دلیل سوء مدیریت ناشی از استبداد، در زیر سایه جنگ به سر می‌برد و تحریم‌های بین‌المللی که کاغذپاره خوانده می‌شدند ارزش اسکناس ملی را به کاغذپاره‌ای مبدل کرده‌اند، انتظار تدبیر و عقلانیت در احترام به خواست و نظر مردم اگر چه بعید است، اما همچنان راهگشا می‌نماید و می‌تواند در دفع تهدیدها و خطراتی که متوجه مردم و سرمایه‌های کشور است، مؤثر واقع شود. آزادی دانشجویان زندانی به همراه تمام زندانیان عقیدتی و سیاسی می‌تواند آغاز راهی باشد که احترام و شوکت را به مردم ایران بازگرداند.

روابط عمومی دفتر تحکیم وحدت

مرداد ماه ۱۳۹۱

لازم به ذکر است که علاوه بر دانشجویانی که دوران محکومیت خود را در زندان می‌گذرانند، شماری دیگر از دانشجویان نیز هم‌اکنون در بازداشت موقت نیروهای امنیتی هستند. گفتنی است که تعداد دانشجویان در زندان قطعاً بیش‌تر از آمار منتشر شده می‌باشد و به محض دریافت اطلاعات این دانشجویان، فهرست حاضر به روز خواهد شد.



*** منع ***

وبسایت «دانشجویوز»

<http://www.daneshjoonews.com/universities?page=6>

**«آقای خامنه‌ای پس کی می‌روید؟» بیژن صف‌سری، ۳ آبان ۱۳۹۱ (++)****یکی از بزرگ‌ترین نشانه‌های زوال نظام جمهوری اسلامی بی‌ارج و قرب شدن رهبری نظام، یعنی شخص سید علی خامنه‌ای است**

پیش‌گفتار: در زندگی لحظاتی وجود دارد که آدمی احساس می‌کند به بن‌بست رسیده است و همه درها را به سوی خود بسته می‌بیند. این احساس وقتی بیش‌تر می‌شود که همه تلاش‌ها برای نیل به مقصود نهایی را بی‌اثر می‌بیند. امروز چنین احساسی در اکثر ما ایرانیان، بیش از هر دوره تاریخی وجود دارد، خاصه در بین کسانی که دغدغه آزادی دارند و مدام در پی کسب این آرزو در تلاشند.

وضعیت امروز ایران و نابسامانی‌هایی که ناشی از بی‌کفایتی زمامداران حاکم بر این کهنه‌دیوار است، خاصه خطر حمله بیگانگان و تنگناهای معیشتی و... همه و همه چنان دست به دست هم می‌دهند تا این باور در تو قوت گیرد که گویی دیگر هیچ راه نجاتی نیست. خاصه اگر از قبیله روزنامه‌نگاران باشی و قلم تنها سلاح، به این می‌اندیشی که پس این همه نوشتن و اطلاع‌رسانی و افشاگری از سوی هم‌قبیله‌گانت، روشنفکران، دلسوزان وطن، چه شد؟ آیا نتیجه همه این تلاش‌ها، وحشت و اضطرابی است که امروز همه ما بدان گرفتاریم؟ وحشت از هجوم بیگانه، ترس از بیکاری، آوارگی، از هم پاشیدن آشیانه‌های عشقی که فقر در کمین ویرانی آن نشسته است و....

با چنین اندیشه‌ای است که مطلب پیش‌رویتان با پرسشی از آنکه به نام دین، مأموریت ویرانی وطن را دارد، نوشته شد.

یکی از بزرگ‌ترین نشانه‌های زوال نظام جمهوری اسلامی بی‌ارج و قرب شدن رهبری نظام، یعنی شخص سید علی خامنه‌ای است. این بی‌رنگ شدن وجهه رهبری، بیش از آنکه نتیجه تلاش دشمنان نظام و آقای خامنه‌ای باشد، همتی بود که از سوی یاران و طرفداران بریده‌شده از نظام طی بیست سال رهبری ایشان صورت گرفته که گاه با نوشتن نامه‌های سرگشاده و گاه با متن استعفانامه‌های آتشین و یا نقد عملکردهای نهادهای تحت نظارت وی، بر عدم کفایت و درایت ایشان در اداره امور مسلمین تحت امرشان صحه گذاشته و منزلت رهبری را بنا بر تعریفی که از جایگاه این مقام در نظام ولایی وجود دارد و طی سی سال گذشته مدام به خورد ملت داده‌اند، متزلزل ساخته و بالطبع نظام را محکوم به سقوط کرده است.

صرف نظر از تنزل جایگاه رهبری و هزاران نشانه‌ای که دلیل بر سقوط جمهوری اسلامی وجود دارد، بنا بر پیش‌بینی و اظهارات آقای خامنه‌ای که درست ده سال پیش از این، در پاسخ به نامه استعفای آیت‌الله طاهری داشته‌اند امروز نظام تحت رهبری ایشان محکوم به سقوط است و حضرات بنا بر همان دین و آئینی که مروج آن هستند باید کنار بروند و مردم را از شر خود نجات دهند؛ آنچنان‌که در کافران رسم است و حکام با قصوردر وظایف و مسؤولیت‌های خود نسبت به مردم، با طلب عفو و بخشش از ملت کناره‌گیری می‌کنند.

استعفای آیت‌الله سید جلال‌الدین طاهری اصفهانی، امام جمعه وقت اصفهان در مردادماه ۱۳۸۱ که در اعتراض به رفتار مسؤولین با ارسال نامه‌های سرگشاده به مردم، از سمت امامت جمعه اصفهان استعفاء کرد، یکی از اولین اعتراض‌های رسمی از بطن نظام بر علیه خود نظام بود، آن هم از سوی یک روحانی مورد وثوقی که با یک استعفانامه اعتراضی چنان لرزه‌ای بر ارگان رژیم وارد کرد که دستگاه حاکم از وحشت آنکه مبدا خبر این استعفا و دلیل آن به گوش مردم - غیر از ساکن در اصفهان - هم برسد، دستور منع انتشار آن در نشریات و روزنامه‌های سراسر کشور را دادند و لاجرم مدیران و سردبیران روزنامه‌ها با حذف این خبر مهم از صفحات در حال چاپ نشریات خود در چاپخانه‌ها، خود را از خطر توقیف مصون نگاه داشتند الا روزنامه «آزاد» که نگارنده مسؤولیت سردبیری آن را بر عهده داشتم و عاقبت نیز به جرم آن نافرمانی به عقوبتی سخت گرفتار شدم و امروز آواره در غربت هستم.

الغرض در همان زمان آقای خامنه‌ای در نامه‌ای دلجویانه به اعتراض آیت‌الله طاهری نسبت به وضعیت اداره امور کشور که گفته بود «تا به کی برای مردم تکراری سخن بگوییم لاف زدن و گراف گفتن و تزویر نمودن و حریم خصوصی افراد را شکستن، سخنان کلیشه‌ای نتوانسته از حجم انبوه مشکلات و معضلات بکاهد، رجاله‌ها و فاشیست‌هایی که معجونی از جهل و جنون‌اند هم فقیه و هم فیلسوف و هم داروغه و هم حاکم و هم مفتی و هم قاضی هستند...»، پاسخی داد که در آن تحقق سه اصل را در پایداری و دوام و بقای نظام مؤثر خواند اما امروز با گذشت ده سال نه تنها هیچ یک از آن سه اصل تحقق نیافته بلکه کشور و نظام مطلوب خود را به ورطه‌ای کشانده است که بنا بر همان نامه جوابیه‌کذایی به آیت‌الله طاهری، یعنی مسؤولین و دست‌نشانندگان ایشان درایت و توانایی لازم در مدیریت امور مردم چنین سرزمین پهناوری را ندارند.



در بخشی از پاسخ آقای خامنه‌ای به استعفای آیت‌الله طاهری، رهبر مسلمین جهان به صراحت اعلام می‌کنند: «امروزه برای رفع مشکلات مردم سه امر محوری وجود دارد، یکی تولید کار و اشتغال برای نسل جوان پر استعداد و پر شمار این کشور است که مشکلات زندگی را از دوش بخش مهمی از مردم ما برمی‌دارد، دوم مبارزه با فساد اقتصادی در دستگاه‌ها است که اگر عزم همگانی بر آن قرار نگیرد همه تلاش‌های دولت کنونی و دولت‌های قبلی را خنثی و دستاوردهای نظام مقدس ما را ضایع می‌سازد و فاصله طبقاتی را عمیق و منابع محدود ملی را به خورد متجاوزان به حقوق ملت می‌دهد، سوم از همه مهم‌تر وحدت ملی و یکصدایی مسئولان و خواص است که اگر مخدوش شود هیچ حرکت سازنده به سامان نمی‌رسد».

حال پس از ده سال این پرسش از حضرت «آقا» - اگر گناه نباشد - جایز است که: آقای خامنه‌ای پس کی می‌روید؟ آیا با وجود تحقق نیافتن هیچ یک از سه اصل پایداری نظام که خود گفته‌اید و نوشته‌اید و همواره لقلقه زبان‌تان هست، وقت آن نیست تا به حکم شرافت انسانی و یا فرامین خدایی که دم از اطاعت او می‌زنید با برچیدن بساط ظلم خود از این سرزمین که همه ساکنانش از درایت نداشته شما و زیردستانتان به روز سیاه نشسته‌اند، آنها را به حال خود واگذارید؟ آیا حکما باید با به خاک و خون کشیدن ملت و یا تحمیل جنگی دیگر با بیگانگان، مأموریت خود را در ویران کردن این کهنه دیار تمام کنید؟ آقای خامنه‌ای باور کنید وقت رفتن است، پس کی می‌روید؟

*** منع ***

وبسایت «گویانبوز»

<http://www.roozonline.com/persian/opinion/opinion-article/archive/2012/october/24/article/-5e335c24ff.html>



چرا دیکتاتورها از سقوط هم پند نمی‌گیرند؟ محمد زمانی، ۱۲ آذر ۱۳۹۱

آقای خامنه‌ای! اگر به مردم تمکین‌نمایی سرنوشت شما هم تلخ و برای ایران هزینه‌آور است!

داشتم به این موضوع فکر می‌کردم، که چگونه ممکن است رهبران سیاسی یک جامعه، مخصوصاً در حکومت‌های خودکامه و دیکتاتوری همه چیز را از مردم خود سلب می‌نمایند و در آخر خودشان هم به ورطه سقوط کشیده می‌شوند. تاریخ، شاهد و گواه دیکتاتورهایی است که بعضاً یا با رأی مردم و یا با کودتا قدرت را به دست گرفته‌اند و هر کدام از این افراد قبل از رسیدن به قدرت شاید به دنبال سعادت مردم خود بوده‌اند. چه بسا که هر کدام از یک حس ناسیونالیستی به فاشیسم رسیده‌اند که نمونه آن هیتلر در آلمان بود. اما مطلبی که ذهن هر ایرانی را به خود مشغول می‌نماید این است که چگونه بعد از صد سال و اندی از انقلاب مشروطه هنوز دست و گریبان با حکومت‌های خودکامه در ایران می‌باشیم. به اعتقاد من حکومت‌های خودکامه از خودکامگی مردمان آن سرزمین به وجود می‌آیند و این بستر برای رشد و به قدرت رسیدن آنها فراهم می‌شود. عوامل داخلی و خارجی هم همیشه در این زمینه تأثیرگذار بوده است. به آقای خمینی بنگرید که چگونه با برخی شعارها بر اریکه قدرت تکیه زد و جامعه ایران را به ورشکستگی کامل رسانید و نگاهی هم به رفتار و کردار آقای خامنه‌ای و بیت ایشان داشته باشید که چگونه ممکن است یک فرد که با شعر و موسیقی آشنا بود، امروز تبدیل به خون‌آشامی شده است که جان، مال و ناموس مردم برای او ارزشی ندارد. تنها چیزی که برای او مهم است اقتدار و قدرت طلبی است. سؤال اینجاست که چگونه چنین افرادی وقتی به قدرت می‌رسند آن هم از نوع ایدئولوژی مذهبی خودشان را صاحب یک ملت می‌دانند و پاسخگو به مطالبات مردم نیستند! آیا همه دیکتاتورها دچار بیماری روانی هستند؟ یعنی پول و قدرت و تملق‌گویی طرفیان یک فرد را می‌تواند این قدر فاسد نماید؟ به‌راستی چرا دیکتاتورها از سقوط هم پند نمی‌گیرند و حاضر هستند با کشتار و تباهی مردم خود، بخواهند چند صبحی در قدرت بمانند.

در ادامه نیم‌نگاهی به عملکرد دیکتاتورها بسنده می‌نمایم شاید برای آقای خامنه‌ای اختطاری باشد که: اگر به مردم تمکین‌نمایی سرنوشت شما هم تلخ و برای ایران هزینه‌آور است.

«معمر قذافی» رهبر سابق لیبی، تا زمانی که ناتو مقرش را در طرابلس بمباران کرد و توسط مخالفانش کشته شد، حاضر نبود که قدرت را به شخص دیگری واگذار کند. در یمن «عبدالله صالح» رئیس‌جمهوری این کشور، ماه‌ها پس از آنکه ناآرامی‌های داخلی در کشورش به جنگ داخلی تبدیل و در گلوله‌باران دفترش به شدت زخمی شد، حاضر نشد که شخص دیگری کرسی ریاستش را تصاحب کند. حال پرسش آن است که چه عاملی سبب می‌شود که چنین افرادی حتا در شرایط دشوار حاضر به واگذاری قدرت نیستند؟ چرا رهبران کشورهایمانند سوریه و ایران حتا زمانی که می‌بینند افراد بانفوذی مانند «خُسنی مبارک» رئیس‌جمهوری سابق مصر، در قفسی در دادگاه محاکمه می‌شوند، حاضر به رها کردن زندگی مجلل خود نیستند. تشخیص ویژگی‌های روان‌شناختی دیکتاتورها در جهان بسیار آسان است و امر دشواری به نظر نمی‌رسد چرا که تاریخ زندگی اکثر آنان مانند «ژوزف استالین» رهبر شوروی سابق، «مائو تسه تونگ» رهبر مارکسیست چین، «صدام حسین» رئیس‌جمهوری مخلوع عراق، و خود قذافی در دسترس همگان است و می‌توان شرایطی که آنان را به یک دیکتاتور تبدیل کرده است را مطالعه کرد. کمیسیون سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا در گزارش مخفیانه‌ای با نام «تحلیل روان‌شناختی آدولف هیتلر» که در سال ۱۹۴۳ میلادی انجام شده است، تلاش کرده است که تفکر و نگاه مستبدانه هیتلر را بررسی و توضیحی منطقی برای آن ارائه کند. اکنون این گزارش به همراه تحقیقات جدید منتشر شده محققان را به درک مناسب تری از اینکه چرا رهبران به یکباره به یک حکمران مستبد تبدیل می‌شوند، نزدیک‌تر کرده است.

آیا دیکتاتورها از بیماری روانی رنج می‌برند؟ این ساده‌ترین و گمراه‌کننده‌ترین تعریفی است که از دیکتاتورها ارائه می‌شود. این ایده همچنین بسیار ناامیدکننده است. نابسامانی‌های فکری در حقیقت به تشخیص و درک مشکلات روانی مربوط می‌شود تا اختلال در شخصیت ضداجتماعی افراد. در حالی که دیکتاتورها مرتباً در حال اقداماتی هستند که قدرت خود را حفظ کنند و این قبیل از تصمیمات نمی‌توانند توسط فردی که از بیماری روانی رنج می‌برد، سر بزند. پذیرش اینکه بگوییم که این قبیل از حاکمان سعی می‌کنند مانند یک روانی به نظر برسند، بسیار دشوار است. برای مثال، آنان نه تنها به اطرافیان نشان بلکه به خودشان نیز دورغ می‌گویند. متخصصان می‌گویند که مثلاً زمانی که استالین فردی را خیانتکار توصیف می‌کرد نه تنها شرایطی را به وجود می‌آورد که دیگران این مسأله را باور کنند بلکه ذهن خودش را هم برای پذیرش این مسأله آماده می‌کرد. همین مسأله در معمر قذافی نیز دیده شده بود. رهبر سابق لیبی، نه تنها به خوبی می‌دانست که مخالفانی در دولتش هستند بلکه از وجود



مخالفان در سرتاسر کشورش نیز خبر داشت، اما از همان آغاز بهار عربی مرتباً تکرار می‌کرد که تمامی مردم لیبی حامی من هستند و برای دفاع از من می‌میرند. این تفکر قذافی حتا تا آخرین لحظه کشته شدنش توسط همان مخالفان همراه او بود. «اسکات آتران» استاد دانشگاه «میشیگان» آمریکا که بیش از دو دهه درباره حاکمان و مردان قدرتمند در جهان مطالعه کرده و با بسیاری از آنان مستقیماً گفت و گو کرده است، این‌گونه نتیجه می‌گیرد که حرکت به سوی اخلاقیات، نه سادیسیم و حرص و طمع، شخصیت افراد قدرتمند را شکل می‌دهد. او می‌گوید که مثلاً آدولف هیتلر معادل یکصد میلیون دلار هزینه کرد تا اقداماتش را توجیه کند و مدارک منطقی به دیگران ارائه دهد. اکثر رهبران در کشورهای دموکراتیک کسانی را وارد تشکیلات خود می‌کنند که از اقدامات آنان انتقاد کنند، اما دیکتاتورها زندگی خود را به گونه‌ای هدایت می‌کنند که چنین افرادی در آن کم‌ترین نقش را ایفا کنند.

«فرانک دیکو تر» استاد دانشگاه هنگ کنگ و نویسنده کتابی درباره مائو در این باره می‌گوید: «اینکه حاکمان مستبد از بیماری روانی رنج می‌برند یا خیر، برای من مهم نیست اما اینکه چطور قدرت آنان را به مرور زمان تغییر می‌دهد، پرسشی است که ذهن مرا به خود مشغول کرده است.» او ادامه می‌دهد که مائو برای زمان طولانی قدرت را در اختیار داشت و روز به روز بدتر و بدتر می‌شد و در نهایت تنها در پیله خود زندگی کرد. به باور بسیاری از روان‌شناسان، رهبران مستبد توانایی آن را ندارند که ارتباط شان با دیگران را به درستی و منطقی بررسی کنند. در گزارشی که توسط سه محقق در دانشگاه کالیفرنیا در سال ۲۰۰۳ میلادی انجام شد، آمده است که دیکتاتورها ذهنیت خود را تغییر می‌دهند و شخصا برای خود، تفکری جدید خلق می‌کنند. این گزارش همچنین تأکید می‌کند: این تمایل در افراد قدرتمند وجود دارد که برای خود اعتباری را در نظر بگیرند که در عالم واقعیت وجود ندارد و در همین حال دنیای پیرامون خود را بسیار خودکامتر و راحت‌تر تصور می‌کنند. صدام حسین نمونه واقعی برای این مسأله است؛ او حتا وقتی که به بغداد حمله شد نیز از ادعاهای توخالی‌اش دست برنداشت. «رنانا بروکس» استاد روان‌شناسی دانشگاه «واشنگتن» نیز می‌گوید که دیکتاتورها تمایل دارند که قدرت و توانایی خود را بیش از واقعیت‌ها نشان دهند. آنان در حقیقت خود را یک قهرمان می‌بینند و زمانی که این باور به چالش کشیده می‌شود، دیگر نمی‌توان مانع اقدامات آنان شد چرا که در این شرایط شخصیت اصلی آنان زیر سؤال می‌رود. اما فرضیه سومی که درباره دیکتاتورها ارائه می‌شود، آن است که مشکل زمانی که قدرت را به طور کامل در اختیار دارند، رشد می‌یابد. برای مثال «روبرت موگابه» رئیس‌جمهوری زیمبابوه، در جوانی یک زاهد باادب بوده است و اطرفیان او می‌گویند که او در آن زمان اصلاً تفکرات خودکامه نداشت اما اکنون به سخنان دیگر گوش نمی‌دهد و به حاکمی مستبد تبدیل شده است.

روان‌شناسان معتقدند که در مورد موگابه تنها می‌توان گفت که قدرت کامل او را به چنین فسادی کشیده است. جنایات امروز بشار اسد هم بر کسی پوشیده نیست بیش از چهل هزار نفر کشته و دو میلیون نفر آواره انسان را شگفت زده می‌نماید که این قدرت چیست که فرد حاضر است برای بقای خود یک ملت را از بین ببرد. در تحقیقاتی که توسط تیم روان‌شناسی دانشگاه «کلمبیا» با عنوان «چگونه قدرت فاسد می‌شود» انجام شده، آمده است که چه مکانیسمی در قدرت منجر به فساد می‌شود؟ در حقیقت باید گفت که قدرت خود به تنهایی عامل تغییر شخصیت افراد نیست اما آنچه که باعث می‌شود، فردی قدرتمند به یک دیکتاتور تبدیل شود آن است که او به مرور زمان از نگرانی‌های که مردم عادی جامعه با آنان درگیر هستند فاصله می‌گیرند و این نخستین گام برای تغییر تفکرات است چرا که از نظر علمی، هورمون کورتیزول آنان کاهش می‌یابد؛ هورمونی که تنها با وجود استرس افزایش می‌یابد و به بدن کمک می‌کند که در واکنش به شرایط استرس‌زا میزان قند خون و فشار خون را افزایش دهد اما در عین حال بر روی خلق و حافظه نیز تأثیر می‌گذارد. در این گزارش آمده است حال آنکه بی‌اخلاقی و گفتن دروغ‌های مداوم نیز استرس‌زا هستند. دروغگو باید همراه مراقب کلام خود و شرایط محیطی خود باشد و در چنین شرایطی تنها استرس افراد افزایش می‌یابد اما در دیکتاتورها عوامل دیگر باعث کاهش استرس می‌شوند و به همین دلیل راحت‌تر از دیگران از راستگویی خودداری می‌کنند.

البته هیچ یک از این عوامل جنایت‌های دیکتاتورها در طول تاریخ را توجیه نمی‌کند و این در حالی است که مغز ما برای داشتن قدرتی کامل و مطلق آمادگی ندارند. در این شرایط است که دیکتاتورها ممکن است تا آخرین لحظه بجنگند چرا که هرگز تصور نمی‌کنند که پایانی نیز برای آنان وجود دارد. قذافی می‌توانست قبل از آنکه همه چیز را از دست بدهد و کشته شود، از قدرت کناره‌گیری کند و مبارک نیز می‌توانست چند هفته قبل از روزی که مجبور به استعفا شود، مصر را ترک کند. هیتلر نیز توانایی و فرصت آن را داشت که برای برقراری صلح قدم بردارد و صدام هم قادر بود که سرنوشت دیگری برای خود رقم بزند. و اسد هم این وقت را داشت که سوریه را به این وضعیت امروز نیندازد.

اما نباید این نکته را فراموش کرد که دیکتاتورها همچنان که قدرت نظامی قوی دارند، از نظر روان‌شناختی برای عقب‌نشینی از قدرت بسیار ضعیف هستند؛ به همین دلیل آنان در عین دل‌بستگی به بقا، همواره از نابودی استقبال می‌کنند. اما همه این مباحث می‌تواند برای آقای خامنه‌ای یک پیام را داشته باشد که رفتار خود را تغییر دهد و بیش از این ایران را ویرانه نکند. آیا آقای خامنه‌ای هم از بیماری پارانویا رنج می‌برد؟



پارانویا در تعریف عام آن، حالتی است که شخص در آن با اهمیت فوق‌العاده و خارج از اندازه‌ای که به سلامت جانی و مالی خود می‌دهد، خود را شکنجه می‌دهد. این گونه از افراد مدام در این فکر هستند که عواملی انسانی، طبیعی یا ماورا طبیعی خودشان، دارایی و افراد خانواده‌شان را تهدید می‌کنند و همه، در فکر توطئه‌چینی بر ضد آنها هستند. این بیماری یکی از گونه‌های روان‌گیسختگی است. روان‌گیسختگی پارانوئید یک بیماری جدی و مزمن است که فرد گرفتار تماس با واقعیت را از دست داده و شاید شخص را به سوی بسیاری از حالت‌های خطرناک، هدایت می‌کند. نشانگان روان‌گیسختگی پارانوئید شامل: توهم‌های دیداری، مانند شنیدن صدا کژانگاری، مانند گمان به این که همکار شما می‌خواهد شما را مسموم کند. بیزاری، خشم، گوشه‌گیری، خشونت، دشواری‌های گفتاری، رئیس‌وار رفتار کردن و اندیشه و کنش خودکشی در روان‌گیسختگی پارانوئید به نظر می‌رسد که شخص بیش‌تر گرفتار حالت‌های بدرفتاری یا اندیشه‌های بد مانند دشواری در اندیشیدن، تمرکز، یا توجه می‌باشد. امیل کریپلین (Emil Kraepelin) (۱۸۵۶-۱۹۲۹) روانپزشک آلمانی، در تلاش اولیه خود برای دسته‌بندی بیماری‌های روانی، از اصطلاح پارانویای مطلق برای شرح حالت روانی ای استفاده کرد که توهم، جزء اصلی آن باشد اما این توهم هیچ صدمه و زوال آشکاری به سلامت عقل شخص وارد نکند و نشانه بیماری‌های دیگری چون جنون زودرس (یا dementia praecox)، که اصطلاح قدیمی بیماری شیذوفرنی است، در آن نباشد. پارانویا، در معنای اصیل یونانی خود، به معنای دیوانگی است (پارا = خارج و نوس = nous = عقل). کریپلین با استفاده از این ریشه لغوی، نامی برای تشخیص افکار توهمی به وجود آورد. بنا به تعریف او هرگونه افکار توهمی، بدون احساسات خودآزارانه، در این دسته می‌گنجد. برای مثال کسی که دچار این توهم شده‌است که یک شخصیت مهم سیاسی یا ادبی است، می‌تواند در دسته مبتلایان به پارانویای مطلق بگنجد.

هرچند که اصطلاح پارانویای مطلق دیگر چندان استفاده ندارد و اصطلاح اختلال هذیانی یا Delusional disorder جایگزین آن شده است، اما جدیداً، از این لغت برای شرح حالتی به کار می‌رود که شخص مبتلا به آن، از توهمات خود بسیار آزار می‌بیند زیرا: این شخص تصور می‌کند که صدمه یا حادثه آزار دهنده در حال رخ دادن است یا قرار است رخ دهد. شخص تصور می‌کند که شخصی قصد آزار و صدمه رساندن به او را دارد. مثال‌هایی از پارانویای بالینی به طور کلی و با استفاده بی‌قید و شرط از اصطلاح پارانویا، می‌توانیم بگوییم توهمات پارانوئید می‌توانند شامل مواردی چون اینکه شخص تصور می‌کند تحت تعقیب است، برای مثال استالین نمونه بارزی از شخص پارانوئید بوده است. این مورد می‌تواند سؤال خوبی را به وجود بیاورد که در مورد استالین، در واقع دشمنان زیاد او توهم نبودند. آیا این ممکن است که داشتن دشمنان زیاد، برای ابتلا به پارانویا کافی نیست؟ این مبحث، موجب بروز مباحث فلسفی فراوانی شده است که به این لطیفه نیز منجر شده‌است: «اینکه تو پارانویا داری دلیل نمی‌شود که کسی آن بیرون نخواهد تو را بکشد.» درمان پارانویا درمان پارانویا بیش از هر چیز با رفتاردرمانی (behavior therapy) انجام می‌شود که هدف آن کاستن از حساسیت‌های فرد مبتلا، نسبت به انتقادهای و همچنین تقویت توانایی‌های اجتماعی او است. سر و کار داشتن با افراد پارانوئید بسیار مشکل است زیرا بسیار زودرنج هستند و رفتارشان معمولاً خصمانه است و از نظر احساسی بسیار بسته و نسبت به هر فعالیتی بی‌میل هستند. به همین دلیل، درمان این مشکل، از پیشرفت کندی برخوردار است.

برای درمان این افراد باید کوشش شود که در ابتدا چرخه شک و تردید او شکسته شود و او با تمرین‌های آرامش‌بخش و روش‌های کنترل اضطراب، از حالت انزوا خارج شود و با کمک پزشک و اطرافیان خود، تغییراتی اساسی در رفتارهای خود به وجود آورد. بروز پارانویا در فرهنگ عمومی در فرهنگ عامه امروز، پارانویا اشکال و روش‌های مختلفی برای ابراز خود پیدا کرده‌است از جمله اعتقاد به اینکه قدرت خاصی دارند یا در یک مأموریت مخصوص هستند (هذیان عظمت) تئوری توطئه یا اعتقاد به اینکه اخبار و وقایع کاملاً نامربوط، در واقع اجزای یک نقشه بزرگ و توطئه‌آمیز هستند. امیدوارم مردم و اطرافیان حکومت خودکامه موجود در ایران را مجبور به کناره‌گیری نمایند و گرنه دیکتاتورها هیچ وقت پند و اندرز نمی‌گیرند. البته شاید آقای خامنه‌ای در عصر امروز کمی هوشیارتر باشد و راه قذافی و صدام و بشار اسد را دنبال ننماید و قدرت را به صاحبان اصلی آن یعنی مردم واگذار نماید.

در مورد بیماری پارانویا: منبع ویکی پدیا

ایمیل نویسنده:

azadizamani@yahoo.de





خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت اول، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱

اشاره: می‌خواهم طی چند نوشته پی در پی، عزت و کرامت و شأن انسانی خود را گرو بگذارم و بابت مسائلی که یک به یک بدان‌ها اشاره خواهم کرد، به شخص رهبر التماس کنم. می‌دانم با هر نوشته‌ای که منتشر می‌کنم، جمعی از شما مرا به نقد و طنز و کنایه و جمعی دیگر به الفاظ ناروا خواهید نواخت و این همه التماس مرا برنخواهید تافت. اما مرا در این مطاف و مصاف، با نقد و اخم شمایان کاری نیست. نیک‌تر بگویم: شما کار خود کنید و من کار خود؛ که مرا با این التماس‌های جگرسوز، سر و سرّی است. شاید این التماس‌های من به کار آیند و به قدر هزار تحلیل و هزار تجلیل و هزار تهدید کارگر افتند و راه‌های بسته بگشایند. این نیز بگویم که مطلقاً مرا در این خواهش‌های چند به چند، قصد مزاح و مطایبه و خدای ناکرده فرو کاستن شأن رهبری در کار نیست. ششقه‌ای است که ناگهان برآمده و من با شتاب حسن و حال آن را قلمی کرده‌ام. هرگاه از غلظت التماس‌های من به چندش و اشمئزاز درافتادید، به روزی نظاره کنید که شهر به شهر ما ویران و خونین است و مثل سوریه، همه زیرساخت‌های انسانی و ملی‌اش فرو ریخته. من برای این که کشورم و مردم کشورم به آن روز درنیفتند، التماس که چیزی نیست، حاضرم پیش پای رهبر دراز به دراز به خاک افتم و همه دار و ندار فردی‌ام را فرش زیر پایش کنم؛ و اکنون، نخستین تمناهای من از رهبر:

۱- ای رهبر گرامی، ای بزرگ، ای صاحب شوکت و جلال و جبروت، این نوری‌زاد بی‌نوا از شما خواهش دارد، یا به التماس از شما تمناهایی دارد. وی با التماسی از سر درد، از سر دوستی و مهر و یآوری، و اساساً التماسی از سر التماس، از شما خواهش می‌کند مختصری از جمع آنانی که شما را در میان گرفته‌اند خروج کنید. به قدر یک ساعت. به قدر مطالعه همین چند خط. به قدری که ریه‌های مبارکتان از اکسیژن «هوای مردم» پر و خالی شود.

می‌دانم اجابت این تقاضای من ای بسا امری ناممکن به شمار آید اما التماس می‌کنم مردم ایران را محدود در آنانی که مخلصانه و گاه مودیانه شما را دوست می‌دارند و برای سلامت و برقراری تان دعا می‌کنند و شعار می‌دهند، خلاصه نکنید. بل به مردم مخالف خود نیز بها بدهید. دستی به سرشان بکشید. نشان بدهید که شما فراتر از مناسبات سستی که در میان دستجات سیاسی ما جاری است، به مفهوم «مردم مخالف» اِشرف دارید. و باور دارید که در ذات مخالف مردمان مخالف، برکتی نهفته است که گاه ذره‌ای از آن را در هیاهوی مردمان موافق نمی‌توان یافت. رهبران بزرگ، سخن مخالفان خود را بر چشم می‌نهند تا از برکاتش بهره‌مند شوند. و هرگز مردمان خود را به خودی و ناخودی تقسیم نمی‌بندند. التماس می‌کنم جانانه به پیشباز مخالفان خود بروید. نشان بدهید که فراخ‌دل و فراخ‌نگر هستید. و افق‌هایی را می‌بینید که اخم یک مخالف در آن افق، مثل لبخند خود خدا طعم دارد. التماس می‌کنم مبارکتان را از این طعم خدایی بی‌نصیب مگذارید. راستی چرا این همه زندانی؟ آنهم به جرم‌های بی‌بدیلی چون: شرکت در راهپیمایی و نوشتن یک مطلب انتقادی و هواداری از یک جریان سیاسی و حضور در جمع معترضان انتخاباتی. و یا از همه بی‌ظن‌تر: جرم‌هایی مثل شرکت در مجلس دعای کمیل!

۲- التماس می‌کنم یک بار که سخنرانی می‌کنید، ابروهای بهم آمده خود را پس برانید و گره از پیشانی مبارک وا کنید و لبخند بزنید. و اگر می‌توانید به بهانه‌ای خود را رها کنید و غش‌غش بخندید. پیامبر گرامی ما هم می‌خندید و شادمانی چهره اش را نشان همگان می‌داد. متأسفانه شما به همان نسبتی که با اخم و خشم آمیخته‌اید، از لبخند و شادمانی و مدارا فاصله گرفته‌اید. حیف چهره خواستنی و جذاب شما نیست؟ التماس می‌کنم آن چفیه تکراری را که حالا جزیبی از شاکله شخصیتی شما شده، از گردن وا کنید و کنار بگذارید. و به جای آن در هر ملاقات، شاخه گلی در دست بگیرید. آن چفیه، در همان نخستین ثانیه‌های رویارویی با مردم، به کل مردم ایران و جهان می‌گوید: من مرد جنگم. و می‌گوید: هر که با من است و با نگرش‌های خاص من خامنه‌ای موافق است جلو بیاید و مابقی بروند و گم بشوند و به همان لقمه نانی که به خوردشان می‌دهیم شاکر باشند.

آن چفیه، ای عزیز، درست که یعنی: فلسطین و جانبداری از فلسطین و پایداری و ایستادن بر سر مواضع، اما معنای بطئی و کنایه‌آمیز دیگری نیز منتشر می‌کند که کام بخش وسیعی از مردم ما را می‌آزارد. و آن معنا این است: میلیاردها پول و وقت و آبروی از کف رفته. شما را به خدا آن را وا کنید و با شاخه گلی به ملاقات مردم بروید و با همان شاخه گل به مردم ایران و جهان بفهمانید که من خامنه‌ای اهل مدارا و لبخند و شادمانی ام و بیش از دیگران به مفهوم مدارا و احترام و ادب واقفم و بدان متمایلیم. اطمینان دارم اگر پیامبر خدا نیز در این زمان بود، حتماً به جای آویختن چفیه از گردن، بر سر مردمان و مخاطبان خود گل و گلاب می‌افشاند. چرا که شأن رهبران الهی، تسلط و تحکم و ستیزه و دست به یقه شدن با اطرافیان نیست. آنان سخنی را که از خدا دریافت کرده‌اند با مردمان درمیان می‌گذارند. خواه پند گیرند و خواه ملال.



۳- التماس می‌کنم، التماس می‌کنم هر از گاه به یاد مرگ بیفتید. صمیمانه می‌گویم: من شخصاً در رفتار و گفتار شما یادی از مرگ نمی‌بینم. یاد مرگ، برنامه‌های روزانه آدمی را جوری می‌چیند که از آن برنامه‌ها، افق بی‌انتهای آخرت را مشاهده شود. کارهایی که شما در این اواخر سامان داده و می‌دهید، اغلب دنیاوی اند. دنیاوی اما از نوع ناجورش. و نه دنیاوی ای که از آن روح زندگی مستفاد آید. شما تعریفان از دنیا چیست؟ مزرعه‌ای برای آخرت؟ اگر بلی، پس این دنیا باید آباد باشد. و آبادی باطنی اش حتماً بخشی از آبادانی ظاهری آن است. ای عزیز، ما ایران را به خراب آباد بدل کرده‌ایم. بیش از ظاهرش: باطنش را. به دست‌های خود نیک بنگرید. نیک بنگرید. نیک بنگرید. تھی آیا نیستند؟ تھی از رضایت مردم؟ التماس می‌کنم به یاد مرگ بیفتید و حساب دنیا و آخرتتان را با اطرافیانی که شما را احاطه کرده‌اند و اغلب دست‌کج و ناجور و ناجوانمردند، جدا کنید.

۴- ای رهبر بزرگ و با امضاء، دست به قلم ببرید و جامعه از هم دریده ما را به عفو و بخشایش عمومی فرا بخوانید. خودتان پیش‌قدم بشوید. بخدای خوب سوگند اگر ما پای بر خود بگذاریم و از مردم آسیب دیده طلب بخشایش کنیم و همگان را به مدارا و فروخوردن خشم دعوت کنیم، برکات الاهی بر دنیا و آخرت ما باریدن می‌گیرد. که این بارش برکات البته از خود ما انرژی می‌گیرند و گنج‌های انسانی و ملی را به تسخیر ما در می‌آورند. علت این که این روزها ای عزیز، اوضاعمان این‌گونه درهم شده و به همه کارهایمان گره افتاده این است که ما شوربختانه خود را از زیر بارش برکات ناشی از عقل - که هدیه خدای متعال به انسان است - به در برده ایم. گوهر عقل را خوار و خفیف ساخته‌ایم و همزمان به قامت جهل آذین بسته‌ایم. ای عزیز، قدر نعمت پوزشخواهی از مردم را بدانید. که این، گرچه به ظاهر شکستن است و به زیر پا افتادن، اما در ذات خود، برآمدن و سربرآوردن نیز دارد. التماس می‌کنم به خاطر خیلی چیزها از مردم پوزش بخواهید. مخصوصاً به خاطر برآوردن آدم‌های کوچک و سپردن کارهای بزرگ بدانان. اسمشان را شماره نمی‌کنم. خودتان بهتر می‌دانید.

۵- التماس می‌کنم به این نکته‌ای که با شما می‌گویم نیک تمرکز کنید: بفرض که همین امروز بشار اسد سوری با عنایت به حمایت‌های همه جانبه شما پیروز میدان شود و دودمان مخالفان، و بنا بر فرمایش شما دودمان «تروریست»‌های کشورش را به باد دهد و دست بر دست بساید و بلامنازع شود و شما به همراه هیأتی عالی رتبه برای تثبیت پیروزی او و برای عرض تبریک وارد سوریه می‌شوید. تصور کنید شما را سوار بر اتومبیلی مخصوص و ضد گلوله، از فرودگاه دمشق یا حلب یا هر کجای دیگر به سمت کاخ بشار اسد می‌برند. اتومبیل حامل شما ناگزیر از خیابان‌های شهر می‌گذرد. از کنار برج‌ها و بانک‌ها و منازل و مدرسه‌ها و کارخانه‌ها و تجارتخانه‌ها و دانشگاه‌ها و بیمارستان‌های ویران‌شده و با خاک یکسان شده. و مردمانی که ردّ خونشان هنوز در کف خیابانهای شهر بچشم می‌خورد. التماس می‌کنم به من پاسخ بدهید: پیروزی بر مخالفان را با چه الفاظی به بشار اسد «تبریک» می‌گویید؟ یعنی می‌خواهم بدانم شما که به ادبیات و ترکیب واژه‌ها و کارکردشان نیک اشراف دارید از چه الفاظی در این «تبریک‌گویی» مدد می‌گیرید؟ هنوز التماس‌های من ادامه دارد....

محمد نوری‌زاد

بیست و هفتم بهمن ماه نود و یک

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد



خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت دوم، ۱ فروردین ۱۳۹۲

یک: خواهش می‌کنم ایشان یک بار هم که شده، به «بازگشت» و روح شریفی که در این سنت الاهی نهفته است رجوع کنند. بازگشت، یعنی این که: یک رهگذر در یک راه - با هزار زحمت - رفته و رفته و احتمالاً پل‌های پشت سرش را نیز خراب کرده اما در یک جا به خود می‌آید و می‌بیند: ای دل غافل، این همان راهی نبوده که باید می‌پیموده. و افسوساً که این رهگذر، برای این که به اینجاها برسد، آبروها را برده، حق را باطل و باطل را حق کرده، یکی را بی‌دلیل برکشیده و دیگری را بی‌دلیل تر فروکوفته، و به حساب این که صاحب‌اختیار جان و مال و ناموس مردمان است، دست به اموال مردم برده، و به خاطر این که عرصه را بر اغیار تنگ بگیرد، همگان را به سکوت و ارباب و حتا مهاجرت از موطنشان مجبور فرموده.

جناب خامنه‌ای ما شدیداً به این بازگشت محتاج است. خواهش نخست من همین است. بازنگری به راهی که رفته، و: بازگشت به نقطه آغازین. و در تصمیم به این بازگشت، فعلاً به خسارت‌های به جای مانده و فرصت‌های از کف رفته اعتنا نکنند. اصرار به پیمودن این راه بی‌سرانجام، به این می‌ماند که مثلاً بشار اسد به همین راهی که در آن افتاده ادامه بدهد. فلاکت بشار اسد در این است که کودکان نیز به پایان راه او آگاهند اما خود وی، مصرانه به لمس پایان خط خویش اصرار می‌ورزد.

دو: خواهش می‌کنم جناب خامنه‌ای نوروز را به ما ایرانیان باز بگردانند. نوروز نه این است که سنتی از دیرباز به این سوی آمده و با پیروزی انقلاب اسلامی فروکشیده. نوروز یعنی: دل‌های شاد، یعنی: آرامش روانی، یعنی: مردمان خردمند، یعنی: رواج عقل، یعنی: احترام، یعنی: ادب. ما با ظهور انقلاب اسلامی، نوروز را از دست داده‌ایم. یعنی این انقلاب اسلامی بود و این انقلاب اسلامی است که با برآوردن بی‌عقلی، بر سر عقل کوفت و با برکشیدن بی‌ادبی بر سر ادب زد، و با آغوش گشودن به روی ضجه و ناله، شادمانی را از خانه‌های ما تاراند.

سه: از جناب ایشان خواهش می‌کنم صادقانه یک شب را در یک سلول کوچک انفرادی - حتا در همان بیت مکرم - بگذارند و با سلول‌های خود طعم بی‌کسی و بلا تکلیفی و ترس و بارش بی‌ادبی را بچشند. یعنی از برادران اطلاعاتی و سپاهی بخواهند که بر سر ایشان همانی را بیارند که بر سر معترضان می‌بارند. و بعد - اگر مایل بودند - بر ادامه حصر و در زندان ماندن معترضان و ضرب و شتم آنان اصرار ورزند.

چهار: از ایشان خواهش می‌کنم ردیفی از اسم دوستان پای کار خود را بر یک برگ کاغذ بنویسند. از آیت‌الله گرفته تا یک طلبه تازه‌کار. از سپاهی و اطلاعاتی و بسیجی گرفته تا غیرسپاهی و اطلاعاتی و بسیجی. از فقیر تا غنی. از جوانی به اسم شریف ملک زاده تا کهنسالانی مثل برادران عسگرآولادی. و بر برگه‌ای دیگر، ردیفی از دوستان و همراهان و ایرانیانی را بنویسند که به شیوه‌های مختلف و به ضرب توهین‌ها و افتراها کنار گذارده شده‌اند. و یا کسانی که به هر دلیل، دار و ندار و عاطفه‌های خود را جا نهاده‌اند و آواره کشورهای دیگر شده‌اند.

درست شد؟ حالا این دو برگ را یا این دو کتابچه و دو مثنوی را در کنار هم بگذارند و به مقایسه سواد و ادب و پاکدستی و درست‌ی و انسانیت و آگاهی و تخصص و ایمان دوستان‌شان از یک سوی، و سواد و ادب و انسانیت و پاک‌ی و تخصص و ایمان رانده‌شدگان از سوی دیگر پردازند. اطمینان دارم با یک نگاه شتابزده می‌توان به عمق فاجعه‌ای واقف شد که ما را به درون خود کشانده است. شما در یک قلم: سلامت و سواد و تخصص و ادب و آگاهی و انسانیت جناب حاج حسین شریعتمداری را مقایسه کنید با جوانی به اسم محمد قوچانی.

پنج: از ایشان خواهش می‌کنم یک نگاهی به آسمان بی‌انتهای بیندازند و تلاش کنند ستاره خود را در میان کهکشان‌های بالای سر رصد کنند. و بعد به این پرسش من پاسخ دهند: چه کسی گفته ایشان - جناب خامنه‌ای - آگاه‌ترین و فهیم‌ترین و باسوادترین و درستکارترین و با بصیرت‌ترین و با ادب‌ترین فرد ایران این روزگارند؟ اگر که نه، پس چه اصراری است بر دوام این همه آسیب به اسم رهبری مادام‌العمری که دوره‌اش مدت‌هاست سرآمده؟

با احترام و ادب

محمد نوری‌زاد

نخستین روز بهار سال نود و دو



*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری زاد

<http://nurizad.info/?p=21468>



خواهش‌های پنج‌گانه محمد نوری‌زاد از رهبر؛ قسمت سوم، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ (++)

از جناب خامنه‌ای خواهش می‌کنم در نخستین زمان ممکن فیلم «شکست‌ناپذیر» را تماشا کنند...! تا بدانند مردان بزرگ از فرصت‌های پدیدآمده، حتی از مسابقات ورزشی چگونه می‌توانند ملت‌های متفرق خود را به هم پیوند دهند؟ نه این که همانند خود ایشان، بلافاصله بعد از پیروزی تیم فوتبال ایران بر تیم فوتبال آمریکا، شلاق ناسزا را بچرخانند و بر سر و روی رقیب بنوازند و اسم این ناسزاگویی را شجاعت بگذارند و انتظار داشته باشند مردم دو کشور به تکاپو درآفتند و منقلب شوند و: تربیت!

یک: از جناب خامنه‌ای خواهش می‌کنم در نخستین زمان ممکن فیلم «شکست‌ناپذیر» را تماشا کنند. در این فیلم، یک مرد سیاه‌پوست نامسلمان آفریقایی در قامت امامان و پیامبران ظاهر می‌شود؛ در قامت همه خوبان خدا، در قامت انسان، در قامت ادب، در قامت فهم، در قامت مردم. تماشای این فیلم می‌تواند به جناب خامنه‌ای بفهماند که: کشتن و راندن و زندانی کردن مخالفان از یک سوی، و اخم و عصبیت و تند و تنش و تفرقه از دیگر سوی، بدیهی‌ترین بهانه‌ای بود که این مرد نامسلمان و سیاه آفریقایی می‌توانست بدان روی بُرد و سفیدپوستان نژادپرست سرزمینش را از دم تیغ بگذرانند. اما او به سمت «گذشت» روی بُرد و به سیاهان ستم‌دیده و زخمی و خشمگین سرزمینش فهماند که: اگر انسانی، پس بیخشای!

دو: از جناب خامنه‌ای تقاضا می‌کنم به تماشای این فیلم بنشینند تا بدانند چگونه یک مرد سیاه‌پوست نامسلمان آفریقایی تا بلندترین مراتب انسانی عروج می‌کند. همو که دست مردمش را می‌گیرد و آنان را از نکبت عصبیت‌های جاهلانه بیرون می‌کشد و به «تربیت» مردمش توفیق می‌یابد.

اطمینان دارم جناب خامنه‌ای بلافاصله بعد از تماشای این فیلم، عمامه از سر می‌گیرند و پای‌برهنه و آشفته‌موی به در خانه یک‌یک زخم‌خوردگان از جمهوری اسلامی خواهند شتافت و ضجه‌کنان و صیحه‌کشان از آنان طلب بخشایش خواهند کرد. اطمینان دارم جناب خامنه‌ای بعد از تماشای این فیلم، مجدداً متولد خواهند شد و خدا و مردم را به‌جوری دیگر دریافت و باور خواهند کرد.

سه: اصرار و التماس و خواهش من از جناب خامنه‌ای برای تماشای این فیلم، به این دلیل است که ایشان همزمان با شناخت آن مرد سیاه‌پوست نامسلمان آفریقایی، به فهم عمیقی از رموز رهبری متبرک خواهند شد و خصوصیات نادرست خود را دور خواهند ریخت و خواهند دانست که پیامبرگونه‌گی مردان بزرگ، هرگز در تصلب و تشیع و مسلمانی متوقف نیست و خواهند فهمید که «ملت‌سازی» با توپ و تشر و تقلب و فریب و قتل و غارت و رعب و روفتنِ اموال مردم حادث نمی‌شود.

چهار: از جناب خامنه‌ای خواهش می‌کنم این فیلم را از این زاویه تماشا کنند که: چگونه یک سیاه‌پوست نامسلمان آفریقایی می‌تواند از خود آقای خامنه‌ای، و از هزار مرجع تقلید، و از هزارهزار شیعه اثنی عشری با آبروتر باشد و خوشنام‌تر و فهم‌تر و مردمی‌تر و پاک‌تر و خواستنی‌تر و ماندگارتر؟

INVICTUS اسم اصلی این فیلم است، با کارگردانی «کلینت ایستوود» و با بازی نرم و روان «مورگان فریمن» در نقش نلسون ماندلا. حداقل فایده تماشای این فیلم این است که جناب خامنه‌ای همزمان با تماشای این فیلم، به یک شرمساری بزرگ، بسیار بزرگ مبتلا خواهند شد و خواهند دانست که تا چه حد از خدا غافل بوده‌اند اما برای خود در آغوش خدا جای ویژه‌ای پرداخته بوده‌اند و مهم‌تر: غفلت ایشان از مردم.

پنج: التماس می‌کنم جناب خامنه‌ای این فیلم را ببینند تا بدانند مردان بزرگ از فرصت‌های پدیدآمده، حتی از مسابقات ورزشی چگونه می‌توانند ملت‌های متفرق خود را به هم پیوند دهند؟ نه این که همانند خود ایشان، بلافاصله بعد از پیروزی تیم فوتبال ایران بر تیم فوتبال آمریکا، شلاق ناسزا را بچرخانند و بر سر و روی رقیب بنوازند و اسم این ناسزاگویی را شجاعت بگذارند و انتظار داشته باشند مردم دو کشور به تکاپو درآفتند و منقلب شوند و: تربیت!

اطمینان دارم ابتدایی‌ترین تأثیر این فیلم بر جناب خامنه‌ای، گریبان دریدن ایشان باشد، که چه مفت سال‌های رهبری خود را هدر داده‌اند و با اتخاذ مواضع نادرست، و به کار گرفتن آدم‌های بی‌سواد و مرموز، کشور را به بن‌بست‌های داخلی و بین‌المللی کشانده‌اند و با رواج تفرقه و تعصب و ریاکاری و دروغ و دغل و دزدی مردم را «بی‌تربیت» کرده‌اند.



سخن پایانی من این که: اگر جناب خامنه‌ای این فیلم را نبینند، یا اینکه نخواهند که آن را تماشا کنند، نعمت بزرگ و بی‌بدیلی را از خود دریغ داشته‌اند: نعمت بیداری، بیداری انسانی.

محمد نوری‌زاد

بیست و پنجم اردیبهشت نود و دو

*** منبع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

<http://nurizad.info/?p=21669>



من رهبر را به مناظره دعوت می‌کنم! محمد نوری‌زاد، ۲۷ بهمن ۱۳۹۱

معتقدم دعوت به مناظره، دعوت به مراوده و مصالحه و کم شدن فاصله‌هاست. وگرنه کسی برای متارکه و جنگ و افزونی نفرت‌ها با کسی مناظره نمی‌کند. از همین روی به مناظره دعوت می‌کنم کسی را که در تمام بیست و سه چهار سال رهبری‌اش در هیچ مناظره و مصاحبه و نشست مطبوعاتی رسمی و غیررسمی شرکت نکرده است. و این البته، کم لطفی کمی نیست نسبت به مردمی که پرسش‌های فراوانی از ایشان دارند و مفری برای پرسیدن آنها نمی‌یابند. اطمینان دارم خروجی این مناظره پیشنهادی من - هرچه که باشد - می‌تواند به وا شدن گره‌های چند به چند این روزهای ما مدد برساند. به‌ویژه گره‌هایی که وانشدنی می‌نمایند و مدت‌هاست ما را به ورطه حادثه‌های در کمین درانداخته‌اند.

اگر خود رهبر یا مشاورین‌شان از واژه مناظره - به خاطر کوچک بودن فرد این سوی مناظره - خشنود نیستند، می‌توانیم مناظره را به «مصاحبه» بدل کنیم. گرچه می‌دانم اگر کسی حاضر به پاسخگویی نباشد، باراک حسین اوباما که هیچ، همه پیامبران الهی هم اگر به این سوی مناظره بیایند باز بهانه‌ای برای رد دعوت هست. مثل چی؟ مثل: شرایط مهیا نیست، فعلاً مقدور نیست، بماند برای بعد، و یا: چه می‌خواهید برسید؟

اگر تنوع و کیفیت پرسش‌ها ملاک پذیرش این مناظره باشد، من صادقانه و صمیمانه پرسش‌های خود را تقدیم می‌کنم:

۱- چرا رهبر در قبال این همه مسؤولیتی که به عهده دارند، پاسخگو نیستند؟ یک نمونه بیاورند که درباره فاجعه‌ای یا مختصر ابهامی مورد سؤال واقع شده‌اند و ایشان مستدل که نه، از سر اجابت پاسخ گفته‌اند.

۲- ایشان با چه ادله‌ای کشور را به یک قمار هسته‌ای که باختش از پیش مشخص بوده داخل کرده‌اند؟ و با اعتنا به کدامین اختیار در این قمار بزرگ، درشت‌ترین رقم‌های میلیاردی را به جیب روسها و کره‌ای‌ها سرازیر کرده‌اند و عاقبت نیز ثمری برنچیده‌اند؟

۳- سهم ایشان در پیش و پس از حوادث سال ۸۸ چه اندازه است؟ در خون‌های به زمین ریخته شده، و در مصادره‌ها و تزییع‌ها و فراری دادن مغزها و به زندان انداختن معترضان و هدر دادن فرصت‌ها؟

۴- نسبت ایشان با شعبون بی‌مخ‌هایی که تحت اسم بسیجی یا انصار حزب‌الله یا هر اسم دیگر به محافل رسمی و غیررسمی حمله می‌کنند و جلوی چشم پلیس از دیوار سفارتخانه‌ها بالا می‌روند و آبروها می‌برند و آسیب‌ها به جای می‌نهند چیست؟

۵- آقا مجتبی خامنه‌ای فرزند ایشان، با کدامین حکم و با کدامین مسؤولیت مشخص به کارهای امنیتی و اطلاعاتی مخوف و پنهان و خارج از کنترل و خارج از تسلط دستگاه‌های رسمی سر فرو برده است؟

۶- ایشان با عنایت به کدام بند از قانون اساسی میلیاردها پول مردم را به افغانستان و سوریه و حزب‌الله لبنان و فلسطینی‌ها بخشیده‌اند و می‌بخشند؟ این اختیار و مبسوط‌الیدی گسترده را از کجای قانون برکشیده‌اند؟ آیا اجازه گرفتن از مردمی که صاحبان اصلی این پول‌ها هستند، در قاموس رهبری ایشان موضوعیتی دارد یا ندارد؟

فعلاً به همین شش پرسش کفایت می‌کنم و چشم به راه پاسخ بیت رهبری می‌مانم. برای وقت مناظره تلویزیونی یا رادیویی. چه مستقیم باشد و چه غیرمستقیم. گرچه از این چشم‌انتظاری نا امیدانه، باغستانی از سبزه‌های بی‌بدیل زیر پایم سبز شود.

محمد نوری‌زاد

بیست و هفتم بهمن ماه سال نود و یک

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد



آقای نوری‌زاد! «مرشد» نشد سراغ «بچه مرشد»‌ها بروید! مجتبی واحدی، ۲۹ بهمن ۱۳۹۱

پیشنهاد شجاعانه محمد نوری‌زاد به رهبر جمهوری اسلامی ودعوت او به مناظره، آنچنان زیبا و حساب شده به رشته تحریر درآمده که حتا بدون پاسخگویی رهبر تأثیرگذار خواهد بود. نوری‌زاد بهتر از من می‌داند و رهبر بهتر از هردو، که او فقط وقتی همچون «فاتحان» از عرصه جدال کلامی خارج می‌شود که متکلم وحده باشد و نه تنهادر زمان اظهار فضل، کسی او را به چالش نکشد بلکه پس از سخنرانی‌های او - که عموماً طولانی و خسته‌کننده هستند - نیز کسی نتواند جز تأیید آن سخنی بر زبان بیاورد. متأسفانه این خواسته او در بیست و سه سال گذشته به برکت ماشین سرکوب و خفقان جمهوری اسلامی، محقق شده است. اما مایلیم با توجه به شرایط جدیدی که در داخل نظام به وجود آمده، پیشنهادی به محمد نوری‌زاد بدهم.

نوری‌زاد به دنبال کشاندن رهبر به عرصه پاسخگویی است و رهبر، آن را برای خود دامی خطرناک می‌پندارد. اگر رهبر، وجود قوای سه‌گانه در کشور را علیرغم بی‌کاره بودن آنها پذیرفته، تنها به این خاطر است که مشتکی بی‌اراده و بی‌اختیار، در معرض انتقاد و اعتراض مردم باشند و او بدون توجه به دخالت‌های روز افزون خود در جزئی‌ترین امور کشور، همواره در جایگاه مدعی بنشیند و گرفتاری‌هایی را که خود خالق آنهاست به گردن دیگران بیندازد. البته گماشتگان رهبر که نام «رئیس قوه» را یدک می‌کشند مدت‌هاست دست او را خوانده‌اند و نقش رهبر در همه عقب ماندگی‌ها، زورگویی‌ها و کژی‌ها افشا می‌نمایند. رئیس قوه قضائیه که باید مراقب پیاده شدن عدالت در کشور باشد با صراحت می‌گوید «وظیفه من، جلب رضایت رهبر است». رئیس قوه مقننه با تظاهر به شیفتگی نسبت به رهبر، اظهار می‌دارد «اگر موضوعی مورد مخالفت رهبر باشد مجلس آن را کنار می‌گذارد» و رئیس دولت با افشاکاری‌های نیم بند و فریب کارانه، در سخنرانی عمومی اعلام می‌کند که «برای خاطر رهبر عزیز، فعلاً سکوت می‌نمایم». در چنین شرایطی، نوری‌زاد می‌تواند رؤسای سه قوه را به مناظره یا مصاحبه دعوت کند. در شرایط متعارف، هم احمدی‌نژاد که به گفتگو با خبرنگاران بی‌خاصیت صدا و سیما عادت کرده و هم برادران لاریجانی، فقط تن به گفتگو با کسی خواهند داد که پیشاپیش از همراهی او با خودشان مطمئن شده باشند. اما در شرایط فعلی احتمال می‌دهم دعوت شما، احمدی‌نژاد را برسر یک دوراهی قرار خواهد داد. او اگر بخواند روند رفتاری جدید در «متفاوت نمایی» خویش را ادامه دهد از پیشنهاد شما استقبال می‌کند تا به خیال خود از تریبون پرمخاطب نوری‌زاد برای ضربه زدن به همراهان گذشته خود اعم از برادران قاجاقچی سپاه، برادران لاریجانی، باند رفسنجانی و سایر رقبای احتمالی در نمایش انتخاباتی سال ۱۳۹۲ بهره بگیرد. راه دوم برای احمدی‌نژاد بی‌پاسخ گذاشتن دعوت شماست. بر این باورم که در شرایط فعلی، احمدی‌نژاد راه نخست را انتخاب خواهد کرد زیرا اولاً عدم اجابت در خواستی که شما به صورت همزمان برای رؤسای سه قوه می‌فرستید رئیس دولت را در کنار دو لاریجانی قرار خواهد داد که در شرایط فعلی برای او مطلوب نیست. ثانیاً احمدی‌نژاد مشاوران دنیادیده‌ای دارد که به او خواهند گفت برای مؤثرسازی افشاکاری‌هایش، هیچ تریبونی بهتر از تریبون‌های غیرحکومتی به ویژه رسانه‌های وابسته به اپوزیسیون - داخلی یا خارجی - نیست. می‌دانم احمدی‌نژاد به گفتگو با من و امثال من راضی نخواهد شد زیرا به او یاد داده‌اند که از میان خارج نشینان، تنها با خبر نگارانی گفتگو کند که زبان ایشان غیر فارسی باشد و در مورد ایران، اطلاعات زیادی نداشته باشند. اما شرایط شما در حال حاضر متفاوت است. احمدی‌نژاد می‌داند شما تنها نویسنده داخل کشور هستید که به جای پرداختن به شاخه‌ها، به سراغ ریشه - رهبر - رفته‌اید و گمان می‌کنم او، چنین فرصتی را غنیمت خواهد شمرد تا سخن خود را به خانه تعداد بیشتری از ایرانیان ببرد. از سوی دیگر، برادران لاریجانی هم که در شرایط فعلی رفتار خود را با احمدی‌نژاد و حملات او تنظیم می‌کنند ممکن است برای ضربه زدن به احمدی‌نژاد، تریبون شما را مفید بدانند و علی‌رغم کینه عمیق از محمد نوری‌زاد، به گفتگوی پیشنهادی با شما تن دهند.

اگر این چنین شود - که احتمال وقوع آن ده‌ها برابر بیش‌تر از تن دادن رهبر به پاسخگویی است - شما قادر خواهید بود با هوشمندی خویش، سران سه قوه را وادار کنید یک بار دیگر هیچ‌کاره بودن خود و اتکای همه امور به علائق یا کینه‌های رهبر را از طریق تریبون شما اعلام نمایند. نابسامانی در همه عرصه‌ها و گسترش روز افزون آن، چیزی نیست که با سخنرانی‌های یک طرفه رهبر، قابل مخفی سازی باشد. بسیاری از هموطنان، «مقصر غیرپاسخگو» در خلق شرایط فعلی را نیز می‌شناسند. اما سخن گفتن شما با «بچه مرشد»‌ها همه نگاه‌ها را به طرف «مرشد» می‌خواهد برد که تا کنون هیچ‌گاه مسؤولیت هزینه‌سازی‌های خویش برای کشور را نپذیرفته و همواره تلاش کرده گناه تصمیمات خویش را به گردن رؤسای بی‌اراده سه قوه بیندازد.



*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد؛ وبسایت «گویانیوز»

<http://nurizad.info/?p=21198>

<http://news.gooya.com/politics/archives/2013/02/155454.php>



حضرت آیت‌الله خامنه‌ای! شما هر روز غلط می‌کنید! مجتبی واحدی، ۳ اسفند ۱۳۹۱ (++)

سخنان اخیر سیدعلی خامنه‌ای و عتاب همراه با ترس و خطاب به رئیس دولت با اغلب سخنرانی‌های او تفاوت داشت. او برای آنکه احمدی‌نژاد را بیش از حد لازم تحریک نکند، توییح او را با تذکری خطاب به علی لاریجانی و تشری شدید به گماشتگان مجلس مخلوط نمود تا همه فرزندان بی‌ادب را به خاطر کارهای «بد» و «غلط» شماتت کرده باشد. من مخاطبان سخن اخیر رهبر را بی‌مقدارتر از خود او می‌دانم و انگیزه‌ای برای دفاع از ایشان ندارم. اما با تکیه بر استدلال‌های خامنه‌ای، می‌خواهم نشان دهم چه کسی در ایران، بیش از همه کارهای بد و غلط می‌کند.

خامنه‌ای، اظهارات احمدی‌نژاد در مجلس را بد، نامناسب، غیراخلاقی و غیرشرعی نامید زیرا به ادعای او، هنوز در هیچ محکمه‌ای ثابت نشده است. به تعبیری دیگر، احمدی‌نژاد «غلط» کرد زیرا سخنی گفت که هنوز ثابت نشده است. اما آیا احمدی‌نژاد اولین کسی است که به خاطر دسترسی آزاد به رسانه‌های عمومی، هر غلطی می‌خواهد می‌کند؟ نگاهی گذرا به دویست و هشتاد و پنج ماه رهبری آقای خامنه‌ای، بهترین پاسخ به این پرسش است. او در این مدت، هر بی‌لیاقت را که دستبوس او بوده تا عرش بالا برده و در مورد مخالفان خود، هر گونه عقده‌گشایی را مباح شمرده است. شاید کلافگی از بحران‌های روزافزون و نیز برخی آلودگی‌های شخصی، موجب فراموشی بسیاری از غلط‌هایی شده باشد که خامنه‌ای مسبب آنها بوده است. پس من تعدادی از آنها را یادآوری می‌کنم تا مشخص شود در سال‌های اخیر، رکورددار این گونه «غلط کردن»‌ها چه کسی بوده است؟

از نخستین سال رهبری خسارت‌بار خامنه‌ای شروع می‌کنم. در اوج قیام مردمی در رومانی، با اصرار آقای خامنه‌ای، چائوشسکو دیکتاتور آن کشور به ایران دعوت شد. او بلافاصله پس از بازگشت از ایران، توسط انقلابیون رومانیایی دستگیر و اعدام شد. تعدادی از نمایندگان مجلس با احضار علی‌اکبر ولایتی وزیر امور خارجه، او را به خاطر ساماندهی این سفر شماتت کردند. واکنش آقای خامنه‌ای به این اعتراض، متهم کردن «پرسش‌کنندگان» به عاملیت اسرائیل بود. آیا این اتهام، در هیچ محکمه‌ای ثابت شده بود؟ از دهه هفتاد بگویم؟ زمانی که مصلح بزرگ، مرحوم مهندس بازرگان نامه‌ای دلسوزانه نوشت و در مورد عاقبت مدیریت غلط نظام به رهبر هشدار داد. خامنه‌ای در یک تریبون عمومی، آن مرحوم را «خسر الدنیا و الآخره» نامید. آیا کسی که خود، هم دادگاه دنیایی تشکیل می‌دهد و هم محکمه اخروی و در آن، مهندس بازرگان را محکوم می‌کند می‌تواند از احمدی‌نژاد یا هر فرد دیگری به خاطر اقدام مشابه، انتقاد نماید؟ آقای خامنه‌ای آیا روز هفتم فرودین ۱۳۷۱ (تقریباً بیست و یک سال پیش) را به یاد می‌آورد؟ بله! اوج ماه‌عسل خامنه‌ای و رفسنجانی را می‌گویم. آن روز، رهبر جمهوری اسلامی که خطبه‌های نماز جمعه تهران را ایراد می‌کرد، نمایندگان چپ‌گرای مجلس سوم و رئیس آنها - مهدی کروبی - را فتنه‌گر نامید چرا که با برخی سیاست‌های مخرب اقتصادی در دولت رفسنجانی مخالفت کرده بودند. آیا فتنه‌گر بودن آن افراد در محکمه‌ای ثابت شده بود؟

در دهه هشتاد هم از این نوع «غلط»‌ها به وفور در سخنان و اقدامات رهبر وجود داشت که برای جلوگیری از تطویل از آنها می‌گذرم. اما در همین سال‌های اخیر، آقای خامنه‌ای بزرگ‌ترین غلط را مرتکب شد. او بارها - آخرین بار در سخنرانی اخیر - معترضان انتخاباتی را «فتنه‌گر» نامید. این اتهام در کدام محکمه ثابت شده است؟ راستی مگر معترضان انتخاباتی چه می‌گفتند؟ آنها به بی‌اخلاقی‌ها، دروغ‌گویی‌ها، تضییع حقوق اساسی مردم و زیر پا گذاشتن بسیاری از ضوابط شرعی توسط احمدی‌نژاد اعتراض می‌کردند و از اینکه او با یک کودتای انتخاباتی بر سرنوشت کشور مسلط شده، ابراز نگرانی می‌نمودند. در واقع، با گذشت سه سال و نیم از زندانی کردن ده‌ها تن از معترضان، نه تنها فتنه‌گر بودن آنها در محکمه‌ای ثابت نشده بلکه امروز مشخص شده که فتنه‌انگیز اصلی، رهبر و رئیس‌جمهور دست‌ساز او بوده‌اند. کروبی و موسوی در سه سال و نیم گذشته بارها خواستار محاکمه علنی خود شده‌اند اما خامنه‌ای زبون، بدون آنکه جرئت اجرای خواسته ایشان را داشته باشد آنها را «سران فتنه» می‌نامد.

همین احمدی‌نژاد که امروز رهبر، او را «بی‌اخلاق»، «غیرمتشرع» و «بی‌توجه به حقوق اساسی مردم» می‌داند و از «غلط» او ابراز تأسف می‌کند همان کسی است که در جریان مناظرات انتخاباتی، ده‌ها تهمت اثبات‌نشده را علیه رقبای خویش مطرح نمود. اما چون آن تهمت‌افکنی‌ها موجب تسکین عقده‌های رهبر می‌شد آقای خامنه‌ای به او تذکر نداد که «طرح اتهامات اثبات‌نشده، خلاف شرع، خلاف اخلاق و تضییع حقوق اساسی مردم است». او نه تنها از سوی رهبر توییح نشد بلکه افتخار دریافت این «مدال» از «رهبر کینه‌جو» را پیدا کرد که «نظر من به ایشان نزدیک‌تر است».

نمونه‌های فوق نشان می‌دهد اگر آنچه احمدی‌نژاد اخیراً انجام داد «غلط» باشد، رهبر جمهوری اسلامی هر روز در حال غلط کردن است.



*** منع ***

وبسایت «گویانیوز»

<http://news.gooya.com/politics/archives/2013/02/155735.php>



چون هرزه شما می‌نمایم! نوباره امیری، ۹ اسفند ۱۳۹۱

وای از آن روز که ملتی به نگارش «واقعیت» برآید!

یکی از راهیافتگان «مجلس مردگان» جمهوری اسلامی، دیروز، چشم تنگ، بست و دهان گشاد، گشود و به تقلید از بالاتری‌هایش، به روزنامه‌نگاران صفاتی نسبت داد که برازنده خود او و دیگر همپالکی‌هایش است؛ سخنانی که البته دیگر تعجبی بر نمی‌انگیزد که از قاتل و جاعل و دزد بیش از این هم انتظار نمی‌رود؛ «از کوزه همان برون تراود که در اوست!»

اما دهان گشودن‌های زشت مهدی کوچک‌زاده، این حامی سرسخت احمدی‌نژاد، که علی‌مطهری او را به نام مناسبتش خوانده، بی‌سابقه نیست؛ چه آنگاه که خبرنگار شرق را با لفظی در خور خویش مورد خطاب قرار داد، چه آن زمان که در دفاع از یار غارش سعید مرتضوی، پاچه‌خار سگ او شد، و همان هنگام که صفات خویش به دیگران نسبت داد: تغاله، شارلاتان، فاسد، دروغ‌پرداز، هتاک و...

این متخصص «محیط متخلخل»، خشمگین از اینکه عکاسان، عکس او و همانندانش را گاه «شوخی بدنی» در مجلس اسلامی ثبت کرده‌اند، به آینه شکستن روی آورده: ممنوعیت حضور عکاسان در مجلس؛ همان کار که رایج ست در جمهوری اسلامی: گردانندگان حکومت مجاز به انجام هر کاری هستند، روزنامه‌نگاران و عکاسان اما اگر بنویسند و ثبت کنند، باید محدود و ساکت شوند و متهم به اینکه جاسوس اند و عامل بیگانه، و جزاشان، سیاه چال است و بازجویی‌های شبانه‌روزی و سپس اعترافات دروغین؛ اتهاماتی که دیگر در دکه عطاران نیز خریدار ندارد.

بی‌جهت نیست که این آقا که تا بهمن ۵۷ از سیاست گریزان بود و از فرای آن انقلابی شد و از آن پس با هر که بر سر قدرت آمده، رنگ عوض کرده، در اینجا نیز عقده دل‌چینین می‌گشاید: «از افتخارات نظام مقدس ما ارتقاء و گسترش وسایل ارتباط جمعی و فرهنگ رسانه و خبرنگاری در راستای آزادی بیان است اما قشر جوان و دلسوز کشور مرتبط با این امر یعنی خبرنگاران متعهد که یک‌تنه در مقابل تهاجم سیل دروغ و افترای رسانه‌های صهیونیستی ایستاده‌اند... مثل بقیه اقشار در معرض نفوذ هرزه‌نگارانی هستند که با یدک کشیدن عنوان حرفه شریف و صعب‌خبرنگاری و عکاسی تلاش دارند تا با حاصل خون شهداء که نظام مقدس جمهوری اسلامی و ارکان آن نظیر مجلس شورای اسلامی می‌باشد مقابله نموده و موجبات وهن آن را فراهم آورند. بحث بر سر این جماعت است که من عنوان هرزه‌نگار را برای آنان بر خبرنگار ترجیح می‌دهم. جماعتی که بخشی از آن این روزها توسط دستگاه اطلاعاتی کشور شناسایی و دستگیر شده‌اند... بحث ما بر سر کسانی است که با سوء استفاده از عناوین شریف به مجموعه‌ای که تحت آن نامند خیانت می‌کنند. برخی هرزه‌نگاران سواستفاده‌گر از عنوان خبرنگاری به جای گزارش حقیقت با تقطیع، تحریف و واژگون کردن آن به قلب حقیقت مشغولند و برای خوشایند اربابانشان در بی‌بی‌سی و وی‌او‌ای و صدای اسرائیل در صدد وهن ارکان نظام جمهوری اسلامی از جمله مجلس می‌باشند... تا کی باید اجازه داد نفوذی‌ها با استفاده از عناوین مقدس سوء استفاده کنند؟...»

چه می‌توان گفت جز آنکه وای بر حکومتی که ارکانش، این مجلس است و «حامیان عناوین مقدس‌اش» این کوچک‌زادگان هرزه‌گو؟ کسانی که نمی‌دانند هرزه آنان‌اند، ما تنها «هرزه» می‌نگاریم. «روز» مردمان ایران با اینان تیره شده است، ما تنها «روز» می‌نگاریم. «خبر» اینان‌اند، ما «خبر» می‌نگاریم. «مقاله» اینان‌اند، ما «مقاله» نویسیم. «وهن» آنان‌اند، ما «وهن» می‌نگاریم.

و سخن آخر با آقا! آقای خامنه‌ای!

از «واقعیت» حکومت شما احمدی‌نژادها و کوچک‌زاده‌ها بیرون زده‌اند. درمان آن نیست که فرزندان این سرزمین و بوم را در سیاه‌چال‌های حکومت اسلامی به شریعتمداری‌ها و شایانفرها بسپارید؛ آنها تنها «واقعیت» نگارند؛ تازه بخشی از واقعیت. وای از آن روز که ملتی به نگارش «واقعیت» برآید!

*** منبع ***

وبسایت «روزآنلاین»





خطاب به رهبر: شما به زودی با آمریکا کنار خواهید آمد! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱

بله، شما - که هم اکنون در حال مذاکره با آمریکا هستید - به زودی با آمریکا کنار خواهید آمد. خواسته‌های او را - مخلصانه - به او تقدیم خواهید کرد تا چیزی به اسم اقلام تشویقی از او دریافت کنید. چرا نگوییم: شما به معرکه مذاکره با آمریکا داخل شده‌اید نه به این خاطر که باری از دوش، و غباری از چهره مردم برگیرید. بل، این در هم تنیدگی اوضاع اسفبار اقتصادی، و گسست پدید آمده در قلعه قدرت است که شما را به مذاکره با آمریکا ناگزیر کرده است. وگرنه، اگر خیال شما از بابت برقراری چهار ستون این نظامی که اسمش را نظام نهاده‌اید راحت بود، هرگز از بلندای عزم خود فرود نمی‌آمدید. گرچه ایستادن بر بلندای غروری به اسم: مذاکره نکردن با آمریکا، مایملک این سرزمین بلازده را به باد فنا بدهد. من می‌توانم چند وقت دیگر این مذاکره را به خوبی تجسم کنم: صدا و سیما و رسانه‌های حکومتی هیاهوهایی از «پیروزی» به راه خواهند انداخت و مردمان گوش به فرمان را برای سردادن الله اکبر به بام‌ها گسیل خواهند فرمود. که چه؟ که: آمریکا سرانجام ذلیلانه به حقوق حقه ما متقاعد شد. و من، نسل‌هایی را می‌بینم که به دنیا نیامده مقروض بی‌کیاستی‌های پشت در پشت مایند. مقروض فرصت‌های تباه‌شده و سرمایه‌های به تاراج رفته. اما چه خوب که با هر دلیل - آری با هر دلیل - به مذاکره راضی شده‌اید. به همین اندازه هم که از اراده گسست‌ناپذیر خود عدول فرموده‌اید از شما سپاس‌مندیم.

محمد نوری‌زاد

شانزدهم اسفند سال نود و یک

*** منع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد

<http://nurizad.info/?p=21318>

**توصیه به رهبر: فیلم «گاندی» را حتماً ببینید! ۱۶ اسفند ۱۳۹۱ (+)**

در آخرین دقایق فیلم «گاندی» مردی هندو که هراسان و ملتهب است به وی مراجعه می‌کند و می‌گوید: من جهنمی‌ام. نجاتم بده! داستان از این قرار است که مبارزات ضد استعماری مردم هندوستان به رهبری گاندی به ثمر نشسته و کل کشور آزاد شده است. اما مسلمانان به رهبری «محمدعلی جناح» خواهان جدایی از هندوستان و تأسیس کشوری مستقل به اسم پاکستان‌اند. التماس‌های گاندی برای با هم بودن به جایی نمی‌رسد و مسلمانان تصمیم می‌گیرند که از بدنه هندوستان بیرون بزنند. این بیرون زدن، به جنگی داخلی - آن هم در آغاز پیروزی بر استعمار انگلیس - منجر می‌شود. مسلمانان و هندوها به جان هم می‌افتند و کشتاری سخت صورت می‌پذیرد. گاندی دست به اعتصاب غذای خشک می‌زند. تا دو طرف دعوا را به آرامش فرا بخواند. نفوذ روحانی گاندی کار خودش را می‌کند و مردم - چه مسلمان و چه هندو - دست از کشتار همدیگر برمی‌دارند.

گاندی اما سخت از اعتصاب غذای خشک رنجور شده و در بستر احتضار افتاده است. مردی هندو هراسان بر بالین او حاضر می‌شود و به وی می‌گوید: من جهنمی‌ام. نجاتم بده! و ادامه می‌دهد: کله‌اش را محکم به دیوار کوفتم و به چشم خودم دیدم که مغزش متلاشی شد. کودک بود. بله، من زدم کله یک کودک مسلمان را متلاشی کردم. چرا؟ چون مسلمانان، کله کودک بی‌گناه مرا متلاشی کرده بودند.

گاندی به سختی لب‌ها می‌کند و به مرد جهنمی می‌گوید: من پیشنهادی به تو می‌کنم تا از جهنم خلاص شوی: برو و یک کودک پیدا کن، که پدر و مادرش در این آشوب کشته شده‌اند و سرپرستی ندارد؛ آن کودک را مثل کودک خودت بزرگ کن، و مثل کودک خودت دوستش بدار، با این شرط که آن کودک مسلمان باشد!

من چندین بار این فیلم را دیده‌ام و هر بار که به این بخش از فیلم رسیده‌ام گریبان خود را گرفته‌ام؛ به‌ویژه آن‌گاه که حوادث سال هشتاد و هشت را مرور می‌کنم، از خود می‌پرسم: گاندی ما کجا بود و به چه کاری مشغول بود که لاشخورها و شعبون بی‌مخ‌های مذهبی، با همراهی و حمایت کامل حاکمیت به جان مردم بی‌گناه افتادند و آنان را زدند و کشتند و اموالشان را سوختند؟

پیشنهاد می‌کنم این فیلم را حتماً ببینید و حتی تماشای آن قسمت پایانی‌اش را برای اطرافیان خود توصیه فرمایید. آنجا که گاندی به آن مرد هندو می‌گوید: من پیشنهادی به تو می‌کنم تا از جهنم خلاص شوی: برو و یک کودک پیدا کن. که پدر و مادرش در این آشوب کشته شده‌اند و سرپرستی ندارد؛ آن کودک را مثل کودک خودت بزرگ کن، و مثل کودک خودت دوستش بدار، با این شرط که آن کودک مسلمان باشد!

ای عزیز، می‌بینید گاندی شدن چه در دسترس است؟ حیف که شما خود را مشغول مشغله‌های کوچکی فرموده‌اید؟

محمد نوری‌زاد

شانزدهم اسفندماه سال نود و یک

*** منبع ***

وبسایت رسمی محمد نوری‌زاد



آقای خامنه‌ای! «این عوعو سگان شما نیز بگذرد!»؛ مجتبی واحدی، ۱۶ فروردین ۱۳۹۲

کسانی که زندگی در امریکا را تجربه کرده‌اند می‌دانند تأمین معیشت خانواده در این کشور، کار ساده‌ای نیست. من و خانواده‌ام هم از این قاعده، مستثنی نیستیم. به خصوص برای کسی که بخواهد اشتغال تمام وقت سیاسی داشته باشد وضعیت پیچیده تری به وجود می‌آید زیرا بسیاری از زمان‌هایی که برای انجام گفتگوها و سخنرانی‌ها در نظر گرفته می‌شود منطبق بر ساعات اداری است به طوری که تلفیق «اشتغال برای تأمین نیازمندی‌های زندگی» با «در دسترس بودن برای پاسخگویی به خبرنگاران یا حضور در نشست‌های سیاسی» اگر نگویم غیرممکن، بسیار مشکل است. بر همین اساس از حدود یک و نیم سال پیش، به طور جدی تصمیم گرفتم حداقل برای مدتی، فعالیت‌های سیاسی خود را به انجام برخی گفتگوهای تلویزیونی و تکمیل کتاب خاطرات خود، محدود سازم. نخستین بار که به صورت جدی در اندیشه اجرای این تصمیم بودم یک سایت مدعی اصلاح‌طلبی، خبری سراسر کذب به نقل از خانواده کروبی علیه من نوشت. در آن شرایط، اجرای تصمیم خود را موجب تقویت دروغ‌پردازان می‌دانستم. لذا علی‌رغم مشکلات اقتصادی که در برابرم وجود داشت فعالیت‌های سیاسی را با همان حجم پیشین ادامه دادم. اندکی بعد، مقدمات نمایش انتخاباتی مجلس نهم در حال تدارک بود. چند تن از دوستان که از تصمیم من مطلع شده بودند توصیه کردند کماکان به نوشتن و فعالیت ادامه دهم. در بهار سال گذشته، پیام‌های تهدید آمیزی دریافت کردم که ضمن خودداری از افشای آنها، توقف یا کاهش فعالیت خویش را موجب جسارت تهدید کنندگان وابسته به جمهوری اسلامی می‌دانستم. پس از آن، مقاله‌ای در خصوص یکی از چهره‌های سرشناس مخالف جمهوری اسلامی نوشتم که گروهی از طرفداران او، مرا تهدید به شکایت در محاکم امریکا کردند. باز هم حس کردم کناره‌گیری از سیاست می‌تواند آن تازه به دوران رسیده‌ها را دچار توهم نماید.

به هر حال، سال گذشته را علی‌رغم همه مشکلات، به صورت کج دار و مریز سپری نمودم. در روزهای پایانی سال، با شرایطی مواجه شدم که راهی جز کاهش فعالیت سیاسی برایم باقی نمانده بود. لذا بدون آنکه با کسی سخنی بگویم ابتدا صفحه فیس بوک خود را به صورت موقت، بستم و روال همیشگی در نوشتن حداقل یک مقاله در هفته را نیز به حال تعلیق در آوردم. در این مدت جز دو برنامه تلویزیونی و کار بر روی دو کتاب، فعالیت دیگری نداشتم و تصور می‌کردم ادامه این روال برایم مطلوب است. اما دیروز اتفاقی افتاد که نمی‌توانستم نسبت به آن بی تفاوت باشم. یکی از دوستان که حدود دو سال از او بی‌خبر بودم با مشقت فراوان مرا پیدا کرد و با نگرانی بسیار از من خواست ضمن مراقبت در رفت و آمدها، از انجام سفر به خارج از امریکا خودداری کنم. او می‌گفت چند روز قبل از یکی از فرماندهان با نفوذ سپاه شنیده که فتوای قتل من توسط مجتهدان حکومتی صادر شده است. او که به دلیل حضور در داخل ایران با ترس فراوان با من سخن می‌گفت اصرار زیادی داشت که من برای مدتی دست از فعالیت‌هایم بردارم. دقایقی بعد از آن تماس به طور اتفاقی مطلع شدم که در دو سه هفته گذشته، سایت‌های خبری حکومتی، بر حجم دروغ‌پردازی‌های خود علیه من افزوده‌اند. خبر آن دوست و اقدام هماهنگ سایت‌های حکومتی - از جمله سایت وابسته به قالیباف شهردار تهران - مرا مطمئن نمود که فعالیت‌های من، در حد خود، تأثیر گذار است. لذا تصمیم گرفتم برای آخرین بار، اجرای تصمیم خویش برای کاهش برخی فعالیت‌ها و توقف برخی از آنها را مدتی به تعویق بیندازم و خطاب به رهبر مستأصل جمهوری اسلامی و آدمکشان حرفه‌ای او بگویم:

«این نوبت از کسان به شما ناکسان رسید

نوبت زناکسان شما نیز بگذرد

در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت

این عوعو سگان شما نیز بگذرد!»

این را نوشتم تا به تهدیدکنندگان و آخوندهای دربار خامنه‌ای که برای «لقمه‌ای نان آغشته به خون» فتوای قتل صادر می‌کنند، بگویم تهدیدهای آنها بیش از گذشته مرا به صحت راه خود، مطمئن ساخت. آنها بدانند حتا روزی که فعالیت علنی نداشته باشم به سایر کوشندگان برای سرنگونی حکومت ننگین ولی فقیه کمک خواهم کرد. آنها هم اگر در اجرای فتوای خود موفق شوند با کاهش یک‌سوم از هزینه خانواده سه نفره من، لطف بزرگی در حقمان کرده‌اند.



*** منع ***

وبلاگ مجتبی واحدی

http://seyedmojtaba-vahedi.blogspot.com/2013/04/blog-post_5.html



پیام ویدئوی گوهر عشقی، مادر ستار بهشتی، خطاب به خامنه‌ای، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۲ (++)

گوهر عشقی به رهبر ایران: برای پسر م ستار بهشتی مقابل دادگاه تحصن می‌کنم؛ مردم پشتیبان من هستند

من حرفم با رهبر است:

اگر ما مسلمان هستیم، توی کشور اسلامی زندگی می‌کنیم، چرا قاتل بچه من را محاکمه نمی‌کنند؟! شش ماه از کشته شدن بچه من می‌گذرد، هنوز من بلا تکلیفم، پرونده‌اش نرفته دادگاه، یک مادری هستم، اگر پرونده بچه من نرود دادگاه، می‌آیم دم دادگاه تحصن می‌کنم، می‌نشینم؛ بدانید، من بیایم آنجا بنشینم، مردم پشتیبان من هستند، تا قاتل بچه من محاکمه نشود، من از آنجا تکان نمی‌خورم، من مادر ستار بهشتی هستم، تا حالا سکوت نکردم، تا آخرش هم سکوت نمی‌کنم، تا زمانی که قاتل بچه من را دادگاه ببرید، یا بیایید من را بکشید،

*** منع ***

وبسایت «یوتیوب»؛ وبسایت «فعالان در تبعید»؛ وبسایت «بی‌بی‌سی فارسی»

http://www.youtube.com/watch?feature=player_embedded&v=ufBZZoMGDLk

<http://exilesactivist.wordpress.com/2013/05/03/...>

http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2013/05/130504_145_sattar_beheshti_mother_leader_message.shtml



بخش چهارم: نامه‌ها به خانواده علی خامنه‌ای



نامه سرگشاده یک هم‌شاگردی به بُشری خامنه‌ای، دختر علی خامنه‌ای، ۱۵ تیر ۱۳۸۸

سلام بُشری حسینی خامنه‌ای، دختر بزرگ رهبر انقلاب

نمی‌دانم مرا به یاد می‌آوری یا نه؟ ما هشت سال در یک مدرسه درس خواندیم؛ مدرسه رفاه را می‌گویم، همان مدرسه که فرمان انقلاب از آنجا صادر شد و روی پشت بام‌هایش سران رژیم تیرباران شدند. یادت می‌آید؟ شاید بیش‌تر باید راهنمایی‌ات کنم تا مرا به خاطر بیاوری، من در تیم والیبال مدرسه بودم. خیلی وقت‌ها زنگ تفریح‌ها روبه‌روی هم می‌ایستادیم و بازی می‌کردیم.

تو همیشه با یک توپ‌تای سفید به مدرسه می‌آمدی؛ سه تا اسکورت تو را همیشه همراهی می‌کردند که یکی از آن سه تا، خانم زورمند، در مدرسه هم مراقب تو بود؛ هر جا که می‌رفتی او هم با تو بود.

داستان آن روزها داستان تبعیض آشکاری بود که همیشه مدیرها و معلم‌های مدرسه بین ما و تو می‌گذاشتند. شاید خیلی وقت‌ها این تبعیض‌ها را می‌فهمیدی و شاید هیچ‌وقت دقت نمی‌کردی که چطور در هر قرعه‌کشی در مدرسه نام تو بود که از صندوق بیرون می‌آمد. این مهم نبود اما همیشه خشمی پنهان را در ما که بچه‌هایی ۱۱-۱۲ ساله بودیم بر می‌انگیخت. یادم نمی‌رود دوران جنگ صرب‌ها و بوسنی‌ها بود و قرار بود هر کلاس برای مجروحین بوسنی پول جمع کند و هر کلاسی که مبلغی بیش‌تر جمع کرده بود به اردوی لواسان برود. همه بچه‌ها پول فلک‌هایشان را جمع کرده، آورده بودند. کلاس‌ها هر کدام بین ۴۰۰۰ هزار تومان تا ۵۰۰۰ هزار تومان توانسته بودند پول جمع کنند. رقابت سر ده تومان و بیست تومان بود. اما ناگهان تو آمدی و ۳۰۰۰۰ هزار تومان که پدرت از سهم خود داده بود برای بوسنی آوردی. بازی به هم خورد و کلاس تو بدون رقیب و با اختلاف بالایی برنده شد. همه اعتراض کردیم که این مسابقه بین بچه‌ها بوده نه پدر بچه‌ها. اما کسی به ما گوش نداد و کلاس تو بشرای عزیز برنده مسابقه اعلام شد.

قصه‌هایی از این دست زیاد دارم که برایت بگویم، اما اینجا نیامده‌ام تا از خاطرات دوران مدرسه برایت بنویسم. آمده‌ام تا بنویسم آن آشوبگرانی که پدر تو از آنها یاد می‌کند ما هستیم. هم‌کلاسی‌ها و هم‌مدرسه‌ای‌های خود تو. ندا که در خیابان کارگر به قتل رسید، دخترک معصومی که هم‌سن و سال من و توست، نه سلاحی داشت نه خنجر، گلولی داشت که آمده بود فریاد بزند حق خود را. چه کسی گفته جواب فریاد، گلوله است؟ مگر یادمان رفته این همان روشی بود که شاه پیش گرفت و نابود شد. ندا جان داده و پیکر نحیفش دیگر فریاد نمی‌شود تا خواب پدر تو را بر هم بزند بشرای عزیز، اما آیا اسلام و پیامبر رحمت این‌گونه زیستند که پدر تو رفتار می‌کند؟ مگر نخوانده‌ای در نهج‌البلاغه که امیرالمؤمنین گفته است «اگر خلخال از پای زن یهودی کنده شود فرد مسلمان دق کند جا دارد»؟

صدای الله اکبرهای این ملت را اگر پدرت نمی‌شود تو که می‌شنوی، نمی‌شنوی؟ صدای خشم ملتی که این‌چنین به شعورشان توهین شده، الله اکبری است که با آن تنها به خدای واحد پناه می‌برند. ملتی که روزگاری شهید دادند و امروز اوباش خطاب می‌شوند، ملتی که برای رساندن پیامشان به گوش مسؤولین پای صندوق‌های رأی آمدند و این‌گونه حق‌شان ضایع شد. یادت که نرفته کتاب دینی‌مان را «المُلک ببقی مع الکفر و لا ببقی مع الظلم»؟ البته تو بیش‌تر از اینها خوانده‌ای و شنیده‌ای، این را می‌دانم. اما هیئات که «هفتاد سال طاعت، یک شب به باد رفته!»

اگر پدرت نمی‌داند چه در این سرزمین و کوچه‌ها و خیابان‌هایش می‌گذرد که من بعید می‌دانم نداند، اگر شعار الله اکبر را نمی‌شنود، بوی گاز اشک‌آور چشمانش را نسوزانده، صدای صغیر گلوله‌ها به گوشش نمی‌خورد، صفحه‌های اینترنت را برایش باز کن. عکس دخترک معصوم ندا را نشانش بده، روبه‌رویش بایست. فکر می‌کنم ندا هم پدري دارد، مادري دارد، خواهر و برادري دارد مثل تو که پدر داری. ندا یکی از هم‌کلاسی‌های تو بوده، ندا هم در همین انقلاب اسلامی به مدرسه رفته، ندا هم مثل تو هزاران آرزو داشته.

نگذار فردای این فریادها که غریو خشم مردم شکلی دیگر به خود خواهد گرفت درمانده و دربه‌در دنیایی شوید که جایی برایتان نخواهد داشت و تبعیدیانی شوید که طعم تلخ حقارت جامه تن‌تان شود. قبل از آنکه دیر شود به پدرت بگو ندا و بشری هر دو یک معنا می‌دهند و هیئات از روزی که ندای فریادهای نداها را نشنویم.



نامه سرگشاده حسین جعفری به بشری خامنه‌ای، دختر علی خامنه‌ای، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۰

اگر کسی «آقا» مخالف عقیده شما باشد، جان و مال و ناموس و آزادی او حلال است؟!

آیا صدای فریاد مرا شنیدید؟!

نمی‌دانم چند نفر از کسانی که این نامه سرگشاده را می‌خوانند، با بشری خانم آشنا هستند. این بشری خانم یکی از دختران آقای خامنه‌ای است و شنیده‌ام که دختر خوبی هم هست. من برایش یک نامه سرگشاده نوشته‌ام که همزمان با شما خوانندگان عزیز، او هم بخواند. به عبارت دیگر، چون نشانی او را نداشتم و اطمینان هم نبود که پستی‌چی نامه را به او برساند که مبادا بمبی، نارنجکی در آن باشد، در این نشریه چاپ می‌کنم و می‌دانم بالأخره یک نفر وجود چنین نامه‌ای را به گوش ایشان خواهد رساند. حال برویم سر نامه. نوشته‌ام:

بشری خانم البته شما مرا نمی‌شناسید. در حقیقت من هم شما را نمی‌شناسم و تنها از طریق خواندن سرگذشت پدرتان که توسط یکی دو تن از فراریان از بیت رهبری نوشته شده بود، با نام شما آشنا شدم. راستی شما با چه عنوانی ایشان را خطاب می‌کنید؟ حاج آقا؟، آقا، آقاجون، بابا، پاپا، ددی، مقام معظم، باباعلی، بابایی؟ به هر حال، من پدرم را همیشه «آقا» خطاب می‌کردم به چند علت؛ هم اختلاف سنی داشتیم، هم آدم بسیار بلندقد و پرهیبت و به قول مقام معظم «با اقتداری» بود. خودش هم خیلی دوست داشت که همه او را آدم بسیار پرهیبت و با اقتدار و قدرقدرت بدانند، کم‌تر هم می‌خندید، خیلی هم دیکتاتور و یک‌دنده بود و حرف اول و آخر را هم ایشان می‌زد و کسی هم جرأت جر و بحث با او را نداشت. امیدوارم «آقا»ی شما این‌چنین نباشد. اما بعدها که سنین بلوغ را پشت سر گذاشتم و احساس کردم برای خود شخص مستقلی شده‌ام، با ایشان هر از گاهی جر و بحث‌ها می‌کردم و از او می‌خواستم که پاسخ ما را بدهد که او هم خیلی مختصر پاسخ می‌داد. بگذریم، این نامه سرگشاده درباره پدر من نیست، اما این نکته‌ها را نوشتم که بگویم ما ایشان را «آقا» می‌خواندیم و علتش هم، آن خصوصیتی بود که نوشتیم. حالا فرض کنیم شما هم ایشان را «آقا» خطاب می‌کنید. بسیار خوب.

من یکی دو نامه خدمت ایشان نوشتم. اما از قرار ایشان یا خیلی گرفتارند و فرصت خواندن نامه‌های آدم بی نام و نشانی مثل مرا ندارند و حتا کارکنان دستگاه عریض و طویل ایشان هم بسیار گرفتارند، یا ایشان مرا هم جزو همین فتنه‌گران و ضد انقلاب و عوامل بیگانه و استکبار جهانی تلقی کرده، خلاصه پاسخی به من ندادند. از همین روی، ناچار دست به دامان شما شدم. زیرا فکر کردم با آن که شما دخترخانم مقام معظم رهبری هستید، اما نه چنان سمتی دارید که مثل «آقا» آن همه گرفتار باشید، و نه از سوی کسانی از چپ و راست و بالا و پایین محاصره شده و آن‌چنان در میان تعظیم‌ها و تکریم‌ها و دست‌بوسی‌های این آدم‌های ذوب‌شده محاصره شده‌اید که افرادی مثل ما را داخل آدم حساب نکنید. هر چند بشری خانم من برای خودم احترام و ارزش بسیار قائلم و یکی از افتخارات زندگی‌ام آن است که به اندازه ناخن انگشت کوچکم، خون کسی را نریخته و تعمداً آزارم به کسی نرسیده است. بگذریم.

از شما خواهش می‌کنم یک بار که «آقا» را روی آن مبل معروفی نشسته‌اند که تعریفش را به نقل از آقای احمد مروی، که خود را «معاون ارتباطات حوزه‌ای دفتر مقام معظم رهبری» معرفی کرده بود، خوانده‌ایم و سرچالند و کمرشان هم درد نمی‌کند و مشغول اختلاط با اعضای خانواده هستند، از ایشان بپرسید: «آقا» شما هیچ زندان افتاده‌اید؟ البته پاسخ، مثبت است. زیرا بارها خوانده‌ایم که ایشان زمان شاه زندانی بوده‌اند. بعد بفرمایید: آیا در زمانی که شما را محاکمه می‌کردند، به شما اجازه دادند برای خود وکیل بگیرید؟ یا حق گرفتن وکیل هم نداشتید؟ یا این که قوه مالی شما اجازه نمی‌داد برای خود وکیل بگیرید و بالأخره خود دادگاه، یک وکیل تسخیری برایتان تعیین کرد؟ آیا آن وکیل به اندازه وسع خود، توانایی خود، معلومات و تجربه خود، از شما دفاع کرد؟ حتماً کرده که شما مادام‌العمر زندانی نشده‌اید یا شما را اعدام و تیرباران نکرده‌اند، بله؟ بعد از «آقا» پرسش بفرمایید: «آقا» آن رژیم منفور و غیراسلامی سابق که نوکر آمریکا بود و نه استقلال داشت، نه عدالت اسلامی سرش می‌شد و اغلب سران و سردمداران آن رژیم هم، از آن شاه گرفته تا رئیس قوه قضائیه و دادسری ارتش و دادستان و دادیار و... همه آدم‌های فاسد، عرق و شراب و آبجوخور بودند، اغلب هم نه نماز می‌خواندند نه روزه می‌گرفتند، آیا با آن وکیلی که از شما دفاع کرد، چه کردند؟ زندانی‌اش کردند؟ از کار وکالت، ده سال، بیست سال، سی سال محروم‌ش کردند؟ زن و بچه‌اش را گرسنه و بی‌درآمد و بی‌سرپرست رها کردند؟ چند شلاق او را زدند؟ چه



نوع مجازاتی او را کردند؟ آیا آن وکیل از بیم زندان و شکنجه و آزارهای گوناگون ناچار شد هر چه داشت رها کرده و از راه کوه و کتل و به صورت قاچاق به کشورهای بیگانه پناهنده شود؟ وکیل شما که حتماً مرد بود، اما سراغ دارید در زمان آن شاه خدا نیامرز که نوکر آمریکا، انگلیس، اسرائیل، بهایی‌ها، خواننده‌ها و نوازندگان بود، هرگز زنی را که شغلش وکالت از مخالفان رژیم بود، شنیده‌اید که او را زندانی کرده و بچه‌های کوچک او را بی‌سرپرست کنند و حتی شوهرش را هم گرفته و مدتی زندانی کنند و اجازه ملاقات با مادر را، به بچه‌های این زن بی‌نوا برای ماه‌ها ندهند و با این کودکان مانند اسرای کربلا رفتار کنند؟

«آقا» ممکن است به من که بشری خانم دختر دل‌بند شما هستم، بفرمایید گناه این خانم «نسرین ستوده» چیست؟ که رفته درس وکالت خوانده، شغل وکالت انتخاب کرده، کارش آن است که از متهمین و از حقوق آنان دفاع کند، گناه این زن حقیقتاً چیست؟ مگر وظیفه‌اش دفاع از متهمین نبوده؟ آیا به خاطر آن که با رادیوهای خارج مصاحبه کرده است او را بازداشت و محاکمه کرده‌اند؟ شما که «آقا» بارها فرموده‌اید «رادیوهای بیگانه می‌گویند؟ خوب بگویند». نوار صدای «آقا» را تقریباً هر روز رادیوفردا که یکی از آن رادیوهای بیگانه است، پخش می‌کند. البته به احتمال زیاد بشری خانم شما این‌گونه رادیوها را هرگز گوش نمی‌کنید. چرا این قوه قضائیه که باید مظهر عدل و انصاف اسلامی باشد، عطفوت و رأفت به جای خود، چرا چنان بلاهایی سر این زن آورده است که او نزدیک به بیست کیلو وزن کم کرده است؟ اصولاً نه این زن، بلکه تمام زندانیان عقیدتی و سیاسی چرا باید با انواع تحقیرها، دشنام‌ها، شکنجه‌های قرون وسطایی، تجاوز و... روبه‌رو شوند؟ مگر انسان‌ها حق مخالفت با دولت و رژیم را ندارند؟ اگر ندارند، انتخابات برای چیست؟ اگر مخالف، نظر و مخالفت خود را ابراز نکنند، چگونه روزی می‌تواند دولت را در دست گرفته و برنامه‌های خود را پیاده کند؟ مگر ما انسان‌ها در قرن بیست و یکم، دشمنان مخالفان عقیدتی خود باید باشیم؟ اگر کسی «آقا» مخالف عقیده شما باشد، جان و مال و ناموس و آزادی او حلال است؟ گناه کسی که به میرحسین موسوی یا کروبی رأی داده چیست؟ یا در کمیته‌های انتخاباتی آنان داوطلبانه و مجانی خدمت کرده چیست؟ او از کجا می‌دانست که اینان برنده نخواهند شد و این بینوا را به سبب خدمت در کمیته انتخاباتی بازندگان یا حتی کمک مالی به آنان به سیخ و درفش خواهند کشید؟ آیا با این وضع، یک نفر حاضر می‌شود در هر نوع انتخاباتی شرکت کند؟ مگر آنکه یا عقل نداشته باشد یا از جان و مال و ناموس خود سیر شده باشد.

بشری خانم به احتمال خیلی زیاد، شما خودتان مادر هستید و شاید کودکان کم سن و سال هم داشته باشید یا به هر حال، سال‌ها پیش داشته‌اید، این درست است که این کودکان از محبت و مهر مادری که انجام وظیفه کرده، شغل خود را به نحو احسن انجام داده، برای سال‌های سال محروم شوند؟

اگر حیثاً چنین صحبتی بین شما و «آقا» پیش آمد، کاری برای این زن شجاع و دلاور که نمی‌خواهد زیر بار حرف زور رفته و به توسری‌خوری عادت کند انجام دهید. نه تنها برای این زن، برای تمام زندانیان زن و مرد که به واسطه اختلاف عقیده و سلیقه سیاسی، امروز زندان‌ها را با آنان پر کرده‌اند. «پدر» واقعاً این بود حکومت و رژیمی که به این مردم بدبخت وعده‌اش را داده بودیم؟ مردمی که با شجاعت به خیابان‌ها ریختند و به استقبال گلوله‌ها رفتند و جان خود را باختند که «آقا» شما و همراهانتان بر سر کار آمدید؟ واقعاً آنها انتظار چنین حکومتی را داشتند. واقعاً فکر می‌کنید اینان اکنون آدم‌های خوشبختی هستند؟

بشری خانم مرا می‌بخشید، من آدم رکی هستم... اگر بشری خانم در آن دنیا چشم من به شما بیفتد، باور کنید دامن شما را رها نخواهم کرد. اگر شده شما را نزد خدا و پیامبران هم خواهم برد که من از این بشری خانم شکایتی دارم، زیرا در زمانی که «آقا»ی ایشان در نهایت اوج بود و بشری خانم هم خیلی راحت به ایشان دسترسی داشت، نامه‌ای از خون دل نوشتم و حال و وضع نسرین ستوده، که نمونه‌ای است از وضع سایر زندانیان زن و مرد عقیدتی، به ویژه زندانیان زن، برای این بشری خانم شرح دادم، اما از ایشان هیچ خبری نشد. از آستین خود نیز نسخه‌ای از این نامه سرگشاده را بیرون آورده و به آنها نشان خواهم داد که بی‌مدرک حرفی زده باشم. آیا صدای فریاد مرا شنیدید؟ کس از پس نفرستاده، تو از پیش فرست.



نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به زهرا حداد عادل، همسر مجتبی خامنه‌ای، ۲۶ دی ۱۳۹۰ (++)

نامه همسر یک زندانی سیاسی به همسر یک آفازاده

می‌توان در خانه شاهان، پیامبرگونه و خدایی زیست!

علت اصلی نگارش این نامه، معرفی آفازاده‌ای است که پرونده ما در دست اوست و این آفازاده همسر شماست!

سلام زهرا جان!

امیدوارم حالت خوب و خلقت به جا باشد. راستش را بخواهی، دوست نداشتم مخاطب این نامه همسر یک آفازاده باشد، اما خوب، انگار مقدرات فراتر از خواست و امیال آدم‌هاست و همیشه چرخ گردون به میل ما نمی‌چرخد. در واقع، علت اصلی نگارش این نامه، معرفی آفازاده‌ای است که به عقیده و طبق اظهار همسر جان، پرونده او و من، که همسر جانش باشم، به دست اوست و این آفازاده، کسی نیست جز همسر شما، شاگرد پانزده سال یا شانزده سال پیش من معلم تاریخ در مدرسه فرهنگ!

باری، دست تصادف ما را بار دیگر کنار هم آورد و این بار نه در مدرسه، بلکه در محیط مجازی، که من این جا در منتهی الیه شمال شرق پایتخت، مثل همه شب‌های تنهایی و بی‌همسری، نشسته‌ام پشت مونتور و انگشت بر تکمه‌های کیبورد می‌نشانم تا واژگان سرد و بی‌روح بر صفحه این ابزار دیجیتال جان بگیرند و مفاهیم از مغز فعال من به دل گرم تو در نمی‌دانم کجای پایتخت، راه یابند. باشد که باز هم ماده بشود واسطه خیر و ناقل معنا به آدم‌های جوینده حقیقت!

زهرای عزیز!

بارها به شما گفته بودم که معلمی را چقدر دوست دارم و معلمی بچه‌های [مدرسه] فرهنگ جور دیگری دوست‌داشتنی بود. بچه‌های فهیمی که از خانواده‌های فرهنگ‌دوست و فرهنگ‌شناس به این مدرسه پای گذاشته بودند تا دوره انتقالی از دبیرستان به دانشگاه را به نحو مطلوب طی کنند و من در تمام مدت تدریس، نهایت تلاشم را می‌کردم تا رشته تاریخ را به رشته مطلوب و منتخب شاگردانم تبدیل کنم و چه کار طاقت‌فرسایی بود این پروژه آشتی دادن نسل شما با درس تاریخ! من اما خسته نشدم و از پای ننشستم و امیدوارانه کلاس درس را به موزه و کتابخانه و نمایشگاه و نشست‌های علمی منتقل کردم و جایم را با شما عوض کردم و شاگردوار به شما گوش کردم تا با هم و در کنار هم تاریخ‌خوان و تاریخ‌دان شویم! یادت هست زهرا خانم اردوی چند روزه به استان خوزستان را در اولین تعطیلی زمستانی آن سال سرد؟ من علی‌رغم این که با فرزندانم هم‌سفر شما شدم، از همان لحظه ورود به قطار، مادری و معلمی را وداع گفته در کسوت دوستی با شما هم‌دل و هم‌کلام شدم و در تمام مدت سفر سعی کردم با بهره‌گیری از جادوی هم‌زبانی، شنونده درد دل‌هایی باشم که سال‌ها در دل‌های معصوم شما سنگینی می‌کرد. خوب یادم هست همه شکوه‌های آن روزها را از فاصله‌ای که میان دو نسل و میان بچه‌ها و اولیاء وجود داشت و همه شکایت‌ها از فضای بی‌اعتمادی و تحمیل عقاید و اجبار به پذیرش عرف و عادت و سنت. آن روزها شاید من به اندازه همه سال‌های معلمی از شما یاد گرفتم و آموخته‌هایم تا هم امروز برایم ارجمند و قابل اعتنا و بهره‌گیری بوده و هست.

زهرا حداد عادل دانش‌آموز مؤدب و باوقار مدرسه فرهنگ!

یادت هست روزی در مسیر حرکت از اهواز به خرمشهر و یا شاید به سوسنگرد، وقتی بچه‌ها با شور و هیجان، شیطنت‌های معمول دانش‌آموزی را در داخل اتوبوس به منصفه ظهور آورده بودند و من غوطه‌ور در افکار خود بودم ناگاه سفره دلت را برایم گشودی و گفتم خیلی سخت است آدم در مدرسه‌ای درس بخواند که مادرش مدیر آن است؟! من یک آن رمز همه شیطنت‌های مکتوم و هیجانانگیز مستور و شور و شادی‌های محذور تو را دانستم و با لبخندی بر لب از تو خواستم که از این فرصت برای انتقال واقعیت‌های موجود و مطالبات و خواسته‌های مقتضی استفاده کنی و مادر



را مشاور و راهنما باشی برای مدیریت درست بر قلوب و دل‌های هم‌کلاسی‌هایت و تو به افق‌های دور چشم دوختی و ساکت شدی و من فکر کردم می‌خواهی به راه‌ها و شیوه‌های مؤثر برای پیشنهاد معلمت بیش‌تر اندیشه کنی و دیگر مزاحم افکارت نشدم.

آن سفر با همه خاطرات شیرینش جزئی از تجربه‌های ارجمند دوران معلمی من است و وداع با معلمی و تدریس، با خرداد ۷۶ آغاز شد. خرداد همان سالی که انتخاباتی سرنوشت‌ساز در آن رقم خورد و اتفاقاً خاطره‌ای نیز از روزهای ماقبل آن انتخابات دارم که قانوناً تبلیغات انتخاباتی ممنوع بود و پدرت در یک گردهمایی دانش‌آموزان دختر با استفاده از فرصت یک اجتماع فرهنگی، قصد تبلیغ برای کاندیدای رقیب آقای خاتمی را داشت و یکی از دانش‌آموزان که پدرش اینک در بند است و خودش اتفاقاً در همین روزها دور از آغوش گرم و مهربان پدر، مزه مادر شدن را می‌چشد، جسورانه به او اعتراض کرده بود که کار خلاف قانون نکند و رئیس مدارس فرهنگ خجالت‌زده در مقابل شاگردان عذر خواسته بود و تلویحاً به شکست اخلاقی اعتراف کرده بود! اما چندی بعد در انتخاباتی دیگر و این بار برای ورود نمایندگان واقعی مردم به خانه ملت، اتفاق فجع‌تری افتاد که باید شرحش را از پدر بخوای که نیک بدان آگاه است! همان فاجعه‌ای که منجر به شکایت همسر جان من از آقای جنتی شد که تا امروز کسی به آن رسیدگی نکرده است و همین بی‌اعتنایی به حقوق شهروندی هنوز مورد اعتراض ایشان و همه ماست.

دخترم!

آن روزها گذشت و من با استفاده از گنجینه معارفی که در مدرسه شما و از شما آموخته بودم، به «مرکز امور مشارکت زنان» رفتم تا آن تجربیات گرانبها را با تشکیل «کمیته دختران جوان» و «باشگاه دختران جوان» با کمک هم‌نسلی‌های پرسشگر و مشارکت‌طلب شما در عرصه عمل به بوته نقد بگذارم و البته از دخترانم که گاهی به مدد و گاه به احوالپرسی می‌آمدند، جوایز عالی حال همه عزیزانم بودم و بعدها وقتی شنیدم که تو به عقد ازدواج آقازاده‌ای درآمده‌ای، یاد آن کلام حسرت‌گون و آن آه سردی که حکایت از محرومیت‌هایی ناخواسته داشت، افتادم و برای دوام زندگی‌ات و عاقبت به خیریت دعا کردم و طی این سال‌ها از تو بی‌خبر بودم، مگر با پراکنده‌گویی‌هایی از جانب هم‌کلاسان باوفا که هر از چند گاهی حالی از معلم خویش می‌پرسیدند و من نیز مادرانه جوایز احوال همه‌تان می‌شدم. سال‌ها از پی هم گذشتند تا آن روز کذایی کودتا از راه رسید و مصائب فراگیر پس از آن، که همه را متحیر و متأسف نمود. روزهای باتوم و گاز فلغل و اسلحه و خشونت‌های شگفت‌آور. روزهای فرق‌های شکافته و گلوله‌های آتشین در برابر سؤال ساده «رأی من کجاست؟!» و روزهای بازداشت‌های فله‌ای و توقیف‌های فله‌ای و محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های گسترده. و نام‌هایی که در کوچه و خیابان بر دهان‌ها بود و الله اکبرهای شبانه و....

من گاهی در خلوت و تنهایی خود یادی از تو می‌کردم و نمی‌دانستم در کدام گوشه از این شهر شلوغ، گوش به شعارهای روز و شب هم‌وطنان سپرده‌ای؟ شعارهای آشنایی که در سال‌های نوجوانی ما گوش شهر را پر کرده بود و دیر به گوش کسی رسید که باید می‌رسید!

زهرای عزیزم!

باید کلام را کوتاه کنم. چرا که این قلم اگر مجال یابد مثنوی هفتاد من کاغذ می‌سراید برای صاحبان سلیم و سلام و برای آیندگان که گوش به امروز ما دارند. کلام را کوتاه می‌کنم با توصیه‌ای در همان کسوت معلمی، چرا که همسری و مادری را خود تجربه کرده‌ای و فرزندی، مقامی است که تا ابد با انسان می‌ماند در زمان حیات و ممات والدین گرام. من حالا فارغ از این که تو رشته ارتباطات را انتخاب کرده‌ای یا هر رشته دیگری را و از آن چه آموخته‌ای چگونه بهره برده‌ای در عرصه اجتماع، بار دیگر تاریخ را به رخت می‌کشانم. و درس‌های تاریخ را برایت مرور می‌کنم. درس اقوام پیش از ما و عاقبت ستمگرانی که در زمین خدا فساد کردند و برافتادند و زندگی‌شان عبرت آیندگان شد به گفته آیات روحانی قرآن. درس شاهانی که پدرت می‌خواهد نشانشان را از کتاب‌های درسی محو کند تا لابد هرگز کسی هوس پادشاهی به سرش نزند! و یا شاید کسی عاقبت ستم و گردنکشی‌ها و عصیانگری‌های آنان را نداند. من بار دیگر در مقابل تو در کلاسی به بزرگی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، تاریخ پیامبران و شاهان را برایت دوره می‌کنم. از آغاز خلقت تا هم امروز. و حکایت دیکتاتورها و جلادانی را برایت می‌خوانم که ادعای بزرگی داشتند و جبروت. و تکیه بر جای بزرگان زدند و خوار و کوچک شدند و رفتند. من امروز بار دیگر یادت می‌آورم که تاریخ، آئینه عبرت است و اگر عبرت نمی‌گیریم، عیب از فهم و ادراک ماست و گرنه معلم تاریخ، درس خود می‌دهد و مسؤولیت و وظیفه خویش ایفا می‌کند.

می‌دانی زهرا جان چرا زندگی پیامبران و شاهان با هم پیوند خورده؟ شاید چون شاهی ریشه در خاک دارد و نبوت ریشه در آسمان. و انبیاء می‌آیند تا ما را هشدار دهند که روح خدا که در وجودمان دمیده شده یعنی خاک را باید وداع کنیم و برویم به جایی که مأوای همیشگی ماست و خداوند می‌خواهد به ما بفهماند که آدم از افلاک به خاک افکنده شده تا آسمانی شدن را خود انتخاب کند.



شاگرد دیروز من!

حالا بیا با هم به سرزمین زنان قرآنی برویم و یک یک آنان را سلام گوئیم. و از میان آنان به خانه فرعون برسیم و همسرش آسیه را درود بفرستیم. چه بزرگ زنی است آسیه که در قلمرو فرمانروایی مطلقه ستم شویش تنها دعوت خدای را لبیک می گوید و فرمان او را گردن می نهد و موسی را در دامان می گیرد و پرورش می دهد. آری موسی همان طفل شیرخواره ای که مادر به فرمان خدا به آتش سپرده تا سر از کاخ فرعون برآورد با رسالت ویران کردن آن!

بیا دخترم بیا با هم قصه های قرآن را بخوانیم و تاریخ پیامبران و شاهان را. باید نقش زن در تاریخ توسط نسل ما و شما واکاوی شود. تاریخ را که خوب بخوانیم هر یک جای خود را پیدا می کنیم. در خانه شاهان و مصلحان! باید کلام را کوتاه کنم. نامه نباید به درازا بکشد. تاریخ مطول را نسل تو میل به خواندن ندارد.

اما جان کلام این است: می توان در خانه شاهان، پیامبرگونه و خدایی زیست! شاید تنها با پرسشی از همسری که آقازاده است، در مورد جوانان گمنامی که به ستم، در بندِ گران اسیرند و فرزندانِ که از آغوش پرمهر پدر یا مادر محرومند و پدران و مادرانی که چشمانشان از گریه های مدام، چون چشمان یعقوب به سپیدی گراییده و همسرانی که نور و گرما از خانه هایشان به یغما رفته است. پرسش از سلول های انفرادی و شکنجه های روحی و فیزیکی. پرسش از شکنجه سپید و عواقب و تبعات آن. پرسش از خون های به ناحق ریخته شده. پرسش از امنیت به تاراج رفته و آرمان های به غفلت سپرده شده و آرزوهای به محال گراییده. پرسش از خانواده های فرو پاشیده و ارزش های پایکوب شده و انسانیت های له شده و کرامت های لگدمال شده و عزت کتمان شده و ذلت فراگیر شده.

و دست آخر پرسش از بندی شدن مظلومانه و قرنطینه هفده ماهه و روزه داری چهارده ماهه همسر جان معلمت و بازداشت عاشورایی معلمت و معرکه سازی و دروغ پردازی و بازداشت و نگاهداشت در بازداشتگاه منکرات دختر معلمت و دروغ بافی و دغل بازی برای بازداشت و نگاهداشت ۴۵ روزه معلمت در شکنجه گاه انفرادی با محرومیت کامل از حقوق اولیه اش تنها به جرم پیگیری وضعیت غیرقانونی اعمال شده برای همسر جانش و دست آخر محکومیتش به جرم وفاداری و غیرت و بروز عواطف انسانی و مطالبات حقوقی و شرعی و عرفی با حکمی سراپا دروغ، برگرفته از گزارش کار نبوی نامی، معاون حقوقی قرارگاه ثارالله که ادعای رزمندگی و جانبازی دارد و هدفش وسیله را برای همه دروغ هایش توجیه کرده است برای به مذلت کشیدن کسانی که عزتشان را خالقشان می دهد و ذلتشان تنها با ناسپاسی و دست اندازی به حقوق ملت متصور است نه هیچ چیز دیگری.

آری دخترم!

با تو می گویم ای هم نام دختر نبی اکرم (ص) و هم نام زنی که ظلم را برنتافت و به رغم سکوت شویش، بر ستمگران و غاصبان حق او برآشت! برای شریک ظالم نشدن می توان و باید از ظلم برآشت جست.

خداوند عاقبت همه ما را ختم به خیر کند.

فخرالسادات محتشمی پور

معلم تاریخ در مدرسه دخترانه فرهنگ

*** منع ***

وبسایت «جنبش راه سبز» (جرس)؛ وبلاگ «نحوهای نجیبانه»



نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به زهرا حداد عادل، همسر مجتبی خامنه‌ای، ۹ آبان ۱۳۹۱

دومین نامه همسر یک زندانی سیاسی به همسر یک آفازاده

آیا این دردها را می‌شناسی؟!

سلام زهرا جان!

دومین نامه‌ام را به تو در حالی می‌نویسم که نمی‌دانم چگونه از محتوای نامه پیشین آگاه شده‌ای؛ با این همه، از آن جا که در همان دوران کوتاه معلمی تو را مانند دیگر دانش‌آموزان مدرسه فرهنگ دختری باهوش، متین و صادق یافتم که با فطرتی پاک در جستجوی حقیقت و ایمان است، فکر می‌کنم سخن گفتن با تو در این شرایط سخت که به قول مولایمان علی(ع) شرک مانند مور سیاهی بر روی تخته سنگ سیاهی در دل سیاه شب غیرقابل تشخیص است، خالی از فایده نباشد.

دخترم لابد اطلاع داری که واکنش‌های افراطیون خشونت‌طلب بعد از ارسال اولین نامه من به تو چه بود و چه آشفته و سراسیمه از این که همسر یک زندانی سیاسی بی‌اذن و اجازت به حریم خانواده یک آفازاده وارد شده است، رطب و یابس را به هم یافتند تا معنای معلمی را تحریف کنند. در حالی که همان مولود کعبه که در آستانه عید ولایتش هستیم و همیشه مدعی پیرویش بوده‌ایم، فرموده است که «من علمنی حرفاً فقد سیرنی عبداً» و این یعنی ارج‌گذاری به مقام معلم حتا اگر حرفی و کلمه‌ای به ما آموخته باشد. حال آن که من همیشه خود را شاگرد و آموزنده دانسته‌ام در برابر معلم‌ها و دانش‌آموزان سراسر عمرم.

به فاصله چند ساعت از انتشار نوشتار من، «یکی از معلم‌های تاریخ سابق مدرسه فرهنگ»، برای دانش‌آموز سابقش که دست بر قضا اکنون همسر آفازاده‌ای است که پرونده همسرش و خانواده وی به دست اوست، نامه‌ای با امضای موهوم «محبوبه. م» همکار سابق مدرسه فرهنگ در سایت‌های دولتی و امنیتی وابسته به دولت و سپاه منتشر شد که این محبوبه. م علی‌الظاهر باید رئیس وقت دانشگاه الزهرا می‌بود [محبوبه مباشری]، که پس از مدیریت ارجمند بانوی هنرمند و فرزانه دکتر زهرا رهنورد که اولین اثرش در مورد حجاب زن مسلمان در روزهای اول انقلاب دست به دست می‌گشت و انتخاب راه و مرام و حتا نامش برای همه رهنوردان طریقت عدالت و آزادی‌طلبی سرمشق بود و هنوز هم هست، برکرسی سرپرستی و سپس ریاست این دانشگاه تکیه زده بود.

عزم آن داشتم که با توجه به فحاشی‌ها و گزاف‌گویی‌هایی که به نام وی خطاب به من صورت گرفته بود، دلیل عدم انشای نام کامل را از ایشان جویا شوم و بپرسم که این یادداشت با قلم آشنای مزدوران خدمتگزار به منافقین که اصرار بر زنده کردن نام و مرام آنها را دارند و لفظ بدنام «میلیشیا» را بارها برای کسی که خود و خانواده و همسرش مذموم این گروهک مرده در نزد افکار عمومی ایران بوده و هستند، به کار می‌برند آیا با اجازه او به نام و امضای او نوشته شده یا خیر. اما نامرادی‌های حاصل از گردش دوران و فرو افتادن ایشان از کرسی و مقامش موجب شد که از باب «مرّوا کراماً» بر این گزاف‌گویی نیز اِغماض کنم.

دخترم!

از آن جا که معلمی شغل انبیاست و من بهترین سال‌های عمرم را در بهترین شغل‌های عالم سپری کرده‌ام و از آن جا که مادر، اولین معلم بشر است که از دوران جنینی مراحل تربیت فرزند را آغاز می‌کند و هیچ مادری و هیچ معلمی آزرده شدن فرزند و شاگردش را خوش نمی‌داند برای من نیز بیان برخی دردوازه‌های این دوران تار برای تو که مانند دیگر دانش‌آموزانم در سه دوره دبستان و راهنمایی و دبیرستان، مادرانه دوست داشته و دارم، سخت است. اما همان تاریخ‌خوانی‌ها و تاریخ‌دانی اندک مرا برآن می‌دارد که با توجه به اهمیت و ضرورت ثبت و ضبط حقایق و واقعیت‌های تاریخی، نکاتی را بیان دارم.

زهرای عزیز!



بعید می‌دانم که با توجه به رشته دانشگاهی و موقعیت فعلی‌ات از آن چه در جامعه پیرامونی‌ات می‌گذرد بی‌خبر باشی و واقعیت‌ها یا به تو نرسد یا قلب‌شده و واژگون برسد. اما از باب تذکر، دوست دارم یادآور شوم که اقدامات غیرقانونی و برخوردهای غیرانسانی، غیراخلاقی و غیرشرعی با بهترین فرزندان اسلام و انقلاب، که امروز به عنوان زندانی سیاسی در زندان‌های جمهوری اسلامی که بنایش بر قسط بود و اینک معنای حقیقی ستم را لااقل در دادگاه‌های نمایشی و طی حکم‌های فرمایشی و در جریان اجرای آنها به تصویر کشیده است، حقانیت نظام اسلامی‌مان را نزد جهانیان بلکه مردم شریف و نجیب خودمان زیر سؤال برده است.

شاید سخن گفتن از حکم‌های حدود ده سال برای زنان و مردان دانشجو و احکام حدود پنج و شش و هشت سال برای روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی و حکم‌های بالای ده سال برای حقوق‌دانان و فعالان حقوق بشر اعم از مردان و زنان، دردآور باشد اما وقتی برخوردها با زندانیان سیاسی، در حال گذراندن دوران حبسشان، را مشاهده می‌کنیم فی‌الغور این سؤال برایمان پیش می‌آید که به واقع ما در کشوری اسلامی زندگی می‌کنیم و حاکمان ما و مسؤولان این نظام دین و آئین مسلمانی دارند؟! مگر می‌شود مسلمان بود و احکام اسلام را به راحتی زیر پا نهاد؟ چگونه می‌شود یک انسان را گیریم غیرمسلمان، بدین‌سان تحت فشار روحی و روانی قرار داد؟

دوران پرونده‌سازی‌های کینه‌توزانه، بازجویی‌های سخت، شکنجه‌های سپید، برگزاری دادگاه‌های نمایشی بعضاً با حضور بازجوها و مأموران امنیتی و صدور احکام سنگین به تشخیص و فرمان حضرات بازجوها که سپری می‌شود باز هم نقش بازجوها سپاه و اطلاعات تمام نشده و ایشان مداخلات خود را در جریان زندگی روزمره زندانی سیاسی و خانواده او به جد دنبال می‌کنند. تلاش برای شکستن زندانی بآی نحو کان و گرفتن اعتراف به جرایم مرتکب‌نشده، که دادگاه‌های تفتیش عقاید قرون وسطی را به یاد می‌آورد، از مهم‌ترین نقش‌های بازجوهاست که این روند متأسفانه اختصاص به دوران به اصطلاح تحقیقات اولیه (بازجویی) ندارد و برای دادن هرگونه حقی که از نظر آقایان امتیاز محسوب می‌شود، این مسأله در نظر گرفته می‌شود و عجیب‌تر این که در هر اعتراض از جانب زندانیان سیاسی در داخل زندان، پای بازجو باز می‌شود و مداخله می‌کند و خط و نشان می‌کشد. چنان که گویی مرگ و حیات زندانی معترض و منتقد به دست اوست!

دخترم!

اینک دوست دارم به عنوان یک زن، یک همسر و یک مادر، وضعیت نسرین ستوده‌ها، بهاره هدایت‌ها، مهسا ام‌آبادی‌ها و ژیلای بنی‌یعقوب‌ها را به یادت بیاورم که دور از مادر و پدر و همسر و فرزند در عسرت و تنگنا با حداقل حقوق یک زندانی به سر می‌برند. عزیزم، هیچ می‌دانی اعتصاب غذای یک مادر که دست بر قضا حقوق خوانده و وکالت آموخته تا مانع بی‌قانونی در کشورش شود و اتفاقاً مدافع حقوق بشر و مدافع حقوق کودکان است، صرفاً برای مرتفع شدن فشارهای وافر بر خانواده‌اش، چه سختی و تعب بر او و فرزندان خردسال و همسر وفادار و مادر دردمندش وارد می‌آورد؟! می‌دانی انتقال یک مادر به زندان زنجان در کنار زندانیان عادی که کم‌خطرترینشان قاتل‌ها هستند و فجایعی که در آن می‌گذرد در روزگار ما به افسانه می‌ماند، چه آبرویی از نظام قضائی ما و زمامداران مدعی مسلمانی ما و ایران میراث‌دار تمدن و فرهنگی زرین در عالم می‌برد؟! آیا می‌توانی طعم رنجی که فرزندان خردسال این مادر و همسر و همه اعضای خانواده او می‌کشند تصور کنی؟! می‌دانی قطع تماس‌های تلفنی روزانه زندانی با خانواده‌اش و یک هفته بی‌خبری تا رسیدن وقت ملاقات کابینی یعنی چه؟ می‌دانی ملاقات یک مادر با فرزندانش از پشت شیشه‌های دوجداره و شنیدن صدایشان از میان خش‌خش گوشی‌های تلفن کابین یعنی چه؟ درد فراموش کردن گرما و آرامش آغوش مادر برای اطفال و نوجوانان را که خوب درک می‌کنی؟ جنس درد دوری و هجران همسران جوان و ممانعت سفاکانه از ملاقات‌های معمول با یکدیگرشان را چه؟ آیا این دردها را می‌شناسی؟! و زجر مادران را که هم از یک سو باید دوری فرزند مظلوم و محروم از حقوقش را تاب آورد و هم از سوی دیگر، ناله‌ها و تمنای کودک خردسال او را این سوی میله‌ها تحمل کند و موظف به تسکین دردهایی باشد که پیش از این مسبوق به سابقه نبوده است. در حالی که خود نیز در معرض آسیب‌های گونه‌گون از محرومیت‌های اجتماعی و اقتصادی در جای‌جای زندگی‌شان باشند.

متأسفانه اخراج و ممنوعیت از کار و شغل‌های دولتی و حتا مزاحمت برای اشتغال در مشاغل غیردولتی زندانیان سیاسی و خانواده‌هایشان (بعضاً نه فقط بستگان درجه یک) ممنوعیت خروج از کشور، ممنوعیت از انجام معامله، ممنوعیت از تحصیل، ممنوعیت از ارتباطات اجتماعی و ممنوعیت فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و شرم‌آورتر از همه اینها تلاش برای برهم زدن روابط خانوادگی و ایجاد نقاش و تفرقه و رخنه و فتنه در خانواده‌ها شمه‌ای از عطایا و مزایای نظام جمهوری اسلامی برای منتقدین قانون‌گرای خویش است!

من دوست دارم به عنوان عضوی کوچک از خانواده بزرگ زندانیان سیاسی، تو را به خانه این خانواده‌های عزیز ببرم تا از نزدیک با دردهای ناشی از ستم‌های مستمر و مکرر اعمال‌شده بر پیران و کودکان و برنایان آنها آشنا شوی. باید سابقه و عملکرد خالصانه عزیزانشان و زندگی توأم با رنج



امروزشان آنان را ببینی. مردان و زنان آزاده در بند ما سرفراز و افتخارآفرین دوران حبس تحمیلی خود را می‌گذرانند تا برادران بازجو به مافوق‌شان گزارش دهند که همه چیز آرام است و دیگر احدی را جرأت و توان انتقاد قانونی نیست و پاداش بگیرند اما آنها شور و غلیان درونی فرزندان ما را نمی‌بینند و معنای آرامش قبل از طوفان را نمی‌فهمند و حالی‌شان نیست که اگر نبود این تعلق جدایی‌ناپذیر از روح ما به نظامی که از خود و برای خود می‌دانیم و به اصلاحش می‌اندیشیم، این طوفان تا کنون کار خود را کرده بود!

زهراجان!

دوست دارم برای نمونه‌ای از پرسش‌های سهل و ساده اما بی‌جواب خانواده‌های زندانیان سیاسی، سؤالات فرزندانم را که لابد هنوز به دنبال آن سفر چندروزه به جنوب و مناطق جنگی که یکی از آنها کودک و دیگری نوجوان بود، به یادشان می‌آوری، برای بازخوانی کنم و پیش از آن می‌خواهم یادآور شوم که پدر فرزندان من یکی از منتقدین قانون‌گرایی است که صرفاً به دلیل بیان نقطه نظراتش که البته انتقادی و اصلاح‌گرایانه است، مورد خشم و کین قرار گرفته است. پدری که به دلیل مسؤولیت‌های دولتی در حوزه‌های فرهنگی و سیاسی نتوانسته است مانند دیگر پدران برای فرزندان وقت بگذارد و تنها از این بابت خود را سرزنش می‌کند که نقش‌های اجتماعی، او را گاه از انجام وظایف همسری و پدری بازداشته است هرچند که اینک بچه‌ها با درک معذورات پدر، از این همه فروتنی او برای تعذیر شرمنده هستند. پدر فرزندان من مردی است که به هنگام انقلاب تحصیلات و فعالیت‌های روشنگرانه مبارزاتی‌اش را در فرنگ نیمه کاره گذاشت و سراسیمه خود را به وطن رساند تا از خدمتگزاری به مردمش حتا روزی بازماند. مردی که زندگیش را وقف انقلاب و مردم کرد تا شاهد بالندگی کشورش در مسیر اسلام راستین، نه اسلام طالبانی و خوارجی، باشد. مردی که عضو شورای هماهنگی تبلیغات بود و در اولین لیست انتخاباتی بعد از انقلاب، امضایش به عنوان نماینده «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» در کنار امضای پدر همسر شما به عنوان نماینده حزب جمهوری اسلامی قرار داشت. مردی که وقتی برای تشکیل خانواده در سن بیست و چهارسالگی به خواستگاری دختر یک زندانی سیاسی رژیم سابق رفت، عضو ستاد نمازجمععه‌ای بود که با تأیید امام جمعه وقت، این وصلت سرگرفت و معلم تاریخ سابق تو افتخار همسری وی را یافت. مردی که وقتی پدر عروسش از او پرسید از مال دنیا چه داری گفت: یک موتورسیکلت، یک تسبیح شاه‌مقصود و یک دست کت و شلوار بدون هیچ سرمایه و حتا حقوق ماهیانه اما اگر تشکیل خانواده دهم باید به فکر گرفتن حقوق از جایی که کار می‌کنم، باشم! مردی که وقتی پای حق الناس و حقوق ملت، از هر قوم و مذهب و کیش و آئین و طبقه‌ای، در کار بود، مصلحت‌اندیشی و مسامحه و بی‌تفاوتی را پشت سر می‌گذاشت و آزادوار با تمام وجود به میدان کارزار می‌آمد و می‌آید. از این مرد که اینک در آستانه دو سال روزه‌داری اعتراضی‌اش نسبت به رفتارهای غیرقانونی هم‌چنان مردانه و استوار ایستاده است، سخن بسیار باید گفت! بماند برای وقتش اما وقت طرح کردن سؤالات فرزندانش همین حال است:

پدرمان به چه جرمی در زندان است؟ چرا از حقوق اولیه‌اش محروم است؟ در قرنطینه و انفرادی و دور از سایر زندانیان سیاسی، ممنوع التماس و به نوعی ممنوع‌الملاقات؟! چرا روند درمانی‌اش کند و مشمول بی‌توجهی‌های مکرر است؟ چرا دو سال روزه‌داری اعتراضی‌اش نسبت به اقدامات منحصر به فرد غیرقانونی که سلامت او را به مخاطره انداخته مورد توجه مردان قانون و قضا قرار نمی‌گیرد؟ چرا مرخصی ندارد و این همه کینه از او برای چیست؟ چرا به شکایت‌هایش رسیدگی نمی‌کنند در حالی که بارها اعلام کرده‌اند در این نظام کسی مصونیت قضائی ندارد؟! حالا گیریم پدرمان به زعم آقایان مجرم شناخته شده است، با مادرمان چکار دارند، این همه آزار و اذیت برای چیست؟ بازداشت‌های چند ساعته و چهل و پنج روزه و بازجویی و انفرادی و صدور حکم و محدودیت‌های اعمال شده گاه به گاه برای ملاقاتش با پدر و برخوردهای غیراخلاقی با او برای چیست؟! حالا گیریم پدر و مادرمان هردو به دلیل پای بندی به آرمان‌ها و اعتقاداتشان مجرم، ما چرا باید دچار محرومیت‌هایی چون ممنوعیت از ملاقات و شنیدن صدای گرم پدر و محرومیت از آغوش گرم او و ممنوع‌الخروجی و مشقات و تبعات آن باشیم؟!

سؤال فرزندان من این است که آن چه با ما می‌شود در کجای قانون آمده است و یا کدام مقام فراقانونی فرمایش را صادر کرده است و چه کسی یا کسانی باید پاسخگوی نامردمی‌ها به پدرمان و به مخاطره انداختن سلامت او باشند؟! شما که مخاطب این سؤالات ساده را می‌شناسید، شاید بتوانید جواب‌هایش را برای ما و برای همه کسانی که پرسش‌های مشابه دارند، بگیرید.

دخترم!

فرزندان من از پدر شنیده‌اند که پرونده او و مادرشان دست آفازده‌ای است که دست بر قضا همسر یکی از دانش‌آموزان سابق مادرشان است. و اتفاقاً این دختر خوب و مؤمن و نجیب هم سفر روزهای دوری است که برایشان خاطره‌انگیز شده است. دختران من از دختر راه‌یافته به مجلس



ششم با دستکاری آراء شهروندان تهرانی (به گفته پدرشان که منتظر است این ادعای خویش را در دادگاه صالح اثبات کند) و همسر آقازاده‌ای که پرونده تاج‌زاده و همسرش به دست اوست، پرسش می‌کنند که آن چه با ما می‌شود در کجای قانون آمده است و یا کدام مقام فراقانونی فرمانش را صادر کرده است. آنها می‌پرسند آیا همه آن چه با ما می‌شود، از نظر خانواده شما شرعاً توجیه شده است و هیچ حق‌انسانی از جانب ما به گردن مردان خانواده شما نیست؟! آنان پرسش می‌کنند که این روزها آیا حال همه شما خوب است؟ از زندگی‌تان راضی هستید؟ نگاهتان به آینده‌تان روشن است؟ و بدون هیچ‌گونه بیمی از آه دل مظلوم روزگار می‌گذرانید؟!

زهر خانم حداد عادل عزیز!

دختر بزرگ من که با صدور حکم ممنوع‌الخروجی خود و همسرش عملاً از دیدار پدر و همه ما تا زمانی که ظالمان اراده کنند محروم است، از هم سفر دیروز خود می‌پرسد: حال پدر شما خوب است؟ آیا هنوز توصیه‌اش به دانشجویان و پژوهشگران، همان‌طور که به مادرش در سال ۱۳۷۰ در جریان تحقیق «نقش مدارس خارجی در ایران» به سفارش مرکز تحقیقات صدا و سیما توصیه کرده بود، رعایت بی‌طرفی و دوری از تعصب در انجام تحقیقات است یا این که دیگر هدف مقدسش هرگونه وسیله‌ای را توجیه می‌کند؟! دختر بزرگ من که چند سالی است به همراه همسرش مانند خواهر بزرگ شما برای ادامه تحصیل به خارج از ایران رفته و البته تا قبل از ممنوع‌الخروج شدن برای ورود و خروجش از پابویون دولتی استفاده نکرده، می‌پرسد که آیا خانواده شما خواب‌هایشان کاملاً آرام است و هیچ دغدغه‌ای برای فردای خود و فرزندان‌شان ندارند؟! پدرش برای ما پیغام می‌فرستد که سعی کنید در همه رفتارهایتان به عنوان خانواده زندانی سیاسی رعایت قانون و اخلاق را بکنید و قدرشناس مردم فهیم و نجیبان باشید و در عین حال، صبوری کنید. این توصیه پدرانه، فرزندان مرا از طرح بسیاری پرسش‌های دیگرشان بازمی‌دارد. اما بی‌شک شما خود می‌توانید با مراجعه به فطرت پاکتان که انسان را تا مرز پیامبرگونه شدن چون آسیه، اسوه زنان گرفتار در چنبره ستم و زن ممدوح کتاب وحی، می‌رساند، همه سؤالات مقدر این روزگار تلخ‌تر از تلخ را از خود و از آقازاده‌ای که توفیق همسری شما را دارد و از پدر همسر این آقازاده بپرسید.

زهر جان!

من دومین نامه‌ام را برایت با نام خدا آغاز کردم و با نام خدا به پایان می‌برم تذکری را که با توجه به نقش‌های چندگانه همسری، مادری، معلمی و فرزندی انجام شد. امید که نقش شهروندی آگاه و متعهد و مسؤول به نقش‌های چندگانه پیش گفته افزوده شود و پیش از آن که من با رگبار ناسزاهای حامیان و پشتیبانان منافقین پشت نقاب طرفداران ولایت مطلقه فقیه مواجه شوم اثرات نقش‌آفرینی انسانی پاک‌فطرت و متخلق به اخلاق را مشاهده کنم که زر و زور و تزویر او را از کمال انسانی دور نکرده و اراده الهی در پیراستن گوهر وجود او از پیرایه‌های متأثر از تبلیغات مسموم و خلاف واقع تعلق گرفته است.

والعاقبة للمتقين

۱۳۹۱/۸/۹

فخرالسادات محتشمی پور

همسر آزاده دربند سید مصطفی تاج‌زاده

*** منبع ***

وبسایت «نوروز»؛ وبسایت «کلمه»



نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به زهرا حداد عادل، همسر مجتبی خامنه‌ای، ۱۰ دی ۱۳۹۱

سلام زهرا جان!

این سومین نامه معلم تاریخ توست که در شرایط بحرانی که کودتاگران برایش فراهم آورده‌اند برای شاگرد آرام و درس‌خوانش در مدرسه فرهنگ که دست بر قضا همسر یک آقازاده است، می‌نویسد!

دوست دارم احوال این روزهایمان را برایت شرح دهم چون لازم است شما که ان‌شاء الله اهل بصیرتی در جریان واقعیت‌ها قرار بگیری تا بتوانی به عنوان یک شهروند متعهد و مسؤول در مورد وقایع پیرامونت داوری کنی و درست هم داوری کنی.

اما دخترم لازم است تاریخچه مختصری از مظالم این چند ساله را برایت بگویم تا بدانی که همسر جان من پیش از گرفتار شدن به بند ستم بدون این که جرمی مرتکب شده باشد، مشکلاتی چون دیسک کمر، آرتروز گردن، نقرس و سینوزیت داشت که او را گرفتار سردردهای گاه و بی‌گاه خصوصاً در هوا و فضای سرد می‌کرد. دوران بازجویی‌های وحشیانه در بند دو الف که زیر نظر قرارگاه ثارالله و جناب طائب یار گرمابه و گلستان همسر جان شما قرار دارد، این بیماری‌ها را تشدید کرد. ضرب و شتم بازجوی بی‌دین و بی‌مروتی که مدعی جان‌نثاری پدر همسر جان شما بوده است در ناحیه گردن موجب تشدید آرتروز و بازجویی‌های مداوم طاقت‌فرسا موجب تشدید مشکل دیسک کمر همسرنازنین من شد به نحوی که مجبور به انجام عمل جراحی در اردیبهشت ۸۹ در زمانی که در مرخصی به سر می‌بردند، شدند و دوران بستری و نقاهتشان به دلیل ضعف جسمی طولانی شد. اما بیماران روانی که ستاد تبلیغات کودتا را عهده‌دار هستند، دهان کثیفشان را برای یاهو‌گویی باز کردند و گفتند که تمارض است!

وقتی در چهارمین روز ماه رمضان همان سال همسر جان را برای اجرای حکم به زندان بردند تا چند روز از ایشان بی‌خبر بودیم تا این که بالأخره پس از مصاحبه‌های زیاد و اظهار نگرانی‌های ما امکان یک تماس تلفنی را برقرار کردند تا ایشان از صحت احوالشان بگویند و قرار ملاقات را که برخلاف گذشته که در بازداشتگاه غیرقانونی سپاه (دو الف) ملاقات‌ها حضوری بود این بار باید کابینی یار دلبندها را می‌دیدیم و صدایش را از طریق تلفن کابین می‌شنیدیم! در این ملاقات متوجه شدیم که محل نگهداری تاجزاده یکی از اتاق‌های اداری حفاظت اطلاعات اوین است و خواسته‌اند که ارتباطش با همه زندانیان بلکه پرسنل زندان قطع باشد! رئیس وقت زندان بی‌خبر از همه جا به ایشان وعده انتقال به بند عمومی را داده بود اما فرقه طائیه خیلی زود حالی او کرده بودند که کارهای نیست و پا از گلیمش درازتر نکند! با برکناری او رئیس بعدی زندان هم از این وعده‌ها داده بود که او هم خیلی زود فهمید که پرونده زندانی خاص جمهوری اسلامی دست کسی است که ایشان و مقامات بالاترشان حق دخالت و بلکه پرسشگری از او را ندارند!

باری تداوم اقدام غیرقانونی عدم انتقال به بند عمومی موجب شد که همسر جان از ۲۰ آبان ماه ۸۹ دست به روزه داری اعتراضی بزند و این روزه داری تا امروز که شما این نامه را می‌خوانی ادامه دارد. متوجه هستی که دو سال و نزدیک دو ماه روزه داری مداوم یعنی چه؟ فکر نکنم متوجه باشی چون من خودم هم متوجه نبودم تا این که از ابتدای امسال همسر جان دچار مشکل تاری چشم شد و بعد از سه ماه پی‌گیری‌های ما بالأخره وقتی دستور اعزام ایشان به بیمارستان فارابی صادر شد، پزشک معالج گفت که خونریزی داخل چشم بر اثر بالارفتن فشار چشم و بالارفتن فشار چشم در اثر غلظت خون و نرسیدن مایعات کافی به بدن است! ما (خانواده) و پزشکان متخصص نتوانستیم ایشان را متقاعد کنیم که دست از روزه داری بکشند چرا که تنها راه اعتراض به وضعیت غیرقانونی‌اش را استعانت به صبر و صلات می‌دانسته و می‌دانند. دوره درمان طولانی بود و بی‌توجهی و ولنگاری اداری، اگر نگوییم تعمد منبعث از کینه‌توزی و حقد و بغض شیطانی، موجب شد که روند درمانی با تأخیر و توقف مواجه شود. در یکی از نوبت‌های معاینه چشم در بیمارستان فارابی با توجه به یک نشانه مشکوک، درخواست معاینه قلب هم داده شد و کاشف به عمل آمد که زندانی خاص جمهوری اسلامی به مدد الطاف تیم طائب و آقازاده و دیگران دچار مشکلات قلبی و احتمالاً کلیوی نیز شده است. البته ابتلا به این بیماری‌ها در زندان‌های جمهوری اسلامی به علاوه کلکسیون از دیگر بیماری‌ها امری عادی و شایع است و متأسفانه تأخیر و تعلل در درمان نیز امری بدیهی و عام است که با لج و لجبازی‌های کودکانه بازجوهای بی‌مروت و خدانشناس کم و زیاد می‌شود، همان‌طور که ملاقات‌های حضوری و مرخصی و سایر حق و حقوق زندانی‌های سیاسی طبق تمایل بازجوها و بر اساس درجه شرافتشان تعیین و تنظیم می‌شود. و چنین است که مانند عماد بهاورها با حکم کینه‌توزانه ده ساله تا امروز حتی از یک روز مرخصی هم برخوردار نبوده‌اند.

زهرا خانم!



شما هم لابد در خانواده کسانی را دارید که مبتلا به بالا بودن فشارخون باشند و لابد می‌دانید فشار ۲۰ روی ۱۲ یعنی چه! اما حتماً نمی‌دانی که اگر زنی همسرش را با این میزان از فشارخون بالا به جای بستری شدن در بیمارستان، بسپارد به دست مأموران امنیتی تا ببرند تحویل انفرادی اش بدهند تا خود صبح چه حالی دارد. و چه حالی خواهد داشت وقتی که مکرر توسط پزشکان متعهد و دلسوز و باوجدان که خوشبختانه زیادند در ایران عزیزما هشدار داده شود نسبت به خطراتی که سلامت عزیزدلش را تهدید می‌کند! ولی این حال قابل تصور است اگر خودت را جای آن زن بگذاری به شرط این که به اندازه آن زن همسرت را دوست داشته باشی و عاشقش باشی. من قصد ندارم در زندگی خصوصی شما مداخله کنم و خوشبختانه مانند امنیتی‌های سپاه و اطلاعات از شنیدن مکالمه‌های خصوصی حاصل شونده‌های کارگذاشته شده در اتاق خواب‌های مردم هیچ لذتی نمی‌برم چون روانم بیمار نیست! اما این قدر می‌دانم که زندگی با یک آقازاده نمی‌تواند جریان طبیعی و روند عادی داشته باشد. برای نمونه شاید شما هرگز نتوانی از همسر جانت سؤال کنی که این تاجزاده که دست برقضا روزی مصطفای پدرجان شما بوده است و کلی خاطرات مشترک از آن روزهای انس و الفت و البته پس از آن موجود است، چرا اینک در انفرادی و ایزوله و قرنطینه است که مجبور به اعتراضی این گونه خطرناک و فوق طاعت آدم‌های عادی باشد؟! و چرا اگر به واقع او در یک بازجویی حرفه‌ای زبان به اعتراف گشوده و تقلب در انتخابات را نفی کرده پس چرا بیش از دیگران دچار آزار و مصیبت و مضیقه می‌شود و اگر حرف هایش برای جماعت اقتدارگرا حجت است چرا جرأت نمی‌کنند امکان یک مناظره یا حضورش در یک برنامه زنده تلویزیونی را فراهم کنند تا کلاً غائله بخوابد و برای توجیه زشت کاری هایشان از جمله کشتار عاشورای ۸۸ برای هوادارانشان و عوام الناس، مجبور به بافتن این همه رطب و یابس به هم و ارائه خروار خروار خزعبلات به بینندگان رسانه میلی نباشند! ولی به نظر من حالا که معلم پیشین تو که یک ترم بیشتر هم توفیق آموزگاری در کلاس شما را نداشته است، قصه‌های پرسوز و گداز روزهای پس از کودتای خود و خانواده اش را برای تو شرح کرده است، بد نیست یک امتحانی بکنی و پرسشی بنمایی. باشد که شما به جواب برسی و از این پیوند مبارک خیری هم ما را رسد!

زهر جان!

قصد درازگویی ندارم. همین قدر خواستم بدانی که مادر من که این روزها در بستر بیماری افتاده و به زودی باید جراحی شود عاشق ماه دامادجان ساداتش می‌باشد و نمی‌دانم مادر شما هم به قدر این مادر مهربان ما داماد آقازاده‌اش را دوست دارد یا نه ولی در عین حال بد نیست یک هشدار هم بدهم. این مادر جان رنج دیده ما که همسرش زندانی سیاسی بوده و حالا دامادش زندانی سیاسی است و با این که خودش توسط ساواک آزار نشده اما دخترش آن به آن توسط امنیتی‌های سپاه که روی ساواک را سپید کرده‌اند آزار روانی می‌بیند تا آن جا که ۴۵ روز بازداشت در شکنجه گاه انفرادی سپاه در برابر آن سخت حقیر است، گاهی دهان به نفرین می‌گشاید و این نفرین‌ها دل مرا که مظلومی ذی‌حق هستم، می‌لرزاند چه رسد به ظالمین حق‌کش! و مادر همسر جان نیز که زندگی پاک و مطهر فرزندش زبانزد خاص و عام است، نفرین‌های گیرایی دارد. من اما دعا را دوست‌تر می‌دارم. دعا برای برداشتن مَهر از دل‌های غفلت‌زده و فرود آمدن سرهای پرباد از تکبر و نخوت در پیشگاه رب‌العالمین و دعا برای بندگی و خلوص، برای تقوا و برای صلح و دوستی و مودت و رحمت بین بندگان خدا.

دخترم امروز وقتی من از اعزام همسر جان به بیمارستان برای تزریق چشم‌نامید شدم به زندان رفتم تا او را ملاقات کنم اما دژخیمان ما را از ملاقات با یکدیگر مانع شدند. تو می‌فهمی این یعنی چه؟ یعنی هزار احتمال سوء و هزار گمان بد و هزار راه که این دل سودایی می‌رود در اوج بی‌خبری از معشوق مؤمن روزه دار. من به بازجوها گفته‌ام خط قرمز فقط همسرم و سلامت اوست. از خط قرمز من که پای این سوتر گذارند هر عملی برایم مُجاز می‌شود. دعا کن مُجاز‌های این روزهای من فقط به خودم آسیب برساند که جانم فدیة عهدی است که در محضر مردی بستیم که نامش را دجالان روزگار لجن مال کرده‌اند و مرامش را پایمال!

با آرزوی عاقبت به خیری برای همه‌مان

فخرالسادات محترمی‌پور

همسر آقازاده دربند سید مصطفی تاجزاده (زندانی خاص جمهوری اسلامی)



<http://www.kalame.com/1391/10/10/klm-126883/>



نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به خجسته باقرزاده، همسر علی خامنه‌ای، ۱ فروردین ۱۳۹۲

چگونه آن چه بر خود نمی‌پسندید بر دیگران می‌پسندید؟!

بسم الله الرحمن الرحيم

یا مقلب القلوب و الابصار، یا مدبراللیل والنهار، یا محول الحول و الاحوال، حول حالنا الی احسن الحال

سلام سرکار خانم خجسته

سال نو بر شما مبارک و نوروزتان خجسته و میمون باد

نمی‌دانم چرا چند روزی است که دائم به فکر شما هستم و از آن جا که با قلم انس و الفتی دیرین دارم، در این آغاز بهار و همزمان با غزل‌خوانی بلبل و ترانه‌سرایی قُمریان مست و مخمور هوای بهاری، هوای نوشتن به سرم زده است. دست بر قضا امروز که احوال جنابعالی را در این دایرةالمعارف مجازی گویا جست و جو می‌کردم با مصاحبه‌ای از شما برخورد کردم که یادم آمد چرا این روزها دائم به فکر شما هستم! وجه شبهی بین خود و شما یافته‌ام و آن هم همسر یک زندانی سیاسی بودن است. البته تفاوت‌ها میان شوی من و شوی شما زیاد است. از آن رو که همسر جان من که او را زندانی خاص جمهوری اسلامی و گاهی زندانی خاص بیت شریف می‌نامند، در شرایط ویژه و انحصاری قرنطینه و انفرادی و ممنوع‌الملاقاتی قرار دارد در حالی که همسر جان شما که در جریان مبارزات ضد رژیم بازداشت شده بود، مانند دیگر زندانیان سیاسی آن ایام روزگار می‌گذراند.

وجه شبهی که میان ماست عبارت است از نحوه زندگی مان به عنوان همسر یک زندانی سیاسی. شما در تعریف خاطرات آن زمان خود در مصاحبه با «مجله محبوبه» گفته اید: «آن زمان دوران مشقت‌باری بود و امتحان الهی بود و من خودم را برای تمام مشکلات ممکن آماده کرده بودم و هرگز درباره هیچ چیز لب به شکوه نگویم. یادم می‌آید که طی اولین ماه‌های بعد از ازدواجمان، یک روز همسرم از من پرسید: اگر من دستگیر شوم تو چه احساسی خواهی داشت؟ این سؤال غیرمنتظره‌ای بود و من ابتدا خیلی ناراحت و آزرده‌خاطر شدم، اما ایشان آنقدر درباره درگیری، خطرات و مشکلاتش و وظیفه همه افراد در این رابطه صحبت فرمودند که کاملاً مرا قانع کردند.»

البته باید تأکید کنم که همسر جان من هرگز یک مبارز ضد نظام نبود که بخواهد مرا با حوادث و اتفاقاتی که برایش پیش خواهد آمد، آماده کند. اما همیشه به من یادآور می‌شد که قدرت در ذات خود فسادآور است و همواره برای قدرتمندان تنزه و وارستگی آرزو می‌کرد و نگران آن بود که بازگشت استبداد ناشی از قدرت طلبی محض، انحراف از اهداف و آرمان‌های انقلاب را به دنبال داشته باشد و مرا هشدار می‌داد که اگر نقد منصفانه قانون‌گرایان نباشد چه بسا این انحراف موجب استحاله نظام گردد. من آن موقع‌ها خیلی متوجه منظور ایشان نمی‌شدم تا این که سال ۸۸ فرارسید و خیلی ابهامات در گفتار حکیمانه ایشان برای من برطرف شد و حکمت گفتارشان برایم روشن و مبرهن گشت.

شما در ادامه این مصاحبه گفته اید: «از همان روز من خودم را از لحاظ فکری آماده رویارویی با خطراتی که در راه مبارزات همسرم پیش خواهد آمد، نمودم. بنابراین، هر وقت ایشان زندانی یا تبعید می‌شدند یا هنگامی که مجبور بودند پنهانی و مخفی فعالیت نمایند، تمامی مشکلات را با راحتی تحمل می‌کردم.» از این جهت هم بین ما شباهت زیادی وجود دارد. من با اعتقاد کامل به هدف و راه و آرمان‌های همسر جان خودم را برای همه مشکلات پس از بازداشت ایشان آماده کردم و زمانی که مهاجمان ظالم در شب ولادت مادرمان زهرا(س) او را از خانه کوچک خوشبختی مان ربودند به او و خودم قول دادم که مشکلات را تحمل کنم و خم به ابرو نیاورم و البته در جهت رفع ستم از او و خانواده‌ام دادرسی خواهم کرد. شما در همین مصاحبه در پاسخ به این سؤال که چگونه همسران را در مبارزاتشان یاری داده اید، گفته‌اید که از طریق ایجاد جو آرامش در خانه تا ایشان بتوانند بی‌دغدغه به کارشان ادامه دهند و امید دادن به ایشان در زمان حبس و کتمان اخبار بد و مشکلات و ارائه گزارشات امید بخش به ایشان و حتا کمک کردن به راه و آرمانشان از طریق اقداماتی مانند پخش اعلامیه‌ها، حمل پیام‌ها، اختفای اسناد و نظیر آن و یا حتا حمایت معنوی، همدردی و رازداری و تحمل مشقات که البته هیچ‌گاه به دلیل این اقدامات بازداشت و محاکمه و حتا مؤاخذه نشده اید. در حالی که نظیر این اقدامات در حال حاضر برای همسران زندانیان سیاسی اتهامی بس بزرگ و اقدامی مجرمانه محسوب شده مکافات‌های سنگین به دنبال خواهد داشت. و حتا یاری همسران در بند معاونت در جرم تلقی شده مستوجب عذاب است و از این بالاتر وفاداری به همسر خود جرم بزرگی است که



کفاره دارد. کفاره‌ای که من خود با کمال منت و افتخار آن را پرداخته‌ام با تحمل ۵۴ روز انفرادی در بازداشت گاه غیرقانونی سپاه که به گفته همسر جان شما مصداق شکنجه است و هر روز آن معادل یک روز زندان عادی باید محاسبه شود!

سرکار خانم خجسته

ایام بر شما مبارک باد و احوالتان در این آغازین روزهای بهار خجسته باد!

داشتم فکر می‌کردم چرا باید این نامه را خطاب به شما بنویسم؟ ناگهان یادم آمد که شما خود رنج دوران برده‌اید از همان زمان خردسالی فرزندانان که دوری پدر را تاب نمی‌آوردند و لابد بسیار بهانه بابا می‌گرفتند و اتفاقاً آنها هم باید این روزها جنس این رنج را خوب بشناسند و با رنجیدگان از غم هجران و ستم هم دردی کنند! یادم آمد که یک مادر خیلی خوب می‌تواند حال مادرهایی را که درد فراق عزیزانشان مانند بختک بر تن و جانشان افتاده درک کند. خاصه که خود با این قسم جور و ستم‌ها بیگانه نباشد. و یک زن خیلی خوب می‌تواند طعم جدایی از یار غم خوار را بشناسد و آن چه بر خود نمی‌پسندد بر دیگران نیز نپسندد!

ایام باید مبارک شود خواهر عزیز که توفیق دیدارتان را نداشته‌ام، بر همه کسانی که روز رستخیز را از بهار طبیعت بازآموزی می‌کنند. شاخ مرده درخت که جوانه می‌زند یعنی مرگ و حیات به دست خداست و آنان که حزن و نشاط و بند و رهایی و مرگ و حیات بندگان خدا را به دست خویش می‌دانند دچار کبر و نخوتی گشته‌اند که تنها خدا می‌تواند از آن بند شیطانی رهایی شان بخشد. من امروز هنگام تحویل سال در پشت درب آهنین اوین خوشبخت که یار بی مثال مرا چون گوهری ارجمند تنگ در آغوش گرفته، آن گاه که اشک‌های جاری فرزند به ستم جدا شده از پدر و شوی به ستم جدا شده از همسر را دیدم، ناخودآگاه به یاد شما افتادم و برخود لرزیدم از آههایی که درست در هنگام استجاب دعا به آسمان می‌رود. در هنگام تحویل حال به احسن حال! و یاد سخن مادر شهیدی افتادم که این روزها و همه روزهای این سال‌های نحس ستم انگشت تحیر به دندان می‌گزد از آن چه می‌خواستیم و از آن چه شد و گاهی یاد شما می‌کند و هزار سؤال دارد که می‌گوید اگر می‌شد از حلقه‌های چنگانه امنیتی بیت شریف بگذرم بی فوت وقت می‌پرسیدم تا سایه شوم تردید از دلم برداشته شود! یکی از آن سؤال‌ها این است خواهر جان: چگونه آن چه بر خود نمی‌پسندید بر دیگران می‌پسندید آن هم در مسند رهبری جامعه‌ای که مردمانی نجیب و شریف در آن به سخت‌ترین وجه ممکن عمر و روزگار می‌گذرانند؟!

والعاقبة للمتقين

همسر سید مصطفی تاجزاده زندانی خاص بیت شریف

ساعاتی پس از پایان سال نود و یک و پس از بازگشت مغمومانه و متحیرانه از پشت دیوار اوین به خانه‌ای خالی از یار و دلدار

*** منع ***

وبسایت «نوروز»



پاسخ طنز از زبان خجسته باقرزاده به نامه فخرالسادات محتشمی‌پور، ۶ فروردین ۱۳۹۲

از عیال رهبری به عیال تاجزاده

خدمت خانم تاجزاده

سلام. خواندم کاغذ شما را. خوب است والله. شوهر من که زندان بود مگر من جرأت داشتم برای زن شاه نامه بنویسم و مزاحم وقت ملکه مملکت بشوم و درد دل صد من یک غاز بکنم برایش. خدا به بعضی‌ها شانس داده. اما آنجا که صحبت از «شوی شما» و «شوی من» کرده‌اید بگویم اگر «شوهرجان» شما «شو»ی دو حرفی حساب می‌شود، شوهر عزیز من سیزده حرفی است. تازه شوهر من در آغاز ازدواج که «مقام معظم رهبری» نشده بود نوزده حرفی بود: حجت‌الاسلام و المسلمین! اما حرف نداشت. حالا شما برای من نامه مینویسی شو شو میکنی طعنه میزنی؟ چه سر ترسی داری دختر. انگار حواست نیست که تازه دو روز است فائزه از زندان درآمده. انگار حواست نیست همین پریوز آقا فرمودند تل آویو و اورشلیم و حیفا و چند تا شهر دیگر را با خاک یکسان می‌فرمایند. خانه‌تان کجاست؟ البته اگر سر راه اسرائیل باشد، آدرس ندادی هم ندادی.

همین شماها این حرف‌ها را می‌زنید که دشمن پرو می‌شود و گرنه آقای اواما غلط می‌کرد بخواد جلوی کن فیکون اورشلیم و تل آویو را بگیرد. اصلاً به او چه مربوط که در کار آقای ما دخالت کند؟ مردک بی غیرت. پریشب‌ها به آقایان گفتیم اگر من میرفتم مثل زن اواما جایزه اسکار میدادم چکار میکردی؟ آقا چنان غیرتی شدند که اصلاً نشنیده گرفتند و سرشان را به صحبت تلفنی با قاضی مرتضوی گرم کردند. آخرش هم حرف بامزه‌ای به او زدند. شوخ طبع هستند. فرمودند آنچه دانه دانه حساب می‌کنند بادمجان است نه اعدامی‌های توهین به رهبری.

این را هم بگویم همین هم که شما «شوهرجان» خودتان را با «شوهرجان» من مقایسه می‌کنید این خود مصداق توهین کتبی به مقام معظم رهبری است. مثل مقایسه زالزالک می‌ماند با میوه فروشی. چند تن از کسانی که ایشان را با امام خمینی یا پیغمبر اسلام قیاس گرفته‌اند در حال حاضر فراری هستند. باقی زنداند.

همیشه فکر می‌کنم کاشکی آقا مثل زمان شاه در زندان بودند. راحت‌تر بودند والله. کسی از ایشان توقع نداشت آب به دریاچه ارومیه بیندازند یا کامیون دلار و شمش طلا را از ترکیه برگردانند. تفریحشان هم اینکه شب شعر بگذارند یک ردیف از به قول خودشان قافیه‌بازان فلان مال دورشان جمع شوند و دری‌وری بخوانند و ایشان «آفرین آفرین» بگویند. از آن طرف هم بشار اسد از ایشان دعوت می‌کند که حالا که اینه‌مه کمک کردی پاشو بیا استفاده‌ای را که از مهمات و نفقات و نعمات تو می‌بریم از نزدیک ببین و حظ کن و باز هم بده. خلق فلسطین هم از آن طرف. آن بیچاره‌هایی هم که طلا آلتشان را دادند به حساب صد امام که بالا کشید و رفت و خانه برایشان نساخت، حالا النگو گوشواره‌شان را از شوهر من می‌خواهند. یکی دوتا هم نیستند که با زندان و اعدام بشود از شرشان خلاص شد. خدا شوهر هیچ‌کس را ولی فقیه نکند.

خانم محترم!

من نمی‌دانم جرم شوهر شما چیست. البته در جمهوری اسلامی جرم همان اتهام است ولی من نمی‌دانم شوهرت چکار کرده که زندان است. پرس و جو کردم اعدام نشده بود. اگر جرمش استغفرالله توهین به رهبری بوده منتظرش نباشید. اگر به تمامیت ارضی خیانت کرده لابد در حین خیانت یک توهینی هم به رهبری کرده باز هم منتظرش نباشید. اگر سیاسی‌کاری و سیاسی‌بازی بوده به قول آقا زر زده، برای امنیت خودش حبسش کرده‌اند که مردم کتکش نزنند. اما اگر دست و بالش را بریده باشند لابد دزدی گرگی کرده. آخر آقا خیلی از این جور کارها بدشان می‌آید. همین آقای مهاجرانی که وزیر ارشاد بوده الآن فرار کرده رفته لندن از آنجا شهادت داده که از لحاظ مالی «یک نقطه خاکستری در زندگی مقام معظم رهبری نیست.» خوب ببینید آدمی از آن طرف مرزها دستش را دراز کرده تا اینجا که حال به رهبری بدهد و خوش‌خدمتی بکند برای اینکه ایمان دارد به پاکی همه جای رهبری. حالا خیلی چیزها پشت سر آقا می‌گویند. اصلاً از وقتی که آقا رهبر معظم شده‌اند روزی نیست که هزار جور حرف برایش در نیاورند. آنهایی که دوران طلبگی همدوره آقا بوده‌اند، حالا روی حسادت حرف‌هایی می‌زنند که در شأن مقام معظم رهبری نیست. خوب ایشان هم یک طلبه‌ای بوده مثل باقی طلاب. همان کارهایی را می‌کرده که باقی طلاب می‌کردند. حالا طوری نقل و تعریف می‌کنند که انگار آقا در زمان ریاست جمهوری یا استغفرالله در دوران مقام معظمی از آن کارها می‌کرده‌اند و هنوز هم می‌کنند! آدمی که در حوزه علمیه با آقا توی یک حجره بوده، چند سال از آقا بزرگ‌تر است، نره غولی بوده، حالا حیا نمی‌کند، چون در حوزه ادامه نداده و لات شده و از صحنه طرد شده،



می‌نشیند برای بقال و چقال مشهد روایت می‌کند که با آقا کجا بودیم و کجا رفتیم و چکار کردیم. خوب رفتید که رفتید!... آدم باید ظرفیت داشته باشد!

آقا می‌فرمایند این از کروی مواجب می‌گیرد. شکر خدا آقا دست همه آنها را یک‌جوری بند کرده که دهنشان قرص باشد اما بعضی‌ها ناتو درآمدند. سر دسته اینها شیخ علی تهرانی شوهرخواهر آقا بود که یکبار هم آقا برایش پیغام دادند که علی جان تو خودت هم طلبه بودی نه، حیا کن! حیا نکرد. آخرش هم از ترسش در رفت رفت عراق. خواهر آقا را هم برد!

احمدی‌نژاد را همین شایعات و بدگویی‌ها پیش آقا پررو کرده. بگم بگم‌هایی که می‌کند همین مزخرفاتی است که شنیده و سر هم کرده. یک حرف‌هایی هم هست که تکذیب نمی‌شود کرد!

بیش از این وقت جواب شما را ندارم. باید لیست اعدای‌های هفته آینده را برای آقا پانویس کنم.

خدا نگهدار شما. دست آقا به همراهات.

همسر مکرمه مقام معظم رهبری دامت برکاته.

*** منع ***

وبسایت «گویانپوز»

<http://news.gooya.com/columnists/archives/157361.php>



نامه سرگشاده فخرالسادات محتشمی‌پور به بُشری خامنه‌ای، دختر علی خامنه‌ای، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۲

زینب هم یزیدیان را در بارگاه طاغوتی خودشان رسوا کرد

به نام خدا

سلام دخترم. روزت و روز ولادت بانوی ستم‌ستیز و افشاگر قدرت پرستان، زهرای اطهر(س) بر تو مبارک. روز زن و روز مادر و ولادت حضرت زهرا (س) و نیز روز معلم همگی بهانه‌های خوبی هستند که یک زن -مادر- معلم، قلم به دست بگیرد و برای هرکسی که می‌تواند حامل پیامی باشد، بنویسد!

من یک زنم بشری خانوم خامنه‌ای! زنی که درست دیشب هم زمان با ولادت بانوی دو عالم فاطمه زهرا(س) حبس غیرقانونی همسرش به جرم نقد قانونی و مشفقانه نظامی که خود در شکل‌گیری آن سهم و نقش داشته است، چهار ساله شد! زنی که مرداد ماه همین سال به اصطلاح حماسه اقتصادی-سیاسی، حصر غیرقانونی همسرش در زندان سه ساله خواهد شد و روز بیستم همین اردیبهشت باشکوه روزه داری اعتراضی او برای همه حق کثی‌ها و بی عدالتی‌ها و اعمال غیرقانونی در موردش، دو سال و نیمه می‌شود. من یک زنم و روز زن قرار است بر من مبارک شود در حالی که همسرم را تنها هر هفته دقایقی از پشت شیشه‌های دوجداره می‌توانم ببینم و صدایش را از طریق گوشی که گوش‌های نامحرم نیز شنوای غیرمجاز آنند، بشنوم! و در این عید هم چون اعیاد پیشین از همین اندک نیز دریغ داشته می‌شوم.

من یک زنم! زنی که هنگام جاری شدن خطبه عقده‌مان بزرگی ما را توصیه به «سازش» کرد که امروز نامش را به ناروا اسباب بزرگی خویش می‌کنند و مراسم را فرومی‌گذارند! من یک زنم با همه عواطف و احساس و شرایط و ملزومات زنانگی که برای متحجرین قابل فهم نیست. همان‌ها که عمری است نام فاطمه لقلقه زبانشان است و از او هیچ نمی‌دانند و اگر می‌دانستند تبعیض را با افتخار بر زنان سرزمینشان روا نمی‌داشتند. من زنی هستم که کوشیده‌ام الگوی زندگی خویش را بر اساس آموزه‌های همه دوران کودکی و بزرگسالی سرور زنان دو عالم فاطمه (س) قرار دهم و تا جان در بدن دارم دست از حمایت همسرم و مطالبه همه حقوق انسانی، شرعی و قانونی اش برندارم.

با همان برهان قاطع که مادرمان زهرا، خیر کثیری که مودتش اجر رسالت است، با خوردگان حق خود و حق شویش احتجاج می‌کرد: برآستی چرا باید زنان شما از موهبت خانواده‌ای گرم و برقرار برخوردار باشند و زنان منتقدان آواره به اصطلاح دادسرا و دادستانی و دادگاه باشند برای جرائم ناکرده همسرانشان! و دخترش زینب را الگوی خویش قرار داده‌ام که در برابر ستمگران آلوده‌دست به خون اهل بیت، زبانش هرگز به لکنت نیفتاد. زینبی که سر بالا گرفت و یزیدیان را در همان بارگاه طاغوتی خودشان رسوا کرد!

و من یک مادرم! مادری که چهار سال است سعی می‌کنم دردهای خویش را پنهان کنم تا دل نازک فرزندانم بیش از این رنجه نگیرد. هرچند ما را بیت الاحزانی نیست که در زمان ذبح ارزش‌های انسانی و اسلامی و انقلابی مان توسط ناهلان و نامحرمان بدان پناه بریم و زار بگیریم اما شب، خود موهبتی است برای پناهنده شدن به آغوش همیشه گشاده معبودی که عالم اسرار است و شنوای بینا و به درستی که نیکو انتقام‌گیرنده‌ای است. باری من یک مادرم. مادری که درد دوری از همسر را همزمان با زخم‌های پی در پی به روحش با هجوم سپاه ابلیس بر زندگی فرزندانم تاب آورده است.

خوب است بخوانی آن چه بر خانواده زندانی خاص بیت شریف رفته است تا اگر تاکنون ندانسته‌ای بدانی که چه می‌گذرد در آن حوالی! من یک مادرم و نیک می‌دانم در چنین روزی وقتی که نه تنها دیدار بلکه شنیدن صدای فرزندان از مادر دریغ شود چه حالی خواهد داشت؟ البته مادران جوان هنوز وقت لازم دارند تا این حس و حال را عمیقاً درک کنند اما اگر نمی‌دانی بپرس از آمرینی که رهبران خدوم جنبش سبزی را که متعلق به کثیری از مردم ایران است، به حصر غیرقانونی کشیده‌اند که چرا باید بانو رهنورد در حصر باشد، او که حق بسیار بر گردن همه ما زنان انقلابی دارد با نوشته‌های روشنگرش و حق بسیار بر گردن جامعه علمی و فرهنگی مان دارد با تحقیقات و پژوهش‌ها و هنرمندی‌هایش و حق بسیار بر مردمان ستم‌دیده این سال‌هایمان دارد با همراهی‌هایش و حق‌گویی‌هایش، چرا از دیدار فرزندانم در این روز و روزهای دیگر محروم است و از این فاجعه بارت‌تر، چرا با یک تلفن ناتمام زهر کینه و خشم مأموران اطلاعاتی به جان او و فرزندانم می‌نشیند؟!



از آمران اعمال همه شرایط غیرقانونی بر فرزندان سبز ایران زمین که به ستم گرفتار بند و حبس و حصرند بپرس که چرا فرزند تاجزاده و تاجزاده‌ها از دیدار پدر محرومند و چرا فرزند دور از وطن ممنوع الخروج، و در واقع ممنوع الورود شده تاجزاده حتا از شنیدن صدای گرم پدر محروم است. این همه بدعت در اجرای قانونی که فی نفسه معیوب است و نیازمند اصلاح اما نیم بندش هم به منصفه عمل در نمی‌آید از کدام ذهن و اندیشه اهریمنی بیرون می‌تراود و به زبان کدام انسان بوی از انسانیت نابرده‌ای انشاء می‌شود؟ مگر می‌شود انسان بود و عواطف انسانی را نادیده گرفت؟ مگر می‌شود مسلمان بود و در ایام عید و سرور مسلمین کام را بر مردمانی از جنس خود و از قوم خود و از کیش خود تلخ کرد و این همه نامردمی را بر مظلومین روا داشت؟!

من یک مادرم بشری جان و درد مادری را که روز عید فرزندش از غصه انفرادی بابا به خود می‌پیچد خوب می‌فهمم. شاید تو آن گونه که باید این دردها را نشناسی اما مادرت و همه زنانی که زمانی همسر زندانی سیاسی بوده‌اند، باید درد آشنا باشند! از آنها بپرس تا برایت وصف کنند عمق فاجعه را. اما نه، این توصیه نابخرده‌ای است! همسران و مادران و فرزندان زندانیان سیاسی رژیم گذشته که عزیزانشان توسط ساواک به قساوت تمام شکنجه و آزار شدند، هرگز قادر به درک درد امروز ما نیستند. چرا که جنس این درد تنها فیزیکی نیست تنها جسم را صدمه نمی‌زند، روح و روان را پریشان می‌کند این شکنجه‌های سپید که ساواک آن را نمی‌دانست. از مادرت بپرس دخترم نیک می‌داند که ساواک را با خانواده زندانی سیاسی که خرابکارش می‌خواند، کاری نبود و حتا کوچک‌ترین تلاشی برای ایجاد فشار روانی روی خانواده‌ها مبذول نمی‌داشت. چه رسد به ممنوع الخروج و ممنوع تحصیل و ممنوع الاشتغال و ممنوع معامله و ممنوع و ممنوع و ممنوع و تهدید کردن و ارباب کردن و احضار کردن و بازداشت کردن و محکوم کردن! می‌دانم که آقایان از این قیاس‌ها ناخشنودند اما چه باک ما برای اصلاح ناگزیر از پرده‌برداری هستیم اما این پرده‌ها آن چنان پوشیده‌اند که خود تصاویر پشت‌شان را به خوبی نمایان می‌کنند.

بشری خانم خامنه‌ای!

من یک همسر و یک مادرم و یک فرزند! فرزند! فرزندی که این روزها در ایام که به نام مادر نام گذاری شده کم‌تر سراغ او می‌روم برای این که خاطر عزیزش را که به شادی ما شاد است و غصه‌های ما دل نازنینش را پاره پاره می‌کند، مکدر نکنم. مادری که خود روزی همسر یک زندانی سیاسی بود و غصه‌های خود را در ازای راحت فرزندانش پنهان می‌کرد و در خلوت خویش اشک می‌ریخت و دردها را به جان می‌خرید تا شویش در راه حقی که گام گذاشته استوار بماند. حالا مادر به من می‌گوید: این روزها را ما هم داشته‌ایم دخترم. می‌گذرد! به خدایشان واگذار کن! و من نالان می‌گویم: مادر هرگز روزگار شما چون روزگار ما نبوده است. چرا که شما و زندانیان سیاسی که به واقع برانداز سلطنت بودند، از یک حکومت دینی و از مدعیان عدالت علوی زخم نخوردید. و ما در حالی که فقط زبان به نقد گشوده‌ایم چنین ظلمی را زیاده از آن چه شما دیدید، تحمل می‌کنیم.

من یک فرزندم. فرزند یک زندانی سیاسی! اما در زمان حبس پدر سن من کم‌تر از آن بود که اینک خاطرات بی‌واسطه‌ای از آن دوران برایم باقی مانده باشد. آن چه می‌دانم همه آن است که مادر گاه و بی‌گاه و این روزها بیش‌تر برایم نقل کرده است. بشری جان توهم یک فرزندی ولی فرزندی متولد روزهای فراغ بال و راحت خیال، فرزند روزهای خوشه‌چینی انقلاب که درد زندانی بودن پدر را نداشت و ندارد. اما من با وجود این که خاطرات اندکی از آن روزها دارم، نشانی از درد در وجودم باقی است. مادر می‌گوید این چال روی گونه چپ جای میخی است که روزی از روزهای پی جویی‌های کار پدر توسط او، مرا مجروح کرده است. آری دخترم درد در هنگام تبسم بر صورت من نقش می‌بندد درست از همان قسمت چال گونه چپ و بدین سان به یاد می‌آورم که «خلق الانسان فی کبد» اما این روزها نشان درد در چهره و اندام و حتا بیان و گفتار آدم‌هایی که من در حوالی اوین و پلاک ۱۰۰ و دیگر زندان‌ها و در حوالی دادگاه و دادسرا می‌بینم آن چنان عمیق و گویاست که هرگز جای انکار باقی نمی‌گذارد. این دردها در بعضی از ما به سرطان منجر شده اما سرطان هم دیگر درد بی‌درمانی نیست. درد بی‌درمان امروز ما درد هجران است:

«کز نیستان تا مرا بریده‌اند

از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند!»

درد امروز ما بی‌اخلاقی است که پلیدی‌های نشخوار شده در دهان بی‌خردان به ناحق برکشیده را به سطح جامعه می‌پراکند و تعفن ناشی از آن تنفس را برای همه مان دشوار کرده است. درد بی‌وجدانی آدم‌هایی که ارزش مرجع را به جای خرید دارو به خرید اتوموبیل‌های لوکس اختصاص



می‌دهند تا چپاول‌گران دستشان بازتر باشد و کلیه فروشان صفشان طویل‌تر شود. درد ما همان ختم بر قلوب و سمع و ابصار است دخترجان! و این دردها را تنها خدا درمان کردن می‌تواند.

و من فرزند- همسر- مادر این مرقومه را برای تو فرزند- همسر- مادری از نسل نو نگاشتم تا یادآور شوم که هر یک از ما در جایگاهی که هستیم نسبت به جامعه خود و مردمان خود مسؤولیت و تکلیف و وظیفه داریم چه رسد به این که آقا زاده باشیم و دستمان به کسانی برسد که کار به دستشان است و امرشان مطاع است حتی برای قانون‌گذاران و حتی قانون‌گیران! خواستم یادآور شوم که فردا روز جزای همه ماست نه فقط فرودستان جامعه و رعیت که دسترنج‌شان سفره اغنیا را رنگارنگ کرده است و رأیشان زینت حکومت‌ها بوده است و حضورشان مایه انبساط خاطر و رضایت ملوک! شنیده بودم که در حوالی شما نیز تکثر افکار و تضارب آراء هست و برخی کمی تا قسمتی جرأت عرض اندام و ابراز وجود و اظهار نظر در برابر بعضی‌های دیگر را دارند. خواستم حجت تمام شود، خدا کند که بشود!

فخرالسادات محتشمی پور

همسر آزاده دربند سید مصطفی تاج‌زاده (زندانی خاص جمهوری اسلامی)

*** منع ***

وبسایت «نوروز»

<http://norooznews.ir/news/2013/05/3/3007>



سخن فرجامین



سخن فرجامین

در فرجام کتاب، به نظرم رسید که من نیز به سهم خود، به عنوان کسی که تمام نامه‌ها، نوشتارها و گفتارهای این کتاب را به دقت خوانده، و حوادث و اخبار سالیان گذشته را با نگاهی تحلیلی - انتقادی رصد نموده است، «شرط بلاغ» را با در نظر داشتن تفصیل، اطناب و بسندگی مطالب این کتاب، به اختصار و ایجاز، به جای آورم که:

«گفتم که: الف؛ گفت: دگر؟ گفتم: هیچ
در خانه اگر کس است، یک حرف بس است» (شیخ بهائی)

هرچند به جای یک حرف الف، حداقل با توجه به همین کتاب، بارها و بارها از الف تا یاء گفته شده و دلسوزانه و خیرخواهانه، با وجود دردها و رنج‌ها، هزاران صفحه سخن متقن و متین، همراه با راه حل و پیشنهاد، گفته شده و ظاهراً در خانه پاسخگویی نبوده است یا اگر بوده، خود را به خواب زده است و آیا می‌توان کسی که خود را به خواب زده است، بیدار کرد؟! اما باز هم «در نومیدی، بسی امید است!» و هرچند یکی از مخاطبان این نامه‌ها، آقای خمینی، از جهان، رخت بر بسته است و قضاوت را بر عهده وجدان مردمان و تاریخ نهاده است، اما مخاطب دیگر این نوشتارها و گفتارها، آقای خامنه‌ای، هنوز در میان ماست و با وجود اینکه بنا بر اخبار معتبر و شواهد گوناگون از منابع مختلف، بسیاری از این مطالب را دیده و خوانده است، اما به هر دلیلی و بی هیچ توضیحی، هیچ‌گاه گوش شنوایی برای این خیرخواهی‌ها نداشته است و پاسخی برای سؤال‌های پردرد مردم رنج‌دیده ارائه نداده است؛ اما بار دیگر، من نیز با دست ناتوان و قلم قاصر، بر این درب بسته می‌کوبم و آقای خامنه‌ای را، این بار نه با یک نامه، بلکه با یک کتاب‌نامه، که روایتی است تلخ از زمهریری سرد و سوزان در سرزمینی نیم‌سوخته، با نوشته زیر، ناصحانه و مشفقانه، مخاطب قرار می‌دهم، بدان امید که «پایان شب سیاه، سپید» باشد:

نامه سرگشاده عباس خسروی فارسانی به خامنه‌ای، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۰

«شرط بلاغ»

آقای خامنه‌ای! پیش از تبدیل این «نحوهای نجیبانه» به فریادهای خشمگینانه، به آنها توجه کنید!

امیدوارم فرجام این کتاب، آغاز نیک فرجامی شما باشد!

«من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
محل قابل و آنگه نصیحت قائل
چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!» (سعدی)

جناب آقای خامنه‌ای!



این نامه، در فرجام کتابی است که در آن، بخشی از نامه‌ها و نوشتارهایی را که در «نقد نظام جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن» نگاشته شده است، گرد آورده‌ام و آن را «نحوهای نجیبانه» نامیده‌ام؛ هرچند شما این نوشتارها و بسی بیش از اینها را، که انتشار علنی نیافته‌اند و کسانی سر بسته و در خفا، با شما و سلف شما آقای خمینی، درد دل و سوز جان گفته‌اند، خوانده‌اید؛ سخنان اهل نظران نجیب، دلسوز و دردمند این نحوهای متین، متفن و منطقی، که عاشقانه «داو اول بر نقدِ جان» (۱) زده‌اند، و هر یک به زبانی، روایتگر زمهریر سرد ایران‌زمین بوده‌اند، و برای رهایی از بن‌بست‌ها، راه‌های برون‌رفت و پیشنهادها، پایداری‌بخش ارائه داده‌اند، مرا از گفتن هر کلامی و نوشتن هر بیانی بی‌نیاز می‌کند، اما من نیز وظیفه خود دانستم «شرط بلاغ» را به جای آورم و ناصحانه از شما تقاضا کنم که پیش از تبدیل این «نحوهای نجیبانه» به فریادهای خشمگینانه، به آنها توجه کنید. امیدوارم ملول نشوید و «محل قابل» برای «نصیحت قائلان» باشید و پند گیرید؛ نمی‌خواهم ناامید شوم و بدانجا رسم که: «چو گوش هوش نباشد، چه سود حُسن مقال؟!»

آقای خامنه‌ای!

اگر تا کنون غبار غفلت، تغافل، غرور یا ناآگاهی، یا استلزامات ناشی از ساختار قانونی، یا عذرها و قصورها و تقصیرهای حکومتی، یا موقعیت‌های نقشی، یا اعمال نظرها و سلیقه‌های سایر تصمیم‌سازان پیدا و پنهان، یا هر توضیحی که خود می‌دانید و شایسته است صادقانه و شجاعانه در پیشگاه ایرانیان بر زبان آورید، مانع از رسیدن شما به طریق صواب و سزاوار این مُلک و ملت شده است، در فرجام عمر، به خود آید و اگر آیت و نشانه الله هستید، این نشانه را در عمل نشان دهید و خدا را در نظر آورید و فراتر، بیش‌تر و پیش‌تر از آن، اخلاق، انصاف، مدارا، مروّت و انسانیت، پیشه سازید و بدانید که تصمیم شما می‌تواند تصمیمی سرنوشت‌ساز یا سرنوشت‌سوز باشد و شما را در پیشگاه وجدان خودتان، تاریخ و مردم ایران و جهان و نیز خداوند، سربلند یا سرافکننده سازد و نسل‌هایی را بسوزاند یا زنده کند؛ و بدانید که مردم انقلاب‌گزیده ایران، اینک پس از گذار از کوران دوران خفقان و تجربه‌های تلخ و سازنده آن، دیگر اهل انتقام و اقدام انقلابی نیستند و اگر صداقت و حقیقت را ببینند و بشنوند، سهم خود را نیز در خوب و بد گذشته درمی‌یابند؛ پس امیدوار باشید که بر خطاکارانی که ندامت، پیشه سازند و صادقانه و شجاعانه بر خطاهای خود اقرار نمایند و از ستم‌دیدگان، طلب بخشش و دلجویی کنند، ببخشایند، هرچند شاید فراموش نکنند.

امیدوارم فرجام این کتاب، آغاز نیک‌فرجامی شما باشد.

آزاد آزاده (ع.خ.)

۱۳۹۰/۲/۲۲

*** توضیح ***

۱- اشاره به این بیت شعر از حافظ:

«اهل نظر، دو عالم، در یک نظر ببازند»

عشق است و داو اول، بر نقدِ جان توان زد» (داو: نوبت قمار).

در پایان کتاب، از همه کسانی که به هر طریقی، این امکان را دارند که بار دیگر آقای خامنه‌ای و سایر تصمیم‌سازان جمهوری اسلامی را متوجه مسؤولیت خطیر و تاریخی خود سازند، تقاضا دارم این کتاب را نیز به دست آنان برسانند، بدان امید که در پیرانه‌سر، بار دیگر از سر تأمل و عبرت، به این رنج‌نوشته‌های نجیبانه نظر نمایند و بَصَر یابند؛ و شاید روزنه امیدی باشد در آینده پر از بیم و امید ایران‌زمین و نیز سرنوشت شخص ایشان و سایر تصمیم‌سازان نهران و آشکار جمهوری اسلامی.



امیدوارم مطالعه این اثر، راهی باشد به سوی رهایی ایرانیان آزاده آزادی‌خواه و عدالت‌طلب از زمهریر سرد و زرد تزویر و درد و رنج و جهل، و رسیدن به خنکای آرامش‌بخش بهار رنگارنگ و پر نقش و نگار رویش و شکوفایی در آزادی و آگاهی. ایدون باد!

به امید یافتن راهی به رهایی از راه آگاهی، بدون دادن هزینه‌های گزاف و بی‌حاصل از جان و جیبِ مُلک و مردم ایران‌زمین!

عباس خسروی فارسانی

۶ خرداد ماه ۱۳۹۲

azadazadeh.ir@gmail.com



5th Edition
May 2013
7 Vol.

Noble Whispers

Criticizing of The Islamic Republic of Iran's Regime
And Its Leaders

*Edited by:
Abbas Khosravi Farsani*

